وقیصر نیز مرخص بودند و شروط جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود و حق تعالی از جهاد راضی و خوشنود
شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و حصول دولت و حشمت آنها بایشان رسیدن حق مقرر خود است و هرگاه
ایمان و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری و قیصر و شروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد
برای ثبوت خلافت راشدهٔ خلفا حالت منتظره باقی نماند والحمد لله علی ذلک و مؤید این معنی است آنچه از تفاسیر بوضوح
می انجامد که چون در غزوه خندق صحابهٔ کبار رضی الله عنهم بشکستن سنگی که در زمینش پدید آمد و صلابتی داشت که تبر و تیشه
بران کارگر نمیشد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم التجا بردند بدست مبارک کلنگ برگرفت و بنام خدا ضربتی بران سنگ زد
قدری ازان بشکست و نوری ازان پیدا گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد فرمود الله اکبر مفاتیح شام بمن تفویض کردند
نوبت دوم لمعان دیگر مرتفع شد فرمود کلیدهای یمن بدست من نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر بر حسب تکبیر گویان
ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مومنین ازین بشارت کمال خوشوقت گردیدند و منافقین گفتند ما وعدنا الله و رسوله
الا غرورا انتهی و این معنی بی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشدهٔ ایشان مقبول آنجناب باشند امکانی ندارد و شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق
فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم آنچه در عیون آورده مثل سفیدهٔ صبح ازان روشن و ظاهر است که این
بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند و قد صرحوا بعدم جواز التقیة علی النبی صلی الله
علیه وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقتی ازان متصور نیست بدون ایمان کامل و تورع مفرط و اختیار زهد و مانند آن
ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشدة گو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند هر کس
که اشتیاق تفاصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقهٔ حاسیه علی عدو الملة الاسلامیه که بجواب
ضربت حیدریه در چند مجلد ضخیمه پیرایهٔ تالیف پوشیده و هم بجواب ذو الفقار که بدلائل الزامیه و تحقیقیه مؤید و مزین گردیده
رجوع نماید مسکن تعطش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت
مذکور است اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن در سر باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرومانی فی مسنده عن
ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة یقال له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث
والآثار المرویة فی الصواعق وغیره و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده که هر که یزید را امیر المؤمنین می گفت
بست تازیانه بروی میزد و ایضا در مقامیکه اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته تصریح کرده که بر معاویه
اطلاق لفظ خلیفه بعد خلع حضرت امام حسن صحیح است میگویند و لائق نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد
منهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه ملحق بالخلفاء
الراشدین وکذلک ابن الزبیر اقول اما قوله ادعای مزیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب
مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر الخ مردود است باینکه اسارت ادب نسبت بخدام عالی مقام مستغنی علامه که از جمله
علمای کرام و سادات عظام و سلالهٔ خاندان نبوت و رسالت و نقاوهٔ دودمان عصمت و طهارت است و تعظیم و تکریم
جناب معظم نمودای حدیث الصالحون لله والطالحون لی و دیگر احادیث اهل سنت بر کافهٔ اهل اسلام واجب و لازم است

از فاضل عجیب بنظر یاد ما ی زلای اهل بیت بغایت بعید و غیر سدید است اگرچه بنظر کلام ضلالت التیام لیبیجر که بعض اکابر او در حق سید انبیا مصداق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ گفته بود بعید نباشد لکن الحمد لله بمصداق قول قائل ع ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمه قلت لا یعنینی اعراض از مقابله خشونت او کردیم بالجمله آنچه بمعرض بیان آمده و بدلائل باهره و براهین قاهره باثبات رسید که وقت منقبت جناب سید الشهدا علیه افضل التحیة والثنا بیعت اهل مدینه و اهل شام که صحابهٔ کرام و تابعین عظام و قرا و قرآن بودند با یزید واقع شده و استخلاف بنابر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیره مفید خلافت اگر بوده و قهر و غلبه اشرار حبشی از حبشی بوده فلا تطول الکلام باعادته اما آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت و مقبولیت خلافت خلفای ثلثه وارد است پس اگر مراد ازین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده مفید مدعا نیست و معهذا معارض است باحادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت ثلثه وارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم و اگر مراد از آن احادیث مذهب ماست حاشا ثم حاشا که در کتب معتمده حدیثی مثبت خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد شده باشد و حقیت امامت شان به بیعت اهل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتمآب که اعلم صحابه و افضل اهل حل و عقد بود و ترک بیعت سعد بن عباده سید انصار مادام الحیات و دیگر صحابهٔ کرام صریح البطلان است و استیلای اهل اسلام بر کفار اگر دلیل حقیت باشد فتح حصن سنان و معینه و غیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده و غلبهٔ تیمور و غیره و سلاطین که بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیده دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود و آنچه نوشته که معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعدهٔ صادقهٔ قرآنی جلوهٔ ظهور گرفته الخ پس قطع نظر از ینکه در آیت استخلاف لفظ آمنوا و عملوا الصالحات وارد است و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگوییم که از دو حال خالی نیست یا آنکه خلفای ثلثه در وقت نزول موعود باین وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه صاحب ایمان که او را قهر و استیلا حاصل شود مصداق این آیت است بر تقدیر اول وقتیکه انصار گفته بودند منا امیر و منکم امیر و زبیر و غیره از کبار بیعت نموده بودند البته احد الخلفا میگفت که ما بموجب وعدهٔ الهی خلیفه هستیم انکار شما بیوجه است و حدیث بدامن الائمة من قریش نمیزدند و نیز درین صورت قول عمر در حق ابو عبیده امدد یدک ابایعک بی معنی خواهد شد و هم تعیین شوری در اشخاص سته که خلیفهٔ ثانی نموده بلا انحصار الحق فی عثمان علی هذا التقدیر و نیز درین صورت قول صدیق انا الخالفة بعده ولیتنی سالت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هل للانصار فی هذا الامر حق و قول عمر ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها بی معنی می شود و نیز جناب ولایتمآب درین صورت چرا ترک بیعت تا مدت شش ماه می فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت و موعود بوعدهٔ الهی خال المومنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابهٔ کبار و محاربهٔ حیدر کرار و شهید نمودن حضرت عمار اگرچه او شان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت

تسلط تمام حاصل گردیده بود و تا مدت مدید بلا منازع و مزاحم خلافت نمود و قهستان وغیره بلاد کفار در عهد او مفتوح
گردیده بالجمله اگر بنظر انصاف ملاحظه نمایند خلافت عثمان بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل مدینه تا آنکه نوبت بقتل
رسید مصداق تمکین دین نیست و خلافت معاویه مصداق آنست و یؤیده قول ابن حجر ان خلافته کانت منصوصة فی الکتب السماویة
و ایمان خال المؤمنین باتفاق اهل سنت ثابت است فیکون هو مصداق هذه الآیة و همچنین یزید که ایمان او در دیده خلافتش ثابت است
کما یدل علیه استخلاف ابیه المؤمن و بیعة اهل المدینة علی بیعة الله و الرسول کما فی جامع الاصول و تسلط و تمکن او نیز ثابت است
بلکه زیاده از تسلط و تمکن خلفای ثلثه بود پس لا محاله داخل وعده استخلاف الٰهی خواهد بود خوشا بحال مجیب که در دیده همان عبارت
تحریر مینماید که دلیل حقیت خلافت یزید باشد و در ظاهر از ان انکار میفرماید اما آنچه نوشته که حضرت امیر نیز اعتراف بآن نموده
پس ناشی از غلط فهمی مجیب و خیانت موروثه فاضل عزیز است که الحاق کرده مذکور در عبارت مزبوره تاسیا بالخائنین الغادرین الکاذبین
علی ما فی صحیح المسلم نموده کما لا یخفی علی من شرف بمطالعة نهج البلاغة **قوله** علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و تجویز
عیوب شان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب آلخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زکیه مخفی و محتجب نماند
که علمای فرقه حقه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره ذکر مطاعن و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتمده اهل سنت و جماعت می نمایند
و همین بر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است پس آنچه مجیب نوشته که علمای امامیه
در وضع ذمائم خلفا عمر عزیز صرف نموده اند همین است بلی اگر میگفت که عمر عزیز خود را در نقل ذمائم خلفا صرف نموده صورتی میداشت
٥ بالجمله هر گاه منصف خبیر تتبع کتب سیر و تواریخ معتمده فریقین نماید بر او ظاهر و باهر خواهد شد که تا مدت مدید تسلط سلاطین جور و معاندین
جناب ولایتماب بر تمام اهل اسلام ماند و خال المؤمنین محدثین را برای وضع احادیث در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود کما نص
علیه ابن ابی الحدید فی الشرح وغیره فی غیره و غرض از ینهمه اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلثه بود علاوه
برین علما و محدثین اهلسنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نمودند تا باین وسیله آب بر روی کار آرند چنانچه باوجود تصریح
مسلم لفقره کاذبا آثما غادرا خائنا بخاری بلفظ کذا بسبب عدم خوف روز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نساءکم حرث لکم فأتوا حرثکم
انی شئتم یأتیها فی نوشته مجرور را محذوف ساخته بعض شراح قبل و بعض دبر نهاده اند و در روایت موضوعه آن آل ابی طالب
لیسوا لی باولیاء که راوی آن جناب عمرو عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعض شراح ابی البیاض و بعض ابی العاص
و بعض مصنفین ابی طالب ذکر نموده اند و کم له من نظایر پس باوجود چنین اهتمام سلاطین بدین و محدثین محرفین موجود و مذکور
بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتمده اهل سنت از عجائب قدرت الٰهی در رنگ تربیت حضرت موسی بخانه فرعون است از ینجا گفته اند
مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال ائمه معصومین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که عمرهای خود بخوف تلف جان در تقیه صرف
نموده اند و باوجود آن از دست ظلمه امت بزهر یا شمشیر بدرجه شهادت فائز گردیده و همین بحدی شائع و ذائع است که صاحب
تحفه نیز بدلیل استدلال بآیه استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا
شدند چه حرف توان زد که هیچ یک در ان وقت حاضر نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان
بزعم شیعه واقع نشده و هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و مختفی بودند انتهی پس بفرض محال اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه

در کتب فرقهٔ حقه منقول شود مقام عجب نیست لیکن بحمد الله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمدهٔ فرقهٔ ناجیه نموده شود ظاهر میگردد
که حدیثی صریح بر خلافت خلفای ثلثه در کتب معتمدهٔ ایشان مذکور نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آمدیم بر حال روایت
کلینی که مجیب آنرا دلیل حقیقت خلافت خلفای خود دانسته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانیست و بعض فقرات آن اینست
نزلت هذه الآیة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا الی المهاجرین الذین اخرجهم اهل مکة من دیارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم واذن
لهم فی القتال فقلت فهذه نزلت فی المهاجرین بظلم مشرکی اهل مکة لهم فما لهم فی قتالهم کسری وقیصر ومن دونهم من مشرکی قبائل العرب
فقال لو کان انما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة فقط لم یکن لهم الی قتال جموع کسری وقیصر وغیر اهل مکة من قبائل العرب
سبیل لان الذین ظلموهم غیرهم وانما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة لاخراجهم ایاهم من دیارهم واموالهم بغیر حق الی آخره
و نهایت آنچه از این حدیث ظاهر میشود اینست که مهاجرین ماذون بجهاد کسری و قیصر بودند و حقیقت خلافت خلفا از این
اصلا مستفاد نمیشود زیرا که در احادیث معتمدهٔ اهل سنت وارد شده که جناب رسالت مآب مسلمین را خبر تسلط خلفای جور داده
امر باطاعت آنها نموده بود چنانچه در مشکوٰة شریف مذکور است عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اسمعوا واطیعوا وان استعمل علیکم
حبشی کان راسه زبیبة رواه البخاری و نیز در همان کتاب مسطور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رای
من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد بری ومن کره فقد سلم ولکن من رضی
وتابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا لا ما صلوا ای من کره بقلبه وانکر علیه رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم
حقهم وسلوا الله حقکم متفق علیه وعن وائل بن حجر قال سال سلمة بن یزید الجعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء
یسئلونا حقهم ویمنعونا حقنا فما تامرنا قال اسمعوا واطیعوا فانما علیهم ما حملوا وعلیکم ما حملتم رواه مسلم وامثال این احادیث در کتب معتبرهٔ اهل سنت بیش از بیش
وارد است و همه دلالت صریحه دارد بر اینکه بعد آنحضرت خلفای جور خواهند شد و اطاعت آنها ضرور پس باید که دلیل ماذون بودن
مهاجرین بر جهاد کسری و قیصر دلیل حقیقت خلفای جور نتوانند شد بلکه حدیث کافی کلینی که در آن ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد وارد است
اشعاری مینماید بعدم حقیقت خلافت خلفا والا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفهٔ بحق جهاد نموده اند چگونه جهاد آنها
صحیح نخواهد بود و ذکر اذن الهی و عدم ذکر خلفا اشعار بعدم حقیقت خلافت آنهاست و در تتمهٔ مقام سری دیگر است که اعز
بآن متنبه میشود و آن اینست که خلیفهٔ ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برای العین مشاهده نموده بودند که جناب ولایت افضل و اعلم صحابه است
لهذا در اکثر امور عظام مثل جهاد و اجرای حدود وغیره بطریق مشوره مرضی مبارک جناب امیر دریافت مینمودند چنانچه امر بر متتبع
خبیر ظاهر و روشن است و کلام صدق نظام خلیفهٔ ثانی لولا علی لهلک عمر و معضلة لا ابا حسن لها که در کتب معتمدهٔ اهل سنت وارد شده
نیز دلالت صریح بران دارد و در خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی نیز مشوره نمودن خلیفهٔ ثانی با آنحضرت مذکور ساخته پس بر تقدیر ماذون
بودن مهاجرین و انصار برای جهاد فارس و شام وغیره مستغنی عن البیان است و آنچه جناب امام جعفر صادق علیه السلام بیان آن نموده بسبب اذن
جناب امیر بود نه بسبب حقیقت خلافت ثلثه و هذا کله بعد غض البصر عن احتمال التقیة فی ذلک الحدیث و آنچه نوشته که موید این معنی است

انچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوه خندق الخ بهیچ وجه موید صحت خلافت خلفای او نیست زیرا که نهایت
انچه ازین روایت ثابت میشود همین است که ملک شام و یمن وغیره در قبضهٔ اهل اسلام خواهد آمد و ازان ظاهر نمی شود که کسیکه
در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد خلیفه بحق خواهند بود زیرا که از جمله احادیث معتمدهٔ اهل سنت است که
کان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر پس اگر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او باشد
لازم آید حقیت خلافت هر پادشاه فاجر و جابر و هو خلاف فرعوم المجیب والکان الامر غیر خاف علی اللبیب وقد
سفنی فیما مضی نبذ من الاخبار الدالة علی اخبار النبی صلعم بقیام امراء الجور بعده و ایضاً یوید ما نحن فیه ما فی جامع الاصول قال
ابو سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبر الشبر و ذراع بذراع حتی لو دخلوا حجر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله
الیهود والنصاری قال فمن اخرجه البخاری و مسلم و در مشکوة مذکور است عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خرج الی
غزوة حنین مر بشجرة للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط فقالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی علیه السلام اجعل لنا الٰهاً کما لهم الٰهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم رواه الترمذی
انتهی قریب باین احادیث بسیار در روایات بیشمار در کتب معتمدهٔ اهل سنت واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام
و یمن دلیل حقیت خلافت امرای جور باشد و تشبیه حاضرین صحابه به بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی بحق که صاحب
منزلت هارونی است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا الشیء عجاب علاوه آنکه زمرهٔ غزات و مهاجرین که فتح فارس
و شام کردند بخطاب تتحاسدون و تتباغضون مخاطب شدند و بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای بیچاره
که از دار الامارة حرکتی نکردند و بنام هم سیر و شمشیر زیب اندام خود نساختند چگونه مورد مدح توانند بود فضلا عن حقیقة خلافتهم
تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده ان عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فتحت علیکم
خزاین فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تتحاسدون ثم تتدابرون
ثم تتباغضون او غیر ذلک ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم
و نیز در کتاب موطا که بنا بر تصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه بهتر از صحیح بخاری است مذکور که چون جناب رسالتمآب در حق شهدای احد
فرمودند هولاء اشهد علیهم صدیق عرض نمود السنا مثلهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب فرمود لا اعلم
ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول می بود چرا این کلام درباره شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها
در دین نبوی است و موید همین است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضیل عن العلاء بن مسیب عن
ابیه قال لقیت براء بن عازب فقلت طوبی لک صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده
زیرا که براء بن عازب از اکابر اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس سوای ترک خلیفه بحق
بعد آنحضرت چه احداث نموده و در مشکوة شریف مذکور است و عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال
ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و هجرتنا معه و جهادنا معه
و عملنا کله معه برد لنا و ان کل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافا راساً براس فقال ابوک لابی لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

وصلینا وصمنا وعملنا خیرا کثیرا واسلم علی ایدینا بشر کثیر وانا لنرجو ذلک قال ابی لا والذی نفس عمر بیده لوددت

ان ذلک برد لنا وان کل شیٔ عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقلت ان اباک والله کان خیرا من ابی رواه البخاری

حضرت سامعین اندکی انصاف فرمایند که اگر خلافت خلفای ثلثه حق بودی چرا خلیفه ثانی قسم شرعی یاد کرده بر تمنی برد دست

میداریم که اعمال سابقه همین برد شود و امور یکه بعد از آنحضرت نموده ایم عفو گردد ازین کلام ظاهر میشود که خلیفه ثانی از تحصیل اجر

بر اعمال سابقه خود نیز مخوف حبط عمل بود چه جای اعمال لاحقه سبحان الله خلیفه ثانی با آنهمه دانی عارف نباشد بآنکه حصول مفاتیح

شام و یمن بموجب بشارت رسول موتمن باعث حقیت خلافت من و حصول اجر و ثواب رب ذو المنن است وفا عجب

عارف بان ان هذا الشیٔ عجاب و صاحب تفسیر مدارک و امام زاهدی در تفسیر خود ذیل تفسیر آیت نجوی حدیث طولانی متضمن

سوالات سید الوصیین از سید النبیین نوشته و یک فقره آن اینست قلت ما الحق قال الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت الیک

باید که تمام علمای اهل سنت بنظر انصاف این فقره را ملاحظه فرمایند وارشاد نمایند که هرگاه مراد از حق ولایت منتهیه بطرف جناب امیر باشد

ولایت خلفای سابقین باطل خواهد بود یانه و آنجا حصول مفاتیح شام وغیره دلیل حقیت خلافت ثلثه باشد و تصریح بحقیت خلافتی که

منتهی بطرف جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنها نباشد الحق که وجود چنین روایات در تفاسیر و کتب معتمده اهل سنت بمقتضای

آیت وانی هدایت یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون از قسم تربیت موسی

بخانه فرعون است قوله شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم اخبار درعیون

آورده الخ اقول لاریب که شیخ صدوق از جمله اساطین محدثین و فقهای قدمای امامیه میباشد و در جلالت و عظمت شان ایشان مثل

دیگر قدمای علما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن ایشان حرفیست که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا عن ان

ینص علیه غیر واحد منهم و روایتی که از عیون نقل کرده بعین بصیرت آنرا ندیده و کورانه در صدد الزام گشته و انتصار بر نقل

محصل بعض فقرات از قبیل لا تقربوا الصلوة نموده بر مطلب باطل خودش احتجاج ازان فرموده و تمامش اینست حدثنا

ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال حدثنا سهل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم

بن عبد الله الحسنی قال حدثنی سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیه محمد بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان ابا بکر منی بمنزلة

السمع وان عمر منی بمنزلة البصر وان عثمان منی بمنزلة الفؤاد قال فلما کان من الغد دخلت علیه وعنده امیر المؤمنین وابو بکر وعمر

وعثمان فقلت له یا ابت سمعتک تقول فی اصحابک هؤلاء قولا فما هو فقال نعم ثم اشار الیهم فقال هم السمع والبصر والفؤاد وسیسئلون

عن وصیی هذا واشار الی علی بن ابی طالب ثم قال ان الله عز وجل یقول ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک

کان عنه مسئولا ثم قال وعزة ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمة ومسئولون عن ولایته وذلک قول

الله عز وجل وقفوهم انهم مسئولون وهرگاه برین جمله آگاه شدی پس میگوییم که اولا نسلیم که روایت

مذکوره صحیح السند باشد زیرا که حال جمعی از روات آن نزد اکثر اصحاب رجال محل بحث و کلام و قدح و ملام است

از آنجمله است سهل بن زیاد الادمی قال النجاشی انه ضعیف فی الحدیث غیر معتمد

فیه وکان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو والکذب واخرجه من قم الی الری وکان

بیسکنها و قال ابن الغضایری انه کان ضعیف جدا فاسد الروایة والمذهب وکان احمد بن محمد بن عیسی الاشعری اخرجه عن قم واظهر البراءة منه ونهی الناس عن السماع منه والروایة عنه ویروی المراسیل ویعتمد المجاهیل کذا فی الخلاصة و قال الکشی

قال علی بن محمد القتیبی سمعت الفضل بن شاذان یقول الی ان قال و لا یرتضی ابا سعید الادمی و یقول هو احمق پس هر روایت چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت او و گواهی بر سفاهت او داده باشند از پایهٔ اعتبار ساقط و از مقام حجت بالکلیه ساقط است و درج روایت ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب فریقین اندراج یافته و علما آنرا تلقی بقبول نکرده اند و ازینجاست که علمای فریقین برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند و ثانیاً بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جملهٔ اخبار آحاد است معارضه با اخبار متواترهٔ متفق علیها نمی تواند کرد و صلاحیت مقاومت با جماع عترت طاهره و علمای ملت زاهره نمیتواند داشت فلا یعبأ بها و ثالثاً مع ما فی مضمونها من الرکاکة ظاهر مضمون صدر روایت مذکور که معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم فهم مرام گردیده مخالفت مسلک کافهٔ اهل اسلام است اما مخالفت آن با مذهب امامیه پس ظاهر و عیان مستغنی بیان است و اما مخالفت آن با معتقد اهلسنت پس بسبب استلزام این است افضلیت ثالث را بر اولین زیرا که فؤاد بدلیست سمع و بصر افضل است و از جملهٔ اعضای رئیسه محسوب درینصورت لزوم ریاست و افضلیت ثالث بر اول و ثانی

بین است و هو خرق للاجماع المرکب و مناقض لما اجمع علیه اهل السنة من افضلیة الشیخین و ریاستهما علی الثالث پس مستدل که در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون مصداق قول قائل گردیده ع ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب مصلم الاذنان + لاجرم روایت مذکوره مطرح یا ماول خواهد بود و رابعاً روایت مذکوره علاوه بر مخالفت آن با جماع اهل اسلام منافی عقلا و لو الالباب است من الخواص و العوام تفصیل اجمال و تبیین مقال این است که چگونه ممکن می تواند شد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم در حق کسانیکه ناصیه مودت شان بتکرار فرار از غزوات موسوم و اوبار شان بداغ تولی عن الزحف و محاربات مکوی بوده چنین کلمه که دلالت بر اختصاص و عدم افتراق دارد فرموده باشند از آدم تا انیدم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و مبارزت رجال چشم و گوش و دل و هوش شخصی از وی جدا شده باشند و بنا بر ظاهر مفاد روایت مذکوره لازم می آید

کمال اساءت ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلمین لاتفاق الناس علی انه صلی الله علیه وسلم کان اربط جاش غیر خائف و لا خاش و خامساً دلالتش بر اختصاص بایدکه دال بر افضلیت مشایخ ثلثه باشد ممنوع است زیرا که اراده تشبیه تام که عبارت از اختصاص کامل مستتبع فضیلت است منتفی است و از شواهد انیمقال است استعجاب و استغراب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مفاد و استفسار از معنی مراد زیرا که حال انیمقال نزد اهل بیت که مصداق هم ابصر بما فی البیت و اعرف بمراد جناب رسالتمآب بوده اند نظیر قول مومن هو مد نبت البیع البقل که از قبیل مجاز عقلی است بوده و غرض ازین استفسار اظهار و کشف استار و نقاب

قرینه جلیه بر معنی مراد و استنقاذ شعار العقول از نزغات خواب لهم معنی ظاهری و جمود بر آن بوده و بس تعالی
جواب با صواب جناب سالتمآب آنست که حمل سماع و بصر و غیره بر مشایخ ثلثه مجاز عقلی باعتبار تشبیه ناقص است
در خدمت و مرافقت و اکتناف شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدوق بصاحبش می باشند و لکن این اعداق
دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاید بر مسئول بودن آنها ست چنانچه حق تعالی میفرماید
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا و بتقریر آخر می توان گفت که تشبیه در باب
مسئولیت است بین اطلاق سمع و بصر و فؤاد بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست
و توهم اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم معترض را اشتباه گردیده مدفوع است بانکه اضافت
درین مقام بادنی ملابست است کما یقال هذا حماری و ذلک نعلی و صادقا میگویم که بطریق موالف و مخالف مرتبه
استفاضه فائز شده که جناب سالتمآب در حق عمار یاسر فرموده اند که عمار جلدة ما بین عینی او ما بین العین و الانف
و [illegible] ظاهر است که این تشبیه در دلالت بر فضیلت و اختصاص اگر زیاده از تشبیه سمع و بصر نباشد لا اقل که اقل
از آن نباشد و هرگاه این فضیلت از ضرب و توهین عمار مانع و مبطل جلالت قدر عثمان نشده کما صرح به جمال الدین
المحدث فی روضة الاحباب و احمد بن اعثم الکوفی فی تاریخه پس ما نحن فیه هم مانع برائت از خلفای ثلثه برای موالیان
اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود وَاللَّهُ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و بعد اللتیا و التی میگویم که درین مقام ضرورتی بحمل حدیث
مذکور بر محمل التقیه نیست بلکه دور نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجیه مدفوع است و ما در سلب
تقیه نوشته ضرور نیست لیکن حاشا ثم حاشا و تبرعا میگویم که نفی جواز تقیه بر جناب سالتمآب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است که بعض روایات و احادیث فریقین دلالت بر تقیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة دارد و قد مر
بعضها فی دفع استبعاد تقیه امیر المؤمنین فی بیعة السلاطین و یزیدک بیانا ما فی ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی
قال ذکر الحی فقد ابو القاسم الدمشقی ان اسلامه یوم ضرب ابو بکر حین کان ظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل اسلام عمر رضی الله عنه من [illegible]
و یروی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلثة ایام الی آخره و در سیر الملا معین مذکور است ابو بکر مبالغه بسیار نمود که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بیرون رفتند و در مسجد الحرام نشستند و ابو بکر بایستاد و خطبه بلیغه بر خواند و آن اول خطبه
بود که در اسلام خوانده شد و دران خطبه دعوت با سلام فرمود و مشرکان را بغایت ناخوش آمد و بغلظت تمام بایذای
اهل اسلام بر خاستند و ابو بکر رضی الله عنه را در میان گرفتند و عتبه بن ربیعه علیه اللعنة [illegible] بر گرفت و چندان بر روی
ابو بکر زد که بینی وی از رخسار او ممتاز نمیگشت الی آخره این فاضل مجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم
و سکوت فرمودن در باب ضرب ابو بکر که بزعم مجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقیه بوده یا بسبب
استحقاق خلیفه اول برای آن فاختر ای الامرین شئت و همچنین ست ترک هدم بیت الله بسبب قرب عهد قوم عائشه بکفر
و جاهلیت و همچنین تخصیص حذیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کلال خلجان خلیفه ثانی شده بود و بسبب فرط
احتیاط از حذیفه استفسار می فرمودند که من داخل منافقین ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی و موید آنچه [illegible]

روایت صحیح بخاری سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا
بعدک الخ که نص صریح در باب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی مرتدین بجهتین حدیثیکه در باب حدائق سبعه
خیابان الا تیجاب وارد شده و یک فقره ان اینست فضرب بیده علی راسه و لحیته و بکی حتی علا بکائه قیل ما یبکیک یا رسول الله
فقال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت است و در بعضی صحاح ایشان مذکور
است عن عروة بن الزبیر عن عائشة اخبرته استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل فقال ایذنوا له فلبئس ابن العشیرة
او بئس اخو العشیرة فلما دخل الان له الکلام فقلت له یا رسول الله قلت ما قلت ثم النت له فی القول فقال ای عائشة
ان شر الناس منزلة عند الله من ترکه او ودعه الناس اتقاء فحشه این کلام معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه دلالت
تمام دارد و شان نزول آیت و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا الآیه که از ایهام فی مائم بعض امهات مومنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد و اگر برین فرض محال التسلیم نمائیم که آنحضرت تقیه نمیفرمود لیکن بقدر بالاتفاق ثابت است
که در عهد کرامت مهد حضرت سید المرسلین مولفة القلوب و منافقین بودند و آنحضرت با آنها اخلاق و مدارا میفرمود و این
امر باعث حقیقت آنها نشده و کذا حال سایر المنافقین و آنچه نوشته که تفضیل مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه حسام
که بجواب ضربت حیدریه تالیف شده و هم در جواب ذو الفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتابهای مذکور از قسم عنقا
فرضی وجود تقدیری دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در گنج خانه در صندوق مقفل از راه تقیه که معمول حضرت
ابن عمر بوده گذاشته اند و وقت خلوت از اغیار ترسان و لرزان که مبادا یکی از شیعیان پیدا شود و آن صاعقه را سر و ساز
و یک دو صفحه آنرا مطالعه می فرمایند همین گوی و این میدان اگر چیزی در جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و
تماشای قدرت تا در علی الاطلاق فرمایند و لنعم ما قال سید الوصیین و یعسوب الدین امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة فی کتابه الذی
ارسله الی معاویة و ذکرت انه لیس لی و لاصحابی عندک الا السیف فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب
عن الاعداء ناکلین و بالسیوف مخوفین **قوله** و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح
اکابر اهل سنت مذکور است الخ **اقول** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه روایات داله بر مذمت یزید معارض
است باستخلاف معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل اسلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بوده اند و باجماع
مسلمین که از عبارت سیوطی و بیعت عبد الله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد و یکه اهل
سنت آنرا برای تجارت بنفس رسول حجت شرعی و دستاویز قوی میگردانند و صحابه کبار و قراء قرآن عارف بعدم
استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل مجیب عارف باین بر ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح می بود اورع
صحابه عبد الله بن عمر ابن مطیع را از خروج مخالفت نمی نمود و بقطعیت فضل بخدم و حشم خود تحلیف نمیفرمود و ترک
بیعتش را از اعظم غدر نامید نیست دوم آنکه روایات وارده در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح
او دارد از انجمله است روایات داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه
قال اول جیش من امتی یرکبون البحر قد اوجبوا و اول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المهلب فی هذا الحدیث منقبة لیزید بن معاویة لانه اول من غزا مدینة قیصر ای کان امیر الجیش بالاتفاق
وتعقبه ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل خاص اذ لا یختلف اهل العلم ان
قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اهل المغفرة حتی لو ارتد واحد ممن غزاها بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا
وقال شیخ الاسلام زکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویة وانه من اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله صلی الله
علیه وسلم مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان لا یخرج بدلیل خاص اذ لا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بکونه من اهل المغفرة ویزید لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین رضی الله عنه واستبشاره واهانته
اهل بیت النبی مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احاد فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره
واعوانه قال ابن الحجر فی شرحه علی الهمزیة وقد قال احمد بن حنبل بکفره وناهیک به ورعا وعلما انتهی ازین عبارت
چنانچه می بینی ظاهر میشود که بشارت مغفرت برای غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده ومهلب بان
استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده واما تاویل ابن التین وابن منیر وغیره لیس تاویل جلیل است زیرا که بر تقدیر
تسلیم چنین مسلمات ثبوت مغفرت برای هیچکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول من دخل فی الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسین
وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا عن خلف ازواجنا وهذا الحدیث حجة الفقهاء وبرهان العلماء لانه مروی عن التقی
النقی سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که انا واولاد رسول بایمان آید خلف ازواجات وبهشت رود جواب
منع از تاویل حدیث حرام است لانه اقتصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیرا که اگر این قول را روا دارد
در قول رسول نزد وباشد وبشارت بر چیز دیگر که بشارت از احتمال مبرهست ازین تاویل این لازم آید که ان ابابکر
فی الجنان جار بالایمان وهذا باطل انتهی واز انجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویة ویزید وامثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثلهم وسیوطی در تاریخ الخلفا آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابوبکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان
ذی النورین قتل مظلوما یؤتی کفلین من الرحمة معاویة وابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومنصور وجابر
والمهدی والامین وامیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن
عمرو لم یرفعه احد انتهی درین هر دو روایت بنظر انصاف ملاحظه فرمایند که اوج صحابه یزید بن معاویه را ملک
ارض مقدس صالح دانسته ولکلام درج النظام لا یوجد مثله منقوه کردیده ونیز در کتاب مذکور مسطور است
اخرج الواقدی عن ابی جعفر الباقر رضی الله عنه قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویة انتهی این روایت نیز خالی
از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم آنکه روایت مذمت یزید مشابه ومماثل است بروایات
داله بر مذمت معاویه وقد مر بعضها سابقا ونذکر بعضها ههنا ایضا علامه زمخشری در ربیع الابرار آورده الحسن

ان فی معاویۃ ثلثا مہلکات موبقات غصبہ الامۃ امرہا فی ہذہ الامۃ وفیہم بقایا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وولی عہدہ
ابنہ سکیرا خمیرا یلبس الحریر ویضرب بالطنبور وادعی زیادا وولاہ العراق وقد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الولد للفراش وللعاہر الحجر
وقتل حجرا واصحاب حجر فیا ویل لہ من حجر واصحاب حجر واز اورع صحابہ عبد اللہ بن عمر منقولست قال اتیت النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فسمعت یقول یطلع علیکم رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معاویۃ وجملہ از سخافت اعمال وجنایت افعال اوست
جناب والاتباب نفس رسول عالی قباب است چنانچہ جمال الدین محدث در روضۃ الاحباب نوشتہ کہ چون علی از تحکیم
مراجعت نمودہ بخدمت امیر المومنین علی پیوستند بر فوق منابر زبان بلعن معاویہ وعمرو بن العاص وابو الاعور السلمی
وحبیب بن مسلمہ فہری وضحاک بن قیس و ولید بن عقبہ وابو موسی بکشادند وچون این خبر مسموع معاویہ شد امر کرد
تا امیر المومنین علی وحسن وحسین وابن عباس ومالک اشتر را رضی اللہ عنہم بر منبرہا لعنت کنند انتہی وقد استمرت ہذہ البدعۃ
الی وقت عمر بن عبد العزیز کما یدل علیہ عبارۃ التواریخ والسیر ودر تاریخ الخلفاء مذکور ہست قدم معاویۃ المدینۃ فلقیہ ابو
قتادۃ الانصاری فقال معاویۃ تلقانی الناس کلہم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فاین النواضح قال عقرناہا
فی طلبک وطلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادۃ ان رسول اللہ صلی علیہ وسلم قال لنا انکم سترون بعدی اثرۃ قال معاویۃ فما
امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا الخ وقریب باین روایات احادیث صحیحہ بسیار دلالت بر کفر وفسق معاویہ دارد لیس فاعلم
عجیب واہل نحلہ لور الازم است کہ مثل یزید تفسیق وتکفیر معاویہ نیز نمایند تا یتم ورود بعض احادیث در مدح معاویہ از قبیل وہم و
خیال واباطیل اغوال است زیرا کہ شیخ عبد الحق دہلوی در شرح مشکوۃ می فرماید سیوطی گفتہ وصاحب سفر السعادت نیز
میگوید کہ محدثان گفتہ اند کہ صحیح نشدہ در فضائل معاویہ ہیچ حدیثی انتہی ونیز فاضل مذکور در شرح سفر السعادت نیز
می فرماید در باب فضائل معاویہ حدیث صحیح نشدہ گفتہ اند آنچہ ثابت شدہ است در وی کتابت است مر حضرت رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم وکتابہا ونیز بہ ثبوت نرسیدہ کذا فی جامع الاصول وغیرہ ودیگر انچہ ہست الی ان قال وامثال ان
بسیار وضع کردہ اند وگفتہ اند در اسانید آن جماعت اند کہ علم اند در وضع واقرا انتہی وعینی در شرح صحیح بخاری میفرماید
فان قلت قد وردت فی فضلہ احادیث کثیرۃ قلت نعم ولکن لیس فیہا حدیث یصح من طریق الاسناد نص علیہ اسحق بن راہویہ
والنسائی وغیرہما فلذلک قال باب ذکر معویۃ ولم یقل فضلہ ولا منقبتہ **قولہ** ونیز درین کتاب در واقعات عمر
بن عبد العزیز اوردہ الخ **اقول** ازین کلام مجمل کاری نمیکشاید واو را می باید کہ خلافت عمر بن عبد العزیز با ثبات احادیث
وصحت قول وفعل اورا بیان سازند ونسبت میان او وخال المومنین معاویۃ بن ابی سفیان کہ حسن اجتہادش باعث
اجر وثواب در باب محاربہ جناب ولایتماب وقتل حضرت عمار ودیگر اصحاب کردیدہ اظہار نمایند کہ آیا او افضل بودہ
یا عمر بن عبد العزیز وابن حجر در صواعق محرقہ روایت کردہ ومن ثم سئل عبد اللہ بن المبارک وناہیک بہ جلالۃ و
علما ایما افضل معاویۃ او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل فی انف فرس معاویۃ مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرۃ اشار بذلک الی ان افضلیۃ صحبتہ صلی اللہ علیہ وسلم ورویتہ لا یعدلہا شیء وبذلک
علم الجواب عن استدلال ابی عمر بقصۃ عمر بن عبد العزیز ان قول اہل زمنہ لہ انت افضل من عمر انما ہو بالنسبۃ بما تساویا فیہ

الخ لیس برگاه عبارات فرس معاویه بتر از عمر بن عبد العزیز باشد البته استخلاف او از ضرب تازیانه عمر بن عبد العزیز مستحق الفزر
ونیز بیان نمایند که قول ابن حجر در باب نکث بیعت یزید لا اعلم عندا اعظم من ان یبایع رجلا الخ با حج است یا قول ابن حجر العوبه
ونیز قلمی فرمایند که بیعت اہل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که مفاد ثم اجتمعوا علی ابنه یزید
ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز لعدا الشقوق را اختیار فرمایند و به بینه عادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیت
مقال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن
الخ پس قطع نظر از آنکه کلام ابن حجر انه خلیفه حق و امام صدق دلالت بر حقیت امامت معاویه دارد نه جواز اطلاق لفظ
خلیفه بر او میگویم که هرگاه قول ابن حجر نزد مجیب معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول
ابن حجر و ولی عهده و بعد امیه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عبد العزیز بخلفا بازیچه اطفال است
اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که در وجا کرده داخل خلفا باشد نه ملحق بخلفا و
اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چه اما اجتهاد پس از عنقا الیست که از بدو عهد خلفای ثلثه تا زمان امام اربعه خانه بخانه
و کو بکو سایه فکن گردیده پس هرگاه خال المومنین و مجتهد المسلمین با آن علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق
نظام لا اریت من فضله در حق فرزند ارجمند خود تقوه فرمایند چگونه عنقای مذکور در کالبد ابن المجتهد المزبور پر تو نمی
نخواهد افکند و یدل علی اجتهاده بیعة اورع الاصحاب بجل بجل الخطاب و اہل المدینه من التابعین والاصحاب کما لا یخفی
علی اولی الالباب من بعد گزارش میشود که جا آنکه ابن الحجر در حق یزید اعنی کونه من شر الملوک نوشته سفینه
در حق خال المومنین ارشاد فرموده اخرج ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیه
یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من اشر الملوک و اول الملوک معاویة پس قبول کلام ابن حجر در
باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بجهیز تحریر آمده میگویم که فعل عمر
بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب مفر مستقی نیست زیرا که
کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل جناب سید الشهداء و قتال اہل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و
ابن حجر عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لا یخفی علی اولی الابصار انتهی کلامه بعینه اقول و
افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این کلام سوزد ملام مرد و داست بچند وجه
نخستین آنکه لا نسلم که اسائت ادب بسبت بساداث در ذکر این مثل مقصود من باشد بلی تشبیه کلام مجتهد کرده ام
بکلام شخصیکه لعل کریه را باران قرار داده بود تا بر یکنان عیان کرده که جزو می الحبیب آنکه خلافت یزید را بقول اہل سنت
بهتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوت حضرت سید المرسلین بوده دانسته و این مثل استعمال سکینه جائیکه کسی در مغلطه
صریح و سفسطه شدید گرفتار شود و بیانش در بصارة العین اتفاق افتاده کما عرفت مجملا و ستعرف انشاء الله تعالی
مفصلا و شاید که مقصود مجتهد ذو الوجهین که زبانش مخالف قلب وست آن باشد که من هم از تشبیه خلافت یزید یعنی
بکردم خلافت خلفای راشدین بباران رحمت الهی تشبیه داده ام لیکن آنکه خود حضرت امیر و لو قدری دانی داده ند و او صاف کا لمه

ایشان را چنانچه باید باعتراف پیشوایان رفضه کلام منقول عن نهج البلاغه یاد فرموده‌اند و ایشهم باعتراف جامع کتاب کور ضمیمه احادیث خود کردانیده‌اند که ثم ولیهم وال فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه و مورخین اعتراف کرده‌اند و شاعران بزبان ورمی در نظم آورده‌اند و در انصاف باوصف رفض کاملی مجالس المومنین برکشاده‌اند بیت عمر کرد دین نبی آشکار * بر آراست گیتی چو باغ بهار * انهمه یکسو خود احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه باید در حق تشبیهات وارد است که نمونه آن در عبارة العین بهمت ایراد یافته و بحول و قوت الهی این مطالب را بدان تفصیل و بسط از کتب شیعه درین کتاب ما ثابت سازم که هرکس عیانا بداند که خلافت این بزرگان بتعمیر قصر اسلام و دین و تخریب شوکت کفره کافرین و تذلیل فساق و منافقین بود این است وجه سر گرانی مجتهد الزمانی بتشبیه مذکور و ازینجاست که حق تعالی فرمود لیغیظ بهم الکفار اما وجه غیظ و غضب او برمن بجهت آنکه خلافت یزید را بعول تشبیه نمودم پس آنست که برند باعث وسعت زرق رفضه و رواج محدثات مجتهدین الشان گشته تا در ایام محرم رسم ماتم نامشروع و تصویر پرستی را رونق میدهند و بدعات مذهب خویش را مزین و آشکار میکردانند و از نیست که بمقتضای کل اماء بنیر شیخ بجا رفته در اثبات خلافتش سر با آسمان دوخته آتش نفاق را برافروخته اند تا عوام بدانند که هرچه کرده اند بر اصول اهلسنت کرده اند نعوذ بالله من المکیدة والنفاق بعد ادعاء الاسلام والوفاق و بنده بعنایت الهی انهمه تشبیهات را موافق اهل اسلام بعمل آوردم و از ذکر اشیای خسیس برای مردم خبیث باکی ندارم چه کفار میگفتند که سلمنا بقول مسلمین که قران مجید کلام بشر نیست لیکن دلیلی برخلاف آن قائم میکنم که عقل چگونه تجویز کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب و عنکبوت را در کتاب کریم ذکر فرماید و او سبحانه این مکیدت را حل نموده ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی در ضرب مثل تطبیق می باید میانه ممثل و ممثل له و چون مطابقت بوجه کمال تحقیق یابد حسن و بلاغت در کلام می افزاید لاجرم درباره خلافت یزید مجتهد عنید که بر انکار اجلای بدیهیات نفاق همت بسته و برخلاف مذهب و اظهار فریقین خلافت یزید را مستتر از خلافت راشدین گفته کما ستعرفه انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود و هرگاه مثال مذکور درینجا آوردم و خلافت متقدمین را بباران رحمت مماثل ساختم معنی الامثال مصابیح الاقوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استعمال میکردند بمدح این تمثیل لب میکشادند نه آنکه می گفتند که اسائت ادب بوقوع آمد مرزا کاظم علی صاحب فی الحقیقه سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را بیشتر بزبان می آرند و از اهل صحبت خویش بار بار داد فصاحت و بلاغت شان میخواهند و از جمله آن عبارات این فقره است که در تقبیح مذهب شیعه از قلم ظرافت رقم چکیده درینجا تشیع بالحاد و فلسفیت انعام یافته و بول باید از خون حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسید که ادجال هم بعد دل را ازشک آن می برد و هم این جمله بیشتر بر زبان شان است که صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره علم الهدای شیعه زینت رقم ساخته که دلائل و براهینی را که نسبت بیان ذهنی کرده و علق لغتش گمان برده بیان مضامین مستند له و حرف سخیف کهنه ملتقط از مزابل هند رسه است که بار بار مشنوید خلعتهای فاخره برای شیعه از ان سید در زود و تنزد و اول

اوهن من نسج العنکبوت واضعف من ورق التوت است که اطفال مکتب شان پامال نموده و بناخن وانگشت
تر سوده اند و هنوز مرزا صاحب مسطور بعنایت آلهی در قید حیات اند بر کمخواه بخدمت شان نقلیه شود واین کلمات تیز ظرافت
آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود هیست حال آنکسان که مهارتی بعبارت شناشی دارند و آنانکه بهر اهل از این امور و افتاده
چگونه ستایش فضل و بلاغت کسی توانند کرد و این تلمیح که جناب مجتهد کرده اند غالبا نقلیه حکیم آلهی بخش است که از استماع آغا سیا
بعبارة العین بفیسعلگر دیده اند و بشنیدن این کلمات که جواب استفتای جناب اجتهاد مآب عالی قباب نبیل وحید مولوی سید
محمد ادام الله فیضه وافضاله وجعل الی الخیر مآله باید نوشت انتهی مختصرا مسرور شده گفتند که چنان می نماید که مولف رکی
ادب مجتهد نامری میدارد و هرگاه این شعر را شنیدند و در هم کشیدند بلکه از جار فتند و شورش عظیم پیدا شد کما فصلته
فی الدیباجة ولا حاجة الی الاعادة الغرض جناب مجتهد را نباید تقلید دیگران کردن اگرچه بمرتبه اجتهاد رسیده تکلیف که فقیه شده
طبابت دارند فلما گفتم مناسبت قوی در میانست یعنی نیم طبیب خطره جانست و نیم ملا خطره ایمان دوم آنکه سلمنا که اسا
ادب واقع شد بجهت آنکه مجتهد در استفتا بادی تعریض گشته بود کما فصل فی الخاتمه لیکن این اسارت بهزاران مراتب کمتر
از انست که در صوارم نسبت بجناب علامه دهلوی قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر بعمل آمده و مرزا محمد رئیس الاخباریه
که باعتراف فاضل جالسی مابون و ولد الزناست کما عرفت مفصلا بجواب صاحب تحفه از دشنامهای نقل مادر
و خواهر و اهم محاورات هندی در کتاب دریغ نمیکند چنانچه مطالعه ایام مکائدش بهان گواه است پس لازم آن بود که
جناب مجتهد الزمانی این چند بلیغ را اول الدخول که بنا بر مشهور مجتهد جالسی بود با ضمایم دیگر که عنقریب می آید می آموختند و جرات
جابجا قرار دادی و از و چند می گفتند که امی بدرستی افتاد که با وصف دعوی اجتهاد و ادعای مزید و لای اهل بیت
امجاد اسارت ادب باین خاندان عالیشان روا میداری و راه بغض و عناد مثل شوشتری می سپاری و روی توجه بطفیلا
فاضل مجلسی نامندا می آری که در قفاوای خویش سید سنی را سگ خوک قرار داده اند از آبرو ریزی و تقیه فرونگذاشت
و قاضی نور الله شوشتری طل بوق در مصائب خویش با آنکه معترف است که مرزا مخدوم از اولاد سید جرجانی است
لفظ مردود و مطرود و کافر و مرتد در حق او می آرد و پسرش نیز اقدام پدر خود ش بمقتضای و من یتبع خطوات
الشیطان فانه یامر بالفحشاء والمنکر در ترجمان می پیماید و میرزای موصوف را لفظ خسران
مآل و دیگر الفاظ نا ملائم یاد می نماید غرض که ایشان تابع هوای انفس گشته اند و کمر اعتساف بر میان جان بسته و عهد
احترام خاندان مصطفا و مرتضا و دودمان مجید و اعتلا شکسته اند ترا نباید بتقلید این سکان نمودن و خطوات این
دریده دهنان پیمودن که علمای دین و رمح سادات رفیع الدرجات دفاتر طوال مشک آگین کرده اند و شعرا دسا
در بخصوص مضامین لطیف و ابدا ابیات بلیغه گفته در شاهوار نظم سفته اند حرفی ازان اینست فنظم سادات
نور دیده اعیان عالم اند + از حرمت محمد و از حرمت علی + فرد الطعام معده در فرج بود کسی + کام مرد از محبت
شان نیست ممتلی + گر زلتی از ایشان صادر شود چه باک + نتوان شکست حرمت ایشان زجاهلی + از بهر
آنکه سید کونین گفته است + الصالحین لله والطالحین لی + و تنزد شهاب ثاقب ثابت سنگی

جهنمی بودن سادات مثل کفار چون معصوم نباشند علی انما بیهما درباره ایشان می نمایی وایشان را فعله خوار اعرابی
بزعم خود میکردانی واین امر را بند و ذوالاحتیاج میرسانی که ایشان در دوزخ خواهند سوخت وگاهی رهائی نخواهند یافت
مقدمه دیباچه ذوالفقار بکمال شد ومتابعت کرده آنچه دلالت بدان دارد که هر که تعظیم وتکریم معصوم نه سید دارد و خدا و
مشایخ باشند خواه سادات حشر او با یزید و مروان خواهد بود و ناگزیر است تحقیر ایشان نمودن و بچشم حقارت دیدن
واگر خادمین مجتهد گویند که درآن وقت که مجتهد جائسی صوارم و حسام نوشتند و ذوالفقار بر تحفه بلکه اثنا عشریه کشیدند
مخدوم ما لائق این موعظت نبود تا منع میکرد و شناعت های غلیظ درباره صاحب تحفه که مادر مکرمش از سادات عظام
است و باز میداشت از ذم و تحقیر بلکه لعن و تکفیر سادات دیگر نیز گوییم لا نسلم که او وقت تصنیف هیچ کتابی
ازین نوع کتابها لائق نبود و چنانکه از آئینه حق نما که بر تراجم فرزندان و شاگردان مجتهد جائسی شامل است پیداست که مجتهد
الزمانی بسبب قوت حافظه در عنفوان جوانی کتابی در امامت نوشته و سیف ماسح بعبارت عربی تالیف کرده حالانکه
برای موعظت و نصیحت این قدر استعداد و مبالغ علم در کار نمی باشد کما لا یخفی بلکه از بیت خواجه حافظ که در کلام
فقیر دار داست انیهم پیداست که آدمیت هم ضرور نیست و بعد از تسلیم چه باعث شد او را که در کتاب طعن الرماح زبان
تحقیر درباره علامه دهلوی قدس سره العزیز برگشاد و برساله ضیغمیه درباره آن جناب زبان درازی کرد که از حضرت
حیدر هم عیان میشود که مولف آن مجتهد الزمان نیست نه فانی گرفتم که مجتهد ماضی فقط برای القای منصب اجتهاد
و تکلم در نسل خویش و خوشامد و تقرب معتمد الدوله که ضیغم جنگ از القاب او بود طعن الرماح را مثل رساله ضیغمیه
بنام فرزند خود قرار داد باری بعد از لیاقت چرا خاموش نشست و بر زبان قلم هم قفل سکوت زد و کاوش باصلاح درست
این کتاب ها برو چه تا که هنوز نامطبوع است و بعد از تجرید در طبع می آورد تا حق خاندان عصمت و طهارت فی الجمله ادا
میکرد پس معلوم شد که مقوله حکما هم بیادش نماند هیهات و چه خیر حلیه عقل است و هم خرد بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت
خاموشی بود و اتقعین اسرار نیک میدانست که سلسله تالیفات او وقتی متحرک بود که مجتهد جائسی که در ایام قید معتمد الدوله
بر جنازه مادرش حاضر شد و بعد از رهائی او بخیال کینه کشی و غیظ و غضبش بمرض جنون گرفتار آمد و بجوار مستقر خود
رسید این فرزند ناصح و صاحب موعظت بلیغ و رفیع و واعظ رفیع قبل ازان بمدتهای دراز بمرتبه تکلم و اجتهاد
فایز شد تا همه ملائک ارض و سموات همه تحیت گستری و ثنا خوانی او رطب اللسان گردیدند و جماعه جن و بشر از اولین و
آخرین قربان او شدند چنانچه سابقا از کتاب آئینه حق نما اشارتی بدان رفته پس مرتبه اجتهاد و تکلم و دون مرتبه او لوث
نصیبه چه جای آنکه مجتهد الزمانی رسائل صغیر و کبیر در قالب تصنیف آرد و هیچ از بی حرمتی سادات دقیقه فرو نگذارد و نباید
پریشان پدر خویش را با اهل اشتیاق سپارد تا همه را بهیئت مجموعی فراهم آرند و اجوبة السائلین نامش گزارند عبارت
آن درین مقام شنیدنی و در دها دخاطر گما هذا اشتفی و بلنهما انکی مجتهد یادکرد نیست سوال بر سید سنی لعن کردن
درست است یا نه جواب درست است سوال اگر سید باشد و طریقه مخالفان داشته باشد در اصول
و فروع و از ملاقات شیعیان اجتناب نماید و دوستدار شیخین هم بوده باشد لعن بر او می توان کرد یا نه جواب لعن بر او

می‌توان کرد سوال بر غوث الاعظم که پیر دستگیر سنیان است لعن چون نسبت جواب حال سائر
سنیان و صوفیان یکسان است منی لعن و نیست است انتهی بلفظه المطرود والعجب ما ادریک ما العجب که مجتهد نظر بصحت
حدیث الصالحون لله والطالحون لی بر وجوب تعظیم بر کافه افراد اسلام که شیعه بر تقدیر مذکور ما الجمله باشند حکم نماید و حق
التعظیم و تکریم سادات دست بر جاره و لطف فداری ایشان همت نگمارد بلکه کلمات شنیعه بر زبان آرد و از اینجا معلوم میشود
که مجتهد الزمان قائل بصحت و اعتبار این حدیث است کما یدل علیه ما اورده فی التتمة من الاعتذار فی بعض البوادر والا می
النوادر باز عمل بر آن نمیکند و اگر خود قائل باعتبارش نیست و فقط حدیث را در مذهب اهلسنت صحیح و معتمد میداند پس باید چون
تناقض حکم بوجوب تعظیم که از این حدیث مستفاد میکرد و چنانچه دعوی آن فرموده چگونه بر شیعه میکند چنانچه از تعمیم کافه اهل
اسلام هویداست لاجرم تفرقه ظاهر شد چه بیاد نمی‌آید که محدثین اهل حق حکم کرده باشند بصحت این حدیث و مانند آن که با حرف
مجتهد مدلولش وجوب تعظیم و توقیر سادات است هر چند که باشند بخلاف مجتهد ما که دعوی صحت و اعتماد از کلامش پیدا است
کما ظهر آنفا لاجرم این حدیث بر مجتهد حجت خواهد بود مصرع این گل دیگر شگفت طرفه‌تر آنکه حدیث مذکور همین الفاظ در کتاب
نامش جامع الاخبار است موجود پس سادات بنی فاطمه صلوات الله علیها الشتر خوک سگ انستن چنانچه گذشت هیچ از سگ و خوک
و مقلدین سبیل لعوق بر نمی‌آید و مؤلف کتاب مذکور احادیث را من حیث السند لغایت ستوده پس این حدیث نیز حجت ما بر جناب
بوده باید دانم که بعضی از علمای اهلسنت در خصوص الصالحون لله والطالحون لی بوضع حکم کرده‌اند انتهی علامه ملکوت نسبت
قدس سره العزیز و بعضی از رسائل فرموده که حدیث الصالحون لله والطالحون لی موضوع و بی اصل است نزد محدثین
استدلال این باید کران جائز نیست انتهی آری این حدیث بدین سند بنظر در آمد و کما کرموا اولادی الصالحین لله والطالحین
لی یعنی گرامی دارید اولاد نیکم را از بهر خدا و بدانرا بهر من اینجا انیهم بوضوح پیوست که بیچاره مجتهد الزمان بسبب فی بین جا
معتمد غلط شده درین کتاب باهم در صریحت حیدریه که الفاظ از هم چنانچه باید نه نوشته بلکه از افواه عوام گرفته تا فهم معنی آن
چنانچه می‌آید چه سد و مقام حیرت است که چون این حدیث صدوق که در عیون است مجتهد کذب نزدا الزام دادم در صحت
و اعتماد آن قادح شد کما عرفت جملا و نه نسبت که برین تقدیر قصر مهبا و متزلزل میگردد چنانچه مفصل خواهی دانست
ان شاء الله تعالی و در اینجا مرا با این حدیث که نه سندش بیان میکند نه نام جامع آن میگیرد و قصد الزام می‌نماید سلمنا که حدیث
صحیح است لیکن لا نسلم که حکم تعظیم شامل باشد بان مردم که کتاب الهی را محرف و مبدل اعتقاد کنند الی غیر ذلک من موجبات
الکفر بلکه خرابی در افعال ایشان را باید فقط چنانچه از لفظ صالح و طالح ظاهر است کسی را و تواند کرد از فریقین که اگر
نکاح زن بود و بیان عیاذا بالله بر او روت ادوا اقوا کشت یا زنش باین تواند شد و هر چند اصول فقه مقتضی است
که اهل حق را از فساق شمارند لیکن بسیار از احادیث کلینی مقتضای آن دارد که ایشان را در دائره صلاح و تقوی داخل نموده
کما لا یخفی نموده ان شاء الله تعالی پس شکایت اهل حق از شیعه که چرا رعایت سادات نکردید بجای خود خواهد بود و اگر اولیاء
مجتهد لطائف همت بر بندند و وضع این حدیث بروایت صدوق و غیره از کتب معتبر ایمان خویش ثابت کنند
که حسن از ان اعلی بحر نمونه می‌آید سفاهت مجتهد الثانی زیاده تر شعشعه شهود جلوه گر خواهد شد کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی

آمدیم بر ذکر نمونهٔ احادیث پس بدانکه صدوق امامیه در معانی الاخبار حدیثی روایت کرده که حاصل آن بنقل معتمدین ایشان است
که حضرت امام صادق بحمران بن اعین خطاب فرمود که هر که مخالفت تو نماید بر این امر او زندیق است حمران گفت اگرچه مخالف
امامیه علوی فاطمی باشد فرمود اگرچه محمدی علوی فاطمی بود و هرگاه مخالف شیعه در امر امامت ملحد و زندیق باشد
عمرو ناچار گزیر است تذلیل و تقبیح او چنانچه از دیباجه ذو الفقار هم عیانست چون بکتب اهل حق رجوع کنی خواهی
دید که بنیاد نجات و رفع درجات را جمهور علما بر ایمان و تقوی گذاشته اند و خوارج و نواصب و روافض امر مشتبه لیس ساخته
همین اعتقاد داشته اند که حضرات ائمه اهل بیت بر مذهب سنت بوده اند و حاشا که ایشان را خروج یا رفض یا نصب بوده
چنانچه تصانیف شیخ ابو حامد غزالی مثل احیاء العلوم و تصانیف امام رازی مثل تفسیر کبیر بر همین مدعا گواه است و کتاب یافعی
مثل نهایه و منهج که هم از تصانیف امام المتکلمین است بر همین مدعا دلیل توان گفت و قد قال شاعرهم ؏ بر سنت اجداد جمیع
ایشان را بود و باور نکنی که جمله سنی المذهب بودند الی غیر ذلک من تصریحاتهم انتهی آنکه شنیدی تا وقتی است که در جناب مجتهد
الزمانی مانند مقلدینش چون و چرا بر زبان نیاریم ورنه بعد از استقرای کتب چنان ظاهر میشود که نسبت مجتهد بحضرت
جعفر عم سید که رفضه او را کذاب لقب داده اند و حالش بمقتضای تصریحات معتمدین ایشان که در علوم دینیه
مقتدی هستند نیست که مدعی امامت گشته بود و همدرین وقت دانستی و در ابواب کافی بابی منعقد یافتی که هر کس
که غیر ائمه اثنا عشر دعوی امامت نماید اهل دوزخ است اگرچه صاحب تقوی و مجتنب از معاصی در مذهب خویش باشد
فکیف که جعفر مذکور را مثل مجلسی در تذکرة الائمه و حق الیقین گوید که قمار می باخت و طنبور میزد و خمر میخورد الی غیر ذلک
من المطاعن پس چگونه تجویز توان کرد که پسر حضرت نوح مصداق لیس من اهلک شود و خاندان نبوتش گم کرده و حضرت
نوح بجهت استدعای نجات او طلب مغفرت خود نماید و جعفر مذکور با اینهمه فساد عقاید و اعمال در گروه آل اطهار داخل
باشد و بر ناظرین کتب مخفی نیست که او از نطفه حضرت نوح بود چنانچه عیون اخبار و غیره بران دلالت میکند
و بقول خاتمه روایت کافیه نیست که هر گاه بخلاف طریقه ائمه اختیار کند گو پسر صلبی بود زنهار از اهل بیت شمرده نخواهد شد
و هرگز در خاندان طهارت بحکم ائمه داخل نیست از اینجاست که صاحب ابواب الجنان محصل احادیث این باب را بیان می کند
که حضرت آفریدگار عالم النظر بسفیدی دل و نیکی خوست نه بر سیاهی چهره و زشتی رو و قرب درگاه حضرت احدیت بندگی
و آزادگیست نه نجابت و بزرگزادگی ولی پوشیده نیست که نسبی شریف تر و نژادی بالاتر از پیغمبرزادگی و سیادت نیست
و آن پسر حضرت نوح را از ورطه هلاکت دنیوی و اخروی نه رهانید و بحال جعفر کذاب که فرزند بلافصل حضرت امام
علی النقی علیه السلام فائده نرسانید انتهی بلفظه و علی هذا حال بزرگان مجتهد الزمانی بر اصول مذهب باشند پیش ما در باره این
مجتهد که از دعاة روافض بلکه سرغنه غالبانست و با اکثری از اهل بیت عداوت تمام دارد همین قدر بس است
که حق تعالی در باب حضرت نوح علیه السلام فرمود که ﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ پس بحکم این آیت موافق هدایت ظاهر
آنکه هر که بصحبت حضرت نوح بود و پیروی آنجناب میگزیدند از مومنین و عابدین مصداق اهل و شایسته
الجنا فانه کان من المغرقین معهذا مجتهد را بنیاد مباحثه بر جدل و الزام است چنانچه سید الی پس شکایت مجتهد

از بیانی و ملاحظه بیت معلوم بشنی کرامات مجتهد چه عجب گر بشناسید گفت با انست تا باقی ماند و انشاء الله تعالی بحق حب امامت اطلبه رفقه از متقدمین یعنی کسی چیز اثبات میکنم که با صحاح حضرات ائمه اهل بیت سگان پیشوایان مذهب شیعه پدید و بعینی معروف و بکلانی گوش مو صوف آنچنان مسلط شد که در کتش درو من ایشان هم بشناسید شیعه حیات گر بکرمه بسر امامت امام اعظم طوسی در تهذیب و غیره از اهل بیت باشد و لوتش برمجتهدین جدید کس از سرد و ولان بیت قطرات اتجیات پا شد اطراف امور و اغرب در ظهور در ما نحن فیه اینست که اند و الا حیها و لو اسطه ثقات امامیه که بعض منهج السداد بنا بطلب ارشاد و امر محبیه انما بجمله است چنان بگوشم میخورد که جعفر مذکور را حضرت مجتهد الزمانی و بعض فحلیعانش ثواب می نامید فوا ویلا و اعجبا که تحقیقات اکابر قدیم و جدید خویش را جناب شان کجا مستور خواهند کرد و تقریبات بیشان بیش ما احادیث صحاح خویش او در باره جعفر مذکور کجا دفن خواهند نمود فلذا گفتم اهل غیبت رجعت را چه حیا و سر و اهها بسیار است مثل و خمه و سر من رای و بر جهای بیشمار که در بقاع بلاد اسلام کنند و مالیش از عرش برین پیوسته میجا باشد از تحت الثری در گذشته کافی کتب الینا قیاس مثل البحار و غیره من الاسفار فی الجمله مقصود شان ازین خرافات و جهالات تعالی لتعظیم سیادت و مر و ودمان خود است تا بدین وسیله و کمیت و حیله حقوق سیادت را از خمس و غیره بدست آورند آتش میلاد حکام کوفه و شام راه صبح و شام از مطبخ یزید مور د عذاب و ملام مثل حضرت محمد بن حنفیه با احادیث امامیه کما فی الجلد العاشر من البحار تامل فرمایند و کثرت در اهم و دنانیر الفدر و ده که گنج قارون و دولت شداد ملعون رشک بران برد و آنچه در حق حضرت جعفر گزارش داد امام ابی با از اخبار ایشان اصول است که بر لوتش در شرح کافی و مجلدات بحار و تقاریر فدای شیعه عدم طیب ولادت دشمنان او باشد و قس علی هذا لوازم و عوارض دیگر که تفصیلش خیلی بیرون از توان گرد و لیکن اگر مجتهد الزمانی درین امور مخصوص کلام شروع فرمایند کمترین خلایق آنچه درین باب از نصوص روایات شیعه گرد آورده ام و چنان میدانم که هنوز در مباحث فریقین از کتب سابقین مندرج نگشته و گویا گوش زمن مجتهدین طائفه که خود را مصداق ختم بکم عمی را فیقه لا یرجعون ساخته اند نشده و چنانچه مقتضای تفصیل است بر دوش خواص و عوام عالم را صلای عام در دهم که الضرورات تبیح المحظورات است و این حوصله بنده را است نه کسی دیگر که انچه در کتب رفقه که به خیال اهل حق مثل دو چاه مسکین و را افتاده اند میشم و نزد خود دارم و انچه بسواد از کتب ایشان بر آورده ام و به نتایج افکار خود همه را جمع کردم و در هیچ کتابی از تالیفات خویش تقید نکرده دلم میخواهست جوابدادن دیگر و نیست و ال فرزندان و جگرگوشگان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و علیهم با صلی مدعیان و لاادعی انتقدیر بر مذهب مسلم است چنانچه صاحب فضائح الروافض آورده که ناگزیر است بر عقاید ایشان لشکر ناصبی امام مهدی را که صیصد و سیزده تن باشد علانیه ارادت اعتقاد کردن و این اعتقاد خاص علاوه حاجت مخصوص جناب آنست که این مرد را بمتعه زادگی متصف دانسته اند و نصوص دیگر برین امر مقتضی است و اگر علمای رفقه در دوین میدانستند گواهی صاحب فضائح الروافض را برابر بها گواهی سید المسند زیرا که او در مذهب رفض یگانه روزگار و جلیل

بتصنیف همچو کتابی که اسمش بر مسمی دلالت

و بااندیشی هر یکی ازین قوم ذلیل اصلاح و بیان را العمل آورده و تذکیر مطاعین رفضه خارهای مغیلان در قلوب شیعیان
شکسته و ریشهای علمای طائفه را قاطبة تراشیده بلکه در هر مقام بر ریشهای جگر ایشان نمک شور پاشیده لیکن
العیان تتبع کتب امامیه واضح است که شیخ عبد الجلیل رازی که از دیدن فضائح الروافض پیچ و تاب بسیار خورده
در رد نقضش در کتاب نقض الفضائح بیان آورده که برای تکذیب او همه کافران جهان را حلال زاده دانند و به وصف طیب
ولادت موصوف پندارد مگر فتوای مجتهد جائسی و غیر او مقتضی آنست که بدون تسبیح و خواندن صیغه و ایجاب و قبول
بالفاظ عربیه حلت حاصل نباشد و از لطائف این مقام است که مجتهد جائسی که ما در کرمش بر مذهب حق بود
تا آنکه پسر خود را که به پایه اجتهاد در مذهب رفض رسیده مضل خلائق و مقلد شیاطین میدانست و در نفس باز پسین
هم وصیت فرمود که اهل سنت و جماعت سامان تجهیز وی مرا مرتب سازند و این رئیس المنافقین را نگذارند که دست
بجنازه رسانند پس در لدار جائسی جماعتی از هواداران و خبرگیران او بگوش شنیده مستند و اهل حق بتجهیز و تکفین او مشغول
گشتند و قضا را سخن مجتهد مذکور بالعفی از مخلصین خود درین باب جاری شد که بدون شروط و امور مذکوره نکاح درست
نمیشود یکی از جماعت اهلسنت گفت که از امروز معتقد با ثمینی شدیم که سلسله طیب ولادت از فرزندان جناب
اجتهاد مآب متحرک گردیده و قبل ازین همه کس ازین وصف معرا بودند فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ كأنه القم الحجرا و محجب ماند
هرگاه علمای اهلسنت بزرگی هم صحبت بسبب حضرت حنفی موصوف اجماع دارند بران بزرگان که در اولاد شریفش از اهل سنت
هستند حرجی نیست و همچنین میان اکابر که مثل این نسب را نصب العین داشتند و کمال تبرع و احسان درباره
مجتهد الزمانی بکار برده و لیکن او در کل ولای مذهب خود شما نند خر فرو ماند از قرآن مجید آیت کریمه هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ
إِلَّا الْإِحْسَانُ هم نخواند کما لا یخفی و هم آنکه اصحح کدر روزگار است که مجتهد الزمانی برای الزام من میگوید که از فرط جهل
محبت یاد مامی ولای اهلبیت لغایت بعید است که سوء ادب نماید در حق مجتهد و ازین کلام عیانست که او در جهل
بنیاره العین الیعمیر ببصیرت نه دیده زیرا که مراد من از اهلبیت علیهم السلام جناب سیده فاطمه زهرا رض و جگر گوشگان خود جسد
پسر و مهر او علی مرتضی و ذوات مقدسه امهات المؤمنین صلی الله علیه و علیهم اجمعین و هر که از سادات بر روش
ایشان بوده نه خوارج مارقین و نواصب بی دین و روافض منافقین که دعوی سرپرستی اهل بیت طاهرین بر زبان
دارند و از دین و مذهب ایشان بمراحل دور اند و حضرت امیر را الشهادت قطعی جناب فاطمه زهرا رض مانند جنین زخم خورده
نشین دانند و مثل خائنین مخفی و مستور اعتقاد کنند و به مصطلح در اصطلاح خود قرار دهند کما سیجیئ انشاء الله تعالی
و ذات نورانی حضرت مرتضوی را بسبب سلب نور جرم ظلمانی خوانند و روایات حضرات ائمه را از ابنان شیخ المشایخ و زبل
عمر و عیار کما فی المجلد الثالث عشر من البحار آرند که مفادش اینست که جناب امیر بسبب انهماک ظلمتها سور الله و اللیل
إِذَا يَغْشَى بوده و انه مصداق وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى فالله المشتکی حاشا و کلا که من مدعی ولای ایشان باشم و چگونه
چنین امر از من صادر باید حالانکه روایات متواتره و احادیث متکاثره از ائمه اهلبیت طاهره رضی الله عنهم
اجمعین بلکه حضرت خاتم المرسلین در نکوهش رفضه طاعنین مهاجرین و انصار خصوصا طاعنین جناب صدیق

این بندگان مرتبه ظهور یافته موافق کتاب مبین و مطابق بسیاری از روایات متقنین چنانچه نمونه آن در فصول نصب
الکفة الیمنی ام مرقوم است و اعتراف این امر کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین فخر الدین نجفی که ام مسلم است لیکن گویسات
سببه در باره قضیه بعقل آرم زینهار از من در بنا شده اگر مجتهد دعوی خود صادق است باید که عبارت مرا که برای حق و
او بکار آید ایشان و بد والی له ذلک چهارم آنکه تقیه شیعی که دیانه نادر فقهی اند جنگ کرده و آن با برتعلق واقعه علماء
داشته و مجتهد دیگران بکاسه لیسی اولین و آخرین خود پرداخته از آن جنس است که قدما و متأخرین شیعه در کلمات
خود بجوابان پادشاهان آرند و تقریرات مهمله و قیاسات زایله مانند تا نهایی اعمال خویش رسیاهی گیرند
و بعد چندانکه الحق بجوابیش در کتب معتزله علم تحقیق برافراخته و رسائل مفرد هم تصنیف ساخته رد و نقض این مطاعن مهم
و مجوج گردانند لیکن مجتهدین تقویم کهنه سالها بدون تعرض بجوابات اعاده نمایند و خود را تقلید مطلق باز ترق تعمیم
شان باید مانند مگسی گردانند که اگر صد بار او را مطرود گردانی لیکن باز بچهره نشیند یا مثل تخمیری آن قندیل گوی
اعتبار سازند که هر که آن را بیند قالبش را بجای مسیلمه کذاب برگزیند چنانچه در جلد اول ازین کتاب دانستی و تعلق و
بیان جعفریت خواهی دانست در همین مقاله انشاء الله تعالی پنجم آنکه متجدد است یعنی نبوده در کتب
سابقین و معاصرین مندرج شده و در مباحث فریقین نیامده و دلالت بر آن دارد که کاملین فرقه شیعه در باره
حضرات ائمه هدی خصوصا حضرت امام صادق عقیده بد داشته اند و آنچه از تعریضات و تصریحات در حق آنجناب
آورده اند از تعصب نواصب و خروج خوارج پا فراتر نهاده و لیس خود را با تمامی اولیای خویش مصداق و دورنگی
مشقی گردانیده اند حرفی آنان که تعلق بدودمان زباره امام الائمه ایشان دارد مطابق امر که در مجلد اول
مجملاً گذشته اینست که روزی حضرت امام معصوم یکی از قدمای رفضه که نامش عبدالملک بن اعین بود
در اوقاتی او را بعرش برین می رسانند و کرسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونه پسر خود را ملقب نرسیس
نام گذاشتی آن مطرود جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد حضرت فرمود که جعفر نام نهری است در جنت و نرسیس
نام شیطانست این واقعه را علمای رفضه در کتب رجال می آرند و با همه از مدحت و ثنا گستری او خود را باز
نمیدارند و آنچه آن کور باطن شقی در باره حضرت امام باقر و امام صادق تصریحی و تعریضی بکنایه ابلغ من التصریح
نموده آنرا کسیکه بمفاد لفظ جعفر و محاوراتش مطلع است مخفی تواند بود و لا والله ثم لا والله و از اینجاست
که خود علمای این فرقه هم دوسی الاذناب بدین دشنام را رسیده اند از جمله ایشان صاحب کشی تا سیم
افشا راست که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم اشتهار برافراشته و مردم را از ازاله
نسبت معصوم و مجتهد و مقلد میداشته و هر که خارج است ازین دو حلقه او را مردود دانسته بعد از دعوی
صحت این روایت در معرکه میگوید و فیها من سوء الادب ما لا یخفی و بعد ازین انتشار رعایت اعتراف باغلظ
اللهم و تاویل آن افتاده و داد او بجروی داده اللهم فرغ فاه و اجعل جهنم مثواه و غلق آنکه میانه آنجناب و عبدالملک
ملاقیه و مزاح میرفت و بنده سهو بر رجال می آید و در مصابیح او علمای متاخرین و قاتره یاد کرده بر حرفی آنان انتقابد

که قاضی شیعه تراش در مجالس المؤمنین که موضوع آن جیوب پوشی مذهب رفض و حدوث آن از القدم بدل کرده است
از پیشوایان خویش در مدح اطیراد کرده که مانند عبدالملک هنوز کسی پیدا نشده و بنده میگویم که چگونه کسی مثل او در روزگار
پیدا شود که امام باقر و صادق ع را که از اجله دودمان اصطفا و ارتضا اند چنان گفته باشد که تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ
مِنْهُ در شان او ست و بنده قلیل البضاعت میگویم که رفضه را باید از روح مثل قاضی شوشتری که تمام عیوب
منافقین طاعن انصار و مهاجرین سوال کردن که آیا زراره برادر بزرگ عبدالملک که انتقام خواهی از حضرت صادق
که مطلع و مقطع سخن آنجناب این بود لعنة الله علی زراره و بهوشه من الیهود و النصاری بدلالت کشی وغیره گرفته
و بر ملا آنجناب را بد گفته مانند عبدالملک مذکور تواند بود یا هنوز شکی و ریبی درین باب واری یا زراره تحقیر است
یا صدق الصادقین تقاش سگنداری چنانچه از مجالس المؤمنین و مانند آن هویداست و اگر ستوهی گوید
که اصل این امر بسبب آنکه در مجلد اول گذشته اعاده استقامه افاده بایستی امری جدید را ذکر نمودن گو تحم هنوز
بیش از تیرهای جگر دوز و زخم از شعله های جانسوز خالی نیست پس بدانکه ابو عمرو کشی که کتاب خود که قاضی مفتری
ذهب الله بنوره در مجالس المؤمنین نام او را در زبان دارد میگوید محمد بن مسعود قال حدثنی محمد بن عیسی عن یونس عن
حماد الناب قال جلس ابو بصیر علی باب ابی عبدالله ع لیطلب الاذن فلم یوذن له فقال لو کان معنا طبق لاذن
فجاء کلب فشغر فی وجه ابی بصیر قال اف اف ما هذا قال جلیسه هذا کلب شغر فی وجهک یعنی حماد میگوید که نشسته بود ابو بصیر رحمه
بر دروازه حضرت امام صادق ع تا پروانگی حضور طلبد پس او را اذن ندادند پس گفت که اگر همراه ما طبقی می بود البته اذن میداد
درین بودند که سگی آمد و شاشید بر روی او ابو بصیر که نابینا بود گفت اف اف این چه واقع شد همنشین جواب داد
که سگی دوید و بر روی تو شاشید و ازین روایت اینهم صریح عیان شد که حضرت امام صادق پروانگی نداد نه برای
آمدنش با وجود آن اخلاق عمیم که از جد بزرگوار خود مصداق وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ میراث یافتند از نجبت آن کور باطن
و ظاهر آن کلمه که تمامی طبقات زمین و آسمان بلرزه در آمد بر زبان ناپاک خود آورد که خوارج و نواصب هم از آن خجل
میشوند و محصلش غیر ازین چیست که چندین تنکل برای اکل پیغه معاذ الله امام موصوف داعی برای تحصیل زخارف
گشته و ترک مینا برای دنیا کرده اکنون خدارا از روح شوشتری باید پرسیدن که عبدالملک هنوز بی نظیر است
یا مانند ابو بصیر و نعم ما قال بعض الشعراء و گفتیم جوابی نه کم از گفته سعدی بلکه این دو غزل خوبتر از یکدیگر
فتاد چون حجت باتمام رسید حالیا اختیار واری از مذهب رفض دست باید برداشتن و غور و تامل بکار باید
بردن و بچشم عبرت بین دیدن که اکابر مقتدای دین که مرتبه شان از عرش برین در گذشته و باعث رفض ایشان
زبستاده اند در حق سلاله اهل بیت طاهرین که مذهب خود از ایشان برای فواید دنیوی کما سیجیئی نقلا عن الکشی بآن جناب
منسوب میسازند چه بی اندامیها کرده اند یا بتقلید رفضه عنان مذهب خود را بدست این دشمنان ائمه باید سپردن
اینهمه لجاجه و زندقه را علمای روافض در کتب دین و ایمان خویش می بینند دامن خود از محبت عشق
شان نمی چینید و با اینهمه در پوستین صحابه کرام که قرآن مجید بستایش و مدحت شان ناطق است افتاده

نقد دین و ایمان را از دست داده‌اند که اگر بیرکوهی در عیب جوئی ایشان گم تو انم گمی را یا بجام رسانم و نیچار
سخنی چند در مزاح و مطایبات از نظر بگذشت که دل میخواهد که ایرادان مفصل نماید ولیکن منافش گرفته به
دو حرف قناعت کرده میشود که اولیای ایشان درصدد آن شده که تاویل مزاح و مطایبه با برای حضرات ائمه طیبین
میراث عن اب عن جد خصوصا سلاله الاوصیا بالاثبات رسانند مجمل آن آنکه ائمه بتقلید جناب امام الائمه که
مزاح بودنش مشهور و معروف است درین پیشه ید طولی داشته‌اند و بعضی بقصور فهم فاروق را در هیچ حتی
مفتری دانستند و هرکه درین باب تردد بی دارد چه ضرور که کتب جاند و قدما برکشاید باید که از باب اخلاق
ناصری در آید که محقق دوان می‌نویسد و اما مزاح اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود کان رسول الله صلعم
یمزح ولا یهزل و امیرالمومنین علی عم مزاح بودی تا بحدیکه مردمان او و اعیان عیب کردند و گفته لولا دعابة
فیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب الله رئیس ارکان اربعه او را گفت بر مزاحیکه با او بکرد هذا اخرک الی
الرابعة و این در حقیقت تائیدی نیست بلکه تحریری است که رخنه در ذکر آن دست از عاقبت اندیشی باز داشته
و این هم شنیدنی برای قدماء شیخ و که بارش را باهم فاخبروا ابا ... الا انیاب باقی ماند آنکه ابو بصیر مذکور از مقتدایان
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال بتفصیل و اجمال چنانکه باید موجود است مانند مجالس
المومنین قاضی شوشتری و خلاصه شیخ حلی و فهرست امام اعظم طوسی و تلخیص الاقوال و کتب دیگر از معتبرین
متشیعین حاضر است هرکه خواهد بدان رجوع نماید دیده باشد که اگر او و دیگر راویان معنوی او که معبود خود را بصفت
تجسیم و تمثال و بالا پر و زانو با ئین خال میدانستند و بر ملا اجله ائمه با محفوظین و امان خدا از ایشان تبرا میکردند
کما فی الکافی و الکشی و غیرهما میانه شیعه و ائمه متوسط نباشند دعائم دین و مذهب بمحض مصداق وهی خاویة
علی عروشها گردد و سلسله علوم دینی رخنه بگسلد کما صرح به المجلسی الاول فی رجال روضة المتقین و غیره
فی غیره من بعد باید دانست که این شقی مطرود یکبار حضرت امام صادق را بدین عنوان بد گفته و دشنام داده
و در بابی قهر الهی فقط یکبار جوش تر زده واقعه دیگر باید شنید از کتاب کشی مذکور که حدیث میکند حماد بن عثمان
که من و ابی یعفور و شخصی دیگر بیرون آمدیم و بسوی حیره یا مکان دیگر متوجه شدیم و سخن از دنیا می گذشت
ابو بصیر گفت آگاه باشید که صاحب شما اگر ظفری یافت بدنیا البته بالیقین اختیارش میکرد ولیکن چون بدستش
نیامد ترک و تجرید برگزیده نام تمایز آسمانی و تقویت یزدانی که بار بجان اهل البیت رسول با ان متوجه گردید یعنی بر من خبار خبر
مجدوره و کلاب ممطوره مسلط شد تا راوی میگوید که ابو بصیر از خواب غفلت غافل شد پس سگی آمد و خواست که بر شانه
ابو بصیر خیزد استم کردم او را انم ابن ابی یعفور گفت بگذار او را دفع مکن پس آن سگ نزدیک شد و شاشید در گوش او و خیاط از غصه آن لعین
و خیر نیا نیم سوار و فضیحت شیاطین کم درین یک واقعه معجزه جعفری ابی شهید بیت رسول سگ بتسلیط نمودند و
صدور شنع از مذهبش و معنی مطاعت خواسته اند که می شویم خود را که مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة
اعمی و اضل سبیلا است شقی الاخرین بود از بن محبوب پاک سازنده و نقد دین و ایمان عزیز خود را بلای سپرد

در باز ند پس هر یکے تمامی همت خود را بر رفع جهالت مصروف کرده بعد از کوشش بلیغ بمخالفت و عداوت ایمه
خصوصاً حضرت امام بحق ناطق لب بکلام آورده و در آن قدر جرح و بازی و رتاویلات و تسویلات نموده که اعمال
حقه بازان رشک بران می برد ولکن بدر الشیخ حیث قال ؎ سگ بدریای هفت گانه بشوید چونکه تر شد پلید
تر باشد؛ و بنده این بحث خاص را بتفصیل و بسط تمام ذیل در بعضی از کتابها آورده ام و بادله قطعیه ثابت نموده
که هر چه علمای طایفه فاحشه برعایت مذهب این سیاهی بی دین و بمزید محبت معنوی آن لعین سخن
ساز بیها بکار برده اند و در مسائل مفرده پیش پا خورده همه اش کلمات مجانین ست و آنچه پیشوایان رفضه
در بدگوئی ایمه هدی عموماً و مره بعد اخری بر زبان آورده اند طول و عرض بسیار دارد و شتابزده آن
امیدواری از حضرت باری مے رود که بزودی ازین مجمل فارغ شوم تا کتابی منفرد درین امر بسا تالیف
کنم تا یکتابی دیگر بعنوان تفصیل که دلم مے خواهد ضمیمه گردانم و گردن هاے منکرین قوم را که لاف
و گزاف از ذاتیات شان ست در شکنجه آرم و اگر و صد کتاب دیگر با هم نقاره فتح و ظفر درین باب
خاص چنان نوازم که شور فاد و غوغا غریوش محیط گردد و گوش منافقین پیروان عبد الله بن ابی بن سلول
کر شود **الغرض** کتب مذهب طایفه شیعه حقیقیه بر مثالب و فضایح قدماء شیعه آن قدر
شامل ست که استیعاب آن پهلو باستحاله میساید بخلاف ما نحن فیه یعنی حالات و مقالات اصحاب کبار که آیات
بسیار در قرآن مجید بایمان شان عموماً و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق گشته و خود اجله مفسرین شیعه مثل
کاشانی و غیره او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب منهج المقال هم موجود ست رطب اللسان شده اند
و هزاران احادیث مناقب فاروق بر زبان مبارک سرور انس و جان گذشته حتی که صحیحین رفضه با نهمه
عداوت داد در کتب خویش آورده اند باموریکه تشبیه این بزرگان بحضرات انبیای اولو العزم از آنجمله است و هم مورد
ایشان آیات مدح قرآنی او برتر از تشبیه اولست آنکه خود حضرت خاتم المرسلین که بوحی آسمانی گویا بود عمر
فاروق را بمنزله بصر مبارک خود میداند الی غیر ذلک من المناقب و تفصیل این بحث عنقریب بگوش میرسد انشاء
الله تعالی و حال برگزیدگی مهاجرین خصوصاً حضرت ایشان و متهم بودن اینها الشر الیه سبا و دعوت نبی که
همین مقاله عنقریب در حدیث امام صادق که کلینی آنرا باسناد خود بتکلف الطویل کلام در چهار ورق روایت کرده
و بدلالت مطابقی فوائد عالیات خلفای راشدین اجمع عمده مناقب و مدایح قرآنی گردانیده بعینه اینکه اطوار
آید و سعی تمامی مجتهدین رفضه رایگان رود درین زودی بحول و قوت الهی خواهی دانست معهذا اگر کلام مذکور
بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صدور می یافت چنانچه معرض آورده و داد هذیان داده و همیشه حرف مذکور رنگ
فحش و دشنام کما صرح به اکابرهم و منهم الحلی فی نهج الحق و المجلسی فی حق الیقین لاجرم فضیحتش زیاده از بوالهوسی متوقع بود
چه جای آنکه امر صحابه روز بروز ترقی یابد و نقیض وعید قرآنی باشد بالجمله کسی که جزو افضل لیا ... بشوند
کرد که اجله اصحاب کرام درین صحبت صادق باشند و بمقتضای نسخه سلیم معقولین بلسانی زد بر رسول یزدانی شرف حضور یابند و

و تحفہ ایشان بینا تمام نمیکند. و بحث تحت ہم نگوید چنانچہ محقق چلپانی اما سیہ اعتراف این معنے از اکابر علما نقل نموده
و نزد مسلم شمرده کما یختفی علی من نظر فی فتح السبیل و انیجا فرق ظاہر شد و نیز تا آنکہ از روایات کشی در حق ابو بصیر
مثلی از حضرت امام صادق علیہ السلام باید گفته بود واضح و لائح گشته که حضار واقعه کما اشرنا الیہ خاطر خواستند
و تجویز کردند که سگ بہین و گوش او رسا شد بلکہ بانعین سگ را منع کردند تا نوبت بدین تقبیح رسید و ایضاً
در واقعہ قرطاس بابطال تہمت رفضہ اول دیگر قایم ست از انجملہ آنکہ بر تقدیر مذکور چرا علمای رفضه در ارتداد
شرے عمر رضی اللہ عنہ از آن وقت اتفاق نکردند حالانکہ بالاجماع اولا مصدر این کلمه تاکید بلیغ میدانند
و بدین ہم اجماع علمای خویش و اجماع عترت طاہره نقل میکنند که ہرکه حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم را دشنام
دہد او مرتد ست بحث متبدا الی غیر ذلک من اللوازم کما فی البحار و حق الیقین و نیز ہم که چگونه اکابر علمای
ایشان مثل عبد الجلیل رازی در نقض الفضایح گفتند. آنچہ بران دلالت دارد که محاربین حضرت امیر
مثل عایشہ صدیقہ ہم ریاست مومنین داشتند و ہم بالیقین از امہات المومنین بودند انتہی ملخصاً تا بخلفای
ثلثہ که کار ایشان بسیف و سنان بالاتفاق نہ انجامیده و بر تصریح محققین رفضه بر مخالفت مرتضوی قیمت
ورزیدند چه رسد. و حاصل غرض تحصیل کرد او را سلطان المحققین ہم میگوید چرا در تجرید العقاید ثابت کرده
که فاسق مومن ست و ہرکه از مخالفین حضرت امیر که غاصبین خلافت ہم بودند نوبت بقتال نرسانیده و بر
مجرد مخالفت قانع گشته فاسق ست غالباً آنچہ این اعیان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند
کوزشتر بود و المنۃ للہ تعالی که در عبارت تجرید آنچہ علمای مستولین محرفین بقدر نالش منکی از رکیک اقبال که
حال خرافاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شده و درین مقالہ ہم بیاید انشاء اللہ تعالی قیل و قال
کرده بودند و ہر یکے درین باب بادیہ پیمای ترہات گردیده و بالآخر بعضے از سرخیل ایشان یعنی فاضل خبازی
آنچہ بعضی اجابت اقل الانام از راه تنجید بر مذہب تشیع گفته بودند بر دفتر زدند یعنی تبقیه و نفاق طوسی گردیدند و گفتند
که فتوای صاحب تجرید از خوف اہل سنت بود در کتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه بر ہم زده ام که کتابے بر اسه
در مخصوص تجویز توان کرد بسبب آنکه ہمہ فضلای لکھنؤ حتی میر باد علی نیز عموماً خصوصاً مسے خود را بدرجه قصوی رسانیده
بودند و این بزرگ که بتوفیق الہی از مذہب تشیع که مذہب جد و پدر ایشان بود تائب شده اند مستنطر لعنی کرده بودند
و برادر حسین مرزن بی بدان نبرد و برای تاویل آن از نمیت شمر ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
بالجملہ کسے از امت طوسی و حلی کمان نمی تواند برد که عمر فاروق رضی اللہ عنہ بزندگانی رسول باتی حقیقه
مرتد شد. و حالانکہ منافقان را مجرد گفتن آنکه فیصله شریف را قبول نمیکنم میکشت کما اشرنا الی التصریحات علمائہم منہم
الکاشانی فی تفسیرہ ملخصاً و از انجا عیان شد که منافق بی ادب را باید کشت که موجب مزید ثواب و ارضای رب الارباب است
فانظروا الی قوۃ ایمان المقبولین بحکم الرفضه بان الامر النبوی متعبد الاصحاب و واقعه القرطاس تخییر بعد الاستکتاب
اما ہم بر حاشیہ سنیہ که عبارتش اینست من مارس الاخبار و الاثار علم ان عمر کان اعلم برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم [illegible]

والمنصب مجری علی عادته بعد موت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم زیادة وترک کتابة
واما ما قال انه شتم رسول الله صلی الله علیه وسلم فذلک من جهله باللغة وجرأته علی الصحابة لا افلح فان الهجر کما بینا هو الکلام
الذی تکلم المریض به ولیس هو البتة شتما وهذا المتعصب لا یعرف اللغة فحسب انه من اساءة الادب وکان عمر من احسن الناس
ادبا بالنسبة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم کما یعلمه المتدرب فی الاخبار انتهی کلامه بلفظه ابطال الباطل تمام شد حکایة
منسیه بحروف مجتهد **اقول** اگر مراد مجتهد الزمانی از انجا شیه که بر لفظ الهجر نوشته اند ومقامی غیر ازین برای آن نیست نیست
که صدرالدین اصفهانی در ابطال الباطل قائل بدان شده که عمر در حق حضرت خاتم المرسلین بدین کلمه تفوه کرده بود
پس کمال بی دیانتی یا خرافت اوست چه خود کلام فاضل مذکور تکذیب مجتهد می نماید نبینی که هر گاه شیخ حلی امامیه که نسبت
معنوی تجنیس خطی با شیخ حلی دارد قصه قرطاس را در مطاعن اصحاب عموما آورده فاضل مذکور چنین نوشته آن عمر
کان وزیر رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحب مشاورته وکثیرا ما کان رسول الله یقدم علی اشیاء فیمنعه
عمر ویقول لا تفعل یا رسول الله فیسمع قوله فیما یتعلق ای بالنبی صلی الله علیه وسلم منها انه عزم فی غزوة تبوک ان یدخل دمشق ویحارب
ملکها فقال لا تفعل یا رسول الله فاطاعه وقبل رایه ومنها قصة الاساری وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یشاوره
فی امرهم فنهاه عن اخذ الفدیة ووافقه الله تعالی فی قوله مَا کَانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَّکُوْنَ لَهٗ اَسْرٰی ومنها امر الحجاب
وکان عمر یبالغ فیه حتی انزل الله تعالی تصدیقه ومن مارس الاخبار والاثار علم ان عمر کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
هذا المقام والمنصب الی آخر العبارة یعنی عمر وزیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود وصاحب مشاورت وبسیار میداد که حضرت
اقدام میفرمود بر چیزی او منع میکرد ومیگفت لا تفعل یا رسول الله وحضرت صلی الله علیه وسلم قول او را می شنید و
قبول میفرمود در آنچه تعلق داشت برای انجناب نبوی از آنجمله آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم قصد فرمود در غزوه تبوک که داخل شود
در دمشق ومحاربه عمر گفت یا رسول الله مناسب نیست وحضرت قبول نمود واز قصه اسارای بدر هم مثل بدراست که آیت کریمه ما
کان للنبی نازل شد موافق او واز همین بابست امر حجاب که عمر مبالغه در آن میکرد تا آنکه نازل شد حق تعالی تصدیق او را بعد
ازین فاضل اصفهانی یعنی فضل بن روزبهان مذکور آنچه تحریر نموده در کتاب ابطال الباطل همین عبارت است که ومن مارس
الاخبار الخ کما عرفت وازینجا بر نقل قاضی شوشتری کلام صدرالدین مرقوم را در احقاق الحق حال تحریف معنوی وسفاهت
وبی دینی مجتهد بوضوح انجامید که عبارت ماقبل را که محصلش در فارسی دانستی اسقاط کرده تا مردم بدانند که اشاره هذا المقال بلفظ
الهجر است واز عادات عمر انتقال بود هم وقت صحت وهم قریب وفات شریف نعوذ بالله من ذلک حال آنکه مقصود صاحب ابطال
الباطل از لفظ هذا اشاره بوزیر بودن فاروق است چنانچه بر همگنان بوضوح پیوست آنچه شنیدی تحریف معنوی بود اما تحریف
لفظی پس بنقل عبارت ابطال از نسخه احقاق عیان شد که مجتهد لفظ هذا المقام را بلفظ هذا المقال ساخته وتبریح روح
شیطان الطاق پرداخته تا عامه فریب خورند وگمان برند که مراد از هذا المقال لفظ الهجر گفتن است فادخلوا ابواب جهنم خالدین
یا معشر المحرفین بلی صدرالدین اصفهانی هر قسم لفظ مذکور را اختلاط کلام معنی پندارد وشتم نمیداند چنانچه شیخ حلی میگوید
منعه عمر عن ذلک بعده عنه معهد الاعتذر علی مخالفته حتی شتمه وندانسته که بر تقدیر شتم قباحت های بسیار لازم می اید چنانچه

اشارتی بدان نمودیم و چیزی اجد ازین می آید و از کتب این سه فرقه هم هویداست که او اصحاب کبار را از مثیتهای تکفیر
و شتم ها چنانچه تصانیف شوشتری همیران گواهی میدهد که تا به وقت مرتد شرعی نیست تنها اشتقاق لحن گر مرادش بر
فرض محال تا لا بساعدة الکلام اینست که صدر الدین مذکور لفظ الهجر را صحیح میداند پس دلیل بر آنست که مجتهد از معنی
کلام او را در مساعی فاروق رضی الله عنه ندیده یا عبارتش نفهمیده محصلش اینست که لفظ مذکور بصحت نرسیده و بدین
عنوان در صحیح وارد نگشته و بر تقدیر صحت اثبات ادب و دشنام خواهد بود هر که خواهد بکتاب احقاق رجوع نماید و بعد
از ملاحظه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی در صحت کلام صدر الدین شکی نمی ماند
و مویداوست آنچه در صحیح مسلم در باب تصنیف گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد غلب علیه الوجع و عندنا
کتاب الله حسبنا چنانچه در صحاح ایشان مذکورست و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غلب علیه الوجع و با تنازع
هجر هم وارد شده انتهی بلفظه و اگر مراد مجتهد ازین حاشیه چیزی دیگر باشد فلا بد من تقریره حتی نقلعه بحذافیره و من محرم
کرد یا اشتقاق هجر از هجر بمعنی هذیان توان شد و لیس بمخصوصه همین ست که شیعه بان خو کرده اند هیچ کس این جا [illegible]
که از هجرت ماخوذ بود یعنی آیا حضرت دنیا را وداع فرموده اند انکاریست یعنی حقیقة حالت احتضار و جدائی از
دنیا نیست که با زمانم و لب سکوت کرده ایم یار با حضرت را این حالت رو داده پس باید استفهام کردن تا هر چه فرمایند
بجا آریم الغرض استفهام از اختلاط کلام هم نشد چه جای اثبات آن که شیخ حلی بنا بر سلب عصمت از آن اشخاص
قرار داده و سنیهم گوش نه نهاده که معنی مشتق می باشد از مصدرش هر معنی که در مصدر محتمل خواهد بود در مشتق
هم و درینجا قرینه مرض الموت و اشتداد درد و غلبه حمی و بحة الصوت چه قدر معنی مذکور را تایید میکند طرفه آنکه نه از قبیل
مصداق [illegible] که در کتب شیعه مثل تفاسیر و احادیث می آیند درینجا فراموش میسازند که اشتهار
از مفسرین ایشان در خلاصة المنهج و غیر آن در غزان آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در مجامع انصار بود و درازگوش
بول کرد عبد الله بن ابی بن سلول بینی خود برگرفت و این کلمه گفت که نترش ما را اذیت داد و اصحاب ام جواب سخت
دادند و هم با هم دست و چوب ماند آن هنگامه کارزار را گرم کردند پس عیاذا بالله [illegible] عاقبت اندیش کیست که تجویز کند که عمر
معاذ الله دشنام داد حضرت را و اصحاب ام خصوصا مقبولین لسانی نکیری نکردند انتهی حیان شکه روافض معارض ایشان هم
بدلیل تغییر لفظ مستعار دین را هم از دست انداخته اند طرفه اینست که چون کسی از حکام فدک تعرض بحضرت امیر کرده بود دلاور
حضرت عباس نفی از یشان بود چنانچه قبل ازین در مجلد اول دانستی فولاد بلا که مقبولین شیعه تیغ زبان را هم حرکت نه بند و
دشنام تلخ را در حق سرور کاینات الفه شمرده انکار نکردند و از ابی حمزه روایت کلینی و غیره گذشت که مومن را نباید درین مجلس نشستن سماع
گفت چه اندیشه [illegible] کسی که از دل نکرده اند و درین محفل نشیند امام قصه یکی از بنی اسرائیل یاد فرمود که هر چند مومن بود لیکن بحسبت
آنکه نزد قبطیان به فرعون غرق شد پس انکم اذا مثلهم مقبولین لسانی صادق آمد و ادنی مرتبه اسلام هم از دست رفت و احتمال
تقیه خود مسلوب ست و الا لازم آید مخالفت نبوی که تقیه نه نمود و قوموا فرمود و کان بر که این خطاب بمثل عمر بود و فقط
چه طالب اسباب کتابت از موافقین خصوصا امیر المومنین کاتب سید المرسلین بوجوه کثیره متبادر

است تکلیف که بقول رفضه ایشان تابع عمر گردیده از اسباب کتابت نیامد چه جای آنکه هشام را هم نشنید پس تا موعود
بحال ایشان متوجه است کما اشیر الیه فی موضعه که رفضه مفرض را از کجا بکجا رسانیدند معمول عیار انست که از
قیل و قال مشوش میشوند سیما وقتیکه شغل باطنی پیش آید که والذی انا فیه خیر مما تدعونني الیه کما روی البخاری
صرح فی هذه القصه تکلیف که قوموا اهم عموم را میخواهد نه خصوص عمر را ولیکن رفضه تبرا نمیسرایند که زخمه برگ
جان ایشان میرسد کما عرفت اما لفظ لا ینبغی پس کی دلالت بر حرمت دارد ظاهرش ترک اولی است اگرچه
و کبایرهم وانمود شود اما لن تضلوا پس نهایت محصور در گمراهی دینی نیست قال الله تعالی
ووجدک ضالا فهدی و از برادران یوسف علیه السلام در قرآن مجید وارد است ان ابانا لفی
ضلال مبین فرق اینست که اصول کلینی البته دلالت بر وقوع ضلالت ائمه شیعه مثل
شیطان الطاق و هشام بلکه همه ایشان و امثال ایشان دارد و غیر از ین هیچ احتمالی بر نمی تابد چه نزد رفضه
عدم معرفت امام البته موجب سلب ایمانست کما قرروا فی حدیث المعرفة و تحقیق عنقریب انشاء الله تعالی
که از پیشوایان رفضه اثنا عشریه این ضلالت یقین صادر شده بخلاف واقعه قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح
دلیل بر آنست که هرچه نوشتنی بود از زبانی بیان نمودند اکثرش تعلق دارد بامور ریاست و خلافت که مدار علیه
ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی اینست که هشام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد وفات امام جعفر متفق آنکه
عبدالله پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم بر او و آزمودیم که امام نتواند شد پس برآمدیم در حالیکه
گمراه بودیم و همه شیعه جعفری گمراه بودند و نمیدانستیم کجا متوجه شویم پس من و احول در بعضی از کوچهای مدینه
نشستیم و میگریستیم و متحیر بودیم که سنی شویم یا تحویل کردیم یا مذهب زیدیه اختیار کنیم یا مرتد معتزله شویم یا خارجی شده
تکفیر امیر المؤمنین معاذ الله کنیم انتهی محصلا سبحان الله باین پیشوایان رفضه چنان بی قرار که ایمه شیعه
که از روز الست مضمون امامت ایمه نام بنام مقرر شده و انبیا علیهم السلام بایمان امامت ایمه مامور گردیده
و اهل کتاب درس آن میدادند اکنون خود ایشان را یاد نماند که بعد امام جعفر امامت موسی کاظم مقرر است اما
کافر می معاذ الله که صورت بدین حالش میرسد تا این ملاعین بخوارج یا آنها نمیشدند پس تنصیص انتفای ایمه هدی
از دست رفته کفر و ضلالت این ایمه رفضه منصوص شد نصا قطعیا باجماع اهل صحاحهم فقد تقرر ان الیقین
لا یزول الا بالیقین مسئله یا حضرت ابن عباس بکلمه الرزیة کل الرزیة پس از کجا بر مشتاغین مسطوره
رفضه منافی حیله و دلالت دارد و تعظیم مصیبت نه بجهت آنست که حضرت وصیت فرمود باخراج مشرکین حسن
سلوک بوافدین و سکوت فرمود از سوم یا لبیان نه داد و اگر بقید کتابت می آمد نسیان راوی نمیشد الغرض حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمقتضای جمع کردن روایات صحیحه خصوصاً احادیث بخاری اول اسباب کتابت طلبیدند و مدهوش
شدند از ین جهت در آوردن یا مراجعت گذرانیدن اختلاف و گفتگو پدید آمد و عمر فاروق اهل حضرت را تسلی داد
حسبکم کتاب الله حسبنا و طلب را حیا کرد بکلمه غلبه الوجع و حضرت این رای را پسندیدند آنچه نوشتنی بود زبانی فرمودند

کما عرفت وبا موبا طنی مشغول شد چون رقعه ضلالت پیشوایان خود را ورکافی وکشی عیاناً دیده بودند کما عرفت آنفا خوا ستند
که ضلالت صحابه را بزعم خود از کتب سنیان باثبات رسانند تا ایشان در توجیهات آن مشغول شوند وشیعیان از ین
صحیح اعتراضات جان بسلامت برند والحمد لله علی ظهور الحق ولمعانه و هذا المجتهد یا نه من لعل بایدو انست که ه
گفته که اعتراض از حشو تنهای او کردیم الخ از آن جنس ست که تیری در سرین پیری از مومنین که الملک لا اعمی و نقل شد
جا ئی بعوام دریشان اوست تا پیکان غرق شد واو میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند بالجمله اگر چنین مسلمانست
روی اختیار نمودند زیاده گوئی و هرزه درائی را پیشه خود میگردانیدند مشاهده این روز سیاه نمی کردند و تیر خار اشکال
نیز سید جائیکه رسید ومن ز نیها مجتهد الزمانی را هدف سهام ملام نمیگردانم و درین کتاب غیر از مباحث تحقیق
وا زامینی آوردم بلکه وقت ذکر اسامی مجتهدین آنچه برای ایشان از القاب مدح مقررست بزبان می آوردم
هم چنین درباره شیطان الطاق و زراره و ابو بصیر انا میابل نفاق **قوله** بالجمله الخ ا **قول** بر بر مقام
بعدو قدح اقوال مخاطب انجناب در مجلد اول تفصیل و بسط یاد ز دیرا ین بکار برده ام که قلوب شیعه هم بیک سید آ
که هرگز حرفی از خرافات مجتهد بلکه اولین و آخرین مذهبش هم باقی نماند فلا نطیل الکلام با عادته **قوله**
اگر مراد ازین احادیث الخ **اقول** مقصود من الحیار سفاهت مجتهد که خلافت راشدین الکتر از خلافت
یزید دانسته و اثبات ادله خلافت خلفاست یعنی احادیث بمنزله نص خلافت راشده است و نور وحی در
ضمن آن یافته و فعلیت بسبب انقیاد یافته و استیلای شان اساس کفر را بر هم شکسته و استخلاف آلهی عزو یافت
حضرت مرتضوی جلوه ظهور گرفته علاوه خلافت ایشان فقط با حادیث دوستان ثابت نیست که روایت دشمنان هم
بران گواهی داده اکنون دعوی مجتهد که احادیث اهل سنت درباره خلافت راشدین روایت کرده اند معارض است
با حادیثیکه دلالت بر نفاق و کفر ایشان وارد بی دلیل ست اگر مجتهد مرد میدان باشد باید که معارضات را پیش کند تا بر
هر حرفش رساله مفرده بدلائل عقلیه و نقلیه نویسیم و اولین و آخرین مجتهد را بدانسان در شکنجه بکشیم که باردیگر لب
رجعت بکو فه نفرمایند و محتاج شنیدن این مزه نشوید کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم
اما آنچه گفته که مفید ما اصلا نیست پس اگر مراد ش اینست که مجیب مفید شیعه دانسته بود آن احادیث را و
حالانکه در نفس الامر مفید شیعه نیست پس از عجائب خرافات ست که غیر از روح شیخ علی کشی از ان مسرور نتواند شد
زیرا که مجیب مصیبت آن احادیث را آنقدر مضر شیعه میداند که گفتن لاحول در مقابله شیاطین مضر لکن چون این معنی
باعتراف این نقید الادراک ثابت شد که برای شیعه مفید نیست مطلقا باید که برای اهل سنت مفید باشد چه بخیال نمی آید که حدیث
مناقب خلفا مفید مذهب اهل سنت نیفتد و اگر شیعه بجا نا معنی اراده کرده که در مناظره شیعه اصلا بکار نمی آید پس دار
پیشوا ن ما که دعوی ضعفا از قدیم الایام اینست که با صول اهل سنت ثابت میکنیم خلافت لا فصل مرتضوی و بی اصل بود
خلافت خلفای ثلثه و بعد ازین دعوی که مدت که بایمان غلاظ بود و چنانچه کتب مطبوع و غیر مطبوع جا بجا بر ان او دلیل
ست سنیان مصافحت قدم نهاده و مجتهد الزمانی بنا بر تقلید قیاسات شیطانی انهم گفت که خلافت یزید بدلیل تا مست

است بخلاف خلافت خلفا پس اہل سنت در مناظرہ ایشان توانند گفت کہ تمامی احادیث موالات را مثلا بزعم خود دلیل
خلافت متقدمین و نفی خلافت امیر المومنین دانستند و حالانکہ ہزاران احادیث معارض آن در کتب ما موجود است
کہ حقیقت خلافت ایشان را ثابت میکند و مدعای شما را باطل میگرداند مثل منامات صریحہ کائنات و تعبیرات
آنجناب و حدیث امامت صلوٰۃ و حدیث حجیت اجماع و احادیث بشارات الی غیر ذلک انتہی بعد از آنکہ بحث و تقریر
شیعہ نکنند کہ مولی بمعنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع و ولایت در یکزمانہ لازم می آید بر معنی
متبادر و قس علی ہذا اضمار بعدیت و آنہم بالاتصال و کسی ہم تواند کرد کہ اہل سنت صحاح خویش را در مقابلہ رفضہ می
آورند و مناظرہ مفید بنود بلی رفضہ ہر چہ از روایات خویش در امامت و مطاعن آرند باعتراف اولین
و آخرین ایشان مہمل است زیرا کہ ہمیشہ الزام و جدل را بقول شان قصد کردہ اند و ازینجا ہم بنیان مذہب
رفضہ مستاصل شد چہ مثل آفتاب عیان گشت کہ ثبوت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و باطل بودن
خلافت حضرات خلفا بدون ضم موضوعات و محدثات از محالات است کما عرفت مشروحا و سوف تقرر
مبسوطا اما آنچہ مجتہد بنابر سرپرستی یزید عنید گفتہ بود پس بجوابش گفتیم کہ احادیث بمنزلہ نص است
برای خلفا و استخلاف باعتراف حضرت مرتضی و بیعت و قہر و استیلا کالشمس فی کبد السماء و مجتہدین آنچہ برای
یزید قصد کردند لا یجدیہم نفعا بالجملہ گو آن احادیث مثل مرویات شیعہ ملزم رفضہ نباشد لیکن انکار از افادہ
آن علی الاطلاق نمودن چنانچہ لفظ اصلا منبیست بران دلیل است بر جای خود تواند بود درینمقام آنچہ مجتہد جالسی
کہ بنابر مشہور پدر بزرگوار مجتہد الزمانی بودند در ذو الفقار مصنوع افادہ فرمودند باید شنید کہ بعد از ذکر چندی از اصول
خویش گفتہ بالجملہ اینست کہ اقوال و افعال ائمہ دین حجت است پس ہر یکی از ائمہ دین بر ہر کہ لعن کردہ یا امر بلعن و حکم بکفر او نمودہ باشد
یقینا آنکس نزد شیعہ ملعون و کافر است میفرمایند کہ بالجملہ مخالف ہر چند این را قبول ندارد و مکابرہ و لجاج می نماید اما
ضروری مذہب امامیہ اینست کہ ایشان چنین بودہ اند پس ہر کہ لمعات رمد عداوت اہل بیت رسالت دیدہ بصیرت او کور
گشتہ و از جادہ صراط محبت عترت نبی آخر الزمان و رزیدہ بیاید و اصول ضروریہ شیعہ امامیہ را مسلم داشتہ بہر کہ خواہد از شیعیان امامیہ
مباحثہ و معارضہ نماید تا حالش گردد و نزد او ثابت شود کہ صحابہ ثلاثہ و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکورہ شیعہ
امامیہ چگونہ مستحق طعن و مورد لعن نیستند انتہی بالجملہ چنانچہ بزعم مومن جالسی ضروریات مذہبش در مطاعن بکار آمد
اہلسنت را نیز احادیث صحیحہ و مقبولہ است تعلقا مفید افتاد و اینکہ دانستی موقوف بر آنست کہ قول جالسی را از آغاز تا انجام مسلم داریم
و بر ریش او تجدید کنیم ورنہ مارا میرسد کہ بر ہر قدم بذکر بعض پیشوایان رفضہ مثل زرارہ و غیرہ او مجتہد فانی را مخنوق گردانیم کما لا یخفی فرق
اینست کہ آن اصول کہ جالسی در تبیر الفصوص دانستہ کما عرفت معارض است با احادیث مثل نہج تسلیم کہ در مدح خلفا و لعن
مقبولین شیخین امامیہ ادلہ قطعیہ است کما ذکرتہ سابقا و لا حقا و ہم معارض کتاب مستطاب نورانی کہ مدح مہاجرین و انصار
و تابعین اخیار ہر جا نمایدہ و ان بر طور رفضہ باقی ماند و اثبات امامت ائمہ بطور خود معارض است با احادیث صحیحہ اصول
کافی و ہم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان رفضہ دالہ بر آنکہ قول با امامت ائمہ اثنا عشر مطابق صور خیالیہ تشنیعین محلات از

امور یست چنانچه از اصول جیاریه مانند آفتاب نیم روز ظاهر و هویدا است و درین کتاب نیز بهر قدم واضح و پیدا است بخلاف احادیث
که در مذهب اهل سنت است کما اشتهر که مثبت خلافت راشدین و مؤید بآیات قرآن مبین و مستند باجماع صحابه و اهل بیت
طاهرین و اتفاق اهل حق و یقین است و هم مؤکد باحتجاج حضرت امام صادق که بحق گوئی و انتشار علوم اهل بیت در کتب
محشوم محکوم بودند کما عرفت مجملا و بجئ مفصلا انشاء الله تعالی مع ذلک اگر آن اصول که علمای قوم بدلالت
بعض اصول کافی کلینی باذهان خویش تراشیده مناط اعتبار باشد انهم لازم می آید که اکابر اهل بیت مانند کشتی
نوح و نجوم جاودان باشند گاهی بساحل نجات نرسند و مجتهد اولین و آخرین او این کلمه در زبان دارند که
اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم فتذکر **قوله** و اگر مراد از ان آنخ ۲ **اقول** عنقریب
بر هر کس از صغیر و کبیر کذب مجتهد عیان سے شود و مثل اجلای بدیهیات روشن میگردد که هر چند مجتهد بیست
دپای خود در حدیث کلینی که نص برای ثبوت استحقاق بخلافت راشده راشدین است میزند لیکن آنچه را از حدیث ثابت
دانسته انهم بیخ و بنیاد مذهب او میکند و خلافت راشدین را بخوبترین وجوه ثابت میکند و این مبحث عنقریب
سے آید انتظار شد در میان نیست من بعد جزائی درین است که تمامے امت خصوص سنی و شیعه اتفاق
دارند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مهاجرین و انصار بیعت با صدیق نمودند و او را رئیس خویش
گردانیدند تا آنکه زیاده از دو سال خلافت کرد و بعد از وفاتش عمر برای خلافت شد و خلافتش
بامتداد کشید همچنین خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود چنانچه در نهج البلاغت است که مهاجرین و انصار
وایشان را خلیفه گردانیدند پس انکار از خلافت ایشان و ادعای آنکه در کتب معتمده شیعه هیچ حدیثی مثبت
خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده از عجائب است اگر مجتهد شیوه انصاف را استعاره کند باید ش اعتقاد کرد
بخلافت راشده ایشان چنانچه از حدیث کلینی مفصل می آید و کتاب نهج البلاغه هم دلیل بر آنست چه جای آنکه خلافت عمر را
با هم انکار نماید و هل هذا الا مخالفة اجماع الامة و شقاق امام الائمة آیا حدیث نقض بحار الانوار و حق الیقین و حیاة القلوب
و نهج المباهج و تالیفات شیخ علی و تصانیف مرتضای ثمانی در ازمنی هنوز نمیدید که در اثبات خلافت برای خلفا نصوص
قطعی است طرفه تر آنکه مجتهد حرف را انهم یاد نماند که قبل ازین عبارت خطبه شقشقیه نقل کرده بود که والله لقد تقمصها
ابن ابی قحافه وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی اکنون این متحمل الحواس باید پرسید که ضمیر تقمصها و منها کجا راجع است
اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید که راجع است بخلافت باید گفتن که اکنون طریقه بعضی از شراح که بگواهی بینات
در کتب مطبوعه و شهادت عادله تو در همین مقاله چنان مفصل می آید انشاء الله تعالی عدول و منحرف بوده
اختیار میکنی و خلفای متقدمین خصوصا شیخین را در راشدین میگیری و کلمات مرتضوی را در خطبه شقشقیه مرقومه
بوصف تاویل ملاحظه نمائی مثل ابن ابی الحدید پس خلافت راشده بثبوت رسید فی حد ذاتها و اگر خلافت الهی
میفرمائی با تو هم میفرمائیم راست کرا از حدیث امام الائمه ثابت شد بر نقل تو آنچه انکارش مینمائی سعد لک جائیکه عبارات
شقشقیه نقل کرده انهم گفته که حضرات اهل سنت در عبارات این خطبه بلیغه تأمل نمایند که هر فقره از فقرات آن دال

دلالت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابوبکر ظاهر نمودن بحال اکراه دارد و اثبات این خلافت که از فقرهٔ سقیفیه ثابت شد
بقول تو راشده هست یا غیر راشده که خلافت یزید نیز نوبت از آن بود فلا تغفل و نیز در مکتوبیکه حضرت امیر
باهل مصر فرستاده اند موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت صدیق پس اگر مراد از آن جناب خلافت اوست فذلک
هو المراد و اگر چیزی دیگر است بیاش بنده مرا این هرزه درست طرفه اینکه مجتهد نامهٔ حضرت مرتضوی را که
بالجملها جامع آن از محاسن مکاتیب است هم ندیده که در آن لفظ خلفا بخطاب معاویه برای متقدمین وارد است
حیث قال رضی الله عنه و زعمت ان الخلفاء حسدت و علی کلهم بغیت حالا بیان باید کرد که آنخلفا بر اصول
رفضه کیستند چون غیر خلفای ثلثه نتوانند بود اکنون ازین ترس ذوی الاذناب تنبیهاً و تادیباً باید فرمودن
که خلفا جمع خلیفه هست یا نه و خلیفه بدون خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجهٔ ثبوت
رسید اللهم الا ان یاتو بعقوبة باردة و مناقشه غیر وارده تعجب دارم از مخاطب لاثانی
مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یاد نکرد که طبرسی در آن می نویسد عن الزجاج قال و لما حرم ماریة
القبطیة اخبر حفصة انه یملک من بعده ابوبکر و عمر الی ان قال و قریب من ذلک ما رواه العیاشی
بالاسناد عن عبد الله بن عطاء المکی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه زاد فی ذلک ان کل واحد منهما
حدث اباه بذلک فعاتبهما فیما اشتملا علیه من ذلک و اعرض ان یعاتبهما فی الامر الآخر و شاید
که جناب مجتهد مدعای حدیث امام را فهمیده باشند لاجرم عبارت تفسیر کاشانی نقل می آید که عیاشی باسناد
از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از ابی جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ماریه قبطیه را بر خود حرام گردانید و در اختفای آن حفصه را امر فرمود و گفت مرا سری دیگر هست باید که آنرا نیز
با هیچکس نگوئی و در کتمان آن بکوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن نیست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت
شوند و پادشاهی کنند انتهی بلفظه مختصراً معنی خلافت راشده هست اکنون از مجتهد مخبط باید پرسید که این سلطنت
و پادشاهی با غیر راشده بهر حال مدعای ما تمام است کما لا یخفی و هرگاه در خلافت خلفا کسی از سوفسطائی هم
کلام نتواند کرد لاجرم فاضل جلیلی که علی المشهور پدر مخاطب بود در عبارت سابقه که از تصانیف و
مجلد اول نقل داشتم گفته که خطای شیخ محیی الدین بجدی عیانست که حاجتی به بیان ندارد کسی را
در خلافت ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و هم چنین درین معنی که آنها دعوی خلافت
باطنی نکردند الی آخره و نیز از عجائب است که شراح کلینی صراحة میگویند آنچه دلالت
بر آن دارد که خلافت ظاهره برای خلفای ثلثه بود و خلافت باطنی برای جناب مرتضی
از جمله ایشان محمد صادق است که در شرح اصول کلینی که نامش البیان الشافی فی حل احادیث
الکافی گذاشته میگوید الخلافة ظاهرة کانت فی الخلفاء الثلثة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و باطنة کانت فی علی انتهی حال یکی دو کتاب از کتب معتمده بر تصریح رفضه و اکره و درایات و یکی

را ائمه از بدی در بعضی تعداد آرم که دران لفظ خلافت خلفا بترتیب معلوم و امر داشت بر
اصول معتبره شیعه واقوال معتبره مفسرین ایشان رساله ضخیم متوانم نوشت درینجا این هم سوالی
میسمند و که حضرت امیر را از ائمه و کلمات آنجناب را در احادیث می پنداشتند یا آنکه چون آنجناب را
بر اصول خود بلفظ میر مستقل ملقب کرده و زیارت آن مالیقیات را وقت خلفا هم یاد داشتند از دائره
امامت و احادیث خارج گردانند مثل فرقه کاملیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت تقیه بدی می گفتند
واین معنی را شاید تقلیداً جناب سیده فاطمه زهره رضی الله عنها کمان می کنند پس معنی بادی
بودن محصور گشت بحضرت امام جعفر ولهذا این مذهب خود را بآنجناب میرسانند واین کیش را
کیش جعفری میدانند مانند جلالیه و مداریه که سلسله طریقت خویش را برین بزرگان منتهی می پندارند
و در حقیقت نسبی بایشان ندارند بنابران عنقریب مجتهدین این فرقه را بحدیث طویل جعفری ومانند
آن که اول دلیل توان گفت ذلیل میگردانم و استجماع شروط خلافت را برای خلفای راشدین از آن
ثابت می کنم واز خلافت راشده غیر ازین مطلوب ما نیست آری میانه جلالیه و مداریه و میانه شیعه امامیه فرق است
که اوباش ایشان با وصف دعوی الحاد و زندقه یک طور می روند و مجتهدان ایشان هزاران احادیث جعفری اختراع
می نمایند براتفاق خویش چنانچه تهذیب امام اعظم اول شان بران گواه است اکنون شنیدنی سخنان بر اصول معین
دلا باید شنید که در مجلد اول کلینی اعوراز حضرت امام کاظم مرویست آنچه بر زبان بعضی از تکلیف تقیه تحصیلش در فارسی
محکی است که بیر مستقل امام صامت را گویند و تفرشید امام ناطق را چه امامی که خاموش گشته واز بیم دشمنان چنبش احکام
نپرداخته البته مانند چاهی است که متعطشان از و انتفاعی نبرند و ناطق که بی تقیه سخن راند و ترویج احکام دین
وتشیید مبانی امت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماید چون قصر است بر افراشته که درسایه او از مومنان آفتاب پناه
گیرند و فرو ماندگان بادیه حیرت بر دست حق پرست او اهتدا یابند و بر طریق مستقیم روند و براه جنت روند انتهی وانجه
الله که متکلم مذکور از ملاحظه اصول شیخ اعور خود گذشته و در بعضی از اشعار خصوص اینجا می آورند که کوران سیاه
دران افتادند و در مرتبه ظلمت و مفیقش مردند و نیمار جان بسلامت نبردند اکنون چگونه خاموش نشینم و
خطای خود نگیرم که باشعار اشاره کردم زیرا که احادیث بسیار در کتب شیعه هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و تحریر
تمامات بر اهل نفاق بغزاید حرفی از آن در مجلد ششم از بحار رئیس المنافقین مانس الغابرین مجلسی که از تفاسیر معتمد
خود باسناد می آرد بزبان مترجم اینست که صاحب تفسیر از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از حماد
بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفت که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا والّیل
اذا یغشی آنحضرت فرمود که مراد از امیر المومنین است که در دولت با ظلمت ظلم و ستم با حاطه نمود و نور او خاموش
کرد ما مور کردند که صبر نماید گفتم والنهار اذا تجلّی فرمود نهار عبارت از قائم است زمانیکه قیام کند بر دولت باطل غالب
میشود خدای تعالی در قرآن برای خلق مثالها آورده بانها پیغمبر خود خطاب نموده غیر از وکسی انها را نمیداند

الندون قسم سیوم ترا کبریائی الهی که گاهی از هیچ مسلمانی نشنیده که گوید مراد از والیل اذا یغشی مسلمی هست چه جای امام المتقین علی مرتضی که نزد ما نورش تا پایه عرش خداست قاتل الله المروافض انی یوفکون و لعبد ملهم عا فی الدنیا و فی یوم یبعثون و از عجائب آنکه قدوة المسولین مناقب و خصائص مهدی و رین کتاب جمع می کند و ینی دانند که ثابت میشود بحدیث مذکور که او هنوز در ظلمات غیبت بطوری مبتلا است که ره بجائی نمی برد و از ظلمت بدر نمی آید مگر وقتیکه سپر تقیه از رو بر دارد و شمشیر اظهار حق بدست گیرد و آن را وقتی نیست مگر در قرب قیامت پس این هزار سال یک غوطه اوست معاذ الله در بحر ظلمات بر اصول اهل خرافات پس ظلمتش نسبت با ائمه دیگر زیاده تر به ثبوت میرسد گو دعوی تجلی آغاز نهند و کوکب دری تصور کنند الغرض بعد امعان از جمیع بر مذهب مسلوب النور خواهی یافت مگر بر زبان می آرند که امام جعفر صادق تقیه میفرمود و تهذیب و استبصار گواه عادل است بر حمل صدها احادیث ان امام بر تقیه لیکن بهر حال با طول احادیث کلینی از انجناب ولین و آخرین مجوسیان بی دین رسوا ساختند تا آل ائمه مذهب از جهت کمال ذات و صفات بکالمیه رجوع کرده کما اشهرت الشیعه بلکه مذهب اثنا عشریه باثبات این ظلمات و سلب ایات امامت از کامله هم با فزنه نهاده و چون از ائمه کسی نبوده مصداق والنهار اذا تجلی حقیقة لاجرم مداح را ذکر باید کرد زیرا که او مصداق التقی است و هر که اتقی است اکرم است عندالله فیکون اماما و هر گاه امامتش خلاف فریقین است فتعین الصدیق و هو الاحق بالتحقیق باز منتخرم که رفضه تاویلات و اسرار چرا نامش گزاشتند چنانچه مجلسی و نداراز علماء و وی الاذناب در کتاب مذکور بدان عبارت می ستاید چه ناظر قواعد این فریق پی برده می داند که ائمه در بحار موجه ظلمات غریق اند احتی کرد و الیل اذا یغشی حرفی از کتاب است و لیکن فایده که بر دیگر ابن حدیث و امثالش مترتب شد آنکه فصوص ائمه منصوص گشت آنچه اهل حق بدی هدایت گم گشتگان در نهایة العقول و شرح صحایف و مقاصد مواقف و صواعق و نواقض و صوافع و غیر ان میفرمودند که رفضه شیعه ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین اند مقصود ایشان باتباع یهود مخالفت اصحاب و اهلبیت است پس بودن ائمه و جناب امام الائمه علیهم السلام مصداق والیل اذا یغشی طشت از بام است و ائمه شومی رفض که می بینی از جهت تقیه و نفاق است حتی که جناب امیر در خلافت خویش هم از ان دریغ نمیفرمودند اما اسرار ائمه مذهب بس نمونه آن در جلد اول دانستی جائیکه چند را از تفسیر ایة الارض بعنوان تفصیل کشیدم و لیکن شما را این همه امور ظاهر اتاویلات اسرار از ان نام نهادند تا مقلدین ملا با قرمها امکن شل لنته با این اسرار را پوشند و از مزاهل مندرسه بر بنیاد ورده لباس فاخره برای شیعه بدوزند آفرین بر دقت نظرش که هنوز اشاره باختفای این مضامین نمود که سکندر و نسیم تا قال اثنا عشریت زلف ادا نشسته جان بطعم زد و کشتم خیجل شد زانکه ائمه می چو زلفش پیش پا افتاده هست الغرض چون رفضه بحدیث امام ناطق می بایبید از پیر بای معطله و ظلمت و الیل اذا یغشی بسبب امتناع و ضیاعی نالند درین فصل ایشان را بحدیث امام ناطق صفا میسگرد انم ان شاء الله تعالی لعداز انجا ائمه عیان میشود که کلام حضرت تقوی بخطاب لشکریان خود که منم قرآن ناطق با اصول رفضه که انجناب

را در خلافتش هم بیعت نمایند و پسر سعد که گمان می برند چسپان نمیشود معهذا خود بقول قمی در قرآن من انصح الباب ظاهر است که ناطق و صفت قرآنست پس خطای حکیم الملوک از بنجا نیز ظاهر شد کما ظهر سابقا **قوله** وفعلیت امامت شان ببیعت اهل حل وعقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتمآب که اعلم صحابه وافضل اهل حل وعقد بود **اقول** جوابش آنچنان در مجلد سابق بتفصیل تمام زیب اتمام یافته که مزیدی بران بخیال نگنجد پس اعاده این حرف جز اذلالت و گزاف چه توان دانست واصابت آن جواب که من تقریرش بعمل آوردم بر علما مخفی نخواهد بود باز اگر عاقلی از رفضه در حدیث کلینی که عنقریب مفصل می آید انشاء الله تعالی وصاحب وافی هم آنرا بعرض وطول تمام می آرد و دیگر امامیه شیعه غیر هم داشتش غذب البیان اند غور کند چگونه بر چنین بیهودگی اقدام تواند کرد که حضرت امیر دشمن خلفا بود زیرا که حدیث مذکور نص درین است که خلفای ثلث جهاد با کسری و قیصر و دیگر قبایل کفار نموده و مورد اشداء على الكفار رحماء بينهم والذين يقولون منتهى ربنا يعينون من رحمت الله بوده اند و حق تعالی از عبادات و مجاهدات ایشان خشنود شده پس اگر فیمابین این بزرگان مخالفت دینی و عداوت و دشمنی با هم ثابت میشد چنانچه اهل رفض مدعی اند ما حالا امیرین لازم خواهد آمد یعنی جناب امیر از حق معترض و متخلف باشند و دشمن محدثین و سبب بودند و حال آنکه مرتضای رفضه یعنی ثمانی هم در شافی و هم در تنزیه الانبیاء والائمه اعتراف کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق مرتضوی فرموده که علی از حق و حق از علی جدا نمیشود و تشبیهم از ارباب حدیث وارد چنانچه در مجلد اول گذشت پس آنکه خلفا و اتباع شان ممدوح قرآن نباشند و هو خلاف حدیث الصادق **قوله** و ترک بیعت سعد الخ **اقول** حال سعد بن عباده نیز در مجلد سابق بتفصیل تمام گذشته اگر مجتهد الزمانی آن مطالب را فهمد و در وعای خاطر نگاه دارد گاهی مثل خیال کالنیاب الاغوال بر زبان نیارد مگر وقتیکه تقلید ابوجهل نیتا کنند مصداق اختیار النار على العار گردد و علاوه عنقریب می آید انشاء الله تعالی بنقل محدثین رفضه که بیعت نکردنش با ابوبکر صدیق ضعیف است مع ذلک حدیث اصح الکتب رفضه که اشاره بدان نمودم در جوابش کافی است و بر روایت دیگران مثل ملا محسن وافی است که بر تقدیر مخالفت سعد بادام الحیات لازم می آید که شخص مذکور راه مخالفت آن بزرگان سپرده که حق تعالی در مدائح ایشان آیات بعباب سابقه فرود آورده و هم سعادات بآن کرده و الا شکوه که مجمع شرائط جهاد و دعوت دین حق بودند پس البته سعد مذکور مستحق آن شد بنص جعفری که دیگران او را امر بالمعروف و نهی عن المنكر نمایند و گویند که انحراف از اعتقاد خلافت راشده مناوید مهاجرین مستلزم بغاوت است و حق تعالی فرموده فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء الى امر الله و فتوای جناب مرتضوی نیز دلالت بر بغاوت او دارد اما بر حق دارد بر تقدیر مذکور چنانچه از نهج البلاغه خطبه که کتابت خواهد آمد انشاء الله تعالی بیین تهدید شدید و وعید مزید که اصلاه جهنم و ساءت مصیرا خاتمه آنست بالجمله حدیث کلینی که محصلش از ترجمه تردینی گذشته و تفصیلش عنقریب می آید نص است در بغاوت سعد و آنکه او بر تقدیر اصرار بر ترک بیعت دعوی خلافت خود واجب الجهاد بود زیرا که بعضی از فقرات حدیث مشار الیه اینست که اگر بیعت مجمع شرائط ایمان نباشد لوالبته ظالم و باغی است مومنین را باید که با او جهاد نمایند تا که او باز آید و مشیت او ماذون در جهاد دیده

دعوت بخدای عز وجل امی و همین ست انچه جناب مرتضوی ارشاد نموده اند و در نهج البلاغة و غیران موجود است
کما اشرنا پس سعد بن عباده بر تقدیر انکار مش مادام الحیات باغی و ظالم شد بیعت نکردنش با صدیق اکبر هیچ
نقصانی در خلافت راشده لازم نمی آید بلکه ترک بیعت صدیق اکبر سراسر مضرت بسعد بن عباده دارد که از چنین نعمت
محروم ماند و بشهادت معصومین بعداوتش بغایت قصوی رسید و چون او از مقبولین لسانی رفضه است چنانچه
مجالس شهید ثالث امامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم منتسب بدان بودند بران گواه است و او تقیه را
نیز از دست داد و مخالفت امام الائمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتمده
دیگر عیان ست که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتمداً اکنون ذکر عدم بیعت او با صدیق نمودن
لشکر خود را خود شکست دادن است ولیکن این امر از ملت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود چنانچه
کبود ان رستم نکر دلیران دلاور بند کران الثاطب اللسا نند و در نیجا المباحث دیگر آنقدر بخاطر فقیر است که اگر آن
را بر دفتر نهم البته یک رساله مفرده تالیف شود لیکن بهمین مقدار اکتفا نموده و بجوابات سابقه از تحقیقة دالزامیه
قصر کرده خود را اکشان کشان بسوی جوابات و مقولات دیگر متوجه میسازم **قوله** و استیلای اهل
اسلام آلخ **اقول** اما انچه از تخلف دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در مجلد اول آنقدر مبسوط گشته
که بعد از دیدنش گاهی چنین نتواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام ترجمه
استادی نبرده فقط بقوت نظر خود این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت را بتفصیل و اجمال آورده اند
چنانچه از عبارات الملل که در اصل رساله بصارت العین نقلش بر داشتم هم واضح است که فاقد شروط امامت
که از جمله آن عدالت است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک بعضی از بلاد را فتح کرده باشد حقیقت
خلافتش از کجا فکیف غلبه امیر تیمور را از سلاطین دنیا که انچه از ایشان صدور یافته و فاتر تواریخ بدان مملو
و مشحونست و قلوب ناظرین از ان پر خون کاش بمطالعه کتاب دمشقی درین باب می پرداختند و حقیقت
حالش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالعه حضرت مجتهد نرسید باری کتاب تاریخ الخلفا که دعوی تتبع آن دارند
و جا بجا عبارتش بقید کتابت می آرند درین باب کافی و وافی بود شیخ جلال الدین سیوطی در خاتمه کتاب مذکور
انچه می نویسد بعد از فتنه تتار برای ناظرین و سامعین مقام عبرتست و هذه عبارته و فی الاتة الثامنة کانت
فتنة تمرلنق استقوب بالنسبة الیها فتنة التتار علی عظمها و اسئل الله ان یقبضنا الی رحمته الواسعة قبل وقوع
الفتنة الثمانة التاسعة بجاه محمد صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه **بالجمله** چون هر کسی از صحابه کبار سادات
ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی نداره و میانه سیادت یا صحابیت و امامت نزد فریقین ملازمت نیست
و کسب غیر یقین بر تفاصیل آن مشتمل ست تا بدیگران که در لذائذ دنیوی و کمال جهالت و نادانی و ظلم و ستم منهمک
بودند و تحصیل مدارج اخروی تا ختی نمز نموده ند چه رسد و من درین معنی حیرانم که مجتهد از کدام لفظ و معنی بصارة العین
این امور را بر من لازم می گردانند جا بجا در رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باجتماع

شروط و غیره دانست و بیعت و استخلاف استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا چنانچه این مباحث در مجلد اول بتفصیل تمام
گذشته فاکر منوران بمباحث را یاد نداشته باشی با تذکیر و تنبیه لعل مے آرم که در مقاله خامسه بعد ذکر عبارت شرح
مواقف گفته ام که ازین عبارت صریح معلوم شد که عدالت از جمله شروط است تا آنکه گفتم و ثبوت امامت به بیعت
اهل حل و عقد و استخلاف برای همان کس است که شروط مذکوره در وی موجود باشد نه مطلق شیر ازینچه خوش گفته نظم
شوربختان به آرزو خواهند * مقبلان را زوال نعمت و جاه * گر نبیند بروز شپره چشم * چشمه آفتاب را چه گناه *
راست خواهی هزار چشم چنان * کور بهتر که آفتاب سیاه * **قوله** پس قطع نظر الخ **اقول** این قطع نظر از آن
قبیل است که ابوجهل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود و از اعجاز قرآن مجید منکر میشد با وصفیکه از
اهل لسان بود پس مقام آنست که ماتم اهل حق تا بگوش ملاء اعلی رسد چنانکه عرفی گوید نظم صبحدم چون
در دمد دل صور شیون زای من * آسمان صحن قیامت گردد از غوغای من * گوش اهل آسمان و حلقه ماتم گهی است
شیونم تا بر کشید آهنگ هایاهای من * بسبب آنکه اعتراض مجتهد ناصبی بحضرت مرتضوی میکشد که لفظ آمنوا و عملوا الصالحات
درین آیت وارد است و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار دادند اگر شق
اول ملحوظ بود البته اهدا الخلفا می گفت الی آخر التقریر علاوه حضرت را چه پیش آمد که به بیعت راشدین راضی نشدند
و در قلب طول ماندند چنانچه شیعه میگویند بر شق ثانی لازم آمد حصر میعاد الهی بمعاویه لاجرم جناب چرا فرمودند و
نحن علی موعود من الله عهد المجتهد امامیه اینچنان کور باطن و ظاهر گردید که حدیث کلینی را هم ندیده ورنه چگونه بعد
ملاحظه حدیث کلینی می گفت آنچه گفت حالانکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که مهاجرین بجهاد مشرکین مکه
کسری و قیصر و دیگر کفار ماذون بودند و ماذون کسی نمیشود مگر که مستجمع شروط باشد که از انجمله است حافظ حدود الهی
بودن و از ظلم و جور متنفر گشتن الی غیر ذلک من المدائح التی ستجیء مفصلا ان شاء الله تعالی و چگونه مجتهد قطع نظر
از ایمان صنادید مهاجرین می نمود و در باب اعمال صالحه ایشان لب انکار میکشود پس این صنعت مجتهد
المنافقین کمتر از آن حکایت نیست که یکی از زمره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد و درباره مطاعن
مرتضوی مثل واقعه تحکیم و غیره بسیار گفت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمود که باید همزبانی کردن و داد
مناظره دادن پس متکلم نزدیک شد و گفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را از باطل ممیز گرداند بایست
یکی را قرار دادند تا حکم کند که فلانی بر راستی و فلانی بر کجی میرود و نزاع فیصل شود چون خارجی تن در داد و بحکومت
راضی شد متکلم بآواز بلند گفت الحمد لله علی اتمام الحجة و حصول الظفر خلیفه فرمود که بدون قیل و قال و جنگ و جدال
چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی او تخطیه جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر تحکیم راضی گشت
این مثل مطابق افتاد ع که دشمن بپای خود آمد بگور * چنانچه تمام علمای رفضه داد مزخرفات شعریه و خرافات
باطل بوقیعه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سرپرستی جناب امیر ایشان کرده اند و
پس حالانکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر والارتداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

کما لا یخفی علی من طالع مآخذ البحار و صاحب تذکرة الائمه با وجود شدت عناد معترف شده که آنچه سنیان تفضائل و لوازم صحبت
کوشیده اند از دوستان هم بظهور رسید باز خرافت مجتهد باید دید که حدیث کلینی را دلیل بر زعمی میداند که مهاجرین ماذون
بجهاد بودند چنانچه دانستی و بعد ازین مفصل خواهی دانست انشاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی بکمال ایمان -
رسیدن و متجمع مدایح قرآنی گردیدن انکار کرده میگویند که خلفای ثلثه از وصف و ایمان و عمل صالح عاری
بودند پس کاسه لیسی خوارج هم لازم آمد و هنوز نمیدانند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی ست و علمای
ایشان در ابواب جهاد بدان تمسک میخواهند دلیل میسازند هرچه مخالف مذهب شیعه خواهد بر آمد
قبول کرده‌ای است و خصم او بملاحظه آن هرگز الزام نتواند خورد کما قال مرارا خداوند که اکنون هم دریابد
بانکه چنانچه راضی شدن بحکومت شخصی مبطل طعن خارجی درباره جناب مرتضوی شده همچنان راضی بودن
بماذونیت مهاجرین و قائل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته سبحان الله امام صادق امجد
و مناقب راشدین بدین تاکیدات که مزیدی بران متصور نیست چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی
بیان فرمایند که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بدست ایشان بلندی داده
و حال آنکه در کلینی و شروح آن باحادیث ائمه ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز او را عذابی
نکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در خیر قبول آمد چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود لشد و بدان افاده نموده اند
و اینهمه بر ایمان متفرع است و مجتهد که مدعی دین جعفری است از ایمان انکار می‌نماید بارخدایا مگر در دل این
رئیس المنافقین چنان راسخ گردیده که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه مناط هجرت شان عشق و عاشقی
بود که تفصیلش را مراعات ادب مانع است و هر که خواهد که این مهملات و خرافات را بالاجمال بیند باید که رجوع کند بکتاب
کامل بهائی که رفضه کاملیه بران می‌نازند و مثل ذبابیه و غرابیه بران هجوم می‌سازند و مثل شوشتری بتالیف آن
می‌بالند و بعبارتش بعینها یا بمضمونها بعد ازین در بسی جا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور از کافی کلینی خواهم نگاشت و فوائد
آن بر دفتر خواهم گذاشت و استیصال این احتمال بجوترین وجوه درین نزدیکی می‌آید بتمامه بحول و قوت الهی اگرچه
مجتهد ناصبی قصه را مختصر کرده و دنبش نداده که تمامی افادات جعفری را ننویسید لیکن درین مقام بمقتضای مقوله شیخ
ب نگفته ندارد کسی با تو کار و لیکن چو گفتی دلیلش بیار از مجتهد باید پرسید که علمای شما آیت استخلاف را در حق
حضرت مهدی فرزند خاتون نرگس قرار داده اند چنانچه تفاسیر قدما بر آن مشتمل است و بیانش هم در کتاب تاویلات الآیات
باشباع تمام است که باقر مجلسی نیز آنرا از کتب معتبره می‌پندارد و در کتب خود استناد بدان دارد و حال آنکه نزد عقلا
الفاظ آیت اتمام صریح نموده اند پس بیان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب لادتش بمقتضای روایات
در بحار مجلسی و جلاء العیون و حق الیقین و فتاوای فقهای امامیه عموما و حکم مجتهد الزمانی خصوصا عیان شده
کما عرفت فی المجلد الاول از کجا بثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیر است و آن بدون ایمان
صورت نمی‌بندد و همچنان مناقب دیگر گوییم قطع نظر از آنکه عصمت ذبعد الت میگردد چنانچه از گوهر مراد روشن است

میگوییم پس خلیفه بودن جمیع صحابه بدون ایمان نتوانند بود وکسی ماذون بجهاد بودن مرتدین مثل معاویه نتواند شد کما لا یخفی علیه اذ بعد التقید
السلام بوجه صحیح و مناقب قرآنی فرع ثبوت مرتبه ایمانیست نه خلافت لازم آید امثال این مقام که هرگز اعتقاد مجتهد بنظر حصول اجتهاد
بانسانیتش استدلال کند صحیح نباشد احتمال انسانیت وغیر ترتیب بمعرض ظهور می آید که حضرت امیر شخصیص تربین و تشاجر
نهج البلاغه خصوصا کاشانی و بحرانی خلافت فاروق را بذکر یا باشاره این آیت موعود من الله دانسته اند و خود را بعد ازان
بدلالت حدیث نهج البلاغت داخل کرده اکنون کجا ماند انکار ایمان از خلفا والا لازم آید عدم ایمان حضرت مرتضی نعوذ
بالله **قوله** از دو حال خالی نیست الخ **اقول** درین مقام شق اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعه وقت نزول موجود
بودند برغم مجتهد که تخصیص خلفای ثلثه میکند و باخراج حضرت مرتضوی داد ناصبیت میدهد ولیکن آنچه برین شق وارد کرده
از قبیل گاو تازیست چه اعتراض اول دلالت بر آن میکند که جناب مجتهد را مناظره وفق قانون مجمع علیه عقلا است یاد نمانده زیرا که
بالاتفاق وقت مناظره مسلما خصوصا چون خصم مقام الزام در میان باشد و بر پا شدن فتنه مظنون بود امری را بر روی اتفاق
بر زبان می آرند که در ثبوت آن قیل و قال نکنند و نیز چون در چیز نگیرند پس افضل الناس بیقین حدیث الائمه من قریش با عتراف
مجتهد بمقابله انصار بیان کردند و کسی را مجال انکار نماند اما موعود بودن خلفا بخلافت پس محتمل است که باستفاضه و شهرت
احادیث نرسیده و این ترتیب خاص شهرت نگرفته باشد لاجرم بعضی بطور امر ارسال دانستند و بعضی بعد از وقوع علی بر وفق پیدا
حدیث عدی بن حاتم که در تفاسیر مرویست دلالت بر آن دارد و بسیار اخبار فی نفسها صحیح است لیکن در زمان مخصوص بحد تواتر
استفاضه نرسیده بلکه بعد از ان چنانچه مجتهد الزمانی که پیشه اجتهاد دارند و استنباط مسائل فروعیه از تصریحات تمسک
کار ایشانست غالبا که این مقدمه را در اصول حدیث و اصول فقه خویش مثل قوانین قمی و مانند آن ملاحظه نموده باشند و
شاید که وقت تحصیل کتب درسیه و مسلم یا شرح آن و مصنفات فاضل محب علی نیز بمطالعه شریف گذشته باشد پس ازینجا تحقیق
تدقیق و مناظره دانستی ازینجا حضرت رسول ربانی پی توان برد که تبلاوت این آیت مشغول نشدند تا اگر بعضی انصار گویند
که بکدام لفظ ثابت میکنی که استخلاف همین جماعت مراد است قیل و قال بطول خواهد کشید و ایشان خواهند گفت که ایا ما ایمان نداریم
و اعمال صالحه نکرده ایم بلکه مدینه از آن ماست و شما نزیل آن هستید پس اختیار حدیثی خواندند که قاطع نزاع شد و کسی
یارای دم زدن نداشت و چون مجتهد الزمانی برین قانون دل نمیدهد بهر جا کلامش مخدوش و مردود میشود **والعجب** که
مجتهد لازم میگرداند این مقوله را بر احد الخلفا که ما موجب این آیت خلفا هستیم انکار شما بی وجه است حالانکه این قول
مذکور فرع این معنی است که همه انصار میدانند که ما آیت میعاد را مصداق قیم و هو ممنوع لاجرم اگر مجتهد عالیشان تامل
کرد خواهم گفت لله الحمد که بکوشش دشمن راشدین خلافت شان بآیت کتاب مبین بعرض ثبوت می آید و کوشش کلینی بلکه
تمامی مقلدینش رایگان می رود و نکیست که نصوص بیکار در حق الشیخین انصار سر پیست الیت بودند و معلوم شد که
اعتراف بثبوت خلافت خلفا بآیت مذکوره نمیبودند و اگر مجتهد از عهده بر نیاید پس مدعا بدست آمد یعنی ناگزیر
افتاد ذکر حدیث الائمه من قریش که انصار در آن مجمع عظیم قیل و قالی نکردند و نگفتند که نشنیده ایم از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و این حدیث ساخته و پرداخته شماست و اینکه شنیده می خوانید حقیقة الامر است اما الزام پس بهانش بوجوه

بوجوه بسیار است بر بعضی ازان اکتفا میرود چنانچه در اکثر مباحث ملحوظ است تقریرش آنکه رفتند در کتب معتبره
خود از حضرات ائمه بطور وصایا می آرند و احادیث ایشان را در هر باب وحی الهی می پندارند
از جمله آن وصیت حضرت مرتضویست بعبد الله بن عباس رضی الله عنهم وقتیکه او را برای
مناظره خوارج فرستادند لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول ویقولون ولکن
حاجهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا یعنی مناظره بایشان بقرآن مجید مکن که احتمالات
بسیار دران متطرق است لیکن مناظره کن بحدیث تا گریزگاهی نیابند پس طعن مجتهد از کجا بکجا
میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوه باید مجتهد را با روح مترجمین و شارحین نهج البلاغة
کشتی کردن و بصنعت مسارعت و اخذ تلابیب معاذ الله بتقلید حضرت فاطمه زهرا بر حدیث کافی اعور
کما سبق الیه الاشاره پرداختن که چون خلفای ثلثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا
چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردیده استدلال بان نمودید چرا احد الخلفا
نگفت آه الخ پس هر جوابیکه مخلصین شان بمراعات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف
ما هم بعینه یا بمثله کفایت تواند کرد مستهذا اقول او ما موجب وعدهٔ الهی خلیفه هستیم حقیقة
دلالت میکرد بر فعلیت خلافت و تمکن فی الارض و چون هنوز کسی در سقیفه بیعت نکرده بود پس
صدیق چگونه چنین فرماید که ظاهرا هم خلافت واقع است چه جای فاروق رضی الله عنه
چنانچه نعم احد الخلفا مقتضی آنست و بر تقدیر معنی قوت و استعداد ایضا هم میگفتند که ما موجب وعدهٔ
الهی که متعلق است بایمان و عمل صالح خلیفه هستیم پس رفع نزاع صورت نه بست بلکه اگر اندک غور و فکر رود این
اعتراض بر ذات مجتهد میرسد زیرا که اینقدر خود نزد جمیع بینندگان نهج البلاغت بی غبار است که حضرت امیر
خلافت فاروقی را موعود من الله دانسته خود را بهدران علی الظاهر داخل کردند حالیکه میگوییم که مراد
حضرت شیر خدا هر چه باشد خواه صدور وعده درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز بهر حال مدعا تمام شد و خلافت
راشدهٔ خلفا که موید دین الهی بود بنص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادن و از انچه
سابق گفته بود که در کتب معتمده ما حدیثی مثبت خلافت راشده وغیر راشدهٔ آنها وارد نشده فارغخطی دادن علاوه
درانچه مجتهد درین مقام ایراد نموده هیچ عجبی نیست کما سیاتی انشاء الله تعالی عجب اینست که حضرت امیر رضی الله عنه منزه باشند
از سهو و نسیان در وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفرمایند که من مولی هستم و امامت حق من است از وقت
نزول انما و ورود و انفسنا تا کار دین منتظم میشد و از چند صد آیت که شیخ حلی و امثال او از نصوص خلافت
مرتضوی پندارند یک آیت هم تلاوت نکنند و نه نام قصه غدیر بر زبان آرند کسی عموما و حضرت عباس خصوصا
بپرسند که ای عم بزرگوار مگر هنوز تردد داری در امامت من و واقعهٔ غدیر را فراموش کردی که میخواهی که مرا همراه
بری و از حضرت پیغمبر بپرسی که خلیفه کیست و بقوله حضرت عباس در شعاد الاسلام هم وارد است چنانچه در ثانی البسار انور قصه

هم بیان کرده اند کما لا یخفی بخلافت ابوبکر صدیق که نه معصوم بود نه منزه از صدور نسیان لاجرم هرچه او را یاد آمد ذکر نمود لکنت
که انهم در کتب معتبره رفضه جابجا مصرح باشد که حضرت امیر در وقتیکه شهادت ذی النورین متحقق شد در خانه از بروی
مردم بر بیعت و در آنوقت هم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت هرگاه همه مهاجرین و انصار فراهم
آمده الحاح را از حد گذرانیدند ناچار قبول فرمود کاش آنچه این بیهوده سرا در طعن الرماح نگار بلاغت
بسته بیاد می آورد و بنده عبارة ذلک الکتاب اهل بیت استرداد و استرجاع و خواهش اخذ مغصوب
از خود نمیفرمایند و ساعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است که جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خود خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها و اعتکف فی بیته فجاء الناس یهرعون الیه و چون اصرار تمامی مهاجرین و انصار بر بیعت
آنحضرت از حد گذشت همگی التماس کردند که ما کسی را احق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مد یدک
نبایعک دران وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد الی آخره بلفظه و در نهج البلاغت موجود است
دعونی و اطلبوا غیری و زارتی خیر من امارتی الخ فتذکروا لا تغفل فافترقا والعجب که رفضه انهم گویند که آنجناب
فاروق را بدست فیروز و ذی النورین را بشورانیدن بلوائیان کشته پس مقصود غیر از طلب خلافت
چه بود ازینجا شیون بوقلمونی حضرت امام الائمه بر اصول رفضه معترین باید دید و دست تاسف باید گزید
عجب دیگر آنکه از کتاب صراط مستقیم رفضه و مانند آنهم پیدا است که حضرت امیر فضائل خویش را یکان
یکان برشمردند و در روز شوری از کجا بکجا رسیدند و واقعهٔ غدیر را در مبادی امر هم ذکر نکردند و شارحین نهج البلاغت
خصوصاً ابن ابی الحدید شیعی و عادل و منصف نزد مجتهد فانی و زمانی در شرح آن گفته اند که مذهب امامیه آنست که حضرت
امیر در خلافت خود هم گاهی قیل و قال نفرموده که من منصوص بقرآن و حدیث و خلیفه بلافصل ام غرضیکه تقریرات
رفضه آنقدر عجائب و غرائب مینماید که بیانش در هزار جز صورت نه بندد و چه جای این کتاب که بعنایت ایزدی
در دو صد جزو تمام شود و حال حضرت زبیر جائیکه مجتهد او را از متخلفین شمرده بتفصیل و بسط تمام در مجلد اول
مذکور شده و متحیرم که یکی از خلفا در آنوقت که هنوز کسی بیعت نکرده چگونه چنین میگفت کما عرفت معهذا هرگاه
گفتگو در تعیین در آمد چسان احد الخلفا میفرمود که اول موعود منم حالانکه برای تعیین شخصی در آیت کریمه دلیلی
نبود من بعد امری دیگر باید فهمید و سرسری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعدهٔ مذکوره مستلزم آن نیست
که هر یکی از خلفا مطلع هم باشد پس اگر خلفا در سقیفه عالم بآن بودند یا نه باز هم آنچه در عبارة العین گفته ام بی غبار است
چه محصلش غیر ازین نیست که تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم دانستیم که وعده
صادقه مذکوره این بود که در ضمن خلافتهای شان باعتراف حضرت مرتضوی ظهور نمود پس مجتهد در بین استفسار گرد تطویل
گردیده و بکیفیة الامر رسیده آیا مجتهد را باور نمی آید که جناب امیر اجازت نمیداد حسنین رضی الله عنهما را انکار زار و در صفوف قتال
در آمدن تا نسل مصطفوی صلی الله علیه وسلم باقی ماند و حالانکه یقیناً میدانستند که نه کسی از اولاد امام حسین از یک امت را بجلوه خود
زیب و زینت خواهند بخشید بلکه تمامی اولاد را باوصف لاتناهی اعداد و انتشار در مشارق و مغارب بلاد می شناختند غلط گفتیم مقتضای روایات اصول کلینی

وبحار وحیات القلوب وبصایر بر ہر یکے از افراد شیعہ تا قیامت علم آنجناب محیط بود بکیفیت واقعہ شہادت امامین وقس علی ہذا واقعات دیگر مثلاً حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بعضی از مغازی بنصرت و اعانت ملائکہ مبشر بودند بود وقیقہ از شور سے وجمیع اسباب جہاد فرو نگذاشتند وآن میعاد بشارت درضمن آن جلوۂ ظہور داد بالجملہ ہر کہ ادنیٰ غور در علل واسباب کارخانہ دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر مجتہدین رفضہ از ادراک آن نیز محروم اند طرفہ آنکہ ہر امام را علم این معنی کہ فلانی بعد از من بسبب استجماع شروط مثل عصمت وغیرہ امام خواہد شد ضرور است وبا اینہمہ بعضی از ائمہ در اشتباہ افتادند ونص امامت دیگر را ملحوظ نمودند وبعضی از اجلہ اصحاب خود را متحیر گذاشتند چنانچہ اشارتی در آغاز مجلد اول ہم بدان رفتہ وتفصیل این اجمال بعد ازین مے آید انشاء اللہ تعالیٰ **قولہ** ونیز درینصورت الخ **اقول** این اعتراض ثانی ست بر شق اول پس باید او را معنی بود تا مفصل ذکر کردن واگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونہ بمعنی تواند شد الحمد للہ کہ چنانچہ خلیفہ ثانی بمجمع مردم در سقیفہ فرمود کہ ابوبکر افضل از ماست وکسی نیست کہ از و بہتر بود واز دست فضل مہاجرین ابوعبیدہ نیز درین مجمع عظیم موافق آن فرمودہ وافضلیت افضل الصدیقین چنانچہ باید بیان کردہ و خیریت او را بر ما ظاہر گردانیدہ تا آنکہ کسی را درین محفل بزرگ مجال ردّ وقدح این مقدمات حقہ نماند مگر بدیدہ کہ در کتب کلامیہ مثل صواعق نصوص صریحہ درین باب واقع است پس حجت خلفا باین اختبار و امتحان حاضرین سقیفہ تمام گشت وخود علمای رفضہ این مطالب را در کتب دینیہ ذکر نمایند وچون وچرا نمیکنند چگونہ مجتہد الزمانی کہ حامل اسفار اند حساب نکردہ باشند از جملۂ ایشان فاضل متبحر ابن میثم بحرانیست کہ در ربع اول از شرح نہج البلاغۃ قصہ سقیفہ نقل کردہ وگفتہ فقام ابوبکر وقال ہذا عمر وابوعبیدہ بایعوا ایہما شئتم فقال لا یتولی ہذا الامر غیرک وانت احق ابسط یدک فبسط یدہ فبایعاہ فبایع بشر بن سعد وبایعت الاوس کلہا وحمل سعد بن عبادۃ وہو مریض فادخل منزلہ وقیل انہ بقی ممتنعا من البیعۃ حتی مات بحوران فی طریق الشام پس محتمل کہ چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار فاروق وامین را گویا گردانید صدیق اکبر بار و نوبت خود تا دران مجمع خلافی نماند واز ینجا ہم عیان شد کہ بیعت نکردن سعد بصدیق وامر ارشاد تا دم مرگ ضعیف است **قولہ** ہمچنین تعیین شوری الخ **اقول** این اعتراض سوم ست بر تقدیر مذکور ومن متحیرم کہ آیا موعود بودن خلفا منحصر در ہمین بود کہ اصحاب این ترتیب را قطعی دانند وحضرت عمر تعیین کنند کہ بعد از من خلافت بنص قرآنی برای عثمان است وہمہ کس او را خواہند برگزید این امر بر اصول ما لازم نمی آید وضرور نمی نماید واصلی نیست کما اشرنا کہ سعی ومشورت در اموریکہ موعود الٰہی ست بیجا نمی شود بجہت آنکہ امور کائنہ در عالم باسباب تعلق گرفتہ لاجرم بر اجتماع مردم ومشورۂ شان امر خلافت را گذاشتن منافی آن نیست بلکہ از معدات واسباب آنست پس معلوم نشد کہ مجتہد چرا باین امور دست میزند وعاقبت اندیشی نمیکند **قولہ** نیز درینصورت آن الخ **اقول** این اعتراض چہارم ست وجواب آنکہ باید نمی آید کہ کسی از محدثین این روایت را بسند نقل کردہ باشد چہ جای صحت آن یا در کتابی اخراج نماید کہ التزام صحت فرماید بایستی کہ جناب مجتہد سند آنرا بیان میکردند کہ در ینباب

چندان مبالغه نمایند که در سند حدیث صدق نیز کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلش مے آید و بعد از
تسلیم صحت میگوییم که محمول بر تواضع و هضم نفس است نه بینی که فاضل جزری در نهایه آنچه گفته در مساوی
خلافت محصلش اینست که اعرابی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفه پیغمبر هستی گفت نه من خالفه ام بعد از آن جناب
و خلیفه کسی است که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او بنشیند و مانند او بود و الحاق تا برای مبالغه است
و جمع آن خلفاست بر معنی مذکر نه بر لفظ چون ظریف و ظرفا و گاهی است که جمع میکنند این لفظ را بر خلائف مثل ظریفه
و ظرائف اما خالفه پس کسی است که در فارسی ورا هیچ و پوچ تعبیر توانند کرد اینست آنچه اکثری گفته اند در معنی آن
و قول صدیق محمول است بر هضم نفس و فروتنی وقتی که او را اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین بیان ظاهر شد
که جزری در نهایه خویش که در لغت نوشته توجیه اینکلام کرده و نقل مجتهد که در مجلد اول دانستی نیز مشتمل بر این توجیه است
و در مناظره قرار گرفته که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکردند اعتراض را یا بالعکس آنکه گاو تازی بکار برند و حق اینست که مجال نیست
که این احتمال را بر نارند لیکن تلمیع و تدلیس که پیشه اهل نفاق است بر داختند اگر اکنون مقدرت بر رد این احتمال
دارند بارے همین گو و همین میدان لیکن بحول و قوت الهی ما را میرسد که دلیلی بر احتمال مذکور تبرعا و احسانا قائم کنیم
که بالزام مجتهد و مقلدینش کافی باشد که شک نیست که صدیق اکبر بعد از تعزیت و ادای خطبه برای ثبوت موت حضرت
رسالت رفع اختلافهای است و استماع خبر اجتماع انصار بسقیفه رفتند و انصار را از اراده شان باز داشتند
و خلافت مهاجرین را ثابت فرمودند و بعد از ثبوت خلافت قریش منظور اولویت خود بزبانی دیگران و بیعت اهل حل و عقد
متصدی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی و شافی سید مرتضی ثمالی و بحار باقر مجلسی و حیات القلوب او نیز بران
گواه است و درین ورق مجتهد آنچه گفت دلالت بران دارد که بسقیفه تشریف بردند و انصار را از قصد خلافت
منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور باثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که ابوبکر صدیق خود را خلیفه
بر حق میدانستند یا غاصب حقوق مرتضوی و غیر مستحق اعتقاد مے نمودند بر اول ناگزیر شد که هضما لنفسه فرموده
و هو المطلوب و بر تقدیر ثانی ناگزیر است که قایل باید شد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شوشتری
و حق الیقین مجلسی و غیرها ازان دلالت میکند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلا فصل بداند دون غیره و
و این امر خود از تقریرات رفضه بظهور میرسد چنانچه جالیسی در شهاب ثاقب جائیکه نسبت رساله سر العالمین را بسوی غزالی
باطل ساخته تشیع شیخین را بر تشیع غزالی نقلا عن محققی الشیعه متفرع گردانیده یعنی بعد از ثبوت رساله مذکور بغزالی نیز تشیع او
لازم نمی آید ورنه باید که شیخین که گاه گاه اعتراف بعجز و قصور خود میکردند و فضائل و کمالات علوی بیان می نمودند شیعی
باشند و چون بجای خود قرار یافته که اذا ثبت الشی ثبت بلوازمه لازم باید که مجتهد معتقد این معنی گردد که حضرت صدیق حکم او
مثل شیعه ناجی باشند و هو خلاف ما صرح به فی تالیفاته مثل طعن الرماح وغیره و بر کسیکه کتب طائفه کاملیه ملاحظه کرده
مثل مجالس المومنین وغیره مخفی تواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناجیه شمرده اند که سادات رفیع الدرجات

داکابر خاندان عفت وطهارت را باظهار شیعه زنده در گور دفن میکردند وبدست خود مے کشتند وچه ظلمها که
بر اهلبیت طهارت نه نموده اند محصل اعذار شان همین است که آنچه خلفای عباسیه کرده اند از جهت ریاست
وسلطنت کرده اند وعقیدهٔ ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند ولیاقت امامت محصور بود در آن
عصمت وطهارت است پس اطرف امور واغرب دهور باشد که حضرت صدیق نزد عقلا مرتکب آن ظلمها قطعاً
ویقیناً نشوند وبر تصریح اکابر متکلمین شیعه وکاسه لیسان ایشان که متکلی از انجمله باشد خلافی نکنند جز در باب
امامت برای حصول ریاست واز تشیع بهره برند وقضیه مبرهنه الملک عقیم برای ایشان مقرون باذعان نگردد
وهرگاه تشیع صدیق باظهار واتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالفه بنابر تواضع بر زبان جاری کرده
فلا یعتمد علیه واز ینجاست که شوشتری وغیر او در مجالس وغیر آن آورده اند آنچه دلالت بر آن دارد که آدمی
آنچه روبروی احباب ومعاصرین خود این نوع مقالات مے گوید قابل استدلال نمی باشد حالانکه
هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر غباری از ایشان نداشتند وانهمه بزرگان مثل شیر وشکر بودند
چنانچه نمونهٔ آن در کاشف اللثام عن تلبیع المجتهد القمقام سمت نگارش یافته بالجمله حال **حضرت صدیق**
باید دید که او با آنهمه مناقب ومفاخر مجمع علیها که در ذات والا صفاتش بود ونمونهٔ آن از کتب رفضه باز می آید
انشاء الله تعالی خود را هیچ وپوچ قرار میداد وپیروی انبیا واصفیا علیهم السلام میکرد که صفات مقدس
خود را نمیدید ومعائب را بر می شمرد وبتواضع وکسر نفس خویشتن را مانند حیوانات خیال میکرد بلکه آرزوی
این بزرگان از انهم میگذشت کما فی البحار وغیره بازهم رفضه ابوبکر صدیق را از راه سفاهت وتیره درونی
زیر مطاعن میگیرند وداد تیز زبانی میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سیات اعمالهم **قوله** ولینی
الی اخره **اقول** این اعتراض هیچ است وجوابش در کتب کلامیه مثل ابطال الباطل وصواعق مفصل
موجود است ومن درینمقام عبارت علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز که در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
وآنچه قلی کنتوری از راه حماقت ومزید سفاهت خود بر آن وارد کرده تعرض بدان می نمایم وبر تمامی عقلا واضح
میگردانم که آیا مجتهد را مناسب بود که این طعن را ذکر کند واز جوابش که بعنوان تدقیق وتحقیق بکتاب مذکور
که در مغارب ومشارق مشهور است سمت ذکر یابد اغماض صریح نماید غایة الامر آنکه اعتماد بر هفوات قلی کند که بالاتفاق
خارج از عقل ونقل باشد وخود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید که او را لیاقت
نوشتن جواب تحفه نبود چنانچه عبارتش بعد ازین بالتمام بیاید انشاء الله تعالی ونتیجها که متفرع است بر آن صدور اهل ایمان را بکشاید
وهرکس را اطمینان تمام ببخشاید وهریکی از خاصه وعامه اقرار نماید که حجت اهل حق بر رفضه لئام تمام شد ولله الحجة البالغة پس
بدانکه عبارت کتاب مستطاب تحفهٔ اثنا عشریه اینست کید هشتاد وسوم آنکه گویند خلیفهٔ اول که اهل سنت بحقیت
خلافت او قائل اند در صحت امامت خود شک وتردد داشت بخلاف امیر المؤمنین که در امامت خود اصلا تردد نداشت وبر یقین
وبصیرت بود از حال خود واتباع یقین بهتر است از اتباع شک وبرای اثبات شک خلیفهٔ اول روایتی وضع نموده اند که در دم بازپسین خود

این لفظ می گفت یالیتنی کنت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر شیء و شیخ ابن مطهر حلی این روایت با کلام خیلی زبان درازی و بلند آهنگی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان مناظره برده اهلسنت گویند که دلیل افترا بودن این روایت آنست که اگر خلیفهٔ اول را در مقدمهٔ انصار ترددی بود نص امامت بعد از خود بهاجری که عمر بن الخطاب است چرا میکرد و لااقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهیم می نمود اگر این روایت از خلیفهٔ اول صحیح میشد میگفتیم که مدعای او آنست که کاش بحضور انصار از آنجناب سوال میکردم تا ایشان نیز جواب باصواب آنجناب را می شنیدند و با من کدورت خاطر نمیداشتند و بالفرض اگر اینکلام از ابوبکر صدیق صدور یافته باشد بالاتر از تحکیم حکمین که از جناب امیرالمومنین بوقوع آمده نخواهد بود و بهمین سبب خوارج حروریه خروج کردند و از اعتقاد برگشتند و گفتند که اگر این مرد انکار خود یقینی می بود تحکیم چرا میکرد معلوم شد که بنص استحقاق مدعی این امر خطیر شده بود چون دید که پیش نمیرود بتعلیم راضی گشت و پنچایت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی غیر از بعضی از کذابان روافض نقل نکرده و صدور تحکیم از امیرالمومنین چیزیست که نتوان پوشید و نیز برین قول خلیفهٔ اول مفسده متحقق نشد زیرا که انصار باین تمسک با دعوی خلافت نکردند و بر صدور تحکیم مفاسد بیشمار مترتب گشت از انجمله آنکه خلافت و امامت از خاندان اهلبیت نبوی برآمده رفت و محکیس من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهمین سند که اگر ایشان را درین کار حقی میبود جناب امیرالمومنین چرا بتحکیم و پنچایت راضی میشد و از انجمله است خروج حروریه و از انجمله است تسلط بنی امیه و مروانیه بر دین اسلام و تن دادن مردم بحکومت ایشان الی غیر ذالک و صاحب صواعق نیز درباب مکاید رفضه بیفع این روایت موضوعه تفصیل بسیار کرده و چه خوش انشا فرموده نظم اربع بظلعک یا ذا الافک والحیل ٭ بانت اهون من عیر و من جمل ٭ ماشک قط عتیق فی امامته ٭ فقد افتریت علیه الکذب والخطل ٭ فاخش الاله الناس من کذب فالکذب منقصة یلقیک فی اسفل الی الآخر الابیات من بعد مخفی نماند که قلق کنتوری که مهمل گوئی و لاف و گزاف و حیله جوئی شیوهٔ اوست در جواب این جان شانی میگوید که حکم بوضع این روایت مردود است باینکه قاضی القضات صاحب کتاب مغنی که از متعقدین اهل سنت و جماعت است و متصدی جواب مطاعن ثلثه شده این روایت را انکار نکرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است کما هو واضح عند ذوی العقل السلیم **قوله** اهل سنت گویند که دلیل افترا بودن آنست آلخ **قولنا** ابوبکر معصوم نبود تا دفع تناقض از کلام او ضروری باشد و معهذا میگوئیم که سبب این روایت نص نمودن ابوبکر بعد از وجود بر امامت عمر عهدیست پیمانی بود که با هم در میان نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فارجع الیه **قوله** میگفتیم که مدعای او نیست آلخ **قولنا** ترخیصه این مراد نامراد میکند زیرا که از دو حال خالی نیست که کدورت خاطر انصار بزعم ابوبکر بر حق بود یا بر باطل در صورت شق اول همان اشکال برکاسه و در صورت ثانیه در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا و کار با خدا است ابوبکر را از کدورت خاطر انصار چه پروا بود که بپاس خاطر ایشان این کلام موهم گفت **قوله** و بالفرض اگر این کلام از خلیفهٔ اول صدور یافته باشد آلخ **قولنا** بر واقفان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که تحکیم حکمین از جناب امیرالمومنین علیه السلام باختیار خودش بوقوع نیامده پس محل اعتراض نباشد **قوله** و معلوم است

که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی الخ **قولنا** صدور این قول از خلیفهٔ اول صاحب مغنی تسلیم کرده است ودر دفع
اگر مرویات خود را در مقام اثبات عدم استحقاق ابوبکر دخل میداد چرا اینقدر دردسر میکشید بهمین قدر کفایت میکرد که
میگفتند جمهور شیعه از ائمهٔ هدی وپیغمبر خدا علیه السلام عدم استحقاق ابوبکر روایت میکنند انتهی کلامه زید خزیه وملامه بل انکه
این حق ناشناس بلکه کندهٔ ناتراش هنوز خبری ندارد که قاضی القضات صاحب مغنی در علم کلام که عبد الجبار نام اوست
از اهل اعتزال است وزینهار از اهل سنت وجماعت نیست چنانچه تصانیف او که تعلق بالهیات ودیگر امهات عقاید دارد
بران اول دلیل است اگر آن کتب درین دیار بهم نرسد باری باید که بتفسیر کبیر امام رازی رضی الله عنه رجوع کردن وبچشم
بصیرت دیدن که امام المتکلمین در جواب شیخ قاضی قدر تعرضها دارد ودر خلافیات فرقهٔ مذکور بسیاری از آیات بینات کلام او را
ذکر میفرماید ورد وقدح آن میکند پس او را از اهل سنت گفتن باجرای شگرف است چه جای آنکه او را از قدمای اهل سنت شمارد
که بزرگان قاضی مذکور را از مجالس خویش راندند ولب بکوبی آنها برخاستند چون این بیخرد تهی مغز کتب دینیه را از افادات واحادیث
فقه وکلام ببصیرت ندیده درین غلطها مانند خر درگل فرو رفته وامید نجات ازان زینهار نداشته از جمله مقامات تفسیر کبیر امام
فخر المتکلمین یکی اینست که در تفسیر سورهٔ حج میفرماید قال القاضی عبد الجبار اذا قیل المراد بقوله تعالی کتب فقضی فلا جائز ان یرد الا الی من یتبع
الشیطان لانه تعالی لا یجوز ان یقضی علی الشیطان انه یضل ویجوز ان یقضی علی من یقبله بقوله فقد اضله عن الجنة ویهداه الی النار
قال اصحابنا لما کتب فی الکتب علیه فلو لم یقع لانقلب خبر الله الصدق کذبا وذلک محال ومستلزم المحال محال فکان وقوعه محالا
باز بعد از یک سطر میفرماید قال القاضی فیه دلالة علی ان المجادلة فی الله لیست من خلق الله وبارادته والا لما کانت
مضافة الی اتباع الشیطان وکان لا یصح القول بان الشیطان یضله بل کان الله قد اضله والجواب المعارضة بمسئلة العلم
ومسئلة الداعی واگر فهم این کلام مشکل است باید که بمطالعه مجالس قاضی زبیب الله شوشتری پرداختن که از مصابیح القلوب انچه نقل
کرده دلالت بر اعتزال عبد الجبار دارد وآنکه لقب سعید برای حارثی نهاده اوست وحارثی را پسر خود نشاندند ومعتقد شد
تا آنکه حضار مجلس بخندیدند وفقیه خود بسلاطین دکن یعنی اردستانی هم این قصه را در کتاب امامت آورده وبر اعتزال عبد الجبار
ومعتقد بودنش نسبت بمفید نص نموده واز کلام قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین کما مرت الیه الاشارة فی المجلد الاول
در ترجمهٔ حسن بن محمد بن العباس معلوم توانکرد که اهل سنت شیعه ومعتزله را یکی میدانند وهر یکی را بنام دیگری میخوانند ووجه این امر
نیز ظاهر است زیرا که شیعه در اصول عقائد الهیات ومانند آن کاسه لیسی معتزله اختیار نموده اند وخود منجم طوسی در تالیفات خویش
تصریح باین معنی کرده چون در عقائد مذکور این هر دو فرقهٔ ضاله بمذکر اتفاق دارند تسمیه یکی بدیگری مخالف رای متین نخواهد بود
مسلم تا که معتزله در فروع تابع ما بوده اند لیکن اعتبار اصول بالبداهت زیاده تر از فروع است پس این مهمل گو حیا چرا باید دید
که بدون ادراک حالات عقائد علما در پی تصنیف گشته خصوصاً بمقابله صاحب قوت قدسیه مصنف تحفهٔ
اثنا عشریه بسخن تراشی وهرزه چانی را شیوهٔ خود ساخته وبه تلبیس عوام کالانعام پرداخته مصداق آیت کریمه
وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ گردیده
بالجمله اگر صاحب مغنی این روایت را صحیح میگفت صحت آن نزد محدثین اهل سنت

ضرور نخواهد شد تکلیف کرا رفقط بجواب تعرض نماید وازان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید و فرض نموده است اگر رد
آنمعنی که صاحب مغنی جوابش داده و گفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردد اینست جیقدر تکذیب علمای
رد بعض ایست از قدما و متاخرین که هرچه درباب مطاعن خلفا ذکر میکنیم از صحاح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
علامه حلی در نهج الحق و منهاج الکرامه و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جایسی در کتب مطبوعه از ان هم پا فراتر
نهاده و باشتراط امور دیگر هم مدعی گشته ولنعم ما قالت العرب العربا اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت والمراد
که هرگاه مجتهد جایسی بر طائفه خود دعاوی بدنقطع پدید کرده اگر ایشان الزام سنیان بدون امور معتمده قصد کرده باشند
پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلافت بریدند بلکه حقیقةً خانه روی او را نیز خراب کردند انشاء الله تعالی
عبارت کتب جایسی بعد ازین بمقامی مذکور میکنیم **اطرف آنکه** قاضی روایت جهنمی بودن زراره در
مجالس نقل کرده و سکوت ورزیده و در نقض آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه مفتری می پندارند حالانکه
موید بیش هزار حدیث از امام صادق در کشی وغیره موجود و این کلمات طیبات بمقتضای روایات کشی
سخن تکیه آنجناب درباره آن شقی بود که لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری و اظهار علمای شیعه
در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیه مردود و چون روایت لیتنی را عبد الجبار جواب داده
اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حالانکه خلافش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسطور کما عرفت فی المبحث
السابق ایضاً اما آنچه گفته که **قاضی مذکور** متصدی جواب مطاعن ثلثه شده پس جواب اینش آنکه غالباً
ایراد کنندگان یقین میکنند که هر کس که مطاعن خلفای راشدین را مقدوح سازد ناگزیر است که او سنی باشد
وحالانکه قدمای معتزله در مسئله امامت بلکه بسیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
مطاعن خلفای راشدین در کتاب مغنی تسنن قاضی لازم نمی آید والعجب که خود خرافات مبسوط کنتوری در زیاده
از مقامات مستلزم آنست که عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم که اگر معنی
تسلیم فرض و تقدیر است پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس باید شد مدرستی کلام خود
کما ینبغی نا کوشیدن و عیوب کلمات استاد خود را پوشیدن اما آنچه نوشته که ابوبکر معصوم نبود الخ پس نزد هر کس اضحوکه
روزگار است چه هر شخص از طلبه علوم عقلیه و نقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هر جا که تناقض و تهافت در کلام
علما مظنون میشود توجیهات می پردازند و حالانکه بیقین میدانند که آن عالم معصوم نیست مگر کنتوری از غایت
بی شعوری در حاشیه قطبی این هم ندیده که علامه سید شریف جرجانی رحمة الله علیه درباره توجیهات
کلام قطب تحتانی چه مساعی بلیغ بتقدیم میرساند و بدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
همچنین دیگر شارحین و محشیین سعی وافر درینباب مبذول می نمایند و اگر ازین
مباحث که در کتب درسیه است ذهول و غفلت رو داده باشد آنچه میرزا محمد
در مجلدات نزهه که قلی کنتوری را سرمایه تالیف هست بتاویلات کلمات بشیطان الطاق

الطاق و هشامین و معتقدات ایشان و تطبیق آن بر اعتقادات شیعه درباره توحید و تنزیه باری عز و جل و غیره
اقوال را یاد کرده شاید از آنهم ذهول کلی رو داده پس در صوارم و غیره نظر باید نمودن و این مطالب را
دیدن الغرض این کور باطن و ظاهر از همه امور اغماض صریح بکار برده گویا گاهی بگوش او نخورده و
بنظر او نرسیده که در همه این کتابها علمای شیعه سر بستی درباره ائمه خویش که هشامین و مانند ایشان بودند
بر روی کار آورده‌اند و برای تطبیق اقوال کاسده و اعتقادات فاسده شان خیلی دست و پا زده‌اند چنانچه
فریبت حیدریه نیز ظاهر است و حال آنکه باتفاق است ائمه پیشوایان رفضه معصوم نبودند بلکه اگر ادنی غوری
در صحاح مصطلح ایشان هم نمائی کفر و نفاق شان اظهر من الشمس و ابین من الامس توان گفت و درین
بعضی از اوراق مجلد اول ازین کتاب کافی می نماید فلا نطیل الکلام تذکره بالجمله اهل حق چون توجیه این
قسم روایات رفضه بعمل آرند در جواب شان گفتن که ابوبکر رض معصوم نبود کمال خرافت و آنقدر بیحیائی است
که پایانش پدید نیست و لیکن کنتوری را کجا شرم و حیاست که ازین مهملات باز ماند و این قدر نفهمد که
قطع نظر از مقتدا بودن این زنادقه و منافقین در مذهب شیعه چنانچه مجلسی در بحار و حق الیقین بران
می بالد و هر کسی از اهل اسلام بملاحظه آن می نالد عصمت این ملاعین بر کنتوری و هم خواهانش
لازم الاعتقاد و مراد ازین هواداران عوام کالانعام نیستند بلکه مثل مجتهد الزمانی ست کما ستعرفه
انشاء الله تعالی الغرض مدعای کنتوری مذکور بتحریر اوراق در مقابله سطوریست تا عوام بدانند که از جواب
تحفه اثنا عشریه بوجه ابسط فارغ شد حالانکه باعتراف مجتهد الزمانی و نزد مکتوبیکه بجواب مکتوب مولوی
حبیب علی نوشته و بجمیع التفصیل ثابت ست که همه علمای هندوستان بجوابش بعجز و زبونی مقرین و بملامت
و ملامت غمگین بودند و علمای مشهد مقدس و فضلای ایران هم علم بر استان انداختند و خود را [illegible]
ساختند اما آنچه گفته معهذا می گوئیم پس جوابش آنست که مهملات و خرافاتش را همه دیدیم لیکن تمامی جنود
او را مغلوب و خائب و خاسر یافتیم این افترای دیگر است که کوچک ابدال تلبیس المنافقین بر حضرت
افضل الصدیقین رض نموده و پرده آزرم و حیا از چهره ظلمانی خویش برداشته اگر این کذب و دروغ او را درباره
صدیق و فاروق رض مطمح نظر داریم یعنی صدیق رض با فاروق رض چنان قرار داده بود که اگر درباره خلافت من بکوشی
ترا جانشین خود گردانم یعنی بر خلافت تو نص بکنم و مقصود ازینهمه غصب خلافت امیر المؤمنین ع بود و بهر وقت
ابطال حقوق اهلبیت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم پس لازم می آید مخالفت آیات قرآن مبین که کمال ایمان و
اخلاص را برای مهاجرین خصوصاً صنادید ایشان جابجا ثابت میفرمایند و اینهمه بزرگان را وارثین فردوس میگردانند
و عنقریب از حدیث کلینی که اطول احادیث جلد دوم کتاب مذکور بلکه اولش نیز توان دانست اینهمه مدایح بتفصیل تمام
نشان میدهیم پس ارتداد و نفاق را که کنتوری سیه رو در پرده و همین زشتی خود بحضرات راشدین رض منسوب میکند اینهم
مخالف کتاب مستطاب و هم مضاد اصول اهل حق و هدم کننده اصول کلینی است پس چگونه اهل اسلام و ایمان بآن

التفاتی کنند نعوذ بالله من ذلک اما آنچه گفته که قرینه حالیه پس جوابش آنکه کدورت انصار بر فرض و تقدیر بجای خود بود
ولی با حضرت صدیق بر فرض روایت رفضه آرزو میکرد که کاش می پرسیدم روبروی انصار تا ایشان میدانستند حقیقت
حال را و مکدر نشدند و بیشتر این امور آدمی را روی دهد در تندرستی و بیماری که آرزو ها میکند باموریکه عادة محال
است نه کیف آن چیزها که زیر امتناع نمی باشند مدعا بر فرض مذکور همین است که چه خوش می بود که سوال روبروی انصار جهت
ازدیاد ایمان میکردم تا آنچه در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کرده بود آنهم بوقوع نمی آمد و قید مشافهه
انصار خود از سیاق این عبارت جلوه گر است بسبب آنکه مقصود رفع کدورت انصار است چنانکه دانستی و زوال آن موقوف
بر بیان رسول مقبول اما آنچه گفته که جناب امیر مجبور بودند درباره تحکیم پس جوابش آنکه این اکراه اگر از جانب ملاعین بود
بایستی دست از خلافت ظاهری بر داشتن نه مگر صلح کردن چنانچه حضرت امام حسن صلح نمودند اگرچه مجبور نمودند
تا نائره فتنه فرو می نشست و درباره تقیه معذور می گشتند و اگر انقدر یاران و مددگاران در رکاب سعادت انتساب
بودند که برای قتال درکار باشند و از کتب رفضه معلوم میشود که معدودی بیش نباشند تا بحدیکه اربعین هم کفایت
میکردند روایت سلیم چنانچه می آید و از کتب معتمده دیگر چند کس ضرور اند لازم بود و دمار روزگار باغیان بر آوردن که
فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله و اگر این مقدار هم از شیعه رفیق نشدند لعنت برین تشیع باد که درین وقت هم تا مثل
اوقات سابقه بخذلان امام الامه پرداختند و اگر لشکریان انجناب بسبب غلبه و کثرت باعث این اکراه و اجبار
شدند باین طور که اهل کوفه گفتند که اگر فلان و فلان را حکم نه کنی ترا می کشیم چنانچه مجتهد جالبی استاد کنتوری
در مواعظ حسینیه تصریح بدان کرده اند برین تقدیر هم کفر و نفاق قدوه شیعه ثابت شد و هم لعنت بر ایشان محیط
گشت چنانچه قبل ازین کفر و نفاق مقبولین بسانی که لعنت خدا و انعدا گشتند و ازینهم ثابت گردید که خروج
مرتضوی از مدینه و واقعه جنگ جمل از جهت این مطرودین بود که خود جناب امیر شکایات ایشان بعبارات بلیغ
و کلمات فصیح در نهج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افاده میکنند که ایشان محیط شدند و از جهت کثرت
خود و تسلط انجناب را مانع گشتند حتی که جناب امیر نتوانستند که از اهل بلوی که باعث شهادت ذی النورین
گردیدند قصاص گیرند چنانچه عبارت نهج البلاغه ملاحظه کرده شود و آن اینست قریب نصف کتاب و من خطبة له

بعد ما بویع بالخلافة وقد قال له من الصحابة لو عاقبت قوما ممن اجلب علی عثمان فقال یا اخوتاه انی لست
اجهل ما تعلمون ولکن کیف لی بقوة والقوم المجلبون علی حد شوکتهم یملکوننا و لا نملکهم و ها هم هؤلاء قد ثارت

معهم عبدانکم والتفت الیهم اعرابکم وهم خلالکم یسومونکم ما شاؤا وهل ترون موضعا لقدرة علی شیء الخ اما فضیحت و رسوائی
مقتدایان متاخرین امامیه از کوران ظاهر و باطن کرسگان باعجاز جعفری در دهن و گوش انهامی شاشیدند و این
حیوانات خسیس تر از حیوانات بر ایشان می باشیدند پس اظهر من الشمس و بیت مشهور سه ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب
و مالا اذنان که جناب مجتهد الزمانی از راه مزید فراست جا بجا در کلام خود آورده اند در حق کنتوری و بزرگانش صادق
آمد اما آنچه گفته که صدور این قول الخ جوابش آنکه اگر از تسلیم معنی ثبوت و صحت آن روایت نزد صاحب مغنی

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب دادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال ست پس زینهار مفید مدعای
او نیست و آنچه گفته که اگر مرویات الخ پس جوابش آنکه روافض یکمرتبه پیشه نفاق اندیشه را دو بعینی سر مکتوم است
که هر که بدیده بصیرت کتب ایشان ملاحظه نماید او تواند دانست که مقصود ایشان ازین در و سر عوام را بدام فریب
گرفتن ست تا بدانند که بر مثالب صحابه باتفاق فریقین ست فقط شیعه اینچنین میگویند و تهمت نمی کنند ایا حال مکاران
غدار بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفعه که از آنجمله شیخ ابو العباس نجاشی بود و منه
مخفی ست که کتابها در مثالب اصحاب بعنوانی پرداخته اند که خود شیعه از دیدنش از راه عاقبت اندیشی می لرزیدند
و این منافقین در بلاد اهل حق چندان در لباس محبت در آمدند که بسیاری فریب ایشان خوردند و آن روایات را
شنیدند و باعتقاد این معنی که راوی از متقیان اهل السنت ست از کجا بکجا رسانیدند پس اگر علانیه میگفتند که روایت
فلانی را جمهور شیعه از ائمه هدی می آرند که گوش بر آن می نهاد چه شعار شیعه کذب و افترا خصوصاً بر اهلبیت سید انبیاء است
تا بحدیکه این بزرگان را برای تحصیل دنیا آنقدر در احداث محدثات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان
اعتقاد کامل در بعضی از امور و امید تحقیق کلامی معنی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و عنقریب
می آید و هر که ممارست فن نماید او البته می تواند یافت که اقوال علمای رفضه مثل احادیث شان هرگز مربوط نیست
و غیر از خرافات مسیلمه کذاب چیست که محمد بن ابی بکر در عمر و سه سالگی وکیل شهر مانه پدر خود و علی مرتضی تا مقلد عجیب
خلافت را باصطلاح آرد و عبد الله بن عمر خبر خواست که پدرش حق را باطل بسپارد و چون معاویه و یزید لعین بعد مرگ پدر
عبد الله مذکور را توقیعات فاروقی منوز متقمص بر آنکه در استیصال دین اسلام باید کوشید و آثار معجزات شریف را
باید پوشید عبد الله ملازم گردید نعوذ بالله من تلک الکفریات و خود امام اعظم طایفه آنچه در دیباچه تهذیب گفته
از آن هویداست که بسیاری از علما بدیدن اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذهب تشیع دست کشیدند و غالباً
عدد شیعی مردی نگشته که معارض آن نیامده پس چگونه مذهب خود را اقوال و روایه زور بر اهل حق می آوردند که منافق
در کتمان مذهب لوازم و عوارض آنچنان میکوشند که میخواهند که خود هم ندانند تا بدیگران چه رسد لاجرم اگر
روایات خانگی را این طایفه فاحشه دخل میدادند تناقض و تهافت مذهب رفضه زاید الوصف عیان میشد
و خرافات مهملات این مسلک با وجود اراده کتمانش بر منصه بروز میرسید و در آن وقت بظهور می انجامید
که آنچه امروز بعد از استقرای کمترین خلایق ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذهب خود و
لوازم و عوارض آن مانند الله ماد و ضادیق تقیه که مراد اهل مندرسه توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در بیان
مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب صغیر و کبیر این دعاوی را بکار بردند که بر چه می نویسیم از کتب اهل سنت است
تا علمای ایشان در توجیهات و تاویلات افتند و باین مکیدت اغفال مانند تا حقیقت خبر ندو بعد از توجیهات در اکثر
از مقامات علمای رفضه جابجا سر بر آرند و از کمین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات متحقق نمی بود حاجت تاویلات و
توجیهات نمی شد چنانچه کنتوری درین مقام این ترانه سرائید نعوذ بالله من مکاید الشیاطین و تلبیسات المنافقین و چه

ازین مکاران پرکار بعضی ایان اہلسنت السدی تشنیع کشیدند تا قدامت مذہب بثبوت رسد و ان منافقین که
اکثر برای تدلیل مردم و تلبیس ایشان در لباس اہلسنت داخل گشته بودند و مرویات شان دلالت بر رفض میکرد
زنہار بجانب تشیع نیاوردند تا دقایق فن مکیدت مخفی و مستتر ماند و چون برین دو سه حرف احاطه کردی معلوم شد
که از جهت صاحب صواعق و صاحب تحفه این طعن را در مکاید رفضه ذکر کردند که آن عصبیه همین ست و هرگاه دستور
بی خرد و بی حیا بی باین دقایق نمی برد درین باب هم طعن برانجناب کرده و در آغاز عبارت مرقوم همین
اعتراض وارد نموده کما لا یخفی علی من نظر الیها الغرض دل نمیخواهد که برد کلام این مهمل گو پردازم ولیکن چون
حال مجتهد الزمانی هم مثل او است گاه گاهی برای رد کلامش اولا و بر قدح ثانیا خود را به هزار کشاکشی متوجه میسازم
سخنان مجتهد که چون رساله عمارة العین را رد کرده و انواع اعتساف و سفاهت بکار برده ضرور شد که کلام
او را از آغاز تا انجام بر هم زنم و بیخ اعتراضات او را بر کنم اینست مطاعن رفضه لیام که اساس آن بر طرف
تمام است کرم ترک شیعه علی درین طعن هم حقیقة تکذیب بدگری کنند ببینی که از کتاب اردستانی بقول علمای رفضه توان دانست
... بیت را در خلافت حقی هست پس طعن تشکیک خود بخود منتفع شد
... لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل امرئ منهم
ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم و چون کلام تا الانام تا اینجا رسید وعده ذکر مکاتیب بیاد
تا ظاهر شود عدم لیاقت کنتوری با دیگر فواید عظیمه و عواید فخیمه که بعد ملاحظه آن بالاخوانی رفضه در باره ادعای
مزید ولای اہلبیت حضرت سید انبیا و لاف ایشان باتباع ثقلین یعنی قران مجید و اہل بیت سید الکونین کالفراش
المبثوث میشود نقل خط مولوی حبیب علی بنام مجتهد عنید بجناب قبله و کعبه دو جهان مرجع دو عالم
یکسان مدظله العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض آنکه پیش ازین استفتا بامید ارقام یافتن جواب
بدست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کرده بودم هنوز جوابش حصول نشده از جهت نزاع مهد که قطع نشد بنظر
عجلت جواب همان استفتا از مولوی رشید الدین خان معتمد علیه علمای اہلسنت که در مذهب امامیه هم تحقیق کامل
میدارند نویسانیده شد بذریعه نیاز نامه هذا ابلاغ خدمت هست آن قبله دو جهان جواب معطوفه را ملاحظه فرمایند
اگر موافق مذهب امامیه و مطابق قول مفتی به باشد بعد از ملاحظه واپس فرمایند و مهر خاص مجتهدان بر آن
ثبت فرمایند و اگر مطابق قول مفتی نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارقام فرموده بمهر خاص مرحمت فرمایند
که رفع نزاع مهد گردد صورت بند ذو کتاب شوکت عمریه بجواب رساله ضیغمیه تصنیف مولوی رشید الدین خان بملاحظه
آن قبله رسیده باشد اگر چه هنگام مطالعه رساله ضیغمیه چنان یقین شده بود که اگر متقدمین و مجتهدین اہلسنت زنده شده
ساعت تا ساعت مجتمع شوند هرگز جواب آن سر انجام نخواهد شد و هرگز حرمت متعه بر مذهب اہلسنت ثابت نخواهد شد لیکن
مولوی رشید الدین خان بکمال ظرافت و متانت و استحکام جواب آن نوشته اند که چنین تحریر از اسلاف اہلسنت تا حال
بظهور نیامده بود و بلحوق استمدادات آن قبله دو جهان مدتی رساله ضیغمیه طرفه غضب کرده اند که حرمت متعه بر مذهب امامیه

از احادیث معتبره اینچنان ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تقیه یا نسخ هرگز راه نمییابد معلوم نیست که اینقدر
احادیث معتبره از کجا میسر آمدند و از کدام کتاب جمع کردند و بدین کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و هوش ما معتقدان
گم است برای خدا اینچه که شود جواب ان ارقام فرمایند و رتبه علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدینخان
نخواهد ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی فهمند در دیگر کدام عالم هند بخدمت جناب قدس انتجا
در دم و نیز آنچه مولوی رشید الدینخان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی صوارم و حسام و
ذو الفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناظره لسانی هم منظور
نفرموده بودند تحریر جواب ایشان هم واجب و لازم است که اکثر خواص و عوام اهلسنت برملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از مذهب خود
خبر نیست که جا بجا بر صاحب تحفه بالکل ارحی (?) پردازند و مولوی رشید الدینخان بر نقل نمودن عبارات کتب امامیه ان انکار ا
دفع کرده جهل و نادانی علمای امامیه ثابت کردند و اجوبه تحفه اثنا عشریه را مضحکه می پندارند بچند تقریب یکی آنکه تا حال و
جواب تمام کتاب نشد از تحریر جواب دیگر ابواب عجز علمای امامیه ظاهر میشود دوم اینکه مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی که جواب
چند ابواب تحفه نوشته اند بر ان کمال مضحکه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تقریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب تائید
قول صاحب تحفه و هادم اصول امامیه و حکیم مرزا محمد کاشمری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند باب تمام
فرموده در آن اکثر جا انکار است و الحال که باسناد کتب امامیه آن انکار دفع شد جمله اجوبه کالعدم شد سوم مفتی
محمد قلی و نیز حکیم مرزا محمد کاشمری جواب پنج باب تحفه از مناظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدینخان
عاجز آمده از مناظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناظره تحریری و هم از مناظره
لسانی دست کشیدند اگرچه آنقبله و کعبه جواب اعتراضات صوارم و حسام و ذو الفقار که مولوی رشید الدینخان وارد
کرده اند انجام شود و این الزام اهلسنت که علمای امامیه هنوز از مذهب خود واقف نیستند و بر کتب مذهب خود عبور ندارند
دوم از تحریر جواب تحفه میرزا (?) دفع شود و موجب سرخروئی ما معتقدان است زیاده چه عرض کند فقط فوائد مکتوب
مولوی حبیب علی بسیار است از آن جمله متانت کتاب شوکت فاروقیه بحدیکه همه متحیر اند که از احادیث
ائمه حرمت متعه پدید آمد و این عبادت که هم خرما و هم ثواب بود بحدیکه بمرتبه امامت و ختم نبوت الوهیت میرساند
از دست رفت و غیر از بینی بریده و بدست نماند کما لا یخفی علی الناظرین از انجمله آنکه رشید المتکلمین آنچه بجواب بهر
کتاب جالسینی نوشته اند و مجتهد جوابش نوشت نه بر مناظره لسانی که رشید المتکلمین میخواست تا خیال بست پس اهلسنت همه
از هر طرف بتحقیق امامیه می پردازند و جوابات تحفه را مایه تضحیک می پندارند بسبب آنکه هنوز بعد مرور دهور جواب
تحفه تمام نشده و هر چه کابلی و قلی نوشتند از قبیل عذر بدتر از گناه است و آنچه حکیم کشمیری و مجتهد جالیسی انکار
صحت دعاوی حسب تحفه نموده بودند خلاف آن بظهور انجامید و با همه کشمیری و قلی بالاخر تاب مناظره نیاورده
و جالسی بجبر دیدن اعتراضات رشیدی حواس باخت اگر ان اعتراضات مجتهد بردارد فبها و رنه نزد همه عیان شد که
که مجتهدین شیعه بمذهب خود هم اطلاعی ندارند تا بجواب چه رسد اکنون مکتوب مجتهد گوش کن میر حسب عذر از جان دست سعا

نشان سلمه الله تعالی بعد سلام مسنون و دعای ترقی مدارج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد خطبان عزیز مع جواب استفتا نوشته مولوی رشید الدین خان وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصحوب سید امداد علی روانه کرده شد یقین است که بعد تحریر این خطبان عزیز وصول شده باشد و جواب معطوفه هم موافق جواب مرسله این جانب است لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذهب استفتای مسایل مذهب خود نمایند و آن عزیز که خود فاضل اند کدام ضرورت داعیه از فاضل غیر مذهب جواب نویسانیدند و فی الحقیقه کتاب تحفه عمریه بکمال متانت و استحکام تالیف شده است و از علمای عصر هر کسی را طاقت نیست که اراده جوابش نمایند لیکن اینجانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب اجوبه تحفه اثنا عشریه آنچه رقم شده صورتش اینست که مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی را فی الحقیقه استعداد لایق تحریر جواب آن نبود و حکیم میرزا محمد حسب استعداد خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذهب فرقه حقه امامیه بجواب پرداخته اند و آنچه جناب قبله و کعبه مرحوم و مبرور ارقام فرموده اند مدح و ثنا لیثر زاید از حد وصف است چه جمله علمای عصر از تحریر جواب تحفه اثنا عشریه تن بعجز در داده بودند و علمای دیگر دیار و امصار و علمای ایران علی الخصوص فاضل قمی و فضلای مشهد مقدس عذر اینکه در تحریر جواب کتاب مسطور میان آورده بودند معلوم آن عزیز است بعد از انکه کتاب ذو الفقار تالیف شد و بعد از ان صوارم و حسام ترتیب شد از ان علمای اهل سنت ترش شدند و کسی را یارای جواب آن نشد و جناب مبرور هرگز از تحریر جواب سواء مولوی رشید الدین خان اعتراض نفرموده بودند بلکه اگر موافق شرط جناب مبرور حال الحق جواب جمله کتب تحریر یابد بالفرض اگر جواب آن ارقام یافتی و این امر محال است و مناظره لسانی بالاخر منجر بفساد است ازین باعث اعراض از ان ضرور است و آنچه در باب نقل عبارات از کتب امامیه برای دفع انکار جناب مرحوم مبرور ارقام کرده اند از ان دفع انکار نتوانند شد چه اعتماد و اعتبار بر مذهب مفتی به است نه بر مذهب ضعیف و روایت شاذه و آنکه از کتب امامیه نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شاذ است و اصل حال اینست که آن زمان نزد جناب مبرور جمله کتب محوله تحفه اثنا عشریه و دیگر کتب متعلقه ابحاث مندرجه کتاب مسطور موجود نبودند و دران از منه بجز کتب فقه و حدیث و دیگر کتب مروجه ضروری حاجت بطرف کتاب دیگری نمی افتاد بعد تالیف شدن تحفه اثنا عشریه و عجز علما از تحریر جوابش دل بطرف تحریر جواب بلکه جمع کتب فریقین پرداخته شد و ازین باعث جناب مبرور بعد را اکثر جا در صوارم وغیره ارقام فرموده اند که کتب محوله از نظر نگذشته تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محوله چنین نگفته باشد چرا که مثلا ان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف بباعث میسر نیامدن کتب که متعلق بدیگر جا بجا غلط اند جواب تکمیل الجواب تحفه اثنا عشریه تحریر نشد و فاضل مذکور که بجواب رساله صغیره پرداخته است خود را در ورطه بلا انداخته است در هر ماه یک رساله و یا کتاب پیش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت و بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست که بمقابله علمای اهل حق پردازد زیاده والدعا باقی ماند تاریخ مکتوب مجتهد تحریر که بسطرش زعفران از کشمیر است بمن حکم

بالاپدرکی کلمهٔ خبری ادا ان نیکارم ولعنواینکه خاطر نشان عوام نیز بر دقرحی سپارم نخستین آنکه جناب مجتهد که در اختیار تمسک
وعاراز ابوجهل و ابولهب سابق الاقدام بودند اعتراف نمودند بکمال متانت واستحکام شوکت فاروقیه عموماً وانکه علمای
عصر طاقت برد آن ندارند وازینجا حکم کردیم بکذب ونفاق مجتهد در عبارت ضربت حیدریه زیرا که در ان کتاب هجو آن مینمایند و
راشرکت صاحب تحفه قرار میدهد عبارتش اینست که بعضی تحریرات سابقه که منفرداً در بلده بنارس سماحت بان فرموده
به ازین مضامین تازه که بمعیت ومعاضدت استاد خود فرموده اند بوده ونهٔ الطریقة جدا پس سلب حواس مجتهد هم
دیدنی ست چه هرگاه نتایج افکار رشیدیه در تنهائی بدرجهٔ استحسان رسد البته شرکت استاد الهریه که تحریرش با عث
مجتهد وندان همه علمای رفضه را از هند تا ایران ومشهد مقدس کند بوده زیاده تر باعث کمال استحکام ومتانت
کتاب خواهد بود لاجرم کذب ونفاق واختلال حواس او با هم ثابت شد نزد تمامی عقلا بل تضحک علیه الثکلی طرفه
تر آنکه جناب مجتهد باوجود اینکه والد بزرگوار این فرزند سعادتمند کردار درباره افادات مذکور تقلید ابن سبا دمعد شک
کور خیال اتمیمینی دارد که محررش عامی ونادان واعتراضاتش خرافات مسیلمه کذاب معارض قرآن ست فاعتبروا یا
اولی الالباب وانظروا الی هولاء ذوی الابصار دوم آنکه کابلی وقلی هرچند جواب بعض ابواب تحفه نوشتند
لیکن استعداد ولیاقت ان نداشتند بنابران سیف ناصری وتقلیب المکاید ودیگر مهملات ونبعوات قلی هم
خرافات کابلی قابل جواب نباشد چه بدیهی ست که تحریرات آنکسان که لیاقت مناظره ندارند البته لایق
التفات نخواهد بود فکیف که کمترین خلایق جابجا درین کتاب هم واضح گردانید که کلام کنتوری وامثالش
نعیق غراب وطنین ذباب ست پس اشعار مثنوی بمقابلهٔ او باید خواند نظم مثنوی مه فشاند نور وسگ عوعو کند
کی ز عوعو ماه ترک ضو کند ٭ ای سگ ملعون چه عوعو میکنی ٭ سوی مه را تو مشنو میکنی بالجمله هر قدر که رشید المتکلمین اناره
الله برهانه واین کمترین تعلق بالحسنات میزانه جوابش نوشتیم از راه تبرع واحسانست من بعد انهم عیان خواهد شد
که تحریر فقیر یعنی کتاب کبیر صولهٔ حیدریه علی المجوس القدریه در جواب ذو الفقار جالسی نصیرابادی از همین راست ودرینجا
پیش آمد جواب طلب که مجتهد در ضربت حیدریه که اقرار بالیقین درین مکتوب نموده وگفته که علمای شیعه بسبب متانت شوکت
فاروقیه قدرت بر جواب ندارند ومن جواب ان شروع کرده ام قلی ایکه تا رسیده ان مناظره دانسته ونه عبارته
فاضل النحی ومتوقد لوذعی یکتا که مفتخر که فضل وکمال مبارز میدان مناظره اشعریه وارباب عترال السد الجلیل والسند
الجلیل الاوحد الیلمعی السید محمد قلی دام فضله که در سلسلهٔ تلامذه جناب علیین مآب طاب ثراه منتظم وکتاب سیف ناصری و
برهان السعادت ودیگر مجلدات ضخیمه کذا ابواب کتاب مذکور در سلک مصنفات شان منسلک ست الی اخره بلفظه وجواب این
بآب وتاب همین ست که در علو رحافظه نمی باشد وبنیاد تمامی دین ومذهب فرقه بر کذب ونفاق ست وخواص وعوام
میدانند وخود مولوی حبیب علی هم تصریح کرد که قلی وکشمیری هر دو در مرتبهٔ ثانی وثالث عاجز آمدند وهنوز روی امامیه سیاست
سرخروئی وقتی شود که مجتهد الزامات اهلسنت را از میان بردارد چون هنوز ان الزامات برجای خود است برا علمای امامیه ثابت
که میوی مجتهد وهم مسوده بابه خود انداز ظلمات بعضها فوق بعض هم برای ایشان باید راند وا ز تحریر وتقریر مجتهدین صاف

همان عیان است که حقیقت مناظره اهلسنت بدیر آن نمیشوند و برای ابله‌فریبی و تسکین قلوب شیعه متعلمین از غالب قریه سید یا لاحق گرامی
قلوب مجتهدین با وصف اهتمام و مزید جهد مطابق ارشاد حضرت میر تقی بظهور میکشند و چه خوش گفته‌اند ظرفا بعد ملاحظه آنها
مجتهد مجیب شیعه که تا به میدان مناظره برای امامیه بهر قلیل الاستعداد و مجنون می باید یا جیائی مثل مرزای کابلی لطف
حرام بابون می شاید چنانچه بتصریح مجتهد جالسی مردود و وصف او الشرکت جنس و فصل حسب تمام توان گفت و جلد اول
نوشت سوم آنکه کشمیری هر قدر که جواب بعضی از ابواب تحفه نوشت خوب است ولیکن نه چندانکه اهلسنت بجوابش عاجز آیند
و این قید با خود بست از حسن تقابل جاییکه در مکتوب گفته که حکیم موافق استعداد خود خوب نوشته و آنچه قبله و کعبه تصنیف نموده‌اند ایشان
از ترس کرده لاجرم جوابیکه حرفش خارج از تحریر و تقریرش باشد متعلق بکتب مجتهد ثانی است که ایشان بجوابش زبون گشته‌اند
و مبطل این دعوی عنقریب می آید مفصلا جاییکه ثابت میشود باعتراف مجتهد الزمانی در مکتوب چنانچه زانی که بدرس او
نوشتن جواب تحفه که مبنی کتب فن راندیده بود و پر ظاهر است که چون تالیف صوارم و حسام بدون تتبع کتب کلام تمام
دور عماد الاسلام که قبل از همه تالیف شد کاید الحیل یا الصوارم و غیره چه حیثها و چها فتحها از جناب مجتهد بعد در آمد باشد
و از همین جهت است که هنوز آن کتاب در صندوق تقیه مختفی است نتوانند ببرایشان نمودن پس چگونه عقل
تجویز کند که مجتهد همراه نقض تحفه عماد را برای اتمام حجت نزد مولفش فرستاده باشد چنانچه جالسی در کتاب
خود مدعی آن گشته از مسی شعار شیعه بود و کذب و افترا و حال عماد اینست که عماید لکهنو ساکنین توپ دروازه از اولاد
نواب شجاع الدوله بکوشش هرچه تمام تر مجلدی از آن بالفعل بدست آورده تا بنده را از فاضل معاصر یعنی
مولوی یاد علی گاه گاه اجزای نقل آن دستیاب میشود و بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بجرح و قدح میرود و
از همه بدان جهت است که میانه او و مجتهدین عناد شدید است ورنه چه ممکن بود که عماد را قبل از رجعت شیطان
الطلاق سوی کوفه هندسی می نمودید وقت تصنیف جواب تحفه چگونه جناب رئیس المنافقین پیش علامه دهلوی ارسال نمایند
لعنة الله علی الکافرین و مویدات این مقام آنچه بلاواسطه زبانی مرزا کاظم علی صاحب الدمرزا محمد رضا متخلص برق شنیدم در لغات
خویش و بعدم کالایخفی من بعد در مکتوب خود مولوی حبیب علی که بجواب مجتهد نوشته خواهی دانست که مولوی مذکور هر چند مجتهد
الزمانی را در باب فرستادن عماد ندامت و ملامت افزود ولیکن او بحیله و عذر همو الهکر دو دانست که اگر کتاب بعلی خواهد رسید
شیخ المتکلمین تار و پود آن بدرش را برهم خواهد کرد و این است عماد و خاتب فی الهم عند المناظرة القاطعیه بعمل آمده بود چنانچه بر ناظر مناظره نشده
مخفی نیست او هم نیز ما را کتاب نفرستاده چهارم آنکه جمله علما از هند تا ایران و مشهد مقدس همه عاجز بوده‌اند و عذر آورده در نوشتن جواب تحفه از زمره
چنانچه لفظ معلوم یعنی گفتی حیثیت دلالت بران دارد مضافا که اگر اجماع از قمی و فضلای مشهد مقدس قابل سماعت می بود حکم کلیه بعجز علمای
شیعه فخرزمانی در باره مجتهد ثانی چگونه صحیح میشود و چون ظاهر شد که هرگاه جالسی بدون احاطه کتب که متعلق باثبات تحفه باشد جهلا
نوشت و دیگران لیاقت نداشتند لاجرم عقلا حکم نمودند که از همه پیشوایان رفضه از مجنون و بابون الحاصل لا استی ملعون نامند
اینقدر در میدان معرکه الانار خود را کم رضا دیانت نافی تا کنون باقی مانده دعوی نمی که هر سه کتاب اهلسنت را مغلوب کرده که این حکم از
خرافات است که بایدش تشبید گفته که آنرا التفات بر حضرت شیوع است نه منفعت پس از آن حسن شد که پسران راه برد ابا کدمی بخشد دارد لعنت کرد امام

درحق او لعنه و ائمه دانستی بتصریح کشی به امام جعفر نسبت کردند که زراره میانه اصحاب عالم کالشمس بین النجوم است
ولیکن از انجهت او را بد میگویم و عیب دار می کنم تا سنیان گزندی باو نرسانند معهذا مجتهد را بتوسط رئیس لعاید صید
کالوی غلام حیدر خان بهادر دام ظله کتاب تنبیه السفینه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر در فیض آباد مشهور بود
که بعضی از بندگان نقلش از لکهنو برده بودند و چند عقاید در باب الهیات تحفه که صوارم رد آنست به بیست و دو بحث درست و این
کتاب از آغاز تا عقیده سیزدهم نزد من است و حرفی را از صوارم تا همین مقام باقی نمیگذارد حتی مطایبات جالسی را
نیز پس از حامل متن نفهمیدن کار آن سفها خواهد بود که حقیقة معنی حامل المتن ندانند بجهت آنکه حامل الاسفار اند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رد کند حالانکه باعتراف پسر تجر و احاطه کتب نداشته و سنی هرگاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسد آن وقت مجتهد بجوابش توجه نماید فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله از انا قیاس
است که مجتهد فانی علی اعتراف ولده الجالی جواب اکثر مقامات تحفه بدون تتبع فقط بر همو خیالیه رجما بالغیب در
ریاض النظام نوشته و تنبیه السفینه و رجوم الشیاطین و نفحة العنبر را نه بینند و از تحریر رشیدی پی برند بار چنین گویند و حیله
بجوید نعوذ بالله من مکائده **پنجم آنکه** بگفته او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث اللفظ والمعنی و از آغاز
تا انجام بود پس عذر عجز کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل مرا مثل کاشفة اللثام ملاحظه کند و عرق حمیتش باوصف
انواع تجهیل و تحمیق بجوش نه حالانکه در ابتدا رساله مذکور را بوساطت مولوی رضی الدین فرزند اکبر مولوی حلیم الدین
بهادر در ادای انگریزی بمجتهد رسانیدم و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسمعیل را
نزد مجتهد برده بودند تا آنکه مولوی موصوف در مسئله متعه صغری و کبرای مجتهد را منقوض و مدخول ساختند و از
هر طرف چندان بر او تاختند که مجتهد الزمانی باوجود مجتهد فانی و زمانی سپر انداختند پس راست بگو که کاشفة اللثام حامل المتن
بمعنی مذکور و جواب کلام مجتهد از آغاز تا انجام است یا شروط فانی هنوز دران تحقق نیافته و صحیح دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین وادی قدم نهاده خود را هدف گردانید سببش آنکه مولوی صاحب مذکور چون اراده جهاد داشتند بمیان
لشکریان بودند و آنجا چه ممکن بود که مجتهد روبروی شان کلامی کند کما عرفت فی الدیباچه ولا حاجة الی الاعاده
ششم آنکه مناظره لسانی باظهار مجتهد الزمانی نمی باید و ازین سبب شیخ فانی بر او بنیاد مدلا جرم حجت اهل حق
تحریراً و تقریراً هر دو تمام شد زیرا که بذهن کسی خطور نمیکند که درین شهر مفسده برپا شود که بنام پسر خاتون
نرگس که بدلبری و دلداری شهره آفاق مجذوم الفحول باشد گزندی جز گزند مقرری برسد و از ینجا هم عیان شد
انچه گفتم زیرا که مجتهد دانست که تلمذ رشید بمناظره می آید پس هوش و حواس درباخت و مولوی محمد اسمعیل را
عامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سپر انداخت هرگاه زبونی کاملین رفضه بنجد رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع ثقلین اند و رفضه مثل بداریه و جلالیه دعوی اتباع ائمه هدی در سر دارند و نمیدانند
که اگر ائمه هدی قابو می یافتند ایشان را مانند ابن سبا وغیره کما سیجئ من الکشی میسوختند و سرهای ایشان را
مانند زراره امام الامامیه شیعه چنانچه در کتاب مذکور است بمقامع لعنت ابدی می کوفتند زیرا که در تحفه اثنا عشریه

اصولاً بجز دو جا بحث اجمعین است که رفضه متبع ابن سبا اند وارده تابعین اند و اهل سنت تابع ثقلین اند وچون تجزیه تفصیل
در جواب تحفه عیان شد نقد مدعا بدست آمد و درینجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
احیاناً آمده که فلان امر مذهب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه در آنجا برده باشند وچون سخن بیکسی
بشکافی دریابی که آن مذهب شیعه است پس اهل شیعه گفتند که بر مذهب اهلبیت طاهرین ایم باعتراف اهل سنت هر چند
تقریر بتحریر از عهده برنیائیم خولش آنکه مذهب رفضه را مذهب اهلبیت هم گفتن مبنی بر اصطلاح است یعنی رافضیان
بجهت انصاف و سنی سوخ چشمی بعد از آنکه تحاشی از تقیه می نمایند که حضرات اهلبیت برای ایشان بحفظ احادیث
شریعت بیوفائی و ترک رفاقت قرار دادند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و نقیب رفض و رطل بوق تعصب
و مصائب ولیرشن و ترجمه وغیره اعتراف نمودند گاهی مذهب خود را مذهب اهل بیت و گاهی مذهب امامیه
و گاهی مذهب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بزعم قوم مانند لفظ آلهه که در قران مجید بر معبودان
باطله می آید بر زبان آورند چه باک و چگونه دلیل شد بر آنکه نزد ما رفضه بر مذهب اهلبیت اطهر اند حالانکه امام رازی
در یامن وغیره و ابن حجر مکی در صواعق و دیگران در غیر این جا تصریح نموده اند که رفضه بر تعاقب ابن سبا لعین اند
و با صحابه کرام و ائمه هدی علیهم السلام حقیقةً نسبتی ندارند چه جای آنکه از کتب رفضه ظاهر نمودیم که اهل بیت اما
مداح خلفای راشدین بودند که دین اسلام را تائید نمودند عقل نیز بزبان گواهی میدهد بالجمله اگر اهل سنت گفت
که ایمان ابوطالب مذهب اهل بیت است یعنی مذهب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد بر آنکه مذهب شیعه مذهب
اهلبیت است معاذالله و اگر هنوز این امر اصطلاحی را چنانچه باید نیافتی باری بمثالی روشن میکنم که شیعه هم ما را اهل سنت
و سنی میگویند و رد و قدح برین مذهب میکنند و اهل سنت و سنیان آنانند که بر طریق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میروند چه
بالاتفاق طریق است محمدیست علیه السلام و در بعضی از افادات فقط بر لفظ سنت اکتفا می ورزند قال شاعرهم ع انما
السالک عن غیر سبیل السنة لا کعکعه قیل وما مدة اعلا انهم ارتعة العجلة ... بوصف تصریح این امور مذهب با ملت حضرت
سید انبیاست بلکه اتباع اصطلاح است پس بودن رافضیان بر مذهب اهلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد یا سنیان
شیعه را در مذهب اهلبیت برخلاف کتب خود که نمودش بزبان رفت توانند و نسبت و شیعه امامیه اعتقاد توانند کردن آ
که رفضه را مطابق کتب خویش بر مذهب اصحاب کبار بلاریب میدانند کما فی الکامل البهائی وغیره بلکه بطور ائمه نیز زیرا که خود
معترف اند که ائمه بر مذهب اهل سنت بودند جا بجا لیکن انما نقیض آن ظاهرین را بتقیه و نفاق نسبت مینمایند ولا یخفی علی العلوم
ان النادر کالمعدوم ۞ هفتم آنکه مجتهد گفت که این امر محال است گوییم اگر اشاره بانمعنی است که محال است که سنیان جواب حامل
المبین بنویسند پس تبتة السفینه وغیره تکذیب روست که حرفی را از صوارم و از امثالش تا مقام مذکور وغیره باقی نگذاشته اند
حامل المتن به نشستن کار حامل الاسفار است و از نا بیعتی جواب ... کنون مجتهد و برادرانش باید صولة حیدریه علی الحروب
القدریه وغیر آن از بنده طلب نمودن تا بزودی به تبیین آن بپردازم و این کتاب را موخر سازم که برین تقدیر بمرتبه عیان خواهد
رسید که این کتاب لفظاً و معنیً حامل حق ذوالفقار و رافع خرفشار کالدال فی سم الجمیع . خران بی دم است بر طور ایشان ...

نقض علی ہذا الکتب دیگر از مولفات من و اگر مراد آنست که محال است از شیعه جواب آن بر تقدیر جاہلیت فهذا الوفاق و نعم الاتفاق

علی مجادیه العرب العیرما ہو المدلل عند العقلا فانهم یقولون ان المرتبیس علی نفسه مع ذلک مکر یا وند اری که چون تا یاب

امام جواب لبعض البواعث انهم بطور رمی ہلا الازم فی ممارست علم کلام بوقوع پیوست خبط ناقه عشوا و ترقص الحملی ظاہر شد و تحریر

ماده جواب تحفه با وجود مردر و ہور و امارت و حکومت کوفه صورت نه بست پس البته بظهور انجامید که محال است که شیعه

جواب ہند چه جای آنکه اگر صولت حیدریه طلب نمایند و خطایا می پدر علی الاحفظ فرمایند خواهند دید که بر هر ورق کتاب جالسی

یک یک رساله نوشته ام تا دعوی احتمال و اهمال که سخن تکیه جالسی نسبت بتحفه بود خصوصاً بر کتب مطبوعه باقی نماند و دهن کننده

اش دوخته شود اما آنچه فرموده اند که ازان وقوع انکار نتوانند شد پس عنقریب خواهد آمد در مکتوب مولوی سید حبیب علی که

این افاده ازان قبیل است که تیر جوانی رو ئین تن بر سرین جو الاهه ضعیف بدن آمده و او را عوض تهمتین نتیجه روا داد

تکذیب این واقعه مبنی بر هستی آنکه چون کتب منقول عنها و متعلق الحکایات تحفه حاضر نبود البته جواب لوجه بصیر

نخواهد بود پس در حقیقت اعتراف میکنند این پسر سعادت منتقصان استعداد پدر مستمند و الحمد لله که لوح هکیفه المرعی

من آرخیص حاجه ی کبیه بسبب این اقرار و عجز او از رد تمثیل السفینه و غیره در دنیا برین معامله صادق آمد با قیمانده استعداد

جالسی یعنی فلان عالم چگونه گفته باشد مطابق تحفه الخ هرگز دلیل بر خیانت صاحب تحفه نخواهد بود و مجتهد الزمانی خود را

ساعتی بگریبان فکرت فرو برده غور کند که درین مکتوب قلی رائی استعداد می دا دند و در حضرت یکه تاز قرار سید بوده

درینجا بکمال متانت شوکت منعقد است و در حضرت هجوان میکند و هرگاه باعتراف او تحفه همه را عاجز گردانید پس شرکت

عزیزی چگونه موجب تحریب خواهد شد الی غیر ذلک من مقالات صدرت من الرفضه حیث یکذب کل حرف کلمه اخری پس استعداد

موهوم حاکی ملعون کما نص علیه لا یمه چگونه متمرد عامی او تواند بود زیرا که تمامی معتقدات و افعال و اقوال رفضه متهافت

و متناقض است اگر دو رعی و نفاق که اصل ماده تناقض است ازین قوم مور و لوم ربود نشان مذهب نقض کجا یافته شود سهم

آنکه بخیال کسی تواند گذشت که سامان تصنیف مجتهد الزمانی را بهم برسد بلکه اهل عقل میدانند که انهم کذب و زور است ما

عوام شیعه پندارند که مجتهد در عدم تحریر جواب تحفه معذور است صاحبان دانش و بینش تا بالیقین معتقد اند که هر گونه سامان مجتهد

را حاصل شده و با انهمه نتوانستند تحفه را رد کردن خصوصاً بدین جهت که ایرانیان در لکهنو از مور و ملخ زیاده ترا اند و کتبخانها

النقد رفراهم شده در مذهب شیعه که در ایران نخواهد بود و از کتب مولفه حضرات ائمه عدان کتابها که خود صاحبان تصنیفات

خویش مزین گردانیده اند که مصدق سلیم و نعم الکتاب کتاب جریر در کوچه های لکهنو یافته ام که مجتهدان رفضه در طهران و مازندران

نیافته باشند و از ینجاست که اگر کسی روایتی چند از نسخه سلیم مجهول دیده در تصنیفات بر خود بالیده و اگر چنین نبود و حسن این

مواد کتب شیعه از کجا یافتم و پر ظاهر است بی محنت خواه بالذات خواه بالوسائط باشد یک لقمه بحلق ادمی نمی رسد بلیت ابرو

باد و مه و خورشید و فلک در کار آمدند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری فی الغرض لغباینا الهی حقیقت مذهب اهل سنت به ثبوت انجامید لیکن

از راه ننگ و عار طریقه ابولهب و ابوجهل اختیار شد چون مجتهد از بی ساتی خبردار شد و اتمام نقض تحفه را بران معلق کردانید در مقام حکایت الروی

بیاد آمد که شخصی با وعده کرد که چون بیار گاه سلطانی رسیم بخدمتی شرف گردم بالحاج مرام بگویم پسر آن شخص پی مدارج عالیه التعقل و التلطف در میان نهاد گفت

مگر الحال توقف در ادای جوابست آری که ترا پرستان تیره نشانند چه مقربین اعوان چه پنهان کرده اند تسلط مجتهد تمام طلاب هند را گرفته
دو دو لکش از دولت قارون برگذشته و کتبخانه او بر کتبخانهٔ سابقین و لاحقین تا گذشته و هنوز قدرت بر جوابش نیافته و از ینجا اهل
دین اذعان توانند کرد که اگر صد و نا عشر عشیری از کتبخانه مجتهد و وظیفه با چندی از کاملین مقیمین بجمعیت خاطر بهم رسیدی
اندیشه تهدید بلکه خوف جان زائل میکردید آنچه تالیف میکردم خارج از حوصله بشری میشد یعنی زنهار کتابی را از کتب کلامیه
رفع شبهات و قدح نمیگذاشتم و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم محمول بر اغراق نرگسیه نفس خواهد شد لیکن آن بزرگان
که حالم توقف دارند تصدیق توانند کرد که روزها بتعلیم اطفال می پردازم شبها بمعالجت میپردازم و این پرداخت ها بر خلاف
عادت خود بپاس خاطر عزیزان اختیار کرده ام و از مکروهات دیگر چه حرف زنم که بجهت اکتساب آن از مدتهای دراز تصنیف را
بر طاق نهاده ام خصوصا درین زمان که بدعتهای رفض آنان قائم در نیا دست و در ایام ماه محرم از دو هفته بدو ماه انجامید
و هر سال صاحب الامر و افعل از طعن بادشاه و جهاه عالی را اشرفنا سابقا بر منصه شهود جلوه گر گردیده و اخبار تعزیه های مصطلح
از سعی احسان و ضمیر نقوان پیر کمی ابنی منتظم الدوله بعد از اربعین تعزیر رسیده و تعمیم دیو شمنی عام مازیکی بتیرار کشیده اما آنچه
گفتند که فاضل مذکور الخ بحمد الله که ما را حاجت بجوابش نیست که هر گاه خود بنده و بلا اعتراف کرد و بکمال تهافت شوکت النبیا آنچه
در جوابش خواهد گفت خالی از رکاکت نخواهد بود و پس شیلم تکلمین کتابی و رساله در ماه بکمال متانت و استحکام توانند فرستاد زیرا که
بنیادش محکم است بخلاف بنای کلام مخالف که بنای آن در رد کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد قمقام میخواهند که عبانا به چند پاره
ضرورت مقالات صاعقه حسامیه اکه رد ضربت حیدریه است درین ایام از من طلب داشتن این کتاب را بالاحضر
از من خواستن و مثل عود جال بنور نکردن که حال متن هست یا موافق پندار جاهلین لمفسار اما آنچه گفت و تحذفا فعل
مذکور الخ جوابش آنکه بمجرد رسیدن بصارة العین هوش و حواس مجتهد پرید و از ممه وجنانچه بعضی از ساکنان قصبه که کورت
که مذهب تشیع داشتند پیش رجال الالجناب شیخ مفضل امام صاحب امام رفته بیکم و کاست میگویند اکنون شعر عربی باید خواند
ــه نوبت بما افتاد بگویید که در آن ارایش از لوکیند سند هم رقعه‌ها عبارت مولوی حبیب علی در مکتوب دوم باید دید
فضایح از اکه در خموشی بر لب مجتهد نهاد در میزان کیاست باید سنجید بجناب قبله و کعبه دو جهان ملجا و ماوای بیکسان ظله
العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض آنست که گرامی صحیفه وصول الطاف شمول آورده سر افتخار را باوج فلک الافلاک رسانید
جواب استفتا معرفت سید امداد علی وصول شدنی لحقیقت در امور دینی از فاضل عبر مذهب استعانت تا زیبا ست لیکن
قلت فرصت الشیله و غیر ممکن الدفع بودن نزاع بعد کرید و ن جواب استفتا تمکساین امر شده بودم بدریافت شروع
شدن جواب شوکت عمریه زیاده از حد مسرور شدم و اینحال پیش مولوی رشید الدین خان هم بیان کردم و نیز دیگر مضامین
گرامی نامه ظاهر ساختم اوشان مستفسر تحمینی هستند که جواب حامل متن تحریر میشود یا نه قبل قول میگویند که هر قدر مرتب
شود نزد من ارسال شود تا تحریر جواب آن و تمام انتظار با تمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از بنقیس مناظره آن
هر چند دل میرسنیم که از جمله مشاهیر امامیه این معامله بمیان آمد و کسیکه دعوی علم و تجبر کرد از و مباحثه و مناظره تحریری
باید مانا اگر چه احدی از علمای امامیه گاهی بکسوی بجنگ مسئله نکرد یعنی هرگاه از جواب اصل مسئله عاجز شد بتحریر لغو

خلاف بحث خواهان جواب آن شدند تا گزیر با جواب آن پرداخته شد تا عوام محمول بر عجز محض نکنند و امامیه را جای سخن نماند
سیما از آن هم از تسلیم آن تصریح و بخطای خود اقرار نکرده خلاف بحث به تحریر مطاعن و غیره مسائل که صدها جواب آن از مشتهرین
تحریر یافته پرداختند و بعینه همان تقاریر را اعاده کردند ناچار در جواب آن هم کوتاهی نشد بار دیگر از هر جنس که سابقها
بالکل خالی شد عذر کردند که ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه قدر غلطهای حکیم بوعلی
و مفتی محمد قلی و حکیم میرزا محمد کاشمیری و غیره برین دعوی گواه است و هم میگویند که حال اعتراض جناب قبله و کعبه مرحوم مغفور
از جناب مبرور موسومه مولوی عبد القادر واضح است باوجودیکه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قابل
مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم استعداد تا وقت از مسائل جمیع و هیچ چیز که استعداد فهم کلام
و ادای جواب بخوبی نمیدارند میسر نشدند با اینهمه از همان قسم مردم هم پهلو تهی واقع شد اگر جناب مجتهد مرحوم مغفور را
اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بموجب شرطیکه جناب مبرور مرحوم میکردند اجوبه کتب
جناب مبرور نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب سه کتب جناب مبرور بهمان شرط نوشته میشود
و نیز میگویند که جواب ذو الفقار و صوارم و حسام طالب علم قطبی خوان هم نوشتن می تواند و از تمهید یکه تحریرش
زائد بر یک ورق نخواهد بود جمله مطالب این هر سه کتاب دفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر هر سه کتاب
شرح ملا خوان دفع کردن می تواند و جا بجا که جناب مبرور حواله کتاب عماد الاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
جواب فرستاده شود آنزمان حال قوت و متانت آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق مقفل است تا دو نوع صعبت
او چگونه باور کرده شود لیکن چنانکه در ذو الفقار و صوارم و حسام بجز فحش و سب و شتم و تقاریر یکه خارج داب
مناظره است دیگر هیچ نیست و مضمونیکه از آن جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود تا پیدا است همچنان در عماد الاسلام
خوانده بود معهذا ازین هر سه کتاب ما خوانده‌اند ترهیه حکیم میرزا محمد و عذریکه در باب زبان درازی بر صاحب تحفه از جناب
مبرور پیش شده است یعنی سه چهار جا که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب مبرور آن عبارت را نقل فرموده اند
بر جای خود نیست بچند وجه اول آنکه قدمای امامیه کدام دقیقه زبان درازی فرو گذاشتند پس صاحب تحفه که
بمقابله ان تحریر کرده اند اگر چار جا قدری قلیل بطاقت و ملاحت زبان کشوده اند بر جای خود است دوم آنکه میر باقر
داماد و قاضی نور الله شهید در تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس مسائل
امامیه از نسبت ششم آنکه چه کمی دارند چهارم آنکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است و ظاهر است
که امامیه اند پنجم آنکه عبارات صاحب تحفه که جناب مبرور از سه چار جا نقل فرموده اند آنرا با موقع و محل و مبحث آن عبارت لحاظ
کرده بمیزان عقل باید سنجید که آن بکدام مایه و زبان درازی جناب مبرور بکدام پایه و آنچه آن قبله و کعبه مرا تاکید
انکار فرموده اند میان چه چگونه کلام کردند که هر مذهب بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن
معترض است پس اگر مذهب متعه موافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد
البته اگر مذهب کدام فرقه شیعه خلاف اهل سنت است یا یک جماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

لفت صاحب تحفه بر قول او معترض است نه بر تمامی علمای شیعه امامیه چنانچه در بعض جا از علمای امامیه بر یک فاضل مثل حنفی یا ابن عقیل در مسئله مختار ایشان معترض شده و این امر بعد خطبهٔ دیباچهٔ تحفه مصرح است که صاحب تحفه کلام خود را با جمیع فرق شیعه دایره گردان ارتام کرده است تخصیص امامیه و همین مضمون از ملاحظهٔ هر مبحث تحفه واضح است و علمای امامیه از اسم کتاب چنان فهمیده اند که کلام صاحب تحفه خاص باثناعشریه است همین باعث جابجا با انکار از مسائل دیگر مذاهب شیعه هم می پردازند چنانچه جناب سرور جابجا در کتب خود میفرمایند که اگر چه این فرقه را بدتر از سگ و خوک میشماریم لیکن جواب چیزی است و چنان سست دیابین فهم و استعداد هم از تحریر جواب تحفه میسر نشد و هنوز ازین مغالطه نجات نیافته اند و نیز فاضل مزبور میگوید که اگر در هر هفته یک ساله یک کتاب خواهد رسید برای تحریر جوابش حاضرم بدین شرط ها اول آنکه نقل از کتب اهل سنت صحیح باشد نه چنانکه جناب سرور حوالهٔ صحیح بخاری میدهند و در صحیح بخاری در تمام کتاب نشان از آن روایت پیدا نیست یا چنانکه در فتوحات و معاویه بن یزید را بلفظ معاویه و یزید تبدیل کرده نوشتند دوم آنکه در تحریر الفاظ بی ادبانه صراحةً یا کنایةً واقع نشود سوم آنکه کلام خالی از فحش و دشنام باشد چهارم آنکه در هر مسئله که گفتگو در میان آید آن شود یعنی یا تسلیم آن یا تصریح در اعتراف از خطا یا نه تمامی استدلال یا غلطی مسئله یا جواب معقول بدون طی شدن یک امر گفتگو در دیگر مبحث شروع نشود و نتیجه مباحثه و مناظره حاصل شود پنجم آنکه مخاطب در تحریر یک شخص باشد گو هزار فاضل شریک و باشند اگر این شرایط منظور اند فاضل مذکور برای مناظره تحریری موجود است و عماد الاسلام برای تجدید جواب طبکار است تو فقکه تعجبات از جواب این عریضه سرفراز شوم زیاده چه عرض کنم برا قاصی و دانی عالم ازین مکتوب ظاهر شد که مولوی حابیب علی با دعوی تشیع و عراق ادبیات امام سبحانی در تجهیل مجتهد و دقیقه فرو نگذاشته لیکن تهدید تمام گفته که هر کسی بجواب رشید المتکلمین عاجز گردید کیمیاگیر هر بداندیش خالی شد تا بالاخر از غلطی داد و تقد جان در کف تسلیم نهاد و هنوز رشید المتکلمین تقاضی همت بر بسته اغلظ همین گو و همین میدان حقیقه بر زبان میرانند و طلبه مختفرات از اهل سنت تمهید ورقی هر سه کتاب مجتهد را بر نقض گوی سخن می توانند و چون عماد بر خلاف مناظره است تا حال مجتهدین از حسد و قاتقه بر می آرند و هرگاه رفته در سب و شتم از حد در گذشته صاحب تحفه که فقره چند تیز و تند نوشته معذور باشند و اعتراض شان بر مخالفین اهل سنت است خواه مذهب جمهور باشد خواه نادر و شاذ و نه بر قول موافق چگونه اعتراض فرمایند و ایشان با هر فرقهٔ شیعه کلام می نمایند و مجتهدین الی الآن درین مغالطه گرفتار اند که کلام با اثناعشریه است فقط پس چه مجال دارند که تحفه را بنگرند چه شعر فهمی عالم بالا معلوم شد بجدیکه معنی لفظ تحفهٔ اثناعشریه هم نفهمیدند و غور کرده معنی دیباچه اش هم نگزیدند زیرا که در آن تصریح است که تحفهٔ اثناعشریه از آن نامید که بعد قرآن ثانی عشر از هجرت حضرت خیر البشر پیرایه تصنیف در برگرفت و بهذه عبارة تاریخ این رساله را تحفه اثناعشریه نام نهاده شد زیرا که بعد انقضای قرن ثانی عشر از هجرت خیر البشر علیه التحیة والسلام صورت تالیف پذیرفته و جلوه ظهور در گرفته اینهمه رشید المتکلمین مستعد اند که هر کتابی در هر هفته آید بی جواب نماند و قلم ایشان بالحضا کلیم الهی می ماند که همه اسباب سحر هزاران ساحران را بیک لقمه می رباید لیکن میفرمایند که تحریف عبارات مثل مجتهد جائسی نباید کرد که معاویه بن یزید را معاویه و یزید نوشته و یزید را خفته باشند بیچه پیدا ساختند و سوء ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی دیگر نباید زد و ادعای حق

هٰتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و عما و را بز و دی باید فرستاد و بعد ازین تجمیل و تحمیق که از مولوی حبیب علی بظهور آمده
کسی از سفرای غیبت صغری و کبری این جناب نتوانند کرد مجتهدین امامیه چرا که دم بر دارند و دم بر نیارند و خود را بر جمها
سپارند و تا غیبت کبری حضرات ائمه پیر معطله انکارند و مورد ظلمت تفنا و اللیل اذا یغشی شمارند مصدر امری نگشته اند
فلله الحجة البالغة الحمد لله که از نقل مکاتب فراغت روداد و حال عدم لیاقت کنتوری بلکه عدم اهلیت همه علمای اثنا
عشری واضح شد هذا ما اشرنا الیه فی المجلد الاول عند شرح عبارة بعبارة العین اعنی مع ان الامامة جمیعه الواحد
و الاثنین آه فارجع الی ما کنا بصدد من نقل مقال المجتهد و رده **قوله** و قول عمران تبعه ابی بکر الخ **اقول** این اعتراض
ششم ست و بجوابش علمای اهل سنت اینچه مرتب نموده اند هر کس عیانست مگر مجتهد الزمانی چو در را از دیدنش معذور
گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش ست که نور آفتاب هدایت و یقین را نتوانند دید یا بعادت مطاعن برای
تخریب و اذهان عوام مشغول اند اگر درین مقام مثل سابق تقریرات علمای اهل سنت نقل کنم باز هفوات کنتوری و امثال او
که جا بیخ نقاد یافتی و عطاسی او را بلقای او بخشیدی در میان نهم و خود را بر دو نقص آن متوجه سازم البته میدان حساب بسیار
تا گیر بنحی مختصر درین مقام بگوییم که کید مجتهد الزمانی مانند انیاب غولانی نماید پس بدانکه مخاطب این استدلال بر نهجی بیان
کرد بر تقدیر موعود بودن خلفا لازم می آید که بقول خلیفه ثانی همعنی کرده و البته ذکر دلیل این دعوی و ملازمت میسر
نیز مه او خواهد بود لاجرم او را لازمست آن عقلا یا نقلا باید نمودن نه آنکه درین مقام الحمن میاز گفتن داد عما و تحکم بلا شبه
خود ساختن مرا درینجا ذکر احتمال صحیح کافی ست و آن اینکه بیا باشد که بزرگان دین و پیشوایان حق و یقین که انتظام
امور شرعیت و الا دیه همت علیا بود تقسیم امور را القا میفرمایند تا برای متاخرین قانونی بدست آید چنانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بر بسیاری از امور با صحاب کرام مشوره می فرمود حالانکه عقل و فراست و قوت قدسیه آنجناب بغایت قصوی رسیده
و بنهایت علیا انجامیده لاجرم علما این هم نوشته اند که هر چند آنحضرت احتیاج باین امر نداشتند لیکن نظر بمطلع مقدس تفتیش تا امت
برای اتباع او شایع بود تا بدین روش زندگانی کنند و در مهمات امور خود را ازین طریق معذور نپندارند و رکن بیعت مقرر شود و سلسله
انتظام امور از هم نگسلد اگر خلیفه ثانی که سیاست بدن و انتظام امور بدست او بود چنین فرماید چگونه این کلام با وعده حضرت
مالک علام مخالفت نماید معهذا برای رعایت ترتیب اعتبار اولیت و ثانویت و قس علی هذا غور و فکر در موعود بودن هم درکار
می باشد و انه انجا که مقصود کلیت و تعمیم است هر قدر که درین آیات تاکید فرمایند بهر جا خود ست و اگر غیر ثنائی الثنیه موید
آن بیعت خواهی یا جیرانم که تحسین مستجمع شروط و شوری در امور چگونه مخالف استخلاف موعود است هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ **قوله** و نیز جناب ولایت مآب الخ **اقول** جائیکه تخلف جناب مرتضوی را باین عبارات نقل کرده که هر چند اسامی
تارکین بیعت خالی از طول نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب ولایت
امام المشارق و المغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا شش ماه بیعت
بو بکر نه نموده و ظاهرست که بمقتضای حدیث علی مع الحق و الحق مع علی انفکاک ازان نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
بیعت آنحضرت دلیل بر بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود جوابش در ذخائر طوال باید لحقیقة و الزامیه بعنوان ادا شده که

حضرت مجتهد الزمان و قائد مومنین و سائقین ما و در فهم آن وا نتوانند شد چه جای جواب آن طرفه تر آنست که جناب مخاطب در کتاب
مسموم این تحریکی و مسواق سید نصیر الدین محمد کابلی هم رجوع نکردند که ابواب فضول و امثال این کتابها موجود است برای
تصحیح آن روایات که جناب امیر در مبادی خلافت صدیق بیعت فرمودند و فضائل صدیق را بیان کردند همچنین تغییر سخن هم
بلکه اگر آدمی غور کند تواند دانست که چون جناب امیر خود فتوی میدهند که هر که منحرف از اجماع شود در آن داخل شود و الی ما خرج منه فان ابی فقاتلوه
لانه اتبع غیر سبیل المومنین کار حاصل آن خواهد بود شیعه را بزبان خود که در آن امور یکه مجتهد ذکر میکنند و قبل ازین دانستی
و بعد ازین تر خواهد آمد که قول جناب امیر که اتفاق شیعه بی اقتباس از احادیث صحیحه نبوت صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواهد بجانب
در کتب فریقین رجوع نماید و در حیرتم که چون قدمای رفضه که درخت نشانیده عبد الله بن سبا را آب داده
بندامت و ناعاقبت اندیشی حضرت کرم الله تعالی عما یقولون علوا کبیرا قائل باشند با مرتبه جناب امیر از رتبه خدای عز و جل
درگذشته که در هیچ امری تامل نمیکرده و باستبداد نمیگشته رجوع از امری مخالفت با مرتبه آنجناب داشت باز چگونه
ندامت نیز داشته اند خود شارحین نهج البلاغه از آنکسان که تشیع ایشان از کتب رفضه نمی آید و مجتهد جانشی و فرزند
دلبندش ایشان را تزکیه نموده بعدالت و انصاف شان لب کشوده اند ندامت آنجناب را در آنچه تعلق با مور امامت
دارد مرعی شده اند و کتبوری هم در صفوات جلیه خویش بیان تصریح کرده چنانچه سابقا در جلد اول نقلش گذشته طرفه آنکه
بخیال مجتهد این هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع اختلاف سابق و مثل
ناسخ متقدم می باشد ورنه لازم آید که بسیاری از مقبولین شما که عکس ازان در کتاب شوشتری مفتری منتخب اند طاهر
باشند پس بحیثیت تقوی بعد تسلیم و درنگ شش ماه بمقتضای این روایت هم حقیت خلافت صدیق بمذهب اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند نام اخبار متناقضه بزبان آوردن ورنه لازم آید خلاف توثیق و مهر کردن
بر کتاب الوصیه که در حقیقت نامه مختومی کمال است کما مر مفصلا و مجملا و مبسوطا و نیز لازم آید مخالفت تقیه که تارک آن بنص عقاید صدوق
تارک نماز است معاذ الله من ذلک **قوله** و بر تقدیر ثانی الخ **اقول** تقدیر ثانی مطمح نظر نیست مگر تیر عا توان گفت که غلبه
معاویه بن ابی سفیان بر اصول رافضیان موعود بخلافت نتواند شد زیرا که از تصریحات صاحب مجالس المومنین و همچنین مانند
از تصریحات مولف لواحج و مانند ایشان هویداست که آنمردم که زمام ریاست تا مرو [illegible] بدست شان بود و حضرات ائمه را قتل
کردند یا از دایره تشیع بیرون ننهادند ملک عقیم چنانچه از تصانیف صدوق مثل عیون اخبار الرضا و تالیفات علی بن طاووس هویداست
و حال آنکه سادات و شرفای اهل سنت را بانواع مصائب و عقوبت هلاک گشتند و هنوز مصدر مدائح اند چنانچه عبارات مجالس المومنین
که مصدر تراجم ابن طالبین و تابعین قلمی میشود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه حیدر کرار
و شهید نمودن حضرت عمار و مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت بر مزعوم شیعه موعود بوعده الهی باشد
و زیر افراد مذکوره اندراج یابد معهذا لک در حین نه یکی گذشته که مقبولین لسانی با وصف لعنت کردن حضرت شیخین و الی
بسبب قتل [illegible] اهل بیت رسول ربانی صلعم و اختیار مکیدت عبد الله بن سبای صنعانی کما مر تفضیله بر همه
رفضه از حضیض زمین به اوج آسمان برین رسیده اند با وصف تخالف و سمه تبراشیدن

بتراشیدن مرتبه شان تا بمرتبه ایمه هدی گردیده و بسعادات جاودانی و نعیم مقیم جنانی موعود شدند کما فی البحار
وحیات القلوب وغیرهما و حالانکه راه ریا و سمعه برای ایشان در خلافت مرتضوی مفتوح گشته و حصول زخارف
دنیوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه زینهار بر مذهب رفضه اشرار مستبعد نباشد و هرگاه یزید پلید نزد
مجتهد الزمانی با اینهمه فضایح و شنایع که رسیده انی مورد ترحم بوده و خلافتش نزد او بهتر از خلافت مهاجرین باشد پس معاویه بن
ابی سفیان که کارش باتفاق علمای شیعه و سنیه مجیب الایضاح کما سیجیئ انشاء الله تعالی بدان درجه نکشیده چرا بمیعاد خلافت موعود
نشود و حال اقوال شیخ ابن حجر مکی قبل ازین در مجلد اول چنانچه باید مذکور شده تازه تر آنکه مجتهد خود اعتراف دارد که
خلافت براشده و غیر راشده منقسم است کما مر و اگر در خلافت معاویه از روز خلع امام حسن کسی را کلامی نباشد با نیم از مجرد
لفظ خلافت است اگرچه بکتب معاویه بلکه یزید باشد مطلبی بر نمی آید یعنی خلافت راشده برای معاویه به ثبوت نمیرسد فان العلماء اجمعوا
علی ان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث آری ثبوت خلافت با تمکین دین و رضای حضرت رب العالمین
واقامت شریعت متین و رواج ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای راشدین از کتاب نورانی نامه جاودانی
اقوم معجزات رسول یزدانی به ثبوت پیوسته و از توریت و انجیل مدایح و مناقب ایشان کزرع اخرج شطأه بتمثیل و تفصیل عیان
گشته و میان این مرتبه و خبر غیبی ثبوت سلطنت برای معاویه که بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه و مانند شان باشد فرقی است مثل
فرق حدوث و قدم و بون باینی است مانند وجود و عدم و هر کس که تفرقه نمیکند فیما بینهما لایق خطاب علما نخواهد بود کما لا یخفی ؛
و آنچه گفته بلکه اگر بنظر انصاف تو ان ماخوذ است از رساله که مرزا کاظم علی صاحب در دو جزو بجواب همین آیت استخلاف
نوشته اند و ایشان در حقیقت از محلات جاسعین بیاض علی ابراهیم خان بی سواد بر گرفته اند و در زمان سابق رد و قدح آن بالحاح
بعضی از احباب در حیز نقل آورده بودم لیکن بسبب موانع بعض آن معطل مانده در بیچاره موجه حرم که چون در آخر زمانه خلافت ذی النورین بلوی
رو داد یا مخالف آن تمکین است که در آیت استخلاف موعود گشته فان الوقعات النادرة کالمعدوم عند العقلاء قال الله تعالی فمنهم من
یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع بعضی گفتند
که این حصر در حیوانات صورت نمی بندد چه بعضی ازین جنس دیده میشود که پایهای بسیار دارند تا آنکه بهزار پا موسوم گشته اند و جمعی از مفسرین
ز بعین بجواب الشر میگویند که این حیوانات نسبت باقسام ثلثه که در قرآن مجید مذکور است نادر اند والنادر کالمعدوم قس علی هذا
آنچه کلام در ان جاری گشته که اولی بحکم ندرت و شذوذ است فانه دفع مرة و اگر این سوانح نادره نصب العین جلوه گر باید که واقعه شهادت
خلیفه ثانی هم بر زبان آرند که چون یکی از مجوسیان امام وقت را شهید کرد تمکین دین کجا باقی ماند و آنچه از هفوات کنتوری علیه
ما یستحقه بوضوح میرسد و نتیجه تکذیب حضرت شیر خدا کما اشیر الی صدر هذه المقالة البته و ثمره تکذیب مورخین بر کنتوری و هر کس
که پیروی او کند انطباق می یابد فانه الحجة البالغة والحمد لله علی ذلک و قید هم غیرهم شیعه در مسموم ساختن امام حسن را افزود
که امیر المؤمنین والدین صاحب صواعق و امثال او بروایات معتبره باثبات رسانیده اند که این گناه عظیم از یزید شقی صدور
یافته و محدثین و متکلمین همین منقح کرده اند که یزید باعث این زهر گشته و اهل نفاق را از مرد و زن برینکار بر گماشته
پس نسبت آن بدین عنوان بمعاویه بن ابی سفیان جسارتی بیش نیست و قبل ازین در مجلد اول بعضی از امور که متعلق این باب است

ترباني لعني از اهل کلام اوا شد فليتنبه كه هرگاه بر تقييد احاطه كردي حرفي چند ديگر در مغلطه مجتهد مرتب ميكنيم كه منطق تشفا
شيخ رئيس حسين بن علي بن سينا همچنين تصنيفات امام فخر الدين رازي و قطب فوقاني و تحتاني ودين فن اينك حاضر است
ودلالت بران دارد كه خاص باعتبار افراد خويش قليل ميباشد وعام بلحاظ افرادش كثير است ونسبت ميانه اين دو كلي كه هم
كه تهذيب خوانان هم اذعان بدان دارند كه هرجا كه خاص تحقق يابد وجود عام ضرورست ولا ينعكس و از كلام مجتهد بمقام مخالف
اين تحقيق بر آمد چه در شق اول كه خاص بود براي مهاجرين اولين لعني اخص اصحاب سيد المرسلين ابوبكر صديق هم
خليفه شد وهم فاروق وهم ذي النورين وهم ابو الحسنين ودر شق ديگر كه عام است ومنتهاي احتمالات بعض است لعد
از انكه بدعوي خلافت صاحب الامر كه حال ترو تازه ش[ا]ن عنقريب مي آيد همعترين عجز وزبوني مي شوند خلافت موعود
در پيد ر وپسر لعني معاويه ويزيد محصور ميگردد وهل هذا الا مخالفة اجماع المتبحرين الكاملين واتباع خطوات الشياطين
خدايا مگر مجتهد بر اجتهاد خويش خلافت را قياس فرمود لعني چنانچه اجتهاد باوصف توسعه كثير در مذهب
اماميه تا بجديكه عقائد ز الفه واقوال فاسده پيشوايان خود را كه تعلق داشت باصول و امهات عقائد الهيات هم ز اجتهاد
گرفته اند كما سيجئ تفصيله ان شاء الله تعالي محصور شده در ذات پدر وپسر از مجتهد فاني وزماني همين است حال خلافت
رسول سبحاني و استخلاف حضرت يزداني واين بدان ماند كه يكي از ملنگان مريد خود را اسيد و ارادت كرده بود متودع اسرار طريقت
وكشف استار حقيقت وادرشها انواع خدمتش كرد تا روزي اين عمده را بتذكير آوردند فرمود بشنو كه هرچند حرف ميم بر
بسياري از اسامي مقدسه آمده مگر مورد انوار همين سه ميم است كه نام مولي و محمد ومدار زبان مصدر گشته وبا خر گفت كه
امر ديگر هم كه تعلق باين دقيقه دارد خواهم فرمود باز آن مريد شب وروز بخدمتش مشغول شد گويند هرگاه ملنگ مذكور
بيمار گشت واز زندگي بجز نامي نماند گفت بيا تا رازي ديگر كه منتهاي اسرار است بر تو القا كنم وآن اينست كه هرچند غور
وتامل بكار بري باز همين سه ميم را يابي كه تعلق بدين بزرگان دارد ومجمع بركات ونور است لعني مكه ومدينه ومكن پور
بالجمله محو حيرتم كه حصر خلافت در معاويه ويزيد غير از نيكه بر اسرار ملنگان و اطوار ملحدان منطبق شود محملي ديگر بخاطر نمي رسد
اما هيچكس از خلفاي اربعه رضوان الله تعالي عليهم مصداق شروط وقيود آيت استخلاف موعود باوصف اين عموم نتواند شد
تا خلافت مثل اجتهاد اين پدر وپسر لعني مجتهد الزماني وفاني در ان پدر وپسر محصور گشت پس يكي بر يزيد و مهدي مجتهد عنيد
وشايد كه مجتهد بنا حصر خلافت بذات معاويه كه لفظ فيكون هو مصداق هذه الآية باضافه ضمير فصل بران دلالت دارد
برين اصول شيعه ميگذارد وتفصيلش آنكه اسباب واقعه كربلا بسيار است چنانچه از مجالس المومنين و مانند آن توان يافت
وبرهمين امر علماي شان بنياد نهاده اند كه شيخين باني مباني آن بوده اند وشك نيست كه امام حسن رض نيز سبب قريب اند
كه از روز خلع خلافت بني اميه را بر ين امر مسلط گردانيدند وباوصف اختيار خود را ازين كار باز داشتند چنانچه قول
شهيد كربلا لو جالقني بر روايت صاحب كشف الغمه كه حال تيحر وتحتيش بر زبان مجتهد عنقريب معلوم خواهد شد دليل
بران است وهر كه چنين باشد لعني سبب قريب ذبح امام حسين رض را از ميان بردارد البته ايمانش قوي خواهد بود فيكون
معاويه بعد السم مصداق آية الاستخلاف علي اصول اهل الخلاف آمدهم بر حال يزيد پس بدانكه نزد اهل حق اگر كفرش

مختلف باشد فسق او از آغاز امر یقینی است پس او باوجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
فکیف که رؤسای دین او زولی عهد کردنش در منع باشند معهذا اثبات این معنی که او وقت نزول این آیت موجود بود
خارج از دائرهٔ امکان است اگرچه شوشتری ذهب الله بنوره در احقاق هوس خام پخته و در مبحثی بتفصیل تمام گفته
که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رفضه بر این معنی که نزد فریقین
خلافتش بدتر از خلافت معاویه بود و هو فی صدر البحث موعود پس اینست که برادر متکی اریکهٔ اقبال در مقابله شهید المتکلمین
نور الله صریحه بعد از عباراتیکه در مجلد اول دانستی دلالت بران دارد که خلفای راشدین هر چند خلافت را غصب
کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام باتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
باوجود ظهور و اشتهار عداوت با امیر المومنین و بنای سب و تبرای آنجناب ع اشتراک در مسموم نمودن امام حسن ع و دیگر عناد با
با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت اظهار ندارد باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنا و دیگر
محرمات و هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذا الدواعی جناب امیر المومنین و امام حسین بر خلافت ایشان صبر و اطاعت
تقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام و بخیه بر روی کار افتاد و دین محمدی جهاراً و علانیه مخذول شد که با محرمات
زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد چنانکه اشعارش برین شاهد است و نیز قصد تخریب کعبه و استیصال اهل مدینه نمود و دیگر
شناعات که جناب آنرا از شیخ عبد الحق دهلوی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سرزده صبر
غیر ممکن بود اگر حال سائر خلفا که امامیه خلافتهای شان را باطل انگارند مثل حال یزید میبود همه ائمهٔ اطهار با هر خلیفهٔ عصر
همان میکردند که امام حسین با یزید کردند انتهی المطلوب بعینه من اوراق جواب الایضاح و این عبارت صریح دلالت بران دارد
که زمانهٔ یزید بدتر از زمانهٔ خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از همه ورنه جناب امیر هم جهاد می نمودند و همین است تصریح
دیگر علمای رفضه از متقدمین و متاخرین حتی سید مرتضی در تنزیه الانبیاء و الائمه و کتاب شافی که بدتر بودن یزید از خلفاء ثلثه
از آن پیداست و هم از بحار بمذهب فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و با اینهمه که دانی مجتهد الزمانی بنا بر
عداوت رسول سبحانی خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میداند و از آیت کریمه این بزرگانرا خارج میگرداند
و استخلاف موعود در ابتدای معاویه و یزید محصور می نماید و در آخر این مجلد خواهی دانست که بمقتضای ع آنچه دانا کند
کند نادان * لیک بعد از فضیحت بسیار * مجتهد الزمانی باین امر قائل گشته که خلافت یزید از خلافت معاویه بدتر بود
الفاظش در این مقام اینست که اگر آنحضرت زمان یزید را مثل پدرش میدانست تقیه میفرمود و تطبیق این تناقضات درین بود
که از کتب اهل حق لازم می آمد حسن سیرت و خوبی خلافت یزید کاش نسبت بزمان معاویه تامی گفت که بهتر بودن خلافت
یزید مبنی بر طور اهل سنت است و بدتری بر مذهب شیعه حالانکه بر کافهٔ خاص و عام هویدا شد که بدتر بودن خلافت
یزید از هر کتاب که درینباب بقالب تالیف در آمده باز مجتهد الزمانی بنا بر عداوت دین و اسلام خلافت یزید را از خلافت
خلفای راشدین بهتر میداند و هرگاه مذهب شیعه اینست که از عبارت جواب ایضاح و تنزیه و غیره عیان شد
قیاس کن مذهب اهل سنت را که بر اصول و اظهار ایشان خلافت متقدمین ظل نبوت سید المرسلین بود لیکن

هرگاه اصول نیفته از آغاز تا انجام متناقض است حال ایشان همانست که بهر رطب و یابس دست می اندازند و وقت
قیل و قال خود را نزد علما رسوائی سازند طرفه آنکه اگر حضرت عثمان را بحجت بلوی وقت شهادت تش از میعاد استخلاف
بیرون کردند باری معلوم نیست که شیخین و ابو الحسنین را بکدام دلیل بیرون نمودند خدایا مگر دلیل این فرقه زبیل درباره فاروق
مرتضی واقعه شهادت باشد کما اشرنا ولیکن در خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر و عدم خلافت در معاویه و یزید درست شود
غرضکه مثل مجتهد الزمانی بیهوده گوئی بنظر نمی آید الامان کسی که از خرمن فیض او یا بزرگانش بوجه من الوجوه خوشه ها چیده
و لعبتهای ایشان فرا رسیده من بعد از مجتهد الزمانی میپرسم که چون مصاحف عثمانی نزد شما تا ظهور صاحب قرآنی حجت است
چنانچه خود مجتهد لعب ازین خواهد گفت و از تفسیر قمی و حدیث کلینی و شرح مازندرانی سوید است و شارح صحیفه سجادیه از اکا
خود نقل کرده که والظاهر انا مامورون بالقراءة ما فی هذا القرآن ولا یجوز لنا الزیادة علیه الخ فیه لیس شما انکار گریست
از اختیار شق اول یا ثانی بر تقادیر نخستین مدعای ما تمام است کما لا یخفی علی الخواص الادانی و بر دوم باید که خلافت را
محصور شمارند در ذوات آنان که امامین را بلا دسلطه زهر دادند و بخنجر کشتند که مناط استخلاف ایمان و قهر است در کلام مجتهد
و ایمان شمر بسبب کوفی الاصل بودن و خط او نوشتن که دلیل تشیع تواند بود کما فی المجالس و جلاء العیون عیان است و مکیدت
که شمر از مظنه ضرر و یقین حصول ملک و زر تقیه را با کشتن امام حسین باقصی الغایات رسانده مصداق ان اکرمکم عند الله
اتقکم بر تفسیر امیه چنانچه رساله اعتقادیه صدوق بران گواه است باشد و قهر او بسبب ذبح پیر ظاهر است و هرگاه
آیات قرآنی و احادیث خاندانی بر زعم شیعه متبعین خطوات الشیاطین خواهی دید تعمیم تقیه در هر ساحه بهم خواهد رسید
تکلیف که مثل مجلسی اول در لوامع وغیره تصریح کنند که بعد ثبوت ایمان از اعتقاد تاویل دیگر نباید کرد و مخفی نماند که بر
اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب آنست که خلافت را هم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانند
چنانچه در زمان سابق بر ذات معاویه و یزید مقصور میشد و تفصیل این مجمل آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصاً مجتهد فانی جدید الاسلام
بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفه هند با ایشان تعلق یافته و قهر و استیلا بحدیکه بسیاری از علمای سادات
مثل عبد العظیم اصفهانی جنت مقام حیدریه را آنچنان از مرارت زیر مصائب گرفتند که هر یکی از ایشان از وهی بدیهی میگریخت
و خود را بجهد استواری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل مشهور که تا پای داری بگریز و از کوفه هند بر خیز بپای لنگ
گریزان و افتان و خیزان فرسنگها نوردیدند و جائیکه مامن یافتند پناه گزیدند و اعمال صالحه مجدی از ایشان صدور
یافت که روزه دران زمان میداشتند که آتش از آسمان میبارید کما اشرنا الیه سابقا و بعبادت خاص و طاعت مخصوص
بجدی مشغول شدند که معاذ الله از مرتبه خدائی هم نوبت گذشت و تمکین دین فغفه بدان درجه رسید که در ماه محرم بکوچه
و بازار این شهر جز دشنامهای مهاجرین اولین بلکه انبیاء و مرسلین آوازی بگوش مردم نمیرسید که حضرت خضر و الیاس پیران
حسنیان دانسته بالسبب شنیدن احادیث حسد انبیا نسبت بائمه هدی اعداء اهل بیت تصدیق کرده ضمیمه خلفا
گردانیدند و کثرت شیعه آنجان مشاهده میگردد که قرصی از شیرمال هم ناخواسته نیست برای بسیاری از خنگان تبدل خو
با من بدانسان پدید گشت که کافی کلینی را مورد علل شیخ المشایخ صدوق از صندوق تقیه پدید آورده و علی روس الاشهاد

میخوانند و اجزای قرآن علی جده مثل سوره نورین و ولایت را برغرفها تلاوت میکنند و عبارات خطبه شقشقیه را در مجالس
و محافل بر زبان میرانند و مانند شتر میر تصمند و دعای صنمی قریش را برملا روایت مینمایند و آنقدر عبارتش می آرایند که بیت
بتی دیدم از عاج در سومنات ٭ مرصع چو در جاهلیت منات ٭ بخلاف صاحب الامر که هنوز در سرداب سرمن رای نشانی از ایشان
یافته نمی شود و هر چند ذکر جمیل ایشان بر افواه خاص و عام شهرت افتاد لیکن ظهور شریف ایشان بدین عنوان روداده که گاه گاه در موسم
بهار از بطن پادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر خلعت ولادت از سر میپوشند و بدولت سرای پادشاهی که مجمع خوبرویان روزگار
و گلعذاران هر دیار است بانواع نعم پرورش می یابند کما اشیر الیه فی الدیباجه و عجب نیست که حقوق صحبت بمقتضای الغایت
عن الابصار الحاضر فی الامصار کمافی تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات و جلوات ادا میکنند اما مقتضای شهر حنث
یمین حاذ الله که بحضرت صاحب الامر راه یابد اگرچه سن شریف از هزار گذشته باشد بر خلاف آیت کریمه یا ویلتی أألد و انا عجوز و هذا
بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب مگر در رسالهٔ خواص ائمه ندیده که عمر امام هر چند بامتداد کشد بگ حقوق زنان را چون جوانان ادا میکنند
گو زنان متعه بزعم شیعیان بلا تناهی رسند روزی جمشید دریافت که بیر مردی در عجز ره عضوی سلیم ندارند و بیکار
مشغول اندیش در ورطهٔ حیرت فرو رفت و بغلامان فرمان داد تا بزودی نزد پای تخت پادشاهی حاضر آورند پیر مرد لقمهٔ نانی و زن
کلوخی پیشکش نمود پادشاه فرمود که چنانچه هر دو را بتوقیر حاضر کردند تا بخانه رسانند وزرا سخت متحیر بودند که پادشاه باهتمام تمام
طلبید و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر یکی چون سبب طلب را نیک دانسته بودند جواب با صواب دادند و گفتند که
علت طلب امید نیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند جمشید گفت لقمهٔ پیر اشاره بود که تا چیزی بخورم رغبت
انکار دارم و جواب زن آنکه من تا لب گور آسوده نیستم اینست حال رغبت تا بقوای ائمه هدی چه رسد اما گمان
طفولیت پس هرگز گرد آن مگرد زیرا که خاتون حکیمه چنانچه در حق الیقین است آنجناب را در چند هفته بعد از ولادت از بطن
خاتون نرجس بصورت مردان کامل یافتند و شناختند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکند
در کتاب حق الیقین بعد از آنکه از خاتون حکیمه قصهٔ ولادت حضرت صاحب الامر بشدومد آورده از ظهور معجز آتش و منور گشتن زمین
و آسمان از نور شریفش و غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش و باز گردیدن بعجلت هرچه تمامتر الی غیر ذلک من العجائب
والغرائب پس میگوید بروایت خاتون موصوف که در هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل دا او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که امر میفرمائی
که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفهٔ من است بعد از من که از میان شما میروم بعد این که سخن او را قبول کنی
و امر او را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در همین کتاب قصهٔ وفات امام ممدوح بیان میکند بعد از
یک صفحه که چون جعفر برای گذاردن نماز جنازه ایستاده و شیعیان همراه او شدند خواست که تکبیر بگوید که ناگاه طفلی گندم گون
پیچیده مو کشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر
پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد پس این طفولیت بعد از آن جوانی کامل بود که دانستی و هنوز فراموش
نساختی اما گمان پیری و ضعیفی پس بدیدن کتب معتبرهٔ شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

کمین گشتی و مهیبان تازه؛ بلکه عنقریب خواهی دید که در مقابله صدها سوار اسب رجوان که نیزه را بدست گرفته
اراده کارزار مصمم فرموده و نتیجه این امور را بعد ادنی غور توانی دانست که این همه مساعی بلیغه فقط برای حراست خیمه و اثاث البیت
و نیز محافظت مکان که عمر بزرگوارش در سر من رای غصب نموده و نیز در مقابله سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمه مقدس
داشتند بظهور رسیده و تنبیکه بر یاد معظم له اش مهمات و محن برنفت کما فصل فی البحار و غیره چیزی بازین آثار بدید نیامد الغرض
بیان معجزه مقاومت سواران بطور محدثین بی آنکه مکاشفات را بطور عرفا مدخلی دران تواند بود همینست که علمای شیعه کتابی
نوشته اند السلطان المفرج عن اهل الایمان که از جمله ماخذ بحار الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام بحوالیه عنقا است
حکایتی از ان درینجا اکتفا مینمایم صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی است در
کتاب ربیع الالباب برای من بدرجه صحت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قسم برای ما روایت نمود و گفت که با شخصی
که او را عماره گفته میشد از نواحی کوفه در بعضی از راه‌ها که از انجا سواد کوفه نمایان میشد بودم دران اثنا ذکر قائم گذشت پس گفت
که یا حسن میخواهم قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم هر چه خواهی بگو گفت قافله از قبیله طی بکوفه آمد از باغات میخریدند و در میان
ایشان مرد بزرگ بود و بر سر قافله ایشان وقتیکه اراده وزن نمودن غله کردیم بکسی گفتیم که از خانه علوی ترازو بیار تا غله را بکشیم
آن بدوی گفت که و نزد شما علوی هم میرسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر آینه علوی آن بود
که ما در بیابانی بی آب و نان ماندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که با سه صد نفر سوار یا چیزی کم بودیم بجهت امری فرار نمودیم سه روز
در بیابان بی آب و نان ماندیم و گرسنگی با مرتبه شدت رسید درانحال بعضی از ما به بعض دیگر گفت که بگذارید با این اسپها تیر اندازیم
هر کدام از انها که تیر خورد آنرا بکشیم و بخوریم و همه باین پسندیدیم تیری انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر باسپ من خورد گفتم
انداختن تیر این بار غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس بار دیگر انداختیم باز باسپ من رسید آن اسپ نزد من بهزار دینار
می ارزید و از پسرم دوست تر بود آنگاه گفتم مرا آنقدر مهلتی بدهید که توشه از سوار شدن آن بردارم زیرا که تا این روز
سیدانی مانند این بیابان برای من میسر نشد پس آنرا سوار شدم و بسمت تلی که بقدر یک فرسخ از ما دور بود دواندم و بدامنه
آن تل رسیدم کنیزی دیدم که هیمه جمع میکند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوک مرد علوی هستم که درین بیابان
سکنی دارد این را گفت و در رفت درانحال ردای خود را بسر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که مژده باد شما را بخیر
و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیائید تا نزد ایشان برویم پس رفتیم تا گاه خیمه در وسط بیابان بدیدیم از ان خیمه مردی صبیح
که از همه مردان زیباتر بود و گیسوانش تا بناگوشش هم بر سید بسوی ما خندان و شادان بیرون آمد نیز دیا با تحیه گفت وقتیکه
نزد ما رسید گفتیم یا وجه العرب بسیار تشنگی داریم آنگاه کنیز خود را صدا نمود و گفت که آبیکه در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه
آب آورد آنجوان یکی را از انها گرفته و دست خود را بران گذاشت بعد از ان بما داد و آن یکی را بدین نهج نمود پس همه ما
از ان دو کاسه خوردیم و سیراب شدیم لیکن از انها چیزی کم نشد وقتیکه سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب گرسنگی داریم آنگاه
خودش برگشت و داخل خیمه شد و طبقه کوچکی که طعام دران بود در دستش بود آورد و بر زمین گذاشت و دستش را
هم بران گذاشت و گفت ده ده نفر بیائید و بخورید پس همه تا بدین نهج از ان طبقه خوردیم و سیر شدیم بخدا سوگند آنکه

برکاتی تعیری نهایت وچیزی ازان کم نگردید وگفتیم که فلان راه را میخواهیم آنرا بما نشان ده گفت بخدای شما سوگند هر آئینه آن راه
نیست واشاره بشاهراهی نمود که آشکار بود پس براه افتادیم ووقتیکه از و دور شدیم بعضی از ما به بعض دیگر گفت که شما از اهل وطن
برای کسب معیشت بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست دادید بیائید برگردیم خیمهٔ آن مرد را تاراج کنیم
آنگاه دو فرقه شدیم بعضی از همین نهی نمود وبعضی دیگر امر بعد ازان رایهای همه بتاراج آن متفق گردید پس برگشتیم ووقتیکه آن مرد
مراجعت ما را مشاهده نمود کمرش را با کمربندی بست وشمشیری برداشت بگردنش حمائل ونیزه اش را هم برداشت ودر اسپ اشهب
سوار گردید وسر راه را بر ما گرفت وگفت نفوس قبیحهٔ شما بد ترسیت وقبیح برای شما کند گفتیم ارادهٔ ما چنان نیست که گمان نمودی
وجواب قبیحی برا او رد کردیم آنگاه ما را چنان ترسانید که بدلهای ما رعب داخل گردید از پیشش برگشتیم ورو بهزیمت گذاشتیم
دران حال خطی میان ما وخود کشید وگفت بحق رسول خدا سوگند میکنم هر آئینه احدی از شما ازین خط بگذرد گردنش را میزنم پس بخدا
سوگند هر آئینه از پیش او با ذلت وخواری مراجعت نمودیم بخدا سوگند هر آئینه علوی حقا همان مرد بود که ما دیدیم نه آنانکه درینجا هستند اما
آنچه نوشته که ایمان خال المومنین الی الحین بعادیه اتفاقی است چنانچه تفصیلش نیز تفصیل آن در صواعق وتحفه واقع است لاجرم از نهار دریث عود
نتوانند شد خصوصا چون پدرش با وپسر بشهادت حضرت عمار با سر افتاده باقیماند نزد جناب مجتهد هر قدر که برای او سرپیچی کنند بوجه سابق
زیبائی نماید وحال تسلط او واستخلاف ومانند آن قبل ازین مفصل گردیده فلا نطیل الکلام بذکره لیکن اینقدر عرض کردنی است
که مراد از تمکن وتسلط در آیه کریمه غلبهٔ اهل ایمان بر کافران ومنویان است یا بالعکس حضرت اسنخ فهمیده باید گفت ورنه اندیشهٔ
احاطهٔ آتش جحیم است بر مجتهدین شیعه ومقلدین ایشان در دنیا نیز برای عبرت خلایق چنانچه پیشوای ایشان را اتفاق
افتاد نظم ما نصیحت بجای خود کردیم * روزگاری درین بسر بردیم * گر نیاید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد وبس
اما آنچه در خاتمه نوشته پس این قول همه اش بر مجتهد وارد است نه بر مجیب مصیب که برای ابطال خلافت یزید لب البقا
بصارت العین نوشته واکنون کتاب ازالة الغین را در رد صد جزو لقا التصنیف در آورده **قوله** اما آنچه نوشته که حضرت
امیر آه ۲ **قول** این افاده تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزمانی است واتباع هوس نفسانی وخطوات شیطانی
بیانش آنکه در ایام فرمان روائی نواب آصف الدوله اتفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر با بعضی از رفضه متوطن کشمیر در
بلدهٔ فیض آباد بحث کردند تا نوبت بدان انجامید که نسخ نهج البلاغة وتراجم آنرا از هر طرف گرد آوردند القصه از بعض
نسخ این آیت کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده برآمد ومعلوم شد که این آیت در عین عبارت حدیث
مرتضوی که رضی در نهج البلاغت آورده داخل است ودر تراجم نیز اختلاف واقع است بعضی از مترجمین آنچه نقل کرده اند مطابق
همان نسخه است که صاحب تحفه از انجا نقل برداشته وحال قدوة الشارحین از گروه متشیعین عنقریب مبین میشود که از کلام
جناب امیر کرم الله وجهه را همین آیت استخلاف مدلل میگردانند وجا بجا این آیت ذکر میفرمایند کما سیجیٔ انشاء الله تعالی
اطرف امور انیست که این مبحث را رشید المتکلمین انار الله برهانه اگرچه شرح مذکور نزدشان نبود چنانچه باید در
کتاب ایضاح مرتب فرموده اند بعنوانیکه غبار اعتراض غصه از دامن تقریر اسناد البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه پاک نفشاندند
وذرهٔ را از خس وخاشاک باقی نماند وآن کتاب بمطالعهٔ علمای رفضه خصوصا ساکنین این بلده سیما مجتهد الزمانی مخلص انش

کہ شریک فرمودن امینی سبحان علیخان مقتضای الکفر ملة واحده بودند در آمد وبا این همه مخاطب ثانی خود را مغافل کردند و دیده را
نادیده وشنیده را ناشنیده انگاشتند وحق اینست که بر رد وقدح آن مقدس نیافتند پس باشارهٔ اجمالی هم نیز در ختند
وتلبیس وتدلیس را سپر خود ساختند اکنون عبارت آن مقام را باید دید **اقول** کریمهٔ وعد الله الذین آمنوا منکم
وعملوا الصالحات عین بعض نسخ نهج البلاغه موجود است مثل نسخه که فتح الله بن شکر الله شیعی شرحش نوشته وعبارتش
اینست ومن کلام له علیه السلام وقد استشار عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه واز کلام آنحضرت است که فرمود
در حینیکه مشوره کرد بآن قدوهٔ احباب عمر بن الخطاب در رفتن بمحاربهٔ اهل فارس بنفس خود واین در وقتی بود که جماعتی اکثر
اعیان کفره کار مملکت خود را که در دست اهل اسلام بود تفویض بیزدجرد شهریار کرده بودند واو بنهاوند آمده باطراف مملکت
خود فرستاده و مدد طلب کرد صد وپنجاه هزار کس وبعضی گفته اند دو صد وبیست هزار مرد براو جمع شدند واو رستم بن فرخزاد
را امیر لشکر ساخت وبانواع خلعت نواخت تا بحرب لشکر اسلام قیام نماید امیر کوفه اینحال را دانسته کیفیت آنرا در نامه ثبت
کرده پیش عمر فرستاد چون نامه بوی رسید اصحاب کبار خود را طلبیده بایشان مشورت کرد در باب رفتن خود بمحاربهٔ ایشان
بعضی گفتند برای خود عمل نمائی وعثمان مع توابع او گفتند که رفتن اولی است عمر این صورت اخیر را صواب ندیده مشورت کرد بحضرت
امیر کبیر فقال ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا قلة وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ
ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله پس آنحضرت فرمود بدرستیکه این کار نیست یاری دادن ونه فرو گذاشتن او
بسیاری لشکر ونه بکمی مردان یعنی نصرت این امر ببسیاری لشکر وخذلان او بکمی لشکر نیست واین امر دین خداست که غالب
گردانید آنرا بر همه ادیان ولشکر اوست که عزیز گردانیده آنرا ودر بعضی از روایات اعده هست یعنی مهیا وآماده ساخت
آنرا وقوت داده آنرا بر دشمنان تا آنکه آنجا رسید از عزت وکثرت در آفاق وطلوع کرد از افق آنجا که طلوع نمود یعنی از افق جمیع
عالم باید غالب علی الاطلاق ما مستقیم بر وعده از خدا تعالی او وعده نمود اهل اسلام است بسیار ملل وادیان عدم خوف مسلمانان از اهل طغیان
بعد از خوف حیث قال عز اسمه وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا
یعنی وعده کرد خدا تعالی آنانرا که گرویده اند از شما وکردند کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب
وعجم همچنانکه خلیفه گردانید آنانرا که بودند پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر وشام بایشان داده بود تا تصرف میکردند
دران هر آئینه تمکن وثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است وبرگزیده برای ایشان یعنی دین اسلام
ومراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند بدل دهد ایشانرا پس ترس ایشان از اعادی ایمنی را حضرت رب العزت
بعد از اندک زمانی بوعدهٔ مومنان وفا فرموده وجزائر عرب وبلاد کسری وبلاد روم بدایشان ارزانی داشت وامید
که جمیع اطراف جهان مشارق ومغارب بحکم لیظهره علی الدین کله محروسهٔ تسخیر ملازمان شده شرع نبوی ومتابعان احکام
مصطفوی در آید بیت دمبدم هست کمال دولت خدام او ٭ عرصهٔ ربع زمین را سر بسر خواهد گرفت ٭ انتهی ما قطع
نظر از عرض آنکه چون جملهٔ ونحن علی موعود من الله اشاره است بسوی وعدهٔ الٰهی پس اگر بالفرض عبارت حیث قال

عز اسمہ فی وعد اللہ الذین آمنوا الی اخرہ در بعضے نسخہ از نسخ نہج البلاغۃ موجود نباشد بلکہ صاحب تحفہ از طرف خود اضافہ کردہ باشد درین صورت این اضافہ و ادراج خواہد بود بیا تا گو عد اللہ المشار الیہ فی کلام امیر المومنین را ادراج را لا سیما ادراجیکہ برای بیان ابہام یا تعیین مرام باشد احدے از علماء نقل بل اہل عقل نیز خیانت در نقل نمیگوید فانظروا یا اولی الدیانۃ الی ما جہل المخاطب المتدین من افراد الخیانۃ انتہی بلفظہ کاشکی رجوع مینمود مجتہد الزمانی بشروح نہج البلاغۃ کہ بعبارت عربی بقالب تصنیف درآمد و متبحرین شیعہ و معتزلہ داد سخن دانی دران دادہ اند کہ این آیت وافی ہدایت را در شرح کلمات مرتضوی سے آرند و حملِ نحن علی موعود من اللہ را بآیت استخلاف مبین و معین مسگردانند اگر کلمات ایشان را استقراء تمام دفتر از مختصر مطول و اطول رسد لیکن درینمقام عبارت عالم متبحر بحرانی کہ در آغاز کتاب خود عہد موثق بستہ کہ حق را امداد نماید و از باطل اجتناب کلی ورزد و مرتبہ تبحر و تحقیق او در مجلد اول نقلاً از کتب شیعہ برگذشتہ

و در بیجا بلفظہ قدوہ اشارتے رفتہ بشنوان ہذا الاسرای امر الاسلام لیس نصرہ بکثرۃ و لا خذلانہ بقلۃ و نبہ

سے علے صدق ہذہ الدعوی بانہ دین اللہ الذی اظہرہ الی ان قال ثم وعدنا بموعودہ و ہو النصرۃ و الغلبۃ و الاستخلاف فی الارض قال وَعَدَ اللّٰہُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّھُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِہِمْ آہ و کل وعد من اللہ تعالے متجز لعدم التخلف فی خبرہ انتہیٰ حال علماے طایفہ شیعہ مثل کاشانی و بحرانی برگمان این بادیہ پیمای جہل و نادانی ناعاقبت اندیش سفاہت کیش کہ خیانت بکار بردند و آیت استخلاف را درینمقام دخل دادند و ہم جابجا این آیت را در امثال این مقامات آوردند چنانچہ مطالعہ شرح مذکور بران گواہ ست اکنون معلوم نیست کہ دربارہ ایشان مجتہد الزمانی چہ زبان درازی و دُرافشانی خواہد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواہد آورد غلط گفتم و از دائرہ اعتدال بیرون رفتم چہ برای او روایات بسیار است درین خصوص ہم از بحار الانوار و ہم از حق الیقین و از نہج المناہج کہ حدیث فاطمی عبارت ازان ست و وہ دانستہ کہ الحق آنرا معتمد و صحیح دانستہ باشند فرق اینست کہ لفظ خاین و مانند آن در روایت اہل سنت بطور طعن و تخمین ست و در حدیث جناب عرش قباب فاطمہ زہراؑ ام الائمۃ النجبا بطور قطع و تعیین چہ جای آنکہ در نقل آن کسی از فضہ اختلاف نکردہ بخلاف الفاظ روایت مسلم کہ بعضی بعنوان دیگر ہم روایت کردہ اند کہ نص در خصوص نیست کما لا یخفی فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی ہفوات ہولاء الاشرار و جواب روایت کا ذبا نماد را گا بہ بسط تمام و تفصیل بالا کلام عنقریب خواہد آمد ان شاء اللہ تعالی اطرف آنکہ بخیال حیوان ناطق وقت تحریر این ہم نگذشت کہ چون حضرت امیر نص فرمودند در ینکہ دین عمر رضی اللہ عنہ و خلافتش دین و استخلاف الہی است و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفویست پس البتہ استحقاق فاروق نزد اہل دانش و بینش ع بنشد اکنون کجا ماند مطاعن خلفاء از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت غرا و تحریم متعہ و ترویج غسل بجای مسح پا و تشبیہ کردن

فاطمه زهرا و غصب ام کلثوم و ظلمهای دیگر به آن نفوس معصوم رگمان مبرکه در حقیقت خلافت صدیقی و عثمانی هنوز
هنوز حالت منتظره میبرد و چه خلافت فاروقی متبنی و متفرع بر خلافت صدیقی هست و او بشک و ریب باجماع قوم
فاروق را خلیفه خویش گردانیده و هنوز شهار کسی را توهم نتواند کرد که جناب امیر فقط فاروق را موعود میدانستند
بلکه دیگران را از خلفا فانه خرق الاجماع بلکه چون او را موعود دانستند دیگر ان بالطریق اولی کما اشتهر عند المسلمین
و در اینجا ابحاث دیگر هست حرفی از آن اینکه من در مقام باعتراف مجتهد مقام بر رساله قدیمه این عبارت نوشته ام
که مع ذلک فعلیت امامت شان به بیعت اهل حل و عقد موید گردیده و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار
بعدی پدید آمده که بنیان سلطنت کسری و قیصر در هم شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق و عده صادقه
قرآنی جلوه ظهور گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف بآن فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته
این مدعا بعد از پیچ و تاب مجتهد و چرخ و بازی و گاو تازی او هنوز برجای خود هست زیرا که جناب امیر در کلام خود دعوی
استخلاف الهی و تمکین دین متین و رواج این مذهب که در وقت فاروق بود بالیقین فرموده اند خواه این آیت داخل
باشد در حدیث آنجناب خواه نباشد پس اینهمه سخن سازی و شعبده بازی که جناب مجتهد بر روی کار آورده اند و دست
تشبث بدان دراز کرده چگونه قادح عبارت بنده توانند شد کما لا یخفی و بر دعوی خود که غلط فهمی از مجیب صدور
یافت کدام دلیل قائم توانند کرد بالجمله بعد از ملاحظه عبارت نهج البلاغه که ید دیگر از مکاید نفسه باطل شد و آن
اینکه علمای ایشان همیشه بر خلاف مذهب جناب امیر که ما نص بر خلافت خلفا طلب میکردند و هر گاه بنص مر تعدی
این بنیان مر صوص باشد و خلافت خلفا بحدیث آنجناب منصوص بود و نور علی نور گردد طلب ندکور از عجائب
مقامات باشد و نعم ما قیل نظم سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ٭ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ٭ خدایا
مگر قائل شوند که ساقی خمخانه معرفت یعنی حضرت شاه ولایت بدون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرموده حل مشکل نموده باشند و برین تقدیر معاذ الله امامت و عصمت
کجاست کما لا یخفی علی من طالع کتب الشیعة **قوله** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محجوب نماند که
علمای حقه اثنا عشریه الخ **اقول** واقعی که جناب مجتهد الزمانی سخنی خوب فرمودند چه آنچه در مجلد اول از یر کتاب
فراهم آوردم و بر چه درین مجلد در لباس تالیف می آرم برای تصدیق دعوی مجتهد دلیل شافی و برهان کافی و حجت وافی است
مع ذلک مباحثیکه در طعن لقینی آلفا گذشته و در بعضی اوراق نوشته ام بملاحظه آن مثل الشمس فی کبد السماست که علمای
شیعه مطاعن و مثالب خلفای راشدین از کتب معتبره اهل سنت و جماعت ذکر می نمایند بلکه متواترات اخبار بست
میرسند و تا دلالت آن قوی نباشد بمعرض استدلال نمی آرند و همچنین بر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور
علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است و تغیریه مقالات آینده از کلمات مجتهد ثانی اینهمه لاف و بالا خوانی
نشان داده تکذیب این تشنیعین بجا جس شیطانی می پردازم و اگر کسی را اطمینان قلب منظور باشد باید در مجلدات
بحار و حیات القلوب و حق الیقین و تصانیف حلی و رازی و شیخ مفید و غیرهم نظر کردن که در هر کتاب ثابت کرده اند از کتب معتبره

اہل سنت وجماعت کہ خلفاء خلافت حضرت مرتضی غصب کردند بلکہ رسن بگلوی مبارک محکم بستند وتا دار الخلافت
کشیدند ومحسن را سقط کردند وحضرت زہرا را تازیانہا بعد از تہمتیکہ از بیانش عرش عظیم میلرزد زدند تا آنکہ شہید شد
وقرآن مجید را ناقص نمودند وانچہ باقی ماند آنرا خراب کردند وام کلثوم را بخانۂ فاروق بردند الی غیر ذلک من المطاعن مسیر
واقعی ہست کہ انچہ مجیب مصیب نوشتہ وضع وافترا العلمای امامیہ نسبت کردہ سخت بیمعنی ہست واول دلیل برین
امر آنکہ خود علمای امامیہ بمقتضای مثل مشہور یعنی آتش زدن وآب پاشیدن درین مطاعن گفتگو دارند ومیگویند کہ تہمیار
خلفا در قرآن مجید ہیچ تحریفی بعمل نیاوردند واین کتاب ہمان قرآن ہست کہ بر خاتم پیغمبران بی زیادت ونقصان
نازل گشتہ بلکہ بتتبش نیز ثابت ہست وحضرت محسن ہرگز سقط نشد واز بطن مبارک حضرت زہرا فقط حضرات امام حسن وامام حسین
از اولاد ذکور پیدا گشتہ اند وہرگز ام کلثوم را غصب نمودند بلکہ حضرت امیر دختر نیک اختر خود در العمر تزویج فرمودہ وخانۂ حضرت
زہرا را نسوختند الی غیر ذلک چنانچہ در مجلد اول دستی از تصانیف ثمانینی وطبرسی وشروح شرائع وتصانیف حلی
وتالیفات حالسی وہفوات کنتوری وازینجا تشہیر متکلمین ومحدثین رفضہ بسواری اخس حیوانات وسیہ روئی ایشان
وبروی ہمہ بکونات عیان شد قال اللہ تعالے یخربون بیوتہم بایدیہم وایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار
قولہ بل الی آخرہ **اقول** اگرین عبارت می توشتم مشعر میشد بوقعیت مطاعن خلفای راشدین حالانکہ مخالف نفس الامر است
زیرا کہ از کتب معتبرۂ فریقین مناقب جلیلہ ومراتب نبیلہ این بزرگان بجای خود ثابت است چنانچہ نمونۂ آن گذشتہ وعنقریب
می آید انشاء اللہ تعالی **قولہ** بالجملہ آلخ **اقول** گواہی ابن ابی الحدید کہ تعدیل وتزکیہ او را مجتہد فانی در کتب خویش
مدعی گردید برای جناب چگونہ درین مناظرہ مفید تواند شد کہ روبروی ماند کور سیقر باید خود مطالعۂ ذو الفقار وبحار الانوار
وکلمات بسیاری از شیعیان روزگار با وصف استتار این اسرار بر تشیع او دلالت میکند وانچہ جناب مجتہد فانی در کتب
خویش افادہ نمودہ اند مطابقۂ دلالت بر دعوی عدل وداد ونصفت ورشاد او دارد پس ناگزیر شد کہ انچہ او نصانیف
خویش بگوید ومضرتی بمذہب شیعہ رساند در شرح نہج البلاغت باشد خواہ کتاب دیگر بر معتقدان وکاسہ لیسان او کہ شیعہ
باشند حجت بود نہ انچہ او خلاف اہل سنت نویسد بر اہل سنت حجت گردد چہ جناب مجتہد چنانکہ دانی درین رسالہ
تشئہ المبانی تصریح میکنند کہ اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است نہ نفع خود وبنیاد بر جدل می نہند فکیف کہ مجتہد
درین عبارت بعدالت وانصاف شیخ مذکور اشارہ می فرمایند کما ستعرفہ مفصلا انشاء اللہ تعالی لاجرم بحول وقوت
الہی مارا میرسد کہ بمیدان مصارعت در آئیم وکلمہ ہل من مبارز درینباب ہم بر زبان آریم وگوئیم کہ ابن ابی الحدید در
شرح کلمات طیبات حضرت مرتضوی کہ ای معاویہ بیعت من بر تو ضرور ہست زیرا کہ مرا خلیفہ گردانیدہ اند مہاجرین
وانصار بیعت با من نمودند آن قوم کہ بیعت کردند با ابوبکر وعمر وعثمان ومشورۂ خلافت برای ایشان ہست خاصتہً
ہر کرا برای امامت بردارند موجب رضای الہی ہست واگر کسی منحرف شود باو در صورت اصرار باید قتال کردن ووعید
شدید برای اوست انتہی محصلہ صاف صاف گفتہ کہ مذہب شیعہ اندیاد آمد وانچہ در مذہب خویش ساختہ وپرداختہ بنیاد
تشیع بران نہادہ بودند کہ امامت از جانب خدا ہست وبرای آن طریقی از بیعت اہل حل وعقد نیست باطل شد پس بالنظر بعبارت

و انصاف و که مجتهد الزمانی هم بدان قائل گشته و بدین حساب چه دستی علم برای ان ماده ذوالفقار نواخته توانیم گفت
شکر لله الحمد که متعصبین معاندین این مذهب را مستحدث و باطل و خلاف ثقلین میدانند و کلمات حقایق آیات
مرتضوی را که مثل بعضی امام رفضه در نهج البلاغه آورده بود مخالف این مذهب اعتقاد میکنند اما آنچه ابن ابی الحدید
مذکور بحق معاویه گفته بر احدی مخفی نخواهد بود اینک اسفار معتبره مثل تحفه اثنا عشریه حاضر است کلام او از دائره حجت بر می آرد
بلکه چنان مینماید که حالش بدتر از دیگران است عبارت کید سوم باید دید که شخصی را از علمای مدینه و بعضی از فرق
شیعه غیر اثنا عشریه نام برند و اول در حال او مبالغه نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان
گویند که ناصبی بود بعد از آن از وی نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذهب سنیان و تائید مذهب اثنا عشریه نماید تا ناظر
بغلط افتند و گمان برند که این سنی متعصب با وجود شدت تعصب بدون صحت نقل این روایات را چرا می آورد
و بر آن سکوت چرا میکرد زمخشری صاحب کشاف که تفضیلی و معتزلی است و اخطب خوارزم که زیدی غالی است و ابن قتیبه
صاحب معارف که رافضی معتزلی است و ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه که تشیع را با اعتزال جمع نموده و هشام کلبی
مفسر که رافضی غالی است و همچنین صاحب مروج الذهب و ابو الفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی و علی هذا القیاس اینها را از قبیل
در عداد اهل سنت داخل کنند و مقالات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خواهند انتهی و بهمین مقدار اکتفا می کنیم اگر
در کتاب اردستانی مغل امرای ممالک جنوبا اینک موجود است که از جمله مطاعن او یعنی عمر رضی الله عنه اینکه ابن ابی الحدید در
شرح نهج البلاغه از مطاعن او شمرده و گفته که تعطیل حد خدای تعالی نمود چه مغیره بن شعبه زنا کرده بود الی آخر آن بعض
اهل کور انصاف باید نمود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام مطاعن تواند کرد و کیفیت که فاروق در باره اجرای حد بر فرزند
خویش بیغ نفر باید اما حال شیعه پس تلونات ایشان امر نیست بدیهی علمای لکهنو مثل مرزین و برادرش از همین
و همان صاف صاف نوشتند که منجم طوسی حامل عرش تحصیل در خاتمه تجرید کار بند تقیه گشته و برینقدر هم چه موقوف که
امام در رقعه الرضا در ورقی اظهار حق فرموده و در ورق دیگر راه استتار پیموده نعوذ بالله پس او با جامع است میان تشیع
و اعتزال یا فقط شیعی است و علی ای تقدیر کلام معتزل او بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کما لا یخفی و اگر بتقدیر فرض محال
به ثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفا بعضی از وضاعین را مقرر کرده باری بپاسنگ مکاید و افترات
عبد الله بن سبا نتوانند رسید و از نیجا مثل هند نیست نه سوسنلدکی نه ایک لمارکی یعنی در گه هزار مطرقه برسندان
زنند برابر یک ضرب آهنگر نتوانند بود چه او آنقدر اهتمام در وضع مناقب مرتضوی و تاسیس مذهب محدث نموده
که بلا ریب خارج از حوصله البشری است آیا حضرت مجتهد که چار ده طبق زمین و آسمان بسبب دعوی نیابت صاحب الزمان
روشن است مخفی تواند بود که افترات او بر جناب مرتضوی از حد گذشت کما فی منهج المقال و بعضی از علمای رجال از محققین
شیعه نوشته اند که چون امیر المؤمنین بآن لعین دست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرمود هرگاه اصرار ورزید و از اعتقاد
الوهیت علوی و لوازم و عوارض آن باز نیامد فرمود تا او را بآتش انداختند هرگاه عذاب دنیوی نمونه عذاب اخروی گشت
شعرهای او بآسمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الوهیت علوی باطمینان تام بحصول انجامید چه معذب کردن بنی آدم بآتش

نامه جناب اقدس الهی هست اگر گویند از مختار کشی غیره سوختن او بجهت اعتقاد الوهیت امیر و رسالت خود لیتر
عیان هست پس رفض و لوازم آنرا چرا داخل دادی گوئیم در مجلد اول باشباع تمام دیده باشی که جناب امیر علی
روس الاشهاد تکذیب رفضه بذکر فضائل اصحاب کرام خصوصا شیخین فرموده و وعید افترا بر مفضلین خویش منبر
در روضه آنرا بر خود شاهد مهاجرین و انصار و تابعین اخیار که قدمای اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او بالوهیت
امیر قائل نمیشد و خود را رسول آنجناب نمیدانست باز هم جناب امیر او را بتکذیب خویش بجهت رفض و تبرا دانسته عبرت گاه
خلائق که اصل ماده خباثت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان او را بسوخت و در هزار حدیث رفضه در بحار و در تصنیف
حسن صفار و کلینی امام المحدثین موجود هست که هر که بلغ اسرار ائمه باشد او قاتل ائمه هدی هست بعمده خطا ازین جهات رفض
و لوازم و عوارض آنرا داخل دادم باز بیاد آمد امری دیگر که از جمیع روایات رفضه بظهور میرسد که او را سوختند بجهت دعوی
الوهیت امیر و بجهت اعتقاد رسالت خویش از طرف امیر کبیر پس معلوم شد توارد علل بر معلول واحد ظهورا تلو لکن
مجوز ذکر رفض هست فکیف که او بادی این وادی باشد کما فی الکشی فاعتبروا یا اولی الابصار اگر رعیت من و مجتهد
در دنیا رود بهر وقت ظهور ریحان ریحانه منم دگر بیان این مجتهد ابن مرجانه یعنی جناب امیر اول دار و گیر بر رفضه میفرماید
که همه امیر را العمد کشته خون ایشان ریخته اند و در هیمقام کمترین انام از عبارات و روایات کشی که علماء رجال نام او را
ورد زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کفایت کند و موید آنچه گفتیم باشد پس بدانکه منقد مذکور از ابان
بن عثمان روایت مینماید که شنیدم از امام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سبا را که مدعی الوهیت علوی شده بود
حالانکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود و ویل برای آنکه دروغ هست که افترا میکنند بر ما و البته قومی میگویند آنچه نمیگوییم در
قلوب خویش بیزاری میجوییم از ایشان بسوی خدا ازین روایت کمال فروتنی مرتضوی و مزید عداوت ابن سبا عیان گشته
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کناند حالانکه آنجناب خود را یکی از غلامان حضرت پیغمبر میدانست کما فی
کتب العلوم الغفار **روایت دیگر** از ابو حمزه ثمالی که امام زین العابدین ع فرمود که خدا لعنت کند آنکس را که افترا کند بر ما
بیادم آمد عبد الله بن سبا پس هر موی بر تن من خاست دعوی کرد امر عظیمی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیک بود
برادر پیغمبر بکرامت و بزرگی نرسید مگر بطاعت خدا و رسولش و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را کرامت و بزرگی حاصل
نشده مگر بطاعت خدا **احادیث دیگر** روایت هشام بن سالم هست که شنیدم از امام صادق علیه السلام که قصه عبد الله
بن سبا بیان میکرد و بروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر او را فرمود توبه بکن چون بتوبه رجوع ننمود
آنجناب او را بآتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنان است از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبا
دعوی نبوت میکرد برای خویش که فرستاده امیر المومنین هست و آنجناب خدا است که او را برای دعوت خلائق مبعوث
گردانیده چون این خبر بمسامع حق نیوش رسید او را طلبیدند و او اقرار کرد و مدعی الوهیت علوی گشت و بلا تردد
رو برو حضرت امیر گفت که تویی خدا و مرا بسیم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه وسوسه شیطانی است
که بتو القا میکند مادرت بماتم تو بنشیند هرگاه ابا و استکبار ورزید بحکم حضرت او را محبوس داشتند و تا سه روز توبه ازو میخواستند

چون باز نیامد حضرت او را بآتش سوخت و فرمود که شیطان او را فریب داد که نزد او می آمد و القا میکرد و امثال این فراست

از نیجا بر هر کس عیان شده باشد که این یهودی نفاق پیشه که گوی سبق از دجال و ابلیس در ربوده و تشییع فرزند خدا ع

و کیدیت یهوده در وضع و اختلاق لوازم الوهیت برای حضرت امیر اهتمام تمام بکار برده ما علم ما کان و ما یکون

و انتظام ربع مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر مهمات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیبه در عالم

ملکوت و تقنین قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور برای حضرت مرتضوی از آغاز تا انجام همه درست

نمود که ابواب و فصول لبسائر و اصول کلینی و عیون مملو آن تواند بود و سیجیئ بقدر الضرورة انشاء الله تعالی

و در آغاز احداث روبروی تلامذه خود هر بد حسرت دست بر دست میمالید و انگشت حیرت بدندان تاسف

میگزید که جناب امیر افضل خلایق است و چندین نص در بارهٔ امامتش وارد است پس دیگران که بودند و کیستند

که با وجود او سریر آرای خلافت شوند کما ستعرفه انشاء الله تعالی بالجملہ انچه آن یهودی خبث الباطن

درین باب اندیشیده و مضامین عجیب و غریب از ذهن خود تراشیده حقیقة بجائی رسیده که مزیدی بران متصور نباشد

و آنمقدار درین دعاوی کاذبه منهمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض محال اگر معاذ الله

کسی برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اهتمام که یهودیان بدین مناقب بلا عین در بارهٔ

اضلال مردم اندیشیدند هیچ نباشد و بجوی نمی ارزد که منارهٔ بلند بدامن کوه الوند نسبت نماید کما لا یخفی

و گمان مبر که این اهتمام فقط بذات عبد الله بن سبا صاحب مذهب رفضه تعلق داشت که در اضلال مخلوقات

دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از هوا داران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص داد تلبیس

و تدلیس دادند و ابلیس علیه اللعن و العذاب را شرمنده ساختند این دعوی را هم از کتاب کشی

باید شنید بروایت عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بدین عبارت میرسد که روزی قنبر حضرت مرتضوی کرم الله

وجهه را خبر رسانید که ده کس بر در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند در بارهٔ تو که پروردگار ایشانی حضرت فرمود بیایند

حاضر شدند حضرت گفت چه میگوئید گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار مائی و ما را پیدا کرده و روزی میدهی

حضرت زجر نمود و ارشاد کرد که من مخلوقم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امیر قنبر را فرمود تا ایشانرا

بآتش سوختند و زنهار کسی ازین ملاعین از فرط بهتان خود باز نگردند و معاویه از بغاوت خویش هم ندامت میکشید کما فی

کتاب الفرقتین و متوهم نشود که این کار بعد از ابن سبا کار همین ده دوازده کس باشد از شاگردانش زیرا که از کتب

معتمدین شیعه عیان است که یهود اشقیا و مجوس اغبیا پیشوایان رفضه آنقدر در اضلال خلایق افتادند که هفتاد

هفتاد کس در آتش در آمدند و همه جهنم میگردیدند و الروایة للکشی الضالین محصول آن بر وجه اختصار اقتصار میکنم

که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ جمل هفتاد کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند پس فقره بزبان ایشان

بزبان ایشان تصریح نمود که من چنان نیستم که شما میگوئید بلکه من بندهٔ خدایم و مخلوقم نه خالق پس انکار کردند و گفتند تو آن

یعنی جز تو خدا کسی نتواند بود حضرت مرتضی فرمود اگر توبه میکنید ازین افترات و مقولات بخدا میکشم شما را پس زنهار توبه نکردند

لاجرم حفرۀ چند کندند و هیمه با مهیا کردند و ایشان را دران انداختند تا در هیزم سوخته شدند و کسی از ایشان توبه
نسپرده درینمقام توان گفت که ازین دعوی که مجتهد الزمانی زبانی جامع تشیع و اعتزال یعنی فاضل مرزا ابنی ادا کردند عیان گردید
که معاویه مردم را بوضع مناقب خلفا برگماشته بخلاف مایان مذهب رفض که خود هم شان آنقدر باضلال خلائق
و تخریب دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات و کفریات را رائج ساختند و برای وضع مناقب
جناب امیر حتی که الوهیت و لوازم و عوارض آن از خالقیت و رازقیت وغیره نقد جان در باختند پس کجا اهتمام
قسمی و کجا اهتمام ذاتی و آنهم بالاجماع و از وجود بنی آدم کسی را همچنین نشنیده باشی بخلاف مذهب رفض که هزار کس
داد اضلال دادند و دیده و دانسته باعتراف پیشوایان شیعه در آتش افتادند و بعد ازین بقول ایشان اینهم بوید میشود
که ازینجا گفته اند که تشیع ماخوذ است از یهود و بعد است و از لفظ بعد جنگ جمل که در حدیث دانستی نتوان برد که ترقی
مذهب رفض بعد ازین فتنه هاست که این منافقین برپا کردند و در آغاز باعث بلوای مردم بر ذی النورین گردیدند
چنانچه از کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین عیان هست و من درینمقام متحیرم که ائمه رفضه مثل اعور و اعمی با وصف
دانستن اینمعنی که مناقب خلفا باهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجعول گشته چرا کتب دینیه خود را باین مدائح
و مناقب ساخته و پرداخته واضعین و جاعلین خلافاً لله تعالی و لرسوله مملو و مزین ساختند و در بلاد خویش بدون
تقیه و خوف باوجود مثالث و ذمائم ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که نمونه را بطور
برگی از درختان و ذره از ریگ بیابان عنقریب بنشان میدهم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و هرگز
گرد این خیال مگرد که ادخنه و نوائر غلوی رفض منطفی شده و اکنون ازین افترات و بهتانها نامی و نشانی
باقی نماند مگر نشنیده که در بلاد مشرفه مثل نجف اشرف و کربلای معلی سرآمد اولاد معنوی عبد الله سبا یعنی علامه
کاظم رشتی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعرای اهل سنت نظم کردند نگار بلاغت بسته
و تشیع خویش را با سرار تصوف مخلوط نموده و برای تقرب بعضی از حکام دار السلام بغداد بقالب ترصیف ریخته
هنوز موجود است و آواز بلند میگوید و هزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرایند که تدبیر
عالم بدست حق پرست مرتضوی است و حضرات ائمه بترتیب معلوم درین ابواب شریک اند و انتظام کار زمین
و آسمان بعد و ابدید ایشان منوط و به آرای جهان آرای این بزرگان مربوط هست الغرض علامه مذکور چه
هفوات ماند که مرتب نمود و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر نکرد ما بجید
هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند و شدید الرفض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند
و حال جاهلان از پیروان ابن سبا و اتباع و اشیاع او ازینهم بدتر هست و کثرت ایشان را در کرکوک وغیره حدی نیست
ایمردم غیر از کلمه علی اللهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعائر دین ملت بوجهی از وجوه نمی پردازند
عبادات و ذکر ایشان همین هست چون سلاطین آن مرز و بوم حال این گمراهان شنیدند بارکان دولت و مدبران
سلطنت فرمودند که ایشان را بنماز و روزه مکلف باید کردن و خلیع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بارے

سران قوم را طلبیدند تا آنکه بعد مجاهده و سعی بلیغ تکلیف نماز و روزه بزبان قبول کردند و با اینهمه در اعتقاد عموم همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب هیبت و شوکت از گماشتگان جناب پیر است که او مردم را بگرسنگی و تشنگی مکلف میگرداند روزی یکی ازین ابلهان در دشتی میگذشت و ایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خرش در گل فرو رفت درین اثنا شخصی را دید که در راه میرود فریاد برآورد که خدا را بر من ببخشا و اعانتی بکن تا خر ازین بلا نجات یابد پس این مسافر متوجه شد و باعانت خویش خر او را رهانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است که ما را بگرسنگی و تشنگی میکشی و خر ما را از وحل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب تبسم کرد و گفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امروز بند از پای شما برداشتم و شما را مثل این خر ازین تکلیف خلاص کردم این بیخرد شادان و فرحان بخانهٔ خویش مراجعت کرد و بدین مژده همه قوم را قرین مسرت و شادمانی گردانید الغرض یهودیان دین فروش دنیا خر مکائد عجیب و غریب را بنیاد نهادند و طرح حصار آهنی رفض بعنوانی بدیع افگندند که هر کسی از خواص و عوام این فرقه بدان حصار منور متحصن است تا آنکه خود کسی از اهل علم و دانش در کتاب خویش آورده در ذکر حال عبدالله بن سبا که مذهب یهود داشت پس اسلام آورد و اظهار موالات حضرت مرتضی نمود و آن غلوها که در بارهٔ یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت می کرد پس از اسلام بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المومنین نمود و اول کسیکه قائل شد بفرضیت خلافت بلافصل و اظهار کرد تبرا [illegible] از اصحاب و حکم نمود بتکفیر مخالفین آن عالی قباب عموماً همین عبدالله بن سباست و ازینجاست که هر که مخالف شیعه است میگوید که اصل تشیع و رفض ماخوذ است از یهودیت انتهی محصله اکنون انصاف بکن که آیا در بنیاد تشیع غیر ازین چیز دیگر است که هر کسی بر همین منوال نسج کرد و این دو چیز را درین مذهب نصب العین گذاشت و هر چند بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد لیکن هر چه علمای رفضه تا امروز بدعات مذهب خود را ایجاد کردند تا ایام حجت بر منصه هستی محدثات خود بنگارند زیر همین دو حرف مندرج است یعنی خلافت بلافصل و تبرا از اصحاب حضرت بشیر و نذیر است مو... مذهب رفض که در کتب دینیهٔ خویش بعوارض آنرا تا بدینجا رسانیده اند کما ستعرف تفصیله نموذجها آورده اند که یکی اندیشش در گمراهی خلائق بجائی رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست و آرزومند لقای او بود تا روزی بمقتضای مصرع که یابندگانند جویندگان با ابلیس دوچار شد و گفت میخواهم که کرشمهٔ ضلال و تلبیس خود بتو بنمایم تا داد قدردانی بدهی پس باری نزد مردم دهی آمد و گفت هیهات که شما بکارهای خویش غافلید و هنوز نمیدانید که مردم ده دیگر عنقریب بر شما می تازند و دمار از روزگار شما بر می آرند ما مسافریم و به وعظ و پند کاری نداریم چون حال آن مردم همچنین دیدیم بمقتضای خیرخواهی از راه برگردیدیم و شما را خبر کردیم هرگاه این مردم سلاح بر تن است کردند پس اینها آن ده همین خبر را داد تا هر دو گروه قتال شدید واقع شد و رئیس هر گاه شنید که بوجه باهم جنگیدند بزودی فوج عظیم فرستاد و بقیة السیف را از ساکنین هر دو ده مقید گردانید و بانواع مذلتها گرفتار کرد و باز جریمانهٔ سنگین گرفت

بن شخص را ابلیس گفت دیدی که بیک دو حرف چه کردم و داد از نفرت خود هم ابلیس حرفی نگفت و اشاره کرد یا تا کرشمه خود نمایم
پس آورد داد را به مسرعی از سواران که برگناه در رابودند چون گذر ابلیس بر ایشان افتاد یکی ازین قوم که رعایت و ترک صحبت ایشان
کار او بود بر خاست و بازی پرداخت ابلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در جهان شب و روز بوقوع می آید و عزا
ندارد امر بدیع آن بود که به دو فقره چپست چون هزاران کس بیختم و بر سر لقمه قوم خاک ندانتها بجیم ابلیس جواب داد که بمعزن
رسیدی یعنی بنیاد عدم طیب ولادت از من است تا شکل تو بوجود می آید و افعال قبیحه را در نظر مردم می آرایند و از اینجاست
که اگر نقطه آن دو حرف عبدالله بن سبا غور کنی خواهی یافت که هرچه علمای رفض در کتب قدیمه و جدیده خویش برای تشریح و بسط
اقوال سخیفه و عقاید خبیثه خود بکار آورده اند با خود از همین بنیاد است که آن لعین گذاشته زیرا که مدار خلافت بلا فصل مرتضوی بر تقیه است
یعنی حضرت امیر بحکم روز غدیر امام بودند لیکن بیعت صدیق و رفاقت او و دیگر خلفا از جهت تقیه میکردند و در باطن با ایشان نهایت
عبر بود ما نمودند بلکه عداوت خلفا مضمر داشتند و تبرا از ایشان می نمودند هرگز بر ظاهر مذهب آنجناب گوش نباید نهاد و ظاهر کردن نصوص
امامت خود هم بموجب تقیه بود و اگر حال خلفای ثلثه را نیک ببینیم نهایت نیز بیده و اسی میکردند و بظاهر اگرچه در شعایر اسلام سعی داشتند
و همه عمر جهاد میکردند لیکن حقیقة در پی هدم بنیان ملت و دین و تتبع قریش و مشرکین بودند و تبرا از ایشان ضرور است این یکدست القدریه
برگ و بار آورد که ایشمه بهار با بر و انفس گل کرد تا آنکه صاحب الایضاح هم بدان اقرار میکند و مثل دیگران تصریح مینماید که صحت و
صرافت مذهب تشیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر امکانی ندارد و مگر هر کس از علمای طایفه هرچه مناسب وقت دیده اند
قوانین و قواعد را درست گردانیده اند سر آغاز مسئله تفضیل حضرت مرتضوی بر زبان آوردند باز مناسب هر بها و هر زمان
فتوی داوند از تقیه و یکدست دست بر نداشتند تا آنکه منجم طوسی که باعث قتل هزاران هزار اهل اسلام شد و از حمیت و بی
دیانتی مذهبی بسبب تقویت فلاسفه دست بر داشت و در خاتمه تجرید هم رعایت این امر نمود و قائل بدان شد که خلفا مومن فاسق بودند
و از دایره ایمان بسبب غصب خلافت بیرون نرفته اند و این حکم نیز بر همان قاعده تقیه اند یج دارد با لجمله تا ظهور امام مهدی
منتظر تلونات و رنگارنگی و مختلط بودن تشیع بمذاهب باطله بر ضرورت انتهی محصوله و این همه اطوار مختلفه و انواع رنگارنگ
از همان اصول است که منشعب گشته و اشتباهات کثیره و غلو و هفوات شهیره چه اگر بکتب ایشان نگاه کنی در هر کتابی نشانش پیدا
و در هر باب و فصل آثار یکدست و نفاق هویداست بسبب آنکه عبدالله بن سبا هر یکی را بتقریری فریفته بود هر شخصی یکدستی بنفاق
آمیخته و از هر کس درباره احقاق مذهب عهدی و موثقی گرفته و چنان در گوش هر کس رسیده که قوم قریش در اخفا و استتار جمیل گردید
و لیکن بمقتضای نص مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا و قد ظهر فی فلتات لسانه کما آورده الکنتوری آن اسرار مکنون آخر از تهانخانه
قلوب بارگاه ظهور رسید در ابواب کافی و کلینی و غیر آنجه منعقد است غیر از تقاریر غلاة چیست که حضرات ائمه علم ما کان و ما یکون
داشتند و هیچ چیزی از ایشان مخفی نمی ماند و در هر فلان روز و فلان شب ملایکه مقربین که حقیقة خوشه چینان خرمن فیض این
بزرگانند علوم غیبیه القا میکنند و خدمت ایشان بجا می آرند بعنوانیکه حضرات انبیای متقدمین متحیر اند و تمام قرآن مجید علیحده نزد کسی
نیست مگر نزد حضرات ائمه آنچه نزد مردمان است مصاحف عثمانی است یعنی بی ترتیب بی انتظام محرف و مبدل صحابه کرام را همه
جمیع اسامی شیعه و حالات ایشان و همچنین اسامی و حالات حاسدین مفصل میدانند الی یوم القیمة تا آنکه در احادیث مجلد السادس و

و العلم انجا رخواهی یافت که هرگاه نزد جناب مرتضوی کسی مدعی ولا میشد و حقیقة در مرتبه ولائی بود تکذیب میفرمودند
کرتا نزد ارواح مومنین دیده ام نزد فراسای متشیعین بعضی را تصدیق میکردند و همچنین دیگر ائمه این بزرگان با خصایص
خود می پرسیدند و هرچند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بران محیط بود و ذره ذره بیان
می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت مهدی همه ائمه از انبیای متقدمین بلکه اولو العزم من الرسل
افضل اند و مذهب منصور شیعه بتصریح مجتهد جالسی در حسام آهنین است و حضرات ائمه بر مدارج علیای ایشان
در اصول شیعه مثل بصایر الدرجات و عیون اخبار حسد برده اند و هریکی در بلا گرفتار شده و هرچه بر ایشان تمام
گذشته از این جهت رفته و درین باب آنقدر غلو دارند که در علامات امام از کتب ایشان بنگارم و استیعاب آن بطرز ام
کتابی منفرد تالیف توانم کرد لیکن بجهت اختصار سطری چند از عیون اخبار ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود
از پیش و پس اشیا را برابر می بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت با آواز بلند توحید الهی و
رسالت پناهی گواهی میدهد و محتلم نمی باشد و چشمش در خواب است و دلش غافل نمیگردد و ملک با وی سخن میکند و زره
شریف پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر قامتش انطباق می گزیند بول و غایطش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن بهتر از
مشک و فرنی باشد و البته مستجاب الدعوات است که اگر دعا بر کوه کند برابر انشقاق یابد و نزد او ست سلاح خاتم
انبیا و ذو الفقار شیر خدا و مطالعه می فرماید آن صحیفه را که مشتمل است بر نامهای شیعه و نامهای دشمنان تا روز قیامت
و هم جامعه و جفر اکبر و اصغر که جمیع علوم در آن مندرج است و هم مصحف فاطمه نزد او ست بسیار او خدا عمودی ست از نور که در
اعمال عباد و جمیع امور محتاج الیها در آنست انتهی مختصرا و آنچه در باره ولادت امام لاحق و عوارض و ترتیب حجت امام
سابق نقل میکنند پیش از پیش مفتضح قوم بداندیش است این امور را علمای اولین و رسای منافقین از غلو بیرون گشته اند
و غلو را در تفویض و دعوی الوهیت ائمه محصور میدانند و مقتضای تحقیق حضرات ائمه آنست که هر علم ما کان و ما یکون را
برای ایشان معتقد باشد و ایشان را بر انبیا تفضیل دهد و از سهو ایشان منکر بود ملعون و غالی است پاره از این امور
تحقیق جهابذه علما قبل ازین در مجلد اول گذشت و از کلام دیگر اکابر در تذکره نیز همین حسن مستفاد میشود پس همه بدان
قیل و قال غالی شدند و ملعون گردیدند و مخفی نماند که بنیاد این تقریر که گوش کرده میر آن بود که از کتاب کشی
منقول شده ورنه افادات عبدالله بن سبا و شاگردانش را اگر بمقتضای کتب دیگر و مذاهب ایشان جمع کنم رساله ای سوای
باید علحده گفتم کتابی ضخیم می شاید هرکس که در کتب رجال نظر دارد خوب میداند که هزاران از رواة این فرقه غالیاند
و بعضی از شیعه آن قدر غلو کرده اند که مصاحبین امام را هم در حد الوهیت رسانیده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد
و عمار و ابوذر و عمرو بن امیه ضمیری شریک کارخانه خدائی گشته اند و بمصالح عالم پرداخته چنانچه مذهب بلخیین است
و کتاب تلخیص بران گواه است و همچنین کتب دیگر کما لا یخفی علی الناظرین و این رواة که اَلسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ در شان اینهاست چنانچه اجمال روضة المتقین و کتاب تلخیص و مختار کشی بران گواهی میدهند
همه ملاحده و زنادقه اند که حضرت ائمه ایشان را بسبب افترا و دروغگی حضور نزد خویش نمیدادند و وعید لعنت برای ایشان

میخوانند مگر یاد ندارید که ابوبصیر که هم کل نرسیده است بروایت مختار کشی سگان باعجاز ائمه علیهم السلام بدهن و گوش او تاشیده اند
و زراره شقی را علمای طایفه فقها ایشان نام گذاشته اند و حالش قبل ازین معلوم کردی و تازه تر اینست که بر حضرات ائمه هدی افترا میکرد
که وقت مختار نماز عصر بعد غروب آفتاب است و کشی هم این قصه را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده و ازان تمام این امر پیداست که حضرت
امام صادق پرسیدند که زراره چگونه گذاشتی عرض کرد نماز عصر نمیکنند تا آنکه آفتاب غایب میشود و ازین کتاب عیان
میگردد که حضرت امام موصوف راوی را برگماشتند تا او را ازین احداث باز دارد و آن شقی زینهار قبول نکرد و گفت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر مرا بدان مامور فرموده باشند و ازینجا احد الامرین به ثبوت رسید افترای ملعون یا نسبت
اضلال بحضرت معصوم و چون ثانی باطل است اجماعاً متعین شد مدعا اکنون ای شیعه ابن سبا زراره از کتب معتمده شما
ثابت شد که این پیشوایان شما مفتری بوده اند و صحت آیات خود را بر فتراک ائمه می بستند و حضرت امام صادق را از محققین و
متبعین قرار میدادند و هزاران هزار مطاعن خلفا وضع میکردند از شهید کردن حضرت زهرا علیها و منهدم کردن فرزندان
چنانچه مجلسی شقی در تذکرة الائمه او غیر او در غیر آن گفته اند و بارها دانستی که در تقلیب شریعت میکوشیدند و نیکان را
به بدی و بدان را به نیکی یاد میکردند و مناقب و مثالب بمقتضای هر هوا و خوران میساختند و از روایات دیگر
چنان معلوم میشود که خود امام ناطق نص درین باب نموده اند که این ملعون را در اختراع مسایل و افترا نمودن ائمه
اهل بیت و احداث بدعتها ید طولی است که دیگران بآن مرتبه نمیرسند و بنده عرض میکنم که اینهمین است جا که قوم رفضه او را
با صدق الصادقین یعنی افقه و اعلم اصحاب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما لقب نهاده اند که اشعرنا الیه مرارا
هرگاه حال امام الائمه چنین است مناسب بود حضرت مجتهد الزمانی را نام وضع و اختلاق بردن و دعوی مفتی برای
مردم بی سر و پا مجهول الاسم والمسمی بتقلید شارح نهج البلاغة کردن که معاویه واضعین قرار داده بود که مناقب مطلقا
ببافند حال آنکه کتاب خدا پیش ایشان است و العجب کمال مجتهدین هنوز همین است که چون خلافت بدست متقدمین بود و معاویه
در وقت خود کامرانی و جهانبانی میکرد و علی کر الشهور والسنین مسلط بود و مردم خواستند والسنه کو القبه وضع مناقب
درینجا معقول میگردد و بخلاف ائمه اهل بیت که در زمن ایام خمول مختفی و متواری بودند و راه ترک و تجرید می پیمودند و نزدیکان
این همه مغالطه و بریشه و سفسطه تدمیه است که مجتهد جائی را بتقلید مجلسی و امثال آن پیش آمد تا آنکه بیت العمر درین بحر فرو رفتند و هرگز
بساحل نجات نرسیدند آیا حضرت مجتهد الزمانی و فانی در کتب خویش کثرت مال و منال حضرات ائمه اهل بیت ندیده اند بجز
شعرای مادحین خود را بهزاران درهم و دینار نواخته و کلاه گوشه ایشان با آفتاب همقرین ساخته اند از انجمله قصیده فرزدق
از یاد ایشان افتاد که در طعن الرماح آورده اند و بعد ازان میفرمایند که چون هشام این قصیده را شنید بغضب آمد و فرزدق را در عسفان
که مابین مکه و مدینه واقع است محبوس گردانید چون سید الساجدین برین ماجرا مطلع شد دوازده هزار درهم در صله این قصیده
بفرزدق عطا فرمود و گفت که ما را معذور دار که زیاده ازین درهم نزد من وقت نبود و بعد ازین جناب مختل الحواس و نقل نظم ملای
نامی عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه درین باب مشغول گشته اند خاتمه ان بیست قصه مدح بو فراش رسید چون بدان شاه حق
شناس سی هزار درم مهران نکو کرد اشکر د حالی روان ده دو هزار در کتاب و الغفار ذکر کرد که مجتهد جانی نقل کرده اند

وصحیح مفید دلالت بر کثرت خزینه حضرت امام جعفر دارد و آن عبارت اینست که چون خبر شهادت او بجناب حضرت
صادق علیه السلام رسید بسیار غمگین و ملول گردید و کسانیکه باو بیعت شده بودند که دینار ایشان را حضرت صادق از مال خود
تقسیم نمود و اگر متوهمی از رفضه گوید که کثرت خزانه امام صادق بعید نیست بسبب آنکه اهل سنت خدمت آنجناب را سعادت خویش میپنداشتند
با وجود عداوت آنجناب را دوست میداشتند و نیز که قسم بسر مبارک او میخوردند کما فی تذکرة الائمة پس تسلیم و هم این تعسر امام
دیگر بیاد داد ایشان میدهیم کرا سبب وقت بزعم شما بر حضرت امام کاظم چه بود که اهل سنت اهل محبت و تقی نزد در کتاب مذکور بعداوت
یاد میکنند و حق تعالی بر زبانش تکذیب او را جاری می فرماید از کتب احادیث و فن تفقه مثل کشی و منهج و بحار و عیون اخبار
که جامع اندر و کامل است عرض میکنیم که مگر بیاد شما نمی آید که قدمای شما چون خزینه بسیار امانت آنجناب نزد خود نگاه داشتند از امامت
اولادش انکار کردند و بزعم شما واقفیه شدند و آن امام را مصداق سبحان حی الذی لایموت دانستند تا بدین وسیله دولت
امانت را حلال کنند ایا ماثنا الحجة دارد لباس او تمام مدة که خود شیخ صدوق در کتاب عیون کثرت مال آنجناب بروایا شیوخ
مذهب خویش بلاتناهی رسانیده و از یونس بن الحسن آورده که مرد امام کاظم در حالیکه نبود کسی از قوم او مگر نزد او بود مال کثیر که کثرت
شیعه در وقت از مجالس المؤمنین وغیره خود پیداست پس این گنج را پایانی نباشد بالجمله نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
علی بن حمزه سی هزار اشرفی بود و زیاد قندی نزد خود هفتاد هزار اشرفی نگاه میداشت راوی حدیث که ربیع بن عبد الرحمن است
بروایت صدوق در عیون میگوید که چون امامت رضوی نزد من محقق شد مردم را بسوی او دعوت کردم و آن هر دو نفر بمن پیغام
رشوت ده هزار دینار فرستادند من نپذیرفتم تا آنکه هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف ازین نوع مردم که بود که خائن
گنج شایگان نبود عثمان بن عیسی هم مال کثیر نگاه باقی میکرد و هم شب و روز بخدمت کنیزان گلرویان بصحبت میپرداخت تا نوبت بجای
که امام رضا رسید و اطلاع این امور جگر سوز نمودند آخر بمقتضای بشریت تاب نیاورده دعوی نمودند و بعد از تقریرات بسیار و
مراسلات بسیار بوقوع آمد حالانکه ایشان را توجهی بدنیا نبود بروایت صدوق حرفی از آن اینست که پدرم مرد و مال او تقسیم
باید کرد ایشمه ایمن دری آن بجنت نوشت که اگر پدرت نمرده تو پیغمبری از آن چیز رسید و اگر راست میگویی مرا امر کرده بود که
دینارهای از آنها بسوی تو دفع کنم و کنیزان از او بوده و نکاح من درآمدند و اگر خبر این دو تا این دیگر را بر شمارم و اساتی واقفیه را
بزبان آرم در طول انجامد بهار زعفران ز آتش مروتی بهر کس بنام دوچار مد کتب دیگر از اکابر علمای فن در فنون دینی بدست
من ایند بلازین ضرور نیست الحمد تحقیق کنم این دولت از بلاد شیعه بود یا اهل سنت که رفضه ایشان را از جهت دشمن قرار داده بود
کنیزان صاحب جمال مثل چهوتیان باصطلاح اهل لکهنو چنگ تراش خوبان دهر چنانچه در دیباچه دانستی باز کجا آورده شیعیان
بی باک دست از دامن پاک برنداشتند این تقرب را هم خرما و هم ثواب پنداشتند و بجهت مادیات نوبه فوج ولد حضرات ائمه
در تولیه امامت بمقتضای علوم لدنیه غیر از ماده کردن قلوب مومنین دیگر چه مقصود بود و این کنیزان سینه تمثال که
مجتهدین را بار بار التزام نمود مسئله تحلیل فروج چندان شیعه را آموختند که مذهب تعف نتیجه آن شد و بیت خواجه حافظ بیاد آمد
بیت فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را ضرورت امور
مذکوره ازین نیست که علمای ما کثرت اسباب دنیوی بر اصول رفضه برای حضرات ائمه بود و آن حاصل شمار حرفیکه

ثمرت مال و منال را از حد مگر زاید گفتنی و شنیدنی باشد و در دعای خاطر نگاه داشتنی بود نیست که هرگاه چنین بر امیه مخفی نگردد خصوصاً
نفاق و اخلاص شیعه که معرفت پس از سپردن این خزاین کثیره و امانات لطیفه بدست هیچ متشیعین حال علوم نبلیه اسرار لا زیبه علوم شد
و اگر آنها را از ان جنس قرار دهند که دهن سگ بلقمه دوخته به معلوم شد و بر همه خواص و عوام عیان گردید نیز و مخلصین خزانهای
نیز بتنابیه جواهر بود کاش بر اصول رفضه آثار ثوابهای لا تعد و لا تحصی چنان ترتیب میافت که حکمای اهل اسلام
تحقیق کرده اند بیت خر دانکه ماند پس از وی بجائی ٭ پل و مسجد و چاه مهمان سرای ٭ ولیکن مزید ثواب لمعان نور حضرات
اطیاب بر اصول رفضه ذوی از امامت اصرار بر کفر و انکار است کافی جامع الاخبار ایشان از ینجا دانسته باشی که خلفا
با وصف سلب این علوم در هدایت ضالین و جهاد و شمشیر کشی و تنبیه و تادیب کافرین بدلیل منافقین و اعلای شعایر شریعت
و افنای رسوم جاهلیت چها کردند و بکمال زهد و قناعت و جهاد و چیان زیستند که خود شریف تماشیتی بر ان تعصبها که دار
کراعتراض بان نمودن بلکه از کلامش عیان میشود که وزیدکه ورع اختیار کردند که گیلی در جنب آن قحقی نماند اما فساد نا عظیم که
به علوم لدنیه د ترکه تجر مدایحه با صول امامیه چنانچه پیشوایان ایشان مدعی گشتند و اشرت الیه مرارا حرقی نیست که شیعه
دمنود ان چنانست که دیدی اگر این خزاین را در عین قصر و فنا جمع نمیفرمودند سانحه ردت که هزاران مومنین مذهب تفضیلیا
کردنا و صراحة مرتد گردید چگونه رو میداد و آنچه مفسدهای دیگر برین علوم مرتب شد اظهارش بوجه تفصیل از حاد سیاست ولیکن
بشرط بقای این مناظره تفصیلش بعنوانی منظور که گاهی هیچ کتابی مذکور نکرده باشم پس بر اصول دشمنان خدا و رسول رسیت آل
آنچه پیشوایان کوران ما در زاد در حق سلاله دودمان اهل بیت امجاد یعنی ابو بصیر از فقهای امامیه مجتهدین ایشان در وقت امام صادق
گفته بود که چنین شیکل ابری کل نو و یدین ذلک و اگر بر اصول موضوعه رفضه با فراتر نهی در دادبر گویی بدیهی هر کس
خواهد دانست که جناب سیده باجماع شیعه چنانچه از رساله تلمیذ حلی که در جواب مهنا می نویسد قالت الامامیة انها کذا عیان
میشود که حضرت فاطمه زهرا تا از فدک محروم ماندند دار الحرب قرار دادند و مدت العمر از فدک نار نار گریستند پس بر امد عین این
امر توان خواند سایی خبر بودند از حال درون استعینه الله بالقرآن مگر انهمه زار نالیها تا وقت وفات بر اصول اهل خرابات
عجب نیست زیراکه در آغاز طلب مساعی که لمعان خطر کو نداده حتی که مصادرت نیز بعد از اجتماع فتابنی ماشم سوی دار الخلافه برای
مناظره رو نهاده حالانکه ابو بکر صدیق بلکه دیگر راشدین نیز حقوق انجناب و دیگر اهل بیت از فدک بتقدیم میرسانیدند چنانچه
بحرانی هم بدان اعتراف کرده و در شرح نهج البلاغه فانحطی نوشته علی ما عرفت فی المجلد الاول مفصلا طرف امور انکه
با نهمه ناصبیت و مجبورا صحاب امام کاظم کیهیچ از بی حرمتی در باره ناموس اکبر فرو نگذاشتند دشمنان اهل بیت از سر بریدنی
عثمان مذکور دست بر نداشته و در پوستین اهل حق افتاده اند امام اعظم ثانی ایشان هنوز در باره او از متوقفین است ولکن
لا نتوقف فی شانهم لعنة الله علی القائلهم و اغوانهم نیست حرفی چند از حال امام کاظم اما امام رضا که فرقه اثنا عشریه
برای جلب منافع خود بلباس وقف ظاهر کردند و انجناب از خزاین کثیره و امانات لطیفه محروم داشتند پس وقتیکه
ولی عهد شدند مردم آنجناب را طالب دنیا دانستند چنانچه کتب شیعه مثل تراجم بحار بران گواه
است اما بر عطا فرمودن لکوک درام دو ناپیز از خزاین مامون قدرت نداشتند و دریا دیلها نکرده اند و هم

تا تمام طالبی را جهل نمود و اند تمام السبحان الطالق سم میدهم کم راست بگویند که دران وقت قلوب تمام خلایق از جمیع فتنه
بیدایع امیکه بوی غلوا از ان می آید مایل گشته یا رایج خلفای باشد که عوام حقایق امور را کما ینبغی نمی دانند به تاریخ کما ینبغی لکن الیاس
به جلوه امری افتد و این تقریر را که شنیدی تحقیق بود و اگر به کتاب کشی و غیره رجوع نمی هست از تقوای را نسبت تعطیل و نفسانی
مردم به مقتضای کل جدید لذیذ با مور جدیده به سخت مایل می باشد خصوصا امور که بسیار لذیذ می باشد و بجا آوردن آن هم
نزد او هم ثواب بود پس نماید بسیار این ملاحظه و زنا و قوله احداث بدعات که حرفی از ان شنیدی حاصل میشد تا بر مسائلی
هست که اهل بیت رضی الله عنهم ازان مسائل مخترعه رافضه بری اند بالجمله مقصد مذکور قول یحیی بن عبد الحمید الحمانی نقل میشود که
گفتم شریک را که قومی گمان می برند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث روایت از وی نگیرند گفت حال این است
که حضرت جعفر صاحب تقوی و پرهیزگاری بود و تمام جهال ایمه و محیط گشته بودند و هر وقت برادر و داخل می شدند و از دور نزد
او بر می آمدند تا مردم بدانند که فیض صحبتش یافته اند و مقلد ایشان حدثنا جعفر بود و این قوم هر چه نسبت با میکردند
همه کذب و افترا بود تا بدان توسل وجه معاش بهم رسانند و دراهم و دنانیر بدست آرند الغرض ایشان هر
محدثی و شکاری مطالب مقاصد خود می یافتند پس درین باب سخن بسیار طویل است و عوام چون افترات
می شنیدند هلاک میشدند و بعضی انکار مینمودند یکدو کس را از ایشان نام می بریم مثل مفضل بن عمر و بنان و عمر و جعفی و غیره
ان شد که افترا نموده اند که حضرت جعفر با ایشان آموخته و بزرگان خود رسانیده که آدمی را معرفت امام
می باید هر گاه عارف شد با و حاجت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در ابر است همراه هوا پرواز
می نماید و جبهه آسمان و زمین امام است پس بسبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه
به امام جعفر نسبتند و شهرت دادند پس مردم ازین جهت بسبب اینها احادیث بر داشتند و انجناب را در حدیث
ضعیف پنداشتند و شان امام جعفر ارفع است از انکه بر زبان خود این اباطیل جاری فرماید بعد ازین کشی
حدیث دیگر آورده و حاصلش آنکه معاویه و اسحق میگویند که بر آمدیم بزیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام
پس گفتم که بر در روانه و مفضل ایم که شاید شریک این ثواب شود باری همراه ما سوار شد چهار فرسخ زیاده
از کوفه طی کردیم تا فجر طالع شد فرود آمدیم و نماز گذاردیم و مفضل همچنان سوار ماند پرسیدم که چرا نماز نه
نکردی گفت از نماز صبح فارغ شده ام قبل ازانکه از خانه بر آییم و ازینجا خاطر تان محدثین پدید آمد که از
روایات این امام عالیمقام دست بر داشتند و در اندیشه افتادند و فهیم عیان شد که محدثین رافضه
که هر محتملی را بان جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله وظیفه خود ساختند باعث چند بود
و اگر بوهم و خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشی محل دیگر داشته باشد بنا بران عبارتش بعینها نقل میکنیم

قال ابو عمرو الکشی قال یحیی بن عبد الحمید الحمانی فی کتاب المولف فی اثبات امامة امیر المومنین قلت
لشریک ان اقواما یزعمون ان جعفر بن محمد ضعیف فی الحدیث فقال اخبرک القصة کان جعفر بن محمد رجلا صالحا
ورعا فاکتنفه قوم جهال یدخلون علیه ویخرجون من عنده ویقولون حدثنا جعفر بن محمد ویحدثون باحادیث کلها

منكرات اكذب موضوعات على جعفر عليه السلام ليتاكلون الناس بذلك يأخذون منهم الدراهم وكانوا يأتون
من ذلك بكل منكر فسمعت العوام بذلك فمنهم من هلك ومنهم من انكر وهؤلاء هم مثل مفضل بن عمر وبنان وعمرو
النبطي وغيرهم وذكروا ان جعفر حدثهم ان معرفة الامام يكفي من الصلوة والصوم وحدثهم عن ابيه عن جده
وانه حدثهم قبل القيامة وان عليا في السحاب يطير مع الريح وانه يتكلم بعد الموت وانه كان يتحرك على المغتسل وان
اله السماء والارض الامام فجعلوا الله شريكا جهال ضلال والله ما قال جعفر من ذلك شيئا قط كان جعفر
اتقى بالله واورع من ذلك فسمع الناس ذلك فضعفوه ولو رأيت جعفر لعلمت انه واحد الناس دو جاب
بخط جبرئيل بن احمد الفاريابي في كتابه حدثني محمد بن عيسى عن ابن ابي عمير عن معاوية بن وهب واسحق بن
عمار قالا خرجنا نريد زيارة الحسين فقلنا لو مررنا بابي عبد الله المفضل بن عمر فعساه يجيء معنا والباب
فاستفتحنا فخرج الينا فاخبرناه فقال استخرج الحمار واخرج فخرج الينا وركب وركبنا فطلع لنا الفجر
على اربعة فراسخ من الكوفة فنزلنا فصلينا والمفضل واقف لم ينزل يصلي فقلنا يا ابا عبد الله الا تصلي فقال
قد صليت قبل ان اخرج من منزلي انتهى بلفظه وقبل ازين دانستي كه افقه الفقهاء يعني زراره وغيره
شر من اليهود والنصارى عادت نماز عصر بغروب آفتاب داشته الخ ونيز مجتهد الزمانى ودهركه گمان برد
كه منشاء وضع واختلاق مناقب خلفا آنست كه خلافت ظاهرى بطرف ايشان بود بخلاف ائمه اهل بيت كه در
خوف وترس بودند وبزه نيستند دراهم ودنانير نداشتند وكاعرانى نكردند ايا دركتب خويش نديده اندكه چون
ابوخالد كابلي رخصت خواست حضرت زين العابدين فرمود باش تا مردى مى رسد فرزند مال دارى طالب حاذقى برا
دختر خود بگو كه من معالجه مى كنم لشرط ده هزار درهم پارى پيغام امام بآنجن رسانيد ودختر تندرست شد واجه بخار نمود
وكابلي بكمال حزن بازگرديد بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه عود كرد ابوخالد شرط نمود كه مبلغ مذكور نزد امام نهاد
تا بمقصد خود رسيد واين قصه هم دركشى بطول عبارت مندرج ست باختصار تمام آوردم صحف اخلافت هم سالى
چند بدست مبارك مرتضوى ماند ومقبولين لسانى اماميه هم بقدر حوصله خود انتفاع تمام ازان برداشتند وداد ترفه وتلذذ
بصحبت دلربايان وخوبرويان مثل عثمان بن عيسى كه قصه او همين وقت دانستى داوند چنانچه قبل ازين در حال بعضى
از اكابر عومى شيعه مجلد اول گفته شد پس چگونه عقل تجويز كند كه گاهى اين طالبين دنيا منت خشك بر اهل بيت
سيد انبيا صلى الله عليه وسلم ننهاده باشند واين مردم باوصف انجاح مرام ومطالب خود در رفع امراض وبلايا از خويش
چه معجزات وخوارق كه معاينه نمى كردند وعجائب وغرائب كه نمى ديدند مگر ناظرين نديده اند رجال روضة المتقين وامثال ان
راكه خود ابوبصير ميگويد كه عرض كردم بجناب امام صادق ايا قدرت برابر ازانكه احياى موتى نمارى فرمود دارم باذن خدا
واين روى آنشكم مادر نابينا زاده بود حضرت دست بررو او ماليد تا همه آسمان و زمين را عيانا ديد والقيا جناب مجتهد استغرا
مجلدات بحار الموفقة تا ميديار كه بعضى ازين عطايا مثل جسر بغداد بود ندى يعنى آب درزير آدمى بر پشت تا آنكه با عجاز جعفرى
ازين ذايات نجات يافته اند وپالش در مقام ترك اولست جائيكه مجتهد مغلوب از شو د و دولقول خود و برهند ذكر نموده اين

از ما دیدن آنجا مناسب می بینیم از صحبت این ملاحده و زنادقه دست از دامن ائمه برچیده داشتند چنانچه کسی از دوکان حلوائی
هزاران هزار درهم و دینار بدست می آورد و ده کوسکان گرسنه دهان و دیگر سوختهای ایشان شاد شده باشند بالجمله آن
مردم که غیر از سحرکاری و شعبده بازی کاری ندارند هزاران کس بالتجاه و منصب همراه ایشان می شوند یک صفت حضرات
ائمه که بر ممالک تمامی ارض و سما حقیقة اختیار تام داشته باشند و هم بر علم کیا و ریمیا و سیمیا و تمامی عجایبات غرایب دنیا
و بدایع عقبی و حل مشکلات تمام و دفع امراض و اوجاع بنی آدم و رهایی دادن حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم از
شدائد سرسام چنانچه از کتاب جرایح هویدا و آشکار است و ارواح ثانی هم بیمار می تعلیق نموده تا بحدیکه حضرت پیغمبر
بعد از شفا یافتن در حق مرتضی فرموده ای علی ترا الیقینا یادت داده برخلق بجعلیتی چند از آنجمله اینست که
مرده را او در دم را استفاده و مطیع تو ساخته اند و همه معجزات و خوارق عادات بحدیست که اگر نمونه از ان دو بر
سامعین و ناظرین بگذارم و فاتحه دستش نمار دیس اسباب وضع مناقب و داد غلو دادن در شان ائمه می باید در
شان خلفا از ینجاست که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفا را بهتر از انبیا قرار ده چه جای آنکه مسجود آسمان و زمین
کرده اند و من حیرانم که خلفا این سخاوت و همت از کجا یافتند که حضرات ائمه اهل بیت را باستعداد ذاتی
حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صدور یافت بلکه هرچه از جمیع انبیا بظهور آمد نمونه آن
امور نتوانند شد که از جناب امیر صادر شد چه اعاظم علمای ربانی قبل از همه پیغمبران بحضرت امیر آموخته
و از ینجاست که تعیینه که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع آنها بکرات و مرات از آنجناب بحصول انجامید علی نبینا وعلیه السلام
تشریفش نگاه کشف الحق الاردستانی فی کتاب الامامة و غیره فی غیره از این بیان عیان شد که منظرهای مجتهدین رفضه
و سیر حیات کذب و افترا اجلاس و مناقب این حضرات بالیقین نسبت بخلفای راشدین زیاده تر است مگر برای فریب عوام
خلایق چنین تقریرات میکنند تا عیوب خانگی خانه پوشیده ماند اگر مبتعدان اهل السنت درین امر خاص رساله
تالیف کنند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر بینید و اگر وصف جابلقا و جابلسا از تصانیف مجلسی و غیره بزبان آرم
و سلطنت مملکت امام مهدی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب به نمونه ایست که از دیگران عشر
عشیران نیست و لهذا سه خران دیار ادهم قلم اعجاز نگار ایشان درین میدان داد جولانی میدهد و تراش و خراش
ایشان الی الآن برطرف نمیشود چنانچه از جواب اوراق ایضاح هم واضح است بوسیع تماشیه و حوصلهای ایشان در نیاب
تا مهور صاحب الزمان خدا شاهد حال است که تفصیل آنها بسیار متفرده برتابد و مردم از استماع این بحدی کنند که گاهی
قصه عمرو عیار را نشنوند خلفا و مخلصان ایشان را ذره از ریگ بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نبود نسبت بجلالت
امروز حضرت امام مهدی موعود را در حالت منتظره بحصول عجائب و غرائب که بیان مترتب گردیده است مثل نیابت
زینهار نباید دانست چه نقاب مطابق دعوی مجلسی و دیگران از قمی و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام
مهدی بر زید قیاس انتشار و کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بجایی که هوش و حواس سامعین ازین پرواز نماید و مثل فتحعلی شاه و ایران ملک
ایران و فریدون و کی قباد و جمشید و سکندر بجز نوکری ایشان بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبل

منامات چند از دیلمی بر که شک آید باعتقاد مجتهدین کافر گردد و حرفی از طول و عرض بلده مذکور از مجلد سما بحار الانوار برا
که مجلد چهاردهم است نشان میدهیم که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که جابلقا شهریست
بمشرق که دوازده هزار دروازه دارد از رز منج از یک بابیست تا باب دیگر مسیرت یک فرسخ است و بر هر بابی دوازده هزار مرد جنگی است
تو گوئی که بدریای آهن غرق شده اند و فقط انتظار امر حضرت امام می برند و همچنین است شهر جابلسا که این شهر یعنی که قرینه
که در حقیقت رئیس و حاکم آن مجتهد زمانی است برابر یک کوچه و بازار ان نتواند شد اینست حال طول و عرضش آنچه از قصص و
حکایات در بیان امام منتظر و اولاد و امجادش و حسن و سلوک ایشان با سیاحان اقالیم در کتب مجلسی و دیگر متبحرین مذکور است آدمی را
باید بدان رجوع کردن و قیاس نمودن که هرگاه سلطنت امامیه بیچاره در همه امور حالت منتظره دارد و بحدیکه بامام منتظر نزد
رفضه ملقب است چنین باشد که حرفی را از ان تتو نشان داد سلطنت ائمه را که برلاف و گزاف این غالیان امام بالفعل
بوده اند زیاده تر از البهیت خواهد بود گو از ذوات مقدسه شان ذاتیات امامت مسلوب باشد بعد آنچه وقت رحلت
حضرات ائمه پیش آمدنی است که ریاست هفت اقلیم باعتبار کثرت سامان و امتداد زمان عشر عشیر ان نتواند بود غیر تعصب العین
باید گذاشتن و انهم بخیال راسخ نگاه داشتن که علمای اهل سنت در جمع محامد و مدایح حضرات ائمه سعی اوفر بتقدیم رسانیده اند صدها رسائل
و کتب در مناقب ایشان تصنیف کرده اند کما صرح به المجلسی فی غیره التذکرة و غیرها پس قیاس باید کرد که گروه شیعه را
در جمع و تلفیق و وضع و اختلاق درین باب چقدر کوشش خواهد بود که تا بحد بیان خارج است عرب مثل و گویند التمر یا نع والناس
طور غیر بالغ بخلاف خلفا که بر اظهار اهل خلاف و جاهلی داشتند کمالی نه ضعیفی انه اوصاف حمیده نه شمه اخلاق گزیده
از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه جاهل و بخیل و جبان و رذیل بودند الی غیر ذلک من الامور التی لا یناسب
ذکرها علی ما تغوهوا به و هزاران هزار دشمن ایشان درکمین نشسته مثل عبدالله بن سبا و دیگر جوسیان اعقاب که برای محو
کردن آثار ایشان خود را خاکستر کردند و بدعات و محدثات خود را تا ظهور حضرت امام مهدی در صفحات روزگار یادگار
گذاشتند الغرض لاف و گزاف و غلو در حق مقتدایان نمودن و داد کذب و افترا در مدایح و مناقب بزرگان در
کتب اعتقادات دادن و در وضع و تمام و محو آثار عظایم اصحاب حضرت سرور انام کوشیدن کار روافض لئام است
که بنیاد مذهب ایشان بر کذب و افترا افتاده و الحمد لله که اهل حق گاهی غلو در باره اهل بیت طاهرین و خلفای راشدین
دخل نمیدهند اما مسئله تفضیل شیخین پس حاکم امر در ان اینست که این هر دو بزرگ را در کثرت مثوبات و اعانت سید کاینات
و هدایت ضالین و جهاد مشرکین و کافرین و انتظام ذاتیات امامت که ظل نبوت است سابقه اولی و غایت الیه فضیلت و نزد
هر عاقل این مراد از قبیل بدیهیات تواند بود زیرا که ترتیب خلافت را ان بزرگان برگزیدند که حق تعالی گواهی ائمه
که در کلینی و غیره مندرج است و عنقریب می آید مدایح ایشان است در صدها آیات قرآنی وجود حضرت رسول ربانی
و حضرت شیر یزدانی و این ترتیب خاص به بیان وعده سبحانی که بعد از خلافت راشدین اظهر من الشمس است قبل ازین
گذشت و از کلام مرتضوی در نهج البلاغة عیان شد که ترتیبیکه مهاجرین و انصار بر روی کار آوردند موجب رضای
الهی بود پس معلوم شد که زنهار از اولیت تا رابعیت حیفی و ظلمی در آن نرفته و هرگز جوری و غضبی بدان متطرق نگشته

مع ذلک اجماع برین است که مقاصد امامت کبری و زعامت عظمی در اوقات ایشان و بحسن تدابیر ایشان باین
وجه صورت بسته که اساس کفر و کافرین در هم شکسته پس غلو را باعتقاد اهل سنت راهی نمانده و با آنهمه از کتاب صراط
مستقیم و غیره از تالیفات شیعه پی توان برد که بروایات امام اعظم طوسی جناب امیر خود مسئله تفضیل شیخین را بر شیعه
بیان فرموده‌اند و در آیت هم مقتضی الست چنانچه گذشت و اظهار شیعه نیز اقتضای آن می‌کند که حضرت مرتضوی بنا بر
آنکه رفقای آنجناب اعتقاد بحسن سیرت ایشان داشتند کمالات و فضایل شیخین بیان میکردند کما مر تفصیله فی المجلد
الاول فنحن نحکم بالظاهر و اما دعوی تقیه پس ادعای ادراک ما فی القلوب است و مراد از شد و مد آنکه جناب امیر منبر
در خلافت خویش حال مفضل خود را بر شیخین بیان فرمود که جدا افترا خوهم زد و راوی باعتراف رفضه سوید بن غفله است
که بگواهی خلاصه و تلخیص افادات برقی از مخلصین آنجناب بلکه اولیای اصحاب آن عالی قباب است آمدیم بر آنکه
شیخ شیخ المغفلین یعنی ابن معلم حارثی که ثانی معلم ملکوتش توان گفت و شیخ حلی که از سابقه سابق الاقدام است
سبب قرار اتباع خطوات عبد الله بن سبا چنان قرار داده‌اند که این افضلیت باعث دانست که شیخین در اصل فضل
با جناب مرتضوی شریک باشند پس بدین جهت مفضل مذکور مفتری و محدود شد و بر یکی از علمای طایفه برین بیان
میر قصه و می نازد و حالانکه این تسویل هم آبروی رفضه بر خاک مذلت می ریزد زیرا که لازم آمد که سلمان و عمار و ابن عباس
که بروایات رفضه حضرت مرتضوی را ایضاً افضل از شیخین می‌گفتند معاذ الله مفتری باشند و خود محدثین شیعه احادیث
شریف روایت میکنند بدین مضامین از حضرت امیر و ذریت طاهره آنجناب پس حاش لله این غبار از کجا بکجا میرسد
مگر نخوانده که حضرت مرتضوی وقت طلب بیعت بروایات فتن بحار فرموده انا احسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعرفکم
بالکتاب و السنة و افقهکم فی الدین الی آخر الحدیث لطول الخطاب کسانیکه کمتر از شیخین بودند کما لا یخفی و قبل ازین در
باعتراف علمای رافضه که آنها تشیع سیله تفضیل است فکیف که حامل عرش تحصیل و امثالش در تجرید و شروح آن نیز
این عبارت در باب تفضیل مرتضوی بر متقدمین و معذلک چارند که اکثرهم علماً و اکبرهم حلماً الی غیر ذلک من التصریحات لیکن همه پیشوایان رفض
زیر صافتر آمده‌اند و از حد شریعت غرا در گذشتند خصوصاً عبد الله بن عباس بر تصریح محمد الزمانی که عنقریب از وی این
تفضیل در مقاله سابقه خواهد آورد و از منهج المقال روایت خواهد کرد و اگر چه بعضی از سفهاء در تسویلات تقیه ساخته زمین
و آسمان را بهم دوخته باشند و ماجرای عجیب ظریف آنست که بعضی دیگر از رفضه دست و پای زده چنین خرافات میبافند که حضرت
امیر تقیه چنین فرمودند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقیه کردند از آنانکه جدید الایمان بودند در باره هدم بعضی از عمارت
کعبه معظمه و داخل کردن حطیم بدستور قدیم و بخیال این سوال نگذشت که آیا امر مذکور از واجبات و عدم آن باعث فساد زمانه بود
زیاده برین نیست که از مستحبات بوده باشد بخلاف اکاذیب صادقین و تصدیق کاذبین که یقیناً اجراء افترا بر اهل صدق و صفا و اضلال
مکلفین و القای مسلمین بر عقاید فاسده که موجب خول جهنم مطابق احادیث اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعد از تسلیم قیاس
ابلیس خناس بدتر خواهد بود الغرض اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که معاویه و تابعین مناقب خلفا قرار داده بودند با
دعوی اعتقاد خلافت برای معاندین اهل بیت رضی الله عنهم جوابش آنکه اگر خلافت بنی امیه بعد سال کشیده

است یقیناً خلافت عباسیه با ضعاف مضاعفه بلکه زیاده از آن رسیده معهذا بعضی بحدی محب اهل بیت بودند که
هنوز مجتهدین رفضه در تبرا از ایشان متوقف اند مثل عمر عبد العزیز و تشیع عباسیان با لمدار نقی مجلسی در لوامع
و باقر مجلسی در تذکره وغیره و نور الله شوشتری در مجالس ثابت است قطعاً و حال ایشان بر تصریح قاضی در کتاب
مذکور و غیر او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از ظلمه بنی امیه می گرفتند و قبور ایشان
می کنایدند و جثه های ایشان میسوختند و هر کرا زنده از ایشان می یافتند میکشتند حتی حکایات بعضی از
ایشان در بعضی از تواریخ از نظر مجتهد هم گذشته باشد که اولاد عبد الملک را می جستند و پی نمی بردند قضا را
مخبران خبر رسانیدند که فلانی در مکه معظمه است پس خلیفه که در پی انتقام بود بعجالت هر چه تمامتر بمکه رسید و بنهان
بندهای خویش فرمود که چون از نماز جمعه فارغ شوم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بر حالش گذاشتن
و فلانی را میانه مردم بجو ببرین وجوه جستن و بمجرد ظفر بمطلوب نزد من آوردن بر آنگاه این اهتمام شروع شد
برین کس که در حرم بود عجب حالتی رفت که بیانش صورت نه بندد اتفاقاً در پهلوی او یکی از سادات کرام
بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد بعد از آن سر بر آورده و گفت اینست حال من
که خلیفه روی زمین رو بروی حرم نشسته و درها بسته و موکلین عقوبت بخون من تشنه گشته جایی برای خفای نفس
پناهی بجز نمی بینم راست بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلانم بشنیدن نام زیاده تر متغیر شد و گفت پیشتر مظنه
قتل بود حالا بیقین انجامید سید فرمود هر چند پدرت بزرگان مرا کشتند لیکن اکنون با تو جز نیکی نکنم و غم مخور که در
رهائی تو میکوشم لیکن هر بلائی که از دست و زبانم بتو رسد گوارا کنی گفت هر چه توانی بکن تا ازین بلا رهائی یابم بالجمله
با شتاب سید برخاست تا هر دو رسیدند بر دروازه حرم که مرور مردم از آن بود سید بزد و اطراف عمامه او را بگردن و سرش پیچید
و گفت ای غلام این وقت من بر تو دست یافتم راست بگو که چرا گریختی و زر از من برده و اشتر سواری نزد من نیاوردی تیز
میگفت و او را بسوی خود میکشید موکلین عقوبت و بوابین بیقین دانستند که این بزرگ جمال گریخته را گرفته و در پی انتقام
او گشته پس هیچ التفاتی بسوی او نکردند تا این هر دو از آن هجوم و دار و گیر در گذشتند و براه افتادند آنوقت سید فرمود
از محل خطر نجات یافتی مردانگی پای سید بوسید و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته سید دست در جیب انداخت و دیناری
چند بر آورده فرمود مصلحت همین است که زر بگیری و از همین جا بفلان شهر بگریزی و بمکه هرگز اقامت نکنی حال خلفای عباسیه
چنین بود مگر بعد از آنکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آراستند لاجرم ایشان چنین امر
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان بر نیاید سلمنا که بعضی از عباسیه سنی شدند و ذو ندرت نواصب
باشند لیکن شک نیست که اکثر خلفای عباسیه بتصریحات رفضه چنانچه دانستی شیعه بودند و سنیان خود در زمان ایشان
کتابها مناقب اهل بیت جمع می کردند بلکه بتصریحات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچنان
سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود زیرا که طاعنین و لاعنین ایشان را بتعظیم و تکریم بالا
دست می نشانیدند مگر یاد نداری که قاضی شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه هارون الرشید

میگویند که در عقیده تشیع راسخ بوده و از نصرت ائمه مذهب مسرور می بود لاجرم بوجهیکه در مجالس تحسیم گذشت هواره هشام بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کمالات النبی بود با علمای اهل خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در شکنجه مناظره مالیده ملزم ساختی بان مسرور و متحیر بودی و هشام را بجوایز عطایا موقر فرمودی از ینجا هم عقلا گاپی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این ملحدین اتفاق و برادران شیطان انطاق را که وخامت اعمال و شناعت عقاید و افعال شان در جمیع کتب رجال و خود اصح الکتب رفضه یعنی کافی جناب کلینی البصر مذکور باشد این قدر منواز ند و تعظیم و تکریم شان پردازند لاجرم دیگر روافض هم در جعل تلبیس و وضع ذمایم و مطاعن خلفا چها که نکرده باشند پس اهتمام ذاتی با اهتمام قسری آمیخته گردبلا از هر طرف عالم برانگیخته القصه تاییدالهی همراه اهل سنت شد ورنه نشانی از مذهب حق باقی نمی ماند و ازینجا ست که امام رازی در رد هفوات دگا و تازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت مذهب ما رواجی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب و افترای شیعه و مکاید ایشان در هر طبقه و لفافی اینها در هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فرق باطله غالب است و همه مذاهب منقرض یا مغلوب اند فلله الحجة البالغة بالجمله ازین مقام هم بر تو واضح شد که اسباب کذب و افترا و دگر مناقب و غلو نسبت ایمه و مویدات مذهب اهل رفض بجهات مذکور بیش از حد شمار بود فکیف که از صعین بنا تبعیم بدانند که تمامی جن و ملک مطیع و منقاد حضرات ایمه باشند و غاشیه شکرگذاری و پرستاری بر دوش کشند در اطاعت ایشان چنانچه باید کوشند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان لبوزند چه جای آنکه مفتریان هم بچنید که سنیان دل و جان در بحث مناقب اهلبیت فدا سے نمایند و محدثین ایشان اهتمام تمام بکار برند و نخوانند که بیره و های دقایق مکائد اثنا عشریه که خبر خدای عزوجل کسے ندانند بدرند چنانچه پدر باقر مجلسی و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتابها در مدایح ایمه پرداخته اند و باقر مجلسی تذکرة الائمه ایشان را درین ابواب نسبت بشیعه سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که آنچه مخالفان در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از دوستانست و آنچه بیگانگان ثبت کرده اند زیاده از آشنایان ست الی آخره و بلفظه بعد ازین تعداد این کتب مشغول گشته و غالبا بکیصد و بیست کتاب را نام برده و صدر العالمین ابوحامد غزالی با عتقاد او از آنجمله ست و چون دل اداریش دراز در کتب خویش با دلة ثابت نموده که زنهار کتاب مذکور از غزالی نیست کما فی شهاب الثاقب بر آیت دل مثال این مقام باید خواند کفی الله المؤمنين القتال و بیقین باید دانست که بنیاد دین و ایمان ایشان بر همین لاف و گزاف ست بعد ازین مجلسی بعلامه تفتازانی در حق خلفا و علا نسبت تشیع نموده و بغایت کفت شده و دشنام صابر زبان آورده این عبارت نوشته که علی است میگویند آن گیدی جائیکه صدیق او باشد حیف است که او نباشد و در آن مکان که فاروق او ساکن است ملا و شیخی ضرور دارد

ودجاییکه گوساله باشد بغیر از آنکه گاو نیز باید که باشد پس بروید که خوب رفته‌اید واگر کسی آن مقام را ببیند یقین کند که این نافهیم
را استعدادی نیست که بظاهر شرح مقاصد وغیره را تواند فهمید تا بحقایق و دقایق او چه تواند رسید **قوله** وغیره سے غیره
اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین و متکلمین اهل سنت است باید نام او بردن تا تکذیب مجتهد طل
نمایم و از حقیقة الامر آگاه کنم و پرده از روی کار بتوفیق الهی بر افکنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتم و تازه
ترانیکه سرآمد رفضه دریده دهن یعنی مفضل قرمان روایان رکن درکتاب امامت میگوید که ابن ابی الحدید در بیتی از
قصیده اش مذکور ساخته است ولیس نکیر فی حنین فراره و فی احد فقد فرخوفا و خیبر یعنی تعجب نیست اگر ابوبکر در حنین
گریخت که در احد و خیبر هم گریخته بود و از ینجا سفاهت مجتهد هم لازم آمد زیراکه تمام آن بیتی که دلیل بر مقصود بود بر زبان
نبرد و نام معتزلی شیعی بر دفتر زد و اگر مراد شخصی دیگر است از رفضه یا جامعین تشیع و اعتزال پس حجتی بر اهل حق قایم
نشد بلکه نزد هر ذی شعور عیان کردند که علمای رفضه در اثبات آنچه که مناقب خلفای راشدین ساخته و پرداخته وضعیف است
حواس و هوش را بکسر باخته اند بلکه احادیث کلینی را که بمدایح و مناقب ایشان در چارسوی عالم منادی گشته مانند آیات قرآنی
پس پشت انداخته و عنقریب این احادیث تکذیب اولین و آخرین طایفه میشود انشاء الله تعالی **قوله** وغرض آه
اقول اگر بعضی را بر فرض محال این غرض در وضع مناقب خلفا بود باری بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح
نظر افتاد که مناقب هر تصویر ایشان شدند و در اخفای مطاعن خلفا بکوشیدند آیا تمامی رفضه را شکست لشکر خود منظور شد و کسی از ایشان
لشکر بمردی موصوف نشد بلکه ظاهر است که برعکس این هر دو امر سعی بلیغ بتقدیم رسانیدند که در عجایب کلینی را از حضیض زمین بعرش
برین بردند و برای ابوجعفر طوسی مطابق تصریح محدثین و متقدمین مثل صاحب رجال روضة المتقین کرسی کلام بجهت غلو رفض و
لیتی مناظره با علمای اعلام بکمال اهتمام نصب کردند **قوله** علاوه آه **اقول** حال تدین و تقوای محدثین اهل سنت خصوصاً
بخاری رحمة الله علیه از کتب معلوم است قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی کتابه المسمی ببستان المحدثین نقلا عن
اکابر المعتمدین که بخاری در طفولیت نابینا شده بود و مادرش گریه و زاری می کرد شبی حضرت خلیل علیه السلام در خوابش بشارت
داد که چرا گریه میکنی بدعای تو حاصل گشته چون بیدار شد پسر را بینا یافت و کتاب او بدان درجه مقبول گشت که بلا واسطه
از وی نود هزار کس شنیدند و بتصریح مجلسی در تذکرة الائمه و بحار زیاده از سه صد هزار حدیث از و مستفید شدند و حال
زهد او بجایی رسید تفصیلش در بستان مذکور است مجملا اینکه سلطان وقت تمنا کرد که بتعلیم پسرانش پردازد بخاری قبول
نفرمود بالاخر چنان قرار داد که وقت معین پسر شان دیگران را بار ندهد بر این هم راضی نشد و فرمود که این علم میراث پیغمبر صلی
الله علیه وسلم است کسی را خاص نتوانم کرد و بالجمله علما بحالش بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حسد بردند از بخارا و دیگر
شهرها اخراج نمودند و خود تباه و خراب شدند کسیکه این قدر زهد دارد چگونه در احادیث تحریف کند و بیشی و کمی نماید و صلحای
امت آنچه در واقعات منامیه دیده اند نیز بر مقبولیت او و کتابش دلیل است عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر است دید که سید
خافقین صلی الله علیه وآله وسلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر راهی منتظر اند سلام عرض کرد و گفت که حضرت سبب انتظار چیست فرمود
انتظار قدوم محمد بن اسمعیل بخاری میکشم چون خبر وفاتش شنید و تفتیش کرد همان وقت متحقق شد که خوابش دیده بود

بیت تحریر ترجمه و حلش بجواب رسیدیم و ذهبی در مراتب خوابیکه بر نجباء رسیده و محمد بن احمد مروزی بیان کرده که من در مقام دیده که حضرت
صلی الله علیه وسلم میفرمایند ای ابوزید تا کی کتب شافعی را درس خواهی گفت کتاب مرا چرا درس نمیدهی پرسید که قربانت شوم
آن کتاب کدام است حضرت این کتاب را نشان دادند و از دیگر اکابر نیز این امر در روایات ثقات وارد است و قرائت این کتاب
در وقایع هائله مثل قحط و وبا و حل مشکلات تریاق مجرب است یاد دارم که در شاهجهان آباد یکی از معتقدین علامه دهلوی عرض کرد که
پدرم از روز چند بیمار است مرض دو بحال احتضار رسیده و بسکرات گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب باید کرد پس علما
جمع شدند و فقیر را نیز بدین سلک منسلک گردانیدند بمجرد ختم بر این مختصر ختم رسیدیم و حال شفایابی او را بچشم دیدیم و
اثنای راه بودیم که خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد و چون همان سال وبا اشتداد کرد در مدرسه علامه بختم گرد
آمدیم و بختم مشغول شدیم بعنایت ایزدی شدت وباء و باستخفاف آورد و از انجا که مجادل مکابره کیش بعبارات علمای اهل
حق درین باب نظر نمیکنند درینمقام نیز ضرور افتاد از کتب کلامیه فرقه امامیه چیزی نقل کردن که ستایش و مقبولیت محدثین
اهل سنت و متبرک بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسمعیل بخاری از آن بر آید پس بدانکه صاحب گوهر مراد میگوید که در
میان علمای اهل سنت و در زمره محدثین ایشان یافتیم که از فضائل امیرالمؤمنین با آنکه مخالف معتقدات ایشان است
هیچ پنهان نکرده اند و آنچه بایشان رسیده روایت کرده اند و این از برکت فن حدیث شریف است انتهی کلامه
و مخفی نماند که ذهن باطلاق لفظ محدثین متبادر میشود بجامعین صحاح و بخاری میانه ایشان مثل آفتاب بر ستارگان است
کما هو ظاهر لا ستره فیه پس حذف و اسقاط و تحریفات روایات از محدثین اهل حق خصوصاً بخاری از محالات است
تکیف که انوار لامعه این فن شریف و برکات ساطعه این فن عظیم بر ایشان محیط گردد و تاثیر در نهاد کند و من درین
امر متحیرم که اگر شیخ بخاری لفظ مبهم آرد بخاری از طرف خود چگونه عذر کند و کذب و خیانت بکار برد و این الفاظ در
حدیث افزاید پس هر چه شنید بدون زیادت و نقصان در صحیح خویش روایت فرمود و در بعضی از تقدیرات محتمل است
که راوی در وقت تردد براه ابهام و عدم تردد براه یقین رفت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ ثلثه روایت کرده بود
و بخاری بنا بر دیانتش کذا و کذا نهاد و بدنه مجتهد الزامی ست و از روایت مسلم پدید رفت که لازم نمی آید خیانت بخاری
کما عرفت تکیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نسیان و تردد نباشد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است
انهم میتوانم گفت که بخاری شروطیکه التزام کرده در آن روایت نیافته و مسلم چون آن شروط را لازم نمیکرد بلکه از میان
جمعی وارد الفاظ مذکور در صحیح خویش سے آرد و اگر مجتهد مانند تشکی از یکه اقتباس شروط بخاری را انجا هم نمی یابد باری
عبارت پدر باقر مجلسی را در رجال روضة المتقین ببیند و دریابد که احتمال مذکور که تعلق بشروطش دارد در بخاری جای

تواند شد و آن عبارت اینست و کان ابن ابی الولید کالبخاری من العامة یشترط شروطا غیر لازمة و ذکر مسلم بن
حجاج فی اول صحیح شروطه و اعترض علیه بان هذه الشروط غیر لازمة و از اینجا هم بدریافت رسید که مسلم بعد از تالیف جامع
بخاری کتاب خود را جمع کرده چنانچه مجتهد تیسیر المتجرین فهمیده اند که عکس مذکور را بر آن متبادر است و بنا بر این امر در رساله
مجتهد گذشته جائیکه بر زید از آنان ابن زبیر دانسته لاجرم درینمقام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهد ثانی

برای مجتهد الزمانی در ثانیه حق نما مدعی گشته در تاریخ ذاتی هم بانگاهی رفیع و مکانی منیع مجتهد الزمانی را حاصل است و این
تا آخر از تراجم این محدثین خود ظاهر است و از شروح صحیحین هم واضح و لایح کاش مجتهد رجوع میکرد بکتاب مستطاب بستان
المحدثین که علامه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تالیف نموده و العجب که شروح بخاری در کتبخانه او بکرات
تمام جمع شده اگر مجلد اول فتح الباری که مقدمه آنست رجوع میکرد و تا آخر نه کور بر بصیرت میشد نعوذ بالله من الجهل
والفساد و بالجمله بخیال نمیگذرد که مخاطب از عهده خیانت بخاری که مدعی شده و تحریف و تبدیل روایت که دعوی
کرده بر آید و بعید نیست که محدثین تا ثابت کنند بلی بی دینی و خیانت آنست که رضی امام الامامیه شیعه مرتکب آن شده حتی که شارحین
در عبارات نهج البلاغه پیچ و تاب میخورند و خون جگر خویش می نوشند و بهزار تاویل و تسویل میکوشند و آخر مایوس
شده بتحریف جامع مذکور قایل میشوند اینکه شنیدی حال آن شارحین است که بعدل و داد نزد مجتهد فانی و زمانی
متصف اند نگاه بکنی بسوی شرح ابن ابی الحدید که حال تشیع او از کتب فریقین جا بجا واضح و عدل و داد او را
شنیدی که زیر بعضی از خطب نهج البلاغه میگوید هذه الخطبة من جلایل خطبه علیه السلام من مشهوراتها و قد رواها
الناس کلهم و فیها زیادات حذفها الرضی اما اختصارا او خوفا من ایحاش السامعین و قد ذکرها شیخنا ابو عثمان
الجاحظ فی کتاب البیان والتبیین اینست حال تحریفات در خطب مشهوره پس حال تحریفات او در آن خطب
از صنادیق تقیه هنوز بدر نیامده قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوی نام نامی ابوبکر یا عمر بود جائیکه
او صاف برگزیده ایشان بعشره کامله رسانیده اند و اطوار جمیله ایشان برشمرده و ایمه رافضه در نهج البلاغة
بجای آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلالی در یقین مصداق بهم رسید و قطب الاقطاب رفضه یان تاویل
و تسویل پرداخت که مجبر و جاجله و تخجیل ابالسه توان دانست و تدریق فی المجلد الاول مفصلا و الحمد لله که خود
برهان الهی آنچنان در ان مقام قایم گشته که هر چند روسای منافقین در تاویلاتش چرخ و بازی زیاده از حد بعمل
آرند لیکن باعتراف شارحین نهج البلاغة از متبحرین رفضه و منصفین و عادلین ایشان ان مبهم معین میکرد و عقلا و
نقلا بر تعین یکی ازین دو بزرگ در حدیث مرتضوی درایت عقلی بعنوانی موجود است که رفضه از آن سر نتوانند
تافت بیانش آنکه حضرت امیر ابلغ بلغا و افصح فصحا بودند و در بیان محامد خلفا اکثر راه تقیه و بروی معتقدین می
پس اول برین بداهه و خوشامد کرنام بود علی التعین نه ابهام آن برگروه فصحا طسرح و قس علی هذا بر صول اهل
حق و یقین لاجرم ممدوح معین شد بخلاف لفظ خائنا و غادرا و کاذبا که بر خصوصیتش دلیلی قایم نتوانند کرد که بیاد
می دهد که آدمی مصدر غیظ و غضب میشود و این کلمات خاصه بر زبان نمی آرد تا نه ترا اینکه خود معتقدیان روافض
کذاب و وضاع بودن راوی ثابت میکنند و کتابی را که مملو است از روایات کاذبه اصح الکتب اعتقاد مینمایند بلکه از
تقریرات عادلین و منصفین رفضه در شرح نهج البلاغة چنان بوضوح می گراید که رفضه نام سلیم را هم وضع ساختند که در
اصحاب مرتضوی باین اسم کسی مسمی نبود تا بوضوح کتاب علی ما افاده الحلی فی خلاصة الاقوال و غیره فی غیر جهة
رسد فانه لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب ابن بابویه فرو کامل امیه بکشایند و در یابند

از مثل هشام بن سالم الامیه رفضه که بکاد الی پیری جسم و صورت باری تعالی معتقد بودند به اسامی معتبر که ایمه اهل بیت
که این بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان باموختند اکنون ثابت شد که پیشوایان ایشان مقتدی
و مثل خلایق بودند یا بدان قایل شوند که حضرات ایمه اهل بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردند که جسم باری
از بالا تا ناف مجوف است و ما تحت پا اجوف و خالی الی غیر ذلک من الکفرات روی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام سمعت
هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عزوجل جسم نوری معرفته ضرورة یمن بها علی من یشاء من خلقه و حضرات ایمه
السلام لعنه شیطان برای این هر دو امام رفضه که حال هفوات شان بر زبان رفضه یک سیدانی ورد زبان
میکردند مثل شیطان که امر میفرمودند چنانچه احادیث ما قبل و ما بعد این روایت دال بر آنست و اصول کلینی
و غیره پر است از خرافات مذکوره شان و توحید باری که اصل الاصول است و مقصود درین مقام اظهار
امام رفضه بیان است که جسم باری عزوجل را معتقد بودند و میگفتند که عقیده ایمه همین است و هنوز علمای شیعه
همین اعتقاد دارند که او مسایل توحید از ایمه اهل بیت فرا گرفته چنانچه از کتاب البیان الشافی شرح اصول
کافی محمد صادق بر کلینی است هویداست و مخفی نماند که ایمه متاخرین از اهل بیت ظاهرین نیز او را مطرود
فرموده اند بعنوانیکه مزیدی بران متصور نباشد فلیتدبر و درین زمان هم تحریف و تسویل بر علمای متاخرین مجتهدین
زیب اختتام یافته گویا نداری که روایت مشهوره موجود در کتب فریقین یعنی حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
علمای رفضه که مجتهد جابلقی از انجمله پیشانست نقد اهل بیت ساختند و از تکذیب حضرت امام رضا در باره خود چنین
مینمایند و این تکذیب در کتاب عیون اخبار ایشان موجود است جائیکه حضرت امام رضا فرموده که ازین اصحاب مراد
و مبدلین مستثنی هستند اهل بیت مذهب مجتهد فاضل و زمانی چنانچه از طعن الرماح بوضوح می انجامد غیر از اصحاب که
دی و بر مذهب دیگران مثل شارح جامع الزیارات محقق احسائی اهلبیت جز ایمه کسی نبود اگرچه کلام شیعه ثانی رفضه که
حکم نه ذکانت ندای جمهوری بگوش هر کس میرساند که بودن ایمه از اهلبیت و بیعت تقلیب است و این امری است که
بیدایت عقل عیانست کالایخفی علی من نظر الی شرح علی اللمعه پس لازم آمد بر تقدیر بودن لفظ اهلبیت بجای لفظ
اصحاب باراده معنی مذکور که بعضی ازین بزرگان بغیر این باشند تحریف عیان شد و برین قدر چگونه اکتفا ورزیم
و بیاد این رئیس المغلین ندهیم که بر اصول شما کسی بود که مغیر رفضه شد و حضرت امیر در زمان بشیر و نذیر صلی الله علیه وسلم
رعایت حقوق حضرت زهرا بجا آوردن بر چنین ما از وی با دو بود پی پایه قدر میفرمود و بعد از وفات آنحضرت
انجناب را یگانه شمرده حتی که غاصبین باب وی انجناب را شکستند و شهید کردند اما تغییر و تبدیل مبدلین بسان
از بیان است چنانچه دانی لاجرم تحریف در تحریف از علمای امامیه سر زد یافت که در هر مقام زوج رئیس المحرفین یعنی
عبد الله بن سبا ایشاد کردند بعد آنرا مخفی نماند که مجتهد فاضل باظهار صاحب مقامع حیدریه یعنی صفهانی
هر قدر محرفین بودند بلکه در یک یک حدیث و آیت قرانی هفتاد و هشتاد جا تحریف لفظی و معنوی بکار برده اند یعنی

ازین تحریفات را در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه ایراد کرده ام و اگر بر فرض محال اولیای مجتهد ماضی و حال
و استقبال از عهده تنزیه مجتهد برآیند و کتابی از صندوق مثل رقعات مزوره صندوق بیرون آرند تحریف مذکور از مجتهد
اصفهانی به ثبوت رسیده و بهر حال مدعای ما ثابت گردید چنانکه آورده اند که **پادشاهی دهند** صد هزار روپیه یکی
از سکنه فرخانه داد و خریدن کبوتران پری پیکر و ازبرد مهاو بغاد برزگی نام او را در فصل حمقا نوشت پادشاه
فرمود تا او را حاضر کردند و پرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون او ازین ملک بدر رفت اینهمه مبلغ کثیر بروان
آمد و بر باد شد ملک فرمود اگر او معاودت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب تعصان من جنبیت بجای نام
مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر آیت نساؤکم حرث لکم **اقول** چرا نمی مجتهد الزمانی درین
روایت که تعلق بآیت حرث دارد و لفظ جار در ان مذکور است و مجرور محذوف و دلالت بران میکند که جناب اجتهاد مآب
در علوم بلاغت سیما در فن بدیع قدوه علمای روزگار و اسوه کملای هر دیار اند چنانچه در فن تواریخ مرتبه کامل دارند
ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که آن را درین فن صنعت اکتفا می نامند و
صاحب کواکب دراری و مثل او بسیاری از شراح بخاری تصریح کرده اند که گاهست که عرب مجرور را حذف می نمایند
و بحرف جر اکتفا می ورزند بلکه باندک استقرا از کتب امامیه هم این معنی پیدا و هویداست بلکه در دیگر بابها هم در بعض مقامات صنعت
اکتفا بعمل می آید و بنده بعد ازین که حقیقة الامر اجمالا و مفصلا نشان داده ام طوق این معنی بگردن دارم که جناب مجتهد بغایت
فکر دقیق و تامل عمیق مثال قبل و دبر از مجلس مانند قدمای خود جلوه ظهور ارزند بخلاف شرمگاه جوانی از انظار که در وقت
مفسرین اشرار بخانه مقدس اهلبیت اطهار چون امانت لطیف از چشم اغیار نهفتند تا بزرگان دین از مرتبه اعتبار
بر افتند حالانکه در آخر این مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم و حیا بود و بجای ضرور نبود فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله
تذکره قبل و دبر چنان است که در حکایات آمده که پسر پادشاهی مغلوب الانوثت بود بحدیکه خود را بلباس زنان آراستی
و حنا بر دست بستی و از مجلس مردان متنفر گشتی و پیوسته همراه زنان نشستی حکما بفرمان پادشاهی در زوال این سیرت
و صورت رای می زدند و جز این تدبیری بدست نیاوردند که رزم شاهنامه ابوالقاسم فردوسی بیادش بدهند
چون پسر آن را یاد کرد و ازش فارغ شد روزی پادشاه بر سبیل امتحان او را طلبید و فرمود که چیزی از آنچه یاد داری بخوان
بعد از تامل بسیار و تفکر بیشمار غیر ازین مصرع بیادش نیامد که ع منیژه منم دخت افراسیاب پنهان نماند که میانه حکایات آن پسر
مغلوب الانوثت و حضرت مجتهد سر آمد اهل غفلت فرقی است بین که از لفظ لکم در نظایر چنان واضح میشود که در این امور
مبحوثه بسیاری ازین ابواب او را یاد است لیکن بمقتضای علت معلوم دبر را میان نهادند بخلاف پسر پادشاه که او را
غیر از مصراع مذکور چیزی بیاد نیامد پس فرق واضح شد من بعد **باید دانست** که علمای شیعه مثل صاحب
مجمع البیان و کاشانی و غیر او در تفاسیر خویش نص می نمایند که لبار و بیه بلکه عرب عربا از حروف جاره یکی را بجای
دیگری استعمال می نمایند پس ایرادی بجای من مجرور شد و اتیان او بار نساء هم لازم نیامد چنانچه از نقل بعض مجتهد
توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه و ائمه ایشان درین باب قطعی و راست از جمله این امر حرفی است

آنچه امام اعظم طوسی طایفه باستنباط آورده و از غرائب این مقام امری است که بر سبیل ازان تنبیه گذشت که
منبر گاه رئیس اهل نفاق مدعی تحریف مجتهدین اهل سنت شده بمقتضای من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه بجمه خود در تحریف
آیت قرآنی افتاده و آنهم بزیادت یعنی لفظ آن برایت نساء کم حرث لکم افزوده چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در تحفه یا
کتاب دانستی برین دلالت دارد پس حق تعالی او را بقهر خود جزاء بما کانوا یکسبون در همین مقام بلا مهلت
رسوا نموده لاجرم توان گفت که او سبحانه در قرآن مجید بدون آن جمله مذکوره ارشاد نموده و روح الامین
بحضرت سید المرسلین چنین فرود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدین عنوان آیت مذکوره تلاوت
فرموده و نکته بیانه بتجدید یا تنقیح گشته پس مجتهد مصداق تحریف الکلم که شان یهود است گردید نه بخاری رحمة الله
علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث شریف بے کم وکاست روایت کرد و برین قدر چه موقوف
جائیکه مجتهد در نیمقاله کوری وکورانگی به تحریف فقیر را در بیان حدیث میمون اخبار مدعی شده بلای تحریف و
حذف واستعاذه مبتلا گردیده چنانچه بیانش عنقریب می آید ان شاء الله تعالی قطع نظر ازینهمه که ترهات
شعرا و فن اکثامی نماید بسیاری از اثنا عشریه روبروی طایفه امامیه از اصحاب متاخرین ائمه هدی بلکه از فرقه
بابیه مدعین آمد شد میانه صاحب الامر و شیعه شنیعه جوانان نگارین را برپشت خود سوار میگردانیدند و ادله علیه و
براهین یقینه بر استحباب آن هم خود بیان می فرموده اند که پاره ازان در کتب شیعه و مجلدات بحار مثل مجلد سیزدهم از انها
مذکور است و تفصیلش را هم مولف و هم مترجم ذکر نموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نسازد کما لا یخفی پس فرق میانه
مجتهد که زمین معامله او نسبت به پهلوانان رستم نگر و غیره مشهور است اگر بیچاره را حیا مانع شده از ذکر او لیکن بخلاف قدمای او که
آبی در چشم نداشتند و آتش در جهان می زدند خاک بدهن شان باد آدم بر عبارت قبل و دبر نهاده اند که
از حذف مضاف تعریض بلکه دشنام صریح داد است پس بدانکه نهادن قبل و دبر از عادات فاحشه آن طایفه
طالشه خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و در اکرام ضیف و مسافر پروری هم دقیقه
باقی نگذاشته و در دیار ایران نعوذ بالله فتوی بر وقف فروج فی سبیل الله مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادت
حظوظ وافر برمیداشتند و دعاة مکلین نوجوان سینه را گرفتار میساختند و درین ورطه کشتی فروشی هزار دینک
پیدا نشد تخته بر کنار و در وقت تسلط نجف خان در دهلی هم آثار این قسم مسائل عیانا در بعضی از تفرسیات اعراس
شهرسال اتفاق می افتاد و بجای رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان تهمتن در مقابر علیه مصداق شعر مثنوی
ست از بدن چون کور کافر پر حلل ÷ و ز درون قهر خدا عز وجل بصحبت زنان نادیک بنام مظفر و منصور مشتهر بود
و از شجاعت و شیری و جسارت و دلیری میباوندند و بعبادت جاودانی و مرتبه آصف زنانی فائز می گشتند لیکن بقول
فردوسی میگوید نظم تهمتن چو بگشاد شلوار بند ÷ بینداخت در آهیل ارجمند ÷ چنان بر دو آورد و آورد بر دو که یاد
حسرت پس پرده هر دو ÷ وبعد از فراغ مشروبات آنرا از پس و پیش با ارواح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
باقی ماند امر ثانی پس از اندوزنم مسند اجتهاد توان گفت ایا برغیر که درین شهر جنیدی اقامت کرده مستور

توانند بود که جناب مجتهد ثانی پنج پسر داشت و همگنان اقسام ادلیه خمسه منصوبات لیکن مرتبه تقدم با اشرف است هم بلیت زمانی
برای مجتهد ثانی است و چرا نباشد که هم فرزند اکبر اند و هم مجتهد منصوب علی الاطلاق و قایم مقام والد خویش معتقد زراره و شیطان
الطاق و هم بعلو کعب شهیر فی الآفاق و اگر با دلادیش نظر کنند هم خواهد یافت که فرزند اکبرش باقر العلوم کالشمس من النجوم بجای
پدر خویش می باشد و لو بحرف الالصاق و درین مقام جز آنکه علاجی را بر داب مجلسی در بیمار انتقال از صحاح نشان دهم اسمی
بخیال نمی آید فی مجلد السماء و العالم من البحار الکافی باسناده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و عنده رجل فقال له جعلت
فداک انی احب الصبیان فقال له ابو عبد الله ع فتصنع ماذا فقال احملهم علی ظهری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته و ولّی وجهه
عنه فبکی الرجل فنظر الیه ابو عبد الله کانه رحمه فقال اذا اتیت بلدک فاشتر جزورا سمینا و اعقله عقالا شدیدا و خذ السیف فاضرب السنام
ضربة تقشر عنه الجلدة و اجلس علیه بحرارته فقال عمر بن یزید قال الرجل فاتیت بلدی و اشتریت جزورا و عقلته عقالا شدیدا و اخذت
السیف فضربت السنام ضربة فتقشرت عنه الجلدة و جلست علیه بحرارته فسقط منی علی ظهر البعیر شبه الوزغ اصغر من الوزغ و سکن ما بی
انتهی بلفظه و محدثین امامیه که لفظ رجل مبهم آورده و برای حفظ ناموس مذهب خود کاری عظیم کرده اند یعنی لقمه را میا یا لنفس نشانده
چنانچه باعتراف مجتهد الزمانی در بحث تقیه عنقریب از استعمال جبل می آید انشاء الله تعالی اگر بگوید و کنایت بکر بدیتم می افتد پرده از روی
مقصود برمی دارم و تحریف جامعین اصول امامیه درین باب هم بمعرض بیان می آرم الغرض اگر مجتهد الزمانی بتقلید جامعین بیاض که در
حقیقت مصحف بی سواد بود چیزی بر نگارند بنده بقیاسات جلیه و روایات امامیه برای مقتدایان ایشان آن امور را بروایات
کتب مستفیضه شهیره و اسفار معتمده کثیره مدلل گردانم که همه متکلمین و مجتهدین قوم بملاحظه اش محذوف الاعجاز کردند و بی کلفت
دم بر داشتن پرده از روی کار بر اندازند ولیکن مقصود از تحمل آنست که شاید توبه نصوح مختار شود و این کتب دینیه این
امور بحسبه تنزه یابد یعنی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از تعریض و کنایه هم درگذرند که من حسن عقل المرء ترک ما لا
یعنیه و اگر مصلحت مجتهدین شیعه درهمین محصور ست چنانچه مجتهد ثانی بکتاب آینه حق نما در باره میرزا محمد اخباری قرار دادند
کما عرفت فی المجلد الاول پس باید که این بحث را در اوراق دیگر ترتیب دهند تا اینجا بفراخ حوصلگی و درازدستی کلام وسیع بلکه تنگی
و بیلوانی بانجام رسد و خلط مبحث رو ندهد و باعث تعجب ناظرین کتب شیعه گردد که از مدت چهل و چند سال بمقتضای قطعه نظم تحفه ایک
فتنه مگو کرد رخسوی بر معرفت سراغ آمده سوی لفظ و معاینش نگر هیت دریا که درایاغ آمده بسکه نور هدایت است و
تعیین سال تاریخ او چراغ آمده و در بلاد هندوستان مناظره شیعه و سنی علی الاتصال در میان است و کتب ضخیمه فراهم آمده
و مقالات طرفین خصوصا امامیه از کجا بکجا رسیده و قیاسات مضحکه رفته که نزد من است کما اشرت الیه از نظر علما مسطور مانده
زیاده ازین شلاع درین وقت مناسب نمی بینم نعوذ بالله من ذلک و ایلا که همه عامه و خاصه نیک میدانند که از روزیکه در باب نجاست
کلامیه قلم بدست گرفته صوارم حیدریه و صاعقه صامیه نوشتم و در اثنای آن بصارة العین و کاسف الظلام آغاز کردم مجتهد الزمانی
مجملا و مفصلا ازین گفتگو با منع نمودم اسباب تجدید را جمع گاهی اندازه خود کوشش نکرد بلکه در دیباچه کتاب سلخم ادبت و تبر الخنس مره
و از غایت کودنی خیال کرد که کسی از اهل سنت پی بدان نخواهد برد حرفی چند از ان است فخذ لی منه نقص یا نه و قبح ایمان
و لعن فرعون هذا الدین و هامانه و قال ابن الشقی الاخرین چنین است که همه اش بر او با فحش وجوه بعد دیدن کافی

رجال احمد سبز و بهر کسی عیان لبنت زیرا که خلیفه اول شان در نقض ایمان و تشیع ایمان چنان است که فاعظم بر روی زمین الا کروبیین یعنی جبرئیل امین و همراهان ملائکه مقربین نوشت و بگواهی کتاب جامع الاخبار شیعه ارتداد و کفر ایشان بر قرار بود لقد ایمان را ضایع کرده پس مجتهد این سوراند و انا کسی و رساند هٔ **قوله** و در روایت موضوعه او **اقول** اول وضع این روایت با ثبات رسانند باز دلیل بر آن آرند که بخاری لفظ ابی طالب ساقط نموده حالانکه بر شرط او کر مجلسی بدان اشاره نموده و قد عرفت آنفا متضمن بود و بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند و کیفیت کرده از بعض متعصبین شارح نهج البلاغه مثل ابن ابی الحدید جامع تشیع و اعتزال اشنیده چنانچه تراجم کتاب مذکور و مطالعه مجلدات شرح مذکور بران دلالت دارد و عبارت ترجمه نیست که شارح کتاب گوید که مراد ما بیشتر ائمه ضلال معاویه و عمرو عاص اند و گروه از منافقان جماعه که از برای جمع حطام دنیا احادیثی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده و بوسیله آن منفعت دنیوی کسب کردند و دین را برباد داده و بمقتضای حدیث صحیح اماده آتش دوزخ شدند از انجمله است که شخصی در باب معاویه وضع کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان او فرموده که اللهم قه العذاب والحساب وعلمه الکتاب و هم چنین عمرو عاص از برای تحصیل تقرب در پیش معاویه نقل کرده که حضرت رسالتمآب فرموده آن آل ابی طالب لیسوا لی باولیاء انما ولیی الله وصالح المؤمنین و منشای وضع از طرف بعض شیعه بود که بجهت عداوت مخالفان خود در فضایل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب حدیثی چند وضع کردند مثل حدیث سطل و حدیث انار و حدیث چاه دلوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث طی زمین و حدیث جمجمه و امثال ان باز گفته آنچه محصلش اینست که فرقه بکریه را ملاحظه آن حوصله وضع بهم رسید تا حدیث یأبی الله والمسلمون الا ابا بکر و حدیث انا راض عنک فهل انت راض وضع کردند و شیعه درین باب سعی بلیغ نمودند حال آنکه درباره علی مرتضی را و ابوبکر صدیق را حاجتی بوضع نبود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیحه وارد است که احتیاج ببافتن نیست مگر تعصب ایشان را بدین وادی آورده **الغرض** چون معلوم شد که مجتهد الزمانی هم فاضل مدنی را منصف و عادل میداند اکنون ما را میرسد که بگوییم که اینقدر بگواهی عادلین منصفین ثابت شد که وضع احادیث از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان در اصول و غیره بدرجه علیای صحت رسیده و دعائم مذهب ایشان بجهت این چنین بی شفقت استدلال باین برابر گردید و مناقب صدیق را احادیث صحیح بیش از پیش وارد است و آنچه از کلام مدنی مدار وضع بسوی سنیان رسید حجیت را نشاید کما مر و لهذا اولیای مجتهد گویند که قبل زین از کتب شیعه هم ثابت شد که ابن ابی الحدید خود طعن بر صدیق و فاروق میکند لیکن طعن در باره عثمان معلوم نمیشود و چگونه سنی شیعی باشد و از طعن عثمان خود را معذور دارد گوییم که این مقوله بر ان دلالت میکند که شرح او را ندیده اند زیرا که مطاعن ذی النورین را جابجا در ان تقریر کرده از جمله مطاعن علی وکرده دستانی در کتاب مذکور نشان میدهد که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده که از احوال صحابه ظاهر میشود که جمیع از و متنفر بودند تا آنکه حضرت فرموده قتله الله و انا معه انتهی مختصرا من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمرو عاص است جوابش آنکه عداوت مستلزم افترا در روایت نیست و تا آن لازم می آید انکار مناقب مرتضوی چنانچه بر ناظرین بحار و حق الیقین اشکارا است بلکه اصل عداوت تبرا اهل شقاوت از حضرت صدیقه و طلحه و زبیر و امثال ایشان است و با عتراف موالف و مخالف این همه بزرگان در مناقب آن جناب روایت داده اند و در صدق احادیث ایشان شک و

نیست اما اول پس بر جنبیده احادیث مانند پیدای اولی است که هزاران مناقب آل عبا از ایشان مروی است اما ثانی پس
کتاب تنزیه تمامتی این یک حاضر است از بعض ثقات روایت میکند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که خارجه را که کشت
گفتم علی سکوت نمود و من قسم دادم که هرچه درباره ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بگو گفت می فرمود که ایشان بدترین خلق
اند و بکشند ایشان را بهترین خلق و در قتل ذو الثدیه نیز منقبت امیر مفصل گفت و از کتب دیگر هم پیداست که صدیقه به بث مناقب شان نیز
می پرداخت از انجا که هم بعد واقعه جمل بوده است که کاشانی در خلاصة المنهج آورده و از ابو سعید روایت کرده که روزی من با مادر
خود نزد عایشه رفتم گفت او را که دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ بعد یا بیرون
نهادی گفت آن قدر و قضای حق تعالی بود پس او از حال امیر المؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوست ترین مردمان
برسول خدا و شوهر دوست ترین زنان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه حسن و حسین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر جامه جمع کرد و
جامه را بر سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا ایشان اهل بیت و خویشان نزدیک من اند پس رجس از ایشان دور کن و ایشان را
پاک و پاکیزه گردان از معصیت گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو ام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی اهلبیت من اینها اند
و اگر روایات را چنانچه باید تتبع کنی باور توانی کرد که حضرت صدیقه تا وفات خود با انها حق و خیر خواهی اهل بیت و سرزنش بنی امیه معروف
بود و از روایات امامیه هم بوضوح می انجامد مگر چون عادت محدثین ایشان بر افراط است انچه منجر اهل درایت در روایت باشد بر اسا
امیه بسته اند که غیر امام حسین کسی بر گم شدن عایشه واقف نگشته هر گاه مثل سلاطین دکن ترجمه این واقعه نموده عبارتش نقل میکنیم و مطلع جو
انسان بر می آرم میگوید که کاریکه از معاویه بظهور آمده که شاید در روز قیامت بکارش آید آنست که عایشه را بچاه انداخت صاحب کتاب
اوایل الاشباه نقل کرده که روزی معاویه بر منبر رسول بود و بیعت از برای یزید می گرفت عایشه سر از روزن دریچه حجره اش برآورد گفت
ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند برای فرزندان خود بیعت گرفتند گفت نه عایشه گفت پس تو درین کار اقتدا بکه کرده معاویه خجل
و از منبر به زیر آمد و لیکن بهیه و روزی کس فرستاد و التماس کرد که توام المؤمنینی اگر بدین منزل آیی باعث فخر من میشود و شرط میکنم
برادران ترا هر کدام منصبی که فرمائی فرمان برداری کنم و چون عایشه بخانه اش رفت و بر چاهی که پیش از ان کنده بود و بر ان فرش
گسترانیده و بر ان کرسی گذاشته تکلیف نشستن نمود که نشستن همان بود و افتادن همان چون فرو رفت گفت هنوز خانی اش تا بجه جستوی او و عا
مادر تو بچاه ذیل است در انجا صحبت خواهم داشت ما این واقعه در آخر ذی الحجه سال پنجاه و هشت از هجرت داد و این مهاجرت در ان روز
واقع شد و در روایتی آنکه پیش از این چاه بیعت بوده و بر خری سوار شده به دیدن معاویه رفت دختر ابرهه روی لباس معاویه را پیچ خر خود را تا بر در فر
فتبعنی معاویه دید بگریه و بر یکی شاشیده مروان حمار را عرق حمیت بحرکت آمد از ان حمار آزرده گشته گفت مرا طاقت این قدر تحمل
نیست اشاره با خدام کرد خر را با سوار در چاهی که در کنج آن خانه بود انداختند و برین واقعه بهر تقدیر کسی علم و قوت نیافت مگر
حضرت امام حسین که پیش از وقوع واقعه خبر داده بود و ابن عباس از آنحضرت خبر گم شدن عایشه پرسید خبر داد و ارش گردانید این سبب
معجزه گوشواره عرش برین و نامجویی و خیر خواهی حضرت سید المرسلین و مربیتی برگزیده امهات المؤمنین کرم متنفر
علاوه فاللکرام البرره یافته اند و مدعای ما مثل آفتاب نیمروز از ان تافته و العجب که در قصه عقد عمرو عبایه را شرمنده ساخته اند
و در عداوتش نقدرین ابکیر با ختسند و انچه از بیماری انجناب تا عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه این باب نوشتند همه را لکار

رفت و طرفیکه در خصوص مدفن آورده اند بودگشت یعنی خادمین خواستند که در مرقد نبوی دفن کنند فرمود من روی آن یا مرا

مرا به بقیع برند و همراه خواهرانم دفن کنند و وقت احتضار مانند شیخین می نالید و به سبب تعنا بن با یکدیگر می نالید بالجمله

هویدا باشد که این ذمایم نزد رفضه هم معتمد نیست بلکه بر روایت اطول کلینی عمده مطاعن از تحریف و احراق بیت و

غصب فدک و اسقاط و زدن اسواط یقینا مفتری و موضوع است کما عرفته چه جای این مهملات اما حال طلحه و زبیر پس تبرئه

الانبیاء شافی و بحار و تذکرة الائمه هویداست که در بعین معاملات هم بمنقب مرتضوی اقرار کردند بخلاف علمای رفضه که در

تحریف و افترای نظیر اند نگاه می کنی در خصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی آنکه علی

خیر را بعد سوال صدیقه که یا رسول الله من اهل بیت توام از حدیث انداخته و نار را برعلا اختیار ساخته حالانکه در مجمع البیان

طبرسی موجود است و کاشانی بتتبع خطوات شیطانی از همین کتاب نقل میکند و معنی آن بر طور شیعه نیست که ای عایشه

تو بخیرست و این خبر که مخبر صادق داده بر اصول رفضه هم در دنیا و هم در آخرت مطابق و رفع گشت چنانچه از واقعه جاه که رافع

جاه و اعتقاد قوم سودیاه است واضح شد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و اگر حکم بوضع از ین جهت است که سلب لایت از جناب

مرتضوی و دیگر برادران آنجناب لازم می آید جوابش آنکه بر فرض محال لعنی بودن لفظ ابی طالب این لزوم نزد اهل حق

که ایشان ائمه المؤمنین و رؤسا المتقین دانند ممنوع است بلی اگر بر اصول رفضه لازم آید عجبی نباشد که دشمنان

مرتضوی مثل شیخین و ختنین و حضرت عقیل مطابق روایت کلینی در کافی موافق مجالس المؤمنین بدست نفس اماره

ذلیل بودند از باب ذلت یا عزت هر چه خواهی بدان که محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین می نویسد در حال

عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکرا لمثالب قریش فعادوه لذلک کان مما اعانهم علیه فی ذلک مغاضبته لاخیه

علی و خروجه الی معاویة چنانچه از ین کتاب هم کتب دیگر واضح است که صبیح خاتمه ایشان نیز بر رفاقت معاویه در شام بود

سلمنا که این گ بهتر مید انست برادر خورد خویش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام در ان است که افضل و که

مفضول بلکه اگر غور کنی یقینا خواهی دانست که در تاویل حضرت امام اعظم رفضه یعنی شیخ علی که و کان افادات عجیبه بر روی

سیوه در برده و بعضی از سلاطین مجوس گشاده اند و داد تحقیق در قول علوی مرتبه داده که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد حد افترا او را

نیز هم کما عرفت سابقا مزای مزای مذکور هم باشند کما لا یخفی بلکه مقصود اصلی آنکه بدست نفس اماره چندان گرفتار بود

که کفار حربی بر اصول اهل فضول چه هستند حالانکه از نور واحد بودند فلا تغفل و اگر عقلا غور کنند نزد اهل سنت معنی حب

بر تقدیر مذکور نیز موافق حکم قرآنی است که ولایت را بر ایمان و عمل صالح متفرع میفرماید کاش مجتهد الزمانی آیتی را از سوره

الولایت دنوریین که ملازمه حلال و سکینه کذا یافتند و ساختند نشان دهد که مناقض حدیث است و هرگاه مجتهد مثل مجلسی

ایمان یا مآب ندارد لاجرم میگوئیم که غایة الامر خیال جامعین تشیع و اعتزال یعنی مدائنی و استادش نقیب بهر آل معنی تحاب

امینت که بر قرابت من مغرور نباشید آل ابو طالب ولیای من نیستند تا بدیگران چه رسد ولی من کسی نیست مگر صاحب

صلاح و تقوی یعنی عبادت و خلوص نیت بگوشید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه و سلم بر صفا بر آمدند و همه

بطون قریش را آواز بلند دعوت باسلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول لا اغنی عنک من الله شیئا و همچنین

صحیفه عمه مطهره و بقیعه طاهره خویش را ارشاد کردند و این احادیث بطریق صحیح در کتب فریقین مسطور است و از کتاب صفات
الشیعه در کتب مجتهدین ایشیم وارد است که بگوئید که محمد از ماست اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما مگر متقین پس بانصاف
باید دید که آیا روایت عمرو عاص بکر محلی دگردارد الحاصل هرچند از بعض خلفای صحابه بغاوت سر زد لیکن در روایت
حدیث زینهار دروغ نه بستند بخلاف پیشوایان روافض کما عرفت بالجمله با وجود چندان اهتمام که عبد الله بن سبا
سرآمد یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او در وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا آنکه آنجناب را از انبیا و رسل افضل
گفتند و بمرتبه الوهیت رسانیدند و در باره اولاد امجادش هم داد غلو دادند و برای مطاعن خلفای راشدین و اطفای
نور دین دست از جان برداشتند و اهل نفاق مثل هشامین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیطان انطاق در
هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را عرین گردانیدند بودن مناقب خلفای راشدین در کتب معتبره منافقین چنانچه
دانستی و عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی البته از عجائب تقدیر الهی در عالم کون و فساد مانند تربیت حضرت
موسی بخانه فرعون است **قوله** مذکور بودن آن آه **اقول** غرض اصلی رفضه از تقیه و در آمدن بلباس
سینه آن بود که علما را در التباس انداختند و آهسته آهسته بجانب خود کشند و روح عبد الله بن سبا را شاد سازند لیس
بجدی در نفاق منهمک گشتند که تعهد مدارس و صوامع بقالبوی ایشان در آمد چنانچه از حال یکی و حالی دیگر خا
عیان است لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب اهل حق و یقین بر آمد چندان باعث تعجب نباشد غرضیست که رفضه
باینهمه عداوت خلفاء نیز باینها مدائح و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این امر البته از عجائب است معهذا
مطاعن واقعی در کتب معتبره اهل سنت بسبب شهرتش یافته نشده و آنچه رفضه پیش میکنند کمتر از آن است که در باره حضرات
انبیا و ائمه روایت مینمایند پس مدعای رفضه سرانجام نمی یابد و الا لازم آمد که کسی از انبیا و ائمه لائق تولا نباشد و
مطاعن انبیا و ائمه از کتب رفضه در جلد سابق بطور نمونه برگذشته و درین مجلد هم جابجا بحسب ضرورت گذارش
یافته و عنقریب در جلد مناقب راشدین از اسفار معتمده منافقین بطریق ممنوح نور دیده شیعه دانشا الله تعالی **قوله**
و حال ائمه معصومین آه **اقول** اگر مراد از تتبع خبیر شخص مصنف است البته آنکس نیکو میداند که حضرات ائمه اطهار
عمرهای خود را در تقیه صرف نکرده اند در اغاز بقتال ناکثین پرداختند باز دمار از مارقین چنانچه باید بر آوردند بار
تعلیم و ارشاد امت چه انچه خود مصروف بودند و بریاضات و عبادات عمرهای عزیز خود را صرف می نمودند و علوم
و معارف بمسترشدین می آموختند و چراغ تصفیه باطن فرا ره مستفیدین می افروختند که رفضه خصوصا مجتهد الزمانی
و مجتهد فانی اعتراض شدید از آن دارند و تصوف را از کفر بدتر می پندارند و نیز ائمه هدی در حق گوئی دقیقه نامرعی
نگذاشته اند و بمقتضای جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ بروی جابرین و ظالمین از کلمات حقه خود را معذور نداشتند مگر مجتهد
الزمانی را که واقعه کربلا مانند خطیب کریه الصوت بر منبر تحریر اند ایشیم یاد نمانده که چون حضرت سید الساجدین و دیگر
بقیه اهل بیت طاهرین در دست کوفیان اسیر گشته بوطن شیعه رسیدند روبروی اهل مجلس ابن زیاد که در سفاکی شهره
آفاق بود چه قدر ذلیل نموده اند و نیز یزید با در دمشق علی رؤس الناس چه مقدار اذیات داده اند و اگر تقیه و مدام

اختیار می کردند نوبت بواقعه کربلا چگونه میرسید اگر بدیهیات جلیه نیز بر مجتهدان امامیه ملتبس شده روایت جلاء العیون
و روضة الشهداء هم از فکرش افتاد جز اهل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف جان
در تقیه صرف نموده اند و مخفی نماند که چنانچه از دست ظلمه امت بعضی از حضرات ائمه نیز بزهر و شمشیر شهید گشته اند
بعض خلفا و اولاد ایشان نیز بهمین درجه فائز گشته اند درین معنی اقرب بمرتبه اظهار است تا تقیه و استتار کما لا یخفی
علی اولی الابصار کیف که هرگاه قصد زهر و شمشیر و وقت اجل معلوم ائمه باشد البته از وسع گفتن و ما ینبغی کردن
باز نخواهند بود **قوله** در این معنی الخ **قول** اگر مقصود از اعتراف آن است که صاحب تحفه قدس سره العزیز
بر اصول موضوعه فقه چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین راه مستقیم و طالبین
حق و یقین باین مطلب می برند که امامت و خلافت مرتضوی بر طور اهل سنت ثابت میشود فقط بامثال این آیات
نه بر گمان شیعه که ائمه را در پرده تقیه مستور داشتند و ذاتیات امامت را از ذوات مقدسه شان مسلوب سازند
و بشارات الهی را در حق این بزرگان مستاصل گردانند پس راست است و انا علی ذلک من الشاهدین لیکن بکار
مجتهد نمی آید چه مجتهد قرینه وضع احادیث را الجنه الی الغافل میکند که خصم او قبول نماید و اگر مقصود نیست که صاحب
تحفه این معنی را اقرار میکند بر مذهب خویش پس بین کذب افتراست بر آنجناب معاذ الله که او اهل بیت طاهرین را
چنین داند خصوصا حضرت شیر خدا را و المقصود بدون ذلک فان الالزام لا یتصور بدونه و از ینجا
معلوم شد که هنوز دلی درست و هنوز صاحب تحفه بر نتیس طائفه محجوب و مستور عبارت علامه از مقام
تکیه نیست که حضرت امیر اگرچه دران وقت موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده او ست
بزعم شیعه حاصل نشده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الائمه شریف مرتضی تصریح نموده است بانکه حضرت امیر و شیعه
همیشه دین خود را اختفا فرموده اند و در پرده محافظان گذرانیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلاد کثیره و اقطار طویله مثل شام و مصر و مغرب منکر بودند چه جای
قبول احکام ایشان همیشه از افواج شام خوف و هراس لاحق حال لشکریان آنجناب بود و معهذا حضرت امیر
یک فرد است از ان جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لا اقل سه کس می باید
تا الفاظ جمع درست افتد و از ائمه دیگر که بعد حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که همه آن وقت حاضر
نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان بزعم شیعه واقع نشده و تنها صاحب تحفه قدس
سره العزیز چنین نفرموده که والد ماجدش در کتاب ازالة الخفا میفرماید که چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی
همیشه مستور و مخفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند و باظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند باز بقا صلیب …
نه چنانکه امامیه گمان میکنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکردند و بخلفاء مسلمانان
با ایشان و یاران ایشان … تا حرمتی میر سید ائمه که شنیدی کشف حال مذهب روافض است که ذاتیات
امامت را از هر امام سلب کردند و از ینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و اختفا با ائمه هدی بر طور شیعه

تو بر مذهب اهل سنت معاذ الله من ذلک پس حال تقیه رابدین عنوان در مقابله اهل سنت انگاشتن هرگز مفید مدعا
مجتهد لزمانی نیست والحمد لله که ازینجا انیهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه در کتب فرقه
حقه منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدید هست زیرا که ایمه در وقائع پیشه راستی وصدق وصفا ما شعار حضرت
سید انبیا صلے الله علیه وآله وسلم نشستند بلی اهل نفاق ایشان را تبعا لید ملتکان گاهی مثل بدبانان وزمانی مثل بلیگان
گردانیده اند لاحول ولا قوة الا بالله **قوله** پس بر فرض محال الی آخره **اقول** هر چند جواب این نفا
دانستی ولیکن بتقریر دیگر انیست که جسارت وبی باکی مدعی اجتهاد باید دید که با انیهمه مدایح ومحامد خلفا که از کتب
معتمده امامیه در تصانیف العین منقول شده وتفصیل آن بحدیث اصح الکتب رفضه عنقریب می آید وکدام
کتابی از کتب تفاسیر واحادیث وسیر شیعه است که بران شامل نیست هنوز مجتهد خود را بکوری وکوران کی
مقاسان گردانیده پس فرض محال درین امور واقعیه گفتن از ان قبیل خواهد بود که برملا دروغ گویند و
از تکذیب کسی نه اندیشند واین میرانی است که ازین سبب بمخاطب والا رسیده که در آخر این چنین مصلحت دید که
روبروی جناب مرتضوی گفت که تو نخ ایتی ومرا برسالت فرستادی کما سبق نقله عن کتبهم المعتبره معهذا اعجب
تعجب از ان نمودن انیهمه کشتش وکوششها که بانیان مبانی تشیع که تکفیر صحابه احداث کردند وامامت بلا
فصل را موجب گشتند وناظرین کتب شیعه از چشم دیدند مقام حیرت است پس وجوه مناقب صحابه کرام
با وصف این عداوتها که موجدین رفض بعمل آوردند واز حوصله بنی آدم درگذشتند الیه شمول فضل
غیر متناهی است ومانند تربیت حضرت کلیم الهی **قوله** لکن بحمد الله الخ **اقول** حاشا که مجتهد بجا
آورد بطور نفاق وتقیه خواهد بود بلی ما را میرسد که حمد الهی ظاهرا وباطنا بجا آریم که الحمد لله اگر بنظر
انصاف تفحص کتب معتمده از تفسیر وحدیث وکلام رفضه نموده شود وآنچه در صنادیق پوشیده اند ودر
خمها ولعب سپرده اند وهنوز در لستو پایه مقید است وبه تفحص منیر ود جلوه ظهور گیرد مانند آفتاب نصف النهار
آشکارا گردد که بسیاری از احادیث در مدح صحابه کبار عموما وخصوصا بعنوانی وارد است که زینهار تحمل
تحریف وتاویلات منافقین را بر نمی تابد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **قوله**
آوردیم الخ **اقول** حضرت مجتهد الزمانی که خبر از طول حدیث کلینی داده اند بمقتضای مثل مشهور الکذوب قد
یصدق راست است ولیکن چون هر فقره از ان بر استیصال اصول وفروع مذهب شیعه مشتمل است ومنافات
استدلال فقیر بدان منوط وتفضیح اکابر واصاغر شیعه بدان مربوط است وعجز بیش الطایفه الناجیه از ان بمعرض
ثبوت لهذا حسن پوشیها در حدیث بکار بردند وخبر از طول وا د محدث کنان از میدان مناظره قرار نمودند
اگر بار اول ازین مرحله جان بسلامت بردند حالیا چگونه از دست اهل حق جان بسلامت خواهند برد لیکن اکنون
بنده بتوفیق الهی وتایید سماوی حدیث را از مجلد فروع کافی نقل میکنیم پس بدانکه امام الامامیه در باب من
یجب علیه الجهاد ومن لا یجب روایت میکند از علی بن ابراهیم عن ابیه عن بکر بن صالح عن القسم بن بُرید

عن ابي عمرو الزبيري عن ابي عبد الله ع قال قلت اخبرني عن الدعاء الى الله والجهاد في سبيله هو لقوم لا يحل الا لهم
ولا يقوم الا من كان منهم ام هو مباح لكل من وحد الله عز وجل وآمن برسول الله صلى الله عليه وآله ومن كان كذا
فله ان يدعو الى الله عز وجل والى طاعته وان يجاهد في سبيله فقال ذلك لقوم لا يحل لهم الا ولا يقوم بذلك
الا من كان منهم قلت من اولئك قال من قام بشرائط الله عز وجل في القتال والجهاد على المجاهدين فهو
المأذون له في الدعاء الى الله عز وجل ومن لم يكن قائما بشرائط الله في الجهاد على المجاهدين فليس بمأذون
له في الجهاد ولا الدعاء الى الله حتى يحكم الله في نفسه بما اخذ الله عليه من شرائط الجهاد قلت فبين لي يرحمك الله قال
ان الله تبارك وتعالى اخبر في كتابه الدعاء اليه ووصف الدعاة اليه فجعل ذلك لهم درجات يعرف بعضها
بعضا ويستدل ببعضها على بعض فاخبر انه تبارك وتعالى اول من دعا الى نفسه ودعا الى طاعته واتباع امره
فبدأ بنفسه فقال والله يدعو الى دار السلام ويهدي من يشاء الى صراط مستقيم ثم ثنى برسوله
فقال ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن يعني بالقرآن ولم يكن داعيا
الى الله عز وجل من خالف امر الله ويدعو اليه بغير ما امر في كتابه والذي امر ان لا يدعى الا به وقال في نبيه صلى
الله عليه وآله وانك لتهدي الى صراط مستقيم يقول تدعو ثم ثلث بالدعاء اليه بكتابه ايضا فقال ان هذا القرآن
يهدي للتي هي اقوم اي يدعو ويبشر المؤمنين ثم ذكر من اذن له في الدعاء اليه بعده وبعد رسوله في
كتابه فقال ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون
ثم اخبر عن هذه الامة وممن هي وانها من ذرية ابراهيم ومن ذرية اسمعيل من سكان الحرم ممن لم يعبدوا غير
الله قط الذين وجبت لهم الدعوة دعوة ابراهيم واسمعيل من اهل المسجد الذين اخبر عنهم في كتابه انه اذهب
عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا الذين وصفناهم قبل هذا في صفة امة ابراهيم الذين عناهم الله تبارك وتعالى
في قوله ادعو الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني يعني اول من اتبعه على الايمان به والتصديق له وبما جاء به من عند الله
عز وجل من الامة التي بعث فيها ومنها واليها قبل الخلق ممن لم يشرك بالله قط ولم يلبس ايمانه بظلم وهو الشرك
ثم ذكر اتباع نبيه صلى الله عليه وآله وسلم واتباع هذه الامة التي وصفها في كتابه بالامر بالمعروف و
النهي عن المنكر وجعلها داعية اليه واذن لها في الدعاء اليه فقال يا ايها النبي حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين
ثم وصف اتباع نبيه من المؤمنين فقال عز وجل محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم
تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التوراة
ومثلهم في الانجيل وقال يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم
يقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير يعني اولئك المؤمنين وقال
قد افلح المؤمنون ثم حلاهم ووصفهم كيلا يطمع في اللحاق بهم الا من كان منهم فقال فيما حلاهم و
وصفهم الذين هم في صلاتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون الى قوله اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ثم حلاهم ووصفهم كيلا يطمع في اللحاق بهم الا من كان منهم فقال فيما حلاهم به ووصفهم وكال سنى وصفهم وحليتهم ايضاً الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ الآية ثم اخبر انه اشترى من هؤلاء المؤمنين ومن كان على مثل صفتهم أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ ثم ذكر وفاءهم له بعهده ومبايعته فقال وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ فلما نزلت هذه الآية إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ قام رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله أرأيتك الرجل يأخذ سيفه فيقاتل حتى يقتل الا انه يقترف من هذه المحارم أشهيد هو فأنزل الله عز وجل التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ففسر النبي صلى الله عليه وسلم المجاهدين من المؤمنين الذين هذه صفتهم وحليتهم بالشهادة والجنة وقال التائبون من الذنوب العابدون الذين لا يعبدون الا الله ولا يشركون به شيئاً الحامدون الذين يحمدون الله على كل حال في الشدة والرخاء السائحون وهم الصائمون الراكعون الساجدون الذين يواظبون على الصلوات الخمس الحافظون لها والمحافظون عليها بركوعها وسجودها وفي الخشوع فيها وفي اوقاتها الآمرون بالمعروف بعد ذلك والعاملون به والناهون عن المنكر والمنتهون عنه قال فبشر من قتل وهو قائم بهذه الشروط بالشهادة والجنة ثم اخبر تبارك وتعالى انه لم يأمر بالقتال الا اصحاب هذه الشروط فقال عز وجل أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وذلك ان جميع ما بين السماء والارض لله عز وجل ولرسوله ولاتباعه من المؤمنين من اهل هذه الصفة فما كان من الدنيا في ايدي المشركين والكفار والظلمة والفجار من اهل الخلاف لرسول الله صلى الله عليه وسلم والمولي عن طاعتهما مما كان في ايديهم ظلموا فيه المؤمنين من اهل هذه الصفات وغلبوهم عليه مما افاء الله على رسوله فهو حقهم افاء الله عليهم ورده اليهم وانما معنى الفيء كل ما صار الى المشركين ثم رجع مما قد كان عليه او فيه فما رجع الى مكانه من قول او فعل فقد فاء مثل قول الله عز وجل فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ اي رجعوا ثم قال وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وقال وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ اي ترجع فَإِن فَاءَتْ اي رجعت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ يعني بقوله تفيء ترجع فذلك الدليل على ان الفيء كل راجع الى مكان قد كان عليه او فيه ويقال للشمس اذا زالت قد فاءت الشمس حين يفيء الفيء عند رجوع الشمس الى زوالها وكذلك ما افاء الله على المؤمنين من الكفار فانما هي حقوق المؤمنين رجعت اليهم بعد ظلم اياهم فذلك قوله أذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا ما كان المؤمنون احق به منهم وانما اذن للمؤمنين الذين قاموا بشرائط الايمان التي وصفناها وذلك انه لا يكون مأذوناً له في القتال حتى يكون مظلوماً ولا يكون مظلوماً حتى يكون مؤمناً ولا يكون مؤمناً حتى يكون قائماً بشرائط الايمان التي شرط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل كان مؤمناً واذا كان مؤمناً كان مظلوماً واذا كان مظلوماً كان مأذوناً في الجهاد لقوله عز وجل اذن للذين يقاتلون بانهم

ظلموا وان الله على نصرهم لقدير ثم تعقيبا الاية فان لم يستكمل الشرائط الايمانية فهو ظالم ممن يبغى ويجب جهاده حتى يتوب وليس مثله
ماذونا فی الجهاد والدعاء الی الله عز وجل لانه لیس من المومنین المظلومین الذین اذن لهم فی القتال فلما نزلت هذه
الاية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا فی المهاجرين الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم
اياهم واذن لهم فی القتال فقلت فهذه الاية نزلت فی المهاجرين بظلم مشركی اهل مكة لهم فما بالهم فی قتال كسرى
وقيصر ومن دونهم من مشركی قبائل العرب فقال لو كان انما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن
لهم فی قتال جموع كسرى وقيصر وغير اهل مكة من قبائل العرب سبيل لان الذين ظلموهم غيرهم وانما اذن لهم فی قتال
من ظلمهم من اهل مكة لاخراجهم اياهم من ديارهم واموالهم بغير حق ولو كانت الاية انما عنت المهاجرين الذين ظلمهم
اهل مكة كانت الاية مرتفعة الفرض عمن بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وكان فرضها مرفوعا عن الناس
بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وليس كما ظننت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين ظلموا من جهتين ظلمهم
اهل مكة باخراجهم من ديارهم واموالهم فقاتلوهم باذن الله تعالى لهم فی ذلك وظلمهم كسرى وقيصر ومن كان دونهم
من قبائل العرب والعجم بما كان فی ايديهم مما كان المومنون احق به منهم فقد قاتلوهم باذن الله عز وجل لهم فی ذلك
وبحجة هذه الاية يقاتل مومنو كل زمان وانما اذن الله عز وجل للمومنين الذين قاموا بما وصف الله عز وجل من الشرائط
التی شرطها الله علی المومنين فی الايمان والجهاد ومن كان قائما بتلك الشرائط فهو مومن وهو مظلوم وماذون له
فی الجهاد بذلك المعنى ومن كان علی خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلومين وليس بماذون له فی القتال ولا
بالنهی عن المنكر والامر بالمعروف لانه ليس من اهل ذلك ولا ماذون له فی الدعاء الی الله عز وجل لانه ليس يجاهد مثله
وامر بدعائه ولا يكون مجاهدا من قد امر المومنون بجهاده وحظر الجهاد عليه ومنعه منه ولا يكون داعيا الی الله عز وجل
من امر بدعاء مثله الی التوبة والحق والامر بالمعروف والنهی عن المنكر ولا يامر بالمعروف من قد امر ان يومر به
ولا ينهی عن المنكر من قد امر ان ينهى عنه فمن كانت قد تمت فيه شرائط الله عز وجل التی وصف بها اهلها من
اصحاب النبی صلی الله عليه وسلم وهو مظلوم فهو ماذون فی الجهاد كما اذن لهم لان حكم الله عز وجل فی الاولين و
الاخرين وفرائضه عليهم سواء الا من علة او حادث يكون والاولون والاخرون ايضا فی منع الحوادث شركاء
والفرائض عليهم واحدة يسال الاخرون من اداء الفرائض عما يسال عنه الاولون ويحاسبون عما به يحاسبون
ومن لم يكن علی صفة من اذن له فی الجهاد من المومنين وليس من اهل الجهاد وليس بماذون له فيه حتى يفیء بما شرط
الله عز وجل عليه فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل علی المومنين والمجاهدين فهو من الماذونين لهم فی الجهاد
فليتق الله عز وجل عبد ولا يغتر بالامانی التی نهی الله عز وجل عنها من هذه الاحاديث الكاذبة علی الله التی
يكذبها القران ويتبرا منها ومن حملتها ورواتها ولا تقدم علی الله عز وجل بشبهة لا يعذر بها فانه ليس وراء المتعرض
للقتل فی سبيل الله منزلة يوتی الله من قبلها وهی غاية الاعمال فی عظم قدرها فليحكم امرؤ لنفسه وليرها كتاب
الله عز وجل ويعرضها عليه فانه لا احد اعرف بالمرء من نفسه فان وجدها قائمة بما شرط الله عليه فی الجهاد فليقدم

علی الجهاد وان علم تقصیرا فلیصلحها ولیقیمها علی ما فرض الله علیهما من الجهاد ثم لیقدم بها وهی طاهرة مطهرة من کل دنس یحول بینها وبین جهاد ها لسنا نقول لمن اراد الجهاد وهو علی خلاف ما وصفنا من شرائط الله عزوجل علی المؤمنین والمجاهدین لا یجاهدوا ولکن نقول قد علمناکم ما شرط الله عزوجل علی اهل الجهاد الذین بایعهم واشتری منهم انفسهم واموالهم بالجنان فیصلح امرا ما علم من نفسه من تقصیر عن ذلک ولیعرضها علی شرائط الله فان رای انه وفی بها وتکاملت فیه فانه ممن اذن الله عزوجل فی الجهاد وان ابی الا ان لا یکون مجاهدا علی ما فیه من الاصرار علی المعاصی والمحارم والاقدام علی الجهاد بالتخبط والعمی والقدوم علی الله عزوجل بالجهل والروایات الکاذبة فلقد لعمری جاء الاثر فیمن فعل هذا الفعل ان الله عزوجل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم فلیتق الله عزوجل امرؤ ولیحذر ان یکون منهم فقد بین لکم ولا عذر لکم بعد البیان فی الجهل ولا قوة الا بالله حسبنا الله علیه توکلنا والیه المصیر محصلش آنکه راوی میگوید که پرسیدم از امام صادق که دعوت بخدا وجهاد مخصوص است بقومی یا مباح هر موحد مومن را فرموده خاص است بیک قوم وقایم نتوانند شد کسی مگر آنکس که از حمله شان باشد پرسیدم از ان قوم فرمود آنکه وی مستجمع شروطی اند که خدا بر مجاهدین و داعیین مقرر فرموده و آنکس که خالی است از ان شروطه ماذون ست و در دعوت و جهاد گفتم بیان کن فرمود خدای عزوجل در کتاب خود درجات قرار داده و اول دعوت خود واضح فرمود که وَاللّٰهُ یَدْعُوْا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ باز بیان فرمود دعوت پیغمبر صلی الله و آله وسلم که ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن و نیز فرمود وَاِنَّكَ لَتَهْدِیْۤ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ باز بهدایت قرآن را ارشاد نمود که اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ یَهْدِیْ لِلَّتِیْ هِیَ اَقْوَمُ باز دیگر گردان قوم را که ماذون ست در دعوت و فرمود که باید که باشد از شما گروهی خوانند مردم را به نیکی و فرمایند بمعروف و باز دارند از چیز بد و ایشان رستگارانند باز خبر داد از ین امت که ایشان از ذریت حضرت ابراهیم و اسمعیل سکنه حرم اند که غیر خدا را نپرستیده اند گاهی و مصداق آیة تطهیر گشته اند و مقصود این آیت انما ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی که میخوانم بسوی خدا بر بینائی و هر که پیروی کرد مرا یعنی اول کسیکه متعیت ایمان و تصدیق نمود و از شرکت پرهیز ید باز اتباع پیغمبر و اتباع این امت موصوف را نام برد و فرمود ای نبی کافی است ترا خدا و هر که پیروی کرد ترا از مومنیان باز بیان کرد اتباع حضرت پیغمبر را که محمد فرستاده خداست و آنانکه همراه او یند سخت اند بر کافران مهربان میانه یکدگر می بینی ایشان را رکوع سجده کنندگان میطلبند فضل از خدا و خوشنودی علامتهای ایشان در روهای ایشان ظاهر است از سجده کردن اینکه مذکور شد صفت ایشان است در توریت و صفت ایشان در انجیل ست و فرمود در صفت ایشان روز یکه خجل نکند خدا پیغمبر را و رسوا نسازد آن مردم را که ایمان آوردند با وی نور ایشان میشتابد در پیش ایشان و بجانب راست ایشان باز فرمود قد افلح المؤمنون باز توصیف ایشان کرد تا توقع لحوق ایشان نکند مگر کسیکه از ایشانست و از اوصاف ایشان یاد کرد که در نماز خود ترسندگانند و از بیهودگی اعراض کنندگان تا آنکه ارشاد نمود که این گروه وارثین اند که میراث فردوس برند و در ان جاودان مانند و گفت در صفت

این قوم میخواهند همراه خدا معبود دیگری را و نمی کشند جانی را که حرام کرده خدا بحق و زنا نکنند و هر که عمل اینها کند
ملاقات کند جزای گناهان را که مضاعف شود برای او عذاب قیامت و جاوید ماند در عذاب و
بحالت خواری یا مطلع گردانند که خرید برین مومنین جان و مال ایشان بعوض جنت جهاد میکنند در راه خدا پس
میکشند و کشته میشوند وعده کردنی برخود راست و درست در توریت و انجیل و قرآن باز و بالا ساخت
بشارت ایشان را فرمود کیست وفاکننده تر بعهد خود از خدا پس شاد شوید بخرید و فروخت خود که
که متابعت گردیدبان و این بیع رستگاری بزرگ ست چون فرود آمد ان الله اشتری
الایه مردی برخاست و عرض کرد که چه فرمائی یا نبی الله که مردی شمشیر بدست گیرد تا کشته
شود در جهاد گر مرتکب محارم گردیده باشد یا شهید شد یا نه حق تعالی نازل فرمود التائبون الایه پس حضرت تفسیر
نمود که لایق شهادت و جنت توبه کنندگانند از گناهان و آنکه عبادت نمودند نکند خدا را
و شریک نکردند بخدا کسی را و در تنگی و فراخی شکر گذارند و روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
و آنکه در رکوع و سجود و اوقاتش محافظت بکار برند و امر معروف و نهی از منکر بجا آرند این شخص مبشر بشهادت
و جنت ست باز خبر داد خدای عز و جل که امر نکرد بقتال مگر اهل این شروط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
میانه آسمان و زمین ست برای خدا و رسول او و مومنین ست که مستحق این منصب باشند پس مشرکین
و کفار و ظالمین و فاجرین که صاحب ریاست اند ظلم کرده اند برین مومنین و هرچه بدست خویش دارند
همه حقوق آن مومنین ست که مورد آیت اذن گشته اند یا نمانده آنکه فقط آن مومنین پروانگی جهاد یافته اند
که موصوف بشرایط اند و جنس آنکه پروانگی جهاد نتواند یافت مگر کسیکه مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن و
مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشرایط ایمان که حق تعالی قرار داد برای مجاهدین بعد از کمال شرایط
مومن و مظلوم باذن بجهاد می شود ورنه ظالم ست و جهاد او واجب ست تا توبه کند این شخص عوض جهاد باذن
نتواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشان را جهاد کفار راوی میگوید پرسیدم که مهاجرین
پروانگی یافتند بقتال اهل مکه پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا متوجه گردیدند امام
فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بر کسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاختند زیرا که ایشان
ظالم نبودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این آیت از میان
بر می خاست چه نه از ظالمین کسی مانده نه از مظلومین چنین نیست که گمان بردی ولیکن مهاجرین مظلوم
بدو جهت یکی از اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجرین
کسری و قیصر را هم باذن خدا بود و همین دلیل مومنین هر دیار ان جهاد توانند کرد لیکن اذن جهاد بهمان
مردم ست که جمیع شرایط باشند تا ایمان و مظلومی و ماذونی محصول انجامد و هر که چنین نیست
ظالم ست نه مظلوم نه داعی نه مجاهد بلکه مومنین مامور اند که با وی قتال کنند و امر بمعروف نتواند شد

ای امر زده شود که چنین مکن و ناهی از منکر نتوانند شد کسی که مردم مامور شوند تا که باز دارند او را از گناه پس هر که مستجمع
آن شرایط شود که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرد که اصحاب پیغمبر اند او مظلوم ست و ماذون در جهاد چنانچه ماذون
شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه حکم الهی در اولین و آخرین و فرایض او بر ایشان برابر می باشند مگر بسبب
خصوص علتی و حدوث سانحه و در منع حوادث نیز شریک اند اولین باشند یا آخرین همچنین در فرایض و در سوال و حساب
هم برابر هستند. و بدون اجتماع شروط زنهار مامور بجهاد نتوانند شد کسی باید که آدمی بآرزوهای خویش غره نشود و نفس خود
را ببیند و شروط را ملاحظه فرماید چون خود را مجتمع یابد اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقد الشروط باشد یعنی اصرار میکند بر معاصی و
محارم اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خبر و اثر خواهد بود که بالیقین خدا تایید خواهد کرد این دین را بآن
قومها که بهره ندارند بهره عاقل بعد از دیدن این حدیث مثل آفتاب نیمروز روشن ست که هر حرفش اصول و فروع
قوم را قطع میکند و خشک و تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
حیرتم که چگونه تمامه فواید و همه عوائدش را که تلخیص و ضبط آن هم دشوار بود در سلک بیان کشم لکن بمقتضای لایترک
کله حرفی چند برای تنبیه غافلین میگویم که از منطوق حدیث بدیهی هر کس در آید که مهاجرین عموما در رفاقت حضرت
رسالت داوند و بنص امام صادق ناطق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر
قبایل کفار ست که مطیع و منقاد خلفا بودند و بحکم ایشان شمشیر خویش بر مشرکان و کافران کشیدند و بر مخالفین اهل
اسلام شدید تر و رحیم بیکدیگر بودند و بعبادات و خلوص یزدانی آنقدر قیام ورزیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از توریت
و انجیل مدح و ستایش ایشان به تنظیر و تمثیل آورده و داد قدردانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
مهیا ساخته پس اگر عیاذا بالله خلفا و اتباع شان در صنادیق آتش مقید شوند و بعذاب دوزخ معذب گردند
چنانچه تابعین زراره و ابوبصیر اعمی و شیطان الطاق وغیره او گمان بلکه یقین دارند لازم آید که امام صادق کاذب
باشند و قس علی هذا خلاف ناطق بودن هذا خلف و باطل و نیز از نص جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین مذکور
همراه حضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا بودند و بکمال ایمان و خلوص نیت همقرین گشتند در عالم اخروی هم آثار آن
مترتب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیا و صدیقین بجنت در آیند و وارث آن
باشند و بر تقدیریکه خلافت مرتضوی را غصب کرده و فدک را از وکلای فاطمی فورق کرده باشند البته ضرور ست
که در ظلمات دوزخ گرفتار گردند و هو خلاف النص و القضا باظهار امام مفترض الطاعة بوضوح انجامید
که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد افلح المؤمنون بران شامل ست در ذوات مقدسه
این بزرگان راسخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و ازین اسباب مهاجرین مذکورین جنت
الفردوس را میراث یافتند و اگر بعد وفات سید کاینات مرتد میشدند حقیقة یا مجازا بر تقدیر علم الهی لازم
می آید تلبیس در کتاب خدا و الا لازم آید تطرق جهل بحضرت کبریا تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا
چون جهاد کسری و قیصر در خلافت راشدین بود و ایشان ماذون نبودند پس شرایط ایمان در ایشان مجتمع

اتم منصوص جعفریه تحقیق شد پس سنیکه ایشان را مرتد گفته خواه معنی طریان کفر علی الایمان خواه مجاز که معنی ظهور
نفاق چنانچه سروان شیخ علی در طعن بو ق مثل مجتهد و دیگر معاصرین از مزین و برادرانش بفضله خوار شان
و تفصیلش از ضربت حیدریه خواهد آمد درین کتاب یا غیر آن انشاء الله تعالی خود مرتد بوده و ایضاً از فوائد نصوص
جعفریه است که کرشمه و وار عنه یه را که شیعه خم ظلمات ان ساختند کافی الیمانی و غیره در امامت حجت
اصلی بنو و بدلیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مهاجرین مومن نباشند هذا خلف و ایضاً نصوص جعفریه
بوضوح انجامید که این گروه والا شکوه مورد ایت کریمه الذین لایدعون و ایت اشترا بوده و از کفر و شرک
و گناهان کبیره دور از دست و عمد و آن بر مخلوقات منزه بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان را خرید
و جنت خرابه با نواع مدایح و مناقب برگزیده اگر ایشان بدوزخ داخل شوند وفای وعده الهی چگونه صورت بندد بلکه
تخلف عظیم و ظلم صریح لازم آمد و هو باطل قطعا و ایضاً بتصریح حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
مذکوره ایت کریمه التائبون الایة که بالاتر از آن در امت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قادسه این جرو
طیبه فراهم و متمکن بود و امام موصوف بار بار بتکرار یکه زیادت بران متصور نیست ارشاد کرد که مهاجرین
شروط دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله را جامع گردیدند و همه شرائط را که درین باب است فراگرفتند
پس در استحقاق و اهلیت و حقیت خلافت ایشان چنانچه اهل سنت میگویند انتظاری نماند چه بار ها مفصل
دانستی که قیل و قال علمای شیعه همین بود و بس که ایشان زینهار مستجمع شروط خلافت که در کتب اهل سنت
است نبودند بلکه خلافت از مستحق آن ربودند و احداث و ابداع دادند و مجتهد رفقه علی روشن اشهاد تیز
ترانه مثل و چنگی می سراید و در استفتاء و هم تشنید باوانیکه نیش خراز آن در خجالت است میگوید که خلافت خلفا از
خلافت یزید بدتر است و در خلافت یزید هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلثه و قبلا زین
دانستی که کسی را گفتگو در آن نیست که ایشان سر برآری خلافت بودند و اصحاب و تابعین در بیعت ایشان در
آمدند و اطاعت و انقیاد ایشان همیکردند بلکه هیچ کس از سوفسطائیه هم درین امور حرف نتواند زد پس درین
مقام علمای رفضه جز آنکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا دگویند که مطاعن خلفا و پیروان شان
که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل و مبنی بر جور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که با وجود عقد
آن همه ظلمها از ایشان بر اجله اهل بیت سید انبیاء صلی الله علیه وسلم و نسبت نداران با نجناب و دیگر بدعها
و مخالفت شریعت و مروت و عدالت و مناقب اصحاب کرام بجا لها باقی بود و زینهار درین امور منافی ان نیست
که ایشان مورد ایات مذکوره باشند معاذ الله من ذلک و ایضاً از فوائد نصوص جعفریه است آنکه زهر تقریر
اینکه در کتب درج کردند نیز حدیث ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر که مصداق ان خلفای راشدین
اند نجاک برابر شد زیرا که مجاهدین کسری و قیصر و مروجین دین اسلام ماذون بودند و سواد ات قرآ
پس کجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که ایخه طوسی رفضه گفت حتی لفو فتنه خلفا

واتباع ایشان را اراده کرد و در طی بوق بیان نمود گو همی ست که از دو باتش در خاتمه تجدید برامد و دیگر اکابر مجتهدین امامیه
بکمال التذاذ و افتخار نوش جان فرمودند که یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و قس علی هذا انچه درباره
طلحه و زبیر از جواهر ثمین سید الثقلین گفت که صحابه بود که غزوه چه ایشان نیز ماذون و مورد آیات بودند و مراتب امهات
المومنین بجایی رسیده بود که آیمه آرزوی آن داشتند کما فی تفاسیر الشیعه الغرض فواید این نصوص نجابت
که بالاستیعاب نتوانم کشید پس چندی از آن برشمردم و باقی را برای اذهان صافیه اهل بصیرت گذاشتم که غور کنند و بهر
آن نامه که هر لفظ این نصوص گنجی ست شایگان و معدنیست فراوان سه لا یوصف الواصف المطری خصایصها
و ان یک سابقائی کل باوصفا + بالجمله بعنایت ایزدی حجت ما تمام شد و بر هر عاقل واضح گردید اهلیت و استحقاق
خلفا و مدایح جلیله و مناقب جمیله ایشان بنص معصوم رشید یعنی امام ناطق و هر کس که دران گفتگو کند فضلات دشمنان
اهل بیت مثل زراره و اخوانش که میخواستند که آن امام برحق را مجوسی گردانند چنانچه در مختار کشی وغیره هست
میخورد و از ینجا اجماع عترت طاهره بر طور شیعه کما سبق الیه الاشارة مرارا بر حقیت خلافت خلفا هم جاگیر شد
مدرکه اولین و اخرین گشت الا ابواب و فصول کلینی و بصایر و بحار الانوار درین معنی که اقوال و اعتقادات ائمه
اهل بیت یکی ست مهمل باشد هنوز این قسم احادیث که موید بکتاب و سنت و موکد بدرایت باشد و عروق مذهب
قوم را قطع کند در اصول ایشان موجود هست که من در زمانیکه مجلدات کتاب وافی را که جامع الاصول طایفه است
و امام اعظم اول هم در تهذیب وغیره باین حدیث استدلال میکند و همچنین دیگر اکابر قوم میدیدم و این حدیث را برچیدم
و در لصارة العین الملخص آن برگذیدم که تا این وقت حق حرفی چند افزا او اکرده ام چه در هر جمله و هر فقره از حدیث
امام قیاس [illegible] بعنوانی جاریست که مذهب طایفه را زیر و زبر میکند و چون باین مقام رسیدی بداهة معلوم کردی
که در اهلیت و استحقاق مهاجرین بخلاف هیچ غباری نماند مگر آنکه مجتهد زمانی بمقتضای هواجس شیطانی چنان خیال دارد
که از ین حدیث ثابت شد آنکه مهاجرین ماذون بجهاد و دعوت و مستجمع شروط آن بودند این از کجا که خلافت خلفاء
ثلثه حق ست و این امر قابل جواب نیست زیرا که محصل قیاسی که از عبارت لصارة العین بر آید نیست که مهاجرین
مجاهد کسری و قیصر بودند و هر که چنین است لایق دعوت و جهاد هست پس خلفا بنص امام لایق دعوت و جهاد گشتند
و لایق دعوت و جهاد بمنطوق کلینی کشی ست مستجمع شروط و صفات معلومه باشد پس خلفا مستجمع شروط و جامع صفات دیگر
بحکم جعفری و نزاع شیعه درهمین بود چنانکه دانستی اکنون عیان شد اهلیت و استحقاق شان وهو المطلوب حالیا
تحقیقی برای مجتهدین امامیه نیست مگر آنکه گویند که خلفاء که مهاجر بودند هجرت ایشان کی قبول گردید و چنانچه قبل
ازین بهفوات رفضه مجملا نشان داده ام و تفصیلش چنانچه باید از حد ادب و درست یعنی این بزرگان معاذ الله بسبب
عشق و عاشقی وطن خود را ترک کردند و بمدینه آمدند کما صرح به الفاضل الطبری فی الکامل و این تقریر نیز
قابل آن نیست که محتاج بجواب آن باشم لیکن تا عرقی از عروق مذهب رفضه باقی نماند میگویم که خدا ایمان
باید کرد که ان مهاجرین کیستند که جهاد با ملوک روم و شام و سلاطین ایران و دیگر قبائل کافران جسته الله

بخلوص نیت حق طویت بعمل در آورده اند و مورد حدیث کلینی گشت و در حجر نماد وقتی امام ناطق نزد مجوسیان ایران قبل دنیات
خولان خواهرش پس ضرور است از وجود این قوم نشان دادن و آنگاه بکثرت تمام با مقابله عساکر اسلام طلب
صفوف آرایند و تا مدتهای دراز بر میمنه و میسره ایشان بتازند و بسبیل عادت داد مقاومت داده جماعات
شان را پریشان بسازند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود از این مهاجرین ابولولو فیروز مجوسی بابا شجاع الدین
شیعه است که بتصریح علمای رفضه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق بر دلدل سوار شده و بیکدم ملاد شیعه
از مدینه رسید و باشاره حضرت مرتضوی علی این اسلوب خاص هجرت گزید و سکنه آن دیار نشاید بر تاریخ قمی بمژده قدوم
پی بردند و باستقبالش پرداختند یا مراد از این مهاجرین فقط آنکس توانند بود که نزد قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و ازاله بدعت بنص حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتب رفضه گذشته الغرض چون بنص قطب کور آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم پیغمبران بملک
عدم رفته پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک عدم رونق افزود جهاد کسری و قیصر نموده همراه صاحب
العصر الزمان بدیار جابلقا تشریف برد و برین تقدیر مهاجر مذکور از عمر و عیار پسران شیخ مبارک هم گوی سبقت
ربوده و چون راه عذر لنگ او هر طرف مسدود است اکنون غیر از آنکه مراد از این مهاجرین آن جهل کیش گروهی بگیرند
که بمقاومت اول خلفای راشدین سلاح بر تن راست نمودند و روبروی اسد الله الغالب علی جان نثاری
میزدند و بعضی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر دلاوران بپوشند و اول تعداد ایشان بچند هزار
میرسید و باز بچند صد انجامید و باز بچهار بعین گرایید تا آنکه از عشرات با جا بهمین گشتند و واقعه نادری بلکه
وجه خاص تازه تر رو نمود صورتی بهتر ازین نمی آید و لیکن میگوییم که بحار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود است ملاحظه فرمایند که درین جمله خبر شاذی لا یعبأ به از کرده مهاجرین که بوده اکثر و اغلب ایشان کرد
انصار بودند و للاکثر حکم الکل پس عجب است که از امام صادق شاذی قلیلی را با ساده بدین تکرار یاد کردند و انصار
را دخل ندادند باینهمه می نویسیم که حضرت امیر بگواهی نسخه سلیم که اصح الکتب قبل القرآن بر احدی لا یتبع
بایمان توان گفت چه ائمه واحد بعد واحد تصدیقش نمودند و صدق سلیم ورد زبان داشتند پس جماعت
بلکه بیت بیشتر عداوت اندیشه را لعنت کرده اند علی روس الاشهاد بنا بر آنکه سلیم مذکور جا بجا بمقتضای دینت
مدعی شده که اصحاب کبار معاذ الله بی پروایی در خانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها در آمدند و آن
جناب چادر بر سر مبارک نداشتند روایت میکند نادت یا ابتاه و ارسول الله لبئس ما خلفک ابوبکر و عمر و عینا
لم مغفیا فی قبرک نادی با علی صوتها فلقد رأیت ابا بکر و من حوله یبکون و ینتحبون و ما فیهم الا باک غیر عمر و خالد بن ولید
و المغیرة بن شعبة و عمر یقول انا لسنا من النساء و رأیهن فی شیء فانتهوا الی ابی بکر و هو یقول اتاد الله لو وقع سیفی فی ید
الخصم انکم لم تغفلوا الی هذا ابدا و الله یا الیوم قضی حاجتی و لو کنت استطعت من الاربعین لفرقت جماعتکم و لکن
لعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی حاصل این حدیث مثبت می آنکه در وقت مذکور که صحابه بی اذن

بخانه ورآمدند به فاطمه زهرا رضی الله عنها بعرض برین رسید راوی میگوید که دیدم ابوبکر رض ریش را که از زار میگریستند
غیر از عمر رض و خالد و مغیره و عمرو رض بن وقت بقساوت زیاده تر از همه بود می گفت که ما از قوم زنان نیستیم و بر فریاد ایشان
گوش نمی نهیم پس جناب مرتضی ع را کشان کشان آوردند بسوی ابوبکر رض او میفرمود بخدا قسم میخورم که اگر شمشیر بدست
من بودی البته تا ابد باین آرزو نمیرسیدند و سوگند بخدا است که من بجهاد شما ملامت نمیکردم نفس خود را اگر ان چهل
کس در تابوی من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدایا و بران قوم که بیعت من کردند باز
خذلان من نمودند بعد ازین انشاء الله تعالی از کتب معتمده قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضی بلکه همه ایمه محیط
است بر جمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهم رسند پس چگونه تجویز توان کرد چنانچه در بحار و بصائر الدرجات آمده است
که ایشان بعد ازین رو باخلاص آوردند و مجاهدات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود ایا عالمین ماکان و یکون لعنت
توانند کرد کسی را که میدانند که او با ایمان خواهد مرد حالانکه ازمی صاحب تبصرة العوام که او را هم علم الهدی لقب
داده اند میگوید که امام لعنت نمیکند بلکه کافر را معهذا در کتب این واقعه جا بجا مصرح ست چنانچه کتب احادیث ایشان
بدان مملو و مشحون است بلکه در مجلد سابق و دیگر هم دانستی که این گروه آنچه با امیر المومنین ع تربیها کرده اند قومی نه اندیشیدند
و بعمل نیاوردند و هرگاه آن گروه شقاوت پژوه که ائمه علیا نادجهار العن کنند آنها را و خاتمه شان بخیر و عافیت
مقرون شود پس خلفا که نهایت سرکشی و افترا و نقض عهد شان بدین درجه نبود و مثل ایشان قطعا و یقینا داد
نفاق ندادند و دوالبوشتی نکردند اگر با ایمان بمیرند چه مقام تعجب خواهد بود فکیف که نصوص قطعیه جعفریه بر ایشان
موجود که هنوز از ان فارغ نشده ایم این چه غفلت و بی تمیزیهاست که از ان چشم پوشیها میفرمایند الغرض چون ایشان
مورد لعنت خدا و خاذلین حضرت اسد الله ع و اهل بیت سید الانبیاء باشند و حضرت مرتضی ع با ان اخلاق عمیم لعنت
بر ایشان برملا فرماید و علت آن لعنت را خذلان و بیعت ایشان اعتقاد نماید نامر ایمان باین شد و مدبر
بر زبان مبارک آرد و هزاران مفاسد بدان مترتب گردد باز دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر داشتن
و انهارا مورد آن آیات قرانی پنداشتن نصوص جعفری را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از متشیعین کار
کسی از عجائبین هم نیست چون اصول و فروع رفضه همه منافق و مکذب همدگر است برای بربستن زبان این ژاژ
خایان و بیهوده سرایان هرچه تقدم بالحفظ کرده شود بر جای خود خواهد بود واویلا این قوم ملعونین مستجمع آن
اوصاف نانند شنیده که بروایت کلینی در نصوص جعفریه دانستم بار بار و بقصد تکرار دانستی پس در حقیقت جمع بین الاضداد است
و اگر با نهمه اعمال فاسده و معاملات کاسده مستجمع آن شروط و جهاد هم در رفضه باشند خلفا و اتباع شان که علاوه
در باره ایشان غیر از مضامین خطبه شقشقیه چیزی دیگر از احادیث مرتضویه نیست و ان خطبه بر فرض و تسلیم بدان نگوش
دلفریبی بداهته نمیرسد که از برای این قوم مقرر گشته چرا بر زبان شما هم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
ادنی تفحص در کلام عاقل منصف مجتهدین نمایند توانند یافت که جز بر تبرک و لی محل آن خطبه نتوانند شد اگرچه بعضی از
علما مر مضمون خطبه شقشقیه را سند چنگی نپنداشته باشند و این بدان ماند که چون کتاب خوان منبر گفت مرده است

بلی ازین قوم گفت بر مروی لعنت گفت ای مرد که خاموش کند بسبب آن از حضرات معصومین ست گفت من مروی از تلف
مردان کمان بردم باقی اند که مولف قیدا مادیث مرتضوی با فزوده ده هنوز در دیایم و مطاعن در باقی مین ترش یا فاقات
انتجا بیک را علم الاریست موجود وخبر قال کتاب کمسونبلا دنیک دران مسرد و منه خدا گر مکمتست پیدد دری انکشاف ایشان بفضل
وکرم دیگری بگوئیم شمول فضل الهی سجال است که هرگاه باب مطاعن و مثل شقشقیه روشنی افتاب مسند و بست
در دعای مذکور گوشم از ابن عباس ست و ذلیلتی است که لو اخرج یده لم یکد یریها السندا و باب بطریق اولی هرگاه
خواهید عای مذکوره و سند مسطوره رجوع کند و بداند که اندرون تاریکی است و حال راوی معاذ الست از بی دینی
و سخن سازی خصوصا در باره جناب مرتضوی علیه السلام بر اصول امامیه درین کتاب جا بجا مرقوم ست بعضا اتماز دعا که تحریف
کتاب ست باظهار می و در رساله اعتقادیه و ثانیین و رسائل عزالبیه و طبرسی در مجمع البیان و غیر او در تبیان نموده
و تفسیری و تحریف معنوی البته مراد نشوند شد زیرا که بر فرقه معنی از فرقه دیگر تحریف میدانند و از باب تبدیل می خوانند
حتی که خود منکرین تقیه مرا و مصدق را که مقصود از القی کسی است که در تقیه سابق الاقدام ست بجوی نی ستانند و هیچ
اتباع این سابد عی مزید ولا شقشقیه یا دماید زمانی احدهم بجهت محبت احتشام و اقامت ست و انه الرجعت الی غیر ذلک من الر
صان العشرة الکامله نسیا منسیا شود که هنوز از جناب مرتضوی در نهج البلاغت یادگار است کما لا یخفی بلکه بر اولویت
خلفا و اتباع شان درین باب بر اصول رفضه دلیلی قایم توان کرد و آن اینکه شجاعت این بزرگان بدان درجه
رسیده بود که بحکم نسخه سلیم چنانچه همین وقت دانستی بجبر داشاره و ابوبکر حضرت امیر را معاذ الله بدان خواری و زاری
بدار الخلافت کشیدند که تفصیلش از کسی جز رفضه کامنبغی ادا نکنند حالانکه سطوت و شجاعت انجناب اینچنان بود که
شجاعت رستم پهلوان زمین و آسمان خشیدار روئین تن در جنب آن وقتی باشد بس چه باد با شکر سلاطین ایران و روم
و شاهان بر و بحر بوم از بین بزرگان البته متیقن و معلوم نیست نه از این مردم ملام و ملوم که در هر باره خود و جوشن پوشیده
و هر وقت بجدلان معصوم کوشند و روبرو مخافت امام شجیع نیارند و بار لعنت را بر نفوس قدسیه خود بردارند آورده اند
که سکنه شهری از صولت شیری که از بیم ایشان در غاری منزل گزیده می ترسیدند و از حمله و ماتند بیم بر خود می لرزیدند تا
آنکه قلوب مسافرین خسته و راه کاروانیان بسته شد بادشاه فرمود که هر کی این شیر را بکشد لعنت بیدریغ و اسپ و خلعت
مرصع برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را کشت و بگرفتن انعام موعود به بارگاه شاهی روانه شد یکی از اهل
فضول دعوی کرد که شیر را من کشته ام بالاخر هر دو بر در بادشاه در حالت جدال حاضر شدند ملک شاه هر دو
را همرو و ابر قاضی برد و قاضی یکی را در خلوت طلبید و از سر در این سخن پیگیر زانید تا قصه شیر بزبان آورد و بجا
شخص حمله کرد فورا عشه بر بدن او افتاد پس قاضی دیگری را در خلوات خواند و چون همان معامله با وی نمود آن شخص
برگه قاضی زد درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را کشته و آن دیگری براه لاف و گزاف رفته با نهمه
اگر رفضه از غایت بیحیائی گویند که حضرت سلمان و مقداد و ابوذر چرا امور در حدیث امام جعفر بر صنوحیا تحمید بن اعمی
و محدثین اعور بنا شند پس جوابش آنکه تراجم و اقعیه ایشان در استیعاب و دیگر کتب رجال لفضایل مذکور است نه انمار تجا

شیعه مجازات کردند و تفصیل حالات ایشان در بحار الانوار و خلاصة الاقوال و تحفه و تنقیح المقال پس مخالفت این امر
عمل و حصر ان مهاجرین درین یکدو کس از عجائب خرافات و غرائب وهم و خیال ست و قیود و الفاظ که مفصل شنیدی
ازین اراده آبادی تمام دارد حضرت سلیمان کجا در مکه بود و چگونه مشرکین ازین بلده معظمه او را با نواع ظلم و ستم بر آوردند
و در کتب قوم ایشان مصرح نیست که سلمان هم بر وقت موعود جهاد نزد امیر المومنین حاضر شده و غیر از مقداد کسی
اطاعت و انقیاد درین وقت نکرد چنانچه در رجال کشی و غیران ست پس کمال بی حیائی ست اگر رفضه این خیال محال
درباره شان بدست آرند معهذا مزید شقاوت هست که علمای رفضه حق پوشی و ترفروشی را شعار خود سازند و کتاب
اختصاص را بگشایند و بیاد و بیارند که این بزرگان در ان چهل کس سالک بودند که طشت از بام افتاد چنانچه بروایت
سلیم و نبتی و مدلول روایت اختصاص نیست که چون عمار بی وقت حاضر شد حضرت حیدری بر سینه و سر زنش
مرتضوی بکوش و باین الفاظ رسید که ما لکان تستیقظ من نومة الغفلة و عمدوا ... و سلمان و ابوذر
چنین فرمودند که ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید
حاجة فیکم یعنی بروید هر جا که خواهید مرا بشما کاری نمانده هرگاه شما اطاعت من نکردید بسر تراشیدن وجود
خود را بر ملا شکستید دیگر مرا از شما چه توقع باید داشت چون امام الائمه را باوجود علم غیب و شهادت توقع از
ایشان قابلیت دیگر در عقیده چگونه از ایشان و شجاعت شخصی داشته باشند کیفیت که چنانچه ایشان درین زمان داد
نامردی داوند در زمان سعادت نشان شمر در انس و جان هیچ یک شان گریختند و اغاثه تقاعد ایشان سبب
یک سوال بود دیگر یاد ندارای که شیخ مفید حارثی معلم ثمانینی چنانچه در بحار و حیات القلوب بسند معتبر روایت
کرده که در حنین همه صحابه بگریختند غیر از نه ازده فرزندان عبد المطلب عباس و پسرش فضل و علی و برادرش
عقیل و ابو سفیان و ربیعه و نوفل که پسران حارث ابن عبد المطلب بودند و چه خوش گفته ملا در حیات
القلوب که بواقعه احد غائبا نسیبه دختر گفت ما بنه خاک بر روی گریختگان می باشید و می گفت از خدا و رسول
او بکجا میگریزید الخ و مجتهد در طعن الرماح در بیان جنگ احد گفته که غیر از جناب امیر کسی همراه حضرت نماند و نو و
حیات القلوب و دیگر کتب معتبره ... دلالت بر ضعف ایمان ابوذر دارد و مگر شاید جناب شان بعد از انکه بر وعده
خویش شرف حضور نیافتند بلکه تخلف از ان نمودند چنانچه تفصیلش در کشی و بحار و کتب مذکور زیاده تر موجود لائق این
درجات عالیه که برای مهاجرین در حدیث امام صادق ثابت گشته گردیده باشند و ایضاً نسخه سلیم حاکم ست که بعضی
ارکان اربعه محکوم بردت و نفاق بودند پس عقل چگونه تجویز کند که این یکدو کس همه ایثارات خلافت و جهاد و دعوت
را با حسن وجوه سر انجام دادند و در مقابله اهل شام و روم و ایران مصدر دلاوری و دلیری و تهور و شمشیر زنی شدند
و مانند عمرو عیار همه امور را هموار کردند تا یا این جهالات کمتر از انست که ملکگان مکن پدر میگویند که هر چه در عالم
تکوینات پدید آمد و می آید کار حضرت بدیع الدین ... است خدا خلق سموات و ارضین باشد تو اهمیت
حضرات انبیاء و مرسلین عجب نیست که از مجتهدین شیعه که چون از هر جهت راه فرار را مسدود یابند درین مقام ...

ثلثه آن. بالاتر از تحسین رفتار کنند چنانچه تفصیلش گذشت و از مذهب اثنا عشریه که مبنای آن بر تقیه و کتمان است

برای آن بود که دیگر گویا تا بخانه رسانم و هر قدر که حمل هر سخن بر تحریف او را باطل گردانم ورنه بعد از دیدن حدیث جعفری

هیچ غباری در خاطر کسی نماند بر خاست هیچ آبی در ضمیر کسی نتواند گذشت که در آن مهاجرین که موصوف بودند بصفات

جلیله حدیث جعفری چنانچه مهاجرین یعنی خلفای ثلثه داخل نبودند معاذ الله پس استحقاق و اهلیت ایشان بدین وجوه

و جهاد از کتب دشمنان جانی اعدای ایمانی بثبوت رسید والحمد لله علی ذلک علاوه مذهب سنی از شیعه و

نیست که خلفا مهاجر نبودند و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن و دیگران مثل ایشان مهاجر بودند و هجرت

ایشان بدرجه قبول رسیده و هجرت راشدین مردود گردیده بلکه بر زبان نالایق و کتب مسطوره دین خلاف این سخن

مقاله و انده است که معاذ الله همه اصحاب کرام یعنی خلفا و ناصرین ایشان کافر مذهب نفاق داشتند با اسلام

و ایمان آورده در حیات سرور کائنات و بعد از وفات راه ارتداد گرفتند و نص جعفری هر دو قول را از

میان برداشت و ارشاد نمود که هجرت اصحاب باخلاص بود و این مهاجرین انواع جفا از کفار کشیده و از وطن

و از اقارب و عشایر خویش بریدند و تنعم و ترفه را در راه خدا پشت پا زدند و فقر و قناعت را اختیار کردند و مظلوم

و ستم رسیده گردیدند و بر انگیختن جهاد را گفتند بلفظ اذن للذین الآیه و جهاد ایشان مقبول شده هم تحسین

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم بعد آنجناب الی غیر ذلک و اینکه گفتیم هم منظر بود هفوات قوم و الا کسیکه نور ایمان دارد و قرآن

مجید با وصف دیدن اِلَّآ اَنْ یَّقُوْلُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ و مانند آن میخواند دین و هم تواند گفت باشد که هجرت ایشان از راه

اخلاص نبود و از جهت نفاق مقول مذکور بر زبان ایشان جاری بود معاذ الله من ذلک چون کلام تا بدین مقام رسید و میترا م

که بعد از ملاحظه این اوراق بسی را از مجتهدین و محدثین شیعه آنچنان خواهی یافت که حق ایشان در سوره یٰس نازل است

اِنَّا جَعَلْنَا فِیْٓ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلٰلًا فَهِیَ اِلَی الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُوْنَ وَجَعَلْنَا مِنْۢ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ

سَدًّا وَّمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَیْنٰهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ و بایشان که زانی سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ

ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ **قوله** و نهایت الخ **اقول** لله الحمد که چون مجتهد حرف انکار

مهاجرت خلفا نتواند کرد پس بحدیث امام صادق که مجاهدین کسری و قیصر و غیرهم مستجمع صفات عالیه بودند حقیقت خلافت

ایشان ثابت شد **قوله** زیرا که در احادیث متعدده آه **اقول** اگر مدعای او آنست که از این حدیث بطلان

خلفای متقدمین معلوم میشود پس ممنوع است و این همه مغلطه ایست که او را بارها پیش آمده بیان باید کرد که از

احادیث چگونه لازم می آید بطلان خلافت مهاجرین شاید مجتهد رضیه چنین فهمیده که از این احادیث حصر

خلافت بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت میشود در خلافت باطله پس خلفا مستحق خلافت نبودند این

باطل است بر مذهب سنی و شیعه اما بطلانش بر مذهب اهل سنت فمما لا یخفی اما بر مذهب فقد نقض علی هذا و نیز لازم

آید بطلان خلافت شیر خدا لکیف که در این احادیث هیچ جا لفظیکه مفید حصر مذکور باشد در نشود و هم گاه

از مقدمه صادقه قول صادق رضی الله عنه باعتراف مجتهد بدست ما آمد که مهاجرین باذن جهاد نمودند

پس قیاس باین عبارت مرتب شد که مهاجرین ماذون بجهاد بودند و هر که ماذون بجهاد است مستجمع شرایط است لاجرم این نتیجه برآمد که خلفا جامع
شرایط جهاد و عوالی امامت بودند و انتفاء واستی که نزاع در همین حق بودند نفس خلافت که سوفسطای هم انکار ان نتوان کرد و این حجت هر
صغیر و کبیر بوضوح انجامید که بعد از اعتراف آنهمی که مهاجرین ماذون بودند بجهاد کسری و قیصر مستجمع صفات برگزیده گشتند بحدیث ائمه هم
انکار از حقیت خلافت و اهلیت خلفا سفاهتیست که شیخ حلی و این هنفه هم از وعار و ننگ دارند و حق آنیست که چون مجتهد طایفه کردن
بدعوی اجتهاد برافراخته دعامه شیعه را بدام و دانه گرفتار ساخته و اسباب تعیش و طرفه از هر طرف برای او آمده
و ابواب یسر و تنعم از هر جانب کشاده شد پس مجتهد طایفه خود را باین تلمیح تسلی می بخشد و بتسلیه مقلدین خود باین
بیهوده سرایی می پردازد قال الله تعالی فَاَضَلُّوْا کَثِیْرًا وَّضَلُّوْا عَنْ سَوَآءِ السَّبِیْلِ و اگر مراد است
که ازین احادیث ثابت شد که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم فی الجمله خلفای جائر بهم رسند و لیاقت خلافت ندارند
و از اعتدال بابیرون بگذارند و حقوق رعایا تلف کنند پس زنهار بر مذهب فریقین مضرتی برای اهل حق نیست
زیرا که ما هم همی میگوییم و آمنا و صدقنا بر زبان داریم و در کتب خود اسامی شان را میشماریم که یزید و مروان
و عبد الملک و غیرهم مراد اند که باتفاق فریقین مصدر شرور و قبایح گشتند بعد از زمان مشهود بالخیر که نور ایمان
خلفا به بلاد عظیمه تافته و هر کسی از کفار راه اسلام را عیان یافته و اگر اندک غور کنی از حدیث اول اینقدر به ثبوت
رسید که طاعت سلطان باید کرد در امور شرعیه اگرچه او مصداق این مثل باشد که صورت ببین حالش مپرس
و این مجرد فرض و تقدیر است بطلان خلافت خلفا رض از کجا و نیز حدیث را مجلسی در بحار و مولف کامل بهائی روایت
کرده اند و بجای راسه زبیبة لفظ مجدع آورده و بعد ازین عبارت حدیث بدین نمط ذکر میکنند که من اطاعه فقد
اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی لا تخرجوا علیهم و لا تنقضوا عهودهم انتهی مختصرا و ازینجا حال مقبولین لسانی حتی جناب
امیر که بارها قصد خروج بر دلالت امور بلکه صنعت مصارعت بر لاف و گزاف رفضه نموده بظهور انجامید نعوذ
بالله القصه چون مجتهد بعدیت متصلا اختیار کرد احادیث را برراشدین برخلاف نصوص ائمه محمول نمود حالانکه
سین برای تاکید هم می آید برای او ذکر این احادیث وبال عظیم شد که حضرت امیر رض این احادیث را اند النست بلکه حکم
شریف را انقلاب فرمود زیرا که حضرت تقیه را سپر مومن مقرر نمود و حضرت امیر بعد شهادت حضرت زهرا و خانه برباد
اطاعت خلفا اختیار کرد لا حول و لا قوة الا بالله حدیث دوم قضیه شرطیه و ملاک امر و غایة ما فی الباب انحت یا رصنع
جور امرا فاین هذا من ذلک و این السماک من السماک حدیث سوم که هم در کتب ما و شماست مادنی غور برای شیعه
عین عقوبت و بلا چه اگر مهاجرین راضی باحکام خلفا رض باشند روایت مجلسی و کلینی و تسلیم همه باطل شود کما لا یخفی
و هم تحقیقات سید مرتضی در کتاب شافی و تنزیه الانبیا زیرا که ازین همه به ثبوت میرسد که انقیاد ایشان بود برغبت و
رضا بلکه ازین همه کتابها آنهم پیداست که خود مهاجرین خلفای ثلثه رض را بر روی کار آوردند و اجماع بر خلافت ایشان
کردند لاجرم مهاجرین کافر و منافق باشند و هو خلاف کتاب الله و احادیث ائمه الهدی و حدیث چهارم و پنجم
نیز بفکر پستر بر همین قیاس مفید مدعا بالجمله اضلال مجتهد را نهایتی نیست که در حق مهاجرین با وصف آنهمه

بدایع که نص امام دیدی چنان بیهوده گو میباشند که از غریبات بعید و تسویلات عجیبه دور از شیوه انصاف دانا گوید خود علم
نمی‌اند مانند ایشان سهمر سپید تا با جماع پس ستیزه در حق مهاجرین اولین را درین زمره گنجانیدن تقاضی دلالت
ظاهر ... مست بالا اتر از ان مقصود نباشد و اگر با ینهمه درجات عالیه و آیات متوالیه این بزرگان مستعد جهر جفا
باشند به هیچ دلیلی از ادله شرعیه و توقع خواه ماند بلی ازین روایات باتفاق فریقین ثابت میشود که یزید و امثال
او از حدود شرعی پا بیرون نهادند طرفه آنکه روافض در کتب کلامیه خویش بارها می‌گفتند که کار عقلا است که تنوع
علیه انگیزند و مخافت فیه را فیند برند درین مقام مجتهد این قانون را هم از دست داده و در گرداب شده میدوید افتاد بعقد
عاقل نتواند فهمید که بعد ذکر فقره از حدیث طویل که بر حرفش خار مغیلان در جگرهای شیعیان شکست و جهات غیر
متناهیه تاویلات و تسویلات را از هر طرف بر روی ایشان بر بسته نسبق حماری آغاز نهادن که حقیقت خلفا ثابت
نمیشود که در احادیث سفیان خبر از تسلط خانمانی خود است کار حمقا است زیرا که محبت و عصبیت درین
مقام هم بر اصول شیعه کلام بالزام می‌کنند پس اگر مراد در باره حدیث امام صادق شیعی گفتنی باشد
باید نوشت ورنه مهر خموشی بر لب خود باید زد علاوه آنکه در مجلد اول جائیکه مجتهد این قسم احادیث آورده و خلافت
مرتضوی علی را از خلافت راشده قطع نظر کرده در آن مقام از جانب ده بیشترین آنچه نقل کرده‌ام بر همه کس واضح می‌گردد
که بر خلافت راشده خلفا از اول تا رابع هیچ غباری نمی‌رسد بلکه یک رساله برا سها بجواب مجتهد درین باب تصنیف داده
باید آن مطالب را بنگر دقیق و تامل عمیق دیدن و دیگران تنگی آن بمیزان عقل سنجیدن و بیدا فی نفر مودن
و حال پا دوگی و خرافت مجتهد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی الخ **اقول** درین مقام جز آنکه چاک
گریبان مقلدین بر سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسیده و آه شان بگردون گردان پیچیده از این
مناظره و مجادله و مباهله با علمای رفضه بوقوع آمد امری دیگر مقصود نیست بالجمله این قول کمتر از ان نبود
که دشمنان دین مثل یهود و منافقین میگویند که ابطال ثبوت خاتم المرسلین از قرآن مبین میشود پس ای
سامعین مستمعین برای تحدیث کلینی را بار دیگر ببینید بیشتر مقتولات یهود مجتهد خود را بشنوید و خیال کنید که قول
او در حدیث ایما لیست از عملات مهاجرین گذشته یا خلفای راشدین مهاجر نبودند یا انتظام امور و
سیاست بدن و تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آنانیکه حق جناب محمد
تهذیب نفس محسنین است و غیر ذلک تا مجتهد ازین حدیث نتیجه عدم حقیقت خلفا بر می آرد در همین اوراق
استعمال این عملات با وضع بیان دانستی یا آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد تا مجتهد
این هرزه درآئی میکند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیان است که مهاجرین ماذون بودند و هر ماذون مستجمع شروط
است الی غیر ذلک مالها آنچه گفته والا آنحضرت میفرمود که مهاجرین به وجب الی آخر پس جائیکه آنکه مقصود امام صادق
هدایت کاذبانست بعد از اثبات مدایح در صحابه کرام از آیات قرآن مجید تا چشم بگشایند و بینید غفلت از گوش بر آرند
و بشنوید که چنانچه جهاد مهاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بدرجه قبول رسیده و ...

استخلاف بسمعه در یافته بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم نیز جهاد شان بسبب خلوص نیت شان و استجماع شروط کامل
ایمان قرین اجابت گردیده چنان بنا پند داشتن که مهاجرین انهمه عرق ریزیها و جان نثاریها برای تحصیل تجارت
دنیا میکردند و بسبب تلقین و تعلیم کاملین این مساعی بتقدیم میرسانیدند چنانچه رفضه رسوخ بدان دارند و عبارات بعض
ایشان درین باب عنقریب می آید بلکه ثمرات و نتایج حسن نیت ایشان است که اینهمه آیات قرانی در شان این بزرگان
نازل گشته معذلک برین تقدیر قاتل رامیرسید گفتن که بیان بفرما که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود بجهاد کسری و قیصر
حال آنکه از آیت کریمه ثابت نمیشود مگر اذن جهاد مشرکین مکه برای رفع این قیل و قال و قصر مسافت ذکر ان
آلهی که اصل بالیست ضرور افتاد چون مجتهدان از همه علوم خصوصا علمیکه فهم قران مجید و حدیث شریف برآن متوقف
گشته معطلات امور اند و هر جا صد ورمی یابد و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شود یعنی عجب است که درباره
مخالفین مرتضوی که دین و شریعت را برهم زدند چنین اعتقاد داری و طریقه اجداد امجاد خود نمیسپاری چنانچه
قدمای رفضه باکابر اهل بیت بارها گفتند پس جز بقتل رومیداد و نوبت بلعن و طعن و طرد و الحاد مثل زراره
و احول و عمی و دیگر دشمنان و حساد می افتاد و سود می بران مترتب نمیشد نمی بینی که سگان بر رو و دهن
ناپاک این سگان که بمقتضای الکفر ملة واحدة مضل خلایق بودند شاشیدند چنانچه درهمین مقاله دانستی این
اعدای دین زنهار متنبه نگردیدند و لقد صدق الله تعالی حیث قال فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ
يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
و نیز بر تقدیر مزبور می توان گفت که چه گونه دانستی که حکم خلیفه غیر معصوم صواب است نه خطا پس از انجاز کلماتی را
حضرت امام ارشاد فرمودند که این مطارحات از کسی بوقوع نیامد و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید
و زیاده ازین قلوب اهل ایمان مخراشید و پیش ازین جهل مگوئید و بزودی برخیزید و بروید چنانچه علی مردان خان
با پسر خود صاحب بیاض سوافضی ناشسته رو گفت و مختصر این حکایت چنانست که روزی یکی از قضات دهلی
روبروی او گفته بود که علی مرتضی تزویج فرموده ام کلثوم را با فاروق و او انکار میکرد و قاضی اصرار می نمودند
بالاخر فرمود تا ابراهیم را حاضر کردند گفت ای جان بابا قاضی چنین میفرماید راست بگو که این امر در کتب ثابت است یا نه پسر
گفت که مذکور و مسطور لیکن بگو از امروز متیقن شد که عمر مومن بود بعد ازین امری دیگر بشنو که هیچ میدانی که امام زمان
چرا نصره انصار را با وجودیکه در نصرت خلفا دقیقه نگذاشتند و علم جهاد چنانچه باید برافراشتند درین حدیث طویل
و عریض یاد نکردند سر مکتوم همین است که خلافت در ایشان باعتراف جناب مرتضوی کام نبود پس بارها امام موصوف
برای مهاجرین سابقین استجماع شروط را بآیات قرانی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند مقصود انجناب اثبات خلافت
مهاجرین است چنانچه جد امجد انجناب باتفاق فریقین کما یلوح من جواب اوراق لایضاح ایضا الائمة من قریش ارشاد نمودند
و اینجا مغلطه دیگر حل شد یعنی ثبوت رسید که مجتهد ناجی برخلاف صراحت امام انصار را درین زمره داخل گردانیده
و حدیث را تحریف کرد و هرگاه در اوراق سابق مثل بدیهی اولی گردانم که محدثات مجتهد بدتر از کلمات مسیلمه

کذاش و جالبست حاجت تقریر بالاجمال هم نبود تا باین تطویل و اطناب چه رسد. ولیکن چه باید کرد که معارضه با سخن ائمة
کرد تلبیس از آبا السنه افراتر نهاده **قوله** و درین مقام سری دیگرست الخ **اقول** ای صاحبان فراست لطافت
این سر مکتوم از من مجهول و مظلوم باید شنید که اگر مقصود اینست که بر اصول شیعه مقصد اذن جناب ولایتمآب در خلافت
خلفای ثلثه جناب امیر بوده جوابش اینست که امام الائمه رفضه یعنی کلینی احادیث مذکوره را در باب من یجب
علیه الجهاد و من لایجب روایت کرده چنانچه بالا دانستی و بر اصول رفضه واضح است که درین ازمنه جهاد بر حضرت
مرتضوی واجب نگشته و نه بعد در آمده و الا لازم آید وجوب جهاد در زمانیکه آنجناب بحدیث ایام اعدا و
اتفاق رفضه مصداق چه معطلا باشند چنانچه تفصیلش یاد داری حرف معهذا اگر جهاد باذن این جماعات
از آنجناب باشد و مهاجرین از جهت ماذون میگشتند و بر صواب بودن مرتضوی میرفتند لازم می آید استحاله دیگر
یعنی قتال ایشان خلفا بر تنزیل کتاب خدا باشد و کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بعد وفات
سید انبیا مقاتل منکرین نزول قران بوده. نابذ خلافت النص بلکه بعد شهادت ذی النورین قتال بر تاویل
قران نموده اند معهذا برین تقدیر بایستی که حضرت صادق میفرمودند که مهاجرین ماذون بودند بحکم حضرت امیر
علاوه اگر مراد مجتهد الزمانی اینست که خلفا بدین توسل حکم شرعی دریابند و بران کاربند و عمل نمایند تا
جهل ایشان بر ملا نگردد پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره بسوی جناب امیر عاید میشود الی غیر ذلک
وحسنت تقریر از میان بر میخیزد و حیرانم که جناب امیر چرا باین اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب و شهادت
بالفعل یا بالقوه پی نمی بردند و جهل ایشان بر همه کس واضح نمیکردند. و الانقلاب اینست که اصل الاصول
چه مصلحت دیدند و اگر مدعا چنین است که خلفا مرضی حضرت مرتضی دریابند و برخلاف آن عمل کنند پس معنی
تدبیر صایب چگونه باعث سربلندی و سرخروئی و آنگاه باین مدت دراز شد و جهل خلفا نزد ایشان بر جمهور
و در زیرکی خلفا بر اصول شما که حق آنحضرت الناس را غصب کردند و خون رعایا هم ریختند سوفسطائی هم
پیرامون نرسد میگردد از این مقام بر اهل فطانت بطلان پندار مجتهد هویدا شد **اما خروج مقبولین**
لسانی پس قبل ازین معلوم گشته باشد که آنکه همراه امام منسوب بودند بلکه بالعرض رفاقت امام
و صامت داشتند و هرگاه هر دو رای این راسند و ساختیم معین شدند خلفا و هو المدعا و اگر مراد
آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت وقت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاده از انا جابه
اصحاب کرام میکردند و در شعبات اعلای کلمة الله و استیصال کفر شریک بودند پس گوییم بلی این امر واقعی
خلفا آنجناب را نفس ناطقه خویش میدانستند و قوت بازو اعتقاد میکردند و چون بعد وفات تشریف
جناب امیر مرتبه تجرید خواستند یعنی دست از هر دو جهان بردارند و مصداق مسکینا ذا متربة گردند
آنجناب این یاران فرصت ندادند هرگز این تجرید را برای شان تجویز نکردند و بالاخره از نهایت الحاح شان
حضرت مرتضوی این تعلق را عین دردمندی و تضعیف شعبات دینی دانستند و شریک مهمات شدند که سنت

انبیاء درسلم همین است ولیکن بر حال رفضه از ناز باید گریستن که ایشان دعوی سرپرستی آنجناب بر زبان دارند و برای آن
ایشان بطور اهل نفاق بر خود می بالند و بعد از تحقیق چنان معلوم شد که بمقتضای اصول شیعه سلب ذاتیات امامت است
و حصول مثوبات جهاد و غیره و ثبوت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است نه از کتب شیعه و طور ایشان که
نام مبارکش بر اصول شیعه پیر معطله باشد و غالباً که این اسرار مکتومه وقتی مکشوف میشود که مجتهد الزمانی در اکبر مساجد این
شهر نماز جماعت با مقلدین می گذارند و بمقتضای انسحاب لا امتی که پدر بزرگوار ایشان در کتب مطبوعه آورده اند
منتظر دروو وحی آسمانی می شوند لیکن بعنوانیکه مجلسی بیان فرموده در حق الیقین وغیره که حضرت جبرئیل وقتیکه نزد جناب
سیدة فاطمه می آمدند بعد حضرت رسول خدا پای خود بر زمین نمیگذاشتند و باین جو سماوی ماندند یا در وقت معلوم که ریش
دست دیگران میدارند ملائکه مقربین برای پاسبانی ایشان چنانچه در تحفه کاشانی ست گرو او اگر و استاده میشود حق
تعالی افتخار خود بملائکه الخمار سفیر باید نعوذ بالله من ذلک و از آنجا که لطایف این مسد و دقیق محتاج بالبسط و تفصیل است
پس از تطویل سرگزینید لیشیده چند سطر دیگر تاکید للمرام و توضیحا للمقام می نویسیم که اگر مقصود مخاطب بلادت کیش است
که خلفای ثلثه میدانستند که لیاقت خلافت محصور است بذات والا صفات حضرت مرتضوی و خویشتن را فاقد الشرط
گمان می بردند و هرچه جناب امیرالمومنین مطالبت می نمودند شنیده نه بر آن کار می بستند پس این سر بگویم که جناب مجتهد الزمان
بر دفتر تشیید المبانی مرقوم فرموده نیز پرده ناموس رفضه نزد عقلا درید و خشکاست ایشان همه بسوخت بسبب آنکه اصل مطاعن
بلکه جمله قیاسات اهل تشیع امتی از هم ریخت و انقلاب عظیم رو داده و تمامی مجتهدین روافض تیشه بپای خود زدند بلکه خانه رو
خود را مثل عنکبوت سبزواری از دست حق پرست جناب مرتضوی خراب ساختند علاوه تشیع خانها هم لازم آمد و قدح عام
علیه سابقا و ستعرف ما یرد علیه لاحقا زیرا که اگر مراد آنست که حضرت امیر در مهمات ریاست و امور دین و دنیا شریک بوده
و نسبت بدیگران سابق الاقدام بحدیکه لولا علی لهلک عمر در باره شکر گذاری در بعضی از امور بر زبان فاروق گذشته و مفصله
لابا حسن لها در بیان آمده پس زنهار مفید مدعای مجتهد نبوده بسبب آنکه جناب امیر لاریب در زمان خلافت متقدمین مرتبه
وزارت داشتند و ازینجاست که بعد از شهادت ذی النورین وقتیکه مردم تجدید وجه خواستند بیعت بانجناب بکنند دست بکشید
کشیدند و محمل ارشاد فیض بنیاد این اشاره است که وزیر بودیم چنانچه در خلافت متقدمین بود بهتر از آنست که امیر شما
و فرمان روا شوم و عبارت حدیث اینست دعونی والتمسوا غیری و وزارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالسی در عماد
اعتراف بدان کرده و خود رضی برادر مرتضی ثمانینی در نهج البلاغه آورده و ظاهرست که هرچند از وزرای نیک حضر که
خیر خواهی خلافت و الاوی ایهم عالیه شان می باشند مساعی مشکور لمعان ظهور رسیده باشد لیکن عقلا صدقه مقاصد گیتی ستانی
و مطالب جهانبانی بحضرات خلفا نسبت میکنند و میگویند که بفضل کردن سلاطین خلافت و دعایم ریاست دشواری
ما ایشان در مهمات سیاست آخر نتیجه آرای جهان آرای ایشانست مطرح شد تر آنکه ابو اسحاق طعمه بعد چندی دریافت
که بوزانیست باو سنجان و باو انجان ست بورانی و پسر نابالغ یعنی مجتهد الزمانی مثنوی پلی نبرده که در غزوه فارس
استشاره خلیفه ثانی رضی در همین بود که جهاد باید کرد یا صلح باید نمود تا طالب مشوره درین باب بود که از مدینه بیرون آیم یا

ودرین نحو من جاناتیا رفته رانکی کرد کیم بنابرت کاشانی در شرح نہج البلاغہ این عبارت عربی با مقولات ترجمہ
بلکہ در کلام معنی در نہج البلاغہ ومن کلام لہ علیہ السلام وقد استشارہ عمر بن الخطاب فی الخروج لقتال الفارس بنفسہ
فصلی ہست کہ استشارہ دو امر ثانی بود وبعد از عبارت فارسی کاشانی کہ در نمبر سابق بعینہا منقول شدہ حاجت تعریر
عبارات عربیہ وفارسی دیگر شارحین ومترجمین باقی نماند طرفہ آنکہ جل این شکل در زمان قدیم وجہ بیان کلام کرمہست
اتمام جناب مرتضوی بوقوع آمد کہ مکان القیم فی الاسلام مکان النظام من الخرز فان انقطع النظام تفرق
در باب متفرق لم یجتمع فکن قطبا فانک ان شخصت یقولون ہذا اصل العرب فاذا قطعتموہ استرحتم انتہی یا این
مختصر از این عبارت ہمہ کس را معلوم شد کہ نزد جناب امیر مصلحت دینی مقتضی آن بود کہ امام وقت فاروق اعظم از
جای خود نجنبد واز مدینہ بر نیاید ورنہ تمامی مردم از جبر راست خواہند گریخت ودل بران خواہند بست کہ بعد از کشتن
عمر کہ اصل عرب ست استراحت تمام ست بالجملہ ہنوز مجتہد الزمانی تا مدت العمر یعنی این کلام فائز نگشتہ ومضمونش مثل
قرارت خوارج خذلہم اللہ تعالی ا بجوف حلقش نرسیدہ وبا نیمہ علم اجتہاد بر افراشتہ در اضلال خلایق کوشیدا
پس ای معاشر مسلمین در جہاد بکوشید واز روافض طمع بدارید کہ مہتدی شوند واز نفاق باز مانند وبر دین وملت
مومنہ اَفَتَطْمَعُوْنَ اَنْ یُّؤْمِنُوْا لَکُمْ وَقَدْ کَانَ فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ یَسْمَعُوْنَ کَلٰمَ اللّٰهِ ثُمَّ یُحَرِّفُوْنَهٗ
مِنْۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ وبا این ہمہ امید وار شوید کہ متکلم سنی را کتاب مذہب خود بدہند قال اللہ تعالی
وَاِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْٓا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ اِلٰی بَعْضٍ قَالُوْٓا اَتُحَدِّثُوْنَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ
عَلَیْکُمْ لِیُحَآجُّوْکُمْ بِهٖ عِنْدَ رَبِّکُمْ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ اَوَلَا یَعْلَمُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّوْنَ وَمَا یُعْلِنُوْنَ
بعد از خار عنان اگر فرض کنیم کہ مشورہ فاروق بتقدیر محال درین امر بود کہ جہاد کنیم با فواج ایران یا بگریزیم بدیار
جابلقا وجابلسا یا برای حسن ان سواری ہم تواند رسید کہ مثل فیروز بیکدم بمنزل مقصود برسیم واز دست رستم
بن فرخ زاد کہ شہریار ایران زمام کارزار بدست او سپردہ وجہان پہلوان نامش بردہ برہم واگریز کرد این
کہ از نسل گشتاسپ ونریمان اند نجات یابیم یا بسواری ابر وہوا العالم یا لا ادم وچندی زیر درخت طوبی کہ
حضرت امیر بیاسایم کا مر فی معجزۃ البساط لیکن اذن جہاد کہ لشکر اسلام را حاصل شد دماذونی مہاجرین نخواہد
درین وقت بگریخت خلیفہ ثانی زیرا کہ ہمہ قبائل عرب تابع فرمان او بودند وکلام مرتضوی ہم نص درین ست
کہ خود رعیت فاروق ہمہ شدند بالعکس پس چگونہ ماذون بودن مہاجرین بنا بر تحقیق مجتہد دانستہ مستغنی از بیان
گشتہ ودمای این روسیاہ روافض سیہ کارانا بکار آمدہ درین بدان مانند کہ ہر چند کنند بدین خندق مطابق روایات
شیعہ در بحار بصلاح حضرت سلمان فارسی بود ولیکن نتوان گفت کہ امر مذکور بحکم سلمان بعمل آمدہ نہ بفرمان حضرت
سید الانس والجان قس علی ہذا یہ النزاع نزد عقلای جہان **قولہ** وانچہ جناب آنخ **اقول** معلوم نیست کہ تعبیر
المنافقین از این علم چہ ارادہ نمودہ بر تقدیر یعنی کہ فاروق را فرمودند کہ تو جہاد مکن ولشکر را بفرست وخود در
مدینہ مقیم شو د یا بیرون سر لازم آمد بربادی قیاسات رفضہ کہ خلیفہ بالی از نہایت جبن در اکثر فوت

بلاد وکارزار در جهاد مشرکین نشد و از مدینه بیرون نرفت چنانچه از تلبیس ابلیس و اهل هم طعن مذکور معلوم توان کرد و خود نیز تا عاقبت اندیش بود منع از خروج خود میکرد تا آنکه عیان شد که مانع ازین امر خیر جناب امیر بودند که با تالیف فاروق و دیگر خلفا بیرون نمیشد و بچه انها معتقد اند و داشتند با فضیلت آنجناب و آنکه صلاح شریعت مطهره سعادت و فتح حسنات است اما اگر بنا بر اقتدار امر شریف که ایشان بمقتضای انما الامور رهینة وقتها در مدینه طیبه ماندن پس حصول ثواب انجا بیشتر او از امر لشکر کشی و کوشش در انتظام امور دینی هم صورت بست و هم اعتقاد با فضیلت آنجناب و حقیت خلافتش در قلوب خلفا رسوخ پیوست و منع جناب مرتضوی فقط در غزوه فارس نبود که وقت غزوه روم هم منع و امتناع بظهور پیوست کما فی نهج البلاغة و ترجمها اما شجاعت فاروق پس بحدی رسید که شمشیر از دست زبیر در معرکه عظیم بیعت صدیق بر گرفت چنانچه مجتهد در سابق بتقریب تخلف زبیر تقریر نمود و مزید شجاعت زبیر به چنانست که کسی انکار نتواند کرد زیرا که شریف مرتضی علم الهدای رفضه در تنزیه الانبیا تصریح بران نموده و هذا لفظه فی ذلک الکتاب انه لا شبهة فی ان الواجب علی الزبیر ان یعدل الی امیر المؤمنین ویبذل نصرته ولا سیما کان رجوعه علی طریق التوبة ومن اظهر المباینة والمحاربة اذا تاب تعین خطائه ویجب علیه ان یظهر ضد ما کان اظهره لا سیما وامیر المؤمنین فی تلک الحال یحتاج الی نصرة من هو دون الزبیر فی الشجاعة والنجدة انتهی مختصرا ایهم بکیسو شجاعت عمر بجای رسیده که بروایات رفضه کراوندی وطوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست حضرت قالع باب خیبری در ربوده و آنجناب را بذلت تمام بر اصول رفضه مدعیین مزید ولای اهل البیت علیهم السلام تا دار الخلافت برسن کشیده و کسیکه شمشیر از چنین شیر بیشه وغا و نهنگ دریای هیجا برباید در مزید تهور و جوانمردی او چگونه کسی حرف تواند زد و کسیکه خود را اشتباه کاف قرآن و حرمدان ذلیل کند و عیاذ او در کافی معلوم ست که چه نسبت و اگر لعادت بادگی گوید که ربودن شمشیر زبیر و جناب امیر ازانجهت بود که عمر فوج کثیر همراه داشته باشد فلا یدل علی المقصود جوابش بعد تسلیم آنکه این امر نسبت بسلاطین این زمان پیش تواند رفت که وقتیکه از دولت سرا بیرون ترک سلطنت و سامان ریاست همراه دارند و چون در مشکوی خود باشند گویا در حصن حصین متحصن شدند و حال فاروق باعتراف اهل وفاق و نفاق آن بود که تنها در شب و بچوبکه چپای مدینه میگردید حتی که رفضه نتیجه این حرکت را در بعضی از شبها بجهت لاف و گزاف در مطاعن او شمرده اند بلبیاری را در ورطه حیرت غرق کرده و بمقتضای حب هنر بچشم عدو خود در نظر عیب ست گل ست سعدی و در چشم دشمنان خارست در لقافص او نام برده و دولت سرای فاروق با ظهار موافق و مخالف کلبه درویشان بود پس کسیکه پروای در جنگ تیر نکند و حضرت مرتضی را معاذ الله بدان هیئت مجموعی که نصره دیده اهل دانش و بینش دعوی آن میکنند و سر بگریبان خجالت فرو نمیبرند در بازار مدینه بکشد چنانچه در بحار و حق الیقین ست البته شجاعت او از پایان تهور در گذشته باشد و اگر صبر و رضا و مدارا پیش کنند بکو جوابش بر گرشت با ماده رضا تمه این مقاله عنقریب می آید انشاء الله تعالی و این امر خود از کتب شیعه واضح ست که امیر کبیر در بعض اوقات از قبل دریغ نکرده اند اگر چه رئیس قوم باشد و کان

مبرزکه اگر حضرت امیر شمشیر پرست می داشت باز هم از غلاف بر نمی کشید که خود قول جناب امیر که گر شمشیر سیاست اتم از میان گذشت مثل
این کلانست ونیز موافق تقدیر اثنی عشری که جهاد با کسری و قیصر بحبت اذن مرتضوی بوده انجهت فاروق مستحق اعظم ترین مثوبات منافقین از هم
بعثش که جناب امیر را باشیعه که حکم رانی میفرمود بر قتال حرب داد حکومت بیما در خلفا این دشمنان عقل و دین که مستحق عقاب گردیدند
خدا و رسول و روح مقدس امام الائمه تر سیدند مقصود از این تقریر آنست که بدانی که هرچه مجتهد الزمانی در رد ولد آیات العین نوشته
عین ضلالت و حیرت و اتباع وسواس شیطانی اما فرض معنی دیگر یعنی حضرت امیر خواستند که فاروق را آفات مدینه بر گزیده
و شکر اسلام از جهاد بنشیند چه کوشش کردن در جمیع اسباب مخالف اعتقاد ان الله لایخلف المیعاد است چنانچه از عبارت صواعق
که نزد عقیده قرآنی متعلق نیست معلوم توان کرد و عبارت نهج البلاغه که قبل ازین درین باب گذشتی نظر بران دار پس تفتیش عالی
عدم اذن بثبوت میرسد و مجتهد ما دو گوش و یک بینی هم نیافزاید و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعه عجب نباید کرد زیرا که جناب
یعسوب المتقین از جهاد کمین بودند اگرچه جنگ صفری وارد به تقدیم میرسانیدند و آخر قابوی وقت یافته و کسی را
از مقبولین بقصد لایق این کار سوم و این بیکاره نپنداشته آتش پرستی را بر گماشتند تا مهم فاروق را کفایت کردند
چنانچه تفصیلش در کتب امامیه مثل ناوادات شیوخ و تلامذه کلینی و صدوق موجود پس چه استبعاد است که خواسته باشند که از
فاروق حسبتی بظهور رسد و تکیه بر وعده الهی در نصرت و ظفر کرده آمد تا ایشان از دست رستم کوفته شوند در مدینه بقتلش
بتوسط مجوسی کینه جو با شجاع فیروز در رفیقه نفاق اند و بکفایت انجامد و اگر علم مرتضوی بر تقدیر الهی محیط بود گویا خیرخواهی
فاروق و لشکرش بعنوانی بجا آوردند که همه دانستند که قلب مرتضوی غباری نماند تا بعد ازین در قتل فاروق این خیر
خواهی بکار آید و سرور و بهجت بعضی وجوه چهره نما آمد و لقد ظفر و فیروزی از دست لولوی لا لا رو نماید لا حول
ولا قوة الا بالله انیست حال سر لکتیم مجتهد این مرزبوم مرثیه خوان امام معصوم کافی بجا المجلسی اللوم که مقولات شیخ حلی
و مزخرفات جعفر زمانی شیاک بران می برد و هنوز سر خزنا مشخص یعنی عزین نجات رفض آمد ایجان و دل می خورد حکایات
رونی ابن جوزی سر خیر دعوی نمود در جواب سائلین که هرچه گوید از قرآن مجید بگوید یکی از حاضرین پرسید تحیر گشت کجاست مثل
کرمادمانی پخته خود و لوب حورتی می بیند جواب او کل حزب بما لدیهم فرحون قوله ؛ هذا کلام آخر اقول خیر مبین
اهل خرفشار بعد از آنکه از چار سو با وجود چندین جستجو و عرق ریزی و تگاپو نا امید گشته بمقتضای کل شی یرجع الی اصله بمین تقیه
نزد ولیکن بمجرای الکذب لا حافظة له یادش نماند که در خاتمه این کتاب جائیکه برای اثبات اینکه حضرت امام حسین از تقیه ممنوع بود
بروایت کلینی استدلال نموده است چه گفته که احادیث صحیحه در کتب معتمده فرقه اثنا عشریه وارد شده چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در کافی
روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن یعقوب محمد عن ابو حنیفه نزلت من السماء علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم کتابا لم ینزل علی
محمد کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل هذه وصیتک فی امتک عند اهل بیتک الی قوله لا شهادة لهم الا معک فمضی علیه السلام و نیز
در همان کتاب مذکور است احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح فاستر
نفسک لا یحزن جل ففعل علیه السلام از این قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده پس همین حدیث که مجتهد الزمانی که در تیا
ام نخست بود بیکار برند احتجاج میکنم و میگویم که این بود مهر خاتم حضرت شهید کربلا اما مهر خاتم امام صادق پس این عبارت

بروایت کلینی اعویا امام شما برآمد بحدیث الناس و افتهم و لاتحملن الا الکسد و انشر علوم اهل بیتک و صدق آبائک الصالحین فانک
فی حرز و امان یعنی احکام شرعی بیان کن و بروی مردم و مترس از کسی جز خدا و علوم اهلبیت را ظاهر نما و بتصدیق بزرگان
خود مشغول شو که تو در حفظ و امان هستی اکنون چگونه درست شد که حضرت امام صادق تقیه فرمایند و انگاه از راوی مذکور
بدین غرض و طول و اینهمه کذب و افترا که منتهای علوم ست بدین طور ترتیب دهند و بآیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی مدلل فرمایند
که تحصلش را بهزار ایجاز و اختصار بورقی چند ضبط کردم که عین افترا باشد و در باب نزول آیات مناقب و شان مبایعین و ناصرین
خلفا بر کتاب خدا و دعوی استجماع شروط کمال ایمان برای مهاجرین معلوم حالانکه بخطاب سائل این قدر در شانش کافی بود که جهاد حاضر
است بجامع شروط و هر چند اذن بخصوص ست لیکن العبرة للعموم و هرگاه کسی را شیوه این امور درست نباشد لانه یقدر بقدر النصرة
حضرات ائمه که عالم مکونات بقبضه قدرت شان ودیعت بود و ابرای ائمه و احیای موتی می نمودند و بر ملائکه سموات و ارضین حکم
می داشتند کاسبق چگونه درست خواهد بود خصوصاً کسی را که برای او کتاب آسمانی بگواهی هزاران فرشته سر بمهر نازل گردیده باشد و حق
تعالی باین نصوص و حافظ و حامی او گرد و عجب امور آنکه من کمترین انام بمجرد رویت غلبه خود در مناظرات تا بمقدار رواج مقدسه
حضرت ایمعنی ایلیت سید کائنات علیه و علیهم افضل الصلوات چندان دلیر و قوی دل باشم که با جمهور علمای مخالفین اینده یا رشل جرزا کاظم علی
رئیس الفقها و میر آیة علی راس المدرسین فضلای ایران مانند اقا محمد علی و میرزا مهدی استرآبادی و غیرهم مناظرات کنم و منصور شوم
و این کتابهای دندان شکن بالک شاننده رگهای گردن تقالیف را نرم و برای بهم ساییدن کتب شیعه شبهای دیجور در کوچهای
مندیات و بگردم و سوانح عظیمه که از تحریر ر رقعه چند در مبحث سنی و شیعه بعضی از صوفیه گذشته تا آنکه بجانم مختفی شدند کا فطلته
الدیباچه بچشم خود امام صادق حق ناطق اکیات آسمانی و تاییدات ملائکه یزدانی و رعین بیداری ملاحظه فرمایند و احکام شرعی
و عقاید ایمعنی را بجهت خوف موهوم مقلوب سازند زینهار بخیال کسی از عقلا نگنجد و بمیزان فراست احادی نسنجد و حاشا
که من بر سوا عید اهل دنیا دلیر باشم چرا که اگر واقعی هم باشد بجوی نمیگرم معهذا چه خوش گفت یکی از متقین بجواب بادشاه عظیم که از
تو توانا بازار حی ترسم فرمود با اینهمه تقرب گفت تا چشم بر هم زنی نزانه ساخت و با اینه کشنیدی امری دیگر را گوش بکن که مدعای
مجتهد و سمن حضرات ائمه معرض از حکم ایشان نیست که چون حدیث جعفری که سخن در تاویلات ان میرفت بر محمل تقیه آمد بحث برا
فاضل عجیب نمانده زیرا که حدیث محمول بر تقیه لایق عمل نیست پس چنین قابل تعجب اینکه این هم خلاف نصوص ائمه هدی المهم خدا را
حرفی از آن نصوص بشنو و گرد کلفت مگردو از جهالت مجتهد اثنی بر روایت بلا در جز کرش نافل مشو عن ابی جعفر الاحول عن ابی عبد الله
قال لا یسع الناس حتی یسألوا و یتفقهوا و یعرفوا امامهم و یسعهم ان یأخذوا بما یقول وان کان تقیة در نیصورت نیز مدعای
ما که اعتقاد و عمل بر حدیث طول تمام نصوص جعفری با بدست جعفری باش گر خدا خواهی و گرنه در بد طریق گمراهی حاصل ست
که معتقد استحقاق خلفای راشدین باید بود والحمد لله و نوید این مقام ست آنچه عباد بصری را امام زین العابدین فرمود چنانچه
در کافی ست او گفته بود در راه مکه معظمه که جهاد و صعوبتش را ترک فرمودی و حج را که آسان بود برگزیدی حق تعالی
میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم الایه حضرت فرمود ایت را تمام کن التائبون العابدون
الایه چون آیت تمام شد ارشاد نمود که اگر این صفات باهم البته جهاد افضل ست بدنا وقت شان از حج

وشک نیست مسلمانان نادرین باب بالبدیهه آلوده اعتقادی صدیق را ایمه و ما کرحق از و گاهی جدا نیشه مثل صاحب عبر الصوفی اودید
حنا و باکمال تمسک نمودند و نیز نیست وجه تمسک ثقلین از حدیث اصحاب پس با ثقلین خلفای راشدین چه صفت چه اعتقاد و وجدان
و عیان شد که چنانچه صدوق مخبر و صرف خویش ناطق بودند پس گمان آنجناب نیز از ایراد احادیث اینجا بجز ناقص باشد
با ثقلین نبیره و امینه و لیاقت و ضد از این واقع است و شتانت دلیل عجب بود و چنین هر چه جناب
مجتهد الزمانی زمین و آسمان را بهم دوخته و آتش و گیسو در زدند تا ثبوت کرده حدیث ایمه اهل بیت را انا مخلوق مثل
یقین تا خود محمدی تو ان یا بند چنانچه انشاء الله در اوراق آینده باینکه نیز بر ملا گشت **قوله** و آنچه نوشته که مصداق

اقول اگر مدعا اینست که حدیث ان الله یؤید هذا الدین از احادیث معتمده اهل سنت است و تمر شیعه نیست پس
اول دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی کور و کورانه بمطالعه حدیث کلینی اصول گذشته و بسبب سلب بصارت یا قصور نظر
از مضمونش ساکن بهره بی بهره مانده چنانچه تفصیلش می آید انشاء الله تعالی و اگر مراد آنست که نزد اهل سنت
معتمد است چنانچه معتمد است نزد شیعه پس قطع نظر از بحث لفظی می کنیم و جوابش میدهیم که واقعی حدیث معتمد علیه است
مگر قدحش خود دلالت بر آن دارد که الف و لام الرجل الفاجر برای معهود است و شرح هم اینجا اصالته و شرعا
تصحیح داده اند و ما را در اثبات این معنی که حدیث بخاری اشاره بشخص معین است و دیگر اینکه بخاری ... جهت
حاجت باستدلال نیست زیرا که خود مجتهد الزمانی تلامذه و در ... یا دعای همه دانی درین قول حاشیه نوشتند که
توی ... شخصی میکند و حدیث مذکور عبارت حاشیه ... اینست که محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود در باب غزو
خیبر حدیثی از ابو الیمان روایت کرده که محصل مضمون آن اینست که جناب رسالتمآب در باب شخصی که مدعی اسلام و
همرکاب سعادت انتساب آنجناب بود فرمودند من اهل النار پس آن مرد بعد از جهاد خود را از دست خود قتل نمود
چون این خبر بآنحضرت رسید فرمودند یا فلان فاذن انه لا یدخل الجنة الا مؤمن ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بذیل شرح این حدیث نوشته والذی یظهر ان المراد بالرجل الفاجر اعم من ان یکون
کافرا او فاسقا و لا یعارضه قوله انا لا نستعین بمشرک لانه محمول علی من کان یظهر الکفر و هو منسوخ و فی الحدیث الاخبار
بالمغیبات و ذلک من معجزات النبی و فیه جواز اعلام الرجل الصالح بفضیلة تکون فیه و الجهر بها و فیه استنابة الامام من ینادی
بالقول و هو عند مسلم فی روایة فیها ان الخطاب خلف ... ان المنادی بذلک عبد الرحمن بن عوف و یجمع بانهم نادوا جمیعا
جهات مختلفة انتهی کلامه - ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که لفظ فاجر در حدیث عام از فاسق و کافر است
و منادیان متعدد و اطراف مختلف این ندا کردند فقال حتی اتاک الیقین تمام شد حاشیه پس بالجمله ازین حدیث بخاری
بکمال تامل ظاهر شود زیرا که مثل آفتاب نیمروز در عیان مجتهد الزمانی عیان گشته که آن کس همراه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم از مدعیان اسلام و عمل صالح مثل جهاد بود مطابق خبر مخبر صادق بدوزخ رفت تا رسول خدا تأیید شامل دین
هم و فاجر چرا گفتی که هیچ گونه مضرتی بلا احتمال از حدیث بخاری است که بعد کسی مدعی اسلام از ... بلا عذر تکلف
وار مجتهد ان زنان سلاح بر تن راست کنند و در معارک قتال ... جنگ جدال ... کمال ... نکاتها

شداید و رده خود گشته بودند شوند منصر خلفا می رسول الثقلین چیست فالظلمات لو احدا او اثنین ورنه لازم آید
فسق وفجور مثل سلمان و ابوذر که رضی الله عنهم فی الجمله الشان را موید دین مینمانند لعین این دلیل کما لا یخفی علی الفطن النبیل
ایا از حدیث جعفری تقوی و عدالت خلفا و اتباع شان بثبوت نرسید و عیان نگشته که آیت سعیت و استراد دیگر آیات
مدح و ثنا در شان ایشان وارد شده و این بزرگان میراث جنت الفردوس برده اند پس عیان حدیث مذکور که ذکر رجل فاجر
در آن است بخیال خلفا منطبق شود و قبل ازین مکرر دانستی که حضرت امیر المومنین و خود متبحرین شیعه خلفه را مصداق امنوا
و عملوا الصالحات دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که موید بآیات ناطقه قرانی است زنهار بطرف ذهن
اثر نمیگردد آمدم بر بیان تائید از قصه شکستن سنگ مجتهد سنگ دل از شامت رفض انکار آنان کرده پس بدانکه
وجوه تائید بسیار است مکرر و ما للاختصار بر حرفی چند اقتصار میکنیم اول آنکه ممالک مذکور چنانچه باید در دست خلفا در آمده
احیانا حضرت صلی الله علیه وسلم هر سه بار فرموده یقینا که کلید فلان ملک بدست من نهادند اگر خلفا منافق و کافر
و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم پیغمبران خواهد بود و قال الله تعالی اِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ
اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت سید الخافقین این حدیث را بشارت
بخطاب اصحاب فرموده و بخلافت منافقان و مرتدان و فاجران که احکام شرعیه و شعایر شریعت نبویه را تقلیب
کرده باشند بشارت دادن و فخر و مباهات بران کردن زنهار معقول و مستحسن نمیشود فکیف که آن فاجران سلاله اهل بیت
را منهم نیز ناسازند و تازیانها زنند و بر بطن مبارکش دروازه بکوبند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عداوت اهل بیت مصر باشند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از همه ظلم و عدوان که آنچه مذکور شد حرفی از کتابست خبر داده باشند چنانچه نمونه آن
در مجلد اول بر اصول شیعه دانستی سوم آنکه ارتفاع نور دین در عهد خلافت و عهد جهاد و احاطه آن بر تمامی بلاد که در مجلدات
احادیث کتب از نقامه بذکر این امور مملو و مشحون است نبود مگر بجهت نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای ثلثه نزد آفرید
گار عالمیان و حجت بالغه الهی را باید دید که سنگ مذکور شکسته بکرسه ضرب که عبارت از جهاد ان بزرگ است که مثل جهاد
حضرت صلی الله علیه وسلم بر تنزیل قران شریف بود و نور ایشان بر عالم تافته و از ینجا هم سمت ظهور یافته که جهاد درباره
قران مجید آنچنان نبود که در بشارت درج فرمایند و اگر احادیث مختصه رفضه که در بحار و غیر آن درباره ظلمت و شین
جناب امیر بکشاده پیشانی آورده اند ضمیمه گردانم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند و فیما
اشرنا الیه کفایة الطالبین من بعد بحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نمیفرمایند عملی را
مگر از متقین پس عیان شد که معاملات و مجاهدات خلفا مقتضای نور ایمان و تقوی بود لاجرم هر عاقل حکم می نماید
که انکار از تائید این واقعه کردن و خیال بدان بستن آفتاب را جرم ظلمانی گفتن است رسیدیم بر ذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام التعظیم میکردند
و من مشتاق لقای او به این عنوان بودم که من او را به بینم و او مرا نشناسد روزی گذشتم بر جمعی که گرداگرد
او حلقه زده بودند در جای ایستادم و روی خود پوشیدم لحظه زمانی متوجه شد براهی و عوام متفرق گشتند

مع آثار دیگر مثل جمیع تلف شده است بود که من جناب امیر المؤمنین خویش غافل کرد ایشان را تا مبعوث از آن قوم و بیشتر
گردیدند و اعتقاد و ایمان فروختند و آثار این طور به سبب آن در دوره ایشان شد بلی من گفتم که تنها صلاح و معامله بد ایشان
بود و اشد از علم آن که بعون تقدیر چه ایشان را غافل کرد ما زیبا از سرا و بیش همه ایشان را نهاد و نگاه و تقیه
گرد در صحرا بود و بگذشتن ترم حال به سید و گفت کیستی گفتم خادم دوست حضرت امام گفت آنکه امام حسین گفتم ای
صاحب صلی الله علیه و سلم با گفتم که این چه برکت بود که شناختی مرا دوست داشتی مرا شناخت و به حضرتش کرد که شریعت
عبادت است و تو علم چه امید خود را گذاشتی و با دیدار من که حق تعالی فرمود وَمَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ
جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا اسیر قید و تقرب و دو آثار گناه مرتب شد و التصدیق این چهار چهل حسنه بیست
گناه و چهار نیکی با چهار بدی مقابل گشت سی و شش نیکی برای من ماند باقی ماند گفتم مادرت به عزای تو نشیند که فرمود
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ اکتساب گناه را خود اعتراف داری و این آیت به جهت ثبوت سید که سبب تصرف
غیر گناه و دیگر ترتیب یافته انتهی حدیث الصادق و هو مروی بالاختلاف الیسیر الغرض پس کسی که خیال اهل ایمان
که خلفا معاذ الله منافق و کافر یا فاسق و فاجر باشند و نور ایمان ایشان همان وجه با نیابت را فراکرد تکبیت که خلفا
تصریح سید مرتضی در شافی و شرح الانبیا تمامی شریعت جز اتمسک شوند و القدر زید اختیار کنند که صحابه از زید
حسنات بر شمارند و فضائل آنجناب را در جنب آن نشمارند و مجتهدین شیعه مجور ایشان لعنت و خبث و جابر و حرص آن به
احتمال محال یا دیده این بزرگان کنجا نیست همانا تقلید یهود نان بی دین در حق حضرت مسیح و حضرت سید المرسلین
پس نه نسبت کفر و نفاق به سوی خلفای راشدین نمایند نه نسبت فسق و فجور وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِن نُّورٍ ما اگر اولیای تمامی بنیاد شرع بر پا کردند و غصب حقوق اهل بیت و تضلیل جناب مرتضوی کام
را کجا گنجایش دارد و سیما به تفضیل حدیث مذکور که در کلینی مرویست آنچه هم برآنچه مشغول بودم و آن تا تمه حدیث
جعفری است بدین الفاظ چنانچه دانستی ان الله عز و جل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم الکتون تا مجتهدین شیعه
می پرسم که حضرت ائمه هدی تائید دین منصور شایسته یا نه بر اول چنانچه دیباچه کافی بیان مشتمل است قطع نظر
از آنکه این بزرگان خصوصا امام الائمه مقتضای اصول شیعه غیر معطله بودند برای شان منتفی نمایند بر آنکه
نصرت سید دین خود با این قوم که بهره اخروی ندارند و از نور ایمان بیگانه اند پس مزید حیرت است که کلینی
غور را چه افتاد و علم الرد چی را چه پیش آمد که بنیاد آن نمایان حضرات ائمه خصوصا غیر معطله و متمسک العامه را
مومنین اعتقاد کردند و شیخ حلی را چه روداد که او هم بر مجاهدات سعی و مساعی و جهاد و مساعی امام الائمه ایشان
شده و الواب فصول و نهج الحق و غیره منعقد نمود و در این احتمال تا که ان الله ینصر الخ تعصبا معین تکذیب
و اگر گویند که عصمت منافی این احتمال است گوییم اول عصمت کجاست ثبوت آن برای غیر انبیا کجا
چه او بر تنزل تسلیم بقای عصمت بعد از عقد و امور معلوم از ائمه بر اصول رفتند که تفحص را ایشان
در بیعت و بیعت و جزو عادی است زیرا که مد و معد و میلاد تا الیمان حضرت فاطمه زهرا بود با وجود امیر المؤمنین چه سعی

کمالا یخفی و اگر عدالت از گناه کبیره زائل میشود عصمت بطریق اولی بلکه از صغیره هم کباره وت الا ما میه عن ایمه

الهدی و نداع قطع النظر عن حقیقة العصمة فانها علی تصریح اکابرهم مثل اللاهجی فی جوهر المراد تئول الی

العدالة الکاملة معهذا بر هر صغیره و کبیره عدالت و تقوی خلفا ثابت شما کتب معتمده شما و فسق و فجور و کفر و

نفاق منافی مدائح کتاب خداست لاجرم حدیث مذکور بهیچ وجهی مفید مدعای رفضه نیست بلکه چون حدیث

بجاری خاص است بشخص معین بر مورد خویش قرار خواهد گرفت و از انجا که وصف فجور مناسبت بحکم مذکور

ندارد بعموم و شمول معلوم نوبت نخواهد رسید بخلاف حدیث رفضه که بلفظ مظهر و مضمرش تعمیم را مقتضی است

چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر معتمدین رفضه بدان تمسک میمانند نظر بدان میکنند پس شیعه را

بعد از انجا و این تقریر ضرر شدید واقع شد من بعد باید دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه در چار موجه

حیرت در افتاده اند که اما بدعای مجتهد حرف از تحریر این چند حرف حیثیت اگر مطلوب او چنانچه

از عبارت اخیرش ظاهر توان شد آنست که عموم لفظ فاجر را باثبات رساند بعنوانیکه فاسق

و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنتاج بگوید که از ین حدیث که شهرتش بجائی رسیده و که

منادی در چار سو گردانیدند و عمر فاروق که بر خلافتش سفیان افتخر اند این ندا در داده ثابت شد

که نائب نبی از دست کافر و فاسق گاهی بظهور می آید لاجرم ایمان و اسلام خلفا نظر بتائید

و سنی که از ایشان ظاهر شد بمعرض ثبوت نمیرسد چه جای اخلاص و تقوی پس جوابش

تحقیق و الزاما بدرجه وضوح رسیده که خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نص قطعی

بر بطلانش فرمودند زیرا که در غزوه خندق نور ایمان و لمعان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نمودند

و حضرت امام صادق ایشان را اموره امات مناقب قرانی را اعتقاد کردند و به بیان اکابر علما عیان شد

که الف لام الفاجر برای شخص معین بوده و قصه او معلوم همگنان گشته پس نسبت فسق و فجور بایشان در حیز امکان

نماند چه جای نسبت شرک و کفر و باعث حیرت است که چون زهد و تقوی خلفا بتصریح سید مرتضی در شافی و مانند آن

از زهد و تقوی اجله اصحاب بلکه ائمه اثنا عشر گذشته بود کما عرفت پس نسبت فسق و فجور بایشان کجا راه دارد و اگر خلفا

معاذ الله کافر باشند جواز نکاح بنعوس مقدسه اهلبیت حضرت خیر البریه عموما و عقد نکاح جناب ام کلثوم خصوصا

چگونه صورت بندد و اما شهرت و اعتبار این حدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود این واقعه در شروح کتب احادیث

شیعه و سنی و کتب سیر و تواریخ بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کلینی و بسیاری از اصول رفضه بروایات

متعدده و متضمنه چنانچه باید باشد کار است التعمه چنانکه حاشیه سابق باعث انکشاف استعداد مجتهد الزمانی بر خلائق گشته

حال این حاشیه نیز برهمین قیاس باید کرد گو متعمد و مجتهد بجهة تحریف تعلق نگیرد **قوله** و قد مضی فیما مضی آه **اقول**

لایخفی علیک انه قد سبق فیما سبق منا ان ایراد الاحادیث التی اشار الیها هذا المتعنت البلید لا یدل بوجه من الوجوه

علی ان الخلفاء الراشدین خلفاء الحق والیقین امروا بالجور والعدوان وغصبوا حقوق اهل بیت سید الانس والجان فهذا الحکم

اقوا او بلا امتراء و عند العقلا افضل من العلماء و لیس افواه اقوام قیل فیهم الی اللّٰه یشکون و سیعلم الذین ظلموا من الرافضی و جزمی
ای متقاسبۃ متفاوتون من انه مخفی نماند که چون مجتهد قاصر النظر تقلیدا ادعای عموم حدیث شریف را که لفظا امر او نیست
ابتدا مذکور دید و تفصیلش نداد و روایات منتظر نیاورده و در حل این مغالطه افتاد و شرح این مجمل از بحار مجلسی مکرم
و ترجمه آن را نیز ذکر می نمایم تا مطلب حدیث مذکور در ذهن جا در آید و شاید که سبب حل شبهات بر شد پس بایدگفت
اولا کتاب کشف الغمه بزبان مترجم میگوید انچه شعار دارد و مکنون خاطر محمد بن محمد صاحب کفایۃ الطالب در مناقب
علی بن ابی طالب کرم اللّٰه وجهه که این کتاب را بالطرز جمع نموده ام که اسانید او را از طریق شیعه عاری نموده و مبنی
بطریق عامه تالیف نموده ام تا انکه احتجاج باین محکم تر شود و از اینجا توان دانست که مضامین اگرچه متفق علیها باشند لیکن
بطریق عامه مختار شد القصه ازین کتاب حالات امام مهدی نقل می نماید که از انجمله است خروج مهدی بعد از ملوک
جبابره باسناد خود از جابر بن عبد اللّٰه که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و سلم فرمود که بعد از من خلفای اند و بعد از
خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره بعد از ایشان خروج میکند مهدی از اهل بیت و مقصود من انیست که انچه مجتهد از کتاب
اورده ترتیبش چنین است که بعد حضرت ما لا تصال خلفا هم رسید از امامت حقیقی که اجله مهاجرین باشند کما عرفت
آنگاه امرا از ملوک جبابره و با امام مهدی پس حضرات راشدین خلفای حضرت باشند عقل هم دلالت بران میکند
که فیض صحبت شریف در برگزیدگان بارگاه الهی چنانچه باید است حقیقی جلوه ظهور داده و خلافت ایشان مطابق
روایات صحاح ظل نبوت بود پس راشدین خلفای حضرت شدند باز دوره امرا الخ لاجرم خلفا را در ملوک امرا شمردن
کار این مجتهد است که مجمل را من حیث الاجمال و العموم می بیند و طور علما نمی گردید بر رسوم ایشان تفحص کردن
روایات و تفصیل را تا امکان پیش نظر داشتن است راست گفت لیس ولد بر هم بدبش ولد اگرچه رعایت
رتبه خویش اهر کس ملحوظ داشت و تقلید هر دو انیست که ع کار هر جولاهه و نداف نیست الغرض جمع روایات
و ملاحظه ترتیب و تفصیل حیثیه اهل اجتهاد است و از اینجاست که در اصول می نویسند که مجمل محتاج بیانست و بدون بیان
خود علم و عمل نتواند شد و نیز اهل کلام میگویند که اجمال رنگی دیگر دارد و تفصیل رنگی دیگر علاوه مجتهد چونکه ادام دلیل استحاله منفصل
را باثبات رسانیده و در ته خرابا افتاد **قوله** و از صالح الخ **اقول** نهایت حدیث سوء فهمیه مجتهد از آن
که خلفا فاسق و کافر بوده و خلافت ایشان باطل است موید نیست زیرا که غایۃ الامر که از حدیث ثابت شود اینست
که از بعض جهات اتباع یهود و نصاری سرزند و مدعای مجتهد انیست که خلفا درین بعض داخل اند فالمطلوب غیر
ثابت و الثابت لیس بمطلوب و در مقام اهل دانش و بینش محو حیرت اند که خلفا انبیا و اهل کتاب را از یهود
و نصاری و امثال شان بقول امام صادق بروایت الطول کلینی که همه اش دیدی و دانستی کشیده و حق تعالی
ایشان را بایمان کامل هدایت نموده بود و مستجمع جمیع شرائط جهاد و دعوت الی الاسلام گردانیده و امام تذکره
مراحل مناقب ایشان را بعنوان لو ردید که مزیدی بران در وهم کسی نگنجد پس خلفای خاتم المرسلین را که تلمذ
یهود و نصاری را سیهمال کنند و ریاست و خلافت مجوسیان ایران بود ندار اتباع و اشیاع شان جعفر

کافران دانستن که تخطئین ست غلط گفتم که مجتهدین روافض راست که مرتبه حبط و تفاوت ایشان از معاصرین هم
درگذشته **واگر سخن پروری** کنند و گویند که جمیع اصحاب مراد بود نه حتی که خطاب مذکور علیه اصحابه با هم قرار گرفته
بودیم اکنون باید مجتهدان عاقبت اندیش بلادت کیش را جوابی از طرف حضرت امیر و سلمان و ابوذر و دیگر مقبولین بسابقه
تجویز کردن و معذرت نمودن نمایند چرا که فیه حو بنا باقیاند که حدیث چنانچه در کتب اهلسنت است اکابر رفضه نیز
در کتب خود می آرند و بطریق معتبر و کثیره و اسناد شهیره روایت می نمایند پس اخبعنی از مطالعه بحار مجلسی و مجمع البیان
طبرسی و مانند آن هویدا میشود **طرفه** آنکه راوی حدیث که حاضر واقعه بود یعنی ابو سعید خدری رضی الله عنه
بر تصریح رفضه در اتباع و اشیاع یهود و نصاری داخل نیست پس خلفاء و قائلین کفار با وجود احتمال نیست چگونه داخل
توانند بود و تفصیل این اجمال آنکه از کتب حال رفضه مثل تلخیص و منهج و تالیفات حلی و طوسی و غیرهم هویدا است که ابو سعید
از فدائی و رفقای حضرت مرتضوی است بلکه از اصفیای شیعه آنجناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی یهود
و نصاری جمع نشود ولایت و صفوت خلفا را چه ضرر و ضرر اگر منافات دارد ابو سعید چگونه در اصفیا و اتقیا داخل گردد
و اگر حسب باست و عقیم بودن امارت را تقریر کنند و از طرف مغذرت نهند گوئیم این امر نسبت بانچه خلفا را حاصل
قطره از دریا و ذره از صحرا بود فلما یوصلنا صرالکمال الایجیهم نفعا معذلک و در رفاقت مرتضوی نیز ان خیال ممکن است
پس خلوص کجا کما لا یخفی **حیرت دیگر** آنکه کسی از علمای رفضه در کتابی از کتب حال ابو سعید را که از رواة این
این خبر و حاضر واقعه بود در هیچ زمانی کافر نداشته بلکه امام سیزدهم امامیه یعنی باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن
ابو سعید را در زمره آن مخلصین شمرده که واجب المحبت اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری غایة الامر در باب
مطابق تصریحات بعضی اهلسنت که او حنفی کاسه خلفا لیسیده و خلفا بالیقین بر طور مجتهدانکه مذهب متصور میشود
چه در نزد شیعه است کافر حقیقی نبوده اند بوجوهیکه معلوم همگنان است و در اوراق جواب ایضاح مسطور گشته
پس لازم نیامد اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نه آنکه سر حیدر در مذهب یهود و نصاری رد داده در
اهل اسلام پدید آمده حالانکه در کتب معتمدین رفضه مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
مجمع البیان و غیره می بینیم که از این احادیث مذهب رجعت را که باظهار سمساطی قدوة المتشیعین مذهب ابن
سبا بود ثابت می نمایند و اتباع آن شقی میدهند و برالحاد و زندقه او کتب معتمده رفضه شهادت داده
کما عرفت فی هذه المقاله پس رجعت ثابت نباشد تا بالضرورت از ابو سعید کفر حقیقی صادر شده و الا خبر مخبر صادق مطابق
نفس الامر نگردد والکل مخالف لمذهبهم و در اینجا انجاث دیگر است که بیاد می آید که صاعقه رو ضربت حیدر
جانگیما اولیاء مجتهد این نوع احادیث اورده اشاره نموده ام کما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و در مشکوة الخ
اقول عجب است که مجتهدین فضله انچنین استبعاد از ضعفای مسلمین که تازه در اسلام در آمده و هنوز تجربه
و عینی را فراموش نکرده و تابلد بودند تجویز می کنند و خلفای راشدین را که بالیقین قاتلین مشرکین و مجاهدین کافرین بوده
و بیخ و بنیاد چنین اشجار را بانده چنگان می برند و از دائره عقل و نقل بیرون می نهند و گواهی جعفری بلکه تمامی شیعه

ظاهر نمی نماید بلکه ایمان حقانی می آید چنانچه بعضی رویکند. بعینها اتباع طریق اهل کتاب از اهل تبرکه نموده
اند چه پیلیش رفضه راهی نمی آید که بعد سپردن کائنات تحیة بیعت با میرالمومنین نماید و تسمهای شرعی نموده کرده
اسباب باشد دو ما را از غاصبین خلافت پدیر مرحوم رفضه برآرند با تاین یهود و منافیق را که چون ثنا نمایند آنکه تمه
امیر این عهد خلاف عظیم و مشاهده شر قدرد و بروی اولین و آخرین بر ایشان لعنت فرمایند و این مرحله و مجادله
تفصیل تمام طی شده و درین مقاله از کتاب بطیم معلوم میگذشته هرگاه انجمه مناهم و قبایح از مقبولین رفضه
و سابره و اتحاد عمل و ترک حق بحق صدور باید برای سطاعن خلفا این احادیث را تجنس کردن و منافق از آنها
نیان گذاشتن و او میهود دیت و مجوسیت دادن است دخانه روی خود را با پیشوایان خویش از دست اهل خرد
خراب گردانیدن مانیست شمهٔ از حال قدما بر زعم شیعه اما حال متاخرین ایشان علی التحقیق پس کتاب فهم مشکوة
بیان نمیتوان شد که رفضه با وجود دعوی علم و دانش با تباع یهود و نصاری نقد دین و ایمان را در باخته هم
طریق غلو و تعصب اهل کتاب ساخته اند چنانچه در تحفه اثنا عشریه مانند آن مبین است و تا امروز جواب آن را
غیرهم بنظر رسید و چگونه بدید شود که خود مجتهد دران کا سبق مقاتیت نهاده و لا حاجة الی الاعادة بالجملة
متعصبین بدلائل ثابت کنند که قائلین اجمل معاذ الله خلفای راشدین انا الوقت بر اهل حق جواب این جهر
ضرور خواهد شد و الا هر دلیلی که بدان مقبولین خویش را از بین فارد و گریخات و همان دلیل بطریق اولی در باره
جاری خواهیم کرد کما لا یخفی **قوله** قریب الخ ا **اقول** واقعی است که این احادیث در کتب معتمده
مروی است چنانچه می بینی محققین رفضه بیش از بیش روایت کرده اند فرق اینست که علمای ما هو از سیه
ایمان و عقل در فهم معنی آن را به نفس الامری سپرده اند بر محامل آن فرود آورده یعنی تقسیم اموال
مسلمین که تا ابد الدهر مانده اند محمود یافته و علمای رفضه بسبب تنگ قلوب بفهم معنی آن در ظلماتیکه بعضها
فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا باشد مورد می فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
گشته عروه و ثقای عقل سلیم از دست داده اند تا که سبب طریق پر خار ایشان صحبت رحمة للعالمین گرباعث
تباهی و خرابی شد معاذ الله تا اخص الخواص و ملازمین و حواریین آنجناب کافه مورد این ماتم شدند و آنانکه
دور از این صحبت می ماندند و همیشه باین شرف مشرف بودند از بین سوانح مبرا گشته نعوذ بالله من شرور نفسهم
و من خرافات عقایدهم سبحان الله تشبیه جناب مرتضوی بحضرت هارون باعث خلافت بلا فصل باشد و تشبیه
جبرئیل اسرافیل الحاد و تجلی چنانکه و ابطال نماز و روزه و مانند آن دلیل بطلان جنود والعیاذ تشبیه کنند بخاتمین و شما
بودن نفس مقدس اجل اهل بیت طاهرین بیش قطعی بنفسه خیر الوری مصداق وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى دلیل الزام
خلیفه اول تشعیع الا تکنیان هٰذَا الشَّيْءٌ عُجَابٌ **قوله** سبحان اسد الخ ا **اقول** کسی از عقلا تجویز نمود
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت و عهد اهل اسلام را بفتح یمن و شام و روم و ایران در خلافت
اهل جور و طغیان بلکه بشارت داده اند بخلافت آن بزرگان که نور ایمان و تقوی شان جهان را منور

تا فتند و جناب احادیث الیشان را بگواهی امام ناطق مستجمع ہزاران مناقب قرانی و مدائح احادیث رسول نیزوانی نساختند
پس اطلاق لفظ جور و جفا بر حضرت خلفا تکذیب قران و حدیث کردن و شریعت و دین را برهم زدن است و عقوبت
اتحاد و جعل و ترک دین جحق فرع اعتقاد تشیع است که برمقبولین رفتند چنانچه باید بشهادت کتب معتمده شان نطقان
گرفتند و تبریه خلفای راشدین نزد همه کس بظهور پیوسته **قوله** علاوه آنکه آنخ **اقول** در فهم این حدیث
خنیلی عجیب حیوان لا یعلم را پیش آمده شرح این مبهم آنکه مقصود او از ذکر این حدیث ابطال خلافت خلفاء
ثبت مطاعن الیشان بحد کردن و بغض مجد ذکر و زیدن و از عبارت خاتمه حدیث ثم تتعلقون الی مساکن
المهاجرین بر هر کسی از عقلا هویدا است که این تحاسد و تباغض کار مهاجرین نیست بلکه دیگران در این امر
مبتلا شوند پس نتیجه مذکور کجا بر آمد اینست حال احتجاج و استدلال او که زنهار بطوری مربوط نمیشود قطعه
با آدمی نتوان گفت ماند این حیوان بچه دراعه و دستار و نقش پرونش بنگر که در همه اسباب ملک هستی
او که هیچ چیز نه بینی حلال جز خونش و حقیقت اینست نفس ضبط مذکور از قدمای مجتهدین و متکلمین شیعه این
رجس المنافقین را میراث رسیده که در اثبات کفر و نفاق خلفای راشدین معاذ الله دست تشتت
دراز کردند و از غایت کوتاه اندیشی و کاوکیشی بلاحظه قیود و الفاظش نه نمودند و هیچ ندانستند که انجامش
بکجا میرسد و آتش بکجا میبارد حرفی از آنجمله میگویم که هر گاه تصانیف کلینی و صدوق و طوسی و قدمای
الیشان رجوع کنی و خلاصه و فاتر موضوعه را در تالیفات الیشان بینی با احادیث کبیره در روایات شهیره حواهی
یافت که از حضرت آدم تا حضرت خاتم کم کسی از جماعات انبیا و رسل بابی که حسد و حمید و بعض حضرات ائمه بنفساده
باشند و خود در حالیکه السلام بتر زوال منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته انیک عیون اخبار و مناقب مرتضوی
که رفقه جا بیع آن هستند و تاویلات الایات که بسور قرانی با احادیث اهل بیت رسول ربانی در ان مجموع است
دلالت قطعی برین مطالب دارد و آنکه کار الیشان بقاصبین و ظالمین کشیده بلکه از حد و حد درآن و طغیان
هم در کرشمه و با نیهمه کدورت و غبار رحید و انکار این بزرگان بار دائره صفوت و صفا بیرون نهادند
پس خلفا که بعد از تسلیم حسد شان بهر گو دچرا خلافت و امامت بیرون روند و مسلوب الاستحقاق
شوند و الضاف باید کرد که از این احادیث کجا ثابت میشود که ابوبکر و عمر و عثمان غصب خلافت خواهند
کرد جسد اهل بیت خواهند نمود بخلاف آن احادیث که بر اسامی مقدس انبیا شامل است قطعًا و لقنا و
احتمال دیگر ندارد اینها که شنیدی بعد از فرض و تسلیم اینمعنی است که خطاب حضرت رسالتماب
با جلیه اصحاب تعلق گرفته و الا محتمل است که خطاب با مولفه و ضعفا باشد که عبد الرحمن بن عوف
را از ملازمین سید النبیین بود و اشارات سید کائنات را کما ینبغی می فهمید و ترد از طرف رسان کلام
مذکور را و امی نمود و عقلا کی تجویز کنند که مهاجرین حقیقی کما فی شرح الکلینی للقزوینی چنین باشند
و مصداق بیرثون الفردوس بشهادت جعفری شوند الی غیر ذلک من الالباب و نحفی نماند که سید

سید مرتضی صاحب تنزیه الانبیا درین کتاب و مانند آن خطاب ها در آیات بسیار بنا بهمین می برد و بلکه بعضا
ابن عباس رضی الله عنه و غیره در نزول قرآن مجید برهمین محامل وارد و مخاطب نا عاقبت اندیش در مقاله پنجم این
باین عبارت نور دیده که معلوم و شاید است که بسیار امور برای تنبیه دیگران واقع میشود و آیا نمی بینی که
عفا الله عنک در حق جناب رسالتمآب وارد شده حالانکه صدور گناه از آنحضرت ثابت نیست و غرض ازان تنبیه
مثل ابو بکر و غیره است و مثل عرب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره امی در بتو میگویم دیوار تو بشنو مشهور
و بر السنه خاص و عام مذکور است انتهی پس درینجا آنچه گفتیم قبول کردنی باشد تکلیف کرد شکایت نا علمی
مجلسی در حق الیقین بخلوت بود و حدیث تباغض در خلوت آمده مع آنکه شاید این شکایت و تباغض
آنکه مهاجرین بر حرب از انصار صدور یافته باشد جوابش آنکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
حیات شریف خود مداح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در بحار
روایت می نماید چگونه حسد و بغض مذکور را باین گروه حق پژوه نسبت توان کرد و اکنون عبارت مجلسی
باید شنید که آخر خطب حضرت سید الکونین است در روایت از ابو الفضل محمد بن عبد الله شیبانی باسناد
صحیح در جالیش بحکم مجلسی در مجلد فتن از کتاب مذکور نقلت اند که انصار حاضر شدند و دستوری طلبیدند
و جواب شنیدند که حضرت درین وقت هوش این عالم ندارند و ازواج مطهرات به تمام جناب منصرف
اند پس انصار گریستند تا حضرت بآواز ایشان چشم بگشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصار
پرسیدند که درینجا از اهل بیت من کدام کدام است گفتند علی و عباس پس تکیه بر ایشان فرموده بمسجد
آوردند و خطبه فرمودند که در آن این عبارت است آگاه باشید که انصار لطانت و محل امانت و موضع اسرار
و مقام اعتماد من اند و وصیت میکنم شما را بتقوی از خدا و احسان کردن با ایشان پس قبول کنید از نیک ایشان
و تجاوز نمائید از بد ایشان و درباره مناقب انصار روایات بسیار مجموع است که رفته رفته در دل اعتقاد شد این
یَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ را بر زبان آرند و لیکن بفحوای تصریحات مجتهد یعنی قرآن
العقال علی الخصم حجة حرفی چند دیگر بشنو که انصار آن چنان حامل اسرار اهل بیت اطهار بودند که حضرت امام
تا در حضرت امام مهدی با ابو اسلمه بشیر انصاری از راه و دو طلبیدند و باین سعادت او را مشرف گردانیدند و خطاب
فرمودند که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال
پیوسته محل اعتماد ما بوده اند انتهی عبارة حق الیقین مختصرا و درینجا برای هدایت غوایت مقدمه چند
لازم نمی آید که رفضه استدلال می نمایند بر مذمت صحابه نظر باین احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات
قرآنی و احادیث رسول سبحانی را بالتطبیق میبینند و تعرضات الموجه مانع والمانع کمفقود الاحتمال و اذا جاء الاحتمال
بطل الاستدلال و خاتمه حدیث که خیل مجتهد ثابت شد بکار ایشان نیامد و بنیاد استدلال رفضه انهدم یافت
دوم آنکه اگر خطاب حضرت رسالتمآب با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین رفضه مذموم شدند

اخوانهم عن المقبولین چه اتباعهم من الانصار و المهاجرین سیما الخلفاء الراشدین رض و احادیث تباغض و تنافس
در کتب رفضه مثل بحار و غیره و مثل نهج مرویست ما زنجاست که متعصبین رفضه مثل حلی و مجلسی و غیرهما
در تصنیفات خود میگویند که مطاعن صحابه بروایات فریقین ثابت میکنیم بلکه متواترات و اگر باین اجمال قناعت
نمیکنی برای اشباع قول از عبارت مجلسی که در عقد آمده جا بجا التصریح بدین مدعا نموده نشان میدهیم
هم آنچه در سابق در جلد اول گذشته بمقتضای آنکه للتفصیل رنگی دیگر دارد قناعت نمیکنیم از آنجمله در
ورق پنجاه و سوم میگوید که امامیه که مطاعن اصحاب ثلثه رض و اصحاب فی الجمله رانند که بیشتر آنرا
بتصحیح صحیح مسند مرویات قبائح آنها که از طرق سنیان وارد شده جهت آنست که بسیاری از مطاعن
مثل گریختن از جهاد و شکستن نماز جماعت برای امر سهل دنیا و طعن و تشنیع نمودن آنها بر پیغمبر خدا
با دلائل آن از قرآن و حدیث متفق علیها که بدرجه تواتر ثابت است یقین می سازند و اگر آیت و حدیث
نباشد مطاعن آنها که متعلق باعمال و اقوال ایشان دارد آنچه بدرجه تواتر رسیده و سنیان را در آن محال
شکی و ریبی نیست انتهی بلفظه قلم می ارد از آنجمله در ورق شصت و سوم می نویسد که جواب دوم بر سبیل حل آنست
و آن اینست که دانستی که امامیه هرگاه بر سنیان احتجاج می نمایند بر قبائح اعمال و خصال اصحاب ثلثه رض احتجاج
نمیکنند مگر بآنچه متفق علیه بین الفریقین و از جمله مسلمات و متواترات است انتهی بلفظه و بر همه کس عیان است
که این طعن را شیخ حلی در کتب کلامیه آورده و مذمت اصحاب رض از آن بزعم خود ثابت نموده و حال آنست
که اطفال دبستان این مزخرفات بیهوده را بناخن و انگشت فرسوده اند سوم آنکه بر سعد بن عبد الرحمن
از عقبات قیامت دلالت بر آن ندارد که او در حقیقت مخاطب بود و از دهم این حسد و تنافس خدا و ربا فتنه
زیرا که خوف برگزیدگان حضرت کبریا بجائی میرسد که عذاب اخروی را بذات خود محصور می پندارند و اهوال
و شدائد قیامت را خاصه برای خویش می انگارند و یاد داری باید که حضرات معصومین مسکین و یتیم
و اسیر را تا سه روز بر نفوس مقدسه ایثار میکردند و می ترسیدند که مبادا اعمال ایشان مردود و قبول
نرسد چنانچه عبارات کتب رفضه بیاید انشاء الله تعالی و بسط و تفصیل این امور در منتهی الکلام است
امیدوارم که بزودی مشهور گردد و مطبوع شود چهارم آنکه بسیاری از تابعین باعتبار زمانه که
مصدر تنافس و تحاسد شدند در آن وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حجة الوداع و امان
انقسم احادیث را ارشاد فرموده اند پیدا شده بودند که حال شان هنوز وحی الهی بر حضرت رسالت پناهی
مکشوف گشته بود و این کمتر از آن می نماید که مراد از عنکم در آیت تطهیر مطابق روایت کلینی بزعم امامیه
حضرات ائمه بودند تا حضرت مهدی ع که بعد صدها سال بوجود آمدند پنجم آنکه امامیه این احادیث را
بر غصب خلافت حمل میکنند چنانچه از کتب کلامیه و احادیث ایشان پیداست و این امر بعد وفات
حضرت سید کائنات ص بود بزعم ایشان و از حدیث عیان گردید که تنافس بعد از فتح مداین فارس و روم

مید اندیشید لا محاله محمول خواهد بود بر فتنه انگیزی متأخرین که باعث خانه جنگیها گردیدند و یکی را بر
دیگری برانگیختند نه محمول بر مهاجرین و انصار ممدوح حضرت سید ابرار و آیات بینات ششم آنکه تصریح امام را
در معمول خلافی مدد آن نیست که جمع معرف بلام جنس بسوی معهود آمل است اگر معهودی در اینجا باشد و هرگاه
مراد معهود نباشد البته برای استغراق خواهد بود و غیر از و اتفیه د ابوهاشم کسی مخالف نیست هفتم آنکه مراد از
حمل بعض بر گردن بعض آنست که مهاجرین را باهم جنگانیدند آنکه تحریص ایشان بر قتال بغات هم جائی خوف
و خطر است و فیه من المفاسد ما لا یخفی باید که این مقدمات را ملحوظ داری که خیلی بکار خواهد آمد باقی ماند آنکه رئیس
المنافقین بسبب خبث باطنی تعریضی بخلفای راشدین نمود که خلفای ثلثه بیچاره را الخ جوابش آنکه جناب امیر
از غایت خیرخواهی و دلسوزی صدای ایشان را اکثر واقعات تجویز نمی‌کردند چنانچه بالا گذشت که در جنگ
فارس حضرت مرتضی رض بدلائل ساطع منع فرمود لاجرم عدم حرکت از مدینه طیبه نسبت مذکور بوده نشد
اکنون این تعریض از کجا یکی میکشند بالجمله خلفا که قبضه شمشیر بدست گرفته اند و از دار الامارة حرکت نکردند
بزعم ایشان در حق بقیه اولاد مجوسیان بدین تکلم بکلمه مسلمین بکمال مراعات و عطوفت شدند و الا نام و
نشانی ازین ذریات در جهان نمی‌ماند با جهاد ذکائی مجتهد الزمانی نوبت نرسید از غرائب حکایات
است آنچه در اینجا بتعریض قدوة الاشقیا بیادم آمد که ظریفی در دودمان امرا از سکنه دهلی در فیض آباد
آمده بتوسط بعض علائق متوسل شد و از جهت نقصان محاصل ریاست و لقایای از سرکار جنابعالیه
محسوس شد تا دستگیری بزرگان فقیر مخلص یافته بصحبت مجتهد الدهر البصری کرد و میانه ایشان مطایبات
میرفت قضا را روزی قطعات تصویرات از نظرش میگذشت چون تصویر امام ابوحنیفه رح پیشتش افتاد
بان ندیم گفت به بین امام خود را که بپارچه فروشی مشغول است و درین امر عجبی نیست که اکل حلال است
غریب آنست که در پیمائش خیانتی دارد یعنی پارچه را بگز کوچک می‌پیماید گفت اینجا و مدلعت امام ابوحنیفه
ازین جهت در حق شما احسانی عظیم کرده ورنه گز طویل از کاسه سر شما و یکدست و پا … که شنیدی که خلفای
راشدین رضی الله عنهم چون مصلحت دینی مقتضی میشد بلاد را بدست میرفتند کما یاد میکنی در روایات
مورخین معتمدین آمده که چون ابوعبیده رض نوشت که نصارای شام آرزو دارند که شمائل خلیفه روی
زمین را چشم بینیم اگر بکتاب سماوی منطبق شود مقالید بدست … و مبالغت فی استعمال سیف و قتال
یاد نقوضی یعنی تمام و الا بعد و جنگ برائیم فاروق اعظم چون بعد از قطع منازل ببلاد شام نزدیک شد
رؤسا باستقبالش کوشیدند و ابوعبیده نزد وی حاضر شد و از لوازم سلطنت آگاه گردانید بمعرض قبول
نیفتاد آورده اند که وقت قدوم در شهر نوبت سواری غلام بر شتر بود و فاروق اعظم رض مهار شترش میکشید
رؤسا و علما در تحیر افتادند و در میان کنشتشان تنها آنجناب را طلب کردند فاروق رض بکمال جلادت و تهور
کسی را از رفقا همراه نگرفت و تنها نزد ایشان تشریف برد علامات را که علمای نصاری در کتب قدیمه بود دیده

همه متعلق بایشند وممالیک ملک را بدست مبارکش سپردند الغرض اقامت ونهضت ایشان همه لله بود وچون مصالح
دینی مقتضی اقامت بود سفر نکردند وهرگاه اقتضای سفر کرد مراحل را بقدمها پیاده نوردیدند علاوه کتب
کلامیه در مذهب فریقین مثل نهایة امام رازی ومحصل وریاض وشرح مواقف وصحائف وطوالع وحاشیه جلالی ودیگر حواشی
این کتابها وشرح تهذیب وتجرید از علامه قوشجی وشیخ حلی وشرح باب حادی عشر ومنهج الکرامة وسلامة
نهج الحق والبطال واحقاق وصفاء الاسلام ومسالک بحار وامثال آن بمطالعه آوردم وپیشتر از مطالب
ومباحث این کتب در ذهن حاضرم بیاد نمی آید که بیعت امام را در جهاد شرط کرده باشند وشافی تمامینی وکتب اهل اعتزال
اهم بنابر ضرورت از همین شرط نشانی یافته نمی شود قوله ونیز در کتاب موطا الخ اقول درینجا مارا محنتی جدید ومشقتی شدید نیست
زیرا که اکثر همه مضامین این اشکال را که اقبال در رساله حدیث الحوض جمع کرده واز کلمات سابقین ولاحقین مرتب نموده بنده
کمترین حسب روان کتابی در هفتاد جزو بند ومسلک جمع الی الحق انقلابی از مدتها پرداخته نامش منتهی الکلام گذاشته ام ولیکن بتصریح ورای
مرا حضرت بارک ببیاهم خارا غره احبابکه در ملاعب ملاهی منهمک هستند توقعی دارم بالجمله محققین کتاب جمع ایمن مفوات مستر قدلعل لحق ایم
که شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدلیل کلمه هولاء وضمیر علیهم وقراین عقلیه نقلیه حالیه ومقالیه بر مجموع شهدای
احد واقع است بحیثیت لا یشذ فرد واحد وابوبکر صدیق نیز در مجموع اهل اسلام شامل شده کما هو الظاهر ومولف سیما
در ملحقاتش با بعضی از عبارات اصحاب باثبات رسانیده که ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف اتفاق افتاده
حیث قال مخفی نماند که شهادت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم برای شهدای احد نیز نزدیک بزمان رحلت آنسرور
از دنیا بود وچنانچه تصریح کرده بان شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت وچون از آنجا بازگشت
واز دعای احیا واموات فارغ شد صعود بر منبر کرد مشغول گشت وبیمار شد انتهی اقصار فی ذلک البیاض فی موضع آخر وفی هذه التدار
النبی صلی الله علیه وآله وسلم شهداء احد فقال هولاء شهید علیهم فقال ابوبکر انسنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا
وجاهدنا کما جاهدوا فقال النبی صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم قال انا لکائنون بعدک
ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه الله بعد مدة انتهی کلامه بعینه وبلا شبهه درین آوان کثرت اهل اسلام نسبت
بسابق زاید الوصف بهمرسید وجماعه اصحاب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق
که ظهور علم او بحدیث الحوض در ضمیر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند ومنتقل از اخص
الخواص اصحاب کبار وملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام وجهاد شما معلوم است ولیکن حسن
خاتمه تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهدای احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند یقینی نیست محتمل است
که درین سلسله احداثی سرزند وازین لازم نیاید که حضرت صدیق ودیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم متصف باحداث کردند ومستند این معنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهدای احد است
مطالعه بعضی از اخبار فریقین است وروایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق نیابة عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فی مرضه قدمت قبیل ذلک القصه مدعای مولف که ارتداد ابوبکر صدیق ودیگر خلفای

راشدین امت خاصه ثابت شد و آنچه ثابت شد مدعای مولف نیست من البعد التامل است که اگر مخاطب
حالا مراتب اعتقاد و اعمال و که غیر از ابوبکر صدیق و شرکاء او از غاصبین خلافت دیگری از اصحاب زر واقعه و ما
بر شمرده از احد مخاطب نبود که ادل علیه قوله در گاه همین کلمات صرفت تفرقه ضمیر غیبت و صیغه مخاطب حق
مخاطب و من معنا او احاده فرموده پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرماید و ما و انچه اقامت ادله متواتره
احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان رضی الله عنهما که در آخر عمر
نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر و صحت عنوان اختیار اسلام و تکالیف شرعیه هوا و از
ابنیا هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد فی المخاطبین باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء ال
راشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر ایشان نیز از دست میروند و اگر خطاب به بعض دون بعض ثابت کرد
دست پس ما میگوییم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد خواهند بود و تعبیر کرد از ایشان بلفظ رجال
و حق ال ابوبکر صدیق و امثال او که در ثقات محدثین مثل افادات حاکم نصوص قطعیه بران موجود است که از
سابق رتبه غیر او بحکم نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از زمره مصداق حدیث الحوض خارج اند و از جمله انچه
ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنها که امامیه بجلالتش اعتراف لسانی دارند علی ما نقله بعض المحققین
انه قال صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس انی فرط لکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود
وآنیته کعدد النجوم وانی رایت ناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت زمرة اخری
کذلک فلم یفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابوبکر لعلی منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم قوم یحدثون بعدی و
یمشون القهقری مستلزم تناقض و تخالف اصول فریقین است کما عرفت و سیجیء بعد ذلک مفصلا
ان شاء الله تعالی گویا دی این سوال ابوبکر باشد و لا نسلم که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق
داخل گردد که قبل از این دانستی که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمیع عامت
حمل میکنند و این حضرات ائمه را بعضی خود از لوث عصیان منزه میدارند و البته این امر بدون مساعدت
محاورات عرب امکانی ندارد و در ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغه متکلم مع الغیر شریک باشند
احتمال توجه اصل خطاب با ایشان و باکرامی صدیق و امثالش از جوانب ثقین خاتم المرسلین پهلو تهی بلکه
یقین میزند فکیف که نصوص هم از مخبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق از تهمت
احداث و بدعت نماید و بسیار است که خطاب به جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
امامیه مثل طبرسی و کاشانی و غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند حالانکه حق
تعالی در کتاب مجید خویش می فرماید یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم و علی هذا القیاس آیات دیگر
پس دخول صدیق در جماعت مخاطبین بالاحداث ضروری نباشد از انکه سوال ایشان از جمیع افراد
امت بود و جواب آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم صدور احداث از جمیع کس نیست

وایضاً محتمل است که وقت دعا برشهد بعضی از جهال اعراب نیز حاضر باشند که قدر این اداب انها محقق نبود پس گو خطاب بسوی صدیق اکبر رضی و حضرت امیر و ابوذر رضی باشد لیکن مراد از ان صدور احداث و بدعتها از امثال آن مردم است و والشتی که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث دعاست پس چون آنحضرت بوحی یا الهام معلوم بود که بعضی از صحابه بغیر مشهورین منصدر احداثها خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد لهذا آنجناب تفاوت لسیر این مضمون را اعاده فرمودند پس درین اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و مراد جهات باشند نکته زیادت خوف و مزید خشیت برای آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین میفرمایند وای بر حال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناط توبه نجات اخروی عدم ارتکاب احداث و بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است باقیماند خلجان عوام که خطاب درین صورت بکسی است و مقصود سرزنش دیگری صاحب بحار بکثرت وقوع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند که خطابات الهی کو در بعضی از آیات مثل فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا بجناب خاتم المرسلین است لیکن منظور تهدید و ترهیب امت است و این طریق ابلغ فی الزجر است بر متوقد ضمیر روشن است که چنانچه نزد اهل سنت عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز مرصوص تشدید و العجب کل العجب که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده بزبانی ابوذر غفاری رضی در بعضی از احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره متاخرین حکم بحبط اخوت نسبت بخود فرمود ابوذر رضی بدیشان عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود شما هم گزینیانید چنانچه تفصیل این ماجرا در مسلک اخوخواهی دانست انشاء الله تعالی و احال آنکه ابوذر را رضی الله عنه حضرات امامیه درین خطاب داخل نمیکنند و از اخوت اسلامی خارج نمیگردانند و درین مقام احداث را بذمه ابوبکر صدیق ثابت میکنند فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله حالیا علمای قوم ابوذر غفاری را مستحق اخوت اسلام ندانند و ذکر حمامد که در حق مشار الیه برای متاخرین مختص شده و در روایات امامیه خاصه بکثرت تمام مروی گشته از ابوذر سلب نمایند پس در باب ابوبکر صدیق هرچه خواهند منقوه بآن شوند و الا جواب هم جوابها لغم فرق نیست که در جواب صدیق بلی و لکن لا ادری ما تحدثون بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن نمیدانم که بعد از من چه احداث سر زند جواب بتحلیل از سوال ابوذر رضی که نص در نفی اخوت ابوذر رضی است کما سیجیی معنی لکن جمله لا ادری که مقمولش نفی در اهیت احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه نموذج آن در ما سبق گزارش یافته و اینهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر رضی صدیق و یار ایشان باجماع مرکب مراد از حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که موید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق باشد پس آن نیز موکد و مشید اصول ایشانست چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

موضوعه امامیه خاصه پس بنابرش در مسلک احر می آید انشاء الله تعالی و خلاصه‌اش آنکه پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم بعلم قطعی حال احداث و بدعت این بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب کذب
بر سلب درایت از نفس نفیس خود فرموده باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در آن وقت بجناب ما جاب
نبود کما عرفت سابقا پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نظر بمصلحت اسلام بعضی و عدم استحقاق
باحتمال راجح ارشاد فرمود که درین سلسله اب الی صدور نیابد یافت گو مرا معلوم نباشد تکیه شنید […] حرفی چند بود
از آن کتاب کما […] در باب تصنیف کرده نزد خود نگاه میدارم و باز آن قصیر در طبع آن همت می بندد […]
و سوانح این باب تخلف میکنند و از بسط و تفصیل […] مقتضیات امراء و کاملین این دیار خبری شده اند و امید ایم
که بعد از طبع و تناول آن کسی از عشاق نام تالیفات […] که در گرد آوری روایات و تائید آنش […]
مذهب خود را جمع کرده بخواهد بیند و انحو که هر دیار خواهد شمرد قول […] قول این مضمون
از رساله تحفه معلوم مشروح است و جوابش بتفصیل تمام در کتاب موصوف یعنی منتهی الکلام مبسوط است از جای کتاب
در اینجا هم سطری چند می نگارم و بعضی از امور مناسب حال و مقام می افزایم گوش دل باید شنید که معمول مولف رساله
چنانکه دانی بران قرار یافته که در صدد تنبیه خویش بمشابهت انعکاس می نماید که او را از […] هم بزعم خود
[…] حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است که این همان احداث است که در حدیث الحوض […]
استعمال یافته و ندانسته که هر جا که لفظ احداث استعمال یابد مراد از آن همان معنی می باشد که تبدیل و تغییر
معتبر آنست که در ما سبق جلوه ظهور یافته و به توبه رو نتافته که این لفظ ابیاری از بزرگان دین در حق خود
بلکه انبیای سابقین هم آورده اند هر چند اقسام احادیث در ما سبق گذشته لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر بعضی
و اعاده و بعضی دیگر مناسب می بینم نخستین حدیث حضرت امیر است […] که در کتاب
استطابه از کتاب الاکتفا عن خلافة الخلفاء مروی است عن المسیب بن نجبه عن […] قال قام علی فقال خیرنا بعد […]
[…] ابو بکر و عمر […] وانا قد احدثنا بعدهم احداثا یقضی الله فیها ما یشاء انتهی […] حدیث امام صادق است که کلینی
در کافی روایت کرده و در ما سبق گذشته الفاظش اینست عن ابن ابی یعفور قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام
یقول وهو رافع یده الی السماء رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا لا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان تحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله تعالی الی نفسه
اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفرا اصلحک الله فقال لا ولکن الموت علی تلک الحال کان
هلاکا و از مجلدات ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث بر ترک اولی استعمال
یافته حالا می باید که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته
باشند هرگاه حال لفظ احداث با حادیث فریقین معلوم گردید که ضرور نیست که بتغییر امر دینی معمول شود
پس برای […] جانب […] گر نمود حدیث […] مومن و متصف بتبدیل دینی خواهند شد تکیف که در حدیث […]

وارد شود که بدوزخ شوعوا اعدای ایشان که بیرون خیمه حرا بیعت کردند و دیگر مناقب وی نیز در روایات
معتبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او مثل اجله اصحاب جنتی ست لعمال است که ما نکه
عذاب بروی مسلط شوند داو را بدوزخ برند و هر گاه خود مجتهد الزمانی اقرار می کنند که براء بن عازب از اکابر صحابه
اهل سنت است و اهل بیت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس تهمت احداث بسوی او یعنی
دعوی ترک خلیفه بحق نمودن فرع آن خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بوده را و این اعتقاد داشت
و این امر را هنوز مجتهد بدلیلی ثابت نکرده تا برای که اهل حق حجت شود بلی حجت بالغه الهی در اینجا بر مجتهد قایم است
و آن اینکه صاحب رساله حدیث الحوض باتباع علمای خود براء بن عازب را از عارفین حقوق اهل بیت
میداند و از متبصرین اعتقاد میکند اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث احداث در حق خلفای ثلاث این واقع است
و شان مقبولین امامیه از نسبت احداث پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جهد در باره براء بن
عازب و بری بودنش از قبایح و سر پرستی در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقعه غدیر انست که
حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی جزاه الله تعالی باعماله مثل جزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال
فی معرفة الرجال متصدی آن شده است حیث قال براء بن عازب مشکور بعد ان اصابته دعوة امیر المومنین
علیه السلام فی کتمان حدیث الغدیر خم فاعمی انتهی بلفظه یعنی اگرچه بدعای مرتضوی شخص مذکور ببلای کوری
مبتلا گردیده ولیکن یا معاشر امامیه بفهمیم قلب اعتقاد نیک در حق او داریم و بجان و دل تشکر او میکند اریم
والحمد لله که کلمه حق بر زبان مجتهد در حق مقبولین ثلاثی جاری شد که سوا ری ترک خلیفه بحق بعد آنحضرت
احداث نموده اینست رسوائی مقبولین امامیه زبانی مجتهدین ایشان و حاشا که براء بن عازب با آنکه از کبار
اصحاب است در اصول با چنین باشد پس مقام آنست که از غایت ندامت و انفعال مجتهدین رفضه حرکت
پای خود را نبینند و روی مناظرین گردن بلند نکنند ولیکن کسیکه جلباب حیا از چهره خود برداشته در هر چه
خواهد بعمل آرد **قوله** و در مشکوة شریف الخ **اقول** این نیز از همان مضامین مبتذله مسروقه است
پس جوابش از کتاب موصوف بطور اختصار می نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف بر جائے
ثابت است که حضرات مقربین انبیا و رسل علیهم السلام با وصف کمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت
ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر داشتند و بسیاری ایشان بکمال بیحی البشارة بالله تعالی شب و روز بکار خوف آن سبک
بسر می بردند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر رخسارهای ایشان زخمها پیدا آمده و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرانی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از جهات خاص می ستاید و در
احادیث شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده
اند و بعد ازین بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی را اعمال با هفتاد
و پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و اهوال قیامت ایمن نماند

ملکان بجار الانوار انشاء الله تعالی هویدا و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاش
من درختی می بودم الی غیر ذلک پس حضرت مولف بجهت خوف و خشیت فاروقی آنچه در مقام گفتگو کرده خارج
از قانون اسلام و شریعت خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح
شفا مذهب رفضه و تبریه چنین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و باقی
انبیا و مرسلین ضرور است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسیده باشند خواهی
جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان انبیا را گوناگون بود
و دچار بسیار حرمان بر ناب مناسب ظهور یافته محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد حتی که اجماع حضرت مولف
و برادر عینی و بعضی فاضل اخباری را هم قاضی ایمان بعمار خود فتنا لبیانه و ذنوبه گرچه از ذمت علمای معمول را اخبار
و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقائد طوسی با کمال تحقیر و توهین بیهوده کر بیان قرار یافت که نماز
ایشان درین کتاب در طریق هدنه و سلامی باید و با نفاق میرود در دلش چیزی دیگر و بر زبانش چیزی دیگر است
پس اول چیزی از روایات دیده باشند که بزعم شان دلالت بر غلبه رجای خلقه داشته باشد با عتقاد مزبور که در
شروح شفا مذکور است قایل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگان برامد تمذهب باین مذهب گشته
که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است بیت هنر بچشم عداوت بزرگتر عیبست گل است سعدی و در چشم
دشمنان خار است علاوه می توان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفه
کامله میفرمایند که لکام من دقیقة شیطانست دلیل بر آنست که عمل از اعمال آنجناب بزیور قبول محلی نگشته پس
اعمال شتر کدام است که بحیث صدور آن شیطان را بر خود حاکم و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد چرا که بکمال
طیبت خاطر دست به بیعت قدوه مروانیان دراز ساخت بلکه بیعت را باستدعای اینها مقدم داشتند اگر
در واقعه حره جان جناب را از منحوسین یزید شمارند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا در
وقت شهادت گریه بکار بملاحظه آن اعمال نموده و چنانچه مفصلا خواهی دانست انشاء الله تعالی این همه مطالب را در
روایات مبسوطه از کتب رفضه بمنتهی عبارت دیده از جناب اقدس الهی طمع و قبول آن بصد تضرع و زاری میخواهم و بعد
واقف نمایم و کاشانی در خلاصة المنهج زیر آیت کریمه وَالَّذِینَ یُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ
می نویسد که از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه می دهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نشده و بآن مواخذه
گردند چنانکه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم شبانه روزه داشتند و طعام مستحق
دادند و بان افطار نکردند و میفرمودند که إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ
مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا انتهی الغرض حال کاملین همین است که در حسن اعمال بغایت تصدی
میرسند و ان را هیچ نمی شمارند و بخوف عدم قبول مبتلا می باشند اکنون حال زبان درازی مجتهد بر همگنان
عیان شد که از تعفن اعتزال بغضب خروج کشیده ما را کجا رسید نعوذ بالله من ذلک و الحمد لله که آنچه مبارک

از نهایت حماقت و سفاهت غبارهای نفاق و خس و خاشاک عداوت شقاق را بسوی خلفای راشدین بلند کرده بود همه اش پراگنده شد کرما دشتدت به الریح فی یوم عاصف و صفای نیت و خلوص آن بزرگان بآیات قرآنی و احادیث حضرت رسول یزدانی و روایات خاندان ظاهر گردید و انهم مانند آفتاب نزد الصغار گشت که خلفای راشدین در خوف و خشیت از جلال کبریای رب العالمین راه اتباع حضرات انبیا و مرسلین سپرده اند و مکائد رئیس المنافقین الزاما و تحقیقا همه حل شد و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا **قوله** حضرت سلامت الخ **اقول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر امامت حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العابدین بود چرا وقت وفات که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کلینی و شروح آن مبسوط است زار زار میگریستند و تسلیه حضار و ذکر مناقب را در باره خود چرا سخت نکوهیدند و در خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحیفه کامله عرض میکردند اگر در جهنم عیسی کسی نباشد مستوجب آنم و ابلیس اورا پیرامون راه کردن من مهلت دادی بر من مستولی شد و در معاصی مرا ابتلا گردانید چون لائق عذاب باشدم روا از من برتافت و در معصیت تو مرا فرو بگذاشت نه شفیعی دارم که درین وقت بد و توسل جویم و نه شفیعی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه توسل جویم بنوافل با وجودیکه از فرائض غفلت ورزیدم و از حدود تو در گذشتم و بهتک حرمات تو پرداختم و کبائر ذنوب را مرتکب گشتم ازین کلمات علیات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف حبط عبادات و تسلط عقوبات غالب بود سبحان الله حضرات ائمه محیط علوم غیب و شهادت عارف نباشند با آنکه مرتبه جلیل امامت و منزلت بلند عصمت موجب بشارت رسول مؤتمن و باعث حقیت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب ذو المنن است و فاضل مجیب عارف بآن ان هذا لشیء عجاب **قوله** و صاحب تفسیر مدارک الخ **اقول** مجتهد غفلت شعار جاهل اسفار که برین حدیث دست تشبث دراز نموده از عجائب و غرائب است که غیر تقلید جامعین بیاض بی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیاض مذکور نیز ره استدلال را از دیگران استعاره میکردند و بوم شوم یعنی اردستانی پیر از مکر و فن مفضل خلائق خصوصا سلاطین و کن غور و تامل می نمود عیان میشد که ازین حدیث حقیت خلفای ثلثه بظهور میرسد و رنها یومی ببطلان خلافت راشدین از حیث نمی آید و بطلان مذهب رافضه و خارجیان و سلب خلافت از معاویه ابی سفیان هم بعین رجحان و آن بعبارة العین و ازالة الغین و قوت القلوب و کشفنا المحجوب است معنی انتها رسیدن چیزیست بغایت و قرار گرفتن بران چنانچه قاموس و قابوس و صحاح و نهایه و دیگر کتب معتمده لغت بران گواه و اعتبار دراز نفس لفظ همین است اول دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جامع است که این محاوره دران منصوص است و بنیاد معنی هم انان مرصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید الی ربک منتهاها امام رازی رضی الله عنه در تفسیر آن گفته ای منتهی علمه لم یوت احدا من خلقه

و نظام الدین نیشاپوری نیز می نویسد الی ربک علمها لم یوت احدا من خلقه و نیز خود امام رازی جا بجا همین
محاوره در تفسیر کبیر خود آورده از آنجمله در آخر سوره هود میفرماید ثم نقول هب ان الامر کما یقولون
من هبوب تلک الریاح القویه من الامور الحادثة العجیبة لا بد له من سبب و ینتهی الی واجب الوجود فهو بتخلیق
الله تعالی و تقدیره تعالی کیف ما فرضتم و همچنین است در تفاسیر دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی در مجمع
البیان می نویسد ای لا یعلم وقتها الا هو و گمان مبر که چون این تفسیر از حسن رحمة الله علیه مروی است
حجت نباشد زیرا که برین تقدیر تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود چه او را عادت
است که اکثر را روایت میکند و بیشتر تفاسیر این بزرگان می آرد و معهذا کتاب موید تفسیر حسن است آنچه طبرسی در تفسیر
سوره لقمان از ائمه روایت نموده ان هذه الاشیاء الخمسة لا یعلمها علی التفصیل و التحقیق غیره تعالی و اگر هم
این روایت مجتهد را مشکل است باری باید رجوع کردن بتفاسیر فارسیه مثل حسینی و کاشانی و غیرهما
که در ترجمه این آیت درآن بدین عنوان است الی ربک بسوی پروردگار تست منتهاها منتهای علم قیامت
یعنی کسی را خبر نه و هیچ اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتب فریقین نظر کند خواهد یافت
که در بسیاری از مقامات این محاوره را آورده اند و در کتب رجال و در تراجم رواة بیش از بیش خواهی دید
که انتهت الیه ریاسة الحدیث و ینتهی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و میزان و منتهی
المقال در رجال و روضة المتقین و غیرها از کتب سنی و شیعه بران گواهی میدهد و اگر گویند که ما علما می یکتا
می یابیم که بالاتر اند در رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بودند
نیز در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مستعمل گشته جائیکه فرموده اند فانتهیت الی سماء الدنیا
حالانکه این سیر و سفر با این اسمان بالاجماع انتها نبود بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
گوئیم ازین لفظ مراد متکلم همان است که ریاست فلان علم باو تمام شد زیاده برین نیست که توجیه
از زمان و مکان تخصیص می توان کرد و در حدیث معراج مدعا اینست که سیر بنهایت خود رسید و آنچه
شما میگوئید نظر بدلیلی و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا با آسمان
دوم رفتم و همچنین ازین مراتب و منازل درگذشتم و اگر این تفصیل و ترقی از درجه بدرجه آخر وار مرتبه
مرتبه نمی آمد و فقط همین قدر مذکور می شد که از زمین تا آسمان دنیا منتهی شدم حکم میکردیم که نهایت تمام
سفر همین بود و بس و ازینجاست که قید نفس لفظ و بیان معنی او دوم تا بیانی دیگر بدلیلی تمام شود و مثال
این تحقیق نخواهد بالجمله چون ازین مقام نیز تو آشکار شد معنی انتهای بس منطوق حدیث چنان متفرع شد که خلافت
حق است چون منتهای آن تو باشی و بودن ذات والا صفات حضرت مرتضوی خاتمه خلافت نبوی
با ولد فاطمه و با این سلسله نزد اهل سنت و جماعت که آنجناب را خاتم الخلفا میگویند و خلافت راشده
بر آنجناب مختوم میدانند پر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواه در ضمن خلافت صدیق باشد خواه

خلافت مرتضوی و ما بینهما همه حق شد بجهت آنکه تعلیقی بشیء دیگر باین شرط در وجود آن از کتب اهل حق
مانند آفتاب هویدا گشت و از کتب معتمده شیعه مثل صوارم و حسام و بحار و حیات القلوب و مسالک الافهام
و شرح آن هم پیدا است یعنی انتهای خلافت معنوی شیر خدا چه حضرات ائمه که بعد جناب امیر پیدا شدند در زوایای
خمول لیسیده بودند و مدت العمر خایف و ترسان و مضطر و لرزان در حجابات تقیه مستور ماندند و درینجا حاجتی
بیان ندارم که عبارات این کتب بنگارم زیرا که خود این رئیس السفها شیعی را شایع و ذایع دانسته چنانکه
عبارت تحفه در سابق نقل کرده که از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند چه حرف لو آن زد لیس در هیچ
وقتی از ذریت طاهره کسی بدان مرتبه که جناب امیر رسیدند در عالم شهادت نرسید کو فرزندان جعفر
معدوم حقیقة حاکم کوفه گردیده باشد و ازین بیان حقیقت انتها و ختم بدلیل الزامی بظهور انجامید اگرچه
طائفه فاحشه که خاک بدهن ناپاک شان باد آنجناب را مانند چنین رحم بدانند و لفظ خاتم الخلفا برای
آنجناب بر زبان نیارند بلکه بر معطله نالش بگذارند و این بدان ماند که شخصی را جسم نامی و حساس
و متحرک بالاراده و مدرک کلیات و جزئیات دانند و لفظ حیوان و ناطق هم گویند لیکن لفظ انسان برای او
اطلاق نکنند و از آنجا که مباحث این فن تعلق بمعانی دارد نه فقط بالفاظ لاجرم بعنایت سبحانی ثابت شد انتهای
خلافت راشده بر اصول فریقین بحضرت مرتضی رابع الخلفا والحمد لله که از ینجا بعینه هم از کتب
معتمده امامیه در معرض ثبوت است برای کسیکه منکر البعیت باشد آیا ندیده که حضرت خضر علیه السلام
عند الملاقات امیر المومنین را بلفظ رابع الخلفا خطاب فرمودند کما مر و اگر بکتب اهل حق نظر کنند
حضرت امیر میفرمایند هر که مرا خلیفه اول گوید و خلیفه چهارم اعتقاد نکند لعنت خدا بر او باد فکیف که او را
امامت و تکفیر صحابه ابداع ابن سبا باشد پس معلوم شد حقیقت ترتیب خلافت خلفا بحکم حضرت سید انبیا و انتهای آن بجناب
شیر خدا و خلافت حسن مجتبی وارد نمی شود زیرا که از حدیث کانت نبوة النبی که اصالة این امر بمهاجرین الاولین متعلق است
مر ا خلافت مذکوره ماهی چند بیش نبوده و انضمام داشت بخلافت اربعه و بقول اتابع و ضمیمه اکثر مسیلند و حکمش بیکرده اند مخفی نماند که هم
خلافت مقصوده همین نیست که هیچکس بعد آنجناب بخلافت حقه نخواهد رسید چنانچه ختم رسالت تا لازم آید بطلان خلافت
امام مهدی بلکه مراد ختم خلافت راشده است که بالاتصال بر حضرت مرتضی مختوم گردیده و طرفه میانه آن هم مرسید چون
منطوق حدیث انتها بدین تفصیل و بسط در منکه عقلا جا گرفت باحتمال ظاهر مذهب رفضه و دیگر برادران شان لغو یاوه اند هم خلافت
معاویه راشده نماند پس عجیب است اگر دیده که مجتهدین مخالفت حضرت رسول مقبول و شیر خدا امر کرده اند و رفضه برای بدشگونی
دیگران چنین خود بینی را مانند بیان اول پس نیست که شیعه جناب امیر از خلفا احادیث نبویه صلی الله علیه و صاحبیها
کما اشرنا الیه عا فضل قرار داده و سلسله خلافت و امامت را تا باید که کسی از اولاد امجاد آنجناب میرسانند دیگران که از ابتدا
امامت بذوات شان قائم بوده محروم میگردانند پس ولایت انتهی نمی شود مگر بر آخر ائمه و اولیت معنوی است که تابع است از نوعیت چنانکه
خاتمیت و هرگاه بر اصول شیعه انتهای خلافت بر امام مهدی امری است تقریبی کما اشرنا الیه فی

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی باوصف آنکه منتهی توانند شد حقیقة اما امر ثانی پس ما نحن فیه
مرتضوی منتهای خلافت باشد اند بحکم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه راشده تمام شد بر وی بر دا
جناب پاید آن حالی آفتاب معنی انتها صورت نه بندد بلکه باطل شود واللازم باطل فالملزوم مثله سبحان الله
کلام الملوک ملوک الکلام معنی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود اصافت شرط اذا انتهت الیک بلا
این حدیث که در واقع متحقق و یقینی است چنانچه دانستی لبطلان مذهب خصم راجح میشود و قدر تائید او
تخریب بنیان مذهب باطل می گردد ذکر و فا ترطویل تشریح آن و فا تواند کرد و اگر فقط الخلافة حق ارشاد
میکردند ظاهرا لازم می آمد حقیت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب عماد الاسلام برین تقدیر
صحت و بر ابطال شهادت حضرت امیر هم بر خویش چیست می بست و وقت اضافت میر مخاطب دیگر
مردم بر بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون اضافت این شرط نمودند بلفظ انتها و صلت الیک
وجاهت دلالت و آیت دمائید آن ارشاد نکردند حقیت همه خلفای متقدمین و خاتم بودن امیر المؤمنین
هویدا گشت وانهم مثل آفتاب نیمروز روشن شد که چون سر مکنونات بر سهل تن ابتدائی هست خلافت
از دیگران تا بجناب مرتضوی رسیده و منتهی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم مترجع شده و نیز حضرت
خاتم بپایان رسید بشر باطل شد آنچه بافواه بعض دیگر از رفضه میرسد که اینها کنایت است از خلافت بلا
فصل حضرت مرتضی و العجب که ایشان انقدار نداشتند که مدعی ابطال خلافت راشدین را ازین حدیث
چگونه این احتمال مفیدات فکیف که تا کار از اصل بر آید ضرورت بسوی فرع روا نباشد با آنکه ثابت
منطوق حدیث شریف بود که باجماع علما بهترین قوت و اتقان است وکسی او حجت آن خلافی نیست
مفهوم مخالف که امام المتکلمین و نظام الاصولیین کتاب محصول در بارهٔ آن فرموده فاقلنا ان المفهوم حجة
فلا شک آن دلالة اضعف من دلالة المنطوق و ملا نیشاپوری در تفسیر خود در آیت ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا هم چنین فرموده و ضعیف دانسته پس عنقریب می آید که حجت الشاید سلمنا لیکن مطابق تصریحات
لغویین در معنی انتها که دانستی مفهوم مخالف آن چنین است که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود حق نیست و این بدو
عموم سلب بوقی چند را مستغنی است یکی آنکه جناب امیر در هیچ وقتی خلیفه نشوند و مردم زنهار بر دست حق پرست
ایشان بیعت ننمایند دوم آنکه آغاز خلافت با ثانویت و ثالثیت برای آنجناب بود و منتهی کسی دیگر گردد سیوم
بخیال مجتهد گذشته پس اگر این حدیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه مزعوم مجتهد است نیز
لازم می آید بطلان خلافت بلا فصل امیر المؤمنین و هم بطلان امامت دیگر ائمه تا مهدی و دین پس حضرت
حضرت اهل سنت در ذکر این حدیث زیاده تر باشد بر مزعوم مجتهدین که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانسته
و استدلال بدان کردند مصیبت شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی که مشت خاک ما هم برباد رفته
باشد نیز بعد از تسلیم حجیت مفهوم مخالف توان گفت که حق بودن خلافت وقتی عدم انتها چنانچه در از منه

خلفاست بحیثیان وقت خلافت بلافصل حضرت مرتضی فتعارضا فتساقطا فبقی المنطوق علی ما کان اوجیهه
مقترن بالبرهان کما نص علیه الفریقان اینهمه مبنی بر اطلاق معنی حق یعنی ثبوت ولیاقت قبول لغو منطوق
و با اینهمه ونیز بحیثیت وجهی دیگر ست بیانش آنکه موجهین توانند گفت که لفظ حق اطلاق میکنند گاهی بر حق دائر
و زمانی بر حق مستقر یعنی که چون از شیعه ودر اعتقادیات پرسی که کدام مذهب حق است گویند مذهب شیعه و مذهب سنیان
باطل است وهرگاه سوال کنی از مذهب مجتهدین شان مثل حارثی و ثمانینی و قمی و حلی همه را حق نامند وجه
ستایش بر خیزند وقس علی هذا وقتیکه از اهل سنت استفسار کنی وهرگاه از جواب سرور عالم صلی الله
علیه وسلم معلوم گشته که سوال حضرت امیر رض از حق مستقر بود زیرا که ناگزیر است که جواب مطابق سوال باشد
وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اموری را در جواب آورده اند که در آن حق را ابدان گنجایشی نیست چه نتوان
گفت که هم اسلام حق است وهم یهودیت ونصرانیت وهم احکام قران وهم اوامر توریت و انجیل چنانکه
ازین پس معین شد که سوال از حق مستقر بود لاجرم شرط مذکور افزودند تا بدانی که خلافت در وقت حق مستقر است
وقبل ازین حق دائر بود یعنی هم خلافت صدیق رض اتصاف داشت بحقیت وهم خلافت غیر او از فاروق رض
وذی النورین ومرتضی رض چه خلافت مفضول با وجود فاضل باطل نیست بخلافت وقت علی مرتضی رض که حق
خلافتش بعد ذی النورین رض متعین است کما عرفت واگر ترتیب معکوس میشد حضرت صدیق رض خاتم خلفای شدند کما لا یخفی
وازین بیان هم دانستی که هیچ آسیبی وزیانی بخلافت راشدین نمیرسد چه نبودن حق مستقر مستلزم نفی حق نیست
علی الاطلاق وهو ظاهر لا ستره فیه چون تا این مقدار احاطه نمودی اکنون بعضی از امور دیگر که در
اینمقام ذکر کردنی است بگوش دل بشنو که در مدارک علما ومسارک حکما بحکم علمای رفضه بتصریحات فضلای ملت
حقه چنان ثبوت پیوسته که وقت احتجاج واستدلال حدیث را سند باید آوردن یا از کتابی نقل نمودن که مولف
آن التزام صحت کرده باشد یا محققین بر وثاقت مروی آن اعتقاد داشته باشند یا حدیث بظاهر کتاب مستطاب
واحادیث مشهوره مطابق افتد واجنبی نبود ونیز جائی آنکه از کتب دیگر مدلل نمایند بکلام مخالف که اول دلیل بر
چه قبل ازین در آغاز همین مقاله وقت نقل کلام مش دانستی که مجتهد جائیکه در سند حدیث عیون اخبار الرضا که راوی
آن گوشواره عرش رب المشرقین یعنی حضرت امام حسین است ودلالت بر مناقب عالیه خلفای راشدین وارد گفتگو
کرده این عبارت نوشته که درج روایات ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب بیقین اندراج یافته وعلماء آنرا تلقی بقبول نکردند وازینجاست که علمای
فریقین برای تمیز صحیح از سقیم وتعریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال وتبیین امارات صحت وضعف اقوال نموده اند
انتهی وازین عبارت انهم مستفاد گشته که بعد از برآمدن از حدیث در کتب محدثین هم حجت برای شیعه نتواند شد
تا وقتیکه صحت واعتماد متحقق نگردد چه جای آنکه سندش هنوز هم نرسد واگر در تتبع روایات این ابا سمان
نوزند چه حال که حدیث مذکور بدون تضعیف دستیاب شود کما صرح به المحققون من بعده انچه مجتهد دران مقام

افاده نموده اند تا از ان ثابت می شود که حدیث مع تحقق معتمد علیه در باب النزاع تواند بود و که دلالت کند بر خلافت
مستدل مستجمع تواتر و استفاضه سند یا اجماع مخالفت نیفتد ورنه هیچ یک قابل احتجاج و اعتبار نمی باشد و عبارت
مجتهد در ان مقام اینست که ثانیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت ان بر مطلوب معترض میگوییم که چون این حدیث خبر احاد است معارض
با اخبار متواتره متفق علیها نمیتواند گردید و صلاحیت معارضت باجماع عترت طاهره علیهم السلام ندارد و مخفی نماند
ولهذا قال العلماء باشتراطها انتهی بلفظه و ما نحن فیه بعد مراتب از انکه مجتهد فاقد النظیر در عدم اعتبار حدیث مذکور دلائل
ذکر فرموده موجود است اما حال سندش پس یقینا هنوز مجهول است و معترض در اثبات صحت آن تعرض
ننموده تن در داده و علم را استان نهاده اما بودنش در عداد کتب زیدی پس بر همه ظاهر است که مولف آن التزام
صحت هر روایت و اعتماد بران نزد محدثین نه نموده و نه متاخرین در باره کتب مذکوره چنان اعتقاد دارند که
محدثین امامیه در باره عیون اخبار الرضا چنانچه عنقریب خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس در هر روایت کتب مذکوره
که صحت سندیا فته نشود اگر مناظر می گفتگو کند بجای خویش خواهد بود هرگاه با ظهار مجتهد در کتب اهل حق بر روایات
ضعیفه و مطروحه و باوله مندرج است ناگزیر شد بر مجتهد که استدلال بهمین حدیث می نماید بر مبطلان خلافت
خلفای راشدین که میدان احتجاج را از ین خس و خاک بروبد ورنه از زبان سامعین و ناظرین خواهد برآمد که
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال الغرض بر ذمه مجتهد است سند حدیث مذکور را بیان فرمودن و صحت
و اعتبار او واضح ساختن و انی له ذلک با عدم دلالتش بر مدعای مجتهد پس بالتی و عنقریب عیان میگردد که نهایة ما یثبت
احدی بازمین راه مفهوم مخالف دلالت اینست و حجیت ان شاید اما سندش بحد استفاضه و تواتر پس بالبداهة خلاف آن
معلوم است اما مخالفتش باجماع اهل بیت پس عنقریب انتهی چه بدلالت کتب معتمده امامیه معلوم کردند که ائمه اهل بیت رضی الله عنهم
اتفاق کرده اند بر حقیت خلافت خلفای راشدین و مناقب جلیله و مدائح جلیلة الشان زیرا که مجالس و محاورات و جالسی و خطبه
و تحاور ان و دیگران در دیگر جاها ثابت کرده اند که ائمه بر طور واحد بوده اند اما مخالفت آن با اجماع اهل سنت پس از جلای بدیهیات
باید گفت بالجمله نتیجه جهد الزمانی از ین حدیث فهمیده خلاف اجماع ائمه اهل بیت طاهرین است و هم مخالف اجماع فرقه محقه ایا ایکه
اخبار متفق علیها معارض است اما اینکه از ین حدیث بخیال مجتهد گذشته پس اینهم از جلای بدیهیات تواند بود و بنا بر
عنقریب گذشته بر روایات معتمده امامیه چه جای مذهب روایات اهل سنت مع ذلک بعد از ین بر می آید چنانچه می آید
ان شاء الله تعالی و الحمد لله که ما را حاجتی نماند درین مقام به بیان چیزی از ین امور مذکوره مگر انکه واضح گردانیم
که این حدیث دلالت ندارد بر صور خیال مجتهد چنانچه ائمه فریقین تصریح کرده اند اما امر اول پس بیان انکه این استدلال
است بمفهوم مخالف آن حجیت ان شاید حضرت امام رضی الله عنه و التفسیر کبیر بدلیل آیت کریمه ان تجتنبوا کبائر ما
تنهون عنه الایه می فرماید انچه بران دلالت دارد که ابو القاسم کعبی باین آیت استدلال کرده بود بر قطع
وعید اهل کبائر یعنی زینهار بخشیده نشوند و بجهنم روند و تقریرش همین است که حق تعالی معلق گردانید تکفیر سیئات
را و غفران بندگان را در حسنات بر شرط اجتناب از کبائر پس معلوم شد که چون اجتناب

تمسک از تکفیر خواد خال مذکور چنین صورت نه بندد و علامه کعبی مذکور نمودند که اگر انچه عاز ین راه برآورده که مر تحقیق شیء
بانکه دلالت دارد بر نفی حکم از ماعدا پس این امر نزد معتزله باطل است و نزد اهل حق ضعیف است اگر استدلال شان بنا بر
آنچه چیزی که معلق گردد بر چیزی نسبت کلمه آن معدوم خواهد شد وقت عدم آن پس این هم ضعیف است نه مبنی که حقتعالی
میفرماید وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ حالانکه شکر بهر حال واجبست عبادت کنی یا نکنی و نیز فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ
الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ و اداء امانت واجبست شرط مذکور باشد یا نباشد و نیز فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ
و استشهاد و بینات است میکرد و دو زن و برعدم حصول دو مرد موقوف نیست و از ین جنس اگر آیات اشمرده شود آیات بسیار بر خواهد
آمد بعد هست در فوایدهم تصریح نمودند از آیات کریمه بیکرده که اگر تفتیش بر گرم کلام با ضافه و قصد تطویل انجامد مجتهد انرا
هم ندیده پس علمای اصول و اخبار جمیعی متفق شدند مجملاً و تفصیلاً علی القاد عجب انیست که قاضی عبد الجبار معتزلی این استدلال
را در کتب اصول ضعیف دانسته و درین مقام استدلال کعبی را ستوده لهذا تقریرش را اهل حق بناخن انگشت فروسوده گفته
که حبک الشیء یعمی و یصم انتهی خلاصه کلام امام المتکلمین اعلی الله مقامه فی علیین عنقریب می آید که حال مجتهد الزمانی
درین مقام مثل قاضی عبد الجبار است بلکه بدتر از ان انشاء الله تعالی من بعد بدانکه تحقیق حرف آن
درین باب بنابر آنست که ابو القاسم کعبی وغیره قاعده مذکوره را در حرف مذکور آورده بودند اما مرتاضی المعنی التصریح
ائمه امامیه که خیال مجتهد ناتمام است پس بدانکه از کلام میرزا محمد که در مناظره رشید المتکلمین مرتب کرده از ایشان
عیانست که مفهوم مخالف حجت نیست چنانچه از رساله عزت الراشدین واضح میشود و کتاب بدة البیان
ملا احمد اردبیلی نیک حاضر است حاصل عبارتش بدان میرسد که مفهوم مخالف اعتبار را نشاید و بر تقدیر اعتبار
ضعیف میشود مگر وقتیکه تقیید را وجهی دیگر نباشد و بر تقدیر چه موقوف خود امام اعظم ثانی رفضه انچه در کتاب
منتهی المطلب آورده از ان هم واضح است که دلالت مفهوم حجت را نشاید عبارت انمقام آنست و العماد
ان هذه الدلالة مفهوم و هی ضعیفة خصوصاً مع معارضتها للمنطوق و المفهوم در این عبارت در جلد اول کتاب
مذکور که اصلش از خانه همین مجتهد جاهل الاسفار بهم رسیده موجود است و جابجا امام اعظم شان در تصنیف
ادله مجتهدین و فقهای خویش این مضمون نوشته فکیف که سید این قوم نیز انکار از حجت آن نماید چنانچه از
حاشیه کربلائی پیدا است و مجتهد الزمانی بانقل امور مذکور بسبب تهی مغز بودن از علم و خبر محروم گشته پس ابیات
شیخ سعدی هم راست آمد بیت مسکین خر اگرچه بی تمیز است چون بار بر دهمین عزیز است
قوله باید که تمام الخ **اقول** هرگاه بدین تفصیل از کتب معتمده فریقین بوضوح انجامید که
مقالات مجتهد خرف از نوع خرافات و جدال و ترهات و معارضات مسیلمه کذاب است پس
تمامی علما را اندر کردن کمال وقاحت و بے حیائی و سخت جهل گوئی و یاوه درائی ست چنانچه
مصنفین حقایق از جامعین بیاض دار و ستانیده بی سواد در کتاب امامت نوشته اند بیلی اهل حق را
بتائید سا و سے سزاوار است که صلاح دهند و گویند باید که تمامے علمای فریقین حقتعالی را حاضر و ناظر دانسته

اتمم فرمودند این تغیر در متن این آیت و نیز نقل مذکور نیافت ثم حدیثی ندارد و بدون ترتیب اتفاقیات که مسلم نزد اہل سنت
باشد در پی الزام کرده و داد از علمای خواہد بود از کتب ائمه اعلام خود ہم چیزی از قبیل روایتی گویند و عوض بیانات جا
بکار برده روی منتہا دستکلمین نمی بیند و بجوه و بشارات فتوح راشدین مضمون حدیث انما از کتب قوم آورده مع تہدید
متشیعین بر خاک مذلت میریزد حقیقتا از صنائع بدائع او تقاضے سنت که گرگ قوی پنجه ضعیف را اندر ربود یعنی حضرت
موسی را کنار فرعون پرورید ہر گز مقام احاطه فرماید خواہد دانست که چیزی از الزام برائیکه مجتہد گفته بود درین
تقریر موجود نیست که در اجماع معاصرین و الفاظ باعتراف قمی در تفسیر اہلبیت بحیثیت صدوق شکی نیست و
ایشان بر بعض فروعی در شرح کلینی است حقیقی حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و اجماع عترت طاہرین شیخ ابو
جعفر نیز گذشت که مجلسی در بحار و جمله کسے در کتب مطبوعه و غیره و دیگران در کتب دیگر تصریح کردند که حضرت ائمه
بر طور واحد بودند پس در اجماع اصحاب و عترت بر اہلبیت خلفا در خلافت باجماع مرکب شکے نماند و
ریبے نیست که حدیث ایشان بدین امور قطعیه مخالفت وارد فلا یعبا به پس حال رسوائے مجتہد
در خاتمه این کتاب حدیثی ست که براے تائید خیالات خام خویش بہیچ حالے آغاز نهاده گفت
که ائمه بر طور واحد نبودند بلکه مثل انبیا اختلاف داشتند نعوذ بالله من خرافاته **قال** لا ریب که
شیخ ابن بابویه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه اعتراض مخاطب بر بحث لفظے می شد و از باب مخصلین می نماید
میگویم که از انجا که مدعے اجتہاد و تکلم کتب نحلت خود را که از تالیفات اکابر مذہب اوست و موضوع
آن مناقب و مدائح صدوق را جمع کردن و منتقل معجزات و کرامات و تشہیر دادن ست ندیده و نه
استعدادے درین فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب ست که او را بورق گردانی
آن کتب مقررین تشویش و حیرانی ننگ دانم و یکتاب فارسے که غالبا مجتہد الزمانے
مبتلا لو آن فارسی شده بلکه در تالیف آن مقتضاے الکفر ملة واحدة کما قالوا امانت و ضعفاے
رعیت نمود و شریک بوده شان و ہم تا پسر نابالغ بنود در دبستان ہمانذا الغرض مولوی
حسین علی خان برادر بزرگ مرزین که تالیف شان ممدوح مجتہد خیر سگال ست در جواب چندے
از اجزاے ایضاح رشید المتکلمین نور الله مرقده جائیکه طہارت خمر را به مذہب بعضی
از قدمای رفضه ثابت فرموده میگوید که ازین عبارت ہم مخالفت صدوق با اجماع مفہوم میگردد
چه مراد شیخ ابو جعفر طوسے ظاہر از اجماع اجماع فرقه محقه است و شیخ ابن بابویه از اجله علمای محدثین بلکه فرد
کامل علماے امامیه است پس چگونه داخل اجماع نخواہد بود الی غیر ذالک انتقد را از غایت ظہور مثل بدیہی اولی ست
که فرد کامل آنست که عند الاطلاق متبادر شود پس انچه گفته که شیخ صدوق از اجله اساطین محدثین و فقہاے
قدمای امامیه میباشد و جلالت شان ایشان مثل دیگر قدمای علما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
بودن ایشان حرفی ست که تا حال مدعے بآن متفوه نشده فضلا ان ینص علیه غیر واحد

واحد منهم بر جای خود نخواهد بود بالجمله حال علمای رفضه مطابق تصریح صاحب ایضاح کالامر من قبل
همین است که قابوی وقت می جویند و حرفی بر سبیل تصحیح در تالیفات خویش نمیگویند و در هر مقام از
میدان مناظره راه فرار می پویند که چون رعایت وقت برای رواج بضاعات مزجات و ترویج مز
خرفات اقتضای کمال جلالت قدر و رفع ذکر برای صدوق الکواذب کرد آن امور را در مدایح و مناقب
او نوشتند که لفظ رو کامل علی الاطلاق حرفی از آنست چه ظهور ذات صدوق مطابق کتب احادیث و قصص
و توقیعات مزوره و ظهور معجزه صاحب الامر هست و کثرت تالیفات او در دین ایشان بمقتضای تصریحات
محققین ایشان در عالم ظاهر است و هرگاه عظمت و جبروت صدوق مساعد تقریر و تحریر مجتهدین رفضه نیفتاد
پیرامون انکارش گردیدند و چنین جاوید ند مجملاً تناقض و تهافت کلمات تشیعین خصوصاً مجتهد الزمانی قلت
استعداداً از این تالیفات القدر عیانست که معتقدین حسن مناظره او از متشیعین هم عند التحقیق
غریق بحر ندامت میشوند و بخطای خود اعتراف میکنند اینست حال امام المتکلمین و نظام المجتهدین

قوله در روایتیکه الخ **اقول** کور و کورانه آنکس بصدد الزام بر آمده که بعبارة العین را بعین بصیرت
ندیده و فقط لا تقربوا الصلوة را آنکس مطمح نظر داشته که با اینهمه مدتها هنوز پیرامون عبارتش نگردیده
حالانکه هر یکی از شیعه در تالیف تشید مردیگر را از هند تا وبار جابلقا بلکه مسط بلاد و قوم هنود یعنی لنکا ظهیر
و مدد گار بود تفصیل این اجمال و تشریح این مقال آنکه عبارت بنده از مقام مذکور نقل و اعتراف مخالف است
که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم در عیون اورده مثل عینه
صبح از آن روشن است که این بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند و قد
صرحوا بعدم جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقش از آن متصور نیست بعمل
ایمان کامل و ورع مفرط و اختیار زهد در زمانه ان ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشده کو مثل دیگر نفوس
قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند و درین عبارت قلیل معانی کثیر بمقتضای خیر الکلام گنجانیده ام اگر بحجه
تحقیق در کوری و کورانگی مبتلا نمیشد البته بحیثیت گستر می پرداخت و از تقلید ابوجهل که قرآن مجید را اساطیر
الاولین می پنداشت دست بر میداشت زیرا که درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و بهم دو غیر
علمای رفضه را مستاصل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که معنی
این حدیث همین است که صدیق و فاروق و ذی النورین مثل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه
وسلم عزیز بودند آمدم بر بیان مضمون خاتمه حدیث پس تا وقتی از دین عبارتست که کو مثل دیگر نفوس قدسیه
در موقف حساب ایستاده شوند چه مراد از نفوس قدسیه حضرات ائمه اهل بیت اند اگر چه بمقتضای عموم انبیا هم شامل
باشند کما ستعرفه زیرا که البته حضرات ائمه در جمیع امت محمدی افضل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قسم برین خورده
که تمامی امت او در موقف قیامت از ولایت مرتضوی بپرسند فکیف که در احادیث امامیه صحیح باشد که این سوال

از جمیع ائمه در موقف حساب خواهند رفت هرگاه معنی تمام حدیث از مبتدا تا منتهی گوش کرده شد اکنون تقریر اعتراضات باید
آن شنود اما اعتراض اول پس این است که ناقل این حدیث شیخ صدوق که در عیون روایت نموده ظاهر شد که خلفای ثلثه
خیلی عزیز حضرت پیغمبر بودند چنانچه تو گفتی لیکن چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خلفای ثلثه خیلی در خوف و بیم
بودند لاجرم این حدیث بر تقیه محمول است فلا یدل علی المطلوب اما تقریر دفعش پس چنین است که علمای شیعه بارها تصریح
کرده اند که تقیه برای ائمه اطهار است نه حضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم و این امر بعینه در مجمع البیان طبرسی در ذیله
آیة اما احمار رجلی که در آیات الاحکام است پر ظاهر است و سیجیء عبارته فی هذه المقالة ان شاء الله تعالی و نیز ابن علیه التسلیم
سید انبیا از خلفا در خبار ملا ساسل الاصول جائش متواتر یافت می شود اعلم ان الامامیة لما قالوا بعصمة الائمة و وجوب
امتثالهم و وجوب التاسی بهم فعندهم افعال الائمة و اقوالهم و تقریرهم کافعال النبی صلی الله علیه وسلم و اقواله و تقریره فی کونها
حجة علی التفصیل المذکور بلا تفاوت فی ذلک الا فی باب التقیة فان فعلهم و قولهم و تقریرهم انما کان للتقیة بخلاف النبی صلی الله
علیه وسلم و کتب مطبوعه جائش نص صریح است و هرگاه احتمال تقیه در احادیث سید انبیا راه نمی یابد کما لا یخفی و هرگاه تقیه
برای آنجناب جایز نیست چنانچه بر زبان عالم قوم رفته بود قلوب ایشان بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
از نهان مو متنکر گشته پس حمل حدیث بر تقیه چگونه درست خواهد بود فان الانسان یؤخذ باقرار اللسان اما تقریر اعتراض دوم
پس اینست که از خاتمه حدیث عیون معلوم شد که حضرات ثلثه رضی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند و افضل از تمامی است
و همه این اصحاب در موقف ایستاده شوند و مسئول گردند اما تقریر دفع پس اینست که درینجا گفتگوی استحقاق خلافت
راشده می رود و از منقبت معلوم یعنی خلفای ثلثه بمنزله سمع و بصر و قلب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند استحقاق
خلافت راشده عیان نیست و ایستادن ایشان در موقف حساب برای سوال معلوم مستلزم سلب این استحقاق نیست
حالیا غایة الامر آنکه این بزرگان را در موقف حساب ایستاده کنند و از ولایت مرتضی علی بپرسند و معلوم نیست که
از عهده برآیند جوابش آنکه سوال مذکور در موقف موجب کسر شان رفیع خلفا نتواند شد زیرا که دیگر
نفوس قدسیه مثل ائمه و انبیا نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رفضه که انبیا از عهده جواب آن برآیند
معاذ الله چه هر کس که احادیث انبیا در باره حضرات ائمه نیک دیده در مرویات رفضه خوب میداند که
عهده برآمدن مستحیل است حتی که بر روایات ایشان جناب امیر را نیز سخت و دشوار است از عهده برآمدن
اگر حضرت زهرا در غرفه صوت بازکنند و شکوه و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در مخاطبه امیر المؤمنین گفته بودند که
مثل جنین رحم پرده نشین شده که مانند خائنان در خانه گریخته و دیگران می درند و می برند و تو از جای خود
حرکت نمیکنی و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است چنانچه
در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست هویدا میشود که
آنحضرت امیر خواهند پرسید که با ثقلین چه کردی و عبارت آنمقام اینست و ازین یک حدیث ائمه
که بر زبان قلم فقیر وقت تصنیف تحفة العین گذشته و قدم رفته اتفاقا راست شد زیرا که امت ائمه

کما انه اولا واجب در شیر خدا آمد فرع امامت آنجناب است چون خود حضرت امیر ازین باب سوال کرده شوند دیگر که باقی مانند
واز ملاحظه این سوال انبیا هم بثبوت رسید که سوال کردن بعرصات قیامت درباره کسی دلیل بران نیست که آنکس افضل
باشد والا لازم آید که مثل حسنین افضل باشند از جناب مرتضوی الی غیر ذلک لم ینقل به احد پس خلفا که درباره جناب
مرتضوی علی سوال کرده شوند مفضول نباشند و درینجا اعتراضی است جواب طلب که چون گفته بودی که حضرات انبیا هم
سوال کرده شوند اینجا چگونه لازم آمد که ازیشان در موقف حساب این سوال خواهد رفت چه فرعیت امامت ائمه [illegible]
امامت ابوالائمه مسلم است لیکن فرعیت انبیا علیهم السلام غیر متوهم جوابش آنکه انبیا صاحب حسام جناب مجتهد جالسی حاضر است و [illegible]
کتب احادیث رفضه موجود درین کتب تصریح کرده اند بآنکه مذهب منصوص اثنا عشریه همین است که جمیع انبیا و رسل
غیر از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم افضل اند و انبیا علیهم السلام طفیلی ائمه اند واز حضرات انبیا نیز این سوال در قیامت واقع شود
پس این اعتراض از مساعی نماند این است شرح معنی عبارت فقیر که در رساله بصارة العین نوشته بودم و عوارض [illegible]
آن هرگاه تفصیل معلوم درین عبارت قلیل وقت تصنیف بصارة العین پیش نظر من بود و اعتراضات رفضه را
بهمین عبارت جواب دادم و تقریر مدعای خود را اتمام کردم و رخنه یاجوج و ماجوج را از هر طرف بستم و غار [illegible]
دیوار گردانیدم پس آنچه راس المفسدین رئیس المنافقین و عوعو این معنی نموده که فلانی کتاب عیون را نکوهش کرده
واقتصار بر نقل مجمل بعض فقرات آن از قبیل لا تقربوا الصلوة نموده بر مطالب باطل خودش احتجاج از آن فرموده
عین تقریر ملحدین است که حرفی را بینند واز ملاحظه حرف دیگر چشم پوشند و بر دیگران از روی سرزنش تحریر شده اما
حال اعتراضات این پیر نابالغ پس عنقریب معلوم میشود که وقعتی پیش نیست لیکن با اینهمه میگوئیم که از نقل
این حدیث چنان مدعی شد که باز این لعنت هیچ زیر مشق [illegible] نکرده مانند آن از محلات این شهر خوب است
که بیچاره کتاب عیون را با اینهمه کوری دیده و شنیده بر خلاف عادت اهل مروت که زیر مشق مشغول [illegible]
و کتاب عیون را وقت تصنیف حسام هم نکشود **قوله** اولا لا نسلم آه **قول** مجتهد ما عاقبت اندیش با وصف کیش کم علم
تنقید را درین مقام دخل داده و بنیاد این مباحث بر جرح و تعدیل نهاده باعث آن است که عیوب بزرگان خود را که [illegible]
آشکار کشد مثل طشت از بام افتد و هر کسی از اهل حق بفضل یزدی شادان گردد و این بحث طول البیان میخواهد مگر
للاختصار حرفی چند بر ورق میزنم که بر اصول رفضه از اصحاب حضرت سید الابرار که صدر اول بودند کسی غیر از مقداد باقی
نماند که از سابقه ارتداد و تلف کردن حقوق اهل بیت اطهار خالی باشد تا بحدیکه بعضی ازینها که گروهی را از صحابه و تابعین
و تابعین نشان داده و درین پرده قدح است مذهب بعض اخوا [illegible] اند لعنت شان هم بارها در زمان خلفای
راشدین و هم بعد از آن وقت خلافت امیر المومنین علی ابن حیدر کرار و دیگر ائمه اطهار سابقا و لاحقا از کتب معتمده
امامیه خالی گردانیدم و استثنای مقداد بسبب ظاهر روایات بنا بر ارخاء عنان نمودم ورنه ممکن نیست که رفضه
بعد از تقریر مطاعن اصحاب کرام رضی الله عنهم درباره انبیا علیهم السلام جان سلامت برند چه جای مقداد ابا بزار جا این قیاس
مرتب نکرده اند که خلفا رضی الله عنهم غاصبان شدند گر بختند و خاک چنین مذلت بر مفارق خود بیختند و جان خود را از حضرت

اصول کرده‌اند و هیچ داشتند و علم نفاق برافراشتند و حال آنکه این عقیده از مسلمات است و در بحار و حیات القلوب و مانند آن
ابواب و فصول در ذکر اسامی آن اصحاب معقود است که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و اعدا و قرار داده‌اند و جمعی
از امیر المومنین کسی پای ثبات نفشرد و دو سه کس بن فرقه و مانند او مستثنی گشتند چنانچه در همین مقاله عبارت
کتب مسطور مذکور شده پس نفاق در چندین مقدار است بدون شهرت رسید الی غیر ذلک من المفردات اینست حال صدر
اول اما اصحاب ائمه علیهم السلام پس بخار بار و دانی که در عقیده تمام عالم بعض جعفری شش کس بیش نبودند و امت همه را رد
که حضرت امام صادق بود نظیفه نعت او هم ناطق بود و امیه ساعت هم در خاموشیت در این باب از لب مبارک آنحضرت
و قس علی هذا اشباهه و شیطان الطاق و دیگر تا ایشان کتب اصول اربع مولفه ابو جعفر ثلثه که خلاصه اصول اربعمائه
باشد گواه است لاجرم برای اخراج سهل از زمره معتقدین اینهمه کششها و کوششها کردن و اثبات جلالت
صحابه کرام را محل نمودن خلاف عقل رزین و دخول مجتهدین امامیه در گروه مجانین است آیا اخراج شخصی
از وطنش مستلزم است که او مطرود و مجروح بود مگر جناب مجتهد الزمانی علامه در کتاب تنقید لشل منهج المقال را چنانچه
باید جز بال نکردند و ندیدند که خود فضل بن شاذان را العیاذ از شیعیان نیشاپور نفی کرده بودند و دیگران در ذم
و طعن او کوشیده‌اند و ملا تقی مجلسی در رجال عقیده آنچه نوشته از آن واضح است که اهل سنت دشمن فضل بودند بحیث
که امامیه عداوت او داشتند بسبب بنا و اعتبار وجاهت او و بنده اعداوت اهل سنت چنانچه مجلسی مدعی حق
خیال نمی‌آید زیرا که از منهج المقال النهم بر می‌آید که این کتاد و شیار در علم تفسیر و قرأت و مانند آن کتابها مذهب اهل سنت
ساخته و پرداخته بود تا آنکه بر تصریح متقدمین امامیه محدثین اهل سنت روایت از و میکردند و او کلین بود دشمن
و دشمنی خاطرنشین نمیشود بلی دشمنی او وقتی تواند بود که بعد از یکسدت او بر می‌افتاد و بهر حال معما اینست که جناب
فضل درباره سهل نکر کرد و دیگران نسبت ما و نمودند که من جعفر بیرا اخیه فند و قع فیه و لم توقیعا تیکه در لعن
و طعن او قدمای رفضه بر آورده‌اند غالبا که جناب مجتهد الزمانی در کتب خویش دیده باشند که ملخص خاتمه آن اینست
که اگر او از افعال خود باز آید فبها و الا او را نشانه تیر دعای کنم که گاهی زخم آن در دنیا و آخرت القیام نیاید و هیچ
معلوم نیست که طلب جامع العلوم بعبارتین وعید شدید ابهم و بدید یا نرسید که تیر دعای او را صفیتی شدید
رسید تا آنکه زنهار از آن سامی نیافت و بادای خود شتافت و حال اعتقادش در توحید ایزدی آن بود که

ان الله عز و جل فی السماء السابعة فوق العرش کما وصف نفسه وانه جسم پس صرح اردلمانی قتل مشهور که چه چیز
و چه بید از باب سبق چه اعتبار اما تضعیف نجاشی و غضائری پس عنقریب از تحقیق تقال کشمیری
به ظهور میرسد که بجوی نمی‌ارزد و این متاخرین را مجال آن نیست که مشائخ جامعین اصول اربعه را الطوجوی
تضعیف کنند و مشکل‌تر اینست که هرگاه در کتب رفضه درین فن جمع فرمای و فهرست امام اعظم اول چنانچه شطر
بنظر رسیده و هم خلاصه امام اعظم ثانی ایشان و نجاشی و کشی و غضائری و تحقیق و تلخیص منهج و مانند آن
از رجال مجلسین تتبع کنی خواهی یافت که هرکه نزد ائمه هدی در کذب و افترا و فساد اعتقاد و تعلیل عباد فی ظهر

شد اما بعد مرتبه او بانه عرش برین درگذشته و این امر بر ناظرین هر دو مجلد این کتاب محتاج به دلیلی نیست
و اگر اولیای مجتهد گویند که چون در باب سهل اختلاف جرح و تعدیل است و شیخ بهائی و غیره
او در کتب اصول و قاضی شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی التعدیل لاجرم باید که روایتش
را بجوی نخرند گوئیم اکنون بفاصله یسیر از کتب رفضه خواهی دانست که این تقدم وقتی است که سبب
تضعیف بکمال قوت و وضوح رسد و در باب النزاع الحجه مجتهد آورده قوت و وضوح آن ممنوع
اساطین مذهب شما همچو شیطان الطاق نیز این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان بر عمرو
توحید باری عزوجل و منکران علم ازلی او بودند علاوه بکدام دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
و جرح او را پس پشت انداختند و با این همه میگوئیم که گفتگو در صحت سند حدیث باصطلاح لاحقین نیست
بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی اینقدر ضرور است که ثقات محدثین به روایت راوی چنان
استدلال نهند و آنرا معتبر دانند و از کتب قوم حال ضلالت صدوق چنانچه گفته بودم عیان شد زیرا که
عقل تجویز نمیکند که بدون دریافت تراجم صدوق و مراتب عظمی برای او مولوی حسین علی خان او را فرد کامل قرار داده
باشد و خود مجتهد اقرار کرده که صدوق از اساطین محدثین است الی غیر ذلک پس البته اگر نزد او این روایت
معتبر نمی بود در کتاب عیون که باظهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بحار مثل کتاب من لا یحضر است
وارد نمیکرد یا بهم نمیگذاشت بلکه جزاءت یا عائبت شد و ذو ما نند آن نقل می آورد چنانچه معمول اوست
و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که بتصریح مجلسی در مقام مسطور مثل اصول اربعه است به روایت
راوی مذکور استناد و احتجاج نمی نمود حالانکه قریب ربع اول ازین کتاب به روایت سهل ابن زیاد
و غیبت موسوی ثابت کرده و هم به روایت دیگر در باب النص علی القائم که قریب نصف کتاب خواهد بود
او آورده و احتجاج بیان نموده اولا به روایت دیگر ثانیا و همچنین در مقامات دیگرش و چون کمال عظمت
و جبروت قمی صدوق و فرد کامل بودنش علی الاطلاق بوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از دیگر
ائمه مجتهد سوای شیخ ابن بابویه احادیث اصول و فروع را که بواسطه راوی مذکور برای تنقیح مسائل
دینی آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح مدعا و تفضیح سفها سطری چند دیگر ازان می افزائیم بگوش
عقل باید شنید که تنها شیخ المشایخ در کتابهای خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل را
معتمد علیها دانسته که کلینی ثقة الاسلام رافضی که از مشایخ صدوق است نیز کتاب خود را
برای استدلال و احتجاج بر روایاتش تالیف کرده اگر باور نباید باید اندک محنت را بر خود گوارا نموده
به کتاب شیخ اعور خود نظر کردن و بدون قصور نظر ابواب آن را دیدن که او در بعضی از مقامات ابواب را

فقط بر ترجمه روایت او منعقد کرده مثل باب الحائض تمرض المریض به این نیست علی بن ابراهیم عن ابیه

و عدة من اصحابنا و فی نسخة عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد و عن ابن محبوب عن علی بن حمزه

قال قلت لابی الحسن علیه السلام المرأة تقعد عند رأس المریض وهی حائض فی حد الموت فقال لا بأس
ان تمرضه فاذا خافوا علیه وقرب ذلک فلتتنح عنه وعن قربه فان الملائکة تتأذی بذلک و در باب حد حفر القبر
وان رسول الله صلی الله علیه وسلم لحد له و در روایت سهل استدلال نموده و در دعوی حدیث حفر قبر و لحد و شق
روایت اوست و در باب ثواب من مشی مع جنازة سه روایت فقط از و نقل کرده و در روایات دیگر این باب غیر او
الصلوة علی المؤمن و التکبیر و الدعاء سه روایت از وست چند روایت از دیگران و گمان مبر که کلینی […]
در مجلد فروع بروایت سهل تمسک جسته استدلال میکند و در مجلد اول که اصول است زیرا که حال مجلد اول نیز
که از فاتحه تا انجام بروایت سهل مزین کرده و از آنجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است از […]
که اسناد حدیث دوم این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد و در همین کتاب است بعد از ذکر حدیث
که مصدر است بلفظ یا هشام علی بن محمد عن سهل بن زیاد و بعد از یک صفحه کلینی میگوید علی بن محمد […]
بار دو حدیث دیگر از و رده و از آنجمله است باب فرض العلم و وجوب طلبه والحث علیه و در آنهم روایت اوست و
از آنجمله است **باب اصناف الناس** که آغاز ترجمه آن از حدیث اوست و از آنجمله است باب […] العلماء
که مشتمل است بر […] روایتش از علی بن اسباط و از آنجمله است باب سؤال العالم و تذاکره که حاوی […]
بر روایت او از جعفر بن محمد الاشعری و از آنجمله است باب النوادر که روایت راوی مذکور از محمد
مسطور […] و از آنجمله باب روایة الکتب والحدیث و فضل الکتابة والتمسک بالکتب که […]
است از روایت او و در آن از احمد بن محمد و از آنجمله است باب التقلید که روایتش در آن موجود است
از ابراهیم بن محمد الهمدانی و از آنجمله باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که روایات
او بیشتر در آن مرویست از احمد بن بشیر برقی و ابراهیم و غیر او و از آنجمله است باب سعادة
الاسماء و اشتقاقها که در آن روایت اوست از یعقوب بن یزید هم از ابن محبوب و بعضی از […]
فقط بر روایت او مقصور ساخته از علی بن اسباط و حسین بن یزید از درست بن منصور عن […]
عن ابی عبدالله علیه السلام قال ستة لیس للعباد فیها صنع المعرفة والجهل والرضا و
الغضب والنوم والیقظة و اگر چنین عنوان تفصیلی کافی کلینی امام الائمه قوم را بنظر در
تمام کتاب را بروایات سهل مملو و مشحون خواهی یافت کما لا یخفی و بعد از این
که حقیقت حال و صدق مقال بر تو هویدا شد احتمال اینکه روایات او از قبیل
تتابع و استشهاد و تقویت است یا تعلق دارد بمسئله مخصوص از مسائل فرعیه که موضع […]
بالشذوذ و ندرت و شذوذ است از هم پاشید کاش علامتی برای معتمد و خلاف آن قرار میداد و […]
و این هم صورت نبست بشیخ طوسی که امام اعظم قوم موزون لوم است در
اثنای استبصار بر یونس […] گردیده بر سهل پس بر رفته مشکل تر شد […]

در باب رعاف که ناقض وضو نیست بروایت سهل استدلال نموده وایضاً در باب
وجوب غسل میت و غاسل میت بروایت او احتجاج ساخته و از باب غسل جمعه سنت است عیان عشود که بروایت
سهل معتمد است **الغرض** مدعای فقیر این است که بروایت معتمدین امامیه مناقب و روایات داله بر استحقاق
خلفای راشدین در رساله بعبارة العین بطور نمونه بیان کنم چه عبارت فقیر که مخالف هم نقاش بر داشته چگونه
وانستی گواه بر آنست یعنی ماده و مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفاء حسب دعوی عیوب ایشان
هم چنین خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات داله بر حقیت خلافت راشدین نیست والحمد لله که این
مدعا بعنوانی حاصل گشته که کسی را مجالی نماند که آن را رد کند و الا لازم آید که مجتهد الزمانی شیخ صدوق و کلینی
و هم کتب ایشان را از دائره اعتماد خارج گردانند و درین امر تباهی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که
جامعین اصول بروایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را بیش از بیش جابجا بنیاد نهاده اند و آن
بینهم و بین ربهم حجت شمرده اند و تمامی متاخرین مرجع گردانیده اند و نعم ما قیل **بیت** فی فرعت محکم آمد
فی اصول ما شرم باد ترا از خدا و هم رسول اما آنچه **مجتهد الزمانی** از کتاب شیخ حلی و کشی نقل
فرموده تدلیس تا غایت نا فی الباب دعوی کذب و غلو و تعصب است یا وجود تشیع و ازین کتاب عیان است
که آن کیست از شیعه که غالی و متعصب نباشد حضرات ائمه معاذ الله عمر خود را در بیان تبکی یا
و دیدی مهجان صرف کرده اند و مجلسی عموماً نوشته که ظلم و جور از آغاز عالم تا آخر بر فرق شیخین مندرج می شود
عموماً و دیگران قتل تاویل را خصوصاً نوشته اند و ثبوت کذب راوی مستلزم عدم اعتبار روایت
بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و تکلم شرح اصول کلینی را که
از زمانه نادر نیست و از مشاهیر کتب شیعه هم ندیده اند که صاف صاف زیر حدیث عدم درایت نیاورد علی
میگوید که اگرچه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم این معنی که روایت
سهل معتمد نیست و از پایه اعتبار ساقط و از مقام صحت با بطال است بر امامیه سخت مشکل وارد است
چه خود از کتب دینیه ایشان درین کتاب مثل آفتاب نیمروز روشن شده که مقبولین لسانی رفضه
از صدر اول معاذ الله مورد لعنت مرتضوی و اولاد امجاد آنجناب مانده اند و از دائره دین و ایمان
خارج بروایات ائمه اهلبیت که بر امامیه حجت است لاقرارهم علی انفسهم و هشامین و زراره از ملعونین
و مسطورین و منافقین کما هو فی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطاق با وصف این مشمول نکوهش
هم بلعنت و اغدار است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه است
از امامیه زیر قدح و جرح بگیرند امر لیست پس مشکل علاوه لازم می آید مشکلی دیگر بالاتر از آن
که جرح و قدح ائمه را در باب کرده مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نه نهادند و حسابی از آن
بر نداشتند و حال آنکه بوجوه بسیار جرح مذکور راجح بود کما هو بدیهی بخلاف جرح شیخ حلی و امثاله

غنا باره سهل انگاشته شد بعد از آنست که رفضه تکبیر شدید بمقتضای ان انکر الاصوات لصوت الحمیر
کرده بودند معهذا محتمل است که اخراج او از قم بجهت حسد و تفیه نفاق بوده باشد که از کتب متقدمین
جاهلی هم عیان است که حسد در اصحاب ائمه شایع بود و خود کلام مجلسی در رجال دلالت بر آن
دارد تا بالطبقه متاخرین چه رسد که چها کردند **والعجب** که حال عبد العظیم [illegible]
سبتهای را الجنب الزمانی یاد ندارد که بدر جاهلی او از راه حسد با ایشان چه ها نشیند و چه کردند تا
آنکه این امور بخود ندامت نفاق پس تقیه دو روئی شعار و دثار علمای شیعه است احتمال دارد که
بترفند آنکسی از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر در زمانه دولت صفویه را اتفاقا بوقت
سوید بودنش از جواب الیضاح مذکور عیان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را مطمح نظر داشته
هر وقت برنگی رنگین گردیده اند اقدام بر جماعت او پس دلیلی در ینجا نه [illegible] تا هم
که او چگونه با وجود مجتهدین شیعه متبع خطوات شیطانی مغلوب هوا و جنس نفسانی ریشه افزای
متعه مخصوص بان توانند بود و چه خوش فرموده اند اکابر اهل سنت و جماعت بملاحظه سوره نمل که سکینی
و مجتهدین رفضه آنقدر فهم ندارند که مورچه سلیمان علیه السلام داشت زیرا که [illegible] که لشکر
آنجناب بصحبت سرسری دیده نه دانسته موران ضعیف را پامال نتوانند کرد و مدار فرض بحجة
صحبت دایمی خاتم المرسلین را دیده اصحاب چنان اعتقاد کردند که ایشان جگرگوشگان پیغمبر خود را
بر انواع ظلم گرفتند با وصف علم و خبر هیچ از دقیقه از بیحرمتی فرو نگذاشتند و از ینجاست که ظرفا
رفضه و الاشیا بعین معنی اشاره کرده اند گفته و نقل می کنم که [illegible] خواره لعنت که از و [illegible]
زبده این همه که در باره سهل شنیده مبنی بر تقریرات دیگران بود و اکنون حرفی چند از افادات باقر
مجلسی که او متقن قوانین مذهب رفضه در متاخرین است و اهل ایران بتحقیق او می نازند بدین کلمه
که مذهب باقر مجلسی داریم می بالند بعد از تسلیم ضعف سهل بشنو که در شرح اربعین تضعیف بیان کرده
ضعفش منافی اعتماد بروایت او نیست زیرا که او از مشایخ اجازت کتاب او است و در ثقه بودنش [illegible]
حالیا عبارتش بعد از ادنی تتبع ببین که محتوای او همین است یا چیزی دیگر و این کتاب را [illegible]
بقیمت گران یافتم و نتایج بسیار برای الزام مانند مجتهدین و مفتیین مذهب شیع ازان برآوردم و لیکن
معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد که هر چند جستجو نظر بنا امید افتاد باری عز و جل چنان دارم
که مضمونی که بیان کردم بدلالت قطعیه ازان برآید پس عملا است عقلای عالم را که بعد از ین [illegible]
استفاده رفضه بیان ناطق است برای مجتهد بیابد که در حق مجیب مذهب حسنی کلمات نوشته که دلالت بر
[illegible] و کلمه [illegible] چشم بصیرت شد بدو کور اند در صدد الزام بر آید و بر لا تقربوا الصلوة کار بسته [illegible]
با اتصاف [illegible] حکم نمایند که آیا او مصداق این امور همه هست یا مجتهد که بخیالش نگذرد که ائمه من بعد

از جامعین اصول اربعه بلکه باقر مجلسی امام شیعه و هم از متاخرین بر روایاتش در اصول و فروع اعتماد
کرده و جا بجا بر روایاتش استدلال نموده و تشیع بودن او گواهی داده فکیف روایتی که در باره مناقب
اجله امت حقیقی علی ما اعترف به القزوینی در آیة المهاجرین علی ما نقل علیه الطبرسی فی تفسیره وارد شود پس لعن
عمارة العین را زنهار درین باب نباید طعن و ملامت عنوان گرفت زیرا که اکابر مذهب رفض مورد ملام می شوند که اعتماد
اتفاقا و با این همه امری دیگر بشنو که در تهمه کشمیر جنت نظر چنین میگوید که بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
و ابن بابویه باحوال رجال ابنها زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر آنها ست پس تضعیف این رجال
خصوصا رجالیکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه واقع اند و طعن در آنها بغیر قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایت و در شروح کتب احادیث تصریح بدان فرموده اند حاصل که
رجال مذکور نزد این مشایخ معدول ثقات اند متاخرین که این رجال را قدح و جرح نموده اند غیر معتبر است
زیرا که جرح و قدح بغیر بیان تفسیر شرائط اعتبار نیست و تقدیم جرح بر تعدیل در صورتیست که جرح مفسر باشد
چنانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته انتهی بلفظه **قوله** و درج روایات ضعیفه از جهه
۲ **قول** مقبولیت روایات وقتی ثابت شد که محدثین کتب معتبره خود را بینهم و بین الله حجة میدانند
والتزام صحت آن روایات کنند در کتب حدیثش که در مذهب شان معتمد و معتبر است چنانچه از کتب ثلاثه
و کلینی تصریح و التزام و لازم است پس اگر جامعین اصول چنین تصریحات بکار رفتنی بر وند و بدین امور در کتب
خویش التزام نکرده اند این تقریر صحیح رقی مینماید اما چون از تصدیق مذکور تصریحات منشور ایشان تقریر مجتهد قائل
آن نیست که گوش بر آن نهیم فکیف که دل بر آن دهیم اما علمای اهل سنت پس حال ایشان بتصریح مجتهد الزمانی
دریافته اند علمای روافض است زیرا که از قول مجتهد معلوم شد که روایات مطروحه و ماوله در کتب ایشان مندرج
یافته که علمای ایشان آنرا تلقی بالقبول نکرده اند و از همین جاست که برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم
تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند چون حال کتب اهل حق بر گفته مجتهد بدین
عنوان است پس استدلال مجتهد بهر حدیث صحاح مثل عدم بیعت جناب مرتضوی تا ماهی چند بر عدم
استحقاق اولین خلفا و هم احتجاج او باحادیث دیگر علمای آن محافل درست نقل کرده یا ماول مطرح
نموده اند خود بخود از معرض اعتبار ساقط خواهد بود چه جای آنکه اهل حق هزاران دلیل بر این معنی قائم کرده
باشند که صحابه با اهل بیت بغض و حقد و عداوت نداشتند و تخالف ایشان مثل شیعه محقق نبود و نیز بیان
معتد به فدک و عدم بیعت بوجهی چند مدعای شیعه را مستلزم نیست حالیا کجا ماند آنچه مجتهد در حدیث
کتب خویش تشنیعات بر اهل حق نموده که چون امامیه استدلال میکنند بروایات دیگران اهل سنت در باب
معذرت گویند که روایت بخاری و مسلم نیست و هر گاه از مسلم حدیثی می آید این ترانه می سرایند که هر چه
مسلم به بخاری نمی رسد و چون حدیث بخاری رو بروی ایشان نهاده می شود دست و پا گم کرده در ... حرف

نیز تدفین ائمه نیز زیانها بحکم مجتهدین خافت شد که بر امور معقول و مطابق قواعد و اصول طعن تا
و نیز زبان گیرند و این حماقت دیگر و مشکل اخر است که بجهت عدم اعتبار روایت سهل بر مجتهد لازم
قوله و ثانیا الخ ۲ **قول** آن روایات را که متفق علیها بین الفریقین است و دلالت میکند
بر کفر و نفاق و سلب استحقاق از خلفای راشدین چنانچه قبل ازین گفته بود که مجتهد را بعد از روایات
صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت اصحاب ثلثه دارد بایدین مقام
تا به جرکی الان بروایات یک یک ساله بر اسما کرد آرم و با دله عقلیه و روایات موافق و مخالف تا
که بیشمار تقریرات علمای شیعه و ران بر قانون عقل منطبق نمیگردد بلکه بسبب عدم مراعات شرط
قیاسات و جا دیدن ج ثانه لیکن بافترا است هر طرف متکلمین بنفسه رسوا میشوند و عقلا متحیراند بسبب انکه
هرگاه روایات متفق علیها کتب فریقین که برای مطاعن اصحاب کارگر شود موجود باشد رفعه چرا
به موضوعات خویش انداختند چنانچه درین مقاله نیز عیان شد و وقت تفضیح قلمی کنتوری هویدا گشت
تکلیف که در کافی اخور و بحار مجلسی روایات ائمه مسرود شود و ابواب دانمعنی منعقد گردد باید که افادات
ائمه را بر قرآن مجید و حدیث شریف عرض کردن و موافق را بر سر و چشم گذاشتن و مخالف را ساقط گردانیدن
و لا ریب که احادیث مدائح صحابه کرام که پاره آن از ضیعون و کافی والنبی قرآن مجید موافقت دارد و جیب
با آنکه رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَاَنَّهُمْ اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ و آنانکه ایشان را بکفر و نفاق نسبت میکنند
روی شان در قیامت سیاه و حال شان خراب و تباه است اَکَفَرْتُمْ بَعْدَ اِیْمَانِکُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ و بدگوئی صحابه موجب حد و تعزیر است و کسی از اصحاب شجره در نزد
خاندیگران برابر احد بپای ایشان نرسد و ایشان نجوم هدایت اند بتصریح امام رضا الی غیر ذلک من الاحادیث
النبویه اما دعوی اجماع عترت طاهره در امر مذکور پس ممنوع است درین میدان باید بمعارضت قدم نهاد
و بدلیل آن اجماع را ثابت گردانیدن و الی الیوم ذلک چه اگر مجتهد بزعم خود یک دلیل برینمعنی مرتب کند البته مثل
کتب فقه بر خلاف آن مرتب توان کرد و اینک گوی نیک میدان بیا و درین باب مناقب که بروایات حضرات ائمه
خصوصا حضرت شهید کربلا و حضرت امام صادق است ما قبل تجویز کند که رفعه با جماع عترت طاهره
مطلوب باخود ساخته اند چون نتوانند نمود ۲ **قوله** که و الدلیل صورت و دلیل ظاهر گاه در روایتی
باید که زنان مصر انگشتان بکمالش بریدنی توانند برید که حضرت امام صادق گوشت خرگوش نمیخورد یا چرا
شیخ آنجناب بتقلید جامعین جامع ابراهیم قانی در صوارم باثبات رسانیده و تشیع تمامی ائمه را ان مشرح
کرده اند و شعر حمزه را با ضرطات لبعض الاصوات الحمیر بقول اجابایین ضمیمه سازد و شرم و حیا را جواب
داده به فضل الجلی پرداخته چنین چون این مجتهد حبا زی از کتب اهل سنت انهم بروایات
غیر موثقین در نمیخی بدست آمد که فلان امام مسیح پا در وضو میکرد و انچه را مستلزم لوازم تشیع تمامی

توانند چنانچه از رساله سیف ماسح پیدا است و عبارتش که در بابهای کاغذ نگاشته میشود وقت ضرورت بیرون
توان آورد بعون الله حیث بعد ذلک مراد ما از این سند که مناقب عظیمه و مدائح جلیله در کتب دینی رفضه برای ثلثه راشدین
به دلالت یقینی یابیم و در اجماع عترت طاهرین بر مدعای رفضه منافقین قدح کنیم و گوئیم که چون خود سلطان
کربلا معتقد مدح جبرئیل و ثنای نبیل برای خلفا باشد و مطابق فرموده جد امجد خود ایشان را سمع و بصر و فؤاد حضرت
پیغمبر دانند و نیز حضرت امام صادق علیه السلام که مثل شهید کربلا ممنوع از تقیه بودند کما یدل علیه اصول الکافی
معتقد نزول آیات قرآنی در مدح مهاجرین که ائمه ایشان اصحاب ثلثه اند کما عرفت مفصلا چگونه انعقاد اجماع
عترت طاهره تصور کرده اند فضلا عن الاذعان والیقین فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب
و از اینجا بر عقلا واضح شده باشد وجه اختیار حدیث حضرت امام حسین که گوشواره عرش رب المشرقین رب بینهما
قرة العین و حدیث حضرت امام صادق علیه السلام که هر دو بر اصول رفضه امام ناطق بودند نه بر معطله و امام صامت
و هرگاه این هر دو جناب معتقد مدائح و مناقب لشکریان خلفای راشدین بدان درجه باشند که دانستی و خلفای
ثلثه را اجزای بدن مطهر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتقاد کنند از ائمه صامتین و آبای معطله چه نام توان برد
تکلیف کرده در کتب کلامیه مثل مسالک الافهام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصرح است
که ائمه همه در یک شان و یک آئین بودند هر چه یکی از ایشان فرموده همه فرموده اند و هر چه یکی از ایشان اعتقاد نموده
همه نموده اند پس بالبداهه اجماع عترت برین امر منعقد شد که خلفای راشدین مصداق آیت [illegible] تمام
آیت ولایت استخلاف اند حفظهم الله و از این جهت الی شبه و صفت سمع و بصر و فؤاد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بوده اند بر حرفی از آن احادیث نقل کشهری و شیرازی نشان میدهیم که حضرت ابوعبدالله فرموده اند
حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن
و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله و حدیث رسول الله قول الله
عز وجل باز میگوئیم که مجتهد اگر دعوی این معنی که عترت طاهره اجماع کرده اند بر امر مذکور و هم احادیث دلالت
دارد بران بملاحظه کتب خویش میکنید یا اهل سنت ضرری نمیرسد زیرا که این کتب و روایات شما بر اهل سنت حجت نتوانند
و هم چنین مقاله مجتهد ناعاقبت اندیش گفته بود که اگر مراد وی ازین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت مروی شده
مفید ما اصلا نیست معهذا معارض است با احادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت
خلفای ثلثه دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم و اگر مراد این است که در کتب
اهل سنت اجماع عترت طاهره بر باب استحقاق خلفای راشدین ثابت است و هم تقسیم احادیث پس حاشا ثم حاشا بلکه
از کتب ثلثه [illegible] هم اجماع ائمه اهل بیت ثابت شد بر بطلان خلافت خلفای متقدمین کما عرفت تفصیله آنفا ولا حاجة
الی الاعادة ثانیا انتهی هر چند میخواهیم که جواب کلام مجتهد نمقام ابن روحی تمام در دو سه ورق بانجام رسانیم
لیکن خارشات و اعتراضات از هر طرفش تازه تری خیزد و آبروی دین و مذهبش بر روی خاص و عام بر خاک فنا میبرد

اما دعوی اجماع علمای مذهب نقض برامر مذکور پس چند نظر با محمد زین الدین عاملی فصلی قرار داده که
شامل است بر مسائل که شیخ المتعلین دعوی اجماع بدان نموده و خود مخالفت آن فرموده و مقصود وی از تحریر
این فصل این نیست که تقیبی بر کلامش متوجه نشود و همچنین بر کلام سید این قوم یعنی شریف مرتضی می توانم گفتن که
حال شیخ و سید شما چنین است وای بر حال مجتهد که نقض ما این قدر ما هم می سپید جامی آنکه در کتب قوم از جماعت
گروه باشند و بحضرت ائمه بتواتر رسانند که حجیت اجماع از مذهب اهل سنت است علمای رفضه دعوی تواتر ونیز
دارند که اخذ علم محصور بسماع احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعیه بکسب نیز که باعث اختلاف است
ونیما نیست لیکن بعبارت تسلیم صاحب قیل و قال تواند رسید که علمای رفضه بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود کفر
وارتداد شرعی است برای خلفا سوا الله پس جز اقل الناس همین بر حضرت حیدریه را و اتقول برگشته ونمود ازان جمع
نموده و همچنین حکم و غیره واگر مراد نفاق ایشان است لاجرم مخالف خاتمه تجرید است که بایمان واقعی ایشان حکم نمیکرده
وکفی الله المؤمنین القتال واگر مراد اجماع این است که علمای شیعه در سلب استحقاق راشدین اتفاق کرده اند
پس همین قدر دانستی که این اجماع بعد از تسلیم بدون دخول معصوم از ائمه بچه گونه حجت تواند بود و حال آنکه اجماع
ایشان با احادیث حمایة مذهبین رفضه بر مدائح خلفا تا بثبوت رسید آنچه رکاکت ادعی شد و فلا یدعیها من اتاه
البرهان این احوال مذهب رفضه که او بر تصریح تمهید فاتی در هر سه کتاب اعتقاد و کلم باد سلمنا لیکن رکاکت اکثر ابواب
عقاید ایشان بهزاران حدیث امامیه کی یک خواهد شد مگر ندیده که شارعین کلینی مثل صاحبان شافی صراحة گفته اند
که رواة چون از عوام بوده و از اهل لسان نبوده اند عدم ملاحظت از این جهت اتفاق می افتد و عدم سلالت بیرون جهت
در احادیث ائمه راه می یابد آری رکاکت مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیده در باب فدک تا لقیه جبرئیل
دیا و صفت الحاح شیخین و بذل انواع مساعی و کالت حضرت ابوتراب کافی حامل الشرائع مثال یاس تنفر مایند و بیت
الحزن می سازند و شب و روز بگریه و زاری بسر آرند و خلافت زید و توکل و حسن و صنع و زین امر بعض ابواب جناب
از جناب امیرالمؤمنین که در مخاطب حضرت سیدة نساء العالمین قبل ایجاد بیت الحزن و بعد از اتفاق این مسائل
در محل باشد در بیان رحمة العین مبسوط است هم معلوم توان کرد یعنی زهد و توکل پیش گیر و آنچه گویم بپذیر و زیاده
سراو فرزند تست افاده من است الی غیر ذلک وهو مما لا یخفی علی الناظرین **قوله** وثالثاً الی آخره **اقول**
لا نسلم که مخالفت مذهب امامیه باشد و بنا بر ظاهر کلام زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند بایمان
واقعی خلفا کما فی هدیة التجرید شرح جلیل لطیفة و در آمدن بهشت بعد از عذاب جهنمی دارند و جمعی گویند حصول
ایمان اولا و طریان ارتداد ثانیا در این مذهب هم اگرچه مخالفت تفضیلین باشد کما بیناه فی تصارة العین مجملا و شرحنا
فی هذا الکتاب مفصلا لیکن بر عموم شان بیان مناقب و محامد خلفا و این مذهب منافی نیست مگر بالوری
که مفسرین شیعه مثل کاشانی و زبدة الرضوان نوشته اند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که بدونح رز
بکسی این بیعت کرده و نیز از مجمع البیان و خلاصة المنهج و غیرها ایمان صدیق و خلوص او ثابت بیار دیده است

و اهل این مذهب بگویند که این محامد و مناقب مثل آنست که راه ردت اختیار کرده باشند الی غیر ذلک من المهملات
و هرچند بطلان این مذهب مثل مذهب خوارج و مانند آن منافقین که این بزرگان را مثل خویش میشمارند بدلالت
منقول احادیث ائمه در کلینی است و فی عرفته سابقا و لا خفا بوجه مهمل باشد لیکن آخر مذهب امامیه است
بلکه مشهور و مقتدا درین کلام مجتهد بظاهر درست نمی شود و ازین منقولات چنان می نماند که این بیچاره کتب
فارسی را هم ندیده خود را با وصف اجتهاد در علم طبابت هم یگانهٔ روزگار می شمارد و مما یضحک الثکلی که این
ترکیب مستلزم افضلیت عثمان باشد چه محتمل است که آنجناب او را بسبب دامادی چنین فرموده باشند لاکن
این مرتبه نیست که ذی النورین فائز بدان شده و شیخین را حاصل نگشته چنانچه حضرت امیر مطابق نهج البلاغه
بخطاب حضرت عثمان رض فرموده قد بلغت من صهره ما لم ینالا پس معلوم شد که شیخین بدین درجه نرسیده اند
اگرچه ازان مقام واضح است که شیخین در حسن سیرت ازو افضل اند و ازین امر چیزی لازم نمی آید مزید ثواب
او از شیخین و من ادعی فعلیه البیان این است مرتبت ذی النورین بر شیخین بحیثیت مرتضوی اما وجوش
بر طور مقتدیین این سه امید و دی پس عنقریب می آید. مخفی نماند که این حدیث بر افضلیت ذی النورین دلالت
دارد لیکن مضرتی باهل حق نمی رساند چه حدیث رفضه بر ایشان حجت نیست آری برای استعمال مذهب شان
بکار میاید مگر یاد نداری که از آغاز این رساله ترانه مجتهد بنا بر تقلید جالسی صاحب صوارم همین بود که اقرار عقلا
بر ضرر خود مقبول است نه بنفع و ظاهر است که ایراد حدیث عیون فقط برای الزام مجتهد ماهر فنون است پس
اگر حدیث مذکور دلالت کند برامری که فی الجمله منافی مذهب ما باشد ضرر ما چه خواهد بود آیا این حدیث را
از صحاح خویش نقل کرده ایم تا او چنین بگوید و مجتهد برای فرار خویش بجوید آری مذهب رفض ترا بر خاک نشاند
زیرا که ثابت گشت که اصحاب ثلثه نور چشم و دل آنجناب بودند و این ضرر عظیم برای رفضه لئیم است
چه بکلی کشته تمام و ایشان عیان شد حقیقت خلافت راشده و همه خلفای و واجب المحبة بودن ایشان
و الا باید حکم کردن که نعوذ که العیاذ اجزای ذات مقدس سید المرسلین اند قابل تبرا باشند و فیه من المقال
ما لا یخفی اکنون چگونه درست شد استدلال بر فضیلت حضرت فاطمه رضی الله عنها بحدیث بضعة منی الخ
بلی و دیگر میتوان گفت که حدیث بر اصول رفضه مدعین تقیه مخالف نیست بلکه منطبق است زیرا که اصول
ایشان دلیل بر آنست که ابو شخص ظلم و صنوف مصائب در خلافت شیخین رفته از شهادت فاطمة الزهرا
و قطع نور چشم شیر خدا و تحریف قرآن و سنن سید نگاهی میر مومنان الی غیر ذلک آری ضرب و شلاق
بر خلافت عثمان رض بر ابو ذر و عمار و مانند ایشان تقصیر حج رفضه بود و قد عرفت سابقا انهم اعداء تو العیبة سید الانبیا
و تخلفوا عن المرتضی اگر ازین حیثیت حضرت پیغمبر صلعم عثمان را تعلیم خود تعبیر فرمایند بجا خواهد بود هر اصول شیعه
نیز بین حکم با نمعنی که مخالفت حدیث با مذهب ایشان ظاهر و عیان است و مستغنی از بیان بر منتظر استحسان جلوه
گر نیست اما دعوی مخالفت آن با معتقد اهل سنت بسبب لزوم افضلیت ذی النورین بر شیخین پس جدا التر

آنکه شاید مجتهد در دعوی اصلاح قرآن مجید که نزد او بسبب تحریف بیاض عثمانیست قصد تنبیه نماید بر
در آن بمقتضای این حدیث همین ترتیب مذکور است که ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه
مسئولاً این اصلاح بهمان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید دادند و گفتند که باید صحیح لفظی بی تصرف نقلش نمایی
موثق نمود چون از نقل فارغ شد بعد از ادای امانت گفت که هرچند در اصل اغلاط بسیار یافتم لیکن بر وعده خویش کاربستم
مگر در جای چند چنان مذعن شد که اگر مطابق اصل بنویسیم از دایره ایمان بر آییم از آنجمله است لفظ تا و ثانی که بر وی قلم
اصلاح ساختیم حقیقة الامر اینست که اهل نفاق کتب دین و ایمان نشان قرآن مجید را محرف و مبدل
و زائد و ناقص میگردانند و اعتقاد شان نیز اینست در اصلاح قرآن مجید پاکی ندارند طریقی بعید از دیانت
این اعتراض گفت که مجتهد و این حدیث چه لازم است و من در آیت سرگردانم که حضرت باری را چه اقتضا است
که با وصف آنکه قلب رئیس اعضا است سمع و بصر را مقدم تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند ترتیب
از اولی یا علی گوییم لا نسلم زیرا که سمع را راجح گفته اند بسبب آنکه طفل سخن مربی خود گوش میکند و منطوق
می آید مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف میزند و چون سمع ندارد
لال میگردد و گویا انسانیت ازو مسلوب است بخلاف سالب البصر که هزاران از علما و حکما و قراء
کاملین فنون اینچنین بوده اند چنانچه از تفاسیر هم و غیره این امر چنان ظاهر میرسد که حاجت
جستجوی نمی افتد اما دعوی اینمعنی که مستدل در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت است
الخ پس دلالت بر کمال اعتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله بعبارة العین این عبارت
در آغاز اثبات مناقب خلفاء رض نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که [illegible]
امامیه که در وضع تبرای ائمه خلفا و جستجوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند از مناقب
واله بر حقیت خلفای راشدین نیست و از این عبارت چنانکه می بینی دعوی مدح و استحقاق خلافت رض
معلوم شد افضلیت ایشان فیما بینهم که صدیق رض افضل است یا عمر رضی الله عنه یا از عثمان رض یا آنکه این
هر سه از جناب مرتضوی افضل بودند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و هرزه و بیهوده لب باید کشود
پس بعد چون محصل حدیث امام صادق رض را از کلینی دارد و نمودم این عبارت با اعتراف موافق و مخالف
مرتب گردانیدم که هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا جهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری
و قیصر و شرط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء رض حالت منتظره
باقی نماند از این الفاظ و حروف هم باتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شرط امامت
و جهاد مقصود است نه اثبات افضلیت که این بحثی است جداگانه و در این بحث نه مطمح نظر است
نه در جای افضل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت قلم آورده ام چنانچه جمیع
حرف نقش نگاشته که انمعنی الی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم باشد امکانی ندارد اتفی ومقبولیت این بزرگان کجا موقوف است بر افضلیت کما لا یخفی بحمد
ان شاء الله تعالی وبعد ازبیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه و حدیث رسول الثقلین این کلمات
بر زبان قلم جاری گشته که اثر شبه که فوقیت ازان مقصود نیست یعنی گوش وچشم و دل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم گشتن بدون ایمان کامل و تورع مفرط واختیار زهد ومانند آن ممکن نیست و هو عین
استحقاق الخلافة الراشدة این کلام نیز صدای بلند حکم میکند که حقیت این بزرگان بر جماعت
کبری واهلبیت ایشان بخلافت راشده مقصود است نه تفاضل بینهم و افضلیت ایشان بر سائر
امت ونیز ظاهر است که مناظره بان مهملین افتاده که مدعی کفر ونفاق اصحاب کرام اند وسلب استحقاق
از ایشان چنانچه پس ذکر مدایح ومناقب این بزرگان واثبات استحقاق درینجا کافی است ومنع
بالکرد وتفضیلیه نیست تا بحث افضلیت مد نظر باشد واگر هنوز بد حامی من بخیال محتجب باشد
باری بمثالی روشن میکنم که حضرت سلمان رض وابوذر رض ومقداد را به اعتراف لسانی رفضه میتوان گفت
که مقبول بارگاه رسالت و عادل ومزکی بودند وسیرت نیک داشتند با وجود حصول مرتبه
اعلی وا وسطه دادنی فیما بینهم وکسی که مدعی عدالت ومقبولیت ایشان باشد وروایات مناقب
ایشان برای الزام منکرین مجاهد ایشان آرد اگرچه آن روایت دلالت کند بر افضلیت مقداد وسلمان رض
وابوذر رض لیکن درجواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف است بسبب آنکه معتقد افضلیت
سلمان هستی یا لجمله مقبولیت که با مفضولیت وافضلیت هردو جمع تواند شد چنان نیست که محبت
ایشان گوگان برده و درنگی فرومانده اکنون انصاف ازو میخواهم که خدارا راست بگوید که مثنوی
وگوش کدام یکسا بر پایه دارین شعر را من نخوانم بخطاب تو یا تو بخطاب من نعوذ بالله من اختیار النار
علی العار من بعد بدانکه چون نزد مجیب حقیقت از یزید مسلوب بود ومدعی مزنیش بحال ابایان قرار داد
ودرین مقاله مضمون جا بجا میگوید ع چه نسبت خاک را با عالم پاک او چگونه خلفا را افضل
از یزید خواهد گفت حقیقة بل مجتهد مدعی عزیت واکابرش که دعوی قرب شباب برای یزید در زمان
حضرت رسالت مآب وارند کما فی المجلد الاول ضرور است مناقب آن پلید را فانه خلافة بالاتری ازین
مدایح بیان کردن فاعتبروا یا اولی النهی وبر فرض محال افضلیت ثلاثه چگونه قادح مدعا تواند بود و سخن الآن حضرت
انبیا که با آب زر نوشتنی است چنین منقول است که اذا لقیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت الغرض
با این هفوات وبافته وراه حدیث حضرت رسالت پناه صلعم اگر راوی آن گوشواره عرش عظیم کبریا یعنی
حضرت سلطان کربلاست مطروح گردانیدن خبر خوارج ونواصب کار کسی نیست غلط گفتم این فرق
ضاله ازان شرمنده میشوند ولیکن مجتهدین رفضه نیز همارند مستامی برند واگر شواهد بر قراین صحت
این حدیث از کتب رفضه ذکر کنم البته ورقی چند دیگر می باید نوشتن مگر دو سه حرف میگویم که از کتب

معلوم بود لزوم با وجود انکار تقیه رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم موجود است ولعاینت شیخ طوسی یا مانند
اداول دلیل بر آنست عوالی ابن ابی الجمهور بدلالت مطابقی ندا می آن بگوش هر ورعی بهوش میرساند که
بزرگان از صفات حمیده و اخلاق برگزیده مثل حضرات انبیا علیهم السلام داشتند و تفاسیر معتمدهٔ شیعه مثل
مجمع البیان طبرسی و تفسیر کاشانی حکم باین معنی می نماید که خلفا در بعضی از صفات مانند انبیای اولو العزم بودند
پس چگونه تصور کنم که عزیز قلب مثل حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نباشند و نتیجه تسلیم که بهتر ازان نزد اصول
رفضه کتابی نیست چنانچه در بحار و دیگر اسفار است دلالت تمام بر آن دارد که در خواص اصحاب منزلت رفیع
دو مرتبه پس منع برای اصحاب ثلثه قریب و دلیل گوش و چشم و قلب مبارک بودن ایشان بجای خود است چگونه
این مضمون قابل جرح و قدح تواند شد بلکه موید بما گراست و اگر تقیه را از اصول خویش برای حضرت
صلی الله علیه وسلم قرار دهند و انکار خود را کامرت الیه الاشارة در باب حقیقت نهند و منافات شان
نبوی را با اصحاب ازین باب گردانند پس نتایج آن همین است که آنجناب اصحاب را با انواع
و صنوف مناقب بستایند و به ثنای ایشان رطب اللسان و عذب البیان باشند که مدار تقیه
بر خوشامد و مداهنه می باشد و هم خود را در آن دخل تمام است تا که می باید که برای دیگران مریی
باقی نگذارند خصوص در وقت حضور اصحاب باشد و چون معامله بر عکس رود قطعاً یقیناً تقیه باطل
شود پس هر چه ازین جنس از کتب طائفه برسد قطعی الصدور خواهد بود فان العقل والنقل یؤیدانه پس آنها
و هر چه مخالف آن بر آمد از واضعین و داعلیین سپارند خدایا مگر ز صولت و شجاعت دیگران شاید
مرعب خوف و ترس بوده باشد لا حول ولا قوة الا بالله بالجمله هرگاه این احادیث از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم صادر یافت لاجرم حجت شیعه مخالفین بر منافقین تمام شد فرد از وجود
خالی ارض سما مانم وگریبان طایفه را بیا درین امت عبرانین مجانین کسی نتواند بود که در حجة الوالدین
ذو الوجهین اعتقاد کنند و بنای دین و ایمان را کنند معاذ الله من ذلک **قوله**
رابعا الی آخره ۲ **اقول** این افاده تازه قابل آن نیست که در دیوان سجی جدید و دیدهٔ مشقی
قلیل هم به ترتیب مقدمات لیکن تازه بر پا آید بلکه اجاء و حدیثی که مجتهد در وجه سادس
بیان نموده در جواب ش کافی و وافی است شرح این محل آنکه چگونه عقل تجویز
کند در چنان ممکن باشد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
در حق کسانیکه ناصیه مودت شان بتکرار فرار از غزوات موسوم دارد بار ایشان بلاغ
توسل از جنت و محاربات نکوی بود و چنین کلمات که دلالت بر اختصاص عدم
افتراق دارد فرموده باشند که عمار جلدة ما بین عینی وان من یعادی عمارا عاداه
الله من یبغض عمارا یبغضه الله ومن سبه سبه الله و این حدیث و فتی محبت در بیان است

در روایت که میانه خالد و عمار کلامی واقع شد و او شکایت عمار پیش حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برد کما فی منهج
المقال فی تحقیق احوال الرجال و همچنین کلمات دیگر و آنچه برآن در باره حذیفه و غیر او از مقبولین لسانی وارد آمده تا
این دم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و بنا بر ظاهر
مفاد روایت مذکوره لازم می آید کمال اسائت ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلم
لاتفاق الناس علی انه صلی الله علیه وآله وسلم کان اربط جاش غیر خائف ولا خاش و این حدیث قطع نظر
از آنکه در مختار کشی و مصنفات تمامیشی است باعتراف مجتهد الزمانی در کتب شیعه و سنی باستفاضه بمقربین گشته
من بعد مخفی نماند که در کتب محاورات و غرایب احادیث این لفظ بدون تخلیه نبوده ام گویند اربط الجاش یا رابط الجاش
برای کسی که در معارک و کارزار از غایت شجاعت قیام ورزد و در تمکین و وقار مثل کوه الوند باشد فلا تغفل
اما فرار او از زحف بلکه از آن مشهدیکه گزند عظیم بحضرت رسول کریم دران رسیده و از کفار در قتل
سرور ابرار دقیقه نامرعی نمانده پس درین باب هم موثق نیست بلکه این مرحله در رساله جدید یعنی کاشف اللثام
عن تلبیس المجتهد القمقام چنانچه باید طی شده و بهذه عبارتها بعد تضعیف علماء الرفضه و جرحهم لسلمان و عمار و
بعضی دیگر بدا صول موضوعه مشتقی پس ازینکه صدوق طایفه شیخ ابن بابویه قمی در علل شرایع باسناد خود از
حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام لما کان یوم احد انهزم اصحاب رسول الله
وسلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانه سماک بن خرشه انتهی مختصرا پس بنا بر مزعوم مجتهد
کما لا یخفی علی ناظری مکاتبة التی اشرت الیها فی الدیباچه چندی از اصحاب که بظاهر نزد علمای اثنا عشریه
از مقبولین شمرده می شدند مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
بالطامع زخارف دنیا و تارک مثوبات عقبی بوده باشند نعوذ بالله از مذهبیکه حال حواریین خاتم
پیغمبران در آن مذهب چنین باشد کسانی را که حق تعالی در محکمات کتاب مجید خود بانواع مدح و اقسام
ستایش ستوده باشد حضرات متشیعین آنها را مرتد بشمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکدو کس
که بعد از تلاش از چهار صد هزار اصحاب کما فی التذکرة در زمره مخلصین اهل بیت بهم رسانیده باشند
در حق شان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند. انتهی قدر الضرورة و نیز فرار عمار
و دیگر مقبولین لسانی از جاهای بسیار ثابت است مگر واقعه حنین را یاد نداری که بتصریح کاشانی
در خلاصة المنهج و بحار الانوار آشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بدست
دشمنان گذاشتند در راه فرار سپردند و از حیات القلوب هم هویداست که واقعه حنین مثل
جنگ احد است که عمار یاسر هم گریخت فما هو جوابکم فهو جوابنا و این تقریر بر تنزل و تسلیم انهاست
که چنین گریخته بودند خصوصا صدیق که کوه ثبات بود بالجمله میانه اصحاب ثلثه و عمار فرقی
است بیشمار که از کتاب بحار و کشی وغیرهما کما سبق واضح است که او بعد از وفات سید الکائنات

را در ارتداد ایشان پیدا شد که حضرت ابراهیم فریب داد و در وقت خلاف مرتضوی بعد بیست و پنج سال که وسیلهٔ
حصول مقاصد صورت بست بسیار هم شد پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم بعد در حدیث مذکور و چون
او بخلاف خلفای متقدمین که تمامی همت خود با علای کلمة الاسلام مصروف ساختند و با عراق اکابر و تفتیش حشمت
نفس و تن پروری نپرداختند و براه فریب دون قدم ننهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی
مجاهدات ایشان پسندیده خلافت ایشان لسبب تشبه بانبیاء علیهم السلام ظل نبوت گردید پس میانه ایشان و علی
بعد ما بین السماء والارض پدید آمد خصوصاً چون بعضی از اقوال مجتهد که گذشت تتمه آن گروه و باز همه
عجب ارم که مجتهد که استبعاد شده کرده بیان این حدیث تعجبی نه نمود از مناقب مرتضوی که حق با علی است
هر جا که باشد او نفس نفیست و نیز من ور روح من چنانچه در تفسیر الانبیاء والائمه و تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام است و چون وجه معاش سیدة النساء را خلفا بر مزعوم مفتریِ جز
تورق کردند و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت بکلمات طیبات رسید
یعنی مانند جنین رحم ای اخر یا ایا النفس پیغمبر صلی الله علیه وسلم و روح الطهر سورهٔ این کلمات تواند
بود و پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المومنین علی بدون اقامت دلیلی ممنوع نتواند شد و این لازمه
تکلیف که متحرین شیعه مثل طبرسی ابن میثم و بحرانی در شرح نهج البلاغه اعتراف نمایند که خلفای
راشدین قوت جناب سیده و ذریت طاهره مثل حضرت سید الشهدا میرسانیدند کما سبق تفصیله
فی المجلد الاول باینهمه چون علمای شیعه بشیوه این نوع احادیث فضایل مرتضوی ثابت میگردید
حدیث عیون را بروایت خود کامل برای استحقاق خلفای راشدین آورده زیرا که بالبداهت بر کمال
ایشان دلالت میکند و روافض را مجال نیست که دران قدح نمایند و حیرانم که من کجا گفته ام که
مراد ازین حقیقت کلام ست پس اسائت ادب چه معنی وارد **قوله** خامساً الخ **اقول** هر چند
دراین منع به دلالت حدیث عیون از جانب مجتهد مورد وهم بحیدون ممنوع است لیکن چون متابعهم
که حدیث و کامی و لحمک لحمی وغیره بر مزید اختصاص علوی دلیل نباشد البته بر منشأ الخبر معتکفا یم فسل الله
ذلك انهم مردود و مدفوع ست که بعد تسلیم صحت توان گفت که بسا باشد که آدمی خون از بدن میکشد
و ناخن و موی او را گاهی جدا میکنند بلکه بجای این اعضا کمال شخص باقی نمی ماند بلکه مانند عدم میشود که
لا یخفی و جاییکه تشبیه بروح ست ایا احتمال حقیقت مسئولیت تطرق نمیتواند شد که مدار حیات است و الی
مقارن بودن بدن بروح ست هر چند اهل سنت هر جا مناظره تنها گفته لیکن دیگران می خندند
لاجرم بار دگر میگوییم که مجتهد را باید ازین بادی احتراز کردن چنان نشود که گویند کفش خود بر سر خود میزند
بعد احتمال اضافت بادنی ملابست در مقام علی روحی و راستی من جسدی از دست مجتهد میرود و تکلیف که شایان
سفیه ملک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند علی خد ظهر فلک و قتیکه بر مال شود از ایشان احتمال الحین قرینه باشد

امیر بیت برا آمده برای انضافت مذکور بکار می آید لا یُبَلِّغُ عَنِّی مثل خَبِیْب الا التصریح آنست که استعجاب امام
حسینؑ شاهد مقال است پس جواب آنکه این تقریر برای تمامی مدافضل و بال و نکال است که متعهد و سلطان کربلا
کشیده آتش و دلیل قوی بر خلافت صدیق و دیگر خلفا است کما عرفت مجملا و سوف نعرفه مفصلا انشاء الله تعالی آن
بود که بار دیگر این مدح عظیم را از حضرت رسول کریمؐ بشنوند و حاضرین این صحبت هم بجهت آن پردازند و حدیث
موصوف مشهور شود که ع هو المسک ما کررته یتضوع و المنة لله تقدس که در آنچه جناب خاتم المرسلین
ارشاد فرموده اند هم افاده است و هم اعاده یعنی مشتمل بر تاکید اوست هم متضمن امر جدید یعنی آنکه از حدیث روز
اول همین قدر ثابت شده بود که این بزرگان گوش و چشم و دل آنجناب اند این از کجا که مرتبه مذکوره منحصر
اصحاب ور ذوات عالیه ایشان محصور ست چنانچه از ضمیر اشاره و ایراد ضمیر فصل معلوم میشود و تاکید حکم
سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر پرسیدن ریحان رسول کریمؐ ترتب یافت و اگر حدیث مذکور
محل استعجاب حضرت امام حسینؑ می بود حضرت رسالتؐ چگونه مرتبه مذکوره را در ذوات سامی اصحاب کرام
حصر میفرمودند و تعجب را می افزود و جگر گوشه خود را در حیرانی می انداخته زیاده از سابق مرهون نگرانی
و بر تقدیر حصر مسئولیت لازم می آید مخالفت نفس حدیث شریف بلکه تکذیب قسم منیف که قسم بعزت کبریا که تمامی آنست
من پرسیده میشود از ولایت علیؑ چنانکه خدا فرمود پس حصر مسئولیت کجاست بلکه عموم و شمول است بالجمله مثل مجتهد
کوئی در جهان نباشد که با نهمه عموم سخن حصر مسئولیت آغاز کند مع ذلک عجب ست از تعجب چه استعجاب وقتی لاحق
میشود که امری مخالف معهود و مرسوم پدید آمد و هرگاه از نسخه سلیم که نمونه حالش بذیل تقریر مذکور خواهد شد
بوضوح انجامد یعنی امام حسینؑ شب و روز مشاهده فرمایند که خلفای ثلثه را در اصحاب منزلت عظیم بود پس استعجاب
در این حدیث چه گنجایش دارد داری تعجب مناقب خلفا بر طعن فریقین خواهد بود پس آنرا العقل و النقل موضوع
باید دانست و حال النسخه سلیم از مجلسی زنصانیف محلو و ذکر علما هویداست که بتوجه حسینؑ صورت تالیفی گرفته و
هر کسی از ائمه صدق سلیم در دهان داشته پس چگونه امام حسینؑ از استماع منقبت خلفا استغراب ورزند
افسوس که جناب امام حسینؑ اینهمه کوشش برای مناقب خلفا و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا فضل
بمدایح ایشان انس گیرند و لیکن رفقه مساعی امام حسینؑ را بجوی و قطره آبی نخریدند قال الله تعالے
لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا مَّا اَلَّفْتَ بَیْنَ قُلُوْبِهِمْ اکنون سلسله امید منقطع شد فَمَنْ یَّهْدِیْهِ مِنْۢ بَعْدِ
اللّٰهِ اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ للّٰه الحمد که در اینجا هم سر را بدست دشمن کوفتم و چراغ هدایت بعد از کشتن افعی فراز
مسترشدین برافروختم و هرگاه برین جمله احاطه گردی پس بدانکه درینجا امری دیگر ست که تعرض بدان ضرور تمام
و سر سری از ان نباید گذشت و آن اینکه از تقریر مجتهد الزمانی معلوم توانی کرد که این بیچاره شاید کتاب
از دستانی تتبع خیالات طلائی بی ادب در باره رسول ربانی بمطالعه خویش آورده و درین مغلطه بعنوانے
فرو رفته که او را امید وصول بساحل نجات نماند و عبارت از دستانی اینست که اما حدیث سمع و بصر با آنکه فرماید

میکنند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است کسی را چشم یا گوش می‌نماید
گفت که در دیدن یا شنیدن آن کار گوش یا چشم آن شخص کند و گفته اند که خیر و قلیب مینزل اعضا اند که فی کار
اندو می آمد و یکی شغل زبان عمر که تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هرچه گفتند و گردند گفت
چرا چنین گفتی و چرا چنین کردی و ابابکر که یک رایش موافق رای رسول بود و دو یکساختیک گاه با خبر ساختند
از غیر حاضران و گریختگان نباشد این راسمع و آن را بصر یا بعکس گفتن هیچ وجه مناسبت ندارد و اگر
مراد از چشم چشم آمد و از گوش گوش که دیگیاتی دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر یا پدر فرزند
خود را یا اوستادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق یا محبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر فقط ملتمسی
ساله و ابابکر پیری مسهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصحا و بلاغت بلغا این سنگ با
بودرست و نمیفتی ست بجدا که صاحب انصاف می یابد و قبول میکند انتهی و هو انه واو یلا و امصیبتا
بر اصول رفضه برگاه تحسین چنانکه دانستی آن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم هلالی هم بدرآمد و از انصافی هم
معلوم پیدا شد که ملازم صحبت بودند و بالا دست به همین و یسار شریف می نشستند سمع و بصر توانند شد و الحال
رفضه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه و روح و جگر و دست و پا و مر حضرت رسول الله چگونه توانند شد چه با وجود
ما نسبت کمال صحبت مصطفوی با صدیقه مطهره چنانچه رئیس القائلین در عماد و کتب مطبوعه اقرار بدان دارند
گویا از بدیهیات ست صلاح دید مرتضوی بعد از قصه افک آن بود که بنه از پای صدیقه بردارند و زن دیگر
العقد ارند و طلاق و بیرون امثال شان از مقبرین را که اراده جدائی مصمم کرده اند و مورد مثل مشهوراند یعنی و جه
و عدم شان برابر ست گیل باید ساختن و فلانی را چرا مقرب ساخته اند و فلانی را چرا نگاه داشته اند پس چنین
معترض را امر و عقلای رفضه نفس ناطقه تواند بود و نکیف شخصیکه دل بر مخالفت سخن بنویه بهد و قسم بران خورد
روایت انه لا یحب المفسدین نازل گردد چنانچه در مجلد اول از تفسیر اهل بیت دانستی و نیز مرتبه تجالف
بدان در جا بجا مه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمجرد مبعث سالت خود را آشکار فرماید و ندای یا
ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون بگوش تمامی مشرکین و کفار رسانده و مسئله توحید را بتاکید بگویند
بران تجبال کسی نگرد و بعین سوره مدال گردانند و لکم دینکم و لی دین برای کمال تخویف و سرزنش کافران نازل
ماند کما ستعرفه انشاء الله تعالی مفصلا نقلا عن مجمع البیان و حضرت مرتضوی بر اصول رفضه تا مدت
و خلافت خود تا بست و پنج سال تقریبا بر زبان بگیرد و بعد از عثمان هم طالب زارت باشد نه خلافت و در علم
سیاست خود هم راه تقیه سپارد و غلط گفتم تا وقت وفات کفر و ارتداد را اظهار فرماید و بکتمان ایمان چنان بکوشد
که جامع الاخبار بران گواه باشد و طایفه تا گشته تا امروز بهمین مفتریات معتقد شوند و با وجود اختیار تقیه از
آشنائند سلام و حیات ابوطالب کافی الکلینی سیجیئ عنقریب انشاء الله تعالی ارتداد صحابه و تحریف قرآن
و تحریم متعه و سوختن خانه حضرت زهرا و کوفتن در بر شکم مبارکش بنهد و تهمت فاحشه معاذ الله با صحابه چنانچه

در علل الشرایع و تذکرة الائمه هست کوشش کنند و باشند چنین رحم در پرده نشینند و دامن از چون و چرا او اچینند و حضرت صلی
علیه وسلم بجبر و قصد افات بجلو بر آید و قصد تدارک مصمم فرماید و بر انفردم که همت نهادند حسد و جاری سازد و به تنبیه و
تادیب شان چنانچه باید پرداختند و وقت عدم تمکن خود از مکه هجرت گزینند و جناب امیر باشند خانه‌نشین بخانه بگریزد و نعوذ
بالله از چنین که مقتضی سلب مدایح مذکوره از شیر خدا باشد و خوشامد شیر بیکه از این کدورتها پاک باشد قاتل حتی یاتیک
الیقین ولا تتجاوز عن الحق فیکون من الخاسرین و از عجائب خرافات فضله خوار فرمان روای دکن آنست که
بیچاره در علم تاریخ هم پایگاه هیچ وارد هنوز درنمی یابد که در خلفای راشدین کسیکه تفاوت شدید در عمر داشت
غیر از جناب امیر که توانا بود زیرا که چون حضرت صلی الله علیه وسلم بعد چهل سال مبعوث شدند علی مرتضی به ده سال
رسیده بودند و نفس ناطقه گردید بخلاف خلفای ثلثه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد الجمهور
برجمهور شایسته اند بسیار حدیثی از این باب در باره حضرت مرتضوی صحیح نخواهد بود و لقد صدق الله تعالی وَمَنْ اَظْلَمُ
مِمَّنْ ذُكِّرَ بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْهَا اِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِيْنَ مُنْتَقِمُوْنَ و حیرانم که باین مضمون تصویر مقدس
حضرت مرتضی که مجلسی در جلاء العیون بجار زبانی حضرت فاطمه کشیده که لغات غریب تشبیه بغیر در آنست هنوز ندیده و شکل
استجابه باره صورت مرتضوی بمیزان عقل سنجیده و علل شیخ المشائخ رونق نصب العین گردانیده باید که اختراع شکم
مبارک بلا بلی تسطیح بود که از بیانی جز ارباب علم کشود چنانچه می بدا انشاء الله تعالی وَلَنُذِيْقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ
الْاَدْنٰى دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ کرم تر آنکه جناب جهنا و تا که سولاخ
با وجه هارون و مامون هست نخواهد کرد با تمامی قوم میمون و از قبائح بنی آدم داخل شوند و کتب دینیه خویش را نیز
و مثل مواضع را یاد نمیفرمایند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وجود تسویف دایمی باختلاف در خصوص واقعه
فرمودند ای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که ابو بکر و عمر می ترسم که مرا نخواهند گذاشت پس در آمدن جمهور
نسناس مقلدین ناحق شناس در زمره ناس مصداق حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ فِيْ سَمِّ الْخِيَاطِ است بعد از این
باید دانست که مجتهد الزمانی بگردآوری لغات قاموسیه مثل یاقر دانا و لطائفه امامیه پرداخته و انزا حصار آهنین
والله انه تا شاهد یعنی و دین سفار حجویه مستور بماند و این نخزد و بعضا از کثرت مباحث فحول علما محفوظ باشد
حالانکه مجرد اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت به تهمتی و حرکات عنیف نیفتاد آورده اند که هارون الرشید
کنیزی جریده بلند بالا و خوبرو و حاضر جواب بدله گو فرمود که هیچ دانی لَا اُخْرِجُ شَطْأَهٗ فَاٰزَرَهٗ فَاسْتَغْلَظَ
فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهٖ کجاست کنیز به دو زانو بنشاد و گفت اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِيْنًا قوله
سادساً الخ **اقول** حال اعثم کوفی را نگر در کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد بتحفه که مولفش قدس سره العزیز
در مطاعن جناب صدیقه میفرماید که تحریص نمودن عائشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن همه از مفتریات ابن قتیبه
و ابن اعثم کوفی و مساحی است و این جماعه کذابان مشهور اند و در واقعه جمل و دیگر قبایح چیزها ذکر کرده اند که باتفاق
شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است سخت بی انصافی ست که در حق عائشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی

علیه وسلم شهادت خدا و رسول خدا را بطاق نسیان نهاده در پی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چند می از کو فیان
برویم و دین و ایمان خود را در نذر او اتباع ایشان در بازیم پس باید که مدار روایات و مطاعن از کتب معتبره
صاحب تحفه نهند تصحیح سند القول خویش بکمال مراد ملحوظ دارند تا احال دفتر اخیر رو فقط لا جواب پس
تکرار تمام مذکور شده که تصریحات علمای اعتبار اتشاید محض لطور مور جال و مثیالست و تحقیق
در مقام تضعیف میگویند که قول غلانی مثل روایات واعظین و موهمین ست چنانچه ثقی مجلسی در لوامع و ما
باین امثال تنصیص کرده اند بعد ترتیب این قیاس روشن مجتهد را روسیاه بلش آنکه یعنی هرچند جناب مصطفی
حضرت مرتضی لحمک لحمی و دیگر حمی الی غیر ذلک و در بعضی از روایات که حجیت راتشاید فرموده باشند لیکن
جناب سیده رضی الله عنها تو هین و تحقیر آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک لعو وجهه از هجر
و ما عاملت بقصد طاهره چنانچه آن کلمات طیبات را ثقات نقله مثل مجلسی در بحار و حق الیقین و دیگر
مذهب دین آورده اند پس چگونه احادیث فضایل مانع از تبری اهل رفض خواهد بود و کیفیت که رفضه میدا
این لعن و تبرا را بحدی وسیع کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر ائمه این هم نیست که از صحیفه
بر خیزند و رنه شریک حال شان خواهند شد چنانچه از کافی وغیره عیان ست فنحن لا نتوقف
المجتهد واحترابه وقایته واحبابه مع ذلک قبل ازین در مجلد اول گذشته که جناب امیر
علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین از سید الخافقین که حدیث ریحان
از ان کتاب وصیت فاطمی در دلجوئی ایشان پر تو از آفتاب باشد و با وجود اعتقاد بعصمتش از ر
نزول آیت تطهیر بتوهین بلکه تعزیر کوشیدند والحمد لله که بشمول توفیق ایزدی هم کردنهای منافقان
قوم مورد لوم را بشکنجه ادله الزامیه میکشم و هم سرهای خوارج طاغین و نواصب مارقین بعین ولا
ظاهرین بمقامع حیدریه میشکنم و در ویروی هریکی ناخته آیت مباهله می خوانم و تقریرات ایشان را یقینا
ابلیس میدانم **قوله** بعد الیتا والتی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقام
شکر کردن کی توانم در خور نعمای تو ٭ شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو ٭ یعنی رئیس الن
عترت فرمودند که گنجایش تقیه درین حدیث نیست پس بعنایت ایزدی بعد ازین مناظرات
حمقا از لب سود میدان شنه رفته رفته اینقدر بمعرض ثبوت رسید که مدایح منسوبه خلفا و فضایل جمله
ایشان در نفس الامر ثابت است پس تبرا از ایشان البته مخالف قرآن مجید و حدیث ثقلین
خواهد بود و هو المقصود **قوله** لیکن تا شاة آلخ **اقول** درین مقام ما را لفظ نقل عبارت
از کتب معتمدین امامیه کافی ست از انجمله ست ملا احمد اردبیلی صاحب زبدة البیان فی تفسیر آیات
احکام القرآن و از منقولاتش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایت الذین الآیة که امامیه
تقیه را بر انبیا تجویز می کنند و جائی که تقیه انبیا را نسبت کرده بها امامیه غلط است

درینها مستقیم نمیشود لان الامامیه انما تجوز التقیه علی الامام انتهی و از اینجا که این حصر حصر حقیقی نیست و الا لازم آمد که نزد امامیه برای هیچ کسی از انبیا و امت ایشان تقیه درست نباشد و آن بالبداهة خلاف مذهب و دین ایشان است پس مدعا حاصل شد که امامیه تجویز نمیکنند تقیه را مگر برای امام یعنی نه برای انبیا و بعد ازین اگر تقیه را برای انبیا جائز گویند البته تکذیب این اکابر بران مترتب خواهد شد چنانچه از رسائل مجتهد غیره او واضح و لایح میشود مخذلک در کتب مطبوعه جا لتسی تصریح است بر این معنی که تقیه در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد پس معلوم شد که استدراک بلفظ لکن مما شاه و بسته عاسیکویم از ان قبل است که گفته اند بیت پراگنده گوئی حدیثم شنید ✤ جز حیرت گفتن طریقی ندید ✤ هم از خبث نوعی درو درج گیسه د که ناگاه فریاد خیزد ز درد **قوله**

و قدم بعضها الی اخره **اقول** قد اوضحنا ان ما ذکره غیر مستلزم لمطلوبه و انه ما عرف مابه النزاع

فی هذه المسئلة و بالجملة قدم جواب هذه الهفوات بحیث لا مجال للمجادلین و لن تقی بهم حیلة و لا مکیدة کما هو دأب المنافقین فتند کرو لا تکن من الغافلین **قوله** و نزدیک بیا نا آلخ **اقول** ناظرین متحیر میشوند که ضمیر اسلام به کجا راجع ست و واقعه چیست این ست حال فعل و خوش بیانی جناب مجتهد الزمانی و من در چاره سوجه حیرتم که این عبارات را در مابه النزاع چه دخل تواند بود زیرا که دروغ گفتن و خود را مثل مخالفین گردانیدن لازم نیامد زیاده برین نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم درین وقتها جهاد نکردند با کفار قریش در مکه معظمه و قبل ازین در مجلد اول از کتب معتمده ثابت نمودم که حکم جهاد بعد ازان فرود آمده که هجرت بسوی مدینه فرمودند بر مذهب فریقین پس اشکالی در امثال این امور نماند زیرا که نه کذب لازم آمد نه اختیار طور کفار و فجار چنانچه شیعه بحضرات ائمه اطهار نسبت میکنند و هر چه من برین قوم وارد میکنم که تعلق باین باب دارد بعد ازو در احکام جهاد بمد تهای دراز ست اما اینچه گفته که فاضل مجیب آلخ پس جوابش بر همگنان هویدا شد که نزد من این امر محصور نیست درین دو شق بلکه درینجا شق ثالث ست یعنی وارد نشدن حکم جهاد بر مذهب فریقین پس این قصه بدان ماند که کافران بر طبق نقل مخاطب وقتیکه پیشوائی پیغمبران در مسجد الحرام نماز میگزاردند باستخلاف پیش آمد و جهاد بوقوع نیامد لاجرم عقلا میدانند که چنانچه ترک جهاد درباره نفس مقدس خود بجهت مذکور ست ترک جهاد به جهت صدیق یار غار علیه این امر مسطور ست حالانکه نه استخلاف بود و نه تقیه بلی اگر حضرت همراه قریش میشدند یا می فرمودند خوب کردند تقیه میشد ترفه آنکه بارها این واقعه را یاد میکنند و بخیال نمی آرد که کافران چون دانستند که حضرت پیغمبر تشریف برده و بستر شریف بحضرت مرتضی سپرده پس چنان صدمات رسانیدند که بدن مبارک بروایت سیاه پوشان سیاه شد در اینجا کلام رفضه همین ست که اگر حکم جهاد می بود شمشیر زدن گویا در کله گوسفندان می افتاد همین ست حال پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صدیق اگر گوشی کوی کردی ازین جا ثنا ریها که از صدیق بروایات مورخین فریقین بصدور آمده

پرده ناموس وانش بسوزد و گوید که حقیقت این کفش کاری بر روی هفوات رفته بود و الا کافران مثال خود را
چگونه زیر ضربت شلاق میگرفتند و لقد صدق الله تعالی و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و از صحابه
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق رض را وقت هجرت همراه خود گرفتند و از صحابه او را چند چیزان سبب
کرد در دعوت دینی بجا می من ست و از جهت او فساد دید قریش رو براه مستقیم نهاده آمد و کافران در سبب
عداوت او میکوشیدند چنانچه عداوت ایشان بالذات با من ست همچنان دشمنی ایشان با صدیق
لاجرم او را درین سفر شریک کردند و در که نگاهداشتند و حال نکرد و رجعت رفتند بدان حد رسیده
که این همه جان نثاری و جفاکشی را به تعلیم کاهنین و منجمین اعتقاد می کنند و با تهم اعتراف دارند که ایمان
به وحدت ازادی بود بدون در خواست هیچ معجزه و نه قهری بود و لیبیا انکه میدانست که تصدیق کذا فی برای

ریاست خیالی بکار

انتظام السحر

و سال حسن تعبیره فعبر البحر الرياسة ثم قال یا ابابکر ان رؤیاک الرئاسة فقنعه على حبه و متابعته و وقع الشح فى قلبه و در البر فى
با علم فعلا ابا الطلب دلیل واسته ما معجزه و صاحب اثبات الحق این حکایت را بسط داده و گفته که ابوبکر
دعوی نبوت خواست تا حضرت پیغمبر همین جواب که ابوبکر به ایشان میداشت بیان فرمود پس از صدیق رض هر چه را طاعت
و تقلید و متابعت حضرت بشیر و نذیر صد در یافته و صبر بر انواع مکروهات و جفاکشی بوقوع آمده همه برای
طمع و نفاق بود و تردد ارباب مکر و ریا و نزد اهل صدق و صفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بران مرتب
یافت و اینکه گفتیم سخنی سرسری نیست خود نصوص احادیث صحاح در این معنی موجود هست که ابوبکر را در اخبار و تفوق
هم صادق دانسته بخلاف دیگران که مراد ومکوب پنداشتند با جمله اکابر اهل نفاق و در آنچه از سامری امت و قصر شنید
کاهنین و ساحرین فرا گرفتند هیچ عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در دعوی هر چند لاف اهل بیت
نکردند چه امروز اگر کسی از مقلدین خواهد که پرده تقلید را از میان بردارد و از مجتهد دلیلی بر ایمان حضرت
امیر طلبد زنهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را مجالی بران نخواهد بود چه احتمال استماع بشارات از ان هر دو
انتقام بر مطرق نیست بلکه بسبب قرابت و صحابت نسبت بصدیق رض زیاده تر پس معاذ الله نزد عقل مجال نیست که چنان
کرده باشند که روزی بعد از بیعت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسم و از محنت و مزدوری رهائی می یابم
الغرض باعتقاد کاهنین و منجمین معاذ الله که چنان یافته باشند که در مرتبه رابعه بر کرسی خلافت
جلوس خواهند فرمود پس این همه عرق ریزی و تحمل انواع مشاق و محن همان بر
سوز بود و این خرافت و گوی علمای قوم را از جهت مطاعن صحابه کرام پیش آمده و بطلانش
مثل آفتاب روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر اصول اهل سفاهت بجای کشیده بود
که فاروق رض را بطائف الحیل بدست فیروز مجوسی کشتند و عثمان را بتوسط ابن سبا یهودی در بلوی بجهت الحادی رسا

رسانیدند چنانچه ارشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ حلّی از رفضه بران گواهی دادند و امر اول در
مجلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور جا بجا از کتب معتمدین قوم خواهد آمد انشاء الله
تعالی **قوله** و همچنین است ترک هدم بیت اللات الخ **اقول** قبل ازین در همین مقاله دانستی که ترک مذکور
با مایه النزاع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد است که مجتهد الزمانی ارتکاب آن کرده اند
کجا مناقب اهل ردت و رؤسای منافقین و انگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من است
و فلانکس چشم من است و کجا ترک هدم که نه موجب ارتکاب حرامی است و نه باعث اکتساب دروغی تلاحی
و معلوم نیست که کی وحی الهی بوجوب آن فرا رسیده بود و مدح اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه محظورات است
فکیف که در قرآن مجید جا بجا وارد شود لا تطع الکافرین والمنافقین و باوصف امر جهاد کسانی و سختی
بنا نالی بهیم ضمیمه گردد واغلظ علیهم و مأواهم جهنم و بئس المصیر و در حدیث شریف هم هر که در
مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار است چنانچه از مطالعه بحار و ابواب الجنان آشکار است
چه جای مدح رئیس المنافقین بر اصول طایفه بی عقل و دین آنهم به تفصیلی که بار بار گوش کردی و بچشم دیدی
و بدل فهمیدی که معاذ الله در نبوت انبیاء عموماً قادح است و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگرداند
چنانچه هم طبرسی در مجمع اقرار بدان دارد چه جای مرتبه سید المرسلین ص ازینجا واضح شد صدور فسق بلکه کفر
از دستان سرور عالم فخر جمیع بنی آدم ع عیاذاً بالله و نیز از کتاب فتح السبل که جیلانی امامیه تالیفش نگاشته
بسته واضح است که حضرت خاتم النبیین ص بجهت خوف تسلط فاروق رض وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
که هر که لا اله الا الله گوید به بهشت خواهد رفت رد کردند نعوذ بالله از مذهبی که حال سرور انبیاء ع در آن چنین باشد
و بستور بعضی از معاندین با اهل حق چه یقین قبیل قتال دارند که نشان و هیمه که از کجا و بطریق ما ثابت است جواز
امکان صدور کفر از انبیاء ع بر سبیل تقیه و عاقل نیز بعوض نیک میداند که ازین امور صدور مایه النزاع بار بار
از حضرت سید ابرار صورت بست نه فقط امکان آن آنهم برآنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از اسامی منافقین
حذیفه رض را خبر داده تغلب خلیفه ثانی بسبب کمال حیا محتاج بود تا از حذیفه رض استفسار نمود پس به انکه تخصیص مذکور
دلالت بر مایه النزاع دارد چونه از سوال گزیدی بحضرت فاروق رض میرسید آیا از اول نیست که احادیث صحیح هست که خود
حذیفه رض گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه وسلم در اموری که تعلق داشت
باعمال خیر و من از فتنها و اهل فساد می پرسیدم تا از ان پرحذر باشم لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا بدین
امور خاص گردانیدند و نیز اتفاقاً او حاصل شد میانه حضرت سید المرسلین ص و گروه منافقین چون قصه کشتن
داو با واز بلند قرآن خواند تا آنجناب بیدار شدند ازین تخصیص حیا که ذب هم رنگ تقیه بودن کجا لازم می آید
که کلام و قرآن میرود بلکه ازان ثابت شد که حضرت منافقین را می شناختند و از فتنهای ایشان خبر دادند
پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش تکلّم ایشان بوده اند و این **تخصیص** بدان ماند که حکیم

استعداد و شوق بلی را از تلامذه مناسبت باشی ببیند و او را بحیثه مسائل بنباخی و دیگری الطبیعی والهی برگزیند و بعض
تحقیقات را با دو معقول و بدو در دقی چه مناسبت و باز دیگری متقدمین حبر نیل را با جز طرم فیل چه مناسبت بلکه
از بن تخصیص که در حیات القلوب هم مروی ست با لتعمیم که حضرت صلی الله علیه وسلم انهار را با غنیا هم می‌شناختند
د عقلا و نقلا مستبعد ست که بر خلاف قرآن و حدیث خود مع منافقین بر زبان آرند و نشناسند الا جرم کمال بکثیت
ممدوحین که بمنزله اعضای مبارکش بودند بثبوت رسید و تهمت نفاق وغیره بهمه زائل گردید اما ثانی یعنی
خلیفه ثانی بر صحت روایت مذکور که رفضه بعد ذکر آن بر این میکنند و ابرابر ابرار دلیل می‌سنجند پس از عبارت
ابوحامد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم آورده هم بوضوح می انجامد که حذیفه تحاشی کرده در تصریح انجنا
پرداخت و از کنز العمال و کتب دیگر بظهور پیوسته که حذیفه تجدد از سوال مذکور در سلب این نسبت از خلیفه ثانی حضرت
ایزدی را گواه گردانید پس انتساب نفاق بفاروق اعظم قاتل المشرکین و منافقین از عجائب و اوهام
و غرائب خرافات متقشفین لیام ست بلکه اگر فرض نمائی که حذیفه نفاق را نسبت بفاروق کرد باز هم نقد لغام
این قیل و قال نبود زیرا که از کتب معتبره شان مع التستی که عمر صد هزاران مناقب و فرائد و مدائح اهل بیت رسول را
و کشنده منافقین بنامش فاروق میانه اصحاب سید المرسلین ست چه جای آنکه حذیفه با این شده بدین نفی النفاق
و هنوز رفضه غبار را از زمین تا عرش بر می‌رسانند اکنون عبارت احیا که مجتهد بدان اشاره کرده بشنو و قیل لحذیفه
لا تزال تتکلم بکلام لا نسمع من غیرک من الصحابة فمن این اخذته فقال خصنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان
الناس یسئلونه عن الخیر و کنت اسئله عن الشر مخافة ان اقع فیه و علمت ان الخیر لا یسبقنی و قال مرة فعلمت ان من
لا یعرف الشر لا یعرف الخیر و فی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله ما لمن عمل کذا و کذا فیسئلونه عن فضائل
الاعمال و کنت اقول یا رسول الله ما یفسد کذا و کذا فلما رانی اسئله عن آفات الاعمال خصنی بهذا العلم و کان حذیفه
ایضا قد خص بعلم المنافقین و افرد بمعرفة علم النفاق و اسبابه و دقائق الفتن فکان عمر و عثمان و اکابر الصحابة
یسئلونه عن الفتن العامة و الخاصة و کان یسئل عن المنافقین فیخبر باعداد من بقی و لا یخبر باسمائهم و کان
عمر یسئل عن نفسه هل تعلم به شیئا من النفاق فبراه من ذلک و کان عمر اذا دعی الی جنازة نظر فان حضر حذیفة
صلی علیها و الا ترک و کان یسمی صاحب السر انتهی کلام حجة الاسلام و از همین مقام کید باقر مجلسی بجار دریا
بیاض بی سواد و کشتیهای نقال که مجتهد فاقی از مقلدین دست تا به بسر شرح جانی مجتهد الزمانی چه بدحیل شد عبارت
در رد باب چهارم این ست که آنکه امثال این روایات اگر دلالت بر قدح روایت مادی داشته باشد
قدح در روایات حضرت عمر لازم آید بیانش آنست که غزالی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل
حذیفه یقول انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی المنافقین فهل علی شیئا من آثار
النفاق و فی روایة هل عدنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی المنافقین فی روایة قال حذیفه
لا یجوز لی و لا فشی سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعنی بود که عمر که سوال میکرد حذیفه او را میگفت تو صاحب

پیغمبر خدای گروه منافقین آیا می بینی بمن چیزی از آثار و علامات نفاق و در روایتی آیا شمرده است مرا رسول خدا
از منافقان و در روایتی آمده که گفت حذیفه رض جواب نیست مرا که افشای سر رسول خدا ام بکنم پس سکوت حذیفه رض از جواب و عدم
تصریح نمودن را بعدم جواز افشای سر آنحضرت معلل ساخته و سیاق کلام قرینه قوی است در صعود و بودن جناب
فاروق رض نزد حذیفه رض از باب نفاق و آنچه در شان منافقان نزول یافته ظاهر و باهر است انتهی الفاظه البهیة
بالجمله جای حیرت است که رفضه مدعی نفاق فاروق رض شوند و بدین احتمالات تشبث نمایند و بدامن تحریفات
دست زنند و اگر عبارت منقوله کشمیری را بپذیریم امر منصوص علم افشا و سکوت چگونه برابر توانند بود وجه نقص
بالبداهت متقدم است و اگر بفرض محال کشریک الباری همین عبارت باشد کما اورده النقال پس تحمل آنست
که بهمین حذیفه رض چنین خطور کرده که بر تقدیر بحاشی دیگران را حوصله سوال فراخ و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکت سلم و من سلم نجی از آن جهت که اثری از
نفاق در فاروق رض گشته منافقین بود معاذ الله و هرگاه حال قائلین چنین باشد وای حال کسانیکه غیر از
لطائف حیل و مکائد کوشش در امور دیگر نکرده اند کما لا یخفی علی من نظر الی کتبهم **و کتمان** مبر که امر کتمان دلیل
تقیه است زیرا که احتمال دارد که مراد شارع علیه السلام عموم خوف باشد تا هر کسی از دقائق نفاق بهراسد چنانچه
علما در کتب کتمان موت و قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعید در ینجا کیدی دیگر است چگونه از جمله آن اغماض
نمایم تفصیل این اجمال آنکه کشمیری نقال دلیلی دیگر بر نفاق فاروق رض مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از
اسود روایت کرده قال کنا فی حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذیفة رض حتی قام علینا مسلم ثم قال لقد انزل النفاق علی
قوم خیر منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار فتبسم عبد الله
و جلس حذیفة فی ناحیة المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال عجبت من ضحکه وقد عرف
ما قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم ثم تابوا فتاب الله علیهم یعنی گفت اسود که بودیم ما در حلقه عبد الله
پسر عمر پس آمد حذیفه رض تا آنکه ایستاد بر سر ما پس گفت بتحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بهتر از شما بوده اند اسود گفت
سبحان الله خدای تعالی میفرماید بدرستیکه منافقان در درک اسفل اند از آتش عبد الله عمر رض تبسم نمود و حذیفه رض
در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذیفه رض سنگریزه بر من انداخت
پس من نزد او آمدم پس گفت حذیفه رض تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و بتحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
که نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بوده اند پس توبه کردند پس خدای تعالی توبه آنها را قبول کرد انتهی بالجمله اکذوبت
اصل در نقل این نقال که اکثر در آن خطا میرود باید شنید که زنهار در صحیح بخاری لفظ ابن عمر ضمیمه لفظ عبد الله به
هیچ جا درین روایت نیامده لیکن فقیر نظر بکمال احتیاط بر محفوظ خویش اعتبار نکردم و بسیاری از نسخ آن جمع کردم
در زنهار لفظ مذکور در هیچ یکی از آن نیافتم و اگر کسی از متعصبین جفاکار و مفسدین ستمگار گوش بکلام اقل الانام ننهد
بحول و قوت الهی گردنش را بشکنجه دلیل الزامی میکشیم و آن اینکه ستمگر فرمانروای مملکت جنوبی در کتاب معلوم

[illegible] روایت بخاری عبدالله مطلق
می آرد و فیما این عمری نگارد خبث المدعا و سقط المدعی و قطع دابر المفتری طرس المجالس ان الکشمیری یعتمد
بالتیسیر اینکه شنیدی حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عجب است که نقال اخبار استفسار ملتمسات
و هنوز از اصطلاح محدثین جاهل که هرگاه عبدالله مطلق گردانند مصداقش عبدالله بن مسعود را میدانند چنانچه علما
شروح بخاری بر آن گواه است و قطع نظر از انه لا مشاحة فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که مطلق را
صرف میکنند بفرد کامل چنانچه بالاهم دانستی و مرتبه عبدالله و اصحابیت و هجرت و قدامت و مانند آن از ابن عمر که
درباره او میرود بلندتر است شیخ محقق در نقد الرجال میفرماید آنچه محصلش اینست که ابن مسعود از سابقین و
اولین است و اسلامش قبل از آنست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدار الارقم داخل شوند و قبل از عمر بن
و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب او را از خواص خود گردانید یا آنکه صاحب سر حضرت شد و مسواک و
نعلین و ابریق شریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد بحبشه و حاضر شد در بدر و مابعد آن از مشاهد و
و نماز گذارد بر دو قبله و قبله عالم گواه شد برای او بجنت و نیز فرمود که رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و سخطت لها
ما سخط لها ابن ام عبد الی آخر فقره آنکه نقال فهمیده که حذیفه بر فاروق طعن نموده و کسی که در قواعد کردار
فریقین که حذیفه از سابقین اولین از مهاجرین و انصار ممدوحین کتاب پروردگار منافق گوید در پوستین ایشان
افتد و عیب جوید و قادر بر آن نباشد و مناقب اهل بدر و بیعت الرضوان را پس پشت انداخته و بشارات
متواتره ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین بزبانی رسول ثقلین یزدانی مستفیض و متواتر است چنانچه نحو
آن از حضرات ائمه هم دانستی و چگونه کسی از اهل اسلام اعتقاد ورزد که هرچه حذیفه درین حال گفت فقط
لایق تصدیق است و نیز بر فاروق و آنچه در قرآن و احادیث معصومین است قابل تکذیب غیر از کشمیری و امثال
و تلامذه ابن سبا و حال حذیفه را این هم خیال در نگر و مقصود حذیفه تحذیر اهل حلقه است تا از دقائق
نفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را مد نظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم این معنی بود که مراد از قوم منقضی
از اهل صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بودند و تائب گشتند ورنه مناظر میتواند گفت که این تهم لازم می آید
چه محتمل است که بنی اسرائیل مراد باشند که در زمان موسی و هارون ع مرض باطنی را ظاهر ساختند و مصداق
ثم تابوا فتاب الله علیهم گشتند کما نطق بالقرآن العظیم انه هو التواب الرحیم و مؤید این احتمال است صیغه
ماضی از انزل و کانوا و تابوا و مانند آن و نیز خلفا بر اصول اهل وفاق رؤسای مومنین بودند و بر
مقالات اهل نفاق کی توبه نمودند معهذا اگر وقت شیخین بود صیغ ماضی مناسب نیست مثلا و اگر وقت
ذی النورین باشد حمل رجوع بر فردی خلاف متبادر است قطعا و نیز حکم قبول توبه منافقین و مرتدین است
در وقت مذکور مشکل است بخلاف این حکم در بنی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر متنفرین
بمقتضای لا لحب علی بل لبغض معاویه مراد باشند فضل شان بر ابن مسعود و ابن عمر بنا بر زعم او نگنجد

مسلم است و الا قبیلم که هر فرد امت مرحوم بهتر است از اصحاب حضرت موسیٰ و هارون ع و اگر این لغداد برقع
اختلاج رفضه کفایت نکند بطور الزام باید شنید که چون حذیفه از شیعه جناب امیر المومنین بود کما فی التلخیص وغیره
و شوشتری او را در مجالس از ارکان شمرده پس او را چه افتاد که بلا ضرورت پرده تقیه درید و طعن تسمی تارکان
بر سر مخالفین رسید و مطابق اعتقاد به صدوق تارک صلوة متعمداً گردید و جناب امام الائمه در عین خلافت
خود گرد تقیه میگردید و در وقتیکه عبد الله مسعود بر خاست و مردم حلقه متفرق شدند رو بروی اسود کرد و او را خود بلید بود
مسلوخ تقیه نزیده و تو با عمر و دم که در نظر معتقد متکلم اثابت نکرده بودند ظاهر نمود بر خدا ثم دروغ بست که عتاب التقیه
علیهم چنانچه از ترجمه کشمیری نقال هم هویداست پس این کلام از قبیل یک بام و دو هوا است بلکه از جنس
مثل مشهور صلت علی الاسد و بلت عن النقاد کما لا یخفی و اگر گویند که حدیث در اهل سنت همان قدر ثبت است
که گذشت پیش ایشان قدح گویم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر مدعای شما و حال رکاکت بر همه واضح
پس همه را فراگیر یا پشت بگردانید علاوه اگر ادنی تتبع در تصانیف مجلسی و غیر او کلینی در روایت شیعه هم
خواهی یافت و با اینهمه یاد نداری که متکلمین رفضه و فانی در زمانی همه دعوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت
نکرده اند مگر بآن روایات که فریقین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت حذیفه نفاق فاروق بودی بایستی که
عبد الله میگفت که ای حذیفه از نفاق دیگران تو با ایشان سخن میرانی و نفاق خویش را فراموش میگردانی
بیاد می آری وقتی را که بعد وفات اشرف المخلوقات بسلک آن اربعین منسلک گشتی که پا از دائره ایمان بیرون نهادند
و امام بلا فصل را فریب دادند تا اینکه آن بیچاره بر تو و حریفان تو بر ملا لعنت کرد از کلام تو نفاق تو با جمعی از شیعه ثبوت
رسید فان اقرار المراء علی نفسه حجة عند العقلاء اما دعوی تو بر فانها کلمة انت قائلها چه جای آنکه ابن مسعود کلام
حذیفه را داند چنانکه دانی و هم بر کند نفاق فاروق متغیر نشود فکیف ابن عمر و ابن اقرار کمتر از آن است که علمای قوم از صحیح
مسلم نقل کرده اند که عبد الله گفت وقت مرگ عمر ای پدر خود را از مظلمه غصب خلافت فارغ گردان فاعتبروا یا اولی الابصار
این است حال مضحکات کشمیری نقال که مجتهد ماضی و استقبال بعد از کاسه لیسی او در کتب خویش زیر نج زنی و دریده
دهنی مشغول گشتند هر که خواهد از یاران میرزا کاظم علی صاحب که درین نزدیکی رخت اقامت از جهان بر بستند
تحقیق نماید بلکه حاجت باین امر هم نیست که تقدم و تأخر تصنیفات از کتب ایشان خود بر همه کس ظاهر و باهر است من بعد
مخفی نماند که در مجلد اول و سیم در کتب دیگر از معتمدات شیعه بطریق صحیحه باثبات رسانیده ام بروایات ائمه طاهرین
از صاحبین بواسطه اسناد کلینی که بعضی اولاد حضرت آدم صفی الله و حضرت حوا را بر گفته ابلیس لعین که او را بالیقین
می شناختند که انه عدو مبین بر آن آورد که بعض امام همام شرک فی الطاعة از ایشان صادر شد پس کجا پرسیدن
از نفاق و کجا صدور شرک ازین حضرات و درینجا استفسار میکنیم که اگر کسی خود را امر بد خوف از دقائق نفاق
منافق هم شمارد و از محامد خویش حسابی بر نداشته و یا خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و از ارتکاب کبایر را بخود
نسبت کند یا بجهت خوف از احباب پرسد که در اخلاق من یا لا می بیند که چیزی از آثار نفاق هی نگرید این امور

دلیل بر وجود منکرات و نفاق میشود باینکه بنا در اول بقدس حضرت مرتضوی و حضرت زهرا و حسنین کجا باقی ماند
رضی الله عنهم روزه میگرفتند و مسکین و یتیم و اسیر را بنفوس مقدسه خود ایثار میکردند و از عدم تحمل جوع
عبادت می‌ترسیدند و اعمال خود را هیچ نمی‌شمردند چنانچه از تفسیر کاشانی دانستی و نیز از شدت خوف و حیا
از دشمنان حضرت سید الساجدین یعنی امام زین العابدین رضی الله عنه ثابت شد بسبب آنکه مکمل بعض ادعیه صحیفه کامله قبل از اینها
مکتوب شد نگاشتیم اکنون باید عبارت مقدسه شریفه شدن و نظر بمعانی ایشان اشخوذ فعلی عهدک ...

لهواتی فانظرنی واستمهلک الی یوم الدین لاضلالی فامهلت فاوقعنی وقد هربت الیک من صغائر ذنوب موبقة وکبائر

مروته حتی اذا فارقت معصیتک واستوجبت بسوء سعیی سخطک فقبل عذار عبادک بکلمة کفره وتولی البراءة

واومر بعولیا تحتی فاصبرنی بصیبک سفریدا واخرجنی الی فنار نقمتک طریدا لا شفیع الی الیک لا یحجبنی توهمنی علیک ولا

یحجبنی عنک ولا ملاذا الی الیه منک لست اتوسل الیک بفضل تا فلا مع کثیر ما اغفلت من ما لیت فیمنک فی

من مقامات عدو کان الی حرمات انتهکتها وکبائر ذنوب اجترحتها الا التفرقة بیاند انعیه و واضح شد ...
بدانست که حجة الاسلام رحمة الله علیه در کتاب احیاء علوم الدین از کتاب آفات اللسان بعد ذکر ...
گفته که اتفاق کرده اند بر آنکه ذو الوجهین بودن نفاق است و نفاق را علامات بسیار است این از جمله آنست
و مرویست که مردی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرد و حذیفه رضی بر و نماز نگذارد عمر رضی فرمود که قسمت
که مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرد و تو نماز بر و نگذاری گفت یا امیر المومنین او منهم است عمر رضی فرمود قسم میدهم ترا بخدا
من از ایشانم یا نه حذیفه رضی گفت نه بخدا اشاره میکرد ام که تو از ایشان نیستی و من بر کسی ایمن نیستم در علامات نفاق بعد از تو
و نیز حذیفه رضی میفرمود که آدمی کلامی میکرد در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بآن منافق میشد بدان تا مرگ خود و
من می‌شنوم از بعض شما آن کلمه را در روزی ده بار و بعضی از علما گفته اند که قریب‌تر مردم بنفاق کسی است که خود را پاک از نفاق
کند و حذیفه رضی فرمود که منافقین امروز زیاده تر اند نسبت بعهد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بودند منافقین که خود
می‌پوشیدند در آن وقت و اکنون ظاهر میکنند خود را و این نفاق منافی کمال ایمان هست فان آن مخفی است و بعید تر
از نفاق کسی است که خوف کند از آن و قریب است آنکه خود را پاک بیند و مردی گفت بحذیفه که من خوف میکنم از آنکه
منافق باشم فرمود اگر منافق بودی خوف از آن نمیکردی زیرا که منافق ایمن است از نفاق و ابن ابی ملیکه گفت
ملاقات کردم یکصد و سی کس را از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم و در روایتی پنجصد را خائف بودند از نفاق
گفت حجة الاسلام که ازینها چنانچه معلوم کردی که امر عظیم است دقایق نفاق و شرک خفی و آنکه ایمن از آن نتوان بود
تا بحدیکه فاروق رضی می‌پرسید از حذیفه رضی و می‌گفت آیا من مذکور شده‌ام در منافقین و ابو سلیمان دارانی میگفت
از بعض امرا چیزی بر من گذشت خواستم که تکبیر گویم لیکن ترسیدم که بقتل من فرماید و من خوف نکردم از کشتن خویش لیکن ترسیدم
نمایش شود تا که آن بر مردمان غالب وقت برآمدن روح من پس باز ماندم و این از آن نفاق است که منافی حقیقت
و صدق و کمال و صفای اوست نه منافی اصل ایمان است پس نفاق بر دو گونه شد یکی آنکه آدمی را امیر سازد ...

میگردانند بزمره ملحدین در دوزخ ودرم میرسانند با تش تا مدتی با درجات عالیه اکثری نماید و پست می گردانند از مراتب سید یقین و آن مشکوک ست لهذا مستحسن است استشهاد در آن نمودن و اصل دین نفاق آنست که در باطن و ظاهر تفاوت بحصول انجامد و اینمعنی از کبر الهی بهم میرسد و عجب و غرور پدید آرد و از ین امور خالی نباشند مگر صدیقین انتهی محصل کلام حجة الاسلام مختصر **قوله** و نوید نمیخف ست آه **اقول** باید درینمقام هر چه تا یند را مفصل نمودن که چگونه جهل از ردت جفات اعراب دادن باعث مایه النزاع ست و اگر کسی خواهد که تفصیل این اعتراض را ببیند باید و جمیع مقالات رفیعه الزاماً و تحقیقاً از بیخ برکند بعنوانیکه در هیچ کتابی نباید پس لازم است او را ملاحظه کتاب منتهی الکلام که مشتمت بر دو کلان تالیف کرده ام و از هر دری سخن رانده ام و گردنهای تمامی متکلمین قوم را در شکنجه کشیده ام و از حضرت رب العزت دعای مطبوع شدنش بهر معنی شب و روز میکنم **قوله** و همچنین جمله شکایه آه **اقول** ازین حدیث که از بیاض سوید نقل نمود بعد تسلیم صحت لیاقت احتجاج ثابت نمیشود دیگر اینقدر که بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقعات خلافت بنی امیه مکشوف شد و انجمات نام بر کس و وقت حکایت مفصل ارشاد نفرمود ند پس درینجا دو احتمال بهم میرسد یکی آنکه نام هر یکی بتفصیل ندانستند بلکه بطور اجمال دریافتند که بقات و طغات بنی امیه بر اهلبیت جبر و ستم خواهند و حقوق ایشان تلف خواهند نمود و برعایت سوابق و لواحق درباره شان نخواهند پرداخت دیگر آنکه تفصیل اسامی شان دانستند مگر چون مخاطب مید انست بیان نفرمودند و حاجت بیان و قتی ست که حضرت مرتضوی می پرسید و آن درینجا مبنع ست ازینمقام هم هیچ محذوری شرعی و عقلی لازم نیاید که کلام بلغا بمقتضای حال و مقام گاهی مطلق است و گاهی موجز بنا بر اسباب بکار میرود و وقتی بایجاز اداء میشود و کسی از عقلاء این امر را دلیل تقیه و کذب متکلم که سخن در آن جاری نیست نمیگرداند و الا لازم آید تقیه حقتعالی چه در کتاب مجید اسامی معاندین دین متین مفصل نفرمود و کم من نظیر مفاسد شتی کما لا یخفی علی اولی النهی منها تکذیب المجتهد المتوفی حیث صرح فی کتبه المطبوعة بان احتمال التقیة لا ینطرق الی کلامه تعالی ولا الی احادیث رسوله المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف مدح الخلفاء رضی فانهم بعنوان معلوم فانه قلب الشیعة لعمر الغرض مستدل را باید که احتمال اول را بدلائل بر طرف سازد و من بعد لازم است که حدیث را بر تقیه مزعومی امامیه که سخن در آن میرود منتظم گرداند و الی ذالک چه بر همه کس روشن ست که عدم ذکر اسامی مردم در شکایت چیزی دیگر ست و دروغ گفتن و اقرار نمودن در شکایت چیزی دیگر **قوله** و در بعضی صحایف الخ

اقول قطع نظر از غلطی که در نقل عبارت حدیث بکار برده ناظرین درین دلیل که بر تقیه حضرت سرور انام بزعم امامیه در مقام ولایت تمام وارد میگردانند چه ملا محسن و بعضی دیگر از علمای امامیه که در باره بهو لنا کی تقیه قدم نهاده بر زعم خود از حدیث نوعی را از ان ثابت کرده و این بیچاره بسبب کوری عکور اسیکه یا و صف دعوی اجتهاد تقلید ایشان کرده نه بنا بر بی بابت بر نگرد من گفتگو در آن میکنم که حضرت صلی الله علیه و سلم بر خلاف نقض الامر رؤسای مرتدین و صنادید کافرین و منافقین را بر مذهب متشیعین بمنزله اجزای بدن مطهر قرار داده اند تمامی امت مرحومه هیچ نشنیده اند و از ین حدیث اگر لازم می آید همین مقدار ست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه

وآله وسلم نرمی در کلام با مخاطب خویش که از امور حسابیه و جبلیه میدانستند کرده‌اند این امر را ردع و افترای آنها
وما به النزاع کی به ثبوت رسید خدا را از این کجروی‌ها دست باید کشید بیا و ملاحظه این هفوات نما که چاره که عاجز شده
و سامعین معیدهای قرآن مجید و حدیث شریف در حق مجتهد تلاوت میکنند زیرا که کلام مجیب آن بود که حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام را دروغ گفتن و از کتاب مجید در شرح مشهور هم بر تقیه درست نمود و تصریح مجتهدین نموده
و سلسله سخن در آن جاری گشته که آنحضرت نرمی در کلام نمیفرمودند چه منافات این امر با خلق عظیم رسول کریم
بعید تر است پس هر چند مجتهد الزمانی برای فرار خود در صدد تقریر مغنی الجمله افزایند فاما در جای دیگر در آیات سوره
قرآن ترتیب نخواهد شد و سخن را با آنهم که حاجت این همه تطویل چه بود میبایستی یک دو مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت
برآوردن که معاذ الله حضرت سرور کائنات وقتی در صلح کسی از کفار و منافقین سختی فرموده و مرتکب دروغ
شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهد نیما این امر ثابت نگردید بالجمله یادگار عبدالله بن سبا یهودی
کوچک بدال ابوبصیر را بدا ابن ملجم مرادی در تقیه و خلق کریم تفرقه نگردد و در مغلطه عظیمی گرفتار شد تفصیل
این اجمال آنکه از مکارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و آنچه مقتضای نفس است [illegible]
تو واجب التعظیم باشی و شخصی در این باب تقصیر و تقاعد کند و تو بهم بیایی و در پی انتقام نشوی و ملاحظت
مدارا بکنی هر گاه بکتب احادیث و سیر رجوع نمائی خواهی یافت که از همین قبیل است آنچه جناب پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم کار بدان بسته‌اند و اهلبیت عظام و اصحاب کرام رضی الله عنهم بر آن عمل نموده‌اند و تابعین ایشان علیهم تکیه
داشته‌اند در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه وسلم در عمر خویش غلامان و کنیزان خود را
زیر ضرب و شلاق نگرفتند و خادمین و ملازمین را وقت تقصیر زجر نکردند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
در تفسیر خلق عظیم از بعض اهل کتاب حکایت مینمایند که اوصافیکه در باب نبی آخر الزمان در کتب آسمانی نزول
یافته بود همه را در ذات والا صفات یافتم مگر دو وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه حلم بر غیظ و غضب دوم
با وجود شنیدن سخن سخت بر جا ماندن پس من در صدد وقت بودم تا آنجناب از من چیزی بطور قرض خریدند
من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت ابهم تقرر فرمودند که هنوز وعده تمام نشده بالجمله در مجمع کثیر سخنان تلخ
بزبان آوردم که شاید بملاحظه این مجلس خشم فرا گیرد تا بجایی که گفتم که مگر در دودمان شما همین حیله و حواله
مرسوم است چون دیدم که آنهم باعث فوران غیظ و غضب نگردید برخاستم و چادر مبارک از دور کشیدم و گفتم
برخیز و قرض ادا بکن فاروق تحاشیا برهنه تمام شمشیر از نیام کشید و بر سر من رسید و بانگ بر زد که ای دشمن خدا
تا کی بی ادب باشی و قلوب ما را از این حرکات بجز آتشی جدا شود و سرت از دو تن بر میدارم حضرت بسوی عمر
نگریست و تبسم کنان فرمود ای عمر مرا چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهیم کردن که ادای قرض بخوبی چه طور
باید نمودن پس عمر شرمنده شد و عرض نمود که بیش از این طاقت صبر ندارم اگر فرمایی او را فنا کنم حضرت بکار
فرمود که هم خیری بر آن بیفزا تا تدارک غیظ تو بکند و نیز در روایات فریقین آمده که حضرت پیغمبر

پیرزالی را دید که قدرت برکشیدن آب نداشت حضرت حسن از دست او گرفت و مشک پر نموده بر دوش
کشید و پرسید کجا میمانی رفیق هرچند الحاح نمود که مشک بستاند قبول نفرمود و گفت من سزاوارترم که بار امانت
بردارم پس مشک نزد خیمه اش نهاد و برگشت پیرزن فرزندان را آواز داد تا مشک بخیمه بردند و پرسیدند که
چگونه این مشک آوردی گفت آن فلان آورد که میرود فرزندانش گفتند که این مرد آنکس است که بوی ایمان از رخ
پس عجوزه دوان آمد و عذر کرد و آنجناب او را تسلی داد و دعای فرمود و از کشف الغمه نقل کرده اند که یکی از
خوارج میگوید که مردی را در لباس فاخر بر اشتری نفیس سوار دیدم و آثار سروری از جبینش میدرخشید پرسیدم
کیست گفتند حسن بن علی پس ناگفتنیها گفتم و دل را فارغ کردم و او تبسم میفرمود و بالآخر گفت چنان می نماید
که تو مسافری و منزل ما لائق استراحت مسافران است بیا تا بخدمت تو قیام نمایم پس خارجی خجل شد و یکی را
از اجله اصحاب که دشنام داده فرمود اگر پله ترازو سبک آمد بدتر زانم که گفتی و اگر گران باشد بگفتن تو زیانی
بمن نرسد و از ابو حنیفه کوفی نیز این حکایت مرویست اینهمه که در کتب معتمده مسطورست از باب تتمیم
مکارم اخلاق است آمدیم بر مداهنه پس بدانکه مداهنه و تقیه مسامحت کردنست در امر دین با وجود دیدن امور
محظوره و شنیدن چیزهای نامشروع و درین ابواب تعصب نکردن و حق دینی را بسبک داشتن و از واجب
شرعی درگذشتن چنانچه رفضه بر ائمه اهلبیت بستند که غاصبین خلافت هزاران نسخ قرآنی را در آتش نهادند
و ناگفتنیها بعمل آوردند و حضرت ائمه جنبش نکردند و نمازهای ایشان مثل زنا و لواطه بود چنانچه روایت اکابر
امامیه مثل کلینی موجود است و نمونه از آن در کتاب ابلیس ممالک جبوبلی مرقوم است و با اینهمه ائمه هدی اقتدای
ایشان میکردند و پس پشت ایشان اتباع می نمودند و تحریم حلال و تحلیل حرام می شنیدند و بستایش
کافرین و فاجرین مشغول بودند استغفر الله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف کفر و نفاق خلفای
ثلثه رضی بلکه با وصف ریاست کفار و منافقین آنچنان ستایش و مدح در حق ایشان نمود که سخن در آن
میرود پس کجا خلق کریم که از حق خویش مسامحت کردنست و کجا دین را بسبک گردانیدن و از حق شرعی
درگذشتن و امت را در تلبیس و ضلالت گذاشتن نعوذ بالله من ذلک و ازین تحقیق بسیاری از کلمات
و خبیثات مکائد شیعه حل شد که عوام کالانعام را بدام و دانه میگیرند و میگویند که حضرت امیر ع راضی برضا
و هدف تیر قضا بودند هر جوریکه بر جناب سیده گذشت صبر بر آن نمودند و اسقاط محسن و احراق بیت بچشم
دیدند و زنهار لب مبارک نه جنبانیدند و هرچند غاصبین و جابرین بازوی فاطمی ع شکستند قفل سکوت
بر لب زدند و وقتیکه خالدین ولید خواست که گزندی بجناب امیر ع رساند او را از جماعت مصلین در ربودند
و بر زمین زدند الی غیر ذلک مما لا یتناهی اینهمه وقاحت و بیحیائی و مهمل گوئی و زنار چاهی ست که از ابن سبا
و شیطان الطاق و دیگران ائمه ارباب نفاق بوجه میراث بمجتهدین امامیه رسید چه اگر اینهمه صبر و مدارات و
تواضع و مواسات بود پس لازم آمد که حضرت امام الصابرین یعنی شهید کربلا زنهار بهره از صبر و تسلیم نداشتند

نداشتند که با وصف بلوای صد هزار کس چنانچه اکابر شیعه از قبیل ابن بابویه نقل کرده اند و جمله این در اثبت
روایات دیگر خواهی شنید کسی را از اشقیا در حرم شریف آمدن نداد و ندو شمشیر کشیدند و چهار هزار کس از این
ستمگاران بجهنم فرستادند و لطف شیعه را که در اصلاب نابالغین بود و اگر مراعات نمیکردند نوبت از بیخ الوهیت
میگذشت و بلاوی که بسبب چنانچه مفضل مسطور یعنی در کتاب معلوم اشاره بدان کرده و دیگران ذکر آن
صریح گفته اند و تا رمقی در تن مقدس امام حسین بود بکمال حفظ و صیانت اهلبیت خود کوشیدند تا
خدا را از مکاتب رفعه بر خدا باید بود و در حل کردن آن ثقلین یعنی کتاب و سنت رجوع باید نمود قوله
در شان نزول آیت و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه الآیه که از امهات مؤمنین بعض امهات مؤمنین نسبت
نیز دلالت بر تعب آنحضرت دارد اقول تفاسیر فریقین از صغیر و کبیر نیک حاضر است بیشمار از این آیه هیچ
صلی الله علیه و آله وسلم هیچ دلالتی ثابت نمیشود و هرگز مستلزم دروغ و دیگر محظورات شرعی و عقلی هیچگونه نیست
چون مخالف کینه توز بران محل گوش نمی نهد و خود بر اجمال مخل در اکثر مقامات و ابهال لاجرم از جمله
تفاسیر رفعه از این مقام کشادن و عبارات آن نشان دادن در اینجا تمام عبارت کاشانی یعنی خلاصة المنهج
بکار فارسی خوانان تواند آمد نشان میدهیم که بعضی از مفسران آورده اند که حضرت رسالت ع بعبادت بر خانه
حجرات زوجات بر آمدی و بعد از آن بامور شرایع و احکام قیام نمودی وقتی زینب بنت جحش مقداری
عسل داشت هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت نمودی و به
حضاران تناول نمودی تا حضرت در خانه او بیشتر توقف آید الحال بعضی از زوجات گران آمد عایشه و حفصه
با هم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن عسل در خانه زینب نزد هر کدام از ما که در آمد گوییم که از تو بوی
مغافیر می شنویم و با زوجات دیگر گفتند که شما نیز درین سخن با ما متفق باشید و مغافیر درختی است که
و رایحه کریهه دارد حضرت بوی خوش را بسیار دوست میداشت و از رایحه کریهه بسیار مجتنب می بود
آید بوی ناخوش احساس ننماید پس آنحضرت روزی شربت آشامیده بود و نیز شنوده
با خود گفت که سخن دروغ در روی پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح است هیچ از آن مقوله اظهار نکنم پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم از آنجا بیرون آمده بخانه عائشه رض آمد عائشه بینی با آستین گرفت حضرت فرمود چرا چنین کردی
از تو بوی مغافیر می آید فرمود مغافیر نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت زنبوران
مغافیر چریده بوده است و چون در خانه حفصه رفت او نیز آستین پیش بینی نهاده که این چه بوی ناخوش است
که از تو می آید و آنچه عایشه گفته بود گفت حضرت چون این کلمه را استماع نمود فرمود حرمت العسل
لا اذوقه ابدا یعنی عسل را بر خود حرام کردم بخدا که هرگز عسل نخواهم خورد و آیت نازل شد که یا ایها النبی لم تحرم
ما احل الله لک یعنی چرا حرام میکنی چیزی را که حلال کرده باشد خدا مر ترا یعنی عسل
پیغمبر آن سوگند صلی الله علیه وسلم قصه کرده بود و بیان زوجات

آن قوا که در نوبت حفصه بود و با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت او را رخصت فرمود چون
از خانه او برفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود طلبید و در آغوش کرد ارشاد الله سکینه بر او داد و آن حضرت از سرای
بیخانه حفصه علیها بود و در آنجا بخدمت خودش مشرف گردانید حفصه از بابا جستید در سرا بسته دید چون بنشست
از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیرون آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قصه مطلع شد و بگریست و گفت یا رسول الله
کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت من نگاه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت فرمود ای
حفصه رض این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن
سریست نزد تو امانت باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه قبول کرد چون میان او و عائشه مصاحبت
و مصادقت بود در پس دیواری که میانه خانه او و خانه عائشه بود آن دیوار را بکوفت عائشه خبردار شد حفصه بگو
گفت ای خواهر مژده باد که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه
عائشه آمد عائشه این حکایت بسبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدا بر تو حلال
ساخته یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبدالله بن عطا مکی و عبدالله از ابو جعفر صلوات علیه
روایت کرده که چون پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود حفصه را گفت مرا سری
دیگر است باید که آن را نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن اینست که
بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه رض از این سخن خوشحال شد و شادمان
گشت و این هر دو سر را با عائشه بگفت و هر یک از ایشان این سخن را به پدر خود باز گفتند ایشان هم در افشای قصه
ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت خود عتاب و سرزنش نکردند حقتعالی این آیت نازل ساخت
که چرا حرام میگردانی بر خود آنچه حق تعالی بر تو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه را. انتهی بلفظه الکاشانی اکنون
ناظرین و سامعین بطوفان حیرت در افتاده اند که تقیه حضرت خیر البریه از این روایات بچگونه بثبوت
پیوست و میانه این شان نزول و تقیه حضرت رسول مقبول که سخن در آن میرود چه ملازمت ست چنانچه
جهید الزمانی بکشاده پیشانی مدعی آن شده و پر ظاهر است که بتعریف تقیه بمقتضای تصریح علمای امامیه بجا
آوردن است از شر اعدا بارتکاب امری که در فعل و سنت درست نباشد در ملت بیضا و درینجا هیچ محظوری به هیچ
شان از وصله لازم نمی آید زیاده برین نیست که درباره تحریم ماریه رضی الله عنها و امامت حضرت صدیق
و فاروق رض از اخبار منع کردند و این منع نهی ست و علما اجماع نموده اند بر آنکه در منع و نهی لازم نمی آید
که کسی خلاف نفس الامر خبر دهد و نهی از ارباب انشا ست ناهی را بصدق و کذب وصف نتوان کرد و این
نهی چنانست که حضرت یعقوب وقتی که خواب را شنیدند بحضرت یوسف فرمودند که پیش برادران مگو که
باعث حسد خواهد شد و شیطان برای فریب دادن راه خواهد یافت و کسی از عقلا نتواند گفت که حضرت
یعقوب از ادای خواب تقیه میکرد و ایشان دشمن حضرت یعقوب بودند و ماریه قبطیه دشمن حضرت پیغمبر بودی

امامت شد اهتمام تمام در سلطنت یوسفی و دریجا کمال حزم ست و اهتمام ست در خلافت شیخین تا حسد [illegible]
در آن راه نیابد و ترقی دین روز بروز حاصل شود حالیا از مجتهد باید پرسید که چگونه تقیه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم لازم می آید چه دلالت بر لزوم را بیان بکن و معلوم نشد که آنجناب درین امر یا از علی مرتضی
کرم الله وجهه و ذریت طاهره خود و یا نشان تقیه میفرمودند یا از ابوبکر رضی الله عنهم اجمعین و چون در منع نیابت
امامت ایشان و غیر آن امری ثانی هدایة تواند شد چه آن غیری بود مقرون بشری از مصداق وما ینطق
عن الهوی بیرون باشد یا انشاء امر از باب تبلیغ ست تقیه را چه گنجایش کان لم تفعل فما بلغت رسالته و چون
منع مذکور عین خیرخواهی برای شیخین ثابت ست کما مر آنفا اول معین شد ولیکن دشمنان اهلبیت طاهرین را
چه باک که امام المحدثین شان در کافی ثابت کرده فاطمه علی امیر المؤمنین عند الملائکة المقربین و سید المرسلین خیر
ستیز خدا با وجود آن صوبه دار فدک را کشته و خالد ولید را بر زمین زده کما عرفت سابقا ولا حقا پس تقیه حضرت
بجای خود داشتا دتا مبادا رفور امیر کبیر در جوش حوالی شیخین را بکشد و نذیری در حالم تمام جنانچه یکدیبار
بعرض حضرت رسانید که اگر فرمائی کار شان را کفایت کنم و در همه مقام مقتضای ان الذین فرقوا دینهم و
کانوا شیعا تقریری دیگر ست که هر چند رفضه گفتن آن مصلحت نبند لیکن از کتب شان استنباط توان
کردن زیرا که از اصول ایشان ست که حضرت هر چند جابر بود میان میکرد لیکن از شیخین نهشید حتی ترسید که
قصه الغدیر علی روایات البحار والصافی و غیرها که ای برادرم جبرئیل در بنهای کار نصب مرتضوی نموده شد
واین لشکر می بینی لشکر شیخین ست پس صورت تقیه از ایشان هم رسید زیرا که تحریم ماریه قبطیه و خبر خلافت
شیخین برای تبشیر ایشان بود خوفا گوئیم بر فرض محال سلمنا لیکن فاطمه علی را چه علاج که خرمن نور شیعه را
پاک بسوخت پس چگونه با وصف اینهمه خیرخواهی شیخین تجویز توان کرد که قلب شریف از شیخین بیشتر از [illegible]
حال تحریم ماریه و امامت شیخین که بهیچگونه مستلزم تقیه رسول الثقلین نیست که بحث در آن میرود تا تحریم عسل
چه رسد غرض از کلام این بیهوده گو عیان ست که تقیه بحوث عنها بزدا و خوف ست پس تقیه جمیع انبیاء و ملائکه
بلکه از خالق اکبر لازم آمد سبحان الله آثار قیامت دیده شود که چنین هرزه خایان و جو و فروشان
گندم نمایان کتابها در دین تصنیف کردند آمدم بر حرف پیر که شان نزول مذکور از امهات
و نام بعض امهات مومنین ست پس بدانکه روافض از خدا و رسولش حیا نمیکنند که حقوق [illegible] تعظیم ازواج
مطهرات رسول الثقلین بر تمام امتش فرض عین گردانیده حیث قال وازواجه امهاتهم و شارعین
شرائع هم اقرار بدان کرده اند تا به مفسرین چه رسد لیکن فائده که از کلام مجتهد بر آمد اینست که افشای
سر اعظم مطاعن ست که باعث وجوب سر از امهات گشته و عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی

[illegible] دین [illegible]
[illegible]
[illegible]

نمی آرند تفصیل این اجمال را بوجوه عشرهٔ کامله بیان میکنم **اولاً** آنکه من در شکایت مذکور بر غلط خود متنبه گشتم
زیرا که امامیه در بعضی این نفوس قدسیه از دائره ایمان بگواهی مجتهد الزمان بیرون رفته اند تا آنکه بعض مشائخ
کلینی هم چنانچه در جلد اول مفصلاً گذشت معلوم شد **ثانیاً** آنکه اگر حکم او یعنی افشای سر از اصول
مطاعن است بدین جهت باشد که حضرت فرمودند که فاش مکن لاجرم گفته می شود که منع کے دلالت بر حرمت
دارد فکیف که بالاتفاق نهی مذکور بدون انضمام وعید دارد شد چنانچه در اوکتب اصولیه فریقین اینک موجود است
مستان باید داد که کجا است که هر نهی دلیل حرمت است و تامل باید کرد که لم تحرم چه مآل دارد و صدور هر امر ممنوع
از کبایر است **ثالثاً** آنکه معلوم نیست که رفضه از نهی آنهی چه جواب توانند داد که ای آدم و حوا العداز دیدن علو مرتبه
آل عبا پس خبردار باید بود و بر ائمه هدی چشم حسد نباید کشود و بر اینقدر اکتفا نکردند بلکه وعید ظالمین و علی حسد را
ضمیمه آن ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر حاملین اسفار آدم و حوا را بعد از تمنا عذاب ظالمین
و جابرین هم نمودند و با اینهمه ابو الاباء و ام الامهات دست از حسد اولاد نه کشیدند تا آنکه از بهشت برین بر
زمین بهترین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رفضه کما لایخفی علی من طالع البحار و غیر این امور را از ترک
اولی فرود می آرند پس صغیره کجا لازم آمد تا بکبیره چه رسد فکیف که مقرر چنان باشد که حسنات الابرار سیئات المقربین
و کسی از ایشان تواند گفت که فرق است بجهت عصمت و فقدان آن چه برین تقدیر باید که در مخالفت پیشوایان
خود با ائمه هدی عذری نهند و داد لعنت برای شان بدهند مثل زراره و شیطان الطاق که معصوم نبودند با لاتفاق
رابعاً آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نهی مذکور را از فکر افتاد حالانکه حضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده بود جناب فاطمه را تا من نیایم فرزندی را که متولد شود شیر مده و با وجود یاد بودن شیر دادند کما فی البحار
و جلاء العیون باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین برارشاد نبوی کار بستند و غیر از تقاضای
بشریت یا نتوانند کرد و درینجا محتمل است که ان توبا الآیة از جهت قصه عسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم و حوا
که آنچه محدثین شیعه هر دو برین آوردند نص بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد ائمه هدی حضرت زهرا عمداً بود و
شیطان همین سبب بر ایشان رو داد قطعاً چنانچه لفظ خذ لا لذلک بر آن دلیل است این تفصیل هم در تفسیر
صحیح و کتاب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم بحسد ائمه بود و بر حضرت حوا بحسد جناب فاطمه زهرا
خامساً آنکه هیچ فرقه اغیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن امهات المؤمنین را از دین
و ایمان خویش گمان برند و سبقت درین عقوق و تلف حقوق نیز برای رفضه حاصل است بسبب آنکه قدوه
ازواج مطهرات را در زمان سرور کائنات از کافرات و منافقات میدانند و بنیاد تبرا برین مزخرفات نهند که انتخارا
و جال پامال هر بیهوده الی است واز اینجا بطیب ولادت مجتهد الزمانی و متبعین خطوات شیطان حکم توان کرد چه
ابلیس هرگاه در نطفه دشمنان ذریت طاهره مرتضوی تشریک میشود چنانچه خود ابلیس اظهار کرد علی ما آورده
لا ارد ستانی پس بطریق اولی در نطفه دشمنان ازواج مطهرات سید المرسلین که امهات و اصول اند

شریک خواهد بود چه جای آنکه طایفهٔ امامیه بتمنی الکبری از فلتات کید مجعول هم داغدار شوند و بسیاری را
اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند در کتب شیعه موجود است که هر که اولاد مرا دشمن دارد بهره ندارند از
ولادت و چون در ازمنهٔ سابقه نکاح با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید وارد شده چنانچه از تفسیر مجمع
و کاشانی هم وضوح می انجامد و ناصبات را هم مثل کافرات گردانیده اند کما هو مذکور فی شرائع التقی و غیره و ام
ام المومنین بودن برای زوجهٔ پیغمبر بمعنی معلوم مسلم نباشد سادساً آنکه از تفاسیر شیعه هم هویدا است که
ازواج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگزیدند و بعد از آنکه آیت تخییر نازل شد برزخارف دنیوی
پشت پا زدند پس کمال زهد و تقوی ایشان بثبوت رسید و کاشانی بر بینهم تصریح نمود که بسبب زوجیت سید المرسلین
در حق تهمت کنندگان صدیقه رض آنقدر تهدیدات وارد شد که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از لفظ ان الذین
یرمون المحصنات بطور مجتهد الزمانی صریح عیان میشود که طاعنین صدیقه رض زینهار ایمان ندارند و چون آیت تخییر بعد از آیت
تحریم است و لا یحل لک بعد از تخییر چنانچه از مجمع و تفاسیر دیگر ظاهر است و یجیی البحث عنقریب لا جرم در مجموع کشتن
ان تتوبا در آن واقع است حرفی نماند پس عنودگان را باید دید که بعد ازینهم از مطاعن امهات باز نمی آیند
بالجمله وجوب تعظیم ایشان از سورهٔ احزاب مثل آفتاب است و علی هذا بعضی از مفسرین بیان آن نزد این آیت
گذاشته اند یعنی عیان را چه بیان سابعاً آنکه کلام طبرسی در مجمع و کلام دیگران غیر آن نص است بر آنکه اگر
توبه کنند ازین امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذروهٔ قبول نرسید سفارش حفصهٔ معظمه بزبانی جبرئیل
که طلاق مده او را فانها صوامة قوامة چگونه معقول میشود و سفارش امهات که از آیت لایحل عنقریب می آید
و خود در مجمع تعریف اول برین مدعاست مع ذلک آیت تخییر منافی اصرار است پس در قبول توبه هیچ ریبتی نماند
ثامناً آنکه زینجا مانند آفتاب نیمروز تابان شد که حضرت صدیقه رض و حفصهٔ معظمه را ایمان کامل حاصل بود و منافقین
که تهمت نفاق میکنند عذاب ابدی آنقدر برای خود آماده مینمایند که برای هیچ کافری در جهنم مهیا نگشته باشد
کما اعترف به الکاشانی والحمد لله که همه مطاعن امهات و آنکه ایشان عداوتاً و عناداً در صدد ابطال امامت
علوی و غصب خلافت آبای بودند از هم ریخت و سلسلهٔ ذمایم اهل ضغائن بجهت ثبوت کمال زهد و تقوی ایشان
از هم گسیخت ای برادر اگر کمی در قرآن مجید غور نمائی مانند اجلای بدیهیات واضح خواهد شد که چون غیرت ایزدی بکار
که بدولت سرای حبیب و سید انبیای خویش طالبان زینت دنیا نخواهند باشند پس غیرت الهی چگونه تجویز
که کافرات و منافقات مجمع خباثت دینی و دنیوی بدرجهٔ محبوبیت او رسند حالانکه لقلب شریعت بکوشند و مثل
دین را از عداوت اهلبیت بدنیا فروشند و در حیات سرور کائنات اینهمه امور بظهور انجامد چنانچه از بحار و
و تصانیف صدوق ظاهر و باهر است و وحی الهی نازل نشود که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرمانی
که حلال نیست ترا دیگر زنان نکاح کردن و بهانه پای این ازواج برداشتن و ازین مقوله من خود از افادهٔ
علم الهدی امامیه است که در بعض مقالات تحقیق تلک الغرانیق العلی خواهد آمد و اگر روانگی طلاق با قدر بود

معلوم شد که بتغییر دیانتم علوم معاذ الله هم جنس شان باشد که انهار از خانه هدایت کاشانه بیرون نکرد پس
چگونه عقل تجویز کند که پیغمبر خود را از فظاظت و غلظت محفوظ دارند و از ین کلمات شنیعه محفوظ ندارند درینجا هم بتمام
عبارت کاشانی اختصار می ورزم چه باستیعاب عبارات دیگران کردم تطویل میکردم و آن اینکه مروی است
که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر بدهد چون اینخبر در مدینه
منتشر شد منافقان زبان دراز کرده بشان بی ادبانه میگفتند و خورمی میکردند و صحابه از تحمل آن
تنگدل شدند و زنان بتضرع و زاری مشغول شدند و از گذشته نادم گشتند و جازم بانقیاد او امر و نواهی حضرت
رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله میشنوم که در صدد آنی که طلاق زنان
بدهی چنانچه مذکور شد از عزم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض داشت
رسول هیچ جواب نداد و درینباب متامل شده انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ
مِنْ بَعْدُ نازل ساخت انتهی و درینجا داد انصاف از تو میخواهم که اکنون کجا ماند غبارهای مطاعن قدح
سیدین و هرگاه حضرت پیغمبر لا یحل لک ارشاد کردند پس چگونه عقل از ین تجویز کند که طلاق ازواج مطهرات
بدست مرتضی بود کما فی التذکرة للمجلسی علی نص علمائهم و مهدی غاری بر امهات المومنین معاذ الله حکم
را جاری خواهد نمود چنانچه مجملا در جلد اول گذشت و تفصیلش در بحار و حیات القلوب وغیرها ست
نعوذ بالله من مخالفة الثقلین و عداوة سید الخافقین و عقوق الدین و ابطال حقوق الابوین و اولیا
و امهات تا که هریکی از ائمه هدی بر مکنونات قلوب مکلفین پی برده خدای جهان آفرین در کفر و نفاق
و خبث نیت سر آمد ازواج مطهرات فریب خورده اند ایشان را نه با دین و ایمان کاریست و نه از ین امور
ایشان را در بازاری پس و اعجباه و اسفاه که رفضه با وجود ائمه هدی با لوهیت ایزدی معترف شوند و از
اینجاست که بانیان این مذهب پلید بر محوضت و صرافت مذهب خویش بوده اند چنانچه دانستی و این خرقه
بسبب خلط و تخلیط از ین سوانده و از النسو نموده اند بالجمله چگونه بخیال عاقل آید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بخلافت مرتدین و غاصبین که خونهای ائمه بگردنهای ایشانست عموما حتی خون هادیل
نشرکا اغصر نا و خون شهید کربلا خصوصا بشارت دهند و با مهات المومنین که ایمان و تقوای شان در قرآن مجید
منصوص است بجای خود مانند سد سکندری مرصوص هست و خود ایشان اهتمام در جراست خلافت شان
فرماید چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف عمرها بنیا باز چگونه درست شود که با وجود اعتقاد اینمعنی که
خلفای ثلثه شمع و بصر و قلب الهم اند و خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و شفقت و رشاد
ایشان عالم را محیط گشته و مانند نیر اعظم بر ایران و توران و شام و یمن و غیره تافته و بر هر کسی موافق استعداد
ایمانش چو شمع انجمن پرتو انداخته خواهند که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که میدان
خالی ماند و علی مرتضی منبر را بکه خلافت بنشینند تا آنکه مردم بدانند که فاروق لیاقت خلافت ندارد

اعاذنا الله من الخرافات اینجا هم بسیار از هذیانات قوم دریده دهن و کبرای ایشان نغز خانه کن بعد ملاحظه حقیقت
امام اعظم و شیخ جلی و قود جهنم شده میانا و جهم تمام از منعه شد و سیدا پنجا اہل حق درباره تعفنه اسامی تحقیق کرده ایم
کما هو فی الواقع و مذکور فی قرة العینین و تحفه و الصواعق غایتش آنکه اگر مشتاق تقریر الزام باشی بایسے
یاد کن که آن جبل کس که بهو لعنت شان در نسخه سلیم دیده میشود و برای تطهیر شان از دست شیعیان
ستم بریان کاغذ و قلم سپرده و ندیع اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز و بد دلی ائمه هریکی از خلفای ثلث
بیعت کردند و نوبت باحتراق و استقاط رسید و اگر گویند بر این افشا شیخین را حوصله خلافت دست داد گوئیم
بکذب شما کلام پیشوایان شماست دق بر فمتوه القایلین معتقد شیخین معاذ الله اقوال کاذبین بود و نه احادیث
خاتم النبیین و حال معلی بن خنیس و دیگر ملعونین که باعث اشتباه نواصب گشتند و حقیقة ائمه را کشتند و ایام
دترا فراموش نه جابر جعفی انچه اندیشید و بعمل آورد ما را بناظرین مجالس فیها قصین تقریرات شرحه مخفی نیست بلکه
باواز بلند ندا میکند که خاموش در باره شقی خود پرده تقیه را از ائمه برداشت و سخن تکیه امام صادق این
الفاظ قرار یافت لعنة الله علی زرارة فانه شر من الیهود و النصاری و این دغا و دغل و اذاعت و افشا
بالاخر نوبت به لعنت کبری رسانید و شیعه را بلباس یهود و اشقیا مزین گردانید که امر سابقا فاش نیست
در امام منتظر بجز حرف و حکایت شیعه دل نمیدهد و باانهم افواج ایران کو نه هندوستان خبر بطور معلوم کرده
شهرست قدم بیرون نمی نهد سبحان الله اکابر امامیه حقوق امهات المومنین بلکه حضرت سید المرسلین و در حق
طاهرین و سرپرستی ملعونین قاتلین ائمه دین چنانچه باید ادا کردند ؎ هر کسی که زد وبهی با شیر یزدان هیچ کرد
کز بیان آهوی تاتار است در اصلش خطا است + اکنون حرفی چند در حال اذاعت و افشا باید شنید
از خون ائمه که بگردنهای قدمای شیعه در عرصه این زمان ست خون عمدست باقر مجلسی در جلد اول بحار
از اصول خود می آرد که داود رقی و مفضل و مفضل گفتند که بودیم نزد امام صادق و سخن از هر باب در
منزل آنجناب علیه السلام چون برخاستیم حضرت نزد ایشان و متوجه شد بر ما و فرمود که اذاعت و افشا علیکم
امر ما که ندیع مدبر ست از دشمن و هم از محاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق تلاوت
نمود ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ النَّبِيِّيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ پس فرمود که ایشان قتل نه
کرده بودند انبیا را ولیکن اذاعت احادیث شان کردند و آن باعث قتل شد و از کتب دیگر مثل
این حدیث آورده باز از کتاب اول حدیث ای امام نقل نموده که قتل نکرد ندیع احادیث ما را از روی
خطا ولیکن کشت ما را عمدا این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو باقیست خواهی دید که
حال قدما و متاخرین شیعه بچه عنوان می نویسیم ان شاء الله تعالی اگر گویند که حفصه و عائشه رضی الله عنهما از زن
هم ودیع نمکردند و غماز شایبه النفاق بگو که امیک مجمع طبرسی دلالت بر آن دارد که حفصه خبرت می نوشانید
و صدیقه را درنگ گران آمد با همه امهات غیر از ام المومنین سوده بوی مشافیر را نسبت کردند فوائد عن

المقبولات جوابنا عن المبغوضات ومن حیرانم که جناب سیده با وجود شنیدن حدیث که اگر عصیان علی (رض) نمی‌
موا غضب من خواهی شد وقتیکه سر مبارک مرتضوی بکنار کنیز حبشیه دید کما هو مذکور فی البحار چه غیظ و غضب
نفرمود چه استغاثه و فریاد که نمود یا مسئله شرعی مفید انست ما از جهت غیرت و لوازم بشریت بعمل در آمد که
حکم شرعی امیر (رض) را که هیچ نکرده ام راست نشمرده و تکذیب معصوم پرداخته برای تظلم سوی پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام
روانه شد و این قصه در علل شیخ المشائخ هم مرویست **و اگر گویند** که لا یحل منسوخ ست بآیة انا احللنا
یا بآیة ترجی من تشاء بگو که سلمنا لیکن اینقدر اجماعی شد که حضرت ایشان را طلاق با وجود اختیار
چنانچه شما گفته بودند و حقتعالی بتعظیم و تبجیل ایشان بلفظ امهات بلفظ للسان نطق یعظکم الله ان تعودوا لمثله
ابدا ان کنتم مؤمنین امر فرموده اگر جنگ جمل را ذکر کنند بگو که خود از کتب شیعه مثل کشی و غیر آن
انتها بوضوح انجامیده که فتنه جویان گرد بلا انگیختند و ابن سبا و هواخواهانش مصدر این فتنه گردیدند
چنانچه در قتل عثمان ذی النورین (رض) کما فی مجمع البحرین فاین النفاق و این الشقاق و ان شاء الله تعالی
عنقریب در رد مقاله نهم از کتب شیعه منقول میشود که حضرت صدیقه (رض) وقتیکه خبر شهادت حضرت مرتضی
رسید چه قدر مضطرب و بیتاب شد تا بحدیکه بیهوش گردید و رواة قصه گمان بردند که وفات یافت
و نساء قریش آن جناب را دست بدست آوردند و این حال بیاد نمی آید که از مقبولات نسائی رضی در
کتابی دیده باشم سلمنا لیکن حضرت حفصه (رض) که هیچ جنگی و جدالی نکرد کی از زبانهای منافقین نجات یافت
شعر یا بنی الله والرسول مقام من لسان الوری فکیف انا چه جای آنکه از نهج البلاغه تعظیم صدیقه (رض) بعد
جنگ جمل هم مطابق زبان سابق بر می آید فسقط المطاعن کلها والحمد لله تعالی **قوله** و اگر حضرت
محال الخ **اقول** فرض محال لعل انکار اجله علما از تقیه انبیا عموما و خصوصا چنانچه از زبیده ارجح
و کتب مطبوعه جالیسی که بروایت مشهور پدر مجتهد الزمانی بود از عجائب تقدیر آنست چنانچه تفصیلش آن آقا
والنسبتی و آنچه درباره مؤلفة القلوب اشاره اجمالی کرده راقم الحروف را در جوابش [illegible] نیست
زیرا که در صواعق خسامیه این مرحله طور دیده ام از همین کتاب درینجا عبارتی نقل میکنم **قوله** و مع
اغضاء النص عن ذلک چون طبیب عمریه از مدد فطرت مجرب نفاق بود چنانچه عینی وغیره ادرانا صلح حدیبیه
از جمله مؤلفة القلوب محسوب نموده اند پس لا محاله اظهار اخلاص ایشان محمول بر اغراض فاسده مثل
ریا و سمعه و عادات ایام جاهلیت باسارای بدر که از انجمله عقیل و عباس (رض) بوده اند خواهد بود **اقول**
جواب امثال این کلمات که منشای آن خبث باطنی ست بتفصیل هر چه تمامتر سابق گذشته علاوه آنکه
پیشوایان شیعه که همیشه در پرده نفاق که موجب ضلالت امت ست بسر برده اند و بکتمان کتاب خدا
و دین سید انبیا پرداخته و در گروه شیعه کما فی الکافی اختلاف انداختند اولی بنفاق و احری باین
خبث طینت و شقاق باشند **و بالجمله** اگر مراد از عینی شرح صحیح بخاری ست پس هر چند در مطاعن آن

بارہا استقرا و تصفح رفت فیما سابق این نقل که مجتهد از سلف خویش مثل ما بعینه بیاض تتبع غیرهم بیر اشیا
اثری و عینی نیافتیم و اگر مراد از عینی حاشیه هدایه است پس درین کتاب نیز عینی و اثری ازین روایت نیست
و بیکسی از مفسرین و فقها و محدثین حضرت خلیفه ثانی را در مولفة القلوب داخل نکرده و کیف که محققین تو شیعه اند
که مولفة القلوب بعد فتح مکه بسر رسیده بود و نیز پس حضرت خلیفه ثانی که بتقویت اسلام او قبل از فتح مکه نیز ازین داخل
تحقیقی ما از امی موجود است چگونه در مولفة القلوب شمرده خواهد شد عاشر که لفظ مولفة القلوب فی تفسیر
چند معنی وارد و در تفسیر آن علمای فریقین با اختلاف دارند اما اهل الحق فقد قال فی المناهج والمولفة من اسلم و نیته
ضعیفة او لشرف یتوقع باعطائه اسلام نظیره و فی البرهان والمولفة کفار یعطون ترغیبا فی الاسلام وقیل مسلمون
لیتمکن اسلامهم وقیل مسلمون لهم اتباع کفار لیتالفوهم وقال صاحب المعالم فالصنف الرابع من المستحقین للصدقة
هم المولفة قلوبهم وهم قسمان قسم مسلمون وقسم کفار فاما المسلمون فقسمان قسم دخلوا فی الاسلام ونیتهم ضعیفة فیه
وکان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعطیهم تالیفا کما اعطی عیینة بن بدر والاقرع بن حابس والعباس بن
مرداس او اسلموا ونیتهم قویة فی الاسلام وهم شرفاء فی قومهم مثل عدی بن حاتم والزبرقان بن بدر فکان یعطیهم
تالیفا لقومهم وترغیبا لامثالهم فی الاسلام الی ان قال هذا اما اختلاف علمای شیعه پس از کلام صاحب قواعد الاحکام
ظاهر و هویدا است دیگر در عبارت قواعد الرابع المولفة وهم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد والاسلام ومسلمون
اما من سادتهم لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغبت النظراء فی الاسلام واما سادات مطاعون یرجی بعطائهم
قوة ایمانهم ومساعدة قومهم فی الجهاد واما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول واما مسلمون
اذا اعطوا اخذوا الزکوة من مانعیها وقیل المولفة الکفار خاصة انتهی بلفظه و بعد از دیدن عبارت علمای فریقین
چگونه مدعی ملازمت میانه معنی نفاق و مولفة القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور تواند کرد و مقصود
ازین بیان فقط آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلامش جا بجا خلاف قانون است و من بعد اگر بنا
موضوعه قوم را استقرا کنی و تاویلات مجلسی را در بحار ببینی از آن بدلالت مطابقی خوبی دانسته که
ابو ذر را رضی الله عنه در معجزات و اخبار غیوب که از محیط وحی الهی صدور می یافت از آن نفور و سبب
نقصان ایمان هر که خواهد باین کتب معتبره قوم رفضه رجوع کند تا بیند کما قلت ان شاء الله تعالی انشیت
حال رکن دوم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتبره و بینیه که تهمت تحریف را در آن دخلی نیست آنچه
ما قلت فی الکتاب المذکور مختصرا باید دانست که خود مجتهد از مانی بعد از هوا و هوس نفسانی و اتباع
خطوات شیطانی لفظ اخلاق و مدارا بر زبان آورد که صریح است در معنی که بنهار تقیه حضرت را که اخراج
در آن میرود و مدخلی در اینجا نیست و هر گاه در اوراق سابقه بتفصیل هر چه تمامتر معلوم کردی که مکارم
اخلاق چیزی دیگر است و دروغ گفتن و فضائل جلیله و مدائح جمیله منافقین کافرین بر زبان آوردن
افترایست که عرش عظیم از آن می لرزد و حجت بر این طائفه دشمن عقلی و دینی تمام شد فلله الحمد اولا و آخرا

قوله و آنچه نوشته الخ **اقول** باید دانست که مرا سه سال قدیم چنانچه دعوی اتمام جواب ضربت حیدریه و صاعقه حسامیه علی عبدة الملة الاسلامیه بوسوسه نمودم در جواب ذوالفقار کرده و لعمة حیدریه علی المجوس القدریه نامش گذاشتم نکرده ام بلکه دیدن مناقب راشدین رضی الله عنهم برین کتب حواله نموده ام و معمول من بر سیرهء عقلا و حکما آنست که چون کتاب تمام میشود از تسوید به تبییض می رود آنوقت نزد مخالف خود میفرستم و درین امر گویا مقصود اینهم بود که احباب فقیر در تبییض آن تائید کنند چون شنیدم که مجتهد تشییده را اتمام کرده متوجه دافع گشتم کما عرفته مفصلاً فی الدیباجه لاجرم بشغل اول فتور تمام راه یافت ورنه اینهمه کتابها نزد مجتهد میرسید و این امر خود عقلی است که الاهم فالاهم یعنی آنچه بذات من تعلق دارد تقدیم آن مناسب تر است دار کلام الله المفسر بهین وجه بعمل می آید زیرا که جواب ضربت را برای رد و قدح طلبیده و از طلب صمصام حیدریه سکوت تام ورزیده حالانکه مخاطب لاثانی نسبت بعفانی بر مشهور هم نسبت فرزندی دارد و هم نسبت شاگردی مرا اگر هو رتردد دارند در تصنیف هر دو کتاب فقیر مؤمن مشهور مطلع لنظر سازند باید نزد من آمدن تا معتمدی او را نشان دهم که این کتابها را مجموعه و متفرقه دیدن تا حالی شود که جواب اکثر اجزای ذوالفقار باین عنوان که بر کلام مجتهد توسلی مینما شد و نقض کتب قدمای رفضه که کوس لمن الملک مینواختند و به دعوی خدائی کوس می افراختند مقصود بالذات بود فارغ گشته ام و بسیاری از مقالات ضربت را زیر نقض و جرح گرفته ام مع هذا اگر جواب هر دو کتاب را که هر یکی از آن در چند مجلد مختوم خواهد شد انشاء الله تعالی بطور مجتهد اختیار کردم که مهنوز رد کتاب مخالف تمام نشد و ایشان عجلت کرده هر گز این امتداد و پیش نمی آید غلط گفتم مجتهد را در اکثر مقامات چنانچه دیدی سخن از ریسمان است و کلام من بر آسمان و من همه میگفتم که در یک دو سال هر سخن مجتهد را در ضربت حیدریه نقضاً و حلاً و الزاماً و تحقیقاً جواب مینویسم و غث ربود بکار نمی برم لیکن این طور من در کتب خویش اختیار کرده ام البته امتداد را میخواهد زیرا که ماله و ما علیه را فرو نمیگذارم و در هر مقام تا امکن کلمات اولین و آخرین را که ماخذ اخذین هر سرمایه شمار قین باشد جمع کرده در میدان مبارزت و کارزار قدم می نهم در منبر شریف مرتضوی رضی الله عنه انا الذی سمتنی امی حیدره که شاید این رجز در نهج البلاغه آمده هم بر زبان می رانم و نعره دهل من مبارز میزنم و اگر جواب این کتب را بتقریر زبانی محول گردانی بر جود لازم می گیرم که بر تقیه را از ضربت ذوالفقار در یک هفته آنچنان جوابی دهم که علمای طائفه بعد از مراعات مناظره قدح نتوانند کرد علاوه بلی سامانی نه آنچنانست که تو ام گفت گاهی نزد من کاتبی چند حسب خواهش و مصححین منتظر برای این کار مجتمع نشدند چه جای آنکسی که استعداد درین فنون داشته باشد و در تحریر تالیف دستگیر شود بلکه اگر بخیه از روی کار برافتد امروز آن علما را اکثر خواهی یافت که بتحریک غرض بخانه شیعیان یعنی سلیمان علیخان درین ابواب نباشند بسبب آنکه او مرجع خلائق است و مدخلی کلی در سلطنت دارد چنانچه بالفعل بعضی از مسائل فقهیه تعلق بلوازم نکاح دارد و دائر گشته بود بعضی ازین زمره که جسارت

الوصف دارند برخی ازین مسائل بر آورده‌اند و بهیئت تقریب پیش کشیده‌اند و هم کتب مهیا نموده‌اند کسی
انزلام را شوق این فن بالبنات بیلست و بیکی از ایشان باقی نماند که در مقابله سامان مجتهد هم و دو برابری
و کتابها که بکار آمد کجا بدون محنت شدید میسر است و در آغاز این فن آرزو داشتم که بسی کتب جمع
بینم اهل سوابق معرفت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن روز تا ارجا
تا نیم شب القدر در کوچه و بازار با وصف کثرت گل و لای و طول مسافت میگردیدم که ری طاقت گشته
نواز وجه مذکور پاره پاره شد عجبست فرق است میان آنکه یارش در بر با آنکه در جستم اضطرارش در
بجای آنکه کثرت کتب بجای رسد که از رجاح حاملین اسفار متمل حارستی و ثنا میتی رشک بران
نسبتیکه اما در ابانتهای اعداد بود و هم ندارم و با اینهمه محض بتوفیق الهی و تائید غیر متناهی و نفوس قدسیه
رسالت پناهی این کتابها را با وصف فقدان اسباب در عالم تنهای بدین عنوان آنهم زیر دیوار دولت
پادشاهی نوشتم حالیا بر ملا میگویم که اگر فرمایش احباب را و امور دیگر دخلی نباشد و این کار بطور
سامان قلیل چنانچه اشارت کردم قرار گیرد هیچ کتابی را از کتب امید درین فن بی رد و قدح نمیگذارم

نظم

اگر دست یابم بر ایمانیان بر هم زنم این سیل را در میان ٭ نه آتش گذارم نه آتش کده
آتش از دستم آتش زده ٭ و از عجائب آنکه کاشف اللثام را با وجودیکه نزد مجتهد از دست احباب اگر آباد
انکار کرده بار دیگر نقلش بر داشته بتوسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دادم و دانست که
در جواب ندادن موجب رسوائی خواهد بود الغرض هر که درین کتابها شک آرد چنانچه مرسوم بزرگان
انچه در تبییض آمده از سر بستانند مخالف عماد الاسلام مجتهد فانی که خود جابجا در توصیف آن بصواب هم نگارد
که هنوز با وجود مرور دهور بلکه احقاب از دار الاجتهاد بیرون نگذاشته و افترای محض برای تعلی خویش
که بعضی از مجلدات آن را نزد صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین فقر است که هنوز کتاب مذکور بطور
کلینی اعور و صدوق اکبر در زاویه دار الاجتهاد که در کوفه و حوزه ریاست مجتهد است لعبند و قی نگاه
و نفرستادنش نزد تلمیذ رشید صاحب تحفه بطور استعاره دریغ میرود چه جای استاد البریة هو بالطریق الاولی
و ازینجاست که رشید المتکلمین چه قدر مساعی بلیغ بکار بردند و بتوسط معاوم نیز از بعد نقش طلبیدند
و بلا واسطه کسی از کتب ری مستدعی شدند بلکه هر دو را بر غیرت بر انگیختند و لیکن این هر دو نیز بغیرت نیامد
تا آنکه چنین مشتاق از دنیا رخت امامت بربست و بجنت رفت و طرفه تر آنکه من از مدتها درین شهر هستم و باوجود
توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی شدید بمطالعه آن باتمام دارم و الا آن بدین آرزو
حالانکه کتب دیگر مثل منتهی المطلب شیخ حلی بتوسل مذکور از خزانه مجتهد نزد من رسیده و لیکن در فرستادنش
رقت دریغ میکنند درین نزدیکی صاحب منهج السداد اجزای آن از جا بجا بتوسل بعضی از امرا که نسبت تلمذ
فرستاده و با اینهمه تقیه با حضرت عبدالله بن عمر و اینها حفظ نسبت میکنند و دیده حیا از دیدن خویش

و معلوم نشود که چون غلط میگویم و الا صاحب تحفه مذکور هم دریغ میکرد و لا اشتراک المعلمه زیرا که اگر میبایند او مجتهدین
بالقت و صفا میبود البته او هم در اخفا کوشیدی **امری دیگر** که تحریرش مناسب می بینم آنکه تعریضات
و تصریحات اینجا با اظهار جیا ملی در آینه حق تمام در باره فرزندش نهایت زیبا است زیرا که در تهیه اشغال ملا میکند
بمواد عشق و سفر بکار و یکتنه و فرو در انها به حجرت نبوی در روز هفتم ماه صفر بجلیه با میمنت لکهنو است با وجود
کثرت امراض جسمانیه و عوارض جسدانیه که لاحق حال فرخنده مآل ست اکثر اوقات شریفه مصروف است به تصنیف
کتب و تدریس علوم و رد و قدح مخالفین که از ابعلمای سلف بوده چنانچه از نتایج افکار رساله سیف ماسح
که عبارت متین با دلائل و براهین و رد و شبهات لاطائل و دلائل بیجا مثل عبد العزیز با ۲۰ استاد عالم گرید
مبحث مسح رجلین از اربعین شیخ بهاء الملة والدین رئیس ارباب عرفان و یقین نوشته است تحریر فرموده
و رساله در رد مذهب اخباریین و نقض بر کلام میرزا مرتضی مرحوم که از تلامذه جناب سید است و اکثر تعلیقات
بر شرح سلم مولوی حمد الله و کتابی در رد اثنا عشریه عبد العزیز بر مبحث امامت نوشته انتهی بلفظه منقولة جواب
باب امامت را از تحفه مخلصین مجتهد هم ندیده اند با وجود یکه زیاده از بیست سال تقریباً بر آن گذشته پس
عیان شد که این قسم تصانیف را مانند قرآن ائمه با نسخه ایشان و بسیاری از نسخ اصول اربع مائة در صندوق مقفل
گذاشته اند پس **چون** کلام رفته رفته بجواب تحفه منجر شد سخنی معقول دیگر بیاد آمد که از مدت چهل سال
بلکه زیاده تحفه اثنا عشریه شرقاً و غرباً اشتهار یافته و خون رفضه در عروق خشک ساخته پس رفضه نواب بنگاله را
برانگیختند تا او بیست هزار کشیده و مستدعی جواب از علمای ایران گردیده چنانکه میدانی به نص مجتهد الزمانی
کما عرفته فی هذه المقالة که علمای ایران و هم علمای مشهد مقدس مهترین فرو نی گشتند و حال کثرت سامان
مجتهدین لکهنو هم روشن است و کسی از علمای هند در جواب هم ندیده و عذر مجتهد در باقیماندن ابواب تحفه بلا رد
و نقض خود بچشم دیدی و میرزا محمد اخباری با وصف سامان بیشمار غیر از سه چهار باب آنهم بعنوان معلوم ننوشته
پس جواب تحفه بعد از این کشمکش و کوششهای خاص و عام هنوز نا مطبوع و ناتمام است و برین که از
سالی چند قصد تحریر دارم و سامانی بدست ندارم این تعریضات و تصریحات میکنند و درین قول اگر
غور کنی توانی دانست که از طلب جواب ضربت سخاوت تقریرات ذو الفقاریه بعضی از وجوه انکار است
اگر چه قبل از این بدلیل عقلی مبرهن شد که مجتهد ثانی وقت تحریرش ضربات فن را هم ندیده بود و ندیدش
تا لیف مذکور در نقض الجلی و تنفر کرنگی با نواع عجیب سر زده و آنچه مجتهد الزمانی بعضی از اصحاب و پیشینیان ایشان
از کتب خویش آورده اند از زبان تا ادعان فرمایند زیرا که بر محل با دشاهی میبایند و این کتابها تصنیف میکنند
و در هر محفل و مجلس از مناظره و الزام شدید بعلمای رفضه میدهیم چنانچه همه کس میدانند با لفعل چون
حال جناب سید المرسلین با اظهار الحسد و جاجلیه چنین باشد که بلا ضرورت داعیه رو سیاهی منافقان و مرتدین
را معاذ الله بعادی لیست انشد که زیادت بر آن نباشد اگر بنا بر نزهت و تخویف و افتخار خویش مجتهدین رفضه

دروغ ایراست دانا نیند دعوی جواب باب امامت تحفه راندعی شوند کیست که دنبال ایشان تواند
زیرا که عین اتباع قدمای خودست مثل ابان و زراره و شیطان و اسدی و مرادی و شعر الجمالی و سکاک
و هشامین و اقران شان که کتابها را باسامی مقدسه اهل البیت بر بستند و انواع افترا ات از قوت بفعل آورده
که مقصود از در آمدن و بر آمدن از ابواب منازل ائمه همین بود چنانچه از مقیاس کشی واضح گشته و بخیال اهتمام
مطالعه کلینی و شروح آن و کتاب التوحید و خلاصه و کشی و تلخیص آن گواه است و این نوع دروغ از اشد
و ضروریات این مذهب ست حتی که بر قول صاحب فوائد خواهر زاده مجلسی خیانت است که علمای شیعه
را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام تالیف کردند و چرا نباشد که شکست قلوب شیعیان آن
منوط و دل بستگی رافضیان بآن مربوط ست ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیانست که حضرت ائمه
استمالت قلوب شیعه چه مبالغه ها که در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و وسعت قبه ها
و جابلسا و شان و شوکت افواج قاهره و زیب و زینت ساکنین انجا از آنجمله است پس مقلبین قوافی
کتاب مذکور از قسم عنقا و وجود فرضی تقدیری وارداے آخر ما قال و تعجب ست که شاعقه
را که نور تابیده در ضمن آن براے مومنین تابد و بر منافقین مثل صاعقه عاد و ثمود باشد چنانچه اخبار کرده
به فواه خود مهر کنند و این خیال محال است که در سرش افتاده بیت چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس تف زند ریشش بسوزد
هرگاه جواب و سجز رساله قدیمه در دو سال و انهم مبرم جمال و اهمال بر روی کار آمده قدرت دارند که جواب
ضخیمه که هر دعوی را در آن با دله بسیار و براهین بیشمار مقارن گردانیده ام توانند نوشت بلکه اراده سر کردن چنان صاعقه
حکایت ابیاد سید هر که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات حقیقت ریش را دراز کردن است شخصی این موعظه
در وقت شب شنید و مقراض نیافت لاجرم ریش را بقبضه گرفت و ما بقی را بشعله چراغ زد تا زاید بسوزد و بقیه
باقی ماند ناگاه شعله بریش آنچنان در گرفت که دست جدا شد و ریش بتمام بسوخت بلکه رو نیز مثل روی حبشی
هم سیاه شد **قوله** الا این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه آه **اقول** قبل ازین تعلقات معاویه بیعت اهل مدینه
بیعت عبدالله بن عمر خصوصا و منع این مطیع در مجلد اول آنقدر تفصیل داده ام و کلمات عز و فرحه و لین
و آخرین سیما بانکه طائفه را زیر و زبر کرده ام که در هر یکی ازین ابواب رساله جداگانه معدود و محسوب شد اگر چه
اجتهاد و تکلم مخالطه وافی شود باید ضمن استعانت بعضی از فضلای اهل حق دیکان یکان فهمیدن و بهم پیوستن
دفعات غیر مزوره مطالب آن را بخاطر گذرانیدن و گرانی هر یکی را بمیزان عقل سنجیدن که بجهت جمع بین
و الزام مناصی و مفری مجتهدین و مقلدین شیعه را از خاص و عام باقی نگذاشتم و بعد ازین
حیرت ست که مجتهد در صدد اثبات امامت یزید ست بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهد پس معلوم
که عبدالله بن عمر بیعت یزید نکرده و نه صدد بیعت او چنانکه دانی مقید ندجا بود و نه استخلاف بر تقدیر تسلیم
هیچ فایده بابلیس رسانیده و نه قهر و استیلا وقت شهید کربلا بتحقیق رسیده و فسق و جهل یزید منع عمل کند

پس او باوجود فقدان شروط چگونه خلیفه برحق توانا بود واز مجرد حضرت نبوت خلافت کجا وکیف رشد
هدی چه جای مرتبه برخاستن سید انبیا **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** در مقام مجتهد الزمانی باوجود دعوی
اجتهاد وهمه دانی بتقلید چندی از جاهلین بیاض بی سواد گمان برند که حدیث یرکبون البحر در شان یزید
وقفای او ست وحال آنکه یزید درین زمان اگرچه موجود بود لیکن کلام درینست که نوبت بعثا صغر سید یا نه
وانیکم از جناب مجتهد حرف که در هرجا خیال خامی می پزد بجواب رساله قدیمه در تشیید پیش ما نخورد وعجبی نیست
زیرا که شیخ جلی عوج بن عوق علی بالتشهید الصواقع وهم قاضی رطل بوق در پی اقتفا شده اند که یزید در
زمان حضرت البشیر وتدبیر کارگزار بزرگان خود بود وازین عوج بن عوق وقاضی رطل بوق هم عجبی درین
بوالفضولیها نیست زیرا که پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را درحالیکه کان فی المهد صبیا عبارت از
آنست وکیل صدیق وعمر تقضی اعتقاد کرده اند اسے غیر ذالک من المضحکات وقد عرفت فی المقامات حال
مغالطه مجتهد که درینجا باینش آمد از کتب سنیه بوضوح می انجامد در کتاب ازالة الخفا مذکور است انچه حاصلش
بدین عبارت میرسد که از ان بلاد که در خلافت ذی النورین رض مفتوح شد قبرس است که حال آنش معاویه
بن ابی سفیان بعرض امیر المومنین عثمان رض رسانید یعنی هر سواحل بحر روم بلاد وقری اتصال دارد اگر
اجازت دهی بسفر دریا در انجا رویم وبر ساکنین انجا لشکر کشیم سابق بدرود عرض حضرت فاروق رض
رسانیده بودیم چون مصلحت نبود نپذیرفته اکنون که شوکت قیاصره بزوال آمده ودولت ایشان مزلزل
گشته مناسب آن می بینیم که بلاد وسواحل بحر روم را در تصرف آریم ذی النورین رض این رای را پسندیدند
واصلاح آنست که مردم را انتخاب کنی وقرعه نزنی بلکه ایشان را مخیر گردانی هر که برغبت با تو همراه شود او را
درین جهاد همراه باری معاویه بهمین طور لشکری سنگین بیار است وروانه شد حضرت ابوذر غفاری رض
عباده بن صامت رض نیز همراه بودند وزوجه عباده مذکور نیز همراه شوهر بود وهمچنین بسیاری از صحابه همراه گشتند
آغاز واقعه اینست که روزی چند پاره تحف وهدایا از طرف حاکم جزیره قبرس بطرف روم میرفت همه بدست
اهل اسلام آمد وایشان میان خشکی وتری معرکه ها آراستند وجنگها نمودند وبعنایت ایزدی کار از
پیش بردند وسپاهای کثیره بدست آوردند وبالاخره بمبلغی خطیر که هر سال به بیت المال فرستند مصالحه
واقع شد واجازت این سفر یکی از مرضیات الهی بود که برای ذی النورین رض میسر شد اخرج البخاری
رحمه الله عن انس بن مالک رض قال حدثتنی ام حرام رض ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نام یوما قریبا منها فاستیقظ
وهو یبتسم قلت یا رسول الله ما اضحکک قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة
فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت منهم ثم نام فاستیقظ وهو یضحک فقال مثل ذالک
مرتین او ثلاثا قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فیقول انت من الاولین فتزوج بها عبادة بن
صامت رض فخرج بها الی الغزو فلما رجعت قربت دابة لترکبها فوقعت فاندقت عنقها واخرج البخاری انتهی

محمد بن الاسود العنسی عن ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اول جیش
من امتی یغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام رضی الله عنها قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم و نیز
از وجه عباده منقول است که روزی سر مبارک آنحضرت در خانه من خوابید و بیدار شد خنده کنان پرسیدم از سبب
شگفت آمد مرا که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشاهان بر تختها عرض کردم که دعا کن یا رسول الله
که من از ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این واقعه چند بار دید و نیز
مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس نکاح کرد عباده با این زن و همراه برد در جهاد وقت
مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدمه بر سرش رسید که جان بحق تسلیم نمود و نیز بخاری این را
روایت نمود مطابق حدیث اول از آنچه مجتهد نقل برداشت **بالجمله از کرامات** مجتهد عجبی نیست که
یزید را چون در حقیقت خلافت مزینی نهاده اند قبل از قطام مجاهد فی سبیل الله گردانند ولیکن چشم بینا
که حضرت پیر نابالغ دعوی مطالعه تاریخ الخلفاء مینمایند و بچشم بصیرت نمی بینند که علامه سیوطی در خلافت معاویه
فرموده که در سنه بست و هشت جهاد کرد معاویه و لشکر کشید بر قبرس از راه دریا و عباده و زوجه اش ام حرام
بنت ملحان در لشکر بودند و ام حرام عند المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه وسلم
خبر داده بود او را باین لشکر و دعا نموده بود پس ام حرام را در قبرس دفن نمودند و از ینجا هم شعر فهمی عالم بالا
معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان گردید و مثل آفتاب روشن گشت که چون جناب
پیر نابالغ صراحت را نفهمیدند اشاره را در کلام شارح چگونه بفهمند لیکن ضرور است که جواب رساله
پنجم خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بنویسند هیچ این کار از تو آید و مردان چنین کنند مع لعله
باید دانست که بنده را در انتقام ضرورتی نیست که بحث جدید مصروف شوم فقط ملاحظه آنچه در
رساله بصارة العین نوشته بودم در اینجا کافی است و این تائید الهی است که در رساله مختصری آن موز بیان
ناگفته گذاشته که جواب اکثر شبهات مجتهد از آن بر می آید و چه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم مخصوص اسم یزید پلید از رویانی در رساله مذکوره چنانچه دائم آورده ام که اول دلیل بر اخراج یزید عنه
بشارت است فکیف که سند آن هم بنا شد نه بینی که مفاد نص اینست که یزید مردود و مبدل دین است
و بر ظاهر است که هر مبدل دین وقود جهنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مصرح است
پس یزید چگونه لائق این بشارت باشد والا تناقض لازم آید اما بر مذهب رفضه پس بدانکه
مجتهد جالیسی در خاتمه ذوالفقار بنا بر کاسه لیسی اردستانی قصه محمد تقی آورده که دلالت بر آن دارد که توبه
اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما سیجئ ان شاء الله تعالی لاجرم اگر رفضه روایت نماز غسله که عقیده تقیه فوق
التقی می آید مخفی و مستور سازند یا الشهادت و نفی بر دارند بر این مذهب نیز اینقسم بشارتها برای مریدین
زنیر خود را تبرء را شدید و انند بکار نخواهد آمد پس مجتهد که اینهمه تبدیل را بتمام کرده حوالکسر از الحق غبار اعتراض بر نشاند

لاف و گزاف او همه هباءً منثوراً شد و بیهوده گوئی و عیب جوئی آنها که ... لکن شیعه مذکور را چون در اصول
مقرر گشته که خاص مقدم است بر عام بر یزید بشارت مغفرت منطبق نخواهد شد و حاجت بتاویلی رو نداده
بخلاف رفضه که ایشان در امثال این مقالات مورد سرزنش گردیده اند و بمخالفت نصوص نبویه ذاعدار
گشته اند **تفصیل این اجمال آنکه** از کتب طائفه بعد از تفحص بسیاری از احادیث که نمونه آن در آغاز
جلد اول گذشت خواهی یافت که بنصوص صریحه نبویه علی صاحبها آلاف السلام والتحیه مامون قاتل امام رضا
و با اینهمه احادیث اصول که امام اعظم اول و شیخ صدوق در کتب معتمده شیعه بطرق تمام و تفصیل ما لاکلام
روایت کرده اند جمعی از اکابر روافض او را ملعون نمیدانند و فقط باستبعادات خیالیه او را سرپرستی میکنند
و در ینمقام ساخته و پرداخته شیخ نجدی را از مثل قصه کاهنین و منجمین بارها افضل الصدیقین کما عرفت برابر
میدهند و صدها احادیث ائمه در خصوص وارد است کما اشرنا لیکن ائمه رفضه خود را بر مامون بنابر انده سیئه
خویش فدا میسازند و نقد دین و ایمان را در دوستی آدمی بازند در تحقیق و تقریر او مانند طاوس در جنت
می نازند چنانچه تفصیل این امر در خاتمه کتاب می آید انشاء الله تعالی معنوک لک در کتب اصولیه طرفین
مصرح است و مجتهد خود در خیریت حیدریه بار بار میگوید که تعارض فرع تکافو است و چون عام احتمال تخصیص
دارد کما صرح به العلماء منهم الفاضل المعاصر فی منهج السداد و در خاص احتمالی نیست پس هرگاه تکافو نباشد
معارضه چگونه صورت بندد پس حدیث روبانی بجای خود ماند و این حدیث را افتطار دمانی در مسند خویش
سنادرده که بسیاری از محدثین از ابوذر و او و دیگر اجله اصحاب مثل ابو عبیده روایت نموده اند و در معنی آن
احادیث بیشمار را ایراد کرده منهم ابو یعلی فی مسنده والسیوطی فی ... مصرحا باعتماده کما لا یخفی علی
من نظر الی تصنیفاته **آمدیم بر تعقب مجتهد** پس آن قیاس اول من قاس است چه یزید بالاتفاق
متصف را موری شده که گفتگو در کفر است نه فسق او و لهذا علما بر تقدیر تسلیم یزید را خارج از بشارت گردانیده
در مطاعن خلفا آورده ناظرین کلام میدانند که رنگ بر یزیش خود در مانند فکیف که بشارت عشره مبشره
و در باب مطهره بخصوص اسامی مقدسه در رو دیافته که هیچ احتمالی را از احتمالات خوارج و روافض گنجایش
نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد هر یکی از ذوی عقل مورد تخصیص است **طرفه آنکه** رفضه در حق
مورد کلا وعد الله الحسنی تخصیصات میکنند و در ینجا تخصیصیکه بنص نبوی و اجماع امت ثابت باشد
قبول ندارند قاتلهم الله انی یؤفکون علاوه اهلسنت را نظر بانچه عقلا قرار داده اند یعنی للاکثر حکم الکل
اخراج یزید میسر است و رفضه چون غیر از مقداد کسی را از ارتداد بیرون نکرده اند کما یدل علیه الروایات انهم ...
گفت بلکه اگر دعوی صدکس مثل شوشتری در مجالس المومنین بر زبان آرند باز هم برایشان وارد است که
النادر فی حکم المعدوم چه صحابه بصد و بیست هزار بلکه بر روایت مثل مجلسی در تذکره بیک صد هزار رسیده فاین
الفرق بین الفریقین چه جای آنکه تجاهل درین فن حدیث و کلام معروف است ...

دیانت نجاح تقی و صوبہ فارسی از طرف آن محمدی قریبہ منصب سبب نہ بستن اما آنکہ جلیبہ کوی تہا ارزد
از رستم و اسفندیار می بود فلاطم فلاد ولبس چو کلاه زره مبر اخس تیر آن درافتادہ شو سکر فتی کرید جنگ آنکہ
بکندی رہای هنره پوشش اچون تیر زرین زدی + گذر کردی از مرد و بر زمین زدی در میدان حرکات الا با یکبار
ترجیح فایده برای مجتہدی آفراید سه سعادت تمثالیش ما درست + نه در جنگ و بازوی زدی آورست
لسبب ہمنام او ہستند لیکن بتصریح علما مجہول اند برای نسبت و تفضیل تجریز موضوع نہ معمول ترجیح و یا زی
نیشد باید دید کہ زیر حدیث خندق کہ بشارت عظمی بالاتفاق برای حقیت خلفا است و بہ تعالیٰ گفتہ کہ ازین ظاہر
می شود کہ آنانکہ در حکومت شان این ممالک مفتوح شود خلیفہ بحق خواہند بود و چہ از احادیث سفیان ہست
انَّ اللّٰهَ یُؤَیِّدُ الدِّیْنَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ چگونہ درست شد و در اثبات مدائح یزید لعین فکیف کہ بالتیقن
خیل مدینہ قیصر در زمان او ہم صورت نہ بست چہ جای آنکہ فجور خلفا بتصریحات اکابر رفتہ ہم درست نشود
زیرا کہ خود ہم معاویہ کتاب تبرئہ گفتہ کہ عمر لباس شریعت متمسک بود و بخلاف یزید کہ بالاتفاق است بر فجور او
لا جرم برای مجتہدکہ در محبت یزید ہنوز مخمور و خوش و خرم است وَ اُشْرِبُوْا فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِیْلًا
مَّا یُؤْمِنُوْنَ باید خواند و او را ہمراه یزید بحکم المرء مع من احب بجہنم باید راند و در بعضی از کتب وارده ام
کہ یزید در آن زمان کودک بود فلا نسلم الشمول و این بدان ماند کہ برخی از قدمای اہلسنت جواب نواصب داده اند
کہ آیت کریمہ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ موجب آن گشتہ کہ حسین رضی اللہ عنہما فرزند آنجناب نباشند لہذا
بشارت سبطان نگردیده کہ یزید در زمرہ غازیان مندرج شود فالحمد للہ علی ثبوت الفضیلۃ لسیدینا الحسنین لتعقیبہما
بعد و اہلبیت رسول الثقلین اکنون بعضی از مطالب دیگر بشنو کہ از احادیث غیر متناہیہ کما مرت الیہ الاشارة فی ہذه
المقالہ ایضا در کتب معتبره امامیہ ثابت شده کہ نفس تشیع موجب دخول جنت است بلکہ بلا حساب پس باید کہ
مسلوا و نصاری مجوزہ بسبب حصول تشیع مبشر باین بشارت باشند چہ جای آنکہ ہزاران احادیث قدسی ہم مضمون آن
گردد کہ حرفی از ان بتصریح فاضل نجفی در مجمع البحرین چنین باشد کہ رحم کنم بر محب علی اگرچہ سراسر عصیان می کند
و رحم نکنم بر دشمن او گو مطیع و منقاد من باشد و اثنا عشریہ مجال آن ندارند کہ بتاویل و تسویل آن
بپردازند و ایشان را از دائره تشیع بیرون بیاندازند کانہ مفتوح علی کل واحد و لا نسلم کہ مراد از تشیع اعتقاد امامت
برای جمیع ائمہ اثنا عشر است زیرا کہ تشیع از اعتقاد امامت بلا فصل مرتضوی حاصل میشود و برای ہمین اکتفا
مبادرت الی الاذہان است و چون محب علی از اعتقاد آنہا جدا است و منعکس بالعکس کما عرفت فالمتمسک بالتشیع
و المتقادین بالنسبۃ الی ائمۃ الدین اما احادیث اصول کلینی بعضی است در آنکہ پیشوایان رفضہ
را از ائمہ امام میدانستند و امامت دیگری را اعتقاد نمیکردند بلکہ اخص اہلبیت را ہم نمی شناختند نام ہم یاد نمیدانستند
کہ ائمہ اثنا عشر فلان و فلان اند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل این مبحث و انکار
امامت ائمہ اثنا عشر ساختہ و پرداختہ متأخرین است لہ در رسالہ المفرده بالاعرف علیہ در معولہ جیب ربہ

تحلی الیوس القدریہ سر و دست و مجلا و رآنیقالہم در دفع طعن قرطاس گذشت و ازینقالات ہم واضح شد کہ اثنا

عشریہ جوابے ندارند بخلاف اہل حق کہ بعد از نصوص نبویہ در مثالب یزید بخصوص اسمہ محتاج تاویل یا اخراج

نیستند **قولہ** و از آنجملہ است اجماع **اقول** بعد از تسلیم صحت او لیاقت احتجاج و قطع نظر از انکہ اگر مراد

از صلاح معنی تقوی ست پس خلاف اجماع امت است چہ یزید بالاتفاق متقی نبود آری در کفر او اختلاف ست

چنانچہ بارہا معلوم شدہ و اگر مراد لیاقت خلافت ست پس عجبکہ عبد اللہ بن عمرؓ باظہار مور خین طرفین

در بیعت او تن برضا ندادند و برای دفع اختلاف بسبب عدم لیاقت چہ مقولات کہ نگفتند و چہ صلات

معاویہ کہ رو نکردند و دیگران نیز از اہل حل و عقد از صحابہ کرام و اہلبیت عظام ہمین امر نیز را اختند بلکہ دست از

جان بر داشتند و چون قائل خود بر آن عمل ندارد لائق احتجاج نمی نماند فکیف کہ مرفوع ہم نباشد **باد آمد**

امری دیگر کہ صاحب منہج السداد در تحقیق اِنَّ اللّٰہَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ گفتہ و بذیل نجات آوردہ کہ احتمال

دارد کہ لفظ کل محمول بر عموم نبود چنانچہ در آیت تُدَمِّرُ کُلَّ شَیْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا انتہی الکذوب درست برین عبارت

برای حقیت خلافت یزید مساوضہ حاجیت زدن عین عناد اہلبیت امجاد ست و از تحصیل خرط القتاد فکیف

کہ توجیہ تغلب وی بنجا چنانچہ باید صورت می بندد کما لا یخفی علی المحصلین **و العجب** کہ امامیہ در بسیارے

از عمومات بجز دہواو ہوس تخصیصات را کار فرمایند و در بنجا نص نبوی را کہ مضمونش در بسیاری از احادیث صحیحہ

در پایہ اعتبار نیارند و حالانکہ در کتب اصولیہ فریقین مدلل ست کہ تخصیص بعد اقامت دلیل عین تحقیق است

نہ بدون دلیل در ست نیست چنانچہ جمیع اصولیین تصریح فرمودہ اند و از تفسیر کبیر و محصول و مسلم و شروح

آن و کتب فقہیہ استدلالیہ شیخ حلی امامیہ مثل منتہی المطلب نیز ہویدا است **قولہ** بر تقدیر فتح باب چنین دلالت

الخ **اقول** این شرطیہ اگر اتفاقیہ ست پس اعتبار را نشاید لعدم اللزوم کما تقرر فی المیزان و اگر لزومیہ باشد پس

لزوم او ست اثبات طلب ست اما آنچہ از صاحب رسالہ مناقب السادات آوردہ پس مخالف قوال محققین

فریقین است و منضاد اصولی ست کہ ایشان تلقی بقبولش کردہ اند و آن اینکہ مذمت یزید بخصوص اسمہ در کتب

فریقین بجای خود ثابت ست و از کتب محققین در اصل رسالہ بصارة العین مذکور ست پس مدح عام

مذمت خاص را چگونہ معارض تواند شد کہ تعارض باتفاق ما و شما فرع تکافو است و تخصیص عام بدون انکار

تعمیم خاص فکیف کہ حضرت نام یزید فرماید و خروج او منص شارع بوقوع آید پیچ قیدی از طرف خود افزودہ نشود

بیعنی اول من یبدل سنتی رجل یقال لہ یزید بلا معارض ماند پس ظاہر شد خطای کیسکہ این ہر دو را معارض

دانستہ بود حقیقۃ اما بیان صاحب مناقب السادات را کہ مجتہد آوردہ پس لائق سماعت نیست زیرا کہ قید ایمان

در کتاب و سنت بالیقین درین کلمات و قضایای عامہ البتہ ماخوذ ست و زینہ لازم آید بعد عظیم خاتمہ سورہ فرقان

غیر آن کہ اعمال حسنہ کافران مفید باشد برای شان و ہو مردود قطعاً کما فی کتب الفریقین و از اینجا فرق میانہ

آن ابا بکر فی الجنۃ و آن السادات عموماً فی الجنۃ واضح شد و صنوحاً تاماً لا مرتہ فیہ و درینمقام کتب اصول از مسلم و فواتح

و شروح آن باید کشاد و هرچه درباره مجتهدانشان برآید نیز عنایت و جبل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد

قوله و از آنجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا **اقول** ذکر اخوان الصفا در مقامات مناسبت
نمی نماید بلکه فریب توان داد شخصی را که کتاب مذکور بچشم بصیرت بمطالعه او نرسیده باشد زیرا که بعد از
بالیقین حکم توان کرد که اهل کیدیت خواسته اند رهزنی عوام و بیخ کنی دین اسلام یاد دارم که جائیکه تاریخ
متعلق بانتظام امور ریاست ست نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که شیخین معظمین زیاده از حد امکان در
حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برای ترقی دین اسلام کوششها از انبایت قنوی و پایه علم
رسانیدند ولیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت آنچه نسبت با خس ملوقات نباید کرده
بسیاره و اهلبیت خاتم الانبیا آنجا آوردند پس مناسب بلکه واجب بود که ذکر این کتاب نیز مود که تمول
منافقین از مضامینش واضح ست و کشف تلمیحات شیعه ایشان منظور نیست تا انکه گرگ باران دیده
و فراز میدان اندکی نور دیده بودند از امثال این امور مجتنب اند تا دقائق مکائد علمای طائفه پوشیده ماند
امکان از کسی نداند کلام شیخ گویا بخطاب بهمچو مجتهد ثانی متوجه نشست ۵ تا بدوکان خانه در گردی چه
تمام آدمی نشوی به پر واندر جهان تفرج کن * پیش از آن روز کز جهان بروی * و متوهم نشود که مراد من از کلام
شیخ سفر کردن در بلاد و دیار و اختیار مسافرت و گردش روزگار ست زیرا که بسی از بزرگان بکمال فضل
گذشته اند که پای خویش از وطن بیرون نگذاشته اند ولیکن بجهت سیر کتب و جوب قدسیه و مطالعه احوال
اهل دانش و بینش علما و عملا گویا حال بر عالم محیط بودند **قوله** و سیوطی در تاریخ الخلفا آورده الخ **اقول**
بدانکه حضرت واهب العطایا خالق البرایا عقل را چنان قوت بخشیده که هر چیز را چنانچه از اوصاف مجرد
مثلا زید را بدون صفاتش از کتابت و علم و قیام و قعود و دیگر از آثار وجود همچنان با قران و اختلاط
تواند فهمید از اوصاف مذکوره و آن هم قوت جمع دار و هم انفراد بر تقدیر اول ملاحظه آنچه میکند که
زید بن زید را مثلا از جمیع ماعدای او و تمام کرده اند حقیقت او را و بر تقدیر ثانی ممتاز میکند از ماعدا او
و از اینجاست که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ ظرف خلط و تعریه میبینی که در کتب کلامیه جابجا
راشده را بیان کرده اند مثلا در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا چه مقدار قیود را ضبط
و در غیر آن چه قدر توسعه و تعمیم فرموده تا نوبت بجای کشید که بعد از بیان حقیقت مصداق آن خلفای
را ذکر نمودند و هرگاه مرتبه عموم را لحاظ نموده برند و امثالش را در آن درج ساختند و همچنین دیگر بزرگان
مثل عسقلانی و جلال الدین سیوطی امر اصل خلافت را بالاجمال و تفصیل طی کرده اند تا بهر کسی
مابه الاشتراک و مابه الامتیاز را بخوبی تمیز وجوه نمایند که خلفا بسیار اند مگر کسانیکه بکمال رشد و عدالت
بمرشد و هدایت فائز شدند و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظام امت
بجا آوردند خلافت شان ظل نبوت بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قصب و ورد

ایشان شود و مؤمنین را باخبار شان بشر فرمود خلفای اربعه عناصر دین آمده تا آنکه مرتبه اتصال و لحاق
با ایشان دارند قلان و خلان اند تا عوام و خواص بعد از ادراک این حقائق از جا نروند و اگر خوارج در
نواصب و روافض مطاعن ایشان از احاطه غفلت و جهل ذکر کنند فرض و درست اهل دین را حقوق آن
بزرگان یاد کردن و نطاق همت بر دفع مهملات و خرافات فرق باطله بستن و اگر دیگران که منسلک در
ملوک و سلاطین بودند زیر لوم و طعن فراگیرند ضرور نیست برای آن کوشیدن که عادت ملوک و سلاطین
بر آن جاری نیست که در هر امر مراعات امور شرعیه بجا می آرند و بحمد الله که علمای مذکورین جایکه ایشان را
در جیش خلافت باعتبار فرشت داخل ساختند تصریح بمعنی عموم نموده اند چنانچه در صواعق و صوائح وغیره
دیده باشی آنمردم که پی بدان نبرده اند دانستند که مثل یزید و عبد الملک را در خلفا ذکر کردن مبنی بر آنست
که خلافت نزد اهلسنت مقارن بفسق و فجور هست و مجتهد المغفلین تعصبات سبق ازیشان در ربوده
و معتقد بدین معنی شده که یزید از خلافت نسبت بخلفای راشدین فوقیت دارد و تعجب است این پیران نابالغ
از عیش و کامرانی کجا فرصتی بهم رسانیدند برای مطالعه کتب کلامیه تا بتحقیق میرسیدند کاش کتب تحفه بنظر
در افتاده میدیدند تا معلوم شدی شیعه نیز بر آثار اقدام اهل حق در امر مذکور رفته اند مجلد ثانی را اگر از عماد الاسلام
برگشای بسیاری از امور را بهمان وتیره خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کمالیه حضرات ائمه را دیدند
در زمانی توسعه تمام بکار برده اند از دیدن این مواضع زبان درازی مجتهد که هر جا بانگ بی هنگام بر میدارد و از
شمردن ظالمین در خلافت استغاثه مینماید نیست و نابود میشد در ایامی که مرا از مذکور کتاب بصد محنت
مشقت بهم رسیده بود برای تذکیر خویش آن مقامات را منتخب نمودم و چند ورق بر آن نوشتم ماده الزامی در خصوص
نیز بدست متکلمین ما ماند لیکن چون بنا بسط عبارت ایشان زائد الوصف بود و کلمات او را التباس کتابت نیاوردم
هر کس که خواهد رجوع کند و دریابد که بعد دیدن آن مضامین هیچ اعتراضات مجتهدین منهدم میشود با جمله کاملین
امامیه خصوصا دلدار جائسی چنان حقائق امامت را مفصل میکنند که ضبط آن اوصاف و تشرح مشکل
میشود چنانچه نمونه اش عنقریب از روایات معتمده اصول ایشان می آید و گاهی چنان مینماید که غیر از
قرشیت چیزی ملحوظ نمی شود و اعتراض فرزند دلبندش همه بروی منقلب است و معنی حدیث علل شیخ المشایخ
نصب العین میگردد که قریش ائمه امت اند ابرارها لابرارها و فجارها لفجارها و حدیث الائمة من قریش را اگر
بجولی چنان خواهی دانست در سقیفه چکیبی بعد از شنیدنش دمی و دو دمی نداشتند و هر گاه بر اصطلاح علامه
سیوطی در تاریخ الخلفاء اکتفا شود هیچ غباری در آن راهی نیافته کما مر مفصلا و بر تقریری از احادیث
امامیه امامت را بعدالت وصف کردند و بالاخر علمای شیعه مثل لاهیجی معنی عصمت را بعدالت گردانیدند
کما عرفت سابقا و لاحقا و اگر حقیقت رفض را پوست بکنی برای حضرت شیر مردان کفر را تا دم وفات
آن تا عقب عظمی گردانیدند اکنون علاجی برای مرض مزمن ایشان بخیال نمیگذارد و کان الله عزیز

ذمه اهتمام خود دانیم انشاء الله تعالی و دیگر بیان این ناصبیان بدانند که اهتمام اهل الطریق شوق ساختم و راوی
سعادت صحیحه ایشان اصطلاحی نمانده ولیکن می کنسا نیک مصداق قرار دهیم اند که مصاحبا باشند از این جنس هست که بر
امامیه تحقیق لفظ اهل بیت نوشته اند بحدی که دال بر آنست که اطلاق آن بر آل عبا حقیقت است و بر سایر افراد
تغلیب پس در سعادت ایشان اطلاق خلاف بزرگان از اهل ادراک شد چه بر این متعصبان مراد تغلیب و تکلیف کردیم
توجیه بعید از آن باشد در مخصوص که مرفوع باشد تقریر دیا بالم بر خود احد بخلاف احادیث رفعه که بخصوص مرفوع است
و از غرائب آنکه علامه جلال الدین سیوطی باشد یا کسی دیگر قائل بدان نشده که بر چه این مساکرا در ده رفعت مشیت
و یا فت احتجاج و هست فکیف که ظاهر شرع باعتبار مدح یزید که از لفظ اینه مستفاد شده منافی جامع صفات که اثر
صحت در آن باشد و آن بر سوره فاتحه یزید بخصوص اسم اول دلیل هست بدلیلی که بالا گذشت چه جای آنکه در وصیت
مشعر بر مدح یزید باشد نص نباشد بخصوص مدیث اد کالا یخفی **قوله** و نیز در کتاب مذکور مسطور است
اقول قصد انداختن منجنیق بر بیت العتیق و دیگر بی اندامیها نسبت با خانه تجلی آشیانه در کتب ثقات یقین
که در آخر حیات یزید با پید بوده است او داول بر مذهب او سست نیا باشد که متمکن لذات دنیوی و قدرت حاوی بر اکثر
سلطنت به سبب غلبه معهد این امور شوند و چون تسلط و تمکین هست مید بر انواع کفریات جبلی می رسد قال
تعالی فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون **قوله**
اقول شعر فهمی عالم بالا معلوم شاید مقصود من این رساله آن بود که تغییر عبارت صواعق یعنی و لا التفات نظر
تعیین شد معین کرد انم تا ناظرین و سامعین تشویش نیفتد که مطلب این عبارت و سیاق و سباق
لفظ ذلک و مرجع ضمیر مذکور یکیست و این جانب اهل تصنیف هست بخلاف مجتهد که عبارات کتابی در اقوال سابق
نقل کرده و مرجع ضمیرش هیچ ذکر ننموده بالجمله در اینجا سخن از خلافت معاویه نیست تا مجتهد این تطویل بکار برد
اصل سخن نپاید و مقام حیرت است که هر گاه مثالب معاویه بر عم خود از کتب اهل حق ثابت نمود پس با استدلال
او چگونه الزام ایشان در ثبوت امامت برای یزید بحصول انجامید چه جای آنکه اگر خلافت معاویه علی الاطلاق
و فعل و جهت بلکه لائق قبول مانند دیگر گشت که موافق قوانین شرعیه جاری نشد آنکه معاویه هر چند خلاف
و مواثیق کرده بر دی هزاران اصحاب و تابعین قرار یافته عمل آن رد قبولش نمی مردم پر ضرر است در بین تقدیر
حاجت چیست که امامیه جواب مطاعن خلفای راشدین اهل حق و تقیین می طلبند پس ایشان بالاولی محتاج بیان
محامل صحیحه و جوابات نباشد و این مذهب اهل سنت است نه مذهب اهل بدعت چه که امام از ولایت تکلیف بایر در آن
در حقیقت چون امام را می شناسد تکلیف شرعی رهای می یابد چنانچه قرامطی و رفضه دعوی آن داشتند و کتاب ما کشی
از ان مزین هست و چون امام خاتم صحیفه امامت می کشاید تکلیفی از شریعت قرآنی بر او نمی ماند یعنی با لاستقلال
لال کتاب و را میباید فرق نیست که غیر اثنا عشریه با نگ بلند این ترانه می سرایند که عبارت از شرح الیسیا
و از رفضه معاصرین مسموعات مصدر رسیده به معنا السبب دعوی فرالا تقیه حقیقة انه بر کار و ایفا

بیرون کشیده اند اما آنچه از زمخشری از ائمه اعتزال است نقل آورده پس بعد از تسلیم صحت منقول و ترتیب استدلال
بطور معقول همین مقدار از آن مستفاد شد که معاویه نسبت به بقایای اصحاب لیاقت خلافت نداشت کجا سلب
لیاقت وانهم بالاضافت بدون سند روایت و کجا جهد در تبدیل دین از یزید لعین بنص حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم که مجدد تبیین الحق و یقین نقل کردند که اولی درجه از فسق و فجور و اعلا آن کفر و ارتداد است
عند الجمهور و در حدیث دیگر آمده من بدل دینه فاقتلوه الغرض طوق لعنت بگردن انداختم که معاویه لیاقت خلافت
روبروی اصحاب کرام نداشت و یزید بیعت خود به تبدیل دین برگماشت فشتان بین الامرین اما آنچه
مجدد الزمانی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آورده پس آن هم معلوم نشد که از کدام عالم و کدام کتاب است فاعتبروا یا
اولی الالباب که هر چند در خاتمه رساله التماس کرده ام که الزام ذکر اسامی کتب باید نمود و مجدد الزمانی گوش بر آن
ننهاد و از اینجا حدث من مسموع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب نمایم چه بر ظاهر است که کتاب تشیید ...
و ازالة الغین عن بصارة العین بدو صد جز در مجلدی چند میرسد با اینهمه منقول مجدد دلالت بر آن میکند که معاویه
در خلافت خود بر سنت سنیه حضرت نبویه علی صاحبها الاف التحیه نمیرفت و این اعتقاد ماست که سیرت معاویه
سیرت ملوک بود بخلاف یزید که به تبدیل دین میکوشید و بهره از روزه و نماز نداشت و قمار میباخت و طنبور میزد
و لقب او سگ و خمیر و لباس حریر بود چنانچه بزرگان جناب مجدد بر تصریح مجلسی در بحار و حق الیقین و غیره تقلید نموده
بوده اند و از اینجا نیز اینمعنی آشکار شد که سبب چیست که مجدد برای اثبات خلافتش انتقاد میکوشید و برای سیرتش
عرق ریزی میکند و هیچ شد و بعض از این امور را در آغاز این مقوله دانستی و متوهم نشود که چون لفظ خلافت
بر معاویه اطلاق کنند او را بر سیرت خلفای راشدین میدانند زیرا که لانسلم که هر که خلیفه باشد در این امت از خلفای
راشدین محسوب گردد از اینجاست که خلافت را مراتب بسیار است چنانچه در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا
تحقیق آن نموده اند علاوه صاحب صواعق که در حق معاویه چنین گفته و اما ما او را منتصب اعتقاد میکنند خود
فرموده که او بر سیرت ملوک بود چنانچه عنقریب می آید پس مدلل شد آنچه گفتم اما آنچه از دفتر آخر روضة الاحباب
نوشته پس بارها عرض گذارش گشته که صاحب تحفه گاهی این دفتر را مستند در کلام خود نساخته از آن ...
نبوده و محققین از این معنی که معاویه امر نمود که سب جناب امیر بر سر منبر بگویند انکار صریح نمایند نزد ایشان این
روایت بی سند اعتبار ندارد و قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی التحفه و در اصحاب صفین چون این امور
بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم است نظر بعمومات آیات و احادیث داله بر فضائل صحابه بلکه جمیع
مومنین و امید شفاعت و نجات بعفو پروردگار آری اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت
حضرت امیر داشت بجای تکفیر آنجناب یا سب و لعن آن عالیجناب میکرد و او را بالیقین کافر خواهیم دانست
و چون اینمعنی تا حال از روی روایات معتبره ثابت نشده و اصل ایمان ایشان بالیقین ثابت است تمسک
باصل داریم بالجمله اجماع اهلسنت است بر آنکه تکفیر کنند حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دینی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر ست و چون آنچه در حق اهل
نهروان بالقطع بثبوت پیوسته ایشانرا کافر میگویند و از دیگران هرگز بثبوت نرسیده لهذا ایشانرا تکفیر نمیکنند و نیست
تنقیح مذهب اهلسنت درین باب موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین
کافر است و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودن از
روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکر این امور کافر باشد و محاربه ایشان از راه هوای
نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فسق عملی یا فسق اعتقادیست نه کفر و درین اصل باهم
متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اما آنچه مجتهد جالیسی بمقتضای بوالفضولی و بوالهوسی تار و پود
نسج عناکب را با خیالات خام خویش همدگر بافته بود بعنایت ایزدی سر رشته تحقیق بر علی الحوص القدریه پیدا
بادله قطعیه بعنوان آنکه روز بر کرده ام که هر یکی از ناظرین و سامعین بر ریش جالیسی میخندند و چون آن اسجاع طعن الیه
ست گنجایش آن درین مقام صورت نمی بندد و صاحب ایضاح مینویسد که صدور لعن اهلبیت نعوذ بالله منه
از ان اشخاص که امامیه زعم قطعیت صدور آن از ایشان دارند نزد مانعین لعن قطعاً ثابت نیست و نیز ما بعضی
از ایشان قطعاً ثابت لهذا لعن نکنند و بعضی از ان اشخاص را به بدی یاد کرده اند یعنی منافق یا اولادی ملت
اظهار ندارد انتهی بالجمله اینقدر مسلم الثبوت است که از کوفیان بیوفا و شاگردان ابن سبا یهودی لعنه و
سب و تبرا در باره معاویه و غیره شروع گردید از تذکرة الائمه نیز بوضوح انجامید که اهل مکر و حیل و اهل عناد و جدل که
فرصت را غنیمت می شمردند در راه نفاق می سپردند و خونریزی و فتنه انگیزی را وسیله مذهب باطل گمان میکردند باز
این بادی گشتند و لیکن جناب امیر ازین بدعت محدثات در هم کشید و منع شدید فرمود چنانچه عبارت بعینه
یعنی صاحب تذکره باید شنید که در حال جناب مرتضوی نقل میکنند که فرمود که من بشما گفتم که عبادت بیان
بجای آرید و سامی گفتند نباید ابوموسی نزد و ما اصلا از سخنان ایشان رو ترش نگرد غلط و حسینیت
شامیان لعنت کردند و معاویه را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را و هم بر معتقد و چه
کتاب نهج البلاغت حاکم است که جناب امیر این امر را ناخوش آمد با آنکه زجر کردند اخوت اسلامی طرفین معاویه مطابق آیت
قرآنی و کلمه الحق اخواننا بغوا علینا بر قرار داشتند و از بحار باقر مجلسی جابجا هویدا گشته که مقصود فرضی در کتاب مذکور ایراد
روایاتست که فریقین حمل بر آن بسته اند و از اینجا با اظهار فاضل مجلسی امام نیز در هم اثنا عشریه هویدا شد که منع سب و لعن
از اجماع فریقین است **الغرض** سخن در آن بود که معاویه امر نمود بسب حضرت امیر معاذ الله و نیز این عبارت
انما طلب رئیس السنها صورت گرفته چه روایات شنیده صحیحه باید ذکر کردن نه فقط بر روایات مورخین بسند که حال عدم
اعتبار شان از کتب شیعه هم واضح گشته است انداختن آن بعضی از روایات موهم آنست که معاویه به بعضی از اصحاب
امر کرد و چنین گفت ما الحق ان لا تسب ابا تراب لیکن احتمال دارد که مقصود او استفسار بود از سبب عدم سب
کما لا یخفی علی من مارس الاخبار و موید این احتمال مطالعه مجلد عاشر از بحار و دیگر کتب و اسفار و هم کتاب اثنا عشریه

از افادات محمد بن محمد بن حسن عاملی است بغیر ذالک و در صحیفی هیچ شبهه نیست که نواصب خوارج خذلهم الله اینچنین بدعت را از کجا بکجا رسانیدند و علی کذا الشهور و مراد ازین محدثات رد شدی خود را سیاه میکردند و اهل بقیه بیجوردن چلاند و تقلید سرخ و سفید بر آمدند تا آنکه عمر عبد العزیز را توفیق استیصال این بدعت نجیبه شد قوله در تاریخ حلاء مذکور است آه **اقول** از علمای اهلسنت در حمایت همین قدر ثابت میشود که باظهار ابو قتاده انصاری در وقت خلافت معاویه اثره برین بزرگان واقع شد و معاویه بن ابی سفیان با وجود اصحاب کبار لائق این منصب نبود و مارا درین باب کلامی نیست و این حدیث که بهم مضمونش در کتب فریقین مرویست مایه افتخار برای شکی از یکه اقبال مجتهدین ست که در رساله بالخصوص بیاوری مجتهدین و علمای اهل این جزین حدیث تالیف نموده یا داد غرض از ان این نتیجه برآوردن که خلافت خلفای راشدین باطل بود زیرا که صبر نمیباشد مگر بر بلا و هرگاه خلافت راشدین بلای بود پس در بطلانش چه حالت منتظره بود نموده‌اند الکریمی الممثل دلالت کند این حدیث برین مطلوب لازم می آید بطلان خلافت مرتضوی نیز و هو نقیض المقصود و تشبیهی مزید توضیح او ازین بیان که مجتهد الزمانی بر دقت تسدید المبانی نموده‌اند چنان خالی شد که بشهادت ابو قتاده انصاری و مانند او از کرده انصار که عموماً وفاداری ایشان نسبت باهل بیت کرام قبل ازین از کتب معتمده شیعه هم دانستی مصداق حدیث شریف زمانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقریب می آید لاجرم حرف الاستقبال بانضمام للتاکید مقرون لعدم فصله منفصله نخواهد بود و این مغلطه دیگر است که متعدد و فضیحه غیر ازین مذهب شیعه در آن منهمک گشته فضیحاً علیه الثکلی فضلاً عن الفضلاء اگر سخن فهمی در آنچه گفتیم غور کند بنیاد رساله مذکوره را همین چند حرف معدوم کی هی هادیة علی عرقابهم ما خواهد یافت و اگر زندگی مهلت بسید بد مساعدت زمانه صورت ما می بندد به تفصیل تمام در ان رد میکوشیم و المأمول بعید بعد تفریح حزاری بدرگاه حضرت باری باین دعا که در زبان انبیاء و صلحا و اتقیا بود و هم انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین قوله تا قریب الخ **اقول** زنهار ازین روایات فسق معاویه هم بثبوت نرسید تا بکفرش چه خیال تو انکر و بلکه بعقیده که تفرقه میان یزید و معاویه خصوصیتی بکتب اهلسنت ندارد زیرا که از کلام فاضل خباری برادر همین متکلم صریح معلوم شده که در خلافت معاویه و یزید و سیرت هر دو فرق بسیار بود و این عبارت را در همین مقاله تقل دانستی حاجت اعاده نیست **و گمان** میبرکه من عومی انتمعنی که حدیث اثره در کتب فریقین ثابت ست ازانجهت میکنم تا اعتراض ابر رفضه قلب توانم کرد و در کتب رفضه تر و نیست حاشا و کلا اینک مجلد عاشر بحار موجود است عبارتش نشنو عن سلیم بن قیس قال قدم معاویه بن ابی سفیان حاجا فی خلافه فاستقبله اهل المدینة فنظر فاذا الذین استقبلوه ما منهم قرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالهم لم یستقبلونی فقیل له انهم محتاجون لیس لهم دواب فقال معاویه و این نواضحهم فقال قیس بن سعد بن عباده و کان سید الانصار و ابن سیدها افنوها یوم بدر و احد و ما بعدهما من مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین ضربوک و اباک علی الاسلام حتی ظهر امر الله

واعلم کار بودن فسکت معاویه فقال قیس ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عهد الینا انا سنلقی بعده

اثرة قال معاویه فما امرکم به قال امرنا ان نصبر حتی نلقاه قال فاصبروا حتی تلقوه و ازین عبارت ایضاً ظاهر است که
معاویه هیچ میکرد و تابع شریعت بود بخلاف امیر پسر صاحب مزامیر و طنبور که مانند جعفری بود که پیشوایان شیعه
بکذابی و طنبور نوازی و قمار بازی او را می ستایند و از عهده مرید و لای اهلبیت رضی الله عنهم چنانچه باید
نمی آیند الی غیر ذلک من الفوائد و اگر بشنیدن عبارت دیگر که اتفاق روایات بر آن باشد مشتاقی با یکی
کتابه دیگر مجلد عاشر از بحار بکشا و ببین که مجلسی در آن چه مینویسد قال الشیخ المفید فی الارشاد در بحث

عالم المذاهبی و غیرها من اصحاب السیرة قالوا لما مات الحسن علیه السلام تحرکت الشیعة بالعراق فکتبوا الی الحسین

فی خلع معاویه و البیعة له فامتنع علیهم و ذکر ان بینه و بین معاویه عهدا و عقدا لا یجوز له نقضه حتی تمضی المدة فان
مات معاویه نظر فی ذلک و در همین مقام این هم دلیست که از اکابر علمای شیعه که یزید بمجرد جلوس
بر تخت سلطنت سر مبارک امام حسین علیه السلام احاطه طلب کرده اگر از بیعت ابا فرماید و حضرت امام که نائب او که حاکم
مدینه بود فرمود ما اهلبیت نبوت و معدن رسالت و مهبط ملائک را درست نیست که با یزید که فاسق شارب الخمر
و قاتل النفس محرمه است بیعت کردن و ازینجا هم دانستی که یزید مثل معاویه نبود و اگر اندک تامل کنی خواهد
یزید را بیک نمط فهمیدن و حکم هر دو را بر یک حد جاری دانستن بر حضرت امام حسین ع اعتراض
بدلالت کلام شیخ مفید با وصف خواهش و فرمایش ساکنین عراق فوج نکشیدند چنانچه درین ورق دیدی
امام حسین ع با اهل عراق اول دلیل بر آنست که آنجناب فرمود که معاویه بر عهد و میثاق خود مرده
مرا درست نیست و تا او زنده است خروج نتوانم کرد انتهی حالانکه حقتعالی میفرماید فمن اعتدی علیکم فاعتدوا
علیه بمثل ما اعتدی علیکم و ازینجا هم دانسته باشی که معاویه در زهر دادن امام حسن ع شریک نبود و قتل نفس
محرمه از یزید بوقوع آمد پس ناصبیت رئیس النواصب را ملاحظه بکن که در عدم تفرقه میانه یزید و معاویه از راه
و تشیع سر مجادله با جناب امام حسین ع دارد بلکه اعتراض بحسن مجتبی ع هم میرسد که با وصف عدم رضی بیعت با
معاویه نمودند و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیان گشتند چنانچه از همین مجلد بحار هویدا و آشکار است و
بسبب مزید وقاحت در کتب خویش تاویلات آن شرمسار نمیشوند و بانفعال نمی آیند کور و کور آمیز و هر گاه
حال معاویه از کتب شیعه دانستی حاجتی بدان نماند که بانتر حیله او که باعث مزید تفرقه میانه او و یزید گشته ذکر
بر او قدری باید طویل و کتابی باید دراز لیکن مجملا انیست که لفظ فقیه و مجتهد محقق او در صحاح وارد است
حلی هم در کتاب مستند الیه مذهب او را در اختلاف فقها یاد کرده بخلاف یزید که مزید جهل او در نزد همگنان به ثبوت
رسیده و نیز توبه معاویه و ندامت او بعد از حرب صفین در کتب اهل حق و ثقلین موجود است و حسن مجتبی
التی هی روسای طرفین و دانستی شهادت امام حسین ع که معاویه بر عهد و میثاق میرفت بر آن اول دلیل
نفس مقتاو و خیانت یزید که بعد سانحه کربلا علی ساکنین مدینه منوره چه ظلم و عدوان کرده و بعد در تباعه

صحابیت برای او بجای خود است و حسن اسلامش در کتب مسطور و بخلاف یزید مردود کما فی تاریخ الخلفاء وغیره
من تصریح العلماء و لفظ فئتین عظیمتین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی و صلح امام حسن و عدم خروج
امام حسین هم برهمین مذکور محتوی معهذا بعضی از احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بطور دعا در خصوص معاویه
مروی و اگر در حق یزید کلمات مقدسه مصطفوی برابر شمارم گو دلالت بر آن ندارد و قطعاً که او قاتل امام حسین
و راضی بدان بود لیکن از بهر روایت اشد فسق و فرید فجور او واضح و لائح است پس ناگزیر است بلا غلط این امور
که بطور نمونه مذکور شد تفرقه کردن و از اینجا گفته اند ع گر فرق مراتب نکنی زندیقی **قوله** و توهم الحاق میل
لا نسلم که فرقیکه میانه معاویه و یزید بیان کرده اند چنانچه مجملا و مختصرا گوش کردی موقوف بر آن باشد که در مدح
او احادیث صحیحه وارد شده باشد کما عرفت انفا و اگر چنین بودی اختلاف در حق او چرا میشد پس آنچه درین سطور جنگ هم
گفته بجای خود نیست اما وضع احادیث در باب معاویه پس عجب نباشد زیرا که اهل نفاق و تقیه اکثر برای آتش
عبد الله انبعثی را ملحوظ نموده اند و شب و روز در کباب شامی و فالوده دمشقی مصروف اند و بسیاری از اکابر شیعه بنور معتقد
تشیع و جلالت شان هستند و در خیرخواهی او زندگانی بسر بردند و برخی بر فاقتش مردند و طریقه خوشامد و
کذب و افترا القول مامول امام المتکلمین شیعه کما سیجیء هم منحصر در ایشان بوده و من میگویم که هر گاه مقبولین یقین
امامیه در صدر اول مراتب خلاص و وفا با حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خلفا آنچنان بعمل آرند که تسلیم
متکفل بیان نتایج ثمرات آنست و در آخر شیعیان کوفه جلائل محبت و فرید ولا را در واقعه تحکیم بعرض ثبوت رسانیدند
و در وقت بیعت حسن مجتبی تلافی هر دو لشکر آنچنان بکار بستند که پاره آن دانستی و پاره دیگر انتظار کن پس از سیرت بائمه
و ملاقات و مسائل کیست که اینها را مانع بوده باشد و از اینجا که ادراک مکنونات خاطر در هر واقعه نه کار افراد بشر است
پس چه عجب که بعضی گول خورده باشند و نقد انصاف من قال را اینها عین مذهب التشیع و حصول مذهب نفاق تقدیم
است که بلفظ تقیه تعبیر از آن مینمائیم هر گاه مجملا و مفصلا دریافتی که حقیقت یزید لعین و ماثر جمیله آن بید بین اصول
بالحق و بالیقین ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض غفلت شعار یزید گران پرداخته بود هرگز دلالت
بر مکنون قلبش نمیکند اکنون نمونه چندی از شواهد که ایمان یزید را بر اظهار تقیه مقتضی از کتب ایشان و احادیث صحیحه
پیشوایان این بد اندیشان استنباط نموده اند باید شنید که حضرت سید الساجدین بکمال عطوفت و مهربانی
یزید را نماز عشا کرده در کعتی خفیفه بامش نسبت تعلیم کرده ارشاد نموده که اگر این نماز بگذاری توبه تو بدرگاه حضرت
باری مقبول خواهد شد و مواخذه خون جناب سید الشهدا بر ذمه تو باقی نخواهد ماند و خاتمه بعضی این روایات آنکه
هر گاه یزید مذکور است که نماز مذکور بگذارد بعضی از امراض شدید برو استیلا یافت و هر کس که بعلم تاریخ آشنا
شده میداند که بجز سانحه کربلا سلطنت این بیچاره منقضی نگشته بلکه سوانح دیگر مثل آن در ایام سلطنتش گذشت
بکمال تفصیل پس ازین روایت مثل سفیده صبح صادق واضح و آشکار است که او نماز مذکور را گاهی بنیت
ادا کرده باشد چه جای آنکه توبه بشر مسار و ندامت است از ماضی و ترک فعل فی الحال و عزم ترک را استقبال این امور

اختیار او ازدی منده ریاست باقی ماند علیه امر قتل بین الاتفاق امر است غیر اختیاری مجتهد ادعای صرم ابا ای علیها
بمقتضای قوال آیه عز وجل کما شئنه مفصلا انشاء الله تعالی شهادت علی اکبر است فکیف که مجتهد الزمانی ما یجاوزه
المبانی افاده میفرمایند که اقرار العقلا علی نفوسهم حجة خصوصا سیما وقتیکه این اقرار بر صدور خیانت مکلفین ابا منه مثل جناب
نجبات پیر رسانیم کما لا یخفی و نیز چون در رساله بشارة العین از روایات شیعه شنیعه بنای خود ثابت گشته وجه
تصریح تمام خواهی شنید که معاذ الله استغفر الله گناه جناب امام حسین در خروج بر یزید موافق اصول مذهب
پسر چند کفر رسیده بود و قاتل چنین کسان لابد باید که بجرات دینی متصف باشد پس حکم بقتل انجناب و مجتهد
بذلک بر اصول مجتهد رافضیان شاهد ایمان یزید باشد فکیف که پدرش صراحت وارم گویا صراحةً اگر کسی
حسنه کسی از انبیا علیهم السلام بکشد مستحسن خواهد بود بنا بر آنکه دلدار جایسی جائیکه مباحث عدل باری عز وجل
نوشته و تعریف آن اولا بدین عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت از انست که او سبحانه و تعالی
قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب
آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم باز گفتگوی طولانی او بعد ورق چند گشته بسبب متوجه گردیده
بنقض کلام امام فخر المتکلمین رازی با ترجمه کلامش میارد که حقتعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه میدانست که او
ایمان نخواهد آورد و این تکلیف ست بما لا یطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم ایمان او سبب
امتناع ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بنا بر آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی
سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد باینکه این غرض و غایت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه متیقن بالعکس
آن خواهد پس بعد سطری چند در بیان آنکه و تمثیل امام موصوف تمثیلی دیگر را ترجمه میکند که همچنین اگر پدری
اعمال دل خود که هرگاه بان سکین داده شود یا سکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد کشت ویا خود را بآن هلاک خواهد
ساخت با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که غرض من از دادن سکین این بود که او بدان علم نبرد
پس از اینجا ظاهر شد که هر که امری برای اصلاح نکند و داند که آن اصلاح بر آن مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن
فساد لعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن و چون این ادا الشتی پس بدانکه تکلیف کافر با
علم حقتعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح تر خواهد بود از انچه که قباحت آن در ضمن مثال
واضح نموده شد زیرا که مضرت لحظه واحده مناسبت ندارد با مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد از آن مومن لفا
در جواب امام مینویسد که تمثیل رازی بجهت این در نظر عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر یکی
پس نسبت جناب الهی بمکلفین عباد چنین نیست فرض این نموده که آن پسر قتل نبی کند و معلوم است که قتل نبی
در نظر ما اگر با جبات حسنه نباشد بسیار قبیح ست نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر در کمال
قدرت و طاقت این دانسته باشد که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت بابد
نسبت چشم زدن بزمان لا تعد و لا تحصی باشد برای نمبار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که اهم ... بیان

باشد منافات ندارد لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل خیانات اهدی آن پسر را کرنبی ست عطا فرماید و بسیده نیز در مخلوقات
نگرداند و سلطنت لا یزال باو بخشند و بانواع لا تعد و لا تحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد و بهان حادث
سکین مستحسن میشود نباشد با اینهمه که شنیدی شواهد دیگر ست ازانجمله آنکه بارها دانستی و درین مقاله هم دیدی و از
احوال ناسیه فهمیدی که بحکم حضرات ائمه در نماز نواصب تمامی ایشان فرقی نیست بلکه هر دو مساوی الاقدام
اند کما فی الکافی و اینهم در احادیث صحیحه موجود که چون مخالفین بنماز قیام مینمایند حقتعالی بر ایشان لعنت میکند
و این امر محتاج دلیلی نیست بعد ازانکه نماز شان مثل زنا باشد و نیز در کتب معتمده کلامیه و کتب احادیث عموما
و در فصول مهمه خصوصا بتفصیل تمام ثابت ست که ائمه هدی مثل حضرات انبیا علیهم السلام اجتهاد نمیفرمایند و هر
حکم ایشان حکم خدای عز و جل ست در باره مکلفین و قد قال الله تعالی اِنَّ اللهَ یَامُرُ بِالْفَحْشَاءِ پس از حکم امام
زین العابدین در ادای نماز عقیل که میانه مغرب و عشا ست معلوم شد که نیز این پاک بود و بمقتضا الملک عقیم است
ظلم و عدوان هم و در نه لازم آید امر بزنا معاذ الله هرگاه حکم مساوات در نماز پنجگانه جاری ست فالملک بیداق
ازین کلام الخ اقول این خرافات تازه جهنیات بی اندازه غیر مورد ایجابات فحول و مهبط ملام ارباب عبارة
احوال ست بچند وجه اول آنکه حال عدالت و غزارت علم و زهد و ورع عمر بن عبد العزیز بدان حد رسیده بود که اهل السنت
در محبت او هم بدگفتن خلافتش ابو بکر را برابر روایات ثقات تصریح میکنند چنانکه اهل سنت در تراجم و در باب او از جهت
عدل و داد او شعر و سیادت توقف دارند اگر شرح بخاری تصنیف از تالیفات کرمانی عسقلانی و قسطلانی و عینی
اشیر جزری شمس الدین فهمی در تاریخ خود بدرست بنا بر این تاریخ الخلفا که محمد الیافعی در تاریخ آن جا سیوطی
داده باید گفت که اینهمه اوصاف جلیله او دیگر در تاریخ خلیفه را برای ابن عبد العزیز شهادت اکابر ثابت میکنند و اینجا
حال مطالعه این کتاب نیز پیدا میگردد که گویا محمد را اخر لا تقربوا الصلوة تحریف دیگر انداز آنجا یاد نمانده پس آنکه
فاروق رضی الله عنه بعد از تابعین مشتغل نکرد که اینهمه عبارات از دست ... که از اولاد من مردی باشد
ازین بیرار عدل و داد بکند و این روایات را ترمذی در تاریخ خود نقل آورده و گفته که همچنان بوقوع آمد چه ابن سعد
باین عبارت اخراج فرموده از فاروق لیت شعری من ذو الشین من ولدی الذی یملاها عدلا کما ملئت جورا و نیز از ...
تخریج کرده که در مقولات بابو بکر دنیا منقضی نشود تا حاکم گردد مردی از اولاد عمر عمل او مثل عمل عمر آورده و بر آورد
بلال بن عبد الله بن عمر النسائی ... بود در خلیفه موعود ... امید استند تا آنکه حقتعالی عمر بن عبد العزیز را آورده داد
در طبقه خویش محدث جلیل القدر بود و روایت کرده اند از پدر خود و انس و عبد الله بن جعفر بن ... ابن فا رط
و یوسف بن عبد الله بن سلام و عامر بن سعد و سعید بن المسیب و عروة بن الزبیر و ابی بکر بن عبد الرحمن و ربیع
بن سبرة و دیگر بسیاری با اینهمه جلالت و ثنا همچنین دیگران ازو احادیث روایت میکنند مثل محمد بن منکدر و یحیی
بن سعد الانصاری و مسلمة بن عبد الملک و رجاء بن حیوة و محدثین بسیار و او جامع کتاب مجید شد در حالت صغر
و پدرش او را بمدینه منوره فرستاد تا ادب حاصل کند و از مغیره مروی است که جمع کرد عمر مذکور بنی مروان را

چون خلیفه شد پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فدک انفاق میفرمود و بی‌زنان بنی هاشم را
تزویج می‌نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها خواست که گردانند فدک را خاص برای او حضرت قبول نفرمود
همچنان بماند در خلافت شیخین با مروان اقطاع کرد اکنون بمن نوبت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه وسلم
بجناب زهرا عطا نفرمود مرا لایق نباشد بهره‌مند شدن از آن لاجرم آنرا بروضعی میگردانم که در عهد مبارک بود
و محمد بن فضاله میگوید که عبدالله پسر عمر عبدالعزیز در جزیره گذشت پس راهبی فرود آمده بسوی او و از او
نشده بود بسوی کسی قبل ازین گفت هیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت نه گفت بسبب حق پدر تو که ما دیده
او را در ائمه عدل بجای رجب از اشهر حرم راوی بگوید که ایوب بن سوید تفسیر نمود که سه ماه متصل ذو القعده
ذو الحجه و محرم ابوبکر و عمر و عثمان اند و رجب که منفرد است از آن عمر عبدالعزیز است و بعضی از ثقات مثل مالک
و حسن و غیرهما گفته‌اند که چون دور خلافت باو رسید دیدند که گرگان همراه گوسفندان می‌چریدند در دشتها
و بیابانها چون ناظرین استعجاب کردند راعی گفت اذا صلح الراس فلیس علی الجسد باس و بعضی از ثقات گفته‌اند
که در خلافتش بیابانها دیدند که گرگ گوسپند در یک مرعی بهم میچرند پس شبی دیدیم که گرگ بر گوسپند حمله کرد و
بعضی گویند که گفتیم مگر مرد صالح مرد چون حساب کردند و خبر رسید موافق افتاد و در این هنگام
بسا چیزها ازین ابواب صدور خواهد کرد که از متقدمین منقول نیابد و الفضل للمتقدم کما لا یخفی ابراهیم بن مسلمه
میگوید که از ثقات بما رسید که مردی خراسانی نقل کرد که در خوابی دیدم که هرگاه اشج بنی مروان بیاید
برفتن و بیعت کردن زیرا که او امام عدل است پس من از هر کسی می‌پرسیدم چون تبدل و تحول خلافت بعمر بن عبدالعزیز
قائم شد پس باز خواب مذکور دیدم و حاضر شدم به بیعت او مشرف گشتم و حبیب اسلمی گفته که سعید بن مسیب گفت
از خلفا سه کس‌اند ابوبکر و عمر گفتم شیخین را می‌شناسم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده مانی میدانی و اگر بمیری بعد از تو
خبر رسد و از تاریخ معلوم شد که سعید مذکور قبل از خلافتش انتقال کرده و ابن عون نقل نموده که ابن سیرین چون
پیش سیرین میگفت که نعی نمود ازان امام مهدی یعنی عمر بن عبدالعزیز مالک بن دینار فرمود که زاهد بحقیقت
ما عمر عبدالعزیز که دنیا رجوع کرد باو دادا در بهار قبولش نفرمود و ترک نمود و بجای رسیده بود که ثقات گویند که داخل شد
عمر بدولت سرای خود با زن خود که فاطمه نام داشت فرمود که اگر درهمی داری بده تا انگور بخرم فاطمه گفت تو خلیفه زمان
باشی و قدرت بیک درهمی نداری فرمود این بر من آسانتر است از آنکه اغلال جهنم در گردن من افتد و گفته‌اند که چون خلیفه شد
فریاد از خانه او برخاست پرسیدند که چه واقعه روداد گفتند که عمر جواری را مخیر گردانید و گفت که مرا امری پیش آمده
شدم مشغول بکار آن که حق دوست دارد و سوا ازان یاد کردم هر که اقامت کند از من توقع ندارد و خواهد برود گریستند
در روز خلافت گاهی غسل جنابت باحتلام نمودی و در حال خوف و خشیت وارد بود و از وجه او نقل کرده
و چون اهل مشورت در خانه او گفتند خود را در مسجد خویش حبس میکرد و دعا و زاری میکرد تا خوابش میبرد چون بیدار میشد
تضرع و بکا از سر میگرفت تمام شب همین طور مرعی میداشت و ولید بن ... میگوید ندیدم کسی را

تا از عهده بگواهی عطا هر شب فقها را جمع میکرد تا ذکر موت و قیامت میکردند و میگریستند و چنان می‌نمود که جنازه
سو بروے شان نهاده است و گاهی در ایام خلافت کسی از دست شخصی نزده مگر سه تازیانه شخصی را که درباره
سوادیه بد گفته بود و انهمه که از حالش در علم و عدل و زهد و ورع و رد مظالم شنیدی حرفی چند است عجب
دارم از مجتهد الزمانی که بیچاره بدیدن این روایات و عبارات در تاریخ الخلفا که خود می‌خواند بشوق نیست
انجم منشرف نشد و تتبع این کتاب هم پرست سابقین و قاعدین خود سپرد و بسبب تیره‌رای خویش و بی‌سوادی
شان با چنین امور که کور شده و مورد استبعاد او بود چیلی نبرد بلی بادیه مشتاق و محض تعصب نور دیدن و گردن نهادن
و آرام گردیدن شیوه اهل بسالت است نه کار اهل کسالت عجب تر آنکه حال مجتهد فانی و دیگر علمای مذهب
غولان بیابان نیز همین منوال است که بیشترهای ایشان بدبختی از بی‌سوادی است و بسبب تنگ حوصلگی
خود را یکتاز میدان نبرد میدانند و خود را گردان زمن و اسفندیار رویین تن بزبان می‌رانند و بنوعی
فخر بالتمام می‌خوانند چنانچه از صولت حیدریه علی المجوس القدریه و منتهی الکلام و حیرت انتشار است ترا باید
ای غول بیابانی * که بیدی چو بندی و بچه‌دست بیان * کمان الشکنی پر تیر تیری ز تیر او زره در ...
وکنده چنانست و هم گوش ... * که دانی که هیچی و کمتر از هیچ * محبان مرا تاب ... گفت بار گویم ...
دوم آنکه بیاد می‌آید که اکابر را نوشته باشد که هر صحابی افضل است از هر تابعی بلی آنچه از تصریحات ایشان
معلوم میشود اینست که صحابه من حیث المجموع از تابعین من حیث المجموع بهتر اند و علی هذا القیاس لیس بنها
لازم نیاید آنچه مجتهد در صدد آن گشته مسلمانا که هر صحابی اگرچه بطلب دنیا پردازد خود را از جمیع اصحاب آن مشغول
سازد افضل است از تابعی که بلاخلاف با جهاد و سعی و وصف خلافت در زهد و عدل و تقوی کما ید طولی دارد
و دلیل اینجا که بعد فعل آن صحابی با وصف نکیر اهل حل و عقد عجب است کو خلافت میعاد و میثاق بعمل هم آمده
بلکه مخالفت آن وثیقه کنند که پیروی جماعه مجتهدین و تبیین و عظمتین من المسلمین بدو فرو دعا انکار در باب
کسی که عاری از شروط باشد تابع مذکور هرچه بکنند با وجود موید و موکد بود دلیل با حادیث نبوی کما سبق ثابت است
و دیگر برای بستن زبان ... چایان فار خطی آل عبا و اراده فوج کشتی نجابت تقوی و نسبت عنعنت ...
جنهر شده اید که بر زبان باشد تا هر یکی از مجتهدان مبهوت و متحیر گشته نیز مروراست و دوم بر بنیاد دانسته
بنیاد این لاف وگزاف بر بهار للطور الحق نموده اند بود و آری بعضی از قصه دیدان رفته اند که امام از دارش که غیبت
پا بیرون میگذارد و مکلف شرعی نمی‌ماند چنانچه در صواعق و تحفه و غیر آن ... بسیار مذکورش گشته و شاید که قاصر ...
و تا الوجهین بودن همین مذهب مائل باشند بجهت آنکه در جمیع کتب فن بروایات متواترة المعنی ثابت کرده اند
از ائمه هدی ملعونین و منافقین را که تا قیامت اگرچه بلا تناهی رسد چنانچه باید می‌شناختند و قلیل گویند یا دوستی
توجیه سیما امام کاظم و حالانکه خزائن و دفائن را با اهل صناعت سپردند و امانات لطیفه و ودائع لطیفه ...
... ملاعین بستند که حرم را در شبستان نکشتند چنانچه نمونه آن را در همین مقاله دانستی و عقل هیچ عاقلی

تجویز نموده اند که از مکلفین این امر صادر نباید غیر از کسی ممکن نبود که امام عسکری رح حتی توان را بعیست فرزند
فرمایند و او وقت نکاح متنکر باشد بعد ازین علمای شیعه بقیاس پرداخته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند پس
زعمشان اگر بنیاد مناظره بر صور خیالیه خود نهند باید که باعتراف اکابر خویش هم جا از عقلی نوشته دهند و اگر اساس
تقریرات بر مسلمات خصم ست باید از کتب ایشان بر آورند که قول و فعل هر خلیفه الی آخره و قبل ازین گذشت
و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند نه بر صور وهمیه خیالیه کما لا یخفی سوم
آنکه افضلیت استخلاف بر تقدیر قبولش باوجود مخالفت دیگر صحابه ممنوع ست فکیف که بزعم
عبد العزیز مستند باشد نص نبوی صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که مبدل دین و مخرب شریعت متین بار بار دیگر
میشود نواز خلیفه ممدوح دانستن موجب ضلالت و عام امت ست لاجرم باعث تقریر خواهد بود چهارم
آنکه حال قول ابن عمر الزاما و تحقیقات در ما سبق منفصل گذشته و ازان مقام ایشهم ظاهر گشته که احتمال خوف
دران مطرق ست یعنی اگر با کشتن بموعظت ابن عمر باز آیند نفوس همه بسلامت مانند و در نه تلف شدن نفوس
ناصحین دارینجا ست که جیشم و اولاد و خدم را هم وعظ نمودند تا حاقه نویسان بقلم آرند بخلاف تقریر ابن
عبد العزیز که ازین احتمال خالی ست فالعجب کل العجب ظاهر عجب ست که مجتهد واقعه حره را ایشهم یاد ندارد و از اینجا
جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدم بیعت ایشان نه تقدم بیعت ابن عمر بر خروج امام
حسین ثابت کرده هنوز سر رشته بیامده که قطع نظر از اجتهاد در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و بار اثباتش
نمی تیسند و دامن از تحریر بمعنی نمی چینید پنجم آنکه احصل مدعا ازین عبارات همانست که دانسته و ما
انیمه میگوییم که معنی خلیفه حق و امام صادق همانست که او از خلفای راشدین ست چه برین تقدیر لازم
می آید تناقض در کلام او زیرا که صاحب صواعق تحریر نص کرده که معاویه بر سیرت ملوک نیز بیعت و هرگاه
قول و فعل راشد خلاف عهد و شریعت حجت نبود معاویه در چه حساب غرض که مجتهد را اختلال حواس
رو داده تا درین مغلطها افتاده اکنون مطلب عبارت صواعق مطابق فهم اهل دانش و بینش
باید شنید اگر بر قول من اعتماد نباشد صاحب **ایضاح** بعد عبارت نقل کرده جناب مجتهد
از صواعق محرقه فرموده که صاحب این کتاب تنصیص کرده بر اینکه غالب بود بر خلافت معاویه طور یا ملک
وخارج بود امارتش از طریقه خلفای راشدین در اکثر امور و بعد نزول امام حسن خلیفه شد یا همه که
واجب و لازم شد بر مردم برای او طوع و انقیاد چیزی که واجب می باشد برای خلفای راشدین
و از اینجا که در حق و صدق درجات بسیار وارد و حقیقت راشدین باعتبار جمیع جهات صفت حقیقت
خلافت معاویه بوجه دون وجه ولا حکم او بخروج از سیرت خلفا و حصر راشدین در پنج کس یعنی شیخین و
ختنین و امام حسن چگونه صورت می بندد چنانچه محشی در شرح اربعین نووی گفته انتهی بعینه و محل
ششم آنکه **مسلمنا** که قول ابن حجر نزد مجیب معتبر ست بسبب نوافتن امام حسن لیکن

معتبر بودن استخلاف از کجا خواهد بود بدلیل هفتم آنکه از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شروط لیس
دعوی اجمال که مجتهد در کلام مجیب کرده بود و بهر جا میکنند از عجائب توهمات ست شاید معنی اجمال هم
بذهن روشن در نیامده چنانچه معنی جمال لاتسلم بخیال ملک زاده کودن که چون ملک امتحانش نمود استاد
او را آموخت که هر گاه علما گفتگو کنند بگو که لاتسلم آخر همه عاجز شدند یکی از ایشان حال دریافت
و پرسید که در ثبوت کلمه توحید و پیغمبری گفت لاتسلم آنوقت همه را حالی شد که هیچ تربیت نااهل را چون گردکان
بر گنبد ست الغرض الحاق مذکور کافی بود چه جای آنکه تبرعا همه امور را بتصریح اکابر شرح نمودم مقصود ان
از اعتراض بیهوده چنان معلوم شد که معنی الحاق هم ندانسته و خیال نکرد که ملحق را معنی تالی
میگردد چنانچه مجلسی در بحار ارکان اربعه را ملحق و تالی ائمه قرار داده و حضرت سلمان اول ارکان
که در امامت مرتضوی متردد شد فکیف عمار که حالش طشت از بام ست کما عرفت مرارا و اکثر اصحاب
حضرت امام باقر و صادق سرمایه افتخار قوم منافقین را نگاه کنی خواهی دید که از راه منتخب بهفتاد هزار محدث
در امامت کاظم متردد بود کما فی الکشی وغیره بخلاف ابن عبدالعزیز که در عدم تزلزل کوه الوند بود و از
بیهوده ظاهر است که حکم مذکور را بهر حال محمل فهمیده و هل هذا الا جهل و غباوة فان الکلام فی الرشد
لا نفس الخلافة و لا نسلم ان کل من کان خلیفة فهو داخل فی الخلفاء الراشدین الهادیین المهدیین و
دیگر اینجا نکته ایست نفیس و دقیق بیانش آنکه مجتهد که از فعل عمر عبدالعزیز بیزار ست و از اعتبارش
دست بردار و از تصور ضرب او بظاهر در آزار باعث آن نیست مگر مزید ولای منکرین از امامت اهلبیت
اطهار ورنه این تعزیر بسوی حضرت محمد بن حنیفه بر اصول و اخبار امامیه میکشند زیرا که بر ناظرین مجلد عاشر
بحار هویدا و آشکار است که جناب شان یزید پلید را امیر المومنین اعتقاد میکردند و این لفظ را بر یزید
اطلاق می نمودند حالانکه مخصوص برای حضرت امیر ست حتی که اگر برای دیگران از ائمه هدی کسی اطلاق
کند بیدین گردد و از اطلاق لفظ مذکور بر اصول اهل فضول وعیدی در عقبی و علتے در دنیا چنانست
که بیانش بدون اشد ضرورت از حد ادب دور ست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدهیم که یزید بعد از
بد بخت گستری جناب محمد بن حنیفه فرمود یا عنی یا ابا القاسم فقال نعم یا امیر المومنین و چون اشاره
بعث صد هزار درهم برای شما اماده کرده ام بتقریر جواب شان بطور ظرافت چنین ست که حاشا
من برای اخذ زر این سفر را اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المومنین ست و لعد
را ایجاب یزید بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجمان گذشت فانی قد قبلت یا امیر المومنین
قوله اما اجتهاد الخ **اقول** چه خوش گفته ست بعضی از شعرا ع ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه
تست الغرض خود می بری و زحمت ما میداری یعنی مخاطب هرزه چانه نموده سرانجه بر اجتهاد
معاویه که نزد اهل حق مختلف فیه ست چنانچه از صواعق و تحفه اثنا عشریه و صبح صادق و تالیفات

نامی ملا عبد الرحمن جامی در کتاب ایضاح و مانند آن بر آن گواه است تا وقتی گروه همه اش با شیعه
موجود بر پیشوایانش انطباق می یابد چه در زمان ائمه پیشوایان بعضه چندان فرخ حوصلگی بمراتب بکار
برده اند که حضرات ائمه از ملاحظه آن خون ناب جگر می نوشیدند و با وصف تقیه از گروه شیعه تحریم
و بر جبر و منع این مبتدعین و محدثین مردم را مقرر میگردانیدند این ملاعین هرگز حرفی را
از ایشان نمی شنیدند که امرت علیه الاشاره و تقیه حضرات ائمه از ما بیه از مجلد اول کلینی تا ظاهر و هویداست
جاییکه روایت زراره در اختلاف جواب امام صادق ع آورده و سائلین را از تقیه خاص و مومنین
با خلاص قرار داده و بعد حضرات ائمه این همه بی اعتنائی بد اندیشان و کورانگی ایشان بلاتکلف
می آریم دو ستمائیش دادر داد برس برسیده ام که ای یومنا هذا اجتهاد در فقه القدر شیوع پیدا کرد
که در هر دیار مدعیان اجتهاد مخالف طریق ائمه امجاد موجودند که اگر قرآن مجید در بروی شان بنهند
قدرت بر تلاوتش ندارند و غیر از چند مرتبه ضمیر و دیگر مناقب پیران سبزواری بر زبان نمی آرند
و عمامه بلند بر سر می بندند با وصف فقدان استعداد بر علما می خندند و مجالس قاری بر پا میکنند
چند بار در ماه صیام بچشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در انجا فراهم می آیند و با دای
مخارج حروف و صفات هنرهای خویش را آشکار می نمایند ولیکن زینهار از جواهر الفاظ خبر ندارند تو گویی
که کتابی برای این سبا مدعی نبوت و خود الوهیت حضرت مرتضی که از فی المختار الکشی فی البیانات نیز
سن العلما فرود آمده که ابتدایش از دنیا درگرفته اند چنانچه از این باب بشنو که در آن روز در خیر دیده
را تلاوت میکردند چون سوره کهف شروع شد لفظ جُرُزاً که بجیم و رای بی نقطه و زای معجمه
واقع است بجمیع محتملات مخالف خواندند تا آنکه من بجان آمدم و لفظ قرآنی را بایشان وا دیدم
و ایشان گفتم که عجب است از شما دین که هنوز الفاظ را یاد نگرفته در پی ادای مخارج و صفات گشته اند
کاش محبت فاسد نا که در ترجمه آیتی و حدیثی مصدر هفتاد و هشتاد خطا میشوند کما لا یخفی
و مفصلاً گاهی تا المجتهدین قرار میدادند بسبب آنکه بیچاره در آغاز استعداد از جانش تا نشاء جهان آباد
درشت کربت و غربت نور دید و صورت بهبود ندید تا بمشوره یکی از سادات بارهه یعنی پدر سید قاسم علی
برای تحصیل پنجم مراحل بعید طی کرده و در خدمت طلبا طلبای زینهای سیر و راقبا و دیار ابنا
بمقتضای تحلی آمد نام بر پشت نهاد ولیکن قیامت اینست که مطلب لاتائی که غیر از
اجتهاد خانگی صناعتی ندانند و این اجتهاد بتسلیم التقدایشان و خبر خطای اجتهادی خبری در خانه
ندارند و تاریخ آن درین جا می چینند و بر مسند اجتهاد می نشینند و خوشتر از حسن تعلیم حدیث
و اصول و عربیت هم نمی چینند و غیر از کمال علم تاریخ خبری ندارند چنانکه قاتل ابن سیرین را می ندانند
و بیعت ابن عمر را در اصل ستعتا سیخت شهید کربلا متقدم میشمارند و بر تقدیر تخصیص آیت

انتقالات بخلفا افراد کثیره و بر تعمیم خلافت لا تحصر در معاویه می انگارند و خلافت یزید را بهتر از خلافت راشدین
شمرده بر خود می بالند و حدیث قد او حبوا بالضرورت بر ینه منطبق میگردانند الی غیر ذالک من الکرامات
حاکیا طایفه امامیه [illegible] مطیع و منقاد اویند چنانچه در سابق زراره را دیدی دانستند و بر جلالت بلکه اعلمیتش اتفاق
سیدات سند کاشی التلخیص والمنهج وغیرها بخلاف اهل سنت که در اجتهاد معاویه مختلف اند کما عرفت و اجتهاد
لا ابشد و علی معتقد کرده اند و بالاتفاق تا روایت در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه [illegible] جعل
اخباری در رسالة الاجتهاد و مجلسی در بحار با انهمه تعصب عناد اعتراف نموده و زراره هزاران محدثات را خلاف
ثقلین ایجاد کرده و در تحلیل و تحریم امام برای خود جسارت می فرمود تا انکه ابو عمرو کشی از ابن سکان نقل می نماید
که تذکره کردیم نزد زراره در چیزی از امام حلال و حرام پس از رای خود چیزی گفت پرسیدم از قیاس
خویش احداث کردی یا از روایتی بر آوردی گفت من خوب می شناسم ترا این امور چه کار نداری که بسیار
است که بر روایت ترجیح دارد این همه یکسو اعجوبه روزگار واضحوکه هر دیار باید شنید که در مدت العمر همین
امر بگوشت میرسید که مساغ اجتهاد در مسایل فرعیه است نه اعتقادیه و درین ایام مجتهد انجام بگاشت
همیشه بهار کتب فضه گل دیگر شگفت پس چگونه درین زمان تخم [illegible] و مثل غنچه تا کی خون جگر نوشتم که
اکابر علمای طایفه السجاد زندقه زراره را از انکار علم ازلی و دیگر صفات مقدسه باری و کاسه لیسی مجوس
در برهم زدن توحید و اختیار استطاعت چنانچه آتش پرستان تقریرش میکنند همه را بخطای اجتهادی محمول
کرده اند و این امر تفصیل طلب است بدفتر ها [illegible] لیکن مشتی نمونه خروار اینکه ازو بسیار کشی در رجال
خود روایت کرده که از حضرت صادق در استطاعت سوال کردند فرمودند دین من است و نه دین بزرگان
من زراره می گوید گفتم اکنون عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و زکوة نخواهم
داد امام راست نشست و فرمود چه گفتی پس اعاده کردم ارشاد نمود که پدرم می فرمود که حرام گردانید خدا
ایشان را بآتش گفتم قربانت شدم پس چگونه فرمودی که نیست از دین من و دین پدران من فرمود مراد من نیست مگر
قول زراره واشباه وانتهی مختصراً بهمه خیانت اعتقاد بر الهیات و اتباع خطوات دجال و مسیلمه کذاب که نتیجه آن لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری بود و اکابر علمای یهود تسویلات عجیبه مطمح نظر ساخته اند. و نقد دین
و ایمان را محکش باخته و این هم تطویل را مقتضی است لیکن بر حرف اکتفا می ورزم که ملا احمد تستری
پسر باقر مجلسی در رجال من لا یحضره الفقیه درین مقام داد صحبت میدهد یعنی بعد نقل این روایات
تفسیر قول امام میکند که مقصود از حضرت صادق اینست که قول شان باطل است لیکن بدین نحو
که واجب شود تبرا از ایشان و چنین نیست که خطای اجتهادی است انتهی ترجمه کلامه و اصل عبارتش اینست

ای قولهم باطل لیس بانه یکون کفرا الا انه منهم وانما هو خطا فی الاجتهاد پس این شخص مذکور مصداق لعنة الله علی
زراره و هو شر من الیهود والنصاری باشد [illegible] خطا و اجتهاد [illegible]

او فرمودی ... سنت انتفی ... اجتهاد سابقین شوهر ... بوده ... [illegible]
شود و اجتهاد ... بن باقی ... اجتهادی خبر ندارند که ... تواتر در گذشت ... [illegible]
بسبب کثرت ... و گذشت چون ... مسائل ... توحید و غیره چنین ... [illegible]
است اکنون ... امثالش بگو ... ممکن است ... مردم که ... مخالفت ... [illegible]
به سبب ... کار ریاست و حب جاه در میان ... باشد که ... [illegible]
قائلین این ... و شیعه ایشان را که ... خود مرتکب شده ... [illegible]
باجتهاد ... می شد و از اینجا حاصل مجتهدین ... ایشان بر نصوص ... [illegible]
که ... بوده اند ولیکن ... از ایشان ... باید که اگر اصحاب حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله وسلم باشند ... الکافی و غیره من الاصول ...
... واجب التبرد ... رساله ... دعوی عدالت و قوت ...
اجتهاد ... اجتهاد دارد ... و قول تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنِ اتَّقَىٰ ... کتاب آسمانی ... استدلال شان ...
... بر عاقبت اندیشی ... مجلسی ... کلینی و غیره ... اصحاب ...
امام مسئله توحید ... ایشان ... مختلف بودند همه ... اجتهادی ...
بلکه ... کما لا یخفی ... زراره ... التحیر من الدنیا ... [illegible]
تبرا از ایشان واجب گشته پس برای خدا ... چند از ... [illegible]
... از امام صادق ... روایت می کند ... حاصلش اینست که حضرت فرمودند ... زراره ...
... چند فرموده ... اگر مریض شود ... و اگر بمیرد ... جنازه اش حاضر ... [illegible]
که حال زراره چنین است فرمود ... زراره ... که گوید همراه خداست ... [illegible]
باستیعاب ... باید که دست تضرع بدرگاه باری برداشته رساله منفرده در این باب جمع کنم ... [illegible]
گردانم که ... از طرق کثیره و اسناد شهیره و مسندات معتبره بثبوت رسیده ... اصحاب امام صادق ...
است که ... علمای رجال ... کرده باشند یا بعد از ... مذکوره ... [illegible]
که ... اکنون ... این ... الرافضی باید پرسید که تبرا ... [illegible]
که هم دشمنان خدا و رسول او بودند واجب شد ... واجب ... ازواج مطهرات حضرت
کائنات ... رسول مقبول و حضرت بتول و مهاجرین و انصار ... سابقین و اولین واجب ... [illegible]
... است که ... [illegible]
... [illegible]

نخواهم داد اینهم روایت امام از قصه ابوعمرو کشی ست از ولید بن صبیح با شادوش که من میگذشتم
در روضه بمدینه ناگاه مردی سخن میگوید با من چون التفات کردم معلوم شد که زراره است گفت پروانگی طلب
کن از امام خود برای من پس از مسجد بیرون آمدم و بخدمت صادق علیه السلام مشرف شدم و خبر دادم حضرت
ریش مبارک بدست گرفت و فرمود و بار که اذن بده او را که آن مرد میخواهد که در پیرانه سر بدبختی
اختیار کنم و حالانکه از دین من و بزرگان من نباشد **باقی ماند** آنکه حضرت امام در روایت اول امری از
سفارش فرمود جوابش ترا آنکه محتمل است که قائلین بالاستطاعه مردم دیگر باشند و در ضلال اضلال زراره
شر من الیهود والمجوس محمل و جدال و محیر ابلیس نباشند چگونه که تنها در آغاز ذکر زراره نمودیم پس دیگران
شیعیان گشتند که بعض امام باقر علیه السلام نمودند و امام صادق سفارش شان نمودند بخلاف زراره که اسمه لعینه
مجوس و یهود و چه تشریح را که باید میدانی که امامیه بما آموختند که کلام دشمن بما انقدر معتبر است که بحضرت
باو وارد بالجمله جناب اجتهاد مآب خوب نکردند که درباره اجتهاد در باب مطاعن را بر اهل سنت گشودند حالانکه
باستیجاء شیخ ثانی یا بمحض دعوی فرزند مجتهد جانشینی مسند اجتهاد و ریاست را مثل یزید مزین فرمودند و چون مقام
تقریبی است زیاده ازین پرده ناموس مجتهد ندریده کرد تفصیل و تطویل نگردیده بجد عامی پردازم و میگویم که
اهل تاریخ این کلام از معاویه آورده اند بطور دعا که خدایا اگر چنین است او را بارزویش برسان و اگر این امر که بکنم
بسبب غلبه محبت پدری است این کار را منقلب گردان و شنایا که یزید بسبب مزید جهل و تلبیس نسبت بمعاویه چنان
مسامله میکرد که فسق و فجورش بر او ظاهر نشد چه منافق لوازم و عوارض نفاق معنوانی استعمال میکند تا انقدر مخفی میماند
که میخواهم خود هم نمانند تا بدیگری چه رسد و چه عجب که اهل دنیا بپاسداری یزید و فریدمیروش که بروایات امامیه حضرات
اهلبیت بدان اعتراف کردند حالات او را تا معاویه نرسانیدند و انکار اهل دین و تکفیر ایشان بر نفی کمال تقوی محمول
میشد والله اعلم بالصواب **و اینجا** تشبیه کامل حکم تو انگرد که جانشینی مثل معاویه با وجود گرگ باران دیده بودنش فریب خورده
از پسر خود تا اقتضای پیش در آئینه حق نما منطبع گردانید و آنهم بحدیکه نه تنها ملائک ثنا خوان او چه که جن و بشر حمله قربان او
و حال جهل او بعد از ممات از منه چنین است که ازین کتاب پیداست سیما وقتیکه او بر مسند اجتهاد بقهر و استیلا با وجود دیگر نشست که
گفته اند ع بینا نگیری از رفتار پدر مرده نشست بر اجتهاد چه و چگونه بر یک اجتهاد و مسلط نشود که پدرش بمقتضای مصلحت یا فرط
محبت و بنیت مذکور معاذ الله اینجا اهل کوفه را بر حضرات ائمه ترجیح داده پسر هم بقیاس بنام مذکور از معاویه بن ابی سفیان که مشتبه بود با فرط
تهاد و شاید بیچاره نه بدنست حال او را چنانچه سکنه ملیح آباد از نامی حکیم الهی بخش مرحوم المصدر المتقی دیباچه کتاب ایشان مینویسند و عجب نیست که
بعض علما بطمع رعونت اجتهادیه او وقت امتحان پدر در ذات پسر جلوه دادند و در زمانی چند که از ادراک کلامیه نهایت تالیفی برداشته
بنامش مشهور ساختند مدد روزی بیا دوست او گرفتند چه باد و شاه و وزیر از سبب جهل و ضلالت که بعد از نواب مبارز جنگ اکبر الزمان
مسلط بود هم ازین جهت که قصه بلدیه شب و روز بدو مایل اند بلکه علوانان ستم نکرنیز بدلیری او گرفتار اند مبادا فتنه برپا شود و همین
زود بنیش قهر و استیلا هم نسبت باهل استعداد و لیاقت مثل شیخ علی نجیب علی فیض آبادی سلمه الله تعالی تحقق شد پس لهمه اسباب خصوصا جمع شده بودند که مرد

در سیر تحقیق شد و منتظر با قوال اشاره کردیم [illegible] آنکه ایام غیبت ممتد شد [illegible]
[illegible] قاضی القضاة [illegible] و شاید [illegible] اعتقاد ائمه [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] کلینی در باب کراهیة التوقیت عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول یا ثابت ان الله تبارک و تعالی قد کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما ان قتل الحسین صلوات الله علیه
اشتد غضب الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائة فحدثناکم فاذعتم الحدیث فکشفتم قناع الستر و لم یجعل الله له بعد ذلک
وقتا عندنا و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب قال ابو حمزة فحدثت بذلک ابا عبد الله علیه السلام فقال قد کان کذلک
و [illegible] شارح فرموده که کلینی [illegible] شد و بعضی از دیگران زیاده ترست از رجال [illegible] کلینی [illegible]
[illegible] شیخ طوسی در کتاب الغیبة این حدیث را بروش ذکر کرده و عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ان علیا علیه السلام کان یقول الی السبعین بلاء و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون و لم نر رخاء فقال ابو جعفر
یا ثابت تا آخر و ایضا ذکر کرده که عن عثمان النواء قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان هذا الامر فیّ فاخره الله [illegible]
سنه ذریتی [illegible] ابتدای هفتاد هجری زمان امامت زین العابدین بوده و عبد الله بن زبیر در مکه دعوی خلافت
میکرد و مروان بن الحکم در شام دعوی خلافت میکرد و با هر کدام جمعی بیعت کرده بودند و استقلال [illegible]
و امام علیه السلام [illegible] و در آن وقت فی الجمله [illegible] تمکن بوده که عبد الله بن الحسن [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله [illegible] شد و [illegible] در باب هشتاد و [illegible] بوده که منصور بنای بغداد بوده [illegible]
و منصور در سنه خمس و اربعین و مائة بنای عمارت بغداد نموده و به واسطه خروج محمد بن عبد الله بن الحسن [illegible]
[illegible] تمام نمود و در سنه [illegible] فارغ شد و دیگر تعمیر آن پرداخت در سنه تسع و اربعین و مائة [illegible] سال [illegible]
بعد وفات امام محمد باقر علیه السلام و قبل از وفات امام جعفر صادق علیه السلام است [illegible] وفات امام محمد باقر [illegible]
و وفات امام جعفر [illegible] سال [illegible] قبل از [illegible] سال [illegible]
استعاره تمثیلیه است که شایع است در قرآن و احادیث و این است که دولت آل محمد علیهم السلام [illegible]
است اگر قتل امام حسین علیه السلام نمی‌شد [illegible] سال هفتاد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] سال [illegible] شده بود [illegible] بیان توقیت نیست بلکه اسرار دیگر است [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] تعالی [illegible] منسوب [illegible]
[illegible] تبارک و تعالی [illegible] و شیعه [illegible]
[illegible] سال [illegible] شد [illegible] السلام سخت [illegible] غضب الله تعالی بر اهل زمین [illegible]
[illegible] سال [illegible] حکایت کردیم شما [illegible] فاش کردید [illegible]
و شیعه [illegible] شد [illegible] اهل [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] و [illegible] ثبات [illegible] تعالی [illegible] کتاب [illegible]

وارد شده در حدیث باب بیست و چهارم کتاب التوحید که باب البداست گفت ابو عمرو هیثمی حکایت کردم آنچه حدیث آورده برای امام جعفر صادق پس
فرمود ای تصدیق آن گفت تحقیق هیچ را که درست گویید آنجا معلوم شد مذهب امام که در معتقدات همه تجویز اثبات وقوع می آید با وصف تاخیر اصلا
اسلام مرتبه آن از وجهین خبر داشت همه بتصدیق حیفا نبهند حضرت بابا جناب امیر بتقاضای احدیث خود در نهج البلاغه علامات ایمان این است که راستی بر
جنبانیدن بر دروغ که اگر مضر باشد بر اثر زیاده نیکو آید هیچ کس بیقینی دیگر از این باب که تمامی شیخ آمده که هیچ الاثنا عشریه را که چون همه عمده نمایند و گویند چنین
خواهد شد موافق نفس الامر افتاد بدگفتن صدق آید اگر مخالف واقع شود با همین مقوله زبان آورند احتمال داده و بار داده شود و از حدیثی که علی بن
یقطین او روایت از امام کاظم علیه السلام همین ظاهر است که بدمی جهات قرار شیعه ناگزیر خواهد بود و حنیفی را عید در منتها نهاد و انتاج فرجی و در ترجمه این
میگویند که گفت امام موسی کاظم علیه السلام که جماعت شیعه را خوشحال کرده اند شد یاد دیار از سال دویست و هجری مراد سالیست که امام رضا علیه السلام اطلاع بیدون
خود ذکر شیعه آنرا و بآرزو خاطرها قرار داد و انتهی و قبل از آنکه مومنین را بتعجیل آورند کالنار علی العلم است از ان شرفها از امام کاظم بودند وحیات تنها
در حرم شوند و مختصر است ... و آنکه نداد و چه حیلها که در اوست امانت مذکور نکردند که اعتراف این عقوبات افعال ائمه بعض مذکور خطای اعتقادی
باشند آنچه از شیعه صادر شده خواه موثقی باشد یا وهو خطای حتما در نصوص کار بجا نیست تعمیر نماید و لیکن معلوم نیست که امام که ...
و بدتر است اگر صحیح تعقیع از مجتهد الزمانی آنکه عبارت نفس خود ایشان محجوبه بصوفیه نزد او اهم احضرات همه باشد چنانچه از سابق و لاحق نظر بمعاملات
شیعه مفهوم توان کرد بلکه بیهوا ولی توان دانست انهما که شیعه می حرفی بعد از خطای اعتقادی که بحیثیت امام المحدثین ابن نقاش بسیار نه که تجنب
نقل این امور درباره وقایت ... بجای جمیع ثبت آن و حال آنکه مجتهد الزمانی بهمان التشیع چنین است که امور مکلفه متعلق است تجویز امای اجتهادی باب تقلید کرد
سر در کنج اثر باشد و مختص بین الکشفی از زمان خلفا کو یکو ساید فکن بعد دلیلین چگونه نظر عنایت نگسسته اند گویم که این الهام در آن اجتهاد نزد اهل سنت
به مرتبه الاشتراطی شده و هیچ شرطی از شروط و قیدی از قیود نیست در یقینی بوجود جهل و نادانی نزد ایشان مجتهد توانا شد البته اصل است حتمال علم
که حال این تشنیع ملاحظه نمود که بر اهل سنت چنین تهمت میکنند که جاهل و کودن را مجتهد میدانند و بر آنکه بیاد این تشنیع در چند بجا نم جانکن
جمیع کتب اصولیه مذهب است که برای اجتهاد شروط را ذکر میکنند و قوت استنباط مسائل فرع و علیه ادله شرعیه ضرورت بیان نمایند که خط یا
مشغول بیهر یابانکه فقیری در باب معجزه حتی که خود علمای فقه تاثیر انجمن نهند و نه بینند و علم مذکور چه رجه کمال بمهر سند و قبل از این ایم فقها ان ابن شیخ
و مجلدی است تا وجود فسق که فرا و تصانیف علم الهدی که تامین شمل شافی خیر از دلیل نمیتوی است که جهل و فسق او در عالم مثل افسانها مشهور و زبانها
مردم مذکور و علم الهدی تا تامینی جامی این مطلب را نوشته که اول دعوی کرده که خوف جناب امیر تقوی ابوبکر زیاده تر بعد بنسبت خوف
امام حسین از یزید و دانشت پس آنجناب تقیه نمود و امام حسین تقیه را اختیار نکرد و ابوبکر رضی الله عنه از مستضعفین صاحب جاه حضرت
بود و صاحب دین لقمانیه ... و بخلافت رسید که جاهل و بی باک و سفاک که همه کس او را چنین میدانستند امام اعظم علی بن ابیطالب منتهی الطلب ادعیه
مجتهدین میدارد جائیکه خلافت او دلیل مسائل حق و فتوی بدرجه اجتهاد نمیشمارد بالجمله در کتب اصول معنی اجتهاد و شروط و قیود
باید دید و بر ایشان از مجتهد یا چند نه که کلامش و مباحثات از مقولات شعراء و ظرفاء ساقط از پایه اعتبار در گذشته که گفته اند ع
مشک آنست که خود ببوید نه که عطار بگوید وهم سنت امثال کرده تا لیهو و بهتان وهم از عجایب است که در ایام مجتهدین این اخذ و فتوی عوض شان کرده قوت بسیار در دیده و دعوی اجتهاد دریا
خویش دیده که هیچ کتب و کتاب بشانی مخالی بی یاد و علمای متکلم را حقیقت بر انجمن افراد و کسی از علما و فضلا چنین خبری شنیده باشی
که مصالحین بیان البلیط معلوم شده باشند ایشم و کتابنکه بیش از ده دوازده جز دنیاشته و از آنجا که بیایند و اهل الدار ابی مروت و عنید العظیم صفحها

و همچنین خیالی که بزرگان ما شنیده‌اند محمد قمی در عیون اخبار الرضا روایات انبیه در قصص الانبیا با تصویه و اخبار در مقر تعیین
نشست این باب قیصل شد و اگر چه در تمام کتب می‌ست قبت که حال خیر معارضه بدان بلا عنایت جعد که بلا وی امین النحل
نیز شنیده‌ست ما شنیده‌ایم ما که نوشته آمده‌ایم معاصر ما حال محمد معتقدین ایشان که هر کسی با ملکت فتنه او بشیند
بیچ وجه نمی‌پذیرند کلام نیست که او بیان اسلام را بی تحقیق با انبیه قید و هم مطلق ایشان قطعیت لعنه و سجود مجوس
بهر نوع بید و شریعت را بگرند زنده و اخوان چه مجوس که با محمد ما تمییز که الفقه یعتقد من لقب شیعه و سنیه
که تنبیه عالم به امام صادق را فیه تفسیکی کمال اسلامه و مجوس کرده‌اند ما میگفتیم با پیش مجموع خواری تقلید گرفته و است
نجس نما ساینده که با کبیره مجرم بدانی ایشان همیشه نیا نیست کشتی و انگویم که اتقاری که کسیکه بیع حضرت ما شیعه
و امامت امامی با ما ثبت چیزاند که منبوسیده او منجی بزرگان اهل بیت ایشان با بخشش ایشان اندر استغفار انگوش میگیرند و میخواهم
خوش با کمیسیکه می‌نشانید تا ایشان امیر اصلی بیامد چنانچه درشت کشتی بیچ با شیعه بسبب کن آن مرید و مناکه میوه دهند و بیمار خیبانه
که این عبارت سابقا احتیاط زمان قلم زنده و در ویش فارآمده و منابعت اسم و جل آن جمع شیعه الفقها مکرر شد که مجتهدین فقیه خود نمی‌بود
مجوس کی دهند که نیمه مقیاس ایشان اشتباهی نماند که خواسته‌اند چنین امام را که خلفا الی قیامت کلی می‌بود و گمراه و تبار سیاره انا کان تجنب علی ما فی
مجلسی و خیرت تنها امامی اجتهاد دیگر کرده نبیند و ایشان امید برای بلکه با مجوس شبهه شد و بقدر صاف صاف گفته‌اند که اعمال ایشان موجب
و تمیز نیست بلکه بعض بعد زند و روانی امامیه چه خوش فرمود اگر ببینید که مجتهدین بر منازل مذهب رسید فاذ و رت اختیار بر تنبیه و بکلاب
مسطوره چیز نبود و مسحقا کشان را نمی‌شدند او و تحمل بیما بسیار خود خواهند بود و اگر چه بیر و مقابل مجتهد فانی در کتب متفرقه بعض ملک و
این نوع امور را نسبت بصوفیه با نگر دادند و انشا بالنزاع که بتشکیک و امر بوده و بامده و خلعت خرقه پوشیده و شاید که نیمه
نیز همین رسم و عادت داشته قبول و فضلات اعرابی میخورند هر چند پیر خرقه را همین کمان بوده که تصوف نا دیده بالشت از نیت
فی غیرهم و لیکن روح ملا محمد تقی مجلسی و دیگر اکابر شیعه را هنوز یقین این معنی است که تمام شیعه اثنا عشریه است و هر که مخالف ایشان
ازو در وضع ترا نسبت چنانچه رساله او حاضر است و الله اعلم و علمه احکم انشاء الله تعالی در این باب هم بدلایل ارامیه بیان می‌آید در
آخر این کتاب در خاتمه مقالات و ابواب میگرداند تا سیح این هیر خرابات بگرداب بیتاب این مباحث باید سپرد با جمال
تو نیست کلینی و تسویل اقرونینی پس با که سؤالات یکونه بسیار بدان متوجه است که بلای حسن باید تحقیق با بیکر و کذا نباشد
آن از که نام و بود و که معلوم نشد ظاهر و متبادر آنست که از روز هجرت سنت که مراد از سال مقیل ما سال هجری است که جمیع اهل
شرع و از این زمان با ظهار زلقین عجب بود تقریر جهاد و ترقی دین اسلام بود و از این جهت آن از امید اقرار داده به پنجاه سنت
کر ورکه شریعت جهاد و مقابله کفار و شوکت بجا بود و بلا مشرکین شوکت و صولت داشتند و شهادت حضرت و البته الی قیامت این
شیعه خواستند تا هجرت بیوقوع آمده و در قرآن مجید هم تصریح الغرض بر قرار داده و شاح ذریه مذکور جز بالا چیزی نبود که در این زمان
یعنی عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم که بتعبیر خود این سخن ثابت بالمعنی المعلوم زمان تزلزل حضرت امیر شیعیان ایشان
بوده و العجب که جناب تقوی عالم ما کان و ما یکون زمان جلوس شیعیت خود را بمعنی خلافت و فرمان روائی خواهش از کرده‌است
شاید برای همین که بعضی علما مثل سید مرتضی و دیگران فرموده‌اند که خلافت بمعنی بود ولی تخیر لک که ما الفقه بود ما اگر قضا نه حامل

بود بعثت شریف می پنداشتند البته منکرین و مقلدین او چنان می گفتند که در رساله حدیث اثنا عشریه درانجی کردند که از آن
توان نسبت داد که خلافت راشدین بلای بود تا حکم بعبیر ارشاد شد فقس علی هذا معاذ الله بعثت شریف واقعه عظمی شد که بیچارگان صبر
می نمودند و اگر مقتضای معنی مستحب شیعی بحدیث کافی رجوع بکن تا از آن بیابی که چنانچه بعثت شریف بلائی بود امامت مرتضوی نیز بلیه
سیعی را چنانچه یافتیم بیماند در اسماعیل بن ابی عبدالله ان امیر المؤمنین لما بویع بعد قتل عثمان صعد المنبر و خطب بخطبة ذکرها یقول فیها الا ان
بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه والذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة حتی یعود اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم و لیسبقن
سباقون کانوا قصروا ولیقصرن سباقون کانوا سبقوا والله ما کتمت وسمة ولا کذبت کذبة ولقد نبئت بهذا المقام وهذا الیوم و از اینجا
که فهم بر مجتهد مشتبه شود اسد خواهد بود چنانچه بار ها و بنی از شرح فارسی معنی آن می نویسیم تا بفهم او نزدیک تر باشد کتمت بصیغه مجهول باب
تفعیل است مفعول اول آن نایب فاعل شد و مفعول دوم آن وسمه است او بضم اول و فتح واو و سکون سین ای النقطه و میم و تا زده حدیث غالب
باد شاهی یعنی بیعت و است از امام جعفر صادق که امیر المؤمنین وقتیکه بیعت کرده شد بامامت بعد از کشته شدن عثمان بالای منبر رفت و خطبه
گفت مردم را بخطبه که ذکر کرد آن خطبه را امام جعفر صادق از اول تا آخر می گفت امیر المؤمنین در آن خطبه که آگاه باشید بدرستیکه
تکلیف شما تحقیق گشت مانند روز یکه آن تکلیف در روز یکه فرستاد الله تعالی نبی خود را باین معنی جمعیکه تابع ائمه ضلالت شده مشرک
شده بودند در باطن امروز دعوت ایشان بحقیقت اسلام میشود و قسم بانکه فرستاد آن نبی را بالقرآن که البته انداخته میشوند در وسوسه بانوعی از
ابتدا و حقیقتی می شوند بغربال نوعی از بیختن تا آنکه میگردد پائین تر شما در مرتبه ایمان بالاتر شما در آن مرتبه و بالاتر شما پائین تر شما
در مرتبه سبقت خواهند گرفت البته در مرتبه ایمان بغایت سبقت کردند کاملان در ایمان در زمان رسول مثل عجم برابر القصر خواهد کرد بغایت سبقت
کنندگانی که سبقت گرفته بودند در زمان رسول مثل عرب اشاره بر زمان غیبت مهدی موعود در زمان ظهور دولت او است که این حدیث است در این باب و
آخر بیعت خواهد بود بخدا قسم که پنهان داشته نشد از من یک غالب شدن و بنا بایعنی که بر بادشاهی میشود بعد از رسول خدا و همه را این گفت
از من چیزی پنهان نگردد و هرگز دروغ نگفتم یکدروغ و هر آینه بتحقیق خبر کرده شدم با همه آن و برای معنی که نبی گفت که بادشاهی در فلان و فلان
خواهد رسید چون تحقیق اعمر المحدثین و تشریح خیر الشارحین تمام شد بشنو بغایت مبر بادت قدیمه حرف شروع کردیس صحیحه که بنوع معالطه
بود باشد باید شنید اول آنچه شارح ربانی مر امام صادق گفت که چون بیعت کرده شد بامامت مقتضی آنست که امامت مرتضوی به بیعت بود در
انتظام منصوص معجزه و رتبه متعرض میران بایستی کرد که عین هیئت ریاستی بود مرتضی طریق بهانست که مرتضه انکار آن وارد شد اول منصب پیر و مقابل
مجتهد الزمانی در شرح نهج البلاغت بملاحظه ارشاد این عبارت گفته بود که بنیاد هشتگانه از یاد در آمد طرفه آنکه مجتهد با عاقبت اندیش اساس
تمیز زمانی خود و اغاز سنت شاه و مبطل این کتاب بر آن ریخت که متعین خلیفه شده ند بمیل خلاف بر اینکه خلافتش محکم شد
بسه دلیل و اگر گویند که استحقاق بنا بر تحقیق شده گوئیم لیکن بعد از بیان مفاسد خلافت بلا فصل و هم بعد تصریح با فضلیت
و معنی استعفا جمیعا نص حضرت مصطفی و قد تقرر انه لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی چون بغور نگری که حضرت امیر وقتیکه
در خانه منزوی شد و بیرون نمی آمد با وجود اصرار مردم الا بعد یار غیض و الحاج شان استعفای و حیی حقیقه
ثابت می شود و کیف که تا مخلی کمل وقت نزول آن کتاب تا زود کارکه خلافت محرمه و محدثه مو منین و ظلم
تم علیه خلیفه اول متیقن را بر هم زد چه گوئیم که چه کرد باز با نصاف باید نگریست که معجزه بعد از دعوی می باید

بود دعوی کی بابو دلکه امیمنی جدم قبیل رقبال بحکم حلل شیخ المشایخ دبیرسه وقت مره بعد اخری ظهور شود چه جای آنکه امیر المؤمنین
بالاخره برامن احباء اصحاب مجمل فرموده قبیت نبینا باطل نسب الی لعین خارج الصحیح بکلامه زیده منا الشیاطین و مراتبه شارح برماد
تاویل کرده و گفت باید یعنی که جمیعکه تابع ضلالت شیخ بنشیند بمراد بتابعین که تمام اصحاب [illegible] آبا و اجداد خویش
بوده و بعد از بیعت شریف مسلمان شدند و طریق ابوجهل و ابولهب اجداد ایشان که نه متابع رسل انبیا و امام المومنین کرده نه پیروی کسی که
شدند البته در کفر و هیچ شبهه نیست فلعنة الله علیه که تا قریش چگونه این بیعت بموقع خویش نباشد که اینهم بعد العمی از مومنین
شوند که جزا الکفر [illegible] ابی سفیان اکنه اسلام شیخین [illegible] رغبت بود الی آخرها و [illegible] و اقرءوا علی الائمة معنی است که در اسلام
بیعت ایشان بحضرت بالوفر نقیضین بتوان کرد و مدینه اتباع کاملین چنانچه سابقا دانستی بحسن مقلوبست و [illegible] خود کرده
ابوجهل و ابولهب باشند پس شیخ خلاف واقع است زیرا که ایشان ابا کفار [illegible] منافقین و هر آنکه گفتم که منافقان [illegible]
بوکا دین اسلام ترقی رسیده و یکه معظمه ریاست کفار بود نفاق را دامن چه [illegible] هر که مسلمان شدند از انواع [illegible]
چنانچه فریقین بیان کرده اند از نقل و اعتراف [illegible] کتاب تطهیر است الغرض ادعای اینکه شارح نموده [illegible] مشرک شده بود
باطن یعنی چه احوال جناب امیر ایشان از کتب فرقه بیان گردید که افعال اجناب عین کفر بود و چه اما باشد که [illegible]
مشرک ابوطالب از اصول شیعه مثل تفضیل اهل بیت و غیره ظاهر است کما هو مفصل فی تالیفنا [illegible]
در این باب بجای خود تمام بود القصه اگر بخلفای ثلثه فرقه ما و شیعه کافی باشند نظر بنصوص جعفریه کافیه که [illegible]
دینی در مدایح خلفا و تعریف ایشان حضرت امام جعفر صادق می نماید و العجب شارح چنانچه بالا دانستی [illegible]
حقیقت حضرت پیغمبر دانند و در هر مقام از کتب خویش انچه مذهب ایشان باز نمی باید و به گونه رعایت [illegible] بکنند که [illegible]
را عاقل نمی باشد و آنکه گفته که امروز دعوت ایشان بحقیقت اسلام [illegible] دعوت [illegible]
نزد عقلا [illegible] ازین کلام او واضح است سابق ازین دعوت الی الاسلام مجاز ادا امر حقیقة [illegible]
بجانی نیست عیاذا بالله معلوم شد که در باب جناب امیر [illegible] الکفر و ابطال ایمان و الحاد [illegible] اعتقاد دارد [illegible]
این نوع احادیث که مخالف قرآن مجید و حدیث شریف است [illegible] حضرات ائمه نیست موضوع و مفتری است [illegible]
[illegible] التفسیر و قرآن شریف که معنی قرآن بحقیقت [illegible] زیرا که [illegible] محرف [illegible]
پس مذهب تحریف که مذهب [illegible] المحدثین [illegible] و غیره است باطل شد [illegible]
دو جانی سابق [illegible] ختم نبوت ابطال میکنند [illegible] در حقیقت ابطال مذهب شیعه است [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] بطلان [illegible] مذهب تحریف [illegible]
نسبت کرده [illegible] مذهب مشهور [illegible]
[illegible] تقیه [illegible]
[illegible]
شارح که لعنت حقیقی [illegible] و تنقیص ایشان نماید [illegible]

محبّ اینها باشند و بلندی مراتب شیعه از همین باید شناخت که در تحکیم که اعرفت ایاره قبل جناب مرتضوی داد و آنکه در خلال
آنجناب منقول و مذکوراند که بدلالت نهج البلاغه غشت قلب لطیف را خون نمودند و گردانیدند و آخر ملال ایشان آنست که از هم برگزیده مردم عالم
و امام را اعدا گذاشتند باز در سوگواری ماتمداری نشستند که مردم را او تا امروز حضرت ائمه از ایشان غیبت اختیار نموده از قول و فعل
ایشان بیزار بودند که ایشان ترسان و لرزان است و دامن تقیه را از دست نگذاشتند چنانچه تفصیل آن ان شاء الله تعالی می‌آید
و خاتمه عبارت شارح دال بر آنست که حضرت صلی الله علیه و سلم نقض نمود برابعیت مرتضوی لیس فرق اینست که اصحاب
الملکه کوشش و تدبیرهای خویش بر عالم محیط شده بودند امیر از شب هجرت جناب پیغمبر بود که خدا ایمن نمود در هر جنگ جهاد نفس خود
بر خلاف اکابر رفضه مثل سید مرتضوی رطل بوق و شقاق فیروزه در مجالس المومنین ثمینی النساء اند و مجتهد نیز جناب
امیر را استیلای تقیه در عین خلافت قرار داده از این کتاب نیز بخلاف اصحاب که گاهی حفظ نفس خویش را رعایت میکردند
تعبیر کرد لا فیفعل لی حاصل شارح از عصبیت عداوت اصحاب چنان کور انگی اختیار کرده که زیر احادیث معروفی ائمه
اصول خود را فراموش میکنند مگر یاد ندارد که از اصول معتبره مدلل کریم که مخصوص ائمه حیدر امجاد ایشان من کان اصحابی
نجوم هدایت اند هر که اقتدا کنند راه درین جهان یافت و اختلاف ایشان رحمت است ثواب ایشان حال تقلیف
این بایجات تطفلا در میان آمده پس میگوییم که بالجمله رفضه را که تواند دو دخت هرچه خواهند روایت کنند هرچه توانند لاف
گزاف نمایند حتی اینجا بالخصوص سخن بنده در تاویلات بلکه تسویلات شارح قرینی بود که زبان امامت حضرت سجاد در شرح جلد
بوقیت چگونه وقت فراغت حضرات اهلبیت تواند شد اگر گویند که آنجناب هر دو لسان آسودند شیعیان ایشان بلی گرند بود
مجالسش آنکه مگر شارح قرینی را ابهم بلای گری سیاه کور انگی مثل مجتهد نیس المعقل و فرزانگی بلکه زاید پیش آمده که در کتب معتبره دیده
آنچه مجتهد دیده و شنید که میگوید که ظلم و جور خلفای بنی امیه بنی عباس بر اهلبیت جناب رسالت حتی یا زده ظلم خلفای جور جناب امام
بود چنانچه اینجانب تتبع کیسکه سیر و تواریخ معتبره اهلسنت نموده کالشمس فی رابعة النهار است انکار آیا نمی‌بینی که با وجود
الملسمیکه یزید ملعون بر جناب سید الساجدین زین العابدین نموده بود عبدالملک بن مروان که مرح او از زبان شرح سابق منقول گردید
آنحضرت را بقید غل و زنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین بن طلحه در مطالب السئول منقول نمایند این عبارت چنانکه دانی عربی نیست
من حاصلش بفارسی میگوییم تا احتیاط شارح مذکور در ادعای اینجمعی که امام موحد و شیعه او در آن زمان فراغی داشتند معین شود
کذا ابن شهاب زهری حکایت میکند که حاضر شدم نزد امام زین العابدین روزیکه آنجناب را بحکم خلیفه مسطور مقید کرده از مدینه طیبه
بشام میبردند پس نگهبانان را پرواخواستم که سلام کنم و رخصت طلبیدم پس اذن دادند او را میگوید که در قید مغلول و مسلسل دیدم دیگر گریستم و گفتم
کاش من بقید و بند افتاده میبودم و تو سلیم می‌بودی فرمود ای زهری اگر گمان داری که این قید باعث کرب
و اضطراب من است درین اوقات باید عذاب خدا را یاد کردن باز دست و پای خود را از قید و بند برآورد
الخ بلی اگر این جور و جفا سبب خوشحالی و رفاه و فراغ بالی برای مومنین مدعیین فرماید لاجرم چنانچه شارح درین باب
مدعی شده بود باشد عجبی نیست لیکن حال حضرت امام در آن وقت نسبت بمقامات عالیه این بود که شیخ نظم میکند قطعه گر تحکیم از
مهربان بگو و بدنشست + که جز خدای نبوتم بدیگری بپرداخت + قیاس کن که چه حالم بود درین ساعت + که در طویله نامحرمان ببایدساخت + و هجت مباد

که مجتهد زمانی که بزعم خود این قصه را از کتب سنیان و دروغ با ازام است مگر نه در کتب معتمده شما محدثین بحار ملکیها

سعاصرین میان نیست که بقید عبارت فیآید و از نجاست که مجتهد مذکور مدعی رق لعبد قعدا و خیدی از ین نوع حکم با

گفت کاگر ملاحظه ظلم خلفای خود نموده شود دفترا سیاه گردد چنانچه در مقالات دیگر عنقریب خواهی دانست انشاء الله

تعالی والعجب که جناب مجتهد دعوی ظلم راشدین هم کردند و لیکن بمقتضای مثل مشهور بر یاد و شان

نماند نیست حال رفاه امام سجاد و فراغ جمعیت خاطر فرزند ارجمند او امام محمد باقر خیلی از من بپرس که خود روایت امام

المحدثین امامیه در کافی موجود است و خود شارح آن را بفارسی بیان می کند که روایت است از ابو بکر حضرمی گفت

چون بر داشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام بسوی هشام بن عبد الملک که از خلفای

بنی امیه بود و رسید بدر خانه او هشام گفت یاران خود را و هر که بود در مجلس او از بنی امیه و قتیکه دیدید

مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از ان دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آورد بر او هر مردی

از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از ان امر کرد که رخصت دخول داده میشود برای او پس چون داخل

شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت باشارت دست بجمیع اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل کرد ایشان

را بسلام بی امتیاز هشام بعد از ان نشست پس زیاده شد هشام را بجهت بار کینه با امام علیه السلام بسبب

ترک سلام او بر هشام بخلاف رسول علیه السلام نشستن او بی رخصت پس رو آورد و سرزنش میکرد او را و می گفت در انچه میگفت او را ای

محمد بن علی همیشه مردی از شما تحقیق شکافت اتفاق مسلمانان بر خلیفه مخفی نماند که تغافل کرده از انیکه اتفاق بر امامیکه اهل باطل یا اهل حق

باشند یعنی اختلاف در مسائل دین است و انت فی الحقیقه شق عصای اسلام و دعوت کرد بسوی خود و دعوی کرد که او نسبت

امام بسبب کم عقلی و نادانی و سرزنش کرد او را بانچه در خاطرش رسید که سرزنش کرد او را پس چون ساکت شد

او رو آوردند و بر او جماعت مردی بعد از مردی سرزنش مر او را تا تمام شد سرزنش در آخر مجلس چون ساکت

شدند ان جماعت برخاست امام علیه السلام ایستاده بعد از ان گفت ای مردم کدام راه میروید و این

هدی یا ضلال و کجا خواسته میشود برای شما یا غوای شیطان و خذلان رحمان ایا جبت یا چنانچه بدایت

الله تعالی بنا یقین شما را و با ختم هدایت میکند آخرین شما را پس اگر باشد شما را پادشاهی که زود منقطع میشود

پس بدرستیکه ما راست پادشاهی که دیر بر طرف میشود و نیست بعد از پادشاهی ما پادشاهی دیگری چه ما اهل عاقبتیم میگوید الله

عز و جل در سوره اعراف و سوره قصص و عاقبت کار برای پرهیزگاران عذاب الهی ست پس کرد با هشام

با امام علیه السلام بسوی زندان پس چون گردید بسوی زندان سخن گفت بالمهارت پس نماند در زندان مردی مگر آنکه فریفته

سخن و رابغایت مشتاق شد بان پس آمد زندان بان هشام را پس گفت ای فلان بدرستیکه من ترسانم بر تو از اهل شام که مانع شوند میان

تو و میان مجلس نشستن تو بعد از ان خبر داد او را بخبر امام و قبول اهل شام که از زندان بودند جمیع کلام او را پس امر کرد هشام امام علیه السلام

را و اصحابش را بر ان برید که سوار شوند بسوی مدینه و امر کرد که اگر جای بر باد و سید پیراکنده شود بران نیستان

بازارها مانع شد میان ایشان و میان خورد و نوش ایشان پس راه رفتند سه روز بر جای که نمی یافتند خوردنی تا آنکه رسیدند

بمدین که شهر شعیب علیه السلام بود پس بسته در شهر بروی ایشان پس شکایت کرد بیاران او گرسنگی و تشنگی را
راوی گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشرف می شد بر ایشان پس گفت به بلندتر آواز خود ای
اهل شهری که ظالم اند اهل آن من باقیمانده علم الله تعالی ام که مرسل وحی کرده با نمعنی که آن علم در من باقیمانده میگوید الله تعالی
در حکایت نصیحت شعیب اهل مدین را در سوره هود باقیمانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مومنان و نیستم
بر شما نگاهبان وقتیکه عذابی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری کهن سال پس آن پیر آمد
نزد اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که هر آئینه
اگر بیرون نبرند بسوی این مرد بازار هر آئینه گرفتار بلا می شوند البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس راست گو
دانند مرا درین بار و فرمان برداری کنند مرا و دروغگو می شمارند مرا در آنچه می شود بعد ازین از کار رهائی شما
چه بدرستیکه من ناصحم شما را راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علی و یاران او بازار ایشان
خود را پس رسید هشام بن عبد الملک خبر آن نیز پس فرستاد محملی را بسوی او پس برداشت او را از انجا بسوی
هشام پس نداشتیم چه کرد با او و لیکن قزوینی و پیروان او را میرسد که بگویند این کمال خوشحالی و طیب عیش است
که قوم در غایت تشنگی و گرسنگی باشند یا از هر گونه نعمتی بایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و بر سر موئی شکر پروردگار بجا آرند
چنانچه از صوارم تواند است و چون ملا آیه مصطفی خود را ازین نوع احادیث که خود مشغول بشرح آن مشغول بود تغافل
زده اگر تفریبائی حال حضرت امام صادق بدو حرف باز نمائیم تا اتمام حجت الهی از هر گوشه نمودار شود و در روبرو ما اقرار
نمایند و گویند که در کتب معتبره ما جور و ظلم ظالمین زیاده بر اینست که گفته اید الحاصل مجتهد در خاتمه مقام مذکور حال امام
صادق را بدینطور ضبط کرده فلما دخل جعفر علیه او عده و اغلظ و قال ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون
الیک زکوة اموالهم و تلحد فی سلطانی و تبغیه الغوائل فقتلنی الله ان لم اقتلک یعنی چون امام صادق بر او داخل شد
کلمات تیز و تند بسیار گفت العیاذ بالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانیده اند و زکوة مالهای خود جمع کرده سوی تو
میفرستند در سلطنت من رخنه ها میخواهی و فتنه ها می انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگوید که شهادت حضرت
امام رضا علیه السلام بسبب انگوری که مامون ملعون خورانیده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
بر چهار امام که ذکر مبارک شان در کلمات قزوینی آمده بود تمام شد درینمقام دو حرف دیگر که فذلکه حساب تواند بود
این است که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روزها هم
حضرات ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نص بران نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز جشن عیش
تکرانست که بلکش باد گرانست پس حضرات ائمه را که منهمک در بحر تقیه و غم و غصه بوده اند ایام جمعیت کجا نصیب شد
و شاید که بگوئی که روز غدیر هنوز باقی گوییم عجب این ایام بر رسول خدا آنچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب مستعفی
گردیدنش آیا بر علمای شیعه مخفی تواند بود که از همه مناقب عظیم تر است یعنی معرفته الا غیر ذلک من الوجوه و درینمقام حکایتی عجیب
ظریفانه هست که در ذیل اوراق توانی دانست انشاء الله تعالی پس کجا ماند دعوی فراغ خاطر برای بعضی از معصومین که قزوینی ادعا کرده

دشوار بود درستی رفاه و رخا مینماید و اگر احیاناً کالبرق الخاطف بعد از تنزل و تسلیم اتفاق افتاد نزد عقلا در شمار و خاطر نگنجد
تواند بود که جناب امیر ع بلیغ بلغا در تقابل بلا در بلا هفتاد ساله باین عبارت ادا فرموده دیگر نمیدانی که اهل بیت و مخلصین ایشان
حکم کل داده گفته اند مصرع یکی بر صد آید نه صد بر یکی * پس بنا بعداوت سبعین بر ائمه اهل البیت رضی الله عنهم غیر از زمانه که ازان
کشور کشائی و جهانبانی نتوانند بود و از همینجاست که در فصول این بزرگان منصوص هست خود شارح در حدیث اول باب سلوم
نص امام محمد باقر العلوم را شرح کرد که ای ثابت بالیقین الله تبارک و تعالی لفراغت بال و شیعه باظهور بشارت ائمه را ده
سال هفتاد هجری تعیین کرده بود باز و عجیب درست تحیر میگردد که مراد فراغ امام سجاد است بجانب شیعی حالانکه این دیگر
که در باب نزول کتاب مختوم در کافی موجود است همینست که در زمانه منزوی شود خاموش باش که یقیناً قطعاً بلای عظیم
تقیه هست پس این خوشحالی و رفاه و رخا توان گفت یا اشتداد مصیبت که تا تقی دشمنان شب و روز ملاحظه کنند
و نتوانند که احکام الهی بیان فرمایند بلی وسعت عیش و طیب خاطر اگر برای شیعیان باشد بر جای خود خواهد بود
که باب هدایت بسته و قلوب مناصبین خسته و طرق تلبیس و دروغ و افترا بر ائمه بدیهی بی تدارک بر ایشان کشاده شد نعوذ بالله
من الانقلاب و ترک الصدق و الانصاف الغرض همه جهنم تحکم که چنین محقق بیعدیل یعنی خلیل قزوینی را در حدیث ثانی اسیر
بلا وجه بلا پیش آید که بقول حافظ مصرع آنچه گفت برید صبا پریشان گفت * و انمقدار را هم نصفاً عین نگذاشت
که حضرات ائمه چه منصب داشتند که هیچکس از انبیا و رسل متقدمین نصیب نگشته کما مر و در روایات آن علما چه نوشته علوم
از جناب ائمه در خصوص چه مروی شده سیما جناب ابو المحدثین از حضرت امام رضا در اصول کافی تحقیقات کرده حرفی از آن در مقام
مجملا هست و تفصیلش عنقریب انشاء الله تعالی بعد ازین می آید که مبعوث شدن حضرات اوصیا برای هدایت و رفع اختلاف
از میان امت است و آن مقتضی بود که مرجع خلائق شوند یعنی به بیان احکام مشغول باشند تا بندگان الهی مستفیض شوند
و ائمه از عهدهای خویش که کمال منی و دنیوی ایشان بود بر آمدند و چون آن معنی صورت نه بست باید که آن زمان وقت بلا
باشد نه وقت رخا فکیف که هرج و مرج در زمان عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم زائد الوصف مظنون باشد و خدا
در سر آن در دهد که مبادا درین فتنه ها گرفتار شوند که بزرگان گفته اند و در مثلها بر زبان اهل تحقیق دائر هست مصرع
در بلا بودن به از بیم بلاست * و در قرآن مجید باید دید چه نازل است که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا چنانچه علما
دلیل توحید باری عز و جل چه بیان کرده اند و تفصیل تمانع چه ذکر فرموده اند و شیخ در گلستان میگوید که ده درویش در گلیمی
بخسپند و دو بادشاه در اقلیمی نگنجند و ظاهر هست که یکی از دو بادشاه آرام خود میخواهد و دیگری ذلت او را و کشتن
حبس او را و دیگری اطلاق او را و این اختلافات سرمایه فساد میشود و خون هزاران هزار کس می ریزد و گرد آشوب و فتنه
در عالم می انگیزد و هر گاه این هرج و مرج موجب زیادت بلا و محن و آشوب و فتن است رفاه و رخا را در همچو مقام چه گنجایش
و چگونه عقل تجویز کند که حضرات ائمه در وقتیکه عالمی در سوز و گداز باشد فرمایند مصرع کرد دو کان مار آن ندی شود و چنانکه
حکایت صاحبدلان بالا دانستی پس شارح قزوینی را هیچ شی الی غبار بدست نمی آید که قلوب سامعین را مطمئن از آنچه
فزاید و اعتراض ابوحمزه ثمالی القرآن حکیم طالقه غالی هنوز بر جای خود قائم است زیرا که توقیت هدایت معین کردن

بر این چیزی و آن بالیقین در حدیث مرتضوی صراحةً موجود که تا هفتاد هجری بلا است و بعد از آن رخا و بقول ثانی در تقریبه
ازینصورت رخا بعد امتداد نیز بنظر نیامد اما آنچه حضرت امام باقر بخیال شیعه فرمودند پس چگونه کاذب می‌شود و هرگاه
حضرت آنجناب که اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مثل جابر بن عبدالله انصاری از علوم حضرت می‌گرفتند کافی نباشد تقریر تحریر
دیگران تسلیم چگونه کفایت نماید هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اما بیان علم کفایت پس شکی نیست که در وقت جناب
امیر تا عهد حضرت امام باقر و صادق اجله ائمه اهلبیت توقیت مذکور بوقوع آمده هرگونه مخالف نفس الامر افتاد چنانچه در ذکر حالات
ائمه هدی از اصول شیعه بوضوح پیوسته بلکه درینجا برهانی قائم است بیانش آنکه از دو حال خالی نیست که جناب امیر افاده امام باقر را فرمودند
یا نه بر اول بایستی که میفرمودند که بلا تا هفتاد سال هست اگر واقعه کربلا پیش نیاید ورنه تا صد و چهل سال بلا بر ملا نازل خواهد شد
که در صورت کلام مقدس از دائره عوائل بیرون می‌آید و سهم مخبر از وجهات است که اگر خبر بچیزی میدهد باید که مطابق نفس الامر باشد و غبار دروغ
بر گرد آن نگردد و چه جای جناب امیر المؤمنین امام المتقین که بعث که پروردگار انام بنگار او بلید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ کما بین المجلسی فی بحر العیون
و برشق ثانی حضرت امام باقر این اسرار چگونه دانستند که بحکم اخذ علوم از همین در علم و حکمت بود پس از هیچکس و انبیمی را اطفال و جواری
شیعه نیک میدانند پس محال شد که ائمه متأخرین را شفت اسرار بوده اصل و منبع علوم مخبر از آن باشند ذلک ظن المنافقین اعداء
اهل البیت الطاهرین علی الطلق به اصول المتشیعین انشاء الله تعالی در ذکر علوم معصومین یعنی از احادیث می‌آید هیچ رگی و ریشه این وهم
و خیال باقی نمی‌ماند فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ و بر محققین مخفی نماند که هر کسی چندی از اوراق کتب شیعه و مختصرات ایشان دیده
میداند که عصمت و علوم لدنیه را از خواص و شروط امامت از راه غلو گردانیده امامت جناب مرتضوی را بر خلاف اعتقاد صحابه
و انصار است حقیقی حضرت سید الابرار باعتراف شارح قزوینی بلا فصل قرار داده امامت متأخرین ائمه را بهمان طور بر آن متفرع ساخته
معتقد امیغی گشتند که آن فرشته که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم ملازم بود سوای حضرات ائمه نیز پس ایشان از حالات بی‌تفرقه در میان
نماند اگرچه حضرت را منبود پس بادلیل احادیث علوم غیبیه را درباره ائمه بعد از تاویل و تسویل برین محمل نشاندند که بادنی توجه ایشان حالات
مستوره غیبیه و بواطن امور از بینه مکشوف میشد و در کافی و دیگر کتب اصول ازین جنس عزیز الوجود خروارها موجود و در دفع دخلها همراه
تقیه کما ینبغی مسیر دو چنانچه محققی مخفی نشد بلکه نیز در خبر امام صادق علیه السلام خود تشیع آنجناب سایر شیعه که با ایشان عیب از ان میدانند باز دعا و قدما در سلسله
خلوت و قیل و قال علی الخصوص تبعیه روایت کافی گواه هست ظرفه تر آنکه از مغیبات اسرار در عالم شهادت خبر میدادند و با وصف عموم نوری که در بدن
ایشان سر تا بسمان برین کشیده و مخلص و منافق در آن ممتاز گردیده نمی‌دانستند که طائفه فاحشه از مدعیین مرید و لا بلکه تابعین ائمه بعهد به جبلّا
هر وقت برای تا پیش شیعه که کار ایشان بجز ملازمت ستر ایشان چیز دیگر نیست کما فی مختار الکشی مخاطب نمص صرح یار ر ایار بود از بار یا بد شیر کرو پس نشر
[illegible] که چو او کردند راز خویشتن فاش * عراقی را چرا بدنام کردند * عجب تر آنکه با این همه علوم آنها غالب در اکثر
مغلوب بودند و با وصف چنان مباهی از ادا عمه تنهی جدا الکاه نتراشیدند و اگر مطور ائمه زندگانی میکردند که مذهب اهلسنت بود با عراف متقین
تقیه فیصله با چرا بهمیان است و این اختلافها که فرق شیعه بعد از ایشان چگونه بر روی رسید اولا بلکه مذهب یکی میماند و شیعه بزعم خود تقلید ائمه میکردند
و اهلبیت از گزند لو عیب چنان بسلامت می بردند این قوم عجلت بشیر بر خلاف عادت معصومین مسائل خلافیه کتب خویش را بر ساختند
و بر هر بابی در مسائل کمال تیز زبانی علم اشتهار بر افراختند و مصداق غیظ غضب ائمه مثل مهود گشتند حالانکه لهو در دولت قائم محکوم ستار بود چنانچه جا بجا

نموده آن یا بنی فاثبات بضع ما جری ایشان بمیلسامی مقدمهٔ ائمه در خلافت اهلبیت تعلیل اهل تحسانی بکلی و دیگر اصول این کتب و تحقیق حضرت
که هیچ حکم یاد ایشان نخوانده بود و خبری در نموذجی منقریب بدل الله مقدور رسی نماید و در تمام هستند تمام جنات طلیعهٔ ملوک و بادشاهان عالم شیعیان
درباره مواعید و تسلیه و تملق شیعیان آید انشاء الله تعالی که حضرات ائمه تحاشی نمودند مطابق روایات ابو المحمدین مذهبی حیوری
و در دادند که وقت ظهور دولت آل اطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را معلوم نیست اینقدر هست که قطعاً امیدواریم که اگر در تعیین
سید الشهدا واقعهٔ کربلا نمی‌گذشت در هفتاد هجری نور دولت ایشان بوضوح می‌یافت و اگر طایفهٔ رافضه سبب راکه در بعید و لتیه تحقیق لعنتش بکنند
امارت ما را در سال صد و چهل بر کسی می‌یافت اینکه شنیدی خلاصهٔ اصل اول است که معروف سابقاً و شیخ امام اعظم اهل این کتاب
حدیث مذکور را باین زیادت آورده که ابو حمزه ثمالی گفته بود که یقیناً جناب امیر فرموده که بلا تا سال هفتاد هجری است بار خدایا
است و هفتاد منقضی شد و هیچ رخا ندیدیم حضرت امام باقر در جوابش فرمودند آنچه دانستی **اصل دوم** آنکه توقیت کنندگان
همه دروغ گفتند و این مستعجلین هلاک شدند و مسلمین بسلامت ماندند اصل سوم آنکه کسانیکه وقت ظهور دولت مذکوره را مقرر کردند
همه مفتری باشند و اهلبیت ازین کذب و افترا منزه اند و ارباب دانش و بینش چنانچه باید میدانند که توقیت عبارت است از بیان
وقتی برای چیزی حتی که شارح قزوینی هم بدان اعتراف کرده پس هر سه در توقیت و تعیین که بلا تا سال هفتاد هجری است ولایزال
رخا از جناب مرتضوی بر اصول رافضه تردد نماند چنانچه در کتاب الغیبة مبیّن است بلکه توقیت بلا و رخا هر دو عیان شده تا
بر تحقیق مرزین که بعدیت را بر اتصال حمل میکنند و دیگران شریک او گشتند و اگر بحار مجلسی و کتب دیگر متعلقه باصول و تراجم آن
بر کشائی زیاده تر عیان خواهد شد که چون حضرت مهدی ظهور فرماید انواع رفاه و عیش و نشاط پیش آید و حاجت به تابش
آفتاب نماند که ذره پیش خورشید پرتوی ندارد و توقیت و تعیین این دولت از خلافت‌های حضرات ائمه یکی بعد از دیگری
هشتاد هزار سال است و ازمنهٔ سلطنت و کامرانی دیگران قبل از آن از اولین تا آخرین و سابقین تا لاحقین و همچنین
و عادلین بیست هزار سال باشد و برین مقادیر چه موقوف که بعد از دیدن روایات خواهی گفت الی غیر ذلک مما نقلوا عن
ائمة الهدی و اگر بالفرض این توقیتات و تعیینات همه از ائمهٔ متاخرین باشد سخن سابق را اعاده بکن که ایشان آن فاده را
غیر ارباب حکمت و علوم کجا آورده اند اگرچه آن روایات خارج از دائرهٔ تعداد باشد حتی که بعضی از محدثین ایشان
بالذات تتبع و استقرا روایات متعلقهٔ سلطنت قائم آل عبا و غیره را بشش صد رسانیده اند کما لا یخفی علی
من رأی ما رواه الجزائری فی تالیفاته و یکفیک مطالعه مثل البحار من بین الاسفار و چون این روایات را با تعیین
و توقیت ادنی تلاش کنی بدایت و نهایت آن در سلسلهٔ هدی بجناب امیر میرسد بموجب عقلی و نقلی و اگر از ائمهٔ دیگر تا
باز پرسی تکلم چه خواهد بود زیرا که همه ایشان از اهلبیت بوده اند بلکه از احادیث اعور اهل ضلال ... ایشان
حقیقةً در اهلبیت داخل اند و حضرت بتول بضعهٔ رسول مقبول مجازاً الغرض امامیه را بمقتضای تصریحات ائمهٔ معصومین
چنانچه دانستی که زینهار اهلبیت طاهرین توقیت و تعیین نکرده اند و آن موجب کفر و لعنت است ضرور افتاد حضرت
مرتضوی را معاذ الله از دائرهٔ اهلبیت بدر کردن و این امر در معنی مگر کمتر از قتل حضرات ائمه بدست خود نمی
حتی که این برگزیدگان بارگاه الهی وقت بیان آن دست خود بر گلوی حق جوی کشیده اند و موشح خویش را رای لعین

مستند بعض هیچو تالی لقمان حکیم کرده بلی دین کرای العین نموده اند چنانچه روایت قصه از روی هشام بن سالم تلکو جناب
امیر عباد و با الله از فقهای ستّه زمان امام صادق در کافی مبسوط است و نیز از ایشان چه بعید که ثقة الاسلام شان
را بعد از امثال فقهای ستّه این بدعات را بترویج این کتاب در عالم منتشر ساخته جناب عرش قباب فاطمه زهرا
بضعه حضرت سید انبیا را از اهل بیت طاهرین بیرون گردانیده چنانچه بابی در اصول کافی برای اصول تحریک
و عیالش نیست باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة و این خلیل بی عدیل با وجود مرتبه خلت و دعوی
ولای عترت بتائید آن پرداخته هر که خواهد بمتن و شرح که شافی نام آنست در عبارت عربی رجوع فرماید پس
بعد ازین محنت توان دانست که دیگران از علمای رافضه علی آثارهم مهرعون یعنی برین جاده بجد و جهد میروند
و نهایت توجیه و تجهیز در این ناصبی و دشمن غوی نیست که بضعه پاک شاه لولاک حقیقة خارج آمد و صحابه تا داخل
بصدور دروغ از حضرت وصی مطلق خلیفه بلا فصل بر حق چه رسد که محدثین ایشان اهل مناقب آن جناب را
اظهار کفر و کتمان ایمان تا وقت شهادت یشمرده اند پس درین امور سبیل این چنین … عالی
بیان … هر چند خلیل در شرح فارسی که پاره از آن … تفصیل اخراج داخل
… ناصبیت از کلامش متشرح است لفظش اینکه چنین نیست که اراده میکند الله تعالی که ببرد کثافت
از شما چه کنی شک در ربوبیت رب العالمین را که اهل خانه نبی اید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم هیچو اهل
بیت ائمه علیهم السلام را و امامت ایشان را هر که داخل شد در امامت داخل شده در خانه نبی صلی الله علیه و آله در
کلام مختصر نیز اشاره شد که جناب سیده خاتون قیامت در اهل بیت داخل است و عصمت آن جناب را
شامل و ائمه هدی که درین زمره اند و پاکیزگی دارند بدین معنی است که در ربوبیت خداوند عالم شک نمیکنند
و اگر خلفا را داخل نمیدانند تبرز با زبانها میگویند که هر یکی از آن انیست که حیوانات نیز دران شکی ندارند و پروردگار
خود را میدانند گویند که قصه کرسی در تقریب شادی کتخدائی پسر گفت خوب شد که باد انجان شد و اگر سیل بودی
مشکل بودی پس بعد از فهم این نکته توان گفت که جناب خلیل بی عدیل در اخراج حضرت بتول زهرا حقیقة
کمال مراعات ادب و احسان عظیم بحال جناب زهرا نموده اند و لفظ اشاره نظر باحتیاط آورده ورنه لفظ دلیل فی
چنانچه در بحث خلافت حق اذا انتهت الیک مذکور است فالفضل … شمائد که شارح خلیل بی عدیل زیر بعضی
ازین احادیث بحرفی چند گفته که مراد نفی تعیین قبل از ارسال وقوع است پس منافات ندارد با آنچه گذشت و
حدیث سی ام باب هفتاد و ششم و نزد احقر الناس کتاب اصول کافی نسخه کهنه و صحیح است ولیکن نامربوط و مختل
است از مقامات متعدده پس این باب را هر چند جستم نیافتم و حال بیچاره او در تمام … چندان عیان است که مراد
طلبه هم مخفی نتواند بود پس در حقیقت ثبوت بنا قتی دیگر توان فهمید منشأ آن دو بین زبان فقط پاره شرح
فارسی مذکور نزد من است قریب بست جزو دیگر هیچ اصل چهارم که فی الجمله مبسوط و مشتمل بر فواید است بر عندیه
شارح آنکه مراد بوقاتون جمع اند که دعوی علم بوقت چیزی از مستقبل میکنند یا اعتماد بوحی الهی پس دعوی

علم غیب یکنند آن موسی تا آخر استیناف است برای بیان آنکه علم غیب بغیر الله تعالی ندارد و مصدق در اول بیت
دال دو ور دو م تقیت دال ست یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم که آیا برای
ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین است پس امام گفت دروغ گفتند جمعی که دعوی علم بوقت ظهور ما
میکنند بلی وحی اشارت است باین معنی که این بتوسط وحی و تعلیمات از قران بما نرسیده و شروع بیان آنکه غیب
را غیر الله تعالی کسی نمیداند اینکه موسی علیه السلام وقتیکه بیرون آمد روانه بسوی صاحب کل اختیار خود بمیعاد
بجائیکه مامور بود برفتن بانجا که کوه طور باشد وعده کرد امت خود را سی روز چنانچه وعده میکنند مردم بامر از
روی ظن بقدرت بر فعلی در وقت آینده و صلحا دران وعده ان شاء الله میگویند موافق قول الله تعالی در
سوره کهف وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و غیر صلحا نمیگویند پس چون زیاد
کرد الله تعالی درنگ موسی را بر سی روز ده روز گفتند امت او که بتحقیق خلاف وعده کرد موسی پس کردند آنچه
کردند که گوساله پرستی باشد مراد اینست که موسی کلیم الله عالم الغیب نبود و وعده از روی ظن کرد و ظن او غلط
شد پس وقتیکه ما نیز گوئیم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن وعده کنیم شما را که چنین میشود ان شاء الله تعالی پس
بعمل آمد آن سخن بران نهج که ما گفته ایم پس بگوئید براست آورد الله تعالی باین معنی که ممکن بود نیز که براست نیاید
و اگر گوئیم شما را سخنی پس آمد بر خلاف آنچه خبر دادیم شما را بان پس گوئید راست گفته الله تعالی لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ
باین معنی که استدلال باین واقعه بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوید دو بار اول بسبب ایمان بغیب که مشترک
است میان هر دو قول دوم ایمان بآیاتی است ایمه هدی که مختص است بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد افضل عالی
استدلال اختصاص علم غیب بالله تعالی میشود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران اصل پنجم روایت است از
حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد بآرزوها از سال دویست هجری مراد سالی است که مامون امام رضا
علیه السلام را طلبید و ولی عهد خود کرد و شیعه آرزوها در خاطرها قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث بیست
و پنجم باب هفتاد و نهم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه را دویست
سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعض آرزوها شود خواهد بود و میتواند بود که متصل بظهور دولت مهدی
شود والله اعلم و نزدیک باین مضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال و قال یقطین لابنه
علی بن یقطین ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الذی قیل لنا و لکم کان من
مخرج واحد غیر ان امرکم حضر و اعطیتم محضه فکان کما قیل لکم و ان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی فلو قیل
لنا ان هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلثمائة سنة لقست القلوب و لرجع عامة الناس عن الاسلام و لکن
قالوا ما اسرعه و ما اقربه تألفا لقلوب الناس و تقریبا للفرج شرح فعللنا بعین بی نقطه بصیغه مجهول
باب تفعیل یا باب نصر یا باب ضرب است التعلیل مشغول کردن کسی بطعام و مانند آن العل

و العلل المنع محیص فتح لام اشامیدن کسی را شربتی بعد از شربتی یعنی چنین گفت که گفت یقطین پسرش علی
بن یقطین را چیست حال ما که گفته شد ما را که دولت آل عباس در فلان سال بهم رسد چنین و چنان میشود
پس شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مهدی در فلان سال نشد حسین
گفت پس گفت او را علی بدرستیکه آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ائمه هدی علیهم السلام باشد
الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شد بید صریح آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدرستیکه کار ما حاضر نشده
بود پس مشغول گردانیده شدیم بآرزو تا چه اگر گفته میشود صریحا ما را بدرستیکه این کار نمیشود مگر تا دویست سال یا
سیصد سال هر آینه سخت میشد دلها باین معنی که نرمی ایمان بربوبیت رب العالمین در دلها کم میشد
و هر آینه بر میگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف می شدند ائمه گفتند چه زود است آن و چه نزدیک
است ان برای طلب الفت دلهای مردم با ائمه و برای نزدیک شدن فرج مراد قدر مشترک میان
حصول ثواب آخرت هر دو و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد
چنانچه گفتند شخصی را طال الله بقاءک گفت کفی بالانتهاء قصراً مخفی نماند که نظر این تعلیل است باحتمال
زود آمدن قیامت که در قرآن و احادیث نبوی بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل لا تدری ان الساعة

اصل ششم عن ابی عبد الله قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما هلک الناس من استعجالهم لهذا الامر ان

الله لا یعجل لعجلة العباد ان لهذا الامر غایة ینتهی الیها فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعة ولم یستاخروا روایت
است از امام جعفر علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان گفت ذکر کردیم نزد
و پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود و پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد
پس امام علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت
حق بدرستیکه الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بدرستیکه این دولت اولاد عباس را آخریست که
میرسد بسوی آن آخر پس اگر بتحقیق میرسیدند اولاد عباس بآن آخر پیش نمیشدند یکساعت و پس نمیشدند مخفی
نماند که این از قبیل تعلیلی است که مذکور شد در حدیث سابق تا احتمال این دهند که بانقراض دولت اولاد عباس
مهدی موعود شود و امیدوار باشند بدانکه شارح قزوینی آنچه در حدیث امام محمد باقر افاده نموده دال بر آنست
که حضرت موسی علیه السلام بطور رفتن و قتال و امور عظیمه دینیه وعده کرده و مطابق واقع نشد پس معلوم شد که ضرور نیست
انبیای اولی العزم هرچه فرمایند یقین وحی الهی باشد بلکه از تقریرش توان فهمید که حضرت موسی از جماعت صلحا هم
نبود که انشاء الله تعالی درین اوقات میگوئید و بالاخر بقیه مذکور که از دخول غلطهاست نوبت رسید که گفتن غیبت اهل
اسلام را باید عود کردن در آنچه از علمای رفضه بی باکی و شوخ چشمی در هر مقام صدور می یابد که چون مهاجرین
و انصار بعد از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر خلافت خلفای راشدین اجماع کردند و ترقی اسلام
و ترویج دین متین در مشارق و مغارب بدان ترتیب یافت حتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خویش

نوشتند. انچه ایشان در تائید ملت و شریعت محمدی مساعی جمیع مقدیم رسانیدند از کسی الظهور بنا مربا نجمه کار
رفتند و مساعی در تکفیر دارند و شان نیز از ان کتابها نوشتند حالانکه بحکم مقدس هر تصوری که در حج آل بائمه اجماع اصحاب
کرام و نفس امام حبیب خوشنودی حق تعالی بود چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد و العجائب که در باب
سابق و لاحق از هم دانستی که ایمه بخصوص حادیث خویش چنین توقیع و قیع لعل آورده و ندکه سنیان پیروی ائمه خویش
بجا آوردند و شیعه از پیروی ایشان پشت داده و بر تافتند بر افاده شارح خلیل بن عدیل حال حضرت نبوی
ولیکن معلوم نیست که حال جناب ابراهیم خلیل که بعد از دو در گروه شیعه داخل گشتند چه بود چنانچه در تفاسیر شیعه
است و این قصه طویل است بر محدثات امامیه در اینجا بطور ایجاز حرفی چند گفتم و گرد اطناب نگشتم و فایده که در تحقیق
بر تقریر شارح ترتیب یافت آنست که هر چه بر السنه مقدسه ایمه موعود شده باشد ضرور نیست که مطابق نفس الامر گردد
لاجرم هر امور را که در کتب شیعه مدرس و مشید گردانید و بکمال رشد و مدآورده اند زیر در برشد چنانچه بعد از دین خورد
یافت انیست حال مواعید ان بزرگان که اقوال و افعال شان ماخوذ از تعلیم و تشدید ملائکه مقربین و نصوص و ناموس
از جناب امیر المؤمنین و حضرت ختم المرسلین هستند اگر در مقالات راشده ای چنین آمیزش آمده علمای قوم بر دو لوح
چه گفتند تا و انتهای بسیار میکردند کما لا یخفی اما آنچه در متعلقات اصل نجم گفته که مراد و سالی است که حضرت امام رضا رضی الله
عنه ولی عهد شدند پس جماعات شیعه که مثل سنیان از آنجناب راضی بوده اند چنانچه از علل الشرایع توان دانست
که تمام آنجناب از بیعت رضا شد چگونه تن بر رضا ندهند که بر خزائن و امانات موسوی که در حقیقت تعلق بآنجناب
داشت تصرفها بکار بردند و آنجناب بعد از دعاوی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحال
و فارغ البالی هر چه گفته شود بجا است نهایت که مکاران عذار بمقتضای تقاید مامون هم سیر و تماشای بازار
و مملین تن و فتنه که بر قتل آنجناب کمر بستند و هجوم آوردند دیدند و هم و ساختر چون شهادت ان امام بر سر متحقق شد
ماتمداری و سوگواری در زیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوابش مفصلا سبب تطویل است و لیکن
سخن مختصر آنکه تراجم روایات بحار باید دید که دلالت بران داد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه
تا قیامت منقضی نشود و تا روز جزا باقی ماند و بعد از انقراض و انقضای ان دولت که اهل ایران از بین رفتند
بر بین سیر سانیدند و در سیادت شان کتابها نوشتند کذبان دعاوی بر هر کس ظاهر شد اما اینکه متصل
ظهور صاحب الامر آن دولت بهم رسد پس روایات مخالفه ان که در دلالت حدی و نهایتی نیست زیرا که بعث
دیدنش و انضح میگردد که هیچ و هیچ بیش از بیش شده است بعد از آنکه بعضی از جابرین و ظالمین از کمین برآمدند
و عقل و نقل آنرا موید است زیرا که در کتب فن جابجا ذکر کرده اند بلکه خواص و عوام هم میدانند که فریقین در اسفار بتمهید
باستفاضه و تواتر رسانیده اند که امام مهدی وقتی رونق افزایند که روی زمین از ظلم و جور پر شده و از دین
جز نامی نماند بعد از این سیر تعجبا انیست که در حال و ثاقت و کثرت فضایل علی بن یقطین کتابها نوشتند و از هر دینی
کثرت مناقب جلیله او جوستند و در هر باب بسیار سعی گماشتند و خود اعتراف بدان کرده که استغنا داد

ودیگر معدن است یعنی ایمه اہل بیت طاہرین پس تناقض در کلمات این حضرات معاذ اللہ بر اصول اہل فضول ثابت
است که حضرات ایمه چنان توقیت کردند که در فلان سال بدست آید و بهم رسد و ظهور مهدی زینهار بوقوع نیامد و
وعده موثقه حضرات ایمه هدی دروغ شد و قبل ازین شارح گفته بود که ایمه از توقیت و تعیین آن منزه اند
بلکه موقتین همه کذاب و ملاعین اند پس در آغاز جناب ایمه هدی را پاک و پاکیزه ساختند و بعد و رقی چند اوایل متقدمین
شان را چنان متهم کردند که زینهار خشک نمیشود و این غوائل کلمات مقتدایان امامیه طرفه تر آنکه حال مقتدایان
خویش در فضائل جمیله چنان محقق کرده اند که منه آن بدفاتر ضبط نتوان کرد و حال قساوت بدین درجه رسید
که بدون استماع قصه های دروغ پیشوایان شان رو براه نهند و داد اضطراب و پریشانی بر دهند و لی تا لی
را بپایان رسانند پس افعال های شرین علی ما اشرنا دینهای این مذهبین را حضرات ایمه طاہرین امید و ختند
گمان میبرد که عوام شان چنین باشند نه خواص و اکابر چنانچه از تقریر شارح نیز بوضوح می انجامد زیرا که آیا
از کلینی و کشی یاد ندارد که ارکین این تخلف وحدثات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند و منجمین از
تمامه دنیا آرزوی مذهب نکفرین حضرت امام الدمیه داشتند و بانواع تذبذب تا عمر گانی بسر کردند کلان ترین
شان زراره مصداق وهو شر من الیهود والمجوس رئیس المذبذبین بود تا در قریب موت بامامت قران مجید
قائل شد و معرفت امام نداشت و بموت جاهلیت مرد شما بر بیان مجتهدین دفترین کما عرفت مرا لیس از قبول
مذکور هیچ سعدی باین کرده زینهار نمیرسد اگرچه ستم بر جان کاغذ و قلم نمایند و دفاتر راشل نامه اعمال سیاه
سازند حال آنکه بنص مرتضوی مثل آفتاب نصف النهار معاین و مشاهد شد که نتالی ایمان اختیار صدق
و راستی ست اگرچه مضرت شدید رساند و اجتناب از دروغ اگرچه متلازم فواید دنیا باشد فکیف عصمت و
طهارت و علوم غیبیه و لطائف لاریبیه که برای حضرات ایمه حاصل باشد و درین مبحث جز آنکه کتابی میفرد بعنوا
نویسیم که دلم میخواهد صورتی بخیالم نمیرسد حق تعالی اسباب را مهیا گرداند و توفیق تام را رفیق سازد از انجا
که هنوز مقالات دیگر باقی و مراحل بسیار طی کردنیست لاجرم خود را کشان کشان بدان مقصد اصلی می برم و پرده
بسیار را برای کشف تلمیعات مجتهد میدرم و امیدوارم که این مراحل بهمین طور اقتصاد قطع کنم فبا الله التوفیق و بیده
ازمه التحقیق **قوله** و یدل آه **اقول** لا ادعی المجتهد ثبوت امامة یزید ببیعة عبد الله بن عمر فلابد علیه من بیان
عدة امور الاول ان المورخین المعتبرین صرحوا بها و قد علم کل واحد من الناظرین انهم انکروا عنها حتی لو جری علی
لسان احد کانهم لم یکن من الکاذبین الثانی ان هذه البیعة منقدمة علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنه و قد عرفت
ان المجتهد عاجز عن اثباته و واقع فی المغلطة بل این لثالث ان بیعة واحد من اہل الحل والعقد کان فی ثبوت الامامة لمن
کان فسقه مجمع علیه و کفره مختلفا فیه فکیف یکفی بیعة من انکر استحقاق یزید بین یدی معاویة ابیه و هذا بعد التسلیم کما لا یخفی
علی من له طبع سلیم **قوله** من بعد گذارش است آه **اقول** ازین گذارش چنان معلوم شد که بیچاره مجتهد استیعاب خاتمه
جواعق هم نکرده و اگر سطری چند در مقاله اولی آورده لیکن از آغاز تا انجامش ندیده و دل برین مدعا بسته

ظاهر و رشید تمام عبارتش که موافق اشاره و سابقه ذکر کردن و ان اینست اما ما اخرجه ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید

بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک

و اول الملوک معاویة فلا ینافیهم ما قدمته من الخلافة لمعاویة لان مقتضاه ان خلافته و ان کانت صحیحة الا انه غلب علیه مشابهة

للملک لانها خرجت عن سنن خلافة الخلفاء الراشدین فی کثیر من الامور فهی حقة و صحیحة من حیث نزول الحسن له و اجماع

الناس بل اهل الحل و العقد علیه و ملک من حیث انه وقع فیها امور ناشئة عن اجتهادات غیر مطابقة للواقع لا یاثم المجتهد

لکنها توخره عن درجات ذوی الاجتهادات الصحیحة المطابقة للواقع و هم الخلفاء الاربعة و الحسن رضی الله عنهم فمن

اطلق علی ولایة معاویة انها ملک اراد من حیث ما وقع فی خلالها من تلک الاجتهادات التی ذکرناها و من اطلق

علیها انها خلافة اراد انها بنزول الحسن له و لاجتماع اهل الحل و العقد علیه صار خلیفة حقا مطاعا تجب له من حیث

الطاعة و الانقیاد ما یجب للخلفاء الراشدین قبله و لا یقال نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل

الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء و لا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه

ملحق بالخلفاء الراشدین و کذلک ابن الزبیر انتهی و از این کلام چنانچه می بینی عیان میگردد که صاحب صواعق تخیفیش

و توجیه می کند و قد مر ان الموجب مانع و ان المانع یکفیه الاحتمال پس بر ذمه مجتهد الزمانی لازم نیست تارک

آن فرمودن ... این عبارت را برای اثبات مدعای خود آوردن الغرض اعتقاد ما که معاویه بر سیرت ملوک بوده بر

خلفای راشدین نمیرفت زنهار مخالف قول سفینه نیست و من ادعی فعلیه البیان تکفیت که در زمره ملوک

بعضی از اهل عدل می باشند و جماعتی با وجود ستمگاری و جفاکاری اصرار بر طغیان و عدوان دارند بلکه قریب

بکفر میرسند من لعی تحیرم که مجتهد از کجا دانسته که اعتقاد من همان نیست که صاحب صواعق در حق معاویه معتقد است

چنانچه قبل ازین هم گفته بود باید از رساله بعبارة التبیین این امر را نشان دادن و اطراف و جوانب کلام را مهمل

و مجمل نگذاشتن و قبل ازین دانستی که ایراد کلام صاحب صواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارات او

بتشویش نشوند چنانچه شرح کردم فتدبر و اگر از لفظ اهل سنت کایت فهمند غلط محض است فانه فی قوة الجزئیة

قوله علاوه برانچه سابق بتحریر بیا مد **اقول** ازین قول صراحة دریافته باشی که مجتهد الزمانی مدعای حسب

منصب زنهار نفهمیده مقصودش نقل فرمایم نیست یعنی انکه خلافه او را که مجتهد بهتر از خلافه راشدین و انسب تصور

کند و روایت نافع عقیل که مریدین یزید یعنی رفضه آورده اند ترجیح بر کنند و احتمال اول بودن شبل تحدیث نزد منی

باقی نگذارد و بر این امر دلالت دارد و نقل حدیث تو مانی و تا نیا فدا اعدل خلفای مروانی و در تحدیث حضرت

رسول ربانی صلی الله علیه و سلم خبر غیبی داده و معجزه شریف نبوتی نزد اهل فضل و غیر بظهور پیوسته ازین

متفلسفه خواران علی و شوشتری که اعتقاد دارند که یزید در خلافت ذی النورین متولد گشته چو سنه ستین مسلمند

او در زمان سید انس و جان بوجود آمده غلط گفتم زیرا که نزد این پیران تا بع کار بانشان هم کرده چنانچه

درجلد اول گذشته فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا

بیک سخن باطلان نص نبوی ﷺ بدلالت نطقی بثبوت رسید که یزید زنهار لایق خلافت نیست زیرا که مبدل
دین و مخرب شریعت متین ست و هر که چنین ست لیاقت خلافه ندارد فان اجتماعهما جمع بین الضدین و اجتماع النقیضین
و قس علی هذا از تغییر عمر بن عبد العزیز سلب خلافت او عیان گردید و هر که بعبارت من که درین رساله گفته بودم
رجوع کند نیک میداند که بعد ذکر امور استحقاق خلفای راشدین که از آن بطریق اولی می برآید هیچ کسی از فضلا
هم دران بعد از مراعات قانون مناظره تحمل و قالی نداشته باشد این عبارت مرتب گردانیده ام که در باب بطلان
خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت مذکور ست اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن در سر
باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی آنچه الی چون مجتهد بگمان خود فهمیده بود که عبد الله بن عمر رض
بیعت یزید قبل از خروج امام حسین کرده لاجرم بمقتضای گفت بیعة امامة یزید گشته پس بجای تسلیم برای کشف
این تلمیع گفتم که بیعت عبد الله بن عمر رض علی کتاب الله و سنة رسوله و منع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا
و ملاحظه جور و جفای او در حق سلاله خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بجهت صیانت نفوس و حفظ ناموس بود فلا
یوصلنا ضرا کالا یجدیهم نفعا بعد ازین واقعه حره را شرح نموده ام که قبل ازین با عبد الله بن عمر این کلام گفته بود که مجتهد
بار بار نقل میکند القصه چون ثابت کردیم بنص نبوی که یزید مبدل دین ست و اهل حل و عقد از ائمه و مجتهدین هم در
وقت معاویه و هم بعد جلوس آن بدبخت بر تخت سلطنت از خلافتش انکار کردند ملحقین با خلفاء الراشدین بران مرحوم
که او را خلیفه گفتند تازیانه زدند اکنون این ترانه مخالف اصول سرائیدن که کلام در حقیقت خلافه یزید در مدة عهد
الی آخره بود زیبنده یا نی ست که پایانی ندارد و در مجلد اول آنقدر در انکار اهل حل و عقد روایات و عبارات آورده ام که
هم شامل ست وقت معاویه را قبل از خلیفه شدن یزید و هم بد و عهدا در اکه یک ساله کامل این امور منفرد او ست
تواند شد اکنون بار دیگر پیر نابالغ را بمقتضای مثل مشهور که طفل بمکتب نمیرود ولی برندش کشان کشان باید برد تا
و کتاب صواعق که کتابی سلیس ست پیش او کشادن و گفتن که اینک مولف آن در جائیکه شهادت امام حسین رض را ذکر
میفرماید چنان صاحب میگوید که یزید جعده بنت الاشعث را فریفت و بتوسط او حسن مجتبی رض را زهر داد و چون مروان بیعت
یزید از مردم میگرفت اهل حل و عقد مثل عبد الرحمن بن ابی بکر جواب دندان شکن دادند و نکیر شدید نمودند و اینهمه قبل از
واقعه کربلا و حره بود یا بعد از ان و العجب که مجتهد چنین گوید و هنوز ذمه او مشغول باشد باثبات شروط خلافت
برای یزید و بیعت اهل حل و عقد و باشد آن بعینها که مرتبش بر خلفا به ثبوت رسد فاعتبروا
یا اولی البصائر و الابصار و انظروا الی المجتهدین الذین یجهلون

الاسفار

المقالة السابعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

و بیعت عبد الله بن عمر با یزید و منع از خلع او اول دلیل بر حقیت خلافت اوست زیرا که جلالت شان و تورع و تقدس او بمرتبه ایست که صاحب استیعاب نوشته قال میمون بن مهران ما رأیت اورع من ابن عمر و کافی ست در تورع و تقدس جناب ایشان انکه بسبب فرط احتیاط و ورع تحرز از بیعت خلیفه چهارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب انکار و اعراض فرمودند و لیکن بسبب خاطر جمعی فوراً بیعت معاویه بن ابی سفیان را از جهت تحقق شرایط خلافت بعمل آوردند قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن عمر بایع معاویة و لم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یداً فی فرقة و لا یمنعها عن جماعة و لم یبایع معاویة حتی اجتمع علیه و هرگاه اهل مدینه خلع بیعت یزید کردند جناب ایشان اظهار ملال و انکار و وعید فرمودند چنانچه در جامع الاصول از بخاری و مسلم آورده قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و ولده فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله فانی لا اعلم عذراً اعظم من ان یبایع رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له القتال و انی لا اعلم احداً منکم خلعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینه انتهی بالفاظه قال الفاضل المجیب حال بیعت ایشان پیش ازین مذکور شد علیه ما علیه کرده رشید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین در کتاب ایضاح بدلایل و حجج قاطعه بپایه ثبوت رسانیده اند که عبد الله بن عمر با وجود اعتقاد بحقیت خلافت امیر المومنین از حروب بغات متقاعد شده و این تقاعد ایشان مقبول جناب ولایت گردیده و معهذا ندامت و تاسف ایشان در آخر بر عدم بیعت آنجناب منقول

است و این همه انصاف البته موجب تورع و مدح ایشان تواند بود کما نطق به القرآن المجید اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ
طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ نه جای شورش و سرزنش و الا اکثر مقتدات جمهور اصول سیاه
پوشان بطریق اولی در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال من بعد التماس میدارد که تخلف بعضی
از فرزندان امیر علیه السلام و دیگری هاشم که مورد لعن و قتال است و در طلب آنها چندان اهتمام مبذول شد که
وقت توجه بعراق وعده و وعید هم از امام مظلوم نسبت بانها العجل آمده و سودی نکرد علاوه بران بیعت یزید هیچ یا
کردند و حالانکه گناه ایشان که موجب ضعف عذاب است کافی در تورع و تقدس انها تواند بود یا نه و العاقل یکفیه
الاشارة بار خدایا اگر مراد از لعن رحمت و رافت ائمه اطهار یا ابعاد از مقام ابرار و از لفظ قتال و فع
عین الکمال باشد و فضیلت و بزرگی عبد الله بن عباس که طوق احسانهای جناب امیر علیه السلام در گردن داشتند و از
فضائل و کمالات ائمه بسبب قرابت لزوم صحبت آنجناب واقف تر بودند غالبا ناشی از همان امر باشد که در
وقت خلع امام حسن ع از ایشان وقوع پذیرفته که بنظر اعیان موجب واقعه کربلا است فانه الاقرب مع آن و
الاقرب کالعقرب یا مبنی بر عدم معیت شهید کربلا بوده که روبروی شان نهضت فرمودند و از رویای صادقه
خود خبر دادند موثر نشد و بنا بر آن نیز باز ابن عمر زار زار میگریستند و منطوق آیت کریمه اُولٰئِکَ
الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ دیده نگریستند بالجمله مقبولیت
این بزرگان که پاره از وصف شان بقلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرضیت امامت دارند
حالیا علمای ایشان را غیر ازینکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت امام طریق
تاویل مسلوک دارند و گویند دلالتش بر وجود امام در هر زمانه ممنوع است و وضع اضافت برای عهد است
نه برای استغراق و ترتب وعید وقتی است که امام موجود باشد و معرفتش حاصل نکنند یا وعید با وجود معنی
تثنیه محمول بر مبالغه و تاکید است یا مراد از امام پیغمبر زمان یا کتاب خدا اعنی قرآن است در حقیقت
علاجی نیست و الکان لبعض هذه التاویلات محذور شافی زعم لبعضهم و ظهر مما تلونا علیک ان تخلفین المتقا
عدین عن نصرة الامام من اهل الکوفة التخالفین علی انفسهم و اموالهم و اولادهم و نسائهم من سطوة یزید و قهر
و عناد عبد الله بن زیاد و نصبه لم یخرجوا من دایرة التشیع فکیف یعدون من جملة المرتدین علی اعقابهم بل
هم الاکرمون عند الله لاختیارهم التقیة و قد قال الله تعالی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقٰکُمْ **قوله** حال بیعت
ایشان پیش ازین مذکور شد فلیتذکر آنچه **اقول** حال رضای ابن عمر بر بیعت یزید و عدم رضای او بر
بیعتش در ما سبق بدلائل واضحه بحیز تحریر آمد فلیتذکر و کلام فاضل رشید که در ایضاح نوشته لا سلم
نه قابل تشبث باشد فضلا عن کونه دلیلا قاطعا و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و اعتقاد ابن عمر
بحقیت خلافت جناب ولایت مآب با وجود ترک بیعت آنحضرت که بنا بر روایت خودش من لم یکن فی
عنقه بیعة لقی الله و لا حجة له دلیل موت جاهلیت است و همین بیش نیست و ترک جهاد بغات و خوارج

در کتاب سعادت انتساب جناب نیشاپوری عجیب نبوده بالاتر که در کتاب مستطاب علامه مذکور نبود و در باب السبب قد ثبت این ثنا
دلیل دیگر برسوء اعتقاد و حقیت خلافت نفس رسول افزوده است و این کلام قابل تامل است تو آید در مروان چنین گفت یا ابتدا
دلیل عمده بر سوء ظن این عمر گفت بمصداق علی خیر البشر من ابی فقد کفر ترک جهاد در کتاب سعادت آیین ایشان
است با قبول عذر و ندامت ایشان پس امری عجیب است که از قلم مجیب چکیده زیرا که اگر کسی شبهه داشته باشد
از وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
ستقر و وجوب از ایشان و معنی دیگر و پس با وجود قبول عذر و ندامت آخر عمر معنی ندارد و ظرفه اینست که فاضل
را از اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک جهاد را محمول بر کمال تورع و احتیاط نموده و خطا شمرده
سبحان الله قتال مانعین زکوه و قتل سیف الله مالک بن نویره را چنین که مثل عمر بن الخطاب الذی یتنزل
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام او علیه السلام تکلم میفرمود خلاف احتیاط نباشد و جهاد در رکاب سعادت
انتساب سید الوصیین و افضل اولین و آخرین خلاف احتیاط باشد ان هذا لشیء عجاب از اینجا معلوم میشود که
اعتقاد حقیت خلافت آن حضرت بفاضل عمر نیز حاصل نبود و الا ترک بیعت و اطاعت امام بحق را
احتیاط نمیدانست اما آنچه مجیب نوشته که این شمه انصاف البته موجب تورع ابن عمر است پس معلوم نیست
که ترک بیعت را انصاف دانسته یا تقاعد از جهاد را یا ندامت بسالی را که در آخر عمر منقول است و پر ظاهر است
که ندامت آخر عمر بر تقدیر تسلیم لا یسمن و لا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن عمر باشد مدح
ورع او که میمون بن مهران بر سبیل عموم نموده کذب صریح خواهد بود و من بعد ملتمس است که ترک بیعت امام بحق گناه
است یا صغیره و کسیکه تارک بیعت باشد مدح او بتورع و تقوی دلیل فسق مادح است یا نه و استدلال مجیب
بآیت اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا بعید از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام بحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاهلیت و اکبر کبایر است آنرا از قسم طایف شیطان دانستن و بمنزله وسوسه قرار
دادن موهم اعتقاد عدم حقیت جناب ولایتمآب ست و آنچه نوشته که و الا اکثر مقدمات مذهب تشیع از
برهم خواهد شد غلط فهمی عجیب است زیرا که اصول جمیله شیعیان بواسطه ائمه معصومین و سید المرسلین و جبرئیل
امین ماخوذ از حضرت دیان یوم الدین است و برهم کردن آن از فاضل مجیب و اهل نحله او غیر ممکن و از تکلم
الاقوال امریکه باعث ابطال اصول فرقه ناجیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و
تعریض بسیاه پوشی که از جمله علامات ماتم است راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر غالب
المومنین بود و آن نشان را نشان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم میگفتند نیز بسمع شریف رسیده
قوله من جمله التماس میدارد که تخلف بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد طعن و قال
است **اقول** از حسن مبانی پی بحسن معانی می توان برد و بر ماهران فن معانی و بیان پوشیده نیست که جمله

عجیب غیر مقیب سراپا مملو و مشحون تعقیدات لفظیه و ترکیبات غیر مانوسه و ضعف تالیف و اجمال مفضی ابی
لا اجمال می باشد چنانچه درین عبارت نیز لفظ مورد لعن و قتال چه قدر دور از محاورات فصحا و ارباب کمال است
با اینهمه مجیب مذکور معتاد و مُکثر حکایات و دعاوی بلا بینه گردیده هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند
اقتصار مے نماید و این طرز غیر شدید که مجیب مفید در تحریر عبارت مخترع ساخته از عبارات سابقین فی لاحقین
بمراحل در افتاده طرفه اینست که چنین عبارت که عاری از معانی و شواهد در مقابله خصم می نویسد می نازد و
بر خود می بالد. بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثناعشریه ایدهم الله بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر شرعی
تخلف از سعادت صحابت جناب سید الشهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیة والثنا نمودند و قبول دعوت
آنحضرت بسوی جهاد نکردند از دایره ایمان خارج گردیدند کائناً من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
مطلب و خواه از فرزندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان بسبب
ضعف عذابست عجب عجاب ست خود فضیحت و دیگران نصیحت که هرگاه با وصف نص قرانی وَمَن يَأْتِ
مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ در باره ازواج رسول قائل بضعف عذاب و نکال اسم المؤمنین حین
بو بال محاربه نفس رسول که عین محاربه جناب رسالتمآب است نمیشود بلکه للبذر نامه جه خطای اجتهادی
معذورش میدارد پس چگونه حرف تضعیف عذاب در حق بنی هاشم بر زبان می آرد عجب تر آنکه
فاضل مجیب از لعن متخلفین جیش اسامه چشم پوشیده و در صدد لعن متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام
بر آمده حالانکه محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت ست در ملل و نحل میفرماید الخلاف
الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره و اسامه
قد برز عن المدینة و قال قوم قد اشتد مرض النبی و لا یسع قلوبنا لمفارقته والحالة هذه فنصبر حتی نبصر ای شیء
یکون من امره انتهی کلامه بار خدایا اگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و رافت است **قوله** فضیلت و بزرگی
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب امیر در گردن داشتند آلخ **اقول** بر اصحاب فهم
و فراست و ارباب عقل و کیاست مخفی و محجوب نماند که مدح عبد الله بن عباس در احادیث متفق علیها بیش
از بیش وارد گردیده و لعض روایات که دلالت بر مذمت ایشان دارد سند او عدد امثال احادیث مثبت
نیست لهذا از حلیه قابلیت معارضه عاریست و اگر صدور امری منافی اصول مذهب حق از ایشان
بثبوت میرسد البته حال ایشان مثل اکثر فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
که هرگاه علمای فرقه حقه عبد الله بن افطح را که پسر صلبی امام ست بسبب سوء عقیدتش بد میدانند پسر عباس
را که امام نبودند چگونه می نمی دانستند اما چون مثالب ابن عباس بمعرض ثبوت نرسیده جای اعتراض
نیست تفصیل این اجمال آنکه کتب معتبره فریقین مملو و مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس است اما احادیث
فرقه حقه پس از انجمله است حدیثیکه در کتاب منهج المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره در باب مرسل

فرمودن جناب ولایتمآب ابن عباس را بصحیح کہل نزد عائشہ وارد ہست و بعض فقرات آن مذکور میشود ان
امیر المومنین بعث الیک یامرک بالرحیل الی المدینۃ وفلتۃ العرجۃ فقالت رحم اللہ امیر المومنین ذلک
عمر بن الخطاب فقال ابن عباس ہذا واللہ امیر المومنین وان تربدت فیہ وجوہ ورغمت فیہ معاطس اما
واللہ لہو امیر المومنین وامس برسول اللہ رحما واقرب قرابۃ واقدم سبقا واکثر علما واعلی منارا واکثر
آثارا من ابیک ومن عمر الخ ونیز دران کتاب از محمدویہ منقول ہست قال اتینا ابن عباس نعودہ فی مرضہ الذی
مات فیہ فاغمی الیہ فی البیت فاخرج الی صحن الدار فلما افاق ان خلیلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال
انی ساہاجر ہجرتین وانی ساخرج من ہجرتی فہاجرت ہجرۃ مع رسول اللہ وہجرۃ مع علی وانی ساعمی فعمیت وانی
ساغرق فاما ینبغی حکہ فشطر حتی ابل فی البحر فقلعوا عینی فغرقت ثم استخرجونی بعد وامرنی ان ابرا من خمسہ
من الناکثین وہم اصحاب الجمل ومن القاسطین وہم اصحاب الشام ومن الخوارج وہم اہل النہروان ومن
القدریۃ وہم الذین ضاہوا النصاری فی دینہم فقالوا لا قدر ومن المرجئۃ الذین ضاہوا الیہود فی دینہم
فقالوا اللہ اعلم قال ثم قال اللہم انی احیی علی ما حیی علیہ علی بن ابیطالب واموت علی ما مات علیہ علی
بن ابیطالب قال ثم مات فغسل وکفن ثم حمل علی سریرہ قال مجاہد فجاء طائران ابیضان فدخلا فی
کفنہ فرای الناس انما ہو فقہہ فدفن انتہی مخفی نیست کہ ازین روایت حسن عقیدت ابن عباس تا
فوت شان ظاہر میشود ومثل این ہر دو روایت احادیث بسیار در کتب فرقہ ناجیہ وارد گردیدہ
ذکر آنہا باعث طول ست واما روایات اہل سنت پس محب طبری در ذخائر العقبی نوشتہ عن ابن عباس
قال ضمنی رسول اللہ الیہ فقال اللہم علمہ الحکمۃ اخرجہ الترمذی فقال حسن صحیح والبغوی فی معجمہ وابو حاتم
واخرجہ البخاری وقال ضمنی الی صدرہ وفی روایۃ لہ اللہم علمہ الحکمۃ والکتاب اخرجہ ابو عمر وزاد تاویل
القرآن ولم یقل ضمنی وفی حدیث آخر اللہم بارک فیہ وانشر منہ واجعلہ من عبادک الصالحین وفی
علما وفقہا فی الدین قال ابو عمر وکلہا احادیث صحاح وفی روایۃ اخرجہ الحافظ الثقفی زادہ فہما و
علما انتہی وابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث کہ در باب مناقب ابن عباس ودعای جناب رسالت
در حق شان منقول ست می فرماید وہی کلہا احادیث صحاح وقال مجاہد عن ابن عباس رایت
جبرئیل عند النبی مرتین ودعا لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالحکمۃ مرتین وکان عمر بن الخطاب
یحبہ ویدنیہ ویقربہ ویشاورہ مع اجلۃ الصحابۃ وکان عمر بن الخطاب یقول ابن عباس فتی الکہول لہ لسان
سؤول وقلب عقول الی آخر ما قال واز کلام شاہ عبد الحق دہلوی مستفاد میشود کہ عبد اللہ بن عمر
در بعض مسائل رجوع بابن عباس می نمود وعمر بن راشد گفتہ کہ عائشہ رض نزد ما اعلم از ابن عباس
نیست قال فی شرح المشکوۃ فی بحث الردۃ وبعضی از علما گفتہ اند کہ اعتماد درین باب بر قول
ابن عباس است ومتعین ہست کہ وی از قول آخر سماع از حضرت نبوت گفتہ وروا باشد کہ ہمچنین قول عظیم

بحث و اجتهاد نبوده ابن عمر در این مسئله مراجعت بوی کرده و از وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه و آله وسلم
رب پس وی گفت آه پس ابن عمر تسلیم نموده و قطعا بر او تردد و انکار نرفته و عمر بن راشد گفته که عائشه نزد
ما اعلم از ابن عباس نیست انتهی اینست مجملی از فضایل ابن عباس که در کتب معتمده فریقین وارد شده و اگر احادیث
آنها مذکور شود دفترها سیاه گردد پس نظر بچنین روایات متفق علیها علمای رضوان الله علیهم اجمعین روایات ضعیفه
که در ذم ابن عباس وارد شده از درجه اعتبار ساقط و افتاده اند چنانچه جناب علامه العالمین وارث علوم الانبیاء
و المرسلین در خلاصة الاقوال میفرماید عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله محب علی
علیه السلام و تلمیذه حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی وقد ذکر
الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه و هو اجل من ذلک قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر و اجبنا عنها انتهی کلامه
اعلی الله مقامه و عالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرماید جملة ما ذکره الکشی من الطعن
فیه خمسة احادیث کلها ضعیفة السند والله اعلم بحاله انتهی و محمد بن الحسن الحر العاملی در آخر کتاب وسائل الشیعة
الی تحصیل المسائل الشرعیة میفرماید عبد الله بن عباس حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر المؤمنین اشهر
من ان یخفی روی فیه مدح و ذم و هو اجل من ذلک قال العلامة و لعل الذم الوارد فیه محمول علی ا
خیه عبید الله و یحتمل ان یکون الوجه ما فی زرارة انتهی پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنا بر مذهب فرقه
ناجیه بسبب اخلاص ایشان از جناب سید الوصیین و بر مذاق اهل سنت بسبب تعظیم خلیفه ثانی و تقلید فرزند
لاثانی ایشان ثابت است نه بنا بر آنچه مجیب توهم نموده و قیاس حال ابن عمر که مسلم و متفق علیه نیست
بر حال جناب عبد الله بن عباس قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی باینهمه دانی در حق
ابن عباس شیخ کهول و له قلب عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مرجوعه ابن عباس را شریک با جله صحابه
نمایند و او مع صحابه خلف رشید خلیفه لاثانی در مسئله روایت و غیره رجوع با ابن عباس نماید و عمر را شد علم
ایشان را مساوی یا زاید از علم عائشه داند و فاضل مجیب کلمات سوء ادب مثل ان الاقرب کالعقرب در حق
ایشان تحریر نماید اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالبا ناشی از همان امر است که بنظر امعان موجب
واقعه کربلا است الی آخر پس دعوی بلا دلیل است فاضل مجیب را لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس
بر معرکه کربلا باثبات رسانند و دونه خرط القتاد و اگر منصفی بنظر امعان تامل نماید معلوم خواهد کرد که باعث
شهادت حضرت سید الشهدا و خامس آل کساء همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
عصمت و نص است کما لا یخفی و ترک بیعت حضرت سید الشهدا بعد از اثبات عدم عذر شرعی بسبب محبت
ابن عباس نمیتوان شد و دنیا داری ابن عباس بر تقدیر تسلیم نسبتی از دنیا داری عبد الله عمر ندارد که ایشان
قصد جهاد حضرت سید الشهدا را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و منعش از ارزار میگرفتند و بمنطوق آیت
کریمه اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ می گریستند و

واینچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیت امامت دارد دعوی
بلا دلیل است و در مقابله خصم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره بنهایت بعید و اگر امامت از قسم فروع
می بود اورع صحابه چگونه یکشب بدون بیعت عبد الملک جواب منیفرمود که متطلع علیه و در تاریخ روضة الاحباب
در احوال طلحه که من جمله عشره مبشره است مذکور و در بعضی از کتب اهل سیر و تواریخ است که قبل از ممات
روح سواری در گذر آمد و در ینحال چشم طلحه بران سوار افتاد او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید
که از کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب علی بن ابیطالب ام طلحه گفت دست پیش آر تا با دست تو
امیر المومنین را تازه وی خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم و چه مناسب این محل است وانچه شاعر
گفته قطعه یک سر مو دولت سفید نشد به پیچ موی تنت سیاه نماند ای حسن توبه آن زمان کردی
که ترا طاقت گناه نماند سوار طلحه را مبدل بیعت خست و بعد از ان سوار روحش از مرکب تن پیاده گشت و در زیر لحد
بجانب جهان جاودان روان گشت سوار باز بملازمت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رسید
و کیفیت حال مسمع را بعرض آنجناب رسانید فرمود که حضرت عزت شانه نخواست که طلحه را بر حال
اصرار بر نقض بیعت من ببهشت فایز گرداند والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق وهو کاشف الکرب
انتهی و مطابق این عبارت در دیگر کتب اهل سنت مذکور است پس اگر امامت از جمله مسایل فرعیه بودی
آن مقبول اهلسنت بیعت سواری نمودی و بدون بیعت موت خود را گوارا نکردی **قوله** حالیا علمای اهل
غیر از ینکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک بمسلک انصاف در حدیث معرفت الخ **اقول** مخفی و محتجب نماند
که حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیها است و علمای فریقین
بطرق متعدده از ان روایت کرده اند و این حدیث از جمله دلایل داله بر وجود ذی جود حضرت صاحب الزمان
خلیفة الرحمن عجل الله ظهوره است و قاعده مسلمه بین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام اینست که بدون قرینه صارفه
جلیه معنی آیت و حدیث را از ظاهران صرف نمی نمایند و از ینجاست که ابن عمر که اورع و اعلم صحابه بود حدیث
مذکور را محمول بظاهرش نموده فی صحیح المسلم عن نافع لما خلع یزید واجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال
ابن مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انی لم آتک لاجلس اتیتک لاحدثک حدیثا
سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة لا حجة له ومن
مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر طرق علی
بابه لیلا لیبایع عبد الملک لیلا یبیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی عن النبی انه قال من مات ولا امام له مات میتة
جاهلیة الی غیرها من الرذیلة پس هرگاه اورع صحابه این قدر اهتمام به بیعت امام نماید که یکشب بدون بیعت خواب نکند
و استدلال بر عدم جواز ترک بیعت باحادیث مذکوره نماید چگونه صرف حدیث متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح خواهد بود و تا
انصافست بای عنوانیست و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون علمیه دارد و احتمال ترتیب وعید بر عدم

وجود امام کہ مجیب نوشتہ اگر مراد ازان وجود عام از ظہور و عدم ظہور ست فہو المطلوب و اگر وجود بمعنی ظہور
استعمال کردہ محتاج بہ بینہ ہست و احتمال مبالغہ در وعید بدون دلیل از فہم و فراست بمراحل بعید
و آنچہ نوشتہ کہ مراد از امام پیغمبر زمان ہست عجب العجائب ست زیرا کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود من لم یعرف امام زمانہ و این کلام عام شامل حاضرین و غائبین الی یوم القیام ست پس تغیر امام
کہ از اضافت امام مستفاد میشود دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد آن حضرتؐ وارد و مصداق آن سوای
لو کان بعدی نبی لکان عمر کسی دیگر نمی تواند شد و ہذا مع قطع النظر عن استدلال ابن عمرؓ و ارادہ قرآن
بعید از امام زمان بعید ست او لا بسبب دلالت اضافت بر تغیر امامؑ و القرآن لا تغیر و لا تبدیل و ثانیاً باینکہ
مراد از معرفت قرآن اگر مجرد اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام دران شریک اند و اگر مراد از معرفت
فہم معانی و حفظ مضامین و الفاظ آنست بسیاری از اہل سنت ازین خارج معرفت و داخل در موت جاہلیت
خواہند شد **قولہ** و لہم ما تلونا علیک آن المتخلفین و المتقاعدین عن نصرۃ الامام الیٰ لا یغرب علی ولی اللہ تعالیٰ
ان من تخلف عن نصرۃ قرۃ العین الرسول المختار و لا عذر له یقبل شرعا فہو ہالک یستحق النار فیعد
لعید من الشیعۃ و الانصار للعترۃ الاخیار ولیت شعری ما یقول ہؤلاء النوکی فی المتخلفین و المتقاعدین
عن نصرۃ جامع القرآن عثمان بن عفانؓ من الصحابہ و التابعین لہم باحسان و قراء القرآن و اہل بیعۃ
الرضوانؓ فانہم مع عدم الخوف و عدم جواز التقیۃ عندہم لم یخرجوا عن دایرۃ السنۃ و الجماعۃ و لم یعدوا من
اہل السنۃ و الجماعۃ بل ہم من الاصحاب الاخیار و التابعین الکبار لم یخرجوا عنہا بترکہم سید المرسلینؐ افضل الائمۃ
و الاخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار و ایم اللہ لقد فروا فرارا و ترکوا سید المرسلینؐ مرارا و مع ذلک لا یطعنون
ابداً بانہم کانوا من المنافقین او صاروا بعد رسول اللہ مرتدین و ان قال فی حقہم رسول الملک المتعال آنہ
سیجاء برجال من امتی فیوخذ بہم ذات الشمال و صرح ہذا النبی الجلیل بانہم اشبہ الامم بنی اسرائیل یاد ولن
یحیث بالتاویل و الیہ یشیر التعلیل و البرہان الجلیل فما یکذبک بعد بالدین الیس اللہ باحکم الحاکمین
انتہی کلام المناصب بلفظہ **اقول و افوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد** مخفی نماند کہ مجتہد الزمانی بتبع خطوات شیطانی در اصل استفتا مسئلہ
است یعنی خلافت یزید را بہر صورت خواہ بہ بیعت عبد اللہ بن عمرؓ بزعم خود خواہ استخلاف خواہ قہر و استیلا ثابت
میکند و میگوید کہ برین قوانین خروج امام حسین بغاوت ست نہ شہادت و نیز علی ہذا چون کلام متحرر شد
بخلافت امیر شام معاویہ بن ابی سفیان در اینجا نیز استدلال ست کہ ابن عمرؓ بیعتش نمودہ و دست
خود بدست جناب مرتضوی کرم اللہ وجہہ نداد پس معلوم شد کہ معاویہ مستحق خلافت نزد او بود نہ جناب
امیر کرم اللہ وجہہ و بندہ در مقام ثانی بعد از فراغ از رد و قدح اول نوشتم کہ او رضی اللہ عنہما بیعت
خلافت نمودہ لیکن در حرب اہل قبلہ شریک نبودہ و عذرش حضرت مرتضی رضی اللہ عنہ پذیرفتہ و بارہا گویہ

هر دو ش او نگذاشته و تفصیل این امر را بر ایضاح حواله کردیم پس فقط لفظ مجتهد که ان کلام لایق نسبت به
بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر شبهه المتکلمین انا ما التدبر انه توجیه ست از طرف عبدالله بن عمر که معترض
فی کلامه و در مناظره بجای خود ثابت شد که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال فنایت که در ایضاح ابطال
هر امر را ان احتمالات که پیش فرموده شدند باهم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم است بر آن مستقیم
نتواند شد و ذمه او را درینمقام مانع نتواند ساخت باید اول ابطال آن احتمالات و دلائل قایم کردن و
و سر می گذشتن و تا آن احتمالات باقی است استشهاد دلیل و استدلال کجا تواند شد لاجرم
مناظر امیه رسد که بگوید المنع علی المنع لا یجوز آمدیم بر بیان این معنی تبرعا که کیسانیه رفیق امام نشود ممکن
است دران تعدد احتمال و این معنی از کتب رفضه که در دین و ایمان ایشان معتبرست نیز پیداست
قطع نظر از آنکه متکلمین تقریر میکنند دینی که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرموده
و اراده خروج مصمم نموده خواست که برادر خود حضرت امام محمد باقر شریک کند امام موصوف
ما از حد گذرانید و صورت خروج را زنهار جایز نداشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرد و
کبر و برانچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش ننهاد و شمشیر بر آمد و داد مردی و مردانگی داده شهید
شد بسبب آنکه مدعیین مزید و لا چنانکه سیدالی او را در دست دشمنان گذاشتند و برانچه حکم نمود عمل
نکردند هر چند جناب مجتهد فانی در ذو الفقار چندان بی خبر بودند که از ان واقع ست که زید شهید منا
امامت نکرد و گفتگو که واقع شد میانه زید و هشام بن عبدالملک بود و لیکن حال اعتقاد ایشان از
کافی که اگر مذهب امامیه حق ست کتاب مذکور نیز چنانچه در آئینه حق نماست باید شنید روی محمد
بن یعقوب الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن الحسین بن الجارود عن
بن بکر بن دباب عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد
بن علی ومعه کتب من اهل الکوفة یدعونه فیها الی انفسهم ویخبرونه باجتماعهم ویامرونه بالخروج فقال
له ابوجعفر هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم ودعوتهم علیه فقال بل ابتداء من القوم
لمعرفتهم بحقنا وبقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولما یجدون فی کتاب الله عز وجل من وجوب
مودتنا وفرض طاعتنا ولما نحن فیه من الضیق والضنک والبلاء فقال له ابوجعفر ان الطاعة
مفروضة من الله عز وجل وسنة امضاها فی الاولین وکذلک یجریها فی الآخرین والطاعة لواحد
منا والمودة للجمیع وامر الله یجری لاولیائه بحکم موصول وقضاء مفصول وحتم مقضی وقدر مقدور
واجل مسمی بوقت معلوم فلا یستخفنک الذین لا یوقنون انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا فلا تعجل فان
الله لا یعجل لعجلة العباد ولا تسبقن الله فتعجزک البلیة فتصرعک قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام
منا من جلس فی بیته وارخی ستره وتثبط عن الجهاد ولکن الامام منا من منع حوزته وجاهد فی سبیل الله

حق جهاده و دفع عن بيته و ذب عن حريمه الى آخر الحديث بطور تقيه زيد موصوف بخدمت امام باقر
رسید و همراه داشت مکاتبت اهل کوفه که او را می طلبیدند بسوی خویش و خبر میدادند که ما گرد آمده ایم برای جهاد
باید که بزودی خروج فرمائی امام محمد باقر رضی الله عنه پرسید که اهل کوفه آن مکاتبت را بابتدا نوشته اند یا در
جواب تو عرض کرد از طرف خود آغاز نموده اند چونکه حقوق ما و قرابت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میدانند و وجوب
مودت در کتاب الله می یابند و فرض طاعت ما میشناسند و خبر کلفت و تنگی و بلای ما میشنوند امام فرمود که خدا اطاعت
ما فرض گردانید و طریق را جاری ساخت در پیشینیان و همچنین در متاخرین و فرض طاعت برای یکی است از ما فرض
است برای همه و امر الهی جاریست بحکم موصول و قضای جداگانه بعنوانی که در ان هیچ ما را غنی نیست و انا از مومنین وحدی
امام نهاده پس باید که ترا بر نینگیزند آنانکه یقین ندارند زیرا که ایشان از تو دفع هیچ مکر دهی نیستند پس عجلت مکن
خدای عزوجل عجلت نمیفرماید بعجلت بندگان و سابق قدم مشو از تقدیر الهی پس عاجز کند ترا بلای و ترا بزمین
بیند از د راوی گوید که زید بن علی درین وقت بغیظ و غضب در آمد باز گفت که از ما اهل بیت آنکس امام نتواند شد
که در خانه خود نشیند و در پرده اندر و اگریزید و درنگ کند از جهاد ولیکن امام از ما کسی است که حدود اسلام را
حافظ باشد و در جهاد در راه خدا بود و از حمیت خویش شر مخالفین را دفع کند و از حریم خود فساد را دور گرداند
از افادات امام محمد باقر و پدر شهید رضی الله عنهما واضح شد که زید میخواست که برادر خود را در جهاد شریک کند پس آنجناب
شریک نشد و اگر آنجناب امام بود و او اطاعت نکرد بلکه مناقبات امامتش را بر شمرد و آنکه شنیدی از زید شهید حرفی
بود از حالات و صفات امامش نسبت بآنچه از امام رضا در کافی مرویست و چون افتخار علمای رفضه بر آنست انشاء
الله تعالی بذکر ان او هم خامه چنان جولانی مینماید که میمنه و میسره ایشان را ته و بالا میسازد و از خشک و تر ایشان
اثری باقی نمیگذارد و اما قدمای رفضه مثل هشام و احول پس لاف زنی و دریده دهنی شان از کافی وغیره در کتب بها
مذکور و معروفست و بیوفائی ایشان نسبت باهل بیت بر السنه علمای فریقین مثل غدر شیعه کوفه مضیفین شهید کربلا
خود در کافی مسطور که تن برضای ائمه ندادند و هر چه خواستند بر اسامی شان وضع ساختند و بهر حال مدعای
این فصل از اصول رفضه بی غبار است و بهر طور یعنی خواه معامله بر دو برادر باشد و خواه خذلان قدمای رفضه
نسبت بزید بود بر عبدالله بن عمر صادق نمی آید چنانچه دانستی و خواهی دانست انشاء الله تعالی صورتی دیگر آنکه
کسی معتقد امامت باشد و معذرت نهد و در قتال شریک نشود و امام او را ملزم نگرداند چنانچه اسامه بن زید
را مانند او را اتفاق افتاد و این امر بحال عبدالله بن عمر منطبق است بلکه بطریق اولی زیرا که اسامه برای تفهیم
معاویه بکار رفته و در کدام وقت با وی قیل و قال کرده و رنه بقول شکی ارکیا اقبال منقول هیچ کمافی رسائله مرتبه بعد
اخری و اگر کسی را از راه سخافت حوصله باشد نشان دهد که این امور مذکوره را برای اسامه زید بن حارثه کلبنی
کمه نوشته هزاران کتب بفضل و عنایت ایزدی از نظر گذشته و این امر هرگز بنظر نیامده لاجرم توان گفت
که او را معذور داشتن و بر عبدالله طعن کردن ظلمی دیگر است تکیف که اسامه مدعی خلافت خویش باشد

کافی تالیف الحلی وصلوات الکنتوری وقد تقرر فی الاصول کالکلینی وغیره ان من یدعی الامامة لنفسه وهو لیس لها
الا مثنی عشر فهو کافر باتفاقهم علما سدهم عطا پس احتمال خفر و عناد از دو کسی اخص خیرات اثبات بسیراب کرد او را نجشیده
حالا یخفی واگر کتب دیگر بینی صورت های دیگر و تعداد احتمالات بهم میرسد که ناظرین بعد دیدنش لا حول خواهند
واستهزا کنند و بدون غور و تامل هم بگویند که حسن سازی و شعبده بازی هست و صاحب فطرت بر بیان آن
جرات نتواند کرد دیگر برای تخجیل قوم نا عاقبت اندیش شوخ چشم بدکیش این قول حافظ ابن مشهد و عجیب تر
اینجا سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد چو مثل آنکه در اصول ایشان دیده باشی که محمد بن حنفیه زنهار منکر امامت
حضرت سجاد نبود و اگر چه انکار او از حد گذشت و از کجا بکجا نوبت رسید که باستشهاد حجر اسود نتاج کار آنجا
مقصد او نزد متکلمین و متبحرین ایشان عین مصلحت بود یعنی ظهور معجزه از برادرزاده و خویش چنانچه در کتب
مبسوط محدثین علو الف شیعه که از همه فرق متاخرین باشند چنانچه خود تعب اثنا عشریه بر آن شاهدست
گویند گواهی حجر اسود برای امام سجاد بوده و دیگران بعکس قائل گشتند و آنچه در لال کتاب مذکور است از صحبت
و خاموشی و انزوای حضرت سجاد در استدلال میکنند در کتب مبسوطه مذکور است که تفصیلش را دفتری باید
و راز و شاید که قلم قوت مساعدت وقت جولانی کند و اهل خرد از این اختلافات البته یافته باشند که این
امامت مخترعه در حقیقه انکار ختم رسالت است و قطع نظر از آن چگونه تخجیل شود که محمد بن حنفیه با وصف کثرت
علوم و حامل گواهی مرتضوی بودن بی خبر از آن باشد غلط گفتم استدلال فرماید بابطال امامت مذکوره
ولیکن صد آفرین بر همت خاص امام زین العابدین که در طلب حق خود قصوری نفرمودند و برای خلع عم
بزرگوار لشاق همت بر بستند و معجزه را که امامت بران موقوف بود پیش کردند بخلاف امام الائمه که نصوص
و معجزات همه را فراموش فرمودند شاید تا آنحضرت را بیاد آورند که وقت نزول لال کتاب نوشته بودند علی
الاینکه التعبیر بین بالای جناب سید النبیین اگر چه احیاناً با حافظه سهو و نسیان بمقتضای این عمل فرمودند
که بعضی را اندراکین خلافت بالای سر بر داشتند و بر زمین فرو کوفتند و بعضی را از بار سر سبکدوش فرمودند
حالانکه امام در اصول موضوعه سهو نمیکند چنانچه این مباحث قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصه حجر اسود باید
شنید روی الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی عبیدة وزرارة جمیعاً عن
ابی جعفر قال لما قتل الحسین ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین فخلا به فقال له یا ابن اخی قد علمت ان
رسول الله صلی الله علیه وآله دفع الوصیة والامامة من بعده الی امیر المؤمنین ثم الی الحسن علیهما السلام
وقد قتل ابوک رضی الله عنه وصلی علی روحه ولم یوص وانا عمک وصنو ابیک وولادتی من علی فی سنی وقدیمی
احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیة والامامة ولا تحاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله
ولا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم صلوات الله علیه اوصی الی قبل
ان یتوجه الی العراق وعهد الی فی ذلک قبل ان یستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله

عندی فلا تتعرض لهذا فانی اخاف علیک نقص العمر وتشتت الحال ان الله عز وجل جعل الوصیة والامامة فی
عقب الحسین ع فاذا اردت ان تعلم ذلک فانطلق بنا الی الحجر الاسود حتی نتحاکم الیه ونسأله عن ذلک قال ابو جعفر ع
وکان الکلام بینهما بمکة فانطلقا حتی اتیا الحجر الاسود فقال علی بن الحسین لمحمد بن الحنفیة ابدأ انت فابتهل الی الله
عز وجل وسله ان ینطق لک الحجر ثم سل فابتهل محمد فی الدعاء وسأل الله ثم دعا الحجر فلم یجبه فقال علی بن الحسین ع
یا عم لو کنت وصیا واماما لاجابک قال له محمد فادع الله انت یا ابن اخی وسله فدعا الله علی بن الحسین ع بما اراد ثم
قال اسألک بالذی جعل فیک میثاق الانبیاء ومیثاق الاولیاء ومیثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی
والامام بعد الحسین بن علی ع قال فتحرک الحجر حتی کاد ان یزول عن موضعه ثم انطقه الله عز وجل بلسان عربی مبین فقال
اللهم ان الوصیة والامامة بعد الحسین بن علی ع الی علی بن الحسین بن علی ع ابن فاطمة بنت رسول الله ص فانصرف محمد
بن علی وهو یتولی علی بن الحسین ع هرگاه از اصول امامیه این احتمالات متعدده پیدا شد پس چه باعث است که تغیر
وتحویل بنده را بپذیر نیست آنرا در مناظره زیر حساب نگیرند وازینجا مغالطه مجتهد الزمانی واضح شد وخصوصاً
کا لامر فیه چنانچه در اول جهل پدرش مجتهد فانی که صاحب تحفه را با وجود نادانی خود دشنامها میدهد
ودروغ ملامت بر پیشانی خود می نهد وانکار می نماید که زید شهید را با امام باقر مناظره وانکاری نموده و
عبارتش اینست چون عبد الکاذب النادر در میان هشام بن الحکم وهشام عبد الملک امتیاز نموده این
مناظره را بر مناظره امامت رجما بالغیب حمل نموده حالانکه عدم امتیاز نیز از همین ابو جهل صدور یافته
وبا اینهمه دشنام ها داده عجب دلاور دزدی که بکف چراغ دارد و العجب که مراد صاحب تحفه اصحاب
فرعونی امام صادق اند مثل ابن حکم وسالم وشیطان الطاق که بازید پرخاش ومخالفت کردند در امر امامت
نه هشام از بنی خلفای امیه ولنعم ما قیل ... ان جولاهه کو خود را معلم پیشه میداند سخن از آسمان
بر سم کلام از ریسمان راند اکنون امور دیگر بوجوهی چند باید شنید که برای تفصیل مقالات متکلمین یکتا
آید وقوت بیانی برای ایشان بیفزاید فاقول وبالله التوفیق این لاف های فرسوده وگزافهای
بیهوده مخدوش ومردود است بوجوه بسیار وتقریرات بیشمار مگر بقصد اختصار بر وجهی چند اقتصار میکنم
اما اولاً پس از انکه هرچه مجتهد الزمانی بسبب استیلای جهل ونادانی درین باب نفس سوزی وکینه توزی
بعمل آورده بود همه را در آغاز مجلد اول مانند دود خرد دو مردود که از تند باد چون توده ریگ نیست ونابود
گشته گردانیدیم بعنوانیکه هر کس که آن آبنیه گاهی نام خرخرفات مجتهد که درین اوراق ترتیب داده بر زبان نگیرد
بلکه احدی از شیعه اگر حیای داشته باشد بعد از دیدنش بی اجل بمیرد ولیکن از آنجا که کتاب از الخلفین
عن بصارة العین رفته رفته با صرار متعصبین واستبداد مستر شدین که بار بار تحریک شدید در هر باب تفصیل وبسط
را طلبگار شدند ومکاتب از نزدیک ودور می فرستند ومنت خشک بدستور این زمانه بر گردنم می نهند وکسی
تا امروز از شاگردان با وصف امیری ومسند نشینی نرسیده که هیچ سامانی پر ضرر و رست تا درین مسئله وقت

ور شریک شوکم که بدون آن کاری بر نمی آید تکلیف چنین تالیف که برای شکار رو باه بیابان مشتهر و رکاریست پس
مناسب نمود که بعضی از امور را اعاده کنم و بعضی دیگر را بطور تجدید ذکر نمایم تا اگر کسی را مجلد اول بهم نرسیده
باشد درینجا بجواب آن که از دعائیم تحریر مجتهد ست ببیند و دل خوش کند و بحال این مسکین دعا نماید تفصیل این وجه
مجمل بدین گونه ست که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و اسفار معتمده اهل بدعت مانند امامت و سیاست
ابراهیم بن قتیبه کما هو مقتضی الحدیث المرتضی انطلاقی ما قال او و لوییده عاده و تنقیحهم و شرح فاضل عادلی بر نهج البلاغت
که بتصریح مجتهد الزمانی و رشید البیانی و تصریح مجتهد فانی در کتب مطبوعه معدل و مزکی ست و تصحیح ابن میثم بحرانی
و در شرح کتاب مزبوره هم از کلام یکتا زمیدان مناظره نزد علمای رفضه ثابت کرده ام که عبد الله بن عمر
بیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و معزز گردیده و نیز اشارة و صراحتا از کتب معتبره فریقین باثبات
رسانیده ام که او بر یزید شقی وقت شنیدن خبر قیامت اثر واقعه کربلا خروج نموده و تنها بی کثرت یار و مددگار تا دمشق
دو اسپه شتافته و در هر منزل مردم را از رعایای آن بد نهاد شورانیده کما فی البحار و الاروستانی
و غیره و خود در اردوی امرای شام تبویخ و سرزنش آن بی سعادت به انجام مثوبت جاوید و اقی فایز گردیده
و صولت و دبدبه و فتاکی و بیباکی او را برابر غازی نشمرده درین امر از بعض نسخ سلیم هلالی که بزعم رفضه
از ثقات مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چندان بود که او با پدر خود در
باب وعظ و نصیحت آن بی بنایت علیا رسانیده و قد اشرت الیها فی المقالة السادسة ایضا و از اثبات الحق
ایراد نمودم که عبد الله مزبور برای توبیخ معاویه وقت بقا و تش خروج کرده مواعظ را از زمین بعرش برین
رسانیده و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیر المومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یارای آن نباشد
و این هم در آغاز مجلد سطور از ان تواریخ که بتصریح مجتهد الزمانی و رد مذهب اهل سنت معتمد و موثوق بهارست نقل
تبیین آورده ام که هر چند معاویه کوششها کرد که عبد الله بن عمر ولی عهدی یزید را قبول کند سودی نبخشید و بهر
از صلات ترداد و نداد که گرو تا آنکه بملوک در اهم رسید لیکن آن امام الزاهدین التفاتی بدان نفرمود بالجمله
این مطالب مهمه و فواید جمه را بعنوانی دران مقام متصلا ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
نخواهی یافت من بعد باید ناظرین را و بعضی از ان این حرف نصب العین داشتن که اقرار العقلاء علی
نفوسهم حجة دون الادعاء لانفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در صواعم مجتهد فانی جایی نیست
تازه ترا مست که اگر علمای رفضه آنرا به بینند یا بشنوند دیده از پشت پای خجالت بر ندارند بیا نشنو که
جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگوید که شنیدم از و که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از
هزار بودند اصحاب جمل زیاده از صد و بیست هزار همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چهار هزار کس بودند
حاضرین بدر و حدیبیه و دیگر مشاهد شرفه و سائر مردم از اهل کوفه و قلیلی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
نبودند بلکه اسلام آورده بودند بعد الفتح و معظم آن چهار هزار ناصر آنجناب بودند و او کسی را بر بیعت خود اکراه

نمودند بر جناب با کمال طیب خاطر همراه او شدند از اهل بدر قریب هشتاد کس و یکصد مرد از انصار حاضرین احد و حدیبیه و تخلف
نمود از مهاجرین و انصار کسی و نبود از مهاجرین و انصار کسی که همراه او بود بخواهش خود و دوست میداشتند او را و دعای
نصرت و ظفر او میکردند و غلبه او را بر مخالفین میخواستند و ایشان را رهنگ نگرفته بطیب خاطر بیعتش کردند و همراه او بجنگ
رفتند مگر چند کس که بیعت نمودند و در وقت جنگ متردد افتادند محمد بن مسلمه و سعد بن وقاص و ابن عمر و اسامه بن زید
انتهی ملخص عبارت سلیم که اهل استعداد را از دیدنش حیرت می آید و سلامت طبع از دست میرفت ولیکن چه توان کرد که امت
که ابن سبا از امت بقر مجلسی تنها وحی آسمانی می پندارد از این کتاب هم هر کسی دانست که عبد الله عمر به بیعت خلافت مشرف گشته
ولیکن در حرب اهل قبله مثل اسامه بن زید و غیره متردد گشته پس از نزد و انزوا مصلحت شد و اگر با جناب غباری میداشت اجر مساعی
جمیله در باره آنجناب از و صدور میافت چنانچه مجملا و مفصلا سابقا و لاحقا دانستی اما ثانیا پس از آنکه مدعای من حواله مطلب
معلوم بر تحریر رشید المتکلمین رحمه الله علیه بود چنانچه معمول منصفین فریقین است پس می بایست که عبارت ایضاح را نقل کرده
بر عادت مناظرین گفتگو میکرد و عقلا یا نقلا مخدوش می فرمود و آن صورتی نه بست و بنیادش بر اجمال مخل فرا گرفت لکن
ناگزیر افتاد که عبارت ایضاح را نقل کنم پس بدانکه رشید المتکلمین انار الله برهانه در رد هفوات مشککی ایرکه اقبال شیعتین چنین
می فرماید که احقر العباد در جواب شرح استفتا در مقام توجیه تقاعد ابن عمر از بیعت حضرت امیر المومنین این عبارت نوشته بود که آمده
در بیان وجه تقاعدش از بیعت خلیفه چارمین پس میگوییم که آن نه بنابر انکار بود بلکه بنابر این که از اجماع مسلمین تردّدی در امر دین
هر عاقل میداند که بسا امور حقه بجهت بعضی اسباب در اول نظر بعضی مردم را مورث تردد میشود و بعد خوض و تأمل در اوایلش تردد زایل
می شود و چون خلیفه وقت از کرام ناس بودند لهذا ابن عمر عذر خود را ساحت به تواضع و ادب بر آنجناب عرض نمود چنانچه ابوحاتم در
تاریخ خود در ذکر خلافت حضرت مرتضی علی رضی الله عنه میگوید قال لا ابی لعلی علیه السلام ابن عمر انشدک الله والرحم ان تحملنی علی ما لا اعرف
الی آخره و آنجناب خلافت مآب نظر بر کرم ذاتی بخوف عدم توقع فتنه و از وی عذرش با دیگر متوقفین قبول فرمودند چنانکه در
استیعاب در ترجمه حضرت امیر المومنین علیه السلام میگوید تخلف عن بیعته نفر فلم یجبرهم ولم یکرههم انتهی پس جناب عالی در ابطال این
توجیه بلا ملاحظه جمیع قیود و ماخذه در آن لازم بود ملازمان توجهی بطرف آن نفرموده با همان سخن مجیب را بعض متعلقه تقاعد او
بیعت جناب امیر المومنین اعاده نموده اند و کلام بر تقریر وجه عذر سند که از جانب ابن عمر نکرده اند و رفع مقبول افتادن
عذر ابن عمر پیش جناب امیر المومنین حیدر علیه السلام با جا اینکه مصداق المعنی فی بطن الشاعر باشد ارشاد کرده اند پس بجواب اعاده تقاعد
ابن عمر از بیعت حضرت امیر المومنین بدون اعمال یاد دلی برآنچه که در شرح استفتا نوشته بودم اگر بر عبارت جواب شرح استفتا
که آنرا نقل کرده اند اکتفا نمایم نزد او کنایه سخن فهم استبعادی نداشته باشد لیکن بنابر عموم افاده اندکی بشرح آن می پردازم
و عرض میدارم که تقاعد از بیعت خلیفه دو قسم می باشد یکی بر سبیل انکار اعم از انکار بجهت طلب خلافت برای نفس خود
باشد یا بزعم عدم لیاقت خلیفه وقت برای منصب خلافت یا بزعم دیگر مماثل آن و این قسم با نواعها از ابن عمر واقع نشده
چه او طالب خلافت برای نفس خود نبود چنانکه در تاریخ طبری متعارف قصه تحکیم مذکور است و کان من هم ای من حضر الحاکم
عبد الله بن عمر بن الخطاب حاضر الا یطمع فیه و کان غیره کلهم یرجو انتهی و توهم زعم ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه چارم علیه

و برای خلافت هم زعمی دیگر ماخذ این ادعا است که احادیث و روایات فضائل و مناقب جناب امیر المؤمنین علی را در بیانات آنجناب برای خلافت اند و بالمشافه از زبان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود و اشتغال میداشت و از آنجا که آن اخبار از قبیل اخبار غیر معارض بمنافی و متجاوز بینات و نسبت با ابن عمر قطعی الثبوت بود و با ثبات حضور و صحبتی از نبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و لهذا توهم نسخ و تاویل آن و عدم اعتقاد و رادی خصوصا شان ابن عمر با آن نزد او نبود الا ابعاد احتمال آن بود پس با وجود روایت اخبار که باید توهم کرد ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه چارمین یا توهم زعم دیگر منشا این نحو باشد از ماخذ این پرده غیر متصور و قسم دوم از قواعد آنست که برای تحصیل علم استدلالی که مورث اطمینان تواند شد از جهت شایبه انکار گو مناسب تر بضرورت باشد لیکن بجهت حصول بعض مسائل که ورود آن بحجر معانی آن در فهم بعضی نقاد پیدا شده باشد و بعض مسائلی برای انسان محتاج بتاویل شده باشند چنانکه در آیه التخاصص و عقیدت

الاختصاصی فرماید فان عثرتم معرض ایات الله آمامته علی بنی العشیره لتعقود من قعده عن نصرة قیل لیس فی قعود من قعده

لیقبل امامته و ینقض هنا عقیدة انقطاع من باب معتقد لصحة امامته و وجوه طاعته لکنهم قعدوا او رعانی قتال اهل القبلة انتهى مختصرا و از این عبارات و کلام رشید المتکلمین در این باب که است من برای ضرورت اکتفا و رزیدیم و درباره این کلام متانت التیام در کتب ارفضه خصوصا کتابیکه تالیف یکی نزد اهل دانش و فرهنگ اصول رفضه چنانکه آن عمر سید چنان تفصیل و تایید موجود باشد چنان بیهوده گوئی نمودند که قابل التفات نیست لایق آن نمی که آدمی بجوابش پردازد و نقل این عبارت خود را مشغول سازد عقلا را باید که بی انصافی و جرات و جفای مجتهد الزمانی ملاحظه کنند و در استعجاب و استغراب فرو روند و غلط و تغییر جمیع مشتمل هست این کرده که پی درپی شده زیرا که پدر مجتهد الزمانی کلام رشید المتکلمین را که از اخبار مسیحی کرده نزد او قابل جواب نداشته بود و الحمد لله که اگرچه کلمه الانصاف از مجتهد بجهت دشمنی و سعادتمندی نسبت پدر فانی محال بود لیکن بجهت عجز محال از جهت ممکن شود و آن اشکالات را دانسته در غیرت حیدریه متین و بتوصیف آن انکار بلا تحت آیه متقیه بکتابیکه نزهة الیقین آنرا تصریح فرمود و برادرش متین میدانند غرضیکه مجتهد الزمانی اند مهتا مسادی الجواب شده و اکنون حال بعنوان ایشان که از پدر خود بمیراث یافته اند چنانچه دانی بدین درجه رسیده که با وصف نوشتن چنین ابواب و فصول درباره عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از کتب معتبره فریقین کلمات بیهوده میخایند که اعتقاد ابن عمر بحقیت خلافت جناب لاتماب با وجود ترک بیعت آنحضرت الخ العرض این قسم کلمات بکسی نسبت بخصم خود نتوانند گفت از این امور زیاده تر بد آنات جنها بکشوف لتلدیکن اذا القیت جلباب الحیا فاشنع ما شئت با ماشا پس از انکه هرگاه در سابق از کتب فریقین هویدا گشته که جناب امیر ابن عمر را بتکلیف حروب بغات محکیف نمود و دانستند که او از اهل بغاوت و فتنه زمانه تکلیف کرده خواص امت نزد شیعه دیده باشی که امام مخلص خود را از منافق ممتاز میداند لیکن مخدوش داشتن و این را دلیل سوء اعتقاد ابن عمر معاذ الله در حقیت خلافت مرتضوی پنداشتن مخالفت صریح با جناب سید الوصیین نمودن است تکیف در حق ما چنین معتقد بود و مان اهل بیت که درین واقعات سابقه و سوانح لاحقه محبت اهل بیت رضی الله عنهم شاهی داده باشند پس مصراع مشهور را بطور ملاحظه باید فرمود ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند ۱۱ رد و کتاب

و صد آفرین کنند ما را لیکن ازانکه مجتهد الزمانی هنوز تشنه بست خلوص مودت عبدالله بن عمر حالانکه اسفار
معتمده فریقین دلالت دارد بر آنکه ابن عمر مداح حضرت امیر بود و در نهایت لیاقت جناب مرتضوی بخلافت شهادت میداد
مثل مجتهدین کامل البحث تاجیل سفارست که بکتب رجوع نکنند و در نمی یابند که عبدالله بن عمر بیعت خلافت آنجناب کرده و آیت سال
و جم مجتهد الزمانی را اتباع و اشیاع او چنانچه باید و در سابق بظهور پیوسته و جا بجا در مطولات عبارت بتفصیل تمام مرگذشته و
بروایات فریقین و مقالات طرفین زیاده از حد رفته و چنانچه معلمین اطفال کودکان نافهم را بار بار متوجه میشوند از حد تعلیم
و تفهیم مجتهد خارج از حد بیان باشد و در دیده و امثال آن شیعه که آنکه چنان اند بجای نمی یابند که مثل مجتهد الزمانی از کجا
چنین خرافات نمایند و تراشها یعنی خلاف اصول تیمیه چنانچه جای آنکه از کتاب سلیم بیعت عبدالله بن عمر با بن شده و بر آید نفس
بر وعکوس باشد لیکن این معنی مقرر را چه علم و خبر که بر او منهزم است یا دفترها بالجمله طوق بیعت مرتضوی کرم الله
وجهه در گردن عبدالله بن عمر بود حاشا که او خلیع العذار و مطلق العنان باشد غایة الامر همین است که او در حروب بغات همراه
نبود و از عدم بیعت درین امر از سر نمی آید انچه برای عبدالله بن عمر مجتهد الزمانی معتقد آن گشته و من ادعی فعلیه البیان
و علیه اراده بالبرهان و از العجب که مجتهدین رفضه عبدالله بن عباس را شیعه پاک قرار میدهند حالانکه بر طبق روایات
صادقه که جا بجا ذکر شان در کتب معتبره خویش آورده اند حضرت مرتضوی را نیز زیر لعن و طعن گرفتند بسبب آنکه مال صحابه
یکشبه زر برده با دیه مربانده و مخالفت امام وقت نموده و بران اکتفا نکرده کنیزان نازک بدن مثل نسرین و نسترن
از همان مال ثمن عالی خریده کرده و تعیش تازه مسکر دیده و حجره با کمال آراسته و بر شهوات اخروی پشت پا زده تحصیل لذات
دنیوی خود را مشغول ساخته و آن کلمات نسبت بجناب ولایت مآب نوشته که عرش عظیم از آن لرزیده و آنجناب با وصف خلق
کریم و لطف عمیم غیر از لعن او از آنهم بر ملا مصلحت ندیده و از نهایت غیظ و غضب خون جگر نوشیده خوشا بحال شیعه که کار
از او احسن بر گذشته که چنین کسان را که دشمنان اهل بیت بر اصول رفضه بودند مقبول گردانند و عبدالله بن عمر را بسبب آنکه
بر یزید خروج کرده و تفهیم سعادت رفته و در بیعت امام مرتضوی شده یک گشته زیر طعن گیرند باز مواعظ مشکلین اهل حجه بهار نه پذیرند
الحق و لیلی محکم تر ازین بیتو طعن ابن عباس نسبت بمصداق حدیث یاد دهی علی خیر البشر من ابی فقد کفر نباشد که در وقت
غصب خلافت که معاذ الله مهاجرین و انصار بر اصول حاطبین اسفار الحوال و در مند عبدالله بن عباس بیعت صدیق کرد از اعمای
گوساله پرستی میگویند بجان و دل نموده علی ما اورده القمی فی تفسیره و بینده یا یحیی عنقریب الاعن کتب الشیعه انشاء الله تعالی یاد عطف
مال بیت المال نمودن و حقوق رعایا مرتضوی خوردن و بخذلان آنجناب پرداختن و بر مواعظ خاتم الخلفا الراشدین گوش نهادن
و بالاتر از همه آنکه جناب مرتضوی را سفاک خون اهل اسلام دانستن و اشهر بعد و آنکه معاذ الله گناه مذکور اکبر الکبائر باشد
بلکه دشمنان اهل بیت را بسر حد کفر رسانده باز در وقت حسن مجتبی آنجناب دار و ظلم و جفا دادن یعنی شکست گوشواره عرش
برین کوشیدن و در وقت امام حسین بجانب معظم دل دزدیدن و حالانکه ابن عباس بزعم طایفه اعتقاد میکرد که حضرت شهید
کربلا در آیات بینات قرآنی مامور بجهاد یزید بود و انجا بعد تسلیم بعضی از امور فرق ظاهر شد میانه عبدالله بن عمر
و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم بر اصول موضوعه اهل السنة شناس نکیف که نزد ابن عمر امامت از فروع باشد و نزد اصل

چنانچه به ترابات اصلیه از اصول تراب یا بدنا خیر و یا یا اولی الالباب تو دلوان والشی کجا اما مسائل مجتهد از زمانی لیسب
جهل و نادانی چنین نفهمیده که هر گاه امر به مکان نه واجب شد از وی امر قبیح اقترا که دو ندامت بر وی بجز حق نیست حالا که
اکابر شریعت و طریقت به موت فی حیاته تمام مشغول که مثال انبیا و اولیا و ندامی یاد التقینه تا چنین مزخرفات به پروردگار می آید
یا یابانی نیست لیکن هنگامی مالا یدرک کله لا یترک کله حرفی چند از آن میگوییم که حضرت آدم علیه السلام بر ترک اولی
گریستند که پای ایشان بگل به فرو میرفت و سیل اشک از هر چشم مبارک ایشان در طوفان بود که گریه و چشم
از خیال رواسی مسجد میشد و من حیرانم که مجتهدها مگر صحیفه سجادیه را هم بنظر نیاوردند که حضرت سید الساجدین
رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین در ترک اولی با وصف آنکه معاتب از بارگاه الهی نیستند چنان
مضامین که از شنیدنش جگرهای سامعین آب میشود و عمارات هستی خراب میگردد بکمال تضرع
و زاری املا میکردند بسا بود که غذا از کثرت اشک با استیلای مزید خوف و انجذاب تر میشد و در دیگر
کتب مثل ابواب الجنان از امالی صدوق دعای امام زین العابدین بعبارت طولانی مرویست که انچه
حرفی از آنست که خدایا اگر معادن آهن بدندان بجنبم و زمین را بمژگان خود بروبم و از خوف تو انقدر بگریم که دریاها
ما بین زمین و آسمان از خون در یم جاری شود البته اینهمه قلیل باشد از کثیر آن امور که واجب ست از حق تو بر
من و با اینهمه اگر مرا بعذاب همه مخلوقات اندازی و در جهنم غیر از من کسی دیگر نباشد و جثه مرا جهنم را پر کنند
البته قلیل بود نسبت بعذابیکه مستوجب آن شده ام انتهی مختصرا و هرچند تمنایای شرطیه که
وقوع او مقتضی ست لیکن حسرت بر ترک اولی و استیلای خوف خدا قابل چون و چرا نیست و اگر حال آن
طریقت را که بسبب اتباع انبیا و اولیا بحقایق اشیا فائز شدند بتفصیل بیان کنم از انچه مقصود ذاتی است محروم
مانم شیخ در بوستان نظم کرده نظم شبی دود خلق آتشی بر فروخت ٭ شنیدم که بغداد نیمی
بسوخت ٭ یکی شکر گفت اندران خاک و دود ٭ که دکان ما را گزندی نبود ٭ جهاندیده گفتش که ای بوالهوس
ترا خود غم خویشتن بود و بس ٭ پسندی که شهری بسوزد بنار ٭ اگرچه سرایت بود برکنار ٭ و گفته اند که سری سقطی
روزی میگفت که من یکبار الحمدلله گفته ام و از آن باز سی سال ست که استغفار میکنم مردم پرسیدند
تفصیلش بگو فرمود وقتی در بغداد آتش مسلط شد و بازاری که دوکان من دران بود همه سوخت چون خبر سلامت دوکان
خود شنیدم شکر گفتم باز خطای خود دریافتم که این شکر خلاف مروت از من صدور می یافت که بر مصیبت
مسلمانان غمگین نشدم و بر سلامت حال خویش شادمانی کردم تا امروز بندامت و توبه و استغفار
مشغول هستم عجب نیست که شیخ همین قصه را نظم نموده باشد به هر تقدیر چون عبدالله بن ... که پای
خود بعبادات خالق الارض و السموات شکسته و در کنج عبادات تمام گشته بود و در زهد و توکل پیشوای خلایق
داشت چنانچه در تواریخ و کتب اخلاق و سیر معروفست خطای خود را دید لاجرم ندامت کشید و گفت
من در بین امرا و فتاده ام که شمشیر بر روی مسلمانان نکشم و احتیاط همین ست که ازین جنگ باز مانم حالیا بعبادت

بغاوت باغیان و صواب رای جهان آرای مرتضوی عیان گردیده این ندامت چگونه باعث دور بودن و
سقوط جهاد منافی است مگر ندانی که اگر او همراه جناب مرتضویؑ گشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیش
از بیش درین خصوص هم می یافت نسبت بانچه احتیاطاً بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت فرماید
تا تدارک ما فات بوقوع آید و دیگران را سرمه بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیاده تر
بمتابعت مرتضویؑ بجان و دل گرایند و بینند که حال اجله اصحاب چنین است و ندامت مذکوره را مد نظر دارند که
وقت از دست رفت و تردد در زمانه تحکیم در گذشت و مهاجرین و انصار محبین آنجناب کما عرفت آنفاً بعد
از مایوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و حروب مشهور و منقح گشت **بالجمله** هرچند حضرت مجتهد
رفضه از غایت خرافت و سفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و رهروی اهل هنر
ندامت عبد الله بن عمرؓ بجای خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلمهؓ که در آغاز
مثل عبد الله بن عمرؓ بخیال احتیاط ماندند و از حروب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطای
ایشان متحقق شد و صواب رای مقدس خاتم الخلفاؓ صورت گرفت و خبر بتواتر رسید مثل عبد الله
بن عمرؓ ندامت کشیده اند و تا به تها پشیمانی خورده اند بلکه از کتب معتمده امامیه واضح و لائح میشود که در
آغاز وقت ندامت بعد از تحقق امر مذکور جامه بر تن دریدند و در قلق و اضطراب افتادند و لفظ الشیبا
ولو حبوا بر زبان راندند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی محشی علل الشرائع نقل نموده و مجلسی در
بحار از اصحابؓ آثار می آرد که عبد الله عمرؓ میگفت که این قدر رنج نکشیدم بر چیزی چنانچه بر عدم رفاقت
مرتضویؑ بر قتال باغیان و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی الثدیه اخذه ما قدم و ما اخر و قلق
و فرق و قال و الله لو علمت ان ذلک کذلک لمشیت الیه حبوا و هرگاه وارد شد بر معاویه وا گفت چرا
اعانت من نکردی بر طلب خون امام مظلومؓ جواب داد چگونه قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیث انت منی
معاویه عذرش نپذیرفت و گفت اگر من شنیدمی جنگ با و نکردمی انتهی محصلاً **و از کرشمهای تقدیر**
الهی و تائیدات سماوی آنکه روزی بامدادان بر مصلی بودم و اجزای این کتاب قریب نظر نهاده بودم که
تقریر روایت صاحب رقعه مزوره بخاطر آمد گفتم برای قلب تقریر مجتهد الزمانی خوب تدبیرست پس صوارم را
از مقام روبیت کشادم که جناب مجتهد فانی بر دهقانی وارث بلاغت سحبانی حدیث امام رضاؑ را ذکر فرماید
و محصل آن عبارت مطنبه او آنکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس الهی رسانیدند قوم مشتاق
شدند و هر یکی گفت باور هم نمی آید تا بسمع نمی آید پس آنجناب از هفتصد هزار هفتاد هزار را منتخب گردانید و
از ایشان هفت هزار را تا هفتاد کس نوبت رسید حضرت موسیؑ بر کوه طور رفت و ایشان در دامن آن بحکم موسیؑ
بودند و کلام باری که بخطاب آنجناب بود از جهات سته شنیدند عرض کردند ایمان نمی آریم تا حضرت باری را عیاناً نبینیم
پس مصداق فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ شدند و حق تعالی بعذرداری موسیؑ همه را

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت بکن و ببین و خبر ده پس هر چند فرمود که رویت او محال است
قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا از زینهار عتابی و عذابی نیست درین وقت طلب نمود و کوه
شق شد و موسی علیه السلام بیهوش افتاد و بعد افاقه توبه کرد و گفت تُبْتُ اِلَیْکَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ
بالجمله اشکال مجتهد الزمانی بجناب فانی بلکه بحضرت سلمان خراسانی رضی الله عنه که قبول
عذر و توبه موسوی امری عجیب است که از قلم فانی چکیده زیراکه اگر کسی را رخصت چیزی داده باشند حرمت
از وی ساقط است بلکه کراهت و ترک اولی نیز پس حضرت موسی با وجود قبول عذر و صدور امر در طلب
رویت ندامت چرا فرمود که تُبْتُ اِلَیْکَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ آیا توش که پیشتر خدا داشتند باز می طلبیدند
و خدا امر میفرمود موسی علیه السلام توبه خود را می شکست سعدی بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها چون بدین مقام رسیدیم و احادیث حضرات ائمه ع قاعدلیهم او
آمد که رب العالمین با چنین میعاد و موثق با حضرت موسی علیه السلام چه معامله کرد که با هیچکسی از اخص کائنات
نه مودد باشد دل بجوش آمد که درین وادی بتازم و لیکن بهر حال خود را ضبط کردم و از بیان نفس
درگذشتم که در تلقیب نفوس خویش ملقب مذکور تسمیه شیء باسم نقیضه است و لیکن قال الله تعالی کُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ آدم بر آنکه چرا از اعاظم دانستند که صواب بجانب حضرت مرتضی است و جواب
آنکه جناب امیر را مثل دیگر خلفاء برگزیده عالم بعد الانبیاء ع اعتقاد میکردند وقت خلافت آنجناب قطعا نجابت را
جنبتی میدانستند و لیکن با اینهمه مرتبه عصمت نزدشان خاصه حضرات انبیا خصوصا سرور عالم افتخار بنی آدم بود
نه بینی که چون صدیق اکبر خود است که با مانعین زکوة مقابله فرماید در آغاز امر صحابه اختلاف نمودند و خود فاروق
با صدیق گفتگو کردند چنانکه آدمی برای حصول اطمینان کلام می کند و هرگاه بعد از قیل و قال دانستند که رای او
بر صواب است همه باتباعش تن در دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا رای او اجماع متحقق شد حاجت
الیجا و ضرورت بمناظره نمی افتاد الغرض عبد الله بن عمر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده اند بعضی از صحابه در زمان سعادت نشان حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از کلمه گویان را کشتند و سخت معاتب گشتند پس قسم درین باب خوردند از جهت
عبد الله بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنم و بعبادت نشینم چون بغاوت طرف ثانی بحضرتها
آن محقق شد و صواب رای حضرت شیر یزدانی متحقق گشت ندامت و پشیمانی بدو دست داد و معنی آیت کریمه که در
البصارت العین وارد کردم و مجتهد الزمانی از شنیدنش آشفته شدند تحقیق بافت فرق این است
که آنقدر عبد الله بن عمر یافته بود که معاویه بر خطا است و او را نمیرسد بجنگ و جدال پرداختن
و قیاساتش مربوط و دلایلش مضبوط نیست ازین جهت برای تفهیم او کثرت حیثیت نسبت و مراتب و مدارج
حضرت مرتضی علی بر شمرد چنانچه در مجلس اول است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه

اما سادساً پس گویا مجتهد الزمانی انهم نفهمیدند که الکلام یجر الی الکلام حالانکه این امریست که قرین در خصوص
مثل این مثل عذر کرده بود کما لا یخفی علی من رای مکاتبه الی رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون بسیاری
از مقولات که زنهار تعلق بابحاث ندارد و محتاج الیها نیست بلکه در حقیقت سخن از ریسمانست در کلام مجتهد
راه یافته کما عرفت مرارا و سیجی ان شاء الله تعالی الغرض عجیب را بذکر انمعنی که بکدام وجه ابن عمر بگوشه قرار
گرفت و رفاقت مرتضوی ع درین وقت نکرد و بر تفضیح ابن عمر حمل کردن وا و حماقت وا دانست زیرا که معمول
جمیع محققین اینست که کلام را بعنوانی ادا میکنند که اعراض متعرضین و شور و جدل مشاغبین بعد ازان صورت
نه بندد و پس این امر نزد عقلا در باره هر کسیکه اتفاق افتد بر مزید محبت و سرپرستی و حق گوئی و انصاف
پژوهی حمل توان کرد نه بر خلاف آن کما لا یخفی و مجتهد شیعه را مقصود انیست که مقلدین بدانند که رساله
بصارة العین را جواب داده اند و رد کرده اند و هرگاه کلام من مثل حدود الاشیا ار که شیخ رئیس حکمت مشائیه
نوشته جامع و مانع بود و مجتهد الزمانی تا امروز که زیاده از نصف کتابش را بادله عقلیه و نقلیه زیر نقض و جرح
گرفته زیر و زبر کرده ام کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در گردان تحیر و تردد بهره
دهد بخلاف مجتهد که در هر جا بر داین رساله صغیر بشیش پا خورده و نزد اهل خرد بسبب جهل یا تجاهل اهل
از بد عا راه بجائی نبرده و همچنین است اگر برادران رفضه یعنی اهل مسقط و مطمح کلام کنند و
به تخطئه جناب مرتضوی رض بر خیزند که بعنایت ایزدی از هر طرف خائب و خاسر خواهند گردید و هیچ اعتراض
بر انجناب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید اما سابعاً پس تحقیق موت جاهلیت و ورود
این وعید در ابواب و فصول سابق مبین شده بعنوانیکه رفضه رو برو بروی آن تقریرات سر نتوانند
بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث وصیت است که صاحب روضة الواعظین تیر بیدادش راه فرار
را بر اخوان خویش دیوار روئین ساخته و محصلش همین است که هر که وصیت نکند بموت جاهلیت میمیرد
و حال وصیت از قران و حدیث چنان است که همه کس میدانند که هرگز بمرتبه فرضیت نمیرسد اما ثامناً
پس از انکه انچه بر صاحب تحفه قدس سره العزیز وارد کرده است در حقیقت کوری و کوراتگی خود عقلای عالم
را صلا داد لیکن قصور نظر خود را در تتبع مقامات کتاب مذکور بر اهل علم در اثناء مدلل گردانیدن تفصیل
این اجمال آنکه لفظ مجتهد دلالت بران دارد که صاحب تحفه چیزی دیگر گفته مخالف انچه اهل حق تحقیق کرده اند یعنی
ایشان اعتقاد دارند بحقیت خلافت جناب مرتضوی ع و او اعتقاد بحقیت آن ندارد بلکه حکم می نماید که انچه عبد الله بن عمر
نمود که شمشیر بر روی مسلمانان همراه مرتضی رض نکشید بهتر بود و بمقتضای تورع و مزید احتیاط حالانکه دانستی که مطلبش این نیست
بلکه مدعا همانست که همه علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله مذکور رض ازان جهت بود که
امیر المومنین ع را لایق خلافت نمیدانست بلکه او نظر بوجوه سابقه درین باب احتیاط فهمید و چون نما قشن برآمد
ندامت کشید پس انچه حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز تقریر نموده همین تحقیق محققین اهل سنت است که بحقیت جناب مرتضوی

اتفاق دارند و ابن شلی نواصب و خوارج همت میگمارند اما دم بر تنکیه از کلام صاحب تحفه جلوه باثبات
رسید که عبدالله بن عمر بعد از ان نادم شده و جوابش آنکه در تحفه اثنا عشریه نصوص ائمتین بتصریح تمام موجود است کوری
و نادانی مجتهد الزمانیست که بدون تتبع کتاب مذکور این طعن و تشنیع آغاز نهاد و معنی آن زنکر الاصوات را بمزوم
کس عیان ساخت پس بدانکه صاحب تحفه جزاه الله خیرا در جواب طعن هشتم از مطاعن اصحاب عموماً بعد از بیان جان
نثاریها که مهاجرین و انصار همراه شیر خدا بجا آوردند و مساعی بلیغ در حروب بغاة بجا بتقدیم رسانیدند و جراحات گرفتند
شهادت رسیدند حال عبدالله بن عمر بیان میفرماید که عبدالله بن عمر که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است
بالاستقلال و از عمده اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیر در حروب بغات شریک نشدم و رفاقت نکردم و
بالفرض اگر این عبارت از قلم صاحب تحفه نمی چکید باز هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته اند نه آنچه مجتهد از راه خبث فهم
و تقلید خوارج دشمنان ختنین در صدد جفاکاری و دل آزاری بر آمده و ازینجا بمقتضای الکلام یفسر بعضه بعضا حکم
کرده میشود که مدعای علامه ممدوح همین است که عبدالله بن عمر معتقد خلافت راشده مرتضوی بود لیکن چون حروب
با شرکای اسلام تا اهل قبله پیش آمد بخیال احتیاط تقاعد نمود و حضرت امیر اعذارش قبول فرمود و با انهمه که تقاعد
کرده بود در بث مدائح و مناقب آنجناب میکوشید ندامت و تاسف میخورد که چرا از رفاقت عداد اکنون
مطالب همه کتب درین باب خواه عبارت الایضاح باشد خواه عبارت تحفه اثنا عشریه خواه عبارت فقیر
خواه عبارت کتب دیگر همه یکی است و ازین است که صاحب تذکرة الخواص گفته لیس فی قعود من قعد عنه انحلال
امامته رضی الله عنه ولا نقض طاعته بل القاعد منهم معتقد لصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا و تورعوا عن قتال
اهل القبلة کما عرفت سابقاً **اما تاسعاً** پس از آنکه قتیل و قال حضرت فاروق درباره مالک قبل از تفحص
اخبار بود چنانچه در مطولات کلامیه مسطور است و از آنجا که در کتاب منتهی الکلام ارتداد مالک بن نویره و انکار
او از زکوة نقلاً عن کتب الفریقین بکمال بسط و تفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن است و تکذیب اکابر مفسرین و عمائد محدثین خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویره
که روافض آنرا از اجل مطاعن که خلفای راشدین میدانند بسیار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت یک دو
حرف از ان درینجا قابل گفتار اول آنکه از تقریر این طعن عیان شد که طبیعت فاروق مجبول بر کمال اتقا
بود در ینها رعایت با جناب مرتضوی نداشت والا میفرمود که خوب شد که شیعی کشته شد زیرا که کذاب مفتری
یعنی نورالله شوستری در مجالس المومنین و غیر او در غیر او تشیع او را بلغ تلفیقها و لاف زنیها با سمان
رسانیده و زیاده از حد بیان در تشیع او بر خود بالیده اند و اگر درینمقام بعد یاد کردن روایات در
حال مالک خویش کما اشرنا این ملوکین دست از تشیع او بردارند بهر حال این قصه برای احدی
که الراجعین خالی نباشد دوم آنکه چون فاروق در قتل مالک که از اغنیاء الناس
و آمدگان و بانکار زکوة از راه دین برگردیده بود چنانچه از منهج الصادقین هم عیان است

چنین باشد چگونه عقلا تجویز کنند که او قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و ریسمان محکم بر گلوی آنجناب
بسته بازوی فاطمی شکسته بلکه معاذ الله دشمنانش را قتل کرده باشد الی غیر ذلک من الظلم والجور
پس معلوم شد که رفضه از ابتدا در سوگش شرم نکردند و چنان افترا نمودند که عقل سرسری هم باور
نه کند ع در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن ۞ **بالجمله مولف تحفه هرگز** حکم نفرموده که قتال
در رکاب سعادت انتساب خاتم الخلفاء الراشدین رض خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدلالت کتاب مستطابش
همانست که شنیدی و حاشا که مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت ازان باشد بلکه اشاره بسوی
ندامت است که بر ترک بیعت حرب باغیان متفرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرد که چون
ضمیر دائر باشد در نزدیک و دور اولی اقرب است مع ذلک دلیلی بران قایم است و آن اینکه بعد ازان گفته
ام والاکثر مقدمات ممهده و اصول موضوعه سیاه پوشان در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال
پس عنقریب هویدا میشود که معنی این عبارت بدون آنکه مرجع لفظ اشاره شمه ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت حرب
صورت نمی بندد ولیکن ازینجا که مجتهد الزمانی هنوز پی بمعنی آن نبرده لاجرم چنین ضرطات البعیر و قسوات الحمیر ازو صدور
می یابد و دماغ اهل خرد را پریشان میکند نعوذ بالله من ذلک [illegible] بلکه درینجا دلیلی دیگر است
بیانش آنکه تشبیه کما نطق در عبارت بصارة العین یعنی کما نطق به الکتاب المجید بدون معین شدن ندامت درست نمیشود
زیرا که حق تعالی مدح میفرماید از روی تذکر و تبصر که عبارت از توبه و ندامت است بنص حضرات ائمه کما ستعرفه چه معنی آن آیت
که چون اتقیا را وسوسه شیطانی و گزند نفسانی میرسد از وعید خدا اندیشه میکنند و راه صواب را می بینند و این تبصر سبب
دفع میگردد دلیل تشبیه درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد مراد او باشد لازم آمد مدح ابن عمر رض بر اصرار ترک و تقاعد و
آن منافی ندامت و تاسف است وانچه درینجا تقریر کردم عیاشی باسناد خودش از حضرت صادق ع آورده حاصلش
آنکه مراد از تذکر یاد کردن و گذاشتن لغزش است که حق تعالی مدح اتقیا بران میکند **و من در امواج حیرتم**
که از لفظ آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فهمیده خود آنچه عبارت من نقل میکند دران لفظ عمر را اثری
و نشانی پیدا نیست لفظ آخر را بظهور بغاوت معاویه چرا حمل نمینماید که شامل باشد معهذا علما کجا نوشته اند
که توبه آخر عمر با وجود ثبات هوش و حواس مقبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح مقاصد و شرح مواقف و
و شروح تجرید منجم آسمانی فضله خوار دولت چنگیز خانی هم ندیده بلکه آیتی از نامه جاودانی هم نشنیده که
ازان تواند فهمید که فرعون اگر قبل از غرق وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میکرد
مقبول بود قال الله تعالی حَتّٰی اِذَا اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیْ اٰمَنَتْ
بِهٖ بَنُوْا اِسْرَائِیْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ آلْاٰنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ
مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ **حیرت دیگر** آنکه ندامت عبد الله بن عمر دلیل تقوی است بنص حضرات ائمه
هدی و معتمدین اهل صدق و صفا این منافات و کذب در کلام میمون بن مهران از کجا من ادعی

المنافاة فعليه البيان **حيرت دیگر** آنکه ظهور بغاوت اهل شام از قتل عمار است در صفین بحالا آنکه بنا بر
خلافت حسن مجتبی بعد حضرت مرتضی است و معاویه را خلافت بعد از خلع حاصل گشته و در جلد اول نقل مجتهد گذشته
ریاست معاویه بیست سال کشیده و خلافت راشدین سی سال مانده پس ریاست معاویه سال ششم
و سلطنت یزید بچهار سال منقضی شده و پیر ما بالغ فرمودند که ابن عمر بکمال عجلت در بیعت عبد الملک در آمد
و خلافتش بعد از یزید بمهلت دراز بوقوع پیوسته لاجرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است بچند
سال اثر او را آخر عمر فهمیدن ذو القرنین را با امام حسین جنگانیدن است سلمنا که ندامت مذکور در عبارات
مفید باخر حیات است لیکن دلالتی ندارد بر آنکه این ندامت حاصل نگشته مگر عند الموت چه پیدا ظاهر است که
چون چیزی بدوام کشد چنانچه از عبارت تحفه دانستی که عبد الله همیشه تاسف میکرد الخ در آخر حیات هم خواهد
بود و ازین تطبیق اعراض و قوت انفکاک میانه علت و معلول یعنی ظهور بغاوت معاویه ابن عمر بر
بیحیز در حالا آنکه کلام ابن عمر که در شافی ثمانی هم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس که با ثبات مصداق
حدیث تقتلک الفئة الباغية جنگ نکردم و نیز اعتراض دیگر هم محو میشود که تقیید و تعمیم منافی همدگر است چنانچه
از تقریر مجتهد یعنی هرگاه ندامت آخر عمر توان فهمید لاجرم حکم باید کرد که ندامت تا آخر حیات ماند حالا از اول
اطلاق و عبارات دوام و امتداد و روایتی از تقیید بهمه مربوط شد **حيرت دیگر** آنکه چون از کتب
فریقین باثبات رسانیدم که عبد الله بن عمر معتقد حقیت خلافت مرتضوی بود باز بخیال احتیاط منزوی شد
پس کبیره و صغیره چه معنی دارد زیرا که گناه مذکور متفرع بر آنست که مخالفت امام مقصود باشد و هرگاه کسی نظر
با دله منزوی شود و عذر او را امام بشنود و او را از اهل فتنه نداند و معذور دارد پس نه صغیره ایست نه کبیره
بلی ندامت او بر مافات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود کما قررنا **حيرت دیگر** آنکه لطایف عام است
از زلت و صغیره و کبیره پس آنچه گفته که استدلال مجیب بآیت اذا مسهم الآیه مغلطه محض است که بمحض ایراد
آوردن و در مقالات نامه از تصریح ثمانی در تنزیه و طبرسی در مجمع تو آهی دانست اطلاق وسوسه محرفین
کلام مرسلین انشاء الله تعالی و با اینهمه که شنیده می شود بعد از غور بغور یعنی مغلطه ها در کلام بیزخرف باقی کما لا یخفی علی
المناظرین الغرض مجتهد الزمان بجهت تسلط جهل و نادانی نه حدیث و تفسیر را پیش نظر دارد و نه بدین مقدمات کلامیه
همت میگمارد بلکه خیالات نفسانی و مزخرفات شیطانی را نصب العین گذاشته و در تیه ضلالت گرفتار گشته و من
يضلل الله فما له من هاد توبه و ندامت از کرده مقرین کجا میاید این امر شاید تعیاست دشمنان
نعوذ بالله من ذلک **قوله** آنچه نوشته و الا الخ **اقول** حال اصول اصیله شیعه تر و عوام که بدانند و دام فریب ما گرفتار
آمدند بیش است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امروز با وجودیکه علمای آن امام غایت مساعی در این باب بغیر هم چند
قدم این مذهب تحدث ثابت نگشته زیرا که خود از کتب معتمده رفضه پیداست که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی را خلیفه
بلا فصل داند و حضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند امر مرا که راویان کاذب این امر ساخته خود را ایشانا

بیدین گردانیدند هم بترک تقیه وهم بجهت لعن کردن امیر المؤمنین بر اینها ولو ضوح انجامید که بر اصول شیعیان
این مردم از ایمان و تشیع بهره نداشتند بلکه فتنه جو بودند پس بر اقوال وافعال ایشان چه اعتماد واز این
مقام نیز هویدا شد که دعوی اهل دغا ودغل وافتخار ایشان بر تعیین که دوازده صحابی در مبادی خلافت
صدیق شیعه بودند یعنی سلمان وابوذر وعمار وخالد بن سعید وابو الهیثم وخزیمه ومانند اینها وابو بکر را بمناظره
مبهوت گردانیدند نظر بانچه در سابق بوضوح انجامید مهمل بر آمد چه جای آنکه ناظرین وسامعین همه در تعیین محو
حیرت باشند که عمار دران وقت حق را بر کرسی نشاندند وصدیق را ملزم گردانده وبنص حضرت امام باقر وصادق
سواد خاص حیص بیص گردد ودر خلافت جناب مرتضی متغیر شود یعنی ع او خویشتن گم است که را رهبری کند؛ پس
خبر آن راویان جگر سوز که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند ومطارحه کردند همه دروغ بفروغ گشت
بالجمله عدول عمار از صدیق واعتقاد او بخلافت بلا فصل امیر نزد اهل انصاف زینهار راست نمی نشیند و
علما در حال خالد بن سعید صراحة گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در یمن عامل صدقات بودند
پس اظهار نص غدیر واحتجاج او بر ابو بکر بنا کرامت او خواهد بود که بطی الارض این مراحل را نوردیده وسهم
بیستی اهل بیت بلکه فتنه پردازی کرده وآتش در خرمن انداخته یا از منصب خود بر گردیده هر گاه مجلسی
در بحار ودر دستانی در کتاب امامت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی حضرت زین العابدین
تجویز میکنند از خالد بن سعید چه نام توان برد وابوذر غفاری باقتدای جناب مرتضوی در وقت بلوی بعثمان مبلغ قصد
که بر سیرت شیخین عمل بکن چنانچه از نهج البلاغه وهم کتب دیگر ظاهر است پس نزد عقلا چگونه صورت بندد که ابوذر
ابو بکر را غاصب ومنافق وصاحب غش وکدورت اعتقاد کند واز تصریحات شوشتری ومولف کامل بهائی
وغیرهما روشن است که جناب امیر در حق خزیمه بن ثابت وابو الهیثم وقتی که در صفین وادر رفاقت داوند فرمود که ایشان
اگرچه در آغاز مر اخذول کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر نصوص مرتضوی خاذل اهل بیت در
آغاز بودند پس چگونه خواستند که صدیق از خلافت باز آیند ودست از زعامت کبری باز دارد وچون این مدارج را
احاطه کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذوب لا حافظه له **معذلک** اینک نهج البلاغه جامع مقالات
صحیحه موثقه مرتضوی کما اشرنا من قبل حاضرات بعد الغرض والتسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضوی رد بر خلافت صدیق
اخلم عومیه امامیه را که از قرآن مجید وحدیث شریف دلالت برین دو مطلب وارد واز نصوص است بیان فرمودند بلکه بر
خلاف آن نص قطعی میفرمایند که امام شخصی است که اقوم بامر الهی باشد واهل حل وعقد که درین زمان مهاجرین
انصار اند متعین نمایند بعد ازین اگر شخصی شورش وشغف آغاز نهد واز اطاعت ایشان سر تابد باید با وقتال
کردن واو را باغی شمردن پس حضرت مرتضی قسم میخوردند که اگر امامت محصور باشد ومنعقد نشود تا حاضر شوند عامه مردم
باید که راهی برای آن یافته نشود بلکه اهل حل وعقد حکمی نمایند بر غائبین باز اختیاری نماند حاضر را که رجوع کنند ونه غائب را که کسی دیگر
را برگزیند. انتهی امثال بدیهی اولی بوضوح انجامید که اگر بفرض محال این اصحاب اثنا عشر که قیل وقال بطریق اخبار قصه طی کردند باری

لان وکرامت شان از قسم توجهی نخواهد بود کلا یرضی به الامام ایهمه که تشبیه کنی جناب امیر رو مریدی
دہمواخواہان و بیان شاران کما سبق اقلا عن سلیم وغیرہ و در کتب خویش افادہ نمودہ نقل جواب معاویہ
جمالی چند را درین باب گرداندہ و اینهمه را از باب الزامیات مداہنہ و خوشامد اصحاب شمارند بالجملہ
مسائل را مخالف مذہب حق تقریر کردن و قسمها بران خوردن و از عدہ ضروریات مراحل بعید و دور
چگونه کسی از جناب امیر تجویز توان کرد پس معلوم شد که هرچه بمعاویه نوشته اند همه لمحض تحقیق است و من
لجناب امیر را در باره امامت خویش دلیلی بهم نرسید که جامع بین التحقیقه والالزام باشد خود آیات قرآنی قطعی
وقطعی الدلاله مثل آیت انما ولیکم الله الی غیر ذلک من الآت بل الالوف همچنین هزاران حدیث مثل موالات
ومنزلت وقس علی هذا موجود که آنهمه را شیعه از متواترات ومفید امامت بلا فصل در مناظرات می شمارد
دراز که سی سال باشد هیچ یکی از ادله قاطعت میرفت افسوس که اینهم صورت نبست لیس بسیاری از مطالب
مسمی باسم نقیضه ومصائب قاضی برباد رفت این که گویند که بر آب نهاد است جهان ❊ مشنوای خواجه که تا در
گمری برباد است ❊ و از ینجا اینهم عیان شد که خلفا در مناظره تیز گوئی سالبقت بودند که با وصف ضیق وقت وفقدان
فرصت هرچه از ادله تحقیقا وتنقیحا تقریر کردند کسی در سقیفه که مجمع اصحاب ودار الندوه بود سر تائید کردن
بیان شان نه پیچید و احدی یارا نیست دم زدن درد و قدح کردن حالانکه نه این بیچارگان علم ماکان و یکون
و نه امتداد زمانه برای ترتیب ادله یافتند بخلاف جناب امیر که تا بست و پنج سال ۲۵ در کمین بودند و معرکه
مناظره با پیش آمد و دلیلی مرتب نفرمودند و چندی برا اصول و مبنی خلافت را هم زیب و زینت بخشیدند ولیکن
بر کرسی بیان نشانیدند که مستلزم مدعا باشد عجب عجاب آنکه چون مردم از نزدیک و دور جمع شدند و خواستند
که بیعت کنند صراحة فرمودند که دعونی والتمسوا غیری و وزارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالسی عماد الاسلام
بیان فرموده و ارشاد نمودند که حاجت بیعت چیست آیا امامت به بیعت ثابت میشود امام را هزاران خواص علامات است
که معصوم میباشد و از پس و پیش برابر می بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد کما سبق نموذجه فی المقالة السادسة و انتهای
علامات نبض نبوی صلی الله علیه واله وسلم کما رواه اهل الدجل والدغل فی الکافی انکه امام بدست خویش سنگ ریزه
زمین یا سنگ شامی مالد تا مثل دقیق میشود و باز بجنبش دست میفرماید و مهر خود آن بعین را مزین مینماید چنانچه
تو ممود م و زن محالبه پیون تا خبر از جناب امیر تا ابن امتحان مید و ز زد که تا تیر آیت تا بخدمت شریف حضرت امام زین العابدین
و در تشانی راه وقتیکه از شام مراجعت فرمود شتافت انجناب هم با وصف قلت فرصت آن علامت را با و نمود چنانچه
ابای صالحین شفا با سنت سنیه حضرت صلی الله علیه واله وسلم سلوک نمودند و عبارت کتاب مذکور برای دفع اجمال
اینست علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبید
الله بن العباس بن علی بن ابیطالب قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه ع قالوا جاءت ام اسلم
الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وهو فی منزل ام سلمه فسالتها عن رسول الله فقالت خرج فی بعض الحوائج والساعه یجیء فانتظرت

عند ام سلمة حتى جاء علیه السلام فقالت ام اسلم بابی انت وامی یا رسول الله انی اقرأت الکتب وعلمت کل نبی ووصی
فموسی کان له وصیا فی حیاته ووصیا بعد موته وکذلک عیسی فمن وصیک یا رسول الله فقال لها یا ام اسلم وصیی
فی حیاتی وبعد مماتی واحد ثم قال لها یا ام اسلم من فعل فعلی فهو وصیی ثم ضرب بیده الی حصاة فی الارض ففرکها
باصبعه فجعلها شبه الدقیق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمه ثم قال من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیاتی وبعد مماتی فخرجت
من عنده فاتیت امیر المؤمنین فقلت بابی انت وامی انت وصیی رسول الله ص قال نعم یا ام اسلم ثم ضرب
بیده الی حصاة ففرکها فجعلها کهیئة الدقیق ثم عجنها ثم ختمها بخاتمه ثم قال یا ام اسلم من فعل فعلی هذا فهو وصیی
فاتیت الحسن ع وهو غلام فقالت یا سیدی انت وصیی ابیک فقال نعم یا ام اسلم وضرب بیده واخذ
حصاة ففعل بها کفعلهما فخرجت من عنده فاتیت الحسین ع وانی لمستصغرة لسنه فقلت له بابی انت وامی انت وصیی
اخیک فقال نعم یا ام اسلم ائتنی بحصاة ثم فعل کفعلهم فعمرت ام اسلم حتی لحقت بعلی بن الحسین ع بعد قتل الحسین ع فی منصرفه
فسألته انت وصی ابیک فقال نعم ثم فعل کفعلهم صلوات الله علیهم اجمعین وحال آنکه صحت اینقصه زبانی
زنی دیگر که او با وصف ارتعاش از جهت رسیدن عمرش بیکصد سیزده سال درین واقعه جوان شد عنقریب می آید
بحدیکه همه ناظرین وسامعین را انتعاش افزاید ومضاحیک ایام جوانی رو نماید تا آنکه بر سر محفل از زبان شان بر خوانی
وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ
قُوَّةٍ أَنكَاثًا فلا تغفل بالجمله این مذهب را بحضرات ائمه نسبت کردن کمتر از آن نیست که حالیه مدار به هفوات
خویش را باین بزرگان انتساب مینمایند و بران مینازند حاشا که این بیهوده رایان توانند که مذهب خود را با همه متاخرین سازند تا بمتقدمین
که اهتمام شان در جهاد کفار و اعلای شعائر دین نبی بحکم حضرت رسالت ص بود چه رسد بآنجناب عرش قباب حضرت
سید المرسلین ص که خلفای ثلثه را سمع و بصر و قلب و جگر گردانیده بودند کما فی عنوان الاخبار الی غیر من الاسفار چه
گفته آید و نیز ای جبرئیل امین که بار بار باشتباه همقرین شد و بالآخر امور آسمانی را سوی حضرت سدره نشار عالمین
بر وجه اعتقاد نیک اقرا ندلیس فکر کسی تا بحضرت دیان یوم الدین که مدائح انصار و مهاجرین در قرآن مبین
یاد فرمود چگونه مراحل پیماید ازین اصل الاصول رافضیان معاصرین بعد از تراش و خراش همین دوام است
خلافت بلافصل و تبرای ابی اصل که باعتراف اهل علم کما نقله الکشی مستحدث رئیس المضلین و منحوت رایس
المنافقین قدوة الاشقیا عبد الله بن سبا است فانتهی الامر الی من حید رعنه و آثار منحوتات هم در اصول ایشان
والسنی که البته حضرت فرمود که امام کسی است که مثل افعال حضرت از وصدور یابد و آن اعتقادات حقه و اعمال
صالحه و مردم را بدان دعوت کردن و بیضه اسلام را بانتظام شرعی نگاه داشتن و جهاد با کفار و مشرکین نمودن
و حدود و قصاص را جاری فرمودن نه آنکه خس و خاشاک و حصاة ها را مالیدن و خمیر کردن و مهر زدن و فار تخطی گشتن
که اگرچه قرآن مجید را تمزیق کنند و کعبه را هدم نمایند الی غیر ذلک مهر از لب بر ندارند چنانچه واقع شد باز
فار تخطی در ادای امور پایمال نمودن بکشتن صوبه دار فدک و مصارعت الی غیر ذلک کما عرفت و سیجی

مفصلا پس نمیباید باین خرافات وحکایات اهتمام شیاقتقی کما عرفت مرارا قایل میشو بلکه بگوا با اینکه خدا و ایامه و رسول کتبه
و بر فرض محال بایستی بروی منکرین این کرشمهاییه بروی شاهدین بمعرض شهود آوردن و تبعات را از خلوت
بجلوت رسانیدن آیا انبیا معجزات را هم در پرده اخفا گذاشته بودند معاذ الله تا بعین اتباع شان کنند آمدیم
بر سر اینکه از خلاصة الاقوال امری مبطل اصول رفضه ظاهر میشود و بیانش آنکه هرگاه کسی از عقلا که لمی بر عقلش بخواهد
اگر دیده باشد باین کتاب مانند آن که خلاصه دفاتر مبسوطه است رجوع کند خواهد یافت که شیخ حلی و پیشوایان و
از اصحاب را فقط بایمنی که کلمه ندامت از وی در وقتی بر بیعت صدیق منقول است مقبول شمرده اند و اکثری را باین جرم
در معتدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرتضی داخل شده و برخی را بدین سبب از مومنین پاک
دانستند که در صفین همراه بودند هیهات هیهات چه پرده غضب و عناد است که بر بصر ارباب شیعه تنیده و چه پرده
شقاق و لجاج است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فراست را باید حکم شدن که هرگاه این مقبولین
سابق که رفضه افتخار بر ایشان دارند و وقت ذکر جمیل شان در پیراهن نمیگنجند حقیقة از اهل بیت منحرف بوده
بسبب فتنه گری و جفا کاری و بد خویی و همه ایشان انچه بارها کرده اند در مجلد اول و آنچه در مقاله سادسه
دانستی حتی بلعن مرتضوی وا اگر دیدند چگونه فقط امری ازین امور باعث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که آنانی از ائمه عاقبت نیک برای شخصی بدانند باز او را لعنت نماید و ازینجاست که علم الهدای دوم یعنی
سید مرتضای رازی تصریح در تبصره نموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس شیخ حلی در خلاصه چگونه انبیا را
و رسدا را امامیه و صلحا و اتقیا نام برد و عبد الله بن عمر را در دشمنان امیر المومنین شمرد حالانکه عبد الله بن عمر
مناقب مرتضوی نزد رئیس بغات بیان نمود و خواست که او را از خلاف امیر المومنین باز دارد و بر تمجید یزید
بی باک سفاک خروج کرد بهر از ان دراهم دو ناتیز را که معاویه فرستاده بود در دفع نمود و بر ولی عهد گشتن یزید راضی
نشد و از بیعتش انکار کرده هجرت گزید از تحجیت لو شئتم انچه دلالت بران دارد
مگر رفضه ندامت عبد الله را نظر نداشتند و او را بلحاظ این امور از مقبولین نشمارند اکثر مقدمات ممهده اصول
موضوعه شیعیان بطریق اول در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال و ازین بیان و هیا و
هم بمرتبه ظهور رسید زیرا که انچه از عبد الله بن عمر بعید و رانده خود اولاد امجاد مرتضوی مثل محمد بن حنفیه
از ان محروم مانده اند چنانچه مجملا شنیدی و بعد ازین مفصلا هم خواهی دانست ان شاء الله تعالی
فضلا عن غیرهم افسوس که رفضه حدیث معارین و کاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین ساختند
و برای مقبولین سابق خود انقدر هم منظور نداشتند که هرگاه حال فتنه انگیزی گروه معلوم بدان درجه
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هر گونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس و شکستن
اکبر پس ایشان چگونه بمجرد صحبت مرتضوی پاک شدند آیا این صحبت بهتر از صحبت سید المرسلین
بود و هیچ عاقلی تجویز توانند کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شدند و صورت

معاش برای اهل نفاق پدید آید از حکومت کوفه و صوبه داری بصره چه میگشایند بلکه این امور اول دلیل
نفاق و طلب دنیا خواهد بود نه دلیل اخلاص که دشمنان هم بر سفره دوست نمایند و اهل نفاق برای تحصیل
دنیا چها نکنند **نظم** بد اندیش را لفظ شیرین مبین ٭ که ممکن بود زهر در انگبین ٭ مشو در میان راز با هر کسی
که بسا سوس همکاسه دیدم بسی ٭ و ازین بیان بر تو آشکار شد که لفظ والا مقدم شرطیه است زینهار معنی
آن درست نمیشود تا ضمیر بندامت راجع نشود زیرا که چون بقاعده و ترک بیعت راجع گردد معنی چنین خواهد بود
که اگر ترک بیعت یا قعاد از حروب باعث تورع بلحاج ابن عمر نباشد فساد اصول مقدمات ممهده رفضه لازم
نمی آید دلیلا نه مما لا یخفی متعین رجوعه الی الندامة و هو المطلوب و ازینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتهد بمعانی
این عبارات واضحه نتواند رسید فکیف بمطالب دقیقه **این که شنیدی** تقریری بود از اولویت و تقریر دیگر
دیگر نیز دران ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری بس سترگ و چیزی است بس بزرگ و صاحب خلاصة الاقوال
بعضی را فقط بهمین ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده و حالانکه بگواهی جهابذه رفضه بثبوت
میرسد که او بمعاویه ملحق گردیده مگر ندانی که تورع او درین باب بحدی کشید که جریر بن عبد الله را که حالش باشاره
دو سه حرف ادا کردم از کرده مقبولین میدانند بهمین سبب که او را برسم قاصدی فرستادند کجا ندامت و توبه ماحی
ذنوب است و کجا ادای پیغام که صادر بشود از هر کس که دیناری یا درمی یا وعده ای بلکه متوقع سازی اختیار
آن مطلوب و مرغوب از بعض مقبولیت کجا لازم آید هزاران کسی را دیده باشی که بر مشاهره قلیل بکمال شجاعت
در میدان کارزار رجز خوانی میکنند بلکه برای طلب نان نقد جانی میدهند انهمه خرابیها در مقدمات ممهده اکابر قوم از
بیان همین است که ایشان کتاب خدای عز و جل را که وسیله محکم و عروه وثقی از ارض تا سما بود از دست
دادند و تحریف لفظی و معنوی آن پرداختند کما عرفت و سوف تعرفه نقلا عن الکافی و احادیث رسول
ربانی را بپایه اعتبار ننهادند بخیال آنکه مهاجرین و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد مذهب
خویش گذاشتند و خلافت بلا فصل و تبرای بی اصل را مذهب خویش ساختند و ثقلین را از دست بر تافتند و در
لباس اسلام بنفاق درآمدند نعوذ بالله من خیانت مکائدهم و قبائح عقائدهم **قوله** و تعریض بسیاه پوشی
حقیقت الخ **اقول** حال حقیقت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا ذکر کرده
در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتهد را در میزان عقل باید سنجید پس سیاه پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجائب
استدلال است و خبر از نشان سیاه دادن خبر از رنگ تلبیس بد آیا انهم بدین مجتهد نباید که گفتگو بطور تعریض
درین باب است که رفضه سیاه می پوشند و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قربان بر گمان ذکاوت و نصفت
و عدالت مجتهد باید شد که بیچاره خود علمای خویش را از کرده عقلا خارج گردانید و چنان دانست که نشان همین را هم
انحکم شامل است **آمدم بر وجه تعریض** پس بدانکه در اصول امامیه مثل کلینی و فقیه و غیرهما از حضرت امام صادق
در حدیثی طویل مرویست که فرمودند که لباس سیاه لباس اهل نار است طرفه آنکه مجتهد الزمانی افعال خلفای عباسیه را در احتجاج

می ارد با دعتقاد شیخ جلال الدین سیوطی انچه در تاریخ الخلفا ذکر کرده ازان معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
و در ترویج کردن انمردم بسالک مذکوره تشیت و اسلام و ایمان سبب و علت است نه غیر آن و از همین جهت
خبیثین را که از دائره ایمان خارج بودند درین سلک منسلک نکردند کاش بروایت اکابر علما و تحقیق علمای فضلای
مذهب خود میگفت که این شیوه که درین شهر میانه شیعه معمول و مرسوم است رسم و ویره حضرات عباسیه است
که سلاطین نامدار و رسالک کامگار از فرقه ناجیه اولی البصائر والابصار بتصریح شوشتری ذهب الیه نوره
در مجالس المومنین بودند و تقی مجلسی و غیر او در لوامع شرح من لا یحضره و تذکرة الائمه و غیرها جابجا گفته اند
انچه دلالت بر تشیع جمهورشان میکند و انهمه ظهوران خرابیست که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت جبرئیل
روزی بلباس سیاه خنجر بدست گرفته تشریف آوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از سبب این پرسیدند
فرمودند که عباسیان بهمین لباس اند انتهی مختصرا این استدلال بر اصول رافضه البته بهتر ازان معارضه
است که دانستی که اصلی ندارد و این روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن و خنجر معلوم بدست گرفتن که حضرت
جبرئیل مرتکب آن شدند روایت ابن بابویه است که مجلسی در بحار و غیران آورده معهذا چون مجتهد ایشان
فرزند دشمن صاحب الامر یعنی جعفر کذاب فاسق ملعون شریب ماجن کما فی الکافی رساله در ابطال شهادت
امام حسین و حقیقت یزید پلید و انکه خلافتش بهتر از خلافت خلفای راشدین بود نوشته و بجهالت بگو خوارد
عرش عظیم قائل شود کما سیجی و حال در دلش از برون کشش ظاهر گردد پس به ثبوت میرسد که در ایام محرم
وقت سیاه پوشی سراپا الظلمت غرق میشوند و تقلید خلفای عباسیه بزبان خویش می ارند شیعیان پاک
بر اصول خود باید که خنجر هم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بزعم خود میپسندند به غیبت انکه هنوز اولاد امجاد بضعه
مطهره سید کائنات و ائمه هداه در ملک حجاز بقید حیات اند سه ای زاده زیاد نکرده است هیچگاه ⁂ نمرود این عمل
که تو شداد کرده ⁂ وحقیقت انیست که سیاه پوشان این مرز و بوم بس دماغهای نازک دارند که ده روز بلکه قریب دو ماه
که درین سلطنت مقرر است بدین لباس که در بدبوی مثل مردار با فتاب مرداد است لبسر می برند و مانند جعل تجوبلی
زندگانی میکنند اری الخبیثات للخبیثین **قوله** از حسن مبانی اه **اقول** برین بالاخوانیها هم صنوف ملام و ضروب کلام
وارد است بیانش انکه حق تعالی باعتراف اهل لسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و مرزا مهدی
استرآبادی و مرزا قتیل هندی ازانجمله باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را که ملکه منیعی عنایت فرموده بود و مجتهد
الزمانی و پدر قائل عبارتش را در کتب مطبوعه و نامطبوعه نامربوط می نویسند و بعضی از مقلدین ایشان اغلاطی
را انشان میدهند که از قسم واجب الترک باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گویا مرتبه
فقیر را در فن انشا قبرین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردانند درین باعث فخر و مباهات من است
نه کسر شان تا الفخر و شور شی آید و لیکن نزد عقلا انکار مجتهد باعث استغراب است که زینهار درهیچ

سابقه درین ادعا سالک مسلک جهل و نادانی شده بنیا هم بانتهای ... تجسس ظلمانی پرداخته والا باید به لیلی تا بیعت
کردن که در تمام دیباهای دیگر تعقیدات لفظیه و معنویه چگونه بلیه ارات فقیه واقع شده و ترکیبات غیر ملازمه که جاراه
یافته و ضعف و تالیف و اجمال منتفی با اهمال کلی بظهور پیوسته و هیچ ندانم که لفظ مورد طعن و قال کدام قباحت
است لازم گشته و خلاف محاورات فصحا که بچه عنوان لازم آمده تا من مبالغ کثیر را در تصانیف مجتهد فانی از صوارم حسام
و سهم ذوالفقار و عماد الاسلام عموماً و خصوصاً پیش کش کنم دوم آنکه حاکم کردن بامعنی که در هیچ جا شاهد
و دلیلی در رساله نیاورده ام که دلالت بر دروغ مجتهد الزمانی میکند و او را از حیطه عدالت بیرون میگردانند و حیرانم که نماز
مومنین پاک پشت سر این فتاک بیباک چگونه جائز الثبوت فانه او را فات الشرطات المشروطه **اما بیان دروغ**
پس لوجود لا تعد و لا تحصی تو امد شد مگر بالاجمال سخن بطور قواعد کلیه از آغاز رساله سیر و که در مبدای آن سخن بر مذهب
ملحقین یزید رفته و در انجا آنچه نوشته ام بی دلیل و بی شاهد نیست بلکه اگر کسی ادنی بهره در فن منطق دارد میداند که مورد
قیاسات برهانیه در انجا چنانچه باید موجود است و اقترانیات و شرطیات همه باعتبار شروط و لوازم و عوارض خود
کما ینبغی مسرود است از ینجا که جناب مجتهد الزمانی ازین فنون ... نیست که دامن برچیده اند و وقت تحصیل و درس هم قوت
حافظه و حدس نداشتند و از قواعد عقلیه محروم ماندند ذهن ایشان چگونه بدان رسید و دلیل و برهان را دریابد باز
ملاحظه کن آغاز عبارت العین را که آنچه در انمقام گفته ام بشکل بدیهی الانتاج بر میگردد و آن اینکه ایمان یزید مشکوک است
و هر که چنین باشد لائق ریاست اهل اسلام نیست بدلیل کلام مقدس عزیز علام پس نتیجه بر آید که یزید رئیس مسلمانان نتواند
بود و نزد کسانیکه او را کافر میگویند این دلیل در باره سابت پاستید بطریق اولی جاریست کما لا یخفی باز آنچه نوشتم که بیعت
عبد الله بن عمر الخ اشتباف و در فرع دخل است و هرگاه نوبت بطلان خلافتش بر مذهب مخالفین رسیده آنهم مدلل و مبرهن گشته
یعنی بیعت اهل حل و عقد که ثبت خلافتش بر تقدیر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین وقوع نپذیرفته و این امر نیز مقبولات
اکابر فن حرصوص شده و چنانچه باید سلب شروط امامت از یزید بمرتبه مداهنت مقرون گشته و تفصیل ماده امامت از شرح
مواقف و امثال آن بتفصیل هرچه تمامتر بقلم آمده و وقتیکه نوبت بمنع استخلاف و قهر و استیلا رسید در انجا هم سخنها از کتب
معتبره بر زبان خامه رفته و جائیکه اشتراط استخلاف را مدعی گشته ام از روایات جمانده فن اثبات آن نموده ام و از کتب معتبره نقض
شروطی را که میانه حسن مجتبی و معاویه موثق و موکد گردیده بیان کرده ام و در تصانیف کلام و اذیال مقام شرعا و لطفا مطلعا ساخته
اولین و آخرین رفضه را بمعرض حال آورده ... بر بطلان قهر و استیلای یزید پلید وقت نهضت امام شهید عقلا و نقلا علم اقامت
برهان برافراشته ام و در ذیل کلام استیصال مقالات بیهوده پیشوایان رفضه مد نظر داشته ام و در جائیکه مجتهد الزمانی
خیرخواهی یزید بمقتضای حمایات رسانیده و بر مجال حقیت خلافتش جان نثاری کرده و خلافت خلفای راشدین سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم را باتباع خطوات شیاطین کمتر دانسته ملاحظه فرمایند که چه ادله از کتب شیعه دال بر بطلان آن انتهاض یافته و عکس
حکم مجتهد بچه دلائل موکد و مشید گردیده و قس علی هذا در مقامات دیگر اکنون قوم رفضه را اختیار است خواه کاوش و جابجا
از منصب امامت معزول بگردانند و نمازهای خود را بلکه تمامی اعمال را کما لا یخفی تباه کنند و خواه بتدارک ما فات بپردازند

سوم انکه ناظرین کتب فریقین چگونه این حکم توانند کرد که فلانی در هیچ جا شاهدی نه
و حالانکه در هر مقام رد کلام مجتهد تمام مقام را القدر درین کتاب مدلل و مبرهن هستند که در کتابی او
بسط را ملاحظه نمی کنند و در مقامیکه کلام فقیر در رساله مجمل بود بیانش بوجه اکمل درین کتاب مصور گ
و تحقیق چنانچه باید پیش نظر مانده اگر در اصل رساله اغلاط هر گونه بشمار می آید درین کتاب تفصیل آنها
بظهور میرسید و سخافت مجتهد بدین درجه نوبت میکشید بیچاره مجتهد الزمانی چون باز کتب فریقین پرشته و مکید
و حقایق آن نمیرسید اگر چنین نگویند چه گویند و اگر این عیبها بر خلاف نفس الامر بخوند چه جویند درین هر دو جمله که کلام
باشباع تمام نمودم تا به و مصر خود نوبت رسید تتبع هزاران مجلدات از مذهب طرفین بطور پیوسته و همه روایات را
از اسفار اهلسنت و اهل بدعت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان سنجیده ام چنانچه در رساله تالیفات خود تنها
باین عبادت قیام دارم حتی که تبییض هم غالباً بدست من اتفاق افتاده یا اتیمه مصایب انواع تکدرات شدت بحوث
تلف جان و ناموس که در مقدمات کتاب دانستی که از دیگران درین وقت حرفی سرانجام نتواند یافت و سببی در تنهایی
انهم بود که اگر کسی لایق مشوره و شرکت بنظر آمدی جمله چنانکه مصرع یار را یاری بود از یار باید اندیشه کن الغرض
اگر ناظرین این کتابی چنین بعبارت موخر بینند خواهند دانست که هر چند مولف کتاب دلیل در هیچ جا نیاورده مگر دعوی او
بجای خود مقارن برهانست نزد انانکه دیدهای ایشان چون دیدهای خفاش کور است البته صبح قیامت
بر ایشان شب دیجور است درین قوم قصید الادراک مسلوب الاستعداد بعید ازین بسط و تفصیل هم توانند
گفت که دعاوی بیدلیل است و فتاوی رکیک و علیل چهارم انکه حکم باینمعنی که مجیب این تردید اختراع کرده
و از عبارات سابقین و لاحقین در گذشته دلالت بر آن دارد که این قدر نظر معتقد کلینی او در کتب فریقین
از افادات قدما ندیده و اینک تصانیف حضرت امام رازی از اهل حق و تصانیف ثمانی از اهل باطل موجود است
نشان دهد که کجا کتب خویش و مخاصمین را بالتزام نام می برند پس وقت تالیف رساله بصارة العین در ذهن
من چنان رسوخ یافت که این رساله که در جزوی چند مختوم ضرورات است بزودی انرا مطبوع ساختن و مشهور
گردانیدن تا عقائد عوام سلیم ماند و گمان نابست بسوی اهل سنت که از جان و دل فدای اهلبیت اند برود
گویا اغاز مناظره با مجتهدین است پس همان بهتر که در بعضی از مقامات عبارت را موجز گردانم و اسمای کتب
شیعه را در برخی از مواضع بر زبان نیارم تا مجتهدین رفضه که غیر از تلبیس کاری ندارند در فهم آن چون مرکب ابل
کرکوک علی با عرفت قسیم در گل فرو مانند تا بتکذیب مولف متوجه شوند و مانند ملای سبزواری بانگ بی هنگام
بر دارند و هرگاه من تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این مجتهد زیاده تر بی اعتبار خواهد
و شیعیان او هم خواهند دانست که جز لاف و گزاف پیشه ندارد و تمامی لبنا عقش ابله فریبی و تکذیب صادقین است
وانیمه عابدون این نوع تحریر بظهور نمیرسید لاجرم به بعضی از وجوه عنوان تحریر قدما مختار شد و بحمد الله که در
مقامات بسیار بمدعای خود فائز گشتم و هنوز بر تمیز حق از باطل چنانچه باید سرگرم هستم اما دعوی و بازیدن

وبالیدن برای من پس انهم بجای خود نیست زیراکه من در تمامی عمر خویش تن ارائی وتحسین صورت
وتجمل ظاهری التفاتی نکرده ام وبقالب عنصری بجز بضرورت نه پرداخته ویاد ندارم که گاهی دعاوی لاطائله
بر زبانم گذشته ولاف وگزاف مقارن کلام من گشته این نازیدگی و بالیدگی انانرا می سزد که مغلوب الوحشت
گردند وشب و روز برای زیب وزینت دستهای خود را رنگین کنا گردانیده بخون عزیزان فرو برده چنگ
انگشتها کرده عناب رنگ ؛ وخویشتن را باوصف ریشائیل بودن وبشکل عمر وعیار وعزازیل در پیری
سر انگشتها کرده ... وبیا وظرفا
گشتن بکمال زیب وزینت بیارانید زخید ودیبا در برکشند وبه خوردن برگ پان نیت کنند را از سر نو بیاو ظرفا
وهندسه کند شد دندان کوه از برگ پان ؛ خنده زد در یا بر ریش آسمان ؛ ونزد من در مدت العمر کلام شیخ
شیراز واشالش ملحوظ بود که روی زیبا وجامه دیبا ؛ صندل وعود ورنگ وبو وهوس : این همه زینت
زنان باشد الخ **قوله** بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه الخ **اقول** این لاف وگزاف هم مردود است چه هرگاه
علمای شیعه تابع این اصل اند باید که بسیاری را از بنی هاشم بلکه جل ایشان را از دائره ایمان خارج گردانند
زیراکه عنقریب در بیان حالات واقوال وافعال عبد الله بن عباس ترجمان قران مبین سلطان المفسرین
مذکور میشود انچه ازین بزرگان در تخلف از جناب ائمه بدی وبیوفائی وکورنگی بر اصول اهل فضول
صدور یافته وبا اینهمه مقتدایان طائفه بمزید نفاق خویشتن را به ایشان فدا ساخته اند آنوقت انشاء
الله تعالی بتذکیر این اصل می پردازم ودران زمان بر زبان می ارم که مرا یاد وترا فراموش بالجمله
از سبب غنا ودغل واستعمال انواع مکر وحیل حضرات ائمه این مردم را بر اصول منافقین هم لعنت
کرده اند وبر تصریح مجتهد علمای رفضه ایشان را برای دین ومذهب خود برچیده اند بعد ازانکه هزاران
مطاعن بجهت گریزی ویاوه گوئی درباره خلفای راشدین تقریر نمودند لیس بینی وهر دو گوش خود را هم
این بی ناکجان پاک بریدند وهم تیشه بر پای خود زدند اما اثبات عذر شرعی برای عبد الله بن عباس
پس فرقه شیعه است به بینیم که بر اصول خود چگونه ثابت می نمایند وعنقریب این بحث بما لا مزید علیه می آید
وهرچه مجتهد از مناقب او بر روایات مذهب خود می آرد انشاء الله تعالی با فحش عجوه بر روی منقلب
میشود بدانکه درین مقام کمترین آنام را در تعلق اوراق کتاب سخنی است گفتنی که چون از سوانح منزل اید
ودر تالیف تفرقه افتاد وبیاد نماند که ازین ابحاث فارغ شده بودم روزی وقته فرصت قلم بر گرفتم واین
تحریر شروع کردم هرگاه اتفاقاً اوراق سابق بهم آمد مصلحت آن دیدم که هر دو را باقی گذارم زیراکه مشتمل بر تناکرد
تناقض نیست وفرقیکه میانه هر دو هست اجمال وتفصیل است حالیا مفصل باید شنید که صاحب تحفه کمال
این فن هم حاصل بود که بارها با مرزا علی اکبر شیرازی ومرزا مهدی استرابادی شنیده را صحبتها بهم رسیده اوز
ایشان انچه میگفت محصلش انکه کمالات صاحب تحفه قدس سره العزیز زبانی مسافرین می شنیدم وهرگاه
کتابش دیدم وخوش بیانی او در نثر فارسی ملاحظه کردم اشتیاق مستولی شد ولیکن در دهلی آنوقت رسیدم

که آنجناب زحمت اقامت اینجا برپسته بود لیس فراوان حیرت رو داد گفتم که حکایت قدیم صد یادست
که بزرگی برای ملاقات میرزا عبدالقادر بیدل رحمة الله علیه از بلاد دور دست قصد کرده
بیدل بی قدم رنجه فرموده بود گفتند روزی چند میگذرد که داعی اجل را لبیک گفت چون بر سر تربتش
رسید زار زار گریست و بعد از دعا و رازی تر و نیاز درین تربت نشست و اشتیاق خود را
شروع کرد ایشان دیوانش آوردند و گفتند که نعم البدل است چون بطور فال برکشاد سر
ورق این مطلع برآمد ؏ چه خون جگر در لحد خورده باشم ❊ تو بر گور آئی و من مرده باشم ❊ و بزرگ
دوم که عالمی است متبحر در فنون عربیت از معانی و بیان و فقه امامیه را نیک میداند و در مبادی
آن ایام که هنوز ندانسته بود که من مذهب تسنن میدارم وقتیکه ذکر صاحب تحفه در میان آمد فرمود
که ملا عبدالعزیز ملای کلانی بود اصول و فروع ما را نیک دیده و طور مناظره و میدان مباحثه
بکمال حسنی و درستی نوردیده کتابش را در امیران یافتم علما در جواب او بیجان آمده
موجب مزید حیرت انسان بود که مردی هندی در فارسی چنین حرف انداز و آنچه قبل ازین
در خصوص بحث داشتی موید این هر دو مقال است بلکه دلیلی بالاستقلال کما لا یخفی و اگر همراه
این قصه ها میخواهی که عبارت استادی ماهر فن انشای فارسی بگوش آری و بعد ملاحظه اش طریق
اذعان را مسلوک داری باید که بپندارش همت علیا بکاری اما میرزا محسن متخلص به قتیل پس در بعض
رسائل خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند حقیقت الامر اینست که هرچه درین باب گفتم از راه تبرع است
که بر صاحب فهم و دانش و طبیعت مستقیم و ذهن سلیم سلاست عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه می باید
و میگوید که سبحان الله چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش سوای آنچه در مقاله سادسه گفتم دانستی
اکنون حال قدردانی جناب مجتهد ثانی که علی المشهور سید مجتهد الزمانی بود از کتاب صوارمش که از دید
قوم بان منوط است و نامش با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی رطل بوق ماخوذ و مسروق
بشنو که بعد ذکر و آداب علمای کرام و سنن ارباب کمالات و الا مقام میگوید که بخلاف اینست حال
کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام خصم خود را چنانچه باید در معرض بیتکین و دارد
و بعد از آن آنرا منتقض سازد و حق النست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او افزون
بیچاره سنی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بلی این معنی کار هر بافنده و حلاج نیست
الحاصل هر مردی و هر کاری انتهی واقعی و لنفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری
و زدن چوگان سطبر بر گوی دلداری چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چوگان
بازی او خوشدل شود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین میدان
بقوت هرچه تمام تر گوی سبق و طبق هر دو می ربایند و قلب او را شاد میکنند

باز در قصور عبارات و فقدان قابلیت صاحب تحفه می نویسد که می باید انسان
هرگاه شعور داشته باشد ارادهٔ تصنیف و تالیف نه نماید تا وامیکه قابلیت آن بهم رساند بالجمله بامتحان
رسیده که ناصب عداوت اهل بیت هرگاه مسئله علمیه اندک وقعتی داشته باشد در اثنای تحریر آن دست و پا
گم میکند و تادیه مراد غیر بلکه مراد خود قسمی که باید نمی نماید از آنجمله است انتقام که دران کمال انتشار و پراگندگی
بکار برده نمیدانم که این بسبب عجز و قصور است یا آنکه عمداً مقدمات را منقح ساخته مذکور نکرده تا در تحت
دار و گیر ایرادات علمای امامیه برای خود گریزگاهی و جای پناهی داشته باشد لیکن نفهمید
که هرگاه آتش قهر الهی را مورد و مستوقد گردید همه تر و خشک او خواهد رسید و بباد فنا خواهد داد
و هیچ حیلهٔ دیگر دران وقت مفید نخواهد افتاد و بالجمله ازین که تفصیل و تحقیق حال مسئله‌ها بر نهج
انچه قبل ازین در کتاب خود عماد الاسلام کرده ایم بعرض تحریر می آریم انشاء الله تعالی بقلع و قمع
این مزخرفات چند که برای فریب ابلهان نوشته عنان قلم را منعطف می سازیم
و بکشف معائب و قصورات که از عبارات نامربوطه او واضح و لایح است دمار از روزگار
او بر می آریم و از عجائب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از اشرار روزگار حرفی باید شنید
که مجتهد در آغاز این تمهید که برای مغالطه لفظ و معنی صاحب تحفه قدس سره العزیز
مرتب نموده تادیه مدعای خود بطوری فرموده که ناظرین از آن می خندند و باصلاحش
بدین عنوان دل می بندند که انسان را باید که هرگز گرد تالیف نگردد تا لیاقت بهم رساند
که هم مختصر شد بقدر ثلث عبارت و هم مشتمل بر مبالغه و سماست مع ذلک حکم تصنیف و تالیف
هر دو در عبارت طویلش برابر بود و درین فقرهٔ موخر جدا جدا زیرا که چون گرد تالیف
گردیدن نسبت علی المشهور نباید گردیدن گرد تصنیف بطریق اولی الی غیر ذلک فیکون
راجحا و ذلک مرجوحا نیست حال عبارتش در آغاز کلام و چون مهار از بینی او وقت
شورش رفت بالیقین مثل ناقه عشواء بوادی خبط افتد بحدیکه انچه بعنوان شایسته
در سطری ادا کنی او در سطری چند نتواند ترتیب دادن معهذا این دلدار از غایت
غلو رو بروی اهل نظر پا بر زمین نمی گزارد و در قص الجملی آغاز نهاده شتر غمزه می آرد
مصرع چند خرامی و تکبر کنی ؛ دولت پارینه تصور کنی ؛ پیش کسی رو که طلبگار تست ؛
ناز بر آن کن که خریدار تست ؛ حالانکه تحتلی در خدمت معقول ایران سر پیش
زانوی ادب فرسوده و تا زمانی زیر مشق شان بوده و قس علی هذا عبارات بقیه
تمهید که موجب ریشخند و ترتبه عبارات فرزندش بمزید جهل ازین هم بلند
چنانچه حالش از تشیید مبانی ایمانش خوب دانستی مع قیاس کن ز گلستان او بهارش را

انکار جناب مجتهد الزمانی در رساله طعن الرماح در باب عبارات کتاب مذکور از راه
هنرشناسی تقلید مجتهد فانی است که جابجا خرابی بیان و رداءت عبارت صاحب
تحفه را بدلالت مطابقی بر زبان می آرند و از ابرام طعن قرطاس بر فاروق اعظم
می گوید که درین مقام نیز کما ینبغی به تبیین وجوه طعن نپرداخته اختصار بر ذکر بعضی از ان
بالاجمال ساخته رداءت تحریرش از سماء هر وجهی که نقل کرده پر ظاهر است الی آخره
بلفظه پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد و لیکن عاقل لبیب حقیقة الامر را از تدمیم مجتهد
فهمیده باشد که چنانچه رشک و حسد به تنقیح عبارات تحفه باعث شد درین جا و نیز
عرق رشک و حسد بسرش در جوش و زبان ابن رازیا در کره کو در خروش آمد و هر که در
کلامش نظر کند تواند فهمید که در کلام مجتهد چند دعوی بهم رسید یکی آنکه عبارتش
سراپا مملو بتعقیدات لفظیه است دوم آنکه ترکیبات عبارتش سراپا غیر مانوس
سوم آنکه مشتمل بر ضعف تالیف چهارم آنکه اجمالش منفی الی الاجمال است اکنون
بمقتضای قول بزرگان سه نگفته ندارد کسی از تو کار ÷ و لیکن چو گفتی دلیلش بیار ÷ اول
جناب مجتهد شرح فرمایند که ماهیت تعقید چیست و بجمیع اقسامه مخل بلاغت است یا بعض آن
و اگر در جایی از متکلم صادر باید از بلاغت کتابش برخیزد یا نه و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی
یا نیست و حال هر شعرای مشهورین بعد از ان چیست و درینجا تعقید لفظی بکدام وجه ثابت کرده شود
و وصف اخلال با ظهار در آید و در بیت عرفی که خاتمه قصیده اوست باشد سه منکه باشم
عقل کل را ناوک انداز ادب ÷ مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته ÷ بتصریح شارح مسمی
بمحمد شفیع و اعتراف کسیکه مایه ادراک داشته باشد تعقید لفظی بوقوع پیوسته یعنی حقیقت
من زیاده برین نیست که مرغ وصف تو بیاشم چنانچه بلبل مبین اوصاف گل و ناوک انداز
ادب عقل کل را که بهزاران زبان اوصاف تو باوج بیان می پرد بتخصیص عجز و زبونی
فرو انداخته بس منکه مرغ وصف توهستم بالطریق اولی اکنون بفرمایند که عرفی را از بلغا و فصحا
شماریم چنانچه اهل لسان مدح او کرده اند و میدانند که در نظم ید طولی دارد خصوصا در قصیده گویی
چنان بینظیر است که ندیده باشی یا نشماریم و درینمقام خاص چگونه تعقید لفظی از بنده وقوع یافته
یا بر ضمیر منیر نایب صاحب العصر و الزمان سیاح زمین و آسمان نور سوق اللیل تافته چنانچه قدمای ایشان بر توهینیم
بر نام بزرگان در مجلد سیزدهم از بحار یافته اند هر گاه جناب مجتهد ازین عهد بر آیند البته ضرور است در
رعایت لفظ سراپا که مقتضی وقوع این تعقید در تمامی کلمات اوست کوشیدن و در بیانش نگار بلاغت
بستر و از انجا تعقیدات را برای تدمیم عبارت مقید بلفظیه نموده بنا بر آن گفته میشود که ازینمقام توان نسبت داد که تعقید معنوی

زان واقع نشده ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست ٭ مراد از درازی عمر یافت معلوم است
اگر گویید که لفظی مستلزم معنویست پس فرزدق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کنند
بیت مذکور را گوییم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رسالت نشان بده و هو محال
هذا یا بگر گویید مخل ست من حیث المجموع و هو کما تری قال من ادعی وقوع الجمیع فی کلامی
ذلک فی الدلیل علیه بالاولی و بیت فرزدق که تعقیدش در شرح تلخیص مفصل است انیست
ه و ما مثله فی الناس الا مملکا ٭ ابو امه حی ابوه یقاربه ٭ الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا در افتاده و موجب این هرزه درائی گشته بارے
بفرمایند کدام کتاب و کدام رساله است که دران چنین رو نداده مگر انشاء ابو الفضل هم در کتب
نک داده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرمایند که موجب تشفی باشد و قول جناب
مجتهد فانی درباره که صاحب تحفه که شعر بفرومایگی که در صوارم است برین فرزند سعادت مند
منقلب نگردد و هر گاه خاک و خاشاک امیدان را از اغاز تا انجام بروید ناگزیر است اوله دعوی
دوم انتهاض فرمودن که ترکیباتش سراپا غیر مانوس لاجرم ضرورست که اثبات وحشیه اجنبیه
در تمامی رسالت نشان دادن باز دفتر ضعیف تالیف را بهمین اسلوب کشادن من بعد
دعوی اجمال مفضی الی الاهمال را بکثرت تمام نه بطور شذوذ و بذات اجمال بر طوامیر
افادات نهادن و بدون این امور بقار یاست اجتهادیه نزد اهل فراست امکانی ندارد
و هر که عادات این والد و مولود دشاهد و مشهود را نیک میدانند و لقین میکنند که مجتهد فانی کارنامه
جواب صوارم و حسام را که تنبیه السفیه و فضیحة الغبی نام آنست دیدند و ماندند بار بر خود پیچیدند
و بعد دادن چند دشنام سکوت تام ورزیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله کاشف
اللثام عن تلبیع المجتهد العمقام ملاحظه نمودند و قتیکه باشارة بنده بعضی از احباب از اکبر آباد فرستادند
تدبیری برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه رو برو حافظ غلام محمد عصفی پوری از وصولش انکار کردند
تا من نقلی دیگر از ان بخدمت شریف بتوسط همین بزرگ ارسال داشتم و صدای او بجهت انزوا
روح ازلیس و بیشیں برنخاست پس از ینها امید نیست که مجتهد الزمانی دم در درودی داشته باشد که عنقریب
خواهی دانست که معمول این ذی الوجهین دروغگوئی و افتراسازیست و در تصنیف کتب دینیه
مقلدین را ایدام و دامنه گرفتن نه امرے دیگر اینکه شنیدی جواب ادعای اولود متعلق بعبارات اما آنچه
گفته که در هیچ جا دلیلی و شاهدے نمی آرد پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی روبروی
سفاهت و نادانی خویش قصه های باستانی را از صفحه هستی بکسر زدوده حکایت عارفی را
که روز عاشورا از وزیرے پرسید که ذو القرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگید

از یاد مردم ربوده چنانچه دانستی که بیعت عبد الله عمر اگر بود بعد از شهادت امام حسین بود
نه قبل ازان پس بطلان شهادت آنجناب بر حقیت خلافت یزید که مجتهد در آغاز استفتا
بر بیعتش متفرع کرده چه صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی ز راه پیش آمده است
ورنه محتمل که در نویسش استفسار کرده باشد غیر انجلات مجتهد فانه ما افاد هذا الا الزاما و تحقیقا و بعد
او نصف کتاب در بدین مباحث بی حساب چنین مے گوید که فاضل مجیب هیچ جا دلیلے
نمے آرد نه شاهدی بر اے کلام خودش می نگارد لاجرم ضرور افتاد برای تفهیم این بزرگ که نسبت
رساله العبارة العین بعبارت سلیس بار دیگر منظر ش آرم و بیرنا بالغ بمکتب بنشانم پس بداند
که اساس رساله العبارة العین بر سه مسلک گذاشته ام که علماے اہل سنت در استنار خود بیاد
کرده اند یعنی تکفیر یزید و توقف درباره او و تفسیق و مینده در دلیل مذهب اول نوشتم تقصد او
بقتل امام و البته این استدلال بکلام محققین ست که علامه تفتازانی در تالیفات خویش
نقل کرده فانه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه و باوجودیکه برین دو مسلک حاجتے
بایراد دلیلے نبود لیکن بهر حال تنبیها از انهم در نگذشتم جائی که گفتم چه احدے از کفار
و کسیکه در اسلام او تردد باشد لایق ریاست اہل اسلام نیست وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا و اگر کسے را نظری در کتب فریقین باشد مید اند که درین عبارت مختصر
تحقیق و الزام هر دو را جمع کرده ام زیرا که این امر را مفسرین فریقین بدین نهج نوشته اند
از جمله ایشان فاضل کاشانی ست چنانچه بر ناظرین تفسیرش مخفی نمی ماند و هرگاه کلام در مذهب
مفسقین یزید جاری شد در آنجا چون نظر مفتیش در میان بود ادله بطلان خلافتش بدلگیری
تمام سر کردم آغاز دلیل بطلان درباره حقیت یزید ازین قول است که بیعت اہل حل و عقد و لو کان
واحدا بر نهج که مثبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهداء بزعم مستفتی باشد و قوع نپذیرفته
و درین مقام استدلال بکلام علامه دهلوی است چنانچه گفتم قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز
آه و این دلیل اول ست برین مسلک بعد ازین بقیاس استثنائے ابطال حقیت خلافتش نمودم
که کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی ست که مستجمع شروط را بر داشته باشد لیکن چون یزید
بے بهره ازان بود و فسق او مجمع علیه بیعت ابن عمر رضی الله عنه مفید نتواند شد نکیف کما اشیر
معلوم همگنان ست باز دلیل دیگر آوردم که مع ان الامامة ببیعة الواحد و الاثنین موقوف
الی آخره و این عبارتے است که مجتهد از اختلال حواس بفهمش نرسیده و در عقده این پیچ
در پیچ که در حل آن ره نبرده بهیچ در افتاد و هرگاه نوبت گفتگو باستخلاف کشید
در انجا هم برائے اینمعنی که آن استخلاف بکار نمے آید دلیلے تحقیقی الزامے

مرتب شد که وثیقہ حسن مجتبیٰ را بر ہر دو مذہب ذکر کردم که دران مذکورست بگواہی اہل بیت عظام و اصحاب کرام که معاویہ را درست نیست کسے را ولی عہد کردن بلکہ باید بکتاب اللہ و سنت رسول مقبول و سیر خلفائے راشدین رفتن و ہرگاہ مجتہد دفتر قہر و استیلا باز کرد بعد از منع آن شرعا گفتم که بہ بطلانش اقامت برہان میتوان کرد اما نقلا فلما مر آنفا و اما عقلا پس از آنکہ بر تقدیم قہر و استیلا ے یزید بایستی کو نیان را که شیعہ بودند تقیہ کردن کما فی المجالس وغیرہا چنانچہ بعد از آمدن عبید اللہ زیاد بعمل آوردند و اولیس فلیس و نظر تشکیک درین قیاس مندرج شد بہ ظرفا مخفی نمی ماند بسبب نوبت بشروط امامت از کتب کلامیہ افتاد و در انجا دلیل بدین مضمون مرتب شد که اذا فات الشرط فات المشروط و این امر در مبحث غیر منصرف از کافیہ بنظر مبتدیان گذشتہ و عامہ ہم از انتفاے شرط بانتفاے مشروط استدلال میکنند و ہرچہ در ضمن این امور بحثہا آمدہ از متفرعات ادلہ بودہ چنانچہ ناظرین اپنے بان سمے برند و لہذا بلفظ سن تم و مانند آن بطور تفریقات ادا شدہ و ہنگام طعن و ملام بر طائفہ شیعہ نیز ذکر کتب درمیان آمدہ الا احیانا مثل حکایت جوان انصاری از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضاے تناسل خویش که اہتمام نگاہداشتش باصول رفضہ بر ذمہ اقدس جناب امیر المومنین منصب اعلیٰ که در مکہ معظمہ حاصل شد خلاف بودہ است که در ابواب الجنان وغیرہ مذکورست لیکن علماء که از نام اسامہ بر فاروق خیلی زبان درازی کردہ و منافی وزارتش و السنہ در تخصیص خیال نفرمودہ که این چہ مذہب بود که امام اہل بیت اطہر را بدان سرفراز فرمودند حالانکہ ضرورت ہم آنرا مس نکردہ چنانچہ بر ناظر قصہ مخفی نیست چہ جای کسے که متعلقاتش را درین کتاب دیدہ باشد سے لیکے درینجا ہم برائے پیشگوئی فاروق و اصفین حکایت خانہ رومی خود را مانند موذن سبز داری خراب کردند کما ہو المشہور فی الحکایۃ المنظومۃ و از ترک ماخذ قصہ مقصود رسوائی مجتہد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش مزید جہل و نادانی ثابت کردہ شود کما لا یخفی و لیکن جناب مجتہد آنرا فراموش نساختہ بلکہ مد نظر داشتہ و نیز در بعضی از مقامات عدم التطابق مبتدا و خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراضش بکتاب آسمانی نامہ جادو دانی ورود یابد چنانچہ واقع شد و موجب مزید فضیحتش کردند و مبلغ علم او در فنون ادب و متبحر در علم و تفسیر زیادہ تر بوضوح انجامید مثل تاریخ دانی مجتہد الزمانی کما مر الاشارۃ الیہ و ہرگاہ نوبت بذکر اولیت حقیقت خلافت راشدین پدید آمد دیدہ باشی که از کلینی و عیون اخبار و امثالش محقق کردم که ایشان قطعا و یقینا مرتبہ استحقاق میداشتند بلکہ مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم عزیز بودند

درجناب ائمه اجماعا وراثت جنة الفردوس برای نشان از کتاب التنبیه ان تفصیلیکه مزید
بران در وهم وخیال بلیغی نگزد ثابت نمودند که تا امروز مجتهد الزمانی بجوابش در پیچ وتاب
بلکه بی خورد وخواب دجگرش خوناب وزهره اش زهراب وکار گاه دین وندهبش
هنوز بی انتظام وخراب که دست وپای خود را درین معبات گم کرده ومانند گاو بی سم
گشته وبکمال عجز وبیچارگی همچو حیوانات ذوی الاذناب دم بر داشته وزعفران از جعفران
نشناخته واز ین گفتار رها عیان شد که کمتر مقامی باشد خالی از دلیل خدایا مگر شاید بخیال
این مقلد نقال هزال که انکار بحث از ایراد شاهد ودلیل کرده چنان رسوخ یافته که تا تکلم
لفظ دلیل واستدلال در کلام خود استعمال نفرماید دلیل صورت نمی بندد وهر چند مناظر
دلایل ساطعه ترتیب دهد وبراهین قائم کند آنرا دلیل نتوان گفت ای بیخبر دلیل آنست
که مستلزم مقصود باشد ومطلوب را ثابت کند الفاظ مذکوره معبران بود یا نه بلکه هزار جا اهل
خرد در کلام بلغا وفصحا دیده باشند که لفظ دلیل ذکر نمیفرمایند وصاحبان گیاست وفراست
بمغز سخن پی می برند که استدلال وانتهاض دلیل است چنانچه در قرآن مجید وحدیث
شریف بیش از بیش موجود چه جای آنکه در رساله بصارة العین حروف مذکوره برای
ذکر دلیل وتعلیل غالباً می آرند نیز بقلم آمده کما عرفت واگر مجتهد الزمانی بکلام دیگران
رجوع نمی کند باری اورا باید که کتاب پدر مشهور خود را ببیند که در صوارم می نویسد
که تمام کلام معجز نظام چنین است که اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون وشک نیست
که سیاق این آیت مقتضی آنست که والله خلقکم وما تعملون در معنی حجت وبرهان است بر
استبعاد عبادت نمودن کفار مر اصنام را انتهی والفاظ مزعومه او چنانچه بفحوای کلامش
نوشتم زنهار در قرآن مجید استعمال نیافته الغرض اگر هزار عبارت دلالت نمایم لیکن
مجتهد را تعلیم وتفهیم کسی سود مند نیست هر چه بخیالش مرکوز شده همان میگوید واز جهت
تسلط جهل مرکب زنهار منهج حق وانصاف را نمی جوید وهمان خرق کهنه از هم ریخته را بقلید
قدما از مزابل مندرسه بقول رؤسای متکلمین فراهم می آرد واز چاه یهودیان ومجوسیان میشوید
ه سگ بدریای هفتگانه بشوی چونکه تر شد پلید تر باشد ه این یک دو ورق که در کتاب مندرج شد
بطور تحقیق وبیان آمده بود که در رساله بصارة العین جلوه ظهور گرفته اما اگر در ینجا هم طالب
ادله الزامیه باشی وقلوب دشمنان بذکر کلمات مجتهد از رساله تشیید المبانی بخراشی پس
صورتش اینست که اگر عجایب دیگر را در کلام این قلیل البضاعت نشان دهم هر سامع وناظر
گوید که چنین خرافت وبلاهت کسی را محیط نشده باشد چنانکه مراد مسلط گشت وآن

تکذیب نفس خویش است که هنوز هم گاہے مرتکب آن نگردیدہ باشد برای خدا ملاحظہ
بکن کہ با این ہمہ تصریحات یقینیہ و نصوص قطعیہ کہ مجیب ہیچ جا دلیلے و شاہدے ذکر
نمی کند اولہ را در کلامش خود نشان میدہد و از تکذیب خویش نمی اندیشد پس بندہ بعد ازین
سطور خیال کردم کہ اکنون باید از کلامش تکذیب او را نشان و ہم درین بودم کہ بتائید
ایزدی و توفیق ازلی ناگاہ من پرورتے افتاد بدل گفتم این لطیفہ الیست غیبی چنانکہ
شیخ در گلستان میگوید ہمچنان در فکر این ہیتم کہ گفت پیلبانے برلب دریاے
نیل زیر پایت گر ندانی حال مور ہمچو حال تست زیر پای پیل یعنی بے مؤنت
تجسس و تلاش این عبارت در تشئید بہ آمد کہ اول دلیل تو ان گفت کہ میگوید مخفی نماند
کہ این دلیل او متضمن دو مضمون ست اول آنکہ بیعت جناب امیر علیہ السلام از راہ اکراہ
بیدا ہت عقل باطل ست زیرا کہ کسے از صحابہ متعرض حال سعد بن عبادہ نشدہ دوم آنکہ
اگر بیعت جناب امیر علیہ السلام از راہ اکراہ مے بود لشکر یزید بلکہ تمامی حضار جناب سید الشہدا
را در باب ترک جہاد افحام مے نمودند و الزام مے دادند انتہی بلفظہ بعد ازین لطائف ہمیت برآ
او این اولہ لابستہ و ہر گاہ در مقاتش کہ مے آید انشا اللہ تعالی غورے و امعانے بکار بری
سر خود را بسنگ خارا بر شکستہ و کوہے کندہ و کاہے بر آوردہ و روسیے عقلا ذلیل گشتہ و بندہ
در پے اغلاط لفظیہ من حیث ہی نشدہ ام ورنہ درینجا نیز مفصل گفتمے کہ ترکیب عبارتش
خالی از غرائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید کہ تو خود لفظ دلیل نوشتی
و ثابت کردی کہ مجیب دو دلیل ہر یک مدعا قائم کردہ اکنون اندک شرم بکن و ببین کہ لاف
زنی تو کہ او در ہیچ جا دلیلے و شاہدے نمی آرد دروغ بیفروغ و تکذیب نفس خود ست شدیا نشد
باید سر خود را اگر میان خجالت نگون کنی و باز دیگر چنین حرف بیہودہ نزنی و بنیاد اجتہاد خود
کہ بقول تو سا بقا بدون عدالت و قوت قدسیہ حاصل نمیشود نکنی چنانچہ بر زبان گوسالہ خود
بقرشاہ در ضربت حیدریہ آوردی انیست حال مجتہد لسناس مختل الحواس ولیکن بقول
شیخ علیہ الرحمۃ نصیحت کن دران چند انکہ خواہی کہ نتوان شستن از زنگی سیاہی
و از جملہ مقاماتیکہ در تشئید او ست و ثابت میکند کہ مجیب دلیلی آوردہ مقامی است کہ اولہ الزامی
درانجا انتظام دادہ ام و خلاصہ اش اینکہ از نہج البلاغت استحقاق خلافت راشدہ براے
حضرات خلفا ثابت کردم بعد ازان براے قلب اولہ اہل قلب یکدو حدیث جدید ذکر کردہ
گفتہ ام کہ بر مذہب شیعہ خلافت بزرگان الیشان لازم می آید کہ در حقیقت بدتر از مجوس و یہود
نزد امامیہ ہدی بودہ اند پس باید کہ انقوم موز دلوم نزد امامیہ معاذ اللہ خلفای حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

وجناب ائمه باشند وخلافت بالفرض ذو الشان جمع شود و در استدلال عبارات کتب معتبرهٔ شیعه از کافی
و وافی نشان دادم وتلخیص مضامین آن نیز وارد کردم ونتائج آنرا بدلالت شکل بدیهی الانتاج برزم
ازان مقام هم سمت وضوح دارد استدلال وترتیب قیاس لاجرم مجتهد در انکار دلیل غیر تکذیب ذات
والاصفات خویش دیگر چه خواسته که راهی غیر ازین نگذاشته وازانجمله آنکه در مطاوی این امور خصوصاً
جائیکه عبارت نهج البلاغت معین گشته در روان چنین نوشته که این مدح دلیل خلافت عمر نیست
پس میگوییم که سلمنا که آن استدلال در فکر علمائی مجتهد الزمانی مخدوش باشد لیکن اینقدر ثابت
که مجیب درین رساله دلیل آورده وهو یکذب نفسه وما اوردنا فی هذا المقام الا هذا آنرا آنجمله آنکه نزد
سنیان تخم بهتر از علی نیست واو گواهی داد که جناب مرتضوی شیخین را کاذب وغادر میدانست
پس مدح او چگونه دلیل حقیت عمر شد وانیهم متقرب ما تقدم مثبت مدعاست ازانجمله آنکه در المقام
بالخصوص چنین چاپیده که لفظ امام السنة وذهب لفی النبوة برای دیگران هم ورود یافته
که مثل شیخین نزد سنیان بوده اند انتهی ملخصاً انیهم دلالت بر مقصود این فصل میکند لعین ما
ذکرنا الفا وازانجمله آنکه برای تائید افقه الفقهاء السته یعنی زراره که حضرت امام صادق قیاماً
وقعوداً این وظیفه را لیلاً ونهاراً بر زبان مقدس داشتند علی ما فی مختار الکشی وغیره لعنة الله
علی زرارة وهو شر من الیهود والنصاری میگوید اما آنجائیکه ببعض مثالب زراره وغیره نموده پس
جوابش در صوارم ونزهه موجود انتهی انصاف بکن که بیان امور استدلال نموده بودم بر نتائج وبنیان
بانی مبانی رفض بانه بر تقدیر ثانی چرا در جوابش مثل افعی بر خود پیچیده و دلش مثل جثه ابن سبا بآتش
حیدری خاکستر گردیده بلکه بالیستی گفت که بی دلیل است و در همین مقاله چون بعضی از عبارات را بایجاز
نوشتم خود را بتغافل وتجاهل زده ودعوی اجمال مخل آغازیده وبر فکر مجیب بنازیده که چگونه در
چند سطر گلزار وبهار زعفران زار نزهة کشمیر وعیش نخلبند حرفش را بطیش خریف مبدل گردانیدم
چنانچه از شرحش که درین مجلد است بر همگنان واضح میشود وحال استقرار وتبحر مجتهد الزمانی
نیز بظهور می آید که پایهٔ آنقدر بلند نیست که هرگز نفهمیده بسبب آنکه ماخذش ندیده یا تغافل
وتجاهل خود را زده وحقیقةً بر زوال قادر نگشته تا عقلا بعد از دیدن آن مقام درین
مجلد گفتند ع رقص کردن خود نداند صحن را گوید کج است ٭ وازین بیان عذر
پیچگوئی بنده درین مقامات وامثالش واضح شد تا مجتهد برای فریب عوام
ومقلدین نافرجام نتواند گفت که بطور تلبیس وبحث واتفاق چنین
رد داده مرا معذور باید پنداشت اگر شمهٔ انصاف داشتی
بالتخصیص این مقام را ستودی وگفتی که تا خن بدل میزند وجله برا عیت

برنعوذ می شد بالجمله بدون آنکه آدمی تمیز انصاف حاصل کند و او سخن از وی صورت نمی بندد بخیال خویش
مثل میرزا کاظم علی صاحب کمتری را یافته ام که باین صفت متصف باشد و سوایش غیر ازین بخاطرم
نیست که مدتهای در صحبت مولوی نور الانوار رحمة الله علیهما شرف تلمذ یافته بود و در اخلاق صفت
برا و نافته سالی چند بر مجالست و محادثت گذشت که بانتخاب کتب امامیه صحبت بایشان داشتم که اگر خلل است
بیم سید بانتخاب پرداختم ورنه مقامات کتب دیده و در میزان استدلال سنجیده و سخنها گفته
و شنیده رخصت شدم و هر روز مشتاق آن بزرگ را دیدیافتم و اگر چندی الفاق میفتاد و فرزندان
عالیشان خویش را برای ادراک حال من میفرستاد و امر مذکور از انجهت بود که از تصنیف من فارغ
نشود و رفته رفته خبر بند که مناظره لسانی او بر همه کس ظاهر است با این همه تالیف هم میکشد و مادم
فن الزام و انقلاب راجع می نماید هر چند میرزای موصوف از زمان نا گو نا بینا بود دیگر حواس او مختل
نبود گاهی از مطالعه و انتخاب که بقرینه حالش داشته باشد منع نکردند و هیچ صحبتی خالی از ذکر تحفه
صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جامعیت شان نبود باوجودیکه کتاب صواقع خود خریده
قبل ازین لصاحب صوارم داد طرفه آنکه لطایف و نظر افتهامی صاحب تحفه قدس سره العزیز همه
بر زبان داشت ولی دیگران خیال میخندید و الله از تمام از آن می یافت مجتهد بر حسد خالی
اباغ نزد امن خشک دماغ باد چراغ را کجا شمه انصاف است تا بمقر سخن رسد و انصاف کند خلاصه
خلاصة المرام آنکه اگر بکتاب او نا استیعاب بتمام از رساله او مقام را شان توان داد و لیکن لشر
دو می الوجهین و لساتین را هیچ اثری نیست فانهم یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم اگر گوید که
مراد من از نیقول که مجیب در هیچ مقامی شاهدی نمی آرد و دلیلی نمی نگارد و آنست که در شاقع آن
دلیلی و شاهدی نیست اگر چه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از آنکه این تقریر برنگ شبهه عامة
الورود است زیرا که سنیان هم تواند گفت که مجتهد الزامانی در طعن الرماح و بارقه ضیغمیه و ضربه
عیران و عادی لاطائله و هیچ جا دلیلی نیاورده و همچنین مجتهد ثانی طعام عماد و غیره و ذوالفقار و صوارم و حسام
جوابش پر ظاهر است که هر گاه نزد مجتهد ثانی در بانے و غیرها امام رازی علیه الرحمة الله نتوانست
که هیچ دلیلی بدون تلبیغ و تلبیس بر امامت خلفاء رضی الله عنهم بلکه خصایص مذهب خویش قائم کند
بلکه حجة الاسلام غزالی هم همین طریق اضلال و تدلیس مسلوک دارد و چه مجال که در هیچ مبحثی از مابه
النزاع اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامة تفتازانی و علامه سید جرجانی و علامه اصفهانی
و علامه قوشچی و علامه دوانی و شارح کرمانی و حافظ متحیر عسقلانی و شارح قسطلانی و در متاخرین
و معاصرین مثل صاحب تحفه و شارح سلم مجالی ندارند که اقامت بر مذهب خویش دلیل کنند و در هیچ
مقامی گوی از میدان برند بلکه کلمات ایشان و ... عبارات نامربوط ولی تا دیه مقصود من بجا

هر چه حساب شمار باشم کردیلی مرتب نمایم که جناب مجتهد ثانی آنها از شمار آرند و هرگاه درباره آن جناب بزرگ
جناب ثانی و ثالث مصدر لعن دلیل و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود که فراموش
فاضل مجیب یاد فرمایند ما زین نقوض چگونه در برابرین گیم و کسی از معاصرین برابر خود دیدم و از اینجا اهل دانش
پیش بی می برند که در خدمت این بزرگان چه فکری فرمند که دوام تا بمجرد اشتراک این الفاظ شد و چندان غافل
شدند که از دشنامهای خلاف دست کشیدند محصل سخنم اینست که چون خدمت ایشان بطوری که دوام
کردهای ایشان خوب میدانند بر دشنامی که در حق من تجویز نمایند سزاوارترم و هر عیبی که نسبت من بلکه هر
عقوبتی روا دارند مستوجبم و در جواب آن بشتم او با فحش و جوبه هتاکم یعنی خواه در صدد انتقام باشم یا بخشم ولیکن بعد
ذکر این بزرگان که حق ایشان بر خود دارم موعود نفرمایند چه جای اهلبیت سلطنت اصحاب مکرمین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین اکنون بجواب ش همین بایدم گفتن که براهین قطعیه و دلائل یقینیه عالم نیست مگر مجتهدین امامیه چنانچه مجتهد
ثانی و زمانی در تالیفات خویش مستثنی گردانند دیگر تراچه مجال که بر بهانی برای تائید مدعای خود اقامت کند
و اول دلیل بر اثبات ادعای کتاب ازالة العین ست کما لا یخفی **۵** کمال بیجال از کافرم خوانده بمراغ کذب را
بنو و فروغی چسان خواهش بهر مکافات دروغی را جزا باشد در وغی از آنجمله آنکه در اثنای این ابحاث بهین
مقاله بودم که بر لفظ استدلال نظر افتاد و تفصیل این اجمال آنکه مجتهد در استغنای خود حقیقت خلافت یزید
با مری چند که بیعت عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از انجمله باشد ثابت کرده و رفته رفته کلام بطعن آن گوار
جاری گشته جاییکه مجتهد کلام متکی آنکه اقبال را برای زیب و زینت نقل کرده که او رع بودن عبد الله مذکور
مبنی بر آن تواند شد که بیعت جناب امیر در بنا بر بیعت طلا رفت و بنده در جوابش ثابت کردم چنانچه در مجلد
اول گذشت که او به بیعت حضرت مرتضوی مشرف گشته و به بیعت ظالمین عقد نکرده لیکن در قتال مسلمین
شریک نشده و چون خطای خود را یافت بسبب آنکه بغاوت اهل صفین ظاهر شد بحال خود متحسر گردید و بر عدم
رفاقت جناب امیر ندامت کشید حقتعالی در مدح آنکسان که بعد لغزش خود تذکر نمایند میفرماید اذا مسهم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون پس مجتهد ثانی لا ابالی گفت که استدلال مجیب بآیت مذکوره بعید از
انصاف ست و بعد سطری چند زیران همین نهیق و شهیق آغاز کرد که مجیب هیچ جا تشابهی و ربیلی
نمی نگارد لاجرم بمقتضای مثل مشهور الکذب لا حافظ له و اقتضای قول معروف برعکس نهند نام زنگی کافور
صدوق الطائفه لقب باید نهاد که ریاست اهل صدق و صفا بدات او منتهی گشته **قوله** چنانچه در همین عبارت
بیت الخ **اقول** من کجا بفصاحت و بلاغت و محاوره نویسی در عبارت عربی و فارسی بدعی گشته ام تا من
این اعتراض وارد شود و نشان باید داد اگر نباید خرافات خویش را باید گذاشت بلکه در آغاز کتاب لیس
بدلالت مطابقی میگویم که این امور را از من توقع ندارند اگر کلام من نزد اهل لسان مقبول نشد فلیس تلک
العربیة العلیة الا ثلیثت فقد اخطاتم من ذاب المحققین شیخ در گلستان فرموده **گاه** باشد که کودک نادان

بسلط بر بدف زند تیری و دیگری ہم بدان انسان کہ سیرین الدخصام را بدوزد تا بسوفار غرق شود و این بدان مانند
کسی بعد جواب شخصی گفت کہ قافیہ درست نشد پس گفت انچہ گفت و مجتہد المومنین ہنوز بر سبیل یقین
بر خاطر نیارد و با اینہمہ کہ شنیدی و در کتب فقیر دیدی مجتہد رفضہ دار و بردی بلغار سواگر دانم کہ آیا نظرایش متبحر
کتب لغات قرآن و حدیث ہم نیفتاد کہ محدث در مجمع البحرین و مطلع النیرین زیر لفظ قتل کہ مادہ قتال است
میگوید قوله تعالے قاتلهم الله انى يؤفكون قيل معناه لعنهم الله وقيل عاداهم وقيل قتلهم الله وقاتل تقتال
ليهود فاعل وان كان سبيله بين اثنين فربما يكون من واحد كسافر وسفر فقال لبعضهم الصحيح انه من المفاعلة
والمعنى انه مصنف بمحاربة الله تعالى ومن قاتله فهو مقتول ومن غالبه فهو مغلوب پس بر قول اول قتال
مرادف لعن است و ہیچ کتابی دیدی کہ شرح منتہی مبنی و جواب سوالات باشد و از مرادفات خالی بود
و در بر چیز از وی نگاہ کن درینمقام کہ مجتہد لفظ مملو و مشحون آوردہ و در محاورات فارسی بترادف می آرند
و قس علی ہذا در عربی وازینجاست کہ مخفی مشحون را بمعنی مملو در آیت قرآنی تفسیر کردہ و نیز درین عبارت
میگوید با اینہمہ مجیب معتاد بذکر محکیات و دعوی بلا بینہ گردیدہ و پوشیدہ نیست کہ معنی ہر دو مرادف است ہدگیر
و یکی بجای دیگری مستعمل میشود و قس علی ہذا درین عبارت کہ بمقابلہ خصم میتولسید میتازد و بر خودی بالد
غیر ذالک مما لا یتناہی و اگر بر محاورہ دوم حمل کردہ شود بمعنی معادات است چون مجتہد متخلفین را از مومنین
شمار نمیکند آنہم بجای خویش یعنی تخلف شان از امام حسینؑ موجب لعن و معادات جناب حدیث است
بسبب خروج از دایرہ ایمان و اگر بر معنے ثالث حمل کنند آنہم درست چہ ہرگاہ آن بزرگان متخلف شدند از
دائرہ ایمان بدر آمدند کما اعترف بہ المجلسی الاول رحمہ اللہ فہ انشا اللہ تعالے پس در محاربہ خدا مبتلی بودن شاں
درین بلا کلام بیچی باقے ماند کما لا یخفے چون انقدر جاگزین صدر کہ ناظرین و سامعین شد اکنون لعل شیدین
قلم بجناب مجتہد یاقوت رقم کلیہ میگردانم کہ بر اہل فطانت و ذکا مخفی نیست کہ مجتہد الزمانی نائب امام
نرگسی و سبستی در بجائے نسبت آنکہ زنگ قلبی خویش را بصیقل عقل نورانی و بلاغت سحبانے نزد دو
چہ قدر ہا دور از محاورات فصحا و ارباب کمال است با اینہمہ مجیب کو رمعتاد بذکر محکیات و دعاوی بلا بینہ
گردیدہ ہیچ جا درین سہ رشتہ ہا شاہدے و دلیلے نمی آرد و بر محض ادعاے بلا سند اقتصار
می نماید و این طرز غیر سدید کہ مجیب معتقد منفید در تحریر عبارت محکمہ ساختہ از عبارات
سابقین و لاحقین بمراحل دور افتادہ طرفہ اینست کہ مجیبین عبارت عاری از معانے
شنواہد در مقابلہ خصم خودمی تونسید می نازد و بر خودمی بالد **قوله** بالجملہ اعتقاد فرقہ
نا جیہ آنا عشریہ الخ **اقول** زہے این مفتاق عرہیں اشتیاق میگذرد کہ از اطراف
عبد اللہ بن عباس با وصف آن کہ دار بلا کہ از یشان نسبت بارکان اربعہ دین ایمان
یعنی جناب امیر نفوسے و حضرات ریحانین نبوتے و حضرت علے بن الحسینؑ معاذ اللہ از کور ملکے

جنبلان درمیں فوج کشتے وتخلف از جناب سید الشہدا المقابلہ یزید شقی از راستگی کان نجع وتبابلہ امام
زین العابدین ثانے ادم صفی علیہ السلام صدور یافت بمقابلہ یزید شقے جاندہ علامہ علت
عبداللہ ابن سبا یہودی چہ مناعت زمی تمنید چگونہ براصول خود آن بزرگوار زاور دائرہ ایمان داخل
میسکند باید گر بزرگان کہ صراحتہ ہنگامہ مجادلہ ومکابرہ را با امام زمان گرم کردند در خلوت وجلوت
چہا گفتند کہ اے برادر زادہ برادر و برادر وسے من بزرگ کہ ہمراہ پدر بزرگوار بودم و در حرب ودقیقہ
فروگذاشتم وصیمنہ ومیسرہ شان را برہم زدم ومعرکہ با آراستم دعوی امامت نمی رسد من مجاہد
ہاشم وامام نشنوم وتو ہیچکارے از امور ضروریہ امامت نکنی با وجود من امام باشی پس انچہ بار بار حسد
بود کہ در دل خود داشت وحضرت حسن مجتبے از غایت فراست با اعجاز خود با ہدایت اوسلے یافت
واورا خصوصًا با استماع وصیت اخیر روز وفات خود بنواخت وصراحۃً فرمود کہ بادہ ہلیہ
کہ موجب کفر وعناد است در توم یا امر وبیتنناسے من شرحاسد اوحسد بر تو خوف میکنم
مروے الکلینی باسنادہ عن ابے عبداللہ ع قال لما حضرت حسن ابن علے علیہ السلام الوفاۃ
قال یا قنبر انظر ہل ترے من وراء الباب مومنًا من غیر آل محمد علیہ السلام فقال اللہ ورسولہ وابن
رسولہ اعلم منے قال ادع لی محمد ابن علے فاتیتہ فلما دخلت علیہ قال ہل حدث الا خیر قلت
جب ابا محمد فعجل علے شسع نعلہ فلم نسوہ وخرج معے یعدو فلما قام بین یدیہ سلم فقال لہ الحسن
علے اجلس فانہ لیس مثلک یغیب عن ان یسمع کلامہ یحیے بہ الاموات ویموت بہ الاحیاء کونوا
اوعیۃ العلم ومصابیح الہدی فان ضوء النہار بعضہ اضوء من بعض اما علمت ان اللہ تبارک
وتعالے جعل ولد ابراہیم علیہ السلام ائمۃ وفضل بعضہم علے بعض واتے داود علیہ السلام
زبورا وقد علمت بما استاثر بہ محمد صلے اللہ علیہ وسلم یا محمد بن علے انی اخاف علیک الحسد وانما
وصف اللہ بہ الکفرین فقال اللہ عزوجل کفارا حسدا من عند انفسہم من بعد ما
تبین لہم الحق ولم یجعل اللہ عزوجل للشیطان علیک سلطانا یا محمد ابن علے الا خبرک بما سمعت من ابیک
فیک قال بلے قال سمعت اباک علیہ السلام یقول یوم البصرۃ من احب ان یبرنے فے الدنیا والآخرۃ
فلیبر محمد ولدے انتہے مقام الحاجۃ بلفظہ ولیکن این مادہ حسد کہ بظاہر و باطن تعلق داشت
در باب امام حسین ہم تخلف برد ذکر کرد چنانچہ درین کتاب بار بار دانستی و در بارہ فرزند آنجناب
از بقیہ اولاد طیبہ او بود و با نکاریکہ مزیدے بر آن متصور نباشد و نزاعیکہ دلہاے سنگین بر آن رقیق گردد
کہ تاب استماع آن داری باید کہ شنیدن قصہ بروایت جناب اعور المحدثین روے توجہ بار آری کہ درکتاب
نزدیکی تمامش دیدے ومضمونش فہمیدے روے باستاذہ حقیقت انیست کہ اگرچہ حسد
ان روز بحال امام موصوف بقیہ اولاد امجاد حسین معتنائے وان منہا لما ئیکہ من خشیۃ اللہ

رقت و رحم بسے کرد این بزرگ را که معاذ الله بر اصول رفضه مصداق او شد قسوه توان گفت
خواسته بود که نشانے از افادات آدم ثانے هم بگذارد و لشکر شقاوت از شیعه کوفه بر حال زارش
رحم کنند و زنده بگذارند و صاحب حکومت فرماید که امام حسین ع کے فرصت یافت که ترا وصی
نماید و آنانکه این بزرگ را امام دانسته و قول آن بنابر قواعد مقرره مجتهد خانے در زمانے قابل عتاب
باشد چنانچه از صوارم طعن الرماح و ضربت حیدریه واضح است بدلیل آنکه معتقدان حال امام خود را
نیک میدانند خصوص آن مردم که بعد از و سلسله امامت را با عقاب ایشان جاری نمایند و در
اولاد حضرت زین العابدین و تا امروز بسر پرستی او مشغول مانند و رجوع نکنند متفق بر آن باشند که
او امام مستقل بوده و گاهے با امامت علی بن الحسین ع قائل گشته و هیچ عاقلے قلب خود را تسویه
باین نزاع و ظهور معجزه مذکوره در روز روشن تواند کرد که غیر از رفضه کسے بدان قائل نباشد و علمای
اهلسنت جامعین علوم و اخبار اولین و آخرین بر تتبع این کتب این خبری تحقیق از آن مذهب اهل
و چنین واقعه عظیمه را در کتب خویش معتقدانه ذکر نه نمایند و از کتب روافض یکسوے گویند که پیغمبر
امام سجاد بر آمد تا کتاب مختوم بهر از لب صامت خود نبردارد و بر زبان مبارکش زنده و متعقد
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق حاکم کند که اطرق و عصمت را از هم نیز لکما و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین
و صاحب اثبات الحق گوید که در بروے مردم بست و مشغول بعبادت گشت و کسی را بسوے خود را
نمیداد و این علما مطابق کلینی درین باب باهلیت عزلت را شرح کنند چنانچه کتاب مختوم بند بسند احمد مبین
و متضمن شد بخلاف کار مدعین امامت محمد بن حنیفه که روز بروز در عروج و ترقی بود و او همیشه در افاده
و ارشاد شائلین زمیر شاهین کوشش می نمود و این امور را شیعه او بسط میدادند و در هر کوچه و
بازار این ترانه را می سرائیدند و چون جناب امام زین العابدین بحکم روایت کلینی قاصر النطق چنین
باشد اگر شیعه محمد بن حنیفه بجا مدسے گرایند و سر فراز نمایند و بر خویش ببالند و برد ت نمانند و جب
عزلت خواهد بود القصه میانه اثنا عشریه و محمدیین و شیعیان این امر مبهوز دائر ماند اثنا عشریه بشهادت
حجر اسود را برای امام زین العابدین قرار دهند و طرفداران محمد بن حنیفه مثل زرامیه
او را بدلیل آنکه در بصره بلکه جابجا لواے لشکر ظفر انتماے حضرت مرتضی بدست او بوده وصی و امام
دانسته و کارهاے نمایان در حروب از و نقل می نمایند چنانچه برای جناب مرتضوی در عهد کرار
عهد حضرت نبوی از کراران رکابے و جوانان پهلوانے و گواهی حجر اسود را مختص گردانند با امام خویشتن
نه بحضرت امام سجاد پس این نزاع میان ایشان ماند که یکی بر دیگرے را لاشی سند میگوید فالله یحکم
بینهم فیما کانوا فیه یختلفون و امام بعد از وفاتش پسرش ابو هاشم را قرار دهند و دیگرے را از اولاد
امام حسین و کریبیه اتباع ابوکریب گویند که امام بعد از جناب مرتضی اوست و بس و او از نظر مردم

غائب گشت و بار فقای خود از کوه رضوی اقامت گزید و در وقت موعود ظاهر خواهد شد و این معنی الامام
را امام دانند کسی دیگر بسبب خلل در مالیخولیا و ضلالت و کرامت ابو کریب است که محمد ابن حنیفه آخر امام
را امام منتظر قرار نداد و اثنا عشریه چون دیدند که امامے باقی نیست در باره فرزند خاتون نرگس کامعه
و لیسیده عیار اردی بهشت نرگسی را در غیب آن بزرگ نمودند بجهت افتراءات مستحق دوزخ می شوند
و نیز از طرف داران او اسحاقیه اند که در امامت نام امامین همامین بر زبان نیارند و او را وصی حضرت
علی پندارند و سلسله امامت را با ولادش میرسانند و اتباع کیشان همگی انکار از امامت حسنین دارند
و زینهار در وقت محمد موعود فراماست کسی معتقد نمی باشند زیرا که حسن مجتبیٰ بجهت خلع خلافت و
و صلح معاویه لائق امامت نماند و امام حسین هم از جهت اطاعتش اگرچه بتغلیب نباشد معاذ الله
از استحقاق بر افتاد و پس تا به امامت امام زین العباد شهادت محمد حنیفه رسید قبرد و دیگران اگرچه نزاع
محمد و علی عدد حسن را اصلی باشد لیکن گواهی مذکور را اعتبار جاے که باشد بنیاد سے نبود و اگر مقلدین مجتهد گوید
بر رد دلائل علماے اہل سنت خواه متقدمین و خواه متاخرین چنانچه نام ایشان بردیم بجهت خلل
ایشان و مبادے و مقدمات و بسبب قبول ایشان از قواعد علوم و مسلمات نیست بلکه باین
اعتبار است که انحراف از مذهب حق عدول کردند و مجیب از هر امر بر اصل بعید دور افتاده و بسبب
باعث لاشیئے محض گشته و جوابش آنکه بر تقدیر مذکور ذمه مجتهد بود که جهل مجیب از قواعد میزانیه و علم
مناظره و از طرق وصول مجهول تصورے و تصدیقی ثابت میکرد تا ملتفت ازبام می افتاد و همگنان
میدانستند که او لیاقت در استحقاق تالیف بجواب مجتهدین ندارد و بر خفیه تضییع وقت بخطاب او لازم
نمی افتاد و اکنون بر جمیع مجتهدین و متکلمین امامیه این نقیصه مسلط است که شخصے لاشیئے محض است
هرچه میگوید تقریرات مجانین است و مجتهدین و اہل قوت قدسیه در پے کلام او گردیده و شب و روز
بجواب کلامش زندگانے خود را ضائع میکنند و درین امر خوض مینمایند و حقیقة الامر نیست
که چون مجیب در زمان تحصیل کتب درسیه بعضے از ان نے بیست علماے امامیه اتفاق افتاد و بطریق
که رفضه یلند آهنگے شروع کردند که بخوبی پلنگے عادت کرفتند و در هر مجلس مطارحه مذهب میکنند
و با اہل حق پرخاشش مینمایند و اصول دین گلت و خود را از راه خبث و عداوت ائمه خواه بالذات
یا بواسطه قدمائے خود فراموش میسازند و یاد میکنند که حضرت الله که رفضه دعوی مزید ولا و اخلاص
شان در هر امر و ارند از مناظره سنیان اصحاب کاملین خود را منع کرده اند لاجرم باره اثنا عشریه
خود را مطالعه کتب اولین و آخرین ایشان صرف کرده و در رسم مناظره و تحقیق و الزام
و انقلاب نے را بجائے رسانید که هر که بجوابش کردن را افراخت سر تسلیم را پیچان نگون گردانید
و دیده خود را به پشت پائے خجالت بر دوخت و گوسے که گرز آهنی بود که بکاسه سرش فرو کوفت

باساقه تبندبر منقش راپاک بسوخت کلام او زبالاست گفتن آفتاب را بگل اندودن ست وبرای
خویش بلکه تمامی قوم سجل سفاهت را بمبرین کردن وعلمای سابقین را فرد سے بود که بمناظره
رفضه چنانچه باید بپردازند که از جهت فقدان ظهور وجود وعدم ایشان را برابر می شمردند معهذا کتابهای
ایشان کجا انشای خویه جمعی بود و باید یار جابلقا و مانند آن باینهمه گاه گاهی طاهر شد بقدر استطاعت جمع
کردند و تحصیل و قتال اشرار وضع نمودند بهمت مجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان مینی
بود بسبب اقامت ورزیدند ونقد جان شیرین بر نصرت ملت بردین نثار گردانیدند که همه کس میدانند
که درینوقت کسی بکار نمی آمد این کتابها تالیف نمود که تا امروز در سر یک رساله مختصرش مجتهد مختل
الحواس گشته و در جوابش از دانش و بینش دست شسته کسی را از رفضه مجال است که با مراعات
علوم عقلیه ونقلیه در رد رساله منیر یا مجیب در بحث شهادت جناب امام حسین علیه السلام هم بانی کند
چه جای میدان داری وجه پررانی وانگاه در کتب مبسوط مع زبونی باز بابند تواند گفت که مجتهد نسبت
متقدمین خویش که تلونات البسه بکین بودند وجعل وتلبیس در روایات آنها که داشتند وعدم التفات
علمای اهل سنت را غنیمت شمرده لعب جولی میکوشیدند ایچکاره محض ست وغیره از تقلید اهل بیان حق
بی سواد گرد آوری افسانهای پیشین درخدمت ناممعین که اگر راست پرسی مجیب همه را از بر ودر برگرفته
وتار و پود اولین و آخرین را برهم زده راستان خویش میدارد که مصداق آنست که زده را میتوان تیغ
وازینجاست که چون راه ورسم الزامات وتلقیبات مجیب را عموماً نیساو ورمنع تیز زبانیهای خویش دیدند
نتوانستند مثل مجتهد فاسخ دمانده او در رازنقضی نمودن که میدانند که حیثیات واعتبارات از نصوص
حضرات الله دین باب حیات برآورده که آثار موت را برای ایشان بعد از بستن حصار آهنین برادی
مفسدین فے الارض نمایان کرده پس غیر ضرطات بعیر وفسوات حمیر از رفضه دمی وددو ـــے
در جوابش بر نمی آید الکنون وجود فقره که مجتهد بملاحظه آن عبارت مجیب را از دائره فصاحت وبلاغت
بیرون کرده باید شنید وباستماع خرافاتش متوجه باید گردید که لفظ لعن وقتال از نجبت بر زبان قلم آورده
که در احادیث ائمه برای بانیان مذهب رفض مثل زراره وهشام بن الحکم واحول بارها آمده وهم متقدمین
این بزرگان دین وهم متاخرین بارها ارشاد کرده اند معهذا عباراتیکه بعد ازین متعلق باین
امور می آید بلفظ قتال هم تعلق دارد که نقال کشمیری سیرے عجیب وغریب بذکران نظارگیان
بدایع روزگار را نموده وبز زعفران زار وطن خود دبرده وتیز فهمی عقلا بلفظ قتال بدان رفته که ابن عباس
وبرادران امام حسین از مخلفین بر اصول امامیه کمال استراحت بردند وحقیقة بکار به جنداد رسولش
مشغول گردیدند لاجرم برای الزام شیعه که معلمه کما اثری این جماعت را نیک میگویند مناسب
تر شد کما لا یخفی آمدم بر بیان تخصیص که از قول مجیب مفهوم ظاهر است یعنی تخلف بعضی از فرزندان

جناب امیر رضی الله عنه دیگر بنی هاشم که مورد طعن و قتال است و این از مورد تحریف ست بر تفصیل
حالات ایشان بالاجتماع والانفراد و بیان اختلاف در آن از فضول اهل عناد و تعلقات آن
و لیکن مجملاً بیانش بر طبق تقریرات قاضی رطل بوق وغیره آنکه بزرگان مذکور بخصایص جعفراد
ائمه معصومین امام حسین که شب و روز بصحبت آنجناب و تشیع آن عالی جناب مشرف بود و طلا
قائل داشتند و بسیاری از قوانین دینی رو بروے اکثر ایشان مقرر یافته و نور خواص را بمکا
در کتاب الله و احادیث نبوی شرف نزول و صدور یافته پس ایشان بگوش خود شنیده
بچشم دیده‌اند انتهی حاصله و با اینهمه قاطبه از فاقت آنجناب دل در نیابند لاجرم ایشان معاذ
مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در امامت ا
بفضل امیر کرم الله وجهه بلا واسطه گوش کردند چنانچه قاضی در تصنیف خویش نیز احادیث ائمه
حضرات ائمه هدی فرمودند که بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم همه اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند
الا فلان و فلان این تقریرات بعمل می آرد که در بلای این ردت اجله اصحاب گرفتار شدند بنی
که اهل قرابت بودند و در ایشان سخن نمیرود و نه آن اصحاب که از حضرت دور و دراز ماندند و ملا
صحبت نبودند بجهت آنکه ایشان نصوص جلیه در باب خلافت مرتضویه بلا واسطه می شنیدند چون
بر آن عمل نکردند بلکه دم استقلال و استبداد زدند ردت را برایشان اطلاق نمودند و هر چند این
بران وارد میشود بر ظاهر ست که قاضی در مجالس مانند او چشم از کتب خویش پوشیده جائیکه علما
مذهبش آن مردم را از آنجمله شمرده‌اند که از فرضیت زکوة سر پیچیدند مثل مالک بن نویره وغیره و راه
وار ردت بری مے نماید چنانچه از مصائب واو هم ظاهر ست حالانکه ایشان که شمه غدیر را البته بچشم خود
دیده بودند که منادیان حضرت پیام شریف را بهمه کس از نزدیک و دور رسانیدند که همه کاب
شوند و تخلف نکنند و از اینجاست که درین سفر نوبت همراهیان از اهل بلاد و بوادی تا یک صد و
و پنجاه و بیست هزار نوبت رسید پس بعید از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرده
باشند و بر فرض محال این معنی را که از حد تواتر در گذشته بود بالیقین نشنیده باشند معهذا
این کجا مذکور شده که صدقات بدست خلیفه برحق رسانید پس بهر حال مقصود مدعای وی در
مذهب رفض خبث الباطن بهیچ وجه شقی بریان قاضی حاصل نشد این طعن زبانه شیعه حقه
رسید که ملازمین صحبت مبارک همه مرتد شدند و خوشا بحال کسانیکه از آنجناب دور ماندند و نعمت ایمان
بسلامت بردند و در تالیفات بند دحال برهمه مقبولین مسلمین یکسان بر اصول ابن سبا
تعیناسے عیان گشته و طشت از بام افتاده و در مجلد اول هم ازین نوع تحقیق و الزام پیش از این
رنگ شده و بسیاری از بنی هاشم شامل گشته حاجت اعاده آن مضامین برای خطاب معارضین نیست

پس شناعت این مذهب دوبالا شد که بر اصول‌شان اهل قرابت و اهل صحبت هر دو از نزدیک و دور بسبب
ترحّم للعالمین چنین است و فیض آنحضرت اگر باشد مخصوص بهمین فرقه متاخرین است که صاحب الاعراف اتفاق شان
بعیت گبرے رو پوشیده ایشان حضرت پیغمبر را هرچند ندیده و لقمه از خوان الوان صحبت نچشیده اند لیکن
حاضرے غلامان یعنی حضرت عباس رضی الله عنه که بالیقین مهجور ندارد و نوازش کرده نسب و تبرا است در باب
ملازمین رسول مختار از مهاجرین و انصار میدهند و بر سر خویش خس و خاشاک میریزند و از سینه
کوبی شور رستخیز در ماه محرم می انگیزند تا عوام را بدام و دانه تلبیس مرید کنند هر چند صدر اول شیعه چنان
بودند که مراتب مهمانداری امام حسین علیه السلام کما ینبغی بجا آوردند لیکن اولاد شان مثل شان هستند و هرگاه
شنیده باشی که چاه کنده را چاه در پیش و اول خویش بعد از آن درویش لاجرم ضرر افتاد که ابن عباس
و دیگر بزرگان را از اهل قرابت و صحبت سلطان کربلا مصداق آیت وعید قرآن شریف إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا
ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا دانستن که اولاً تصدیق حضرت رسالت بطیب قلوب نمودند
بکاسه لیسی خلفا و جاه و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
متوجه شد نعره فریاد زدند و ترانه تشیع ابن سبا سرایدند باز وقت حسن مجتبی کفر ورزیدند یعنی سازش
و تاز با اهل شام در پیش نهادند از لشکر آنجناب بگریختند تا بسبب خلع خلافت شد چون عمان کربلا سرحد
و انتهای کفر و شقاوت بلا واسطه آنکه از ریحان رسول الثقلین یعنی امام حسین علیه السلام تخلف نمودند لیکن جناب
محمد ابن حنفیه از همه گوی سبق ربودند بجهت آنکه برادر امام حسین بودند که بیعت یزیدی نمودند بعد از آن که
در واسپه از مدینه منوره تا به شام بربار تشریف کشیدند و همراه او در انجا و صرف اخلاص امیر المومنین یزید بودند
کما فی بحار و غیره با آن عیدها که درین خصوص وارد گشته که تفصیل آن خیلی مستهجن است اگرچه در اصول
شیعه مبین است و هم میت شهید کربلا غسل کردند و تا مدت ها بهمار را لتعداد لاتحصی از احسان یزید چیا
بار ها داشتی متمول بودند بخلاف عبد الله عمر رضی الله عنهما که بر یزید شوریدند چون خبر شهادت شنیدند
و برای لعنت و ملامتش خروج نمودند رفضه منور از بدگوئی او مصداق شعر مثنوی هستند ؎
از برون طعنه زنے بر بایزید ٭ وز درونت ننگ میدارد یزید ٭ و از عجائب آنکه در کافی آیت کریمه مذکوره را
که حرف ثم در بیان ایمان و کفر دارند و از زیادت آن چار یار در آن واقع شده بر خلفای راشدین
قاتلین کفار و مشرکین که همراه شان ارکان اربعه جهاد سعی کردند چنانچه از کافی و دریافته
و نصوص حضرت ائمه کمال تقوی و عدالت شان باستدلال معلوم کرده میخواهند که تطبیق
کرده اند و انی لهم ذالک بخلاف تطبیق این مقام بر اشخاص مذکورین که ظهور آن از اصول
شیعه مثل آفتاب رابعه النهار است بالجمله از جهت غضب و لهذا این طائفه که با اهل بیت
عظام و اصحاب کرام از حسد در گذشته سخن بطول می انجامد و شدید تر قلم جولانی می کند

بهر حال اورا از دوستی در میان تحسین و تشنیع باز داشته بنقل کلام قاضی از مضامینش می پردازم
تا کسی را توهم نشود که درینجا محض تیز زبانی و بالا خوانی والا دیدیم عجیب مصیب گشته تا
و کلام بس آیت مذکور بر ابن عباس و محمد بن حنفیه و امثالش منطبق شد قال القاضی فی مصائبه
عجب انا وانا المخدوم الشیر الفی فی قوانقصه اقول فیه نظر اما اولا فلان قوله تعالی کنتم
خیر امة الآیة لا ینافی ما ذکره الکشی لان المراد الکشی من الصحابة ههنا من عدا ذوی القربی من صحابة
النبی صلی الله علیه وسلم من ادا ما ذکره من مشاهیر الصحابة المداومین علی ملازمة النبی صلی الله علیه
و آله المستمعین للنص الجلی فی شان امیر المؤمنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم و اصاغرهم
و لهذا لم یذکر علیا و فاطمة و السبطین صلوات الله علیهم و من کان معهم من بنی هاشم و تابعیهم و موالیهم
مع الظهور ان الکشی لم یعتقد ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المستمعین
للنص سالمین عن نسبة الارتداد الیهم و ان دخلوا تحت تابعیة المرتدین لاشتباه الامر علیهم بعد از دیدن
خاتمه عبارت قاضی دل بجوش آمد که محصلش دو امر است یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد العزیز کشی
که بسیار اصحاب در ردت در آمدند و طریقه سابق را از دست دادند و اهل عبا و تابعین ایشان و همچنین
بسیاری از اصاغر اصحاب که نص جلی را نشنیده بودند مستثنی از ردت ماندند دوم آنکه تابعین خلفا
را اشتباه رو داده بود که دانستند که ایشان مستحق خلافت اند لهذا ازین ورطه نجات یافتند
پیروی جناب امیر و نصب او بتعیین نمودند و چه جوش و خروش در بیان حقیقت چند امر است
برای اطمینان ناظرین و سامعین برین بیان اکتفا کرده می شود که مخفی نماند که رفضه چون دیده اند
که اصول خود اصحاب سید المرسلین بغیر سلمان رضی و ابوذر رضی و مقداد مرتد گردیدند بلکه در کتب معتبره اهل
تشیع و غیره این هم هست که راوی بامام صادق گفت که عمار را چه امر کرد سودی ارشاد نمود
که او هم در آن تند باد در آمد و اگر کسی را میخواهی که بر طور قدیم ثابت قدم و راسخ دم بود غیر از مقداد
کسی را نتوانی یافت این حدیث و امثالش در کتب رفضه چنانچه بر بیننده گان تالیفات فقیر مخفی نیست
بر خلاف بیان قاضی بنوعی دلالت دارد که در استثنا نیز مقصود است یعنی اخراج آن گروه
مسطور و قبل ازین در همین ورق دانسته که آن صحابی بر تصریحات امامیه که بود شرف حضور آن جناب
و نصب امیر نداشت یا این امر عظیم را بتواتر نشنید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد اصحاب بر
چیزی از اصول و فروع که ماخوذ از قرآن مجید و حدیث منیف است و ناقلین اصول و فروع
همین مردم اند اعتمادی نمی ماند این تاویلات را شروع کرده و فریب و حیله سازی آغاز نهاد و میخواست
ما لکل فرعون موسی اما ابقای بنی هاشم بر طور سابق پس در اجله ایشان ابن عباس سلطان المفسرین
است که نزد جناب امیر المؤمنین مانند او در اهل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب بیاد سمره فناصب

حقوق مسلمین و خاذلان امام امة دین برآمد کما عرفت سابقاً و لاحقاً و حال پدر بزرگوارش که بجای
سقایی عهده سقایت چاه زمزم و در غضب ام کلثوم طرفدار عمار و حق شد کما ذکرنا فی مقامه هم
ظاهر و باهر لیس از رؤسای بنی هاشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب امیر المومنین بودند در
رفاقت معاویه بن ابی سفیان بسبب حبی خرا امیدند که لم یخلق مثلها فی البلاد قرار دهند و حال مقدمه
مذکوره چنانکه حضرات ائمه برا اصول دشمنان اهلبیت لبشر مگاه تغیر کردند کما فی مصائب النواصب للقاضی ایضاً
اظهر من الشمس و درین مقام از نقال کشمیری بتقلیدی علمای رفضه متعلق بمباحث تقطیه و تزویر
نیچه بوقوع آمده لایق آن بود که در رساله منفرده درج شود و مشتهر گردانیده آید که چنین خرافاتها
از علمای طایفه صادر نگردد و لیکن چه توان کرد که کلام بطول خواهد انجامید الغرض جمله بنی هاشم را با بیعت
بدست خود کوشیدن و زبانی گفتن که اینها همه نامردانند بگریا و ندارم که بجز دیگر فتن و انفعال
با علاف متفرق شدند روزیکه خواستند که قبر فاطمه بکنند برای نماز جنازه و اگر از تو انتقسیم نشود برخیز
تا پایداری بگریزد کاش حضرت امیر لشکر خود را که ملایک شاکی السلاح بودند بفارق بنمود چنانچه
امام علی النقی فوج خود بر متوکل علی الله ظاهر فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را پر کرده فضا
کالمغشی علیه من الموت چون او نود هزار سوار مسلح را بر آنجناب ظاهر گردانید تا امام مرعوب شود
و از اراده خروج باز ماند کما فی الترجمه بحر الخ که درین صورت خون اعاف هم منیر تحیت و مجال
تقلید باقی نمی ماند بلکه حضرت عباس بار منت بر فارق نهی عقا دکه ترا با ممالک محروسه و مقبوضه
حفاظت کردم و گرنه همه ریاست تو بطرفة العین فانی می شد و نتیجه سقایت زمزم نیز هلال میشد
بالجمله بعد از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند مگر آن بزرگ که برفاقت امیر شام بود
و هم در آن جا داعی اجل را لبیک و سعدیک گفت کما فی مجمع البحرین و مطلع النیرین منقول
جناب مرتضوی بحق سلطان المفسرین درین کتاب و تفسیر اهل بیت موجود و دلیل بر گوساله
پرستی او یعنی اطاعت خلفا لطیف خاطر و پدر بزرگوارش نیز برهمین مذهب جان بجان آفرین
سپرده تا امروز از نظر کسی نگذشته باشد که مذهب این خاطر خردان بزرگ در این
باب مختلف بوده اگر باشد رهبری فرمایند و ازین بیان هویدا شد که قاضی را خبر تشیعه و بازی
دگا و تازی و بیهودن طلسمات چیزی منظور نیست تا عوام بدانند که هنوز او در صدد
الزام و تحمیق میرزا محمد و میر تقی رحمة الله علیهما میرود و از غوغوی خود دنبالش نمیگذارد
بلکه نوید ظفر بگوش شیعه میرساند حالانکه خرافتش از الفاظ و معانی عیان است و اراده تفهیم
مذهب را ایشان غیر محتاج به بیان کما استرناه پس بالضرورت یاد باید کرد که لن یصلح العطار
ما افسده الدهر بعد ازین اهل جدل و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال با قسمت

همه ایشان آل عبا بالعمل است و علاوه نیست آنها که روایت را بسوی ایشان بگردانند و گفتی بسبب
النسب دین چگونه مخالفت آن تواند کرد و در محل این امر آنست که بضرورت تقدم ایمان اصحاب
را میخواهد پس اولا محتمل ثبات رسانند کسانیکه واشتباهش قایل بدان بوده اند که خلفا و تابعین ایشان
بدل و جان از صمیم تعین توحید و رسالت شمرده شدند تا ارتداد که بطریان کفر ایمان ست تحقیق پذیرد
و این کلام را هم بے سند نگفته ام بلکه جناب مجتهد ثانے لا ثانے در ضربت حیدریه که اهل ظاهر افتت
فرط زرا بیه بنا و بدین زبان شتر که بنهفته روزگار مصداق عجاله جالیه خوار در خطاب رشید الفضلا انار الله
برهانه چه افاده می نماید که اگر عبادت مذکور را در تایید این امر آورده کسے به مذهب مذکور قائل بوده
اثبات آن هم از کلام مذکور خالے از اشکال نیست پس محتمل است که سید نورالله یعنی همین قاضی طول
این کلام را بنابر تنزل و تسلیم قول صاحب نواقض که مشعر است بقائل بودن کسے باین قول حیث قال
و من میقوا ثم تکفیر العمد الاول روے الکشی فی رجاله الی آخره فرموده باشد و مقصود اضعف العباد
از همه نفی ارتداد شیخین و نظرا ے شان از جناب کشی و دیگر اجله علما نیست بلکه مقصد آنست که فاضل
متعرض در تمیم سالک مسلک استدلال نگشته و تقریب استدلال را تا تمام گذاشته انتهی یعنی
احتمال دارد که نزد کشے روایت مذکور محمول باشد بر معنے تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیئه و شمول این معنے
بسوا ایشان که اهل رفعت و علو منزلت را فرو می گیرد کما ستعرفه ان شاء الله تعالے و نیز از جمله تصریحات
او ست در کتاب مذکور درین مقام که میگوید مسلم که مراد قاضی ازین عبارت صحت ایمان
ایشان اولا و عروض ارتداد ثانیا باشد پس محتمل که مراد آن باشد که نفاق در سینه کینه
شان در عهد جناب رسالت مآب کامن بوده بعد وفات آنحضرت بروز یافت و هو المعبر
عنه بالارتداد کما یدل علیه قوله فی مقام آخر من ذالک الکتاب حیث قال فان
قلت قد علم من فحوے کلام المصنف اے الشیخ الحلی و صریح کلام بعض علماء مذهب الی غیر
هذا الموضع اعتقاد ان الذین غصبوا الخلافة من علی علیه السلام و خرجوا علیه و بغوا کانوا فی زمان
النبی صلے الله علیه و آله من المنافقین فلا وجه للاستدلال بالاحادیث المذکورة علی انهم
ارتدوا بعد النبی صلے الله علیه و آله و سلم اذ لا معنے لارتداد المنافق لانه کافر باطنا قلنا
لما کان نفاقهم فی ایام النبی صلے الله علیه و آله مبنیا علی انکارهم لا لاصل المحاسن من
الاصول و هو امامة علی علیه السلام و لم یظهر ذالک الانکار الا بعد النبی صلے الله علیه و سلم
حکم بوقوع الارتداد منهم بعده فانهم بعد وفاته غصبوا الخلافة عن امیر المومنین علیه
السلام و خرجوا علیه حسبنقادوا له و جحدوا ما جاء به النبی صلے الله علیه و سلم فی حقه
من النص الجلی و الخفی و نقضوا البیعة و العهد الذی احکم الله تعالے و رسوله فی حقه و جعل

قتلا و تفرقه رقابهم بعد تسمیه اعنا تسمیم کما نطق به الکتاب والسنة الی آخره ستار فتامل
بهرگاه بسیر زعفران زار مزرعه شعر بر روایت کشی وغیره او درباره ردت صحابه مستاذ الله
متوجه شود خواهد دانست که بتطویل مقالات چنین راه مفتوح نموده که اصحاب کرام آنچه
از اخلاق کریمه بنسبت بجناب رسالت مآب و اهل بیت داشتند بعد از وفات شریف از آن
اخلاق سیئه بدل کردند و از دائره عهد و میثاق سابق بدر آمدند حاشا چنین بدان نسبت کردن
اینجا المهید ست بذکر شش زیاد و در راه تطویل کشایم و شارح قمر دینے آنچه در شرح کبار
گفته غفلت میبا بطور اختصار خواهد دانست ان شاء الله تعالی که بر اصول شیعه زیاد در نظر کلو
تا به آن اشراف ضروریست چون اثبات ارتداد شد که مراد از ارتداد و ردت شرعی نیست یعنی
طریان کفر علی الایمان پس از متقلدین قاضی باید پرسید که آیا کشی این قاعده جسمه درین
مذهب امامیه که در اصول جابجا منفصل ست و در کافی کلینی هم ندید که در آن باب
سنعت ست با حادیث معدودین مجلس نزول کتاب مختوم مشتمل بر دوازده صحیفه ست که
هزاران فرشته همراه جبرئیل علیه السلام بودند و طرفه تر آنکه هیچ از ایشان بوقوع آمد تا
آنکه در هبوط وحی غیر از حضرت نبی و جناب وصی کسی حاضر نماند و بعد از جوش خروش
در ماتم بقیه آل عبا را خواندند و از جان یکجان فارغ شده نویسانیدند بعضی بر آن کنایند
که اگر چه کعبه را منهدم کنند نباید اف گفتن و دم زدن انتهی مختصرا و لعلک عرفته مفصلا فی
المجلد الاول و کتب اصول از اولین و آخرین رفضه مثل نسخه سلیم و حق الیقین بر آن گواه است
که بعد وفات شریف جناب سیده را بر دلدل بے زین سوار گردانیده تمامی اولاد خویش
حتی کلثوم شیرخواره برای اظهار بیکسی و فوج کشی بجهت کارزار با مهاجرین و انصار
در بدر گردیدند و چون تظلم مسئله فدک که بهره بودند بگوش احدی نرسید بنا بر دفاع
خویش بر نایب صدیق تاختند و همراهیان بیک اشاره شریف باز سر بش از دوش او
برداشتند کما فصل فی المجلد الاول و در واقعات دیگر در انگشت خالد بن ولید
چنان فشار داده دادند که جامه خود را پلید کرده قریب بود که مسجد امام المطهر بن حسن شود و چنانچه
در حق الیقین هست و روزی که اراده تفتیش قبر کما عرفت قبضه ذو الفقار محکم گرفتند علی
ما فی العلل و اینجا بروایت صدوق ظاهر تر شد که قبر جناب زهرا معین بود نه بطور فرو مشتبه
روزی که فاروق را بیرون شهر دیدند و خبر بسماع شریف رسیده بود که مومنین پاک را بدعیکوید
جناب امیر علیه السلام کمان بے تیر را اژدها ساختند که فاروق خبر یا ابا الحسن از دست چیزے
گفت کذا فی کفایة المؤمنین ابا این امور خصوص فرما در بیستمی بود از هدم کعبه و نجر بعد

قرآن مبین پارہ تر بود پس عیان گشت کہ حکم کتاب مختوم را شنیدند والبتہ در وحدت و نقض مواثیق کہ
روبروسے حضرت سید المرسلین و ملائکہ مقربین بلا واسطہ قرار یافتہ بود گوش نہ شنیدند وانچہ وقت
مطالبہ فدک و صنعت معارضت جناب سیدنا فاروق اعظم بر اصول مبارزین منافقین
بعد فوج کشی یعنے رفاقت نسار بنے ہاشم بعمل آوردند ہم فراموش شدہ گویا
خوردہ مجلسے بدگمر در کافی و بحار خبر از آن بروایات اکابر شیعہ دادند و آنہم یاد ست تا انبیا
منسیا گشت ہرگاہ ردوسے و نقض چنان مواثیق در احادیث کافی وغیرہ موجود باشد پس کجا
استبعاد آنہم بلا استناد کہ کسے چگونہ روت فلتہ را بآل عبا نسبت تواند کرد و سوارسے دلدل را
بے زین از آن گفتیم کہ تا اولیت برائے عائشہ صدیقہ رض بر زعم ناصبیان بے دین و مدعیین فریقہ
ولائے اہلبیت طاہرین باقی ماند و طعن علمائے قوم خصوصا جناب اقدم الاقدمین در کتاب
معلوم و اعور المحدثین در کافی بر جائے خود باشد ورنہ اولیت حقیقیہ برائے حضرت زہرا و آنہم نقد
یک قرن لازم مے آید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا پس لفظ بے زین کہ در سوارسے جناب سیدہ فاطمہ
رضی اللہ عنہا بر اصول مدعیین مریدولا نوشتیم خالے از لطافت نیست کما اشرنا بہ جائے آنکہ
این سوارسے کہ قریب وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست بلا اختلاف بینہم فی ذلک و حقیقۃ
ردوسے و نقض عہود و مواثیق بود بخلاف تبغل و تبعیل بر زعم رفضہ اصحاب فیل مصداق سنسمہ علی
الخرطوم السلوسل کہ اگر باشد فرض کردہ شود لائق تر برائے مادر مکرم صاحب الامر بود کہ در قید دست
موکلان عباسیہ نزد قاضے سوراب در کمال ذلت و خستگی روانہ کردہ شدند کہ در انجا نیز سوارسے
قیل ہم امکان بدیر بود و فرزند سعادتمند کیش حیلہ ہائے حیدرسے بزعم خود بابت غصب مکان بود
و دریوقت از حقوق مادرسے دست بر داشت و ہیچ غیرت کارسے نفرمود ولو فرضنا المحال ان التبغیل لیس
القرون والدہور کما قلنا و این امر دربارہ جہاد و فوج کشے کہ شب و روز حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا
جناب امیر و ہمدان ماموسے ساختند چنانچہ از کتب شیعہ ہویدا است و از علل شیخ المشائخ شان
دا اصلش پیدا است ہم از اولیات آنجناب ست بلکہ اگر در مطالبہ فدک جناب امیر
معاذ اللہ بر اصول دشمنان دین مانند جبین سحر پردہ نشین نمی شدند و مثل خاتنان در خانہ نمی گشتند
و شجاعان میدان وغا یعنے بنی ہاشم دست بدامن صدق و صفا میزدند و ایمان و حیلہ
بر اصول شیعہ بن سبا رئیس اشقیا بر طاق نسیہ نگذاشتند البتہ کارزار سام و نریمان و جہان پہلوان
از یاد مردم بلکہ پیر دہقان ہم میرفت لطف اینست کہ اینہمہ در حقیقت ردوسے و نقض مواثیق
و عہود باشد و شب و روز بر تبغل فرعوسے طعن کنند و حرمت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
را در ہر دو جا رعایت نفرمایند نہ در زوجیت ام المومنین نہ در بنتیت سیدۃ نساء العالمین

وعنقریب نمونہ طعن سوار مصدیقہ بر روایت دجال اعور مے آید که در واقعہ حسن مجتبی بیان خواہد کرد
وبندہ قبل ازین ہمین خیال بودم که سوار شدن بر زین کہ روز وفات حسن مجتبی بسوے ام المومنین
نسبت میکنند تا کسے نتواند آنجناب را قریب ضریح مقدس بردن از روایات ست که نزد محققین
معتبر نباشد ولیکن اعور دجال بجال طمطراق مے آرد کما عرفت الفا که اینجا اوردن عرض نمایش برادر دینی
بود والزام صحت روایات در آن کردہ واحادیث کتاب را مبنیہ بوبین انتہ حجت پنداشتہ وجائیکہ اجمال
تفصیل را بر مساعدت وقت حوالہ ساختہ دیباچہ نسخہ صحیحہ بسبب گنگی مخذولش موصول بود ورنہ زیادہ
خصایص او را بر شمردے القصہ سخن درین بود که صدور آن امور را از جناب سیدہ علیہا السلام کہ
بیانش سوائے دلدل بے زین بقصہ جمع فوج انصار و مہاجرین وحقیقة نقض عہود رب العالمین
وسید المرسلین نزد ملائکہ مقربین واقع شد الیہ در روت شرعے میگیرند یا در تبدیل اخلاق می نہند
معاذ اللہ وقس علی ہذا حال جناب امیر که تا زندگی جناب رسول خدا برا صول رنجہ خاطر دارے
جناب سیدہ مر غور احدے نبود چنانچہ قصہ کنیز جمیلہ واعتاق او برائے مسرت جناب فاطمہ رضی
بر آن گواہ وطلب کنیز ہم تا مشقت تدبیر منزل بعد مہر سیدن کثرت اولاد کم شود عذر خواہ که خود الگ
در آسیا کشیدن وطعام پختن بدست حق پرست فاطمی بود یا انبیا دات که از حوصلہ بشری خارج است
وبعد از وفات سرور کائنات حال اخلاق خلیفہ اول رفتہ بدان درجہ رسید که استغفر اللہ
علانیہ تہدید از تصورش قلوب مخلصین میسوزد وعرش عظیم مے لرزد کما فی علل شیخ شیوخہم آ
نیز فرا لک ستم ساختند دامر کردند تا دشمنان آنجناب را بتازیانہ زدند و آخر نوبت بقتل رسید
نجات اللہ تا وجناب امیر را از جائے خود بجنبانند وقس علی ہذا روزیکہ بنا بر بنی ہاشم ہمراہ رفتند
حضرت ممدوح بجز بے منزرے مخفی شدند که جناب سیدہ با آنہمہ اخلاق عظیمہ که از وراثت یافتند
ارشاد فرمودند آنچہ امر واقعے بود کما عرفت وسبحان اطرف آنکہ قریب وفات در بیرون تشییع
در بیمار آمدن شان بعد ازین جور وجفا تجویز مے نمودند وجناب قانع در خیمہ بتکفل حسل
این مشکل بجا آوردند یعنی در کشائے و خذلان این وکالت را بلاغت ہمعرین ساختند که
در وپیش ہر جان در حیثی افتاد که شیخین ہمراہ بردند کما فی العلل و الانکہ بلغا گفتہ اند نمیخواہم
خدا و نمیخواہم از خدا دیدن حبیب را دیدن رقیب را ترجمہ این تبدیل اخلاق که اگر بدا بار
رفتہ نایم مجلد قلتن مجلسی خانہ خراب را از بیمار کسے بجوی ہمه دار قلب مبارک فاطمی نظر بدلالت
حال وتنال باید پرسید وبواویلا وا اسفی باید گریست که خانہ چگونہ سوخت ومحسن چگونہ سقط شد معاذ اللہ
واز ینجاست که اول داور یمان در دنیا بعد از رحلت رسول خدا در وہم مقدمہ سقط جنین یعنی حضرت محسن
خواہد بود کما فی البحار که در حقیقت فرع اختفای چنین رفتہ بود ومفسرین معاریق ہمچو اللہ تعالیٰ اذا ذم

لتی ثقة مسلک تقلید ائمه معصومین مبین استغاثه گردانیده اند اگر تکذیب ایشان در کافی ثنایا اعوا آن
ازید جهلے قبیحے که لفظ مودت نازل گشته بود که آنرا بدل کرده مودت ساختند والفاظ ماده حسن بنا
بامر صادق نیست ثم قال هذا المودة سئلت بای ذنب قتلت یقول اسئلکم عن المودة التی نزلت
علی نبیه ای لک علیکم فضلها مودة القربی بای ذنب قتلتموهم عن ذلک از عجائب خرافات
باطل بودن ذلک انست آنکه در مصائب خویش دفن صدیق و فاروق را که البته بے کندیدن زمین تربت
شریف ممکن نبود تقلیداً للرجال کما ذکرنا اقرار بوجه لاموجب کمال سارت و ... تفضیل کرا آیا ... حسن
بانی کتبهم گرفته حائل نمیگشت بے کندیدن و استعمال معاون چگونه حاصل میشد نیز از عجائب
اعجمی باطل بودن آنکه انهم در آن نوشته که روزی بر آن زمین مقدس صاعقه افتاد و ابرے از جهة
شیخین باقی نگذاشت در روایات ائمه معصومین را این ناصب عداوت اهلبیت پایمال ساخت
که صاحب الامر اونرا خواهند فرمود و این هر دو صاحب حضرت را از انجا خواهد بر آورد و در ...
کما فی جمیع کتبهم فی ذلک فاعتبروا یا اولی الابصار ذا النظر و اسئلی ... الحمار و غیره من جاهل الاسلام
مروایت کلینی اعور در کافی که حال محنتش دانسته باستظهار وفای وعده هستی باید شنید و بهذا الاسناد
عن سهل عن محمد بن سلیمان عن هارون بن جهم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر لما احتضر الحسن بن علی
قال للحسین علیه السلام یا اخی انی اوصیک بوصیة فاحفظها فاذا انا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله
صلی الله علیه وآله لاحدث به عهدا ثم اصرفنی الی امی فاطمة ثم ردنی فادفنی بالبقیع واعلم انه سیصیبنی من الحمیرا
ما یعلم الناس من صنیعها وعداوتها لله ورسوله صلی الله علیه وآله وسلم وعداوتها لنا اهل البیت فلما
قبض الحسن علیه السلام ووضع علی سریره فانطلقوا به الی مصلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
الذی کان یصلی فیه علی الجنائز فصلی علی الحسن فلما ان صلی علیه حمل فادخل المسجد فلما اوقف علی قبر
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بلغ عائشة الخبر وقیل لها انهم قد اقبلوا بالحسن بن علی علیه السلام
لیدفن مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخرجت مبادرة علی بغل بسرج فکانت اول امرأة رکبت
فی الاسلام سرجا فوقفت وقالت نحوا ابنکم عن بیتی فانه لا یدفن فیه شیء ولا یهتک علی رسول الله صلی الله
علیه وآله حجابه فقال لها الحسین بن علی قدیما هتکت انت وابوک حجاب رسول الله صلی الله علیه وآله
وادخلت بیته من لا یحب رسول الله صلی الله علیه قربه وان الله سائلک عن ذلک یا عائشة ان اخی
امرنی ان اقربه من ابیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لیحدث به عهدا فاعلمی ان اخی اعلم الناس
بالله ورسوله واعلم بتاویل کتابه من ان یهتک علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ستره لان الله تبارک
وتعالی یقول یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ وقد ادخلت انت بیت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم الرجال بغیر اذنه وقد قال الله عز وجل یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ

صوت النبي ولعمري لقد ضربت انت لابيك وفاروقه عند اذن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم المعاول
وقال الله عز وجل ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى
ولعمري لقد ادخل ابوك وفاروقه على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بقربهما منه الاذى وما رعيا من حقه
ما امرهما الله به على لسان رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله حرم من المؤمنين امواتا ما حرم منهم احياء وتالله
يا عائشة لو كان هذا الذي كرهتيه من دفن الحسن عند ابيه صلوات الله عليهما جائزا فيما بيننا وبين الله لعلمت
انه سيدفن وان رغم معطسك قال ثم تكلم محمد بن حنفيه وقال يا عائشة يوما على بغل ويوما على جمل فما
تملكين نفسك ولا تملكين الارض عداوة لبني هاشم قال فاقبلت عليه فقالت يا ابن الحنفية هؤلاء الفواطم
يتكلمون فما كلامك فقال لها الحسين واني تبعدين محمدا من الفواطم فوالله لقد ولدته ثلاث فواطم فاطمة
بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بنت اسد بن هاشم وفاطمة بنت زائدة بن الاصم بن رواحة
بن حجر بن عبد معيص فقالت عائشة للحسين عليه السلام نحوا ابنكم واذهبوا به فانكم قوم خصمون قال فمضى
الحسين الى قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقيع يعني امام باقر فرمود كه امام حسن وصيت نمود كه اى برادر يا
كه چون بميرم سلامان آخر وى بسپاز و روبروی قبر شريف متوجه كن تا عهد خود را تازه كنم باز ببرم نزد مادر
مكرمه باز به بقيع دفن كن عنقريب است كه از عائشة مكروهي بمن برسد كه مردم ميدانند عداوت او را
بخدا و رسول و با اهلبيت چون امام حسين از نماز جنازه فارغ شد جائيكه حضرت صلى الله عليه واله وسلم
نماز جنازه ميگذارد جنازه محاذي قبر شريف گذاشت عائشة را خبر كردند كه امام حسن را براى
دفن آورند با سرعت هرچه تمامتر سوار شد بر زين دراز گوشى وكسى از زنان بر زين سوار نشده بود قبل
از وى پس گفت جنازه را كه هتك حجاب از حضرت نتوان كرد امام حسين گفت كه از سابق هتك
حرمت مقدس تو نموده و پدرت و داخل كردى در خانه آنجناب كسى را كه حضرت دوست نميداشت
نزديكى او را خدا از تو سوال خواهد كرد كه چرا چنين كردى پس بمقتضاى وصيت جنازه را آوردم و برادرم اعلم
بود هتك را چگونه تجويز ميكرد و حقتعالى فرموده اى مومنين در خانهاى پيغمبر در نيائيد مگر بعد از پروانگى و فرموده
كه بلند مكنيد آوازهاى خود برآواز پيغمبر تو براى پدر و فاروق او كلند نزد گوش حضرت زدى و خدا ميفرموده
كه بدرستيكه آنمردم كه پست ميكنند آوازها نزد رسول الله خدا قلوب ايشان را آزموده براى تقوى باليقين
پدرت و فاروق او اذيت رسانيدند بحضرت بسبب قرب خويش و رعايت حقوق نكردند كه حضرت فرموده
حرام است از مومنين در حال موت آنچه حرام است از ايشان در زندگى بقسم شرعى ميخورم كه دفن امام حسين را
كه مكروه داشتى اگر جائز بودى ميانه ما و خداى تعالى البته ميدانستى كه او عنقريب دفن كرده ميشد اگرچه
بينى تو بخاك مى آمود پس محمد بن حنفيه گفت كه روزى بر دراز گوشى و روزى بر شترى سوار شده
مالك نفس خويش نيستى بجهت عداوت بني هاشم عائشة گفت اين گروه فاطميين كلام ميكنند

تو کیستی ای پسر حنفیه امام حسین جواب داد چگونه بعید میشماری او را از خواهر کیسر فاطمه تعلق دارد
دختر عمران و فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زائده عائشه گفت پسر بدر جبانده را که شما تو می هستید که خصوصیت
دارید بنده را در انچه ناصب عداوت اهلبیت برائمه افترا کرده بوجوه بسیار بلکه بیشمار نظر بیت لیکن
اختصار مد نظر نخستین آنکه احادیث نهج البلاغت و شروح آن دلالت بر آن دارد که جناب علی مرتضی
بکمال تعظیم و توقیر نسبت بام المومنین پیش آمده و کسانیکه نسبت بآنجناب گفتگو میکردند بکمال آل و بیت
توبیخ منع فرموده کما سبق فی المجلد الاول و چگونه چنین نباشد که برهمه مومنین از جهت مادر
و حرمت ناموس اکبر بش تعظیم و توقیر واجب ست و علی مرتضی رئیس مومنین و یعسوب المتقین
وانهم بزبان مبارک آورده که حرمت او امروز یعنی بعد فتنه جمل هم چنانست که در زمان حضرت صلی الله
علیه وسلم بود اگرچه بعض حمقا حرمت نکاح حمل میکنند و ندانند که کلام در تعظیم و توقیر بود و آنکه با
اند مرد مسلمانان که در نبوت با وجود وَلَا تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا چنین خیال کنند که حرمت نکاح
باقی ماند یا نه عیاذا بالله هرگاه حضرت امیر را درست نباشد چنین کلمات گفتن که اعور دجال بروایات ان
افترا کرد محمد بن حنفیه چنانچه درین روایت ست و ابن عباس در روایات دیگر در نظم و نثر این بر دو در حق
جناب دوم آنکه هرگاه جناب صدیقه دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود چنانچه در بحار از وقت حضرت
پیغمبر ثابت کرده نکاح جناب پیغمبر با وجود کفر و نسب چگونه درست ست و کیفیت مزید محبت پس این طعن
بحضرت سرایت کند و جعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ الله و علم علمای امت ابن سبا
لازم می آید درین قدر چگونه اکتفا توان کرد که معاذ الله تعبیر امام حسین را افترای اعور دجال نه
حرف منقلب میشود که صدیقه خصوصا و دیگران عموما رسول خدا را تقرب ابوبکر و عمر اذیت داده
و جناب امیر که بعد از جنگ جمل صدیقه را در آن حجره مقدسه آباد نمود و مقیم و متولی گردانید چنانچه از
نهج البلاغت و شروح آن هم ظاهر است باید ایذای شدید یا نه سیاید از واقعه جمل که بکار بود کفر
و جل هذا الانقلاب فاعتبروا یا اولی الالباب بجال اگرچه خود قاصر نظر بوده غالبا شیوخ او شل سبائین
غمزه باشند لیکن درایت هم مقتضی رعایت ادب ست پس مرکذب و افترای قراده شبهه باقی نماند
و انچه واقعی ست و هم مقتضای درایت مذهب الحق ست که امام حسن بکمال مراعات ادب چنانچه شیوه
سعادتمند انست پیام داد که اگر اجازت فرمائی آرزوی دفن در آن ناحیه مقدسه دارم صدیقه فرمودند که اجازت
لیکن چنانچه صد بار روایات ام المومنین باره فضائل و علو مدارج امیر المومنین کجا این کتب موجود ست کذا صحیح
مروان مخالف این و در آن حکومت در آنوقت داشت مانع شد و اصحاب بخدمت امام حسین عرض کردند که
جنگی مناسب نیست معاذ الله که سواری مذکور منع جناب صدیقه را صحیح باشد سفهای قوم بلباس نفاق
نفاق هر چه خواهند افترا کنند قطع نظر چنین تواتر چار ملکر و یکتا سخن خود نگوئیم اوچه عینیه بدو سلی از مفتری

نتوان برآمد که او از خود سخن می آفرینید چهارم آنکه باتفاق محققین طرفین واقتضای درایت ونص کتاب
مستطاب ابوبکر رض رفیق ویار غار بود دعوی اذیت حضرت از قرب امثالش آفتاب را جرم ظلمانی دانستن
است وامام حسین ع به کلمه مهمل لب مبارک نتواند کشود وامام باقر ع بیهوده گوئی نتواند فرمود بلکه سخن تکیه
فرزند ارجمندش امام صادق بود ولدنی ابوبکر مرتین فکیف که از افادات ائمه در تفاسیر بر می آید
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق رض را برگزید وشرط صحبت اینست لفرموده مرتضوی ع کن لا تصحبن
فی سفرک من لا یری لک من الفضل علیه چه جای آنکه حق تعالی فرماید یا ایها النبی جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم فکیف که علمای رفضه ومنصفین وعادلین شیعه ازین نوع آیات انهم
استدلال فرمایند که حضرت ایشان را باعیانهم می شناخت واز کتب فقیر انهم ظاهر است که حضرت او را
درین سفر مختار فرمود واختیار هم نمود واو همه صعوبات را عین راحت دانست وطالب ثواب شد چنانچه در نهی
دانسته باشی سیوم آنکه امام حسین ع از جد امجد خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثه رض را چنان درجه قرب
ومنزلت عنایت فرموده که این هرسه را گوش وچشم وقلب خود قرار داده بود کما عرفت والبته از قرب
چنین مصاحبین مردم در زندگی وموت نور سند می باشند وازینجا بروایت حسنین ع اجازت شریف برای هر یکی از
خلفای راشدین رض حاصل شد پس لفظ هتک حرمت وناموس اکبر چگونه کسی از عقلا بر زبان تواند آورد که البته
هرکس بودن این اعضا نسبت بخود ضروری میفهمد بلکه از کلام مجتهد جدائی را محال میدانند کما لا یخفی علی من تتبع
او القی السمع وهو شهید علاوه سبب کمال حیرت است قول امام ع عائشه رض داخل کردی کسی را در خانه خود که حضرت دوست
نمیداشت قرب او را حالانکه ازین معنی ظاهر بجناب مرتضوی ع صادق می آید که حضرت ص نخواست تفتیش را نزد او صواب
چنانکه خواست برای صدیق رض که اذ یقول لصاحبه واین وقتی توان گفت که حضرت ص نخواسته باشد صحبت او را نه وقتیکه
حضرت ص مکروه میداشت پس رفضه کاذب اند که گویند دوست نداشت قرب او را بلکه افترا کردند بر امام حسین ع ونیز لفظ
مقتضای علوم لدنیه آنجناب چنین می نمود که محمد بن حنفیه را سرزنش فرماید که خمیرش از حسد بود وفساد بش
مقتضی بحکومت حجر اسود شد وتخلف کرد از امام حسین ع وبزیارت یزید رفت برای ثواب مزید زیرا که چون او
گفت که هزاران دراهم دوتا نیز برای تو مهیا دارم فرمود برای تحصیل زر نیامده ام فتعین المطلوب الحی پنجم آنکه حال
سواری برای فوج کشی ولکاوری قبل ازین بالاجمال عیان شد پس توان گفت که این روایت اگر صحیح باشد
تقلید جناب سیده خواهد بود دیگر فرق نیست کما عرفت که آن خلاف فارغ خطی مذکور ورود حق واین مجرد
سواری دراز گوش مرا یاد وترا فراموش واگر عقل رسا داری بر ملاحظه این وجوه روی التفات آری
وخود را متوجه روایات مفتریان نسازی نعوذ بالله من مکائدهم واگر مشتاق مهملات قاضی رطل بوق باشی
که در صاعقه قهر منتقم حقیقی گرفتار شد وانواع عقوبتش را شرح کردن مستحسن می پندارم پس نمونه آنرا
هم بگوش دل بشنو وخاتمه آیت نوع انبا لکنا تلاوت مکن روی ان فی بعض السنوات القدیمة قد نزلت

صاعقة من السماء على قريب من ضريح النبي صلى الله عليه وآله وسلم من شدتها بعض تلك الارض المقدسة
ونحن نعلم بالبداهة ان هذه الصاعقة انما نزلت لاحراق الشيخين واخراجهما من البين جزاء بما فعلاه من الظلم
والشين ولتطهير الخبث طينتهما عن ساحة نبي الثقلين واما ثانيا فلان احتمال نقل على صلوات الله عليه الى
جوار النبي صلى الله عليه وسلم مدفوع بان نبش قبور المسلمين سيما الائمة الطاهرين غير جائز في الشريعة المطهرة
فلا يتاتى للملك النقال الاقدام بنقل علي عليه السلام ولا احد من المسلمين انما يتاتى له ذلك في الكفار والفجار
الذين لا حرمة لاجسادهما في شرع السيد المختار فيخرج عن جوار الابرار لئلا يتالموا باستماع زفيرهم وشهيقهم في القبور
الخ يعني در سالهاى قديم قريب ضريح مقدس نبي كريم صاعقه چنان شدت افتاد كه قطعه زمين از ان خلل
پذيرفت و ما گروه شيعه بالبداهة يقين كرديم كه براى سوختن اجساد شيخين واخراج ايشان از قرب سرور
عالميان اين آفت واقع شد چونكه ظلم بسيار كردند پس ساحت قبر شريف را از خبث طينت اين هر دو پاك
ساختند تا ذره از خباثت دران ضريح منور باقى نماند واثرى را ازان نامى نباشد چنانچه از عبارت
مصائب قاضى ظاهر و باهر شد سويم آنكه احتمال مزاحمت مخدوم شريف كه بر حديث ملك نقال نقل جثه جناب امير
لازم مى آيد بسوى جوار رسول مقبول جوابش آنكه كنديدن قبر مسلمين در شريعت مطهره درست نيست خصوصا
قبور حضرات ائمه طاهرين پس فرشته نقال را ارتكاب آن حاصل نباشد بلى نقل اجساد كفار و فجار حاصل است
كه حرمتى ندارند در شريعت ازين جهت بيرون كرده ميشوند از قرب ابرار تا دماغ اين بزرگان از فرياد شان
در قبور پريشان نشوند انتهى حاصل قول القاضى مختصرا آمد و درينمقام طبيعت خويش را از توران داوم قلم را
از جولان كه دادن دشنامهاى سخت است بر عادت شيعه باز داشته باين حرفى چند قناعت ميكنم كه التيام دعاى
حضرات ائمه كه بر طور امير المومنين عليه السلام بودند واجعلني عند قبر نبيك محمد صلى الله عليه وسلم مستقرا وقرارا وران
ماثور است و وقت ازان قرارش معمول قبول شده باشد پس اين استقرار و قرار ائمه و شيعه بباين فرمايند
كه چگونه نبود معهذا لك از تحقيقات مجلسى عيان است كه چون حضرت مستدعى بود براى ديدن عذاب
شيخين معاذ الله دعاى رسول خدا قبول شد تا چشم مبارك خنك گشته باشد پس تناقض لازم آمد كه
كما لا يخفى سبحان الله قاضى ميگويد كه شيخين در حظيره مقدس نيستند تا دماغ شريف مشوش نشود و مجلسى
وغير او بحضورشان قائل آمد تا قريرت عين باشد فهم في كل تيه سيمون وفي الجيل والسمل تيجون شاه و
رطل بوق را ياد نماند كه نقل تخت بلقيس رضى الله عنها در كتب او چگونه بود فلا نقل و مراد من از كتب
نصوص امام جعفر عليه السلام است كه ماموراحكام نفس الامر بودند و عمائد مفسرين اليشان حكم بدان كردند و مختصرش
آنكه هر چند تخت را كه مكلل از جواهر و النفس اشيا بود بكمال حراست نگاه داشتند ليكن ملائكه بحكم الهى وطى الارض
پيش حضرت سليمان عليه السلام رسانند و سرعت و عجلت ملائكه بتقريبها نبودى و در عقل هر كسى از مسلمين نيامد آمد كه چون
علاقه را كه برادران در مكر حضرت يوسف عليه السلام بسته بودند وقت انداختن آنجناب در چاه قطع نمودند حضرت جبرئيل عليه السلام

از مقام خود بحکم ایزدی چنان تعجلات در رسید که حضرت یوسف بر سطح چاه نیفتاد و از گزند سقطه محفوظ ماند بالجمله
این امور بخرق عادت وظهور اعجاز وکرامت است وکسی از ما انکارش نتواند کرد وشیعه نیز اگر انصاف را استعمال
نماید پس نقل جثهای ائمه بمقبره مقدس نبوی صلی الله علیه محتاج بکندن قبور نشد وظهور آن بر حواس بشری
لازم نیامد که رطل بوق برای رد سخن مرزا مخدوم شریفی پیچ وتاب بیا وارد وطی ارض وقدرت ایزدی را حقیقته
انکار میکند پس جثهای مقدسه ائمه از جناب مرتضوی ع تا حضرت امام حسن عسکری ع در مقبره شریف خواهند بود
لاجرم قبل ازین شیخین رض فقط همخوابه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند اکنون هم پهلوی جمیع ائمه هم شدند ومصداق
نور علی نور گردیدند گویند در ایام محرم شریف مجلس عزا برپا شد ومخبر خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند شیخ
عطا وخادم واولیا نواب آصف الدوله قمر مود مگر تمامی درگاه فراهم شد چنانکه اشاره کردم اورده اند
که چون بر اهل شهری شکست افتاد ولشکر مخالف از هر طرف برای نهب وغارت هجوم آوردند وخواستند که
عمارات مقابر بزرگان منهدم کنند وسنگ تراشان ودیگر عاملین از مزدوران احتراز کردند وترسیدند نقالی
گفت چرا دریغ میکنید اگر این بزرگان درین زمین می بودند بهمت ایشان مستبعد بود که مخالفین مظفر ومنصور
شوند ومقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بحرم شریف نبوی منتقل شدند وکسی ازیشان باقی نماند
پس چون بر حدیث ملائکه نقال علمای شیعه تشبث کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
اشرنا والعجب که ظاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان واخراج بدان وقاضی تخصیص نمود نقالین را باخراج
ودر حقیقت دلیلی نیاورده وپر ظاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند ونه ادخال را وبرین تخصیص لازم
آمد محرومی ائمه از انچه تمنا میکردند وکفی بذلک دلیلا علی البطلان مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
وزینهار برین روایات که متقین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند وپرداختند مغرور
نباید شد ومعنی این کلام مقدس نبوی مطمح نظر باید داشت که مگر قالب او را شق کرده بودی وقتیکه از
اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد ومن متحیرم که آن شخص که هم پهلوی جناب امام رضا ع است
واز روایات هنوز وجودش در قبرش واضح میشود بحکم آنکه اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه یعنی کتب امامیه
هنوز از تیز زبانی در حق او حکم میکند وعمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
پاک نکردند حالانکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ائمه هدی بود وهم بر سادات دیگر تا بحدیکه
ایشان را زنده دفن میکرد ولیکن از دائره تشیع بر تحقیقات قاضی پا بیرون نه نهاد وغدا یا بودنش
بقدر ساعت در قبر آنچنان زمین مقدس را خبیث کرد که لوازم آن هنوز بر زبان رفضه جاریست وطهارت
جسم مبارک رضوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح النبی صلی الله علیه وسلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
است اگر امیه را شیخین رض باز گردانند چنانچه واقعه کربلا بلکه وزگناه قابیل را غیر چنانچه در کتب ایشان مذکور
است در عدل ودادا امام مهدی ع پس بهار قریب را چرا از نظر ساقط میکنند ومذهب کاملیه وذمیه را که

عنقریب می آید ان شاء الله تعالی بالجملہ ہم اختیار تغیر یا تبدیل با اہل شرع داد این بزرگان از رفقہ چنانچہ باید
بستاندند و انتقام کشند غرضیکہ وا داین ہفوات و کونیات خبر از خالق ارض و سمٰوات از کہ توان نوا جست تحقیق
انکہ ظلم شیخین معاذ اللہ بر یکذات یعنی حضرت مرتضوی نبود کما یدل علیہ نہج البلاغت چہ از ان واضح است
کہ عدل و داد ایشان بر ہمہ کس شمول داشت مگر بر جناب امیر و عاقل میداند کہ این مبنی بر اقرارات بلکہ از
جواب الیقاع واضح کہ ہنوز در بر بودمات الغرض محال از معاملات جناب امیر کمال صدق و صفا حاصل بود
و گرنہ واو و کالت و کفالت میانہ شیخین و حضرت زہرا رضی اللہ عنہم چگونہ میداد ولنعم ما قیل سخن گر چہ باجام
بے عدد داریم ؛ یار ما الف بیکران وارد ؛ الغرض در بیان قبور طالمین را رفقہ تجویز نکردند کہ صاعقہ
بر ان افتد مگر خطیرہ مقدس سید المرسلین را از جہت قرب شیخین رضی اللہ عنہما در زمین حقیقتہ الا لیقی حضرت تعزیرا کردہ اند
و بعضی نظم ہم نمودند و شاید کہ بتوفیق الٰہی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق زیارتست اگر حضرت
شیخین را از جوار خود دور کنند کما فی شرح القزوینی بالجملہ بر ایمان ایشان محکم تر ازان دلیل نباشد کہ رطل ابوق
بدان افتخار میکنند یعنی روایت صاعقہ را از مؤنث خود کافی میدانند نزد اہل سنت ہمین جہت صاعقہ
قہر الٰہی بر او در اکبر آباد افتاد کہ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ؕ سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ؕ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ؕ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؕ
این امور تعلق داشت بقاضی مفتری نور اللہ شوشتری ذہب اللہ بنورہ و اہل عالم را چہ عام و چہ خاص
باید کہ بی اندامی رطل ابوق را بجناب رسول مقبول نگاہ کنند کہ با فتادن صاعقہ بر مقبرہ مقدسہ قائل
شدند ثانی ہذا کہ از شیعہ کہ نوشتہ از کاملیہ باشد یا ذمیتا قاضی خولہ ربائی ایشان کرد کہ آنہا از غیر
نبی و وصی رضی اللہ عنہم دریغ نمودہ اند کاش بیان میکرد رطل ابوق رئیس المنافقین ناصب عداوت سید البشر
صلی اللہ علیہ وسلم از کتب خویش کہ بعد چند سال این واقعہ ہائلہ پیش آمد یعنی صاعقہ مذکورہ در سلطنت
کدام یکی از سلاطین بضریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی چیست تا عیان میشد کہ ان بی
ادب کیست ازین قوم تیرہ باطن و کفار و فجار ماجن کہ این سیہ روئی را بہ نیت خبث معلوم بعد گشتہ
و چہرہ او مصداق قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا گردیدہ و لیکن چون مقصود افترا است بمزید خبث بر فضی اگر
تمام کتب رفقہ را غربال کنی کسی را از سیہ کاران نخواہی یافت کہ بقیہ سنین و دیانت سلاطین تحقیق
کردہ باشد و انہم قسر نیہ بر ایجاد و مداہنت نابکاران و اہل فریب و مکار النست انکہ بگوشت رسید
سخن بود اقناعی و خطائی کہ این قوم بی حیا از ان خجل نتوانند شد و لیکن خود درین عبارت براہین
قطعیہ بقدرت ایزدی و تائید الٰہی بدان سان قائم است کہ رگہای اعناق این طائفہ فاحشہ خصوصاً
رطل ابوق عوج بن عوق را می شکند و بیخ و بنیاد مذہب و دین این معاندین می کند زیرا کہ از عبارت
مصائب ثالث بالخیر قدوہ اہل شر این قدر مثل بدیہی نزد شیعہ قطعاً ثابت شد کہ از خبث این ہر دو

بزرگ معاذ الله بلای مذکور وقوع یافته اکنون امری که مجمع علیه باشد وکسی از فریقین منکر نبود از آن نباید
بزنیهار عاهای قرار از ان شاید ودل دیگر این قوم مورد لوم را بسوزد و آتش جهنم بحرمن الشیان نیز فرو دارم
باید شنید که خلافت صدیق اکبر که متصل وفات سید عالم وفخر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال وچند ماه بوده
ومدت خلافت فاروق اعظم ده سال کشیده پس تا زمان متدان مقام مقدس بر خیال این دجال نا پاک
باندازه خبث طینت صدیق معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خودش تصریح کرده وتا مدتی دیگر بعد شهادت
بود فرق فاروق زیاده تر ملوث ماند بالیقین تا ادوارا با نتهاد خلافتهانه بطن وتخمین فالخزی والیخزی علی من
الیزم من هفواته کذا وکذا ولعذاب الاخرة اشد وابقی وهرکه در اثناء حضرت امام جعفر اذن در حدیث کافی
عذر نماید مقصود اصلی رفضه که بالذات دشمنی با جناب رسالت مآب است حاصل میشود زیرا که سبب منع از
بالا رفتن بر سقف مسجد شریف وقت ترمیمش آن بود که بعد اشراف حضرت را با حد الا هرین خواهند دید یا
نماز یا توجه بعض ازواج واز مجمع البحرین عیان است که حال مومن در برزخ مانند اهل دنیا است از اکل و شرب
وملابس وزیارت حضرت بطور مذکور بدون آنکه تخته ها از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
جعفری رض عیان شد که صدمه بقبر شریف رسید و مقصود رطل بوق در حقیقت همین بود اگرچه منافی زبانه
میگفت که گزند بقبور شیخین رض حاصل شد ذهب الحمار لیستفید لغنمه کنقرنا فآب وبالاذنان ؟ دیگر آن
دیگر آنکه این خبیث معتقد است واعتراف دارد بلا آنکه ثقالین وجسد شان با طهارتش همین است که خبث را
از قرب مزار ابرار دور کنند وآن امکنه مقدسه را از الواث پاک سازند تا اکابر دین از خبث شیخین شان
اذیتی نکشند یا خدا بر آن قادر نیست که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان به بینند بل انکه حجه شان جای داده
شفیع استعیذ الله مما یقولون پس بر این تقدیر که در عبارتش مفصل موجود است واز قلم او بر آمده
باید گفت که ای مطرود شیخین رض کجا بودند تا صاعقه بر زمین مقدس افتاد و اساس دین وایمان ترا برباد داد
کرد یقین کردی وپیروان تو همه حاکم کردند که از خبث شان بود کما صرحت به فی العبارة المذکورة وکسی از
محاذیین هم نتواند گفت که مخرجین را از ان مکان اخراج کردند او اخراج المخرج محال فلزم من اعتقاده

الباطل بالانقیاد الاشان علی تغییره الالعیاذ تکفیره واگر اکنون معتقدین او قائل شوند به بطلان نقل

وتحویل ملائکه مذکوره لازم می آید تلوث مقبره شریف تا افتادن صاعقه وبل هذا الا اقرب من الاولی
بل کما قال الله تعالی وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ هرگاه این
بی ادبی وبی اندیشی از علمای طائفه فاحشه کسبیه کما فی النزهة الاثنی عشریه دیده می اکنون از غایت توانی کرده
که اعتنا لیکه از دست اشقیا برادران وپیروان این سیاه در زمان قدیم نسبت بضریح منور مقدس گذشته
بجهت دشمنی شیخین غلط گفتم بمقتضای حدیث بعض البغضهم لعداوت شان بحضرت اهتمام ها رفته وبمورخین
ضبط کردند ومحققین هم نشان دادند از ملاحظه این امور که عبارت مصائب قاضی رطل بوق نمونه است

همه نفس الامری شد تا از جهت حفظ وحراست من حیث العمارت هم بجای کشید که گرداگرد قبور مقدسه
ثلثه چنان سدی محکم بربستند که پای کوشش کفار فجار را شکستند قال الله تعالی فَمَا اسْطَاعُوا
أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا وتا زمانیکه مقبره شریف از بالا محکم نگشته بود بلی انهم بنای
گرد وشقاوت پرده را حدی ونهایتی نبود که بکدام زبان تعبیر کرده شود ولیس کار برین داعی اصحاب یقین خیلی
اهتمام بحفظ وحراست بعمل می آوردند حتی که از اصول رفضه که کتاب کلینی از انجمله است نیز توان یافت که در
زمانیکه سقف مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم را درست میکردند ودر صعود ونزول بودند بعضی را از رفضه چنان
در دل رسوخ یافت که همه بالا روند ومشرف بر قبر شریف شوند زنهار حضرت امام صادق تجویز نفرمود
آرای ان بر سقف مسجد بلند شوند ونظر کنند لیس الا نزا العنوانی تسلی تخجیه که نتوانستند سر باز زدن
ومخالفت نمودن بسبب نابینا شدن وکور ظاهر هم گشتن چنانچه از عبارتش این تخویف را هم خواهی فهمید
آن انیکه عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن جعفر المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة وسقف المسجد الذی
یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون وینزلون ونحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی
ابی عبد الله ع اللیلة فقال مهران بن ابی نصر انا وقال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه
لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه وآله فلما کان من الغد لقینا هما فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل
قد سألناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه ولا آمنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه
قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه وآله ومراد از بعض ازواج که رواة مبهم ادخته وقلوب
شان اجازت نداد که ممتاز گردانند البته عائشه صدیقه خواهد بود که این حجره خاص برای او ترتیب یافت شد
چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف آنکه اقامت وادامت هم دران شد ومزید محبت
والنس آنجناب با عائشه چنان نیست که دشمنان دین یعنی روافض منافقین وخوارج مارقین دران مقالی
داشته باشند تا بحدیکه از بیان شان هم آشکار است که آنجناب بحجرات دیگر بیمار شد وتمنی نمود مگر باقامت
درین بقعه مقدسه چون از ازواج مطهرات اینمعنی را یافتند استدعای شریف را کار بستند وهر چند مرضی بعض
صحابه بلکه اکثری آن بود چند الاختلاف که جنازه منیف را به بقیع برند ولیکن صدیق فرموده که من شنیدم از
حضرت که النبی یدفن من حیث یقبض ولیکن نظر مهره درایی اتباع ابن سبا اغول آن بود که صدیق برای خیر
دختر خود این حدیث را وضع کرد ولیکن بنازم بحجه بالغه الهی که خود اینحدیث بر زبان مشکل کشا جاری شد
وزخم قلوب قوم مصداق فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا کاری شد ومدفن شریف تجویز نفرموده مگر همین حجره منیف را
پس مزید محبت والنس بهر طوریکه باشد عیان گردید خواه بطور عشق معاذ الله چنانچه حال اهل جبلت وجنون بران
دلالت دارد خواه بجهت مزید مثوبات وعلو درجات وچنانچه اهل حق بملاحظه قرآن شریف وحدیث حضرت بشیر
ونذیر میگویند وشکر ایزدی درباره تنزه صدیقه از تهمت مذکوره زبانی حضرت امیر معصوم علی بجای آرد چنانچه

بیانش از کافی کلینی می آید و خاتمه اقطع هفوات قاضی رطل بوق آنکه فعل ملائکه نقال را در حدیث نقل و تحویل که نشأ
آن قبل ازین یافتنی دران حصر کرده بود که جثتهای شیخین را از ساختهای مقدسه طیبین جدا می کنند کما مرّ و درینجا
بنص جعفری حضور بعض ازواج مطهرات نیز نزد حضرت عیان شد پس آنچه قبل ازین گفته بودم با فاده آن امام
و نص او عیان گشته که رفضه اگر اصول خود را رعایت کنند آنجناب را مثل نحو و ذوالسانین ذو الوجهین دانسته
که در صحیفه آنجناب چنین قلم زده بودند که علوم اهل بیت طاهرین بیان بکن و مامون باش پس مجمع جمیع ائمه
همان مقام است که صدیق و فاروق هردو مصاحب و وزیر همراه حضرت درانجا از قدیم باشند و حق مصاحبی
و ندیمی ائمه را امامیه تنگ میدانند فکیف حق صحبت شریف که درجه درجه است حتی که در مدح قصیده حمیری که
باعتراف متقدمین شیعه روی او وقت احتضار سیاه گشته بود و قد تقرر ان اقرار العقلاء علی انفسهم حجة
فقط حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بامام رضا فرمود که سلام کن بر شاعر و ندیم ما و بعد از یاد کردن قصیده
و تواتر شمس امام سید ارشد و هرچند حجره در نظر تنگ ظرفان تنگ باشد مگر در وسعت بروایات فریقین
روضة من الجنان کما لایخفی عبارت حدیث جعفری بروایت کلینی برای آن امر خاص بدین الفاظ زیب
و زینت یافته عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی العباس امیر المومنین علیه السلام فقال یا علی ان الناس
قد اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بقیع المصلی وان یامهم رجل منهم فخرج امیر المومنین علیه
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اماما حیا و میتا و قال انی ادفن
البقعة التی قبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة یصلون علیه ثم یخرجون
ازینجا تشنیعات منافقین اتباع ابن سبای دین کجا ماند که جنازه را گذاشتند و تا دو سه روز بسامان
اخروی نپرداختند این امر بفتوای جناب امیر بود که آخر شب روز سوم دفن شد و با این همه اهتمامها که
درباره حفظ و حراست مقبره شریف که شنیدی درین زمان هم آنچه زبانی ثقات بگوش میرسد تفصیلش
از جهت مستهجن بودنش مستحسن نمینماید که بر زبان اهل اسلام بلا اشد ضرورت رود و بمعرض بیان در آید
و ازینجاست که رفضه را بار نمیدهند و درین امر مزید اهتمام بکار می برند که بسیاری یافته اند که هنگام زیارت
قصد بی اندامی داشتند پس حارسان ضرب و شلاق نمودند و خیلی ذلیل ساختند و در هر وقت خیال این
امر دارند خصوصاً وقت مغرب که با اهتمام تمام و بکمال حزم و هوشیاری نیز ودی از تنویر فارغ میشوند که مبادا
کسی از پیروان ابن سبا یهودی اندرون مشبک شریف کیدی اندیشد و روی خود را وقت روشنی آن خطیره
مقدسه مثل رطل بوق سیاه کند بالجمله اگر به بقای آثار مقدسه شیخین قائل اند چنانچه از افادات ائمه طاهر
است خصوصاً از افعال امام نرگسی فقد و شرنا الیها سابقاً بلوث معنوی زاید الوصف و پریشان دماغی
معاذ الله به ثبوت میرسد که بر اصول شان حرفی بقول رطل بوق دیدی و شنیدی که هنوز نیاسی ندارد و جز
جناب منتقم حقیقی کیست که جزای اشرار در کنار شان نهد و سزای قوم نابکار چنانچه باید و بدید

ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم
و در همین مقام ثبت شده که حب الشیخین چون ش و خبروش بود و لیستی میخواستم که انکتب شده نیز مفصل ثابت
شود که همه اهل مدینه حتی اعراب نیز در نماز شریک شدند ولیکن ترسیدیم که تنگ ظرفان
کتاب شده را از جهت تطویل نخواهند دید پس فقط هر دو حدیث دیگر که قریب انهمه حدیث در کافی است برآن
قصر کردم عن ابی جعفر ع قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکة والمهاجرون
والانصار فوجا فوجا قال وقال امیر المؤمنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صحته وسلامته انما
انزلت هذه الایة علی فی الصلوة علی بعد قبض الله ان الله وملائكته يصلون على النبي
يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما وتوهم نشود که ملائکه فی الجمله مراد باشند همچنین در سلوک
که هیچگونه از عهده‌های غیر متناهی معطل مانند لجوالش از آیت ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم
واضح است و هم از عجایب حضرت جبرئیل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمام
دنیا در دست قابض است و کیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکفین و رنگی خود جناب مرتضی
ده ده کس را در حجره داخل فرمود پس امر کرد آنحضرت و بعد درنگی حضرت امیر میانه ایشان استاد و این آیت
خواندند ان الله وملائكته تا تسليما ایشان نیز می خواندند تا همه اهل مدینه و حوالی آن فارغ شدند
ازین مقام هویدا شد که بحکم علی مرتضی صورت نماز همین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و اینحدیث
بلفظ امام محمد باقر است لما غسل و کفن سجاه ثم ادخل علیه عشرة فداروا حوله ثم وقف امیر المؤمنین فی وسطهم
فقال ان الله وملائكته الاية فيقول القوم كما يقول حتى صلى الله عليه اهل المدينة واهل العوالي و هر جا در
تفاسیر که بروایات ائمه ضبط کرده اند نگاه کنی واضح خواهد شد که مراد از التسلیم بر وجهی است که حضرت
او را بجای خود نشانیده و تفویض امور بدست او کرده مقرر این آیت است و فواید این احادیث بسیار
است ولیکن اختصار مانع ازانست مگر این حرف ضروری باید یاد داشتن که زبان درازی امامیه که بعداوت
اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره جنازه را دفن نکردند کجا می کشد والعجب که حضرت عباس استغاثه عجلت
نمودند و روزیکه بر جناب زهرا چها گذشت بدولتخانه استراحت فرموده هم در واقعات دیگر بحفظ اولاد
خویش سعی لطفی ننمودند و با وجود اجماع اصحاب بر عجلت دفن تقیه را هم از دست دادند حالانکه درشان جواس کلی شنیعت
کما یخفی علی الناظرین بر فرض محال حضرت شیخین در ان مقام منزه که مباحث بین ملایک و منتهای آرزوهای مخلصین نبها
علی الارائک است نیستند پس انهمه اهتمام که حرف و حکایتش را پایانی نیست در قضیه باشند نامه اعمال خود را

کما عرفت و خرابیات انتخاب صدور یافته و بال آن همه در تلو اعمال این هر دو بزرگ یعنی شیخین نوشته میشود
معاذ الله پس نجاسات و خباثات آن مقام مقدس را سابقاً و لاحقاً انتهای نیست و حال مسجد نبوی که تاسیس
آن نزد اهل اسلام بر طهارت و تقوی و ذکر و حمد او تعالی است بر اصول رفضه که احکام ظلم و ستم دران متعلق میشد
و سیدالجمیع سرور عالم باشند ناگفتنی است که آیمه ناصبین دران می نشستند و مهاجرین و انصار که ایشان را
بر مسند خلافت بحکم پیغمبر نشانیدند هجوم میکردند کما قال الله تعالی فی کتابه العزیز حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ و جناب امیر با قتدای شان تا بیست و پنج سال پشت سر خلفای ثلثه نماز میگذارد
علم مجلسی و اخوان الشیاطین دیگر را مثل قاضی رطل لوق در مصائب همین خیال است که گویا امام مثل ستونی بود و
نیت اقتدا مفقود و برین تقدیر این ملعوبات که علم الهدی بلفظ ما زال تخفیه در تنزیه و شافی تعبیر ازان میکند چگونه
تا قرون و دهور مخفی ماند که بر حاضرین جماعت خصوصاً کسانیکه اعدای جناب امیر باشند و عیب جوئی و حسد و دشمنی
و بدگوئی و تیره شان بود در یکدو وقت واضح تواند شد که اقتدا است یا انفراد لاجرم این روسای منافقین که ابن
اهل سنت را مثل اساطین مسجد قرار داده اند خود را کانهم خشب مسنده فهمیده باشند و هو المطلوب علی ما نطق الکتاب
المستطاب شاید برای تحصیل غارت ثواب پیشوایان سنیان باشد که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ازان
نهر مید هر چنانچه مضمونش از من لا یحضر واضح تواند شد و لیکن نصوص جعفری را در اصول رفضه که نماز در نماز می
ناصبیان هر دو برابر توان گفت چه علاج بهر حال از کتب شیعه عیان شد که ابوطالب تقلید رسول الله صلی الله
علیه و سلم را برای تحصیل مزید ثواب گذاشتند و اصحاب کهف را مقلد شدند و بر تفسیر اهل بیت و روایات کافی
اهتمام شان بران بود که زنار می بستند و با عیاد کفار مثل مقتدایان خود شریک میشدند و در روایات دیگر موافق
روایت آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را تا دم وفات شان همین آرزو بود که کلمه توحید از زبان شان
میشنیدند کما عرفت آنفا زینهار صورت نه بست و کتب شیعه درباره حضرت مرتضوی بدان ناطق که جناب امیر تا
زندگی شان مقلد شان ماندند الغرض طور جناب شیر مردان سابقاً و لاحقاً بعنوان واحد بود کما مر ارا ابا لعبد
التجربة فانه عند البعض کان مخلوطا و مقام حیرت است یعنی مسلمانکه با منافق معامله اهل اسلام توان کرد که حال
درونش کجا معلوم و لیکن چون بدلیل عیان شود و در جواز قتلش چه کلام است که عمر رضی الله عنه درین وقت
در اگنت و حضرت منبسط و قاتل ملقب بفاروق گشت فکیف که ططشته از امام افتد و در تحریم حلال و تحریف
قران و انواع ظلم و ستم بر اهلبیت علیهم السلام دقیقه باقی نماند نعوذ بالله من ذلک پس از آیات اقتباس باید کرد
رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
و اگر بعد از ادراک نقض آن عهود و مواثیق که از حضرت امیر و جناب فاطمه بر اصول یهود اشقیا صدور
یافت یا تبدیل اخلاق بظهور پیوست و نمونه آنرا دیدی از حال امامین رضی الله عنهما حیرتی را مشتاق باشی
حالانکه حاجتی نمانده باید که مجلد اول این کتاب رجوع توجه آری و خود را از مطالعه آن معذور نداری

از خود محبت الزمانی واشارات ایشان را به تشیید المبانی از متخلفین اولین شاخهای رشتدین و هم خلیفه ثانی
شمارد گویا از کتاب تواتیم و صحف ائمه طاهرین و قایع عظمی این بزرگان و تمردان غیرتی که تبین لک دیدهٔ ظهور بهم
کانهم لایفقهون و دلیل متخلف بودن آنامین آنکه یکی بعد دیگری دامن صدیق و فاروق را کشیده که تو کیستی که برمنبر
جدم قدم نهادی و هرگاه امامین را بر آن امور که در مدارج ظلم اعلی تر باشد کما عرفت سابقا تعرض بمرسید
مزاحمت منبری که مقبولین سانی نسبت بعدلیت ایشان برزعم توهم بجا آورند و مثل مشهور عیان نشد که مدعی سست و گواه
چیست چگونه درست تواند بود پس بنهایت ابدی مسافت قصه ای طویله که در کتب شیعه پیش از پیش دیده بودم
و همه خلاف عهود و مواثیق بوده بردوی نوردیدم و بخیال من درالقای مواعید این فضول انجیه باقی است

عبارت ترجمه و شرح کافی سبت اما بیان اول پس اینست عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل
اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ ازْدَادُوْا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ قال نزلت فی فلان و فلان و فلان

امنوا بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اول الامر وکفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین قال النبی صلی الله

علیه وآله وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه ثم امنوا بالبیعة امیر المومنین ع ثم کفروا حیث مضی رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهولاء لم یبق فیهم من الایمان
شئی روایت است از امام جعفر صادق در قول الله عز وجل در مضمون ایت سورهٔ نسا روایت سورهٔ آل
عمران بدرستیکه جمیع کرایمان آورند بعد ازان کافر شدند بعد ازان ایمان آوردند بعد ازان کافر
شدند بعد ازان زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمی شود توبه ایشان با نمعنی که توبه از شرک چنین
از حالت نزع نمیکنند و چون عالمند بمحکمات قران توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان
در حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل و توبه از غیر شرک از شرک مقبول نیست اصلا یا از انیر نیست
برای ایشان تحقیق امام گفت که این آیت نازل شده در ابوبکر و عمر و عثمان اظهار ایمان کردند بنبی صلی الله علیه وسلم
در اول کار و اظهار کفر کردند حالیکه وانموده شد برایشان ولایت امیر المومنین علیه السلام وقتیکه گفت نبی
صلی الله علیه وآله وسلم هر که بودم آقای او پس علی آقای اوست بعد ازان اظهار ایمان کردند به بیعت
برای امیر المومنین علیه السلام اشارت است بانچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت و چهارم که ابوبکر و عمر
در روز غدیر مصافحه کردند و بعد ازین بامرتی مسلام کردند به علی علیه السلام بامیری مومنان بعد ازان
کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باین روش که اعتراف نکردند به بیعتی که کرده
بعد ازان زیاد شدند باعتبار کفر نسبت فرا گرفتن ایشان جمعی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المومنین
را باینکه بیعت کنند برای ایشان از سقیفه بنی ساعده پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی
با نمعنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود با نکار مبدل شد مثل ائمه ضلالت و بعض تابعان ایشان
و هر کدام که در باطن مومن بود مرتد شد و مثل اکثر تابعان ائمه ضلالت این عبارت شارح قزوینی بلفظها

دلالت بران دارد که آن قوم که مومن بودند باعتقاد باطنی انهام تد تحقیق شدند و خلفا و بعض تابعین ایشان که
اعتقاد باطنی نداشتند مبدلین اند و ازاینجا بر اصول فرقه امامیه اثنا عشریه حکم توان کرد که حضرت سلمان
فارسی مورد منا اهل البیت و ابوذر صدیق کما فی البحار و عمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند بقلب و مواطات
لسانی و جنانی داشتند بردتی مبتلا شدند که طریان کفر بر ایمان باشد که بحسب قتله و بانت امرأته ولا تقبل
توبته فی هذا المقام فکیف که علت غائی این ارتداد که تحصیل زر باشد بجوئی بدست آمد ورنه آیت خسر الدنیا والآخرة
ذلک هو الخسران المبین بر اصول منافقین تلاوت باید نمودن و این بخیال عقلا نمی آمد که کسی بداین ازبیگاه
خلافت رود و کسی قاضی نهاد ندشود و ترانه دنیوی باصول آن لبر آمد و اگر بر فرض محال و اختیار مکابره
جدال و بیهوده سرای حجابین ما بلکه شیاطین و اغوال این بزرگان را از ردت حقیقی باز دارند پس وقت دم
ماکه بعبارت نزهه کشمیر بنظر اهل تماشا می آرم و از تطویل برای مزید توضیح مقصود درینمقام باکی ندارم چه مجال که
زعفران لب الکار کشایند و اگر ترددی داشته باشند باید که بتماشای نزهه کشمیر درآیند و رجائی که این تقریر
مختصر ادا کرده و گفته هشتم انکه انچه در بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
علیه واله وسلم بعالم عقبی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد ازان ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم
قبول اخبار و روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی و ارتداد خلقی یعنی بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه واله وسلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
اهل ردت و نظائر انها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال
صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بفحوای قُل لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
اجر رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محمده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بران مجبور و متعذر
بودند برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شده و بعضی در اکثر امور
دین و ترک نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین مساهله و مداهنه نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافه
رعیت ممدوح و محمود است درباره اهل بیت نبوت ترک فرموده و غصب حقوق حضرت زهرا علیها التحیة والثناء
و رنجانیدن خاطر عاطر ان بضعه خیر الوری صلی الله علیه واله ازیشان وقوع یافته چنانکه کتب سیر و تواریخ
بآن ناطق است و در اکثر مطاوی این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده علامه تفتازانی
در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی التواریخ
والمذکور علی السنة الثقات تدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن الحق و بلغ حد الظلم والفسق وکان الباعث
علیه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشهوات انتهی
یعنی انچه واقع شده است درمیان صحابه از محاربات و مشاجرات بر وجهیکه در تواریخ مسطور و بر السنه
ثقات مذکور است بظاهرش دلالت میکند بر انکه بعضی از انها از طریق حق انحراف ورزیده به حد ظلم و فسق

رسیده بودند و باعث بران کینه و عناد و حسد ولداد و طلب ملک و ریاست و میل بلذات و شهوات بود
چه هر صحابی معصوم نیست و هر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نمود بنجی موسوم است قال المولوی الجامی
بس هر کرا روی به بهبود نداشت * دیدن روی نبی سود نداشت * ازین عبارت بتقسیم انداد کشمیری
انتقال بیان کرده بر طور علمای شیعه کسی از ان نجات نتوانند یافت و اگر شخصی را فرض کنی هم در اهلبیت
عظام و هم اصحاب کرام که بر کرانه می ماند و محفوظ می گشت غیر از جناب مرتضوی ع و حضرت فاطمی ع بقیله
و چون بر اصول رفضه حال این بزرگان از کتب دین و ایمان شیعه بطور نمونه یافتی دیگر هرچه توقع داری
توان شد که از اقسام اخیر خصوصا از اول آن مجتنب باشد و دامنش نیالاید و نزد ما روایات موافق
در آیات است یعنی کسانیکه حق شریف صحبت نیافتند و از ملازمت دور و در زمانه عیسیلای بدوت گرفتار
شدند و حضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قلیلی از مدت تا هم همه را چنان کفایت فرمود که فلک گفت حسن
ملک گفت زه بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیت خویش هم در اعلای کلمة الله و ترویج دین متین کوشیدند
چنانچه اهل سنت اجماع بران دارند و کسانیکه از نواصب خوارج و روافض در مطاعن این برگزیدگان
ایزدی و خلفای نبوی ع می پردازند گردنهای شان در شکنجه انواع عذاب کال بطوری می پیچند که کسی را
مجال که باز گردنهای شان را راست گرداند فَلَا يَجِدُونَ لِأَنْفُسِهِمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا یا اخی بلکه هر کسی از فرق
مذکوره مصداق لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى الا عبارتیکه از شرح مقاصد علامه تفتازانی آورده پس ناتمام است چون
بدان مراجعت کنی و در بعض نسخ یابی خواهی دانست که مهاجرین و انصار خود مستثنی هستند و ازینجاست که نقال
کشمیری بعنوان عجیب کندی کرده یعنی با ایراد لفظ انتهی قصه مختصر نموده و موجب تردد عوام گشته و باقیه در
عبارت برهان الهی و حجت بالغه او هم موجود یعنی از لفظ ظاهر که در کلام تفتازانی نقل کرده چنان مستفاد
میشود که مرتکبین جنگ صفین قریب ظلم و فسق رسیدند اگر محامل صحیحه گفته نشود در باب قیل و قال مفتوح گردد
ورنه بسرحد ظلم و فسق هم نرسیده اند بلکه تشبیهات در خطا مبتلا شدند و در ما بعد شان که زمانه یزید پلید بود در
ظلم و فسق بلکه کفر بوقوع آمد و لاشک فیه عنده کما فی کتبهم الاخر چون درینمقام بخاص غرضی بدان متعلق نبود توجه
بتقریرات شان نکردم ورنه چیزی درین باب سوای انچه در مجلد اول گفته شد نوشتمی بعنوانیکه رفضه مخذولان
و خسران خویش اقرار قلبی میکردند چنانکه بعد ظهور اجزای آغازش شنیدند و گفتند که بکمال جامعیت نوشته و دلدار حسن
فرزندان دلدار علی را به تشنیعات از خواب غفلت بیدار کرده و سر حال پاره پاره شد بعد ملاحظه عبارت
که گویا اخذ تحقیق معاصرین ماست از مجتهدین و مقرین و غیر او انچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفای
راشدین مبدلین دین اند لا حول ولا قوة الا بالله نخبیث که کتاب الجهاد از کافی بخصوص جعفریه کشاده شود و
و تا درین معرکه میمنه و میسره قرار داده اند عیان گردد ایمان و تقوای راشدین و تابعین ایشان بعنوانیکه
میدانی که مظهر آیات مدحیه کتاب مبین حتی یرتضوا الذین کمن در شان این بزرگانست که دین اسلام را رونق

داوند و برای همین نیست سلطنت کسری و قیصر همه راته و بالا کردند پس حجت آلهی بر هر کسی از قوم نسناس که عوام
کالانعام باشند هم چنان قایم شد که دلالت یعنی متلمس و انهم اجماع ایمه هدی زیرا که باتفاق کتب شیعه این بزرگان اختلافی
نداشتند کما فی الصوارم وغیره و این بحث که تعلق داشت بخصوص امام صادق قبل ازین بعجز و زبونی مجتهد الزمانی بجا لا
مرتد علیه والتتی و هرگاه مذهب شیعه بنا بر مزعمه عناد همین است که روایات خلفا و تابعین ایشان قابل اعتبار نباشد
پس روایات مقبولین ایشان که مرتد حقیقی گردیدند دین اسلام و امامت ایمه اهل بیت را از ملاعب ملاهی
شمردند کما سبق تفصیله و سوف تعرف القواعد و اضافه علی ما تقتضیه المحال والمقام لطریق اولی بر سهم شقه جهنمی
انکه خود جهانده علمای رفضه مثل ید باقر مجلسی خاتمة المحدثین والمتکلمین ملا محمد تقی تصریح کنند که مارا کاری باصحاب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب مرتضوی نمانده کما عرفت و سیجیء ان شاء الله تعالی پس باغ سبز نضرته
که شعیده باز نقال کشمیری آنرا آراسته بود و هم گلزار و بهار و زعفران زارش به تسلط و تطاول بهمن ددی از
ایجاث این کتاب همه پامال شد قال الله تعالی حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ
وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا
حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و این همه چند متعلق بعبارت علامه
کرشنیدی بعد از تسلیم عبارتش بوده والا بعد جمع نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان حالی شد که یقینی نیست زیرا که
در بعضی از ان موجود و از بعضی مفقود و چون این خدشه را مجادل کینه توز و محدثات افروز کی یاد میکند
ازین وجه علاجش بدان میکنم تو گوئی صاعقه مصائب که بر قاضی رطل یوق افتاد خرمن علیه الد الخصام مجتهد طعام
را نیز بر باد داد و کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ بالنثر
انکه در بارقه ضیغمیه مجتهد الزمانی بعبارتی از کتاب مستطرف احتجاجی در باره حلت متعه النسا کرده بود و حالانکه نسخ
جمع کرده و در نهار برنیا مد پس جناب مجتهد که بیشتر کار او بر تقلید دیگر آنست لب معذرت بزبان با قرشاه که
او را مولف ضرطه زراری قرار داده کما اشر تا میکشاید و راه انفعال بر خود می بندد که پوشیده نماند که نسخ کتب
مستطرف درین مقام مختلف است در بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع نواب
ابراهیم خان طاب ثراه بان تصریح واقع شده حیث قال این حکایت در نسخه که شیخ شهاب کربلائی داشت
موجود بود و در نسخه دیگر نیافتم پس بنا برین محتمل است که اسقاط حکایت از قبل بعض نواصب لعی وقوع آمده باشد
چنانچه در بعض شرح مقاصد مشاهده و معاین گشته که عبارت مشهوره تفتازانی اما ما وقع بین الصحابة من المحاربة
والمشاجرات الخ بالمره ساقط کرده و حذف نموده اند انتهی و شاید که مختلج شوی که واحسرتا آنحکایت ظریف
چیست پس بدانکه رفضه در مستطرف بمقتضای اختلاط طینت خویش با کفار حربی چنانچه از اصول شان
گذشت و می آید ان شاء الله تعالی الحاق کرده اند که یحیی بن اکثم شیخی از شیوخ بصره گفت که در حلت متعه بکه اقتدا
میکنی گفت بعمر گفت او رضی الله عنه سخت ترین مردم بود در تحریمش گفت بسبب آنکه بر منبر فرمود که حلال

فرموده است خدا و رسولش من آنرا حرام میکنم پس گواهی او را قبول کردم در تحریم او را الغرض آنچه در کلام
شیخ مجهد شده است که مقبولین ثانی را بر اصول رافضه غیر از تحصیل زر و زخارف و حکومت دنیوی دیگر
مقصود نبود که گوساله پرستی بر اصطلاح محدثین نمودند و عهده های جلیل یافتند پس بیچاره حضرت
ابن عباس را متهم بدل دانستن و ایشان را مجتنب قرار دادن غلطی دیگر است ورای آنچه در باره
عبد الله بن عمر تقریر می کنند که از عوام منقول نباشد چه جای حضرات معصومین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کما سبق الاشارة الیه طرفه‌تر آنکه قاضی رطل لوق در مجالس خویش ظلمهای خلفای
عباسیه صراحة و اشارة نقل کرده باز ایشان را در امامیه ناجیه شمرده حالانکه آن ظلمها بر اجله سادات بلکه
ذریه طیبه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شاه خراسان از انجمله باشند و عنقریب بظلم دیگر که تعلق
بحضرت امام محمد تقی و پاره کردن اجزای بدن مبارکش وارد می آید ان شاء الله تعالی و مبنای این امر یعنی شیعه
ناجیه دانستن شان تشیع خلفای مذکور است پس خلفای راشدین که حال شان معلوم همگنانست و در آغاز بحث
امامت دانستی که فرش عدالت گستردند و ظلمت عالم را زدودند و بنور اسلام نورانی کردند چرا در شیعه ناجیه داخل
نباشند اما آنچه مجیب لاثانی فرمودند که حذف و اسقاط عبارات کار سنیان است که بر اصطلاح او ناصبیان باشند
پس جوابش پر ظاهر است که هر که منافق و ذوالوجهین و ساعین باشد برنگهای بوقلمون در آید و در هر بهار و خزان
جلوهای تحریف دیگر رنگین باشد و حضرت سید المرسلین از رئیس محرفین قرآن مبین خبر نیوشید کما فی عماد الاسلام
لله تعالی کار آن مطرود است ولیکن شهاب مثل کربلای در کتابی از کتب شیعه دیده مناسبت مقام نقل فرموده با
و حرفی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده و لیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام و ازینجا حال کتابهای اهل سنت
توان دانست خصوصا آنکتابها که بدرس و تدریس شهرت نیافت و مخالفین در گوشها بخبث نیت و الزام نصب العین
داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد در هر بلده کمیاب و درین بلده هم احیانا بهزار تلاش چند نسخه دیده شد
بالجمله چنانچه سابق گفتم سخن چین را توانم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه چیند ولی از مفتری نتوان برآمد
که او از خود سخن می آفریند اگر رفضه بلباس خویش می ماندند و لباس تسنن بر خود نمی آراستند کما فی مجالس المؤمنین
من اوله الی اخره و خبث نیت نمیداشتند این قدر فساد حذف و اسقاط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید با انهمه لعنات
ایزدی مذهب ما مثل آفتاب روشن و تیر جگر دوز در اکباد رفضه مانند سنان گیو در پیست پس در خصوص مطالب
بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق و الزام موج زن شکننده کردن مجتهدین خانه کن است بنا بران چند سطر دیگر
می نگارم باز ادهم خامه را از حرون باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر شیخی از شیوخ لعبره پیری تا با نفس
بد فرجامی نیم خامی با قاضی یحیی بن اکثم که مجتهد الزمان در باره تقیه آورده و بزعم خود رشش ثابت کرده که
استدلال شیخ لعبره بعد از خرابی کوفه چنان متین شد که قاضی یحیی تا شنیدش مرده و نتوانست دم زد کما یدل
علیه المقام بخیال فقری شنید زیرا که علم و فضل او را کسی انکار نتواند کرد و با انهمه در مناظره هم عبارتی تمام

داشته حتی که صولت و دبدبه خلافت مامون را خیال نکرده بلکه بجوی نشمرده نطاق همت بر اعلای کلمة الله بر بست و قتیکه منادیان بر ای تحلیل متعه حسب حکمش بر سر جماعات زبان ها بر کشادند پس او بعد از دیدن این حال آراده بحث مصمم نموده و فرستادگانش محمد بن منصور و ابو العینا در آمدند و دیدند حال غیظ و غضبش و شنیدند کلام خلاف ادبش در حق فاروق اعظم چنانچه می آید پس قاضی بر طبق وعده خویش فرا رسید و بمناظره مشغول شد و بآیت قرآنی و حدیث رسول ربانی الزامی داد که مامون از امن و امان دست بر داشت و مجال رد و قدح بلکه راه قرار نیافت و معنی الحق یعلو و لا یعلی للظهور پیوست تاریخ یافعی درین آوان نزد خود ندارم تا نقل تمام عبارتش درین مقام سر دارم شبی درین فکر بعد نماز بر مصلی بودم که ملهم غیبی بقلب من القا فرمود که باید بکتاب گوساله سامری رجوع کردن تا به تجسس بر آوردم و مظفر بمدعا گشتم چنانچه درهمین ورق مذکور می شود ان شاء الله تعالی و مخالفین را باید که مامون را در خلفای عباسیه مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه بخیال دارند که پایه علومش خصوصاً در مباحثه و مناظره ارباب ادیان بجای رسیده بود که هفتاد و هشتاد کس را از متبحرین لفر مالش جمع کردند پس بعد از مانوس و مالوف ساختن و مطمئن گردانیدن مناظره شروع کرد و با نتها رسانید یعنی هر یکی ملزم و محجوج بلکه مبهوت شد تا از غایت انفعال و اختلال حواس توقع نداشتند که بجا نهای خود رسند و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود به بینی خواهی دانست که او نزد رفضه رئیس المتکلمین است و بر نهج او این عناکب تا امروز نسج کلام می نمایند و بر طور او افتخار دارند و ان شاء الله تعالی اگر اجل مهلت دهد و رفضه شورش نکنند و در پی نشوند حال این قصه در خاتمه به تحقیقی و الزامی گفته شود که رفضه باز نام او نگیرند و دیده ها از پشت پای خجالت مستعار بر ندارند و لیکن از جهت اعتقاد تشیع او چگونه مفتخر و مباهی نباشند که آنچه او با امام رضا و فرزندش از زهر دادن و کشتن بعمل آورده یعنی بدست خود خون امام محمد تقی ریختن کسی از سابقین نکرده چنانچه در کفایة المومنین ابنهم روایت نموده که بار حضرت موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجناب نبود و آنهمه رو برو دختر مامون که زوجه آنجناب بود از دست مامون واقع شده اکنون علمای رفضه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار هست که بر اصول خویش این اعجاز را در معجزات آنجناب شمارند خواه برئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد قاضی یحیی بن اکثم استدلال شیخ بصره بواقعه روایت منبری اگر واقعی بود بجوی نمی ارزید و رنه چنین یکه تاز میدان معرکة الاراء یعنی مامون سپر نمی انداخت و از گفتگو پهلو تهی نمی ساخت فانا اقول فی جواب المجتهد من انت یا جعل من اهل الدخل فی مقام عجز بر اس المتبحرین من الفرقة الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عوق و الحمد لله که ما را حاجتی بادله دیگر برای اثبات تبحر مامون باقی نماند که عنقریب بعبارت مجتهد الزمانی نیز می آید و رو برو دی عقلا زبان را میکشاید و ذلک هو الحجة البالغه عبارت موعود از کتاب معلوم اینست روی محمد بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر فنودی بتحلیل المتعه فقال یحیی بن اکثم لی و لابی العینا بکرا غدا الیه فان رأیتما للقول وجها فقولا و الا فاسکتا الی ان ادخل فدخل علیه و هو یستاک و یقول و هو مغتاظ

متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وعهد ابی بکر رضی الله عنه وانا انهی عنهما من انت یا جعل حتی
آتی بما فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر بعد ازین ذکر کرده که یحیی بن اکثم آمد وآیت الا علی ازواجهم
وروایت مزوره مفتعله بر تحریم متعه استدلال کرد و مامون الرشید از آن حکم باز داشت و بر ارباب بصیرت
ظاهر وروشن است که اگر کلام عمر دلالت بر تحریم متعتین میکرد مامون الرشید با وجود آنکه خلیفه مامون سنیان بود
واز جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است واعلم واتقه به نسبت اکثر فقها چنانچه سیوطی بان تصریح نموده
واز جمله عرب عرباء وافحاج اهل حجاز بوده چگونه همین معنی متبادر که شیعیان بان طعنه بر عمر میزنند از کلامش فهمیده
زبان طعن وملام بر او کشاده بخطاب مصداق آیات من انت جعل ورحق ان بو الفضول متفوه میگشت آیا عربیت
والی مامون خلیفه با انهمه دانی مثل عربیت مولوی صاحب تفتازانی نبوده ولا یرضی به احد من العقلاء را انتهی مقام
الضرورة من کلام جعل الذی هو تیس اهل الذغل پس نزد عقلا چگونه صحیح باشد که قاضی یحیی بن اکثم از کلام
شیخ ابصری اگر روایتش به ثبوت رسد ملزم گردد کما لا یخفی من بعد باید دانست که چون سامری امامیه زبان
گوساله خویش بمقتضای مرض مرکب که ازاله آن از اطبار حذاق هم نتواند شد بعضی از مهملات وتشنیعات نموده دل
مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید هر چند تطفلی باشد وان اینکه دعوی امیمی که روایت تحریم متعه
مروی ومنقول است بحضرت امام الائمه وحضرت امام رضا میکند زیرا که چون بکتب حضرات معصومین که خود تالیف
آن برای هدایت امت کرده اند وغیبی از آن کتابها جز کتاب فقه الرضا باقی نماند که جامع امور دینی باشد رجوع
کنی خواهی یافت که دلالت قطعی بر آن دارد که جناب امیر ع تفصیل این معنی نموده که حضرت رسول کریم بعد از آنکه
متعه را حلال فرمودند در سفر جهاد وقتیکه جوانان متحیر گشتند که چه باید کردن بسبب آنکه در شدت غربت گرفتار
شدند حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب اینست خبر فی المتعه اعلم یا اخی انی سالت العالم علیه السلام عن المتعه
فقالت جعلت فداک یروی جدک امیر المومنین ان النبی صلی الله علیه وسلم حلل المتعه یوم فتح مکه وحرمها عام
خیبر ونهی عنها فقال قد توافی الروایات انها والله منهیه حرام مامور بها الا انهم غلطوا فی وجوه الحدیث الی
ان قال ع وانما حللها النبی صلی الله علیه وسلم لشبان عرب کانوا معه فتشکوا الیه غربتهم فاطلق لهم المتعه ولا
شاء لهم فی تلک الحاله لکیلا یقعون فی الحرام واما من تمتع وهو قادر علی التزویج او علی شری الامته وهو بالحضرة
او مقیما فی مصر من الامصار من غیر ازعاج ولا اختلاف من بلد الی بلد فقد تعدی علی حرم المسلمین واستباح
لنفسه ما قد حرم الله علیه من فروج الحبر ابیر بغیر ما قد امر الله فی کتابه ثلثله والله یقول وَمَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وقال فقد ظلم لنفسه ما ینبغی بالمتعه الا عند الاضطرار والضرورة للمضطر فمن الکن
له غیر انه لیس له ان یتمتع ومثلها مثل قول الله تبارک وتعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ الی
فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی ای برادر من پرسیدم امام را ع که
تقریباً روم حال متعه چگونه است روایت کرد جد تو امیر المومنین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حلال

نمود متعه را روز فتح مکه حرام گردانید سال فتح خیبر و نهی کرد از ان فرموده است گفتند در روایات به دستیکه متعه
بخدای عز و جل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند در وجوه
روایت و لعد از نیظری چند که بعضی از الفاظ دران مخدوش بود از میان انداختم امام موصوف افاده
نمود که حضرت حلال نفرمودند متعه را مگر برای جوانان که در غزوت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت
نمودند پس حضرت اجازت متعه داد برای شان و دیگران که مانند شان باشند دران حال تا در حرام نیفتند
ولیکن شخصی که متعه کند در حالیکه قادر باشد بر نکاح یا خریدن کنیز و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرها بالی
اضطرار و سفر از شهری بشهری پس او البته تجاوز کرد بر حرم مسلمانان و مباح کرد برای خود انچه حرام کرد بر او
حق تعالی از شرمگاه زنان آزاد بدون امر در کتاب خود برای مانند او و خدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از
حدود الهی پس ایشانند ظالمین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من نبوده است جواز متعه
مگر وقت مضطر گشتن و کسی که بر غیرش قدرت دارد او را جایز نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام
کرده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد نه باغی و عادی نشود پس گناهی
بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الائمه و ان عین حدیث نبوی است پس آن
سلسله قطعاً و یقیناً بتوسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فکیف که رفضه در کتب فن مثل صوارم و حسام
نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ائمه اختلافی در میان نیست بلکه بر همه بر یک طور بودند چه جای آنکه
حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت امت تالیف فرماید علی الخصوص که دیباچه همایونش مزین بنام
مبارکش عبد الله علی بن موسی الرضا باشد و ائمه متاخرین از ان عدول نمایند لا و الله ثم لا و الله
که بخاطر کسی اهل انصاف خطور هم نکند چه جای رسوخ پس باجماع ائمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاة
یاد داشتنی است و بر صفحه خاطر باب از نوشتنی و اگر کتابها را در فضائل این کتاب غربال کنی و رسیاری
از کتب محققین بدینجا خواهی یافت که از برای کتب دیگر زینهار ند کو رنگشته مگر بر نام کتابی نشان و وهم تا به مبالغه
حمل نکنی پس بدانکه خواهرزاده مجلسی در کتابی که فواید هر جنس دران جمع کرده انچه در مدحش گفته از ان
واضح است که صدوق که در محدثین قم بی مثل و بی نظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
مرجح میدانی الی غیر ذلک مما افاد فی هذا الباب و این امر خود بهدایت عقل مبرهن است که کجا جمع کلینی اخوره تلامذه بدگهر و اساتذه
اکفر بر زبان جناب مجتهد دنیا فروش دین خر و کجا التصنیف امام همام جعفر که بر نام مبارکش زدند و خلیفه وقت مرید آنجناب و حضرت
هر چه می خواستند بعمل می آوردند و تقیه را در خلافیات سپر خودنمی ساختند فارجع الی البحار و تراجم ابن بابویه
الصدوق و تلامذته و نیز بجهت اینکه درین امر خاص کسی از ان مردم نبود که امام صادق را دشنام دادند مثل
ابو بصیر و بتسلیط ایزدی سگان بر دهن ناپاک شان شاشیدند با ائمه در حق انها مثل زراره و نظیفه لعنت
میخواندند و با وجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میراندند چنانچه در مختار خودکشی و غیره ذکر کرده اند

بخلاف ورقی دیگر از کتاب آنجناب که این سیاطین را دران مدخلی تمام باشد فکیف که نیز آن روایات مبدگر
مختلف شود وبعضی از تجویز متعه بالا برود و برخی بلا باس معتبر گردد و نیز با انکار متعه بنا مکرد و تجدید برشد برسه
و نمایم دیگر بر عدم تجدید دلالت دارد و هم شاگر عظیم در اشتراط شهادت و عدم آن و مال مفوات می‌رازد
کشد که چون بزبان امام باقر لفظ حلت متعه امد روای گفت امیر المومنین عمر تحریمت رفت و آخر تقریر شیخ مذکور دیدم
کشید و نوبت بمانعه رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زنان و دختران متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه
روی مبارک گردانید و ملزم شد و چیزی نتوانست فرمودن حالانکه در شرایعت چنین مقرر است که از خدا نرم
دار و شرم بدار و نیز این ایمه هدی ابتدای جیوری مخاطب خویش را فرموده اند که پلید مکن بارتکاب متعه نفس خود
را و لعلی بن یقطین ارشاد شد تو غنی هستی ترا با متعه چه کار روا نیهمه با فاد و سایل راجع است که فقط منظر متعه
توان کرد چنانچه گوشت خنزیر توان خورد حالانکه بنفسه حرام است معهذا لازم میاید که حضرت امام رضا تنا گرد
این طرز و دین وجوبیین باشد کما اشرنا و چون میدان پرخار دشوار گذار پاک شد پس اعتماد بر جانبست که در ورق
اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بمجرد دیدنش خواهی گفت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ آنکه گفتم
مذهب ایمه است بر اصول شان و لاف نفی نواصب یعنی مجتهدین مجلای آید که تحقیق سابقین ملا متقین ایمه را باطل
میگرداند معاذ الله با زمره خویش را نواب ایمه دین قرار میدهند و حال تدین این امام چنان بود بدلالت
روایات صدوق در عیون که آنجناب زینهار از مامون تقیه منکرد و اگر تقیه میفرمود البته نوبت بکشاکشی
و فرستادن پهلوانان عراق بسرکردگی حمایه شیعه برای قتل آن معصوم و تیغ راقی شان چرا می رسید کما فصل
فی المجلد الاول چون این امور بمبرگه تو در آمد اکنون از مقوله مجتهد الزمانی که بر مسند زراره نشسته و از
سر انصاف برخاسته و نام نیابت صاحب الامر بر خود بر بسته و سطری چند از من بشنو که این سامری یقینا بارن
گوساله خود در ضرطه زراریه که نزد او بعضرت حیدریه موسوم است میگوید و غالبا در فایده تامنه شکر میکند
و قلیان می کشد که لله الحمد که فرقه حقه امامیه بالتحریم الخیبری ثم التحلیل الاوطاسی موید او غیر موید بیچ یک
قایل نیستند پس بهر دو تقدیر توجه تشنیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحریم نزد ایشان مسلم
نیست بلکه تحلیل مستمر من صدر الاسلام قایل اند فلا تتجه التشنیع علیهم چون مذهب رفضه معلوم شد باعتراف
مجتهد ثانی قایم مقام جناب صاحب الامر و مجتهد خانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه بر حال خود ماند و زمانی
نزد یکی از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش مبدل بتحریم
نگشت و بنیان بر کذب و افترا و افتعال بر جناب رسول متعال نطاق همت بر بستند لاجرم فواید افادات جناب
امام رضا را در رد این مذهب پایانی و استنتاج نتایج را از ان حاجت بیانی نیست مگر بر چندی از ان تعلیما
للمتعلمین اقتصار میرود و درین عجاله نافعه نوشته می آید از انجمله آنکه بعد از ملاحظه مذهب مذکور از تحقیق حضرت
رضوی دیدیر بزرگوار عالیمقدارش و روایت شهسوار میدان لا فتی و صاحب ذو الفقار مصداق سوره هل اتی

وحدیث حضرت رسول مصطفی صلی اللہ علیہ وعلیہم کہ ہرگز تجویز نفرمودند متعہ را مگر برای جوانان غرب وآنہم در سفر
وآنگاہ در حال اضطرار تامی وثانی نماند زیرا کہ اجتماع این ہر دو مذہب اجتماع بین النقیضین است وقسم ائمہ
طاہرین ہم برین مذہب پلید دروغ شد چنانچہ از کتاب حضرت امام رضا ذالمنتی وہل ہذا الا عداوۃ الائمۃ
الاطہار فاعتبروا یا اولی الابصار طرفہ آنکہ علمای اہل سنت وخلفای راشدین را نواصب واعدای اہل بیت در ہر کتاب
تام ستاوند چنانچہ از احقاق قاضی وصوارم وحسام جالیسی وکتاب گوسالہ سامری از ہر باب وفصل ولفظ ومعنی آن
سیہ است وحقیقۃ الامر اینست کہ ہرگاہ تحقیق آن برگزیدگان بارگاہ ایزدی بر وفق آید کما انا نحن آمنا لبت متطابیہ
بیقین بکن کہ ہمہ ہفوات این تابک طائفہ رقاص کہ رفض ورفض مذہب وشیوہ ایشانست ہمہ منشأ شد جاء الحق وزہق
الباطل ان الباطل کان زہوقا فاسوا رکان من خرافاتہ او ہفوات ابیہ او مما قال القاضی رطل بوقا این حسنی لودہ
از فواید العبارت سداسر افادت وبشارت کہ از ہر لفظش ینابیع حکم در جوشش ومطابقت عقل ونقل در تشبیہ
متعہ بلجم خوک تر دایل ہوش دانستہ رفضہ در فریاد وخروش چہ مجال کہ ہمہ فواید را چیدہ ورق ازین کتاب بیرتابیع
اینکہ شنیدی با قطع نظر است از آنکہ اکابر طائفہ کتابہا ورسائل در رفع اختلافات فریقین نوشتہ اند کرا کنون
بعد نوشتن افادات رضوی تطویل می نماید پس ہمان بہتر کہ بکمال ایجاز اشارات اجمالیہ نمائیم باز بزودی
باصل مدعا گرائیم از انجملہ آنکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با ماریہ رضی اللہ عنہا در مدینہ طیبہ متعہ کردہ بود
واین خرافات را گویا شان نزول آیات کریمہ سورہ تحریم قرار دادہ اند چنانچہ بعبارت کتب متعددہ قوم باید دید
اول مجملا بار مفصلا روی الکلینی فی الکافی وقد نقل فی الصافی عن الصادق علیہ السلام المتعۃ نزل بہا القرآن
وجرت بہا السنۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وتفصیل را در کتب ایشان باید دید کہ متعصبین قوم صفحہا
حضرت را با کنیز یعنی ماریہ قبطیہ رض مادر مکرم حضرت ابراہیم رضی اللہ عنہا برای ثبوت دعوی مذکور کہ متعہ بود چہ
انواع خرافات آوردہ اند کہ آدمی منصف بعد از دیدنش متحیر میشود و وجہ تحیر قلیل را اجمال مختصر بسبب معلوم میشود
کہ علمای عامہ ہدایت ایشان با آن رتبہای بلند زینہار از احاطہ سفاہت نمیدانند شاید کہ تکذیب امام رضا
جماعت قادسہ ائمہ ہدی لازم می آید وسوزش جگر مخلصین می افزاید واویلا وامصیبتا کہ با اینہمہ
رد بیروی ما ہمچو عوج بن عوق گرد بنامی آفرینند وہنوز دعوی مزید ولای اہل بیت سید الانبیا صلی اللہ علیہ
وسلم بر زبان می آرند از انجملہ آنکہ بیان کنند کہ رسول خدا در کدام وقت بغربت گرفتار شدند حالانکہ در وقت
نشست رایات عالیات امہات المؤمنین را نوبت بنوبت ہمراہ می بردند پس غربت واضطرار شد لیکن وآنہم در مدینہ
طیبہ با وصف نہ مجبورہ مشہورہ تا آنکہ شعرا ہم نظم کردہ اند وبودن ماریہ قبطیہ از ملک یمین رضی اللہ عنہن اجمعین از
عجایب مضحکات یَا أَیُّہَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰہِ أَنْ تَقُولُوا
مَا لَا تَفْعَلُونَ شاید بر روایات نواصب وجہ اضطرار چنین باشد کہ اگر باقی است در کثرت ثواب اعلی درجات
مرتبہ خدائی است وَلَوْ کَانَ فِیہِمَا آلِہَۃٌ إِلَّا اللّٰہُ لَفَسَدَتَا ولیکن این آیہ کریمہ نزد ایشان از ملحقات

باشد مثل بعض آیات سورهٔ بنی اسرائیل در هجو جناب خاتم الانبیا معاذ الله کما یظهر من الاحتجاج لرسن بل ازجه
واللعاج و از عجایب آنکه مومن جاکی انچه در عماد الاسلام درباره تحریف قرآن مجید آورده از آن نمایان است
که اینهمه تحریفات از خاتم پیغمبران است که برای خاطر اصحاب خود ابدال آورده فاعتبروا یا اولی الالباب هر کرا این
را مستبعد و مستغرب داند باید که بسوی کتاب رجوع کردن تا صدق مولف ظاهر گردد از انجمله آنکه تهیب اثناعشریه
حال حضرات ائمه بری که معصوم بوده اند و بیعت ملائکه و تشدید شان بسر برده اند و خدا شاهد است و گاهی با تشیع شاید
باره در بی شخصی یا امامیه مصرکه بارو داده ولیکن نتوانستند که متعه را یه از کتب معتمد خویش که لایق سماعت باشد در
مناظره بکار آید به حیّز ثبوت رسانند مگر از خرافات و مهملات چنانچه آنفا دانستی و چگونه تجویز توان کرد که این بزرگان
مضطر شدند و متوجه بامری گردیدند که بر زبان نتواند آمد امام حسن مجتبی بطلاق شهرت یافت و بدین طرف که موجب
هم ثواب بود التفاتی نداشت ازینجا قیاس کن سخافت طائفه جعل و تلبیس و شوخ چشمی این جعل سیرتان که تقلید
صاحب خلاصة المنهج که اگر کسی بدون متعه از دنیا رود در قیامت مانند رافضی برخیزد که بینی او بریده باشد عیاذا بالله
ازانجمله آنکه مجتهد دشمن عقل و دین حدیث نهی متعه را مزوّر و نقل گفته بود چون عیان شد حرمت متعه بروایت کتاب
مستطاب راست گو که باب افتعال بانفعال مجتهد مبدل شده باشد و حضرت ائمه از امام رضا تا جناب امیر مزور گردیدند
یا نگردیدند و سلسله از کجا بکجا منجر شد لعنة الله علی من یلزم من کتابه کذا ع دوستی با خرد خود دشمنی است
افسوس که وقت مبارز الدوله سعادت علیخان که مایهٔ ادراک و فهم در دودمان خود داشت نماند و الا تحریر مجتهد
را که مشتمل بر لزوم زور و افتعال حضرت ائمه بود نزد او فرستاده دادخواه شده گفتی که این ناصب عداوت را
بدرگاه بیرحکار را باید فرستادن تا قوم معلوم بخدمت او مشغول شوند و داد دل خویش بستانند یا به سند اجتهاد ثقلین
ازانجمله آنکه چون مزید ثواب متعه که در یکبار آن درجه امام حسین و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین میرسد کما فی
خلاصة المنهج و مجلسی رساله منفرده در صحت این حدیث و مانند آن تالیف کند چنانچه در بلده شاهجهان آباد زند
رئیس کشا مرد از گروه رفضه که قریب شش محل میماند دیده شد پس جناب امام محمد باقر جد امجد و مطلب خود عبدالله عمیر
وقتیکه گفت تجویز میکنی الخ نظر نمودند که موجب علو درجات و شرف دودمان ماست سکوت را بر خود گوارا کردند
و کره بر اثر زدند و اگر امر متعه بخصوص به دیگران بود مثلا چرا دعوی مذکور برای جناب رسالتمآب و ائمه اطهار
نمودند و از سنن سنیه قرار دادند کما روی الکلینی علی ما عرفت ازانجمله آنکه مجتهد لاثانی دعوی تحلیل متعه از صدر
اسلام میکند بحکم خدا و رسول و مستلزم مزید مثوبات میدانند کما فی الاصول و قد اشرنا الی بعضها و آنکه از کتب
امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی بتحریم آن بوقوع نه پیوسته و کتاب امام رضا مؤید است که چون
در سفرهای جهاد شدت عزوبت و جدائی از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
کائنات بردند حضرت تجویز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن خبر مجتهد کار کسی نیست مگر عارفیکه سکندر
ذوالقرنین را با حضرت امام حسین در خیال خود جنگانیده بود پس قطع نظر از قوت قدسیه اجتهاد که در رساله

شیعہ برای مجتہدین امامیہ در حقیقت برای نفس خویش ادعا نمود و علم تاریخ را ہم چنانچہ باید فرا گرفتہ واز روایات
چنان ظاہر است کہ حضرت جبرئیل این تحفہ را حق آوردہ کہ حضرت سلمانؓ فارسی دران وقت شرف صحبت رسیدہ
حاصل می کردہ ہمہ جیرم کہ واقعی در صدر اسلام در مباحات بود کہ آیت سورۂ مومنون و معارج از احیاء گم کردانید
والیشان میگویند چنانچہ دانستی کہ گاہی حرام نشد فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الیہم خصوصاً الی نہ الحمار
لیکن بعد غور وامعان در یمینی کہ تو انکار اباحت در صدر اسلام نکردہ باشی واگر کردی اصلاحش بکن کہ اباحت
سابقہ در سنت است تا حرام شد بعد سورہ مومنون و معارج تا روز مقامات مختلف مباح شدہ حرام کردند بالاخر
موبدا و در حاشیہ تقلیب المکاید چنین گفتند قد ذکر دلا الفعل عن عبارتنا تحصلس آنکہ چون برای مردان کد متعہ
زن شد با چہار بازار متعہ ظلمی است برای زنان کہ بریکی قناعت کنند واو در کوچہ بازار میگردد برای متعہ عبارت
حاشیہ انیست و روایات فضائل متعہ کہ حرکات مرد و زن را دران بمناسک حج و عمرہ در ثوابش داخل کردند
از سلمانؓ فارسی آوردہ اند و علمای ایشان مثل مجلسی تصریح کردہ اند کہ دران ایام از زندگی حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم چند دو سہ سال باقی نبود فلا تغفل از انجملہ آنکہ رفضہ ہر جا دعا ہمین دارند کہ حضرت ائمہ ہدات
رو برو شیخ حقیقت حکم شرعی را منقلب میگردانیدند و سخن تکیہ اولین و آخرین رفضہ دیدہ و شنیدہ باشی ہم در
تالیف امام اعظم اول در اصولش مثل تہذیب واستبصار وہم در تالیفات امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی مجلسین
پدر و پسر لفظ محمول علی التقیہ در لوامع و بحار و از مناظرہ امام ابوجعفر با عبداللہ مذکور و لفظ الاعنک عیان است
کہ زنہار در بیان مسایل خون منفیر مرد و بی کم و کاست بیان می نمود چنانچہ تفصیل عبارت صحیفہ ایشان کہ از آسمان
برای ایشان نازل شدہ می آید انشاء اللہ تعالی پس بہ ائمہ اعظمین امامیہ دروغگو شدند بسبب حمل کردن
احادیث ائمہ ہدی بر کذب کما لا یخفی و از انجملہ آنکہ مجتہد الزمانی و فانی جابجا ہمین ترانہ بر زبانہ میسرایند کہ
دعوی اجمعین کہ حضرات ائمہ مذہب تسنن داشتند از اولیات صاحب تحفہ است و تعدادین بزرگواران را چنین
تمہید انستند باطل برآمد بدلالت کتاب مستطاب امام رضا و نہ عبداللہ خبر کہ میگفت اعیذک ان تحلل شیأ قد حرم
محمد کہ تا دقیقہ کہ آن جناب راضی ندانست چگونہ بدین عبارت جواب داد پس زنہار از اولیات متاخرین مثل صاحب
تحفہ نیست سنیان از زمان قدیم حدیث این بزرگان را از اہل سنت اعتقاد میکردند و دعوی کنند و عدد در مطولات
از حفاظ مقام باثبات رسانیدہ ام و تکذیب این دالہ و مولود و شاہد و مشہود قوم چنانچہ باید نمودہ ام
والمنۃ للہ تعالی این امری چند را با حال از کتاب موصوف نشان دادم و استنتاج نتائج دیگر را بطبیعت
وقاد ناظرین و سامعین واگذاشتم اما آنچہ مجتہد بعد از عبارت یافعی علیہ الرحمۃ گفتہ بود پس جوابش آنکہ
تحمیل کہ بسبب اجمالیکہ آن روایت دارد فہم مامون از ان قاصر شد خصوصاً بجہت تسلط سلطان القوی کہ عبارت
از ثوران غیظ و غضب است کما فی التاریخ المذکور شیخ میفرماید ع نہ مرد است آن بنزد یک خردمند کہ با
پیل دمان پیکار جوید ولی مرد آنکس است از روی تحقیق کہ چون خشم آیدش باطل نگوید بدین حال التسلط

مامون ایکه دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقی استغاثه در امور خانگی تقدیم رسانیده بود وی شمشیر برست
گرفت و در دیده و بر سر امام رسیده و بدن مبارکش را ضربات تیغ جدید بیدریغ جدا نمود بلکه پاره پاره گردانیده و بعد از آنکه
صبح شد خادم خبر سلامت و صحت امام رسانید شاید هزار دینار باو داد و نادم شد و تفصیل این واقعه در ترجمه
شواهد و غیر آن خواهی یافت و این بعد از آنست که بسیاری از اقوال برای کشتن امام رضا همراه مؤمنین پاک بیرا کمیتنه
تا ایشان بکمال خورش شد نموده اند و بر آنجناب هیچ زخمی نرسیده بود و شوخ چشمی و کور باطنی و بیهوده سرای
و هرزه درای مجتهد باید دید که با وصف دعوی اجتهاد از تقلید آثار غیظ و غضب آ شود را معتذر بود مامون نداشته
و سفلگی و فرومایگی خویش را بنیکو و جهل و قت سلامت حواس بظهور آورده لیو انیکه علاجش نتوان کرد کما قال العرفی
فی قصائده ❀ گر جهل در و سر از راه کل باید ❀ بلبل از سر بدر و آتش بنشانه صندل ❀ من بعید مخفی نماند که در تالیفات
قاضی طل بوق مثل مجالس المؤمنین و مجلسی قدیم و جدید دیدیم که شوشتری این خلفا را از زمره شیعه ناجیه جمع کرده
و نقد عمر عزیز را بکوشش تمام بران خرج و دیگران بپیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند ولیکن
یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه مجتهد مرطاعت و معرفیت آدمی نماز دعتی کار از تحوای
کلامش صاف ظاهر است که بنهایت غرائبت وار و تفهیدنش معنی روایت منبری بکمال آنکه لبنا دیده شد که عرب
در تحصیل علوم دیگر جد و جهد می نمایند و از تحصیل علوم عربیه فسر و می مانند لغیر در اینمعنی که خود اهل لسانند محتاج
بمعانی و محاورات نیستند حالانکه غرائب قران مجید و حدیث بلکه بسیاری از تراکیب عبارات بلغا را بدون تعلیم
ندانسته اند پس الحمد لله که او هم اقرار کرد که مامون بعد تفهیم قاضی از تحلیل متعه برگشت اینست حجه بالغه چنانچه بالا
دانستی شد انچه با وی بدا و در ذهن او آمد و غیظ و غضب او را در گرفت لب منشیان غریب را دیدم که چون گفتگو
در معانی عبارات پیش آمد و ماخذ را ندیده بودند و خاصیتهای ابواب را بخوبی نشنیده استند لنگ ماندند و فضلای
بنگالی گوی سبق ربوده چون علاج از من پرسیدند سبب مغالطه را بهمین عنوان گفتم تا از عنایت شاه وانی چیستند
و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز اعتراف نمودند که لغیر و رندگو را ازین دولت محروم بودیم حالا
حقیقت الامر واضح شد گفتم مگر در کتب ندیده آید که صاحب قاموس صحیح مدرسه میامد و عرب را می خواند که
بیائید و زبان خود را بیاموزید پس بعد از آنکه کتاب قاموس را با دراک اصطلاحات و اسلوب تالیفش فرا
گرفتند جزیر حیان ساختند طرفه آنکه مجتهد در صورد همیه خود چنان منهمک شد که از واقعات حدیث هم انحراف
صریح بکار برد مثلا رطل بوق در تالیفات خود مثل مصائب خویش هنری نویسد که مردی از مخالفین آمد و از جناب
صادق رضی الله عنه پرسید حال صدیق و فاروق حضرت امام جواب داد هما امامان عادلان قاسطان کانا
علی الحق و ماتا علیه فعلیها رحمة الله یوم القیمة و خواص اصحاب متحیر شدند و لغد تمامی مجلس معنی این پرسیدند
بسبب آنکه باظهار علمای امامیه متحیر بودند تا امام بگمان ایشان رخت افادات کشاد و بازار تحقیق گرم شد
اگر فهم مامون همچنان بمعنی مراد نرسید عجبی نباشد و منافی عربیت او نگردد والحمد لله که از تحلیل متعه باز آمد

گردیده و در مقام امور دیگر از حسرت عرب عربا که مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قرآن مجید یاد دارم
وانیم بخیال ابهت که مبادا ناظر و سامع ملول شوند ولیکن از جمله امور یکه بخاطر دارم و بتخیال توانم که همه را بسلک بیان
منسلک سازم سیما درین ایام که وقت تهذیب کتاب است و من از اهل دربار خبرهای موحش می شنوم و دست
عجلت ام و خیال هجرت ازین مرز و بوم بشامت بوم معلوم دارم و سخنی بخاطرم رسید و ذکر آن مناسب میدانم آنکه
آنچه حضرت قاضی رطل بوق در بیان معذرت امام زبانی آنجناب آوردند آغازش اینست که امام بمعنی پیشواست
وکفار هم پیشوا دارند و مرادم همین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل متردد بدوستی شیخین گمراه شد و دانست
که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تفهیم اتمعنی ظاهر متغیر شدند و بال
این گمراهی بکه آمد پیشوا دلیس بر مقولات رقضه حال امام صادق ناگفتنی است معاذ الله من ذلک بود از مقام
هم عیان شد که ائمه هدی راسنیان پیشوای خود دانسته از نزدیک و دور بخدمت ایشان میرسیدند و زمین اد
نی پرسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفض میدانستند البته حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محدثات
متاخرین غیست چنانچه مجتهد فانی در صوارم و اولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخار زار هلاکت و
تباهی دنیا و آخرت افتادند و انیقسم اوله را اگر بجوئی در کتب طائفه کسیه کما اشرنا زیاده از صد مقام هم خواهد رسید
فانتبه ولا تکن من الغافلین اما آنچه مجتهد سفیه از راه ناعاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب امر سنیان
الخ پس جوابش آنکه تا گزیر بود مجتهد را اجماع اهل حل عقد باثبات رسانیدن لاجرم تو ان گذشت که درین
تقریر هم مخاطب سفیه از مقصرین است نه محقق از محققین که بذات خود بر وعده خود حاضر شد از محققین
و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تحقیق غیر از بیچاره مقداد رضی الله عنه
کسی هم نرسید و چون سلمان رضی الله باب الله و ابو در صدیق امامیه درین فصل همراه او توانند گنجید از عماریه نام میآید
که بر نقل قاضی رطل بوق در مصائبش اگر عین را از و نگیرند مار است و اگر میم را جدا کنند عین عار و اگر الف را
محو نمایند نام عمر است بر اصل قاضی ناکار ناهنجار فکیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
اول ازین کتاب جائیکه بتحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریحه چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و یقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیعت ایشان
ماده امامت و استحقاق شخص بظهور و فعلیت می آید مراد در آیت کریمه أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ اکابر مذکورین باشند نه کسی دیگر إِنَّمَا الشُّورَىٰ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ
لِلَّهِ رِضًا لطف اینست که حضرت حیدر کرار روزیکه خلیفه شد نیز همین فرمود و به بیعت دیگران تن برضا نداد کما
ذکره الاربلی فی کشف الغمه عن معرفة الائمه معهذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بتحقیق امام رازی اولی الامر
اند لیدا ازان می باید که شروط امامت را در ذات مامون اولا باثبات رساند لینوانیکه مامون از معارضه
باشد که از آنجمله عدالت است و سیکه علمای اهل حق را در فتنه قدم و حدوث کلام الله که در زمان سعادت

اقران حضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب کرام این بحث تبرو مبتلا کند وخون حسین بریزد البته مراحل از عدالت دور شد
واجتهاد را نیز در ذات او ثابت کردن بیر ضرور و مجتهد آنرا اهمل گذاشته وچنانچه باید تبر واخته تا بیعت اهل حل وعقد
کاشف باشد زیرا که قبل ازین از کتب کلامیه بمعرض بیان آمد که بیعت موجب امامت نیست بلکه کاشف است یعنی چون
شد وطور در ذات شخصی فراهم شد استعداد وقابلیت بهم رسید ولیکن فعلیت آن بر اختیار اهل حل وعقد باقی چون
او را برگزیدند وبیعت کردند امامت بالقوة بالفعلیت رسید هرگاه این امور هنوز در پرده اختفا است ومجتهد بر اثبات
ان مقدر قی نیافته لاجرم گفته میشود که آنچه بر اهل سنت لازم می گردانند وکاروسی بکار می برد الزام مالا یلزم است
بلی بر طور مجتهد توان گفت که چون او یزید عنید را در باره امامت وخلافت بهتر از خلفای راشدین میگوید ومیداند
چنانچه درین مجلد بالتفصیل دانستی وقهر واستیلای مامون خلیفه شیعه ناجیه بر اصول مجتهد زیاده از یزید بود که امام
رضا را از جوار شریف حضرت رسالت بسوی خود کشید وزینهار آنجناب نمیخواست که جدا شود کما فی البحار وغیره و
در دالت نیز آنرا مقتضی است یا زدبی آنشد که بدن مبارکش را پسوانان شیعه عراق باتباع شیعی پاک پاره پاره
کنند وشمشیرهای زهر آب اصفهانی وخراسانی از سلاح خویش باشان بعد از وعده عطای قناطیر مقنطره
وتقرب مجلس خاص بخشید وبعنایت ایزدی وبرکات اسم اعظم کارگر نشد وبالاخر بخوشهای انگور بعد از تقیه
زهر آلود علی مانقله المجلسی فی تالیفاته بدست خود شهید کرد وچون خراش وسوزش در امعا وجگر شریف
بهم رسید وآنجناب بقضای حاجت در دوید پرسید کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز جسم مبارک امام محمد تقی
را از شمشیر خود ریزه ریزه نمود اگرچه آنجناب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند لیکن اندکی دو باره یافت
ودر ایام رجعت بار دوم رونق خواهد افزود واگر بر رجعت دوم اکتفا واقع شود همچو حضرت موسی که چون
باجازت شریعت باری مامور شد که وکالت قوم قائلین لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة داتماید ودر سوال
رویت زینهار ادا گردید نخواهد بود بمجرد تجلی بر کوه طور از هیبت بر سنگ افتاد وجان بسلامت برد ودر
زمان رجعت همراه جمیع انبیا از دنیا خواهد آمد ورنه رجعت ائمه بار بار خواهد شد چنانچه از تفسیر قمی وبحار ظاهر است
الی غیر ذلک من الکتب المعتبره واین افعال از یزید منقول نیست پس امامتش بهتر از امامت یزید خواهد بود
که بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتهد قرار یافته کیف که بر اصول طائفه فاخره عنقریب می آید اجماع بر خلافت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با کفر وشرک کما لا یخفی علی المتنظرین ومخفی نماند که لفظ جمیع خلفا ازان گفتیم که
بر اصول شیعه جناب امیر را چنین خلافت حاصل نشد که بجائی خویش بالجبیب خاطر شریف آمر وناهی باشند زیرا که
دران وقت از قبور شیخین علم می پرسیدند اگرچه قاضی رطل بوق نه ترسید وگفت آنچه گفت حتی که در القای
بدعات متقدمین معاذ الله مداهنه میفرمودند حالانکه در آغاز ارشاد نموده بودند علی مافی کتب الفریقین
که تقلید کسی نخواهم کرد ولیکن بر مذهب این نواصب مدعین مزید ولا پاس سخن شریف هم از یاد
رفت حالانکه امام منزه از سهو ونسیان میباشد بخلاف مامون که هرچه کرد بی تقلید کرد چنانچه رئیس مستقل

میکند و در باب متعه بعد از تحلیل آن نیز رای خود را دخل از این مناظره قبول نمود و علم و فضل او بحدی بود که رفض
در مباحث کلامیه بعنوان اومی رزند واز کاسه لیسی او باز نمی آیند و این تحجر قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مشرح
میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذب عیان است کما مر از ینجا اهل سنت را باید که تصریحاً
بگویند نه تعریضاً که رئیس متکلمین ایشان درباره متعه و ضوی خود را که همراه مسواک بود بیاد داد و خیر باد گفت
حالانکه خلافتش بهتر از جمیع خلفا به طور شیعه بود فکیف که تشیع مامون بمعنی رفض از صوارم پدرش نیز مدلل
و افتخار بخلافت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل بوق مولای این بید و لیس بعد ادراج مامون و هارون
درین مجلس و لقبیه الیشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم گفتم و شجاعتش بحدیکه تنها برای شهید
کردن امام محمد تقی علیه السلام و زنه شیر خدا دیدن معجزات لاتحصی بر دیده و در زعم خود بلکه نفس الامر چنانچه
از دخترش در کفایه المومنین منقولست انهم بالامر یه علیه را کفایت کرد و سابق ازین بنصوص جعفریه استحقاق
خلفای راشدین بدون عصمت از اطول احادیث کلینی ظهور انجامیده پس عصمت برای مامون چه ضرور و فرق
اینست که مهاجرین ممدوح و نصوص جعفریه مذکوره بر مذهب اطاعت ائمه خود یعنی خلفا بودند و مامون بر مذهب امام رضا
و مصدق مذهبش هم الملک عقیم به بیان قاضی در مجالس و هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با هم غفیر
از اهل سنت و غیرهم در باب اثبات تشیع و سنفصل انشاالله تعالی کما قلنا ه جزین قدر نتوان گفت در حال
نوعیت چه که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را چه ولیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعه العراق شیعه النفاق
و شاید که ازین مقامات پلی می برمی که هر جا استیعاب عبارات کتب رفضه نمیکنیم و بیشتر باختصار و تلخیص میپردازم
تا بجواب همه مضامین و عبارات بشان طبیعت بنده بجوش ترند و اهم خامه لوستی نکند چنانچه درینجا هم و یدی
و بمیزان فراست سنجیدی **قوله** وانچه نوشته الخ **اقول** زینهار مقام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را برای
بنی هاشم که از ائمه متخلف شدند بر اصول رفضه یاد کرده ام اگر دیده و دانسته مجتهد الزمانی خود را بذیل جهل و نادانی
گیرد علاجی نداشته باشد پس بدانکه طبرسی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزة الثمالی عن زید بن علی انه
قال لارجو للمحسن منا اجرین واخاف علی المسیء منا ان یضاعف له العذاب ضعفین کما وعد ازواج النبی و روی
محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابیه عن علی بن الحسین زین العابدین ع
انه قال له رجل انکم اهل بیت مغفور لکم قال فغضب فقال نحن احری ان یجری فینا ما اجری الله فی ازواج النبی
من ان یکون کما یقول انا نری لمحسننا ضعفین من الاجر ولمسیئنا ضعفین من العذاب ثم قرء الآتین یَا نِسَاءَ
النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا
رِزْقًا كَرِيمًا **الغون** محصل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصة المنهج کاشانی نقل میکنم
تا جناب مجتهد الزمانی بمعنی آن پی برند یعنی من امید دارم که از برای نیکوکاران ما دو اجر باشد

از ثواب وی ترسم برابر گردد تا که عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم بآن موعود شده اند و علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین
زین العابدین علیهم السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید مغفور بید و حق تعالی شما را مواخذه نکند آنحضرت غضب
شده فرمود تا سزاوار تر بآنکه جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر از آنکه باشیم
همچنان که تو میگوئی بدرستیکه ما می بینیم برای نیکوکار خود دو مقدار ثواب از برای بدکار خود دو مقدار عذاب
بعد از آن این آیات تلاوت فرمود انتهی بلفظه بالقیمانده تذکیر مطاعن جناب صدیقه و جواب آن انکه این همان
طعنهای دیرینه است که علمای ماچنانچه باید از اصلش برآوردند پس بدون روان عقلا یا نقلا چگونه یاد
کردنش مجتهدین می زیبد و سخن سازی نقال کشمیری و چرخ و بازی هزال لکنوری ایشان را می فرسید و حیثیة
بیگویم که اگر طعن از حیثیت است که صدور گناه از ام المومنین عائشة لازم آمد بحکم این آیت پس علمای رفضه
قابل خطاب نمانند زیرا که این آیت قضیه شرطیه است نه بینی که لفظ یضاعف مضارع مرفوع بود ولیکن بسبب آنکه
جزای شرط افتاده مجزوم گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و تالی عبارت از انست مطابقت واقع
ضروریست پس تواند بود که قضیه شرطیه صادق باشد بدون آن مثلا اگر کسی گوید بخطاب این مجتهد که
ان کنت حمارا فتکن ناهقا البته بر جای خود خواهد شد و حماریت مجتهد لازم نخواهد آمد و اگر فی المثل معتقد وقوع
در آیت کریمه شود معاذ الله باید که از آن نیت خود دست بردارد و به تکفیر خود هم بپردازد و فتیکه فاحشه
را به امر قبیح مستهجن الذکر محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صدیقه و حضرت امیر محاربه
بوقوع آمد و حالت منتظره باقی نماند گوییم مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین مورخین نوشته اند که رؤسای
هر دو لشکر یعنی جناب امیر و حضرت عائشه و دیگر بزرگان بمسالمه راضی شدند و انتقام ذی النورین را به
اتفاق مسلمین محول نمودند و بعد یک دو روز چنان قرار یافت که بامدادان رؤسای دین بخلوت نشستند
و بالاخر منادی ندا کرد که زینهار کسی از اهل بلوا شریک نشود پس این گروه نفاق پژوه سخت متحیر شدند
و چاره کار از عبد الله بن سبا رئیس اشقیا پرسیدند و بتعلیم او دل بر آن بستند که چون اهل لشکر غافل
شوند حرب شروع کنند و باز رخنه در کار ایشان افگنند القصه بصلح و صفا انجامیده و مدعای جناب
صدیقه که اصلاح امور مسلمین بود بدرستی کار آمده بود که این جنگ جویان و فتنه انگیزان کردند آنچه قرار
داده بودند و هر یکی بخیال انجمعی ماند که عذر از جانب دیگر نهست و از کتب امامیه مثل مجمع البحرین نجفی وغیره عیان
است که بلوای ذی النورین از جهت ابن سبا بود که او را علت تامه فتنه انگیزی دانسته اند و غیر او را در جنب
او مبادی غازی نشمرده و قبل ازین گذشت این مطرود و اتباع او در بیخ کنی دین و اسلام از کتب معتمده
امامیه عیان گردید که مزیدی بر آن متصور نتواند شد تا حدیکه این مغلین عالم و مخربین مذهب بنی آدم
دست از جان خویش بر داشتند و علم اضلال بر افراشتند و از کتب فریقین بودن ایشان در جنگ

جمل ثابت است پس این منافقین هر امری را که فیصل نشد به هم می زدند و نائره بلوی را که قریب الانطفا میگشت
نار ذات لهب میگردانیدند **الغرض** چون حضرت صدیقه را قصد جنگ نبود چه امعذور نداریم بلی
رفضه را باید از طرف حضرت زهرا معذرت نهادن که بر خلاف قرآن و حدیث و تمکین و وقار آنهمه فوج کشی
بر مهاجرین و انصار نمایند یعنی لشکر بنی هاشم را بر تصریح مجلسی در بحار جمع فرمایند و خود مقدمة الجیش
شدند و در مجالس اصحاب سیف زبان برکشند و بالآخر چنانچه در کتب مجلسی و غیره است امام الائمه را
بجهت اختیار سکوت و عدم مقاومت خلفا دشنامها دهند کما سبق مجملا و سوف نعرفه مفصلا و حالانکه روبرو
هزاران ملایک مقربین و جناب خاتم المرسلین توثیق شان این بود که بهر ظلمی که غاصبین خلافت کنند صبر
خواهم نمود و قفل سکوت از لب نخواهند گشود کما عرفت نقلا عن الکلینی و غیره و با ائمه خود مولفه و مواثیق
موکده چنانچه مجلد فتن از بحار بر روایت کافی گواه است گشتی و کشاکشی با فاروق که رئیس المرتدین بود معاذ الله
نمایند یعنی باخذ تلابیب عمر و کشیدنش بسوی خود مرتکب شوند نعوذ بالله من شرور الرفضه و مکایدهم
بعد از ین کتاب الله در باره صدیقه رضی الله عنها باید کشاد و غور باید کرد که حق تعالی با وصف تفضیل
ایشان که وَلَا تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا در قرآن مجید حکم تعظیم حضرت سید المرسلین و امهات
المومنین مجمل فرمود و این بآن تدابیت بد گفتن ایشان حرام شده و در سوره نور ارشاد کرد یَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ
أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ از تعمیم لفظ مثل بوضوح انجامید که هیچ گناهی را مثل آن بسوی
صدیقه نسبت کردن درست نیست بلکه حرام است و لاریب که عداوت حضرت مرتضوی گناهی است که در کبیره بودنش
شکی نیست و از ینجا نیز حکم نمودیم که قصد اجناب محاربه حضرت مرتضی نبود و الا باید که رفضه با حد الامرین قائل
شوند که جنگ با جناب مرتضوی با وجود تقسیم کبیره نیست حالانکه از خاتمه تجرید حامل عرش تحصیل کفر محارب انجناب
ظاهر است یا آنکه حق تعالی عالم بانجام نبود تا عموما تعظیم امهات المومنین بر همه امت واجب نمود بالجمله چون
ضرورت تذکر اینقدمه مطابق اصول رفضه چنانچه دانستی داعی شد که بر مثل عبد الله بن عباس رض بر تقدیر
تخلف دوگونه عذاب مسلط شود اکنون استحباب حکم الفضیحت خویش و فضیحت دیگران غیر از جهل و نادانی
هیچ چیز حمل نتوان کرد یا در تحقیق الزام انتظاری باقی است حاشا و کلا علاوه ذکر حرب جمل مبنی بر آنست که
از لفظ عینیه غفلت یا تغافل اتفاق افتاد بلکه بر عادت خود دستش برد داد زیرا که دانستی ببرهان قرآنی که قصد
محاربه نکردند و جمع لشکر بانتقام بلوائیان که مثل مور و ملخ بودند واقع شد برای اصلاح ذات البین بود الا
لیکن اهل فتنه چنانچه باخبار امر موحش باعث نهضت امیر گردید مطابق آن عمل نمودند حضرت امیر در آن وقت
چنانچه از نهج البلاغت ظاهر می گردد محکوم شان بودند کما مر سابقا تا بیکبار ناگاه فتنه برپا شد و لفظ عینیه
دلالت بران دارد که گناهی باشد قصدا و جهرا مثل انچه لعبد الله ابن عباس ع صدور یافت که کشتی
و مجلسی و غیرهما بظهور آن اقرار دارند کما سیجئ ان شاء الله تعالی **قوله** عجب تر آنکه الخ **اقول**

حکم مجتهد با علم بودن شهرستانی در علمای اهل سنت دلالت دارد بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ناظرین کتب کلامیه و رجال مخفی نیست کاش منهاج السنت را میدید یا تیمیا ندانکه عجیب که درین مقام ذکر تخلف ابن عباس می نماید و از تخلف اصحاب کرام بر دعوی رفضه لیام جیالی بر بنیاد ربر جای خود است زیراکه مجتهد در ابطال شهادت امام حسین علیه السلام سخن رانده پس درینجا باید تا مهای آن مردم را گرفتن که زبان رفضه بمناقب شان میگردد و حالانکه از امام حسین علیه السلام متخلف اند پس عجب اینست که مجتهد امینی را بحالش نداند و دعوی تخلف اصحاب نماید معذلک مجتهد حدیث تجهیز جیش که بلفظ لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده حضرت صاحب تحفه درین مقام میفرماید انچه دلالت بران دارد که این خاتمه بمرتبه صحت نرسید بلکه موضوع است ولیکن چون مجتهد الزمان سباق و سیاق کلام علمای اعلام را نمیفهمید انکر الاصوات را از سر می آغاز دو خرخشه را بنیاد می نهد تفصیل این اجمال آنکه درین شهر مشکی آریکه اقبال رفضه این اعتراض را در کلام خود تصریح کرده و نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و رفقه بعد از اخراج عبارت ملل و نحل که در عبارتش انسلاک داشت در پیراهن نمیگنجیدند و قطعاً چنان می فهمیدند که او بر شمشیر زرین نهاده چون جوابش وز ایقاع دیدند نفس بدندان گرفتند و دم بخود ماندند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمیزان عقل باید سنجید **قوله** وهم انکار تتمه حدیث تجهیز جیش که در ملل و نحل موجود است انتهی **اقول** حضرات امامیه تتمه حدیث اسامه را برای انجاه طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزاما علی اهل السنة از کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکار وجود آن تتمه در کتب مسند محدثین معتبرین اهل سنت بقیمت که استدلال روایت در همچو مطالب موقوف بر آنست فرموده پس او مانع صحت آن جمله باشد در تحال اثبات صحت آن جمله از کتب مسنده محدثین معتبرین بر مستدلین بآن لازم و از وقوع آن در کتاب ملل و نحل شهرستانی که نه آن کتاب از کتب حدیث نبوی و نه آن جمله دران باسناد مرویست منع صاحب تحفه را چه ضرر و حضرات امامیه را کدام نفع متصور پس بوجودان جمله در مثل کتاب ملل و نحل طعن بر صاحب تحفه نا موجه باشد انتهی **اینکه شنیدی** تقریریست مجمل در نقصان تحریر که از مشکی آریکه اقبال رافضه صادر شد که بر کیده تیلا اکتفا کرده بود اکنون حرفی چند از بنده مستمند در شرح اجمال خبایای مقام و زوایای کلام باید شنید که هرگاه با رفقه این دیار مطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را روبروی اثناعشریه گذاشتیم و گفتیم که در افادات علامه قدس سره العزیز تامل بکار برند و بدیده ماغی نظر نمایند پس هر چند کاوکاو بسیار کردند و اصوات منکره آغاز نهادند لیکن بالآخر مطلبی بغیر ازین که بتقریر رشید المتکلمین نور الله مرقده و التمس منقح شد تدبیر نی که عبارت تحفه چنین است که جمله لعن الله من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح هم باشد مقتضی آنست که اسامه را تنها گذاشتن و از هم رو میان برای انتقام زید بن حارثه سبقت کردن حرام است و چون ابوبکر بخدمت امامت متعین شد از همه امور او را استثنا واقع است بلاشبهه قال الشهرستانی

قال

فی الملل والنحل آن هذه الحیلة موضوعة ومفتراة و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده اند و در
سیر خود این حیله را آورده برای الزام اهل سنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن حدیث
در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان چون شتر بی مهار است که اصلا گوش
بران نمی نهند انتهی کلامه اعلی الله فی الجنة مقامه **و پر ظاهر است** که چون رفضه را در احادیث مسنده
صحیحه ائمه هدی که در تصانیف صدوق صاحب رقعات و مفتعل توقیعات و مانند دوست خرفشار باشد کما تحقق
درین جمله که زینهار در هیچ کتابی از کتب مسنده حدیث با وجود ذکر قصه تامیر اسامه و حدیث تجهیز جیش موجود
نباشد و نه سندش هنوز پیدا شود و محدثین و متکلمین در کتب کلام و احادیث انکار نمایند بچگونه کلام نکنیم و طلب
سوال برای طلب صحت سند نگشاییم چه جای آنکه فریقین برای اتفاق کنند که بعد از ثبوت ایمان شخص اعتقاد
تاویل برای او باید کرد کما یظهر من اللوامع وغیره من تالیفات المجلسی الاول وهکذا صرح علمائنا کما قدمنا منه
فکیف که تاویلات رفضه درباره منافقین مثل شیطان الطاق رد و کلام ما مبقدمه صحابه سیما خلفای راشدین
و امتثال ایشان جاری نشود که باعتراف ملا خلیل در شرح کلینی کما ستعرف امت حقیقی باشند که هزاران مناقب
شان از آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی بظهور انجامید چنانچه در مجلد اول خصوصا در مقاله سادسه از
آغاز این جلد نقلا از کتب معتمده رافضه عنقریب گذشت پس بچگونه عقل ازین در مطاعن بزرگان دین اینهمه
بی احتیاطی را تجویز کند **القصه مجتهد الزمانی** که درینمقام هم تشبث بر جمله لعن الله نموده عبارت شهرستانی
آورده و انتهی کلامه گفت حقیقته تقلید کنتوری وکاسه لیسی و فضله خواری است با وصف آنکه خود را رئیس
المجتهدین می پندارد و او را لائق جواب تحفه نمیداند کما سبق تفصیله فی المقالة السادسة و من هر چند در نقل
و رد کلامش استنکاف شدید دارم لیکن الضرورات تبیح المحظورات پس بدانکه کنتوری شیاد زیر عبارتیکه از تحفه
نقلش برداشتم چنین میگوید که اما آنچه گفته و جمله لعن الله من تخلف عنها هرگز در کتب اهل سنت و جماعت نیست
پس دلیل جهل و ندانیست زیرا که جمله مذکوره در کتاب ملل و نحل شهرستانی اشعری که در شرح مواقف
نقلا عن الآمدی و در رساله عقاید ملا یعقوب بنبانی بر سبیل تسلیم و در کتاب شرح نهج البلاغة ابن
ابی الحدید معتزلی مذکور است و چون در نقل دعوی این ناصبی صفت کذب و افترا بسیار است بنا بران ما درینجا
نیز بعض حواله کتب مذکوره اکتفا نکرده بنقل عبارات انها می پردازم پس بدانکه در کتاب ملل و نحل در ضمن
اختلافات صحابه مذکور الخلاف الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها فقال
قوم یجب علینا امتثال امره و اسامة قد برز من المدینة و قال قوم قد اشتد مرض النبی صلی الله علیه وسلم
فلا تسع قلوبنا لمفارقته والحالة هذه فنصبر حتی نبصر ای شیء یکون من امره انتهی **و این کلام** کنتوری کیاد ضحکه
صبیان است بچند وجه اول آنکه لفظ انتهی دلالت بران دارد که تمام کلام شهرستانی نقل کرده حالانکه چنین
نیست بلکه حقیقته مقوله شهرستانی را در شکم فرو برده تا عوام بدانند که این جمله در ملل و نحل مذکور است

بی آنکه تصرفی بوجه من الوجوه کرده باشد اگر عبارتی را که صاحب تحفه و دیگر جابجا بدون کلام و سند حدیث از ... نقل کرده
و لفظ صریح در موضوع و مفتری بودن آن مسطوره است کما عرفت در نسخ ملل نیابی باز هم عدم اعتماد این جاهل
با عبارت بعضی از عبارات شهرستانی بی تکلف بر می آید و عبارت سابق و لاحق شهرستانی جابجا معلومه را از نظر
اعتبار ساقط میگرداند پس مبادی گوئی و طعن و تعییب جوئی برآشتن بر امثالش گذاشتن صریح خلاف عقل
نیست والحمد للّٰه **دوم آنکه** اینجا این مختار نیز برای علامه دهلوی گفته بود و از آن گفتار رسیده و تفصیل عبارت
ملل شهرستانی بر عدم اعتماد و خلل مختصر بتفصیل می آید ان شاء الله تعالی و این شمول محض شبه دال تائید الهی
است زیرا که کتاب ملل و نحل در مقالات اهل عالم است یعنی جمع کردن اقوال و اعتقادات بنی آدم و نادر
آن احیانا نه رد و قدح بر آن و در همه مقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رخنه دل بدان سینه اند **دوم**
آنکه چون باعتراف کنتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام
در آنست کجا لازم آمد ایا در کلام صاحب تحفه جواب تسلیمی مذکور نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن
ذکر نکرده اند **سوم آنکه حال** ابن ابی الحدید بتحریر وجوه درین کتاب از سابق و لاحق الیاما و تحقیقا
عیان گشته که ایشان استناد نمودن ما جای عجب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار سفیه
ضعیف که ادعاها در رد مطاعن شیخین فی ترکش خود را خالی ساخته و در بعضی از مقامات نزد دعاوی خلل یافته خصوصا
دقیقه که نزول لقب استاد خود را دخل میدهد الی غیر ذلک الغرض کنتوری از راه کم بینی و یاوه گوئی جرح و بازی
بسیار کرده لیکن صحت جمله مذکوره که صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده هنوز بدرجه ثبوت نرسیده **آمدیم**
بر نقل عبارت ملل و نحل پس بدانکه کتابی که من دارم در همین ایام منقول شده است از نسخه که نزدیک از ثقه
تشمیر بود و گویند ... زمان مجتهد جائسی درین شهر وارد شده و تا مدتی مقیم گشته از حواشی او که بر اصل
کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ کهنی است باران دیده و روباهی است کوه و هامون نوردیده درین هم
ترین عبارتیکه کنتوری انقلابش کرده و مجتهد طوق تقلیدش بگردن خود انداخته مقوله شهرستانی اینست وانما

قدمت هذین المتنازعین لان المخالفین ربما عدوا ذلک من الخلافات المؤثرة فی امور الدین و هو لیس کذلک

بل کان الغرض کله اقامة مراسم الشرع فی حال تزلزل القلوب و تسکین نائرة الفتنة عند تقلب الامور انتهی
کلامه **ومحصول این کلام** چنانست که قصه قرطاس و تجهیز را التقدیم از آن دادم که رخنه این هر دو را از آن
خلافیات مقدم دانستند که رخنه در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بیجاست غرض صحابه اقامت مراسم
شرع بود وقت تزلزل قلوب و تسکین نائره فتنه در تقلب امور نه مخالفت رسول مقبول فاکتفیف در امور دیگر
که کمتر از آنست انتهی بالجمله اسامه همین خیال که هیچگونه حضرت پیغمبر را درینحال نگذارم و لشکر گران و درینوقت که
غبار شورش اعدا از هر جانب خاسته از مدینه بیرایم الیلب مادر خود دیش پس از کوچ بازگشت و علم بر در دولتسرا
نصب کرده تجهیز و وفات سرور کائنات اصحاب کرام بحفظ ملت اسلامی مساعی مشکور بتقدیم رسانیدند

تا آب رفته بجو آید وکسی را از مرتدین واعراب حوصلهٔ کارزار باقی نماند که بر سر ایشان تازد و بر دین اثبات نزا
ز ثبات النفس سازد بالجمله این عبارت عربی وحاصل ومحصولش بفارسی مطابق نسخه جدید بود اما نسخ قدیمه پس از انکه
اکابر علما متصل عبارت ملل که از نسخه خود نقلش کردم این مضمون راهم آورده اند که جملهٔ اخیر حدیث تجهیز جیش
موضوع است چنانچه عبارتش دانستی از انجمله است صاحب صواعق محرقه مولانا نصیر والملة الدین امام المعقول
والمنقول سید سند خواجه نصر الله کابلی واز انجمله است صاحب مواقع مشرقه یعنی فرزند ارجمندش حاوی
علوم فروع واصول که برای تائید افادتش این شرح نوشته واز نظر ناظرین برگذشته واز انجمله است علامه
دهلوی خاتمة المحدثین وقدوة المتکلمین واسوة المفسرین واز انجمله اند بعضی دیگر از علما که متبحر در حدیث ولغه
داشتند و بر کتب فریقین نظر می انداختند و برین نسخه قدیم معنی عبارت صاحب ملل ونحل بهمین طور مربوط
میشود که قول او واین جمله موضوع ومفتری است دفع دخل مقدر است گویند ه میگفت که حضرت صلی الله
علیه وسلم متخلف را ملعون فرمود وتو میگوئی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که نزد محدثین
اینجمله یعنی لعن الله من تخلف الخ ارزد یک موضوع ومفتری است الغرض بوضوح پیوست که گفتگوی رفضه درین
عبارتست که این اکابر واحد بعد واحد از ملل برای وضع جمله مزبور می آرند بخلاف عبارتیکه نقلش کردم
ومحصلش ذکر نمودم که دران کلامی نیست وهیچگونه کلام نتوانند کرد که مجتهد عنقریب در مقاله ثامنه هر چند ترجمه
تمامش را نقل نکرده ولیکن انچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتماد جمله مذکوره دلیل باشد معین
میکنند وصاف صاف ازان بوضوح می انجامد که شهرستانی تکذیب رفضه می نماید یعنی انچه میگویند که این
دوامر ازان خلافیات است که در تخریب دینی موثر باشد از لاف وگزاف رافضیانست ودر واقع اقامت
مراسم دینی بود پس خیانت کنتوری هر زه درا دیدنیست که کلام شهرستانی را که بزبان حال میگوید که خاتمه
حدیث تجهیز اعتبار را نشاید از میان انداخت وانتهی کلامه بزبان خود جاری ساخت وحماقت مجتهد سیر
السهما تماشا کردنیست که عبارت سلیس فارسی مترجم راهم نفهمید شاید بدهن او چنان راسخ گردید که تضعیف
حاصل نمیشود بالفظ مذکور یا بتصنیفاتش باستعمال نباید طرفه آنکه کنتوری دریده دهن تلمیذ گرگ کهن
بعد از عبارت منقوله ولتفصیل اجمال کذب وافترا را از مزید نادانی واتباع خطوات شیطانی با وجود دیدن
صواقع وشرح آن چنانچه می آید بصاحب تحفه نسبت کرده که اما انچه گفته قال الشهرستانی فی الملل والنحل
ان هذه الجملة موضوعة مفتراة پس کذب صریح وافترای فضیح است واصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
مذکوره است آنفا نقل نموده شد اما آنچه گفته بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند
ودر سیر خود این جمله آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند مرادش از بعضی فارسی نویسان جمال الدین
محدث است کما صرح به ابن الشهید فی حاشیة الصواقع وجوابش آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
را محدثین اهلسنت نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند الحال آنچه

اگر برای الزام اهلسنت کفایت نکند پس دلیل مکابره ایشان است انتهی کید این مکار غدار را باید دید
که دامن خود را با وجود خیانت شنیعه چگونه پاک میکند یعنی مدعی انیست که از عبارتیکه نقلش کرده
صحت جمله به ثبوت رسید اعوذ بالله زینهار نه سندی بهم رسید که روافض برای خاتمه حدیث در مناظره
توانند آورد نه صحت آن از کتاب ملل ثابت گردید بلکه خلاف آن واضح شد که عدم اعتبار این جمله است
وخیانت کتوری و حماقت مجتهد مثل نیم روز روشن گشت ایها المکور کوشش کردی بعبارت
لاحق تعلق داشت که ذکرش را مجتهدین و مقلدین منافی غرض خویش دانستند اما عبارت سابق که اعتبار
را از مطاعن راشدین عموما مسلوب گردانده و بالخصوص خاتمه حدیث تجهیز را از بیخ بر میکند پس انیست که
قبل حدیث از قرطاس شهرستانی این عبارت گفته اما الاختلافات الواقعة فی حال مرضه و بعد وفاته
بین الصحابة رضی الله عنهم فهی اختلافات اجتهادیة کما قیل کان غرضهم فیها اقامة مراسم الشرع وادامة
مناهج الدین با رفقه قرطاس بروایت بخاری آورده و خلاف ثانی همین تجهیز جیش را قرار داده الحاصل
شهرستانی که افعال اصحاب حتی رسامه را خیرخواهی و ورزدینی و در اجتهادات می آرد چگونه امید
لعنت لعن الله من تخلف از اهل سنت داشته باشد و اگر گوئید و از مقوله شهرستانی فی الجملة
تخصیص آن دو امر با دامت مناهج شریعت معلوم میشود و تو تعمیم کردی گوئیم هرگاه قصه قرطاس که مجلس
در انجا از آن روز صحابه را در مرتدین شمرده و در این تخلف هفت طبقه زمین را با آسمان میبرد اعتقاد
شهرستانی چنان باشد تعمیم مذکور بر امور دیگر که فروتر از انست بالطریق اولی خواهد بود کما اشرنا عند
تلخیص مقاله فکیف که از کلامش اما الاختلافات الخ صراحة ثبوت رسد که غرض صحابه کرام در همه این امور
احیای مراسم دینی بود چنانچه مذکور میشود و شرح آن امور دیگر عنقریب می آید بعنوانیکه تحریف الدین
و اخرین اهل مکیدت رد نمائیم اگر در عبارت ملل غور کنی و استیعاب این مقام نمائی خواهی دانست
که مولفش مزید اهتمام در دفع مطاعن نموده حالانکه ذمه او بدان مشغول نبوده زیرا که مقالات اهل عالم
را جمع کردن کار اوست نه رد و قدح و اماطت اشواک و پاک ساختن خس و خاشاک کما لایخفی مجمل
تقریر او از سابق انیست که شبهات زمانه آخر بعینها مانند شبهات زمان اول است و اکثر شبهات منافقین
است حال امم سالفة اگر بسبب تمادی زمانه مخفی است باری درین امت مستتر نتوانند بود که منافقین با مر
نبی حضرت صلی الله علیه وسلم راضی نبودند و خلاف آن بجا می آوردند و ذو الخویصره گفت عدل بکن که
عدل نکردی و حضرت فرمود اگر من نکنم کیست که عدل تواند کرد پس بهوای نفسانی مقابله نص نمودن تا آنکه بر بلاد
سید الناس گمان گذشت که قوم مارقین از وی بهم رسند و گروهی از منافقین گفتند هَل لَنَا مِنَ الْاَمْرِ مِن
شَیْءٍ و نیز لَوْ کَانَ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ مَا قُتِلْنَا هٰهُنَا وَلَوْ کَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا
که صریح انکار قدر است و قول گروهی از مشرکین لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُوْنِهٖ مِنْ شَیْءٍ و قول

یعنی بانطعم من لو یشاء الله اطعمه تصریح است بجر و دیگران راه جدال پیش گرفتند در ذات مقدس
باری عزوجل تا ممنوع و محروف گردیدند لقول او تعالی ذی حسل الصوعق بالایة تا این امور در شوکت و تمدن
حضرت بود منافقان از مخاوعت دست بزنی داشتند و نفاق شان ظاهر شد و وقت اعتراض بر حرکات و سکنات
سید درکائنات پس اعتراضات منافقین مثل تخم بود و شبهات زالغین وضالین که ظاهر شد مثل زروع و ثمرو عیست
در ینجا معترضی میگفت که در اختلافات صحابه چه میگوئی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه احیای
مراسم شرعیه است اختلافات اول حدیث قرطاس دوم امر جیش سوم قول فاروق که حضرت را بآسمان بردند
چهارم مهاجرین گفتند که مکه مدفن شریف است که مسقط رأس شریف است و انصار میگفتند که مدینه دار الهجرة
و مدار نصرت و بعضی بیت المقدس را که معراج شریف از آن بود نشان دادند پنجم تقریر امامت در سقیفه ششم
امر فدک و روایت عدم میراث هفتم قتال بالغین زکوة هشتم تنصیص بر خلاف فاروق نهم اختلاف امر شوری باز
اتفاق بر ذی النورین دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت
پس ازین تقریرات سابق ولاحق معلوم شد که شهرستانی مطاعن اهل ضغاین را بر خلاف و اب خود نسبت گردانید
و این اهتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اقوالش نیز مطابق عقل و نقل بظهور آمد کما قلنا الفنون
خرافات رفضه از قدیم و جدید باید دید که عبارات او را از میان بر انداختند و از هر طرف شور و غوغا
بپا داشتند و مثل زاغ و زغن و بوم شوم خانه کن از هر جانب کاوکاو کردند و داد مکائد ثعالب دادند
از آنجمله است محقق جیلانی از غولان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در ربود
و در فتح السبل وا نمود که منافقین بر افعال نبوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل دانهاست
و روئید از انها شبهات مثل گیاه اول این منازعات قصه قرطاس است و از آنجمله اند مجتهدین و متکلمین ازین
قوم که کنتوری هم فضله خوار ساز ایشانست الی غیر ذلک من اهل الفضول پس اهل دین را که بهمت تحقیق حق میگمارند ضرور
است غور و تامل در عبارات ملل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و بیزاری از نفاق اهل شقاق
جستن و دل بر احقاق حق و ابطال باطل بستن و حق اهل سنت که در زمان متوسط لص متغلب که او را
محمد بکی مانند و شهید اول لقب او گذارند بعد از آنکه اهتمام مدارس بدستش آمد و اعتبار تمام و وجاهت لا کلام
او را بهم رسید پس در تحریف روایات و تلبیس منقولات یگانه روزگار و استاد بیکار و جاسوس هر شهر و دیار
گویا غایب عن الاحساس و ملقی وساوس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بعد ظهور مکاید او بجزا
اقراه رسانید و زین الدین عاملی را در پهلوی او نشانید که ندای سروش یعنی لو کنت عیدی فاصطبر بعد از خروش
رب انی مغلوب فانتصر در کرامات جلیله اش می سرائید و قلوب مومنان می ربایند باز در تلبیسات قاضی مذکور
را بر اصلاح هندیان بسبب تقرب سرکار نور جهان شهید ثالث بالخیر و امام المسئولین و خاتم شهدائی الشیعه
توان دانست که از تالیفاتش ظاهر است که علمای شیعه چندان وجاهت در نزد سلاطین بهم رسانیدند

که شیخ الاسلام را کشتند و مطلق نماز نخواندند و دیگران را درد دینی و غمخواری بر قتل او کشادند و افسوس کردند
و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام چه حضرت امیر ام کلثوم را بفاروق دادند باز تعلیم عمر و در چنین خلیفهٔ عادل
غیرت نداشتند باز دختر مکرمه خود را بدو نخانه بردند و لیسوگواری نشانیدند کما فی تهذیب الامام الاعظم الطوسی و
نزد تمیمی از اکابر امامیه بلکه امیه بری او جنبیه بود که از خانه فاروق بر خاستند و مثل مادر خود بر بیو گشستند ایام
عدت را بر باد گردانیدند مامون با وجودیکه از فرقهٔ ناجیه اهل الاعتبار بود کما فی مجالس رطل بوق بر بر دادن
امام بن رضا ورداد امور سلطنت ظلمین و مامون شد هم در رسم ماتم بنیاد نهاد و تسلط اول سلاطین صفویه در
ایران بلباس مشیخت و تصوف و خروج پیران بدستگیری مریدان بود و از پیر رشن بدعت رفض طنابر شد و بر
اظهار رافضی بر در رفع گشت باز بیخ تنبیه تقیه داخل شد چنانچه افیونی در کوی افتاد و دانست که درخانه داخل
شد قضارا نابینا رسیدران افتاد افیونی بغیره زد که کیستی که درخانه در آمدی گفت عجب است که بینا باشی و خانهٔ
خویش دانی آنگاه دانست که حقیقت حال چه است پرسید چه پیشه داری گفت قند فروشی گفت دانگی بگیر
و قندی بده بالجمله زمین و آسمان و خمیر و طینت این بداندیشان غیر از مکر و لوم منافقین چیزی
دیگر نیست قال الله تعالی لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش وکذلک نجزی
الظالمین و در زمان متاخر مثل جامعین بیانش کسی را نخواهی یافت که بفرمائش علی ابراهیم خان دست
از دین و ایمان بر داشتند یعنی در تحریف و تبدیل ازواج بانیان مذهب رفض را شاد ساختند مثل
مسلطی که تاریخ طبری را بر حالش نگذاشت الی غیر ذلک اری در باره کتابها که مثل آفتاب مشهور بود کید
ایشان مثمر شد بخلاف کتابهای دیگر مثل ملل و نحل که نسخ آن کمیاب است بعین که درین شهر عظیم هزار جهد
جهد یک نسخه این کتاب بدست آمد و چنان نمود که جزو دو سه نسخه زیاده نیست مدتی میگذرد که درین شهر
بشیوع رسید و زبان هر خاص و عام جاری گردید که فاضل شهرستانی خلافیات اجله صحابه را که حالش والتی
از باب نفاق میداند و صاف صاف میگوید که انچه ایشان در واقعه قرطاس و جیش و سقیفه و مانند آن تقلید
ابلیس کردند بر فور همه محدثات و فتن و اصول همه مبدعات زمن بود لیس طالبین و مسترشدین در چار موجه حیرت
افتادند و اضطرابها و قلقها داشتند باری العبد مشقت کتاب ملل و نحل برای نمودن شان بهم رسانیدم
العبد رفضه آن نسخه جدید چنان حل کردم که بر عاقل دانست که تلبیس مجتهد و اجمال و اهمال او بیش نبود
که اقرار العقلاء حجة علی انفسهم فقط کما اشرنا الیه و فتنه فرو نشست و حیرت و وحشت از میان برخاست فالحمد لله
اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و درین مقام گمان نباید برد که کیش من از سمام جگر دوز خالی
شد زیرا که بعنایت ایزدی عنقریب میشود که چون مجتهد در مقاله ثامنه باز این آتش بدم را خواهد فروخت تیر
خار افگاف لبهای هرزه درایان پلی الغاف را باز خواهد دوخت یعنی جنونیکه بعن تحقیر پیشش بازی و زیر میکنم
که تمامی اولین و آخرین مجوسیان بی دین و یهودیان بی یقین از هر طرف زینهار خواهند و کلمه این با غیر گویند

وعلم الروایی تمامیئی مثل ابلیس حدث کنان از اوازاذان بگمر نیرد و مجالسی مقنن قوانین خاکستر مذلت بر فرق رفضه بریزید

قوله بار خدایا الی اخره **اقول** مخاطب لا ثانی علامه دورانی درین مقام فوج خود را شکست میدهد زیرا که جمعی کثیر از اکابر مجتهد مثل حلی و شوشتری میگویند اسامه که بار بار مخالفت نبوی نمود و صلی الله علیه واله وسلم نموده و بمیذه وحی بدعات پرداخته بلکه از اینجا دکه حضرت برای آن رخصت نمود لعن الله من تخلف فرموده بود و بر تافته زیر رحمت ورافت مندرج گردیده فرق اینست که نزد ما جمله لعن الله زنهار ثابت نگشته و جمله اکابر رفضه برین جمله بر مجاوره سر خود تراشیده اند اگر چه ارکان مزعومی شان تخلف وزرید بوده اند و چون نفس تخلف از تجهیز موجب لعن است رد وحی وانهم بتکرار الطریق اولی باعث لعن خواهد شد و هرگاه هنوز مجتهد و بزرگانش با اسامه حسن ظن دارند باید که این لعن را بر رحمت فرود آرند چنانچه سخن تکیه امام صادق را اعنی لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری بر مزید رحمت ورافت آن امام حمل نمودند چنانچه صوارم بیدر فانی مجتهد الزمانی و شروح کافی وغیرها برآن دلالت دارد چه بیای آنکه اسامه باعتراف مرتضی ثمانیی در شافی جواب مغنی از احادیث و معاملات حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم فهمیده بود که امر جهاد علی الفور است و زنهار تراخی در آن نیست و باظهار شوشتری اسامه خذلان اهلبیت طاهرین هم نموده در رشوت هم گرفته و به تحصیل زخارف دنیوی مصروف گشته وان شاء الله تعالی این همه مباحثه را از کتب معتمده رفضه چنانچه باید در مقالات آتیه باثبات میرسانم واین همه عظام مجتهدین را بجاوی مستقر شان همقرین میگردانم و با آواز بلند نقره فلکیسر منوای المناقبیة بخواتم **رسیدم بر حاشیه منهیه که عبارتش اینست** میگوین عبارت عبارت شرح مواقف است و هی هذه قال الامدی المسلمون عند وفات النبی صلی الله علیه وسلم علی عقیدة واحدة وطریقة واحدة الا من کان یبطن النفاق ویظهر الوفاق ثم نشأ الخلاف فیما بینهم اولا فی امور اجتهادیة لا یوجب ایمانا ولا کفرا وکان غرضهم منها اقامة مراسم الدین وادامة منهج الشرع القویم الی ان قال وکاختلافهم بعد ذلک فی التخلف عن جیش الاسامة فقال قوم بوجوب الاتباع لقوله صلی الله علیه وسلم جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه وقال قوم بالتخلف انتظارا لما یکون من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه انتهی موضع الحاجة من کلامه و ابن ابی الحدید معتزلی نیز در عبارت خود فقره لعن الله من تخلف عنه ذکر نموده منه لا عفا الله عنه اگر مراد اینست که چنانچه صحت جمله لعن الله از ملل عیانست صحتش از عبارت مذکور در معرض تبیانست جواب آنش آنکه هنوز سندش را مجتهد کتب حدیث پیدا نکرد تا بصحت سند چه رسد آیا نمیداند که سند عبارتست از رواة وصحت از ثقات واحیرا که مجتهد چون مار سیاه بر خود می پیچید و از قالو نیکه در سابق برای تنقیح یاد کرده میگریزد وان شاء الله تعالی در مقاله آتیه از کتب کلامیه همقرین تعین میشود که انکار از صحت جمله مذکوره کار متاخرین است تا مجتهد بر تقریر بیدر فانی در صوارم برای خوشنودی خاطر خویش وچندی از مقلدین بلادت کیش بگوید که این تعصب از عادات معاصرین است نه از متقدمین که چنین باده نبوده اند بلکه خود محدثین ومتکلمین از قدما تصریح می نمایند که این جمله را هیچگاهی

مقرون بسندی نیافته ایم و از ملحقات رفضه شناخته ایم چنانچه عنقریب تفصیلش گوشزد میرسانیم و انهم ضمیمه
میگردانیم که از شیخ حلی و غیر او سند را طلبیده داشته بودند و انهمه ایمه عظام رفضه چون خر در گل فرو رفتند و بر گردانیدن
عهده فارغ نگشتند و اگر مراد اینست که نقل آن از آمدی نموده اند پس لا نسلم که مجرد نقل مستلزم صحت سند باشد
چه مجتهد در مقاله سادسه گفته که اکثر روایات ملعون حیا و ادله در کتب فریقین اندراج یافته و برای تمییز صحیح از سقیم
کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی رواة آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از در تنقید درآیند و مگر
مجتهد برای تحقیق حدیث مسند ابن بابویه کتابهای کشانیند اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدون تنقید قبول نمایند
معنا یا احتمال دارد که آمدی بر طبق رد طعن رفضه آورده باشد و قرینه اینست که عدم اعتبار این جمله از کلامش
مثل کلام شهرستانی پیدا است زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه در این امور اقامت مراسم دینی نمودند نه مخالفت
و مراد ایشان بر تقدیر ثبوت طعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه و صواعق بظهور پیوسته و
لاجرم از نوشتن این حاشیه کار بسته مجتهد نگشاد و این تقریر او را فایده نداد بلکه موافق اشاره سابق محنت
برباد گنه لازم افتاد **قوله** بر اصحاب فهم و فراست **اول** ارباب عقل و کیاست نیک میدانند
که بر این مقولات نیز اعتراضات و اشکالات بعنوانی وارد است که رفضه مناصی از آن ندارند و خلاصی نمی یابند
اما اولاً پس از انکه ظاهر الفاظ احادیث متفق علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که من
با حضرت عبدالله بن عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را معاذالله از دائره وثاقت بیرون می شمارم
حاشا و کلا بلکه این تحاشی از همه عقلا است یعنی کسی از عقلای شیعه هم تواند گفت چه ایشان میدانند که حجیت
در پی الزام است اگرچه مجتهد را بنا بر پیشه بزرگان خود یقینی نباشد الغرض بنیاد کلام احقر الانام بر الزام رفضه
لیام است چنانچه ناظرین لعبارة العین از هر خاص و عام بانمعنی معتقد اند گو جناب پیر نابالغ خود را تغافل
زنند و اساس دانش و بینش خود را بر کنند **اما ثانیاً** پس از انکه انچه گفته که بعض روایات الخ بانمعنی بجای
خود توانند بود که عنقریب بوضوح می پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح جماعه نه جماعت متشیعین مثل کشی
از قدما و تقی مجلسی پدر باقر اصفهانی و مجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از متاخرین در اعتماد و اعتبار ساقط
الاقدام است پس البته معارضه صورت نمی بندد زیرا که تعارض فرع تکافو است پس مجتهد بمقتضای الکذوب
قد یصدق راست گفت که انتقام از معارضه عار است **اما ثالثاً** پس از انکه بنیاد تقریر مخالفت بر آنست که
قدمای ایشان صاحب عقل و داد و رشد و سداد بودند و این کلام را زیبنده بفقیر گفتن از عجایب و غرائب خواهد بود
آیا بخیالش این هم گذشت که علمای سنت توانند گفت که هرگاه محمد بن ابی بکر را که پسر صلبی حضرت خلیفه اول است
و بتمنای خلیفه چهارم از مراتب جلیله و مدارج نبیله خارج گردید بسبب وقوع او در ربقه مخالفتش با صدیق
و عمر حتی که اولین باتفاق روایات فریقین در خیرخواهی ذی النورین میکوشید یعنی فزید محبت او داشت
حتی که مرتد بثلث مقتادی الانصلاح تغییر میکنند و چهارمین بحضرت و حمایتش سعی بلیغ می فرمود تا انکه او را د

امجاد خود یعنی حسنین گوشواره عرش رب المشرقین را برین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و دلهای
ایشان بمعاویه دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد صحابه دیگر اگر مصدر جور و جفا می گشتند چگونه می ستودند
و اگر حال خلفای راشدین چنان می بود که رفضه بیان میکنند البته بر قدمای ما مخفی نمی ماند پس معلوم شد که
روافض تهمتها کرده نسبت باصحاب کبار بنابر وجوهیکه در صواقع و تحفه اثنا عشریه مسرود است و این طور
مجتهد الزمانی ماخوذ از کتب مطبوعه مجتهد فانی است که مجیبین آن ستم ظریفی هم بکار برده اند هر که خواهد بدان رجوع
نماید و اعتقاد خویش بفضل و بلاغت این پدر و پسر بیفزاید **اما رابعاً** پس از آنکه دعوی مجتهد بانیکه
که کتابهای معتمد اهلسنت بمناقب و فضائل عبد الله بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون
بودن کتب معتبره شیعه بمدایح او پس عنقریب تکذیب آن می آید و بر عقلا از ان واضح میشود که این دعوی عین
بیهودگی و اعتساف و یاوگی و لاف و گذاف است و زینهار بر اصول موضوعه شیعه شنیعه انطباق نمیگیرند و
بجهت ظلمت و فساد نیت این سیه کاران بر کسی نمی اشتبد **اما خامساً** پس ادای پیغام جناب امیر علیه السلام
وانچه بر زبان عبد الله بن عباس رض بخطاب حضرت صدیقه درین روایت جاری گشته زینهار بر مدح او دلالت
نمی کند بسبب آن احتمالاتیکه شیعه درباره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار خصوصاً صنادید
ایشان ایجاد کرده اند فکیف که اگر ابن عباس اینچنین ظاهرداری نمیکرد حضرت امیر المومنین ع را که محیط اسرار
غیبیه و انوار لاریبیه بودند چگونه فریب میداد و مال بیت المال را بتصرف خود می آورد و تتمه در ترفه را دلق
می بخشید و موید اینمعنی است تفسیر اهلبیت که علی ابن ابراهیم قمی شیخ کلینی نگار تصنیف آن بر بسته تبرا که از مطالعه
آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون نفاقش از جهت اتخاذ عجل
بمعرض ثبوت آمد این ادای رسالت ازو چگونه بعید تواند بود خود شیخین رض صنادید اصحاب سید الخافقین که
که در اعانت نبوی صلی الله علیه وسلم شب و روز میکوشیدند و نصرت دین و شکست کفار و مشرکین مساعی
که بر بروی کار می آوردند حتی که از معذرت شریف و استعفا از تبلیغ نصب مرتضوی در کتب دینیه رفضه مثل
تالیفات حارثی و صافی ملا محسن پیداست که رسول خدا ص لشکر مهاجرین و انصار را لشکر شیخین ع میدانست
و حکم را حکم ایشان و خود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون در دست ایشان تصدیق میفرمود و این هر دو
در خانه های خود بعبادت لات و عزی می پرداختند و نزد دشمنان عقل و دین از محققین متشیعین انهمه
کوششها برای امید دنیا مبذول میداشتند و آنهم بسبب آنکه مضامین بشارت یعنی حصول خلافت
از کاهنین شنیده بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتمده شیعه بوضوح پیوسته **اما سادساً**
پس از آنکه مجلسی در مجلد السماء والعالم از بحار الانوار تصریح برینمعنی کرده که برادر مرتضی جامع
نهج البلاغه را درین کتاب مقصود آنست که روایاتی را در خطب و مکاتیب و مواعظ جناب امیر
جمع کند که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و بجان و دل آنرا خریدند و مجموعه کاغذ از دست بدست

برند انتهی پس هر چند این کلام بر اهل سنت حجت نیست لیکن آخر اینقدر از آن بمعرض ثبوت رسید که بر
مرویات رضی در نهج البلاغة اتفاق رفقه حاصل است و عنقریب از کلمات طیبات سید مجتهد قالی ثابت
میکنیم که مکتوب نهج البلاغة که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام قبایح دارد بنام عبد الله بن عباس است
نه برادر او کما یدل علیه الشواهد والقراین اما ثالثا پس آنکه بعد از ادنی غور بلا خطاء این روایت که
مجتهد مختل الحواس برای مدحت عبد الله بن عباس نقل آورد نقیض مدعا به ثبوت می انجامد چه در مقاله
سادسه عنقریب گذشته که علمای روافض درباره حدیث امیر المومنین که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد
حد مفتری براو خواهم زد چنین تقریر را مورد مباهات نموده اند و این تعلیل را مایه افتخار انگاشته اند که شرکت
شیخین را در فضیلت مرتضوی مستلزم است و عبد الله بن عباس با حضرت مرتضوی ع ابوبکر رض و عمر رض را در علم
و سابقت ایمان و دیگر مدارج شریک دانسته کما هو الظاهر پس البته نزد کاسه لیسان شیخ علی حا مثال او کتا دیل
مذکور تراشیده اوست قابل حد و تعزیر باشد اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بیت مشهور را
برای ایشان بخوانم ~ ذهب الحمار ليستفيد لنفسه * قرنا فآب وماله اذنان ؛ اما ثالثا پس از آنکه هر گاه
در روایت دوم ادنی غور نمائی واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر نقیصه عبد الله بن عباس دارد نه مدح او
زیرا که چگونه عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تبرا التعليم فرماید عبد الله مذکور را از ام المومنین
و طلحه و زبیر و از ایشان آغاز این سلسله قرار دهد غاصبین خلافت را که قرآن مجید را تحریف کردند و هزاران
نسخ آن بعداوت اسلام در آتش نهادند و مهبط وحی را سوختند و ام کلثوم را بغصب بردند و تمامی دین و
شریعت را برهم زدند و عالمی را بمزید نفاق بدام و دانه گرفتند و روز سقیفه خون خامس آل عبا ریختند
چنانچه در همین بسیاری از مضامین بر قرطاس امید نبستند که حرفی از آن بر زبان کذاب مفتری یعنی قاضی
شوشتری امنیت که لهذا منقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر رض و عمر رض را از حضرت
امام باقر سوال نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما قطرت قطرة من دمائنا ولا من دماء شيعتنا الا وهي في
اعناقهما الى يوم القيامة و همچنین منقولست که چون زید بن علی را در معرکه قتال تیر بر پیشانی رسید گفت ما
انا ما في هذا المقام یعنی مرا باین مقام رسانیدند انتهی و مخفی نماند که حدیث امام باقر رح هم از آن قبیل
است که برای مقوله ابن عمر انا بايعنا بحبل الله غالبین بیعت یزید پلید بکار می آید یعنی چنانچه امام باقر رح
شریک بودند و لهذا بامثال خود گفتند من دمائنا همچنین ابن عمر نظر بجانبین که احباب و هم وطن بودند
الی غیر ذلک من محاورات البلغا کما اشیرت سابقا الی کثرتها لا جرم معقول نمیشود و مناسب و ظاهر
است که حضرت صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت و محدثین ضلالت را یاد نفرمایند پس عبد الله
بن عباس درین وقت هم بعبادت عجل در ساختند یعنی از رعایتش خود را معذور نداشتند و چگونه
تجویز کنم که ابن عباس در نفس بارسین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عبد الله

ازگوساله پرستان باشند فانهدم اساس مذهب الروافض ولزم تبدیل المدائح بالنقائص واین خود تخجیل کردن قول
ابن عباس اعنی اللهم انی احیی واموت بعینه استقبال توبه و استغفار است و نیز وقتیکه مردند ومرضیکه از آن
جان بسلامت نبردند پس اشعاریکه مجتهد الزمانی در مابعد نوشته اعاده آن درین مقام بطریق اولی واجب گشته
ب یکسر مو ولت سفید نشد هیچ مو بر تنت سفید نماند ای حسن توبه آن زمان کردی که ترا طاقت گناه نماند
وازینجا بر هر عاقل تیز هوش ظاهر شد که کلام مجتهد الزمانی بطور استنتاج از روایت ثانی که از حدیث حقیقت
ابن عباس تا وقت فوت شان ظاهر میشود نظر سرسری بلکه خشک دماغی وخیره سری است وچرا نباشد که اگر مراد
اینست که روایت مذکور دلالت بران میکند که او از آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرتضوی داشت فهو منافی
ما روی استاد صاحب الکافی و قدم مجهوله سابقا واگر عند الوفات است فقد عرفت جوابه انفا **اما تاسعاً**
پس حال آنمردم که احداث وابداع بعمل آوردند بقول مجتهد فانی در تالیفات خویش اینست که بحکم حدیث کافی
توبه شان مقرون باجابت باری نیست ومفصل ملوک جنوبی در هفوات خود بخصوص این امر میگوید وحالیکه
هم بعد نقل این قصه درباب علامه دهلوی قدس سره العزیز دست از انصاف می شوید عبارت مفصل مذکور
اینست که در حدیث آمده که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده لکل صاحب ذنب توبة الا اصحاب البدعة انا
بری منهم وهم منی براء یعنی هر گناهگاری را توبه است بغیر از کسانیکه بدعتی پیدا کنند که من از ایشان بیزارم
وایشان از من ولتوبه صاحب بدعت درجه قبول نمی باید چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل مردی عالم
درمیان ایشان بود شیطان او را وسوسه کرد وبدعتی چند هم رسانید وبدین سبب جمعی کثیر پیرو او گردیدند وصاحب
سامان شد چون بفکر خود افتاد وادراک کرده پشیمان شد وحی به پیغمبر آن زمان آمد که آن مرد تا آن جماعت اتباع
حق نکند وآن مردم را براه راست دعوت ننماید توبه او قبول نشود پس آنمرد مجلسی ساخت وآن جماعت
را بحق دعوت کرد وهرچند گفت که آنچه قبل ازین گفتم باطل بود کسی از و نشنید وهمه گفتند که آنچه اول گفتی
درست است و ما ازان برنمیگردیم وچندروزه تضرع وزاری کرد که جان بداد وفایده نکرد در قیامت
عقوبت آن ضلالت خواهد یافت پس توبه مجتهدین مجلس وخاذلین اهل بیت چگونه مقرون قبول گردد چه جایی که
آنچنین نیارایند وکوششی دران ننمایند غلط گفتم در وقت موت هم رعایت بدعت بلکه کفر معنوی فرمایند
وترانه سابق سرایند **اما عاشراً** پس از آنکه علمای رفضه دست سخن دراز کرده بودند واوراق کثیر
درین باب سیاه کردند که مراد از قدریه که مذمت شان در احادیث متفق علیه فریقین است آنمردم اند
که قدر را ثابت کنند نه آنمردم که انکار از قدر نمایند ومقولات اهل حق را که تعلق بامرام معنی ثانی دارد
مضحکه می پنداشتند الحمد لله که بحدیث ابن عباس که او را مجتهد از عیوب پاک میکنند تصدیق اهل حق
مثل آفتاب نیمروز روشن گردید این است بعضی از فوائد ولطائف وعوائد دیگر زین روایت بسیار است
ادنی غور ناظرین وسامعین دران کار است لیکن فیما ذکر کفایة للمسترشدین وهدایة للمهتدین **قوله**

مثل ابن ہر دو روایت الخ **اقول** اگر حوصلہ تقریر و تحریر باشد باید که روایت دیگر را از میان ام معطا
خویش برآری و دقیقہ درین باب فرو نگذاری تا از منطوق آن هویدا گردانم که تفیض مدعای تو از این در ثبوت
است وانچه فهمیده سست تر از نسج عنکبوت والشبه عقلا میدانند که اگر روایات دیگر و دلالت بر مدعایت
اول می بود البته از ذکرش بازنمی ماندی و بعد که این امور نمی بید واضح بمید انستم که من آن روایات را میتوانم در تالیفات
بعض استعجبین روزگار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم از نقل آن اعراض ورزیدم و بر
استقرا و ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتم فتدبروا یا اولی الالباب **قوله** اما روایات اهلسنت الخ
اقول اگر منشای ذکر این روایت آنست که من استغفر الله منکر مدائح و مناقب عبد الله بن عباس هم
و مطاعن و مثالب اصحاب را که بزبان آوردم و در العبارة البین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جوابش
غیر از تحاشی نیست چنانچه در سابق گفتم و تازه تر آمری که موید تحاشی باشد آنکه خاتمه نقل لتعالوا در مقام
میخوانم یعنی لعنت الله علی الکاذبین بزبان میرانم و اگر سببش اظهار تبحر و کمال تتبع خویش است پس جواب
آنکه ما التیه با تمیمی معتقد توانیم شد در بعضی از جزئیات که تبحرش زیاده بر تبحر والد ثانی اوست که بیچاره
عیون اخبار را هم ندیده و بمطالعه مجالس المومنین فرا نرسیده و همچنین کتب دیگر بملاحظه نیاورده وا من
بمسارعت بر پیچیده تا مدتی زیر مشق فحول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گاو نازی
او با حضرت امام رازی بود پس در غذا والاسلام حقه بازی ایشان باید دید و نسج حیاکت ایشان در محاورات
غرب باید سنجید و از نیجاست که قاب مزین در مکاتیبش خوناب است کما لا یخفی علی من نظر الی رسالة المکاتیب
لرد تیه الثعالب والغرابیب والغساق آن است که جناب مجتهد الزمانی را درین مناظره چه حاجت است
که تبحر خود را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هر که از طرفه مقولات جناب ایشان در تشدید تخشم عبرت بین می بیند
و قت خیال اتمیمی که این مقاله با مقاله دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند **ع** گفتیم جوانی نه کرا از گفته
سعدی ؛ بلکین دو غزل خوب تر از یکدیگر افتاد ؛ و اگر مقصود آنست که مدح ابن عباس متفق علیه فریقین
است بخلاف ابن عمر چنانچه مجملا گذشت و عنقریب مفصل خواهد آمد پس درهمان مقام واضح خواهم ساخت که
انکار مجتهد از فضائل و مدائح عبد الله بن عمر علی الاطلاق مهمل است زیرا که مدح او در احادیث معصومین
موجود است بخلاف ابن عباس که مدح او در مذهب رافضه انچنان است که منافی یعنی معارضاتش
بیشتر از بیش است چندانکه در احادیث اهلبیت میخوانی **قوله** چنانچه جناب الخ **اقول** اگر مدعای امام اعظم
لمالیه شما اینست که ابن عباس محب و تلمیذ حضرت مرتضوی بود چنانچه محب و تلمیذ خلفاست پس لایق آن نماند
که امام اعظم شیعه شنیعه او را الستاید زیرا که ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرر عند الحکماء
الحاذقین والعلماء الراسخین ان ما به الامتیاز غیر ما به الاشتراک و اگر مدعا اینست که او محب و تلمیذ مرتضوی
و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهلبیت است کما سبق ذکره آمدیم برد دعوی اشهر بودن پس اگر مرادش

انیست که در مذهب اهلسنّت و اصول شان مزید شهرت یافته و بتواتر و استفاضه رسیده البته قایل آنست که هر یکی
از سامعین و ناظرین گویدانا علی ذلک من الشاهدین اما ادعای اشهر بودنش در مذهب نقض و اصولش پس
دریغ ممنوع است و سندهای منع بسیاری گذشت و بسیاری عنقریب بعد ازین می آید و حال کتاب کبیرش از مجالس
المومنین معلوم میشود که اثری و نشانی از آن کسی را بهم نرسیده باوجود فاصله چند صد سال از شیخ حلی تا طلوع قاضی
عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور اینست که اما اجوبه که شیخ علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بنظر قاصر
این شکسته نرسیده بلکه از بعض ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش از آنکه به بیاض رود در تفرقی که بعد
از وفات پادشاه مغفور سلطان محمد خدا بنده ماضی واقع شد بالبعض از اسباب کتب شیخ علامه ضایع شد
تا غایتیکه نسخه از ان بنظر هیچ کس از افاضل روزگار رسیده و نشانی از ان ندیده انتهی بلفظه ولیکن عقلای
و هر بعد از دیدن دعاوی شیخ حلی که بوی سفاهت این هنقبه از ان می آید و در خلاصة الاقوال او مندرج
است مصراع مشهور را باین طور ورد زبان می دارند مصرع قیاس کن ز گلستان او بهارش را ۞ اما
آنچه از شهید ثانی نقل کرده پس کاسه لیسی و پیروی شیخ حلی است آیا ناظرین نهج البلاغة یاد ندارند
که هجو و مذمت ابن عباس دران کشد و مذکور است و مکتوب مقدس جناب مرتضوی بدلالت مطابقی
بران محتوی و قبل ازان نقض امام ستیزدهم رفضه یعنی صاحب بحار الانوار درینمعنی گذشت که هر چه در دفاتر ثلثه
نهج البلاغة است شیعه بران اجماع دارند که از جناب امیر المومنین صدور یافته و بمرتبه اعتماد رسیده پس همه
مطاعن ابن عباس را ضعیف پنداشتن کمال جسارت و جرات است غلط گفتم سراسر ناصبیة است که از
امام اعظم و شهید ثانی غولان بیابانی سر زده **قوله** و محمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
مجتهد الزمانی بدست آورده بودم که سید علی نام اوست و عمرش نسبت باین مجتهد لقدر یکسال کمتر است
چنانچه از کتاب آئینه حق نما یاد دارم و تازه از عتبات عالیات برگردیده و من وقت شنیدن انواع مشاجرات
میانه ایشان دایر است و دیدن زیر و بیناب ایشان زیر ترجمه هندیه که آخر التفسیر قران مجید قرار داده
خصوصاً بملاحظه دعای فرج که بزبان دهقانی نمودند و بحسن اتفاق روبروی مرزا مظهر علی بخش از ندمای
مجتهد احباب فقیر خواندند بیت گلستان شیخ شیراز را بار بار یاد کردم ؎ حاجی تو نیستی شتر است از برای
آنکه ۞ بیچاره خار میخورد و بار می برد ۞ و در حق مجتهد شعر رساله کاشفة اللئیام را ورد زبان دارم ؎
ترا کی عیسی شود انتقام ۞ که با ابن امت خلاف است و جنگ ۞ **الغرض** جواب دعوی اشهریت چنانچه باید
درین نزدیکی دانستی اما آنچه نقل کرده که بعضی از دمایم که درباره ابن عباس وارد است محمول است برانکه
درباره عبید الله برادر اوست پس مارا حاجتی بجواب آن نیست زیرا که اکابر مجتهدین مثل پدر مجتهد الزمانی
مجتهد را برای من درین باب باقی نگذاشته اند اینک مواعظ حسنیه او موجود است که برای تقرب امرای
این شهر مانند ویب اکبر نوشته عبارتش آنکه هر چند که از بعض جاها مزید علم و فضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از و لیعنی قصوری با صادر شده از آنجمله اینست که چون حضرت امیر علیه السلام
ابن عباس را حاکم بصره گردانید او مال بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بمکه رفت و متعرض
نشد و نامه نوشت بآنحضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بمن مسلم دارید یعنی گفته اند که عبید الله
ابن عباس است لیکن در نهج البلاغة فقط عبد الله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشعر است بر اینکه
عبد الله بن عباس باشد چه در نامه آنحضرت که بعبد الله بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد مرا خدا
گواه بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از جمله اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتمد تر بود از تو بجهت
یاری و معاونت و آدای امانت تو پس هرگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو شدید گردید و دیدی غلبه دشمن را
بدگر دانیدی پشت را و سلوک برباد کردی و با و خیانت نمودی و از و مفارقت کردی و او را مخذول گردانیدی پس
نه با پسر عم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از دنیا مطلق نیست قربت منظور بود و گویا که
تو در دل آراده داشتی که هرگاه ظفر یابی در حق امت محمد صلی الله علیه وسلم خیانت کنی یا اینکه فرمود فسبحان الله
ما تؤمن بالمعاد و ما تخاف معاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دانایان محسوب بودی چگونه گوارا میشود طعام
و شراب و حالانکه میدانی که تو حرام میخوری و می نوشی و کنیزان میخری و نکاح زنان میکنی از مال یتامی و مساکین
و مؤمنین مجاهدین که براه خدا جهاد کردند پس از خدا بترس و مال مسلمانان را بایشان رد کن انتهی ملخصاً بالجمله چگونه
بخاطر کسی از رفضه خطور کند که این امور ضعیف باشد در مذهب امامیه و رئیس الطائفه یعنی علم الهدی با برادر خود
سید رضی آنرا در نهج البلاغة ایراد فرماید و حالانکه مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
درین کتاب وارد کند اینست آنچه مقتضای اصول مذهب روافض است که سخن بر آن میرانم که هر یکی از آن
بین ابن عباس را معاذ الله متقی چه جای ثابت ممدوحی مگر مثل مجتهد الزمانی با دعوی مزید ولای شیر یزدانی
متردد است در کلیت کبری که هر که خاذل مرتضی است ملعون است پس آیات قرانی و احادیث رسول یزدانی را کسی
قرار بدهد که جای آنکه کورنگی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت ضمیمه آن شود و همچنین دیگر قبائح هم
بر زبان مقدس رود آری مثل مشهور المرء یؤخذ باقراره را در میان آوردن و برک کردن قوم را شکستن امری
دیگر است کما لایخفی علی اولی النهی اما آنچه از صاحب وسایل نقل میکند که تحمل آن یکون للوجه ما فی زرارة
انتهی پس التجه بر اصول مذهب رئیس المضلین که نفاق شقاق است و راس همه طاعات و عبادات توجیه
خوب و تاویل است بغایت مرغوب بیانش آنکه درین محل امری چند محمل است یکی آنکه مختار کشی وغیره دلالت
بر آن دارد که میانه زرارة شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملاعنه بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
او را بلفظ لعنة الله علی زرارة و هو شر من الیهود و النصاری قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم یاد میفرمودند او هم
بر ملا بکمال بهیج و تاب و غیظ و غضب داد سب و تبرا میداد و این جمع و متفقانی در روایت بود که حاجت بروایت هم
نداشت چنانچه فیما بین حضرت امیر و حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفضه جو فروش گندم نما تا آنکه

مردم شنیدند و حکایت کردند و میان انجمنها بردند و شکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه انیست
پس البته زبانی اکابر رفض بالتحقیق ظاهر شد انچه ایشان در خلاصة الاقوال وغیره دعوی کرده بودند که ابن
عباس ع محبت امیر المومنین ع میداشت و تخم اخلاص در قلب خود میکاشت و حضرت امیر اورا معتقد خود می انگاشت
واین امور در مذهب رفض که بنیاد آن بر مکاید است و آنرا بمصالح تغییر میکنند هیچ بعید نیست دوم آنکه حضرت
امام صادق ع چنانچه معایب زراره ذکر میکردند حضرت مرتضوی مبالت ابن عباس بیان نمودند پس بر منیم
نتیجه اصول امامیه چنانکه می گفتم هویدا شد باقیماند تسویل و سخن سازی و خشک دماغی و گاو تازی
یعنی هرچه جناب مرتضوی مطاعن او ارشاد کردند برای آن بود که مبادا اورا مخصوص دودمان اهل بیت
دانسته ایذا پسند و بمقتل ببرند و این امر تائید سابق می نماید کما لا یخفی و ازینجا انیهم دانسته باشی که علاعنه
حضرت صادق ع و زراره بیرمنهان مصلحة بود یعنی چنانچه حضرت امام حراست او میکرد او هم حق حفاظت امام از شر اعدا
بجا می آورد ورنه معنی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ کجا ماند پس گو نزد متبعین هواجس شیطانی باعث نفر
و شادمانی باشد لیکن نزد اهل دانش و بینش باعث مزید حیرانی است زیرا که درباره فرزندان خود که در حفظ
و حمایت ایشان علی ما فی نهج البلاغة وغیره اهتمام بسیار می رفت و چگونه تردد که خود فاروق رض معاذ الله روزی
قابوی وقت یافته طمانچه بر رخسارهای مبارک زده بود کما روی المجلسی غالباً فی جلاء العیون وغیره گاهی
باعتراف رفضه این کلمات معاذ الله بر زبان نیاوردند و این مصالح را گاهی رعایت نکردند و هرگز حرفی
را ازین امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرمودند تا خوارج و نواصب داد قدردانی میدادند
و میدانستند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند و قس علی هذا پس هر مصلحتی برای زراره و
امثال شیطان الطاق بود و هر فسادی برای اولاد طاهرین معاذ الله من اقوال الشیاطین **مع ذلک**
خون سلاله اهلبیت مثل جناب سیدة ع چندان رایگان افتاد که هرگاه مخالفین تهمت بر آنجناب بستند و بازوی
آن عالی قباب شکستند حضرت مرتضوی بطیب خاطر و بخوبی تمام دیدند انچه دیدند و شنیدند انچه شنیدند و
برای ابن عباس اینهمه کرامات و اکرامات بوقوع آمد و اینهمه در آوان خلافت خود شان رو داد که حرب
بغات و خوارج در پیش بود سبحان الله قربان برین سخن سازیها که بلغای امامیه بلکه عظما و شهدای ایشان
گوی سبق از سحبان وائل می ربایند و در زمانه برای خود یادگاری میگذارند که هرگاه مردم پی بدان برند بیچون
لعنت الله ورد زبان گردانند و به تقلید امام صادق ع وظیفه مذکور رطب اللسان باشند و معلوم نیست
که فرین طائفه شیعه این مقالات را دیده و برخود مالیده یا خویشتن را از دیدنش کور و کر گردانیده یا از غایت
تنگ بمقام قارعون رسانیده و من درین باب حیرتی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضوی ابن عباس رض
بحفظ و حمایت و صحبت مرتضوی ع بودند و لشکر شام از صولت مزید شجاعت حضرت امیر و بنی هاشم مانند بید
بر خود میلرزیدند و در وقت امام حسن ع بسیاری از لشکریان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

شان بر اصول شیعیان ملحق بمعاویه گشتند وحق خیرخواهی بجا آوردند وتخلف از شهید کربلا نمودند پس برای
حفظ جان وناموس لعن وطعن ایشان در آنوقت کی ضرور بود لاجرم بر ثبوت رسید که چون معذور حمایت شدید
گردیدند ودیا دعوه وجفا دادند وتخلان امام الائمه بردا ختند وتلمذ وترغیب وتحوی راپیش نهادند بحث حقیقت
امور ومطاعن ومطاعن جناب امیر گردیدند دامایین همامین که در وقت شان عبد الله بن عباس مصدر این
کبایر گشتند البته بر اصول رفضه چگونه خود را از قدردانی معذور داشته باشند کمالا یخفی این ذمایم ومثالب
حرفی چند بتقریر جناب مرتضوی بود وبر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست که مثالب ابن عباس رض درین مقدار
محصور نشده بلکه بمقتضای روایات مجلسی در بحار وحیات القلوب ودیگر کتب اصول زبان ائمه متاخرین
مثل حضرت امام زین العابدین ع وامام باقر ع وصادق ع ناطق بود وهمزبان ائمة اللاحقین مانند امام رضا ع
ودیگر بزرگان دو درین از منه اولاد عبد الله بن عباس رض بر سریر خلافت متمکن بودند وجناب موصوف
بملک بقا رفتند پس ضرورت بیان ذمایم وقبایح برای حمایت وصیانت ابن عباس رض کجا راه داشته باشد
وانچه از روایات ذریه طیبه امیر المومنین ع که مجلا در مثالب ابن عباس رضی الله عنهما شان وادم تبرا
بود ودرینه نیک میدانی که بعد ورود مطاعن آن بزرگ در احادیث امام الائمه حاجتی بیان نماند زیرا که نه
ائمه باهم دگر خلاف داشتند نه معاذ الله که مخالف جد امجد خود بودند محصل اجماع المعصومین علی مثالبه فثبت
من مذهب الغابرین ومکیدة الماکرین لاجرم انچه مجتهد از کتاب وسائل نقل کرده تقریر مخالفین است تا از
فضلات فاسده منافقین که احداث در دین نمودند وخطوات ابن سبا پیمودند همین است حال زراره
که جور ولعنت بر او از طرف ائمة اللاحقین همه تاویلات متشیعین را از سر باطل میکند سوم آنکه بعد از تلفیق
روایات کتب شیعه مثل کشی وغیره درباره زراره توانی یافت که آن مطرود با مامت شخصی قایل بود که رفضه
برای او میگویند که صورت به بین حالش هم پس عنقریب می آید که مجتهد رفضه او را ابن افطح قرار داده اند
ودرین کتب انهم بجای خود است که کثری از اصحاب هم زکوة را واجب دانست حتی که شیطان الطاق نیز خفته بل
ومتحیر گردید واصول کلینی وبصایر الدرجات واکمال الدین ودیگر کتب معتبره دلیل بر آنست که هر که دعوی
امامت کند غیر از ائمه اثنا عشر مردود وکافر است همین است حال کسیکه او را امام داند پس با وجود ضلالت
واضلال زراره انهم لغو که بر روایات کشی ومقتضای قیاسات مجتهد الزمانی خاتمه او بر گشتگی واقع
شده وزینهار او را معرفت امام زمانه حاصل نگشته اگرچه او وقت مردن قران مجید را کشاده وبر سینه
خویش نهاده ومردم را بمقتضای مکیدت خویش بلکه خدای عز وجل را نیز بمقتضای عقیدت خود کما قال
الله تعالى يُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا اخ این خبر از گمراهی زراره انجا از امام صادق ع بود که قبل از موت شان
نیرنگ دراز صورت بسته وآنجناب انهم ارشاد کرده که قومی را نقد ایمان بعاریت روزی شده وتمام شان
معارین است زراره بیدین از انهمین کرده بل الیقین است هرگاه حال تشبیه ومشبه به مجلا از اصول اهل

فضول دریافتی حال ابن عباس ع از ینجا قیاس بکن که چه بود و اگر چندی کتب ائمه مذهب باطل را استقرار
کنی گمراهی و سرگشتگی و حیرانی ابن عباس بیش از بیش خواهی یافت و حال مشبه را بر حال مشبه به زیاده تر منطبق
خواهی دید افسوس که ضیق فرصت و عجالت در تبییض این کتاب نمیگذارد که بتفصیل ضلالت و اضلال او پردازم
یعنی پرده را از کتب دین و ایمان روافض درباره زراره براندازم که مهم طبع منتهی الکلام در پیش دارم
در جناب فقیر تعلیل و تسویف نظر بمصارف کثیره بعمل می آرند و معلوم نیست که شب حامله فردا چه زاید پس
تکمیل این مبحث بعد تضرع و زاری از حضرت باری عزوجل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
جداگانه با انضمام ضمیمه و فضائح عظیمه زراره و حال نفاق و سرگشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر ذمه تا حال
ائمه قوم که زراره از بهترین شاالنست روشن شود و تقریرات صدوق و کذوب شان مانند شده روانماید
قوله پس فضیلت آه **اقول** اکنون که طشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس ع بر اصول
متشیعین ابلیس خناس مثل زراره است پس درین تفریع کلامی باقی نماید نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان
و من النفاق بعد الاذعان **قوله** و بر مذاق آه **اقول** مذاق اهلسنت را ذکر کردن بند کر مقوله
حسان عجم است و سیاه روکشتن مجتهد مثل زاغ و زغن سه هما تا آنکسان که براه تو میروند ؛ زاغ اند
و زاغ را روش کبک آرزو ست ؛ **قوله** قیاس حال ابن عمر آه **اقول** عنقریب در مقاله سادسه گذشته
که حضرت امام صادق ع مقاتلین کسری و قیصر را بانواع مدایح و اوصاف جمیله ستوده اند و درین معنی
که او از مهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و مقاتلین دشمنان خدا بود چنانچه از کتب فریقین
هویدا است و مجالس شوشتری و دیگر کتب فن هم دلالت بران میکند شکی نیست پس حکم مجتهد که مناقب
او متفق علیه بود از حلیه صدق و صحت عاطل باشد فکیف که هر چه درباره او به ثبوت رسیده موافق
کتاب الله گردیده و اگر درباب مناقب ابن عباس بر اصول رفضه حرفی مرتب شود مخالف حکم
معصومین بلکه امام الائمه خواهد بود جاییکه بر فساد نیت و نفاقش نصوص قطعیه فرمود و از نیجهت اصول
روایات کلینی آن را بر نمیتابد چه جای آنکه عبدالله بن عمر درباره تائید اهلبیت اطهر بجان کوشد
و بر مثل یزید سفاک خروج کند و خروشد و در هر وقت خود را از آن معذور ندارد و اظهار فضائل
اهلبیت را لازم شمارد **قوله** سبحان الله آه **اقول** سبحان الله عجب مصیبت شما را الزام میدهد بر اصول
شما و شما خود را ایشان قائل می زنید و بنیاد انصاف را می کنید و از ینجا گفته اند که سخن از آسمان و جواب از
ریسمانست **قوله** اما آنچه نوشته الخ **اقول** باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایات
مذهب خود احاطه دارد پس ضرور نیست که دلیل را مذکور کنم معذلک اگر انکار زاید الوصف
خواهد کرد و من بعد از ان دلیل بران مرتب خواهم نمود و رو بروی عقلا مزید جهالت او بثبوت خواهد رسید
والحمد لله المنعام علی حصول ذلک المرام اکنون دلیل برین دعوی بشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

ایشان نیز آن را از تالیفات عالم مذهب خود لیکن بمساهلی نموده السنة و بمقتضای الکذوب قد یصدق راست
گفته میگوید که عبد الله بن عباس بر بنای معاویه غره شده رفاقت امام حسن ع گذاشت و باو ملحق شد
و متوهم نشود که درین باب جز این دلیلی ندارم زیرا که از مجلد عاشر بحار این امر را باثبات میرسانم
و حاصل ترجمه آن اینست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیه السلام بمعاویه رسید و میان او و امام حسن ع
مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن ع خواست که لشکر را آراسته نماید و آنها دانستند که صلح میخواهد در اثنای
راه غدر کردند تا اینکه مصلای آنجناب در ربودند و دیگری کلند بران میان مبارکش زد و معاویه درین وقت
خواست که عبد الله بن عباس ع را از رفاقتش جدا کند پس او را فریفت بکثرت دراهم و دنانیر و بسیاری از
نقد مال بسوی او روانه کرد و لعنت آخر را بر وقت ملاقاتش موقوف گردانید چون شب در آمد عبد الله بن عباس
با تنی چند از یاران خود سوار شد و رفاقت امام حسن ع بگذاشت و بسوی معاویه روانه گشت وقت صبح
مردم منتظر نماز جماعت بودند عبد الله بن عباس را نیافتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود چون حسن
مجتبی حال خواص دید که چنین بی وفائیها بکار می برند درین وقت بصیرت آنجناب بر مقوله راوی این قصه
زیاده شد و معلوم گردید که روسای قوم بخذلانش ساعی هستند الغرض چون عبد الله بن عباس نزد
معاویه رفت بانچه وعده کرده بود وفا نمود پس عبد الله بن عباس بکمال سرور و ابتهاج همقرین شد
و قیس بن عباده را هرچند معاویه در مکاتیب خود فریفت او زینهار بحطام دنیوی فریب نخورد و بجواب
درشت نوشت و زینهار دست از رفاقت امام حسن ع بر نداشت بعد از آن باقر مجلسی از کتب دیگر نقل
کرده آنچه حاصلش همین است و از روایات دیگر تعیین مبلغ معلوم میشود که صد هزار درهم از طرف معاویه
نزد ابن عباس ع آمده بود چون آنقدر دراهم کثیر را دید هوش و حواس و علم و دین همه در باخت و بخذلان امام ع
پرداخت و عنقریب خواهی دانست که تعیین این دراهم مبنی بر مبالغه است و زینهار خلفی از واقعیت ندارد
و درین باب اردستانی نیز از کتب خود همین قصه را شرح داده و بنصوص قطعیه خذلان ابن عباس ع را
باثبات رسانیده چنانچه کتاب امامت از تالیفات او بران گواه است و مقصود او غیر ازین نیست نزد احدی
از عقلا و ازین کتاب و کتب دیگر هم پیدا است که مبلغ مال فقط هزار درهم یا دینار بود و بس و آنهم نسیه نقد
و ازینجا ارزانی دین متین حضرت ابن عباس ع هم اصول کاسه لیسان ابن سبای لنناس عیان شد پس چرا
مجتهد الزمانی علامه دورانی میر عبد الله بن محمد حکیم سید نیا داد فی لفرماید که صلات معاویه را که بلا مبالغه صد
هزار درهم بود رو نمود و التفاتی بدان نکرد چنانچه سابقا دانستی علاوه کجا خروج بر یزید نکردن همراه حضرت
امام حسین ع و کجا خذلان گوشواره عرش رب المشرقین **و گمان مبر** که در توصیف و تعریف ابن عباس
همین قدر در کتب طائفه کسیه دیده ام و بس زیرا که محمد تقی پدر باقر علم مجلسی صاحب در رجال روضة المتقین
بعد ذکر عبارة خلاصة الاقوال و مانند آن مینویسد که و اعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبارا کثیرة

عنه فی مدائح امیر المومنین وغیره من اصحابنا والعامة رووا عنه فی فضائله ع اخبارا کثیرة یدل علی جلالة قدره
ولیس فی اخبارنا خبر ینتهی الیه لا یکون طریقه ضعیفا لان اصحابنا استغنوا عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم وعن اصحاب امیر المومنین بالائمة المعصومین فلا تحتاج الی معرفته فالتوقف فیه اولی فان اخبار الکشی
یؤیده اخبار اکثره من طرقنا وطرق العامة وتخلفه عن الحسین ع علیه السلام ظاهر ولذا عدم ارتباطه لعلی بن الحسین ع
بخلاف جابر بن عبد الله الانصاری کما تقدم والله تعالی یعلم والظاهر ان ما رواه اصحابنا عنه فی امیر المومنین
کان لمجرد الرد علی العامة حیث یعتقدون جلالته ولعنه انتهی بلفظه ازین عبارت آنچه بحصول انجامیده بزبان
فارسی بشنود از هر فائده آن که از مزید تاب بزهره ومشتری برابری دارد غرض خود بجو که ابن بابویه صدوق امامیه
در امالی بسیاری از اخبار روایت کرده از ابن عباس در ستایش ومحامد حضرت علی مرتضی وغیر صدوق نیز از اصحاب
ما ازو روایت نموده اند و اهل سنت روایت کرده اند از فضائل در حضرت مرتضوی اخبار بسیار دلالت دارد بر جلالت
قدرش ولیکن در اخبار ما حدیثی نیست که منتهی شود با بن عباس رض که طریقش ضعیف نباشد زیرا که اصحاب
ما را پروائی نماند با صحاب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وهم پروای نماند با صحاب مرتضوی بلکه کار ایشان
با ائمه معصومین فقط تعلق گرفت پس ما محتاج نیستیم بشناختن ابن عباس پس توقف در او بهتر است زیرا که اخبار
کشی که در قدح ابن عباس آمده مویدش بیش طرق ما وطرق عامه رسیده وظاهر وروشن است که ابن عباس
از امام حسین ع تخلف تمام بکار برد وبرین قدر هم موقوف که با حضرت امام زین العابدین ع ارتباطی نداشت
ودوکان افاده خود بالاستقلال می آراست بخلاف جابر بن عبد الله انصاری که او بدامن اهلبیت متعلق
بود چنانچه گذشت وظاهر اینست که اصحاب ما که روایت کرده اند از ابن عباس درباره مدیح مرتضوی بود برای
رد کردن اقوال اهل سنت والزام ایشان بسبب آنکه ایشان بجلالت ووثاقت او اعتقاد کلی دارند واو را
مقتدا وپیشوا میشمارند چون خلاصه عبارت تقی مجلسی گوش کردی اکنون لطائف آنرا بطور نمونه بر صفحه
خاطر باید نوشت **اول آنکه** اگرچه صدوق فضایل جناب امیر بیش از بیش از ابن عباس میآرد
وهمچنین اهل سنت ولیکن در طریق ما خبری نیست که ماخذش ابن عباس رض باشد وضعیف نباشد بجهت آنکه
ما را با صحاب رسول خدا صلی الله علیه واله ویاران جناب امیر ع کاری نمانده وحاجتی نیست مگر با ائمه حاجت
که او را بشناسیم ووقت خود را ضائع کنیم پس اولی آنکه توقف نمائیم چنانچه در اخبار فساق وقد قال الله تعالی
ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا واز آنجا که بقرینه سباق وسیاق مراد از ائمه اصحاب ایشان اند پس رفقه را کاری
نماند مگر بمثل زراره وشیطان الطاق پس بروید که خوب رفته آید ع کبوتر با کبوتر زاغ با زاغ بکند همجنس
با همجنس پرواز **دوم آنکه** قلب ابن عباس علی باقی الاصول چنانچه در خلافت جناب امیر ع وامام حسن ع با معاویه
بود وقت امام حسین ع همراه نیز بید رفاقت داشت پس از آنجناب تخلف ورزید واز سعادت کونین محروم گردید **سوم**
آنکه کاش با امام سجاد ع ارتباط پیدا میکرد حالانکه دکان خود را بر خلافیات ائمه بدی بر حیثیت تا آنکه این طاهرین وبین

مثل امیر المومنین رو را بد میگفت کافی الکافی ثقة المحدثین چهارم آنکه مقصود علمای شیعه از احد روایات
او در فضائل حضرت امیر الکرام سنیان است که مقتدای شما چنین فضائل نه روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
امور خویش پنجم آنکه از نهج البلاغه رسید که خطبه شقشقیه و دعای صنمی قریش بجای خودش صحیح نیست زیرا که
ماخذش ابن عباس است بخلاف فضائل متقدمین مثل ازال البدعة و اقام السنة و درحق رات دین موافق
آیات کتاب مبین چنانچه دانی مانند بنیان هرمان مرصوص و صور خیالیه رفضه کالعهن المنفوش ششم آنکه
هرچه کشی در فضایح و ذمایم او آورده موید است بروایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
پس مطاعن او کالبدر موجود در مجلد اول و این مجلد والحق برقرار ماند و بعد از ملاحظه آن هر کس را از سامعین
و ناظرین کلمات جعفر زتلی که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیاد آمد که هیچ عیب شرعی جز این نیست که بنده
اینجاها عیب لعبی دارم الی غیر ذلک پس مجتهد که کاسه لیسی شان سرمایه مباهات اوست بلکه لیسش لیاقت پابوس
ندارد مرشش با ستان شان از دور باشش ادب نمیرسد چگونه برای اثبات عذر شرعی در تخلف امام حسین ع
برای ابن عباس قادر باشد و درین فواید اگر مزیدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته حیران مشو که در اصول
موضوعه موجود در درین کتاب هم جا بجا مذکور است و اگر کسی ازین بیان متغیر شود و گوید که مجتهد الزمانی
اگرچه از اولاد جعفر کذاب قمار باز طنبور نواز و تمام حضرت خاتمة الائمه علیهم السلام است لیکن بالاخر
از جمله سادات است او را لعدم لیاقت مذکور باین عبارات یاد کردن مناسب نمی نماید جوابش آنکه در تمام
این مجلد بحث اتصال النسب و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و فتاوای مجتهد فانی و غیره برگذشته پس
در وقت چنین وسوسه بدان رجوع باید کردن و سر نگه بیان نکارت فرو بردن من بعد عدم ارتباط ابن عباس
با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوش کردی مگر مبنی انحراف نیست و اگر ذمایم او را با ذمایم
حضرت عباس با المارادست و کلینی در تفسیر اهلبیت و دیگران در کتب تفاسیر و احادیث و دیگر جمع کنی خواهی
دانست که خذلان حضرت مرتضی و شورانیدن لشکر حسن مجتبی و تخلف از شهید کربلا عشری از ان ذمایم و مناقب
لا تعد و لا تحصی است که از عبد الله بن عباس سر زد بخلاف عبد الله بن عمر که هرگز بر حرف و حکایت معاویه
گوش نه نهاده و دست از محراب عبادت برنداشت از ینجا مجتهد الزمانی را نسبت سید سید مدین داری ابن عباس
و بدنیاداری ابن عمر حکم راندن و آیات قرآنی مترد من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون خواندن
اما آنچه گفته که ابن عمر یحیا و امام حسین ع را بر طلب دنیا حمل کرده پس قطع نظر از آنکه محل تفتیش و تفتیش
است کما لا یخفی در مجلد اول ابواب تفصیل در تفصیل کلام ابن ابو الفضول مرتب شده فوا ویلا و اعجبا نیست
که خاک مذلت را بر سر این دشمنان خدا خصوصا مجتهد بیهوده سرا بیزید و دوبار از روزگارشان برانگیزد و
او را بدین تالیف نالایق مجد و ساز دچه گاهی طعن او اکابر مذهب شیعه میرسد و زمانی غلامش اولاد
امجاد جناب ائمه که نزد امامیه مقتدا بودند اگرچه با مامت فائز نگشته الطباق میاید و قسمتی اعتراض

بیهوده او بجناب سلطان کربلا کما سیجیی بیانه بعد ذلک ان شاء الله تعالی متوجه میشود و جهل دشمنان آنجناب
را ثابت میکند و چنین حرف گیری او بجناب مرتضوی می کشد بلکه از آنهم پا فراتر می نهد فما قال کامل الفرقة الکاملیه
فی نهر بته اثنا عشریه فهو وارد فی شانه و منطبق علی هذیانه ❁ مرحبا ای فقیه دانشور ❁ ای تو مجموعه کمال
هنر ❁ با خدایت گهی است قال و مقال ❁ با رسولت گهی است بحث و جدال ❁ کلک طغیان تو لگاه جدال ❁
میزند طعنه بر پیمبر و آل ❁ فقها راز کلک تو آزار ❁ روح شان از جدال تو بیزار ❁ شافعی حنبلی دگر حنفی ❁
باهمه بحث داری از دغلی ❁ مالکی خالی از جدال تو نیست ❁ خارج از حیطه مقال تو نیست ❁ هست چون ما همه ملل
کس ندانست چیست آئینت ❁ قول تو جمله حشو و طامات است ❁ نزد تو گرچه از کرامات است ❁ گر نرنجی بگویم
ای ذلیشان ❁ هست قول تو لعبت صبیان ❁ نی غلط هست مایه تلبیس ❁ مقتبس از وساوس ابلیس ❁ مرحبا
مرحبا رزا ه غرور ❁ گشته از ره هدایت دور ❁ گشتی از راه کبر و نخوت و جهل ❁ با همه فضل نائب بوجهل ❁
متصدی شدی معارضه را ❁ با جناب شهنشه دوسرا ❁ قول او را که هست وحی تمام ❁ میشماری تو از فضول
کلام ❁ یه یهودیت ای ظلوم و جهول ❁ میکنی نسبت کلام رسول ❁ آنچه آن مقتبس ز قول نبی است ❁ طعن
بروی نمودن از دغلی است ❁ طعن آن طعن بر رسول خدا است ❁ قدح آن قدح آن شفیع روا است ❁ قول
او را الضحکه انگاری ❁ یا ز دعوی دین ادداری ❁ دین تو طعن سرور دین است ❁ این چه دین است این چه
آئین است ❁ رد وحی است رد قول رسول ❁ کی بود قول اهل رد قبول ❁ الحذر الحذر ازین گفتار ❁ وقنا
ربنا عذاب النار ❁ تفصیل بعضی ازین مجمل که درین نظم است نموده می آید تا بدانی که مطاعن مجتهد که بزعم
خودش درباره اجله اصحاب رسالتمآب ترتیب داده بود حقیقةً ابواب رسوائی بر روی مقتدایان شیعه
می کشاید اگرچه قلوب عوام ایشان می ربایند بدانکه متوهم نشود که حضرت امام حسین علیه السلام بنی هاشم را از معاونت
خود خلیع العذار و مطلق العنان گردانیده بودند لاجرم عبد الله بن عباس و امثالش بسعادت رفاقت
فائز نشدند و ذلک ظن السوفسطائیین و من شکوک الملبسین نه بینی که باقر مجلسی در مجلد دهم از بحار خطبه حضرت
امام حسین علیه السلام را که از کشف الغمه منقول است آورده از منطوق عبارتش صاف صاف پیداست که حضرت امام
تحریص میکردند معاصرین را بر رفاقت خویش و فضائل آن مردم که داد رفاقت دهند و همراه آنجناب علیه السلام رتبه
شهادت رسند چنانچه باید بیان میفرمودند الفاظ مقدس آن خطبه اینست که الحمد لله و ما شاء الله و
ولا حول ولا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة
و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه کانی بالوصالی تقطعها عسلان
الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضا الله
رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعة له
فی حظیرة القدس تقر بهم عینه و تنجز لهم وعده من کان فینا باذلاً مهجته موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل

سفارقانی را حال بحمد الله یعنی موت موجب ترقی است و من بملاقات اسلاف طاهرین مثل حضرت
یعقوب بیوسف اشتیاق دارم واین سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کربلا پر گردد وآنچه
بر قلم تقدیر رفته بنمایم سر من بر نیزه رود وبدون سر جنازه میکنم وامیدوار مثوبات صابرین ایم و بملاقات
حضرت پیغمبر در حظیرة القدس قرار میابیم وموجب خنکی چشم مبارک میشویم هر که لقای الهی وثواب نامتناهی
منظور باشد بیاید او را نه امن شدن که من وقت صبح نهضت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون بعضی از مکاتیب
بشنو که حضرت امام حسین ع بجد وجهد سوی بنی هاشم عموماً ومحمد بن حنفیه خصوصاً فرستادند واز ایشان نصرت
طلبیدند ومحبت را باختتام رسانیدند که ناگزیر است بسوی من لاحق شدن وطالب شهادت گشتن وهر که
لاحق نشود فتح وفیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجمله زراره روایت میکند از حضرت امام باقر ع که کتب
الحسین ع بن علی علیهم السلام من مکة الی محمد بن علی بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی
ومن قبله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد ومن لم یلحق بی لم یدرک الفتح والسلام از آنجمله مکتوبی
است بروایت بعضی دیگر از حضرت ابوجعفر که کتب الحسین ع بن علی ع الی محمد بن علی من کربلا بسم الله الرحمن الرحیم
من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی ومن قبله من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم تکن وکان الآخرة
لم تزل والسلام واگر ازین قسم مکاتیب مقدسه که به برادران وبنی هاشم از عبد الله بن عباس وغیره
نوشته اند ودران مکاتیب ایشان را از دنیا ترهیب نموده بآخرت ترغیب داده اند بعد از تتبع بسیار ذکر
نمایم کلام بتطویل انجامد واهل این زمان که همت قاصره دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین
چند حرف که باقر مجلسی در جلد عاشر بحار نقل نموده اکتفا ورزم وحال آنکه اینهم از آنجناب در همین مجلد
از کتب اصول امامیه منقول است در حدیثی طویل که بخطاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هر که آواز
ما را بشنود که بقتال تعلق گرفته یا ببیند سواد ما را واجابت نکند وهمراه ما نشود وبفریاد ما نرسد سزاوار است
بر خدای عزوجل که او را سرنگون در آتش اندازد واینهم در ادعیه ماثوره در کتاب تحفة الزائر مروی
گشته ویاد دارم که عبارتش در مجلد اول درگذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را
که خاذل تو باشد ودور گرداند از رحمت خویش آنکسی را که داعیه تو گوش کند واجابت ننماید و یاری
نکند ومددگار نشود وبعد دیدن این چند سطر کسی را توهم خواهد شد که عبد الله بن عباس ومحمد
بن حنفیه وماننده ایشان از برادران دعوت آنجناب را شنیده بودند وعذرهای شرعی داشتند
تا حق تعالی ایشانرا بوعیدهای مذکور بر اصول رفضه مبتلا نگردانده وبباد اقراء نرساند مگر خدای عزوجل
تارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موضوعه رفضه ظاهر وباهر میگردد که حضرت
مرتضوی ع ابن عباس را آن صحیفه نمودند ودر روی خواندند که مثل لوح محفوظ بر هر رطب ویابس
شامل بود خصوص به واقعه کربلا واسامی قاعدین ومتخلفین وناصرین الی غیر ذلک وهرگاه حال نگرایی

چنین باشند العتیه محمد بن حنفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خاذلین
و متخلفین هم دیده باشند نفتند که **طرفه اینست** که عبدالله بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات و زیارت
و ادای لوازم محبت برای امام حسین علیه السلام حاضر شود و زار زار بگرید و این بزرگان ازین هم محروم مانند که یکدو
منزل مماشاة کنند و سعادت دنیوی دریابند مگر یاد نداری که ملا باقر علی مجلسی هم درین مجلد از کتب معتمده
خویش نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن حنفیه دران شب نزد امام حسین علیه السلام حاضر شد که صبح آن قصد
نهضت داشتند پس وقت موعظت و نصیحت کشاد و زبده پیش شاه کرمان نهاد و آنگاه بعنوانیکه خانه روی
رفته خراب و دلهای ایشان خوناب گردد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه با پدر تو و برادر تو
چه کردند می ترسم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و بکمال عزت و حرمت
مانی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که یزید از راه عناد بر سر من فوج کشد و از جهت من حرمت حرم خدا
از هم پاشد جواب داد که پس بسوی یمن برو یا بسوی دشت و بیابان راهی شو که بر تو کسی قدرت نمییابد
امام حسین علیه السلام فرمودند که فکری میکنم در آنچه گفتی بامدادان خبر رسید که امام حسین علیه السلام کوچ نمودند محمد بن حنفیه در اثنای
راه آمد و آن وقت مانع شد و بی ادبانه عرض نمود که مگر وعده بمن نه کردی که فکری میکنم در امریکه نشان
دادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن همین نتیجه داد که می بینی پرسید وجه عجالت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم تشریف آوردند و ارشاد نمودند که ای حسین علیه السلام از مکه بیرون شو زیرا که خدای عز و جل
میخواهد که ترا شهید ببیند محمد بن حنفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و قطره
آبی از چشم نبارید و ترحم بر بیکسی آن ملهوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
ببیند محمد بن حنفیه این حدیث شنید و بکار خود روانه شد و حال عبدالله بن عباس ازین هم عجیب‌تر
است که گامی چند همراه آنجناب برنداشت و عجالت کنان در گذشت **خدا شاهد حال است**
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا که من وقت بیان معنی روایت این در خود نیستم و اشک خونین از چشم من فرو میریزد
و این مضامین جان گزا لوعه قلبی بر می انگیزد بالجمله حال این برادران آن چنین بود که بر تصریح ائمه قوم
بچشم دیدی و قطعاً و یقیناً بگوش هوش شنیدی و هنوز مجتهدین را در سر پرستی ایشان بعد آنها
اصلا تذکور یعنی هرکه از امام حسین تخلف ورزیده خارج از دائره ایمان است کائنا من کان شرمی
نمی آید حال مجتهد چه مانا است یا قصه برهمنی که مکاید زنان همه دیده و از اعتقاد عفت زوجه خویش
زینهار بر نگردید اکنون از اله وهم دیگر میکنیم که شاید نصوص قرآنی درین باب بوقوع نیامده بود
لهذا عبدالله بن عباس علیه السلام و محمد بن حنفیه که سلطان المفسرین و امام الفقها و المحدثین بود السد این
منافقین کاسه لیس زراره و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا تحلق این بداندیشان مثل خوارج

نمیرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نمیکند پس گوش فرا دار و لختی بدانش سمت بگذار که حق تعالی
در کتاب مجید درین باب تاکید شدید نموده که همراه امام حسین ع از جان نثاری بدرستی برای ادراک
احتیاط الیس باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از امامیه کیا نموده تا بدانی که بسیاری از آیات
قرآنی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم در آن زمان خصوصاً برا قربا و احباب و اصحاب
که هرگاه سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجلد بحار بعضی از آیات و احادیث
را درین باب نشان میدهم و قصه دراز را کوتاه میکنم که از امام ابوجعفر درین کتاب از اصول امامیه منقول
است که هرچه حضرت امام حسن ع بجا آورد و از خلع خلافت بهتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بران
طلوع کرد و قسم است بخدای عزوجل که نازل شد این آیت أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بودند آنمردم
قتال را هرگاه واجب شد برایشان جهاد همراه امام حسین ع گفتند رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا
أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردگار ما چرا فرض
کردی بر ما این جهاد و چرا موخر نکردی ما را تا زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبران
تو می نمودیم یعنی اراده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد و ازینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
جهاد واجب گشته بود و باز ایشان لم و لانسلم بر زبان آوردند و آرزوی تاخیر قتل کفار کردند و از ملاحظه
قرآن مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفتم
والا نظر بر روایات شیعه توان گفت که خود حضرات ائمه را خبر شد که آیت سوره نسا را بسوره ابراهیم
علیه السلام پیوند نمودند و سخت رنجور بودند بر او وصول رفقند بکار بردند و انتقام امور خود از کلینی پیدا و هویدا
کما لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرات ائمه این آیت بدین عنوان می خواندند چنانکه ملای باقر ع مجلسی
زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجب دعوتک و نتبع الرسل بعد از دیدن
عذاب چنانچه از قرآن مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
پیغمبران ملحوظ داشتند نعوذ بالله من ذلک و ایضاً ملای مذکور از اصول خویش بروایت امام محمد
می آرد محصلش آنکه باز داشتن دست که مامور شدند بدان همراه امام حسن ع بود و فرضیت جهاد همراه
امام حسین ع رد نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل تاخیر و مهلت را طلبگار شدند
در روایات دیگرش هم درین باب بیش از بیش مسطور است که حضرت صادق ع میفرمودند که
كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نازل گشته در شان امام حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آنجناب را
که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیهم القتال نازل گشته در شان حضرت شهید کربلا

فرض گردانید حق تعالی جهاد را با لشکر یزید پلید و فرض کرد بر امت که همرکاب او شوند و دمار از مخلصین یزید برآرند برین چند حرف اکتفا نمودم و برای تتبع روایات کرد تطویل نگردیدم اکنون کجا ماند وهم متوهمین که بدلالت کتاب و احادیث عترت این بزرگان مامور بودند بجهاد کردن در رفاقت امام حسین علیه السلام نمودن والا شریک میشوند **قوله** و آنچه نوشته اه **اقول** این قول نیز بدستور ترهات سابقه تهویل و تشهیر تنفش نیست بچند وجه **اولاً** آنکه اینهمان صورخیالیه است که مجتهد مهمل گو در هر جا ترتیب میدهد و مشاهده روز سیاه میکند یعنی هرکس با دل پر میرود و بیقین میداند که در لعبارة العین آنچه حکم کرده بودم بر این بیران هرجا قایم میشود و جهل و نادانی مجتهد از جهت انکارش لازم می آید **ثانیاً آنکه** درین مقام آنچه برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقة بخود بند کرد آن دلیل گشته لتفصیل این اجمال آنست که این روایت را فاضل مدابنی که حالش بار بار درین کتاب یاد کرده ام و بر انصاف و عدالتش این پسر حدید تصریح نموده آند آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکند و تفضیح بزرگان خود می پردازد پس بر اهل سنت احتجاج از آن نتوان کرد بلی آنچه او خلاف امامیه در شرح نهج البلاغة و غیره که بغیر مالیتش و وزیر علقمی که حال تشیع او از کتب فریقین سمت ظهور دارد نوشته و گفته بر مجتهد خسانی و زمانی که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لان المرء یوخذ باقراره **ثالثاً آنکه** دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبدالله بن عمر خواب نکرد بدون بیعت و لیکن مجتهد الزمانی را یاد نماند که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرده و از کتب فریقین به ثبوت میرسد که تا خلع خلافت امام حسن علیه السلام عبدالله بن عمر با معاویه بیعت نه نموده و با وجود حکم قتل که از یزید بسر حد راه انکار سپرده و بجرم که التجا برده و هجرت کرده و بر فهم مجتهد لوقوع مصائب کبری که پس از زمان دراز رو داده لفظ بالیقین بر زبان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان به تحقیق میرسد فرعیت امامت والا برزعم مجتهد چگونه او را درین مدت خواب در ربایید و اگر درین امتداد زمانه خوابش برلود پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عادة بلی این کار حضرت صاحب الامر باشد که در هر شهر سیر و تماشا می باشند و روز بهدایت شیعه عموماً و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند و شب در سوق اللیل رونق افزایند و در جهاد نفس بسر برند که جهاد اکبر است و لسبب تکثر فعل مذکور از الوهیت با قرار ترند فاعتبروا یا اولی الابصار و این حکم البته غرابتی دارد که با یاتش پیدا نیست پس با وجود آن امور که از اخبار و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت ثابت شود لاجرم روایت فاضل مدابنی را درین مقام کسی عقلا بجوی نمی خرد غلط گفتم که مجتهد الزمانی کامل الاسفار و انگشت نمای هر شهر و دیار بهتر از شیخ علی درین روزگار اند مهملات او را بجان و دل می خرند آری آنانکه یوسف علیه السلام را فروشند تا چه خرند من بعد از کتب رجال عیان خواهد شد

لہذا اہل تحقیق بر آن رفتہ اند و میگویند کہ پیشوایان متقدمان مثل صاحب مروج الذہب ابن قتیبہ و تتماء عبد اللہ
بن عمر نہادہ اند و کم لہذا ایرفی کتبہ را ابقا آنچہ از روضۃ الاحباب احوال حضرت طلحہ نقل کردہ اصلاً
دلالت بر اصلیت امامت ندارد زیرا کہ اکابر دین در بجا آوردن مستحبات آنقدر کوشش میکردند کہ گویا
واجب میدانستند پس زیادہ برین نیست کہ اہتمام شان در بیعت مرتضوی لازم آمد این از کجا کہ ہر چیز کہ
اہتمام در آن رود ضرور است کہ از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و ہر چیز کہ توبہ از ان
کنند حرام باشد حضرت موسیٰ علیہ السلام بعد از بیہوشی توبہ کردند حالانکہ گناہی نکردہ بودند اما بر خیال امامیہ
پس از انکہ وکالت آنمردم نمودند کہ خدا را جسم کثیف رنگین متغیر دانستند الیٰ غیر ذلک والیہی را زوالی
نیست اما بر طور اہل سنت کہ بجواز نفس رویت رفتہ اند و ازین واقعہ سوال ہم دعوی خود را باثبات
رسانیدہ اند چنانچہ در تفسیر کبیر و غیرہ دیدہ باشی پس از قبیل بدیہیات است یعنی پیغمبران بود
کہ آغاز درین سوال تمیز نمودند و تعجیل نمودند در طلب رویت و بعد الاجازت درین سوال
لب میکشودند چنانچہ مبسوط است در کتب امام رازی و در بلغا کہ ہنوز مجتہد را خبری نیست کہ از
مواطنیست چیز یکہ ائمہ ہدیٰ علیہم السلام میکردند و ترک آن نمی نمودند و جولیش کجا لازم می آید بلکہ جوازش ہم
ضرور نیست بلکہ آن چیز فی نفسہ حرام است نزد رفضہ مثل لعن زرارہ کما عرفت مہارا اما التقیہ پس چنانچہ
ائمہ بزعم رفضہ از سنیہ تقیہ میکردند از شیعہ ہم بتصریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان شان و تقدم عرفت
مرارا من مقتضای حدیث وصیت کہ اگر آدمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاہلیت بمیرد
چنانچہ در مجلد اول روایت آن دانستی میگوئیم کہ ای مجتہد اگر کسی آن را از دست دہد راست بگوکہ
فتوی میدہی بر کفر او بر فرض محال اگر این فتوی خواہی داد از ہزار کتاب خلاف آن ثابت خواہم کرد
و کفر بسیاری از اکابر مجتہدین رفضہ باثبات خواہم رسانید کہ آنہا بعد امتداد امراض مردند و نام وصیت
بر زبان نبردند معہذلک این روایت اولی نیست از نیکہ مدلولش را اصلیت امامت قرار دہند
زیرا کہ در مزعوم شیعہ طلحہ و زبیر نقض این بیعت کردہ بودند و سخت مستبعد است کہ امامت نزد این
مہاجرین خیار جنگ بدر مبایعین تحت الشجر ممدوحین ائمہ اطہر بدلیل اطول احادیث اعور از اصول
دین باشد و بیعت مرتضوی را باختیار خود نقض نمایند چنانچہ علمای شان بانمعنی تصریح کردہ اند چگونہ
گمان تواند کرد کسی کہ این واقعہ را نوشتہ و بر حضرت طلحہ چنین یادگی آغاز دہ و نوید و بشارت مرتضوی را
در حق او کالن لم یکن ساختہ و حسابی از آن برنداشتہ و نعوذ باللہ من ذلک علاوہ از یہ ائمیتش بمعنی
مستحبات واضح است کہ مزید رحمت مقتضی اینست کہ قبل از ان وجود رحمت بود فثبت المقصود و مخفی
نیست کہ خلاف عہد حرام است در ادنی امور **قولہ** و مطابق این عبارت الخ **اقول** اگر در ہزار کتاب
این امر منقول شود لازم نمی آید کہ امامت از اصول دین باشد ہمان بیان کہ در نیجا دانستی **قولہ**

متفنی و متعجب نماند الخ **اقول** عجب است دلیلی برین دعوی نمی نگارد که انحدیث چگونه دلالت دارد بر وجود
حضرت صاحب الامر شیعه که فرزند ارجمند بی بی خاتون نرجس بودند و صیغه نکاح جناب والد ماجد شان
با خاتون مذکور در حال شرک و نصرانیت او و پیروی اولین و آخرین انبیا و مرسلین از حضرت
خاتم النبیین در خواب صدور یافته و بعد مدتی جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک ما فات
بعمل آورده بودند یعنی او را مسلمان کردند و این قصه را بطولها در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه
مفصلا چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظور دارد در آنجا نگاه کند که چگونه رگهای گردن
قوم را در شکنجه اوله کشیده ام و سخنهای طائفه مورد لوم را سراسر سنجیده ام که تو گوئی ع عمر پنجه بر پیچ
دلو مریده و شاید که در مجلد اول هم مجملا دیده و شنیده باشی و با اینهمه میگویم لتفریع مجتهد الزمانی یعنی
از ینجا ابن عمر الخ وقتی صورت گیرد که او لفظ بر آن کرده باشد که در نحدیث موت کفر مراد است و نیز
بنوعی از جاهلیت و برین تقدیر ضرور بود که عبدالله بن عمر با عبدالله بن مطیع بحث را پهنا در کند و صاف
صاف گوید که از دایره دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بجهت نقض بیعت
بر آمدی که حال و مقال هر دو مقتضی آن بود تا بعد ازین بر گوئی مخاطب دست از تنگت باز میداشت
یا واقعه نویسان در اخبار بسط کرده پیش یزید میفرستادند و موجب ترحم بر حال عبدالله بن عمر
زیاده می شد و بهر صورت مفید مدعا صورت می بست کما لا یخفی و چون ترسیدها را این بحث را طول نداد
و زود تر رجوع کرد کما هو الظاهر حتی که جا هم گرم نکرده چنانچه مزین در رسایل خود گفته و تخصیص بر کفر
خالعین نه نمود عیان شد که مدعا این نیست که بنقض بیعت کافر شوی بلکه مقصود تفهیم است بر ترهیب
تا خود را بتهلکه نیندازند و آنهم وقتیکه متیقن گشته بود قبل ازین مردم و اگر ابن عمر ناقض بیعت یزید را تارک
بیعت او را کافر میدانست بعد از شنیدن واقعه کربلا چرا با یزید خصومت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت
و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق بآن فتاک بی باک می گفت و از صولت و دبدبه او
نمی ترسید چنانچه علمای شیعه آورده اند و حلی در نهج الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که نیز
مذهب تشیع داشت یعنی طاعن بر فاروق بود و طعن بر او نه پیشه نواصب است نه خوارج نه اهل اعتزال
نه اهل الحق فتعین التشیع و هو المطلوب لیس او شیعی باشد من حیث الاعتقاد و لیکن حکم قتل امام حسین ع از راه
ملک و سلطنت بود و بس و مامون مقلد او گشت و در [illegible] درگذشت که امام رضا را بدست خود
زهر داده و می گفت الملک عقیم چنانچه در مجالس المؤمنین است **بالجمله درین روایت** و حدیث
لفظ مات میتة جاهلیة وارد است چنانچه در حدیث سابق و گفتگو در آن جاریست که چگونه موت بر کفر
ثابت میشود حالانکه در مستحبات و سنن هم این ترکیب مستعمل گشته لاجرم مدعای مجتهد لازم نیاید الغرض
حمل کردن انحدیث بر این معنی که نزد مجتهد الزمانی کفر است ممنوع است آیا عبدالله بن عمر این

بزرگان را کلمه تیغ بید ریغ بنی امیه شده کافر میدانست معاذ الله من ذلک بلکه خلاف آن مثل آفتاب نیمروز روشن است کما عرفت مفصلا و مثل آن را نیز سابقا لکن الرحمان مستعدا بی القضا و مفاصل این خواهی یافت خلاف اعتقاد مذکور را از گذاردن نماز جنازه و استادن بر قبور و دعا و مزید ولائه را لوازم ایمان و اگر معتقد کفرشان بودی گفتی خوب شد که بسزای خویش رسیدند لیکن مقلد زراره کوفی و ابو بصیر الوفی را که کور مادرزاد و بدتر از اهل کفر و الحاد بود نظر نمی آید مَنْ کَانَ فِیْ هٰذِهٖۤ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَاَضَلُّ سَبِیْلًا

القصه حدیث بر معنی تشبیه محمول شد و پر ظاهر است که احکام مشبه و مشبه به در هر چیزی یکی نمی باشند بلکه وصفی جامع باید میانه هر دو که در آن شریک باشند و این امر هم بکتب مخالفین مدلل است از انجمله ملا علی مجلسی در بحار تصریح میکند جائیکه در مجلد چهاردهم یعنی کتاب السماء و العالم در مقابله ابن طاوس بعض افادات گفته و نگارش بلاغت لبته که حرفی از آن اینست اما قوله لم یحکم بکفر المنجم الخ فرد علیه ان الظاهر من التشبیه بالکافر انه لیس بکافر و انما یدل علی اشتراکه معه فی بعض الصفات لا فی جمیع الاحکام انتهی مختصرا اما آنکه در حدیث مات میتة لفظ میتة بالکسر است و مراد معنی تشبیه است پس در حواشی شرح عقائد نسفی و اگر باشد اتر نیفتی در شروح صحاح باید دید و معنی آن در میزان عقل باید سنجید و مغلطه مجتهد که ظهور ترتیب از الفاظ حدیث چیزی نیست باید گردید و بدین مقدار چگونه اقتصار و رزم که ملا خلیل قزوینی در صافی شرح کلینی بتصریح تمام زیر حدیث حضرت امام ابو جعفر گفته آنچه من گفتم الفاظ او اینست المیتة بکسر المیم مصدر نوعی من باب نصر میتة جاهلیة ترکیب اضافی او توصیفی انتهی مقام الحاجة انیقدر هست که جمعا بین الاول و الاخیر مقلد این تشبیه معرفت ناقص و کامل حمل توانند کرد کما لا یخفی علی الماهرین **قوله** و احتمال اضافت الخ **اقول** کجاست منصفی که در قول مجتهد غور و تامل بکار برد و بداند که جواب اول را در باره حدیث معرفت لظاهر هم رد توانست کردن ور نه بر بانی قائم میکرد اگر یارای آن داشتی پس عجز و زبونی او باقصی الغایة رسید که قفل سکوت بر لب زد و توانست برای مقلدین حمقا دامی گستردن و دانه افشاندن چنانچه در مقامات یافته نگارش کاری برای فریب شان لبته مخذلک کیست غافلی که قول او را تقلیدا بیشتر در مقام عاده نماید و گوید عجب عجاب است که خود فضیحت و دیگران را نصیحت مجتهد مذکور معتاد بدکره تحکمات و دعاوی بلا بینه گردیده هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند اقتصا مینماید و این طرز غرسند یکه مجتهد الزمانی مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده طرفه اینست که بچنین دعاوی که از شواهد و ادله عاریست در مقابله خصم می نویسد می نازد و بر خود می بالد در ینجا باید اقامت دلیل بر جهالت و اجنبیت مجیب از فنون و علوم قایم کردن و این احتمال را بمعنی گردانیدن و چگونه تجویز توان کرد که این امر بی معنی است حالانکه این احتمال را علمای عربیه بر آورده اند و اکابر محدثین که در علوم بلاغت بمرتبه قصوی رسیده ذکر فرموده از انجمله است علامه دهلوی قدس سره

الصریحہ چنانچہ از افادالتش کہ درین امور فرمودہ ظاہر است وتبحر آنجناب در علوم سیاد رین فنون نزد خاصہ وعامہ باہر است مثل روشن شدن آفتاب در رابعۃ النہار بلکہ از طعن الرماح نیز بعض این امور پیدا میشود مگر شب کوری وجہل مرکب را علاجی نیست **قولہ** واحتمال ترتب وعید الخ **اقول** ہرگاہ امامی راکہ قدرتی بر امور متعلقہ امامت ندارد یعنی نتواند قتال باہل بغاوت کردن وحوزہ اسلام را از شر کفار نگاہداشتن وفتوی بر مذہب حق دادن بیمعطلہ توان گفت چنانچہ از قدر دانی غولان ایرانی در باب حضرات ائمہ کہ کسی را وجود ظاہری ایشان در عالم شہادت کلامی نیست بذکر حدیث کلینی وغیرہ در مقالہ سادسہ پی بردی حالیا در حق امامی کہ در تولد او کلام باشد وبعد از تسلیم صدہا سال بران بگذرد کہ امور ضروریہ امامت ہمہ از وی مسلوب گردد غلط گفتم از ہزار سال نشانی واثری نزد عقلا از و یافتہ نشود چہ گمان توانی کرد اگرچہ مریدان او بپیروی محدثین ہزاران رقعات مزورہ در دریا اندازند وخود را سودہ فاغر فواداو خلوا نار اگردانند لاجرم نزد عقلا وجود وعدمش برابر خواہد بود وقبل ازین در مجلد اول گذشتہ کہ ضروریات امامت نظر بمذہب فریقین انتظام امور دینی ودنیوی است وسیاست مدن وجہاد کفار وتنبیہ وتادیب اشرار از من است چون بعد ظہور بسبب سلب این امور فعلیت امامت وخلافت حقیقیہ نمی ماند واورا بالقاب ناسزا قدمای رفضہ معتبر توانند کرد کما اشرنا حیحا ئی عدم ظہور کہ اتفاق فرقہ حقہ اثنا عشریہ از حقہ کشان دکاکین بنگ سایان بران واقع است ودیگران تولد او را منکرند وہنوز خواص شیعہ در تجسس او باشند وره بجای نبرند وانہمہ طالبین ومسترشدین بالاخر خاک بیابان بر سرہا بہیزند وخس وخاشاک حرمان بر روی خودہا بریزند ومدعیان ملاقاتش کہ پیش از پیش از واردین وصادرین قبل از خروج سفیانی وندای اسمانی ملعون می شوند حالانکہ منقل علما بجای خود قرار یافتہ ولو تایید حکما ہم بران تافتہ کہ انتفای لازمی مستلزم انتقای ملزوم است تخلیف کہ امور متعلقہ امامت ہمہ مسلوب باشد **ومخفی نماند** کہ سخن در وجود من حیث الامامت است یعنی وصف عنوانی را ملاحظہ باید کردن چنانچہ مجتہد در طعن الرماح بمبحث وراثت انبیا میگوید ودرینجا بسبب سلب حافظہ یا تجاہل وصف عنوانی را ملحوظ ندارد فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان ہذا لشئی عجاب کما یدل علیہ لفظ الامام فی حدیث خیر الانام علیہ والہ التحیۃ والسلام وازینجا عیان شد کہ مراد از وجود وجود امام مقارن ظہور است بالحاظ وصف مذکور **واز عجائب** خرافات مجتہد نا شستہ رو انکہ شق اول را با انہمہ امور ظاہرہ عین مطلوب میداند وخیال میکند کہ چون برانگیختن او برای ذاتیات ولوازم امامت باشد غائب کردنش باوجود لقای وصف او مستحیل است از ان قبیل کہ زید را قاضی بلدہ گردانند وگویند کہ جای اقامت بکن کہ کسی نتواند رسید ونتواند دید سبحان اللہ چہ بیت درمیان قعر دریا تختہ بندم کردہ ٭ باز میگوئی کہ دامن تر مکن ہشیار باش ٭ وبرین تقدیر جمیع

عقلا سیر ریش دراز فتح علی شاه خواهند خندید و این امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود
عدلیه نهاده اند و هنوز پی نبرده اند که عدل باری عز و جل چنان شد که هر حکیم از گوشه قیل و قال سر بر آورده
و برای ملامت حضرت جهان آفرین برخاست بدنامی فتح علیشاه از قوم قاچار که نام پدر قبیله مذکور از
شیطان مشهور تر است لیلو تمثیل ذا ابهام است که ؎ گفتمش سلسلهٔ زلف بتان از پی چیست ٭ گفت
حافظ گله از شب یلدا میکرد ٭ چنانچه از مباحث عدل صوارم دلداری مروت دل آزار پیداست و در مقام
نیز شدید قلم در لوستنی بود بیزار کشاکشی او را باز داشته یا اصل مدعا که ز لیون مجتهد مقلد کون آبادی
صاحب رموز الصالحین است عنانش معطوف کردم و از سر المناب درگذشتم دریغا که طالبین
و مشتاقین انهمه مساعی مبذول دارند و بمشکوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل مشهور است آمد که
که قاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم وقتیکه ایشان را در خانه خود دید گفته بود ؎ یار در
خانه و ما گرد جهان میگردیم ٭ آب در کوزه و ما تشنه دهان میگردیم ٭ اگر به لبتان سرای این بادشاه
جهاه ره می نهادند پی با نیعنی می بردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین لسیر و تماشای سوق اللیل
در مکه معظمه همقرین معجزات و کرامات مراودت لصاحب کوشکی می نمود اکنون شب و روز بحکم ضرورت
تزد ازدواج قادسات نزول اجلال میفرماید و فرق اینست که برای حضرت پیغمبر ۲ حضرت امام صادق ۲
بارادی راتردد می بود که در قبر شریف متوجه بزوجات خود باشند یا به نماز و درین خصوص غیر ازین
امری نیست فرق دیگر آنکه حق نرگس رعایت نماید لیکن از لبعض امهات المتشیعین خورسند است و از
بعض دیگر مصداق لطیفه غیبی و سروش لاریبی بیت چرا چون لاله دل خونین نباشم ٭ که با ما نرگس
او سر گران کرد ٭ سرگرانی دارد و از آنجا که ابن بابویه شیخ المشائخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه و غیر آن ثابت نموده که آنجناب در هر شهر حاضر است و لقب الحاضر فی الامصار
نیز مقتضای همین است کو از نظر مردم غائب باشد انچه این بادشاه یعنی نصیر الدین حیدر و موالیانش
اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه تجویز توان کرد که دیگر مرز و بوم
را حضرت صاحب الامر بقدوم خود نورانی فرمایند و بلدهٔ لکهنو را که مجمع اهل التشیع و موضع مخصوص رئیس المومنین
جالسی است خصوصاً برای کارگاه اجتهاد و خصوصاً لبتان سرای پادشاهی که بانواع زیب و زینت آراسته
و خاص برای ورود مسعودش پیراسته و لبصنوف عطریات معطر و وقت شب بروشنی شمع کافوری منور
شده و در لطافت و صفا و نضارت و بها از إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ درگذشته
رونق افزای انجمن نشاط و سرور اند و نگاشن انبساط شوند آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات
خضر علیه السلام کردی و زنش گفتی کاش من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا
لیاقت داری لبعد چندی زن با مردی تمتعی خوشروی در ساخت و از لقای فرحت انتمای او در

ظلمت کلیه اخران خود آبحیات می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمه الحیوان از ظلمات
بدر آمد تفت شد وصیحه بر زد زن گفت مگر خضر را فراموش کردی که بر من تهمت می نهی من کی لیاقت دیدن خضر
دارم **اینکه گفتم** حکایتی بود باستانی درین روزها مشکوی سلطانی امری شگرف تر گذشته که پادشاه
مذکور وقت سحر بعبادات قدیم همراه مرید خویش پادشاه بیگم بخدمت ازواج صاحب الامر شرف حضور برای
تسلیم یافت یکی ازین زمره قادسات رو برگردانید دگره برابر روز دهر چند پادشاه می پرسید که موجب
سرگرانی چیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد وگفت که باعث این ملال امریست مشکل ملک فرمود
هرچه هست بفرما تا من در اصلاح وتدارکش بکوشم درین وقت مهر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
که حضرت صاحب الامر شب هنگام تشریف آوردند ومرا طلاق دادند وفرمودند که همه مهر خود از نصیر الدین حیدر
بگیر وازین مکان مقدس برو واگر مهر توند هد باد بر کند سلطنت او را برهم زنم پادشاه او را نیز ودی
مطلق العنان کرد تا او بعد از استیفای للکوک دراهم ودنانیر از حریفان خود کام دل می یافت وتدارک
مافات می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است وبی تجویز مجتهد که بر مسند نیابت صاحب الزمان
نشسته بظهور نپیوسته ودرین امور وتقریب عقیقه هزاران درهم ودنانیر واجناس ولباس فاخر برای و
قرار یافته وقصه های متواتر که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بیانش موجب اطناب است درجای دیگر
شرح آن میکنم ان شاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زینهار پادشاه واراکین سلطنت قریب
آن نگردیدندی **الغرض** بر حال آن گروه از فرقه اثنا عشریه که برای تلاش امام غائب منتظر سر بیابان
وکوه نهادند ودرین باب ستوه شدند ومطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال هر یکی گشت ؎ صبا
بلطف بگو آن غزال رعنا را ٭ که سر بکوه وبیابان تو داده ما را ٭ زار زار باید گریست قضا را بعد ازین
از تجویز جناب مجتهد جنی در مکانی پیدا شد ماهر دقایق علوم وبلیغ در هر زبان ودعوی فرستادگی وازان
طرف نیابت امام غائب نمود ومدتی باظهار کرشمهای جدید واخذ وجر مشغول شد اینهمه که بگوشت رسید
قصه های دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی ازان باید شنید در یک حسرت وحرمان بر مفارق شان
باید ریخت ولنعم ما قیل ؎ آفتاب اندرون خانه وما ٭ در بدر میر دیم ذره مثال ٭ که اگر غلبه ازینهم
علت است که مذهب رفضه مخالف مذهب ائمه هدی است وایجاد کرده ابن سبا رئیس یهود اشقیا
وابن المواعید من الرجعه وابن الوفا لیس یهودیت مجتهدین ومقلدین از کوفه هند یعنی لکهنو تا ایران
زمین به ثبوت رسید کما یلوح من حق الیقین ورنه امامت عموماً وخصوصاً از دست رفت زیرا که در حسام
ومنهج السداد وهم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین ودنیا محصور لوازم شد
هر امام را ضرور است نه هر نبی را داند لوازم امامت است نه نبوت واگر در تخصیص این امور ضرورت
را منکر شوند ومثل صوفیه خویش تقریرات کنند وبکشف ومراقبه مایل کردند حشر ایشان همراه ایشان

پشتر خواهد بود کما اثبت المجالسی فی تصنیفه الغیر المطبوع ولیکن هذا العلاج قبل الوقوع تحقیق نماند
که چون در بعض مجالس ذکر این امور از لوازم امامت درمیان آمد جمعی ازیشان لزوم را انکار کردند
وگفتند بلکه گاه هست وگاه نیست پس ضرور شد که درینجا نام کتاب معتبر بزبان آرم تا زبان انکار بایان
تنیر وگویان بسته آید و آبروی این هرزه درایان زور بروی روسیاهی شان بریزد پس بدانکه قاضی
نورالله الشوشتری در تشیید المطاعن از مجلسی نقل می نماید آنچه دلالت بران دارد که امام مبعوث میشود برای
دفع اختلافات از امت و دفع اختلافات از مخلوقات گوناگون بدون جهاد و تنبیه و تادیب و صدق دعا
چگونه ممکن تواند بود و ازینجا سر اتیعنی آشکار شد که در نبوت این امر ضرور نیست بخلاف امامت که دران
انتظام همه امور باید کردن و هم از طرف خدا و رسول صلعم احکام شریعت رسانیدن پس تو گفتش در نبوت
گویا بر اصول شیعه محتاج بدلیلی دیگر نماند و مذهب منصور قوم نیز همین است والاساس علی ذلک کما فی الحسام
والصوارم لاجرم کجا ماند که گاه هست وگاه نیست بلکه از اصول شیعه حتی مجلد اول کافی و مجلد ثالث آن
یعنی روضه هم پیداست که بعد از تحقیق حضرات ائمه آراده هم نداشتند چه جای کوشش و دیگران را
از سادات هم منع میکردند پس درحقیقت امامی ندارند جز نرگسی ریحانی که بهارش هنوز زیر تسلط بهمن دوم
و حقیقة لاشیء که تا قرب رستخیز ذات آن بیچاره بر مذهب بیچاره عین انتظار است و از فعلیت هیچ بهره
ندارد نعوذ بالله منه الغرض از دائره امکان بیرون است که آدمی امام بالفعل باشد با وجود التسلاح ازین امور ازیتمام
انیهم دانسته باشی که شیعه را مناسب آن بود که تقیه را برای امام که برای اختلافات مبعوث گشته زنهار
تجویز نمیکردند بخلاف حضرات انبیاء والعجب که طبرسی در مجمع البیان عکس آن از محققین خود نقل فرموده
زیاده ترازین حکمی که موجب سلب حواس سامعین و ناظرین تواند شد در عالم حیرت نباشد که از علمای
شیعه صدور می یابد که حضرت صاحب الامر رجا بلقا و مانند آن جهان تسلط یابد که مالکان اقالیم شیعه را
در خواب هم نموده باشد یا از برای او دعوی تقیه اکابر شیعه بندای بلند می سرایند و گاهی خجل نمیشوند
درین نزدیکی عبارت عماد الاسلام مومن جالسی همراه حدیث حضرت امام رضا علیه السلام همقرین تقریرات معلم
ملکوت استاد شیخ و سید بحول الله و قوته می آید و حیرت مذکور را در قلوب متحیرین تضعیف نماید و درباره
دعوی فقیر المیمنان تمام می افزاید **قوله** و احتمال مبالغه در وعید النح **اقول** بارها گفته ام
و بار دیگر میگویم و این میرزا بالغ را باز بمکتب می فرستم که جیب مغیب را که موجه است فقط ذکر احتمالیکه
عقل آنرا تجویز کند کافی است او محتاج باقامت دلیل برآنست بلکه مجتهد را باید ذکر برهانی بر ابطال
این احتمال نمودن چون دلیل نیاورده از قانون مناظره بدر رفت و آنچه گفت برا و منقلب شد
یعنی طلب دلیل درینجا از تهم و فراست او بمراحل بعید است بان مجیب مغیب میرسد که بگوید
این تقریر از قوت بفعل آوردن و تتمه دلیل خویش بلکه دیگران نیز از معتدایان تشیع کوشیدن سست

زیرا که علمای رفض قدیماً وحدیثاً برای اثبات این معنی که اعتقاد امامت بر مکلفین مانند اصول دیگر است
از توحید خدا و نبوت انبیاء و غیرها و برین دعوی اصلیت مثل ثمانینی و کراجکی و شوشتری از احقاق و مجلسی
و جالسی در تالیفات خویش این حدیث را دلیل آورده اند پس باید که دران احتمال معارض یافت نشود
زیرا که چون معارض و مخالف دران راه یابد استدلال بر مدعا کجا باقی می ماند و درینجا احتمالات بسیار
پیش آمد پس طلب دلیل از خصم خلاف مناظره است بلکه از کتب و رسیم پیدا است که موجد احتمال را دلیلی
درکار نیست بلی هرگاه سندی می آرد کلامش قوی میشود فاما که تقویت بران استناد کثیر بلکه ادله نیز یافته
شود معتبرها چنانچه عنقریب می آید بالجمله ذلت مجتهد که درین معرکه بپیراهه میرود به ثبوت رسید باید برای
تحلیل مجتهد قول او را درین مقام یاد کردن که برای مجیب گفته بود که هیچ جا دلیلی نمی نگارد حالانکه باید
او را دلیلی بر ابطال این احتمال انتهاض کردن و او بران قادر نشد اما ذلت دیگران پس قطع
نظر ازانکه ذلت سلطان العلما که لقب مجتهد است ذلت ثالث است بدین جهت حاصل که اهل رفض هر چند
کوشش خود را مثل فرهاد در کوه کنی صرف کردند ولیکن لقمه شیرین تحقق فرو نبردند بلکه کوهی کندند و کاهی
بدست نیاوردند و جز تیشه بر سر خود نزدند و خسر الدنیا والاخره گشتند و حاشا که حجتی دیگر را در اصلیت
امامت واقعیه چنانکه اهل حق گویند یا تراشیده خیالات خویش نشان داده باشند و اگر می یافتند
چگونه دریغ میکردند که اساس نجات از عذاب اخروی بر ایمان است و بنیاد ایمان نزد ایشان
بر امامت و انگاه امامت محدثه ابن سبا که هیچ آیتی بمدلول خویش برین امامت مخترعه نص نیافت
و امت ابن سبا که علی رؤس الاشهاد روبروی جناب مرتضوی دعوی رسالت خود کرد چنانچه در مقامات متعدد
بدین اوراق مذکور است آنرا البته ضروری النص میدانند و قرآن مجید را این قوم خالی از عقل پرسیده اند
و مثله نعمان یعنی شیخ حلی امام اعظم حمقا چنین لفظ را بآیات میرسانند و افتخار میدهند و صدر الدین حقیقت
آنرا در ابطال الباطل چنان در رد کشف الصدق کذاب مذکور بیان میفرماید که ایشان هم امام اعظم
رفضه را قطعاً شیخ حلی اعتقاد میکنند و قاضی در ابرام آن و نیکهای نوازد دیگر کتب مجیبین او را باید دید
که بکشف تلمیسات شیخ چه قدر داد تفضیح او داده اند و من میگویم که اگر این کتب که نزد ایشان در همین مرتبه
بود بهم نرسد باری اساس الاصول دلدار علی مروت که در بلده لکهنو آن تصنیف هم دستیاب میشود و از انهم
باعترافش سمت وضوح دارد که زینهار معنی نص در آیات آن نیست بلکه اساس و بنیاد آن باعترافش
بر ظاهر آیات و احادیث است پس بعد ازین دعوی در کتاب مذکور که ظواهر و نصوص کتاب حجت است
دلائل خویش را ذکر کرده زیر دلیل هفتم بعد ذکر احتجاج جناب سیدة نساء العالمین از کتب خود بدین فصل القصة
در باب فدک وقتیکه ملزم شده از مجلس مهاجرین و انصار برگشتند و جناب امیر آیتی چند در میراث
اموختند چنانچه از کتب رفضه در منتقی این کتاب منقول است میگوید فانه لولم یکن ظواهر الکتاب

حجة لم يتم الاحتجاج ولم يصح الاعتراض على ابن ابى قحافة بترك الكتاب فان وراثة سليمان لداود وعم يحيى

تنافى وراثة التركة بل يحتمل ان يكون المراد من الوراثة وراثة العلم وكذا وعما زكريا ع وهكذا اولوية الارحام

وهكذا اية الميراث فان العموم ليس من باب التخصيص فانك علمت ان النص عبارة عن دلالة اللفظ على

معنى بحيث لا يحتمل غيره حاصلش آنكه اگر ظاهر كتاب حجت نباشد حجت جناب فاطمى واعتراض بر صديق بترك

كردن قران مجيد تمام نميشود وصحيح نميگردد زيراكه احتمال وراثه علم باقى است عموم چيزى ديگر است و

نص الست كه احتمال ديگرى رابر نتابد وزير دليل يازدهم كه حديث امام نقى است رضى الله عنه ميگويند

آنچه دلالت بران دارد كه اين حديث صريح است در حجيت ظاهر قران مجيد زيراكه ولايت كه از انما وليكم

الله وحديث مولى وغيره معلوم شد نص در خلافت نيست بلى القراين معلوم توان كرد كه مراد خلافت است

چنانچه در كتب مسطور است اينكه شنيدى باعتراف مجتهد بهت كه نصوص نيست بلكه از ظواهر آيات

واحاديث است پس اين مذهب كجا ماند خصوصاً مباحث امامت بعد از مدايح مهاجرين وانصار وميراث

فردوس يافتن ومتبوع گشتن ايشان براى تابعين احيا وتبع تابعين الى يوم القرار باقرار طبرسى

در مجمع وغيره واعتراف ديگران در ديگر اسفار وهرگاه ادنى غور كنى واضح خواهد شد كه چنانچه نص نيست

ظاهر هم نتواند بود مگر بضم مخترعات خياليه طائفه رفاض كه آب نديده موزه بر كشند ودادياى كولى

بمرسخ زنى دهند تفصيل اين امور جا بجا در كتاب خواهى دانست انشاء الله تعالى وليكن آنچه درينجا

مناسب مى بينيم سخنى چند ميگوييم تا سينه ناكى همه رفضه از ملاحظه آن زياده تر پديد آيد كه حضرت رسولخدا

صلى الله عليه وآله وسلم هميشه نصب امير المومنين را با وصف ورود تذكرات وتاكيدات غير متناهى از

جناب اقدس الهى تا از صد بار بر گذشت خصوصاً در معراجها وتسويف مى انداخت وباظهار رفضه كما فى

مبحث تحريف القران من حشاد الاسلام قدرت بران نمى يافت بسبب شدت خوف وتقيه ومعلوم نيست

كه اگر كسى بدين اصول موضوعه مقدمه كلبيه ضم كند نتيجه آن البته چنان سر زند كه هيچ مسلمانى بلا ضرورت

بر زبان نتواند آوردن زيراكه از ان صريح مژده فتح وظفر بگوش خوارج ونواصب ميرسد بلكه از

شورش قلب اهل اسلام مى لرزد ودر روزهاى غدير بعد از نزول يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ چنين اعذار مرتب فرمود كه قطع نظر از

مثالب مرتضوى كه اگر او را نصب كنم همه مرتد شوند وسعى بيست وسه ساله رايگان رود مزيد حيرت وافسوس

بر جسم بر مى آيد كه همه بحيثيت انفرادى وهيئت مجموعى كذب محض بود كه اى برادرم جبرئيل اين لشكر كه قريب پنجاه

هزار كس رسيده لشكر شيخين است كه احاطه كلى دارند پس چگونه على را در تنهائى نصب كنم بگذار تا بمدينه

رسم واين مهم را سر انجام دهم حالانكه در مدينه طيبه غير از متخلفين يعنى منافقين ونساء واطفال

مسلمين كه بود كه پشتى كند ودست مبارك بگيرد باينهمه معدن تنهاى غير واقعيه كه حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و تعلل و تسویف را بنیاد نساد اگر مقبل آن فقط از صافی پردازم ورق چند دیگر بایدنوشت
اما سخن تکیه بحضرت علی رئیس الاشقیا دمین لود که بل بلغت و حصار میگفتند اللهم نعم یعنی مرتبه تبلیغ احکام را
بدرجه مقصوی رسانیدم یانه و اشهار ب العالمین را گواه میگرفتند که بلی کما ینبغی از ین عهده برآمدی و دو حقیقه
دران غدر و نگداشتی مجتهدین و متکلمین رفضه افرای دیگر را که سینه ملکی ایشان را باسمان برین رساند تعلیل
آورده اند که حضرت دران معذرتها از رسالت استعفا کرد و فرمودای جبرئیل از طرف من بحضور اقدس الهی
زین رسالت کنامی مستعفی شوالی غیر ذلک من المزخرفات التی لا القول لعبد سوتیها او سماعها الا لعنة
الله علی الکاذبین المفترین حیث بنوا قصرا دیدموا مصرا کم خرلوه الفنا وجاؤا ببهتان عظیم مستحیل عند اہل
العقل صدورہا عن احد من الانبیا سیما عن سیدہم واشرفہم ولقد صرح الخائن الکاذب فی صمامہ مطلقا
وانکرتہ وز روایتہ فی باب استعفا نبی من الانبیا کما سعراہ انشاء اللہ تعالی فکانہ ما رای کتابا من
تصانیف العلما ولعلہم سالوا درجہ الامامہ لمانزا وہا افضل من النبوہ والرسالہ عند تولا ز الاشقیا وفاعتبروا
یا معشر العقلا فہذا الذی ذکرنا من قصہ الغدیر قطرہ من البحار و با انیہمہ اگر تشنگی دریتی داری بکتب
معلم الملکوت یعنی شیخ جارثی تیابی باری تفسیر صافی که ماخود از اصول موضوعه و علوم متعارفه ترساست
رجوع بکن که استعفای حضرت صلی الله علیه واله وسلم لفظاً معنی بر دو درامر غدیر بد کور خواهی یافت
واستعفای معنوی را در صد ها کتاب خواهی دید که بانیان و مروجان این مذهب در مهر لباس مشهور
ساختند وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ واستعفای شهرا ین بهر وحشت بر صافی چه موقوف که کتب تو عمیل
یعنی لقبر مجلسی فتنه انگیز مثل بحار و جبابات القلوب دلاو نیز در استعفای لفظی و معنوی داخل و شافی
است اینست نمونه از آیات قرانی و شیخ جلی قوم برادر بزرگ این هنفه غالباً قریب منتها
را در نهج الحق آورده و بخیالات خویش گوی سبق از دیگر متکلمین برده و از تالیفات محدثین ایشان
توانی دانست که چند صد ایت را بهین حتر عات وضم موضوعات و مفتریات پرشمرده اند که عمده ترین
دلیل را بطور نمونه باندک تفصیل و بیان در مبادی آن پیشکش نمودم مدعا اینکه بعد استعفا
چون تاکید و تشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد کردند و تا زمان دراز جناب وصی مطلق را
در غدیر بر داشتند و میگردانیدند و میفرمودند بدا امام لعبدی که عقلا بعد دیدن تمامی فصل باب
در گردش خوار و قاه قاه میکنند و نعره واه واه میزنند و در حق مدعیان و ذرد تسلسل وانهم از لا تاتنام
سجد بکه اگر رومین تن بودی دعائم بدلش در رهم شکستی مطابق ایت سوره الفتح علیهم دائرة السوء همچنوا
و نقاشان چین صورت دائره مسطوره را بر دفترهای قلوب میکشند و تصویر گردش مذکوره که در
کتب طائفه است بکمان میرسد که خالی از سوء ادب نیست اما احادیث رسول ربانی
پس حدیثی را نیز ثانی نتوانند داد مگر بملحوظ کردن سرور محمد ته چرا نباشد که خمیر کالبد عنصری انسان

بالنیت نواصب آمیختہ کما فی علل والشرائع لعبدوق الکواذب وکذوب الصوادق اینہماکہ شنیدی
متعلق بدان بود کہ ظواہر آیات واحادیث را ایمۂ عظام رفضہ لفو من دالستند امار عایت این ظواہر پس
کیست کہ خلافیات رفضہ بدین قاعدہ بیان تواند کرد کہ عمر اہل بیان بپایان رسید ولہذا دآن بحثم تہ آنچہ
درینجا ہم نمودنی می آرم کہ در آیت استخلاف یعنی وعد اللہ الذین آمنوا منکم الآیۃ ضمیر خطاب ظاہر ست
باعتراف امامیہ کہ آن بزرگان کہ بمسند خلافت نشستند از جملہ حاضرین باشند وایشان چون حضرت مرتضوی
را مستجمع این اوصاف ندیدند زیرا کہ تمکین دین تشیع کہ مرضی آلہی نزد ایشان بود وہمچنین تبدیل خوف بامن
صورت نبستہ بسبب آنکہ آنجناب نعوذ باللہ اظہار کفر وارتداد می نمود واکثر تا وفات کما فی جامع الاخبار
پس آیت را برای امام مہدی کہ ہنوز غایب است واز مخالفین می ترسد قرار دادند وبرای اثبات ائمتی
استدلال بدان نمودند ولاریب کہ رعایت قاعدہ مذکور پامال شد کما اشرنا وقس علی ہذا مثل آیت انما
ولیکم اللہ ورسولہ گویند کہ چون حصر از انما بہ ثبوت انجامید خلافت خلفای ثلثہ نماند وعیاذ است کہ خاہر
از حصر حصر حقیقی است چون این ظاہر در میان آمد البتہ امامت یازدہ امام رفت وگذشت ودرینمقام
آثار عقل ہم برای ایشان باقی نماند کہ چہ آرادہ کردند ونتیجہ آن چہ حاصل شد پس در سخن سازی وحقہ بازی
مشغول گشتند ویازدہ انگشتری طلا کہ ہیچ غالباً آتشی در آن اثر نکردہ وکتاب مختوم بدان مذہب بودہ
پرداختند ودر اختلاف افتادہ علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند والعجب کہ بعضی از قدمای
رفضہ ہیچ حلہ کہ کلینی مفتری راوی آنست کہ آنجناب مرتضوی در رکوع بسایل داد وحلہ ہزاران درہم
ودینار بود نہ پرداخت وبندہ میگویم کہ ہرکسی بہیچگونہ پردازد باید کہ بقول مجتہد فانی پیر دہقانی کار رہبر
جولاہہ وندان نیست یعنی بمثل خود اشارہ میکند واہل عقل وفراست نیکو میدانند کہ ادای نماز بخشوع
وخضوع بہتر است وایماء در عین فرود آوردن حلہ وجدا کردن انگشتری در زدنش بکف دست سایل
چنانچہ تیر حکمی بر نشانہ قابل شدند فاعتبروا یا اولی الابصار بیت از کمان ناجستہ در چشم تحیر کردہ جا
شیعیان گو تیر حکمی بر نشان انداختہ ✤ وبر گروہ انصاف تیرہ پوشیدہ نیست کہ مجتہد درین کتاب
چنانچہ دانی جابجا صوابہ ومعنی تصریح کردہ کہ روایت ہر قسم در کتب فریقین اندراج یافتہ ولیکن تا
بہ تنقید نرسد اعتبار را نشاید واحتجاج را نباید فکیف در مہمات عقاید سیما در امامت ائمہ خصوصاً
امامتیکہ اصل ہمہ ولایتہا وصایتہا باشد ودر عامت دیگران متبنی بران بود اما احادیث لیس
آنرا ہمین طور قیاس باید فرق اینست کہ قرآن مجید را زینہار بسبب متواتر
بودنش محرف نتوان گفت خصوصاً بعد از آنکہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در تبلیغ روز حجۃ
الوداع بارہا ہل بلغت روبروی صد وپنجاہ ہزار صحابی فرمایند وانہا اللہم نعم عرض نمایند کہ کمال
تبلیغ بر حکم از آن عیان میشود خصوصاً تبلیغ آیات قرآنی نامہ جاودانی معجزہ رسول یزدانی

فکیف چون آن روایات احاد را که بوی تحریف ازان بدماغ جمهور رفته می آید بر منسوخ التلاوت که با جماع
فریقین وحکم قطعی ما ننسخ من آیة ثابت است فرود آورده‌ایم که البته تنزه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل آفتاب
نصف النهار هویدا میشود و نیز اکمال دین و اتمام نعمت فرود آمد و واضح شد عدم تحریف و مخالفت آیات قطعاً
ویقیناً باقی نمی ماند مثل وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ بخلاف احادیث که خود و آیت کریمه لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ الی غیر ذلک قدما
ومتاخرین در کتب معتبره مثل بحار وغیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نهایتی نباشد وعلاجش اینست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول دارید و مردود
را مطروح گردانید و ازینمقام هم بطلان تحریف مبرهن شد ورنه چون محک امتحان خراب شد ثبوت دین
کجا زیرا که در اساس الاصول باحادیث نبوی صلی الله علیه واله وسلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شد به بیان رسول خدا و اگر آنهم کفایت نکند که مسائل را حدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
بکنند عبارتش بعینها لیکن لقد ضرورت اینست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصفار عن الخشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابائه و محمد بن الحسن الصفار فی بصائر
الدرجات والشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عز وجل فالعمل به لازم ولا عذر لکم فی ترکه وما لم یکن فی کتاب الله عز وجل وکان
فی سنته منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی وما لم یکن فی سنه منی فما قال اصحابی فقولوا له مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم
بایها اخذ اهتدی وبای اقاویل اصحابی اخذتم اهتدیتم واختلاف اصحابی لکم رحمة قیل یا رسول الله من
اصحابک قال اهلبیتی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتماب فرمود که هرچه یابید در کتاب
الله فرموده است بران عمل کردن و شما در ترک آن معذور نیستید و اگر در کتاب نباشد و در سنت من
بیابید دران نیز همین حکم است و اگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند بهر قول که عمل کنید راه دینی می یابید واختلاف ایشان رحمت است برای شما پرسیدند که اصحاب
تو کیستند فرمود اهلبیت من و چون امت را ناگزیر شد رجوع با جمله اصحاب ملازمین صحبت بحکم این حدیث و فرود
است عرض آن بر قران مجید بحکم حدیث و مشهور معلوم پس اگر قرآن مجید محرف باشد چنانچه بارها دانستی
بنیاد دین و ملت خراب شود مثلاً اگر زر بدست آید و محک درست بهم نرسد البته یقین بخلوص زر حاصل نگردد
بخلاف وقتیکه بر محک خالص امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً و معصوم هر وقت کجا بهم میرسد
که بیان فرماید حقیقت حال را که در آیت غار الا رسوله بود بر اصول دشمنان دین انرا جامعین بر داشتند و بجایش
لفظ علیه نهادند تا دال باشد بر فضیلت صدیق لیس دلیل دینی و مصیبت یقینی بر شیعه افتاد که غیر از معدودی
همه بتحریف قائل شدند و از هزار سال حیران تیه ضلالت اند که محک درست بدست ندارند و آنکه شنیدی
سخنی بود برای تفضیح این مذهب ورنه نصوص جعفری بلکه نصوص نبوی در فضائل راشدین از تصحیف

لقب اسلام وصدوق انگواد سیتیزانی گذشت که قلوب شیعه نیک میدانند و اگر درین مقام تازه
تر مجعولی بیاد آورد حدیث امام نقی را که در آساس الاصول در بحث مذکور می نویسد انچه بیان کی واالت
دارد که انجناب قائل افضلیت صدیق بوده اند ومقام تقیه نبود زیرا که یحیی بن اکثم قاضی لعبدا وازین
حدیث پرسید در مجلس مامون که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که چه
میفرمائی درین حدیث که جبرئیل نزد آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید که بپرس از ابی بکر که آیا من
خوشنود است یا نه که من از و خوشنودم امام ابوجعفر با او مامون فرمود که من منکر فضیلت ابوبکر نیستم حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در حجة الوداع فرمود که کثرت دروغ بر من روز بروز زیاده شود هر که بر من دروغ
بندد بجهنم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یابید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرید و مخالف
را طرح کنید واین حدیث موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب ترم بانسان از رگ جان پس آیا قرار
تجویز کنند که جهان آفرین مکنون قلب او را نداند تا بپرسید معاذ الله و هرگاه این امام مقام اقرار افضلیت
صدیق داشته باشد پس البته تقیه نخواهد بود مگر به پیروی بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله
وسلم است واگر از بطلان فضیلتی و حدیثی بطلان فضائل واحادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث در جهان
صحیح نباشد و نه کسی را فضل و حکم شریف کجا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لاجرم فضیلت
صدیق اجماعی شد چنانچه مطبق مجتهد الزمانی بدین که جابجا دلیلی بر ایمان راشدین می جوید با حضرت
ائمه قائل بفضیلت و بزرگی احدی با وصف کفر و نفاق و ارتداد تواند شد و اگر چنین هزار با تجویز کنند لقاء
عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس مجتهد مجنون لفظ جعلت لکما الحرم از آیات بینات تمام باید
نداند و آری سخن همین است که بزرگان گفته اند بیت اگر خود هفت سبع از بر بخوانی * چو آشفتی الف با
تا ندانی * ولیکن چون رفضه جناب لاتیاب را مظهر کفر نویسند و فضائل را بالوهیت رسانند اگر بعکس نیز
قائل شوند عجبی نباشد و هرگاه کلام رفته رفته منجر شد بحدیث نجوم در خصوص مضامین بسیار در دل میجوشد
پس چیزی چند از ان مضمرات نیز بشنو و باید دانست که حقیقت بودن شخص در زمره طیبه اهل بیت و دخول او
در کساء و دعای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه لامع است از شرح لمعه پس اصحاب بر تقدیر نتیجه
حدیث مذکور منحصر شدند در اربعه متناسبه اهل عبا و بر طبق تقریر مجتهد الزمانی در طعن البرباج حقیقت را نتوان گم
پس ارکان اربعه نیز از دست رفتند بسبب آنکه در ردت و نفاق در آمدند چنانچه در مجلدات سابق دانستی
ورود و قدح آن نتوانستی قطع نظر ازین مشکل اینست که حدیث نجوم را چنانچه ائمه عظام رافضه مثل ابوجعفر
طوسی از امام صادق آورده و صدوق امامیه در عیون اخبار بدینگونه روایت فرموده که چون راویان از
حضرت امام رضا حدیث نجوم را استفسار کردند بتصدیق آن فرموده و گفت بلی حدیث جدامجد من است
ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد نسپردند و دین را تغییر ندادند پس اکنون بنده متعرف وا صحکم

اشکی نیست که خاتمه حدیث جعفری راکه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در جواب سائلین فرمودند که مراد از اصحاب اهلبیت من اند امام رضا ع عالم ماکان ویکون ولی عهد رئیس المتکلمین مامون کما فی العیون بیگونه نمیدانستند قطعاً پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب که بالکوک میرسیدند دو گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب که محصور در چهار کس بودند نیز این تقسیم جاری شود و غیر از جناب امیر و حضرت سیده که باشد که عهود را دیده و دانسته شکستند و وثیقه حضرت رسول مقبول را دریدند یعنی برای فوج کشی و میدان داری بر سواری دلدل دریده گردیدند و اطفال مرفوع القلم بیچاره را نیز بر دوش گرفتند و بعد محرومی و شنعتهای مصارعت بعمل آوردند و جناب امیر بمقتضای الکنایه ابلغ من التصریح موافق عبارت حق الیقین بخطاب فاطمی چه هانگفت که روزی ترا و فرزندانت را خدا متکفل است صبر کن و دامن توکل بگیر الی غیر ذلک و حضرت سیده جناب امیر را مانند جنین و خائنین و النست پس تغیر و تبدیل بمرتبه قصوی رسید و انگاه باعتراف همدیگر بر اصول مدعین مرید و لادین فروش دنیا خر وا ویلا و مصیبتا که اثری و نشانی از دین رفته باقی نماند بر اصول شان و چون حال اربعه متناسبه ال عبا چنین است دست افسوس بر دیگران زیاده تر باید مالید و بپایا یاهای باید نالید که باعتراف مزین در رسائل درجه دیگران بدین مرتبه نرسیده و بمقتضای عقل نیز همین است علاوه در کتب شیعه بانهمه اهتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت شهید کربلا احادیث جناب شان اقل قلیل است کی باب چه فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد فکیف ابواب فضول را چنانچه بر ناظرین کتب اهل فضول مثل تهذیب و غیره مخفی نیست و با انهمه شوخ چشمیها بر محدثین اهل حق طعن میکنند که از روایات ائمه متاخرین کمتر گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جا بجا در تراجم اکابر خود شان نفی جهد بلیغ لوده اند که فلان محدث امامیه هست ولیکن لم یرد عن الائمه یعنی از امامان روایت نمیکنند پس و قاحت هم برین پایه گویا ن ختم شد چنانچه بحث مطاعن ائمه هدی عاداوا بالله و در نیخصوص خواسته بودم که رساله بر اسها نویسم ولیکن از تنهائی و بی سامانی فرصت دم زدن کجا و حال امام حسن ع را در کتب مدعین ولا دیده باشی یا مفصل خواهی دید از شروح جامع الریازات که از سبع سنائل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد

خاص جناب فاطمی بوده اند فالمستعان الی الله تعالی فی هذا الدنیا و العقبی و لعذاب الاخره اشد و ابقی پس تمامی دین و مذهب شیعه بر تقدیر مذکور که مراد از اصحاب اهلبیت باشند حقیقةً خراب و برباد باشند قطع نظر از انکه که گاهی در اعجاز خویش در مسائل شرعیه بطور شیعه راست گفته باشند و بی تقیه و التبه کسی که مظهر کفر باشد بطور بزرگان خود او چگونه عادةً راست تواند گفت که خارج از دائره امکانست الا من سبق علیهم آمده هم بر تقدیر دوم یعنی حضرت ائمه راهم شامل بود که دخول ایشان در اهلبیت تغلیباً باشد چنانچه شهید اول یا دوم بیشتر گفته اند بالوجوه دیگر و از مجاز بعض برای حاضرین بجهت مزید صحبت و لزوم معیت شریف الی غیر ذلک افظ اهل مرعی گشته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد نه بیان که از ائمه تسعه و ابو ذر و سلمان یعقی بر دین نبوی باشند و بعضی متغیر طرفه تر آنکه چون با علمای شیعه دخول سلمان و ابوذر در اهلبیت مذکور باشد در باره سلمان لب

اقرار کشوده‌اند وبرای ابوذر انکار نمودند پس کتب معتبره روبروی ایشان نهادم مثل کتابی که آغازش روایت
ابوالاسود دؤلی است از ابوذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را تنها یافتم
وکسی نبود نزد حضرت مگر امیر المؤمنین که پهلوی حضرت نشسته بود پس خلوت را غنیمت دانستم و حضرت بسیاری از احکام
بطور وصیت فرمود و در اثنای آن بتاکید تمام که تو از اهلبیت منی حتی تا سر چهره فرود شد و گوی زبان حدیث را
سر سختین کرد که دران وقت ابوذر در وطن خود بود که زنده نام آنست و ارشاد نبوی در آغاز ملازمت بود بشیر
مزید صحبت ولزوم از سمای حدیث پر ظاهر و آنچه از وی بر اصول رفضه شد و ربا فته از زیوت و نفاق وعناد
اهلبیت و آنچه بدان تعلق وارد آمد برتا الظهر پر منتهی و این کتاب مخفی است پس رفضه چرا انکار که بر روی مالیدا اگر
او نوبت خلفای راشدین بگوش خود می شنوند و تعبیر ابوذر و سلمان در کتب خویش می بینید بعد ازین سخنی دیگر
مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بودند اهلبیت پس اگر در حدیث ثقلین از اهلبیت اصحاب را
تعبیر نموده بدی کرده باشند مراد اجله اصحاب بودند همراه اهلبیت یعنی راشدین سمع و بصر و قلب و جگر شریف
که داد رونق دین محمدی داوند و نجوم هدی گشتند و اختلاف اجتهادی ایشان چون رحمت باشد پس اتفاق
واجماع بطریق اولی انجمه اوله مثل آفتاب تابان است بر حقیت مذهب ما و بطلان رفضه ولیکن اقرار زبانی
نمیکنند و چون حدیث تعبیر سلمان وابوذر و غیرها از احادیث خویش اصغا میفرمایید بیکی مصداق کالذی یغشی
علیه من الموت می شود و از نسبت اظهار کفر سوی جناب امیر فرحان و شادان اند اللهم قوی فانهم عن الصراط
ناکبون ومن ایده الایمان خارجون فکیف که محققین شیعه گفته باشند که ائمه اختلافی نداشتند و در تدبیرا باقی
رفتن و دست سخن را دراز کردن که پیر دهقانی زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می آرد که میانه ایشان
اختلافی نبوده و مجتهد ناشسته رو درین کتاب میگوید چنانچه می آید بحول الله وقوته که ائمه مثل انبیاء بنی
اسرائیل باحکام مختلفه مامور بودند الغرض سخن صدوق اینست که ائمه متفق بودند و شیعه را بحق و را ستی
فتوی میدادند و احیانا بتقیه و اختلاف احادیث اینجا بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه
عبارتش اینست ان اهل البیت لایختلفون ولکن یفتون الشیعة بمر الحق وربما افتوهم بالتقیة فما یختلف
من قولهم فهو للتقیة والتقیة رحمة للشیعة پس ائمه بر ملت مرتضوی بودند و همین اظهار الکفر وابطال الایمان
واگر ماثور نمی بود تا هم عقل بمثل مشهور همین حکم می نمود که بچه ماهی را که تواند شنا ورزی آموختن دیگر
چه گوییم که در کتب رفضه چه تمثیلات وارد است والعاقل یکفیه الاشارة و اگر مراد اصحاب اند چنانکه
ظاهر است بسبب اشتقاق آن از صحبت و درین فصل بحجت ظواهر سخن پیر دهقانی میرود چه مساعی
که دران از وی بعید و رسمی آید کما لایخفی علی من رای اسباب پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مطلقا
و میرهنا که مراد از اصحاب اجله ایشانند بسیاری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کابل بهابهای طلا لوح
شوشتری نوشته بودند مانند اوراق حیران شد زیاده تبیین نیست که بحمل بر هر قول شان عموما چنانچه از

لفظای اقوال هم ظاهر است لعدم ظهور خطا مقید نمایند که این قید بر عقلا پوشیده نیست القصه اینجا
بحث ابتدائی و انتهائی از امیهم واضح شد که درین بیچارگان تا واقف از مباحث کلامیه فقید الادراک از اصول
امامیه که درین حدیث دغا تر از اقل نامه اعمال خود در سیاهی گرفته از ماه تا ماهی بر جهل و ضلالت او لعید دیده
منتهی گواهی داده مقصود مرا که الزام رفضه است در تخصیص یا تحقیق است درین نصوص و فصوص هم نفهمید
پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای اهلسنت صحیح نباشد ضرر شیعه چیست که حضرت ائمه هدی
صحت آنرا انچنان بیان کرده اند که بچشم دیدی چه جای آنکه هدایت اصحاب برای کائنات و جهاد ایشان
در راه خدا از قطعیات بدالسان روشن باشد که رابعه النهار توان گفت قال الله تعالی وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ
رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
یعنی پیغمبر درمیان شماست و این شرف شما را حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
امور در رنج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور کوش کند باید افسرده خاطر نشوید و لیکن خدا
محبوب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد آنرا در دلهای شما و ناخوش گردانید بسوی شما کفر و
گناه و نافرمانی را همین گروه است بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت ایزدی و خدا میداند قومی را که لایق این
امور عظیم است و صاحب حکمت است که فضل و کرم خود را باهل لیاقت و استحقاق می سپارد پس هادی
و مجاهد اهلبیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم کار زهها و تعلق فارغ شدند بجهاد
سیفی و سنانی پرداختند نه قومی دیگر مصرعه که خویشتن گم است که را رهبری کند و اگر خرافات رفضه زیرین
آیت کریمه نشان دهم وقت ضائع شود در روح این سبا شاد گردد دیگر حرفی را از ضلالت ایشان در تخصیص
یاد باید داشت که بر حضرات ائمه داد بهتان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیرالمومنین و از ان سه لفظ
خلفای ثلثه راشدین اند فاعتبروا یا اولی الابصار و حالانکه فروتنی شارح کلینی با وصف کثرت تعصب و خود
راهی و خودبینی اقرار بدان دارد که امت حقیقی جناب سید المرسلین مهاجرین و انصار اند و این قدرت و حجت
بالغه الهی است که هر چند رفضه هیچ و تا بها از شنیدن مدائح ایشان زاید الوصف میخورند و لیکن خداوند عالم کلمه
حق از زبان ایشان بر می آرد که اولین و آخرین رفضه بدان رسوا میشوند و هر کسی از عقلا پی می برد که
البته از اختیار این محدثات همیشه بمقر اصلی خویش که سارت مصیر ادر شان الست میروند حکایت آورده اند
که ملنگی از گروه مداریه پیش مریدین خویش رغوری را بر بسته کشاد که میم سه میم است در اسامی مولی
و محمد و مدار باز چون غور کرده شود نیز سه میم است که مکه و مدینه و مکن پور حمقا کتب خود را باین مضامین
پر کردند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و بر خلفا جان نثاری مینمودند و ازین است که خلفای ثلثه
را ابرار آنک خلافت قبل از علی مرتضی نشانیدند و او را بعد از همه خلیفه گردانیدند و در وقت خلیفه اول

انواع ظلم بر اہلبیت کردند اکنون رفضہ نقیض آن قرار دادند کہ دوست میداشتند او را و دشمن میپنداشتند
ایشان را و پیر دہقانی در محبت ظاہر قرآن مجید و حدیث شریف چہ قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد
کہ ظاہر است کریمہ انیست کہ ملکان ایران گفتند و بحضرت صادق انتساب کردند تا آنچہ اہل حق بیان نمودند
پس برای استاد کلینی کہ در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد در شان حضرات انبیا علیہم السلام باید زد کہ
اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت و برای پیر دہقانی پیر و غولان بیابانی قول شاعری بتبدیل حرفی
یاد باید کرد ع کہ تیر کند حملہ و قلبش نہ ہدیاری علاوہ راہ اعتساف را باید گذاشت و بغور باید گفت
کہ تفسیر ایمان بذات والاصفات جناب مرتضوی اولی است کہ از آغاز تا انجام ایمان شان بود مگر
قلبی یا بذات مقدسہ دیگران کہ ہم اقرار لسانی داشتند و ہم تصدیق جنانی کما مر من النصوص المعتبرہ
نقلا عن الکافی وغیرہ بالجملہ بعد ازین بیان کہ مبرہن از کتب رفضہ دانستی کہ بر ہر تقدیر حقیقت و مجاز
ہر دو از لفظ اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمہ مراد اند و سلمان و ابوذر در صحبت صحت و اختصاص
پس انصاف از تو میخواہم کہ خداوند عالم را حاضر و ناظر دانستہ بگو کہ علمای رفضہ خصوصا شوشتری مفتری
رطل لوق آنچہ در کتب خویش داد ظلم و نقل دادند و این بیت را آوردند کہ بیت صحابہ گرچہ جملہ کالنجوم
اند ولی بعضی کواکب نحس و شوم اند بکجا باز میگردد و آنچہ از بزرگان شنیدہ باشی کہ ان الرفض
یستلزم النصب والخروج نعوذ باللہ من ہذیاناتہم و ہذا خاتم القصہ ہرگاہ این نواصب معاندین ناصبیت
را تا بجناب سید المرسلین رسانیدند کہ در غصب مرتضوی تعلل میفرمود بلکہ مفاسد آنرا کمال شد و مدلل
مینمودند و بالآخر نوبت استغفار رسانیدن لا دعوی رسید پس بگویند این گروہ اعتساف پژوہ
خود را از ناصبیت پاک سازند بلکہ اگر ادنی تامل کنی ناصبیت نواصب بمجاز میکشد و این ناصبیہا بحقیقت
می انجامد زیرا کہ سنیان چون خلفای ثلثہ را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسرک مسمی
گردیدند کجا شرکت و کجا بیان مفاسد خلافت کہ موجب حرمت است و ہمچنین روایت استغفا کردن و
فارغخطی نویسانیدن و آنرا در کتب دینی بالطمطراق مثل اخور و جال درج کردن و چون در کتاب الصمد
کہ سراسر اعجاز و مخدوم اہل اسلام الی یوم التناد است چندان دخل دادند در کلام حضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کہ آخر کلام بشر است اگرچہ تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشد نزد اہل انصاف
چگونہ دریغ توانند کرد و این لفظ برای آن افزودم کہ ایشان بلاغت جناب مرتضویہ را بر بلاغت
قرآن مجید ترجیح میدہند و بر جلوہ طاوسی در نظر الف از آغاز تا امروز می بازند غلط گفتم زیرا کہ بلاغت
بعد از ان است کہ محاورات یقینا و قطعا صحیح باشد حالانکہ در قرآن مجید چنین نیست چہ در اصول
ایشان مانند تفسیر اہلبیت نصوص در معنی بر مزعوم خود چنانچہ این بدانیشان مرصوص کہ در قرآن اغلاط
کثیر واقع است چنانچہ از آیت کریمہ کہ در ان مستخف باللیل و سارب بالنہار وارد است سمت ظہور دارد

واین دفتر هم بپایان نمیرسد اگر فرصتی یابم الفاظ دیگر را بکثرت نشان دهم والله ولی التوفیق ترجیح
کلامی در بلاغت وقتی درجه صحت داشته باشد که از اغلاط اغماضی باشد کما لا یخفی ولعید اللتیا والتی
باید دانست که مقصود مجیب مصیبت در بابه النزاع آنست که چون شیعه تخلف اکابر مذکورین قائل
اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریه مفصل نتوانند گفت که فلانے از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
فرزند سید النبیین ع تخلف نموده پس لعنت بر عباد تا پرده از کار بر نیفتد و تلمیعات شیعه بمنصه ظهور نرسد
پس ناگزیر است که تقریرات سبعه سیاره و ثابته را در حدیث معرفت امام یعنی من مات ولم یعرف امام
زمانه ترتیب دادن تا هر یکی از برادران و فرزندان بلکه تمامی دودمان ائمه هدی از لعنت و غضب خدا
محفوظ ماند طرفه تر آنکه رئیس مجتهدین عبارت سلیس اینمقام را هم نفهمید بلکه از قواعد مهمه مناظره دل
و ذہن خود را خالی ساخت و هر چه از نقد علوم عقلیه و نقلیه داشت همه را درین معرکه درباخت
و ندانست که آن تقریرات شیعه از باب توجیهات است والموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال واذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال چنانچه بدرش در صوارم و حسام عرضه کلام دارد و جابجا ذکر می نماید مثلاً در آغاز
الهیات جائیکه سخن از وجوب معرفت الهی عقلاً و نقلاً رفته لفظ رسول را در آیت کریمه وما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا بر عقل حمل میکند حالانکه مدعی اجتهاد بارها شنیده باشد که در کتاب مجید نازل گشته
اَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ط
ونمی فهمد که خصم او بالضرورت گریبان او خواهد گرفت که نشان بده که در قرآن مجید و حدیث شریف هزاران
بار لفظ رسول وارد شده گاهی بدین معنی استعمال یافته پس شوخ چشمی و دلداری مرحوت و خیره سری
دلبری فتوت مداح بدر خود چنانچه مفصلاً بر گذشت ملاحظه کردنی است که از شریعت بیضا سندی در
دست ندارد واین خرافات پیش علمای آرد حالانکه در اصول فقه و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه باثبات
رسانیده که الفاظ قرآن مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعیه حمل میکنند واین حمل حامل خواه باجتهاد
باشد صوابا یا خطا یا خواه بتقلید اهل ضلال مثل ارباب اعتزال بهر حال بدان ماند که ملحدی آیت کریمه
حرمت علیکم امهاتکم را بر خوردن گوشت محمول گرد الحاصل هر که سالک منهج انصاف باشد و خواند سخن
لطیف گوید و از فضول احتراز او را باید در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کردن که در عبارتی
مختصری منتظم گردانیدم و از راه خطرناک یعنی تبرا از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
و نقد ایمان تا بمنزل مقصود بسلامت بردن و از ینجاست که در بصارة العین باثبات شهادة الحسین ع
لفظ سلوک مسلک انصاف افزودم تا بدانی که تقلید گمراهان باید گذاشت وانچه از دلایل عقلیه
مستندةً الی النقلیه عیان شود کما قال المرزا بلسانه لا بجنانه نمی رسانیده دل بر آن باید نهاد و با آنهمه
اجمال و تفصیل بهر مقامهای خویش مجتهد جلیل و نبیل میداند که بر مجیب مصیب اقامت دلیل می باید

در هر تقریر و هر باب فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر چشم بکشایید و از انهماک غفلت باز آیید خود را یا علمای سنیه
در باب اصلیت امامت مستدل نخواهید یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر غور و فکر کنند جماهیر علمای سنیان
را نخواهید یافت که گاهی بر اصلیت امامت مستدل شده باشند با حدیثی یا بامری دیگر که فرض کرده شود و سر
این هر است که اگر استدلال میکردند چرا چنین اعتقاد میداشتند که امامت از فروع است نه اصول لیکن جا بجا
در قرآن مجید مذکور میشود از انجمله آنکه لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ و چگونه مثل
رفضه معتقد شوند باصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از آغاز بعثت شریف تا آخر آن که بیست و سه
سال باشد لکوک مردم را در دایره دین ایزدی بمقتضای يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا در آورد و لفظ
وقت اسلام و ایمان شان که علی مرتضی ع و یازده امام را از اولاد طیبین او امام دانند با صدیق و فاروق
و ذی النورین نحو مرتضی ع را پس اهلسنت انچه در ملت حضرت بود از اصول بران راسخ دم و ثابت قدم ماندند
نه حرفی افزودند نه لفظی کاستند بخلاف رفضه که برعایت و تقلید مذهب ابن سبا استاد و محدث مذهب
رفض و مخالفت ملت اسلام بر خاستند و خویشتن را بتقلیدش خاکستر جهنم ساختند الی غیر ذلک من آیات بینات
تبیین الاصول و تضلیل اهل الاحداث والفضول و مقصود من از تقریرات سابقه در حدیث معرفه هدایت
مگر اهلسنت تا اتباع اهل بیت که بکشتی نوح علیه السلام مشبه گشتند و پیروی اصحاب که نجوم هدی هستند از دست
نرود حاشا و کلا که احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و نقلیه چنانچه او گمان کرده بود بلکه
در قرآن مجید لفظ کفر و کافر در باره سحر و ساحر وارد گشته و خود مفسرین از گروه محققین رفضه گفته اند
انچه مضمونش اینست که مبالغةً چنین ارشاد فرمود چنانچه از کلام مجلسی غیر جا بجا در بحار و کتب دیگر دیده باشی
و ایضا در کتاب مجید در حق بخل لفظ کافر وارد گشته و استاد کلینی زیر کریمه إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا
الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا
گفته فسمی الله البخیل کافرا و قس علی هذا این اطلاقات در کتاب و سنت که بیش از بیش خواهی یافت
و انهم یاد داری یا نه که در احادیث معصومین بروایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انجل در حق حضرت
سلیمان مروی است کما لا یخفی و ایضا جا بجا شیخ الطائفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران حمل منافات
و احادیث ائمه را در محل مبالغه می نشانند و علما در حواشی آن زیاده تر تفصیل بکار می برند از انجمله
آنکه جناب امیر مقدار آب غسل جنابت را چنان مقرر نمودند که دو سه غرفه آب تواند بود بلکه تدهین بدن
عبارت از انست و دو سه غرفه هم ضرور نیست و علما زیر آن نوشته اند انچه حاصلش این است که مبالغه
چنانچه در کثرت می آید در قلت هم و این حدیث از باب ثانی است کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی
و از انجمله آنکه حضرات ائمه طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت استنجا

چنان قرار دادند که بر خشفه قرار گیرد و اگر راست پس این قرار عدم قرار است زیرا که وقت افسردگی
چون عضو مذکور در اصل خلقت گاو دم است و مائل به نشیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادگی بطریق اولی کما لا یخفی الی غیر ذلک من الامثلة التی لا تعد ولا تحصی و انچه شنیدی لتلق داشت
به بیان آن فقها که ظاهر کلام شان چنانست و اگر مراد اثر بول بر مخرج باشد در حساب مذکور پس انهم
نصب العین ماند که حضرات ائمه یک مثل اثر بول آب را قرار گردانیدند و هم دو مثل فاعتبروا یا اولی الالباب
که چه دقتها بکار میرود و شیخ بدوم فتوی میدهد و اول را بد النسان تاویل میکنند که اگر سنیان بوهم راوی
تعبیر کنند رخصه موجب عجز و زبونی میدانند و می خندند حالانکه بجای دو رایکی گفتن که تحریف است بخلاف
روایت بالمعنی که جابجا مستعمل و مشهور است و بعضی ازین امور در حدیث فدک مذکور فلا تغفل و نیز مقام
حیرتست که درباره خمر نص کتاب لفظ رجس که درباره خنزیر است فرود آمد و خمر عین نجاست شد و فقهای
امامیه مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی نجس معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای معاصر
را درباره صدوق تا امروز خیال همین است که طاهر نمیداند بلکه نجس معفو میگوید و چون امر استطرادیست
تکذیب ایشان اشاره میکنم که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادنی التصفح میآید
از کتابش و هم دیگران تصریح کرده اند باید دید که طاهری نویسد نزد صدوق و اگر مذهبش نجاست
معفوه بودی البته خلاف آن نمودی کما لا یخفی و اگر او فتوی باین وادی خلاف عقل و نقل نگشتی
زیرا که قریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدن مصلی از مثل آن اثر بول که اگر بحجر ذا التجری تعبیرش کنند
میتر خالی باشد پس چنین نجاست خواه از بول باشد یا چیزی دیگر معفو تواند شد که برابر قطره بلکه ربع آن
هم نباشد و لیکن چه توان کرد که شیخ صدوق نطاق همت بر مخالفت عقل و نقل بسته چنانچه شیخ بهاء الدین
عاملی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته که او نماز را جائز نمیداند در خانه که خمر در آن بوده باشد و جائز میگوید
نماز آنکس را که خمر بثوب و بدنش برسد انتهی محصلا الغرض هیچ معلوم نیست که مجتهد الزمانی
چنین احتمال را در بابه النزاع که برای اثبات آن تبرعا بسیاری از ادله قائم تواند شد و امثله را انتهائی نیست بعید
دانستند و از صاحب احتمال و موجه حدیث رسول متعال استدلال طلبیدند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و درجه
تکلم خود را نزد طلبه برباد دادند چون سیاقت جواب تا باینجا رسید صدر کلام که سابقاً دانستی باعتبار معنی اعاده
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و درست کردنش درین اوقات که خزانه کتب نیز بدست
ندارم و قس علی هذا اسباب دیگر محنت بسیار و مشقت بیشمار در پیش حتی که مشهور است که اعاده معدوم محالست
مگر نطاق همت بمحض فضل ایزدی بر بسته ام که بزرگان در محامد شریفش بدین مصراع رطب اللسانند ع هر محال از تو
ممکن شود و نزد عقل رسا فلک فرسا هو اهون علیه الکنون نزد کمترین انام باقی نماند مگر بسط و التفصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه بعبارة العین گفته بودم برای تمهید توجیهات حدیث معرفت که بالجمله

مقبولیت این بزرگان که پاره از اوصاف شان تعلیم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر قبولیت امت
دارد پس گوینده را میرسد که چنین تقریر نماید که موجبی از احادیث امیدوار امیدواریم که بیان فرمائی اگر چه استیفای آن
دشوار باشد پس بدانکه در این مقام عبارت کتاب قرة العیون که ملا محسن جامع النکت و نامش و تمامش و ترجمه
اثنا عشریه مندرج نگشته بلکه بعض روایاتش فقط اندراج یافته قابل شهود و استیعابش در اینجا مصلحت نیست بالمراد
بمحبة من یحب و بغض من یبغض محبة حقیقته و مقامه و بغضهما کما تصوره فی نفسه دون شخصه الجزئی بیان ذلک
ما رواه فی الکافی عن الباقر ع قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه وان کان المحبوب من اهل النار
ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة وفیه عنه اذا اردت
ان تعلم فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله ویبغض اهل معصیته فلیس فیک خیر ففیک خیر
واذا کان یبغض اهل طاعة الله ویحب اهل معصیته والله یبغضک والمرء مع من احبه وفیه عن الصادق ع قال ان الرجل
لیحبکم وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله ببغضکم النار ولا یخفی ان الحب والبغض من جهة الطاعة والمعصیة یرجع
الی محبة المقام والحقیقة وبغضهما دون الشخص الجزئی ولا سیما اذا لم یر المحب والمبغض محبوبه ومبغوضه وانما
سمع صفاته واخلاقه ومن هنا نحکم بنجاة کثیر من المخالفین الواقعین فی عصر حضار امام الحق المحبین لائمتنا وان لم یعرفوا
قدرهم واماتهم کما یدل علیه قول امیر المؤمنین فی حدیث اشعث ابن قیس فی کلام طویل قال ع واما الثلثة ابوذر و
المقداد و سلمان فعضوا علی دین محمد و ملة ابراهیم حتی لقوا الله فقال الاشعث ان کان الامر کما تقول لقد هلکت الامة
غیرک وغیر شیعتک قال فان الحق والله کما اقول وما هلکت من الامة الا الناصبین المکابرین الجاحدین المعاندین
فاما من تمسک بالتوحید والاقرار بمحمد ولم یخرج من الملة ولم یظاهر علینا الظلمة ولم یشک فی الخلافة ولم یعرف اهلها وولاتنا ولم
ینکر لنا ولایة ولم ینصب لنا عداوة فان ذلک مسلم ضعیف ترجی له الرحمة من ربه ویتخوف علیه ذنوبه وفی الکافی باسناده الصحیح
عن الصادق ع قیل له ارأیت من صلی وصام واجتنب المحارم وحسن ورعه ممن لا یعرف ولا ینصب فقال ان الله یدخل
هؤلاء الجنة برحمته وفی الاحتجاج الطبرسی عن الحسن بن علی انه قال فی کلام له فمن اخذ بما علیه اهل القبلة الذی لیس فیه اختلاف
ورد علم ما اختلفوا فیه الی الله سلم ونجا به من النار ودخل الجنة ومن وفقه الله ومن علیه واحتج علیه بان نور قلبه بمعرفة
ولاة الامر من ائمتهم ومعدن العلم این هو فهو عند الله سعید ولله ولی ثم قال بعد کلام انما الناس ثلثة مؤمن یعرف حقنا
ویسلم لنا ویأتم بنا فذلک ناج محب لله ولی وناصب لنا العداوة یتبرأ منا ویلعننا یستحل دماءنا ویجحد حقنا ویدین الله
بالبراءة منا فهذا کافر مشرک فاسق وانما کفر واشرک من حیث لا یعلم کما یسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک یشرک بالله
بغیر علم ورجل اخذ بما لا یختلف فیه ورد علم ما اشکل علیه الی الله تعالی مع ولایتنا ولا یأتم بنا ولا یعادینا ولا یعرف
حقنا فنحن نرجوا ان یغفر الله له ویدخله الجنة فهذا مسلم ضعیف وقال رجل للصادق نتبرأ من قوم لا یقولون بما نقول
فقال یتولونا ولا یقولون ما تقولون قال نعم قال وهو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نتبرأ منکم قال وهو ذا عندنا
ما لیس عندنا فتراه طرحنا ثم قال فتولوهم وتبرأوا منهم ان من المسلمین من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلثة

اسم الحديث للوله ورواه في الكافي وقد مر بنا في معناه في كلمه مراتب الايمان والكفر والدليل على هذا من كتاب الله
عز وجل قوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها ولا يكلف نفسا الا ما آتيها وما كان الله ليضل قوما بعد اذ هديهم حتى
يبين لهم ما يتقون قال الصادق ع ما حجب الله علمه على العباد فهو موضوع عنهم وسئل من لم يعرف شيئا هل عليه شيء قال لا وندا وارفع لحيد البعيد
فمن ليس له سبيل الى التحقيق فعليه بالتقليد وبه نجاته وعليه محياه ومماته وليس له الخوض فيما لا يعنيه ولا التعمق فيما لا يهديه
بعد از ان متصل گفته قال حجة الفرقة الناجية نصير الملة والدين محمد بن الحسن الطوسي في بعض رسائله اعلم ايدك الله الاخ العزيز
ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ترجمة قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثم اذا صدق الرسول فينبغي ان يصدقه في
صفات الله واليوم الآخر وتعيين الامام المعصوم كل ذلك مما يشتمل عليه القرآن من غير مزيد وبرهان اما في الآخرة
فبالايمان بالجنة والنار والحساب وغيره واما في صفات الله فبانه حي قادر عالم مريد ليس كمثله شيء وهو السميع البصير
ولا يجب عليه ان يبحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرهما حادث او قديم بل لا يخطر بباله ومات
مات مومنا ولا يجب عليه تعلم الادلة التي حررها المتكلمون بل مهما خطر في قلبه التصديق بالحق بمجرد الايمان من غير دليل
وبرهان فهو مومن ولم يكلف رسول الله ص العرب باكثر ذلك و ايضا هرگاه بكتاب نهج البلاغه رجوع كني خواهي يافت
كه خلافت وامامت بر مشوره اهل حل وعقد قرار يافته يعني ماده مجتمعه در ذات شخصي از شروط آن بعد از بيعت بالفعليت
مي گرايد و منكشف ميشود و بديهي است كه اهل حل وعقد در امر مذكور مهاجرين وانصار بودند كما هو مصرح فيه واين امر
مويد مذهب تسنن است و دلالت بر فرعيت امامت دارد ورنه در اصول عقائد كسي را چه دخل تواند شد كما في اعتقاد
المبدا والمعاد والملائكة والنبيين والكتاب ماخذش آنفا دانستي و از تحديث مرتضوي كرم الله وجهه انهم عيانا به ثبوت
رسيد كه اختيار كردن اين اصحاب يكي را از ميان خويش ونشانيدنش بر اريكه امامت پسنديده است نزد او تعالى
وتقدس وعبارت اين حديث قبل ازين معلوم شده چه ضرور كه باز از اعاده آن بعمل آيد و ضم ضميمه مقدمه مذكوره آنكه
هرچه مرضي اوست تعالى شانه البته موجب نجات است پس مذهب تسنن موجب نجات خواهد بود وهو المطلوب و ازينمقام
اشكالي ديگر بارشاد و هدايت حضرت مشكل كشائي و از همين بيان حل شد كه اماميه از راه هرزگي چون لفظ خليفه
رسول الله صلعم درباره افضل الصديقين ميشنوند دلهاي ايشان ميچيد و زبانهاي ايشان متغير ميشود كه حضرت او را كي خليفه
نموده بود و معتقد اهل السنة باخود را بتغافل زدند كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله بر روايات فريقين در غزوه خندق بخلافت
راشدين اولا وثانيا وثالثا اصحاب خود را بشارت داده وهم بشارت خلافت شيخين بحضور حفصه معظمه بنامهای هر دو بزرگ
ارشاد نموده بود پس خليفه رسول الله ص او را گفتن عين اتباع حديث سرور عالم و بارشاد مرتضوي عين رضاي رب العالمين
خواهد بود آري بيعت راستي موجب رضاي خداست پس نديدم كه گم شد از راست مگر طائفه رفضه كه مثل ايشان
از ما است كه بر ما است زيرا كه چنانچه مضمون رضاي ايزدي از كتاب نهج البلاغت پيدا است خلافت ايشان در جميع البلاد
ظاهر مسمى مولاي مهتدين هويدا است والحمد لله على ذلك وايضا موقوف داشتن جناب امير بود خلافت خود را بر
حضور بدرئين جهت بيعت ايشان بر عين بيان مذكور كه فرعيت امامت از ان در ظهور است وايضا ارشاد امام سجاد رضي الله عنه

وعمن آبائه اجمعین که امید وارم که از برای ما چنان قرار یابد که آنکه از زوج مطهرات سید انبیا (ص) نبی بود کو نه ثواب بنسبت
بدیگران در عبادات و حسنات و تسیئت عذاب معصیت پس شرط عصمت از میان رفت و اند وجوب شرط فوت
مشروط است و هرگاه مذهب شیعه باطل شد حقیت مذهب اهل سنت بحصول آنجامید و ایضا نجات یافتن مختار او وزخ
بدستگیری حضرت امام حسین رضی الله عنه در احادیث امامیه که بتالیفات مجلسی و غیره مذکور است حالانکه او بمقتضای
روایات همین محب شیخین مکرمین بود و باصطلاح مقلدین اعور المحدثین در کافی از جمله مشرکین معدود لیکن
اگر او راسنی دانند ثبت المقصود عند العقلا و اگر خارجی و ناصبی گویند و طلب ثار را برای سلطنت دنیوی
قرار دهند چنانچه از جلاء العیون هم عیان میگردد بطریق اولی واگر شیعی بودی با اینهمه حسنات چگونه در دوزخ
رفتی بلکه مثوبات از حد در گذشتی کما لا یخفی علی من رای رسالة الشیخ المرتضی و ایضا از کتب علامه حلی عیان
که یکی از مقتدایان سنیه نیکی کرده بود او را در بهشت در آوردند و هرگاه عمل سنی بکار آمد ثابت شد ایمان بلکه اتقای
او زیرا که از حضرت صادق (ع) باستفاضه و شهرت رسانیده اند که عملی که صادر شده از غیر متقی نزد او تعالی بدرجه قبول
نمیرسد و این روایت در منتهی الکلام و این اوراق نیز بجای خود مندرج است والمنة لله تعالی که اهلسنت ما زبان
و دل فدای اهل بیت اند خصوصا جناب سید الشهدا امام حسین رضی الله عنه فکیف که بتقیه هم اعتقاد ندارند چنانچه
معتقدان منود بخلاف رفضه که بجهت خلاف آنجناب بفرضیت و وجوب آن اگر ضرر و اکراه با مور سهل قائل اند ودر
هر کتاب فن احادیث را از راه دشمنی آنجناب که کردن تقیه زد و قلع اصل اصول شیعه از دسر زد بکمال زیب و زینت
و بطلاق روایت میکنند که هر که تقیه بکند دینی و ایمانی ندارد و چیزی از عبادتش مقبول نیست تا بشهادت چه رسد
الی غیر ذلک من الاحادیث التی روی الاعور الدجال الیمانی کتابه و غیره فی غیره با لجملة سنیان تابع حضرت امام حسین اند
و قد تقرر ان تابع التابع الیه و قدرت آلی زید نیست که واقعه شهادت آنجناب اول دلیل برای خلافت راشدین کما سبق
سلف منا فی رسالتنا القدیمة و سیجیئ هذا البحث ان شاء الله تعالی و این احادیث و روایات در تالیفات شیخ حلی و شوشتری
و مجلسی و مهر ملا کشمیری و غیره موجود است و ایضا ثبوت در اثبت جنة الفردوس برای اصحاب کرام خصوص
اجله ایشان بروایت ثقة المحدثین امامیه که اطول احادیث است از فصول امام صادق یحیی ناطق محترز از تقیه بشهادت
کافی و دعوی امینی که آن اصحاب رجوع کرده بودند بتشیع خبطی است که پایانی ندارد چنانچه کذاب شوشتری در مجالس
المومنین وغیر آن برای بعضی از آن اصحاب نموده و قس علی هذا البعض دیگر از رفضه مفترین مگر ابن مطهر و دین نسج اعلام
و شیعه خرج آن خصوصا شرح بحرانی و عادل و منصف خویش را هم ندیدند که فاضل بحرانی که تشیع او اجماعی است زیر کلام
شریف جناب مرتضوی اقام السنة وازال البدعة وقوم الاود وداوی العمد الی اخره که مدح حضرت صدیق یا فاروق
وارد است میگویند که رفقای حضرت امیر المومنین پیشوایان سنیان بودند آنجناب رعایت و استمالت ایشان میفرمود
پس تودد شیخین پس ثابت شد کذب کذاب ششتری وَطَبَعَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ اِذَا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا
ربعه از افادات پدر مجلسی ملا محمد تقی عنقریب ظاهر شد که امامیه از اصحاب جمی و مرتضوی هر دو بریده اند و

ندارند پس اگر آنها که در صدر اول محبوب اند و مزین بیچاره همت خود بر نفی بر گماشته که از اصحاب حضرت چند کس را
برآرد که شیعه باشند و بالآخر مایوس شده شیعه بودند چرا این سلسله را قطع نمودند ی و مزین زبون گشتی کما لا یخفی
علی من له خط من تتبع الکتب للقدماء والمتاخرین وقد اوردت نموذجه من قبل وهو یکفی المستبصر شدید این نوع ادراکه
حسنی چندازان گفتم ونظر بتطویل وقصور همت ناظرین از استیعابش درگذشتم برای فرعیت امامت پایانی نیست اگر
استیعاب میکرد مالبته آیت کریمه ثم اورثنا الکتاب الآیه نیز می آورد که رفضه در آنهم ظاهر کتاب و باطن آن را بطاق
نهاده اند کما لا یخفی علی الناظرین فارجع الی هفوات المجتهد رئیس المضلین **قوله** وانچه نوشته که مراد از امام پیغمبر
زمان است الخ **اقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بر هر غایب و حاضر والی آخره تا القیامت
میتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا بعده قضا مثلا سوی یمن تشریف برده از مجلس غائب
بودند الی غیر ذلک من البلاد والحرب والجهاد برآنجناب هم ضرور شد که معرفت امام حاصل کنند اگر مراد پیغمبر است معاذ
حاصل ورنه معاذ الله موت جاهلیت در پیش بخبر مخبر صادق و موت الکفر در پس باخبار قوم کاذب باز اگر جناب هم
معرفت امام یعنی صدیق داشتند بسبب آنکه بیعت کردند و باجماع در آمدند چنانکه از تفسیر استاد کلینی عیان میشود
که در زندگی جناب سیده این هر دو امر حاصل نشد و چگونه نباشد که آنجناب بنص فاطمی طرفدار شیخین کردند و تادم وفات
دختیره وکالت وکفالت شیخین را از دست ندادند چنانچه در تالیفات مجلسی و علل شیخ صدوق مفصل گشته من شاء فلیرجع
الیها و نیز جناب امیر همیشه پشت سرش نماز میگزاردند الی غیر ذلک مثل حلیة المجتهدین الآخرین پس دامن آنجناب
منزه شد ورنه معاذ الله موت جاهلیت که وعید آن شده است بر طور مجتهد دنبال شیعه نمیگذارد و چگونه این که والوند
مثل کسفا من السماء بر مفارق طالعه میفتد که این دشمنان دین کفر را ثابت کردند و کتمان ایمان را نیز تا رد ور
شهادت کما فی جامع الاخبار بلکه اگر غور کنی احتجاج ایشان بران حاصل است بدیهیة و اگر از جهت تقیه امیر در خلافت
خود نیز نزد مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام مید الست بدون بیعت مهاجرین وانصار و آنگاه در مقابل
صدیق مرجع اصحاب کبار پس با وصفیکه مخالف احادیث منیف اوست که آنها از نهج البلاغه در اقتضای خلافتش
والنبی وهم در آغازش بروایات جمه چنانچه نمونه آنست در کشف الغمه که تحویل فخر خود خلافت خود را بر جیت مدبر
با وجود لزوم رد وحی و نقض میثاق یعنی فارخطی که بسبب ما رحمت یا خالد بن ولید و دشنام ناروا نیز ظهور زرد
از حق الیقین وهم بروایت قمی استاد کلینی الی غیر ذلک من نقض العهود والمواثیق وقت نزول الکتاب المختوم
فائن الذاتیات واللوازم للامامة التی تظهر من الحسام وفتح السداد وغیرهما حتی صار الامام لهذه الاسباب افضل
من جمیع الانبیاء والرسل المتقدمین علی المذهب المنصور فلیعف که حق تعالی درکتاب مستطاب فرماید فلا تزکوا انفسکم
هو اعلم بمن اتقی مع هذا کلام درین است میانه فریقین که امامت از اصول است یا فروع و امام بالافضل از بین هر دو
بزرگ کیست الی غیر ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت نگشته کما فی علل شیخ المشائخ پس گواهان با وصف تسنن
مدعی چرا ناحق همت بر گواهی بدین چالاکی و چستی بربستند و زبان بشهادت روز بر کشادند و در خارزار ضلالت

و هیچ سفاهت در اقتا ندو هل هذا الا اتباع ابن سبا و تقلید الممتاعلا و هنیه مین عقلا فرو نمی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند چنین رسم فرماید و از معرفت چنین امام اعراض نماید که برین تقدیر وعید حدیث نبوی را مدعی
نمی ماند الی اخرها فادت و اسیادت علی اصولهم عجیب عجاب آنکه مجتهد میگوید که تغیر امام از اضافت مستفاد میشود
و وجه تبیانش اینست که اگر مراد عموم است بمقتضای آنکه قواعد فن عام میباشد و آنهم از آغاز امام الی یوم القیام
یعنی هر اسمیکه مضاف باشد باسم دیگر ضرور است که تغیر در مضاف بسبب اضافت حاصل گردد و لیس ضرور است که هرگو
کسی گوید اخذت دنانیر زید و سرقت کتاب عمر باید تغیر بمضاف بفهمند و هرگاه آن مال و کتاب بد باشد باید که زید و عمرو
بگویند مال و کتاب ما متغیر شد بجهت اتحاجها تمالا که بدون تصرف و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین بر ریش
هر دو بلکه جناب مجتهد الزمان و پدر ریش مجتهد فانی که معلم پسر جانی بود خواهند خندید که اخذ عددی از دراهم کلاه
و دروقی از کتاب ترنبهار التصرف روا نداشته کما فرضنا و این کشاکشی از بهر چیست مجتهد الزمانی این اجمال
را هیچ شرعی نمیکند و امر تغیر را مهمل میگذارد و چون تفصیل او را مفرق میدهم و باعث کشف تلبیع او میشود
و محل قرار او را باقی نمیماند تا باجمالش ادا کرده بزودی رفت و گذشت چنانچه پدر ریش مرحوم ارم میگوید و
یکمان خود صاحب تحفه را سرزنش میکند و تا آنش اینست که از عادات فرومایگان قلیل البضاعت است که چون
بر سر تحریر آیند براه اجمال میروند و مقامات و اطراف را مهمل میگذارند تا راهی و گریزگاهی داشته باشند و ایضا
مجتهد الزمان را در شعر که مراد از ما یاد نمایید کاتش چو بلند شد جهان سوخت چه یعنی متکلم سنی و دریا خواهد شد و مخلوق را
مفتنل خواهد کرد و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ تری و خشکی و گرمی و سردی را از احتمالات نخواهد گذاشت
و همه را سوخته سیاه خواهد داد چنانچه درین کتاب بتائید ایزدی اتفاق افتاد و اکنون مجتهد تواند هیچ طریقی درین مباحث
قرار نمودن و راه مخلصی پیمودن و اگر خلاف متبادر را خصوص در حدیث معرفت میکشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان و اعمش مضاف میشود ناگزیر باشد که افاده معنی تغیر مینماید قطع نظر از آنکه زمان از کروش اسما
پس ضرور است دلیلش بیان فرمودن که بذمه مخصص لفته میباید دانستنی از اصول فقه هم ظاهر است و تا امروز برهانی
قایم نشده و در کتب شیعه نیز از نظر نگذشته پس چگونه مجتهد قدرت بیان دارد کما لا یخفی سعدا باید که در زمان نصیر الدین حیدر
حقیقه و مع دلالت امامی باشد صاحب الزمان و در زمان محمد علیشاه امامی دیگر همچنین در از منه فرمان روائی اولاد
و قس علی هذا در سلطنتهای ایران و غیران پس لعنت خدا بر کسیکه با وجود دعوی تشیع و مزید ولا و محبت منیر الامام
باشد چنین اعتقاد دارد حالانکه هر که بزیادت و نقصان ائمه قایل شود در کفر و خبثی بود دلش بر اصول اثنا عشریه صحیح
شکی نیست کما فی الکلینی و روضه و غیرها و تبقیر سر و بگیر تفهیم این مجتهد مینمائیم که شاید این بیهوش و بیغیرت از خواب
خرگوش بیدار و از غفلت شده هشیار شود و بیانش اینست که آن امام از ائمه مهدی و خلفا که بود که متغیر شد بنا براینکه
که بعد از طفلی جوان شد و بعد از جوانی پیری رسید و بعد از پیری مثلا سفر آخرت برگزید و در زندگی بارها بیمار شد
و تندرست گردید الی غیر ذلک من وجوه التغیر بلکه اگر تامل نمائی در وظیفه امامت نیز بسا امر اصل تغیر و تبدل باظهار

و اختفا رود در شب نور دیده عسکری عجیب تر که تغیرات را خصوصاً بر اصول اہل فضول حدی نیست که حرفی ازان نیست که اختلاف در امت
میان افتد خصوصاً در شیعه امت ابن سبا کما یدل علی ہذا الاختلاف حدیث الکلینی وکیست که تبدیل و تغیر جناب امیر را شرح تواند کرد
از کافی و بحار و دیگر اسفار خیر به رساله منفرده که ایمان آورده بودند به نبی کریم و منقلب شدند باصحاب و کهف رقیم بر عموم منافقین زیرا که
آنها به دلالت قرآن مبین محبب گردیدند از صحبت کافرین و هجرت گزیدند از قوم بدین و حضرت امیر منہمک بودند بملازمت مرتدین
بین و معه لفظاً زیرا تغیر آشکار شد مثل راتقیه النهار و اگر تحدید و امثال آن شرح کنم بطول انجامد و یقین شود که کائنات و موجودات را هر آن
تجدد و تغیرات است غیر از ذات واجب تعالی که الآن کما کان صفت و شان اوست ولیکن به تحقیق مجتهد الزمان کما سیجیئ انشاء الله
المستعان و اگر تنزل کنی و حضرات انبیاء علیهم السلام را برشماری نظر بر هم و عادت همین تغیر در ایشان هم جاری و اگر اندکی غور
کنی بر اصول رفضه درین خصوص نیز گوی ایشان گوی سبق از ملاحده ربوده اند که بر طور ایشان اختیار نبوت روزی بود و لعب تمنا
و استعفا ازان بکمال استدعا کما مر هنا علاوه در قیاسات عقلیه ضروب نتیجه دیده باشی که العالم متغیر و کل متغیر حادث پس اضافت ... را
در تغیر چه مدخلی باشد که زمانه خود بقول حریفانش نام تغیر و گردش آسمانست و متعلقات حال صاحب الزمان مخالف امور مقرر
و از همه بیشتر که ساعتی هم معنی حملت خفیفاً خفیا و هم حملت حملا ثقیلا باز طلق بر طلق و قلق بر قلق بامداد علی برونق الملائکة الامجاد
باز وضع ولادت و شیر دهی و رفتن آنجناب باسمان و آمدن ازان و بامور معاش و معاد پرداختن حال حمل نرگس خود از بحار ... فتنه
الیقین و غیران بروایت عمده اکابر صاحب الزمان در شب موعود که بحدت اعانتش نیز خود معلوم که چندانکه اثر حمل جستند هیچ نیافتند
و بعد ساعتی چند در آخر شب پدید آمد کما عرفت و چون پیدا شد غیر از اقرار بوحدانیت و شغل عبادت و قرائت جمیع کتب آسمانی کار
و لا بی المعراج جسمانی از امور دینی و دیگر چه بود و باز در هر هفته معراج مذکور رو بالیدگی در هر روز محسوس تا بحدیکه خاتون حکیمه عمه
که برای زیارتش میآمد روزی در شولا او را دید و لقا بت شد به خیال آنکه مردی اجنبی است و امام حسن ثانی خندید و فرمود تا میان اطفال
رعیت و اطفال امیه که از آثار امامت دارند بیان فرمود ع گل و در سعدی سوی بوستان * گویا حافظ لسان الغیب در خصوص ... علیهم شده
و گفت عمرین طفل یکشبه ره یکساله میرود * من بعد تمتع معکوس چه داد که ابطال جوانی و بودن مرد اجنبی چون واقعه ناگزیر حضرت امام
عسکری رو نمود دیده پیکر طفلی صبیح و ملیح در آمد و چنان صحیح به عمر بزرگوار که جد اعلای مجتهد عفیف روزگار که تمام ربابه و طنبور نواز مذ...
بر اصول مجتهدین زین فردوس دنیا خبر ببرد تا مرجوب گشت و باز پس گردید حالانکه در سکرام الخبائث خواستند که امام جنازه شود
باز چون از مهم فارغ شد خبر شناختن در هم و دینار وجید و کم عیار چه بود و نمود و اگر مغیر مود کلام مرد درین ساعت قیامت را معدوم
دارید و فقط بر یکدیگر علامت امامت قناعت کنید بقول فرزدق در رسایل چه بلا نازل میشد و اگر بغور نگری اول بر جعد و ریش و دیگر
کما ادما نا الیه بلکه امام سابق را بالیستی درین سرای سپنجی از دینار سنجی منع کردن و تقلید جناب مرتضوی نمودن که از کمال حرمان چندی
اشتر اگر بید بودند تا موجب زیادت رجوع شیعه میشد و اطمینان قلوب میگردید و شیعه مرتد نمیشدند و رو به من خمر نیاوردند ولیکن
عجب نیست که تا رفضه سر برد ارند و گویند که امام از آنجهت در انوقت از سنج پلک بگنج شد که جناب حیدر باحضرت در دفن حضرت رسول
رب ذو المنن دعوی فدک آغاز دید کما فی المنتهی و منی در چنین مقام تواند گفت این گل دیگر شگفت فاعتبروا یا اولی النهی ابو
در عالم شهادت و حضور واقع شد و در افادات امام شیعه و تعلیم و تلقین ایشان که طوایف شان بایست رسید هنوز مفقود بود و در غیب

صغری توقیعات و مکاتیب مرور و صدور سفراء و پیدا شدن بارها از اهل کیدیت تمام قلوب اهل عقیدت همه سرگشت دوران غیبت کبری چنانچه
آن هنجار را نما ریان کثرت انجامید که اگر برای جناب شهید کربلا زیاده از صد هزار یکان یا لاعنت ترتیب دادند کمانی روایاتهم
در تخصیص اضعاف مضاعف را از کمال نار و نیاز بلا تناهی میرسانیدند. لیکن جای بر و باغ جا اتقیاء چنان دل مبارکش در ربود که گاهی
تمنای آن خود را القول شاعری ز نیارا یاد و تکرار کرده فی قره وصلی تمنای تحدیثی بود در کوی تو لیستند گر پای عباراته و از ان تم
و ترقه و سیر و تماشا میسر نشد تو گوئی که آنجناب از انجا گاهی بر خود نجنبید و لیکن بحکم محقق تحقیق محققین خصوصا صدوق الکواذب
متعصبین این است که الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار و با غیبه گردش دوار بر جای خود بر قرار و اسم لعنوانی ده عدد اولاد
امجاد لعبد ما رسید عدد هرگاه نجات یا الوف تجدی رسد که در جنات الخلود و ما خذ آنست عدد لیتنی هم الفوج کشتی و میدان داری گران
رکابی مشهور کرده تا از پرده غیب برآید اکنون که هنوز از بیم یهود تقیه میکند و میل زره چنانچه [illegible] سپر و قمر میرسد جناب مجتهد نایب
و را اختیار است خواهد همه حرکات نشیب و فراز و کرشمهای امامت ورا در تغیر شمارد و خواه در تمکین قرار فاعتبروا یا اولی الابصار
با اینهمه لیسی در کتب طائفه دیده و از علمای ایشان شنیده باشی در قصص الانبیا که بر نبی زبان چنین وحی آمد بلکه در جوارم جالس [illegible]
بعضی از مقامات لفوارم قاضی [illegible] صاحب [illegible] تنبیه نیامد [illegible] بوی تغیر از ان مشموم منشود و قس علی هذا تا [illegible] کلام گرمی
این زمانه چنین فرموده هرگز تغیری در ذات و صفات عالیه [illegible] ختم نبوت تحتانی یافت و رنه لازم آمد که گوینده این کلام منکر ختم
نبوت [illegible] جانسی بود یا کسی دیگر پس تحقیق جناب مجتهد النعمانی بحکم تغیر از جهت اضافت هم از انجا او فوج مباحث جناب [illegible] تجدد [illegible]
مباحث با تعلق لاجرم جناب امیر متعین شد بالیقین بحیث بعد الاستغنا لیس و نهایت ما فان نبوت شی الشی فرع الثبت [illegible]
تحقیق الاستقلال للاولیه للبشیر والنذیر اکنون تا نگفت [illegible] ماده خاص انچه خرائید و دنیا نیز از گروه شیعه بدان اعتقاد دارند بلکه
بر معتقدات اثنا عشریه غیر ائمهم باولویه زیرا که چون کتب تفاسیر و اخبار ایشان مثل شرح جامع الزیارات را دید یعنی [illegible]
که غیر از جناب امیر مصداق الا من ارتضی من رسول کسی تواند شد که وحدت ماده هم قرینه است و هم دلیل ان زیادت علم [illegible]
نسبت بجناب بشیر و نذیر الی غیر ذلک که در مناقب مرتضوی [illegible] نموده اند چنانچه در مقامش تفصیل این مجمل [illegible] رده
و اگر قران اهلبیت بدست آید بلکه فقط سوره الولایت نیز بسند برای ثبوت نبوت و رسالت جناب امیر کافی است پس کجا فرض [illegible]
و تم [illegible] و کجا وجود رسالت و نشان [illegible] از انجا [illegible] معنی [illegible] شد که استاد بنده جناب میر [illegible] علیه صاحب [illegible] ایران [illegible] لغت
شده یا [illegible] علم که سوره مذکوره از ملاحظه ایشان گذرانید قال الله تعالی [illegible] والمنافقین [illegible] ذلک اتیناک حکمته [illegible] لمن [illegible]
یجعلک [illegible] منهم [illegible] نحوی [illegible] تولی [illegible] مرتبت یا ایها النبی [illegible] السد تعالی [illegible] خود استعفا از رسالت دلیل بر سلب علم [illegible]
مزید علوم و افتند و احسام [illegible] استعفا [illegible] مستحیل [illegible] از دیگر انبیا [illegible] از جناب سید المرسلین کتب [illegible] مثل [illegible] جانی
و حیات القلوب [illegible] ثبوت [illegible] انجا [illegible] انکار نموده و [illegible] عقیده [illegible] تحفه که [illegible] از رسالت استعفا نموده از
ادای الحکام الی عذر [illegible] و [illegible] مذهب اهلسنت [illegible] میگویند که بعضی اولو العزم از رسولان استعفا از رسالت نموده [illegible]
و [illegible] در نقل [illegible] عذر بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام الی آخر التقریر میگوید قول هذا بهتان عظیم [illegible]
تفسیر و احادیث و کلام شیعیان اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود است اگر مرید [illegible] بهره از صدق میدا

چه اقوال احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی آنست که مولانای طبرسی در ذیل
قوله تعالی قال رب انی اخاف الایه گفته لیس ذلک فشلا منه و توقفا فی تلقی الامر بل طلبا لان یکون معونة علی امتثاله و تمهید عذره و [illegible]
در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول اوست اینکه ابن ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابوبکر از حیثیت استقالة
او القول اقیلونی مذکور ساخته جواب گفت که من یذهب الی ان الامامة تکون بالاختیار کیف یمتنع من جواز استقالة الامام وطلبه
الی الامة ان یختاروا غیره لعذر یعلمه من احوال نفسه وانما یمنع من ذلک المرتضی واصحابه القائلون بان الامامة بالنص وان الامام
یحرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام لتعینه خاصة دون کل واحد من المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از
حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری در عقیده اهل سنت در باب نبوت الی اخر ما القوه بیاد دارم که رد و قدح این لاف
زنی و غیر و منها در تالیفات خویش بکمال بسط التفصیل نموده ام و اگر سید همدانی از امامیه بید البته تمنای [illegible] الی قیت [illegible]
[illegible] که عیان از سر تو اتفاق نایم و اگر چند او حد عالم میخواهد عنقریب میاید پس کیف که غرض اصلی آن بود که ولد از در تحریرات خویش
چون اقاله را از امام مستحیل میدانند از احد الانبیا بالطریق اولی و این عرض بعنوان شایسته صورت بسته و اگر راست پرسی [illegible]
را بینی انیم [illegible] گفت که این قیاس بالاولویة [illegible] مشق عنوان [illegible] را [illegible] که یاد دارم که از تحریرات سید [illegible]
[illegible]
از احد الانبیا [illegible] ان [illegible] از کتب [illegible] معتبر [illegible] رسانیده و [illegible] بایان [illegible] لیس [illegible] بدانکه تکذیب [illegible]
[illegible]
یا امری دیگر دل قول امام الامیه یعنی علم الهدی ثانی از ارتکاب حرام شده و عصمت امامت رفته بر [illegible] عادل [illegible] و اگر [illegible]
امتحان بوده گوییم [illegible] نیز [illegible] اصول [illegible] که امام [illegible] حال قلوب اخلاص مردم را [illegible] اصول [illegible] که امام [illegible]
لیس [illegible] خود باید [illegible] قول امیر [illegible] عند العقلا و شاید که تفصیل انتقام نیز بیاید اگر [illegible] و تعالی [illegible] الکون
رجوع میکنیم [illegible] که در ان مشغول بودیم که ایضا وحی الهی بتوسط جبرئیل امین بر جناب سیدة النساء العالمین شب و روز متواتر و متصل [illegible]
جناب امیر [illegible] اولیست و از ان امام مستحق این منصب شدند که جناب سیده در [illegible] ایشان بودند قطع نظر از انکه قران مجید بیان ناطق است که
الرجال قوامون علی النساء و لو اتر الرجال از انگفتم که اگر وحی بر جناب [illegible] گاه گاه سید چنانچه بر حضرت صلی الله علیه واله وسلم [illegible]
و سوال مصحف آنجناب که نسبت بقران مجید اضعافا مضاعفة آنست چگونه [illegible] قلیل [illegible] اهتمام میگرفت گویا از انتما [illegible]
[illegible] که ایمان [illegible] ایشان [illegible] خویش [illegible] اصول [illegible] جبرئیل امین [illegible] کاری [illegible] ماه مشغول نشده
باشد چنانچه [illegible] که [illegible] روح [illegible] است و بمعیت و [illegible] ائمه مامور بوده که [illegible] او [illegible] عهده تعلیم [illegible]
ایمه [illegible] اسمان هم [illegible] و از انتقام توانی دانست که کسی از رعیت بیاید که در بعضی امور از امام زمان [illegible] الاقدام میکرد و با وجود
[illegible] و [illegible] و کارگذاری [illegible] تا انکه جناب امیر فقط عهده کتابت [illegible] یعنی مصحف فاطمی یافته و با [illegible]
رسید که در کتابت کتاب الله عز و جل یعنی وحی حضرت رسالت شرکا [illegible] آیات [illegible] بود [illegible] مذکور فی الاصول مثل البحار و غیره
و از اعلام الاصابه باعلام الصحابه که مختصر استیعاب است توانی دانست تا که [illegible] مثل ابی بن کعب از قرا و [illegible] اصحاب بوده اند که [illegible]

بزرگ را زینب النساء فتنین است فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بنا بشد که باز مذکور و در غم‌های جناب امیر چگونه با نجام میرسید مفد یا چنانچه صوم را غسل
کلمه معصوم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با میکردند و جناب امیر جنازه و سامان فاطمه چنانکه ترتیب نمودند همچنین فهم کتابت وصی را نیز سرانجام
باشند الغرض اگر صدیق را در ابتداء امامت و خلافه کار رحمت زیده تجربه و سوابق نمودند کما افصل فی السیر و التواریخ تقدم و اشتباهات
نباشد تکلیف که ثمرات آن هر دو مرتبه بعد اخری عیان گردد کما ستعرف من شرح المذهبی ایضاً القدیم لین ترانی و بالاحوالی علمای شیعه
هر جا عیان میشود و قواعد ایشان کالنعل المنکوس وردی نیها مانند نقره مسبوک میگردد و درین باب یعنی امامت حال مذهب شیعه
بید تر از سایر است که در کتب شیعه و مبادی غیبیات علوم لسانی و مانند آن گذاشته و ذاتیات و عرضیات امامت کما ینبغی را بر طاق نسیان
نهاده اند انکار افضلیت بالکلیه اگرچه کار امامت بر باده منکوس گردد و تحریم کنجتهدین رفته در باره ملک طالوت تحقیق سخنی حقول میگویند
حضرات داود در لشکر طالوت بود ملکه رسول خدا با وجود بیت او لی در لشکر امام مهدی خواهد بود و نیز چه علاج چو مبتلا نیز برای عادل شیعه
جکیم ملا خود بیش فاضل ملتفی که هرجا از اکاش و در زبان دارد حضورها در کتاب الطعن الرماح و نقض الرماح فی کبد الباغی غافل اند و حکیم
و فاضل فراغانی شرح نهج البلاغه خدای عزوجل را میستاند ابوبکر را با وجود مفضول بودنش امام گردانید برای مصالح الخ که مرید از او
توان دانست که اگر او تعالی مصلحت ابا داشتی در انوقت جناب امیر یعنی راعین مساوی بود پس کما مر و ارانیکه شنیدی الا شرح است
ولیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام حکمت مخفی است اگر لطف همان الغرض خالص کند بنده و علمی عام را به بعضی از اگر کنند
اهل رفض چه حاجت مشاطه نیست روی دلارام را که در جنبات الحکمه کلمه توان دانست که جناب امیر را در رتبه مذکور تکلیفی نه از و نه از دیگر
دعوی زیرا که حزن بر رفاقت سید لیف فاطمه است چنانچه مرزین در رساله حدیث الحوض بعد الوضوء آورد و خالی از کتاب طعن الرماح نیز اگر فتنه و او دیگر
و دیگران مشغول گشته بر حال جناب سیده را منزل معنی اعظم نواختند و برای تسلی چنین تحزن باقی باشد وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم تو
هم نازل النساء ختند فاعتبروا یا اولی النهی و قولوا وا ویلا وا اسفی اینکه شنیدی سخنی بود و رنه خود کلام مرتضوی در خطاب جناب فاطمه که صبر کرده
توکل بر کمیر در دری تراو غیر زنده است را خدا ضامن است الشهادت میدهد بر انکه جزع و فزع و نوحه و اکا برگرفتن فدک از دست مبارک
حضرت نه تنها بود نه بر مفارقت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ولیکن با ینهمه لقبا و فتنا که میدر که ناظرین و سامعین سوخ کلی بات
عبارت تهمیم شیخین مکرمین و دیگر احبا یاران و غمخواران طور ایشان برگزیده یقیناً و قطعاً توان دانست که اشرف انواع اتباع حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم همین است پس در نهات شرعی چنان ساعی گردید که خارج احصای تقریر و تحریر نتوانسته شد تا انکه سیه کاران مثل ابن سبا نیز
معتقد ایشان بودند از اعتقاد مخلصان تا دم شهادت خود در کفر بیدار است منهمک بود لا حول و لا قوة الا بالله قوله و بنا مع قطع النظر عن
استدلال ابن عمر اقول از کجا ثابت شد که استدلال آن بزرگ بر مقصود مجتهد و بزرگانش اتفاق افتاده که مراد از موت جاهلیت
موت علی الکفر بوده با وجود معنی تشبیه و نوعی از جاهلیت چنانچه باعتراف شارحین کافی کلینی همچو خلیل قزوینی مفصل النسبی بخلاف زعم
ناصحین که در کتب ایمان و دین خویش موت علی الکفر را بدلالت مطابقی و اکثر در مناقب علی مرتضی شیر خدا تالیف باد خسروی بکمال
جد و جهد روایت کرده اند و دعوی مزید ولای اهل البیت طاهرین را برای تعویض خیشه خویش بعنوان ثابت کردند که قلب کسی لبد از
ترشیت با استماع این کافر کیش کرد و بیمی میگردد که لو کشف الغطا ما ازددت یقیناً و هر ناظر و سامع باین مصرعه مشغول است ع
سلام ببیند ای عاقل از خجل و دین خود از همین مقام در حق صاحب جامع الاخبار که حدیث موت علی الکفر را برای لیعوب المتنفر

آورده لتعیین مضمون این باید کرد که قاضی رطل لوق بن الهیثم والیانرده در تالیفات خود بحق دیگران آورده که بزبان توان
آورد بیعت محبت شمردان مجوز رلی پدری بلکه دست غیر گرفت است پای مادر او پس بالجمله در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
چنان مراد نیست که این خبیث بدگر فهمیده بلکه مقصود تهدید و تغلیظ است تا فتنه و فساد بوقوع نیاید و سد باب تباهی و خرابی برای سکنه
مدینه طیبه علی افضل ساکنها الاف الصلوة والسلام باشد و کم له نظائر فی کتب الفریقین تشدیدا و تهدیدا و قد مر بعضها منقولا عن کتب
الفریقین فکونوا علی بصیرة الیقین و لا تعتدوا فی الاعتراض مقلدین طرفه آنکه مجتهد را از مکتوب حضرت امام کاظم که بجواب یحیی بن عبد الله بن الحسن
رضی الله عنهم نوشته و مضمونش آنکه خبردار از خلیفه منحرف مشو و در اطاعت او بکوش و در پناه او باش چنانچه ثقة المحدثین نقله در کافی
نیست و این افادات کاظمیه القا است بخلیفه افتاد تا مخلص شد پس امام گویا پیروی عبد الله بن عمر نمود که بخطاب عبد الله بن مطیع که بیعت یزید
شکسته اراده مقاتله نمود گفته بود که عهد نباید کرد و خروج بر یزید و تعرض از ابن عمر نمود فرق آنست که درین مکتوب الجا بخلیفه ظالم
و دعای بقای اوست و در کلام ابن عمر فقط تحذیر از قتال و تحذیر از نوعی از جاهلیت که کراهت را هم شامل است و هم نقضی از ضلالت که چنین است
بعض ائمه که چون راوی چیزی مراد کفر است فرموده بلکه نوعی از ضلالت و از کفر انکار نموده کما فی الکافی آمده هم بر آنکه التقیة لازم آمده و بعد الشهادة
پر ظاهر است که اگر نزد ما در امثال این رقعات مابعد از واقعه کربلا برای حفظ نفوس و ناموس اینچنین کلمات جائز بود در رساله التقیه چنانکه ذکر کرده
الغرض مختار ابن عمر همان بود که او ولایت برای عهد یزید قبول کفر موده و ضلالت بجا و پیراره کرد زیرا که در آن زمان کسی گردن از بیعت یزید نکشید
وقت تفهیم ائمه اطیع کما لا یخفی و لفظ پیروی هرچند بر شیعه شاق باشد ولیکن درین اوراق آنچه درباره ثبوت حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
حضرات ائمه بر قدر لزوم التقیة مشکل این کرده توانند شد چه جای آنکه در آن الهام معرض تحقیق است که حضرت فرمود اختلاف اصحاب رحمة
و شرط قبله هم نوشته شد فالحمد لله علی ذلک باز اندک غور کن که این مقتدای سنیان فدائیان اهل بیت و صحابه حضرت سرور عالمیان
در میان ناقصین بیعت یزید را کافر میدانست که ولی عهدی او را قبول نکرد و صلات هزاران درهم و دینار را رد نمود
و بسیاری را از و شوریده ساخت و بعد از بیان شهادت شان میگریست چنانچه بر ناظرین سیر و تواریخ و کتب شروح احادیث مخفی نیست
و از اینجاست که این قصه از و متواتر و مستفیض است که چون کسی از عراقیان او را از خون پشه و غیره پرسید او را خبر آگاه شد
کریه ببینید حال ایشان که فرزند سرور عالم را میکشند و از خون پشه میپرسند پس او چگونه تواند گفت و اعتقاد تواند کرد که حضرت امام حسین
گوشواره عرش رب المشرقین بموت جاهلیت مرد حالانکه چون بمکه رسید و شنید که آنجناب بسوی عراق سفر کرد بفاصله منزلی چند مشتاقانه
در دوید و از فرط محبت هرچند که خواست که باز گرداند اثرش پدید نیامد و روی رد بر وی تقدیر مشیت الهی کارگر نشد و دامن آنجناب را باغوش
گرفت و بشنود عک الله من قتیل گفت و زار زار بگریست و حقیقة الامر آنچه پیدا است که باوجود بیعت هزاران کس بلکه صد هزار
و زاید چه بوقوع آمده کی بظهور رسید لیکن چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگرچه دور بود نزد می فرا رسید و بنصرت آنجناب
پرداخت و بسعادت ابدی فایز شد بالجمله اینهمه بزرگان از اهل اخلاص بودند و هر کسی توجهی از این سفر مانع شد و کسی که بر حال آن
ابرار مطلع شد نقد جان بر او نثار کرد یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما قوله واراده قرآن مجید امام زمان نیست اولا بسبب الالته اضافه
امام الیه اقول مقام حیرانی است که بار بار اضافت مذکور را بسبب تخیل امام مراد دادن آنکه دلیلی و برهانی بر آن ذکر نمایی پس تحیر عجیب از مطاعن
داده بود که شاید بی نمکی گاردد هیچ دلیلی نیاورده و جهش و شتی که جهل یا تجاهل مجتهد بود برای لولی مشقت و رنج بتقدیر الهی انتظام یافته

کرمانش منوط ابتلا بغیبت است و دیگر از آن نصیحت و چون بهمین مقام بار دیگر اضافت امر موجب تغیر امام وابسته ضرور افتاد تقریر دیگر عنایت
کردن که شاید از جهل مرکب بابرار قدرت ایزدی نجاتی رو دهد و آن اینکه در کتب جلیله که در ضمن حدیث مشتمل بر تولید و دقایق عجائب
حضرات ائمه هداة است مذکور شده که حضرت امام مهدی را بقیة الله متقرر کرده و لذا بعضی ازانها المنتقی و بعضی دیگر و تفصیل ذکر کردنی
نوشتنی است و گذشتنی و گذاشتنی نیست و این لقب لفظ عین الله است که در ترجمه و زیارات آنجناب علیه السلام مذکور میشود و چون اضافت
میشود ابو التجدد الزمانی پس ناگزیر شد تغیر عین الله و کارخانه آسمان و زمین و ما بینهما بلکه سایر مخلوقات و انتها بسلاسل کائنات
و ذوات کبریا بیرون بر رشد الطریق اولی است علی مذاق جمیع المتکلمین و الحکما الحاذقین زیرا که در قصص مشهور است از کتب قدیمه شنیده و یا دیده باشی
از غفلت و خواب حکم شد که از شماد و کشتن زنده ها بجای ایشان شوند و بایست هر یکی شیشه مملو باشد از چیزی تقلیل نه بیند که اینجا
آمل شود و باری آنهمه شروط یافته شد همینکه ادنی غفلت بایشان راه برد و شیشه بر زمین افتاد فرمود که نیست حال شیشهای
قلیل که باین غفلت زیره زیره شد آسمان و زمین را باوصف غفلت کسی است که چه
ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا پس چه حال خواهد بود
در ذوات باریتعالی تغیر مجتهد مجنون بد انقابل باشد و از اینجا که ترکیب کلام در اینجا
منکرین است اینها از آن نمی خواهد بود مجالی ندارد که گوید ساخته و پرداخته اهل فضول است و از تشکیات معروف است
و من ایشان منقول شده که رش قبل از شبیه و نشر این زیاده شمرده است چنانچه در آخر کتاب با ذکر تفصیل
خواهد آمد انشاء الله تعالی و ایضا دیگر چون حدیث شریف مجید غایت ظاهر است جناب پیغمبر ایم شامل خواهد بود
از خروج متکلم کانی است الفرقین از هیچ مقام فکر و اندیشه نیست مگر در قرآن مجید نخواندی امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل
امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر
روز روشن تر رفته اند بسبب آنکه محقق ایشان استغفار حضرت سید المرسلین آورده چنانچه گذشت پس آنجناب اعتماد رسالت
سید المرسلین است و فقط اقرار زبانی را چه اعتبار که بعد از رسالت نسبت مسلمانان ولیکن
امام نکر غرضی پس قطع نظر از اشکال سابق در حق جناب امیر و عدم رهائی رفته از آن در ترکیب
متکلمین و سامعین و باشد که بعد ازین ... زمانه آید و دیگر بلا فاصله خواهد رسید حالا که بعد از تحقیق بیان قول
رسالت ... در نهایت کامیت پس ... بحر اصل رفته که زمانه خالی از حجت نمیباشد
تو انگفت که اول اینها اصل ... حضرات ائمه در کتاب ... چنانکه گذشت از کتب الکامیه المعتبرة و الرشیدیة و در رسائل
عقیده تحقیق است یعنی ... آخر زمانه بار دیگر اضافت ... رسالت ... قرآن و اهل بیت و اخبار
... الیه الاشارة ... تعالی ... بابد ... تاویل
... اعتقاد ... دو نسخه ... دیگر ... بطور ...
و اگر کلام ... ثابت گردید ...
... حضرت جبرئیل ...

مجتهد الزمانی خطاب بایمعنی که عوام را ابهام و واهمه صید کنند و از زبان شان بگویانند که قبله و کعبه یا صد ره هزاران کرامات شد که جواب چنین رساله
را که در شکنجه دلائل ائمه کس گرفتار بودند و صد پیچ و تاب میخوردند از انها تا انجناب گله لیکه و دوش بدوش با وجود ثبات حواس
و هوش نوشته و نبرد وی قبل سانحه رحلت فارغ گشته و حقیقة الامر را عزاز صاحب دانش و بینش که تواند دانست که رساله چه تحقیق صاحب کرد
و مجتهد را در جوابش چه جرا افتاد و در ترتیب درستی آنچه افتادنیش آمده و چه سفاهتها رو داده و در مقام وسعت شمار بود هم در بیان اشکال
و هم تقریر شواهد و دلائل و لیکن گرد تطویل نگردیم و نبرد وی بمقصود در رسیدیم و شاید اگر خدای عز و جل تفضیح قاضی رسل لیوق مقلد عوج بن عنق
شواهد مباحث دیگر متعلق انچه بیشتر بعین تفضیح تو اگفت باید **قوله** والقران لا یتغیر لا یتبدل **اقول** این مقولات هم دلالت بر آنکه رد
مجتهد الزمانی با دعوی اجتهاد و تکلم بلکه قوت قدسیه و همه دانی امور ضروریه را هم ادراک نکرده زیرا که اگر انکار از تبدل و تغیر کتاب الله است
به معتقد اهل حق لیس امر ریست لنفس الامری چه احدی از اهل حق را ندیده و نشنیده باشی که گوید در قرآن مجید تحریفی بوقوع آمده بلکه اگر کسی دعوی
تغیر و تبدیل نماید یا معتقدان باشد بتکفیر او می پردازند که مستلزم انکار آیات قرآنیست کما بین فی موضعه لیس حاجتی بنود و چه بالا گذشت که
مقصود من در رساله قدیمه انتباه امامیه است بایمعنی که اراده قرآن مجید از امام بحدیثا معرفت بحجبی تواند شد تکلیف کسیکه منتخب از تمامی دنیا قیمت
امام صادق باشد یعنی زراره وقت موت خود که متحیر بادراک امام بود و پسر خود را فرستاد تا از مدینه طیبه خبر آورد که قرآن عظیم را
قران کریم را از عمه عزیزه خود طلبیده بسینه گشاد و اعتقاد بر امامتش بربست و عهد الست را بشکست گفت و امام من هست چنانچه امام
المتقدمین در مختار خود آورده بالجمله عدم تغیر و تبدلش در اعتقاد اهل حق مانع از امامتش در اعتقاد مجتهد که امام
متغیر میدانند و مقلدینش پیروی او میکنند نخواهند شد بلکه تغیرش موید امامت باشد زیرا که اضافت موجب تغیر است و حدیث دلالت صریح
امام و دیباچه اضافت و **القصه** اهل حق اعتقاد همین معنی دارند که در قرآن مجید بعد از نسخ که رو بروی حضرت بالاتفاق رو داده و مولانا ابی علی
الطبرسی در تفسیر خود زیر آیت کریمه وَاِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیان کرده بجای خود محفوظ
و تحذ و نسخ است بلی بعضی از روایات نزد عامه موهم تحریف گشته که در بعض آیات زمانه شریف حضرت رسالت چنان میخوانند که در زمیع وقت نسخ
و معنیش آنکه در امتداد و بیست سال یعنی زمانه رسالت منسوخ شد بعد از تلاوت نه آنکه تلاوتش تا زمان وفات شریف بود و اهلبیت و صحابه
که نجوم هدی و مثل کشتی حضرت نوح بودند در سلامت و نجاة از آن تغیر ساختند معاذ الله و چون ماندگان این امور قطعا و یقینا از جنس
صحبت و مخصوصین بارگاه رسالت بودند نسخ از مابه النزاع خارج شد که این تصرف المیت کسی از اهلبیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالتمآب
و دران اختیاری ندارند و مجالی نمیابند که دخلی دران توانند داد که در حقیقت نقول است و در قرآن مجید میفرمایند وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ
الْاَقَاوِيْلِ لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِيْنِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِيْنَ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ اَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِيْنَ **الغرض** ازین آیت وافی هدایت عیان شد
که حضرت اگر از طرف خود زیاده یا کم کنند درین وعید که مزیدی بران متصور نباشد داخل شود یعنی اگر او سخنی بر پا می ساخت البته میگرفتیم از دست
راست او باز میبریدیم رگ قلبش پس هر شمار کسی نیست که از و منع شود پس وای بر قومی که از عناد و الاسلام الیشان واضح شود که رب العالمین
تمود کشیخه و حضرت انرا دو نسخه کرده انیکی موافقین و دو دیگری منافقین فاعتبروا یا اولی الابصار آیا این بازیچه اطفال بود و آنهم از کسی که فرماید که تنها راعیب
پیدا نکردیم و از ان هرگونه دامن عصمت را منزه نماید و نیز برین تقدیر تنبیح مکر که نسخه غاصبین با شکل کلام خدا چگونه ماند که بعد ازین بل انحضرت و خلفای
قرآ مانده و کسی ادخل تعرف نمانا انشاء الله تعالی جایکه موقع سخن بیابیم به بسط و شرح متوجه میشویم بالفعل سخن اجمالی همینقدر بود که اتمام جمیع ایات

مدار دینی بر سنت خلفا بهجت بجای آن رو نداد بلکه عادت ایشان برین بود که آنچه از ایشان بروح مطهر آنجناب میرسید و میراث فرزندان معصوم آنجناب بود از فرقه کافر قیاس

کمال سعی ایشان در ضایع ساختن آن مصروف بود و نوبت بدان رسید که کسی هیچ ترید و هیچ حرفی نتواند از خود بگفتن تواند کاشت و باز از تکیه نتواند

عیاذا بالله غایة الامر اینکه این آیات و الفاظ منسوب را بعد الثبوت نتاج صحت توان دید بلکه با تشبیه تصرف و صنعت و اختیار دارد چه جاهلیه بسیاری از

حقیقین آیات معلومه را بجهت عدم تواتر و مخالفت سایر اطلاق اعتبار ساقط اجمالا چگونه تجویز توان کرد که خداوند عالم با اختلاف اقوال موسی و دید انحو شمرده باشند که

واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا با آنکه شیخین و مهم ایشان را کرم برادر

دیگر رستم و منقول را با اده رجوع کرد حضرت در مدت عمر

فیلک که کتاب کافی حکم کند که جامعه نسبه الامامت منسوخ است امر

رو بر تافتند بر خلاف شیخین و پیروان ایشان که بر قرائت

التحیة الی الموکل ان پر دهٔ غیبت منو چه مجتهدین هم تواتر را شرط قرائت میدانند و شیخ ابو جعفر صفانی در حق الیقین بجا بر دیگران حسبنا و دین سالم

ابو بکر از رسول الله اشارة نایم مهاجرین انصار دیدند باز پس رفتند و امر مودت الا در ان امام کسی نخواهد دید و ظاهر حدیث همین است که امر و نواهی

تلقین التفاریح شده بود و فاذا فات الشرط فات المشروط ثابت شده به سبب احکام ایشان این نسخه پرداختند و نزد ماند مذهب اهل البیت و اصحاب کیست چنانچه

شیعه مختلف اند و یکدیگر را سب و لعن فرق است که آنها مصداق حدیث کافی اختلفوا فی التوحید و العلم اند و لیشان در اجتهادیات و سیان بیشمار عبارت حدیث

اینست علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن حمزة قال کتبت الی الرجل ان من قبلنا قد اختلفوا فی العلم فقال بعضهم لم یزل الله عالما قبل فعل الاشیاء

قال بعضهم لم یزل الله عالما لان معنی یعلم یفعل فان اثبتنا العلم فقد اثبتنا فی الازل معه شیئا الخ و همچنین در توحید بقول مولوی چنین است که با امام تعلیم فرمود

در توحید مختلف اند الی غیر ذلک و از این باب است روایت سهل عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال کتبت الی الرجل ان من قبلنا من موالیک قد اختلفوا

فی التوحید فمنهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة فکتب بخطه سبحان من لا یحد و لا یوصف الخ و درین بحث هم حیرتهای بسیار است چه تی را

دارد که بسیار کار خواهد آمد که در جای تنها هم در خلوتها گفتیم کاش شما بکلمات محققین خویش رجوع کنید مثل شما اینکه در بحث نکاح خواهر حضرت امام

یعنی ام کلثوم مصاف صاف گفته که عمر بسیار شریعت متمسک فلا اشکال بود و کسی از مفسرین تحلیف را مساوی الاقدام میداند و درین که عقل کی

است و معاصرین با صلاح خود مثلث منادی الاضلاع میخوانند پس چگونه عقل کسی تجویز کند که چنین کتاب متواتر که تمام اهتمام تبلیغش را قبل از حین

نموده شنیدی متغیر و ناقص داشته و با وجود آن در تحریف و جهی با شیر و مقتضا متمسک سایر شریعت نبود که حفاظت کنند بر این امر عظیم یعنی تبدیل

و شریعت بلوی تحریر و خون عاف هم نریزد و نه زیان و شاهد دان ایشان باشد که با منع فرمایند چنانچه در عهد ابطیب خاطر منزلت همه سرهای حق

انکه بیان نه کنند و بعد از فکر موافق بزرگان خویش چنان اقرار دادند که چون آن آیات دال بر مناقب و فضائل اهل البیت بود محو نمودند و تغییر

ساختند باری از اکثر آنکه روایت نشاندادم که خیال نکند که درین آیات بنیاد این اثری از آن هشام عقلا نمیرسد بکر متذکره شد و با الی غیر ذلک

احیانا مثل فی علی در روایت شیخ و مجتهد فانی که حقیقة تحریف را در عنا و الاسلام بسی جناب سید المرسلین کرد انید اقرار نسخ آن

از کلام شمس مستنبط است کالاکثر علی من نظر الی هذه المباحث فی الکتاب المذکور پس چنانچه درین خصوص توان گفت که در زمان

سعادت اقتران و افقین مینموانند و غیره تعیین تحریر نموده و منه شعبه ابی سوامی کرده و در و ما بعد گویی تو مع آمد هیچ محتی تحریر آن بطرز

اول محتمل است لا لا سیما و فیکون منسوخ بودن که نخواندش بحکم امام جعفر شیعین باشد که در ششم منسوخ التصدیق واز تحریر آن است که خود منسوخ

ازان قبیل که فرموده‌اند که وانذر عشیرتک الاقربین لیکن دلالت قطعی کجا دارد مانند آیت انذار بر نکته بیان کمن است
وراکه اوست مستحق نه دیگری زیراکه عام ست محتمل که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بلافصل امیرالمومنین
در ابطال خلافت متقدمین واگر بیان آنرا بروایات رافضه بنا بریم اشتمال آن بر استعفا از رسالت ست که
بیانش مجملا دانستی که بنیاد دین را که این بستا قصد هدم کرده موافق کتب شیعه نیز بر میکند چنانچه در معانی و حیات القلوب
شرح استغنا کرده‌اند و مکابه ابلیس را جلوه داده‌اند و امام اعظم علی را دیدی بانکه در خلاصة الاقوال بسبب شمول
نسخه سلیم هلالی بر بعضی از موضوعات گفته الکتاب موضوع چه جای قصه واجاه غدیر و اگر این را یاد ندارد باری مجتهد
نیز بافنع بیت گلستان هم یاد نمی‌کند که ع اگر بر که پر کنند از گلاب سگی در وی افتد کند منجلاب
و دیگر گاه آیت کریمه تام و مبهم ست یعنی مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ میرکی از طائفه فاحشه در معنی آن چیزی
ازگفته یعنی شاید که معاذ الله شالب مراد باشد چنانچه از اصول نواصب و خوارج علانیه بر می‌آید و مویدش
در کتب شان باعتراف مجتهد در صوارم وغیره موجود که امی عائشه رض اگر خواهی نظر کنی بده کس از اهل نار اینک
بی آنید تا حضرت علی و عباس ع پیدا شدند استغفر الله این حدیث را اولدار بی مروت بتقلید عادل منصف خود بش
کاسه لیس ملتقی دین فروش جهمی در شرح نهج البلاغة آورده الی غیر ذلک و آنچه رفضه گفته‌اند کما عرفت مرارا کمتر
ازانست که خوارج و نواصب از وساوس و هواجس تقریر کرده‌اند بلکه زیاده برانست زیراکه چون از جناب
رسالت بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استعفا بظهور آمد و طیب خاطر شریف نماند از خلافت و امامتش
چه نام توان گرفت که تفرع برانست و بسا دیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عهده خود کاره میباشد و حاکم
تسلط تام او را مجبور میگرداند باز برای استمالت حکمی دیگر میفرستد چنانچه درین خصوص لال کتاب مختوم کار خود
تمام کرد فاتحظی بکمل از شاه ولایت روبروی ملائکه تاکیدی نوشانیدند بر تحقیق جناب افقه المحدثین که گاهی
گوش زد احدی از عامه و خاصه نشده باشد و الحمد لله که منسوخ شد مثالب او و محکم گردید وجوب محبت او
کرم الله وجهه علی الانانف الطائفة الرافضه که از روضه کلینی منصوص جعفری عیان شد که این نام مبارک گویا
برای ایشان ازازل مقرر گشته و مقام مفاخرت است و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و جهابذه محدثین
ایشان مثل نجفی وغیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام این لقب را در مدحت یاد
فرموده‌اند و ازین ست که زید شهید که مناقب او در کتب فریقین منصوص است برای تذمیم اکابر رفضه این
لعنت را موافق روایات شیعه و سنی جاری نموده و در صد حدیث موجود است ارشاد ائمه که احادیث ما را بر کتاب
و سنت عرض کنند الخ و متوهم نشود برای مقلدین مجتهد که مثالب جناب امیر چگونه بر طور رفضه
تواند بود زیراکه در حقیقت بغض غدیر نزد ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصیب امیر را در برو
جبرئیل بار بار فصل فرموده مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها علاوه هر که را علو مدارج زائد الوصف باشد
مثالب او نیز کما قرروا فی باب زراره الذی لقبوه بافقه السنة و اصدق الصادقین و حشر من الیهود و المجوس

پس شاید که بیان شالب محبت محافظت تقوی از دشمنان بوده باشد که در کثرت عددی نه داشتند و نیز متوهم نگردد
که وجوب محبت برای حضرت مرتضی رضی مستلزم خلافت بلا فصل و امامت کبری و سلسله خلافت از خاندان است چه اگر چنین بودی
حضرت امام محمد باقر العلوم بخطاب برادر خود زید شهید چرا فرمودی که وجوب محبت برای هر فردی از افراد اهلبیت ثابت
برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مساعی علمای رفض را بجا که شمر عبد الله بن سبا
برابر کرده که در کتب خود بعرض استدلال مرتب کرده بودند که هر که واجب المحبت است متعین است برای امامت و اگر
مقصود مجتهد نیست که قرآن مجید متغیر و متبدل نیست و نخواهد شد بر مذهب شیعه پس این معنی القول بما لا یرضی به قائله و از لوازم
آن قبیل خواهد بود که قلب و در انشاش تکذیب میکند و بالعکس زیرا که مقصود مجیب معیبت تاویلات حدیث ثقلین
بر طور امامیه است کما یدل علیه سیاقه و مجتهد پدرش در صوارم بلحن الرباع و غیرها مدعی تبدیل و تغییر هر گونه آمده و دل جگر
خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی در بعضی از اوراق از تالیفات مجتهد الزمانی
دیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابله اهل کتاب رسید و آنها گفتند که شما خود بمصیبت
گرفتارید و دیگر از نصیحت میکنید یعنی تحریف کتاب الله قائلید آنوقت جز دم توریت و بار و محمل ساختن
عقلا در دنگار علاجی نیافتند پس درین وقت نفاق کهنه ایشان علی رؤس الاشهاد جلوه ظهور داد و معنی آیت
کریمه وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
مشهود و هویدا و هر کسی از اهل کتاب از غایت تعجب خندید بلکه پشت دو تا گردید بلکه افسوس که مناظره مذکور
در آن شده و نه امید این معنی بود که از تشیع هم انکار مینمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از تسنن نیست
که قدمای ما بران مردند و لیکن از چندی در پرده تقیه بسر بردند اگر عماد الاسلام را از مسائل الهیات ...
... محکم خواهی کرد که خود مت شاگین دل سخنے دلدار بر کار قصه دراز ابواب تحریف را کوتاه کرده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را حقیقة محرف قرآن مجید پنداشته و مجازاً اصحاب کرام را مبدل و مغیر انگاشته که تبرا
بدتر از کفار و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسا مردم ازین هر دو فریق بوده اند که دست ظلم و عدوان بر اصحاب
رضی الله عنهم نکشوده و این مرتدین و غاصبین نامرد چه جگر پاره های حضرت رسول را بانواع مصائب مبتلا
داشتند پس چنین ظالمین و سرگرده کافرین هر چه تحریفات را در آیات خواستند جناب پیغمبر با وجود نکر از الا ظلم الکافرین
والمنافقین موافق تمنای شان پرداختند و نسخه اول را بدست حافظین اسرار مثل امیر المؤمنین ودیعت گذاشتند
تا اولاد امجاد در شب آدینه یا شهادت آنجناب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق بر آرند مجموع کافوری
رو برو آن بر افروخته گلهای تازه از نرگس و سوسن و نسرین و نسترن بران افشانند مگر هیچ آیتی را در آن وقت
مقررین تلاوت نگردانند که نص جعفری در کافی اعنی بخطاب قاری اقرأ کما یقرأ الناس حتی یقوم القائم اینست که تا زمان ازین قسم
بخوان مطابق تلاوت این امت چون امام مرکسی قیام ورزد آنگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شراح گفته که
در آن وقت نیز همین قرآن شریف خوانده خواهد بود و لکن اظهار المؤمنین التقال الغرض بر اصول اهل حق اینهم خالی

از خرافات نیست چون بعضی استبعاد کردند گفتیم مگر قول صدوق و اتباع او را یاد نداری که این بساط را یعنی تحریف
عثمان بیکبار برکرده اند ع که ترکان خوان یغما را چون تاملین تحریف بیدار شدند اثری نیافتند لیکن محصل آنست که
منافق از دیر عهد و هم پرده دار اسرار او بود من آنکه شاید صدوق و پیروانش بجوی علم الهدای تمایلی را مقتضای وقت یافت
بر انکار تحریف شد چنانچه صاحب تجرید گفت فی القوة فسقه و ازین بیان رفته رفته چنان هویدا شد که معاذ الله حضرت صلی الله
علیه و سلم محرف کتاب الله بما تهوی الانفسهم بود و کلام رب العزة دلالت بران میکند که زمره متقاربین پیغمبران و بین و سیر بعضی
از بارگاه حضرت احدیت آورده بودند کم و کاست تبلیغ کردند که موافق خواهشهای آنها بود فلعنة الله والملائکة والناس
اجمعین علی من کذب و افتری علی الله تعالی و علی رسوله المصطفی بلی نسخ آیات البته ازین تحریفات که کلام دران
میرود امری دیگر است که هیچکسی را از عقلا دران کلامی نیست حتی علمای رافضه نیز چنانچه از مجمع وغیره دانستی معهذا خود حقیقت
سفر بیه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و از ملاحظه آن جمیع شبهاتیکه رافضه در مطاعن اصحاب کرام میکنند
و در حقیقت آل بحضرت مهبط وحی میشود کما لا یخفی باطل و بی اصل میگردد و **بر فطن صاحب غور و تامل مخفی نیست**
که اگر خلفای راشدین در پی تحریف قرآن مجید می بودند اول بایستی که آیات نقایص و معایب خویش را که نزد امامیه اول
دلیل برآنست که مهاجرین و انصار حضرت را در دست کفار خونخوار گذاشته و بفرار میرفتند الی غیر ذلک می پوشیدند و قول
ایشان میکردند و همچنین عیوب اولاد خویش را حالانکه درین امور هم دار درستی و صفا دارند مثلاً آیت کریمه و یوم
حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا الآیة و آیت فقد صغت قلوبکما
که بر معتقد علمای رافضه در نکوهش اصحاب کرام و صدیقه رض و حفصه رض معظمه از کبیره هم درگذشته و ایشان چنانچه نازل شده بعینها
در قرآن کریم بر جایش باقی گذاشتند و هیچ تصرفی دران روا نداشتند پس معلوم شد که نسبت تحریف بسوی صحابه رض
عین تهمت و افتراست و خلاف کتاب الله و توهم نشود که با وجود خطاب با مهات المؤمنین اصحاب چرا خلل در
زیرا که درین رعایت اصول قدمای شیعه است که تفسیر قرآن مجید بروایات ائمه میکنند و آیت موصوف را بطوریکه
می خواهند که از آن واضح می شود که در زمره دادن پیغمبر شریک شان بودند معاذ الله و هرگاه کتب شیعه از غرایب
الی بیه بلاهت می انجامد که در مقامات بیشمار حضرات خلفا و اتباع ایشان با وجودیکه اختیار کذب سراسر برای ایشان
مفید بوده ترک کردند و صدق را که از آغاز تا انجام مضر بوده اختیار ساخته اند کاش بمباحث فدک و قرطاس
و متعلقاتش رجوع کنی که زیاده بران طعنی نیست ایضا مقام انصاف است که چون حضرت عمر نتوانستند که امیر را بر آیه خلافت
نشانند و برای خاطر اصحاب نسخه دیگر پردازد کلا فی عناد السلام مطاعن ایشانرا چه گونه درین نسخه باقی گذارد و هم چنین نصوص
امامت جناب امیر را که مدار نزاع بر آنست آیاتیکه ایشان هم از خاطر شریف محو شد که ایشان اهل لسانند و بقای نصوص را زینهار در کتاب
الله تجویز نمیکنند و ازینجا هم کالشمس فی رابعة النهار است که بر مذهب رفض نیز مطاعن خلفا در قرآن مجید نیست نه خلافت و امامت
متعزنه قوم رفضه و تثبیتا لها ایضا قطع نظر از آنکه خاتمه حدیث معرفت یعنی موت جاهلیت دلالت بر کفر و ارتداد ندارد کما نص علیه
از جمله اول دیهم مجید لفظ لاحجة لهم انما التیر کجا و در امور مذکوره نص صحیح صنعوا مستلزم آن هم نیست حتی یتبعوا اصلیة الالفة و من اجمع فعلیه البیان علینا

ده باقامة البرهان و ازینجاست که حضرت ائمه مراعات عهد خیلی میکردند کسی از ایشان بیعتی را نشکسته و جهت نا
ایشان مقتضی کسر و انکسار نگشته و نتوانند گفت که من حیث التقیه زیرا که قبل ازین بکلام حضرت سید الشهدا سلطان
کربلا علیه التحیة والثنا آشکار شده که نقض عهد درست نیست و در اینجا تقیه را چه گنجایش بوده که باقرار مجتهد الزمان فی
صحیفه آنجناب که در ملاک کتاب بود چنین حکم بر آمد که قتال کن با لشکر یزید و شهید شو و بیاد نمی آید که از کسی مجتهدین شیعه
درباره حضرت امام حسین نقلا عن الصحیفة المسطوره تقیه و اظهار باختلاف و ثبات و عقل هم تجویز نمیکند که چون و ان عم
عام الظهار حق باشد و راوان دیگر احکام متعب باشند که بهزاران مدارج کمتر از مصائب کربلا بود و لو فرضنا و از اینجا که این بحث
در حدیث معرفت امام سیر دو دامنه ما ان شوق سخن جانبی را نمذا وسعت بعمل می آرند و بر رطب و یابس التفاتی و از بدعت
نقل تعلیه العداهم برای ترجیح معتقد خویش درباره حضرت غائب الدار چنین ایراد کردند که امام ما اگرچه مفقود است و لکن
درجا باقا موجود و با وصف طول مسافت خبر نامیمین خویش از مجتهدین ما میکرد و باعانت و تائید ایشان مشغول است بحالات
تا که امام نشود در دنیا قدم ننهاد پس بعضی از ظرفا گفتند که اگرچه روح مطهر امام ما با وجودیکه تا حال با تن مقدس تعلق
نیافته لیکن باعتبار اوصاف ذات او نسبا که عملا شنیدند بهتر از امام شماست که بدان اعتقاد دارید و شرح این کلام
محل به بعضی از وجوه و جال اعانت و دستگیری امام شیعه درباره علمای شیعه عنقریب می آید که معلم من علم الملکوت استاد
شیخ و سید رفضه درین باب چه میگویند باقتضای عصبیت و تلون رفض چه قصه‌ها و غمزها میکنند و سیر در جهانی بران از
ه قدردانی چنان داد پاکوبی بحورس و شادمانی میدهد سبحان الله مبعوث شد این امام برای رفع اختلاف از عالم
نبود چنانچه دانستی و محدثات عالم سیما اختلافات رفضه در زمان امامتش از حد در گذشت حتی که غالیه و منصوریه
خراج هر دو سرا را بدست کردند و کاملیه امیر المومنین را ابدا بایم یاد نمودند تا بدرجه کمال رسیدند و غرابیه و ذبابیه مطلب
حضرت جبرئیل بر زبان داشتند و در کتب ملل و نحل ذمی نقیه مثل شیخ المعال وغیره مندرج گشت پس ازین لطیفه جلال
ح بعید نماید که چنان تقریرات کردند و هزاران تقیه برسامی ائمه بافی نهادند و عهود را بشکستند و با اظهار
در بسیار و حق الیقین آمته بود و گشتند تا بحدیکه امام زمان از مکاری و غداری ایشان روپوش گردیده و در بیابان
شکرین از دست رفضه بجا باقا جان بسلامت برده و معهذا هرگز بخیال کسی از اهل فطانت نمیگذرد که بمقتضای
وجوب اصلح که امامی را برای رفع اختلاف و حفظ بلاد کما نقل الکتوری فی تشیید المطاعن وغیره فی غیره عن اعیانهم
مبعوث و آن امام بدون کورنگی شیعه بدریای محیط مالح یعنی غیبت کبری غوطه زند و در کان نمک گردد و اصلا بنیاد
مرتبه امامت نکند و ازینجاست که ائمه واحد بعد واحد قائم بعد قائم اولاد و اخوان خود را وصیت میکردند که از
شیعه خصوصا رفضه عراق پرهیز باید نمود و در بیان رطل لبق در مجالس المومنین از خلاصه ابدا الوصف نوشتند
و ازینجا بر اصول معتبره شیعه هویدا شد که تباین و تخالف را میانه حضرت ائمه و ایشان حدی نبود و از سخن
این بزرگان و سیر کتابشان خواهی یافت که بر حرف و حکایت شان گوش نباید نهادن ٥ غزه شیعه بنوده
شیعه که این گروه مکاره می نشستند و محتال میرود و الحمد لله تعالی اولا و آخرا که بر سر گلبنی تباین که وضع شد

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصلیت امامت دلیلی ندارند برای رفضه عذاب عظیم و نکال الیم است بعد از
تحریر اینمطالب بیادم آمد که قاضی رطل بوق کلامی طویل زیرا ینحدیث گفته تکمیلاً للمقام نقل و نقض آن متوجه
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تشقیق که فقط برای عجز حریف در میدان مصارعت سیاقت سخنی چند بکار رفت
حاجتی بر دستخوان نامربوط او هن از نسج عنکبوت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اظهار و انشن پیش
رطل بوق ترین سوق المسبوح مینویسیم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هروی مناظره میکردم تا دستار خوان
مجلس سید محسن درمیان آمد در اثنای طعام خوردن سخنی بخاطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة پس صبر بران نکردم و از فاضل هروی اجازت القای سخن بود و گفتم که چه میگوئی
درین حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح ست و بر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو که امام تو کیست گفت
حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام درینحدیث قرآنست و تاویل او آنست که من مات ولم یعرف
امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جاهلیة گفتم بنابرین لازم می آید که تعلم قرآن بر هر یکی از مردم واجب عینی
باشد با آنکه هیچ احدی بآن قائل نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرائت آن شرط
صحت نماز واین واجب عینی اند بالاجماع گفتم که حضرت رسالت صلعم درینحدیث امام را مضاف بزمان ساخته
گفته من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانچه درحدیث واقع شده دلیل است بر اختصاص
اهل زمان باماميكه معرفت او بالمیشان واجب ست و بر تقدیر قائل شدن بآنکه مراد باین امام فاتحه است
تخصیص مذکور را فائده نمی ماند پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر ازان تاویل علیل برگردید و گفت
بنابر حدیث مذکور حال من و تو برابر ست در مقتضای آن درین زمان گفتم حاشا که حال برینوال باشد که تو گمان
کرده بلکه مراد درین زمان امامیست که اعتقاد امامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی
پس ما و تو برابر نیستیم گفت ان امامیکه اعتقاد بامامت او داری هرگز او را نمی بینی و جا و مقام او نمیدانی
و درین خود از و بهره و نفعی نمی یابی و فتوای مسائل خود را از وی نمی شنوی پس من و تو درین حکم برابر باشیم
گفتم حاشا و کلا که حدیث را دلالت باشد بر آنکه جا و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای مسائل خود را
ازو باید شنید بلکه مضمون آن بیش ازان نیست که او را باید شناخت والحمد لله که من او را می شناسم و دلائل
واضحه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر امت
ننمایم و لازم نیست آنچه مقتضای حدیث مذکور بر من واجب ست زیرا که حضرت رسالت صلعم نفرموده که من لم
یاخذ من امام زمانه الفتاوی همچنین نگفته که من لم یعرف مکان امام زمانه بلکه گفته من لم یعرف امام زمانه
والحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد و دانست که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی ست پس من
و تو برابر نباشیم و چون سخن باینمقام رسید فاضل هروی متاخر شده گفت که من نیز در طلب معرفت امامم
و شنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکند میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت دعوی امامت

ورا بدانم وآنگاه تابع او شوم پس من گفتم الحال درینوقت ترا امامی نیست پس درینوقت از اهل جماعتی
واگر بمیری در جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلافت نسبت تو و اصحاب تو
از اهل سنت ست زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام در هر زمان و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت
شد و جوابی نگفت و حاضران مجلس از خوردن طعام فارغ شده سفره برداشتند و هر کی بمنزل خود مراجعت
نمود و فاضل هروی نیز بخانه خود رفت انتهی کلامه زید تحقیقه و مقدمه پس از تسلیم حکایت با جمیع امور
بعدم ملاحظه مرغ مشهور ع که لیکن قلم در کف دشمن ست میگوییم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام
در باب معرفت امام ست پس اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کافیست که این کتاب تمامه کلام حضرت باریست
قوله تعالی وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ پس که تابع انبیا و اقرار بعض دیگر
کفایت نمیکند و رنجاهم لما تقرر فی محله من القرآن العظیم عجب عجائب آنکه حضرت قاضی رطل بوق
مصداق عوج بن عوق خود فرموده اند که ازینحدیث غیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی بر نمی آید پس
اعتراض تعلیم مذکور که ترتیب کرده اند و آموختن قرآن مجید را واجب عینی قرار داده اند حالانکه آموختنش بقدر
ضرورت متعلق بحکمت عملی دارد و بحکمت نظری نظرے ندارد زیاده بیش نیست قاضی را باید که وتازی نکردن
و جواب دوم فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن و از اقرار ماضی در گذشتن تکلیف کرده قاضی
رطل بوق در هندوستان بر مسند قضا قضاة مربع نشستند و در شهدای امامیه ثالث بالخیر گشتند و از دعوی
تشیع دست نشستند و لباس حقیت بر خود آراستند و موالات قلبی را خیر باد گفته نفاق را نصب العین گشتند
امام بر تخصیص پس بر تقریرش خاص شدند اهل زمانه اولین بمعرفت حضرت مرتضی و اهل زمانه دیگر بمعرفت [illegible]
و قس علی هذا [illegible] دیگر بلکه اهتمام درباره ایشان ست یعنی ائمه اثنا عشر و ازین اختصاص تخصیص لازم
آمد که رفضه از اقرار عهد امامیکه ذکر نامش در خلوت موجب لعنت ست کما فی الاصول مثل البحار و غیره و معرفت
از ائمه سابقین مامور نباشند جز امام زمان خود که وصف او معلوم ست که نامعلوم ست و همچنین در ازمنه دیگر
ائمه لاجرم شیعه را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شده معرفت سابقین و لاحقین و بل هذا الامر [illegible]
و بر تقدیر یکه همه اهل زمانه را عموما واجب کرد معرفت تمامی ائمه اعتراضیکه قاضی
بر فاضل هروی نموده بر ذات حضرت رطل بوق وارد میشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امام را بزمان
مضاف ساخته و من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام با اهل زمان چنانچه در حدیث واقع شده بلکه
بر اختصاص اهل زمان با امامیکه معرفت او با ایشان واجب ست و بر تقدیر وجوب معرفت جمیع ائمه بر جمیع اهل زمان
تخصیص مذکور را فائده نمی ماند پس لعنت خدا باد بر ناصب عداوت اهلبیت امجاد که وجوب معرفت ائمه
سابقین و لاحقین را کلامش بر باد داده و دعوی فرزند آغاز نهاده اینک اصول کافی کلینی اعور و تفسیر قمی [illegible]
و کتاب البصایر و مانند آن و علی هذا القیاس کتب کلامیه رافضیان همه مهمل شد خصوصا کتب مصنفه مجتهد زمان

ذوالفقار و دو الفقار وغیره که دلالت بران دارد که معرفت دوازده امام ضرور نبود بر خلفای ثلثه و اخراب
ایشان در زمان سید الانبیاء و انکار مجد الاستغفار هم در وقت شیر خدا و در اوقات
دیگر ائمه هست مجموعه و عبارتش بعد از ذکر اصول ارباب فضول این ست که پس
بنا برین می گوییم که منشاء تبرا از اصحاب ثلثه رض و عایشه رض و حفصه رض و طلحه و زبیر رض
و معاویه و احزاب آنها مخالفت هر یکی ازین اصول معتبره مقرره نزدیک شیعه
امامیه ست چه باتفاق معلوم ست که ایشان و تبعه ایشان بامامت ائمه اثنا عشر قائل نبودند و نیستند
بخویکه شیعه قائل اند انتهی بلفظه کما فی الحسام وازین عبارت عیان شد که معرفت همه ائمه اثنا عشر واجب
بود بر خلفاء هم واجب ست بر تابعین ایشان یعنی اہل سنت لیکن بسبب ترک آن لائق تبرا گردیده اند و نیز
روشن ست از کتب شیعه که خود حضرت پیغمبر را وقت بیان امامت امام الائمه نوبت استغفار سید پس تا با
دیگران چه گفته آید و در کتب معتبره موجود که حضرت امامت را روز غدیر بیان نمود و مجلس حدیث مو
و مفصلش قصه استغفا پس همه کس دانستند از عقلا که هیچ اصلی نیست برای این امامت محدثه و همه اصحا
مومن بودند بدون اعتقاد چنین امامت مخترعه ابا مجرد من کنت مولاه فعلی مولاه فدلالته علی مقصود هم
ممنوع و وجوب محبته رضی الله عنه مسلم لکن لا یسمنهم ولا یغنی من جوع ولو تری الکافی لوجدت روایاته والدعلی
ان جمیع اہل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم واجب المحبته ولکن دعواه للامامه عین الکفر
ومن اعتقد بامامته فهو کافر مثله اعلو لهم یقینا یدل علی ان زید بن علی کان منکرا بامامته اخیه وخرج علی نهی
امامته انه منع منعا شدیدا و اگر گویند که وجوب معرفت سابقین ولاحقین بدلائل دیگر
ست گوییم از مدتهای دراز مشتاقیم که آن ادله را ببینیم مگر سر بازی اینست که بعنایت باری باصول
معتبره تماما ثابت کنیم به بسط و تفصیل تفصیلش بدعا یعنی غیر عارف امام نیز مغفور و مرحوم ست کما لا یخفی و
فی هذه الصفحه پس این ترانه که جناب مجتهد بدان بانگ بی هنگام در مباحث آن مقام سر داشتند که کمتر از آواز زنانه نیست
که بزرگان فانی ورزنانے در لشکر سید سالار مسعود غازی بی اصول می نواختند و از راه حجاز نهاوند
و شیخ میگویند مصرع کین تو میروی بترکستانست بهذا الصادق الصادقین رطل بوق یعنی زراره منتخب
منتخبین دنیا آن ادله را اندا اند و وقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید طلبید و بر سینه خود کشاده گواه گردانید
عمده شیعه خود را که بهترین کتاب امامی نمیدانم کما فی الکشی وغیره از هزار سال برادلیای رطل بوق و
عر فوق آن ادله مکشوف شوند ذلک عجب عجاب من بعد اگر این حدیث قبل از غدیر ست لازم آید که کسی
منشأ سعد امامت را قبل از بیان و تهدید او بر خلائق که بعد از استغفا و خرابی کوفه و بصره پدید آمد و دل بدان
الا الظالم والعدوان واگر بعد از آنست لازم می آید کفر عمار چون گردید بتصدیق و گردید از تصدیق کما
فی الکشی وغیره حالانکه مضمون حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار ست یعنی لا یتصور منه الضلال مطلق

اصول ابن سبا و دجال است فالحق مع عمار و هو مع امام المهاجرین و الانصار طرفه تر آنکه ترجمه نقل بجا
از علمای امامیه تا مرض وفات شریف نص ست بر تقیه نبی مختار پس اگر نص امامت فرمایند حضرت پیغمبر
بغدیر بعد از آیت عصمت یوم الغدیر یلزم التقیة عند الوفات وعنده ما فی زعم الرفضه یوم العرفات وهی
ساقطه اخری اشد من الاولی و اگر قصهٔ حضرت فاطمه بنت اسد یا در سکرهٔ امیر المومنین کرم الله وجهه
که در جواب منکر و نکیر فرو ماندند و حضرت پیغمبر آواز دادند بگو فرزندم علی امام من ست در بیان آرند گوییم
ما لا علینا چه مجتهد مرده شو بار بار تلقین کرد که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط ازین حکایت بمرتبه ثبوت
رسید که امامت از اصول نیست ورنه آنجناب تجاهل و مجتهد رئیس ذوی الالباب عارف باشد و عارفے
همچنان که سکندر ذو القرنین را با امام حسین علیه السلام بجنگانند یا از بچه گیرد و از اهل حق خود را برابر اندازد تا دل خرم
سازد پس از عجائب اشیاء موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز در کنار مبارکش
پرورش یافته بود بلکه هم شیر ابوطالب نوشید و هم شیر زوجه مقدسهٔ او چنانچه از کلینی وغیره واضح است در
عبارتش همراه شرح قزوینی آنکه عن ابی عبد الله قال لما ولد النبی مکث ایاما لیس له لبن فالقاه ابوطالب علی
نفسه فانزل الله فیه لبنا فرضع ایاما حتی وقع علی حلیمة السعدیة فدفعه الیها میتواند بود که مراد بثدی نفس پستان
ابوطالب خود نفس باشد و میتواند بود که مراد پستان زنش فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیر المومنین ست چنانچه می آید
در حدیث سوم مولد امیر المومنین که رسول ع او را با زبان خود گفته و گفتن او امیر المومنین را برادر خود بسیار واقع
شده و منافات نیست میان این و میان تزویج فاطمه چنانچه متفق علیه ست حرمت نکاح با در رضاعی و خواهر
رضاعیست ایضا ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق ع لا یحرم من الرضاع الا ما کان
مجبورا روایت کرده در شرط حرمت اینست که رضاع باستیجار و مانند آن باشد رضیع بهیمه معلوم باب غریب
و علم ست یعنی روایت ست از امام جعفر صادق ع گفت وقتیکه زاده شد نبی درنگ کرد چند روز بر جائیکه نبود
برای او شیری مراد اینست که بسبب مرض والدهٔ او بی شیر ماند پس انداخت او را ابوطالب بر پستان خود
چنانکه برای تسلی اطفال را مشغول میکنند پس فرود آورد در پستان ابوطالب شیری پس شیر خورد از آن
پستان چند روز تا فرود آورد ابوطالب گردیدن برای طلب دایه بر سر حلیمه سعدیه پس داد او را بحلیمه پس با در ملاحظه چنان
ستر تفضیلی چیز او در بارهٔ آنجناب آنچه بایستی فرمود قدرت الهی ست که هر جا بمقتضای ان الباطل کان زهوقا
رفضه در جواب اهل حق فرو می مانند و عند المناظره زمین را از آسمان نمیدانند و زعفران را از صندل
نمی شناسند اینها که شنیدی وقتی بود که معرفت را بمعنی شناختن و اعتقاد کردن فرا گیرند اگر بعلاقه سبب
فی الجمله معرفت را بر بیعت و اطاعت فرود آرند هیچ فائده بیش نمی آید و معنی چنان فرا می باید که هر که خود
باشد و بیعت و اطاعت نکند اسلام را که در زبان او بود مثل از جاهلیت مرده زیرا که قبل از اسلام
نیز صاحب وجاهت رئیس قبیله میشد لیکن همه کس بهیئت مجموعی اطاعت شخصی نمیکردند بخلاف

حضرت سید النبیین خلفائی راشدین و مؤید این مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
نقل کرده الی غیر ذلک و محصل آن روایات همین ست که امام یکی باشد و دیگران را تبلیغ و تقویت
او شاید مجرد معرفت بدون بیعت بکار نمی آید بلکه وبال دنیوی و نکال اخروی می افزاید و خاتمه
حدیث هم باعتبار معنی تشبیه رایگان نمی رود زیرا که مقتضای زبان کفر و عدم جاهلیت اطاعت
و خودبینی و خودرائی و باطاعت تشخصی نمودن ست قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ
ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ببین که چگونه ثابت کرده اند معرفت را با وجود
جحد و انکار و عاقبت مفسدین را عبرتگاه خلائق ساختند و از احادیث حضرت سید الابرار و از افاد
حیدریه کرار مثل آن تواتر و الخ وانما الشوری للمهاجرین والانصار و افادات جناب امیر
بعد ذی النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغمه و ترجمه آن ست الی غیر ذلک از دلائل
باظهار مانند آفتاب رابعة النهار ست که اهل حل و عقد در برگزیدن مستجمع شروط اختیار دارند
و چون از زمانه دراز ایشان را مدخلی نماند گناهی بر ایشان لازم نیست بلکه گناه وقتی بود
که اختیار می داشتند و کسی را لائق می یافتند و مختار نمی ساختند الغرض امامیه باضافت ضمیر
خاص و معهود میگردانند امام را ابتدائی نه بوجود اجتماع ناس در ذهن عام و خاص پس مضاف
می دانند بزمانه مکلف تا معلوم شود زمانه وجودش و عیان گردد احوالش پس هر که نداند او را و اطاعت
نکند و بمیرد بنوعی از جاهلیت همراه برده و نه معذور باشد اکنون بر بعضی از فوائد که در عبارت
عرنوق و مولای مجتهد یعنی رطل بوق بوضوح پیوسته و مغالطه مجتهد از آن بظهور در آمده اعلام
می نمایم که مجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته بود درباره حدیث معرفت امام که وضع اضافت
برای عهد ست الخ و مجتهد بجوابش گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای عهد مبنی است
و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون و علوم دارد از آنجا که جناب قاضی رطل بوق این
اضافت را برای تخصیص قرار داده و بر طلبه مخفی نیست که عهد و تخصیص را بیک معنی در باب اضافت
می گیرند لاجرم بشهادت شهید ثالث بالخیر عیان شد جهالت و اجنبیت مجتهد از فنون و علوم
پس حجت بالغه الهی باید دید که مجتهد در عبارت مذکور مضاف الیه را ذکر نکرده بود اکنون مضاف الیه
هر دو لفظ مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد و آنهم بشهادت چنین شهیدی که در حکم زنده گشت
که قول بیت کلامست هم در حق او نتواند گفت و اگر مجتهد الزمانی برای نفس نفیس خود ادعا
قوت قدسیه دارند چنانچه ازین کتاب ضربت حیدریه بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت ست
زیرا که مدعی اجتهاد اند و هر مجتهد قوت قدسیه دارد پس ناگزیر ست که قاضی رطل بوق مضاف الیه
الفاظ مذکوره گردانند لیکن لوم شوم هنوز پرواز نکرد ع یکی همی پرد و دیگری همی آید قوله گفتم

چه میگوئی درین حدیث آیا الے قوله پس بگو که امام تو کیست این سوال موقوف ست بر اثبات
وجوب وجودش در هر زمانه و آن ممنوع ست لابد علیه من دلیل و سند منع ورود بسیارے
از احادیث ست از انجمله حدیث حضرت ابو ذر که از حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم
پرسیده بود در آن حال که یا رسول الله اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نفی نمود که این نخواهد بود
بلکه بیان نمود حکم آن وقت را چنانچه مفصل گذشت فکیف که قاضی رطل بوق بدان اقرار نموده
که اهل سنت قائل نیستند بوجود امام در هر زمانه و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند حتے
که قاضی هروی را مانع شد از سفر در طلب و تحقیق امام و مناع للخیر معتد اثیم برادر صادق آمد
حتان بیچاره بر نیت خود ثواب جزیل یافت که نیة المؤمن خیر من عمله پس سوال قاضی
که بیان کن که امام تو کیست اول دلیل بر سفاهت او باشد و هو لا یشعر بذلک خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی سَمْعِهِ
وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ یَّهْدِیْهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ قوله
گفتم بنابرین لازم آمد که تعلم قرآن الخ معلوم نیست که جناب قاضی رطل بوق تعلم قرآن مجید
را از کجا دخل دادند که خود اعتراف دارند که فقط معرفت ضرور ست و این اعتقاد بس ست که
این کتاب الله بر حضرت نازل شده و فائده تخصیص باهل زمانه قرأت ضروری آنست که قاضی
با همه حقه بازی انکارش نتوانست کردن و قصه انقه الستة منتخب از دنیا ادا نمودند که عندات
به امامت قرآن کریم و نفی دیگرے از ائمه متاخرین قائل شدند یعنی انما الله تعالی علی روایة
امام المتقدمین و ما کان هذا وقت التقیة لذلک المنافق الا من الله تعالی و آیت یَا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ
بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ نے علی هم از ان تلاوت نکردند و نقد جان عزیز را باعوان ملک الموت
سپردند الحاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی که این کتاب تمام کلام حضرت باری ست در
اسلام و ایمان کافی ست قوله تعالی لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِکَةِ وَالْکِتٰبِ وَالنَّبِیّٖنَ
الغرض اعتراض تعلم مذکور را مرتب نمودن و آموختن قرآن عظیم را درین مقام قرار دادند
از لطے بیش نیست که وجوب آموختنش بقدر ضرورت بحکمت عملی تعلق دارد و در ینجا
بحکمت نظری سخن میرود جناب قاضی را باید که اقرارے نکردن دار قرار ما خدے در
نگذشتن و جواب فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن که در تالیفات
خویش نقل اتفاق الحق اعتراف دارند که لفظ تسلیم و مشتقات آن در مناظره بر زبان
آوردن هیچ ضروری نیست آمدم بر تخصیص که نوشته تخصیص مذکور را فائده نمی مانند جواب تبین بالا
کما قلنا بر فطن مخفی نیست که فاضل هروی که تمثیلش در ذیل گذشت کی کتب فقه دیده بود تا بر نگینی

و الزام و انقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحث او فرماید
بلکه حیف درین است که کتب دینیه خود را هم کما ینبغی ندیده بود یا نه و خدا داند که آن بیچاره
چه گفت و این شوشتری مفتری چه نقل کرد کما مرت الیه الاشارة مع ما سابین گیاه
ضعیف این گمان نبود که رئیس الکذابین در نقل کلامش بجا آورد اگر از اعتبار بحث بگفته
که بمجرد رسیدن این حدیث فاضل هروی که امام اهل سنت بود از حذاق این مذهب
بود مبهوت شد که زبان او را می بست مگر دانش را می شکست و مقام حیرت است
که شوشتری شرح تهذیب المنطق نوشت و نه فهمید که درین مناظره سخن از امامت خاص
میرود یعنی امام عصر است چنانچه قول رطل بوق بر آن دلالت کرد که مرا امامی است
که اعتقاد به امامت او دارم ای قول معرفت او بدلیل حاصل کرده ام ای غیر ذالک
ولیکن نپرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل هروی در خاص و عام سخنی گوید
و بقواعد منطقیه تغلیط نماید پس مردم بر داشتند و قدم بر نداشتند و قدرت ذکر دلیل نیافتند
و آنچه گفتند برابر نیستم جوابش آنکه واقعی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ✽ هم تابعان و متبوع
چنانچه مجملاً و مفصلاً گذشت و شاید که باز بمقتضای مصلحت و حال و مقام نمونه دیگر از
حالات این امام منتظرین و مدعین هروی او برای مزید بصیرت ع گفته آید در حدیث دیگران
طرفه آنکه چون فاضل هروی گفت که امام را هرگز نمی بینی نه فتوای مسائل خود را از وی می شنوی
و مقام او را می دانی و هیچ نفعی دینی از وی بر می تابی چه فایده در جواب فرمود که حاشا که حدیث
دلالتی بر آن باشد الخ حالانکه کتب اصول کلامیه او دلیل بر آنست که وجود امام هم برای
انتظام دنیا و هم انتظام دین است تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث بر ضلال امت قدرت
نیابند و اختلافات در اصول و فروع وقوع نیابد گو بر اصول امامیه حدوث بر ائمه صادق نیاید
کما مفصلاً و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار است و تناقض و تناکر آن بدا نهایتی
و نهایتی ندارد چنانچه بر ناظرین تهذیب و استبصار مخفی نمی ماند حتی که در آغاز تهذیب است
که جماعتی از علما از تشیع دست بر داشتند و سنی شدند و البته شخصی باید از جانب خدا برای این
این همه امور معصوم و موید بروح اعظم ورنه باید برای او امامی دیگر فهلم جرا یعنی دور و تسلسل
لازم آید و هرگاه این امور ضروری نبود حاجت مردم بسوی امام چیست آیا فقط همین مراد است
که نشسته شده و می خورند و عربده نمایند چنانچه اجداد و مجتهد بعمل می آوردند کما مر مراد از نیجا
همین مذهب رفض تحریرات خود را که برای اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحث است
متابعت چنین امام را ضروری شمرده لاجرم تحقیق مسائل ضرور شد تا از خطا ایمن شوند

گوش بر کلمات مضامین نه نهند و به ملاقات امام مهتدی نشوند بدون حاجت لزوم دور و تسلسل
لازم آید باشد و اهل سنت که ضرور ندانند وجود امام را در هر زمانه ادله بران قطعا قایم کرده اند
ازان ثابت میشود که شناختن امام چنان نیست که معرفت پیغمبران صلے الله علی نبینا و علیهم
عموما و خصوصا و دلائل این باب در کتب کلامیه مبسوط است و این اوراق هم ازان خالی نیست
علا حاجة الی الاعادة و آنچه درین نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را یاد کرده
ثابت کرده اند اگرچه در مواد دیگر قرار یابد مگر معنی همین است که مجتهد فاقی در حسام آورده از جمله
محدث نخعی در مجمع البحرین میگوید قوله اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ای یاتم بك الناس
فیتبعونها و یاخذون عنك لان الناس یومون افعاله ای یقصدونها و یتبعونها و هم مقدار
خود معلوم همگنانست که ع شنیده کی بود مانند دیده و در روایات متواتره اتیل تعلیل با محدث
مذکور مقامات لفظ امام بیان می نماید که یقال للطریق امام لانه یوم ای یقصد و یتبع قوله و
انهما لبامام مبین ای لبطریق واضح والامام الکتاب ایضا قال تعالی یَوْمَ نَدْعُوْا كُلَّ اُنَاسٍۭ
بِاِمَامِهِمْ ای بکتابهم و قیل بمن ائتموا به من نبی او امام او کتاب الغرض هر اطلاق
بجای خود می نشیند و مستدل را بر این معنی که امامت مثل نبوت از اصول است و هر که اعتقاد
چنین امامت ندارد مومن نیست و در احکام اخروی کافر است دلیلی ضرورست و شروط
اتباع ملحوظ بالجمله کار رطل بوق عجیب است که میگوید این حدیث جز بر معرفت و لالتے ندارد
مسلمنا ولیکن دلالت عقلی دران موجود است بجهت آنکه امام البته مقتدای مردم ست شناختن
او واجب ست تا استفاده کنند که قول و فعل او همه حجت ست چنانچه جالسے و غیر او بگفته
لاجرم ضرورست ملاقات کردن و در ایام سفارتها از مدتها منقضی شد بجز دعیب تا مه پس
معرفت مقام هم لازم افتاد رفته رفته و هم عرض مشکلات و استفتای مسائل عویصه بجهت
آنکه رویت آنجناب هر وقت تواند شد و حل معضلات خصوصا و عموما چنانچه لفظ سایرت
بران دلالت دارد و اگر مراد از است قوم ابن سبا باشد بدلیل آنکه ناسوت جناب شاه ولایت
بلاهوت حضرت عزت پیوسته و متحد گشته و پیشوای بسیارے از علما و ممدوح و مقبول از فحول
علما فی کتابه رضی الله عنه یعنی امام شافعی مطلبی با آنهمه مقتدای ناموت خود ند اینست
که علی ربه ام ربه الله و ابن سبا که دعوی رسالت می نمود علی روس الاشهاد جهره بروی
حضرت مرتضوی صاف صاف گفت که مگر بیاد جناب نیست که مرا بر سم رسالت فرستاد
تا الوهیت جناب دعوت کنم و این عهده را چنانچه باید بجا آوردم طرفه آنکه هر ابسو ختن
می ترسانی من اینک حاضرم ع هرچه رود بر سرم چون تو پسندی رواست القصه چون نوبت

احتراق بسیار چیجه برزد که بخدای توفیق داشتم اکنون مطمئن گشتم زیرا که عذاب کردن بآتش جز خدا
کسی را میسر نبود و درین امور هر که شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقدمین و مانند آن در تنقید و جمع
حدیث تحقیق رجوع کردن تا دل او مانند خاطر ابن سبا قرین اطمینان گردد اما آنچه رطل بوق فرموده
گفتم حاشا الخ جوابش آنکه ان الکذوب قد یصدق رافضی که امام خود را بدولت اسلام از بطون
سلاله مشرکین داند و العباس جناب سید المرسلین را امر قوم کرده اند و نزوافت پدر بزرگوار امام علیه
بران نکاح نپندارد که در حال شرک و انهم بنام رقت نصرانیت ترجمه رود و الی بخیر و ذلک من القبایح
علی اصولهم باشد که امام مهدی را از آبا و اما از نسل گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن علیه
و امام حسین علیه معتقد بود و مادر مکرمش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ علی و منبع سواد
دیویه چگونه برابر تواند شد ممکن است که حمار ناطق با ایشان ناطق مساوی شود لا و الذی
لا و الله قال الله تبارک و تعالی هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَا يَسْتَوِي
أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ اما دلیلی که رطل بوق معرفت
امام خود از آن حاصل کرده اند اگر غیر از خرافات احول و اعور و اعمی و شیاطین جن و انس
دنیا باشد از دیر باز اشتیاق باستماع آن داریم و کسی را از رفضه قادر بران نمی پندارم
پس همان بهتر که مانند لتهای معلوم در مزابل مندرسه مخفی و مکتوم مانند فان البدعة انما
تمات بترک ذکرها و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کرده اند حاشا و کلا جوابش آنکه این نسبت
کلمه هو قائلها و المنة لله تعالی که ازین حضر عیان شد که فقط معرفت امام مدلول حدیث
معرفت عام است از آنکه او موجود باشد یا معدوم پس گوساله ابن سبا که این حدیث را
از زبان او له می شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد مغالطه محض است چه هر مسلمان
سنی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش مهلتی دراز است فکیف که عمر دنیا
بر روایات اکابر رفضه صد هزار سال باشد چنانچه خواهی دانست و آنچه قاضی رطل بوق
افاده نموده اند که من او را میشناسم غالب که تقلید درست باشد یعنی مسلم بن معلم ملکوت که
خود را عارف نامند و عارف برسول الله صلعم و عارف بالائمه قرار داده اند حالانکه حرفی از دو حرف
معرفت نخوانده اند بر ظاهر است که آن شقیکه خدا را نابت اندیش قرار دهد و او را منبع
و امی عقیده اند پسند رسولان او را بر وحی بستانند مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
معرفت تواند کرد و این جهل مرکب چنانست که در بسیط زمین او را اگر خواهی یافت نیرنج و منقوع
و مانع همراه ناموس کشیده انچه محسور خواهند شد در ریگ مفاخر در دوزخ منتسب سے شوند
چنانچه برای اکابر اصحاب افترا میسازند نعوذ بالله جوابش آنکه در نهار بدلائل سابقه اکتساب را

پیدا این بلی او تر اکما ینبغی پیدا نه و همه طبقات آسمان و زمین برا و روشن است پس زمان حاضر
باین کلمات رطب اللسان است که قرآن مجید دلالت بران میکند که برادران حضرت یوسف علیهم
السلام چون یک دو بار به راه خلاف نفس الامری رفتند اکابر زمان رست ایشان را هم در وضع
پند داشتند رطل بوتی که در مجالس المومنین اکابر صحابه و تابعین و علمای متبحرین مثل غزالی و رازی
رفضی قرار داده و در مجلس آن خرافات را بنیاد نهاده که دجال و ابلیس رشک بران می برند چگونه
درین دعوی راست گو پنداریم و دیگر رفضه را که بنیاد مذهب شان بر نفاق است چسان
در مثال این محکمات صادق انگاریم و پر ظاهر است که اگر مدعیین مزید دلا و درین دعاوی
صادق می بودند و بینات ایشان و اعتقاد این بد اندیشان مغشوش نگشت چرا غیبت
کبری بعد از صغری پیش مے آمد بالجمله این امام عنقا صفت که کتاب احمر یکبار او ست و وجود
نوری بر دیوار او و نه کرسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم متکای او و لا مکان دولتسرای
او و در هر هفته بنص امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی معراج او و جسار الحق و زهق الباطل
مهر است و درة التاج او مخاصمین خود را از منافقین امتیاز میکرد و برای بلند آهنگی بالاخفی
رفضه گوش مے نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست بر داشتند در خواب
پاییداری تسلی می بخشید و اطمینان مے افزود و هر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
مے بود سے عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد و ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
و انچه قاضی صاحب داد هدایت داده اند که دلائل واضح الخ جوابش آنکه ابنا و صدقنا
این قاطعه دلائل ساطعه داری ولیکن دعوی لزوم متابعت ازان قسم است که یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم خود کلام مجلسی خاتمه المحدثین بران گواه است که اهل غیبت کبری
مانند یهود اند کما مر فرار از تقیه و نفاق از گروه یهود بوجود آمده چنانچه در قرآن و حدیث سلف
و این امر را خود معلمین معلم ملکوت در عالم ناسوت برپا کرده اند که تشبیه یهود ازان در معرض
ثبوت است که مجلسی گنده دهن پابوس کاسه لیسان او ست کما لا یخفی اما انچه رطل بوق گفتند
و تجویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد با اهل سنت مسلم است که مودت
اهل صفا چه در روح چه در قفا و اینهم از قدرت الهی است که لفظ سامرا است معین این مدعا است
ولیکن دعوی بملاقات اهل رود و ریا از ذریه ابن سبا در خیر منع است چون خود با قرار کاشیان
آن امام توقیع مے فرماید که هر شیعی که نام من گیرد ملعون و کافر است و کسی از اهل سنت
این توقیعات را در حق خویش اعتقاد نمیکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات تواند کرد
شب و روز مانند یهود در جستجوی حضرت عیسی طبائعش و دست در تقیه و نفاق نکوشند و انواع

آمدند از دست حکام خوش شدند و انصار مامون و اتباع بر طور رفضه او از شیعیان پاک دین را
بهما فروختند و خلعت های فاخره مکلل بجواهر زواهر مثل حارثی و طوسی و تمانینی با تباع هشام
شیطان باطاق جوشند و از روز تقرر امامت همین دغا و دغل بعمل آرند و بزرگی را از اهلبیت
اطهر و رهبر نا ه برا رند و بدست نواصب سپارند ۵ در برابر چه گوسپند سلیم ٭ در قفا همچو گرگ
مردم درند چنانچه بحار مجلسی و لوامع نقی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
مشتمل است علیحده که کتاب کشی و دیگر اسفار و روایات معتمده اهل اصول و اخبار دلیل بران
باشد که بکرامت اماماں طاهرین سگان بر روی عماید رفضه مثل ابوبصیر می شاشیدند و ائمه
دین این ملاعین را از مجالس خود دور میگردانیدند و سفارش اصحاب را در حق این شیاطین
نمی شنیدند کما مر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زدند از قسم تمنا بیهوده لیت لیت الشباب
بعود است بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب مکذوب
یعنی انتم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله که صاحب وافی نیز آورده درباره
قاضی مقبول شد که کتب خود را با وجود این حکم و امر تقیه تا ظهور امام مهدی از سبعی تبرا بر
کردند حالت سنستل رحمهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین را ندیده و جناب رطل بوق
بتوسل و همنامی بلیت نورجهان گرچه بظاهر زن است ٭ در صف مردان زن شیر افگن است
بمستقر الخلافه رونق افزودند و به نتیجه تقدیر گرفتار آمدند یعنی بادشاه اسلام نورالدین جهانگیر
خرمن عمادی لاطائله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که درخصوص حیا و رزین قبر شریف
رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خدا است
فاعتبروا یا اولی الالباب من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
و ندای آسمانی است یا بعد ازان لکن الاول باطل کما عرفت و یحیی فتعین الثانی عجب دارم
از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکه ظهور در صدور این توسعه صاحب الامر در لباس عریانی
بحطیم که خواهد بود و بعد از مدتهای دراز بشر جهل او مرکب است نه بسیط ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
باعتراف مجلسی در حق الیقین و غیره و در غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که ما در
بغداد بودیم در سالیکه سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم
پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود مگردان بعد از وفات
خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نمی شوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی

واین بظاهر شدن بعد ازان خواهد بود که مدت غیبت بطول انجامید و دلها سنگین شود و زمین
مملو شود از ستم و جور و بعد ازین همی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند
که مرا دیده پیش خروج سفیانی و صدای آسمانی دروغ گو و افترا کننده است انتهی بعینه پس
تجویز ملاقات خود با وجود داشته مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیه کما اشرنا و انکار
او در هر وقت عین افترا و عداوت شدید با ائمه هدی ست بنا بر علی هذا رطل بوق از وطن شریف
تشریف آورده بودند باری ریش کلیت چنانکه شاعری از امامیه میگوید ریش باید ز وسعه موسی
و ز نحدان بوشی بیش شود انسان که دران بچه دهد خرگوشی و در اکبر آباد همه ریش و بروت را
تراشیده اند آخر در دل خود بر خلاف امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خانه ز وخراب
کرده او ست چنانچه خطیب سبزواری گفته بود وقتیکه جناب میرزا مغفوری بیخ او بریده بودند و از
زوائد عظیمه این توقیع آنست که حد این فساد تها در دل رفضه پیدا کرده و این حرفی ست از
فوائد غیبت کبری و قبل ازین تعصب ملاعین اینقدر کجا بود که دختران جمیله خویش نکاح سنیان
میدادند و صیغه بعنوان حال کجا شد و هتاکی ضرور می پنداشتند و در کوچها بازارها کوه خنزیر
میخوردند و در باره تصویرات صاحب المومنین کی بی ادبیها می نمودند و وجوه خود را
مثل ذوی الاذناب سیاه میکردند چنانچه امروز بعد از هجرت می شنوم و در تهذیب کتاب
مشغولم و انچه گفته و انیست الخ جوابش آنکه چون حصر کرده است حدیث را بمعرفت امام و معرفت
امام است پس امو نامه کجا به ... وارد فکیف که نصوص متواتر ائمه مخالف آن قرار رسد
که حرفی ازان بگوشت رسیدم و در گردآوری آن بتطویل نگردیدم وانچه نوشته زیرا که حضرت الخ
جوابش آنکه ادنی درجه معرفت تام است وآن خود مسلوب است از رفضه لیام حتی هر که نامش
بر زبان آرد ملعون است بخلاف اهل حق که هم نام و الامقامش بحکم حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین می شناسند لقبیه اهلبیت و هم القاب گرامی او را بر زبان می آرند
و بیان آن از تواتر میرسد. کما مر تفصیله لاجرم دعوی عدم مساوات میانه خود و فاضل هروی
کالراس والعین لیس فیه غبار بلا مین و تحکم رضیعی که مامور نیستم تا آنکه احکام از امام بگیریم از عجائب
و غرائب است قاضی رطل بوق درین مقام داد کوری یا کورانگی داده زیرا که افادات امامیه دلالت
بران میکند که هدایت بدون عصمت تمام نمی شود و ازینجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگری
هدایت کند چون او هم معصوم نیست ناگزیر است در هادی دیگر و هلم جرا فیلزم التسلسل و هو محال
نیست قطره از دریای محیط علم کلام اما احادیث ائمه علیهم السلام که بازنوان در مجلد اول و ثانی ست
تنصیص میکنند مرانکه مقصود از افتراض بحج زیارت امام دادرک احکام ست علی حین قاضی

رطل بوق دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ جبر از شیعه می نمودند و دین خود را که بکمالش مذهب جعفری
بود برای دنیا بعبادات جعفر فروختند ناگزیر است ایشان را چنین ارشاد ساختن ورنه آب آید تیمم
برخاست وحاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دانم زیرا که قدمای رفضه برای تحصیل دنیا چها نکرده اند
تمرشان در تقلید نواصب بسر شد که نعلین ابی بکر معاذ الله بعمل مے آوردند وصدها روایت برتراشیدند
که ایمه بلکه امام الایمه فرموده اند که خود هم لعن کرده باشید و هجرت الی اجب نگردانیدند و قبل ازین
دانسته باشی که امام جعفر نعوذ بالله لعن جد امجد خود می شنید و شیعه خود را همین و تیره امر میکرد حالانکه
یکی گفته بود که مے خواهم که مینی لاعن را بدندان گزین کما فے تراجم الجراح و آخر چون ضبط اسرار
ایمه عظام بزعم علمای شیعه شنیعه این مشکل افتاد باظهار آن بیکدوشی و رفع مغض پرداخته اند چنانچه
در مقاله ساد سه بچشم خود دیدی لیکن بمقتضای هو المسک ما کررته بتصویع بار دیگر مجمل و سه حرف
بقید کتابت می آرم که بسیارے از شیعه بر امام صادق افترا کرده عوام را بدام دوانه میگرفتند
و مقلدین خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت تکلیفے از عبادت
برو نماند و امام معبود است هم در ارض و هم در سما و برین افترات شیعه عراق و غیرهم باعتبار
شکل جدید لذیذ و رفع تکالیف هزاران در راه هم و نا برین مردم را میدادند اینکه شنیدی حال
زمان حضرت امام صادق است که مامور باظهار حق بروایت کلینی در اصول کافی بودند پس
در اوقات آن ایمه که همیشه در تقیه بسر بردند و بالآخر غیبت صغری خصوصاً غیبت کبری پیش آمد
و کسی نماند که تدارکے فرماید چه خواهد بود که هر غرابے نعیق و هر حماری نهیق آغاز کرد و هر کور
سوادی دام اجتهاد گسترد و اهل توقیعات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند
و بره زنی ساده لوحان زاید الوصف کوشیدند و بعضی از ایشان پا فراتر نهادند و داد متابعت
دادند یعنی زنان نازک بدن را برای جوانان تهمتن هر یک گردند ع فغان کین لولیان
شوخ و شیرین کار شهر آشوب ؂ چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را ؂ کما مر مجملاً
و فی الصواقع مفصلاً از روایات اخذ و جبر بقرائن اصولیه بکرار مبین شد و شیعه از ان جهات
ایمه دو دست بر نمیداشتند حرفے از کتاب بتو گویم و پرتوی را از آفتاب جویم امام عظیم طوسی باعتراف
خاتمه المجتهدین یعنی مجلسی در حق الیقین مے فرماید و شیخ طبرسی هم این روایت را باثبات میگویند که
کنیزے گفت که صاحب الامر را طلب بسیار کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم
تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از جمله نواب آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه
التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز
بیا چون به نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی خوش بوئی با او همراه است

بهیات تجارت تمامی در آستین خود دارد و پیش عمری اشاره کرد مرا بسوی آن جوان که او دست آنکه بجواب
من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود و پیش پدر خانه رسید که معروف نمود و اعتنا بآن
نداشتم خواست داخل خانه شود عمری گفت که اگر سوالی داری بکن دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سوال
کنم گوش بآواز او نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسیکه نماز عشا را تاخیر کند تا آنکه ستارها در آسمان
بسیار شود و ملعونست ملعونست کسیکه در نماز بامداد تاخیر کند تا ستارها برطرف شود انتهی بلفظه این همین
از اخلاق اولاد مصداق انک لعلی خلق عظیم تواند بود که شخص بعد اشتیاق و محن و صرف اموال کل
و خدمتهای وکیل بچندین اشتیاق آمد و خواهد که تکمیل استفاده بردارد و امام گوش ندهد و نماینده
باغ سبز فرماید که باز او را نخواهی دید و غیبت تامه نباشد پس معلوم شد که این حقایق بلنگان باز
میگردد که در نمودن و پوشیدن امام صاحب قبولیت رقعات مزورات اختیار کلی داشتند
و امام را هم مثل دلالان وا نمودند که مشک و زعفران میفروخت حالانکه مجرد امامت مرتبه عوالم
اربعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که نمونه آن جابلقا و جابلصا ست بترجمه فروغی سبکنی
که ابو بصیر گفت امانیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی یا آنکه قیاس کردی
آیا ندانستی که دنیا و آخرت از امام ست میگذارد آنرا هر جا که میخواهد و میدهد او را بهر که میخواهد جایز است
امام را آنچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستیکه امام غنی باشد یک شب بر گزند جائیکه الله تعالی
او را گردن او حق باشد که مطالبه کند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشی
که خود از امام الائمه پرسید که با اهلبیت و قرآن مجید چه کردی یا با مور دیگر از دنیا چه رسید فان فیها سیماء کله
دارین یکتا نیست دو فائده ظاهر بحصول آمد هم اخذ و جر و هم لعنت بر قوم اکفر و انگاه تکرار تغییر و بالی او الا بعبا
اگر چه جناب مجلسی لعنت را بر خیال مزید فضیلت در حدیث امام زیجانی حمل کردند مثل سفرا
بعد از دم بر داشتن سیزده زار نمودند و بار بار دانستیکه اقرار بر ضرر رجعت ست فقط اینکه تقیید
حرفی از غیبت صغری بود و اولاد معنوی قدمای ایشان با وجود دلالت توقیعات مطهره از ناحیه
مقدسه بر انسداد طرق هنوز مقلدین شیخ حلی را برای فلاح دنیوی مایوس نمیگردانند و تحیرین تیه
ضلالت را باعمای هنر نمایند چنانچه متواتر از مسافرین بغداد شنیده باشی العجب که بارگاه به انیه
نصیر الدین حیدر یاور امام را اعاذ الله بلده لکهنو نشان منیده هندو شاید که در بخصوص کلامی مجتهدین
مساعی بلیغ مبذول میدارند و غالبا جناب قاضی رطل بوق لقضاء حق برضا داده باشید
تا آنکه امام شکنجه بقضا محتوق شدند و اسیر پنجه تقدیر گردیدند و معنی مکنا ... مکنا الله که
خیر الماکرین بعد از تسلط ملائک سعد یمن نمیدند در مستقر الخلافت باوجود دستغیر
و هنوز دو و معلوم نگاه بالای قبر شریف وا و ملازمت منیده هندا تا شکر و سپاس

ایزدی که حضرت رطل بوق زیاده از طاقت بشری در معرفت امام ثانیا سعی بلیغ بجا آوردند وشاید که دراوعا معرفت دعوی همسری با معلم ابن معلم ملکوت دارند ولیکن چه نسبت عالم ناسوت را با عالم ملکوت که معلم حا بیتے هرچه بود کما مر یکی فتوی بر مذهب حنفیه نمیداد و بخلاف جناب رطل بوق که درین قضیه هم گرفتار پیس سگ اصحاب کهف را نسبت بمقلدین شان چه روز بازار بر ایشان معنی با لیدند که امام را مے شناسند و امامے دارند و ناقص هرروزی نمیداز دوسے شناسند دیر متعلق شیعه زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول اینست که استغفر الله که رفضه او را شناخته باشند جد امجد او حسن مجتبی است و اهل تدقیق نوشته اند که مادهٔ امامت در اولاد هر دو امام مشترک است و درین خصوص نکته تدقیق و سر عمیق اینست که جد مطهرش از خلافت برای حفظ خون مسلمین دست بر داشته بود پس حق تعالی در جلدوی او یکی را از فرزندانش که از طرف مادر یکرمش حسینی باشد خلیفه روی زمین کرداند و بجهان داری وگیتی ستانی موفق فرماید بخلاف رفضه که ایشان را او را ز خال اصل امامت بنسل حضرت امام حسین و اخراج آن از نسل امام حسن عم حرفتار عجیب و قصه های غریب است محدثین رفضه باعتراف مجلسی در بحار هم در ترجمه این مثل جلاء العیون وغیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم را سفری پیش آمد پس چون ولادت امام حسن قریب شد فرمود ای فاطمه بر من وحی نازل گشته که پسرے متولد شود پس او را شیر مده تا من بیایم حضرت فاطمه هرچند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد حضرت افسوس فرمود العهده علی الراوی که وقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر رفتند و فرمودند شیر ندهی اگرچه بکما و منقضی شود چون حضرت تشریف آوردند امام حسین را بکنار مبارک نهادند تا حضرت زبان مبارک بدهنش گذاشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد سبحان الله دروغگویان را که الزام تواند بود که رد و مخالفت وحی را بجناب سیده بر خیال خود چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار و انند اری دقائق و حقائق مذهب ملنگان و اولاد معنوی پلنگان همین است و عجبا که رفضه این امور را سبب وجود امامت و باعث سلب قرار دهند و نمی دانند که در بحار و تراجم آن ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه بسفر بود و شیر مده و لعاب دهان مطهر بدهن اولاد طاهرین او می انداخت و زبان وحی ترجمان را بدهن ایشان میگذاشت و ازینجا عیان شد که رفضه خود آن سبب را ساختند و یا فتند سلمنا که امام حسین روزی چند استفاده نمذا زیاده از امام حسن نموده باشد که امر جبلی و طبائع مختلف است یکے دو سه بار خواهش دارد و دیگرے زیاده کاش قائل میشدند باشتراک چنانکه در انثی و زیادتی و کمی برادر توره ونگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگر نه امام هم رسیدند در فرزندان بسبطین

اگر بفت بپا شیند که حساب دوستان در دل نه آنکه آن بیچاره از سبع سنابل اولاد مخصوص
حضرت فاطمه نیز خارج نوشتند پس خروج ناصبیت بر ایشان ختم شد خذلهم الله تعالی
و از عجائب خرافات مذهب رفض آنکه جناب قاضی رطل بوق بالو معیکه در مناظره
شخصی در افتاده‌اند که بر اختلافات شیعه و خرافات ایشان بحال امام مهدی اطلاعی نداشت
ورنه چگونه مخالیطش بی رود قدح میگذاشت و نگفت ع ای سبک باخون چه عوعو میکنی چگرا
توقیعات ناحیه مقدسه هم خبری نداری که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکنند و ترا
بما وای تو یعنی جهنم سے اندازند پس حال فاضل بروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
زیدپوری معاصر فقیر که تا در وطن خود بود از عمان اینمعنی در داشت که جز شیعه اثناعشریه کسی از اهل
مذهب در جهان نمانده چون این بزرگ ابتدا آمد در بلده لکهنو داخل شد روز جمعه بود اذان
شنید و گفت عجب است که این موذن مسلمان است و کلمه امیر المومنین نمیگوید که اشهد ان
امیر المومنین و امام المتقین الی آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین موذن در من لا یحضره الفقیه
لعنت کرده آنهم در کتاب خود ندیده بود پس تعجب کنان بمسجد در آمد و دید که مردم دست بسته
بنماز مشغول اند لاجرم تعجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خلفای راشدین
بکمال اجلال و تعظیم یاد نمود و هرگاه از نماز هم فارغ شدند پرسید این چه مذهب و چه آئین است
گفتند مذهب سنت تحیر او از یکے بهزار کشید که بیده است از سنیان بجز نامی نمانده و مطابق
حکایت طوطی و زاغ تحیر سنیان از و هم زیاده بود که این بزرگ مگر بومی است که از خرابه در آبادی در
افتاده پس بعضے میخندیدند و نوجوانان در صحن مسجد می تمطیدند بالجمله حضرت قاضی رطل بوق
بالمدیوه و با جناب شان دست و پا گم کردند و از آنچه محقق است نزد محققین شیعه کما ستوقف
که امام از برای رفع اختلافات از امت مبعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
حل نے فرمایه خود را به تغافل زدند و چون بجواب البطال الباطل صدر الدین اصفهانی
مشغول شدند هرگونه اشکالی پیش آمد لیکن بغلبه جهل مرکب چنان نکردند که این امور البته
تحقیق کردنی و از حضرت امام پرسیدنیست آری نه است گفته اند که صاحب جهل مرکب را
علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیال اینمعنی باشند که راقم الحروف از لاف و گزاف
هرچه میخواهد بلا مراجعت بکتاب میگوید پس بداند که تعداد آن مقامات بالاستیعاب درین باب
خارج از دائره امکانست پس بطور نمونه اگر خواهی میگویم که ارباب جهل مذکور است که در جمهوریه
نقل امام اعظم خویش یعنی شیخ علی بمجانست معنوی شل مجانین مشغول شدند و کثر از ان خواندند
که قاضی بامنی برای تو اقنع و شکستن نفس ثقل نام قدیم را بر داشتند و بهر حال بار عظیم را

سبک گردانیدند و مقولۀ شیخ حلی در همین ظاهر است که یزید در زمان سعادت نشان حضرت
سید الانس و الجان بدان عمر رسیده بود که قدرت جد خودش ابوسفیان که بر خر سوار بود میکرد
و نوبت بدان رسید که عذر ها بدتر از گناه شد و رجوع بتواریخ نکردند و ایضاً تناقض صریح
در کلام شیخ حلی امامیه یقیناً در نهج الحق راه یافته بود که حضرت امیر را قاتل ذی النورین نوشته
و در جای دیگر انکار ازان نموده چون صدر الدین مذکور تعرض کرد غیر ازانکه جناب قاضی
القضاة مبتلا شوند و دم بردارند و حدث کنان از میدان راه فرار پیمایند بلکه مانند جنین در پرده
شنیدند هیچ نکردند و درین اشکالات مانند خر لنگ بوحل در افتادند حالانکه بقوت هرچه تمامتر هم
تا فرجام بجنگ مشغول بودند و ایضاً چون ابن هنفه یعنی شیخ حلی این عقیده را برای فریب مقلدین
خود ها را آب و تاب و زیب و زینت داد که رسول مخالفت مرسل در هیچ امر نکرده باشد جناب
قاضی رطل بوق کمر خود محکم بستند و کمر همت بتائید آن آویختند و از روایات و واقعات غدیر
که مجمع صد و پنجاه هزار صحابه بود بر اصول شیعه یکسر خود را تغافل زدند کانهم لایعلمون شیئاً
حالانکه قدر مشترک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقةً مستعفی بود و مفاسد خلافت
و نصب علوی بزبانیکه ناطق بوحی بود و حی شمرده می فرمود که بمجرد نصب در نصب خونش
خواهد آمد و اصحاب مرتد خواهند شد و سعی بست و سه ساله رایگان خواهد رفت پس حضرت
برعایت امر نهم کلامی فرمود که اگر سحبان زنده بودی از عهدۀ ستایش آن بر نیامدی معهذا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام سیزدهم مجلسی نیز حضرت مستعفی شد لفظاً و معنی و بر تقدیر
چه موقوف که روضۀ مفیده هم این عجائب از هار را شگفانید که رشک افزائی بهار باغ شداد باشد
کما لایخفی و بعد از تحقیق شدنش درین خصوص انچه بر مجتهد جائسی و اولاد و مقلدینش تواند گذشت
خارج از اندازۀ تحریر و تقریر تواند شد که او در حسام چوبین از کتب خویش کلیه چشم پوشیده
و اصول موضوعۀ خویش را یکسر پشت پا زده بالجمله کسی را چه مجال که انهمه مغالیط در نقل استیعاب
کند همچنین تعصب این دشمن اهلبیت را که قاضی رطل بوق عبارت از وست یا یا نی نخواهد بود زیراکه
در مصائب خویش انچه در بارۀ خواهر مطهرۀ شهید کربلا یعنی ام کلثوم رضی اللہ عنہا ادا کرده و روح مقدس
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی صلی اللہ علیه و علیهم را آزرده
نعوذ بالله من ذلک و لکنی انقله لاشد الضرورة الغرض قاضی صاحب مصائب را انهمه معصیتها
بجهت مزید عداوت اهل بیت رضی اللہ عنهم زیاده تر پیش آمد فکیف که با وصف اختیار کما عرفت
معتقد می نکردیده امام گم شده را از غیبت تا او علانیه یا من وراء الحجاب بحل این مشکلات پرداختی
و تصویرات اجنبیه کتاب او را آراستی و قاضی رطل بوق را بعد از سبکی هم از بار گران سبک ساختی

حالانکه مثل امروز آن روز هم آن بود و دیگر دور زند و لب از شیر باز نشسته بود و مشکلات ما نفهمیده حل میکرد کما اشتهر نام او را چون بر زبان آوردن و دستگیری حسرت زدگان فرماید و نکوئی فیض الهی بما تکلیف آوردن بشر است یا به هر حالی یکحرف را بطور نمونه از اکاذیب جلی و خفی نشان داده تا اگر کسی دل داده استنباب آن باقی ماند باشد که موجب مزید رسوائی این هر دو و جمیع علمای اولین و آخرین تا روز آخرت بوده باشد و در تلاش جواب احقاق الحق افتادن و کوشیدن و اول کتب برادر مهتر را اخوان جستجو می کردند و جستن که این دو کتاب است یکی تبیین الحق و نام دیگری عزیز و در این امر خود از برادر کهتر و برادر بزرگش در جواب ایضاح نوشتند پیداست حاشا که گذارش بر زبانم رود و چون خوف این علمای ثقات خبر دهند این اخبار از آن باب بماند که رفته توهم کنند که سنیان نام این هر دو کتاب را افتخار مثل مجاج السالکین وضع کرده حالانکه نزد حکیم سلامت علیخان صاحب تبصرة الایمان از مهاجران در بلده بنارس بر آمد و اگر میسر گردد به بلده اله آباد رفتن و به دائره شاه محمد اجمل مرحوم داخل شدن که آنچه در آنجا ست آن جواب سوم است که مبادی کلامیه آن را من مجمل و مفصل دیده ام بالجمله چون قاضی ملاقات صاحب الزمان برای اولین و آخرین امت ممنوع و انگاه هر وقت تجویز می نمایند و حضور رفته ظهور آنجناب را هر روز و شب جائز میدانند پس از ارتکاب موضوعات و خرافاتیکه فرد از آن بطور نموذجی دانستی یعنی چه پس بایستی کتاب خود را عرضه دادن باز شائع کردن چنانچه قدمای رفته متقدمین برای ترویج موضوعات خویش نسخه سلیم را پیش حضرات ائمه بردند لعنة الله علیهم بعد از عرض حضرات آئمه صدق سلیم نوشتند حالانکه ضعف رجال مجتهدین یعنی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة اسم سلیم را بی اصل دانسته و بر فرض محال اگر حضرات ائمه از راه تقیه دنبال گذاری ازین گفتار تاری اندیشند عجبی نخواهد بود که دهن سگ بلقمه دوخته به و دیگر چون لاف و گزاف علمای رفته حدی و نهایتی ندارد عجب نیست که رفته رفته مدعی شوند که تألیفات قاضی از افادات مهدی نازنین و کرامات و معجزات آن انور کواکب دراریست و درین مقام نزد اهل انصاف که تصنیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین دیده اند قریب یقین است که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعصبات او را میداند که جز دل خراشی و شیعه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی پیش نیست حتی که مؤید اصفی شده و در مصائب خود که از خباثت شیخین معاذ الله صاعقه آسمانی بر حظیره مقدسه رسول یزدانی صلی الله علیه و سلم تمام مساعی اورا امام زمان با جمیع مقلدین لتهار جهنمی سپردند و فادخلوا جهنم خالدین درباره شان گفتند این امور که درین خصوص شنیدی مبنی بر اعتقاد مذکور از قاضی رطل بوده است

وریه اصول از شیعه کما مرت الیها الاشارة خصوصا بحار و حق الیقین بلکه روایات مثل طوسی هم
پیداست که در غیبت صغری بدون محن شدید و صرف مبلغ خطیر و گذشتن از سنه مدید ملاقات
صاحب الامر بحصول نمی انجامید تا بغیبت کبری چه رسد بلکه توقیعاتیکه از ناحیه مقدسه باسامی
سفرا صدور یافت دال بر انست که مدعی ملاقات درین غیبت احیانا کذاب مفتری ملعون
ابدیست و ازینجا احاطه لعنت را برین قاضی رطل بوق شوشتری قیاس باید کرد که غیر از آیت
کریمه وان جهنم لمحیطة بالکافرین هیچ عبارتی مبین آن نتواند شد حرفی از متن توقیعات بعینه
درود انشا نامه که بنام محمد قلی قطب شاه دارای سکنه دستگاه رفضه پیرایه تالیف در برگرد
و در تصانیف مجلسی هم مذکور شده و غالبا درین اوراق ترجمه اش گذشته برای مزید توثیق
نیست یا علی بن محمد السمیری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة
ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة
فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض
جورا و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی
و الصیحة فهو کذاب مفتر و این بشارتیست بمقتضای قوله تعالی فبشرهم بعذاب الیم برای آقای
مجتهدین و مقلدینش نه دیگران که شیعه ترا بش لقب گذاشته که هر وقت مشاهده امام را تجویز
کرد و بی اجازت امام ترک تقیه کافر شد حالانکه شیخ المشایخ رفضه شیطان الطاق را حضرت
امام صادق ع از مجلس شریف بهمین علت راندند و سفارش را زینهار قبول نکردند بلکه این
شیطان از شیطان الطاق در حسن مناظره غالب بود و قدری فی الاصول ان کلها هستند
تلفا و تحقیقا و کفی به عدا ابا و اکتفا مبینا و حال خرابی رفضه و بی وفایی ایشان و عدم الصفا
بشروط جتاد در زمان حضرت صادق خود از کلینی و غیره معلوم است که اهل اخلاص و شیعه
پاک اینقدر در زمانه شریف نبودند که به بست رسند بلکه بروایت دیگر بعشره کامله کشند پس درین
زمان که بارشاد جناب ملای متبحر محمد باقر خشت از بام افتاده یعنی شاکلت شیعه بایهود از حق القلم
بوضوح انجامید چنانچه باخود بودن تشیع از یهود مختار گشتی و قسوت قلبی را حدی نماند چه گفته
خواجه حافظ شیرازی مفتر باید بس همه کس روز بهی میطلبند زین ایام مشکل اینست که هر روز
بتر می بینیم الغرض چندان بدهوشی و حق پوشی بر دل و دماغ این الاغ مثل مشهور قاضی
جون پور مسلط گردید که از احادیث ائمه خصوصا از افادات آن امام خاص یکسر خود را
جاهل و مجنون گردانیدند و بکار خود هشیار شدند که بزرگان گفته اند دیوانه باش تا غم تو
دیگران خورند آنرا که عقل بیش غم روزگار بیش اکنون محنت اصلاح کلامش که مولانا

مجتهد الزمانی دیدہ اوست برین مجتهد افتاد باوجودیکه ازمدتها در رساله قدیمه این پیش
دبل وغل با عجز ونیوی دست و بغل بود و غایت حیرانیها اینکه جناب قاضی هنوز می نویسند
آنچه دلالت بران دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
ضروری نیست بکه رطل بوق اینهم مغرور اجتهاد و فراموش کردند که جناب امیر باوصف آنچنین
از کثرت ابواب علوم بطین شدند و رضلاع شکم سارکش حقیقةً منتفخ شد بر معتقدین غیر عیار
ولیکن هزاران مشکل را بعد ارجعت شریف حضرت پیغمبر بدینا پیش کردند و گنجایش آن در بطین
شریعت نیافته بدفتر گنجانیدند و محتاج شدید دران وقت بودند رتبه علم علل البوق مگر ازان جناب هم
درگذشت که حاجتی نداشت بامری مگر آن امام را که در گرفتن ناشتهٔ عقیده فرصت نشناسند بازنه
جهل کوری بیچ نمی هراسد چنانچه مشهور است امام را نشناس و از گناهی مهراس فاعتروا یا
اولی النهی و فولو ان هذا شیٔ کالنفقا و بعد ازین اجمالا با تفصیلا سے آید انشاء الله تعالی
آنهم صورتی نبست اکنون در تنبیه قاضی گاے چند فراتر بنه و بگو که بکرکافی کلینی هم از مطالعه
درنگذشت تا یاد میکرد که اصحاب امیه که قاضی مهل گو در جهٔ پابوسی شان هم ندارد بار تکالیف
خویش را پیش ایمه می بردند حتی که امراض نالائق خود را که تهار حقیقتی عبارت از انست خود را هم
بیان میکردند کما مر و نقمان حکیم ایشان ابوحمزه ثمالی وغیره او با آنهمه علو ارج بعرض امور
می پرداختند و این ابتلای جهل مرکب هنوز همین اذعان دارد که عرض فتاوی و استفاده
ضرور نیست وامر هم همین لفظ بمعرفت است و بس و هیچ دانی که چرا بدامن همین معرفت دست
در آویخته تا کسی بر ریش های معدوم و موجود شیعه نه خندد که سبحان الله بعث امام را چون الهی
بر واجب تعالی واجب دانستن وانگاه او را ابجدی معلوب و مجهول ساختن که کسی بزیارتش هم
مشرف نتواند شد و نیز کسی درباره امامیه بدین طور تشکلیتی نکند که امام را بجای رب العالمین
رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفته ضروری رویته منویری دنبده از جملتی
مشاکل اطمینانی دارم که اگر آنجناب را خبر میدادند که فلانی بر در دولت قبل آنکه نشسته
اذن در آمد می طلبد البته سے فرمود اخرج منها انک من الصاغرین سبحان الله فالحمد
مولای علیه پیش در صوارم است و همچنین امثالش را نوشته اند که تا از مرار فایض الانوار
شاه نجف کرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک کذاب فتاک را
باید دید که بروقت او را زیارت امام نتواند شد و پرسیدن حکم ضروری تجدد و بعد از اندکی
غور چنان مدعی شد که هرگاه میدانست که بالیقین امام از در خود خواهد رانید و اگر او در غیبت
دور او انسته و محاسن شرا و مطابق اصول انسانی ممتاز بوده لاجرم عرض مسائل را چگونه قبول

کنند هرچه باد اباد گو ضروری بوده باشد حتی که مجتهدین از جناب امیری می پرسیدند حالانکه آنجناب
امام وقت نبود کما سمعی والیضا چون فقط معرفت امام را رطل بوق کافی میداند ضرور افتاد
که ناموس را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقهٔ ناجیه قدمی البصائر
شمردن ولیکن با لا ادنی می باید که یزید ازین زمره باشد و بعد از تصفیح این اوراق بلکه پیدا آیات
درجهٔ اولویت پر ظاهر است پس لعنت خدا بر کسیکه رافضی باشد و چنین خرافات چاد و در خیر خواه
و بر دیگران نگاه در پراند و الحمد لله که درینجا هم قاضی رطل بوق بکیفر کردار رسید و آنکه شنیدی
با قطع نظر از الست که او فتوی میداد بر مذهب امام ابو حنیفه حالانکه رفضه در دو اب مخفی
آناء اللیل و اطراف النهار مثل پیر دهقان فی در تالیفات خویش بر زبان دارند که صدها حدیث را
رد کرده معاذ الله من الافتراء و از علم الرادی خویش خبرے ندارند که از هزاران احادیث چشم
پوشیده برای رد و نقص آن کلمه لا یوجب علما و عملا بر زبان داشته و این امر خود از کتب معتبره
شیعه واضح و از اساس الاصول هم طور ند کو پیدا است مگر معتقدین علم الهدی بود نش
برای بقای عزت و ناموس او با شتباه تعبیر میکنند و او را معذور می پندارند حالانکه بر مذهب ا
صد هزار حدیث ائمه هدی پایمال شد و از تقریر مومن جاهلی در صحبت خلق افعال واضح است
که رعایت قواعد و اصول مضر است اگرچه عمل بالا حادیث از دست رود پس او هم مانند
مقتدای مذهبش در مقام قارون کما فی البحار فرو رفت و ظاهر است شیخ المتقلبین را که شیخ الطایفه
و امام اعظم اقدام لقب الیشان است در کتاب عده سبب معذرت از طرف علم الهدی خواجه تاشان بود
یعنی مدرس بودن بر یکے نزد مفید حارثی پسر معنوی عبد الدین سیا یهودی که برای رونق مجد ثابت
رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقة و دیگران چگونه
نگویند در حق او آنچه در حق امام ابو حنیفه بے اندامی میکنند و از ینجا نزد عقلا واضح شد که این
گروه طالب دین و حق نبوده اند لا حول و لا قوة الا بالله و عجب از حاضر فی الامصار که علم لدنی
چنان دارد که کسی حاصل نتوانند شد حضرت خضر در چه حساب که بدرجه تلمذ هم نرسد گاهی قاضی را
این هم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذهب حنفیه فتوی میدهی و او را هالک و ضال و مضل
میدانی و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله واسعة فکیف لا تهاجر فیها اما در اقامت
وطن همیشه جباری باب تاني متوانی رسید و از صناعت حیاکت که مجاوره و ائمه در باره منقرضین آ
خاصت نکوهش تو ان پوشید که در هند تنور ضلالت تفت کردی و طوفانی آسمانی بر دی
و لباس فاحشه قاضی القضات برخود راست نمودی ای مرد دل تشنیده که که بدست
اهک تفته کردن خمیر بله به از دست بر سینه پیش امیر واي مرد که من ترا سکے قاضی ومفتی

گردانیدم ع بروهر چه بایدت پیش گیر * سر ما ندارنی سر خویش گیر * واگر معتقدین قائل شوند
که مهدی خود او را اجازت نداده بود که بساطت برای هدایت ... کن * هم علوم لدنی معلوم شد در
وهم دشمنی امام با او و رشید ثالث با نجیره اکبرآباد گردانید. حکایت آورده اند که چون ایران
صولت بردار رسید و دولت او رو بفرار رسید یکی از ظرفا تر دوستی آمد و گفت ع گوشهٔ زاهدانه
بازگزار * واز ظرافت بدر آئی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بساتین تجرا ... شنیدم که بعضی بسبب
جوش خون درین موسم شگوفه سر می جنبانند. و بر حق سیر قصد تا بدر باغی یکی را دیدند که بسی
جسوری دعوی پیغمبری میکند و معجزات خود یکان یکان برشمارد هرگاه ساعتی گذشت گفت
بیا در صدر باغ نشینیم و حال دیگران ببینیم ع سالیکه نکوست از بهارش پیداست * پس یکی را
دیدند که بالادست نشسته و بجهت مزید تمکین و وقار از سر سواد هوس برخاسته مطالبه پیغمبری ...
داشته ظریف گفت از سیمای او چنان نماید که بدعوی خدائی مغرور گشته پس بکمال ادب
بر رو دست بربست و زمین پیشگاه ببوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که بدر باغ دعوی
رسالت بر زبان دارد مگر فرستادهٔ شماست لعنت شد و تیز تیز نگریست که بر غیر آن قرم ساق
من بر سم رسالت کی فرستاده ام برنبند و براند. و بعضی از مجتهدین که در کربلای معلی مقیم اند
بکافی کلینی بیا که هیئه و بین السجت ست در حواشی خویش که بر کتب اصول نوشته اند صحیح
و موضوع ضعیف، دانستند که شاید بتصحیح می رسانند بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
بر رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود بکشاد و دولت قدمبوسی بهم رسید
پس بدین گمان که مشکل بتوسل حل خواهد شد سوال را پیش کردند حضرت سلطان کربلا
فرمودند مرا اجازت فتوی نیست و درین امر تعلق ندارد بکسی مگر بصاحب الامر تا بهدایت آنجناب بتجدید
امام زمانه رسیدند و مشکل حل شد غرض ازین تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان متأخر
جمال است یکسان بینه استفاده از حضرت پیغمبر خدا او ایمه هدی هست و این غرباء شخص را اجتهاد
حیثیت خود چندان فریب خورده است که عرض و استفاده را برابر مجازی میشمارد (و فی) جگر دوی
مرا او را رسد کبریا و منی * که ملکش قدیم است و ذاتش غنی * چون این شهید ثالث با نجیه
بر عدالت باری فرموده است که بر مادر و پدرش کبیره و ازدی رود و زور اکس نمیرسد پس چنین باید
از وی سر زند حالانکه نتیجه عدل بر اصول رفضه اینست که اگر کسی حضرات انبیا را بوجوه ...
قتل کند نزد خدای عز و جل بر منظر استحسان جلوهٔ ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ برد البته
نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول بحیثه فی الصوارم وغیره علواً کبیرا و اصلاها جهنم
وساءت مصیرا عجب است که مطهر و جاشی ایشم نه انست که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا لفظ

بغیر حق مقرر نیست یعنی بهیچ وجهی قتل شان حق نتواند بود کما بسطه الثمانی فی الدار و او نیز
مفهوم مخالف را بسته و حفظ خود انه نَارًا تَلَظّٰى لَا يَصْلٰهَا اِلَّا الْاَشْقَى الَّذِيْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى نتوانسته
او نیز آثار غرور این بحر در آنکه روزی که با عبد الرحیم خانخانان ملاقات کرده و دانسته بود که او والد تقی
جمری بدین ملت مثل پدر خود ندارد پس در اثنای محاورت تعریضی بفاروق اعظم کرده و بخواندن شعر مبالغه
نمود کما اشرنا الیه و این بیت که در مجالس عزا نوشته اند و بر خوانند محبت شه مردان مجو ز بی پدری چونکه دست تحریم
گرفته است پای مادر انه طرفه تر بلکه مشکلترین حیله مشکلها که بر مذاق شیعه تواند بود آنکه قاضی
رطب اللسان بطعن فاروق چون روبروی نور الدین جهانگیر پادشاه هندوستان انار الله برهانه در شهر
اکبر آباد برای مناظره نشستند و مبهوت ماندند و خیال کردند که لمن الملک الیوم فانهم عن
کشفنا غطاءک و یاد نکردند که تقیه بطن ضرب واجب میشود چه جای لعن در دو مسئله کرامات الاولیاء
حق از جهت عادت دریده دهنی در حق مربی پادشاه موصوف یعنی سلیم چشتی رحمة الله علیه مصائب
تیز زبانی شدند و بپاداش خود رسیدند و حق انست بر صدور خیال این ابابیل که او را صاحب الامر
بسبب تکبر و غرورش که دانستی که بقهر الهی سپردند القصه تا کجا شرح بیهودگی این بیهوده گویان اثنا عشر
نموده شود که هر جا که نهایتش را قصد میکنم تازه مضمونی دیگر پیش می آید و بعد اینها از امر
دیگر فراموش که دلالت بران دارد که جابجا این بیهوده گویان مجوس مشتاق ائمه را ابیات فحشا
در بیت فصل اگر کسی را از راه جدل شکی رو دهد باید که مسائل متأخرین را ببیند که حالات آنها
مجتهدین نوشتند که در عتبات عالیات بانار ارشادات عامه و هتک بر عموم خود کرم داشتند گویا
آن دیار مقدسه را از اعمال و مضافات مملکت ایران تصور کرده و اراده در تقصیر مفرح نموده
تا بالآخر درین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی از درگاه حضرت کبریا حاصل شد که
ادراکها الله تعالی رسید که درین بلده هزاران مقتول شدند و تا هنوز خراب است شود
میکنم قضا را درین ایام روزی با میرزا احمد خان ملاقات دست داد و سبب این سانحه تحیر از قرینه
فسق و فجور دران حدود مقدسه که منسوب بجناب امام حسین رضی الله عنه و تخویف و ترهیب که از
اعمال باز آیند ورنه فتنه پیش آید که از دفع کسی متوقع نخواهد شد چه نیست انکار بود و العلم عند الله
شنیده هر کس که خواهد از بزرگ موصوف بپرسد که فلانی بزبانی شما انچه نوشته است راست
بفرمائید که راست گفته است یا دروغ پس مثل رفضه اخذ و مطرود بقول خواجه حافظ ع
هر چند آزموده ام از وی نبود سود من جرب المجرب حلت به الندامه و همچنین تراجم
جرائح مثل کفایة المؤمنین و تالیفات اردو شان و مجالس مثل بحار و غیر آن خصوصاً مجالس
سیزدهم ازان مبطلا لعمود آری و بی دانسته نداری که مقصود من الزام طائفه ناجیه است

تا سر خود با گریبان خجالت فرو برند و اگر بر دارند صورت مذهب خویش در این دبستان
مذهب دلکش مشاهده فرمایند که سه آئینه سکندر جام جم است بنگرید تا بر تو عرضه دارد احوال
ملک دارو چه من بعد عقل کے اجازت میدهد که چنین مجتهدین که قفل باب بارگاه امام حسین
رضی الله عنه بعد از نعمت شب حضرت ملائکه مقربین بگشایند پے نبرند که امر قضا و فتوی تعلق ندارد
مگر بحضرت امام مفقود و حضرت سلطان کربلا معزول است ورنه چه ممکن بود که حضرت امام حسین علیه السلام
با چنان اخلاق حمیده که از جد امجد خود بمیراث یافته چنین مجتهدین امامیه را که برای استفاده آمده بودند
از در خود محروم گذارد و معذرت فرماید که من مجاز فتوے نیستم که زمان صاحب الزمان است
پس رفضه دیروز امام حسن را ببعض وجوه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنها که شیخ شمایل
عبارت از انست بر آوردند و او خروج و نصب با خر اجش دادند و تصور شان هیچ نبود مگر
صلح با رئیس بنی امیه که تند ذرفضه برش خنجر شمری بود بر گلوی حق جوی امام حسین و انهم بطریق
اولے زیرا که شیخین از امثال این امور ابعد بودند و هو الاقرب و امروز جناب امام حسین را
با وجود او خال در سبیع سنابل قرانی کما فی شرح جامع الزیارات از دایره قضا و افتا باز داشتند
و این امام بیچاره مظلوم شهید بغیر از این در واقعه کربلا چه کرده بود که اصل الاصول رفض را
ترک فرموده اولاد امجاد دیگرش نیز بر راه مستقیمش خرامیدند حالانکه بشهادت امام محمد باقر
از اهلبیت بودند کما فی اصول الکافی بالجمله ذریه طاهره ایمه این منافقین را لقب مبارک
رفض که قدمای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانستند سر فراز کردند و هنوز حال شان همین است
که بتبدیل نفس مے پردازند و تدارک سیاهی پیشانی مثل مشرکین بداغ سفید میخواهند و ندانند
که المسود هو العدو والمبیض هو العدو الغرض گناه شهید کربلا و اولاد اطیابش همین بود ورنه با ایشان
که جناب امیر هم آن مجتهدین را که در فتوے متوسل بآنجناب بودند بصاحب الزمان دلالت میکرد
و او لیس فلیس و قس علی هذا شروح و حواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشتند و کدورت صفا
آغشتند و مثل تغارهای طینت خود با خمیر نواصب آمیختند اینها که بگوشت در آید متعلق بتوجیه ما
مجتهدین و لیکن صاحب غور و ادراک را این قصه ها موجب بصیرت در این فن می شود کما لا یخفی
اما جناب مجتهد یعنی مومن جائسی نایب اول امام در زمان ذرار المومنین شیعه که قصبه مندیله
رنگی دیگر داشتند و در ایام فراغ مزعومی و سفر عتبات عالیات بیرنگی دیگر همت گماشتند و چنین
تلونات بیش نباید که مقدمه معاش بود کما ستعرفه سے که در حق امام اعظم شیعه یعنی شیخ علی
آنچه میگفتند رشک افزای اخباریین مثل غلام حسین و فدا علی و برادر کمترین از معاصرین سنت
چون پدر بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات دهلی بمقتضای المستشار موتمن گفت

که تحصیل معاش بخوبترین وجوه که هم خرما و هم ثواب باشد بجز این نمی ماند که چندی زیر شق مغول ایران
باید شد وکتاب شرائع وغیره بخدمت شان گذرانیده کوس اصولیت در دار المؤمنین لکهنو باید نواخت
که امروز در آن بلده این جنس عزیز الوجود است پس بکمال طلب و فرط اشتیاق سفر کردند و بزودی
سعادت فرموده و نقاره تکلم و اجتهاد نواخته بر مسند تقدس و زینت افزودند و بدلیری تمام
جد تام بکتاب حسام در باره امام اکمل آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای
ناس باشد در باب اقوال و افعال و هم می باید قایم بامور امت باشد و سیاست و تادیب انها
نماید و بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حدود فرماید و دفع اعادی از انها
کند و با کفار مجاهدات کرده صیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ابلهانه
وبی باکانه بمجالس المؤمنین وغیره هم نظر نکردند و ندیدند که مولی و آقای شان چه خرافات دران
جا داده اند پس کوری و کورانگی شان دیدنیست ولیکن عذر شان همین بس است که مؤلفات فاضل
رذل بوق که درین شغل مطالعه آن بر ضرور است وقت تالیف ذو الفقار که بعد از یکدو مجلد
عماد الاسلام رو داده بود ندیده بودند و بصیرت این شغل دران وقت نداشتند و معاملت همه
شوخی و دلیری آموخته اند و ناز و عتاب و ستمگری آموخته و از اوراق فقیر که در مقاله ساله
مجلد دوم جمع نمودم عیان شده که در تصنیف صوارم و حسام وغیره باخبار تحفه اثنا عشریه و ماده
جواب بعض ابواب آن بلا واسطه بهم رسیده و لاجرم توان گفت که مجتهد ربقه تقلید از رقبه خود
جدا نکرده بسبب شوخی و دلداری برین جسارت و دل آرامی عمل کردند الغرض چون بر تحدید
مجتهد پامبار چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او تواند بود سطری
چند می نویسم تا خود بخود عیان شود که آنچه مومن جاسئی در کارگاه خود تار و پود تحدید تنبیه
ز بهتار بر اصول و قواعد مذهب رفضه بسبیل امامی از ائمه هدی فی احد من الازمنه الی الان
منطبق نتواند شد و این همه سعی مجتهد اگرچه نزد مقلدین گنج شایگان باشد ولیکن در حقیقت
همه رایگانست و این تقسیم ازمنه چنانست که خلافت جناب امیر باشد خواه زمان غلبت کسی
دیگر که علم الهدی و کاسه لیس او در تنزیه و مجالس خلافت آنجناب را بی مغز و بی معنی قرار داده اند
یا زمان صاحب الامر که غیبت هزار و چند ساله یکی از شروط های اوست چه رسد و آن سخنی است گفتنی
اینست که در احقاق شوشتری مذهب اینها بوده و هم در کتب دیگر مروی است که شخصی اختلاف
امت را در باره شیخین معظمین دیده که رفضه ایشان را بد میگویند و مطاعن شان شب و روز
میجویند بخدمت امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
امام در جناب شان چه اعتقاد دارد فرمود هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق

و تا با غایه فعلیها حجة الله یوم القیمة و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این مضامین با مناقب
دیگر در کتب ایشان بیش از بیش از پایه ایست چندان فزون نیست که بیان نمونه آن را هم دفتری باید و طول
را بهمه اظهار زبانی مطابق شهادت قلوب است و مع ذلک اخبار ائمه و آیات بینات قرآنی مؤید
و ثبت گردیده که طالب دین و اهل یقین را استرابی از آن امکانی ندارد که هیچ بهره کرده شد
جمیع عترت منافقت چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نواقض لقلب و فاضل جبیبی امثال شان
از اهل صدق و صفا در تالیف خود با مبسوط گردانیده اند و اگر راست پرستی علمای رافضه چندی
در اخفای مناقب راشدین زاید الوصف کوشیده اند لیکن با آنهمه کشش و کوشش هنوز آنقدر
از آن در کتب معتبره مرویست که اگر بذکر حدیثی بطور نمونه قناعت کنی جزوی از کتاب تواند بود
و آنهم از افادات امام صادق علیه السلام بلا شرکت دیگری از ائمه بحق ناطق چنانچه در مقاله سیوم
از نفحات جعفریه که در کافیست منقصه شهود جلوه گر شده و عیان گردید که هر فقره از آن
استیصال جمیع رطب و یابس رافضه از وقت حدوث مذهب شان یعنی ابن سبا یهودی
تا باقر مجلسی بلکه مومن جاسی کافی و وافی است و لیکن چه مخترعات و موضوعات را چه علاج
توان کرد بمقتضای قول شیخ مصرع هم از بخت نوحی در آن موج که بنیاد رافضه در مخمصه
میگویند چنانچه کتاب مذکور شوشتری بران گواه است که بعد انقضای صحبت جواب سؤال
بعضی از معاندان را ازین بیانی یعنی شیعه ابن سبا یهودی صنعانی متغیر شدند و تعجب کردند که
ایشان ازین مجاهد که در باره شیخین بیان نموده در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرمود مراد از امام
پیشوائی کفار است که خدا فرمود وجعلناهم ائمة یدعون الی النار معاذ الله الی آخر بالقوة انتقاد
بنقاله و طول خرافات و تسویل نفسه و ازین مقام توان دانست که آنها عارفین اسرار و رموز
نبودند بلکه کلام و دلالت معیت است ورنه البته عادت تقیه را بهم انسلمند تعجب نمیکردند
بلکه با معیت آنجناب برین محل می نشاندند و بسیاری از آن افادات را در تهذیب بدان راجع میکردند
پس معلوم شد که امام ازین متعجبین که بمکر و زور در افتاده بودند تقیه فرمود و از شر آنها نجات
یافت و دهن سگان با لقمه بر دوخت و بر ناظرین تحریر فقیر واضح است که ائمه شیعه حضرات ائمه
از قتل عمد رفته از دست نواصب بلا اضطرار ایشان نیامده پس خوف از دشمن خانگی زیاده تر
خواهد بود و هم نزد عقلا و هم بعض مجتهدان با شرم و حیا کما فی ذی الفقار و الیقظا مکاتم توان کرد
که شاید مجتهد با ستاره طلائی تحفت احقاق قاضی را دیده باشد تا رعایت این تعمیم مذکور
در باب ایام حمل آورده اند و لفظ مومنین را دخل نداده اند بلکه مسلمین را اشتر بر داده اند و لفظ نا مسلمان
نشان داده اند و باز اگر دست غور کنی رعایت این توسعه در قیود تحدیدش جابجا ملحوظ نیز کرده

میگویند که مذهب ما آسمانیست و قرآن ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و سیاست
و تادیب مردم بمعبودان ما تعلق گرفته بخلاف اقامت حدود و دفع شر و در کتب مجاهدات
معبودان ما مهابهارت است که هیچ رزم و پیکار برابر آن نتواند شد و مراد از کفار مخالفین ما
و جهاد فقط برای شوکت دین و عجز و ذلت مخالفین قرار گرفته و لفظ دین هم در استعمال
کفار و مشرکین زاید از وصف ورود یافته چنانچه اسامی کفار بر آن دلالت دارد که رام دین یا
دیبی دین و گیا دین در لکهنو و بعض آباد از قدیم الایام شنیده می شود اگرچه زبانی ثقات
مسموع شده که در دهلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اگر
از اسمای مشرکین عرب پرسند عبد مناف و عبد اللات و العزی و غیر آن بر آن اول دلیل
و لیکن بحق در تحفه و ص یاد آمد که نام علمای سنت در هیچ جا بدین طور نخواهی یافت الا در دیباچه
عقیده ملعونه که کتب مطبوعه و نامطبوعه مومن جالسی عبارت از آنست که مطهره و نام صاحب تحفه
عابد العزی و عابد اللات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهرا رض آن الفاظ برادر حق
امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از روافض باید اندیشید که چقدر توسعه و تسمیه
خواسته فرمود و کیف که اگر مناقب آنجناب را کاتم ایمان و مظهر کفر روایت کردند کمافی جامع الاخبار
فاعتبروا یا اولی الابصار و فائده تعمیم در تحدید امام آنچه مکنون خاطر این و مدارست اکنون
بروز و کیا آشکار شد یعنی چون معتقد از هر طرف دیده که آن قیود زنهار بر حضرات ائمه صادق
نمی آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ائمه مدعی زیر این حد بعد از تکلفات هم مندرج شوند
معاذ الله بدان معنی که رفضه و عادی آن بر اسامی ائمه بسته اند لهامی خود را ثابت نمایند
و خوشوقت شوند و در صدق آن معلت تلبیس و اضلال است و انداختن اختلافها در طوایف
روافض که فرق ایشان بصدها رسید شکی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ائمه که
اختلاف در گروه شیعه ما انداختیم فلا تغفل اما بحثیکه تعلق بحدیث جعفری بامامت و عدالت
شیخین مکرمین دارد در پیش کتاب صواعق حسامیه چنانچه باید زیب رقم یافته و لیکن بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک جله حرفی از آن میگوییم که بدو بطلبه رحی الجواب تا با امعنت منتظرین سماک شود
و آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مدائح شیخین معظمین دلالت می کند
که مزیدی بر آن در امت نباشد حتی که خواص مرغوبی عیانا دانستند و تعجب کردند کما اشتهر
حشیه بیانه و آن احتمال دارد که شاید متعجبین را خیال التقیه باشد که امام دشمن شانست
که تقیه ائمه از شیعه نیز بوده بلکه زاید کما فی اللوامع و غیره و سنجلی انشاء الله تعالی فی تقیه سلمان رض
عن ابی ذر و این امر خود مسلمیت زیرا که هر چه با اهل بیت از شده اند و مصائب رسیده و از بیوفائی

رفضه بود کما تبیّن فی هذا الکتاب خصوصاً از اذوقه و اظهار چنانچه در عبر اصلی از اصول چون
پس البته وبال تلبیس و اضلال سائل و غیره بر ذمّه فرقه دشمنان امام جعفر زیاده خواهد بود
چنانچه در آیات بینات قرآنیه و احادیث رسول یزدانی مبین ست لاجرم قول حق تعالی وجعلنا
هم ائمة یدعون الی النار و نیز اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا الی غیر ذلک
همه بسوی علمای متقدمین شان منقلب شد و حال این قوم مردود بوم بدین عنوان است
که افادات ائمه را بتهم مخترعات خویش بازیچهٔ اطفال و پایمال هر پیر و زال گردانیده و اندکا
طیبات ائمه در حقیقت پاک و صاف ست و ازینجا مثل مشهور ست که دریا که میکاهون برابابی
یعنی هر که بدریا بقضای حاجت کند نا ثمیش همین است که غائط بر روی او میرسد و تحقیق
مذکور بعنایت ایزدی باعجاز تمام انجام یافت الکنون وعده این فصل که عدم انطباق مذ
مجتهد بر ائمه هدی بود وفا کرده میشود اما اقتدای ناس پس شکی در ان نیست که متفرع بر ثبوت
که امام موجود و محسوس باشد تا به بیند که طور او و معراج المومنین یعنی نماز چگونه است و غسل و
ورشد و طهور و مقدمات و دیگر عبادات و هم معتقدات او را بدانند تا نهایتی الاعمال و موافق
معتقدات اهل سنت است یا مشاکل محدثات رفضه و در آنجا بیاب و غیره بپا نهند یا در موسم زمستان
مسح پا میکنند و در تابستان میشویند بلکه در نفس معتقد و هم اعتقاد قالب میرویند و آنچنان در مخالفت
بزرگان خود بنمر قوم مجلست میفرمایند که بر موزه مسح بنمایند و در انهم مشابق مثل مشتبه
که آب ندیده موزه کشیده و در اقامت جا بقا و جزیرة الخضراء و ره مسیح او تا روزی تمام
و در سفر و مساحت دنیا سه روز رو انشان میدهد حالانکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
تقیه در همه چیزها جاریست مگر در سه چیز که از انجمله مسح موزه باشد و چون کتب قدما برکتابی
مکذب این اصول خواهی یافت چنانچه از تالیفات فقیر ظاهر خواهد شد و قس علی هذا بستن
و کشادن ست در نماز رکناً یا شرطاً الی غیر ذلک و خبردار و خیال مکن که راقم من تلقاء نفسه
درین خیالات از جهت غلبه هواجس نفسانی افتاده و درین احتمالات اصلی و بدست بداشته
حاشا ثم حاشا روزی چند میگذرد که بعد از مزید تعجبهای رفضه خصوصاً جناب مجتهد الزمانی
که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکردند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین روز نگاه
مجتهد نگاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل تقیه از صندوق سربسته کشادم این کتاب از افادات سید مرتضی
علم الهدی رازی ست که متبحر علوم رفض و بالاتفاق نیز درین قوم مشهورست و گویا او را کوی سبقت از اول گفته
که بنا بر اختلاف نسبت فرار مذهب فریقین و تتبع بالغ و در کتب جانبین نوشته پس این کتاب بتوسط جناب دو
میرزا فتح علی فیض آبادی سلمه الله تعالی که در متوسلان کتب درسیه استاد من اند و بعد از تحقیقات بسیار از جناب

در یقین اصولاً و فروعاً و بر راه مستقیم اهل سنت نهادند و داد تبرا از مذهب فعلی چنان دادند که بیانش مفصلا در تحقیق
نموده اند نزد مجتهد فرستادم تا در دین برد و آورد و حیرت مجتهد که قابلیت هر گونه در رد آنش محصور نماید و تر نگشت و تعصب
مذهبی بدو دو مانع را صاحب مجموع صوف بمقتضای کشمیریت مثل مشهوره چندان شهرت داشت که در دفتر نگنجد و بمیزان
بیان نسنجد **حکایت** جد ایشان آرزومی فرمایند در رفتند در برفی آمد بارگیری بار دار شد قضا را روز دوشنبه او را درد زه
شروع شد آن روز نزد ایشان منحوس اکبر بود و بزعم ایشان که روز جشن بنی امیه است حالانکه موافق روایات دوازده بنی امیه را
سه شنبه توان گفت و دوشنبه روز اربعه چنانچه صاحب اثبات الحق با وجه در فصل داد تکذیب مجتهدین شیعه رده و این کتاب را هم
نزد مجتهدین بود مسئله مسطوره ابلاغ داشتم و نزد و فرزین متوسط قدرت علیخان آیا و حسین علیخان تا اولین و آخرین بود
گشتند و بیان آن آمده در خصوص هم بر ایشان سر باز شد که لا تعادوا الایام فانها تعادیکم القصه جد میرزای ممدوح فرمود تا
نا کند مذکور در ان جا قد آهن سقف ازرگون آویختند و کسی بر نیامد تا مادر و پسر مرد و نقد جان بجان آفرین سپردند انکه
شنیده می از موسم زمستان تا تابستان برای مسح و غسل پا و بخیران نکند و مسئله از کتاب مذکور بود که علم الهدای در دوم ایشان
در آن درج کرده که برای اختصار در سطری چند از آن خبر دادم ورنه او رعایت بهار و خزان و صیف و شتا در سلک تخیل
نصب العین گذاشته که کتاب مذکور را گلزار همیشه بهار توان نامید بالجمله موجود و محسوس بودن امام که مقتدای ناس است
بر ضرورست تا بدانند که در مذهب او ملوث است بطور واحد و از پهلو به پهلو به دیگر دو دمانند و لا از رد لب نسبت علاوه آن تا مقتدای
ناس بودن آنکه او را از جان و دل عزیز میداشتند و همین مقتضی آن بود که او با ایشان زندگانی نماید و عمر خود را اگر چه
بملوک رسد در پنها بسر فرماید و هر گاه او بخیلست که بجا کرسید بعنوانیکه ایشان هم با و نتوانند رسید معلوم شد که بوی از صفا
و اخلاص نمی داشتند و تابع حرص و هوا و محض تا ابن سبا اند و کریم زیرا که بر اصول نفسه سفر در فراقست که او مطالبی عجیب و غریب او از
خواص امه نیک سیدانند که فلانی بلوث محبت خالص و ارد و فلانی حقیقه نفاق می ورزد حالانکه او اجتناب نزد او از همه چنانچه از توقیع
ناحیه مقدسه دانستی قطع نظر ازین برهان عقلی عیان شد که نه تنها مقتدای ایشان نبود بلکه تنها مقتدیکه ای همیری کسی را نا ب
خود ممکن که زمان انقطاع در رسید سلسله ملاقات گاهی ماهی هم باقی نماند و از آنجا که بزرگان امام نیز بعد از تجربه کثیره دانسته که
مقصود این گروه ضلالت پژوه تحصیل ریاست نه اطاعت امام نصب کرده خویش کما یلوح من الکافی و سیجیء ان شاء الله تعالی
پس غیبت و عزلت مذکور زیاده از هر دلیل است بر آنکه نه ایشان مقتدی او باشند نه او مقتدای ایشان بلکه بیچاره از مکاید
ایشان مفقود الخبر و مسلوب الاثر شد که نه رفقه با و توانند رسید که بر فراز انواع مصائب از ایشان کشیده روی این بدیه کستان
به بینند هر چند ایشان نشان بلند بالا و خوبرو یاسمن بو از هفت اقلیم بر چینند و در اما نگشتر ندیده آو در قصور نشاندند
و در نهان افشانند که **حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ** و بمقتضای ع بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را
از تمام این بود منافقین اعراض نمود مغیبه باشد یا مستغید مزید باشد یا دیو مرید و بر وصایای بزرگان خویش کار بسته
نه تنها اگر چه ظاهرا از علامات نزول آمده لیکن در باطن است عبد الله ابن سبا و عبد الله بن ابی بن سلول اند بخلاف
اصحاب رسول مقبول که از جان و دل خدمت آنجناب بیکر و نه دید چون دانستند که مدینه دار الهجرت ست بر دنیا و ما فیها

نیست یافتند در خلافت شریفه را برگزیدند و حق تعالی در کتاب مجید داد قدر دانی ایشان داده و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
همراه ایشان در مکه و مدینه داد و ما [illegible] شرفنا و فضلنا [illegible] تمام بود و شیخین مخلصین در آن عالم هم بجوار حضرت گردیدند چنانچه کتب شاهد است
از جناب میرزا است که این خلافت را از کلمات طیبات سرور کائنات می فهمیدیم [illegible] احادیث شریفه مضمون بودن [illegible]
[illegible] ابو بکر و عمر [illegible] چنین کردم [illegible] ابو بکر و عمر اگرچه مفید [illegible] علم الملکوت که بوی نصب [illegible]
[illegible] اثر تالیفات ارشاد [illegible] میشود [illegible] رشید [illegible] که خلافت [illegible] الامیه [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] امور اشاره [illegible] که عبارت [illegible] الاسلام [illegible] مناسب باید [illegible] این استاد
[illegible] نباید در بحث غیبت امام [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] عن الابصار الی
[illegible] الا معصار [illegible] که [illegible] فرمودن بعضی از مسائل [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] نهاده [illegible] این امر خود [illegible] زیرا که از تالیفات [illegible] وضوح دارد که سنیان هم از جناب
راضی بودند البته [illegible] ایشان [illegible] در باب اهل بیت و اصحاب رضی الله عنهم و اظهار آنجناب [illegible]
[illegible] معقول میشود و از اینجا هم دانسته باشی که قدمای سنیان هم حضرت ائمه را [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] برده [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] امور [illegible] تالیفات جائسی و استادش کشمیری [illegible]
[illegible] تالیف بنده بیشتر [illegible] آمد پس [illegible] شد [illegible] چون قلم بدینجا رسید یاد آمد امری که در این بحث [illegible]
و آن اینکه حدیث جعفری [illegible] فوائد بسیار دارد که بعضی از آنجمله بدیهی است که چون امامت و عدل و انصاف
[illegible] اخروی از برای شان ثابت شد البته [illegible] شان از فدک و [illegible] آن [illegible]
[illegible] مشتهر ساختند از هم ریخت و آن [illegible] سلاسل طویله [illegible] از هم گسیخت چنانچه نصوص جعفری
که در کافی و تهذیب و وافی [illegible] نصوص دیگر از ائمه [illegible] که قبل از این [illegible] داشتی و بر [illegible]
[illegible] که اندک غور در آن در کار است از آنجمله آنکه امامیه آنچه [illegible] خویش در اخر آن ضمیمه گردانیدند [illegible]
[illegible] شد و سنیان برخاستند [illegible] دلالت بر آن دارد که آن مردم و سائل [illegible]
حضرت امام [illegible] دانسته [illegible] حاضر میشدند و اینها همه از قدمای سنیان بودند [illegible] متاخرین [illegible]
در [illegible] و هنوز [illegible] و در صدور [illegible] و از سهام تقریرات صاحب تحفه قدس سره العزیز [illegible]
[illegible] قدمای او با هم انصاف داشتند [illegible] از دست [illegible] یعنی ائمه اهل بیت [illegible]
[illegible] صاحب تحفه دیده است که [illegible] حضرت ائمه [illegible] داشتند پس [illegible]
این استغاثه و [illegible] و فریاد [illegible] عقلا [illegible] که همه [illegible] و گویند که هنوز [illegible] قدما را از متاخرین
[illegible] گردانیده [illegible] تقلید [illegible] ذو القرنین را با حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت امامیه از جناب امام رضا که شیخ المشائخ [illegible] ولی عهد خلیفه وقت
بودند لاجرم شیعیان توقع دنیوی بیش از پیش [illegible] ایشان در باره خویش داشتند و از تقریر شایع [illegible]

اصول کافی این طرح وتوضیح واضح است و در وقت دیگر توقع این همه چنان برای ایشان بود که تلویح لقمه برای کلب عقور و در تحقیق
قصه های بسیار است که خوف مزید اطناب از ذکر آن مانع است ورنه بخوبی مطلعین مستندی در باره قربای شیعه که فقره
چندین مشکل از برای اکل هذه نام ایشان تواند بود چنانچه بیان جالسی در کتاب حسام حیدر امام عموماً خصوصاً برای
آن امام که جالسی در باب تیغ باتشنش زیر کلیم میگوید و غیر اسید و ازآنم که از آنچه در خدمت جالسی قبل گذشته آمده مید باعی
که پیشوایان امامیه مثل ابوبصیر در حق حضرت امام صادق تا که بر حدیث فقه الاسلام کلینی در صحیفه خویش از تقیه
ممنوع بودند این مضامین از علیه مواجب النسانی تراشیدند و باظهار آن نکردند تا سگان بعترت الهی بر عدا امام
مسلط گردیدند و بدین این مرده دلان زنده تن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضة المتقین بران گواه است
حق اینست که اگر رفضه نیست خالص دانشمندی البته حقیقت حال زیاده تر بدرجه انکشاف رسیدی و اگر جناب امام رضا
تشیع بودند عقل چگونه تجویز میکرد که مامون سر فتنه متکلمین عند الشیعه چنانچه از عیون صدوق پر ظاهر است آنجناب
بدست خود شهید میکرد و این امر از آنچه اکابر شیعه انکار آن یعنی بدلیل در ابادی کرده اند قوی تر است زیرا که آنها
یاد نکردند یا خود را تغافل زدند که امام الائمه ام کلثوم را بفاروق تزویج نمود خواه بلا واسطه خواه بتوسط حضرت عباس
عم جناب اشرف الناس یا از جناب سیر معاذ الله بتوسط فیروز رشهادتش فیروز گشت و عالم للعلی خفیه مبدل بضعف
خود شد زیرا که بر در نشستند کسی را که عالم را از عدل و داد بر گردد و بر روی کار آوردند کسی را که ظلمش باعتراف جناب امیر
در نهج البلاغه واحادیث دیگر جهان را خراب ساخت حتی که حضرات اهلبیت و سائر طبقات مردم درین بلا مبتلا بودند
بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش نبود مگر بروات مرتضوی فقط این بدان ماند که حکمای فرنگ تخلیه کساء
کردند که دیگران را بر مسند نشانیدند ونواب سعادت علیخان مبارز جنگ ارمیس ساختند که در مهمات ملکی باد
بمیان آیند فاعتبروا یا اولی النهی پس اگر مامون که مدعی تشیع بر تخت خلافت بود و آموخت آنرا از پدر خود هارون الرشید
کما فی مجالس المومنین بتقلید جناب امیر در قتل و را دنماید چه دور باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد
چنانچه قاضی در کتاب مذکور گفته حکایت که او بر قتل امام رضا کفایت نکرده و فرزند ارجمندش را نیز که امام محمد التقی بود
بدست خویش به تیغ بیدریغ کشته اگرچه باعجاز خودش نقد جان بسلامت برده باشد کما فی ترجمة الجرائح و این حکایت
بدان ماند که ورشتی که از خاصان وشتی دعوی ابنة النهار میکرد و در حقیقت برای بعضی از مدعین مزید به الاسف
معراج توانی گفت بحکم آنکه مامون بتقرب بارگاه خویش وعطای مناظر رسرخ آن نکوکیش را موعود ساخت
وهمراه تهمتنان و هنرمندان فرستاد و آنها سی پهلوان یا چهل بودند تا مهم رضوی را کفایت کنند همه آن گردان
آلات حربی را بر آنجناب میزدند و اثری از آن بر بدن مبارکش ظاهر نشد سه چو مامون بدید آن چنان دست برد
شد اندامش از زخم ما خورد خرد به حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم را غربال کنی قومی را نخواهی یافت
مثل طائفه منافقین که هر چه از دست ایشان ظلماً وجوراً بر حضرت ائمه گذشته به هیچکسی از ظلمه بر مظلومین نرفته
در آغاز و انجام را هم نصب العین باید گذاشت نگاه بکن که از کان ثلاثه مرحومی در مایة اولی بعد از وفات شریعت

وقتیکه مهاجرین و انصار به بیعت صدیق اکبر مشرف شدند چه جنگجویی و فتنه انگیزیها بر روایات رفضه از قریش منقول
آورده‌اند و مومنین فی ذوی الاعیاد و العصائر شب و روز در قتل اهلبیت چه اندیشیدند اطرف آنکه در واقعه کربلا رسم ماتم
و شیون را هم بتقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود رسم
سوگواری بجا آرید باید فرمود که باز اهلبیت را که گشته و رسوا و ذلیل ساخته کما فی المواعظ الحسنیه و همین بود
حال مامون بعد از سم امام رضا حقیقت اینست که دیده و دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و هنوز از دو بهود
دست بر نداشتند تا آنکه مهدی الی الان ظاهر نمیشود و بلکه الیقین میکنید که اگر ظاهر شود و حق را ظاهر کند او را بهمین زمان
بطائف الحیل بکشند و قریب باین معنی امور دیگر عنقریب می‌آید درین کلام که رفته رفته منجر بشهادت شد و هنوز متعلقاتش
بحرف تکویل متروک ماند تعلق داشت بلفظ اقتدای ناس که جناب ومن قدیم و مجتهد جدید نوشتند و گویا از معنی آن
خالی الذهن بودند و شاید که سرسری تقلید کسی اتفاق افتاد که او در اعتقاد خویش بلقمان حکیم تشبیه داده اند کما فی
اساس الاصول ایضا اما قیود دیگر یکجا مجملا که میباید که قائم بامور مهمات باشد الی آخره پس درینجا اول بجواب اجمالی
اشاره کرده میشود که قیام بامور و سیاست و تادیب است و اجرای حدود و حفظ مردم و حدود اسلام بجهاد بدون ظهور
و مساعی مشکور بلکه حکومت نیز چگونه در دائره عالم اسباب با وجود قعود در زاویه یعنی غیبت کبری دیگر توانند گفت
که اگر بحور کنی نقیض یکدگر اند و حد مذکور را ضرورت طرد و عکس یعنی جمع کردن افراد و منع اغیار پس اطلاق امامت
بروی امام مطلق که خاتم الائمه ست بایستی از آغاز تا آنکه حالیا هم بعد از هزار سال جابش قتل منتفی است بجای متعلق
و در عالم مجاز چنانست که اعصر خمرا تمثیلش بنداری دانم در خواب نه بیداری پس معلوم نیست که ولدار بعیر وقت خاتمة الائمه
که منسوب بجنه است درین تحدید یاد داشتند یا انش به بحث سلب ظهور بر طاق گذاشتند و دست از نیابت بر داشتند
و نسل ناصبین و ظالمین زمانه دم استقلال زدند ~ باوفا خود نبود در عالم ~ یا مگر کس درین زمانه نکرد ~ کس نیاموخت
علم تیر از من ~ که مرا عاقبت نشانه نکرد ~ و درین مقام ظرفا توانند گفت که این اعتراض مخصوص ولدار تنها نیست
زیرا که مجتهدین در بلاد ایران دیگر اند از قدما و متاخرین که این رئیس اصولیه کاسه شان لیسیده و درین تحدید
تقلید شان گزیده پس حرکت بنده را خواه در احسان تقریر تجویز کنند خواه در اسارت ولیکن بهرحال ولدار خود را
درین سیر و سفر تنها نگذاشتم بقول شیخ سعدی ~ دیده سعدی و دل همراه تست ~ تا پنداری که تنها میروی ~ علاوه
اگر امروز از تجرید و دیگر متون شروح تتبع کنی قدما هم نوشته اند که امام برای قیام بامور است و سیاست و تادیب و اجرای حدود
و جهاد با کفره فجره پر ضرور است و شاید که امام مفقود و مکنت آنچنی از هزار سال معصوم دارد یعنی نزد امامیه پس ایشان
این وصف را هم بر آن ذات شریفش مرتب کردند و این چنان باشد که یکی بچراگاهی بود که حدود آن را بجا نیاسته بود
و دیگری از بیرون قرض خود را از و میطلبید پس گفت که من درهم ادای قرض تو میکوشم که موی چند از سر گوسفند
و خارها خواهد پیچید وقتیکه ازین راه دشوار گذر خواهند گذشت پس جمع نموده گلیمی بافم و قرض از قیمتش
ادا کنم و تو اینهمه کوشش من می بینی و تقاضا میکنی بعد ازین نظر تقریر به بوی آقای مجتهد یعنی قاضی رطل بوق

بیاید گفت که از دو حال خالی نیست که معرفت امام بر دیت خواهد بود یا بتعیین اوصاف خاصه و در معرفت امام منعقد دوام
اول البته مسدود است چنانچه بارها گذشت پس خیر راه دوم مسلوک نیست و آن هم دو قسم خواهد بود معرفت ذاتیات او یا عرضیات
علمای امامیه انچه بعد از تحقیق و تفتیش در کتب کلامیه گفته‌اند و حضرت مجتهد در کتاب حسام فرمای شما هوا رشفقته بها انست که
آویزه گوشهای مخاطبین شد و اگر اندک غور کنی البته به دان پی بری که ذاتیات نسبت بعرضیات رجحانی دارد
ولاشک فیه پیاده درینمقام که مرتبط و معنی آن موجب فر بدیشان و شوکت امامی است که منصبش از نبوت و رسالت افزون تر است
چنانچه انهم دران کتاب بجای خود مبسوط و اگر بالاتر ازین مجویی برای آنکه مومن جابلسی در تجدید مذکور لوازم ذاتیه را
یاد نموده بیانش نیست که متصل حسنام بعبارتش یاد دار می‌نویسد که هر بنی رهبر و رتبت که بجمیع این مناصب موصوف باشد
لاجرم ضرور افتاد که این امور مذکور از لوازم ذاتیه باشد که از امام انفکاک نیابد تا امام افضل باشد از انبیای متقدمین که
از جمیع اولوالعزم شان نیز مثل حضرت موسی و عیسی علیهما السلام که فعلیت مدارج شان در کمال و وضوح و ظهور در بنجا کلام درین است
که امام مهدی پیدا شده است یا نه فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون پس عیان است که خدنام بر امام خصوصا خاتم الائمه
که بزبان قلم نامیش یعنی حضرت مومن پاک جابلسی قتاک بی باک جاری گشته بر از راه شوخی و دلداری و غنج و دلال
و دلبری توجه نفرموده‌اند که انجامش بکجا میکشد و دیگران هم تکبر و کور رانکی به پیروی شان در افتادند حالانکه بزرگان
گفته‌اند نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو مرنج نکی روند اهل نظر از پی نابینا می: چنانچه حال مقالات دیگران
مثل صاحب منهج السداد و لطائف الرشاد دیده یا شنیده باشی الی غیر ذلک من علمائهم المتقدمین الراسخین اما اگر
تفصیل اجرای حد تمام میخواهی باید که بشنیدن این سطور رضغا فرمائی که سیاست و تادیب است نیز موقوف بر ظهور است
بلکه تادیب سیاست الوف مردم و ملوک بنی آدم را لشکری مطیع در کار است که برای تنبیه و تادیب هر جماعت سرکش
روانه شود و کار برام شریف بسته آید پس تا که رو به پیروی نیارند لشکریان امام و بالای آنها نگذارند و امثال این
امور عظیمه مطابق مذهب شیخ بو علی نیز بر ذمه مجتهد است و ازین بیچاره چه گونه متوقع باشد که یکه تاز میدان تعزیر و تحریر
دجال و تلبیس کمتری مثال و در زمانه موجود شده باشد و در تسویل نفس معدوم النظیر تواند بود و در بحار و حق التقریر
و تالیفات دیگر عرق به پری ما کرده و در محنت اقلام پیکر عنصری خالی نموده سعی او بجای نرسیده هر که خواهد اوراق
تالیف او رایگان یگان بلکه حرف حرف بشمارد اگر جناب امام زمان از حسود یعنی ملکاید مجوس و یهود نجات یافتی
و لبیاست و رتق و فتق اقالیم پرداختی و همت برای انتظامش بر گماشتی بلاد ایران که ساکنیش دعوی فرید
ولا داشتند چنانچه از حال سلاطین صفویه ظاهر است چرا ملک شان تباه میشد و نوبت بجز ابلی و ویرانی
احاطه مجلسی اصفهانی و شاگرد دانش میر سید و مصداق طوائف الملوک چرا میشد و بسیاری از ان بدست سنیان
مثل احمد شاه درانی چگونه می آمد بعد از انکه نادر شاه کشته شد و هو تر کمانان همیشه راه ایرانیان میزنند و اموال
ایشان را تاراج میکنند و صدها مغول را بعقوبت تمام گرفتار کرده ببازارها و کوچها میفروشند نیز
ظهور الله خان متخلص بنوا در سفر بلاد عجم مصیبتها گذشته روزی او را در مکان بعض از احبابی دیدم و حال

بی کم و کاست شنیده‌ام و از استماع آن حیرت کشیده‌ام القصه بدست قوم مذکور گرفتار شد و متیلش بجایی رسید
از و سمرقند و بجا سالا او را فروختند که و شیر ز دو ثمن بخس دراهم معدوده من بعد او رفته رفته خادم فرزند بعضی از
حکام شد روزی استاد او در دبستان تعلیم قصاید به جاج از بیان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود
پس شاعر مذکور بعد از اجازت داد او تو آنجنی را دید تا آمد او را شاباش و صد آفرین گفت و طفل را که در تازیانه
زده و نفرین و نکوهش کرد که چنین بلا را ابتلای گرفتی و این نیز از حیرت رفته مذهب شان اختیار در بند و بند
کرده بود و آخر تنفس لبید را و اگر بر این حکایات واقعیه اعتماد نباشد بار دیگر به بحار الانوار مجلسی رجوع کن و بدانکه امام
منتظر که در تحصیل همه فتنه و حدتا م ذات شریف او عین انتظار ست و نظر بر هر یکی از آن انشاء الموت تا گفت
در نتیجه کشاکشی عم بزرگوار خود که او را خوانان بی دم جعفر کذاب لقب نهاده اند و جناب مجتهد الزمانی نظیر عین
اند و جه بد و بود نسلش از نسل و بعد از سماع این لقب نیز که بر روی بالند گرفتار شدند سبب این کشاکش غیر از طلب
دنیوی و انهم بطور وهوم که سراپای پیش نیست امری نبود که دو عاقل را نباشد کین و پیکار بهر مال فانی
ستیز و با سکسار دران قضیه مکانی است که بوجه میراث مال صاحب الامر بود و چون حمل خاتون نرگس
چنان مخفی بود که شب ولادت امام نرگسی اسم خاتون حسیکا پے خبر و تا لظهور امور دیگر چه رسد که این
فرزند امام حسن ثانی و مورد ملائکه آسمانی ست پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری بسبب خوف ثالثه
شد و هم نشین حسینی را در تابلو آورده و نعره صفدری و حمله حیدری با وجود غیبت از گل نرگسی و سوسنی
در عهد زبان نخچه هور آمد چنانچه کتب شیعه بران گواه است از آن جمله آنکه جعفر مستور که بدمن خمر با اصول
شیعه بود علی رؤس الاشهاد در شب یکشنبتی نشستی و قمار باختی و طنبور نواختی چون دعوی مکان گرد
و انبوهی گرد آمدند گروهی بر عادت معلوم همراه او شدند پس کرسی مملکت و دار الامامت خاتم الائمه
در آن وقت از دست رفته بود همه دا سلامیه و بلاد مسلمین و مومنین را چه نام توانی برد و الحقیر جعفر بود
در همه طوفان عیانا دید که شخصی با آلات حربی بر اسپ تیز رفتار سوار است و تگاور بسوی او میراند باز او
هر چند جست خلافت و مرعوب شد و با اینهمه صفدری و حمله حیدری که در مقابله عم خود کرده شد و صفوا بر شان
اوست و آن هم بهای فایده دنیوی که متاعی بیش نیست از آن سوانح که بر مادر کربلا و خاتون نرگس گذشت
و لایق تفصیل نیست تغافل برگزیده و لیکن بحکم لا یترک کله حرفی از آن مطابق کتب نقید و بحار و غیره گفته و
نقاره تدبیر کلیم نواخته میشود ان شاء الله تعالی تا از محل قصه این هم خواهی دانست که ارتکاب خلاف امر که جناب
امیر آنرا عالم شهود علامه لاایمان نسج الیا تقه میدانستند و میفرمودند علامة الایمان ایثار کرا الصدق حیث
تضرک علی الکذب حیث ینفعک هم از آن ریحان و سوسن باغ صدق و صفا ظاهر گردید یعنی فرمود که من
باردارم و این امام فرزند حیدر کرار صاحب ذوالفقار همه عار و شنار بگوارا کرد و بانشد چنین رحم پرده
نشین شد و مثل خابیان گوشه گزین گشت و از این مقام این هم توانی دانست که اگر اهل سنت نیز تسلیم

فرود آرند و گرچه صدیق مثلا شتر یک لیاقت در وقایعات پذیرفتن توانند گفت که این امام الانجبین مادر
مخنثین بود و اچگونه در دست دشمنان خون خوار گذاشت و برای رهائی مکان مسلح گردید حتی و چالاکی لشکر
او در عمر لقمه و از شجاعت او مردی نکاست حالانکه شجاعت اصحاب در کتاب الله جابجا مذکور است از انجمله
و الذین معه اشداء علی الکفار و ان جملا اعزة علی الکافرین و من اخیار انتم اشد رهبة فی صدورهم من الله ان غیر ذلک
فیکیت که شیر جعفر علی ماسبق خاصة آیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات سرور با کسری و قیصر
جهاد کردند و موجب ترقیات دین و ملت شدند و تفسیر کاف الکافی مفصلا اگر راست پرسی و از شهر
خدا بپرسی آن نونهال چمن شهر نیست و گل تازه بوستان شریعت را غم فراق حسن عسکری علیه السلام
چه کم بود که این بیهوده ای جانگاه و مصائب هوش ربا از صیر ظهور و حیاتی فرزند اش واقع شد اگر اولی توجه
بحال چنین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتندی که خاتون نرگس را که آن وقت به ابر
بیمار بود گرفتار ساختندی و ان مرد او را مقید و بند انداختندی پس حرفی از نوحه خاتون مذکور توان بود و آنچه
در گلستان منقول است که گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی و در آغوشم میخفتی که کردی امروز
با من و غلطکه تو شیر مردی و من پیرزن حزین ترا باد و ترحد تام برای این ایام معمول رقصه ایام نتوانند شد
که در بارده و در و دیوار دستفت و کنفت چنان ظهور فرماید و در واقعه ناموس اگر چنین بی پروائی العلو
دمار و لیکن چه توانکرد که باده محبت این سیاه رویی نه چنان در رگ لطایفه تاثیری کرده که کسی اثبات
آن کردن تواند بالخصوص جناب مجتهد را که هنوز براه در تمام ارکان دولت اصفی میرسند از خواب محتی و
تبدیلی پیدا گردانند تا از خمار دو چشم فتان آن سودی شیطان که سحر سامری در جنب داشت خلاص گردد
نجات می یافت رسته و نظر افتخار تخجم و و النرسه مخی گاشت و احیان قال الله کونا کافئا فقولا لن
فی الباب ما یفعل الحمرا و افتخار علم السردی به بیت شاعر هندی چنانچه گر و التی که خدارا از ظلم سفره گردانید
و احتیاج و رست. لال بر عدلش منوز متلا چنان ست که خادمی از رفقا و تعالی را نجات داده بود
آورده اند که او در سفر بود و ماه محرم پیش آمده لیل اقامت کرد و یکی را چاکر نمود و نقش تصویر کلی آراسته
یا مسجد و که هر روزه یکی را پیش آورد و خود غائب شود اول روز بر تخت نشست و خیر بدست گرفت و
گفت هان بیارا و صورت نخستین روبرو گذاشت و مخفی شد می شنود که میگوید از عیبهای تو دانم که ابوبکر
بستی عمر تو در خدمت حضرت ولایت شی بسر شد ترا چه افتاد که حق فاطمه غصب کردی بعد از غیظ تخلیه
تبتر بر سر تیغ و در هم شکست روز دوم و سوم صورت فاروق و ذی النورین را همین و تیر و ریزه ریزه
کرد روز چهارم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب به جناب مرتضی میکند
که با وجود قلع باب خیبر مانند چنین رحم پرده نشین شدی و چون خاتمان دید خانه گم گشته و همه
و چنین دولت ته و بالا شد به خود نه تخجید و ابر گفت و همه سلیم بالغایت رسانید روز پنجم با تصویر حضرت

بشیر دند بر عتاب جناب نماز کرد که چندی از منافقین را باوصف دانستن چنان نواهی که بر اهل بیت عام
شدند و خدا همیشه می فرمود و تو در جناب امیر کبیر تعلل کرد داشتی و صاف نگفتی مکلمات خود که خود را امام است
از دمن اطاعت او بکنند تا آنکه دین اسلام متغیر گشت و عمر فضلترین عبادت را که متعه بود حرام
کرد اینها این همه گفت و بی اندامی نمود و رو شرشم تحیر خادم آن یکی به آزار کشید که این صورت کیست
و کرباقی ست تا شنید که غیظ و غضب ان لعین یا رب العالمین است در عتاب نامی که شدید و در
غیظ و غضب می جوشد و می خواهد که تبتیر بزند و تصویر را بشکند که خادم ابلیس دیوار بر جست
و صورت را در ربود و مثل نا بلد در بغلش او دید او در خانه دوستی خزید پرسید این چه حال است
قصه را اعاده کرد و گفت ام و زخادم ازین ملعون نجات بخشید گفت لا والله که تو خدا را ازین کردند نجات دادی
نزد این حکایت چنان باشد که اهل ظرافت و بعضی از تذکره ساخته باشد ولیکن کاملیه از فرق شیعه هم طعن
جناب امیر علیه السلام چنانچه در کتب مقالات می پردازند و غرابیه و ذبابیه حضرت جبرئیل علیه السلام را
بر ملا لعن میکنند و ذمیه انا بنها تشنیعات حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو جهان روی
خود را سیاه میسازند و حضرات اثنا عشریه آنچه در باره مصحف حضرت زهرا که بتوسط جبرئیل علیه السلام
اعتقاد دارند مگر از مذهب غرابیه کمتر است چنانچه در تالیفات کثیره به براهین قطعیه خواهی یافت که بمراتب از آن
زیاده بتر است و اگر حکایت بعض معقول در تالیف بنده مکرر شود بیدماغی نفرمایند بلکه مطالعه الزام بر نام
هر که بتالیفات فقیر بالمخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب امیر معاذ الله بر اصول
اهل فضول بعذر خواهد یافت بقیاسات بدیهی که مطاعن خلفا در جنب آن هیچ ونابود است زیراکه
مقدماتش مخدوش نظری وانهمه بجای خود قوی و بدیهی و قس علی هذا مثالب حضرت زهرا و والد ماجد آن
نیز صلی الله علیه وعلیها بر اساس مذهب کفره که استعفا از رسالت حرفی از آن گفت پس باقی نماند مگر
مطاعن واجب تعالی و هر کتاب کلامی رفضه متضمن آن ستم و صوارم بیرو بهتانی نا طلب با هر کسی و بیجانی
دلیل بر آن ست که اگر خدا بر آن طریق نرود که عقل نزاساخته و پرداخته هر حکیم او را ملامت کنند دان
می زیبد بعد ازین ببین که بیشتر افعال الهی مخالفت صریح بقواعد عقلیه دارد و انصاف بکن که و قتیکه خدا
بر تارکین امر معروف و نهی عن المنکر فرود می آمد اطفال و مجانین و حیوانات روی آن زمین را شامل
می باشد کما فی خلاصة المنهج وغیرها پس هر کس برین عدالت که تابعین عدیله اعتقاد آن دارند قاه قاه می کنند
فاعتبروا یا اولی الابصار و از متفرعات قاعده این رئیس الحمقا در صوارم دفتر پانزدهم کتابی هم
حرفی از آن این است که قبل انبیا و اوصیا و فرزندان جناب خاتم المرسلین بعضوا از صور تحسر است انچه علم الهدی رفضه
در غرر و درر میگوید نقیض صریح آن پس لعنت بر آن قوم که پیشوائی او در باره دست بو شر من الیهود والنصاری
طرفه تر آنکه گویند که ترک امر معروف و نهی منکر موجب چنین عذاب است و حضرات ائمه که بجای هدایت مبعوث

شد بیعتہ خود دروغ و شناعت گردانیدن بشیعہ حضرت امیر کہ در کافی و خبر دوم روایات گر مسلمانی از این است
کہ حافظ دار و آہ اگر از پی امروز بود فردا ست ... الامور و تعبت فی البین فلرجع الی ذکرنا بصدد و بالجملہ
این ہا کہ شنیدی دربارہ صاحب الامر خاتم الاوصیا و خاتون نرگس است کہ ابا سہ مسلمین رفتند را
مانند بابیہ باغ سیر نمودند و آن چہ راست کہ قبل ازین بارشاد اجمالی ادا شد در باب حضرت مرتضی رضا
و خاتون قیامت فاطمہ زہرا است کہ رنقمہ را پیش آمد کہ از ازل ہر دم بعد از یاد کرد اش وظیفہ لعنۃ
اللہ علی زرارہ و ہو شر من الیہود و النصاری موافق مختار کشی سے خوانند و این اشقیا ہنوز شادان
فرحان اند و بر عیوب خانگی خود می نالند و بر وتہا بر بدیہای خود می مالند و ہنوز درین خیال اند کہ ایشان بعضے
ایمہ دربارہ پیشوایان شیعہ سیما افقہ الستہ عمل بر علوم لدنیہ بود چنانچہ حضرت خضر کشتی سلیم را شکست
حالانکہ اگر کتب اصول بر مبنی عمل بران حضرات ایمہ را کی بایستی کردن کہ مقام ہم درجہ موسیٰ کلیم اللہ بود نہ
رتبہ مصداق علمناہ من لدنا علما فلعنۃ اللہ علی من مال الی مذہبہم کہ ہمہ حال ایمہ او طشت از بام باشد
و ہیچ فردی از افراد امام تجارید مذکور صادق نیامد نائب و قائم مقام او را چہ حاجت است دیگر ذاتیات امامت
تلاش کردن زیرا کہ حاجت وقتی می افتد کہ صورت اشتراک پدید آید و چنین جوہر ذاتی و ہنر سیتی ہم
نباید اکنون برای تمیز او چہ احتیاج خواہد بود کہ دیگر اجزا را باعتبار معنے تلاش کند و راہ اطالہ بپیماید و تو اہم
کشمکش و کوشش نماید پس ہمین قدر کافی بود کہ امام بر اصول این سیہ نامہ کسی است کہ پردہ حیا از
روی خود بردارد نعوذ باللہ من کفرہم و از امثال انعقادات دیدہ باشی کہ صاحب صواقع محرقہ و بوارق
مولقہ و فضایح الروافض و نہج السلامۃ خواجہ نصیر الدین سید سند نصر اللہ کابلی فصلی بدین معنے می نویسد
در صواقع المطالب الحادی عشر ان ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از غلات شروع کردہ
و کیفیات شان برشمردہ و چون نوبت با امیہ رسیدہ اموری از ایشان نقل کردہ کہ از حیا لش
عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات از ہیچ مسلمانی سر نزند حتی کہ ردوحی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بار بار صدور یافت و ہم مجادلہ و مناقضہ کہ رب العالمین بتاکید تمام می بران متصور نباشد ارشاد
فرمایید کہ علی را نصب کن و حضرت مفاسدان را بتکرار بر شمرد چون بزار جا تصریح کردند کہ وما ینطق
عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی پس ضرور افتاد و ناگزیر شد کہ رب العالمین را معاذ اللہ تکذیب
ذات خود یقین کردن و مفاسد و مصالح ہر دو را دریک مادہ مجتمع دانستن الی غیر ذلک مما فصلناہ فی ہذہ
الاوراق ثم لابد من مطالعۃ تالیفات ابن المعلم سیما کتابہ المسمی بالروضۃ فانک تقول بعد رویتہ ان الحارق
للطرد و ہو معلم الملکوت و کاتب الحروف ابن کفریات را نظر بانہی کہ منشعب است بانشعابات کثیرہ
نہایتی نیست و اگر ہمت ناظرین و سامعین بدین باور انشان کہ انبار سی سطیس نوشتم تعلیق کرد و بار حاجت
بکتب دیگر نمی ماند انشاء اللہ تعالی و در آخر یک سیاست سخن بود از حد نا عم ہر امام خصوصا

صاحب الامر و قضایی که مقسوم ماهیت بدست آمد یعنی امام مرا بی ربانی مکانی حمله حیدری آغاز و
وبرای تخلص مادر مکرمه معظمه به گریه پردازد و این وصفی است که بالاتر از تمهید باشد و گریه و زاری
و فریاد و بیقراری خاتون نرگس برین امر مبنی بوده است که اگر چه صد سال بعد از رجعت بگرید حرفی از آن
استغاثه و ندبه نتواند بود و از باب ندبه او ست بدلالت حال این مضمون که شاید از سبب من کنیز فیکون
شده باشد والیتنا لو یمن سپرده من بجا امیر سبحان الله آن بیچاره در عشق امام حسن عسکری
چه محنتها کشیده و چه بلاها دیده حتی که سلطنت روم را بگذاشت و از ان عیش و کامرانیها دست بر داشت
و آواره کوه و دشت گردیده بر فروختن خود و انهم بثمن قلیل راضی شده و فیق یعنی فروشنده خود را
ترسانید اگر تو باین قیمت قلیل مرا بدست وکیل امام نقی نمی فروشی من در هلاک خود میکوشم من بعد
با انتظار معاودت این فرزند سعادت مند چه خاکستر حسرت بر سر خود بیخت و شب و روز خوناب از
بیرون چشم بریخت که اول خفت نمید ندکه تفصیلش بگویم و عرصات آلام و مصائبش را با قدام
اقلام بپیمایم که واقعات نگاران محنت اشد الموت را تا مدتی در مقام عیشش که سرداب سر من رأی
باشد نقل میکنند و لنعم ما قال بعض الشعراء شعر الی مژده وصلی نه پیامی نه حدیثی در کوی تو لیستند مگر یا
حیا باز الغرض مصیبت خاتون نرگس را پایانی نیست که اگر صبر کند دامن از دل صد جا چاک میشود و اگر آه
و فغان بر زبان آرد سبب گرفتاری میگردد و نیز منافقین و منافقات و مزورین رقعات مگر
بارهای خویش کامیاب اند و او درین پیچ و تاب نقد جان بسلامت نمی برد و نه ازین زندگی که بدتر
سکرات الموت بود نجات می یابد لیس بی اختیار درین مقام جانگداز هوش بر دار شعر مشهور بدین طور
بزبان خامه میرود شعر علی روز سیاه نرگس خاتون تماشا کن که روشن ساخت نور دیده اش
چشم سفیران را یعنی نگاه رنگی زمانه را به بین که مادر معظمه در فراقش خون جگر دید و هر یکی از شاکیر
ان بود و توسط سفر ابد عار سد و حال آنکه لاعین چنان باشد که خدای عزوجل درباره شان فرماید فلما جاءهم
ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین کما ثبت هذا المضمون فی حق الیقین و متوسطین
نیز این دراهم و دنانیر بگیرند و اهل رقعات مزورات کیسه های خالی را پر کردانند شعر کام سفیر داد
از غیبت امام دراع دین چه بالکل دشمنشاد کرده ای زاده کند و بنگر داست بیچگاه ثمر دو
عمل که توشه اد کرده کاش همه هفت بند کاشی را بلفظ و کرد و هفتا در اخود و در مصیبت خاتون
ریحان ترتیب دادمی تا خوش مصیبت سبک میشد حاشا و کلا و اویلا و اسفی چون حال برین منوال
است و خوف اطناب در پیش و ملامت لاعنین در پس بنابرین توجه را از دست گذاشتم سلسله خیال
یعنی بمقتضای اطفاء جلنیان دیگر خاطر است و انهم بنوع افسوس و خیر خواهی که اگر خاتون دران
وقت سلاح می یافت حتی که فوج غلامان خلیفه را که هجوم کرده بودند شکست بلکه به رخنه غیبت

بسبب فرزند را مثل سد سکندری می بست و هم خود از قید و بندهای سے یافت و بسبب جابلقا می
پرید خست و پروانگی کوچه گردے و بادیه پیمائی الفرزند نمیداد و میفرمود که بیابان نوردی و کوچه گردی
کار تو نیست بلکه راه و رسم کسانی است که اهل تجرید اند و تعلق آن جهان بریده اند این امور از خاتون
نرگس متوقع بود بسبب آنکه توسل جناب فاطمه زهرا کرده بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری بحصول
انجامد که در تب و تاب عشق شب و روز میگداخت و می سوخت و سواد بر گونه حسرت ها و افسوس ها
می اندوخت پس امر شریف فاطمی را در اسلام اوردن برا ے زیارت امام بروے دکار بست جناب
جناب خاتون جنت روز هجوم مهاجرین و انصار که صدها انبوه کردند لعقوبت هرچه تمام انهمه را الکشبان
جناب امیر بازسید است غلامان خلیفه را مغلوب میگردانید ولیکن از امام با وصف مسلح بودنش هیچ مردانگی
بلکه شمه از حیا صدور نیافت بجهت آنکه او متقلد چنین و پرده نشین بر اصول اتباع ابن سبا لعین بود
کما لا یخفی معذلک سایه که درباره امام لفظ بلی ولے و مانند آن گوید کافر میگردد و درباره شجاعان و هم اشداء
علی الکفار و مقاتلین اولے باس شدید که در محاوره قران مجید اهل تهور را گویند و عقل هم بر شجاعت
ایشان گواهی میدهد که بدون دلاورے و دلیرے چگونه هرگاه قرآن شدید تلبیه کردند و دین زردشت را
از ایران بر کندند و شام و روم را از ترسایان پرداختند مختشت و نزول منها و الله هرچه گفته اند بجای خود
توانند بود فاعتبروا یا اولے الابصار و بحمد الله از روزیکه من بعد استقراء کتب شان مثل علل الشیخ الصدوق
وغیره آن این معنی بر آوردم که در مذهب همه ارکان رفضه گشته جز حضرت امیر کبیر دیاین همه
ارکان مذکورین هنوز دین پناه و تهور دستگاه اند بالجمله مجتهد الزمانی بعد ازین
تکان و فشار جامه اش را نجس کرد و حقیقت تار و پود تکلم را این ناپاک پاک
بسوخت و اکنون خواند که طبل زیر گلیم بنوازد هرچند از انتفاخ اضلاع
بطلین شده باشد که حاجت به حل هم ندارد ولیکن فراخ حوصلگی او را باید دید که هنوز بهر صورت اصلی است
اما بودن امام واجب الاطاعت من جمیع الوجوه پس این دعوی علی روس الناس حقیقة فریجیای مومن
بائستی مستور نیز اگر این ثمره از سابق او را حاصل است که هم حامل سنیانست و هم شکایتی ندارد و وجه دیگر
را نمی کشاید که از مطالعه اصول عیالنست که حضرات ائمه قرینه که درباره نصب امام میانه ناصبیان و شیعیان
برادرانه نیست که هر دو امام نصب کردند ولیکن ناصبیان اطاعتش کما ینبغی بجا آوردند و شیعیان
هرگز اطاعت نکردند و از ینجا هم مثل سابق نصب شیعیان لشمول عنایت الهی هویدا تواند شد اگر دل بستن
این وجه در معنی ناصبیت باشند کما لا یخفی علی من رای الکتب الکلامیه من الطرفین و عبارت حدیث
کلینی از اصول معتبره شان درین تعلیم جانسوز و حکایت غم اندوز این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد
عن ابراهیم بن محمد الهمدانی عن محمد بن عبیده قال قال لی ابو الحسن علیه السلام یا محمد انتم اشد تقیه

ابا عبد الله قال قلت قلدنا وقلدوا فقال لم اسألك عن هذا فلم يكن عندي جواب اكثر من الجواب الاول فقال
ابو الحسن ان المرجئة نصبت رجلا لم تفرض طاعته وقلدوه وانكم نصبتم رجلا وفرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم اشد منكم
تقليدا و ازین حدیث فواید بسیار بر می آید از انجمله اینهم که اطلاق مرجئه بر اهل سنت هم کرده اند با ینمعنی که جناب
مرتضوی را بعد از اصحاب ثلثه امام میدانند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از حواشی شرح غرره در تمامی
واضح میشود و شکی نیست که چون کتب ما راجع کنی تقدیم شیخین در احادیث و تاخیر جناب امیر علیه السلام معلوم
میشود بلکه از مجمع البیان طبرسی هم واضح است که شیخین در خلافت مقدم اند پس عیان شد که از عهد
مرجئه چند فرقه اطلاق نموده اند بعضی موافقین سنت و بعضی مخالفین آن قد ان العصا رهم قد قیل
والجواب قد بکیتو فلا تعقل و از انجمله آنکه از فرضیم طاعته صاف صاف بر آمد آنچه قاطع اصول بلکه جعل الاصول است
یعنی هم نصب آن ایشان و هم افتراض اطاعت با وجود عدم اطاعت ائمه ازین بدکیشان و کفی لهم حدانا تقلیدا و عذابا ابدا و تان
خلاصه حدیث بدین دقیقه هم بی توانی بر دکه آن قوم مورد ملامت و لوم همین است که امام را برای خود بر تراشیدند
تو کلام اورا بنیار خته و هنگام وقت استعمال سیف و نصال نشنیدند و دعوی فرید ولای اهلبیت بر آسمان رسانیدند
و وقت تلاقی عسکرین نتوانستند بر زمین قایم شدن تا آنکه امیر المومنین خلیفه اول ایشان تمنا داشت که ایشان
با اصحاب معاویه بدل سازد و در امثال این تمنا بلاغت سحبانی کوتاه و از بیان خیانت های ایشان که دل و
جگر شریف را خون ساختند عاجز است و حقیقت آنست که اگر نه قدمای اهلسنت یعنی شیعه مخلصین همراه جناب مرتضوی
می بودند این شیعیان واهی بار ها قصد خونریزی آنجناب و ماتم آن عالی قباب کرده بودند و این هم خواستند که آنجناب
بدست معاویه سپارند و تشییع محدثه را با تمام رسانند و هیچ ملکی را بدست حق پرست او باقی نگذارند
چنانچه بعد ازین جنس خبرها می آید و با اعتراف جهابذه قوم موید این جور و جفا در حق ائمه هدی
می باشد اگرچه این بالیسه از بهر ورود حضرات بر عیب لا تحمول دارند و دست از شرم و حیا بر دارند کما لا یخفی ان شاء الله
تعالی من بعد در معانی مسافر کربلا آنچه پیدا کردند و قتل و غارت سادات ائمه متاخرین بر روی کار آوردند
کما اشرنا موجب تسوید وجوه شان در دنیا و آخرت می باشد علمای قوم ملاحظه کرده نیست که انهم تقربکم
بر نکوهش و نفرین قوم ملعون می بندند و بهروز فرمطاعن اهل بیت اطهار مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار میشنوند و هر چه از خرافات در قلوب شان به هواجس شیاطین خطور میکند بی خوف و هراس میگویند
و هرگاه درین تقریرات بمغز سخن مغالیط کشمیری چندان عیان گشته که حاجتی به بیان نداشته
پس تقریرات او در طبقات رفضه که فضایح شان کالنار و طشت از بام
علی الاعلام است کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف و الحمد لله علی ذلک
حمدا کثیرا و آنچه جناب امیر از شیعیان عراق که در لشکر بودند و من
حیث هم بر و با طاعت نمی آوردند در نهج البلاغة مرقوم گشته چنان است

از حضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زار نالی از هیچ ستمگاری بدین هیئت مجموعی نکرده باشد تا بحدیکه هر که از ائمه محتضر میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرف و حکایت این منافقان گوش ننماید مهما از صواقع و تحفه در عربی و فارسی بروایات شیعه ابن سبا یهودی کالشمس فی کبد السماست و العجب که همه ائمه بر اظهار زبانی مجتهد فانی بجمیع وجوه مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واجب الاطاعت و مفترض لطاعت باشند و علما و اتقیای این دودمان عالیشان از آن بزرگان تخلف نمایند پس ثابت شد انچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت معصوم و مفترض والطاعت وقس علی ہذا در اصحاب نبوده و هر کسی که بمرتبه اجتهاد رسیده در تقلید دیگر نکوشیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت باعادهٔ آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود و تعذیرات پس ایراد ان تجدید مسطور در وقاحت مجتهد از آن هم زیاده تر است زیرا که در جمیع کتب اصول که شمایل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند مثل بحار و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذه رافضیان مثل شیخ حارثی و شیخ طوسی نوشته اند که چون مهدی ایشان بمدینه منوره گذر کند اول دار و گیر او بر جده ماجده و بزرگانش باشد با وجودیکه اکابر شیعه بانی مبانی محدثات ابن سبا چون انکار بداهتند و رنتقام نتوانستند کرد در حق ایشان گفته اند المسکون لساجر الشریعة پس خبر شیخ نجذی و عبد الله بن سبا یهودی هیچ کسی که مدعی حدود و تعذیر را ایشان نتواند شد معهذا حق تعالی در کتاب مجید فرمود انچه دلالت بر ان قطعا دارد که اگر ایمان بمبدا و معاد دارند باید که بر رافت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مخل امامت اوست پس رسول خدا باوصف یافتن سبب حد اگر ترک حد نموده باشد در باب صدیقه معاذ الله بسبب عشق و عاشقی باوجود دیگر درجه رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است ع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی ؛ بعض رو بود و بطور وصیت پیغمبر نموده یا علی اول این کار بکن که مصداق الاخلاقون لومنه الا ثم دهستی لیستعین تحقیقا که احباب وقت تظلم بوده فدک از کسی پدر انکرده سرزنش فدک حدا که کردانیست حال سیده اوصیاء شیخین بکرمین برای طرفداری دختران خویش گاهی برنخاستند بلکه در مجمع البیان طبرسی و دیگر تفاسیر ممدوحه روافض موجود است که وقت شکر رنجیها در امور خانگی تادیب و تنبیه می پروا ختند و جنبه داری حضرت را زنهار نمیگذاشتند و چگونه معین و مددگار حضرت نباشند که امیدوار سلطنت ازین جهات می بودند پس ضرور شد اطاعت شریف برمذهب سنیه که صاحب مجمع البیان هم می نویسد و مجالی ندارد که دران گفتگو کند که اگر رسول خدا حایل نمیشد میانه فاروق و دختر ش ام المومنین حفصه او دختر خود را بجرو تعریض کشته بود

الغرض چون خاطر وازی خلل اندازد در ایمان دیگران در رسالت وختم آن بطریق اولی
معاذ الله ولیکن این امور باکسی توان گفت که رسالت را با وجود معنا بعنتها با حضرت
رب العالمین ودست بر داشتن از ان چنانچه بار بار دانستی نشانی بر اصول او یا بندوا ستایفا
معلم این معلم که درحقیقت معلم ملکوت بود وعلانیه حکم بوضع اخبار موید تجدیدات رفته
کرده کما ذکره صاحب الصواقع لزوم انکار رسالت وازتالیفات دیگر اکابر رفضه اشرے
از آثار وضع وافترا به بین در حدیث طویلی که امام حسنؑ در معامله چیم وشرای ناقه همراه امیرالمؤمنین
قبل از جنگ بدر بود واین مجتهد حکم بصحت آن مینماید از طعن الرح فاسمعوا ما فیه عوی ذلک البنا فکلهم نمر بات
وضع الاخبار والحاکم بصحتها هو الحمار وهرگاه استغنا از رسالت بدین شد وبه بوقوع او آمد روایات
روضه جارے شیقے هم دلالت بران وارد وسجلیے امام سیزدهم مدعی آن در تالیفات
خودش باشد وتفسیر صافی نیز نص در آن بود پس چنانچه خلافت جناب امیر بی حقیقت
وبے معنی باشد کالنص علیه ارطل بوق فی المجالس متبعا لعلم الروی فتن علی هذا حال
الرسالة بروایت استاده رئیس الاشقیا مغذلک عشق وعاشقی در نهاده خود جنون ست که بار رسالت ممتنع الاجتماع است
دهو القائم عند العقلا تکمیل المقام وتتمیم المرام بدان علمک الله تعالے که جناب مومن جان سلمہ
اگر کافی کلینی را بمطالعه خویش سے آورد وباب نادر را از مجلد اصولش که از نوادر روزگار مبین فضائل
ومعرفت خواص وآثار امام است وسرمایه افتخار در کتب ایشان دیده باشے که برین نوادر
بیشتر حواله سے کنند یعنی حضرت امام رضا که در افادات خویش حالت منتظره باقی نگرشته بیان انواع
اوصاف از ذاتیات وضروریات امام بکمال الاهتمام پرداخته میکشاد هیچ حاجتی نبود که تجدیدش صعود
بر دارد بلکه همه اصل قرز برکردن راوی می افتاد مختصرش را بالیتی نقل کردن بروایت ابو محمد قاسم
بن العلا قال کنا مع الرضا بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بدء مقدمنا فاداروا امر الامامة و
ذکروا کثرة اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیدی فاعلمته خوض الناس فیه فتبسم ثم قال یا عبد العزیز
جهل القوم وخدعوا عن آرائهم ادیانهم ان الله عزوجل لم یقبض نبیه صلے الله علیه وآله حتی اکمل
له الدین وانزل علیه القران فیه تبیان کل شئ بین فیه الحلال والحرام والحدود والاحکام وجمیع
ما یحتاج الیه الناس کملا فقال عزوجل ما فرطنا فی الکتاب من شئ وانزل فی حجة الوداع وهی
فی اخر عمره اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا وامر الامامة
من تمام الدین ولم یمض حتی بین لامته معالم دینهم واوضح سبیلهم وترکهم علی قصد سبیل الحق واقام
لهم علیا علما واماما وما ترک شیئا یحتاج الیه الامة الا بینه فمن زعم ان الله عزوجل لم یکمل دینه فقد رد
کتاب الله ومن رد کتاب الله فهو کافر هل یعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فیجوز فیها اختیارهم

ان الامامة اجل قدرا واعظم شانا واعلى مكانا وامنع جانبا وابعد غورا من ان يبلغها الناس
بعقولهم او ينالوها بارائهم او يقيموا اماما باختيارهم ان الامامة خص الله بها ابراهيم الخليل بعد
النبوة لاحاجته الى الانكار فانهما خيلے الانسان بل الحيوان تعالت نحله وقد رأيت انتظام الخبر
الى غير ذلك فكيف اذا خير النبي والخلة مرتبة ثالثة وفضيلة شرفه بها واشاد بها ذكره
فقال اني جاعلك للناس اماما فقال الخليل ع سرورا بها ومن ذريتي قال الله تبارك
وتعالى لا ينال عهدي الظالمين فابطلت هذه الاية امامة كل ظالم الى يوم القيامة وصارت
في الصفوة ثم اكرمه الله تعالى بان جعلها في ذريته اهل الصفوة والطهارة فقال ووهبنا له
اسحق ويعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا واوحينا اليهم فعل الخيرات
واقام الصلوة وايتاء الزكوة وكانوا لنا عابدين فلم تزل في ذريته يرثها بعض عن بعض
قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز وجل النبي فقال جل وتعالى ان اولى الناس بابراهيم للذين
اتبعوه وهذا النبي والذين امنوا والله ولي المؤمنين فكانت له خاصة فقلدها
عليا بامر الله عز وجل على رسم ما فرض الله فصارت في ذريته الاصفياء الذين اتاهم الله العلم
والايمان بقوله جل وعلا وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهي في
ولد علي خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي بعد محمد ص فمن اين يختار هولاء الجهال ان الامامة هي منزلة
الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله وخلافة الرسول ومقام امير المؤمنين ع وميراث
الحسن والحسين ع ان الامامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المسلمين ان الامامة
اس الاسلام النامي وفرعه السامي بالامام تمام الصلوة والزكوة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء
والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف الامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله
ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعوا الى سبيل الله بالحكمة والموعظة والحجة البالغة الامام كالشمس
الطالعة المجللة بنورها للعالم وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والابصار الامام البدر المنير
والسراج الزاهر والنور الساطع والنجم الهادي في غياهب الدجى واجواز البلدان والقفار ولجج
البحار الامام الماء العذب على الظماء والدال على الهدى والمنجي من الردى الامام النار على
اليفاع الحار لمن اصطلى به والدليل في المهالك من فارقه فهالك الامام السحاب الماطر والغيث
الهاطل والشمس المضيئة والسماء الظليلة والارض البسيطة والعين الغزيرة والغدير والروضة الامام الامين
الرفيق والوالد الشفيق والاخ الشقيق والام البرة بالولد الصغير ومفزع العباد في الداهية النآد الامام
امين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته في بلاده والداعي الى الله والذاب عن حرم الله الامام
المطهر من الذنوب المبرأ من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين وعز المسلمين وغيظ المنافقين

المنافقين وبوار الكافرين الامام واحد دهره لا يدانيه احد ولا يعادله عالم ولا يوجد له بدل ولا له
مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن
ذا الذي يبلغ معرفة الامام او يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت
الالباب وخسئت العيون وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت
الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن وصف شان من شانه او فضيلة من
فضائله واقرت بالعجز والتقصير وكيف يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد من يقوم مقامه
ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف الواصفين فاين الاختيار من هذا واين
العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد صلوات الله عليه كذبتهم
والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام
بعقول حائرة بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا الا بعدا وقال العقوالي في حديثه قاتلهم الله انى يؤفكون
ثم اجتمعا في الرواية ولقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا ووقعوا في الحيرة وتركوا الامام عن بصيرة
وزين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله ... الى النبي ... والحق ...
معاذ الله واخرام المؤمنين بان الله اختار الشيخين بعدي ثم امر ال اختيار بان يكسو ليس لنا الدعوى في الامامة
فقل للائمة احاطوا امين في المحلم يوم افادة الرضا فيصلوا على الاصابهم واسماء غشاده كما حيل جبرئيل غشاوة على النبي
العمد بحيث لم يطلع في امر ال صلوات عليه اخباره النبي وهي ارادت الصلوة فكيف اخبار جبرئيل بالفصل سبحان
وانما قال الله تعالى ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى واختياره سوء اختيار القرآن يناديهم وربك يخلق ما يشاء ويختار ما
كان لهم الخيرة من امرهم سبحان الله وتعالى عما يشركون وقال عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله
امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الاية وقال ما لكم كيف تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم
ايمان علينا بالغة الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين وقال عز وجل
افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا يسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون ام قالوا
سمعنا وعصينا بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار الامام والامام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك
والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول صلى الله عليه وآله ونسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب ولا يدانيه ذو حسب في البيت من قريش
والذروة من هاشم والعترة من الرسول صلى الله عليه وآله والرضا من الله عز وجل شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم
مضطلع بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل
حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه فوق علم اهل زمانهم في قوله جل
تعالى افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون وقوله تبارك وتعالى

ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وقوله فی طالوت ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی
ملکه من یشاء والله واسع علیم وقال لنبیه صلی الله علیه وآله وسلم انزل علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان
فضل الله علیک عظیما وقال فی الائمة من اهل بیت نبیه وعترته وذریته ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من
فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا
وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده شرح صدره لذلک واودع قلبه ینابیع الحکمة والهمه العلم الهاما
فلم یعی بعده بجواب ولا یحیر فیه عن الصواب فهو معصوم مؤید موفق مسدد وقد امن من الخطایا والزلل و
والعثار یخصه الله بذلک لیکون حجته علی عباده وشاهده علی خلقه وذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم فهل یقدرون علی مثل هذا فیختارونه او یکون مختارهم
بهذه الصفة فیقدمونه تعدوا وبیت الله الحق ونبذوا کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون
وفی کتاب الله الهدی والشفا فنبذوه واتبعوا اهواءهم فذمهم الله ومقتهم واتعسهم فقال جل وتعالی
ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین فقال تعالی فتعسا لهم
واضل اعمالهم وقال کبر مقتا عند الله وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار وصلی الله علی
محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا حاصل این روایت آنکه عبدالعزیز بن مسلم میگوید که همراه حضرت امام رضا در شهر مرو
بودیم که در آمدیم در مسجد جامع روز جمعه در آغاز ورود آن دیار پس مسئله امامت دائر شد و اختلاف
مردم در آن من حاضر شدم و امام را خبر دادم تبسم فرمود و گفت ای عبدالعزیز این قوم علم ندارند و عقول خود را
در امور دینی دخل داده اند حق تعالی وفات نداد پیغمبر خود را تا دین او را کامل نگردانید و نازل کرد قرآن
که بیان هر چیز بجز آنست حلال و حرام را بیان نمود و ظاهر ساخت حدود و احکام را و شرح کرد
اموری را که مردم محتاج بدان بودند ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی هر چیز را چنانچه باید درین
کتاب بیان نموده ایم و در حج اخیر که عمر شریف باخر رسیده بود فرستاد و آورد این آیت را الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا راقم الحروف گوید که و بسم الله این حدیث
اشکالیست بسیار قوی و عویص که مقتدایان طائفه رافضه خبیثه نتوانند از آن راه فرار جستن
بلکه نقد جان ازین معرکه بسلامت بردن و بیانش مفصلا درین اوراق متعذر می نماید پس بحر محیط
را بکوزه گنجانم و از رشحات آن تشنه را سیراب گردانم که علمای طائفه شیعه کار خلافة الائمة الاطهار
ادعای این معنی دارند که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تکمیل دین و بیان هر شیء که می باید در کتاب مبین
و شرح آن در احادیث خواسته بود که چنان کاغذی بنویسد که گاهی در بست مسائل نفاق
نیفتد و بهاما آن نسخه تریاق مجرب رافع ضلال را از استعمال همراه خویش برد و بمنع فاروق از آن
ممنوع شد و از تبلیغ چنین امر که در وجوبش بر اصول این طائفه شکی نباشد و رنج حسرت در قرطاس

پاره پاره شود و دست بر داشت چنانچه روز غدیر مستعفی شد پس در حقیقت طعن قرطاس بدلیل استعفای رسالت سبب تکلم کفر قوم حدیبیه و یوم چه نسبت این امور بجناب ختمی مآب البته عین کفر می باشد لاریب فیه و انگاه در روز وفات چنانچه از طعن الرماح تحقیق حاول و منصف مجتهد فانی و ذرماسی که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مدائنی بوضوح می انجامد که در زمان روز مرد بر خاستن اصحاب حضرت بگاگشت جنت خیرا میسد حالانکه بعد از نزول عصمت آیه و الله یعصمک من الناس که در غدیر اتفاق افتاد تقیه نزد مجتهدین مذکور زینهار جائز نتواند بود پس اگر چه قبل از ان تقیه عمر شریف بسر کردند باری از رسالت باقی نماند یا خاتمه آنجناب بجای امامت که متفرع بر آنست و هویدا بحمد الله که باتے نبوت باعتراف طائفه روافض وقت طلب قرطاس مگر امر امامت مرتضوی و تبلیغ آن که موقوف علیه ایمان است البته واجب تر بود که اگر آن را بیان نفرماید بمقتضای فما بلغت رسالته رسالت کجا ماند پس نعیذنا حسین و ترابی منکرین را و خلی نتواند شد یا و ندارے که کفار قریش خصوصا ابو جهل و ابو لهب حضرت را سنگسار کردند کما فی صحیح بیان و هرگز آنجناب در تبلیغ رسالت قصور و فتور نفرمود سبحان الله چنین پیغمبر بالفرض از منع فاروق ممتنع تواند شد این خیالست و محال است و جنون بلا الغرض چون رافضه اعتقاد دارند و بزبان معترف اند بعدم بیان و در دکه دند قرآن مجید بقول امام کافر شدند نعیب البحار را باز بتلخیص روایت راوی مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار نکرد مگر بیان فروع برای امت خود نشانهای دین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم و امام ترو را محتاج نگذاشت راقم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر در جمع که غدیر بعد از مامور شدن بنصب امیر مفاسد خلافت بیان کرد از تهمت کفر و ارتداد وغیره چگونه بطیب خاطر امیر را علم گردانید این امور روشن را اطفال هم می دانند تا بجوانان و پیران چه رسد این هم ادعاء ست خالی از دلیل بلکه مخالف احادیث که مهاجرین و انصار مصداق قوله تعالی تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی با وجودیکه اهل لسان بودند بعد از حدیث موالات در ان مجمع عظیم گفتگو کردند که برابر آن هیچ محبتے نیست که آیا وجوب محبت مراد ست یا امامت و باز محتاج بیان شدند کما فی البحار وغیره من الاسفار نیست حال اجله اصحاب طاهرین پس چه گمان دارے بدان قوافل که رخصت شدند و بطرق بنوت خود افتادند و در حقیقت بسیاری از احادیث که نمونه آن از ارکان اربعه امامیه در تفسیر استادیکلینی مرو لیست نظر با ذیل وارد و قرینه قیاس ست زیرا که منطوق احادیث نزد فریقین کتاب الله نقل اکبر است کما فی التفسیر المذکور پس باید که همه تابع کتاب باشند و اگر در حدیث موالی امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام جمیع انبیا بود نه جناب مرتضوی پس صدق و راستی در شیخین اجاعا کجا و اگر گوئید و فتره که حضرت

تحریر آن خواست در صفت آن لن تضلّوا نزد فرقه یقین مردیست پس معلوم شد که رفع ضلالت
نشد گوئیم قطع نظر از آنکه مشترک الورود است کما اشرنا الیه پس هر کتاب فن موجود که ضلال عام است
ترک واجب باشد یا غیر آن و امر دنیوی باشد یا آخرت قال الله تعالی و وجدک ضالا فهدی
و چگونه بعد از تکمیل دین و ملت توهم باید کرد که واجب باقی مانده معاذ الله چنانچه بحدیث امام
رد کتاب الله است و ان بغض امام کفر است بلی بر رفضه اشکالی عظیم است که گویند ترک امری
که واجب تر بود کما لا یخفی بار خدایا اگر مقلدین دجال اعور گویند که رسول خدا صلعم بعد از آنکه جناب امیر
لعین شریف را حکم درگرفت دوات تحریکے داد تا بدنیا رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلکشا را حل نمود نسخه
تریاق چگونه بر طاق ماند و لیکن چون اینهمه حال مفصلات در خلوت بود و غیر از جناب امیر که علوم لدنی
زبان قدیم داشت آن نسخه عزیز الوجود را که تواند یافت و نعش بر ظاهر است که حضرت رضا فرمود که گمان تقلبی خلاف
رد قرآن و موجب کفر است پس هر چه حضرت را تحریر آن در قرطاس مقصود بود دوهم
اظهار آن جناب امیر چگونه آنرا مخفی گذاشته باشد بعد از این راوی حکایت کرد که هر که گمان
کند که خدا دین حضرت را کامل نگردانیده او رد کرد کتاب الله را و هر که رد کند آنرا کافر است
انتهی دانستنی که آن قوم روافض اند که گویند طبیب روحانی تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
بجنت برد و هرگز حضرت بتوانست وصیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و نسخه او
و از این تعبیرات بوضوح پیوست که بجنس کتاب الله اعتقاد هر مسلم بر ضرور است و هر که آن را
رد میکند مخالفت ائمه هدی می نماید و نقد دین و ایمان را درین معرکه از دست می بازد
و هر دو جهان خود را رسوا می سازد و حال فاروق بر همه واضح است که جان و مال خود را در
در تکمیل دین فدا ساخته و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کرده و کتب رفضه مشحون
از مناقب هم واضح است که نقاوه ندماه تلامذه اش بدرجه اجتهاد رسیدند فکیف که کثرت علم
بعلم برادر خود بحدیث افتد و از ذکر احادیث نبوی پر ظاهر است و نمونه مسائل شان اگر خواهی
بکتاب الکفار رجوع نما اما مفردات قرآنی پس مجمع البیان و مجمع البحرین بر هر متقضی اشکار است بینا
وبینهم مع ان معانیها لا تعد ولا تحصی علی اصولهم حتی ان لکل لفظ سبعین الفا من المعانی
کما فی تالیفاتنا علاوه غیر از مهدی که بهیچ زیر او در هر شب قدر معانی قرآن مجید مجدداً نازل
شود حقیقته کسی دعوی جامعیت معانی آن از ائمه هدی بر اصول رفضه نتواند کرد کما
فی تالیفاتنا ولا حاجة الی ذکره کما مرت الیه الاشارة بیننا و درین مقام که بحث قرطاس آمد
و لفظ حسبنا بر زبان رفت و از اینجا هم بایجاز عیان شد که این اعتقاد بارشاد امام را
بر ضرور است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی چرخ و بازی مجتهد

تا ختم معاشر قرآن مجید با امام زمانے حاصل شود و امر تقریری ست و تحقیق بر اصول امامیه مشکل کتابها المتقدمه فقهنا ماء اثنا عشر امام
صادق آنکه بود از تمام یازده و مهدی دیگر از اولاد حضرت امام حسین معتبر سند در نزد اکثری از محدثین یا اصلی ندارند کر
کسی گفته محققین ایشان تقیعش کرده اند و بقاعده عدم علوا رضی الله امام نزد در تعضیه تکمیلتنی صحت آن احادیث ست ملکن
معلوم نیست که تراجم ایشان نیز معامله شب قدر خواهد شد کما هو ظاهر یا نه و تفصیل هذه المباحث فی صول الیه بر بیضی
البرس للقدریه چیچ دیانری مجتهد در کتاب طعن الرماح دیده نیست فتاویلات ادعا انیسیان عقل تجدید نیست که نزد اهل حق
ہیچ مدنی ندارد بمقتضاے قول او تعالے فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا نادیا وجود سببیکه بودنش بر کفر و فسق فاتفاق
که تماسیلے اقرار کرد و در تنزیه وغیره که او بسایر شریعت غرا تمسک بود چه علامات جا دیده و این قسم تنبیه
که علامه تفتازانی چه فرموده که باب تاویلات بر جانبین مفتوح ست اگر اهل خلافت بر آن
قادر اند ما نیز قدرت بر تصنیع آن داریم چنانچه از حواشی فقیر که بر طعن الرماح جا بجا نوشته ام و بدین حقیقت
کمالیت مسبوطه بر کسی تواند دانست که نتالیعا و اگر بدایتی نیست که خرافات راهنماسیے نیست
بازاوی گفت که امام فرمود که باید شناختن مرتبه امامت امت را در آن چه دخل ماند شان امامت ارفع از آنکه
دریابند مردم بعقول خود و کسی را نشانند باختیار خویش حق تعالی بر گزید امامت را برای خلیل
خود که انی جاعلک للناس اماما و او از غایت سرور عرض نمود ومن ذریتی جواب داد لا ینال
عهدی الظالمین پس امامت بر ظالم تا قیامت باطل شد و ماند امامت مکرر در اهل صفوت و صفا
که فرمود حق تعالی ووهبنا له اسحق ویعقوب نافلة وکلا جعلنا صالحین وجعلناهم ائمة یهدون
بامرنا واوحینا الیهم فعل الخیرات واقام الصلوة وایتاء الزکوة وکانوا لنا عابدین و همیشه
در یک دوده ماند تا نوبت بحضرت رسید که ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین
آمنوا والله ولی المؤمنین پس برای حضرت بود خاصة و آنجناب قلاوه اش بگردن جناب امیر انداخت
بامر الهی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصفیا ماند که علم و ایمان ایشان را داد کما الذین اوتوا العلم
والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث پس در اولاد امیر کبیر بود خاصه زیرا که رسالت ختم شد
و بعد حضرت کسی بر رسم رسالت نیامد فقیر بعد تنزل و تسلیم میگوید که این امور با چه فرق تواند رسانید که نص در
ثبوت رسالت بود کما فی تفاسیر الفریقین و کیستے از اهل سنت که تواند گفت که امت را دخل ست
در نبی گردانیدن شخصے بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین و نیز در بابیکه از تصور شق نمی
روح الامین میسوزد و غیر از صاحب رتبه فرود و جارشے سر زده در اثبات علم الروے و طوسی امام اعلم
کیست که این کرنگ شب تا بد عند الشیخ میفرماید العرض در پنجا امری دیگر ست یعنی رسالت و شاید
که جناب امیر را بر اصول رفعة القیاس ردوا دتا مول فرمود خلافت خویش را در بیعت عمر و نعبده الکون
بیعت بدر نشین که اینجے نمود چه پس امام رضاء اگر برمکه بیعت را دی حیثیت بلغز و ثیبی نباشد لیکن منیفره

واضح میشود که قرآن اہلبیت دال بر رسالت جناب امیر است که وقت مہدی ظاہر شود و ظہور رسالت
و بطلان ختم رسالت حضرت بشیر و نذیر حرفی ست از نسخه اہل بیت که سوره امام حسن و حسین ست
چون آن نسخه کامل جلوه ظہور پیدا باید دید که الوہیت حضرت رب العالمین واندیانه تا به ثبوت نبوت آید
از انبیا چه رسد گویا ہمین ست معنی کلمات فرین و برادرش در چند رسے از اجراکه بجواب ایضاح
لطافة المقال نوشتنیکه حاصلش اینست که مذہب امامیه مخلوط خواہد ماند ہمیشه و خلوص و محو حقیقتش نخواہد شد
الا وقت ظہور مہدی راقم الحروف میگوید که ازین آیت قرآن دانست که حکم صاحب تحفه که امامیه
مثل یہود و هلالیه اند عجب نیست زیرا که حق تعالی از کفاریکه دم از اعتقاد محبت حضرت خلیل میزدند
و معتبر نداشته مابین ہمین حکم درباره این شیاطین نمودیم که ہمه کید در یاست معبودان شان
روز قیامت انکار خواہند کرد که ماکے گفتیم تا پرستید فلا تعقل بخلاف اماتیکه سنیان باطاعت
رسول خدا صلے اللہ علیه وسلم بعد تخییر شریف که ان تو تم فانا فکذا میگویند که مہاجرین و انصار و مانند ایشان
در اختیار کردنش دست خلی دارند بالجمله در امامت اولی اگر دخلی ہست برای انبیا رست که تو ہند
رو وحی کردن و گفتن بر اصول رفضه که قبول نداریم این رسالت را چنانچه نمونه ان از کتب
طایفه کیسیه علی طرق التنزیه الکشمریه گذشت پس انبیا علیہم السلام بر اصول این کفر و فجره کافر
شوند و او یلاه و امصیبتا اللہم العن من یجور کذا لعنا و بیلا و قتاہم تقتیلا و ازین قرآن مجید
جا بجا ظاہر است که اگر انبیا بلکه سید ایشان خلاف احکم الحاکمین در زد عذاب روز
عظیم بران مرتب ست وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ العرض راوی احادیث که پیمبر نابالغ
بود ہنوز از آنست که ہرکسی را اصطلاحی داده اند یکے را بجایی و دیگری کرفته
و از مضامین راسخه ضمیه خود حدیث را پرساخته شروط امامت نزد علمای ما اسلام
و حریت و ذکورت و اجتہاد و عدالت و مانند آن ہست چنانچه در رساله قدیمه
بدلایل مبسوط ہست و شروط امامت که افضل از ہمه مدارج لبشری باشد و خواص امام
را احدی نبود چنانچه نمونه آن سے آید و کیست که تیمار بی آن تواند کرد که خود علمای کبار
در رسایل منفرده اورده و بعضی را از شروط که کتاب اسد بر ان شامل بکمال
شان مثل حله ہزاران دراہم و انگشتری که محصول شام نبیش کم شود کافی الروضة
و غیرہا من المناقب المرتضویه در عین رکوع لسایل بخشیدن مطابق مثل مشہور
خرہ گذاشته در بحر حیرت فرو رفته اند چون پا عتراضات راوی او را کشی از عقول
نتواند شد عجب نیست که مقوله حضرات ملایکه مقربین درین باب چنان باشد کم

اگر یک سر موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم * پس اهل زمانه مذکوره هنوز در تفرقه
مردود اصطلاح خواص خویش را مانند دست و پای خود گم کرده اما پایه علم پس بقول
بزرگان سد توان شناخت بیک لحظه از شمایل مرد * که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم
حکایت چندی از طلبه در مذاکره آغاز کافیه بحث میکردند شخصی عمامه بند با رتبه بلند میان ایشان
بود کسی پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام جار میباشد سبب چیست لفظی
با وصف لام منصوب است پس تفکری کرد و باز سر بر داشت و گفت این اعتراض
خطای مصحح است زیرا که مجرور و منصوب از صفات لفظ است نه معنی پس معنی چگونه
مجرور شود الغرض از مراد اهل سنت و عقاید علما و مشایخ اند که حال مختار خود
را نیک میدانند و ازین جهت بود که جناب سید تفوض خلافت خود را
بر اجتماع بزرگین موقوف نمود که امر اقلاعن کتبهم بسبب ادراک عصمت و آنگاه از ولادت
تا موت کاری است پس مشکل پس از بزرگین بایستی سوال کردن عصمت مذکوره را
که چگونه دانستند و بعد از انکه جناب امیر تماشای عجیب دیدند و وقتیکه بر سر منابر
تهمتها بر جناب سیده معاذ الله کردند و تازیانها زدند و پهلو را شکستند تا انکه تفصیلها در
علل شیخ المشایخ رفض و تذکرة الائمه موجود و ازار ایذای جناب سیده از دست مرتضای
شیعه از بزرگین باسماع رسیدند جیم، حتم الی آخرها فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موصوفه مثل کوه الوند
بود لا یحرکه العواصف ثم این کانت المعجزات والنصوص علی ما یدعیه الاصحاب فدرین چه
شک که تا این را مرتبه امامت چگونه توانند رسید نکینت که در امانت حضرت خیانت کنند
و جان و ناموس بضعه سید النبیین را نگاه ندارند و آن جناب چنانچه این را از نالی در دنیا
فرمود و همچنان دفتر شکایت پیش حضرت در عالم برزخ اسباب باز کشاید برین قدر چه موقوف
که روز رستخیز مخاصمت رو برو پیش پروردگار فرماید و اوراق روز نامچه همه ماجرا
یکایک باز نماید کما فی الکتاب المذکور و درین مقام نظر بفهم و ادراک
عوام طلبه سوالی است جواب طلب که اصحاب بزرگی علل الشرایع و تذکرة الائمه را دیده بودند
که بعد صد و هزار سال از صدر اول تخمیناً در تالیف آمده جوابش انکه کلام در آن روایات و احادیث است
که در خصوص تالیف صدوق وغیر او. د بر ظاهر است که معانی آن احادیث ایذاء جناب امیر باب مدینه علم است که
ایذاء و قرار گرفتند و او از جناب رسالتمآب چنانچه اصحاب الغرض هر جا که این شبهه عوام سده بهر تقریر کافی خواهد بود
باز راقم اوراق بخطاب آدمی نابالغ میگوید که مقام نبوت و جای ملک و سلطنت در بنی اسرائیل جدا جدا بود
باز در اهل بیت محمدی صلی الله علیه و علیهم مثل مشهور در این بزرگان جمع شد الا اندر ...

وبالانفصال وغیرت الهی نخواست که کسی بر زبان تواند آورد که حضرت صلے الله علیه وآله وسلم دنیاطلبی بود که در عاقبت کار سلطنت را در خانه دختر خود قسمت اسماء او چنانچه غیرت مذکور نخواست که پیغمبر او در طفلی بمکتبے نشیند و علم و ادب اموزد که امروز را دسے رو دت لیش خاصه حضرت را درین حدیث پایمال نمود والله شدید الحال والشا التدلق لی قصه کتب نشیبے بعض ائمه که باقر العلوم وکالشمس بین النجوم باشند عنقریب می آید لحجرورى این طایفه ناهنجار باید دید که یکے را از اسباط نبوی تمامے مراتب بالاستیعاب بخشند و اولاد دیگر برا از علم هم و ایمان محروم گردانند و عذلیه عذلیه بر آن افتخار کنند آن هذا لشئے عجاب فیکیف که حضرت رسالت یقینا بدانند تقرر بر خلافت شیخین جتها و بابطال آن بکوشد چنانچه در مجمع البیان و بحار است بترتیب و خلاف قرآن مجید لعل آرد کمان آیت در سوره هود باشد و سهو وهو نزل بدان نمودند که يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ۖ إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ واگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد درسهج الحق واحقاق فضل المعی مقصود که مخالفت نبی با امر الهی غیر ممکن وغیر موجود و انچه راوی در باره حضرت وجناب امیر لفظ خاصه بوتیره مانه الاشتراک آورده مگر فرق اینست که اول را بدیهی دانست و اقامت دلیلی بران نتوانسته بخلاف ثانی که حرفه دلیلی هست که بوهی استلزام هم در آن نیست بلکه ربطے ندارد زیراکه ختم رسالت را چه سر و کار اگر مخصوص باشد بجناب امیر و اولاد امجاد که داشته باحالانکه غایته ما فی الباب و قد الک الحساب اتباع حضرت خلیل بود که تا رسول خدا و مومنین امت مرحومه شریک بودند چنانچه هَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا میقرا ید و چندانکه برایمان مرتضوے او و در نزد شیعه مخلصین قایم است برائے خلفاے متقدمین نیز بلکه بطریق اولے که ایمان شان باعتراف جناب امیر ع و حضرت امام صادق ع تصدیق دل و اقرار زبان در کاسے و ذکر اصول مثل کوه الوند ست بخلاف جناب امیر ع که باظهار طائفه فاحشه فقط التثنیه کما مرغیره و طور حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثه متبع شدند که کسے از ینها تقیه نمودند چنانچه آنجناب و ریدن جحیم نمودیس باید که بر چهار عنصر دین جاهل آن باشند نه فقط جناب امیر ع که اولاد اطهار اش و فرزندان حضرت رسالت بوده اند و حال قلاده بر همه کس از کتب معتبره رفضه طلشت از بابهم که بعد از ردوسے و استعفار رسالت که عین کفر ست معاذ الله بر اصول اهل کفر و نفاق اتفاق افتادو اگر از خوف مالک الملک حلیے بر سبیل ابهام بر زبان رفت در حدیث موالات بار عبد الوفات فارغ خطے از آل عبا بر روے کار آمد چنانچه ثقه الاسلام رفضه در کاشفے بیان نموده که اعتبار ایا و الاتصال

پس انتهای راوی برتیس الاسرار بعار بلکہ اختیار بار بعد ازین راوی خیسان بگو
کہ مقدمہ امامت وریاست چیست آسان است بلکہ این امر درسایہ حیوانات حسم مذاکور
است چنانچہ می آید وحضرت بابافرمود اذا بویع الخلیفتان فاقتلوا الاخر کائنا من کان ست عزال
اجتہ الایمان رفعنہ بعد انتوجہ کردن از سنن ورب العالمین آوردہ وحسم چنین از
افادات ضنویہ کہ در علل است توان فہمید. وازین کتاب یعنی لبند ظاہر است
کہ افادہ مذکور صنوی از قبل دلیل تمانع است وظاہر کتاب سنت موافق آیت
اقتدا دھین است کہ امامت از اصول نیست زیرا کہ دال بر ان است کہ نیب
عارف امام نیز بجنت خواہد رفت و بعد از دخول جنت خروج بسوی عذاب
کجا است اگرچہ علم الروی جوسی پژ ودنعرشی خورد مبدل شد باز بندہ گیر
را ورا بعد حسم نظر است کہ ان امر معلوم ورا ولاد امیہ کبیر بود خاصہ
زیرا کہ رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کسی برسم رسالت بنام
ان نخ پس میگوییم آمدیم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت کہ رفقنہ از راہ
تقیہ و نفاق ولبسبب خوف اہل حق نتوانند کہ مکنون ضمایر حیث ذخایر خود را
بدون ظہور مہدی عاری شرح دھند و خصایص مذہب خویش را بخوبیت
وصرافت برزبان آرند چنانچہ از افادات مزین وبرادران صوری ومعنوی
او بوی این معنی بمشام اہل فراست می رسد کہ ان بدون دولت صاحب
الزمان امکان پذیر نیست چنانچہ نمونہ آن درزمان بعینہ پس وقت اظہار
مذہب البتہ غیر از فضلات ابن سبا وقاذورات رجال دیگر محوصت
وصرافت چہ خواہد بود پس بدانکہ بعض نصوص قران اصحاب کرام خود
دلالت دارد بگمان رفقنہ بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات نفیسہ
بدلایل وید و باشی جاییکہ آیت کریمہ ذکر کردہ ام الا من ارتضی من
رسول ور فضایل مرتضوی از کتب شان و معلوم نیست کہ گروہ بنی ہاشم
بچسم جیلنہا قلوب اصحاب را کہ اہل لسان بودند بر آن اوردند تا مضمون
رسالت را برای جناب امیر در نسخہ خویش باسی گذاشتند یا خود مندرج
ساختند کہ سحر سامری و طلسمات حکما رشک بیان می برد خود میدانی
غضب کہ بر امامت ان جناب ہمہ آفتہا ر و داد چنانچہ حضرت اندیشہ ان
شب وروز میداشت و تقریب استغفا محمد میفرمود پس برای ذکر رسالتش بچگونہ

بدون لطائف حیل تن بر رضا در داوند که در جواب و جهار محصور بود لیکن در وزیارت
جناب مرتضوی زمین مقدار ربقا بلد اهل تنصیب و عداوت اهل بیت سید انبیا خصوصاً بحال
انجناب کفایت مے کند کرامی کاش بر بہم این طایفه لبعد از نیت را وی حقوق اهلبیت
طاهرین خصوصاً هر دو گوشوار عرش عظیم استقامت مے ورزیدند و کرد
تلونات نے کردیدند ولیکن مشکل این است که استقامت هم درین خصوص از دست
ایشان رفت بلکه سراسر عداوت قلوب قاسیه ایشان پدید آمد چه حسن سبطے را
با وصف شرف اولیت در زیب طاهرا از اولاد خاص و سبع سنابل حضرت
زهرا علیها التحیة والثنا اخراج کردند چنانچه از شرح جامع الزیارات
بوضوح مے پیوندد و پر ظاهر است که برآوردن امام حسن از ولد مخصوصه
فاطمے و داخل کردن در فرزندان دلبند مرتضوی هیچ معنی ندارد فکیف
که امامت بالکلیه از نسل آن جناب مسلوب گردد و بعد از ملاحظه این قسم امور که
در رساله منفرده کافل آن نتوان اندیشد و ضیق وقت و قصور همت سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا بر دعوی قلیلے از ولای اهلبیت سید انبیا
گوش نمیدهد چه جای مزید و الا انیست حال نسخه صحابه مزعوم رفضه مجملا
که رسالت جناب میرزا ان بر می اید اکنون از قران اهلبیت یعنی سورة النورین باید شنید
که در کتب شیعه مثل الذکرة الامیه وغیر آن موجود و اهل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش مثل
دبستان مذاهب حکایت میکنند و منقول است ایران از علما و اتقیا جز از آن میدهند
و هزار انکس تبلاوت ان بحکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بران میکنند که
ورد می جامعین قران مجید به ثبوت رسید و ان آیت این است که وَلَقَدْ اٰتَیْنَاكَ حِكْمَةَ
الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ وَجَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ وَصِیًّا لَعَلَّهُمْ اِلَیْهِ یَرْجِعُوْنَ
و چون در این آیت لفظ من المرسلین را بیان الذین من قبلك گردانیدند
پس معلوم شد که وصی حضرت از گروه مقدسه مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
کبیر کسے نتوان اندیشد زیرا که در اصول شیعه بدلایل بیشمار انهدام عابیان اگر ده اند
از انجمله آنکه حضرت سید اوصے بوده اند در زندگی شخصے دیگر و بعد از وفات
شخصے دیگر و حضرت سید انبیا را کجی خواهد بود هم در حیات و هم بعد الممات و ان جز جناب
امیر باجماع شیعه دیگری نیست پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و بوی تناسخ
هم از ان بمشام اهل عقل میرسد که جناب امیر قبل از رسول خدا صلے الله علیه و آله

وسلم بر تم رسالت مبعوث گشته بود اکنون باوصف رسالت مثل حضرت ابراہیم بدرجہ امامت
ہم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بمذہب شیعہ چنانچہ در حسام رئیس المومنین است نیز ثابت
گشت و اگر این وصایت مجرد از رسالت باشد البتہ عزل رسول لازم آید و فوکب
باطل باظہار ہم فی باب الامامۃ محصل المطلوب بہ بین مفتریان را کہ چہ دواعی ومصائب
برحضرات ایمہ ہدی برانگیختند کہ اگرچہ سورۃ امامین رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
اثبات کردہ لیکن ختم رسالت را از جد امجد شان سلب نمودہ نیز سناہت علمای شیعہ را
حدی نماند زیرا کہ در کتب کلامیہ طراز این تقریرات بستند کہ از نسخہ قران اصحاب
کرام امامت امیر المومنین از صد ہا آیت ثابت مشہور و شیخ حلی کہ علامہ این گروہ و امام
ثانی این قوم باطل پژوہ است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط در نہج الحق قرار
دادہ بے انکہ آیتی از این آیات گردی یکی از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی اللہ علیہ
و علیہما برسانند پس شور شوری دیدنی علمای رفتہ باید دید و ہم مثل آمدی باید شنید
کہ او لٹا چور کتوال کو ڈانڈے کہ خود آیات قرانی را بجا کیت و افترا نسخ کنند و الحق
را در زوقت ارمیدہ ہند و مبین خرافات و کفریات ایشان است آنچہ در ترجمہ کشمیری نقال
از کافی آوردہ و دیگران اللہ غیر آن کہ امام صادق منع کرد کس را کہ آیتی از آیات
قران اہل بیت طاہرین خواندہ و فرمود بخوان بہین قرآن را کہ اصحاب جمع کردہ اند
مردم تلاوت مے نمایند و قرآن اہل بیت در صندوق خواہد بود تا دولت مہدی پس
کسانیکہ سورۃ الولیت و سورۃ النورین و سورۃ الاوصیا را باہتمام تمام از خطاطین
نویسانیدند و مثل کتاب المختوم مذہب و مطلا گردانیدند و در معارضہ قران اصحاب
کرام تلاوت میکنند البتہ از دین جعفری بہرہ ندارند بلکہ در مخالفت انجناب
و ایمہ متقدمین گرفتار و ملعون اند کہ قرانیکہ تا منسوخ التلاوت است از امعمول
التلاوت گردانیدند فکفروا انفسہم من حیث لایشعرون لاجرم افتخار رفتہ
فجار عین عار و شمار خواہد بود و الحمد للہ کہ رفتہ بہ طرف کہ فرار میکنند
بمن وبال و نبال نمیگذارد و اگر رمقے از ایمان ایشان را حاصل میشد یا این
کفریات نمیگویند و لعنتایت ایزدی در حسد بحیثیکہ بمصاجرین و انصار
رسول مختار سعنے کردند لوازم آن برای نفوس خبیثہ ایشان ظہور رسانے انجامد
سے نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت یادگار و از ین جا ہم
عیان شد کہ رافضے منظور دہر چہ از خرافات مضمر داشتہ بر نام امام رضا

بر بستهٔ ابواب ضلالت بر روی شیعیان کشاده معهذا احتمال تقیه چنانکه قبل ازین ارشاد رسیده از تصریحات شیعه رفته بود باقی نیست زیرا که بطلب مامون که شیع اورا جناب رئیس المومنین در صوارم ثابت کرده اند میرفتند پس اگر از اثنای راه رعایت آن کرده امامت را مثل نبوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجب و کدام استبعاد پس ازینجا نیز بیبری و نابالغی راوی معلوم توان کرد که بسبب بلاوت کثرت ذی بحقیقت نبرد و جا بجا بیش پا خورده بعد ازین راوی غاوی نتیجه که از کلام بر آورده انیست که این جمله را چگونه اختیاری باشد در امامت که امامت منزلت انبیا و میراث ائمه است و خلافت خدا و رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین و صلاح دنیا و علیه مومنین و بنیاد اسلام نامی و فرع سامی است و بجهت امام نماز بکمال میرسد و هم زکوة و روزه و حج و جهاد و زیادت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از انتقامات که اندیشهٔ اجتماع شان باشد نگاه داشتن و کنارهای بلاد اسلام امام بیان میکند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود می فرماید و دفع دشمنان می کند از دین خدا و دعوت مینماید براه پروردگار بحکمت و موعظت نیک و حجت کامل باز کمترین انام گوید که امام بخیال راوی اختیار امامت را از جملهٔ اهل امامت بالمره برداشت و شاید چنان در خیال راوی رسوخ یافته باشد آنچه امروز رفضه بر زبان دارند بتقلید مجتهد و مستفتان که امامت هر کرا از میانه خود بیعت کنند بدیر جهه امامت میرسد و شروطیکه در کتب کلامیه مبین است از ان غفلت تامه ورزند پس ضرور او فتاد و عبده را بیانش کردن و در بصارة العین و این کتاب از کتب معتبره نشان دادن چنانچه دیدهٔ و دانستی و این امر نیست راجع بخیانت و هم تکذیب امام الائمه در قولش انما الشوری الخ موقوف داشتن خلافت خود و قتیکه بیعت بدر تین اهل او جمع شدند و چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و شان امام ازان ارفع است اگرچه باب تقیه خیلی وسیع باشد حتی که از شیعه شیخ الطائفه یعنی شیخ مفید هم دریغ نتوانکرد چنانچه نمونهٔ آن مباحث مخفی باعتراف معلم الملکوت حارثی بهر حال فشا الله تعالی خواهی دانست راوی از امام نقل کرد که جهال چه مجال دارند که اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بر سر انصاف بودی دانستی که مذهب اهلسنت انیست که اهل حل و عقد یعنی علما و اتقیا و خلی دارند نه جهال و فساق و ازینجاست که جناب امیر در مبادی و وسط خلافت خود این امر را بمهاجرین و انصار شاگردان و بندهای حضرت سید کائنات راجع فرمود ایشان را جاهل دانستن تکذیب جناب مرتضوی است معاذ الله من ذلک و این امر چند بار بایجاز و اجمال گذشته باز اگر فراموشش گشته بتقریر دیگر مجدد و مجتهد را باید گوش فرا داشتن که اگر از کتب اهل سنت میخواهد پس بکتب ایشان که در هر اقلیم مانند آفتاب مشهور است

مشکوة شریف رجوع باید کرد حضرت فرمود اگر ابوبکر را امیر گردانید لایق آنست و علی هذا القیاس عمر و علی
و لا ابر تحکم فاعلین یعنی اجماع بر خلافتش نخواهد شد چنانچه بر خلافت آن هر دو وجود جناب است
این حدیث و امثالش که با ختیار اصحاب در خلافت وارد اند لعنت. شهادت ذو می النورین
محول نمود خلافت خود را مبعث بر اهل بدر از مهاجرین و الانصار و نهرحیث. و دیگران امرا
ور زیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست بر گرد باز نه نمود پس اگر تعیین از
کتاب و سنت در باده خلافت ضرور بودی و امر امامت محصور در نصوص و معجزات شدی این تحویل
چرا بمیان آمدی پس این امر ثالث نص مرتضوی که در کشف الغمه هم مذکور است و حال
جلالت مولفش از مختصرات هم مثل تشیید مجتهد و اضح از کجا پیدا است تا آنکه عادل
منصف این پدر و پسر در شرح نهج البلاغت مجبورانه گفت که مذهب امامیه بملاحظه آن از پا در آمد
پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق برگزینند انهم طریق انعقاد
امامت است و العجب که معجزه هم دران وقت ضروری که بعضی میخواستند که عیا بسوی عبد الله
بن عمر باز گردد و بر طاق ماند علاوه آنکه حضرت پیغمبر فرمود و مزین در رسایل نقل نمودکه چون
لشکر بسوی روم بیان میرفت حضرت فرمود در مرتبه سوم اگر فلانکس شهید شود الحق
را لایق دانند امیر سازند و بر خاومن احادیث امر مذکور چون آفتاب البعه النهار آشکارا است و در
صدر اول بوقوع آمده است و جناب لسانی است که یکی را بنای سرواری میانه خویش برمیدارند
بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سردار نحل در قران مجید حکایت و حال گمشدن و انتظام
معاش شب و روز می بیند که مهمات را رئیس ایشان سرانجام میدهد و دیگران اطاعتش را لازم میدانند
مگر گروه رفضه که هر چند یکی را از امامیه نصیب کنند اعتقاد وجود و گر حاشا که اطاعت نمایند چنانچه منصوص
امام الامیه و اولاد امجادش و انهم بر روایت ثقة الاسلام شان دانستی تو چگونه اطاعت ایشان
ایشان مشاهده کنی که ذو الوجهی با ایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی شاید در
اربعین عقل رفضه برابر ادراک مورچه نمیرسد نزد فقیر برابر مگس هم نیست نقد ضعیف
الطالب و المطلوب هرگاه امامت خلافت خدا و رسول اوست پس البته میباید
که امام گاهی تقیه نکند چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم باتمه جفا که از کفار برداشته گاهی
دروغ نگفته بخلاف امام بلا فصل که مدة العمر هم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
نموده اوبوده باظهار صاحب جامع الاخبار تا شهادت خویش مظهر کفر مانده و کتمان ایمان نموده
اما بودن امامت عشره دین و مسلمین پس یکی را از اهل حق دران کلامی نیست و لیکن اختلاف
سیرت در امجا خلافت بنصوص صریحه امامیه مینمایند بس که جناب ملا علی قاری در دیباچه مجالس تحقیق خود

بعد ازانکه درباره صفات جناب مرتضوی تا تمه حدیث مشهور دان امر تم علیه لا اربکم فاعلین زیب رقم نموده مختصر آن
این ست اما بعد بر ضمایر صافیه ارباب عرفان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت عمر غلبه تر نبویه علیه الصلوٰة
والتحیه تا ظهور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه انار الله برهانهم الجلیه در میان شیعه علیه تقیه اشتداد تمام داشت
ومدار ظهور وبروز بر اصول وفروع فاجره علما وفقهای اشاعره ومعتزله بود وچون علمای شیعه بعلت تمادی استیلای
اصحاب شقاق ونفاق همواره در زاویه تقیه متواری بوده اند وخود را شافعی یا حنفی می نموده اند الخ وآنچه در اواخر
امام مذکور از حفظ وحمایت حوزه اسلام ومسلمین راوی غاوی سطری چند آورده جوابش عنقریب گذشته واین همه
ابواب را کفایت کرده والعاقل یکفیه الاشاره والغافل لایجدیه الف العباره اما حال عبادات خمسه پس انتظام
آن از ائمه ناگفته به دل نمیخواهد که هر جا تفصیل آن نمایم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی ارشاد
فرموده اند که نماز در تمامی نواصب برد وبر ابر است که امام الائمه اقتدا در ان زیاده تر فرموده وحضرت امام صادق
با وصف ممنوع بودن ازان عمر خود را در وظیفه هم بسر می کردند یعنی سب جناب امیر شنیده وست ناصبی می بوسیدند
کما فی کفایة المومنین وغیرها معاذ الله انیست حال معراج المومنین که اگر قبول شود امید طاعت دیگر باشد والا
فلا اما عبادات باقیه چه گفته آید وحرام وحلال را بیان کردن ایا از علما صادر نمی شود پس کجا باب الاشتراک وکجا
باب الامتیاز وشاید که هیئت مجموعی مراد باشد اگرچه خلاف ظاهر است ودرین فصل اگر غور کنی بیشتر امر ثانی مذکور شده لیکن بالفعل
هم دیده نیست زیرا که آخر شارحین کافی درین خصوص عاجز گشته بار معلوم را بر گردن راویان گذاشته اند که فقیر
همراهان او آن آغاز وانجام این باب را بهمین وتیره ادا کرده که دروغ بر گردن راوی غاوی کما لایخفی علی الامام
الحاوی وازانجا که در اصول رفضه بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد مناسب بود این
مضمون نه ان کما عرفت آنفا وحال اقامت حدود وغیران قبل ازین بطور نموده والنسی فالاعاده موجب للاطاله
ولیکن ودرین مقام اگر اشارتی بمعنی جمله اخیر حدیث ان امر تم نموده بست که جناب قاضی رطل بوق آغاز ش را که استحقاق
تحسین مخطئین مقدم بود حذف کرده ندانستند که مقتضای عطف چیست واین هم ازان بوضوح گراید چون
حضرت حال خلافت هر یک میدانستند بر اصول امامیه در نصب مرتضوی باب تعلل وتسویف میکشادند تا بالآخر
مفاسد ملابر ملا فرمودند واین حدیث مستغنی شده وخاتمه ان بر حدیث کلینی آنکه فاغتنم کامل نوسانیدند که فرمی
بران متصور نباشد بالجمله تعیین حاضرین از نظر فقیر نگذشته نه زبانی اساتذه شنیده که کها بود ند
ولیکن احتمال قویست که سائلین ومخاطبین بنی امامیه باشند ومویدانست که مهاجرین وانصار بالحاح واصرار
بیعت با آنجناب کردند وخلیفه ساختند بعد از شهادت ذی النورین رض وبنی امیه رو گردان بودند اگرچه علما الملیدین حدیث را تمام
حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکورست والله اعلم بما ذا وقع من الثقات المتقنین پس تواند بود
که بلفظ مذکوره اشاره باشد بانچه بنی امیه در آغاز خلافت واجتماع ورثه عثمان در ملک شام بجهت
شهادت شیده مشهور که ذکرش جا بجا در تواریخ وشروح اخبار وارد وست بهم آمدند تا آنکه طرف مقابل شدند

واین معنی که حضور بنی امیه را وقت ارشاد حدیث مجوز ست وجه عدم ذکر ذی النورین ثم توالی فتنه که بر قوم مجوز آن
که خلیفه از ما باشد وحال بلغا بر ناظرین علم بلاغت خود معلوم همگنان ست که مقتضای حال ومقام را در تفصیل و
اجمال رعایت می فرمایند چنانچه خدا درین آیات بینات واحادیث سرور کائنات ائمه از انیک فرو دیده اند و علما
رفتنه هم در احادیث خویش خوب میدانند چنانچه در تهذیب استعجاب شرح احتمال داشت روز می آید انجا که استعفای جناب
رسالتمآب بر زبان قلم آمده از دیر باز در خاطر بود که مومن جالیسی در حسام بلا اخشه استعفای حضرت موسی تشنیق
تشنیق آغاز کرده چه جای استعفای حضرت سید انبیا وحضرات ائمه هدی که در کتب شیعه بیش از بیش موجود ست
عوام طلبه انکارش نتوانند کرد ولیکن جناب مجتهد که مدتها از بیش مشغول ماندند و بر مسند اجتهاد نشستند چه
فرمایند بیجاست که گویند مغلی جاهل از مفتی پرسید مادر زن زن می شود گفت زنهار گفت من بارها کرده ام و تو
میگوئی زنهار الغرض چون نوشتن عبارت حسام وفهمانیدنش موقوف بر عبارت علامه دهلوی قدس سره العزیز
است پس اولا نقلش بر می دارم که عقیده هشتم آنکه پیغمبری از رسالت استعفا نموده واز ادای احکام عذر نیاورده
و همین است مذهب اهل سنت امامیه گویند که بعض اولو العزم از رسولان استعفا از رسالت و تعلل ومدافعت پیش
آورده وعذرها بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام است که چون او را حق تعالی بلا واسطه کسی خود ما
فرمود وارشاد نمود که ایت القوم الظالمین قوم فرعون در جواب گفت که مرا ازین کار معاف دار زیرا که
من می ترسم از آنکه مرا به دروغ نسبت کنند واز قیل وقال دل تنگ شوم نیز زبان من بسبب لکنتی که دارد تقریر
کوتاهی می کند ونیز من تقصیر دار آن قومم ویکی را از انها کشته ام مبادا مرا در عوض او بکشند پس هارون را
که برادر من ست رسالت داده ومرا معاف دار واین مضمون را از آیات قرانی بر می آرند واز کلام الهی می فهمند
حالانکه استعفا از رسالت متضمن جرح وحی است ومستلزم عدم انقیاد لامر الله وانبیا ازین معصوم اند و
آیات قرانی ایشان را جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهند زیرا که این کلام
اصلا از حضرت موسی در قران مجید منقول نیست که مرا ازین کار معاف دار وعوض من هارون را رسالت ده از بهم
خویش فهمی این فرقه نافهم ست آری خوف از تکذیب قوم فرعون واز انکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
ودل تنگی وکوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استعفا وتعلل بلکه برای طلب عون برامتثال امر
وتمهید عذر در طلب معین واین خود جهت قبول ست مشابه آنکه بادشاه شخصی را بمهمی معین سازد وان شخص
قلت نفقات خود وکثرت اعدا وشوکت آنها بیان نماید یا ضعف حال خود از جهت مال ومنال مذکور کند
غرضش آنکه از حضور بادشاه با ومساعده عنایت شود وسرداران عمده با فوج شایسته همراه او تعین شوند
پس این کلام او صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد ومنع ودر آیه وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي تفسیر این مبهم واده وشبهه که عرض ایشان شریک برادر خود بود در امر رسالت
نه معافی از خود وهارون را عوض خود ساختن ودر همین أَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ محض برای استدفاع بلا

استخلاف حنظلہ از جانب خدا بود و دفع این منصب الٰہی از خود معاذ اللہ من سوء الفہم و سوء الظن لاسیما فی
حق الانبیاء خصوصاً اولی العزم من الرسل انتہی اکنون کلام حاکم جالبنی شروع میشود کہ ہرچند این بیت
مکرر ست در باب حماقت او و لیکن ہو المسک ما کررتہ یتضوع ؎ حاکم کجا و فہم رموز سخن کجاست کورا ہنر
شناختن تہان ململ ست یعنی رتبہ تجارت و بزازی ہم ندارد کہ اورا از آلودگیہا صاف کردہ در مکانی یا بر دکانی
مرتب کند یا نزد مشتریان بعنوان شایستہ ببرد بنماید چنانچہ پدرش در فیض آباد می آمد و نزد اغنیا و امرا ایں تہان
اثواب میکشاد و می نہاد مثل جواہر علی خان و دلراب اقول ہذا بہتان عظیم اینک تفسیر و احادیث کلام شیعیان
اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود ست اگر مزید کاذب خاین بہرہ از صدق میداشت چرا
قول احدی از علمای امامیہ یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صحیح قول ناصبی آنست کہ مولانا
طبرسی در ذیل قول او تعالی قال رب انی اخاف الآیہ گفتہ و لیس ذلک تعلامنہ و توقفاً فی تلقی الامر بل طلب
لایکون معونۃ علی امتثالہ و تمہید عذرہ و ہم چنین در مواضع دیگر نیز گفتہ و ہم مکذب قول وست اینکہ ابن
ابی الحدید بعد از انکہ کلام سید مرتضی را کہ متضمن طعن ست بر ابوبکر از حیثیت استقالہ او یعنی اقیلونی
مذکور ساختہ جواب گفت کہ من مذہبہ ان الامامۃ قد تکون بالاختیار کیف تمنع عن جواز استقالۃ الامام
وطلبہ الی الامۃ ان تختار و اغیرہ لعذر یعلمہ من آمال النفسہ و انما یمنع من ذلک المرتضی و اصحابہ القائلون بان
الامامۃ بالنص و ان الامام محرم علیہ ان لا یقوم بالامامۃ لانہ مامور بالقیام بہا لتعینہ خاصۃ دون واحد من
المکلفین انتہی پس ہرگاہ حال شیعیان در باب امام از حیثیت منصوص بودن چنین باشد چہ گمان دارند
در عقیدہ انہا در باب نبوت آری این عقیدہ سنیان کہ امام ایشان بالا منبر علی رؤس الاشہاد گفتہ اقیلونی اقیلونی
لست بخیرکم و علی فیکم می زیبد تا شیعیان را سبب تاسی امام سنیان بحضرت موسی محال این نشود کہ بر وزبان
طعن کشایند و اورا نظر باین استعفا منہم بعدم استحقاق خلافت سازند انتہی کلامہ زید حزنہ ملاما اقول
و باللہ التوفیق رئیس المشککین مانند بزرگان قدیم خود ہنوز ندانست کہ تیزہ بکجا رسید و تکذیب صاحب تحفہ
قدس سرہ العزیز شروع کرد و حقیقۃ مصداق آیہ و عید و عیدیۃ ﴿وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِیْنَ﴾ شد کہ اگر در تالیفات حارس
معلم الملکوت و استاد شیخ و سید ندید و در روضہ ادنیز امید باری انہم بخیالش نگذشت کہ بسیر بچاہ پردازد
و خود را ازین تماشا معذور نسازد و اگر در شناوری و غواصی ان امید نجات نداشت و مید السنت یعنی
﴿مِّمَّا خَطِیْٓـٰٔتِهِمْ اُغْرِقُوْا فَاُدْخِلُوْا نَارًا فَلَمْ یَجِدُوْا لَهُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَنْصَارًا﴾ واضح خواہد شد و بالاخر این ندا بگوش
او خواہد رسید ﴿آٰلْـٰٔنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ﴾ بالیتی ان تفاسیر را دیدن کہ علمای نحلتش
زیر آیات کریمہ الزام افادات ایمہ ہدات نمودہ اند و من ذلک التفسیر الصافی للمحدث الکاشی مولف
جامع الاصول عندہم المسمی بالوافی چون این ہم صورت نہ بست یا ورا کش از فہم عبارتش قاصر شد
باغشاوہ تعصب بصارتش تلبید چنانچہ بر دیگران روزیکہ برای صدور استعفای لفظی و معنوی پس علمای رفضہ

از حضرت صلی الله علیه وسلم برا صول قوم قومی اتفاق همت بربستم واز کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای فضلا تسویل نفس
وتعصب مذهب را پیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوبست ولعینه مطلوب از تالیفات مجلسی رئیس للتشیعین مقلب جنین
بید و نشین کانی حق الیقین که تراجم سیار عبارات از ان تواند بود وفارسی خوانان آن را مشاهده میکنند ومطلوب
سیر سید سید که در حیات القلوب او هم طمطراق در کتب دیگر دین بد افتخار در باره تعصب جناب مذکور عبارتش
اینست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس سبب نزول آن بعد که جبرئیل نازل شد من ترسیدم هر مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید وعرض نمود که درین مقام بایستم واعلام تمام بر سفید وسیاه را با آنکه علی بن ابی
طالب برادر من ووصی من وخلیفه من ست وپیشوای امت من است بعد از من ومحل او از من محل هرون نسبت
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست واو ولی بامر شماست بان بیان فرمود قصه زکوة تا در عین رکوع فرمود
پس سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانستم
که پرهیزکاران کم اند و منافقان بسیار انتهی بلفظه الی آخر حیث تأثیرات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسید
که دم ودودی بلکه بوی وجودی محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلا عن
الکتب المعتبرة عند الشیعه باثبات رسانیدم واگر معنی تکذیب نظر بقصور استعدادیس المؤمنین چنین قرار داده شود
که در حق حضرت کلیم الهی بتصریح احدی از علما و براوردن روایتی درین خصوص صاحب تحفه قادر نشد جناب
تار و پود این عنکبوت بذکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وار دین یاوه گو بهانه جو را درین مباحث
دینی ومناهج یقینی با حضرت پیغمبر وال اطهرش چه کار پس میگوییم که این ازبوی آوهم بعنایت ایزدی سر دست
پس اگرچه موجب کوری کورانگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیا مستغنی شد حاجتی بان امر باقی نماند
که اولجکار آنست معهذا بعد از ان ولی بجمع کتب نام او حسن بن سلیمان ست که در کشکول خویش استعفای حضرت
موسی علیه السلام ذکر کرده بتغییر یکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس اولا
بایستی بنسخه صحیحه مجشی اعنی الصواقع المحرقة لاخوان الشیاطین والضلال والزندقه رجوع کردن واصلاح و بیان
بعمل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست وچیزی وپیه
از مسکند بیگ دلال خریده او را بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر الله سلمه الله تعالی
معظم آباد ی یعنی گورکهپوری او را آن نامه من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از آغاز نداشت
وبالای ان لفظ صواعق محرقه نوشته وو انستم که در وطنم فیض آباد بجای پنج روپیه فروخت میشود چه خوب که مبلغ
کثیر از جناب استقراض کنم ومن در آنوقت همت تحصیل کتب درسیه می گماشتم وصواعق محرقه را هم ندیده بودم
القصه چون او را صواقع مذکور بهم رسید و بروی مردم این توجیل و پیرهن سے نگنجید و شب و روز بجا
ان متمسک بود تا بمرزا فتح علی صاحب اصلا فتیم میگفت که تفهیم دریم که عبارات صواقع را بر حواشی صواعق ام

بیچ کنم تا در دیمی بظهور انجامد و مدتها زیست و بعض بیا ورد فائبا لبعد از فکرهای عمیق و اندیشهای دقیق فهمیده باشد
که اگر مجلدات نزهه بدست سنیان افتاد از ماخذ صواقع و غیره سرقه را نشان خواهند داد و واویلا کردن غوره
جواب ندا این نکته را ندانسته در ضربت حیدریه بعد ذکر عبارات صواقع مسطور مدعی سرقه شدند و حمقا دیباچه
تحفه اثنا عشریه را هم نه دیدند یا نفهمیدند که از ان اقتباس مولفش بر می آمد نه سرقه بخلاف حایری که از اسباب
بعیده او استقلال ذات خویش و اخفای ماخذ خصوصا نزهه پیدا می شود حالانکه مهیا کردن مجلداتش نیز وقت
زندگی مرزا محمد کشمیری در لکهنو بخدمت ولدار بی مروت از مرزا کاظم علی مسطور بود پس چوری و سرزوری او
مطابق مثل مشهور هندی عیان می شود بلکه توان گفت که استادان سابق نیز این امثال را منظوم آورده اند که
برنائب امام نرگسی انطباق دارد یعنی دلبرے مروت و دلدار بی فتوت ے دل از من برد و رو از من
نهان کرد * خدا را با که این بازی توان کرد * چرا چون لاله خونین دل نباشم که با من نرگس او سرگران کرد
امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می طلبم مثل آفتاب النهار عیان گردانم که جوابات او از مجلدات نزهه
کتب دیگر یا خود هست با وجود دعوی استقلال و در تالیفات و نتایج افکار الکبار و شاید که مزین تقلید او کرده و در خاتمه
رساله خویش گفته که نه از کسی شنیدم نه در کتابی دیدم مع ذلک دل را شوخ چشم اگر چیزی بالذات نوشته بر عادت
قدیم خویش بر رو افتاده تصحیحات علی اینچه گفته درینجا می زیبد ے هر چه گفتند رقیبان همه باور نکنی * چاه والله غلط بالید تو
غلط چنانچه درین بحث هم عیان می شود القصه علامه نصر الله ملقب بنصیر المله والدین در کتاب صواقع میفرماید

المطلب الثالث والعشرون في ان نبيا من الانبياء لم يعتذر عن الرساله ولم يستعف عنها وزعمت الاماميه
ان لبعض الرسل من اولو العزم اعتذر عن الرساله واستعفى عنها وهو باطل والحق ما ذهب اليه اهل السنه وجماعه لا ان
من آن احاد المنبئين والمرسلين لم يعتذر بشيء عن الرساله ولم يستعف عنها لان ذلك ردا للوحي وعدم القبول امر الله تعالى
والانبياء عليهم معصومون عن ذلك وتمسكهم قوله تعالى اِذْ نَادٰی رَبُّکَ مُوْسٰی اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ
قَوْمَ فِرْعَوْنَ اَلَا یَتَّقُوْنَ قَالَ رَبِّ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یُّکَذِّبُوْنِ وَیَضِیْقُ صَدْرِیْ وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ فَاَرْسِلْ اِلٰی هٰرُوْنَ وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ
فَاَخَافُ اَنْ یَّقْتُلُوْنِ فانه يدل على انه اعتذر عن الرساله بضيق صدره وعدم انطلاق لسانه واستعفى عنها
واراد ان يكون المرسل اخاه هارون وخاف من القتل والتكذيب كذا ذكر حسن بن سليمان الغدري
فی ملتقطاته اینکه گوش کردی برای تکذیبش دلیل واضحی تکذیب کفایت میکند و دیگر اینکه حکم تکذیب حسب
مبنی بر قصور نظر بلکه کوری و کورانگی مجتهد جایسی بتقلید عور رجال و استعداد اوست که دیباچه تحفه را
نه دیده یا نفهمیده که کتاب مذکور برای کسی ست که مذهب شیعه را اصول و فروع آن نیک دیده باشد تا
بداند که اعتراضات کتاب بر این مذهب لابد وارد هست ولات حین مناص اما اگر ذکر ماخذ در بعضی از مقامات
نباشد گو مباش عبارت آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالعه نماید که مذهب شیعه و اهل سنت
اصولا و فروعا بخوبی آشنا باشد و هر که یک مذهب را می شناسد و مذهب دیگر را کما ینبغی نمیداند قابل مطالعه

این رساله نیست واگر عوض ترکیب شیعه بوجا تم ارامیسر با مذهب اهل سنت چنانان اشاعی ندارد و نیز از ین
رساله منفع خواهد شد واگر بالعکس این مذهب شیعه را کما ینبغی تتبع انده و مذهب اهل سنت را باستیفا فراگرفته است
اصلا از ین رساله بهره نخواهد بر داشت زیرا که اصل کلام درین رساله مبنی بر اصول شیعه و روایات ایشان
است و مقصود اصلی صاحب تحفه از تحریر این کتاب مناظره با فال خود بود که مولوی رحیم علی نام داشت و بصحبت
رفضه و مطالعه کتب ایشان بحکم نیم طبیب خطره جان و نیم ملا خطره ایمان شیعی گشته بود بلکه صاحب تحفه را بدین مذهب
انگاشته دعوت این مذهب می فرمود چنانکه گفته اند و کم عم یکون انعم منه و کم خال عن الخراب خال فور
مبادی رسیدن فقیر بخدمت مقدس بعد ذکر قصه تالیف این کتاب ارشاد نمود که در قریب یکسال از
مهمات تدریس و دیگر اشغال ضروری از تالیف فراغ یافتم و عقده که بخاطر بود این نیست که خال مذکور در اثنای
تحریر رخت اقامت از دنیا بر بست و ابواب حسرت بر روی من کشاد و از جمله وصایا و صحبتهای دیگر
این بود که ماده تالیف را در امر مناظره تمام و مصرف نباید کرد و احیانا اگر عبارات ترک باید نمود
تا اگر تکذیب کنند موجب رسوائی شان گردد که هنوز کتب خویش را ندیده قصد مناظره و تالیف
کردند و این کمال رسوائی است نزد اهل دانش و بینش چنانچه مجتهد پرواز جواب تحفه و نقض رساله قدیمه گیر
پیش آمد که دانشوران بر ریشهای کیف خصوص مجتهد خمیس خندیدند معهذا احتمال دارد که چون کتاب
صواقع عزیز الوجود کمیاب بود شاید مقام استحقاق بود مخدوش و ناقص باشد نه بینی که نسخه صواقع که
بتوسط سکندر بیگ از کتب مولوی مدن مرحوم برآمد اگرچه در صحت و پختگی نظیر خود نداشت لیکن
از اغاز ناقص بود تا آنکه سبب معلوم داشتم که صواعق محرقه است و این نسخه را مجتهد الزمانی چنان عزیز
میدارد که هر چند احباب فقیر بالذات و بالوسائط طلبیدند معتذر تنها بر انگیخت نسخه را دیگر جدید فرستاده
حال مجتهد فانی که تکذیب صاحب تحفه نمود و با وصف میسر آمدن چنین نسخه تکذیب را مکرر کرد و اصلاح و
بیان آن در حاشیه نه نمود نه اولادش بران کار بستند چنانچه بر ذو الفقار اتفاق او فتاد چنانکه
مجتهد فانی از وفیات الاعیان عبارتی نقل نمود و گمان برد که وان بر آنست که زن با میت جنابت
امیر ممتنع الاجتماع ست بالجمله اگر مجتهد جالیسی استغفانی حضرت در کتب پیشوایان خود لطبطراق تمام بنظر
آمین است چنان انکار کرد که ذانی پس کید او را فیما بین باید کرد که با یالش پدید نیست و در عیب بود
این مذهب پلید از زنان هم در گذشته ای هنر با نهاده برکف دست غیبها را گر فته زیر بغل تا چه خواهی خرید
ای معزوذر روند و رماندگی بیم تحمل الغرض در نسبت ناییت بکر غلط کردم زیرا که از کافی دجال
برمی آید که این خاصه جناب میرست که خود میفرمود اگر در شریعت جائز بود می مثل من کسی بدرجه مکرر سیدی
و پیدا هرست که یکفقره گرم هنگامه خلافت فاروقی را که باعتراف انجناب در نهج البلاغه تصریح دین خلل
بود سرد فرموده و درین وقت متعلم انجناب مجوسی فیروز بود که فتح و فیروزی بتوسط او روی نموده و شهادت

ذی النورین فرمود که این حسابیها بود و ما نه اشارت فمن تمتع فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة ظاهر شد
وهم از صبر حضرت عثمان معنی آیات الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون بوضوح پیوست ولیکن هنوز قوم مورد لوم باوجود چنان کم امور رطبخ او را قتیل الکل
گویند وحنین وغائب الدار علاوه امامیه بند فراموش فرمودند نعوذ بالله من ذلک وما یحیی بعد هذا من بیان
المهالک بهر تقدیر روایت اعور وحال اعنیت باب الکر والعذر والحدیقة علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن
هشام بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین لولا ان الکر والحدیقة فی النار لکنت اکمل الناس و ازین نظم و ترتیب
این هم بر عموم شیعه خصوصاً شیخ حلی که او را امام اعظم ثانی لقب داده اند و بر الطهارش در نهج الحق قایل عثمان کم
جناب امیر بود و معاذ الله ظاهر شده که حضرت امیر خود را ازین امور پاک و صاف میدانستند و متصف بصفات
حمیده گمان می بردند قال الله تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا و اگر ذکر احسانات ذی النورین عموماً بمردم وخصوصاً بحضرت مرتضی از کتب فریقین بکشایم تطویل لازم
آید داور ز ذیل پیر کلیم میگوید آنکه بر بلا نواختند بلکه متادی می گردانیدند آگاه باشند که تحریر غلانی الجنان
بسیار دارد پس هرگز نبینید و اگر صاحب فهمی ادنی غور بکار برد این عیب در کتب اهل المؤمنین واولاد دست
آنچه من سطری چند ختم کنم ایشان در ورق نتوانند کرد و اگر عبور بر کتب شیعه میسر نگشت رد تحفه نمودن قبل
از استعداد کار کسی جز این حسیس نیست ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند بدر است گفته اند که اگر نادان بودی
خاموشی اختیار کردی که در تکلمش رسوائی بر دو جهان برای او مرتب شد که خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین
سامعین جاگزین شد بنظر جلی بود و اگر غور و تامل بکار برند عیان خواهد شد که تار و پود مجیب و ذنابات سیر
الحاکین یعنی پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی نیز رشتۀ معلول آرای محض بیکار بلکه عذر لیست بدتر از گناه
وصحت معتقدان در هر دو جهان روسیاه تفصیل مجمل آنکه عبارت تحفۀ اثنا عشریه که امامیه میگویند الخ که خود
هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه جزئیه ست و آنچه از مجمع البیان مولای خوا آورده مضمونش قول
حکم است از حضرت کلیم اللهی یعنی رسالت را بر چشم کرست و در پیش فتن ان قتلوه قال نفر سوده او
مقدار معلوم شد که نزد مفسری از امامیه چنین محقق ست بلکه اگر مفسرین دیگر از لهذا امامیه چنین گویند
وموالی مومن جاهلی نقل کنند کفایت نتوانند کرد و تکذیب صاحب تحفه نتوانند شد زیراکه دعوی اجماع نقل
ورد النقل ینبغی در صحت حکم از یکی کافی ست و مکذب نقل آن از چندکس کفایت نتوانند کرد زیراکه تحدی
دلالت بر آن دارد که هیچکس از رفضه چنین نگفته و در هیچ روایتی نیامده و از ینجاست که مومن دهقانی
در خواسته کرد تا لیستی نام احدی میگرفت و روایتی بر می آورد چنانچه عبارتش بار دیگر دیده شود اگر مرتبه کاذب
خاین بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علمای امامیه که مرتد چنین و کتاب سدیس خاین چنین است و انگاه
بر نقل مرتضای ثمانینی که می آید در المقالة الثامنة یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و از ینجا بدر یافت

میرسد که بیچاره دهقانی زیر مشق غولان بیابانی تهذیب علامه تفتازانی فاهم تفهیده که طالب آید از اینجا هم طالب
نمی خواهند پس اکنون جهله اطفال بر ریش درازاو میخندند که اینچه بیجامی تکذیب صاحب تحفه نقل نموده
از عبارت مجمع مخرب ناموس اجتهاد او دست واین مغلطه ایست که اوستادها جا بجا پیش آورده بلکه در باب نهم
از تحفه که واقعه است بیشتر نقال کشمیری پیش پا خورده بلکه بتوان دانست که کتابش متعلق مبحث مسائل
تفضیلیان برگشته پس بیچاره مقلد او که دعوی اجتهاد می کند بشعر خواجه شیراز درینمقام بعین حال اوست
تا مریدان روبسوی کعبه چون آریم چون پیر ما روبسوی خانه خمار دارد پیر ما و اگر این مغلطه او که استادش
هر جا دران لب کشاده بچشانیم البته خواهی گفت الحق المصباح فقد طلع الصباح و دلم در باره اظهار رولیت
آدمی خواست که درین مقام از افتراهای منطقیه مثل شرح مطالع و شرح ملا محمود بر منطق التجرید چیزی بر نگارم
لکن خود را ازان باز داشتم که این امریست که طلبه کتب اهل منطق نیز یاد می دارند تفصیل آن در حقیقت را
است و تفصیل اغلاط امور که بر حواشی صوارم جا بجا نوشته ام و نیکجا تنبیه السفیه بغایت قصوی توانند بود معلوم
خواهد شد. و قس علی هذا القیاس آنچه گفته که موجب تالیف کتب عقاید شیعه گشته نیز بوضع خوابی پیوست یعنی آنچه در نجوم
نوشته موجب نوسیاه است برای رقعه نه سوز روشن و نظاره بهار گلشن اهل اخلاص ما بدینجا چون او عاکرده ان
تا چنین توفیق بخشند که اینهمه پیرایه جمع و تلفیق پوشد رسیدیم بر دلیل دیگر بر تکذیب صاحب تحفه که آن عبارت ابن
ابی الحدید است بخیال آنکه او را حلبی نام شیعه هم از اعاظم اهل سنت گمان می برد بلکه یقین می کند چنانچه
در حق الیقین است واو واو لا معنوی او از عبارتش کتب خود را پر کرده اند ما این دو کتاب یعنی صوارم
و حسام که بسعی متعنتا طبع الله علی قلوبهم فلا یؤمنون الا قلیلا در قالب طبع می آمدند پس پیش پا افتاده اند
ما کتب و لادش پس کتاب طعن الرماح که رقعه بران وارد افتخار میدهند. و بعد از ذکرش در سیر بین
سنه گنجه کافی و وافی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الحدید را دران یاد نکرده و تنقیح او تیت
نداده باشد از آغاز کتاب تا انجامش همین طور دیدم و آن را نیز بحواشی خویش مجروح ساختم رجاء من الله کی
ان یوفقنی تبییضها و طبعها یاد دارم که مزین در بعض رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلوان و سام زمان
تنها باشند چه توانند کرد پس ازینجهت که احباب فقیر تداخل در فرمایشها نمودند و بازار رسم تائید یکدگر برد و تو هم
زهم خواهی دانست که نجد مست یک فاضلی هم نه دست کشیدند و باینهمه در تنهایی بشرکت کسی صاحب مشوره نوات
مصور از آغاز تا انجام نتواند رسید چها کردم و از علوهمت مزین حرفی باید شنید که من زبانی ثقات متواتر
شنیدم که مزین تنخواه گاهی چیف. و هم صحیح از روشن الدوله و رفقایش که یکی از ایشان خواجه میرا
هم بود دستگرفت حال بنده اینکه در کانی منزوی نشسته بودم و لیکن اکابر بلده آمدند و کسی پایم بوسیدند و کسی
کفش بپایم پوشانیدند تا بجبر و قسر در شهر کانپور درآمدم باز مشهور کردند که خدمت فلانی ما میکنیم بلکه
بلده بار مردم جمع گشتند و خبر تقرر وجه معاش مشهور شد مردم متواتر می آمدند و مبارکباد می گفتند چنانچه

اشتیٰ فرموده که چو نهند که اقبال دستش گرفت ستایش کنان دست بر بر نهد و این همه منت خشک بر گردنم نهاد و حقیقة موجب منت عظیم برای فقیر شدند کما لا یخفی زیرا که آن مردم که گاه گاه چیزی از مصارت از کلکته یا لکهنو می فرستادند تمام شدند و دانستند که حاجتی نماند و الغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بغور بینی بی اختیار خواهی گرا تمهاکی چنین نفع تو آن را بوجه چند توان فهمید اما اولا پس از آنکه متضمن بر مغلطه ثامنی ست که او را حکایات موضوعه از حضور کرامت ظهور جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم الهدی ملقب کردانیده اند چنانچه در حواش رطل بود و غالبا ونیز در تالیفات دیگران باطناب تمام همت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول بارگاه جناب میر کبیر نداند که این قیاس تقلید ابلیس ست و حضرات ائمه صاحب چنین قیاس را ملعون گفته اند و این روایات و امثالش در کافی بروایات متعدده مروی ست علاوه طعن بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت سے باید و اهل سنت که این اقاله را مستحیل و حرام میدانند که نزد شان اجتماع اهل حل و عقد در امامت کفایت مے کند و این هم طریقی برای ثبوت امامت ست حتی که اطفال دبستان میدانند پس جهالت او را بالیقین باثبات رسانید ثانیا پس از آنکه بیچاره علم الهدی که درین بحث علم الروی شد این هم نه اندیشید که درینصورت جناب امام رضا تارک واجب و مرتکب حرام خواهند بود چنانچه نمونه این معنی قبل ازین گذارش یافت و شاید که اکنون هم چیزی بیاید انشاء الله تعالی و نیز قول فاضل منصف و عادل حکیم مجتهد درین کتب مطبوع و ذو الفقار مصنوع درین باب کافی و وافی است که «ان الامام یحرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها بالتعیین خاصة دون واحد من المکلفین» بر بین حال امام رضا پر اهل فضول اصول که یکجا میکشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و حیا نمیرسد از اینجا و قباحت پیشوای ملنگان که خوی پلنگان دارند و کسے را در معرکه زر برابر خود نمی پندارند باید دید و خرافت ایشان در میزان عقل باید سنجید ثالثا پس ملنا که امام موصوف فرموده باشد وقتی که مامون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد که اگر خلافت حق تست من چگونه خلیفه شوم و اگر حق تو نیست زینهار نمی باید که از تو بستانم و لیکن این ابلهان رقضه تقریر در حقیت بجانب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم راجع میگردد و از انگاه بطریق اولی بیانش بالاجمال آنکه خلیفه وقت نداده بود آن جناب خود طالب شد نظر باین معنی که مظالم را رد میکنند شاید حق ما که از ما غصب کرده بودند باز پس دهند لاجرم حق او باشد یا نباشد تقاضا چه معنی دارد پس بدو حرف تقریر حضرت امام رضا باقی نماند تکلیف که چون مامون خلافت میداد و اندیشه ضرر هم در عدم قبول بود پس لا محاله بالیقین گر که مدار شریعت مطهره بر ظاهر است فکیف که فیض خلافتش بر هر کبیر و صغیر میرسد پس چرا دریغ فرمود و گناه عظیم دیده و دانسته اختیار نمود و این امر بدیهی ست که در تصدی خلافت مخلوقات غیر متناهی که و دایع بدایع حضرت رب العالمین اند جلت نعمائه و عظمت آلائه از ظلم ظالمین نجات یافته در مهد امن و امان پرورش مے یافتند حالانکه ثواب عدل ساعتی برابر عبادت ثقلین بلا تناهی میرسد پس چنین

شوبات عظیمه باقی و مستدام را انه زشت دادن کار علما نیست فکیف حضرات معصومین بلکه ضرور بود که اگر او
بعمان آن اصرار میکرد او را قتل کنند کما فی الحدیث الشریف و انهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین
گذشت چه جای مرا آنکه او روزی بجالت افضلترین عبادات یعنی متعة النساء کما فی تفسیر الکاشانی
و رسالة المجلسی حیث حکم فیها انه من حیث الاسناد و منادی گرداند عموما و هو مخالف لما فی فقه الرضا
و روزی معتقد حرمت شود قطعا حالانکه هر که حلت آن را انکار کند منکر رسالت حضرت ختمی مآب باشد کما فی التفسیر
انه لو تحکم الحدیث النبوی صلی الله علی صاحبهما المریدا کیف فعل المرتضی رضی الله عنه بالفاروق مع انه کان
اعدل زمانه علی جمیع المخلوق الاعلی نفسه کما فی کتبهم مثل سفینة النجاة عند الشیعین بخلاف المامون حیث
کان من الغابرین اما ما العالیس از آنکه ما را حاجتی و تجشم بسوختی بجواب قاله باقی نماند بعد از آنکه مغالط علم الرازی
تمامی بانی و مبانی نخوات شیطنی کالشمس فی رابعة النهار کجشت فاضل مدنی حکیم مذهب جدید بالیمن یظهر
کفتند بظهور انجامید بسبب آنکه بخلاف از اصول نزد ما نیست پس حقیقة اعتراض مذکور از حقیقت خود منقلب
شد معهذا از عواصی بجار چنان منتظم و مرتب می شود که بعض ارکان اربعه با ثلثه اما بیان فضیلت امامت
مرتضوی را اگر چه فتنه پروازی و حقه بازی بود تقریر هم کردند پس صدیق را قبیه و عیس شدید و تهدید
و تادیب بطریق اولی میرسد فکیف که الزام هم ندهد و در پی انجام هم نشود و حجت خلافت را روشن نگرداند
که چون آنها گفتند صار ابو بکر اماما و علی فیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چه عجب که بحضور سامعین و ناظرین
و علی روس الشاهدین فرماید لست بخیرکم و علی فیکم بلکه علما بروایات احادیث و سیر گفته اند که صدیق فارغ از خلافت
نشست و در خانه را بروی مردم بر بست بلکه این هم فرمود که از فتنه و فساد و ارتداد اعراب ترسیدم و خلافت
را پذیرفتم امروز اگر بیعت مرا بشکنند و دست به بیعت دیگری بگشایند من اول مبایعین خواهم بود
و بر علی هیچ حرجی نیست بیعت کنید یا نه این کار چنین تواضع کند و منکرین خواهند که او را بینهم ملامت نمایند
پس و بال این مرقوم ست علم الهدای الیشان باشد یا عالم الروی ناصب عداوت اصحاب بود یا
اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم و این بدان ماند که این پیر دهقانی در رفتار های خویش بر سادات
اهل سنت زبان برکشود و قد نا هم کما و قد مر فی مفتتح هذا المجلد بالجملة حال صدیق بسلامت روی
معلوم شد تا آنکه اجلاء اصحاب او را بکمال زاری و الحاح از خانه اش بیرون آوردند و باز بر مسند خلافت نشانیدند و از تفسیر
اهل بیت عند الشیعة اجماع جمیع مهاجرین و انصار قبل از وفات جناب سیده بدلالت مطابقی صحت و وضوح دارد و اگر روایات
این باب باتفاق باشد چنانچه از صواعق هویداست که تا روایت متفق علیها و متواتره نباشد در مطاعن نمی آریم
تحصیل التحقیق والالزام جمیعا والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا والمنة لله تعالی و تقدس که از جرح فی و ردّ القول
زیر او بالا شد که بر هر تقدیر صدق و کذب استحقاق خلافت رفت زیرا که منصف و عادل پیر دهقانی بعد از
کشف تلبیس علم الهدی این هم گفته لعدم بعلمه من ان قال نفسه یعنی واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

باقیماند نسبت فلتہ برواری وحقه بازی بارکان مرعومی رفضه پس محل شکایت نیست زیرا که جناب امیر
ایشان را لعنت هم کرده بود کما فی المجلد الاول بلے غلط این ست که لعن را با صول رفضه مطرد
و درین ضمیمه نگردانیدم فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون وازین مقام انهم عیان شد که پیر
حرف دهقانے چرا در تیر اول متحیر مانده و بار بار دست بر سرین خود می مالید و بدرگاه باری
دست دعا دراز کرده مے نالید و چون در تائید علم الروی دمے دود دوی نداشت آخر هم
نیز دو کرم نکشید و بسر نیز نتابید ورنه عادت او بود که اول دشنامی چند مے از بعد ازان قدم در
معرکه مے نهاد باقی ماند آنکه پیر دهقانے حرف در آخر می گوید پس هرگاه حال شیعیان اه
جوالش بعد ازین اجمال و تفصیل پر ظاهر ست زیرا که این تفریع ها ست و حال الشیئ مقدماتیکه موقوف
علیها ست یگان یگان آشکار شد باعتراف شخصے که پیر حرف او را حکیم هاهل قرار داده بلکه
زمام تقریرات خود را در امور دینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید شعر رشته در گردنم افگنده
دوست * مے برد هر جا که خاطر خواه اوست و از کتب فقیر مدلل و خود از بحار و مجمع البحرین
تشیع او پیدا ست هر که خواهد بکتب فقیر یا این ماخذ رجوع بکند مگر بنده از اعتزال او منکرم
زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم و کتابهاے ملل و نحل ظاهر میشود که کثری از ارباب اعتزال
در امامت و فروع فقهیه تابع اهل سنت اند و بعضے بر رفضه راجع اند و امامیه در اصول
عقاید کالشمه لیس اهل اعتزال اند و در فروع تابع حضرات ایمه اطهار همچو نصیر طوسی کما نقل پس معجون
خبیث الحدید مرکب از اعتزال و تشیع ست و متکلمین رفضه که به پشتی او نیز مقابل اهل حق دارند چگونه
تشیع او اقرار کنند که بدون این معنی کور راستے گره وانیده بر پشت خود نشانند طاقتی نمی یابند
و از عجب برین معنی آشکار شد که رحل بوق عالمے را بسوی خود کشیده و او را بر پستی راسخ
قایم گردانیده و این حربی بود از آنچه علماء رفضه اندیشیده اند و بعد از کنکاشها چنین مصلحت
دیده اند و ملاک مرا نسبت که مقصود از آن لیته گوناگون همین مکاید بود تا در مناظره فتح و
فیروزی بحصول انجامد و لیکن آخر پوشیده ماندنش تا کسے که بزرگان گفته اند کل سر جاوز
الاثنین شاع و ما اضمر احد منهم شیئا الا و قد ظهر فی فلتات لسانه هر که استهزا و سخریه ابن ابی
الحدید در شرح بیند برو مخفی نماند که درین پیرایه استادیست بر کار و اعجوبه روزگار
و امثال و اقرانش بلای هر شهر و دیار الغرض فاضل لمعی ازینجا مے تواند برد که خبیث الحدید
و امثال و اقرانش در تحفه مذکور اند و خبث نیت شان از تالیفات شان واضح ایشان را
بچه سبب بر حال نسق راسخ دم و ثابت قدم گذاشته و از احاطه علماے ما فهمیده اند چنانچه مجلسی
و امثال او حال آنکه او مطاعن خلفا خصوصا صدیق اکبر تکلم کرده و در تحفه بران شرحی نوشته اند فاعتبروا

یا اولی الابصار قوله چه گمان داری آه جوابش نگاهی پیر دهقانی حاشا که گمان داشته باشیم بلکه قطعاً و یقیناً حکم می‌کنیم که متقدمین و متأخرین شما است علمای لفظی و معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در کتب معتبره و غیره از رسالتی ثابت کرده‌اند که ابرایمان بر الفست و هر کسیکه کتب رفضه دیده باشد بالیقین میداند که قرطاس اولین و آخرین چنین قیاس ترتیب داده‌اند که فاروق بگفتن حسبنا کتاب الله کافر و مرتد گردید هر که رد می‌نماید کافر است پس نتیجه این قیاس آنچه در رساله النزاع می‌آید بزبان جاری نتوان شد بلکه نهایت جهل گو که گمان و وهم را هم پرسد و چنین اند که از دیدن روشن احداث این حیا که بنیان مبانی تشیع اینچنین کلی و اطمینان قطعی حاصل است چنانچه درین معنی که هیچ منقسم متبادر نمی باشد الغرض حواس پیر فرتوت باجمیع نسج عنکبوت و بین البیت در مقابله قول صاحب تحفه که مسلم الثبوت است با دمنیکر ... ابن ابی الجیه بیت منتشر گشته و معنی بهت الذی کفر از آن مثل آفتاب بالحاد النهار آشکار شده علاوه اهل حق بیقین بلکه اطمینان خویش مستقر و تمام دارند و نهایت متزلزل نیستند و میدانند که از جمله اموری که کفر رفضه بدان ثابت میتوان کرد همین مقام است علاوه آنکه پیر دهقانی با تبع حواجس شیطانی این قیاس را قیاس بالاولی فهمیده چنانچه از کلامش چه گمان داری در عقیده و آنها و باب ثبوت ظاهر است حالانکه قیاس مذکور درین جا نیز هیچ وجودی ندارد و نیز پیر خرف را درین بحث دیم ودوی زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذهب اثنا عشریه این است که اعتقاد دارند که جمیع ائمه از جمیع انبیا و رسل متقدمین افضل اند و عبارت آن مقام اینست بدانکه مذهب مصنف و درین مسأله آنست که جناب امیر و اولاد طیبین آن حضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه گو ناصبی اشعار باین قول نکرده و چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قائل بتفضیل جناب علی بن ابی طالب و باقی ائمه دین بر کافه انبیا و رسل ماورای خاتم المرسلین شده‌اند بطریق اولی است و معهذا مختار متأخرین علمای امامیه نیز همین است بلکه میتوان گفت که درین زمان این عقیده از جمله ضروریات مذهب امامیه شده الی آخر ما تفوه به لاجرم قیاس مذکور هم بجای خود نخواهد بود **قوله** آری این عقیده الخ جوابش از کلام عادل و منصف او چنانچه باید مستنبط شد و ما انشاء درین بحث گذشته پس معلوم شد که پیر خرف بسبب جمود طبعی بران قدر نیافته با خود با درین معارک تغافل و تجاهل زده و کتابها و بدین امور پر است و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر ناظرین تنبیه السفیه و فضیحة الغبی واضح است و از حواشی کمترین امام به صوارم و حسام هویدا و هویدا درین مقام سطری چند از حواشی حسام بقلم می‌آرم که آنچه این ناصبی گفته که صاحب تحفه اشعاری باین قول نکرده جوابش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامعه حاله او موجود هست گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب ظلمت مشهور تقلید اولیای نعمت که ظلمت از مام افتاده و بلند بود دلش بهاله انزا منکر اشعار گردیده باشد نفهمیده جائیکه صاحب تحفه فرموده انبیا بهترین مخلوقات اند غیر نبی برابر نبی در ثواب و قرب منزلت عندالله نمیتواند شد چه جا آنکه از و افضل شود و همین است مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسئله باهم خرفشا

بسیار آنکه بمعتقد خود اجماع دارند که حضرت امیر از غیر اولی العزم افضل اند نه اخص زیرا که از ان اجماع مذکور واضح شد که بعضی از
انبیای متقدمین افضل دانسته اند چه هرگاه از اولی العزم افضل اند از غیر بطریق اولی و این امر خود اشعار بلی عبارت است زیرا که
چنین متقدمین بعضی هستند نه کل ایشان و از ینجا حال شفاعت او واضح تواند شد و بخصوص که گفت اشعار نکرد اما اینکه باقی
ایمه را حال علیحده بیرون ازین شان در حکم جناب امیر از مسایل معرکه خصوصیت و شیوع دارد تا بکتب کثیره رسید و قبل ازین معلوم شد که تالیف کتاب
برای عارف مذهب او و نه جاهل وی مذکور است خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی سَمْعِهٖ وَقَلْبِهٖ وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهٖ غِشَاوَةً فَمَنْ یَّهْدِیْهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ **قوله** معنا
آنچه گفته سنیان را می زیبد جواب آنست که این هم غلط است چنانکه دانستی که اتمام حجت و الزام نقیض بود و اکثر علما و اتقیا یعنی اهل حل و عقد
اختیاری در باب برگزیدن امام از جمله اهل صلاح و تقوی دارند اختیار ایشان در باب نبوت از کجا آید نزد این مجنون جبرئیل
اختیار دارند چنانچه ملامان طایفه اسمعیلیه وقت موت کسی نامزد توانند کرد که در فلان روز و فلان ساعت وحی بر فلانی بیاید
یا او را بدادن نبوت ممتاز توانند کرد معاذ الله چنانچه رفضه گویند که وقت نکاح بام کلثوم دختر جناب مرتضوی حضرت عباس
عم اشرف الناس منزه عن الادناس را تهمت و تخویف نزاع و تهمت شقاوت ز مردم سوی خود کشیدند تا او وکیل شد و شرط
خدمت فاروق بجا آورد و هرگاه روح الامین را نتوانند فریفت تا بحضرت رب العالمین چه رسد کما لا یخفی و چون برین مباحث
احاطه کردی آفرین تشیع که پیر دهقانی مصدر بالا خوالی ولی ترا نمود و باحسن وجود منقلب شد و عیان شد که اگر حسن بن سلیمان
را بجای علم الهدی گردانند بسبب آنکه تمامی عمر در مغالطه غوطه خورده و بساحل نجات نرسید نهایت زیبا می دهد زیرا که
او هرگاه روایات استعفای حضرت سرور کاینات را در کتب دینیه خود پیش از پیش دیده بود و آنچه از ان لازم می آید
بقیاس برهانی و شکل بدیهی الانتاج نتوان پوشید که امر تا لا اشارة الیه پس در کشکول خود گویا چنان ثابت کرد که
این استعفا از حضرت موسی که از ابنای اولو العزم بود علیهم السلام در کتاب الله ثابت است یعنی بعد ازین نتیج
استبعادی در استعفای شرایط نبوی نمی باید نمود پس این التقدم بالحفظ او پیش بندی لایق آنست که او را بلقب تمامی مستحق
فرمایند اینده اختیار دارند که پیر دهقان رئیس المحاکین را مفعول بعضی چنانچه در تالیفات خود بیان آن نموده هم مثل حکایت
مشهور رسانند یا در کار کهنه اجتهاد ذلک مصرع ما را چه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت سبحان الله تقریر استغفار رفته رفته
بکجا رسید و خدمت راوی مفتری در افادات رضوی بر صور خیالیه و هنوز باقی فلیرجع الی ما کنا بصدده اما آنچه بر ادعای از
زبان مبارک رضوی آورده که امام مانند آفتاب طالع عالم را منور میگرداند پس از روح او باید پرسید که این معنی با پایان ظهور
تعلق دارد یا به پوشیدگی و تقیه و پیدا است که بر اصول اهلسنت درست تواند شد برای حضرت راشدین و من ملحق بهم نه
بر اصول رفضه برای امام که غیبتش از هزار سال میگذرد و ملا مسرپرده های ظلمت یکی بر دیگری تو بتو می پیچد و موجب زیادت
ظلمت میگردد و با اینهمه در کتب دینیه خود مدعی مزید محبت و ولا میگویند که باری عز و جل بکتاب مستطاب خویش در باره
امام الائمه وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی فرموده و خود بتفصیل آن بجامه فرسایی دهر زده در آن کار رستند و گفتند که حضرت امیر در
زمان امامت خویش چون مغلوب اهل رده گشتند و ظلمت شان از هر طرف محیط شد مصداق آیت کریمه مذکور شدند
و اهل خرد بعد از دیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه میگویند که ایمان را کی ظاهر فرموده بودند بلکه در وقت رسولنا

تقلید چه برنگوار بود و او بر بحتیج جناب گفت مشغول یعنی شریک مشرکان ماند بازتا وقت شهادت ظلمها کفر معاذ الله چی نمود
معنداحضرت امام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین را باید کشاد و باید دید که حیاة واللیل اذا یغشی را وتحتیل کافران نوشته اند
یا در باره احاله اصحاب معاذ الله پس از دو حال خالی نیست که مجلسی خاتم المحدثین نقل درین روایت در بحار اگر صادق
است معاذ الله پس کلام امام رضا بوی از فضل الامر ندارد وجعول المحدثین شیعیان غیر از هلاک شرق نصیب نیست چه جای
آنکه در کشتی اهل بیت مجال جلوس توانند و اگر دروغ باشد پس اعتبار واعتماد از مسلوب شد اکنون بر متحمل جز این باید کرد
و باید یافت که این قدر خود مجمع علیه ایشان است که حضرت امیر در زمان امامت خویش یعنی بعد از وفات سرور کائنات پیر کافرین دمنی
بوده و بجهت اختیار کفر و کتمان ایمان چنانکه طور بزرگ بدیگر دختر نیک اختر خود را معاذ الله بر دل النواصب و که حبل العین بود غیر
الی غیر ذلک من انواع الاتباع بعد از ترتیب این مقدمات که اجماعیات محققان ایشان باشد البته کسوت وایمی و احاطه ظلمات
بعضها فوق بعض ثبوت می رسد پس نور روشنی اصول اهل سنت نیز سنگها دولست اکنون کجا ماند که امام مثل اختیار آن
سنور عالم بی تقیه نکند و تقیه ان فاعترز ایا اولی الایمان همچنین در بیرون صفت امام بر اصول اهل الحمام گفتگو باید اللامیه می باید
تا وضو پای ابن تمیزان نشکند اگرچه وضوی بی تقیه خالد از بیاناب هم نشکست چنانچه شیخ بهاء الدین عاملی که در علمای شیعه اول
ولی نظیر است و باعتقاد معاصرین بیا پیر دین هم التصوف هم که شیعه آنست از کنن کافی العوام هم تداشت در روایت اسفر جرمین
شرافین نظم کرده و هرگاه بر مقالات رفضه و انتهی که امام الائمه که در مرتبه رابع خلافت یافته و لشکرها و میدان داریها نمی آورد
ایمان را پوشیده و کفر ظاهر فرمود برای ائمه دیگر که بدین درجه هم نرسیده چه گمان تنویر بر عالم داشته باشند که امامت ایشان از
منفرعات امامت انجناب بود و تقاضای این تقریرات و نتیجه این قیاسات انکا ینه متاخرین خیل از حضرت شهید کربلا لازم آن
طریقه ماندند و این از عقل دور است بغایت بعید است که جناب امیر در مدت عمر شریف خویش منتحج شرایط جهاد نه و تقیه رفضه
منجمع هم نیافته باشند تا بالتقیه بجهاد کوشند انکه مثل لغو تحاسیرین و اعتقاد الغایه بین و از این مقام شیعه تراشی و افترا سازی
اهل بوق و مجالس و عیاق میشود که همه کس را در مومنین پاک بشمرده و عاقبت اندیشی نکرده و اهل دانش و بینش نیک سازند
که صاحب مجمع شرایط غیر از اهل سنت کسی نبوده و از کتب شیعه و منتهی و غیره دیده باشی که اشتراط بوجود مجاهدین به
پس میرسد و انهم بهم نرسیده لاجرم بر طور بدکشان در جنگ صفین وقت شریف در خلافت نیز صلح شد چنانچه
در کتب فقه مانند صوارم و حسام و بحار و غیره از تالیفات متاخرین و تالیفات قدما از کافی و فقیه و علل و تهذیب نیز
هم شروح و حواشی آنها ثابت که اجتهاد برای دین حرام بود که موجب خلاف است و آن محظور و ممنوع و با اینهمه اختلافات
در روایات فتاوی ائمه که بلا انتهای میرسد و این کتاب کفیل نمونهای آنست در صورتیکه امامیه هنوز همین است که بهر جه باب
مدینه علم البحال آورده و دیگران بهمین جاده رفتاند الا شذ و فالیس جمهور حضرات ائمه صاحب هدایت است و تنویر عالم
جنود اند و این همه مقدمات چنان مسلم الثبوت است که اگر شیعه زمین را بر آسمان دوزند نتوانند صدی لمنزل گردند
پس عیان شد افترای راوی رسیل اهل دعا بر امام رضا و هوا الدعا دعوی آنکه امام مثل مایه معین و عذب و شیرین
است که تشنه را سیراب میکند پس بنده دیگر هم بر اصول ضمن اهل خرابات سطری چند می نویسیم که هرگاه پیر مطلق

لقب امام شقی است یعنی محروم اند و منتفع نشوند پس آب شور از ان بئر معطله بیرون نمی آید آب شیرین و صاف چگونه آید
برای اهل مروت و حیا مقام غیرت است درعالم مگر قضیه را غیرت کجا و عبارت کافی بر روایت رجال کلینی برای بیان
شوکت و شان حضرات ائمه آنکه محمد بن الحسن علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن جعفر عن
اخیه موسی فی قوله تعالی و بئر معطلة و قصر مشید قال البئر المعطلة الامام الصامت والقصر المشید الامام الناطق و مثل
آن از دیگران هم روایت نموده اند و در مناقب مرتضویه و غیر آن از کتب امامیه شرح ناطق و صامت باظهار و تقیه
کرده اند کما لا یخفی علی العقلاء ایضا زیرا که بدیهی است که جناب امیر بعنایات ایزدی همیشه ناطق و ابلغ بلغا بودند و لیکن
چون کلام آنجناب نزد طایفه ذی الوجهین که بر یکی از ایشان مصداق سواد الوجه فی الدارین است منصوص
رسول الثقلین و این هم از کافی سمت وضوح دارد مخلوط و آلوده بود بخلاف نفس الامر الی مدة العمر و لا حاجة الی دلیل بعد
ذکره مرة بعد اخری البته صامت از حق خواهند بود و متحیرم که باهمین کدام وقت مرتبه نطق یافتند که رفته در روایات
مناقب آنجناب درباره کفر خویش قید موت بیان کردند چنانکه شب و روز دانستی و بعد از موت نطق کجاست خدایا کلیه از
مکفین نسبت نبوی صلی الله علیه وسلم جمیع شبهات عویصه و مشکلات دقیقه حسن مجتبی را حل فرموده باشند پس نطق در آن
زمان بر اصول فرومایگان ناعاقبت اندیشان بحصول انجامید پر ظاهر است که این مباحث لغو این کلامیه سوق از
تماطان بعنوان دیگر البته خروج از دایره بحث خواهد بود و هو القرار حقیقة بار بار دانستی که عمرهای شریف حضرات ائمه در
گذشت و نوبت باظهار حق نرسید پس آب شیرین از بئر معطله کجا جاری توانند شد و غالب بیان راوی که آن شمس را افق
باشد مراد از آن افق مغرب خواهد بود نه افق مشرق که در اول از پیشوایان هدی چنانکه دانستی قریب است و لیکن مشکل تر آنکه
از کافی هویداست که یکی از ان دو شهر که امام مهدی و اولاد و احفادش بر آن تسلط میفرمایند در مغرب و دیگری در مشرق است
پس با وجود غیبت تقیه درین کشمکش نیز گرفتار است کاش غیبت اقرب قیامت چنان بودی که اهل اشراک برای اکابر
خویش قایل شده اند که مشعر باستراحت است و راوی میگوید که لا تنالها الایدی الا الجبار حالانکه درینوقت آفتاب بنظر می اید
بار خدایا معنی آن مباش که هر چند در افق است و لیکن از تناول هر دو دست واحد محفوظ است و نزد اهل خرد این هم
صورت نمی بندد چه حضرت امیر امام ائمه اهل بیت از جبر و الجزار محفوظ نبود که آنجناب بر اصول فرقه پیرایه یکشا کشی
زهرا و فوج خلفا مبتلا بوده اند علی صاحب لزبان بدست دشمنان بیفتاد و لیکن بغایت شدن که هنوز بعد از زهرا
هم نشانی پیدا نیست و لیسالت ما و بکر بیش تقلید حضرت زهرا رضی الله عنها باید دید که بر جای خود وماند و چنانچه
هم صنعت مصارعت با فاروق بر روایت اعور المحدثین در کوچه و بازار تعلیل آورده گریبان گرفتن و کشیدن و هم
فوج خلفا را عاجز نمود چنانچه تفصیل این واقعه در این اوراق است که بیابند کانند جویندگان اگر درین مقام که واقعه
اخذ تلابیب است در کافی کلینی است جناب ملا خلیل قزوینی بمقتضای حیا و مروت بر زبان آورده اند آنچه خلاصه اش این است
که معنی اخذ تلابیب آنست که کسی را فرمود تا او گریبان فاروق محکم گرفت و بسوی خود کشید و این کوری و گنگی
است بر اصول موضوعه خویش که ارکان اربعه بمقابله قفای خلفا تخلف مواعید نمایند تا آن جهان پهلوان تا آن

اما ثانياً مذکور کرده بود که گريبان فاروق اعظم در محاربه وجهاد گرفتند و سبب چيست که با وجود مفاخرت در مقام حضرت خليل
فروتني نامش گرفتند و روح او را الفاتحه ودرود نشاد نفرستادند که چنين بزرگ بدين مرتبه شيعه کار سترگ نمايد مجهول الاسم
والجسم بقول پير دهقاني مجاند بالستي شيعه نامش ابهرو دفتر نوشتن ليکن معمول رفضه همين است که بعد ازانکه در اکناف
عالم آتش شيرزني چون بلند شد خواه خورد و خواه مرد نزد قطب الاقطاب ايشان اين راه و رسم و وفاق پيدا کرده
مصداق اوصاف عشره کاملا السد بلاد فلان را براي شخصي مجهول قرار داد وخليل فروتني را بطريق او ستاد کرد هم
على آثارهم يقتدون ولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئاً ولا يهتدون وليکن برطور خليل اين مامور بحيث ترک تقيه
رفته باشد وامرا کرده رفضه بي پير خويش بدنمودند که مي پرسيد سبحان الله جناب امام الائمه در پس خلفا اقتدا کنند
ونماز گزارند وبه دفتر مشيران وخيرخواهان باشد وديگران او را دليل کنند. سيف بي خبر بودند از حال وروزان ته
استعيذ الله مما يقولون القصه مراد از گريختن وغائب شدن بالخصوص اين غيبت هجرت نيست که هيچکس را از
حضرات ائمه نوبت بدان نيفتاده ونه کسي از علماي رفضه مدعي آن شده واگر مثال و مجانين فرقين بر
ريشهاي موهوم وموجودي خنديدند ورفضه بجاني ميگريختند که نامش هم کسي نميدانست بخلاف مامن امام سوم
کربلا آخر باش معلوم شد پس باليقين حضرات ائمه هجرت نکرده اند بلکه خود تقيات نواصب بمقتضاي روايات شيعه
گوش ميکردند ودر وقت برخاستن دستهاي شان مي بوسيدند کما عرفته حالانکه در قرآن مجيد منصوص است انکم اذا
استضعفتم کما غير مرة حتي روزيکه امام رضا بسوي شيعه مسافر شد يا به ازين بانه بکمال جبر وقسر نزد مامون بن هارون
رشيد رفت واگر اختياري مي داشت ازينها سفر نميکرد چنانچه از تاليفات صدوق ومجلسي مثل عيون نيز هم عيان است
ودعوي اتحاد درين جا هم مثل دعاوي سابقه وافادات سابقه ست اسپ بلند ثبات حضرت بجناب اوي مصراعي آن
گلستان بر اصول اعداي دين درين مقام کافي ست او خويشتن گم ست کرا رهبري کند انا اينجا که رفضه با همه ديدهاي
مزيد ولا که در عالم شهادت دارند از امام محروم اند وازنهايت اجتناب ونفرت از ايشان بنياد حصار آهنين گرد
گرد جابلقا ريخته اند از بعض روايات معتقدين کتاب مختوم مذهب حصار طلا ثابت ميشود بهر حال براي حفظ جان
ومال وناموس خويش از دست يهوديان بدکيش اندرون قلعه نشسته ويا بهراز نظر شيعه اثنا عشريه غائب گشته وامام
بلده مذکور اگرچه از ذهب باشد ليکن چنان محکم وبلند است که فما استطاعوا ان يظهروه وما استطاعوا له نقبا بر
هر برج دوازده هزار سوار سلح برگماشته و به خوشامد اين منافقين وصاحبين رقعات مزوره در عيون جاريه گاهي دل
نه بسته والتفاتي نکرده وبجهت وجوه دانسته که بر ثمه ها دشمن تکيه کردن ابلهي است لهذا پاي بوس سيل از
پا انگند ولپاره راه العرض بعد از ادراک حال اخلاص اين نکوکيشان خير انديشان وانهم بروايات ايشان
هرکه شکي آرد او را از زمره مرده ولان بايد شمردن ونام او در دفتر مجانين در سطر اول ضبط کردن وکلام در
ديگر اوصاف چنان ست که سامعين وناظرين را تعليم کرديم تا قانون الزامي بدست ايشان سپرديم تا بانگ
غور وفکر تمام بهم ازان سبو ابها استنباط توانند کرد والقاعالي آب شيرين ديار دکه آتش صد در تشنگان فرو نشانند

وهریکی را از ایشان سیراب گردانند و بعمر جاودانی رسانند واضح گشته ولیکن بقول صاحب یا لیتبید هزیمی سه بهار
عمر ملاقات دوست را ان است * چه حظ برد خضر از عمر جاودان تنها * اما بودن امام مثل روشنی آتش بر مقام بلند
پس لنفع ظهور بود مثل دود و مانع سوز هر مخلوق است و برای رفع گزند هر مانند هیزم وقتی بکار می آید که ملتهب باشد و کسانیکه
مانند چنین وپیرو های ظلمات مختفی باشند مثل دود از ایشان چه سود و برای دفع برف زمستان و چه روز به بود و هیزم چند
فقرات روایت بجهت ظاهر متفق و بسیار تعریض ست لیکن باعتبار معنی خلاف واقع و بلی مغز ما فقره من فارقه فهالک پس
حقیقةً بسیار درست و حسب ناده خیلی چسپیست که هر فرقه محروم من از فیوض امام کما ینبغی شامل و در ابطال ان نقد ید علا
حاصل نحن علی ذلک من الشاهدین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین گرم تر انیست که دعوی مزید شفقت برای امام
در تجدید حکایت می کنند که مانند پدر شفیق و برادر شفیق و مادر مهربان نسبت بولد صغیر و درانجا قصوری از نگهبانان
و قاصر نظران البته بعید نمود و نکرد ما اصول موضوعه لطف ورمی انجامد یعنی را وای مقلد ابن سبا ما قید بوده می بایست زیرا که
امام الائمه بجهر و شنیدن کلام بوده فدک با خواص خویش برای تنبیه غافلین و تادیب غاصبین سوار شد و بار سیر نایب
حدایق از دوش بر داشت و بر تضرع و زاری و فریاد و بیقراری جناب سیده زنان عالم رحمی نیاورد و کافی العیر الفکر
ورنه این نظم را می خواندم * دوستان را کجا کنی محروم * تو که با دشمنان نظر داری * و نیز در ادای امانت حق
گذاری امام خصوصا امام الائمه چگونه کسی متردد تواند شد که آنچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه وآله حق امانت و
دیانت بکار برده اند بر اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار ست و از علل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او بیابند
اکمال الدین و اتمام النعمت هویدا و آشکار که دعوت خلق بسوی دین حق کما ینبغی بجا آورند زیرا که گاهی در جلوتی
تفرموده اند که امام بلافصل پیغمبر اصحاب نیستند که وهم استقلال بپذیرند و نمیادا انصاف هم نکنند و اول دلیل بر آن ذکر
منافقین تتقیه عذرخواهی ست یعنی اگر چنان ارشاد میکردند دامن عروه وثقای لا انفصام اما چگونه بدست می آمد
سبحان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیاء صلی الله علیه وآله این فرقه بکنند دیگری کیست از او بوالعجب
اشرار که چنین ادعا آغاز و که بر یکی از ملایکه و جن و بشر بلعن ایشان بپردازد و پس مقام حیرت است که راوی
غاوی چنین تهمتها بر حضرت امام رضا رضی الله عنهما نماید و ازین کذب افترا شرمش نمیاید و مزید تحیر آنست
که راوی رفاقت خود را در آغاز قصه ظاهر کرد و دعوی تشیع و مزید و لا از کلام او بر هر قدم ظاهر ست لیکن ازین
سفیه یاد نمی کند که حضرت رضا سلاله دودمان اصطفا و ارتضا ست بر نام او این تار و بود را چگونه نسج توان
کرد و قد تقرر ان اهل البیت ادری بما فیه باز آورد صادق و دیگر که حکایت نمود به هر حرف آن اهل دانش زار زار
همیگریند که در نفس الامر چه پیش آمد یعنی در وقت همین ایمه که هنوز اوصاف ایشان باینها نرسیده بر کعبه معظمه
و مسجد الحرام آتش بازی کردند و پرده ها سوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقعه حره بر مدینه حضرت
پیغمبر چه رو داد که از بیانش قلوب اهل اسلام می لرزد که قبل مساکین آن بلده طیبه خیلی تا موسی تا حدی نبود
بخلاف واقعه مکه معظمه که خبر آمد که یزید شقی بمرد و جماعت لشکرش متفرق شد و واقعه حره هم در زمان

امامت سید الساجدین بود تجویز کرده درین واقعات رئیس المعاندین یعنی حضرت محمد بن حنفیه خلف الصدق حضرت
تابع با بغیبری چیا درگوشه نشستند و هرجا که باشند تا آخر ایام دولت یزید پلید نشسته باشند مگر ایشان نیز همین اعتقاد
داشتند بر اصول شیعه که امام همان است که مانند یعلی و رسیده نشسته و درین واقعات خاموشی برگزیده و از
مشتبهات آخر دین کلی چنانچه تکبیر امام بر این اصول یعنی قوا ورامت عبدالله بن سبا و عبدالله بن سلول
چگونه واجب بود حرام الله و رسوله قرار داده اند لیکن و تخصیص محمد بن حنفیه ازین جهت است که در پهلوانی بی نظیر بود
حتی که عوام با در بکر به او را از نوع بشر نمی دانند و علاوه از ششگانه ابن سبا در باره پدر بزرگوارش آنچه گفته اند
از همین قبیل است یعنی از نوع بشر بر ده اند و ربما آن امور که نمونه آن درین اوراق ذکر شد بتصدیق می آید لا والله
ثم لا والله واعوذ بالله و استغفر الله و ایضا بوجه دیگر هم ظاهر است که این بزرگ دعوی امامت میکرد و حضرت
سجاد را روبروی خویش طفل مکتب می انگاشت و بزور خود و شجاعتی که در صفین از وصد و ستد یافت می نمای
و شاید که این امور حاجت به بیان ندارد که از سابق و لاحق مثل بدیهی اولی گشته و لیای مخلصین هنوز
ان خسته و نیز حیرت بر حیرت می افزاید که در اوصاف شریفه امام این هم راوی غالی ضمیمه گردانیده اند که
بتکرار که امام مسلمین است الخ خدا را انصاف بکن که مسلمین همین است که نزد رکن رکین تشیع علم الهدای امامیه
خلافتش یعنی باشد و پر ظاهر است که عیاذا بالله اگر خود شن یعنی و پیغمبر نزد رئیس الشیاطین نبوی خلافتش
چرا یعنی شدی و نیز شنیده ثالث ایشان رجل بوق چرا گفتی که از آن وقت شیعه را چنین ذلت بحصول
انجامید که غیر از لباس تقیه یا اعتزال نتوانستند زندگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبدیل لباس
و تلبیس و التباس معذرة از جانب شیعه میسرایند و از کتاب الله المجید این آیت نیز تلاوت میفرمایند [illegible]
[illegible] و قضیه بودن امام نیز از آن قبیل است که تصدیق آن لب باید گشاد که از
هزار سال خوشبوی گلهای نرگسی و سوسنی در بجای تمامه عالم معطر است و داغهای نظارگیان ایمان معطر
و نیز عقلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته راوی معلوم متعه نا ده بوده است بعد از آنکه جناب امیر اجر
داده بودند که واقعی است که حرام شد متعه بعد از حلت کافی و قصه الرضا تا این عبارت و دلیری در
افترا از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند حتی که بخر و گفتند کسی متعه نا ده شرم نکردی تو از خدا و حال خلیفه
شیعیان صاحب بصر و بصیرت قائل دو امام کانی الغیبون و الکفایه این بود که اگر روزی المهلت هرچه تمام
تر حکم ندای حلت متعه در دادند روز دیگر بعد از مناظره حلم بر آستان انداختند و مصداق و غیظا الکافرین
و المنافقین مبغض رب العالمین و سید النبیین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب رسول
مختار بودند که بغیظ بهم الکفار رضوان شان است و جناب امیر در ایشان داخل بودند و بر اصول شیعیان
در باره آنجناب هر چه هست معلوم همگنان است یعنی اظهار کفر و کتمان ایمان و آنچه درباره سید الشهدا و سید
تیم و سبط مذهبه بودن امام عبارت آرائی نموده البته بتصدیق آن لب باید نمود که واقعی مثل امام شیعه

قطع نظر از حال امام الائمه کسی در عالم آورده اند بود که نام نواصب ای قبیله و نه مادر که مثل او هم نمایند دا و یاد خو
به گونه اختیار په و نصیب بر مدار و برای رهائی مکان سکونت خویش آن که ادری و میدان داری می فرماید و
جوهر شجاعت و دلیری با پدر و عمو و عم بزرگوار خود خصوصاً بعض آن در است رو دست است که نزد این قوم
صاحب چنان نظیرش کجا و اگر باشد مانند عنقا است کسی هیچ جا ندیده اگر چشم ندید بلکه بگوش هم نشنیده
ــه خوش کارنامه ایست که به بروی کارش این کار از تو آید و مردان چنین کنند با بهتر سخن خنجر گران
پر دست ها بر روی تو هزار آفرین کنند تتر قه تر آنکه مابه الامتیاز برای امام این وصف را قرار داد که
خاصه حضرت خاتم المرسلین است که او ماهر علمی و فضلی بدون اکتساب بهم میرسد حالانکه خود حدیث
امام الائمه کذب و بیست زیرا که مطابق روایات محدثین امامیه خصوص از روایت علل الشرایع از صدوق
الکواذب حضرت امیر فرمود در علت بطین بودن خود که حضرت مرا بابی از علم خود تعلیم نمود که هزار باب
علم از آن بگشود و اضلاع شکم منتفخ شد و من بطین گشتم و بحث این حدیث در این کتاب عنقریب می آید
و مجتهد الزمانی در اینجا ثابت می کند که حضرت امیر صغیر بود که حضرت صلی الله علیه وسلم مرا السبق علیه
تعلیم نمود چنانچه طائر بچه خود را بالکمال حبه و حبه دانه میخوراند پس دعوی این معنی که امام در پی طلب علوم
نمی باشد از جناب امام رضا از قبیل محالات خواهد بود زیرا که از این بیان هویداست که طلب علوم از جناب
امیر هم بکمال اهتمام بود و از تشبیه مذکور صراحت ظاهر است مقصود و چه طائر بلکه از آن هم شیر نمید ... تا بچه نمیگ
ستے بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا نگرید طفل کی جوشد لبن پس در طلب شدید به انتظار باقی ماند
و در این قول تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ را ملحوظ باید داشت و نیز از این داویست که بزرگان گفته اند
تا نکند فهم سخن منتهی قوت طبع از متکلم مجو فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی گوی ... این بحث
امر خاصه رسول خدا است صلی الله علیه وسلم که در مکتب نرفته و معلمی نگشته و از جمیع علوم بهره مند گردیده
و حکمت عدم تعلم را هم در کتاب مجید بیان فرموده که إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ طبرسی در مجمع البیان میگوید زیر
این آیت کریمه ای و لو کنت تقرء علینا او تکتبه لوجد المبطلون طریقا الی اکتساب الشک فی امرک و القاء
الریبة لضعفة الناس فی نبوتک و لقالوا انما تقرء علینا ما جمعته من کتب الاولین فلما ساویتهم فی المولد
و المنشأ ثم اتیت بما عجزوا عنه وجب ان یعلموا انه من عند الله تعالی و لیس من عندک اذ لم تجر العادة
ان ینشأ الانسان بین قوم یشاهدون احواله من عند صغره الی کبره و یرونه فی حضره و سفره لا یتعلم شیئا
من غیره ثم یاتی بشیء یعجز الکل عنه و عن بعضه و یقرء علیهم اقاصیص الاولین المختلطلی الشرایع
و در تالیفات صدوق کتابی عجیب است و در تهاست که از صندوق بر آمد و امیران فیض آباد باهتمام
تمام ترجمه اش از حافظ علی اصغر در خواستند تا بدان مشغول شد و اول کتابی از تالیفات شیخ صدوق
همین است که فقیر در آغاز تحصیل از معاشی ... لیکن از این باغ و بهار زاید الوصف فیضیاب گردید و این

واین بزرگ حافظی کامل بود وصحبت رفته مذهب پیچیده پس حال حفظ وان وجه رسید که چون آیتی در کتب دیگر
برآمدی مرزا فتح علی صاحب می پرسیدند کجاست با نشان میدادم که شغل حفظ نیز داشتم ودرین اوقات حکایت
کردند که محمد فیض حافظی درین شهر بود که حافظ علی الله غیر مراتب داو می فرستادند که فلان آیت در کدام جزو است
روزی گفتم حافظ را چه صاحب که از دیگری می پرسید نظر بحق استادی ورعایت مذهب خویش که دران وقت تعصب
شدید داشتند والحال از ان بابت شدید جواب میدادند که اتفاق فرصت شغل تلاوت نماند ونسیان غالب شد
پس بحقیقة الامر پی بردم ودانستم که بقای کتاب مستطاب بموت حافظ بی اعتقاد صحیح نیاز قران مجید وجامعین
آن نمیتواند شد ودلیل دیگر وما اثبات طلب امام وکوشش او در تحصیل علوم آنکه جناب ثقة المحدثین شیخ در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گذشت وامام
را طلبید ونام پرسید وفرمود اقبل وادبر پیش شمایل را نیک نگاه کرد که مشاکل حضرت صلی الله علیه وسلم است
وسلام انجناب وبشارت شریف رسانید چون بمکتب امام از کافی به ثبوت رسید البته ظاهر شد تعین وحشمت
امام رضا که کلام در آن می رود وافترای راوی در هر دم بظهور میرسد زیرا که دلالت بران دارد که امام علم را
طلب می کند وعلم او دلیلی میباشد لیکن کبی بیچاره دجال اعور چه کند که خود قاصر النظر بود واستادش هم
واستاد الاستاد با وصف عامی بودنش در لجه زندقه والحاد انهماک داشت در حالت خفته ست وتو خفته را خفته
کی کند بیدار پس اکنون ضرور شد برای هدایت گمراهان نشان مکتب امام باقر العلوم دادن کرده ودو پای
همه موشگافان دقایق بود باتناقض دجال قاصر النظر به همگنان ظاهر کرد وعبارت حدیث اینست عدة من
اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان جابر بن عبد الله
الانصاری کان آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وکان رجلا منقطعا الینا اهل البیت فکان
یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وهو معتم بعمامة سوداء وکان ینادی یا باقر العلم فکان اهل المدینة
یقولون جابر یهجر فکان یقول لا والله ما اهجر ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول انک ستدرک
رجلا منی اسمه اسمی وشمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فذاک الذی دعانی الی ما اقول فبینا جابر یتردد ذات یوم فی
بعض طرق المدینة اذ مر بطریق فی ذاک الطریق کتاب فیه محمد بن علی فلما نظر قال یا غلام اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله صلی الله علیه وآله والذی نفسی بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علیه یقبل راسه ویقول بابی انت وامی ابوک رسول الله یقرئک السلام ویقول
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه وهو ذعر فاخبره الخبر فقال یا بنی وقد فعلها جابر قال نعم
قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه طرفی النهار وکان اهل المدینة یقولون واعجبا لجابر یاتی هذا
الغلام طرفی النهار وهو آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین
فکان محمد یاتیه علی وجه الکرامة لصحبته لرسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس یحدثهم عن الله تبارک وتعالی

فقال اہل المدینة یا رانا احلا اجری من ہذا فلما رای ما یقولون حدثهم عن رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله

فقال اہل المدینة ما رانا احدا قط اکذب من ہذا یحدثنا عمن لم یره فلما رای ما یقولون حدثهم عن جابر بن عبد اللہ

قال فصدقوه وکان جابر بن عبد اللہ یاتیه فیتعلم منه و شاید بعضی سامعین و ناظرین بگویند که مقصود

بچند فقره حدیث حاصل بود و تمام حدیث چرا ذکر کرد و بتطویل پرداخت و انا ازاین وهم و رازاله الغین

انکه تا حال محدثین زیاده تر بوضوح انجامد که سعی ایشان در ابطال حق و احقاق باطل چگونه میبود

و بریکی ازین اعور و اعمی در تیه ضلالت چسان می دود و هر چند جا بر خود دوره بجائی نمی برخصوص

این قاصر النظر که پس و پیش را چنانچه باید نمی بیند و با وجود سعی او در ابطال دین و شریعت و ظهور آن

بر پهلوی نمی نشیند آری مقتضای طبیعتش نیست بدانکه حدیث مذکور بلا کلفت دال بر انست که امام محمد

باقر ع در مکتب می نشست و برای طلب علم تکاپو می کرد و ان رز روحال خالی نیست که نشاندن بر

بزرگوارش بود یا خود بخود می اگرچه ظاهر اول ست ولیکن نمی باید درباره نفوس قدسیه گفتن که طفل

بمکتب نمی رود ولی بزندش و ازینجا حکما گفته اند که برجمیع نرسیدا انکه رحمتی نکشد پس مکتب هم تجویز نموده اند

هرچه جناب بوده بعد ازین حرفی از غلو اهل عقد و غلو یاد بکن که حضرات ایمه در بطون امهات قران

مجید را تلاوت میکنند ولیکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه اهلبیت که ابطال ختم نبوت خاتم المرسلین

حرفی از انست که ازین اوراق توانی دانست مدللا و اگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریفش که قدمای

و معاصرین ما میکنند عین کفر و عدوان خواهد بود چنانچه در سایر نجاسات ایشان انیست حال ایمه ما

امام ایشان پس حال جناب شان مشکلترین جای متکلها تو انگفت که روز ولادت قبل از نزول قران

مجید بده سال در کنار شریف تلاوت نمود در حقیقت بتعلیم حضرت پرداخت پس ایشان را بمکتب

چه حاجت و این حرکات لغو بجناب امام زین العابدین ع و باقر العلوم میکشد و حجج الهی ازین عیوب

منزه اند پس ان امور که حرفی از ان شنیدی مقتضای غلو و طبیعت ایشان بوده ست و عیان شد

که ایمه دیگر بطریق اولی در مکتبها تحصیل علوم کرده و طالب ان جد و جهد بوده اند لاجرم کجا ماند قول

راوی افترا علی الامام که باربار دانستی دارین حدیث یک متعلم و دو معلم بوضوح می انجامد یکی معلم مکتبی دوم

جابر بن عبد اللہ انصاری و عادت بر همین جاری ست که چون فراغ از مکتب دست میدهد نزد علمای

متبحرین می آیند و بکمال میرسند ولیکن دجال اعور میخواهد که معتقدات باطله خود را بمهملات خویش یا قدمای

خود موید گرداند و ثابت نماید که امام موصوف تلمذی نداشت بلکه خود بتعلیم جابر می پرداخت ذلک عجب

عجاب بعد ہذا الفضل والباب قد لکة الحساب فصل الخطاب غالبکه در تقریر مکتب تعلیم ملای مکتبی منظور

باشد و شاید که مدعای شارحین کلینی مثل خلیل قزوینی که زیر قصه مکتب لفظ برای مصلحتی افزاید و فروما

خود را بتصریح صاحب صوارم ظاهر میکند این هم باشد و دیگری عنقریب می آید و ازین حمقا این معنی

بعید نباشد که معامله استادی جایز را منقلب ساختند و خاتمه حدیث بلا تعلیل و دیگر علما ایضاً و شیعه ایه خویش
بهمین سعی گردانیده و هر صاحب عقل میداند که هر مردم لفظ مصلحت تواند گفت ازین گفتن مشکل حل نشود و ای بی خرد
چون مکتب از برای تعلیم نبود پس تا گزیر شد بر تو بیان آن کردن یا فقط برین لفظ مصلحت قناعت ورزیم
که هر سحر عجز و زبونی قایل انسان بر می آید و لنعم ما قیل ع طرفه شاگردیکه می گوید سبق استاد را فاعتبروا یا
اولی الابصار اما قول اهل مدینه اولاد و تا بنیا پس بجای خود است اگر بوده باشد چه در باغ از افادات و حدیث ایشان
چنان فرمودن البته موجب استبعاد است دهم یحکمون بظاهر الامور والله هو اعلم بالسرائر دوشنبه
از آن جهت افزوده تا بدانی که از قرابت امام با قرب بعید است اگر چه حدیث باشد که توسط آبای کرام خود
استادند و دیگر که اهل مدینه محدثین سنت بسلسله نسب نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد ازین بامور
دیگر متعلق این بحث بیاید و انبساط خاطر فزاید انشاء الله تعالی بهر حال الان فی تاصیل النظر و اماثلش
عیان شد این هم که امام ممدوح تلمیذ صحابی موصوف بود و این امر چه و مه رفضیه ماند که هر چه از علم حضرت
فرا گرفته همه ایشان از جناب امیر بود و ازین جهت که مدینه علم همین یکی در وازه بود و علم قرآنی نزد ایشان ایشان ازین زیر
و بعد دیگر نزد ندید لهذا ظاهر معهنا از کتب دیگر خصوصاً فقه الرضا پیداست که امام رضا در جمع و تالیف
نوشته اند خبر من صحابی چیده اند و بهر صورت دعوی رفضیه که علم جمیع ایمه دینی است و زنهار در یافت
نشستاند باطل گردیده و چون صحابی کور با تر العلم را تعلیم کرده و دیگر ازین ایمه متاخرین بیک واسطه اما
نوشته و هیچ ولی پانه که با اصول رفضیه مثبت عبد الله بن ابی ابن سلول و عبد الله دیگر زندیق ظلوم و جهول
یا بر تن کورا از جمله چهل یا پنجاه و چهار کس بود که همیشه امیر المومنین را تا زمانی مجتهد فریب می دادند که دیده و دست
خویش در غدیر دیدم که رسول خدا ایشان بیست و پنجاه هزار صحابی گرد پیش ایستاده و ارشاد می نمود انما هو اما حکم
کما فصله صاحب البیان وغیره با ایطال الامر و ز نفاق است بر گشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
گزینی بر خیز و جهاد بکن و العجب که حضرت فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند بیگر برانگیزند کما فی سر العالمین
و کشف الداین و عنقریب این امر مفصل می آید انشاء الله تعالی و جناب امیر می فرمود که صخایفین کوه آهنین
اند و چون میدانند که بیعت داده دل بکشود و بشکند کوه با به پیرا گندگی از اینبوه ها به و کسی بر وقت معهود بنا عهد
جز مقداد که و ان زبان داده جوانمردی باد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بار بار که از ایشان دیدیم
آن اتفاق عظیم لعنت میکرد هر چند باظهارش حاجتی نبود قال الله تعالی ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره
بجای این شر عظیم و خذلان امیر المومنین کما فصلنا فی المجلد الاول من هذه الکتاب لغرض مهم چون کار جای
به ما مندا و همیشه نفاق بود و با اصول رفضیه که قبل از زمان حضرت را صلی الله علیه و آله در دست دشمنان
خونخوار گذاشته راه فرار می پیمودند و حق تعالی فرمود فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه پس رجوع
ایشان و انقطاع بسوی اهلبیت نظری است ظاهر پس تلمذ ایمه از گروه حق پژوه مهاجرین که عمر

ہم در زمان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ بجہاد صرف کردند وہم بعد وفات شریف دین خدا را بایران وروم رسانیدند کما فی الکلینی بالاملی وقد ذکرت ہذا الحدیث نقلا عن الکافی فی عدۃ اوراق فی المقالۃ السادسۃ و

ہذا حال لا اجلہ کما انمیت علیہ لا اولہا و لیک ہم الراشدون فضلا من اللہ ونعمتہ ودرین مقام امری از متعلقات این بحث یاد آمد کہ رفضہ تقریرش می کردند وتفصیل آن موجب اطالہ کلام است ولیکن از جوابیکہ می آید استنباط آن تواند شد وآن اینکہ برای قصر مسافت بعوام و دہقانی رجوع باید کرد کہ قلت استعداد وفرومایگی ثابت مے کند برای کسیکہ کم مایہ باشند وتالیف شروع کنند کہ این بدنامے تا قیامت خواہد بود

پس غور نکن کہ حضرات ائمہ کہ صدہا نسخہ اصول الترتیب تالیف داوند لعنو اینکہ فقہ الرضا حرفی از انست براین انداز کہ از کتاب وسنت ظاہر است کاری نہ بستند بلکہ بر اصول لاف زبان وکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند چنانچہ شمے نمونہ از خرداری واندکی از بسیاری وعزور بود کہ اول مجتہد وہقانی بران عمل مے کرد بحکم لم تقولون ما لا تفعلون ودر توفیق بنیافتہ کما بینا فی ہذہ الاوراق ایضا سبحان اللہ فرا است طایفہ فاحشہ کہ با خذ کتب ایشان مذکور شد باید دید کہ استفادہ از ائمہ صحابی موجب عار دانستند وپر کردن تالیفات را باعث ہنر فقروا من المطر ووقعوا تحت المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب معہذا اکثر از اصول اہل فضول چنان مبرہن شدہ وشاید کہ از اوراق سابقہ پی بردہ باشی کہ امام وقت نسبت شین چار بالش فضل وکمال فتوی سے وبدہ برامام کہ قوت برامامت دارد وفعلیت او را حاصل نیست وشان تصنیف از آن ارفع است وشان سافل نسبت بعالی ہمین است کہ دخل ندہد اگرچہ بکمال تفقہ رسیدہ باشد ومراعات ادب اقتضای آن دارد چنانچہ از کشف الغمہ اربلی کہ عظمت وجبر دتش ازین کتاب ہنر ہویداست ہدا اگر حضرت امام حسین را دو برادری جناب امام حسن ہمین طور بود وگمان مبر کہ مشروط است بحضور بلکہ عام است از حضور وغیبت چنانچہ بنظر وتمثیل بر گذشت وچون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید کہ بخصوص از مذہب متکلمین امامیہ در سطری خبر دادن بحصلش آنکہ امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت تا وفات ضرور است وعلم او از طفلی تا بلوغ واز بلوغ تا بہ موت برابر می باشد ودر بطن مادر سطر از تلاوت کتب آسمانے مینماید کما تالیف الارد ستانی وموید بروح قدس است وخطا ونسیان از وی بظہور نمی انجامد واز حال امام عسکری وسوسنی در نیجانی ہم پی بردہ باشی کہ مہوتین را چگونہ وقتی کہ در عہد بودہ است دستگیری فرمود کہ تخمین بطیب خاطر بہ پیروی کاہنین ایمان آوردہ بودند ایا امامین ہمامین والبو جا خبر منہا از مہدی ہم کمتر باشند ودر کتب فریقین بکستا امامین ہم مذکور است چنانکہ بکتب امام محمد باقر بلکہ بالاتر یعنی نام معلم امام حسنین رضی اللہ عنہم اجمعین این عقیب مشہور بود لیکن رفضہ سیاہ درون را چہ علاج توان کرد کہ از بدیہی اولی اغماض می نمایند چشم مے پوشند بلکہ از آغاز وانجام شان بجز کوری وکوراگی وتلبیس وہرزہ چانگی وبا ہمہ توان گفت کہ رتبہ شروط متقدم است واز جملہ علم ما کان

و یکون تسدیده دایمی ملک اعظم که بیچاره در عهد تعلیم شان شب و روز چنان مشغول شد که گاهی بسیر آسمان
نپرداخته و چگونه تماشای عالم علوی پردازد که فرصت کجا یافته الحاصل هرگاه بکتب گوش داده عرش رب العالمین
و باقر علوم دین از صحاح ایشان ثابت است فلا بد که بالمتاخرین بلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلم مستغنی
است که گاهی در مکتبی نرفته و نزد معلمی برای تحصیل علمی نرفته و سوی عالم آمده افروخته شد علم علوم
در آموخته و حبش نیز انتقال از قرآن مجید بر زبان علمای رفضه جاری گشته [illegible]
اللهم صل علی محمد و آله العظام و اصحابه الکرام بالجمله هر که در فی غوری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
که امور جعال یافته و نظر از رهگذر میراثیکه از کور باطن و ظاهر یعنی استادان خویش یافته مثل ضرب تیسی
و ابو البحار و اعمی شیطان البحرین والزنقه المتحیرین در کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است بحکم
به ولا یهتدی چه باغ و بهار نماید که سابقا بدعوی نزول کتاب لاحمر المذهب المختتم بر معصوم با بور
صحیفه و دستور العمل نواخته و در حقیقت برای منسوخیت قرآن مجید بحصول تقدمش و مخالفتش
تیر تکلیم نواخته و درین مقام خاصه حضرت را که نزد کسی از معلمین زانوی ادب ته نفرموده باطل ساخته
افسوس و صد هزار افسوس که فرصتی دست نمی دهد ورنه آنچه او درین کتاب ابطال دین و شریعت را
قصد کرده این امور را در صد جزو گفتمی و درهای ظرافت همی سفتمی و اما اینجا کاستفاده امام باقر علوم و حکیم
این واحد العین جهول و ظلوم مثل خار مغیلان و مانند سنیان نشیره جهان پهلوان و نیریان میخلید
بود که مثل استادان خویش گرد دورین عبارت که دانستی بزعم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرد که امام
باقر شاگرد جابر رضی الله عنهما بود بلکه جابر اخذ علوم از او کرد چنانچه در شرح قره العینی است و دیگران نیز
می گویند الجرم گفت که چون امام زین العابدین سفر آخرت بر گزید بنابر کرامت و بزرگی جابر که صحابی حضرت
بود اما لا نکه بر واقع آمدنش در وقت امامت برای تکمیل علوم بود که قاعده حکمای اسلام همین است
باید که گیرد اندر گوش پند ور نبشته است پند بر دیوار چه جابر بن عبد الله از کرده الضار تلمیذان و جان نثار
حضرت سید ابرار که پدر بزرگوارش تعظیم او بجا آوردی لیس امام باقر زمانی جابر از ملکها افادت سید انبیا کنار رود
و ازین حیثیت عظمتش نزد آنجناب ثابت میشود به بین که چون امام باقر واقعه مکتب را پیش آن جناب بیان کرد
فرمود ای فرزند جابر با تو چنان معامله نمود گفت بلی ارشاد فرمود که از خانه پدر میا تا برادران با تو فریبی
و کیدی نکنند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند و این خود در حال امام محمد باقر در حدیث دیگر
بروایت اهل عور منصوص است و الفاظش این است و فی النسخه الصغوانی علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان
بن سدیر عن ملیح بن ابی بکر التیبا قال کان ابتداء المجالس عند علی بن الحسین وعنده ولده وجابره جابر بن عبد الله
الانصاری فسلم علیه ثم اخذ بیده الی جعفر فخلا به فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرنی بانی سادرک رجلا منا
اهل البیت فقال له محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاذا ادرکته فاقرئه منی السلام قال ومضی جابر ورجع ابو جعفر وجلس الی

علی بن الحسین علیهما السلام اخوته فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر ای بنی قال لک جابر بن عبد الله الانصاری
فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاقراه منی
السلام فقال له ابوه یا بنی اکتم ما حدثک به رسول الله من بین اهل بیتک لا یطلع اخوتک علی هذا فیکیدوا لک کیدا کما
کادوا اخوة یوسف لیوسف علیه السلام حکم امام زین العابدین که ملازم خانه باش و بکتب مرو متفرع شده بحدیث جابر انصاری
که از حضرت نقل کرده اگر آن جناب این حدیث را میدانست در ملازمت آن اهتمام میگرد و بجا آوردن بشارت و رحفظ
و صیانت میکوشید و می فرمود ملازمت خانه شوخی است که برادران تو مثل برادران یوسف ترا ابتلا سازند یا و صیغه که ا...
که او بحمایت الهی مامون است و عالمی با رشادش مهتدی خواهد شد و اولادش مسند امامت را زیب و زینت نوبت نبوت
خواهند بخشید پس شیخین مطلعین با وجود اعتقاد این معنی که حافظ کتاب مجید رب العالمین است چنانچه فرموده و انا له لحافظون
اندیشه بلقب آن نمود که جمع آن اهتمام کردند چه بدی کرده باشند و چگونه سنیان مورد سرزنش بعد از
استدلال بدین آیت کریمه بر عدم تحریف توانند شد چنانچه از هفوات مجتهد و تقاعی روشن است و اگر این قسم
امور را تتبع کنی از کتب رفضه بیشمار خواهی یافت که لبهای این هرزه درایان دوزد لیکن ما این بیهوده گونا شنت
روزنا بعد از تالیف رساله ذو الفقار مصنوع و اختیار سکوت مجادلات نزهه نقال کشمیری یعنی میرزا کاظم علی
او فتاده و همواره چوبین مثل در شغل بوق بدست گرفت که ملعبه اطفال شده اورا کی مطالعه کتب چنانچه باید العادة
افتاده باشد کی بحقیقة الامر پی برد و لهذا چنین بیهوده گیها کشر سپرده و چون در حدیث مکتب و انچه بدان
تعلق گیرد غیر از این فکر کنی غیرت بیشمار و فواید بسیار از ان توانی بر آوردن از انجمله آنکه حضرت امام زین العابدین
را درین خصوص بنسبت تلمذ بجابر حاصل شده پس تلمذ و معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام اعور
حضرات امامیه عنقریب متعلقات این فایده بتفصیل می آید ان شاء الله تعالی از ان جمله آنکه چون در مکتب فرستادن
بشارت رسیده بود و الا بحکم کل سر جاوز الاثنین شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصا با خبار معلم و اطفال که با حضور
و ایشان معلوم شیوع یافته باشد پس معاذ الله اهل مدینه مگر مجانین بودند که در آمد رفت جابر نزد باقر العلوم
سرزنش نمایند حالانکه نزد پدر بزرگوارش حاضر میشد در دیوانخانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت
تا آنکه لفظ تنقطع الیها در همین حدیث بر روایت جابر عور موجود و جابر بشارت الهی نزد کو جها داشت
چنانچه از سیاق این هم ظاهر و از حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت
برد از انجمله آنکه هرگاه خود آبای امجاد امام بدین وتیره عادت نداشتند و معتاد این طور نبودند که سمعت عن الله
عز وجل بعید است بسیار که آنجناب بر مسند پدر بزرگوار نشستند این هم بدانند که مالش بلوای مردم و نکیر اهل مدینه است
بوسط اساتذه خود را خواه آبای کرامش باشند و خواه دیگران بر انداز د و این طریق محدوثش را برگزیند و
قس علی هذا سمعت عن رسول الله شیوه خود سازد تا آنجناب هر یکی از سکنه مدینه در گفتگو گویند و کذاب
پندارد و شیوه ستوده آن امام نزد منافقان امت خوف و تقیه بوده باشد لا و الله ثم لا و الله پس اگر

اهل مدینه و بو فرضا درین باب گفتگو کنند موجب تعریض و سرزنش اعور شقی و اتباع آن غوی نخواهد بود و بخیال
نمی آید که اهل سنت بدان الفاظ لب کشایند و اولاً جوابی سبب نباشند. مگر امام از مذهب اهل سنت مثل سید مهدی
زید پوری چیزی نداشت که دنیا ازین مذهب پیوست و بزرگان همه برین طریقت سنت بوده اند از آن جمله
چون جابر چنین شیعی باشد که از دیگران میبرد و پیوسته با اهل بیت پیوند و در مسجد شریف نام مجمع اولین و آخرین محمد
باقر را تلاش کرده بباقر علم ندا نموده باشد حالانکه او را برهنمای و ندائی چه حاجت بود و آدمی عامی بجز و تشنیع نام امام
را فراموش نمی کند جابر را این هم یاد نماند و دران زمان مرجع خلایق باشد و صدها محدث از وی روایت کنند
و او فائتش از وی استفاده نمایند پس معلوم شد که مذهب اثنا عشریه قدیم نیست حالانکه ارغشته بکمال جد و جهد گویند
کافی البحار و غیره که اهل کتاب هم نامهای ائمه محفوظ ترتیب داشتند که یعرفونهم کما یعرفون ابناءهم بلکه یهود
در محاورات خویش ایشان را یاد می کنند. کافی تذکرة الائمه بلکه یاد دارم که در مجلسی بودم و همه کس دران
معتقد مجلسی بودند اتفاقاً نام کتب و لبش بتقریب ذکر مذهب هنود آمد گفتم و علیهم السلام پس تعجب کردند لاجرم
از عبارات تذکرة الائمه نشان دادم یا در گرداب حیرت فرو رفتند و قبل ازین سند تذکرة الائمه بنام مجلسی
از علمای شیعه دانسته بودند که ولا تعقل و هرگاه بشروح کافی رجوع کنی خواهی دانست که امام محمد دران وقت
ببلوغ رسیده بود و بیچاره از جستجوی او گاهی بمسجد می آمد چنانکه راوی و زمانی در کوچها متردد باشد چنانچه از
کافی می خوانی و کسی حیرت او را رفع نکند که غیر از محمد بن علی و دیگر که تواند بود و که ینابیع حکمت بر زبانش جاری شود
نظر انداز نمود. که مزید تعجب آنکه امام سجاد همیشه ملازم مسجد نبوی باشد خصوصاً در اوقات نماز پنجگانه و لفرما
ای جابر بهوش تو کجا رفت همیشه او را نزد من دیدی و شمائل او را امید ای باز و طلبش حیران می مانی
باز در خانه و تو گرد جهان میگردی ء آب در کوزه و تو تشنه دهان می گردی ء و در احادیث نبوی
تکرار و تدابر کلا از تلکا این امور منع نموده اند که ایشان را مردم تهمت کنند. و نوبت بدان انجامد که اهل مدینه
او دیوانه میدانند و درین ماتم گرفتار میشوند و تو سبب این امور میشوی بلکه بعضی از نقادان این هم
می فرمود که می دانم که مقصود تو اتصال سلام و بشارت برای اوست از جانب پیغمبر علیه الصلاة والسلام
بیا همراه من و شمائل حضرتش را ببین و هر چه از امانت در ضمیر خود داری بگو و بیرون شو و ازین
تحمل فارغ شو این معنا و بها از بهر چیست و حقیقت این است که چون بشارت معلوم شد از آن روز به
تجیی و زیارت خصوصاً مانند سعد و مشار تا دشمنان خانگی وست نیابند و آسیبی نرسانند بزرگی از رفقه این
قصه را یاد کرد و گفت گاهی در کتابی ندیده باشی که حضرت صلی الله علیه وسلم برای کسی سلام فرموده بشارتی
داده باشد که غایت اجلال و اکرام است گفتم راست و درست ولیکن گفت استبعاد که دلیل بر آنست که انهم از خصایص باشد گفتم
چه تعامل که حضرات ائمه چنانچه خصائص حضرت را برای دیگران نقل کردند و درین مبحث داد تحقیق داده اند خصوصاً ابو ادریس رحمة الله علیه نشان داده
از جمله صاحب منهج المقال است که در باب تنقید طولی دارد و عبارتش با نجوان کلانه آن چه بر می آید و قاضی شهید

تا لب بالخیر لب رود و قدح چه می نویسی باز گفتم مرا حیرت دیگر است که بالغ بلغا با همه عظمت در باره امام محمد باقر شان ا
اعتراف دارید لفظ رجل فرمایند حالانکه صد و آن از فارق اشتراط صحت موجب بی اندامی و بی آدمی میدانند
پس معلوم شد مغالطه شما و خلاف بنو روش تعظیم و معنی نیست که چنین مرد معظم را که دنیا را وداع مسکینانه بوقتی که گفت
و نهد و بیدار سازند و علاوه این لفظ را علمای شما برای امام علی نقی در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین
است و شارحان اصول هم بدان تصریح کرده اند. و در هر کتاب فن نوشته اند که تحقیر یا حی از ایمه
تحقیر پیغمبر را مستلزم است کما لا یخفی و اگر این لفظ را از کتاب الله المجید و احادیث شریف استیعاب نمایم بتطویل
نوبت کشد پس برای تغلیط شیعه برهمین قدر اکتفا رفت و از انجمله آنکه از رجال صاف ظاهر است که امام باوجود
بلوغ تحصیل علوم می کوشید و در مکتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم بروایت فدای اهل بیت
البته در این معنی حجت بالغه باشد که محققین باعتراف محدث تحفه رجل را به بلوغ مفید کرده اند اما اطلاق غلام بر بالغ
اگرچه در کلام معصومی نیست و لیکن عرب به کهول هم اطلاق مے کنند و از کتب محاورات پیداست چنانچه
از مجمع مذکور هم توان فهمید بهرحال کمال حرص امام تحصیل کمالات واضح شد تا بیایم قریب علوم نوبت رسید
در گلستان دیده باشی که چون از حجة الاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی باین درجه علوم فرمود هیچ
ندانستم در پرسیدن آن ننگ نداشتم بالجمله افترای صریح راوی بر امام رضا بهرحال معلوم شد والحمد لله علی ثبوت
المدعا الحاصل اگر جناب سید الساجدین را معلوم بود اظهارش موجب مزید رسوخ در اعتقاد جابر میشد و هم مستر
بصیرت دیگران ورنه استفاده معصوم به ثبوت رسید کما اشرنا و ازین جاست که این همه بزرگ
تعظیم جابر زیاده از وسعت می نمودند و از رعایت مراتب ایشان همیشه می نمودند چنانچه رفضه بر او افترا کردند
کما ذکرنا وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مُقْمَحُونَ و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش در اجلال و تعظیم جابر
پیروی جناب پیغمبر میفرمودند که از بعض از اهل کتاب چیزی آموخته بود در هر مجلسی که او را دیدی [illegible]
از انجمله آنکه امام باقر با وجود ممنوع بودنش از تقیه در کتاب مختوم و صحیفه معلوم رعایت مذهب اهل سنت
بر حدیث مکتب بار بار میفرمود پس بر آنانکه دعوی رکوب سفینه اهل بیت در هر دم و بر هر قدم نمایند مراعات
مذهب ایشان ضرورست ورنه طوق مخالفت ائمه اهل بیت البته در گردن ایشان خواهد بود سبحان الله
حضرات ائمه هدی سلالة عترت سید انبیا طریقه ادب و مسلوک داشتند و از جدل و جدال مجتنب بودند و در فقه
و ترک و طور مذکور و خلاف اهل بیت عقیده نجات راسخ کرده اند و نگفته علمای ایشان هنوز لکهنو و
ایران دار الصلح است تا ظهور حضرت مهدی و تارکین نماز تارک نماز عمدا الکافی الاصول المذکوره سابقا از آن
جمله آنکه هرگاه مدعای رفضه به حجة بالاخوانی و علوی لن ترانی آنست که استفاده امام را از جابر سلب کنند
و امر واقعی را باطل گردانند پس بجهت خبث نفس و مختلط بودن طینت شان با خمیر نواصب کام غیر مرتد
بمراد تناقض افتادند زیرا که مقصود امام دفع طعن اهل مدینه بود تا بادیل و تسویل اهل خرافات پس البته

آمد و رفت آن امام نزد جابر برای تحصیل احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و حصول سند خواهد بود که
است بزعم ما و انجا هست که آثار هم تصدیق بران مترتب شد باعتراف اعور المحدثین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه خلیل قزوینی در شرح کافی نوشته کی وافی بلکه مقام الکاریعنی کی آمدی کی پیرسال
خورده باقی از تصدیق مذکور قصور بلکه اذعان توان نمود که اهل سنت امام را ستی میدانستند ورنه بقول مزعوم
سنیان را با شیعه چه کار که احد علوم دینی از ایشان نمایند و مجتهد دهقانی در صوارم وغیره چنین اعتقاد دارد
که قدمای شیعه امامیه راستی نمیدانستند این احداث متاخرین مثل صاحب تحفه است و تکذیبش درین خصوص
زیاده ترازین بارها نمودیم والله ولی التوفیق و بعده از منه بعد ازین فواید چند ذیلی دیگر بر آنها بشنو که اگر
صحیفه آن امام را از کتاب مختوم بیا دارند نیز داهل فراست جمالی نخواهند یافت که سرای خود را از پشت پای
انجالت بردارند و بیانش بالاختصار آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود سمعت من جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسم الله حدیث او معاذ الله دروغ
خواهد بود پس واقعیت سند محصور درهمین ست که او استاد و امام شاگرد او باشد ورنه واقعیت کجا
لدعا سفر حیف باشد که رفضه معنی مزید ولا باشند و گوشواره حدیث امام باقر العلوم را کاذب دانند نعوذ
بالله پس سیه روی هر دو جهان برای قوم مورد لوم ثابت فلیختار و انما سافو آنچه درین روایت دجال
اعور تقیه امام خیال بسته و ابواب خبط و غضب بر روی شیعه مخلصین کشاده جوالیق خود از روایت
دیگر این کودن پلید که زیر حدیث بشارت بفاصله یکید و اخراج حدیث کرده است پر ظاهر است تا خواهی نخواهی
که خیال دجال اعور بدیهی البطلان ست مگر مرض جمود ذهنی و تصور نظر لا علاج بود و مختصرش در فارسی
آنکه هشام بن عبدالملک بن مروان آن جناب را بشام طلبید و با حاضرین گفت که چون امام بیاید و من
از توبیخ او فارغ شوم هر یکی از بنی امیه خصوصاً بر خیرد و سرزنش نماید بالجمله چون درآمد و بدست خود
یک سلام کرد عموماً و نشست زیاده تر برهم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ نداشت و بلا اذن
جلوس فرمود و توبیخ شروع کرد که همیشه از شما یکی خروج می کند بدعوی امامت از جهت قلت علم و
سفاهت و هم چنین پیرگویی کرد چون فارغ شد هر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سرزنش بجا آورد هرگاه
ساکت شدند امام برخاست و فرمود بتوسط ما هدایت کرد خدای تعالی اولین شما را و بما بدایت
ختم می کند آخرین شما را دنیا چند روز بدست شما آمد و ملک حقیقی بدست ما که ازو الی نیست حق تعالی
فرموده وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ پس امر کرد تا بزندانش بردند چون داخل شد و کلامی شروع نمود هر یکی میگریست
خبر کردند که مبادا اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب و رفقای او را الی اب طعام بمدینه برند
و روزی چند گذشت و باب مدین را مسدود یافتند و کلفت بی زاید بالوصف بر داشتند امام بر کوه
برآمد و آیت کریمه بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ الایة خوانده بزرگی ندا کرد که این بلده و قول حضرت شعیب است رود

تدارک نمایند ورنه بسازی خود میرسند باری اسباب معاش بدست آمد و خبر بشام رسید شیخ را ملاقات نمیشد معلوم نیست
که با وجه کرد مقصود من قصه خوانی نیست بلکه اظهار این معنی است که چون امام سطوت و قهر ملوک بنی امیه را
بنظر نیاورد و التفاتی بجان خود و رفقا در راه خداوند تعالی نکرد با اسم الله جده مصطفی صلی الله علیه و سلم را بدروغ
یاد نتواند کرد که از جابر شنیدم که می گفت رفتم که رسول خدا چنین فرمود و هیچ بهتانی و دروغی را آنکه هستند که در
دین خلل نکردند و تهمت آن بر امامه نه بستند جزی ربه عنا اسفل الخلایق جزاء المفترین علی الرواة و نقله
فعل از آن جمله آنکه چون بشروح این کتاب مثل شرح قزوینی رجوع کنی از آن ندا می آید که این مقولات همه جا
دیده که بعد از ثبوت مکتب رفتن حضرت امام باقر لاف زنی علمای شیعه کان لم یکن میشود و او همان امام
شد و بالا میکرد و احتجاج با عاقبت اندیشی و درین امر باز بان خود نداشته نیست تا بو و میسگرد و لفظ مصلحت
برای تقریر مکتب افزود که اشتباه سابقا هیچ معلوم نمیشود که آن مصلحت چه بود پس فرمانگی او جا بجا از
صدوارم خواهی یافت بعضا آنکه از تصنیفات کتابش مجموعه اندیشه که هم دعوی و هم علتش هردو پیش شارح ندگو
انطباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام را باصول شیعه طلب علم نمیکند دا و را حاجت
بتعلیم زید و عمرو نمی افتد پس تقرر بمکتب چه معنی دارد و طلب معلم از بهر چه باشد گویم مبنی بر مصلحت خواهد بود پس
تا دگرفته برای خود پیدا کرده بدانست که اگر دو مطاعن صحابه کرام جا بجا به قلت علوم برای شان ثابت میکنند
اهل سنت همین لفظ بگویند در جواب شان هیچ و تا بها خواهد که خود کرده را درمانی نیست الغرض بلا
خایل با اینهمه دانی و خوشنمایی از راه گریز درین نصوص مثل نصوص پیدا کرده و کیده و باهی آغاز نموده
لا جرم می پرسیم که اگر مصلحت این بود تا برادرانش بعد از قرار یافتن مکتب خواهند دانست که این هم مثل تا
و چنان نیست که تنها حکم بلا تعلیم بر زبانش جاری شود و بسند امامت قرار کرده مرجع خلایق شده
و با جهد و ماتم و هدایای شیعه عراق و خراسان نیاییم پس چرا او را قبول کنیم و از نیارها جدا سازیم که درین خصوص
جابر با وجود خلوص تشیع و منقطع بودنش بسوی اهل بیت دشمنی کرده باشد که ذات ... معلم صحیح ...
معلی مسند بودنش بعد از برادران دیگر در عمر کمتر بوده اند از آن جناب چنانچه کتب ایشان ... دلیل است
و ظاهر همین یک مکتب است و اگر ده فرزند و باشد متعدد و به برادران چگونه نقص توانند بود خصوصا آنانکه
برادران که روایات از ایشان بسیار مروی است و از اهل علم بوده اند و حسد و رایشان اکثر الخلق الا
و رعیه فرزندان امام سجاد که با ظهار بعضی از علمای ایشان عشره کامله بودند جمیع اگر شیعه نباشند و متعصب
تر و دختند کلامی نیست پس چگونه نام امام خامس در خصال نبی او را و آنکه من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة نمیدانستند و بدون اعتقاد برگزیدگی او بر تمامه عالم چگونه شیعه اثنا عشریه شدند و او بلا علمای ... فقیه
برای اضلال مردم چه پیشه اختیار کرده اند که خاموش نمی شدند و در هر باب کلام ایشان تکی دیگر دارد
در نظر هند کرد پیدا می شود قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ

وچون این اسرار الشیعیان رسید به برادران بطریق اولی واگرچیزی دیگر نزد مقلدین خلیل باشد باید تقریرش کرد تا وروغگویان را بخانه شان رسانیم واگر حیا اسی باقی باشد از آن الان نمایم تا آیت کریمه بی انتها از زبانشت بر آید که فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ از آن جا که بار بار حیرت وغیرت می افزاید که حضرت امام وزین چه نباید تصور نمود که خود پدر بزرگوار را نه دست داد که شیوخ را ذکر می نماید و مثل جابر مطعون شد و درین تبدیل وتحویل قطع نظر از بلوای ایشان قریب بود که دامن عمرو و ملتقی بر اصل الاصول شیعه از دست حق پرست رود یا طریقی دیگر مختار کرد یعنی سمعت عن رسول الله که آن هم همان آتش در کاسه انداخت پس سمعت عن ابی اکرمانع بود یا وجود واقعی بود نقش بر اصول امت عبدالله بن ابی بن سلول کنون معلوم شد که این اگر ترتیب ایجاد کرده محدثین درست باشد ترمیم سرزنش روبروی رفقه توالی خوانده آنچه دانا کنند نادان لیکن و بعد از فضیحت بسیار و محقق نماند که از حدیث تکتبی بقول امام صادق این هم ثابت شد که همه بکارگی و دو قلم بها یعنی سمعت عن رب العالمین و سمعت عن سید المرسلین و بالاخر سمعت عن جابر بعد از آن بود که امام مسند امامت و افادت نشسته بود و از پهلو به پهلو گردید و از نفس حدیث هم بلوغ آن جناب رکتاب نقاً معلوم شد و هرچند در صحیفه دستور العمل خود از تقیه دخوشامد ممنوع بودند کمارواه الکلینی فی الکافی ولیکن چون ثقه المفلین امام اعظم طایفه احادیث آن جناب هم احادیث فرزندار جمندش را که هم از تقیه ممنوع بودند کالبذل علیه دستور العمل مبدیع و در تهذیب الاحکام و هم در استبصار بر تقیه حمل می کند تقیه را دخل دادم بالجمله درین معنی شکی نیست که امام موصوف بعضی از احادیث از پدر بزرگوار خود شنیده و بعضی از جابر چنانچه محدثین ما نوشته وهذا هو الصحیح رفقه این مضامین را شنیده و لعل از تحمید ثقة الاسلام خولیش که در حدیث بکیفیت قصه عدم تقیه آن امام از هشام بن عبدالملک بن مروان آورده دیده که از تاب خود پا پیچ و تاب داده واستبعاد را از نهایتش گذرانید بخیال آنکه عبارتش بعینه نقل کنم اگرچه بطول کشد تاکیدا و تاکیدا تا تأمل نماید و برای ثبوت مدعا نقلش کافی بود

الحسین بن محمد عن علی بن محمد عن علی بن اسباط عن صالح بن حمزه عن ابیه عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر الی الشام الی هشام بن عبدالملک وصار ببابه قال لاصحابه ومن کان بحضرته من بنی امیة اذا رأیتمونی قد وبخت محمد بن علی ثم رأیتمونی قد سکتت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یؤذنوا له فلما دخل علیه ابو جعفر قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام حنقا بترکه السلام علیه بالخلافة وجلوسه بغیر اذن فاقبل یوبخه ویقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال الرجل منکم قد شق عصا المسلمین ودعا الی نفسه وزعم انه الامام سفها وقلة علم ووبخه بما اراد ان یوبخه فلما سکت اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یوبخه حتی انتهی آخرهم فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون واین یراد بکم بنا هدی الله اولکم وبنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا مؤجلا ولیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول عزوجل والعاقبة للمتقین فامر به الی الحبس فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه وحن الیه

فيجلو صاحب المجلس لي بشام فقال يا امير المومنين اني اخاف عليك من اهل الشام ان يحيلوا بينك وبين
مجالسك ثم اخبره بخبره فامر به فحمل على البريد هو واصحابه ليردوا الى المدينة وامران لا يخرج بهم الاسواق وحال
بينهم وبين الطعام والشراب فساروا ثلثا لا يجدون طعاما ولا شرابا حتى انتهوا الى مدين فاغلق باب المدينة دونهم
فشكا اصحابه الجوع والعطش قال فصعد جبلا يشرف عليهم فقال باعلى صوته يا اهل المدينة الظالم اهلها انا بقية الله يقول الله
بقية الله خير لكم ان كنتم مومنين وما انا عليكم بحفيظ وكان فيهم شيخ كبير فاتاهم فقال لهم يا قوم هذه والله دعوة شعيب النبي والله
لئن لم تخرجوا الى هذا الرجل بالاسواق لتؤخذن من فوقكم ومن تحت ارجلكم فصدقوني في هذه المرة واطيعوني وكذبوني
فيما تستانفون فاني لكم ناصح قال فبادروا فاخرجوا الى محمد بن علي واصحابه بالاسواق فبلغ هشام بن عبد الملك
خبر الشيخ فبعث اليه فلم يدر ما صنع به داند تقدیرات خالق لیل و نهار آنکه این حدیث هم بران دلالت دارد که آن شیخ
بزرگوار که مصاحب را بگوشش تمام از حضرت امام و رفقایش برداشته اسباب زندگانی بنصحت خویش نزد شان
فرستاد حضرت امام را بروایت ثقة المحدثین بهذا الرجل تعبیر فرموده اینجا هم مغلطه لاف زبان و هزار جا پایان و رقص
قرطاس عیانست یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المومنین فاعتبروا یا اولی الابصار وکجا بزرگی حق پرستی مجهول
الاسم وکجا فاروق قدوه اصحاب که جان نثاری و خدمت او حضرت صلی الله علیه وآله را شهره آفاق که خود آمده
بود قبول و غیر خویش را بمجرد تعریف نسبت بحضرت رسالتمآب از مثال این فصل است قول بزرگان ع ای مرا
تو مصطفی لمن چون عمر زبرای خدمت بندم کمر محاوره نفطر حل گروان کتابها بینی که در بیان واقعه کربلا تصنیف
شده اند و در مذهب شیعه بیش از بیش خواهی یافت که در مقام عطوفت و ترحم امام حسین بر زبان آورده ولیکن
معلوم نیست که با وجود ذکر علیه بوجع چرا علمای شیعه از ظلم و حیف باز نمی آیند و بمهربانی و رحم عمل نمی کنند و اشربوا
في قلوبهم العجل بكفرهم قل بئسما يأمركم به ايمانكم بعد از آنچه بلعدی حکایت کرد از جناب امام رضا در اوصاف امام
و تقریرات طولانی مقفی و مسجع تا اختلاف نسخه صفوانی آورده و خلاصه آن این حرفی چند میرسد که چنانچه عالم در
ذات و صفات باری عز و جل متحیراند و بعد از سرگردانی و کشیدن مشاق و محن زیاده تر در پیچ و حشت گرفتار
میشوند دست و پا میزنند و پایانی نمی یابند قس علی هذا معرفت امام پس عقول ایشان چگونه کسی را توانند
برگزید حالانکه بکنه او زینهار نتوانند رسید و محصور است امام در آل حضرت رسول پس دیگران را که از طرف
خویش معین نموده اند از راه حق دور رفته اند و خلایق را در خار زار ضلالت کشیدند پس امام مطابق نسخه صفوانی
رئیس غولان بیابانی تکفیر ایشان نموده قاتلهم الله انى يؤفكون درباره اهل حل و عقد فرموده جوابش
بعد از دیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه بسیار سهل است ولیکن هر یکی از طایفه شیعه در خطاب نائل اهل
تقریبش آنکه در اصول ایشان امام مهدی را عین الله گفته اند چنانچه بر ناظرین ادعیه زیارتش مخفی نیست
پس ثبوت آن برای حضرت امیر بطریق اولی زیرا که خود آن جناب فرموده انا عین الله و درین خصوص ما را
فقط مبتدا و منتهی در کار است چنانچه اشارتی درین باب می آید غیبت دیگر اگر باشد فیها والا فعلی حضرت

الیهم تنتفی توانم بود لعیدتهم ان اکثرهم لم تثبت بامامته الا بعد ابطال قوم وای بر آن نیست که وفات حضرت مرتضی
علیه السلام اظهرست انتهی کسی ایشان را نشناسد که بفضایل و کمالات جناب مرتضوی زیاده تر از جناب
حضرت مرتضوی مردم نفهمیدند چنانکه نفهمیدند در اینجا این مقامات که اهل حل و عقد چون دیدند که مرتبه
امامت که در قابلیت ایشان هست کنهه آن چگونه توانند رسید الا مرحوم ابوبکر صدیق را که هم ذات او را می شناختند
و هم انتهای قابلیت او را یافته بودند بر او خلافت نشانیدند که بیچاره برای انتظام دین و ملت ایشان کفایت کند و چنین
دیگران را چنانچه واقع شد و از اینجا که شیعیان پاک از ملیت حضرات اند که سائل باشند و بر محال بودند برای ایشان چیزی را به سبب
اندک عداوت باشند بنابر آنکه ایشان جهت فساد و نا انتظام ایشان در آن زمان متبرک که تا اثر برکات و انوار آن را از کثرت
اولاد و اموال و عمارات و زراعات و ثمرات و کثرت تمتع و نعمت که اهل من مزید را حاجت توان کرد بدست ایمه و آنچه بعد از
وقایع ایشان قاعده و بر منقضای و تعمیر شیده سپس و بعد تا واقعات امامت را در هشتاد و هزار سال بلا تعارض و تمام
مر انجام دادند ولیکن مشکل همین است که باز تخمین نبود و شوند و علت را بغیرت مبدل کنند و معنی ایوم نبدل
الارض غیر الارض والسموات عیان گردد الغرض حیرتهای این مقام را که امام به الامام تا کجا بیان
کنم حرفی دیگر باید شنید که راوی امامیه ثابت کرده که آدمی بکنه امام نتواند رسید و چون عینیت و دنیا
امام با وجود قید شریعت را انکار نمود و اوجود که تا لا ایزال کفری بناشد که فی الشهاب لثاقب
پس البته که رفته باشد با نهایت که تا امام رسیدند که ما فوق آن متصور نیست و بعد النهایه آدمیت بدر آمده
و نقصانی نماند مگر یکجان خود و اگر گویند که حضرت را چرا استثنی نمود گویم مراد با مستثنی و با امامت است
یعنی خلافت و آن متصور نیست در آنجناب چه ایضا عینه باید بود و این برای حضرت در قرآن مصرح
است و ایضا بکنه امام رسیدن با دعوی عینیت کار درک کنه نیست تا بحقیقت صریح است و هم
لا یشعرون قاتلهم الله انی یؤفکون و هم یقولون عن الایمه لایختلفون فالبته و ان کانت
منقول عن الواحد لکنها مجمع علیها فلا تعقل یعنی چون حضرت رسول و خبیر بود
بجای او نبودند خدا را نشناختند و معتقد و رشید نه لایق و عجیب ترجمه مقوالی غول بیابانی
و پیداست که تخصیص علیت ایمه هم بخلاف تصوف هست و هم خلاف کلم فاعتبروا
یا اولی الابصار و نیز بتقریر آنچه که چنانچه حقیقت جناب مرتضوی را صحابه
ندانستند و در ادراک آن بهیچ وجه با خصوصیات که البته بر هرکه را سامعین هستند زراع
باشند بشناختند پس صدیق را متصف شد و طرز مثل بیان و علم و اجتهاد و تدبیر و سیاست
و غیر آن دانسته خلیفه کردند و بیعت نمودند چه بشر بودند خود عاجز شدند حق تعالی نیز سبب من الاسباب
این امر پیش آمد که بعد وفات حضرت نبوی کتابت بوجه خویش قائم و مهر و پر
کرده و آیند حضرت نزول تحیرات و مصحف به او نازل نمود که از هر کتاب که خواه صغیر

خواه کیه باشد مبادا آیا منت را اقوان یافت پس رای مهاجرین و انصار با تدبیر الهی قریب تر با
چنانکه بالقمیا یزی موید و موفق شدهم که سنگ لاخ به ضرب جدا گردید و نیز حضرت از خلافت شیخین
با مهات المومنین بشارت داده بود و هم در جاهای دیگر هم در خواب و هم بیداری
کما لا یخفی علی اهل البیت علیهم السلام از زیادت حسن هم تحاشی کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام
از این جهت آن امور واقع شد که ظاهراً از قسم محال است نمود که خاتون زلیخا با وصف آن
عشق و محبت قد شغفها حبا چنین محبوب را بزندان فرستاد و جناب حضرت پیغمبر با وجود چنان
شفقت بر حال مرتضوی مناسب بخلافت بلا فصل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتبه
فرمود که اگر او را نصب نکنم محنت بیست و سه ساله رایگان شود و اعتقاد توحید و
نبوت و معاد و دیگر اصول از قلوب امامت بدر رود کما مر مفصلاً پس از تحاشی اصحاب الخ
کردند چنین مراد حضرت باشد ورنه مخالفت لازم آمدی که ایشان سعی حضرت را باطل کردند که با آخر
حضرت از آن جناب و بقیه آل عبا بعد از حدیث مولی فاز بخ بخ لک نویسانید و بر روایت ثقة المحدثین
و استاد و تلامذه او کما مر غیر مرة حقیقة خلافت متقدمین را موثق گردانید و ذلک عجب عجاب کم نظائر هذا العالم
اوانی تامه شب [illegible] شبیه گردش چرخ نیلوفری نادر بماند و ماند آن
نادری چونکه گفته اند شب آبستن کسی چه آید که شب حامله فردا چه زاید بعد از اختلاف نسخه صفوانی
چنانچه دال نفاق نسخ حضرت امام رضا پیش از نسبت ضلال و اضلال باصحاب سیادتنا
و آنکه شیطان اعمال قبیحه شان مزین گردانید تا آن قبایح را مصالح دانستند و امامرا
ترک نمودند حالانکه لیاقت بصیرت و استبصار داشتند آیاتی چند را یاد فرمود حالانکه
آن آیات نه منفرد به مدعاست مجموعاً هر که مدعی باشد البته اثبات آن بذمه
او خواهد بود چه جای آنکه جد امجد امام رضا هیچ این عباس را تطهیر کرد اهل بیت جناب
مرتضوی نبود که باید آن علیه اعتراف کرم الله وجهه بذلک و الا قبل از استدلال با آیات قرآنی
منع فرمود چنانچه این همه در نهج البلاغة مجموع است و مناظره خوارج همین بحث امامت
تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از یاد داشت یا نسیاً منسیا فرمود
و بهر حال با مامیه مضر است که شدید نمود چه اگر یاد بود مخالفت ثابت شد عمداً و بر تقدیر
دوم نسیان امام به ثبوت رسید و هم یمکرون و یمکر الله یا ایها الذین آمنوا پس پر دم
معتقدین امور المحدثین است صورت نجات برای خویش تجویز کردن ضعیف که لعنت
کردن اصحاب صادق بر ایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لا یحضره الفقیه
و غیره از افادات صدوق واضح است که هر که انکار مهدی نماید با عدو ناصبی است زیرا که نفرد

از سهو برای هیچ کسی جز باری عز وجل ثابت نیست و هم زمه این معتقدین بدان مشغول است
که مدلل الخبر آیتی ازین آیات که در حدیث مذکور نیست ودلالت قوی بر مدعای این فصل دارد کما ستعلم
و بنده برای انکار ازین معنی ورقی چند قرار میدهم تا از آن ظاهر شود که بالاستقلال که ذکر آیات
قرآنیه در این حدیث بتوی بلی بیش نیست که راوی در مانده او کمال جسارت در ان نموده و مدعای
ایشان از ان آیات هرگز به ثبوت نمیرسد ان شاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک امام آن است
کسانی کرده اند بنو صل ائمه موافق حدیث کافی که لائمه النصب کردند و تقلید و اطاعت ایشان را از دست
داده و آنها نیستند مگر رفضه بمقتضای ان الرفض یستلزم النصب والخروج که ائمه را منصوب
و مفروض الطاعت گردانیدند و از پیروی پیچیده ملعون ابدی گردیدند و بعد از آتش زدن
بخبث و نفاق برای طلب ابن الحنفای نواسر هر طرف دویدند و نتیجه آیات را راوی بیان
کرد که بندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است جاهل نیست
فقیر میگوید قطع نظر از تکرارات مهمل و مضامین مخل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبران
در قدمر غیر مرة منقولا عن کتبهم باز برای شیعه چه مفید که حضرت که ذات مقدس داد و واسطه همه
سفهاست نفر باید و آن چه فایده خواهد کرد تا امامتش راسخ و محکم نکرد و بارها از کافی
کلینی ثقة الاسلام دانستی که امامت او نزول کتاب مختوم نسخ پذیرفت و حضرت فارغ خطی
لا انفصام لها و بدوی ملایکه مقربین نولیسایند پس ذکر امام و مزید علم او داد بنود ان جاهل
برا و هیچ وجهی از وجوه راوی غادی را مفید و برای سنیان مضر نشد ورنه لازم آمد که هیچ
در شریعت مطهره نبوی صلی الله علی صاحبها منسوخ گشته خالیاً سمت جواز داشته باشد تمسک
بان درست گردد مجلسی درین معنی نصوص بسیار از حضرات ائمه در حیات القلوب غیره آورده
این سبحان است ضلالت گردیده که از ناسخ و منسوخ عقات کنند و منسوخ را پیش نظر دارند و تمسک
بدان نمایند پس رسالت و اولوالعزمی آنکه توریت و انجیل منسوخ کرد کجا باقی ماند مع ذلک
طلسم خم غدیر شاید که بر تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا ولیعهد ساختم
ور نه بهر حال صبر بکن و همین است تطبیق این طلسم و فارغ خطی چنانچه مجتهد در طعن
الرماح مایل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود و لیکن لازم آمد
سکوت حضرت بر ضلالت است که خلاف لعنت است حالانکه سکوت شریف دلیل جواز
می باشد فافهم و مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدنیه خود فرمود که تا یه رهتین بیعت من
نکنند بر آریکه خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و بیعت کردند و بر مسند نشانیدند
چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق اربلی در کشف الغمه نوشته پس حضرت مرتضوی

اجماع قدمای اهل سنت را معتمد دانسته نه اتفاق اهل بلوی که اهل بدعت بودند و حجة الاسلام
غزالی وقتیکه به معتقدات باطله اهل رفض مذهب سنت را گذاشت و تشیع اختیار نمود و در رساله
سر العالمین نوشت و حالش را من در تالیفات خویش بیان کرده‌ام حدیث از ابو بیع الخلیفان
اه کما است نا سابقاً در آن آورده و صاحب مجمع البحرین بدان اعتراف کرده که اختیار
اهل حل و عقد در امامت از آن مجرا دو بلکه از تحقیق سید مرتضی ثابت شده چنانچه در شافی دار الاسلام
منقول گشته واضح است که شرعاً زنهار درست نیست تعدد امام اگرچه عقل تجویز کند
پس خدای عزوجل زنهار اجازت نداده که دو کس را برای امامت بردارند پس اختیار علما
بحکم ابو بیع اه که محدث حنفی از سر العالمین نقل می نماید یکی ظاهر شد و عیان گردید
که در اختیار یکی مستجمع شرایط باید اکتفا کردن و اگر جماعتی بر دیگری اصرار ورزند با ایشان
قتال نمودن و اگر فرضاً زمانه بیعت هر دو یکی است زیادت فضایل را من حیث اصلی
باید دیدن و زیادت عمر و تجربه را نگریستن و حال تجربه از کتب شیعه خود ظاهر است که حضرت
عباس وقت غسل شریف فرمود دست بکشا تا بیعت کنم و کسی سر نپیچد جناب مرتضوی
فرمود حاجتی نیست که منم نه دیگری در این بودند که خبر آمد که صدیق را برگزیدند و امیر نیز دست
کشید و امور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد معهذا عمر شریف بچهل نرسیده بود بخلاف
صدیق که از شصت بگذشت و این از آن گفتم که خلافت حضرت بود حضرت بعد چهل سال
مبعوث شد پس اولی آنکه خلیفه حضرت نیز و این قید را فضلی هم انما ابو عبیده مزید تجربه تعلیق
آورده که در مجمع اصحاب فرموده و قد تقرر ان النادر کالمعدوم حیرت بر حیرت می افزاید
که حدیث بیعت دو خلیفه شاید باب مدینه علم را نرسیده تا معاذ الله مثل اطفال نگفته ارکان ایمان
چنانکه والی انجار فتنه و آماده کارزار گشتند و کار بر آیت کریمه و ما آتاکم الرسول فخذوه
وما نهاکم عنه فانتهوا زنهار نه بستند و زبان سلمان محمدی باب الله مسدود شد و بالقا و لولا
مشوره داد حالانکه بالیقین که اگر دیگران بر پیکار سر برانگیختند او و تذکیر این حدیث او مثال
می داد فکیف که پشیمان گرده گردد بلکه بلا واسطه آنجناب را برانگیزد و بخلیفه وقت
که مهاجرین و انصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سهو ائمه صحابا
امام الائمه از دست این اکابر رفت و ملامت بر مذهب شیعه آمد این هم یکسو بر تقاعد
رفقا که بمقتضای قاعده شریعه صد بار اگر توبه شکنی باز درست تواند شد و هم بحجت حدیث تغییر
لعن چگونه روا باشد که عرفت سابقاً و لفاً پس سهو در سهو متداخل شد و ناصبیان و خارجیان
اگر بشنوند گویند که جهل مرکب بود و عیاذاً بالله بخلاف صدیق که مروت او را حدی نیست

کہ بروایت ابن قتیبہ رافضی در امامت و سیاست فرموده که علی مرتضی را اختیار کردم بیعت کند یا بخانہ نشیند
حالانکه در تعریض با متخاذلین بسیار بخاتمه حدیث مذکور که قتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
است میان این حدیث و درجناب سید که با بو ابسان و قتیکه با صول رفضه بر دلیل
سوار شدند همراه حضرت مرتضوی باراده فتح کشتی و میدان رانی از دولت سرا بر آمده چنانچه خود
سلیم و هم روایت دیگران بیان کرده است آنچه روبروی شان گفته بتر جمله مادیت است که اگر برای
این دور تسلسل بود توجه او ای بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیق از قالب بدر رفت
بار سالامت نزدی صدیق باید دید که پس از اراده خروج شریفه به طلب بیعت قناعت ورزید
اگرچه این قصه مسطور و تمره فاطمی رضی الله عنها در امامت و سیاست بعرض بریں رسانید
حالانکه کسے این کتاب را در کتب اہل سنت شمرده بی نباشد که احادیث فضایل اصحاب هم در آن
ذکر کرده و اتفاقا با صول امامیه در حدیث امام نرگسی بہار خود الوجهی و پیرده خوارزمی و غیره
که موسی علیه السلام از هزاران کس هفتاد مرد را برگزید حالانکه مبتلای نفاق بودند پس التباس این قابل
تتبع تمام کتاب کرده باشند هیچ بعدی ندارد بلی بعید این است که قدمای رفضه ندانستند که دعوی بیعت
شیعه برای امامت خویش است یا با مدعی دیگر و چیزی امیه حال انکار و مناظره ذکر کرده امام محمد باقر رضی الله عنهما
را انکار امامت شنیدند و از این خروج انکار شدید فرمود کما فی الکافی و این امور مجملا و مفصلا سابقا
ولاحقا در تالیف فقیر درین کتاب و غیر آن ناظرین دیده باشند حاجت اعاده نیست معهذا این زمان
بیعت را از اول تا آخر چگونه میدیدند که زندگی وفا میکرد بالجمله مکاشفی در امامت و سیاست اینهم نیا
امیر کبیر شان تقیه را که تمام عمر نصب العین بود فراموش نمودیم در آغاز و هم درین انجام حالانکه کسی از
اہل بیت از آن غفلت نمیکردند و اگر تقیه درین وقت نباشد و دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
حضرت فرموده التقیه دینی و دین آبائی پس از مقتضای ایمان چگونه پهلو تهی توان کرد و او بلا و اصیبتا که رفضه
در کتب خویش علوم مرتضویه را به علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب ابن شهرآشوب
از کافی کلینی و غیره واضح است و حال چنین بود که دانستی از ضروریات مذهب چیزی نبود و عیاذا بالله
القصه ذکر بیعت مردم بجهت امامت هر جا می آید و اتفاقا گذشت که اکبر دودمان اہل بیت یعنی حضرت عباس
به آقایان کاین بیعت را ذکر فرموده می بایست به اصول اہل فضول ذکر نصوص و معجزات و از کتب
صدوق پیداست که دعاوی امامت هم نزد اصحاب نبود تا به ذکر او لیعنی نصوص و معجزات چه رسد و نیز
هم چنان بالبیتی اشتباه کردن که اشتیاق الیهم پس بیعت چه در کار بود اگر بیاشد به دوازده کس کافی بودند و مثل شاه مردان اہل بیت
خویش بعد زنان در وطن حالانکه میر بنی هاشم عدد و اوشجاعت جمیع قبیله عرب بود که هم میرم فی الجمله بیاره و بیعت چنانچه گفتیم
صیرفی را باید به مهارت عیار زدن و پیش پیران دینار سنجیدن که عذر برای سر دادن که روزی عرض کرد بحضرت شاه

کہ حالیا بنا بایذ نشستن فرمود چرا گفت بسبب کثرت موالی پرسید چہ مقدار باشند لکوک را آہستہ آہستہ شمرده
و آنجناب استبعاد میکرد بالآخر گفت نصف دنیا حضرت امام اورا بصحرا برد و بعد نماز گلہ گوسپند را دید و امر
نمود کہ بشمارد گفت ہفدہ ارشاد نمود کہ اگر جماعت شیعہ باین عدد رسیدی خروج کردمی و علمای شیعہ
راویان آنجناب را بعقائد ہشتاد ہزار کس میرسانند و عیان را چہ بیان کہ صیرفی راز دار مولے را نصف
دنیا گفتہ بود و ازینجا بوضوح انجامید کہ چندین تشکل برای اکل کہ خفقہ این ائمہ را جدی نمود کما فی العیون
دبا و صفت کم بودن ناصرشان ہم خراب بود ورنہ امام مثل دیگران فریب میخورد پس شیعہ در ہر زمان منافق بوده
و ذلک ہو المقصود از اطراف در حیرتم تا آنکہ چون بیعت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است آنرا
مانند خوردن میتہ وقت مخمصہ پس وقتیکہ در بعضی از بلاد اہل اخلاص چنان بودند کہ جناب امیر المؤمنین را
در حق خلفا سیغہ ستاده و انہا آنرا فدست بجامی آوردند مثلا فرزند قاتل فاروق را بر سواری برق آسا
روانہ نمودند و خبرش بتار برقی فرستادند و آخر درم در عوضش از زن جمیلہ ہم دریغ نکردند پس بیعت
خود بخود شکست چنانچہ حکم مخمصہ وقت یافتن طعام حلال کہ در شکل گوئید آب آمد تیمم برخاست پس عذر حکم
می آرند کہ عہد شکنی بود چگونہ توان گفت آیا این عہد و میثاق از قانون تحفظ کہ دروردی سید المرسلین
و ملائکہ مقربین نوشتند و روز دیگر پایمال نمودند زیادہ تر بود و گفت کہ ہمہ از دو رفتہ است قطع نظر از آنکہ احادیث
متعددہ دال بر انست کہ اگر جناب امیر میخواستی این عالم را تہ و بالا فرمودہ عالم دیگر آراستی چنانچہ کتب صدوق
بران گواہ ہست و نمونہ ان در کتب دیگر ہم قدری ازان در مجلد اول آوردیم وان احادیث را پایانی نیست
حتی کہ ازان عیانست کہ تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمہ زہرا و امامین و ائمہ متاخرین است
و امر واقعی اینچہ ہست کہ کسی از ایشان اختیاری ندارد در بیان آیات مندرجہ حدیث رضوی در سطری
عنقریب می آید پس آن روایات در تفویض امور مذکورہ بدست این بزرگان و تقیہ ائمہ متاخرین کہ رفض
وضع کردند بسبب غلبہ امامیہ ست و موضوعہ لعنہم اللہ بقول صدوق دین و ملت خود را زیادہ تر خراب ساختند
و امامیہ در پیروی شان میکوشند چنانچہ از من لا یحضرہ الفقیہ توانی برآورد والقصہ زمانیکہ امام صادق در آن بودند
وقت جہاد بود کہ کار اوشان بطور ملوک بنا میرفت و سادات این دودمان عالی بمقابلہ شان در زمان
بنی امیہ و عباسیہ خروج میکردند و بیگاہ و نہ شہادت سرفراز میشدند یا مقید و بند گرفتار میگردیدند بخلاف زمان
خلفای متقدمین کہ سیرت شان چندان نزد ائمہ مستحسن افتاد کہ امام الائمہ بر آن رفت و حسن مجتبی بر شقیقہ کہ بالاتفاق
فرد یقین ہم فرمودند و کردہ کہ معاویہ را باید بسیرت خلفای راشدین رفتن چنانچہ مفصل گذشت پس جناب
امیر را چگونہ درست بود و بیعت را شکستن و دل بقواعد محدثہ این سبا بستن کہ بیعت باکراہ بود چہ جای آنکہ

در تفسیر قمی موجود ہست کہ خود حضرت مرتضوی نص فرمود بر کثرت فوج خود خان گشت فی مرتبہ فلم جع الیہ
تجدہ کذلک بحول اللہ و قوتہ و اکراہ را کشریک الباری فرض کنیم یا آنکہ صدیق آنجناب را مختار کردہ بود در بیعت

کما مر الغائب پس سخت تر جنابت نیز با خالد بن ولید تا آنکه جامه اش بخشید کشتی حمیت و حضرت سیده را
با فاروق با خنده تلاش عداوت فاعتظی چه جواب خیر نیست تمام علمای اهل سنت و اهل شعرهای بلند مقصد قسوی لانی که شده‌اند
چگونه از ان بالمره اغماض کنم حرفی اسان است که ملا علی قوشجی که شرح او در دیار ایران و هندوستان نزد علما مشهور است
گفته بعد از هیچ و تابی و جگر خواری میفرماید که جناب فاطمه خود گریبان فاروق را بسوی خود کشید و بالکه دیگری را
فرمود تا او چنین کرد حالانکه در کافی بعد نام جناب سیده لفظ اخذت بتلابیب عمر بافادات امام محمد باقر و امام
جعفر صادق در قصه فدک موجود است و دیگران هم همین طور در کتب دیگر ازین ائمه مروی چنین آورده اند که حال
مزید حرص نبوی درباره حضرت جده ما جده شان بعد از نوشتن فاعتظی بحکم رب العالمین پیش ملائکه فریقین
این و کی هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و قساوت رفیع الدرجات محیط است که در حق
اهلبیت مطهرین اعتقاد الحاد و کفر و ردت را نسبت کردند الانصاف باید کرد که چون حضرت امیر بگواهی فاطمه زهرا
رضی الله عنها باشد چنین رحم پرده نشین شود و کسی جوانمردی نکند و تیکه عمر صدیق آنجناب را از اسان
پرده بکشند و جناب سیده را بعد از تهمتها کما فی علل الصدوق بکشند و آتش زنند و خانه را بسوزند ان جگر
جوانمردی که بحکم جناب زهرا اینقدر تهور بر روی کار آورده بود و نام هنوز او چرا در پرده تقیه مخفی گذاشتند
مناسب آن بود که دختر امت را از نامش نسب و زینت میدادند و اقل مداح آنکه جریده تشنیع را از اسم
مبارکش آغاز میکردند و شاید نکته دقیق در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون از ترک تقیه به ثبوت رسید کسی متعرض حال
تبرا بدو اورا بدنام و طعن همراه خاصه حضرت عباس علم بردار دجل ولیل و تمام تهاون فرماید گو چنین هیچ نباید که قتل اقتصادی الا
را سبب چه بود که نام شخصی پوشیدند که در زمان ثبوت بلا درانیج کرد و نقاره ظفر در معارک بکوفت و عرصه
از بدعات بر وفق الی آخر اوصافه فی نهج البلاغة خدایا مگر محبت آنکه گوی سبق از سید اوصیا ماند
و مداح مورد انقی در هذا اللیل اذا یغشی در ربود و پس دانستی که راه اخفای نام چنین کسان مطلب بازگیرند
اگر باران دیده تشبیب و فرازگیتی نور دیده بکشا و تا اولاد معنوی شل قمر دینی او بر آثارش میروند خوشا حال
شخصی که و آتش در بنیان حضرت مصداق اوصاف عشره کامله نهج البلاغة شد خوشا بحال حضرت مرتضی
که سفاهت خلافتش بدان رسید که کفر و ارتداد که دانستی خوشا بحال کسی که گریبان بجز عمر کشید ولیکن از انصاف
نباید گذشت و باید گفت که صد آفرین بر عمر که سر خود در حکم فاطمه فرود آورد غالبا که از کاهنین و منجمین انحصم
کشیده باشد که اگر ادب فاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ای تو مجموعه خود زکلام سست
گویم اطرف آنکه مجتهد الزمانی بر مقتضای هوا جنس قوم خود بر آرایش زنی از غایت خوش طبعی در
طعن الرماح مشغول است یعنی آنچه باب پاسخ جناب فاطمه بر اصول طائفه صدور یافت ورود
دینی در امام حجت را تقلید با فر محلی از ان استنباط میکنند و معلوم نیست که اجتهادش برای جناب امیر
که مخالفت حضرت زهرا بود چه فتوی خواهد داد الغرض کسانیکه نزد شان فضائل اهلبیت این امور باشد آن

از نقص عهد خاتم سید انبیا چه اندیشه تواند کرد و بنده بعد دل و جان تقریر ملا خلیل را می پسندم که این
حافظ ناموس کبریاری در زمره چنین نواصب پامال کنندگان عزت اهل بیت کجا باشد که اینقدر فهمیده که منافی
با خدا بلا ببب خلاف رتبه فاطمه خاتون جنت سیدة النساء عالمیان بی شبهه دلیل سلطنت بود اینقدر
حفظ مراتب از این نواصب که دقیقه از بیحرمتی اهل طهارت فرو نگذاشتند و و رخ سایر خود واجب گردانند
غنیمت باید شمرد و باید خواند که عهده تسکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کسی
که برای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود بعد از این فاحش غلطی که هر چه خلفا بعمل آرند دم نخواند زد چه بود و
نیز درباره حضور جناب سیده بعد از جمیع نساء بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله و سر منبر در مجلس
عاصبین ایستادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حالش دیده باشی خواندن و از تکفیر شان حرفی باقی
نگذاشتن و گردن تقیه زدن و ملا خلیل چه فکر کرده که آیا نقص عهد و خلاف دستور مذهب و تقیه جسیم
و توکل و اهم سر منبر بود یا نه اگر گوید که اینهم دیگری بود از نساء بنی هاشم روح ملا را از بهار بنیاد رمی بلکه ایشان
او دل بستی که حضرت زهرا از این تبصبصه بهم پاک نمود و لیکن چه علاج تو انکه در کتب رفضه اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلاغت بلا اعتبار از سحبان و ائل بصدور نتواند آمدن چه جای کسی از زنان اگر چه از بنی هاشم باشند راوی
بهر حال مکررات را بسیار دخلی داد که شرح ان نیز موجب ملال شد و طرفه اینکه صریح که دشمن به پای خود آمد یعنی
این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه بار ها بوضوح
انجامید که حضرت مفاسد نصب با شمرد و بعد از حدیث مولی فاحش غلطی نویسانید پس واقعه نزول لال
کتاب و صحف دوازده گانه و دوازده امام دروغ محض است و بد مذهب رفض را نشانی نیست کما لا
یخفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از قریش محل انکار نیست و لیکن سخنی که گفته
است آنکه اگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از اجداد امام الائمه مشرک بود و پس عند الشمر و تبرا او را
چگونه بی نام و نشان تو انکر و بجهل حادثه موت ابو طالب را بر شرک که در تفسیر قمی است و کلینی منصوص و در بحار
و غیر ان رفضه در اثبات ایمانش کوشیده‌اند و هنوز ایمان او منقح نشد چنانچه در منتهی و جا بجا دیدی و
دانستی طرفه تر آنکه راوی از القاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یاد نمود و حضرات ایمه از امام
الائمه تا آخر در حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب الله هم از دست شیعیان رفت و اگر زمره شیاطین
از هفوات ابن سبا کاسه لیسانش چیزی ظاهر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و
ختم رسالت را اثری نمیماند کما مر مفوضه و از نیجاست که از خوف اهل اسلام ربعی را هم از آن
ظاهر نکردند بلی وقتی آن نسخه پیرایه ظهور نخواهد پوشید که امام نرگسی بهار امامت خود نماید و گلهای
تر و تازه بر اصول رفضه شگفانند باید دید که در ان زمان از الوهیت خداوند تعالی نامی می ماند
یا نه ع قیاس کن زگلستان او بهارش را و آیت قرآنی که غایت حاقی الباب تواند بود یعنی انما

نبیدی الآیة تحقیقش نیز عنقریب می آید چون لفظ و قوة ولیکن دو حرف بالاجمال باید شنید که هرگاه
حال بعد از امور مذکوره بطور نمونه معلوم گشته که بکمال جد و جهد حاجت بتعلم داشتند و پیش
معلم الصبیان می نشستند و تحریر بعد البلوغ نیز مکتب را نگذاشتند و بعد الامامت هم بحاجت تحصیل
سنتها نزد اصحاب سیر فتند و تالیف ایشان هم بدون استفاده از او الی اصحاب صورت تمام
پذیرفت فما لهم کیف یحکمون والی نیز بدون دیگر ظاهر است که قیاس غیر انبیا بر انبیا درست نیست
پس بچگونه حکم توان کرد که چون حضرت از مدرسه علمک ما لم تکن تعلم خط طیافت خلفا و ائمه نیز همین
مرتبه داشته اند اگر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه وسلم وآله وسلم زنده می ماند
اما ضرور بود که همین رتبه او را حاصل میشد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
و آنچه آورده که چون خداوند عالم بنده را بر می گزیند برای انتظام امور بندگان منشرح میگرداند
سینه او را برای آن الی آخره از این حدیث توقیت معلوم شد و رفضه این مرتبه را بیگویند برای ائمه در جمیع
اوقات داو لی درجه مطابق تصریح شراح کلینی آنکه انکشاف هر امر که پیش آید بر توجه شان
موقوف است باز حالت منتظره نیست و این هم نه دانند که خود جناب واحد العین از ائمه چه اقاو
آورده حرفی از آن اینکه خواستند جناب امام صادق تادیب کنیز را و او متواری شد و باوجود
تجسس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجه نبود با نکشاف حالش حتی که مثل
مشهور است در همه محاورات که علم شی بهتر است الغرض غلوی رفضه بجای رسید که از
بدیهیات اولیه منکر میشوند و ائمه بر این اثر همیشه تنبیه و تهذیب میگردند ولیکن اندرز شان هم
گوش نکردند و همین اعتقاد دارند که ائمه در هیچ وقتی محتاج هیچ کمالی نبوده اند و فرقین بیان
مے کنند که حضرت صلی اللّٰه علیه وسلم در آخر عمر شریف خواستند که جناب تضوی بعهده قضا
سوی یمن برای فصل خصومات روانه فرمایند عذر آوردند که من این امر عظیم را نمیدانم پس
حضرت متوجه شدند بدعا و حاصل شد مدعا و نزد رفضه برای حضرت مرتضیٰ شروط امامت بحصول
پیوسته بود در مکه معظمه قبل از هجرت حضرت مصطفیٰ لبالها چون در قرآن مبین آیت وَأَنْذِرْ
عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امامت سه بار انکار کردند و جناب
شیر خدا اقرارش بر زبان آوردند و نص علی هذا در مواضع متعدده و حال قضا که ضروریت
امام را تا آن وقت حاصل نبود کما عرفت و علی هذا القیاس حال جمیع الائمه بالطریق الاولی
و اگر تسلیم کنیم که جناب سیر و نزد ولادت قرآن مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم را
در کنار مبارکش پس آیا استنباط مسائل هم از ادله شرعیه که اجتهاد عبارت از آن است تا
آن وقت قدرت یافته بودند که رفضه اجتهاد را برای اولاد امجاد هم از جهت انحطاط

مرتبه تجویز نمایند فاعتبروا معشر المسلمین اما اینکه امام گاهی در هیچ امری متحیر نمی ماند و هر سؤال را جواب میدهد پس در اختیار قضا چرا توقفی بود که نمی شناسم و در کتب کلامیه مثل صواعق و تحفه از کتب شیعه منقول هست که جناب مرتضی پرسیده شد فرمود که افسوس پرسیدند از امری که حکمش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد او را رفضه چها میگفتند و از کجا بکجا جهل و را میرسانیدند و معلوم نیست که وقت استتار مثل چنین آنخ خطا و خلل و سهو و زلل واقع شده یا نه یا جناب سیده معصومه مظلومه وحیف در حق آن جناب شدند و بر هر تقدیر سهو و عمد مدعا یعنی تکذیب رفضه حاصل کما لا یخفی هر جا این قوم بسبب لاف زنی و لن ترانیها مجموع شدند و بسهوت میگردند مگر متبصر نمی شوند وَاللّٰهُ لَا یَهْدِیْ مَنْ یَکُوْنُ مِنَ الْمُنَافِقِیْنَ و در آخر حدیث که دعوی عصمت و توفیق و غیره بعمل آمده حالش از شکایتهای جناب عصمت مآب عرش قباب فاطمه زهرا رضی به همه عوام و خواص از بحار و حق الیقین و غیرهما اظهر من الشمس و ابین من الامس گشته امر واقعی همین است که حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن بزیاده ترین عصمت و توفیق و تائید و تسدید ملائک چه خواهد بود که فوج مهاجرین اذاله علی المؤمنین هجوم نماید و حضرت شیر خدا بنفسه حضرت را صلی الله علیه و علیها در مقابله شان بکار دوفن مصارعت در و رازبان آن جناب را تماشا فرماید و اگر با اجازت انهمه معرکه بارد و بهادران چنانکه آن لازم می آید مفصل نتوان گفت لا حول ولا قوة الا بالله سیفید الله حما یفترون و لفظ او یکون مختارهم بهذه الصفة دلالت بر آن میکند که جناب امام رهنما نسبت اجماع بدر بزرگوار هم یاد بود که ایشان مختار خود را برای که خلافت نشانیدند و آن جناب از حضور ایشان خوش وقت گردیدند پس انصاف باید کرد که مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود یا نه و هم ازین صفات عاری بود معاذ الله و راست بگو که آیت کریمه فَتُقَطَّعُوْا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُرًا بر اهل حق صادق می آید که شب و روز کتاب الله را نصب العین گذارند و حسبنا کتاب الله گویند یا کسانیکه سور موضوعه مثل ختم رسالت تکمال جد و جهد تجویز نمایند و حسبنا را که از ضروریات اسلامی است کما عرفت موجب تکفیر فاروق گردانند بل البته رفضه بشهادت آغاز و انجام حدیث امام رضا هم مصداق مذهب قرانی و هم مورد مقت و نقص قرآنی مشیوند مصادر اللعوصین و الحمد لله رب العالمین باقیماند نظر در آیات مبینات که راوی بمقتضای حمق و اغوا آن را در حدیث داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام المعصومین را کامر سابق از نظر انداخت که بسیار از آن بایست که بدلوش هیچ تعلقی تصور خیالیه رفضه ندارد و دلیلی بران تا روز حشر قایم نتوانند کما لا یخفی پس میگوئیم کاما آیت وَقَالَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَالْاِیْمَانَ پس ملا انکار این چنین هست که مهاجرین و انصار بدان چندان موصوف اند که غیر از اهل سفسطه کسی انکار نتواند کرد زیرا که بلا واسطه تلامذه حضرت نبوت در والی ایشان اساتذه امه هدی هستند چنانچه تفصیلش گذشت و مؤید این مدعا است

که استاد کلینی ست کتاب معتبر دانسته علی ما فی الصافی و دوم تایید بظاهر است اما التقیة پس اینکه بحث تقیه
آن معنی چنین شد که اگر داده شد ند علم و ایمان در کتاب یزدی آشنا خواهند. گفت همکار زین قیاس است پس
اصحاب کرام مذهب و دوثابیشان در جهاد و حلیفی و شنا لیتم و محاربه نصارا بودند لایق باشند بقول مذکور در دنیا
قیاس است نیز و اما معنی این سبب آنکه ایمان شان هم بظاهر بود و هم بباطن و جناب امیر به اصول ما درین مرتبه
مفسده داخل بود بجهادات اصول شیعه که بمقتضای آن تنها داخل نخواهند شد بلکه چنین توانند گفت
و اجبار در دنیا بلباس ما بودی و ایمان ظاهر نکردی امروز بظاهر ایمان آوردی که همه قتاربان بارند و هم
مخفی عیان است و نیز کتاب معتمد چنانچه بر ایمان شان گواه است بروایت اطول در کتاب کافی چند آنکه
تمامش در مقاله سادسه مفصل است هم چنین بر علم راسخ شان که اجتماع شروط معلومه آن باب بدون مزید
علم و عمل امکانی ندارد و چون حال جناب امیر به اصول رفضه خروج ازین دایره است خروج دیگر امتیاز حین
بحکم اولی تکلیف که لایق ادای این سرزنش روز بعث همه اهل علم و ایمان خواهند بود و خصوصی که لایست
برای اصحاب است زیرا که از مجمع البیان هم زیر آیت والسابقون عیانست که ایشان البته در هر امر از
ملازمت صحبت و حصول هرگونه مشقت و بعید گشتن از وطن و افادات برای تکمیل دینی
گوی سبق ربوده اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنه گشته اند هر که خواهد به تفسیر مذکور بدون کلفت
استغراب رجوع فرماید اما آیت دیگر یعنی وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
پس انطباق آن بر حضرات رفضه بعنوانیست که بعد از ملاحظه الفاظ و معانی در نگارنگی شیعه تعلق
حکم کردن که غیر ایشان کسی نیست زیرا که لفظ مستبصر بیان اول دلیل ختی که ارشد تلامذه شیطان یعنی
سرزمین این مذهب در کوفه بود در بعض مکاتیب خود جاییکه در باب عدل باری و امتنان از طرف شیخ گفتگو
کرده گفته را تو مستبصر است یعنی شیعی و لیکن استفاده نوشته و مرا مبارز این میدان دانسته خدا را دستگیری من
بدین مسایل فرمایند تا من بجوابش لب کشایم که چون عذاب می آید بگناهان را هم و میکر رحمی مجانین و اطفال
و حیوانات را پس عدل کجا ماند و هم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا که مقتضی صدور شرک از ایشان
فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ الی غیر ذلک بخلاف اهل حق که گاهی نزد امامیه مستبصر نبوده اند و حال
بیوفایی و غدر رفضه نسبت بایمه خصوصا امام زمانی حتی که آنجناب از ایشان برید و در حجر غیبت کبری فرو رفت
قبل ازین دانستی فلا حاجة الی الاعادة و الاطناب الموجب للاطالة والملالة هر کس که باین نکته پی برد لفظ مستبصر را بنور
بصیرت مطابق نسخه صفوانی تلاوت خواهد کرد آن آیت را که حضرت امام رضا در مقام خم اند بود که فَأَلْهَمَهُمُ اللَّهُ
أَنَّى يُؤْفَكُونَ اما آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ پس با آنکه در تجاوز احتمال بودن لفظ ما
نفی و موصول و طبرسی مولا این بدر و پسر بلکه مفسرین متاخرین عموما میگویند که معنی هر دو در حقیقت یکی
است چنانچه بعد اختصارش در فارسی اصل عبارتش می آید عنقریب ان شاء الله تعالی تقریر اول آنکه خدا پیدا میکند آنچه را

آنچه را میخواهد و اختیار دارد و بندگان را اختیاری نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است و حق تعالی از آن منزه
است و این آیت دارد و شد برای رد مشرکین کہ گفتند بالیتی که قرآن مجید نازل میشد بر ولید بن مغیره مکی
و مسعود بن عروه ثقفی طائفی تفسیر دوم آنکه و اختیار میکند حق تعالی چیزیرا که برای بندگان در آن است
اختیار در آن و در هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است و اختیار بدو راجع است غیر او را نیست
زیرا که اختیار او را باید که مختار شود از هر جهة بلند و این شان غیر او نتواند بود معهذا اختیار گرفتن امری است آن
و کسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طبرسی صاحب مجمع البیان باید شنید و اختلف
فی الآیة و تقریرها علی قولین احدهما ان معناه و ربک یخلق ما یشاء من الخلق و یختار تدبیر عبادة علی ما هو الاصلح
لهم و یختار للرسالة من هو الاصلح لعبادة ثم قال ما کان لهم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل الله الخیرة علیهم و علی هذا
یکون ما نفیا و یکون الوقف علی قوله و یختار و فیه رد علی المشرکین الذین قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم فاختاروا الولید بن المغیرة من مکة و عروة بن مسعود الثقفی من الطائف والاخر ان یکون ما فی الآیة
بمعنی الذی ای و یختار الذی کان لهم الخیرة فیه فیکون الوقف علی هذا عند قوله ما کان لهم الخیرة و هذا الضعف
معنی الاول لان حقیقة المعنی فیما انه سبحانه یختار و الله الاختیار لیس لمن دونه الاختیار لان الاختیار یجب ان
یکون علی العلم باحوال المختار و لا یعلم غیره سبحانه جمیع احوال المختار و لان الاختیار هو اخذ الخیر و کیف یاخذ الخیر
من الاشیاء من لا یعلم الخیر فیها سبحان الله عما یشرکون ای تقدس و تنزه عن ان یکون له شریک فی خلقه
و اختیاره القصه بر ناظرین عبادت طبرسی معلوم است که جائیکه دلالتی از آیات کریمه بر مذهب خود می باید آنرا فرو
نمیگذارد مجملاً یا مفصلاً اشارة یا صراحة چون این بیچاره هیچ دلالتی نه یافته نه مطابقة نه تضمناً نه التزاماً فرو
بر جه تعرض بدان نساخته و بذکر مهملات و موضوعات مثل دیگران نه پرداخته و خود دانسته که رسالت چیزی
دیگر است و امامت چیزی دیگر و لوازم و عوارض هر یکی جدا جدا و چگونه گفته شود که کافی و مجالس و اکمال را ندیده
که جا بجا تعرض بکتب قدمای خود مینماید و اگر چیزی بر عم او بکار آمد البته آنرا بدفتر می سپارد پس اگر دلالتی
بر مدعا می یافت چرا خاموش می نشست و از سر ذکر او له تو به بر مذهب امامیه بری خاست و متاخرین رفضه
که شغل حدیث داشتند بتقلید اعور و اعمی این آیت را در باب امامت بر دند و در حقیقت مقتدایان ایشان بر
حضرات ائمه مطابق ذات خود بر بستند جبر تهمی است و اعور میگوید که خدا اختیار دارد در امام نه دیگری و در کافی
و مجالس قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آن با تش میرود بکمی و زیادت درینباب آورده اند و در صدوق
اکمال الدین از امام نرگسی روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند فرمود
مصلح یا مفسد گفتند مصلح گفت ممکن است که مصلح دانند و مفسد بر آید گفتند بلی فرمود سببیه همین است و بر آنکه
متحمل تو قبول کنند آنکه موسی با وصف رسالت هر چند از هزاران هزار هفتاد کس را در حقیقت منافق بود
و لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة قول ایشان بود و هرگاه حال برگزیدگان چنین است مهاجران و انصار را که می

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سرائر و ضمائر است و نزد ایشان هم آیت کو بمراد و معنی است یعنی
نمی‌رسد احدی را که اختیار دارد برا و یا اختیار دارند بر چیزی مگر بقدرت و مشیت و اختیار او تعالی چنانچه در مصباح الشریعه
از امام صادق است که نواصی خلائق بدست خداست نیست عباد را هیچ نفسی و لحظه مگر بقدرت و مشیت او و از جهت
کمتر ایشم نتوانند آورد در مملکت او مگر باذن و اراده او و این آیت خواند وربک یخلق الایه عبارت صافی هم باید
شنید الخیرة کالطیرة بمعنی التطیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یختار علیه او لیس لاحد ان یختار شیئا الا بقدرته ومشیته
واختیاره سبحان الله تنزیها له ان ینازعه احد او یزاحم اختیاره اختیاره وتعالی عما یشرکون عن اشراکهم القمی قال
یختار الله عزوجل الامام لیس لهم ان یختاروا وفی الکافی والمجالس عن الرضا فی فضل الامام وصفته قال هل
یعرفون قدر الامام ومحلها من الائمة فیجوز فیها اختیارهم الی ان قال لقد راموا صعبا وقالوا افکا وضلوا ضلالا
بعیدا ووقعوا فی الحیرة اذ ترکوا الامام عن بصیرة وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل
وکانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله واختیار رسول الله الی اختیارهم والقرآن ینادیهم وربک یخلق ما یشاء
ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون وقال عزوجل وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله
ان یکون لهم الخیرة من امرهم وفی الاکمال عن العالم ع انه سئل عن العلة التی تمنع القوم من اختیار الامام لانفسهم قال مصلح
ام مفسد قیل مصلح قال فهل یجوز ان یقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احد ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد قیل بلی
قال فهی العلة اوردها لک ببرهان ینقاد لک عقلک ثم قال اخبرنی من الرسل الذین اصطفاهم الله عزوجل وانزل علیهم
الکتب وایدهم بالوحی والعصمة اذ هم اعلام الامم اهدی الی الاختیار منهم مثل موسی وعیسی هل یجوز مع وفور عقلهما اذ هما
بالاختیار ان یقع خیرتهما علی المنافق وهما یظنان انه مؤمن قیل لا قال فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله وکمال علمه ونزول
الوحی علیه اختار من اعیان قومه ووجوه عسکره لمیقات ربه عزوجل سبعین رجلا ممن لا یشک فی ایمانهم واخلاصهم فوقعت خیرته
علی المنافقین قال الله عزوجل واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا الی قوله لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختیار من قد اصطفاه الله عزوجل للنبوة واقعا علی الافسد دون الاصلح
وهو یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لا یجوز ان یقع الا ممن یعلم ما تخفی الصدور وتکن الضمائر وینصرف
الیه السرائر وان لا خطر لاختیار المهاجرین والانصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما ارادوا اهل الصلاح
اقول هذه الاخبار یدل علی التفسیر الاول للآیه ویدل علی التفسیر الثانی ما روی فی مصباح الشریعه عن الصادق فی
کلام له قال وتعلم ان نواصی الخلق بیده فلیس لهم نفس ولحظة الا بقدرته ومشیته وهم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی
مملکته الا باذنه وارادته قال الله تعالی وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ الایة از این بیانات که حضرات ائمه بزرگوار ظاهر
معلوم شد که کسی را اختیاری نیست خواه انبیای اولو العزم باشند خواه از اوصیا و امت و حضرت امام رضا همین
برای رسول خدا ثابت نمود جائیکه بر حکایت راوی فرمود بعد از آیت وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
رغبوا عن اختیار الله واختیار رسوله صلی الله علیه وآله الی اختیارهم والقرآن ینادیهم وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ الایة اگر

حضرت که بر اصول تقنا تعنه امامیه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلفای راشدین بدرنهمین اکه فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت هست فرموده باشد با وجودیکه نطق آنجناب نبود مگر وحی الٰهی که فلانی را
اگر برگزینید بعد من چنان ست چه بدی پیدا شد اَفَلَعَبَرُوْا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ مَا کَانَ وَکَانَ
لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ پس آنکه همه فقهای اتفاق بران دارند که چون نص خدای عز و جل یا نص رسول او صلی الله علیه وسلم
درمیان باشد واقعی هست که کسی را از مومنین اختیاری نمی ماند و قیاس را مانع می شود و وجود نص را بر امامت
حضرت ائمه رفضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین آیت را نشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امامت
بلا فصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بضم مخترعات کاسه لیسان ابن سبا و بر اصول قوم اشقیا
این امر نیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهش های منافقین زیب و زینت داده منید
کما فی اعتقاد الاسلام و همه اهل لسان باشند دران نسخه نام نصی چگونه تواند بود فکیف صدها چنانچه نور علی الیهی ابن الاعظم
شیخ جلیل امامیه نمونه آنرا زیاده از هشتاد آیت در نهج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
گرگ باران دیده بر خویشتن بالیده پس حضرت مدعای خود تفهید یا کسی از اهل لسان نبود حیف و غدر همین بود
کز اصحاب نص امامت قبول نکردند پس نصوص را باین کثرت بعد وفات شریف در نسخه مخود چگونه باقی گذاشتند حال آنکه
از ترکیب فریقین چه ود نام در قرآن مجید نیست زید و ابی لیث و اگر کافی را کشایند از انهم همین بر می آید که نام ائمه
دران نیا شد که بحث در انست فلا تغفل مع ذالک اگر نص درمیان بودی حضرت سلمان محمدی برملا گفتی آنچه بر اظهار
مفتریان برای فتنه انگیزی یا خیرخواهی و مصلحت آمیزی بزعم قوم در خلوت گفته بود که دیروز در خم غدیر خلافت امیر مقرر شد
امروز خلافت دیگری چه معنی دارد و معاذ الله او مجنون شده بود که مصداق مثل مشهور برین تقدیر شد که مدعی سست
و گواه چیست و انیمه بعد ازان بود که سلمان موصوف جناب سرور دو جهان را در حالت احتضار گذاشته راه
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فریدالدین عطار گشته ~~ بر در آمد بنده بگریخته ؛ آبروی
خود بعصیان ریخته و حکایة باقی الباب آنکه او گفته باشد بر بعض روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق در مطاعن شیعه نیست بخیرکم و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نظر نیست و مخالف جمهور پس
تشبث بدان در ترک امر بدیهی و متواتر مذکور برابر هزار دلیل تواند بود بر آنکه واقعه خم غدیر فقط صورت خیالی قوم
بی پیر و اتباع طلسم عبدالله بن سبای غالی هست و چگونه چنین نباشد که مشتمل بر استعفای جناب عالی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الٰهی که هر که در بطلان آن شکی داشته باشد خارج از دائره ایمانست بالجمله یا جناب
حضرت و بشارت آنجناب بتقدیم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکراه و اجبار بر بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکراه درمیان می آمد بایستی که در پی سعد بن عباده میشدند و از وی باکراه بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نوبت میرسید بحکم حدیث اذا اولی الخلیفتان و امثالش فاقتلوه که کاتب من کان سنت دران ایراد
و مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را درانوقت اکراه و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

بزرگان چنین هم نیست دل در استحقاق صدیق نبود ایشا اگر این آیت مخصوص بامامت بودی با تعلق بدان داشتی البته طبرسی در مجمع البیان ازان باب چیزے گفتی حالانکه تا ظرنیشس میداشتند که حرفی را ازان لهر خاص نیاورده و سکوت تام ورزیده وبالاتر از همه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار نموده شب وروز دلهای خود را می سوزند و زمین را بآسمان میدوزند و صاحب صافی ازانجمله است او هم چیزے نگفته و العام لا دلالة له علی الخاص کما مر اراده عرفیة لیلا و نهار ابلی امر یکه گفتنی است آنکه راوی علوم در پرده آیت من امر هم آورده دلیل بر دروغ گوئی اوست که دروغ زن را حافظه نمی باشد و امام را بر اصول الهدی علیه تبعین علیه نسیان عارض نمیشود خصوصا در کتاب الله که کلام الله المجید است جز این بزرگان که جامع و حافظ قرآن شده چنانچه جناب اعور المحدثین بابی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمه آن احادیث چند تخریج فرموده چهار تنش را با حفظه نمایند و عصبیت را هم بخیال آرند که ائمه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود کذاب است باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمة وانهم یعلمون علمه کله محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمرو بن المقدام عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب وما جمعه وحفظه کما انزله الله الا علی بن ابی طالب والائمة من بعده و روایات دیگر هم درین باب آورده که حاجت بذکرش نیست و ازینجا توان دانست که لفظ جمع بمعنی حفظ هم می آید و مویدان روایاتست که جمیع علی را بمعنی تکمله حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد وغیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بهم رسید تا حفظ آن بجمیع کامل کردند ورنه لازم آید که هر یکے از اولاد امجاد قرآن کریم را بطرز جدید تالیف کرده تا بابطال ختم رسالت نوبت رسید کما عرفت و درینمقام بعد نقل باب و ترجمه بحدیث واحد نیز او هم خار عنان بیگسیله مرحال عنانش بجد و جهد گرفتم و تفصیل امور را باوراق دیگر محول گردانیدم که قبل ازین نوشتیم یعنی تا بزودی این میدان طی شود و مباحث تشنه باز بنظر در آید اما آیت کریمه مالکم کیف تحکمون پس در انهم چیزے نیست که بکار راوی غادی آید و در مقصود را برای ایشان بکشاید زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال نیابات می ترسانند و این برجای خود است که معتقد اند بدان رنز و با وقوع حشر و نشر بعد از مردن نیست بنابر ظاهر است و اگر فرض کنم محال را با حضر می نیز رسانند که چنانچه در دنیا خوش عیش هستم بار از دران عالم نیز خود نیفکنده اند اختت را نباید انداخت حق قیاس کن ز گلستان من بهار مرا خداوند تعالی شانه فرمود آیا کتابی از آسمان نازل شده که دران چنین حکم رفته و شما را برابر این مواثیق و عهود ثابت گشته که انچه برای خود خیال دارید همان بیش آید از مجمع و صافی همین مضامین توان فهمید و امری نیست که در باره امامت شیعه را بکار آید تا بعد ازادراک آن در بیرون نگنجید و آنرا از عجائب لیل و نهار و غرائب روزگار دانست روایات دیگر محدثین شیعه حجت ماست که گویند تا امام نفرماید هیچ آیتے حجت را نشاید و قرآن مجید نسبت بما لغز و معماست که جز ائمه کسی نمیداند گویم قانون نهاده امام است اگر اجتهاد است اجتهاد امام خواهد بود

نه اجتهاد ما همین که در خمر احادیث نجاست و طهارت آمده در متشابهات لفظ رجس در قرآن هست و رجس در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نداریم رجوع کردیم بمخالفین ایشان شراب را نجس میدانند پس ظاهر قرآن مستقیم چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر تقیه آوردیم سبحان الله اتباع ائمه معصومین طیبین و طاهرین همین است که ایشان خمر را طاهر گویند و حج کعبه را از کعبه بر خیز دکجا ماند مسلمانی ؛ ذنبهم نسائم که بسبب اتباع شیاطین دامن ائمه هدی را بامثال این فتاوی ملوث گردانیدند و لیکن هیچ عاقلی در جهان نتواند باور کردن آنچه صدوق الکواذب فتوی داد چنانچه در جامع عباسی هست که نماز در خانه که شراب در آن باشد رو نیست و اگر بدن یا جامه ملوث باشد رواست فاعتبروا یا اولی الالباب آری نتیجه اتباع زراره لعین بدتر از یهود و نصاری و ضعیفی ظاق و احول یعنی شیطان الطاق که این لقب برای او در کتب ایشان موجود است کما فی المنتهی و غیره همین باشد شاباش و صد آفرین چنین ایمان را و ملامت ایشان را که کلام در آن میرفت چگونه علاج توان کرد که بینی خود را برای نجاست سفیان تجریدند و ائمه که ایشان را بسبب بیوفائیها دشمن خویش میدانستند پرده ناموس اینها دریدند که هم الفاظ که فقط یک معنی دارد مدعا اینکه اکثر لغات عرب در معانی خویش مشترک آمده قرائن را باید جست و سخن فهمید باید گفت و اگر چنین بودی قرآن مجید محک نشدی پس در کتاب مجید با وجود تحریفات که نمونه آن در تفسیر قمی و کافی و احتجاج طبرسی و دیگر ان و کتب معاصران مذکور شده غیر از متشابهات چه باقی ماند و در همین مقام چون گفتگو در آن جاری شد که اکابر امامیه فتوی بطهارت خمر داده اند چه گوئیم که مسولین ایشان چه جهالات گفتند و اول باب تکذیب کشادند تا بنا بر آن قرار گرفتند و حقیقته قرار داده اند که خمر طاهر نیست زنهار لیکن بعضی فتوی بنجاست معتمد داده اند و طهارت شن عرق مذهب فقهای ما نتوانستند جماعتی چون دیدند مذهب صدوق را چنانکه نشان دادم با وجود خست که لی رفع نجاست به تر زبانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حنفیه قائل بدان شده اند که اگر موشی از چاه برآید تمام آب چاه باید کشید و اگر تمامش بحال خود برآید نیست و لوی باید پس از قصه های بدیهیه مثل الکمل اعظم من الجزء محروم غافل شدند یکی از حنفیه گفت که سلمنا و لیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کسی میداند که چون دشمن بریده می شود و هم مسفوح از آن بر می آید از نجهت حکم مذکور نمودند در تمام آن چون نفسیه و منتقح نباشد الی غیر ذالک و از عبارت فوائد حسینی اینکه نزد محدثین تجویز اجتهاد برائمه رواست تا آنکه ذهن چه بسد حال آنکه جز اجماعیه اشد عندنا کردگار مجتهد اختیار قواعد و استنباط احکامست برعایت آن و از تجویز اجتهاد بر حضرت لی قوال برد و لیکن چون قسمی است از وحی و احیانا اگر خطا افتد رب العالمین بیان سهو یا بکمال تحقیق مثله من تالیف الاصول و در مقام نیز از هم خاصه جبلانی منها چون امر طفلی است از مقصود اصلی که نقض شیعه است و در اخذ داده ام لقا بود در آخر و بلاهت شیعه با قرار علمای ایشان نوشته لقیه آیات را بنظر اجماست دیده در پی مقصود میروم پس باید دانست که صاحب بستان بعد سطرے چند مذهب محدثین شیعه را مینویسد که ایشان لی لم جلا تسلیم الامانه سر به ازام بشنوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه ایشان طریق قطعی است و قطعی را بلطفی چه نسبت و متاخرین شیعه گفته اند

مجتهد را رسد که بظن خود عمل کند و دیگران را اطاعت گمان او باید کردن و این طریق قدما نبود پس عمل باجتهاد
سهو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب دبستان و متوهم نشود که صاحب دبستان که خود را نامه نگار جا بجای گوید از فرس
مجوس است اگرچه شیعه مجوس امت باشند کما فصلنا فی بالشانا سمانی الصولة الحیدریه از جهت قدحیت بلکه او
از امامیه است چنانچه از دیباچه برهان قاطع که در کلکته بسعای بسیاری از علمای ایران نگاشته بمباشر زیاده
کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ مضرتی بما نمیرسد زیرا که مضامین مذکوره را علما انکار نتوانند کرد و در جهلا
کلامی نیست و یقیناً نباشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصولیه و اخباریه ثقل اکبر را که محک صحت
و غلط اخبار بود و معجزه یافته محرف و متغیر و متبدل دانند و پیر دهقانی جناب رسول یزدانی را معاذ الله در عناد کلام
چنان گوید که بی اشد ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با ثقل اصغر هم تعلقے نمانده و لیکن بجای خود
هرچه خواهند از دعوی اتباع ائمه هدی و مرید و لاگفته باشند چنانچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشی که هر سگے
بکوچه خود عوعو میکند شیر آن است الغرض حال چنانست که قرآن مجید محرف است و نسخه اهلبیت در پرده
کتمانست و غیر ائمه کسی نمیداند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بندگان خود را بتامل و تدبر و عبرت
گرفتن و اندرز پذیرفتن امر میفرماید پس از دعوات ایشان عموماً و خصوصاً اثرے نماند و الحمد لله علی غیر ذلک
علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشته اند که صاحب دبستان مذاهب نقل آن میکند و ضلالت الهی
ایشان از اینهم پیداست میگوید نقلا عن العلماء که بعضی از چیزها از ضروریات مذهب است مثل امامت و تقیه
بیدا اند که در مذهب شیعه ناگزیر است چون احادیث بسیار شد یکدیگر اند امام قانونی محکم فرموده عاصم از خطا که جمیع
کنند بمحکمات قرآنی اگر حدیث مطابق آن بر آید عمل کنند و مخالف آن را اعمال عمل ننمایند اگر در محکمات انتهی بهم نرسد
نظر کنند بمذهب مخالفین هرچه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان را تقیه پندارند اگر هر دو حدیث با
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و از اینجا معلوم شد که سے آنکه قرآن مجید را غیر محرف دانند
کار سے بر نمی آید و آن از قوم مذکور چگونه توانند شد پس سلسله دین و ملت از هم گسیخت باز نقل میکند که اگر کسی
گوید که ناگزیر است عمل کردن تا چند صبر کنیم آمدن امام معین نیست عاقل را غور در کار است که این کلام بعد از غیبت
کبری است و با باگذشته که ظهور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونه شود ع تا تو بمن میرسی من بخدا
میرسم ؛ باز جواب آن سوال حکایت میکند که معنی توقف در جای توقف آنکه در معامله صلح کن و در طاعت
احوط را بگیر اگر گوید این قانون خود اجتهاد است بر تو هم نکنی که مراد از شنیدن آنست که از امام شنوند چه
بعد از غیبت کبرے شفاهاً در فاه کجا دخود از عبارت مذکوره این مضمون هم بدلالت عقل پیداست و این علما
که تقریر شان منقول شد بعد از غیبت امام بعد ها سال پدید آمدند پس عموم متعین شد قطعاً و یقیناً
و در استماع روایات از حضرات البته وسائط باشند و حال چه اختلال شان ازین کتاب هم معلوم شد که جمیع
از ونیا ملاعین و شیاطین بودند با این همه خیرگی و شوخ چشمی مجتهدین طائفه را باید دید که آنکس که از سر در دنیا

حدیث عدم میراث پیغمبران شنیده بر او داروگیر میکنند و حبیب وراست مذهب خویش نمی نگرند چنانچه
از ملاحظهٔ کلمات نامربوط مجتهد بیتاح در کتاب طعن الرماح سمت ظهور دارد و حق تعالی کمترین انام را
چنان توفیق بخشد که حواشی که من بران نوشته ام و شیعه را در هر باب بهار این فن نموده ام صورت تبیض نگیرد
تا نگوید که اَعْمَى اللّٰهُ اَبْصَارَهُمْ وَاَطْفَاءَ اَنْوَارَهُمْ فکیف که شواهد و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب
اصول شیعه حل و غرائب احادیث ائمه مثل مجمع و شروح اصول موجود باشد هر چند مجتهد مذکور تا ر دلبود
خود را بهم بافد و در کارگه دار الاجتهاد یعنی لکهنو از کسی نه هراسد اما آیات باقیه پس نسبت
بآیات سابقه هم کمتر و بتائید مدعای شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمی آمد و هر که
مدعی شود بمقتضای قول بزرگان سه نگفته ندارد کسی با تو کار ؛ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ؛
اقامتش بر ذمهٔ اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفتیش عیان ست که بهیچ وجهی هیچ آیتی
تائید این امامت محدثه که از مخترعات ابن سبا ست نمیکند و از عبارات منقوله اهلی محدثین رفضه
باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت می کند و دیگری
یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سنیوسین که نابینای مادرزاد ست بیان
می فرماید از جا رفتند و گوش بران نهادند و بحکم کل جدید لذید دل دادند و خیال
نکردند که اولین ایشان بدتر از یهود اشرار بود و دوم اسم بامسمی بلکه از ابلیس در حیتی
و چالاکی و مخالفت نصوص قصبات سبق میربابد و ثالث بالخیر چنان است
که امام صادق را بد گفته و بکر است آن امام سنگی بر دهن و گوش او شاشیده تا عاقل
بداند که توسل او بائمه فقط برای انجاح مرام دنیوی بود هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه بشنود
قابل اعتبار نیست کما قال اللّٰه تعالی یَسْمَعُوْنَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُوْنَهٗ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَهُمْ
يَعْلَمُوْنَ پس زغمهٔ ابلهانه بدان موضوعات دل نهند و در بلاهت و حماقت از شیخ چلی
که بیچاره ساده دلی بود با فراتر می نهند آورده اند که مادر شیخ پسر خود را عنین میدانست که
گاهی بزنی نظر نکرده حالانکه با نتهای جوانی رسیده پس بیشتر درین حسرت بودی
از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق صحبت زنان بچه طور می باشد باری خوشوقت
شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون بر هم شد
بر روی او خندیدن باری شیخ روزی بر لب چاهی هجوم زنان دید و فرمان مادری تبقدیم رسانید
هر گاه زنان هیچ جواب نداد و التفاتی ننمود پس شیخ خر سنگی بر و زد تا بچاه افتاد شیخ پیا در خود خبر داد گفت علاجش اینست
که خاموش باشی و بخیبی مادر از بازار نخود بریان آورد و نقل آمیخته در صحن خانه بهر طرف پاشید و بالین
آمد و گفت برخیز که باران نقل باریده شیخ میخندید و میخورد و روزی دو برین ماجرا گذشت تا در بازار

شنید که منادی ندا مے کند کیست که زنے را بچاه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر رسید
دوان آمد و گفت پسر سید از و آن کدام روز بوده شیخ گفت پریروز که باران نخود و نقل بارید
و من بحرص تمام خوردم و شکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه ہست فرق این است
که او را جنون مذکور بکجا رسانید که بزرگان در حق امثالش نظم کردند ؎ بیدلی در همه احوال
خدا با او بود ؛ او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد ؛ دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست ؛
واندران آینه صد گونه تماشا میکرد ؛ گفتمش جام جهان بین بتو کے داد حکیم ؛ گفت آنروز که این
گنبد مینا میکرد ؛ واین فرقه را بتعامی و کوری از آیات بینات که صاحب مجمع ازان بحذر مے کند
و لفور دنکال مے نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان مے دهند و قس علی هذا
صاحب صافی قول طبرسی و نقل او را بتائید تفسیر خویش مے آرد جائیکه در سورهٔ
ن آیت کریمه أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا است هم ادمے دران نیست که فهم راوی را تائید مے باشد و در مجمع البیان
زیر آیت مذکوره بیش ازان گفته و رد و قدح بر آنها کرده که گویند معنی
قرآن نتوان فهمید الا بتفسیر حضرت و ازین کتاب زیر آیت إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
واضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
که نزولش در بنی عبد الدار ہست که از ایشان کسے مسلمان نشد جز مصعب بن
عمیر و یکے دیگر حلیف الشان که سویبط نام او بود و اگر هستند در بارهٔ ضلالت رفتند
لعد انطباق لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گمشته عنان تطبیق و تقریب را
مدلنفرلشته و بجا گذاشته آیات را تلاوت میکردم چند صد آیت را شان میدادم حق تعالے
ما را از فضول کلامی بر حذر دارد و اہل فضول را سزاے اعمال شان بدهد تا حسرت
و افسوس کنند و ناظرین گویند انی لکم الذکری بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که با وجود
تلفظ به قال عز و جل و لفظ قال در هر جا بدان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
ہست یا نه چنانچه در بارهٔ آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ اشارتے رفته حالانکه نسخهٔ
اصول کلینی بسیار صحیح و کهنه و معرب دها بجا محشی وقت تحریر اینک حاضر ہست و بی کم و کاست از انجا
نقل بر داشته میشود دجاے در سوره آل عمران یا نساء قریب تمامی جزو پنجم رواه را چنان
اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند دادند و شارحین در تدارک آن افتادند
و با عذار لنگ راه تنگ را بصد خرابی طے کردند چنانکه شیخ میفرماید ؎ خر لنگ جان بمنزل برد
و بجنبرات ائمه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد کما عرفت چه نسبت آن توانگر دانا

قرآن شیعه از تحاسین این میراث یافته اند و رفته رفته ازین دولت نیز محروم اند چنانچه از نشان کس نگذشته باشد که او در زمان مشهود بالخیر از افراد شمرده شود و مراد از حافظ کسی است که او از آغاز و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد نه کسی که در حال تستن یاد کرد و باز در صحبت او باش نشسته و از سیه درونی او بمقتضای یخرجهم من النور الی الظلمات این دولت جاودانی ازو مسلوب شد و رفته رفته بعجز و مباہات این لقب را برو راسخ گردانیدند و چون امتحان کردیم حقیقت حال بهمین منوال عیان شد و در همین قصه هاست که شاید بعضی را برای تفضیح اولاد قرین یاد نموده ایم و از قصه های دیگر بسبب اطالت کلام اغراض نمائیم ہے نصیحت کن و را چند انکه خواهی ٭ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ٭ و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات منسوخه را هم باین معمول التلاوت می آمیختند پس باحداث این گروه باطل پژوهی باید برد زیرا که بحکم امام صادق خلط آن و قراءت و تلاوت سازج آن درست نیست و انحکم در کافی موجود و نقال کشمیری هم در تنزیه آورده پس چگونه چنین باشد و اگر مراد اینست که ائمه نشان میدادند که اول چنین نازل شده بود و بعد از تسبیح الٰهی بدلالت آیت کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها چنین ماند پس اینطور را هم محدثین ما بمیراث علوم از ائمه بدست یافته اند و در صحاح وغیر آن ذکرش نموده اند و از عناد الاسلام هم توانی یافت که بعضی از آیات بنام جناب امیر مشتمل آمده بود و شاید که از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول رفته اینهم پیدا است که ذکر نام کسی جز و رنام در قرآن مجید وارد نشده کما لایخفی و چون حال اغلاط راوی و تحریر در ذکر آیات بدان درجه رسید که دانستی احتمال التباس بعید از قال الله تعالے کجا ماند فاعتبروا یا اولی النهی رسیدیم بر آیت افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی که جفای شان بدامنش آویخته اند حالانکه صاحب مجمع البیان مولای علمای شیعه خصوصا ملاهای این تفسیر و به زعم مجتهد الزمانی و نیز دهقانی زیر آن می گوید انچه حاصلش این است که در حق بتان که اموات اند وارد است و تفصیلی که کرده نقل آن موجب تطویل است بلے در صافی از صریح قمی از امام باقر رضی الله عنه آورده که مصداق این جمله یعنی افمن یهدی حضرت صلے الله علیه وسلم و آل اوست و مصداق نفی مخالفان از قریش وغیرهم قطع نظر از آنکه حال این کتاب بسیار سقیم است خصوصا از جهت ابو الجارود که حالش مے آمد عنقریب با مذهب ما چندان منافاتے ندارد که ظلمه نبی امیه و عباسیه از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل و عقد بر همه و برگزیدن شان از سنت استجماع شرایط ممنوع و خود پدر مجلسی صاحب لوامع مے نویسد که امام ابو حنیفه کوفی منحرف

بود از امها و تصریحات می نمود کان خلیفه لایق اینکار نیستند و اعانت سلالهٔ اهل بیت می کرد و گفته اند که این
موجب حبس یا به موت او گردید و بعضی گفته اند که بیعت هم فرمود و هر گونه مددی می نمود آمدیم بر ذکر
حال اجمالی ابو البحارود پس با نکه ایماز اخانه بلا قاتش خواه بسبب مزید فراست خواه بسبب علوم
لدنیه او را سرحوب لقب داده بودند که شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایمه با و لعنت کرده اند
و حال انجردم شل مگسی باشد که هر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشیند و دنبال دوکان حلوا فروش
نمیگذارد کما سبق مفصلا فی المقالة السادسه و چگونه حضرات ایمه اولاد آخر ابرا و لعن نکنند بخصوص
اسمه که ملعون نسبت فعل حرام العیاذ بالله بجناب صدیقهٔ رضی محبوبه مطهره حضرت سید انبیا وقت
سفر بصره درین تفسیر ثابت میگرداند و ملعون ابدی میشود و اینمعنی قطعاً و یقیناً موجب کفر او ست
و ایا ممکن بود تلقیب کورو لعن ایمه تبقین تعین و تخصیص بدون کفرش چنانچه علم الهدی تبارئ ایشان
در تبصرة العوام گفته و برا ینمعنی خود مجتهد الزمانی درین کتاب تصریح میکنند چنانچه میدانی و در تشنید
میخوانی که کسیکه بصدیقه رض فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافر است فلعنة الله
علی المفترین و علی من یمدح ذلک الکتاب من العابرین حالانکه این طریقه ندیم چنین کتاب با خود
است از امام اعظم ثانی رفته که هر گاه بعضی از امور را در نسخه سلیم بن قیس هلالی خلاف واقع یافته
در خلاصة الاقوال گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات بیشتر مشتمل است تا کی امثال آن بر
شمارم مثلا اعتراضات ایمه بر آیات قرانی می نویسد و باقی میگذارد و کافر می شود الی غیر ذلک من
امثاله پس شعر ناطق باین طور باید خواند سه بر شمارند اگر گفته یکی روز داوری زداوید وان گفته باید لشماری
معلوم شد که ان مطرود در عموم اوقات بکفر و احداث متصف بود خصوص و قتیکه تفسیر آیات کتاب الله را
بدین الحاد و زندقه منسوب گردانیده و بر اسامی ایمه هدی خصوص باقر العلوم تهمت بربسته لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم بخدای عزوجل که هر که این آیات را منسوب بحضرت امام رضا می بیند
متحیر میشود که هیچکسی جز راوی غاوی نتواند گفت که امام رضا چنان از طریق استدلال نابلد بوده
که این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند که تقریب یکی را به مدعا تمام نماید ورنه هر کسی آیات
بینات را در به دعوی خود ذکر فرموده باشد حالانکه در قرب آن ایام کتب فلسفیه را از زبان یونان
بزبان عرب نقل کردن و مامون دل داده آن بود و علمای آن قواعد را در مناظره صرف میکردند چنانچه مامون
از خلفای عباسیه چنانچه از عیون هم پیداست نقلاً از مناظرات امامون اگر بکتاب عیون رجوع
کنی البته معلوم شود که صدوق را انتخاب بیان منظور است و آن مقدمات را که در کلام او تخطیات علما
جمهور آورده وافی میداند و اگر احیاناً پای مناظره معلوم جای بزعم صدوق لخشیده اصلاح
در وقت براکن بخشیده و دیگر تدارک مافات گردیده اگر حادثات زمانه فرصت میدهد در خاتمه از نقل نموده

سرہا از نا سرہ و حق را از باطل ممتاز می کردانم انشاء اللہ تعالیٰ اما ذکر آیتی کہ بر حال ملک طالوت شامل است کہ اورا
از بنی اسرائیل بادشاہ و امام وقت گردانیدند پس آنوقت انچہ در وصف او فرمودہ و بسوی حضرت ایزد می نسبت
نمودہ بسطت علم و جسم است و ظاہر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست مدن و ثبات قلب
یعنی شجاعت در معرکہ ہا چیزی نیست مثل عصمت و افضلیت و امثال آن پس آیت کریمہ برای
حجت است نہ برای شیعہ کہ وصف امامت ابا عتبار شروط از زمین و آسمان بہشاد گرد چنانچہ
نمونہ ازان درین اوراق دیدی و استیعاب شروط و اوصاف انرا مصداق لاتناہی توان گفت
ببین کہ باوجود حضرت داؤد طالوت خلیفہ شد دور تر چرا می باید رفتن و باوج فلک چرا خرامیدن
و حال امور خانگی چرا نہ دیدن کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم و جناب مرتضوی رضی اللہ عنہ اول
مبایعین باشند و بیعت امام مہدی پردازند و بہارگلزار امام نرگسے و ریحانے از سیاست بلاد
و گلپہن بستانی ملاحظہ فرمانید کما فی تالیفات المجلسی والاردستانی و تالیفات قدمائہما من رسائل الرجعۃ
زیادہ برین نیست کہ نبی تمام طالوت ابر ہست بیان نمود کہ خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت صلی اللہ
علیہ و سلم با مہات المومنین خبر داد و بسر نمود کہ شیخین بعد از من خلیفہ خواہند شد و البتہ از جناب
پروردگار تلقی آن شد پس این بشارت در ثبوت آنست کہ فرمودند کہ درین باب تخصیص این ہر دو
تقدیم است باز چون بیان کردند ہر دو را در ہر بیان مقدم گردانیدند کہ اگر ابوبکر رضی اللہ عنہ را خلیفہ کنند اولاً
آنست و ہمچنین عمر رضی اللہ عنہ و بر ہمین قیاس است علی و لیکن اجماع تمامی امت بر او نخواہد شد کما ذکر و ارادہ
سابقاً و لاحقاً الغرض آنوقت کہ طالوت خلیفہ شد وقت نزول وحی بود و این وقت کہ صدیق رضی اللہ عنہ بر مسند
انشا نشسته باز دیگران را آن وقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونہ تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
کہ ممدوحین کتاب مجید بودند محول گردانند و نص نہ نمایند باکی نیست جمع قرآن مجید اہم مہمات بود و اجماع
بر اصحاب گذاشتند و قس علی ہذا اخراج مشرکین الی غیر ذلک بل بر طبق شیعہ وصی حضرت کہ از مرسلین بود موجود
یعنی جناب امیر چنانچہ ذکر رسالت آنجناب از قرآن اہل بیت معلوم شد حاصل آنکہ بخیال راوی اگر حضرت صلی اللہ
بر رسالت امیر و نزول وحی بود ہر چہ استدلال فرماید بجا است و کسی نتواند دران شکی نمودن عیاذاً باللہ و خواہ بر اول
نسبت دارند کہ قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر باوصاف یکی را بر دیگری مقدم کردند
و تجربہ و فضائل او دیدہ امام گردانیدند و بیخ دین و بنا و کفر و الغبایت الی استیصال نمودند و نزد دانشمندان عین مصلحت بود
کہ واقع شد حتی کہ منصف و عادل و حکیم عند المجتہدین در خطبہ شرح نہج البلاغۃ المعتزلی یعنی اختیار ابوبکر صدیق
رضی اللہ عنہ را عین مصلحت دانست پس البتہ اگر جناب امیر را رضی اللہ عنہ خلیفہ میگردانیدند مفاسد
معلومہ پیش می آمد و آغاز بی انتظامی میشد ہمہ دین و ملت خراب میگردید کہ رفضہ بصد دل از جہت
نفاق طالب آن باشند و گویند اصحاب دشمن امیر علیہم السلام بودند فلا تغفل و حال فضل ایزدی

از عزوز رحمانی بوضوح می‌انجامد که بر اصول اهل سنت می‌باشد یا بر اصول رفضه و مباحث حسد حضرت
آدم و دیگر انبیا و مرسلین در باره امامت ائمه و لعنت و عناد بشان در اصول رفضه مستور و دست از حسن الکلام
در مجلد اول این کتاب واضح است چونکه کلام نا به اخبار شیعه دست کسے دانست که آنچه باشد مانند
از قراآت بر وجوه مثل جملات سابق است و هنوز افادات جاریه معلم ابن معلم ملکوت که آن را
تمامه محرفات توان دانست بسبب آنکه تعلق بتقیه خاتم الائمه دارد و باشد و رفضه بر آن می‌زنند و دل آرای
مروت تکمیل بسیارے از امور امامت را در عناد الاسلام بر آن موقوف دانسته می‌نگارم و خدمت
و بنجا می‌آرم درین یوم که افادات او را نقل کنم که یکے از جناب گفت که حال غفلت علمای بدین
درجه رسیده که چنین تفصیل و بسط نمی‌فهمند پس از عوام طلبه چه امید تا بر اذهان شان گذاشته شود
لاجرم حرفے چند دیگر افزودم که حال اینقسم آیات ازین اوراق بخوبے معلوم گشته که اول باید صورت
استدلال درست کردن و بنا موقوف بظهور نپیوست مع ذلک اختلاف مفسرین در رفع نسخ بودن حال آنکه
طبرسے در مجمع از امام ابو جعفر روایت نمود که مراد از ناس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
مراد از فضل نبوت است و در آل امجاد امامت است اکنون مباحث معنی آل پیش آمد حال حسد
انبیا در باره این بزرگان هرچه بود نمونه آن کفایت دانسته پس کجا معنے آیت قرآنے و کجا دعاے
دولت ترانے متبعین خطوات شیطانے از آنجمله آنکه در تفسیر میگویند که خلافت بعد از نبوت مراد است و
مقصود از امین جناب امیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار اند حال بیان جناب امیر بارها معلوم شده
که هر جا بر زبان نتواند آمد تا بدیگران چه رسد که ظلمت از بام است که گر این ذکر کشاده شود باب جمیع
ز منافقین بر اصحاب می‌کشاید مسدود گردد بلکه بر اصول شیعه در امن بود و عیبه انقلابے عظیم لازم
آید و عصمت در چه حساب که از فسق تجاوز در رود کما فصل سابقا من رد البدعے و نقض العهود و غیر ذلک
و نبذوا الکتاب وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون همچنین تقیه یکدو آیت بر رفضه برگردد و نقمتا نهم و احل
اعمالهم لیس بعد ازین سطور می‌نویسم که عبارتش ده و قد حقق المقام حق تحقیقه الشیخ السدید الشیخ المفید [illegible]
فنذکر عبارته توضیحا للمقام و تتمیما للمرام قال الشیخ ادام الله عزه قال لی شیخ من حذاق المعتزلة و اهل التدبیر منهم
ان بدا السائل عن مسئلة کانت خطرت ببالے و قد سالت عنها جماعة ممن لقیت من متکلمی الامامیة
بخراسان و فارس و العراق فلم یجیبوا فیها بجواب مقنع فقلت له سل علی اسم الله ان شئت
فقال اخبرنی عن امام عصرکم الغائب اهو فی تقیة منک کما هو فی تقیة منی او من اعدائه خاصة
فقلت له الامام تقیة من علی لا محالة و هو ایضا فی تقیة عن کثیر من الجاهلین به ممن لا خبرة له ولا سمع
به فیعادیه او یؤذیه هذا علی غالب الظن و العرف و لست انکر ان یکون فی تقیة من
جماعة معتقدی امامته الآن فاما انا فانه لا تقیة علیه منی بعد معرفته بحقیقة الضمیر منی و الحمد لله

فقال هذا والله جواب الظريف لم اسمعه من احد قبلك فاحب ان تفصل لي وجوهه وكيف صار في
تقية ممن لا تعرفه وفي تقية من جماعة تعتقد امامته الآن وليس هو في تقية منك فقلت له اما تقيته من
اعدائه فلا حاجة الى الكلام فيها للظهور واما تقيته ممن لا تعرفه فانما قلت ذلك على غالب الظن
وظاهر الحال وذلك انه ليس ببعيد ان لو ظهر لهم لكانوا بين امور اما ان يسفكوا دمه بانفسهم ليسالوا
بذلك المنزلة عند المتغلب على الزمان ويحوزوا به للمال والرياسة او يسعوا به الى من يحل به الفعل به
او يقبضوا عليه ويسلموه اليه فيكون في ذلك عطبه وسفك دمه وهلاكه وعظيم الفساد وانما غلب في
الظن ذلك لان الجاهل بحقه ليس يكون معه المعرفة التي تمنعه من السعي على دمه ولا تعتقد في الكف
ما يعتقده المعتقدون بولايته وهو يرى الدنيا مقبلة الى من اوقع الضرر به فلم يبعد منه ما وصفنا
بل قرب وبعد منه خلافه واما وجه تقيته من بعض من يعتقد امامته الان فلانا المعتقدين لذلك ليسوا
بمعصومين من الغلط ولا مامونا عليهم الخطايا ليس مامونا عليهم الفساد والارتداد فلا ينكر ان يكون
المعلوم منهم ان لو ظهر لهم الامام عليه السلام او عرفوا مكانه ان يدعوهم دواعي الشيطان
الى الاغراء به والسعي عليه والاخبار بمكانه طمعا في العاجلة ورغبة فيها واختيارا لها على الاجلة
كما دعت دواعي الشيطان امم الانبياء الى الارتداد عن شرايعهم حتى غيروها وبدلها اكثرهم وكما عند
قوم موسى عليه واما معهم هارون عليه وارتدوا عن شريعته الذي جاء به هو واخوه موسى عليه السلام و
اتبعوا السامري ولم يلتفتوا الى امر هارون عليه السلام ونهيه الاكيد وصدق وعظه وزجره واذا كان
ذلك على ما وصفت لم ينكر ان يكون هذا حال جماعة من منتحلي الحق في هذا الزمان لارتفاع العصمة
عنهم فاما حكمي لنفسي فانه ليس يجيئني لانه يعلم كل من شاركني في المعنى الذي من اجله حكمت وانما
خصصت نفسي بالذكر لاني لا اعرف غيري عينا على اليقين مشاركا لي في الباطن فاذ حصل
معي في الذكر والمعنى الذي من اجله تثبت ان يكون صاحب الامر متقيا مني عند المعرفة بحال
لاني في اعلم اني عارف بالله تعالى وبرسوله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم وبالائمة عليهم السلام
وبهذا العصر فقد يتفق من الفاسق كفر غير مغفور او السعي على دم الامام بل اخافته عندي كفر
غير مغفور واذا كنت على ثقة لعصمتي من ذلك لما ذهب اليه في الموافات فقد امنت ان يكون
الامام في تقية مني او ممن شاركني فيما وصفت من اخواني اذ التقية انما هي الخوف على النفس
ومخافة الامام لا تقع من عارف بالله تعالى على ما قدمت قال فكانك انما جوزت تقية الامام من
اهل النفاق من الشيعة فاما المعتقدون للتشيع ظاهرا وباطنا فالامر كما ذكرت وهذا يؤدي الى
المنافقين او المنافق ليس معتقد التشيع في الحقيقة فكيف يكونون هذا فقلت له ليس الامر كما
ظننت وذلك ان جماعة من معتقدي التشيع عندي غير عارفين في الحقيقة وانما يعتقدون

الديانة على ظاهر القول بالتقليد والاسترسال دون النظر في الادلة والعمل على الحجة ومن كان هذه المنزلة
لم يحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة النافع بدلالة الحجة عن اتفاق من اصحابه ليستحق به الخلود
في الجنة فتأمل ذلك ثم قال المعتزلي آخر الآن اذا لم يكن الامام في تقية منك فما باله لا يظهر لك فيعرفك
انه بالمشاهدة ويريك معجزة ويبين لك كثيرا من المشكلات ولو فاتك بتعريفه وتعليمه فقد ترك نفعه
وبشرك بمكانه ان كان قد امن منك الاعتراض به يقين ولا يتبين لك ظاهره وباطنه فقلت له اول
ما في هذا الباب انني لا اقول ان الامام يعلم السرائر وانه ممكن لا يخفى عليه الضمائر فيكون قد اخذت رهني بانه يعلم
مني ما اعرفه من نفسي فاذا لم يكن ذلك منه فلي وكنت اقول انه يعلم الظواهر كما يعلمها البشر وان علم باطنها
فباعلام الله تعالى له خاصة على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من النصوص على ذلك او بالمنام
الذي يصدق فلا يتخلف ابدا او بسبب عن غيره اتفق سقط سؤالك من اصله لان الامام اذا فقد
ذلك من جهة الله تعالى اجاز حينئذ على خبري عن غيري ممن كرهت فاجيبت الحكمة تقيته مني وانما نفيتها على الشرط
الذي ذكرت انفا ولم اقطع على حصول الاحالة ولم اقل ان الله تعالى قد اطلع الامام على باطني وعرفه حقيقة
حالي قطعا فيتفرع الكلام عليه على انني لو قطعت على ذلك لكان ترك ظهوره لي وتعرفه الي
وجه واضح غير التقية وهو انه ع قد علم انني وجميع من شاركني في المعرفة لا نزول عن معرفته ولا نرجع
عن اعتقاد امامته ولا نرتاب في امره ما دام غائبا وعلم ان اعتقادنا ذلك من جهة الاستدلال
مع عدم ظهوره لنا احسن واصلح لنا في تعاظم الثواب وعلو المنزلة باكتساب الاعمال واذ كان
ما يقع من العمل بالمشاق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسهولة ومع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
من حالنا وجب عليه الاستتار عنا ليحصل الى معرفته وطاعته على حد يكسبنا من المثوبة اكثر مما
يكسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبهة التي تكون في حال الغيبة في الخواطر وهذا فيه ما
مع ان خلافك في اللطف يمنع مما ذكرناه ويوجب ذلك لانك تقول انه لا يجب على الله تعالى
فعل اللطف الذي يعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذا فعلها معه فكذلك
منع الامام من ظهوره اذا علم ان طاعة الامام تكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس بكفر القوم
في كلتي الحالتين وهذا بين الاشكال فيه فلما ورد عليه هذا الجواب سكت هنيئة ثم قال هذا الجواب
جواب مستمر على الاصول التي ذكرتها والحق اولى ما استعمل فقلت فانا اجيبك بعد هذا الجواب جوابا آخر
مما قد سمعته النظر كلامك عليه فقال هات ذلك فاني احب ان استوفي ما في هذه المسئلة فقلت له
ان قلت لك ان الامام في تقية مني وفي تقية ممن خالفني ما يكون جوابك عليه قال فتطلق انه في تقية
منك كما هو في تقية ممن لقيك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت له الفرق بين القولين
انني اذا قلت انه في تقية مني كما هو في تقية من مخالفي اوهمت ان خوفه مني مثل حد خوفه من عدوه

وان الذي يحذره مني هو الذي يحذره منه او مثله في القبيح واذا قلت انه يتقيني ومن يخافني ارتفع هذا
الابهام فقال فمن اي وجه اتقى منك ومن اي وجه اتقى من عدوه فصل الامر لي حتى اعرفها فقلت
تقيته من عدوه هي من اجل خوفه من ظلمه له وقصد الاضرار به وحذاه من سعيه على دمه وتقيه مني
من اجل خوفه من اذاعتي على سبيل السهو والتحمل والتعرف بمعرفته بالمشاهدة وعلى التقيه مني من
او غيره اليه من الجواني في الظاهر فيعقبه ذلك ضررا عليه فبان الفرق بين الامرين فقال ما انكرت ان
يكون هذا يوجب المساوات بينك وبين عدوه لانه ليس يتقيك كما لا يتقي عدوه فقلت له قد بينت
الفرق واوضحته هذا سوال قد سلف جوابه وتكراره لا فائدة فيه على انني اقلبه عليك فاقول لك ليس
قد هرب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم في الغار خوفا على نفسه منهم فقال بلى
فهل عرف عمر ابن الخطاب حال هربه ومستقره ومكانه كما عرف ابو بكر رضي الله عنه ذلك لكونه معه قال
لا ادري قلت له فهب عرف عمر ذلك اعراف ذلك جميع اصحابه والمومنين به قال لا قلت فاي فرق
كان بين اصحابه الذين لم يعلموا بهجرته ولا عرفوا مكانه وبين اعدائه الذين هرب منهم وهلا ابانهم من المشركين
باتفاقهم على امره ولم يستر ذلك عنهم كما ستره عن اعدائه وما انكرت ان يكون لا فرق بين اوليائه
واعدائه وان يكون قد سوى بينهم في الخوف منهم والتقيه والا فما الفصل فلم يات لشيء اكثر من انه جعل
يومي الى معتمدي في الفرق بين ما الزمته ولم يات به على وجه من نفسه العجز من ذلك ومخفی نماند که ترجمه
این عبارت طولانیه بالفاظها صعوبتی دارد وخود مومن جالسی اقرار میکند بسقم نسخه چنانچه خبر آید
دانست انشاء الله تعالی پس مناسب نمود که مضمون آن را در فارسی بعبارتی واضح گفته شود تا ناظرین
وسامعین بر بصیرت باشند وبدانند که کلام قاضی رطل بوق که قبل ازین آمد چه قدر بی مغز است
همچنین تحقیق بدریش بلکه بالمرهای ایشان را نهایتی خصوصا مجتهد ثانی نهایی منت بدون آنکه کسی شرح
سفاهت وحماقت شان را بمعرض بیان آرد واگر طریق تبیان سپارد پس برای عوام طلبه نور علی نور
خواهد بود اکنون شروع کرده میشود در ذکر حاصلش پس بدانکه مجتهد اول دار المومنین لکهنو
در عماد الاسلام میگوید که تحقیق انتقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سرزنش اهل خلاف پس
برای توضیح وتکمیل ذکر می کنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای باهرین معتزله که بانی
مبانی مذهب اعتزال بود در روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که در دل من گذشته واحیا عینک
ملاقات کردم در خراسان وفارس وعراق جوابی که سامع شنیدنش قناعت ورزد ومطمین گردد
ندادند از متکلمین امامیه گفتم بپرس بنام خدا اگر میخواهی پس گفت خبر ده مرا از حال امام غایب
خویش آیا او از تو تقیه میکند حال آنکه شیعه مخلص چنانچه از من که من مخالفم با تقیه وخوف او فقط
از دشمنان هست گفتم امام از دشمنان یقینا تقیه میکند واز جاهلین هم که او را نمی شناسند ومنحرفش

کوشش نمیکند یا او دشمن وی است یا او محبت او بسیار بود و آنچه میگوییم گمان است و انکار نتوانیم کرد کار جماعتی که اعتقاد با مامتش دارند اکنون نیز خوف میکنند و تقیه مینمایند لیکن از من تقیه نمی نماید کرد که من مرد معتبر و در شیخ معتزله گفت که قسم میخواهم تحقیق که چنین جوابی نشنوده ام از کسی تشنیده و ام پس میخواهم که اینجا تکرار سے ذیبا بسط و تفصیل وجه و همت برکار بے که چرا تقیه میکند از ان مردم که او را امام نمی شناسند و چگونه تقیه می بود از ان مردم که معتقد امامتش هستند فی الحال و از تو صحیح خوفی نمانده گفتم اما وجه اینکه تقیه میکند از دشمنان امری است ظاهر و اما تقیه از ان مردم که او را امام می شناسند پس این قول بتقلید طلبن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی از این نتواند بود یا خویش از دست خویش بریزند تا ترد خلفائی غاصبین و متغلبین عزتی پیدا کنند و قرب و جاه و مال برسند یا کار پرداز ان اشغال سلطنت داد تمامی هدیه یا او را گرفتار کرده با ایشان بسپارند و در انواع معیشش واگزارند بود در هلاک او فساد عظیم است و این بر سبیل غلبه ظن گفته می شود زیرا که آنکس که جاهل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن در خون او و عقابش را دار یا زماند بل مثل کسی که اعتقاد می نماید با مامتش حالانکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا متوجه کسی که امام را ضرر رساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از اما معه تقیه از کسیکه حالا اعتقاد امامتش دارد پس بیانش آنکه معصوم نشنید از اغلاط پس اندیشه دشمنی دارند و در دنبال رسانیدن موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با مکان اقامتش به انه بکوشند در ضرر او برای حصول دنیا و اختیار ان بر آخرت چنانچه پیش امدار تداد و امتهای انبیا را که شرایع را باطل ساختند اگر شان به بین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت هارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از اسمان خلاف کردند از موسی و هارون برگردیدند و بسامری گرویدند و التفاتے نه نمودند با مر حضرت هارون و نهی او و دیگری نکردند در مو عظلت و زجر چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که درین زمانه اند بسبب آنکه معصوم نیستند اما آنچه برای نفس خویش حکم کردم و ان خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شریک من باشد در انمعنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از خبیث نمودم که بر سبیل یقین خیال کمان ندارم آنچه برای خویشتن زیرا که من عارف بالله هستم و هم برسول صلی الله علیه و آله وسلم او و حضرت ائمه و این امر مانع است از کوشیدن در خون امام بلکه ترسانیدن او نزد مومن کفری است که بخشیده نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا کسیکه شریک من باشد در آنچه بیان کردم شیخ معتزله گفت گویا تو تقیه امام تجویز میکنی از اهل نفاق از گروه شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است پس حال شان مثل تست و این تقریر باعث تناقض می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دارد پس چگونه چنین باشد جواب ادیم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین تشیع
نزد من حقیقة عارف نیستند بلکه بظاهر متدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر باوله و عمل کردن بحجت
بجا میسر است و هر که چنین باشد او را ثواب دایم میسر نتواند شد که مانع باشد بدلیلت لا حدیث از خمود و کفر از صاحب
تا مستحق خلود باشد در دوزخ پس مال باید کرد و در همین مقام باز شیخ الاعتزال گفت که چون امام از تو تقیه نمیکند پس
وجه اینکه چیست که خود را بتو نمی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش بنماید بنمودن معجزه و بسیاری از مشکلات
ترا حل فرماید و تقرب خویش ترا مونس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان بدهد که از او
خوف است و میداند که تو موجب فتنه نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان داری بدلیلهم گفت ولی تخصص
انیست که اعتقاد ندارم که امام علم غیب دارد و مذهب من انیست که امام امور ظاهره را میداند نه آنکه بر ضمایر
مطلع است چنانچه دیگر بشر اطلاع بواطن ندارند اگر باطن را دانست پس باعلام خدای تعالی میباشد چنانچه
بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم که او نصوص را نزد امام ودیعت گذاشته بران یا در خواب صادق پس
خلافی دران نمی باشد باقی غیر ازین پس اعتراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
از ایزد تعالی پس تجویز کرد این امر انچه تجویز کرد بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تقیه امام را از من
من نفی آنکرده بودم بر شرطی که ذکرش کردم اکنون بر سر یقین نیستم بر حصول ان البته و نه گفتم که خدا مطلع
کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین می بود میتوانگفت که بر امام تو چرا
ظاهر نشد و جهی میشد و ضح غیر از تقیه و ان انیست که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در معرفت
رجوع نتوانند کرد از اعتقاد اما تلبس و شک نتوانند نمود تا وقتیکه عیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
جهت استدلال است با وجودیکه امام ظاهر نشد بر حواس ما و این اصلح است از برای ما بسبب زیادت ثواب
و علو درجه که حاصل خواهد شد باکتساب اعمال که بر قدر که محنت و مشقت زاید شود ثواب عظیم میگردد
نسبت بسهولیت و ارام چون امام این امور را دانست از احوال ما مرخوذ و واجب شد که پوشیده
شود از ما تا مزید ثواب یابیم نسبت با مام ظهور و مندفع شد ان شبهاتکه در غیبت باشد در دلها و این چنین
امر نیست که گمان کرده بودی با وصفیکه اصل تو در لطف مویدامر نیست که ذکر کردیم و موجب آنست زیرا که
قائلی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدون آن اشرف باشد
از ان چون کند انرا همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در غیبت
اشرف است از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم نمی آید و این امر نیست که اشکالی در آن نیست
چون بر شیخ الاعتزال این جواب رد و می یافت ساعتی متحیب تفکر نمود و باز گفت قسم العمر خودم
می خورم که این جواب استمرار بر اصول دارد که مذکور شد و حق اولی باستعمال است گفتم بعد ازین جوابی دیگر میدیدم
گمان دارم که نشنیده باشی و کلام تو بران وارد نشود گفت بیان کن بعجلت که من مشتاقم که درین

مسئله بگوی بگو گفتم اگر گویم امام تقیه میکند از من و از مخالفین من اعتراض مکن بر آن هر چه خواهی بگو گفت
آیا چنین توانی گفت که تقیه از تو و از مخالف هر دو برابر است گفتم هرگز چنین نیست گفت بگو فرق چیست میان
گفتم فرق این است که چون گفتم که او در تقیه است از من چنانچه از مخالف من ترا وهم می شود که خوف در هر دو
جا برابر است و حذر او هر دو جا یکی است یا مانند آن قبیح و چون گویم او تقیه میکند از من و از مخالف من ایهام
بر هیچ وجه متعرض گفت از کدام وجه تقیه میکند از تو و از کدام و چه از دشمن خود پس تفصیل کن هر دو را تا بفهمم نزدیک
تر باشد گفتم تقیه از دشمن از این جهت است که ظلم خواهد کرد امام را و ضرر خواهد رسانید و اما کم
احتراز میکند که مبادا سعی کند در ریختن خون مبارکش و تقیه او از من از آن جهت است که خوف اظهار دارد از من از راه
سهو یا از غیبت که من بزیارتش فائز شدم و این شرف عظیم است یا از این جهت که یار را یا از پی
بود از یار یار اندیشه کن پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردمی درین باب که اعتماد از هر دو جا
رفت گفتم تفرقه بخوبی بیان کردم اکنون بگوی بدان پی فائده است این بدان ماند که ملکی میگفت اول
در عالم هیچ نبود مار صاحب آتش نبود است فروختن دودش آسمانی و خاکسترش زمین شد و اخگر باستان
کان و دو شعله آفتاب و ماهتاب کسی گفت زمین نبود پس آتش چگونه می افروخت گفت ای
حجتی لامتی درباره مناحجت میا که من از او دست ندارم ولیکن بشنو که من اکنون این اعتراض را از تو قلب
میکنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایا جدا نشد از اصحاب و در غار پناه نگرفت بخوف کفار گفت بلی
گفتم آیا معرفت عمر یا بن ام حبان بود که معرفت ابوبکر سبب آنکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتم
پس جدا شدن و سفر کردن حضرت از همه مبید نشد اصحاب و مومنین گفت نه گفتم پس چه فرق است
میان آنکه همه بنشستند سفر و مکان او را و میان دشمنانش که جدا شد از جهت شان و چرا مستور نمود
از اصحاب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد و انکار نکردمی از آنکه فرقی نبود میان دوستان و دشمنان خود
از هر دو برابر بود و رنه فرق چیست اما آنچه مقید جارسے واضع احادیث ناصب عداوت ائمه بجهت آنکه
علوم لدنیه و شهادت اکثری را از ایشان سلب میکرد و چنانچه در ضمن ابحاث معلوم خواهد شد و علی العموم
شیعه خود اجازت وضع می داد کافی کیفما و مورخین بعد ذکر موتش هجوم رفضه و شیعه بر جنازه او اعاذنا الله
منه میگویند تا اشاره باشد که بر او همه و ترویج محدثات او گفته فلا حاجة الی الکلام فیها الذی
پس کمترین انام را در آن نظر و کلام است و آن اینکه ضرب رحمی کاستاذ ثقة المحدثین ایشان است در تفسیر
خود و همچنین شاگردانش از ائمه هدی بطرق متکاثره و روایات متظافره ثابت کرده اند که امر بالمعروف
و نهی عن المنکر شان ایشان بود و چگونه اهتمام این امر ترک و عهده بزرگ بجا نیارند که مبعوث
نگشته اند مگر برای انتظامش پس هرگاه امام منتظر با وصف گذشتن صد سال تکمیلات این
تقریر میانه زنبیل الرفضة و المتقول لقیه از اعدا میکرد تلقفا و یقینا دوست از مواعظ و نصایح

و امر نهی بر میداشت بلکه بیچاره لطور خوارج در نماز روزه و غیره عمر خود میگزارد و حیران شد که این تخصیص
زنهار نه بر دین رسول صلی الله علیه وسلم مختار است که هر دشمن و دوست را راه مستقیم می نمود و نه بر طور
ایمه که نهی منکر و امر معروف را بحکم اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر خاصه خویش
میدانستند و لفظ ایمه درین آیت تلاوت میکردند بجای امة و چون بارشاد رب العالمین و اظهار حضرت
صادق و رضا در اثبات ایمه هدی است امر معروف نهی از منکر و ان باقرون و دهور مسلوب شد
پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین انتظار است که هزار سال بران دیگر گذشت و پرده
غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی مفقود گشت و حضرات را یاد نمانید که اگرچه قرائت مذکور موجب
فضیلت ماست ولیکن قهر درویش برجان درویش و ترد ما این وبال بر محرف بدکیش افتاد که داد تحریف
داد و لفظ ایمه بجای امة نهاد و افسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید و خروج سفیانی را کسی
هنوز ندید ورنه ایشان در وهای دل یاد گفتندی و درعا آن از دست بستندی که در گهواره خود هدایت گم گشتگان
میکرد و بزرگان گفته اند ؎ مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش * کو بتایید نظر حل معما میکرد و شاعری
درحال مشتاقان مایوس چه خوش گفته است ؎ رہی منتظر منتظر یار کی یہ دیدی ندیدی ہین دیدار کی و چون
درینمقام تقریری باینست که برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پرده از ان مغلطه بر میدارم که بقول
اولین و اخرین شما در حدیث منزلت جمیع منازل هارونی برای جناب امیر علیه السلام حاصل
ویکی ازان بلکه عمده همه منزلتهای او که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در رفتن آنجناب بجانب
طور و فرا گرفتن توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامری ساخت و گاهی
کسی مثلش ندیده بود و توجه برادران کس از عوام بنی اسرائیل بسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت در ارتداد
مذکور و حضرت هارون مراتب خیر خواهی و مدارج اوامر و نواهی و جهاد لسانی چنانچه باید بتقدیم رسانید و امام
قرانی بنص رب العالمین در نهاده عنقریب انشاء الله تعالی می اید و جناب امیر وقت ارتداد اصحاب حیاذ الله
بامامت خویش هدایت نفرمود بلکه معاذ الله بشهادت خاتون جنت که از سبب طهارت و عصمت ایشان
هزار شهادت بر اقرار زبانی شیعه تواند بود مانند جنین در پرده نشستن و گوشه گزین گشت الی اخره لاجرم
بسبب سلب این منزلت عمده که شان ایمه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخر نص حدیث منزلت بر
امامت نماند پس قدما و متاخرین ایشان حقیقة و سنة یا کم کردند بلکه جمیع خواص خمسه را خیر باد گفتند
و اصول حضرات ایمه درینمقام را دیده و دانسته پایمال گردانیدند تا قصه انچه در تفاسیر و احادیث از حضرت
اهل بیت در زوانیات و خواص ایمه بدرجه ثبوت رسانیده محو شد که حرفی را بطور نمونه درین ورق بالتوفیق
و بعد از حدیث رضوی و کشف تلبیسات راوی حقیقة درین باب رساله به اسما ترتیب دادم که هر ورق
بلکه هر صفحه و سطرش خرمن تربات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از خس و خاشاک نشان

میرو بند واگر متعصبین قوم تجاہل کنند و گویند تقریر علمای امامیہ خوب افہمیدم باید صاف صاف گفتن پس تقریر شیعہ آنکہ واقعی است کہ حضرت ہارون در ہدایت گوسالہ پرستان کہ ہفتاد ہشتاد ہزار بودند از مال بدل وجان کوشید چنانچہ در نصوص قرآنی است یا قوم انما فتنتم بہ وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا امری و در تفصیل این معنی خطبہ ہارونی نقل نمودند و جناب امیر با امامت خویش دلالت نفرمود بانشاء خطبہ در سرکہ بصحابہ رضی اللہ عنہ چہ رسد لیکن وجہش آنکہ چیزیکہ در حدیث منزلت مستثنی باشد نبوت است و انہمہ امور یعنی امر بالمعروف و نہی عن المنکر و غیر آن از لوازم نبوت بودیس چنانچہ نبوت مستثنی شد لوازم آن نیز فان الشئ اذا ثبت ثبت بلوازمہ و اذا انتفی انتفی بلوازمہ و غبارے باقی نماند زیرا کہ حضرت ہارون را تقیہ روا نبود بسبب نبوت بخلاف جناب امیر علیہ السلام کہ تقیہ براو واجب شد بسبب سلب نبوت و جواز امامت پس دعوی تقیہ کہ مفید جارنے نمود نیز اے امام منتظر از اعداء و نیز اہم قطعا و یقینا در صحت آن انتظاری نماند زبندہ میگویم کہ قطع نظر از آنکہ رسالت جناب امیر علیہ السلام بر اصول شیعہ بنص رب العالمین از قرآن اہلبیت ثابت کردم چنانچہ در بدیہ دانستی پس اعتراض اہل سنت بسیار قوی شد زیرا کہ باعتراف مجیب ضرور افتاد جہاد لسانے دان صورت بست پس سلب آن سلب نص شد والحمد للہ معہذا از احادیث طالعہ ہم نشان دادم کہ تعیین ہیچ شان یعنی امر بالمعروف و نہی عن المنکر و ہدایت گم گشتگان از صائف ائمہ است و از لوازم امامت و در مدارک علما قرار یافتہ کہ انتفای لازم سبب انتفای ملزوم است پس از امامت ائمہ خود بر اصول شیعہ نشانے یافتہ نمی شود و چون حال اصل الاصول چنین است فروع را بران قیاس کن کہ بطریق اولے واگر آن رسالہ را کہ زیر حدیث نبوی نوشتم و خطایا و اغلاط راوے آن را پیشکش نمودم ملاحظہ کنی ولشبہ بلا انصاف بہ بینی خواہی گفت اکثر اوصاف و خصائص امام را کہ بسوی حضرت رضا منسوب ساختہ ہر لفظ و ہر معنی آن مخالف نتیجہ فکر روافض است مثلا از اوصاف امام است در آن حدیث امضای حدود و اجرای احکام و منع ثغور و حفظ اطراف بلاد اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نہی عن المنکر چگونہ صورت تواند بست کما لا یخفی و قس علی ہذا دعوت براہ دینی الٰہی بدون اوامر و نواہی چسان متصور تکیف کہ ہر یکی از بنی ہاشم علیہ السلام نہنگ دریای شجاعت باشد و از آغاز اسلام تا این زمان بو نور موجود و مذہب رفض بحدی رواج یافت در ایران و ہندوستان کہ اکثر سنی نام سیادت بکسیر دربدی می خندند پس ذلت و چینی و ونبوی را چگونہ سادات رفیع الدرجات در صدہا اول قبول کردہ باشند حالانکہ بالا دانستی کہ حضرات ائمہ دہ یازدہ کس را از شیعہ در مہم جہاد کافی دانستہ اند و شجاعت جناب مرتضوی از ہمہ زیادہ تر بود اگر چہ از دستانی از غولان بیابانی

ثابت کنند که از روزیکه امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب میر رضی الله عنه
زیاده مردم رفت الحمد لله که انیطرو در اصول خود دم تحریر یاد نیامد ورنه اینچنان گفتی و آب بے
لجام خوردے که شیعیان اراده میکردند که حاضرے حضرت عباس رض علمدار رعیا نمایند
تا داد تبرا اندرد ستانی و آقران او بخصوص اسامی بدهند و دیگران بیاموزند که بگویند بیش یا حالی یوم التناد
و ایضا حرفی از ان انیست که امام باشند بدر تحقیق مے باشد انصاف همین است که جناب مرتضوے
علیه السلام بدراست باشند و ارتداد فرزندان ببیند و خاموش نشینند و انصار الذاب عن حرم والدائی
اسے الله صفت امام است پس آمرونا هی بود نس لامحاله یکی از ذاتیات آنست و انسلاخ از ان
امکانے ندارد پس کسانیکه گویند که لوازم نبوت از امر و نهی و مانند ان از امام منتفی بدلیل استثنا شد
دشمنان امام رضا ع از زمره نواصب اشقیا خواهد بود که امام رضا ع در وجع گویانند معاذ الله
بالجمله کسے که عهده جواب را بدین طور ادا نمود که ضرور است لوازم نبوت را هم سلب کردن سب یعنی آمر
و ناهی و دیگر اوصاف را سلب نمودن پس امام بیچاره البته بر طور او مصداق صم بکم خواهد بود و سفید هم
ست غیدا و را که شریف تماشیئے است چه گوئیم خواه معلم ابابسه باشند خواه ملائکه ختم الله علی قلوبهم و ندیت
بفوریهم و انجبا که پیر دهقانے در صوارم و حسام جا بجا می گوید که در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و حفظ
ها و غیره هم بایدو ضرور است نه در نبوت در نه علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود غطها
یا او لے الابصار که عجیب مقام قلب کرد این تقریر را که از اصول ایمه که نمونه ان گذشت ما خوذ است
و هم اخره تصریحات جا بجا تنده است که این شیعه را پس تناقض صریح میان برد و تقریر لازم آمد به آرے راست
گفته اند ع انچه پس جستیم و کم دیدیم و در کار است و نیست نیست سالم بجز انسان که بسیار است و نیست
الغرض علماے رفضه بهر طرف می گرند و زین رو سیاه جان بسلامت نمی برند در نیجا صاف صاف
قائل بمباینت میانه مستخلف و تابت شدند که امیر المؤمنین چگونه باطل ارتدا و گفتگو می کرد که اما م لود
الارا در منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در درجه امامت است و شیئے را التقیه جائز نمی باشد و امام را
تقیه واجب میشود اگر بر ایشیم استقامت وار ند و کرد فرار نکردند رسائل نوشته قدما و متاخرین
ایشان در اثبات تقیه انبیا عموما و حضرت صلی الله علیه و سلم خصوصا بعد از قول مجیبا و مطالعه مجمع البیان
و غیره که از انهم صراحة بر می آید که انبیا تقیه نمیکنند بلکه ایشان را جابر نیست لبطلان صریح بدیر فتنی و جائے
نماند که در جوانب قلم بدست کریم و ساق و محن بسته ایم و الحمد لله علی ذلک و فانه ما بقی شی ء بنا لک
معهذا چون ان رسائل و تقریرات مجتهدین را خواهی دید از ان پیدا است که رفضه در غیر مایه النزاع
تطویل لاطائل بکار برده اند خلاف درین است که آیا انبیا علیهم السلام بعد سرفراز شدن بعهده نبوت
مرتکب کذب میشوند یا نے غیر ذلک من المنهیات فی وقت الخوف بانه رفضه در رسائل خوف انبیا صراحة

ثابت میکنند نه امر ترا می‌رساند حاشا که قدرت یابند بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیه السلام
اما محقق خوف و حزن پس کسی چه تواند دران کلام کردن که مابه النزاع نیست واحدی در جهانست
که از خوف منزه باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالی بیشتر است بقیه
کبی و چندانکه معرفت زیاده‌تر است خوف نیز پس زیاده‌تر و شان انبیا علیه السلام بعد از نبوت آیت
که لا یخشون الا الله یعنی نتوان گفت که تقیه از خدا میکنند و آنچه مابه النزاع است کذب و افترا و تبدیل
احکام است از خوف چنانکه رفضه نسبت بایمه میکنند که منکران را به میگفتند و لعن نمیکرد تدا الی غیر ذلک
و در حق منتخب از تمامی انبیا و خلیفه لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری میخوانند و اختلافها در طوایف
شیعه انداختند و فرمودند که این اختلافها ما ترتیب داده‌ایم چنانچه از اصول کافی کلینی واضح است
کار ایشان بود و اینها آن کیست در افواه است که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان حق نمیکند حالانکه
این امری دیگر است پس این مسائل که افاده مابه النزاع نمی‌کند خود بذاتها باطل شد و معلوم نیست
که مجیب موصوف درباره کسانیکه بر مروانیه خروج کردند همچنین در خلافت بنی العباس و شهادت فایز
گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیهم بودند کما فی اصول الکلینی و امثالش و محمد بن نعمان
در کتب شیعه موجود است چه اعتقاد دارد که لوازم مذکور از امر و نهی و جهاد و تبشیر و تنذیر چنانچه بایدگاه
ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام میشمارد و یا از جماعت ایمه نام می برد و بهر حال خرابی
در دنبال اوست کما عرفت و نیز از فواید جواب مذکور آنکه هرچه رفضه در کتب خویش آورده‌اند و دلالت
بران میکند که جناب امیر در فلان وقت و مقام چنان افاده نمودند و آن مخالف اصحاب است همه
از موضوعات و مهملات باشد که علمای قوم ساختند و بافتند و اگر جناب امیر از عهده امر و نهی که مقتضای
ایمانست در آیات قرآنی و قدر موجود بیرون آمده بود جناب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هرگز
چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت بلکه فریقین چرا چنین اعتقادی نمودند که حضرت امیر
منازعت و تکبیر نمود چنانچه حضرت هارون علیه السلام کما فی التفسیر الکبیر و غیره پس معلوم شد که ایمای
بر مذهب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بالقصه هرگاه در حدیث منزلت تشبیه
بحضرت هارون نه غیر بر بنگ یا گر بر تقبیح قوم و دین فروش دنیا خر متضمن باشد نیز گویم
که کسی حضرت هارون را باطلین نوشته سیاه و ریکه شیعه مرتکب شده‌اند کما فی علل الشرایع
در رنگ و قد و قامت مماثل یکدیگر نگفته بلکه آنچه جناب سیده در بیان صورت جناب تعنوی
تقریر فرموده زیاده ازین چه گوییم بارها که دال بر آنست که میان هر دو بزرگوار به الاشتراکی صورت جناب
و نیز ظاهر است که کجا انشود منابع وجه طبعی چیدر وکجا باطلین بودن دختر تحقیق بوییه قمی تعقیم که حضرت باب ابواب
از علم خود تعلیم نمود و امنیاع مبارک تنقیح شد معاذ الله چنانچه از کتاب کورعیانست و مجلسی امام

صورت جناب مرتضوی در بحار آورده هر که مشتاق باشد بدان رجوع نماید نعوذ بالله من ذالک آنجناب گفتم که با اصول امامیه از انتقاض مذکور فوائد بسیار بر آمد از آنجمله آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب غیر معقول امامت و باب مدینه علم بودن از اینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات مشکلکشا حل نشده گر و نیکه حضرت بعد از غسل و کفن بدنیا رجعت نمود و حال ائمه را بدفترے از حضرت مرتضی نویسانید و شاید وجه کتابت آنکه سیادا لبطن مبارک از کجا بکجا رسد فلا تعقل وارجع الی اصول ثقة المحدثین الذی کان من الکافرین مقصود از ین حرفی چند متعلق بحدیث منزلت آنکه تشبیه صورت بصورت البته منتفی است و چون وصف تذکر و نزہت و مناظره لسانی با اہل ارتداد معاذ الله ہم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم نبوت است و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انتفا پذیرفت چنانچه محبیب گفت الکنون بغیر باید که غیر از خبرگیری و خدمت پسماندگان مدینه دیگر چه تواند بود از حدیث مذکور که از ان زعامت کبرے ثابت بغیر باید فانتفی الاستدلال بحدیث المنزلة علی الامامة المحرّمة قطعاً فکیف که خود گفته باشند در ذاتیات و اوصاف امام انچه بیان آن بکمال شرح و بسط دانستی پس مناقضات را حدی نماند و فرضی را غیر از عداوت و مخالفت ائمه که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم نزدشان متفرع بر آنست چیزی بدست نباید مفید باشد یا مستفید و مرید باشد یا مرید و علم الهدی باشد یا علم الردی من بعد قرائد تقریر مفید حارث علیه ما علیه را چگونه استیعاب بانقل کنم و چرا عمل گوارم از انجمله حرفی دیگر باید شنید که البته مناظره او با یکی از علمای کاملین معتزله چنانچه خود ش برای خودستایی گفته تا عیان بشود که چنین کس را مغلوب و محجوج گردانید بعد از ان بنست که حضرت امام بسیر گلزار و بهار جابلقا و غیره خرامید که جز لاعین رأت ولا اذن سمعت او چیزی حقیقتهٔ معبرش نتواند شد و کیست که اوصاف طول و عرض و محکم بودن عمارات و تکلفات آن شرح کند که بر ہزاران بروج شامل و بر ہر برج دوازده ہزار سوار مسلح منتظر فرمان میباشند و تفصیل آن خبر تا لیفات مجلسی و رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که مہندوان در توصیف لشکار شک بر ان می برند و جیب و دامن را می درند و لیکن برای تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر و اختلاف السنه ایشان که ہفتاد و ہفتاد ہزار میرسد و شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السنه ساکنین این بلاد باشد حرفی چند از کافی و شرح ان کافی تواند شد روی الکلینی ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان لله مدینتین احدهما بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منها الف الف مصراع فیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها وانا اعرف جمیع اللغات وما فیهما وما بینهما وما علیهما حجة غیری وغیر الحسین اخی یعنی امام حسن فرمود که مر خدای عز و جل را دو شهر است یکی جابلقا و دیگر جابلسا که حصار هر یکی از تختهای آهن تعمیر شده و بر هر یکی از ان ہزار ہزار در مستور گشته و در هر شهر ہفتاد ہزار ہزار در بانست که سخن میگوید هر قوم بزبانی بخلاف اہل زبان دیگر و من میشناسم جمیع آن بانها را

وهرچه در آن دو شهر نیست وهرچه درمیان آن هردو شهرست شارح قرشتی میگوید یعنی جمیع آن
از قرآن مستنبط میشود ومن جمیع قرآن امیدانم پس منافات ندارد باجهل اینی بالفعل یعنی آنجناب
از قرآن مجید استنباط توانند کرد ونیست بران دو شهر حجتی از خدا غیر از من وغیر از حسین ع برادرم بعد از من
بفاصله وآنها بتصدیق بامامت ماکرده اند انتهی مختصرا ومقصود من ازین فقره اخیر آنست یعنی نیست حجت من
و امام حسین ع بر هردو شهر امام وآنها تصدیق که امامت ماکردند که بدانی که همه ساکنین این شهرها
مومن اند وائمه را مفترض الطاعت میدانند وهرگاه از کلام معلم این علم جابرقی پیداست که امام زمان
بالیقین از دشمنان خویش تقیه میکند البته ساکنین ان هردو بلده که مومنین اند ومطاعش را مفترض
میدانند امامیه در لباس تقیه خواهند بود وتشیع شان از تالیفات دیگران هم منصوص است وقس
علی هذا تمامی فوج که لاتناهی عبارت از ان باشد وشاید اگر کسی را توهم دیگر گردد که در فوج هزار نفر بعضی
از مردم مخالف ملت ودین هم میباشند فکیف افواج غیر متناهی گوییم کلام مجلسی در کتاب عین
الحیاة بالبداهت اثبات کثرت نفعه نص صریح بیست که احدی دران شهر از رعیت باشد یا فوج
سنی نیست تا بخارجی وناصبی چه رسد وازینجهت بکثرت شیعه در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیف اجمع
الامام این امور منقول اعنی مدار وتسلیح آن بر جای خودش ثابت وبمقید طائفه معترف الاولیه الدنیا
تقیه امام را از دشمنان بدیهی میدانند اکنون تقیه امام که آن ملکهار تیز نگین اوست با جمیع اتباعش
عیان گشت پس الحمد لله که هنوز مذهب اهلسنت غالب است وحضرت امام ربانی از صولت
وبدبه اهل سنت از اتباع اصحاب رسول یزدانی همی ترسند ومانند بید همی لرزند ومجلسی وغیر او نیز دیگر
وهیزه در آنی میکند وهو المطلوب وازینجا که از آغاز این کتاب تا اینمقام عجز وبیچارگی متکلمین نقض
هم تقریر وتحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب داگر بعد از مبهوت شدن گویند که شان
امام ما چنانست ــه ایکه در هیچ جا نداری جا بوالعجب مانده ام که هرجای پس از عجز ودر بوالعجبیت
گوییم درین جواب تحقیق مفید عیانست سیرا که این الاغ هنوز نه دانست که تقیه بجهت خوف وعجز میباشد
وعجز اصحاب من حیث لایدرون وباینهمه تقیه میکنند کما صرح به المفید علی نقل المجتهد المرید پس البته
جابلقا وجابلسا نیز لغا فاذا الامر کما کان وسبحان الله ابن سبا چه کوششها در اطفای نور دین اسلام
بعمل آورد وجناب امیر او را بسبب غلو وتکفیر اصحاب کرام برای عبرت خلائق خاکستر نمود وبدلیل آنکه
مفصل خود بر ایشان هشتاد تازیانه تقرر فرموده وهمانکه هم تلامذه او را کنده دوزخ گردانید وآنکه
میگوییم از تحقیق کشفی در کتاب مختار رعایت مزید او بیست ورنه بر اصول مذهب رفض جناب امیر
با وصف قرابت بدینی هیچ دقیقه مکر وخدع معاذ الله در جهان باقی نگذاشت تا فاروق وذی النورین
را شربت شهادت نوشانید ومجاهدین فی سبیل الله را بنابر حسد وعداوت از دنیا محو نمود چنانچه از

ملاحق بار با عیان گس دید نقلا از کتب قوم استفیاد ازین بیان ایں ہم ظاہر است کہ رفضہ بینی و گوشہای خود از راه
حسد بیدید غدر و دقیر دین و ملت را دریدند اما خود بتابی بعلم الملکوت حارثی زبانی شیخ معترف اند انہم نیستم
شرعی کہ بجد ادر خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و بہمہ را غربال کردم و کسی بر جوابی قدرت
نیافت کہ بر آن قناعت توانکرد غیر از جواب ناصواب تو کہ مہر خاموشی بر لب اہل حسد میزند و حلیہ تحقیق بر
جسد اہل تشکیک می تنند فرق انیست کہ عطای اینحلہ اگر در رکوع بودی امروز غیر ترا خلیفہ بلا فصل الوہ
پس این امر سیت کہ ہر یکی از علمای رفضہ برای نفس پروری خویش یا تعصب مذہب میکنند و از ینجا
ہم توان پی برد کہ حشن پوشی و کثرت عبادت او را کہ نقل میکنند از ان قبیل باشد کہ پیشوای ایشان
یعنی زرارہ شر من الیہود و النصاری رہبری مردم تبل می آورد و پیشوای ما حضرت جعفر صادق
رضی اللہ عنہ وقتیکہ این خبر شنید فرمود انہمہ بجہت رد و ریاست و نزد حق تعالی بجوی نمی ارزد
وحق در امثال این آیت کریمہ در کتاب خود نازل فرمودہ وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً
مَّنثُورًا کما فی الکتاب المختار و انہم از عادات ایشا نست کہ مناظر خود را استا نیند بلکہ در ہیچ علوم
بعرش برین میرسانند و بعد از شنیدن سخن از تحقیق صاحب جواب خواہ خود شان باشد یا کسی
از ائمہ اطیاب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی آید کہ صراحۃ از ان یعنی جہل و تلبیس پیدا است و تلک
حجۃ بالغۃ ندیدی کہ زندیقی بر حکایات موضوعہ ایشان چنین و چنان ظاہر شد و نوبت بدان رسید کہ
مستکفل جواب شن نفس نفیس گردید و امورے را در افادات انجناب و اصیمن قصہ نسبت داد
کہ بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و او با انہمہ زندقہ و الحاد خبر آمنا و صدقنا چیزی دیگر نگفت و انگاہ
در جواب اموریکہ اگر طفل مکتب می شنید میخندید انیست حال سفاہت طبرسی کتاب احتجاج خود
را بدان زیب و زینت داد و نفہمید کہ انحو کہ ہر شہر و دیار خواہد شد و امیر کہ در آن بود یعنی مناظرہ
قاضی رطل بوق با فاضل ہر جرسے نیز از ہمین باب طنین این ذباب ست و باعث فاہ فاہ ا
بر ریش این خانہ خراب چہ اگر او مذہب شیعہ واقف بود این ہمہ حرف را چہ آختا د کہ از اموریکہ در مذہب
رفضہ چیا نست کہ ناظرین احادیث و حق الیقین در ازمان خویش محفوظ دارند غفلت صریح ورزید
وسط دو تر د اہل علم رسوا گردید و این بدان ماند کہ پیر دہقانے مجتہد فانی بدان اموریکہ اشارہ کردم
پے نبرد و مناظرہ حضرت مرتضوی کہ یقینا مفعول و مفتری ست از احتجاج طبرسی بقدر ضرورتی از کتاب
اوردہ و تکمیل مقام علو الاسلام ابذکر ان قصد کرد آری چون کتاب او عین دشمنی ملت و دین ست
کمالش ہمین ست کہ بذکر خرافات و موضوعات مزین گردد و راقم با انہمہ میگوید واویلاہ و امصیبتاہ
کہ امر ذریا وصف اتیانہا کہ رافضہ در امامت مصنوعہ بہر کتاب نمودند و حضرات ائمہ را در آن شریک
غالب گردانیدند آیتی ہم در سید کہ بے کلفت بر امامت مذکورہ دلالت میکرد ہر چند گاہی بصنعت

زرگری دوازده انگشتری که محصول تسلیم شام ورثمن هر یکی ازان گم شد ۹ که بود بش نگینی در انگشتری
فرو ماند در تفتیش جوهرے که مرجع گردید چنانچه تفصیلش مذکور است تا آن بعین در رکوع نماز گدا انگشتری دانیم نصب العین
خواهد بود تا شرط امامت طابق النعل بالنعل باشد علاوه بسیار از انگشتری های قلب بین تو هم علو
برائے خلفای متقدمین هم چنانچه قلوب ناظرین برباید وضع کردند درین جمل تلبیس و ترصیع و تکلیل
اهتمام تمام بر نام مزین مسجد و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطاب بود که در صافی دیدم بروایت خودش
درانهم تقسیم شرعی که چهل انگشترے ترتیب دادم و هر یکی را در رکوع نماز بسائلی بخشیدم و صفای پیش ما آید
که گفت که برائے علی مرتضیٰ آیتی در قرآن مجید نزول اجلال یافت و برای من فرو دینامده عبارتش این است

عن عمر بن خطاب قال والله لقد تصدقت باربعین خاتما وانا راکع لینزل فی ما نزل فی علی بن ابیطالب
فما نزل و باعتراف مفسرین شیعه که صاحب صافی در زمره ایشان است همه ائمه باقی نیز این مفهوم بجا آورده
و مصداق الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ برانها منحصر شد پس اگر خلفا راشدین
خصوصًا فاروق اعظم هم عموم و شمول نماید هیچ استبعادی ندارد که منصوص جعفریه این مهاجرین مجاهدین
کسرے و قیصر بے ردد و ریا جامع آیات فضائل بے انتها در کتاب خدا بوده اند و بر فرض و تسلیم اگر عقیده
این روایت را نزد ما بصحت و اعتبار رسانند و بفرض محال ثابت گردانند که فرو دست امام را چنین انگشت
در رکوع نماز بخشیدن گوییم شمول بطریق اولی در آنهم منصوص جعفریه سعد لک فاروق معاصر جناب
بوده بخلاف ائمه متاخرین که از وجود ایشان در آن زمان اثرے نبود چنانچه ظاهر است که دادا یا ادنی تامل بلا
و شبهه در تقدیر اکیے بود و دادا و بمنزله فرزندی باشد علی مالا یخفی الغرض علمائے رفضه گاهے
صناعت زرگرے چنانچه باید بتقدیم رسانیدند و زمانے مثل مجتهدین روساے مومنین در دوا را کیا
کوفه هند علمائے زرین تیار زر دوختند و بر سائل تعینه ندند چنانچه از کافی کلینی اعور و غیره روایت چهل
هزار دینار مے آید و مخفی نیست که شیوع دینار نسبت هر دو حدیث سادر باره انگشتری موصوف و حله کی
سره سیقر باشند و هر یکے را از ان کامل العیار میدانند و صاحب صافی میان هر دو تطبیق می دهد
که در رکوعے حله بسائل بخشیدند و در رکوعے دیگر خاتم عنایت فرمودند چون هر دو بخشش تمام شد
آیت کریمه نازل شد و معلوم نیست که معامله حضرات ائمه عطاے هر دو بود یا قناعت بر یکی و از شرط
امامت دادن هر دو معًا یا واحد نے علی التعیین یا علی التخییر باشد شرط امامت بالاتصال عطاے هر دو
بالانفصال عطاے یکی از ان ۵ هر مرتبه از امام حکمی دارد و دیگر فرق مراتب نگنی زند لیکن بهر حال
اهل این انگشترے بعد اختلاف و جنگ زرگری در وضع روایت حله زرنبے از بن قرآن مجید
نتوانستند بدون ضم ضایم در خلافت متقدمین رخنه گرے نمایند و در خلافت متصل برائے کند
در پیغمبرے بکشایند چه جاے آنکه دعوی علم و معرفت صد و چهل هزار زبان را دلوکان بالاستنباط ؟

من هذا القرآن نقل فرمایند و آنهم برای حضرت امام حسین که در اولاد خاص جناب سیده نسبتی یعنی در
سبع سنابل بر بیان شارح جامع الزیارات داخل نموده اند بار خدایا از قرآن مجید اهلبیت رضی الله تعالی
عنهم اجمعین بر استنباطش قادر باشد که نص بطلان ختم رسالت درباره سیدنا حسین در آن بدلالت
قطعی نازل شده تواند بود و بر بعض تقدیرات که مراد فاروق رضی الله عنه از نزول آیتی مستقل باشد به شمول
و عموم و شاید که نزول آن را تمنا میکرد و بعد وفات حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم چون ملاحظه نمود که مصحف اکثر
بر جناب زهرا فرود می آید و جبرئیل آید و رفت در شب و روز مشغول نه بطور وحی سابق که مشتمل بالانفصال
بود و معذرت مقرون کہ اِنَّمَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ و شک نیست که بخشیدن چهل انگشتری در عین رکوع و
سوال سائل در نماز عادی نیست بلکه اتفاقی ست امتداد و زمانه را میخواهد و لاعقل مدتی باشد که شیعه
در عمر شریف جناب زهرا مهبط وحی خدا بعد وفات سید انبیا علیه و علیها التحیة والثنا تحقیق گردید که بر
اعتقاد بانیان رفض بدو نیم ماه میرسد و شاید که فاروق رضی الله عنه بعد درستی چهل انگشتری معاذ الله مصداق
انگشتری جناب امیر مصرع کو سلیمان زمانست که خاتم بادوست سایلان را رشوتی داده
تا بلطائف حیل آن را ده ساخته و طریق سوال و طور اخذ بر حلل آموخته باشد و خود هم تمرین پوشیدن حله
بعنوانی نموده باشد که در عین رکوع از تمامی بدن بیک اشاره خفیف جدا شود تا مفسد صلوة رو ندهد و مگر
تیر انگشتری بهدف نشنید و خطا نکند چنانچه عرفی گوید ؏ از کمان ناجسته در چشم تحیر کرد جا ؏ معرفت گو تیر
حکمی بر نشان انداخته ؛ چنانچه انگشتری جناب امیر وقتیکه بسوی سائل پرتافت زنهار خطا نکرد و در است
و چپ مایل نشد و بی کلفت بر بعض روایات در رسید الی غیر ذلک من الاحتمالات فانظروا یا ایها المنصفین
که رفض امامت بلا فصل را که مدار ایمان قرار داده اند بر این ضمایم می نهند و بعد ذکر آن بر خود نشستن
می بالند و در برهمی ما برای ابطال خلافت راشدین بر دوت می بالند که به بینه از قرآن شما برود مدعا
ثابت کردیم حالانکه ظاهر قرآن و سیاق آن بدان مرادها نیست کافی الکتاب الکلامیه الا الزامیه و آنچه از روایات آورده اند همه ضعیف الی
ثبات است و آنهم با جعلات و جنگ زرگری پیدا است عقل هم از آن ابای صریح دارد که ذاتیات امامت و اوصاف آن را
جناب امام رضا بروایت راوی معلوم چه قدر داد و شرح و داد و بسط در این شروط را در آن هیچ دخلی نداد
معهذا آن امور ضروریه در هیچ امامی بالفعل بر اصول شیعه یافته نشد کما سبق مفصلا پس مناسب همین است
که قول خواجه اثیر فنا مه در اینمقام یاد کنم و بعد عای این فصل مشغول شویم ؏ جهودی مسئله راز راند و گر
دکان غارتیدن بر آن سود کرده و چون بنیاد این مذهب مطابق کتاب مختار ابن سبا یهودی نهاد
اینحکایت چه مناسب افتاد نعم ما قیل ؏ نظم نظامی بلطافت چو در ؛ فر گرمش حسبت جهان گشته بد
و ایضا در استثناسی نفس خود مش که هم ارباب خود فروشی و خودنمائی ست حرفی دیگر باید شنید
که میگوید که خاص بگردانیدم نفس خود را بذکر نمودن مگر از جهت که غیر خویشتن را بر سبیل تعیین شنا کرد

خویش در اخلاص باطن و وفاداری نمیدانم تا او را ذکر کنم الخ کما عرفت فی تلخیص کلام با لعارف جواب
و فرضیها همین است که شاگردان خود را از شیخ و سید همین تعلیم و تلقین کردی خدا بر عین مقلد و بنده و قدر
مدار دو فیه تحاشی است که اگر این نقل مطابق اصل نبود رئیس الحاکمین یعنی مجتهد فلانے در مواردم
مطابق ذات خود دشنامها دادی فما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء
هذا حال معرفة قوم الکفر فی قدرة خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همین است که
کتاب روضه علی ما ذکره صاحب الصواقع انار الله برهانه آنجناب را مستعفی از رسالت قرار دادی
و بر مقدر چه موقوف که از روایات قدیمه در کتب مجلسی و تفسیر صافی و غیر آن کما ینبغی ثابت کردیم پس ما را
بگو که چون حضرت پیغمبر را الٰہی نسبت دادی بی شبهه کافر شدی باز و قدما و متاخرین تو در مطاعن
فاروق از آغاز قصه قرطاس چون لب کشودند اینگونه گفته اند که حضرت طلب امور و اسباب کتابت
نامود پس او حضرت را گمراه نشوند امت حضرت بعد از و چون او مخالفت وحی کرد کافر شد پس قیاس آن
نشان تو و تلامذه تو که شیخ و سید بعد از این مباهوری باشند هم بعد از ایشان از اتباع این هر دو جاهل
میکنیم که هر که پیغمبر ما را معاذ الله نسبت بکفر کند یعنی مستعفی برادر خود قرار دهد البته در کفر او شکی نیست و
هرگاه کفر تو باقرار علمای شیعه عیان شد پس میگوئیم که کافر چگونه معرفت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله دارد مگر
انیهم نشنیدی که خدا پیغمبر باید و محمد و لیاد و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین
و آثار قیامت دیدنیست که چنین کافران سطر و دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند طرفه آنکه بیچاره
شیخ المقتول مخاطب ابن علم الملکوت هنوز ندانست که این پیشوای امامیه و غیره در باب حضرت رسالت
چنین تحقیقات درباره حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر وارد شد حضرت در مقابله جاهل
وسے متاسف خلافت جناب امیر و نصب آنجناب در روز غدیر بیان فرمود و از تبلیغ رسالت مستعفی شد
و لیکن هر کس میداند که حکم حاکم مرگ مفاجات فکیف حکم رب العالمین طرفه تر آنکه این حق معرفت خدا
و رسول او تعالی این مرد و حق معرفت ائمه را نیز چنانچه باید ادا کرد و حق صاحب الامر را نیز بر وجه
شناخت که با وجود اقامت در حصار آهنین جابلقا و جابلسا در تاقت افواج غایره غیر متناهی
و تقیه بسر مے برد و چون بجای خود قرار یافته که هرگاه چیزے ثابت شد ناگزیر است ثبوت لوازم آن پس ما
بوضوح انجامید که در دیار هند کو خطبه خلفاے راشدین چار عنصر ملت و دین حضرت غائب عن الانظار
الحاضر فی الامصار بکمال بلاغت میخواهد و افضلیت صدیق و فاروق را علی رؤس الاشهاد بر
منبر بیان میفرماید و در نتیجه استبعادے هم بخاطر کسی از رفضه که کتب خویش دیده باشد راه نمییابد
زیرا که در آن پیروے جد امجد خود امام الائمه اهلبیت میباشد که در هنگام خلافت خویش بر منبر
میفرمود که هر که ایشان را تفضیل گوید از من او را حد تا زیانه خواهم زد چنانچه در صراط المستقیم

نیز ہم مذکور است و آنچہ جناب نصیر الملۃ والدین و مقید نحلہاے اتباع ابن سبا لعین سفیان واکثر متعلقہ را بر
نفوس مومنین پاک مقایسہ کردند از قید و بند امام و تمامی و سفاہت پس مارا جوابش قطع نظر از آنکہ
از قبیل قیاس شیخ نجدی ست نیز آنکہ ایشان را بر شیعہ قیاس کردند کہ مانند یہود اند و بنا بر آنچہ از جواب شیخ
پیداست و ہم تالیف دیگر و کتب مجلسی حدیث کافی کہ از حضرت ائمہ کہ غالبًا نقلش ہر گذشتہ در جوابش
کافی ست کہ دیگران امامی نسب کردند و در تقلیدش کوشیدند و ثمامارا نصیب کردید و پیروے بجا
نیاوردند و بر ناظرین کتب شیعہ چگونہ مخفی باشد کہ آفات و مصائب ہر چہار صد را اول شیعۂ اہلبیت
گذشتہ و میگذرد از دست امامیہ بود و ہست در ایام صفین بسیارے چنان اندیشیدند کہ امام الائمہ را
قید و بند کردہ بدست امیر شام سپارند و بزاران ہزار بار علما اکابر شیعہ آنجناب را بر تحکیم حکم خاص آوردند
گفتند و رنہ ترا میکشیم و حضرت امیر آنچہ در لعن و شکایت ایشان ترتیب فرمودہ از نہج البلاغت پیدا
و ہویداست و در ترحم امی باید رفت کہ معتمد الیہ و مشار الیہ آنجناب یعنی ابن عباس بروایات
رئیس المتقدمین در کتاب مختار سبب شکست و ذلت شد معاذ اللہ پس از دیگران چہ تمام توان
و از اینجاست کہ جناب نصیر الملۃ والدین بالآخر اینقدمات را یاد فرمودہ خود متقدین امام ریحاستے
را کہ غیر از امامیہ اثنا عشریہ فرقہ دیگر باشد در شقوق مذکور داخل فرمودند و اگر عذارے و دغل شان
را یاد نمیفرمودند بر ورقلم ایشان رالجا میکردم کہ ہیچ علت قلے تجویز تواند کرد کہ در بسیاری از بلاد
ہواخواہان امور بعین مرید ولاد اخواج کثیرہ موجود باشند امام خود را چنان غایب سازد کہ نام و
نشان مقام خود را بر ایشان مخفی بماند پس راست گفتہ مجلسی در حق الیقین کہ شیعہ این زمان
مثل آن یہود اند کہ منتظر قدوم حضرت بودند فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
ہر کہ خواہد این دلیل عقلی را کما اشرنا از ان کتاب در حال امام منتظر بہ جنید و حاضرے حضرت عباس
علم بردار بجور رود و از ایشان دادہ بیش باد بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعہ این زمان عقلا و
نقلا ثابت ست از بیجا ہر کسے اعتماد نمی فرماید و بر مثل مشہور از سایہ خود میگریزد از کافی عیان ست
کہ در وقت امام صادق اجلہ اصحابش بنصف دینار شیعہ پیدا نشد و ہفدہ کس قابل میدان
پدید نیامدند واے برین زمان کہ جز سجدہ خاک پاک کربلا و نشان سیاہ بر پیشانی نورانی چیزے دیگر
از علامات تشیع ندارند و از صفات ائمہ لعبد المشرقین نصیب ایشان شد و پیر دہقانے در رسالہ دوازدہ فقار
چہ خوش کہ از دشمن خانگی حذر باید کرد و برین علامات فریب نباید خورد و الغرض عمل امام زمان
بر ہمین پا است و پس کہ اعتماد ندارد بر ہیچکس و چگونہ بار دیگر در قابو ایشان نیاید کہ من جرب المجرب
حلت بہ الندامۃ پس ہر چہ جناب شیخ در اظہار حال شیعہ متقدین او چندے از سطور نوشتہ
فَكُنَّا عَلَى ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وبالاخر آثار یہودیت این قوم بر زبان مقدس شان ہم جاری شد

چنانچه مجلسی بعد از تتبع احادیث آورده بود که انبیا مرا اپس انصاف باید کرد که متقدمین امامت
این بزرگ سوسنی در بیابان غیر از اثنا عشریه کیستند که امروز اگر امام بر ایشان ظاهر شود تدبیر قید و بند
او نمایند و بخونریزی او سعی کرده بلا مهلا بگذرانند و چه انا نمایند که فکر این استاد و شیخ دید. بانیان بد اصحاب
رفض نخواهند رسید وقتیکه در مکتب بودم چنان می شنیدم که وای بر کسیکه دیگری را الف زیبا. این شخص
هرگز عاقل نیست و امروز چنین کس را که از فریب پرهیز باشد نادان میدانند الغرض گویا که
اختیار حال اثنا عشریه خامه بزبان شیخ الشیوخ بر نقض جاری شد از قصه سامری و گوساله پرستی
و ترک رفاقت حضرت هارون و اینهم علی العموم و حال خود فرو بست این شیخ نجدی انگاکوش بر
تسنگه حاجتی باعاده ندارد دیگر آنکه این نائب ابن سبا برای نفس خود بالیقین میدانند که زینهار
ایشان سلوک نفرمایند چنانچه سابقین و لاحقین شیعه بعمل آورده اند قال الله تعالی و لا یامن
مکر الله الا القوم الخاسرون کمافی الکافی عند بیان الکبایر چون ازین آیت خود را متغافل
کردند باستثناء نفس خود دیده و انگشتند که آن معرفت کامله در باب امام که حالش بطور نمونه با تو گفتم
ایشان را از دغا و جفا و ریختن خون شیر نفس مانع نخواهد شد حالانکه ابن عباس را جناب امیر رو
اهلبیت خود یگانه روزگار میدانست و برخلاف آن غلو و ظهور داد بر اصول اهل ریا و غناء کالشیخ الشیوخ
رفض لیاقت پابوسی او ندارد و الی غیر ذالک من الامثلة الشواهد شیخ درین تعجبان فزونی نفس
که معتزلی حاذق را مغلوب کرد از بدیهیات عقلیه و نقلیه دست برداشت و آنچه در آخر گفت
که از من تقیه میکند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر است زیرا که جناب شیخ معرفتیکه در حق خدا و رسولش و ائمه
یقینا سبب تقیه امام ست علی ما عرفت انتفا و پیداست که کسی که در حق حضرت استغنا از رسالت و نزول
وحی در کتب دینی خود بنویسد او البته مخالفت خدا و رسول او را از سنن مرسلین بلکه سید الشان
معاذ الله خواهد دانست و العجب که شیخ رئیس لاابالی را اینهم یاد نماند که صیغه اخوت خوانده بود حضرت
صلی الله علیه و سلم میانه سلمان محدث باب الله و میانه ابوذر غفاری صدیق است نزد رفضه
بانزحال ایشان چنان بود که اگر ابوذر می بردانچه در دل سلمان بود قتل میکرد و او را ابلیس بداند
دیگران چه گمان توان کرد یا مرتبه ایمان این شیخ از ارکان اربعه طلقه هم درگذشته بود که نمیگوید که اینها
و ارم که تقیه از من میکنند و اینهم بدین عموم که از دیگر خبر کاسه من نیز و مقام حیرت است که بعضی
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل در باره حضرت سلمان و ابوذر بسبب صدور امر مذکور در شرح کافی
سخن افاده فرموده اند که طلقان هم از ان خبیث تر اکاذیب او دل نمی بندند و آن اینکه سلمان
حاکم مداین بود از طرف فاروق و حقیقه نائب امیر بود که محاصل را بآنجناب می فرستاد و میدانست
و افتخار بران میکرد که از جانب من ست و خود را در باره محاصل متغافل میزد و اغماض میکرد

اگر ابوذر رحمة الله علیه بر این امر آگاهی شد وانکه خوش‌گلی و مزید عداوت فاروقی ورزیدی برای و افتخارش حقیقت سلمان ظاهر کردی باعث قتل سلمان گشتی و از اینجا توان دانست که سلمان رض با وصفیکه قبل ازین بسبب تخلف و سر تبرا شیدن در وقت معهود مستحق لعن جناب امیر ع شده بود و لیکن بیچاره تدارک فی الجمله بعمل آورد تا فائده تسکین اهلبیت و شیعیان ایشان بر زعم رفضه صورت بست حالانکه فاروق ع آنچه منقر کرد برای مرتضوی دیگران را موجب غیظ بود کما لایخفی علی من لاحظ البسیر ملتواریخ لیکن بستر طبیک سکندر ذوالقرنین را با حضرت امام حسین ع چه کار اند و قصه عارف مشهور را تازه بگردانند اما ابوذر پیر دسکم خوش‌گلی با اعتراف شارحین کافی بحال خودش مبتلا ماند انیست حال صدیق امامیه با وصف استحقاق لعن کما مر فی المجلد الاول طاعن اصولهم معاذ الله و دیگران از مقبولین مسائی رفضه هم بحال سابق ماند پس شاباش و صد آفرین بحال سلمان رض و چگونه خدمت اهلبیت اگرچه در حقیقت خیانت باشد نکند که منا اهل البیت در شان او دریافت و بخلاف دیگران مقصود این فصل آنکه چون سلمان رض تقیه کند از ابوذر با وصف مواخات که از سر در کائنات ع اگر امام تقیه فرماید از شیخ نجدی مساحیت نرهات هیچ نکرده باشند و زینهار استبعادی ندارد خدا و نه که شیخ المتهور الحاذق که مدبر حدیث بود مگر از دریای عمیق حا بلقا آب بی لجام خورد که نه آیتی یاد داشت نه حدیثی و بر تقریر شیخ جمیع مباهات می نمود اگرچه ضرطه بعیر و فسوه حمیر باشد کما لایخفی و قضاء این باب آنکه بر اصول رفضه بلکه در تالیفات فقیر جا بجا مسطور است حضرت را در باره ارتداد بر هیچ کسی از امت خویش خواه صحابی باشد خواه از اهل قرابت اطمینانی نبود جز جناب مرتضوی شیخ هم مگر دعوی مساهمت با امام الائمه دارد که چنین خرافات میچاید و شل طوطی در حق خود چنین لفاظ بر زبان می آرد ٥
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست ؛ عرض خود میبری و زحمت ما میداری ؛ و در ین مقام بعضی از امور که از خاطر رفته بود و بیاد آمد ذکر آن مناسب میدانم که معمول محدثین است که اصول قواعد فن حدیث شریف را نصب العین میدارند سیما وقت شرح کتاب احادیث خصوصاً کافی که اقدم از کتب ثلثه است و اعور دجال بر زور و شور علم خود که ابلیس از دیدن و شنیدن نشرع غرق انفعال است در بیست سال جمع کرده حتی که قرآن مجید مسلمین را حکماً به نسبت ائمه هدی منسوخ ساخته بعد از انکه بدعوی نزول لال کتاب وقت وفات شریف پرداخته و قرآن اهل بیت تبلاوة منسوخ گردانید چنانچه هر دو امر در کتابش مدلل و مبرهن است و قبل ازین بار بار بیان ثبت شرعیات جمله قواعد مشار الیها یکی آنکه زنادت راوی را اعتبار میکنند و اجال را ازان بر تقریر تفصیل می آرند لی غیر ذالک و از انجمله سیاق حدیث را زیاده تر در نظر میدارند تا بی ربط نشود و ملا خلیل قزوینی شارح کافی کلینی و غیر او از اکابر و تاویلی که در کتاب خود

سپرده در آنوقت این هر دو را از یاد برده اند و از جهت کلام شان مخالف حدیث گشته زیرا که حدیث
درین ماده خاص باعتراف جمیع محدثین و متکلمین امامیه بدین الفاظ وارد شده و نقل آن دعا
و این طور منافی بیان حکایت اوست زیرا که او در آن اعتراف کرده که ابوذر مرید عداوت با فاروق
داشت هر چند برای ثبوت این امر سندی در کار نبود که هر شیعی را فرید عداوت با وی پر ضرور است که
بزعم رفعه اصل ماده غصب خلافت و ایذاهای اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین او بود و چون
صدیق امت نزد امامیه عداوت شدید با فاروق میداشت محال است حضرت دعای نیک
برای چنین دشمن از چنین دوست جناب مرتضوی که از محاوره عرب واضح است که دعا بلام
میگویند در دعای نیک چنانچه دعا علیه در دعای بد پس امیعنی زینهار صورت امکان ندارد که
اگر ابوذر پی برد بغیر سلمان که من از طرف جناب امیر حاکم هستم و ازین جهت محاصل ملک را از
آنجناب میفرستم نزد فاروق البته بسبب امیعنی باشد که فاروق او را بکشد یا ابوذر دعای نیک
در حق فاروق که قاتل اوست فرماید و حق مواخات حضرت صلی الله علیه و سلم را رعایت نکند
و این امر محال است و اعجبا که گوسپندی از غنیمت گم شد فاروق تلاش کنان بصحرا رفت و او را
نیافت میدوید فاروق نیز پس مضمحل شد تا فاروق او را بر دوش برداشت و میرفت امیر در آن
ساعت بر خورد و حال پرسید و بعد از اطلاع فرمود که درین تموز که آب دهن منجمد شود و مغز در استخوان
میجوشد چنین جزاء و عرق ریزی از کسی نخواهد شد و علی مرتضی شتری را دید که خوب چست ایستاده
سوی فربه و تند نگریست گفت فرزندت حسین برای مهمانی قدری عسل گرفته بود و چون
حقوق مسلمانان بدان شامل بود ترکو او را بیار و تازیانه بدست گرفت الی آخر القصه التی قصصنا
من قبل پس ازین نفوس قدسیه چه ممکن که در چنان امر عظیم قبل از تقسیم خراج تصرف کنند و فاروق
خاموش بنشیند قطع نظر از آنکه مثل آن از اطفال اهل اخلاص زینهار صدور نیابد فکیف از سلمان
و برادرش اما اول پس اینقدر این هشیار بکار خود و دیوانه بر مذهب امامیه میدانست که اگر
و هم بسیار در مدت عمر گشته شوم اگرچه سه صد سال از عمر گذشته باشد پس تخلف نمود از حکم جناب
حکومت را آمنا و صدقنا گویان بمعنی بجای او قبول فرموده اما برادرش پس با وجود اعتقاد
خلافت بلا فصل امیر چگونه سلمان از اهل بیت است خود را قتل کنانید یا دست دعا در حق
بد نژاد که پا بر جاده و این خود امری است بدیهی البطلان و دشمن نفس لامری آنکه بیعت
حکومت بارشاد فاروق بود و فرستادن خراج ملک نزد بزرگ دیگر از باب خیانت و مثل
کنان کسی خوردن و شکر دیگری بجا آوردن در هیچ ملتی جواز ندارد و در زمان ابن عباس که میدان
که هزاران دراهم و دینار که از بیت المال بصره گرفته حضرت کمال المختار

بلکہ تہمت بجناب امیر عاید شود معاذ اللہ ازینجا نسبت دیوانگی بحضرت سلمان باب اللہ برمذہب امامیہ
نمودم چنانچہ دانستی بار خدایا اگر گویند کہ سیشن نیست کہ امام بر اعتقاد سلمان بجز حضرت امیر کسے نبود پس
آنجناب در حقیقت مالک تمام روی زمین باشد حتی کہ در تفاسیر امامیہ کہ محدثین تالیف کردہ اند امام را بالکہ
ارض تعبیر نمودند فاروق رض کہ منصب خلافت بظلم وجفا گرفتہ بود جوابش پر ظاہر ست کہ در مقالہ نشا و سہ
از کتب اصول رفضہ بنصوص جعفریہ کہ در کلینی ثقۃ الاسلام و امام اعظم اول شیعہ وغیرہ ست بوضوح
اثبات رسانیدہ ام کہ استحقاق خلافت اقالیم برائے آن مہاجرین بود کہ جہاد با قیصر و کسرے نمودہ اند
و لاریب کہ از ایشان فاروق رض اعظم بود مستقر و مجاہد در دین خدا کما فی نہج البلاغۃ پس اعتقاد سلمان جاریے
کہ تبکرار معلوم شد ہم جہل مرکب باشد و ہم دیوانگی بر نقل شارحین کلینی مثل قزوینی کہ قدمائے رفضہ
بر بعضی از تقادیر چنین حکایات را بستہ للتدبیر خیال وضع کردند کہ مذہب ائمہ چون مذہب تشیع ست
ہرچہ برائے دفع روز سیاہ اخلاق نمایند بوئے علی نور خواہد بود تا بکر ائمہ بعد ازین غور بکن کہ آیا افتخار
فاروق باین امر بود کہ سلمان رض فارسے از طرف او حاکم مداین باشد ای دشمن خرد ہمہ اجلہ اصحاب
ناصرین و کارگذار او بودہ اند و ہرگاہ خود حضرت امیر المومنین وزیر نیک محضر او باشد و این عہدہ را
طالب شود کجا عرفت از دیگران چہ نام توان برد این وزارت بر مذہب فریقین ثابت ست چنانچہ از صحاح پیدا ست
و از مطالعہ کشف الغمہ نیز ہویدا است غرضکہ تمامے امور رفضہ بر ہمین مکائد و موسس ست و خلاف
بداہت عقلیہ و نقلیہ کہ مجانین را ہم از دیدن و شنیدن بے اختیار لفظ قاہ قاہ از زبان ہم می آید و
اہل وقاحت بمقتضاے تزیین شیطان اعمال شان را مسرور اند اذا القیت جلباب الحیا فاصنع
ما شئت الغرض ملا خلیل قزوینی را بایستے کہ روایت دیگر را نیز رعایت کردی چنانچہ در شرح خود کلینی
مثلا در باب کراہت توقیت وغیرہ در اینجا کورے و گورانگی اختیار کردہ و توجیہ را بر کم حوصلگی صدیق چون
و بر قصہ کہ بداہۃً مہمل ست بنیاد نہادہ و گاہی ناظرین اوراق را وہم نخواہد شد کہ از عجائبات اقوال نزد اصحاب
و اہلسنت اولا یعبا بہا ہست زیرا کہ این امر مشترک ست بین جمیع علما ہم کہ ابطال الحق و احقاق باطل
را مطمح نظر ساختہ اند آیا ہملات نزد علم الہدے در شافے و تبصرہ و مزخرفات امامین اعظمین علیہما لعین
قاسطین علیہم ما علیہما یوم الحشر والندامۃ و زیادہ ساہست و میخواہد کہ باز تالیفات ایشان بر کشایم
و حساب از سر بگیرم و کسے نیست از رفضہ کہ بگوید کہ لا اعتبار بہا طرفہ تر آنکہ روایات جہنمی بودن اصحاب
خصوصا حضرات راشدین عیاذا باللہ خود ابو ذر رضی اللہ عنہ نزد رفضہ روایت کردہ و حال عمر و ہر دو
برادرش بلاواسطہ از حضرت مخبر صادق صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ کہ ایشان ہرگز از کفر حاز تدارک
تائب نشوند و در فلان مقام از دوزخ در شداید عذاب و عقاب باشند و گاہی نجات نیابند اے

بغیر ذالک من الاحادیث الموضوعۃ التی روتہا ابو ذر صدیق الامامیہ فانہم سیاقون الی النار ظلما

ملعون یعنی ایشان را از حوض کوثر برانند بسوے دوزخ در حالت شدت تشنگی و تفسیده لبی
و خشک زبانی کما فی تفسیر القمی و استاد اهور اهل الضلال و هذا اعلم و بالنسبة الی الیمانیین چگونه
عقل هوشمندی در مذهب فضه تجویز کنند که ابوذر در قفاے برای قاتل سلمان محمدی رحم فرماید و چنان تضرع
کرد و که دعاے مغفرت و ترقی درجات نماید آینده چه مناسبت و مجالست و مضمون استغفار
اینکه شنیدی تعلق داشت بجلا و دعا بقاتله بحیثیت مذکور اما امر دیگر که متعلق باشد بسیاق حدیث
و لیس سامعم چیزے بطور نمونه گوش بکن بیانش بر سبیل ایجاز آنکه بعضے از قدمای رفضه که حال شان را
عبد الحمید مدائنی جامع اعتزال و تشیع عادل عند المجتهدین در شرح نهج البلاغة آورده از دنیا
طلبے و خوشامد اوساط امور از ملوک دنیوی و در حقیقت این بانیان رفض کا بیے پیرو تیسن بعد
فقاهت رسیدند و زمانے وقت مجهول دو آن شکار ابوده اند و مقتضاے بر بیمار و خران را رعایت میکرد
کما فی شرح اوراق الایضاح آن علمای شیعه اعوا و الیتیم چنین ثابت کردند که جمله مقبله خبر لیسے تبر لو علم ابوذر ما فی
قلب سلمان کنایه از فرط محبت است پس عیان شد که کلیلے و غیره را ابهم مزید ندو سیاق حدیث را
نفهمیدند که در ضمن این درصحبت تشریف حضرت امام زین العابدین ذکر تقیه در میان بود تا صادر شد
حدیث لو علم ابوذر الخ و در روایتی بکثرت دیگر آمده که دعای نیک در حق قاتلش بجا آورد حالانکه
عقد مواخات داشتند تا بسایر طبقات چه رسد پس سیاق حدیث هرگز باقی نماند و چون قتل هر
خود شان شد مدعا صاف شد که سلمان تقیه میکرد از ابوذر با وصف اخوت پس تقیه از سایر مردم
بطریق اولی و هرگاه کتب شیعه را اینک مبنی تقیه ائمه از اجله شیعه مشتهر بود نه مبنی که لقمان حکیم
که لهایے حارثے لیاقت علیه یوسی او بدار دو او دعوی انا خیر منه بر زبان حال می آرد و خطا گفتم
بلکه همسرے امام الائمه گردن می فرازد و گوی چوگان میبازد کما عرفت مخاطب شد بلفظ ادعهم
در زبانی پدر او قهر خدا جوش بر شیعه زد بسبب آنکه از اعت قتل ائمه ست عیگفتنا پس از قاتلین بیش
تقیه حضرات ائمه را واجب تر شد از دشمن خانگی حذر باید کرد چنانچه مجتهد صاحب نایب امام گریے
وصیت نسند سو فرالیشان کم حوصلگی صدیق ابا میه نیز آمده نوبت بقتل سلمان اهل البیت
منصوص ائمه رسید دیگر چه دقیقه باقی ماند که شیعه فرو گذاشتند نتیجه این همه امور آنکه ائمه بالیقین
با عزیزان شیعه از خواص خود تقیه میکردند پس ما را در بطلان این مذهب همین قدر کافی و برابر صد
دلیل پس تمامی خرمن مذهب رفض همراه خاکستر این سا برو ست حضرت مشکلات و ائمه هدی
بر باد فنا رفت که ضمن تکیتیان تقیه ائمه از یاد اظهار حق نسبت بخویش و بخلاف آنکه هی نیگویم که حضرات
از سنیان تقیه میکردند بلکه برین با شیم و بر همین بگذریم که ائمه بر یک سنت و سیرت بوده اند و نیز حضرت
شنوده اند که حضرت پیغمبر برایشان لعنت فرموده کما فی الکافی فرید اسماعیل عیاش و اقا و لعنت و نیز لعنت

بر اہل حق مرا شتند و ہم افاضہ انوار طریقت و حقیقت فالحمد للہ کہ این امور مثل آفتاب بر رخط استوا
روشن و مثل سنگ تنگگرے گلہاست در گلشن اکنون احتمالے از مہملات شیخ باوصف تنا کر کلمات متناقضہ
او باقی ماند مگر آنکہ شیعہ سہو اکنند انچہ کنند جوابش ہم عنقریب سمع خراش عیش و ع خود تو در ضمن عبارت گوش دار
النعمہ ہر چند رفتہ در ابطال امر واقعی یعنے مزید الطاف ائمہ بر اہلسنت بکوشند و دوین را بدنیا بقم
و نور خورشید را بپوشند کاری از پیش نمی برند بلکہ پردہ ناموس مذہب و خجالت خود نزد عقلا می درند
بعد از ین شیخ جی انچہ در بارہ معرفت خود بامام منتظر امامیہ را دخواہ از دست اثنا عشریہ خود نوشتہ
کہ این معرفت مانع ہست مرا از ایقاع کفر کہ ہرگز بغفور نتوانند شد و گوشش در قتل او زیر چنین است
بلکہ او را تخویف کردن نیز کفریست غیر مغفور شاید کہ این شیخ الابالسہ با سے مبانی قواعد مذہب شیعہ
متفرعات قاعدہ عدل را کہ امامیہ عارلیہ بدان مفتخر و مباہی اند یاد نداشتہ چہ از متفرعات قاعدہ
مذکورہ در صوارم یکی اینست کہ اگر پیغمبرے را بوجوہ مستحسنہ قتل کنند ارباب امتحان خواہد بود و ظاہرا
قتل اوصیاے انبیا بطریق اولے کما لا یخفے و از بیان شیخ جی صفائی نیست و اخلاص احمال خوبی
بر ظاہر ہست و انیم کہ دل در باطنش از شوائب اتفاق پاک و پاکیزہ ہستا ہیں اگر تخویف و رہبتا امام
بلکہ قتل او از دست شیخ الشیعہ صدور یابد بہر حال مشتمل بر مصالح خواہد بود کہ فعل الحکیم لا یخلو عن حکمت
مثلا جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید فکر کنند کہ امام بیچارہ درین مدت مدید شدائد انتظار را بیش
از بیش کشیدہ و مثل مشہور است کہ الانتظار اشد من الموت معہذا ظالمین و جفا کاران شیعہ شب و
روز در انواع مصائب رسانیدہ در مصداق لا یموت فیہا ولا یحیے گردانیدہ اند پس مستحسن
ہمینست او را بلطائف حیل شہید نمایند کہ بشکر خنجر تیز حلق مبارکش را ببرد و آنجناب بلا مہلت بعیش ابدے
سیر و گلگشت فردوس می نماید چنانچہ از صوارم ہویدا است و چون این احسان از دست
چنین محب اہلبیت صدور یابد از گناہ چہ حرف تواتر دیا بکفر و انکار غیر مغفور چہ رسد و بعد از ادراک
حقیقت عدل و متفرعات آن یادے کلامش اظہر من الشمس و ابین من الامس خواہد بود
و التعجب کہ چون شیخ المتنزلہ اعتراض تناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کمایبنغے پردازند و از بین
متفرعات کہ من حرفے را از ان مطابق اصول بگوشش رسانیدم و اطلاع دادم حسابے بر دارند
باز مسئلہ ثواب دائمی را خلل رسید اگر تخویف مغلطہ در عبارتش عیان بود
عیاذا بالاسلام و ہتکے ہویدا است و اکنون شمہ آن نزد من نیست تا مقابلہ کنم
بر دارم البتہ کلام تفصیلے کردمی و در روح شیخ جی را شاد نمودمی کہ بعکس نمندنا
ترید کہ چون شیخ جی از آغاز در حل افتادند معلوم نشد کہ مخاطب خود را امر تبادل چرا میفرمایند
کہ ان بیچارہ چون کتب شیعہ را ندیدہ بود و ہر چہ او را فرمایند اختیار دارند کہ زشتہ مانند ابلیس در گلوش

دارند و هر طرف که میخواهند می برند و باغ امید را خالی کردند از تقریر یاس پریشان تا او بجواب هر گز
نتوانند دم زدن و تفصیل نتواند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جی را خواهی یافت که ترکش ایشان
خالی شد زیرا که در خواهش چنان گفتن که امام مثل ما و شما ست بلکه مانند عوام ظاهر را امید اند
نه باطن را حالانکه ائمه هر دو را امید دانستند گویا ونداند که کسی مثل ایشان با رسالت و دوستی خیر جناب
امیر فرمود در حق ترا در زمره محبین نیافته ام تو چگونه درین زمره داخل توانی شد و قس علی هذا
اصول دیگر ما تواتر معنا دوور ترجیح اینها باید رفت که علمای اصول و اخبار قائل بعصمت جناب سیده
به اعلم ما کان و ما یکون است که لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و ضرورست بودنش نزد هر معصوم کما لایخفی
شکلے من طالع احادیث البحار و غموض نور سے چه کمی دارد که بخط مستقیم سر بفلک میکشد از انهم که در دربرے
بر امام بر افراشته اند شیخ جی واژگون گردانیدند و جفر جامع و دفتر حل جمیع مشکلات که در کلینی است
در سول خدا بعد رحلت از الدنیا نویسانیده بدست کاتب یعنی جناب مرتضی و او نداد آنجناب ائمه
سابا عمدی بواسطه ائمه رسانید که بار رفت و تسدید ملک اعظم در همه اوقات همه بیکه از تعلیم شان
فرمتی بجسم نرسید که سیر آسمان پرواز چه شدا غیر ذلک ما اثبتوه للائمة حتی که بخوردن انار یکه معلم آن حسنین
از دست آنجناب یافته بود و خبر حیات در حال نماز میگفت و حضرات ائمه بارها این میوه ها خوردند باکه دلالت
ایشان از سیب و خربت بهشت است کما من الاصول همه را شیخ نجدی گمان کرد لکن شمردند و غنا
الزمان را که معراجش مطابق بحار و حق الیقین مالوف رسیده در علم برابر عوام گردانیدند و غیر از
منصوص بنبی و منایات چیزی را یاد نکردند و حکم ایشان در منابات مقدسه که مانند نصوص اعم تعقیب
میباشد و غباری ندارد و تخلف نمیشود دلالت بران میکند که قصه دیار الکتاب جناب سیده
موجب التباس شد در تفسیر استاد کلینی مگر ندیدند تا میگفتند که انبیاء معاطی شیاطین بمقتضای تفسیر
منیر و در باره کسیکه مصداق آیت تطهیر بود تا بمنابات دیگر ائمه چه رسد که در شرح لمعه و غیره ایشان را در آل
حکما شمرده اند بحقیقه و العته این حکم هم سندی قدیم و قوی داشته باشد که شیخ جی از آن غفلت
کنیده اند تا بدون این علوم و نصوص منقلب بشیخ مفید گردیدند پس آنچه در آخر فرمودند که سائل شد
سوال شیخ الاعتزال را ساقط توان گفت که ساقط شد جواب شیخ جی قطعاً و محصل این امور بعد اثبات
امور چنانچه بارها گفتیم آنکه این امور باوصف توجه امر را حاصل میشود پس بمقتضای علم شیء بر
جهل سے امام التفات تقرر مودند بدینهے که کیست از مجتهدین تا بدو التمس کریم و متقرب گردانم
و اگر لایق هدایت امت هست او را از شرف نیابت رسانم دیدون سوالش ارنی انظر الیک
بدولت رویت خود امتیاز دهیم و اگر بجواب در حجاب لن ترانی او را مایوس نکنم اگر چه بطور کالتمسا
بوده باشد الغرض مقام آنست که شیعیان در امام باره یا قدر جمیع نشوند و ما فرے علمدار حتی انه

همه وجوه مرتب کنند و برنام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق برنام زراره لعین واد تبرا دهند که صاف صاف در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام مامون نیستند پس اگر امام ظاهر شود بامکان او را دانند در قتل او سعی کنند و بدین فروشی متاع دین را انجر ند چنانچه امم انبیا علیهم السلام ارتداد پیش آمد و اظهر این بود که شیخ حارثے از غایت سراسیمگی دور دور نمی رویدو واقعات ائمه را نام می برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتد گردیدند و قس علی هذا بعد از وفات امام باقر صادق رضی الله عنهما حتے زراره منتخب دنیا چنانچه در منهج المقال و مختار است از کتب تنقیح الرجال بعد از ان نوبت بدان میرسد که شیعیان اثنا عشریه دقت خود را بدان یهود تشبیه میداد که گوساله سامرے را پرستیدند و حضرت موسیٰ و هارون سلسله دین و ملت را بریدند و اند از قدیم نشنیده بیت چون سامری مباش که زر دید و از خری موسیٰ بهشت و از پی گوساله میرود و ازین بیان اینهم عیان شد با ظهار شیخ جی که حضرت هارون با وصف آنکه قوم او را اسیر کشتند و گرد انید ند و ضعیف گردانید ند کما نطق به القرآن المجید إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي ازز جر و غضب و توبیخ و تهدید دقیقه فرو نگذاشت و حضرت امیر دعوی امامت هم نکرد تا بجهاد رسانے با غاصبین خلافت چه رسد پس جمیع مراتب هارونی برای آنجناب کجا باقیماند غیر از نبوت کما تصرح به إلا أنه لا نبي بعدي این است حال حدیث منزلت که در روایت صحیحه ثابت است اما روایات احاد غیر صحیحه در نمیط الحب عهده که مدار ایمان ست پس چه گفته شود و انچه از کلام شیخ جی اشعار میشود که امام از اعلام الٰهی بلا واسطه محروم ست نبوده را در آنهم از جهت نصوص ائمه نظر ست زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگر ایشان پیداست که امام از وقت ولادت با شهادت مهبط ملایک بود و چون در آنوقت او را صدها بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانے بلا واسطه مشرف گردید بعد از امامت و حصول مراتب علیا بطریق اولے پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ جی واضح شد کمال نا فهمیست خواهد بود که پا او را العرش برین رسانند یا از حضیض مین بگذرانند و این کار از تو آید و شیعه چنین کنند و ازینجا سمت وجوه ببیا بدکه بحث تا قاضی رتل بوق با فاضل هر حصه موقوف وان دلالت دارد بر آنکه قاضی مذکور بر وقت که خواهد با امام ملاقات نماید بعینه شد زیرا که حال پیشوای او بلکه مقتدای شیخ الطائفه چون چنین ست فکیف حالش که بعقیده طوسی اولیا حتی ارد یابند و درینجا شیخ جی تقیه امام را برای خود ثابت فرمودند چنانچه برای غیر خود ثابت می نمودند باید که غافل نشوے اما انچه بعد ازین فرمودند که امام یقینا میداند که شیخ جی و جمیع شیعه ایشان مرتد نتوانند شد پس بالا دریافتے که حضرت صلی الله علیه و سلم یقین اینهمی بسلمان فارسی

باب الشده ابو ذر صدیق شیعه نداشت تا بشیخ جی و امثالش چه رسد نکیف که امام حال در زمان علما
شیعه هزاران بار دیده و بمیزان عقل سنجیده باشد و غیبت بر غیب اخبار نموده باشد با وجودیکه
استفهام جمیع امور دینی بلکه دنیوی نیز باو تعلق دارد و تقیید غیبت که از ما دام غالبا ظاهر است دال
بر آنست که بطور آفتاب رسالت بر آن بود که مصداق کلما تحکم ماعن الکفر بایه بود نه برکات شیخ
کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشته از امثال شیخ جی پس استتار او از رطل بوق امثالش
بطریق اولی و از ینجا هم پی توان برد بمحل گوئی او و غیر او که دعوی میدارند که بر وقت که خواهند ملاقات
کنند و ضبط لغت خود امیشوند چنانچه دانستی سابقا و غیبت از آن جهت خلاف مصلحت است که اخفای
شد بهم رسید در است خصوصا که صدها فرق در تشیع ظاهر شدند و ضلالت و اضلال را جاری نمودند
پس کجا سلامت ایمان چند کس نه کجا گمراهی و بدعتهای هزاران هزار و نعم ما قیل غفلت شیئا
و غابت عنک اشیاء و ایضا بقیر را ضر که چون غیبت ضرور افتاد پس البته جهل قائل رطل بوق که
مدعی جواز ملاقات است در هر وقت عیان شد پس این جاهل همه کتابهای مناظره در عین جهل
نوشت و نیز بجهت ترک سعدیه و بروی پادشاه هندوستان نورالدین جهانگیر انار الله برهانه مصداق
مات میتة جاهلیة شد و ایضا چون استتار امام موجب مزید اختلاف است بسبب اجتهاد کما فی العلل
خصوصا اجتهاد مثل مجتهد الزمانی که حال فقدان علم و استعداد او از ین کتابها ابین من الامس است
پس اللطف و الاصلح همین است که بر شیخ جی ظاهر گردد و او را از ادعای مذهب نجات بخشد و فرماید که از ریا
و تزویر اگر بملاقات من میخواهی و از موافقت سفیان احتراز بکن و تقلیدشان انکار علوم ما بکن و هم
انکار شهادت ای غیر ذلک مما لا یتناهی و ایضا استتار حجر است که آن کیست از ارباب ایمان که ائمه
پیدا شتند حال او که چون امام را نمیبند بر ایمان باشند و بعد رؤیت معجزاتش متعقد نمانند آری راست
گفته اند تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یا معاذ الله عطای تو را بلقای تو بخشیدم و با چنین میدانم
حال حضرات اهلبیت که در مثنوی مولوی معنوی منظوم است ای لقای تو جواب هر سؤال
ای [illegible] و مسئله لطف را که شیخ جی شروع کردند مناسب نیست درین وادی قلم برداشتن
که خلیفه [illegible] در نهایة العقول نوشته اند که اهل اعتزال وکاسه لیسان ایشان را مبهوت گردانیده اند
که احاطه آن مشکل است چون بار بود اهل اعتزال است و بالاکردند اهل تشیع که بکاسه لیسی آن مشغول شدند
اینها چه وجودی دارند که بمقابل اهل حق تپانند و در ینجا هم حاذق مذهب اعتزال و ملابر ان [illegible] نازند که
بتوانست در جوابش نهادن و دمی بنا راست کردن آری بزرگان گفته اند که [illegible] و لیکن فسلم
[illegible] ست اما آنچه شیخ نجدی در تفرقه تطویل لا طائل بکار برده اند بنیا ازش در تعقیبات بنده
جابجا نقل شده و حاجتی نماند که باز در آن گفتگو نمایم و مسئله عدل را نیز بطور نمونه پیشکش کردم بسا

از جزئیات را از ان اخراج توانکرد من بعد چگونه مناسب بود امه را که شکایت شیعه نمایند از اینچه
بعد دریافت باشد اتینا بطور سهو فان السهو عذر شرعی بالاجماع و اگر بکلینی رجوع کنی خواهی یافت
صراحة لفظ از غثم و متفرع شدن بد ابران بحدیکه بگذشتن هفتاد سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در
دریا مقرر بود بار بجهت اذاعت بر امتداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
شیعیان بطور پیوست ذلت و مسکینت را باعتبار امتداد زمانه حدی نماند و حقتعالے ایشان را خوار
و ذلیل گردانید مثل یهود ایا میپندارے که احاطه علم باری در انوقت کمتر شده تا اند انست که شیعه
از راه سهو باذاعت پرداختند یا تلبیس شدید بر جناب ایزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
و ایشان را بالخصوص در شکنجه کشیدند عیاذا بالله پس معلوم شد که اجله این قوم که طینت نفاق
آمیخته مثل لقمان مذهب امامیه که مخاطب بلفظ مذکور از غثم بوده کما عرفت و شیعیان پاک
انوقت همانے حضرت مهمان کربلا بالخصوص اخلاص عمدا چنان بجا آوردند که بقول شان شداد
و نمرود هم نکرده باشند الے غیر ذالک من الوجوه التی ذکرتها الشیخ النجدی فے هذا التقریر و نقل
عن شئله بل انکه فے مقام آخر کما لا یخفی علی من نظر لے تالیفات الاکابره مثل تفسیر القمی بلکه در
تفرقه توان گفت که دیگران معجزات میدیدند آن معرفتها نداشتند بمعجزات ائمه پس وبال شان
هم کمتر باشد و شیعیان چون میدانستند چنان گمانها کردند که میدانستند بیزاری ائمه و تقیه و تقرب شان
از ایشان زیاده تر شد چنانچه اینهم منصوص و متیقن ست بنصوص ائمه و کتب حدیث و تفسیر مبسوط
چنانکه ائمه واحد بعد واحد ارشاد نموده اند که از شیعه واقفه زیاده تر احتراز میباید کرد نسبت خوارج
و نواصب الے غیر ذالک مما تواتر معناه بالیقین لا بالظن و التخمین پس میگوییم که انچه شیخ نجدی
حارث پرسیدند که فاروق میدانست حال هجرت شریف و فرودگاه آنجناب را چنانچه میدانست
ابوبکر که همراه بود و شیخ الاعتزال برادر شغال بانگ بی هنگام بر آورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال هم
کتاریخ و سیر را قدرے دیده اند میدانند و توانند دانست پس عیان شد که البته انچه معلم الملکوت
در تیم و صداقتش در صدر کلام تخصیص نموده از هواجس شیطانے بود تا بنیاد خود فروشتے بران نهد
لاجرم گفته میشود که اصحاب مجملا از هجرت آگاه نبودند بسبب شنیدن منامات شریف و اجله اصحاب
زیاده تر از ابوبکر صدیق اعلم بدان مگر نشنیده حدیث شریف نبوی که از رشته تلامذه بود در عزر نوشته
حالانکه نیز در رفضه حیاره طبق زمین و آسمان برای تو مفتوح گشته که حضرت صلی الله علیه وسلم
بخطاب مرتضوی کرم الله وجهه فرمود که الشاهد یرے مالا یری الغائب فکیف که بیشتر از هجرات
با ابوبکر صدیق مشاورت این کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که بامر حضرت که بمدینه
میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرماید صدیق گفت پدرم فدا و مادرم فداتو باد

رسید بهشت فرمود نعم و این حدیث در صحاح مرویست و وارد شده آنکه در خواب دید که ماهی از زمین
تا حوالی مکه روشن شد باز بآسمان رفته بمدینه نازل شد تا مدینه و حوالی نورانی گشت و ضیائی از آن
گرد و بسیاری از کواکب همراهش جنبش در آمدند باز آن ماه همراه بسیاران کواکب بهوا رفته در مکه
فرود آمد و زمین مدینه همچنان لامع بود دیگر سید صد و شصت خانه یا کاشانه هر گاه تا تمام در مکه نازل شد
یا از برو شعشه او تمام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیقه فرود آمد و زمین
خانه اش شگافت و ناپدید شد پس ابو بکر که در معتبرین مشهور بود دانسته که دختر ش بشرف صحبت
مشرف گردد پس بر بقای خود بعد وفات شریف میگریست باز ارباب صحبت سر نوشته اند که چون
اصحاب بمدینه میرفتند کفار را دغدغه پیدا شد که حضرت بمدینه روند و رفقا بهم رسانند و دلها را که
از عداوت بر است بجنگ حالی نماید یا در دار الندوه مشوره در آمدند و متحیر شدند که با وصف
در سرے چگونه در آمد پرسیدند چه کسی گفت از نجد اگر حضور من شاق باشد بدر روم و اگر اجازت
باشد یا نشاط مر نه بار خاطر و از کجا دستوری داد و نمود دانستند که از که نیست فرق همین بود که او قدیم ترین
شیخ نجدے جدید باری بعد گفتند سه در حقی که اکنون گرفت است پای او بزنجیری مردی بر آید یا
دگر همچنان روزگاری ببلے با بکرد و نشش از رنج بر نکند یکسی گفت بقید آهن در اندازیم و در خانه
نشانیم و از روزنے آب و طعام داده باشیم تا مدتے لا یموت فیها ولا یحیی باز خود هلاک شود و شیخ نجدی
علیه اللعنه گفت بدلم نمے آید شاید یاران ش روزے برهانند دیگری با خراج افسانه کرد شیخ نجدی گفت
از اول مهلتر ست که هر جا بلاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل رزین و کلام
دارد تا ابو جهل گفت که مصلحت اندانم که از هر قبیله یکی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی هاشم
نتوانند قصاص را بر قبیله گرفتن پس دیت دهیم و برهیم پس شیخ نجدے درست نشست و گفت
راے متین همین ست تا اتفاق کردند و جبرئیل آمد و گفت که خدا امر هجرت میفرماید حضرت
بجا در خود علی مرتضے را و که بپوشش تا برگزیده نرسد و از دولت خانه بر آمدند و اما غار یسین تا فهم لا یبصرون
خواند و خاک بر سر شان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عایشه کار سازی غذا نموده بود
و پسر صدیق و غلام او وادعا مرین فهیره بر مجهزے و رسانیدن غذا مامور گشتند و از بیان
کتب شیعه از تفاسیر و غیره مصدق است آنچه بالا گفتم و همین شیخ نجدی را ایران برده ختم عبا نشد
و این امر خود بدیهی ست که بسیاری از اصحاب خبر داشتند و ابو بکر صدیق و علی مرتضی را
که همراه گرفتن و در خانه خویش گذاشتن با ایشان تعلق داشت میدانستند با غلام عاقبت
را شب هجرت خواهد فرمود و آنچه واقع شد از جستجوی کفار و احاطه ایشان گرد اگرد غار و غیره
واندوه صدیق درباره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابو بکر را زیاده تر معلوم بوده چنانچه وا

دہم اسرار ہا و راز دینا زیا و عجز ہا که در مدت سفر شب و روز رو داد که خود حق تعالی فرمود که یا او
کسی نبود مگر صاحب او امی مومنین چنین نصرت کنید که ابوبکر کرده بیاد آرند قصه هجرت را اذ اخ
رجه الذین کفروا الآیة و حضرت چون میدانست که مشرکین با ابوبکر دشمنی زاید الوصف دارند
بسبب مزید نصرت و دعوت دینی و غیره او را همراه برده بر اصول رفضه چون علی مرتضی متقلد اصحاب
کهف بود چنانچه بارها دانستی او را در اهل و عیال خود گذاشت که مبادا بکفار پردازد چون بغار محیط عنکبوت
ای غیر ذلک دار اینجا گفته اند که کرد که بیافت و بیاد رسید از دست کفار آنچه چنانچه بر ناظر تالیف فقیر
پوشیده نیست کسی میداند که نقل کفر کفر نباشد و هر گاه هجرت در شب مذکور وقعی بود و بنا امر تدریجی صفر
پوشیده سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البته زمانه دراز بعد نزول این امر بایستی و بمقتضای
کل سر جاوز الاثنین شاع کافران را که در پی شهادت آنجناب بودند خبر رسیدی و سد راه شدندی
و نوبت بشمشیر انجامیدی حالانکه هنوز امر جهاد دینا مده بود بلکه باتفاق فریقین بعد از اقامت در
مدینه طیبه و انجم پس از مدتی آیت کریمه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا چنانچه در کلینی ست از ابی
و مهاجرین باتباع امر عالی کار بستند پس اگر چنان میکردند کشته میشدند و مدعای شیخ نجدی علیه اللعنة
والعذاب بر می آمد آن اصحاب که خبری نداشتند اگر چه میان شان و کفار فرقهای بسیار است در
بعد المشرقین کما قال الله تعالی لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة
هم الفائزون لیکن چه عجب که در عدم دانستن مساوی بوده باشند چنانچه در بسیاری از امور
مثل ضروریات ستة الی غیر ذلک که از خصایص نوع انسانیت و نیز ظاهر است که روزی چند
حضرت یار غار بعنایات ایزدی در مدینه رسیدند و اقامت ورزیدند تا یکی بعد دیگری هجرت
دیگر ہی بعد از انبوهی شرف حضور یافتند و یالا دریافتی که این سلسله از مدتی جاری بود پس
کار دین بکشش و کوشش ایشان بجهت پیروی شریف انتظام یافت و این امام غیبت بر عقبت
افزود بلکه حالات عجیبه او بر مذهب پلید شیخ المشایخ چنان بنظر آمد که امام سوسنی مادر مکرمه
خود را که خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود نیز همراه نگرفت با وجودیکه کسی نبود که او را حفظ
و حراست نماید بلکه حاسدان و دشمنان بودند چنانچه عنقریب می آید حالانکه هر امری را که از ضروریات
و غیره بود اگر خواستی بی کلفت بسبب ما نعدد و تسدید ملائک بظهور رسیدی و از اینجا قیاس باید کرد
که چون او نیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسن ثانی عسکری رضی الله عنهم اجمعین
داشت البته منصوص ائمه هدی که نمونه آن در مجلد اول ست پرورش و انتظام عوالم اربعین با وی
تعلق یافت با اینهمه رفاقت مادری اختیار نکرده او را در تهلکه عظیم در گذاشت که زینهار نه گفتنی است
امروز هم از تدبیر نهفتنی که ملا مجلسی و دیگران کوچک ابدال شیخ نجدی در تالیفات خویش سعی

علی وصول الاستمطار نشان وارند و قطره از بحار و مانند آن پیشکش میکنم کر آن بیچاره را گفت که بجای
خود باش که می آیم پس قطع نظر از محض انتظار غلامان خلیفه عباسے و محبوس گردانیده و تقیا می
بشوراب بسر بردند و همه این مردم با اظهار شاگردان و مریدان شیخ نجدی از نواصب خونخوار و ظلم جفا کار
بودند پس قساوت قلبی و بے ناموسی رهنمائی نماند و پیچکس از اهل دانش و بینش به کفر و اسلام
چنین بے پرواے و عذر و بیوفای در حق ما در خود نتواند کرد آنچه ازین امام صاحب مروت و حیا
صدور یافت و اینهم بعد از حصول علوم لدنیه باذنی توجه بانکشاف کما اوردنا موضعه من هذا الاوراق
الطرف آنکه بر اصول موضوعه طائفه عمرو جعفر کذاب تمار بار ظهور نوازند من خمر لنے غیر ذلک من
الاکاذیب بود و اینهم بخیال نیامد که بعد از غیبت چها خواهد کرد چون بر مکان امام مسلط شد پس سبب
استتار ابمعنی که امام حسن تمامے ولدی نگذاشته است آنچه واقع شد حرفی از آن این است که امام جهان
پناه منور دستگاه پرده غیب را درید و سلاح پوشیده بر اسپ تند و تیز رفتار سوار شد و حمله آورد
دا یلغار و فتیکه چند صد سوار بے وفا خواسته بودند که غارتگری نمایند چنین معرکه آرای و جولانی
کرد با همه دانستند که بدست او کشته میشوند پس بجز تضرع و زاری و فرار چاره ندیدند پس برای
حفظ مکان و اثاث البیت آنهمه مجاهدات بوقوع آمد و بجهت حراست و نگاهبانی مادر معظمه و رعایت
شریعت غرا هیچ کوششے و کششے و گران رکابی و میدانداری بظهور نرسید و هنوز انتظار در انتظار
بقول علامه دهلوی قدس سره العزیز این امامت نشد قیامت شد؛ الغرض اینجا بی جرئتی
و بے ناموسی ست و هم تبدل احکام شرعی و در اینجا هجرت ست از بلاد کفار و مشرکین که
که از سنن مرسلین بود کما فعل ابراهیم صلی الله علیه و علیهم اجمعین و نیست نزاع میان من
و تو در هجر و خوف که آن در حقیقت از لوازم بشری ست کما لا یخفی راست بگو که علمای امت جد
پیر شریف چه نوشته اند از مقامات دین و دانش را استعاره بکن که باوصف ریاست کفار
و دشمنی شان حتے که رؤسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان وغیره از
دعوت دینی دست برنداشته و گاهی مدح مذهب شان نفرموده و سیزده سال از رسالت
خویش در مواعظ و تذکیر و بیان خرابی مذهب کفر و شرک بسر کرده و در مقابله شان پای استقامت
فشرده و در جهاد لسانی افزوده با اینهمه سفر شریف و هجرت منیفش را به تقیه تعبیر میکنی و هیچ در دین
دخجلت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش هم از خدای عز و جل نمی ترسی و بعد
هجرت بدامهی پس کتب خویش را هم مگر ندیدی که تقیه بر انبیا سزا نیست و محققین مذهب
شیعه گفته اند که تقیه بر حضرت انبیا حرام ست و بر ائمه واجب ست چنانچه اخباریه هم مینویسند و از
متقدمین اما ابو علی طبرسی یکی ست بکمار و بالیه که تقیه را برای انبیا تجویز نمی کنند یا ایشان بدلیل

این اشکال را گویا جز اصم میداند و می پرسد که چرا حضرت امر هجرت را پنهان فرمود از ینجا هم توان دانست
که هنوز او را از قصهٔ هجرت تعریف خبری نیست و در تمام شب حکایت را شنید و تا بامدادان بدان
که زلیخا زن بود یا مرد این بزرگ شیخ سید و شیخ الطائفه مدت العمر پی قصه نبرد شاباش و صد آفرین باید
باید مجدداً قصه را آغاز کردن و گفتن ای بیخبر در شبی که کافران بر شهادت اتفاق کردند و حکم
هجرت در رسید پس که حضرت جناب امیر را که از اهلبیت بود و هم امانات مردم را که بحضرت می سپردند
بجهت آنکه آنجناب را امین و صادق در معاملات اعتقاد میکردند و پر ظاهر است که با هر کسی که درست
معامله و راستی اختیار کنی همین گذار و درست کردار خواهد دانست فکیف که در روایات فریقین هم
نیک میدانستی پس او را در خانهٔ مقدس گذاشت و بعد از تسلیه صدیق را همراه گرفت که دیده
پیروی حضرت و دعوت و دین بود نه تقلید اصحاب کهف و رقیم بر گمان رفضه بدین عبارت امیر المؤمنین
کما فی الکافی و البحار و حق الیقین و مشرکین عداوت به بیش از بیش داشتند چنانچه عداوت حقه
بنا بر آن او را رفیق خویش گردانیده بسوی غار متوجه شد و هم ظاهر است که وجوه دیگر یافت که اگر او را
در مکه بگذارد کافران زنده نخواهند گذاشت و از ینجاست که رئیس ایشان ابوجهل بر هر بلندی و پستی
ندا میکرد چنانچه اهل تحقیق در نصرة الصدیق آورده اند که اگر کسی خبر دهد بحال حضرت او را بانتهای
آرزوی خویش رسانم و همچنین مخبر حال ابوبکر را و هر گاه کفار بعلی مرتضی در آنوقت چندان عداوت نداشتند
اقتضای مصلحت همین بود که او را همراه نگیرند و برای ادای امانات و حراست اهلبیت بگذارند کفار چون
دانستند که حضرت صلی الله علیه وسلم بجو البست خواستند که آنجناب را قتل کنند ابوجهل بجهت عذر در بیابانست
و دلاوری که در سر و دشت بانگ برزد که سخت نامردی باشد خفته را کشتن او را باید او را بیدار ساختن تا
حوصله او باقی نماند و میانه ما و او حربه راست دائر شود پس سنگریزه ها انداختند حضرت علی مرتضی هر گاه چادر
از روی مبارک برکشید گفتند وا عجبا علی را فریبید و خود گوشه گزید پس هر طرف دویدند که اگر یابند بکشند و هر گاه
رفاقت دائمی و صحبت قدیمی و دعوت دهی ابوبکر را بیاد داشتند تجسس کنان بر دروازهٔ ابوبکر آمدند تا حال
تشریف بیابند اسماء دختر صدیق از خانه بدر آمد پرسیدند که پدرت کجاست گفت نمیدانم کجا رفته ابوجهل اللعین طپانچه
بر روی او چنان زد که گوشواره اش بر زمین افتاد هر گاه مایوس شدند دانستند که هر دو برفاقت همدگر
رفتند ابوجهل مردم را برای تجسس می انگیخت و بآواز بلند میگفت انچه دانستی این امور را البقیه بابه الرابع
توانگفت ای بیخبر این هجرت است که گواهش را کتب قدماء و متاخرین تو باجادهٔ حضرات ائمه جمع کند
شاید از راه عناد بگوئی که زیره بکرمان می بری و فلفل بهندوستان می آری الغرض چون امر هجرت فرعی بود
تدریجی و در شب اتفاق افتاد نه روز و اگر حضرت در آنوقت تا نزد اصحاب را جمع میفرمود و میگفت که
در فلان غار بروی دو برای تهیهٔ اسباب سواری وغیره بسر میبرم چه سود و حاجت چه بود که چنین فرماید

بعد ازانکه بیماری زاید الضرورت روانه فرمود و بیماری را میدانست که متعاقب می آید پس مطالب
شیخ نجدی اینهم تواند گفت که برای بیماری خود دوائی بطلب طاهر الطبیب حاذق بجز عمل طائر که خوابش
تو بیشتر از بیشتر ما تو رست درمانی نخواهد تجویز کردن و اگر آن رعایات را هوس داری از کافی کلینی و دیگر
اصول بجو و بزودی از مرض خود فارغ شو که این نسخه بر گشتن تیر و ری هم موقوف نیست چنانچه در مقاله
سابقه گذشت این نوع امراض بتوجهات حضرات ائمه از تو زائل توانند شد ولیکن زوال مرض جهل
مرکب مشکل تر است که با اینهمه خود را اینها خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روضه خود بقول جماعت
صحو واقع آنجناب را استعفا از رسالت نوشتی هرگاه رد وحی را نسبت دادی بتشبیه کافر شدی بنا بر این
از همه امور اطرف است که دیگران از اکابر این استعفا نوشتند چنانچه فقیر آن را کماینبغی نشان دادم لیکن
جهل مرکب در جهل مرکب شده داخل شد که با اینهمه دعوی معرفت در سر داری و گمان میبری که شاید شیخ مذکور
درباره باری عز و جل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر حاجت بالامر ادا النبی الغیر
برسم رسالت بغیر شادی که انتقال رسالت را نتواند برداخت رسیدم بآنکه معرفت امام نیز او را
حاصل است که با وجود خیال سلطنت وامن و حراست و افواج غیر متناهی تقیه را از دست نمیگذارد
و عجبی نیست که خطبه خلفاء راشدین و افضلیت صدیق را مشتمل جد امجد بر سر منبر میخواند بلکه اینهم که هرکاه او را
معصوم گوید هشتاد تازیانه بزند کما فی الصراط المستقیم و معرفت ائمه شاهد بدان منظور باشد که زعم در
تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی پیغمبر بود که جعفر را می بینم و دیگران را نیز ابوبکر تمنا کرد پس دست
بر چشمش کشید بعد دیدنش دانست که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معنی بهما
نابع است از کفر یا باعث آن فاعتبروا یا اولی الابصار چون قلم تا باینجا رسید دغدغه نیش یاده مجدد و شیخ
شیخی که مجتهد دهقانی پس از نقلش در عماد الاسلام چنین مینویسد لکن حیث کانت نسخة مجالس الشیخ
المفید الحاضرة سقیمة قد وقع فیه قلیل تصرف الخ دست از قیل و قال برداشتم و چندان حاجت هم
بذکرش نیافتم و برین ابحاث اکتفا ساختم و در حقیقت نجات مذکور و نیز لطفی بود نه مقصود اصلی تا
نپندارند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن زگلستان من بهار مرا
تکلیف که اینهم معلوم نشد که پیر دهقانی دران باجتهاد جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلاحش
در چه باب بوده و در اصلش چه خطا رفته و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظیم**
هرگاه ابحاث کتاب الخ منجر شد بذکر حال امام مهدی شیعه و حال جهانداری و غیبتش لا جرم بخواهش
مشتاقین یکدو حرف از رجعت ائمه که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند میشود که تفصیل
آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشته پس بدانکه همراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
رجوع کنند برای انتقام از اعدا بگیرد و گمان میبرد که مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن کنند و زید

وبے سندی بی رفع روایت بحضرت باب مدینه علم یا بی سماع از حضرت ائمه دیگر این احکام براے
اجتهاد خویش جاری کرده اند حالانکه ایشان در علوم اصولیه و فروعیه هزار بار گفته اند که اول من قاس
ابلیس و تو خود گفتی که تقیه از جهت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که تقیه ترس و خوف ست و حضرت
مطهره انبیا و رسل در تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکه خود این امر محض ایزدی در کتاب مستطاب نازل است
مگر ترا و دیگران را از اساتذه و تلامذه بو جه اندیشه که رد وحی و استعفاے رسالت را بسوے حضرت
سرور کائنات ع نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیلی ثابت بکن باز قدم درین
ابحاث بنه و دا د حماقت بلیش ازین مده که قبل ازین ترا می بایه پرسیدن که آنکس که بقرآن ع جبر
زو نیز ہم انیست جوابش که جوابش ندهم؛ معهذا هرگاه امام تهار و بر وی چند صد سوار در اموال
دنیوی از اثاث خیمه وغیره متامل شد اکنون در مقابله چندین هزار چه انتظار که آنیکه از سر گذشت
چه یا نیزه و چه یک دست چنانکه از کتب خویش دانستی و بالاتر آنکه امام جعفر صادق ع وجه و هفده کس
را از موالے در جهاد دشتر راست نداشت کما فی الاصول الکافی للکلینی و حالش در زمان تو چنین بود
که از لطف خویش صدها مجاهد متعه زاده داگرچه براے ائمه از فقه الرضا حرمتش بر می آید برآورد
که از هجوم مبارزان روئین تن و جهان پهلوانان لشکر شکن سرنه پیچند بلکه نکاح زادگان و بنیاد
حبت تهور شان همه هیچند پس انتظار دو هزار مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کما فی الاصول منقول
جنات الخلود از باب لزوم مالایلزم خواهد بود که هر فردی از متعه زادگان بدان زیادات کشف
وازین بیانات هم بوضوح انجامید و بدلالت کتب شیعه به ثبوت رسید که علمای شیعه مرد این میدان
نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید همه بنفاق و ریا مبتلا هستند ریا حلال شمارند و جام باده
زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش؛ ریای زاهد سالوس جان من فرسود؛ قدح بنوش و بنه
مرهمی بران دل ریش؛ ورنه امام روز بروز بدر یای غیبت منهمک نمیشد که بر گمان شیعه ترقی درین
و ما هم می بینیم که تعزیه داری و سوگواری شهیدان کربلا درین زمان از عشره محرم شریف بدر رفته کثیعه
و در امام باڑه آغا باقر شور و شر چندان است که گاهی گوش کس نگردیده بود و در هر سال کثرت شیعه زیاده
از سال سابق شد و هیچ تقریبی از شادی هم بدون مرثیه و نوحه خوانے نمیباشد حتی که محابین دانستند که
چنین ذاکرین چگونه اهلبیت طاهرین جور و جفا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین ع بر زبان
می آرم که اگر شما ماتم اهلبیت نکنند دیگران کجا بودند که اهلبیت را کشتند چنانچه قبل ازین همراه نام کتاب
و استے پس اگر امام تو از شما مدعیان مولاے اهلبیت مطمئن میبود البته روز بروز در غیبت ترقی نمیفرمود
و در حصارهاے آهنین پناه نمیگرفت و پیر و بیمار و بر وی خویش فرسخی هشت و با وجود دیگر بر روایات مجلسی
وغیره او در اقصاے عالم گشته و تا مرد و زبهر پست و بلند بر صحن الغیبت نور دیده المقدار شیعه شریک درین ملت

اورا بهم رسید و اقدارهای خود نجنبند و نطاق همت بر کمر بندند پس قرار داد سابق محقق شد که
شیعه مثل یهود اند و بجز ظهور مقابلهٔ امام در میان مانند شان خواهند گفت إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ و ازینجاست که چون حال اثنا عشریه را عیانا دیده مثل بزرگان خود بر شما اعتماد
نمیکنند و همه را مصداق فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ میدانند و بنفاق دریای شمالی بهم
اگرچه عرضها بصفا مین تازه و اخلاصهای بی اندازه مینویسند و در اظهار جاریه با بلقا میفرستند هرچند امام
نامه را در آن میکشند ولیکن او اکنون بدام در دانه شما بعد از اطلاع بر خیالات اثنا عشریه گرفتار نمیشود
و اتفاقی میفرماید الغرض دیروز در دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه برای حمایت طبع افسرده و فرحت
در تذکیر زنده شان دل مرده رویرو بود بیک ناگاه مجدد انگاه برین غزل که از لطائف غیبیه و بارقات غیبیه
که هم بر زار و نالهٔ اهل نفاق شامل و هم توقیع وقیع بعنوان بدیع در آن حاصل است اگرچه زبان حال جمیع
رقعات مزوره استاد شیخ نجدی باقی نماند که درین ابواب بمضامین دلربا متضمن تسلیه و استمالت شیعه
شده و قلوب اهل اخلاص را انجبار شد که گویا کتاب التوقیعات بالجمله نازنالی و خیر سگالی محررین نامه
تبغی بکید و لفظا نیست **نظم** از خون دل نوشتم نزد امام نامه ۞ انی رأیت دهرا من هجرك القيامة ۞ دارم
من از فراقت در دیده صد علامت ۞ لیس دموع عینی هذا لنا العلامة ۞ پرسیدم از طبیبی احوال دوست
فی بعدها عذاب فی قربها السلامة ۞ گفتم ملامت ارد گرد دوست گردم ۞ والله ما رأینا حبا بلا ملامة ۞ حال
درون دریشم محتاج شرح نبود ۞ خود میشود محقق از آب چشم خامه ۞ ما در میان رجالیم تا که نقاب برداشت
كالشمس في الضحى ها تطلع من الغمامة ۞ اما جواب پر عتاب حضرت امام که توقیع سطر از ناحیه مقدسه نعم
از استمالت رفضا اثنا عشریه از اولین و آخرین قتان شمر و بعبارت بلیغه موجزه و بکلامی مختصر اس
هرچند آن بود دم از دی نبود سودم ۞ من جرب المجرب حلت به الندامة ۞ الحاصل حارثه معلمین علم
الملکوت را باید اندکی غور و تامل نمودن که در مایه النزاع تقرب امام و گوشه گزینی ست از رفضه جدت
را شب و روز در صحبت و انس دائمی با مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان موافق کلام پروردگار
انام بود حتی که خطبه آخرین موافق روایات در بحار رفضه هم ستایش و در عین هجرت رفیق گردانید
صدیق بحکسار و سفارش صحابیست و شیخ نجدی چه مجال دارد از اهل قلب که در قلب این امور
حقیقه لب خود کشاید و از در الزام و افحام اهل حق در آمد از مجرد انجمعی که حضرت را از خود راند و تسبیح
هر کسی از اصحاب نفرمود بقیه مایه النزاع چگونه لازم می آید بینوا تو بجز او این مشکلات که دانستی مع
چنان انطباق دارد که طابق النعل بالنعل است خصوصا نقص کلام شیخ الرفضه با دلائل عقلیه و نقلیه
که میتوانند که لعبا رعایت انصاف و قوانین مناظره از میان بردارد و با صلاح حالات او بپردازد
هرچند علم الردی داد و فخر بر آن پدید در ماده ترابا ستعاده بکوشند که فی عماد الاسلام طرفه تر آنکه استاد دمس

فرزند حضرت خلیل ست بلکه پسر خر قتیل است علیهم السلام که قومش بر روایت کامل الزیارت در سال
رجعت پوست او کشیدند و ایذاهای شدید دادند و حقتعالی ملائکه عذاب برین قوم بیباک فرستاد و حضرت
اسمعیل تن برضا نداد مگر آنکه حضرت امام حسین ع وقت رجعت با کمال جبروت و عظمت برخیزد و دمار از
دشمنان برانگیزد و امام حسین ع بران کرسی جلوس فرماید که گرداگرد آن نود هزار قبه سبز مکلل بجواهر خواهد بود
کتاب صفاب اشنه که مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن میکند دلالت بر آن می نماید که هر که انکار کند از رجعت
ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر ست بمعنی و متردد در آن
شک کننده ست در حشر و نشر و محض بیدین ست و رجعت ائمه عموما مطابق احادیث صحیحه ست و اذعان
آن باید کرد و در رجعت حضرت سید الشهدا ع احادیث از آنهم زیاده تر ست و در رجعت امیر المؤمنین ع
و امام حسین ع اخبار متواتره بمحدثین شیعه رسیده اما خلافت شاه ولایت پس آنقدر طولانیست که بیشمار در بیانش
ولیکن در بعضی از انچه باحادیث ائمه مدلل و بروایات جابه مکمل ست مقدارش چهل و چهار هزار
سال ست و اینقدر یکشنیده زمان خلافت امیر بعد از رجعت اخیر ست که حضرت شاه مردان با شیطان
و جنودش مقاتله شدید فرماید و حمله حیدری و صوله صفدری آغازد و با اینهمه کشتش و کوششش ترسب
باشد که شکست بر لشکر ظفر پیکر واقع شود و حضرات رفضه بمقتضای فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا العلنه
نفاق و تقیه مصداق یکی از ائمه صدیقین کردند چنانچه مقبولین رفضه را در احد و غیره رو داده علی ما سه
علل الشرائع و غیرها و طعن رفضه درباره دیگر اصحاب بایشان منقلب شد چه علمای ملاانقرقیاس
که کرده بودند که هر که از میدان جنگ بر آمد بالضرورت دشمن حضرت منافق ست حالانکه محدثین لا فانعمی خبر کرده
حدیث فرار شیطان از سایه عمر نام مقدس در تفسیر بود در مقامات دیگر منسوب و این توهم منتقلی که ترسید نیش ازو
ند از خانقان بردلان جلی ایا مگر بعقیده عدم رجعت تقیه گردانند و ورنه این تهور شیطان از کجا بهم رسید که از سایه
و در رجعت بمقابله آنجناب شمشیر آهیخت و قدم بمعرکه مردآزما فشرد و حالات روز سابق از یاد برد العرض
شکست کنند و در خیبر و تقیه نمایند بلکه بسیاری در دریای کوفه که فرات ست غوطه خورند و از ترس شمشیر ابلیس جان بسلامت
که ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با هزاران ملائک بسواری ابر فرا رسند و حربه انوار
در دست حق پرست داشته باشند و هر چند ابلیس لعین خواهد که بتقریب فرار راه تسلیم بپاید ولیکن افواج قاهره
ملائک از هر طرف محیط شوند تا حضرت پیغمبر بهمان حربه نورانی مهم ابلیس کفار را کفایت فرماید و اتباع
و اشیاع شیطانی همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای عز و جل را بیگانگی بپرستند
پسر شوند و هر شیعه را هزار هزار پسر بدین حساب بوجود آید که هر سال یک پسر بهم رسد و بهار گلشن بقدرت
ایزدی جیب و راست ... اشرف قلوب ناظرین برباید و هر یکی را نضارت تازه و بهجت بی اندازه
بیفزاید و اینهمه گلگشت فرادیس و جلوهای طوادیس در وطن اکثر حضرات رفضه یعنی کوفه اتفاق افتد

ولیکن یکه مدینه را کی می رسد که جمله ساکنین آنجا در معرض شوند بعد از آن بعذاب دائمی می روند
آنجا میان آنجا چیزی که اکنون از مدینه با سر آورده اند گفتند ما را تعجب چیست در خیمه دان داری حاجتی نیست
از کشتی شیطان با امیر مومنان در زمان سرور جمیع انس و جان هم در کتب ما مروی است سنی گفت غفلت
شیا و غایب عنک اشتیاد یعنی از اصلاح حدیث ان الشیطان یغیر من ظل علی اثر می نامند چه بدیهی است
شخصی چنان رسد و باز گشتی کند و تحت حضرت قبل از رجعت با پیش پیش شمشیر بجنگند پیش از رجعت تا بهوش
شدند و با وصف پشیمانی پشت دو تا گردیدند و پشت گردانیدند و سنی پشت باز دکه فادخلوا دار البوار بحکم
حدیث رواه الفریقان من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار الطرف اینکه دابة الارض حاجات ما آنجا نیست که
بروایات جابده رفعنه طعام میخورد و به بازار ها میرود و هم با زنان جماع میکند این است حرفی از ان انصاف بعض که اجنس
حیوانات بلا مبالات برای جناب مرتضوی بود در اصول معتبره خویش وقت رجعت نشان میدهند
مثل روایات سلیم و مانند آن که هنوز از چشم اغیار مکتوم و مستور میباشد لیکن اگر این اصول هم نرسد
بکتب مجلسی از تراجم بحار و حق الیقین و حیات القلوب رجوع بکن تا به دریا که او این مضامین را با طمطراق تمام پایه اختتام رسانیده
و من دریای رغبا زنا چه باکنار ارکوزه گمنامی بیندازم و با اینهمه جلوه طاوسی وافادات طبع سلیم یکی
باقیست حرفی از آنهم باید شنید که در کتاب بشارت وغیره که نگارستان خیال و بهارستان جمال باشد
منصوص خبر میدهند که عمر دنیا بیست هزار سال برای مردم دیگر است و هشتاد هزار سال برای ائمه
اثنا عشر سلمنا که حضرت امیر درباره خلافت تا بیست و پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
آنجناب را هر قدر که میفرمایند بجای خویش است ولیکن تحیرم که قصر بازی امام منتظر را که وجود شریف
سراپا انتظار است در چند سال از زندگی ضبط کردند که تمام عمرش با چند هزار سال در انتظار و غیبت
بگذرد و پس بهتر آنکه هر روز خلافتش را مصداق الف سنة مما تعدون قرار دهند چنانچه بعضی بی انصاف
ان بروند با از زبان بیکی استغراض کنند طرفه آنکه رجعت ایشان را کی باز باز روز و هم خاصه صاحب الامر گردانیدند بلکه
مشترک فهمیدند چنانچه بر ناظرین مجلسی اول مخفی نیست پس حال امام منتظر شب و روز باید گریست عقل میباید و بر اصول خود
باید ایستاد جناب معلم الملکوت یعنی حضرت مجتهد الزمانی که چهارده طبق زمین و آسمان بر ایشان روشن است
چه عجب که این کتابها را مطالعه فرموده باشند پس زیاده ازین تحریر و تقریر مناسب نباشد
سه گل آورد و سعدی سوی بوستان با شوخی و فلفل هندوستان با اگر حضرات امامیه بدعا در دنیا
بسیر معطل قرار نمی دادند و مثل یهود براه نفاق نمی رفتند و این بزرگان را در ظلمات منهمک نساختند
و آیت کریمه الیوم اکملت از این نیستی که اهل اسلام در شان رد یا نشان کفار نمی نویسند برای امام الائمه ضبط
نمیکردند علی ما المجلد الثالث عشر من البحار و رفع محمد و ما معتبر آیات رحمت کشیدند و با طمینان تمام می آرمیدند
بخار زار ضلالت مانند هشام و شیطان نمی ماندند و بدشت تیه و تناقضات نمی افتادند کل رفی

حقیقا نفهمیدند که جلی ست و غباوت و نجد چیست فان عبد الستار که از تکمیل و تتمیم نیز فارغ شدم اکنون اجازت باید داد

تا در آنچه مقصود اصلی بود یعنی مناظره با کوچک ابدال قاضی رحمه الله نوره که مجتهد الزمانی ست رجوع کنم و الله

ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق قوله ولا یذهب عن اولی الابصار الخ اقول لا یخفی علی اولی النهی

ان من تخلف عن نصرة قرة العین المصطفی علیه و آله الصلوات المبارکات الاعلی ایا کان من اولاد العباس

عن الاوناس او علی المرتضی رضوان الله تعالی علیهم فهو هالک علی ما اعترف به المجتهد الرفضة و قد تخلف عن

شهید الکربلا محمد الحنفیة و کثیر من اخوانه و مثل عبد الله بن العباس علی تصریح جهابذة العلماء من اتباع هواه

کاین السباد لیس لهم عذر یقبل فی التخلف عن الامام مع انهم سمعوا النصوص متواترة صدرت عن سید انبیاء

و ائمة الهدی کما بیناه مرة بعد اخری و کرة بعد اولی و الرفضة النوکی علی ما لقبهم قدوة العلماء سلالة ساداة

الوری من الذریة الطاهرة النجباء مولانا نصر الله انار الله برهانه فی الدنیا و یوم اللقاء یعدونهم من الصلحاء

اهل البیت و محبیهم و مقتدیهم و مؤیدی الملة البیضاء دون خلفاء سید الانبیاء الذین اسسوا الدین و جهدوا

بالیقین فلیت شعری ماذا یقول هولاء السفهاء سیما هذا الحائک علی السنة الائمة اعنی المفتری علی اهل البیت

لانه ادعی نیابة صاحب الامر فی الدنیا و هو لنا ثک من الفرقة الکسبتة کما بین السید الکشمیری الذی الف

نفرقة الاثنی عشریة و طرح مذهب الکسبتیا فلا عن اتباع اهله الجعفریة و انه المختار عند الذریة البنویة علی صاحبها

الاف السلام و التحیة فی اهل المدینة مع انهم علیه لو اسعهم فی حقن دم امیر المومنین عثمان و قصدوا محاربة

اهل الجوار و بعد وان قتلهم کما منع علیا مع اصرارهم و الحاحهم فان تلک الصحابة من اهل بیعة الرضوان و علی

المرتضی و الحسنان المکرمان قد حفظوه و دفعوا البلاء عنه حتی خرج بعضهم مع امتداد البلوی علیه لا کما

اهل النفاق و السبئیین من فرق الوجهین ان امیر المومنین علیا کرم الله وجهه هو القاتل حقیقة و انه

تتاجی و یلعن من قبله فی سهل او جبل یقول اللهم اقسم بین الرکن و المقام ما قتلت عثمان

و ما شرکت فی دمه قط و هو الصادق المصدق فی مجلدات الشیخ الحلی الکذوب تحیث لفوائح کذا و قد نقل السید

بینها ابو الحسن العلاقی کتابه فسبه فی الاصول و الفروع و قد یحجز من جواهر المعاصی رطل فیوقر و هو عند

اهل الحق فی احقاق الباطل کالعوج بن عوق و لکنه قد فرسه و مرجا کان الشیطان یفر من ظل علی او عمر

و بالجملة الاجلة من الاصحاب ثبتوا علی الدین القویم و استقاموا علی الیقین یعنی لم یتبعوا البغاة من الطاغین

تکیف یخرجون من دائرة سید المرسلین فالعجب من بعض علمائهم انه عارض روایات صحیحة الی علی اصحهم مستوا احمرا

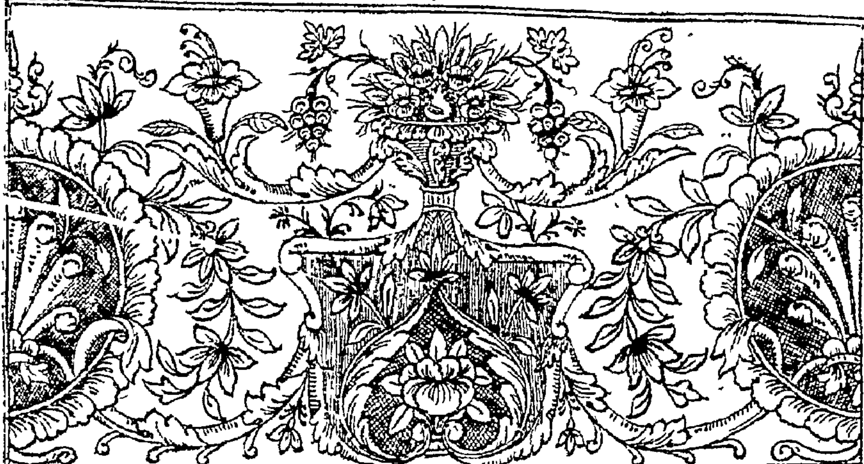
و المهرین و نزلوا عنه اهل العدوان و الحیف بعد ما سعوا من استیصال المنهال و السفهاء و الائمة علیهم

زمان یقید شهرا و شهرین ثم ان الذین لعنوا علیه مکروا مکرا کبارا و لقبوا البلاء و خلدوا بیته نهارا و قتلوا اجهرا

صلی الله علیه و سلم و وصیه جهارا و ما تذکر هذا الجاهل من اهل النفس ان التعار فی الاخر

و ما عرف ان جماعة من الخلفاء و قوما من الصحابة تقاعدوا عنه نصرة و فی الفور من ایام البلوی و لذا ما رایت

نقلا صحيحا من ثقات والاعلى ارشكى بارتداد اصحاب رسول الثقلين انهم صاروا مقصرين في امامة شركوا في قتله فكيف يكون
مرتدين ومنافقين والنظر الى ما ثبت في الكتب الدينية مثل الصحيحين فاخذنا هو مثل الكلام وترك شيئا فوقنا مشهورا بين الملل
الاعلام فقال ذي النورين في نصرة البغاة كسيدنا الحسين حين حصر في الكربلا وقال للمقاتلين حين ان تقتلوني
لا تجدوا الرائحة في الجنة فلا رأيناه ابدا وما قتل الاصحاب الكبار من اهل المدينة منتهبة في واقعة الحرة فلا يدل على تركهم
في ذم ذلك الملهوف والمظلوم كما لا يكون دليلا على تخلفهم عن سيدنا الحسين رضي الله عنه فان اقوال الظالمين
الفاسقين كما لا يكون معتبر وكذلك افعالهم ولم ير ذلك السفيه الى قوله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا
منكم خاصة فالظاهر انه حرف الكلم عن مواضعه كما تشهدت به تفاسير الشيعة حيث تدل على ان لا ليست النفي بل
هي لام التاكيد المشبعة فالاية ليست دالة على العموم بل تدل على الخصوص الظاهر المتبادر منها فعموم فعبارة
حقيقة فيه وقد فسر هو الفاضل الكاشي في تفسيره المسمى بالصافي حيث اظهر اسباب هذه الفتنة المداهنة في الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر الى غير ذلك من الواجبات ونسبوا كل ذلك الى الائمة الطاهرين حتى بالقطع
الاختلاف في الشيعة على ما في الكليني الى ان وصل عددهم الى ثمانية ثم هم لا يعدمون في روايات الاحوال
ان سلمان الفارسي لما رأى ميل سلطان المدينة الطيبة الى الاصنام منع فاطمة الزهراء من الدعاء عليهم
فلعلها تشتكي او خاف على نفسه فثبت العموم وهو المطلوب ثم ما نظر الناظر العنيد الى حديث سيدة النساء
رضي الله عنها ايضا في اخبارهم حين ظلمت في ايام امامة امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
ما دعوت عليهم لئلا يصل البلاء من لم يدخل فيهم والمحال ان اهل الظلم اكثر كالنجم طلائع الارض كلها
ومن لم يرض به اقل من تبنة في البيدا فاعل ذلك الجاهل برأيه عدل الاخيار سفر وحمل على ما اورده
رئيس اهل الدغل في مباحث الصوارم ولم يبق شئ بعد ملاحظة تلك الاية الكريمة والروايات المطلقة
عن بضعة النبي صلى الله عليه وآله وسلم وليس هذا موضع التفصيل ولكن اوردتها للتكميل فان اشتبه عليك بعض
الامور المتعلق بذي النورين فعليك بمطالعة المجلد الاول من ازالة الغين فالعجب من هؤلاء زردي العقول انهم
في اصحاب الرسول المقبول يمدحون بعضهم بالخصوص ويسمونهم بالاركان الاربعة وهم قد خرجوا على اصولهم من حد الايمان
وتركوا النصوص ورفضوا سيد المرسلين بين ايدي الكفار والمشركين بعدما اقسموا بالله جهد ايمانهم انهم لن يفروا ابدا
عرفت العبارات التي نقلتها عن كتبهم مرارا حتى انهم رئيس الوصيين علانية وجهارا ولكن لا ينطق اللسان ايضا
كانوا منافقين وصاروا بعد النبي صلى الله عليه وسلم مرتدين ان قال في حقهم رسول الملك المتعال انه سيجاء برجال من امتي
بهم ذات الشمال على ما في النسخة تسليم وصرح هذا النبي الجليل بانهم اشبه الامم ببني اسرائيل كما في البخاري وغيره فيقول الشيعة ما بالهم
حتى انهم جعلوا الدجال من عزازيل وقد نقلنا اصولهم بان الاحداث والارتداد قد صدر منهم بانواع شتى والقول الاستدلالي في هذا
الا جنا في المسلك الثاني من المنتهى ولكن وقع القصر في طبعه اشتهاره من عقلاء الغافلين اللهم تقبل مني ذلك الكتاب العجاب انك انت السميع العليم واجعله
مطبوعا عند الاولين والاخرين ونفع به قلوب المسترشدين ودليلا على الغالبين والقصر والشارق لغار ربنا بجاه سيد المرسلين صلى الله عليه وآله واصحابه الطيبين الطاهرين





بسم الله الرحمن الرحیم



المقالة الثامنة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

وابن حجر عسقلانی یزید را از جملهٔ خلفائے اثنا عشر که در حدیث نبوی منصوص است شمرده پس لابد که هر که با یزید محاربه کند از جملهٔ محاربین خلفا بوده باشد انتهی بلفظه قال المجیب الغیر المصیب ظاهرا این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده واعنی لله بلاد فلان که در تعیین مصداق آن درمیان شیعه خیلی اختلاف و اضطراب بوده و هر کس مطابق فهم و ادراک خود در توجیه آن سخنی گفته لکن تعداد یزید در خلفائے اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا که خلافت اعم از حق و باطل گرفته کما فی الصواعق المراد ثم مطلق الخلافة التی فیها کمال و غیر لما مران من جملتهم یزید بن معاویه الخ ومن ادعی الاستلزام فعلیه البیان وعلینا التسلیم آورده بالبرهان علاوه برین تقاریر که در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه بخوبترین وجوه کافی و وافی خواهد بود چه از آن منکشف میگردد که شرک و کفر و هم منافی خلافهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هر قدر که انکار توحید و سوء اعتقاد بیشتر باشد استحقاق و فعلیت خلافت راشده جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم زیاده تر خواهد بود تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی از امیر المومنین آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بارخدایا رحم کن بر خلفائی من گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خلفائی تو چه کسانند فرمود خواهند آمد بعد از من و احادیث و سنت مرا روایت خواهند کرد انتهی مضمونه و ناظر کتب طائفه شیعه نیک میداند که زراره و هشامین و مومن الطاق در اصحاب ائمه شهره آفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث

وتفسیر در قدمای شیعه کالشمس بین النجوم اند امامزاره فقال ابو الحسن خفیفه اهل سنة زرار وه اما بشام بن
حاق اصحاب ابی عبد الله کلهم و حال مومن الطاق وغیر او عمومًا از تصریح فاضل شیرازی عیان میشود و بعد از
اسامی بزرگان خود می نویسد که ایشان رؤسای شیعه در فقه و حدیث و کلام بودند و کتابها تصنیف کردند
و مسائل را جمع نموده و هر یکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند انتهی و حال زراره بسبب سوء
اعتقادش بحدی رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلس سه بار بروی لعنت خدا فرستاد
و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیان عثمانیست مجملا باید شنید که شهادت بکفر امامیه
این رؤسای امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی ابعاد ثلثه اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا
تا ناف صمد و تیره باقی اجوف و خالی است و امامیه از استماع این عقاید زنادقه بر ملاعن میکردند و بیزاری
از آنها می جستند و ازین مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده بعد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم با شرک و کفر رؤسای امامیه جمع می تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره
و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه بیزیدیا انکه نافع دیگران و بحکم حدیث کافی مفید و جای
تغافل نیست قول برجعت شان لست کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون بتحقیق
تحمل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقة الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را شبیه بخلاء
و اعلی بار وحانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیها الاشارة تاویل ساختن
بمعنی ابطال حقیقت ولایت و توثیق اعتبار است و من یکذب خدا هم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب
الثانی من المذکورین و ایضا در کتاب علل الشرایع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه
از صدق در حق او استعمال می نمایند بروایت فضل از امام رضا علیه السلام آمده فان قیل لم لا یجوز ان
یکون فی الارض امامان فی وقت واحد او اکثر من ذلک قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره
والاثنین لا یتفق فعلهما و تدبیرهما و ذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهمم والارادة فاذا کان اثنین ثم اختلف
همهما و ارادتهما کان کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یکون فی
ذلک اختلاف الخلق والتشاجر والفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما الا وهو عاص للآخر فتعم المعصیة
لاهل الارض ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة والایمان و یکونون انما اتوا فی ذلک من قبل
الصانع والذی فتح لهم باب الاختلاف و سبب التشاجر اذ امرهم باختلاف المختلفین انتهی بلفظه
و ازین تعلیل امامت مامون بالعقل دیگر اعباسیه که هم جنت و دوش بر دوش او باشد لازم می آید
چه سوال از امامت متغلبین با وجود امام رضا نتواند بود و الا در بطلان آن بفقدان عصمت تمسک
بالبتی فرمود ترتیب این مقدمات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مصرف داشته
باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان فان الغایة الاجتهاد و هو

باب اختلاف و اما عبد الواقع فلا یخفی ان ذلک کذلک لا تری ان داب المامورین باظهار الحق ان یحسبوا

سلفا لشی و الاخر بخلافه و الثالث هما بخلافهما مصرحین بانه من قبلنا و هذه معاملتهم بالنسبة الی المخلصین

فما ظنک بالمخالفین و اما مقدمه ثانیه پس آن نیز ظاهر السقوط است چه این استقراء در معصومین مخالف

نفس الامر است و هو ظاهر لمن طالع سیر الماضیین من انبیاء بنی اسرائیل کیف یخفی علی المتحرین که چون

موسی برای اخذ توریت بوادی ایمن رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که ده دو انحراف ید مانع

آنها چیده بود از شاه راه هدایت بخار زار ضلالت مبتلا ساخت و در اجماع ایشان نسبت با مامت هیچ فتنه

برپا نشد معهذا در معصومین وجه اختلاف هرگز معلوم نمیشود فانهم لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون

بلکه در همه کام اتفاق می باید که اصلاح امورامت از معاش و معاد انها زیاده تر متحقق گردد و کما عرفت

چه جای آنکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد و من العجائب دعوی ان اطاعة احدهما علی التعیین

الاخر و از نیجا دریافت کردید که سوال از امامت معصومین هم واقع نشده پس متعین شد که سوال از خود از حال

خلفا در وقت واحد بوده و این کتاب از عجائب افادات ایمه اثنا عشر است و کمال قدرت الهی در ضمن

آن جلوه گر چون ذوق سخن تا باینجا رسانید بعضی از علل دیگر برای عبرت و حیرت سامعین و نظار

واجب الاظهار است قال امیر المومنین و اما کبر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه و سلم علمنی بابا فتح لی

الباب الف باب فازدحم فی بطنی فنفخت عن ضلوعی ملخص آنکه از جناب امیر پرسیدند که شکم مبارک

چرا مرتفع شده فرمود روزی پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا یکباب از علم خود تعلیم فرمود که هزار باب علم

از آن در سینه من کشاده شد پس شکم من در ارتفاع بدین مرتبه رسید مخفی نماند که انتفاخ و ارتفاع بطن

از کثرت علم امریست که سامعین را از کثرت خنده پشت دو تا میکرد و انداز نیجا ارتفاع شکم مبارک جناب

رسالتماب صلی الله علیه و سلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود علاوه آنکه هر گاه دماغ

که مقام حواس است از ینگونه امور مرتفع نمیشود ارتفاع بطن از کثرت علم چه معنی داشته باشد یقین

واثق است که اگر سید ابن طاوس و ملای سبزواری امامیه در قضای تاویل و توجیه انحدیث بعد از

رخصت فهقرے بلند پرواز نیز هم میکردند بجای نمیرسیدند مع هذا اگر امثال این احادیث را محدثین

اهل حق تصحیح و تنقید میکردند بلا شائبه تکلف مجتهد آن امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا با ایران

زبین منادی میکردند که ای بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید که جناب امیر رضی الله عنه را بتقاضای

عداوت باطنی خود که برابر بقیه کنک یا فاکیان میباشد بنقل اینگونه خرافات همشکل عمرو عیار ساخته اند

نعوذ بالله من ذلک ما انچه مذکور شد قطره از آن دریای زخار و ذره از آن صحرای ناپیدا کنار

تصور باید کرد اگر زمانه مساعدت کند و این قال و مقال باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتد ان شاء الله

تعالی از عجائب دیگر که ملاحظه کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگو می

علانیه و اندکی بیان نموده و حدائق آثاق و آمال الحق ما انتظارت کنانیده و بحجت فی الدیار خوابید و
انتهی کلامه **قوله** لاکن ظاهر است تجدید در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغه عنت نبار و شده
اعنی شد بلاد فلان الخ **اقول** کلام معجز نظام که در نهج البلاغه واقع است بنابر تفسیر قطب الدین
راوندی مراد از لفظ فلان که در آن واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیر آن بعمر کرده اند پس بهر
تقدیر معنی حدیث درست است و مطابق مذهب فرقه حقه است زیرا که انمدح دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها یزید بود وارد شده
و در حق خلفای بنی عباس روایت ان هذا الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه
الی عیسی بن مریم او المهدی منقول گردیده و روایت اثنا عشر خلیفة کلهم صالح لا یوجد مثله از زبان جهند
بیان او بیع صحابه سابق مذکور گردیده و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده قال نافع
لقد رأیت المدینة و ما بها شاب اشد تشمیرا و لا افقه و لا انسک و لا اقرأ لکتاب الله من عبد الملک بن
مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن
مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس ابناء
و ولد مروان اباً و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسأل
بعدکم فقال ان لمروان ابنا فقیها فاسألوه و ازین روایت مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم
و ورع حامل خود و دیگر اشیاخ قریش میدانست و از مقسم احادیث در مدح خلفای بنی امیه و بنی
عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح عمر مستلزم حقیت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
نیز ثابت خواهد شد عاماً و آنکه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریض نسبت با کسی دارد و همچنین
لفظ قبل العیب صریح است در اثبات عیوب برای وی و انمدح بالنسبة و الاضافة دیگران مثل
عثمان و غیره رجحانی داشته و لا قبر فیه باقی مانده لفظ اقام السنة و ذهب نقی الثوب پس چنین الفاظ
مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبة
فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلثین الف نفس و جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا
نحو من ثلثین الف نفس و توفر دعاء الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثناء و التعظیم له حتی قال قائلهم الخلفاء ابو بکر
الصدیق فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهم
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهلسنت مذکور شد و خطبه شقشقیه که بنا بر
تصریح ابن اثیر و فیروزآبادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرت است دلالت صریح بر غاصب بودن
ثلثه دارد و در این کلام احتمال تقیه غیر متطرق است و ما در مقام الزام اهل سنت سوال می نمائیم
که بنا خلیفه دوم الذی نزل علی رأسه الکتاب افضل است یا جناب امیر و بشهادت ان لا نافی

جناب ولایت مآب خلیفتین را کاذب و غادر و خائن میدانست پس چگونه مدح او دلیل حقیت خلافت خواهد بود
فظاهر است که کسیکه کاذب غادر و خائن و اثم باشد مصداق نقی الثوب نمیتواند شد علاوه برین سکویم
که هرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت تلک
الغرانیق العلی وان شفاعتهم لترتجی جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود مدح جناب امیر چگونه باعث
مدح ضمنی قریش تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن با وجود عدم جواز تقیه بزعم محبت
برآنحضرت باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر با وجود تقیه باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا الشیٔ
عجاب انیست حال حاریث الله بلاد فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محلی محمول نمیشود اگر از یکطرف
اصلاح میخواهند از طرف دیگر معنے برهم میخورد پس تشبیه تا دلیل اهلسنت در حدیث اثنا عشر بعشر ملاح و دوازده بالفظ فلان که در روایت
عمرو بن العاص و زبیر خاص و نائب با اختصاص حال المومنین و قتال الانصار و المهاجرین در صحیح بخاری منقول
شده آنست انیست **قوله** لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر
نیست الخ **اقول** چون فاضل مجیب درین جواب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا ما نیز درین مقام اکتفا
بر نقل عبارت رساله ثمرة الخلافة حی تمائیم وان انیست او لا این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات تواریخ
مذهب خود شان است فی تاریخ الخلفاء عن جابر بن سمرة عن النبی قال لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواهم
علیه الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش اخرجه الشیخان وغیرهما له طرق و الفاظ منها لا یزال هذا الامر صالحا و منها
لا یزال هذا الامر ماضیا رواه احمد و منها عند مسلم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا و منها عنده ان
هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه و منها عنده و لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفة و منها
عند البزار لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش و منها عند ابی داؤد
بزیاده فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال ثم یکون الهرج و منها عنده لا یزال هذا الدین
قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم تجتمع علیه الامة و عند احمد و البزار بسند حسن عن ابن مسعود انه
سئل کم یملک هذه الامة من خلیفه فقال سالنا عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اثنا عشر کعدة
نقباء بنی اسرائیل علیه السلام و فیه ایضا انه اخرج مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الجلد انه قال لا یهلک هذه الامة
حتی یکون منها اثنا عشر خلیفه کلهم یعمل بالهدی و دین الحق منهم رجلان من اهلبیت محمد انتهی و بر ظاهر است
که اگر حضرت مفتی را اطلاع بر جمله حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر بلفظ
امر که خالی از تحقیر نیست نمیفرمودند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و مناعت
دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد از ان و نسبت ایشان بعده نقباء
بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محملی دیگر ندارد خصوصا روایت اخیره که صریح است
در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نص است برانکه همگی ایشان عامل بهدی و دین حق

خواهد بود پس انکار مدح قابل انکار و قدح است و ثانیاً ظاهر است که حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستمع دریافتن معانی سابق بآن اشاره کرده بود ملاحظه نفرموده و انحراف الاحنفین لتوجیه غیر وجیه و تاویل رکیک که از شنیع
تاویل القول بما لا یرضی به قائله است تمسک نمودند فی تاریخ الخلفاء قال قاضی عیاض ولعل المراد بالاثنی
عشر فی هذه الاحادیث وما شابهها انهم یکونون فی مدة عزة الخلافة وقوة الاسلام واستقامة اموره
والاجتماع علی من یقوم بالخلافة وقد وجد هذا فیمن اجتمع علیه الناس الی ان اضطرب امر بنی امیة ووقعت
بینهم الفتنة زمن الولید بن یزید فاتصلت بینهم الی ان قامت الدولة العباسیة قال شیخ الاسلام ابن حجر
فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی الحدیث وارجحه لتأییده بقوله فی بعض
طرق الحدیث کلهم تجتمع علیه الناس وایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته والذی وقع
ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فتسمی معاویة
یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین علیه السلام
امر بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل
ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی اولاده الاربعة الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام وتخلل بین سلیمان ویزید عمر بن عبد العزیز
فهؤلاء سبعة بعد الخلفاء الراشدین والثانی عشر هو الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیه
لما مات عمه هشام فولی نحو اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه فانتشرت الفتن وتغیرت الاحوال من
یومئذ ولم یتفق ان یجتمع الناس علی خلیفة بعد ذلک انتهی موضع الحاجة و این کلام ابن حجر عسقلانی نص است
بر آنکه معاویه و یزید را در سلک خلفای دوازده گانه مثل خلفای راشدین منسلک و منتظم ساخته پس
اگر احادیث مذکوره عاری از مدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین هم لازم خواهد آمد و ثالثاً
هرگاه حضرت مفتی یزید را در نظم امرای دوازده گانه منتظم فرموده و جاده اقتفای ملا علی و سیوطی
و ابن حجر عسقلانی پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم آن چنانچه
چند که در ان اخبار مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور امت
و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله یزید بن معاویه است یافته شود و در زمان یزید امر یکه
باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق حضرات اهل سنت تواند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه
سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم آن قتیل ظلم و جور نه پیوسته چه معرکه حره و قتل و غارت هم
بزعم اهل سنت باعث دین اسلام بوده فانحصر الامر فی معرکة الطف لیس و قتیکه قتلش باعث عزت و مناعت
اسلام باشد چگونه مشاهد میدیش خوانند و قتل او را شهادت حقیقیه دانند وان هذا الا جمع بین الضدین قوله
بالتناقضین **قوله** علاوه برین تقدیر آنچه در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه بجوه تر
وجوه کافی و وافی خواهد بود الخ **اقول** بجز تم که چرا این قدر تعب و مشقت بر نهج چرا کتاب الهی

که آنرا ملقب بیاض عثمانی ملقب نموده رجوع نکرده که میفرماید وجعلکم خلائف الارض پس ظاهر آنست که بخلافت تمام خلق قائل شود واز مذهب فریقین دست بردارد معلوم نیست که با وجود این آیت چرا ابوجهل و ابولهب وشمر و عمر سعد و هر فاسق و کافر را خلیفه نمیدانند و گاهی باشتراط اجتهاد و گاهی بشرط عدالت می پردازد خلاصه آنکه کلام در خلافت بمعنی ریاست عامه و زعامت کبری است و تجیب عجیب میشیب هر جا که لفظ خلیفه می بیند بمعنی آن بر ده قیاس مانحن فیه و مبحوث عنه میکند و معلوم است که احدی از فریقین بمعنی مبحوث عنه رواة حدیث را خلیفه نمیدانند اما اینکه بعض مثالب زراره وغیره نموده پس جواب تفصیلی آن در صوارم الالهیات و تحفه اثنا عشریه مذکور است درینمقام مجملاً نوشته میشود که ورود لعن بر بعض رواة در هنگام فساد اعتقاد آنها دلالت بر سوء حال شان بعد استقامت ندارد و دیگر ظاهر است که هرگاه لعن جناب رسالتماب بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت اصطلاحیه متخلفین خالی نه نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواة چه جرح خواهد کرد و بر همین منوال است لعن آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد معهذا احتمال تقیه در روایات مثالب رواة بنابر حیانت آنها از اعدا مستطرق است و مثل ذهبی آنرا نقل کرده حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی بن ابی میسره حدثنا سعید بن منصور بن السماک قال حججت فلقینی زراره بن اعین بالقادسیه فقال ان الی الیک حاجة وعظمها فقلت ماهی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد اقرأه منی السلام واسئله ان یخبرنی انا من اهل الجنة فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک ولم یزل بی حتی اجبته فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی کان منه فقال هو من اهل النار فلما رجعت لقینی زراره فاخبرته فقال لی هو من اهل النار فقال کان ذلک من جراب النوره قلت ما جراب النوره قال عمل معک بالتقیة انتهی پس روایات مثالب از درجه معارضه روایات مناقب که در آنها احتمال تقیه بسبب عدم خوف هلاک نیست و معاضد باجماع فرقه حقه است ساقط واز منزل قبول مائل خواهد شد والضا این قول شریف بدان ماند که گفته شود بمقاد حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعت رواة اهل سنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین و تبع تابعین بوده اند برابر انبیا بودند پس مثل معاویه و مضر و کهمس و جهم برابر حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام خواهد بود و حال کفر معاویه سابق تحریر آمده و حال کهمس و غیره از کتب المذاهب تحریر نموده میشود قال فی شرح المشبهه الحشویه المضر وکهمس والجهمی قالوا جسم کالاجسام من لحم ودم وله الاعضاء والجوارح و یجوز علیه الملامسة والمصافحة والمعانقة للمخلصین الذین یزورونه فی الدنیا و یزورهم انتهی بلکه از عبارت علامه تفتازانی که در شرح عقائد نسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت مجسمه بودند حیث قال اکثر المجسمة هم الظاهریون المطیعون لظواهر الکتاب والسنة واکثرهم المحدثون والابن تیمیه ابی العباس احمد واصحابه میل عظیم الی اثبات الجهة ومبالغة فی القدح فی نفیها ورأیت

نی اجمعین تقاضا فقد انا فرق عند بدیهة العقل ان یوجد هو معدوم وبین ان یقال طلبه فی جمیع الامکنة فلم
اجده ونسبت المنافقین است التعطل آه پس آنجرم اضنا احادیث از کلاب ممطور اهل نجاح مجیب خواهند بود
نه علمای فرقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجعت انها با مامیه یعنی زیدیه همان کلام مجمل است که مجلسین
نمیرسد و تاویلات تا کلام رواه که بعض علمای ما نموده اند مشابه و مماثل است بتاویلات آیات و احادیث
داله بر تحریم تشبیه که غیر حسیله از علمای اهلسنت نموده اند پس اگر کسی از مجسمه بگوید که این تاویلات مفید ما نیست در بعض ابطال
ولایت و توثیق انصاری و من یحذو حذوهم است البته فاضل مجیب جواب باصواب به آنها تجویز خواهد نمود و هرچه بنا
بعینه **قوله** علاوه در کتاب علل الشرایع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدق
اقول در لقب صدوق بنا بر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغرابی هست در صحت خطاب صدیق
است نسبت بقائل ان لی شیطانا یعتربنی با وجود ثبوت کذب او از صحیح مسلم وغیره و با وصف حدیث صحیح
متفق علیه الصدیقون ثلثة حزقیل مومن آل فرعون وحبیب النجار صاحب آل یس وعلی بن ابیطالب
بالجمله این افاده جدیده که از قلم مجیب چکیده کشف حال وقال و نموده زیرا که سوال سائل در تحدیث
از سبب عدم اجتماع دو امام واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او ارشاد
فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیباشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر مکلف مامور
باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آید و این جواب عین صواب است و آنچه مجیب توهم نموده
که سوال از امامت ثقلین واقع شده دعوی بلا دلیل است و فقره کانا کلاهما مفترضی الطاعة عرج
الی ارزان اما آنچه نوشته که مقدمه اولی نه مطابق واقع است و نه مخالفین قائل بان توهمی متین نیست
زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلافات او در اوقات
متعدده پس چون حکم الهی بنا بر زعم اهل سنت باطاعت ما ادی الیه الاجتهاد واقع شده هر دو قول
موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و باختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان
فعلیهما تماهو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف آنکه دو مجتهد فی وقت واحد واجب
الاطاعت باشند چه در نیصورت اگر اختلافی فیما بین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آید
که مقلد نقیضین را اختیار نماید ایا نمی بینی که بزعم اهل سنت جناب سید الوصیین و افضل الاولین والاخرین
و طلیق ابن طلیق هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردید اختلاف نمودند
پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود از نیجاست که علمای
اهل سنت نامی معاویه را خطا میدانند و سامی جناب ولایت مآب را صواب اما آنچه نوشته که این جواب مطابق
واقع نیز نیست لان دابر المامورین باظهار الحق ان یجیبوا سائلا بالشیء والاخر بخلافه والثالث
بما یخالفهما الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکامهم کاختلاف

احکام النبی وکلہ علی طبق حکم اللہ وظاہر است کہ ازین اختلاف اختلاف فعل وتدبیر ثابت نمیشود وہذا فی الظہور کالنور علی شاہق الطور ومن لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ من نور واانچہ نوشتہ کہ مقدمہ ثانیہ یعنی ان الاثنین لایتفق فعلہما وتدبیرہما ظاہر السقوط است زیرا کہ لانسلم کہ در انبیا بنی اسرائیل کہ بیشتر در زمان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند یکی مامور باطاعت دیگرے نبود بلکہ ہمیشہ بود والمدعی مطالب بالبینۃ واختلاف رائے حضرت ہارون علیہ السلام با حضرت موسے علیہ السلام در باب گوسالہ پرستی قوم از کتب ثقات معتمدہ اہل سنت ثابت است علی انا لانسلم ان ہارون لم یکن مطیعا لموسے وکان بنا برآنست واختلاف راکبین سفینہ از کلام الٰہی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیا بنحو فساد نمودن دلیل دینداری وحسن اسلام مجیب است خلاصہ انکہ انچہ بمشابہ دلیل تمانع است کہ در آیت وافی ہدایہ لو کان فیہما آلہۃ الا اللہ لفسدتا اشارہ بان واقع شدہ وعلمای فریقین در باب ابطال شرک بیان بآن تمسک نمودہ اند پس اگر مجیب را در پردہ ابطال کلام معصوم ابطال دلیل تمانع واثبات تعدد آلہہ منظور است صاف بفرمایند کہ در تعدد آلہہ از کذب وظلم ومقتضیات بشری مبرا ومعصوم اند چہ اختلاف ہرگز معلوم نمیشود بلکہ در ہنگام اتفاق وتعدد آلہہ می باید کہ اصلاح امور امت از معاش ومعاد انہا زیادہ تر متحقق گردد چہ جای آنکہ موجب ضلالت وفساد بندگان خدا باشد **قولہ** این کتاب از عجائب افادات ائمہ اثنا عشر است **اقول** مخفی نماند کہ ایراد این مورد بروایت مذکورہ دلالت بران دارد کہ انیکس از مشرب فریقین دست بر داشتہ زیرا کہ مثل مضامین روایت مذکورہ در قرآن مجید وتفاسیر وکتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچہ حق سبحانہ تعالی در قرآن مجید فرمودہ الم نشرح لک صدرک بیضاوی در تفسیر آن نوشتہ الم نفسحہ حتی وسع مناجات الحق ودعوۃ الخلق فکان غائبا حاضرا والم نفسحہ بما اودعنا فیہ من الحکم وازلنا منہ ضیق الجہل او بما یسرنا لک تلقی الوحی بعد ما کان یشق علیک وقیل انہ اشارۃ الی ما روی ان جبرئیل اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی صباہ او یوم المیثاق فاستخرج قلبہ فغسلہ ثم ملاہ ایمانا وعلما ولعلہ اشارۃ الی نحو ما سبق الیہ بر طبق کلام این مجیب نافہمی توان گفت کہ سینہ علم خزینہ سید مکہ وما بینہ بہ نسبت دیگر سینہ ہا وسعت داشت وعریض بود وقلب کہ بشکل صنوبرے واجوف نیست چگونہ از علم مملو کردہ شدہ معلوم است کہ مثل عبارتش از ادراکست وان تعلق از دماغ دارد لیس پر کردن قلب از ایمان وعلم چہ معنی دارد وسید شہاب الدین احمد کہ از کبار علمای اہل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آوردہ وعن ابن طاوس عن ابی عبس عن عمرو بن مرہ عن ابی البختری قال رایت علیا کرم اللہ وجہہ صعد المنبر بالکوفۃ وعلیہ مدرعۃ کانت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متقلد السیف متعمما بعمامۃ وفی اصبعہ خاتمہ فقال رضوان اللہ تعالی علیہ سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم ہذا سفط العلم واشار الی بطنہ وجوا نحہ ہذا لعاب رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم ہذا ما زقنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زقا من غیر وحی اوحی الیہ اے مجملش آنکہ جناب
رسالتمآب فرمودہ سوال کنید از من قبل از آنکہ نیابیدم پس بدرستیکہ در میان ہر دو پہلوی من علم بسیار جمع
است و اشارہ کرد بطرف شکم مبارک و ہر دو پہلوے خود و فرمود کہ این جا ہمان علم است و این لعاب
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است و این است آنچہ جناب رسالتمآب مرا خورانیدہ مثل خورانیدن پرندگان
جوجہ ہاے خود را پس موافق تعریض این مجیب ناواقف توان گفت کہ شکم جناب امیر علیہ السلام
جامدان خورد و شکم مبارک جناب رسالتمآب جامدان بزرگ بود و مقر علم دماغ است نہ جوانح و بطن
پس چرا آنحضرت اشارہ بطرف جوانح و بطن خود نمود و فرمود ہہنا علما جما و چرا آنحضرت کہ افصح عرب
بود لفظ زق را کہ بمعنی خورش دادن مرغ جوزہ را بد بالنست کما فی الصراح وغیرہ در حق خود جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ استعمال نمودہ و نیز در ہمان کتاب مذکور است و عن علی رضی اللہ تعالی عنہ قال قلت
یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوصنی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت ربی اللہ ثم استقم قال کرم اللہ
وجہہ قلت رَبِّیَ اللّٰہُ وَمَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰہِ عَلَیْہِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْہِ اُنِیْبُ فقال لیہنک العلم ابا الحسن لقد شربت العلم
شربا و نہلتہ نہلا رواہ الحافظ ابو نعیم فی حلیۃ انتہی پس مجیب انصاف نماید کہ علم عبارت از ادراک است
یا از دین و آب وغیرہ مشروبات و شرب آن چہ معنی دارد و کسیکہ زیادہ تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
بطن و خواہد شد یا نہ ظاہرا مجیب غیر مصیب ادریدہ اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب امیر بلکہ بر جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خروج از اسلام منظور است و بظاہر چنین استعارات در کلام
علام نیز بسیار واقع شدہ اما نمی بینی کہ بسیاری از علمای اہل سنت در مدح اکابر خود لفظ عالی الکعب
استعمال نمودہ اند پس بر طبق کلام مجیب میتوان گفت کہ ارتفاع کعب بسبب کثرت علم امریست
سامعین را از کثرت خندہ دلیست و تا میکردانند نیز ارتفاع و علو کعب جناب رسالتمآب قیاس
باید کرد کہ در چہ مقدار خواہد بود و عجب تر آنکہ ہرگاہ دماغ کہ محل حواس است از کثرت علم مرتفع
نمیشود ارتفاع کعب از کثرت علم چہ معنی داشتہ باشد و ابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کردہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و ابو بکر رضی اللہ عنہ اساسہا و عمر حیطانہا و عثمان
سقفہا و علی بابہا و این روایت بنا بر زعم مجیب ثابت میشود کہ لوازم سقف از قسم چوب و تختہ و میخ و
امثال آن در خلیفہ ثالث ہم موجود باشد و ہمچنین لازم می آید کہ لوازم اساس در خلیفہ اول و لوازم دیوار
از قسم خشت و گل و آہک در خلیفہ ثانی موجود باشد و عجب تر آنکہ باوجود جمع کردن لوازم بیت در مدینہ
فکر بیت الخلا درین بیت موضوع نہ نمودہ اند اگر ابوہریرہ رضی اللہ عنہ را کہ از حفاظ
محدثین است بدر این مکان و معاویہ رض را بیت الخلا قرار میداد بہ انسب می بود و یقین است
کہ اگر دیلمی با فردوس برین بر رود و باز بر زمین آید و جہت تفحص نماید در تاویل این روایت نگرود

بجای نخواہد رسید بعہد اکبر امثال این حدیث را محدثین فرقہ ناجیہ امامیہ تنقید و تنقیح میکردند بلا شائبہ تکلف علمای
سنیان در کوچہ و بازار از ہندوستان تا بلخ منادی میکردند کہ ای بندگان خدا التعصب فرقہ شیعہ را ببینید
کہ خلیفہ ثالث را بمنزلہ سقف قرار دادہ و خلیفہ ثانی را بمنزلہ دیوار این چہ منقبت است کہ بر زبان جاری
میشود ظاہر اخلفای ثلثہ رضی اللہ عنہم را بمثل عمرو عیار ساختہ اند و این روایت کہ مذکور شد قطرہ از دریای احادیث
سنیان است اگر زمانہ مساعدت نمود و فن این قال و مقال ما فی ماند انشاء اللہ تعالی عجائب دیگر از
مشابہت عائشہ رضی اللہ عنہا بایان شکستہ در تنور ما و کور شدن ملک الموت بیک طپانچہ حضرت
موسی علیہ السلام بیان نمودہ حدائق امانی دامان اہل حق را نضارت تازہ و بہجت بی اندازہ خواہند
داد واللہ ناصر عبدہ و معز جندہ خلاصہ آنکہ بطین از القاب شریفہ جناب امیر المومنین است چنانچہ
علمای فریقین بان تصریح کردہ اند و وجہ تسمیہ آن اشعار نمودہ و شعرا در اشعار بان تنصیص فرمودہ اند
فمن ذلک قول القائل فی البحر الکامل نظم من کان قد عرفتہ مدینۃ و ہرہ ٭ و مرت لہ اخلاق سم
متقع ٭ فلیعتصم بعری آل محمد یتمسک ٭ بامامہ الہادی البطین الانزع ٭ رعت عن الآثام طرا نفسہ ٭
ورنمن کالانزع المنزوع ٭ وحوی العلوم عن النبی وراثۃ ٭ فہو البطین بکل علم مودع ٭ وہو الوسیلۃ
فی النجاۃ اذا الورے ٭ رجفت قلوبہم لہول المفزع ٭ و کمال الدین بن طلحہ در کتاب مطالب المسؤل
چنین فرمودہ و حیث اتضح ما آتاہ اللہ تعالی من انواع العلم و اقسام الحکمۃ فباعتبار ذلک وصف
بلفظ البطین فانہا لفظۃ یوصف بہا من ہو عظیم البطن متصفا بامتلائہ و کان علیہ السلام امتلا علما
وحکمۃ و تضلع من انواع العلوم و اقسام الحکمۃ ما صار غذاء لہ مملوا بہ وصف باعتبار ذلک بکونہ بطینا
فاطلقت ہذہ اللفظۃ نظرا الی ذلک ہذا ہو المعنی الذی ادت بہ ہداۃ الرواۃ الی السنۃ الاقلام و وراء
معنی اطلعت زہرۃ بروج ہدایۃ الالہام و انبتت زہرۃ مروج الی حدائق الافہام یطرب سامعیہ و یعجب
من یعیہ ولا غرو آن اطرب و اعجب بلیغ المعانی و فصیح الکلام و تقریب تقریرہ و تہذیب تحریرہ ان
لفظۃ البطین ہی فعیل و لفظۃ فعیل معتد لہ فتارۃ یکون معدولا عن فاعل کشہید و علیم عن شاہد
و عالم و تارۃ عن مفعول کقتیل و جریح عن مقتول و مجروح و تارۃ عن مفاعل کجلیس و ندیم و خصیم عن مجالس
و منادم و تارۃ عن مفعل کبدیع و عجیب من مبدع و معجب و اذا کان من محال ما یکون معدولا عنہ
و اقسامہ مفعل فیکون لفظۃ البطین ہہنا معدولا عن مبطن و قد اشتہرت الاخبار فی الاقطار و
ظہرت الآثار فی الامصار ان علیا علیہ السلام کان قد حصل علی علم کثیر معرفۃ وافرۃ و دراتہ واعیہ
اظہر بعضہا الشمول معرفتہ و مسلطتہ و عموم منفعتہ والبطن بعضہا الی حین حضور حملتہ و کان مما اظہرہ
فی بعض القضایا ما حقق بہ وما قد اتفق بسبب اراقتہ و ما انعقد بہ خلقا جما من الحیرۃ
لا شکال واقعۃ حتی حصل لہ الاعتراف لتطلعہ و معرفتہ فانہ حضر الی عمر رضی اللہ عنہ بن خطاب حدیقہ و

حینئذ امیر المؤمنین علیه السلام امرأة زانیة وهی حامل فامر برجمها واقامة حد الزنا علیها فقال له علی
انه لا سبیل لک علی ما فی بطنها فدرء عنها عمر وقال لمحضر من الصحابة لولا علی لهلک عمر علامه شهرستانی
در ملل ونحل در ترجمه فرقه خارجیه فرموده کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی
خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان بعدهم علی التابعین لهم باحسان
والائمة فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه **قال المجیب الغیر المصیب** مقصود مخاطب از ضمیمه
این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد وشرح مواقف وجامع الاصول ثابت شد که یزید خلیفه حق
است بانضمام این مقدمه معلوم شد که هرکه بروی خروج نماید خارجی است فیلزم ان یکون الامام
وکذا فضلا عن ان یکون مظلوما شهیدا وبحمد الله که استیصال این استدلال از سابق ولاحق
بر ظاهر است زیرا که خلافت وتسلط نام یزید هنوز ثابت نشده بود چه جای حقیت آن اگر نزد مسلمین
ثابت باشد عجب نیست که علمای مذهبش در باب مختار از روایات معتبره ذمایم وقبایح او بالخصوص
دعوی نبوت کاذبه آورده اند عیان است مع ذلک در حمایتش هرگز کمی نکرده اند وکفر شخصیکه مدعی
نبوت کاذبه ویا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر مدح یزید وحقیت
خلافتش ومقبولیت کوفیان بوفا نیز قایل شوند وحمایت ایشان مد نظر دارند دور نیست وعجب است
از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه ونقلیه ومجتهد طایفه امامیه که در عبارت ملل ونحل غور تام
بکار نمی برند ودر نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام
برحق بانکار لیاقتش معتبر است وبرحق بودن یزید نزد اولاد کوفیان وغابا اگر باشد باشد نزد یک اهل سنت
که شیعه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست دوم آنکه اهل حل وعقد برای
او اتفاق کرده باشند وهو ایضا کما تری وفساده فیما نحن فیه مما لا یخفی سیوم آنکه خروج بر تابعین
مستلزم شناعت است که از تابعین باحسان باشند وهرچند یزید از روی زمانه تابعی بوده لکن
از قید مذکور واز عدالت وامامت برآمده ومراد از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره مثل
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ باشند نه مثل وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً
يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ غالبا این همه رکون نفس وتشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت یزید پلید
که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میگیرد وبمقتضای حب الشئ یعمی ویصم
همراهانه می برد در معنی ایصال ثواب بروح پرفتوح جناب اجتهاد مآب والد ماجد خودش خواهد بود
که درباره او خال پدرش جد زمره فادسه خلفای راشدین واخراج امیر المؤمنین چه تحریرها که بکار برده اند
عفا الله عن شیئ التوانب جزاه الله فی الدارین خیرا **قوله** مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت
آنکه الخ **اقول** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است همچنین بر اسد دلالت بر حقیت

خلافت یزید دارد زیرا که شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه
واز عبارت سیوطی اجماع مسلمین واتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاهر گردید پس بنابر مذاق اہل سنت
لاجرم یزید را باید مصداق آنچه شهرستانی نوشته خواهد بود ولفظ کذا وکذا که مجیب بدعوی ولای ابن
با وجود غفلت از عبارات ابن مالکی واول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است
تحریر نموده بظاهر اشاره است بطرف آنکه مراد از کذا وکذا در صحیح بخاری واقع شده کاذب وغادر
وخائن است کما فی صحیح المسلم ویدل علیه جوابه واللّٰه یعلم انه بار راشد الخ وآنچه نوشته که استیصال اہل بیت
است بدلال از سابق ولاحق ظاهر است پس بر ماہر ظاهر وباہر است که سابق ولاحق عبارات ورد آن
اہل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما آنچه نوشته که علمای مذہب شیعه در حمایت مختار با وجود
روایات ذمایم وقبایح او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب واقوال فرقه حقه است زیرا که
احادیث در حق مختار مختلف وارد شده بعض آنها دلالت بر مدح وحسن عقیدت مختار دارد وبعض بر ذم
وسوء عقیدت نظر بآن بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایت مذمت نظر به جهات اکثر او ترجیح داده اند
وبعض بالعکس وبعض توقف نموده اند چون اثبات آنکه روایات مدح مختار در کتب شیعه مذکور نیست
ممکن نیست مجیب را نخواهد رسید لیکن باتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق واز جمله خلفای اثنا عشر
ندانسته وکسی از اکابر شیعه نگفت چنانش را از اعظم عذرها شمرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید
قیاس مع الفارق است طرفه آنکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطفیل صحابی جلیل
القدر رفیع الشان بر در مختار بوده حیث قال قال ابو محمد بن حازم وضعف احادیث ابی الطفیل وقال
کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لاشک ولا یؤثر فیه کلام احد انتهی پس معلوم شد
که با وجود ثبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه باشد چنین صحابی جلیل القدر رفیع الشان بر در وی وحمایت
مختار اختیار نموده بمقتضای حدیث سنیان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر شیعیان اقتدا بابو الطفیل
نموده حسن ظن از مختار وحمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهد شد وسابق بتحریر آمده که مضر وکمس
وغیرهم محبسهم محض بوده اند ودر رواة صحیح بخاری وغیره صحاح داخل اند وعمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
اثر وقاتلین فرزند خیر البشر بود بنابر تصریح علمای اہل سنت راوی حدیث وثقه بوده چنانچه در تهذیب
الکمال گفته ذکره محمد بن سعد فی الطبقة الثانیة من اہل الکوفة وقال احمد بن عبد الله العجلی کان یروی
عن ابیه احادیث وروی الناس عنه وهو الذی قتل الحسین وهو تابعی ثقة انتهی وعمران بن حطان
از جمله خوارج بوده ومدح ابن ملجم نموده معهذا روایات آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج
ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری بآن تصریح نموده وابو داود ونسائی از شبث ربعی
که رئیس وسرگروه پیادهای لشکر ابن زیاد وقاتلین فرزند سید امجاد بود روایت کرده اند چنانچه

در تقریب مذکور است شبث بفتح اوله والموحدة ثم مثلثه ابن ربعی التمیمی الیربوعی ابو عبد القدوس الکوفی
مخضرم کان مؤذن سجاح ثم اسلم ثم کان ممن اعان علی عثمان ثم صحب علیا ثم صار من الخوارج علیه ثم تاب
فحضر قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی شرطة الکوفة ثم حضر قتل المختار ومات بالکوفة فی حدود الثمانین
اخرج له ابو داود والنسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت در حمایت خوارج و محبت قاتلین سید شباب
اهل الجنة هرگز کمی نکرده اند اگر کسی از علمای شیعه مدح مختار بنظر احادیث واله او نماید چگونه محل طعن
خواهد بود بلی بمقتضای الاناء یترشح بما فیه انچه عناد و عداوت از مختار غیر از انکه او قاتل قاتلان فرزند
رسول بود وجهی وجیه ندارد **قوله** عجب است از جناب مخاطب بود ذی جامع علوم عقلیه و نقلیه
مجتهد امامیه که در عبارت ملل و نحل غور و تامل بکار نبرده الخ **اقول** بمفاد المرء یقیس علی نفسه
نهایت نافهمی و سفاهت اسناد عدم غور بسوی دیگران می نمایند انچه گفته که در خارجی بودن شخص
خروج بر امام برحق با انکار لیاقتش معتبر است پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل و نحل اصلا مذکور
نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده و غرضش انکه عایشه رض و معاویه را که خروج بر امام بحق نموده اند
از خوارج خارج سازد این خیال محال است چه هرگاه اینها جناب امیر علیه السلام را منسوب بحمایت قتله عثمان
رضی الله عنه بلکه شریک خون میدانستند پس لابد که سلب عدالت از انجناب می نمودند و ان مستلزم
انکار لیاقت امامت است علی زعم المجیب و حقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سائر اهل شام
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار و کوفیان
ناهنجار ثابت است و ادعای تشیع خاص برای اهل سنت که از قدمای آنها بعضی بسبب فرط احتیاط
از بیعت رکاب سعادت انتساب جناب ولایت ماب محروم ماندند و بعضی نکث بیعت نموده محاربه با آن
حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع تحکیم سعادت بیعت آنحضرت ترک نموده با وطان خود برگشتند
و متاخرین انها محاربین نفس رسول را بجایه اجتهاد مورد ثواب الارباب میدانند و کسیکه بالای منبر سب
آنحضرت نعوذ بالله مینمود اورا مخاطب بخطاب خال المومنین میسازند و معاندین آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و قاتلین سید شباب اهل جنت را راوی حدیث و ثقه دانند ستم برجان انصاف است
سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند و کسانیکه آنحضرت را وصی بلافصل میدانند و محاربین آنحضرت را
تکفیر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هذا لشیء عجاب و انچه نوشته که اهل حل و عقد بر او اجماع
نموده باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی و غیره در ما سبق ظاهر گردید و انچه نوشته
که خروج بر تابعین وقتی مستلزم شناعت است که از تابعین لهم باحسان باشند پس قطع
نظر از انکه اطلاق این لفظ بر چنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین
میگوییم که بعد استخلاف خال المومنین و مجتهد المسلمین که اعدل صحابه منصوص الخلافه بود و بعد

بیعت او و بیع اصحاب و نیز خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و قراء قرآن و تابعین لهم باحسان
بودند داخل بودن یزید در تابعین لهم باحسان البته محل اشتباه نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد
از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره الخ کلام مجمل است صاف بیان نمایند که از جمله خلفای
عباسیه که خلافت انها را سیوطی متفق علیه و منصوص دانسته کدام امام مصداق وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
اَئِمَّةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوْا وَكَانُوْا بِاٰیٰتِنَا یُوْقِنُوْنَ بود و کدام مصداق وَجَعَلْنٰهُمْ اَئِمَّةً یَّدْعُوْنَ اِلَی النَّارِ
وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ لَا یُنْصَرُوْنَ و سوء ادب نسبت بمستفتی علامه که از جمله سادات علمای اعلام است مثل سنان
زجر و بنیان نسبت سید انس و جان است و لنا فی رسول الله اسوة حسنة و نسبت تحریف بطرف جناب علیین
مآب اسد الله فی العالمین و وارث علوم الانبیاء والمرسلین بدون اثبات بدلیل مسئول از درجه اعتبار
ساقط و باطل است انتهی کلام العنید بلفظه **اقول و افوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد** باید دانست که آنچه من در جلد اول بابحاث متقدمه بغایت ایزدی نوشته ام
و کلمات مجتهد بلکه مقالات اولین و آخرین او را زیر و زبر کرده ام بتفصیلی است که این مکاید جدید مجتهد
عنید را همه زائل میکند و لیکن برای نسنجیدن اذهان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریرات زیر هر قول
مخالف بلیه سختی میگویم با بحثهای سابق را نشان میدهم و بتذکیر و تنبیه می پردازم تا ابلهان بر عجز متکلم
حمل نکنند و شاید اگر مجلد اول بدست نیاید مجلد ثانی رافع انتظار گردد کما اشرت الیه فی المباحث
المتقدمه **قوله** کلام معجزه نظام که در نهج البلاغت واقع است الخ **اقول** بودن شخصی مجهول
الاسم والجسم از کرده الضار که تا امروز با وجود مرور دهور کسی از رفضه او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
و مصدر اینهمه اوصاف جلیله و مناقب نبیله در زمان حضرت سید انس و جان بود ادعی از عقلا
بهیچ وجه معقول نمیشود کما سبق تفصیله فی المجلد الاول و بیقین میدانم که چون ناظرین این مبحث را
در جلد مذکور خواهند دید فریاد و فغان خواهند کرد که قطب دین و مذهب رفضه بچه ارزان مقولات سست
و ترشان بباد فنا برند زیرا که در ایجاد خویش قطب امامیه این امر را مطمح نظر ساخته که خصایص مرتضویه
در جناب مصطفوی صلی الله علیه و سلم بحیثیت عداوت خلفای رضی الله عنه متقدمین یکسر بر باد
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی **قوله** و بعضی تفسیران بعمر کرده اند الخ **اقول** چون عمر فاروق از
نفس حضرت مرتضوی علیه السلام مقیم سنت رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم و مزیل بدعات
اهل فضول و مداوی عمد و معقوم او داست الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیده والمحامد الجلیله پس
هیچ عیبی و اثری از مذهب رفض باقی نماند چه باجماع تمامی امت بلکه باتفاق اهل کتاب نیز
در خلافت او بعد صدیق رض کسی را مجال انکار نیست گفتگو در نیست که او دین نبوی صلی الله علیه و سلم را
رواج داده و اقامت سنت کرده یا بدعت و احداث بر روی کار آورده و چون نفس امام الائمه

ثابت گردید که فاروق باقامت سنت سید المرسلین بر وفق ارادهٔ حضرت منظم عالم مانند بنیاد
تمامی مطاعن او که رفضه بنا بر خشکت باقی و خیره چشمی تقریر میکردند باطل است و ترویج و تبدیل و تغییر
اوقات نبوده با همه حیثیت و اشتهار همه حیثیت خلافتش باقی نماند و در اینجا لطیفه ایست دقیق و آن
اینکه جناب امام سیزدهم و ذی بیانند آن اقراری نماید که هر چند در شرح نهج البلاغت گرد آورده اند اجماع شرح
است پس بحکم دلالت التزام عیان شد که اجماع شیعه بر اوصاف حضرت فاروق منعقد است و هرگاه
ظاهر کتاب مستطاب مؤید این اوصاف است زیرا که تمامی ایمان مهاجرین و انصار ناطق است
و این اوصاف را کامل العیار میسازد و حضرات ائمه بر وفق همین اقوال بجا ارشاد کرده اند که بر ین قاعده
احادیث ما را قبول کنید و هرچه بر دیوار زنید پس این حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارض آنرا که
خلاف کتاب است بر زبان شیطان الطاق دادیم و تمام آنجمل حدیث مانند قرآن عزیز است و استخوان
استخوان پیش سگان انداختیم و هیچ جای آنکه هر مقابله ساده سدا ایهم بعد از تحقیق رسیده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر خلافت فاروق و نه بلکه خلافت همه خلفای راشدین انتخاب فرموده اند که این جماعت
و بعنایت کاملین و اجماعات المؤمنین بشارتها بخلافت این بزرگان داده اند که منقرض شد و بعد از چه
تعیین است و دیگر روایات شیعه شهادتی در میان نماند کیف لا و قد قال الائمة واحدا بعد واحد
و نایهم بعد قاعدة او رد الصدوق فی الابواب و الفصول فی علمه و اما فهم الاعظم فی تالیفات تستعملها
ان امام الائمة ما الخالق علی امامته و تامرح نصوص خلافته فکیف و هم و تسیمهم علی رؤس المنابر
فاعتبروا یا اولی الابصار و این کتاب را بار دانستی که مجتهد میگوید که اقرار عقلا به ضرر خویش حجت است
نه بر منفعت لاجرم باین جهت هم حکم توان کرد که هرچند قطب الاقطاب امامیه زمین را با آسمان دوزند
و قلوب خویش را با آتش فکرت بسوزند هیچ ایشان بجای نمیرسد و هیچ ثمره نمی بخشد و در اینجا برای
بیان مزید والای رفضه تقریرات بسیار است حرفی از آن باید شنید که مطابق قول قطب الاقطاب لیکن
اگر حضرت مرتضوی مذکر این اوصاف را به نفس الامری رفضه ثابت شد و اثبات زعامت کبری برای
شخصی مجهول الاسم و المسمی لاجرم باید سلسلهٔ امامت بلافصل را از وی شروع کردن و هرگاه ذلت
امامت مرتضوی در جناب شریف نبوی علی ما فی الاحقاق محل خرفشار قوم و مدار است پس انتشار
در جناب سرور کائنات گوی سبق در ربوده چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس المهاجرین بعد از وفات
سید النبیین و این بیان مانند که صحاح الصادی با خبار اجله رفضه مورد اعلی و صادق و اتقی
است و در اینجا هم موصوف باین صفات شخصی دیگر است از انصار بحکم نصیحت و استغنائیم اجتناب
ابوبکر صدیق علیه السلام و حضرت مرتضی پس نتیجه این مساعی مشکور همین است که رفضه پاک
بجای عداوت خلفای ثلاثه خود را پاک بریدند و اگر معاذ الله حضرت شیر خدا را معزول رفضه واد

شاعری دا دند البته وثوق خود را خود بر هم زدند کما یظهر من مجمع البیان وخواهی عبارته ان شاء الله تعالی
مسن بعید مخفی نماند که هر کسی از عقلا در چار موجه حیرت مبتلاست که هر گاه بحکم مجتهد دم دارا قامت
سنت و ازاله بدعت و دیگر تقیه او صاف جمیله خلفا رض که جناب مرتضوی رطب اللسان بدان
شارند دلالتی بر حقیت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رفضه چگونه درباره امامت
جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چسان نصی از نصوص را بر منقبت و مدحیت حضرت شیر خدا منطبق
خواهند گردانید و تا کجا مثل سایر مدعی سست و گواه چست را بر خویش خواهند چسپانید پس پای جهد
طبر در هوا است و معارضات ان درباره اجبیت صدیق در کتب علماست و حدیث بحشتم میانه ستیحا
وحدیث موالات خود متشبه است بنص النصار نزد بعین مزید ولای اهل سنت اظهار کما فی تحفه
المجالس مثل النجار و حدیث منزلت بمنزلة لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب کما نص علیه الکا
فی خلاصة منهج الصادقین فانظروا معاشر المسلمین فکیف که ثمانیتی علم الرومی در شافی رد مغنی
وشوشتری در احقاق الباطل و مجلسی در بحار بذیل طعن تجهیز صریح میگویند آنچه بر ان دلالت
دارد که امور خلافت امیر تا آخر حیات البشیر و نذیر ناقص بود خواسته بودند که بحیاته تا میر اسامه
اعدا از مدینه بیرون گردانند و مورد حدیث غدیر را بر سر پریشانند که سیجی ان شاء الله تعالی مفصلا
علاوه چون روسای اهل نفاق را با مرتبه ستودند فالان بمنی بمنزلة السمع الی آخره چنانچه بتفصیل
بجوبیزین طرق در مقاله ساد سه گذشت و در بیان مناقب و حقیت خلافت مرتضوی کجا وثوق
ماند مگر یاد ندارید که برادران حضرت یوسف چون یکبار دروغ گفتند کلمات صادقه شان بنص
قرانی نزد حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بجوی نیرزید فکیف که آنجناب چون
از ابوبکر رض و عمر با وصف چنان بودن شان می ترسیدار شجاعت حضرت مرتضی مورد بشارت
لافتی زیاده تر ترسیده بلکه مانند بید بر خود لرزیده باشند که روز معرکه خندق چون ضربت شمشیر او
بر عمرو عبدود رسید اگر نه حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهپر خود را فرش میکرد
ذو الفقار حیدر کرار جگر گاو زمین می شگافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است لعمری
این قصه را بتطویل تمام ایراد کرده اند احقر العباد نظر باختصار چندی از سطور اختصار میکنم تا پیش
دل با رشنید وهی هذه پس خدارا از انصاف بیگانه مشو و در مباحث کلامیه کورکورانه هر وکه سرکه
و خوشامد کردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از نعره او لرزد یا خوف از ان بد دلان شاید که بار بار
در معرکه فرار از ایشان سر زد چنانچه رفضه انصاف دشمن در کتب کلامیه بمنزله تکیه کلام بر جا
می بندد و شرح کلینی و ترجمه علل الشرایع هم بران اول دلیل است اقول چنانچه روایات دال
بر مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس دلیل حقیت انها نیست **اقول** امیدوارم که آن روایات را

که دلالت بر مدح خلفای بنی امیه و عباسیه دارد و نقص در شیعه عاید شده و از حضرات معصومین بدرجه
استفاضه فائز بود چرا که حیک ایذال کفر و مقلدین عباسیه و بنی امیه در صندوق شیخ صدوق و امثال
جاری بعالم الملکوت و کشکول شیوخ هنوز نگاه میدارند و دستبرد که بمیان نمی آرند و از کتب اهل حق
واما آنچه در مقاله سابق بعضی از عبارات بی سروپا در مدح غازیان دیار قیصر پدید فتراورده جوابش بطوری
وا شده که اگر مجتهد آب در چشم دارد که بهی باین وآن حرفی بزبان نیارد **قوله** البتی بنی الخرا **اقول**
خوب میبینم و هنوز دامن از ین کار بر نمی چینم با وصفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رگ گردن
سادسه نوشتم اگر حوصله تحریر تقریر دارے در نقض و معارضه آن تمامی همت خویش بلکه تمامه هم
و سابقین هم بر کار سے مع ذلک هیچ عاقلی تن بر رضا نهد که کلام او متناقض باشد چه جای حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بمدح او لب مبارک
و روایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد و در احادیث واقع است در مجلد اول
قوله و در حق خلفای بنی عباس الخ **اقول** از خدای عز وجل باید ترسید مدح خلفای عباسیه
در بنمقام کجاست و انحدیث چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت و ریاست
ایشان بامتداد خواهد کشید و لا نزاع فیه در ینجا بر مجتهد سفیه مشتبه شد ما به النزاع و یاد نماند او را که کلام
در حقیت خلافت میرود نه امتداد و قصر آن پس مقصود بدست نیاید و آنچه بدست آمد مقصود نیست
بلی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس بیش از بیش وارد است و در کتب رفضه هم اعتراف آن
منصوص است چنانچه از عیون و عماد و نهج الرشاد وغیره معلوم توان کرد و انهمه حجت ماست بر شیعه
که از مثالب تقیه آبای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کاسفه وغیره را مانند اعمال یزید و شمر سیاه
کرده اند و قس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعض
اولادش را سمی و ذکر محدثین آورده اند و در معجم کبیر طبرانی نص اینست که حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموماً و از تاریخ دمشق عموم این دعا برای
شیعه اولاد آنجناب نیز بوضوح می انجامد و بروایات جامعین صحاح لفظ اهل بیت در حق او و فرزندان
او وارد است بلکه نص است در ینکه روزے بخانه آنجناب رونق افزودند و همه را زیر گلیم گرفتند
و همیشه لا اهل بیتی بر زبان آوردند و اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بخاری نیز دلیل
زیرا که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنه و عباس
رضی الله عنه پس تکیه بر دوش ایشان کرد پس رفضه خصوصاً ابن لسرویه شکست
وفتاد که در عماد و طعن الرماح گفتند آنچه اخراج نماید او را از اهل بیت و کلینی احوز و تابعین
او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را مذمت و طعن تناول کردند و کسے را از اهل بیت

ذمت نگذشت هنوز بعد از تتبع بوضوح انجامید که در بعض احادیث غریبه ذکر امارت و خلافت بعض
اولاد حضرت عباس و کثرت اعداد ایشان آمده چنانچه از دارقطنی و اصفهانی و غیرهما توان دانست
ولیکن روایات صحیحه نص در مدح خلفای عباسیه نیست و لله الحمد که اهل سنت در باره اکثر عباسیه
اعتقاد نیک ندارند و بر اصول رفضه که در زبان ایشان ست همه اولین و آخرین خلفای عباسیه
غاصب و ظالم و قاتلین ائمه اند کما لا یخفی **قوله** آرا اصبتم اصبتم الخ **اقول** جوابش بوجه تفصیل
سادسه تحقیق و الزام و التی اکنون چرا بفضیحت خود و قاعدین و سابقین خویش زیاده تر می پردازد
و خود را مثل بیضه انگشت نمای عالم بسازد **قوله** در سیوطی از نافع الخ
اقول از این روایت کجا ثابت شد که عبد الملک این مراتب را فاقد و اشکار
واقف بود در خلافت دین او صفات جلیله تا آخر این کلام احتمال ندارد که نافع رفیق عبد الله
بن عمر قبل از آنکه عبد الملک بدرجه خلافت رسیده چنین گفته باشد زیرا که از کتب تواریخ و
شروح احادیث و هم تراجم خلفا و رواة هویداست که عبد الملک در علم و فضل و تقوی و عمل
قبل از خلافت یگانه روزگار بود و لیس اینهمه محامد و صفات او قبل از تسلط بخلافت است
چنانچه در مجلد اول جامع مجتهد الزمانی در باب عبد الملک سخن رانی کرده و کلمات متکی ارکیه اقبال
خویش را دخل داده و بوحدت ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کرده و به بیشتی او در فتنی
چند نوشته این کید را حل نموده ام طرفه آنکه در همان مقام که جلال الدین سیوطی قول ابو الزناد
نقل کرده قید مذکور یعنی قبل الخلافة ذکر ساخته چنانچه عبارتش ملاحظه فرمایند و قال ابن سعد کان
عابدا ناسکا بالمدینة قبل الخلافة و از اینجا تحریف مجتهد الزمانی بر قاضی و دانی پیش مثل آفتاب روشن
و معلوم گشت که جامعیت او صفات مذکوره او را حاصل بود قبل از ریاست نه بعد از آن یا مجمله
کجاست ایشان علم و فضل عبد الملک که از عبد الله بن عمر رض و امثال او در کتب اهل سنت وارد است و ایشان
قبل از خلافتش و کجا مدح حضرت صدیق یا فاروق رضی الله عنهما که جناب امیر المومنین رضی الله عنه بتاکید اعتنا بلیغه
ادا کرده و از سید بلاد فلان علی آورده الرضی تا آخر کلام هم خلافت و هم صاحب خلافت را العیاذ
ستوده اند که هفوات کافه شیعه مصداق و کانت هباء منثورا گردید یعنی اوامر سنت از المدینه ادامی حتی
و مانند آن از محامد جلیله و فضائل جلیله علی رؤس الاشهاد بعد وفات سرور کونین بلکه بعد وفات
شیخین بیان کردند که قصر صور خیالیه منافقین قاطبة از پا درآمد که خلفا در زمان حضرت سید الانبیاء
مومن بودند و اخلاق جمیله داشتند یا در پرده نفاق و تقیه بسر می نمودند و در نهد خویش احقاد
جاهلیت راسخ کردند و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گردیدند و اخلاق رذیله اختیار نمودند
و حقوق اهل بیت را بتعصب و عدوان ربودند و انواع جور و جفا بر ایشان کار آوردند معاذ الله

من ذلک الغرض بعد گواہے حضرت امیر انہمہ خرفشار حاملین اسفار مانند غبار از ہم پاشیدہ و نقش
نماند کہ تاریخ الخلفا کتابیست صغیر کہ حکایات و روایات ذوان مجملا ادا میشود و با اینہمہ اگر حال فتنہ
عبد الملک ملاحظہ کنے خواہی دانست کہ در زمان او ظلمہا و ستمہا انقدر بر صحابہ کرام و اہل بیت عظام
رفتہ و امراے آن وقت خصوصا حجاج شقی در پے این بزرگان چنان افتادہ کہ بعد از ملاحظہ آن
خبر تکرار استعاذہ چیزے بر زبان نخواہی آورد و بعد اگر مجلد اول چنانکہ نشان دادم بہ بینی خواہی
دانست کہ انچہ رفتہ در بارہ بنی امیہ عموما و عبد الملک خصوصا در ذیل عمر و عیار رضی مولف بحار
و ابنان ایمہ عظام خود روایتہا دارند از عجائب افادات است کہ زینہار بیانش بطوریکہ من ذلک آورد و امام
بعد ہیچ کتابی نخواہی یافت و از غایت قاہ قاہ و عروض تعجبا محو حیرت خواہی شد قولہ این اگر
مدح عمر الخ اقول بعد ازین کشف تلبیسات کہ خود از مطالعہ تاریخ الخلفا تواند شد کسی را این توہم
عارض نمیشود چنانچہ مجتہد را عارض شد زیرا کہ مدح نافع و غیر او در بارہ عبد الملک قبل از تسلط
است قطعا نہ تخمینا و مدح حضرت مرتضیٰ رضی در باب حضرت صدیق با فاروق رضی بعد از خلافت است
یقینا باعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کبرے و امامت عظمی و شتان بینہما قولہ علاوہ
انکہ الخ اقول این جواب را جہت اجمال و اہمال نفہمیدیم باید پردہ از روے مغلقش بر داشتن
و اجمال و اہمال را تدارک کردن تا معلوم گردد کہ مفاد ان چیست و سبب این قول و دلیل این دعوی
چگونہ است و لفظ فلان کہ بودنش در حدیث مرتضوی ممنوع است چسان دلالت دارد و در
مجلد اول گذشتہ کہ در حدیث مرتضوی نام مبارک احد الشیخین بود بلے علمای اہل حق مطابق
ایراد رحی لفظ فلان ہم زبان می آرند لیکن اعتقاد اہمتی دارند کہ در حدیث انجناب این لفظ نبود در نسخے
بجہت جانبیت رفض خود کہ از اغاز وجودش بحکم فاعقبہم نفاقا از لوازم ذاتے بود بکمال شیعہ کتب
الرجال این لفظ اوردہ بود تحریف در کلام مرتضوی داد قولہ و ہمچنین الخ اقول
این بحث خاص در مقالہ خامسہ کہ مقالہ اخیر مجلد اول است بما لا مزید علیہ گذشتہ و الزاما و تحقیقا
چنانچہ باید بہر زبان قلم رفتہ و با دلہ قویہ و حجج قطعیہ ثابت گردیدہ کہ قلیل بمعنی عدیم مستعمل میشود
ولیکن جناب مجتہد کہ بدولت قاروے مست و تکبر و غرورے متصف گشت بکتب عقلیہ و نقلیہ
کی رجوع می کند چون نائب صاحب الزمان لقب اوست و صغیر و کبیر این وبا زاد را از راہ جہل و غرور
قایم مقام ولد خاتون نرگس قرار دادہ اند جہلات او ہمپایہ مزخرفات سلیم کہ بہتر از وحی آسمانی
است نزد رفضہ خواہد بود و در ہمان مقام از کتب شیعہ مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر در مناقب
امام مقبولین بسانی ایشان بمعنی عدیم الکبر آوردہ ام من شاء التفصیل فلیرجع الیہ و این حج
باضافت دیگران مثل حضرت ابی ذر رحجانے داشتہ باشد و لا ضیر فیہ قولہ باقی ماندہ

اقول سبحان الله فن مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که بمعنی این عبارت هم پی نبرده‌اند که درین هزاران مردم که غوغای عام بود بسیارے از مخلوقات دعا برای متوکل می‌نمودند و مبالغه در ثنای او میکردند کسے انہم گفت که متوکل در زنده کردن سنت خوب است لیکن جناب مجتهد درینجا هم راه اجمال و اهمال سپردند و فرو مایگی را الزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که ثنای او را بمرتبه رسانید ثقه بود یا غیر ثقه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و بینش این سفاهت و خرافت را پایانے نیست که چون روایات شیخ صدوق رضی و مانند او را آن کتابها که در اصول معتمده شیعه محسوب میگردانند از حضرات ائمه اهل بیت علیه السلام نقل میکنیم جناب مجتهد چه حیلها که دران بر نمی انگیزند و چه پیچ و تابها نمی خورند و چه هفوات که درانجا خلاف مناظره نمی جایند و درین مقام انہم بجائیش نمیگذرد که قائل که بود و وقتیکه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه جواب خواهد داد نعوذ بالله من السفاهة والبلاهة چه جای آنکه جناب مرتضوی را درباره صدیق و فاروق علیه السلام بعنوانیکه دانستے و خود امام الرفضه در نهج البلاغت آورده و مجلسی روایتش را متفق علیه فریقین اعتقاد کرده که مر غیر مرة باین لفظ بی سردین دریک پله نمی بهند و داو ظلم و اعتساف سید بد عامله الله تعالی بقهره و عدله و درینجا باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قالوا مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته ثقات هم خواهند بود ولله الحمد که حتی قال قائلهم باعتراف و نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول قائل ما یان مبالغه مذکور است و دلالت ندارد مگر آنکه کسے از الیسان مبالغه را از حد گذرانید و چنین گفت که والمتوکل فی احیاء السنة الخ شاید جناب مجتهد که رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه حجت نخواهد بود و هرگز نفهمیدند که مستدل را انتهاض دلیلے باید و مانع را احتمال کفایت سے نماید

قوله و عدم رضای آنحضرت الخ **اقول** جواب هر قول و هر روایت را آنچنان تفصیل و بسط بعنایت ایزدی مرتب گردانیده‌ام که طبایع شیعه بعد طبع کتاب و شهرت آن بین الطلاب خواهد دانست و حالا هم هر که این کتاب را از اهل استعداد دیده و انقدر از دیدنش متاثر شده که اگر گویم حقیقت مذهب نشتن برو منکشف گشته براه غلط رفته باشم و چون مباحث این کتاب را وقت مناظره با فاضل معاصر صاحب منهج السداد و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطال بقاءه پیشتر کرده‌ام زنهار بر جوابش قدرتی نیافته اند **قوله** و خطبه شقشقیه **اقول** چون بجای خود مقرر است که خود کرده را درمانے نیست این چند حرف میگویم که از بحار الانوار فاضل مجلسی جابجا پیدا است که رضی برادر مرتضی آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر اعتبار آن منعقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم اینقدر به ثبوت پیوست که رضی برادر صاف عشره

که مخون دران میرود واتفاق دارند و اعتقاد می کنند که صدور آن از جناب معصوم خلیفه بلا فصل است
واهل سنت از سابق ولاحق برین امر اجماع کرده اند باقی ماند آنکه خطبه شقشقیه بر ما حجت باشد این با جماع
و نه بر خواهد بود که داعی مکلف از طائفه رفضه این خطبه را در کتاب خود روایت نماید و آن را بر
اهل سنت حجت شمارد وقد عرفت مرارا ان المجتهد صرح فی هذا الکتاب بان دعاء العقلاء علی انفسهم
حجة دون الادعاء لانفسهم اسے لغو مبین سوا دین خطبه را مطابق داب خود حل کرده اند و فی حدیث
علی گفته اند و بعضے چنین فرموده اند که منسوب الیه رضی الله عنه هذا الخطبه ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحت این خطبه ممنوع است ابا احتمال ندارد و آنکه فی حدیث علی گفته اند باعتبار آنچه بر زبان شیعه
شنیده روز جاری میشود مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جا بجا وارد لفظ الیه برای تبیان ندیده اند
که مفسرین اند تحقیق آن همین میگویند که من گفتم مسلما لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال و انقطاع و تعلیل و غرابت و شذوذ و مانند آن وصحت قسمی از انست و بارها گذشت
که وجود عام مستلزم خاص نیست فکیف که از لفظ نیست پی توان برد که دیگران این نسبت کرده اند
و شان حضرت مرتضوی از آن ارفع و دامن آنجناب ازین الواث اطهر است چه جای آنکه اجماع
علما بر معنی نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خلفا و ذمائم ایشان هرگز به ثبوت نرسیده
و رفضه هم در تراجم نهج البلاغة و در غیر آن این امر را نقل کرده اند و روایت نیز مقتضی این امر است
زیرا که هرگاه از جناب مرتضوی نصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امامت بظهور نرسد و مردم
باو نه بینند که در واقعه غدیر حضرت بشیر و نذیر مرا خلیفه کردند و شما بیعت نمودید و روز حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من نصوص الآیات والاحادیث و شیخ و صدوق +
هم بنا بر این ابواب و فصول در تصانیف خویش مثل علل منعقد گردانند و علم الهدی از رفضه در تنزیه
صاف صاف گویند که هرگز سر مکنون و مذهب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب آشکار نشده و دائما
ماند و معدل جالس امامیه یعنی شیخ مدائنی در شرح نهج البلاغة صاف صاف گفته که شیعه میگویند
که جناب مرتضوی رضی مذهب خود را از جهت خوف بر معاویه پوشید و از نصوص امامت خود تذکر
نفرمود چه چگونه عقلا تجویز کنند که ذمائم و قبایح خلفای راشدین بر زبان مرتضوی رضی رود و معاذ الله
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رفضه و دیگر ائمه عظام ایشان همین بود که نه دعوت
کنند با امامت خود و از مکنونات ضمیر مقدس خبر دهند و نه از دار الخلافة خلفا باسبب تخیل تحریک
هرچند جناب اقدس ایزدی برای آنجناب و اطلاد آن عالی قباب بنا بر روایت سعد بن عبد الله از جعفر
امام جعفر علیه السلام در حرم ایجاد که اوسع از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای دو شهر که
بطرف مغرب و دیگرے در جهت مشرق پرداخته باشد و هر یکی را جبارهای از آهن محصور و محاط

گردانیده باشد که هفتاد هزار باب مسبب کرده و ساکنین این شهرها هفتاد هزار لغات مختلفه متکلم بودند
چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل و رساله در و بیضا بر امثال این مملو است لاحول
ولا قوة الا بالله **قوله** و ازین مردان کلام آه **اقول** بعد ازانکه روایات امامیه را تفحص واجبی نمودم
و کتب ایشان را غربال کردم چنان بظهور انجامید که راوی خطبه شقشقیه عبد الله بن عباس است و بودن
نهج البلاغه از مخصوص دلیلیست مخصوص و چون قدح متن او از کتب قریبی بیاید است لاجرم اهل
بصیرت نهایت تمنا کردند که جناب امیر که مجال در ذکر خصوص ایشان میرسانند و دستها بهم
خود نکنند و مکنونات ضمیر مقدس را در جوابات معاویه بپوشانند چنانچه الفاظ دال و معبر گشته
قدرت بران یابند که خلفا را زبر و جبر و هر چه کامل باید گویند پس البته اتباع ابن سبا بر نامش این تهمت
نهادند اما آنچه مجتهد بخیال خود این معنی را نسخ فرمود که در شقشقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس غیر از جهل
مرکب یا آنکه فریبی چیزی دیگر متصور نیست اما بجاله و شروح من لا یحضر بمطالعه مجتهد نرسیده تا
می یافت که امامیه از فضه تقیه میکردند فکیف از ابن عباس اصل الاصول خانواده عباسیه که حضرت جعفر
علیه السلام مطابق احادیث بحار روزی بلباس و صورت خلفای مذکور در آمدند و خنجر در کمر نهاده
و لیس الخبر کالمعاینه را بیاد رسول صلی الله علیه وسلم دادند پس اگر از راه تقیه برای افراط خوشامد
ابن عباس خطبه شقشقیه ساخته باشد عجبی نخواهد بود فکیف که ابن عباس بار زوی تمام کوشش برای
دول بر زعامم خلفای راشدین نهاده و بر نهیم در خاتمه خطبه مذکور نص فرماید که گاهی اعتقاد
نخوردم آنچه افسوس بر همین معنی بردم که دفتر مثالب خلفا که حضرت مرتضی باز کرده بانجام نرسید اگر
کافی کلینی را بغور بسر دو چشم بر بندید خواهند دانست که امامیه بدی بروایت زراره تقیه از ان مخانی
نموده اند که اگر امامیه اشارتی میکردند بدریای محیط غوطه می زدند و بآتش نمرود داخل میگردیدند
چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمیه در همین کتاب مجملاً و مفصلاً خواهی دید چه جای ابن عباس
که مال مسلمانان بیغما بردند و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خوردند که تقیه
ازین مردم از واجبات بود کما لا یخفی علی من طالع ما حررنا فی مجلد الاول **قوله** و مادرین مقام
اقول در جائیکه مخاطب مفصلا این بحث را در آخر کتاب تنبیه خواهد آورد و تحقیق و تنقیح آن بعمل
خواهیم آورد تا از ان منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق الزام حضرت عباس به طرفداری حضرت
مرتضی و دفع تطرق بعضی از اوهام دران باب بود که حضرت عباس و جناب مرتضی مخاصمت نمودند
پس چون وعده عنقریب بوقوع انجامد باید این آیت روبروی مجتهد الزمانی خوانده که الیس الصبح
بقریب ای ناظر کلام اقل الانام نباید تعجیل کردن و قریب این مجتهد که هر جا این حرف
راکیست حیل و یا تجاهل ذکری نماید خوردن جگر او تقلید ابو سفیان میکند و قتیکه در معرکه احد می گفت

افی القوم محمد افیکم ابن ابی قحافه افیکم ابن الخطاب و حضرت صلی الله علیه وسلم در آغاز میفرمود که
خاموش باشید و هیچ جواب مدهید تا بعد از یقین بحصول مراد خویش مایوس شود چون گفت ای یاران
کسی از ایشان باقی نماندگاه فاروق رضی الله عنه مضطرب شد و بیقرار گردید و گفت ای دشمن خدا همراه خود
پرسیدی که همه ایشان موجود اند که نام بردی پس تو هم درین معرکه باید که خاموش باشی و ملاحظت نکنی چون
مجتهد مقلد ابو سفیان و مرید یزید و مدعی مذهب او کلیه بحصول مراد خویش یعنی عجز علمای اهلسنت یقین کند و
باطمینان خاطر رسد که کسی در میدان نمانده که اراده معارضت نماید و نعره هل من مبارز بر زبان آرد و دیگر از
پای شجاعت درین معارک فشارد قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین ولا تحزن علیهم
ولا تکن فی ضیق مما یمکرون وان ربک لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون. چون تحقیق و تنقیح
این روایت موقوف است بر مقام مذکور درینجا بکید و حرف بطور الزام و معارضه باید شنید که عجب
دارم از مجتهدین رفضه که قدمای ایشان برین لقب می نازیدند و خود مخاطب لاثانی ثالث صاحب
الزمانی هم اقرار بدان دارد چنانچه دیباچه ثمرة الخلافت دلالت بران میکند و قامرت عبارت تمامی عهد
الکتاب ولی بدان نمی برد که احادیث مذمت رفض و رفضه در کتب دینیه ایشان موجود و صاحب
مجمع البحرین هم بران شهادت میدهد و آخر در معنی و این محاوره چیزی معین نمیشود مگر آنکه رفض عبارت
است از بدگوئی اصحاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که بمنزله فصل مقوم شیعیان ست
چون اینقدر دانستی حالیا میگوئیم و سوال مینمائیم که نزد شما جناب سیده که بالیقین بعد حضرت سید البشر
حضرت روح الامین صلی الله علیه وسلم مصحف مجید را القدر بر آنجناب نازل کرد که زنهار بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیاورده و ازینجاست که در اصول کلینی اینهمه امور موجود است لشهادت
جناب مهبط جبرئیل علی ما فی حق الیقین و نهجة المباهج و غیرهما جناب امیر مانند جانبین و چنین بود
پس چگونه مدح ایشان دلیل حقیت خلافت خواهد بود و کسی که مثل جانبین مکرر بود و مانند چنین
باشد و واجبات شرعیه ازو متروک شود کما فصلناه سابقا او چگونه واجب المحبت تواند بود و چسان
مولای تمامی امت بمعنی معلوم تواند شد و چند صد آیت قرآنی برای امامت او نازل خواهد گردید چنانچه
شیخ حلی صاحب امامیه در کتب کلامیه و دیگر حمقا و سفهاء مدعی آن گشته اند و زنهار گمان نباید برد
که هر دو تقریر مجتهد تحریر و این فقیر بعمل آورد از یک باب است و فرقی میانه این و آن نیست زیرا که
غایت امر بلکه مجتهد از صحاح یا بتقلید جامعین بیان رفض بی سواد بر آورد این ست که فاروق رض برای الزام
حضرت عباس رض طرفداری جناب مرتضوی که بعد گریختن داشته و قادر د و صاحب الاحتجاج الشیخ
فرموده که بگو شما ابو بکر را و مرا چنین گمان کرده بودند پس اعتقاد و حزم جناب مرتضوی بعذر و خیانت
و کذب این بزرگان کجا لازم آمد بخلاف شهادت جناب سیده در باره کلمات طیبات فاروق

خائن الخمسین من الیقین کما تقرر فی القرآن المبین ونطقت به السنة الانبیاء والمرسلین آمدم بر بیان
عجیب روزگار واضحوکه هر شهر ودیار که تامن عبارت حق الیقین راکه بسیاری از علمای امامیه انرا
درکتب خود مثل تحفة المباهی وغیره بهمین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رفضه براوردم وروبروی
صغیر وکبیر الشیان دربلده فیض آباد ولکهنو وهمچنین دربلاد نزدیک ودور نهادم زنهار کسی سرخود را
برنداشت وهیچ تاویلی را در نمیر که سپر خود نساخت لیکن جرفشار حاملین اسفار خصوصا مجتهد بار تراز
باید دید که درجواب مکتوب اخیر که در دیباچه این کتاب ذکر همه اش مجملاً ومفصلاً نوشته ام چنانکه دالی
هوس خام را پخته ولعبا از نا امیدیها چنین گفته که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین بیش
یا خود در عبارات عظیم کرده نها کلامه زاد الله خزیه وملامه زیراکه هرگاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان درآغاز جلد اول دانستی تبرا نمودند از کسیکه حق
حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که باوجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقنن مذهب اما
تبرا میکنی فرمودند او باشد یا پدر او هردو نزد من ملعون اند که برای یاد شگوفه دیگران هیچ خود
بریده اند بر مجرد مسامحه قلم مترجم بنای طعن وتشنیع نهادن از عقل ودیانت بمراحل بعید است خصوصا
هرگاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتاب است یا از غیر او چه بسا است که علمای اعلام تقلیلا للمؤنة
ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه ومستفیدین مجلس گرامی میفرمایند سیما
وقتیکه قرینه عبارات کتاب بحار مؤکد این احتمال باشد پس چه بی دینی وبی دیانتی است که بمجرد
ملاحظه چنین عبارت که اصل استناد آن بعالمی از علمای موثقین غیر ثابت در صدد الزام بر آمده و
الی آخر ما تفوه به وانیکه شنیده که خاصة در لفظ گریخته بود که بنیاد الزام بر آن در مقام خاص نهاده ام
بلکه سوء اعتقاد جناب زهرا رضی الله عنها درباره حضرت مرتضی رض ازین کلمات طیبات باثبات تام رسیده
کما عرفت آنفاً اما در لفظ خائنان پس مزید حرافتش اینست که در عبارت حق الیقین لفظ خائفان
از خوف بود بجای آن لفظ خائنان از خیانت نهاده اند انتهی محصل خرافاته جعل الله له سرابیل
من قطران **اقول** اهل بحث ونظر را شرم می آید بر دادن این مهملات برداختن مگر چون عوام سکوت
را بر عجز حمل میکنند لاجرم حرفی چند بر زبان قلم میرود وایقاظ نائمین وتنبیه غافلین نموده میشود
تا کسی بعد ازین هم منکر حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیز الله بن علامه
محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که در دودمان ملا مجلسی است وکتابی در اجازه مشایخ واساتذه نوشته
هم کتب حق الیقین وهم تذکرة الائمه را در مصنفات او یاد نموده و مجتهد با انهمه ادعای تکلم واجتهاد مگر
انهم یاد ندارد یا بدیدنش همت نمی گمارد که خود مجلسی انچه نوشته و در فهرست ومانند آن گفته دلالت بر آن میکند
که کتاب حق الیقین خاص از تحریر او ست وکسی دران شریک نبود واین امر را عقل می پذیرد زیراکه کتاب مذکور کتاب

است صغیر و قطره ایست از ابر مطیر نسبت به بحار که بست و پنج جلد اختتام یافته لیس شرکت حاشیه بوستان
بساط فیض بنیاد درین کتاب لایق تقبل نیست بلکه از ان جنس است که معاندین کفار معبودین خود را شریک الخلیل
میگردانیدند سلمنا لیکن چگونه عقل تجویز کند که ان شرح مبین تحریر خود مجلسی در هیچ مجلسی نه نمود و ندراو
ما دام الحیات باین مغالطه نرسید که لفظ گریخته مطابق اصل حدیث نیست و دیگری را هم توفیق
نشد که تدارک مافات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای آنکه اگر مجلد هشتم را از
بحار که محل این اسرار و مایه فخار اشرار است به بینی مانند بدیهی اولی خواهی یافت که حل لغات
خطبه منسوبه بجناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فصل شیعه که خود شریف مرتضی از جهت
نصب باطنی دل بران بسته و در کتابش از دست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عنقریب می آید
انشاء الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در بیان معانی ان پیچ و تابها خورده و بعد از مشقت بسیار
ساده بجای خود برده بلکه اگر تتبع کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که سپر انداخته و رساله در چند جلد کلان
پرداخته بعد از انکه نقارها نواخته و مرسوم و معمول اینست که علما از کار سهل را بشاگردان حواله
می نمایند نه انچه مشکل ترین مشکلها بود چنانچه از آغازش خواهی دانست انشاء الله تعالی و این خطبه جنابیست
که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه هویداست که
هاشم بلکه اعدای امام الائمه لباس زنان پوشیدند و در خانهای خود خزیدند و افواج ازواج مقدسه
خود را که مقدمة الجیش جناب سیده بودند بمقاتله مهاجرین و انصار و متغلبین روزگار فرستادند و امام اهل بیت
طاهرین محبت انتظار در قدوم حضرت بتول میکشید چون از نیل مدعا از مجالس اصحاب برخاستند و راه
دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر باستقبال پرداختند انیست حرفی از آغاز و انجام آن
تیازحم بر حفظ و ایقان که رواة امامیه چه خرده بینیها بعمل نیاوردند و چه تصویرات که به تزویرات بستند
حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد در بر کردند برای تصدیق خویش نزد حمقا نیز یکان یکان
بر شمردند و در رفتار شریف نیز داد تشبیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید الابرار
و راویان حکایات عمرو عیار هرگز را در کلام فقیر تردد رود به مجلد هشتم از بحار رجوع کند و بعد از دیدن
بگذرد و خرده که خطبه فاطمی در السنت خواهد یافت که مجلسی بجد و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بحل غرائب
آن مشغول گشته و بمحنت تمام بزعم خود ازین مهم فارغ شده و بعده و را بهرار جستجو تا این مجلد عاریة بهم رسید
لا جرم از آغازش نشان میدهیم تا نگوئی که کلام فقیر از قبیل لاف گزاف است و در نمودنش عاجز

شوم الغرض مجلسی میگوید و لتوضیح تلک الخطبة الغراء الساطعة عن سیدة النساء صلی الله علیها التی یتحیر من

منها والاعجاب بها احلام الفصحاء والبلغاء ونبنی الشرح علی روایة الاحتجاج ونشیر احیانا الی روایات اخر

قوله اجمع ابوبکر ای احکم النیة والعزیمة علیه لاثت خمارها علی راسها عصبته و جمعته یقال لاث العمامة علی راسه

یلوتیها لوتا اے شدہا وربطہا اقبلت فی لمتہ عن حقد با اللمتہ لضم اللام وتخفیف المیم الجماعۃ قبل ہی مابین
الثلاثۃ الے العشرۃ وقیل اللمتہ المثل فے السن والتراب وقال الجوہری الفاعوض من الہمزۃ الزائدۃ
من وسطہ ویحتمل ان یکون بتشدید المیم قال الفیروزآبادی واللمۃ بالضم الصاحب والاصحاب
فی السفر والمونس الواحد والحفدۃ بالتحریک الاعوان والخدم بطاً ویولہا ای کانت انوا حطا طویلہ لیستمر
قدمیہا لفنع علیہا قدمہا عند المشی بالحرم مشیہا مشیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والحرم الترک والنقص
والعدول والمشیہ بالکسر الاسم من مشی یمشی مشیا ای لم ینقص مشیہا من مشیہ صلی اللہ علیہ وسلم
شیأ کانہ ہو الحتہ بالفتح وقد یحرک الجماعۃ انیکہ بحذف واختصار شنیدے فاتحہ خطبہ است کہ تصور
لباس ورفتار باشد وہرگاہ تفصیل گفتار را بعد ازانکہ جناب بتول در مجالس اصحاب رسول مقبول
تشریف دادند ودرین جہاد سیف زبان برکشادند بشنوے خدا شاہد حال است کہ خواہی گفت
کہ ہرچند غم وفات خواجہ کائنات ہوش وحواس را یکسر ربود لیکن دعوی فدک طلاقت لسانی
بضعہ رسول ربانی برا صول بتعیین خطوات شیطانے چندان افزود کہ بلاغت سحبان و
فصاحت عدنانی را مقداری نگذاشت کہ ذرہ را بصحرا و قطرہ را بدریا باشد پس آواز بلند
کہ خلقۃ گوش ملا اعلی کردید آن خطبہ را باین طوالت ووقوع توقف بعد از ہر فقرہ مقفی وہر
جملہ مسجی بسبب مزید بکاء حاضرین ادا کردند اگر در تمام روز سے ازان فارغ شدہ باشند البتہ از عمدہ معجزات
حضرت زہرا رضی اہبط مصحف اعظم آسمانی خواہد بود یعنی کارکنان قضا و قدر راز روز قیامت ساعتے
کم کردند واین روز اضافہ فرمودند تا ہمہ خطبہ را بطور معلوم کہ گریہ ہای سامعین بر ہر فقرہ از
شق شید وآہ ونالہ مہاجرین وانصار باعث سکوت خطیب بر بار می گشت تمام فرمودند ومن
محو حیرتم کہ چون این حرکت قسری باطبیعے وارادے در آغاز خلافت صدیق بود مشق
وممارست مناظرہ وتبحر در جدل والزام چگونہ حاصل شد خود روایت کتاب اختصاص کہ از افادہ
آن از اجلہ دودمان اصطفا یعنی حضرت ابوعبد اللہ ہست برابر ہزار دلیل است برانکہ حضرت
زہرا رضی ازین فنون حرفی نمیدانستند یعنی بمجرد شنیدن حدیث لا نورث ہیچ جوابی ندادند
ومہر خموشے برلب زدند ومشکل را پیش مشکل کشا بردند لاجرم دو آیت قرآنے اموختند وباز
برای مناظرہ فرستادند چنانچہ الفاظ این روایت را در دیباچہ کتاب دانستے واز خصایص روایت
اختصاص حرفی دیگر بشنو کہ اگر حدیث لا نورث صحیح نمی بود چرا حضرت زہرا رضی نفرمود کہ ساختہ
وپرداختہ شماست پس صحت حدیث بر اصول رفضہ عیان ہست وحاجت بایراد حدیث کلینی اعور نیست
لیکن اگر اہل سنت میگویند کہ صدیق مسئلہ را درست گفت وحدیث صحیح بر زبان آورد غولان بیابانی
انیاب اغوال برمی آرند ورگہای گردن قوی میگردانند بالجملہ سادگی ذہن حضرت زہرا رضی از کتاب اختصاص

هویدا است بار خدایا چنانچه تعلیم بابی موجب فتح هزار باب و انفتاح شکم مبارک مرتضوی شد کما لا یخفی علی الملا
علی اصول الامامة العلیه الجلیه ببیان مرتضوی و روایت قرآنی هر چهار ده طبق را نورانی گردانید تا داد مناظره و
مباحثه دادند و مهاجرین و انصار را همقرین زبونی گردانیدند لیکن بعنوانیکه بعد از دیدنش بی اختیار
خواهی گفت که در بلبلش افادات ائمه و روایات زراره و هشامین مضبوط و در شناخت آن نبیان و مذهب
ابن سبا مر نصوص و لغات غریبه و اقسام مجاز و استعارات و کنایات بحدی دران راه یافته که در هر نحوه
بلکه هر سطر و هر جمله مجلسی مذکور تضمین و ترید و اختلاف نزاد و تصحیف الفاظ و توجیهات را و ران و خلل
میدهد چرخ و بازی بلکه سینه زوری و تگاو تازی بجل می آرد و لفظ امکان و لیت و لعل و العمال و خذف
تاویل و احتمال را او روز بان دارد غرضیکه بدین رساله مذکور در مجلد فتن حکایت ظرفا بیاد می آید
که چون با قراول یعنی دایا و شیعه را انجا کسیرند در جواب منکر و نکیرین لغات حو یعنی بر زبان آورد چه
که این بیچارگان بحواس شدند و گریختند و از صورت واقعه خبر دادند که خلسایا فلانی مرده و این عبارت در جواب
گفت که نه بیار حسی از ان نفهمیدیم و مرا حل این مشکل بر کردیم جواب آمد که حق بجانب شماست سخن خود
در فهم آن حیرانم مصلحت همین است که او را بحالش بگذارند و بار دیگرش زحمت سوال ندهند راقم
الحروف میگوید که امروز که الفاظ آن خطبه معین و معانی آن در کتب خصوصا بحار بدون شرح خطبه بلیغه
مجتهدی نهم مجال ندارند که بدون غور و فکر مطمئن شوند و مخاطبین را تسلی بخشند و ترجمه آن بسلاست
نکنند نهم بکطرف اگر عبارات این خطبه را با عراب تصحیح مثل دیگر کلمات بلا تامل نخوانند و بدون فلتت
لسانی و لغزش زبانی تلاوت کنند طوق اعتقاد ادیب بودنش بگردن می اندازم القصه چگونه عقلا
تجویز نمایند که ترجمه این خطبه املای مجلسی بمستفیدین خویش سپارد و خود را از ان تقابلا للمؤنه معذور
دارد و بفرض محال باز بدیدنش سپردارد و انگاه در مدت عمر خویش نگاهی تدرک آن نسازد و دیگر علمای
این کتب با تتبع نمایند و همان ترانه را مانند چنین رجم الخ سرایند نعوذ بالله من هفوات الجاهلین و خرافات
المجانین و سفاهة الغابرین و بلاهة القاصرین کیس نسبت بیدینی و بی دیانتی که مجتهدین بمقابل
اخوان الشیاطین بعلمای اهل سنت نمودند بعلمای رفضه اکمل شد و مدعای فرقه حقه حاصل گشت
والحمد لله من حضر سر الخصمه فقد وقع فیه محمه من بعد عقلا متحیر اند که بعد ترتیب این خرافات
و تاسیس این مضحکات که هزال کاسه لیس کشمیری نقال مرتب گردانید که ترجمه از مجلسی نیست
اکنون اگر علمای اهل سنت بگویند که فلان عبارت را که شیعه از احیای غزالی حجة الاسلام و المسلمین
و امام رازی فخر المتکلمین و ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین برای الزام آورده
احتمال دارد که از مستفیدین این بزرگان باشد چه جواب خواهند بود حالانکه رفضه در لباس تقیه
بمدارس و مذاکرات کاسه لیس بزرگواران می لیسیدند و حاشیه لیسا را این نانبایان می نوسیند

ونکین می بودند و شرکت بر ادر تالیف از خدای عز و جل استمداد عاسے نمودند و مردم را بدام و دانه
میگرفتند و روباه برفن و گرگ کهن پر اشتر مبتدیه مینا ختند و مادام الحیات نام تشیع بر زبان
نمی آوردند و مدت العمر بهمین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب کلامیه ایشان خصوصا تصانیف
متاخرین مثل بوارق نقی مجلسی و مجالس المومنین شوشتری مذکور است و هنوز درین شهر با وجود
ظهور مذهب رفض و اشتکار شدن خبثات این مذهب بسیاری از علمای رفضه و طلبه ایشان
در لباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و بعضی از مدرسه ها می مانند و ولایتی مروت
تا مدتی درس نادیده بلباس متقین عدیله ماند یعنی کتابها بتقیه در انجا خوانده و قبل این زمان
بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که بار بار بحرمین شریفین رفتی و از جانب امرای لکهنو
حج و عمره نیز بوسیله مجتهد مذکور بعد از اخذ و جر کردی حج اولش همراه والده راقم یعنی نواب غلام
محمد خان انار الله برهانه بود و بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علی با من تعارفی داشت
اگر تمام عمر خود نصیحت او بسر میکردی کاهی نام مبارک مرتضوی رض بر زبانش بسهو هم نمیرفت
چنان ملکه نفاق او را حاصل بود و خود افتخار او مبالغه بیان می نمود که همراه رئیس اذا غنمه
در کشتی نشستم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشار الیه گشتم که امامت نماز با من تعلق گرفت و الوان
اطعمه لذیذه درین سفر از جهت تقیه می خوردم و امام جماعت ایشان من بودم و چون رئیس ذا السنه بود
که مرا بحلوا رغبت بسیار است هر روز حلوای لذیذ بهم میرسید پس احتمال قوی است که اکابر
اهل سنت وقت تالیف بر معتقدین خود اعتماد نمودند و این ممکن است که قابوی وقت
جستند خود را در وقت شرکت معذور نداشتند و نیز هر کس عیان است که سنیان عادت تقیه
ندارند پس فرق واضح شد بالجمله عبارتیکه آوردم اغار قصه مطالبه فدک بود و از خطبه مذکوره که
منافقان استهزاء بر قبیله بنی هاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقدسه ایشان بافتند
ولیکن چون سلف شان با نفس رسول و زوج بتول استهزا کنند و گویند امروز راس و رئیس
ما اصلع بود و مضحکه بران نمایند کما فی مجمع البیان و غیره من تفاسیرهم و تفاسیرنا اگر خلف هم
بر جاده شان روند عجب نباشد قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ اکنون حال خاتمه
مفتریات شیعه که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقه سخن در النست شنو که مجلسی در مجلد
فتن از بحار میگوید که وجدت نسخة قدیمة لکشف الغمة منقولة عن خط المصنف مکتوبا علی حاشیتها بعد ایراد خطبتها
صلوات الله علیها ما هذا لفظه وجد بخط السید المرتضی علم الهدی الموسوی انه لما خرجت من عند ابی بکر
حین ردها عن فدک استقبلها امیر المومنین فجعلت تعنفه ثم قالت اشتملت الی آخره یعنی بر حاشیه

کشف الغمه که صحیح و منقول از خط مصنف بود و بعد ایراد خطبهٔ فاطمی علیها السلام این عبارت نافهمیده
سید مرتضی علم الهدی که چون جناب زهرا رض از ابوبکر رض نیل مطلب برنخاست حضرت امیر المومنین رض بعتاب
پرداخت پس شروع نمود حضرت زهرا در درشتی و غیظ و غضب باز بعد از صلح چنین فرمود که مانند
ثم الخ و ازین کلام هویدا شد که امام الائمه رفضه یعنی ثمانینی معتقد این کلمات طیبات است و کمال چنین
اهتمام در ضبط آن نموده و بدست خود آن را نوشته و در زمانه یادگار خود گذاشته و لیکن ازین
ترکیب و ایراد لفظ ثم پیداست که جناب سیده وقت لحوق غیظ و غضب آنچه از درشتی بالفعل آورده بود
بعنف و خشونت کردند اثنای عبارت ساقط است و ناگفته به است اینهمه در کوچه و بازار اتفاق
افتاد چنانچه از سیاق عبارتش یعنی لفظ استقبال الضمیر لما خرجت من عند ابی بکر رض ظاهر است و این
دشنامها یعنی تشبیه با جنین و خائنین قطرهٔ از عمان و برگی از درختان است چه لفظ ثم دلالت بر
تراخی دارد و این نفوس قدسیه را بعد از فوران حقانی و جوش و خروش جنانی آن قدر غیظ و غضب
کجا باقی می ماند و از عبارت مجلسی هم در حق الیقین پیداست که آنچه را ملا مجلسی بر زبان آورده بعد
ازانست که جناب سیده در خانه قرار گرفتند و ازان جوش و خروش باز ماندند اکنون معنی عبارت
حق الیقین بعد زمانه دراز حل شد و ان عبارت این است پس حضرت فاطمه رض جانب خانه برگردید و حضرت
امیر المومنین انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای
درشت الخ و از عبارت سید مرتضی و روایتش در باره استقبال شیر خدا ایشان را بثبوت میرسد بلکه مانند
آفتاب عیان میگردد که استقبال شریف مرتضوی حقیقةً بخطبه فاطمه زهرا رض بود و موید آنست
آنچه مجلسی در حق الیقین از امیر المومنین در خطاب سیده نساء عالمین آورده و محصلش بدان رسید که
زهد و توکل اختیار کن و دست از نهاک و در طلب فدک بردار مدعای جناب امیر اینست که هر چند همه
تدابیر کردی و کوششها را باقصای غایات رسانیدی جز ذوحی و نقض عهود و شکستن مواثیق
چه حاصل شد بعد ازانکه بر کتاب الوصیت مهر نمودی و ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین بلکه
رب العالمین را گواه کردی که صبر خواهم کرد و سکوت خواهم نمود هر چند خلفا حقوق را پایمال نمایند
و هتک حرمت کنند و کعبه منهدم گردانند الی غیر ذلک و حال کتاب الوصیة و عهود و مواثیق برا جلیل گفته
و غیره بارها دانستی و آنچه از جناب امیر در حق الیقین بجواب درشتهای جناب سیده شنیدی هم دلالت
بران دارد که اینهمه حرکات خلاف زهد و توکل و قناعت بود و هم خلاف رای جهان آرای حضرت امیر
و از اینجا اینهم معلوم گردید که چنانچه حضرت فاطمه زهرا رض از عهود و مواثیق بعد نبوی باز داشتند بعض
حضرت ولایت پناهی هم پرداختند و از حدیث کتاب اختصاص قبل ازین دانسته باشی که خود جناب مرتضی
کرم الله وجهه حضرت فاطمی را طریق مناظره با خلفا از آیات قرآنی می آموختند و بار بار بمجالس اصحاب ای بیا

سیفر ستاذ غرضیکه داد این کورنگی و شلیت پیشوایان رفضه که در لباس دعوی مزید ولا کار
بروند غیرا احکم الحاکمین بارکه توان خواست کاش رفضه بر همقدار قناعت میکردند و بر غتر اک یا کان
نمی بستند که من بعد حضرت بتول بیت الحزنی قرار دادند و مدت العمر دران میگریستند و بجا صل فدک هم
گریستند که حدود دان بر نصوص کاظمیه کما فی البحار تا سمرقند و بخارا امیر سید واویلا بعد از انکه علمای رفضه
با بروریزی و بیحیائی دشمنان اہل بیت ودعوی صدور نکث عهود و نقض مواثیق الی غیر ذلک من
الکبائر العظیمه از ایشان کما عرفت انقا دعی ایمعنی شده اند که گریستن در بیت الحزن برای مفارقت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وَقُولُوا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وازینجا ست
که فاضل متبحر یعنے بحرانی در شرح نہج البلاغه چنانکه دانی واز مجلد اول می خوانی بخط علمای خویش در
مبحث فدک قایل گشته فقر وا من المطر و دفقوا تحت المیزاب چه بر اصول رفضه نه از علم فاطمی نامی نه ار زید
صبر بعد از مهر نشانی نه از حیا و مروت اثری نه از ادای واجبات برکی و ثمری خصوصا چون حدیث قاصر النظر
کلینی اعور و مقالات کاسه لیس او یعنے مجلسی بد گہر در مصارعت و کشاکشی حضرت زہرا با فاروق در روایا
اعمی داحول نصب العین واری کامریس چرا علمای رفضه دراعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خبط
ناقه عشوا نشوند والحمد لله علی ہذا انهمه قهر الہی است که از ہر طرف آتشی می افروزد که خشک و تر رفضه را
از ہر جانب میسوزد اما انچه جناب سیده برای جناب امیر الفاظ معلوم مرتب کردند ولفظ قطعی وارد
فرمودند پس عین مقتضای اصول موضوعه امامیه است غلط گفتم مقتضای ان را ہر چند درین کتاب
بارها بیان کرده ولیکن ادب از شرح ولسطان باز میدارد اما ممکن که ہیچ فردی از اہل اسلام سکوت کردن
چون بر زوجه عفیفه او را تهمت زنا کنند و خاموش نشیند چون داد ضرب و شلاق دهند و برای اہل نفاق
کر ہمت چیست شده ورتق و فتق ارض و سموات او را بحصول پیوندد و غیرت و حیای او مقتضی آن
باشد که زوجه خود را بمقابله ظالمین فرستد و نجامه زنان بپوشد و ہیچ وجهی از وجوه برای او نکوشد و ہم
بعد از ان صدور یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه
فرموده ای علی از رده میکنند هر انچه آزار رسانده شد اول او ممن الحق خواهد شد پس بعد از من باو نیکو سلوک
کن چنانچه از بحار و جلاء العیون متوهج واشکار است حقیقت این است که انهمه حوصله جناب سیده
بود که ہمین چند لفظ یعنے مانند جنین اه اکتفا کردند چون از قران حقائی قرار گرفتند و غالبه تقیه
نمودند و عاقبت اندیشی را کار فرمودند یعنے بر اصول رفضه انهمه ناز زنا لیها در بیت الحزن تمام
عمر شریف معاذ الله تظلم از دست مرتضوی بود و اما تهمت زنا بر اصول و امهات رفضه پس عمر
می اید انهما که شنید می تعلق داشت بلفظ گریخته و غیره اما انچه بیر حرف در باره من
تحریف زاده می شد که در اصل عبارت رساله مذکور را آورده و بجا خالفان خانیان نهادم

پس تحریف بزرگان خود که واقعه چه میباشد وچه روایت میکنند وآخر بلعنت حضرات ائمه را مصدا
میشوند یاد دارید تا امروز هیچ نسخه از نظرم نگذشت که لفظ خائفان دران باشد و هنگامی که دست
که در وقت تحریر این اوراق پنج نسخ این کتاب را جمع کردم و غیر از لفظ خائنان چیزی دیگر نیافتم تکذیب
بلکه کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است و بانجا نیز همین لفظ است نه خائفان کما اشرت
الیه فی صدر البحث و من حیرانم که هرگاه جناب مرتضوی بر سر منبر مطابق علل الشرائع قرار و
دلیل فرمایند حضرت سیده مصداق اوری چگونه دریغ نمایند و مجتهدین قوم چرا از شنیدنش مے
گریزند و این بحث در کاشف اللثام عن تلمیح المجتهد القمقام مفصل نوشته‌ام من شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه عایده درینجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بودی باز هم این ملامت
و توبیخ و تذلیل اصول دین و تحلیت رفقه را برکندی و دریچه بسیارے از مطاعن خلفا که اهل رفض
می آرند همین دو حرف کفایت کردی با این تقریرات لعنایت امیدی مضاید بسیار توانی یافت
خصوصا نام بردن دشمن خرافات جمعی از اهل زید بود که بارها چنین تقریرات میکردند که این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است و کسی از طلبه باور تواند کرد که مجلسی در حواشی نفسها سوز
و زمین و اسمان را بهم دوخته کما لایخفی علی من نظر الی حق الیقین و این دو حرف نگویید که فقط برای
الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس بعد التحقیق که هر جا باشد
این حدیث را بدستخط خود باهتمام تمام نوشت و توقیع او را ائمه عظام رفقه بچشم خویش دیدند
و گواهی بیان دادند پس کلام موید مجوسیان بی دین یعنی اظهار حقانیت میدان این احتمالات را
بر دفت و همه خشک و تر ناپاکان را پاک سوخت وسے تحقیق نماند که مجلسی شقی بعد این بیان که
بر حاشیه کشف الغمه چنین یافتم در حل لغات کلمات طیبات متوجه گشته و از بیانش پیدا است
که شیعه چنین بروایت شریف بیدین است که خود را فرع این شجره و ثمره این دوحه قرار
میدهند پس نقص حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه و عن ابائه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
و خلاصة المنهج بالا و نستے تضعیف عذاب و خلود عقاب را مصداق میگردد و قال الله تعالی
يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا و از الهامات یزدانی و تائیدات ارواح
مقدسه اهل بیت رسول ربانی آنست که چون من بعد از نصف شب سر از تکیه گذاشتم و از تحریر
انتقام فراغ یافتم و قدری از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق والمغارب مظهر العجائب والغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنهما خاتم الخلفا
مشرف گشتم و دیدم که در مکانی آراسته بر فرش مکلف نشسته اند و جماعتی از فضلا و علما
گرد آنجناب حلقه زده اند کمترین انام هم درین زمره بتفاخر تمام درآمدم و بخوبترین وجوه

باطمینان بالا کلام نظر کردم که علامه دهلوی قدس سره العزیز در لباس فاخر و بر وسے جناب
مرتضوی کرم الله وجهه دست ادب بر بسته و بکامی مشغول گشته و سخن مقدس در اختلاف فضائل
و معائب مذهب شان میرود و چنان یقین مے نماید که انجناب بر تحلت الیشان استحقار اصحاب
میفرمایند فالحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً **قوله** علاوه برین میگویم الخ **اقول** بر
همگنان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در نهج البلاغت است
و نوشتن این عبارت که ظاهر انحدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
این مقاله دانستے الزام است تا شیعه سر تابند و راه فرار ابر خویشتن مفتوح نیابند و از آنجا
که در تعیین مصداق هر دو حدیث یعنی سد بلا و حدیث دوازده خلیفه اختلاف است
شیعه که از لفظ رنگ پیدا است بحصول انجامید و لفظ لیکن که در عبارت بعبارت العین آمد
برای دفع توهم است که شاید فرقی میانه هر دو حدیث بین الشیعه و السنی نباشد پس بلفظ
لکن چنانکه دانستے تدرک آن نموده ام تا بدانے که شیعه در تعیین مصداق حدیث مرتضوی
ره بجایی نبردند و نقد جان در کف تسلیم سپردند جائیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
مورد این اوصاف بود از صحابه انصار چنانچه قطب الاقطاب علمای ذوی الاذناب دل بران
بسته و پای ارادت شکسته چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر رض یار
غار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو المطلوب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
او فرع خلافت صدیقی است مستلزم مدعاست بلکه بر روایت مخالف بطریق اولے
چه هرگاه خلیفه ثانی باین عنب مورد این مدایح جزیله و محامد جلیله باشد ابوبکر رض بطور
اولویت مورد آن خواهد بود و این بحث بعنوانیکه اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعه باشد
و باعث استلزام مدعا گردد در مجلد اول بما لا مزید علیه گذشته باقی ماند آنکه اهل حق در جواب این
اشکال که رفضه بملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه بر ایشان وارد میکنند بالزام خوردن و سکوت کردن
مقرین نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس عنقریب استدراک است درین مقاله مفصل مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی و مثل بدیهی اولے بر تو حالی خواهد گردید که زنهار از انحدیث حقیقت خلافت
یزید پلید معاذ الله لازم نمی آید و از معانی انحدیث که محدثین اهل سنت بیان کرده اند حقیقت یزید تمهید لازم
نیست که تهذیب خوانان می خندند بعد از ادراک آن معنی که ترتیب اجناس متحد الحد است لیسوی
و ترتیب انواع متباین است بسا فرق بسا انواع است که زیر جنسی از اجناس مندرج میباشد و افراد
بهمه وجوه مهار کرد مرا بتخییل شد الغرض بعد از ذکر سد بلا که در نهج البلاغت است و انرا تسلیم
شیعه بر سر و چشم میگذارند بلکه باظهار مجلسی محقق علیه می پندارند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم مدح بتان کرده اند و حقیقت انما تلک الغرانیق مفید مدح بتان نشد و لهذا بلا دغدغه باعث
مدح خواهد بود و سراسر شنار جاهلی و بنیان مهرای است زیرا که باتفاق شیعه و سنی کسی از اهل هر دو مذهب
احدیت مرتضوی را از قبیل تلک الغرانیق نپنداشته اند و از باب القای شیطانی نمی خوانند لاجرم این قیاس از دیانت
اهل سنت قاسم گذشته بلکه بعضی قائل شده اند که شیطان در وقتی از اوقات این کلمات را القا نموده
را به سیدیکه این قیاس مرتب میکرد و ندو او لیس قیاس فکیف که قصه تلک الغرانیق نزد محققین
فریقین باعتراف فاضل جلپی در صوارم قابل استناد نباشد پس متعبد انزمانی مرا بدین حکایات
تشبث کردن و بدلیل این واقعه خود را متوارسی گردانیدن چسان درست بود و سعادتمند
فرزانیست که رضا جوی پدر وجه همت علیای او باشد اکنون عبارت صوارم باید شنید که کم
تنبهی خواهد بود که بعضی از روایات بی اصل با باو لی دران مذهب نباشد مثلا از روایات عدیده و از
طریق عامه مرویست که جناب سید المرسلین صلعم سوره والنجم را تلاوت می نمود چون بدینجا رسید که افرأیتم
اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری شیطان بزبان وی انداخت که تلک الغرانیق العلی وان
شفاعتهن لترتجی پس می باید که مشرکین بمجرد این روایت بر اهل اسلام احتجاج نمایند الی **قوله**
پس عقلای دیندار باید که درین باب قاعده و ضابطه درست داشته باشند تا از مقتضای آن هنگام
اثنای جدال و مخاصمه پا بیرون نگذارند وان اینست که احتجاج والزام بر خصم بآنچه خلاف مذهب او
در کتب او مسطور باشند یا رداة و علمای ان مذهب مذکور نموده باشند باید مسلم الثبوت طرفین باشد
یا آنکه بتواتر و شیوع رسیده باشد که باز اهل انصاف از احتمال بر کذب نمایند انتهی مختصرا ازین کلام هویدا
هویداست که القای مذکور نزد محققین مسلم الثبوت نیست و مخفی نماند که چون چلپی در صوارم و غیره
جابجا بمیانه کلام علامه دهلوی و کلام والد ماجدش مخالفت می پندارد و تشنیع می کند هذا و این جا نیز
ادا اقتفاء الآثار می باید فتذکر ولا تکن من المستعجلین و دیگر آنکه علمای سنت آنچه در تزییف و توهین
این روایت و رواة گفته اند اگر کسی خیال استقصائش نماید به جمع اقوال اهل تحقیق پردازد کتابی منفرد
بایدش پرداخت بنا بر آن بمقتضای خیر الکلام سطری چند از آن می نگارم که قسطلانی در مواهب اللدنیه
بعد از ذکر عبارتیکه محب الدین الطبری در حاشیه منهیه آورده و عنقریب خواهی دانست میفرماید آنچه محصلش اینست
که محال است که عمداً یا سهواً حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چیزی در قرآن مجید بیفزاید خصوصاً
آنچه مغایر یگانگی حضرت احدیت باشد و آنکه بعضی گویند که جریان الفاظ مذکور بسبب مقدمه نوم بوقوع آمده
عیاض انکار کرده و گفته که زنهار درست نیست این تجویز تسلط شیطان در خواب و انچه که از مواهب
باختصار تمام شنیدی بعد از ان است که از امام فخر الملة والدین رازی نقل فرموده که این قصه باطل
است و رواة مطعون اند و در بخاری با وجود کثرت طرق این قصه مسطور نیست و هر که تجویز کند ...

صلی الله علیه وسلم تعظیم اوثان البته کافر است پس اگر اعظم سعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را ابر باد میدهد و امان را
از شریعت محمدی مرتفع میگرداند و نیز قسطلانی در مقاصد دیگر از مواهب اللدنیه انچه فرموده حاصلش این است
که جمهور مفسرین بر آنند که مراد از تمنی تلاوت است و مراد از القای شیطان اشتغال بخواطر یا تحریف سامعین
و سوی تاویل که جناب یزدی انرا بمقتضای نص قرآنی زائل میفرماید و نیز قسطلانی در شرح بخاری از ائمه
حدیث شریف طعن و قدح این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شراح متقدمین بخاری است
القای شیطانی را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می پندارد و شیخ
شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می پیماید و از متکلمین و فقها و محدثین تضعیف و انکار این قصه را بیان میفرماید
و ملا یعقوب بنبانی در خیر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را حل دهم قطعا و یقینا از بحث
بکمال تطویل کشد انیست سطری چند از کتب سیر و حدیث و تفسیر بالجمله اهل تحقیق زنهار بدان معتقد نشده اند
که گاهی بر زبان حضرت سرور انس و جان مدح بتان معاذ الله گذشته باشد تا فرزند مجتهد جالیسی چنان گوید که
که دانستی و داد سعادت مندی بدهد و هر چند روایات شیعه در باب تلک الغرانیق ازین جنس باشد بلکه
ازان هم زیاده ترکه علمای ما آن را رد کرده اند لیکن محققین ایشان بر زبان همین میگویند انچه اهل حق بدل و زبان
دارند انیک تنزیه علم الهدای رفضه که بعد از تجسس بسیار از دستی بهم رسیده موجود است ملخص مقال او که تعلق
باین بحث دارد انکه اگر گویند چه معنی دارد و ما ارسلنا الایه ایا مروی نشده که حضرت چون اعراض قوم و دیگران
آمد بر او و باز رو کرد در دل که نازل شود انچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد والنجم را شیطان بر زبانش
انداخت تلک الغرانیق الخ قریش خشنود شدند و همه در سجده رفتند حتی ولید که سنگی چند نهاد و سجده کرد و جبرئیل
عتاب آورد و حزن شدید رو داد پس برای تسلیه فرود آمد و ما ارسلنا الایه گوئیم آیت دلالت ندارد و بحسب ظاهر برین
حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر انکه بمعنی تلاوت باشد یا تمنی قلب بر اول معنی انیست که هر که را فرستادیم
چون تلاوت کرد انچه بقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل یهود بر انبیای کرام
شیطان منسوب شد بسبب انکه وسوسه او بود باز خدا قطع میکند آن ماده را و تسلیه شد حضرت را درین اجرا
که گفتند پیغمبر مدح نمود بتان را و چون بمعنی آرزو گیریم معنی ایت این است که هر گاه آرزو کرد پیغمبری شیطان
وسوسه داد بباطل و خدا او را محفوظ میدارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما احادیثیکه درین باب وارد است
پس قابل التفات نیست چه شامل آن اموریست که انبیا از ان منزه اند نزد عقل ضعیف و مطعون
باشند نزد محدثین و خدا انجناب را از وطاطب محفوظ دارد و از مدح بتان حفاظت میکند و بعضی گفتند که چون
رسیدند بر لفظ والعزی قریش دانستند که مذمت خواهند کرد پس کسی بعبارت فحشا گفت تلک الغرانیق العلی پس
دانستند که حضرت فرموده و ممکن که در نماز باشد که کفار قصد الغا در ان میکردند و بعضی گفتند که حضرت در وقف نزول
آیات توقف می نموده احتجاج میکرد بر قریش پس راوی انکار فرموده تلک آه و کلام در نماز باغاز اسلام

وبعضی گویند که تلک اشارة است بملائکه لیکن مشرکین مدح بتان دانستند وبعضی گفتند که تلک آیات
قرآنی بود در وصف ملائکه چون چنان فهمیدند منسوخ گردید وامثال آن مطابق آنست که ذکرش کردیم ازینجا
اذا تمنی ازین کلام تمامی که سیر معان طائفه است معلوم شد که روایات در مذهب شیعه برین
منوال وارد است کما هو ظاهر لیکن معانی صحیح همانست که در تقریر آمد غرضکه قیاس مجتهد بر مذهب
کسی از محققین طرفین صورت نمی بندد که مدح بتان که حضرت پیغمبر معاذ الله فرمود موجب ستایش
انها نشد پس بهد بلا وچگونه مدح شیخین نباشد نعوذ بالله من هذه الخرافة العظمی آمدیم بر حاشیه
منهیه که مجتهد بکاسه لیسی قاضی رطل بوق ترئین داده کما لا یخفی علی من نظر الی کتابه احقاق
الحق وعبارتش اینست **قوله** علاوه برین میگوئیم که هرگاه مدح اصنام الخ مخفی نماند که در کتب معتمده
وتفاسیر معتبره فرق اهل سنت این روایت بطریق متعدده وارد گردیده واگرچه علمای اینها اکثر
طرق روایت مذکوره را ضعیف دانسته اند لیکن بر اهل انصاف ظاهر است که ضعف روایات منجبر
بکثرت طرق است چنانچه صاحب مواهب لدنیه بعد ذکر طرق روایت مذکوره نوشته وکلها سوی
طریق سعید بن جبیر اما ضعیف واما منقطع لکن کثرة الطرق یدل علی ان للقصة اصلا مع ان لها
طریقین اخرین مرسلین رجالهما علی شرط الصحیح احدهما ما اخرجه الطبری الخ وازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر
می شود که طریق سعید بن جبیر ودو طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منه لا عفا الله عنه
اقول مغلطه مجتهد درین مقام بر عقلا ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قصه را
اصلی باشد وازین لازم نمی آید آنچه شقی دارین دعوی کرد یعنی رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم
مدح بتان بر زبان آورده زیرا که بسا دیده باشی که اصل ذره بیش نیست وعامه ازان کوه الوند
میگذارند وقطره را در تعبیر سیلاب میرسانند یاد داری یا نه که رفضه مثل مجتهد فانی وغیره نفقا میگویند
که نعوذ بالله صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند ودر خانه را بر شکم مبارکش فرو کوفتند ودیگران
آخر درین باب چنانچه دانی وتفصیلش را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطر شده گفتند که اصل این
قدر است که بر زبان عمر تهدید رفت که خانه را خواهم سوخت بالجمله تهدید وترهیب هم چنان گفتن
کجا متضمن است بر وقوع سوختن وکوفتن الی غیر ذلک مما افتری علماء الطائفة اللئام علی الصحابة
الکرام **مع ذلک** هرچند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن انهم چون بالاتفاق لایق احتجاج
نیست بجهت آنکه مخالف معتقدات واصول است ومضاد قطعیات قرآنی وادله عقلی کما عرفت
چگونه مناط اعتماد تواند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن که جاری شدن مدح بتان
بر زبان آنحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین بالتواتر رسیده است چنانچه مجتهد فانی ضابطه را
قرار داده بار بار فرموده چنانچه بر آن دلیل است که مطاعن سنیان وپیشوایان ایشان بروایات مسلمه [illegible]

مجتهد یعنی هر گاه مدح اصنام الخ شرک و کفر مجتهد بتصریح اجله علمای فریقین ثابت گردید یعنی او
تقلید کفار قریش نمود که ایشان مدح بتان از راه عداوت وحماقت داشتند وحضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را متهم باین تهمت ساختند داری راست فرمود عارف رومی که یزید در جهان بدنام شد چون عجوز
بسیاری را یزید خواهی یافت پس ابوجهل وابولهب و ولید هر چند مردند وکشته شدند و کنده دو زخ
گردیدند مگر نائب پلید ایشان هنوز درین شهر بدعوی نیابت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
می نشیند واین دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بتان نموده سلمنا که
ابلیس بتلبیس القا کرد تلک الغرانیق لیکن انهم مستلزم مدعای مجتهد نیست که حضرت مدح اصنام نمودند
چه محتمل است باعتبار علاقه سببیت که مراد از القا همان باشد که علما تقریر کردند وصاحب مواهب از
عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده وبسیاری از محققین با دشنامی از علمای رفضه تقریرش نموده
کما عرفت پس با وجود این همه معانی ثبوت مدح بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدن کار
مجتهد الزمانیست نه دیگری از غولان بیابانی ومحصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از تمنی تلاوت
است ومعمول کفار بعد از آنکه بمعارضه قرآنی عاجز شدند این بود که استماع قران گوش نمی نهادند بلکه
تخلط وتلبیس ورفع صوت وتحریف وشعر وصفیر شروع می نمودند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا
تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مگر لعلاقه سببیت بشیطان نسبت نمودند واین علاقه
علیت ومغلوبیت در زبان وتلاوت بوجه اتم متحقق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد ودعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بچه عنوان ثابت گردد تکلیف که از روایات دیگر که در تفاسیر آخر ند کور است چنان
مستفاد میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین القا نمود وایشان را در توهم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تلک الغرانیق العلی و منهن الشفاعة
ترتجی از آنجمله است تفسیر تبصیر الرحمن وتیسیر المنان مشهور بتفسیر رحمانی پس وهم وخیال
حضار حضور صاحب مشرکین کجا مستلزم صحت برای دعوی مجتهد لئیم است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلواة والسلام جاری گردید واز در منثور سیوطی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان قرائت کرد که در قلوب مشرکین متمکن شد که حضرت تلاوت فرمود تا آنکه مشهور
گردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود واین خبر تا بدین حبشه رسید وهر گاه گوینده این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس الضالین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برای
الزام اهل حق ویقین رسید نعوذ بالله من الکفر والزندقه وازینجا عیان شد که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این ست که القای شیطانی بر زبان مبارک بود اصلی وحجتی ندارد ومعنی انکار
اصلیت همانست که بیان کردیم وقول قسطلانی منافی این معنی نمیشود والا تکذیب پدر مجتهد الزمانی

لازم آید که محققین سنیان میگویند که اصلی دارد و او در صواعق چنانچه دانستی تصریح میکند که ابطال
نماید بدین تقدیر افاده نمایند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا بافاده مجتهد قائل شویم تعجب از
بر ناظرین کتب شیعه مخفی نتواند بود که قدمای ایشان آنچه در امثال این امور توسعه کرده اند
تفصیلش خالی از تطویل و سوء ادب نیست هرگاه جواب دادن ارباب اعتزال مستلزم صحت
روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن شیر مغان مجوس چگونه باعث
تحقق روایت عند الشیعه نگردد لیکن در اینجا کلنتوری در دیده و دهن و مجتهدین پر کرده من بعد از بیان حقیقت
تنزیه ثمانینی جوابها میگویند که روایتیکه شریف مرتضی بجوابش پرداخته در طرق شیعه مروی گردیده
با اگر روایتیکه ثمانینی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتب ما چرا این گرگ کهن نمی گفت لیکن
که آنچه شما نقل کردید نزد شیعه بجوی نمی ارزد و بر اهل تشیع افترای محض است و زینهار بجواب
دادنش محتاج نیستیم شیعیان در مذهب خود روایات بسیار دارند بارها چه ضرور که در جواب مشقت بر
کشیم و بر فرض محال جوابش اینست بالجمله ظاهر کلام ثمانینی همان است که روایت مذکوره حدیث
امامیه و مقصد را اصلی باشد بدین قدر چه موقوف که مغز دیگر پخته و پرورده با کرم و شر و گیتی
بسر برده در تفسیر مجمع البیان آنچه آورده صریح است و زانکه ابن عباس روایت کرده که شیطان
بر زبان مقدس القا کرد و از کلام طبرسی یعنی آن صحیح ید کتاب مذکور چنان مستفاد شده که بدرجه
صحت نرسیده پس توان گفت که از تردد او در صحت و تحسین و توثیق و اصلیت روایت از دست
نمیرود و چون از تصریح طبرسی معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهر شد نزد مجتهد آن است
که این روایت را صحیح دانند و شاید که آن صحیح از آن جهت گفت که ابن عباس نزد طبرسی ثقه نباشد
کما مر و چه مرا اظرف تر آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان ابیض وقت تلاوت
مشابه آواز آنجناب این کلمات برخواند که سخن در السنت و بر ناظرین روایات این باب عیان است که
تنبیه برای آن افزوده بودند که حضرت صلی الله علیه وسلم چون او را درین پیرایه مشابه جبرئیل دیدند
در التباس افتادند بیش و بلا واسطه که کاشانی گوید که روایتی که سید مرتضی جوابش داده مرضی
اهل تشیع نیست و در چنین تفسیر بلکه ترجمه بوستان شیطان ابیض حال شده و قید ابیض بغرض ایقاع حقیقة الامر
آورده اند و بعد از تتبع کتب شیعه و هم تفسیر کاشانی عیان است که این شیطان لعنة ابلیس علیه اللعنة
والعذاب بود الغرض آنچه در تفاسیر سنیان وارد است دانستی که بعض در آن نیست که شیطان
بلا واسطه القا هم کرده باشد بلکه محتمل است القای کفار الی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس مولان
بیابانی در خلاصة المنهج القای شیطان ابیض البلیت خاطر قرار دیده و آنچه بران متفرع شده یعنی التباس
حضرت پیغمبر بمان راضی شود نعوذ بالله من ذلک کنون چگونه روا باشد شیعه را عموماً و مجتهد

خصوصاً با احادیث جناب پیغمبر صلعم تمسک جستن مثل مناقب مرتضوی بعنوانیکه هیچکسی را در انبیاء و
از عداوت و حسد اهلبیت طاهرین باقی نگذارد و مدایح سلمان و ابوذر و مقداد بطوریکه خصوصیات حضرت
مطهرین را برهم زند کما لایخفی علی من طالع البحار فکیف قوانین اسلام و اصول دین را بر بعض آن بنیاد نهادن
قصر همه مذهب رفضه بدون استیصال نقیر از پا در آمد بار خدایا مگر گویند که از قرآن ثابت شده درباره
هر نبی و هر رسول القای شیطانی در تلاوت کتاب آسمانی و تمنای نفسانی لیکن جناب پیغمبر بمقتضای اصول رفضه
مثل احادیث کلینی و عوره و اقرار مجتهد جالسی در حسام و غیر او در غیر آن نفس سید المرسلین بودند در رتبه ائمه
از انبیای اولوالعزم هم در گذشته و امامت بر مرتبه نبوت و رسالت راجح گشته پس احادیث آنجناب در ذریه
طاهره آن عالی قباب هنوز بر جای خود است و آنچه شنیدی بر طور شیعه غایت قصوی است پس ایشان را
حقیقه با احادیث رسول صلعم اطهر کاری نماند و از انجا است که قال قال رسول الله صلعم در کتب ایشان نخواهی یافت
الا شاذ و نادر تا آنکه در تخصیص تاویل و تسویل پرداخته اند چنانچه بر ناظرین شروح کافی و من لایحضره الفقیه
مخفی نیست و این مأولین در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که
میگویند که این حیث قال رسول الله بر زبان نمی آورند مگر بجهت خوف اهل سنت و تقی مجلسی و دیگران
از علمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالتماب صلعم کاری
نمانده اگرچه ابن عباس مانند او باشد که در حق او و پدر او نصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکه ایشان
از اهلبیت آنسرور بودند چنانچه فتن بحار هم بران اول دلیل است کو یلی خرد جالسی و این مجتهد انکار اطلاق
اهل بیت جز بر اصحاب کسا نماید کما فی اطعن الرماح و من حیرانم که اگر شخصی سلمان و ابوذر یا کسی دیگر را
مستثنی فرماید و ایشان را بدلیل تشیع فرا گیرد مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین
ایشان نزد شیعه مسلم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لعنت اهل استثنا از امیه هدا خصوصاً جناب شیر خدا
جابجا منقول است و قضیه ایشان با جناب حضرت امیر عهد بستند و بزودی شکستند و سوختن بیت مهبط
وحی و اسقاط محسن و امور دیگر که تفصیلش هر جا نمی باید بچشم دیدند و غیر از مقداد کسی دل بایفای
میعاد نه بست حالیا کسی نماند که حدیث از و گرفته شود دیگر از حضرت امیر و جناب سیده و حسنین و چون
بر اصول رفضه حال اهل عبا چنان باشد که بر کتاب الوصیت مهر زنند و عهود و مواثیق را روبروی
ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین صلعم مشید گردانند و برد وحی بار بار بر دانند و همه مواعید موکد را
برابر غازی نشمارند و وصایای حضرت رسول صلعم را از آغاز تا انجام برهم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانستی
و این مجلد نیز بران مشتمل است پس سلسله حدیث کلیه گسیخت چه جای آنکه احادیث مرتضوی علیه
السلام اقل قلیل باشد و روایات حسنین علیه السلام و جناب سیده علیه السلام از انهم کمتر بود و حال
قرآن مجید خود بر اصول رفضه عیان شد که بیاض عثمانی بیش نیست و چون حال اهل کسا چنان باشد از متاخرین

ایں چہ نام توان برد کہ کار ایشان از سنی در شیعہ تقیہ نمودن و بداہنہ و خوشامد کردن است و التماس دعا
نمودن و شیاطین ایشان را مدح نمودن پس بر زبان ایشان وثوقی نماند و ازین تحریر کہ نزد عامہ تطویل
بود فایدہ عظیمہ بدست آمد یعنی آنچہ مدعی اجتہاد گفتہ بود کہ مدح اصنام بر زبان مقدس رفت و تحیت
ایشان ثابت نشد ہمین است حال آنچہ بر زبان مرتضوی گذشت انتہی بر اصول رفضہ البتہ حرفا حرفا
منطبق است بل امریکہ برای رفضہ باقی است این است کہ حضرت صاحب الامر فرزند نرگس خاتون
کہ نکاحش با امام حسن عسکری در حال شرک و نصرانیت صورت بستہ کما فی البحار و حق الیقین
بمقتضای الحاضر فی الامصار و الغائب عن الابصار کہ کتب معتمد در رفض بران گواہ است چنانچہ
در دیباچہ کتاب معلوم گردید مہر مجتہد اصولی و محدث اخباری اقوال مختلفہ کہ موجب طاعنہ
ہمدگر باشد میرساند بعنوانیکہ فریب شیطان و ہا را دران مدخل نباشد اگرچہ جناب فاطمہ زہرا را
از تقیہ باشد چنانچہ در تفسیر اہلبیت کہ استاد کلینی اعنی قمی جمع کردہ مذکور است و ہم امام موصوف افادہ
نمودہ اند شیعہ الجنان القاسیہ را باید از مکاید شیطان ہیچ فراغ کلی رو نمیدہد اگرچہ حضرت پیغمبر را باید ترس القا
شدید واقع شود کہ جبرئیل است یا عزرائیل چنانچہ آنفاً دانستے و الحمد للہ کہ این مبحث را نیز بعنوان
جامعیت در سلک تالیف کشیدیم تا بمطالعہ آن مکاید شیوخ نجدیہ در بسیاری از کتب کلامیہ از ہم
پاشید مقصود این شیاطین از تیز زبانی در حق علمائے سنت سنیہ آن بود کہ فریب دہند مقلدین خود را
و راسخ نمایند در قلوب ایشان کہ زنہار در مذہب شیعہ چنین واثرے از قصہ تلک الغرانیق نیست
اگر می بود جابہ علمای شیعہ چرا بر سنیان درین باب طعن میکردند و بنیاد طول لسان بران می نہادند
فانہ یہرمی بالحجارۃ من کان بیتہ من زجاجۃ من بعد مخفی نماند کہ مجتہد الزمانی قید زعم عیب
در تقیہ حضرت رسول یزدانی می افزاید تا بداسے کہ تقیہ آنجناب نزد مجتہد متبع خطوات شیطانی ثابت
است و اہل دانش و بینش نیک میدانند کہ چون رسول خدا و حضرت اسد اللہ و حسن مجتبیٰ و شہید
کربلا تقیہا نمودہ اند و تقیہ فرمایند دیگر کیست کہ بالای اعلام دین پردارد فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان ہذا الشیء عجاب **قولہ** اما روایت اثنا عشر خلیفہ الخ **اقول** جواب روایت بخاری
کہ بواسطہ عمرو بن العاص است در مقالہ سادسہ مذکور شد مفصلاً چنانچہ داب این فقیر است اما آنچہ
منسقہ بحکایت ملاء و سازہ اشارہ کردہ و بکلا مش تنبیہ دادہ پس انیہا از اجمال و اہمال است
کہ بدرشان موجب فرمائی در کتب مطبوع خویش میدانند باید این حکایت را شرح کردن و انشاء
اللہ تعالے عنقریب معلوم میشود کہ این مضحکہ ہم بر رفضہ راجع میگردد قال اللہ تبارک و تعالے
حکایۃ عن نوح ؑ کلما مر علیہ ملاء من قومہ سخروا منہ قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
آنچہ در باب حدیث دوازدہ خلیفہ تخییل فاسد را دخل دادہ انشاء اللہ تعالے در قول آیندہ

علاج خلل دماغ مخاطب چنانچه باید میکنم **قوله** چون فاضل مجیب درین جواب الخ **اقول**
مجتهد الزمانی درین مقام بر عبارت ثمرة الخلافت دست تشبث دراز کردند لاجرم من جواب
آن را از رساله اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافة که حالش در آغاز کتاب دانستی نقل کرده بجنت
کناری مجتهد مشغول میشوم بعضی از تلویح جدید را باثبات الخرافة ضمیمه میگردانم وخود شنید
وسائل دیگر بران گواه است که این کتاب نیز بجهت بی سامانی و وقوع هرج ومرج
چنانچه باید بتداول نگشته و در قلب طبع نیامده وحال هم مردم بجائی رسیده که اکنون
منتظر اند که مولف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مبلغی غایان خرچ کند وکتاب را
مطبوع گردانیده خود حصه های مردم برساند بلکه بر ینهم توفیق مطالعه کتاب دست
نمی یابند خدایا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله تبصرة العین وکاشف اللثام
تقسیم کرده جامع اوراق اوراری معین نماید واگر باری این بار هم بردارد باز هم محنت این
بیچاره رایگانست که زر را خواهند خورد وکتاب را بیازار خواهند برد فالمشتکی الی الله تعالی
کساد بازار علم بد انجد انجامید که امروز درین شهر باد صفیکه آبادی آنرا نهایتی نیست کسی را
لائق آن نمی بینیم که ساعتی نزد او نشینیم والتعاب والام را که بسبب تنهائی درین تالیفات بر من
است پیش او شرح کنم واو بداد من برسد دوست از ملاعب وملاهی بردارد وچیزی
ازین کتب وینه بشنود وعلما غیر از کتب درسیه شغلی ندارند والفاظیکه مصطلح طبعین
ومنطقیین است یاد گرفته اند وامثال مراکه وبعان جوانی به طبع ازمائی این فنون را دیدیم
ودرس دادیم ومانند سرقات شعریه پنداشتیم واکنون بعلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم
بچشم استحقار می بینند عیاذا بالله مقتضای الکلام یجر الی الکلام از کجا بکجا افتادم سخن
درین بود که از اثبات الخرافة جواب مجتهد بر نگارم پس بدانکه انچه او در اعتراض اول گفته محصل آن
دو حرف است یکی انکه بعد در این روایات چرا لفظ امیر آورند واین بحث قطع نظر از آنکه
از داب محصلین نیست وبحث لفظی است دلالت بران می کند که معترض طرق حدیث را در آن
کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصر از تتبع دانسته اری المرء یقیس
علی نفسه بیان این مغلطه بقدر ضرورت این ست که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یکون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال کلمة
لم اسمعها فقال کلمة الی انه قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش ودر روایتی است قال لا یزال
امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال بکلمة حقیت علی فسالت
ابی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایة البخاری ومسلم رح ودر روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون من بعدی اثنی عشر امیرا و در صحیح بخاری است حدثنا
محمد بن المثنی حدثنا شعبه عن عبد الملک قال سمعت جابر بن سمره قال سمعت النبی یقول یکون اثنی عشر
امیرا و ازین روایات که شیعه خوانخواره ذکر کرده اند که از بسیاری بود عیان شد که تعبیر کردن بلفظ امیر
هم اتباع سنت است زیرا که در احادیث رسول مقبول خود لفظ امیر مسرود است پس اعتراض را
بنیادی و حجت و نظر را اعتمادی نماند بلکه ازین بیان هم هویدا شد که اگر تعبیر نمایند بلفظ دوازده مرد
نیز اعتراضی دارد نمیشود کاش رجوع میکرد مخاطب بطرائف ابن طاوس که در آن هم امیر و رجال و
طرفه تر آنکه بیچاره مجتهد الزمانی حامل الاسفار کتاب اکمال الدین صدوق الکواذب را هم ندیده احادیث
او را از زبانی کسی از ثقات شنیده که او حدیث میکند با سناد خود الفاظش اینست حدثنا احمد بن
الحسن القطان قال حدثنا ابو بکر محمد بن احمد بن عبیده النیشاپوری قال حدثنا ابو القاسم هارون
بن اسحاق یعنی الهمدانی قال حدثنا عمی ابراهیم بن محمد عن زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر و اسناد
دیگر اینست حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو علی محمد بن علی بن اسمعیل السکری المروزی
قال حدثنا سهل بن عمار النیشاپوری قال حدثنا عمر بن رزین بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن
سعید بن عمرو عن الشعبی و اسناد حدیث دیگر این است حدثنا عبد الله بن محمد الصائغ قال حدثنی ابو
احمد بن محمد بن یحیی القصرانی قال حدثنا ابو علی بشر بن موسی بن صالح قال حدثنا ابو الولید خلف
بن الولید البصری عن اسرائیل عن سماک و انیهمه احادیث جابر مذکور است بلفظ اثنا عشر امیرا و لفظ
کلهم من قریش اکنون باید گفت که مجتهد الزمانی را اگر اطلاعی بر نیچله حاصل می بود این اعتراض نمیکرد
پس از علامات قیامت است که چنین جهل کوی حیله جوی کتاب علم کلام تصنیف کند و رساله العقیده
را رونما ید بیاد می آید که او جای چنان تقریر کرده باشد که بجوی ارزد یا بروی با فحش و جوه منقلب
کرده در نیچا نکته ایست دقیق و لطیفه عمیق بیانش آنکه غاية ما فی الباب از طرف شیعه این ست که تلویح
سنیان بخلفای جور باطل شد ورنه این احادیث را با یستی بر دوازده امام حمل کردن و من میگویم
که انچه مجتهد علامه زمانی بی ادراک و شعور حدیث خبر را نقل کرده نص است در تخطیه رفضه و تصویب
اهل حق که خلفا را از قریش گرفته بعضی را از اهل بیت و بسیاری را از غیر ایشان قرار داده اند پس حدیث
مسند کبیر بر دفع بدگمانی مجتهد حمیر دلیل قوی است و انچه مجتهد نقل فرموده و حرفی درین باب افزوده
برای اهل سنت من و سلوی چه بسیاری از محققین ایشان میگویند که دو کس از منجمله اصحاب کساء مانند حضرت
مرتضی و حضرت حسن مجتبی و دیگران از اهل بیت هستند و اگر در ابر قلت حمل کنند امام مهدی هم داخل
تواند بود و بعضی از وجوه الغرض ازین نوع نصوص علمای ما حکم کرده اند که صفت جامعه میانه این خلفا
قرشیت است و بس که منصوص است در اخبار فریقین کما عرفت و اگر صفت جامعه هاشمیت و فاطمیت می بود

تعمیم نمیکردند بالجمله حدیث مذکور برای رفضه که گمان بد داشتند واهل حق را ملاهین می پنداشتند مانند
زقوم وحمیم گشته که همه اسمای مطاعن ایشان در تخصیص فرو ریخت ومخفی نماند که مجتهد هم روایات خلفای اثنا عشر را
متفق علیها بین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه انتهی فکان ذکر الحدیث الاخیر من عجائب التقدیر
والاتفاقیک مثل خبیره در ینمقام باوجود اینهمه افادات روشن ابحاث دیگر در سجع طبع کمترین موج زن است
از انجمله آنکه مجتهد الزمانی باوجود بلند پروازی ولن ترانی برهان قطعی صریت کردند بر آنکه احدی از ائمه درین
احادیث داخل وباین خلافت واصل نباشد زیراکه مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
و آنفا دانستی که جا بنده علمای فریقین بلفظ رجل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر بتذلیل
رسید چنانچه مطاعن رفضه هم دلیل بر آنست حال این استدلال درست شد اگر ائمه اثنا عشر مراد باشند
تحقیر وتذلیل ایشان لازم می آید واللازم باطل فالملزوم مثله واینجا هم حکم توان کرد که مجتهد وقدمای
او همه مرفوع الاقلام ومنصوب الاقدام اند حقیقةً وعداوت شدید ائمه ایشان مستولی است تا بحدیکه
معتقد اند که خود حضرت پیغمبر ص ائمه را تحقیر وتذلیل کرده اند لیکن فقیر را تعجبی نیست چه قدمای ومدار ایشان
هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الائمه را خصوصاً بدابة الارض تعبیر فرموده
وخود ابن حمقا گفته اند که دابة الارض ریش دارد ودم ندارد ومیانه هر دو شاخ او فاصله بسیار است کما سبق
تفصیله واز انجمله آنکه مفتی اعظم که لفظ امرا آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیراکه او بمقتضای
نقل مجتهد در رساله ثمرة الخلافة چنین فرموده وشمار نمودن بعض یزید را از جمله دوازده امرا که منصوص
است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغالطه دیگر است بلکه تعلق دارد بصاحب
فصل الخطاب ودفع این اعتراض از خود واضح کردید یعنی در هر تعبیر بلفظ خلیفه وامیر ورجل اتباع سنت
است وهیچ غباری در میان نیست بلی غبار وخس وخاشاک بلکه غوایل واشواک همه بر فهم مجتهد بیباک
است که از لفظ امرا تحقیر فهمیده وبحیث لفظ رجل تذلیل ائمه هدی اورا لازم گشته کما عرفت دوم
آنکه مفتی اعظم انکار مدح چرا نمود وجوابش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فهمیده است مطلقا یا گمان دارد
که او اینهمه خلفا را قاطبةً بد میداند پس ممنوع است لا بد علیه اقامته البرهان کیف لا وفیهم معاویه
بن یزید وعمر بن عبد العزیز واگر مراد انکار مدح یزید است کما عرفت پس این انکار بجای خود است
ولیکن تکبیر مجتهد بر تحریر مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر است فانه قد مر غیر مرة ان فسق یزید
مجمع علیه وکفره مختلف فیه ولو بیده ما فی الکتب الکلامیه وغیرها من فظاظة امره والاتفاق علی فسقه
والاختلاف فی کفره در ینجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای وامرای توانند شد
فکیف که نزد بعضی تغلیب عدد متعین بود زیراکه محمد وحسین یعنی خلفای اربعه با حسن ع
مجتبی وضمیمه ابن زبیر وابن عبد العزیز ومعاویه یزید وحضرت مهدی بعد ده میرسد ونزد

دیگران سه کس از ثقات عباسیه نیز شامل شده بیک مله عدد تمام فایز میشوند تا تطبیق الانقطاعی الشنیع
والعجب که حدود فدک از اقالیم ریاست وحکمرانی پا بیرون نهاد و بسمرقند و بخارا رسید ملای مجلسی نیز
برای فدک که دهی بیش نبود حتی که شوشتری و هزاران کس از علمای رفضه بیاغی هم تعبیرش کنند و از
تغلیب و رفتن بکار بلفظ امید بر زبان آمد و این تغلیب عقلا و نقلا و قوانا وضعا ممنوع است نه دیدی
آنکه قبل ازین از کتب شیعه منقول شده که لفظ کل بجای لفظ اکثر مستعمل میشود پس مدح یزید و مانند
او از خلفای جور و جفا لازم نیاید بلکه مدح برای راشدین است تغلیبا و هدایت و رشد برای شان
است یقینا بخلاف ترشیت که برای هرکسی از ایشان با دله دیگر هم بجای خود مرصوص است و مراد
و مجاز بالفعل هم در روایت علل الشرایع هم منصوص مع ذلک میگوئیم که آنچه در اعتراض ثلث
تقریرش نموده تحسی است خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانستی که آن بزرگان که یزید را از جمله
این خلفا شمرده اند سببش اینست که خلافت را به معنی عام فرود آورده اند و از حدیث الخلافة
بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا اتصال خلافت راشده تا سی سال فهمیده لاجرم احادیث
اثنا عشر امیرا و خلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر باور نمی آید باید بصواعق رجوع کردن و
خرافات مجتهد الیقین نمودن بالجمله صاحب صواعق بعد از حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم یکون ملکا عضوضا و تطبیق آن بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر گوئی این خبر منافی و دوازده
خلیفه است گوئیم زنهار منافی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت راشده
متصل محصور است در آن مجلس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضوض را
هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم درمان داخل است انتهی محصلا و نیز احادیث حذیفه که مجتهد
قبل ازین درین کتاب آورده و جوابش بتفصیل هرچه تمامتر در جلد اول او اشد اقتضای آن دارد
که بعضی در احادیث دوازده امیر بعضے از خلفا ممدوح و بعضے مقدوح باشند پس رشادت
و مدح یزید از کجا به ثبوت میرسد زیاده برین نیست که یزید از جمله خلفا بمعنی مذکور شد یعنی غلبه
و حکم راست و نه بودن خلیفه دیگر در زمان آن شاک نوع انسانی و این مقام انکار است و نه مستلزم
استحقاق الحاصل انسلاک یزید لئیم در زمره خلفا بمعنی چیزے دیگر است و انسلاک
او در خلفای راشدین معاذ الله امرے دیگر است و کسیکه میانه این هر دو امر تفرقه نکند
و چنین اعتقاد نماید که از انسلاک آن در زمرهٔ خلفا به اعتبار حیات ثانی و نبودن خلیفه ثانی
لازم می آید مدح یزید و استحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست ملکه او مست
از غولان بیابانی متبعین خطوات شیطانی و هرگاه معلوم شد از صواعق و دیگر کتب
حدیث و کلام که خلافت درینجا عام است و زیر این عام انواع مندرج است بعضے

قایل بمدح وجمعی مستحق قدح و مناط تعداد این کرده عموم است وخصوص بنابران تفریع بلیغ
مجتهد یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین رضی الله عنهم
هم لازم خواهد آمد هیچ مفهومی ندارد بلکه باعث حیرت اولی الالباب است چه هرگاه چند نوع
زیر جنسی از اجناس مندرج کنیم وآن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلا گوئیم که انسان و بقر و غنم حیوان
اند نفس حیوانیت که امریست مشترک در همه البته ثابت خواهد شد وخصوصیات نوعیه و
عنصفیه ازکجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات فرا گیریم و گوئیم زید و عمرو
و بکر عالم اند زنهار لازم نخواهد آمد ازین حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لاجرم چون منظر حکم رای
و بنودن خلیفه دیگر دوازده کس را از راشدین وجابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت برای
همه ثبوت رسید خصوصیات هر یکی برای هر یکی ازین حیثیت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل احد
وانکان مخفیا علی المجتهد واین مغلطه جدید مثل قدیم است که مجتهد فهمید که همه عباسیه بزعم
علامه سیوطی مستحق ریاست بودند حالانکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالی
فرا گیرد و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عادلین شمرد
این علما یزید را در خلفا نام برند و هرگز حقیت خلافت برای هر یکی در احدی ازین مقامین بثبوت
نه انجامید بالجمله اکنون ضرور است که مجتهد ثابت گرداند لزوم قدح را برای خلفای راشدین بر تقدیر
مذکور وهو عندنا ممنوع لجواز التغلیب وامثال من الامور واگر مجتهد الزمانی بداد و معروضات
کمترین فرا رسند مثالی درینمقام از کتب محدثین شیعه باعتراف صاحب مناقب مرتضوی مولف
سمع الیقین و دیگر جهابذه علمای متشیعین آرم که آیا جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرات
ائمه اثنا عشر را که کلهم من قریش وصف ایشان است باتفاق فریقین کما عرفت جلوه ظهور
داد حضرت امام مهدی را نوری القدر بود بحدیث کوکب دری که میانه محدثین شیعه مشهور
و مستفیض است که هیچکس بدان مرتبه نمیرسد نه گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن و امام
حسین و نه حضرت سید المرسلین یعنی جناب مرتضی امیر المومنین چنانچه بنقل صاحب مناقب
مرتضوی از کلینی در آغاز مجلد اول ازین کتاب و در وسط آن بروایت اسناد کلینی در تفسیر اهل بیت
معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد طرفه آنکه جامع الاخبار دال بر انست که نور جناب
نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت فرمود چهار نور را در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب دیدم
عبد الله و ابوطالب و برادرم علی بسبب آنکه این بر چهار کفر را تا وفات ظاهر کردند و ایمان را پوشیدند و لیکن
جوابش بر اصول موضوعه آنکه اخفای شان تا شصت سال یا هفتاد و هشتاد باشد و لیکن صاحب الامر
چنان اخفا کردند که ذات خود را که مصدر این همه افعال بود و نیز پوشیدند و بدریای غیبت چنان

غوطه زند که هزار سال تخمینا تا آن غوطه شناست پس بسبب مذکور تا قرب قیامت بوجه اتم متحقق گشت و مومنان
امید بینایات و حالانکه توقع آن بود که شدامام اول را بخیریت حضرت خاتم و لسبب مشاهده جمال جهان
آرای منور عالم و مشرف شدن بصحبت شریف که احیای علوم دینی و کیمیای سعادت ابدی و مصابیح
المتقدسین و منهاج العابدین بود بمرتبه قصوی میرسانیدند مگر فرزند خاتون نرگس که از نسل از کبیره
نصارای روم بهم رسید یعنی نخاص هم نزد شیعه درست نبود زیرا که در عین شرک اتفاق افتاد
کما فی البحار و غیره من کتب المجلسی اینهمه مرتبها روداد که هم لمعان نورش را شنیدی و هم مرتبه خلافت
در حق الیقین بچشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی علی مرتضی و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
از اول صبا یقین اعیان باشند و در لشکر یا ش بسر کنند پس جناب مرتضوی که اصول منافقین سید
المرسلین بودند و فضائل مصطفوی لفضائلش نمیرسید کما فی المناقب المرتضویه معزول شدند
و حالانکه عزل موجب منقصت و نفرت است کما قالوا فی حدیث المنزله پس نشان باید داد که چون اهتمام
خلیفه بر منوال واحد باشند این مزیت و نقصان از کجا ترتب یافت اکنون الفاظ عبارت را
باید دید که دلالت بر ذلت و منقصت و نفرت خلق دار دیا نه و هی هذه فان قیل لم قلتم انه لو بقی
هارون بعد وسمی لکانت خلافته ثابتة بین موسی قلنا لانه لما ثبتت هذه المنزلة فی حال الحیوة فلو لم
ان نزول عنها بعد الوفات لانها منزلة جلیلة لایجوز ان یحط عنها من ثبت له لان ذلک یقتضی عاره
التنفیر لما قال من ان العزل طلاق الرجال انتهی کلام القاضی بلفظه متحیرم که این دیوانه بکار خود
هشیار همه امور را که موجب تعریر تذلیل است در کتب خود می بیند و آنرا شاید موجب تعظیم
تکریم می پندارد پس ذهب الله بنوره برین مضمون صادق آید یعنی بر عکس نهند نام زنگی کافور
علی مرتضی که از جمیع انبیا افضل باشد کفر را تا دم شهادت ظاهر کند و هیچکسی از مدینه
از و مستفید نباشد بلکه او را پیشوای خود دانند حالانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
بهترین جمیع اشیای عالم الیقین می کنند امری را که کلام دران سیرفت لا حول و لا قوة الا بالله علاوه
برای حضرت هارون بالاستقلال نبوت هر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از آنکه همه
ائمه چراغ سحری باشند و مهدی رفتند کوکب دری بود اگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
هدایت فرزند خاتون نرگس ثابت کرده اند زیرا که مقصود از خلافت حفظ شریعت و حدود بلاد
اسلام و انتقام از کفره لئام و بجا آوردن حدود و قصاص و اجرای احکام و انواع سعادت است
و این همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که جده مطهره خود یعنی جناب صدیقه
حد خواهد زد پس اکنون از مجتهد باید پرسید که دیگر ائمه با وجود یکه سر مسئله بودند و بسلب ان
ذاتیات ازینجهان تشریف بردند که حسام و غیر چگونه است با این قصر شید منتقم از اعدای دین و امام

و تعیین زیر خلافت که عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مدن است کما سبق من کتبهم منسلک تواند شد
واگر کتاب ابن بابویه صدوق را که کمال الدین نامش گذاشته از صندوق بکشایند بسیاری را از مویدات
این تقریر یابند پس اگر علمای ذوی الاذناب گویند که حمل جنسی بر افراد مستلزم سوء ادب نیست گوئیم
فقد تم الدست وحصل المطلوب فرق این است که گنجانیدن پیر معطله در آن بهترین نشاط و سرور دین
در جبانیانی کمتر از وجوه حمل جنسی سم التیجا نیست بخلاف گنجانیدن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
الٰهی کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی قال الله تعالی اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْ حَاجَّ اِبْرٰهِیْمَ فِیْ رَبِّهٖۤ اَنْ
اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وایضا در تفاسیر شیعه که از حضرات اهل بیت برغم عوام شان منقول است دیده باشند
که حق تعالی یزید را در مقطعات قرآنیه جائیکه هدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام و عظمت کربلا
معلی را در کهیعص می شمارد و نام می برد و آنچه در کتب قوم بمعذرت این امور دیده شد آنست که چون کلمهٔ
هدایت و عطش و صبر آنجناب در کربلا بالغایت علیا رسیده ظلم یزید هم بدرجه قصوی انجا رسیده لهذا
مراد از یاء یزید است فانتهوا معشر الناصبین محصل مرامهم وقدر الکلام انکه بدیهی است
که چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البته در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
بر نیکها و بدها حمل کردند بدلیل حدیث ثلثون سنة و حدیث ملکا عضوضا و حدیث دخن و حدیث دعاة
علی ابواب جهنم و مانند آن و از هذا الامر نفس حکومت بدون شرکت غیرے اراده نمودند و دیگران بعلما
عاملین دین و ملت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام بر شمردند یعنی صدیق رضی الله
عنه و فاروق و ذوی النورین و مرتضی و مجتبی رضوان الله علیهم و معاویه بن یزید و عبدالله بن زبیر و عمر
عبد العزیز و حضرت امام مهدی باز بقیه را از ثقات بنی العباس رحمة الله علیهم نشان دادند در این
جمعی بران قرار گرفت که دیگران مراد اند که بالاخر این مناقب برسند و احوط آنست که تعداد ضرور نیست
زیرا که ظاهر احادیث مقتضی امتداد زمان است بلکه در بعض احادیث حتی تقوم الساعة موجود کما فی تهج التشیح
الحلی نقلا عن صحیح المسلم الی غیر ذلک پس احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر متمم عدد مذکور بهم رسند
و از ایشان خلافت محموده زیب و زینت دهند و ایضا پنج و شش و ده دوازده بر قلت عدد محمول می شود
و هفتاد و هشتاد را بر کثرت فرود می آرند و مناسبات امور را نگاه میدارند و عدد فی نفسه نص در مطلوب
نمی شود قال الله تعالی فی قصه نوح ع فَلَبِثَ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا یعنی استثنا
برای تخصیص عدد دوار دگشته ورنه ظاهر آن بود که تسعمائة و خمسین میفرمودند ماهرین میدانند
که استثنا برای تخصیص بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مردی نباشد الاحتمال قلت باقی می ماند
چنانچه در واقعه خطبه جمعه مورد وَتَرَكُوْكَ قَآئِمًا لاجرم محصل کلام آنست که خلفای جامعین اوصاف
جلیله و مدایح نبیله با وصف ازمنه متعدده بلکه تا قیامت بسیار کمتر اند و مآل فهم رفضه که لن ترانی

وبالاخوانی شیعه واین محدثین است کما ستعرف انشاء الله تعالی گرچه ائمه هدی را باعتقاد مدعیین مزید ولای انتظام ذاتیات امامت از جبال تشریح بند آمد مع هذا آنکه چرا فقط بر ائمه اثنا عشر کلمه حصل نکرده واند وجه ابن قطع نظر از سابق آنکه خلافت را بران بزرگان که مستوری بودند وبالاتفاق حکم رانی نفرمودند حمل کردن بعید از فهم وفراست وخلاف ظاهر است واز حسام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می شود کما لایخفی وقدم قبل ذلک واگر از خلافت بیان احکام وتعلیم حدیث وتفسیر مراد گیرند لازم آید اندراج هزاران کس از علمای نفاق واندراج امثال شیطان الطاق نزد اهل بدعت ونفاق واین بحث عنقریب بما لا مزید علیه می آید ان شاء الله تعالی مع ذلک چون بجای خود مقرر است که در تحدید اشیا وتعیین امور ما به الاشتراک نباید بلکه ما به الامتیاز شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا وافصح فصحا یعنی جناب سید الانبیا بجای نشان دادن خواص امامت از هاشمیت وفاطمیت وحسنیت واخراج حسینیت بر قید کلهم من قریش اکتفا فرمایند واسامی مقدسه را درین روایات متفق علیها بر زبان نیارند وخصائص امامت را که از عشرات بلکه مآت درگذشته نام نبرند از حصول عصمت وعلوم لدنی ومسرور پیدا شدن ومختون بوجود آمدن واز کشح ران بهمرسیدن وبمجرد ولادت سجده کردن وانگشت شهادت برداشتن وکتب آسمانی وصحف یزدانی همه دران وقت خواندن وعمودی را که سر باسمان برافراشته ونورش از فرش تا بعرش تافته نصب العین گذاشتن وانگشتری در عین رکوع بزکوة دادن الی غیر ذلک من الخواص فالحفظ هذا التحقیق الذی لایشوبه شیء من التشکیک فانه ینفعک کثیرا فی حل احادیث اثنا عشر خلیفة وامیر العبد ازین حاجتی نماند که اقوال دیگر را رد بکنم ولیکن برای مزید توضیح وتعلیم این غبی سطری چند دیگر زیر کلمات بیهوده اش می نگارم **قوله** تا انکه هرگاه مفتی الخ **اقول** این کلام نیز بر قانون مناظره انطباق ندارد بلکه مشاغبه محض است زیرا که حکم بلزوم عزت وقوت دین در زمان خلافت یزید لعین مع آن باید به مذهب سنیان با وجود توجیه مذکور امریست باطل کما سبق تحقیقا والزاما اکنون اگر اشتیاق شنیدن جوابی باشد انقلابا پس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم خواهند گفت که هرگاه مستفی حضرت امام حسین را در نظم امرای دوازده گانه بر خلاف مذاهب بلکه نصوص داله برینمعنی که هرکه غیر حضرت امیر را امیر گوید کافر است مجتهد گرفتار آید که ترک ذکرش اولی تر است منتظم فرموده جا داد واقتفای قمی وطوسی وحلی وبلای مجلسی بیهوده اندیش قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر وعدم ان او صاف چند که در ان اخبار مذکور گردیده مثل عزت ومناعت وقوت اسلام وصلاح واستقامت امور امت وامثال آن حتی که کلینی اعور در کافی نگاریده عنت بذکر ان گسیخته لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله حضرت امام حسین باشند یافته شود ودر زمان خلافت انجناب امریکه باعث شوکت ومناعت دین اسلام بر نفاق اهل نفاق تواند بود غیر از معرکه کربلا وقتل جگرگوشه سید انبیا با اولاد واقربا واسر ونهب حرم محترم

بوقوع نه پیوسته وعلت ان غیر از ترک تقیه واقع نشده چه معرکه حره وقتل وغارت مدینه بزعم رفضه باعث
هتک دین اسلام بوده کما لا یدل علیه البحار والتصریح ما سبق من عبارة الفاضل الاخباری للرد علی کلام
حامل الاسفار فانحصر الامر فی معرکة الطف لیس و قتیکه قتل دشمنانش باعث عزت ومناعت اسلام
باشد ومبنیاد همین ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند وقتل او را شهادت دانند وعلی هذا الاجمع بین النقیضین
وقول بالمتنافیین بالجمله تقریر مجتهد درینجا نیز بافحش وجوه منقلب شد فرق اینست که بر اصول موضوعه
رفضه ماده اشکال بجای دیگر هم میکشد و آن اینکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه است
یعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین و آن سلاله دودمان اصطفا وارتضا بحکم روایات کلینی و
تصریح علمای شیعه که صاحب اثبات الحق از انجمله است در بروی مردم بسته بگوشه تنهائی نشسته بود پس
رفضه قایل شوند بشوکت ومناعت اسلام ودین بسبب ظهور از روی ابن سبا لعین و قتیکه هزاران کس از
ساکنین مدینه علی صاحبها الاف التحیة والسلام قتل کردند ونوبت بتعطیل مسجد نبوی ودیگر امور رسید
که تفصیلش نتوان کرد یا این خلافت را مثل خلافت یزید ومروان شمارند ودست از باج خلفای اثنا عشر
بردارند فیقول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراضان وبر عاقل المعی مخفی نیست که
مقصود من نه فقط اینست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من اینست که در هر زمانه همین حین ابهام
بر اصول موضوعه متواتر والقصال وارد است فارجع البصر کرتین بلکه بار زاید دیگر چه نظر بخلافت خلیفه
اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت ومناعت دین همین است که دشمنان بر جناب سیده ع
تهمت زنا معاذ الله بر سر منابر بکنند وتازیانها بر آنجناب بزنند وبازوی مبارکش بشکنند وخانه بیت
وکاشانه را بسوزند وام کلثوم را بغصب ببرند چنانچه بارها در مجلد اول ... انتهی وصاحب شافی نیز در حل
حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراف بغصب ام کلثوم نموده واین همه تائید دین وملت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بلا فصل لازم آمد چون حضرت صلی الله
علیه وسلم در نفس بازپسین سفارش فاطمی با جناب مرتضوی نموده بودند که ای علی آزار او آزار من
بزودی بسوی من خواهد آمد باید که با وی نیکو سلوک کنی چنانچه در تراجم بحار هم موجود است پس ازینجا حال
حسن سلوک ودینداری وحیا ومروت وعصمت وطهارت وحسن تدبیر خلیفه اول و امام الائمه مفاد
باید دید واز اصول رفضه بهزار دل وزبان تبرا باید گزید وچون تفصیل تهمت زنا خاصة بر سر منابر
بارها از کتب رفضه نشان داده ام درینجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکواذب مینویسیم که ابن رئیس المفترین
راس الابالسه والشیاطین لعنة الله علیهم اجمعین در کتاب علل الشرایع در باب العلة التی من اجلها اوجب الله
علی اهل الکبائر النار روایت امام صادق آورده روی علی بن حسان الواسطی عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی
عبد الله ع قال ان الکبائر سبع فینا انزلت ومنا استحلت فاولها الشرک بالله العظیم وقتل النفس التی حرم الله

واكل مال اليتيم وعقوق الوالدين وقذف المحصنة والفرار عن الزحف وانكار حقنا فاما الشرك بالله فقد انزل الله فينا ما انزل
وقال رسول الله فينا ما قال فكذبوا الله ورسوله واشركوا بالله واما قتل النفس التي حرم الله فقد قتلوا الحسين
بن علي رضي الله عنه واما اكل مال اليتيم فقد ذهبوا بفيئنا الذي جعله الله لنا واعطوه غيرنا واما عقوق الوالدين
فقد انزل الله ذلك في كتابه فقال النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله
في ذريته وعقوا امهم خديجة في ذريتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة عليها السلام على منابرهم واما
الفرار عن الزحف فقد اعطوا امير المؤمنين بيعتهم طائعين غير مكرهين ففروا عنه وخذلوه واما انكار حقنا
فهذا مما لا يتنازعون فيه يعني امام فرمود که گناه کبیره هفت است در حق ما نازل گشته وازما استحلال آن نمودند
شرک بخدا وکشتن نفسیکه خدا حرام کرده خوردن مال یتیم ونافرمانی مادر وپدر ونیز متهم کردن زن عفیفه را
بگریختن از جهاد وانکار حق ما اما شرک پس نازل کرد خدا در باره ما آنچه نازل کرد وحضرت هم فرمود پس
تکذیب خدا ورسول کردند وشرک بخدا آوردند وقتل نفس کشتن امام حسین ع است وخوردن مال یتیم
بردن فدک است که خاص برای ما بود وداوند غیر ما را وعقوق والدین مطابق ارشاد قرآنی نازل فی
پیغمبر است ودر ذریت او ونافرمانی حضرت خدیجه است در اولاد او واما تهمت زنا بر عفیفه صالحه پس
البته نسبت آن کردند بفاطمه زهرا بر سر منبر وفرار از زحف اینست که بیعت مرتضوی بطیب خاطر نمودند
وانشکست دادند وانکار حق ما است که نزاع دران دارند وآنچه در اوقات خلافت بقیه خلفای
اثنا عشر امامیه بوقوع آمد که رخنه شبستان حرمهای محترمه شکستند بعد از آنکه عهود ومواثیق با این
خلفا بستند وامیه یدی با وصف علم غیب وشهادت در فریب این حرامیان گرفتار گشته ومقا
سا دسه منفعل گشته نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سيئات اعمالهم هیچ عاقلی تجویز نتواند
کرد که این بزرگان که هزاران معجزات بدست داشتند وآفرینش عالم وگیرا مانند خدای عز وجل
می پنداشتند خلفای پیغمبری باشند که در تبلیغ احکام وجهاد کفار واعلای اسلام تا دم باز
پسین زاید الوصف بکوشند وگاهی لباس عزلت نپوشید مگر یک دو روز براسی درستی سال
در غار همراه رفیق غمگسار وبر ابر راه فقنی ببلا خلاص نجسد ومشد واین خلفا دعوی
خلافت وقت اشد ضرورت هم بزبان نیارند ونام نصوص هم نبرند وهمیشه در پرده تقیه
از بیم جان منقبض باشند واز هجرت ذکر داوری اهل اسلام که سنت سنیه سید الانام بود هم دست کشیدند
کما فی افادات السید مرتضى المدني تلميذ الحلي وعلل القمي حالانکه بدلالت کتاب حسام این امور آتیه با کرام
برانی امامت نه نفس نبوت ورسالت وهمین سبب باعث افضلیت امامت وبرجای خود مقررست
که هدایت اهل اسلام آسان تر است از هدایت عابدین اصنام وبا اینهمه این بزرگان هیچ کوششی
وششی هم نکردند پس ایشان خلفا نباشند یا رفقه مانند سیو اند قطعا ولقینا نه ظنا وتخمینا کما فی البحار

و حق الیقین و غیرها و حلی امی تقدیر مدعای ما حاصل است و مذهب رفض لشیاطین سهو و اهل لاجرم
حصر رعامت فرا ایشان که حال هر خلافت ایشان معلوم است اعجب خواهد بود از انکه چند کس از ظلمه در زمره
خلفا الیطور اصلاح شمرده شوند **قوله** بحیر تم الخ **اقول** چرا جناب مجتهد الزمانی قبل از خروج
و استماع ندای آسمانی خود را بچاره موجه حیرانی با وصف عالی کعب بودن سرنگون می سپارند و از غایت
حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین گرداب هوش ربا بساحل نجات نخواهند رسید که من بمقتضای
شعر یاستانی **شعر** گفت او کلیم خویش بدر می برد ز موج * وین سعی میکند که بگیرد غریق را * پایه اوهام
دمی گذرم و میگویم که زنهار درین گرداب نمی مانی بچند وجه **اول** آنکه مقصود مجیب از لفظ بیاض عثمانی
تجهیل طائفه شیخ نجد صنیعا نیست تا رفض را گذارند و از رقص الجملی دست بردارند و پنبه غفلت از گوش
هوش برآرند و خود را غریق الجمر مخالفت ثقلین پندارند و حریق لهب مخاصمت رسول رب المشرقین
شمارند بجهت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچه صوارم مجتهد غالی و خود این تشیید المبانی و تفسیر علی بن
ابراهیم قمی اعمی و کافی تلمیذ اعورش موجود است و در منهج السداد و مطالب الرشاد بتفصیلی مذکور است و تبدیل
کلمات الهی بعبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی دلالت تمام دارد و تفسیر اهل بیت الحاق
نیز ثابت میگردانند و احتجاج طبرسی در ساختن آیات و الحاق آن بکتاب مستطاب حجت بالغه است پس کتاب
مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطانی بیاض عثمانی شد و هنوز مجتهد ازین امور خود را دیده و دانسته تغافل
میورزد تا بدانی که بیچاره از فیصال خبری ندارد و مجیب معاذ الله کتاب حضرت باری تعالی را از طرف خود بر اصول
خویش چنین مینویسد حاشا و کلا علاوه بتقریر دیگر توان گفت که هر چند اولین جمع کردند مگر اهتمام زائد الوصف
ذی النورین بجا آورده کما فی الصوارم ایضا و اولین هرگونه تحریف دران بکار بردند بعد از دیدن حیا حفاظ قلوب تا توکوی که
ایشانست و جمعی از محققین بر آنند که این قرآن مطابق هواجس نفسانی و وساوس شیطانی نیست پس بر اصول ایشان بالیقین بیاض
عثمانی شد چنانچه از عناد اسلام بر آمد و این اعتقاد مثل حکایت شخصی است که زنی مالداری را بنکاح آورد چنانکه پدر عزیز
اخباری اکبرآبادی بر اظهار مجتهد جالسی کما عرفته فی المجلد الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوابق حقوق
داشت دران شهر بکاروان سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمد و در شکایت باز کرد مسافر گفت
تو معذوری و از دست زن مجبوری گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست بعد ازین
بخانه آمد و عرض کرد که منعامی آرزو دارم نیست که فلانی چند روز در خانه من بیاساید زن فرمود که حرجی نیست
باری روز دیگر دستارخوان کشیدند و میخوردند صاحب خانه بر زن خود بواسطه کنیز زن حکم رانی میکرد که فلان
چیز بزودی بفرست و در دل ماش چرا تاخیر میرود زن دانست که حال چیست یعنی دوست خود را آگاه میکند
تعلیه خویش پس کنیز را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان بزن که گلوی او در گلویش مطوق شود پس تمام
لباس و بدن آلوده گشت درین اثنا کنیزی دیگر در رسید و مشتی زد تا چهره شکسته از گردن بفتاد مسافر گفت ای

بمن بارها این شداید رفته لیکن محال است که حلوق را از دین جدا کنم و ریش و بروت را پاک کرده‌ام لیس بینا
ساده لوح دست نشست و بر بروت را تاب داد و گفت که والله گاهی در خانه من از جانب زن انقیاد حکم
بمن نمیشود و زن بهر حال مغلوب است و من غالبم حال جناب مجتهد با این همه تصریحات هم چنین است که معتقد
اند که بودن قرآن مجید ما بین دفتین عثمانی مذهب شیعه نیست بلکه هذا المجیب هست نعوذ بالله من انکاس السفاهة
و البلاهة تمامی علمای اهل سنت اعتقاد دارند که هر که آیتی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل داند کافر است و هم
آنکه مطمح نظر مجیب آنست که هر چند رفضه را بحث با اهل آهی و بمقتضای الامر یوخذ باقراره بکتاب بستن
ام توان وا داشت اگر در شروح کلینی بسوط است و خود کتاب کافی هم دال بر آنست که ائمه شیعه با قرائت و
قرائت همین نسخه مشهوره که حالش دانسته تا قیام دولت آل محمد امر فرموده اند لیکن ناکاما اصول موضوعه
ابن سبا و دیگر اشقیا بر آمد استدلال بآیات کریمه و برهمی این اشقیا نشاید تکلیف که در کتب شان محدثین
تصریح کنند که سوره اخلاص یعنی قل هو الله احد در مناظره رفضه اشقیا نیا ید افاده توحید نمی کند امام
فرموده اند آوازلبنه منع میکنند از آنکه چیزی از قرآن مجید گرفته شود اگرچه نص باشد و هذه عبارة الکربلائی فی جیام
الاصول نقلا عن المجتهدین قد کان بناء من افصح هذا الباب و شیداره کان یمنع من الاخذ لشیء من الکتاب والکار
تقدا اعنی صاحب الفوائد و لا شیخ الحر من تلامذتها علی ان القرآن کله متشابه بالنسبة الینا جمیعا حکی عنهم بناء
منع الحیوة و هو غیر متهم علیهم حتی حدث عن بعض مشایخنا ان قوله عز من قائل قل هو الله احد یحتاج فی فهمه
الی الحدیث مع ان کلامهم صریح فی ذلک انتهی مختصرا فسبحانه علمای رفضه بسبب حافظه نفاق اولین
و آخرین خود خویش بجا ماندند و درباره قرآن مجید بر اصول مجعوله خود آن الفاظ می سرایند که اهل کتاب بسبت
توریت و انجیل از زبان بر نمی رند سوم آنکه مجیب را آنهم ملحوظ است که حضرت امام الائمه چون
ابن عباس را بمناظره خوارج فرستادند منع کردند از احتجاج قرآنی بسبب آنکه وجوه بسیار در آن محتمل
طرف مقابل از تقریر باز نمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند که هرگاه دلیل از حدیث آری راه
خلاص نخواهند یافت چون دانستم که خوارج بمقتضای سنگساری و بر او اشتغال اخوت بر نوافض وارد شده
بعد گفتن احلما اصحاب و اهل بیت شریک اند کرده اند و فرقه از ایشان در قرآنیت سوره یوسف بسبب
ذکر عشق زلیخا کلام است نه در سوره و آیات دیگر و در واقع در دعوی تحریف قرآنی عموماً برادر کلان
خوارج نهروانی هستند و بدعوی تحریف قرآنی زیاده تر بحیا بهای نادانی می شوند و وقت استدلال
بآیات ربانی بالاخوانی ولن تراینها میگویند و زنهار از هفوات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقة
لا یلیق خطاب فرقانی نباشند اکنون عبارت حدیث مرتضوی که وصیتی بود بجناب ابن عباس رض
باید شنید لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج قال لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول
ویقولون ولکن حاجهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا این حدیث مرتضوی رضی الله عنه بار هم

بر نهج البلاغت آورده و مدعا همانست که انفاً بعبارت فارسے دانستی و در نیتجا ام که ذکر رفضه
واعتقاد تحریف برزبان آمد آنچه برین عقیده دربارهٔ ایشان باعتراف اکابر رفضه
در مناقب مرتضوی لازم سے آید بدو حروف باید شنید و در تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را در بدر که خویش باید نگریست بلکه من لوازم تصدیقه ان من نیکر حرفا من فضلهم مما وجب اعتقاده فهو کمنکر
للکل لان انکار الحرف کانکار الالف لان من امن لکل من الکتاب وانکر حرفا لم یکن مومنا بالکتاب
لان اللازم له تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان وکذا نقول
فی آل محمد ان حکمهم حکم الکتاب دلیله قوله صلے انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی الخ
یعنے از ضروریات تصدیق انیست که انکار حرفی از فضل و بزرگے اہل بیت که اعتقادش واجب
است مستلزم انکار ہمه فضائل است نه بینے که ہر که ایمان آرد بتمام کتاب مگر حرفی را انکار کند
از قران مجید و گوید که این کلام ملک علام نیست او ایمان بکتاب ندارد پس ازینجا حال رفضه
قائلین بتحریف آیات و تنقیص ہزاران کلمات و تبدیل بعض آن ببعض بلکه اعتقاد بزیادت
بعضے از الفاظ چنانچه استناد کلینی و طبرسے نیز بدان مشعوف است عیان شد و الحمد لله که خود
بزرگان رفضه تکفیر بزرگان و خردان خویش برخلاف مثل مشهور از خردان خطا و از بزرگان عطا
بعمل آوردند و این سطور رین را قابل آن ندانستند که قرآن مجید بخطاب ایشان تلاوت کرده شود
کما لا یخفی چہارم آنکه مجتہد الزمانے معنے قول من که بنیاد تقریر برآنست نفہمیده اند و ان
لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافه آن ہمین است که چون خلافت در مرتبه لا بشرط نیست
و ناگزیر است برائے آن ملاحظه شروط چنانچه تفصیلش از کتب کلامیه در اوراق سابق بوضوح
انجامید و از کلام این مجتہد ہم اشتراط بعرض ثبوت رسید و قد تقرر انه اذا فات الشرط فات
المشروط فکیف اذا فات الشروط فانتفت امامة یزید باعتراف المجتہد المرید لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضائے ذلک تقدیر العزیز العلیم افاده اعنی کرد که چون شما مثل یزید پلید را خلیفه برحق
پنداشتید و شروط را از نظر انداختید و خلافت او را برخلافت خلفائے راشدین رض ترجیح دادید حالیکه
من ہم شرط را اسقاط کردانیدم و از کتب شما باثبات رسانیدم که خلافت باشتراک و الحاد
بر مذہب شما جمع گشته کما عرفت فما ہو جوابکم فہو جوابنا فرق انیست که چون یزید را
از میان برداریم گوئیم خس کم جہان پاک و رفضه مجال ندارند که ازین ملاحده قطع نظر
نمایند و ساعتی بر رفض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لاحظ ببصارة العین بوجه البصیرة و رابی شرح عبارت
فی المجلد اول علی ہذه الوتیره پنجم آنکه مجتہد از راه جہل یا تجاہل تقریری که کرده با فحش وجوه برادجاریست
زیرا که سخن در مطلق فرمان روائے و کشور کشائی نبود بلکه در حقیت خلافت لغوی که بعد از نیت باستخلاف

استعداد سابق که بشروط حاصل میگردد بفعلیت میرسد و خروج را که مذهب میرسانند
و مجتهد بهر جا که لفظ خلیفه و قید دوازده می بینند بے معنی پی برده قیاس میکنند که یزید را
نزد صاحب صواعق و مانند او که یزید را از انجمله شمرده اند خلیفه بر حق شده و معلوم است که تمثیل را
که این علما یزید را خلیفه بر حق ندانسته اند بلکه او را فاسق و فاجر و پلید و میدانند و بخلافت مجرد
حکومت و ریاست دنیاوی در حکم را سوای چیزے اراده نکرده اند چنانچه عبارت صواعق را درین
باب نشان دادم پس حقیقت که بحث دران بود کجا باقی ماند تا حضرت امام حسین ع را در بعضی از
صور گمراه مذهب تواند رسانید و هیچ معلوم نیست که مجتهد چرا با وجود این آیت و آن حدیث
به تخصیص یزید میکوشد و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر شهید کربلا خلعت خروج و ناجیت به
می پوشد و شمر و ابن زیاد و مثل نمرود مردود و شداد و فرعون ذی الاوتاد را در بازار اجتهاد دستے
فروشد پس انبیا علیهم السلام چگونه مجاهد فی سبیل الله باشند و آنانکه مقبول شدند چسان درجه
شهادت یابند و چرا ائمه که با وصف معامله عصمت تا به نسبت بضعه حضرت رسالت مآب
آنجناب چرا عصمت را دخل میدهند و با وصف قریب خوردن ائمه هدی از دست فتنه تا آنکه شیشهای
حرمهای محترمه شکستند و بدار البوار پیوستند که سبق مدعی علم ما کان و ما یکون برای ائمه
گشتند و زمانے از بیشتر تنگی و قلم بتجاوز نکردند و امامت را افضل از نبوت و اولوالعزمی دانسته
ائمه را از انبیای اولوالعزم نیز در حسام بهتر قرار داده و دیگران بالوهیت رسانیدند قاتلهم الله
انی یؤفکون. ششم آنکه مجیب مصیب آیت کریمه خلائف را چگونه ذکر نماید که باعتراف مفسرین
همقرین آیت انی جاعل فی الارض خلیفه است و خلافتیکه سخن دران است خلافت خاتم پیغمبران
است صلی الله علیه و سلم یعنی جهاد کفار و تادیب اشرار و انتظام امور مسلمین و اجرای حدود
و قصاص و نصب حسبیان و قضاة الی غیر ذلک چنانچه نهایة العقول فخر المتکلمین و شرح مقاصد
علامه تفتازانی و شرح مواقف علامه جرجانی و صحائف و طوالع اصفهانی و صواعق مکی و صواقع محقق کابلی و کتب جلیل
مثل نهج الحق و مسالک احقاق و هفوات کشمیری و تلمیذا و جالیس از حدی رم و حسام آنکه حاضر و فقه ائمه
ائمه غیر از جناب امیر تقوی و انتهم وقت خرابی بصره و آبادی کوفه این ذاتیات و اوصاف را
سلب نمایند و از خلفاء میدانند پس برشان خلافت مذکوره که مجیب مصیب دران مقدمات
الزامیه مرتب گردانید دلازم افتاد اما اشتراط عصمت و غیره پس حالش از لفظ تقدیر عیان شد تکلیف
که اتقاهم حال عصمت دانستی چه جای آنکه اگر باصول کافی رجوع کنی خواهی یافت که ائمه مامور بر اظهار
حق مدت العمر بدست گفتار و درست کردار نبودند تا بحویمن بتقیه و استتار چه رسد باید چشید بوی
شرح کافی را که از محمد صادق استنتاج کردن و شرح قزوینی را بغور دیدن و آنچه ملا صدرا

بشود بازوی عقول خامه فرسائی کرده نصب العین گذاشتن هفتم آنکه مقام حیرت اینست
که علی و طوسی و حاطی و مجلسی در کتب خویش مثل نهج الحق و غیره استدلال میکنند بحدیث مثل تعالی
که علی المرتضی ارشاد فرموده اند که روز نزول وانذر عشیرتک الاقربین تا بنی عبد المطلب را جمع فرموده طعامی قلیل
پیش نهاده و همه آسوده شدند و اعجاز ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما که ناصر من شود برین دین و جان
من کند و خلیفه من باشد کسی ازین جهال مرد بزرگ چنانچه در روضة الواعظین است قبول نکرد و مگر حضرت
مرتضوی که حدیث انس بود حضرت فرمودند این خلیفه من است و شما این را طاعت کنید و گوش
فرا دارید و وجه حیرت اینست که اگر مراد از خلافت مابه النزاع است صحیح شد خلافت خلفای ثلثه
نظر باین حدیث که امام اعظم رفضه و حلی و غیرهما باسناد خود ها آورده و متفق علیه فریقین دانسته اند
زیرا که عیان شد ازین حدیث که مسبوق الکفر بودن مانع خلافت نیست و رفضه انچه از لا ینال عهدی
الظالمین فهمیده اند بر هم کرده بر ظاهر است که بنی عبد المطلب مشرک و کافر بودند و کسی اسلام را
تا آن وقت چنانچه مدلول حدیث است قبول نکرد و اگر مراد از خلافت معنی هو الذی جعلکم خلفا است چنانچه
فرموده اند که علما وارثین انبیا اند فالعام لا دلالة علی الخاص باحدی الدلالات الثلث و نظرا
است بقول مجتهد اللهم ارحم خلفای فرق اینست که درین حدیث لفظ خلیفه را باظهار محققین اهل سنت
اهل بیت درج کردند در حد تکملہ من آورده لفظ خلفا اجماعی است یعنی ز ینهار کسی انکار نکرده و اگر
کتب رجال را الفرموده حضرت مجتهد در مقاله سادسه برکشایم خواهی یافت که این حدیث اعتبار الشا
در نیهار بران اعتماد نمی باید و هر ندیم حیرت در انست که چون کتب دین و مذهب رفضه برکشائی
خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم نصوص مرتضوی را در آخر حیات خویش هم مستور میفرمود
پس در تخصیص و آنهم در آغاز اسلام چه گمان توانی کرد چه جای آنکه خود حدیث معراج که بعد ازین
واقعات است که در آغاز اسلام روداد در اصول مرویست دلالت بر نقیض آن دارد زیرا که چون
از انحضرت حق تعالی پرسید کیست خلیفه تو برامت حضرت فرمود من ندانم تو نیک میدانی و در غزوه
خندق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب جلیل صحاب هم عدم در اثبت بود چنانچه
امانی شیخ بران اول دلیل است و نیز اصول کافی نص در انست که بعد نزول الیوم اکملت در حجة
الوداع حضرت باستتار امامت متمنی بودند و میفرمودند امتی حدیثو عهد بالجاهلیة و متی اخبرتهم بهذا فی ابن
عمی یقول قائل و یقول قائل الخ ظرفه آنکه رفضه ازین حدیث به بطلان خلافت خلفا احتجاج میکنند و
هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبودند و انعقاد آن فقط برای بنی عبد المطلب بود کما هو منصوص
فی الحدیث و قد تقرر فی اصول التفسیر ان العموم منتفی لخصوص التخصیص پس ایشان را چه ضیر و ضرر و مآل
چنین باشد که خلیفه در اهل بیت من علی مرتضی است دون غیره و هذا صادق لانه خاتم الخلفا و تتمة خلافة

مخالفة الحسن المجتبی هشتم آنکه رفضه حسبنا کتاب الله باورند و الزام اهل حق میباشند و می پندارند
که نزد ما کتاب الله کافی نیست و در واقعه قرطاس خیال می کنند که در صحیح بخاری و کتب دیگر نیز آنچه متحقق
شده و انیست که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از طلب سامان کتابت بسبب شدت مرض بیهوش گشتند
از جهت اختلاف در حاضرین بمقتضای جبلت انسانی در آوردن و نیاوردن بهم رسید و مجالی بر آن نماند
که حضرت را حرکت دهند پس امر مردم را که تحیر شدید لاحق گشته بود و میدانستند که اگر کتابت
رو نماید ضلالت دینی لازم آید فاروق تسلی داد و اشاره کرد باین معنی که ضرورتی نیست بکلمت
و حسبنا یا حسبکم کتاب الله بر زبان آورد و بموجب آنکه جناب در مرض بحدی بود که بمقتضای
روایات بحار و تراجم آن مثل جلاء العیون که حسنین رضی الله عنهما را نشناختند و در رفضه نیز عظیم
و البصرة المتعلین نیز عیان است که ایشان اضطراب میکردند فرمود که مستند و کافی بودن قرآن مجید
البته از احادیث رفضه نیز کما ذکرنا فی المقالة السابعة بلکه خود از آیات بعد المشرقین مثل آفتاب
و بای بر محدثین رفضه که دست از کتاب مستطاب برداشته و تحریف قائل گشته تمامش را نیما
دانسته اند کما هو اتفاق اهل اصول معتقد تحریف و تبدیل مانند توریت و انجیل الحمد لله که هزاران حدیث ائمه اهل بیت
خواهی یافت علی ما رواه المجلسی فی مجلد الاول من البحار و غیره فی غیره من الاسفار که میزان حق و باطل
و معیار احادیث همین کتاب است که موافق آنرا باید قبول کردن و مخالف آنرا بدیوار زدن پس تا فاروق را اگر چه از
و سامان کتابت را در وقت بیهوشی باوجود رسیدن اصحاب نه طلبید قائل استحسان باشند نه لاحق التعزیر
و اگر کلمات صحیحه فاروق را خلاف شان آن سرور دانند آنچه بر آن لازم می آید که ناموس
از آن بر باد میرود در مقاله سادسه برگذشته و آنچه در جامعیت کتاب آسمانی در کتب فریقین مرویست
تا بحدیکه ائمه هم اعتراف بدان فرموده اند و در حق الیقین هم وارد است پیدا و عیانست که لا یحتاج
الی البیان و حاجت اعاده هم باقی نیست مگر درینجا که بعنوان تجدد مثالی چند سطر دیگر مبین میشود
تا بداسته که لا رطب و لا یابس الا فی الکتاب مبین معرفت جامعیت این کتاب است حضرت مستطرف
من کل مستطرف است عبد الله بن مبارک سحر آورده که به نیت حج و زیارت از خانه بر آمدم روزی در بیابان
از بیابانها زنی عجوزه را دیدم پرسیدم چگونه درین مقام افتادی فرمود که مَن یُضلِلِ اللهُ فما لهُ من هادٍ
دانستم که راه گم کرده گفتم کجا خواهی رفت گفت سُبحانَ الَّذِی أَسریٰ بِعَبدِهِ لَیلاً مِنَ المَسجِدِ
الحَرامِ إلَی المَسجِدِ الأقصیٰ پی بردم که حج گذارده و اراده بیت المقدس فرموده گفتم چند روز
است که درینجا بسر میکنی فرمود ثَلٰثَ لَیالٍ سَوِیّاً گفتم از طعام نزد تو نشانی نمی یابم از کجا میخوری
جواب داد هُوَ یُطعِمُنِی وَ یَسقِینِ گفتم بچه چیز وضو میکنی این آیت خواند فَلَم تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا
صَعِیداً طَیِّباً گفتم طعام همراه دارم اگر حاجتی باشد پیشکش کنم تلاوت نمود این آیت را که

وَأَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ گفتم و مبارک رمضان نیست نماز روزه داری فرمود وَمَنْ تَطَوَّعَ
خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ گفتم افطار در سفر مباح است جواب گفت که وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ
گفتم چرا مثل من کلام نمیکنی این آیت قرائت کرد مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ پرسیدم
از چه کسی فرمود وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ گفتم خطا کردم مرا معاف دار و مواخذه مکن ارشاد
نمود لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ پرسیدم حاجتی داری که ترا بر ناقه نشانم تو تا قافله برسانم فرمود وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ عبد الله مبارک میگوید که ناقه را نشانیدم فرمود قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ
أَبْصَارِهِمْ پس من چشم پوشیدم و گفتم که سوار شو چون خواست که سوار شود ناقه گریخت پس عجوزه
بخشم آمد و این آیت تلاوت نمود وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ گفتم و مکی صبر کن تا زانوی
اشتر بربندم پس این آیت خواند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ تا چون گشتم زانوی ناقه بربستم و گفتم حالیا سوار شو چون سوار شد
آیت این وقت را یاد آورد که سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا
لَمُنْقَلِبُونَ عبد الله مبارک میفرماید که من زمام ناقه گرفتم و همراه او با فتخار تمام میدویدم و آواز را بلند میکردم
تا این آیت کریمه بر زبان راند وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ پس آهسته آهسته همراه او
باشعار عرب ترانه می کردم فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ گفتم لقد اوتیت خیرا کثیرا یعنی حق تعالی
فضیلت بسیار ترا عنایت کرده فرمود وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ بعد از بار دورا دورفتم پرسیدم
شوهر داری این آیت برخواند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ پس من
وقت سکوت نمودم و نبایت تکلم نکردم تا آنکه قافله پدید آمد گفتم قافله نیست کیست که ترا آشنا بود با تو معرفتی دارد
فرمود الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دانستم که فرزندان دارد گفتم حال ایشان را در حج بیان بکن
این آیت قرائت کرد وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ دانستم که ایشان حاملین کشتی هستند و بادبان را
بهدایت ستارگان می بندند پس همراه او قصد عمارات نمودم و گفتم از اسامی شان آگاه کن تا من آواز
دهم فرمود وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ
بِقُوَّةٍ پس من باواز بلند گفتم ای ابراهیم کجائی ای موسی و یحیی چرا نزد ما در نمی آئی ناگاه می بینم
که این جوانان بسوی ما متوجه اند و بجمال صورت و کمال معنی که از پیشانی ایشان لامع است فراهم
رسند چون ملاقات کردیم و نشستیم عجوزه فرمود فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ
أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ لاجرم یکی برخاست و طعام پاکیزه آورد پس روبروی
من نهادند و عجوزه ارشاد نمود كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ گفتم طعام شما
بر من حرام است تا قصه او را مفصل بگوئید و از حال او خبر دهید که از چند سال کلام را ترک فرموده
گفتند که این مادر ماست از چهل سال کلام نمیکند مگر با آیات قرآنی بخوف آنکه شاید لغزشی رو دهد

و باعث ختم الی گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ این حرفی بود از سهولت آیا نشاید جامعیت کلمات طیبات که در کتب دوام
و گرمای ازتمانت وایجاز کشایم اطناب و نماید مگر نشنیده که امام رازی رح هزاران مسائل را در تفسیر کبیر
زیر یکیک جمله از آیات قرآنی نشان داده و هنوز ازین دریای ذخار ناپیدا کنارمان جواهر زواهر عجیبه در هم
غواصین مستنبطین مجید دارم میرسد ع کز تاب میکند ناتجم بار برخی و اگر امور غریبه را بیان کنم خواهی
دانست که عرب عربا در تحقیق آن عمرهای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام
قشیاپوری وغیر آن مخفی نیست و کفاک شاید اما مهم من قول امام الائمه یقول و یقولون و اگر مرد
مکابره ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مگر مکابر در حدیث شور و شغب بر نمیداشت چون کلام در حسبنا
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی برحرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب کفایت میکنم
که یکی از اذکیا همه اعتراضات اشقیا را بهمین لفظ جواب داد و چون اتباع ابن سبا مطاعن فدک را
بر پا کردند فرمود حسبنا کتاب الله و ایشان مجموع دهنی متحیر گشتند گفت مراد اینست که از آیت ثمانیه و بیع
مهاجر و انصار فضیلت صدیق بدید آمد و قد تقرر ان الیقین لایزول الا بمثله و احاد معارض نتواند
با آیات بینات پس غولان بیابانی باختلال حواس لعین قرطاس بنا و بر دند مناظر خندید که در تمام
حسبنا هم موضوع و هم محمول یعنی عقل کی باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
و ابن سلول را بجهت تعریضش بر مرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرهای منافقین کما فی خلافة المنهج
وغیره از دوش بردارند و مقبولین شیعه نقد ایمان بسلامت برند پس ابن عباس کاسه لیسی اهل من
قاس است فحسبنا کتاب الله وَحَسْبُكُمْ مَا يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ من بعد در وقع بر تقریر همین لفظ
کار خود ساخت چون تیر و کیش نماند هر یکی همین او از بر داشت که یکبار این حرف قدیم بافر مود دین دل
داده مذهب قدیم دست از ان بر نمی کشیم شما که جنگ بدامن پیاز و دید باید شمار دست از اهلبیت و اصحاب
بر داشتن پس رفضه مبهوت شدند زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی رض نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب در مناقب خلفا پیش می شد و میگوید که حضرت امیر رض مقتدای ماست وَاللّٰهُ
هُوَ الْعَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ و بر فَثَبَتَ الْمَطْلُوبُ كَالنُّورِ عَلَى شَوَاهِقِ الطُّورِ قوله اما ایها
الخ اقول ازین کلام هم مترشح میشود که زنهار مجتهد الزمانی بمعنی کلام من فابز نمیشوند یا خود را نیز
منیز شدند جائیکه در بعبارة العین تاویلات اولین و آخرین قوم را در باره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
و ماجوج امامیه از زراره و شیطان الطاق وغیرها بهم زده اسم پیدا ان نمی برند تفصیل این مبهم از شرح
عبارت بعبارة العین عنقریب می آید انشاء الله تعالی بعونه که مزید بران متخیل نباشد و تمامی مزخرفات
تمیز نیز که تعلق باین مبحث دارد بملاحظه آن از هم پاشد و هر یکی اعتقاد کند که تحریر آن عبارت در رسال

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً لتوبلات نزیه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند ع منعم
کنی زعشق وی ای مفتی زمان معذور دارمت که تو او را ندیدۀ اما آنچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم بید رفانی
بر زبان برد بلکه انرا اصل و نزهه را فرع آن بجهت عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و بعد
انعیدن صوارم که در حقیقت بکاسه لیسی کشمیری نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده مذهب
شیعه زیاده تر مهمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جابجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پر اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده که تمام بر اصول رفضه مثل افتاب نیمروز گشته پس حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی درباره
رد ما ه احادیث بطریق اولی روشن شد نیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست وای بر حال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمه لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضاً **قوله** و بر ظاهر است الخ **اقول** هیچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست آیا مجتهد با حادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواقع
و التحفه بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق رض و ارضای اسامه
در اقامت فاروق رض عیان میکنیم و انچه که صدیق رض جیش اسامه را بر مهمات دیگر تقدیم داد پس خلل
در خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که انا سامه تا ابو در و سلمان همه بنکوهش
دا عذارند و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را درمانی نیست بظهور پیوست
بالجمله خارج از دایره امکان است که صدور لعن و صفی در خلافت اصطلاحی خلل ندارد و لعن کردن حضرت
صادق قیاما و قعودا و علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زراره و هو شر من
الیهود و النصاری هیچ حرج نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طرفه سے از کذب ایمه بتقیة تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگویم که تذکار حدیث تجهیز بکرار این نکاست
که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش بکرّات گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بزبان قلم رفته لیکن باز دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول ا
هم که در مقاله سادسه لب بر و مدو ارد کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین مقالات
اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایگاهی و رفعت منزلت و جاهی نیست
باز مجتهد را شرم نمی اید که چون من هیچمدان خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین لعن بود

گوشوارهٔ عرش رب المشرقین حضرت امام حسین است از کتاب صدوق فرد کامل محدثین که باعجاز خاتم
النبیین پیدا شده و شیخ و سید طایفه همه از خرمن فیض او خوشها چیده اند نقل کردم مجتهد در سند آن
گفتگو کرده و درین خصوص صحت سند را زینهار نشان نمیدهد و میخواهد که آنچه در بطلان سند نگاشته‌ایم
المنزل من السما پنداریم و در تبرای صنادید اصحاب سید انبیا بجهر و این الفاظ بی سر و پا دست از عقل
هم برداریم حالانکه علمای کبار امامیه نظر بتقاضای هشیاری یا بدمستی در کتب دینیه خویش کلمهٔ حق بر زبان
می آرند در بحار فی ارتدکره الائمه که ملا حیدر علی در کتاب الاجامی کتاب مذکور را در تالیفات مجلسی
شمرده مینویسیم که حضرت پیغمبر هرگز دشنام بکسی نداده و عصاة و متمردین امت را نفرین نکرده انتهی
بلفظه خلاف عقل و نقل باشد بعبارت بی سند از اجلهٔ اصحاب و صنادید ایشان تبرا کردن عجب
تر آنکه این بحث امروزه نیست اگر مطالعهٔ کتب شیخ علی نمائی و این باده را بقدم تحقیق پیمائی
البته اذعان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریاد بی هنگام برداشت
و این طعن را بالطمطراق تمام در منهج نوشت بعضی از علما که هفواتش را بر محبر دباد خویش زیر و زبر
کردن درین باب صحت سند طلبیدند حالانکه از رفضه کسی را مجالی نشد که صحت جملهٔ مذکور پیدا گرداند
و کلام شیخ علی را ازین نقیصه وا رهاند از جملهٔ آن عبارات که تعلق دارد بانکار خاتمهٔ حدیث

این حروف است ان هذا کذب موضوع باتفاق اهل المعرفة بالنقل فان النبی صلی الله علیه

وسلم لم یقل لعن الله من تخلف عنه ولم ینقل هذا باسناد ثبت بل لیس له اسناد فی کتب الحدیث
اصلاً و برین کتابها که علما در رد شیخ علی رفضه نوشتند شش صد سال تخمیناً گذشت بلکه از تراجم علما
چنان معلوم شده که خود شیخ علی این رد و قدح را دیده و لیکن نتوانسته که تدارک نماید و زنگ سفاهت
خود را از صفحات تصنیف خویش زداید چنانچه بر ناظرین فن نقد الرجال پوشیده نخواهد بود و بنا بر حرص
رفضه که در مطاعن حضرات خلفا زیاده تر آب بی لجام خورده اند و هوسهای خام را پخته نیز در ضمیر که [illegible]
چنانچه غایة السعی ایشان از احقاق شوشتری باید دید و کلام او را در بارهٔ عجز از تصحیح خاتمهٔ حدیث که شعر
دران بود بمیزان عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل جملهٔ لعن الله من تخلف
عنه را از مکیدت رفضه دانست که در لباس تقیه بکار بردند و بالحاق پرداختند در جوابش غیر ازین نتوانست
گفت که شهرستانی آورده و حال انکه بی سند انگاشتی و ندیدم دریافتی که شهرستانی بر خلاف داب خود
در امثال این مقام جواب میدهد و سخن رفضه را که در باب اصحاب برای طعن تخلف مزیت کرده اند رد میکند چون
عدم صحت جملهٔ مذکور پیداست از کتب فریقین انهم هویداست که صدیق رضی الله عنه انتقام زید چنانچه باید بدست اسامه
بتقدیم رسانید اکنون مجتهدین رفضه که نام تخلف ایشان بر زبان می آرند و او تخلف از ایمان میدهند انهم که
شنیدنی بحث ما همی معروف و مجهول بود اکنون نشنیدی که به بحث جمال علاقه دارد

و در زمان استقبال بکار آید خصوصًا برای هر کسی از مسترشدین که بنوشتن مکاتب سوی این
کمترین روی همت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند پس بشنو که
مقصود اکابر شیعه آنست که سنیان را با نواع حیل و صنوف مکاید و دغل مشغول توجیهات
سازند پس طعن تخلف سامنند و سخنی چند بهم یافتند تا عامه بدانند که امامیه باولة الزامیه
ایشان را مخنوق میسازند و سنیان زهره ندارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
بتازند و در معارضه ترتیب مطاعن مقبولین ایشان بپردازند و اگر اهل سنت قادر بران
میبودند البته علمای شیعه اینهمه حیله را بدلایل الزامیه نمی پیمودند و بعد از تفحص بکتب امامیه
هویدا میشود آنچه دلالت بران میکند که بر ریشهای موهوم رفضه باید خندید و عروق و
محدثات ایشان قطعًا باید برید بالجمله حدیث جیش برای رسوائی این کیش دلیلی است
روشن و حجتی است پس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوصًا در اوراق
مقاله سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای رفضه بارها تصریح کرده اند که در امامت و مطاعن نیز
از ان روایات میرانند که فریقین بران اتفاق میدارند کما صرح به المجلسی فی البحار والجائیسی فی صوارم الالهیات
وقد عرفت العبارات مرارًا و نظرت الیها لیلًا و نهارًا و ازینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث تجهیز از آغاز تا
انجام بحکم دلالت تضمن به ثبوت رسید چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب و غیرهما
در مذهب شیعه باسناد متکثره و طرق صحیحه از ائمه هدی بدلالت مطابقی مروی باشد و انهم ضمیمه گردد
که در زمان حضرت شیخین و جاآن بر خلاف تصریح مجلسی که حضرت پیغمبر گاهی متمردین اصحاب را نفرین نکرد
بر لعن کسیکه متخلف بود منادی میکردانیدند آری فرق اینست که علمای ما بوضع جمله اخیره تصریح
کرده اند چنانچه دانستی و جمله رفضه از جهت مزید جهل و عناد کما عرفت بنیاد طعن مذکور برین
جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از ائمه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده کما لا یخفی علی من
طالع البحار و غیره و مجتهد فانی در عماد الاسلام اجماع امامیه برین خاتمه نقل نموده و دعوی
تواتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در اجزای مجلد ما تقدم نزد دوستی بچشم خود دیدم
و یقین میگویم که اگر کتاب مذکور بدست آرامی در راه تطبیق نقل بسیاری خلافی نیابی اکنون باید
پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از تامیر اسامه و تعجیل نهضت او انتقام زید
بن حارثه و اهتمام شان این واقعه در آوردن و مار از روزگار کفار و مغلوبی اهل روم و شام
از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق رض از دست اسامه بظهور پیوست
یا خالی شدن مدینه بر زعم اهل کینه از اهل ضغاین دیرینه یا ظهور زور و نفاق اصحاب
صاحب عمامة الماشق اول پس سراسر مقام حیرانی ست زیرا که هر چند تخمین و اتباع و انظار

شان مامورین باشند نه آمرین لیکن این قدر از اصول اهل فضول عیان گشت که این بزرگان هرود
امیران و مقام گردان روم و شام بودند و کلان مرتبه تصور داشتند تا بقتال شان مامور گشتند پس
معتقد رفضه از ینجا نیست و نابود گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در همه جنگها با ایشان را از آغاز جهاد
تا این وقت تجربه نموده و بد دلی ایشان همیشه ظاهر بوده و اگر معتقد شیعه را باور کنیم عقل تجویز نمیکند
که ایشان را جناب سید المرسلین برای این مهم بزرگ و امر سترگ برچیده باشد زیرا که چهار هزار منافق چه قدر یا
بلکه زیاده از آن برای حمایت اسامه بر گزیند بلکه بتصریح قدوه اهل افترا یعنی مجلسی شقی و غیر او کبار
اجله صحابه را از اهل نفاق نگذارند که صحابه بعد ازین حکم با استراحت بمانند که باید و فرصتی نیابند که در مدینه
طلبیه بغضی بیار و چنانچه در مجلد هشتم بحار الانوار چنان مسطور است لو گوئی که متهم است و را انجمن می‌خواند

نیم روز روشن و هذه عبارته ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع اولئک النفر و من والاهم علی علی و طابقهم

علی عداوته و من کان من الطلقاء و المنافقین و کانوا زهاء من اربعة آلاف رجل فجعلهم تحت یدی اسامة بن
زید مولاه و امر علیهم و امره بالخروج الی ناحیة الشام و باقر مجلسی در همین مجلد هم نوشته که قیس بن عباده
مامور فرمود تا همه کس را که مامور شده بودند با اسامه ملحق گردانید و گفت ای اسامه هرگز ترا رخصت نداده
اند که تخلف کنی و در بیعت درنگی روا داری پس همین وقت برو بالجمله قریب است که خاک گریبان
عقلا در ماتم سلب حواس رفضه تا دامن رسد و سر پای ایشان بلباس خار زینت کرد و که مقصود
شریف درین حادثه انتقام زید بن حارثه و چیره دستی اهل اسلام بر کفار لیام باشد و جماعات منافقین
و طبقات حاسدین و معاندین را که عادت شان حیله جوئی در جهاد و فرار از روز مصاف بود درین کار
برداشتند فاعتبروا یا اولی الابصار معذلک از قرآن مجید واضح است که حق تعالی حبیب خود را فرمود

که چون بمدینه باز گردی بسوی جماعتی از منافقین و آنها اذن جهاد طلبیده باید گفت لن تخرجوا معی ابدا و لن

تقاتلوا معی عدوا و مفسرین شیعه و منهم کاشانی هم تصریح میکنند که مقصود از آن نهی منافقین از شرکت
در جهاد است اگرچه دستوری طلبند برای غزوه دیگر یعنی حاصله تکلیف که متنفر از آن باشند و دل بر قتال
مدینه نهند چه جای آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را با استقلال بجهاد مخصوص گردانند و کسی از دیگر
لشکر از اهل ایمان و اخلاص نگذارند که در آید و مقصد حرب و کار زار نماید کما عرفت و ستعرفه ان شاء الله تعالی
علاوه حدیث طول جعفری که از اصول کافی در مقابله سابق نه گذشت دلالت قطعی بر آن دارد که از شروط جهاد است
استجماع اوصاف آیت کریمه التائبون الآیة برای مجاهدین پس طعن رفضه از اصل مقطوع شد و این اوصاف
برگزیده برای این بزرگان ثابت گشت چه جای آنکه شیخین سمع و بصر حضرت صلی الله علیه وسلم باشند کما
عرفت مفصلا لاجرم ضرور افتاد که روافض با عدا لامرین معتقد شوند یکی آنکه خطاب تحیر و تهدید با جناب امیر علیه السلام
بوده جابر آمدن سلمان و ابوذر و حذیفه و مقداد و عمار یاسر و غیر ایشان نیست که بزبان نفاق ترجمان شیعه او

اخلاص میداوند؛ بند دمی همراه اسامه عرق ریزند و گرد هلاک از رده میان برانگیزند تکلیف تجهیز لشکر واداده
کردن اسامه چه او تعلق نسبی دارد که او را بزعم شیعه بارها امام بلا فصل گردانیده‌اند و در تخصیص هم فرمودند
که باید قمر صفی را ادا کردن که برای دیستی اصحاب این لشکر گرفته‌ام چنانچه قدمای شیعه او را بر دو اند و اگر کتب
ایشان بهم نرسد باید بکلام کنتوری رجوع نمودن و بارها دانستی که از روز حدیث منزلت نزد جمعی از شیعه حضرت
امیر امام بالفعل بودند و دیگران بیافه درامی دبی زیر تکلیم میگویند پس اگر شیخین را بحدیث تجهیز مخاطب دانند در حقیقت
انقلاب منصب لازم آید چه از حکم تجهیز بوی خلافت بدماغ اهل فراست میرسد با لجمله چون جهاد از ذاتیات امامت
است کامر او تجهیز مقدمه آن پس لا محاله تعلق یافت باجناب امیر و کارزار تعلق گرفت با ارکان از لجین اتباع
و اتباع این مخلصین که ابو بکر و عمر و ناصرین و تابعین شان نیز برای رونق بازار لشکر همراه باشند و چون بالاتفاق
مقبولین لسانی بر امر شریف رسول ربانی کاری نه بستند و از خانهای خود هم در انوقت بیرون نرفتند انچه لازم آید
عیاذا بالله که بیرون از حد بیان است اکنون شیعه را راهی نماند مگر باختیار اهون الاضداد الامرین بمقتضای من ابتلی
ببلیتین و آن اینست که در تنگ اسامه همراهیانش مبنی بر مصالح بود از مزید محبت مصطفوی و تعلق خواطر بادراک
حال شریف و شاق بودن جدای در اشتداد بیماری وغیره چنانچه اهل حق میگویند و چون مراعات این امور را
در خصوص این مقام پیشوایان رفضه تجویز نمی کنند چنانچه تمامتی در شافی گفته و حلی و مازندرانی ذکر کرده و مجلسی جا بجا
و کاشانی مقلد او گشته اند لاجرم احقر العباد از تعلیقی که جا بجا بر کتابش وقت مطالعه نوشته‌ام سطری چند
می نگارم که لیت شعری ما ذا یقول علم الروی فی ما دافر الله تعالی و وجه الی رسوله المصطفی ص فی نصب المرتضی و تسلیطه
علی الزعامة الکبری و تسویفه صلی الله علیه و سلم خلافة امیر المومنین حین الی حین حتی نزل العتاب الشدید بهم
المعاندین علی سید المرسلین ثم ما قال البشیر النذیر فی حدیث الغدیر لیس ایضا فی امامة الامیر و الرضا قد ربض
فی الغدر ما یدل علی رعایة المصلحة و التفکر لحدیث سید الوری خطابا للخاتم الخلفاء حیث سال النبی صلی الله علیه
و سلم امضی فی امرک فرا ام اتفکر مصلحة فقال صلی الله علیه و سلم بل یری الشاهد ما لا یری الغائب
و از ین مقام بذهن هر خاص و عام در آمد که تاکید شریف در تنفیذ برای آن بود که مبادا اصحاب بجهت
ارتداد اعراب و بلوای هواخواهان مسیلمه کذاب و دیگر فتنهات گوناگون که روزافزون بود غفلت
ورزند و در تنفیذ جیش متقاعد گردند و الحمد لله که صدیق رضی بعجلت هر چه تمامتر اسامه را فرستاد
و این نتیجه تاکید شریف بود که روداد چنانچه خواهی دانست ان شاء الله تعالی الغنیمة که گذشت
در آمد حال شق اول بود که تناقض اقوال رفضه و تهافت مقالات ایشان بظهور پیوست
آمدم بر بیان شق دوم که امام اول ایشان سید الطائفة النوکی یعنی ثمانینی علم الروی
دل بران بسته و پای ارادت بدامنش شکسته و فرو ینی بر آثار قدمش رفته و مجلسی
از غایت بو الهوسی بزعم خود دریای لطیف ابدار را سفته و شوشتری ذهب الیه

بنور رخس وخاشاک اخمیدان بمژگان روفته وچون بر حقیقت احوال واقعه شوی خواهی دانست که هر یکی ازین حمقا پایه شقاوت ابدی اندوخته اول چندی از عبارات والفاظ ایشان روبروی تو بخوانم بیشتر بر حماقت وبلاهت ایشان مطلع کردانم پس بدان که اگر بر تصریحات سید طایفه مذکوره دل می نهی باید که چندی کتاب شافی را که از تصانیف اوست وپیشوایان رفضه سیرابه افتخار میدانند ومولان حق آنرا التماس ملتقط ازمزابل مدرسه میشمارند وتاویلات تسویلات اورا بناخن دانگشت فرسوده وتماشی را نقل مجلسی نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او درجواب صاحب مغنی میگوید فاما

قول صاحب الکتاب واعلی من جعل اخراج القوم فی الجیش لیتم امر النص ان یعدیهم لایمنع من ان یختار والامامة فیدل علی انه لم یبین معنی هذا الطعن مثلی حقیقته لان ابنا عن لایقول انه العدهم لیلا یختار والامامة وانما یقول انه العدهم حتی ینتصب بعده فی الامر من نص علیه فلا یکون هناک من ینازعه ویخالفه انتهی وازینجا هویدا اگر دیده که او مویدین مطلوب است واگر میخواهی که نصوص امام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجلسی به بینی باید برای اطلاع تتبع مجلدات بحار خصوصا جلد فتن دامن فراچینی بعد ذکر انچنی که همه منافقین وطلبکاران امامه گرفتند وبخروج تاکید کردند کما عرفت فی الصدر مجلسی میگوید که انما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم باصنع من ذلک ان تخلو المدینه منهم ولا یبقی بها احد من المنافقین انتهی مختصرا وکذا میفرمودی قاضی نور الله شوشتری در احقاق نوشته بل کان الغرض المهم الاصلی من تنفیذ جیش اسامه وجعل قتلته تحت رایته لعدیهم عن المدینه عند وفات النبی لیلا یتواثبو علی الامامه بعد النبی صلی الله علیه وسلم ولهذا جعل الثلثه فی الجیش ولم یجعل علیا وقس علی هذا عبارات دیگر علمای رفضه که در میدان مصارعت از راه حماقت رجز خوانی میکنند در بیان حقیقة الامر کامی بینند ومنطوق عبارات ایشان همین است که حضرت صلی الله علیه وسلم ازین تنفیذ اخراج اهل النفاق چه مقصود داشت تا جناب تقوی وبخوبترین وجوه تخت وسهیم خلافت را بیارایند وهیچ منافقی وحاسدی قابو نیابد هرگاه این امر را ملاحظه کردی اکنون در تحقیق ایشان حرفی چند می نویسم که این دعوی بر مذهب فریقین باطل است زیرا که حضرت صلی الله علیه وسلم را معلوم بود خلافت خلفا چنانچه در صحاح روایات بدین معنی اشارات نصوص هزاران بار وحی الهی ورود نمود که خلافت خلفای ثلثه شدنیست وتزئینها هیچ مانعی ومزیلی بر طرف نشوند نشد چنانچه از بحار وحیات القلوب کافی وبصایر مثل آفتاب است وحاصل واقعه کتاب توصیت که کلینی بطول آورده انیست که اهلبیت اطهر خدا را با تمامی ملایکه گواه گرفتند که در خلافت غاصبین اگر ظلم وعدوان بجاعت مقصودی کنند وچون وچرا نکنند وانهمه با مر شریف

بنوی رود ولیس چگونہ این خیال محال تعقلب تشریف حضرت رسول متعال تواند گذشت کہ میدان بند
را بر دیم و علی مرتضی را بر سریر امامت نشانیده سرہائے دشمنان بکوبیم و اگر اندک غور در کتب رفضہ نمائے
توانے دانست کہ مار اضرورتے نزد این خرافات و لاف و گزاف کہ ثمر نطنی و مقلد پیش گفتند نیست
زیرا کہ ائمہ ایشان از قمی و کوفی و طبرسی این مطلوب را بجاکن بر ابر کردہ اند و ما للاختصار درینجا بر عبارت
صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانی اختصار میکنیم و اولا آیتی از قرآن مجید تلاوت می نمایم
حضرت رب جلیل بخطاب حضرت ابراہیم خلیل فرمود اعرض عن ہذا انہ قد جاء امر ربک وانہم آتیہم
عذاب غیر مردود پس معلوم شد کہ چون محقق شود علم بتقدیر معنی کردن خلاف آن از حضرت بارے
زنہار درست نیست پس کوشش در آن چہ معنی داشتہ باشد و اگر بسبب احتمال تحریف در آیت کریمہ
نہ بندند گوئیم قال الطبرسی فی شان نزول قولہ تعالے انک لا تہدی من احببت ولکن اللہ یہدی من یشاء
قبل نزول فی ابیطالب فان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یحب اسلامہ فنزلت ہذہ الآیۃ و کان یکرہ اسلام
وحشی قاتل حمزہ فنزل فیہ یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ فلم یسلم
ابوطالب واسلم وحشی ورووا ذلک عن ابن عباس وغیرہ وفی ہذا النظر کما تری فان النبی صلی
علیہ وسلم لا یجوز ان یخالف اللہ سبحانہ فی ارادتہ کما لا یجوز ان یخالفہ فی اوامرہ ونواہیہ واذا کان اللہ
تعالے علی مازعم القوم لم یرد ایمان ابی طالب واراد کفرہ واراد النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایمانہ فقد
حصل غایۃ الخلاف بین ارادتی الرسول والمرسل وبسیارے از مفسرین تصریح اتحاد کردہ اند کاشانی
نیز بنابر آن پرداختہ چون کلامش بفارسی ست نقلش بر میدارم تا بخوب ترین وجوہ بذہن ہر کس
خصوص مجتہد رسوخ یابد کہ اہل خلاف بر آنند کہ آیت در شان ابوطالب نازل شدہ چہ رسول صلی اللہ
علیہ وسلم بسیار طالب این بود کہ ابوطالب ایمان آورد و کارہ اسلام وحشی قاتل حمزہ بود و قصہ
بر عکس شد کہ ابوطالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبہہ نیست کہ این سخنی ست بغایت ضعیف
در کیک چہ جائز نیست کہ ارادہ آنحضرت مخالف ارادہ حضرت رب العزت باشد ہمچنانکہ جائز نیست مخالفت
اوامر و نواہی او ہر گاہ کہ برزعم مخالف حق تعالے ارادہ ایمان ابوطالب نکردہ باشد و مرید کفر او باشد
وارادہ ایمان وحشی داشتہ باشد و کارہ کفر او و پیغمبر او بر عکس این ارادہ داشتہ باشد پس غایت
خلاف باشد میان خدا و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نعوذ باللہ من ہذہ الاعتقادات الفاسدۃ
الفاسدۃ **اقول** قطع نظر از آنکہ طبرسی و کاشانی را مغالطہ شدہ ہر دو او چنانچہ بعد از ورید نہایۃ العقول
وتفسیر امام المعقول والمنقول وغیرہ آن از کتب کلام و اصول ظاہر و باہر ست می پرسیم کہ کمال مخالفت
درین ست کہ اہلسنت بر فرض صحت روایت کردہ اند یا درانچہ علمائے رفضہ قرار دادہ و خود او نیز
و آخرین الشان بنیاد حدیث تجہیز بر آن نہادہ اند کہ مقصود تشریف از روانہ کردن شیخین ہمراہ اسامہ

روندن میدان امامت سید المرسلین و صاحب لولاک از ین خس و خاشاک بود که عین منازعت و مخالفت
خالق الافلاک است چه بعد ازآنکه در تفاسیر اهلبیت نبوت علیهم السلام که شیعه مدعی آنند ثابت است و نیز در
طبرسی مذکور در مجمع البیان آورده که حضرت سید انبیا ترسیدند که خلافت شیخین شکستنی نیست و زوال نخواهد پذیرفت
پس کجا مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابوطالب که حکم نبوی بد تمنی که حق تعالی اراده آن نفرموده و قبل
از نزول آیت انک لا تهدی ممتنع است و کجا مخالفت در امر مذکور که انچه از اصول موهومه معتقدین تعالی
دقمی و کاشانی و مجلسی و شوشتری بوضوح می انجامد مقتضی آنست که کار مرسل با مرتبه عداوت مرسل
معاذ الله بهم در گذشته حتی که بر اصول مزخرفه ساده لوحان خواسته اند که لوح محفوظ را بر هم زنند و علم
الهی را بجهل و دروغ و منقلب گردانند کما ستعرف تفصیله ان شاء الله تعالی و از اینجا بتصریح طبرسی
صاحب مجمع که مجمع علیه قوم مورد لوم است معلوم کردیم که طلسم خم غدیر که رفعه بستند درهم شکست زیرا که از
کتب دینیه طائفه خود می آرد که حضرت رسول متعلق بقبل از حجة الوداع با زمنه دراز تعیین میفرمود که خلافت
شیخین امریست منقطع چون بازال آن در خم غدیر درست نباشد عند الوفات چگونه روا بود که جبریل علیه السلام
همه واقعات را مفصل مے آورد و وفا فرمودن میگفت الکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه وسلم از غصب خلافت مرتضوی و تلف حقوق اهلبیت خود مجمل و مفصل
خبر داده و آن روایات بحدی رسیده که لا تتناهی اعداد عبارت ابر الست از مجلد عشق که مجلد هشتم از بحار
الانوار ست باید شنید و انچه تابعین و مجلسی وغیرها از راه نفاق در تحبیرش و تمامی اسنادها با عاقبت
بکار برده اند بمیزان عقل باید سنجید بالجمله فاضل مذکور در باب اخبار الله تعالی نبیه و اخبار النبی صلی الله
علیه وسلم امته بما جری علی اهل بیته من الظلم والعدوان از ابن عباس حدیثی آورده که تلخیص آن
در فارسی اینست که روزی آنجناب نشسته بود در بیت تعالی اسبه آل عبا را مشاهده نمود و پس باشاره
شریف حاضر شدند و قریب آنجناب نشستند و حضرت صلی الله علیه وسلم مناقب ایشان را یکان یکان
مے شمرد و انچه بر ایشان از دست اعدا و جور و جفا تمام می برد چون نوبت بسادت و مصائب حضرت
زهرا رسید فرمود که حرمت او را هتک خواهند کرد و حقوق او را تلف خواهند نمود و میراث او را خواهند ربود
و بچه شکم او را اسقاط خواهند ساخت تا آنکه او ندبه یا محمداه و فریاد و استغاثه از زمین بعرش برین خواهد ساخت
و کسی این تظلم و استغاثه را نخواهد شنید و این ارشاد لبدا ستان است که در حق مرتضوی فرموده
که البته اصحاب غدر نمایند و خلافت را بربایند من بعد از کتاب امالی شیخ و مجالس مفید از ابی
الفضل رضی الله عنه روایت نمود که چون گران شد بیماری حضرت چشم گشود وقتیکه ما میگریستیم
پس سببش پرسید گفتیم میگریم بجهت انقطاع خبر آسمانی و ویرانی بیت تو که چه واقعه رو دهد
حضرت فرمودا آگاه باشید البته بر شما قهر و ظلم رو دهد از جناب مرتضوی باستانی پیشوایان خویش

روایت کرده که بعد از قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل من یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته بمن
حدیث نمود که ناگزیر ست عذر و بیوفائی قوم و این قضائیست مقتضی و تقدیری ست حتمی و هر که
افترا کرد بخیبت و خسران مبتلا شد و نیز از امالی شیخ با سناد وی مرویست که جناب مرتضوی کرم الله وجهه
گفت که حضرت عهد بست و از من توثیق گرفت که اصحاب داد بیوفائی دهند بعد از من و هم درین
کتابست که حضرت صلی الله علیه وسلم روزے زار زار میگریست پرسیدند فرمود جبرئیل خبر داد از
کینه و عداوت قوم و ظلم و غصب و نیز از امالی محکی ست بروایت ابو سعید خدری که خبر داد حضرت
صلی الله علیه وسلم علی را بانچه بعد وفات شریف رو نماید تا بگریست و قسم داد حضرت را بحق خود
و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تعالی او را همسایگی خود طلبد فرمود می خواهی که دعا
کنم برای قضائے محتوم که تغیرش ممکن نیست و نیز در مجالس مفید از زید بن علی ست از امام
زین العابدین که سر مبارک در بیهوشی و بیماری موت بکنار امام افضل بود رضی الله عنهما ناگاه قطره
از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد که از خبر مرگ تو بیقرارم اگر
امر امامت برائے ماست بشارت ده و اگر در غیر ماست اشاره بکن حضرت فرمود تما مغلوب میشوید
بعد از من و نیز از نسخه ابان منقولست که چون خبر مقتل امام حسین با بن عباس رسید بهائے هائے
میگریست و حسدار اگواه میگردانید بر محبت خود بحضرت مرتضوی و اولاد امجاد وی و عداوت
خود و ستش بد شمنان ایشان باز گفت که روزے بخدمت علوی مشرف گشتم صحیفه بیرون آورد از برائے
من فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم املا نمود و من نوشتم گفتم برخوان پس از وفات شریف
تا حال یزید بر خواند دانکه چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او شهید
گردد باز بشارت بگریست و مرا هم گریانید و بود در انچه قرارت نمود حال غضب خلافت و شهادت
یافتن حضرت زهرا و شهادت حسن مجتبی باز گی صحیفه را حالانکه بود در آن خبر آنچه واقع شد و انچه شد نیست تا
قیامت و حال خلفائے ثلثه و مقدار زمان از خلافتهائے ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
بر علی مرتضی و جنگ جمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در نهروان و حال تحکیم و سلطنت
معاویه و نامهائے شیعه که مقتول شوند انیست حرفے چند از مجلد فتن که باختصار تمام بمنزله قطره از بحار
و پرتوے از انوار وا نمودم و اگر اصول دیگر را از کتب رفضه برشارم خواهے دانست که هر امر ایکه
از بزعم رفضه درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات روبروے اهلبیت مفصل
بیان کرده اند و ایشان ارشاد نموده که زنهار زائل نتواند شد و اگر روایات مصحف فاطمی مارا
بر کتابے و جفر جامع و غیره را و آنمائے اعتقاد خواهے کرد که هر یکی ازین صحف مقدسه برائے حضرات
ائمه دین که از عطیات سید المرسلین بود مصداق لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین است

الغرض چون این همه از وحی الٰهی بود و سرّ مکتوم و قضای مختوم که هیچ تدبیرے از اتباع تغییر و تبدیل بر آن
دوان نپذیرد کما سمعت مفصلا پس اگر از تجشم خویش قصد آن معنی کنند که علی مرتضی را بر مسند خلافت نشانند
وحق بر مرکز خود جا گزیند گاو زمین بلرزد و عرش عظیم بجنبد و طناب آسمان بگسلد و اخبار آن همه
بواسطه جبرئیل امین رسیده و منقول حضرات ائمه طاهرین که روی جدنا عن جبرئیل عن الباری است از همه
پیداست و خلاف نفس الامر گردد و تباین کلی میان رسول مقبول و حضرت رب العالمین متحقق باید فاعتبروا
یا اولی الالباب و قولوا ان هذا لشیء عجاب و متوهم نشود که علم غصب خلافت و سائر این واقعات
رسول پاک در آخر عمر شریف بر اصول قوم ناپاک رو داده زیرا که از مطالعه کامل و غیره خصوصا مسلّم مذکور
از کتاب بحار هویداست که در معراج شریف از این سوانح خبر یافته بودند که البته شدنیست چنانچه حماد بن عثمان
از حضرت امام جعفر روایت می نماید که چون معراج شریف بحصول پیوست ملائکه گفتند که البته آزمایش
در سه چیز بوقوع آید یعنی حقتعالی اول بیازماید که صبر تو تا کجاست در گرسنگی و عسرت قبول فرمود و توفیق
توفیق از خدا طلبید دوم تکذیب کفار و شتائم و مجاهده و ایذا های اشرار در این وقت هم برا قبول رفتند
و استقامت از رب العزت خواستند سوم مصائب اهلبیت خصوصا مصیبت حضرت مرتضوی
از غصب خلافت و حرمان و ظلم و داهیه حضرت فاطمی از ضرب و سلاق و هتک حرمت و درآمدن
اصحاب در خانه ملائک آشیانه بغیر اذن و اسقاط محسنین و در همه این امور وعده صبر و تسلیم رفت
و اکتفی المقتل و در این امور روایتی نمی بود مگر حدیث کلینی اعور که در جلد اول مفصل نور در مقام
موشواره آن دانسته البته کفایت میکرد پس محال عقل است که خود حضرت سید المرسلین عهد گزیده
را بر هم زنند و تقدیر مبرم و قضای محتوم را منقلب گردانند و لاراد لقضائه و لا مانع لارادته را
نسیا منسیا سازند لا حول و لا قوة الا بالله اگر فیه در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین امامیه
هم مسلوب باشد چه دانسته که بنیاد این امور که جاگزین مدرکه سامعین شد متعلق بود بشق دوم
هر کسے از عقلا دانسته که دعایم تقریرات تمامیتی و مقلدین و متبوعین او فرو ریخت لاجرم ماند که شق
سوم یعنی مقصود اصلی ظهور نفاق و ارتداد و اسامه بود و تقریرش مجملا آنست که اقرار العقلاء علی
انفسهم حجة فقط بیانش آنکه از مجالس المومنین و بحار و حموات کنتور بے آشکار است
که او امامت مرتضوی را بر طاق نهاده و در خلافت خود افتاده بلکه بتصریح حلی چنانچه در مقاله پنجم
گذشت از دعوی خود دست بر داشته و هر که مدعی امامت باشد غیر اثنا عشر یا مثل اصحاب منحرف
گردد از اهلبیت اطهار او مرتد و منافق است کما عرفت مرارا و از عبارت شوشترے که عنقریب می آید معنی
هم چنان یافت که او چشم بر دنیا دوخته و ملیدیت و نفاق را از اصحاب آموخته و این امر بطور صریح است
و در صحیح او نیز از روح تمامیتی باید پرسید که چون پیغمبر منافق و طلقا گردآمدند و از تسلیم و تنکر آن

لمعان ظهور میدهند که تمامی اصحاب چهار صد هزار بودند و همه مرتد شدند غیر از معدودی پس قلوب این همه کس مطابق احادیث ائمه همراه ابوبکر بود لاجرم بر تقدیر مغلوبی اهل روم چنانچه واقع شد زینت تخت و دیهیم تصدیق متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم و شام بر بلاد اسلام محیط میشدند و کلمه توحید هم باقی نمی ماند و این بدتر است از اول زیرا که باظهار صدق الکواذب در علل حضرت امیر دعوت امامت خود نکرد و جهاد با خلفا نه نمود بملاحظه همین معنی اما اسامه پس طفلی بود از اطفال دبستان که بر ثبوت شیخین پالیش لعزیدو بدو فقره چیست از راه بر گردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس هر کلام ثمانینے که مجانبی در سجال آورده فردی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس اتمام امر امامت بعنوانیکه منازعی نباشد چنانچه علم الروی گفت چگونه متصور و اینجا حکم توان کرد که خود ثمانینے بے ادراک مطلق صاحب معنی نطاق همت بر دو قدح آن بربسته بالجمله اگر مقصود تمام امامت بود پس روز غدیر هزاران هزار کس نص مرغومی را بگوش خود شنیدند و برابر دلے تفصیدند کما یظهر من الصواعق پس تحریر و تعبیر سے را که در غیبت اتفاق ے افتاد که قبول میکرد خصوصا بعد از انکه لشکرے سنگین که بدرستے اسامه پیش حضرت فرستاده شدند و جناب مرتضوی گران بار زیر نگین کرد و شیخین بر دو میان هم ظفر یابند و گوش شامیان بمالند و در پیرهن نگنجند و بر خود ببالند لاجرم آنچه ثمانینے و معتقدین او از حدیث تجهیز بخیال آورده اند کمتر از آن حکایت نیست که واضعین برائے صاحب الامر که در جابلقا و جابلسا سریر سلطنت رامی آرایند و سامعین قصه هائے عمرو عیار و گرشاسپ و اسفندیار را اشتیاق تمام می افزاید وضع نموده اند ارتداد او بقیاس اولویت بلی ادعای امامت بر همین سست تا چه او صریح بار بار مخالفت وحی کرده و از انتظار راه بر گردیده چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل از این معلوم کردی که حکم مقدس مصطفوے او را علی رؤس الاشهاد فرا رسید که زنهار توقف و تخلف مکن خصوصا چون اصول رفقه مثل سجاد مجلسے را به بینی که تا دم بازپسین مکرر بر زبان مقدس میگذشت که در این سفر اسامه را باید عجلت کردن و تاخیر نه نمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شوشترے مناسب بتغییر یسیر در عبارت احقاق چنین خواهد بود الثانی ان النبی صلی الله علیه و سلم لا ینطق عن الهوی

ان هو الا وحی یوحی فما امر به اسامة یکون واجبا و کل من خالف الوحی یکون کافرا لقوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون وقد تخلف اسامة فلا یکون مستحقا للامارة والامامة الثالث

ان رد کلام النبی صلی الله علیه و سلم یکون ایذاء له قطعا و ایذاؤه یوجب استحقاق اللعنة من الله تعالی لقوله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة فلا یکون متعینا للامامة رجوع پس اول دلیل بر نفاق هست و بالیقین و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله قال المجتهد فی البارقة الضیغمیة پس چگونه روایات ضعیفه معارضه او تواند کرد کما استعرف باعتراف الحلی پس سراسر ظلم و

دستم است صدیق را از متخلفین قرار دادن و اسامه را گذاشتن زیرا که اگر تخلف او از جهت ترفع است پس بر
جواسیس آنکه حضرت رسول مستعجل او را بر تقدیم یکی از این سفر نامزد فرموده بود گردانید چنانچه از صحاح
روایات و کواکب دراری و فتح الباری و عمدة القاری و مانند آن از شروح جامع بخاری و تصانیف
تمامینی و بحار مجلسی و از نقل دیگر علمای ایشان مثل بدیهی اولی است که خاتمه تقریر خلافت در سقیفه این بود
که کیست از شما ای انصار که دل خوش کند بر تقدم از ابو بکر حالانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را امام
مسجد گردانید و کسی را برای این امر پسندید و اهل نزاع حرفی نزدند و زینهار احدی نگفت که این افترا
ست حضرت صلی الله علیه وسلم که او را امام نماز مقرر کرد بلکه او بنص شنوی متخلف است از جیش و متخلف
بلاریب ملعون است چه جای لیاقت امامت صغری و آنگاه در امامت کبری و هرگاه انصار هم نزدند حدیث
استنای صدیق بر تقدیر معلوم مجمع علیه شد و به ثبوت رسید که رفضه درین طعن فقط تهمت نهاده اند بلکه خود دار
تخلف داوند سبحان الله بر مذهب قدمای شیعه از خدای تعالی بوقوع آید که مکلفین را بامری فرماید و چون
مصلحت نبیند بخلافش حکم نماید و باتفاق است خلیل خود را بذبح حضرت اسمعیل امر کند باز فدیه فرستد
و حضرت را با وجود بشریت روا نبود که تخفیفی را نافرو کند بجهاد بار امامت نماز بر کار نرساند و تیکه چندین اجمال
باین امر راه یابد تا آنجا که آنکه مقصود اظهار کمال تسلیم شیخین بود تا مردم بدانند که این شریف را هم بر سر و چشم گذاشتند
بلکه خواستند که بعد اجازت شریف قتل کنند کسی را که گفته بود خوب شد که غلام زاده را بر ضا دید مهاجرین
امیر کردند چنانچه در کتب سیر و کلام مبسوط و در مغنی قاضی القضات بنقل تمامینی مضبوط بلکه انیم انسان در
معرض ثبوت که عمر بجهت عظمت امر شریف بعد طلب اجازت مذکور گفت که کسی برود و یا برزد من بحرا اسامه
سپردم و از آنجمله آنکه حضرت چنانچه عالم بود بقرب وفات عالم بود دانستی که خروج شیخین صورت نخواهد بست
بلکه این هر دو بمهمات دینی خواهند پرداخت لهذا صدیق را بامامت نماز بر داشت پس تحمیل بر بعض تقدیرات
که مقصود از تامیر اسامه بر شیخین آن بود که کسی استنکاف نورزد در باب توقف مسدود گردد مخفی نماند
که زینهار ما نمیگوئیم که هر تامیر جزئی بر فضل کلی دلالت میکند و لهذا اعتقاد نداریم که زید بن حارثه فضل کلی
دارد بر حضرت جعفر که مامور بود و او امیر او غیر ذالک پس مرتبه عمر را چه ضرر و ضرر چه جای آنکه برین تقدیر
لازم می آید که حضرت ختم المرسلین کهتر باشند از فرزند خاتون نرگس زیرا که در حق الیقین هم بثبوت
رسیده که آنجناب در لشکر مهدی از اول متابعین خواهند بود و هیچکسی از رفضه بر زبان نیاورده
که امام مهدی بهتر از پیغمبر خداست اری فرق انیست که امامت بر تصریحات قوم و منهم صاحب الحکم
بهتر از نبوت و رسالت ست و ائمه ایشان افضل اند از انبیا معاذ الله من ذلک از آنجمله آنکه در تامیر اسامه رعایت
قلبش که پدرش مقتول گردیده بود و چون جاهی بی آب طلبید محتمل بود و بعد الاحتمال این استدلال نکنند
در طعون الرماح گویند که افضلیت اسامه را شاید که سنیان قبول نکنند و بعد از نمیگویند چنانچه ظاهر شد ملیست که

این مذهب کسی نیست فی اجماع باطل است و اگر اساس کلیت کبری که هر امیر مقرر است از ماموران بر مذهب خود
نمند فلا یقوم حجة علینا و این احتمال بهان آنست که کلمات فاطمی یعنی مانند چنین آمده که بارها تشنیعی شکایت از تسلیم بیعت
و معرکه محمد حنیفه با علی بن الحسین تا نوبت بگواهی حجر اسود برای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و مثل آنک مساوات
اسامه با فاروق که هزاران مناقبش زبانی اجله اهلبیت اطهر بکتب فریقین موجود و نمونه آن قبل ازین
سر و دنبال کسی نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تنزیه اعتراف کرده که عمر با سایر شریعت
تمسک مینمود بخلاف اسامه که بر نقل کشوری و غیره مرتد گشته بود و به امامت مرتضوی که نزد او ثابت بود چنانچه
علمای شیعه دعوی میکنند التفات نکرد و هرگاه شیخین با همه فضایل که دانستی اکره بیعت جناب مرتضی
امام نتوانند شد اسامه را درین دعوی غیر از حصول کفر و جحود چه نقد بهبود و تفصیل بعضی ازین امور که فرو رسته
عنقریب می آید انشاء الله تعالی من بعد باید دانست که لفظ تسلیم از ان آوردیم که بسیاری از متکلمین و
محدثین از مامور بودن صدیق انکار کرده اند و تمامیه با وجود صرف تمامی همت در رد و منع چیزی دستیه
بی سر و پا درین باب نیاورده و اهل حدیث این مقوله بر زبان دانسته اند که صدیق بجیش اسامه مامور نبوده
و اگر کسی گفته محتمل است که از التباس ملبسین فریب خورده و بجهت سنیت نشان پی نبرده و شاید که چون ابوبکر
برای اهتمام تجهیز لشکر یا برای ترخیص اسامه همراه او رفته باشد که عین جهاد فی سبیل الله بعد و در وهی محوالم
بود و مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زیر این نامی است والله اعلم بحقیقة الحال و الحمد لله که در
شرح صحاح مفصل است بلکه در کتب معتمده فریقین مبسوط و مدلل که صدیق برخود تمام جیش اسامه
را برابر است و این امر را بر جماعت دیگر بر زعم اصحاب مقدم داشت و اهل ارتداد و اتباع و اشیاع مسیلمه
کذاب بر روایات معتمدین بیقین دانستند که اصحاب پیغمبر اگر مشوش میبودند و از بلوای ما حسابی برید اعتقاد
این لشکر عظیم را بمقابله رومیان نمی گماشتند پس مجتهد رفضه بدعوی تخلف افضل الصدیقین از دینیات
دنیا و آخرت حاصل میکند امید می فرید ولای اهلبیت اجماد و تخلف اینست که اسامه بعلی آورد که حضرت
صلی الله علیه و سلم هر چند خواستند که بر فروی کوچ کند گوش تنها داد بلکه اجماعی است که بعد نهضت از مدینه
باز گردید و رجعت قهقری گزید پس بطور تو بوضوح انجامید که مقصود از تاهم ظهور ارتداد و نفاق اسامه
بود و تا مردم بر آن فریب نخورند که او محبوب حضرت سید المرسلین است چنانچه علمای شیعه نیز تصریح بان
کرده اند و پر ظاهر است که هرگاه امیر باز گردد مامور البته معذور است و هرگاه متخلف از اسامه درینباب
ملعون نیست پس اسامه بسبب درنگ کردن و باز گردیدن بطریق اولی مطرود و ملعون از اینجا ائمه امامیه
رفضه مثل شیخ حلی در خلاصه و دیگران در تلخیص رد و کشتند که هر چند طشت از بام افتاد و مخالفت
بلکه عداوت اسامه با شیعه روز قیامت بوضوح انجامید ایشان هنوز متوقف اند و نداند که او بد صحابی است یا
هم کار می البته بلکه نواصبین خلافت بزعم شیعه پیوسته نکوهی اند امی العیاذ بالله از مرد گذر رانیده حالانکه بیعت

غلام ام المومنین جناب عرش قباب خدیجه کبری ست رضی الله عنها و اسامه غلام حضرت زید آنحضرت
بعد از ذکر ترجمه او از استیعاب مذکور این روایت که عمر از برای او پنجهزار دینار از بیت المال قرار داد و برای
پسر خود عبد الله دو هزار عبد الله گفت که اسامه را بر من تفضیل دادی حالانکه من از غزاهای حضرت
دیده ام آنچه او ندیده عمر گفت که حضرت او را دوست تر میداشت از پدر تو و عبارته و ذلک الکذاب
سول گویا که عمر در تعلیل تفضیل کاذب ست بلکه تفضیل او اسامه را آن بود که اسامه را بعد اللتیا و التی
تسلیم در نزد وعده امارت فریب داده در متابعت بنی ہاشم و تفرج در خلافت خود متوقف ساخته بود
بحیله منت داشته آورده اند که چون ابو بکر متصدی امر خلافت شد اسامه از روی عتاب با وی خطاب نمود
و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنی علیک فمن استخلفک علی بعد از آن معاینه و مخاطبه ابو بکر
و عمر بیعت او گرفتند و از رضا و تسلیم او کرده در مدت حیات خود او را امیر میگفتند و در بعضی از تواریخ
مسطور است که چون ابو بکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از امارت آن لشکر که پیغمبر علیه السلام مقرر
داشته بود که بجانب شام روند عزل نمود بجهت آنکه چون او را گفتند که لشکر بردار و متوجه طرف شام شو گفت
امنا که پیغمبر علیه السلام در زیر رایت من کرده بود و لعنت کرده بود بر آنکه از من تخلف کند من ده با بشام
بردم و از آنجمله یکی تو بودی و دوم عمر و امنا که امروز از اعوان و انصار تو اند ابو بکر از این سخن رنجش نمود و او را
عزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد و کسی که عزل کند آنکه از نبی نصب
یافته چگونه میرسدش دعوی وفاق بنی صباح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که کرد تجمیع منی و اق
بنی علامه علی و حسن بن ... او در روایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسامه فرمود
که اسامه آخر رجوع نمود پس نگوئید در حق او الا خیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام
در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر را از مال فیء که عبارت از مال خراج
غنیمت است چیزی مده و اسامه زید را بده که او را تهمتیکه بر او بود معذور داشته ام لیکن شیخ علامه در کشف
فرموده که در طریق این دو روایت ضعفی هست که بیان آن در کتاب کبیر خود نموده ایم و گفته که اولی
آنست که در حدیثی که راوی آن اسامه باشد توقف نمایند انتهی و از اینجا هم دانسته که همه بغض و عناد
رفضه با اجلاء اصحاب کرام ست عموما و در خصوص طعن تو نیز بجیش هم بغض و عداوت با صنادید قریش
ست و آغاز و انجام این همه عناد بتقلید اللعین عبد الله بن سبا بیش لا تستغیثنت و اگر نه طلب
بحقوق اہلبیت سید انبیا می بود بایستی که مطاعن اسامه در کتب خویش بیابد بیشتر و مدفوش منی عقوق
حضرت خدیجه کبری و جناب لقیقیه پیغمبر خدا یعنی حضرت زہرا از اسامه سر زد حالانکه پدر او غلام ایشان
بنظر اکابر رفضه رضی الله عنهم الکاشانی فی خلاصة المنهج بودند کما سیجئ انشاء الله تعالی یکان یکان
و آنچه بر آن مترتب گردیده یاد آوردن در این مقام اہم محسوس و معقول گشت که چون مطاعن اسامه

براصول اہل سنت این مضمون مسند و مؤسس ست و ائمه رفضه هنوز در تنزیه او بعجز در بونی همقرین اند پس عزل او
از شوشتری خانه خراب مفتری کذاب ذکر کرده از صدیق عین کرامت ست نه جای شورش و ملامت
عجب تر آنکه شیخ حلی باعتراف قاضی رطب و یابس روایتے را که در تیره اسامه ست ضعیف دانسته و دیگران عطا
و فوائد امارت بر مثالب او اعتقاد کنند و پے بدان نبرند که حکمای ملت اسلامیین در امثال سائره چه
گفته اند و بد اندیشان هم احسانها کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذهب الله بنوره هم عیان است
زیرا که بالا دانستی که او دین را بدنیا فروخته و دراهم و دنانیر شیخین را برانداخته و از ملاحظه این امور دانش
بسیارے از محققین رفضه او را در منافقین شمرده اند از جمله ایشان احمد بن عبد الرضاست که او را مهذب
الدین لقب نهاده اند در تفسیر مسمی به البیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نهد و پیشانی او را داغ نفاق سیه بر و صاف صاف در تفسیر مذکور که خیلی مبسوط نوشته و اسرار
باصول خویش مضبوط کرده می نویسد انچه محصلش اینست که تخلف بودنش از حروب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیرا که او بلاریب شنیده است که طاعت امام فرض ست و در حروب خصوصاً
که از حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده که میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من ست و صلح تو صلح من
زینهار او سعد و زنوان شده و نفاق او بر جای خود دست است بخلاف عبد الله بن عمر که در مجلد سابق معلوم کرده
که او بفعلات معاویه که از او واقف گذشته و بملوک همقرین گشته التجا همقرین گشته انتفا نمود و همین است احوال
سعد وقاص که در این معنی کمتر از وی نبود اکنون حرفی چند مطابق وعده گذشته باید شنید که دلالت بر آنمیکنند که تفاوت
ابدی بر اصول اهل انحراف از اسامه بسبب تکرار در تجهیز و داد و جمعیت تحقیری بعد از تن کیدا اهم کرد باید دانست که قطع
از اظهار شیخ مراحنی که متکلمین رفضه مثل حلی و در فتح المبین برا او زینهار زنند و در تالیفات خویش مرویات او را می آرند
آنچه از تقریرات مجلسی بحار و مجتهد فاضلے در عناد و دیگران بتحریر آن جلوه ظهور دارد اینست که حضرت صلی الله
علیه وسلم امیر گردانید اسامه را بر لشکری که اجله مهاجرین و انصار در آن بودند مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیده
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مامور گردانید او را که بوادی فلسطین قیام کند و مار
از قاتلین پدر خود برآرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در همه گرانی و سبکی مرض
بر روانگی او و روانه کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامه گفت قربانت گردم بدر رو ما در خود در اثنای مرض سستی
تو درنگ کنم حضرت روا نداشت و بعجلت مامور گردانید باز اسامه گفت تو برین حال باشی و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی الله علیه وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
که مکرر کرده دارم که خبر تو از دیگران پرسم فرمود روز و تر برود و بیهوش گشت و اسامه بناچارے تجهیز کرد
چون حضرت بهوش آمد پرسید از اسامه و رفتن او گفتند که سامان و مدت سستی کنند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد که خدا لعنت کند متخلف را از و و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

اسامه بیرون برآمد حالانکه رایت بر سرش بود و اصحاب روبروے او هرگاه در جرف نازل گردید و
همراه او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و انصار و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجوه
اصحاب ناگاه فرستاده ام ایمن رسید نزد اسامه که بزودے بیا که حضرت در نزاع ست پس اسامه
بتعجیل کنان بمدینه آمد و رایت را بر در دولت ایستاده کرد و حضرت در آن وقت انتقال فرموده بود
مداینے این روایت را معتبر و معتمد دانسته و براے تاکید آن زیاده از حد کوشیده پس واضح شد
که آنچه این حقار درباب اسامه از اصول خویش بایستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند
بلکه پا فراتر می نهند حالیا از کلام نقیب استاد مداینی که پایه فخار طائفه نوکی ست و استاد در طلبو قاتو نما
چیزے گوش کن که جابجا در کتابش دیدم و مجموعا و متفرقا بدان رسیدم یعنی قطعا و یقینا حضرت پیغمبر
صلے الله علیه و سلم اسامه و پدرش را بمحبت و ناز پرورید که زید در خدمت ام المومنین خدیجه کبرے رضی الله عنها بغلام
بیس علوفت زاید الوصف بر ایشان مبذول میداشت چون در غزوه موته زید بن حارثه از دست
رومیان شهید شد شب و روز دل فرزندش که اسامه بود براے انتقام میطلبید تا التماس او بدرجه
اجابت رسید و بعد از ریاست لشکر در ظل شیخین در آمد و چنان طور اختیار کرد که ایشان پشیمان شدند
بعد از مرض شریف بابت او آمدند و باستماع این خبر بمدینه داخل شده شیخین را جزاے زیاده مشغول
انجامید که رئیس لشکر محکوم ایشان ست و اگر برابر دگر در نے حرفی چند از تحقیقات مجلسی در باب
با تو درین باب بگویم پس بدانکه آن روایت حذیفه ست و در چند ورق تمام شده آغازش دلالت بر
آن میکند که چون رسول مقبول از سفر بازگشت بخانه حضرت ام سلمه قیام فرمود و دیگر ازواج را اجازت
نمیداد تا آنکه عایشه و حفصه بمشوره شیخین آمدند و دلبرچیاد دلربایی بکار بردند و حضرت علی مرتضی را
مختار فرمود در نگاه داشتن و طلاق دادن ایشان و چهار هزار طلیق را زیر حکومت اسامه محکوم گردانید
و مقصود تخلیه مدینه بود در بیوقت حضرت بحارث روایت رد زنگ کردند و قیس را سنده لشکر جناب
بن منذر ایشان را به لشکر تحکم بموی لاحق گردانید پس شیخین و ابوعبیده با اسامه گفتگو کردند که در چنین وقت
نباید مدینه را خالی گذاشتن اسامه پرسید چرا گفتند رسول خدا بسفر آخرت رسیده اگر مدینه خالی باشد
فتنه شود اسامه گفت اصلاح آن از دایره امکان بدر رفته پس انتظار کنیم و ببینیم حال پیغمبر باز در رفتن اینجا
با مشیت لاجرم لشکر بازگردید و فرود آمد در منزلی که از آنجا رفته بودند و فرستادند شیخین نزد صدیقه رسید او
پیام فرستاد که رحلت نباید رفت و من خبر بروقت و شما میرسانم چون مرض سنگین شد صهیب را صدیقه فرستاد
ابوبکر و عمر دست او گرفته نزد اسامه بردند تا او شدت مرض را بیان کرد و ایشان اذن از اسامه طلبیدند
پس او پروانگی نداد و گفت بعض نے بمدینه رسید که کسی نداند اگر ما قیمت شد نزد من بیایید و خبر کنید
تا من داخل شوم در جماعت تنها شیخین وقت سست آمدند انتهی مختصرا از تجا هم عیان گردید که اسامه لشکر

بباز گردیدن شیخین و تخلف کرد از امر نبوی در رد جیش نمود و دلش با تیره و رم بود اینست ترجمه بحار ربانی مجمع
حامل الاسفار و المنة لله تعالی که من از تحریر انتقام بعنوان موعود فارغ گشتم و مخالفت اسامه و تکرار
رد جیش کار و سر زد بر اصول اهل تشیع بگوش هر کس رسانیدم و اینهم بر بریا قبل عیان گردانیدم که او
چون بمدینه باز گردید باعتراف کنتوری مدعی خلافت شد و زنهار خلافت مرتضوی را بر زبان نیاورده
و برین قدر چه موقوف ست عبارت حلبی را در آخر مجلد اول ذکر کرده ام که دلالت بران دارد که اسامه
مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلا فصل صدیقی و مرتضوی حسابی برنداشته و بر اظهار شوق شری
مفتری چیست بر زخارف دنیوی دوخته و خرمن انصاف و ایمان را یکسو بسوخت لاجرم حکم باید کرد که
مراد حضرت صلی الله علیه وسلم از تعجیل او آن بود که میدان خالی شود و از اسامه مدعی زعامه و این
مجیره نبوت بود اسے متخلف از ثقلین تخلف این ست که از اسامه سر زد
و هم از دیگر مقبولین لسانی که به تجهیز کردند بلشکر رفتند و نیز تخلف اینست که در اعانت مرتضوی
بکار بردند تا آنکه خود جناب امیر بر ایشان لعنت کردند و داوری بحضرت داور رسانیدند کا تشریکی
امیر و مقبولین لسانی چون در رنگ اسامه از نزدیک و دور دیده بودند خود خیمه بیرون می زدند
و داد جهاد میدادند و برابریکه خلافت حسب خواهش حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس
میمنت مانوس روزی نمایشد بسبب غیبت در عدم اعانت فاطمی معذور میشدند و همه کس میگفتند
که احراق و تهمت معلوم بعد از آنجناب صورت گرفت ورنه خلفا مجالی نداشتند که دروازه بر شکم مبارک
بکوبند و جهلا وحی را بسوزند و تشبیه جبین و خائنین هم بر زبان نمی رفت و کلمات شنیعه در میان نمی آمد
جدا باگر گویند که تجهیز جنازه تشریف میکرد در جوابش آنکه شیخین چنانچه انکار از دست حضرت امیر المومنین
گرفتند و خود بسقیفه رفتند چنانچه طاعنین گفتند جناب حسنین را مکلف میگردانیدند و اینهم را از دست
ایشان سر انجام دادند بلکه امید آن بود که حسنین رضی الله عنهما بتعلیم ما تقی محتاج نمیشدند و قصد عریا
تن مقدس رسول ربانی نمیکردند بخلاف جناب امیر عالم سر دعلی علیه مارد می المجلسی فی مجلد الفتن
تکلیف امامین بر تقدیریست که بر آمد انکار از سلمان و مقداد و حضرت عباس جائز بود چنانچه اولا معنوی
ابن سبا یهودی نگار این قانون در بحار و دیگر کتابها بسته اند که ناگزیر ست که غاسل نبی و امام معصوم
باشد **معذلک** این هم کمتر از غسل سلمان نبود بطی الارض مجه تقبل تا بدا این با تمام هر چند گام رد داد حالانکه
با مامت سلمان کسی قائل نگشته اگر چه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتاب اثنا عشریه ملا محمد بن محمد
بن حسن عاملی به ثبوت می انجامد و بعد از احاطه این تقریرات باقی نماند از تفاوت بجان کمترین مکونات
مگر آنکه در تعقیب جیش مقصود تشریف نبوی این بود که هم میدان امامت را بر و بند و هم سر مار را بدست
دشمن کوبند و هر کا فر که گشته شود و سود اسلام است الشیخ آنکه اگر مطالعه کلام سابق و لاحق غور کنی

چنین جامعیت و منافقت بکار رفته که رجوع مطلب دیا بس رفضه بجواب نمانده زیرا که درستی سامان لشکر مقرون
زهر با عمال ابوبکر بود و صحیفه ملعونه طایفه ملعونه نوشتند و اذن تیغ بدست بداه نان و کیف و تیکه بر زد و میان ظلم
دار جمیعنص زمین بعرش برین رسند که ظرفیت سالقا پس غرض شق مذکور شکست لشکر مومنین بود از عدم
توحید رب العالمین که جناب شان تقوی برای حفظ آن و جنت از دعوی امانت بر داشتند پس آنچه فرا معلوم بود
امر و صورت می نبست علاوه منافقین اکه عادت قرار داشتند که سیاست چه ایشان مجرد و بیان کلمان
نشستن مدینه میگریختند و بکار مصروف میشدند که کار صحیفه مرغوبی می بستند تا بکه می نشستند همراه ابوسفیان
عبادت لات و عزی بر ترتیب سامان و جنگ متوجه میگشتند لاجرم خبر آن بود که حضرت اشاره میکرد تا بر شیر مذا
سرهای ناصبین چنان می برید که کسی از قاتل ایشان نشانی نمی دید و حوصله اصحاب صحیفه تنگ میگردید و جبل
اهل نفاق بمجرد تعریض منافقی بحضرت سرور کائنات امر یست بزرگ و کاریست بس سترگ که نسخ غاصبه الخ
تکلیف وقت تبدیل دین و صدور فتن بالیقین چه جای آنکه بعد از مهر کردن بر کتاب لعینه سر موبه ذاالنبی
و پرده ناموس تقیه امامیه را بدرند و او بلا تحصین و ذی النورین سمع و بصر و قلب اطهر حضرت پیغمبر باشند
در مقاله سادسه منفصل از کتب شیعه دانستی و حضرت در تفضیح و قتل ایشان بکوشند و تحریم کلام متعرضین
المعتبر من المذهب لدرباره فرستادن جناب امیر در حیا و همین ترانه می سرایند رفضه چگونه از عهده جواب بر آیند
در مقام اشعار مثنوی نقیر را بیاد باید آورد نظم اینجا پند گیرای صاحب هوش ٭ که شیعی را نیکا بلیتی در گوش
مطاعن سالجنیتم خویش می بیدی ٭ ضغاین را نکوش خود سپندی ٭ بحرفی یا بلی از بدگویی ایشان ٭ که گردد منطبق بر پیشوایان
نگردی جان ایشان خبر انشده ٭ اصول رفضه درهم پاشده ٭ کند از روی ایشان بدترا زردی ٭ مدد بر جیب ایشان و الی
بر ایشان هنگ لعنت را بیابد ٭ دمار از روزگار ایشان بر آرد ٭ **قق له** ره و برین مبنا است الخ **اقول**
در سابق بعنوانی ادا شد که هوش ملبوق از دماغ پرید و حواس عرفوق برهم درهم گردید و سر عوج بن عوق از
آسمان بر زمین رسید تا مشاهده آن عقلا این مصرع بر زبان آورد و بنوع عصای نبیندی که عوجی بکشت بنال
این کلمه را بار دیگر بر زبان آوردن دارد و قاحت دادن **اقول له** ره معنا الخ **اقول** دشمن ترین اهل حق لعنه
مجلسی با وجود عادت مزید فضول و بوالهوسی مصداق انه لکم عدو مبین در تذکرة الائمه نیز اقرار کرده و اگر
حقیقت الامر بعینی از بدیهیات جلیه است که اکثر علمای سنیان نزد حضرت امام باقر می آمدند و فیض دینی تحصیل میکردند
و بعد از این بنحوی که منقش عقرب از پی کین است و مقتضای طبیعتش این است ٭ مجلسی پس از ادعای عناد
اهلبیت لقلوب سنیان می فرماید که آنحضرت را دوست میداشتند بجهت یک قسم مبارک او چون زنده بود مجلسی دیگر
شمارحین اصول از بقیه در قواسع و در و منه و بیان شافی و غیر آن آنچه گفته اند اول دلیل بر آنست که تا آن زمان کسی از
اهلسنت بخدمت امام صادق از نزدیک و دور می آمدند و به اداب حسنه و حقائق علوم پر نور گشتند و آنچه ایشان
معتقدای خویش میدانستند پس تا دلیل رکیک محمد که مدعای ائمه در ترک فعنایح متعلمان امامیه از راه تقیه است

نفوس و حفظ ناموس شان است امنی از آن نیست که خون ایشان ایمان باشد چه هرگاه تلامذه ائمه هدی از راه سست
و بیر فرض محال تسمیه شیعه باشد البته دانست که زراره و شیطان و هشام بن ملعون اند برانگشته اهلبیت علام چنانچه حق تعالی
میفرماید لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ پس بایستی که گوشت این دشمنان دین
و اعدای اهلبیت سید المرسلین ایشان را زاغ و زغن می نهادند لاجرم آنچه مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد ثانی در صواعق آورده بطیب
تسمیری نقال گفته حکایت چند گمراهی ست که در چاهی افتادند و افیونی از ایشان بهو رسید النست که من نجابة خو بیستم
شخصی گفت این چاهست و من نمیدانستم که بخت نابینای افتادم گفت خدارا قصه درمیان منه وانگی بگیر و بعدی
بالغرض چندانکه افیونی با وصف افتادن در چاه و بهانه مقصود طالب آنند همین ست حال مجتهد که گفت ائمه هدی
بنا بر حفظ نفوس رواة مثالب ایشان بر می شمردند نعوذ بالله من مزید العقل والسفاهة **قوله** و مثل این الخ
اقول درین مقام که عبارت شمس الدین ذهبی بقلم غرابت رقم آمد برای حفظ ناموس مذهب خود تحریفی بکار رفته
جهنمی بودن زراره مقتدای مجتهدین رفته و خود دوزخی بودن ایشان خصوصا و عموما مبهم و مجمل ماند و کسے که این
که در کتب فریقین اهلسنت حالانکه مقوله راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان و کتب دیگر وارد است بعد از انشا
جعفر هو من اهل النار انیست فوقع فی نفسی مما قال جعفر رضی الله عنه فقلت من این علمت ذالک فقال
من ادعی علی علم هذا فهو من اهل النار ادمن اعتقاده الباطل وازین عبارت عبارت صاف صاف معلوم شد
که جناب امام صادق ناریت تمامی فرقه امامیه را ثابت فرمودند بالعموم و ناری بودن زراره بالخصوص مسجل و
مدلل گردانیدند که ناریت دائر شده بر اعتقاد باطل که هر رافضی را حاصلست کاش رجوع میکرد مجتهد بکتاب
مجالس المومنین که از آنهم معلوم میشود که بحکم امام بناریت ممطوره و قوم مردود بدلیل بطلان اعتقاد شان
درین عبارت مبرهن ست و در تحفه هم منقولست آمدم بر دعوی تقیه که جناب قد البحر بر دفتر زدند و مثالش
بر روایت ذهبی آوردند **جوابش آنکه** صدور این دعوی از آن کس ست که بحکم کتب فریقین مصداق لعن
حضرات ائمه هدی ست بآن نصوص قطعیه که پاره از ان بار بار دانستی پس مجتهد الزمانی که آنرا پیشکش کردند
دو دلیل و شاهد دانستند البته نزد اهل فراست ذلیل شدند زیرا که اهلسنت در ایمان او گفتگو دارند و هم در
صدق او پس کلام آن رئیس الاشقیا را چگونه محل اعتماد پندارند چه جای آنکه او درین کلام که امام با تو تقیه کرد
حقیقة آنجناب را بخنجر ستم مثل تیغ که شهید کرده خدا او را بجحت آنکه قبل ازین در مقاله سادسه باصول معتبره رفض
دانستی و کتاب تنبیه سیر معان نیز هویدا گشت که تقیه از ابرار ائمه ست و آغاز بجار دلالت بران دارد که
تدبیع اسرار ست ائمه را بدست خود ذبح کرده و باز خون عمداً ایشان برگردن خود گذاشته ست بگفتم در بیاب
احسان بسے ❊ ولیکن نه نشترست با هر کسی ❊ بخور مردم آزار را خون مال ❊ که از مرغ بد کنده به پر و بال ❊ چو جور
نوازی کبوتر خورد ❊ چو فربه کنی گرگ یوسف درد ❊ و تازه تر از جمله روایتیکه در اصول کافی اعور باشد و
دلالت نماید بر آنکه تدبیع اسرار ائمه و مظهر دین ایشان ملعون و مطرود ست آنکه حضرت صادق فرمود

زنیست آن ناصبی که میگفت مایا شد بیزار آنکه افشا نماید و نیز این امام بحق ناطق فرموده است علی بن حسین امرا و ما کنّا
تمکن که موجب عز نیست و در دنیا نور نیست در عقبی کسیکه شد صاحب خود را بجنت و هر که فاش نماید ذلیل شود
در دنیا و ظلمت او را بجهنم رساند الی آخره مصلاً و چون امهات المومنین قبله ایمان و دین نزد رفضه سنا فقین سبب
افشای راز یکه حضرت پیغمبر علیه السلام و عیدی قطعی بر آن کرده فرموده واجب التبری باشند پس زراره معون
الاعین قابح الدهری را چگونه از دست توان داد چه جای آنکه سطر و دو مذکور تقیه را بجناب امام صادق نسبت
کتاب لو هیت بر خلاف آن گواه هست کما فی الکافی و الوافی و بحار المجلسی فی بیج اصولی تقیه مذکور
نمی شود بلی معمول بان شقی چنانچه بر ناظرین سرکشی او واضح و پیدا است هم از سرکشی آن بود که کلام امام را گوش
نمیکرد و نمونه آن در مقالا سادسه دیدی از نماز عصر وقت مغرب پیوسته گذاردن و نهی امام را نشنیدن و بر رای
خود عمل کردن و روایت را بگوش خود جا ندادن کما نقله عن المختار الکشی و محقق تمانده که بنا بر این سوال زراره از جناب
حضرت صادق را در کتب قمی و مجلسی هم دیده ام و موید آت آنرا خود کشی پیشتر از بشیل آورده پس محو حیرتم
که آیا زراره رافضه الستة اصدق الصادقین رفضه نمیدانست که امام تقیه میکند و بر دین های اجداد خود است
و از اینجا توان دانست که دعوی تقیه از محدثات متاخرین ست و زراره بمقتضای لیس الخبر کالمعاینه بلی
خود اعتقاد ایمینی مثل ابو جهل داشت که امام امین ست دروغگو نیست ورنه پیش خود حسین بابرای تشکایت
نزد آنجناب پیغمبر ستاد که چرا امر میگوئی امرا چنانچه مردم همین روایت میکنند کما فی العوارم معذلک اگر معتقد
نبود چگونه امام صادق را بد میگفت و غبار بهم میرسانید چنانچه در کشی ست بر زعم شان مسلمانا که معتقد تقیه بود
لیکن توسط سنی که منکر علم مذکور بود دیان شد و دیگر خود درین روایت متردد است چه معنی زاردبار خدایا اگر
اعتقاد چنان میکرد که بر عکس مقولا امام اعتماد خواهد نمود و این امر چه ما ناست بحکایت دجال لعین قلعه الله
علی زراره و اتباعه و اشیاعه الی یوم الدین و العجب که طبرسی در مجمع البیان آنچه در باره کذب تجاشی میکند از اینجا است
که اگر برگزیدگان بارگاه کبریا مرتکب دروغ شوند امان و توق کلام شان برخیزد چنانچه در حدیث کذبات ثلثه معارض
کلام را دخل میدهد و نیز سه انجاعت فادسه باین الفاظ مینماید که تنزه حضرات السهدی از کذب لقیام دلیه اذن
برمی آید و بنا عبارته الانبیاء و الاصفیاء اجل من الکذب الا لارتفع الامان لیس اگر کذب را جا بد بکلام الیشان
البته این بزرگان از دایره صفوت و صفا و نبوت و اصطفا خارج شوند کما لا یخفی پس حقیقت انیست که بین
زراره مراسفری تنا بارد و بروی زاوی بعضی بودن نیش اگر امام را دروغگو پندارد چگونه خود را از عهده جواب بدر آرد
نامیدای که محدثین را بلباس گونا گون آمدن کلمات متنا قضه گفتن بهر رنگ رنگین گردیدن عین مصلحت است آ
زراره علم باری را قبل حدوث اشیا انکار میکرد و ائمه را معاذ الله عالم ما کان و یکون میدانست مگر میگویند
که زراره کلمات متوسط درین و کالت منظور افتاد لیکن از خیالش بدر رفت که چون امام تقیه کند و مرا باتکیت
و بعد از استعداد و سائل علت غایت هم بیان کند پس متوسط چگونه مهتدی تواند بود بلکه متوسط بسبب تانیت

من بایصال ضرر شدید متوجه خواهد گردید پس اهل تقیه را بسبب خودرائی وخودبینی در گوشش یک بیتی هم نماند اگر اجازت دهند درینجا شعر ظریفی برای حضرت زمانی وفانی باز نقل کنم شعر ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب ما له اذنان

الغرض آنچه مطالب لاثانی برای تنزیه زراره مجمل جابجا تاویل حسیاتش ارشاد کرده‌اند ودل برکذب حضرت صادق کشیده شعله بود که در سینه زار صبر وقرار من افتاد ویا ستدراجی بود که دجال وشیطان الطاق شک بر آن بر دند لا جرم اهل حق شعر مذکور را باین طور میخوانند شعر ای زاده زراره مکر دست آیه هیچکاره دجال این عمل که تو شدادکرده امام نجیه مدعی فرید ولای اهلبیت سید انبیا گفت که در مناقب او احتمال تقیه راه نمی یابد پس جواب اش از سابق بر می آید زیرا که از ان مباحث بثبوت میرسد که حضرات ائمه در بحر تقیه چنان منهمک بودند بر اصول رفضه که از امامیه هم تقیه میکردند داگر مختار کشتی بکشائی از مثالب زراره خواهی یافت که بر روایات شنیعه ست هرگاه مثالب مذکور محمول تسدیر خلاف نفس الامر پس در توثیق کجا ماند کما افاد الطبرسی وقد عرفت کلامه انفا حاطنک بالائمه فی روایات مناقبه

بعد التسلیم ممن راد اقوی واکثر ایجیون زراره واخواته ویجری علیهم امره وسلطانه اما دعوی اجماع پس قبل ازین واضح گشته که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر زعم قوم ماوم وحال امام از کتب اولین وآخرین امامیه لائح ست که از ملاحظه معتقدات ومبدعات آنمردود داغ بردل داشتند وناسور در جگر وستغیث الی الله بودند پیش خالق اکبر لاجرم آنچه فرزندان صوری ومعنوی آنملعون بر قراک حضرات ائمه بر آه بر بستند بجوی الهی ازرد

قوله وایضا الخ **اقول** عجیب ست که جناب مجتهد از ماشر رساله موضوعات که ملا علی قاری نوشته هم ندیده بودند در کتب دیگر علما مثل قسطلانی وغیر دیگر مستقلا نظر کرده‌اند پس قیاس ایشان بی اساس شد چه جای آنکه اگر حدیث بثبوت نص در مدعا متواتر بود زیرا که محتمل ست که مراد از تشبیه کثرت باشد چیزی دیگر وآن برجای خود را ست هم برای امت مرحومه رسول جلیل نه هم درباره حضرات انبیاء بنی اسرائیل واگر ادنی تتبع در کتب امامیه بودی بلکه فقط ورق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده شود خواهی دانست که درینجا هم صاعقه قهر الهی بر سر افتاده وخشک وتر ایشان را بباد فنا داده زیرا که اکابر علمای ایشان در تصحیح حدیث چنین تصرف کرده‌اند که علمای امتی خیر من انبیاء بنی اسرائیل پس من درینجا هم کرامت مجتهد بطور سابق میدانم که تذکر حدیث علمای امتی این بحث مرا یاد دهانیدند که از ان فضیلت شیطان الطاق وزراره انگشت نمای آفاق بر انبیای اولی العزم لازم آید نعوذ بالله انه مذهب ابن سبا امام اشقیاء ومن تبعهم که معروفهم وجهمی که مجتهد فانی هم زیر منتق ایشان در ضوارم بودند گیستند ایا بمذهب بلحق پیشوا در علوم دینیه اند وهم پایه زراره وشیطان وهشامین وابو بصیر باشند در مذهب امامیه که بتصریح امام سیر وهم رفضه بر دیسانی طائفه شنیعه بودند درین علوم زیرا که رفضه کالشمس بین النجوم اند چنانچه در رساله نعمانیه العین وتازه تر اینست که پدر شش یعنی تقی مجلسی در رجال روضة المتقین مینویسد بلکه از ائمه هدی معاذ الله

نقل میکنند لبشر المخبتین بالجنه برید بن معاویة العجلی وابو بصیر لیث بن البختری المرادی ومحمد بن مسلم وزراره

در ذریعه نجبا را مینا امنا علی حلاله و حرامه لولا هؤلاء لانقطعت آثار النبوة واندرست و نیز لفظ کی امام صادق نسبت
بر زان اصحاب ابی کانوا زینا احیاء و امواتا اعنی زرارة و محمد بن مسلم و منهم لیث المرادی و برید العجلی هؤلاء
قوامون بالقسط هؤلاء السابقون السابقون اولئک المقربون و از جملهٔ این کلمات بهم صراحت
لما گر این مذکورین واسطهٔ فیض ائمه هدی نباشند و وسیلهٔ ایصال علوم ائمه بسوی شیعه متوسط نگردند علوم دین
همه مندرس کردد و آثار نبوت منقطع شود و امتیاز حرام از حلال باقی نماند و ناظم قوانین انصاف و عدل
ایشانند و مقربین بارگاه احدیت و اهل بیت طهارت و سابقین اولین در مدارج علیا و مراتب قصوی
این بزرگانند بالجمله بنیاد خلافت را بدین مقام بر مقتدای و پیشوای در مذهب سیاهی نهاده ام و دیگر جایها
من حیث الروایة گفتگو نکرده ام و لهذا در آخر این روایت نوشته ام که از مقدمات تشکیل اول بدیهی الانتاج
ثابت میشود که خلافت راشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با شرک و کفر بر اصول امامیه جمع تواند شد چه جای
فسق و فجور و اعداء احادیث از کلاب ممطوره و از این عبارت بوضوح انجامید که مبنای قیاس بر پیشوائی
دیر ظاهر است که اگر شیعه مقتدایان مذکورین را از دائره توسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی و پدرش و
همچنین دیگر جبابره رفضه سلسله علوم دینی از هم بگسلد و لفظ چه جای فسق و فجور الخ دلیل بر آنست که این لمعه
را در خبث شرک و کفر حقیقی نیست و کفر و شرک ایشان که شما را جسم پیدا است مستند مجتبی ابعاد ثلثه بمعنی
استقلال خود در رساله قدیمه مبرهن است و تازه تر آنکه علم الهدای دوم در تبصرة العوام و غیره من الخواص
تصریح کرده اند که امام لعنت میکنند مگر کافر را پس اگر مجتهد مانند شیخ علی سر معارضه با مجیب منیب دارد
باید که اولا پیشوای و مقتدای اینچنین کس را از کتب اهلسنت ثابت فرماید چنانچه او از کتب معتبرهٔ شیعه
اثبات رسانیده حالانکه اگر چنین کس مثل مفر و غیره از رواة بدر رود مضرتی بالحق نتواند رسید بر خلاف آنکه زراره
و شیطان از گروه قدمای رفضه بدر کرده شوند الغرض حال مجتهد در کار گستاخ نگار عبارت شعار
دیده نیست که بدون اثبات پیشوای مفر و کمس کردن معارضه بر می افراز و حقیقه خود را به بر روی
عقلا رسوا میسازد و معذلک نفس روایت مستلزم تسنن هم نیست تا به پیشوای چه رسد ایا در روایات اهلسنت
شیعه نبوده اند یا شیعیان از سنیان روایت نه نموده اند و مفهوم حدیث موقوف عموم و شمول وارد باید و جامع
کتابیکه غیر از ارکان اربعه در احادیث آن کسی نباشد غیر از سیلم کما امام اعظم رفضه در حق ان الکتاب موضوع
میفرماید کیست دلیل در دعوی مجتهد با اختصاص انیر دم بروایات اهلحق چیست و از کتب رجال رفضه
پیدا است که در رواة اثنا عشریه بسیاری از واقفیه اند که ائمه هدی بنا بر آنچه در روضه و منهج المقال وغیره
السنت و مجتهد کربلای هم در کتاب مذکور اعتقاد آن مزار و نصوص قطعیه ارشاد کرده اند که واقفیه
از خوارج و نواصب اند و اگر نفس اخذ روایت مستلزم تسنن بود باری و الد مجتهد الزمان چرا در حق
وغیره تصریح کرده اند که بخاری از خوارج بسیار روایت میکند و خود مجتهد در تشیید نقص نموده که سنیان

خوارج نیستند اہل سنت دیگر اند و خارجیان دیگر پس تسنن این رواة را ہم مجتهد الزمانی ثابت نکرده مقام حیرت اولی الالباب ست کہ چنین حیلہ بیهوده کو کہ مطلوب را ہم سعین نتواند کرد کتابہا تصنیف کند و بر مسند صاحب الزمان نشیند بلکہ اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست کہ این دشمن خرد کور دکور انہ بمطالعہ صوارم پرداختہ و نتوانستہ کہ مطلوب را چنانچہ در آن کتاب ست بی تحریف بنویسد و پدرش کاسہ لیسی کشمیری نقال یادگار مضحک و ہزال نصب العین گذاشتہ و او اثار اقدام چندی از زمره بیسواد مولفین مباحث بیہوده درینمقام از کتاب فاضل ملتانی کہ تنبیہ السفیہ نامش نہاده و در گوشہ ای مجتهد خانہ داد زجر و توبیخ داده عبارتی نقل کنم بچشم انصاف باید دید و بر ریش موجود و معدوم زمانی وفانی باید خندید کہ ہنوز در نفس تسنن ایشان بہ تصریح اکابر علما کلام ست تا بمقتدائی چہ رسد **قوله** مثل مفر و کمس آه **اقول** بارہا گذشت کہ مدار تسنن بر قول بخلافت خلفای ثلثہ یا متنقص نبودن ایشان نیست بلکہ حقیقت تسنن اتباع سنت نبویہ ست در جمیع عقاید و اعمال و ظاہر ست کہ مسئلہ خلافت خلفای ثلثہ و ترک بعض ایشان در فروع عقاید ست و تنزیہ باری تعالی از جسمیت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکہ این اصل عمده را منکر شد و اتباع سنت نمود ممکن نیست کہ از اہل سنت معدود شود و این رافضی پلید ہر کرا قائل بخلاف خلفای ثلثہ یا تارک بعض آنہا میشوند مثل معتزلہ و نواصب و قدریہ و مجسمہ ہمہ را سنی میداند و اہل بیت می شمارد و برو سے مثل مشہور صادق آمد ہر چہ گرد ست و ہر سفید کرباس لیکن محال تعجب زبلادت او انیست کہ ملل نحل شہرستانی را دیده ست و دران کتاب ذکر این فرق ضالہ را شنیده و اہل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانستہ باز این بصیرت فگی می نماید إذا جاء القضاء عمي البصر و بودن ابن ادم از اصحاب مالک یعنی راویان حدیث از وتابعان اند فروع فقیہ او انہا را از اہل سنت نمی گرداند چہ جمیع نواصب در فروع فقیہ تابع ائمہ اہلسنت بوده و معتزلہ قاطبة در فروع حنفیہ اند و معدا جہمیہ و دیگر قدریہ و در فروع تابع مالک و کرامیہ تابع ابو حنیفہ و حبیسہ تابع احمد بن حنبل اگر تبعیت اہل سنت در فروع شخص را از اہل سنت گرداند می باید کہ جمیع این فرق از اہل سنت معدود شوند حال این جماعت نزد اہل سنت قرین حال ہشامین و شیطان الطاق علاوه آنکہ جماعہ معدودین در اصحاب مالک ہم من حیث الروایہ معتبر نیستند بعد ازین صاحب تنبیہ السفیہ از کتاب لسان المیزان حال ایشان نقل فرموده چون نسخہ سقیم بود محصلش نوشتہ می آید کہ از عبارت کتاب مذکور معلوم شد کہ دار قطنی مفر را نسبت بوضع بعضی از احادیث کرده و نیز او در حق احمد بن عطار ا لیجے لفظ متروک و مانند آن فرموده و از علی بن مدینی حکایتی درین کتاب وارد ست کہ او را بکذب در حدیث پیغمبر علیہ الصلوة والسلام تفضیح کرده انتہی بعینہ و محصلہ **من بعد** **گذارش** **ست** کہ جہمی بنسبت نام ہیچکسی از چنین رواة بیاد نمی آید و بخیال نمی گذرد کہ در میزان و لسان و تہذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمہ او نموده باشند بجاسے توثیق و ہمہ چیز تم کہ از

کسی را اراده کرده بهلاک امر انیست که سامی این اسم صادق اللهجه باشد بدروغ در روایات متصف نگردد
اگرچه بعضی مصداق رمی ما لیقدر بود اما مفضل پس بایداو را هم معین کردن چه مفضل بن محمد بن حمید را بجوسی
می ستایند و از دیگرے بعضی از روایات آمده و در حق مفضل بن نوح لا یصح گفته اند مجتهد را باید اولا نام معین کردن
یا از صحت روایتش باثبات رسانیدن و الا همه عقلای عالم خواهند گفت که مجتهد در رد مفضل امتیازی ندارند
ما جهم پس چنانچه بعضی نزد شیعه باین نام از اصحاب ائمه مثل امام کاظم اند و موثوق گشته اند همچنین نزد اهل سنت
یا بالجمله درینمقام نیز باید مطلوب را که جهمی ست معین کردانیدن از علامات قیامت ست که چنین بزرگ شیخ الاسلام
کتابی در جواب رساله قدیمه نویسد و تصنیف آن سر کشد و پایش در هر مقام بلغزد و هر یکی از سلاطین اسلام
خلعت فاخر و جواهر زواهر بادنجشد رضینا قسمة الجبار فینا ٭ لنا علم و للاعداء مال ٭ فان المال یفنی عن قریب
وان العلم باق لا یزال ٭ اما دعوی کفر معاویه پس جوابش بتفصیل تمام در مجلد اول گذشته و هر کسی آن
مباحث را دیده بالیقین دانسته که مجتهد مانند خر در گل بسر فرو مانده اگر اولیای او دوش فرا گیرند و دیگر
پایهای او را مستحکم بدست آرند و حرکت عنیف نمایند نتوانند آنرا خلاص بدر آوردن اگرچه تمام اهل کرکوک
مشتقت و جهد از گل بدر آمده باشد چنانچه قصه اش دانستی و آنچه از بحر المذاهب نقل فرموده اند پس
بعد از تسلیم صحت نقل و عدم وقوع التباس در کتاب دلالتی بر تسنن شان ندارد چه جای علامه فضل
حکیم مقتدای و پیشوای که کلام من در آن بود و تقریر من بر آن مبنی گشته و الا کجا و مثل مقتدای
و پیشوای مشتاعین و شیطان در مذهب شیعیان تا وقت ثبوت کفر ایشان مغفرت شده بحال همینان
لاحق شود چنانچه بحال امامیه لازم شده معهذا از عبارات تمام مبنی و عذر در رد طبرسی در مجمع البیان و غیر ایشان
از ائمه عظام شیعیان بوضوح می انجامد که شبه حشویه دیگر و شیعه بودند و ظاهر است ترک نتوان کرد مگر بدلیلی
قاطع و حجتی ساطع امیدوارم که آن دلیل را مرتب فرمایند تا از مین یا و کیها و اجمال و اهمال که دلیل فرمایند
علی ما صرح برابوه فی الصوارم ست بدر آیند و اگر گویند که جناب مجتهد اسامی تصانیف و فارغ البال
و کثرت کتبها زیاده از انست که بحساب و شمار در آید و از مهارت چهارده علم چهارده طبق زمین و آسمان
برا در روشن ست چگونه تجویز توان کرد که او در شناختن کتاب بحر المذاهب که در وقت بعضی از متاخرین
سلاطین دهلی تصنیف شده مبالتباس افتد زنا قید بعد از تسلیم صحت نقل آری و عدم التباس ناظر در پیدا
گوئیم قطع نظر از خطایا و خرافات گذشته بلکه معراج هر هفته که برای مستخلف او قرار یافته بود کما عرفت انفا
معترض تبیان می آید که عبارت دیگری را مجتهد نشا کلام علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفیه نگاشته
چون جا لش در کتب درسیه چنین باشد از جهت بر نقل او در شمار اعتماد نمانده پس لفظ مذکور بجای
خود خواهد بود علاوه مناسب ان بود که جناب مجتهد مرجع ضمیر منهم را که آغاز عبارت منقوله است معین فرمود
افسوس که ابهام بهمت فرمایند صورت نسبت **قوله** از عبارت علامه تفتازانی الخ اقول

بعد از دیدن انیقام تحریر شدید بود ظاهر چنان می نماید که مرجع ضمیر مجسمہ باشد نہ اہل سنت مگر جناب مجتہد عبارت خود عوام را در امواج اشتباہ سپردند چہ بنہار این عبارت در شرح عقائد نسفیہ بخیال اتصار بہم نمی آید ولیکن بنا بر احتیاط بر امیمنی اعتماد نکردہ کتاب مذکور را غربال نمودم ہرگز نشانے ازین عبارت پیدا نشد لاجرم خبر در اقتاد کہ شعر مذکور بر زبان ارم ع چہ خوش گفت ست سعدی در زلیخا الا یا ایہا الساقی ادر کاسا و ناولہا دبعد ازین پیرنابالغ را باز کشادن کشان مکتب نشانم وز حقیقۃ الامر آگاہ گردانم کہ آغاز شرح عقائد نسفیہ انیست الحمد للہ المتوحد بجلال ذاتہ وکمال صفاتہ المتقدس فی نعوت الجبروت عن شوائب النقص وسماتہ والصلوۃ علی نبیہ محمد المؤید بساطع الحجج وواضح بیناتہ وعلی آلہ واصحابہ ہداۃ طریق الحق وحماتہ وفاتحہ شرح عقائد عضدیہ چنین ست تا من وفقنا لتحقیق العقائد الاسلامیہ وعصمنا عن التقلید فی الاصول والفروع الکلامیہ صل علی سیدنا محمد المؤید بقواطع الحجۃ والبرہان المشید بلوامع السیف والسنان وعلی آلہ واصحابہ الاعیان المبشرین بالدخول غرف الجنان ودرین نیز دو کتاب متداول محل التباس باقی نماندہ مگر بر مجتہد امامیہ کہ بر عکس صاحب قوت قدسیہ بدیہیات اولیہ حکم نظریات حقیقیہ تردد در کتاب تشئید پیدا کردہ واین نوع التباس برائے صحت متشاب مجتہد الزمانے مجتہد فانے برای ہزار دلیل توان شمرد اگر ضطر فایقد علی ما ہو المشہور ستیفر اہلیہ واسرار فرمایند و بر بندہ کتب فانی خاصہ ذوالفقار شان شکار است کہ او درین التباسات یگانہ روزگار ست بالجملہ بعد از اندک فکر بیادم آمد کہ این عبارت افضل المحققین ملک المدققین علامہ صدیقی دوانے ست کہ در شرح عقاید عضدیہ نوشتہ لیکن ازان عبارت سنی بودن آن مجسمہ ہم ثابت نمیشود فکیف سنی بودن شان در مذہب سنیان کہ سیاقت کلام در آنست ارے اینقدر از عبارت افضل المحققین بر ثبوت میرسد کہ اکثر مجسمہ محدثین اند یعنی شغل حدیث دارند وباکے گفتہ ایم کہ محدثین نبودند ہشامین مقربین وزرارۃ شر من الیہود والنصاری والشیطان لطاق وحال تمامہ آفاق کہ بشہادت کلینی امام الائمہ رفضہ خدائے عزوجل را جسم تحقیقے وصورت حقیقے قرار میداوند واز سر تا ناف واز ناف تا پائین اجوف ومصمت اعتقاد مینمودند و قد معبود خود را ہفت شبر نفس او می نمودند وسیر وحرکت وقیام وقعود ودیگر لوازم ہیولانے وعوارض جسمانے بیان میکردند بلکہ گواہی میدہیم کہ چنانچہ از محدثین اند ہم از محدثین اند طرفہ آنکہ جناب مجتہد الزمانے عبارتے را از آغاز عبارت منقولہ ساقط کردند کہ دلالت بران دارد کہ این مجسمہ نزد منقل محقق موصوف کافر اند چون حال چنین باشد این نوع کافران را محقق مذہب سنت بچگونہ در فرقہ خویش خواہد شمرد لاجرم او حال ایشان در گروہ رفضہ بگواہے کلینے لائق تر باشد کما لا یخفے وسیعرف ان شاء اللہ تعالے وستوہسہم نشود لہ من درین خصوص بخیانت مجتہد فما اللہم حاشا وکلا چہ خیانت ہستلزم علم این امور ست حال آنکہ

گوساله پا پیر شده گاو شد بابا برای رفع ابهام و تفصیل مقام مناسب افتاد که تمامی عبارت محقق
دوانی علیه الرحمة را تا اینمقام نقل بردارم پس بدانکه شارح ممدوح زیر عبارت متن ولا اشارة الیه ولا
هناک ولا یصح علیه الحرکة والانتقال میفرماید لما سبق والمشبهة منهم من قال انه تعالی جسم حقیقة ثم افترقوا
فقال بعضهم انه مرکب من لحم ودم وقال بعضهم هو نور یتلألأ کالسبیکة البیضاء طوله سبعة اشبار بشبر نفسه
ومنهم من قال انه علی صورة انسان فمنهم من قال انه شاب امرد جعد قطط ومنهم من قال انه
شیخ اشمط الراس ومنهم من قال انه فی جهة الفوق ومماس للصفحة العلیا من العرش ویجوز علیه
الحرکة والانتقال وتبدل الجهات ویأط العرش تحته اطیط الرحل الجدید تحت الراکب الثقیل وهو یفضل
علی العرش بقدر اربع اصابع ومنهم من قال انه محاذ للعرش غیر مماس له وبعده عنه بمسافة متناهیة
وقیل بمسافة غیر متناهیة ولم یستنکف هذا القائل من جعل غیر المتناهی محصورا بین الحاصرین ومنهم
من یتستر بالبلکفة فقال جسم لا کالاجسام وله حیز لا کالاحیاز ونسبته الی حیزه لیس کنسبة الاجسام الی احیازها
وهکذا ینفی عنه جمیع خواص الاجسام حتی لا یبقی من الجسم الا الاسم وهؤلاء لا یکفرون بخلاف المصرحین
بالجسمیة واکثر المجسمة هم الظاهریون الی آخر ما قال المجتهد ازین عبارت ناظرین وسامعین را معلوم شد
که فرق مشبهه را بیان میفرمایند زیر متن مذکور چنانچه داب شارحین ست این از کجا که مشبهه از اهل سنت اند
بالجمله بیان مذاهب مشبهه مقصود ست عام از آنکه سنی باشند یا شیعی وخارجی بودند یا نه
واین عموم بعد از السنة تسلیم کرده شود که ایشان را اهل سنت توان گفت ورنه سنی کسی است
که هر سنت مرویه از اهل بیت واصحاب رد ونمانشا که در احادیث ایشان اثری از گوشت وپوست
وماندان از منقولات مشبهه که نص در مدعا ست وارد شده باشد وهرگاه اصول کلینی کتاب الحجة
وغیرها دلالت بر آن کرده که هشامین وزراره واحول درین امور سابق الاقدام ومرفوع الاعلام
اند وبارها والستی که پیشوای مذهب شیعه باسامی ایشان مسلم ست وائمه هدی دقیقه از تکفیر
وتضلیل ایشان فرو نگذاشته اند وانهم در کلینی مبسوط است پس تکفیر وتشنیع برای ایشان
باشد اللهم زد ولا تنقص درینجا برحرفی از ان احادیث قناعت می ورزم روی الکلینی عن محمد
بن ابی عبد الله عن محمد بن اسمعیل عن الحسین بن الحسن عن بکر بن صالح عن الحسن بن سعید عن
ابراهیم بن محمد الخزاز ومحمد بن الحسین قالا دخلنا علی ابی الحسن علی بن موسی الرضا فحکینا
ان محمدا رأی ربه فی هیئة الشاب الموفق فی سن ابناء ثلثین سنة وقلنا ان هشام بن سالم
وصاحب الطاق والمیثمی یقولون انه اجوف الی السرة والبقیة صمد فخر ساجدا لله ثم قال
سبحانک ما عرفوک ولا وحدوک فمن اجل ذلک وصفوک سبحانک لو عرفوک لوصفوک بما
وصفت به نفسک سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک

سبحانک کیف طاوعتہم انفسہم ان یشبہوک بغیرک اللہم لا اصفک لا بما وصفت بہ نفسک ولا اشبہک بخلقک
انت اہل لکل خیر فلا یجعلنی من القوم الظالمین ثم التفت الینا فقال ما توہمتم من شئی فتوہموا اللہ غیرہ ثم قال
نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی ولا یسبقنا التالی یا محمد ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
حین نظر الی عظمۃ ربہ کان فی ہیئۃ الشاب الموفق وسن ابناء ثلثین سنۃ یا محمد عظم ربی وجل ان یکون
فی صفۃ المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کانت رجلاہ فی خضرۃ قال ذاک محمد صلی اللہ علیہ والہ کان
اذا نظر الی ربہ بقلبہ جعلہ اللہ فی نور مثل نور الحجب حتی یستبین لہ ما فی الحجب ان نور اللہ منہ اخضر ومنہ احمر
ومنہ ابیض ومنہ غیر ذالک یا محمد ما شہد لہ الکتاب والسنۃ فنحن القائلون بہ انتہی بلفظہ یعنی ابراہیم ومحمد
میگویند کہ نزد امام رضاء رسیدیم وبیان کردیم قول ہشام وشیطان الطاق ومیثمی کہ حضرت پیغمبر دید
خدا را جوانے صاحب اعتدال در عمر سی سالگی وآنکہ ایشان ایہم میگویند کہ نصف جسم خدا خالی و نصف
پر ست امام رضا بخوف الٰہی سجدہ کرد وگفت نہ معرفت تو حاصل گردید ایشان را نہ توحید تو قائل گشتند از
خلاف قرآن وحدیث بیان نمودند اگرچہ ثنا ستند وصف تو میکردند چنانکہ خود را بیان کردے سبحان اللہ معتقد
ہواے نفسانے ترا بغیر تو تشبیہ دادند من نہ توانم ترا وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو وتشبیہ تو دادم
بمخلوقے تو اہل ہر خیر ہستے مرا با این مشرکین حشر نکنے باز با خطاب فرمود کہ ہر چہ در وہم شما بگذرد بدانید
کہ او غیر خدا ست ما آل محمد افراط وتفریطے نداریم حضرت پیغمبر چون در معراج عظمت الٰہی را دید بصورت
پیغمبر چنان بود کہ جوان سی سالہ میباشد خدا منزہ ہست از آنکہ در صفت مخلوقات باشد
گفتم قربانت شوم آنکہ بودش ہر دو پاے وے در خضرت بود ندا امام فرمود جناب پیغمبر بود کہ چون
فطرت قلبی بخدا میکرد خدا نورے ازو دمانند نور حجاب نمودتا آنکہ ظاہر شود مرا ورا آنچہ در حجابہا بود البتہ نور
خدا سبز وسرخ وسفید وغیر انہا ہست اے محمد ہر چہ را گواہ ہست کتاب وحدیث ما بدان قائلیم
انتہی محصولہ واز ینحدیث عیان شد کہ ملاعین مذکور کہ امامیہ ایشان را ائمہ عظام خود بخالفت
سوے اہل بیت علیہم السلام قرار دادند بجہت تجسیم حقیقی کافر ومشرک گشتہ از دائرہ توحید
بدر رفتہ اند چون اینحدیث از حضرت امام رضا ست کالشمس فی کبد السماء واضح وہویدا شد کہ خاتمہ
ایشان بر شرک وکفر بود چہ ایشان وقت امام رضا را در اک نکردہ اند وہمین ہست حق حقیق نہ آنچہ کشمیری
نقال مضحک ونہرال بدان خیال بستہ کہ این پیشوایان رفض در آغاز مبتلا باین عقائد نا مقبول بودند وبعد
از آنکہ بصحبت جعفرے علیہ السلام رسیدند رشد وہدایا فتند انتہی عجب عجاب آنکہ رفضہ ہمیشہ یاد میکنند
ومردم را از راہ می برند اکنون یادشمانیست کہ الیقین لا یزول الا بیقین مثلہ طرفہ آنکہ این ائمہ شیعہ
بدلالت حدیث کلینی وکشی بعد وفات امام صادق معصوم وقتی ضال ومطرود شدند وامام رضا
کہ بعد از حضرت کاظم امام گشتہ تنصیص بر کفر وشرک ایشان نمودند پس قول عارفی در بارہ

ایشان راست آمده را مرشدی و شیخ شدی و دانشمند بااین جمله تشدید مضے مسلمانان تشدید
ان شاء الله تعالی عنقریب تفصیل این امور بدانستان ترتیب دہیم که ہر کسے از سامعین و ناظرین بگرید
که فریب بران متعذر نیست بلی اگر در ذکر شیاطین ذریات جنود حکماء شیطان تکرار ست مطعون گردد
و درین معنی شعر مشهور را باید منظور باید خواند سعدا عدلعن شیطان لم ان لعنه ٭ بهر المسکا اکرته
متنوع ع اما حال ابن تیمیه پس آنهم چنان نیست که ابلق الزام بدان خورند اولا از آنکه غایة الامر آنکه
و بلکیفیت ست نه تصریح بجسمیت و ثانیا آنکه جهت علو را اختصاصے بجسم ست لیکن مجهول الکیف و ثالثا بر
الزام چنانچه غالبا بپیر نابالغ را در مناظراتیکه میانه علمای امامیه و علمای اهل سنت بعد از جلوه
و این هیچمدان گذشته بنظر رسیده باشد که اقوالش را جابده علمای فن چندان وقعت نمی نهند اگرچه او را
بکثرت علوم می ستایند و لیکن بر مقولاتش سر نمی جنبانند بلکه ناخنهاے زنند و بلحسار تهماے او
خوشنود هستند حتے که بعد از ملاحظه تقریراتش خشمناک می شوند و این و فاتر را اگر بر کشائیم تطویل
بسیار بیشتر آید پس براے اهل انصاف همین اجمال کفایت میکند و فریاد توضیح و تفصیل در کتاب‌ها
که کتاب‌ها بدیگران پیوست و ناظرین از ان غافل هستند و باہرین از ان اعراض می ورزند و بجملیه
از حدود تجاوز مے نمایند و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین همین ست که در مثنوی
میفرماید ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست ٭ نعوذ بالله من الحقد واللداد والعصبیة العمیاء
قوله همراه اخذ احادیث از کلمات ممطوره الخ اقول شعر فهے عالم بالا معلوم شد زیرا که مدعا
من در رساله قدیمه آنست که بر اصول رفضه مخالفت ایشرک و لکفر جمیع شده کما عرفت بیانه و نسق
مجوریه واقع و گرفتن احادیث از کلاب ممطوره خارج از باب و بیرون از حساب ست مقصود آنست
که درینجا از ین حیثیت بحث نیست که امامیه ازان فرق که بکلاب ممطوره ملقب اند روایت میگیرند
در روایات واقفیه اعتماد می نمایند یا نه و در آنست که منکرین توحید بلکه بر بهترین کان معرفت
البته خویش گردانیده‌اند و حال عداوت ایشان با ائمه ہدی و بالعکس آنچنان نیست که بر اہل
ستجلّه توانند پوشید سماعه ابن مهران را که واقفی ست بکرار تمام ثقه نوشته‌اند و بر روایت او تن
داده‌اند و بر مذہب مذکورش کتاب تلخیص گواه ست و حسن بن محمد بن سماعه و رد متعصب
شنیده ست او را توثیق میکنند و بر همه کتاب‌ها کور چشم باید هر عدلست الی غیر ذلک من الکتب الی آنکه ایشان
خوارج و نواصب پس کتاب مجتهد که بلا خلاف سست مذہب اصحاب ملتها ایشان ابتر از هم اصحاب
اند و نیز او گفره و مشرکین نام ایشان نهاده‌اند و بیادم می آید که عبارتش بعینها در سابق گذشته تحقیق نما
که ایشان نیز بتصریح مجتهد مذکور کلاب ممطوره میگویند و قبل از ین مقالات سابقه عالیه متعالیه ساده پیرایه و
در بر گرفته که بسبب قلت تشبت یال قرید حسن جمال کیفران صاحب غنج و دلال بود که حضرات

نزد شان بود نیست پسر دند و آن ملاعین مثل خوان یغما برده اند و حرمت حرم شریف را بر تصریح جناب
رفضه شکستند و درباره مطالبین مثل حضرت امام رضا علیه چنانکه گفتند که هر بار ذکر تفضیلی آن خلاف
آداب بالجمله مضمون آن بود که حیثیت اخبار و روایت را از شرایع بیرون کرده ام و جناب مجتهد بحیثیت تصریحے
دنیا بالغی هیچ پیرایان نبر زند بهمین قدر مدد نظر داشتند که عبارت را قلب کنند و کتب خویشتن را بهم فراهم
فرمایند بر دعوی کمترین انام مقرون بدلیل و برهان است و دعاوی مجتهد خیالات دجال و وساوس
شیطان فی السفینه بنا بر همان کلام مجمل است الخ اقول عبارت رساله قدیمه علی ما عرفت بعد
نقل الجمله اینست و حدیث رجوع بعضے که ذکرش باسم سمی زبیده بانکه نافع دیگران و بحکم حدیث
کافی مفید مدعاے مخالفان نیست قول برجعت شما نیست کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون بدانکه حدیث رجوع بعضے مبتدا است و قول برجعت شان خبر آن مراد
از بعض هشام بن الحکم رضایت کریه و دلیل بطلان رجعت ست و قوله ذکرش باسم سمی زبیده جمله
اسمیت که صفت مبتدا است و قوله بانکه نافع دیگران دیگر است برای موصوف مذکور و قوله و بحکم
حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست بعطف صفت سوم است برای موصوف مسطور و
بای تکلم از برای تعلیل است وازین بیان دانسته باشے که لفظ نیست هم تعلق دارد بجمله دوم و هم
بجمله سوم هرگاه این قدر را با لاجمال خاطر کردے باید شنید که بعد از انکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
رفضه از کتب معتبره شان ثابت کردم والزام بالغایت قصوی رسید مناسب آن دیدم که مرزا محمد کامل کابلی
طائفه کا علیه تو انگفت که حقیقة بر اصول طائفه مذکوره و دو محبت دعوی غصب و ظلم اصحاب و دعوی
تقیه جناب امیر که مثل چنین مهم پرده نشین شد و ناموس دین و ملت را بر باد داد و بس چرا کامل کابلیه
نشنود این امور در ترفیر کشمیری جسیح و بارے بسیار نموده و سخن سازی بسیار بکار برده و دیگران مثل
جابیسے دکنتوری کاسه لیسی او اجمالاً یا تفصیلاً اختیار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تقریرات
این نزال و تحریرات این کشمیری نقال را که مخالف مرضی الله و رضی حضرات اهلبیت سید انبیا است برهم
زنم و بیخ بنیاد آن برکنم زیرا که این مطرود دین را ائمه هدی با وصف اخلاق عظیم از مجالس میراندند
و بعد از سفارش مثل اصحاب نزد خود نمیخواندند که سابق هم ازین با گزارش در رساله قدیمه که تفصیل را شنوا
بر تافته بر ذره اجمال رفته بود ذکاوت مجتهد را امتحان کردن تا اگر نفهمد جوابے دهد نزد همه عقلا رسوا شود
چنانچه واقع شد بعد ازین تمهید اکنون شروع میکنم عبارت کشمیری را تا عبارت شن که ترکیب آن جا گریز
مدرک سامعین است کلام مورد ملامتش را از اصل بر کند پس بدانکه او در روایات صحیح تحفه زیر خرافات
مقتدایان خویش از رهنمایین و دیگر شیاطین که اگر ایشان میانه رفضه و ائمه هدی متوسط نباشند
همه علوم شرعی بر باد رود چنانچه در تلخیص و خلاصه و رجال روضه ثابت است و نمونه آن دانستے

می رسید با آنکه بعضی رجال و رواة احادیث قول تجسیم و صورت را منسوب ساخته‌اند بآنها این اشخاص پیش
از استسعاد بخدمت فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده‌اند و بعد
از تشرف اندوز شدن بحضور فایض النور بارشاد و تلقین ائمه هدی علیهم من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها از اقوال مزخرفه اجتناب ورزیدند و اشتهار این تاویل بنا بر عدم اطلاع از عزم رجوع از آنها سبب اتهام
گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساختند در حقیقت ساحت ذمه عقاید آنها از لوث امثال اینها
محفوظ منزه است چنانچه شراح کتب احادیث و ارباب رجال باین تصریح نموده‌اند در قواطع النصوص مذکور است
اما ما وقع في الكافي من سؤال بعض السائلين من الائمة من الاسماء هو لاء ونفي الائمة عليهم السلام ذلك اعتقادهم
فيمكن ان يكون سؤالهم اما لانه كانت هذه عقائدهم قبل ادراك صحبة الائمة و رجوعهم الى دين الحق بسبب صحبتهم عليهم السلام
كما صرح به شراح الكافي انتهى مختصرا و ملا محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم چنین
فرموده است قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین مینویسد بعد تسلیم نسبت آرای مذکوره بهشام
بن حکم ظاهر اصدور آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانچه
سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات او را شنید از مذهب جهمیه برگردید و بمذهب حق جعفری گردید انتهی و فاضل
استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید و کان ابن
اخی هشام یذهب في الدين مذهب الجهمية خبيثا فيهم فسألني ان ادخله على ابي عبد الله عليه السلام ليناظره
فاعلمته اني لا افعل ما لم استأذنه فيه فدخلت على ابي عبد الله عليه السلام فاستأذنته في ادخال هشام فاذن
لي فقمت من عنده وخطوت خطوات فتذكرت رداءته وخبثه فانصرفت الى ابي عبد الله عليه السلام فحدثته برداءته
وخبثه فقال لي ابو عبد الله عليه السلام يا عمر تتخوف علي فخجلت من قولي وعلمت اني قد عثرت فخرجت مستحيا
الى هشام فسألته تأخير دخوله واعلمته انه قد اذن له بالدخول عليه فبادر هشام فاستأذن ودخل فدخلت
معه فلما تمكن في مجلسه سأله ابو عبد الله عليه السلام عن مسألة فحار فيها هشام وبقي متحيرا فسأله هشام ان
يؤجله فاجله ابو عبد الله عليه السلام فذهب هشام فاضطرب في طلب الجواب اياما فلم يقف عليه فرجع الى
ابي عبد الله عليه السلام فاخبره ابو عبد الله بها فسأله عن مسائل اخرى فسأل جملة وعقد بيعه فخرج هشام مغتما
متحيرا قال فبقيت اياما لا افيق من حيرتي قال عمر بن يزيد فسألني هشام ان استأذن له على ابي عبد الله عليه السلام
ثانيا فدخلت على ابي عبد الله عليه السلام فاستأذنت له فقال ابو عبد الله عليه السلام لينتظرني في موضع سماه بالحيرة
فالتقي معه فيه غدا ان شاء الله تعالى اذا راح النهار قال عمر فخرجت الى هشام فاخبرته بمقالته وامره فسر بذلك
هشام واستبشر وسبقه الى الموضع الذي كان سماه له ثم رأيتا هو اذا بابي عبد الله عليه السلام قد اقبل على
بغلة له فلما بصرت به وقرب مني هالني منظره وارعبني حتى بقيت لا اجد شيئا اقوله ولا انطلق لساني لما اردت

من مناظرته ووقف على ابي عبد الله عليه السلام يستطير وما كلمه وكان وقوفه على الاثر يزيد الاستبانة تحيرا فلما رأى ذلك منه
ضرب بغلته وسار حتى دخل بعض السكك من الحيرة وتيقنت ان ما اصابه من هيبته لم يكن الا من قبل الله
عز وجل ومن عظم موقعه ومكانه من الرب الجليل قال عمر فانصرف هشام الى ابي عبد الله عليه السلام ورجع
عن مذهبه ووافق اصحاب ابي عبد الله كلهم والحمد لله يعني گفته است ابو عمرو كشي از عمر بن يزيد مرويست كه برادرزاده
من هشام مذهب جهميه داشت و در آنجماعت خبيث بود پس سوال كرد مرا كه او را بملازمت حضرت صادق
عليه السلام مستفيد گردانم تا با آنحضرت مناظره نمايد و او را اعلام نمودم كه بغير اذن آنحضرت اينكار نخواهم كرد
پس بخدمت آنحضرت فايز شدم و از آنحضرت درباب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد
از حضور انور برخاسته چند گام رفتم كه خبث و رذالت او بيادم آمد بحضور آنحضرت برگشته خبث و رذالت
و تعصب او را در مذهبش بعرض آنحضرت رسانيدم پس آنحضرت فرمود آيا مي ترسي بر من از قول خود
شرمسار گرديدم و دانستم كه لغزش از من بوقوع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد هشام
رفتم و نويد اجازت ملازمت باو رسانيدم و گفتم كه درباره ملازمت تاخير ننمايد پس هشام مبادرت نموده
دستوري خواست و بملازمت اقدس فائز شد من نيز همراه او بخدمت اشرف مشرف گشتم چون هشام
در مجلس قرار گرفت حضرت او مسئله پرسيد هشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مهلت خواست حضرت
او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود و آگاهي از جواب او را
حاصل نشد پس بار بخدمت آنحضرت بارياب گرديد آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
مسئله ديگر از و پرسيد او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم و متحير بيرون آمد هشام گفت چند روز
از حيرت با فاقه بماندم عمر بن يزيد گفت كه باز هشام مرا گفت كه بار سوم از براي وي دستوري از آنحضرت بخواهم
پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستوري براي وي خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حيره منتظر
من باشد كه در آنجا با وي ملاقات ميكنم فردا هرگاه روز برآيد ان شاء الله تعالى عمر گفت از نزد آنحضرت آمده
در پيش هشام رسيده او را از حكم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بآن مسرور و مستبشر
گرديده پيشتر از آنحضرت دران موضع رفت كه در اين اثنا آنحضرت سواره بر اشتر خود اقبال بر او فرمود
هشام گويد چون آنحضرت را ديدم و نزديك من رسيد از ديدار فائض الانوار آنحضرت رعبي و هراسي
بمن عارض گشت كه تا مدتي نمي يافتم چيزيكه با آنحضرت بگويم و زبان من روان نشد بچيزيكه ميخواستم گفتگو
بكنم و آنحضرت تا مدتي بر من ايستاده منتظر كلام من بود و ايستادن او زياده مي كرد مرا هيبت و تحير
پس هرگاه آنحضرت اين امر را از من مشاهده فرمود اشتر خود را زد و روان شد تا داخل بعضي از كوچهاي
حيره شد و يقين كردم كه هيبتي كه بمن رسيد نبود مگر از جانب خداي عز و جل از بزرگي قدر و مكانت
و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جليل عمر گفت پس هشام بآنحضرت برگشت و مذهب خود را ترك كرد

و مستدین بدین حق گردید بر همه اصحاب آنحضرت فایق گشت و الحمد لله انتهی کلامه قاتلهم الله تعالی خریده فا
ازین اوراق بعین قدر تحصیل پیوست که بشام آرند سب جهیم بیدار جعفر فانیقیل الشور گشت بدین
جعفر پیوست چنانچه بجواب بعض امام رضا علیه السلام که در بعض اوراق حالش آن هم باشد برای که از
حدیث جواب آنحضرت که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و الحاد پیشوایان رفضه باینها بیدرد
از بید بیدوی سجده کنان بر زمین افتاد و از خوف و خشیت الهی زاید الوصف ترسیده و قبر معذرت بکتاب
و نص صریح گفت که اینشان خدا را شناختند و نه توحید قائل گردیدند و امام در خاتمه مناجات تا
که سبحان الله الشّی لک انک لم عظیم اشاره و نیز موقّتا لا تجعلنی مع القوم الظالمین بهرگاه در اصول این معنا
باشد که آنچه از امامی صدور یافته طور ائمه دیگر چنین بوده پس طاح جامع ائمه اهل بیت سید انبیا این طا
و زنادقه کافر و مشرک خواهند بود چنانکه از سائر ائمه دیگر هم تکفیر و لعن ایشان جلد اول کلینی ثابت باشد
حاسبین پس بعبارین تکفیر و تضلیل که از ائمه متاخرین بیان کردیم و از کلینی نقشان داد هم اجری نامند
ملائکه شیاطین و شیاطین مذکور را قبور خویش بر آمد جاری بن عیوب متنزه گردیده باشند و قبیکه فرزند نرگس
بعد از قیر و رگ به سر غیبت کبری فرود برود و از مدعیان توقیعات ناحیه مقدسه و صاحب رقعات خرده
دنیا پاک شد و حق تعالی جابجا تنصیص فرموده که کناره و فساق را برای توبه رجعتی نیست چنانچه از آیت
کریمه مذکوره معلوم شد و امامیه هم اتفاق بران دارند که قبل ظهور امام مهدی رجعتی نتواند بود پس در
بطلان این رجعت هر که شک آرد کافر گردد اری رجعت این مقتدایان رفضه بعد از ظهور فرزند خاتون
نرگس مطابق روایات قوم معلوم چنین است که رجعت شیطان الطاق که بالخصوص در کتب
ایشان نفیه دیده ام لاجرم عجبی نباشد که او باز هنگامه خرافات خود را گرم کند و دکان حرف خویش بطعن
تشریف یعنی کوفه بنا را بد چنانکه گفته اند ابن جبوره سنی را ازرا ندو دکرو دکان تعار تیدان بر انبوه کرد
عبارت کتابها از سلطان آن وقت تالیف بر نیاید لیکن عبارت حق الیقین هم در خصوص و عموم
کافی است که متعصب ضمیم دراثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب
حق فرقه محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیده
روشن کردند و بعضی از جزای نیکیهای خود ایشان در دنیا برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب
دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتیکه نمی خواستند که اهلبیت رسالت برسند و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سائر مردم در قبر باشند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث
بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض
اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند انتهی و از اینجا که شیطان الطاق علیه اللعنه

والغلات شر ارشر من اليهود والنصارى والمشابهين که خدای عز وجل را با وجود تجسم اجوف و مصمت اعضا
میکردند پر اعتقاد رفضه بمراتب قصوی و مدارج علیا رسیده اند پس ناگزیرست که ایشان باز افادات خود را برای
شیعه خویش مرتب فرمایند و غذاهای مناسب ترتیب دهند آری هر گنده پیر را گنده خور بایست **و این جواب**
بعد تسلیم این حرفهاست که در مذهب جهمیه این همه خرافات بوده زیرا چون در اصول کلینی و تصانیف ابن بابویه
بخطاب ائمه موجود باشد که هشام بن الحکم روایت میکند از ایشان ان الله جسم صمدی نوری احتمال مذکور کجا راه
داشته باشد چه پیروی حکم صریح دال بر آنست که بعد از صحبت مرغوبی این افترات بر ائمه هدی کرده و دل برین
خرافات بسته و نیز بلفظ موالیک و اصحابنا قد اختلفوا فی التوحید مشافهة و مکاتبة چنانچه در کافی در باب النهی
عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی جابجاست صریح است در ادعای دوستی ائمه و ادعای شیعه بودن
وان ماند مذهب جهمیه آنگاه خبث و تعصب او چگونه صورت تواند بست و اگر نیز یا بالغ بالحجار و اضطرار فرمایند
که مدعی موالات ذو انتساب بودند ولا اصل له گوییم مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق مدعای ما ازین مناظره
همین بود و بس که پیشوایان رفضه منافق بودند و توسل ائمه طاهرین نمودند چنانچه ابن سبا رئیس یهود
توسل جناب امیر و غلو درباره آنجناب بکار برده بود دیگر آنکه اگر هشام قبل از ملازمت امام باز از این
افادات نه اگرم میکرد و مذهب جهم میداشت شیعیان اهلبیت چگونه تصدیق او میکردند و فرقه هشامیه
چرا در طائفه شیعه مثل میرسید همچنین فرقه سالمیه و شیطانیه و میثمیه چگونه نیز داخل بالسیه میگشتند معهذا همه حیرتم که کامل
طائفه کاملیه هنوز ثابت نکرده که جهمیه خدا را جسم عریض و طویل و عمیق میدانند و بهفت شبر خویش می پیمایند
نیز خالی اعتقاد میکنند الی غیر ذلک من الخرافات این امر در حیز منع است باید بران دلیلی قایم فرمودن
و آنچه بیاد من می آید اینست که مذهب جهم بن صفوان فی وقت انقضاء دوره بنی امیه پیدا شده که باری
عز وجل صفات ازلیه ندارد و او را جز بقدرت و خلق وصف نتوان کرد و بهشت و دوزخ بعد از آمدن
اهل اسلام و کفر فنا پذیرند و مقصود از خلود که جابجا در قرآن وارد است مبالغه و مجاز است حقیقت خلود
و زنهار مراد نیست و مذهب او در بسیاری از امور با معتزله موافق است و بعضی از کتب ملل دلالت بران دارد
که جهم مذکور در مسایل الٰهیات مثل انکار علم باری پیش از آفریدن چیز رفاقت هشام بن حکم برگزیده
یعنی کاسه اتباع او لیسیده پس خطا بر او که مطلب بالعکس است و استادی و اضلال هشام ازان بر می آید چگونه
بعنوان گذاشت الطرف از همه آنکه خود نقال از اول در اوراق سابق عبارتی نقل کرده و در ترجمه آن
گفته جهم بن صفوان درین قول موافقت هشام بن حکم نموده فاعتبروا یا اولی النهی بالجمله تا رفضه دلیلی
قایم نکنند زنهار بر سخن مهمل ایشان گوش نباید نهاد که خرافات هشام که سخن در آن جاریست در مذهب
جهمیه بود و از کتب کلامیه قدیمه عیانست که شیوخ رفضه در امور مسطوره سابق الاقدام اند حتی که ملل
و نحل ابو عیسی وراق و زرقان و ابن ابو بخت و غیرهم بران دلیل است و از کتاب تلخیص که بعضی از علمای

بعد او تالیف کردند فاین هم عیالیست که در ساق و ساختن آن رفته بوده اند پس باوصف تصریحات ایشان
و بر ماستادی و تقدم هشام قول نقال و نیرال را چگونه مسموع کنیم و بروی عسکر را پس پشت اندازیم
و در روایات کلینی در باب اختلاف موالیک و اصحابنا فی التوحید را و ثبتک هشام و غیره در دنیا نبوده بلکه
بزبان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جلاد عالم بدن شان از هم ریخته و منفعله مورد و ملخ گردیده
از نظر سابق نا تمیم علاوه برین جواب تعالی کثیری در خاست رفض دارد که علم روعه زیاده شد بر علم حضرت
امام رضا و بهم ائمه دیگر که او را تکفیر کردند و قالوا الله اکبر گفتند لے غیر ذلک و علوم ائمه مرجوع شد زیرا که رفضه
هنوز همین اعتقاد دارند که هشام و برادر و دانش از عیوب و نقایص پاک اند و از ینجا ست که تمام مذهب خویش
و در علوم شرعیه بدست ایشان سپرده اند و الحمد لله علی تمام الحجة فان اقرار العقلاء علی انفسهم باظهار نقص
دلیل و من ادعی لنفسه نقیصه فقد عاجز دلیل اینها که شنیدی تعلق داشت بشرح جواب اول اکنون
جواب دوم را شرح میکنیم اعنی ذکر شد با امامیه می رسید باید دانست که دلیل این امر محض تکیه پیشوایان بعض
در باره صنادید قریش است که از بت پرستی رو برو حضرت رسالت رجوع کردند و باطن ایشان بکفر و
شرک مخلوط بود و بجاول سر پائے و انیمه کشش و کوشش که همراه جناب پیغمبر نمودند حق تعالے از ان خبر داد
برای تحقیق نزر بود پس ثبت دعوی رجوع هشام ازین خرافات مورد ملام بعد از تنزل توانیم گفت که
محتمل چون در اختیار بدعات جهمیه کسی بایشن کردم دنیا بدست او نیامد لاجرم بصحبت امام صادق فائز شد
که هم جمال صورت و کمال و معنے داشت و از علوم غیبیه و ترقیات مردم در امور دنیه و دنیویه بعلوم لدنیه
خبر میداد و خزاین لا ریبیه بدست آنجناب بود بحدیکه ملوک و نیابر در بعضی از تقاریب خرج میفرمود چنانچه
نمونه آن بمقار ساد سه از کتب شیعه ثبت و وضح یافته باوجود مرتبه ایثار که یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا انما بحدیکه شنیدم که مردان راه خدا دل دشمنان هم نکردند تنگ ترا بالاخره بخرا
قاضی در مجالس دیگران در غیر آن نوبت بتقریب طلب توسل حضرات ائمه بدان مرتبه رسید که هشام مذکور بر کرسی
می نشست و از خلفای عباسیه جواهر و عطایا بدست می آورد و بالجمله دعوی رجوع از مذهب جهمیه تشیع جعفر
امامیه را ترتیب میداد ورنه کمال ظلم و عدوان ایشان لازم آید که در باره مهاجرین اولین مصداق حدیث
طول کلینی مورد آیات ناطقه قرآنی وساوس شیطانی را بنیاد نهند و در باره این شیاطین ازین
احتمالات که بقیاس منے و دلیل اقوی حالش پیدا و هویدا است چشم پوشند این تقریر پی بود
در تشریح لفظ معلوم حالا که در ینجا تقاریر دیگر ست بقصد اختصار بر دو حرف دیگر اقتصار میکنیم بیان اولش
آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را رحمة للعالمین در قرآن مبین فرموده اند و حال این رحمت وسیع بر
اصول رفضه معلوم همگنان است که مجلسی بلوم در تذکره این عبارت مینویسد که قوم وی تمام مرتد
شدند و چهار صد هزار صحابه از دین برگردیدند الا قلیلے انتهی بلفظه ایا حیف صحبت امام صادق علیه

صاحب قاطع النصوص باعتراف قتال کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال بسته اند برابر آن
خواهد بود دلیل احتمال ارتداد درینجا بطریق اولی مطرق ست چه جای آنکه از روایات رفضه در اصول
کافی و مختار کشی کما سبق نموده فی المقالة السادسة ضلالت ایشان بنص قطعی هویدا باشد که اصحاب
جعفری گمراه شده بودند و هشام جوالیقی و شیطان الطاق بمجرد وفاتش بتکفیر و تنقیص مرتضوی هم خیال
بستند و در جلد اول کلینی اینهم موجود ست که جائی گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد امام کاظم
فرمود لعنت خدا بر او باد من تبرا میکنم ازین اعتقاد او الی آخره چه مجال مقتدایان امامیه بدین عنوان
ملتفت از بام ست دعوی رجوع هشام که امامیه زیب میدهد حرف دیگر آنکه در بسیاری از ادله اصولیه
و فروعیه امامیه مقرون باتلاف و گزاف خواهی یافت که فلان امر قطعا و یقینا ثابت شد مثل خلافت مرتضوی
و حلت متعه بروایت و اعتراف اهلسنت و الیقین لا یزول الا بیقین مثله پس میگوییم که انهم کفر و الحاد
باعتراف کاملین رفضه بثبوت رسانیدیم و این یقین برجای خود ست از اوهام فاسده و خیالات
کاسده کی متزلزل میشود پس ذکر حدیث رجوع برای رفضه در سرپرستی این ملحد شقی زیب نمیدهد هذا آخر
ذلک حالیا شرح وصف دوم که جواب سیوم ست یعنی با آنکه نافع دیگران نیست بگوش دل باید شنید
مدعا اینست که چون بجای خود ثابت ست که ایمان رند برای شخص دیگر که کفر ورزد و محاربات اختیار کند
منفعتی نمیدهد پس توبه هشام که بعد از غربال نمودن کتب شیعه بروایتی بهم رسانیده اند برای شیطان الطاق
و پیرا و ر ا نفس چگونه مفید خواهد شد و دیگران را از ملاحده آفاق چسان بکار خواهد آمد حالانکه سیاقت
سخن بطور عموم ست نه خصوص اما دعوی اجماع شیعه پس جهل مرکب ست چه اگر احادیث بالفرض آن است
بر امامت بلافصل لیکن مخالف اجماع صحابه حتی سعد بن عباده و لا حاجة الی الاعاده معهذا اصحاب ائمه
ایشان را محجوب توحید بگواهی کلینی و تکفیر ائمه سیدالستند کما لا یخفی اکنون باقی نماند درین فصل مگر شرح
قول من که بحکم حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست پس بدانکه مقصود از زیاده کردن این
عبارت آنست که آنچه زرار و هشام بالتفصیل و کاسه لیس و مجتهد جایسی بالاجماع در جالمه و در انتقا
وار ذکر ده و آن بتفصیل و اجمال قاطع جواب کامل طائفه کاملیه ست ذکر کنیم تقریر متن مجملا اینست که توبه
صاحب بدعت بحکم حدیث کافی مقبول نمیشود و بعد از استقرار دلیل مسئله چنین ست که رجوع آنمردم که بسبب
بدعت آنشخص گمراه شده اند در حیز قدرت باقی نماند پس توبه پیشوایان امامیه که شیوع رآن میرود چگونه
با وصف عدم قبول برای شیعه مفید تواند شد اما آنکه دیگران هم مشارق و مغارب باختیار بدعت این
مضلین تابعین و حاجله و وارثین ابالسه گمراه شدند و اصرار بر آن کرده بدوزخ رفتند پس شهرت فرق مذکور
ایشان یعنی هشامیه و سالمیه و میثمیه و زراریه و غیرها کافیست و در احد اشاد و الحاد ایشان بتصریح مجتهد جایسی
کلامی نیست بالجمله مجتهد قانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که حلیه و نیسیه و خطابیه و غیرهم کرد

اثبات نبوت و امامت آرای سخیفه بجهت مخالفت ثقلین اختیار کرده نزد امامیه کلاب ممطوره نجس العین
گردیده اند عبارتی نوشته که سزاوار دیدن است برمی آید احداث و بدعت این فرق چنانکه اسمی منقلین و خوارج اسمعیلی که تمام
هم در تشبث بافعال طاهره و مزید محبت اهلبیت سید انبیا مثل شان باشند و آن عبارت اینست که قبل ازین
اشعار کردیم که بسا اوقات در بسیاری از جزئیات اهل فرقه باکسیکه آن فرقه بطرف او منسوب میباشد مخالف میباشند
چنانچه صاحبان ابوحنیفه و شافعی با ابوالحسن اشعری پس از کجا که آنچه هشامیه میگویند بعینه مذهب هشام باشد انتهی بلفظه الا الآخر
نود در مقام امری عجب عجابی بیاد آمد که بدون ذکرش چگونه بگذرم یعنی جالیس فرزندان او در طعن الرباح و بارزه
ضربت حیدریه آنچه گفته اند دال بر آنست که تابعین مذهب متبوع خود را نیک میشناسند حالیا مذهب هشام را
از هشامیه تحقیق نمیفرمایند و قس علی هذا و این فرق را بجهت همان هزرفات تکفیر نمایند سبحان الله ضالین کافر
و متخلف از اهلبیت نبوی باشند و مضلین بدان مدارج عالیه رسند که پایانش پدید نباشد و الاسفی اتباع امر بر منجیه
امامیه ختم شد که تراجم هشام که او را یکبار خود پرورده در فاق اصحاب ابی عبدالله علیهم السلام میدیر زبان جاری اند در باره سابق
مینوازند و نصوص غلوی و کاظمی را پامال میسازند اگر این ائمه با وجود پاک بودن هشام و غیره تکفیر و تضلیل
ایشان مینمودند کفر از کعبه بر میخاست بجهت آنکه کذب سبب نمایان و افترای بی پایان خلاف سعادت ایشان
غیر حال این پیر پرستان هشام و فدویان زراره شیطان الطاق مخصوص المسا دیگر میگویم انشاء الله تعالی
اینست آغاز مناظره من درین رساله صغیره که از کجا بکجا پایه سخن را بلند گردانیده جامعیت و مالغت را قطعا و یقینا
ملحوظ داشته ام بخلاف مجتهد الزمانی که با اینهمه سامانها کسی از علمای فریقین حاصل نیست هرجا بگواهی پدر خود دل
فرو بانگی داده اند و از سعادت مندی محروم گشته اند و شاید که در اجمال اهمال تلاوت آیه کریمه لم تقولون ما
لا تفعلون در دعوی خلف الصدق بودن ملحوظ دارند بعد از شرح عبارت معلوم عوام هم دانسته باشند که مجتهد البلد
اینقدر فهمیده باشد که مقصود مجیب از نوشتن این فقرات سعی کامل طائفه را بر باد دادن است و لیکن مجال نیاورد
که کلامی درین امور بکنند فلله الحجة البالغة اکنون در شرح بقیه عبارت قلمی کرم دان نسبت آن تنزیه بحمل جسم بر ذات
مستقل و صورت بر حقیقة الحقائق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را شبیه بخلا و اعلی را روحا و صمد قرار
دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیه الاشارة تاویل ساختن بمعنی ابطال حقیقت و لایت ائمه و توثیق
نصاری و دین یهود و قدم هم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب الثانی من المذکورین پس بدانکه قوله و تنزیه نسبت معطوف بر مدحت جمع
و مضاف الیه تنزیه یعنی هشام و غیره و تنزیه بحث محذوف پس مضاف با مضاف الیه مبتدا است یعنی پاک گردانیدن هشام و غیره
بدین طور که جسم را که در کلام ایشان العیاذ بالله برای خدا واقع است بر ذات مستقل فرود آرند و گویند که ایشان
لفظ جسم گفته اند و حقیقت آن طول و عرض و عمق اراده نکرده معنی جوهر گرفته اند و لفظ صورت معطوف است بر جسم یعنی
و پاک ساختن ایشان بحمل نمودن لفظ صورت بر حقیقة الحقایق که پیشوایان ایشان در کافی الکافی در باره حضرت احدیت تعالی
چنانکه گفته اند و مطلوب ایشان اینست که خدا حقیقت جمیع حقایق است که در ضمن ابطال حقیقت و لایت ائمه و توثیق نصاری نیز

خدا و هم نخواهد بود و نیز مبدای مذکور است مراد اینست که تاویل سطور باطل کردن امامت ائمه هدی است و توثیق و تعدیل سایر
وجوه و امثال الشنایع است و قوله و مجموع عالم مبتدای دیگر است معطوف بر تنزیه و اسفافش معطوف بر مجموع و لفظ قتال نیز
معطوف است بران و خبر این هر سه مبتدا ابطال الحقیقت الی اخره است و لفظ در معنی بجای فی الواقع است و بحید و خدوهم
بجای لیقوم ختاهم که یهود و مجوس و مانند شان باشند و مراد از کتاب ثانی رساله حیدریه علی المجوس القدریه است جواب
ذو الفقار مجتهد جالیسی که تفصیل این توثیق در آنست و مذکور در تنبیه است زیرا که در مقاله سادسه ذکر کرده و کتاب سید لود
یکی را نام برده بودم دوم جواب ذوالفقار که نامش درینجا بر زبان آوردم هرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بعبارات مطنبه ناپاک طایفه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم درین مقام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از هیولی و صورت است مثلا بلکه مراد از ان موجودیست قایم
بذاته مستقل در وجود و این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود غنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق انرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرقیه گوید الجوهر لفظ مشترک
بین معان کثیرة و الذی نقتصر علیه ههنا امور اربعة الاول انا نعنی بالجوهر کل موجود غنی عن المحل و الموضوع
و واجب الوجود بهذا المعنی جوهر و باوجود وضوح مراد اگر متجاسری باتصاف باری تعالی بجسم باین معنی قائل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی بعنوان توصیف بکنند شناعتی بر او عاید نخواهد بود و موجب تکفیر
قائلش نخواهد گشت و توقیفی بودن اسمای الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسامی بغیر اذن شارع اطلاق بطریق تسمیه است نه بر سبیل توصیف و همانا منشای وقوع انها درین ورطه
الف و عادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئیس در تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحس ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که انچه بحس مدرک نگردد حقیقتی ندارد و تصدیق بوجود نفس انسانی
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محلول در شی
غیر مجرد یا انکه فعل طبیعت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معاینه می بینند لیکن وثوق ایشان بوجود نفس
و عقل انقدر نیست زیرا که اجسام طبیعیه را مشاهده میکنند و افعال طبیعت را در ظاهر می بینند و فعل نفس
مخفی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است و همچنین فعل عقل که تجردش از ان شدیدتر است
و هر چه فعلش در اجسام ظاهر تر است مردم بوجودش واثق تر اند بالجمله اعتقاد میکنند که جوهر مجرد
وجودی و حقیقتی ندارد چه معقول بحیثیت انکه مجرد است حس از ادراک ان عاجز است بلکه ادراک آن شان مجرد
است و غیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند و ازینجاست که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود و غیر معلول است خصوصا افلاک اعلی بحیثیت بساطتش و بعضی از طبیعین و اسلامیین که ازین شرک تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن بمعنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند ابعاد با او منسوب سازند لکن نه بمعنی متعارف که موجب تحیز و تبعیض باشد بلکه بمعنی

را اعلی وارفع است از ابعاد مشهوره وهریک از جسم وابعاد ولفظ ایشان را که بر واجب تعالی اطلاق میکنند محمول
بالکنه دانند و در ورود متشابهات کتاب وسنت هم که در بعضی از آن اثبات اعضا واجزای جسم مانند ید و
وجه وجنب وعین ویمین وقدم وامثال آن بواجب واقع شده و در بعض عوارض اجسام مانند صورت
ونزول وصعود بجناب اقدسش اثبات شده موجب وهم وعبارات ایشان برین قول گردیده چنانچه برخی
از آن هم درین مسئله وبرخی در مسئله سیزدهم بعون عنایت ایزدی منقول خواهد شد و مراد از صورت در
قول اینها صورت جسمیه وصورت نوعیه وصورت ذهنیه نیست بلکه مراد اینها از صورت حقیقت است ولفظ
صورت گاهی بر حقیقت اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا التصریح بآن فرموده
فاضل هروی در شرح رسالهٔ قطبیه نقل از و نموده در شرح قول علامه رازی میگوید المراد
بالصورة ههنا الحقیقة مطلقا وقد یطلق لفظ الصورة علیها کما صرح به الشیخ انتهی واطلاق صورت باین
معنی بر جناب اقدس الهی محذوری ندارد و در عبارت عرفا نیز تعبیر از ذات اقدس بحقیقة الحقایق
واقع شده وهم برین نهج الفاظ دیگر که اتصاف جناب باری جل مجده بآن جائز دارند مراد از اینها
معانی اینها نیست بلکه محامل وتاویلات صحیح دارد چنانچه مفصلا معرض بیان می آید صدر المتالهین
در شرح کافی بعد نقل اقوال هشامین از ملل ونحل شهرستانی میفرماید که شکی نیست که اینها بحسب ظاهر
اقوال باطله وآرای سخیفه متناقضه اند وهمانا که این اقوال رموزات وتجوزات است ظواهر اینها
فاسد وبواطن اینها صحیح است که آنها را تاویلات ومحامل است از قبیل رموزاتیکه در کلام حکمای
سلف در باب مبدا ومعاد ورود یافته وناقلین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نموده کلمات
از مواضعش تحریف نموده اند واینها را در تقول بآن اقوال مصلحت دینی وغرض صحیح بوده باشد والله اعلم
باسرار عباده پس بر منصف خبیر مخفی نیست که اسناد وتحریف کلام رجال بناقلان چنانچه صدر المتالهین فرموده است
استبعادی ندارد چه اکثر اکابر باین بلیه گرفتار شده اند که حساد فرومایه برخی از عقاید فاسده در کلام اینها
الحاق وتدلیس نموده اند ودر حق رجال امامیه بعضی را بر تدلیس وتحریف حسد داعی شده وبعض دیگر را
تعصب وعداوت دینی بران کار آورده تا باتهام بعقاید فاسده واضرار بلکه قتل واهلاک اینها بدست اویز
حیلهٔ شرعی ممکن باشد پس درینجا احتمال تحریف اقوی است عبدالوهاب بن احمد بن علی شعراوی در کتاب
جواهر ویواقیت آورده است که زنادقه در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بزیر وساده
اش تدلیس نموده بودند اگر اصحابش از صحت عقیده او اطلاع نمیداشتند اینمعنی موجب فتنه
میگردید ونیز کتابی بنام مجدالدین فیروزآبادی در رد ابوحنیفه مشهور ساختند وچند مسئله
بر غزالی افترا نموده ملحق باحیاء العلوم نموده اند وهمچنین بر خود شعراوی در کتاب بحر مورد چند
مسئله وعقیده فاسده کرده شائع ساختند موجب هیجان فتنه گردیده ونیز در کلام شیخ محی الدین

العربی لیغنی جنابچه بمبوس ساخته در فتوحات و دیگر کتبش درج کرده میگوید جمیع ما عارض من کلام ظاهر الشریعته
وما علیه الجمهور فهو مدسوس علیه کما اخبرنی بذلک الشیخ الصالح سیدی ابو طاهر المغربی نزیل المدینته المشرفة ثم اخرج لنسخه
الفتوحات التی قابلها علی النسخة الشیخ التی بخطه فی مدینته قونیة فلم ار فیها شیئا مما کنت توقفت فیه وحذفته حین اختصرت
الفتوحات وقد دس الزنادقة تحت وسادة الامام احمد بن حنبل فی مرض موته عقاید زایغة ولولا ما کان اصحابه
العلیمون منه صحة الاعتقاد لافتتنوا بما وجدوه تحت وسادته وکذلک دسوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروز
ابادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام ابی حنیفه وتکفیره وکذلک دسوا علی الغزالی عدة مسائل
فی کتاب الاحیاء وکذلک دسوا علی انا فی الکتاب المسمی بالبحر المورود جملة من العقاید الزایغه واشاعوا
تلک العقاید فی مصر ومکه نحو ثلث سنین وانا بری منها کما نبهت ذلک فی خطبه الکتاب المذکورتها وکان
العلماء کتبوا علیه واجازوه فما سکنت الفتنة حتی ارسلت لهم النسخة التی علیها خطوطهم اذا علمت ذلک فیحتمل ان الحسدة
دسوا علی الشیخ فی کتبه کما دسوا علی فی کتبی انا فانه امر قد شاهدته من اهل عصری فی حقی انتهی نیز شیخ مذکور
در کتاب یواقیت وجواهر اکابر بسیاری را ذکر نموده که از مکر حساد ببلای قتل وجلای وطن مبتلا گردیده
مانند سمنون وسهل بن عبد الله تستری وابا سعید خراز وجنید ویوسف بن حسین رازی وابو عثمان
مغربی وشبلی ونیمی ومانند محمد بن فضیل بلخی که مذهبش مانند مذهب اصحاب اجرای آیات صفات
بر ظاهرش بغیر تاویل وایمان بان وتفویض علم بخدا بوده وجوه تاویل کلام مثبتین صدر المتالهین
در شرح کافی برین نهج بیان فرموده است که لفظ صورت در اصطلاح علما سوای معنی که
در عرف شائع است که بمعنی تشکل وخلقت باشد مشترک است در چند معنی چه صورت را
گاهی اطلاق میکنند بر ماهیت شئی وگاهی بر وجود عقلی او وگاهی بر کمال هر شئی وگاهی بر موجود
است که تعلق بجسم وجسمانی ندارد ومانند ذوات مفارقات از مواد واجرام ومیگویند که ذات
خدای تعالی صورت وحقیقة الحقائق است گویا غیر او تعالی ناقص الوجود باطل الحقیقت است
بحیثیکه محتاج است بمصورکه اورا بپیرایه صورت بیاراید واز حضیض قوت وامکان بسر منزل
فعل ووجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد تجسم لازم نمی آید خواه اطلاق
آن از طرف شارع ماذون باشد یا نه آنکه مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شده و
نیز در حدیث مشهور میانه عامه وخاصه ان الله خلق آدم علی صورته مطابق آن وارد است
ومراد ازین حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل او سبحانه جل شانه ومیان مثال ومثل
فرق است چه مثل شئی مشارک اوست در تمام حقیقت او ومثال مضاهی اوست در سلوب
اضافات وجناب اقدس الهی از مثل در ذات وصفات منزه است لکن مثال ومضافات
در سلوب واضافات که خارج از ذات مقدس اوست در حق او تعالی مستحیل نیست کما قال

نحن من قائل وله المثل الاعلی فی السموات الآیة انتهی کلام ذلک الطغام زاد الله تعالی خزیه وملامه اهلبیت
حال شعبده بازی وسخن سازی تا نکه طائفه حائک مقالات نزالفه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خباثت رفض چه هنگامه برپا کرده وبقصد حمایت زنادقین دشمنان ائمه دین انطباق همت برمیان جان
بربسته وپایه زمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زمانی باشارات ابن سینا وعبارات
میرزاهد هروی وکلمات قطب تحتانی قصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده ووقتی مقالات
صدر المتالهین شیرازی را تا آنکه او تصریح کرده که هشام جبرا ورا الشیء بالیقین این امور دقائق را نفهمیده
باشند سپر ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت وجواهر مائل گشته وانیم ندانسته که اینهمه کفریات در کلینی
که بر اصول طائفه فاحشه که اصح الکتب قبل از بیاض عثمانی است وبقول مجتهد فانی در زمانه حق نما [?]
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف اموریکه بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
آتش افتراءات ملاحده بود کما نقل المطرود وکافی را اشرف از قرآن مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه قالازم مبین است مگر ندانی که جامعین کتاب بعد مرتد وکافر ومنافق نزد طاعنین بودند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریر الفکر باعتراف مجتهد درشیدند که امام المحدثین است والتیه مجموع چنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود وعرض اعور کان من الکافرین ترویج وتهذیب
آن پس قبلیت که یقینا مقصود از آن زیادت شرف است عیان شد وهو بدیهی وبیان چنانچه دانی
اوراق بی ربط است که قایلین بالتحریف بدان زبان دراز بیاد درباره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه وآگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل التصوف در آیده کما سیجی
انشاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه یزید وشمر وابن زیاد در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم بیاموخته که عقیده مذکوره وتصوف تایل شدن متعلقات
آن زیاده از همه کفر والحاد است چنانچه فرقه اصولیه واخباریه از کلینی وغیره مدعی این معنی هستند و
وملا طاهر قمی در رسائل خود جا بجا که درین ابواب نگفته ودیباچه ذوالفقار مجتهد وتمام شهاب ثاقب
او جا بجا بذکر دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته وبا اینهمه چرخ بازی وسینه زوری وکله تازی
خلاصه مقالات این ارقال هزال نائب ابلیس ودجال مصداق ع ای سبز قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان روافض بلفظ جسم معنی استقلال وجوهریت اراده میفرمایند واز صورت
حقیقة الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ملکی را آفریدگاری ومصوری باید واو تعالی محتاج مصوری و
آفریدگاری نیست انتهی [?] انچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجواب این مهملات بشنو
که حضرات ائمه محیط هر غیب وشهادت این امور را که رقاص امور دقیق واسرار عمیق نام ان تهاونید [?]
بر ذکر آن بالیدند ودر پیرامن نکشیدند فهمیدند یا نه بر تقدیر اول ضروری بود سالکین را هدایت کنند

وتلخیص مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم نمایندن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
و چون معامله بعکس و نقیض کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر و تضلیل شان بعمل آوردند و خذلهم
الله و لا تجعلنی من القوم الظالمین بر السنه مقدسه راندند و روبروی حضرت ایزدی زار زار نالیها کردند
و عرض نمودند که خدایا این قوم ترا نشناختند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا او درع عنک صیحة
البحیران و استعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقة ابطال امامت ائمه طیبین
است و هم توثیق ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بران حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
و مانند آن که برای ایشان است دفع عین الکمال چگونه نخواهد بود کما سیجیء فی کلام المرود بعد ازین اختیار
داری خواهی زیاده برین تقریر القیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مسند الحاد و مخالف توحید دانستند و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابذه علمای رقاص
انهم صرحتهم گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیرات
ببری و چنین گوئی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق آنمردم که منصوص الکفر اند و اللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای تقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمه نقد عاجل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و درینجا
الزامات رفضیه و وجوه نکوهش و نفرین این نقال هزال خارج از تعداد است بر حرفی ازان اعلام
کنم و ایجاث دیگر را بر ذکاوت سامع و ناظر بگذارم و آن اینکه هزال درین نقول جدیده که نفخ و دلال
بلکه نشتر غمزه او افسرده انهم گفت که وقوع ایشان در ورطه النح و این قول تا لفظ هم و عبارت بر جاهل
و عامی بودن هشام و غیره دلالت میکند زیرا که وقوع در ورطه و پابند شدن بالف و عادت بالفاظیکه
منافی توحید باشند کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم آنکه بزرگان گفته اند ؎ نه هر کو شمشیر بازی آید
تا نه بنید نخست پا یابش پ حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه خلافا للائمة الطاهرین
و القدماء الماهرین نه آنچنانست که توان انرا شنید کما سبق نموذجه من حق الیقین و روضة المتقین طرفه آنکه
نمود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از علل ماهر بود و نقش در کلام به ثبوت میرسید
پس کشمیری نقال درهمین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجلسیان ایرانی حواس گم کرده جهان
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب ابی عبدالله کلهم علیه السلام هم اجرا یا دنماید البقصد
نقال لبیب رقص وزین مرقص و پای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بود برای ایشان ثابت میکند

سجدیکه اگر در آنچه از تعلیقات شیخ بجای تائید کلام خود نقل نموده غور نمائی توانی دانست که ایجاد آن
از وجود باری تعالی که در تجرد از همه زیاده تر است و احساس را در بارگاهش مدخلی نیست منکر
بحث بودند و صحبت ائمه هدی ایشان را هیچ فایده نرسانید و این هزال و هر چه آورده مدخول است
قابل التفات فحول نیست بخلاف این هزال. نقال مشهور که چون در مجلس شادی کتخدائی
وزیر علی بجهت امتداد لیالی و ایام در تقالی لب تو آمد و دید که مدار المهام چار کس اند شخصی از اهل
کشمیر و مهاجنی مالک زر خطیر و مالوی یعنی ذب کبیر و رئیس فوجی جم غفیر و از هر طرف این اشخاص
و ارذل من مزید میدیند نقلی شروع کرد که اهل فرمالیش همه بهوش و حواس باختند پس بخطاب
نواب گفت اخیداوند هرگاه بر لشکر شجاع الدوله بهادر شکست افتاد و ایرانیان بتاراج لشکر
خود دست برد نمودند شخصی همیان اشرفی در مقعد فرو برد لا جرم مغول لشکر را زیر و زبر نمودند
قضا را چار کس شریک رنج و راحت در لشکر بودند جماعت ایشان نیز پریشان شد چون فتنه
فرو نشست و یغما برخاست از مهاجن پرسیدند راست بگو بر تو چه گذشت بیچاره سر بگریبان
انداخت و گفت هم تاراج کردند و هم مسخرگی ها نمودند و کشمیری که عادت سخن سازی و لاف و گزاف
دارد اگر مغلی انگشتی خلانیده بود گفت که دست را تا الیاسعد رسانید و سپاهی دلیر دعوی کرد چندان
مقعد را پیچید که انگشتی چند جدا شد و مخنث گفت قربان برین یغما و تاراج که همیشه نصیب دوستان باد
حال القول دیگر از نقال هزال در باب اجوف و مصمت بودن معبود مقتدایان او و آنچه اصل و فرع
آن باشد باید شنید تا لاف و گزاف این کشمیری که انگشت را الیاسعد بیل کرد عیان شود استماع
آن نیز ضرور است که منتهای مساعی اهل کید و زور است و نه عبارته و آنکه دیده بصیرتش بنور
حق منور است میداند که همه عالم عقلی مثالی است نیز حق را و این عالم طبیعی یا آسمان و زمینش و
آنچه در آنها و در میان آنها است مثال مثال اوست بدرستیکه عالم غیب با آنچه در اوست گویا حاویست
به صورتیکه مطابقت عالم شهادت را چه علم او سبحانه بذات خود همان عالم است بعالم پس ظاهر شد هر
صورت آنکه عالم است با دار آن حیثیت که عالم است با ولیس صورت جوهر یا جسم ذات اوست و از حیثیت
کم متصل قار شدت وجود اوست و از حیثیت کم غیر قار که از زمان است سرمدیت اوست و از حیثیت کم منفصل
عددی عدد اسمای اوست و از حیثیت کیف سمیع و بصیر بودن او و از حیثیت این بودن اوست مستوی بر عرش
و از حیثیت متی بودن اوست در ازل و از حیثیت وضع وضع فرمودن اوست شرائع را و گشاده بودن
هر دو دست قدرت اوست برحمت و از حیثیت اضافت بودن او آفریننده خلق و از حیثیت حدث و ملک
مالک الملک و از حیثیت فعل کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ وَ سَنَفْرُغُ لَکُمْ اَیُّهَا الثَّقَلَانِ و از حیثیت آن منفعل بودن الذی
یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات یعنی منکر و ضد قهار او میشود و عار ایشان علیهما معروف تعالم است بر وجهی که اعلی و اشرف

ازانچه موجود میشود در خارج یا بوهم کرده یا تصور نموده آید در عقل یا در وهم و در حس پس هرچه ما سوای
او تعالی است ظاهر شده است بر صورت موجد و پیدا کننده او و ظاهر فرموده است مگر بذات خود را
و عالم مظهر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بغیر ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
موجدش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آئینه در امکان
کامل تر از موجدش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر ازان نیک دریاب که این معنی مغز معرفت است بعضی عرفای
کامل اشاره بآن فرموده پس خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و خیر النظم که جامع و حاویست بر
همه معانی آن بر الملک وجوه اختیار فرموده ان را آدم نام کرده چنانچه مرویست که او را بر صورت
خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و انسان صغیر اوست و عالم کبیر
است و انسان را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقة الامر دریافت کردی در قول او تعالی اَلَمْ تَرَ
اِلٰى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا تامل نفرما تا بدانی که عالم جسمانی
ظل ممدود پروردگار است و مثال موجد اوست و نزدیک است که ظل منقبض گشته بحرکت ذاتیه از
شهادت بسوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکند بران قول او تعالی ولو شاء لجعله ساکنا اگر
میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه ثُمَّ قَبَضْنَاهُ اِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا پس قبض کردیم او را بسوی
خود اندک قبضی نیز صدر المتالهین بمیفرماید ما را در تاویل کلام این رجال وجهی دیگر است
که مبنی است بر مقدمه و آن انیست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجود می باشند که
بعضی ازانها قوی تر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرض است
مانند علم انسان بغیر خود و بعضی ازان جوهر است مانند علم او تعالی بذات مقدس و بغیر ذات
خود و بعبارت دیگر شی گاهی موجود می باشد بوجودیکه خاص است او را و گاهی موجود میباشد
بوجودیکه جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در ما کیفیت نفسانیه است غیر قدرت
و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی باشیا عین قدرت او بر آنها ست
و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجود ذات
و در ما زائد اند بر وجود و ذاتهای ما و بعبارت دیگر شی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفه الحدود که هر یک
ازان نوعی است مخالف مر دیگری را نزد حکما که بوجود مجمل موجود گردیده اند و دوم مشتمل است
بر خطوط قصیره بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه این مقدمه تمهید
یافت پس میگوییم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل الابعاد را چند نحو از وجود است یعنی بعضی

ازان اخس وادنی است وبعضی اشرف واعلی پس بعضی ازان جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا هوا فقط
یا آتش فقط وبعضی ازان جسم است که جمادات وعناصر اربعه دران بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن گذشته
ایم لیکن آنکه فقط جماد است نمو وحس وحیات ونطق ندارد وبعضی ازان جسمی است که متغذی ونامی ومولد
است وجسمیت او کامل تر از جماد ومعادن است وبعضی ازان جسمی است که با وصف بودنش جسم حافظ
الصورت متغذی ونامی مولد وحساس صاحب حیات حسیه است وبعضی ازان جسمی است که با وجود بودن
او حیوان ذی حیات ناطق ومدرک معقولات است که درو بانتهای اجسام سابقه بوجود واحد جمعی موجود
اند درین وجود جمعی تضاد درمیان آنها نیست بجهت بودنش بر وجه الطف واشرف وآن وجود
انسان است وانسان درعوالم متعدده موجود می شود وبعضی ازآن اشرف واعلی است واز بعضی
دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است وبعضی ازآن نفسانی وبعضی ازآن عقلی اما انسان طبعی
پس او را اعضای محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست ونه
موضع دستش موضع پایش ونه هیچیک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس
او را اعضای متمایز اند هیچیک از آنها محجوب نمیگردد وادراک او منوط بچشم وخیال
باطن مشترک است که بعینه می بیند ومی شنود ومی چشد ولمس میکند ومی شمد واین اعضا درجهات
واوضاع متخالف نیستند بلکه وضعی وجهتی ندارند واشاره حسیه بسوی آنها واقع نمی شود زیرا که
درین عالم ودرجهات این عالم نیستند مانند انسانی که می بیند او را انسان در خواب وخواب
جزوی از اجزای آخرت وشعبه از آنست وازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما
انسان عقلی پس اعضای او روحانی وحواس او عقلی است او را بصر عقلی وشم عقلی ولمس عقلی است
اما ذوق فابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی اما شم فانی لاجد ریح الرحمن من جانب الیمن بدرستیکه
من یابم بوی رحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع الله یده بین کتفی او را دست وقدم عقلی وپهلوی
عقلی است واین اعضا وحواس عقلی موجود اند واین است آن انسان که مخلوق است بر صورت
رحمن واو خلیفه خدا است در عالم عقلی که مسجود ملائکه مقربین است وبعد از و در رتبه انسان نفسانی
است وبعد از و انسان طبعی است هرگاه این معانی در صفحه خاطر منطبع ومرتسم گشت بوضوح پیوست
که معنی که مسمی بجسم است او را چند جواز وجود است که در شرف وحسب وعلو ودنو متفاوت اند از وقت
طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس جهت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی
مانند او نیست سمیع است وبصیر است ومسمی است باسماء الهیه ومنعوت است بنعوت ربانیه با آنکه جائز
نیست که در واجب تعالی خلاء امری از اشیاء وجودیه باشد ودر ذات احدیت او تعالی جهتی
نیست که منافی جهت وجوب وجود باشد ودروی سلبی نیست مگر سلب اعدام ونقایص ونیز

وجود او بعلم بجمیع اشیاست وجمیع اشیا موجوداند درین شهود الهی بوجود علم او که آن وجود ذات و
وجود اسمای حسنای او و وجود صفات علیای اوست بمعانی کثیره انها که بوجود واحد قیومی صمدی
موجوداند پس صدر المتالهین در توجیه اقوال انها اجوف الی السرة والباقی صمد در شرح
کافی فرموده انها گمان کرده اند که همه عالم شخص واحد و ذات واحد است که او را جسم و روح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک اقصی با انچه در وست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق اله است پس قسم اسفل جسمانی او اجوف است بحیثیت انچه در وست از معنی قوت امکانیه
وظلمت هیولانیه که شبیه بخلا وعدم است وقسم اعلاش که روحانی است صمد است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی و ماده ظلمانی تعالی الله عن التشبیه والتمثیل
وملا محسن کاشی در حواشی غیر این توجیه کرده است موید این معنی آنست که سید الحکما باقر داماد در
قبسات فرموده انسان کبیر که عبارت است از نظام عالم کل متحقق است وحدانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است وشمس بمنزله قلب وسائر راقیه بمنزله سائر ما فی الانسان الصغیر
از بطون ودماغیه واعصاب ورباطات وشرائین واورده وغضاریف وشراسیف وعظام واعضا
وجوارح وعقول ونفوس مجرده بمنزله قوای عاقله وعامله که مبادی ادراکات وتحریکات اند ونفوس
منطبعه بمنزله ارواح وقوای نفسانیه وحیوانیه وطبیعیه وحکما این شخص جلیل را آنا قوت شمالیه
وبحسب حرکت غربیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب شمال ویمین بجانب مغرب ووجه بوسط سمایا
جانب قطب جنوبی وشمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند وگویند که سر کراهیت خوابیدن بر روی
یا جانب قطب شمالی آنست که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنابرین قطب شمالی علو شود وقطب
جنوبی سفل وبحسب افاق جنوبی وباعتبار حرکت شرقیه بانسان مستلقی سر بجانب جنوبی ویمین بجانب
مشرق ووجه بوسط السما پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار وقطب شمالی اسفل انتهی وتوجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است بانکه اضافت العباد باو سبحانه وتعالی رمز وکنایه است از راست او
منانه وبودنش مصداق اسم الواسع جهت وسعت تامه علمیه ثابت است مر ذات واجب را جل شانه
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از ما عدای ذات او جل مجده و ذات با آنکه امر بسیط حق صرف است و
بوجهی از وجوه شایبه تکثیر ندارد وعلم اجمالی اشیاست باجمالیکه فوق آن اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم آوند ذاتش مندمج ومنطوی است مانند انطوای نواه بر شجر وانطوای بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس با بساطت حقه صرفه علم تفصیلی تام بجمیع ذرات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفه حقه بهیچ وجهی از انحای کثرت اصلا منثلمه تکثر دران نیست
اولیت واسع در نهایت وسع مترتب میشود بران انکشاف جمیع اشیا بانکشاف تام قبل از

وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود اشیا بیک نهج و نسبت که تغییر دران متطرق نمی شود و بودن الباد او متساوی کنایه از انست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساوی است نه جهتی از جهات فقر و امکان و نقص و حدثان در و نیست بلکه واجب عز شانه بجمیع جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد از دست بنابر مشهور قدرت کامله است و بودنش مانند سنبکه پیغامکه از هر جانب تلالو و لمعان وارد و همچنین اضافت لون و ریح و طعم و مسه اشاره است بسوی تجلی که سالک آنرا در مبادی سیر و سلوک قطع میکند و ایماست بسوی انوار جلیله او و را روی سید به اضافت این امور بجانب اقدس باری تعالی است الی آخره ما قال ناصب عداوه العترة الطاهرین ما دل خرافات الهشامین والشیاطین اخیه تاویلات که دیدی و تسویلات او که شنیدی نا تمام است و هنوز و فتر با مانند نامه اعمالش سیاه و با ایهمه المناب عبارات و اسهاب نقول و حکایات ملخص آن بیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک نحو لقشه مثل کمل عرفا این حقایق و دقایق دیدند و عوالم غیبیه و معالم لاریبیه بر ایشان منکشف شد و انحای وجود از اخس و ادنی و اشرف کماهی رو نمود تا دانستند که مجموع عالم با ایهمه تن و توش و جوش و خروش و عظمت و جبروت و ناسوت و لاهوت ذاتی بیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه ایست بسیط و در عالم تفصیل بحریست محیط و با ایهمه شیون غیر متناهی ذات اقدس الهی از تقالف زوال و مغایب مجبوره انتقال منزه ایست و هو الآن کما کان و الکان کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِیْ شَأْنٍ والحمد لله تعالی که انچه سابقا مرتب کردم اگرچه حرفی چند است لیکن در قلع اساس این تاویلات و تسویلات کافی و بسند است و حسن علی انچه در اجوف و صمد بودن باری عز و جل معاذ الله علمای امامیه عبارت ارائی و خامه فرسائی نمودند که زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ مصدق انست تازه تر انکه سخن من باجناب مجتهد تمام شیر ودواه باتباع شیخ فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از تصانیف ایشان پیداست که عقیده وحدة الوجود و این امور از همه کفر و الحاد بدتر است و حشر صوفیه و ماولین و مائلین کلمات ایشان همراه شمر و ابن زیاد و یزید و مروان است لاجرم مدعای ما بمرتبه بداهت اولی رسید و کفر و الحاد هشامین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسعلین بر زبان مجتهدین بظهور انجامید لیکن چون حال متعصبین قوم چنانست که تا هر دعوی را اگرچه مثل آفتاب روشن باشد مقرون بدلیل نکردانم دامن از دست نمیگذارند و گره برابرو میزنند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از عبارات شهاب ثاقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم یقین کنند که این پیشوایان همراه این نقال بجای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد از انکه ثابت نموده که نزد صوفیه در مخلوقات و خلائق آن فرق اعتباریست و انهمه موجودات با این همه شیون مختلفه و صور متباینه یک ذات است و ذکر هیچ و حال اجمال و تفصیل مانند مداد و ظهورش

در حروف است و امواج و طوفان و تلاطم باشیون رنگارنگ عین دریاست چند حدیث در مذمت صوفیه مقرر شده
منها ما رواه الفاضل الکامل مولانا احمد الاردبیلی باسناده عن الامام علی بن محمد الهادی علیه السلام فی جملة
حدیث طویل قال الصوفیه کلهم مخالفونا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری او مجوس هذه
الامة و منها ما رواه الصافی الکتاب المذکور باسناده عن الرضا علیه السلام انه قال لا یقول بالتصوف
احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة و منها ما رواه عن الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور باسناده
قال قال رجل للصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فقال علیه السلام انهم
اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم
و یلقبون انفسهم بلقبهم و یاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و انا منهم براء و من انکرهم و رد
علیهم کان کمن جاهد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و منها ما رواه ابن حمزه و السید
المرتضی عن الشیخ المفید باسناده عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد
فی مسجد النبی فی المدینه فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلا بلیغا و کانت له منزلة عظیمة
عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه مستدیرا و اخذوا بالتهلیل فقال علیه السلام
لا تلتفتوا الی هولاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین الی ان قال علیه السلام فمن
ذهب الی زیارة احد منهم حیا و میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان و من اعان
احدا منهم فکانما اعان یزید و معویه و ابا سفیان فقال رجل من اصحابنا ان کان معترفا بحقوقکم قال
فنظر الیه شبه المغضب و قال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا الی آخره لطوله و منها ما نقل السید
المرتضی عن الشیخ المفید عن احمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیه عن سعید بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار
عن العسکری علیه السلام انه کلم ابا هاشم الجعفری فقال یا ابا هاشم سیاتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة
مستبشرة و قلوبهم مظلمة متکدرة السنة فیهم بدعة و البدعة فیهم سنة المومن بینهم محقر و الفاسق عندهم موقر امراؤهم
جاهلون جائرون و علماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون الی ان قال من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکرهم بلسانه
او بقلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد بین یدی رسول الله و منها ما رواه الشیخ بهاء الدین فی
الکشکول قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقوم الساعة علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
صوفیة لیسوا منی و انهم یهود امتی اضل من الکفار و هم اهل النار این چند حدیث را و انهم باختصار از کتاب
مذکور بیان کردم پس وای بر کسیکه پیشوایان خود را بسوی مقالات اهل التصوف بکشند و ذائقه کلمات
ایشان بکاسه لیسی بچشد و زنهار این کتب را نه بیند و دامن از اوامر و نواهی حضرات ائمه فرا چیند
و طوق لعنت باعانت متبعین اهل التصوف در گردن اندازد و با ابن زیاد زنازاده و یزید پلید بسازد
و لعنت بران قوم تا قیامت باد که بصحبت حضرات ائمه هدی خائف شوند و هزاران لعنت شب و روز

اند شوند بکوشش و نفرین اهل بدعت و ضلالت بگوش ارند و یکی را برابر غازی نشمارند و توحید باری
عزوجل را بجای رسانند که متقشفین مجوس مصداق بیت بوستان ع گرش بینی از کیش آن هرگز نیارد زهره آب
تعلیم چو مردار در آفتاب ؛ از تصور تش حیران باشند و از مضمون هفت شیر و خانی و بید بودن تخلیات
تجلیات فرو روند و آنهمه مهملات و خرافات را که مجیر ابلیس و مخجل دجال باشد بدامن پاک اهلبیت
طاهرین کما عرفت بر بندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خارزار ضلالت بدام و دانه گرفتار کنند
اکنون مجمل این نصوص تحریر می‌چند می‌گنجانم که امام نقی ع فرمود صوفیه همه مخالف و دشمن ما هستند مثل
نصاری و مجوس و حضرت امام رضا ارشاد نمودند که اختیار کردن تصوف یا بمکر است یا گمراهی یا حماقت
و مردی عرض کرد قوم صوفیه بهم رسیده اند امام صادق مصدوق فرمود که دشمنان ما هستند هرکه
بایشان مایل شد محشور گشت بایشان و عنقریب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما اظهار کنند و مایل
بصوفیه باشند و اقوال ایشان را باول سازند ما از ایشان تبرا می‌کنیم هرکه اقوال ایشان را رد نماید
گویا همراه کاب رسالتماب صلی الله علیه وسلم جهاد کرده باشد و امام نقی ع با محمد بن حسین در مسجد
نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابوهاشم جعفری در ایشان بود و منزلت عظیم داشت و بلیغ بود در ازنه
و صوفیه بگوشه حلقه زدند و تهلیل شروع کردند امام فرمود التفات مکنند ایشان خلفای شیاطین
و مخرب دین اند هرکه بزیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویا بزیارت شیطان
و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویا معین یزید و معاویه و ابوسفیان است شخصی عرض
کرد اگرچه شیعی باشد حضرت بغضب نگریست و فرمود هرکه بحقوق ما معترف است عقوق ما نکند و امام عسکری
فرمود ع ای ابوهاشم عنقریب مردم باشند چهره‌های شان تر و تازه و دلها سیاه بدعت در ایشان
سنت است و سنت بمنزله بدعت مومن میانه ایشان حقیر است و فاسق صاحب توقیر هرکه وقت ذکر صوفیه
انکار نکند بزبان یا بقلب او از ما نیست و هرکه انکار نماید گویا رو برو حضرت ص جهاد می‌کند و حضرت ع
فرمود قیامت نخواهد آمد تا صوفیه بهم رسند بهود امت من اند گمراه‌تر اند از کافران همه اهل دوزخ اند و مانند
ایشان که مخرب توحید الهی بودند و المنة لله تعالی که از نصوص معصومین الحادیه پیشوایان رفضه و ماولین
به ثبوت رسید و توثیق نصاری مجوس لازم ذاتی انتقال گشت و مجتهد قانی در صوارم و دیگران در غیر آن ثابت
کرده اند که تصوف فرع نصب عداوت اهلبیت است و بیاد فقیر نمی‌آید که مذهب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
علیه وسلم منصوص باشد انهمه اوراق نزهه کشمیر تمهیدی بود با تمام بالمناسب محل و چون باین مدعا غور کنی تحاشی
محل و غرض از استیعاب ما حاجت نیست که تعلق بتحقیق دارد لیکن لاجمال ذکر شان میدهیم که نقال در مقام ترجمه عبارت
صدر المتالهین نموده الفاظش اینست که بالجمله این مرد یعنی هشام بن حکم رتبه اش از آن جلیل تر است که جاهل
باشد از آنچه میدانند اکثر اکثر مردم در حق او تعالی از سلب جسمیت و صورت او سبحانه یا اختراع کنند برامیه و اولیا ایشان

پس باقیماند که کلام او را وجهی صحیح و مسلکی دقیق و معنی عمیق است خواه انمعنی بر او منکشف و بیانش بر او مفتوح
شده باشد یا نه والعلم عند الله از ینجا انهم عیان شد که توجیهاتی بود لا یرضی بها قایلها مطابق مثل مشهور
که مدعی سست و گواه چیست و علمای امامیه روز علم بمردم نمودند و بدوستی ایشان در جهنم افتادند بعد از دیدن
کلینی و کتب ابن بابویه که بفصوص در افترای او بر اهلبیت طاهرین است بانمعنی که این عقاید از حضرات ائمه بما رسیده
و بگوش خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیده ایم نفی افترا از عجائب و غرائب است بعد ازین آنچه گفته باشی
بدان نمیرسد که سائلین و ناسبین این عقاید بطرف هشام و غیره حمقا و جهلا بوده اند از حیثیت ائمه حقیقت
الامر را بیان نفرمودند و اوهام شان را تا صر از ان یافتند و جوابش دانستی که تلخیص آن امور بدو حرف
سلمین چنان آوردم که هم حقیقت واضح شد و هم سد این تحریفات حالانکه اصول کلینی دال بر آنست که
ائمه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس ایزدی است که ائمه هر بار بتکفیر و تضلیل
ایشان پرداختند اما آنچه از ملل در باره هشام نگاشته دلیل بر غور و امعان او در کلام آورده پس منافی
غرض صاحب تحفه قدس سره الغریر و این خفی نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی درین باب
که ائمه هدی الحاد و ضلالت را بسوی انها موکد و مشید نمودند الزام رفضه بود و آن بجای خود باحسن
طرق بحصول انجامید مهذا حاضر جوابی و غور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم چیزی دیگر است
و راه راست یافتن و بصحبت ائمه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب هذا دون ذلک اما آنچه در تضعیف
بعضی از رواة کلینی مثل سهل بن زیاد و نفری دیگر این کاسه لیسی نریده و شمر گفتگو کرده و مجتهد در مقاله
سادسه بتفصیل آن پرداخته جوابش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام بعین الیقین دیدند که اگر تضعیف او را
مد نظر دارند هزاران احادیث ائمه و فتاوای جامعین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح برباد رود مع ذلک
ما را حاجتی درینمقام بکشیدن کلفتی نمی افتد زیرا که خود این نقال در جواب باب چهارم تحفه آنچه نقل تازه
می آرد مصداق کریمه نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا توان گفت و عبارتش اینست که در روایت مشائخ
عظام از ضعفا عیب و عاری نیست چه روایت از امثال این رجال بیکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه تخریج و ایراد
بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر اینها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
ورای مقتضی عدالت آن راوی و صحت ضبط و عدم غفلت او است نزد او و بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
و ابن بابویه باحوال اینها زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر اینهاست پس تضعیف این رجال خصوصا
رجالیکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه و نظایر ان واقع اند و طعن در اینها بغیر قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شروح کتب احادیث تصریح بان فرموده اند انتهی
قدر الضرورت والمنة لله تعالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کافی
است که برای او رتبه تقدم بالشرف ثابت لفقیه و تهذیب و استبصار حاصل است و اهتمامیکه کلینی

در کافی نموده و تا امروز در همین بحث و تفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص و منهج و غیرها مانند آفتاب
نمایانست و حاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائلین را مقصر و منحرف و عاری از فهم
و ادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار دانستی
بتکفیر و تضلیل نمودند و شیطنت اینها باثبات رسانیدند و به بارگاه الهی استغاثه بردند و نفی توحید
از اینها کردند اما لفظ معزول عنکم پس حاشا که مطلب فهم و ادراک شان لغتی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم و صورت دانستند و بی روحانی قرار دادند و سائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در تردد
افتاده اند علی الیقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند و این مرتبی است که بعنایت ایزدی بهم رسید آنانکه
گفته و محصل آنیست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را دریغ نداشتن خواه ویا آن زیرا که چون این
الحاد و زندقه با وجود کمال خبث و تعصب دران کما عرفت مرارا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا فکیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین و انصار یاوران دین مختار رضی الله عنهم اجمعین قرآنی
هیچ کلامی را در تاویل و توجیه بلکه اول تطعیه را در کمال عدالت و تقوای شان نمی شنوند و در بهار
این ملاحده چنین یاوگی دارند و قبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره را چنانچه علمای شیعه توثیق
بتکرار نموده اند اما حال مفضل و مانند او پس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی میرزا بالغ آورده بود و جوابش بتفصیل
تمام اداشد و حماقت و سفاهت مجتهدین از فانی و زمانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری و مسلم روایات کفر ایشان آورده اند یا از حدیث ازیشان گرفته اند لاجرم
احتمال قویست که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از ملکه برآورده در مردم داخل کردند که علمای
بتکفیر شان باعتراف محقق دوانی رفته اند باقیماند آنکه رفضه باهل سنت تحریف و تبدیل را نسبت میتوانند کرد چنانچه
در صوارم از سید مرتضای رازی باتباع نقالین نقل نموده و جوابش آنکه نسبت این امر بآن مردم اولی باشد
که لباس نفاق دربر کنند و در مدارس ما مانند مجتهد فانی بمانند و بر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه و نفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد و اینچنین نسبتها نمود و مردم او را از فرقه خود پنداشتند
البته فریب توانند خورد و این نسبتها را مشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف دیدن که رفضه خوگر
بنفاق و تقیه اند از ترکش نکنند بخلاف اهل سنت که این عادت ندارند و اگر ان علماء را بشمارم که
عمر ایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده و کان علی الظاهر
یتعقد علی مذهب الشافعی و یری رای الشیعه الامامیه فی الباطن و کان خفیا علی المذهبین و لعلی
المذهبین کتب صه یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت و در
باطن شیعی بود و در هر دو مذهب بحسب ظاهر و باطن فقیه بود و بر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

وحاشا که تحقیق آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند ومن ادعی فعلیه البیان حالانکه گفتگو در رساله
فقیر مبنی بر پیشوای و مقتدای است نه اخذ روایت کما فصلته سابقا ولاحقا اما ایراد روایات جسم و
صورت وجنب وساق ونهادن پا در دوزخ ودست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم
الی غیر ذلک یعنی ازین جهت بوده واین احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
ائمه کجا رفت مع ذلک در صوارم ازین احادیث تحاشی دارد پس غرض این اجله اصحاب ائمه بدین
روایات سنیان از عجایب خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطبی و یابسی از کلمات نامربوط
این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجامعیت ومالعیت فارغ شدم
اکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجیبین مسؤلین ومأولین اقوال ملحدین بنصوص ائمه
طاهرین وارد است بار دیگر شنود وداد انصاف بده که ایا ایمه رافضیان در محبت هشامین شیطان الطاق
وغیرهم توحید خدای تعالی را برهم زدند واو را جسم وصوره قرار دادند ونصف را پر ونصف را خالی
دانستند خصوصا از نقال تا مجتهد فانی واز فانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسه شیاطین و یزید وشمر
وابن زیاد اظلم الظالمین بدرکات اسفل نار بجهت کشتن ایمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
انیست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن
عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن
علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس ینسبونا الی القول بالتشبیه والجبر لما روی
من الاخبار فی ذلک من ابائک الائمه فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن ابائی الائمه
فی التشبیه والجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه واله فی ذلک فقلت بل ما روی عن النبی
فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیه قال فلیقولوا فی ابائی الائمه
انهم لم یقولوا من ذلک شیئا وانما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک ونحن منه برائ
فی الدنیا والاخره یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی
فمن احبهم فقد ابغضنا ومن ابغضهم فقد احبنا ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم
فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا ومن جفاهم فقد برنا ومن برهم فقد جفانا ومن اکرمهم فقد اهاننا ومن
اهانهم فقد اکرمنا ومن قبلهم فقد ردنا ومن ردهم فقد قبلنا ومن احسن الیهم فقد اساء الینا ومن اساء
الیهم فقد احسن الینا ومن صدقهم فقد کذبنا ومن کذبهم فقد صدقنا ومن اعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم
فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا بلفظه قوله وتاویلات کلام
رواه الخ **اقول** حاشا که مماثلت در زیاده هیچ وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ایمه فن کلام در غیر آن بمقاله مجسمه هر چه تقریرات شنیع مانند ماخوذ است از مجادرات حرب عربار.

اظهار مخالفت سنت مرویه از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم واهلبیت اتقیا واصحاب اصفیا
وانچه ائمه فن حدیث اعتقاد دارند اتباع سنت سنیه حضرت خیر الوری گشت بخلاف انچه شارعین کلینی
پیچ وتاب خوردند وباظهار استعداد فلسفیت وکاسه لیسی ملعین خیال خام پختند وبالاخر سپر در کر
وعلم پیرستان انداختند وبرای پیشوایان خود لعجائب پرداختند وحال لطائل وهزال وکاسه لیسی او
در صوارم خود معلوم شد که انچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تاویلی نیست بلکه خنجر تکذیب حق
بجوی حضرات ائمه هدی راندن وکلمه شمر وابن زیاد خواندنست کما عرفته مفصلا واز تاویلات اهل
سنیه بمقابله مجسمه دعوی ابطال حقیقت ولایت ائمه که پیغمبر تا بالغ کردند چه معنی داشته باشد بلکه مردود
مذهب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول ائمه طاهرین است یعنی هم مذهب تنزیه وهم مذهب المحدثین
که مفید بلا کیف است چنانچه از نزهتهم هم عیانست واگر با قبول کافی در احادیثیکه لعن وکفر پیشوایان
رفض وارد است غور کنی نیز واضح است که هرچه در قران مجید آمده اذعان آن داریم بلی بر تقدیر
وقت سرپرستی وتاویلات هشامین لازم می آید ابطال حقیقت امامت ائمه چنانچه مرة بعد اخری
بتفصیل واجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که براو اشکالی نیست
تعقد متین ان الورود لا تعدو رسما ولا المماثلة فضلا عن التشبيه فتنبه مبدأ التشبيه وجهه مبدل التنزيه
قوله در لقب صدوق الخ **اقول** وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است بر وبالاختصار
هرچندی ازان اقتصار می کنم اول آنکه رفضه در معایب اهلسنت میگفتند که ابوحنیفه را امام اعظم
می نامند وائمه اهلبیت را اعظم نگویند پس من در رساله قدیمه برای الزام امامیه از لفظ صدوق
استبعاد کردم یعنی بحال رفضه باید گریست که بر دیگران این طعن کنند وحضرت امام جعفر را گاهی
صدوق نگویند وصاحب فتات مزورات را بلفظ صدوق ملقب سازند دوم آنکه اکذب الکاذبین
یعنی زراره را که تبرا میکرد وغبار میداشت از حضرت امام صادق معاذ الله بحیثیت آنکه حضرت امام صادق
مثالب او همیشه ذکر میفرمود چنانچه در کشی هست اصدق الصادقین خوانند البته وغیران لقب نهاده اند
چنانچه علمای رجال بانبساط خاطر ذکر کرده اند سوم آنکه چون بالذات سخن بگوساله امامیه میرود
مجیب اشاره بانیمعنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شهرت دادن حالانکه شما نیز او را
صدوق می نامید اما کذب صدوق پس بحیثیت آنکه او در کتاب الاعتقادات بدلالت مطابقی میگوید
که قران مجید همین قدر است که مسلمانان بدست دارند ومجتهد انچه درینباب عقیده دارد وهم مجتهد فانی
از کتب ایشان عیانست که در تحقیق نصوص امامت ائمه ومدائح ومناقب اهلبیت شکی نیست فلکن علی
اعتقاده هم کذب بالا صادقا ولا صدوقا چهارم آنکه متاخرین هم مذهب او را در جامع عباسی وغیران
نقل میکنند که نماز را جایز میدانند با وجودیکه لباس مصلی آلوده بخمر باشد وتجویز نمی نماید نماز را در جانه

که خبر دران بود باشد و هل هذا الا کذب علی الله و الرسول و حتی نجعل لعنة الله علی الکاذبین آگر
هست الخ **اقول** اگر در کتب اهلسنت ملاحظه کنی مانند آفتاب نیمروز عیان خواهد شد صدیقیت ابوبکر
عتیق حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب میگوییم که اگر خواهی روایت صدیقیت او بحکم حاکم در مستدرک
از جناب مرتضوی کرم الله وجهه قبول کن که چون از انجناب حال ابوبکر پرسیدند فرمودند ذاک امرء سماه
الله صدیقا علی لسان جبرئیل ع و محمد صلی الله علیه وسلم و هم بروایت او از احادیث دیگران بشرط
صحت و از صدر الدین اصفهانی در کتاب ابطال الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم برفض
است و اگر توانی بحدیث بخاری رجوع کن و گواهی حضرت رسول مقبول را بشنو اثبت احد فانما علیک
نبی و صدیق و شهیدان و بحدیث مسلم و ابن ماجه این ماجرا برکوه حرا هم رو داده چنانچه مفصلا در ازالة
الخفا عن خلافة الخلفا و قرة العینین بتفضیل الشیخین مذکور است و لغایت باری عز و جل کتب رفضه
هم بران گواهی میدهد و حیا بنده علمای ایشان بدون رد دیگر و نیق حرمی آرند از انجمله صاحب
منهج المقال و صریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویدا است یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان
آنحضرت مثل صدیق کسی را نمیدانستند و قس علی هذا و این لقب ملقب میباختند پس حدیث لقب
ابوبکر حقیقة بشهرت تواتر رسید اما مناقب عظیمه دیگر پس حدیث الطول کلینی هم در مدح او و هم دیگر خلفای
راشدین دقیقه را فرو نمیگذارد و این امور از این احادیث بدلالت قطعی است اما را ایتالیین خودش معنی
مظنه است از منطوق و مفهوم آن چه میگشاید فان الیقین لا یزول الا بمثله و حال این حدیث قبل ازین
گذشته باز بظهور می آید که رفضه را عجز بی اغرا به انشاء الله تعالی و صدیقیت ابوبکر رضی الله عنه از روایت
رئیس اهل عناد ستاد و دجال اعور در تفسیرش و دیگران در غیر آن سمت ظهور دارد و لیکن اهل نفاق
و جدل بوادی فضول و هزل برده اند شب و روز در مطاعن فاروق آیت کریمه و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی تلاوت میکردند و لیکن درباره صدیقیت ابوبکر از یاد ایشان رفت و بر زبان
حقیر آمد انه لقول فصل و ما هو بالهزل تمام کنید حرف که انبیا هم آید که این بحث جای از تفسیر قمی نوشته ام
فلیرجع الی انه النار فی روایته اما اغرای شیطان پس بعید از صحیح صدیق و عدم دخل ملکیت اهل
نفاق منافی صدیقیت نیست چون اغرا شیطانی برای حضرت آدم و دیگر انبیا از کتاب الله یقینی باشد
برای صدیق چرا مضر تواند بود فان النبوة ارفع شانا و اعلی مکانا من الامامة خلیف که مراد از آن نحوق
غضب باشد چنانچه مجتهد الزمانی در همین مقام حاشیه می نویسد که علامه جار الله زمخشری در تفسیر کشاف ذیل
تفسیر آیت و اما ینزغنک من الشیطان نزغ الآیه نوشته و جعل النزغ نازغا کما قیل جد جده روی انها
لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف یا رب و الغضب فنزل و اما ینزغنک یجوزان یراد
بنزغ الشیطان اعترا الغضب کقول ابی بکر رضی الله عنه ان لی شیطانا یعتریني و مطابق این عبارت

در تفسیر مرا که نیز مذکور است ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه خطبه خلیفه اول نقل نموده که بعض فقرات
آن اینست الا وانکم ان کلفتمونی ان اعمل فیکم بمثل ما عمل رسول الله لم اقم به کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم عبدا اکرمه الله بالوحی وعصمه به وانما انا بشر مثلکم ولست بخیر من احدکم فراعونی فاذا رأیتمونی
رغبت فقومونی واعلموا ان لی شیطانا یعترینی الخ وقریب باین در تاریخ الخلفا مذکور است لیکن بعض
علمای اهلسنت که انکار صحت روایت آن لی شیطانا یعترینی نموده اند بعید از انصاف و اعتساف
صاف است منه لاعفا الله عنه این حاشیه مرتبه ابوبکر صدیق را که صدیقیت بود موکد و مشید میگرداند
زیرا که ماده آن صدق است پس ابوبکر بر سر منبر حال خود را بیان کرد و محصل اینست که نتوانم مثل
حضرت صلی الله علیه وسلم در هر امر بجا آوردن زیرا که حضرت پیغمبر مؤید بود بنزول وحی و من کجا و
انیم بشر دارم وهمچنین معصوم نیستم پس مراد اعمال و افعال مثل انجناب نداننید باید باز اعتقاد بعد
وسداد ابوبکر بهم رسانیدن که حال خود را مقرون براستی بیان کرد و البته صدیق به تقریر طبرسی مولی
وافای او در مجمع البیان کسی تواند بود که ملازم صدق و صفا باشد نه مرتکب کید و ریا فلا تغفل
اگر صدیق را بمعنی اسبق را در اذعان و تصدیق فرا گیرند اینمعنی هم بر حضرت ابوبکر صادق است
وهم بر حضرت مرتضی ولکن الاول اولی چه در ینجا اتفاق امت است بر اظهار ایمان و ترتب آثار معنی
صدیق از جهت بنا ساختن مسجد و دعوت الی الاسلام و راه یافتن صنادید قریش از اجله اصحاب بتوسط
او الی غیر ذلک و خود جناب مرتضوی و او این قدر روانی در باره حضرت افضل الصدیقین داده اند
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی اما آنچه از نتائج این حاشیه صحت این کلام بر آورده پس هنوز در ان نظر
است بلحاظ امر دیگر در مقاله سادسه گفته بود و قد بینا مرارا بالجمله از سلف تا خلف معمول همین است
که در روایتیکه علمای رفضه بمطاعن اصحاب کرام می ارند قید صحت از ان می افزایند که اکثر یکی در ذکر کنند
اند بعضی غیر صحیح حضرت بعد ظهور مکاید اهل نفاق اهتمام این قید ضرور می انگیختند و العجب که بیانات
را مرة بعد اخری بمکتب انشا نیدم و بارها فهمانیدم لیکن او هنوز اعتقاد اینمعنی دارد که صواعق محرقه
تصنیف ابن حجر عسقلانیست و این پیروی غولان بیابانی است فتدبر ولا تغفل و هر چند از حضرت
علامه دهلوی قدس سره العزیز کالشمس فی کبد السماء تکرار صدور خطا و صوارم ثابت نکرده بلکه
در تحلیه اوراه بجایی نبرده لیکن با انیمه مجتهد فانی این دشنام میدهد که یک خطا دو خطا بار سوم
باد ریخطا اش می توان گفت خواهی نخواهی که خود مجتهد جالسی در ذوالفقار مشنوع نقض بر انیمعنی کرده
که دشنام مادر و خواهر هیچ مسلمان و کافر را درست نیست فاعتبروا یا اولی الالباب و قوله ان هذا
لشئی عجاب **اما جواب** از حدیث الصدیقون ثلثه پس بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج
و عدم صدور تکذیب از اهل لجاج اینست که اگر حصر مراد نیست در ین صورت بلا جرم منافاتی با تعدد

ابوبکر ندارد و اگر مدعا حصر است پس وارد میشود اولاً حدیث صدیق بودن ابوذر غفاری که در کتب تحقیق
مثل بحار ثابت است بروایت فخر کامل رفضه اعنی ابن بابویه که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
جعفر را گاهی صدوق نه نامند و ترجمه آن حدیث بزبان مجلسی در حیات القلوب انیست که ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است
انتهی بلفظه ثانیاً کتاب الله ناطق گشته بصدیقیت بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
و سوره مریم واضح است پس حصر کجا ماند و اگر گویند صدیقی مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت خیر قلیل
علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرات انبیا
یعنی در خاتمه و هو افضلهم مرد لیست و حاصل حدیث آنکه در امم ماضیه و انبیای گذشته همین سه کس
صدیق اند و علی افضل ایشان پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آمد زیرا که هم صدیقیت انبیا در ان منصوص
است کما اشرنا و هم افضلیت ایشان از صدیقین و شهدا و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیحه و باجماع
اهل حق کما اطلعت به الکتب الکلامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمترینی از انبیا نتواند رسید
چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الطرح خواهد بود نزد اهل حق چه جای
قبول و تاویل و توجیه احتمال احتیاطاً خواهد بود کما لا یخفی و بر بیننده تقصایت ثمانتی رفضه مثل در در غیر
عیالسنت که او بر روایت قواعد موضوعه خویش که با دله آیات قطعیه و احادیث مستفیضه به ثبوت پیوسته
احادیث کثیره را رد کرده بنده را حاجتی بکشیدن کلفت جدید نیست مجتهد قانی در شهاب ثاقب آنچه مینویسد
و کافی و وافی است قلت من ضروریات مذهب الشیعه الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقداً للاصول
الخمسه و ضروریات المذهب فهو من اهل النار مخلد فیها لا یدخل الجنة اصلا فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث
اصلا لکفی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا تعاضد لعمومات الایات و صرایح الاحادیث الکثیره
السابقه شطر منها و اذا عرفت ذلک فلا شک ان کل حدیث و قول یخالف لظاهره هذا الاصل لیطرح
و لا یلتفت الیه و لذا تری السید المرتضی علم الهدی لم یلتفت الیها انتهی مقام الحاجة من کلامه ثالثاً
خود اصول متناقضه شیعه و شرح آن دلالت بر صدیقیت جمیع ائمه هدی دارد و انیهم منافی ظاهر حصر است
کما لا یخفی و اهل خبر است نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه و استاد کلینی در تفسیر
اهلبیت و مسعود و قمی یعنی لفظ صدیقین را که در قران مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند و مومن
ال فرعون و حبیب را از دست میدهند و اگر بذات مقداد حصر میکردند بجای خود بود چه حال جناب
مرتضوی بر اصول رفضه کاملیه مانند آفتاب عیالسنت و قس علی هذا ابوذر و سلمان بلی مقداد قبضه
شمشیر گرفته در سر پرستی اهلبیت میکوشید و مثل شیر غرین می خروشید را لیعاً هیچ عاقلی
راضی نتواند شد که جناب امیر اذن داعیه داشته باشد چنانچه در نهج الحق آورده باز صدیقیت

ابوبکر را بآن شد و بیان فرمایید و بر خدای عز و جل نبندند که قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل و
محمد صلی الله علیه و سلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنیان است بگو که از امام محمد باقر
رضی الله عنه عنقریب منقول میشود بضمیمه دعای بد بهر کسیکه معتقد صدیق بودنش نباشد و از مطالعه
صوارم و سیف ماسح و غیرها پیداست که ائمه هدی بالفنس واجد بوده اند قول اول ایشان قول آخر
ایشانست و در بعض الباب و فصول در کتب اهل عقول معتقد گشته پس مرتبه صدیق باین خصوصیات
که مزیدی بران متخیل نگردد باجماع ائمه اهلبیت طاهرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خاصة
از آیت کریمه وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖۤ اُولٰٓئِکَ هُمُ الصِّدِّیْقُوْنَ عیان میگردد کثرت صدیقین در امت
مرحومه سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی هست
بخلاف خبر صحیح منقبت ابوبکر رضی الله عنه ازین تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی از مقتضا
است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم در حیات شریف از زبان اسلام
بوده بمجرد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سرانجام داده و مزید حیرت در نسبت
که بسم از کافی اعور روزگار و بصائر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بحار بلکه تالیفات حاملین اسفار عبید
و آشکار است که از امم سالفه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
ورزد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاهلین از تنبیهات و تحقیقات شان برباد رود و حصر ایشان
در سه عدد و انهم لشمول لنسوان کما ستعرف بعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از عقلا باین امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشود ایا در امم سالفه
واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زمین خدمت بوسیدند و بوحدت ازادی مشرف باسلام گردیدند
و هرگاه در آیتیکه برای ترتیب مراتب اربعه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین فکر کنی لازم
دانست که صدیقین در امم چنان بکثرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین سیما و سیا بسیاری از علمای
امامیه کار و ستانی قطب شاهی از انجمله است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند که هر چه اربلی
در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکرگذار تحقیق و تبحر اوست غلط
گفتم شیخین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تدارک آن نپرداخته هر دو را در طوفان لعنت
چار موجه سفاهت انداخته کما سیجئ مفصلا انشاء الله تعالی و این حدیث انه الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره الغریبا آورده از عروه بن عبد الله است پرسیده بود که ایا جائز است شمشیر را بزیور
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوبکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برجست و رو بقبله آورده دو بار فرمود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون بایست

بکمال مدح ابوبکرؓ دال است و راه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم معنی بیع عقد شود و سبب خیر گرخدا
خواهد در ینمقام ملحوظ است لیکن قاضی رطب لوق که انکار آن را سانمودند و مجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند و بانچه علمای ایشان اعتقاد بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکرؓ نیست بلکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود و حالانکه احتمال تقیه خصوصاً درباب شمشیر با معول
منافقین موجود با لحیله با وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توہمات است در قران و حدیث همین یافته در رائی اغازیده تر انها که

رفض سرائیده اند فلا صدق الله اقوالهم فی الدنیا والاخره واذاقهم عقوبات العاجله والاجله
و از حدیث هم حصر مذکور باطل شده و هم این معنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکرؓ صدیق گردانده شد
عیان گشت یعنی بددعای ائمه در حق رفضه باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در توبه
باز و مجتهد را اختیار است که سفینه سپرکینه را هدف تیر دعای خامس ائمه هدی سلاله خامس آل عبا گردانند
و از وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند با اعتقاد بعید لقب ابوبکرؓ بمانند سابقاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مرد لیست یعنی سباق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه و بعضی آسیه زن
فرعون را نشان دادند و جمعی خرقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و هو افضلهم اوردند و در
روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکری نکردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند تم تکفر و
اطرفه عین الی غیر ذلک تا منا از سابق ولاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر
ازانکه ملتزمین صحت آورده در صحاح درج کرده اند درایه و روایه بجای خود مرصوص است
واین روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر مقاومت آن کافی
است از انجمله آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خثیمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت
از من در چهار چیز اظهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من مخفی میداشتم و ازین روایت تقیه روانی
جناب مرتضویؓ درباره صدیق توسط ابوبکرؓ در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
هویدا گشت زیراکه دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و تمول هم درکار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است درانکه
جناب امیر از روزیکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا آنکه امر رسالت غالب شد و این حدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضرت ابوجعفرؑ جواب

وادادو ماکنتم علی بن ابی طالب ع امره یوم اسلم مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حتی ظہر امرہ قال
بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجلہ انتہی بلفظہ سلمنا کہ بعضی را از انبیا مبعوث در حالت صبا
رسیدہ ولکن النادر فی حکم المعدوم مع ان کثیرا من الامور شرط فی الامامۃ لا فی النبوۃ کما لا یخفی
علی من طالع کتب الحلی وصوارم الخالیسی بالجملہ اگر احصای روایات کنی واندک مقالات علما را
تصفح نمائی بخواہی یافت خلافی را در اینمعنی کہ صدیق انواع کوشش در افشای اسلام اولا وآخرا
بعمل آوردہ و بازی از ہمہ افراد امت بردہ از انجملہ انکہ محدثین مثل بزار در مسند وغیر او در غیر آن
روایت کردہ اند از جناب شیر خدا در قصہ جنگ بدر کہ تنہا ابوبکر ہمراہ حضرت پیغمبر بود و ہر کسی از شجاعان
عرب میخواست کہ مہم جناب رسول مقبول بانجام رساند ابوبکر مثل شیر می غرید و شمشیر در دست داشت
و ہر یکی را جواب میداد و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی اللہ حضرت مرتضوی این قصہ را بیان کرد
ومیگریست و از سامعین پرسید کہ ابوبکر افضل است یا مومن آل فرعون کہ مقولہ او مقولہ ابوبکر
بود چون سفارش کلیم اللہی رو برو ی فرعون نمود جملہ خاموش ماندند وحضرت اسد اللہ جواب
داد کہ ابوبکر بہتر است از مومن آل فرعون زیرا کہ قرآن مجید ناطق است باینمعنی کہ او می پوشید ایمان
خود را از قوم و در ان وقت اظہار کرد بخلاف ابوبکر کہ ایمان خود را ہمیشہ ظاہر نمود و مساعی مشکور
او علمان ظہور داد از انجملہ انکہ ابن عساکر وغیر او از ابوہریرہ آوردہ اند و مضمونش از اجلہ اہلبیت طاہرین
ہم ماثور است کہ تباشرت الملائکۃ یوم بدر فقالوا اما ترون ان ابابکر الصدیق مع رسول اللہ فی العریش
واز ینجا بہ ثبوت پیوست کہ دیگر ملائکہ ہم او را باین لقب می ستودند و قدر دان رفاقت و شجاعت او بودند
وقد تقرر ان الملائکۃ لا یعصون اللہ ما امرہم ویفعلون ما یؤمرون سلمنا کہ بعضی از محدثین حدیث الصدیقون
ثلثہ بجہت فریب خوردن از اہل کوفہ آوردہ اند لیکن اعتقاد اینمعنی دارند کہ حق تعالی تخصیص کرد ابوبکر را بخصائلی کہ
کسی را بدان تا فرد نفرمودہ از جملہ آن خصائل اینست کہ او را صدیق نام نہاد و باین لقب شریف او را برگزید
ولیناد دیدہ باشی کہ محدثین روایات بسیار می آرند و اعتقاد بہ بعضی از ان میدارند وقد سبق شطر منہا وصاحب
صوارم بتقلید کامل کاملیہ این امر را در جوابات خود دخل دادہ کما لا یخفی واز ینجا انیم بوضوح انجامید کہ رجحان
بطرف این احادیث است ہم من حیث الصورۃ وہم من حیث المعنی واگر فقط روایات اہلبیت طاہرین را
استقرار کنم باید مرا چند ورق طول دیگر ضمیمہ گردانیدن چون کلام تا اینجا رسید بعضی از معارضات را
بشنو و بخطاب پیر نابالغ بگو کہ انچہ امام شیر دہم شما در حق الیقین لطمطراق آوردہ و علم الہدای رفضہ نگار
بلاغت بستہ یعنی حدیث فاطمی علیہا السلام دلالت بران دارد کہ صدیقیت بمراحل ست و مجتہد را زینہار
ازین ورطہ اشکال امید ساحل نیست منذلک بر اصول این کذاب اشر جناب امیر البیت قدرت سفر لقم و
کاشان وجابلقا وجابلسا رست گفتاری کہ مادہ صدیقیت ہست مدت العمر اتفاق مقنادہ علاوہ در

مذکور بجناب مستطاب حضرت ابراهیم وارد است که خود را ذلیل کردی امنیست صغرای قیاس وکبری از ہزار
حدیث مستنبط است که ہر که خود را ذلیل کند چنین وچنان است ودرین باب ما را مشتغفی بنقش نمی آید زیرا که زیره
متق منحول رئیس اہل فضول جائیکه بپوستین درویشان وخاکساران افتاده وآن متبحر در فن حدیث
در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی ودر فشانی اوست پردازم در شهاب ثاقب
رو بردی عوام که ہنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می آرد ابراهیم ادہم
را گفتند گاہی شادی بتو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق وموی دراز اہل کشتی میخندیدند
ومسخره دران جا بود ہر ساعت آمدی وموی میکندی وسیلی بر روزدی من خود را بمراد خود یافتمی موجی
عظیم برخاست وبیم غرق مستولی شد باشاره ملاح گوش من گرفتند تا بدریا بینداز ند طوفان ساکن
شد وقت گوش گرفتن خود را بمراد دیدم بار دوم بمسجدی رفتم وضعف بر من غالب بود برخاستم پایم گرفتند
ومیکشیدند ومسجد را سه پایه بود ہر پایه که سرم میرسید سر اقلیمی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی
پایهای بیشتر بودی سوم بار جائی گرفتار شدم مسخره بر من بول کرد آنجا نیز شاد شدم انتہی مختصرا اکنون مقوله
مجتهد فانی بفارسی گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او وانکه او از اہل شرع نبود زیرا که حق تعالی
میفرماید مر ہی را عزت است ورسول اورا ومومنین را لیکن منافقان نمیدانند پس مسلمانی را ہیچگونه جایز
نباشد اہانت ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی ومسجد بعمل آورده واین کار بعید در نیاید مگر از دیوانگان
کلینی در کافی باسناد خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تفویض نمود بسوی مومن جمیع امور
او را مگر ذلت نفس او را نشنیده که فرمود وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهٖ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ پس مومن عزیزمی باشد نه ذلیل
وہمچنین روایت دیگر از آن امام عالیمقام ودر کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که مردم بحسن مجتبی عرض
کردند که در ذات تو عظمتی ہست فرمود بلکه عزت وآیت مذکور تلاوت نمود ودر کتاب خصال از عبد المومن
انصاریست که خدای عزوجل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت دنیا ودین وفلاح آخرت وہیبت
در قلوب عالمین ونیز معلوم است بالضرورت از ملت ومذہب احسان اہل قرابت پس چه حال خواہد بود
کسانی را که اہل عیال را بگذارند وبرخلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم وائمه ہدی علیهم السلام بعمل آرند
الی اخره از ینجا قیاس بکن حال امامی را که با وجود اختیار چنانچه سر زلش مذکور بران دلیل است چندان
ذلیل کند خود را که رسن بگلوی او بر بندند ودر بازار مدینه بکشند ودر را بر شکم مبارک معاذ الله بکوبند
وفرزند را اسقاط کنند پس وجوب رعایت ذوی القربی ہم از دست رفت وبجهت اذلال نفس که عین اذلال اہلبیت
طاہرین بود معاذ الله نشانی از نعش امامت باقی نماند تا بعد لقیت اتقی ودیگر مدارج اعلی چگونه توان رسید
والحمد لله که خود مجتهد فانی این طریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانسته پس ناگزیر است که اہل تقلید
زمین ادب ببوسند وبا ندرز مجتهد بکوشند که منصب اجتہاد ونیابت صاحب الامر منزلی رفیع ومقامی است پس متبع

الہ وقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدما بہیچ یاری آند تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذار واز تحریر
مقالات نامر بوط که بحرفی مغلوب شود در مناظره فلان کس که اصول و فروع شیعہ را هم نیک دیده پرهیز
باش و خود را با تمامی بزرگان در تلاطم ضلالت مینداز هیچ در کفر ہم ثابت شد زنار را رسوا مکن **قوله** بالجملہ
این افاده حدیثیه که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده الی آخره **قوله** بر سیای آنکه موجب ضلالت
او شدگان خدا باشد **اقول** برین ترانهای رامشگرانی که افادات مجتهد الزمانی است عقلای
الموحدین میکنند و چون حضرت مجتهد را بکشف حال و مقال خود بلکه سابقین ولاحقین نیز هنوز هوسی باقی
است کیفیت واقعی را بہمین چند بیان میکنم **تحسین** آنکه قول او زیراکه سوال سائل الخ دعوی بلادلیل
است این تشنیعاتیکه مدتی ازین راه کرده بود بسوی اوایل جز فرومائگی او بشهادت مجتهد فانی حاصل شد
والحمدلله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد خرد و کلان بقلم آمد بر هر دعوی دلیلی بلکه اولہ
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف و فراغ خاطر و عدیم النظیر بودنش در گروه
شیعه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که لعبارة العین رالخمد وحق اینست که کسی نتواند که دین و مذهب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی برداردو لوکان علم الهدی و صدوقا لقوله تعالی قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ
الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا دوم آنکه نقول بانیعنی که آنچه مجیب تحریر نموده که سوال از امامت متغلبین واقع
شده دعوی بلادلیل است دلالت بران دارد که لعبارت رساله مذکور زمینهار دهنش نشنیده و جوابش از
شرح متشوق و ابطال غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقوله یعنی وازین تعلیل امامت
مامون یا یعنی دیگر از عباسیه که هم حسب و دوش بدوش او باشد لازم میآید چه سوال از امامت متغلبین
با وجود امام رضا علیه السلام تواند بود والی قوله پس متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد
سه صورت پیداست اولا آنکه سوال سائل از دو خلیفه متغلب و ثانیا از دو امام مختلف یعنی معصوم و متغلب
والاز دو معصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است متعین شد اول اما بطلان دوم پس از آنکه
برین تقدیر الستی فرمود که امام را عصمت ضرور است و از افات الشر لغات المشرو و لا هر نحو اب قطع نظر
از واقعیت هم مسافت قلیل است و هم ترک چه تقلیل و چون امام رضا چنین تقریر نمودند دانستیم که سوال از دو امام
مختلف نبود اما صورت سوم پس بواسطه تمام در عبارت مرقوم لطلان شد والنسق یعنی چون هر دو امام معصوم
برای هدایت مبعوث اند و هر یکی مصداق لاتحصون اختلاف میانه ایشان نخواهد بود و چون حضرت
موسی و هارون بلکه در هنگام وقت اجتماع ایشان حد بود و لعدازین ای کشود لاجرم هویدا شد که سوال
از اجتماع دو معصوم هم نبود حالیا متعین گشت شق اول و هو المطلوب و از انجاکه حضرت امام رضا
اجتماع دو شخص را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلفای جابرین به اصول مستفیدین
مذهب ثبوت رسید و تشنیعاتیکه بر اہلسنت می نمودند منعکس گردید سبحان الله خرافت بیز غرف رابا

میگوید که آنچه مجیب گفته دعوی بلا دلیل است فاعتبروا یا اولی الالباب وانظروا الی القول بر جس
ذوی الاذناب واز مویدات اجتماع دو امام با وجود بپا نشدن فتنه بران امور بسیار که در کتب
رفضه موجود است ولیکن بجهت اختصار عبارت قاضی شوشتری از احقاق نقل میکنم در ذیل حدیث
منزلت میگوید وفی ثبوت المنازل لعلی ع ثبوت فرض طاعته کفرض طاعة رسول لنقد فان قیل هذا یوجب
کون علی اماما فی حال حیوة النبی والمنقول عن السلف خلافه قلت الظاهر المقتضی لذلک وفی الاصحاب
من قال ان منزلة الامامة کانت ثابتة فی الحال باز بفاصله سطری گفته که ممتنع است اجتماع خلیفه و
مستخلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد انه یمتنع اجتماعهما للاختلاف المفضی الی الهرج
فبطلانه فیما نحن فیه ظاهر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکم المجتهد باشتباههم کالحکام الجائرة
او بالاجتهاد الذی لا یخلو عن الخطاء ولیس الحال فی النبی ووصیه المعصوم کذلک لان النبی انما ینطق
عن الوحی وامیر المومنین باب مدینة علمه وعیبة سره فلا اختلاف الخ واین امر در هر دو امام اثنا
عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متغلب وهو المدعا و مقصود از این
بیانات الزام رفضه است بمسلمات قدمای فضلای شان ورنه آنچه درباره دو امام نموده محقق گشته
نصوص نبویه در آغاز کتاب گذشته سوم آنکه فقره وکانا کلاهما مفترضی الطاعة را صراحة الی آخره
از سوال مذکور دانستن دعوی دیگر است که دلیلی همراه آن نیست واین هم سرقبالت لضاعت واتمم
مرجات دلالت دارد چنانچه مجتهد فانی در کتب مطبوعه اعتقاد بدان داشته و بیزین حقیقه بیان دلائل
وچون حدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی یقین خواهی دانست که وکانا کلاهما الخ منطوق است
بر شرط یعنی فاذا کان اثنین در ذهن جناب مجتهد از قواعد ضروریه خالی نیست که ضروریست صدق مقدم
وتالی و تواند شد وجوب طاعت بدون عصمت نه بینی که خلفای راشدین معصوم نبودند بلکه برا صول
موضوعه رفضه خلافت مرتضویه را غصب نمودند و صحابه ایشان را واجب الاطاعت میدانستند بجهت
موافقت شرع و نیز رفضه بجهت تقیه هم تجوین اطاعت ما در حق یزید با وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
طرفه آنکه احادیث وجوب طاعت خلیفه وانکار مجتهد در مقاله سادسه چنانچه باید ذکر کرده ام پس مثل
مشهور صادق آمد مرا یاد و ترا فراموش شده اگر وجوب الطاعت از جهت عصمت است باید برای جناب
عرش قباب تقدس انتساب بضعه رسول مقبول قائل گشتن نکیف که کتاب آسمانی زیاده تر از صحامت قرانی
بر آنجناب فرود آمده هر چند جناب مرتضی کرم الله وجهه اجتهاد و خلفا بر انگیختند و حیا که نگفتند آنجناب گوش
مبارک بران ننهادند واگر باز در دعوی اشتباه حضرت جبرئیل الطنین فی باب تیقق غراب باغ اهل حق را
پریشان سازند و کدورت را منتشر گردانند گوییم سلمان فارسی رضی الله عنه بنصوص قطعیه نبویه علی صاحبها
الاف الصلوة والتحیة از اهل بیت علیهم السلام بوده وکل من دخل فیهم فهو معصوم لقوله تعالی انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا معنا اعتراض طاعت کجا واگر السبب حادثه دیگر یعنی ایمان مسلمان
واجب است وجوب طاعت را مدعی بشوند اثنا عشریه را نامی ونشانی نماند وقد تقرر عندهم ان الائمه

لا یزیدون ولا ینقصون والکان السلام واتباعه بخلاف یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم وهم یعقلون ودرینجا سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد از ان برامر ثانی اثر اول بمعنی شد وبر اول چگونه حضرت امیر را جائز باشد که امام حسین را وقتیکه عمر مبارکش از سن سال متجاوز بود با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطهیر است خواستند که زیر تازیانه بگیرند بجهت صرف یک رطل از عسل وانهم برای اکرام ضیف نه از راه جور وحیف پس عصمت کجا ماند وچنین وقتیکه خود را الشهادت جناب سیده ذلیل فرمودند کما عرفت آنفا وازینجا هم لاف زنی والفاظ دشمنی برای رفضه هویدا شد که بجهت سلب خلافت از خلفای راشدین وتقلید ابن سبا لعین شرط عصمت تراشیدند وبرای بدشگونی دیگران بینی ناپاک خود را پاک بریدند چهارم آنکه مقصود مجیب قبل ازین والتی که او درین عبارت خلافت وامامت را بر اصول شیعه که از حضرت امیر بسالمت صاحب عنایات فرد کامل علی الاطلاق مرویست با جور وفسق جمع کند چنانچه قبل ازین بالقهر والحاد بر اصول شیعه جمع کرده بود وجوابش بر اصول امامیه باید شافی ، در الزامیات اختیار باقی است ومزید حیرت اینست که جناب مجتهد کلامیکه در اجتهاد وارد کرده اند بر جمیع مذهب اهل سنت نمی نشیند وهرگز انطباق نمی گزینند زیرا که درباره معصومین اگر کلام امام رضا واقع است پس اجتهاد را کجا مساعی ماند فان المجتهد یخطی ویصیب البتة والمعصوم لا یخطی ابدا واگر سخن مقدس درباره متغلبین میرود باری بفرمایند که چگونه بدون عدالت مجتهد تو انگفت مگر مذهب اهلسنت را هنوز با وجود دیگر کتب اصول ایشان از مجتهد فالی فرا گرفتند واو توضیح وتلویح ومسلم الثبوت وغیر آن را در مدارس ایشان خوانده تو تا مدتها زیر مشق ایشان مانده لغمیده اند والعجیب که هر چند حال مجتهد این شهر نزد خواص وعوام الشت از بام است ولیکن در کتب شیعه نیز عدالت را شرط اجتهاد گردانیده اند چنانچه قوانین محی نیز بران دلیل است فدعوی الاجتهاد للجائرین کالجمع بین النقیضین اگر گویند تو خود سوال را ورود متغلب قرار دادی ودر ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را در میان نهادی بگو مجیب این عبارت با عتراف مجتهد گفته فان الناتیه الاجتهاد اه وهو فتح باب الاختلاف یعنی غایته ما فی الباب نزد ما برای امام رتبه اجتهاد است وآن کلید در اختلاف است کما قال الائمه الامجاد بالجمله هر گنه ایجی وونده ودر ملائکه وقسید ایشان برای راشدین قایل نیستیم پس متغلبین که بهوائی لفسانی حکم را میکنند چنانچه حضرت قاضی رسل لبرق افاده نموده اند وقد عرفت عبارته لطبرق اولی از سلامی خواهند بخشید ویدشنامی خلعت خواهند بخشید وبا عث فتنه وفساد خواهند گردید واما م

واحد در مسئله واحد در زمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائلین را جوابات مختلف
داد و زراره که از هفتاد هزار محدث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملاحظه تشاجر
رفضه بجان رنجیدند چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شروح آن پر ظاهر است
پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پدید آمد و این معامله
امام با مخلصین بود کما فی الکافی و در روایتی نزدیکی از اصول کلینی مکاتبت رفضه بار بار
گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب در یگانگی او تعالی
مختلف اند این است حال تشاجر رفضه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد دلالت بران دارد که کلام معصوم نفهمیده
زیرا که مراد آنجناب نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوئی بالضرور دال
و تشاجر و اختلاف دائر نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
رضا باشد بلکه بر صاحب قعات مزوره فان روایته اقرار بلا امترا چهارم آنکه اختلاف مجتهد
در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه میانه حکمای فلسفیه
و علمای راسخین منقح گشته بیاد جناب نمانده اگر منطق الشفا و شروح و حواشی آن از شیخ الرئیس الرازی
و شیرازی و محمود و غیرهم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
السوی منطق نزد حاشیه سید سند جرجانی دیدن خلاصه آن بعبارت سلیس فارسی که بذهن جناب
مجتهد در آید و از حواشی متعلقه آن مقام اطلاع افزاید این است که عقلا همه گر نزاع دارند و تناقض
در آرائی ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
خود را بجزئی ببیند بیابد که معتقد امور لیست متناقضه بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکند و اعتقاد
بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوئی چون وقت
فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شروط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
برای زید در زمانی و سلب آن در زمان دیگر متناقض نیست گوئیم درینمقام دو زمانه است زمانه
فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه انقطاع و اختراع یک زمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم آمد
انتهی محصل فاده سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
از امید انند و لیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشغال باطنی بمقتضای ... اعظان کبیر
جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند آنکار دیگر میکنند غافل میشوند ورنه می فرمودند که اختلاف
مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگرچه ممکن است لیکن از هیچ مجتهدی خصوصاً مجتهدا خیر

واقع نشده واینجا یک مثل چشم بد آنکه مسلم ما که باختلاف فتوی اختلاف فعل مجتهد لازم نیاید لیکن کلام در تشاجر بود
که بلا ریب بر اختلاف احکام متفرع شد واسعی که حضرت مجتهد بآن متعلق اعور و اعمی گردیدند و این الفاظ
مختصر را هم ندیدند فاذا کان اثنین ثم اختلاف ارادتهما فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق والتشاجر ثم قال الله
تعالی فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و تعجب که دلیل مجتهد در دو مجتهد بلکه صد مجتهد نیز جاری نیست
لان فعلهم انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة و اگر فعل مجتهد بجهت اختلاف فتاوی مختلف
شد دلیل مذکور هم غلط گردید بالجمله درینجا هم کلام مجتهد فرزانه از حدیث بیگانه است زیرا که حضرت
امام رضا لازم گردانیده اند تشاجر و اختلاف مخلوقات را بر دو بودن و دلیل مجتهد مقتضی آن است که فعل
دو مجتهد مختلف نشود و درینجا باید دانست که اختلاف علمای مجتهدین نزد ما رحمت است و اتفاق بطریق اولی و
نزد شیعه بحکم معصومین اختلاف بدعت و رحمت است چنانچه بسیاری از اکابر امامیه آورده اند خصوصا
صدوق الکواذب حیث روی فی علله ششم آنکه درینمقام مجتهد الزمانی علامه دورانی قصه را مجمل فرموده
و اطراف و جوانب را مهمل گذاشتند بایستی از کتب اهل سنت نشان دادن که حکم الهی آن است که اطاعت
مجتهد باید کرد و هر چه فرماید بلی اینچه درین شهر نسبت بمجتهد دیده میشود ازین هم زیاده تر است پس مقام
حیرت است که مجتهد در آغاز بحث دعوی کرده بود که سوال از دو معصوم است که چرا در وقت واحد
منصوب نمی شوند و درینجا از اجتهاد مجتهدین و آن هم بیهودگی سخن میرانند که عرفت و اصول خود را
نمی خوانند که اجتهاد در امامیه حرام است و حکم ایمه از نصوص قطعیه است بلکه ایشان مختلف الملائکه
و مهبط فرشتگانند و باری عز و جل امور دینی را علی الاطلاق بر صوابدید ایشان تفویض فرموده و در
هر واقعه و هر جزئی از جزئیات غیر متناهیه هر حکم قطعی معلوم دارند و ملائکه بتجدید ایشان مصروف اند
و ایشان حکم را بر ملائکه میفرمایند و معدن علوم و شجره نبوت اند و جامعین تمامی قرآن مجید ایشانند و بر تمام
علوم که بملائکه و انبیا و رسل رسیده محیط میباشند و بسبب علم ما کان و ما یکون مکلفین نتوانند که چیزی را از ایشان
بپوشانند و درین امور ابواب اصول کلینی آنقدر منعقد است که اگر این دفتر را بر کشائیم از بیان مطالب دیگر
باز مانیم هر که خواهد بکتابش رجوع نماید و برای مزید بصیرت کتاب خرد را که نصایح سنت و تصنیف بزرگ بزرگان
ایشان نصب العین دارد و العجب که در اصول کلینی لغو را نیم از احوال اهلبیت اطهر ثابت است که ایشان خواستند که
کنیز را تنبیه فرمایند و او بحجره از حجرات خانه متواری شد و امام را معلوم نگشت پس بیرون تشریف آوردند و ملامت
نکوهش میکردند شیعه را که بانیمه بر ما افترا میکنند که ما علوم غیبیه میدانیم حالانکه غیر از خدا علم غیب را کسی نمیداند و عبارت حدیث

اینست عن سدیر قال کنت انا و ابو بصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبد الله علیه السلام اذ خرج
علینا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه قال یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب الا الله عز و جل لقد
هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی و ازینجا انهم باطل شد که رفقه تاویلا

بلکه تسویه با علم ما کان و یکون را بعید از وی او دیگر اهل حق چنان قرار داده اند که هر چیزیکه ایمه هدی آنرا
آن فرمایند مخفی نمانند و حالانکه کنیز معلوم شد که با وجود حیثیت وجوب اثری ازین گفتگو نماند الی غیر ذلک
من الامور التی خفیت علیهم من الودایع البدایع التی فوضوا الی شیعتهم وهم قد خانوا فیها
کما عرفت سابقا و العجب که پیشوایان رفضه بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علمای رجال
بجهت ضبط او خبیث بدر و شکم مبتلا شده مثل طوسی از دهن فسر در ریختند تتمیم آنکه کتب خود
را جناب مجتهد بگشایند و ببینند که حضرت عقیل چه کردند هم در رفاقت مرتضوی ماندند و هم
نزد معاویه تشریف بردند و انواع فواید بر داشتند و هرگز این امر را ارتداد و کفر نه پنداشتند
ولا جرم حکم کردیم که رفضه آنچه در حق معاویه فتوی داده اند غلط است والا لازم آید که حضرت
عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که رفضه بر زبان دارند در آن وقت مرتد
و منافق باشند معاذ الله من ذلک آری مزید تقوی چیزی دیگر و ایمان محض چیزی
دیگر است بلکه آنچه محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین تحقیق غبیرا ایب لغتا بیان کرده ایمه در احادیث
معتبره منه دال است بر آنکه ملازم معاویه و لشکریش بودند و هم در شام فتح کردند برفاقت رفیق
اعلی یعنی داعی اجل را لبیک گفتند و آنچه در بای تحقیق سفتند دلالت بر ان دارد که فعل
ایشان که ملازمت معاویه بود هرگز بهانه ارتداد و کفر نبود امید خیر دنیا و آخرت داشتند و چه
اندازند که اصرار بر مناصبت مرتضوی با اینهمه فضایلش میکردند فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم
تفلحون آن گوار مدائح علیا که در نصیب شیعه اولی قسمتی اهل سنت و مارا از ان محروم باشند
و آن عبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابیطالب کان اسن من اخیه جعفر بعشر سنین و کان
اکثر الناس ذکرا لمثالب قریش فعادوه لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک مغاضبته لاخیه علی ع
و خروجه الی معاویه حتی قال یوما بحضرته هذا ابو یزید لو لم یعلم بانی خیر له من اخیه لما اقام عندنا و
ترکه فقال عقیل اخی خیر لی فی دینی و انت خیر لی فی دنیای و قد اثرت دنیای و اسال الله خاتمة الخیر
توفی بالشام فی خلافة معاویه و ازین عبارت مسعود العاقبت بودنش نیز بوضوح پیوست که برفاقت
کسیکه نزد شیعه از کفر از حربی بود رخت از دنیا بر بستند و باب فتنت بروی او کشادند و اجماع
اهل حق البته بر صدور خطا از معاویه واقعست بعد از آنکه حضرت عمار از دست لشکر باغی مقتول
شدند تحقیقا گردید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شروح صحیح بخاری و مانند
آن بجای خود مبسوط هشتم آنکه جناب مجتهد خرق اختلاف احکام ایمه علیهم السلام مثل اختلاف
احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرار داده اند و سرسری گذشتند و در کتب اصول

فریقین بادلهٔ قاطعه مشید و مبرهن ست که اختلاف این احکام گاهی بوحی متلو است چنانچه اهل کفر حسب منزل
آیت سیف بعد از انکه قتال درمیان نبود و الی غیر ذلک من الامور وگاهی بوحی دیگر چنانچه اصولین ومهر اخباریین
بیان کرده‌اند و درین مقام اتفاق دارند که منسوخ میشود کتاب بکتاب و حدیث بحدیث چنانچه محصول و تنقیح و شرح مختصر
و تلویح و تفاسیر آیات الاحکام و صحاح اخبار بران گواه است اکنون مبین فرمایند که اختلاف احکام ایمه چه چیز
بود اگر نسخ میگویند معاذ الله احکام سابقه را که حضرت صلی الله علیه وسلم قرار داده بودند پس این امامت نسخ
قیامت شد حالیا کفر بدین نسخ لازم آمد بسبب انکار نص قرآنی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ
رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا واین اختلاف احکام البته بتلقی وحی بوده باشد
خواه در بیداری خواه در منام و علی ای تقدیر منافی ختم نبوت شد زیرا که اینهمه اقسام وحی است واطوار نبوت
چنانچه در بحار مجلسی و غیر آن مفصل ست ولیکن رفضه توانند گفت که رسالت جناب مرتضوی در قرآن باطن
طاهرین مذکور ست و درین کتاب بیانش بر جای خود ست الی غیر ذلک من الخرافات و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هرچند بحسب ظاهر بخواب میرفتند مگر قلب مبارکش غافل نمیشد تا جائیکه بر روایت شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت امام صادق که مجلسی در بحار و حیات القلوب آورده روزی ابوذر غفاری بطلب رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بباغی رفت و حضرت را در خواب یافت خواست که معلوم کند که حضرت در خوابست یا بیداری
چوب خشکی را گرفت و شکست حضرت سر برداشت و فرمود ای ابوذر ایا مرا بازی میدهی مگر نمیدانی که من
میبینم اعمال شما را در خواب چنانچه می بینم در بیداری چشمهای من بخواب میروند و دل من بخواب نمیرود
و همین ست حال حضرات ایمه هدی بر اصول شیعه چنانچه والنبی سـ۵ تحریر کرده شد و علمش بخواب میبینم بعزیزی مراتب
خوابیکه بیداریست بود و اگر خواهی عبارت معتمدین ایشان بار دیگر بشنو که مجلسی در حق الیقین می نویسد که کلینی
بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده که امام را ده علامت ست پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون
از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند می کند و محتلم نمیشود و خباثت و جنابت
در و بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و لیکن اینچه واقع شود و در ان حالت میداند الخ
بلفظه فکیف کلا انقنا از کلینی و غیر آن عیان ست حضور ملایکه و ملازمت روح عظیم شب و روز پس اختلاف احکام و
ایمه در وقت واحد و مسئله واحده بعنوانیکه فقه الستة متحیر بوده‌اند بدون این امور چگونه بوقوع آمد پس ختم نبوت بر
اصول رفضه باقی نماند الحاصل حضرات ایمه اگر علم ناسخ و منسوخ داشتند پس اختلاف و تشاجر میانه طوائف
شیعه چرا انداختند چنانچه در عبارة العین گفتم و باصول شیعه اشاره کردم و در حیرة المجتهدین دیدند و دم زدند
و اختلاف هم تا جائیکه رفضه در اصل الاصول اسلام می جنگیدند و از کلینی هم زار نالی ایشان واضح ست که یا امام
مسئله توحید را بیاموز که اصحاب اختلاف دران داشتند و همه عقلا اتفاق بران دارند که اضلال و تلبیس البته
منافی امامت ست خصوصا باعتراف حضرت امام رضا و اگر نداشتند امامت چگونه بحصول انجامید و درین باب

خود حدیث طویل کلینی از جناب امیر کافی ست و آنچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده خصوصاً در کتابیکه وصیت شریف
در خطاب ابی ذر غفاری مذکور ست بر دعوی شان بهر حال در عقل سلیم عاقلی نمیگنجد که حق تعالی با وجود نصوص
قطعیه درباره ختم نبوت آن بزرگان را مرة بعد اخری مبعوث فرماید که اختلاف و تشاجر در امامت اندازند
و احکام شرعی را مختلف گردانند و نائبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وجود عصمت و افتراض طاعت باشند
و در رفضه ایشان را بهتر از انبیای اولوا العزم قرار دهند بلکه احادیث در تعمیم هم وضع کنند که علمای شیعه کام بهتر از
انبیای بنی اسرائیل اند فاعتبروا یا اولی الالباب چون جناب مجتهد از رسوائی اصول و فروع خود ترسیدند و در مقام اطراف
و جواب کلام را باجمال و اهمال هم ادا نکرده از خوف تو ارانیان حدیث کتان بگریختند سهم آنکه بعد فرض و
تسلیم میگوئیم که اختلاف فعل و تدبیر ثابت شود یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول رفضه باعتراف
امام رضا به ثبوت رسید و دلیل امام رضا از همین راه جاری شده بود پس هر کجا که از جهت اختلاف حکم
تشاجر بهم رسد بانص جناب مجتهد البته حکم به بطلان ان لازم خواهیم کرد ایا ما کان و چون دلیل الزامی
ست نقصان با هیچ وجهی متصور نمی شود و هم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرو مایگان قلیل البضاعت
آنست که اجمال و اهمال بکار برند پس فقط لم و لا نسلم بر زبان آورند و دزدو ترانه غمزه و عشوه دامن
کشان گذشتند ایا جناب مجتهد در قران مجید نخوانده اند که حق تعالی بخطاب این هر دو پیغمبر فرموده در
سوره طه اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوْكَ بِاٰيٰتِىْ وَلَا تَنِيَا فِىْ ذِكْرِىْ اِذْهَبَآ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَغٰى و بعد از
فاصله یکدو آیت ارشاد نمود فَاْتِيٰهُ فَقُوْلَآ اِنَّا رَسُوْلَا رَبِّكَ الایه اینهمه بعد از ان بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نمود فَاَرْسِلْ اِلٰى هٰرُوْنَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَاَخَافُ اَنْ يَّقْتُلُوْنِ
قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِاٰيٰتِنَآ اِنَّا مَعَكُمْ مُّسْتَمِعُوْنَ فَاْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُوْلَآ اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ و ازین آیات
بینات بعثت هر دو بزرگ بسوی فرعون بادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد به ثبوت رسید بلی اینقدر هست که بعض از علمای شیعه
معروضات حضرت موسی را که من خوف قتل دارم و هم لکنت زبانی الی اخره بر استعفا حمل میکنند چنانچه در صوارم مدلل
فانقلب الامر الذی اراده المجتهد و اینقدر خود اجماعی ست که حضرت موسی و هارون هر دو از انبیای بنی اسرائیل
بوده اند لاجرم بوضوح انجامید مبعوث شدن دو نبی از انبیای بنی اسرائیل در زمان واحد در یک شهر بر قومی
و آنکه هر دو مثل یکنفس بوده اند و از اینجاست که در اینجا صیغه مفرد فرموده اند و مخفی نماند که چون از کتاب و سنت لمعان ظهور
رسید هر که در هر عصر که شریک یکدیگر بوده اند و خود دعای موسی اشرکه فی امری مقبول گردید کما نطق به القران المجید پس
الطاعت و انقیاد با هم و مثل شیر و شکر ماندن عین مؤید ماست که چیزی را در دنیا بهتر از وفاق نخواهی یافت زیرا که حب لی دنیا
و آخرت بدان منوط است و انتظام عالم بدان مربوط و نیز مخفی نماند که مقصود من از ذکر اهل دو بزرگ تشبیهی تمثیلی بود و مدعا هم
کردن دو امام معصوم است بعنوانیکه یکی مر دیگری را مثل ایشان اعانت کند و احدهما منقاد دیگری باشد یا نه دوم
آنکه زنهار بیاد نمی آید و چگونه تجویز توان کرد که در تفاسیر معتمده اهلسنت چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

کیکی ازین دو بزرگان منع میکرد کوساله پرستی را و دیگری معاذ الله تجویز می نمود کما هو ظاهر عبارة النور
ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی بنا بر تقلیبات قرانیست که حضرت هارون گوساله پرستان را
منع فرموده ایشان بر نصیحتش گوش نه نهادند پس حقیقة هر دو جناب مانع بودند از اتخاذ عجل و
ذلک بین القمر والدعی مثال لیا لبینة قال الله تعالی وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي وقال تعالی فی مقام اخر حکایة عنه یا ابن ام قال
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

وانعجاب انیست که با مجتهد چرخ و بازی شروع کردند و گفتند انا الاسلم لیا الخ ضرور افتاد که از ایات دیگر نشان دهیم
که دلالت دارد بر انکه توریت هم این هر دو بزرگ را عنایت کردند نه تنها و این هر دو نبی در ربیعتا
هم شریک بودند قال الله تبارک و تعالی وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ بالجمله اگر نوبت گفتگو در و حضرت هارون سابق الاقدام است حتی که مفسرین در آیت کریمه
اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ انیم گفته اند که مراد حضرت هارون است بسبب آنکه پرورده بود حضرت موسی را
و اگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شهادت موسوی در براعت هارونی هو افصح
منی لسانا کافی است و قس علی هذا در هدایت امت چه حضرت موسی با انکه میدانستند که دیدار خدا محال است
و طالبان خر دجال جامه وکالت ایشان بر مذهب فضه در بر کشیدند و ربا رنی گفتند و نزول صاعقه
سوت هم چشیدند و بالاخر توبه کردیدند حالانکه ترک واجب چیزی دیگر است و ترک مستحب چیزی دیگر
و اگر سخن از در اخلاق بگذرد مطالعه کتاب لمناقب ابن شهر آشوب در این باب کافی است زیرا که دلالت
بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت هارون گوی سبق ربوده و استقلال نبوتش وغیره در کتب کلامیه
مثل تحفه اثنا عشریه هم مذکور است و قس علی هذا در کتب شیعه مثل بحار و دیگر اسفار ظاهرا چون مجتهد الزمان
از اهتمام عیاذ بمذهب خود مثل عید بابا شجاع الدین خولیش و ابتداع مکاید این سبا بداندیش و عید تولد
صاحب الامر از بطن پادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر که تاج شاهی بر سرش نهادند فرصتی نمیابند و گاه گاه
مانند یهود قران مجید را بزعم الزام اهل اسلام میکشایند و می بینند که نام حضرت موسی بر حضرت هارون
هر جا مقدم است و در نبوت موسوی ذکر هارونی می آید و هر که چنین است مستقل نباشد اگر چه بسبب
تشبیه سید المرسلین بهتر از اولین و آخرین باشد پس برای مجتهد سوره طه باید کشاد و هم آیت سوره چهارم
رو بروی مجتهد باید نهاد که باستقلال هارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام آنجناب از ان بر آید
قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ
وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا و وارد هم انکه هر گاه خود در قران مجید وارد است که حضرت موسی

علیه السلام فرمود لاتواخذنی بما نسیت حضرت خضر قبول فرمود و قد تقرر ان النسیان عذر شرعی بالاجماع
پس کسی را مجالی نیست که دران دم زند زیرا که مقتضای بشریت است آری برامامیه اشکالی است ظاهر
که انبیا و ائمه هدی منزه اند از نسیان و خود صدوق الکاذبین درین امر خاص منکرین نسیان را غالی
گفته و رفیقه بسبب انکار نسیان رد و قدح بسیار کرده و کفی الله المؤمنین القتال و باینهمه خالیان و در حقیقت
صدوق خود را کاذب قرار داد تدلیس لفظ سهو برای بقای حرمتش آورد و ندکه نسبت سهو بانبیا خود ستایی
و نابالی است چنانچه مخفی نیست بر کتب ناظر قوم غالی و عاصی طرفه تر آنکه حضرت موسی منزه بودند از نسیان
واستاد و معلم خویش را بالا برده بر زمین فرو کوفتند چنانچه تفسیر اهلبیت یعنی افادات قمی بران اول دلیل است
و هر چند در غلبه صنعت مصارعت برای استادی باید لیکن درین خصوص بر خلاف حکایت گلستان عکس آن
از حد در گذشت و آن جناب کار خود کرده و سران دانستی و این امر چندان عجیب نیست یعنی حضرت
موسی را بسبب بدین عزائب امور وعده خاموشی نسیا منسیا شد که حضرت خضر را هم رسید ورنه از صدمه کور
چگونه بجان بسلامت می برد بلی کشیدن گریبان فاروق در که کلینی اعور وغیره او بجناب فاطمه زهرا و حاشا
جنابها عن ذلک نموده نسبت توثیق عهود و تاکیدات شهود بعد نوشتن فارغخطی چنانچه حدیث اعور کور
وقت ورود کتاب الوصیة در کافی دلالت بران دارد اطرف از همه خواهد بود عبارت اعور راس ضلال
در اصول کلینی این است محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عبد الله بن محمد
الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمة علیها السلام لما کان من امرهم ما کان اخذت
بتلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما والله یا ابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له
انی ساقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابة طرفه تر آنکه بعضی از اوباش رفضه راباغ سبز میانند عوام متنفر ازین
مذهب نشوند چنان از طرف خویش قرار دادند که کسی را اشتلم فرمود با او فاروق را رسوا کرد و لیکن در اظهار
نام آن تهور دستگاه تقیه کردند چنانچه تفصیلش بیاید انشاء الله تعالی و ازینجا انهم عیان شد که جناب سیده نیز
بعدل باری قایل بوده اند که عادت شریف او تعالی بر همین جاریست که همراه عاصیان اتقیا را هم معذب میفرماید
بیچاره مزین درین دهشت و جنون مطبق گرفتار است کما لا یخفی علی من رای اضطرابه اختلال حواسه فی رسالة المکاید
و هر گاه بحار مجلسی از واقعاتیکه متصل وفات شریف بر اهلبیت طاهرین بزعم او گذشته یکشائی داند که تامل فرمائی خواهی
یافت که اخذ تلابیب وقت کشتی جناب مرتضوی بعبارت سهو امت محمدی مستعمل است سبحان الله جائی این سهو
نوشته اند که هر یکی از اهلبیت طیبین بلایکه مقربین را وقت ورود وصیت گواه گرفته که زنهار دم نزنم و لمر از خلفا
ستایم و بجای دیگر این مصارعت و کشتی نقل میکنند اطرف آنکه از نسیان ائمه منکر اند باز وقت کشتی مدعی میگردند
که چون جناب مرتضوی روز طلب بیعت عمر را بر زمین زد و خواست که بکشد بیاد وصیت آمد لال کتاب وصیت مصافحه
مخفی لعنة الله علی الکاذبین و هم تلامیذ ابن سبا اللعین سمیر و هم آنکه حضرت مجتهد خر جسته رفقه خر جسته

ابن سبا کرشل خرزین اند و خرچال داراده خرشین دارند بجهت بندست وپای خرچل ند وبمناظره اهل حق
خرخر میکنند و بالاخر خربار میشوند در لفظ خرفشار که بمعنی تشاجر عظیم استعمال کرده ام چنانچه در تحفه اثناعشریه
وغیره موجود است خرخشه کردند واخر کلام ایشان کرشل خرفوت است بمغلطه شدیده مربوط است وچنان
می نماید که حامل الاسفار چون خرور کل فرورفته اند با هنوز بجواب خرگوش اند یعنی فهمیده اند که
کلام در انبیا علیهم السلام ست وحاشا وکلا بلکه سخن در دو امام مجهول وانگاه بعد از تسلیم وامر مفروض
منطوی است شق مذکور اول دلیل بران انیست که بعد از تفریغ گفته ام که سوال از امامت معصومین
هم واقع نشده الیست حال خرموش که بظاهر ش بلباس زیبا شل خرچکوک است وتبغض لامر شل
خرچنگ میرود و در هرجا باراده جنگ مقابل میشود وشل خرکوف که خرالاغ یعنی مجلسی درینجا او را بمرثیه
خوانی سوده خرور وخرویله دارد وسبحان الله که حضرات انبیای بنی اسرائیل برای تشبیه کرده بودم خر
نفهمیدند که لفظ خرفشار درباره ایشان استعمال کرده ام بخلاف امیر که از خربنده رضینه لعبد ورآید که
شعب بوطالب را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دران تشریف داشتند باستدرحم وسید المرسلین را
بتقلید ابن سبا رئیس الملحدین معاذ الله مثل جنین قرار داد و کافر نعمتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خلیفه
وانگاه مفروض ومجهول وکجا بی ادبی بجناب رسول مقبول ودر مقام سلبًا ودرانجا ایجادبا و از مز
بعبارت مجلسی شق الزاما واز مجتهد حرکس تحقیقا چنانچه در مقاله خامسه دانستی وهرکس که آن بی ادبی
را دید گفت خدایا برین خرپور خرسنگ لعنت بار واین خرپو از مادر چاه جهنم شل خرسوار معلق بدار
باقیماند فایده لفظ تسلیم ومفروض پس بدانکه مقصود از عبارت رساله یعنی معهذا در معصومین وجا اختلاف
وخرفشار هرگز معلوم نمیشود فانهم لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون انیست که هرگاه دو معصوم هدایت
خلق منسوب شوند وانچه یکی اندیشد دیگری اراده آن کند خرفشار وتشاجر بغیت بران مترتب نخواهد شد
بلکه هیچ وجهی در خرفشار مخلوقات وقت بودن دو معصوم معلوم نمیگردد و مدعا ازین تقریر انست که علت
شیخ المشایخ امامیه را بر دارم ودامن حضرت رضویا از غبار وکدورتی که صندوق الکواذب بر انجناب
افشانده پاک سازم که ناگزیر نیست بر تعدد حکام اختلاف احکام وضرورت بر اختلاف احکام تشاجر انام پس
نسبت خرفشار با نبیا وامامیه فهمیدن کار مجتهد نافهم وبی ادراک خرسلاک ست وازین تحقیق انهم معلوم شد
که خرفشار در دو خلیفه مفروض لازم نیست بلکه نسبت سلبیه در رعیت دو خلیفه مفروض است وانطباق حال انبیای
بنی اسرائیل بمدعون این مقصود چگونه ممکن است جاییکه گفتم نه بینی که چون حضرت موسی برای اخذ توریة بواد
ایمن رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل کرد و انحراف بدماغ آنها بحدیکه بود وارشاد براه هدایت بجای
تا ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان تشتت ست هیچ فتنه برپا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراه نشدند
و توحید را گذاشته بضلالت نرفتند وتشاجری میانه ایشان پدید نیامد واول دلیل برانکه نسبت کوس

برعیت است عبارت آینده است که در تقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید که اصلاح
امور امت از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد کما عرفت یعنی چنانچه صلاح راجع است
بایشان عند اتفاق خر فشار بایشان عاید خواهد بود وقت افتراق و با اینهمه درینجا معنی دیگر است
احسن و اتقن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور است فانهم لا یعصون و نه خر فشار میانه رعیت غیر
لفظ اختلاف نظر بمعصومین است و خر فشار برعیت و قد تقرر ان الافاده خیر من الاعاده و عادة الرحیم
آنست که اگر مجتهد سواد وب را درین خصوص اثبات فرماید بار دیگر گردانند این لفظ و معنی آن در
امثال این مقامات نگردم هر چند بر من جایز و قبیح و قال بجهت عدم ذکر خر فشار مجتهد عدیم المثال تنگی دلتنگ
ما قال الشاعر شعر در لفظ شراب چون بود آب چه شاید که کنم و آب تو به چه پس فرقیکه میانه من و مجتهد خر لطف است
مانند آفتاب روشن است یعنی ابلیس لعین با صرار تمام سرکشی کرد و گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
بر عقلای عالم مخفی نیست که اینچنین از غایت انصاف بر زبان آوردم بعنایت ایزدی آسان است لیکن مشکل
آنست که جناب مجتهد که در خر بارها منهمک اند و در تحریر جواب بعباره الیقین طوق خر خود را بگردن انداخته خر ماست
از گلو نگشاده اند و نزد مناظرین بمحول بمثل خر و لا اند تقلید مجتهد فالی خواهند کرد چنانچه او تقلید از دستان
نموده و در رد خاتمه تحفه مشتمل بر رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا گفته که تو به اهل بدعت مقبول نیست و اگر اندک غور کنی در باره
خر فشار بر قدر که بر من مجتهد الزمانی تعریفات بعمل آورد نور چشم من است زیرا که ثبت ایمان ماست و هرگاه وسید و رب
او بیدار بی اند سیما بهر تقییکه باشد از رفضه غرابتی ندارد ما را شکایتی از وبا که اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی در
همین شکوه فقیر آغاز نهد که در خری حضرت مجتهد الفاظ و محاورات بسیار را دخل داده و خر واری را از ین بابت
بر گشاده می گویم که لفظ خر بر کلانی و بزرگی جناب مجتهد الزمانی هم دلالتی عجیب دارد فقط خساست و ذلت او
مقصود نیست فتذکر بعهد الله امّا انکه بتقدیر الهی کلمه حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفت که انبیاء از مقتضیات بشریت
منزه اند و لا ریب فیه که انبیا علیهم السلام علاقه بشریت دارند و غیر ملی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم دلیل
تعالی قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ لاجرم میگویم که اتفاق را در دو معبود فرض کنی و گوئی که هر چه یکی میکند دیگری
تصویب آن می نماید خواهم گفت که یکی بلا شرکت غیری انتظام عالم تواند کرد یا نه بر شق اول آن دیگری هیچکاره
شد و قد فرضناه واجب الوجود و اگر نتواند کرد عجز لازم آمد و در قرآن مجید و حدیث شریف جا بجا موجود است
که عاجز خدائی را نشاید و من درینمقام تیز بر ظهور حجت الهی می نازم و بنا بر وضوح قدرت ایزدی بر خود می بالم چه در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث لفظی او فتاده او را در انجا عرق خجلت
رو داده و این مقام هم خالی ازین تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقریر لفظ امت مستقل کرده بیاد وش نمانده که کلی
تمانع میانه دو اله است پس بجای امت لفظ عباد می باید و نعم ما یقول العرب من حفر بئر الخصمه فقد وقع فیه بحسبه

اگر گویند امامت را گاہی بزندقہ والحاد و زمانی با تغلب و احداث جمع کردی و از ضروریات مذہب شیعہ چشم پوشیدی گوئیم قطع نظر از انکہ ضروریات مذہب شیعہ تا قیامت ثابت شدہ لی نیست عدالت و اجتہاد را با شرط امامت نزد ما نبود و تا بہر تقدیر امامت را برای یزید پلید ثابت نمودی آری کہ کردیم کہ خیانت وکہ نسبت دیگری بد اندیشید کہ خدا و را خراب نساخت **قولہ** مخفی نماند کہ ایراد این امور بروایت مذکور و دلالت دارد بر انکہ این کس از مذہب فریقین دست بر داشت الی اخر المقالۃ الشامتۃ **اقول** بعد از گفتن کلمات مجتہد از ناواضح خواہد شد کہ مذہب فریقین را پس پشت انداختہ و چہ کس اعلام دین و ملت برافراختہ پس بدانکہ بندہ در رسالہ قدیمہ برای تخجیل مجتہد الزمانی بعضی از احادیث از کتاب شیخ المشایخ امامیہ کہ علل الشرایع است وجہ عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم و شیعیان را از ان خجل گردانیدم مجتہد الزمانی انرا بر مجاز حمل کرد و بعضی از روایات کہ صریح ہست در کنایہ و معنی مجازی در مقابل ان وارد کردہ و ندانستہ کہ این راہ در روایت ابن بابویہ قمی مسدود ہست تفصیل اجمال انکہ جناب امیر بروایت محدث مذکور بیان فرمودند کہ سبب بطین بودن من انست کہ روزی رسولخدا صلی اللہ علیہ وسلم بر زبانی از علوم خود آموختند کہ ہزار باب از آن در سینہ من کشادہ شد و از دحام شدید نسبت ضیق شکم بوقوع آمد پس اضلاع و اطراف شکم منتفخ شد و نوبت بدانجا رسید پس عیان گردید نزد ہر عاقل بر روایت ابن بابویہ معنی حقیقی آن نزد ہر کس بلکہ اطفال و مجانین ہم فہمیدند کہ معنی حقیقی مراد ہست قطعًا و یقینًا و چون بر نام جناب امیر شیخ المشایخ و چنین افترا کردند البتہ تخجیل علمای رفضہ نزد عقلا بخوبترین وجوہ صورت بست اگرچہ علمای رفضہ بر تخجیل کلاہ گوشہ خود را العرش برین رسانند و بر روی اہل ایمان گردنہای خود را بلند گردانند عبارت رسالہ قدیمہ بر تخجیل مجتہد بار دیگر باید شنید کہ اگر امثال این احادیث را محدثین اہل حق تصحیح و تنقید میکردند بلا شامہ تکلف مجتہد آن امامیہ در کوچہ و بازار از ہندوستان تا بایران منادی میگردانیدند کہ ای بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید کہ جناب امیر را کرم اللہ وجہہ بمقتضای عداوت باطنی خود کہ برابر بشکہ کباب یا ناکیان می باشند بنقل این گونہ خرافات ہم شکل عمر و عیار ساختہ اند نعوذ باللہ من ذلک انتہی اما بیان مقدار الغض و عداوت بشکہ کباب یا ناکیان ہم مومن قاضی رطل بوق در خوان معنوی او جابجا موجود ہست ہر کہ خواہد رجوع بدان نماید و شکل عمر و عیار را داستان امیر حمزہ و قصہ خوانان حضرت امیر حمزہ و رہبر رزلوم پنہان بتوضیح میگویند کہ اعادہ ان فضول مینماید و خالی از تناسب ہم نیست بسبب عدم ضرورت و لزوم آن پر ظاہر ہست زیرا کہ بدن انسانی و نشو و نمای ان امر کہ بتدریج ہست و تناسب اعضای باشد و چون عضوی خاص یکبارہ زیادت پذیرد و منتفخ گردد و دیگر اعضا بحال خود باند البتہ بد تنفر ہر کس بدنماست و کراہت منظر عبارت از ان ست لاحول ولا قوۃ الا باللہ ہر چند در رسالہ مذکور این ہم نوشتہ بودم کہ انچہ مذکور شد قطرہ از ان دریای زخار و ذرہ از ان صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد و اگر زمانہ مساعدت کند و این قیل و قال باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء اللہ تعالی از عجائب دیگر کہ بملاحظہ

کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی علمای نامدار اندک اندک بیان نموده حدایق معانی
و آمال اهل حق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
جمع میکردم و بیاض تمامی مجادلات بیاض علی ابراهیم خان که آغازش بهمین ابحاث تعلق دارد که خلافت
خلفای راشدین چنین صورت و رنگ داشت و هر که چنین باشد او بحکم روایات چنین است میکشادم و
بالاستقلال کتابی تحقیق و الزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که بر آیات
رفضه حلیه و شمایل حضرت امام الائمه و بعضی دیگر از دریات طاهره به افادات معصومین عیان است و
در خصوص راشدین اگر باشد باشتراک دتقیه منافقین خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخر و شیوع
محدثات در رکین بوده اند حتی که براعتقاد در طل بوق و اساتذه و تلامذه اش لباس شان لباس سنیان
بود پس شیخ چه خوش فرمود ﴿ چه دانند مردم که در جامه کیست ❊ نویسنده داند که در نامه چیست ﴾ که
امام اعظم ثانی و اتباع او انزا بوجه معاش تعبیر نموده از رزاقی او تعالی و آیات هجرت غفلت گزیده
فکیف که اهل حق بسبب تحصیل علم با ایشان رجوع آرند و اینها داد تلبیس و تدلیس دهند و هر که آید بران چیزی
بیفزاید لاجرم براحاطه شان توالی خواند ﴿اَلْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ﴾ بغرض چون امر مذکور موقوف بر جبر ثقیل بود یعنی
اسباب جمع کردن و کتابی براسه تالیف نمودن پس بعد از وقوع هجرت از لکهنو جمعیت اسباب کجا باقی ماند
غایة اذا فات الشرط فات المشروط پس ناچار خود را ازین وادی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلو
با استحاله می زند حالیا بجواب مجتهد ثانی لا ثانی التماس منمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لاریب بر معنی
حقیقی محمول است اکنون البته در مقابله ان بحکم مجتهد در طعن الراح بتقریب بحث میراث متعلق لفظ از معنی حقیقی
تجاوز نتوان کرد پس معارضه بذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی صورت خوار ندارد زیرا که مفاد عبارتش که
مخاطب فقید الفهم آورده غیر ازین نیست که قلب مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را چنان ساختند که مناجات
الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر متناهی را گنجایش نیست پس حاصل ارشاد باری عز و جل آن است
عطای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که بتو فرستادیم و قبل از آن بر تو شاق بود و اکنون بدان
انس گرفتی مقتضی انیست که بفراخی حوصله از معادات قوم بگذری و تحمل نمائی و اگر مراد مضمون روایت باشد که
بقول مفسر مذکور بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را بتاکید یاد نمایند و سیاق نزد مفسرین مطابق نقل
صاحب مجمع البیان که مولای فانی و زمانیست چنان گفته اند ابن عباس رضی الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که از ایزد تعالی شانه مناجات کردم و سؤال نمودم که اگر نمیکردم بهتر بود یعنی بعضی انبیا را نسخیر
هوا نمودی و بعضی را قدرت احیای موتی عطا ساختی فرمودند یا یتیم نبودی که ترا جا دادم و راه گم کرده بودی تا ترا
راه دادم بار شرح صدر و وضع وزر انشان داد و ندلیس هر جا عرض کردم که بجاست مدعا اینکه وای این رسالت
و تحمل این عبا از توفیق من است باید شکر ان رحب اللسان بودن و نیز از ابن عباس وارد که اصحاب عرض کردند

از علامت شیخ نمره چیست فرمود مستوجبه بسیار مبادی بودن و انهد دنیا که دار الغرور است و دور ماندن و در
نقش ظهرک نیز تمثیل بحال کسی است که بار گران بر او نهی و آوازی از پشت او بر آید الغرض کجا این تمثیلات و
تشبیهات و کجا افترای آنعین بر حضرت مرتضوی که بمجرد تعلیم بابی از علم از دحام در بطن مبارک پدید آمد لیکن
ضیق مقام بود و اصلاح من از هر طرف منتظم شد اگر سنیان چنین معلات روایت میکردند البته رخنه آسمان
زمین میگردانیدند که مقدار عداوت سنیان از بیضه کبک ما کیان بمنازه بلکه بلند بمقدار کوه الوند رسیده
رسنده و در تعداد بیضهای پرندگان در کتب این درندگان بیضه سیمرغ را نیز دیده ام بالجمله خرافات علمای
رفضه حدی و پایانی ندارد تا کجا کسی شرح آن تواند کرد و بجنابی کریم خوانند لقسم لو تعلمون عظیم که هر کرا
از معارف شنیدم که مذهب محدث اختیار کرده با وی گفتم که راست بگو قبل از این مودت اهلبیت داشتی و تبیین
بودی قطعا و یقینا محبت ایشان بخاطر من ول داشتم پس گفتم مقدارش بگو از کی و بیش می گفت الان کما کان و جل
میشد و لیکن چون وساوس ابلیس لعین در هر صحبت سیه کاران بدین محیط بود در شمنی اندر زر علما کجا فایده می بخشد
و این همان حدیث حضرت امیر است که شقی ازلی را در دلش نکته سیاهی بهم میرسد و سنف المستقیم میگردد و سعید ازلی را
نکته نورانی الی آخره پس باید از مجتهد پرسیدن که کسی دل کسی را شق کرده اگر اتفاق شود بنظر می آید پس این تشبیها
که کلام بلغا از آن پر است ولیکن مقامات را با لفاظ و قراین باید دید که کدام بحقیقت محمول است و کدام از آن بر مجاز
و درین مورد که گفتم خواه آیه بینات خواه احادیث سرور کائنات خواه از روایات ائمه هدات گنجایش مجاز است بلکه متعین
بخلاف ما نحن فیه که بر حقیقت صورتی ندارد و دانستن را مجتهد هم می باید ولکن ما انتم بوافی قلبنا ام انما الحجن بکفرهم
فقلیلا ما تومنون خواجه حافظ شیرازی فرموده چون سامری مباش که زر دید و از خری موسی بهشت و از پی گوساله
عوضه الفرق و در همین مقام نیز هست که در شرح صدر فریقین بدان قائلند و امر یست که کیفیت آن نیز از علام الغیوب باید
پرسید و در ینجا محض کاسه لیسی ابن سبا و اتباع محمد ثانش بمقتضای هر گنده پیری را گنده خوری است چون المرء و دشمنی و بود که جناب
مرتضوی و در فکر او هستند بهر دفتر اگر ممکن شد پرداخت فتأمل احادیث شامیه که این سبا چنین میگردد و دشمنی او را حد نیست قبل از
این تمتی و درینجا هم پی برده باشی کرانی ثلاث و تنبیه کلام متقدس مرتضوی مجوس شد گفت که من رسول خدا ام را جهت
الوهیت خویش فرستادی و آن یهود خواسته بود که حضرت امیر را باین تملق بمکاید خویش فراگیرد چنانچه زنهار در کلمه تشهید و تحریف
کردن حضرت امام صادق را در بیراه مسری مجوسی گردانید فلعنة الله علی ابن سبا و تلمذه تر اینه پهود شرمن الیهود و النصاری
الافی مختار الکشی الحاصل چون خود جناب سید حیان بیان فرموده یعنی از دحام علوم و تنگی بطن باز ار انفتاح اضلاع نموده
اکنون کجا گنجایش مجاز و تشبیه است و رنه لازم آید سد باب حقیقت پس دلالت نصوص قطعی شد که هیچ احتمالی را محل نیست و
بنای طعن بر شیخ صدوق الکواذب همین است و ایضا علامه قدمای شیخ صدوق را که پیشوای او بود و بعضی شیخان الطاعی الذوق
در پیش آمد که چون معبود خود را طویل و عریض و عمیق میدانستند و بهفت شبر قبا در امی نموده اند و باز علی پر اعتقاد میموده
و اسفلش را اجوف و کاوا که تراوسیده اند تا و یلات نقال کشمیر و دیگران از قوم بی پیر را هرگز دخلی نماند فکیف کرده

کافی کلینی ثقة المحدثین این خرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که ائمه ایشان را لعنت کردند و باوصف اخلاق
عظیم از در خود راندند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان ست که شرح صدر تعلق بقلب شریف
دارد که آنرا کسی نتواند دید و شکم و انتفاخ و ممنلوء آن از امور ظاهره بدیهیه ست یعنی چون حضرت در قرب وفات
با جناب مرتضوی سرگوشی فرمود و تعلیم مذکور بحصول انجامید حالانکه امهات المومنین بعد امر حضرت پدران خویش را
طلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود چون جناب امیر فرا رسید سر مبارکش بسینهٔ قدسی کشید و چنان آموخت
که حالش دانستی ولیکن حیرتم می رباید که هزار باب بسینه مبارک کشاده شد مگر زنهار این علوم مشکل کشائی
مشکل کشا نکرد تا حضرت بعد از غسل و گفتن بر روایت و از نجا زفضل اجتهاد و استنباط را از جناب امیر سلب کردند
و خداوند تعالی در کتاب مجید مدح آن می فرماید و آنرا سبب جمعیت خلایق مسترشدین میگرداند در آیت و لو ردوه الی الائمة
کما یجی عنقریب ثقة المحدثین دریده دهن برخلاف قول صدیق لن یجمع الله علیک الموتتین بدنیا رجعت نمود و باز
از سر نو تعلیم مرتضوی مشغول شد و بالیقین لطین بودن انجناب قبل از ان بود که حضرت هنوز از ینجهان انتقال
نفرمود پس باید که بعد ازین لطینی را حدی نباشد ولیکن توان گفت که ازین جهت اسباب کتابت همراه بود تا بد فرزند
اگرچه مشهور و سبب افضلیت انیست که در سینه باید نه در سفینه چنانچه مخلص کاشی میگوید ع علمیکه حقیقی ست در سینه نبود
درسی نبود هر آنچه در سینه بود صد خانه پر از کتاب سودی ندهد باید که کتابخانه در سینه بود و الهی پناه میجویم از ان شاطران سینتها
که صدر جناب امیر را بجهت عداوت و تشاطی فی به کمال تنگی گردانیدند پس عالم قبر را بر اینها تنگ بگردان و ازینجا
که ائمه پراندیشه بودند کما فی الاصول بهر حال مشکل کشائی مشکل کشا سبب مزید و رنگ و در فن چنان شد که مزین
تا عاقبت اندیش در رسایل خویش زار نالی از حد گذرانیده و درین باب هم خلفای نا کرده گناه را زیر مطاعن
گرفته و کتب خویش را مزید که نماز جنازه شریف را چند چند کس گذاردند تا آخر شب روز سوم نوبت شریف فن
رسید بفتوای جهان آرای جناب مرتضوی پس از تکمیل و با همه کوچکی حوصله بار رفته بحدیث زبان وغیره که بهر کافی
شما فاعله اعتقاد داریم که علوم هر دو جناب برابر بود بلی زیادت و نقصان و کم حوصلگی را محصور بجناب امیر ساخته اند
بلکه صدیق مذهب و ابوذر را نیز در کافی نواخته اند که اگر پی بر ضمیر سلمان او را قتل کند یا دعا برای قاتلش نماید و تفتیش
در شرح ان قصه جهلی طویلی آورده و لفظ کم حوصله قسم کرده حالانکه گویند که مرتبه ایشان تالی درجه ائمه هدی ست و سلمان
رکن اول و باب الله ست و ابوذر رکن دوم و صدیق امت ست سبحان الله این امور ابیش نظر ندارند و بر شیخین مطعن کردند
بعضی از مسائل اجتهادیه اختلاف کردند همت می گمارند و نقایص حضرات ائمه مطاعن بلکه امام الائمه را در کتب دینیه
از راه کوری و کورانگی می آرند من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و در مقام اعتراضات رفقه نبوی
جناب حلال مشکلات زیاده تر آمل ست و مدعای این منافقین تشفین حاصل نگردانی که روز طلب قرطاس که هدایت
تمامه عالم بدان منوط بود هر چند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمنا داشتند ولیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم بر بودند سامان کتابت نیاوردند و درین فایده خاص اهتمام زاید الوصف نمودند که اسباب کتابت

در حیرت باشند و بعضی از ضعفه فکر رسانان ما ترسا چون دیدند که رد دیبار که بر امامیه شکست بیت گشتند
لا تسلم که جناب پیغمبر معصوم که بوده باشند و ندانستند که بخت برباد و گناه لازم افتاد زیرا که کلام مجتهد نقل حکایت ابی بود
از بعض ارباب الطف روایات وارد که علی مرتضی در وقت رحلت شریف حاضر نباشند چنانچه وقت وفات حضرت
فاطمه کما فی کتبهم مثل ابان بن الشیخ فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا دلالت تعیین مناعن ما تعین از طعن ارحام تهمت طهور وزره
چه مجتهد دران کتاب نیز تناسب معجون خبث اخذ به خواص الش کم کرده و نقل نموده حاصلش آنکه او به پیروی بعض
محدثین که سند ایات خاصه و عند المحتسبین نیز عجیبی از صحیگوید که روز قرطاس مجبور به خواستن اصحاب حضرت رسالتمآب انتقال
فرمود و قبل المقصود بالجمله طایفه ذمیمه از طوایف شیعه هر چند در مطاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا نامی من الله
روی خود را و هم دو جهان سیاه کردند لیکن در هیچ مقام کم حوصلگی را با جناب نسبت نمیدهند بخلاف اثنا عشریه که صورت
بیت بیرون در القوبه کشیده اند و با وصف اعتقاد یقینی که نفس رسول بود مذمت کرده از و میه یا فراترک نهادند و اکنت
بسر دو فرقه را مستحق لعنت میدانند و جهه یعنی آنکه حضرت فارغ خاطر گرفت و جناب سیده حسن ظن نداشت من بعد اگر
تدبر کنی درین فصل بالیقین توانی دانست که رافضه چنانچه تناسب اعضا و حسن و جمال ظاهری حضرت مرتضوی را از راه
عداوت باطنی کامل از دست دادند استعداد معنوی جناب نیز پایمال ساختند که با وصف انفتاح هزاران ابواب علم
قدرت استنباط و حل مشکلات نبود و ناسامان اخروی حضرت را در تراخی انگندند الی غیر ذلک حق تعالی در کتاب عزیز
خود و همچنین استنباط بنظر باید کرد وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و عیاشی و دیگران از ثقات رفض
مثل فاضل کاشی اهل استنباط را که از کتاب الله احکام را بر می آرند محصور در ائمه نموده اند و چون مناظره بعض
می آید اجتهاد را بر ایشان حرام میگردانند موجب نقصان مرتبه ایشان میدانند و گویند که احکام ایشان از علم
لدنیه بود حالا آنکه درین بیچاره تا امروز یکجا یافت که مشغول است و حقیقت استنباط از آنچه گفته ام نمایان تر از وجوه مبرا
میشود و سه مجاب ه رفض ای رفیق بسیار است که تا حساب قیامت با تمام رسی عبارت کتاب مذکور اینست از تفسیر
کردیه کما التی متصل لفظ منهم قبل ای تسنح جون تدبیره تجاربهم و انشارهم فی الجوامع عن الباقر هم الائمة المعصومون
والعیاشی عن الرضا یعنی آل محمد و هم الذین یستنبطون من القرآن و یعرفون الحلال و الحرام و هم حجة الله علی الناس و فی
الاکمال عن الباقر من وضع ولایة الله و اهل استنباط علم الله فی غیر اهل الصفوة من بیوتات الانبیاء فقد خالف امر الله
عز و جل و جعل الجهال ولاة امر الله و المتکلفین بغیر هدی و زعموا انهم اهل استنباط علم الله فکذبوا علی الله و زاغوا عن وصیة
الله و طاعته فلم یضعوا فضل الله حیث وضعه الله تبارک و تعالی فضلوا و اضلوا اتباعهم فلا یکون لهم یوم القیامة حجة و باید
دعیدها که شنیده می محققین مذهب شیعه که مجتهد فانی و زمانی بدون لفظ معلی نام ایشان بر زبان نمی آرند
خویش را از اقوال مفسرین اهلسنت پرساخته اند کاش اهل انکار تفسیر صاحب مجمع البیان رجوع آرند و هم کتب
دیگر تا بدانند که بد و الله تعیین چاره ندارند و اگر نیست در امور دینی توسل با ایشان کردن و انهاد در حسبان
چون حضرت امام رضا احادیث را از ایشان در کتابهای دیگر فتند و شاگردوا دانی اصحاب سبط دیگران باشند

ولیکن اہل تربات ہرچہ خواہند گفتہ باشند کلا زاکہ تا حضرت میرزا رہ ساکت بود امام رضا بود نعوذ باللہ
فانہم فی خرافاتہم یعمہون بعد ازین خاطر کمترین بحدیث نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ کہ در وجہ نزول سورۂ الم
نشرح بروایت ابن عباس سلطان المفسرین در مجمع البیان آوردہ متعلق ست تا بعضی از فواید آن
استنباط نماید کہ موجب ندامت گزیدن قوازان قوم گردد اگر ایشان شرم وحیا را استعمال نمایند ولیکن
بحکم ما لا یترک کلہ حرفی گفتہ میشود وآن اینکہ قصہ بعضی از مطاعن راشدین را بمعنی نقل میکنند وازان
کاسہ لیسان شان مزین مذہب نفس است در دیار ما کہ میگوید ایشان بالاخر ندامت کشیدہ گفتہ اند
ای کاش چنین نمیکردیم وندانستہ کہ این دفتر اگر در کتب شیعہ برکشایم بسیاری امور در تحسین عقولین
شیعہ بہم میرسد کہ اصول مطاعن میکنند انہمہ را بر طاق بنہ نگاہ بکن کہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ
فرمود کہ من در جناب اقدس رب العالمین دران روایت چنان عرض کردم ومرا مناسب نبود پس
بعد از تسلیم صحت ولیاقت احتجاج وعدم خلط متقین امامیہ کہ در لباس اہل حق قصد خون خواری شیعتین
ودر مطاعن اصحاب جہانگرد وند وبا وصف میزا وجزا کہ بایشان وا بر داز دنیا بطور نمونہ رسید بعد با
الاخرہ شد واقوی توانگفت کہ در کلام خلفا پیروی انبیاء مرسلین بلکہ خاتم النبیین بود اگر گفتہ باشند
وذرہ از خطا را بجای کوہ الوند قرار داوند کہ معمول اہل زہد وطالبین مقامات عالیہ اخرویہ ہمین است
حسن عبادات را بر غم نسیان زدن ورشتی اعمال را لوح وقدم داشتن وچون طالب علوم دینی مقصوبات یقینی در کتب
ملت می بیند البتہ ندامت را اصل الاصول عبادات خواہد یافت وکنتوری وغیرہ نوشتہ اند کہ جناب میر گفتہ
حضرت عباس چون دست برای اخذ بیعت نکشاد ندامت برد ونیز ظاہرست کہ بعد ازان بہم تغیر وتبدیل دین وملت را
وجہ دست نیز دو وانہم درین اوراق گذشت کہ رفضہ دران گناہان کہ اکبر کبائر توان گفت تاویل ترک را و
قرار دادہ اند فلا تغفل بارہ دیگر فواید حدیث شریف نبوی را کہ شان در دو سورہ مذکور بود براو تان صاحبہ اہل
استنباط حوالہ کردہ میگویم کہ مجتہد را از ذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی ہم فایدہ نشد کہ یقینا بحقیقت خویش محول
نیست ودر انشراح بطن مبارک مرتضوی متعین است پس آنچہ دربارہ فقیر گفتہ پیروی پدر فانی خویش کردہ
کہ بتبیہ در تالیفات او خواہی دید کہ خطای منگرازو صادرست وصاحب تحفہ را بیدی العلت بدگہری یاد میکند
واین میدان را در رسالہ حیدرہ المجوس القدریہ چنانچہ باید طی کردہام واز اتفاقات حسنہ وحجت بالغہ الہی
انکہ چون تمام این کتاب در تالیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتہد دیدند ودیر وقت صحتہا رسیدند وبیش ایشان
بیان کردم اینکتاب برای رد رسالہ ذو الفقار مجتہد فانی نامزد شد قریب ہشتاد جزو رسیدہ ولیکن از استعمال
با امور دیگر ناتمام ماند اگر جناب مجتہد الزمانی را حوصلہ دیدنش باشد اجزای کتاب را بتوسط شما طلب نمایند
خواہم فرستاد وہر قدر کہ قارئ شوند فرستند باز دیگر را طلبند در عوض مرا ہیچ دریغی نیست کہ مقصود اصلی خطاب
بایشان بود مدتی بعد از مدتی از انتقال مجتہد فانی قدری سامان تالیف بہم رسیدہ تا شروع کردم ودر زندگی

شان هر چند جستجو کردم غیر از حق الیقین و جلاء العیون و امثالش چیزی نیافتم و کسی دستگیری نکرد و لیکن محبت
از تالیف فقیر بحقیقت پی برده بود و حالا او نویسانیدن کتابی که رسا تعلیقه شد و انیهم دانسته که بجهت استرضای
معتقدین و تقاضاهای ایشان شب و روز عیش شیرین بر من تلخ خواهد شد انشاء الله تعالی بدان امر متعهد و به هر حال از حجب علما
متعطلین هنوز امید دارم که چنان مسائلی از کتب فریقین خصوصا کتب فقه و تفسیر و صحیح بیابم تا در معرض طبع
در آید و آنچه باقی است انشاء الله تمام نمایم رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بالجمله آنچه در ملامت و سرزنش کمترین انام
گفته در جوابش میگویم که بلی سکینه حضرت بمقتضای تناسب اعضا النسبت با امثال و اقران خود وضیع بود حتی که
حضرت را بعید المنکبین نوشته اند و حسن صورت آنجناب بان زد خاص و عام است و لنعم ما قیل ع آفاق را گردیده ام
مهر بتان ورزیده ام بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری و اعتقاد من بجناب مثنوی چنانچه بارها بتصریح نوشته
شده ام نیز همین است که سوء الخلقت بوده چنانکه مجلسی در بحار زیارتی جناب امیر المؤمنین
آورده که ترک ذکرش اولی است و شکل صنوبری برای قلب علما در کتب اخلاق و سلوک هم نوشته اند مسلم است و چون
آمده نیست اول بیان باید کرد که ایمان و تصدیق خدا و ائمه که ادعای آن داری چگونه در دلت جا گرفته
و اگر حلول است از دو قسمش کدام و معنی عبارت مشهور را که ایمان تصدیق قلب است چه فهمیدی اگر معنی آن خواهی تو
تو اگر نتیجه بخواهی فهمید مگر ناظرین توانند گفت که سخن همین است و حیرت این است که گفتگو در تسلیم است نه دل جمیع مکلفین و
مسلمین بیان تمام دارند که محل ارادات و خطرات دلست در این باره لحم چگونه این همه ارادات و خطرات گنجد و بسیاری
و فعال غیر متناهیه میگردد و در یک چشم تمام محسوسات منطبع میشود و جانوران غیر جثه مثال اگر بجز لا یتجزی تعبیر کنی
... نگنجد در یک چشم آسمانها چگونه عالم گنجایش دارد و الغرض ... اگر کسی بحقایق ماند ... قول خواجه حافظ که کس نگشود و نگشاید
بحکمت این معما را ولیکن آنچه علوم متعارفه است مطالب آن سخن میزنند و از حضرت آدم تا اندوقت کسی نتواند گفت که چون علوم
تحصیل کردم بطین شدم و اصلاح آن ... یافت پیشوای قوم رفته که امیر المؤمنین از وساوس و هواجس چنین افترا
کرد و مجتهدین فضیلت ... چنین تاویلات رکیکه شده اند انیهمه ابتر از گناه توان گفت بالجمله هر که امور مذکوره اخذ نمود
که قلوب مومنین نور ایمان دارد و مملو بالنت و پر است از علوم و قلب مبارک حضرت را بمزید علوم و معارف پر کرد
و هیچ کدورتی و کثافتی در آن نگذاشتند تصدیق خواهد کرد و لیکن این معنی را تجویز نتواند کرد که کسی بگوید که
بعد از مزید علوم و ادراک و انکشاف اشیا بطین شدم و حاجت بطین شدن انیست که مجوسیان بیزدان
بحضرت شاه ولایت نسبت میکنند و بران می نازند که صدوق چنین کتاب نوشته که بهار امر دلیلی را حجتین علیهما علل و
ادله مدلل ساخته ای مصر عمر بهر چه گیر و علتی علت شود شاید که بروم شیطان الطاق که او هم مثل زراره از تجسیم دنیا سیت
در آن وقت کار این کتاب صدوق تصنیف میکرد و نیز بیش تعلق گرفت زیرا که او جسم اسفل معبود خود را اجوف
اعتقاد میکرد که امر و تفصیل این امر هم مناسب نیم بنابران تقیه کلام مشغول می شوم که آنچه گفته که سینه
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلائل آورده عن ابن طاوس آنکه کبود ...

در علمای اهل سنت و شهرت و اعتبار کتابش چنانچه پدرش در ذو الفقار می طلبد باید ثابت کردن و بهر قیدی از
قیودش استفال نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة به بینید و انتم سکاری را بر نگیرید من بعد آنچه درین
روایت است اشارت است ببطن مبارک و حوائج آن پس البته اشاره شد بقابلیت و عنقریب گذشت
که درین معنی هیچ اندیشه نیست قیل و قال در اصل بطین گشتن و انتفاخ اضلاع آنست از کثرت علم پس از مطلوب
درین عبارت نشانی نیست و هم چنین لفظ زق که برای مزید اهتمام دارد فرمود پس تشبیه شد بحال پرندگان
که در سیر کردن بچگان خود سعی موفور بتقدیم میرسانند در هندی هم این تشبیه مستعمل است تلامذه فقیر خود
اهتمام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمه این عبارت کردند و میکنند و درین امر هیچ قباحتی نیست و نتیجه
آنیست که کسی نسبت کند بیکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بدینجا رسیده و ضلوع ان منتفخ
گردیده پس آنچه ثابت شد مقصود نیست و آنچه مقصود بود به ثبوت نرسید و مجتهد حدث کنان بجهت عدم
نفع از مناظره بگریخت و هر چند او در کارگاه اجتهاد قیام و اقامت دارد مگر چون مقصود را یاد نمیکند و
یاوگی می آغازد حقیقة بر خردمندان راه فرار پیموده است کما لا یخفی بلی دانشمند آنست که بمغز سخن رسید
و مابه النزاع را فراموش نسازد و کلام درین نبود که حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش اشاره
فرمایند بشکم مبارک که اشاره بقابلیت شد البته این اشارات و کنایات در کلام بلغا موجود
و قلب را محل معرفت و علم و تصدیق و نور هر چند گویند بیجا خود ازان صحت مابه النزاع لازم نمی آید
و من ادعی فعلیه البیان و علینا رده بالبرهان و شکم مقدس جناب رسالتمآب درین عبارت زنهار مذکور
نیست مجتهد چه کرد انشاء نموده جزای اخروی دار الحنا یافته چنانچه در جلد اول مفصل گذشت و در
جاهای دیگر محمل خردی و بزرگی و کمی و بیشی علم و معلومات میانه هر دو جناب باقتضای قلت و کثرت درینجا
در مذهب و روایات ماست و لیکن مناقب مرتضوی که علمای رفضه نوشته اند و هم روایات عوالم
اربعین که در مجلد اول مجملا و مفصلا آمده دال بر مزید علم جناب امیر است پس خردی و بزرگی را گنجایش نباشد
و نسبت مساوات علم خود در کلینی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت نبوی
که از جناب امیر گذاشته باشند پس مساوات ظاهر است و هم چنین مهاجرین امام نشده اند و ان ایام جز ایشان
علم همه برابر است و نیز از اصول شیعه و در تالیفات خود ثابت کرده ام که خاتم الائمه جامع جمیع علوم قرآنی است
بخلاف بزرگان مشتهر هم و این بیان خود در رساله جداگانه است اگر کسی را هوس دیدنش باشد تقریراتش
بشنوانم [illegible] از کسی نولیسیانه و باز پس [illegible] بتحقیق برای تعلیم
صلی الله علیه و سلم درین عبارت و تخصیص است که آن جناب استاد بود و کمال اهتمام در تعلیم مرتضوی مبذول
میفرمود آنچه [illegible] ظاهر است که در زید ما [illegible] لازم نمی آید دیگر امور بلکه تنقیح بحث
و در تخصیص تشبیه حضرت در مزید اهتمام و پس مقصود مجتهد صحت این معنی است که صد وقا [illegible] جناب امیر

که علت بطینی من آن است که حضرت ما یک باب علم آموخته بود پس ازدحام کردند علوم جمعیه بسبب عصفور طرف چنانچه این نسبت
نوشته‌اند و آن موجب انتفاخ اضلاع شد و من بطین گشتم فاین هذا من ذاک و این مالسنت من السما کجا ما روایت
حافظ ابونعیم در حلیه پس آنهم بر جای خود است زیرا که تشبیه است عکسی که تشنه باشد و آسودگی آب نبود شد و این مجاز
در قرآن مجید و احادیث شریف موجود است و تشبیه در کثرت و آسودگی است در اینجا هم علت استحیای بطین
گشتن نیست مگر مرض جهل مرکب مجتهد او دوائی نتوان کرد بلی خردی او باید دید که با نا اصل تشبیه را نمی فهمد اما شاید
محبت احدی در پی اعتراض ما شد بر جناب مرتضوی فکیف حضرت مصطفوی بلی کالیشه و ذمیه از فرق شیعه
پیشوای مجتهد نظر باصول رفض و حیث تشیع معترض شده متعلو و محبت بر هر یکی از این ادیان لعنت میکنند
کالیشه باشد یا ذمیه خواه اثنا عشریه خاتمه فرق ناریه چنانچه جابجا درین کتاب و تالیفات دیگر میباید [illegible]
سؤال درین باب می بینی و می خوانی که آری رفضه قرآت بر جناب سید بلکه امام الائمه میخوانند و بر تصنیف صدوق
[illegible] باید باز درین مقام غور باید کردن که مردم چه پرسیده بودند سؤال از بطین گشتن تا جناب امیر بر خیال صدوق
الکواذب چنین فرمود و ورنه لازم آمد جنون صدوق زیرا که اگر سؤال از کثرت علوم باشد باید اهتمام حضرت در بیان
فرمودن یا مزید شوق خود را نیز ضمیمه نمودن از آن سؤال چنین جواب چنان توان گفت که کثرت علوم ازدحام
نموده من بطین شدم لاحول ولا قوة الا بالله دیگر بدانکه در وجه اصلع بودن جناب مرتضوی اینجا افاده نموده‌اند
نیز به معنی حقیقی محمول است چنان نیست که آنهمه خوابست بلکه نبود وقع باشد دیگر [illegible] پیوسته کلاه میپوشید امیر المؤمنین
فاروق و امیر المؤمنین مرتضی هر دو اصلع بودند که موی بر آغاز سر نداشتند چنانچه در کتب معرفت مگر بزرگی از حفاظ
علمی [illegible] اگر تحقیقش چنان رسوخ یافت که اصلع نمیشود مگر وقتی که جناب امیر بر سر مسلمانی دست مبارک کشید چنانچه
نقله وحی آید از شیخ ابوعلی بن سینا در مجمع البحرین نقل کرده که زنی اصلع نمیشود بجهت کثرت رطوبت [illegible]
ایشان [illegible] زنانست و دیگر حافظ را اعتقاد [illegible] مختصری از قصه و انکه هرگاه از حفظ کتاب مجید فارغ شد
وسامع در تراویح در کار بود حافظ فارغ نبود بازنگی قبول کرد این بزرگ مردی انا فائمه عمری ضعیفا البصری [illegible]
آن بود که چون تشابه بیشتر آمدی [illegible] آیت راگذاشته آغاز دیگر آیت را نشان دادن روزی از سبب پرسیدم گفت
[illegible] که قدم من در زمین کرده هم پیش منبر و دو منزل هم زود طی میشود [illegible] بعد از نماز مزید گرمی مستطیر [illegible]
باران [illegible] چنانچه [illegible] گفت که اینوقت معلوم شد که موی سر نداری گفت [illegible] مشکل کشا است در خواب دیدم
که جناب سرم دست مبارک میکشد آنان روز که حضرت مرتضی بر سر [illegible] غبار برخاست [illegible] مبارک [illegible] زیارت
کنید [illegible] که روشنی نه گنبدست [illegible] از آن شب [illegible] مذکور را [illegible]
[illegible] میکردند و پیر مرد [illegible] شهید است [illegible] و هر کس بزیارت فایز گشتی بالجمله چنانچه جناب مرتضوی اصلع
بود حقیقه بوهم بطین بود در حقیقت و چنانچه در [illegible] اصلی ست در باب النزاع نیز نوشته اند که بعضی دیگر نیز از
اصحاب کرام بطین بوده اند مثل اسامه صدوق الکواذب [illegible] در بیان تعلیل مانند [illegible]

خواستند افزودند معلوم نیست اگر احادیث فاطمه را که مجلسی در بحار علیه مبارک آورده یاد میکرد و چه وجوه منتظم میکرد متحیرم که در ریاض
ابراهیمی چنین بی سواد و کور رنگ حجم شدند و برای خلفای راشدین بمقتضای کلام ... لیکن قلم در کف دشمن است چه تصویرها کشیدند و کسی را
عیوب خانگی بنظر نیاید و از اینجاست که مزین بعداوت شان اعتقادی ندارد که اذکرته فی رسالة المکاتیب و در مقام علم خویش موزند
که تصویرات دیگر را برای تخییل فصنه نشان نشان دهیم و لیکن ضرور رفع شد تفصیل آن بتمامی از سواد بنیست نعوذ بالله من اقوال
النواصب و اقوالهم اما کسیکه زیاده تر مشرب نماید او را الطیبین خواهند گفت بر تحقیق مجتهد بر امر فطری است تا باید اثبات کردن
که هر روز آدمی گرسنه و تشنه می شود پس باید که در وقت گرسنگی و تشنگی الطیبین العلیین نگویند و مجتهد بر دالعمر الطیبین گویند وقت آنکه دلی سکو
از آب یا طعام الحاصل کنون مجتهد در جواب رسالة قدیمه لجنوق عرض شد که باید او را مسلسل کردن فرو نیست که غیر هندی ...
بازار لکهنو پیاده پا در دوید و زنجیر در پا نداشت و پس شد چنین حالت که بهر سلیمند فاخته را لیا اولی ... قد لعوا الاثنی عشر جواب
آنچه گفته و نظایر چنین استعارات در کلام اعلام او جوابش آنکه در دیگر کلام اجتیا چنانچه خود گفته الشبل استعاره و مجاز است و در باب
ممنوع است لابد علیه من اقامة الدلیل و چه مجال است او را که بعد از دیدن این اوراق دلیلی اقامت کند که ... فلق صبح روشن
گردانیم که آنچه سدود الکواذب رعالل خود آورده بر بیمار حمل معنی حقیقی معنی دیگر ندارد و آنچه گفته ایا جوابش آنکه ... کو شکلامه
جناب مجتهد بر سر اهل طعام زیاده تر داد سفاهت داده اند زیرا که عالی الکعب بمعنی عالی قدم است و کنایت است از کمال علم و
صناعات بداهة که کعب را علو لازم است و متحیرم که در بحار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را ... ذکر کرده اما علاقه استادی
بود چنانکه در افترای صدوق تا بدان نسبت قیاس نموده شود چنانچه در بحار تا الیوم برای ... مذکور و معتقدان
او اتفاق افتاد چون در مجلد اول در ذکر تشریف راه علاقت ... سپرده از راه نفاق بدان خوگر شده کیست از اهل اسلام
که تدارک آنها ید و اوالحجت سواد با انتقام رسانید عالی الکعب قطع نظر از مسابق مجاور شد ... در حال مجاوره
خود معلوم است که هر چه زمان زد شده بمعنی ساعت هر چه تمام بدان می آید و معنی حقیقی را در ... باشد ایا الطیبین مجاوره شده
از برای کثیر العلم بتخصیص علما اگر طیبین باشد در ... توان آوردن که بطیبی از کثرت علم ... یکی از علما بسبب تیز رفتار
آهسته آهسته میرفت و بعضی طعن کردند کسی در تاویلش گفت که چون او کوه علم است پس اگر تیز رفتار شود متزلزل شوند دو
الحاصل این تعبیر ... نمیشود که بر وسوسه صدوق و علماء ... گشته و در تخصیص ... لفظ عالی الکعب بالقاب چنان بلکه ...
رسیده که بعضی از اکابر اهل سنت که این لفظ را در مدحت این مجتهد آوردند کنایه ... که متصل ... بهمین مقام شده اگفت وار ...
شهرت بعنوان سفت بلی اگر بیت بلبل گلستان شیراز بدفتر سپرده شود ... خود باشد ... گلی خوشبو در حمام روزی رسید از دست
محبوبی بدستم ... گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم الی آخره بر این قدر کفایت کرده شد زیرا که حضرات ائمه
اکثر العباد و حالی جسمانی بودند برای شیعیان خود از بر معالجه دریغ نفرمودند چنانچه ان حاجی معیشت که نسخه آن قبل
ازین گرما گرم دانستی ... اصول دیگر حضرات افاده فرمودند که مومن ما چنین نمیشود و در این ابواب کتب شیخ
الشیوخ ایشان دیدنی است تا بدانی که ان علما که این بزرگان شیعه خود را از آن منزه نمودند ...
در زمره مومنین پاک خصوصا اولا اکثر مجتهدین خواه قالی باشد خواه زمانی زیاده تر یافت

میشود پس از ینجا نیز حکم توان کرد که این گروه از شیعه امامیه بر نمی بستند با لجمله لفظ عالی الکعب کلام آن بزرگان بر معنی حقیقی در باره جناب مجتهد زمانی محول است که غلو کعب و رافضی و لیست و بجاهای دیگر که احتمال رکاکت و ظرافت دران نباشد و متشابهات و مضاحیک رادران راهی نتواند بود حمل آن بر معنی اول اسنع هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد ؛ و اگر در روایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت که باضافه میانه لفظی بر سائر الفاظ مدحیه کار خویش را بکمال رسانیده اند و بیانش خالی از اطناب نیست رسیدیم بعد از نسیان برامعی که جناب مجتهد در علم تشریح دخلی داده اند و از غایت اعتلال و نقصان در جوف و مهموز بودن خود حکم فرمودند که قلب جوف نیست و تجویفی ندارد و این بدان ماند که در اصل استفتا برای شهادت ابطال حضرت شهید کربلا رضی الله عنه و تحصیل ثواب از ان بیعت عبد الله عمر رضی الله عنهما را سبب امامت برند علیه بالتحقیق قرار دادند و ان اگر باشد بعد از دو هم شاه شهیدان سعت انگاه بعد ی دراز پس تقدیم سبب بر مسبب اتفاق افتاد و گویا مثل عمارت سکندر ذو القرنین را بامام حسین جسکانیدند و تاریخ دانی خود را بر خاص و عام عیان ساختند و درینجا خاصه حکایت بزرگی را از متعات تازه گردانیدند که مسافری در وهی رسید و فرودگاه ازچند انکه جست نیافت کسی گفتش بدیوانخانه قاضی برو پس دید که قاضی در محراب مسجد شطرنج می بازد گفت این چه حرکت ست قاضی جوابش داد که مگر علمی نداری که مسجد برای نماز می باشد و اوقات نماز در پنج محصور ست پس چرا او می در دیگر وقتها معطل نشیند مسافر گفت سخنی است با صواب لیکن درازی شوارب اکبر بریده را اندیشیده چه جواب قاضی گفت گهی در سفر هم نرسد شوارب بچسن خاشاک ی یک طرف دفع میکند گفت حضرت خاطرم جمع شد باری این کیست که در گوشه مسجد افتاده آه و ناله میکند قاضی فرمود نوبت بسرسام رسیده بود در کتب طبیه جنازه جسر دیدیم پس تیزر در گردنش انداختم و خیار را در بشر مگاه او گذاشتم فقط قاضی نباید دانست که بیشه طبابت هم دارم اگر قاضی رطل بوق قدری درین فن ماهر بود مجتهد را فقط سبق اندو در بود جاییکه حکم فرمود درباره قلب جوفی ندارد چگونه از علم بی بهره شد اکنون بسط ازین اجمال بقدر ضرورت نموده میشود که علمای علم تشریح نوشته اند که در وسط قلب پرده است میانه در تجویف در جانبی خون است و در تجویف دیگر ریاح لطیف که عبارت از روح تواند شد فالیس میشود و پس از انکار جوف بود لیکن از عجائب و غرائب افادات خواهد بود گویند در خانه یکی از حکمای سابقین چاقو بی تفاقا افتاد لاغری شروع شد چند انکه علاجش کردسودی نداد تا انکه غمر و شکمش چاک کردن اعتماد چیز بود چون دلش برآوردند و دریدند در جوفش سنگی خرد ظاهر دانست که مرضش این بود شعر نشان گر جناب مجتهد کم قلب را مصمت میدانند برین مقدار سطیر مشوند و عبارت کتابی جند انجاست عبارت شرح النفیس بر علی ابن سینا مع الشرح باید دید اما القلب فانه مخلوق من لحم قوی لیکون ابعد من قبول الافات منتح فیه اصناف اللیف

قوية شديدة الاختلاف الى ان قال بعد عدة سطور و جنت الشرائين من التجويف الايسر من تجويفي القلب
انتهى مختصرا بعد ازين علاء الدين علي بن ابي الحزم قرشي در شرح مي نويسد و آنهم طولي دارد پس محتاج
اليه اكتفا نموده ميشود ان فعل القلب كما بيناه اولا ان يولد الروح الحيواني و يوزعه على الاعضاء
حتى و توليده ذلك انما يكون ان يسخن الدم و تلطفه حتى اذا خالط بما في الرئة من الهواء صلح ذلك المجموع
لان يصير روحا حيوانيا و ذلك انما يحصل في القلب لابد من ان يكون له تجويف يحوي الدم الذي يحتاج
الى تسخينه و ذلك مما يحدث فيه من الغليان الذي تلزمه تخلخل الاجرام و انبساطه فلذلك لا يكفي في ذلك
ان يكون ذلك الدم يحوي التجويف الايسر لا يتسع لهذا الانبساط الذي لا يحتاج اليه لاجل ترقق القوام
جدا و لابد من ان يكون له تجويف اخرى يحوي الروح الحيواني و منه ينفذ في الشرائين الى جميع
الاعضاء و هذه الروح لابد من ان يكون شديد اللطافة هوائية الخ اما دماغ پس تجويفات آن
مشهور است و در كتب مسطور عبارت شيخ عمر ابهري بايد شنيد كه اما التي في الباطن فهي ايضا خمس
الحس المشترك و الخيال و الوهم و الحافظة و المتصرفة اما الحس المشترك فهو قوة مرتبة في مقدم
التجويف الاول من الدماغ تقبل جميع الصور المنطبعة في الحواس الظاهرة و هي غير البصر لانا نشاهد القطر
النازل خطا مستقيما و النقطة الدائرة بسرعة خطا مستديرا و ليس ارتسامهما في البصر اذ البصر
لا يرتسم فيه الا المقابل و هو القطرة و النقطة فاذا ارتسامهما انما يكون في قوة اخرى و اما الخيال فهو قوة مرتبة
في مؤخر التجويف الاول تحفظ جميع الصور المحسوسة و تمثلها بعد الغيبوبة و هي خزانة الحس المشترك و اما الوهم
فهو قوة مرتبة في آخر التجويف الاوسط من الدماغ تدرك المعاني الجزئية الموجودة في المحسوسات كالقوة الحاكمة في
الشاة بان الذئب مهروب عنه و الولد معطوف اليه و اما الحافظة فهي قوة مرتبة في اول التجويف الاخير من
الدماغ تحفظ ما تدركه القوة الوهمية من المعاني الجزئية الغير المحسوسة الموجودة في المحسوسات و هي خزانة القوة الوهمية
و اما المتصرفة فهي قوة مرتبة في البطن اعني التجويف الاوسط من الدماغ من شانها تركيب بعض ما في الخيال او الحافظة
مع بعض و تفصيله عنه مقصود ازين بيان آنست كه بنا بر جهت خلل دماغ كه بوقوع سخن كثير در جواب سائل قديمه حاصل
جناب مجتهد در باره دماغ ترانه انكار سر رسالة خويش الخ بالجمله از كلام نافرجام مجتهد طعام واضح شد كه قلب
مصمت است و هوائي ندارد لاجرم پر كردنش از هر چيز يا محال است و خداوند عالم در كتاب اكرم ميفرمايد آنچه بر آن دلالت
دارد كه دلهاء اصحاب با ايمان و اخلاص پر كردم و شيطان اعمال شنيعه را در قلوب كفره زينت داد پس اعتراضات او بسوي
قرآن مجيد راجع ميشود كه اين آيات مجعول باشد زيرا كه دل جوفي ندارد و اين امر باعث خشكي چشم مجتهد فاني و ميگرد
كه ورثة والقتار صوارم و طعن الزام مدعي هر گونه تحريف و تبديل و نقصان كتاب الله تقليد شياطين خويش
آنها احاديث امير در باب تعيين هم زيادت در كتب خويش آورده اند بلكه زيادت آيات را تحريفا و الحاقا بر نام مبارك
امام الائمه ليستة قلوب اهل اسلام شكسته اند چنانچه طبرسي در احتجاج و غير او و ديگران بر تحريم آن مي بالند و دلاريمي مروت

شع و دلال نحو در اثبات تکذیب علامه حلی درباره نقص و زیادت وادعای گوئی در نقص بعلت جهل در نقص صیدها
و نزد اهل حق هر کس که چنین گوید کافر است لقوله تعالی فی سورة البقرة وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ بسبب اینکه بایان
کتاب و مانند آن یا فتوی نیز حق تعالی میفرماید فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ در شان اهل بیعت الرضوان و بیان
تحقیق مدح ایشان و سیاق آیت در این و فا و اخلاص را مظروف این ظروف قرار میدهند پس باید
بجناب این پلید گفت که در چنین معصیت که هیچ جوئی و راهی نداشته باشد این امور چگونه متمکن شد
و کدورت زائلین در رنگ قلوب منافقین مقتضی اتهمی شد که معاصرین با رحیوانات نا حقین گویند
که زینهار گاهی صدور اصحاب بوفا و اخلاص همقرین نشده حتی که در عهد کرامت مهد سرور عالم گرد
نفاق محقق بوده و بعد وفات شریف عیانا و جهرة بوضوح انجامیده چنانچه جابجا دانستی پس این
اهل زیغ و دغل با قتضای المرء یقیس علی نفسه چنانچه مخلصین را غابرین منافقین دانستند و لا حول
و لا قوة الا بالله و ایضا حق تعالی در مدح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
پس ناظرین را بر بیان مجتهد حیرت زاید الوصف مترتب میشود که بدون خوف چگونه این زینت
در قلوب شان بحصول می پیوندد و این اوصاف میگنجد اینکه شنیدی از غرایب و عجیب تر صفات کیفیات
بود واطرف انکه اهل افترا در تفاسیر خویش بر فتراکهای امید می خصوصا حضرت امام صادق کافی
کلینی و تفسیر قمی چنان بسته اند که مراد از ایمان جناب مرتضوی می باشد و از کفر و فسوق و
عصیان ابوبکر و عمر و عثمان اند پس اگر آنها در قلوب رفضه با وجود خفت جثه نگنجیدند البته شرا بی داشت
لیکن نه انند اینکه جناب امیر با وصف آن تن و توش و لقب بطین شدن بر حدیث صدوق اباهوش و بشبه
بودن بشتر در کتاب لعقر از جناب سیده بضعه سید البشر بتقریب شکایت درباره منسوبه مقدس او
بعد ریه چگونه گنجایش در هر قلب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که در براهین حکما
تحت ابطال جزء لا یتجزی دیده یا شنیده باشی البته محال آری بیان متکلمین هم از آن تجویز نکرده ولقد صدق الله تعالی
فی کتابه لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ
مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ الغرض مجتهد مرحوم در حق عجیب پرگوئی یکنند از هر گوشه ابواب الحاد عظیم و سفاهت
عظیم پیدا میشود ای کاش جناب صاحب الزمان تداخل اوصاف را بدون جوئی در قلوب تجویز نکرده
حضرات ائمه هدی تداخل جوهر را در جواهر ثابت فرمودند و خلفای راشدین را در حدیث طویل
کلینی امام صادق وارث فردوس برین گردانیدند باز ایشان را چون کفر و فسوق و عصیان
دانستن شاید که در فضای آسمان و زمین هم نتوانند گنجید لَٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ گردید و هو شر من الیهود والنصاری و الشیطان الرجیم افسوس که نفوس قادسه حضرات ائمه را بر نفوس خبیثه
خویش قیاس کردند که بدون تناقض خیر شاف است حالانکه شان اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و علیهم اجمعین ارفع از آنست

سا موجد چه دریای ریزی از ش چه شمشیر چندی مهی بود سرش ختم امید و هواسش شد کلین المبین ستر
بفضل خدا هست ولیس **قوله** ابن حجر الخ اگر دل رافضی از ذکر خلفای ثلثه راشدین سوخته و
کانون سینه اش از آتش حسد برافروخته باید ش در حدیثیکه دلهای رفضه برداتیش دل بسته دیده
نظر کردن که مانش غیر ازین چیست **ع** که من شهر علمم علیم دراست **ع** درست این سخن قول پیغمبر
است یعنی حکیم طوسی فرموده چون اختلاف در نجد دیث یافته به ثبوت آن حکم نموده بعد ازین چون جناب شاه
ولایت دروازه آن مدینه است از دو حال خالی نیست یا فقط از سنگ و خشت و آهنگ و ماتیعلق
بدانکه منتظم ساخته اند چون رومی دروازه و بین بلده یا از چوب و آهن شکست داده نصب نموده اند
چنانچه مسجد کالی کوت از ملک ٹیپو سلطان و بهر حال لازم آن در هر دو صورت ناگزیر گشته
ورهگذر حضرت روح الامین مجیبا و ذیلا باگردیده لیس اعتراض مشترک الورود است و نطقی
ندارد بخلاف ارتفاع شکم و انتفاخ اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
علیه وسلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب مرتضوی
برکشودند پس تنگی حوصله جناب ولایت بر اصول رافضه دل تنگ و تنگ چشم صدر نگ باید دید
و این خود بر صور حیاالیه پیشوای رفضه یعنی صدوق الکواذب ملعون است که بار بار گفتنی نیست
تا مستعلیم مجتهد کودن که اگر گاو و کوزن بودی اینقدر دماغ امروز همه خود را پریشان ساختی
گو بالفعل شان بیشتر شده که نفهمیده عبارت عبارة الیه بر و اشاره کثرت و قلت موجود است شاید اگر آن الفاظ از فکر
افتاده باشد ببین که بعد ذکر حاصل حدیث علل الشیخ الشدخم گفته بودم که انتفاخ بطن از کثرت علم است
که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میکرد از اینجا ارتفاع شکم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم قیاس باید کرد که درچه مقدار خواهد بود ولیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب کتاب است
یعنی علت البطین کثرت علم بود که در حقیقت قطره از آن دریاست لیس این صفت قلت انتفاخ اضلاع وکبر بطن
بظهور رسید و قبل ازین باعتراف فرو فنی در شرح کلینی کم حوصلگی صدیق امامیه بطور نموده در فقره تشکیک کردم
که رفضه گویند که صدیق مذکور از شاگردان شیعه خاص جناب امیرالمؤمنین بوده حاشا که اهل حق آنجناب را چنین میگفته باشند
اهل حق با وجود اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقد با همین نیستند که اینهمه فیضان دریا نابید الکنار است که علی مرتضی و صدیق و فاروق و ذوالنورین
و دیگران از آن بحر العلوم بهر ها بر داشته اند و همه اصحاب مانند نهر ها و اسطه فیض رسالت گشتند این نکته را باید دارید چون
از جناب پیغمبر رسید فرمود که از غلامان این بارگاه هم و قس علی هذا دیگران بهر بلفظ و معنی رطب اللسان بوده اند و او
صدیق خود را خالف گفت بجواب اعرابی که سوال کرد تو خلیفه رسول الله هستی یعنی بی حقیقت اند اینهمه غلو و عدوان اعتقاد
روافض است که علوم هر دو جناب مساوی قرار داده ابواب علاقه را بر روی خود کشاده اند و آنچه حرف تواند بود
از افترات و خرافات شان که زیاده تر از بیر در هر حدیث و هر کتاب از اصول موضوعه شان نشان داده کم هوش

وعوام از سر اهل اسلام بشنیدنش می برد و هر کس از عقلا در ماتم جنون رفضه گریبان خود تا دامن زرد با
دادم که چون سفر گورکهپور پیش آمد و اهالی آن مرا برای مدرسی طلبیدند روز تعطیل یاران در مجلس نشسته
و از هر دری لفکاهت و حکایت پیوستند تا سخن از جاهلین حماقت شان میگذشت یکی گفت که چون
پیر یکی ایشان بعد از تباهی چند بر دستور قدیم آمد پس بزودی برخاست و مرغ را ذبح کرد و سخت بپرش
بیفزود و سر می جنبانید گفت حضرت این مرغ تسمیه گفتنی بود این مرغ با مدادان گردن گوسفندی بر کشتنی نام
و در لفظ تسمیه اشاره کرد بحقارت مرغ و در گردن اشاره نمود بعجلت حتی که کاردی بر گردنش بدون
تسمیه خواهد گرد که آنچه پیر شرنیت ذبح بران دمیده باشد سخن بدینجا رسیده بود که یکی از آن جماعت گفت که
این حکایت را نقالین ساخته باشند هیچ مدعی اسلام به پیر خود چنین تواند گفت و آن گوشت تواند خورد
پس نوبت بدان رسید که آوازها بعداوت بلند و صحبت تبه شد گفتم که تندی و جنگجوئی مناسب نیست
ازین زیاده تر آثار عفته جهل دیده میشود اتفاقا بعد چندی یکی را ازین منکرین حاجت افتاد بعمار مسلمانی
تا منبری کوچکی در مسجدش از خشت و آهک بنا کند از معمار پرسید که گاهی چنین منبری ساختی گفت حسنا این چه
پشم است من منبرهای ساختنام همه خندیدند و منکرین خجل شدند آنچه از حرف و حکایت بچشم دید و بگوش خود شنید
از آن آورده ام که در باره آل عبا بالاتر از آنچه رفضه بر اصول خویش تحقیر و تکفیر کرده اند بجا بحکم ضرورت تذکره نیست
و برای هدایت گمراهان باید گر نیز می آمد و لیکن کسانیکه شکمهای خود را از شراب محبت دنیوی رئیسان مخمور
پر کرده این بدمستان را بمنزل مقصود رسانیدن کار ما دشماست و زینهارا از عبارت عجیب بچیاب از لوازم عجب
یعنی چوب و تخته و خشت و آهک لازم نمی آمد چنانچه بالا گفته شد که در حدیث هذا ما رفتی مقصود جناب تقوی که امال الله
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تعلیم و ترتیب است و هم اهتمام علی مرتضی کرم الله وجهه در آموختن و علم الحکمة
و شوق تمام فراگرفتن فرق این سلیچگان طایران چون قوی شدند هیچ کلفتی بمادران و پدران نمیدهند
مادر و پدر کلفت میکشند و در مذهب رفضه حال جناب امیر در قرب وفات شریف نیز کلفت افزائی بار خامه فرسا
بود بجدیکه رسول خدا بعد از رسیدن حضرت مرتضوی بسی و سه سال پس از وفات نیز خواه براه تعلم از طرف خود
خواه بدانستن حسن طلب بحال کلفتها کشید حتی که در منزل اول دیر شد و رفضه که باعث آن شد نه نتیجه شان
نه یقینیا و نه تر سطاعن یا همچو نامهای اعمال خویش سیاه کردند وهم لا یشعرون بذلک بل هم یعنوا علی رؤیاتهم
هنالک وی اگر از خلفای متقدمین حرکتی ازین امور بعید ورمی آمد رفضه بیک طرف گنک عمده و سفید
چشم و سیه کاری شان و لا یحتهدین رفاعن ادر قاضی میداوند و این خود از یا خیالات و از مانعیت بیرون
که در کتب کلامیه بطوریکه بجهت در این کتاب بتفصیل کرده و بارها دانستی در باره فاروق آورده که او
سوره البقره را از حضرت در دوازده سال یاد گرفت و شادمانیها کرد حالانکه از کتب معتبره
شان بالا دانستی و هنوز میخوانی که هر هر لفظ قرآنی هفتاد و هفتاد هزار معانی دارد که اگر جناب

حلال مشکلات وسادهٔ آرای سواطع فرقانی میشد ند تفسیر فاتحه با ز هفتاد شتر میشد چنانچه در مناقب مرتضوی است حالانکه سورهٔ فاتحه از یک آیت سورهٔ بقره هم قصیرست بلکه بنصفش نمیرسد پس چنین بی سلیقگی روافض بدا ندیشه عجایبات پیشه باید دید که نقاره بر زمین نواختند و علم و قاده قاده را بر آسمان بر افراشتند یعنی فاروق چنین کودنی بود و اعجاب بر روایات اصول طایفهٔ کسبیه کما هو فی النزهة الاثنا عشریه نوبت بکم حوصلگی و تنگ ظرفی دشمنان جناب مرتضوی چنان کشید که جز بقدر ضرورت و انهم ملحوق اشد حاجت گفتنی نیست و حمقا ادراک اینمعنی نکردند که چنین و برادرش را بلیده همه مهاجرین و انصار کار دینی داد الکافی فی التفسیر بزعامت گبری رسانیدند و این مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچه در شرح کافی است و نیز عادل و منصف نزد والد و مولود بلکه مجلسی و اکابر او نیز در شرح خود بر نهج البلاغت اعتراف جناب مرتضوی بعدالت و اجتهاد و دریا دلی و سبقت او در ولایت و امامت اعتراف فرمودند پس لازم آمد که همه این بزرگان دین چنین باشند زیرا که کسی قایل نگشته که فاروق بدان صفات منصف باشد و دیگران عاری از آن و با اینهمه آن روایات هم منقولا از کتب شیعه در کتب کلامیه مثل صواعق و تحفه اثنا عشریه باتفاق فریقین بجواب بعض مسایل موجود که علی مرتضی افسوس کردند که ترسیده شدم از امر یکه ندانم و آن بزرگ که مثل او در اهلبیت کسی و بغایت بکمال در رشاد رسید یعنی حضرت عبد الله عباس در بیان معنی لفظ فاطر بعجز و زبونی همدوش گردید کما فی مجمع البیان و صدیق بنود کما فی نهج البلاغت للمرتضی علم الهدی و الرضی الولی و المختار للکشی امامیه باعتراف اکابر علمای شان که عنقریب النشی از دل کم حوصلگی بدر بنیاد و سلمان رکن رکین مذهب شیعین که باب الله بود کما فی البحار و تراجمه و باب بینه بودن او را ضرور چنان در جهل مرکب و ماند که معاذ الله قصتا سبق از شیخ جلی دور بود که این بیچاره و قتیکه بر اولاد خویش بخیالات نفسانی متغیر شد و سبوی روغن گاو بر زمین افتاد اعتقادش همین بود که آن سبو و بیشه خود که جز آن این ز دریچه تجارت و کتخدائی و سبب سیدن اولاد و تقاضای شان در بارهٔ شیرینی است مملوک سوا ایست که با رادهٔ برد و حضرت سلمان معاذ الله از غایت جهل انهم منید انست که صوبه مداین کسری بحکم فاروق حاصل شده و او از غایت جهل مرکب نمیدانست که بحکم مرتضویست پس جمیع امور خلافت راجع بحضرت حلال مشکلات خواهد بود و کلیشره عقد و انشلاج لشبه کجا ما نه بسیاری از احادیث رفضه در کتب شیعه بجمال الفقر متاخرین مثلا کابیشان در بطون اعتنای طیبات کتب آسمانی و نامه جاوداتی تلاوت میکردند سلمنا و صدقنا لشهودت شی السنی فرع المثبت له ولیکن قیامت اینست که در روز دلالت خویش بکفار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید را قبل از نزول چند سال بگوش مبارک رسانیدند غلط گفتم بلکه آموختند با تحصیل علوم و چندان حیا ادنا که سر منبر چه فرمودند یا ایها الناس ساختند و فقط از الفاظی بود بدون فهم معانی باز نه از ما نبی رسول الله چه پیش آمدن مشغول و در تعلیم چون رفضه لی دین کفر او درک نه تا بجا یا شهادت رسانیدند بس غالبا که هر قرار

نوبت بود که تخمین شهر ایشان کردند با قرآن اہلبیت که قبلا ولش رسالت خود اثبات نرسانیده بالتحقیق تخمین امور
تخمین را دلیشان نمائید ایشان بنا نمودند حضرت این کلمه تا کشید که بر مستبصرین باشد فاعتبروا یا اولی الابصار ترجمه
ولا یمکن من تغافلین است بنا بر آنچه که به ناکیه الشیاطین تا نسمه انا ودداً ان تجعلوا مثل اشترکا تلبیا للسائر
الی غیر ذلک مما لا یعد ولا یحصی بعد معتبر تسمیع غیر ولنشا الله تعالی اجدا بن حجر تا اینست که رفقه جنابه
مساوات علوم را بیانه حضرت مصطفوی و حضرت مرتضوی شیخ بستن بهمچنان در باره تعلیم ائمه هدی از در تعلیم
دعوی مساهمت داشتند مگر تفریق این است که ائمه الائمه روز ولادت خویش بکنار رسول خدا قبل از نزول
وحی بده سال قرآن مجید را تلاوت کردند غلط گفتم تعلیم آنجناب پرداختند و دیگران بعد از نزول
بمدتها و چگونه تجویز توان کرد که فقط مانند طوطی حکایت میکردند و از معنی بهره نمی بردند پس یا لعجب
تیز بالعبد از علوم نیز ائمه عالم را السا منیای ساختند و بمکتب بیرفرمان استاد مثل حضرت باقر العلوم نمی نشستند
کامل محرومی و دو رپی پروائی از حفظ کتاب الله و عقاید و علوم شرعیه که حاصل تا شنید چه مقدار وعید های
شدید در احادیث فریقین ولیست آیا انمیش هم بگوشهای این بزرگان دین نرسیده بود که محنت یاد و گنه
لازم و حال محنت خود از بحار رود یگر تالیف تا مجلس ظاهر که امیر المومنین تا وقتیکه قرآن مجید را جمع میکردند چنان
مشغول بود که بکارهای دیگر ضروری نمی پرداختند و نزد بسیاری از محدثین اہل سنت در عہد کرامت عہد حضرت
پیغمبر نیست از جواد نبود انیو قت تا آمده فرصود ند واگر کسی برای ضرورتی آمدی رو ابر دوش مبارک
نمی انداختند و کلام ضروری فرمود بکار خود مشغول میشدند و علم الہدی کما فی مجمع البیان نقلا وحی بالیقین
اصلا ثابت کرده که رسول خدا و اصحاب با صفا تمتین قرآن مجید را ختم میکردند و چون علم الہدی قریب ما نزلت بود
و کتاب الله از اول فروع را هم خوب میدانست لا جرم با عتراض جنید حاکم توان کرد که همین قرآن اہل اسلام حافظ و بانقل
بودند که حضرت از تحریف نمودند حقیقه و اصحاب مجازاً کما فی عنان الاسلام و لیکن پیچونی از بر کتاب و مجالس
و غیر ہما ظاہر است که تلاوت این قرآن از راه تقیه بود و ہم تحریف آن معاذ الله و خودشیوه جناب امیر الجہاد کفر
بود و ائمه تا وقت شہادت کما فی ماخذ الجہاد پیر آنہمه مسالک نفور شد و دیگر ائمه چون بر همین جاده استقامت دا
لیس بکلام مرور که صاحب الامر در تقیه است کما مر مفصلا تلاوت همین قرآن است و امام الائمه از اغاز حافظ همین کتاب بود
و باز درین محنت مبتلا شدند و حضرت را در تعلیم خود که تعلق بکتاب آسمانی داشت چنان تکلیف میدادند که گاه
یاران و حضرات خلفا بمقدار مشاق و محن رابر داشتند و نداند به بین که خلافت را که نظام همه امور بدان
منوط بود کلام در همین مباحث نیز و در انجام دادند که خود جناب امیر نقل فاضل اصفہانی هم در شرح نهج البلاغه است
الی عدالت و انصاف و نزد این پسر و پدر ثابت است چنانچه تالیفات این هر دو دلالت بران دارد متوقف بودند
کما عرفت از ینجا انصاف بکن که کثرت علوم متعلقه امامت بکدام جانب زیاده تر است و ائمه یکبار از احم
خوشدلی و عدم وقوع اختلاف در امت و بدون حصول مشقت در تعلیم شان کما لا یخفی و رفقه بر مجانب بلغت

و امر به پوشیدن سلاح مانند تو تشبیه کرده است و بر وفق عقل و دلیل بعضی نکرده اند اما در حق قول الشیخ
خلاف حقیقت اند و تعیین عدل و داد و ترحم بحال امت مدتی بکمال نرم خلق بیان گردیده که اصحاب پیرو
بر حال ایشان باشند بر خلاف آن میگفتند و در خصوص حضرت آنچه برای والی امت تاکیدات فرموده و لیکن
مردم بیان او را ساختند خود بر خلاف آنست. عن ابی عبد الله علیه السلام قال بعث النبی صلی الله علیه و اله
نفسه فی مسجد الخیف قال نزل به الروح الامین فقال نادی علیه السلام الصلوة جامعة و امر المهاجرین
والانصار بالسلاح و اجتمع الناس فصعد النبی صلی الله علیه و اله المنبر فنعی الیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی
من بعدی علی امتی الا یرحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم و رحم ضعیفهم و وقر عالمهم و لم یضر بهم فیذلهم و لم یفقرهم
فیکفرهم و لم یغلق بابه دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم و لم یخبثهم فی بعوثهم فیقطع نسل امتی ثم قال قد بلغت و نصحت
فاشهدوا و قال ابو عبد الله هذا آخر کلام تکلم به رسول الله علی منبره ملا خلیل قزوینی در شرح میگوید شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانیده شد به نبی صلی الله علیه و اله خبر مرگ خودش بر حالیکه او در
بیماری بود در مسجد خیف امام علیه السلام گفت نازل ساخت آن خبر جبرئیل امین گفت پس طلبید مردم را
که حاضر شوند به نماز بر حالیکه نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجرین و انصار را به یراق پوشیدن شاید
برای تجهیز جیش اسامه باشد پوشید و مبادا که آنچه شارح گفته که طلبیدن مهاجرین و انصار به یراق پوشیدن
تجهیز جیش اسامه باشد مبنای آن نصیر محمد مجتهد در طعن الرماح که در بیان سقیفه بوده بودنش قول است تجهیز جیش
شدند و این از هم محکم بود و تفصیل طلب بطور مذکور در اوراق دیگر از اصول شان نوشته ام انشاء الله تعالی
دست بر آوردنش در این کتاب بر وجهی که ما بعد از دیدنش بگوئی که واقعی این نکته لغایت دقیق است و در اصول شیعه
بنهایت منطق است کالنقد و بالنقد و باز رجوع کردم به نقل بقیه شرح مذکور که تعلق بحدیث منبری دارد یعنی جمع شدند مردم
پس بالا رفت صلی الله علیه و آله منبر را پس رسانید بسوی مردم خبر مرگ خود را بعد از آن گفت بیاد آوری
بعد از من بر امت من مرا اند از حم الله تعالی را یعنی که قسم بالله تعالی میدهم آن والی را که
هیچ کار نکند بغیر آنکه رحم کند بر جماعت مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد پس بزرگ
شمرد بزرگ ایشان را و مهربانی کند ضعیف ایشان را و تعظیم کند دانای ایشان را و ضرر نرساند
بایشان که خوار کند ایشان را و لی فقیر نکند ایشان را که کافر کنند ایشان را یعنی که باعث
انکار ایشان امام را شود پس کافر شوند و نبندد در خود را بی دخول ایشان بخانه اش که خورد قوی
ایشان ضعیف ایشان را و هیچ بر نکند ایشان را در فرستادنهای ایشان بجهاد که برود نسل امت من را
اشاره باینست که امت حقیقی من ایشانند نه منافقان بعد از آن گفت رسانیدم رسانیدنی
را و نصیحت کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیهم السلام این آخر سخنی است
که سخن گفت با آن رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر خود دیدی آنکه بناء به پیروی سرور عالم که سر

هر دو جهان و سرسبزی در دین و دنیا است می گوییم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکار رسالت
باعتقاد ملا خلیل در خطبه اخیر فرموده بود و بالزام قسم شرعی که از امام بعد وفات خود حضرتین امور چند
دیگر میخواهم و قرار رفته همین میجویم که این حرفی چند از حدیث شریف بگوش عاطر نگاه دارند و به بینند
که درین معرکه بازی میرود که گاو و تازی میکنند پس بدانکه عدل و داد شیخین مغفلین را که تمام آفاق را
تیره و تار و تیر و خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که مجوسیان ایران بدولت اسلام رسیدند و عدل
و داد بر افراد عالم چنان گسترانیدند که خود رعیت ایشان تمنا داشتند و از خدای عز و جل میخواستند
که امام چنان بهم رسد که بر سیر شان رود و از وثیقه حسن مجتبی باتفاق روایات فریقین ثابت است
که سیر خلفای راشدین موجب ترقی و سرخروی دارین و سعادت کونین است و پر ظاهر است که اگر
واقعه غدیر را اصلی می بود در نصب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدمات
کافیه العیاذ بالله چه الظهور میرسید که ای جبرئیل من تنها هستم و این لشکر تابع دشمنان من است امید
مهلت یابم که بمدینه رسم و این مهم را سر انجام دهم حالانکه جابجا معلوم شد که همه اهل اسلام در رکاب سعادت
انتساب حاضر بودند چنانکه چنین اجتماع گاهی اتفاق نیفتاد که حجة الوداع عبارت از آنست خیر در مدینه
طیبه مان و طفلان و چندی از منافقان دیگر که بود الی غیر ذلک پس بایستی فرمود بر منبر یا علی بعد از خود از تو نخواهم
بکر این امور و چون چنین تقریر فرمودند معلوم شد که تعیین کسی بنص صریح نکردند بلکه تعیین امام را بر رای امت
حقیقی خویش که باعتراف شارح کلینی مهاجرین و انصار باشند حواله نمودند و این بدان ماند که جمع
قرآن مجید بخود متکفل نشدند و بر امت حقیقی خود گذاشتند بلکه اگر اندک بغور کسی بر آید فی درانجا برامامت
غیر منصوص قایم است و آن آنکه او معصوم بود پس او را چگونه قسم دهانید و فرمایند که خبر دار بغیر این چنین
مکن پس معین شدند شیخین مطابق آنچه دانسته بودند که اراده الهی بخلافت ایشان متعلق گرفته کما فی
مجمع البیان و الاذم آیه محاسنة مرسل یا مرسل و هو محال کما فی تنبیه الحق و غیره که حق تعالی تمامی
سکان را الی یوم القیامه تابع ایشان گردانید چنانچه طبرسی و چلکو اجله اصحاب خصوصا شیخین
بدان بناشد که اقتدوا بالذین لعدی ابی بکر و عمر فرموده اند در روایت فریقین کما فی المنتهی مولانا ابن حجر
و در مجمع البیان اعتراف بدان دارد و زیر آیت کریمه و السابقون الاولون الآیه و عبارت قیل نزلت فیمن صلی الی
القبلتین عن سعید بن المسیب و الحسن و ابن سیرین و قتاده و قیل نزلت فیمن بایع بیعة الرضوان
و هی بیعة الحدیبیه عن الشعبی و قال من اسلم بعد ذلک و هاجر فلیس من المهاجرین الاولین و قیل هم اهل بدر عن
عطا بن رباح و قیل هم الذین اسلموا قبل الهجرة عن الکلبی کمترین خلایق میگوید که بهر معنی که دلدهی ابوبکر
صدیق از سابقین است بلکه هجرتش همراه سید المرسلین بلکه امام المهاجرین کامر باعتراف امیدارد رفته باز افاده میکنند
که صیغه جمع ایشان از سابقیت برای حیثیت لان سابق الشی متبوع غیره فیکون متبوعا و غیره تابع له فلا اما

فیه وواح له الی الخیر مسبقا الیه وکذلک من سبق الی الشی یکون اسبق حالا بعده والعلة هی من المهاجرین الذین هاجروا من مکة الی

المدینة والی الحبشة والانصار ای ومن الانصار الذین ان سبقوا نظرا نهم من اهل المدینة خلاصه آنکه بعضی از مفسرین گفته اند که مراد

از سابقین آن اصحاب اند که نماز گزارده اند بسوی کعبه معظمه و بیت المقدس و بعضی گفته اند آنکسانند که در بیعة رضوان شریک بودند

پس هر که مسلمان شد بعد ازان در هجرت کرد ناولین هست و جماعه گویند که اولین اهل بدر اند و گروهی گویند که آنانند که اسلام آوردند

قبل هجرت و صحیح ایشان آنست که هر که سبقت کرد دیگری پیرو او شد لاجرم اول متبوع گشت و ان دیگر تابع پس متبوع امام است

و مقتدی کننده چیزی که سبب آنکه پیش قدم است و هر که در هم کفر و گمراهی نهاد حال وبدتر شد بهمین جاجت مهاجرین آنکسانند که از مکه بمدینه رفتند یا

بسوی حبشه و انصار باشندگان مدینه که از امثال خویش سبقت گرفتند و کسانیکه پیروی کردند مهاجرین و انصار را در تنگی و داخل شدن

در اسلام بعد شان و راه مهاجرین و انصار فرا گرفت تا روز قیامت خدا از فعال شان راضی است و ایشان از خدا که ثواب ارداد بر طاعت ایمان

و تعلق شان و مهیا نمود برای ایشان باغها که زیر آن نهرها جاریست در حالیکه همیشه در ان بمانند بقای ابدی در نعمتها این فلاح عظیم است که هیچ

نعمتی مقابل آن نتواند شد این آیت دلالت کرد بر کمال بزرگی صحابه غیر شان بسبب آنکه برداشتند انواع محنتها در تائید دین که اقربای خویش را گذاشتند

و دین قدیم مالوف خود را پس پشت انداختند و نصرت دین خدا بجا آوردند و با وصف قلت از کفار نترسیدند و بسوی ایمان سبقت کردند و دعوت

دینی اعلان نهادند و فواید کلمات طیبی را نیز نمی‌توانم که درین اوراق گنجانم بطوریکه بعد از ملاحظه آن چیزی از مطاعن اهل خلافت بماند تا قال الله

تعالی کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ الآیه کنون که قایل باید کردن که ان امری چند که حضرت

صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است بدان جد و جهد خواسته بودند تا که فرمودند که غیر از ان اسری بنجواهم از که سر انجام یافت است

تحقیقی اجماع بران دارد که آنچه شیخین معطلین کردند از کسی سرانجام نیافت و اگر کسی از مخالفین اهل اسلام گوید که جناب امیر نمود که عجز خلایق عدل

و داد ایشان مایه ستر و عجز نبود مگر من گویم که این نقل خود از ان قبیل است که خورشید را جرم ظلمانی گویند و از ایاسه معتبره علاج مرض خویش بجویند

بمهنا الحجت بالعز رب العالمین بشوایان منافقین در جواب رقی نبید انتصام رشید المتکلمین موید حق و تقیر نور الله ضریحه الی یوم الدین اقرار بدان جا زند

کرده اند تعظیم و تکریم امیر المومنین بصد العیز دو رشته رسیدیم بر باب مطاعن پس دیده بایستی که بالاخر علمای ایشان در ینزداد خسر بدان گرفتند چنین

می گفتند که اگر کسی درباره فدک و قرطاس مارا عاجز گرداند بازدهم وودودی برای باقی نهماند و انیر اصل در کتب خصوصا حواشی طعن الرماح

که تهیه آن نباد مقلدین او العبد از انتخاب قصه فدک و قرطاس از جمع مطاعن و نوشتن جواب علامه دهلوی قدس سره العزیز در بیرا همیگیخیند و بنده چنان

خیال و ازم لا گر آنار آن اوراق را کاتبین صیانت کنند و حق تعالی اهل حق را از اغنیا توفیق بخشند تا ترتیب و تهذیب آن مشغول شوم تا

بیست جز کلان آن بر سد هر قاسمی قران مجید برای طعن الرماح کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَكَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ را تلاوت

و فلاح حظی اکابر رفض را بالاتر از تمنای خود به بینید و اگر از فضایل اهل سنت حقیقی کسی غیر از حدیث کلینی در کتاب الجهاد که امر فی

المقال الساد سه حدیثی بر نگرند بغیر خواهد که دعوی جو برتخیل بر آید دخل و تستحیل است چه جای امام ایمه اهلبیت و رنه باید که خلفای ثلاثه

باینهمه وارثین فردوس باشند و هو محال اکنون خیال بکند که از جناب امیر بر اصول اهل فضول چه صادر شد پس باید آنکه

حضرت از والی امت در اثنا و وصیت ترحم و عطوفت خواسته بودند بر روایت کلینی مقتدای محدثین طایفه

در حال جناب تقوی اهلبیت که چون بگوش حق نیوش رسید که صدیق را مهاجرین و انصار برای یکه خلافت

نشانیدند جناب سیده را بر دلدل سوار کرده و دست حسنین گرفته بر ابواب اصحاب گردیدند و امداد خواستند هیچ کس از آن
حقیق و اتهم در مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم بسر برده و وفات شریف هم نمودند و شق عصای مسلمین خواستند چنانچه
سلیم هلالی در نسخهٔ خود آورده و دیگران بسر چشم نهاده اند قطع نظر از احادیث تقیه که لا دین ولا ایمان لمن لا
تقیة له و خود را با جمیع اهل بیت بکشتن ندادند و خون خود را معاذ الله بدر گردانیده زیرا که مجتهدین شیعه نزد این
حدیث را در کتب معتبره آورده چون بیعت کرده شود خلیفه اخیر را باید گشت چنانچه از رساله ملا العالین جلالی
ابو حامد غزالی که بزعم علمای رفض سیما مجتهد جی درین کتاب از ایشان است وقتیکه مذهب تسنن گذاشت و تشیع
اختیار ساخت پر ظاهر است و نزد شیعه با هزار دلیل تواند بود کما لا یخفی اگر چه مجتهد قائلی بدین افترا و بهتان
ماتب برده اند و ایضا حضرت امام رضا اجتماع دو امام را محال دانسته و دیگری را کشتنی یا ابنای پنداشته چنانچه عنقریب
می آید انشاء الله تعالی و هر که گلستان را خوانده باشد او هم میداند که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند و این انحراف جناب امیر را با اصول قوم بی پیر از تمنای حضرت شبیر ذبیح به سر اگر اول شمارند
جای آن دارد بلکه بهتر است از آنکه اول گردانند قول انجناب را بجناب حضرت عباس که ای برادرزاده دست
خود دراز بکن تا بیعت کنم و دو کس هم از تو سر نپایند و مصالحش جواب آنست که کسی نیست که مدعی امامت شود و حرمین حالانکه
رسول خدا را اصول موضوعه هزار بار خبر داده بود از جور غاصبین خلافت و دعاوی ایشان پس تصدیق مخبر
صادق فان ما بالذات لا یقوی مما بالعرض نماند انحراف دوم آنکه ابوبکر صدیق در مهاجرین اگر بود از مجتبای
عمر و اسلام و صحبت قدیم و نصرت و موازرت حضرت که معیت حضرت را بار ما بر خود گرفته و منوه آن باری
عز و جل مصداق الطلق کل سیف برأ قلام برفضه جاری ساخته که بتکرار درین کتاب از روایات شیعه و از افادات
معصومین برگذشته که شیخین معتقد کافرین بودند ایمان شان در ریاست کفار قریش بر تعینت و طیب خاطر بود
ما تیند و موازرت و آنچه بدان متعلق دارد تا روز بخلافت رسیده بند و در انتقام نوشتم که جناب امیر را دوکس
رفضه بر قیاس اولی کرد لیس الخبر کالمعاینة کامر مفصلا الی اصل تمنای دوم حضرت آن بود که فواطم بزرگان قوم را تعظیم و تبجیل
نماید و بر قرار داد رفضه معامله العکس بلکه النقیض کشید انحراف سوم آنکه از جناب بضعه طاهره فاطمه زهرا که ایست که التعرف فواید
حتی که خود آنجناب با وصف آن اخلاق عظیمه و مخاطبه حضرت امیر فرمود که حالم بدین درجه رسیده تو از جای خود حرکت
نمیکنی و تره و لاوری بچه ایست که گردان جهان را بر خاک و خون افگندی و اکنون بر نصرت و دستگیری من ناموس
نطاق همت نمی بندی انحراف چهارم آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم ابوبکر را اعلم امت حقیقت
میدانستند چنانچه نزد دیگر حضرت در خطبه فرموده مرتبی را مختر کرده بودند و او سعر آنحضرت بر گزیده و البته مقتضای او
مهاجرین نیز همین بست چنانچه در امام جماعت نماز که بالیقین از صاحب عامت گری کمتر می باشد اگر امامت اختیاری بود
کما لا یخفی علی من نظر الی الاحادیث النبویه علی صدرها الآلاف السلام والتحیه و برین قدر چه موقوف که خود علم الهدی
امامیه در شافی وغیره گفته که مهاجرین و انصار ابوبکر را چنانان می ستودند و حسن اعتقاد داشتند که در جمیع او

برگزیده از جناب امیر افضل میدانستند لیکن کاش حضرت عمر در سلک عالمین منسلک گردانیده تبرو قیر پیش نمی آمد بلکه
بجای طالب علوم می‌بنید اشتند وچو کافی ناطق است یا آنکه ملائکه تعظیم شان میکنند واصول رفته بر خلاف این دلالت
دارد که بسا در ابا وجود چنین منصب کرامت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار مقید اگر دانیدند و خود
برای ادای شهادت در مقدمه فدک بر خلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از طعن الرماح
بجهة الزمانی استنباط توانکرد فلیراجع و تذلیل شیخ اول و تحقیر او از تفسیر قمی هم عیان است مع ذلک عایت
اصل الاصول التی تقبیل از دست رفت و بالاتر از همه آنکه فاتحه خلی را که رو بروی جناب سید المرسلین و ملائکه
مقربین از دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و آنگاه دیده و دانسته سهواً او نسیانا فاتهم لا یجبرون
علیه لا علی زوجة المطهرة و لا علی احد من اولاده المعصومین اما حال شیخ دوم پس از انهم بدتر که هم دشمن مشهور و انها
و هم گریبانش کشیدند چنانچه از تفسیر قمی و بحار پیداست انحراف پنجم آنکه چسان ایشان را تاچیز گردانیدند
بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زده مرتد شدند و این امر چنان نیست که رفته رفته یا انکار شد
زبان بر کشایند که خود حضرت فرموده بودند که ای جبرئیل اگر علی را نصب کنم سعی بسبب سه سالمن رایگان رود و هردم
مرتد شوند اگر چه خبر مولی و حدیث ثقلین متعلق بهادانهم بی سرو دلی و آنگاه بعد الا اصحابه کم نفر مرتد شدند و انسجلی این
اصول معنی دیگر برای دلکن لا اریکم تا جاهلین بر می آید کما لا یخفی علی المحدثین یعنی چون من نصب علی نمایم امکان شماچگونه
کیف ما کان می یاد دارم که این حدیث شیعه سهم فی آرند لی چون و چرا کالمشهدی فی تالیفه و هو عند حکایة الملوک وغیره فی غیره
پس معلوم شد که انحراف از تمنا و وصیت شریف تا اینجا بود و باقیماند خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس زبان ادی
الرای چنان می نماید که جناب امیر بحفظ این امت حقیقی که مهاجرین و انصار اند باعتراف شارح قوشجی کما سیجیء از انجا
دو کشیده تاآنکه تو انخواند العاقبة للمتقین و هرگاه خاتمه بخیر شد همه امور درست گردید که اعتبار خاتمه است مگر
بخواتیم کما فی القرآن المبین بیمانی الحاسیم ولیکن چون دقت نظر را کار فرمائی و از دایرهٔ تقلید برآمی خواهی
دانست که چراغ دین در دولت کشته شد تفصیل این اجمال در هر دو مثال آنکه هرگاه فاروق اعظم میخواست و مشوره دیگر
اصحاب برپی عزم سفر برای جهاد میشد امیر المومنین بجا عت خویش چنان میشد از مقدمات ثقیله منع میفرمودند که عزم
فاروق فسخ میکردند واصحاب بتر بدان اذعان می آوردند و قطعا و یقینا میدانستند که هر بلد خیر خواهی و عقده کشائی
همین است تا مقتضای این نایب و وزیری منجر بدان شد که فیروز راز می آموختند و لیکن
پروازی فرستادند بالاخره او بر ولایات ایشان در تفسیر که معاول عقول را رفته از کند دیده بجهت آنکه
از ظلم مخلوقات بجان آمده بودند تا برای نماز از آن تعقب میکاشت و مسجد شریف میرسید از میز من را یاد نماند
که عدل او بر همه خلایق سایه افکن بود و برات دیگران در دیوانخانه فاروق او شمری نزد که بر صورت ذوالفقار جناب
حیدر کرار ساخته بودند در مسجد نبوی در مبادی نماز صبح صادق بر صول ام تا دب بهر حال نفریان خنجر و فیروزی قاطع
باب قلعه یهودیان بدست آن مجوسی نقل کردند و خیال نفرمودند که از ینجا انهم لقابه عقلا می شنید که ارکان ربع

توفیق این ثواب نیافته‌اند و بالاخره امام المتقین نیز وزرا یافت تا بکفایت این مهم پرداخت ولیکن عامل ما کان
دیگون چنان مقتضی شد که ذی النورین همه مخلوقات را عموماً اهل بیت را خصوصاً مظلوم و ملهوف گردانید
وزمانه او نیز بسبب دیگران بدرازی کشید عیاذاً بالله من ذی الوجهین علی ما افاده حجی الحرمین
کما فی الکلینی وغیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گریست و پیشانی
نورانی را بوسید و گفت خدای عز و جل دو موت را بر تو نخواهد پسندید و تعزیت اهل بیت مطهر بجا آورد
بر منبر آمد و از آنجا که سامان اخروی عجلت مامور بها ست خطبه شروع نمود و از آیات قرآنی
ثابت فرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم بجنت خرامید حتی که خود سامعین و اذا انهیافت وادند
که گویا گاهی این آیات را نشنیده بودند و بخطای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات نهادند
ورنه بر جنازه شریف شمشیرها از غلاف بر می آمد که زنده را دفن می کنید و پر ظاهر است که غسل و کفن
و دفن بر ثبوت آن موقوف بود بدیهی است که هر گاه اجله اصحاب انکار وفات نمایند و درین شبهه افتند
که مرض حضرت تب شدید و درد سر بشدت بود پس کرا مجالی باشد که تدبیر غسل نماید و درینجا
بیهوشی بحدی عارض میشد که از صحاح روایات پر ظاهر است که روزی حضرت پرسید چیزی از نقد در خانه
داری ام المومنین عائشه عرض نمود که دیناری چند که تفویض فرمودی درین اثنا حضرت بیهوش
شد و مجالی نیافت که بگوید حاضر است آنچه طلبیدی پس انتظار کرد چون بهوش آمد همان فرمود
واد گفت و در دوام باز بر آنجناب غشی محیط گشت القصه تا گیا در بار سوم فرمود که نزد علی بفرست
تا براه خدا بدهد که مناسب نباشد که پیغمبر بجوار رفیق اعلی پیوندد و بخانه او درهم و دیناری یافت شود ازین
اسباب بخاطر جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بیهوش گردیده و هنوز پیام اجل از خدای عز و جل
نرسیده و روایات رفته هم بر بیهوشی عظیم دال است اگر چه در طعن قرطاس ایشان بگریزند آبروی خود
بر خاک مذلت بریزند که امامین همایین بر حال حضرت میگریستند و اضطراب و از ایشان نشناخت چون
خبر داند ایشان از سینه خود چسپانید و دلاسا داد سیدم بر مدعا که صدیق اکبر چون اثمیدان
راطی نمود فرمود اکنون سامان اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات النبی صلی الله
علیه وسلم تا ظاهر شد آنها این اختلاف را هم بر داشت که حضرت وصیت اخیغنی الجلی فرموده بود و آنکه عباس الی الآخر
افتادا و کوشند و عبدالله بن مسعود گواهی داد و اختلاف دفن را که در شمائل کثیره اخوانه من الانبیا باشد یا مکه
معظمه یا طیبه یا جنت البقیع لرجا بتربه لایل فع کرد حدیث شریف که النبی یدفن من حیث یقبض و امیر المومنین نیز بدینمعنی
ادا نمود که هیچ موضعی بهتر از آن نیست که روح شریف دران مقبوض شده و قضیه درین امر بلحاظ روایات بجهت دو شنبه
مقتضی ایمعنی است که اهتمام مقدس بهتر از جمیع مکانات باشد که بعضی از علمای ایشان بالجنة را از دو هر
بر داشتند و دایم لبیا برای دو شنبه ثابت نمودند و از ائمه مرفوعاً احادیث معتبره آوردند که ذکر قتسم

و بعضی از اکابر طائفه چنان خام چنین می پختند که ابوبکر پس با مان جنازه شریف پیغمبر را در حدیث مذکور در باره تعیین مقام
دفن را خود وضع کرد تا فضیلت دختر خود ثابت نماید و حجره او تا قیامت زیارتگاه خلائق باشد چون این حدیث امر ما
عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمه وغیره برآورده ام گویا دهن ایشان ملجم گردیده بر دو ختم غایة الامر در جواب آنکه جا
بگویند که شیخین جناب امیر را بدین امور متعلق کردند و هم اهل اعانت او را از خود بر اخلافت محروم دیدند تا او و هم راهیان او
بغسل مشغول باشند و میدان خالی ماند و جواب این مقالات هزل آنچه گفتیم بر ظاهر است و هم از قاعده رفضه که معصوم را جز معصوم
غسل نمیدهد پس اگر ابوبکر غسل شریف را بدست خود میداد میگفتند که این بسم الله کتاب غصب و جور ست زیرا که سوای
امام علی مرتضی بود و او این منصب را در ربود ولیکن اگر سانحه وفات وقت هجرت پیش آمدی غیر از و که توجیها اور تصور کرد
این امور را بر عرف عادت حمل مینمایند و پس اگرچه این قاعده یعنی معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم نیز از اعتراض مسجا مخدوش
مخدوش ست کما هو مذکور فی الکافی و شرحه ببعض الوجوه ولیکن ما را وصیت شریفه بعلی مرتضی در تخصیص انی و تنای علیه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدین کار خود مشغول فرماید که تا شیخین مکر در این باب چه باشد بس طور رفضه بلکه تحقیق
آنکه گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مبادی کار مغایب خلافتش بیان نمود و اقوال حضرت همه از متعلقات احکام
بعد از اصلاح مجتهد طعام وحی الهی بود کما فی طعن الرماح الی حاصل اگر جناب امیر وصیت و تمامی شریعت را القلب العلیل
گذاشته وقت اختلاف اصحاب در موت خطبه میخواند و آنچه صدیق رضی کرده بود قبل از آن بعمل می آورد و به اخلاق حضرت کامل
می بست از تکریم علما و خیرخواهی و ترحم بر رعایا که والی امت را ضرور بود که مانع میشد و اگر قول آنجناب را قبول نمیکردند نقض
امامت خود را بطور وحدت از آزادی بیاد ایشان میداد و رنه بوحدت قهری میپرداخت بعد اظهار معجزات انبیا را
ترک کردن و برای قوم کشتی آماده شدن چه معنی داشته باشد که همه فتنها از دین و دنیا همین اصول و قصه مرتب شد پس شیخین
اگر آنچنان خواسته باشند عین اتباع وحی الهی خواهد بود یا فتنه واقع نشود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین فی **قوله** و ابن حجر مکی در صواعق الخ باید دانست که عجیب معیب تکرار تمام نوشته
که هرگاه حدیث علت کبرایست برای جناب علی مرتضی بر بیان تسخ المشائخ در کتاب علل بر معنی حقیقه
نص قطعی ست کما ذکر مرسا صرد رست که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینة العلم بخاطر خود در اسخ
گردانیده باشد که نزد او اصل باب و فذلکه الحساب ست و این همه را ایشان برای مناقب خلفای
ثلثه موضوع گردانیده اند و در جنب آن اصل چنین متفرعات قرار دادند چون لوازم در از عبارت
در این مقام ضرور باشد در لزوم آن هیچ قباحتی در این مقام بخیال نمی آمد که اصل و فروع همه مناسبت
و مطابق شد **قوله** و عجب تر آنکه آه درین افاده نیز کمال تاریخ دانی خود را جناب مجتهد الزمانی
ثابت کرده اند زیرا که اگر کسی فن سیر و تاریخ را به بیند چنین بیهوده سرایی نتواند کرد یعنی در زمان حضرت
که این حدیث صادر یافت بیت الخلا کجا مقرر شده بود تا ذکر آن باستی نمود و اول دلیل بر آنکه
که بیت الخلا بعد از آن قرار یافت قصه قضای حاجت امام حسن و حسین ست که بروایت مجلسی

می آید پس این قرینه صحت تواند بود در تسلیم قول شان توان گفت که با رسی حافظین احادیث شیعه
اهل سنت چنین خیال می باشد که مخالفت با مور مقرره در نفس الامر پیش بانی مرد و بخلاف محدثین و فضل
اتباع ابن سبا که خلیع العذار و کسیسه عیار بودند و این امر از ان قبیل گشت که از خرس موی بس است
در نسبا فیر باور اصول موضوعه فرا آورده اند که مخالف واقع می باشد و کشف تلمیع میکند تا مزور شیدا را
مدعی اجتهاد که حدیث دیلمی خویشتن را حکم بصحت و اعتبار دادن و از تعالی خیال نکردن که در آن امر
مذکور ست باجماع امت حقیقی و مجازی قطعا و یقینا اقرار ست تفصیل این مجمل آنکه علامه دهلوی
در تحفه اثنا عشریه فرموده بود بجواب قصه قرطاس قول عمر از تلبث عرض مصلحت بود و جناب امیر هم
مصدر این امور بارها شده پس مثالے چند بر شمرد از کتب خود و کتب شیعه یعنی لازم می آید صدور
مخالفت از جناب امیر کرم الله وجهه بر طور شیعه چنانکه جناب رسالت صحبت در دم فاطمه زهرا را عنایة
فرموده بود ارشاد نمود که علی را بده و بگو که حضرت عنایت فرموده تا طعام از بازار بخرد جناب امیر
آن را بر او قداد پس مجتهد این حدیث را بعد از حکم باعتبار آن تماشا از طعن الرماح نقل
بدعوے ثابت اولیت کشود و آن متضمن اینچنین سے که حضرت در اثنای راه ناقه خرید بقرض و دیگر
فروخت بنقد و گفت مقصود دیگر نیست که بر آن سوار شوم و در جنگ بدر در آمده جهاد بکفار نمایم الی آخره
فرمود تا امام حسن استیفای دراهم نمود و عجیب ست از دیلمی که مولد جناب حسن مجتبی در اوایل
خود ندیده جناب مجتهد ثانی الاثنین ندیده بین که کلینی در تاریخ ولادتش میگوید ولد الحسن بن علی فے
شهر رمضان فے سنة بدر سنة اثنین بعد الهجرة و روی انه ولد فی سنة ثلث و بهر حال امام حسن یکو
شریک معامله مذکور شده باز اینجا که امام حسن در آن وقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین
از کوچک بود از و چگونه کما لا یخفی سبحان الله رئیس المعقلین این خبر ندانست و کتاب تصنیف
و لیکن هر گاه حال پیرش چنان باشد که فردریات را نداند و عماد الاسلام تصنیف نماید و در دانند
بر دستور دلربایان خلخ زده لو نشار و قت نکته رس پیرش البته بسعادت تواند رسید که گفته اند پیر شیت
پدر خواهد علم پدر آموز عجب دیگر آنکه جناب مجتهد ایا فرمانند وقتیکه عثمان التفات تعلیب عبا
کرده اند که رجعت بر مذهب سنت نسبت یا رفض و بدعت لیکن از این خیال نکرد که چون
دیلمی بگلگشت جنت خرامد چگونه بدنیا توجه فرماید ٥ شبهه نیست درین واقعه کاصحاب
بهشت من و سلوی نه فروشند بر قوم دنیم و خواجه پیغمبر ماید ٥ تر از کنگره عرش میزند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتادست که اے بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این
کنج محنت آبادست بالجمله حقیقت منصوص چیزے دیگرست و مجاز و تشبیه چیزی دیگرست
و مجتهد تغافل میکند و در مغالطه فرو می رود و تفرقه نمیکند روایت محدثین ما یعنی ابوبکر اسامهما و عمر حبیبها و عثمان

استعمال علی یا بجا که دیلمی سنیان نمود در روایت شرکت امام حسن بلکه امام حسین عزیز کرد دیلمی شیعیان در
ارشاد ارشاد کرده اند آفتاب نیز روشن است و اگر همچنین تفرقه در بر دو دیلمی که او نیز فردوس بر این آیت
دیلمی را نصیبه چون بجزای افترای خود بمقتضای فلیتبوء مقعده من النار جهنم رود ضرورست که تمنای
رجعت نماید و کلمه رب ارجعون بگوید احدی از مقلدین مجتهد استبعاد نماید که زینهار بخیال نمی آید که چنین
مجتهد صاحب قوت قدسیه علی ملأ فی هذا الکتاب و للفرقة الحمیدة ریه روایتی را که موضوع باشد مضمون آن
یا جماع تمامه امت حکم باعتبارش نماید پس ضرور شد نقل آن از طعن الرماح بر داشتن و درین کتاب
یادگار گذاشتن تا هر کسی از ناظرین تا قیامت اذر انکوهش و نفرین فرماید بلکه یکی مر دیگری
را وصیت نماید چنانچه اهلبیت طاهرین وقت وفات میفرمودند که از فضیه پرحذر باید بود خصوص اهل عراق
عالم اهل النفاق عبارتش اینست که چون این روایت بر کمال فضیلت وجود و سخای جناب امیر المومنین
و ایثار در راه خدا و ظهور معجزات آنحضرت دلالت تمام دارد فاضل معاصر بسبب غایت عصبیت
و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه گوارا نکرده بذکر بعضی از فقرات آن اکتفا نموده و درین باب نیز
تا نبی در اقتفای خواجه نصر الله کابلی را که عادت بسرقه کلام ره نموده ست فرموده لهذا اولا بنقل
آن روایت بتمامها می پردازم بعد از آن آنچه تعلق بجواب ناصب عداوت اهلبیت دارد بمعرض تبیین
می آید در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب معتبره ماثور گشته آنچه ملخص آن اینست که وقتی جناب امیر المومنین
بمکه معظمه رفته بودند اعرابی را دید که دامن جامه کعبه را گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از درگاه الهی
مسئلت مینماید آنحضرت پیش رفته فرمود ای اعرابی چه میگوئی او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
منم علی بن ابیطالب گفت انت والله حاجتی بخدا که حاجت من از تو روا خواهد شد فرمود بخواه حاجت
خود را گفت که هزار درهم میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم که دین خود را ادا سازم و هزار درهم که با آن
خانه بخرم و هزار درهم که بان تعیش و زندگانی کنم فرمود انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکة فاسئل داری
بمدینة الرسول یعنی انصاف کردی ای اعرابی و زیاده نطلبیدی چون از مکه بیرون آیی در مدینه رسول خدا
خانه مرا بپرس آن اعرابی یک هفته در مکه توقف کرد و بعد از ان در طلب آنحضرت بمدینه آمد و ندا کرد کیست که
مرا بخانه امیر المومنین رهنمایی کند در آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه باو برخورد و فرمود که
مرا بخانه آنحضرت می برم اعرابی از اصل و نژاد آنحضرت استفسار نمود چون دانست که آن گوهر شاهوار
از بحرین نبوت و ولایت است استدعا کرد که نزد امیر المومنین رفته معروض دارد که اعرابی که تعهد
حاجت گزاری او فرموده بود سر اینک بر در ایستاده است پس حضرت امام حسین بخانه رفته
آمدن او را بعرض قدس رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسی را فرمود یا سلمان حدیقه که رسول خدا
برای من کاشته بر تجار بجز یدار ان عرض نماید حضرت سلمان حدیقه مذکور را بر تاجران عرض کرده بدوازده

هزار درهم فروخت آنحضرت از آنجمله چهار هزار درهم بآن اعرابی عطا فرمود پس مومنین مدینه که محتاج بودند
ازین معنی اطلاع یافته بخدمت آنحضرت شتافتند و باقی دراهم پیش آنجناب جمع بود دست بدست
ازان برمیگرفت و بهر یکان یکان عطا میفرمود تا برای آنحضرت هیچ باقی نماند پس چون بدولت سرا
تشریف آورد حضرت سیدة نساء العالمین گفت یا ابن عم فروختی باغی را که پدرم برای تو غرس کرده بود
فرمود آری فروختم بچیزی که بهتر است در دنیا و آخرت ازان بهتر است حضرت خیر النساء در حق آنجناب دعا نمود
بعد از آن گفت که من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی نیست که شما نیز مثل ما گرسنه اید پس آنحضرت
از خانه بیرون آمد تا چیزی قرض گرفته صرف مایحتاج ایشان سازد و در آنحالت جناب رسالت
قدم مبارک رنجه فرمودند فرمودند که ای فاطمه پسر عمم کجاست عرض کرد که بیرون رفت فرمود که این دراهم
را بگیر چون پسر عمم آید و بگو که باین دراهم برای شما طعامی ابتیاع نماید چون آنجناب رفت امیر المؤمنین علیه السلام
باز آمد فرمود بوی خوش میشنوم اینجا پسر عمم یعنی رسول خدا آمده بود آنحضرت خیر النساء فرمود آری آن دراهم بوی داد
و آن هفت درهم هجری بود آنچه آنحضرت فرموده بود باز گفت فرمود حسین خیز و با من بیا پس بازار آمد مردی دید ایستاده
و میگوید که من یقرض الوفی الملی که قرض میدهد بخدای وفا کننده بوعده که خزائن ملکش از مال
و نعمت پر است یعنی هر که بمن عطای دهد چنانست که بخدای تعالی آنرا بقرض داده باشد چون
آنرا باز یافت خواهد نمود پس آنجناب بحضرت امام حسن گفت فرمود یا بنی اعطه الدراهم یعنی ای فرزند دراهم
را عطا باین مرد بده گفت آری ای پدر بزرگوار پس آنحضرت آن درهمها را بوی عطا فرموده بدر خانه
مردی روانه شد که چیزی از وی قرض طلبد درینوقت اعرابی برخورد که با وی ناقه بود با آنحضرت
گفت که این ناقه را از من بخر فرمود پس تمنا یعنی قیمت آنرا همراه ندارم اعرابی گفت من
ترا مهلت میدهم تا وقتیکه بهم رسانی گفت بچند ای اعرابی گفت بصد درهم فرمود بگیر این ناقه
را ای حسن پس امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابی دیگر باو برخورد
و گفت یا علی ناقه را میفروشی فرمود اگر بفروشم باین چه خواهی کرد گفت بر آن سوار شده
جهاد خواهم کرد در اول غزوه که پسر عم تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کند فرمود
اگر قبول کنی این ناقه را بتو بخشم اعرابی گفت صد و شصت درهم بتو میدهم حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که بگیر ای حسن و ناقه را بوی تسلیم کن صد درهم از ان اعرابی ست
که ناقه را بما فروخت و شصت را از ان ما است امام حسن علیه السلام صد و شصت درهم از وی گرفته
ناقه را تسلیم نمود پس جناب مستطاب ولایت مآب فرمودند که من رفتم بطلب اعرابی
که ناقه را از وی خریده بودم تا قیمت آن را بدو دهم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم
در مکانیکه قبل ازان ندیده بودم کناره راه پس چون آنحضرت نظر بمن کرد تبسم نمود و گفت

یا ابا الحسن اعرابی را می طلبی که ناقه را بتو فروخته تا قیمت آن را بوی رسانی گفتم آری بجدا
فدای تو کردند پدر و مادر من فرمود یا ابا الحسن آنکسیکه ناقه را بتو فروخت جبرئیل علیه السلام بود
و آن کسیکه ناقه را از تو خرید حضرت میکائیل بود و آن ناقه از ناقهای بهشت و آن درهما از نزد
رب العالمین بود که مالی دوستی اشاره بسیار تیست که آن سائل گفته بود که من تعرض الوفی
لمالی بعد ازین مجتهد الزمانی که این روایت معتبره از ارشاد دیلمی آورده و اقرار کرده که در
کتب معتبره دیگر نیز محدثین شیعه آورده اند میگوید انتهی انیست روایت دیلمی در ارشاد القلوب
اکنون یکمین می نویسد که در موضع بودن این روایت چه شبهه باقی ماند که امام حسن ع درین عالم
پیام اعرابی رسانند و حسن مجتبی در دادوستد بکوشند و مهار ناقه بکشند در وقتیکه هنوز غرغره
پدر را می طلبی باشد فاعتبروا یا اولی الابصار قریب ست که بر سر مقربان و مدعیان مزید ولای
اهل بیت سرور عالم صلی الله علیه و علیهم صاعقه تزریر افتد بعد ازین اگر آدمی بعقل خود
رجوع کند میباید بصحبت علما و طلبه علوم دینیه که امامیین در آخر عمر شریف مشغوف را برهم می زد
و بر گردن شریف سوار شدند در معاملات مذکوره چگونه شریک توانند شد و مزید تعجب آنست که مجتهد
اینهم یاد نکرد که صدوق شیخ المشایخ رفضه در علل خود چه روایت می نماید که چون سبط اکبر گفته بود
ابوبکر را انزل عن منبر ابی امیر المومنین فرمود تا کید تمام که این سخن بتعلیم من نیست همه میدانست
که او در عین نماز با حضرت چه معاملات میکرد انتهی مختصر الملخصا و اگر زمانه ممتد برین امور گرد
این توجیه بر زبان صدق ترجمان نرفتی و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشا دندی که
تقلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهور ست مثل شرح مواقف و از رسائل فریقین نیز
واضح ست که عادت ایشان خوشامد امرا و خلفا بود و یاد دارید یانه که مجتهد لاثانی درین
کتاب یعنی تشیید المبانی نیز قول امام حسن ع آورده و توجیه حیدری را کرم الله وجهه یاد نکرده والحمد
لله که درین مقام نیز حجت بالغه الٰهیه در کمال ظهور ست که وزیر بیباک مخصم شیعه در کشف الغمه بروایت آورده
که عمر سر منبر بود و امام حسین ع گفت از منبر پدرم جدا شو و عمر تاب نیاورد و گریست و گفت راست
میگوئی که منبر پدر تست نه پدر من و امیر قسم بخورد که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منبر زیر
آمد و امام حسین ع را در کنار گرفته بپهلوی خود نشانید و در فضائل او برشاد که حضرت پیغمبر فرمود محافظت کنید
در باب عترت و ذریت من که خدا او را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسیکه بیازارد مرا از آزار
ایشان انتقام الٰهی متوجه باد بطائفه شوم که چنین محبان و فدائیان اهلبیت مکرمین را دشمنان
قرار دادند و بالجمله اگر عبارت اصول کلینی را که در صحاح تو نوشته نه فهمیده باری بشرح فارسی آن که
از محقق خلیل قزوینی ست رجوع کند تا بداند که او بعد از روایت ثانی در ولادت امام حسین ع

ونقل حال وفاتش بعبارت ومضی فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع واربعین ومضی وهو ابن سبع
واربعین سنة وما شهر امه فاطمه بنت رسول الله میگوید که زاده شد حسن بن علی علیه السلام فی زمان
یزدجرد در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و مشغول شده کار وزنا
شد در سال سوم ورفت از دنیا در ماه صفر در آخر آن ماه از سال چهل و نه ورفت از دنیا در حالیکه او فرزند
چهل و هفت سال و چند ماه بود و مادرش فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله است بدانکه در بیجا جا
سهو سیکه از کاتبان که فی همه شده باشد و بجای وما شهر الاشهر باید چه هرگاه ولادت در آخر ماه رمضان
سال دوم باشد مثلا و فوت در آخر صفر سال چهل و نه باشد عمر او چهل و شش سال و پنج ماه خواهد بود و دیگر
گوے جواب بر دو وجه است اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام و بعثت او و هجرت او و وفات
او در ربیع الاول بوده مبدا تاریخ هجری نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر یا عثمان
عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرد مبدای تاریخ هجری را از ربیع الاول بمحرم انداخت
چنانچه ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کرده و شاید بود که این تاخیر برای آن باشد که شنیده بود
که در محرم مصیبتی عظیم بر سر اهلبیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم باصطلاح سابق است و باصطلاح
لاحق که تاریخ وفات مبنی بر آن است رمضان سال اول میشود و دوم اینکه این تاریخ وفات نیز
در تحت روے داخل باشد و مرضی مصنف نباشد بلکه مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که
می آید در حدیث سوم پس ومضی در اول بتقدیر وامضی است و در دوم ابتدای کلام مصنف است
گویم تدقیقیکه در جواب اول باشد بجای خود است و بآن میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که سنه
اثنین و سنه ثلث باشد اما در مقام خوب نیست چه سن فاطمه علیها السلام در وقت هجرت هفت سال
بود و بعید است ولادت اول در سال اول خصوصا که مشهور است که تزویج فاطمه در سال دوم بود
و جواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظایر این ساکت نشده از بیان تاریخ اعتقاد خود
و اولی در جواب آنست که قائل شویم باینکه سهو کاتبان در سنه تسع واربعین شده چه آن منافات دارد
با حدیث دوم انتهی کلامه و بعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می گراید که ولادت امام حسن
بعضی در سال چهارم نوشته اند و بهر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند بالاجماع و چون سبط اکبر
چنان نباشد که واضعین روایت اثنا عشریه این سبائین نوشته اند و پیروی شیاطین کرده اند پس معامله
امام حسین کجا گنجایش داشته باشد که در روایات ایشم وارد است که حصول نطق آنجناب با مستمع
کشیده بود و علاوه کذب حضرت میکائیل لازم آید که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه جهاد است
در غزوه اول حضرت و آن بالاتفاق همین جنگ بدر است زیرا که بعد از رسیدن انا این بسید مذکور
توقع شرکت بجنگ بدر داشت آیا این از آن قسم بود که ملائکه تمنای بیعت جناب سید الشهدا داشتند

چون معیت و تنهای او دید و عرض کردند و حکم شد که بر دید و بار از لشکر یزید برآرید و ایشان در جمیع اسباب
تدبر کردند چنانچه بر ناظرین کافی از نسخه صواعق مخفی نمی ماند پس گویا تنهای میکائیل علیه السلام نیز از همین
قبیل خواهد بود که مردم از اهل فضول خواه بایع باشند خواه مشتری از ین قسم بسیاری از کلمات بر
زبان آرند و نیت آن حرها ندارند لاجرم توان گفت که او معاذ الله آب از دریای جابلقا بی لجام خوردن
چنانچه قدمای فرین باعتراف در مکاتیب و راه بجای ندبردند خوردند و حواس خمسه را بر مذهب متکلمین
و عشره را بر مذهب حکما باختند ولیکن خوب معلوم نشد که برادر خورد یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
نیت نیک و اعتقاد داشتند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ایا در کتب شیعه
که فارسی خوانان یاد دارند بنظر نرسیده که چون ملائکه خصوصا رئیس الکروبین بر جناب حضرت سید الاولین
و الاخرین همراه این گروه والاشکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش اهلبیت طاهرین خصوصا
جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید بعمل آوردند و ایشان اری و بلی گفتند و هرچه بر ایشان گذشت
بر اصول اهل فضول بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول شد معاذ الله من
ذلک بعد از ملاحظه این سطور کجا باقی ماند آنچه مجتهد از آغاز تقریر بر زبان درازی در حق صاحب تحفه
کرده بود که حدیث مشتمل بود بر فضائل آل عبا دلش اجازت نداد که تمامش نقل نماید بالجمله پس فرقه
مسطوره و محذوره هرچه در عالم بی حواسی در دلش خطور میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبه نسبت
سیدها بکسانیکه لقب شیعه برای قدمای شان مقرر بود و زراره شیطان الطاق و هشام بن [illegible] و مشعر
کلاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوی خود کشیدند علامه دهلوی و صاحب صواعق نور الله
قبرهما هزاران احادیث صحیحه در فضائل اهلبیت مطهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش
در رفضه از ین خبرها در دست کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مزخرفات شیعه چه در کار ایا احادیث
معتمده در فضائل این برگزیدگان بارگاه الهی مفقود بود یا شغل شیعه کاسه لیسی دیگران را قصد کنند و دکـ
نور کے بعمل آرند که صفت صدق و صفا از ایشان مسلوب یا مانند خمیر نواصب طینت اهل محبت
با وصف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رفضه محتاج بموضوعات اند که الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ
کار فرین بی دین متبع شیاطین ست که نتایج افکار خویش را مدعی شده و منتهی در هر دم و هر قدم
ملمعات ادعیان گفته همچنین حال مجتهد فلانی وغیر او که دکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند و در معارک
تجیر خوانی پرداختند بلی صاحب تحفه قدس سره العزیز شان مقتبسین در اردو مضامین عبارت بعینه
را بفارسی سلیس هم بکمال بلاغت ادا میفرماید چنانچه از دیباچه کتابش هر کسی از اهل فراست معلوم
و با وصف شان مقتبسین بطریق تبرع باعث فصل بر اصل حی فرایده عفا الله عن ثمر الثواب و جزا
ه الله فی الدارین خیر الجزاء الحاصل بعد از ین امور بار العنایت ایزدی حاجتی نماند که تاریخ ولادت شان

شیعیان و صف شکن میمنان از کتب مجتهدان خود بسیم بلکه آنچه در تاریخ حسن مجتبی از کافی آمده و هم کافی بود
تکلیف که بنقل عبارت شرح فارسی برای تفهیم مجتهد الزمان شتافتی - الآن نیز رجا دارم و لیکن زیادت عبارت شیخ
فواید دیگر نیز ملحوظ بود حرفی از ان اینست که عبارت کافی را بر سهو کاتبان حمل میکنند و اگر جا می اینها مثل مجتهدین
در بعض نقلا بعلل آن زیم بگوش ظاهر هم نمیشد تا بگوش دل چه رسد شیلا اهلسنت گفتند و در روایت غضب
الخ که در اصل وحدت بود و راوی بفهم خود در روایت بالمعنی نمود پیغام یعنی طلب را موقوف فرمود باز در آن
کلام نکره و لایق شان جناب سیده این بود و هم شان صدیق اکبر بر جا ماند که بر خود در اصحاب اهلبیت کرام بر گزیده
بود و نیز وعید شدید کتب فریقین باب هجران سیما کافی کلینی بجناب سیده متوجه گشت الی غیر ذلک من الامور
الملزمه بینا ذلک و برین امور دلایل و براهین بجا قایم است چنانچه در جلد اول این کتاب بلا خطا آورده و بلسه
که رگهای گردنهای سر فرازان قوم ضلالت و گمراهی در انجا پیچ و تاب شکنجه عذاب الیم کشیده و هیچکسی ایشان
راه فراهم نرسیده ولیکن بوجهیکه از طرف علمای رفضه خصوصا ملا خلیل تر دستی بلکه از جانب جبال اعور یعنی کلینی
میتوان کرد نتایج افکار شان اینست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها کی حقیقه در اهلبیت جناب
سید المرسلین داخل بود معاذ الله بلکه انتظامش درین سلک بتهمت بندی اند تا مجاز الغرض از ضمیمه عبارت
معتبرین قوله لم نیمن بالمرحین فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین اینست حال شارح
قزوینی و کلینی و اگر مهذب شیخ المتکلمین ابو کشائی بسا خواهی دید که او بر تحریف رداه هم حدیث را حمل مینماید
چنانچه نمونه را پیشکش کردم و برای اظهار مقامات دیگر انتظار میبردم و متحیرم که سواد اعظم تا کی پایان
رسانم و غالبا لیکن این قسم توجیهات قبل زین هم گوش زد گردیده باشد که کار بانتقضی افتاد که بسیاری از امور
تکرار تمام در رساله چندی از اجزا مرتب فرموده و پیری نابالغ خود را بر مقلدین خویش وا نموده سن بحکم
شارح ناصب عداوت اهلبیت مکرین رجما بالغیب در منافی الکلام نسبت عند العلماء الاعلام از کجا باین
امور مطلع گردیده و درین حرکت برای فاروق و ذی النورین چه فائده اندیشیده شیطان چون بعضی را بیلام
گرد کرد و بر تخیر و رنه آفتاب از مشرق بر می آمد و نماز صبح فوت میشود و فائده که بنیت خود مضمر داشته بود دو
مرسج شد مولوی معنوی از ان بنظم کشید از رجوع قزوینی باید شیعیان او را سوال کردن که ان فایده را بیان بکن مسئله
ورنه فائد از شیطان میگیرند و ظاهر اینست که بر خیالات رفضه باید که این تاخیر از برای حضرات اهلبیت مطلوب
مفر باشد خلفا مکرین بکار آید در زد در بارهٔ قزوینی تو انگفت نه این گل دیگر شگفت یعنی محبت بر باد و گذاردم
لیکن دیگران را دراین امر محتاج فکر و غور است و فرصت کجا که بقدر مدعا ازین باب بدست آمد لیکن بنظر سرسری
چنان بخاطر میگذرد که محرم را مبدای سال هجری از ان قرار دادند که شاید چون وقوع مصیبت عظیم تعداد
و تاریخ شنیده بودند اینهم بگوش شان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و سانحه کبری از فرقه شیعه در آنجا
که امامت را بعرش برین رسانند و باز از تبع سید ربع چون فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در کربلا بر خاک

پس سیه روئی ایشان در عالم زیاده تر مشهور کردند این امر خود از شرح صحیفه سجادیه رضی الله تعالی عن صاحبها هم
ثبت دیگر جا بجا پیدا است که معامله ائمه و شیعه و احد ست نسبت آنکه اصل فطرت یک از طینت ست الغرض سلمان فقط
بسبب عداوت راشدین کور و کر شده اند و در بیان مطاعن هیچ پا نگذارند و آنچه زبان زد هر خاص و عام است آنکه چون هجرت
سرور عالم مبدا و منشای ترقی دولت اسلام شد هجرت را الحمدلله تاریخ قرار داده اند و سبب برای محرم آنکه این ماه از آغاز سابق هم
مشهور و محترم بوده ست چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می انجامد نیز در کتب لغات و محاورات نوشته اند
که محرم از آن گفته اند که قتال درین ماه حرام بود مختصر آنکه شارح درین مقام کلام بکمال شوخی بیباکی نوشته و داد هرزگی داده
و از انجا که کار اصحاب کرام بمقتضای حدیث سرور هر دو عالم بمشوره میبود که ما خاب من استشار و تدارک ما فات شود
جناب امیر و اصحاب آن جناب بود بایستی درباب تعرض لب کشادن و لهذا بر امتثال این امور بستن که مخالفت
قرآن مجید باشد حیث و تعلق بآنکه اذا امتثلهم زیاده در کتب شیعه ندیدی که ابوبکر انکار داشت که امامت جنازه
شریف نماید و خود امام شده کما فی جلاء العیون اگر رفضه هزار تدبیر و مکیدت خواهند که فضائل اهلبیت الاتبار و سنا
اصحاب سرور ابرار را برهم زنند نشاید قب کتاب و سنت مکاید ایشان را بباد فنا میدهد و اتفاق ایشان را
بسلاسل محبت از هر گونه به اثبات میرساند و واضح میگرداند که احکام و استواری خلافت راشدین رضی از ربط
و اخلاص بهم گر موجود نگشتند و بنیک محضری هر یکی برای دیگری بطور پیوسته فاروق اعظم باعتراف این ناصبه
عداوت امهات المومنین و اصحاب سید النبیین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی که تعلق بامر فدک دارد گفته
با فاطمه زهرا این مقرر را بما بگذار تا انتظام امور مسلمین نمائیم دوا دعباد کافرین بدهیم ورنه خلافت را باز ستان و
جناب سیده از اجحال گذاشت و سلب عهده مذکوره روا نداشت معاذ الله مگر دشمن دین پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بود که خلافت از ایشان بستاند و ملت و شریعت را تباه گرداند باز بنده میگوییم که چو بحال دیگران بر
اصول شیعیان بالقطع معلوم آنجناب بود که کاینبغی از عهده بر نیایند و بگوشه نشستند و خاموشی برگزیدند حتی که
اگر گرگان با فراس بپردازند ایشان بر خویشتن نجنبند پس ضرورست که عهده خلافت بدست شان مسلم باشد
چون حال مجتهد محله دار تحریف فرین کناس و انستی که حکم او درباره صحت آن واقعه که بالاجماع و اتفاق امت
موضوع ست بجوی نمی ارزد و خلاف واقع ست اکنون اگر یارا شنیدن حرفی چند از افترات مجلسی قدر ما
او داری بشنو که از بیهم در جعل و افترا افزونست و بعضی از مواعید راقم الحروف که درین مقام بود بوفا مقرون
میشود پس بدانکه حضرات امامین روزی بتقضای حاجت بیرون مدینه طیبه رفتند و بطور یکه نشستند که پشت
مبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تعالی بکرامت ایشان دیواری حائل گردانید چون فاروق از نعیم
میگذشت پرسید تا بیان فرمودند گفت خبردار پدر تنها میائید الحال از مجتهد حامل اسفار باید پرسیدن که اگر بیت الخلا
قرار یافته بود چگونه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود به بیت الخلا نرفتند و هرگاه این امر
را بحسب ظاهر این نا چیز دشمن تمامی اهلبیت طاهرین زعم مجتهد تا سنی تجویز نتوانند کرد پس اعتراض و درباره

بنت افلاد بود که در کتب قدیمه ایشان مذکور است و من ایضا حقیقت نام کتاب یاد ندارم از دائره انصاف البته بدور
سنت و حاجتی بیان نماند که طلبه علوم دینی فکرے بجوابش نمایند بلکه حکایات نظر فاکاسبق برائے تاریخ دانست ادبی
غلمان آرند و سابزال بر دیار مثل شیطان الطاق گرداند که با وجود منع حضرت امام صادق ع ملت پیشگی در
مکابره مینمودند و اقتبایش هم در آن سطر در صحبت انجناب بعد یکه سفارش اصحاب را در حضور او فرمایش شنیدند
چنانچه از کتب معتبره شیعه مجملا و مفصلا بار ها آورده ام و زبان کثر گویان و دهانهائے تراتحیایان و عیب جویان
بر بستم آمدم بر ذکر اقرب مجلس پیشوایان او که مدعی آن شنیدند که فاروق معاذ الله بعد از تهدید تدبیر بستن
طمانچه بر روے مبارک امام حسین ع زد فوبال علی المفترین من الاولین والاخرین اینکه شنیدی بطور اجمال
بود و اگر تفصیلش آرزو داری باید شنید که مجلسی تقت یکے قوم مفترین اگرچه جمله به نقل آتش تبرائے
مانند این سیاه رو بے باتش تعزیر اسد الله خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت او بند بسبب آنکه
وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلائق است یا بجهت هدایت بهر حال برجعت
او امیدوار باید بودن چنانچه مدلول اصول امامیه است در بحار و غیر آن مفصل مذکور در کتاب عبد الله العنوان
میگوید که ایضا قطب راوندی بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که روزی
امام حسن و امام حسین ع برای قضای حاجت بیرون آمدند تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را تنها یافت
خواست که ایشان را هلاک کند ناگاه صدائے شنید که اے شیطان میخواهی با دو فرزند محمد دشمنی کنی بدے
روز با مادر ایشان کردے آنچه کردے و بدعتها در دین خدا پیدا کردے و خلافت اهلبیت غصب کردی
و حضرت امام حسین ع نیز سخنان درشت با او گفت پس دست راست خود را برداشت که طمانچه بر روے
آنحضرت بزند حق تعالی دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طمانچه بزند دست چپ
او خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالی مرا رها کند و دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خداوندا او را ازین بلیه رها کن و آنرا عبرتے
گردان برائے او و حجتے گردان برا پس حقتعالی دست او را رها کرد با ایشان روانه شد و نزد
امیر المومنین آمد با آنحضرت شروع در مخاصمه کرد و این واقعه چند روزے بعد از بیعت سقیفه بود پس
گفت اینها را بکجا فرستاده بودے که برائے تو پیغام ببرند حضرت فرمود نرفته بودند مگر بقضای حاجت
پس یکے از منافقان که حاضر بود ردائے حضرت را کشید تا ردائے حضرت شق شد حضرت امام حسین ع بآن
منافق گفت خدا ترا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه قرم ساقے که اہل و فرزندان خود را و آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق و فقیر خود را برائے مردم می برد تا آخر این قصه گویا داستان عمرو عیار است
غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مربوط و دلکش ساخته اند که هزاران کس برائے شنیدنش
مشتاق میشوند و برائے این مزخرفات با وجودیکه مجالس روانه دار باشند و اصطلاح اهل لکهنو کشتان

گستان میروند بعد از فراغ این محدثات متحیر بودم که در تکذیب رقعه چه صورتے پدید آید اگر دیدہ بہ بصیرت
بدوزند واز کاوکاو دست بردارند عقلاے ہر قوم را امحو که بر دیار گردانند که از ملہم غیبے چنان مضمونے
در دلم پیدا شد که فاروق در تعظیم وتکریم اہلبیت دقیقه فرو نگذاشتی بازہ بین اصول وجال کلینے را چنانچه بار بار
دانستی که چون جناب سیده روزے او را یافت بر ملا گریبانش بقوت ہر چه تمام معاذ الله بسوے خود کشید
و قوت و بطش او بر ناظرین حیات القلوب ظاہر که چند صد کس از مہاجرین وانصار در مقابله وقتیکه امحا مخنوق گردند
جناب امیر را ه خواستند که بیعت با جبر شد پس فاروق وا دسر فرو انداخت حتی که زبان را حرکت نداد
و راه مدارا و مواسات پیش گرفت وقس علی ہذا کما عرفت آنفا والحمد لله که خود شارح به بعضے از مقامات
در عین مایه النزاع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروقے را دانستند و راضی شدند و سخن او را پذیرفتند
در و نفرمودند و درین وقت نیز خیر عرض والتماس مصلحت چیزے نگفت و ہر گاه امام حسین دامنش
گرفت سر سبز بملاطفت و مہربانے امیری از دمی بعید در بنا بر کما عرفت آنفا و این امور در آغاز کتاب
مفصل شده درینجا بالاجمال یکدو حرف تعلم آوردم بالجمله فاروق اعظم عادت ہمین داشتے که خود را چون
غلامان پیدا نشستے چنانچه جناب امیرع نفس نفیس خود را یکے از عبید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دانستے
کما فے اصول الکلینے و ہر گاه کسی از فرزندانش راه غیظه سپردی دفاتر مناقب آقاے ایشان بر گشادی
و این امر بحد شہرت واستفاضه رسید و آنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا ولاحقا که
بالاخر علماے لکھنو از متین و مجتہدین سرکاے ایشان در حقیقت فارغخطی از تمرد خویش نوشتند چنانچه
در رد بعض اوراق ایضاح مندرج ست وقد مره غیر مره و مدلولش غیر ازین نیست که غیر چندے
از مطاعن که مایه النزاع ست و سخن در آن میرود طریق خلفا تعظیم وتکریم اہلبیت بود که در وقت یزید رفت
و لہذا صورت خروج و کشتے در کوفه واقع شد و اگر خلفا را تعظیم نمی سپردند ہمراه ایشان آنچنان حضرات معامله
ائمه میکردند که امام حسین با یزید کردند ہمه یکسو معنے اَنزلنی الدهر ثم آنزلنی الدهر حتی قیل
علی ومعاویه چه تواند شد و اگر معاذ الله شخصے را چنان ذلیل وحقیر کنند که او را مخنوق سازند و حرمش را
غصب کنند و زوجه اش را آزار یا بهار شند وخانه را بسوزند القیاد او را باید که انتہاے مصائب وانواع
ظلم ظالمین را وقت آه ونالہ یاد آرد و ازینجا ست که صاحب تحفه الزام میدہد که اگر آدم ع حسد ائمه میکرد
بایستے در سبب اخراجش از بہشت ذکر این گناه کبیر کردن نه خوردن حبه از درخت گندم وباینہمه که تعقل
و فراست دانستی ہنوز دلائل دیگر ست که در عین خلافت خویش فاروق اعظم آنچنان با امام حسین ع
فروتنی کرده اند که کسے دیگر بعمل نیاورده از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود که
که فاروق از تکبر شہربانو دختر بادشاه ادہم بر آمد و خواست که او را بفروشد و حضرت امیر ع فرمود که باید
او را مختار سازند ہر که را قبول کند او شوہر او ست گویند اول عمر رو برو بروے او گذشت لیکن نشناسے

شتالی و سربلندی شهربانو فرموده بیرست بکار من نمی آید اگرچه خلیفه روی زمین باشد باز جناب امیر ع
با اینهمه بطلبین بودنش روبرو آمد و هرچند قبل ازین حضرت زهرا شکایت صورتش جای ماسخ ابصار
نقل کرده بود دیگر شهربانو بپسندید گفت خوب ولیکن فاطمه عزیز را چه جواب توانم داد و بهرگاه امام حسن ع
را دید گفت سبحان الله ولیکن مطلاق است یعنی طلاق بسیار میدهد پس دست بر دوش امام حسین ع
گذاشت و این واضعین و مفترین امامیه تشیع او را بعرش برین رسانیدند حالانکه او و بزرگانش
در آتش پرستی مبتلا بودند و همین جهت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و بدست
مهاجرین و انصار سلطنت ایشان را پامال گردانید و قصه تشیع و تشریف آوردن جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و خطبه نکاح خواندن میانه او و فرزند خویش امام حسین ع بعنوانی که جنابانکه کمالی تو گوئی بدرگه
دعشق و عاشقی شهربانو بنجابت تام دست قبول بر دوش مبارک بی‌چون و چرا نهادن فرع آنست
و طولی دارد و صد در التباس و نسیان از جناب رسالت مآب چنانچه در نکاح امام حسن عسکری
با خاتون نرگس نصرانیه با وجود آیت وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ و تدارک ما فات که در سرود مقام
از جناب فاطمه علیها السلام بوقوع آمد و عادات آنجناب بود از احسن قصص و عجائب روزگار تو گفت
لیکن مخافت تطویل عنان قلم مشیر است بعضی که خاطر فقیر بعد تحریرش برای بیان فوائدش جوش خواهد زد متروک شد
ولیکن امری که درین فصل ذکرش ضرور است و مقصود اصلی اینها است آنکه فاضل طبری در کتاب
کامل بهائی میگوید که بعد از آنکه شهربانو زوجیت امام حسین قبول کرد فاروق ترتیب شادی
حکم فرمود امام حسین را بر روز بر اسپ سوار نموده ما تشیعه او را بر دوش خود کشید و بجلوداری بر روز
حاضر می‌شد پس ازینجا قیاس بکن که چون سلطان روی زمین خادم است حضرت امام حسین را
در کوکبه سواری و اجتماع خلایق در چه مرتبه خواهد بود و همین قیاس تعظیم و تکریم را در باره حضرات اهلبیت
سلطین بمخالفت عمر حدی نبود اطرف آنکه چون ذکر این کتاب بتقریب بیان شادی کدخدایی بر زبان آمد
بعضی از مغرورین زیر لب تبسم کردند یعنی متکلم میانه مولف و مولف امتیاز نمی‌کند پس ذکر این کتاب
از مجالس المؤمنین تقاضی رطل بوق ضرور پیدا شد تا حال عمامه بندان و سربلندان طائفه زیاده تر
عیان شود و غفلت و بی تمیزی ایشان بغایت قصوی انجامد گویند شخصی در مطلب علویان نشسته بود
و مرض بواسیر داشت چون رو برو آمد او دانست که آن مرض دارد بیان نمود اتفاقا از زبانش
انکار برآمد فرمود که مرض بواسیر عارضی ورنه از شرمگاه خود خبرداری الحاصل قاضی در ذکر بهاء الدین
محمد بن صاحب و افتخار بر ریاست آورده نویسد که مجلس شریفش مجمع فضلای حق جعفری و محط
رجال ارباب فقهای اثنا عشری بود و مولانا فاضل حسن بن علی الطبرسی که از جمله فضلای امامیه ممتاز
تا ماضی مجلس شریف خواجه بهاء الدین محمد بود در خطبه کتاب کامل بهائی گفته الخ و بعد ازین رفضه

اختیار دارند خواه فاروق را منزہ از عداوت اہلبیت متصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
و شنیده باشی که او درین باب نظیرے ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجه او نمیرسند و هرگاه
حال دشمن ترین دشمنان چنین است حال صدیق ازینجا قیاس بکن و از عجایب ترہات و خرافات آنکه
مجتهد خود را در ضربت حیدریه با اینهمه او را مجنون متصف میدانند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ هرچند اہل کتاب
نیز او را دشمن میدانند ولیکن اینهم میگویند که چنین مدبر و ناظم در اہل اسلام پیدا نشده است آری هرچه دانا کند
کند نادان ولیک بعد از فضیحت بسیار و هیچکسے از عقلا در جهان باشد که حال فاروق بر روایات شیعه درینجا
قرار است لبشنید و ایشان را بدترین حیوانات نداند و از اینجاست که بعضی از شعرا ملهم شده‌اند در تاریخ مجتهد
ثانی تا ماده خنزیر بصیر ابادی بے کم و کاست برآمد و هرگاه که جانور مذکور بر قاذورات حریص تر است او
نیز در خاتمه صلوات و خاتمه ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجرید اعاده میکرده و بر بدن می‌لیسید
و جنونش که بارها بذکر سببش بیان کردم نوبت بدان رسانید که تا بازار نبرازان پیاده پا برآمدی و جوان طیبه
را خواندند که دست شفای او مشهور بود با زاقسم صدق مودت میدانست و او در آن زمان از غایت
حلم و وقار و صدق گفتا از اولیای شمردند بیان میکرد که طشت ر و برو بریش آوردند و عاد الاشکال کما کان
ولیکن هرچند خواست که بینید بمطلقا آنکه در تے چه برآمد و علاجش آسان گرداند اسباب و علامات لبس
بزودی بر دند و او را نمودند و مقصود آن بود که شدت جنون او سبک گردد و کسی را برگماشته بودند که خاستر
این سماییین را برای میر نخست در آن مکان نبرد و سے این طشت را می ربود و مخفی نماند که کلام
در افترا سے مجلسی و مقتدایان او بود که عمر خواسته که امامین را در صغر ایشان هلاک نماید پس میگوییم که در
زمان حضرت اگر رعایت قول کاهنین و منجمان مانع بود تا بسبب اظهار مودت و آتش بے تمنا سے از درے
خود در سید باری فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از هیچکسے نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را می خواست و الحمد لله که این امر موقوف بر توبه دارد و التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و اگر بفرض محال مسلم داریم که خواست که طابچه بزند پس عین خیر خواهی تواند بود
تا از شر اعدا لاسیما مصداق اشد عداوة آمین باشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت مرا به وصف
مزید محبت باین فرزندان بضرب دینکر تا دیبا پرداخته و امیر المومنین در عین جوانی امام حسین را از تعزیر
معذور نداشته و قتیکه قدری عسل برای مهمانے از مشکی بدست قنبر گرفته و بعد تقرر آن النظر الی اشبالهم
و کالغضب ایضاً تغیر بر نکیف که تازیانه بدست گرفته و قنبر را فرمایند که او را حاضر بکن کما ذکرنا آمار فتن فاروق
نزد جناب امیر پس از وسے انیست که برای مزید محبت و خیرخواهے باشد تا ایشان اظهار کرد حالانکه
عمر از جناب مرتضوی چنان می ترسید که در بیان نگنجد و ذریکه کمان تیر را بزه نمی شد اژدها گردید مثل عصاے
حضرت موسے کما فی الخرایج و ترجمها خنے که خوفش تا مرگ در دل داشت و بامتثال اوامر مرتضوی

بعلت تمام طوعا وکرها سے پرداخت من بعد در رد خرافات مجتهد تقریر جا مع باید شنیدتا بهیچ خوانش که بتقلید
و نقل با شتیباق نماید و آنهم با قامت او لزرد تبل این هرزه جا و بتجه کهر چه میگوید پرایشان بدون دلیل برهان
بجا عرفت سابقا ولاحقا و انهم از هیچ باالغه آفریدگار سبت که تحریر بنده راسابقا چنین دانسته بود تا بقدرت
الهی دانه که ام نامتناهی گرفتار آمد پس بدانکه از مشرب فریقین آنکس دست بردا شته که صدق اقاویل
گشته بر بطلین شدن جناب مرتضوی و انفتاح اختلاع آن مفتد و کم حوصلگی شان و قلت استعداد قطعا
معاذ الله بحدیکه در تعلیم بابے از علوم تشکل عمر و عیار قائیل شد که بهمه اعضا بر اصل خود ماند مگر بطن مبارک
که برجای خویش نماند و نیز پد یش از مذهب فریقین یکسوی اختیار ساخته که بر نفضه تحریف قرآن مجید را با صحاب
راجع میساخت و آن مطرود دین دریده ریشه باب ترقی بر گزیده یعنی در بدگوئی بحضرت سید المرسلین سید
دا این هیچ بدیهی است که اهل سنت قرآن مجید را منزه از ان میدانند و اصحاب را از ین الود گیها پاک انکشاف
میکنند چه جای ختم المرسلین مهبط وحی رب العالمین صلوات الله وسلامه علیه وآله اجمعین و پدر این نجوت
نسبت تحریف را بصحابه مجازا میگوید و حقیقتش بر تحریر آنکه رسولخدا این نسخه را که الیوم بدست اهل
اسلام است تالیف نمود موافق خواهشهاے اهل نفاق معاذ الله در تغافلیکه برای الزام رخنه گویند که انها
در علت بطنی جناب امیر را بشکل عمر و عیار ساخته اند و از مذهب فریقین بیزار شد و آن مفتی که بر مذهب
خود در رسولخدا خاتم الانبیا صلی الله علیه وعلیهم را محرف القرآن قرار داده رئیس المومنین پاک باشد ان
نهد الشئے عجاب عبارت پیر دبستانی در کتاب عماد الاسلام یعنی در مجلد اولش باید دیدن که تعلق به
الہیات دارد و این کتاب نزد من عاریت بود و وقت ضرورت بدست نیامد هر که او را بهم رسد باید آن را
فهمیدن که معنیش همین است تا چیزی دیگر و اگر مجتهد گویند که بحکم ایزدی چنان بعمل آوردند و صحف مقدسه
امه بدیے که برای نشان نزول جلال ایل بدان حکم نمود گوئیم که همان کتب مثلا و مذهب و صحف اخر حکم نه
که از هر چه خلفا بعمل آرند نیز نباید تا بیدن دار جاے خود نباید جنبیدن بمسالک تخیر بمود زراه و رسم منزلها
و بحکم برای امام الامه و تبعیت اهل عبا بود حتے گرفتن فارغ خطی از ینها فکیف ما و شما فانعما بر آن سببهم
از دین و دنیا منزه از عیوب است و نزد مقلدین محبوب که با وجه و علو کعب که نزد شان رعایتی
نه بالاجماع و الاتفاق فریقین موضوع و مفتریے است معتبر و معتمد پندارند و نقل تمامش بطمطراق
بردارد و قاری ابے بن کعب را که قرائتش نزد ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین معمول بها
ابے بن سلول بر شمارد و قائل بوفاتش در زمان حضرت رسول مقبول باشد الے
غیر ذلک من الاکاذیب والاباطیل التی تخیل منه الدجال وغیر ارسل علی ما نشر خلفے کتابنا الطویل
اعنی کنقض الرماح فی کبد النباح و لوازم عمارت از خشت و آب و سنگ در تشبیه شان ضرور گوید
و چوب و آهن و تخته تخصیص ذی النورین بچوبید و انهم بر مذهب اهل سنت که گاهی غیر از استعار

و تشبیه چیزی دیگر درین ابواب نگفته اند و بر مذهب صدوق رئیس المحدثین که انضلاع و تشکم شریف را منتفخ
گوید ضرور دیگر داند و بزد او فکر بیت الخلا و بدر رود اهلسنت را ضرور بود که فقط تشبیه اراده کنند و حضرت امیر را
در اصل خلقت بطین دانند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا سلطان مشهد
مقدس ورا در کتاب مستطاب خود استناد خویش گردانند یعنی استناد بروایتش فرمایند زیاده برین
بلیهیست که بعضی از اهلسنت بر تمهید مکیدت رفضه را بزعم رفع شناعت از خویشتن دخلی نباشد کثرت
علوم را به بطن شریف بی دعوی انتفاخ آن حقیقة از جهت تعلق یک باب راجع سازند پس فکر بیت الخلا
زنهار ایشان را ضرور نباشد بلی برای محدثین شیعه که بانتفاخ اضلاع و نفخ شکم حقیقة قائل شوند
درینجا ضرور باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص بران عمل میکنند و ابوهریره بیچاره را بدرود
گردانیدند بجهت آنکه بیعت صدیق نموده دمانند جناب امیر بامی دشمنی را دخلی نداده و بمقتضای
نور ایمان بجان و دل قبول آورده یا از ان سبب که ابن قتیبه را نقضی چندی از معایب او در معارف خود ثبت
برشمرده دل از جبروت تقلید یعنی از منافقین انرا حلوای بی دود گمان برده هیچ بخیال نیاورده که ابن
قتیبه درین باب دو کس اند یکی دینوری که تسنن او در کتب منقول دیگری ابراهیم که او هم کتاب خود را معارف
نام نهاده در فضل او در تشیید رفضه چنانچه باید سرود و فقیر بصد طلب معلوم کردم بعد مراجعت در معارف
اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه در ثانی ست که حجت را نشاید بلکه مصداق قول بزرگان است
باطل ست آنچه مدعی گوید اما غرض که بزرگان امامیه و ارکان ایشان الیق باشند باین نکوهش که بیعت
ریا نموده و تلقیب کردن امام الائمه در حق ایشان کما سبق فی مجلد اول تلمیع ایشان منکشف شده
جواب از طرف معاویه قریب این تقریر است و اگر استخراج آن بر طلبه مشکل افتد و مجتهد العصر جمود
ذهن و قلت تامل که اثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد بیانش آنست که معاویه را در آن
جنگ و جدال شبهات بسیار پیش آمده و قرابت آن بکثرت مهم سعد خصوصا بر طور این بقیه یعنی
شیخ حلی صاف صاف نوشته که جناب امیر قاتل عثمان ذو النورین بود پس جنگ و جدال او
صورتی دارد کما لا یخفی و ایضا مشکل نیست که حضرت عقیل با وجود تشیع مراد او بود و بدو اطراف
آنکه رفاقت جناب مرتضوی گذاشتند امیدوار حسن خاتمه بودند چنانچه محدث نجفی در مجمع البحرین
نوشته پس چون از دائره رفاقت بدر رفتند براست بگو که ایشان و اتباع ایشان باصول امامیه
معاذ الله لائق هر دو ام معدوم گشتند یانه و دیگر مقبولین لسان امامیه حضرت پیغمبر را در
حالت احتضار گذاشته از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد یعنی محقق لاهیجی و غیر او بدان قرآن
دارند پس جمیع هر چه در شان ایشان گویند بدان ماخوذ و متهم و کلا ثم ماذا... آخر سه طرفه
آنکه این بدر رفتگان بعد وفات شریف باز برای انهدام بیوت اهل بیت و تشدید داری عود

نمودند و آتش خلاف و عداوت که قریب انطفا بود از طرف ایشان بجیر طبع خویش سر کشید و حالات شان درین کتاب جا بجا پیدا است موجبات پریشانی دماغ اہل انصاف از مقامات ش ہویدا پس محبت رسول مقبول در ذوات شان کجا بود تا از مطاعن محبت نجات یابند به بین با سامه بن زید و دیگر اصحاب که باتفاق فریقین برای سفر جہاد خیمه بیرون مدینه طیبه زدند چون خبر اشتداد مرض و حالت احتضار شنیدند بچشم گریان و با دل بریان بازگردیدند پس یقین است که اگر دیلمی و غیره او بارشاد قلوب ذرہ دل و جگر قساوت را ہی گذاشتند و از وضع روایات و اضلال دست بر میداشتند این طاؤس بجلوه خود و غیره او مانند زراره و شیطان الطاق در زمان امامت نونہال بزرگی وسوسه دریچه یا نفسارت بای تازه و رنگارنگی بی اندازه و رجعت تعقب ہی نمودند و عجلت رفض داور تقاضی ہی میداد ندازان رہگذر که مذہب رجعت دارد و در تاویل حدیث فسکرا و بجای تیر سید بلکه بر فرید رسوای ہی کشید اینکه دیدی الزام روافض ست لسبب آنکه قائل برجعت اند و مجہت حرف که در پی انقلاب عبارت رسالہ قدیمه گردیده کاہش سیفمیرست نه شگرف و نفس آن را که ہنوز ثابت نکرده به دیلمی که مذہب صاحب فردوس دیلمی رجعت ست و کیف تمکن که او از اہل سنت باشد نه از اہل بدعت و قول برجعت که حدث ابن سبا یہودی ست کما فی الترجمة تاریخ السماطی الرافضی اختیار کند فاعتبروا یا اولی الابصار فان التشبیه بعمرو العیار لایمکن الاخفا ذہب الله بہوا لا الاشرار اما حسب ظاہر پس دیلمی مالک بیر فردوس مشغول ست بحکم آنکه متبع مہاجرین اولین بود چنانچه عنقریب حال متورع بودن شان از مجمع البیان دانستی و آن زمره متقدسه بحکم حدیث اطول کلینی وارث جنت الفردوس بودند او بر بزلیات رفضه تمنای رجعت خواہد نمود فکیف که فرزند سعادت مند بلکه از بطن آن مفرا بنه زایده باشد که تکاحش در حال شرک اتفاق افتاد و تجدید ر نه و جد بزنده کردن اجله اصحاب بجواب حضرت رسالت مآب و امہات المومنین از ازواج مطہرات سید کائنات متوجه باشد و اینہم بزرگان دین را برا صول رفضه علی ما فی البحار و حق الیقین و غیره ہمان کتب الشیاطین لشکنجه عذاب کشد حالانکه اصحاب و امہات المومنین بر ہمه بنصوص قرآنیه واجب التعظیم اند و بالیقین از آیت کریمه وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ معنی حقیقی مراد نتواند بود فانه بدیہی البطلان چنانچه در ابوت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه لیس حضرت صلی الله علیه وسلم برای امت مرحومه ہست در عظمت و بزرگی

و قبله و کعبه اهل اسلام و ایمانست از ازواج مطهرات اوست که بنص قرآنی انیست دنیا را پشت پا زدند و دار آخرت را
برگزیدند مادران مومنین اند نه امهات منافقین که منحرف از ثقلین باشند و قران مجید را منحرف دانند و جناب سیده
را بالیقین از اهلبیت سید المرسلین نمی پندارند کما فی الکلینی و شرحه للقزوینی الی غیر ذلک الطرف آنکه در باب سیدیقه
محبوبه حضرت سید عالم گویند و از کتب ایشان میل تجرید منجم طوسی و غیرهم عیانست و کافره حربیه را باز در ان
حجره مقدسه که خود امیر المومنین فرمود که بهتر از ان مقامی مقدس در جهان نیست کما عرفت نقلا عن کتبهم
آباد گردانیدن هذا الشی عجاب بالجمله بعد از فتنه جنگ جمل که باغوای ابن سبا و امثالش سوداء علی
مرتضی بکمال تعظیم پیش آمده و مراتب خیرخواهی و خدمت لایق حرمت و ناموس اکبر حضرت پیغمبر بجا آورد حالانکه
کافر و می نزد شیعه نجس العین است فکیف حربی معهذا فقط نخواندن کلمه پاک میشود اگرچه نجاست عینی دارد
الحاصل ویلمی رفضه را البته تمنای رجعت باشد چنانچه جوابش نیز از قران مجید واضح است یعنی اِنَّهَا كَلِمَةٌ
هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ پس البته ویلمی شیعه هوس رجعت مثل کفار دارد و قرار
ثانی اورا کسی نمی پرسد لاجرم اگر تمنای رجعت دارد تا چندی از عذاب عالم قبر کور رهائی یابد بجهی نخواهد بود
که امیه درین عالم از دستگیری شان عاجز اند کما تقرر فی الاصول پس مجتهد ناصبی طریقه عجیب را در قلب دنیا را
بدریافته اتباع او برای فریب عوام خواسته تا خیال کنند که مجتهد بر انقلاب هم قادر است شعر خاقانی انکسان
که براه تو میروند٭ زاغ اند زاغ را روش کبک آرزوست ٭ **قوله** مشابهت عائشه با یان شکسته در شوربا
کور شدن ملک الموت بیک طمانچه حضرت موسی **اقول** و بالله التوفیق من از مجتهد الزمانی این توقع داشتم
که او مطابق شهرت ذهن رسا و طبیعت فلک فرسا دارد و البته نتائج افکار خویش را در جواب نتائج من خواهد
نوشت نه چنین امور که ادانی طلبه در جوابش مغالیط او را شرح توانند کرد و اوراق اصح که هر شهر و دیار مقرر
خواهند نمود و در حق او خواهند گفت که کسی برین عظام رمیم که علما جوابش بکرات و مرات نوشته اعتراض شیعه را
از تقریر بایمال ساخته اند دل نخواهد بست اما اول پس باید درین تشبیه قباحتی را بیان نمودن حالانکه بر
هیچ یکی از محاورات عرب عربا بلکه اهل فارس و هند قباحتی بنظر نمی آید که درین غذا آب گوشت و نان حهرا ست
که همه کر امنجته و بعضش اسان گشته که در التذاذ از اقسام دیگر درگذشته و این طعام در حقیقت سر دفتر جمیع
اقسام است که اگر از کتب طبیه فضائل ان نقل کرده شود رساله جدا گانه باید تصنیف کردن مختصر اینست
که چون این غذا عند العرب بسیار مرغوب و خوب است منا التشبیه شد پس بر محاوره عرب کلام را ادا فرمود گونه
چون بعضی را حکما منحیر گردانیده اند که یک غذا باید خورد هر چه نزد تو محبوب تر باشد آن مردی عاقل همین
غذا منحیر کرد و تند رست شد بالجمله قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظ ثرید مقصود شریف
مزید اهتمام در تعلیم است و از ان لازم نیاید که منقار رمی باشد برای معلم و هم متعلم و
منقار خود را در منقار بچه نهادن و حوصله را تکلف تمام جنبانیدن فی

ن بردن بتکلف بہم رسیدن ہیچ فرق نیست در نیجا ہم شکستن اعضاء ما یتعلق بہ جراحت در باشد آباد
تالی پس ہر کسی میداند کہ اعتراض شیعہ کستگی دارد و ہم مقتضی انست کہ ناظرین و سامعین حکم نمایند
کہ متبعین و مقلدین شیعہ غور و تامل انکار نمی برند روایات کتب خویش را بنا بر سابقہ یاد دارند
و نہ آگاہ میکنند کہ علامہ اربلی این فرقہ در کتاب کشف الغمہ از آنچہ آوردہ چنانچہ از ترجمہ آن نیز بہ نیا
صریح عیانست کہ قصہ طمانچہ زدن حضرت کلیم اللہ و کور شدن چشم ملک الموت بجای خود ثابت
است تا بران تفریع نمود چنانچہ می آید و حال غزارت علوم و مقبولیت کتابش ہم از تالیفات
ابن تالی و غیر او واضح است و دو رچہار دیم کہ ازین کتاب مجتہد ثانی لاثانی لقلم او خواہد انشاء اللہ تعالی
سوای کہ حال عیب خویش تن آید بطعنہ بر نفس دیگران فرستد مجتہد خرف با مجیب مستیب بر مقابلہ
دارد کجا نتایج افکارش کہ بعد از تتبع کتب رفضہ بہم آرد و کجا ہفوات ناکارش کہ عین تقلید
جامعین بیاض بی سواد مصداق سواد الوجہ فی الدارین است ولیکن مزید بیچارگی مجتہد را چہ علاج
کہ ہنوز بتقلید دیگران با وصف محتاج اجتہاد بعد ازین عاقل بلیغی را اشارتی در مغلوبی ملک الموت
از دست کلیم اللہی بس باشد کہ این واقعہ بجای خود حق نباشد فضیلت جناب سیدہ فاطمہ زہرا
بر حضرت موسی چگونہ لازم آید و متفرع گردد و بر خلق عیان شود زیرا کہ عیسی اربلی در کتاب مذکور
می نویسد کہ در احادیث معتبرہ وارد است کہ فاطمہ طاہرہ شداید بیماری حضرت سیدہ و خیلی میگریست
و بہ مفارقت آنجناب جان بلبش رسید حضرت فرمود ای فاطمہ اول کسی کہ از اہلبیت بمن رسد تو باشی
پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی کہ راضی بقضا نشد و در جوار و ہمسایگی رفیق اعلی تن برضا
نداد و با فرستادہ خداوند مغابرت آغاز نہاد و از ہمین مقام واضح شد کہ جدل و جدال با ملک الموت
بعد از دانستن اینمعنی بود کہ این فلان فرستادہ رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما ممنوع
اقلہ یسمنہم ولا یغنی من جوع و اگر حضرت موسی گمان برد کہ دشمنی در خانہ من در آمدہ و یا من در او بخیہ
او را دفع باید کرد استدلال عیسی بر مفضولیت حضرت کجا پیش میرود لیکم در نیجا بر صورت خیالیہ او تلاوت
لکن کہ خبر عیسی صحتا ء ایضا ظاہر شد کہ آنچہ در روایات صحیحہ ما آمدہ و علمای با فہمیدہ اند تعریفی توہیم
میت بر دانستن ملک الموت بودنش بخلاف روایات رفضہ ورنہ تقریب دلیل کجا فلیحفظ ہذا التحقیق
فانہ قاطع مادہ التشکیک و من ہا ہنا تبین عدم کونہ الزاماً در ہمین مقام امور دیگر کہ در تفصیل بکار آید
و دست دعای مجتہد از دیدنش کم گردد از گوشہای خاطر فاتر سر میکشید بیش از بیش است و حرفی
از ان اکتفا میکنیم و بر دفتر میفزائیم و میگوئیم کہ محتمل است کہ شاید بخاطر ملک الموت خاری ازین وہم
خلیدہ باشد کہ در جہان کسی نیست کہ من از دست او مغلوب شوم و او بر من غالب گردد پس
حق تعالی کہ ذوکولش یکی قطرہ در بحر علم تدارک خیال او کردہ باشد و از دستی کہ در حق ان وارد است

فذکر کما تنوسی فتشبه بها مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارهانیده باشد و عادت
الٰهی برین جاریست تند و بما نسبت نیستی نیکان مقربین از ملائکه و انبیا و مرسلین باوندارد که موسی علیه السلام را
چون خدا برگزید و تورات عنایت کرد آن بزرگ در علم از همه زیاده تر هم با کسی گفت از تو کسی را از علم زیاده نمیدانم فرمود
من بنده هم کما فی العرائس و غیره پسندیدند که این خلائق امر و ترکیب است و بخیالش افتاد که منم در حق تعالی جبرئیل فرمود
که در باب بنده مرا دریابد که سفینه مجمع البحرین کند که یکی را از بندگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت
الٰهی بلی ازین خیال فارغ شوی پس صحبت او رسیده و حال شکستن کشتی و قتل پسری با صحیح و طلیح و اقامت دیواری
که مقصد دانسته ام بود معلوم شد و صحبت برو دی به پایان رسیده و در نتیجه از پیش کم شهای علوم لدنی جلوه ظهور میکرد
الی غیر ذلک مما لا یتناهی و ازین کثرت اشاره کرده ام بانچه دیده ام در مناقب بعض ائمه که فرمودند که اگر من بودم
العلوم و حقائق را پایانی نبودی حالانکه در بعضی از امور محتاج شدند که حضرت خضر گشته اند کما فی احادیثهم و معلوم است
که مقصد انتشه که مو نحرش بالا درین محاسبه گذشته باشد و غیر عاملی در فضول همه یاد کرده و در نظر مجتهد جامع کمالات
پیدا آمده باشد که در وقتیکه از آسمان و زمین اثری نبود و یا غیر شده از جمله ملائکه همه را آفرید و بعد از آفرینش تجلی
او در کم منتهم و قدرالی جوش زده او را با تمامی مخلوقاتش خاکستر گردانید و اگر او را چنین میسر کرد بانچ تواند شد که
فاکتسبل مما افضل و هم لشیئون است قال الله تعالی و من یتق منهم ان الله مع من حرم عند الدنیا جهنم
ان الله یجزی الظالمین من بعد و برین مقام ایمن کر لطن شریف تفسیری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر ز شید
قبل ازین در سفوات مجتهدان باقی ما الهم قطع شود که بزرگی سید شهاب الدین لطف یسار دانش اگرچه مسلم و لیکن
بودنش از مشاهیر و در جمعیت علمای تحقیق او و استنباط و انتها کتابش از لطف تعبیر تنگ گشته و من کتابش را انکار نیکنم
چنانچه پدر فانیش در کتاب شهدی در رد الفقرا انکار کرده با وصف بودنش درین بلده و لیکن اعتقاد معلوم
که استنباد علما دشهرت کتابش چنانچه مجتهد قانی طلبیه باید از کتب معتمده اثبات کردن معهذا مجتهد الزمانی آنچه
از مستمعین رسیده اند کسیکه زیاده تر شریان نماید باعث ارتفاع لطن او خواهد شد یا نه جوابش آنکه ظاهر اکبر لطن
بزیادت شرب از عادات حیوانات است مثل پشه و غیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از مکیدن
فی الحال کبیر میشود و رنگ شکم سرخ میگردد بخلاف انسان که چون آسوده شد از آب و طعام او را لطن نخواهد
بلکه بالفاد و بکمه لعتیر نخواهد کرد کما لا یخفی و تمثیل به پشه و غیره امری مستهجن نیست از روی تطبیق حی باید قال الله تعالی
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها درین مثل نیز مطابقت علمای رقم است که در حق
جناب امیر لفظ لوحشیه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد باید نمی‌فهمی الکلام
رجوع کردن والتحیب که مجتهد سیری و سیرابی را یاد کرده که ورا لطن نخواهد گفت یا نه و لطن او مرتفع خواهد شد
یا نخواهد شد و این را یاد نفرمودند که در باره گرسنه گشته که مناسب البطن شد چه خواهند فرمود خلاصه آنکه
و لطن در تمام عمر چنین است لیشه طبیکه از بیماری الاغر نشود و خود بیماری لاغری ملحق نگردد و کسیکه لطن

بناشد اورا همیشه بلا غرض وصف خوانند نمود اگر بیماری اورا م اورا و نگیرد جناب امیر در هر حالت البطین
بودند فهٔ انکه بابی از علم حضرت آموختند و شکم مبارک و اضلاع آن منتفخ شد معاذ الله و اگر البطین کرسنتی فی
یا اسوده طبیب حاذق البته از نبض او پی تواند برد بخلاف امتلا چنین نیست که البطین را غیر البطین گویند و اسود
و سراب را البطین بدانند و علما و شعرا آنچه درباره جناب امیر آورده اند غیر ازین چیست که لفظ البطین را
توجیهی کردند که مشتمل بر منقبت شاه ولایت است نه آنکه البطین نبود و چنین گفتند و اسامه بن زید بن حارثه
البطین بود و چون علی نزد شیعه نداشت بلکه از غایت جهل مرتد و کافر شد چنانکه مدعی خلافت شکیام
نقلا عن کتب الشیعه اگرچه بواسطه استاد حضرت رضا بوده باشد کما عرفته انفا و در ترجمه اش البطین میگفتند
و آنچه در البطین بودن جناب امیر توجیهی کرده شد نظیر قوی آنست که درباره مولوی اصغر علی فیض آبادی
میگفتند که استاد مولوی مرزا فتح علی صاحب بود که در مختصرات و متوسطات کتب درسیه نسبت تلمذ
بلجنابش دارم و او در کتب درسیه خصوصا تدریس فواید ضیائیه خیلی مشهور و بعد از وفاتش یکعدد [?]
حاشیه کتاب مذکور از خزانه کتب او برآمده بود و شرح سلم هم از تصانیف است که نزد خود دارم و در گردنش ورم
بغایتی بود که تا لبیه میرسید و دوستانش وقت تدریس میگفتند که صندوق علم است که از ان بر میآرد
و بر مستفیدان تقسیم میفرماید و در واقع هرچه بود معلوم همگنان است و مطالب السئول بلکه مطلب السؤل
کما فی کشف الظنون را دیده ام آنچه درباره صاحب الامر شیعه نوشته از ان پی توان برد که حضرت امام حسن
عسکری فرزندی کرانگشت حالانکه از تحقیق معتمدین ثابت است که میراث ایشان بام انجناب رسید چه ممکن که پسر را
میراث نرسد و هرچه باشد عم بزرگوارش ببرد خصوصا شخصی که مدمن خمر و رقاص و قمار باز در کوچه بازار
طنبور نواز بتصریح اهل تنقید خصوصا صاحب حق الیقین و غیران باشد و قضاة و حکام فرزندش را محروم
گزاندن هذا من اعجب العجاب پس آنچه در باب کمال الدین بن طلحه میگوییم کمال احتیاط است یعنی ثابت باید کرد
که او در امثال متشابه علماست مثل بخاری و مسلم و امام غزالی و امام رازی چنانچه مجتهد فانی گفته که مشاهیر علما مانند کلینی
هستند حالانکه از سنیان خوف تقیه نداشته که از مطالعه کتب رفضه غافل بوده اند بخلاف اهل التشیع که عمر
ایشان در لباس مکاری گذشت که خود را سنی میگفتند و فریب میدادند و بسیاری از تالیفات خود را
در باب کوهش و لعن و نفرین خویش حقیقتا یادگار گذاشتند رجوع کن بکتابی فخیم که مولف آن خود را سنی و صوفی قرار داده و تخلص
تقیه او جامی است ع شیعه ام سنی بی لعنه ام ؛ در بالا خر چون سبب تصنیف اعداء از شرح تامل سنی باوجود
مناقب اصحاب که اگر چند در کتاب خود میکند که از جهلا و مردم و داناش گرفتار شدند این امور است که میگویند که اول
آن چهارده معصوم که طفلان امیه و فرزندان ایشان قبل از بلوغ از دنیا بجنت نرسیدند محسن بن علی مرتضی
است که از گزند رسانیدن حضرت فاروق اعظم از بطن جناب فاطمه زهرا اسقط شد و اهل خرد او را عند ارو [?]
مکار میدانند و بجز تقیه و نفرین امر تقرب الی الله تعالی میسر دانند و عوام این امور راچه میدانند ان هم الا کالانعام [?]

ابن همم اهل تسبیل الحاصل اگر تعلیقات را بینی ایشان نیز البطین را همان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه صحاح است می نویسد که البطن بفتحتین کلان شکم شدن و البطین بزرگ شکم و محدث نجفی که غرائب القاب حادیة امیر را نقل میکند میگوید البطن بالکسر بطن فهو البطین اذا اعظم البطنه و نام کتاب البث بار ها د النبی که مجمع البحرین و مطلع النیرین است و آنچه مجتهد میگوید که اشاره فرمودند جناب مرتضوی به البطن مبارک این باید گفت در جواب البث که مجتهد بنده شکم رموز اهل دلان چه میداند خلیف رئیس اهل قلوب تعجب این است که نفهمید که اشاره لشکم اشاره بقلب شریف و سینه لی کینه بوده باشد و اهل صدق و صفا ازین اشاره همین معنی را عیانا و جهارا میفهمند اگرچه کسی ذکر البطن کند و مخفی نماند که لفظ سقط در عبارت سید شهاب الدین انفاست نه لقاف برای رفع مغلطه تصریح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السئول درین فقره فانما لفظ توصیف بها من هو عظیم البطن منتصف یا ممتلاء که حقیقت این لغت است تصریح کرده و لفظ اعتبار دلالت بر داخته دارد و اگر معنی چنین قرار دهند که جناب امیر البطین بودند و لیکن این اطلاق فقط از راه مزید علم شد پس در جواب البث حدیث جناب سیده در باره شکایت صورت باضمیمه اهل البیت اعلم بما فیه کافی و وافی است کما لا یخفی و تسلیه جناب زهرا هم موید کلام ماست و هو الظاهر عند اولی الالباب ورنه لازم آمد که جناب سیده از کثرت علوم و تناسب اعضا بیزار باشند و هو بدیهی البطلان و در هر کتاب تقیید مشتمل بر تراجم اصحاب که لفظ البطین آمده بر حقیقت خود محمول است و اگر توجیهی بنا بر اظهار فضیلت و منقبت انتخاب کرده اند منافی با ثبوت و کثرت علوم خاتم الخلفا الراشدین که در عالم زیاده ظاهر شد میامی آن ظهور اختلافات در امت است و این زمره محدثین ما انکار اکرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر که صاحب مطالب السئول نوشته اگر مرادش آنست که زمان حمل وقت اخر الصدی بود نزد فاروق پس ممنوع است معهذا بالیقین انکار کردن و گفتگو نمودن چون قیل و قال نفرمود بلکه شکرگذاری بر داجب معلوم شد که مسئله را امیر المؤمنین است و از حمل بی خبر بود و جناب امیر چون حمل را شنیده بود بجان بخشی پرداخت و در غصه در پی اثبات حیل فاروق شدند و ذلک جهل عظیم وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ **قوله** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است و همچنین بر اسد دلالت بر حقیقت خلافت یزید دارد جواب البث هم در نظرت رسیده و قتیکه مستفاد خبر این کتاب را از کاتبی تو لیسا نیده نزد تو فرستادم پس هر چند خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه بجناب خویش فرموده ع معذور دارمت که تو او را ندیده ٭ و لیکن من چگونه ترا بعد از فرستادنش معذور دارم که قطعا ان کتاب را دیدی فکیف که چون دلدار دم یعنی دلدار حسین برادر تبارک حسین بالفاظ تو نیز دو خست بعد از آنکه بیقین دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر مجتهد افتاد و او در خلوت تماشا می بیند و چنان می نماید که قلبش مانند درخت بید از تند بادی لرزد و با اینهمه از غایت بحیائی و او عیش و کامرانی میدید و متوجه بجواب نمیشود و هر گاه تذکره ان در خلوت می آید و منع میگردد تا یاران از ذکرش

یار مانند و عوام و خواص شیعه طالب جواب هجوم نکنند پس او موقعی در تقریب بعد از فاتحه یعنی از اقرباء
تو اسمیه یافته از در درین حدیث گفته و برای برانگیختن تو بر شیعه در دولتش آمده نیز زبانش رفته حتی که دا
تیز زبانی داده و آن کلمات گفته که نزد عقلا کمتر از دشنامها نبوده باشد ولیکن چون در باره طلب
بوده سبیل تذلیل او نشد می و وعده حتمی نمودی دانستی از آن پدید نیامد بلکه معنی قول مشهور طلبه
اینجا میسر کند علاوه اخره پس اگر اکنون پوست تخم به در جدا کردی و لعملت هر چه تمام بر جلد گرم
گشتی و از مرض مزمن بهدایت و علاج طبیب صادق حضرت امام صادق کما قال ... فارغ گشتی
شود ببین چه افواج بر سر تو ملکه اولین و آخرین تو از زراره مجوسی و عبد الله بن سبا یهودی کشیده
میدان داری داده ام چنانچه سکندر ذو القرنین بتائید آسمانی در مقابله دارا بن بهمن کیانی که اکنون
زبان حال باین ابیات متکلم است سه تو آنکه گوهر تیغ منم ❊ کجا تیغ و با هم که بازی کنم ❊ نه شمشیر و تاج
نه گرز گران ❊ همین گوهر بس بار گویم جهان ❊ معهذا مراد از اتفاق جماعت اتفاق اهل حل و عقد است
که اولی الامر اند و از میانه خویش یکی را مستجمع شرائط دانسته بیعت می‌گیرند و بعد از اتفاق ایشان امامت
آن شخص از مکمن بطون که ماده امامت سنت بار گاه فعلیت و ظهور می‌آید چنانچه امام رازی بشرح و لبا
بیان فرموده و بنده همراه بیانش باظهار مغالطه مجتهد کمی نموده بقول خواجه نظامی ع که سستی نکردم دران کار
هیچ ❊ در حقیقت کل اهل حل و عقد اتباع سنت نبویست چنانچه ماخذش بارها بگوش تو رسید و جناب امیر از
کلام خویش بعد از اقتباس از آیات بینات و احادیث سرور کائنات بیان فرموده و چراغ هدایت فرا راه
روشن ساخت که انما الشوری للمهاجرین والانصار الخ و قس علی هذا الفصوص که زیر افترات راویان و مقتدیان
سیر امام رضا درین اوراق نقل کردم و این امور دران اجزا که نزد مجتهد ارسال داشتم چنان مشروح و مبسوط است
که اگر مجتهد احاطه نماید و کج فهمی را بکار برد البته بشرط عیاری خود بمقلدین هم نه نماید تا باهل سنت چه رسد زیرا که
از آن واضح است که هر چند معاویه بن ابی سفیان بیعت اهل حل و عقد به ولایت عهد یزید می‌خواست لیکن
حرمین شریفین به داخت قبولش نکردند و اگر مراد از اتفاق جماعت بیعت عبد الله بن مطیع و امثال او ست
ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از ظهور افعال قبیحه از ظلم و فجور یزید بیعت آن پلید را شکستند و خود را از زیر
بار گران رهانیده عازم قتال گردیدند و حال عبارت شیخ جلال الدین سیوطی انچه در نقل تاریخ الخلفا
ضبط فرموده بطوری در تفصیل آورده ام که قلوب ناظرین یقین میدانند که در اینجا نیز بنیاد تقریر مجتهد بر
هرزه جاهی و خودبینی و خود درائی است که شاید در همه کتابهای آن شیعه و لیکن خواهی یافت و لیکن
از آنجا که مجتهد خود را در لجج الغیش و کامرانی سپرده علاجش در حقیقت نزد حذاق هم موجود نیست و
طبیبان کاملین چه توانند کرد چون مریض عمل بر رهنمائی شان نکند و گوش بر اندرز کسی نه نهد
الغرض اگر تمام کتاب را نمی‌بینید مگر بعض این مقامات را آنهم مرض وی را تخفیف دیگر داده و تقصیرها

از بیعت الست که بمیزان عقل گران سنگی اندازی سنجیده پس نسبت رو تعنتش و عدم رویت هر دو برابر است
و بعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی و بی باکی او را بعد از واقعه کربلا ملاحظه کردند بخیال جان و ناموس خود
گوشه نشین شدند چنانچه از بعض روایات برمی آید اگرچه بعض در حد عاصی رفته باشند بنابر آنچه علمای شان فرموده اند
گفته اند پس حماقت مجتهد و مقلدینش باید دید که بر آن حق نشناخته قول بر آن هم نمی شوند که عبارات تحفه
را ملاحظه کنند و ما به النزاع را در باره تقیه دریابند و درین ابحاث هم کلام محققانه چنان او درهم
ع فلک گفت احسن ملک گفت زه * یاد نمی آید که در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابله مجتهدین امامیه
بکار رفته باشد که به هر مقاله اش بغایت اندری مجلدی صورت بسته و هر تقریرش رگهای گردنهای
این بیهوده گویان شکسته بالجمله بعضی دانستند که اگر در بیعتش نمانند غالبا که از آسمان آتش بارها بارد
و بعضی حفظ بفکر جان و ناموس افتادند که مبادا لشکرش بر ما بتازد لهذا انزوا و هجرت و للناس فیما یعشقون
مذاهب و مقصود از بیهوده گوئی در بیه مقام تعلیم این بیه نابالغ بود تا اگر مجمل را العهد تفصیل کار خود کند هرگاه حال
چنین باشد اگر باز اعاده آن مباحث بتفصیل تمام نزد عقلا ملوم خواهم شد و اوراق آینده مجتهد بجواب
خواهد ماند بالجمله بر مذهب ما حضرت امام حسین ع بکمال تقوی در خصوص تحمل فرموده که بمقابله هیچ سلطان
جابر سفاک بی باک خروج فرموده و در دین داری بغایت قصوی رسیده مجتهد صبی کمر بر آن بسته که
شهادت آنجناب را باطل گرداند و از راه خدعیت بخاطر عوام اندازد که هر چه کرده بر اصول اهلسنت کرده
تا خود را از لعنت شیعه برهاند الحاصل چون مجتهد دید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین ع بر اصول شیعه باطل
است بسبب آنکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر ع است که بیعت فرموده با محرفین کتاب الی غیر ذلک و امام حسین ع
کردن تقیه نزد معاذ الله از دایره ایمان بر آمد خواست که بطلان شهادت را بتکلف تمام بر سنیان بندد
که امامت یزید ثابت شد بر بیعت ابن عمر و باطل شد خروج امام حسین ع دید لیست که اگر بیعتش بعد واقعه
کربلا بود و عیان شد پس او سه در لشته بیروی خود زهر دم پنهان عیب نگشتند ما را و در لشته عیب سود عالم آرا
دانا می نهان و آشکارا * قوله بلفظ کذا و کذا که مجیبا و سال عبارت قاضی ابوبکر مالکی پیش ازین
مذکور شد و ماخذش هم دلیل بر آن گشت پس که او را مثل سابق حد لاحق مغالیطش الخ اقول ایضا
خامس و دوم را بدرش در صوارم آورده و محصل جواب صاحب تنبیه السفیه بیاد من آنست که این شور
آشوب مانند رافضی مدح امام حسین ع را که اول خارج فی الاسلام بود باضافه پای نسبت به تاهیت تخصیص
خود بدل گردانید انتساب نمود حالانکه معنیش این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر یزید ظالم
خروج فرموده نه آنکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین ع است و بنده میگویم که این معنی خود
بدیهی البطلان است زیرا که خارجی باعتراف سنی و شیعه بلکه باقرار مجتهد که خود درین کتاب میانه سنی
و خارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بکفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام حسین ع

پدر بزرگوار خود را مطابق واقع خاتم الخلفاء الراشدین میدانست چنانچه مذهب اهل ایمان است که بر نسبت
حضرت نمودیه میروند و محدثات مبتلا نمیشوند پس خارجیت انجناب محال شد و هر که نسبت آن کند بسوی
انجناب البته از دایره تسنن خارج است و در ملامت اهل حق داخل و ابن شهرآشوب مفتری پیشوای
رطل بوق شوشتری است که بر یزید بابات او عمل نمیکند مگر کسی که بر دین مخذول مجوسی و یهودی باشد
و راه امثال این شیاطین اختیار نماید و تفصیل این نقل بتمام این شهرآشوب ازان جهت نمودم که پدر
مجتهد البرنالی مومن جالیسی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکند در مباحث صوارم که ابن شهر
آشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قتیبی گفته اول خارج فی الاسلام الحسین ع و حال عبارت تعمید
همزیه قبل ازین در مجلد اول بعنوان مذکور کردم که دل و جگر مجتهد را گاهی فراموش نشود که قاتلک
مجتهد کوفی هر دو کتاب شایع شد گفته گرو بیاد می آید که صاحب تنبیه السفیه در جواب مجتهد فانی رفض متناول
و داعی بودن بسوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای ابن شهرآشوب باقتضای مثل
مشهور رسه بمازندران نباید الا دو چیز یکی دیو مردم دگر دیو نیز ثابت فرموده و محصل تقریرش لبند
ازان اینست که چنین کذاب را در نقل مذکور التصدیق نباید کرد که اصل کلام قتیبی دلالت بر مدح امام حسین
دارد خلاصه آنکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابله سلاطین ستمگار در آمدند
حضرت امام حسین ع است باز زید بن علی باز نفس زکیه و قس علی هذا بعد بین که از راه بهتان لفظ خارج را آن
ناصبی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یا نسبت خارجی ساخته بنده میگوید که چون حضرت
صلی الله علیه و آله را محرف القرآن نوشتند کما فی عماد الاسلام شاید که درین تحریفات متوقع مزید ثواب
باشند معاذ الله من ذلک و ایضاً خارجی حضرت ذوی النورین را بد گوید و تکفیر می نماید که جناب امیر ع
او را در نهج البلاغة به برابری و مساهمت خویش می ستاند و در خصوص قرابت دامادی او میفرماید که
قد بلغت من صهره مالم ینالا و بر شیخین مطلقین ترجیح میدهد و بر همین قیاس خارجی مذکور جناب صدیقه
از ایمان بدر می کند و در عقوق والدین یعنی حضرت و زوجه محجوبه مطهره او مثل رفضه مصداق
مسودا الوجه فی الدارین الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصلا که جناب امیر ع نسبت بحضرت ام المومنین پس از فتنه
جمل بکمال تعظیم و تکریم پیش آمد و حضرت امام حسین ع نزد ما البته پیرو پدر بزرگوار خود بود لا زینب
اگرچه اصول رفضه بلکه تقریرات شان مقتضی بکمال خلاف میانه جناب امیر المومنین ع و حضرت امام حسین ع
باشد که او تا دم شهادت مذهب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه
را بر کند کما ذکرنا مجملا و مفصلا مرة بعد اخری ذکره بعد اولی و از عجائب و غرائب آنکه محدث نجفی
در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگوید الخارجی واحد و هم فرقة من فرق الاسلام سموا خوارج
لخروجهم علی علی ع ذکر المورخون انه قتل منهم یوم النهروان الفی نفس و کان بدخل ... بسیفه

حتی یتیقی ویخرج وذکر الخوارج عند علی ع الکفار ہم فقال من الکفر فروا فقیل ہم منافقون فقال ان المنافقین
لا یذکرون اللہ الا قلیلا وہؤلاء یذکرون اللہ بکرۃ واصیلا قوم اصابتہم فتنۃ فعموا وصموا بالجملہ
اندر ما نحن بہ حال کہ معنی انرا عام دانی یا خاص یا اخص گردانی دامن مبارک امام حسین ؑ بدان آلودہ نتواند شد
بلکہ پاک و پاکیزہ است چنانکہ دانستی ولیکن بعد از ملاحظہ اینمعنی کہ محدث مذکور افادہ جناب امام الائمہ
نقل فرمودہ و مجلسی و دیگران ہم نسبت شان را نسبت بدیگران نشودہ اند و محصلش بدان میرسد
کہ خارجی نہ کافر است نہ منافق بلکہ گرفتار شدہ فتنا ہی و شیوای خود را دریافت پس بر اصول رفضہ
باید گفت کہ حضرت امام حسین ؑ کہ تارک تقیہ بلکہ کشندہ آن بود کما لایخفی در زینہ اسلام کمتر از خارجی است
بسبب انکہ تارک تقیہ تارک صلوۃ است عمدا کما فی الاصول و ہر کہ تارک الصلوۃ باشد عمدا کافر است
کما فی الاحادیث پس وای بر مدعین ولای اہلبیت طاہرین کہ با اینہمہ لوازم ہنوز از دعوی محبت شان
دست بر ندارند بلکہ عجب انیست کہ دعوی مزید ولا بر زبان دارند و محبت شیعیان مرتضوی یعنی اہلسنت
را برابر کاہی نمی شمارند پس توان گفت کہ از نسبت خارجیت کہ بوی اسلام از ان می آید دل مجتہد
ناصبی سوختہ و آتش عداوت در سینہ این لئیم تو زبر افروختہ اکنون لاحول باید خواند اما انکہ اول خارج
فی الاسلام بزیادت یای نسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچہ مجتہد ناصبی مفتری دعوی
کرد پس دامنش بعنف و استبداد باید گرفت و تا دلیلی و برہانی بران نقل نکند و نمائش ننماید کہ دست
وانّی لہ دلیل فانہ فی ہذہ المعرکۃ لمبہوت و ذلیل واللہ یہدی من یشاء الی سواء السبیل و بحمد اللہ
کہ درین مقام نیز دلیلی الزامی بعنایت ایزدی خاصہ از کلام مجتہد للمخاصم مرتب توان کرد کہ چون خود اعتراف
کردہ کہ خارجیت امام حسین ع معاذ اللہ مدلول احادیث سنیان است در حقیقت این معذرت از طرف
ایشان توان بود کہ تابع طریقہ و روش برگزیدہ حضرت اند پس التقیہ معذور شدہ صحیح کہ سالک بی خبر
نبود ز راہ و رسم منزلہا ؛ و این بدان ماند کہ خود دربارہ مختار عذرخواہی میکند و او را از سنراجزا
باز میدارد و محصلش چنانچہ دانستی باز می آید انست کہ از انجا کہ احادیث حضرات اہلبیت دربارہ
او مختلف مروی گشتہ شیعیان تابع آنند ہر چہ باد اباد اعتراض و قدحی بود کہ ایشان برخلاف احادیث
انچہ چیزی میگفتند پس بندہ میگویم کہ از اعتراف مجتہد بدلالت احادیث دامن کسیکہ معاذ اللہ چنان
گوید بر فرض محال ہم پاک شد چنانکہ دامن رفضہ باعتقاد مجتہد از تقریر مذکور و این فرقی است
واضح کہ اول الزامی است ثانی تحقیقی مجتہد امیا نہ انتقام و انچہ دربارہ مختار گفتہ فرقی است دیگر تسبیح
اہل اسلام بر این اجماع دارند کہ مدعی نبوت کاذب در دین و دنیا حتما بالیقین کافر و مخلد فی النار است
و مجتہد شدہ بیعی کہ اہل آن حضرت امیہ را مستحق امامت ندانند و رحکم کفار بدار القرار اند و این اجماع در خصوص
ممنوع است کما لایخفی و ایضا مجتہد اقرار دارد کہ خارجیت اولا فی الاسلام مدلول احادیث سنیان است

ونزد ما حاشا که احادیث ائمه اهل بیت بر مدح مختار کذاب دلالتی داشته باشد که ع چو کفر از کعبه برخیزد
کجا ماند مسلمانی چه و از نجاست که حضرت امام زین العابدین هدیه آن رئیس الکذابین را قبول نفرمود
وصاف صاف کردار نالایق او را مذمت نمود چنانچه روایات این جا چرا شاید بر العنت واگر قتال با مقاتلین
امام حسین به نیت تائید دینی می بود البته امام موصوف پیش کش او را رد نمیکرد و دود اماد امام حسین
برای قتل مظفر و لطاق بهمت بر میان جان نمی بست و دست از برای کشتن او نمیکشاد پس چنانچه
که ائمه اهل بیت با وجود ان علوم مداح او باشند بلی اگر با وی بد امرا و بر تحسیر ائمه اهل بیت ملتمس ماند
بر جای خود تواند بود که مختار سر برست این دو دمان است علاوه مخلص او باید که شیعه علاوه درین اوراق
انهم بوضوح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان هم مر دلیست چنان نیست که مخصوص
باشد بکتب اهلسنت حتی که اگر کتب شان را غربال کنی فاقتلوا الآخر کائنا من کان معهذا نیز خواهی یافت
علل الشرائع کتاب صدوق رفضه نیست که حکم میکند که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و مجتهد الزمانے
انرا بحکم امام رضا شل دلیل تمانع میدانند و این بحث قبل ازین بالا مزید علیه گذشته پس مرویات سنیان
در حقیقت مشترک شد و برای رفضه بغایت باری سرباری گردید آمدم بر لفظ کذا و کذا که در قیاس
مذکور بر سالهٔ قدیمه آورده بودم برای اتمام تقریر مجتهد درباره امام حسین رضی الله عنه چنانکه دانستی
پس میگویم که ظرافت و هنرگی مجتهد باید دید و ناصبیت او را میزان انصاف باید سنجید که اگر کذا و کذا میگفتم
و تصریح به نتیجه قیاس او می نمودم در تمامی بازارها و کوچهای این شهر منادی میگردانید که ناصبیت مجیب
دریابید که در حق جناب خامس آل عبا این الفاظ شنیعه می نویسد و مردم کی می دانستند که این نتیجه
قیاس از مجتهد ناصبی مشتق است چون طریق مراعات ادب سپردم و تصریح را گذاشتم باز مرا موردا اعتراض
و اتهام مینماید و وجه مهملیت آنکه مدار اعتراض بر صورت گذاشته بمعنی تفصیل اجمال آنکه بعد ازادنی
غور توانی دانست که در واقعه تولیت فدک چون جناب امیر مطابق حکم شیخین مانع از تقسیم شد و حضرت
عباس انقسام آن بالتنصیف میخواست و آن موهم تقسیم میراث بود سیما برای متاخرین حضرت عباس را
غیظ و غضب در گرفت تا آنکه لفظ کاذب و غادر الی آخره درباره جناب مرتضوی بر زبان آورد و تنازع
بر روایت شیعه فیما بینهما نیز وقوع یافت که عادت همین است که مدافعت بعد از سخت گوئی می شود بجاری
چنانکه از استاد خود شنیده بود بر غایت ادب روایت نمود و مسلم هرچه بهرحال در انجا کاذب و غادر اندکور
است و در ماده نزاعی و قیاس مجتهد ناصبی الفاظ دیگر مستهجن می باید که هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد و ظاهرا است
که عذر و کذب را با امام حسین رابطی نیست آری یزید عذر نمود و هم کذب و هم خلاف وصیت پدری الخ نمو
بنده که متحمل و مودی روایت بوده ام بر متن منطبق چگونه شد بجا روایت بخاری و مسلم و کجا نتیجه قیاس
مجتهد در مایه النزاع بر آوردن و این کنایه و انهم بحسب ظاهر مبین آن تواند بود که غادر و خاین مراد است

در حدیث بخاری ای اہل خرد این کنایه نتیجه دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری بلی این صاعقه قہر الہی است که در ہر قول بر مجتہد می افتد و جنون مطبق را برای او ثابت میکند نزد عقلا بجز ای انمیعنی که در حضرت حیدریه قابل این امر نسبت بحضرت فاروق گشته فاعتبروا یا اولی الابصار فان للمجتہد صوتا کصوت الحمار لیکن بنا بر مہملاتش می توان گفت که لفظ کذا و کذا لظاہر اشاره باشد بامر یکه جناب سیده مظلومه بجناب مستطاب مرتضوی بتقریب شکایتهای مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند لیب انکه حضرت امیر از وصیتهای رسولخدا اعراض نمودند چنانکه یا رہا دانستی الطرف انکه بسیاری از نسخ حق الیقین دیدم وزنہار دران نیافتم که بجای خائنان خانفان بوده باشد چنانکه این رئیس المحرفین قرار داده و مکتوب آخرش بسوی مولوی سلامت الله سلمه الله تعالی دلالت بران داشته واین تحریف قہر الہی حقیقته بعنوان دیگر است که پدرش دلدار اہل ستم نکر مقطوع الاصل بدگہر در عماد الاسلام آنچه گفته ازان واضح است که جناب حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله درباره قران مجید رئیس المحرفین است و ازینجا در مثل می گویند که کرد که نیافت و ہر که اد نی بخورد در شکایت جناب معصومه که رسولخدا دست او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود و اعاده حالش ناگفته به بالیقین خواہد گفت که لفظ خائنان را خانفان ساختن ہیچ فایده برای این دشمن خدا نتواند کرد که عبارت سابق و لاحق چنین ناسزا چنین رحم پرده نشین شدی و کرگان میدرند ومیبرند تو از جای خود حرکت نمیکنی وای بر من محل اعتماد من مرد و یا در من سست شد شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من به پروردگار من است کار نخوکرده لیس اگر جناب شیر خدا امانت آن مظلومه می نمود و حرمت ناموس اکبر منیمود کسی مجال می یافت تا از یا نہا زدن و پہلو شکستن وخانه را باتش سوختن و تهمتها افتهم کردن طرفه انکه چون لباس خشن حلقه درگردن شریف افتاد و چند صد لفر میکشیدند جناب سیده لقوت باطنی وتعلیم علمها شدید القوی طرف دیگر را چنان بزور میکشید که ہمه بر روی خود می افتادند لیس خلیفه اول محقق امامیه بایدرین و کشاکشی گرفتار بود و لیس این معجزه عظیم از جناب سیده صدور یافت که این بیچاره جان بسلامت برد اکنون معامله حفظ امانت معکوس شد و آنحکایت خادم و حکیم راست آمد که امروز خدا را از دست او رہائی داد می انیہمه محبت ہای الہی قائم مشیود و قہر خدا بر مجتہدین اولین و اخرین می قتد وہنوز بخواب خرگوش مشغول اند و بکارہای خویش از ملاہی مثل سابق مصروف قال الله تعالی أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ اینها که مگوشت خورد از مراعات ادب نسبت بحضرت امام حسین ریحان جناب رسول الثقلین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت بوی نیز مراعات ادب نمودمی ولیکن برای تفضیح دشمنان دین و ابطال مذہب اعدای رب العالمین وسید المرسلین که بالیقین دشمنان اہل بیت طاہرین اند باظهار نتائج ادله الیتان که قیاسات ابلیس لعین

و بہم کردنش بعد ازان البته ناچارم و اگر مجتهد اند مراد در خاتمه رساله قدیمه و جدیده بگوش هوش
می شنید زینهار روز ذکر اسامی مجتهدین براعات ادب هیچ دقیقه را فرو نمیگذاشتم ولیکن طلباء در مقابل
علامه دهلوی و فرزند دلبرش در مقابل بنده براه دلازاری شرفتند بلکه طریق ولا زاری سپردند پس حقیقة
جوانمردی همین شد که در بلده ایشان جهاد کنم و هرگز از خوف و ترس نلرزم پس چنانچه قدمای اهل سنت
دل و جان در تائید اهل بیت مطهرین بمقابله نواصب پرداختند در دار الحکومت رفضه داد جانسپاری
برای اصحاب کرام داده باشم لاجرم اقامت لکهنو در جمع کردن کتب شان و جهاد تالیف در کتب دوازده گانه
بعد و حضرات ائمه قریب بست سال کشید و اگر مراد از دلالت عبارات و روایات مجرد سلطان فرمان
روای یزید شقی است پس مسلم است ولیکن لانسلم که برای مجتهد فایده دهد که اولیاقت یزید را برای امامت
السلطنه ثروری وکری وکوری ثابت میکند و اگر مراد آنست که آن دلالت دارد بر حقیت خلافت او پس
ممنوع است لا بد علیه من اقامة البرهان عقلا و نقلا و فرق میانه هردو ظاهر است ولیکن در مجلد اول تمهید
بیش از بیش اوله قایم کردم که زیادت بران متصور نباشد تا همه ناظرین با حیرت همقرین شدند و گفتند که حالا
یا مقالا که از مجتهد انقدر کوری وکورانگی بخیال کسی در جواب رساله قدیمه نمیگذشت با انهمه سامانیکه از
برای او مهیاست کما لایخفی **قوله** اما آنچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار الخ واقفی کسیکه اندک اطلاع
علمی در کتب شیعه وعبور بر دفاتر اصول ندارد که حضرات ائمه در کدام وقت پیدا شدند و معاملات
دینی و دنیوی ایشان با خلفا از عطای دراهم بحجاج و اتبار رعیت ناقه و احیار اعرابی جناب امیر را
که بر در دولت ستاده و امثال ان از افعال شریف ایشان بر جنگ بدر متقدم است یا ازان متاخر و ابی
بن کعب قاری از اجله اصحاب رسول مقبول عبد الله بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف و مجهول
و در زمان حضرت هم در یا بعد حضرت صلی الله علیه وسلم نقد جان بجان آفرین سپرد و واقعه کربلا مقدم است
یا زمان بیعت عبد الله بن عمر اگر معترض بثبوت در آید تا امیر اسامه در مرض شریف بود کما فی طعن الرماح
یا در صحت آنجناب و روز یکه امت حقیقی خود یعنی مهاجرین و انصار را همراه امیر طلبیدند و هیچ بجاری
نداشتند چنانچه در کافی ثقة الاسلام کلینی مروی و بشرح ملا خلیل قزوینی مفصل محکی الی غیر ذلک مما لا تماق
فی تالیفات المجتهد الغریب او زیاده تر اطلاع دارد یا مجیب مصیب که کلامش ازین منالید پاک و صاف
است و شیوه لاف و گزاف گرد تحریرش نمیگردد مع ذلک حکم باختلاف احادیث ائمه مخالف نصوص این
بزرگانست زیرا که باظهار مجلسی نایب امام تر کسی از محدثین و متکلمین رفضه و دلدار و مدار و خود مجتهد نامدار
حامل الاسفار بتواتر معنوی در بحار و صوارم وغیره رسیده که ائمه زینهار اختلافی ندارند و برای دفع
اختلاف از امت مبعوث شدند چنانچه مقلد ایشان نیز برام طعن قرطاس در تشیید المطاعن تصریح باجماع
امر نموده پس هرچه اول ایشان فرموده متاخر مهان ساده نموده پس ثابت شد کما ینبغی که این اختلاف

هرگز از ائمه بعید نبوده بلکه ائمه بر کذب و افترای مختار اتفاق داشتند و او را مثل مسیلمه کذاب می پنداشتند
و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان مسدود بود و در رواج و رخصه شیاطین از زراره و هشام بن و شیطان
الطاق و مشمر کلاب محدثات خود را دخل دادند فلا یعبأ بها بل لا یبین بردها و اینقدر عقلا و نقلا نزد خردمندان
روشن مثل بدیهی اولی است که حضرات ائمه نائبان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اند نه مخالف و ناسخ
دین متین **قوله** تقریر جهاد اکبر الخ ازینجا هم معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سوسنی و رکابی
هستند احاطه تامه بر کتب شیعه دارند چنانچه مجتهد و متکلم کرمانی اگرچه بزرگان چنین گفته اند صح که نکته دان
نشود کرم کتاب خورد چیز برا که این جهاد را با وصف اظهار انمیعنی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث ائمه
وارد هست اکبر میگویند حالانکه جناب امیر وقت رجوع از حروب لغات از صفین و خوارج بی دین علی ما هو المشهور
فرموده بودند که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و همچنین دیگر صحابه از بازان جناب امیر گفتند و در تحفه
و غیره مرقوم است چون جهاد جناب امیر که نفس حضرت صلی الله علیه وسلم بودند اصغر باشد البته در اکبر بودن
جهاد مختار ثقفی برادر مسیلمه کذاب نزد جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گلدسته این نوع کفره در مذهب
مجتهد جمع نشود لغارت مذهب مجتهد و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و ایضا می توان گفت که هرگاه
بدریین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر حدیث ارشاد و تلمی رفقه آرزومند معیت ایشان باشند
و بنص جعفری در کلینی بروایت اطول احادیث ایشان مجاهد هرگونه کفار باشند و بعد حضرت دین قویم را در مشارق
و مغارب منور سازند و سلطنت کسری و قیصر را برهم زنند و امام جعفر ایشان را وارثین فردوس گردانند با وجود یکه
رب العالمین در صحیفه شان فرماید که تو در حفظ و حراست مائی علوم بزرگان خود را درس بده و اینچنین مقدس
نزد رفضه مرتد باشند پس البته مجاهد اکبر ایشان غیر او مسیلمه و برادر خردش که خواهد بود الخبیثات للخبیثین نیز
چون مختار محبت شیخین در دل داشت پس مطابق روایات قدمای شیعه مثل استاد کلینی و غیره بایستی او را در
قلق محبوس داشتن نه از بندگران رها کردن که حضرت امام حسین او را از دوزخ جنازه بر باد بروایات محدثین
ایشان کما استعرفه بخوف حصه یعنی جنابیه عقا شکار خود را دفعته پس شیان را مژده فتح و ظفر روا باشد که ازین جهت
حضرت را ترحم آمد تا حضرت امام حسین او را از دوزخ بیرون کشید و چرا حضرت شهید کربلا مدد و نصرت مانید که خود از
جد امجد خویش شنیده بود که ابوبکر و عمر هر دو بمنزله گوش و چشم من اند چه سیح و تابی که مجتهد درین مقام دراشته
و علم سخن سازی بر فلک برین افراشته بود بحمد الله واژگون گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب هویدا شده
و اینهمه که شنیدی با قطع نظر از السنت که جناب مجتهد انداز پدر خود را بسبب اختیار الغار و اجمال پس پشت
انداختند کاو کلام مجمل را مهمل می داند و صاحبش را بغر و ماگی داغدار میکنند بناءً علی هذا ضرور افتاد
اهلسنت را سر منبر عبارات پدرش از صوارم و غیران بریدن و سفلگی و فرومایگی فرزندش با بانگ انرا
بیان ادا کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذهب علمای خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن تا او

میدانستند که بیدین اول خاص مدح و قدح مختار دیده بکار آمده و درمیانه علما خرفشاری پدید گشته تا ترجیح قدح او خود بخود در ضمن آن به ثبوت رسید و استحقاق لعنت برای او چنین عیان میگردید و بطلان این معنی که فکر حب بجای خود ظاهر است به هر کس و ناکس چنان واضح شد تو گوئی که سفیده صبح از مشرق بدمید و آنچه گفته که لیکن اکثر فرقه حقه کیسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر ندانسته الخ جوابش نزد اهل خرد بسی ظاهر است که چون خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اکبر دانسته و بهمین قائل شده که ائمه هدی مدح او کرده اند و شیعه و حزب مختار محل طعن نیستند بلکه سنیان مطعون اند که قاتل قاتلان امام حسین را مذموم میدانند و اینهمه کلمات دال بر آنست که او طرفدار مختار است پس اگر او را بزبان خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را چه بهبود که مباحث کلامیه بمعنی آمل است نه بصورت لفظ کما لا یخفی و اگر گویند عصمت شرط خلافت و هو المفقود گوئیم مگر تالیفات محققین خود را ملاحظه نکرده که آخر بیچارگان میدان تقریرات را نوردیده عصمت را بعدالت آورده اند و محقق الایجی ازین جماعت است در گوهر مراد لیس دائره خلافت وسیع گشته والعجب که کلینی ثقة الاسلامی بیان حضرت زید شهید محقق گردانیده که منافی امامت خانه نشستن است و در طفلان و زنان بسر کردن و از جهاد دل درد میدان و پرده بر خود هشتن و تدارک امت ننمودن و بسیاست نه پرداختن اگر مدار امامت بر عصمت می بود البته تعرض بدان میفرمود و قس علی هذا در اطول احادیث جهاد حضرت امام صادق ع مدار آنرا اصلا بر عصمت نگذاشته بلکه جهاد و شروط آن را مفصل گردانیده و داد انصاف بده که مهاجرین بر خصوص آنجناب مورد عمده آیات مدحیه قرآن مجید بوده اند و بعصمت شان که قائل شده اگر مختار را عصمت حاصل نباشد گو مباش که مدار بر آن نیست اعاده اطول احادیث بخصوص جعفریه مستلزم الطول است ورنه بار دیگر گفتی و از آغاز تا انجام آوردی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت و اگر قرآن مجید بر گشائی آغاز شروط امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از تائبون هست بلکه اگر اندکی غور کنی در این حدیث نیز خواهی دانست که غایة ما فی الباب و فذلکة الحساب در امامت جهاد است در راه خدا و سیاست امت سید انبیاء بعد از حصول عدالت و تقوی و زید شهید نیز همین امر را فهمیده و مورد مدائح حضرت صلی الله علیه و سلم گردیده چنانچه از شرح صحیفه کامله خصوص اطول شروح هم مدح او ثابت است که ریاض السالکین نام آنست یک دو سطر از آن می آید که تا بدانی که عصمت که بنیه چنین الله است و برای مهبط وحی الهی در کار است غالیان امت از زبان خود در باره امامت تراشیده قلوب الحمقی را باخراج راستین خراشیده اند و بالاخر خود لغزیده در وحل افتاده اند یک دو سطر از کتاب مذکور در حق زید شهید خواهی شنید که منکر امامت امام محمد باقر ع بود کما فی اصول الکلینی و خواهی دانست که این مخترعات را غیر از عبد الله بن سبا یهودی که امامت بلافصل و تکفیر اصحاب ایجاد اوست کما فی الکشی مرجعی و آغازی نیست و محدثی و کارسازی من بعد از قول مذکورش که کسی از شیعه او را در خلفای اثنا عشر

شمرده تعریفی بسوی اهل حق فهمیده میشود و جواب آنش در سابق ولاحق انچنان در دفتر اول سپرده ام
که قلوب شیعه نیک میداند وظاهر است که آنانکه یزید مشقی را دران زمره شمرده اند از کلام شان پیداست
که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی ازانها مستحق باشند و خلیفه برحق و بعضی ازان غیر مستحق
و نه هرگاهی نگفته اند که یزید خلیفه برحق است پس اعاده ان بالتفصیل موجب تطویل و در همین مقاله
بحیث آن مشروحاً و مبسوطاً گذشت چندان و در هم نیست که باعث سهو و نسیان نشود و ازانجا که مجتهد حرف
مختار را حیا و اکبر قرار داده پس البته تکثیر بحثش از اعاظم عذرها خواهد بود که در قلوب اذعان آن
کنند و از زبان انکار نمایند چنانچه مدار مذهب شما است و در احادیث اینچنین کس را در کافی کلینی هم
ذوالوجهین نامیده لعنت کرده اند و ازینجا انیهم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اکبر نشس ضرور است
که او را بزرگان بر اصول خود ترجیح دهد که در پرده نشستند و از مسند امامت و لوازم آن برخاستند
و اندر زید شهید که سیف مسلول و رمح مصقول و فرزند پسندیده رسول مقبول بود نشنیدند بلکه ازینها فرا
شدند زیرا که درین اوراق از کتب شیعه بظهور انجامیده که کشتگان جنگ نهروان نه کافر بودند نه منافق
پس جهاد مختار البته جهاد دیگر نائل خواهد بود مثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون جهاده اعلی شأنا و
ارفع مکانا پس حاجتی نماند که نسبتی دیگر درین خصوص طلبیده شود و اکنون حرفی چند موعود آنست
که صاحب ریاض السالکین نقل مینماید از روایات صدوق بعد از اسناد قال امیر المؤمنین قال رسول الله
صلی الله علیه وآله للحسین یا حسین تخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی هو واصحابه رقاب الناس
غیر المحجلین یدخلون الجنة بلا حساب چشم انصاف بگشاده ببین که حضرت سید النبیین او را بدین اوصاف
ستوده و امام حسین سید الشهدا از وجود او بشارت داده وهرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
عنهم را پیش مامون بردند و او جرمش بخشید بجهت برادرش حضرت امام رضا و خطاب نمود بانجناب
که اگر برادرت چنین و چنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود و اگر
رعایت منزلت تو در میان نبودی البته او را قتل کردمی که انچه کرد امری صغیر نبود امام رضا
فرمود یا امیر المؤمنین برادر مرا به زید بن علی قیاس مکن که او از علماء آل محمد صلی الله علیه وسلم
بود غضب کرد بر بنی امیه از برای خدا و جنگ نمود با دشمنانش تا آنکه مقتول شد در راه او انتهی
مختصراً و فواید این سطور بیش از بیش است برانکی ازان قناعت میکنیم که از کتب مجلسی مثل جلاء
العیون وغیره هویدا است که چون امام رضا الطیب مامون سفر نمود و تصحیحش رسید تا مدتی
تمنا داشت که امام عهده خلافت را قبول کند نه تنها حضرت رضا تن برضا نداد و خلاف ادمی نمود
مقصود من آنکه باعتراف اجله علمای شیعه تقیه در میان نبود مع ماهذا این همه حضرت رضا مامون را امیر المؤمنین
می گفت و اگر این خطاب را در کتب رفضه بجوئی در کثرت حدی ندارد پس سیاه و لی طائفه فاحشه

کسیکه کما فی التشریة الکشمیریه باید دید که در اصول خود حیا بجا الطلاق آورده اند که این لقب خاص
برای جناب امیر خاصة از آسمان فرود آمده هر که برای دیگری گوید البته روزی لبرای خود حاجت
یعنی مابون خواهد شد پس ملاعین یعنی خود را برای بدشگونی دیگران بریزید ملعون ابدی شدند
مجملا گفتم و به تفصیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غربال کنند مال
است که غیر معصومی برآرند و اگر در آنچه این نواصب گفته اند غور کنی توانی دانست که از نواصب گوی
سبق در ربوده اند زیرا که تقریرات و متفرعات مذهب نواصب نیز عقلا و نقلا دیدم ولیکن این کفریات
از تیمار شطر رسیده نعوذ بالله من ذلک فرقی دیگر که مناسب فصل باشد آنکه فرق چنین بزرگ یعنی
زندیق شهید البته محال خواهد بود چه جای کفر او لا چنانکه در اصول کافی اثقة الاسلام مناظره او با امام محمد باقر
و انکار امامتش ثابت است و دخول او در جنت و آنهم بدون حساب بچشم خود دیدی و بمیزان عقل سنجیدی
پس اهلیت امامت محمد بن عبد الله بن سیار را اصلی نماند والحمد لله علی ثبوت اصله و بطلان خلافته
و از اینجا باطل شد صور خیالیه مومن و مجتهد اول که در ذو الفقار یافته و تافته بود و تفصیلش در صوارم
حیدریه علی الجوس القدریه خواهی یافت فی الحال طرفه آنکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری گوید
النخ اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حازم دوام انحیه حیث بر می آید پس ممنوع است لا بد علیه
من اقامة الدلیل و اگر مراد نفی اعمله است پس ابو الطفیل را از ثقه بودنش بر نمی آرد و لیتاری ازاجله
قبیل از دعوی تبولیتش احسانات بر مختار کرده اند و چه میه گفتند که شب حامله فرد اچه زاید اما تخصیص
حدیث نجوم بسفیان پس دال بر آنست که جناب مجتهد الزمانی با آنکه ثبوت وسیع دارند چنانچه از تالیفاتش
ظاهر است و قدم راسخ در فی هذا المحله بگمراه هم محیط اصول و فروع خویش بلکه فریقین نیکا عرفت فی
الجلد الصاعیون اخبار الرضا اندیده یا فهمیده اند پس اختصاص حدیث بسفیان خارج از آهنگ خواهد بود
زیرا که طور علما در کتب شان متبادر الی الاذهان همین است که بسبقیه و اخیر از بیه شامل میباشد
پس تبادر از ذهان شد از لفظ حدیث سفیان با اینکه شیعیان این روایت را حدیث حضرت صلی الله علیه
و سلم میدانند و آن منافی تحقیق امام رضاست رضی الله عنه که حدیث عدم من است کو سالر رفته
منور حال این حدیث از عیون الاخبار نه دانست و این معرکه در کتاب منتهی الکلام بغایت ایذ دی طی
شده و بر بهر ناظر عیان گشته که حضرات ائمه عموماً و حضرت امام رضا خصوصاً تصحیح این حدیث فرموده
و لفظ اصحاب را به غیر مرتدین منطبق گردانیده و آن موجب خنکی چشم ماست هر که خواهد حوصله خود
را بیازماید که آن صحابه کیستند که راه ردت پیمودند و آن بزرگان کیستند که خاک بر سر شان برباد
دادند الکون الضاف را استعاره بکن و ببین که تفوق از برای کیست اگرچه مجتهد رئیس المتکلمین
خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر اقرارت میشود که ذکرش مستهجن است ولیکن بحکم آنکه

مگذار که تره کندکان را بدو شمن چوبه تیر میتوان دوخت ؛ اگر موقع سخن باشد در مناظره ناگزیر است
بیان آن نمودن و کردلش فرسودن طرفه تر آنکه درین اوراق هزار جا دیده باشی که رفضه مخالف قطعیه
کرده باتباع شیطان و اقترالش پرداخته اند پس بیچاره ابو الطفیل چه رتبه دارد که او را مقتدی خود نمی
اکنون تقول و تفوه باینمعنی که چرا محل طعن خواهند شد بر جای خود نخواهد بود و درینمقام نظر باینکه
مباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم که علمای شیعه مثل صاحب استقصا و غیر او موضوعیت
مضمون این حدیث در طریق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام مجتهد کجا ماند بلی ما او را الزام توانیم داد که
این نص رضوی حدیث مذکور صحیح است نزد شیعه فقط اما ابو الطفیل پس باید ثابت کردن که او از اجله بود نزد رفضه
و هرگاه مطابق کتب بتقلید کسی نبود که تردد نکرده باشد در امامت بلا فصل مرتضوی جز مقداد و اسود کندی
الکندی از ارکان امامیه خارج ازین رتبه بودند پس ابو الطفیل کجا لیاقت قدرت دارد تا امامیه تقلید او
کنند پس ذکر حدیث مذکور بهر حال مجتهد را زیب نمیدهد بلکه صریح دوستی منبان و عداوت بنی آخر زمان
از ان مترشح میشود و اگر مراد اینست که ابو الطفیل از اجله اصحاب است نزد اهل سنت بدلیلی که درین مقام
نوشت از مقدمه فتح الباری پس لانسلم که از عبارتش بر می آید بلکه نفس صحابیت البته مسلم است
باینمعنی که در جنگ احد پیدا شده و بزیارت حضرت صلی الله علیه وسلم مشرف گردیده پس از نبوتش اجله
صحابه بثبوت میرسد نه بینی که حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن واثله بن عبد الله بن عمرو
بن جحش الليثي ابو الطفيل وربما سمي عمرو ولد عام احد وراى النبي صلى الله عليه وسلم وروى عن ابى بكر فمن
بعده على الصحيح وهو آخر من مات من الصحابة قال مسلم وغيره پس اجلیت را جناب مجتهد الزمانی افزوده
و پر ظاهر است که هفت ساله را نقد صحبت کجا که در اجله صحابه بشمارند و قرابت و هم خانگی هم نداشت که همیشه
صحبت شریف بهم میرسید و این امور بدیهی است و اگر مراد از عبارت مقدمه اجلیت گیرند منافی ترجمه او
خواهد بود که در تقریب است و هو ایضا ظاهر عند العقل و ان کان مخفیا علی رئیس السفها الغرض چون جناب
در مزید محبت مختار منهمک است نشان بر دلی [illegible] پس برای سفاهت خودش
نشانی گذاشت کما لا یخفی **قوله** و سابق بجز تحریر آمده الخ جوابش در سابق چنانچه باید گفته شد در انجا
بنظر انصاف باید دید که هَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ معهذا مذهب
بعضی از محدثین اهل السنت که اگر کسی مرتکب بدعتی شود و داعی به بدعت خود نباشد و صادق اللهجه بود روایت
از وی توان کرد چنانچه از صوارم نیز واضح می شود بخلاف زراره که چنان داعی بود که میخواست
که امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راهنمای در رهبری و آنهم بقول آنجناب در پیرانه سری
چنانچه در کشی است مقتضی آن شد که رفضه او را از [illegible] دنیا بر چیدند یعنی با فقه الستة لقب داد
و خیالش اصدق الصادقین گذاشتند که آنجناب این تعظیم و تکریم را از رفضه گاهی در خواب هم نشنیده باشد

وقس علی ہذا ہشامین و شیطان الطاق و اخوان و اقران شان که پیشوای شیعه گردیده اند حالانکه
مخذول ابلیس و دجال و منکرین علم ازلی و مخرب توحید حضرت باری بودند و جسم او را معاذ الله ثابت
و تشبیهی می نمودند کجا برهم کردن توحید رب العالمین و اختلاف شان در آن و کجا بعید از تسلیم نمودن
مذکوره مرتبه فسق مقالتین یقینا دانکه اینها از دنیا منتخب بودند بلکه قدوه المتحیرین و اگر باورت نیاید از
علمای سنت بپرس که مفضل و کمیت و غیرهم کیستند نام ایشان هم ندانند و کجا التقریر رفته بر قول مجتهد که
علمای امامیه اجماع کرده اند بر پیشوائی و مقتدائی شان و بر نیز رجوع بشموس کمالات ایشان کرده اند
و مدار باین الفاظ در صوارم یاد میکنند و کتب تنقید دلالت بر آن دارد مثل منهج المقال و غیره که اگر
این قدما واسطه نباشند میانه اثنا عشریه و ائمه هدی سلسله علوم سرور انبیاء از هم بگسلد و از همه
افادات پریشان گردد الطرف انکه از عبارت و افادات دلداری مروت و دلبری فتوت که در صوارم
بحث عدل باری عز و جل مندرج گشته دلالت بران دارد که اگر معاذ الله کسی حضرت خیر البشر شفیع
محشر خلاصه موجودات و سرور کائنات یا احدی از انبیاء و رسل هادیان سبیل را لوجه محنه بکشد
مستحسن خواهد بود چه جای فرزندان که بالطریق اولی فان ما بالذات اقوی مما بالواسطه عند العقلاء
و آن عبارت درین الفاظ مرتب گشته هر که خواهد بدان رجوع کند اول در تعریف عدل علمای شیعه
میگوید بباید دانست که یکی از اصول خمسه که بآن انسان مومن میشود عدالت حق سبحانه و تعالی
است و آن بحسب اصطلاح عبارت از آنست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید
و مراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب آنست که فاعل آن مستحق
مدح و تارک آن مستحق ذم باشد مجتهد جالسی نائب امام نرگسی در دار المومنین لکهنو ورقی چند را از سیاهی
گرفته بجواب امام رازی رضی الله عنه مصروف شد که فرموده بود که تکلیف خالی از قباحت نیست بیان
آن اینکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد باینکه
این غرض دعایت بران فعل واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود این ترجمه عبارت عالم
موصوف بود که مومن جالسی نوشته باز ترجمه عبارتش بعد از سطری بقلم خود کتابت میفرماید که
والده هرگاه بداند از حال ولد خود که هرگاه باو سکین داده شود بان سکین شکم پیغمبری از پیغمبران را خواهد شکافت
و یا خود را بان هلاک خواهد کرد و او با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که غرض من از دادن
سکین این بود تا او بآن قلم را تیز سازد پس ازینجا ظاهر شد که هر که امری برای صلاح بکند و داند
که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود
نیز حسن باز مومن جالسی یکدو ورق نوشته میگوید که تمثیل رازی بجهت این در نظر عوام تکلیف
مستقبح میسازد که فرض این نمود که ید زنگی بستر و از دولب مع نسبت الهی با مکلفین عباد چنین نیست

و فرض این نموده که آن پسر قبل نبی نماید و معلوم است که قبل نبی در نظر ما اگر با جهات محسنه باشد بسیار
قبیح است یعنی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر از کمال قدرت طاقت این را داشته باشد
که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت باید الاباد و نسبت چشم زدن
نزد آن لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسران پدر
باشد ممانعت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل حیات ابدی آن پسر را که نبی است عطا
فرماید و سید و سرور آن مخلوقات گرداند و سلطنت لا یزال با خوبی بخشد و با انواع نعم لا تعد و لا تحصی
که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان دادن سکین سحن منتفی شود انتهی بلفظه پس اگر قاتلین
امام و مقاتلین آن عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر بزرگوارش هستیم و بر همین که کوفی
الاصل بوده ایم و هر که چنین باشد او شیعه است اگرچه ابوحنیفه کوفی بوده مدار تشیع بر اعتقاد است
و آن تعلق بقلب دارد و امام را به دوازده هزار اخلاص نامها طلبیدیم چون دانسته بودیم که اول
هجرت فرموده که معظمه و دشمنان تصمیم خواستند که او را مثل کبشی ذبح کنند و همراه خویش حرمت حرم
شریف بریزند و اگر او بسوراخی پناه گیرد زمین را بر کنند و او را بکشند پس زمین وسیع گنجایشی
نماند و معنی وَضَاقَتْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ نمودار شد و روز بروز او را با فرزندان و اصحاب
در شکنجهای مصائب نوی می کشیدند از نیجهات و هم از خوف افواج یزید که روز افزون بود بر
جان و ناموس ترسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی بهمین نیت پس آنجناب
را بدین نیت خالص بجنات فردوس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم
یقین است که چون خدای عز و جل عادل است و نزد دلدار و مدار کما قال فی صدر الصوارم حق نجات
ایشان بلند انهم را الشهدای کربلا احق سازد و امر و در بلاد مشهور که بیکو بر همال بسیاری از شیعه
و سنی موجود اند که در ده روز از محرم بماتم امامین مشغول میشوند حتی که بیهوش شده بر زمین می افتند
چنانچه سینه را وقت ماتم از دست میکوبند پشت را بشدت و سرین را بسرین بغایت جد و جهد میزنند
و در روز شهادت هرگاه تعزیها را بزیر زمین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و انبساط و طلاهی
و بلا تحد و مثل روز عید سوی خانهای خویش بر میگردند و چون از علت این افعال پرسیده شدند
گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود ما هم باقتدای او محنتها کشیدیم در غمها بر داشتیم لکن چون
که آنجناب را با تمامی رفقا در باغهای جنت و غرفهای بهشت داخل ساختیم داد عیش و کامرانی
میدهیم الغرض چون دلدار و مدار قید وجوه محسنه در قتل انبیا نوشته اینهمه امور و مانند آن زیر آن
مندرج گشته که حرفی را بطور تمثیل نشان دادم و در دیگر متفرعات بالاستیعاب نگردیدم و آنچه
درباره مادح ابن ملجم آورده و کاسه کشمیری نقال بتقلید پدر خویش لیسیده جوابش در رجوم الشیاطین

وتنبیہ السفیہ مبسوط است و من امیدوار آن بودم کہ مجتہد نتائج فکر را بترتیب آوردہ بصورت معنوی و کبری جلوہ خواہد داد تا من ہم جزا منا خواہم گرفت افسوس کہ این آرزو صورت نہ بست و مجتہد آنچہ آوردہ در حال نسبت قطع نظر از تحقیق و الزام کہ استعمال آن توان کرد مقلوب است مراد بوجوہ کہ اخفش باشد زیرا کہ از کتب شیعہ واضح شد کہ خوارج را مدح کردہ اند و اکثر بغض صاحب سوابق یعنی حضرت مرتضیٰ بحدیکہ از کفر و نفاق پاک و پاکیزہ ساختند و زیادہ برین نیست کہ آنہا در رفتہ مذکور شہرہ دعواس دریافتند و دیگران از عمایدہ محدثین و متکلمین مثل مجلسی نسبت شان را کہ مبدای افعال است بخلو مستلود ند بلکہ بدین حیثیت گوی سبق در مدح شان ربودند و حال مجسمہ خود معلوم کہ منکر توحید رب العالمین از تمامی دنیا نزد شیعہ منتحیین اند حتی کہ بعد از انتخاب شان از ہفتاد ہزار در وقت امام صادق فقہای ستہ باشند کہ زرارہ شر من الیہود و النصاری رئیس آنہا شد و حالش چون الشدت از یاجوج ابلیس در اشرار ایام بدتر از بدترین کائنات تواند بود کہ منحو است امام مومن را مجوسی گرداند کما فی مختار الکشی و ما ظنک بغیرہ و نیز اگر در زمرہ محدثین رفضہ ادنی غور کنی واقفہ حدی و نہایتی ندارند و لصوص بمرتبہ راہم پایانی نیست کہ اینہا بدتر اند از نواصب خونخوار دشمنان اہلبیت اطہار و بر ظاہر است کہ آنچہ از اینہا صدور یافتہ نواصب را شرمندہ ساختہ کہ جز این امانات ائمہ را خوردہ و حرمت حرم ائمہ مثل لیغما بردند و آبروی شان بر خاک ذلت ریختند و از ہر گوشہ بر ایشان بلائی برانگیختند تا اثری از مدعیان ان نماند و علمای رفضہ در اخذ احادیث از ایشان کمی نکردند چنانچہ مجتہد کربلای یعنی سید محمد طباطبائی در حواشی مدونہ کیفیت اصول را بیان و تحقیق در دادہ و این کتب بدولتخانہ حکیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض ابادی برادر سید علی صاحب ولد اصغر شان ہنوز موجود معہذا کجایی مثل شبث و کجا البیاری از اہل خبث و اگر بخوف از ان میرود کہ خود مباشر قتل معصوم شوند مامون بن ہارون امام رضا را بدست خود زہر داد و فرزند شیعی امام تقی را بتیغ بید ریغ از جہان ناصبیت گشتہ چنانچہ ترجمہ خرائج نیز بران مشتمل است معہذا اگر بمطالعہ عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شوی خواہی دانست کہ چون او در قتل این ہر دو امام وحدہ لاشریک بود در ریاست کلامیہ نیز حتی قدما و متاخرین این صناعت را بر لسبح تحقیقات او اساس نہادہ او را رئیس المتکلمین خویش گردانیدہ اند و بسیاری بر تشیع و بازیدہ اند چنانچہ بر ناظر مجالس المومنین پوشیدہ نخواہد بود کہ در بارہ مجتہد حقیقت آنست کہ بر قیاس بزرگان گذشتہ ع چون خدا خواہد کہ پردہ کس درد میلش اندر طعنہ پاکان برد عجب تر آنکہ علم الہدای رفضہ صاحب غرر در توجیہات روایات ابو ہریرہ و غیر او از مرتدین و دشمنان اہل بیت طاہرین معاذ اللہ دل بدادہ و کتاب خود را بدان بیرساختہ فاین السمک من السماک

واین هذا من ذلک **قوله** انهم عناد و عداوت از مختار بیشتر از سید او قاتل قاتلین فرزند رسول بود هیچ
وجهی ندارد باید دانست که مجتهد را ضرورت بهترین چیز دلیلی قایم کردن و رنه اهل سنت توانند گفت
که چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین کذاب بود و هدیه او به درجه قبول آنجناب
نرسید پس معلوم شد که نفرت امام از و بدرجه قصوی بود حتی که او از دایره اسلام خارج شد و رنه
بخیال کسی از عقلا نمی آید که امام خلق عظیم از جد امجد خود بمیراث یابد و هدیه مجاهد اکبر را که بروایت
صاحب منهج المقال بیست هزار دینار بود قبول نفرماید و وجه نفرت بسیار است از دعوی نبوت
و ادعای آمدن جبرئیل الی بر او و ایجاد و اختراع اعات مذهب کیسانیه اختیار نمودن بلکه نزد امامیه خود موجب
آن بودن کما لا یخفی علی اهل التنقید و حضرت امام زین العابدین و دیگر معصومین را از عهده امامت معزول
گردانیدن و غیر معصومین را بر ایشان گمارا دادن که بالیقین بر اصول امامیه بفراست بالاجماع و رنه
باید که مذهب مذکور نداشته باشد حیف کاش جتهد رجوع کردی به کتب تنقید و کتاب صغیر را که منهج
مذکور است دیدی و مذهب مختار پیدا کردی و یا لیتنی ابنای مغلطه نخوردی که از برای آن رساله
جداگانه میباید نوشتن این وجوه را گذاشتن و دیگری حضر کردن ستم بر جان انصاف است و از این
که کلام بنده با مدعی اجتهاد و تکلم میباشد عجب است که این وجه وجیهی را هم هنوز ندیده که در اصول
ثابت شده و از نصوص حضرات ائمه مویه گردیده که حق تعالی چون چنین مقام بخواهد پس
بر ظالمین کسی را بر می انگیزد که بدترین کائنات باشد یعنی که در قصاص از قاتلین حضرت یحیی
بر انگیخت بخت النصر را تا دمار از آنها بر آورد و با نواع عقوبتها معذب گردانید پس قتل مقاتلین و قاتلین
جناب سید الشهدا دلیل بر خوبی افعال او نخواهد بود و قرینه هم در نهایت تمام موجود که در اخبار شیعه اولی
بر نفاقت کیسان از برای تفریق جماعات و کشتن قاتلین امام حسین رضی الله عنه برخاسته بود نه
ایشان خود در بین کشتن و کوشش شربت شهادت چشیده حق تعالی قبض قاتلین از دست مختار
گرفت و بالاخر چون کفر و احداث او بر انقیاد و صلحا عیان شد قتال او لشکرها آراستند و او را
داماد امام شهید که مصعب بن زبیر شوهر خاتون سکینه صاحب حجرالتش بود بجهنم فرستاد و از نجا الوا لکفر
که اهل البیت النصرها غیر این قصه بسیار دراز بود و لیکن بقدر ضرورت او را آنا فرمانی و هر دو جابک خجسته
و نفاق او و پیشوای او یعنی مختار انکار نشود و دلیل بر آن المناد خلف که ... الفلک حسین المنادی کر
فی الجمله طالب تفصیل باشی و دلیل که او در جهنم معذب بود با وجودی که تصحیح حدیث و در بعض رسائل
موجود که شیعی بی حساب در جنت میرود و از ذو الفقار و افصح میشود که شیعی غیر اثنا عشری و ابد در
معذب میگردد و محصل حدیثی از منهج المقال کوش بکن چون حضرت صلی الله علیه وسلم بر صراط بر آید و
پس او و علی مرتضی متصلش حسن مجتبی و برابر قدمش امام حسین شهید که را یا شد مختار استغاثه کند

از حضرت امام حسین که یا امام بکن یا دیمکی که کشندگان ترا چگونه کشتیم و انتقام تمام از ایشان گرفتیم و اکنون
در عذاب دوزخ گرفتار گشتیم وکسی برای من نمی رسد که رهایی یابم حضرت فرمایند ای حسنین او را بزودی
دریابید پس امام حسین مثل عقاب در رسید و مختار را از ان عذاب برارد و اگر قالب او را بحوض میکرد الی
صحبت شیخین در آنجا یافتند چنانچه از نزهة و غیر آن بیادی اید از ینجا هم ثابت شد که دل آدمی حق دارد
ولیکن بمقتضای المرء حبیس علی نفسه چون مجتهد دلبر دلدار سنگین دل است و قساوت در آب و گل دارد
واز این امور انکار شدید می نماید و سنیان اگرچه برین حرف وحکایت احاطه کردند مگر او را دشمن خدا
و رسولش مثل متنبیان خانه خراب یافته به پیروی حضرت سید الساجدین لقب او کذاب گذاشته اند اگر
بعد از التیام محبت شیخین در آنجا یافته باشد و قرابت بعبد الله بن عمر و راستی موجب رضای خداست نکبر
بدیهیم که گم شد از ره راست شد و اگر در باشند امری حیرتی پیش آمد علاجش از ین سطور باید جست که از
تالیفات خود کرده بهر صحبت خفدان اسباب ناتمام جوابی نشان نو ناتمام است بچشم انصاف باید دید و گرد
اعتساف نباید گردید که از مطالعه مختار کشی چنان بوضوح پیوست که عادت شریف حضرت باری
بیران جاری است که انتصار و انتقام میگیرند مگر با شرار عالا مجتهدین رفضه را دو گوش و لیکن
دلی هم نمانده چه جای حق نیوشی و حق بینی تمام عبارت حدیث کتاب مسطور اینست علی بن الحسن عن عباس
بن عامر عن یونس بن یعقوب قال کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام اسئله ان یدعو الله لی ان یکفینی
من تنزل بالمدینة فلم یجبنی فاغتممت لذلک قال یونس فاخبرنی بعض اصحابنا انه کتب بمثل ما کتبت
فاجابه و کتب فی اسفل کتابه یرحمک الله انما یتنزل بالمدینة لنتیجة حالقه یعنی یونس بن یعقوب میگوید که عرض
نوشتم بامام صادق که دعا کن برای من که خدا مرا از آن مردم گرداند که انتصار دینش بهم دست
ایشان میشود لیکن جوابی نیامد و من مغموم گشتم اتفاقا یکی از اصحاب خبر داد که من هم نوشته بودم مثل
مکتوبی تو نوشته بودی لیکن حضرت صادق زیر آن توقیع نمود که خدا رحم کند بر آخرین است که خدا
انتصار میفرماید و کنه دین خویش میگیرد به بدترین خلق خود و از حال مختار ثقفی که معلوم شد
که چه عقاید زائفه داشت که بدوزخ در عذاب شدید مبتلا بود از ینجا عیان شد که انتصار مخصوص
است بکرده اشرار فاعتبروا یا اولی الابصار و اگر علمای شیعه آب در چشم داشتندی بایستی که نام آن
در حق ائمه نگرفتندی بلکه اگر رؤسای قوم سفها ادنی غور و امعان در مضمون حدیث کشی نمایند
حالی تواند شد غلط گفتم حاجت غور و امعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور مانند بدیهی
اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رفضه حضرت صاحب الامر فرزند خاتون نرگس را
از زمره ائمه هدی خارج گردانید بسبب آنکه انتصار دینی از ایشان زاید الوصف شدنی و به
تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی و انتقام جور و جفای ظالمین که از دست ظلمه بغیض

اهل بیت گذشته از دست امام مذکور گرفتنی است بلکه احادیث معراج او که در خبر اول حوالت آن بحصول
انجامیده و همچنین احادیث بکثرت از اهل سنت که وجود با جود او فقط برای انتقام از اعدا است و سفها
با انهمه درین باب خاص سر افتخار بلند میکنند و نمیدانند که چون درباره خلفای راشدین خلفای حق یقین
چنین بیهوده گیها بد قاتر سیر زنند فاین الافتخار لصدرها عن خاتم الائمة الاطهار بالمجانه عیان شد حال
حدیثی که رفضه بعد از اخراج آن دار و گیر زبانی میدادند و در پیراهن نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانه
مکر فریفتند و مجتهد رئیس الطائفة النائمة مقلدینا معین بیاض بی سواد این احتمال محال را بر دفتر گذاشته
و بوسوسه ابلیس و دجال حاشیه نگاشته و عیوب خانگیهای خود را مطمح نظر نداشته و جهد خویش گفت
صاحبدلی بعد از ملاحظه این امور تو بر دم خنک چه دانی چیست چون ندانی که در سرای تو کیست و قوله
هذا والمراد التنبیه على الفسخ الخ **اقول** قیدی که مجیب معیب افزوده از ادله شرعیه ماخوذ است بلکه بران بسیاری
از براهین قطعیه قایم گشته بر یکدیگر از ان اکتفا میرود مثلا حق تعالی در کتاب مجید در حق عایشه صدیقه و صفوان
رغم تهمت منافقین اشاره بود نمیفرماید که لهم مغفرة و رزق کریم چنانچه از کلام محقق طبرسی در مجمع البیان ایضا صحیح
پیوسته و بنده عبارته بحثه قوله تعالی الخبیثات للخبیثین الایة قیل فی معناه اقوال احدها ان معناه الخبیثات
من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من الکلم والطیبات من الکلم للطیبین من
الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الکلم الا ترى انک تقول انک تسمع الخبیث من الرجال
الصالح فتقول غفر الله لفلان ما ذا من خلقه ولا هما القول عن ابن عباس و الضحاک و مجاهد و الحسن والثانی
ان معناه الخبیثات من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من السیئات والطیبات
من الحسنات للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الحسنات عن ابن زید والثالث
الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء والطیبات من النساء
للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من النساء عن ابی مسلم و الجبائی و ابی المردی عن ابی جعفر
و ابی عبد الله ع قالا هی مثل قوله الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة الایة ان اناسا هموا ان یتزوجوا منهن فنهاهم الله
عن ذلک کره ذلک لهم اولئک مبرءون مما یقولون ای الطیبون مبرءون ای منزهون من الکلام الخبیث عن مجاهد و
قال الفراء یعنی به عایشة و صفوان بن المعطل و هو بمنزلة قوله تعالی فان کان له اخوة والام تحجب بالاخوین
مجازا علی تغلیب لفظ الجمع لهم مغفرة ای لهولاء الطیبین من الرجال والنساء مغفرة من الله لذنوبهم و رزق کریم
ای عطیة من کریمة فی الجنة انتهی بلفظه و انانکه از رفضه خواسته اند که راه مستقیم را بگذارند و راه کجی اختیار نمایند این آیت
کریمه را از کجا بکجا برند با وصفیکه مفسر مذکور احاطه بران دارد و اصرار شان میداند لیکن بجوی ... ثم لا یرد
فلله الحجة البالغة هرگاه وعده مغفرت و حصول جنت برای ایشان به ثبوت رسید پس اگر قید مذکور
معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر بصره کردند کافر یا فاسق باشند و هو خلاف القرآن العظیم لیس معلومهم

که سفر مسلو منی بر قصد نیک و اصلاح اهل اسلام بود نه از عداوت خلیفه برحق که محبت او از واجبات باشد
و آیات ناطقه و احادیث صحیحه در آن وارد شود و ایضاً بیانی دیگر بیانش باختصار آنجا از انکه خدای
عزوجل ارشاد نمود کیعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین پس معلوم شد که حرام است نسبت ابنا
صدیقه نسبت کردن که مانند آن باشد و آن گناهی بود کبیره و خروج بر امام برحق نیز کبیره است اگر بار
پس اگر قید مذکور در میان نباشد نسبت گناه کبیره بسوی ام المؤمنین لازم می شود و نقد ایمان از دست
می رود لاجرم ضرور افتاد این قید افزودن تا دامن عیاک کرده و از کافه تابعان وی رنجیده باشی
که لفظ مثل چو مانندان در بیان می افزایند برای تعمیم و شمول پس البته لفظ بمثله و آنگاه لفظ ابدا که
تمام دلالت بران کرد که آن گناه باشد یا مانندان انتساب نکنند تا و اگر ایمان دارید پس اهل ایمان را
ضرور افتاد قید معلوم را ملاحظه نمودن و رعایت آن فرمودن اما رفضه که لفظ مومن برای خویش
خاص گردانند و از حقیقت آن بهره ندارند و کار ایشان جز ریا و سمعه و نفاق چیزی دیگر نیست ایشان را
با قرآن مجید و حدیث شریف چه کار پس مواخذ ما چه سود یار از سر مستی و دیوانگی جام سیما شکست
صرفه درین بزم نیست ساغر جم داشتن ۔ انهم خیال نکردند که طرف ثانی موعود بمغفرت و جنت است و محبوب
حضرت سرور دو عالم و اهلبیت اوست که فریقین در واقعه افک نقل کرده اند که حضرت سر منبر خشمو
که بعضی مرا در اهلبیت یا اهل من میرنجانند و اذیت میرسانند و محدث نجفی در مجمع البحرین و غیر او نوشته اند
که اهل بمعنی اهل بیت است علاوه چون عداوت خلیفه درزد باید که امیرالمؤمنین واجب المحبة و برحق نباشد
است و نیز صدها حدیث مناقب مرتضوی از صدیقه مروی است و همچنین مناقب او از حضرت مرتضی و تعظیم و
تکریم و آبا دکردنش و اقامت نمودنش در حظیره مقدسه الی غیر ذلک مما لا یعد و لا یحصی و نیز بر مذهب تحقیق
لازم می آید که فرد جریده را در آن بارگاه باز داخل ساختن ایا شرط ادب آن مکان ملائک آشیان نبود
و معاذ الله این حرفی چند تعلق بحضرت ام المؤمنین داشت اما معاویه بن ابی سفیان پس صحبت و رفاقت
او که حضرت عقیل بن ابی طالب برادر عینی جناب امیرالمؤمنین بجا آوردند حتی که در رفاقتش بشام رسو
در باب مذکور کافی است عقل خردمندی چگونه تجویز کند که هیچ حضرت عقیل دیده و دانسته انکار لیاقت
نماید و مثل خوارج بکفر آنجناب باشد که الناس علی دین ملوکهم و هل هذا الا انکار البدیهی و ماخذ این بحث
در سابق و لاحق این اوراق از کتب معتبره رفضه یافتی پس چرا وقت را باعاده آن ضائع گردانم کیف
که صاحب معامله در نهج البلاغه خود فرماید که اصبحنا نقاتل اخواننا و بر طور شان نیز ظاهر است که چون اخوت
نفسی میان آنجناب و خوارج نتواند شد زیرا که نواصب و خوارج از طیب ولادت بهره ندارند کما ثبت فی محله
حتی ان بعض الاحادیث مروی فی مجمع البحرین ایضاً پس اخوت اسلامی متحقق شد لاریب فیها و لاحظ
قید مذکور ضرور افتاد و آنچه درین مقام یاد کردم حقیقه تبرعی بود زیرا که قید فی الاسلام بعد از اخواننا دیدنی

خود مذکور است فتشبت با قلت علیه المعصوم و اگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر نفاق عیاذاً بالله
شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم اهد قومی فانهم جاهلون و عن الصراط ناکبون و اعجبا که اصحاب
صفین بیشتری از اصحاب باشند اگرچه مهاجرین و انصار همراه جناب مرتضوی بودند و آنجناب را بر مسند خلافت
نشانیدند و بر روایات رفضه چنانچه دانستی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند اصرار ورزیدند و
بران کشته شدند و بعید گشتند از اسلام چنانچه نیز از کمال بشهادت کتب شیعه این احکام و روایات منجر به
بغض و عناد با حضرت رسالت میشود و غالباً مبنای بغض مذکور آن باشد که اکابر این نجابت برملا در کتب
و سنیه استعفای حضرت از جنین رسالت می ارند و مفاسد خلافت مرتضوی نقل مینمایند کما فی الصافی و غیره
و آن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بمدارج علیا میشود و میدانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
ازین اصحاب همین بحکم کفر در حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت شان با حضرت بر می آید و
حضرت امیر خود را یکی از غلامان آنجناب میدانست لیس مستغرب نبود که چنانچه عبد الله بن سبا و امثالش را
سوخت و پدرش نیز در صوارم نوشت ایشان را هم سمیه و توبیخ میکرد دانید که التبیه تابعین در حکم متبوعین
می باشند و حضرت امیر چون بر نفس فضیلت خود بر شیخین هشتاد تازیانه برای زر مفضل بر منبر مقرر فرماید برای
تکفیر شان هر سزایی که تجویز نماید کمتر خواهد بود قوله بلکه شریک خون مید مستند الخ جناب مجتهد الزمانی
بعد از تنقید از اخبار صحیحه ثابت فرمایند که ام المؤمنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود
کسی دیگر بجای او شنیده و در خصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هر قسم در
کتب فریقین مندرج شد لیس باید فن تنقید را پیش نظر داشتن و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن انتهی
محصوله باید در کتب فریقین مذکور نیست که آنجناب لعنت میفرمود قاتلین عثمان را فی السهل و الجبل امیر المؤمنین
که صدها مناقب امیر المؤمنین را روایت کرده چگونه تکذیب تواند کرد و از نیجا حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی
باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شریک قرار داد و بعد ازین در بیان کتاب نهج الحق آنچه گفت صریح انکار
آن بود و چون فضل ابن روزبهان در ابطال الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی ره ظل الحق شستر
غیر از ینکه حدث کنان مثل ابلیس شنیدن اذان از میدان مناظره بگریزد و آبروی خود نزد عقلای
عالم در احقاق الحق مسمی باسم لقیقه بریزد خبری نتوانست کرد لیس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از فاز مخطی
جناب امیر رو بروی ملایکه مقربین و حضرت بشیر و نذیر احادیث ثقة الاسلام در کافی چه خواهد بود و مضمون
فاز مخطی عند تنزول الکتاب المختوم درین اوراق مجلد اول بارها معلوم شده حاجتی باعاده باقی نگذاشته بنیو
تو جبرئیل را ایضاً چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق آنمظلوم را که گم کسی بود که از موائد احسان او ممنون
گشته قتل فرمودند بدین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و فریاد کردند و دیگران که
در پی اعانت شان شدند بر حق باشند با حضرت امیر که و صیتهای رسول البری را معاذ الله پایمال نمودند که از آنجا

مراعات فریادرسی مظلومین بود چنانچه در شرح حدیث کافی بتقریح آن پیش نمودم و عنقریب گذشت عقیدهٔ امام
اینست که چون مجتهد از ملاحظهٔ کتب خود را معذور گردانید زیر سپر قوال و اسباب فنحتیش مهیا میشود و هر کسی بقدر شعور
دراز و کوتاهی حوصله دخنند و اینکه جناب امیر فرمود که اگر در قول من تردد دارید میانه رکن و مقام ایستاده میشوم و
قسم میخورم که دکشتم نه شریک قتل گشتم نه امر نمودم عین مدعا است و در روایات معتبرین مذکور است که حضرت امام
بکمال جد و جهد بجال شتر آب نزد عثمان رسانید و چون خود لغیر ورات رفتی اولاد امجاد خویش را برای حفظ و حراست
مقرر فرمودی و بر در دروازه عثمان گذاشتی تا قتل او و حقیت خلافت شریف نزد خلیفه زاده و سایر اهل مدینه
صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بود و مثل حقیت خلافت پدرش باجماع تمامیان ناکاره کوفیان ناهنجار
ثابت است کوفیان را که قدمای شیعه بودند و در بر واقعه خدمت گذارا امین بلکه پدر بزرگوار ایشان
شوند بالخصوص حق مهمان کربلا چنانچه بایداد اکردند یعنی هم تیغ بیدریغ ستم بر آنجناب آختند و هم در
کوفه ماتم شان از هر گوشه بر انگیختند و امام سجاد فرمود چون شما سوگوار باشند راست بگوئید آن کیست
که ما را این روز سیاه رسانید کما فی المواعظ لابیه ناهنجار گفتن کار مجتهد است نه دیگر بسبب آنکه راه و رسم
حضرات اهل تشیع همین است و همین بود که در آغاز آتش افروزند چون بلند شود برای نمود سمعه آب پاشی
و قصد کنند صدر اول از ارکان اربعه رسول خدا را در عین اختصار گذاشتند وانهم خیال نکردند که
بر حضرت و بر اهلبیت بعد حضرت چه مصائب رفته باشند که آثارش عیان می دیدند و لباس ماتم اخروی و نماز
جنازه هم نپرداختند حالانکه طفلان و زنان مدینه هم مشرف شدند بلکه اهل مضافات نیز در وقت تکفین
فرو دیدند جز فتنه انگیزی چیزی نبود با خود امام الائمه در فریب ایشان گرفتار شده هر گاه تخلف یار
یار دید بلعنت و ویل در رفتن ایشان گشت و دیگران که نزد صاحب صوارم در تشیع شان شبهه نیست کما فی الخوم
و حاکم کوفه باشند مراتب مهمان نوازی بدست خود بجا آوردند و دو امام معصوم را بخیال خویش بخیبت
رسانیده لسوگواری پرداختند چرا چنین نباشد که مطابق هزاران روایات اصول در روز ازل
محبت ائمه و امامت ایشان را روح کشتی چون تخم در حق انبیا الاندرة و شد و این اخبار اهل کوفه حتی که کوفیت
دلیل تشیع شد چنانچه سابقا باشاره دانستی و انشاء الله تعالی بقیه را به بعضی از تقریبات و تقریرات نیز
خواهی دانست و آخر علمای شیعه بلکه اکابر ایشان بر اصل خود رجوع آوردند که همه این مردم در نفاق یکتا و
دلی عدیل بودند و کار ایشان خدعه و الجهی چیزی دیگر نبود و این نفاق پیشگان درین جوش و خروش
انهم یاد نکردند که حال دوازده کس از ائمه سادات و اهل بیت بر اصول ایشان چیست و مقصود ازین
مناظره همین بود که بدون کنج و کاو حاصل نشد پس اگر ایشان صدر اول خوبیه مجالس نشد جناب مجتهد
دیگران را که طرف نقیض شان باشند از کجا بهم خواهند رسانید شاید که جناب شان مشکوی شاهی و کار
اجتهاد را بید دار المؤمنین لکهنو گذاشته بسفر جابلقا و جزیرهٔ خضراء تشریف برند و قبل خروج سفیانی و ذلک

اسمانی نیز بزیارت بسیار نرگسی در رجالی بصورت مجهول یا هیکل معروف نوع ناس لباس مشرف شوند ولیکن مشتمل
انیست که امروز نیز درس همین قران خواهند شنید وجز تقیه وذو الوجهینی امری دیگر مشاهده نخواهند فرمود چنانچه
بعضی از وجوه وقت خدمتگزاری معلم بن معلم الملکوت درین اوراق دیده باشند واگر خواهی که مشکلترین
جمله مشکلها بر رفضه دریماده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور وتتبع در کتب شیعه مثل شروح کلینی سیما محمد وافی
تتبع کنی که خواهد برآمد که وقتیکه صاحب الامر ظهور فرماید همین قران خلفای متقدمین در دست او خواهد بود
پس سنیان که بعنایت ایزدی بموافقت قران مجید بر همه فرق غالب اند باید که این مژده را شنیده ستایش
الهی بگزارند ورفضه بدانند که قران اهلبیت که درین زمان منسوخ التلاوت است کما فی التنزیه دران زمان هم
بیکار خواهد بود پس اصل تشیع که در قران اهلبیت بنصوص تعلیم امامت بلا فصل موجود است ورفضه در توقع آن زندگانی
میکردند وانهم از دست رفت واز هر طرف مایوس الظهور اند بوضوح پیوست فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین من اینجا حرفی از وفاداری قدمای ایشان این بود باعتراف بزرگان شان که چون جناب امام
ابی برده بود که در مقابله عمرو بن عاص حکومت ابوموسی اشعری قرار یافته وا مردی داهی زمانه است مناسب
آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان کوفه زینهار قبول نکردند وگفتند که اگر رای شریف عمل کنی اول تر
میکشیم پس حضرت ناچار شد چنانچه اکابر جلیت رفضه اظهار مینمایند چه بر مجتهدین از ایشان است بالجمله این مردم همیشه
روی خود را بهمین عنوان در زمان فرمانی جناب شاه مردان سیاه میکردند وچون انجناب را زرد ملیاختند که برای
تفصیل آنکمالی دیگر میباید نوشت ناچار تقیه اقوال رو بمجتهد امامیه را تعرض مینمایم ودرباره مختار هم حجت بالغه
الهی چنان مرتب تواند شد که اگر مایه انصاف درمیان باشد مجتهدین رفضه بعد از دیدن یا شنیدنش سرهای
خود بگریبان خجالت وندامت فرو برند که باز فرصتی نیابند تا روبروی اهلسنت بردارند بیانش آنکه اینقدر مر
اجماعی است که مختار مذهب کیسانیه داشت وگردن بگردون گردان میافراشت ونزد اهلسنت مدعی نبوت بود
ورفضه اگرچه صاف صاف نگویند مگر دیل بهر کم می نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته وانفا معلوم شده که
حضرت علی بن الحسین اورا ملقب کذاب یاد فرمود وهدیه اورا قبول نفرمود پس در کیسانیتش شکی نیست بلی کلام درینست
که او خود موجد مذهب کیسانیه است یا نه از کتب معتبره رفضه مثل منهج المقال بی کدورت ظاهر است که او خود احداث
نمود ودیگران پیروی او کردند چنانچه مختصری از عبارتش باید دید والمختار هو الذی دعی الناس الی محمد بن علی
بن ابی طالب بن الحنفیه وسموا الکیسانیه وهم تبع المختار وکان لقبه کیسان وبهر تقدیر خواه موجد این مذهب باشد
خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود خرافات ومحدثات بر هم جهان شد اکنون بر مینی که او در امور اخروی مثل کفار
است علی المذهب المشهور کسی را کلامی نیست بعد ازین در هزار کتاب دیده باشی از کتب دینیه ایشان قدیما وحدیثا خصوصا
تالیفات مجلسی محفل افروز مذهب وملت ایشان وعماد الاسلام وذوالفقار وصوارم وحسام فاضل جائسی مجتهد
اول در کوفه هندوستان وافادات فرزند اکبر او که کیسانیه وناووسیه وواقفیه ودیگر فرق باطله از شیعه بر مذهب مختار اند ایشان را

زیرا که ایمان ندارند و امام اعظم ثانی هم از شیعه در کتب خویش تصریح بدان می نماید و کان تحقیق چنان میکشاید که ایشان در آخرت مثل کفار مخلد فی النار و عیان را چه بیان که بودن مختار در دوزخ در همین نزدیکی بوضوح

انجامید که تقدم قومه یوم القیمه فاوردهم النار وبئس الورد المورود والتوافی هذه لعنة ویوم القیمة بئس الرفد المرفود باقی ماند آنکه جناب امام حسین بارشاد حضرت صلی الله علیه واله همت علیا برگمارد یعنی او را از عذاب دوزخ بدر آرد و این خود مرسیست که حجیت را نشاید زیرا که بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما بالاتفاق است پس اخراج نیز باید که اتفاقی باشد نه اختلافی چنانچه از بارقه ضیغمیه بر می آید و رحلت متعه مع ذلک در کتب خویش تصریح کرده اند جا بجا که کلام و روایت مخالف همان مقدار حجت است که او را ضرر رساند نه آنچه مفید باشد مثلا امیر فرمود زبیر را در واقعه جمل که تو گفتی آنچه دال بر النسبت که من در مبشرین بجنت که عشره کامله باشند داخل هستم لیکن بودن تو در آن محتاج بدلیل است که من انکار میکنم بر همین کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم که دخول او در نار ثابت شد خروج او را قبول ندارم باید از دلیلی ثابت کردن قطع نظر از آن عقل چگونه تجویز نماید که علمای شیعه حال فرق ضاله متدرنه خصوصا کذا بین شان را نیک دانند مخلد فی النار دانند و حضرت سید المرسلین تداند و امام حسین عافل شود و مقتضای عدالت و انصاف همین است که اولی ایمان باشد بسبب نیب و او را از دوزخ برارند بلکه بعید او سحقا بایستی فرمودن الغرض چون این همه خلاف اصول است زنهار لائق شنیدن نیست و برین قدر چه موقوف که ناوسیه را هم توثیق نمایند که بر امام صادق امامت را موقوف گردانند و آنجناب را مهدی موعود قرار دهند و از امامت اولادش انکار کنند و نیز از مقالات ایشانست که روزی نقل میفرماید که جناب امیر وقت شهادت خود بجنت خبر امید و لیکن قبل از قیامت زمین شق شود و حضرت برخیزد و یملا الارض قسطا و عدلا کما ملیت جورا و ظلما و لیکن خوبتر معلوم شد که این همان وقت است که دابة الارض برآید و ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او بر اصول اثنا عشریه و لعد المشرقین است معاذ الله کما سبق فی المجلد الاول مفصلا و دیگر حالات فرق ضاله رفضه مثل واقفیه چه شرح دهم که گفتنی نیست پس اشارتی که کردم و مختصری که گذشت کافی است و در باره ناوسیه هم طریق اجمال سپردم و بر همان مقدار اکتفا ورزیدم که محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان کرده و چون معلوم شد که این فرق ایمان ندارند خدا را باید و سه حرف توثیق ایشان که اکابر حضرات شیعه اثنا عشریه در کتب دینیه خویش می نمایند باید شنید و گریبان مجتهد الزمانی تا دامنش باید درید که ایشان اجماع کرده اند بر ثقه بودن آبان بن عثمان و تصحیح می کنند احادیث این بی ایمان و مرتبه او را تالی متقدمین میدانند از مثل زراره و شیطان پس انصاف کن اجماع را بر توثیق آن کافر و کجا ثقه بودن عمر سعد نزد بعضی که از پدر خود که از اجله اصحاب کرام بود روایت میکند

والیتاد و زندقه مثل ابو الجارود و کاسه لیس او و استاد کلینی اعنی هم نیز ملاحظه باید کرد که در روایات کیست و این
تجسیم و تمثیل است بحث در ان نمیرود که وفا تر طوال دران وفا نمیکنند پس به انکه امام المتقین
عبد العزیز کمش میگوید و دیگران هم او پیروی او می دهند و قال الکشی برزبان دارند اگرچه بامامت
وا خطمت رسیده باشند محمد بن مسعود قال حدثنی علی بن الحسن قال کان ابان من اهل البصرة
وکان یسکن الکوفة وکان من الناووسیة ثم قال اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح من هؤلاء وتصدیقهم لما یقولون واقروا لهم بالفقه من دون اولیک
الذین عددناهم وسمیناهم ستة نفر جمیل بن دراج وعبد الله بن مسکان وعبد الله بن بکیر وحماد بن عیسی وحماد بن عثمان وابان
بن عثمان و کتب دیگر نیز هم ازان اول لیس است که اجماع علماء اثنا عشریه بر توثیق او هم نمایند وایمان
او را بصحت می ستایند و حکم به بی ایمان بودنش نیز بر طبق اصول خویش می فرمایند و عمر
سعد نزد بعضی از محدثین سنیان بی ایمان نبود بلی ارتکاب مرتکب گناه کبیره نمود بلکه اکبر کبایر
وبالا گذشت که نزد دلدار دم دار قتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجود
مصلحت مستحسن بود و از انجا که این حکم متفرع است بر عدل باری عز وجل و ان امریست که جمیع فرقه
عدلیه بران اتفاق دارند و چگونه این برادران شغال و ذی الاذناب اجماع بران نکنند که بدون
ان کسی مومن نمیشود چنانچه بدلالت قطعی از عبارت عدلیه شیعیان دانستی پس اجماع بر استحسان
قتل انبیا عموما و خصوصا بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی که مفاسد امامت جناب
مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملایکه مقربین بدل فرمود و دست از چنین رسالت
باز کشید که انهمه امور و داعی وجوب قتل شریف عیاذا بالله بر اصول امت رئیس هیود خواهد
وازین اجماع شاید کسی از قدمای عدلیه مستثنی تواند شد وانهم لبعضی از وجوه نه کلیت ان پس من
حیث العدل سخن همین است و که هیچ هر که خواهد درین میدان تکادری نماید و ببیند که فتح و
و فیروزی برای کیست و سبب شکست و ذلت علمای اثنا عشریه از بهر چیست نعوذ بالله
من هذا المقالات سے علی اصول اهل الترهات من بعد بیاد باید آورد که رفضه نیت خوارج
را ستوده اند که مکفر جناب تصوی بوده اند چه عجب که نیت عمر سعد هم چنین باشد باوجودیکه
او مکفر نبود ولیکن حب دنیا او را بران آورد چنانچه رطل بوق بن عوق شوشتر درباره مامون
و مامون مانند ایشان دا د بلاغت میدهد و مشهدی هم پیش از پیش میگوید و در ملاذ اعتقاد
بناه می جوید و این باب اگر کشائیم عمر بپایان رسد و هفوات رفضه بانجام نکشد این حرفی
بود از توثیق ناووسیه واقفیه پس عددی و نهایتی ندارد تالیفات مجتهد کربلایی از رسایل
و کتب طباطبائی باید دید که چه می نویسد که مضمون روایات متواتره از ائمه طاهره

کتیبنا دلالت برآن دارد که واقعه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اهل بیت علیهم
السلام را تقدر تو ماتم ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت ایشان تحذیر کرده اند که
بالیقین بالاتر از تحذیر صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گذشت که زیاده
آن امور از خوارج و نواصب بعمد ورنیاید و آن همه و شنیعها را که تواند ضبط کردن و
بے اندازه‌ها را که تواند نوشتن نجاشی رئیس فن تعدیل ابراهیم بن ابی سمال را که واقفی بود ثقه
میگوید و دیگران هم توثیق می نمایند و هم واقفی میدانند برای تمثیل برین دو حرف اکتفا نمودیم
وگر تطویل نکردیدیم پس همان بهتر که قصه را کوتاه کنیم و در بقیه اقوال رویه مجتهد در لزوم دگا
هم نظر نمائیم **قوله** غرض آنکه عایشه و معاویه را الخ ظاهر عبارتش موهم آنست که این هر دو در
یک وقت خروج نمودند و در مقابله جناب امیر لشکرکشی و صف آرائی نمودند و این امر از
کتب فن بر نمی آید بلکه دوران زمان معاویه در شام بود چنانچه از صواعق محرقه لاخوان
الشیاطین والضلال والزندقه هم بوضوح می انجامد و نسخه صحیحه آن آنان که میرزا کاظم علی صاحب
از سکندر بیگ لال خرید بخدمت مجتهد اهل گزرانیده نزد او موجود و هر چند فقیر بوساطت احبا طلبیدم
نسخه دیگری فرستاد و انکار نمود و سبب این وهم ازین جمله هم ظاهر است یعنی تبحر مجتهد از ما
در هر فن خصوصاً تاریخ دانی که از اکثر مقاماتش پیداست و امر یکه بعقل و نقل در سفر بصره بعد
واقعه جمل موید باشد آنکه اخبار مختلفه که باعث سفر امیر المومنین بسوی بصره شد احاطه قتله
ذوی النورین حضرت بارگاه جناب امیر المومنین بود حتی که عنقریب التی انچه آنها باظهار فیلهای شیعه در
باره تحکیم جناب امیر گنند و با وصف دعوی تشیع تحکیم را بجناب نسبت کردند و از نهج البلاغه هم مخالفت
ایشان چنان بر می آید که جناب امیر را در قابو خود آورده بودند و [illegible]
وقتے شد که جناب امیر یکی از اصحاب نزد صدیقه فرستاد تا حقیقة الامر دریابد و بیلی
کم وکاست معروض دارد چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که سبب سفر بدین شهر چیست
فرمود اصلاح امور است و اهم مطالب آنکه طلحه و زبیر از ظلم و عدوان قتله عثمان و
خوف بربادی ناموس و جان از مدینه طیبه بدر آمدند چون مطمئن شوند و با انتظام خلافت
مرتضوی شریک کردند و باتفاق ایشان کار خلافت سرانجام یابد و کسی را مجال بغاوت باقی نماند
قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شر و فساد را از هر جانب در مسلمین برانگیخته اند جواب
داد که چون آنها شوکت و جمعیت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد و اگر مرتکب آنها
دست اندازیم فتنه دیگر برپا شود و در خشنه آخر پدید آمد پس همه گرد سل و رسائل چنان

وهر چه دران مجلس قرار یابد بران کار بندند ابن سبا شقی و دیگر هواخواهانش دیدند که صورت
زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قتل و اخراج ماست این دربار را زینهار [illegible]
نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و چون هر کسی بداند که عذر از جانب
دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی پی نبرد که این بلا از جانب ماست هرگاه نوبت
بشمشیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد کین شتر صالح است یا خر دجال و موافق آیات
قرآنی و علو رتبه جانبین بدلالت احادیث رسول یزدانی همین است که جمل و فاتره مبسوطه
بقلم آمد اگرچه بعضی از مورخین اخبار دیگر که مختلطات فرقه مذکوره یعنی اهل بنوی باشد
نیز آورده‌اند که تنقیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده باشی که محققین میگویند
هذا قول الواعظین و ذلک تحریر المورخین و چگونه چنین نباشد که سبائی فساد و سر دفتر
اهل فساد در لشکر موجود بود که مذهب تشیع مجعول تراشیده اوست کما فی مختار الکشی و سبب
ضلالت شیعه نجدی گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشتند محدث [illegible] در تحقیق لفظ
زندیق آورده و گفته آنچه مقصودش در فارسی این ست که بعضی گویند زنادقه قومی اند
از سبائیه اصحاب عبد الله بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
اول گرد بلا از هر طرف بر عثمان ع بلند نمود باز قابو یافته جهال شیعه را بران آورد که معتقد معبودیت
و الوهیت گشتند درباره حضرت مرتضوی پس امیر المومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
لیکن قبول نکردند تا حضرت مبالغة در عبرت مردم و برای مزید تعذیب ایشان را احراق فرمود
ازینجا انهم معلوم شد که سرکشی ابن سبا و تلامذه او را احدی منکر نیست از کتب دیگر محققین شیعه مثل کشی ثابت
است که هفتاد نفر را حضرت مرتضوی خاکستر گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
خسر الدنیا و الاخرة شدند و بجای خود فایز گردیدند ذلک هو الخسران المبین و مخفی نماند که در کتب شیعه
جابجا مذکور است که امیر المومنین حکم فرمود تا زنادقه را سوختند و همین فرقه متعین است که رئیس ایشان
هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای آنجناب می نمود و علی [illegible] را شاهد خطاب
شریعت مرتضوی میگفت بمقتضای مصرع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد که مگر باید تدارکی
مرا برسم رسالت فرستادی تا بجای تو دعوت کنم پس بعد از گرفتاری او پس از اخراجش سوی
مداین هر چه با آن پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و مزید تعذیر او عین مصلحت بوده باشند از برای
دیگران که مرتکب کفر و شرک شوند خلق لطرف الوهیت خاتم الخلفاء و آنگاه بعد اظهار اسلام خود بدین
کار او از مختار رفضه هم در گذشت و هرچند محدث کشی رعایة لمذهبه برای تلامذه او فتنه جهال فرمود تا
دامن علمای قدیم خویش را پاک سازند و لیکن با دنی غور هنوز از عبارتش بوی آن همی بدمد

اہل فطانت و ارباب خرد است میرسد کہ مخلوقات الٰہی طبائع مختلفہ و اوضاع جداگانہ دارند غایۃً ما فی الباب
انوبت رسانند و خاصہ زمان مقارن این درجہ گردانید کہ علی مرتضی خلیفۂ چہارم امام اول است و
خلفای معتقدین و منقدمین شان کافرین و مرتدین اند چنانچہ از مختار آبو عمر کشی واضح است
و از ینجاست کہ محققین این فن معتقدین الوہیت امیر المومنین را نوسوختہ آن ابلیس لعین میشمرند
تلامذہ او قرار دادہ اند تا ہمہ مدارج اعلے و اوسط و ادنی نوردیدہ شود و قد ملئت زقفۂ بدع
توسط باشند و ادنی برین تلامذہ ان بے دین مطابق واقع فرقہ تفضیلیہ کردند و لاینباب منخفی
نیز **قولہ** لا اقل کہ سلب عدالت از آن جناب می نمودند و ان مستلزم انکار لیاقت امامت
است **اقول** معنی لا اقل نزد اہل محاورہ آن بلکہ ادنی طلبہ نیز ہمین است کہ کمترین درجات باشد
پس این مغالطہ دیگر است کہ از جناب مجتہد الزمان دقیقہ شناس اجرام آسمانی صدور یافت
تفصیل این مجمل آنکہ ادنے درجہ در نیمقام عدم تنفید احکام است و ان احتمالات دارد یکی آنکہ
سبب عدم تنفید حکم بر قائلین و اہل بلوی شوکت و جمعیت شان بود کہ بدون اتفاق و اجتماع اہل اسلام
باعث رخنہ عظیم و کثرت شان در بعضی از روایات بچہل ہزار میرسد و کمترین عدد شان
دو ازدہ ہزار است پس مقابلہ و مقاتلہ شان جنگ پراینان و توراینا نیست و معلوم است
و مثل مشہور کہ جنگ دو سر دارد و فتح و شکست در اختیار نیست و اگر اینقدر از موجب
تسکین مجتہدین شیعہ نباشد باری بکتاب نہج البلاغت رجوع فرمایند و یاد آرم کہ در
سابق در مقالۂ سادسہ غالباً عبارت بلیغہ خطبہ شریفہ نوشتہ ام و مضمونش بدان محصول
کہ اہل بلوی ما را آنقدر زیر حکم خویش گرفتہ اند کہ ایشانرا مالک و ما را مملوک توان دانست از
شوکت و سطوت خویش احاطہ تامہ پیدا کردند و نوبت بجائی رسیدہ کہ شمارا ہر گونہ مصیبت
و عذاب میرسانند و انواع مکر و حیلات و واقعات می چشانند و مقامے باقی نماند کہ در پی
سیاسات ہم و تدبیرے مشغول شویم و از ہمہ اعیان سنت آنچہ محققین اہل سنت در بارہ
خوارجین حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در تحفہ وغیرہ بتقدیم رسانیدہ اند و
خواص و عوام چنانچہ باید بفہم ان بے کلفت رسیدہ اند کہ بلوائیان کہ اصرار بران
داشتند و بعد ذی النورین در پے دیگران افتادند و خواستند کہ خوارجین را
بدان مظلوم ملحق سازند تا ناچار اینہا از مدینہ طیبہ بیرون رفتند و شد آنچہ شد
و ارباب تواریخ و سیر داد تحقیق دادند و در نیمقام دلم میخواست از تالیفات
محققین کہ عبارت شان را جمع کنم و لیکن قلت فرصت و اندیشہ اطالہ کلام دامنگیر
مانع شد محصل کلمات بزرگان آنست کہ زنہار ایشان را انکار لیاقت جناب مرتضوی

نبود که انکار لیاقت جناب مرتضوی را بایشان نسبت کردن افترایست جرم ظلمانی گفتن است
بسبب آنکه در اسلام ایشان شکی نیست و هزاران احادیث فضایل حضرت امیر و اشباه
بذات آنجناب را خود این حواریین و امثال شان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دیده و دانسته انکار توانند کرد بلی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام المتقین
خوارج بی دین اند که شیعه بجهت شامت رفض قدر دان ایشان شدند و بیت
ایشانرا که از مبادی افعال و اقوال شان است بد و ندانستند و سرپرستی خوارج که از
امامیه بصدد در آمده جابجا دانستی و درین کتاب نقلا از کتب مجلسی و مجمع البحرین محدث
بحقیقی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثنا عشریه است و ازینجا انهم عیان شد که همت ایشان
بالتمام در دشمنی آل و اصحاب سرا و جهرا مصروف است عیاذا بالله دوم آنکه تنقیح و تعیین
قاتلین برای قصاص و تعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرع که نتوان سر
رشته پیوند کرد و درین نزدیکی دانستی که چون وسایط بلوائیان از اخبار مرتفع شد
فرستاده امیر المومنین از یکدو منزل بخدمت عایشه صدیقه رض و حواریین در رسید و حقیقة الامر
که نزد جانبین بود عیان گشت همه از رای زبیر الخ پسندیدند که قصاص بعد از قاتلین عثمان رض بدون
اتفاق اهل اسلام نتوانند شد ولیکن منافقین که کارشان فتنه انگیزی بود باغوای ابلیس
لعین شبخون زدند و در عین غفلت بر لشکر مخالفین خویش تاختند و کار منتظم را ابتر ساختند
پس کجا ماند تقریرات شاگرد ابن سبا و شیطان و زراره و هو شر من الیهود و النصاری که
ام المومنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادنی ترین درجه است و مستلزم انکار
لیاقت و استحقاق جناب امیر از خلافت ست نعوذ بالله من ذلک بالجمله در نیافت و عدم
تنفید حکم ست با وصف اقرار معنی که قصاص از قاتلین می باید ولیکن بدون اتفاق
موجب فتنه عظیم ست الی غیر ذلک من الوجوه کما عرفت قوله علی زعم المجیب اقول درینجا هم سفلگی
و فرومایگی خود را بر همگنان مطابق ارشاد مومن جالسی در حوار هم کما عرفت غیر مرة مبرهن میگردانند
چه معنی زعم مجیب که مقتبا و رای الی الاذهان است آنکه آنچه گفتم از جماعت قتله عثمان بلکه مشرکت در
اخوانش حکایته عنهم مستلزم انکار لیاقت ست بر گمان باطل مجیب و در واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید و هو ناقص قوله سلب عدالت می نمودند جواب اعتراض او بعد از امر که انشا کرده شد
پیدا پیداست که کلام در تنقیح بود و چون عدد شیعید را انهم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین سبائیه و غیرهم
او گوید که مجتهد تخصیص عدالت ازین جهت نمود و قید زعم المجیب افزود که خود قایل بعصمت امام
ست فکیف امام الامامیه و شیعه اثنا عشریه خصوصا عصمت را شروط امامت میدهند باید گفت لا بد من البیان

سع ہذا بارہا معلوم شدہ کہ مباحث کلامیہ از مباحث نقطیہ نیست بالذات محققین رفضہ با عصمت ملا
بکمال عدالت رتیع ساختہ اند علی ما سبق تفصیلہ و با اینہمہ می توان گفت کہ ہرچہ مانع عدالت
است مانع عصمت ہست علی المشہور عندہم ولا عکس تحقیقا لمعنی العموم فی العدالۃ والخصوص فی العصمۃ
و اگر وجہ تخصیص اینست کہ مجیب عدالت را شرط امامت میداند و دون غیرہ پس این معنی خلاف کتب
کلامیہ ہست کہ عدالت را مستقیں آن مشروط امامت گردانیدہ اد لہ بران قایم کردہ اند چنانچہ از
شرح مواقف و غیر آن برگذشت و ہمچنین از ازالۃ الخلفا و تحفہ اثنا عشریہ و امثال آن واد
چنین فہمید کہ این زعم مجیب ہست فقط حاشا کہ چنین باشد آری در امور اختیاریہ و اضطراریہ
فرق ہست ظاہر پس از رفع اشتراط از ثانی رفع آن از اول لازم نمی آید و این ابحاث
در سابق بعنوانی گذشت کہ لا مزید علیہا پس باید بدان رجوع کردن و دنبال این دمار گرفتن
و برا صطلاح او در طعن الرماح تفوق جستن و اگر مقصود از رسم المجیب آنست کہ نزد او ثابت شد
کہ ایشان منکر لیاقت امیر شدند بخلاف امامیہ کہ نزد ایشان منکر ایمان گشتند زیرا کہ وصیت و نص
و فارغ خطیر اہلبیت پایمال نمودند بر تقدیریکہ مجتہد کلینی را دیدہ و مضمونش را فہمیدہ باشد فالامر عظیم
و الشکل شدید عجیب فلا یبقی للمجتہد مقر و لا مفر الا الہاویۃ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ و لہ وحقیقت خلافت
نیز بدرح جوابش در مجلد اول انجنان گذشتہ کہ اگر اولین و آخرین ہمہ رجعت قہقری نمودہ ہرگاہ
امام نرگسی رونق افزور بہا و نگلدانکہ نہ شوند بہیئت مجموعی قصد کنند کہ ابحاث آنرا القوت علیہ
کاری از پیش نخواہند برد بنابران اعادہ آن مباحث تطویل دانستہ بقیہ اقوال مجتہد الزاما و الفلاء
ثم دبالا می نمایم و اخص وجوہ این ابواب را از کتب رفضہ برای مزید بصیرت مشتاقین بدفتر
می سپارم و میگوییم کہ جناب مجتہد ادعای تشیع خاص برای قدمای مرحومین و دیگر می نمایند کہ بعض از آنہا با عتراف
اعوز المحدثین مصداق کان من الکافرین ولد الحلال نباشند و ہو مستور و بعضے را از برائی
قصہ درج کنند کہ علانیہ دشمن اہلبیت بودند و معلوم است بر اصول شیعہ کہ ہر کہ دشمن اہلبیت
است از طیب ولادت بی بہرہ است پس باید دید کہ این شناعت از کجا بکجا میرسد زیرا کہ ملا
نرگسی جد امجد مجتہد دشمن صاحب الامر مجددی بود کہ از این اوراق ہم عداوتش پیداست و از جا
و غیر آن ہویداست ہمہ حقوق آنجناب را تلف کردن و مکالبش را ہم غارتیدن و خمر نوشیدن
و دادن فاحشی و طنبور نوازی و قمار بازی دادن و بر ظاہر ہست کہ تالیفات مجلسی خاتمۃ المحدثین
المتکلمین و ہمچنین تالیفات دیگران تقریبا بعد ہزار سال و شصت و ہفتصد سال است کہ ابن کہ ایشان
حال او را بدین عنوان نوشتہ اند و ہزاران کس از قدمای رافضہ جناب امیر را در قابوی خود
گرفتہ داد شقاق میدادند و در واقعہ تحکیم آنچہ گفتند عنقریب معلوم شد یا آنکہ خود آنجناب بحکم شان

را تطویل و عرض تقریر فرموده از وقت وقوع ملودی بر جناب ذی النورین و واقعهٔ شهادتش
و مسند نشینی خویش بیان نموده و در نهج البلاغت ارشاد فرموده آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکمرانی
از آنهاست پس نه دامن مبارکش هرگز داشتند و نه طاعت می نمودند و دعوی مریدی لا چنان برملا
می نمودند که حضرت امیر بحکم حضرت بشیر و نذیر در مناجات صادقه محکوم شده بدعای بد نمودن
تا آن ملاعین پایمال شدند و بیوفائی آنها در تمام عالم افسانه گشت و هزاران کس از مدعین تشیع
از رفاقت امام حسن باظهار علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی آنجناب را مجروح کرد و کسی
مصلای شریف در ربود و بسیاری آنجناب را مذل المسلمین و مسود وجوه المومنین نام نهادند با
اظهار آنکه امامت اصل الاصول ست بانمعنی که بدون آن اعتقاد توحید و نبوت و دیگر اصول ایکار آخرت
هیچ بکار نیاید و اهل تسویل با وجود ذکر مطاعن زاروق در حمایت برای شان این امور را از باب
تهور و غیر خواهی حسن مجتبی قرار داده اند و هزاران هزار از فدایان صحیحه در بیعت حضرت شهید کربلا
عمه حسینی برستند و مجبور آن ابن زیاد آن بیعت مبرم را شکستند و همراه یزید شده حضرت امام حسین
و اولاد و اصحابش را شهید کرده ماتم آنجناب را شروع نمودند شاید بملاحظه وجوب تقیه نه فرط اعتیاد
آن جماعتی کثیر را حضرت سجاد فرمود که چون شما ماتم کنید دیگران کیستند که ما را کشتند و بعضی تخلف نام از آنجناب
نموده بعد زیارت یزید و اخذ خون بهای امام شهید از ان پلید داد عیش و کامرانی دادند و جمعی غفیر بعد از
وقوع واقعهٔ کربلا هم مرتد گردیدند الا اندک کما فی منهج المقال و بعضی دو امام را باسنت خود کشتند و ماتم
صحیح و طلبیده بسیاری از پهلوانان را برای ریش کردن بدن امام رضا همراه بردند و این سیر و تماشا
سیدید و علمای رفضه مدعین عز محبت تا این امر این نطاکیان را در زمرهٔ اهل تقیه داخل ساختند و رساله
شتی را که منحو است که امام صادق را در پیراهن سری مجوسی گرداندند و مذاق الصادقین الصادق لقب گذاشتند و
امام صادق را مذ البحر و رفع گرفتند که بدان اینک تنگ نماید هم گفتند کما فی الکلینی طرفه تر آنکه در حق شاه
مردان شیر یزدان در کتاب جامع الاخبار از اغاثه امام تا وفات مظهر کفر پرست کردند ابا جناب امیر المومنین
و قوم بعضی بیچ زنار گردن مبارک هی انداختند نزد این کفره فجره مثل اصحاب کهف الی غیر ذلک من خصائص
المشرکین ابو طالب نزد المقلدین بار گوتند که آنجناب کاه زان را می گشت ایا صورت و لباس هر دو از راه
تغییر میکرد مانند امام نرگسی ای وقت کما فی حق الیقین و البحار شهر شیکه این امور را رفضه هنوز با وصف
خرفشار بسیار و نهیق و شهیق حرا چنانچه از تالیف فدما هم آشکار است چنان نگفته اند که آدمی سطحین شنیع بسبب
آنکه در سمح عداوت امام الائمه چنان گرفتار اند که امید ساحل نجات ندارند و ارباب مجتهدین رفضه خصوصا
رطب الیوق چه گفته شود کتب اولیا در مجالس المومنین چها نوشته که آخر نشیعه تراشی و لحد اشی تر در رفضه
هم ملقب گردیده و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساختند که شیعه لسن و سب هر قدر که خواهند

بحکم تقیه در باب من گفته باشند کما فی الاصول و منہجه فی الوافی والصافی و پلاؤ و قورمه پر دستار خوان
نواصب بخورند اگرچه عمرها دران بسر نمایند مجلات النبی و اصحابه حیث ما جمه و او تر کوا و طاعنهم و خلفه
امام صادق و دیگر ائمه همیشه سب جناب امیر می شنیدند و دست های نواصب می بوسیدند و چنین لیز
دیگران را مامور میگردانیدند کما فی ترجمة الخرایج و اگر حضرت عقیل فاقت معاویه با ستحق تمهید النسب
چرا بقیه عمر در صحبتش ماند و هم بر نا قلش وفات یافت چنانچه محمد ابن الجوزی و مطلع النیرین است و محمد
بن ابی بکر را با وجودیکه در بلوای شریک شد و جناب امیر بلوائیان را منع میفرمود و آب و دانه بعثمان
میرسانید با وجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند و علمای امامیه این نصراع جستند الله نظم کرده
که گر ترا خال باید ناچار ہ پور صدیق را تو خال شمار ہ و انیکه شنیدی در وقت که کور بود و هر گاه
گفتگو در قتله عثمان شروع شد امیر المومنین فرمود مرا میان رکن و مقام ابراهیم روبروی کعبه ببرند تا قسم
خورم که شریک بلوی نبودم تا بامر قتل و بشرکت خون چه رسد به بین که از ینجا حال سنی و رافضی عیان شد
که اهل ایمان قسم شاه مردان و شیر یزدان را قطعا و یقینا راست میدانند و متبعه را دکان دروغ مخفی پندارند
و تقلید امام اعظم ثانی می نمایند کما مر بموجبه و برین قدر چه موقوف که این بابویه صدوق الکواذب قسم
آنجناب را که غباری از شیخین ندارم و هر که خواهد در مسجد مقدس نبوی قسم میخورم در علل الشرایع و اصول
دیگر آورده پس معلوم شد آنکه همه دروغ بود و ای برین نواصب که باز دعوی تشیع کنند فیا عجباه دعوی
مزید ولا و اطاعت و اتباع فاعتبروا یا اولی النهی که قول او را دروغ پندارند باز دعوی دین او کنند و
دوافقیه که هیچ خبر از این ائمه بودند و هم بر حرمها شریف تصرف نمودند و بدتر از خوارج و نواصب بودند و
وضا دو سیه بل ایمان را که با عتراف ائمه اعظم شان چنان بودند رواة مذهب و ثقات سخت خود گردانیدند
و آنان را که مباشر قتل معصومین بدست خود گویند رئیس المتکلمین فهمیدند و بر تقریرات شان نازیدند
کما فی عیون الاخبار و غیره و نیز جناب امیر را پامال کننده جهتهای رسول خدا شمردند چنانچه نمونه آن از ...
دیدی و بگوش هوش درین کتاب شنیدی سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص باشند ان هذا لشی عجاب
و کسانیکه امیر المومنین را وصی حضرت نبی در بسیاری از امور کما فی شرح المدایح اعتقاد کنند و گویند علی
قسیم النار و الجنة و وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنة و در غیرت و حق گوئی و حق جوئی و اشالش خبر
و خاتم الخلفاء الراشدین قرار داده و اجتهادات آنجناب را مقرون بصواب بمخالف او را بر خطا اعتقاد
و نواصب را بدترین کلمه گویان دانند و نیت خوارج را نه ستایند خلاف اکابر امامیه که اعرفت مرا شیعه خاص
نباشند فاعتبروا یا اولی الالباب **قوله** جواب آن از عبارت سیوطی و غیره در ما سبق ظاهر گردید **اقول**
بتائید الهی و توفیق نامتناهی جوابش کما ینبغی پیرایه ظهور پوشید و از مدلی بتوسط احباب ثقات بنیج
مقلدین باد فرا رسید و حوصله الیشان از دید نش تنگ و مطالعه آن صد گونه صورت عار و ننگ گردیده

قال الله تعالى وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ **قوله** بر تقطع نظر از
اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیلست الخ دلیل این معنی خود از قرآن مجید بذکر آیت
کریمه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ وتفسیر آن از مجمع البیان عنقریب گذشته که رگهای گردن مجتهد
شکسته وراه نفس را بر ایشان بربسته اگر مقداری انصاف را استعاره کنند ومطالعه آن پردازند
البته ایشانرا بمنزل مقصود رساند وهرگاه مجتهد ومقلدین او از جهت غلبه جهل مرکب نابینا شوند
دکور وکورانه درین بادیه روند حال شان مانند امم سابقه ومغضوبین سالفه خواهد بود قال الله
تعالى وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا
تَكْفُرُونَ **قوله** میگوییم که بعد استخلاف الی قوله عدل اصحاب ومنصوص الخلافه بود **اقول** این اوصاف را از
کتب اهل سنت برای معاویه بن ابوسفیان بروایات صحیحه باید ثابت کردن باز بر زبان آوردن کما عرفت
وهو کما تری وفساده مما لا یخفی نه بینی که از کتب معتبره در سابق عیان گشته که معاویه بن ابی سفیان
مثل خلفای راشدین نبود ودر فوج کشی ومیدان داری وبغاوت وراه خطا پیموده ودر کتب کلامیه تحقیقات
امور مبنیه این امور جا بجا مصرح گشته ودر مباحث سابقه ولاحقه در تحریر وتقریر آمده از ان
غفلت نمودن کار مجتهد الزمانی از متبعین خطوات شیطانی خواهد بود وهرگاه جمهور متکلمین مجددین
اهل حق احدی را از خلفای راشدین منصوص الخلافه ندانند معاویه را چگونه بدین درجه شان
چنانچه در نهایة العقول امام فخر الملة والدین الرازی وتالیفات علامه سعد الدین تفتازانی
وسید سند علامه جرجانی مفصل مذکورست که حضرت سید المرسلین بتعیین خلیفه را بر صوابدید
امت حقیقی خویش برگذاشتند که باعتراف ملا خلیل قزوینی در شرح فارسی اصول کلینی
مهاجرین وانصار بودند عقل وعقلا هم تایید آن میکنند که این بزرگان حاضرین مشاهد عظیمه
وبیعة الرضوان وملازم صحبت سرور دو جهان وصدر اول مسلمانان بودند ایشان خلفای
راشدین رضا وخلفای حق الیقین را برگزیدند وزینهار خلافت معاویه را در مقابله شان نپسندیدند
وجناب میر استدلال به بیعت شان فرمودند واین امور را عوام طلبه فریقین میدانند
چون مجتهد خود بکورانگی زده وهرزه چانگی از وبجای فراست وفرزانگی در مقابله
مجیب مصیب سرزده پس علاج او جز بنعل طایر طیار نتوان کرد که بلند پروازی او از حد در
گذشت معهذا بر روایت محدیثش خالی از ستایش وثواب هم نیست کما مر **قوله** وبعد
بیعت اورع اصحاب الی قوله محل اشتباه نخواهد بود **اقول** یزید بدنصیب را از تابعین لهم
باحسان دانستن کرامتی دیگر از کرامات مجتهد توان دانست پس او حسبی الاجتهاد وبزرگ الانوار
از جهت تصوف در کرامات شریک شدند ولیکن فرقی که مطابق روایات حق الیقین وبجا

کتب مفید مثل منهج المقال و شرح کلینی از ملا خلیل قزوینی میانه بزرگان باستانی و خود مجتهد
الزمانی تواند شد چنان می‌نماید که آنها خمر میخوردند و عربده میکردند و این بیچاره گرد خمر نمیگردد بلی از
باده عشق و عاشقی در کشند بسم الله مخمور و مست می افتند تو گوئی که در نشأ بنگ و ادهر زنگی و اد و صیا
دارا این گیاه ضعیف این گمان نبود که از کلام چنین بد مست که مثل نامه اعمال خود سیاه کند امر
واقعی هم بر آید که اهل مدینه بیعت یزید را شکستند و زنهار قول کسی درین باب نشنیدند پس چه
اکنون این ترانه مثل و مبکی حے سرائیده و آنرا فی سبیل الله موجب صواب مینمایند و میگویند که
از جمله تابعین هم باحسان بود لا حول و لا قوة الا بالله گویند ظریفی از شخصی پرسید که تورا
چه نام گفت اشتی گفت یکی را انشاء الله و دیگر را ماشاء الله ظریف گفت مصلحت چنان دانم که اگر دختر
پیدا شود نامش فی سبیل الله باشد و حال شیخ جلال الدین سیوطی و اصطلاح او در بیان
خلافت خلفا بیشتر عیان گردیده که در حسب خلافت اینهمه خلفا را جمع ساخته و این بدان
ماند که هر چند افراد نوع انسانی مراتب مختلفه دارند و کسی گوید که در انسانیت شریک اند
و این بدمست چنان در کیفیت اجتهادیه خیال کرد که در حقیقت خلافت برابر گشتند از
نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر تراشد قلندری داند نعوذ بالله من هذا
چندی کتب سیر و تواریخ مطالعه نماید تا خود بخود واضح خواهد شد که
اینمردم زیر این آیت مندرج اند و آن کسان مصداق آیت کریمه دیگر اند
ولیکن شرط همین است که تنبه و بیدار شود و خود پرستی و بدمستی
را بگذارد و از کشمند کور و بحر ایش بدر آید و بر کار انار تعال
سادسه درین مجلد دیده بر و مخفی نیست که در مبحث هذا
تیز زبانی بر امور متعلقه تحریر مجتهد او ما سے
و بیم زبانی و هتا سے فی تعنوا کلی شده که نبا
مبادا مرتبال خدی عقلا خلو
نکنند و بمیزان مستقیم در تمیز حق
تند علی التوفیق
تم





بسم الله الرحمن الرحیم



المقالة التاسعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد غزالی که از اعاظم ائمه اهل سنت است روایت ماجرای شهادت حسنین علیهما السلام حرام دانسته وگفته یحرم علی الواعظ وغیره روایة قتل الحسین والحسین رضی الله عنهما وحکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه یهیج الی بغض الصحابة والطعن فیهم انتهی بالفاظه **قال الفاضل المجیب** چون قصه زهر امام حسن وواقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت بواقع ندارد وضعیف وسقیم است وبسیاری از مقدمات اختلاف تمکین وصبر وشکیبائی اهلبیت واقع شده بلکه موجب اهانت وتحقیر ایشان گردیده وهمچنین اخبار تخاصم وتشاجر اصحاب که خالی ازین امور نیست اگر تحریمت ذکرش بر کسانیکه تنقید حدیث وتمییز بین الرطب والیابس ایشان را میسر نباشد وقوت بیان محامل صحیحه بدست ندارند بنا بر فرید اهتمام فتوی دهد بعید نباشد ومخفی نیست که بسیاری از واعظین قدیماً وحدیثاً همچنین بوده اند ولهذا اهل تنقید در بیان آیات موضوعه وضعیفه میگویند کما هو داب الواعظین وحال بعضی از وعاظ ومقاصد فاسده ایشان در بعضی از تفاسیر اکابر امامیه مذکور است کما لا یخفی علی الناظرین خواجه حافظ شمس الدین شیرازی بر امثال این واعظین زبان تعریض بر گشوده ودر حق ایشان گفته ع واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند ؎ قول ما نیز همین است که او آدم نیست ؎ بالجمله علیت تحریم ابو حامد غزالی فانه یهیج الخ ادبرای هر دو امر معاً ممنوع است کیف لا وقد قال بعض المحققین المنع عن ذکر التشاجر فقد ذکر سببه واما ذکر قتل الحسین رضه فلما رای من غلو الرافضة بقتل اشیاعهم تیقروه بوقوعها بحیث یفضی الی الاهانة بل السب للجملة المفضیة الی ذهن عقاید العامة کما هو المعلوم من عادة الرافضة الکذبیة

والو عالم الجبلة الذين لا يميزون بين الصحيح والسقيم من الاخبار على ان هذا النوع من الذكر من مية التعرية

الا لما رأيتمي بلمحفه ولو سلمنا تقرير العلة في لبعض العمامة ظاهر وان كنت طالبا التفصيل فارجع الى الالفين

علاوه بعضي از اماميه مخطئين كه اصحاب خود را از قرائت قرآنى كه حضرت امير از املاى كرم و كاست جمع فرموده بود باز داشتند و گفتند حتى اذا قام القائم قرء كتاب الله على حده و در كتمان آن كه اكبر الكبائر است كوشيدند و بياض عثمانى را كه نه لفظش درست است و نه ترتيب آن واقعى و ما انيمه تبديل و اسقاط دران اتفاق افتاده و هر گونه تحريف دران وقوع پذيرفته رواج دادند اين اظهار و اخفار قرآن مجيد مبنى بر كدام مصالحه بوده است آيا از عدا مجيد خود انحرافى و لبسوى محرفين كتاب الله ميلى داشتند يا عياذا بالله مطابق مال العينى از اخبار شيعه بكامر مجملا اضلال و تلبيس امت مد نظر ايشان بوده و منع از قرائت قرآن مجيد اگر از دلايل عدم قرآنيت نفى قرآنيه است پس جمع بين الضدين لازم آمد و الا منع غرائى بكدام دليل مستلزم نفى شهادت باشد هر كس كه از اذكياى اماميه حل اين مشكلات نمايد منت بر راقم نهد مگر لهم هر ابذل توجه و صرف همت در خصوص اخفاى قرآن مجيد تا قرب قيامت مبنى بر اهتمام شان است و غالبا ازين وادى است آنچه از معتقدين اماميه شنيده شد كه جوانى بحسن صورت و سيرت النصاف داشت روزى باستماع عذاب زانيان اعضاى تناسل خود ببريد و حضرت امير بحفظ اين امانت و نمود لنش بمرهم عند الحاجت قيام ورزيد قضا را در زمان فاروق جوان مذكور عازم زيارت حرم شريف شد جناب امير در باب اعزاز و اكرام او سفارش ها با مير قافله نمود اتفاقا در اثناى ميان زنى بحسن طلعتش مايل شده مكرر و لطرش خود را جلوه داد و التفاتى لبسوى او نكرد آخر الامر آن زن نا لكار كيسه خود را در اثاث او پنهان كرد و صبحدم فرياد برآورد كه مال مرا دزد برد هر گاه تجسس كنان بجانش رسيدند كيسه را يافتند و دانستند كه صورتش مليح و سيرتش قبيح است خواستند كه جوان را بسزايش رسانند كه امير قافله را سفارش امير المومنين ياد آمده و از سر تقصيرش در گذشت هنگام معاودت زن را باردار ديده گفت كه بار همان جوان است او را مقيد نموده بمدينه رسول صلى الله عليه وسلم آورده با جناب امير شكايت كردند مجملا بحكم آن حضرت اهل مدينه جمع شدند و امانت سابق و چوب دستى پيغمبر صلى الله عليه وسلم و آن زن مذكور را جناب حسن و سلمان فارسى همراه آوردند زن را زير گليمى بر پهلو خوابانيد و چوب را بر پهلويش نهاد و از جنين نام پدرش پرسيد باواز بلند و زبان فصيح نشان داد من لعى حقه سر بمهر را بر كشود و اعضاى تناسل او برا هر كس وانمود شور از خلايق برخاست و فتنه فرو نشست يعنى جوان نجات دادند و زن را بعد از وضع حمل محدود نمودند انتهى ملخصه و بر كسيكه ادنى بهره از كياست دارد مخفى نيست كه در گاه داشتن ذكر و خصيتين در خانه اهل بيت طاهرين و انيم ما انيدت در از غير از اهتمام شان حاجتى متعلق نشود بلكه همين يك حرف كفايت ميكرد كه جوان مقطوع الاعضا است قدرت بر زنا ندارد و اگر سخن مرا گو قرار نميكنند اينك جوان حاضر است و انظروا اليه ليس له ما للرجال لا قليل ولا كثير وايضا در توقعات

صاحب الامر صاحب رقعه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی المجمع من الناس فعلیه لعنة الله

و در جای دیگر باین الفاظ برآید که ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس و از این همه عام تر و صریح تر خبر یست

که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمیه باسمه الا کافر پس یا خدایا مگر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود

که این همه مخصوص بزمانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجوی آنجناب افتاده بودند و فیه ما فیه فلیتأمل حالیا

ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما در

حق ایشان بیرایه ورود پوشیده بنابر عظمت و اجلال است یا بجهت اعراض و انحراف لکن الاول

باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اعراض و انحراف

نمی شمارند و قول ابوحامد غزالی بجرم علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اغراض

از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما میتوانند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی

للمتشیعین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال و لیس عدم با آورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة و غیره

فی غیرها قوله چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنابر شهرت بود نزد امام غزالی اکثرش مطابقت

بواقع ندارد الخ اقول قصه زهر دادن جعده ملعونه بحکم خال المؤمنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ

معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات ماجرای کربلا بحیثی مشهور است که کتب سیر مؤلفه مخالفان از آن

مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت

بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لا نسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت از ذکرش ممانعت نموده کیف

تخصیص تحریم بروایت شهادت حسنین علیهم السلام درین صورت بی وجه است بلکه روایات وفات سید کائنات

و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت و

اصحاب از تهییج بغض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد

شده و نیز موید آنست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از حزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق

محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشوراء کما سیاتی انما هی

الشهادة الدالة علی مزید حظوته و رفعة درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک

الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و الاخرة ازا بما رتبه الله تعالی علیه بقوله

أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و لا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم

الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن اذ لیس

من اخلاق المؤمنین و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و اله و سلم اولی بذلک و احری زیرا که

هرگاه بنابر تصریح اهل سنت جناب رسالتمآب و اصحاب آنجناب بر سید الشهدا گریه و بکا نموده

باشند ممانعت از آن بغیر از عناد با اهل بیت سید امجاد یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد

عملی ندارد و غوث اعظم سبحانی که پیر پیران الشان است از کلام ابن حجر وغیره نیز ترقی کرده و حکم فرح
و سرور درین روز منحوس کمنود چنانچه در کتاب غنیة الطالبین که بتصریح قاضی محمد الله محشی شمیم
جامی و ملا عبد الحکیم مترجم غنیه از مصنفات اوست می فرماید وکذلک یوم عاشوراء لا یتخذ یوم المصیبة
ولان یوم عاشوراء ان یتخذ یوم المصیبة لیس باولی من ان یتخذ یوم فرح و سرور الخ و از بجاست که اهل
مکه و مدینه تا حال بروز عاشورا لوازم فرح و سرور از قسم حنابندی ولبس البسه فاخره و معانقه و مصافحه
بعمل می آرند کما نقله الثقات و آنچه مجیب نوشته که بسیاری از مقدمات اختلاف صبر و شکیبائی اهلبیت
واقع شده بدون بینه مقبوله از درجه اعتبار ساقط است و اهانت اهلبیت مشابه و مماثل بیان اهانت انبیاء
سابقین است که از دست ظلمه امت با نهار سید علی مانمی بینی که کلمات سوء ادب لنسبت بحضرت مریم که بنی
اسرائیل بر زبان می آوردند در قرآن مجید مذکور است فکما لا تمنع ذکر ذلک فکذا هذا و آنچه نوشته که
اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب نیز خالی ازین امور نیست معلوم نیست که مراد ازین امور چیست اگر عدم
مطابقت اکثر آن بواقع است پس غزالی را تخصیص تحریم باخبار کذائیه لازم بود و اگر مراد از آن اها
صحابه است پس المسلم که این امر موجب تحریم روایت تخاصم و تشاجر باشد کیف وقد ذکر الله سبحانه
فی مواضع من کتابه المبین قبائحهم و اکثر قبائحهم التی موجب اهانتهم و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه تنقید حیثیت
و تمیز بین الرطب والیابس نتوانند نمایند امیر نیا مده بعد تحریم غزالی ذکر آنرا علی سبیل الاطلاق توجیه
القول بما لا یرضی به قائله است و آنچه مجیب در باب مبالغه و کذب واعظین مبالغه نموده تطویل لا طائل
است زیرا که غزالی منع روایت مخصوص واعظین ننموده تا این تاویل علیل ابی بر روی کار آرد بلکه
بلفظ غیره علی الاطلاق از آن ممانعت فرموده پس مذمت واعظین بپاس قول حجة الاسلام نفعی عاید
مجیب نخواهد کرد و بعض افاضل عصر که نسبت این رساله بطرف دهلی میکنند و درین بلده بوعظ قیام مینمایند
معلوم نیست که مصداق بیت حافظ هستند یا نه علاوه اینکه درین صورت تخصیص ذکر شهادتین بی وجه
است بلکه غزالی را تحریم ذکر جمیع قصص لازم بود و آنچه نوشته که علت قول غزالی برای هر دو امر
ممنوع است ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات و محاورات عرب است زیرا که فقره فانه یهیج الی البغض الخ
تعلیل جمله واقع شده و جمله یحرم علی الواعظ روایة قتل الحسن والحسین وحکایة ما جری بین الصحابة
پس چگونه تعلیل متعلق به نصف جمله خواهد بود مثلا در قول قائل یحرم علی الصائم الاکل والشرب والنظر
علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه تعلیل تمام جمله است نه لبعض آن و موید ما ذکرنا فی شرح المقاصد و نهایة
فان قیل فمن علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک ویزید
قلنا تحامیا ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما روی فی ادعیتهم و یجری
فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد

ماحال ونقل فی الی فی قوله یهیج الی بعض الصحابة ایثار الطیغا الی ما اومانا الیه فکن علی لطف القریحة واما
العبارة التی نقلها عن بعض مدققی اهل السنة والجماعة فی عارية عن الدقة والمتانة ومملوة عن السخافة
والرکاکة فان المفتری الی حرم رواته شهادة السید المظلوم علی سبیل الاطلاق والعموم ولو کان الامر کما زعم
هذا المدقق کان ینبغی له ان یحرم روایته فوت سید المرسلین وامیر المؤمنین وخلفاء الراشدین ایضا علی
ان استناد ذلک الی شیعة الحق الذین رفضوا طرق الضلال وتمسکوا بذیل مودة النبی الاواه خیر الخیرة
بلا مریة وادعا بلا بینة وانما ابنیه اهل بیت سید المرسلین ص فهی مماثله بابانة الاغبیاء الی البقین قال الله
سبحانه فی کتابه المبین قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ
بَغِيًّا وبراءة الهم المرمیین عن قول الافکین مذکورة فی کلام رب العالمین ثم نقول ان الاستدلال
علی الدعوی بعبارة المدقق المجهول بعید عن الفحول فانه لیس بحدیث ولا انه فلیس للخصم ان یعتمد علی تلک
العبارة **قوله** علاوه بعضی از ایمه محفوظین که اصحابه خود را از قرارت قرانی که حضرت امیر المؤمنین سلام
کم وکاست انرا جمع فرموده بود باز داشتند **قول** اطلاق محفوظین بر ایمه معصومین با وصف اطلاق
آن بر خلفای غیر راشدین مستلزم تناقض وتناقض وتکذیب مفاد آیت تطهیر است بالجمله این افاده
تازه واین وقت بلی اندازه که عجیب انراز انکار انکار دانسته نزد اولو الابصار مضحکه نسوان
وتلعبه صبیان حبشی بیست زیرا که بر روایات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث شدید الحیا مقبول
جور وجفای شیعه اولی برای ترویج دین وترقی شرع حضرت سید المرسلین اکثر قرا منمازرا احراق
نمودند وعبد الله بن مسعود را که از جمله صحابه کبار بود بسبب امتناعیکه در عطای قران خود نمود
ضرب وتادیب فرمودند پس ایمه معصومین واوصیاء مرضیین که قران اصل را اخفا فرمودند محض
محافظت نفوس خود از جور وجفا وحفظ قران مجید از احراق خلفا بود ومعلوم است که ظلم وجور خلفای
بنی امیه وبنی عباس بر اهل بیت جناب رسالتماب زیاده از ظلم خلفای ثلثه بر جناب ولایتماب بود
چنانچه این معنی بر کسیکه تتبع سیر وتواریخ معتمده اهل سنت نموده کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و
آشکار است ایا نمی بینی که باوجود ظلمیکه یزید ملعون بر جناب سید الساجدین وزین العابدین
نموده بود عبد الملک بن مروان که مدح او از زبان اورع صحابه سابق منقول گردید آنحضرت
را بقید غل وزنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین ابن طلحه در مطالب السؤل میفرماید ومنها
ما نقل عن ابن شهاب الزهری انه قال شهدت علی ابن الحسین رضی الله عنهما یوم حمله عبد الملک
بن مروان من المدینة الی الشام فاثقله حدیدا ووکل به حفاظا فی عدة وجمع فاستاذنتهم فی التسلیم
علیه والتودیع له فاذنوا الی فدخلت علیه وهو فی قبة والاقیاد فی رجلیه والغل فی یدیه فبکیت
وقلت وددت انی فی مکانک وانت سالم فقال لی یا زهری اوتظن هذا مما تری علی وفی عنقی یکربنی

اما نوشتت ما کان وانه ان بلغ بک من امثالک غم لیذکرن عذاب الله ثم اخرج بهذه الفعل ودر حلیه الاولیاء
الخ وخلف رشید این خلیفه بلید ابو فراس شاعر الجوهر الشاوی یک قصیده در مدح آنحضرت تعلیل نموده
محبوس ساخت ومتوکل ملعون که بتصریح محی الدین قطب شاهر وباطن بود در باب جعفر قبر مبارک جناب سید الشهدا
وخامس آل الکسا اهتمامیکه نمود مشهور وبر السنه خواص وعوام مذکور است وصاحب روضة الاحباب که
تاریخش معتبرین سیرست در احوال جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام چنین نوشته در بسیاری
از کتب معتبره مسطور است که ابوجعفر منصور دوانقی روزی ربیع حاجب را باحضار ابوعبدالله جعفر الصادق
رضی الله عنه مامور گردانید وچون امام حاضر شد گفت قتلنی الله ان لم اقتلک تا کی خواهی که فتنه
انگیزی وچون مسلمانان زنی صادق رضی الله عنه فرمود والله که من هیچ نکرده ام وداعیه آن دارم
اگر بتو خبری رسیده باشد از زبان کذابی بوده واگر عیاذا بالله آنچه گفتی کرده باشم پدر یوسف علیه السلام
ظلم کردند عفو نمود وایوب علیه السلام چون ببلا مبتلا شد پست ورد آمد شکیبائی کرد وسلیمان را
عطا دادند زبان بادا شکر بگشاد واین جماعت پیغمبر انند ونسب تو بدانشان می پیوندد منصور گفت راست
وآنجناب را بپهلوی خود نشانید پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو بمن رسانیده است آنگاه
فرمود تا آن شخص را بمجلس آوردند وازوی پرسید که آنچه بمن گفتی تو خود از جعفر شنیدی جواب داد که
بلی گفت سوگند می توانی خورد گفت بلی پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
صادق رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من او را سوگند میدهم گفت همچنین کن آنگاه امام رضی الله
عنه با آن شخص گفت بگوی تبرئت من حول الله وقوته والتجات الی حولی وقوتی لقد فعل کذا وکذا جعفر
وآن لعین اندک امتناعی نمود وبالاخر سوگند خورد وهم در مجلس افتاد بمرد ومنصور گفت تا پایش
گرفته بیرون افگندند ودر مطالب السئول مذکور است فلما دخل جعفر علیه اوعده واغلظ وقال
ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون الیک زکوة اموالهم وتلحد فی سلطانی وتبغیه الغوائل
قتلنی الله ان لم اقتلک الخ ومقید ساختن مهدی عباسی جناب امام موسی کاظم علیه السلام را وشهادت
جناب امام رضا علیه السلام نسبت انگور یکه مامون ملعون خورانیده بود در کتب معتبره فریقین موجود
است واگر احاطه مظالم خلفای جور نموده شود دفترها سیاه گردد پس بر اهل انصاف وتارکان
اعتساف ظاهر وروشن است که درچنین حال اخفای قرآن مجید از اعاظم طاعات وافاضل
عبادات مستلزم حفظ قرآن ناطق وقرآن صامت که ثقلین اند از دست ظلم امت است خلاصه
اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدید وعدم اختیار واقع کردند ودر تحریم روایت شهادت
حسنین علیهم السلام سوای حفظ صحابه از هیجان لحقد فایده دیگر نیست فان قیاسه علیه قیاس
مع الفارق علی آن الائمة الاثنی عشر معصومون عندنا ومحفوظون عندکم بخلاف القرآن فانه غیر

معصوم عندکم ایضا فاین ہذا من ذاک واما التحریف منحریف قرآنیکہ الیوم دردست مسلمین موجود است
و تواصل عجیب آنرا بار بار تحریر نمایند فکل تبتر سید عجائب میدانند پس ناشی از عدم اطلاع او بر روایات
معتمدہ مذہب خود شن بنیست زیراکہ احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتمدہ اہل سنت
دلالت بر حذف و اسقاط قرآن مجید وارد ولا یغنی بالتحریف الا ذلک چون این مقام تطفلی است
لہذا بالاجمال لتعرض بذکر انہا نمودہ میشود در صحیح مسلم باب قراءۃ الذکر والانثی روایت کردہ عن
ابراہیم عن علقمہ قال قدمنا الشام فاتانا ابو الدرداء فقال فیکم احد یقرأ علی قراءۃ عبد اللہ فقلت
نعم انا قال فکیف سمعت عبد اللہ یقرأ ہذہ الآیۃ واللیل اذا یغشی قال سمعتہ یقرأ واللیل اذا یغشی
والذکر والانثی قال انا واللہ ہکذا سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقرأہا ولکن
ہؤلاء یریدون ان اقرأ وما خلق فلا اتابعہم ازین روایت چنانچہ می بینی ظاہر میشود کہ لفظ
ما خلق از ملحقات سنت و در اصل قرآن نبود و نیز در ہمان کتاب روایت کردہ عن علقمہ قال
لقیت ابا الدرداء فقال لی ممن انت قلت من اہل العراق قال من ایہم قلت من اہل الکوفہ
قال ہل تقرأ علی قراءۃ عبد اللہ بن مسعود قال قلت نعم قال فاقرأ واللیل اذا یغشی قال
فقرأت وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى وَمَا خَلَقَ وَالذَّكَرَ وَالْأُنْثَى قال فضحک ثم قال ہکذا سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقرأ جلال الدین سیوطی در اتقان از زر بن روایت کردہ
کہ گفت عن ابی بن کعب کاین تعد سورۃ الاحزاب قلت اثنین وسبعین آیۃ او ثلثا وسبعین آیۃ قال
ان کانت لتعدل سورۃ البقرہ وانا کنا لنقرأ فیہا آیۃ الرجم قلت وما آیۃ الرجم قال اذا زنیا الشیخ
والشیخۃ فارجموہما البتہ نکالا من اللہ واللہ عزیز حکیم و نیز در ہمان کتاب از عائشہ روایت کردہ
کانت سورۃ الاحزاب تقرأ فی زمان النبی صلی اللہ علیہ مائتی آیۃ فلما کتب عثمان المصاحف لم یقدر
منہا الا علی ما ہو الآن و نیز جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور روایت کردہ اخرج ابو عبید
و ابن الضریس و ابن الانباری فی المصاحف عن ابن عمر قال لا یقولن احدکم قد احدث القرآن
کلہ ما یدریہ ما کلہ قد ذہب منہ قرآن کثیر ولکن لیقل قد احدث باظہر منہ و ازین قبیل احادیث
بسیار در کتب معتمدہ اہل سنت وارد شدہ کہ دلالت بر کم شدن قرآن مجید وارد و از ینجا است
کہ اکثر علمای اہل سنت مراد از حرف شبعہ کہ قرآن مجید بر آنہا وارد شدہ بلغات شبعہ گرفتہ اند
چنانچہ شاہ عبد الحق دہلوی در شرح مشکوۃ بذیل شرح حدیث انزل القرآن علی سبعۃ
احرف میفرماید و شرح را اختلاف است کہ باین ہفت حرف کہ فرمودہ اند مراد چیست اکثر برآنند
کہ مراد بان ہفت لغت است کہ در عرب مشہور و مشہود لفصاحت بودہ اند و آن لغت قریش و طی
و ہوازن و اہل یمن و ثقیف و ہذیل و بنی تمیم است آوردہ اند کہ اول کہ قرآن نازل شد بلغت

قریش آمد که لغت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وچون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر آمد که هر کس بر لغت خویش بخواند وهمچنین میخواندند تا زمان امیر المومنین عثمان رض وچون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنولیسانیده ببلاد اسلام فرستاد قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق رض واستصواب عمر فاروق رض جمع کرده بود وامر کرد بمحو باقی لغات بجهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر تکفیر بعضی بعضی را و نماند از آن لغات مگر چیزی اندک که متفق شدند بران صحابه و باقی ماند بعد از آن تا رسید بقراء سبعه باسانید متصل و باقی ماند اختلافی که درین لغت مقرره بود از ادغام واماله ووقف وجز آن از آنچه میان این قراء حسب اختیار و ترجیح مختلف افتاده است انتهی اینست حال تحریف که در قران مجید واقع شده اما عدم مطابقت نظم پس هر کسیکه ادنی مهارت در علوم عربیه وادبیه داشته باشد بطلانش ظاهر است واما عدم وقعت ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره ثابت است ابن حجر در فتح الباری در ذیل حدیث متفق میفرماید فیه دلالة علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر الترتیب العثمانی وکان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم النساء ثم ال عمران ولم یکن علی ترتیب النزول ویقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول اوله اقرا ثم المدثر ثم نون والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح وهکذا الی اخر المکی ثم المدنی والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الان فقال القاضی ابوبکر الباقلانی یحتمل ان یکون النبی ص هو الذی امره بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من اجتهاد الصحابة الی اخره وجلال الدین سیوطی در اتقان فرموده واما ترتیب السور فهل هو توقیفی ایضا او باجتهاد من الصحابة فیه خلاف فجمهور العلماء علی الثانی منهم مالک والقاضی ابوبکر فی احد قولیه ومما استدل به لذلک اختلاف مصاحف السلف فی ترتیب السور فمنهم من رتبها علی النزول وهو مصحف علی کرم الله وجهه کان اوله اقرا ثم المدثر ثم النون ثم المزمل ثم تبت ثم الکوثر ثم التکویر وهکذا الی اخر المکی والمدنی وکان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم النساء ثم ال عمران علی اختلاف وکذا مصحف ابی وغیره پس هرگاه حال روایات وعبارات اهل سنت برین منوال باشد نمیدانم که این لاف زنی مجیب از چه راه است والحاق بیاض عثمانی بر قران مجید بنا بر مذهب فرقه حقه که بالاجماع مامور بالطاعت وتعظیم همین قران در زمان غیبت اند صورتی ندارد زیرا که کسی خلیفه آنها قران مجید را بیاض خود دانسته تحریف وحرق نموده وازهتک حرمت آن اصلا خوف نکرده صورتی دارد اما آنچه نوشته که آیا از جد امجد خود انحرافی ولسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند الخ پس بدان می ماند که حضرت موسی که بمصداق کان معاشهم بالتقیه از بنی اسرائیل بسر میبرد نعوذ بالله ازین حق انحرافی ولسوی فرعون واحزاب میلی داشت وجناب رسالتمآب که در مکه معظم اخفای امر هدایت مینمود نعوذ بالله میلی بطرف کفار داشت هرچه فاضل مجیب در رد اعتراض شیعیان

نماید از فہم او بعید نیست و اضلال امت بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل طعن نمیتواند شد وکم لہ نظایر فی زمن سید المرسلین افضل الاولین والاخرین قال اللہ سبحانہ فی کتابہ المبین ذٰلک فی الکتب التی ادعی الیھم قلیلا وقال تعالی فی سورۃ الکافرون لکم دینکم ولی دین ازاینجا ظاہر شد کہ منع از قرائت قران در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم قرانیت نیست بخلاف منع از ذکر شہادت جناب سید الشہدا در صورت اختیار وعدم ضرر وہذا فی الظہور کالنور علی شاہق الطور ثم من لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ من نور قولہ وغالبا ازہمین وادی است آنچہ از معتمدین امامیہ شنیدہ میشود کہ بحوالی بحسن صورت وسیرت انصاف داشتہ اہ اقول بعد اغماض بصر ازینکہ این روایت ازجملہ اخبار احادست میگوئیم کہ بسا امور در بعض اوقات وبلاد غیر معیوب ودر بعض احیان معیوب ومتروک می باشد ایا نمی بینی کہ در حرمین شریفین شائع بود کہ زنان عرب برای قضای حاجت بصحرا میرفتند وامہات مومنین نیز ہمین عمل میکردند وازہمین سبب خلیفہ ثانی ام المومنین سودہ بنت زمعہ را شناخت ورعایت حق ام المومنین ننمودہ کلمات سوء ادب بآنجناب بزبان آورد ووحی الہی مخالف رای ان آغا نازل گردید چنانچہ در صحیح بخاری مذکورست حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامۃ عن ہشام عن ابیہ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت خرجت سودہ بعد ما ضرب الحجاب لحاجتہا وکانت امراۃ جسیمۃ لا تخفی علی من یعرفہا فراٰھا عمر بن الخطاب فقال یا سودہ اما واللہ ما تخفین علینا فانظری کیف تخرجین قالت فانکفات راجعۃ ورسول اللہ فی بیتی وانہ لیتعشی وفی یدہ عرق فدخلت فقالت یا رسول اللہ انی خرجت لبعض حاجتی فقال عمر کذا وکذا قالت فاوحی اللہ الیہ ثم رفع عنہ وان العرق فی یدہ ما وضعہ فقال انہ قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن انتہی وپر ظاہر است کہ درین بلاد بپیادہ رفتن زنان بنہایت معیوب است وازہمین باب است آنچہ در صحاح اہل سنت وارد شدہ کہ جناب رسالتمآب عائشہ را از لباس خود پوشانیدہ امر بملاحظہ مغنیان نمودہ بود زیراکہ ہیچ یکی ازاعزہ بلکہ غیر اعزہ مرتکب چنین حرکت قبیح نمیشود وازہمین وادیست اینکہ ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابہ روایت کردہ عن ابن عمر قال دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم علی القبطیۃ ام ولد ابراہیم فوجد عندہا نسیبا لہا قدم معہا من مصر وکان کثیرا ما یدخل علیہا فوقع فی نفسہ شیء فرجع فلقیہ عمر فعرف فی وجہہ فسالہ فاخبرہ فاخذ عمر السیف ثم دخل علی ماریۃ وقریبہا عندہا فاھوی الیہ بالسیف فلما رای ذلک کشف عن نفسہ وکان مجبوبا لیس بین رجلیہ شیء فلما راہ عمر رجع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فاخبرہ فقال رسول اللہ ان جبرئیل اتانی فاخبرنی ان اللہ قد برّاھا الخ زیراکہ کشف محل مقطوع برای خصی ومجبوب ونظر کردن بطرف ان درین بلاد بنہایت معیوب است ومعہذا حضرت خلیفہ ثانی بان غرتیکہ تو میدانی ازملاحظہ محل مقطوع اصلا بیہی نشدند لا افلح اللہ حالہ علاوہ برین میگوئیم کہ نظر بطرف ذکر انسان برای معالجہ

وختنه نیز در اکثر علمای اہلسنت جائز است فی الفتاوی السراجیة یجوز النظر الی الفرج للخاتن والقابلة
والطبیب عند المعالجة ویغض البصر ما استطاع و در اکثر روایات اہلسنت وارد شده که جناب حضرت
ابراہیم علیہ السلام در سن ہشتاد سال ختنه خود نموده فی جامع الاصول قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم اختتن ابراہیم بالقدوم وقال البعض بتخفیفه وقال البعض بالتشدید والقدوم موضع مشدد و اخرجه
البخاری ومسلم وزاد وقال اختتن ابراہیم وہو ابن ثمانین سنة پس ہرگاه نظر بطرف ذکر انسان که متصل بجسم
او باشد محل استغراب واستعجاب نباشد نظر بلطیفه مقطوع ومنفصل چگونه محل استعجاب خواہد بود واری
محل استعجاب واستغراب ومصداق ان ہذا الشیئ عجاب اینست که مجتہد اکبر سنیان
وامام اعظم ایشان نظر کردن حمامی بطرف حشفه غاسل تجویز نموده اند فی جامع الرموز گان ابو حنیفه
یری لصاحب الحمام ان ینظر الی العورة زیرا که نگاه کردن حمامی بطرف ذکر وحشفتین فایده بجز تذکر عمل قوم
لوط ندارد وسبحان الله امام اعظم سنیان رویت عضو یکه متصل بجسم است بدون ضرورت جائز دارند ومع ہذا محل
الطعن وتشنیع نباشند وامر یکه در بلاد عرب چندان معیوب نباشد محل الطعن وتشنیع باشد وانچه نوشته که در نگاه داشتن
ذکر وحشفتین بخانه اہلبیت طاہرین حاجتی متعلق نبود دلیل بلاہت است که حاجتی سوای انیکه لعمر فاروق بود
ساحت شان نموده شود وا تمام حجت بر او کرده اید امری دیگر نبود وانہم بحکم حضرت سید انبیا واقع شد
فما جزاء قاتله الله علی انیاک حرمة الرسول وآل الرسول وعلت عمری که شاه عبد الحق دہلوی در شرح
مشکوة آنرا السبب البیتاده لبول کردن خلیفه ثانی قرار داده اند وعبارت حاشیه قاموس وقانون مویدان
البته در ذہن مجیب قابل حجت بوده باشد والعاقل تکفیه الاشاره این توہمات واقوالات غیر از اذہان
رفضه جامی ندارد پس در ذہن کسی از عقلا آنرا در نگیرد بلی قیاس جلی که شامل باشد بر اصول کفر وحجود یعنی از
برایمه کرام ہر زه معاذ الله در فکر بر جسته خصوصاً رئیس المنافقین رسیده باد و اینده باشد قولعا ولقینا کام
مرا ضرور رسیده من بعد این بریده بینی ود ریده دہن وخشک دماغ وتر دامن ہوز نمی اندیشد که نسبت بجناب
حضرت فاروق باین قرات ودر ذہن ہیچ عاقلی نمی اید که او مقاعد جمیع اہل ایران را که بر داشتن سیت بود شا
شق کرده اینہمه سخن سازیہا از انجہت است که از زخمہای نمکین دردلہای خود دارند بخلاف ان علل که اعاده
مستفیضه الشان قیاسات جلی لشکل اول بدیہی مرتب گردانیده رو بہ کتاب حق موجود است ودر قصه قرآن
زبان داوند زیرا که انرا از مناقب علم حضرات ذریه طاہر انرا اقرار داده اند وچون علقیت اندیشی ایشان
از حد بیان افزونست گاہی چنان نکردند که دلالتش قوتیست واین بدان ماند که کتاب الوصیت را ہر وقت بر
زبان آورده اند از طرف حضرات ائمه وقتیکه مباحث اقوال وافعال ائمه شروع شده وندانستند که دران چه مذکور است
ومعنی آن چیست باز دعوی فدک وغیره وہم فوج کشی وارادہ جہاد یعنی چه واز نجا الفرقه علم میانه لوازم امامت معصوم
وانہم در کتب متداوله انکار آن انکار مذہب خویش خواہد بود چنانچه بر مقامش مفصل مذکور رو کجا الغیار اینکه نا امروز

یا وصف کوشش ما ننداں بیافتم لیس لعبد ما بین السماء والارض میان زهره در تحقیق است
ولا التعقل و انچه نوشته کرالنظر الیه لیس له بالمتبال اگرچه بالنظر بانچه قبلی از خلیفه اثبات نمود آن بمرده بیدار تغیر
دار دلیکن بدون اثبات جواز نظر الطرفین محل مقطوع نزد فرقه حقه اثنا عشریه وصول آن ندارد قوله انتهیا در
توقیعات صاحب الامر صاحب قعه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی مجمع من الناس
فعلیه لعنة الله **اقول** شعر فهمی عالم بالامعلوم شد احادیثیکه در باب ممانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت
صاحب الزمان امام الانس والجان عجل الله ظهوره وارد گردیده دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال
آنحضرت بالقاب شریفه مخفیه ندارد و لهذا دعاهای تعجیل ظهور آنجناب و اقرار بامامت آنحضرت در ادعیه ماثوره
و عقاید فرقه حقه بکثرت واستفاضه بر زبان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر ماثور و مذکور است
پس قیاس نهی از ذکر اسامی آنجناب که بنابر بعض مصالح مخفیه وارد یافته بر نهی از ذکر احوال شهادت
حضرت سید الشهداء و شفیع یوم الجزا علیه افضل التحیة والثناء بر بنا بر قیاس تیح الاثر قیاس شیطانی است معهذا شیعیان
درین ماده متمسک باحادیث مذهب خود اند بخلاف غزالی که لشبهها عن النفس نهی از ذکر شهادت جناب
خامس آل عبا نموده گذشته بر آن اکتفا نکرده معلل بتقبیح بعض صحابه نموده بالجمله چون احکام شرع غالباً
توقیفی است پس بعد ورود احادیث کثیره قائل تحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن
نمیتواند شد و کسیکه از ماها و النفس خود به تشبث قائل اخر معاروایت شهادت فرزند رسول را حرام دانسته
البته محل طعن و تشنیع خواهد بود و دانستنی که در اکثر احادیث عترت طاهره لقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب
الزمان و قائم آل محمد و غیر آنها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر
است که این القاب قائم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال
نمیکند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر
شهادت آنحضرت بالمره میشود فاین هذا من ذاک و انهمه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق
است اما بر تقدیر حمل آنها بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و ایام طلب آن امام هدی کما هو مذهب بعض المحققین
پس بطلان این معارضه حاجت به بیان ندارد چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعاظم علمای فرقه حقه است
میفرماید قال افقر عباد الله تعالی علی بن عیسی اثابه الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی و الشیخ المفید
قالا لا یجوز ذکر اسمه ولا کنیته ثم یقولان اسمه اسم النبی و کنیته کنیته و هما یظنان انهما لم تذکرا اسمه ولا کنیته و هذا
عجیب والذی اراه ان المنع من ذلک انما کان فی وقت الخوف علیه والطلب له والسوال عنه فاما الآن
فلا والله اعلم و از اینجاست که علمای ما در بحث امامت نام نامی آنحضرت مذکور می سازند کما لا یخفی من تتبع
کتبهم اما آنچه این مجیب غیر مصیب در باب آنحضرت اشاره ببحث و منع کرده لقوله فیه ما فیه پس ناشی از جهل
یا تجاهل او ست کیف و اکثر تواریخ معتمده اهل سنت ناطق است باینکه معتضد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت

نموده بود چنانچه در شواهد النبوة مذکور است که شخصی گفته که معتضد مرا باد و کس طلبید و گفت حسن بن علی
سر من رای وفات یافت برو ید و در خانه وی در آئید و هر که را در خانه او به بینید سر وی را بمن آرید گوید
که رفتیم و بسرای وی در آمدیم منزلی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گویا حالی از عمارت او فارغ
شده بودند و در آنجا پرده دیدیم فرو گذاشته از ابر داشتیم سردابی دیدیم و آنجا در آمدیم دریای دیدیم
و در اقصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی بخوبترین صورت بر بالای آن حصیر در نماز ایستاده بما
هیچ التفاتی نکرد یکی از دو نفر که با من بودند سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود در آب غرق شد و
اضطراب میکرد تا من دست وی را گرفتم و خلاصش گردانیدم بعد از ان نفر دیگر خواست که پیش رود وی را
نیز همان حال پیش آمد و خلاص کردم من حیران بماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدای تعالی و از تو عذر
میخواهیم که من ندانستم که حال چیست و بکجا می آئیم از انچه کردم بخدای تعالی باز گشتم هر چند گفتم بما التفات نکرد
باز گشتیم و قصه را پیش معتضد گفتیم گفت این سر را پوشیده دارید و الا بفرمایم که شما را گردن زنند انتهی و مطابق
این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل بهترین سیر سنت مذکور من شاء فلیرجع الیها انچه
نوشته که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگوئیم که نهی از ذکر نام مبارک
امام ثانی عشر مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که در روز حدیبیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی
از کتابت رسول الله در حق سید المرسلین و مصداق کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین بنا بر عظمت و جلال الحجة
بود یا اعراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی نعوذ بالله منه و از ینجاست که خلیفه ثانی بسبب کمال
شجاعت و دلاوری بکلام بطالت نظام لست نبی الله حقا الخ متفوه میشدند عجب دارم از حضرات اهل سنت که این
امور را باعث انحراف و اعراض نمیدانند و حرمت ذکر اسم مبارک حضرت صاحب الزمان را با وجود جواز ذکر القاب
آنحضرت و توقیفی بودن احکام شرع باعث انحراف میدانند هذا الشیء عجاب و اما ما قال من انه فیما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال الخ فهو کلام فی غایة الاجمال مستترا عن ظهور افتضاح قائله عند اولی الالباب فعلیه ان یفصل
ما زعمه من المناقشة و الجدال حتی تبین حقیقة الحال و حقیة المقال عند اصحاب العلم و الکمال و الله یحق الحق و
هو الکبیر المتعال **اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد** بر اهل عقل رزین که مباحث رسالهٔ کفارة العین را احاطه کرده‌اند مخفی نیست که مجتهد در اصل کلام
و لا یلتفت الیه ابطال شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه بر اصول اهلسنت سنیه کثرهم الله تعالی فی البریة کم
خود مرتب ساخته کلام حجة الاسلام غزالی را هم در ان ادله شیدا ساخته عجیب مصیبت از ان توجیهات بر داشته
و مجتهد الزمانی هر چند بکوشش خود دست و پا بسیار در تشیید المبانی زده ولیکن نتوانسته که دلیل خود را از
خاشاک و غبار پاک سازد و تفصیل این اجمال انکه انچه از حجة الاسلام نقل کرده عبارتش انیست یحرم علی
الواعظ و غیره روایة قتل الحسن و الحسین علیهما السلام و حکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه

یسبق الی البغض الصحابة والطعن فیهم انتهی از تخصیص واعظ جواب مستفتی ظاهر است حاجتی بتقریر ندارد ولیکن بنا بر توضیح
وتفهیم آن بذهن جامد مجتهد شرح میکنم که اگر مقصود امام غزالی تعمیم بودی ضرور بود آنکه فرماید یحرم علی کل واحد سواء
یجوز لا احد روایة قتل الحسن والحسین رضی الله عنهما وهرگاه چنین نگفت بلکه گفت یحرم علی الواعظ لتصریح حرمت
شد بر صاحب وعظ و هر کس از شیعه و سنی وامثال ایشان از ناظرین کتب همین فهمید که واعظ را حرام است
بیان آن و وجه این حکم مخصوص غیر ازین بخیال نمی آید که واعظ بنا بر مشهور زمانه القول الواعظین شخصی است
که سرمایه علمی ندارد و نشیب و فراز میدان علوم دینیه ندیده است و میخواهد که کار معاش او تمشیت پذیرد و در علما
نزد عامه شهرت کرد چنانچه اگر تتبع کرده شود خود از احیاء العلوم این امر بر می آید و ایضاً از کلمات و محاورات علماء است
که این کتاب واعظانه است و محققانه نیست پس اگر کسی در مجلس وعظ اعتراض نماید که حضرت صاحب
چه بود که جناب امام حسین ع را شهید کردند و او گوید که بیعت یزید نکرد پس سائل سنی و اگر سنی گفت
بر مذهب شیعه که امیر المؤمنین بیعت با کسانی نمود که مرتبه فسق و کفر ایشان معاذ الله از یزید در گذشته بود زیرا که
با وصف قتل امام حسین بحکم آن کشته شقشقیه و شوری و کربلا قرآن مجید را تحریف کردند و حضرت زهرا را
کشتند و خانه را سوختند و دین محمدی را مبدل نمودند و راه ارتداد پیمودند الی غیر ذلک مما تعتقدونه پس
اگر واعظ رافضی باشد سر بجیب تفکر چنان فرو برد که شاید وقت نفخ صور هم بر ندارد و سائل القیاد قطعاً
بداند که امام حسین مخالف دین و مذهب پدر بزرگوار خود بود زیرا که در مجلس وعظ عوام و خواص مجتمع می شوند
بلکه عوام الناس بیشتر می روند کما لا یخفی پس شهادت شهید کربلا با وصف مخالفت مذکوره چگونه و چرا اولیاقت
درجه مذکوره از کجا و قدر لتقریر فی الصوارم والحسام وتصانیف المجلسی و محرره انهم ما کانوا مخالفین فیما بینهم
فکیف که آنجناب محکوم بصبر و سکوت بود و حالانکه چندین هزار کس را از فوج یزید بکشت و اگر قطره آبی می یافت
همه را بتیغ بیدریغ قتل میفرمود پس خلاف صبر هم اتفاق افتاد و هم نقض عهد سابق که بار شهادت برای
بخشایش امت بر داشته بود رو داد چنانچه بر ناظرین رسایل شیعه کافی و کلینی واضح است و عنقریب نمونه آن بیاید بلکه هزاران کس
را از امت جد امجد خود بجهنم فرستاد و بر قدر ضرورت مکتفی نشد مثلا بر در خیمه خود همراه فرزندان و رفیقان برای
حفظ جان و ناموس اکبری نشست و داد حراست میداد و وقت یورش مخالفان تیر و سیف ذوالفقار را از غلاف
میکشید و مانند مظلومین شربت شهادت می چشید و اگر طالب خلافت بود بایستی همراه رفقا یکباره بر لشکر
یزید ریختن و کربلا از چار سو برانگیختن که اگر فوج هفت اقلیم مقابل میشد شکست میخورد کما یظهر من نهج البلاغة
والامامة للاروستانی و اگر واعظ غیر رافضی باشد و سائل بحث کند و گوید که خدا فرمود که خود را به تهلکه
میندازید و دیده و دانسته در چار موجه هلاکت پا ریدپس او اگر چه مثل اول لاجواب نگردد و بگوید که ظلم
و فسق یزید ثابت بود لازم خواست که او را دفع کند یا خلایق از ظلم او نجات یابند خلاصه که وثیقه سابق
هم موید امام حسین باشند لیکن کار بر او هم مشکل باشد و سلسله بانتها نکشد یعنی بوجوه دیگر هم اعتراض پیش آید

اگر چون مصیبت دشت کربلا با حدی و شناعتی نبود شادی کتخدائی را دران وقت چگونه گنجایش باشد و دران
معرکه مستقر عاشق را اقترانی با لتقریبا دخلی بوجهی من الوجوه چه ماند که مورخین معتبر ازدران جا ماعلمین هیچ نوشته اند
و خلاف عقل ازین حکایت میکنند و شاید که بو معتبره قدیم در لباس سخن امثال این حکایات تراوایی پیدا ساخته
و یافته اند تا اگر واقعه خوانی مرسوم را دخلی باشد مجلس واعظین محفل پادشاه نصیر الدین حیدر منتقل شود
که چون نوبت کتاب خوانی در مشکوی سلطانی سر منبر آمد و زنان محلات بشنیدن اصل واقعه شهادت مایل
شدند و در استماع آن همه تن گوش گردیدند پس آهنگ خبر راویان جگر سوز و ناقلان روایات غم اندوز
بدینگونه مسامع ایشان در آمد که روزی حضرت روح الامین از بارگاه رب العالمین بحضور حضرت سید المرسلین
درود گویان فرا رسید و سلام خداوند جهان و جهانیان رسانیده و بقچه سربسته پیش حضرت نهاد حضرت
پرسید ای جبرئیل این چه راز نهانی هست باید این رمز مخفی را بحکم جهان آفرین آشکار کردن فرمود که
هر یکی را از آل عبا بفرما تا این بار را بردارد و بر سر خود گذارد و مدارج عالیه عالم اخروی بدست آرد
پس چندانکه هر یکی از اصحاب کبار بر داشتن آن کوشید آن بار از جای خود نجنبید تا حضرت خامس
آل عبا آمد و از جا لیش در ربود و بکمال آسانی بر دوش کشید و بر سر گذاشت و نوبت شاباش و آفرین
بدینجا آمد و فلک گفت احسن ملک گفت زه پس حضرت روح الامین با دل بریان و چشم گریان دفتر
شهادت کشاد و پیش جناب رسالتمآب نهاد تا بخشنودی مهر ان دفتر زنند فرمایید که بر قتل حسین
راضی شدم چون مستورات این مضمون شنیدند نعره و وا ویلا وا مصیبتا از فرش زمین با آسمان برین
رسانیدند و هوش و حواس را خیر باد گفتند از انجمله زنی سر خود را میکوفت و میگفت محمد اکه در عالم
نمیگیرد که پیغمبر بکشتن چنین نواسه دلبند و فرزند ارجمند مهر کند و بنویسد که بران راضی شدم که بحکم
از اغیار سنگین دلان روزگار این کار بعمل نیارد ناگاه واعظ کتاب خوان ندا در داد که حضرت مهر ز
شتت فرمود که بجان و دل پذیرفتم زن فریاد بر آورد که یا رسول الله مرا از تو چنین توقع نبود که بر
طومار شهادت مهر کنی و حسین بجان و دلم را بکشتن دهی هر چه کردی دیدیم که دل ما در و دیوار
چگونه این واقعه دل گداز هوس پرواز را قبول تواند کرد که سینه سنگ خارا با وصف صلابت از شنیدنش
شق میگردد که در همین هنگام صدای دیگر بگوش رسید که جناب امیر المومنین سر تن بر قضا در داد زن سر
و روی خود را خراشید و گفت الهی مردان از قوم عرب چه قساوت دارند که در قبول شهادت چنین فرزند
هیچ دریغی نمیکنند اگر هزار روایت در کتاب باشد باور نکنم که فاطمه زهرا قتل حسین را تجویز فرماید
زن درین حرف و حکایت و شورش و سوزش مبتلا بود که فریاد کتاب خوان بزبان جناب بتول
شنید که راضی برضا شدم و هدف تیر قضا گشتم زن چنان نعره جان کاه بر آورد که دیگران هم همراه
او در خروش آمدند پس شیون و فریاد راحدی نماند چنانکه عرفی گوید ع گوش اهل آسمان در حلقه ماتم

شنیدم تا بر کشید آهنگ ها یا های من بشنو زن بیدای جهوری زار نالی میکرد که سوگند بخدا که رضای فاطمه زهرا
زنهار بخاطر خطور نمیکرد ولیکن چه علاج که زنان عرب بیشتر دل سنگین دارند و زنها ما بدین غم و
اندوه متاثر نمی شوند الحاصل اینها که شنیدی تعلق داشت بتخصیص حکم مذکور بواعظ که اصلا اغراض مجتهد
را در حقیقت و رد وی عنیت یا نه بلکه قیاس او که ابطال شهادت حضرت امام حسین ع است نزد ارباب دانش
و بینش بر آید و اگر مدار تعمیم حکم مسطور بران می نهند که لفظ و غیره ضمیمه آنست پس بعد تسلیم اتفاق نسخ
میگوئیم که ضم این لفظ نیز در باره تعمیم نفعی نیست و ابطال شهادت امام حسین لازم نمی آید زیرا که بعد از
اختصاص حکم حرمت بواعظ احتمالی بود که شاید کسی بگوید بتخیل که غیر واعظ را حرام نباشد مطلقا بنابران
باضافه لفظ غیر ان وهم را از [illegible] بر داشتند تا بدانی که غیر واعظ مثل مورخ را که دلیل صحت سندی نباشد
و برای تحقیر او میگویند هذا القول المورخین نیز شامل باشد و بتحقیر واعظین خود در رساله العباره العین
اشارتی رفته و عقلا را کافی گفته و [illegible] هم ازان با وجود عصبیت بر نه چیده و اما بیان دیگر پس بطور نمونه
از کتابیکه علمای فیض آباد و لکهنو در جواب فاضل بارهه رائی نوشتند و لکار تحقیق دران بسته‌اند و نام
وسیلة العصاة للعفو والنجاة گذاشتند باید شنید محصلش بدان میرسد که اعتبار بر گفته مورخین که روایات
را بی سند نقل میکنند زینهار نیست باید که سند بهم رسانند و قوت و دلالت آنرا بمیزان عقل بسنجید مورخین
را چه اعتماد که با این و آن مایل میشوند و گاهی شیعی شوند و گاهی تسنن اختیار کنند تا انکه ظرفای سابقین
در حق مولف حبیب السیر گفتند س ○ خواند میر ما کهی سنی گهی شیعی بود ؛ چون غلیواژی که شش مه ماده شش
مه نر است ؛ و اکثری کتابها که در قصص و حکایات مولف شده و برای براهین سندی بیان کرده اند البته معتبر
است مثل کتاب بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون ملا باقر مجلسی و غیران سنه بالجمله لفظ غیرهم
موجب نشد که تعمیم حکم چنانچه مقصود اوست مراد باشد و صورت دلیل برای مجتهد مثل شهادت ریحان
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم پدید آید و ثابت شود که نزد امام غزالی اهل تحقیق را هم حرام باشد
کما لایخفی پس حالانکه روایات قدیم و خطب [illegible] و کتب ضخیم هنوز موجود و بقول عرفی س ○ از نقش و نگار در و
دیوار شکسته ؛ آثار پدید است صنادید عجم را ؛ چنانچه مجتهد در ادله سابقه از بر آوردن نتیجه نفس عداوت
خویش در باره جناب سید الشهدا بر گیرند و خائب و خاسر از میدان مناظره باز گردید و درین استدلال
هم کوشش او بجای نرسید لاجرم اگر سابقین و خالدین او اجازت دهند شعر مشهور که مجتهد الزمانی
درین کتاب و طعن الرماح و غیره جابجا می آرد بر خاتم او درین معرکه مرد آزما کنفقهای قول
بزرگان بروا گردانم س ○ سوم پرده بیحیایی بتن ؛ که شود حتی در در پرده خویشتن ؛ وان
س ○ دبیب الحمار [illegible] ؛ [illegible] ناقاب و مال از ان ؛ الغرض معنی لنست که غیر محقق را روایت کرد
درست نیست بخلاف صاحب تحقیق که فهمیده و سنجیده قدم در میدان و غط خواهد نهاد و موجب ضلال

که حرفی هم از نمونه آن نوشته ام در ورق نخواهد گردید و مزید توضیح برای تفهیم مجتهد آنکه چون واعظ با طلاقش
به بینی نسبت عموم و خصوص هم میرسد که شخصی هم واعظ باشد و هم محقق چنانچه علامه دهلوی بود قدس سره
العزیز در قریب این زمان که روز جمعه و سه شنبه مشتاقین در مدرسه او جمع شدند صحبت وعظ قریب یکپاس موقوت
نی لست و علمای تفسیر بیضاوی و نیشاپوری و کشاف دیگر تفاسیر مشکله در دست میداشتند و میدانستند
که درین وقت فلان اشکال را ازین تفاسیر حل خواهد فرمود و همیشه میدیدیم که هر کرا اعتراضی در دل هم رسید و تقریر
کرد او را مطمئن میگردانید و از فیض صحبت شریفش اکثری از کفار مسلمان میشدند و متردد در دین قوت اعتقاد میافتند
و سفر فقیر برای تحقیق مذهب بود چون بدین صحبت التزام کردم همه شکوک و اوهام رفت و گذشت که لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا پس فقط برای التزام رفضه نقل کتابی چند برداشتم و در حقیقت مذهب اهل السنت هیچ شکی و شبهی نماند
و این نقل و تحریر فقط برای آن بود که اگر کسی از رفضه سر خود بجدال بپردازد لعلاجش بپردازم و شخصی دیگر آنکه
وعظ میگوید و فقط طلاقت لسانی دارد و برای شهرت خویش مجلس را می آراید و زیب و زینت میدهد و از
تحقیق علم و عمل بهره نمی یابد بلکه مصداق این کلام بلاغت نظام است ؎ واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون بخلوت می روند آن کار دیگر میکنند ٭ و در خصوص مجتهد پایگاهی رفیع و بارگاهی منیع دارد که در تابستان روزه
نمیگیرد و از برف افطار میکند مثل حاجی سحرخیز چون کسی گفت حیف باشد که روزه نمیداری و سحور میخوری گفت مگر
تجویز میکنی سحور هم نخورم و مطلق کافر شوم و یکی دیگر که تحقیقی دارد و فقط واعظ نفس خود است نمیگوید چنانچه
بعضی از اهل تحقیق چون از علوم فراغ یافت با شیخ گفت که مردم مرا تکلیف موعظت میدهند و اصرار میدارند مصلحت
چیست فرمود مناسب اینست که اول در خلوت قرآن مجید بکشاد ببین که رب العالمین چه میفرماید در سه آیت کریمه نخستین
در سوره بقره أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ دوم ایت سوره هود که
از زبان حضرت شعیب حکایت فرموده وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ الآیه سوم
ایت سوره صف يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ روزی دیگر
حاضر شد و گفت بعد از دیدن این آیات دل من لرزید و ستادان نشستم و تاب وعظ در خود نیافتم پس ثبت بعضی از محققین چنین
است که رسم تعلیم و موعظت از میان برخیزد چنانچه گذشت اپس اقدام آن میفرمایند و هدایت خلق میرا از زود در
زمان مشهود بالخیر چنین انتظام بود که تدارک این امور بوقوع می آمد حضرت خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله
علیهم اجمعین چون در بصره داخل شد واعظان را دید و شنید که بیهرکوئی و قصه خوانی مشغول و مصروف اند ایشانرا
از مساجد بیرون گردانید تا باز قدم در میدان جسارت نه نهند چنانچه بر متتبعین روایات مخفی نیست و حال
این زمانه هرچه بستانیان چیست که چون مجمعی دارد گرمی رفت خانه ایشان از رشک الغرانی خرابات دیدند ناچار
فسق و فجور را بمقدار یافتند که قتل مشهور از زبان هر ناظر عبرت بین برآمد که لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام
روزی در مجلسی که مشایخ و علما هم دران مجتمع بودند و شیعه و سنی فراهم آمده بودند من دران مجمع هر جا که می نشستم

بسبب صوت جهوری دماغ فقیر پریشان میشد بالآخر ازان مجلس بدر آمدم و نیز یاد دارم که بزرگی بشوق محاورت
در مجلسی مرا طلبید و بجهت مذکور امتداد زمانه پدید آمد تا شام شد آن بزرگ خواست که وقت نماز عشا بر دیگر
رخصت کند که مبادا حقیر حال اهل مجلس دریابد و کلفت کشد و راه ملامت پیش گیرد و نوبت برسوائی شان رسد
شب دیجور بود و یکی کس راهبر ایشان کرد بگمان آنکه هوش و حواس در سر دارند و حقیر ازینحال خبری نداشتم پس
رهبر بمقتضای ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند شد راه گم کرد پس ازان کجا بکجا افتادم عرض که امید نبود
که تا خرد گاه برسم ناگاه قائد التوفیق رفیق شد و روشنی در اثنای راه تافت پس صاحب سواری مرا شناخت
و مشکل آسان شد و قس علی هذا در لفظ و غیره که این شقوق در انهم بطور استیعاب و حصر احتمالات جاری که
بعضی نقد تنقید روایت بدست دارند و مجاهیل را دخلی نداده‌اند و حکایت را بدون سند نیارند و لیبا باشند
که فقط قصه خوانی شعار خود سازند و گروهی باشند از محققین و شغل تالیف ندارند بهر حال علمای هر مذهب برای
بند و بست مذهب و الجام عوام اهتمام بطور خود میکنند امام غزالی آنچه مصلحت دید بروی کار آورد و عقل نیز تجویز
کرد و لیکن بر اصول رفضه بند و بست حضرات ائمه جنابان بود امام چراغ هدایت می افروخت و دل الفقه السنة یعنی زراره
بران میسوخت و بالآخر تاب ضبط نیاورده پرسید که زیاده برین مشکلی نیست که سه کس از امر واحد پرسیدند و هر یکی را
مخالف دیگری تعلیم فرمودی امام جواب داد که درین اختلاف مصلحت بقای ما و شما نیست حالانکه امام محکوم بحق
گویا بود در هر صورت امن و خطر الی غیر ذلک مما حصل من الکافی الکلینی پس واضح باد که امام اهتمام مذهب فرمود بجبر که
حرام بود یعنی اختلاف در شیعه انداختن حالانکه مبعوث شد برای رفع اختلافات چنانچه صاحب شفیه المطاعن گفته و دل الفقه السنة یعنی
زراره بران سوخته ازینجا فرق آسمان و زمین هر دو مذهب پدید آمد که اهتمام اهلبیت بهدایت و اهتمام شیعه بضلالت
و درین باب امثله بسیار در دلم جوش میزند خدا را حرفی ازان بشنو که محرر فی ذکر کلفی کمنید هم امام اعظم اقدم امامیه در تهذیب میگوید

اخبرنی الشیخ زیده الله عن احمد بن محمد عن ابیه عن الحسین بن الحسن عن ابان عن الحسین بن سعید عن حماد بن عثمن عن ادیم بن الحر

قال سألت ابا عبد الله عن المرأة ترى فی منامها ما ترى الرجل علیها غسل قال نعم ولا تحدثوهن فیتخذنه علة یعنی راوی هم پرسید که زنی
دید در احتلام آنچه می بیند مرد صادق فرمود غسل بکند و نگوئید این حکم را بزنان تا علت نگردانند ازا و دلالت این حدیث را محققین
کتاب اعتراف کردند بر اینمعنی که نباید تعلیم کردن پس لازم آمد جواز نماز زنان در حالت جنابت پس من این اهتمام دینی را
از امام صادق که محفوظ بود در زمان الهی و ممنوع از خاموشی در صحیفه سمائی بخوان ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
بعد ازین مجتهدین دست و پائی کردند و گفتند که اینمعنی را زنان وسیله خروج بجا بها خواهند گردانید و باو تکرر دند که در تنزیل حجه داد
از سبب که الرجال قوامون علی النساء و اگر اندیشه باشد که خفیه بجا بغان پرداختند پس حرف طلاق هم معدوم را یاد نماند
که این ائمه مامور باشند به بیان احکام و جه ها در اهتمام دینی کوشند و آنانکه مامور باشند برای تقیه اتمامهای شانرا کیست که
بیان کند و کیست از مشاقین بشنود نعوذ بالله من المفتریات این امور که شنیدی تعلق داشت بظاهر بر مقالات قاضی [illegible]
و دیگران از اساتذه و تلامذه او که ایشان را از جماعه باطنیه توان گفت صدور این امور از امام غزالی بخوف و تقیه بوده باشد

تا اهل سنت کنونات خیرش بی خبر ندوند انستکه او مذهب شیعه در دل خود برگزیده چنانچه شواهد این معنی در کلمات مجتهد الزمانی موجود است خصوصا
جائیکه رساله سر العالمین را بان بزرگ یعنی غزالی اسناد کرده و از تقلید پدری بر آمده و در کلام سیتی قاضی نور الله مذکور الحبیب فرو انکار کرده و دلیل
بر ساختن نیکو تواند شد و اصل این ساختن از تالیفات مومن جالسی تواند بود و چه خوش گفته شاعر که گفته ما چون ... و عاده ... گذشت
مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود بنا بر غیبت حال خاتمه استدلال مجتهد بمثال در باره ابطال شهادت امام حسین که هیچ مرزی ندارد و قوله قصه زهر دادن
جعده ملعونه بحکم خال المومنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ معتمده نقل اقول لعنت جعده شاید مبنی بر تقیه باشد که مبادا اهل
سنت بکر زده بمقتضای اصول سابقه و اقوال سالفه که جناب امام حسن علیه السلام امامت نماند و آنهم بمقتضای قیاس الوهیت که در نفسه
نسبت کرده قتل جناب سید الشهداء السبطین کما عرفت لیس این نسبت بجناب امام حسن اولی تواند بود فان القرب اولی من ...
که در نسل آنجناب امامت هم نماند بلکه بسیاری از مطاعن آنجناب در کتب شیعه مذکور است که جعده شهادت از جمله اهل سنت گردیده و قاتل
مسکن نیست چنانچه تفصیل آن در منهی برای تفریح شیعه عصر و صاحبان عاقبت اندیش والتتمه باقی و نیز از اولاد مخصوصین
جناب سیدان ریحان رسول الثقلین را خارج کرده اند کما فی شرح جامع الزیارات الی غیر ذلک لیس ضرور شد از راه ... و ذوق لعنت
لعن جعده کردن تا این لعن بر و لیل او ... و رداع جعده را بر دارد و این خیال چنان مطلق است که ما دعا و التحکم برای غارت قلع و اعلام
در ضربت حیدریه قایل شده بالجمله لعن مذکور در رفته رفته مکنونات خاطر دلیر دلدار را از قوت بفعلیت می آرد و زبان ...
و برا از ریا و سمعه بر ملا فاش میکند و بیت خواجه حافظ را بیاد مردم میدهد سه بوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید ز تاب
جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها ه و هم ازین رهگذر به مقولات آن بزرگ بکمال تفریح و در ازی بدرگاه حضرت باری بر زبان
دارم و التذاذ تمام از آن برمیدارم سه در میخانه به بستند خدایا میسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند الغرض مجتهد الزمانی
اکنون اگر بنقد نوبت تا بشد بمحراب بسم الله بیرون بر آیند و باز بجواب بحر کوشش داخل میشوند و بر تقریرات سابقه خویش اکنون با ...
فرمودن ذکر رفته چنانکه قدیم است این تقریری که قبل از این در تشنیع بجا آورده و ندلبنا بیت نیز دی همه اش مرده شده و مانند دو دم دود
همه پریشان گردیده و گر تصریح بایشان زید معنی ایت کریمه کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم صم بکم عمی ...
بیاورند که بایمال نشد تا لیا جمیع مقلدین و سابقین را بدیحیث باید در سوگواری و ماتمداری شستن و از سر حوال و مکابره برخاستن
و از عجائب بشیعه جعل خود ببیه و بیکبر دن و برادر خود بیدار با وصف سه جهت فراموش گردانیدن در جهت دوم در جهت سوم از قرآنی دولت
البته در ایام غزامیت زرق و غلبه محمد جاه و الشان بواسطه بیده او است و این جود مجسمه در دنیا یک فیست چنانچه اگر کسی بدین حقیقت بعضی از ائمه
علیهم السلام بانسبت قتل کند بر روی موجب بالیت بیایشان علی المشهور جائز بلکه مستحسن باشد کما سبق نقله عن صواعق فی المقاله الساد ... ایضا نعم ای
دیگر کنایی بالنسبه بر درات تو انکر و حسنی ایشان باید شنید و مسکر بیان تکرت باید انداخت که مجلا جناب ... گذشت متواتر کتب
شیعه که بجناب نیتهای شرع و انه امید توجیه التیه والیستادن میانه رکن و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که در بلوای عثمان ...
و نه شورای ... وادم و چه بابی کشتن محمد که البته در بلوی شریک شد لیکن الی قتل او زمانیدیبی فی الفتوی جناب امیر ...
را به نسبت کردن یعنی از اشعار رعنا حکیم سنائی خیال خویش قرار داده اند چنانچه از کتب متاخرین هم سمت ظهور دارد لا جرم شیعه که
شیعه را باین جعول انجام میداند ابنا باید ساخت و هر گاه بعقل خود رجوع کنی دارد حکایت و روایت زهر دست بردار

پرداز

توانی دانست که حضرت مبتلی به یعنی حسن مجتبی در اظهار نمی‌عنی که زهر که فرستاد و سبب آن که بود که
داد احتیاط عظیم چنانچه لایق شان آنجناب بود بکار بودند و بر زبان خود نیاوردند از نیجا امر مذکور
مشتبه ماند و خود امام حسین حقیقت حال را نمیدانست ورنه سوال نمیفرمود و عقل بر همین دلالت میکند
که چون یزید سفاک و بی باک بود البته اذهان بسوی او متبادر است که امثال این مقولات از مهفوات
اوست رباعی رو بر سر افلاک جهان خاک انداز ٭ می میخور و گرد خوبرویان می تاز ٭ چه جای عبادت
است وچه جای نیاز ٭ کز جمله رفتگان کسی ناید باز ٭ و آنچه گفته که اکثر روایات ماجرای کربلا حد تواتر
معنوی رسیده کلامی است مجمل که باظهار مومن جالیسی در صوارم وغیره قامت استعداد و قریحه قابلیت
ایشان پیداست تا اگر کسی از در اعتراض درآید مجتهد از دروازه دیگر برآمد و راه فرار از آنسو پیماید و از
نتایج این اجمال و ابهام حرفی نیست که استیعاب آن نتوان کردن و ثمرات آنش رایگان یکان تشمردن
بعد از این تعجب نماند که هرگاه جناب مجتهد الزمانی در تواتر معنوی چنین افاده میفرمایند معلوم نیست
که در عقیده ایشان تحریف قرآن مجید متواتر لفظی و معنوی چگونه گنجایش دارد که کتب بد روایات ایشان
از صوارم و حسام وغیرها طعن الرماح و این کتاب تشیید ایشان از عقیده تحریف و انهم بصیغ عموم
پر گشته و شر کسی آن را دانسته و بالحاق و زیادت هم ناظرین احتجاج طبرسی پی برند فکیف که بسا کس
از علمای شیعه بدان هم قایل شده باشند که کلام باری از جهات کمال بلاغت معجز نظام است پس باید که بطریق
اولی لایق تحریف و الحاق تبدیل نباشد حال آنکه بیا از اعتقاد مذکور که خلاف ایمان بالکتاب است دست
بشویند تا از این تقریر حرفی نگویند که اهتمام اهل اسلام در حراست و حفاظت کتاب مجید مطابق وعده بلیغ
الهی انا له لحافظون زیاده از حد بیان نیست و جهابذه رفضه هم تصدیق این اهتمام در جواب مسایل طرابلسیه
کرده اند و میر باقر اسلرق خود دلالت این آیت را بر امر مذکور مسلم دانسته بلکه خود بدان استدلال نموده چنانچه
از مجلدات نزهه و نحوه است الی غیر ذلک **قوله** علاوه آنکه لانسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت آن از ذکر آن
ممانعت نموده الخ **اقول** از کلام مجیب مصیب توجیه کلام حجت الاسلام پیداست و پر ظاهر است که مذ جیه مانع است
و منع بر منع در مناظره درست نیست پس قول او که لانسلم اه بجای خود نخواهد بود و تقریر منع مجیب در مقابله
استدلال مجتهد است بر عدم ثبوت شهادت امام حسین ع بقول المجرم اه چنانچه بعد از لانسلم گفته و تفریع کرده
یعنی پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت الخ و خلاصه توجیه مجیب آنکه لانسلم که وجه تحریم
عدم ثبوت باشد بلکه سببش عدم مطابقت بسیاری از امور بنفس الامر باشد پس استدلال درست نباشد
لهذا الاحتمال و موید این امر است آنچه غزالی بانکار لعن یزید در احیای العلوم و کیمیای سعادت گفته
و محصول آن عدم ثبوت و صحت روایات است مثل صدور حکم بقتل حضرت امام حسین ع پس بحال حمیده هست
مجتهد باید دید که جا بجا در مقابله مجیب مصیب مصدر مغالیط گشته و هوش و حواس او از جا رفته

تحریر اوراق بمقابله اوراق برای تلبیس عوام مد نظر داشته و خواستند که ایشان بدانند که مجتهد از مهم جواب
رساله ممدوح فراغ کلی یافته نعوذ بالله من غضب الناشی علی انعار علاوه بحضر و استلزام فهمیده سابق مرحوم
روایت شهادت امامین و ذکر وفات شریف حضرت سید المرسلین و وفات خلفای راشدین یعنی چون عوام
ذکر روایت شهادت امامین بر واعظ و مورخ حرام میدانند باید که ذکر وفات شریف و خلفا را نیز بر واعظ لهم
حرام کرده اند پس باید دلیل التزام را مذکور ساختن بعد از آن این اعتراضات نمودن بالجمله بر ذکر وفات گوید
هیچ ظهور مفسده نیست و من ادعی فعلیه البیان بخلاف ذکر شهادت هر دو امام چنانچه نموده یعنی از مفاسد
مذکور رفته و لا حاجة الی الاعادة اما تایید یکه به دو وجه آورده پس در حقیقت تخریب است نه تایید لقول
بزرگان ع این عمارت بینت ویران کرده اند زیرا که محاوره جابجا در قران مجید انیست که لفظ قتل
بغیر الحق یقتلون الانبیاء بغیر الحق دگر عجب که این قتل بهر طوریکه باشد یقینا بغیر حق خواهد بود زیرا که
قتل بدون ارتکاب کبیره نشود و انبیا بالاتفاق معصوم اند پس قتل ایشان البته بغیر حق خواهد بود پس شهادت
شک نماند و اینجا جناب حضرت لفظ قتل تعبیر فرموده نه چنانکه جناب مفتری الصواقع در مقابله اقتباد و شرع
در جابجا دیگر کرده ام لعبد اینکه اگر بینی خواهی گفت که چالیسی کلاغ مانند الاغ چنان در وحل منغلط فرو رفته
که هر چند وش را لیقوت تمام بر داشتند از تحت الثری که مقام قارون است بود و نزد اهل سنت و مقام حضرت
نیز و اهل بیت کالانبیا فی کتبنا اللام من اصولهم فهمیده هر که خواهد کند و در تماشی این چنین آورد که در حقیقت چراغ
چراغی از راه دگر ایشان برافروخته یعنی چالیسی که متمکن ظلمت جهل مرکب است بر دمیده جنت از این اثر
چیزی نبینید و در روشنی چراغ چه بینید العزیز اگر لفظ قتل میدید با چنانچه مجتهد فهمیده در قران مجید با انکار شهادت
بلاغت و در کلام معجز التام و احادیث حضرات ائمه علیهم السلام باقی نمیماند که بدی انکار شهادت از ان بر می آید
نعوذ بالله من ذلک و العجب که بر کسی لفظ مقتل برای رساله شهادت شاه شهیدان هر گاه اینجا با این ظهور و شهادت منکر
ان جناب بود و لا حول و لا قوة الا بالله در جواب منتهیه مقتل این بابویه مقتل ابو مخنف میگویند و مجتهد نیز
ایشان میکند فانقلب الامر علیهم بالنقض ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوه بر این خواهی دانست که کتب
شیعه پر است از ذکر لفظ قتل بالجمله منهم روی ابن ابی خزیمه نامبرده بر می خیزد و کالا یخفی آنا وجه دوم
معلوم نیست که اکثریت از عبارت صاحب صواعق از کدام لفظ فهمیده در عبارت تشهار یعنی اکثریت ما اثری
و نشانی نیست بلکه نزد او از کتاب الهی آنچه بر آمد بر ان حکم نموده اعم از قلت و کثرت و مجتهد که دعوی اکثریت
و تخصیص میکند البته دلیلش بر ذمه اوست که سه نگفته ندارد کسی با تو کار و لیکن چو گفتی دلیلش بیار کما مر بالکرار
و بسا اکثریت را نفسها مراد گیرند و بسا باشد که معنی اضافی از ند چنانچه از کتب بلاغت پیداست چون مجتهد
اکثریت مطلوبه دلیلی قایم نکرده مدعا یقینا ثابت نباشد کما لا یخفی علاوه مجتهد الزمانی در اصل استغنا لفظا و اول اینکه
دلالی افزوده و بنده چنانچه باید مدلل گردانیدم که اصول فقه مقتضی حرمت خروج است بر یزید یما لعنا الله و د

وشکر رش بجناب مستطاب مخدوش شد در کربلا معلی بوجوب التقیه واختم علی کتاب لوصیته پس هرگاه شهادت بعد ثبوت
نرسید از تمهید دیباجه که متفرع بر آنست نامی ونشانی نماند فانه اذا لم یکن راس المال لکیف یرتجی فما
ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین بلکه بیان شهادت که بخلاف واقع است بمقتضای اصول شان نیز تهمت
خوانند ادوبیین نهر الدلیل وَاللّٰهُ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ اِلٰی سَوَآءِ السَّبِیْلِ انیست حال اصول اهل فضول اگر گویند که
مختوم مشتمل بود بر دوازده صحیفه وان صحیفه که نامزد بود بحضرت سید الشهدا حکم حتمی نمود بخروج
وقتال و استعمال سیف ونعمال گوئیم کتب شامله ورسائل منفرده علمای رفضنا دال دلیل بر آنست که
ایشان ثابت کرده اند از آیات بینات قرانی بطریق کثیره که در صورت ظن ضرر تقیه واجب است
پس بر تقدیر حصول یقین البته وجوبش بدرجه اقصی ودرجه اعلی رسید که مافوقش متصور نباشد
وتارک تقیه خصوصا در وقت تعین بحکم کافی کلینی وغیر آن بهره از دین وایمان ندارد ولا صلوة
له ولا زکوة له الی غیر ذلک مما لا یتناهی فکیف که وجوب تقیه را در این احادیث معتمده نهایتی نباشد پس
اگر حکم کتاب وصیت انهم لبسبیله ضرکه استعمالش برای امثال ایشان می آید کاذبین ولکه فی الاصول بر حکم تراز تقیه
آید اعتبار کتاب مسند متواتر ومشهور فی الآفاق الی یوم التلاق مسجد و مستدام حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
برمی خیزد واگر حکم این نامه جاودانی غالب شد عزت کتاب مختوم که علمای رفضه بحفظ ناموس ان سعی
وبافتند کانیبانی تالیفها نثار درجه عالم می ریزد ونزد عقل وعقلا همین امر محقق است که آنرا وجودی بکار آثری
ونشانی هنوز یافته نشود وخود از کافی ثقة الایمان والمومنین در آن باب که از ائمه خبری نبوده در کمی آید ترا
آنچه بدان مامور اند وبهر آن قصه کتاب احمر را در حدیثی چند آورده مانند اثبات الله المهادی [illegible]
آنرا با وقت سوال ندیده بود دلیل بینی ولین تراز هر دو نشانی [illegible]
بالخصوص دان علما که علوم ائمه را از طفلی تا پیری قلیل وکثیر بدانند بعد از ین مخفی نماند که نقط جمع الرافضه
بلکه برابر هزار دلیل بر آنست که طور ایشان اصحاب سواحق منع میکنند وتحذیر شدید نمایند بنوحه نکنی یاد آرد و
امام حسین را وبکرید از آثار رحمت الهی وهر یحیب با ریحان حضرت رسالت پناهی خواهد بود دلیل گریه حضرت
بر یاد کردن ابراهیم فرزند خود چنانچه ثقلین روایت آن کرده اند الی غیر ذلک ونیست که حقی بدگو ای شان
اعور در تفسیر مرغوب محبوب خویش که در حقیقت تفسیر شیطان محبوب است از ادراج خبث خود بمقتضای [illegible]
خطا نکند وتقصیر نکرده وتهمت فاحشه بر ماریه قبطیه رضی الله عنها ثابت نموده یعنی چون عایشه ام المومنین گریه حضرت
دید گفت یا رسول الله گریه میکنی بر وفات ابراهیم حالانکه او نطفه جریح بود پس حضرت نگفته که او نزد شیعه بسیار
تهمت بستن و در افترا وقته گری کشادن بود بمجرد شنیدن کلمه کور از و حکم قرآن بیگناه بحضرت مرتضی یا لفارق
داد چنانچه مجتهد نقل کرده الی آخره ولیکن این امر کمتر از آن نیست که او حکم داده بود بر رجم حامله بعد از ثبوت زنا
وحضرت امیر در هر دو جا تدارک ما فات نمود یعنی بعد از بر داشتن کامی چند باز آمد وعرض کرد که در هر امر شریعت خجالت

بکار برده باشم یا تأملی در غور و فکر نمایم فرمود بل انشاء پدری بالا بری الغایت و این قضیه را شافعی هم در نزد
آورده کما لا یخفی و بعد از ملاحظه مضمون این حدیث تهمت ربودن از فاروق اعظم نزد عقلا مسلوب می‌شود
بلکه توان گفت که فرق است بین زیرا که حکم خلیفه ثانی بر جیش بعد از اثبات زنا بوده است ورنه شهدای مکو
سیف معود و نمیگفت ای عمر زنا ثابت نشده و تو گفتی که سنگسار کنید و دلالت عقلی هم از اینجا میسر میگردد
یعنی زیادت همین است که شهادت شاهدان بر نهج شرع بعد از تزکیه و تعدیل مع الشروط بوده نه آنکه بدروغ
زنی زنی فتنه انگیزی نفاق پیشه کفر اندیشه چنانچه رفضه گویند فرمان روائی فرمایند که یا علی سیف بگیر
و برخیز و قطع بینه از خویش بریز عیاذاً بالله و از نیمعنی هم مانند آفتاب نیم روز روشن گشته که رفضه
در مطاعن خلفای متقدمین بلکه جمیع خلفای راشدین هم خون خویش و هم آبروی مذهب کیش میریزند
من بعد در عبارت صواعق هر گاه دلی غوری بکار برد باید تقریر من که در معنی عبارات امام غزالی نوشتم
میکند زیرا که او میگوید که از وتیره رفضه پرهیز باشید و با نیمه واقعه شهادت حضرت امام حسین را بیان میکنیم
پس عیان شد که این طور تحقیق است در مذهب اهل سنت و عموم باقی نماند که بیان شهادت حرام است بر هر کس
چنانچه مجتهد از سبب تهور فهمیده بلکه تزویر و نفاق مدعی آن شده والحمد لله علی حصول التطبیق و اگر چیزی بعد ازین
بگویند ناظرین میتوانند که با ایشان باو بحث و جدال ورزند و بعضی از مقدمات را که درباره امامت مخترع آن زند
و در کتاب عماد الاسلام مذکور است هم پیش کنند کما لا یخفی علی الناظرین والمناظرین و اینکه گفتم محض برای الزام
مجادلین است ورنه مطلب که بعبارت محدث دهلوی قرار دادم بی غبار است پس مقام واویلا است که دل این ناسپاس
معاندان اهل بیت طاهرین است اجازت نداد که تحذیر صاحب صواعق از عادت نواصب کرده باید چنانچه مجتهد بیاد
از رسم و رسم رفضه ذکر نمود باحسن تمویه و تلمیع بهم رسید و کسانیکه این کتاب را ندیده اند بیا مرید علم ندانند مترددشوند که
چنانچه علمای اهلسنت از طور رفضه بیزارند و تحاشی میکنند از نواصب همچنان بیزار هستند برای دفع این توهم
مناسب نمود دیگر عبارت صواعق محرقه درباره تحذیر از اتباع نواصب بنویسیم بیان آنکه مؤلفش بعد از عبارتیکه مجتهد بخشی
نقلش بر داشته کما ادمانا الیه می نویسد و عطف میکند بر آنچه گفته بود و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحو ذلک رابدع

الناصبة المتعصبين على اهل البيت او الجهلة المقابلين الفاسد بالفاسد والبدعة بالبدعة والشر بالشر من اظهار غاية الفرح والسرور واتخاذه عيدا
واظهار الزينة فيه كالخضاب والاكتحال ولبس جديد الثياب وتوسيع النفقات وطبخ الاطعمة والحبوب الخارجة عن العادات
واعتقادهم ان ذلك من السنة المعتاد والسنة ترك ذلك كله فانه لم يرد في ذلك شيء يعتمد عليه ولا اثر صحيح يرجع اليه
وقد سئل بعض ائمة الحديث والفقه عن الكحل والغسل والحناء وطبخ الحبوب ولبس الجديد واظهار السرور يوم عاشوراء
فقال لم يرد فيه حديث صحيح عنه صلى الله عليه وسلم ولا عن احد من الصحابة ولا استحبه احد من ائمة المسلمين لا الائمة الاربعة
ولا من غيرهم ولم يرد في الكتب المعتمدة في ذلك صحيح ولا ضعيف وما قيل ان من اكتحل يومه لم يرمد ذلك العام
ومن اغتسل لم يمرض كذلك ومن وسع على عياله فيه وسع الله عليه سائر سنته وامثال ذلك مثل الصلوة

توبہ آدم واستواء السفینۃ علی الجودی وانجاء ابراہیم من النار وافداء الذبیح بالکبش ورد یوسف علی یعقوب
فکل ذلک موضوع الاحادیث التوسعۃ علی العیال لکن فی سندہ من تکلم فیہ العلماء فصارہ مولاہم بعلم
یتخذونہ موسما واولیک لمہ فیضہم یتخذونہ ماتما وکلاہما مخطی ومخالف للسنۃ کذا ذکرہ جمیعہ بعض الحفاظ وصرح
الحاکم بان الاکتحال یومہ بدعۃ مع روایۃ خبر من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم یرمد عیناہ ابدا لکنہ قال انہ منکر ومن
ثم اوردہ ابن الجوزی فی الموضوعات من طریق الحاکم قال بعض الحفاظ ومن غیر تلک الطریق المجد اللغوی عن الحاکم ان سائر الاحادیث
فی فضلہ غیر الصوم کفضل الصلوۃ فیہ والانفاق والخضاب والادہان والاکتحال وطبخ الحبوب وغیر ذلک موضوع
ومفتری وبذلک صرح ابن القیم ایضا فقال حدیث الاکتحال والادہان والتطیب یوم عاشوراء من وضع
الکذابین والکلام فیمن خص یوم عاشوراء بالکحل ویامر ان التوسعۃ فیہ لہا اصل وہو کذلک فقد خرج حافظ الاسلام
والدین العراقی فی امالیہ من طریق البیہقی ان للنبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من وسع علی عیالہ واہلہ یوم عاشوراء وسع اللہ علیہ
سائر سنتہ ثم قال عقبہ ہذا حدیث لین لکنہ حسن علی رای ابن حبان ولہ طریق آخر صححہ الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر
وفیہ زیادات منکرۃ وظاہر کلام البیہقی ان حدیث التوسعۃ حسن علی رای غیر ابن حبان ایضا فانہ رواہ من
طرق عن جماعۃ من الصحابۃ مرفوعا ثم قال وہذہ الاسانید وان کانت ضعیفۃ لکنہا اذا ضم بعضہا الی بعض احدثت
قوۃ وانکار ابن تیمیۃ ان التوسعۃ لم یرو فیہا شی عنہ صلی اللہ علیہ وسلم وہم لما علمت وقول احمد انہ حدیث لا یصح
ای لذاتہ فلا ینفی کونہ حسنا لغیرہ والحسن لغیرہ یحتج بہ کما بین فی علم الحدیث انتہی چنانچہ نباید بمحدثات رفضہ میل کردن
واشتغال کردن نباید اتفاقی باعمال نواصب نمودن از دشمنان اہلبیت رضی اللہ عنہم اجمعین مقلدین محدثات کہ مقابل
اعمال فاسدہ رفضہ بجا آرند ودرانی بدعت دیگر خلاف آن اقامت کنند وارتکاب شر بشر نمایند یعنی روز عاشورا را
چنانچہ رفضہ داد بنیاحت وماتم دہند ایشان آن روز را روز عید گردانند لیس برای زینت کنند وسرمہ کشند ولباس جدید
پوشند وزیادت بر عادت خویش از خرج کردن وطعامہا پختن بکار شند ومعتقد این معنی شوند کہ ازین حضرت کہ سنت
است میروند وطریقہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ترک آن ہمہ بود کہ مروی نشدہ از آنجناب روایت معتمدہ واثر صحیح دران
وارد نگشتہ کہ علما بدان اعتماد کنند ورجوع آرند چون از امام ابن حنبل ونقہ مردم سوال نمودند از سرمہ
کشیدن وحنا بستن وحبوب پختن وپوشیدن لباس جدید واظہار سرور در روز عاشورا ہمین فرمودند
کہ حدیثی وارد نشدہ ونہ اثری از اصحاب کرام ونہ ائمہ سلف این را مستحب گفتہ اند ونہ از مجتہدین اربعہ
ونہ غیر ایشان کہ علما باشند ونہ در کتب معتمدہ مذکور شدہ وآنچہ گفتہ اند کہ ہر کہ روز عاشورا سرمہ در چشم کشد
دران سال گزند رمد بر ندارد وہمچنان است اگر غسل کند دران روز مریض نشود دران سال وہر کہ وسعت
نماید بر عیال خود تمام سال تنگدست نماند وعظمت آن روز بوجوہ بسیار است کہ توبہ آدم منظور شد
وکشتی حضرت نوح بر جودی قرار گرفت وحضرت ابراہیم دران روز از آتش نجات یافت وکبش عوض حضرت
اسمعیل وارد شد وحضرت یوسف بجناب یعقوب پیوست ہمہ از موضوعات است مگر وسعت کردن بر عیال

لیکن در سندش علما کلام کرده اند پس جاهلان آن روز را عید دانستند و در واقعش و در ماتم و هم روز
در جبلا افتادند و مخالف سنت رفته اند چنانچه بعضی از محدثین کاملین شرح این امور فرموده اند انتهی
تحفه الملجد بالضرورة پر ظاهر است که اگر ازین عبارت تحفه و فقیری مجتهد الزمانی نقل میکرد و اینها چگونه
ازینکتاب به ثبوت میرسید که چنانچه اهل سنت معتقد ماتم آن روز نبوده اند مجتهد اثبات کرده دیگر هم اهل سنت
از هر دو مبرا و منزه گشته از افراط و تفریط مجتنب گردیده اند و بطور اقتصاد و میانه هر دو فریق می روند
چنانکه طریق اهل السنت است پس نزد مجتهد مصلحت همین شد که عبارت صواعق را که ذکر کردم حذف نماید
بدین مقام رسیدی باید بکلام شیخ الطائفه امام اعظم اقدم امامیه در کتاب تهذیبش رجوع آوردن و غفلت
این شیخ الثقلین منظور خویش داشتن و او را مثل اطفال و مجانین پنداشتن حاصل کلام او در کتاب
مذکور چنین است که در صوم عاشورا هم ترغیب از حضرات وارد است و هم کراهیت اما اول پس از حضرت
امام صادق از پدر بزرگوارش روایت است مسند که جناب مرتضوی فرمود که روز عاشورا بدارید
روز نهم که گناهان یکساله را فرو میریزد و از امام ابوالحسن مرویست بالاسناد که روز عاشورا حضرت روزه داشت و امام
رضا مرت فرمود و از امام محمد باقر که صوم عاشورا کفاره یکسال است و ایضاً حضرت ابوجعفر فرمود که آنروز کشتی
حضرت نوح بر جودی قرار یافت پس جن و انس که در سفینه بودند حکم فرمود که روزه بگیرند و امام موصوف فرمود
میدانید که این کدام روز است توبه حضرت آدم و حوا درین روز بدرجه اجابت رسید و دریا بنی اسرائیل را راه داد و
فرعون و لشکرش را غرق گردانید و حضرت موسی بر فرعون غالب شد و ولادت حضرت ابراهیم درین روز بود و هم توبه قوم حضرت
یونس درین روز پذیرفته شد و حضرت عیسیٰ پیدا شد و ظهور حضرت صاحب الامر نیز درین روز است اما روایات کراهیت پس
آنکه زراره از امام محمد باقر و صادق روایت کرد که روز عاشورا مانند عرفه در حرمین نه روزه و ...
از شهر ... و حارث عطار میگوید که پرسیدم از امام ابوجعفر که روزه عاشورا چگونه است فرمود متروک شد بنزول ...
پس بدعت شد راوی گوید چون آنجناب وفات یافت پرسیدم از امام جعفر چنان فرمود که پدر بزرگوارش فرموده
باز تصریح نمود که این روزه نه در کتاب فرض است نه بطور حضرت بدان جاری شد بلکه سنت آل زیاد است
که بقتل امام حسین علیه السلام روزه گرفتند و حاصل حدیث امام رضا بجناب جعفر بن عیسی که رسیده بود از صوم عاشورا
اینست که می پرسی از روزیکه آل زیاد در روزه گرفتند بقتل امام حسین و این روزیست شوم نزد آل حضرت
نزد اهل اسلام در روزیکه چنین باشد چگونه روزه آن و تبرک بدان درست تواند بود و روز دوشنبه نحس است که حضرت
دران وفات یافته و هیچ مصیبتی ما را نرسیده مگر درین روز پس شوم شد نزد ما و تبرک نزد دشمنان ما در روز عاشورا شهید شد
امام حسین و ابن مرجانه بدان برکت گرفت و نزد آل حضرت شوم است پس کسیکه روزه عاشورا و دوشنبه دارد ملاقات خدا کند
در حالیکه دلش ممسوخ خواهد بود و محشور خواهد شد همراه کسانیکه روزه این هر دو روز را عید کردند و عبید بن زراره
گفت که شنیدم که امام صادق فرمود در جواب سائلی از روزه عاشورا که هر که بدارد او را حصه ابن مرجانه و آل زیاد است

گفتم مراد از حسد و نصیب چیست فرمود آتش دوزخ اکنون شیخ المقتلین منفیر باشند که اگر کسی روزه بدارد بنیت
حزن بر مصیبت حضرت و آتش مصیبت شد و اگر روزه دارد چنانکه مخالفین ما به نیت تبرک و فضل و ثواب
گناه و خطاست فاعتبروا یا اولی الابصار و المعترض علیه در باره ناک طائفه امامیه و ازین جهت که بسم
که آن ائمه بعد تکمیل دین و شریعت و تقریر ناسخ و منسوخ اختلاف در امت عموماً و خصوصاً در طوایف
شیعه انداختند و ثواب روزه و عظمت عاشورا که از حد افزون است بیان ساختند شیخ جی عاقبت شان
بیان نکردند که چه خواهد بود پس بمقتضای یَاْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا همه را در شکم خود فرو بردند
و انجام نگاه نکردند که سر دفتر رواة در دین جعفری بزعم شان زراره بود و پسرانش بر محدثات او
که بحدیث کشی امام المنتقدین مصداق لعنة الله علیه زراره و هو شر من الیهود و النصاری گشته و زیاده ازین در مدارج
علمای او چه تواند شد که آن ملعون بنظر حدیث پیشوای اهل تنقید نه کور خواسته بود که امام صادق مصدق را
گمراه کند و انجم در پیرانه سری و انتهای عمر مبارکش و بالآخر در حین ضلالت جان بخازن جهنم سپرد
فعلیه و العذاب کی لعنة امامنا الصادق الناطق بالحق و الصواب اما آنچه شیخ جی تلمیذ شیخ نجدی فرمودند
چنانچه مخالفین ما الخ پس پر ظاهر است که مراد از آن پیروان قاتلین حضرت شهید کربلا باشند که انجناب خط
شان برای اتمام حجت اظهار می نمود که فلان و فلان به بینید مکاتیب خویش را که شما طلبیدید و اکنون تیغ بر روی
من کشیدید و بارها گذشت لا اهل بیت ما تمداران و سینه زنان را از اهل کوفه فرمودند که البته شیعه بودند که چون
شما چنین کنند بیان کنید. بارا کشته با بجمله اهل سنت بر سنت سنیه طریقه رضیه و مرتضویه میروند و ثواب می یابند
بحول الله تعالی و قوته آن نیت بد طینت که شیخ احداث نمود عموما البته دور تر است آری چون شیخ سند
و در بن خان معتقدین زراره هم بقین آن نیت باشد عجبی نخواهد بود و اینجا در مثل میگویند آن الطیر تقع
علی شکله الغرض سخن محقق این بود که فتوی بر ثواب روزه عاشورا که کفارۀ تمام یکساله است ندهند و
گویند که چون باحادیث حضرت امام باقر و صادق در دین جعفری روزه عاشورا بدرجه ثبوت رسیده منافی
اعتبار بر آن نیست زیرا که برای این بزرگان در صحایف الیشان بحکم احادیث کلینی حکم همین بود که مسائل
و احکام دینی را منتشر فرمایند و جز بعضی از کسی ترسند بخلاف دیگر ائمه که باتباع صحیفه خویش تقیه میکردند و از صولت
دشمنان در خوف بودند خواه ناصبیان باشند خواه رافضیان چنانچه قبل ازین از شیخ المقتلین نمونه آن
بر گذشت اما حکم نحوست دوشنبه خصوصاً پس تقریر کتاب اثبات الحق در جواب جهالات شیعه کافی
و وافی است زنهار بخیال نمی آید که تناقض و تهافت با افادات آن دو امام که حال دستور العمل
شان مدلل المعلوم گردید راه یابد اگرچه بر بصارت شیخ المقتلین پرده ها کشیده بمقتضای وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ به تند صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ چه جای آنکه روز شهادت امام حسین قطعاً روز دوشنبه باشد و خود علمای
شیعه بتواتر رسید که صحیح همین است که روز شهادت خامس آل عبا روز جمعه بود و چون نحوست عظیم دوشنبه

از وفات شریف باشد روز شهادت آن امام که از همه روزهای زیاده تر بود چگونه روز جمعه مبارک تواند شد و کفو
نحس یا سعادة الله و ایشان روز ولادت شریف و روز بعثت که اصل الاصول جمیع سعادات باشد چگونه نحس
و شوم باشد و نحوست مانند آن را نمی توان گفت و عقیده درین باب حق محققانه همان است که کتاب اثبات الحق بران شامل است و کافه
اهل اسلام شب و روز همین مقاله بر زبان دارند که مرد باید که گیرد اندر گوش وز نوشت است پند بر دیوار
ذلک الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم این است بعضی از مباحث این مقام که از صوله حیدریه برای هدایت اهل سنت
الله ضرورت مبین شد تا کمیدات و مزخرفات مجتهد الزمانی و اولین و آخرین از تعجیلات بیانی مانند نیافت
در تنهایی و روزگرم از نمایشها لایخفی علی من القی السمع و هو شهید و فوایدی این اصول را تعرض نکردیم
و بنزودی از آن درگذشتیم تا وقت فوت نشود دیگر حرفی بالضرورت می نویسیم که حضرات امامیه بی قصد مشابهت
با نزد معاویه چنین شهادت حضرت خامس آل عبا را که در حقیقت شهادت رسول خدا بود کما بینه صاحب التحفه
القدسیه فی سر الشهادتین تعبیر از قتل پیغمبر معوذند پس معلوم نیست و بر تقریر مجتهد الزمانی که ایشان قائل
بوده اند یا ختن صفید جاری که از شهادات بسیاری از ائمه هدی و خواص خصائل ایشان اعتراض داشت
لا امر بازر جوع با صل مطلب می کنم که نظر در تشنیع مجتهد الزمانی التفتیش هفوات پس پیر دهقانی است رسید مرا که
حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و سلم و آفتاب جهانتاب امامت حسرت دران روز ریختند و جوانش پر ظاهر است که حضرت
خود ابراهیم و هم زید بن علی گریسته اند وقتی که او را شهید کردند و نفس مطهر او را بر دار آویختند و نیز قرآن مبارک
بجنبش در آمده لعنه چون کتاب احمر مختوم و پیام حی قیوم و حکم نوشته شده لا اعوی عند الوفات همراه ملائکه مقربین
فرا رسیده و عصای شریف بر زمین زد چنانچه از روایت کلینی در کافی معلوم میشود که آن نطفه بخیه گردیده بود و هر دو فرقه از طرف اهلبیت
الطاهرین ساقط گشته و این ایام را از سیه روزهای ماتم و نوحه نکرده اند و عبارت صواعق
نیز همین است که از محدثات رفضه اجتناب باید کردن دلالتش بر مدعای مجتهد کجا است که ثبوت عناد اهل سنت
باشد با اهلبیت اجداد یا انکار از شهادت ریحان رسول رب عباد حالانکه صاحب صواعق همین واقعه شهادت
برای حضرت امام حسین است و هم حصول رفعت درجات برای آنجناب و مزید ثواب زیرا که ان غرض تعاب
لا بغرض بیان دعای عناد و انکار شهادت که این ظلم و عناد این معاند دین خواهد بود بلکه انکه میدانند که انچه رفضه
میکنند که خیمه در میدان و تعزیه سازی در آن می نشانند و فوج می آرایند و هر چه مقاتلین امام حسین بعمل آورده بودند بعمل
می آرند حتی در خیمه سید رسیده دست بغارت میکنند که تفصیل آن بدفاتر طوال چنانچه باید بحمد البته کار معاندان و
دشمنان اهلبیت طاهرین خواهد بود و فرق همین است که یکسان شهید کرده شهادت هر سال و این امور هنوز در دیار ایران که
بلاد مجتهدین است بظهور میرسد کما یرد و به ثقات و قبل از آن یکی را امام حسین میگردانند و روز عاشورا امام را ذبح میکردند
و این مذبوح که پیری میر بود و از مایوسی از زندگی بجز لود سبب آنکه مزید ثواب اخروی نمیدید و ترقی اولاد و خویشتن را مواجهه
سلاطین و امرا یقین میدانست خود را کشتن میداد اتفاقا یکی از فاجعه قاتل وراثت پسر او را گرفته پادشاه

افغان گفت عجب است که من شمر را کشتم و تو مرا کشتی و دعوی ولای اهل بیت یکی بادشاه حق بجانب او دید وازان روز شیعه
ستم را گزاشتت وانچه اکنون رواج دارد تشابه بیزید ولشکریان او و جفاکاران کوفه است کما عرفت و نزد فریقین مروی است
من تشبه بقوم فهو منهم کاش بر آن علمای شیعه نکیر میکردند واز ترک امر بالمعروف ونهی عن المنکر ماخوذ میگردیدند چنانچه
این مجتهد وبرادرانش که هرچه نصیر الدین حیدر محدثات را برپا کرد واز همه بگردن او خواهد بود که در حال صاحب الامر
روایات موضوعه خویش را بیان میکردند که هرچند ملک وسلطنتش در جابلقا تقرر یافته ولیکن او سیاحت میفرماید
وهمه جا می بیند من حیث لا ترونه وهنوز ترک نا اهل نمی نماید ودر روایات وارد است که هرگاه فرزندانش از زیارت
بگزرند وبالوف رسند چندانکه لایق جهاد و دشمنان دین شوند ودمار از روزگارشان برآرند از پرده غیب بدر آمده
ولقب مبارکش از مین الحاضر فی الامصار والغایب عن الابصار است پس این قسم مواعظ وروایات بادشاه
مذکور را بران آورد که بسیاری از معتمدین را در تجسس تان دلدار ودلربا بر انگیخت وجمعی را از ایشان که شاهدان خلیج
ونوشاد رشک پریان می بر وند ایشان را بجاوره خویش اچهوتیان نام شان مقرر گردانید که گویا ترجمه آیت قرآنی
است لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان ولکوک دراهم ودینار را برای تزئین مکانات ولوازم آن صرف کرد ودرهر
صبح با مادر خود بخدمت ایشان کردی وبانواع ترفه وتنعم پروردی ونظر بامور مذکوره صاحب الامر
عقد بستی ودر هر سال لوازم عقیقه صاحب الامر شرقی معکوس بجا آوردی که از حد تواتر گزشته وشواهد آن
که مصداق مائة الف او یزیدون گشته اند هنوز این امور را دیده اند وفقیر دران آوان این کتابها تصنیف می کردم
واز تفصیل این محدثات خبری نداشتم روزی در بازار لکهنو بدکان کاغذ فروشی روبروی کوتوالی تماشای
زیب وزینت این تقریب یعنی عقیقه شریف بچشم دیده ام وتقریب شام بود وهنوز سواری بادشاه جمجاه که صاحب الامر
در آغوش او شیر می مکید واز حجره نشسته میرفت نرسیده بود وقفا میگفتند که از آغاز صبح صادق این تقریبها
شروع گشته وهنوز ناتمام است الغرض تحکیم دیده یا شنیده باشد که جناب مجتهد الزمانی برای اندرز بادشاه
رفته گفته باشد که چون متوسل این شوکت ودولت ام اگر خاموش نشینم گناه است یعنی تقریبات در حق ایشان
برای ملوک بلا تناهی میرسد پس مناسب نمی نماید که نام حضرت صاحب الامر درین رسوم وعادات بر زبان آمد
می اندیشم که اگر روزی انجناب این امور بغیظ وغضب آرد دران وقت کسی نیست که تدارک آن نماید پس چگونه
تصور کرده شود تا تصدیق چه رسد که نصیر الدین حیدر او را معزول کردی بلکه او را خیرخواه حقیقی دانستی
واز محدثات مذکور خصوصا از رسم ولادت وضع که حملا شنیدی که در شب وهر یکی از کرام کاتبین حیدر نواب
را در دفتر اعمال مجتهد نوشتی ودر بنا یدرفتن ودست سخن را دراز نباید کردن که درین روزها ماجرای عجیب
گزشته که یکی ازین پیری بیگران وقت سحر چون دید که بادشاه همراه مادرش بدستور قدیم می آید اثار
رنج وملال بر پیشانی نورانی پدید آورد تا استفسار فرمودند که سبب این حزن واندوه بار نهمه
ناز ونعمت وادی خدمت چیست گفت چه گویم که مثل مشهور من صادق است گویی مشکل وگرنه

نموی شکل درین وقت اصرار انحد و مکرر شت تا گفت ندانم که از من چه قصور بوقوع آمد که صاحب الامر
امشب مرا الطلاق دادند و ارشاد نمودند که مصر خود با التمام از نصیر الدین همسایه جو جو بگیر و برو و بگو که
اگر شرط این فرمان بجا نیاوری در طرفة العین سلطنت را برهم می زنم و همه خانه و بالا
سر تمام پس بادشاه ترسید و مانند درخت بید بلرزید و تمامی مصر را زر و برکی او بنهاد اجازت
داد تا معنی قول شیخ عیان شد که در منار ه دروان بجای او بار نشست و عاصی شد بالجمله
مجتهد برای رونق بازار و تحصیل زر چگونه این بیضا را میسکرد و بالفرض اگر خود در رونق نیفزودی کسی را
بیمار انگیختی این جسم صورت نه بست ازین حکایات که تعلق بمجتهدین و اعظمین دارد و تفصیلش در
نه گنجد مقصودم آنست که هرچه در لکهنو از ساختن تابوتها و رسم دلدل و تیرها و در برافشاندن علامتها
ورنگ سرخ بران افشاندن الی غیر ذلک من تشابه قوم یزید بجا آوردن همه در دفاتر اعمال مجتهد
خواهد بود که علمای او از مجلدات بحار و تصنیفات قمی و کاشانی هرچه در کتب و رسایل خود فراهم
کرده اند دلالت بران دارد که غائب عن الابصار وقتیکه پرده غیبت ز نظارگیان بکشاید و بمدینه حضرت در آید و
ملایکه مقربین همراه او باشند اول ارو گیرها که زود بر شیخین بکرین خواهد بود و پس بسینها یکشند
که همخوابه رسول شدند معتقدین شان گویند غیر از ابوبکر وزرای حضرت پیغمبر و عمر که بود که باین لیت
فائز گردد پس فرماید که ایشان را فتور رساند تا پس جسدهای ایشان چنان نماید که گویا امروز مرده اند
سنیان زیاده تر معتقد کرامت و بزرگی ایشان شوند پس فرماید که بر درختیکه برگها نداشته باشد
آن درخت خشک همان دم تر و تازه گردد و برگ و بار آورد و سر در سنیان از یکی هزار گردد باز برا
که دوستان شان از دشمنان جدا شوند پس سنیان را فرماید که دار ترا از ایشان بدهند گویند
سبحان الله با وجود عدم مشاهده این کرامتها معتقد چنین بودیم اکنون چگونه بیزار شویم بلکه
باید مارا تبرا از تو کردن پس تندبادی سیاه بجهد و هلاکش چنان ورزد که تاب سوزش آن نیارند
و بکمال سختی بمیرند باز بفرمانش آن درخت بزیر آرند و زنده گردانند و خلایق چنانچه در عرصات قیامت جمع
شوند فراهم آیند و امام دران جمع گناهان جمیع امم و ظالمین اولین و آخرین را بر انگیخته بر ایشان
قاطعه و دلایل ساطعه ثابت گردانند تا بحدیکه گناه قابیل نیز و هم گناه نمرود و هر دو که گفت برای
حضرت ابراهیم فالقوه فی الجحیم و گناه قاتلین حضرت زکریا و یحیی نیز بر گردن ایشان خواهد
و این امور از کتب کبیر و رسایل صغیر تقریر مجلسی پیداست و چها نباشد که این عدیله امامیه در اثبات عدل الله
باری عز و جل و بسیار و غیره زیاده از دیگران کوشیده و لعنت علیه السلام که عدیله رفضه لکهنو بود
اند و هم گوی سبق ربوده و طرفه آنکه چنین اقرار هر گناه کنند و در آنوقت هم از ایشان کذب العبد
چنانکه از کافرین و اقسام کنا مشرکین بجلالت جناب امیر معاذ الله که روز حشر وقت سوال حضرت

که با اہل بیت من چه کردی جوابی دہند که بالیقین کذب محض است کما فی تفسیر القمی رئیس المنافقین تا این
بیچارگان را خاکستر گردانند و در ہر شب و روز ہزار ہزار بار این عذابہا بر ایشان بگذرد و اینہمه که بطور
نمونه دیدی و شنیدی از تالیفات اہل خرابات مثل مجلسی علیه ما علیه و دیگران از شیاطین جن و انس
پیدا و ہویداست از عقوبات دنیوی است و عذابہای اخروی پایانی ندارد و لیکن فرصت کجاست
که از تفاسیر قدمای ایشان مثل ضریر قمی و مسعود عیاشی و غیره این محدثات و بد معاشی و غیر ایشان
مفصل بیان کنم تا بدانی که ہمه اش رشک افزای بید پنجم زنانست و یا در نگلی که حکایت آن زن محتاله از تمام
اکابر شیعه کمتر است که صحبت ہر روزه حریف را بانواع مکاید و حیل خود و جہل شوہر خودش را برملا گفت
و چون حیرتہای حریف را دید بیک فقره چیست او را ازین تحیر نجات بخشید که ہرگاه بیدار شدم اثری از ان
ندیدم و شاہد که شیخین از بنی آدم ہم نبودند تا ہمه ظلم و جورہای اولین ہم بر گردنہاشان درین حیثیتہا
موضوع و مجعول شده معلوم نیست که وان از له امام که اینہمه ظلم و بیداد را عین عدل وداد گردانیده از زبن
جیاص عثمانی بود یا نسخه اہل بیت رسول نیز واقف که ہنوز بحکم کافی کلینی ممنوع الابتلا است و بعضی از شارحین ان
ترویج ہمین نسخه دران معلمین باز بان ہم نشان میدہند و شاید که دلالت آن آیات برین عدل ایزد غزو جل را
که از توره و انجیل ہم در گذشت از نظر اہل اسلام مخفی باشد بجلالت متشیعین اما احادیث پس چگونه مخالف کتاب عزیز
قبول کرده شود فضیحه محدثات ابن سبا و زراره و دیگر شیاطین کلدار ہای عجیب ورنگارہای مدعین حب
ولای اہلبیت طاہرین جلوه داده که مقلدین ایشان این ترانہا بر زبان دارند و در تالیفات خویش
الی الان میسرایند و ہنوز درین دام گرفتارند خسر الدنیا و الاخرة ذلک ہو الخسران المبین بطرزی
بوجوه واینده
بیان آیات که پیکسی را از فریقین نزودی باشد که ہرچه از وقت اول ملوک تا آخر این آوان احدا تہا
خواه تعلق بواقعه حضرت امام حسین داشته باشد خواه بخاتمه ائمه دارد از ہمه برقاتی و زمانیست و این عباسی است که
نزد عقلا قابل قبول است نه آنچه رفضه در باره شیخین مکرمین ترتیب دادند غلط گفتم چه لایق اصغا و استماع
نباشد که عدل باری عز و جل مصداق لا یظلم مثقال ذرة است آن که در کمال ظہور است حتی که بقول پیروی
مجتہد ثانی و رصوارم که نامش نیز مسروقست کما اشرنا سابقا کسی مومن نشود تا بعدل ایمان نیارد که از
غایت اہل اعتقاد امامیه را عدلیه نام نہادند فخدعہم و اضل اعمالہم بالجمله عنان قلم را یقابو د آورده باصل
سخن متوجه میشوم که حزن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از ام المومنین ام سلمه در خواب دید دلالت این ندارد
که ہر روز عاشورا برای ماتم باید بر گزیدن زیرا که در اصول فریقین چنان مقرر است که تغیر مقیم با سفر و نسبت
و تغیر مسافر فقط بکر و ز چه بنا این شریعت زمانیست چگونه تصور کرده شود که باز قانونی دیگر نہادند پس قرار
داده ہمانست باتفاق فریقین مجملا که بگفتار و زاید زیادت بران بدلیل مقبول الطرفین چنانچه از بارہم مجتہد واضح نوانند
زینہار پیدا ست شیعه نیست و نہ لازم آید چه از زیادت و نقصان در باره قوانین شرعیه ان بلا اتفاق جایز نیست اگرچه

طایفه شیعه برای حضرات ائمه هدی چنان معتقد باشند که قواعد ملت و دین لیپاشند بلی در استنباط از
ادلهٔ شرعیه مضایقه نتوانکرد چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر تحقیق آن فرموده کما لا یخفی و بیاد می آمد که بعضی از علما
رفضه بدین معنی تمسک نموده اند هزاران ملائک گرداگرد حظیرهٔ مقدسه شهید کربلا تا امام جعفر برای بکا و زاری
قرار داده پس ما اگر تقلید ایشان نمائیم چگونه مستحسن بلکه واجب باشد گوئیم لا نسلم که هر چه برای فنای آن ملائکه مقرر شد
از ادا انسانی هم و هرگاه این مقدمه منظر باشد چاره جز این نیست که بیانی مقبول کا شهر تا باثبات رسانند و لنعم ما قال الشیخ
فی النظم ۵ قضا قضا نشود با هزار ناله و آه + بشکر یا بشکایت بر آید از دهنی فرشته که وکیل است بر خزانه باد * چه غم خورد
که بمیرد چراغ بیوه زنی حالانکه گر تتبع کسی بر اصول موضوعه توانی السنت کا ستونجا لا کر این ملائکه چون حالی قلت بسیار
قتال برای حضرت شهید کربلا دانستند عرض کردند که توقع داریم که اجازت بحصول انجامند تا مدد این بنده بیکس مظلوم
تمام نموده دنگ و کارزار بدهیم که لشکر یزید ظلم و ستم او نهایت نیست حق تعالی فرمود دیر دیده و مدد لیکن ایشان در کم
اسباب جنگ سستی و درنگ نمودند تا کار از دست رفت یعنی ایشان در میدان کربلا معلی فرود آمدند و قتیکه شهادت
شاه شهیدان واقع شده بود پس عرض کردند که الهی مامور شدیم که بکربلا فرود آئیم و بجهت اعانت و نصرت امام بجا آریم پس نازل
شدیم و توقف در حرب نمودی قبل از این اکنون چه حکم است ارشاد شد که لازم گیرید قبر او را تا زمانی که بیرون آید پس در آن وقت ورا
کنید اکنون بگیرید بر او و بر آنچه از شما تقصیری و تقاعد بوقوع رفت که شما مخصوص شدید بنصرت و بکا بر او پس ملائکه گریستند
تعزیتا و اندوه بر فوت نصرت چون بر آمد از قبر خواهید کرد نصرت او عبارتش باتمام زیر حدیث که طویل است و مشتمل بر فوائح جلی
این است و فی نسخة الصفوانی زیاده علی بن ابراهیم عن ابیه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن ابی عبد الله البزاز عن حریز قال
قلت لابی عبد الله جعلت فداک ما اقل بقاءکم اهل البیت و اقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة الناس الیکم فقال ان لکل واحد منا
صحیفة فیها ما یحتاج الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف ان اجله قد حضر فاتاه النبی ینعی الیه نفسه و اخبره بما له عند الله
و ان الحسین قرأ صحیفته التی اعطیها و فسر له ما یاتی و بقی منها اشیاء لم تنقض فخرج للقتال و کانت تلک الامور التی بقیت ان الملائکة
سألت الله فی نصرته فاذن لها فمکثت تستعد للقتال و تتأهب لذلک حتی قتل فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل فقالت
الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار و اذنت لنا فی نصرته فانحدرنا و قد قبضته فاوحی الله الیهم ان الزموا قبره حتی تروه
و قد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی ما فاتکم من نصرته فانکم قد خصصتم بنصرته و بالبکاء علیه فبکت الملائکة تعزیا و حزنا علی
ما فاتهم من نصرته فاذا خرج یکونون انصاره انتهی حاصل این طور ملائکه چه قدر نافهم است با آنچه ابرار کالانعامیه بعد از
که بروفق آن فرزند و در مدینه بود از آنکه ابو بکر رضی الله عنه بمسند خلافت جلوس فرمود و جناب مرتضوی گوشه گزیدند چنانکه
معاذ الله علمای رفضه مثل مجلسی تشنیع می نمایند و حدیث جناب سیده نقل می نمایند پس گفتند و احسرتا که روز غدیر سکه
خلافت بنام تو آورده ولیکن همت کشادی فرمود اگر بنافت کنید و بخر تحلیق روش نمود نبایستی تا مقابله کنم و جز عقد دیگر
هر وقت نیامد و دیگران بمقتضای بل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره عذرهای بدتر از گناه برانگیخت که اسباب
بهم رسید تا وقت از دست رفت و شد آنچه شد چنانچه در مجلد اول التفصیلش یافتی رعایت با عادت و ملت و القیاس بر نقص

ملائکه یا سدرین و با کثیره بحال شیعیان کوفه با تمداران حضرت شهید کربلا چه در مشابهت دارد که
آن چنان عرضداشتها فرستادند و هرگاه آنجناب بکربلا رسید جراحت و مدارج مهمانداری چنانچه باید
بتقدیم رسانیدند در غم و سینهای خویش را میکوفتند وقتیکه اسیران اهل بیت در کوفه داخل شدند
زینب و اهلبیت فرمودند چرا شما با ماتم ما مصروف باشید شما دیگر ما را کشته و تا بدینجا زینت رسانیده
الی غیر ذلک من التشبیهات علی اصولهم الموضوعة الفاسدة باید کرد که این ملائکه بسبب تمنای نصرت
آن جناب را خود از خدای تعالی استدعا کنند و هرگاه حکم نشود بر وقید و نصرت کنند
بهم اسباب و آلات آنچنان متوجه شدند که دانسته که محروم گشتند مگر ایشان را درین امور
انتظارها بایستی کشیدن و در مجاهدات حضرت علی الفور حاضر شدند و هرچه بدان مأمور گشتند
بجا آوردند ایشان را چه بلا زد که در نفس حدیث معصومین بحکایت شان لفظ نکث که بمعنی
ونگ کردن است موجود و معلوم نیست که این تقصیر و تقاعد از باب صغیره تواند بود یا کبیره
غدر کوفیان عرش دکوفیان تجم عجیبست که قبول شود بدین معنی که هرگاه از ملائکه این امور سر زند فعال
کوفیه در چه حساب باشند و در روایات اهل سنت اینقدر دیده شد که حق تعالی بعد از واقعه مزار
شهیدان ملائکه را فرستاد که مونس شوند و گریه باشند این حرف و حکایت در تقصیر نصرت
منظور فقیر نیامده عجب تر اینکه در هر سال بجهت اسری تازه محدثین و از افادات ائمه اثنا عشریه خود
آماده کردند که قوت سامعه اهل اسلام آنرا برنمی تابد و نوحش رسید چنانچه تهمت بر یزید قطعیه
هم دانستی و ندانستند که عاقبتش چیست و بجا میکشد قصه است از افواههم و عجائب قدرتهای الهی را
باک شرح کرده باشم که مجتهد ناصبی چون لفظ قتل در کتب با بحق حضرت امام حسین دیده
از آن چه نتیجه برآورده و درین یک حدیث و دو سه جا لفظ مذکور موجود است که بر عباد شیعه و
انکار شهادت دلالت دارد و حال اصول مجتهد یار باید دانستی که هرچه انقلاب دلالت میکند
من بیر احقر النحیف فقد وقع فیه بحمد الله تعالی این التماس است که امید شفاعت از سید الشهدا در
روز قیامت برای شیعیان هست یا سنیان اثار اول خود در تخصیص یافته نمیشود بلکه خلاف
آن موجود زیرا که جناب امام حسین اصل الاصول مذهب شیعه را که تقیه بود چنان برانداخت
که عیان را چه بیان لاجرم سلب کلفت گفته میشود که سلکی که نگوست از بهارش پیدا
تکلیف که در اصول شیعه مذکور باشد که در روز قیامت چون استغاثه مختار بگوش حضرت
برسد یا امام حسین فرمایند که تدارک مجرم او را در باب پس آنجناب و را از دوزخ چنان
برآید که عقاب شکار خود را حال آنکه او از دل و جان محب شیخین مکرمین بود چنانچه در
اصول خود مصرح است و نقال کشمیری آنرا در نزهه آورده و دیگران هم بدان اعتراف

دارند معهذا رفته رفته بعد از اعتقاد خلافت بلافصل دعوی و ولای اهل بیت مطهرین شده هم
محبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام یقین دخول جنت خویشتن دارند و درین مدعا صدها احادیث از
امجاد دبر داب قدیم خویش کما عرفت روایت میکنند پس البته این امید واری شفاعت
از برای ما خواهد بود **مصرع** که مستحق کرامت گناهگارانند چه که بزرگان ایشان یعنی شیعه
مخلصین اساس مجاهدات با لشکر ابن زیاد بد نهاد و چنان نهادند که هیچ کسی از ایشان در میدان رزم
با وصف قلت فوج خود و لشکر کثرت مخالفانش که از مور و ملخ بیش بودند رو بر نتافته و رتبه شهادت
و اگر دیگران این کار باخلاص کردند به پیروی ایشان شتافته اند از عبارات کتب خویش
حرفی چند باید شنید و در کتب کلامیه نیز مثل صواعق و تحفه اثنا عشریه باین امور مجملا و مفصلا
آورده گفته اند که از شیعه اولی مثل سلیمان بن صرد خزاعی در قاعده نطاق همت برین کار بسته
و با لشکر ابن زیاد شقی داد گران رکابی و میدان داری دادند و علمای شیعه در رسائلیکه
در واقعات مابعد واقعه کربلا معلی تالیف نمودند در آن هم این امور را تشریح کردند کما لا یخفی
علی الناظرین و از کتب سنیه سیما از تحقیقات حافظ ابن حجر عسقلانی هم واضح است که سلیمان
ابن صرد کور صحابی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله است و از کتب دیگر هم پیدا است که از شیعه مخلصین بود و
لشکری آراست و داد دلیری و شیر مردی و شیری داده و با رفقای خود شربت شهادت چشید
و بدارج علیا رسید و انقدر او بقتل لشکرش کوشید که بیانش درین اوراق نتوان گنجید
و احسرتا که مشهور علمای شیعه داد افتخار بیان میدهند که شیعه یقین دخول جنت از برای خود
دارند و سنیان متردد اند پس کجا درجه اهل و یقین و کجا رتبه مترددین و از اصول و
روایات خود بیخبر گشته اند و درین باب قصه های بسیار است از انجمله حکایت زراره است
که منتخب است علی مخلوقات دنیا بلکه افقه السته است در زمان خود که درین کتاب دانستی که مجتهد نقلش
نموده که او بتوسط بعضی آرزو داشت که حال خود را دریابد که از اهل بهشت است یا از
اهل دوزخ و حضرت صادق فرمود که از اهل نار است و الحمد لله علی وضوح الحق کالنور
علی شواهق الطور یعنی هرگاه حال زراره چنین است که مقتدای اصلی خود هم بود دیگران بطریق
اولی و ایضا بظهور آمد انچه بر اصول شان بار بار دانستی که مخالفت از بیان شهادت
غیر از عناد با اهل بیت امجاد یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد مجلی تدارد و قوله و خوش
عقلم سنیان الخ **اقول** این امر در کتاب صوارم حیدریه چنان مفصل است در جواب
ذو الفقار پدر این فرزند سعادت مند که مزیدی بران در خیال ناظرین و مناظرین نگنجد
پس بجهت قصر مسافت بر بعضی اندو جوه ان قصر کرده میشود که این دلالت ممنوع است

بیشتر ترقی ورزیده اند حکمیکه به بیان صاحب صواعق ثابت شده زنهار از عبارت غنیة
مستفاد نیست بلکه مدعا اینست که او را تعظیما نساختند و آنچه بدین طور بیان کرده اند که روز
عاشورا روزی عظیم است بسبب جورهائیکه خود بروایات شیعه از ائمه خصوصا از امام باقر
و صادق آمده فرج بسیاری از مظلومین از دست ظالمین است و غیر ذلک پس در عاشورا
نظر بدین وجه هم نظر بوجه حصول مصائب حضرات اهل بیت دو جهت جمع شده و مقرر است
که او را از اتخاذ صنا نساختن قطعا پس نه اتخاذ ماتم باقیست نه اتخاذ عید کما لا یخفی علی اللبیب و چون
این معنی در عبارت غنیه محتمل است استدلال باقی نماند فکیف که ماقبل و مابعد عبارتش را موید و مسند
باشد الغرض آنچه غنیة الطالبین بدان حاکم است همچنان است حکم صواعق و زنهار ترقی در غلطیدن نسبت
که آنرا نسبت بحضرت سلطان العارفین میکنند و ظاهرش هم ولایتی بر تاریخ دانی مجتهد الزمان
میکند ورنه بکمال فن انشا و خوش بیانی و اقوال علما هنوز انتساب غنیه در آن مختلف است یقینا
حکم برای آن نتوان کرد که شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه آنرا تصنیف نموده و موید آن است
آنچه محدث دهلوی شیخ عبد الحق نور الله مرقده فرموده فکیف که از کتب امامیه مثل اثبات الحق بوضوح
می انجامد که معادات با ایام نباید کرد فانها تعادیکم یوم القیامة چنانچه مولفش بخطبه آخر دم مینماید که روز
دوشنبه را مبغوض دارند و روزیکه امیه قرار دهند و از افادات امیه خلاف آن بظهور می آید و از عجایب
آنکه کتاب مذکور نزد بنده بتوسط قدرت علیخان سلمه الله تعالی داماد حسین علیخان برادر حضرت رسیده بود
پس من چنانچه نزد او فرستادم داو قفل سکوت برلب زد و نیازیست که بر خود بخندند مجتهد مثل یار کج فهم
بر خود پیچیده و جواب هیچ نه اندیشید که فتوی او درباره منحوسی روز دوشنبه معلوم هم کمنا نست پس یک
بار را بر عکس هرگز نه توقع رجوع رزد پس بعید و مقلدینش طی الحج درین باب مبالغه میکنند از سابق و
لاحق میدانی پس بگمان خویش همچنان درباب منحوس بودن روز عاشورا حکم را نمی‌نمایند و روزه را با وجود
ثبوتش بروایات مسند منکر و حرام میدانند و همی تقاع میکنند که نزد عقلا بجوی نمی ارزد چنانچه نموده
آن می آید انشاء الله تعالی و انهم از جمله ناعاقبت اندیشی ایشانست زیرا که چون صوم عاشورا چنان نمیدانند
علامت شد برای آنکه که روز عید قرار میدهند اگرچه بر زبان نیارند چنانچه و تیره ایشانست آری
دوستی بی خرد خود دشمنی است یعنی هرچند میخواهند که داغهای عناد اهلبیت انجا در از پیشانی خویش محو نمایند
ولیکن داغهای دیگر بهم میرسد و آنچه محدث نسبت بایشان قصد کرده بود و بتال ایشان نمیگذارد
فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بعد تحقیق تام کرمن از ثقات
جناب آنچه شنیده ام و بدان اعتقاد دارم اینست که اول محرم بتشریف تعزیت تجدید سامان میکنند و بکثرت طعام مخلوط میپزند در روز مطابق
احادیث میگیرند و اتحاد ماتم و سوگواری را محدث میشمارند و گردان نمیکردند و طریقه تعزیت

میت تردیشان بیان است که در سابق اشاره بدان کرده شد نیز چون تعزیت یاد حضرت حمزه رضی الله
عنه سیدالشهدا پیش می آمد با وصف آنکه در احد سانحه عظیم گذشته و مصیبت شدید بوقوع پیوسته بود گاهی ماتم
و شیون را شعار خود نساخته و باتخاذ مجلس سوگواری نپرداخته چه جای ایام گذشته که این واقعه
دران روداده و امروز اگر کسی آنرا در کتابی بیند و زبانی بشنود و گریه آغاز کند آثار رحمت الهی خواهد بود و نیز دید هست طور اهل السنت
در باب واقعه کربلا و رسم جداگانه نیست و انچه گفته شد تعلق باهل علم دارد و عوام را چه اختیار و طریقه اجتماع
مردم در اعتقاد و مجالس برای تعزیت رسم در راه صالحین نبود نشان باید داد که حضرت امام ابو
الحسن بولی عهدی مامون و داماد او رسید و شیعه تشیع مامون را جا بجا مثل پیر دهقانی در صحرا هر دو گاه
می کنند و لیکن مجالی ندارند که باثبات رسانند که حضرت امام رضا ازین مجالس و لوازم آن در آن
ایام عمل آورده و زنهار از نظر قاصر نگذشته و اگر امام رضا درین باب قدم نهادی مثل چند جا مسلمانان
از قصابے که دوکان یعنی کسیکه از هنود جدید الاسلام گردد برای خوردن گوشت گاو ملازم دوکان قصاب
می شود البته مامون این منزل را بکمال شوق پیمودے و داد سوگواری دادی هر گاه این طریق را هم
باثبات رسانند کمال جسارت او خواهد بود کما لا یخفی علی اهل العلوم و قس علی هذا حضرت امام باقر و
صادق علیه السلام بران عمل نفرموده اند با وجودیکه مامور بنشر احکام دین و محفوظ بحرز آبای
رسول العالمین بوده اند الحاصل طور اهل سنت طور قدیم است که در شریعت غرا قرار گرفته گردن
کتابی درین واقعات بینند در مجلس علما شنیده اند آنقدر میگریند که رفقه متکلمین در تمامی عمر نگریسته باشند
و این طور سنیان نزدیک تر باخلاص است و ازینجاست که در قتال لشکر ابن زیاد علیه ما یستحق باری
گوی سبق ربوده اند کما اشرنا **قوله** و انچه عجیب نوشته که بسیاری از مقدمات آن خلاف
صبر و شکیبائی اهل بیت واقع شده بدون سبیه معقول از درجه اعتبار ساقط است و
بشنوید ای دوستان این داستان که جناب مجتهد انچه درین قول افاده فرموده
از آن همه عقلای عالم حال کتاب بینی جناب شان مے یابند که هیچ نیست و زنده کرده
این مجتهد تلامذه لا اثنا ناخر رسید و حال جناب سیده هم ندید از عظمت و جبروت
حضرت سید عالم و عالمیان باقی و نشانی باقی نماند و این امر را اگر بروایات رجال بینی
معلوم توان کرد که آنجناب با وجودیکه ام الائمه النجباء الجاهلی شهود و نه وبا آفاتا امر نه وقت
ولادت امام حسین علیه السلام زیرا که جبرئیل علیه السلام آمد و خبر رسانید بولادت
شریف او و تقسیم ایشنے که امت او را شهید کنند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از شنیدن قتلش راضی نشد و این الفاظ فرمود و حضرت گفتن ثواب و بودن ائمه رضی
الله عنه در اولاد طاهرین او شنیده راضی شد و جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها

برتن بر بیضا در بدا در شاید گمان بری که او هم بعد از صد اجتهاد راضی شده باشد زیرا که نص حضرت امام جعفر در این
خصوص بدین کتاب موجود است که هیچ زنی در جهان نیست که بسیری را پایدونا خوش باشد بجز جناب سیده
و در کتب دیگر کمال شده مذکور است که امر و نهی هم جناب سیدهٔ در ماتم امام حسین رضی الله عنها در بهشت برین
مسیر سفیر ماند و شرح اینست از رسائل فقهاے شهر باید جست که شاید در رسائل دیگر بهیئت اجماعی این امور بخوبی
بلکه از ان اتم ثابت است که حال حضرت نیز چنین است و البته شعر انظم کردند که راضی نیست در آنجا نه که بجای
هست فکیف که چنین ماتم برپا باشد و قلب هر کسی را بکربلای آلام و غموم هم بخبر اشند و نیز شیخ در بوستان سفیر باید
۵ که بر خاطر یاد تماشاے غمے پریشان کند خاطر علماے چو حال این بزرگان دین و شمع مجالس حق و
یقین چنین باشد دیگرے کیست که او زندگانی را تلخ و ناگوار نباشد و فرض کردیم که هزاران اسباب
شادی و انبساط منتظم و مرتب گردد و لیکن نیست بیماری چو بیماری دل و ایضا از رسائل این بنا بر خیر
از کتب معتبره اصول جمع کرده اند پیدا و هویدا است که معاذ الله خاتون شهربانو جهان شاه خود را بدریا
فرات انداختند و بدین سوت رهگراے عالم قدس گردید و حالش در مراعات فرمایشونات و تشیع و احتیاط
بجاے رسیده بود که چون فاروق بهدایت مرتضوی حکم داد که او هر کرا پسند شوهر او ست و جناب آن
پیش آمد فرمود بجان الله و لیکن فاطمه زهرا را چه جواب توان داد این وقتے بود که سبب دین و ملت نزانی
پس علم و تقواے او بعد از تشریف بنکاح شریف امام حسین در خیر مرتبه خواهد بود حالانکه بسیاری از علما روایت
کردند که خود را بدریا هلاک کرد اختیار صبر و شکیباے لازم بود و بعضی روایت نمودند که خاتون موصوف
با در بکرم جناب سید الساجدین بر اسپ امام حسین ع که بعد از شهادت شاه شهیدان لشکر یزید را برهم زد
و او نیز بر او سوار شده در کوهستان ری غایب شد و اولاد خویش و تمامی حرم محترم امام را در این واقعه
و مصائب گذاشته و براے خود تنها آسائے گزید که خلاف عقل است و گفته آید که اینهمه از تعلیم
بود معاذ الله حالانکه جناب امام حسین ع بعلوم لدنے سید الستة که تکالیف و محن در این واقعه از
ظلمه شما بیش است و لیکن چنان نخواهد شد که امت عبد الله بن سبا در باره خواهر امام حسین رضی الله
عنها مثل دجال اعور روایت میکنند و بارها باشد ضرورت دانستی و عرش عظیم از ان می لرزد و انبیا و اولیا
و اهلبیت شان در زمان سابق از دست ظالمین جفا شدائد و مصائب چشیدند و چه سختیها کشیدند لیکن
چنین جزع و فزع نکرده مصدر معاصے نگردیده اند بلکه همیشه راضی برضا و هدف تیر قضا ماندند و از آنجا
ست که رب العالمین جا بجا ایشان را در کتاب عزیز خود بکمال استغناست و شکیباے ستوده
و در عطاے ایشان لفظ بغیر حساب افزوده و انواع نعماے فردوس براے شان در
محکمات تنزیل منصوص و مانند بنیان مرصوص نموده ست و کلام مقدسه وَاللّٰهُ یُحِبُّ
الصَّابِرِینَ و بیشترے از مقامات وارد ست و کلام در این اثنا تنزیل بود که مقصد ان را زلیخه نموده

گردانیدند و نظما کار اہلسنت ذوات مقدسہ مقتدایان دین رسیدہ واگر بتوانی بکتب وسیعہ رجوع
کردن پس موافق استعداد خویش مرتبہ چند از دلائل میسر باید کرد و در دین و نظر نمودن کہ ہیچ امر
باقی نمی ماند آنچہ در سکنہ محالات بادشاہے در بارہ عشق و عاشقے در شادوسے کہ
تا اسم و نیش نمی آید از بیان عرس درداد کہ تفصیلش بسیار دل نمیخواہد اگرچہ نزد در قصہ این دیار
موجب افتخار و اعزاز گردد واگر مرثیہ ہاے احسان دیگر برادر ساکنش را بتقریر درسازند کہ بقول منتظم ال
اچار تعزیہ میساختند واکنون درین بلدہ عموماً بعمل می آید ابلیس و شیطان الطاق ہم از شنیدن آن
خجل میشوند بالجملہ با ہمہ اظہار و افشاے واقعات مذکور کہ در بارہ اوساط الناس عقلاے اہل
اسلام تجویز نمیکنند انتساب آن باہلبیت رسول رب العالمین محرم محترم سید الشہدا بود روز ما ہر روز
وباز لب انکار کشادن از قوت تقیہ اجتہاد جناب مثل المجتہدین پس تعجب و حیرت می افزاید فقولہ
وآنچہ نوشتہ کہ اخبار تخاصم و تشاجر نیز خالے ازین امور نیست معلوم نیست اہ مقصود ازین ہم
اہانت و تحقیر ست کہ بر بیان تفضیلے متفرع میشود و عوام از سبب استماع آن متحیر میشوند و بسو ظن
میروند ما مامور یم بکف اللسان مگر در اصول خود ندیدی و درین اوراق ہم نشنیدی کہ جناب
در آخر خطب در بارہ اصحاب خود چہ فرمود کہ تجاوز کنید از بدان ایشان و در بسیاری از کلمات
مقدسہ خود فرمود و مضمونش بتواتر معنوی کشیدہ کہ حق صحبت مرا در ایشان نگاہ دارید و حضرات ائمہ نیز
چنین امور را ہم در حق اصحاب ہم اہل قرابت لشیعہ خویش آموختہ اند چنانچہ در کتاب حضرت صادق
مصرح ست و بر ناظرین روایات و افادات ائمہ ہدا مخفی نیست کہ ہذا ولا نسلم کہ حق تعالے ذکر
اصحاب را کہ در کتاب مجید آوردہ مقصود از آن اہانت ایشان باشد آیا کسی از اہل تحقیق تواند گفت
کہ مقصود از ذکر قصہ حضرت آدم و نسبت ظلم و غوایت و عصیان برائے اہانت ست بلکہ مدعا نیست کہ بنی
نوع انسان را باید کہ توبہ و ندامت و تذلل بدرگاہ باری بجا آرند چنانچہ پدر ایشان بجا آورد و ہو بدرجہ
اصطفا رسید فکیف جائیکہ واقعہ احد را ذکر فرمود بچہ مقدار تاکیدات او امر و عفو گناہ کسانی را کہ بعض
ایشان از جنگ کوہ موجب سانحہ احد شدہ بود و لَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ حَلِیْمٌ
تا بدانند کہ دیگران ہمچنین حد نرسیدہ بودند در گذر ایشان بطریق اولے بود و در بعض دیگر سوانح مقصود
تنبیہ از ہمین بود کہ بر کثرت خویشتن مغرور نباید گردیدن کہ روز حنین چہ پیش آمد و ہمچنین توان گفت کہ اعتنائے
ہم مہاجرین و انصار را در سائر آیات قرآن مجید و باخلاص و جہاد و کمال دلیری و صدق و صفا ثابت
و ہم اہانت شان فرماید حاشا و کلا ذلک ظن المنافقین من ارباب الحیل و اہل الریا و الدجل کہ
گویند کہ امیر المومنین مجموعہ نسخہ قرآن خود را تصدیق نمود و علی رد من لا انتہا دو در مجلس مہاجرین حق
چنانچہ صاحب حق الیقین و بحار بکمال آب و تاب آوردہ و بیان حدیث روایت کردہ کہ چون ابوبکر قرآن نجید

برکشود آیات هجو مهاجرین و انصار از آن برآمده و شرم میکنند و از رو در حشر و نشر نمی ترسند بلکه خدا عز و جل را حسب
سهو و نسیان قرار دادند اگر آیات نامه جاوحی از محفوظ ماندند ازند و معذور اند باری حدیث جعفری را بلکه لفظی را
ازان هم نسیًا منسیًا ساختند که صدوق ایشان روایت میکند إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُو هُوَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
پس برین تقدیر توان گفت که بر اصول رفضه ائمه هدی چنانچه در کثرت ثوابات و درجات عالیات از انبیا و رسل
حتی اولو العزم سابق شده اند که خدا هم در استجماع صفات حمیده و اوصاف برگزیده قصبات سبق ربوده
که ایشان از لحوق سهو و نسیان منزه باشند و حق تعالی پاک و پاکیزه از آن نباشد پس لعنت کردن بامر پیغمبر
از سهو پیغمبران در نماز که مثلا نماز چهار رکعتی را دو رکعتی خوانند نزد اثنا عشریه فرقه حقه ناجیه کجا انطباق دارد
چنانچه در حق شیخ ابن بابویه صدوق در همین مقام مرویست و العجب که ایشان در همین مقام نیز انجام کار را نه اندیشیدند که آخر تنبیه
برای القرآن متناقض مجموعه جناب امیر مع بود که با ظهور امام منتظر قرآت آن بحکم امام جعفر در کافی که امر
غیر موضع حرام است و از قید ظهور دانسته باشی که بعد از قیام صاحب الامر تلاوت آن اجماعی این فرقه
ضاله باشد حالانکه هنوز مختلف است کما یظهر من التبیان و دیباچه مجمع البیان و از شراح کافی کلینی هم
از بعضی بظهور میرسد و از اینجا است که آن قرآن هنوز در غواشی بقیه نگاه میدارند بخلاف قرآن مجید اهل اسلام
که در تمامی عالم تابان و درخشان است و حاشا ثم حاشا که مجموعه جناب امیر نسبت باین قرآن کریم بیشتر
کم بوده باشد چنانچه در تالیفات خود بذکر عبارات اکابر رفضه باثبات رسانیده ام پس جمع کردن کتاب
مستطاب مطابق قراءت حضرت رسالتمآب باعتراف اکابر رفضه همو تمایز کار خلفای راشدین سنت بود پس
و اگر ثابت و صحیح باشد انکار از جناب امیر بدون اختلاف پس این قدر مثل آفتاب روشن که هر چند مشتمل بود
بر ترتیب نزول ولیکن بدین خوبی کجا که ترتیب نیز صحت و موافق قراءت تحریف باشد از اول تا آخر کما لا یخفی
و نهایت خرخشار صدوق و غیر او اینست که تسمیه سوره و الضحی و الم نشرح و سوره الم تر کیف و لایلاف در
قرآن اهل اسلام زیاده است و الحمد لله که بعضی اقرار بدان دارند که بسم الله آیتی از قرآن مجید است
نه کلام بشر تا لازم آید الحاق اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس منتهی اینست در خرخشار شیعه
که یک آیت مکرر شده و از اینجا ست که ائمه قایل بدان بوده اند که قاری فصل کند میان این سور و تسمیه
نه نماید و برای الزام شیعه مقلدین صدوق امری دیگر است که امام زبانی تو انگفت یعنی اگر بسم الله
تعداد سور قرآنی در آن عبارت که از مجمع البیان گذشت بر حال خود شش باقی ماند کما لا یخفی بلی میان
سوره انفال و توبه تسمیه نیست چنانچه در قرآن اهل اسلام هم و ادیم ایشان ز رنج مقصود تر اپیش غفلت
نباید کرد و در خصوص چیزها در اصول شیعه دیده ام که این وقت بیاد من نماند شاید بحول و قوت الله
در وقت دیگر آید پس نها نوشت باید نوشت مثلا ائمه به تسمیه قرارت کردند و در تقیه بودند الی غیر ذلک
باز رجوع کردم بامر اول که سخن در آن بود که خدای عز و جل ذکر فرمود در کتاب عزیز امور را

که مستلزم قبائح است از تناقض و تنافر یعنی هم مدح مهاجرین و انصار و هم قدح ایشان اگر این شبهه
پس لازم آمد مثالب و مطاعن ارکان رفضه نیز کرآن ها را از چند صد هزار اصحاب کرام بر چند جا ندرد
الیقین با نکار پیشوایان رافضه مثل مجلسی در بحار و غیر او و غیر آن اصحاب مقبولین مردان
شریک بودند و حضرت را بقول شان در دست دشمنان گذاشتند و نفاق و شقاق خود را ظاهر
ساختند یعنی نعوذ بالله من ذلک و اذ لیس فلیس یعنی چون مجتهد قائل بمثالب شان نیست پس
مکذب خود در حکم مذکور خواهد بود و هر جوابیکه از مقبولین خویش تقریر خواهد کرد همان جواب ما کافی
خواهد بود و کمالات مخفی علاوه بر آن معنی اهانت و تحقیر را نفهمیده بلکه بر آنچه شکر یزید نسبت بجمیع مخدرات
اهلبیت طاهرین از نهب و غارت بعمل آورده اند حمل کرده و مراد من اهلبیت کلام امام حسین قبل از شهادت
وصیت یاد کرده بودند و در وقت ترخیص نیز ارشاد فرموده بودند که خیال عصمت و طهارت را در آن مصائب
مبتلا شده بودند که هیچ قومی در آن گرفتار نشد که ماتم نکنند و طپانچه برو نزنند و سینه را نکوبند و مو
پریشان ننمایند و لیکن گریه و حزن را منع نمیکنم و رافضه چنانچه در کتاب بحار و مرثیه برای اهلبیت مطهرین
اینهمه امور بتفصیل تمام و خود هم آن را بکمال فضیحت و رسوائی و شور و شغب تعارف بجا می آرند و
بر آن مزید میکنند و این ماتم و سینه زنی و غیره را بآن بزرگان دین منسوب می نمایند پس اهانت و تحقیر
آن بزرگان از دست ایشان با وجود ارتکاب نهی و اعتقاد نبوات آن واقع شد پس باید که
بجناب مجتهد الزمانی ... بر خواستن سخن تناسب که دل را خطا اینجاست و ایضاً اگر مدح
باشد یعنی ذکر قبائح و مثالب اصحاب پس البته حدیث جعفری که مدائح قرآنی را برای مهاجرین
کسری و قیصر ثابت کرده مناقض آن خواهد بود و این احادیث عموماً اطول احادیث کافی و غیره
قبل ازین باتمام مذکور شده والحمد لله علی ذلک **قوله** و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه
شنیده حدیث و تمیز بین الرطب و الیابس الخ قبل ازین بتفصیلیکه فوق آن باذهان ناظرین محال
نباشد بر گذشته که تعمیم و اطلاق حجة الاسلام را منظور نیست و تحریم که مجتهد بار بار همین گوید و لیکن
که برین تقدیر کافی بود و لا یجوز لاحد الی غیر ذلک من العبارات المختصره و اذ لیس فلیس بالفعل
از تفصیل مدعای ابو حامد غزالی و انهم مدلل چنین حکم کردند که کلام مشغب توجیه القول بما لا یرضی
به قائله سنت سفاهت ... سخت شدید و لیکن کسیکه در مرض جهل مرکب گرفتار باشد او را چه علاج باشد
آن درین اوراق باستفاده وجوه غیر محتاج **قوله** و آنچه عجیب در باب مبالغه و کذب و تخلیط
نموده تطویل بلا طائل است اه از اینجا خامه قصه و غفلتی دیگر برای مجتهد الزمانی بدست می آید
آنچه از تخصیص بلقب میانه برای آن بلقب تدارک مینماید و در تحقیق مجتهد در خصوص عبارت کافی
از مقام غیر متعرف کافی است و لیکن برای اثر اغیره واقعی عبارت شیخ علامه عثمان بن حاجب

ان العلية لاتجامع موثرة لابما هي ثم رافعه الا العدل و در ان افعل شارح آن در فوائد ضيائيه ميفرمايد استناد و ما ينبغي ليست
من الاستناد الا امر اي لا تجامع عليه غير ما هي شرافيه الا العدل و در آن التفتازاني العلمة تجامعهما موثرة كما في مجرد احدهما
ثم رافعها كما في علة و جبر لي كلام حجة الاسلام ما تمهيد كلام معجز نظام نيست كه جامع جميع وجوه بلاغت باشد يا فوق
اين متصور نگردد چنانچه مفسرين اهلبيت و كاسه ليس ايشان در بيان اسرار بلاغتش سعي وافر بتقديم رسانند
و بلاغت آنرا قطعا معجزه است الى يوم القيامة اتفاقي ميدانند و كلام هيچ كسي را هيچ برابر آن نميگردانند تا به
فوقيت چه رسد بخلاف خطابه روافض كه كلام حضرت امير را بعضي از وجوه فايق دانسته گفته اند كه بلاغت كلام
اختلافي است بخلاف بلاغت مرتضوي كه اتفاقي است برابر نبرا ر دليل نيست حضرت پيغمبر كه مخصوص قطعه
صاحب جوامع الكلم بود متواتر است مثل ان گفتن ديگري را چه مجال وهو ظاهر لا ستر فيه الغرض ناگزير فقيد فوق
در خصوص توجيه كلام و بيان مقصود حجة الاسلام آن چنانچه بايد صورت بست و در مقصودش بكشا ز تفصيلكم
مجتهد اگر شمه انصاف را از ديگران بستاند باز تحقيقات و وهم و خيالات را دخلي نديد و آشنا و صدقنا گويان
هفتم برود هر كه نيزه باطل نيست و بر و تيره نكار ان نير دينك ميدانند كه هر چه در باب و اغيلين و موزخين گفته ام
بي سند و بيوجه نگفته ام و الزام و تحقيق را چنانچه بايد در خصوص هم رعايت نموده ام جاييكه حال موزخين را
از كتب معتمده شيعه نشان داده ام پس نسبت مبالغه بسوي بنده لائق و گزافي خواهد بود و اما تعم
لفظ و غيره دليل آن معني نيست كه بخيال مجتهد الزمان جا گرفته است فمن ادعى فعليه البيان و بعد از اين تفاصيل
نامي و نشاني از مكايد مجتهد باقي نمانده كما لا يخفى اذ را از ذكر اين امور مطلقا هيچ فايده مترتب نميشود
قوله بعض فاضل عصر كه نسبت اين رساله بطرف دهلي ميكنند الخ اگر مجتهد را معلوم نشود كه مقصود
كدام امر اند عجبي نيست زيرا كه بابا ككش معلوم همگنان گشته كه در مرض خرمين و علت منتخين گرفتار است
بحمد الله محبت الهي در بيجاهم قايم است كه اين بزرگ را الفضيلت ستوده و اعتراف بعلم شان نموده پس در
ثبوت حبل مذكور از براي مجتهد حالت منتظره باقي نيست و در سابق صراحة مدلل كرده ام كه قرآن را ز اغلاط
و غير اعراب مبرا دانند قليل الاستعداد دانستن و تحقيق حق و در خصوص كه بسبب استغفاي مجتهد از شهادت امام حسين
چه بود و چگونه ان و فر بزد مش رسيد و مجتهد را در فهم مضامين جواب شيخ بلازدو از جهت فرو ماندگي او نوبت
بآن رسيد كه اعتراضي و بر بعضي از عبارات رساله بر الفاظ قرآن مجيد كشيد و هر كسي از علما بر ريشش در از ز
خنديد و در آغاز مجلد اول گفته شد حاجتي باعاده آن امور باقي نمانده و از ان ابهم عيان شد كه مجتهد در
مقابله او سراسيمه گشته تا بجواب رساله مذكوره چه رسد و از انجا كه بنيا و تقريرش در اين اوراق كنديدم
پس چگونه ميرسد نام شهادت سيد الشهدا بر منبر گرفتن و سر رشته انصاف را گذاشتن بر اصول خود
قوله علاوه اينكه هيچ سبب تخصيص ذكر شهادتين چنانچه بايد مبين نشده تحريم ذكر جميع قصه ما حجة الاسلام را
چگونه لازم مي آيد دليلي بر آن قايم نكرده و چون ما نعم البته اقامت دليل بر ذمه او است زيرا كه قواعد شتي

که ذکر چیزی ممنوع شود بسبب علتی و آن علت در چیزی دیگر نباشد پس اول تامت کنند که این علت در هیچ
مقدمه یافته میشود و نه حرطا الفتا وشلا در کتب فریقین محقق است که حضرت امام حسینؑ چون بزمین کربلا رسید
طاهرین و اصحاب خود رسید و عبید الله بن زیاد بدنهاد قبل از رسیدن آنجناب عجلت در شهید کردن
سکرد تا مبادا از اطراف دیگر فوج کثیر هجوم نمایند و رخنه در سلطنت یزید پلید بوقوع آید و رسای اینها
لشکر بعد از محاصره جناب سید الشهدا نظر با مر مذکور کمال عجلت پیش نظر داشتند و نخواستند که دمی
فرصت ندهند تا به قیل و قال تمام فرصت عبادت در آن سبب نرسید که تفصیل آن موجب تطویل است
پس بمجرد رسیدن جیش الظالمین نقاره جنگ نواختند و میدان کار زار آراستند و فرصت نداد ند که
در کلینی از حضرت محمد بن حنیفه فرزند جناب خلیفه اول مأثور است که چون دعوی امامت خویش نمود
امامت برادرزاده خود یعنی حضرت امام سجادؑ نمود گفت که امام حسینؑ کجا فرصت یافت که از علم امامت
در واقعه کربلا بتو تفویض فرماید پس در آن هنگام که همه تشنه و گرسنه باشند و برای قطره آبی جان بلب
و اطفال شیرخوار بگریند و تلاطم عظیم در خیمه حرم شریف برپا شود حکایت کتخدائی قاسم بن حسن مجتبیؑ
و قال و اما د و عقد س کجا گنجائیش داشته باشد که سراسر ساخته و پرداخته معلوم میشود و آن گفتگو
که شیعیان نقل میکنند و تعلق بلوازم ایجاب و قبول دارد موجب تحقیر و اهانت اهلبیت طاهرین است
الی غیر ذلک من مندرجات امور لاتلیق بشأنهم و مجتهد فقید الادراک شوخ و شنگ و بیباک تحقیر و اهانت
بر تعلم آن جفاکاران حمل کرده کلام در بیان این قصه ها و تحقیرشان و اهانت آن بزرگان بود که
و اطفال جبلا آنرا ترتیب میدهند پس مجتهد براه دیگر افتاد چنانچه شیخ میفرماید که ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی
کین راه تو میروی بترکستانست **قوله** ناشی از عدم اطلاع الخ **اقول** و بالله التوفیق و ...
که کنی الی تحقیق ازین عبارت پیداست که مجیب تشنیه فن عربیت را میداند لیکن صد درانجام از تمام ...
نیست که مؤول از ترکیب مبتدا و خبر و احکام و شروط آن بیخبر است و اعتراض میکند که قول مجیب الا ...
نعیته الواحد لا الاثنین موقوف حقیقه خیلی از عربیت بعید چنانچه این اتحاد مذکوره را چنان بتکلم و بدعا ...
طوال سپهر دم که قلب مجتهد الزمان بهیک پیدا اند و هم قلوب شیعه متقدمین شکل دلدار حسین
برادر تبارک حسین و غیر او که در تقریب شریک بودند چون هجوم مردم کم شد از مجلس برخاست
و هر دو دست بسته امان خواست و زمین ادب بوسیده گفت که مؤلف ازالة الغین از دست
هرکار زاری ما از نهای کارسے رسانید و در تصویر جوابش دیوانه شدیم اگرچه هوشیار بودیم
و از هر طرف لشکر دلم و براهین او برای نهب و غارت مذهب دست تعدی عدوان کشاده اند گفتگو
هر بیت و ملازمان حضرت خود را تغافل میزنند دیده و مالی رسند آفرین بر علو همت صاحب ندا نشا
و صوارم و در کم نایه مدت با وصف فقدان اسباب فرصت و هجوم اشتغال از تعلیم فرزندان

مثل حضرت در نوشتن عبارتی و استنباط آن از ادلهٔ شرعیه و آنچه بتشریحات احیا و اموات تعلق دارد که لا
تناهی عبارات از ان توان بود و کتب کثیر در فن عربیه تصنیف کرده جناب سامی با مهیا شدن جمیع اسباب
در جواب الشمس تمام بدست نیامد با اینهمه خبر یاد دارم از بعضی شیعه چندی از اجزای ازاله بر نقض و جرح
میگیرند این مضمون که بالا پشت سید با اظهار بعضے از دوستان که حاضر مجلس بودند متعلق علیه است چون صورت
و لباس ایشان مثل اهل رفض بود و گمان نبردند که اهل سنت اند و ایشان بعد از معذرت مجتهد برخاستند و
در عین ملتمس آنکه بعد از ماه رمضان عزم جزم بجنگ شما میکنم و شما آنچه گفته اید در دو دینی سست و لیکن کثرت
دو چار ایست کرده اگر دست بردارم مخالفت بادشاه کسب و با وجود همه امور فرصت کجا می‌ماند لیکن
بهر حال این کار را با تنها فرصت میکنم مطمئن باید بود و بعد ازین روایت دیگران آنکه جناب مجتهد باز
چنین معذرت نهادند که مشکل این است که حریف بر کولی میکند و بر زبانے او احدی نیست بر سر لفظ
و معنی او چون در عروق میجوشد سائل عرض کرد که اگر عادت مذکورش جناب چشم بپوشند اخلاق حمیدهٔ
حضرت از کران با بکران خواهد رسید مجتهد در جواب فرمود که برین تقدیر همه شیعه خواهند دانست که
که حریف معذور شده و شیعه شکست خوردند و عجب نباشد که بادشاه نیز متغیر شود و اگر بد نشناخته‌ام بے
سلاطین کنشایم در شریعت جائز نیست و دل نمیخواهد پس بعد از ماه صیام موکد بعضی شما میگویم
بهر طوریکه مناسب دانند تعلق بعبارت شما دارد و بنویسید هرچه بتوانند کاش جناب مجتهد مباحث
لفظیه گرا بیند تا مشهور شود که کتابے آمده بود و جواب الشمس رفت و حقیقت را که میدانند چنانچه فریق مذهب
در مکاتبات خود معامله منتهی الکلام اندیشیدند و مباحث لفظی را پسندیدند و حقیقة الامر آنکه در آن هم
عاجز شده و شان امامت شروع کرد مگر من مجتهد را اجازت مباحث لفظیه و ادهم که ازین فریب
هم در نه گذرند هنگامه دست با گریبان چه رسد پس حد در دعوی فن عربیت و انشای محاورات خاصه
از ایشان چنان است که کسی از دعوی خدائے با اتباع فرعون مورد لعنت و لوم باشد و بر دهی هم از اضلاع
بلده تسلطے نداشته باشد در سال گذشته که به تحصیل این جلد در لکهنو مشغول بودم که ناگاه مصائب هجرت
بر من گذشت اول در سواری صندوقچه مکاتیب فریقین تشیع یعنی سبحان علیخان بکمال حراست و حفاظت
با کتب مولفهٔ دوازده گانهٔ خویش نهادم چندی از ان خطوط دلالت قطعی بر آن دارد که گفتگوی تحقیق
بعضے از محاورات عرب در میان آمده بود و تعلق بعبارت منتهی الکلام داشت چون نور الدین جهانگیر
و جهانگرد جهان پهلوان و جهان ستان شدند برای تصحیح مقال خود از عبارت پیر دهقان او در فرمان
مذکور بدفع آن پرداخت که فن تکلم اگرچه برای مولوی دلدار علی مسلم است و لیکن تحریر شما محاورات
عرب سلیقه نداشتند پس قول شان لائق استناد نباشد و از اینجا دلیل الزام تحریر مجتهد در خصوص من هم
تقریر من آنکه چون سرمایهٔ تحصیل علوم شان بدین پیر دهقان هیرا سپس الله مجتهد الزمانی بیگانه ازین فن خواهد بود

اگرچه خود در ازسبحان بهم بهتر دانسته باشد وچرا چنین اعتقاد نکنی که بسیار از علل خویش حضور صاحب جهل مرکب
نیامده چنانچه ازین مجلس هم دانستی و از اوّل علتش تو دانستی و اگر با همه این فرزند سعادتمند خود در ازسبحان
داند پیش طعم نظر از شکل مشهور طرفه شاگردی که میگوید سبق استاد را تو اگفت که معنی آن اینست که
ازین فن گویی سبق از پدر در ربوده که ابو مقتضی القول رسیده ام برآنکه ضرور نیست که عبارتیکه بعد از دو امر
تعلق بهر دو داشته باشد خواه دلیل باشد خواه تمثیل شده اینقاعده را از بسیار در کتب عربیه دیدم
یا بلاغت بلکه در زبانهای دیگر نیز از فارسی و هندی و این امر با فعلی تفحص عیان تواند بود و اگر شده بسبب
مذکوره فرصت سر خاریدن ندارم و چنان در خاطر قرار داده که از خاک تیره هند برایم و بار قصد مراجعت
بسبب آنکه روی وفا و اخلاص بنظر نمی آید و لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و اگر قاعده مذکور را در کتب
چرا نشان نداده و بر مجرد ذکر مثالی که ابهیم صناعی قناعت ورزید بلکه باید گفت که قرینه را باید دید و تعلق آن بسیاق
رعایت کردن اهمیت لملاحظه نمودن فلا نفس لا مرء شد و مذهب متکلم را باید یغنب العین اشتق
اگر گوید اولیه بالاسر ضحی الی غیر ذلک من المعائب تأمّل چنانچه از احیا زدکیمیا و بسیاری از کتب
توان یافت که او بسیار از شهادات و مدارج عالیات این گوشواره های عرش عظیم
که او متبع جابر المحق است و در کتب او فضایل این بزرگان دین بکثرت موجود و بالجمله متبع
گویند متبع من مطابق رساله قدیمه یعنی بعباره العین نیست که جائز است که دلیل مذکور برای متبع
باشد و دلیلی بر دعوی مجتهد که تعلق بهر دو دارد مسلم داقی لذلک زیرا که در مجلس اوّل دانستی
همه اسباب جمعیت خاطر محالی بر آن نیافت که بر تغلیط عبارات فقیر دلیلی جز استبعادات
بعهدا آنچه موید احتمال مذبذب است که تعلق دلیل بسوی قریبست آنکه علمای فریقین در جواب اعتراض متعلق
بحدیث ورود شریف کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم که مشبه باید قوی میباشد
گفته اند که محتمل است تعلق آن بلفظ آل پس لازم آمد اعتراض مذکوران ابراهیم افضل من النبی صلی الله
علیه و آله و سلم محصل کلام و تذکرة المرام آنکه گاه باشد که دو چیز را ذکر کنند اوّل یا ثانی را بسبب
امور دیگر معلل نگردانند و گاهی دلیل را بهر دو متعلق سازند و این امر خود ظاهر است که از عداوت
یزید و عبیدالله بن زیاد این امر متحقق شده نه از جهت اصحاب امر زیرا را خود حضرت امام حسن
بآئین احتیاط معین فرموده و گفته که ای حسین اگر سبب زیرا لیست که مظلوم من است فالله عزیز
ذو الانتقام در قصاص من تیر ابیکنا هی گرفتار شود و چون واقعه شهادت با اصحاب تعلق
بدا به حاجت دلیل نباشد معترض را با الزام زنقه چه کار که خلیع العذار و مطلق العنان
خنثی که در کتب ایشان وارد واقعات را که در وقت حضرت آدم وقوع آمد بر گردن تسمین و چندان
ولد زنا که بشر شدند که چنین تقدم و تاخر را هم ندیدند و در اعتقاد عدل باری که بقول پیر دهقان در

شبہ نمی شود تا بدان معتقد نباشد شک نشد که خدا تعالی اظلم قرار داد تدلیس افعال و اقوال مجانین
قایل التفات نخواهد بود والحمد لله علی ذلک چون اینہمہ را شنیدی شاید بگوئی که از عجیب نتواند شد
که از کتب معتبره احتمال خویش اقوی میگرداند پس باید شنید که اینہمہ علم سردست حاصل تواند شد که
بیاد می آید که در خصوص سراسیمگی داشتم و بالہام الٰہی بخیال آمد که در وقت تلاوت منزل قرآنی
خیال بکن چون نوبت بنجم و ثانی رسید این آیت بیادم آید وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ الی اُولٰٓئِكَ
يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ تا پی بردم بحصول مقصود و شکر بدرگاه ایزدی بقدر طاقت بشری بکدام زبان
نویسم که بجا آوردم تفصیل این اجمال آنکه جناب احدیت بکتاب مستطاب میفرماید که نکاح مکنید با زنان
مشرکه تا که ایمان آرند که کنیز مومنه مسلمه بهتر است از زن آزاد مشرکه اگرچه مال و جمال او شما را در شگفت آرد
و دختران خود را در نکاح مشرکین یعنی کافرین خواه اهل کتاب باشد خواه غیر ایشان تا وقتیکه
ایمان آرند که بنده مومن بهتر است اگرچه مال یا حال و جمالش شما را خوش کرده اند که این کافرین دعوت
خواهند کرد آن زنان را بمذهب خود که مآلش دوزخ است و این ارشاد الٰہی مندرج بیان سبب و علت است
زیرا که بتشبیر اینست که مرد و زن خود را بمذهب خویش دعوت میکنند و تمام آیت کریمه که بیانش بطور سطری
از تفسیرش بود اینست وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولٰٓئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَاللّٰهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
اکنون مجتهد الزمانی را باید از روح مولای خود و دلدار خود که ابو علی بود سوال کردن که حقتعالی در حکم
فرموده بود که نکاح بمشرکات مکنید و دختران خود بکافران مدهید تعلیل را یکی از بهر و تخصیص چرا
کردی زیرا که اولئک یدعون الی آخر الآیه تعلیل جمله واقع شده و جمله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى
يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الا آیه است پس تعلیل بنصف جمله
خواهد بود مثلا در قول قایل یحرم علی الصایم الاکل والشرب والبقاء علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه تعلیل
تمام جمله است نه بعض آن پس بر جوابیکه ابو علی طبرسی گوید جواب ما خواهد بود شاید که مجتهد ظاهر
عبارت را که یحرم علی الصایم الاکل والشرب والجماع والبقاء الخ بود چرا گذاشت تا تصحیح
برای علم الہدی رفعه زیاده تر نشود زیرا که او در کتب خویش قائل بدان شده که وطی غیر
غلام روزه را نمی شکند پس برای او زیاده تر رسوائی نیست اگرچه قلیله بالاتفاق باشد چنانچه حواشی
مختصر نافع وغیره نیز دلالت دارد بر آنکه او میگوید که مراد از نهی ارتکاب آن سه چیز است بطور عادت
پس اگر کسی عمدا بر جماع غیر معتاد مثل آن که عادت بدان ندارد مجبور دیگر خود را بکند روزه او
بجای خود است و این در حقیقت بجہار پنج وانست که علم الہدی شیعه در باب اکل و شرب آنرا

مختار خود گردانیده و اگر آب را از بینی خود کشد و سیراب گردد و همچنین اگر لوطی غلام پر را زد اگرچه حرام باشد
لیکن مفطر صوم نخواهد بود و العجب که بقاے جنابت را من حیث الصوم نیز منهی عنه میدانند حالانکه کتاب الله
باعتراف اکابر ایشان دلیل بر آنست که تا طلوع صبح چنانچه اکل و شرب حرام نیست این هم حرام نباشد
و چون تحقیق این باز وجه باکثیر خود صحبت کرد تا دم صبح جواز بقاے مذکور البته ثابت شد زیرا که استنجا از بول و
غسل بآب گرم در زمستان و صفا در تابستان نیز بدون امتداد زمانه نتوانند شد فیکون مجوزا دو را اثنی
وقت واحد عیاذا بالله درین مقام نیز دلم میخواست که آنچه از کتب فقهیه خصوصا رسائل و کتب امام اعظم
مثل ایشان بیاد دارم و هم اختلافات رفقه اثنا عشریه در لطافت و نزاکت روزه و مقابل منتش کرده از
تنگ بر گشته و متحیر در خواندن شعری سکندر دیده ام بیان سازم و لیکن کیست که داد سخن دهد از آنطرف
یا اند پس تیر در ترکش بر جان در کیش بست اما آنچه گفته که شاید در قول غزالی هیچ ایماے نعش الصحابی
ایماے لطیف باشد و لیکن این ایما محدث اول سلسله اهلبیت میرسد یعنی امام حسنؑ که خلافت مستقر
در خانه اهلبیت بود از دست داد و مذهب کافر حربے بر اصول رفقه سیر نمودا و نوبت بجهت آن جبینه بلا
رسید که در کتب شیعه از ائمه معصومین مرویست که جناب امام صادقؑ روزی اجازت داده بود که از
ایشان بعد دیگرے نباید و بجواب شبهات خویش مطلق گردد بر بستر رفت چون ذکر امام حسنؑ آمد عرض کرد
او را چه منزلت تو انگه که خلافت را بدست چنان دشمن حواله کرد فرمود خاموش اگر چنان نمیکرد فتنه عظیم بر
پا میشد این حدیث از علل الشرایع که صدوق جامع ست مختصر منقولست و نزد عقلا قطع نظر از اطمینان خبر فائده
در مقابله آن جوابے نیست من متحیرم که بران واقعه کربلا نرسید یافت در جهان از مین زیاد ترجیح داده
بر اصول امامیه توانا بود دفاع جبریا او سے الا انتصار رفقه یاے ارتداد شیعه آنچه بران ترتب یافت گفتنی نیست
هر که را اشتیاق ما باشد کتب معتبره روات را به بیند که از ساحه کفر و ارتداد که باقی ماند و درین مقام جناب محقق از زبان
فارسی ملایان مکتبی گذاشته در پی کلام عربی تحقیق شده و بیاد من از کتب عربیت چنان ما اسیح نیست که صلاح اللفظ با
للفظ عن از نظرم نگذشته و بنده بعد و مباحث لفظی از وقتیکه اتمباحث در نوع آمد هفتاد کلام داعیا تا انجا
معه دریافته بضرورت شدید بود درینجا این بحث را هم ترک نمودم که چون نوشتن فارسی بعنوانیکه اهل لسان
پسند فرمایند مشکلست البته تحریر عربے چگونه از ما بدین عنوان صورت خواهد بست پس فارسی را که نسبت بان
آسان ترست و بفهم عامه هم نزدیک ترست چرا از دست بگذارم که در حقیقت احسن باشد بر مجتهد سر چنانکه واضحی
مباحث لفظیه که موجب تضییع اوقاتست کمتر خواهد شد و العجب که درینجا نیز مثل سابق قدرت نیافت تا دلیل
دعاوی خود بیان کند و تحریر بیان شهادت اگر مطلق بودی امام غزالی البته قید بر اعظا بقیر خود وی با لفظ و غیره
بجز تعیین اشاره تفسیر مود چنانچه تفصیلش جا لا مرید علیه گذشت و قس علی هذا آنچه بعد از ان گفته و آنچه نوشته که
آن منسوبے شیعه حق ز رفض کردند از قبیل حق بر زبان جاریست زیرا که از مجمع البحرین نجفی و غیره پیداست که

از این لقب بر زبان سلالهٔ خود بان استشنا وار تضا یعنی حضرت زید شهید که بر شهادتش حضرت پیغمبر صلی الله گریسته و بر مصلوبی او افسوس
فرموده جاری گشته و تلیکه قوم این جو فروش گندم نما او بیوفائی ورزیدند و از رفاقتش پهلو تهی کردن پس انمعنی از اشاعه
تقدیر توان دانست که ایشان لعن ایشان باعترافات مجتهد نیز به ثبوت رسید اگرچه قدمای شیعه آشنا بدترا نه دشنامها دانسته استعماله
می نمودند و شان خود را نسبت آن مخصوص و تثبیت خود از مسلکو مهید است کما فی مجمع البحرین والحمد لله و جواب عم مجتهد انه قرآن مجید بیان
جاییکه فرموده انه ما كان ابرهيم يهوديا ولا نصرانيا ولكن كان حنيفا مسلما وما كان من المشركين ان اولى الناس
بابرهيم للذين اتبعوه وهذا النبى والله ولى المؤمنين زیرا که درین آیت کریمه از عرب که مدعی نسبت
مرید محبت حضرت خلیل الهی بودند او لویت را سلب نمودند اگرچه خود را اولاد و فرزندار جمندش مهید است اند
و لیکن را بر آنجناب فدا مینمودند پس ثابت شد که دعوی محبت بزرگان دین بدون اتباع شان امکان ندارد
و چون پیشوای رفضه زراره بدتر از یهود و نصاری شد پس دیگران بطریق اولی پیرو انکس بناشد اگرچه سند
زیارو سمعه گشت و در وز تذکر حضرات اهلبیت نمک بر جراحت مخلصین بپاشند الغرض عصبیت و غلو بیرون
ابن سبا ایشان را خراب گردانیده که از این افراط در صحین غالی به پیروی ابن سبا همنگ گشته مصداق این
قول گردیده اند که گروهی با آتش برد و نا آب بنیل؛ کاش بمطالعهٔ نهج البلاغت بدون فساد نیت دعنا
پیرداختند و میدیدند که جناب اقدس امیر المومنین درباره مفرطین چه فرموده اند بالاتر از همه آنکه در تکوهش ایشان
از زبان حضرت سید المرسلین چه وعید با شدید جاری گشته **قوله** در برائت ام المومنین عن قول الافکین الخ
اقول برارت جناب صدیقه را رب العالمین در قرآن مبین باهتمام تمام و تاکید بالا کلام نازل فرموده بیان
طهارت و حبتی بودنش اثبات نموده تا آنکه عامهٔ مفسرین شیعه بدان اقرار کرده اند چنانچه از مجمع البیان ظاهر است
باللشی و انهم مفسرین شیعه مثل صاحب خلاصة المنهج وغیره گفتند که عذاب مفترین بر جنایت ناموس اکبر حضرت
سید المرسلین بدان درکات رسانیده اند که برای هیچ کافری چندان بیان نفرموده و با اینهمه اقرار و اعتراف علما
رفضه را تهذیب و استبصار حاصل نشد بقصه کفایت نکرده یعنی از بد گفتن و عیب جوئی کردن دست بر نداشتند
انیکار را زتو آید و مردان چنین کنند پس این امر از درجات عالیه او تواند شد تا ارباب بانت که کلام در آن بود
و انهم در خصوص اهلبیت جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام مجتهد پیغمبر باید مماثله با امت الانبیاء السابقین
و زیران بهمت بحضرت مریم نسبت کرده اند ذکر میباید و لیکن شاید که چون این آیت که تعلق سرزنش حضرت مریم دارد
مشتمل بر ذکر هارون است فهمند که هارون نبی بوده اند الفت که این هارون مرد صالحی بود که در امثال این مقامات
در ایام یکی دیگر یعنی مریم تو در عبادت و تقوی خواهر هارون بوده این چه کار کردی و قمی استاد کلینی چنانچه ال
که این هارون مردی فاسقی بود یعنی آغاز سرزنش از دست پس هنوز کلام در صلاح و فسق او دائر است
کجا گنجایش باشد و کلام مجتهد صحیح شود و تحمل که دعوی ذکر امانت انبیا کردن حال حضرت مریم را بیان نمودن
بر اصول خود شان باشد که تا مدتی وحی بر جناب صدیقه سیده نساء عالمیان نازل شده مصحف آنجناب تخمینا هفتاد

و هشتاد هزار آیت رسید باوجودیکه نقض عهود و مواثیق مرة بعد اخری نمیدند و بر آمد کما فی اصولهم و حتی ان
هرچند از برای حضرت مریم اعتقاد برائت دارند لیکن باید فهمید که محبوبه حضرت سید المرسلین هرگز معتقد به نیست
بلکه در باب او اجتناب مجموع فعل حرام لازم نمی‌شمارند بلکه وقوع اجتناب آیات میکنند و جهت مذکور در تفسیر اهل بیت
عبارات این فرقه ای انگریزی کلمه اسلام به سحر تبدیل شد مغرور شده لعنهم الله علی ما من لا یحصره القصیده بخود و مثل قول
بر مثل هندی لشکر خود را شکست میدهد چنانچه خاتمه سوره تحریم بر کمالش دلالت بر آن دارد و بر جملها اول این
عبارات آتش را دیده باشی پس این گبرکاری مسلمان شده در و بر راه ایمان بیاورده سبحان الله از شان محموس
شان مجتهد پیدا و هویدا است که خدای عز و جل انواع علو و فتها برای زوجه محبوبه سید المرسلین مبذول داشته
چنانچه ایما بدان کردم و از باب اهانت میشمارد برای آل عبا که خدا اراده لتطهیر ایشان از رجس فرموده معلوم
که این حرف بیهوده که دست بهم چه خواهد تجویز کردن که رجس عین نجاست را گویند و از نجاست که ملوث
رفضه در تصنیف خود غالبا مطلع الاخبار بشرک و مانند آن تعبیرش کرده فوا اسفی علی حاقه
الاشقیاء و فواتی علی سفاهة السفهاء مخفی نماند که یار و شیخ متقی باشد یا فاسق شقی بهر دو صورت
از روی تطهیر قول حضرت مریم است که فرزندش در مهد بدان نطق فصیح گویا شد یعنی حصول نبوت و عطای کتاب
برای خویش مامور بود و تبیین نجیبیت بنا در مکرم خود با حسان بر احبار سلامت خود تا روز حشر ثابت گردید
فی الجمله سخن از عبارت رسالة القدیمه جواب استفتای مجتهد درین بود که نزد عزاسلا واقعه کربلا اشتمال بر روایات
خلاف نفس الامر و موجب تحقیر و اهانت اهلبیت است از جهت و اعلین بیش نزد او این مردم را
بر تنقید روایات قدرت ندارند و تحقیق نرسیده اند بیانش درست نیست این مضمون را مجتهد از غایت
شوخی بکجا برد تا نوبت بدین امور رسید گفته میشود که نعمان عالی از زبان شاه اورنگ زیب بنا رانده
نظم کرد چنانچه می آید قصه اش آنکه بادشاه را روزی صدمه سقط پا رسید و طبیبان چاره آن هیچ نتوانستند
میفرمود اگر کجی گردن باز علی که ندیم و مشیر او بود به شود مرا صحت شاید خواهد بخشید و نعمان از جهت
حسد در دل داشت و این قطعه مرتب کرد ۵ ز و غنی چون برید فرمانده امتحان از لوازم دار و ست بهر دش
بهر پیش باز علی آنکه یکسان بود به تمین و دوست گر کند این علاج کردن او به شود بهر پا نیکو
یعنی از زر فر ملکه گفتم که نهان چون اشاره ابرو ست وصفها نیکو با پا کردیم وزیر آنها همه بگردن او ست
و مراد من گردن مجتهد ست زیرا که در کتب مذهبش مرویست که امام مهدی جمیع وزر گناهان اولین و
آخرین را شیعیان مخلصین نسبت خواهد فرمود بنده این عمل را نسبت بمجتهد بیان ساختم و اما مقام فارغ گشتیم قوله
یقول ان الاستدلال علی الدعوی لا یعقول بهم و دلالت بر آن میکند که جمهور جناب مجتهد الزمانی مذهبش نزد
علمای متاخرین در نوم غریق و خواب خرگوش گرفتار اند و با وصف الفاظ و تنبیه بیدار نمیشوند زیرا که
در سند منع این عبارت آورده بودم و او جمهور منع را استدلال قرار میدهد حالانکه احکام استدلال

قرار رسید حالانکه احکام استدلال و منع مختلف اند در استدلال قطع احتمالات بنماید بلکه آن احتمال صحیح الاستناد باید که تا بایست
که مستدل یا مجیب دلیل اعتبار نقض و معارضه پاک و صاف باشد بکار نمی آید و مانع را منع مجرد کافی شود کما
لا یخفی الحال که تیر کجا بکجا رسیده باید از خیالات سابق که دعا میکردند که خدایا این جمعه را در دریغ گردان خود را
خالی کردن سه ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری درین بسر بردیم اگر نباید بگوش رغبت کس بر رسولان
بلاغ باشد و بس **قوله** اطلاق محفوظین بر ائمه معصومین الخ **اقول** جناب مجتهد از راه اتباع محدثات ابن
سبای شیعی در این افاده دجل و عناد آن بوجهی چند داده اند اما اولا پس از آنکه اطلاق لفظ محفوظین بر ایشان
مؤسس بر حدیث مروی جناب اعور المحدثین ست که در کافی آورده و بحضرت امام محمد باقر و صادق رسانیده
و حال این کتاب همگنان را معلوم که نزد روافض بچه درجه علیا رسیده حتی که مجتهد فانی در آئینه حق نما از احباب خویش
نویسانیده آنچه دال بر آنست که اگر مذهب شیعه حق ست در حقیقت احادیث مبدای آن کتاب تشبیه نیست
پس در آن این آیات را ملاحظه بکن که ائمه هرچه کرده اند مطابق آن صحف ست که از برای ایشان بتوسط سید
انس و جان از آسمان نازل گشته و برای دیگران هرچه باشد باشد و لیکن بالخصوص این دستور العمل در صحیفه حضرت
امام محمد باقر و جعفر صادق مندرج بود که خوف مکنید جز خدا از کسی نرسید و علوم خاندانی خود را بی کلفت بیان
کنید و شما در حفظ و حراست ما هستید پس اطلاق لفظ محفوظین برین هر دو بزرگ عین اتباع حدیث کافی ازین
ابا بیش خواهد بود که مر ایاد و ترا فراموش جهل این مجتهد را باید دید که خیالی فهمید که از ثبوت لفظ محفوظ عصمت
ائمه معصومین کجا باقی ماند و این جهلی ست عظیم که مجتهد جاموس هنوز در آن محبوس بلکه در نجات از آن مایوس ست
ایشم نه دانست که زید فی نفسه شخصی بیش نیست و کسیاری از کلیات را برا و حمل توان کرد قائم و قاعد و را
و راکب و کاتب و شاعر و اسب غیر ذلک مما یتنبا هی پس اطلاق محفوظین بر امام محمد باقر و صادق که عبارت
صحفهای ایشان را کلینی روایت کرده حفظ و رایات حضرات رب العالمین برای ایشان نشان داد
کدام حالت منتظره باقی ماند بلکه عصمت ایشان را موید شد و این مجتهد عمر خود در اجتهاد بسر کرد و گاهی را
از خر نشناخت و کتب خود را امانت صلف هم ندید که حضرت چون در نصب امیر معذرت نمود فرود آمد
وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ پس حفظ از شر شیخین و عصمت حضرت موید یکدیگر شد و او منافات
دانست و مانند الاغ در وحل مغالطه افتاد و هوش و حواس را خیرباد گفت اما ثانیا پس از آنکه
انکار اطلاق لفظ مذکور اگر از جهت ست که آن بزرگان بمرتبه عصمت رسیده اند اطلاق لفظ
محفوظین برای شان مناسب نیست جوابش پر ظاهر که محقق لایحی در کوهر مراد اینچه میگوید
از آن توان دانست که عدالت و عصمت قریب المعنی ست و مجتهد ایشم خیال نفرمود
که حفظ و امان ایزدی اصل و منشای جمیع محامد و اوصاف برگزیده و اخلاق حمیده ست
چون مجتهد از این اصل و مبنا بمراحل دور گشته ست و بهوس و حرص منهمک او اینقدر را

چه میبینند لیکن در نیابت او نسبت با امام نرگسی کلامے نیست هر که شک آرد در تردد و دغدغه گرفتار گردد
لا حول و لا قوة الا بالله که ابلیس با زعم ملکوت شب‌ها تا با لنگا پیش زانکه نشان و هدوسان که
همه اهل حق کجا خلفائے غیر راشدین را محقوتلین گفته اند در کتب ایشان عدل عادلین و ظلم ظالمین
مطابق نفس الامر مذکور شده تا هر کسے را بقامش چنانچه باید گذاشته اند هیچکس را با امام حسن از ائمه
نسب اسند بعضے را از مخاصمین با ایشان و کسے را از مالک و جمعی را از امرا ایشان و این همه بالاعتبار
و باعتبار مابه الاشتراک یعنی نفس حکومت و فرشے بودن بیکجا هم آورده اند مقصود آنست که
هر مرتبه از وجود حکمے دارد کز فرق مراتب نکنی زندیقے الغرض رتبه برزخیت برائے اصحاب کرام
ثابت میکنند که متوسط اند میانه انبیا و امت کاش رجوع میکرد بکتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه
ملقب بتحفة المومنین و فضیحة الشیاطین که شب و روز درین پیشرو و مدرس علی المشهور در مطالب
آن غرق بوده و هر فقره کتاب مذکور را آیتی میدانستند که مبعوث دل و جگر ایشان تا و بر ایشان
عبارتش درآن مقام آنیست که منشاء طعن انبیا هم از آنجهت کفر و خرابست که وجه سبب یعنی علمے
و کفے درین بزرگان یافته نمی شود و موجبات تعظیم و تکریم و تبجیل و حسن بوقر موجود دارند و چون
جماعتے باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت تکفیر بنص
قرآن ثابت شده باشد بالیقین اجماع در حکم انبیا خواهد بود در حرمت و نسبت و تحقیر و اهانت
بر گفتن نهایت کار آنکه انبیا هم اسباب تحقیر موجود نیست و انبیا را بعضے از وجوه معدوم است
و معدوم بعضے الوجوه چون معدوم اصلیست درین باب لهذا آیت را بگناه و تعبیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از اصحاب پیغمبر اند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان را بالقطع از وحی و تنزیل
معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضائے الٰهی باعمال ایشان بالتخصیص متعین شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ آمد در میان انبیا و امتیان اما آنکه انبیا را مذکور بیان شد
که اطلاق محفوظین بر جناب معصومین مطابق مذهب کلینے هست چنانچه دانستے که این اصطلاح
مطابق اصول شیعه باشد از آن مستلزم تناقص و منافات و تکذیب معنی آیت تطهیر دانستن خطبے است
و مقتضائے این خرافات همانست که مجتهد در جهل مرکب گرفتار است و با کتب خود نیز او را انسے نماند
اما ذکر آیت تطهیر بدین عنوان که اطلاق حفظ مخالف آیت کریمه مذکوره است پس دانستی که اراده
رائے بکلام منده نیست و اگر هست باعتقاد مجتهد تواند بود زیرا که دلالت بر آن دارد که چیزے از
رجس در اهلبیت بود که خدا میخواهد که آنرا ازین بزرگان محو نماید و در نفقه بزبان خود میگویند که از
بدو ولادت تا وفات عمداً و سهواً صغیره و کبیره منزه بوده اند و چندے دق در معانی الاخبار
آورده که مراد از ارادت رجس شرک است کما مر لیس ثبات تکذیب نیست

نهم مجتهدین امامیه ست بالجمله این افاده تازه زیاده تر موجب ظهور جهل و نادانی مجتهد الزمان شد چنانکه
بعضی از معتقدانش از راه افسوس لفظ ما موریکه از وبرای تحصیل دنیا صادر شده و مدنه آن یافته آمیخته
بر زبان آورده ند ع هر که هست از فقیه پیر و مرید * وز زبان آوران پاک نفس * چون بدنیای دون
فرود آمد * بعسل در بماند همچو مگس * **قوله** بالجمله این افاده تازه و این وقت بے اندازه لایح نیرگاه
مناظرین فرخرفات مجتهد را رسیده که تلمیعاتش از هر طرف مکشوف گشته البته همین الفاظ از زبان شان
خواهد برآمد که آنچه را جناب مجتهد الزمان حصار آهنین پنداشته اند مثل نسج عنکب معلوم شد و ان اوهن البیوت لبیت
العنکبوت و برابکار افکارش چون در خلوت نگاه کنند مجوزه فرقت و مضمحل همچو اوراق توتا
گمان برند زیرا که قبل ازین بتفصیل هر چه تمامتر بتحریر رسیده م چنین نیست که او فهمیده و بر حضرت عثمان رض وارد
نمیشود آنچه مجتهد از غایت بیحیایی پیش میکند باید تفصیل این اجمال را در مجلد اول دیدن گران سنگی
جواب را در میزان عقل سنجیدن جاییکه قصه شهادت حضرت عثمان مفصل مذکور است فلیرجع الیه و عجبا
که مجتهد غفلت شعار بلوائیان را که از مکر و تزویر عبد الله بن سبا و فتنه گری او فراهم شده کما فی مجمع
البحرین وغیره و دل بر قتل ذی النورین نهادند و قابو یافته بعمل آوردند شیعه اولی قرار دادن زیاده
بر همه جهلهاے مجتهد ست زیرا که شیعه اولی چنانچه از منهاج و تحفه وغیره عیان میشود کسانی هستند که داعیه
رفاقت مرتضوی داشتند و بتقدیم شیخین از روی استحقاق قایل بودند چون رفاقت و پیروی جناب امیر از اعدا
قاتلین عثمان مسلوب ست نسبت آنکه جناب مرتضی انهار اللعنت میفرمود و حیث کانوا
فی السهل والجبال چنانچه بار بار معلوم شد و در نهج البلاغت واضح گشت که بسبب کثرت خود حکم را
بر جناب امیر میکردند و آنجناب قابوی وقت می جست و بهم نمیرسید و بالآخر چون دست یافت بر هجوم
شان هفتاد هفتاد را کشته در زنج گردانید کما فی المختار فاعتبروا یا اولی الابصار پس تشیع
جناب مرتضوی کجا بایشان ماند فکیف این تشیع خاص پس قول او که شیعه اولی نسبت بعثمان گستاخی و جفا
کردند جهلے ست که مثل آن نتوان یافت نعوذ بالله من وساوس المجتهد دنیا لاته و افتراته و خرافاته
و انا نشهد بالله و آیاته انا نسبت احراق آیات قرآنی بذی النورین پس اگر مراد انیست که
التلاوت تجرید معمول التلاوت فرمودند و سوختند بحجت بر پا شدن فتنه که هر کس قراءت خود را
قرآن المجید میدانست و از قراءت دیگر انکار مینمود و در رای ذی النورین بران قرار یافت و اصحاب یک
نیز همین رای زدند جناب امیر فرمود که اگر عثمان این اهتمام نمیکرد من نمودمی و نگویید در حق او
مگر نیکی که رو بروے ماں این اهتمام برای دفع فتنه بعمل آورد معهذا شیخ المشایخ و سید السادات
اگر این اولا نسبید بند بیگونه دست ازین طعن که از همه مطاعن زیادتر ست بر میداشتند کما لا یخفی
و بظاهر اثبات این معنی از کتب شیعه بغایت مستبعد ست ولیکن بمقتضای مثل مشهور که متشکلی نیست

کہ آسان نشود، مرد باید کہ بہ آسان نشود، برای حل این امر عظیم بحال اسلام پیر مجتهد الزمان
شناختن و ملاحظہ عبارتش پرداختن تا بدانی کہ ہر چند از کتب الحق نقل میکنند ولیکن در زمان ...
ملک اسلامیہ وجود ندارد و بعد از غور و امعان در اتفاقات خواہی دانست کہ اہتمام شیخین کریمین
جمع کردن قرآن مجید از آن بود کہ در واقعات خلافت صدیق اکبر بسیاری از قراء و علمای امین در
جهاد کفار شربت شهادت نوشیدند پس جمیع تمامی آیات با بسیار غنیمت شمردند ولیکن تجرید ...
منسوخ التلاوت در زمان ذی النورین بحصول پیوست بجهت جمع دادن حضرت حذیفہ ...
آن زمنہ و غالب اختلافات مسلمانان آن وقت بود کہ یکی مر دیگری را در قراءت تکذیب میکرد فقط قراءت
قرآن مجید مبدا است نہ قراءت مردم دیگر را و این قریب کفر و سبب خانہ جنگی بین المسلمین بود
حالانکہ این اختلاف محض برای توسعہ امت وقت نزول قرآن مجید اتفاق افتاد یعنی نازل شد
بر لغت و محاورہ قریش و این محاورات با کلمات دیگران شل ... تمیم و قبائل دیگر در تذکیر
و تانیث و خفت و تشدید اسلے غیر ذلک قدرے مخالف بود پس حضرت در آن اوان ...
عرض میکرد تا اجازت آمد کہ در محاورات خویش بخوانند و ہر گاہ در قلوب رسوخ یابد
رجوع بلغت قریش بہتر دانند پس ہمیشہ مستدعے ماندہ اجازت حرفے بعد حرفے یعنی
بعد بعضے از حضرت مسہل مشکلات تعالے شانہ فرا میرسید تا ہفت آن ہفت عدد ...
کشید کہ عرب در بلغا ہفت قبیلہ شمردہ مے شدند و خود در اسے و خود پیرا ہست بودند کہ بدان
تجویز حضرت در قرآن مجید دخیل شوند و در نفس الامر قلیل کردند پس راے ذی النورین
تجرید مصاحف از منسوخ التلاوت و اختلافات قراءت یافتہ فرو نشستند و قرار گرفتند
و جمہور اصحاب خصوصا حضرت مرتضے بہر تقویت فرمودند الا چہ ممکن بود کہ بر امعول رفقا
برائے تدارک تنظیم مید دند کہ شاہ مرتضے شہسوار میدان لا فتی با جماعتی از رفقا سوار شود
تدارک مافات بعمل آرد و تدارک قرآن مجید کہ در آتش سوزان گذاشتند ہیچ نفرماید بلکہ تجویز ذی النورین
را مستحسن گرداند تا مثل عرب بر مدعین مرتدان ... لا ینطق شود و جملت علی الاسد و بلت عن النقد ...
از اہل بلوے کہ برائے حفظ و حراست بعضی از طلب مردان چنان بلوی کنند کہ زبانہ دراز بران
نکند بر د و برائے نامہ جاہ و دانے و اصل لا اصول دین و ملت رسول برداشتہ از جا نہ جنبد لعقل رہا
خلک فرسا ... چنانچہ اختلاف قراءت را حضرت پیغمبر علیہ السلام برای توسعہ و آسانی خواست
رای ذی النورین و جمہور اصحاب اہلبیت بجای دفع فتنہ عامہ الورود بر تجرید قرار یافت کہ تا این امر ...
دلہای عوام رسوخ یابد نہیا قرآن مجید را بقراءت مختلفہ تلاوت نکنند و احیانا بلغت قریش نصب العین ...
و نزاع برخاست اختلاف قراءت بر حواشی ثبت نمودند و منسوخ التلاوت را کہ ہیچکارہ شدہ بود ...

بعد ازین پیر دهقانی چون پیر و طریق منافیست بوقوع هرگونه تحریف وزنا مدحا و دانیست
پنداشته بود لهذا انکار گفته زنهار کلام حضرت یزدانی را ملاحظه نمی نماید که در کتاب مستطاب حمید میفرماید
و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید
الی غیر ذلک والعجب که فضله در معنی ذکر حضرت را ذکر نموده‌اند و آیت انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
و لفظ نزلنا راهم ندیدند که مقتضای آن چیست علاوه تحلیه علمای شان نیز لازم آمد که باین آیت کریمه تحریف
تمسک می‌جویند بر ابطال کالباقر الاسراق کما فی الشریعة و غیرها الحجه و حصل المطلوب الزاما و تحقیقا
پس این نصوص را انتهار نمی بینند و در عناد الاسلام بعد ازین امور نفس الامریه شقاوت خویش را اساس
می نهد و می نویسد که چون رسول خدا از اصحاب خویش همیشه تقیه میکرد و از خوف ایشان نتوانست که حضرت
مرتضی را برملا خلیفه خویش گرداند و نیز میدانست که این اصحاب زنهار باصل نسخه قرآنی نازل من السما
که مشتمل بر اسامی ائمه هدی و ذکر اسامی منافقین از اهل سمعه و ریاست رجوع نخواهند کرد و عمل آن
نخواهند نمود آن نسخه را بحرمان اسرار خود مثل جناب امیر تفویض فرمود و این نسخه دیگر را بخاطر دوام
ابقای ایشان باسلام بحکم الهی تالیف نمود پس از انجا که اصحاب باعث این تحریف کرده‌اند تحریف
قرآن مجید را مجازا بایشان نسبت مینمایند ورنه در حقیقت محرف نسخه اولی ثانیه خود رسول خدا بودند فاعتبروا
یا اولی الابصار که همیشه زبانی علمای شیعه می شنیدیم و در کتب ایشان مثل تفسیر صافی و قمی و اصل
الاصول شاگردش یعنی کافی و غیر آن مانند احتجاج طبرسی می دیدیم که اصحاب وقت ترویج نسخ
قرآنی تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان بعمل آورده‌اند و از عناد الاسلام اکنون نسبی مجید جانبی
چنان برآمد که حقیقة رئیس المحرفین خود جناب سید النبیین اند عیاذا بالله و تفصیل این معنی با مطالب
دیگر در همین ورق درباره تحریف بمقتضای بیان او در کتاب مذکور می آید ان شاء الله تعالی ما بالجملة
پیر دهقانی بعد از آنکه در معرکه این مصاف دمی و وجهی نداشته اعتقاد تحریف قرآن مجید را استناد او
آن جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام حقیقة و مجازا می نماید و وجه آن در عناد الاسلام
بیشمار و هنوز از راه نقصان علم و ادغان متردد می نماید و عجائب امور و غرائب بهور وجود
ترتیب میدهد که بدان هیئت مجموعی در هیچ کتابی ندیده باشی و از ینجاست که کتاب او را الحاد
الاسلام تعبیر میکنم که هیچ متکلمی بکلمه اسلام اثر بر زبان نتواند آورد دیگر آنکه در نفاق منهمک باشند
و تقرآن بقول الکفر لیس بکفر از انجمله آنکه چون قرآن کریم برای آسانی امت بر سبعه احرف نازل شده
و متفرع بر آن شد که قاری روایت بلغ فی علی می خواندند زمانی بدون آن خلفا از آن مانع آمدند و
این اسم شریف منسوخ شد پس گویا تحریف نمودند قرآن مجید را از آنچه بر آن نازل شده بود و از الجمله
آنکه حال حضرت بخوبی معلوم است که کمال تمنا داشت که در زندگی خود جناب امیر را خلیفه گرداند و از زنده

حضرت بمرند خوف تقیه از اصحاب به بنیاد باز میگوید که این امر مدلل نزد من بوجوه بیشمارست که تمام
نجابیش آن ندارد پس نزد عقل محتمل شد که حضرت برای بقای اسلام ظاهری آن نسخه اصلی اکه برای اسم
ایمه فصوص امامت شان شامل بود وهم بزبانهای منافقان متضمن گشته بود وباهل اسرار مثل علی مرتضی سپرد
یا مرانرسی تا جمیع اصحاب مرتد نشوند که میدانست که تحمل انمعنی نتوانند کرد وکه ایمه هدی بران درجه الی رسند
وایشان منصوص التفاق باشند پس برایشان ظاهر فرمود قرآن مجید را مقداریکه مصلحت دانست چون
باعث این تحریف ایشان بودند تحریف را بایشان نسبت کردند وبجای خود افتاد وازین وجه که قرآن
امر امدلل ومکمل میداند صاف ظاهر شد که قرآن مجید نسخه بیش نبود مگر حضرت نسخه دیگر ساخت بخاطر
اصحاب منافقین پرداخت واز انجمله انکه مراد ائمه هدی از نسبت تحریف باصحاب نسبت حقیقت است
که انهم مستبعد نیست بسبب انکه آنقدر شیخ مران منتشر نبود که درین زمان منتشر ومشهور گشت پس
ممکن بود تحریف آن دران زمان واز انجمله انکه مقصود حضرات ائمه از نسبت تحریف تحریف معنوی
یعنی اصحاب تفسیر آیات الهی مخالف مراد او تعالی کردید چنانچه بعضی از فضلا گمان بردند
ولیکن حصر دران بعید است بسیار بنظر به بعضی از اخبار واز انجمله آنکه انهمه باختلافات مقامات توجیه
پذیرفته باشد وقائل شدن بانمعنی که روایات تحریف درکتب معتمده امامیه نیست لائق ان نبود
که کسی گوش بران نهد اما روایات سنیان در تصرف عثمان پس بعضی ازان گذشت وبسیاری باقی
که اگر ذکر کنیم کلام طویل خواهد شد بستریادمی آید که پیر دهقانی بر فضلای مذهب خویش بر دو قدح بر دو
افسوس که تنبیه نقال کشمیری نیز ازباب الهیات تحفه اثناعشریه نزد من نیست تا دیده که مفصل
بینم که میر باقر اشراق در وقع تحریف قرآن مجید چه گفته ولیکن غالب ظن آنست که او هم به پیروی
صدوق فارغ خطی نوشته وسخن محقق آنست که از ما کسی سماشیر سنت قائل تحریف کلام الله نگشته
بخلاف رفضه که بجست قول تحریف ایمان بالکتاب از ایشان بمراحل دور رفته بعد ازین باید دید
که گفتگوی بنده ودا عتقاد انمعنی است که نسخه اهل اسلام محرف ومبدل وزاید وناقص است چنانچه
ازکتب دهقانی رئیس اهل خرابات ومتبعین خطوات شیطانی وهم پیرش مجتهد نابالی مثل ذوالفقار
وصوارم وطعن الرماح ظاهر است بالجمله مدار تشیع احقر الانام در ورود روایات نیست تا توهم شود که این روایات
احاد معارضه بانصوص قرآنیه کند که حرفی ازان بمحل گذشته برگذشت پس چنین روایات کاری برنمی آید
زیراکه در اصول فریقین مصرح است که تعارض فرع تکافو است یعنی چون هر دو قوی وازیکدیگر
باشند سقیم راچه مجال که باصحیح مقابل شود واحاد را چه یارا که با متواتر المعنی بجنگد فکیف با متواتر
اللفظ والمعنی که قرآن مجید است سر مقابله داشته باشند پس روایات که ائمه را درین باب محفوظ دارم
واگر درین باب سخن مرا گوش نکند عبارت مومن جاسکے در صوارم وحسامش باید دید وبعد ازان

از غور و فکر مراجعت بران باید کرد که جا بجا چنین ترانه بر زبانه می سراید که مجرد روایت چیزی دیگر است و اعتقاد امری اخر هست و استلزامی در میان نیست و چون کتاب نزد فقیر با کثرت موجود صاحب ذکر عباراتش شاید نکه پیش که در طبع در اند و صحت و غلطانا موسی همراه دارد حالا و دکه اکابر شیعه مثل شیخ صدوق و علم الهدی رضی الله و مولوی طبرسی این یعنی صاحب مجمع البیان و مانند ایشان حکم بعدم اعتبار آن روایات می کنند وا نهمه را سبکت مجموعی بحوی بحزند و بنده به نمونه محافل صحیحان ترا تشاره می کنم و عنقریب بوضوح می انجامد و لاری مروت و دیگران روایات در صوارم و غیره صحاح ستا نبی را نسبت گشته و لیسرش باوجودیکه مخالفت پدر خود جابجا میکند چنانچه بر ناظرین این اوراق محتجب نمانده درینجا او تقلید و کاسه لیسی او میدهد و بعد از بیان آن وجوه باور توانی کرد که این والد و مولود هر دو راه نفاق خواسته اند که دین متین را شکست دهند و هرگز بعد ذکر آن روایات بمنزه حقیقت ترسیده اند حیران در دین و دنیا همقرین گشته **قوله** مضحکه نسوان الخ اگر غور کنی و اندک فکر نمایی در تحقید سیاتانی این دو سه حرف که بمقام خود بود مباشد این حرفی چند نیز از باب تسلیم تواند بود بمقتضای مثل مشهور که سکوت الشیعه نسوان هذه الامة و چون بیری و نابالغی مجتهد مسمی بگوساله ساحری بعد از ملاحظه حال کتابش مسلم است در واقعیت فقره دوم نیز شبهه و شک نباید نمود و جناب مجتهد الزمانی درین قول انچه افاده فرموده که حضرت عثمان برای ترویج دین الخ خالی از دو وجه نخواهد بود یکی انکه چون حذیفه رضه از مقبولین مسائل شیعه است واو اخبار بلاد را همراه فتح ارمینه و غیران آن بپیشگاه حضرت عثمان رسانیده فرمود و از اختلافات اقوام جدید للایمان کرده بود که نزدیک است محمدی صلی الله علیه و سلم را تدارک بکن مبادا احوال ایشان بسبب هر اختلاف چنان باشد که یهود و نصاری در عبارت توریت و انجیل مختلف اند و حضرت عثمان بعد از جمیع جمله مهاجرین و انصار رای خود بیان کرد و جناب امیر المؤمنین بکمال طیب خاطر همراه دیگر اصحاب آن رای رزین را پسند فرمود پس الفاظ مذکوره عبارت مجتهد برین معنی محمول خواهد شد که او از برای دفع اختلافات کتاب مجید از برای ترویج این و ترقی شرع حضرت سید المرسلین الخ دوم انکه دیگر خواهد دید که طعن احریق عبارت قرانیه که منسوخ التلاوت گشته بود قوی شد خواهد گفت که مقصود من جز شهرت و نجیه چیزی نبود پس این ذوالوجهین سواد الوجه فی الدارین در مقام عبارت خویش اینچنان در دو فقره نوشت که بهر حال راه فرار دران موجود است تا از ان طرف تواند گریخت قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰى حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهٗ خَيْرُ ۨاطْمَاَنَّ بِهٖ وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةُ ۨانْقَلَبَ عَلٰى وَجْهِهٖ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ مفسرین شیعه در صافی و غیره از کافی حدیث امام باقر نقل اورده اند که محصولش باین حرفی چند میرسد که قومی بودند که از شرک بدر آمدند و بر رسالت اعتقاد نکردند پس عبادت میکردند به تردد نزد حضرت آمدند و گفتند که اگر فائده دنیا از مال و اولاد و عافیت زیاد شد رسول دانیم ورنه فکر کنیم پس خدا فرمود چنانچه دانستی و بر طور استهزا آیت شان منافقین باید خواند که وَاِذَا خَلَوْا اِلٰى شَيٰطِيْنِهِمْ قَالُوْۤا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ

وانا بجاکه مخاطبین گاهی چنین مطالب را در تحریف قرآن مجید ندیده و نشنیده بودند تنبیه وارم که رفته
در بنمقام شاید که او کاوش کنند و دماغ سنیان را پریشان گردانند که مولف در بنمقام را و زبان داده و مناسب آن
که نقل عبارت سید دلدار علی را بعینها بنوعی از اختصار بقلم آرم و از ان مقامات که مولف منها و از کتب اهل سنت
معذرت از طرف ذی النورین آورده در ان کامی چند بر نگاشت و تیر و کیش از دست برانداخت بپهلو تهی نمانم
چندان ضرورتی بذکر آن نیست خصوصاً بعد از اقرار پیرش ترویج دین که گویا تعلیم پدری باشد
سید دلدار علی در عماد الاسلام میگوید که بالجملة بعد التتبع في الاخبار والتي تقتضيه تلك الاخبار ان التحريف في الجملة في هذا
القرآن بين ايدينا بحسب زيادة بعض الحروف ونقصانه بل بحسب بعض الالفاظ وبحسب الترتيب في بعض المواضع
قد وقع بحيث مما لا شك فيه مع تسليم تلك الاخبار نعم لا مجال لعقولنا في هذا الزمان بحصول الجزم باحد الوجوه في تحقق
هذا النقل لكيفية وقوع تلك التحريفات بعينه فان الاحتمالات فيها كثيرة ومنها ان يكون المنع من التحريف
ان القرآن لما كان نزل على سبعة احرف توسعا على العباد وكان نحو مثلا ان يقرأ مرة قوله تعالى يا ايها
الرسول بلغ ما انزل اليك في علي وتارة بدون اسمه فلما منع الخلفاء عن القراءة الاولى ونسخ اسمه الشريف
فكانهم حرفوا القرآن عما انزل عليه ومنها انه معلوم من حال النبي كما لا يخفى على المتفحص الذكي ذي الحدس فانه
انه مع كمال رغبته على تخليفه عليا كان في غاية التقية عن قومه ولهذا عندي دليل وامارات لا تسع المقام ذكرها
فيحتمل عند العقل ان النبي حفظا لبيضة الاسلام الظاهري اودع القرآن الذي كان مشتملا على نصوص اسماء الائمة
فضلا عن محارم اسراره كعلي بامر الله لئلا يرتد القوم باسرهم لما علم من حالهم عدم احتمال ذلك اظهرهم بعد اما لم
المصلحة في اظهاره ولما كان هولاء الباعثون للنبي على ذلك كان الاسناد اليهم في محله ومنها ان يكون مرادهم
من تحريف الصحابة التحريف الحقيقي فانه لا استبعاد في ذلك نظرا الى عدم انتشار نسخ القرآن في ذلك الزمان
كانتشاره في هذا الزمان في اطراف العالم بحيث لا يكون للمتسلط مجال التحريف اليسير اصلا ومنها ان يكون المراد
من التحريف هو التحريف المعنوي اعني انهم فسروا بعض الآيات بخلاف مراد الله تعالى منها كما ذهب
اليه بعض الافاضل لكن القول بالحصر في ذلك النحو من التحريف بعيد جدا نظرا الى بعض الاخبار المسطورة ومنها ان يكون
كل ذلك واقعا باختلاف المواضع والله يعلم والقول بالجزم بعدم ورود تلك الاخبار المسطورة في الكتب المعتمدة
الامامية عندنا غير مسموع ما لم يثبت بوروده فيما في محله بل يستلزم القدح في حصول الجزم بعدم وقوع التحريف فيها
واما الروايات العامية الدالة على بعض التحريف التي انا منه فيه مر شطر منها وقد نقل اكثر منها لكن الكلام يطول بذكرها
انتهى درین عبارت قطع نظر از تحریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاهم بحکم جناب احدیت
وخبطی نظیر انجامیده پس برای مزید توضیح میگویم
وجه و زیادت را در اصل قرآن مجید بعض حروف و غایة ما في الباب بعض الفاظ و تقدم ترتیب را بعض
مواضع میکرد اند تا ناظرین بدانند که این امور اقل قلیل اند و خود از ملاحظه ان روایات که صاحب

جمع اوراق تمام زیادات آیات طویله مناظره جناب مرتضوی همراه زندیقی بچند ورق نوشته واین سفینه بکمال اهتمام
نقش بر داشته معذور نداشته حال آنکه اگر بکتابش یعنی عماد الاسلام رجوع آری مانند بیضی اولی است که آن
اوراق مناظره در آن کلمه و تتمیم این مباحث گردانید که متضمن است بر الحاق آیات موضوعه وانضمام در بحر شعر و نثر
کونین شد وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذًا لَّأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ
لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا پس مکر وزور در این حیله ساز و حقه باز بجایی رسید که از غایت وحل و لطائف حیل
میخواهد که اتفاق و شقاق خود را خود هم نداند تا بدیگری چه رسد و این آیت مانند آیات دیگر در مثالب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم کلیه به بعض حروف سجع میسازد و درین مضامین مراد آنها کو دچوگان می بازد و اگر عدم ترتیب
دل بتقاضای کتاب الله را که بسبب التقدیم والتاخیر منجر می شود خیال داری تفاسیر قدمای ایشان رجوع آری
واکثر آن تفاسیر به نحو عجایب تنائید باید که بملاحظه کتاب ضریری همت گماری که بیشتر در بلاد دیار هند میشود تا بدید
خواهی دانست که آن مقامات بیش از بیش است که چون بدان رسی بر مفسرین رفضه البته بکمال غیظ و غضب
لعنت خواهی کرد و هر چند مجتهد فانی کوشش بلیغ می نماید که این امور هنوز در پرده بماند و چنان مخفی باشد
که کسی از آن اندازه خوب فرمود رئیس السالکین در مثنوی معنوی سه ده هر دو هرد را احمق کند. بد عقل را
بی نور بی رونق کند. این کلام بطور محاوره و اصطلاح است که ناظر احادیث امامیه و متصفح کتب ایشان به تمام رسیدند
بنا بر حقیقت پیدا است کما لا یخفی وایضا حال اهل انصاف علمای رفضه باید دید که با وجود صدها حدیث درباره آیات منتا
قرآنی افترا وجعلی بکمال بی حیایی که این لفظ ساختند و پرداخته جامعین قرآن مجید است و در اصل چنان لفظ بود وحصر
نمودند تحریف آیات قرآنی را بتحریف معنوی و برای حیثیت بعضی شی با نیان مبانی مذهب خود انکار بدیهیات
نمودند و بمقابله صاحب تحفه قدس سره العزیز برخاستند و نطاق همت بر بستند و زمان بدین آگهی آشکار نمودند
و لفظ میدانند که هر کسی از شیعه و سنی معنی دیگر برای آیات بینات متعلق امور خلافت به تحریف معنوی محمول میسازند
کما لا یخفی پس گفتگو در التعلق نیست غالبا مگر بهیچ لفظ کیفیت که آنها همه کتب خویش دیدند ولیکن بسبب حقیقت
انکار تحریف هیچ ندیدند حال آنکه کلام در ورود روایات تحریف نیست بلکه در اعتقاد امامیه است تحریف آیات بینات
بمجال صحیحه روایات خویش واضح می کنم تا بدانی که بر تحریف دلالت ندارد کما اشتر تا و اگر اندک فرصت می یابم
این روایات بطور نمونه درین اوراق هم نشان میدهم والله ولی التوفیق قوله اکثر خبر اشعار احراق نمودند الخ
جمع کردن قرآن مجید علی چند کس را اتفاق نیفتاده بود کما فی العماد و غیره و احراق با نچه در سینه ها محفوظ بود معنی
ندارد لا جرم معین شد که آنچه منسوخ التلاوت گردید چنانچه لفظ ما سواه در صحیح بخاری می آمده و تحریق یا تخریق
آن محکم محفوظین بلکه معصومین برای دفع فتنه یا عین مصلحت بوده چنانچه لقا عمارت کعبه معظمه با وجود خرق
حطیم باقی ماند آنکه اطلاق لفظ قرآن مجید بر آن کرده اند یا نه و جایز توانند بود یا نتوانند بود و بعین نظر برد آیات صحاح
و غیر صحاح لفظ قرآن برای ما سوره موجود یحتمل که در صحیح بخاری و مسلم نیز اطلاق در آن بر منسوخات

مرو نیست و حاجتی بدان نیست که دلیلش کافی و تجسس آن کشیده شود و اگر خواهی که بیدو حرف بر آن اطلاع یابی
اعتقاد کنی پس باید شنید که در کتب خمسه هزار جا این طعن دیده باشی که جامع قرآن المبوب اگر وا مجید
خویش است پس هیچ عاقلی چنین کار کند [illegible]
که نسخ تلاوت بوده و به ثبت [illegible]
شان بجدیکه عمار تم لایق استشنا نماند لغایت عجیب و غریب بلکه مخالف نصوص ملیه هادی است که جناب مجید ازین
بعمل آورده بودند از شنیدن قول محصل جعفری خود را معذور گردانیده اند که همه اصحاب مرتد شدند الا مقداد و حذیفه
آن جناب را برابر برگ گیاهی بلکه کاهی قرار نداده اند بالجمله بودن عبدالله بن مسعود از محدثین اصحاب بطور شیعه
اگر کسی را منظور باشد کمال تصفح و محنت نیست که بافادات سلطان خراسان رجوع نماید که در فقه الرضا یافته
و حال محدثات آن بزرگ معاذ الله که حضرت قرات او را ستوده اند و او را جلیل القدر گردانیده اند باید دید که امام رضا علیه
التحیة والثنا کجا رسانیده اند یعنی او را از زمره محدثین گردانیده اند که کفر مشهور نزد مجتهدین و مفرین تواند بود چنانچه کلام
مفرین معلوم در رساله حدیث الحوض حرفی از آنست و اگر بر طبع علمای اهل سنت میخواهی باید که متبعات امام نووی
رجوع فرمای که او را به براهین نقلیه این محدثات میسر ساخته و دور ترچه امیر و یکه خود مجتهد اول [illegible] عماد الاسلام
خویش نقل آن به میدار داما رای و اجتهاد پس نزد او بهتر آن بود که به طور قدیم میگذاشتند و هرگاه این در خلافت
رای جهان آرا جمهور حتی رئیس المعصومین بود اگر جنبی و تابعی به وقوع آید خلاف قوانین شرعی متواتره بود کالانحصت
و کم له نظائر فی مذهب الفریقین مما لا تعد و لا تحصی نمی بینی که چون جناب امیر المومنین علی مرتضی شنیدند که عبدالله
بن عباس در بیت المال البصره تصرف نمود و به طائف رفت سر منبر [illegible] نسبت
حال حضرت امام الائمه معصومین نسبت با فضل اهل بیت کافی المختار الکشی نابدیگران چه گفته اید و اولیاء [illegible]
ارین دشمن دین امر دیدی را به تنقیص آن منقلب گردانید که گفت که حضرات ائمه معصومین در کتمان قرآن مجید حفظ ناموس
از جور و جفای خلفا قصد کردند حالانکه حفظ دین ناموس ند تقیه ای باشد و ازینجاست که حضرت سرور کونین تقیه را
سیر مومن قرار داده و مکه در چنین وقت خلاف تقیه بعمل آورده اند از دایره دین و ملت باعتراف مجتهدین
و از آنجا که این امور در هر دو مجلد کلان این کتاب سابقا و لاحقا بگذشته مجملا و مفصلا باید که درین مقام مراد از ذکر
آن مقصود آنست که بعد ازین گروه خیال نکرده که چون بر دو [illegible] اهل بیت عموما و خصوصا بر شیعه پاک جناب سرور کائنات
[illegible] گذشته اصول الدین فعلی پس بعد از ینها ناموسیها و تهمتها و زدن تازیانها بلکه فعل آنجناب نیز آباد و فیها از [illegible]
ناموس صحابه آل عبا آنکه تمامی بنی هاشم نیز باقی بود تا از رعایت فرمودند و سخن شناس نه مجتهد [illegible]
از اذیت ظلم و جور خلفا سخن رانده اند پس در بیان این رئیس المجتهدین سخنهای بسیار است که بگرید اند که قاضی مجالس [illegible]
درین امور چه گفته و از منقولات مامون خلیفه عباسی چه در باقی شان [illegible] سفته و جاهل همه عمر این حیثیت
کما انک [illegible] خلفای بنی امیه اگر به طور قاضی [illegible] شیعه باشند و ظلمها و جور را بعمل آرند منافی [illegible]

ایشان چگونه توانند بود پس محتمل است که مثل عباسیه ایشان را اقرار دهد یا تفرقه میانه ایشان بدلائل دیگر اثبات
گردانند و اینمعنی یاندهم و ده و دو آن مطرود که مولای این پسر پدر رهست البته بیرون میدانیم والحمد لله بر اینقدر را اقرار دارند
که ظلم خلفای متقدمین اینقدر نبوده و در تحکیم غیر جوری و جفائی و حیلی با تجاهلی کار بسته زیرا که مجلسی در حق الیقین
و دیگران از معاصرین از زمره فرقین در جواب بعض اوراق ایضاح اعتراف بتفضیل و توقیر نسبت باهل بیت
طاهرین نموده اند پس تمام حسبان بود که حضرات راشدین را ازین دائره بیرون می نمود و برهان انتقام سابق
ازین جا نیز باید مرتب کرده شد و فیما ذکرته هدایة للمسترشدین و بصارة للمستبصرین و امری دیگر که هوش ناظرین می رباید آنکه در
عبارت اینهم گفته که مقصود حفظ قرآن مجید از احراق خلفا بوده و خود در مقام میگوید بعوض اینکه آن قرآن
که نزد اهل بیت بود و بنوشتن صاحب حیا بلقا است آنچه زائد است بر قرآن مسلمین بحکم احادیث ائمه خصوصا
آنچه در کافی است منسوخ التلاوت است و در تخصیص بنصوص ائمه نقل کردم و خود نقال کشمیری که استاد معنوی
مجتهد اوست کالقنای تالیفا شا در تنزیه آورده پس منسوخ التلاوت البته سوختنی بود تا پاره پاره کرده
بجای آن اینهمه اهتمام مها یعنی چه پس باید اکنون بجنون مجتهد قائل شدن و این امر البسرای اینمعنی که معتقده گشتن
که این مطرود و حضرت حیدر به فاروق اعظم را مجنون گفته بود و آری من ضحک ضحک و من افکار افکر فی مقام
حیرت است که شب و روز قیام و قعود او علی جنوبهم از رفضه غیر از آنچه مثل سائر پیران صادق آمد یعنی مدعی سلطنت
بکوا چیست صدور نمی آید و اهل حق را تعجب تعجب می افزاید یعنی چون خلافت و ریاست در خانه حضرات
ائمه می آید بلکه قیام می پذیرد از ایشان دشمنان میدهند و خود را با وجودیکه میدانستند که بود نقض و اهل خلاف
موجب هرگونه ظلم بر مخلوقات خصوصا ضرر و مصائب بر حضرات اهل بیت طاهرین است از آن منصره میکردانید بلکه
قطع نظر از آنچه در سابق بوقوع آمد که امر از رفضه گاهی باکراه و اضطرار تعبیر میکنند و زبانی خلاف آن حال حضرت
امام رضا آنچه اکابر ایشان متفق گردیده اند نیست که بعد اثبات تشیع مامون و طلبیدنش آنجناب را بهزار نیازه اشتیاق و تعظیم
تکیه میکه زیاده از حد بیانست بخشیده اینمعنی و اقرار کرده که ای فرزند پیغمبر چون غیر تو لائق امامت نیست باید که قبول
کنی و حضرت هرگز قبول نفرمود و گفت اگر تو مستحق آن خلع خویش از آن درست نباشد و اگر مستحق نباشی گرفتن این
منصب مرا چگونه درست افتد و اینهمه امور تا مدتی دراز بود و هرگز امام رضا تن بر ضا نداد و ولایت عهد نفرمود مگر بعد
شرطی که در هیچ امری دخل ندهم باز شکستن … و روز در لعن و طعن مشغول بودن بعد ازین نفوس قدسیه
خواهد بود و کار بدیهی لا حاجة لنا الی بیانه اما آنکه قلوب ایشان صاف نبود و در پی اینمعنی می بودند که ائمه
اهل بیت را ذلیل کنند و همه کس بدانند که ایشان ترک دنیا للدنیا کرده بودند پس جوابش بر ظاهر است که دفع
آن از دیگران می توانند شد و قهر و جبیت و آنهم بنحوی انکه رعیت از خلفا منحرف میشدند و از شجاعت و حسن
تدبیر ایشان و دشمن خلفا می گشتند جناب امیر را … که سر احتمال رفضه درباره قتل خلفا چه اندیشیده و چه
… آورد که ما انست کره انجناب فاروق … را کشته … رفضه … فرعونی

نمانت مسابت نگفتند و همه را بناحق اندوختند ولیکن بعد ازان مثل علی و عمیر و دیل زیر کمیم نکو نوشته
بعد از ثبوت انچنین که علی لعلوم لدنیه پر ضرور است حالانکه شیعه انکار میدارند ونسبت تحفه است لیم برسیم
میکوشند که یحکمون و یعلمون کتاب الاموت والله هو العلیم بذات الصدور و در بعض جای بیا ریم
که عنقریب این اعتراف بربان مجتهد درین کتاب بمقاله عاشره خواهد انشاء الله تعالی پس ما نحو
که خلافت را للطیب خاطر میگرفتند مثل حضرات شیخین که یعین از عدل و داد خویش جهان را برپا
و بسیاری شئونات اخروی مانند او وصف برای خود جمع میساختند و بعد از تقریر حضرت امام جعفر
توان گفت که این اعتراض عام الورود است مثلا میانه جناب رابع الخلفاء الراشدین و معاویه
ابی سفیان سخن تفویض تا تمکین عثمان رض واپس شد و بالآخر منجر بخلافت گشت پس اگر او دست از
اقلیم شام بر میداشت و بحضرت خاتم الخلفاء میداد البته انتخاب ضرور بود که فرماید که اگر مستحق آن بیشتر
است او هم گرفت و اگر نیستی باز هم زیرا که مالک ان نگشتی لاجرم نزاع بجنگ شد و قس علی هذا چون اتاله کرد
الکبر و فرمود نسبت بحکم و علی فیکم چنانچه رفضه در مطاعن ابوبکر آورده اند که بهر تقدیر صدق و کذب خلافت
رفت و گذشت و عواقبش بمقامش چنانچه باید دانستی حالیا جائز نباشد جناب امیر را اگر فتنش بهمین وجه
که امام رضا تقریرش فرمود تکیف که امام کاظم از صدی فدک را خود طلبید چنانچه اعور المحدثین دیگر
روایت نمود و شارحین تفصیل ان بکار برده که عجب باشد یا امیر المومنین که مظالم دیگران وا گذاشته
و از مظلمه باخبری نداری برسید آن مظلمه چیست پس فدک را ذکر نمود و حد و دش بر شمرد درینجا هم این
نازل است چه او مستحق بود و مانده طلب از وجه معنی دارد که مکذب روافض است که غصوبات اهل بیت
و این امور را کجا توان گفتن پس وای بر شیعه که از وساوس شیاطین دست و پا بسیار میزنند تا همه
بوم شوم خانه با می کنند و بجد حالمیرسند الغرض اصل درین ابواب نار محظی معلوم است یعنی کتاب
تمیع سلاسل ازان منقطع میشوند ولیکن نبودن رفضه بمقتضای اوستادی این سلسله جنبانی
نمیکند از مقلدین او را همین مناسب است که خاکستر شوند ولیکن از معقولات خویش سر نه پیچند آری
مردان همین است شاباش و صد آفرین الغرض از آغاز سلسله خلافت بالیستی صبر فرمودن و عهد و
پیمانه شکستن ولیکن قوم رفض بد معاش و بدکیش اند هر چه او محدثات خویش در زمانه یادگار گذاشته
میدان آویخته از هر گوشه شورها برانگیخته اند و هیچ دانی که مجتهد الزمانی لعظاهل بستجر البعد ذکینی امیه و عباسیه
گفت و جناب امیر را تنها چرا ذکر کرد و وجهش نیست که اخوان الشیاطین در گوشهای ایشان چنان دمیده اند
که اگر گویند عدل و داد ایشان جهان را آباد نکرده اند انکار بدیهی خواهد بود پس جناب امیر را مستثنی گفته باشند
یعنی غیر از ذات حضرت امیر بر همه داد و عدل پس محدثین المحدثین این و نمونه را بسوی جناب امیر راجع
ساختند معاذ الله چنانچه و تبرء و تبرء ایشانست داد ندو عاقل تیز هوش میداند که شیطان یا کم عدو

وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین به بینید که اگر جناب امیر عمل و داد نبود چگونه جناب امیر بکمال نیک محضری و حسن
خواهی شیر الطنزارت را تقدیم میرسانید چنانچه روز بیعت خویش این امر را هم اعاده فرمود و بالاخره
اعداء خانث با انجام الا آنکه یا بعد و دیدبا قرار شیعه نیز بیعت بدین تحول نمود ماانهاد درین سطر که گفتم امری
واقعی است پس بالیتی مجتهد مجنون را نام سیده برزبان آوردن که آنجناب از دست عمر معاذ الله
مقتول شده به استثنای جناب امیر و از نیجا هم حکم توان کرد که خواص شریف حجة الزمانی مسلوب شده کما
لا یخفی و از لفظ اصل قرآن فهمیده باشی که مجتهد بعضی از مطالب آنکه پدر شیخ بود در عماد الاسلام و آنها داشته
یعنی سوای اصل نسخه الحال جناب امیر سپرد و نسخه دیگر را بصحابه عنایت نمود باد میدار و لفظ اصل بر عبارتش
خود می افزاید و لیکن بیچاره نصوص جعفری را فراموش کرد که آن نسخه هنوز منسوخ التلاوة نیست بلکه بعضی
از شروح کافی دال برینست که در زمان صاحب الامر که مالک مشرق و مغرب خواهد بود نیز همین قرآن ما
مروج خواهد بود پس چون بیاض عثمانی نزد اهل بیت بود از محفوظ گردانیدن بکمال آنکه خواهد سوخت
محض است که مجنون هم بکار خود هشیار باشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب چون نقل کلام پدر
بقدر ضرورت ضرور افتاد اکنون برای اظهار هرزه درایی و خودبینی و خودرایی مجتهد ضرور است در عبارت
پدر بی ادبش حرفی چند نوشتن تا عیان شود که مرض بخیال در دو دیدنی بار بار گفته بود که نظر اصلاح در کلام
پدر خود دریغ ندارند و زنهار از جماعت فرزندانش با این همه جمعیت خاطر و آمادگی اسباب صورت نبست
و پر ظاهر است که چون اغلاطش را احدی نباشد این بیچارگان چه کنند بلکه استعداد از کجا آرند پس درین عبارت که
از آن نسخه منقول است که خود مجتهدین مطابق نسخه پدر می نقلش از کاتبین کم گرفتند و برای نام آوری با
فرستاده بیان شده که مولفش از علوم عربیه بیگانه محض است رعایت صلات نیز پیش نظر ندارد و شلاد در
چند وجه در خوف و تقیه حضرت نوشته مع کمال غلبه علی تخلیفه علیا و بیاد نمی آید که بعد از لفظ رغبت علی
می آرند بلکه در مبحث اعتراض برای لفظ مذکور عن مقرر است کما فی القرآن المجید و الحدیث الشریف قال الله تعالی
ومن یرغب عن ملة ابراهیم و در حدیث آمده فمن رغب عن سنتی و چون بمعنی رغبت می آید صلهاش
زنهار علی نمی آرند بلکه فی و الی قرار یافته چنانچه از مجمع البحرین هم واضح است و مولف عماد هم کتب لغت
و محاورات و هم کتاب مذکور تردخود داشت چنانچه از تالیفش معلوم است و لیکن ان تهی معتز الیهم
و خبر که مراد نفی مرام است یا مفتر و الیقا لا کانوا هم الباعثون و ندانست که الباعثین می باید در حال نصب و در
رفع چنانچه در سوره شعراست الی غیر ذلک و لیکن شیعه او را می نبیند که چون گوینده او از نصب خیلی نفیر بود
رعایت آن تقرسود دیده درین کتاب نصب فضه جابجا باثبات رسانیده ام کما لا یخفی والضابعد لفظ
مراد هم عرا من بلفظ التحریف او در لیس بسیر دو مقانی را محاوره اهل هندیاد ماند و بکلام مجید القضائی نماند که یرید
الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر الی غیر ذلک من الآیات در آن نازل گردیده و لیکن چون مجتهد

بیر سیر معین دیقاقی بود که در ماه شعبان سفر فیض آباد کردی و تا روزه رمضان شریف همو در ا
داشتی و بعد از فروختن تهانهای ململ و غیره و کرده آمدن قیمتها قریب ماه شوال گفتی اب ہم پیہاں
سی سفر کر کے گھر کو جائیں سیئیں گلبیا کی ہاتھ سے عید کے دن تک ہم یہی ہے کہا میں چونکہ
که بدین لهجه بعضی از الفاظ و عبارات عربی استعمال کند و صله من بعد بلفظ نکره در عباراتش بسیار است و اگر
استیعاب کنی در کتاب تحفه‌اش برین قیاس نوبت این الفاظ بهزار بلکه بیشمار تواند رسید و بر سطری چند
ازین اغلاطی چند را و حمد الله که مجتهد الزمانی هر قدر که در دو سه مقام گفتگو کرده دلیلی بران نتوانسته
ذکر کردن کلام مفصلا مقصود من کشادن باب عبارت تخطیات لفظی نیست تا ان خبر بکنیه آن کلام او و فر
واضح بوده است و ابطالش بطوری پرداختم که قلوب شیعه نیک میدانند و من درینجا بشنیت
مصراع بر زبان ندارم که مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود ٭ و چون این تصنیف بر ناظرین مکا
تشریف پر ظاهر است حاجت باظهار آن نیست که من در روزی چند رساله المکاتیب را وقت تحریر
این کتاب نوشتم و مشاقین بدست بدست و نوبت بنوبت بردند و مشهور کردند علاوه آنچه گفته چنانچه
ترک ... میگویم که بر ذخیره این تیره دردن اجمالی و ابهامی اندرون عبارتش راه یافته زیرا که معین
از این اشاره چهار اده کرده ولیکن مقلدین او را میرسد که چنانچه تعلیل خانه را در کلام امام غزالی
هر دو امر بر گردانیده درینجا نیز بر جان تیره خواهد رفت پس واد ... شود که هنوز از کتب ثابت نکرد
که ظلم کردند خلفای متقدمین بر اهلبیت طاهرین و هم بنی امیه و عباسیه ولیکن ظالم اولین از ظلم آخرین
کم بود و چگونه اینمعنی را ثابت تواند کرد حالانکه خود میداند در رفقه مثل ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغة
وغیره گفته اند که اهل سنت اجماع بیان دارند که از جناب مرتضوی درباره خلافت هیچ شکایت از متقدم
بثبوت نه پیوسته پس محال شد که از کتب معتمده باثبات رساند وقوع ظلمهای قلیل ابر اهل بیت جلیل
کما لا یخفی علی مراصول معتمده ... وانهم در کتب مجلسی بلکه صدوق نیز ثابت است که جناب امیر بعد از وفات
شریعت برجراحتهای حضرت زهرا بیش از بیش نمک پاشیدند تا نوبت بدان و شناعها رسید که بکلا
دانستی که مانند جنین رحم الی اخره و چه ممکن بود که ان صدیقه ملازم صدوق صفا بدون اذیتهای
و شناعهای لب بکشاید و از در کذب دا فرتد آید ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ٭ و خود مجتهد
بکمتر بودن ظلم های متقدمین اعتراف نمود و بعد ازین مجالی ندارد که خلاف آن بر زبان آرد و در ... از طرف
بر انا جار نعت بیارد تجلات خصم او که تواند گفت که آنچه از جناب امیر خلاف دیانت و تقوی و خیانت
و تقصیر خدمت نسبت بجناب بتول زهرا البضعه خواجه هر دو سرا صدور یافت از هیچ کسی خواه بنی هاشم
خواه بنی امیه بر اصول امامیه بعد ... با وجودیکه بکمال شهرت رسیده ان الا قرب کالعقرب
طرفه تر انکه ... باشیها مجدی امتداد یافته که عند الوفات انجناب هم بوقوع آمده که حضرت

بهر اینخواست که کلام شیخین من وکاد الحجدار هم گوش نفرمایند تا در دولتخانه را بر بست و جناب امیر جری
الفالت وو کالت ایشان جستند لید بر خاستند پس در بسته را بکمال کشش وکوشش کشادند و چهره
را همراه بردند و بدان مقام رسانیدند که جناب زهرا بر بستر بی آرامی افتاده بودند و بزبان حال در فراق خیر
البشر سرور کونین این بیت بر زبان داشتند بیا ای برادر تو درمان بر بستر ناکامی تو دی یاد تو ام مونس در گوشه
تنهایی پس این ایذا از نمک پاشی هم در گذشت و نوبت کارد باستخوان رسید و معاذ الله بدر دم
اتفاق افتاد چنانچه این همه امور در علل الشیخ المشایخ و غیره بجای خود مرقوم و بکمال بلاغت و خوش
بیانی منصوص و هر کس میداند که درین وقتها از اقارب آنچه از ایذا اگرچه قلیل باشد بقدر ذره برسد زیاده تر از کوه
الوند می باشد خکیف که بجای نمک زهر هلاهل بر ریزند نعوذ بالله من تلک الاصول التی رواها اراذل
الفضول کالمجلسی فی تالیفاته و غیره فی غیرها اما آنچه مجتهد بر جملات سابقه تکیه کرده جوابش با نجناب بزبان قلم رفته
که کسی از رفضه ولا احسین باشد یا تبارک حسین یا دیگران مدلتا در هوش نیامدند و بعد از افاقه چه ملامت
باقی ماند که مگر چون درین باب مجتهدین کیسه بصابون زدند و چهرها اطهر این چیزی در دست نداشتند و
درین و خیره ولی نام و نشان کردید اکنون بجوابش با حیرت همدوش اند که نتوانستند بر بام فلک رسیدن نه بعمق
قارون در تحت الثری خزیدن و بهم در وی پیوستن و آنچه سزای ایشانست در دنیا و لعذاب الاخرة اشد
و ابقی و هیچ معلوم نیست که آنچه جناب سید الساجدین علیه السلام بعبد الملک بن مروان در مبادی تخت نشینی
او نوشتند و او برای آنجناب خدمتی بجا آورد نیز با بن این مرده دل و زنده تن باقی هست یا نه که شمار حسین
کلنی هم از ان دریغ نکردند حالانکه حالش از آغاز تا انجام بر آنجناب مکشوف بود بخلاف دیگران که آنچه دیده بودند
از کثرت علوم و مزید عبادت او یاد داشتند و آنچه شد فی بود و از اجیه مید انستند و از ینجا گفته اند که حضرت
بر نفس نگردد و لیکن البلا معلوم اما آنچه درباره شیده بند حضرت امام زین العابدین و حضور ابن شهاب زهری
و ترحم او بر حال امام رضی الله عنه و گریستن بر ان جناب نقل کرده پس مقام آنست که شکر ایزدی بجا آریم
که این وثره از آثار محبت پیشوایان اهلسنت است درین وقت نازک بخلاف رفضه که ایشان حال
امام بپرسند و شرف حضور یابند و رفع وحشت نمایند و باعث انس آنجناب کردند که شان انهار فصوه لی
قاتم الروافض بعض فرزندان رحمهم آن امام است و از ان وقت این داغ بر پیشانی همه قوم بی وفا زمانه
تر ظاهر شد و اگر از کتب متقید رفضه این امور نگاه کنی خواهی دانست که بعد از واقعه جناب سید الشهداء
کسی از مهاجرین علیهم السلام نبود که قریب شده باشد همه از اهل بیت طاهرین برگشتند و آنچه ایشان کرده اند
زینهار قتل خطا نبود بلکه منصوص و طبیعا نیه قتل عمد بود یعنی کلمه نواصب میخواندند و در صحبت عثمان شیب
و زن و جاضر میشدند و غیر از او مانع خمر و غیره بوده اگه در حق اهل بیت گویا چیزها دیگر از ایشان بهم رسیده
هم آنچه نیز همه نقال کشمیری هم و متعلقات ابی توان بر دو اهل تقلید شیعه نام زهری را مانند او

علمای اهل سنت است در زمره مشتی گرفته اند رحمة الله علیه على من اتبعه ولعنة الله على من طلب علیه
التشنیع والبهتان نمود و قبول ظلم و آنکه بعد ازین گمراهی و ناهمواری اشعار خود ساختند تا هیچ کسی از ایشان
تعارض او قرار بر ایشان سد سکندری کرد اینجا که شیعه مخلصین در معاونت ابن زیاد و عمر سعد
و دوان حالی لشکر ایستند و انقدر کشش و کوشش کردند که همه بدرجه شهادت رسیدند کما هو ماثور
قبل و حال ابو فراس نیز قبل ازین دانستی و چرا در آن وقت بمقابله ظالمین و او جا و لسانی نمود که از مجلسه
از رفضه منافقین و انچه متعلق بود بجال متوکل بتفصیل تمام در مجلد اول این کتاب بعنوان از استی
مکائد علمای شیعه از آن نیز حل گشته و این قصه بمالها و علیها در دفتر مذکور گذشته نظر ببصیرت باید نمود
پیرامون ذکرش نباید کردید اگر مخافت اطناب در میان نمی بود البته چیزی از آن نوک قلم می آوردم و از
دیگر بران می افزودم و آنچه درباره روضة الاحباب نمودار بار با تکرار کرده تحقیقش بجید جا بعمل آمده و هو بکجا
از آن مسوده نمیشود پس علاج او جا بجا نموده شد حتی نسخ را از اصول معتمده او تفتیش داده ام ولیکن معهذا و
العادة طبیعة ثانیة و آنچه درباره کرامات حضرات ائمه نوشته ما معتقدیم که صدور این امور از خلایان اینها
بعید نبوده کیف این نوبادهای ریاض جنت و نونهالان گلستان عصمت و طهارت بلا منقبت ولیکن
هر چه بر ایشان از دست خلفای بنی امیه و غیرهم میرسید بعد از تحقیق چنان عیان می شود که زنده
برای التقرب خویش عند الملوک فخر بها بعمل می آوردند و سیر این مصائب میدیدند چنانچه جا بجا این
واقعات را باعتراف علمای شیعه نشان داده ام و ادنی محنت در تتبع روایات طائفه شیعه توانی دانست
که در آن زمان پیشه رفضه همین نمامی و جاسوسی بود کما قیل عمده احادیث ائمه هدی معتبر است هم
در کافی وغیر آن متقابه جناب امیر باصول خویش امیدوار مزید ثواب در این باشیم می بودند در باب کراهیة
التوقیت از کافی وغیر آن از ابواب دیگر خوانده باشید که هر چه باهل بیت از مصائب و قید و بند و شهادت
رسید از جهت اذاعه اسرار شان بود حتی که ائمه هدی بخطاب لقمان امامیه که او مانند زراره پیشوای قوم
مورد نکوهش و لوم است ارشاد فرمودند که شما اذاعت اسرار کردید تا این مصائب بسبب شما رسید یعنی ما
آل مطهرین که نزدیک بود اکنون قریب حشر نیز آنجا میسد الغرض هر کس که هفوات و نقولات و روایت
ادای صراط مستقیم نمیدانند و عوایدای نقول مجتهد و قصه پاک شیعیش از بیش نوشته اند بسیار است از آنجمله
امام قسم خود بر آنکه نیست خروج برین ظلمه ندارد و آن از دو حال خالی نیست در صورتیکه نیست حیا و غیرت
لازم آمد رضا بجور خلفا پس هر دو افتاد که جمیع رفضه قائل شوند بتسلسل امام بلکه بضلالت اکثر ائمه چنانچه
که با ظهار شان بر طور واحد بودند و امروز عقیده امامیه مکشوف شد و قبل ازین مردم میدانستند که نزد شیعه جعفر
امیه بر مذهب بزرگان خود بودند که بظاهر محبان راشدین باشند و بباطن دشمنان پس صورت ایمان نزد
قوم برای امیه باقی نماند و چون قسم خوردند که واجبه خروج ندارند البته در حکم امیا شدند بدین حال امام ابو حنیفه

جواب ... می نویسد از ان لمعان ظهور رسید که رضی نبوده بحکومت خلیفه وقت و معائب او ایشمرده و هرگاه
امام داعیه جهاد نداشت ایراد امام بر اصول امامیه کجا باقی است و از کتاب مذکور انیهم هیاانست که از سبب
مذکور امام ابوحنیفه را محبوس گردانید بلکه موجب شهادت او شد و اگر داعیه داشت لازم آمد که قسم
امام دروغ باشد و برین امر جسارت نتوانند کرد مگر کسیکه رافضی باشد و از ایشان چه دور که اظهار حضرت
امیر را که حاشا که لشیخین غباری داشته باشم ره دروغ می پندارند چنانچه از علل شیخ الشیوخ مستفاد است
و قدر مفصلا لعبا ازین کلام درین است که شیعه اگر بداعیه مذکور مطیع امام شدند پس ترک جهاد
با وصف جمعیت رفقا گمراهی است عیاذا بالله و اگر مطیع نشدند پس بعذاب دائمی گرفتار آمدند پس
معرفت امام و پیروی او کجا که امامیه هر وقت مدعی بدانند معهذا از قران مجید واضح است تا هجرت در اشتاز
این اوقات پس چرا جائی نرفتند که فیروز بعد از فتح و فیروزمی بدان رفته بود جان بسلامت هر دو فیروز گذشت
و نیز کلینی و رجال جابلقا وغیره از امام حسن مجتبی در کافی آورده و هم کثرت ساکنین ان و هم کثرت
محاورات که بهفتاد هزار زبان حی انجامد و عبارتش انیست ان الحسن بن علی ع قال ان لله مدینتین احدیهما
بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منهما الف الف مصراع و فیها سبعون
الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری
و غیر الحسین ع اخی شارح این نام هر دو که جابلص و جابلق است و متعلقات حدیث در معنی آن می گوید یعنی
امام حسن ع فرمود که بدرستیکه الله تعالی را دو شهر است یکی آنها در منتهای عمارت مشرق و دیگری منتهای عمارت
مغرب است بران دو حصار است از آهن باین معنی که بر هر یکی از ان دو حصار است که بجای خشتها می ان پارچهای
آهن است و بر هر یکی از ان دو حصارها هزار در است و دران شهر هفتاد هزار هزار زبانست که سخن میگوید اهل آ
بزبانی بخلاف زبانی دیگر که پهلوی آنست و من شناسم جمیع این زبانها را و هر چه دران دو شهر است از مشرق
تا مغرب باین معنی که جمیع آنها از قران مستنبط میشود و من جمیع قران را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی
بالفعل و نیست بر دو شهر حجتی از جانب الله تعالی غیر من و غیر حسین ع برادرم بعد از من انتهی حاصله مراد نیست
که ایشان نیز مکلف اند بتصدیق امامت امام مفترض الطاعة که مصداق الوهیت رب العالمین او ست و دعوت او
بر ایشان عمل بمضمون آیت سوره براءت فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة و خواه این آیت بایشان
رسیده باشد خواه نه چه مضمون این معلوم است بشواهد ربوبیت از زمین و آسمان یا مراد انیست که ایشان
تصدیق بامامت ناکرده اند و مومن نه تکلیف که اگر میخورشید بر روز بر بساط ابر میرفتند و کسی پی بدان نمی برد
کما لا یخفی و هر گاه هجرت باختیار خود نکردند پس وعید آیات قرانی را در ترک هجرت چه علاج که فاولئک
ماویهم جهنم و ساءت مصیرا و از انجمله آنکه ضرور بود که حضرت ائمه زمان خود را محفوظ میداشتند از لفظ امیر المومنین
سیما و حق این ظالمین پس ذکر متفرعات ان بدون تحقق آنشد ضرورت بر زبان نتوانند بر آمد کما لا یخفی و این

بجهت بهبت شد بضرورت قبل از این برگذشته واگر گویند که امام الائمه هرچه کردند مطابق خواهش ما [illegible]
همین کتاب بکار بود و مانند سپر شدند یاده ترس ای خلفای راشدین بکار خدا [illegible] که [illegible]
کنند تعرضی نباید کرد از پس یاد و دادن اجتیاد و برگزیدگی [illegible] باشد این بیان اینکه برای [illegible]
همین ره رو کفر مود [illegible] اما چنانچه در اصول شیعه میر واردست حتی با دوام [illegible] سلیم دیدم [illegible]
نبود چه کسیکه [illegible] کمال طمانیت [illegible] اشاره تامه [illegible] جلیل [illegible] میگوید [illegible]
و با معاش [illegible] گاه باشد که دیگران می پنداشتند که ما را سرفراز خواهی کرد پس [illegible]
مهر میکنند که گاهی خلاف آن نخواهم کرد و نقض میثاق نخواهم نمود و اگر چنان شخص که [illegible]
باسفید بر خود خواهم [illegible] نخواهم [illegible] ذکر آنکه خواندن و [illegible] امام کاظم [illegible]
قرآن و خلق [illegible] خاصه تعرض بانکه نسخه از حضرت محمد بن [illegible] در فن فلاحت مذکور [illegible]
بعضی از محققین شیعه [illegible] با امام رضا بوده و [illegible] این اختلافات میانه علمای [illegible]
یعنی چون آن امام را رغبت بسیار بود و مامون اهتمام [illegible] نمود [illegible]
از دنیا بسیار حاصل شد [illegible] وفات [illegible] عبارت مجتهد [illegible]
[illegible] درین قصه دخلی نداد [illegible] بعضی میگویند که از عقل بسیار بعید است که مامون آنجناب [illegible]
طلبیده و در تکریم و تعظیم و خاطرداری هیچ دقیقه باقی نگذارد [illegible] نفس [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] ولایت عهد رساند و دختر خود در نکاح [illegible] آنجناب را زهر خورانده [illegible]
رفتند [illegible] کمترین [illegible] باشی که این چنین [illegible] نسبت [illegible] شب و روز کتب شیعه [illegible]
ادای [illegible] نوشته باشند پس با وجود تشیع مامون عدم اظهار قرآن اهل بیت [illegible]
باشد [illegible] حکم احراق مصحف مجید [illegible] نقصان دین و شریعت [illegible]
که آن نسخه از منسوخ التلاوت [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] محمدی صلی الله علیه وسلم قطعا و یقینا گردد ازانجمله آنکه نسخه مذکور ثابت میگرداند رسالت جناب
امیر را پس ختم رسالت کجا می ماند و این را هم خیال کرده باشی وقتیکه این امر باثبات رسانیدم [illegible]
و اطناب او [illegible] این حکایات بعید از درایت عقل است بلکه مناسب آن بود که [illegible] اظهار این [illegible]
و رفضه را در مناظره عاجز و مبهوت گردانیده چنان میکردند که گاهی کسی نام آن قرآن بر زبان نیاورد [illegible]
با ذکر سوره آیاتش که مقاصد اصول بران متفرع میشود [illegible] تا باصلاح آن متوجه میشدند و [illegible]
مجید مسلمین میگردانیدند کما لا یخفی برای حفظ و حراست چنین کتاب کوشیدن و آن را [illegible]
دانش و بینش بغایت بعید و مستلزم تائید معاشان عنید و مجتهد در عبارت خویش حکم ناطق [illegible]
از ثقلین کدام یک است و همچنین جماعت ازین هردو از فتوای این مدهوش همچنین از حکم دیگر [illegible]

در زمان اعتماد الدوله میر فضل علی از اصحاب نیل حسینین قرار گرفت که قران مجید ثقل صامت است و ثقل ناطق بالحق والصواب اہل بیت مطہرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال و تلبیس و اظہار تنگی بدان و بدبینی منکران بر اصول رفضه بر ہمه کس عیان شد و این بحث و متعلقات آن در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته فلا حاجة الی التطویل و ایضا ازین مدہوش باید پرسید که آیا گاہی ہیچکسی از ائمه بخلافت رسید بلکه باجماع تمامی امت جناب امیر بزعم ایشان ہم بخلافت رسیدند و نسبت بامتداد خلافت صدیق زیاده بر حکمرانی و جہانبانی فرمودند پس چنانچه روا بر دوش مبارک نه انداختند و بمزید اہتمام در جمع آن جہود را مصروف ساختند در زمان خویش ترویج آن باسہلی پرداختن و چنین قسمها خوردن و برین تقدیر زیاده تر در قبل معذور بلکه ماجور میکنند پس قول او یعنی اخفای قران مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد در فضای آسمان و زمین گنجایشی ندارد و محض بہ بین حضرت صلی اللہ علیه وسلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفای راشدین چه مشقتها کشیدند حتی که حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ آن دست نمیکشید کما فی مجمع البیان پس وصی آنجناب را که غیر از جناب مرتضی بر اصول رفضه دیگری نبود کوشش درین باب زیاده تر واجب بود وانہم صورت نه بست بلکه با عتراف این بیہوده گو کتمان آن ضرور افتاد حالانکه آن کبیره ایست که تحذیر میرسانند و نتیجه آن بنص قرانی اولئک یلعنہم اللہ ویلعنہم اللاعنون است پس سعی در رفع فتنه و فساد نزد مسلمانان کما عرفت مجملا و مفصلا محو کردن منسوخات التلاوت ماسوای قران چگونه موجب طعن و لعن تواند بود و مع دخول المعصوم فیه و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف و اکاذیب وانہم تا ادنی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل قران که ہدایت امت بران موقوف باشد خصوصا امامت ائمه که بلا نجات اخروی میبود وانہم تا امروز بلکه تا ظہور صاحب الامر که بعد از مدتی کن فیکون شده باشد فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی تحجیلہ حسیه خوار و این بسط و تفصیل انہم مثل رابعة النہار است که مہیت کی از قیاس مع الفارق بر داشته عین اتباع اول من قاس و پیروی شر الخناس فاین ہذا من ذاک و این السماک من السماک مع ہذا غوری در کار است که بر تسلیم آنمعنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بہر دو تعلق گیرد فائده در آن حفظ و حراست صحاب از تیز زبانی قوم سرکش خواہد بود و بس و این فائده مگریز داو ہیچ حقیقی ندارد حالانکه حضرت است جواز ہمین تحذیر شدید کرد چنانچه در بحار و حیات القلوب وغیره بثبوت رسیده آنچه خلاصه مضمونش نیست که انصار خدمت امیر من آنچه کردند زاید الوصف است پس اگر کسی باشد باید از ورگرشتن و در پی انتقام نگشتن بلکه به تمہید آن از جهت من لیس مع در کتب اہل سنت بتاکیدات اکید این امر بروایات مستفیضه بہر سیده مردم را از تیز زبانی و لعن و طعن در حق بعض انصار با وجود مسی بودنش منع فرموده باشند پس بد گوئی مہاجرین چگونه حرام نتواند بود و لمزید شرفہم چه جای سوء حال الشان کالنور علی شواہق الطور خصوص بر نصوص حضرت امام جعفر صادق چنانچه در اوراق سابق دانستی مع ابطال ما نقوه به که عزیزی بران تصور نتوان کرد . ورود نقض اقوال ابن مطہر سلفیه

قابل تادیب و تنبیه درین ورق نیز بخوبی معلوم شد که کتمان قرآن مبین نزد ما درست نیست تا گنهگاری است
که بهدستان شرک و کفر هست کذا افرنشه تبرا از تحریف بصفت حقیقت بلیت ... بالتحقیق با صحابه امیر گردیده بسینه می بود دوبان یعنی
برگزیدنا بالکلیه و جمیع کتب فن ذکر کردند که جناب امیر فرمود که اکنون این قرآن مجید الینی نخواهید دید
تا امام معصوم با زو والا دمن بین سلسله نامد و نزول نزا انهمه بدینه معاذ الله کانی العسکری و غیره از اکابر المعتبرین
لاجرم مجتهد عند درین مقام نیز بمغالطه شدید افتاد کما لا یخفی و در کتب شیعه نیز مثل جامع
وغیره مذکور است حدیث حضرت پیغمبر خدا که هر که مرا بد گوید او را قتل کنید و هر که در حق اصحاب من بد گوید
تعزیر نمائید پس معلوم شد که مجتهد بنور کتب خویش با هم ندیده و بدون ان شغل تالیف در آمده و این از لیاقت
خلاف است نه پدرش نه صوارم وغیره لاجرم قطع نظر از ارتکاب مغالیط سعاء و تمندی او نیز مثل العجالة النسیار
جلوه پیوست وانچه در علاء و گفته امر لیست که عوام طلبه که تحصیل شان تا قطبی و حاشیه سید سند علامه جرجانی
رسید بر لیس باز مجتهد قاه قاه میکنند و او را نقل مجالس قرار میدهند شاید که قطب یعنی تحتانی قطب الدین رازی
نزد محشی معصوم بود تا جا بجا تاویل کلامش میکردند و اگر مجتهد بسبب نقصان حافظه از بن کتب با سیف غفلت
نام برگزیده صوارم پدر خویش بعد از غور و تامل ما بیند که درباره شیطان الطاق و مثل این چه قدر دادِ سخن آرائی بلکه
تسویل خود رائی می دهد یا ایشان با وصف اقوال سخیفه و عقائد زائغه کثیفه دانهم در ذات و صفات باری غرا سمه که اصل
الاصول باشد رتبه عصمت حاصل کردند که پدرش بعد از دیدن تدمیم و تضلیل شان چه قدر بر خود مثل افعی می پیچید
هر چه در ان مقامات مقالات او باید همه هیچ ست و عجب که این قلندر لبریز شوق افاعه نستم نگر انهم نشنید که پدرش
در شرح من لا یحضره الفقیه که در فارسی نوشته چه می فرماید که بعد ثبوت ایمان شخص هر تاویل برای او بایستی که در
و کوشش ها تقدیم رسانیدن و نصوص ایشه هدی قبل از بن نهم گذشته که ایمه مهاجرین اعضای حضرت
رسالت و مصداق آیات مدحیه قرآن مجید بوده اند و نیز یعنی بدون کمال ایمان ایشان را چگونه حاصل شده پس
چون برای شیطان و زراره تاویل باید کردن برای مهاجرین صد تاویل باید نمودن که با عتراف سارحین
کلینی مثل جلیل قزوینی است حقیقی این مهاجرین و انصار بودند که هم اساس دین را محکم کردند و هم عمارتش را
بلند نمودند خدایا مقام حیرت است که این جمل گو مگر قسم خورده بود که هر چه گوید در جواب رساله قائمیه یعنی العجالة النافعه
همسان گوید یا ناظرین تشیید مجتهد زمانی از راه انصاف راست بفرمایند که هیچ جا دیده اند که این رئیس کاسه لیسان
آتش پرستان درین میدانی قدمی درست نهاده و سکندری نخورده باشد بلکه هر جا در معرکه مردانه
رو برو می مخول بر رو افتاده و داد تولی ادبار داده

و صفت تراکرنا و نکنند از فشنی باجبت
مشاطه نیست روی دل آرام را **قوله** واما تعریض بتحریف قرانیکه الیوم در دست
مسلمین موجود است و فاضل محبیان را الخ اگر معنی اینست که چون مجیب بمنصب گفتگو و تنقیح مقام
قرآن مجید است و روایات صحاح صحیح بخاری و مسلم می جنبد پس مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق زیرا که

گاهی چنان روی دهد که روایات نیز محتاج بتاویل باشند بر توفیق از تاویل جمال صحیحه چنانچه درین قسم روایات
عنقریب مبین می شود انشاء الله تعالی و در اصول عقاید لکار نمی آید زیرا که در عقاید یا ادله قاطعه قرآنی و احادیث
متواتره مستفیضه حضرت رسول یزدانی و دلالات عقلیه نورانی مبرهن شده الی غیر ذلک من الادلة الشرعیة و این
کلام معقولات بدرستی در هر مواضع و سایر مخبران موید است و حاجتی بیان ندارد که تتبع بالغ در کتابهای علمای
عباد الاسلام نمایم ولیکن برای حصول اذعان عوام چیزی از مسلم نقل می کنیم بگوش صفا باید شنید و هم باید
گفت که ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود در وش اعتقادات فرقه امامیه را که بنا بر آیات و احادیث متواتره
و اجماع اهل بیت و ادله عقلیه بثبوت پیوسته مذکور ساخته و در کتب احادیث موافق و اب محدثین اخبار
احاد را بهر قسم که ما ثور گشته مندرج فرموده و لازم نیست که محدثین آنچه روایت کنند مطابق آن اعتقاد
هم داشته باشند و الا لازم آید که مصنفین صحاح سته بنا بر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث
مخالف اهل اسلام و یا مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از مذهب تسنن و این مرتبه عیان
که شائبه احتیاج به بیان ندارد و تلازم میان احبیت و افضلیت بار محتاج به توضیح و بیان است
و از اینجاست که با وجود اینکه حدیث طیر که متفق علیه بین الفریقین است متضمن آنست که احب الخلق الی الله
علی بن ابیطالب است سنیان بافضلیت آنحضرت قائل نمیشوند الی آخره بلفظه و درین عبارت ما جرای عجیب
اینست که در عماد الاسلام و هم رساله ذو الفقار اعتقاد تحریف آیات قرآنی را که متواترات قطعا و یقینا بلا خلاف
روایات که باعتراف صدوق و کاشانی و غیر ایشان لایق ملاحظه نیستند یا ماول اند ضروری نبوده و لو وقوع هر گونه تحریف
در آن قابل استالیس قول بتحریف قرآن المجید البته مخالف اجماع اهل بیت خواهد بود که مجتهد جالسی بر آن بر و نه و اولاد
و دیگر اعوان او و مقلدین که از دریای ایاسین تا دریای کلکته مانند مور و ملخ همین اعتقاد تحریف زندگانی
میکنند بخلاف اهل حق که کسی از ایشان قائل بر آن نیست که قرآن مجید محرف است بلکه اگر کسی گوید که در فلان آیت
و فلان سوره و کلام تصرفی راه یافته است او را کافر میدانند کما لا یخفی بالجمله توقع از اتباع اهل بیت که سخن نکته
شنیده خصوصا این مجتهدین است آن بود که کتاب صدوق را که فارغ و خالی از عقیده تحریف و ران واخل است بر هم
چشم میگذاشتند و دست ازین کفریات می برداشتند نه آنکه وقت بیان و بحث این مسائل آن را رد کنند و اجماع
اهل بیت را پایمال سازند باز دعوی دین جعفری کنند این شوخ چشمی را حدی نماند و اگر مراد اینست
که مجیب اعتقاد این معنی دارد که قرآن مجید بر حال خویش است و تحریفی عن زیادت و نقصان و تبدیلی
در آن راه نیافته لیکن باید که اخبار صحیحه خود ملاحظه نماید که دلالت بر تحریف دارد و جواب این آنکه از
وجود روایات متضمن این معنی که فلان لفظ که در زمان حضرت بود و میخواندیم یافته نمیشود
و تحریف ثابت نمیگردد و اعتقاد تحریف از آن لازم نمی آید که جهور مجتهد الزمانی محل نزاع را نیافته
که نیست و از تحریف چه اراده کرده اند پس بدانکه تحریف شامل است بعموم خود زیادت و نقصان

و تبدیل بعض الفاظ و آیات را ببعض دیگر و انکار اهل سنت اینست که معاذ الله که اصحاب کرام این امر را بعمل
آورده باشند که خود تمامی عمر در ترویج قرآن و دین و شریعت و عدل و داد بسر بردند و همین تقدیر آنچه الهی
باقی نمی ماند و قول تعالی اِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ دروغ میشود معاذ الله و نیز قول تعالی وَاِنَّهٗ لَكِتٰبٌ عَزِيْزٌ کما مر تصریح قبل
باقیماند روایات قلیل یا بسیار زبانی رواة که قبل ازان چنان میخواندیم و این سوره زائد بود و آن آیت طویل
بود و اکنون چنان نیست و جوابش بیک حرف تمام میشود که مفسرین ما و شما گفته اند که بعضی از آیات هم معمول
الحکم و معمول التلاوت می باشد مثل اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بعضی معمول التلاوه و منسوخ الحکم چنانچه
وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا وَّصِيَّةً لِّاَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا اِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ اِخْرَاجٍ
و منسوخ التلاوه و معمول الحکم چنانچه آیت رجم الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ اِذَا زَنَيَا فَارْجُمُوْهُمَا نَكَالًا مِّنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ هر
خواهد که از تفاسیر شیعه این فصل را باعتبار کلیات و جزئیات دیدن باید بتفسیر مبانی البیان رجوع کند که
متعلقات این امر را بتفصیل آورده که آن تفصیل در کتابی دیگر از علما هم نگذشته و این کتاب در دهلی کتبخانه نواب
محمد میر خان موجود است و در باره نسخ تلاوت فرموده اند مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰيَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَاْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ
اَوْ مِثْلِهَا و هرگاه این اقسام نزد علمای فریقین مسلم است و اینهم که ناسخ خبر باری عزوجل کسی نیست پس
تحریف وقتی به ثبوت میرسید مخالف اعتقاد اهل حق که رواة میگفتند که بعض آیات چنان بود و جامعین از آن
زائد ناقص گردانیدند اینک گواهان بیاید و ثابت گردانند که از روایات صحیحه مسنده این
قطعا و یقینا به ثبوت میرسد حاشا و کلا جمیع مرویات این باب را دیدیم و لفظی بران پیدا نشد سبحان الله مبدلین
و مدعین تحریف مذکور ازین روایات مدعای خود را چگونه ثابت توانند کرد که اصحاب کرام قرآن مجید را خراب
کردند حالانکه بالاتفاق جناب ایشان متنزل قرآن مجید بود تا مدت العمر به پیروی حضرت پیغمبر و خدای عزوجل
بنصوص صادقه از جناب ایشان راضی شده پس این محو و اثبات نسخ تلاوت کار حضرت رب العالمین است نه تحریف
اصحاب سید المرسلین و راویان آنچه از قلت و کثرت سخن راندند مراد شان نسخ آیات است بلی بعضی را فرمود
که حقیقت را دانستند و بعضی خبر نداشتند و این امر بطور تحقیق کار ملازمان صحبت بود مانند خلفای راشدین
که شب و روز باین سعادت شرف اندوز بودند علاوه ذکر عهد سعادت نقص درین نیست که اصحاب بعد از وفات
تشریف بعمل آوردند و از طرف خود محو کردند که زمان نبوت تا بیست سه سال بود پس هم آن عبارات نازل شده و هم
محو گردید یعنی نزول آن سور طویله و بقای آن در رجال قصر در اوقات مختلفه شد در مدت نبوت به قبل از آن نیز
ازین چنین معنی مدلل را بدلایل عقلیه و نقلیه و اعتراف صدوق و ثمالی و غیر او در کتاب الاعتقادات و جوابات مسائل
طرابلسیه و مجمع البیان از دست بیرون رفتن و بخیالات شیاطین شتافتن که اصحاب کرام مجاهدین انام تغیر و تبدیل و زیادت و نقصان
کتاب الله خراب کردند کار همان گمراهانست که پیروی شیاطین کردند و بخورد رتبه ضلالت گرفتار اند پس معنی همانست که آل
نوشته اند که انهم قلت و کثرت در عهد حضرت بوقوع آمده در بیست و سه سال نبوت نه اصحاب کرام منسوخات را ابدا کردند و انتهای دیرینه کتاب الله

نگه داشتند والحمد لله والعجب که مولفین در تحریرات خود اختیار دارند هم در محو و هم در اثبات وا فریدگار عالم
را در کلام خود اختیاری نباشد الغرض زمانه نزول و زمانه نسخ تلاوت هر دو زمانه حضرت بود و این محاوره
بدان ماند که در قرآن مجید فرمودند فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان حالانکه سوال بر اعمال ذره ذره
در قیامت شدنیست و انبیا بحدی که سید انبیا در موقف باشند و از جناب امیر پرسند با ثقلین چه کردی پس هم
این امر یعنی عدم سوال فکذا هذا کما لا یخفی ان تحقیق هذا المرام والله هو المفضل المنعام و
اگر این چنین روایات در مقابله آیات قرآنیه متواتره بحیز اعتبار در آید قوانین کلیه شرعیه هم میشود
مثلا بین الفریقین این اصل مدلل و منصوص گشته که یقین زائل نمیشود مگر بیقین این روایات اگرچه در صحاح
مروی باشند لیکن تواترش کجا مثل قرآن مجید پس یقین آن کتاب مستطاب چگونه بملاحظه این روایات زوال پذیرد
یکی روایات ائمه بدین مضامین در کتب رفضه غالبا دیده میشود که نازل آیت کریمه شد چنان و جامعین بدین
هیئت گردانیدند اگرچه مغلطه معتقدین تحریف یعنی رفضه در تخصیص هم ظاهر باشند که اعتبار کتاب متواتر چگونه
زائل شود ولیکن چون بحربیه امور دینی در حقیقت می پردازند تمسک بدان روایات موضوعه نمودند و از جاده
مستقیم برگردیدند کما لا یخفی بعد ازین ملاحظه کرده شود که در عالم اسباب یعنی دنیا هر چیز را سببی مقرر است
پس عقل تجویز نمیکند که صحابه کرام بلا سبب آیات قرآنیه متواتره را از اصلش برگردانند و موحد باشند
و پیروی دین و ملت زائد الوصف بکوشند و تمامه عمر بر اعتقاد قیامت راسخ دم و ثابت قدم باشند
چنانچه بر نبوت جمیع انبیا و مرسلین خصوصا حضرت سید النبیین و تقرب ملائکه مقربین و منکر آیتی از قرآن
مبین را مثل منکر نبوت احدی انبیا میدانند که کفر است یقینا و قطعا و بر همین قرآن منزل از آسمان با لشکرهای
سلاطین شام و روم و ایران مدت العمر داد جهاد و جهاد سیفی و سنانی و هم جهاد لسانی خصوصا بمیدهند و خون
ملوک متکبرین بریزند و آوازه دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از اطراف و اکناف عالم برانگیزند پس بر
تخریب و تحریف چنین کتاب مستطاب البته سببی و باعثی در اذهان منافقین خواهد بود و بعد از دیده کتب
الیشان غیر از عناد و لداد با اهل بیت طاهرین امری دیگر معلوم نمیشود یعنی اسامی و نصوص امامت را
مستاصل گردانیدند و ازین قرآن مجید برآوردند و ائمه اعظم رفضه در هر کتاب این ترانه بلی برده می آیند
که درین قرآن مجید نصوص امامت شان قریبا روشنه ظهور موجود است و کتابها در آن نوشته اند یا جامعین
کتاب کریم اهل لسان بودند و نصوص را فهمیدند پس چون این امر بدیهی البطلان است متعین مغالیط
هولاء المنافقین و بسیاری از روایات که این گروه شقاوت پژوه بر تحریف قرآنی نصوص مینمایند نزد
احدی از اهل کتاب و غیرهم هیچ دلالتی بر فضائل اهل بیت طاهرین ندارد تا بامامت ایشان رسد چنانچه در
کلام این رئیس السفها عنقریب خواهی آید انشاء الله تعالی و عقود و مکائد قوم میگشاید بار حضرت قدوه المرسلین
بلکه حضرت رب العالمین برای انبساط و نشاط شان نسخه اصلی قرآن را محرف گردانند خوشدلی این صحاب را

پیش نظر داشته تحریف کلام الهی را بتقدیر سامنر کما هو فقت لقلا عن عماد الاسلام المرسل الی الظلوم قالیه بیما
والی بو فلان سبحان الله چنین مکر مین چا یکه دختران ایشان با فضا هی را از رسول ربانی بلغز
ان را تحریفا نکنند و برقرار دارند بلکه مطاعن لنفوس خود را که بزعم فرد با کیان بلی ابنا عت جا بجا هم
این مجتمع سفاهت کما هو در قران مجید باشد عنقریب بحذف و اسقاط آن نپردازند و دشمنان
ولنفوس خویش باشند حقیقت همین است که اگر حکما و اطبای یونان باز بر دنیا بیایند نتوانند علاج
امراض صعب نمودن و رنگهای قلوب ایشان زرد و دل سیاه زنا پاک زاده مدار ید امید که زنگی تر
نگرد و سفید ٭ بالجمله چنانچه حضرت رسول یزدانی در تبلیغ کلام مقدس ربانی دقیقه نامرعی نگذاشتند
حرفی از آن خیانتی نکردند ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا
منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین همچنان شیخین منظمین در ترتیب اظهار کلمات ربانی آثار اقدام بلیغ
نموده اند تا انکه بزرگان نظم نموده اند ٭ هر سه شده یک نهاد و یک راه ٭ چون یک الف و دو لام الله
از تعجب جناب مجتهد الزمانی مر التعجب رو مید هد که او مقدمه تحریف قرانی را بالغایت سهل میشمارد و خیال
نمی آرد که مقوله او اینست که خواص و عوام شیعه بظهور صاحب الامر مامور باتباع و تعظیم آن هستند
و هرگاه چنین است آنرا محرف دانستن در حقیقت مستلزم تناقض است چون کلام الهی مشتمل بر کلام لغو
شد قطع نظر از انکه اعتبار و اعجازش یقینی نماند و از همین است که امام جعفر ایتی را از آیات محرفه
تلاوت فرمود و آنرا باستحقار بر تافت چنانچه بی کلفت از اصول شان بر می آید اما سخن سازی پس آنرا
حدی نیست زیرا که بر خصم نیز در تاویلات باز است کما قال العلامة التفتازانی حالانکه ایمان مکلف درست
نمی شود تا بر آن یقین نیارد که از آغاز و انجام کلام باری عز و جل است مثل آنکه ایمان بجمیع انبیا بر فرد
است و انکار یکی از ایشان انکار همه خواهد بود و کسانیکه ایمان ببعضی آرند و از بعضی انکار ورزند
و در حق شان موجود است اولئک هم الکافرون حقا پس عجیب عجیب که بار بار تحریف مینماید و این معنا
را بچشم حقارت می بیند بفوت در دینی و حصول مثوبات یقینی از برای اوست نه محل تعجب چگونه
ایمان بر کتب نمی دارد البته این تعجب از وی بعید نخواهد بود طرفه آنکه بعد از حذف و اسقاط میگوید
که و لا یعنی بالتحریف الا ذلک و نمیدانند که پدرش در ذو الفقار قایل بتحریف قران مجید است در ای
تعمیم لفظ هرگونه می نویسد و در تبدیل و تغییر یعنی لفظی را به لفظی دیگر بدل کردن روایات را علی
او در اصول بحد تواتر میرسانند پس این حصر را چگونه گنجایش ماند و هل هذا الا تکذیب لنفسه و لتکذیب
لنفسه و علمائه ایضا و لیکن این بدیهیست را چگونه کسی هوشیار تواند کرد و عاقل اگر در مقام اولی غور و فکر
بکار برد تواند دانست که در الحاق لفظ و ما خلق با هیچ فایده برای حامیین نبود زیرا که قبل از این
دانستی که مقصود شان آن بود که مناقب اهلبیت طاهرین را از قران مجید بر کنند و الحاق آن امور

برای رسول خدا و ائمه هدی نمایند که موجب کسر شان رفیع الشان باشد کما فی احتجاج الطبرسی و ازین ها رد و در
الحاق لفظ و ما خلق در آیت وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ بر اصول مجتهد حقیقی نامی و نشانی یافته نمیشود پس معلوم
نیست که مجتهد رفضه بر هیچ اصلی از قوانین مذکور کتب خویش چرا قیام نمی ورزد و الیشا در نهایت تقریری
دیگر است که محکم و مختصر باشد یعنی اگر غور کنی وجود چندی از نصوص امامت ائمه اثنا عشریه رضی الله عنهم با تحریف
قران مجید متصور نمیشود فکیف وجود نصوص تلهانه خمسون زیرا که گذاشتن آن نصوص در کتاب بر کمال
محبت اهل بیت دلالت دارد و تحریف بر کمال عداوت تناقض عند الجمیع ضروری ورنه بر تقدیر تحریف
وجود نصوص کجا است و اگر نصوص موجود است تحریف معنی آنها اگر آنها اهل لسان نمی بودند این وهم بیشتر اند
وهو بالحل خطعا و بدایته بالجمله علاج مجانین حمیران نا بالغ روزگار عصمت شعار مشکل است مگر چون تقدیر
الهی معین گردد که بهر حال از دست او رسان شود فقند کرد لا تغفل اما حال عبد الله بن مسعود پس خدا بان
استبعادی ندارد زیرا که قرائت او بر دیگر قاریان مقدم است و تواند بود که وقت قرائت او موختن
او این لفظ در وجود نیافته باشد بلکه حضرت جبرئیل بعد از آن مدتی آورده باشد و او را اتفاقاً از آن اطلاع
نشد و نشاید که مطلع هم شد لیکن بخبر احاد و الیقین لا یزول الا بیقین مثله امامیه گویند که جناب امیر در مرض
وفات شریف مثل غیره لا ینفک بود و لیکن آخر بمقتضای بشریت جدائی ضرور شد پس ثابت کنید که در
واقعه قرطاس حاضر بودند و آن واقعه را بچشم خود دید و بگوش خود شنید و بر طور شیعه هیچ استبعادی
دران راهی نیست زیرا که در تفاسیر رفضه این واقعات بنظر درآمده که در بعضی از اوقات فقط بر فی
مزیل خیال جناب رسالت صلی الله علیه فرود آمد و انهم لعبه روزه یا کما بیش مگر یاد نداری که ارغناد
الاسلام هم اشارتی بدان رفته است که حضرت همیشه متمنی همی بود که امیر المومنین را خلیفه گردانند و صورت
نمی بست و وقتیکه حضرت جبرئیل آیت بلغ تا فی علی آورد حضرت انچه در معذرت تقریر ما خرمودند مطابق جبلی
و امثالش غیر از ذکر مفاسد خلافت مرتضوی دران حیثیت و از آن هم تصدیق جالسی توان کرد
که حضرت متمنی بود و نمی توانست یعنی تعلل می بود بالاخره وان لم تفعل فما بلغت رسالته وارد شد آنوقت
سخطاب حامل وحی مطابق جمیع روایات همین قسم ارشاد نمود که لشکر را الشکر شیخین باید و نتوانست و مرا
تصدیق باید نمود پس درین صورت چگونه از این جهم فارغ توانم شد و با این همه معذور نشا اگر این حکم از
من جد الشود و استقضا آرین رسالت از طرف من باید کرد و باز حضرت جبرئیل را صعود و هبوط رو داد و حضرت
در انتظاری گذرانیدند تا و الله یعصمک نزول اجلال فرمود پس هم حضرت مطمئن شدند تا عید روز دوم یا
سوم لفظ من الناس معرف باللام نازل گردید یعنی تبرا از هر شیخین معاذ الله حر است خواهیم نمود پس
اگر بدین طور بعضی از الفاظ سوره واللیل اغازش منقبت جناب امیر است کما عرفت قرار شدند و با تمام
انجا بسعی نخواهد بود فکیف که از عناد الاسلام انهم و افحم است که انچه در صدر آیت نام مبارکش مذکور بود

منسوخ گردیده وبنده عبارتش مکرر ته ان القران لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد وکان کثیرا
مثلا ان یقرا تارة قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی وتارة بدون اسمه فما نسخ الخلفة
عن القراءة الاولی ونسخ اسمه الشریف فکانهم حرفوا القران مما انزل علیه وبرظاهر است که چون مقصود
حضرت رب العالمین وسید المرسلین بر اصول منافقین آن بود که اصحاب مرتد نشوند پس مقتضای مصالح
همین که از نام جامی ائمه هدی نامی در نامه جاودانی مذکور نباشد وظاهر روایات کلینی در مجلد اول بدین جا
جا نیکه اجمال ایات احکام را ثبوت میرساند وبیان وتفصیل را موقوف بر ارشاد نبوی میگرداند کما لا یخفی
معهذا اگر نسخ را هم بخلفا نگردانند قطع نظر از انکه انها بر مذهب کسی از قومین ناسخ نتوانند شد غرض مجتهد
جالسی که نسبت حقیقی تحریف بسوی حضرت است ونسبت مجازی بسوی خلفا فوت میشود حالانکه لفظ کانهم نیز
مبین مجاز اول دلیل است کما لا یخفی وهرگاه غوری دیگر بکنی توانی دانست که در جامع الاخبار آنچه مرویست
مختصرش دلالت بران میکند که نور لامع که شعشانی ان راحدی نبود وخود حضرت بعد دیدنش در پهلوی عرش
شب معراج فراوان حیرت داشت واز نص جناب الهی معلوم شد که نور علی ابن ابی طالب است وسبب مزید
لمعان انکه ایمان را پوشید وکفر را اظهار کرد تا وفات واز بحار مجلسی دلالت بران دارد که ظلمت بر جناب امیر
معاذ الله در وقت خلفا چنان محیط شد که گفتنی نیست حتی که واللیل اذا یغشی مبین ان است وفاروق مبارز
هر دو امر یعنی نزول وما خلق بعد از قرارت عبد الله مسعود ونزول من الناس در واقعه غدیری بعد
از معذرتهای حضرت پیغمبر الی غیر ذلک عقل سلیم است که حضرت از پهلوانان جهان نترسند وبرای جهاد
سوی مصافات روم تشریف برند ودر مکه شریف حضرت را الولعت وغیر او سنگسار نمایند وحضرت علی بر
تقیه لفرمایند ودر تبلیغ قاصر نشوند ودر معامله غدیر با وصف اجتماع اصحاب که لعدد پنجاه هزار صحابی از بیعت
آن حضرت مستعفی کردند ومجتهد فانی گوید که حضرت متنبی تحلیف می بودند وکتب معتبره دال باشد هر انکه ذم
نصب راعیان می کرد ومعتذ بنیا کا ابات لقوم یعقلون وبزرگی عبد الله بن مسعود بر مذهب ودر روایات ثابت
لیکن علم او دران وقت مقبول نتواند شد که خولیش مخالف جمهور اهلبیت واصحاب نباشد کما هو الظاهر واین قرارت
مخصوص با دست خلا تجدیهم لنعاو بر مذهب شیعه ودر روایات شان قطع نظر از مدحت الصحابة کلهم الا فلان وفلان
که او یقینا در این استثنا داخل نیست مثو انگفت که حال ابن مسعود لایق ان نباشد که بر زبان قلم در اید از
احداثهای عجیبه وابداعات غریبه چنانچه در فقه الرضا هم موجود وانیقدر خود معلوم است که برای الزام
اهل سنت نیز بکار نمی آید بسبب مخالفت جمهور وهرگاه معصوم داخل باشد درین جماعات بعد ازین در ذکر
این روایات سودی برای مجتهد نیست واهل سنت چگونه بالحاق جمله وما خلق قائل توانند شد وزیادت
بکلام ربانی دخلی توانند داد که تجویز اسقاط لفظی هم هیچکسی از ایشان قائل نگشته خواه متکلم باشد خواه محدث
بلی اعتقاد تحریف چنانچه گذشت مذهب مخالفین ماست چنانچه کتب قدیمه وجدیده شان مثل ذو الفقار وطعن الرماح

از تالیفات مجتهدین اول دلیل بران است اما استبعاد این معنی که از چنین صحابی جلیل القدر امر مذکور بصدور آمد
پس بر مقام خویش می‌نماید که خدای عز و جل میفرماید وَکَانَ الْاِنْسَانُ اَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلًا توجه شود بحال حضرت الوزرا
صدیق امامیه که در سیر کتب مذهب و فقه چه اصرار ایشان بصدور آمد و آنهم در مقابله اهلبیت و اصحاب حتی که
در علم و وقار را بر روی خود بستند و شریعت اختیار را بید بیضا و عصای معجزه اهما بحضور ذی النورین شکستند
و خلاف ابن مسعود که کسی را دشنام داد و نه احدی را ضرب و شلاق نمود ازین سبب هم استبعاد نتوان کرد که با وصف
امتداد دوران محقق نشد که لفظ و ما خلق می‌باید خواند که از کتب فریقین خصوصا تهذیب الاحکام که شیخ الطائفه امام
اعظم اول قوم تالیف کرده پیدا است که حضرت امیر را بعد از تحدی و قریب سی سال معلوم نبود که مذی ناقض وضو
باشد یا نه و فی حد ذاته منجس است یا مانند نخامه تا بتوسط مقداد اسود بحضور حضرت رسالت این مشکل حل شد و
روزی بروایت صدوق بحدیثی مخاطب شدند که لفظ یا علی جماع را بدین طور بکن و بران طور مکن در صدد مقاصد
مردلیست الی غیر ذلک من الوجوه و هم از اجله اصحاب این افسوس محکی که زمانه نبوت شریف به بیست و سه سال
کشید و ما موفق نشدیم که فلان امر اینچنان بالبیتی تحقیق میکردیم اینها که شنیدی متعلق بود بعبدالله بن مسعود
اکنون حال پیرو جلال الدین سیوطی را از زر بشنو که ابی بن کعب فرمود چه قدر آیات سوره احزاب اکنون
بتلاوت می آمد گفتم هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرمود قبل ازین برابر سوره البقره بود و میخواندیم و در آن آیت
رجم را پرسیدیم که آیت رجم عبارت گفت اَلشَّیْخُ وَالشَّیْخَةُ اِذَا زَنَیَا فَارْجُمُوْهُمَا الْبَتَّةَ نَکَالًا مِّنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ ازین
مجنون یعنی مجتهد بلند پرواز که لایق آنست که حکیم میرزا محمد علی یا حکیم الهی بخش برای او نسخه عمل ناهر ابو جهل
و هر دو مستوجب ثواب بر اصول خویش باشند باید پرسید که ای مدعی تحریف وجه دلالتش را باید بر مدعای
خویش نقل کردن نه مانند خر و ماکیان که لم بضاعت آن را القول باید خود فرو گذاشتن آیا معنی ان چنین نتواند
که این سوره کلان بعد از نسخ تلاوت آنقدر باقی ماند این از کجا که جامعین آنرا از قرآن مجید اسقاط نمودند
و دلیلی باید بران قایم کردن و تا وقتیکه انتهاض دلیل نشود چگونه این طعام را باید شنیدن و احتمال
هم بدان شان که آیات کریمه چنان گذشت نزد اهل اسلام بران دلالت میکند و فریقین باقسام ثلثه نسخ قائلم
قایل اند و مزید تفصیل آن در کتاب معانی البیان است کما عرفت سابقا و شاید که مجتهد خر از آیت الکتاب الله
یاد ندارد بلکه تلاوتش نیز سهو نمیگذارد سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنْسٰی اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ و طور نسخ تلاوت یا نحای شتی بود
که کسی مثلا یاد کرد و شب هنگام وقت صبح هیچ بخاطرش نبود آفریدگار عالم متصرف است و بر همه چیز احاطه
دارد که وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ آنچه در دست نباید آن کند و ایضا ما نا باین فصل است که حضرت
صلی الله علیه وسلم بحال شب قدر مطلع فرمودند و میخواست که از آن خبر دهد و امت را از آن مشرف
فرماید ناگاه دید که دو کس از انصار بهم گر خصومت میکنند پس خواست که تدارک فرماید از خاطر مبارک
چنان محو شد که هیچ نماند کسی نیست که ازین واقعات احاطه کند و بر حقایق و دقایق آن اطلاعی داشته باشد

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو * که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را و سبحان الله حتی بلغ
هم نه همین مجتهد باقی نماند که در کتب رجال است حضرت امام رضا در سفر خود امانت قرآن مجید را نزد او فرستاد و
بغیر جهد خود نگهدارد و لکن روزی آن قرآن مجید را گشاد و سوره لم یکن در آن بسیار طویل بود ناگاه
اتفاقا شخصی آمد و قرآن مجید از دستش گرفت و بر لطفی هر چند خواست که حرفی را از آن یاد کند زینهار یاد
از آن بخاطرش نیامد و آنچه از کرشمه حضرت امام بود مقصود از حکایت بر لطفی محو شد لیکن بود آنچه حفظ کرد
باستیعاب این قصه چنانچه دانی لیس همین منوال سوره طویل احزاب را الی القدر باقی گذاشتند که اکنون
مسلمین میخوانند الی غیر ذلک من انما اختلافه لا تعد ولا تحصی از آنجا که مجتهد غفلت شعار تیره روزگار مسلک
شد این امور را بطور حکایات بیاد دشمن میدهم که شاید چیزی از آن بشنود و یاد گیرد و ورنه حالش از وی
چنان است که شیخ فرمود علیه الرحمة ع نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال * بالجمله از مقالات مجتهد
حیرت بر حیرت می افزاید که مجتهد این روایات قرآن مجید متواتر ما بین الدفتین را هم چگونه محرف
دانیم و آیات کریمه انا له لحافظون لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید را کجا
مستلاب نخواهیم و باقامت ادله عقلیه هم ثابت می شود که الخطا ینبغی اکلامه متداخل فی الغلط
برای مجتهد در اینجا هم توان خواند خود غلط انشا غلط املا غلط اکنون از تفاسیر رفضه مثل قمی و
عیاشی چیزی منقول می شود تا بدانی که مجتهد الزمانی از آنهم چنانچه باید چیزی ندارد قمی که نزد علمای
شیعه صاحب منهج السداد از غالیان این مرزبوم است بتحریف قائل است اندر تفسیر واللیل اذا یغشی
قال حین یغشی النهار و هو قسم والنهار اذا تجلی ای اذا اضاء و اشرق وما خلق الذکر والانثی ای
یعنی والذی خلق الذکر والانثی وجواب القسم ان سعیکم لشتی قال منکم من یسعی فی الخیر ومنکم من یسعی
فی الشر اخبرنا احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن
محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر ع عن قول الله واللیل اذا یغشی قال اللیل فی هذا الموضع الثانی
غشی امیر المومنین فی دولته التی جرت له علیه السلام ان یصبر فی دولتهم حتی تنقضی قال والنهار
اذا تجلی قال النهار هو القائم منا اهل البیت اذا قام غلب دولة الباطل و القرآن ضرب فیه
الامثال للناس وخاطب نبیه و نحن فلیس یعلمه غیرنا یعنی واللیل اذا یغشی قسم است و مفعول یغشی
نهار است یعنی قسم است وقتیکه روز را بپوشد و مراد از تجلی نهار روشنی اوست و ما خلق اینست
یعنی قسم بشخصی که نر و ماده پیدا کرد و جواب قسم اینست که کوشش شما مختلف است یعنی بعضی میکوشید
در نیکی و بعضی در بدی باز باسناد خود دیگر روایت میکند از محمد بن مسلم که پرسیدم از امام
باقر ع تا فرمود که مراد از شب دیجور خلیفه ثانی است که در دولت خود امیر المومنین را با تمهید داد
مثل چراغ سحری گردانید و مراد از نهار امام عسکری است که غالب شود بر دولت باطل و در

در قرآن مجید ضرب امثال است برای مردم و خطاب بحضرت است و باغر با این امور را که تواند دانست
تا معلوم شد حال و هم چشم توانم خورد که این افادات را بجز ائمه که تواند گفت و این درهای ثناها و لو
لا که تواند سفت که کتب دیگر تصدیق آن تواند کرد زیرا که از کشف الغمه عیان شد که جناب امیر تمنای
درجه سابقه یعنی وزارت امام متقدمین میکرد البته بر عاقل ملیتی ظلمت دولت خود را بر اصول
رفضه طالب میشود پس عیان شد که غیر از جناب باقر العلوم که اخراز این معنی منوره تواند شد س
گاه در دل سازی و گه در دیده جا * هر دو جای تست یا بدر الدجی * سبحان الله جناب امیر ع را
این قوم بی بصیرتان در قابل آورده اند چنانچه قدمای شان بآنجناب خود را مملوک وانها را
مالک قرار داد چنانچه در نهج البلاغة است و در جاهای دیگر است که می نالید و چنان و غابا برای
تباهی شان میفرمود که کسی نگفته باشد قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ مقصود ازین نقل و حکایت آن بود
که همین چنین عالی را که اگر هیچ معنی را با قرارت قدما خراب کرد ولیکن قائل بتحریف لفظی شد که کلام
در آن سابر لیست و بالفرض اگر کسی از آنها برشان قایل شود بالحاق و ماخلق یا صرف ما بیدون
خلق بازیارا برای تکذیب بیدراین مجتهد کافی است که زیادت را مطلقا منکر است کما فی العوارد
با روایت ام المومنین صدیقه رض پس انهم لی غبار است ز نهار صد و تحریفی از روی النورین ثابت
نمیشود بعین ذلک البیان و قبل ازینها هم این معنی هم اشارتی رفته که تحریف عبارات ثابت است از رفضه
دیگران متکلم و مولفش هر چند خواهد تصرف بکند اگر کسی تحریفی نتواند گفت غیر مجتهد الزمانی که تحریف
را بخدا و رسولش نسبت میکنند حقیقه پس این امر نیز بمقام تحقیق میرسد که نسبت آن بجناب
رسالت و رب العالمین است که نسخ این حکم صاحب کلام و بیانش بر زبان رسول علیه الصلوة و السلام
بطوری دیگر ممکن نیست و البته جمهور ملا ازین صحبت غرض اینست که میدانند که همین ها ایشانند آیات
کنند که در آن آیات که زیر اسقاط و حذف اند در مناقب اهل بیت و لخصوص خلافت شان بود که
اصحاب همه زیر پا نهند غیر ازین امر که اثر اتحمل کرده اند و همین والسنه هیچ گونه قبول آن ممکن
نبود همین مرتبه اصحاب را که خدا و رسولش هیچ در دل جای و خاطرداری شان و رعایت دین
و اسلام ایشان نمیشوند تحقیق شد که امری اصل بود چنانکه اهل خلاف بر نفوس خود و حال میکنند
و بیرا همه میشوند و اگر چه جناب امیر با سرداری و القابی مرتبه اسلامی را نصب العین میکرد است ند
ولیکن رفضه میگویند که این همه بزبان بود نه بقلب و کشتی آنجناب بخالد ابن ولید و مکر میان
فاروق آویختن و دشنام دادن و ایشان را ذلیل گردانیدن و برای قتل ایشان در کمین گاه
بودن متفرع بران شد که انزالعقل مواثیق و عهود لتاکید بالوان نامید و بر تقدیر اینکه
رفضه درباره اصحاب خصوصاً فاروق قرار میدهند روحی و کفر توان گفت العیاذ بالله تعالی

در کتب کلامیه ابواب و فصول متعدد کرده اند که ممکن نیست که حضرت پیغمبر که اکافه امام مرسل بود مخالفت کسی
روادارد و همچنین آل عبا محال است که خلاف حضرت نمایند و با مامت رسند بازچنین روایات و منقولات در
سر دارند و بسبب ارتکاب آن نزد عقلا قلیل و خوار میشوند مدعای صدیقه از روایت و حکایت است
که از اصحاب کرام خصوصاً جناب امیر منقول شد که تطهیر قول حضرت عثمان است یعنی عثمان با وصف کثرت
و کوششها که در ترویج قرآن نمود چندین مقدار ورق کاهی نیافت پس نسخ ان ظاهر میشود و در باقی
لازم خواهد شد که مخالفین عثمان بر شیر تر حمله کردند و از گوسفندی ترسیدند یعنی بلوی کنند بر اوائل
امور و اسقاط و تحقیق قرآن و تمزیق و تحریق ان قرآن حسابی بر ندارند حالانکه باشد کفر و ارتداد بود
و لزوم این نوع امور بر مخترعات رفضه زیاده از تعداد و احصا است مثلا در واقع سبب خروج حضرت
ابو الآبا آدم الامهات حوا ل عباد اهلبیت سید کائنات بود و دام و دانه گندم مذکور ساختند فاعتبروا
یا اولی الابصار پس احتمالیکه از روایت صدیقه بملاحظه دلیل بلکه ادله و براهین بر او ورد هم بتبرعا جازی
خود متحقق باشد و استدلال مجتهد بر تحریف قرآن مجتهد باین روایات از هم باشد اما انچه از در منثور سیوطی
نقل بر داشته علما در جوابش نوشتند و پدرش را در شکنجه عذاب کشیدند که قید کلمه را باید که بر زبان
نیارند که موهم کذ نسبت بعین هست از عبد الله عمر نقل میکنند که نباید گفتن که روزه تمام ماه رمضان
هرگز فهم زیرا که مدعیهم الست که در شبهای رمضان نیز خود را از مشطراب صوم باز داشته و در اصول
دیده باشند که ضرور نیست که هر نهی دال بر تحریم باشد کما لا یخفی معهذا بر امتناع صور ضالیه رد مجهول
از فانی و زمانی اوله عقلیه قائم است که برین تقدیر باید که عبد الله بن عمر را از قائلین تحریف قرآن هم
دانسته باشند و از روایت سبب را نقل کنند و او تطلیس و طریقه علم الهدای رفضه نیز همین است و فرزین
انرا در رسائل خود جا بجا رعایت میکنند و کلب عقور یعنی قبل سائلین کنتور اگرچه انرا شهادت علی النفی
در تالیفات خود خصوصاً تقریر اینکه بخدمت رشید المتکلمین نور المتکلمین مصحفه گذرانیده دانسته و العجب
کما عوّر المحدثین بر حضرات ائمه در اصول کافی در خصوص افترا نموده که میفرمودند که غیر ما کسی جامع
تمامی قرآن مجید نیست پس لوان گفت که اگر مراد بیاض عثمانی است پس بر تضییع اوقات معاذ الله
افتخار نمودن کار هرزه درایان ست حاشاهم عن ذلک پس ثابت شد که همه این بزرگان از قدمای
اهلسنت بوده اند و سنیان در حفظ ان بر طریقه قوم الشان میروند و مختار در حفظ این نامیز را
می کنند بحدیکه حضرت امام الائمه تا مدتی وا بر دوش مبارک نیفکنند و اگر مراد حفظ نسخه اهلبیت است پس
اصول کلینی بر فهم ضلالت دارد که حضرات اهلسنت انرا منسوخ التلاوت میدانستند و قرائت آنرا روا
نمیداشتند پس بدون تلاوت و شنیدن کما اشرنا الیه مستقبها چگونه حافظ گردیدند و تلاوت و حفظ قرآن
منسوخ چگونه جایز شد فثبت الافتراء و هو المطلوب انیها که شنیدی بنیاز و دا امام است انا امام قرآن

وریجائی که دعوی نیابتش مجتهد الزمانی میکند لیس احتمالی دارد که روزی این منسوخ التلاوة ادا وقت
ظهور وخروج یکبار خواهد آمد ولیکن بر کلام بعضی از شراح کافی انهم بیچ ولوچ است کما مر او را تازه تر انکه
صدوق و مرتضی ثمانیتی و صاحب مجمع و دیگر اکابر الیشان امر مذکور را خلاف نفس الامر اعتقاد میکنند ورنه
لازم اید که امام مهدی متبع حضرت رسالتمآب و کتاب مستطاب نباشد بلکه متبع مسیلمه کذاب و مستقل درین باب
باشد معاذ الله من ذلک چه اتباع حضرت کتمان کتاب الله علی حده بود و هرگاه جناب امیر مامور در این سوال
که بالقلیل چه کردی کما فی تفسیر القمی گردانند حقیقة او در چه حساب اما آنچه جناب مجتهد الزمانی بعد ازین روایات
وقت استنباط فرموده اند که ازین قبیل احادیث بسیار در کتب معتبره اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم
شدن قران مجید دارد لیس بجمیع وجوه باطل نیست زیرا که تصرف رب العالمین که در هیکل قبیح بود و با سباب
و جهات شتی امر الهی تحریف میتوان گفت مگر بعنوانی که زمین را از آسمان ببتابیند و لایق طوق و زنجیر اهنی باشد
کما لا یخفی و ازینجاست که علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه این قید افزوده و در بیان
عقیده قران مجید این عبارت فرموده عقیده دهم انکه قران مجید کلام الله است و در وی تحریف بزیادت
و نقصان راه نیافته و کمی یا بیدا اثنا عشریه از امامیه میگویند که انچه الیوم در دست مسلمین موجود است تمام ان
کلام الله نیست بلکه بعضی از الفاظ زاید مردم داخل کرده اند و نه تمام قران است که بر پیغمبر نازل شده و تا حین
جناب پیغمبر باقی بود بلکه سور و آیات بسیار از ان ساقط کرده اند و ازینجا ظاهر است که کمتر بودن این قران
نسبت بجمیع آیات منزله مسئلة اتفاقی دران اهل حق را هم کلامی نیست چگونه این امر لایق نزاع و قیل و قال باشد که
روایات صحیحه بران دلالت میکند که بعضی از آیات بحکم رب العالمین منسوخ التلاوت گردید چنانچه در احکام هم
نسخ روا داشته شیعه و سنی هم قایل اند بدان گفتگو درین است که انچه حضرت کلام شریف را بعد از وفات گذاشت
دران زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر از جامعین قران مجید بوقوع آمده قدمای رفضه از عهد قمی و تلمیذ او گرفته
و هم طبرسی صاحب احتجاج و غیرهم و متاخرین رفضه خصوصاً معاصرین ما از ایران تا مملکت بنگاله هم به نقصان
مذکور و هم بالحاق و تبدیل قایل اند و هم درین باب روایات مفتری در کتب خویش نقل میکنند و از غایت جهل
مرکب چنان برای فریب عوام بر داخته اند که سنیان شریک ایشان شده عیاذاً بالله کلام در عقیده است چنانچه
از تحفه عیان شده کلام و نفس روایت بمعنی نسخ تلاوت قشقشان بهیها اما انچه تصریح کرده و گفته و ازینجاست
که اکثر علمای اهل سنت مراد از حرف سبعه که قران مجید بر آنها وارد شده لغات سبعه گرفته اند چنانچه شیخ عبد الحق دهلوی
لیس میگوئیم که اگر مراد مثل اینست که فایده قران مجید از تجرید مصاحف که ذی النورین مشوره
اجله اصحاب مانند علی مرتضی و حذیفه و غیرهما العمل آورده در اصول و فروع ناقص شد لیس این فهم و ادراک
مجتهد فتاک و بی باک باطل است بنص حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وسلم در روایات فریقین زیرا که
غایتة این حدیث متفق علیها نزد فریقین اینست کلها شاف و کاف لیس صاحب نجم مذکور البته مخالف نص

پیغمبر علیه الصلوة والسلام شد باید که ازین بیهوده گوئی و بد فهمی توبه کنند تخلوص واخلاص بدراه آرد و نظر به اصلاح
و بیان ان مقصود دارد و نیز باید که بعماد الاسلام پدر خود رجوع کند و تتمه کتب دیگرش که این مقام و اله
یقینا منقول است و بنده میگویم که دلالت عقلی نیز موجود است که اگر هریکی از ان کافی و شافی نباشد لیه
از نزول قران مجید که هادی و مهدی و نورانیت و ضیا تام است برای ضلالت غمرود آمد و حضرت کرد رحمه اله
و برامت خود شفیق تر از پدر و مادر بود از توسعه آن غیر از سهولت و بقای فایده ایشان دیگر چه و است
و اصل همه حروف محاوره قریش بوده خلفا اصلیت ان را رعایت کردند و حروف دیگر را تابع و فرع
ان گردانیدند چنانچه این امر محتاج دلیلی نیست بالجمله درین رعایت که ذی النورین بعد المشوره اندیشید
هم مقصود قران مجید که کفایت و شفا هست بحصول انجامید و هم فتنه تکفیر بعضی مر بعضی را رفع شد و زعم او
بدیهی البطلان گشت و اگر مرادش چیزی دیگر است لا بد علیه من انتصاص البرهان و مخفی نماند که چون
میانه محاورات اهل لکنو و دهلی و دیگر بلاد و دیار فی الجمله اختلاف است مثلا انها جیرات را مذکر قرار
میکنند و دیگران مونث دانند و بعضی گویند وهان و جماعتی میگویند هوان و جماعتی صرف می زنند و
و برخی میگویند وی و مقاصد همه امری دیگر واحد است پس اگر کلام پادشاهی در حکمت نظری و عملی
بمحاوره اهل دهلی وارد گردد و حکم شود که بهمین محاوره یاد کنند و تلاوت نمایند البته قلع سلسلة
عادات خود بر ایشان شاق خواهد شد رفته رفته مگر چون عادت گیرند پس حضرت را که اجازت حروف متعدد
شد سهولت مع بقای وحدت معانی خواهد شد و چون درین توسعه در یک زمانه مخصوص چنان قسمی شد
که هریکی محاوره قولیش را کلام الله میداند و محاوره دیگر را انکار میکنند البته برای رفع ان کوشیدن لازم
شود این ضرور شد معهذا ان محاورات کلیه نسیا منسیا شده و اصل قران مجید مجید گشته که هرکس بلا اختلاف
والسنت که کلام باری عز و جل است که بدان نازل شده بود و معنی انا له لحافظون مثل آفتاب نیم روز عیان
شد بخلاف کتب سماوی دیگر که این محافظت برای ان کجاست که هرگاه رسیده شود نتوانند بالیقین اصل
ان نشان دادن و ازینجاست که به وقوع تحریف دران قران مجید ناطق است قوله این است حال تحریف
که در قران مجید واقع شد و حیف است که پدرش رسول خدا را حقیقة محرف نسخه اصل قرار دهد و بعماد الاسلام
لما عرفت مفصلا و حقیقة ذی النورین را مرتکب آن گوید درین کتاب قطعا و یقینا و خیال نماند که چون اهل
دانش چنین خواهند دید درباره این والد و مولود چه خواهند گفت بالجمله تحریفی که مابه النزاع بود زینهار
به ثبوت نه پیوست و اصل قران مجید بی اختلاط و بی غبار باقی ماند بخلاف انچه این پدر و پسر گفتند که اصل
قران مجید که ترجمان اسرار ازل داده بودند اثری ازان و فایده ان باقی نماند و بود نیش در حجاب بقله بلا
سرایه بلکه انهم همین نسخه است پس وای برای گمراهان که بر اصول شان نشانی از قران اصلی باقی نیست
پس گمراهی شان باقرار شان عیان گشت و اگر گویند که اهلبیت ما را کفایت میکنند که ما بر در ایشان

گوئیم ازین دعوی هیچ فایده برای رفضه بر نمی آید چنانچه برای مشرکین که دعوی اتباع ملت حضرت ابراهیم خلیل میکردند وحق تعالی تکذیب ایشان فرمود واهل اسلام را متبع ایمان قرار داد همین است حال رفضه که دعوی تشیع میکنند که انهم ازین مقام لو مفتوح می انجامد که متبع اهل بیت اهل سنت اند زیرا که ان قران که ائمه اهلبیت حفظ و تلاوت آن میکردند و شیعه در تلاوت و تمسک بدان مشغوف بودند بدست دارند بلکه اکثر بیان لبنیه هم محفوظ دارند بخلاف رفضه که قران اهلبیت را منسوخ نوشتند وگاهی حافظان نبودند مگر چند ادر چند حدیث شان موجود که بر قران مجید احادیث ما را عرض کنند موافق اگر بود ... و مخالف از ابر دیوار بزنند کما فی البحار وغیره چون محک امتحان خراب است تحقیق درین جگه نه توانند کرد که گرفتنی است و که از دست انداختنی است کما لا یخفی و اما انچه گفته که عدم مطابقت نظم النح جواب اینکه ... کمال بیکمال از کافه دم خوانده چراغ کذب را خود فروغی و مسلمان خواستش بهر مکافات دروغی را جزا باشد دروغی این مجتهد که در حقیقت قدوه جمیع علمای رافضیان است چون در خدمت پدر خود بکمال عربیت و علوم ادبیه رسیده و هرچه درباره نظم قرانی گوید عجبی نباشد که از مصدقین او هم صدق است که نظیرش در قمیین پیدا نگشته و قس علی هذا تلامذه او بیواسطه او بواسطه مثل سید مرتضی ثانی که او تصدیق کلامش توان کرد چنانچه غرر و درش بران شاهد است و هم مولای پدرش یعنی طبرسی که جا بجا در بیان نظمش انچه میگوید مصدق این ... توان شد و هم پدرش نیز که در تالیفات خود بر نظمش سری جنبانده و میگوید هرجا که در کتابها عبارتی از قران مجید می آمد اگرچه مخلوط باشد مانند جواهر میانه ان می درخشد پس العقه این ... ظاهر همین است که نظمش خراب است و مستهجن و مستقبح ان بکمال درجات بلاغت فائز گردیده الغرض سخن از کلمات طیبات حضرات انبیا و رسل این است که افراد التسبیح تا ... باشد و انچه نوشته و اما عدم واقعیت ترتیب پس ان نیز النح بنا بر اجتناب مجتهد الزمان از نظم و ترتیب از یک باب تفهیمه و از هر اوقات بر النسبه پس تطویل پرداخته در بیان النظم و ترتیب ازان جنس است که شیخ در گلستان فرموده ع نماند ساله این نظم و ترتیب بولیس مختصره نه ترتیبش واقعی از بابت ترادف است و کلام علما ازان خالی نمی باشد چنانچه در سابق لیست و بلند آن نور دیده خود از کلمات این مجتهد تمثیلات ان برگذشته لاجرم گفته میشود که درین مقام راه تطویل را اختیار ساخته زیرا که این امر معلوم همگنانست که ترتیبش مطابق نزول نیست بلکه مطابق روایات ترتیبش موافق لوح محفوظ است که ترتیب معنوی عبارات ازان است که اگر حرفی را ازان پردازند گویا چنانست که سلک جواهر زواهر را ته و بالا کردند چنانچه از بیان طبرسی وغیر او نیز ظاهر است در کتب امامیه و العقل ما نشهد بیت الا عدا ... که انهم و دشمنان حسین ترتیب آن را معتقد اند و هر جا بر بطلان می پردازند و سوره را با سوره و ایت را با ایت منتظم میکردانند و تفسیر عزیزی نموند این نظم ترتیب توانید بود که بعد از دیدنش همه جمله با منسوق النظم است و بر هر ناظر عیانست که استادی ماهری از جوهریان عقود گوهرهای شاهوار را منتظم گردانیده و تغییر باراده تکمله تفسیر عزیزی خیال دارم و مبادی و مواد ان جمع میسازم اگر توفیق و مساعدت بخت و اهلی در الفت تا کند من حیث الجاء و ضبط را بط و نظم و ترتیب و مباحث اصولیه کلامیه و فروع و فقهیه و علوم حکمیه چنان باشد که ناظرین خوش وقت شوند هم ...

کاغذ رو دست بدست برند و مثل اصل از جان و دل عزیز تر دارند و لیکن دشمنان دین هرگاه اعتقادی بجز
کتاب الله ندارند و بلطائف تفتش بسبب فقدان بصیرت نمیرسند و چنان از انصاف بدشمنی حکم میکنند که بی انتظام است معاذ الله
یعنی نظم و ترتیب ندارد پس در رساله قدیمه گفتیم که بر اصول شما انچه معایب درین نسخه حاصل است و ایمه ابرار اخبار واده
و بمخاطب خویش گفتند که همین قران را بخوان و نهی کردند از قرانیکه امیر المومنین جامع ان بود و این ترجمه حدیث کافی
که بارها دانسته باشی و خاتمه ان قرکتاب الله علی حده است و حاصلش آنکه یکی قرارت کرد آیتی را از قران اهل بیت امام
جعفر صادق منع فرمود و گفت بخوان چنانکه مردم میخوانند و این قران وقتی که خوانده شود که امام غائب حاضر شود الغرض
درین عبارت مدعی این معنی نگشته ام که این نسخه مسلمین ترتیب نزولی دارد تا بگوید که نقیض آن ثابت است و ترتیبش نزولی
نیست و هرگاه علمای اهلسنت نگفته اند پس من چگونه خلاف کتاب بگویم و طوری را که مخالف بداهت است بجویم هم از کجا
هم شعر فهمی عالم بالا معلوم شد و کید مجتهد ازین تطویل حل شد که مقلدین بدانند که مجتهد ما چنانچه بر زید تشبیه الملال کار
دارد با حاطه کتب اهلسنت نیز تهمت میگمارد **قوله** پس هرگاه حال روایات الخ ای دشمن عقل و دین من کی گفته بودم
که قرآن المجید اهل اسلام ترتیب نزولی دارد تا انچه منتقها در نقل عبارات علما برخود گوارا فرمائی و عیش خود را باحزان
منغص گردانی و لاف زنی وقتی توانا بود که گفته هم که ترتیب این قران المجید باعتبار نزول سور روا یا است و اولیس علیه
قوله و الحاق بیاض عثمانی بر قران المجید الخ یعنی بیاض عثمانی انیست که نزد رفضه خلفا لیاقت علمی نداشتند پس جمع کردن
شان البته اعتبار را نشاید فکیف که معاذ الله مرتد شدند و عداوت اهل بیت ایشان را باعث جمع آن کرده و بیاض
نزد اهل سواد کتابی باشد که ترتیبی ندارد چنانچه از مکاتیب غرائب اسالیب مرزا هم واضح انیست چون بر اصول شیعه
قران مسلمین با جمیع صفات موصوف است کما عرفت که بی انتظامی یکی از انست پس مذهب رفضه البته همین است بزبان گویند
یا نگویند چنانچه کتب مجتهد و حال رفضه بلسان ناطق است و از کلام مجتهد الزمانی درین عبارت هم ثابت میشود که این تعظیم
و تکریم قران حضرت باری تا غیبت مهدی عارضیست و هرگاه زمانه صاحب الامر پیدا آید کجا تعظیم و کجا تکریم بس چنانچه خواجه
حافظ رحمة الله علیه میفرماید ؏ بنده پیر مغان هستم که لطفش دایم است * ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
چنانچه بر جا معین آن وقتیکه مهدی در مدینه منوره آید و پیدا دها و دار و گیر ها رود که شاید درین کتاب هر چه گفتم و بسیاری
از اوراق نوشتم نمونه آن هم نباشد حتی که وزر تمامی ظلم و عدوان نبی ادم بر ایشان باشد و از جهت عدالت باری
عز و جل که لا ظلم مثقال ذره شان اوست هزاران در ان مدتها باز در نسب روز زنده گردانند و بمیرانند و در زمین
؏ هزار بار زخم خورده کرده لند مرا هنوز تلخ مزاجم ز مرگ شیرین کار * عقوبتهای دنیوی مانند حضرت جرجیس الشیاطین
مبتلا کنند معلوم نیست که در باره نسخه ایشان چه بلی اندامیها رود و چه بلا دهیها پدید آید که گفتنی نیست بالجمله تحرین
چون اهل کتاب و آتش پرستان دهند و انرا هم دشمنی راشدین در سر است و لیکن بمقدار دشمنی رفضه نسبت بر
که ابلیس هم از ان شرمنده میگردد و لهذا قرآن المجید را بیاض خود دانسته تحریف و حرق نموده الخ و لیکن جناب امیر المومنین
و دیگران هم از مقبولین لسانی بچشم دیده اند و شرکیذ را ان گردیدند چنانچه قبل ازین مفصل عیان شد و صاحب علی دار الاسلام

مجالی نماند که گفتگو دران نماید و اگر از جناب امیر و دیگران درین باب تکیری میگرفت و صدای العبد در
می آمد البته در اظهار آن دریغ نمیکردند چنانچه تظلم یهود و سکنه فدک هیچ دریغ بعمل نیامد تا آنکه سر نایب صدیق اکبر از
دوشش بر داشتند و آنرا جهاد فی سبیل الله پنداشتند و وقتیکه جور ها و انواع بلی اندامیها نسبت بجناب سیده بوقوع
بخلاف کتاب الوصیة می یدحضرت امیر و جمیع شیعیان ایشان سیر و تماشا میدیدند الی غیر ذلک مما ظهر منه کرم الله وجهه علی
اصولهم علاوه هیچ عاقلی تجویز تواند کرد که کسی سعی خود را به یادفتا دردهد چنانچه از عبارتش واضح است که قرآن مجید
را بیاض خود قرار دادند و تحریف کردند و سوختند پس عیان شد که زنهار نه تحریف مصحف کردند و نه سوختند مگر منسوخ
التلاوت و امثالش که مردم میخواندند و هر یکی قراءت خود را قرآن مجید می پنداشت و قراءت غیر را قرآن نمیگفت بلکه
میگفت زنهار قرآن نیست و ازینجاست که پدرش حقیقه تحریف قرآن مجید را در عناد الاسلام بجناب سید المرسلین نسبت
داد معاذ الله و دین و ملت را منقلب گردانید و ازین نسبت و انتساب چنان بوضوح می انجامد که هر چه جامع القرآن
برای دفع فتنه اندیشید عین حق و صواب و اتباع سنت سنیه حضرت رسالتماب هم بوده بلکه بالطریق اولی بیانش مطابق
عبارت عناد الاسلام آنکه چون آنجناب برای دفع ردت اصحاب اصل قرآن مجید را محرف نمود و اسلام ایشانرا برابر
قرار داشت اگر ذی النورین منسوخ التلاوت وغیره را که سبب تکفیر همه گردر امت محمدی شده بود بر حالتش گذاشتی
و تدارک آن نفرمودی چنانچه از روایت کافی بدون حرق بمعنی سوختن بر می آید و قد عرفته سابقا و لاحقا البته
ترویج آن فتنه و لقاء امت بر کفر لازم آمدی و هرگاه در دفع این فتنه عظمی اصل قرآن مجید که تبدیلش بر گفت
قریش بود باقیماند و ترک آن متفرقات و خلط منسوخ التلاوت واقع شد کاری بس سترگ بحصول انجامید بعد ازین
هیچ غایله غلط در متن قرآن مجید باقی نماند و خود فتنه مذکور از جهان برخاست والحمد لله علی ذلک **قوله** لیس
بدان می ماند که حضرت الخ ازینجا هم فرومایگی و بی بضاعتی مجتهد بقول پدرش در صوارم و حسام عیان میگردد که ایا
معالیشت حضرت موسی کدام وقت بوده پر ظاهر است که تا در مصر بود و هنوز بسوی مدین نرفت پیغمبری نرسیده بود
و درجه رسالت بعد از انست که چندین سال بخدمت حضرت شعیب ماند و کتخدا شد و همراه اهل خود چون سفر مصر برای
زیارت مادر مکرم خویش در اثنای راه درجه رسالت بهم رسید پس اهل خود را دران برف ریزی و تاریکی شب دلحوق
ور دزه همچنان بمحافظت حافظ حقیقی و عنایت لم یزلی گذاشته بخط مستقیم نزد فرعون رو نق افروز دعوت
دینی آغاز کرد چنان که بدان مامور بود پس اگر عبادت آنجناب مخفی باشد که وقت اقامت مصر حینیکه پرورش
فرعون نام شد محل انکار نخواهد بود و رفقه از آن چه سود که دعوت موسوی بسوی عقاید حقه البته بعد از پیغمبری
قطعا اشکار بود بدون تقیه و استتار و التعجب که مجتهد این هم نمیدانند که آنجناب دران زمان بدرجه رسالت
کی رسید و آنهم ادرایا و نماند که مولای او طبرسی صاحب مجمع البیان علی رؤس الاشهاد چه گفت که انبیا علیهم السلام
تقیه نمیفرمایند و اهل اسلام در تخیله نظر فرمایند که طبرسی افاده نمود که ملاحظه وصف عنوانی دران عبث است بانه جز بلیا
التعجب رو میدهد که این مغرور و مدهوش از باده دولت و گنج قارون در اثبات وصف عنوانی چه تطویل الس

در طعن الرماح کرده و در بیخ انمه را بخاک برابر گردانیده و لما اسبهم بالتقیه را بیش اخر دانسته حسنات انبیا و نهایت عنک اشیا را هر که خواهد تفصیل این مجمل باید در طعن الرماح رجوع کردن و در حواشیش او در تمه آن که لعنایت ایزدی به دو مجلد رسیده بختم الفاق ملاحظه فرمودن لیس طبرسی معنی واقعی این بیند و لیس اگر دیدنیار را که تفت نمی سپارد البته عیان شد که وقت معاینه حضرت موسی زبان پیغمبری هرگز نبود و مصاحب دانش و بیش اگر در عبارت جناب مجتهد ثانی ادنی غور فرماید بی کلفت تواند دانست که قطع نظر از و جهل تورات قدیم که از لوازم درجه اجتهادیه است چنانچه مطالعه این کتاب و ضربت حیدریه بران اول دلیل است تاریخ دانی هم برین قدر و متکلمین رفضه ختم شد زیرا که دعوی تقیه حضرت موسی ع از بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام مینماید و میگوید که لیس بدان می ماند که حضرت موسی که مصداق کان لهالشیهم بالتقیه از بنی اسرائیل بسر می برد و الیضا صاحب فهم و ادراک از انچه درین ورق هم مرتب شد نیک میداند که هرگاه در باره انبیا عموماً بتقیه حکم نمیتوان کرد چنانچه طبرسی در مجمع گفت جناب پیغمبر سید المرسلین چگونه تقیه فرماید که بالمتراع میانه سنی و شیعه است یعنی کذب و دروغ ازان لازم آید حالانکه طبرسی اقرار میکند که حضرت را کفار مکه خصوص ابولهب شقی سنگسار میکردند و حضرت از مواعظ زنهار دست حق پرستی نمی برداشت طرفه تر آنکه میگوید انچه حاصلش اینست که حضرت در مکه معظمه امر هدایت را مخفی میداشت و نمی فهمید که چون هنوز آیت جهاد نازل نگشته بود شمشیر دران بلده نکشید ولیکن در امور تبلیغیه زاید الوصف میکوشید و صدیق با تیز دران تائید میکرد و هم از سبب اظهار بود که بلوای کفار بارها هم سید و هم ابوبکر صدیق چه ها کشیدند حالانکه درین کتاب نقلش برداشته ولیکن شاید که بتحصیل معنی آن همت بر نگماشته یا السلب حافظه مبتلا گشته بلی جناب امیر النبه بر اصول رفضه باتباع پدر خود می کوشید و او موافق و مطابق کتب اصول موضوعه مقلد اصحاب کهف بوده و در اعیاد و عبادات مشرکین شریک و دخیل می ماند اهل النفاق هرچه در باره این خرد و بزرگ نسبت کنند عجبی نخواهد بود کما فصلنا فی حواشی طعن الرماح فی کوفته الهند والحمد لله که بنده کمترین از روزیکه این جهاد بیرامت این سبا شروع کرده بعد از رساله قدیمه که طبع از ما ثنا دران ملحوظ بود مبسوطاً و مشروحاً گفته هرچه گفتند هرگز هرگز مقام استتار و پرده داری نبوده لیس کمان مجتهد ذی الوجهین صاحب نفاق و تقیه و سواد الوجه فی الدارین بر جای خود بنا شد و امر واقعی آنکه در انچه حضرات ائمه بر اصول رفضه بجا آوردند که اصل تبرا را پوشیدند و اگر کسی از شیعه بعد تفتیش بسوی ایشان پی میبرد و قرارت آن شروع نمود او را نهی کردند و مثالب زراره منتجب از دنیا و اقرار النبی آنچنان بیان فرمودند او را در باره اضلال و مکر و عذر بر اهل کتاب ترجیح دادند نه اضلال است و نه تلبیس و تدلیس بلکه عین هدایت تحقیق باید دانست الی غیر ذلک من الامور التی شرحنا فی هذه الاوراق و قس علی هذا مثالب الهنا بین و شیطان الطاق اما ذکر آیات کلام شریف لیس جواب بس از تفاسیر شیعه خود ما

صحیح البیان و مانند آن عشقریه در مقامات ائمه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان شود
که مجتهد اگر در مدت العمر احیاناً لقرآن مجید التفاتی نموده انهم برای ادعای اجتهاد نموده و آنچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که بر زراره چنان لعن و میل کردن و همچنان بر
دیگر اضلال شیعه بود یا نبود و شیعه امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا الفصوص جعفریه که کلینی ثقة المحدثین
اثرا در ورقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از انها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غصب نمودن حقوق ایشان نبود جنت الفردوس در میراث یافتند
در عالم اختیار صدور یافته یا در عالم مجبوریها با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از
کتاب مختوم بر دعوی کلینی بر ظاهر است پس چه حال خواهد بود وقتیکه بدا و ربهای قیامت گرفتار گردی
و در دست ملائکه عذاب محاط شوی غیر از حنین رحم که بعد از ماهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
جوالانصار بر انجات بخشید که همدرد تو خواهد بود و بر بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت و افسوس
بر سرت خواهد بیخت و از ینجا ظاهر شد درین خصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیر ع سوار شوند و بنی هاشم را بر فاقت برگیرند و سر ضویه دار شدگی را از دوش بر دارند
و زمانی خالد بن ولید را هر دو دست محکم بگیرند بردارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق بر آید که
امروز خالد کشته شد و زمانی گریبان فاروق بکشند و دشنام دهند و چون این سبیل امتحان بگوید
اگر شمار انکار از ضلالت بکشم آن وقت با من چه معامله خواهید کردن جناب امیر ع فرمود لفسرینا
عنقک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت آنجناب
مصاف کارزار را حدی نبود آن وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مرد که در طعن الرماح لصریح نمود
که جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از روزیکه کتب اهل حق مثل
صواقع و تحفه و غیرهما ظاهر شد امامیه را خبر دم بر داشتن کاری نماند و لعمرالله معنی الکلام و اراد الله
الغنین فارغ نحطی کامل از اکابر ایشان ظاهر است که رساله المکاتیب بین السنة از آن روز
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زنهار در واقعات زمان سعادت نشان یاد می آید امور یکه بکثرت آن درین
عبارت تخصیص کرده که حضرت صلی الله علیه و اله وسلم در آن اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ائمه از آن دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بخارزار ضلالت سپرده اند و ابتدا
و فصل را حدی و نهایتی نیست ببین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعتقلین که ناطق هست این
البته که در افادات معصومین که با بواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بنماید و متحیرین را الطریق مستقیم
هدایت فرماید از جمله حضرات ائمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ع اند که بر روایات

ثقة المحدثین در کافی بعینه نوشته و در کتاب مختوم بامور محق لوای بود دانسته تیز بسط وهب بن عبد ربه
از امام ابو عبد الله علیه السلام و در مسایل متعلقه بقضای حاجت روایت می نماید و میگوید فانا ما رواه
احمد بن محمد عن البرقی عن وهب بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان نقش خاتم ابی العزة لله
جمیعا وکان فی یساره یستنجی بها وکان نقش خاتم امیر المؤمنین علیه السلام الملک لله وکان فی یده
الیسری یستنجی بها فهذا الخبر محمول علی التقیة لان رواته وهب بن وهب وهو عامی متروک العمل
بما یختص بروایته علی ان ما قدمناه من آداب الطهارة ولیس من واجباتها یعنی الکسی درین مقام
حدیث امام صادق را ذکر کنند که آنجناب فرموده که نقش انگشتری پدر بزرگوار من امام محمد باقر العزة لله
بود و در دست چپ آنجناب می بود و استنجا بدان دست میکرد و نقش انگشتری جناب امیر کرم الله
وجهه الملک لله بود در دست چپ و استنجا از ان دست می نمود پس این حدیث بر تقیه محمول است یعنی چون
راوی مذکور که شیعی نبود حضرت امام جعفر حکم شرع را که عدم استنجا دران حال بود متغیر فرموده باشد
انکه بر پدر بزرگوار و جد عالی مقدار افترا نمود و این اضلال وگمراه کردن خلایق کار شیاطین است نه ایمه معصومین
معاذ الله و دامن مبارک حضرت پیغمبر از ان پاک و پاکیزه است بر فقه هر چند آسمان را بزمین بدوزند
و دل و جگر خود را درین مشاق و محن بسوزند چه مجال دارند که از کتاب الله یا احادیث سفیان جمعین
روایات ارند و شیخ جی امامیه که شاگرد رشید ابلیس لعین اند علاج ایشان غیر از اعتقاد آن چه می باید کرد
الا مر مرار اکه هم خر است برای شان و هم ثواب فاعتبروا یا اولی الالباب باقی ماند امری آخر در اینجا و آن تصحیح
علمای رفضه مانع از انست اگر مقلدین شیخ المعطلین رئیس المضلین و دشمن اهل بیت طاهرین ادنی امعانی
در معانی ان کار برند تواند یافت که حکایت راوی مذکور بلفظ کان یستنجی وفی یده خاتم لذا وانهم در
هر دو جا ظاهر نشود دوام و عادت است پس چنانچه فعل حرام را نسبت کردن باین معصومین دشمنی اهل بیت
است البته عادت ایشان برین امر زشت بخیال هیچ عاقلی از محبان عترت طاهره نمی آید و از عجایب اکثر
امامیه لعبا از ان اصلاحی دیگر فرموده بار در روایت ابو القاسم از همان امام عالمقام مامور بارشاد و کار
نقش الامری که پرسیدم که شخصی بخلا اراده کند و همراه دارد ان انگشتری که نام خدای عز و جل بران نگین
منقوش فرمودند من خوب نیست گفتم اگر نام رسالتماب باشد ارشاد نمود که هیچ مضایقه ندارد و خیر
معلوم نیست که جناب شیخ جی الفاب تقید را چرا پیروی خود دانستند که دیگران دلیل بسبب عجز پیلیم تو انستند
و نهایت کار سخن ارائی و هرزه درائی ایشان اینست که استنجا دران نیست فقط استصحاب بیشت
وضعف این سحر کاری نظر بعادات ایمه معصومین که خاتم در دست چپ میداشتند و امام الایمه نیز بدان
عمل استنجا میکردند و حمل بر تقیه موجب مضحکه است کما عرفت نتوان پوشید پس اگر شیخ المعتلین نام این
کتاب سحر سامری یا طلسمات الخیال یا تخریب الاحکام میگذاشتند مناسب می بود از انکه نام تهذیب

الاحکام نهادند و دعوی مزید ولای حضرات اهل بیت علیهم السلام آغاز کردند و باین حال سحر کاری ایشان و عداوت حضرت اهل بیت بوضوح انجامید و بدین قدر چه موقوف که خود علمای امامیه با وجود اتحاد مذهب بر شیخ الطائفه زیر لب تبسم میکنند ورنه حال منافقین خوب معلوم است که عیوب خود و شرکاء خود را میخواهند از سبب مزید اخفا که خود هم ندانند تا بدیگری و لوکان شیعیا چه رسد بالجمله چون راه انصاف درین معرکه مسلوک شود نسبت باین هیچ ان کلماتی بزبان می آید که در دیباچه دانی دیده یا شنیده باشی الوقت اعتقاد خواهی کرد که مولف این کتاب آنچه در باب تبدیل نام تهذیب گفته است سخنی است قرین حق و صواب و امری است لا جواب بعد ازان مختاری خواه در دل خود نگاه داری خواه در مجلس مدعین تشیع نیز بزبان آری سے بر خلاف عادات ائمه است حال حضرت رسول خدا که در هیچ حدیثی مکی و مدنی بیابی که تلبیس و اضلال را راهی باشد و زنهار ازین آیات که مجتهد در ینجا از سفاهت و حماقت خویش بی مراجعت تفاسیر نقل کرده نتوان یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم امر بدایت را در مکه روبروی صناد ید قریش که آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان مخفی میفرمود بالمرملی نازل شد و حضرت القصیر دلقا عدی نمود سبحان الله مجتهد انهم ندانست که در زمان نزول سوره مزمل و مانند آن که در آغاز بعثت بود امر جهاد در مکه کی نازل شد پس میخواهد که در افعال الهی و خل دهد و انهم در قرآن مجید نمیخواهد لا یسئل عما یفعل وهم یسألون و تا زمان صید و جهاد و اضلال را بسوی حضرت رفیع می سازد بخلاف زمان ائمه که بعد نزول امر مذکور است بمدتها و حدیث الجهاد ماض الی یوم القیمة در کتب فریقین است فاعمی الله ابصارهم پس در زمان لفظ اضلال امت و مانند آن اوردن سینه خود را البنان گیو سفتن و حق را بباطل نهفتن است بلی بر اصول زیادی و دجاجله البته بزبان حضرت معاذ الله در واقعه نصب مرتضوی هم تعللات بود و هم استعفا از رسالت چنانچه بارها درین اوراق دانستی و دور تر چرا روی که غیر از خلافت بلا فصل دیگر چه بود که آسیای نجات بران میگردد و چیزی از عقاید و اعمال در آخرت بدون ان عقیده بکار نمی آید معهذا حضرت هرگز ان امر را بگوش سوی امت نرسانید و از اصول رو افض حتی از حواشی این کتاب یعنی تهذیب شیخ الطائفه در کمال ظهور است که حضرت با وجود تاکیدات در خلافت بلا فصل امر امامت مرتضوی را بجا فرین نرسانید و بگوش ایشان ندمید مگر در آخر عمر چون زمان غار غطی مقارن گردید بوقت نزول کتاب احمر المختوم و انهم بعد بیان مفاسد این خلافت که نتیجه ان ارتداد امت است بر تقدیریکه جناب امیر ان صبر فرماید و بارها دانستی و از نوع بدیهیات است که چون حضرت بدانند که تمامی اصحاب و رعیت را با جناب مرتضوی پس خلافتش بدون اطاعت لشکر و رعیت چه معنی داشته باشد یا سلطان تواند شد کسی که لشکر و رعیت در قابوی او نباشد یعنی اطاعت او نکنند العرض و روایت نعمانی را بعد از یکدو سال بهم رسانید و انهم بید امام حاضر فی الامصار غائب عن الابصار که برائی خبر گرفتن ازواج طاهرات خویش مصداق

الیقیمن لنسخ تعالیم و کیفیات نزول و اترال و مکانات تفسیری سفر باید نظر فرمائید که در حیثیت ترتیبش چه تمام گرد
که چگونه این ایات دلالت دارد بر اختفای هدایت و اضلال امت معاذ الله خود مفسرین رفقه مثل ابی علی
رئیس و قدوه ایشان در مجمع البیان ان آیت را تهدید کفار دانسته چون ایت تهدید کفار وارد است
و بر دلالت ترهیب کفار دارد و مبشر گشت برای حضرت و امت مرحومه آنجناب چنانچه برنا ظرین تهذیب نحو
مخفی نیست یعنی ای پیغمبر از تکذیب این منحرفین چه غم میخوری که یگانگی خدا را قبول ندارند و حشر و نشر
را اعتقاد نمی نمایند که من رئیسان ایشان را بدادن حکم جهاد دریر و بزرگ عنقریب می اید یا مال
میکنم چنانچه در ان ایام بدون انکه کسی گوید بعد از سر من کن فیکون شد شده باشد ذلت و ادبار ایشان
صورت بست که روز جنگ بدر از شوکت و ابهت خود بدر امدند و ترقی اسلام چون انجناب از ظاهر رفته
آمد که هفتاد کس از صنادید کفار طعمه تیغ بیدریغ گشتند و بماوای خود رفتند و هفتاد کس از سرکشان و
گردن فرازان کافران بدست مسلمان اسیر شدند پس تهدید کفار و تبشیر سید الابرار را اخفای هدایت
و معاذ الله اضلال امت دانستن و تدبیر رب العالمین را حقیر پنداشتن چنان گمراهی باشد که ساحلش پدید
نیست و با اینهمه اگر قول مرا باور نکنی باری باز بمکتب نشین و مکتب خویش رجوع بکن قال الطبرسی صاحب مجمع البیان
المعنی ثم قال سبحانه تهدیدا للکفار ذرنی یا محمد و المکذبین الذین یکذبونک فیما تدعوهم الیه من التوحید و
العبادة و فی البعث و الجزاء و هذا القول العامل و عنی واداه اذا اراد ان یهدده و هو نصب علی انه مفعول
معه اولی النعمة المتنعمین ذوی الثروة فی الدنیا ای کل جبر امهم الی و لا یشتغل قلبک بمجازاتهم و مفسر ثانی
خود مسمی بالصافی بعد از نقل ان معنی زیادت حضرت ائمه را بیان میکند یعنی صاحب کافی از حضرت امام کاظم اورده
که مراد از مکذبین کسانی هستند که تکذیب امام الائمه نمودند راوی گفت چنین نازل شد فرمود بلی از اصحاب نقل
کرده قول امیر المؤمنین در منافقین که رسول خدا این مکذبین را مقرب خود میگردانید همیشه تا الیشان
یا انکه می نشانید بیمین و یسار خویش تا انکه بعد وفات وی او را بجنبید که گردانیدن ایشان که در ایت سابق
که و اهجرهم هجرا جمیلا تمام شد خلافت ایشان و در حقیقت آن تفسیر لغو محض توانند بود لصاحب مجمع که انچه از اصول
از ائمه انرا بگذاشت و حیرت انیست که این اسورت مقدم است و در نسخه جناب امیر سوره چهارم چنانچه از قول محمد
دانستی و مفسرین هم اشاره بتقدیم ان کرده اند و از مجمع هم توان فهمید و شاید که ترتیب تمامی سور قران مجید
در ین مجلد یا مجلدات حواشی طعن الرماح مفصل ذکر کرده ام که نزولش در مکه بلکه اغاز بعثت شریفه بود پس
در مکه تقاضای مکذبین کجا پیش امده که بوصایت و امامت بلا فصل تعلق دارد ایا صاحب مجمع نگفته بود که
از کلینی و شروح ان پیداست که ابو بکر و علی بهم مثل شیر و شکر بودند چون حضرت بجانب مدینه رسید و در شهر داخل
شد ابو بکر صدیق گفت خالا چه انتظار مثل قدوم علی هستم از ان روز غبار رنجش در دلش پدید
ولیکن شیعه را با مطابقت واقع چه کار که لغو المجید بین ایشان در روایت فارغ علی که حدیث چهارم اینجا

روایت کرد انچه اول برانست که این معرکه در شب معراج پیش آمد وهم انتها دملایکه مقربین بران و نزول
کتاب احمر موافق وعده غیر لغو بود فاعتبروا یا اولی الابصار پس مکذبین اسغیر صیر و حشر و نشر مراد باشند نه مکذبین
وصی کما لا یخفی اما ایت دوم پس مجتهد معنی ان چنان فهمیده که شما بر دین خویش باشید و من بر دین خود
باشم حالانکه بمقتضای بیان طبرسی انهم از قبیل تهدید است نه اباحت عبارتش اینست ذکر فیه وجوها احدها
ان معناه لکم جزاؤ دینکم ولی جزاء دینی فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه وثانیها ان المعنی لکم کفر
کم بالله ولی دین التوحید والاخلاص وهذا وان کان ظاهره اباحة فانه وعید وتهدید ومبالغة فی النهی
والزجر کقوله اعملوا ما شئتم وثالثها ان الدین الجزاء ومعناه لکم جزاؤکم ولی جزائی قال الشاعر اذا ما لقونا لقینا
هم ودناهم مثل ما یقرضونا وقد تضمنت السورة معجزة لنبینا من جهة الاخبار بما یکون فی الاوقات المستقبلة مما
لا سبیل الی علمه الا بوحی من قبل الله سبحانه العالم بالغیوب فکان ما اخبر به کما اخبر وفیها دلالة علی ذم المهانة
فی الدین ووجوب مخالفة الکفار والمبطلین والبرائة منهم وروی داود بن الحصین عن ابی عبد الله قال
اذا قرأت قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فقل یا ایها الکافرون واذا قرأت لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ فقل اعبد الله
وحده واذا قلت لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ فقل ربی الله ودینی الاسلام تقدیر تسلیم که غیر از عدم اعتبار مفید در حقیقت
اساس مذهب خود را کندیدن است زیرا که مدار مذهب شیعه واصل الاصول ایشان تقیه است واضلال امت در تبدیل
احکام وهرگاه این امر در میان نباشد لیس حضرات ائمه مانند افتاب برابعة النهار است و چرا چنین نباشد که خواص
هم میدانند که ائمه هدی اگر خوشامد و تقیه میکردند در مزید مصائب عظیمه چرا گرفتار میشدند بلکه داد ترقی دنیوی
میدادند و بعشرت وکامرانی بسر میبردند پس لیس ایشان بی شک و شبهه متعین است بلکه در نجا تقریر دیگر توان گفت که نصب ائمه
که این نواصب در هر دور تقدیم رسانیدند وایشانرا مفترض الطاعة گردانیدند باز دافشای راز حضرات ائمه منع
ایشان دادند کما فی الکافی حقیقه ائمه را القبل عمد نیست و نابود نمودند برای انقلاب احکام شرعی بود انفا مفصل آن
که حضرت امام صادق مامور باظهار ما هو الحق بود بروی ذهب بن ذهب چنین موهبت فرمودند که دران اقرار صریح
برجناب یعسوب المتقین حضرت باقر العلوم اولین و اخرین است که بر خواتیم ایشان الفاظ مقدسه منقوش بود و این بزرگان
بدان دست که انگشتری دران بود استنجا میکردند والبته جناب امام صادق بحکم دلدار در صوارم حسام بر مذهب
این قدوه اهلبیت خواهند بود زیرا که اختلافی بهم کرنیستند پس البته به ثبوت امری وصد وران از امامی بحکم دلدار
متشیعین حکم اجماع تواند کرد لاجرم انهمه ائمه بلکه تا امام نرگسی درین شناعت گرفتار گشتند معاذ الله وسعادتمندی
حضرت امام صادق نسبت بزرگان خود بغایت قصوی رسید طرفه انکه با وجود حصر حفظ قران مجید در ذوات ائمه کما
الکافی آیت وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا هم از یاد انجناب رفت وانهم بخیال نیف نیامد که افترا برین
بزرگان بر حضرت رب العالمین و بر جناب سید المرسلین است و این امور از جناب امام صادق واعیه ائمه القدر
مرد لیست که عیان را چه بیان حتی که کلینی و تهذیب و شروح و حواشی ان بدان پر است تا از ذکر عبارات آن

پهلوتهی کردن ضرور افتاد و اگر گویند که محتمل که برین تقدیر استثنا بدستور بوده باشد گوییم قطع نظر از آن
که مرجع ضمیر بها العهد لفظ میشود غیر از عهد لیشیار دیگری نتواند بود پس باز انقلاب بالقرینی الشیء بمثال
منافقین بنگرارد و از ینجا بر طور مجتهدین نواصب عیان میشود که ادنی پا اصل تجویزات عهد از حصول امامت جند
مرفوع القلم میشود حالانکه در مدارک علما چنان قرار یافته که هر مانع عدالت مانع عصمت است نه بالعکس و این هم
بر مذهب جمهور است اگرچه دیگران عصمت و عدالت را قریب بهم گردانیده اند کما اشرنا سابقا و لا حاجة فی ذلک
الا الحوالة و خیرها من الموافقات و این متاخرین که عصمت و عدالت را بیک رتبه فهمیده اند هنوز در تراش
و خراش مذهب تشیع مصروف اند و لن یصلح العطار ما افسد الدهر ثم العجب العجاب آنکه حضرات ائمه چون زبان
بر سادات حسنیه کشایند همه وعیدها را که در ضلالت و اضلال وارد گشته یاد فرمایند و هیچ منصوبی را از این
خیر و ننگذارند و این کلام در اکثری ازین مقام بلا سهو و نسیان یاد میکنند که حق تعالی با کسی قرابت جوار
و از دعاهای اهل کتاب زینهار شدنی نیست که لن تمسنا النار الا ایاما معدودة هر چه از عمل زشت نموده کرده
جزای آن داده شود و در رعایت حسب و نسب در میان نیاید که یا بنی انک مسئول یوم القیامة ما ذا اکتسبت لا عن
من انتسبت و این بزرگان وقت اضلال امت و تبدیل احکام شرعیه ازین امور اغماض مینمایند شاید که رافضه این
را بر نفوس خبیثه خویش قیاس میکنند پس با وجود انکار قیاس تقلید اول من قاس هنوز گرفتار اند و انهما ما دحنا
در نهایة الغایة اختصار در کردم و در حقیقت خوشه از خرمنی گرفته ام در اصول شیعه بکمال اهتمام و تنقیح
است و علمای فیض آباد و لکهنو از مجتهدین و مقلدین در رد رساله عبد المجید ساختند و الی ذکر کردم و قصه
او لطف اطراق تمام با مصالح نشان مناظره کرد و در رد پیروی اولین و آخرین دعای توبه از خواستند عاقبة دور تو
با نابت و تضرعات آن دعا رسید و در شهر از غایت هجوم مردم شد و لیست فوج هم بود تا اهل نفاق با این الملاعین
سبیل جان بسلامت بردند و او مظفر و منصور از شهر برآمد و براه خویش افتاد و بعد ازین کنکاش مجتهدین زعم
نوبت بتحریر رسانیدند یعنی مشتها برگهای خود زدند و اصول را در آن یاد کردند و بر قرار خویش استقرار نمودند بیرون ذکر آن
اصول مفصل موجب اطناب میدانم و عنان به بقیه هفوات مجتهد میگردانم اما آنکه را میمنی که حضرات ائمه و قبلکم مثل
احکام را بعد لکهنو میاسر کردند و اختیاری نداشتند در جوابش ملاحظه عبارت صحائف ائمه موصوفین کرد آسمان
برین بتوسط حضرت روح الامین همراه هزاران ملائک مقربین نزول اجلال فرمود کافی و وافی و نزد مجتهدین
از کدورتها صافی است که در آن مواعید تشریف الهی درباره حفظ و حراست این نفوس قدسیه بکمال شد و مؤکد
است آیا ایشان نشنیدند یا متوجه نشدند یا بر آن مواعید دل ننهادند یا چنانچه حضرت یونس علیه السلام تا بیان
پیشانی نورانی خود را بر خاک نهادند و گریه و زاری داد تضرع دادند و بلای آسمانی در رسید که سر بردار که تا
عذاب برپا نیندم و با اینهمه سر برنداشتند تا این ندا بگوش آمد که من هرگاه وعده مسلم تخلف از آن نکنم عرض کرد که تا
آن عذاب لکن کیست که مانع توانند شد پس این ائمه بدین چگونه با وجود آن مواعید لفته و بشارات قطعیه الهیه

بودند معاذ الله تا باضلال است کوشیده‌اند و مقام مزید حیرت است که باوجود چنین بی اختیاری‌ها که بر زبان نالائق
مجتهد نسبت بایشان جاری است احادیث تبرا خصوصا از شیخین مکرمین چگونه ازین ائمه صدور یافته باشد
چنانچه در رشلیل حجت قدمای شیعه خصوصا متاخرین ایشان بکمال تحقیق ثابت نموده‌اند که هر ظلمیکه از زبان حضرت
آدم علیه السلام تا قیامت از بنی نوع انسان صدور یافته و در نامه اعمال این هر دو بزرگ ثبت گشته و قد
تقرر ان الله لا الظلم مثقال ذره و از ینجا خود را العبد الیه ملقب کرده اند ازی ع بر عکس نهند نام زنگی کافور
و از ینجا حکم توان نمود که مجتهد هیچ درختی را که بر شاخ آن بطیب خاطر نشسته بود چگونه میکند و نیز معلوم شد که
مقالش از موضوعات و مفتریات است زیرا که روایات منع را در باب تبرا برساله جدیده کاشف اللثام
عن تلمیع المجتهد القمقام نشان داده ام بلکه انهم که رافضی لاعن را خود جناب ائمه لعن گفته اند اما دیگر ائمه که منهمک
در تقیه بودند بقول مفتریان چگونه مجال آن باوجود بی اختیاری عقلا و نقلا میداشتند قشیث اقر ابهم و هو المطلوب
کاش جناب امام صادق قاری قرآن اهلبیت را میفرمودند که این قرارت و عمل بدین نسخه وقتی است که تقیه
نماند و جائیکه کرب اهلسنت است همین بیاض عثمانی را باید که لقب العین گردانی که انهم صورتی داشت کی صریح
از قرارت نسخه اهلبیت که رفضه بعد از تحقیق انرا مثل تذکرة الادلیا یا کتاب رجال کبیر گردانیده اند صریح دلالت
بر انحراف از جامع آن دارد که بر تحقیق پدرش در عناد الاسلام جامع آن رسول خدا بوده اند بلکه محرف بیاض
عثمانی نیز و تعین وقت ظهور امام مهدی از شامت اعمال شیعه کم شد چنانچه باب کراهیة التوقیت از کافی دید نیست
و باید داشتنی چون افشای رازهای ائمه ازین مفتریان و مفتنیان بار بار صورت بست پس هیچ بهود درین ذلت
و مسکنت فرو مانند تا آنکه اگر کسی از رفضه چهره خود برفروخته و کلاهی کج نهاده و شد بر تخت نشسته راه و رسم
سلطنت و جهانبانی و گیتی ستانی نمیداند بلکه کاسه لیس غاشیه بردار دیگران است الغرض حضرات ائمه قرآن مجید جناب
سید انبیا و حضرت شیر خدا را منسوخ التلاوت گردانیدند و باز خود را ائمه هدی مینامیدند و قد قال الله تعالی حتا انزل
الی سبیل الهدی خلافوا التمسکم بهو اعلم من اتقی فخیف که چنانچه مهلت و تعین قیامت کسی نداند حتی ظهور صاحب الامر کسی
و رسخانی بر اصول غولان بیانی تصیامت بمدوش بلکه هم آغوش وانهمی شهسواران معارک امامت چه خوش گفته اند این
امامت نشد قیامت نشد که تقریرات علمای رفضه را از قدما و متوسطین و متاخرین نیک بهم و بمیزان خود چنانکه باید سنجیدیم
هر یکی درین با سپیچ و تاب میخورد و اسباب کوشش خود را از حضیض لعن باسمان برین میبرد مگر بجواب حرفی ازان که این
مصراع ولادة مبین النت زنهار نمیرسد اگرچه بگوش صاحب جا بلقا خروش فریاد خود را برسانید تا بعرش برین میرود اگرچند
و در ینمقام مبحثی چند باید اما بقصد اختصار بر یکی ازان قناعت کرده شد که متکلمین و مجتهدین رفضه میگویند که در کتب فقهیه
سنیان دیده میشود که نوشتن قرآن مجید بخون پدید و مانند آن جایز است و این کمال بی ادبی است نسبت بکلام باری عز و جل
و جوابش آنکه حاشا و کلا که فقهای ما انرا بدون ضرورت مباح کرده باشند خود جا بجا منصوص است بلکه بحکم شرعی
از اجماعیات است که اگر کسی بی ادبی بقرآن مجید نماید مثلا انرا در قاذورات و نجاسات اندازد کافر بحکم شرعی خواهد گردید الی

پس نوشتن آن معاذ الله بخون وقس علی هذا بلا ضرورت کفر کاتب است لاریب فیه ومعاذ الله که فقها بدون ضرورت
در حالت صحت تجویز کرده باشند واین معنی هر کسیکه کتب فقهیه دیده باشد مخفی نمی ماند پس باید متون کتب فقهیه
وشروح آنرا بمطالعه خویش آوردن وصورت ضرورت که دران این حکم را تجویز نموده اند طلبیا سهای متعدد ولو اهد شد
مثلا در هفوات شیعه دیده باشی که در کتب خویش یافته درانها کرده اند که اگر اسامی عناد دیده اصحاب کرام را مع اوصاف
همراه لعنت بنویسید و تعویذی ازان بسازد باعث شفای مریض است واین امور زیر قاعده تعصب عناد مندرج است
چنانچه یهودیان مصداق آن شد علاوه ازین جنس قلیل بسیاری از امور را مرتکب میشوند پس اگر مسلمانی در بلاد ایشان
بجهت سوء اتفاق بکر دو ایشان او را مجبور نمایند که چنین تعویذی از خون معاذ الله باید نوشتن پس از دو حال خالی نیست
اگر فرمان برد در حالیکه میداند که ایشان مرا خواهند کشت مضایقه ندارد واگر کشته شود البته بدرجه شهادت خواهد رسید
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق پدر و مادر عمار یاسر رضی الله عنه ارشاد نمود چون امتناع نمودند از انچه
کفار قریش میخواستند و هرگاه عمار یاسر گریان بخدمت حضرت رسید فرمود که تو کافر و مرتد نگشتی و آیت کریمه نازل شد
إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ درینجا از اصول رفضه انچه معلوم میشود زیاده بر آنست که سنیان برا اظهار
رفضه تجویز کرده اند یعنی اگر نه نویسد کشته شود بموت حرام مرده پس کجا تجویز سنیان و کجا حکم وجوب که از مجتهدین
رافضیان صدور یافت و شتان بینهما الحاصل نزد سنیان از اجماعیات است که بی ادبی و بی اندک بی نسبت بکلام
شریف موجب کفر و ارتداد و اضلال و نزد شیعه لا نسلم که چنین باشد زیرا که امام اعظم در تهذیب می نویسد انچه دلالت بران
میکند و درین اوراق مطالعه اتفاق افتاد که این اکثر ما کثرت است از القای قرآن مجید در قاذورات و القای
اسامی متبرکه ائمه هدی در نجاسات پس انچه نسبت باهل سنت خواسته بودند برای نفوس ایشان به ثبوت رسید غلط گفتم
در امر مذکور که تعلق بکتب سنیان دارد بضرورت شدیده است چنانچه گفته اند و هم اگر حاذق متین فن تجویز کنند که شفای مریض
بدون تعویذ از خون مذکور با نوشتن ترجمه مریض نتواند شد چنانچه بعضی از فقها تجویز کرده اند و ائمه غیر از ابو حنیفه امام
اعظم و صاحبین و دیگران در مسئله استنجا که از خصائص پرسیدند و امامان بیان انکردند ضرورت کجاست لا حول
ولا قوة الا بالله مخفی نماند که فقیر را یاد می آید در زمانیکه مرزا کاظم علی صاحب پدر بزرگوار مرزا محمد رضا صاحب بر حق زنده بود نیز کرا از
کتب فقه بر آمده بود که تجویز نوشتن قرآن مجید بخون مذکور تعجیل کار و چه جای تعقل علاوه اگر امر غور نمایند مسائل قبیحه ازان
در تهذیب امام اعظم موجود است کما عرفها **قوله** وازینجا ظاهر شد که منع از قرائت قرآن در صورت عدم اختیار دلیلی بر عدم
قرائت نیست الخ **اقول** درین خصوص و حکم مخصوص جناب مجتهد تالی لا ثانی را حدیث طویل نزول اول کتاب که فذلکه عمل
و حساب ائمه اطیاب است که مشتمل بود بر دوازده صحیفه بر اساق مطهره دوازده امام محفوظ نماند زیرا که دران صحیفه حضرت
امام صادق رضی الله عنه امری است موکد باید که از اهل خلاف تبری و غیر از خدا خایف نباشی زیرا که در حفظ وامان
هستی پس علوم اهلبیت را بسط مکن و منتشر گردان برای هدایت مردمان و خایف مباش لاجرم حکم جناب مجتهد که ازینجا ظاهر شد
که منع از قرائت قرآن در وضو عدم اختیار دلیل عدم فرضیت است همیشه مهمل خواهد بود زیرا که از حدیث کلینی که از امام موصوف است

ثابت شد که قران اهلبیت منسوخ التلاوت است وعلمای شیعه نوشته اند که اگر کسی منسوخ التلاوت را قران گوید
کافر است و درینجا برهان عقلی قطع نظر از انچه در تنزیه کشمیر جنت نظر است قایم توان نمود بیانش بالاختصار انکه بر
اصول رفضه در کافی و وافی و صافی چنان قرار یافته که قران اهلبیت را تلاوت نکنند تا وقتیکه امام نرگسی در بهار
و گلزار سید حسن و جمال خود برسد بقول خواجه حافظ است شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان
می ده که نو عروس چمن حد حسن یافت کار این زمان ز صنعت دلاله میرود پس هر که قبل از ان تلاوت
ان نسخه بردارد البته مبارزت با خدا میکند پس گویا جنگ میکند با خدا و حکم او را بر باد میدهد البته کافر است لیکن
جهات مجتهد لاثانی را اختیار است هرچه خواهند برای نفس خود اختیار فرمایند و اولی نیست اگر سخن مرا گوش کنند بمقتضای
اینمعنی که حکمای سلاطین نوشته اند مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار اولی حقی و مشتقی بر ذات والا
صفات خود گوارا فرموده بکتب معتمده خویش که جا بجا این قید ملحوظ دارند چنانچه از طعن الرماح پیدا است رجوع فرمایند
و ببینید که نسخه اهلبیت درین زمان منسوخ التلاوت هست یا نه و چون بحکم امام صادق منسوخ التلاوت است بحکم
حدیث کلینی البته انچه گفتم مثل افتاب عیان شد رسیدم بر انکه غزالی رحمة الله علیه انچه گفته که حرام است بر واعظین بیان
تحقیق ندارند بیان واقعه کربلا معلی و ان مستلزم انکار شهادت است گوییم که کتب مولای و اقای خویش مجالس المؤمنین
باید دید که جناب مجتهد الزمانی و غیر او مدلل و مبرهن کرده اند که ابو حامد غزالی تشیع اختیار کرده انرا که رساله او سر العالمین
دلالت بران میکنند که اصحاب روز غدیر بیعت در امدند و بعد وفات سرور کائنات نکث نمودند و از ان هرگز دیده
دلیل نیست الا الرفض چون رفض او به ثبوت رسید تقیه از وجه دور وجه بعید پس حکم بحرمت بیان ماجرای شهادت جناب
سید الشهدا رضی الله عنه چگونه موجب انکار شهادت خواهد بود زیرا که حکم بسبب چیزی دیگر است و حکم بالاضطرار
چیزی دیگر و بنده را یاد می اید از تالیفات مجتهد که او با بطل بدین است و انچه قاضی رطل لوقی درباره او حکم کرد
بتشیع دان را مبرهن گردانیده سخن مقبول است پس کلام مجتهد لاثانی مقلوب شد و الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا چون
تقریر تا باینجا رسید بخیال آمد امری از یاد رفته که مجتهد جائیکه در باب قران المجید عدم نظم و تشتیش کلامی نوشته این
حاشیه بران مرتب نموده وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً اول هذه القصة قوله تعالى وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا
فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وانما فکت عنه و قدمت علیه لاستقلاله بنوع اخر من مساویهم وهو الاستهزاء بالامر والاستقصاء
فی السوال و ترک المسارعة الی الامتثال و قصته انه کان فیهم شیخ موسر فقتل ابنه بنوا اخیه طمعا فی میراثه وطرحوه علی باب
المدینة ثم جاؤا یطالبون بدمه فامرهم الله ان یذبحوا بقرة و یضربوه ببعضها لیحیی فیخبر بقاتله انتهی اقول و بالله
التوفیق و بیده تحقیق التحقیق ازینمقام عنوان سرشار برای مجتهد سیه کار پریشان روزگار بظهور می انجامد زیرا که
درینمقام فوات نظم باین امور ضروریه پیدا مید در کتب معتبره و کبار تفاسیر الفریقین مثل تفسیر کبیر امام رازی علیه الرحمة و تفسیر مجمع البیان
مولای طبرسی این تفسیر دیده رسیده باشی که وجوه تاخیر متقدم و تقدیم متاخر را چنانچه باید بیان میکنند اگر تفسیر امام را بجانب نیاز ندارد
تفسیر مولی و مقتدای همت برگمارند که او درینمقام چه نوشته این بعینه از تفسیر کبیر منقول است حاصلش در فارسی سوم تا بفهم مجتهد که حال فهم او از کشف مبین

نیز بکثرت می باشند بالجمله مفسر مذکور میگوید که امثال این تقدیم و تاخیر در کلام بلغا بسیار می آید و در قرآن مجید در جاهای بسیار واقع است
از انجمله آنکه حق تعالی فرموده الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا قیما و تقدیره الحمد لله الذی
انزل علی عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا بار مفسر مذکور شعر تر تولد کرده که غالبا جناب مجتهد در محل آن به پیچ و تاب افتاده راه بجای
و هم از جهت شرح عبارت ناصر الدین بیضاوی موقوف داشتم که بدون المتاب جا گزین شد که شرح المجتهد فقید الا
نتوان شد و مراد مفسر طبرسی انقلابات تحریف نیست یعنی جامعین قرآن مجید این تصرف نمودند خدا چنین نازل فرموده بود انزل علی
عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا و چون هر یکی میداند که مفسر مذکور را معتمدین شعرا و بلغای عرب محبین شیخ صدوق
الکذوب و دیگران از اتباع او تکذیب قائلین بالتحریف میکند و قسم علیه هذا سیار امامیه بانی ساقی التشیع که بقول مجتهد فقید
زمان امام بود آنهم تصریح میفرماید و مدلل میگرداند که قراءت رسول خدا صلی الله علیه وسلم همین ترتیب بوده که درین سلام
رایج است پس از اختفای و تحریف و تبدیل چگونه بسوی قرآن مجید راه تواند یافت ورنه لازم آید که این همه اکابر مفسرین و فقهای
و متکلمین ایشان کالعیس خلفای راشدین باشند بلا خلاف و این آمال از قسم هدایت اولی است کسی چنین تواند گفت پس چون مذکور
برای مجتهد تیره درون به ثبوت رسید و معلوم گردید که کلام عجیب مصیب را نفهمیده و گرد مغز خفتن مرگ نرسید و این تقدیم و تاخیر را
که عرب عربا در کلام خویش میارند آن تقدیم و تاخیر سید اند که از اقسام تحریف است معاذ الله من ذلک بلکه تقدیمی و تاخیری
که در آغاز سوره کهف دانستی و در کلام اوستاد کلینی واقع است که او را بحکم نص سید با علی نصیر آبادی از غالیان
درباره تحریف قرآن مجید میشمارند نیز دال تحریف نتوان دانست بسبب همان وجه که گفته شد از مجمع البیان هم مخفی گشت بلکه
محتمل است که بسبب غلو او بر تحریف حمل توانکرد و چون در کلام این با فقی عالی تقدیم و تاخیر مسطور دید از لفظ باشد در کلام ختم چگونه
راه یابد که سر هر محقق بتحریف را مطلقا پسندان تحقیق الزام ما میگویم و بتوفیق ایزد و بکرامت هدایت فرا داد هر حرفی از نو زیم و تحریر
از غربال کردن بالتفات قدما و متاخرین قوم مستنبط میتواند شد آنکه در باب ثالثه رابعه علمای مذکورین در جای موجب حیرت افتاده
که اگر گویند احراق یا تحریق مصحف مجید و انهم علانیه تا اخفا برای تغیر دین و ملت بود پس چرا حضرات راشدین بر نیکات مستنبط
اگر گویند مقتضی شود که هر قبول کنند این کتاب را داد و دیگر رنگ نسیم هر که منکر شود تا امر آمین با امیر نام چنین حق تعالی بر علیه حفظ و حسن
تا تاکید اتمام فرموده ضرورست که وعده صادقه الهی در ضمن این اسباب مجاهدات بظهور آمد ورنه بعد از سر مکین فکون نشده باشد
معلوم شد که تحریف قرآن مجید از زوایه تبدیل منسوخات منظور افتاد و ذکر پیچ و تعجیل در آن زمان عین مصلحت شد ورنه در نقش تامه جاودانی
و کتاب اسمالی چنان اختلافی مشهور میشد که معتبری بران مخیل نباشد و فیما بین المسلمین تا قیامت این شور و شغب رو میداد پس شیخ
با بود از علمای شیعه در اعتقاد خویش فائز غلطی نوشت و بعضی از ایشان اتباع شیخ المشایخ لازم شمردند
و تتبع تحقیقات او گردیده بعد امور دیگر نیز که جوهر ذاتی این طایفه باشد در آن ملحوظ چند بعد
از تلبس تلبیسات و ثوق کجا فکیف دروغ های بی انتها کما هو ظاهر عند العقلاء ولیکن بهر
حال این علمای قوم ازین طعن احراق که تقریرش دانستی دست بر داشتند والمرء
یوخذ باقراره و از عجائب و غرائب آن که پیر دهقانی کتابی چنان طویل و عریض

و عمر بعض نوشت و در هر کتاب فن از مطبوع و غیر مطبوع تذکرش داد افتخار داد که در مجلدی چند پرداخته از
نوشتن ابواب مطاعن بر رسم و عادت علمای خویش دست بر داشته و بیان تعصبها و سنگین دلی که از لوازم دلداری و دلربائی
است سر تائید حال آنکه غرضه کلمات و مقصود اصلی و بالذات در مباحث امامت ائمه هدات بود و بنده در گرد آوری
آن مجلدات زاید الوصف کوشیدم و چندین نسخه اگرچه مشتمل بر اغلاط بود که جوهر ذات اوست فراهم نمودم و با کمال
تمامش بهر سینه از آغاز تا انجام ورق گردانی کردم نشانی از ابواب و فصول مطاعن در آن نیافتم حالانکه
از آغاز رسوم است و هر کتاب بدیگران مضبوط و مختوم بلی بیش از دو طعن را که فدک و قرطاس باشد در
طعن الرماح برگزنده بمعتقدان اینمعنی که متکلمین الشان نوشته اند که اگر کسی از علمای اهلسنت این هر دو
طعن عظیم را از میان بردارد و بتخصیص ما را ملزم و مفحم سازد و بعد ازین دم و درودی در علمای ما نمی ماند
والحمد لله که من در خدمت گذاری آن کوشیدم و با وجود اندیشه جان و ناموس در کتاب نقض الرماح جوشیدم
و گویا دو دغر ودرا برداشته مغز او را خوردم و این همه مثل است که خواجه نظامی نظم فرموده ؎ چو
برداری از رگ‌ها بر دو دراه ٭ خورد پشه مغز نمرود را ٭ و در نقض و جرح آن کتاب نیز همین جاده پیمودم
چنانچه در رد و قدح تشیداد و تیره مذکوره اختیار ساختم بلی قلی کنتوری در تایید مطاعن زبخ زنی
بسیار کرده و در رد تحفه دماغ خود را سوخته ولیکن معلوم ناظرین و سامعین است که قطع نظر از آنکه مجتهد
الزمانی او را مستحق اینمعنی نمی داند که در مقابله حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز قلم بگیرد کا بیش فضلا
عوام طلبه او را بهره دهم و هر قدم چنان جستن تواند کرد که عو عو خود را فراموش کند ولیکن افسوس نیست که کسی را
از اغنیا توفیق آن نمیشود تا کتاب نقض طعن الرماح را که انموذج ذخیره مباحث کلامیه مثل این کتاب در چندین
از مجلدی ضخیم مرتب نمایم تا در مغارب و مشارق الی یوم القیامت مشهور بماند و سعادت جاودانی در دفتر اعمال آنکس
مرقوم گردد و ترتیب آن بعنوانی ظهور نماید در ضمن آن هفوات کنتوری هم مجملاً یا مفصلاً کالعلم علی رأسه شیئا مذکور شود و چون
حال مجتهد جالسی معلوم شد که چنین ابواب و فصول را که سر دفتر مقاصد فرقه تو انزد بود تماما از نظر انداخت و قدر های او از بانیان
مذهب رفض طعن احراق را که در حقیقت بالاتر از همه مطاعن موضوعه بود پس پشت پا زده اند و رنه تحریف قرآن المجید که از آن قائل
نوشته ثابت خواهد شد توقع از جناب احدیت چنان داریم که ایشان را چنان توفیق دهد بعد از دیدن تا التفات فقره که از
مذهب رفض کلیة دست بردارند بلکه مانند صاحب نقض الروافض به نوشتن چنین کتاب موید دین اسلام شوند
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قوله بعد اغماض بصر ازین که این روایت از جمله اخبار
احاد است الخ بعد از تسلیم اینمعنی که روایت مذکوره از احاد است و هر روز اینکه چنین با خبر
لا یوجب علما و لا عملا چنانچه مرتضای ثمانینی گفته بلکه جا بجا جمله مذکوره تکیه کلام او بوده و دیگران طرق گفتگو
را بر او تنگ گرفته اند و بنده درین هر دو مجلد کبیر واضح گردانیدم که دندان فیل برای خوردن
دیگر است و برای نمودن دیگر است بکار می آید زیرا که در کتب معتبره مبسوط است و در

مناقب جناب امیر و مثالب حضرت فاروق مضبوط و دعوی میرزا دهقانی در میرزا و کتب مطبوع و غیر مطبوع معلوم
همگنان آمدنیست که موجب رسم مجتهدین لشایل است پاس سخن نمیکنند و چگونه مراعات کنند که ما قبله نظر زنند
باز میگویند که اتفاق فریقین بران میباید و آنرا پامال ساخته اند و نیز از کلمات ایشان است که دلالت قوی داشته باشد
حالانکه وضع آن نزد عقلا مثل الشمس فی رابعة النهار است و از دیدن و شنیدنش خود را بکوری و کری متصف گردانیده اند
و نیز ظاهر است که اشتراط بتواتر بهر معنی که فرض کرده آید در خصوص مفقود است بلکه ضعف آن و موضوع و مجهول
بودنش بادله عقلیه و نقلیه برجای خود مشهود کالشمس و تکلمنا علیه سابقا و لاحقا و از صوارم نیز آن امور بوضوح
می گراید که لایق فاه قاه مخالفین نیست که میرزا دهقانی در اساس الاصول بمباحث اخبار میگوید اما دعوی السید ان
معظم الفقه یعلم بالضرورة من المذهب والاخبار المتواترة فعلی تقدیر صحته لا یصح هذا الا بالنسبة الیه نفسه و بمعاصریه
بالنسبة الینا فجعل الدعوی ح متضمنا لانکار البدیهیات و مناقضا للحسیات والضروریات فان من تتبع کتب الفقهاء
لا یکاد ان یجد نسبة المسائل التی هی من ضروریات المذهب الی ما لیس کذلک کنسبة واحد الی الالف و قد رایت فی بعض
مصنفات بعض الاعلام انه قد استوعب ضروریات المذهب فی نحو ورقة او ورقتین مع رد جماعة لبعض المسائل فیها
علی الاحتمال و الحال ان مسایل الفقه لا تکاد ان تنضبط فی مائة الف بیت قال صاحب المعالم فی جواب کلام السید
لا ریب ان ما ادعاه من علم معظم الفقه بالضرورة و باجماع الامامیة امر ممتنع فی هذا الزمان و اشباهه فالتکلیف فیها
بتحصیل العلم غیر جائز و بعد از یک دو سطر مینویسد و کذا دعواه العلم بالمتواترات فان وجود السنة المتواترة و
الاخبار المتواترة فی زماننا شاذ و نادر و النادر کالمعدوم **قوله** و در اکثر روایات اهل سنت وارد
شده که جناب حضرت ابراهیم الخ **اقول** مجتهد ثانی لا ثانی از تعجب می آید بعبارت حدیث چگونه ثابت کرد
که حضرت خلیل ابراهیم علیه السلام محتاج شد بطلب ختان حالانکه در روایات این قصه
بیاد می آید که هرگاه حکم ختنه کردن فرا رسید حضرت ابراهیم مشغول بود بچیزی که درستی
آن محتاج بقدوم یعنی تیشه بود پس بعجلت هر چه تمام ختنه خود از آن فرمود لاجرم
مدعای مجتهد از کجا بثبوت رسید که ختان آمد و هر چه بالستی کردن کار بران نسبت
چه جای آن که خودش نقل می کند از صحاح که عمر شریف حضرت ابراهیم ع در آن وقت
به هشتاد رسیده بود پس حاجت ختان چرا باشد بلکه باولی حبس تیشه بر تخته چوبی حاجت سوا
شده باشد پس مدعای مجتهد که از عبارت خویش برآورده که هرگاه نظر بطرف ذکر انسان
متصل که بجسم او باشد محل استعجاب و استغراب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع منفصل
چگونه محل استعجاب خواهد بود و مجهول نه انجامید و مزید حیرت آنکه در محل نزاع نه قضیه ختنه را
دخلی هست نه بیمار و طبیب را الیٰن تفریع او فضول باشد نه قابل قبول و اگر ادنی توجه و معانی
در حدیث همین کرده یا مجمع البحرین محدث نجفی که در حل غرائب احادیث ائمه است میدید

زینهار و بمین مقطع بیچ الاسئے و در تعبیر کل سیاهی فرو میرفت بیانش آنکه لفظ قدوم بر تحقیق
او بر وزن لفظ رسول است که تیشه نجار باشد هر چند مطرزی در مغرب و زمخشری مشد و هم گفته باشند که نام
موضعی هست پس دلیلی برابر هزار دلیل دستیاب شد بر آنکه اختتان بدست مبارک حضرت خلیل الرحمن
بود و خاتن هیچ دخلی نداشت زیرا که اگر خاتن می آمد البته آله موتراشی می آورد چنانچه در
امور عقلیه و عرفیه قرار یافته نه نجار همراه تیشه خود بخصوصیت تیشه از آن است که نجار هر چند آلات
دیگر هم دارد لیکن آره موجب کمال اذیت درین باب است که اجسام رطبه را بارنگ بسیاری بریده و بسبب
آلام و شدائد است و انسان میگریزد از آن و عادت عاقلی نیست که تا کار بسهولیت بر آید بطرف مشکل بگراید
و دست امتثال دیگر که همراه نجاری باشد قطع کردن چیزی و بریدن محتاج بقرب آله دیگر است بر بنای آن
پس تیشه متعین است که آن را بعربی قدوم گویند و بهر حال خاتن را درین باب دخلی نبود چنانچه مجتهد گمان برده
و از چه از منظر با وصف اتصال انفصال را اولی و ماینبغی دانسته فاعتبروا یا اولی الابصار که اینهم ندانست که
در قصه جوان انصاری اولویت برای همانست که قبل ازین تقریرش بعمل آمده خواه حضرت باشند خواه جوان
انصاری که در ساعت به سلامت و تندرستی رسیده خواه جناب امیر که زینهار بکفش امانت ثلاثی جرد بدست
مبارک محتاج نبود پس با مثال این تفصیل ضرورتی درمیان نیست مگر چون پیری نابالغی را در مکتب نشانیده اند
این پیر کوئی بکار بردن بلکه گلستان شیخ رو بروی او گذاشتن و انهم قاطعان کشادن سعدی بوریا باف گرچه بافنده
است نبرندش بکارگاه حریر یعنی حاجت حضرت ابراهیم بزعم مجتهد اگر بود به ختان بود پس ذکر قدوم بقدوم
مناسب نباشد چون قول شیخ را پدر دهقانی بهر کس با معان وبیده ولیده بیچاره جا بجا آن مصراع در تصنیف
خود دکنودن تعریضی سوی علامه دهلوی مینماید که کار بر جولاهه و نداف نیست و رعایت قدامت این پیشه با بیرامی
خود میکند یعنی البته برای کاریکه صاحب تحفه اختیار کرده و ندافی و جولاهگی عادت قدیمی و کهنگی ندارد هر آینه زینهار نخواهد بر آید و انهم
براهین مسلم است و دون عمیری و هر چند مصراع مذکور فرزند سعادتمند او نیز نخواند و لیکن جز تقلید پدر استاد کهن هیچ مدعا
حدیث حضرت صلی الله علیه و سلم کی اورده بایله الشیعة بوعده ذا المحول فی الصوارم الی انک لا امتی چیزی بدست ندارد واکر
در مقام بعضی از ابحاث دیگر را آرزو داری که علمای فضلا اجتهاد خویش را بکران امور روشن میکنند و در الحجه و سیاقات ایران مینماید
که بانیه و دیگری شریک ... یا ایمکو یم کانبیا علیهم السلام از بطون امهات مقدسه مختوم مسرور پیدا می شوند و قس علی هذا
ضرور است که آبای کرام الشان مومنین پاک باشند و مشرک و کافر نباشند و جالسی دهقانی در عماد الاسلام
بعضی از قواعد را صراحته بر شکسته نقش تحقیق خود را بر آن بسته کما لا یخفی علی من نظر الیه باید که روی توجه گوش صفا
با چون سطری چند آری که محصل احادیث صحاح و حلل النثر الح را از مجمع البحرین محدث نجفی نشان میدهم و بعد که
تلخیص بفارسی عبارتش را نیز بدقه میرنم پس بدانکه راوی گفت بحضرت صادق علیه السلام که قدمای ما میگویند که ابراهیم ختنه
خود کرد بقدوم شهر دوان حضرت امام لغیب که نوشته خود در و دنه بر آنجناب مستقد پس را می طالب تفصیل وجه تکذیب شد

لاجرم امام گفت معمول چنان بود که بعد ولادت انبیا پوست زاید از شرمگاه و علاقه ناف روز هفتم خود بخود جدا
حضرت اسمعیل این دستور پیش آمد پس بعد حضرت ساره حضرت هاجر را سرزنش و توبیخ بسیار نمود چنانچه خاتون
بر کنیز تا او میگریست و حضرت اسمعیل از گریستن مادر در گریه افتاد چون حضرت خلیل در رسید سبب پرسیده اسمعیل
بیان کرد آنجناب بر مصلی آمده دعا نمود تا این عیب و گریه از هاجر بدر رفت بعد از مدتی ولادت حضرت اسحق
اتفاق افتاد پس روز هفتم رشته ناف ساقط شد و پوست شرمگاه باقی ماند حضرت ساره مغموم شد
و حال بازگفت باز حضرت ابراهیم بر مصلی مناجات نمود وحی آمد که از جهت توبیخ ساره بر هاجر چنین کردیم قسم
خوردم که اکنون پوست دور نشود پس ختنه اسحق بعمل آوردند بآهن باین سبب از آن روز جاری شد و مقام
حیرت است که میان امام چگونه منطبق شد بر تکذیب روایت مذکور که راوی گفته بود که قوبا های ما چنین گفتند
و امام فرمود که دروغ بستند زیرا که مقدمه صحیح چنین است اکنون اصل عبارت کتب مذکوره باید شنید و فی
صحیح البخاری الی هریره باسناده الی ان رسول الله قال اختتن ابراهیم بعد ثمانین و اختتن بالقدوم مخففة قال
ابو الزناد و القدوم موضع و فی کتاب المحاسن علل الشرائع ما هذا لفظه عن الحسن بن محبوب عن محمد بن قرعة قال
قلت لابی عبد الله ان من قبلنا یقولون ان ابراهیم اختتن نفسه بقدوم غزوین فقال سبحان الله لیس کما یقولون
کذبوا علی ابراهیم قال کیف ذلک قال ان الانبیا کانت تسقط عنهم علفهم مع سررهم الیوم السابع فلما ولد لابراهیم اسمعیل من هاجر
سقطت عنه علفته مع سرته و عیرت بعد ذلک هاجر بالتعریة الا مار قال فبکت هاجر و اشتد ذلک علیها قال فلما راها اسمعیل بکی لبکائها
دخل ابراهیم فقال ما یبکیک یا اسمعیل قال ان ساره عیرت امی کذا و کذا فبکت فبکیت لبکائها فقام ابراهیم الی مصلاه فناجی فسأل
ان یلقی ذلک عن هاجر فالقاه الله عنها فلما ولدت ساره اسحق و کان الیوم السابع سقطت عن اسحق سرته و لم تسقط عنه علفته فجزعت
ساره من ذلک فلما دخل ابراهیم علیها قالت یا ابراهیم ما هذا الحادث الذی حدث فی آل ابراهیم و
اولاد الانبیاء هذا ابنک اسحق قد سقطت عنه سرته و لم تسقط عنه علفته فقام ابراهیم الی مصلاه فناجی ربه فقال
یا رب ما هذا الحادث الذی حدث فی آل ابراهیم و اولاد الانبیاء هذا اسحق ابنی قد سقطت عنه سرته و لم یسقط
عنه علفته فاوحی الله الیه ان هذا لما عیرت ساره هاجر فآلیت ان لا یسقط ذلک عن احد من اولاد الانبیا
بعد تعییر ساره هاجر فاختن اسحق بالحدید فاذاقه حر الحدید قال فختنه ابراهیم بالحدید فجرت السنة بالختان فی اسحق
ذلک اکنون کجا ماند مجالس را آراستن و کتب را فرین ساختن بافادات حضرات ائمه هدی که قواعد و عقاید
امامیه بلا شرکت غیری و انضمام دیگری چنین زیب و زینت یافته و انوار فیوض ایشان بران تافته که
ولادت انبیا از بطون مقدسه امهات مطهره مختوم سر و منشود این بیچارگان را کجا شرکت تواند بود
با حضرات ائمه قادسه خصوصاً امام نرگسی ریحانی که از بطن نرگس نصرانی پیدا شدند و بنا بر گاه وجود در
آمدند و بیکدم عظمه جابلقا و سیر جزیره الخضراء رفتند زیرا که آنچه من از عبارت مجمع البحرین نجفی آلقاً نقل
برداشتم لفظ است بخلاف آن یعنی ولادت انبیا بدون ان بلکه همراه غلاف سر بود آنهم بیخ تا هی روز

سنتیم آن علایق بطرف میشد آنهم تا چندی و برنجای حضرت اسحق بعد از آن اتفاق چنان شد که دیگری
و ولد اسحق پس ظاهر حدیث حضرت امام ابو عبد الله صادق بهیچ ناطق است که بر آنجناب سید المرسلین
هم محزون و مسرور بودن اتفاق نیفتاده بلکه حضرت رب العالمین املاء فرموده که اکنون برای احدی از اولاد
انبیا بمقتضای وقوع نکره زیر نفی امر اول صورت نه بندد و همین صورت باقی ماند که مثل اسحق جد پیغمبر
و دیدند آنچه دیگران میدیدند انبیا که گوش کرد می طوعا یا کرها امری بود از امرین که رفته رفته رنگ امتحان بر ایشان
سیر بخشید و در حقیقت کربلا دفته بود که از هر گوشه می انگیخت اما امر ثانی پس چون ریشهای بسیار در عباد
کتب دوانیده پس قطع عروق آن چنانچه دل میخواهد در صورت ایجا لغایت مشکل است ولیکن طبایع
مستقیمه و اذهان سلیمه تکیه نموده با جمال در اینجا گفته می شود که اقتصار بر آن نمودن مقتضی آنست که والدین
هر یک از مومنین باشند و آن ظاهر مقتضی نیست که مخالف ظواهر تنزیل شود زیرا که از آیات بینات شرک
و کفر پدر حضرت ابراهیم عیان است کما لا یخفی و شاید که اگر بکتب قدمای خود رجوع آرند و اپسند تعیین کنند
که در اصول شیعه نیز ماده شرک و کفر برای از منصوص خواهد بود بلکه در امر نجم و علم مدعی الوهیت خواهند یافت
ملاحظه فرمایند که استاد کلینی در تفسیر مشهور باسناد خود پیش روایت میکند از حضرت معصومین و این امر یعنی ولادت
انبیا از صلب و بطن اهل کفر و شرک مطابق قول او تعالی جا بجا در کتاب مستطاب یخرج الحی من المیت و یخرج المیت
من الحی فردی از افراد آن تواند بود که آزر خلیل زنجانه کی آشنائی زبیگانه و این امر خلاف عقل نیست
البته که مقدورات الهی را حدی نیست باشد بخلاف آنچه تعلق دارد بعقاید الهیه و داده شود در شریعت محمدیه صلی الله
علی صاحبها واله عقلیه مخالف آن باشد معهذا عنقریب در بیان این روایات معلوم تواند شد که علم ازلی
تعلق بدان گرفته که نیکان را از بدان بسوت ظهور رسانده اکنون بشنید پس متوجه باید شد که استاد کلینی زیر
آیت کریمه وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ روایت میکند باسناد
خود از ابی عبد الله ع فرمود که مکشوف شد از زمین هر که بر آن است و از آسمان هر که در آنست و آن فرشته
که حاملش گشته و مکشوف شد و از عرش و هر که بر آنست و آنچه کرده شد بحضرت و جناب امیر و محصل حدیث
دیگر آنکه هر گاه دید حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین التفاتی کرد و دید یکی را که زنا می کند پس دعا نمود
برا و تلف شد همچنین دیگری را با ر سه کس را اینها نیز مردند وحی آمد که دعای تو مستجاب است بر بندگانم دعا مکن
که من اگر خواستمی پیدا نکردمی و مخلوقات را بر سه صنف پیدا کردم صنفی هست که عبادت میکنند مرا و شریک نمیگیرند
پس ثواب خود هم دادشان و صنفی عبادت میکنند غیر مرا ایشان از دست من کجا فرار توانند کرد و صنفی ثالث
اند که از صلب شان خواهم بر آورد عابدین خود را و زیر آیت کریمه فلما جن علیه اللیل الایه تا در حدیث آن امام معصوم
که از پدر ابراهیم منجم نمرود بن کنعان بود روزی با و گفت که من می بینم در حساب نجوم که درین زمان پیدا شود مردی که
این دین را محو کند و دعوت دین دیگر آغاز نمود و گفت در کدام شهر خواهد بود در جواب داد که درین بلاد

و در آن ایام بود و باشد نمرود در کوفی بود پرسید که پیدا شد گفت هنوز پیدا نشده پس تفرقه بکن میانه مردان و زنان
پس جدا کرد ایشان را حامله شد مادر حضرت ابراهیم و آثار حمل پدید نیامد چون وقت قریب شد گفت ای آزر بیمار
گشته‌ام و میخواهم جدائی از تو و عادت آن وقت این بود که زن جدا میشد وقت بیماری از شوهر خود پس بغاری در آمد
بعد از بیرون رفتن از خانه در آمد آنجناب را و در غار محکم بست از سنگها و شیر از انگشت او جاری شد تا می مکید و مادر
برای دیدنش می آمد و برگشت نمرود برای هر زن بارداری شخصی را تا هر فرزند نری را ذبح میکرد پس در ربود مادر
حضرت ابراهیم ابراهیم را از خوف ذبح و در غار حضرت ابراهیم نشو و نما می یافت در هر روز چنانکه غیر او نشو و نما ماند
در ماهی تا آنکه در غار سیزده ساله شد بعد از این مادر زیارت کرد او را چون خواست جدا شود دست بدامن
آویخت که مرا از غار بیرون کن فرمود اگر پادشاه بداند که تو در آن زمان پیدا شدی ذبح کند ترا چون مادر بیرون آمد
او هم بیرون شد آفتاب در آن وقت غائب گشته بود و زهره روشن شد در آسمان گفت این است پروردگار من چون غائب
شد فرمود اگر پروردگار من میبود زایل نمیشد و آفل نمیشد و آفل نمیباشد پس گفت لا احب الآفلین پس چون نگاه کرد مشرق طلوع کرد
قمر گفت رب من اینست که بزرگتر است چون زوال یافت فرمود لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین چون
صبح شد و آفتاب برآمد و دنیا را روشن نمود گفت اینست رب من که بزرگتر و حسن است چون زایل گشت خدای عز و جل
بگشود و کرد لید آسمانها تا دید عرش را و کسی که بر آن بود و خدا او را ملکوت سموات و ارض نمود درین وقت فرمود یا قوم
انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین و ابو عبدالله فرمود
راوی را که غیرت بود از غیر او نه از وی چنانچه قبل ازین دانستی و از آن استبعاد فرزین در بعض رسایل رفع شد که یادی
که گفته بود مقتضای عدل نه دادیم است خصوص حالانکه مرتبه انبیا بالاتر است کما لا یخفی بالجمله چون مادر او را
داخل کرد بخانه و آزر دید گفت این کیست که باقی مانده حالانکه ذبح میکند پادشاه اولاد مردم را مادرش
گفت این فرزند تست وقتیکه جدا شده بودم از تو آزر گفت اگر پادشاه بداند عهده ما را سلب کند
و بود آزر وزیر او اصنام را نگاه میداشت برای او و مردم و میداد بتان را باولاد خویش پس متفرق
و آزر متکفل بتخانه با او بود و او گفت بر تو تیح است اگر نمرود مطلع نشود باقی ماند برای ما این فرزند و اگر
مطلع شود کفایت میکند ترا دلیلی و حالانکه آزر را محبت او مغلوب میکرد بتان را میداد تا بفروشد
چنانکه دیگر برادران حضرت ابراهیم رشته می بست بگردن بتان و می کشید بر زمین و می گفت
که بخرید چیزی را که نه نفع و نه ضرر میرساند برادران آن خبر دادند که ابراهیم چنین میکند آزر منع کرد و او
قبول نفرمود با او را آزر محبوس کرد بخانه خود و اجازت خروج نمیداد الی آخر الآیات الکریمه الغرض
ازین احادیث که از جناب امام صادق علیه السلام باسانید معتبره استاد کلینی در تفسیر این آیت
مرتب گردید حقیقی بودن آزر چنان پیدا و هویدا است که شمس چارم آسمان روز روشن
پس اگر این احادیث را جناب امام موصوف بخوف و تقیه ارشاد فرموده البته مخالفت وحی نمود

وصحیفهٔ آنجناب باطل شد که از آسمان بتوسط روح الامین و دیگر ملایکه مقربین و بوسط جناب ایشان
فرود آمده بود بسبب التفرقه حافظ و نگاهبان او شد یا عرفت مرارا البته اضلال امت و افترا بر حضرت ابراهیم
ازان لازم آمد بداهةً و در بطلان مذهب ایشان شکی نماند پس افتخار امامیه و قواعد مقرره ایشان
البته لاف و گزاف شد و اکنون حاجتی نیست از تفاسیر دیگر قدما چیزی دیگر ازان بدفتر سپارم و نظر ناظر
برگمارم و بنا اینهمه حرفی میگویم که ناظر بی سه بار برای انکار تواند می بود چنانچه بعض ائمه متاخرین ارشاد
کردند حالانکه در هیچ جا همراه انکار نامی و نشانی نباشد و در روایات صحیحه در واقعه قرطاس استفهام الکار
داده باشد و رفضه از حمل روایات که دران محذوف شد بر تقدیر همزه مانع شوند و برای اثبات همزه معاذ الله
اصرار ورزند مع قطع النظر عن استقامة المعنی لو جزکما عرفته سابقا فقولوا ان هذا الشئی عجاب پس قول حضرت
امام صادق مصدوق بخطاب راوی کما عرفت کجا باقی می ماند و این نیز از قسم مذهبی اولی است اگرچه
مامون با وجود فلسفیت آنرا قبول کند و از دیگر تفاسیر قدما مثل عیاشی بگشائی خواهی یافت که امامیه
را ازان کتابها کشفی حاصل نتواند شد تا باب افتخار بر روی خود بگشایند و از در احتجاج در آیند و اجد
از دیدن این مقامات هر عاقل دور اندیش میداند که تلفین قوانین برای حضرات انبیا و مرسلین
که قوم مذکور مینمایند و گویا از قبیل آب پاشی بعد از ایقاد نار است تا قیامت درست نشد فی نفسه
و حقیقت نیست که کاری هم ایشان را با انبیا و مرسلین بمانده است پس هر قانونی که اختراع آن نمودند
موضوعه و محدثه نمایند در باره آن بزرگان هیچ کوششی جاری نتواند شد باقی در باب حضرات ائمه
کسی را چه مجال که لب انکار کشاید و در طلب حجت افتد که هر شکی آید کافر گردد و این هم بعد ازین معتقد
باید بود که ائمه در افادات خود تا هیچ گاهی اختلافی نداشتند و هر چه علمای امامیه در کتب دینیه ترتیب
داده اند همه از اتفاقیات و اجماعیات است پس عیان شد که نزد ... در و گفتگو هر کس لاجواب است فاعتبروا یا
اولی الالباب اگر کسی این مطالب را ازین مجله محفوظ دارد توقع دارم که علاج کشمیری تقال سینه کاشعبده
روزگار و دلداری مروت سنگین دل هر دم آزار بخوبی کند که بار دیگر کسی را رواج این مطربین و نقالین را
که ترانه بربانه می سرایند و خلق خود سیه و مردم را پریشان می نمایند بمقتضای قول بزرگان
مطربی دور ازین خجسته سرای کس دو بارش ندیده در یک جای تکلف حضور ندید **قوله** آری محل
استعجاب و استغراب و مصداق ان هذا لشئی عجاب است الخ **اقول** مغلطه که درین مقام
بتبعه الزمانی تتبع خطرات شیطانی را پیش آمده برای ازادی طلبه بعد از ادنی غور تحقیق نماند مگر چون
بد سیما حرکت حلیه در نظر این صاحب قدسیه حکم نظریات محضه پیدا کرده بیانش میکنم چنانچه
در بسیاری از متعلقات کتاب ملحوظ است و آن اینکه مجتهد تخصیص مینماید عورت را بمراد خویش که
ذکر و خصیص باشد بتقلید ملا رفیع الشان طبع البیان و حکایت بوان مشاری حالانکه عورت عام است

والملاق آن خصوصاً نزد حنفیه از زیر ناف تا بر کبتین میشود لاجرم او را بر مراد خویش که دیدن ذکر و خصیتین
باشد و بحث در آن بحکایت جوان الفتاری کا عرفت میرود و انتقاص دلیلش بر مراد مخصوص او در کابیات
وتدونه خرط القتاد و پس در جوابش همین قدر کافی تواند بود که لا دلالة للعام علی الخاص تا حاجتی الی الاثبات
الثابت کتبار با ذر مغالیط و از آغاز دانسته فالعجب که وقت تصنیف تحفه کسی از قایدین خصوصاً
جناب مجمع الفضولین از بیداردلان انهم رهبری نکرد که آیا اخفی نتواند شد که مقصود امام ابوحنیفه از اجازت
مذکور نیست که حمامی را نظر بان اعضا درست است که میانتین و انستی عورت بود و نشن و الاتفاق نیست
بلکه اختلافی است الغرض هر کسیکه تواریخ حال عرب دیده یا زبانی ثقات حال ایشان شنیده باشد
میداند که در آن دیار هر کرا پیشتر ضرورت بحمام وارد حتی که زنان نیز دفعه هر هفته بحمام میروند و برای ایشان
وقتی جداگانه مقرر است بلکه بعضی از حمامها مخصوص بنسوان اند که هیچ مردی را در آن مدخلی نیست و خادمان
آن غیر از زنان نمی باشند و همگنان را معلوم که در حمام شیعه و سنی فی الهم میآیند و حمامی برای خدمت هر کس
حتی یهود هم حاضر می باشد و میگویند که بشیعه و همین است خدمت شیر خشی بجا آوردن و وجه معاش هم
رسانیدن و رفضه درین باب بغایت توسعه وارد حتی شیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی در کتاب کبیر خود
چنین احادیث از حضرت ائمه هدی مسندا روایت کرده که نمونه آن در کتاب شیخ دلالت بر آن دارد که حقیقة
و غیر ایشم در اندام نهانی بشمار دو گویند که آن خود در زیر دو سرین مخفی است پس فرج و خصیتین را فقط عورت
فرجی پندارند و واجب الستر شمارند و آنهم به بعضی از قیود و شروط کما لا یخفی علی الناظرین و اگر تعرف لبعضی
دیگر اثبات نماید مؤید این فضل خواهد بود نه مخرب آن کما لا یخفی چون حال بدین منوال بود لاجرم درین باب
رخصتی بوقوع آمده باشد بر تحریر صاحب جامع الرموز یعنی او را نظر کردن بفخذین و الیتین دست
و این تجویز اجنب ظاهر بدان ماند که نقال کشمیری در مرثیه خویش میگوید و حاصلش بدان میرسد
که محبوب بود و لیکن چون بنی امیه در خوردن خمر مولع بسیار بوده اند و نسبت بحبت ایشان آمده و لفت فرزندش
از بیشتر بود و اجتناب از ان مشکل افتاد حضرت ائمه هدی تجویز فرموده اند که بجامه ملطخ بخمر می نشسته و شونماز بگذارد
گذارد و نعم ما قال الحافظ الشیرازی شعر در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش
بود در کلام هر چه تشبیه تر و تسلیه کنا بحسب ظاهر ربطی و جوشی در حقیقت بون بعید است میانه هر دو زیرا که حمامی و
دیگر مردم اگر مورد رخصت باشد میسر شود و این امر اظهر است که عامه در انجمن خلفا و امرا اتفاقا دخل می یابند و بشنوند
بدیهیت حکم نتوان کرد بخلاف متعلقات حمام کما لا یخفی فکیف که تاویل کشمیری نقال را خود متون احادیث ائمه
میشکند و پامال نماید چنانچه بجایات خواهد بود که قبل از پی محققین قوم از اذ الطهارت خمر جابجا زبانی هم کرده اند و میگویند
که احادیث شان نص در طهارت است و اگر بران قدر کفایت کنی از امام اعظم و اقوم ابوجعفر طوسی که گفته اند
چنین مفتی بعد از و پیدا نشده و از بیجا است حالانکه این مکار عدا برای تحصیل علوم در دار السلام بغداد آمده

و تا مدتی در لباس اہلسنت خصوصاً شافعیت بوده مردم او را تعظیم و تکریم میکردند بلکه و غریب او از غایت تقیه و نفاق
پی نمی بردند چون او را در بلایای خویش و حاجتی بهم رسید دل بجوع تلخیها بسبب رفضه و صحبت معاصرین معلم ملکوت جاری زمیه
تا ملکوت و مردم را از راه برتافته دانستم که از مذهب تشیّع رجوع کرد و قال الله تبارک و تعالی و قالت طائفة من اهل الکتاب
امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون کنا مثلی که رفت چون تلخیان قرار دادند که حضرت ائمه را امام شیعه
توقع بدانند چنانچه استعمال صیغه تفضیل برای دلالت دارد و این معنی عظیم بود از ایشان که اہلسنت که ابوحنیفه را امام اعظم گویند
کمایه و جز فقش بر ایشان انکار دهم بلکه بر ایشان منقلب گردانیم باوجود ظهور فرق باعتبار اصول شیعه و سنی زیرا که اہلسنت چنانکه
از ائمه اہلبیت کسی معصوم نمیدانند مجتهدین خود را نیز بخلاف رفضه که ائمه را معصوم دانند و با ائمه مجتهدین خویش را اعظم بیندازند
مثلاً زراره و امثال او بخت را صدق الصادقین لقب نهادند و امام جعفر را الصادق یاد کنند و در نیاد خاص سنانی طوسی
امام اعظم و اقدم فوضح الفرق وضوحاً تاماً بوجه مع ان الفرق بوجوه لا تخفی بادنی تامل کما لا یخفی هر که خواهد ما دو این اجمال
التفصیل هر اوری را باید بمؤلفات احقر الانام را دیدن و خوشه ها از خرمن فرحیدن روی هذا الشیخ الامام الاعظم المذکور
فی الکتاب المسطور باسناده عن ابی سارة قال قلت لابی عبد الله ان احباب ثوبی شیئ من الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله
قال لا باس ان الثوب لا یسکر و نیز باسناد از ثمان امام عالی مقام از ابن بکیر قال سأل رجل ابا عبد الله و انا
عنده عن المسکر و النبیذ یصیب الثوب قال لا باس و نیز از ابی سارة قال قلت لابی عبد الله انا نخالط الیهود و النصاری
و ندخل علیهم و هم یاکلون و یشربون فیمر ساقیهم فیصب علی ثیابی الخمر فقال لا باس الا ان تحب ذلک کما روی سفر جامع
الائمه ان الخمر طاهرة و هی حرام من جهة الاسکار و الثوب لیس بمسکر فلیس بنجس و از مرور ساقی و دور جام
قول شاعری چنان یاد آمد ع بیزد و صاف بر حکم نیست دم درکش که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است
و از لفظ نخالط الیهود و النصاری که درین روایت و روایات دیگر است توان دانست که مخالطت حضرات
شیعه مومنین پاک با بنی امیه خصوصی نبود درین مخالطت فرع به جهل از بیان نیز بهم رسید و نیز معلوم گردید که فقط بنی امیه شیعیان
را مغوی که منکر دانند که نزد یهود و نصاری نیز این طایفه نقل مجالس شراب کیا بعی ... لیکن شاید بگویند که در بنی امیه
عیب هیچ شد یکی آنکه وقت مردن فرزع بلیشوند و نصوصیت و جسم او مسوح میکردند کما فی الاحادیث تغلبا فی البحار عن الائمة الاطهار
بخلاف امت ابن سبا اگرچه در زندگی هم تبرا اولیای حسین عین حقیقت باشند نقل صاحب الفتوحات و هم یحکمون فی مقال التشیع
دوم آنکه اهل کتاب دشمن حضرت رسالتمآب اند بخلاف نواصب که عداوت اهل بیت اطهار و معلوم جات رسالتمآب اند
که روز ولادت قرآن مجید قبل از نزول بر او سال آموخته کما فی المناقب المرتضویه للامامیه و من العجائب انهم جعلوه منشرکا فضاره
کما کانوا منافقین فی هذا من عاداتهم فی لباس المحققین کما ذکرنا فی ترجمه امامهم الاعظم فاعتبروا یا معشر المسلمین ایا الانهماک فهو ایضا ماخوذ من
کتب المشتغلین حیث کانوا یان اہل السنة مشرکون لادخالهم فی الخلافة غیر المعصومین علی فی المجالس و غیره و اگر نباید
دشمن حضرت باشند رفضه نیز دشمن آنجناب از جهت خواهند بود زیرا که ایشان قطعاً و یقیناً دشمن مهاجرین
و انصار اند که نزد شراح کافی مثل قزوینی اینها امت تحقیقی حضرت رسول مقبول بودند و هم دشمن ازواج

سلطنت تنها خود حضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده وهم حضرات ائمه که دشمن ایشان دشمن ماست کما لا یخفی علی اولی الالباب وهم ایضا
من حیث البحث آنکه نزد شیخ الطائفه زیرا که چون احیاء با مذهب جرم را نسبت بصدیقه کردند البته دشنام داده بجناب سید النبیین عالی الکل
آنجناب لخیاطبات محمول است بر تقیه امام صادق که حال آنجناب از صحیفه شان بارها معلوم گشته که با کمال ما مور الهی سامور گشته اند و
مدت العمر بهمین طریق گذشته نا ملتفت تقیه نکرده اند و صدوق باسناد لا ابتداء شیخ مذکور بطهارت خمر رفته و گفته که احادیث نجاست خمر محمول
بر تقیه است لیکن بمعانی ما قبل نظر از تناقض که درینجا لازم آمد اینجا که باقی الغا نیست که حضرات ائمه بر مذهب ایشان اخوان الشیاطین از
جمله مقبلین حضرت جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله بودند پس بحکم ... لازم ... بالملک شده و هو المطلوب فی سایر الکتاب
عند اولی الالباب باز برای مزید توضیح عنقریب حرف وامیگیم که اگرچه مجتهد بار بار از دهن بیرون می آرد که اجازتش دلیلی می طلبم
... بر حجیت خانه ... نشان میدهم که چون ... بحث بغضب استدلال از ... ثابت میکند
که امام ابو حنیفه رحمة الله علیه اجازت نظر مراد داشته و اوده من در توجیه آن میگویم که محتمل که مراد از عیان
باشد که گفتیم وقد تقرر انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس ثابت نشد انچه ائمه وانچه ثبوت میرسد ما می
مجتهد نسبت ... مخصوص است بجامی که اگر مجتهد تفویق البنین را مثلا به بیند گناهگار میشود و از ین لازم نمی آید تجویز الکر
کردن بطوری که بحث در آن میرفت کما لا یخفی قوله وانچه نوشته که در هنگام اختصاص ذکر و حیثین بجناب اهل بیت
طاهرین حاجتی متعلق نمود پس ظاهر است که حاجتی سوای آنکه عمر فاروق بوقت حاجت شان آورده شود و اتمام
حجت بر کرده اید امری دیگر نبود اقول هرگاه چنین ... بر خلاف چنین رفتند که روز دهیه کبری و حادثه عظمی
غصب فدک که پرده نشین بودند بیمار از نشستن خود بدر نیامدند هرچند جناب سیده فاطمه زهرا باعث بر خروج
شدند و شانها داد و بر غیرت شدید بر انگیخت و بحضرتها امر ثبت نمود و لیکن آنجناب خود حرکت نفرمود و مطلق قصه
خیال نمود گفت که نطفه فلان بن فلان است که در رحم این زن بخار ... ریخت و از ... مردم بکر حیثیت و حال
ملت بر سر خود و مرتبه خود ... حقی برا که این زن متهم بود تحقق بیگناه و دیا کی این است حالانکه آن کار
بیهوده آلوده دامن بود عقل سلیم مجتهد مطهر و باید دید که قایل باین معنی شد که باین تهمت شهادت چنین
دوان ... تفصیل به اجمال ... اجمال مدعی ... برو برد ... این معنی است که ضرور شد که خلیفه
اول قوم بدیگر ذکر و حیثین او را اعلی ... الاشتباه ... نمایند و به کمال بلاغت قصه اینش
از آغاز تا انجام بگویند و آن را ... تا از سر کس بیان افتند و ازینجا ... ازین نمایش و
فرمایش ... برکت ... بلند ... بوده باشد
بلکه الحق که شیخ سعدی با قتضای ... دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست
که عقبش ذکر خیر زنده کند نام را ... عقلا می عالم را ... و مناسبت مجتهد را
ملاحظه فرمایند که اعتقاد بضرورت این نمایش دارد و آن را اتمام حجت می داند حالانکه
این امر بشهادت مردم آگاه است و دلیلی مستقل از آن حاصل نیست و هنوز در آن

مطرق تواند بود که چگونه به ثبوت پیوندد که این اعضا جزو بدنش بود و تخیل کرا و با وصف تکلح دختر خود با عمر که برادر
ملعونش بکمین فی نشسته حق مصافاتیکه میان او و این جوان خوب صورت و خوش سیرت متحقق باشد بجای آورد
و شاید یکی از جنیان اشارل کرده باشند او آلات تناسل کسی از میت کنده جدا کرده برده در آنجا آورده
زیرا که همه عالم زیر نگین اوست بلکه جهل عالم را میپرورد و بهر کسیکه اشاره نماید از ملائکه تقصیر در انکار معاونت
اطاعت بجا تواند آورد و فلکیت شیاطین جن و انس که زیاده تر در هم اطاعت و فرمان برداری درین امور صیغه
و هر چه فرماید بجا آرند معهذا درین مجمع اولین از صحابه مهاجرین و انصار سابقین کسی با این واقعه عجیبه
که من بچشم خود قطعاً حکایت قطع را اینک دیده ام یا بتواتر شنیده ام که امری بس عجیب بود و الفخر حق اتمام
حجت وانچه در خیال خام مجتهد طغام است شهادت همان جنین است نه طلبیدن درج ... ج از ثلاثی محمد دلیکن
آمدن بران مزید کرده و از انجا که این معجزه در مجمع عام بود خلایق از هر طرف مجتمع شده بودند و در خلوت بیوت کی اتفاق
بیفتاد و پس اتمام حجت بخوبتر وجوه واقع شده و هر صغیر و کبیر دانسته پس از نهار درج ثلاثی محمد در ابرکشیدن
و از ابهر کس نمودن که خلیفه شیعه بعد از آن مرتکب شد هیچ ضروری نباشد کما لا یخفی لیکن این امانت تفسیر
نزد نفوس رفضه خبیثه ضروری الاهتمام بود پس مقام انست که رفضه تقدیم مهمای لطیف بر سنه مشکوره علی جلیلی احتمام
قدا گرد انند که تمامی بهت و الا تهمت خود را بر رمالی اخوان خوش طلعت و نیا اخلاق مصروف ساخته و بدین
تمام نجات اکرا از قید و بند در خواسته و او را بعیر باز داشته و امانت حضرت رسالتمآب که بصفه مطهره اش
باشد بالاجماع انچنان ذلیل دانسته که خونش بدر گردانیده چنانچه بارها دانستی و بالاخر انجامش بدر زنجیر
خواهد شد که لعین قمی در تفسیر اهل بیت که حقیقتاً اغانه و انجامش از شیطان سرحوب با خود دست میگوید که چون جناب
پیغمبر را نوبت رسد که از جناب مجاسبه طلبند و سوال فرمایند که یا علی با ثقلین چه معامله کردی ریش و بروت جبتر را
امام الائمه شیعه بمالد و در جوابش بر خویشتن بیالد و فرماید که حق اطاعت و حفظ وصیت است بجا آوردم فانظروا یا
اولی الابصار الی ما نقل هذا الحمار عن الکرار الغیر الفرار و هو باعث غبطة الدجال و المسلمة الکذاب رئیس الکفرة
الاشرار و ابهیم دال آنست که سرحوب لعین از نهار درج وقتی از اوقات بر طور اسلام نبود اگر چه رفضه تا امروز
فضلات محدثات آن شقی بمقتضای یا کلون فی بطونهم الا النار بجان میکنند و العداوة تمام بر بهره تمامش از بدید
نکلو هنیئا مریئا بالقلب جانهم سیلفونا از این حکایت جوان انصاری که مجلسی میان اصحاب تصدیق قصه قطع اعضای
تناسل و قبیله خلیفه اول رفضه بیان فرموده در تصدیقش لبی بجنبانیده و نگفته که من هم از ان صحبت شریک بودم
یا علی تو هم شنیدم راست فرمودی که این جوان همانست که عذاب اینان از زبان سرور جهان شنید و عضو
تناسل را پاک ببرید و مقام اینگاه آن بود که او را سزا دهد که خلاف شریعت غرا اجرا العمل آورد حالانکه وحی الهی
بر حضرت رسالت پناهی در موقع بر کردن راوی فرا رسید که علاجش بجا ار نبو سیله او بپردازند فرمایند تا علی مرتضی اعضای
او را بکمال احتیاط بر بدنش چسپانید اری سخن همین است که مصراع هر عیب که سلطان به پسندد هنر است

و نیز از جملهٔ اشکالاتیکه بر مذهب شیعه وارد است اینهم یکی از آن جمله باشد کما لا یخفی علی من طالع تتبعه الاصول
وغیره من کتب الاصول و اگر شیعه بملاحظه مذید اجتناب از فاحشه زنا خواجه سرای اختیار فرمایند البته مورد
تحسین و آفرین خواهند بود اما حصر حاجت در نمودنش بفاروق پس در حقیقت تکذیب این باب مسئله
کذا لیست زیرا که بر عموم دلالت دارد آن روایت و جمیع خلایق در آن نکیست که در آن اینهم فلا راه
برای ضرورت جنازه عند النبی و از همان وادی است که آنقا معلوم همگنان گشته چه در زمین مجمع خلایق
البته او هم شریک خواهد بود که خلافت زیر نگین داشت و اگر او نباشد کذب مجتهد زیاده تر ثابت صریح مذکور شاید
که امام بالفعل عمل شیعیان حقه را بر کشود و اعضای مقطوعه را بهر کس می نمودند که قوم لوط عمل
آوردند و تصدیقا لزامکان او و تحقیقا بعد از این اعجاز عظیم حاجت بدان چه بود که امام اول
از نفسه ارتکاب این حرکت شنیع فرماید درج را کشاید و ثلاثی مجرد بدست گیرد و بهر کس برای مزید بکر
عمل قوم لوط چنانچه مجتهد قبل ازین گفته بود بنماید که این حرکت از مجانین با اطفال هم تواند بود و حضرت
فاروق تا برا اظهار رفقنه مجرد قول جناب امیر را تصدیق بیفر مود حتی المجدرات فی المجال پس بعد از تنزه جوان
بایں معجزه قوی چگونه خاطرش محتاج خواهد شد حالانکه سلامت روی و تواضع او همه را معلوم است کما هو
خود شیعه در مطاعن او این امور را نیز ذکر کرده اند التوقع ثواب دارند و بر فرض و تسلیم اگر کسی با وجود
روایت معجزه مذکور نیز قرین ریب و شک میگردید بایستی بدان صرت و حکایت آن کشودن و برای حفظ آن
آن جوان گفتن ما نظر و الیه لیس له ما للرجال لا القلیل و لا الکثر کما ذکر فی الرسالة القدیمة عند ذکر جهال الروایات و
قد تقرر فی الشرع ان الضرورات تبیح المحظورات **قوله** و او هم بجام حضرت سید انبیا واقع شده **اقول** از
قران مجید این الفاظ هم از دین حامد بر آمد که اِنَّ اللّٰهَ لَا یَاْمُرُ بِالْفَحْشَاۗءِ هیچ عاقلی که حسن و قبح اشیا را
عقلی داند این انجاث را حیا نکه باید از کتب خود نیفزاید و تطهیر با بجوانند چنین حکم در تالیفات خویش براند
که حکام حفاظت این امانت و نفس اشیا از جناب سید انبیا بی بلا ضرورت کا عرقه چه او در مجمع خلایق ذکر و
تحسین بعد از وقوع چنین معجزه عظیم را بهر کس نمودبر عمل مذکوران جوان را لایق نفرین و نکوهش بود چه را او
حکمت الهی را در بارهٔ تناسل باطل و کسیکه اعضای خود را ببر دحال از دین و ملت معلوم که ارتکاب کبره کمترین
درجات آنست او در امور چنین تفضلات گردانند که بر شرمگاه او دست مبارک بمالند و انواع تفضیل و اکرام مبذول
دارند و جناب امیر سفارش او با میر فاقلا ارشاد نمایند فهمه اهتمام رواة و اضعین قوم است که برای تذلیل خلفا و تجهیل
شان بعمل آورده اند تا عوام بدانند که هیچ حرفی را از مسایل فقهیه یاد نداشتند و بخیال نیارند که انجام این موضوعات بالاخر بکجا
میکشد که دلیل است حقیقی حضرت سید السنن که مهاجرین و انصار بودند و در صحبت حضرت بمدارج کمال رسیدند بدین درجه قایم شوند
که چنین جاهلان را مسند خلافت نشانند اگر چه در باغ نا سوی چنین جاهل تواند بود که حال انوار نقص و ضعف ایشان نمانند چنانکه جناب
حالی خود ایشان فرموده که من کنت المذی ابوهم واز جهت شتنه داماد حیا کردم و نه پرسیدم و بتوسط مقداد حال بدی معلوم

کما فی التهذیب وغیره من الاصول و مقام شکایت نیست مگر بر مسالک روافض که تصریح کرده اند که اعتنای الائمة الاثنا
عشر بعلوم حضرات ائمه هدی از طفلی تا جوانی و از جوانی تا به پیری یکسان می باشد بیشی و کمی را مدخلی دران نیست
از دستانی هم در کتاب امامت می آرد و بران می نازد و برین غلو و تعصب بسیاری از مشکلات متوجه است که عمر ایشان
رسانند مسائل و طهارت که ما ینبغی بفهماند قوله فما جزاء فاعله امیر المؤمنین الخ اقول خود اکابر علمای شیعه می نویسند
وجناب اعور المحدثین در کافی نوشته اند که معاذ الله و بر دختران دوشیزه حضرات اهل بیت غاصبین و کاسه
لیسان شان تصرف کنند وجناب ایشان را سر منبر تهمت امور فاحشه نهند و اینچنان نویسند که هیچ کس از اهل اسلام
لطیب خاطر ان امور را نقل نتواند کردن الا باشد ضرورت و در احوال حضرات ائمه هدی چنان محقق
گردانند که تا مدت العمر عادت ایشان ارتکاب کذب بود و ایشان را بلعنت و اعتذار گردانیدن و تقیه
در بین کائنات را بانواع مدایح علیا ستودن چنانچه کتاب مختار عام المنقدین بران گواه و قس علی هذا
کتاب الجهاد از کافی اعور المحدثین و نسبت انواع مکر و حیلها در باب کشتن فاروق اعظم رض و ذی النورین رض بعمل
آوردن و انتساب آن بجناب امیر نمودن بدین ضمیمه هم که جناب امیر المؤمنین ع منفرد بود که حاشا که من شریک
بلوائیان بوده باشم اگر خواهند مرا در مقام حضرت ابراهیم خلیل ایستاده بگنند تا قسم شرعی بخورم و تحاشی نمایم و جهال
شیعه می نویسند انچه بر ان دلالت کند که انجناب شریک قتل عثمان بود کافی و نهج الحق وغیره و خلفا را بانواع عقوبت مبتلا
جناب سیده را اذیتها رسانند از ضربات تازیانها و دیگر صدمات که گفتنی نیست امام محمد تقی شیعه در کتب دینیه تنزیه الانبیا
مثل کافی می ارند که حضرت سید المرسلین ص و حیدر و بردی تمامه متعین از ملائکه نویسانیدند که هیچ دعوی نکنند خواه دعوی
خلافت باشد خواه دعوی فدک و مانند آن باشد بار خلافت آنرا در کتب بینه اینچنان بشدید می آرند که بمدینه ان
درین کتاب بجا بجا دانستی و بقیه را خواهی دانست پس حرمت اهل بیت از دست این نواصب درین که امر و نهی بر منابر
ملحدها لباس تشیع پوشیده اند و قدما و بانیان این مذهب همه منافق بودند چه باقی ماند تا کسی معاذ الله در بلای تهمت
آن باشد الحاصل سخن مختصر انکه عزت و حرمت آدمی محصور درین است که مقید به قوانین شرعی شده رعایت ان لازم
شمرد و هرگاه از ان بیباکی و شوخی بدر آمد هر چند در دنیا اسباب معاش جمع کند از کثرت عمارات و گنجهای شایگان
نزد هر و جانبه هیچ و پوچ در انکه است حضرات ائمه هدی را یا معامله با خالق است یا بمخلوق اگر گفتگو در ان
با خالق است میر دلیل چه است که در هر دم و دقیقه که حضرت از آل عبا عند الوفات نویسانیدند ملائکه مقربین
حاضر بودند و بار بار اشتهاد ایشان بوقوع آمد یا بجا آل کرد انیست معامله حضرات اهل بیت با خالق ارض و سما و معاملات
شان با بندگان خدا هم پوشیده نماند زیرا که باصول رافضه غیر ازین چه بود که اختلاف را در ایشان می انداختند تا آنکه
منصب شان بدلالت کتب رافضه مثل تنبیه کنتوری رفع الخلاف بود و ایضا بر قرار داد مجتهد بلی بقین توان گفت که چون
خلیفه اول بشر و ران جمع اولین و آخرین ذکر خبیثین آن جوان را همه کس نمود البته آن دیگران نیز شریک
حاجت مذکوره خواهند بود و تصویر حاجت غیر ازین چیست که دران زمان لفظ امیر المؤمنین بر فاروق اطلاق

واین معنی بدیهی است در جمیع کتب من موجود که هر که چنین است بر اصول مجتهد بالبون بالبون است پس
تا که بر شیعه شنیعه آنوقت را نمودن و بر ظاهر است که از این دیگران بی روایت چگونه تواند بود معاذالله فلا استعظام
فی رد عنهما فکیف که وقت تقریر این لقب نکیر نفرمانید که این درست نیست مگر بیانی بکی کالا تحقیق و همیشه خود او را
باین لقب یاد فرمایید عیاذا بالله وایضاً تا فرزندان را به یاد ملاینک گفتن و نیکان را بدی یاد
فرمودن چنانچه از اصول شان بمراتب عیان گردید پس عزت و حرمت این بزرگان را دشمنان
اهل بیت لعنهم الله در هر زمانی بی نگذاشتند پس زبان درازی مجتهد کذاب مجلی مسلمه و دجال اهل سنت معاذالله
انتهاک عزت و حرمت میکنند از عجایب خرافات خواهد بود پس ضرور است در مقام تیشرای این یافته و
رسن الاشقیا ورقاتی چند از توقیعات بجار بلاحظ آوردن و آن را نصب العین گردانیدن و در
لعن و نکوهش او آن مضامین را در جای خود ثبت اوردن تا رفته رفته هر کس را بتکرار انظار در
یاد آمد و غفلتی از آن نرود که سزای لایق بدگویان و تبرائیان چون درین زمان بنا بر عدم نسبت
عدم سلطنت و وقوع ضعف در بند و لیست قواعد مسلمین پس اکتفا بر قدر ضرورت ضروری باشد
تا این امور کلیة محو و منسی نکرده وجه تخصیص نقل ان در بجار و غیره اعانت التزام است که در سایر این
و تیره مباحث کلامیه مرعی و ملحوظ است و آن عجایب و غرایب دیگر آنکه درباره انقلاب عتر فنش اگر
کسی ادنی التفاق بکار برد میتواند که بلا کلفت یعنی بلا زیادت و نقصان منقلب گرداند و ترتیب نقل بابت
دیگر حاجت نیفتد مثلاً چون بداهتاً عیان شد که قطع الات تناسل خطای است عظیم و گناهی است کبیر پس امر نگابد
اعضا نمودنش بخلق خدا از حضرت سید انبیا چنانکه دانستی زینهار عقل این قوم نیز تجویز نمیکند پس انتهاک حرمت
رالبسوی مجتهد بلا تکلف قلب توانکرد در حق او توانگفت قاتله الله علی انتهاک حرمة الرسول
و آل الرسول خصوصاً زوج البتول **فولکه** و علت عمری که شاه عبدالحق لخ در مقام برای حل بکیدت
این کیاد شیاد ضرور میدانم که عبارت شیخ دهلوی از ترجمه مشکوة شریف نقل کردن و هم عبارات
دیگر شارحین نوشتن که هر جا از اختصار کار تصنیف خصوصاً در امثال این کتاب بهایی آید اما اول پس
اینست و عن عمر رضی الله عنه قال رانی النبی گفت عمر که دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انا ابول قائماً و من
بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه یا عمر لا تبل قائماً بول مکن ایستاده فما بلت قائماً
بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد رواه
الترمذی و ابن ماجه و امت همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریماً یا تنزیهاً بجهت لازم
آمدن کشف عورت و نجس تن و جامه و ترک مروت و آنکه مولف میگوید رحمة الله علیه که قال الشیخ الامام
محی السنة رحمة الله قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق به ثبوت شده است از حذیفه بن الیمان که گفت
آمد پیغمبر بر سباطه قوم جای کرد که گروهی را فبال قائماً پس بول کرد ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر

بعذر گفته شده است در توجیه این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری تا این
عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلوة والسلام که مبعوث
بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال تزوال پذیرفته و بول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای
عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اثبات میکنند بعضی گویند دردی بود در پشت آنحضرت که بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن
نداشت و بعضی گویند که عرب استشفا میکنند و علاج مینمایند در رفع وجع صلب بایستاده بول کردن و امام شافعی رحمة
الله علیه برین رفته و حاکم حدیث از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در درون
زانوی وی بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعضی گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود و بحکم ضرورت ایستاده بول کرد زیرا که
خاک آن از یک جانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بران ممکن نبود مگر آنکه جانب بلند را پس پشت کنند و درین
هنگام کشف عورت لازم آید بر جماعه که از آن راه میگذرند و اگر جانب بلند را رو آوریم افتادن در ان و در مباطه در
غالب پست و بلند می باشد و قابلیت نشستن ندارد و بعضی گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز
و تعلیم امت بود و آسانی کردن برایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
و در فعل آن نیز رخصت است و در عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده
تر است و بر آنش تواند که در آن وقت او را علتی عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که ضرر از جانب دیگر پدید آمد و باد خوان نهی کرد
ازان و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد و تکلم توان نمود والله اعلم العبد از دیدن عبارت شیخ
دهلوی رحمة الله علیه آنچه در خاطر مجتهد پایون و مقلدینش از راه ناعاقبت اندیشی و کافر کیشی خطور کرده بود تهمت محض برآمد
مجتهد سیه رو و خائب و خاسر سر کرد زیرا که موافق این عبارت کلام در آن بود که اعذاری که برای فاروق تجویز میکنند در
اعذار شریعت جاری است و لیکن بقای جاهلیت بعثت شریفه از جهت ابطال آن و تکمیل مکارم اخلاق بود و همچنین عذر
اخیر که فاروق را اندیشه بود که نشستن چیزی از نشست برآید و موجب حرج گردد در نماز و دیگر عبادات و شیخ ازان انکار
فرموده و حضرت منزه است ازین امور که آدمی نشیند برای بول و حاجت غائط و مبادا آن پیش آید پس اهل نظر را باید که گوش
بران شوخ چشم نمودن که سبب اندیشه فاروق را علامت خویش قرار داده چنانچه در مثل هندی مشهور است چور کی داڑهی میں تنکا
و قصه اش چنان مشهور است که دانشمندی گفته بود که اگر خود دزد میخواهی اهل محله را فراهم کن و دزد را نشان میدهم بار مجلس
منعقد شد آن بزرگ همه را دید و این کلام گفت دزد در ریش خود دست بگردانید تا پاک کند دانشمند اشاره کرد تا او را
بخلوت بردند و گفتند پیدا و رنه ترا پیش همه رسوا کنم و بدر عار رسید انصاف باید کرد که این الحاد از بعد ها سالی در مکاید و مطاعن عمر
رفضه دائر است و علمای فریقین در تایید و تردید آن گفتگوها دارند و لیکن یاد نداریم که غیر ازین پایون و مقلدینش صراحة
یا اشارة کسی بر زبان آورده باشد و احدی مانند او رسوا نشده و گاه گرفته ضرورة و آیه لا و استی لفظ علت در
هر کتابی بمعنی مرض است علی الاطلاق دیده باشی ایا امراض نزد غوی شیئی محصور است در یکی مرض که او را دائم

در آن گذشتاراند خصوصاً با ترکان تر زند آتش دارد و غیره عدالت است و درین مرض گشتن تمام خاص و عام در روز و
حسب اتفاق یعنی از اولاد او را نزد احباب فقیر دیدم که قطع نظر از لباس خوبان هند به قسمی از زیور جسم
بازوی دلجویش مزین بود در دل گفتم شیخ در گلستان چه نیکو فرموده مصراع اینهمه زینت زنان باشد و گاهی اینهمه بنات
در خاطر میآرد دیده خط بلعلش و سبیلی دارد بجای طوطی لشکر ستانست باز چه گویم که بر نوجوانان افاغنه
بعد از غیبش چه تلخکامیها و تلهفها و تاسفها پدید آمد که اکثر ایشان خاتم فتح را یعنی فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه یاد میکردند و بتجلی حال یا قال آغاز سخن را بشان میداد که انا فتحنا لک فتحا مبینا چنانچه
در حال هارون الرشید و کنیزه نو خریدش روایت کرده اند تجنبه آنکه عبارت شیخ دهلوی را با اینهمه سلاست
که دارد با وجود قوت قدسیه اجتهادیه خویش که درین کتاب ضربت حیدریه خود مبین آنست حقیقه بفهمیده اکم
دران برهان قطعی یقینی بر بطلان خیالات رو به مجتهد اصولیه موجودست جاییکه فرموده که در عذر عمر
رضی الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند که بقولش بول مذکور احرس است پشت را پس تواند که در آنوقت او را علت
عارض بوده بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اقامت دلیل
بدین طور است که اگر معاذ الله مقصود آن بودی که مجتهد بمقتضای المرء الفقیه علی نفسه بیان کرده البته قول شیخ
که دلالت بر عروض فی الحال دارد منافی ان شدی و تفصیل آن محتاج شرحی است مبهم الله کر و این
رمز بر مجتهد محتاج الیه نیست کرا و شرح و بسط آشنانیک میداند آنچه باو از قرون دو صد میگذرد بس ام از انان نقل
و نفخ است که آدمی را با تقاضای بشریت فی الحال بهم میرسد و موجب خروج ریاح و بلغم و غیره از
پشت میگردد و با وصف آن چون فاروق کسی را دید که بول ایستاده میکند باتباع حضرت
صلی الله علیه و سلم منع نمود چنانچه آنجناب ورا منع فرموده بود و مراد از فی الحال همان وقت
است که حضرت او را چنان دیده بود کما لایخفی حال مجتهد در کیفیت اجتهادیه چه ماناست بحکایت
ابنولی که موی زهار می تراشید و نقاش چنان او را در بود که عضو تناسلش بر زمین افتاد
چنانکه کسی از نهی خود در آنحال چنان راند که بینی هم جدا شد پس بیدار شد و بیادش آمد که زود تا زود
بر زودی به میتو دعضو را بجای بینی چسپانید و بینی بر شرمگاه چون مردم بعد از خشکی می پرسیدند گفت
که او رنگ زیبی بر آمده بود و اگر بر مجتهد این سانحه رفتی البته بعقلیه قوت قدسیه اجتهادیه بی منت مخلوق
انسانا اندرون بروی و امانت خود را بالنفس شاشیدی و با ناله رسم تکرار انه طلبیدی پس گویا این نظم از
زبان اوست ه بی منت مخلوق مرا روزی داد بنا از در خود بر ایشان ننشدم بعد ازین اگر
هنوز در خاطر مجتهد احتلاجی باقی است و در بعضی از خصوصیات بخواهد که تشفی و تاییدی سا بشنود
بمرقات شرح مشکوه از ملا علی قاری بیت متوجه شود تحلیلش در فارسی بشنود که مرویست از فاروق
که حضرت مرا دیدم و در حالیکه ایستاده بول کردم فرموده است ای عمر ایستاده بول مکن نزد خطابی همی نیز نهی

و علتش طهورت بکثرت ست نسبت به نشستن تا اندیشه رجوع بول پس ایستاده بول نکردم بعد
ازان بامتثال امر شریف ترمذی این حدیث را بروایت کرده تضعیف و ضعف آن بدرجه ایست یکی آنکه
رافع آن عبد الکریم بن ابی المخارق ست که محدثین او را ضعیف میدانند و سجستانی او را تضعیف
کرده و دیگران را نیز درو کلام ست دوم آنکه فاروق گفته که بول نکردم ایستاده از وقتیکه اسلام آوردم
و این اصح ست از حدیث عبد الکریم و بیرک ازار با نقل کرده که ابن مسعود گفته که ایستاده بول کردن
خلاف مروتست بروایت ترمذی و مرا در وجه دوم نظر ست زیرا که جمع توانند شد باینطور که فاروق را
اینچه فرموده مراد آنست که از وقتی که اسلام آوردم و نهی شریف شنیدم بول نکردم ایستاده زیرا که حسن
و قبح بدون تصریح شارع چگونه معلوم تواند شد رد داده ابن ماجه امام محیی السنه فرموده که بصحت پیوسته
از حذیفه رضی الله عنه که حضرت امر خاکروبه گروهی را ادبول نموده ایستاده و محدثین تنها چنین چند گفته اند
بعضی بر آنند که نهی تنزیهی بوده نه تحریمی و جمعی گفته اند که برای حرمت بوده فعل آنحضرت عذری داشت
و مکانی نیافت برای تنبیه ما مانعی بود از قعود در پای مبارکش و الوالامت او دیا بعضی تجویز کرده اند
ایستاده بول کردن را مکروه پنداشتند بعضی مکر لعابری و حنیفه بدین رفته اند و زیر لفظ متفق علیه
بعد تحقیق سباطی نویسد که شیخ میگوید که اگر این حدیث صحیح بودی بی نیازی بود از جمیع ما تقدیم ولیکن
دارقطنی و بیهقی ضعیف دانسته این حدیث را و اظهر آنست که فعل حضرت برای بیان جواز بود چنانچه
ابهری نقل نموده و در شرح قبل کان ذلک لعذر میفرماید که سید جمال الدین گفته که گفته اند در انجا
از کثرت نجاست محل نشستن نبود و گروهی گفته اند که اگر نشستی میکرد احتمال کشف بود
بر گذرندگان اگر استقبالش می نمود اندیشه فقط بود و هم بارگر دیدن بول و جماعتی گویند که اندیشه
بوده باشد و در نشستن بحث بر آمد چیزی از پشت و جمعی گفته اند که زخمی بود در پای شریف چنانچه
حاکم و بیهقی از ابوهریره آورده اند که زخمی شده بود اندرون رکبه شریف که کلفت میشد در نشستن برای
بول و از امام شافعی رح مرویست که عرب چنان میدانند که بول قائما درد صلب را رفع میکند
پس ارتکاب خلاف عادت شریف نموده بدان جهت ورنه عادت شریف همین بود که بول قاعدا میکرده
و مختار همین ست و در احیا گفته که چهل طبیب اتفاق کرده اند بر آنکه بول ایستاده در حمام یکدفعه
مرتبه اتفاق ست چنانچه زین الدین عراقی گفته مقصود در اقسام ازین تکرار و تطویل عبارات آن بوده
که مجتهد بعد از دیدنش باز در مغلطه بد اندیشی و کافرکیشی چون خر در گل فرو برود و انقدر بدانند که در
باره فاروق اینچه گفته بودند از بر آمدن چیزی از پشت از بیان خبیث امراض ست که بعضی برای
حضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کردند و شیخ عبد الحق دهلوی انسان انکار فرموده درین ابواب
میانه علما البته اختلافی هست که بعضی تجویز کنند امری را بر فسخ تجویز ننمایند مگر تحفه اثنا عشریه

را از مقام تحقیق بهجر و بذیان نمدید که چه قدر تفصیل دران بعمل آمده که جماعت بعضی از اقسام آن را مجوز دارند و جمعی تجویز نکنند و صدوق شیعه وقوع سهو را از حضرت در نماز جائز نه پنداشته و دیگران ازان انکار می نمایند و می خندند لیکن غایة الامر گروهی از اہلسنت ممکن میدانستند برآمدن چیزی از نشست وقت نشستن برائے بول و دیگران از ذکر آن اجتناب کردند و مجتهد بنا بر الحاد و زندقه خود در فضلات و قاذورات افتاد و عیاذ باللہ من ذلک و بر عادت خود رسوا شد در افریکه بسوی فاروق انتساب آن کرد لا حول و لا قوة الا باللہ العلی العظیم و اگر میخواہی قدم خویش فراتر نهی صحیح مسلم را بر کشاد و در شرح آن کے غور بنظر تامل بدانی که استاده بول کردن از عادات عرب بود و مبنا و بدایشان بود ماه ازینکه بملاحظه جناب مذکوره باشد تا بعضے ازان که اجتماع آن خارج از دائرہ امکان نیست در جاهلیت قوم عرب در محل عبارت چنانمیکه و عادت بحد بکلی بود را برمنه بجائے اور دند درین باب حکایتها در کتب فریقین دیده باشے از آنجمله آنکه زنے آمد که حسن و جمالش در عرب مشہور بود پس ہجوم کردند و ہر یکی او را خواستگار شد و در آنحال میدید و از غایت ہجوم بر حد گرمی افتاد و ہر یکی پیام میداد و خطبه کسے را قبول نکرد اے غیر ذلک در رسم بول قائما در لسان تامدتے مدید بود حتے که رواة بجناب امیر ہم نسبت داده اند و من تیمم که ہر گاه ہمه قریش و ساکنین حجاز شریف بت پرستے میکردند و مشرک بودند و خمر نشادے و معدود نے مشتی بودند پس این امور را که میپرسد و آن را که بخیال می نه آرد بہ بین که ہر گاه بکمال خلوص توبه نصوح نمودند که قول او تعالے تتجافی جنوبهم عن المضاجع در حق ایشان است علو مدارج ایشان و آثار آن به پهلوے عرش عظیم مقربین شد فرق انیست که بر اصول ما در ہمه اوقات و دل و زبان ہمه از تصدیق خود بود و بر اصول رفضه بد اندیشان تا وفات مختلف افتاد لیکن کار اخس حیوانات ست ایشان را ہمیشه چنان جان نستن و مہنا و تے ایزدی کرا از دست برتافتن و در اثبات عادت شریف آنچه در روایات صحیحه منقول است از نساء حضرت ام المؤمنین صدیقه وارد ست و در کتب معتبره مثل تحفه و غیره بیان آن بوجود کفایت میکند که ہر که گوید که عادت کذا و در حال قیام زنہار تقدید بول میکنید عادت آنجناب ہمین بود انتهی و خلاف آن بر وجود مذکور محمول کما لا یخفی قوله و عبارت حاشیه قاموس الخ روزی چند میگذرد که چون بر این بحث نظر افتاد و بسیار زنے از ارباب طمع را احباب فقیر بعد از دعاہ تقرب بفوائد دنیوی بر انگیختند با این جمع انتی امہر کیف که فوائد بود استفاده کنند خواه از قاموس باشد خواه از قانون بلکه اینهم نگویند که بسیار زنے از شیعیان اہلسنت بعد از دیدن عبارتش مذہب شیعه اختیار خواہند کرد با اینهمه نشانے ازان بهم نرسید و ہر چند ارباب طمع زمین را باسمان بد وختند و زنہار تهر نشے نه دیدند که مولفات جلال الدین سیوطی بدست نیامد که دال بر حاشیه قاموس و قانون باشد انیقدر البته بعد از جستجوے بسیار معلوم شد

که شیخ بعضے از لغات یافته که ذکر آن در قاموس نیست درینباب رساله نوشته و همه کس خصوصاً مجتهد قائل
سالار مجانیست میداند که بیان لغت آنچی در قاموس موجود ست پس شرط حکر هم باینه نشد نشان خسرو
از کجا دعمر فقیر درین شهر که مجمع بر خیر تو انگفت برای دیدن این حوا شی مجهول بسر میشود تا امروز که سنه هجری
مقدس بهکنراد و صد و هشت و چهل رسیده تبلاش این امور و ماند آن افتاده ایم اثری پیدا نمیشود
دار هر طرف انواع گرد و غبار رسوایی بلکه ظلمت قیر لیے روی دروغگویان و مفتریان را سیاه میسازد
سن بعد دعوی تائید آن برای تیز زبانی مجتهد ادعای دیگرست و لیکن در امثال عرب آمده و بهر گوش شنیده
از اهل نظر رسیده باشد که ثبت العرش ثم النقش فکیف که دشمن عقل و دین مدعے انیعنے باشد که
عبارات حاشیه قاموس و قانون مویدان البته در ذهن محبت تامل عجیب بوده باشد و العاقل و
تکفیه الاشاره مقام حیرتست که هر گاه عمر ما در طلب ماخذ هفوات مجتهد رئیس الخرابات بسر شود و هم رسله
و خود موبدان در ذهن محبت چگونه مرتکب باشد عنقریب درین نزدیکی آنچه از قیاسات تقیه و دلایل
رفضه مرتکب خاطر ست زیاده بر جلوه افروز انجمن رفضه میشود و بیانش بر غایت ایجاز و اختصار آنکه
چون مرد با ایمان بر دو کتاب شیخ الطائفه را که تهذیب الاحکام و استبصار ست نیک ببیند و موجبات
غسل و غیره خصوصاً آنچه تعلق دارد بنسا و ملاحظه کند تواند دانست که حضرات ائمه هدی شیعه را
حسب آنچه باید اجازت وطی فی الدبر بطیب خاطر داده اند بلکه از کابینعے از آیات قرآنی باثبات رسانیده
فکیف در ایام عادت مقرری زنان که پروانگی آن قطعاً عنایت کرده اند پس همه شیعیان عموماً مستفیدانِ
کل جدید نه بلکه بهره و افر از آن بر میدارند و تقلید حضرت ائمه میکنند و در کتب طبیه دیده باشند که
هر گاه زن هم بدان عادت گرفته او نیز متلذذ میشود و بعد از وضع حمل بر فرزند او با یون و بابونه
میگردد و از ینجا هم حکم توان کرد که هر صاحب این مذهب چنین ست و قبل ازین در آغاز این مجلد گذشت
آنچه دلالت بر آن دارد که بعض قدمای رفضه بکمال انبساط ملا کلفت از عادت مقرری خویش خبر داده
و حضرت ائمه نسخه مجرب برای نشان تجویز فرمودند پس تبرعاً ذکر آن برای مجتهد تماشا و اولاد و تلامیذ
و جوه در آغاز این مجلد نوشته شد و لیکن از هیچ کسے گوش رس نگشته که مجتهد بر خر حرثی ضربتی زده
و پوست کرس را مشتهر خویش گردانیده باشد چون از غایت انهماک درین عادت و لذت علاج آنرا
را کوشش گردند علاجیکه ما معشر اهلسنت تجویز کنیم چگونه بر آن کار بندند قیاس دیگر که مشتملے بدیهی الانتاج
غالباً بدین اوراق ماده آن بر گذشته باشد آنکه از روزیکه فاروق اعظم لفظ امیر المومنین بعد خود لقب اکبر
لقب امام گذاشته پس همه اصحاب آنرا قبول کردند حتے جناب امیر و نیز ائمه متاخرین خصوصاً حسین تیره او
و خود رئیس شجاعان دهر یعنی محمد بن حنیفه که حال بیلوانی ایشان هر کسی میداند که عدیم النظیر بوده اند
و تنبیکه برای زیارت یزید در دمشق رفتند و بدست نحس مستعمل شد بیعت نمودند چنانکه از نقل مذکور در حق خطابه یزید

نیاوردند حالانکه از غایت خیرخواهی و امر بالمعروف و النهی عن المنکر میفرمودند که حیف باشد که علما
بر منبر نام تو گیرند و تو از حضرت توبه نکنی و جز این عیبی برای او تجویز نکردند و اولاد و امجاد او امام کاظم
جعفر و حضرت امام رضا را شب و روز مامون را بعین لفظ یاد میفرمود بسیار روزیکه نکاح با دختر
بست پس از هم خوی یاد هم صواب بحصول پیوست حالانکه در آغاز و انجام زنهار هیچ اکراهی نبود و اگر تعریض
مجال بهم بریم این بلفظ دیگر تلفظ نمودند که موجب زیادت انبساط خلفا و سبب احتراز از وعید ها شده بوده
سبب لینی این لفظ در میان می آید حالانکه ماهرین فنون بلاغت الفاظ هجو را چنان در صحبت خلفا ادا کرده
که زنهار نگاهی مذمت نمودند بلکه بمزید التفاتات پرداختند و این قصه ها در تواریخ مبسوط است از انجمله آنکه شاعری
آمد قصیده خود را بتقدیم رسانید و امیر و متولی همه سر جنبانیدند بعد از تمام انشاء آمد صنعت ادب و خبث با اعتنا و امیر را التعلیم کرد
که هر بیتش با مدح و قدح ساخته او را جستند و نیافتند ه هست در سلسلهٔ خاقانی * مهر دارد که
مقدار دنیائی * در سخن چونکه ظرافت آمیخت * از زبانش گهر بدر ریخت * همه اش را برهمن دیده
نظم کرد و گوی سبق و صله در ربود در جهان یادگار گذاشت و از ینجا عیان شد که هیچکسی از
اکابر شیعه خالی در الوقت از این مرض فرمن نتوانند بود زیرا که در اصول اصلیه رفضه بروایات
جهاننده علمای ایشان چنان قرار گرفته که این لقب خاصه جناب امیر ع بود که از آسمان نزول
اجلال یافت و روایات او در اصول موضوعه مثل کلینی و تفاسیر و حق الیقین و کتب مناقب
مرتضوی و مجالس المومنین عددی نیست و اگر چنین میگردند بعناصر عبدالله بن سبا لعین چگونه مستند
و بمقتضای احادیث متواتر المعنی چنین لعان ظلوم یا کسی که برای دیگری استعمال این لقب را تجویز نکرده اند
پس هر کسی که شیعه باشد برای غیر آنجناب این لقب بر زبان خود آرد ضرور است که در این مرض
گرفتار شود که مرضی جناب مجتهدنا و اولاد و امجاد ایشانست پس این قیاس عقلی و نقلی کار رفضه را
تمام کرد و ثابت شد که ایشان در باطن از نواصب اند چنانچه جابجا در بحار و رسائل علماء
کبار علتش مبین است باز شوخ چشمی این بحیا باید دید که دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده انگاری
و معلوم نیست که این اشکالات را معاذ الله المهدی و نیز آن افراد شیعه را فراسیگر و بلکه هیچکسی را
را محنا بافته میگذارد چه جواب خواهد بود و غایة الامر غیر از این نیست که مثل شیخ المعتقلین بلفظ مذکور را
بر تقیه حمل کنند و جوابش در ضمن این تقریر عیانست که هیچ اکراهی در میان نبود و در ماده
حضرت امام رضا بالخصوص نصوص قطعی قایم است که اگر آنجناب تقیه میکرد و دشمنی مامون چرا از یکی بهر
و از هر از شمشیر هر بسیار بهم رسید باوجود دامادی و جهل با عنی پهلوان چرا متحمل کردن آنجناب همراه صحیح دیلمی میفرستاد
و بالاخر بعد از پاس چرا اهتمام مینمود در زهر خورانیدن الی البدیه امام میدانند مرزا از تقیه و مقام تقیه را از
غیر تقیه پس هیچ خواب را است و تمیز دروغ چگونه توانند بود الغرض مقابلات قیاس در هر جا بمقتضا

اصول امامیه مثل بدیهی اولی تو آنگفت پس البته جناب مجتهد لاثانی غیر از اینکه بر روح ابن سبا متوجه شده
و بگویند او رکنی دیگر چه میتوانند کرد و امروز اگر کسی از دین مجتهد ایزمانی و دیگر آن ارباب جهالت
و ناد انی بعد از آنکه تقیه را شعار و دثار خود گردانیده‌اند هم در اعتقادات و هم در عبادات و معاملات توبه و انابت
و زید لایق آن نمانده که انابت ایشان پذیرفته شود مگر بعد از اصلاح و بیان و حصول اطمینان بر وقوع مذهب
خویش چنانچه صاحب تصاریح و غیر او را اتفاق افتاده و قوع عرفت نموده پس سخن تکیه ایشان خود ایشان را در
معرض هلاکت آورده و از دایره نجات دنیوی بدر کرده و خود ادعای تقیه کردن ایشان نزد امامیه معنی قول
او تعالی بر هر کس عیان نشد که فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و هم حدیث شعر تصور کنند که دیبال نفاق اول بر منافق است
بعد از ین اگر کسی در عبارت بلیغش نیز دانا امیدوار ولی غور بکار برد و امور دیگر مستهجن الذکر را نیز متناقض و
متهافت از آن بر می‌آید بر چه فی الجمله مطابق سر سوم اکتفا می ورزم که از انظار ملامت بسیار از نمودن ذکر
و حصیتین و نگاه داشتن این امانت در خانه هدایت کاشانه نسبت بفقیر نموده بود و آن الست که آنچه بر صاحب
ابواب الجنان که پیشوای اهل مذهب الست آن مشهور است فقیر کمترین انام که بنا بر ضرورت الزام از کتاب تشیید مبانی
اهل بیت او بکسر شان رفیع شان نقل نموده‌ام و در هدایت بر روی ایشان کشوده‌ام و کتاب الله که او را از بیت
محمد علی هزار انجرای کردار خود رسید که روزی او در کوچه گذشت که فرنی صاحب جمال و لطافت و
اعتدال امکانی داشت و آن ملا رفیع بعلت بدلی نزد او آمدی چون اسپ در راه در مثل عویدپا لطف التحیل
داخل شد و بجا در حجیه ملا گفت راست بگو که هم مثل عیت گفته که مشرفی یکی مجالس و دیگر تخطی شنیع کم
نیک میشود سوم بعلم او ملا چون تقریرش شنید دانست که امروز در مرانرد هم سوا کند تا گفت یک از نفی
بعوض جمال دمیده هم و فعل و کمالش را نجوی نمیتواند و ریشه آن ملا رفیع چرا اتهم ملا بر خود پیچید و عیش او
منغص شد و محمد علی بخویش گرفت و ابواب الجنان را برملا ابواب النیران گردانید بالجمله در عبارت مجتهد
پس ظاهر است که حاجی سوای اینکه بعمر فاروق بوقت حاجت شان الخ وجه لزوم تناقض
آنکه تحاشی سابق دلالت دارد بر پوشیدن و این دلالت میکند بر نمودن و عبث هم لازم آید زیرا که
بدلالت عبارت کتاب ابواب الجنان که تمامش عنقریب می‌آید معنی انیست که جناب خلیفه اول امامیه بعد
از اجتماع مردم حقه سر بمهر را بر کشوده وارث معجزه ذکر و حصیتین آن مرد جمیل الخلایق نموده آن عبث
محض بود چه اقتضای ضرورت بقول مجتهد این بود که معاذ الله بایستی نمودن بجناب فاروق و آنهم در
وقت ضرورتش که معاذ الله وقت خلوت بود و پس آنچه واجب بود بر ذمه این امام اول هنوز باقی از نیز
متروک ماند و معنی واجب نیست اجماعا مگر آنکه تارک آن معذب شود و در فسق بمیرد اگر بلی توبه
نکند و تا آنوقت در هیچ کتابی ندیده باشی که او توبه کرد از ترک این واجب معاذ الله که امر شریف نبوی صلی الله
علیه وسلم ضروری الادا بود چنانچه تمامه عبارتش برای آن اول دلیل سبت کما قال فهم بکم حضرت شیعیه

ورق شد الحال اکنون لیاقت خلافت وماده آن علی الاطلاق کجاست تا به خلافت بلافصل اولیت آن
چه رسد و وجه عبث بودن ظاهرست که مقصود بالذات ارادت آن حضرت کسی را بود که حکم بهم وارد وقبیح وللوث
چنین کرد البته مستلزم موتش بود وتکلیف چنین چنین که بالیقین بهتر بود از چنین رفضه که جناب سیده اورا
تشبیه کامل بچنین داده بود الی غیر ذلک فان من حاکم الملوک ان اناطلق افضل من اعمامت کما عرفت
فی المجلد الاول وبالاتفاق جناب مرتضوی در آن زمان صامت بود اگرچه صاحب بوارق الجنان آنجناب را
مثل قاضی روز جزا قرار دهد فاعتبروا یا اولی الابصار وبیان تکذیب عبث ولغو هم بقای امامت صورت
نمی بندد زیرا که چنین معجزه ظاهر شد اکنون خلایق البته مطمئن شدند ودر دو حضرت فرستادند وعدم اطمینان
کسی را قضا ورا امید نیستند که معجزات را از انواع سحر بنی هاشم خصوصا قافله سالار ایشان میدانند چه اعتبار کرده اند
وهم را بمثل مشهور حضرت لقمان هم نیافت وانکارش از معجزه کمان بی تیر دخراج قطب الاقطاب رفضه موجود است
ومتفرین هم آنرا بصراحت نوشته اند پس ظاهرست پس کسی این معجزات را به ابرکاهی نشمارد واز نمودن ذکر خصوصیتی که امام
اول رفضه بیان کار بیست هزار احتمال توانند برآورد کما عرفت نموذجه ودر کلام مجتهد اجازت ضرورت رفتن خلیفه اول
شیعه ونمودن امانت هم ظاهرست زیرا که مقید کرده بوقت حاجت در آن نبود مگر بزعم او ومعاذ الله وقت خلوت
والله در وقت خلوت رفتن که هیچ درست نیست ورنه لازم آید انقلاب طعن فاروقی بجناب مرتضوی که شئ من
در اما الباب بر جماعتی گذشته رفضه دست سخن برا و دراز کردند ودر کتب ایشان مبسوط است
وعلما جوابش نوشته اند پس این تناقض دیگر پیش آمد کما لا یخفی ولا یفلح الساحر حیث اتی واگر او کیا
در عبارت بلیغ مجتهد کما اشرنا تاملی نمایند ودرین عبارت بسیار دقایق وحقایق از
تناقضات کثیر جلوه ظهور دارد وشاید که اکنون سخن فقیر را از فضول دانسته باشد پس بشنو که
چون وثیقه یعنی فارغ خطی عبادت واقعه بدین اعضای تناسل بود ودر قربات شریف وآنهم
در حضور ملائکه مقربین واملای جناب سید النبیین حالیا در اشاره فقیر چه اختلاج باقی ماند زیرا که مضمونش هنوز
بخاطر تو خواهد بود که ای اعلی اگرچه کعبه را منهدم کنند ساکت باش وچیزی مگو واگر قرآن مجید را پاره پاره
کنند خاموش شو پس انصاف بکن که وجوب حفظ وحراست جوان انصاری که بلاریب مرتکب گناه بود
از قرآن مجید وهم از کعبه شریف نزد اهل الله شرفا وعظمة زیاده تر بود وانا لله ثم انا لله پس غور بکن که خلیفه اول
رفضه بر اصول ایشان از مقاصد شریعت غرا چه قدر دور افتاد که امانت رسول خدا یعنی فاطمه زهرا را از دست
داد واز حفاظت وحراستش دست برداشت الی غیر ذلک مما لا یتناهی واز برای حفظ امانت معلوم جوان
انصاری که قطع نظر از ارتداد مرتکب گناه بود در تخصیص چه کوششها از ممکن قوت بفعل آورد از انجا که عبارات
ابواب الجنان را در رساله قدیمه بنظر بعضی از وجوه بعینها با در دم با که نامش هنبردم کما اشرت الیه
تکملة حجت منفصلا وما بقی آن عند ربانی نماند لاجرم مناسب معلوم میشود که درین مقام تمامش ایراد نمایم تا

تا کسی را التفات منظور باقی نماند و بهر تخصیص بعد از دیدن نقش نقش یقین بر صفحه خاطر خویش بر بندد و در صاحب ادراک نیز
پیرلیشن محاسن شان که برای جهل فارغ از افترا کردند بجنبد و قصه جوان انصاری که اعضای تناسل
خویش را بریده بود در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله حوالی بود و از اولاد انصار صورت
احوالش بزیور صلاح و سداد آراسته و همت بلندش از سر هوا و هوس نفسانی برخاسته بزیر دستی قوت
بیان نفس اماره را بر دست خود کرده و روی دست وساوس شیطانی نخورده و پشت پا بر لذات دنیای
فانی زده بود و همچنان رقم طاعات بر صحائف اوقات میکشید و در مضمار زندگی باحراز قصب السبق نیکوکاری
میگذرانید تا زمان خلافت عمر بن الخطاب شد سالی اراده حج کرد و در وقت رحیل قافله کاروان اهل یقین حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام سفارشش بمیر حاج نموده باعزاز و اکرام او وصیت فرمود و حقیقت حال آنجوان را چنانچه در خور
کمالش و صورتی مناسب انسیرت کرامت کرده بود از اهل قافله زنی ویرا دیده عاشق جمال وی گردیده در نوشیدن
شربت وصالش مدتی تلخکامی گذرانید تا شبی خود را باو رسانیده پرده از راز خود گشوده زبان لابه و چاپلوسی باغاز
مراد خود نمود جوان گفت در شتوای ما چه نه و گرنه فریاد کنم در میان قافله ترا رسوا سازم زن ناچار باز گشت و در
منزل دیگر آمده زمزمه ساز کرد و در تحصیل مراد نفس اماره دیگر باره فسونگری آغاز نمود جوان همچنان امتناع
کرد و در منزل سوم آن زن کلاه گوهر عهد و یک رز و گردن بندی و دو انگشتری یاقوت که نام شوهرش بر آن نقش بود
باخود برداشته شبانه در وقتیکه آنجوان مشغول نماز بود نرم نرم با سر انگشتان پا آمده آن صره را در میان
بار وی انداخت و بمقام خود باز گشت چون صبح شد وقت رحیل رسید زن فریاد برآورد و دست بر سر
زدن گرفت اهل قافله بر سرش جمع گردیدند و سبب فریاد و بیتابی پرسیدند گفت مالی داشتم که دلم بدان آرامی گرد
آنرا از من دزدیده اند کاروان سالار فرمود تا بارهای مردم گشودند و آن مال را در میان اسباب یکان یکان
تفحص نمودند الا آنجوان صالح که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سفارشش فرموده بودند و از غایت ظهور
صلاح و تقوی و امن و عفتش از لوث طمع منزه و پاک میدانستند بنابر آن شرم میداشتند که اسباب او را
نیز تفحص نمایند تا عاقبت امیر حاج جهت تسلی خاطر آن زن نزد آنجوان آمده گفت مالی از این زن گم شده است
بار مردم را بدان سبب تجسس نموده ایم ابتدا بتو کردیم مجملا چون تفحص کردند آن صره پیدا شد زن گفت این است
مال من چون نشانها از وی خواستند نشانها یکیک باز گفت آن مال بزن دادند و در میان قافله آوازه افتاد
که دزد آن مرد صالح بوده است و ظاهرش چنانچه در باطن نبوده نمود پس او را بسیار زدند و قصد کشتن
او کردند یکی از ایشان گفت اینجوان را ابن عم رسول خدا بما سپرده است و سفارش کرده سزاوار آنست که
او را مقید ساخته نگاه داریم تا وقت مراجعت او را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بریم و از
او گرده آنحضرت را اختیار کنیم تا حد شرعی بر او جاری نماید آنگاه دست و پایش بسته و بر شتری افکندند چون
بمکه رسیدند او را همچنان بسته بپای کوهی انداختند و مردم بگذاردن مناسک حج پرداختند تا از تابش آفتاب نفس

چون کباب بر تابه سنگ تپیده و از حرارت هوا پیکرش ماهی دریای عرق گردیده بود در چنین حالتی آن زن
بجهیان نزد او آمده گفت کام من برآر تا ترا ازین عذاب ها رهائی دهم جوان همچنان ابا نمود و زن مأیوس بازگردید
و در میان کوهستان گم میگشت اتفاقا غلام سیاهی از مغیره دوچار شد با او دستاربند شده بعد از چند روز
آثار حملش ظاهر گردید نزد مردم قافله رفته دست بر سر زنان گفت بدانید که آمد و فریاد که این جوان با من زنا کرد و من از ننگ
نگفتم چرا با حال نگفتی گفت نخواستم که خود را رسوا کنم اکنون که اثر حمل پیدا شد و کار بفضیحت انجامید ناچار اظهار
آن کردم تا شما یاران گواه گیرم القصه اهل قافله کوچ کردند و آن جوان بیگناه را همچنان مقید بر شتری افگنده
می آوردند تا بمدینه رسیدند حضرت امیر المومنین علیه السلام باستقبال او از شهر بیرون آمده از پیشترو
کاروان احوال آن جوان صالح پرسید او گفت یا امیر المومنین صالح مگو که او دزد و زانی است اینک از
دنبال میرسد آنحضرت چون بآخر قافله رسید او را دید مقید و بر شتری انداخته امیر المومنین علیه السلام
آن شتر را امر نمود تا بدر مسجد فرو خوابانیدند و آن جوان را بمسجد آوردند و پس دو قرة العین یعنی حسن و حسین علیهما السلام
را فرمود که بسقیفه بنی النجار روید آنجا در خانه بزرگی ببینید در بکوبید زن صاحب جمال بیرون آید و شما او را گوئید
مرحبا بک یا ساعده رسول الله بگوید تا قاضی نشسته است میخواهد حکم کند میان تو و خصم تو گوید قاضی کیست بگوئید
پدر ما علی بن ابیطالب فی الحال چون زن نام امیر المومنین علیه السلام شنید گفت وا فضیحتاه و همراه ایشان
روانه شد چون بخدمت آن امام عادل و ممیز حق و باطل آمد آنحضرت فرمود در حق این چه میگوئی گفت چه گویم
یا بن عم رسول الله در حق او که مال مرا دزدیده و با من زنا کرده و من از او آبستنم و اهل قافله همگی بر این
شاهد حضرت امیر سلمان را گفت که بخانه حضرت رسول الله رو و چوبدستی آنحضرت با حقه که در فلان
موضع است نزد من آر چون چوبدستی و حقه حاضر شد آن زن را بپهلو خوابانیدند و کاسه ای برو پوشانید و آن چوبدستی
را بر پهلوی او نهاد و فرمود بنام خدا و برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام بر تو باد ای جنین در ساعت
حکم خلاق آفرین زبان آن جنین را در تنگنای رحم گویا گردانید تا گفت السلام علیک یا بن عم رسول الله
آنحضرت در جواب گفت و علیک السلام یا عبدالله مرا خبر ده که پدرت کیست از اوست پاینده یا
پیدا از حلال بوجود آمده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که بجز خدا تعالی خدائی نیست و پسر عم تو محمد رسول خدا است
و من بنده خدایم و پدرم غلام سیاهی ست از مغیره و سیاه منی او حاکم احکم الحاکمین ست که نطفه مرا از حرام ساخت
نه بحلال امیر المومنین علیه السلام گفت بشهوت مادرت بود یا بشهوت پدر گفت بشهوت هر دو مردمان
خبر باد برآورند و حضرت سید کائنات فرستادند و گفتند از خدا تعالی استغفار میکنیم از خطائی که کردیم
در زنی که بر جوان بیگناه بردیم آنگاه حضرت امیر المومنین علیه السلام آنحقه سر بمهر گرفت که میان آن بود
آلتی خشک شده با و خفیه از آنجا برآورده حضار از حقیقت آن استفسار نمودند فرمود آلت این جوان است
چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم روز جمعه بر سر منبر خطبه خواند و این آیت را تلاوت فرمود …

«لا ینکحها الا زان» این جوان از مسجد بخانه رفته آلت رجولیت خود را برید جبرئیل امین آن خبر را بحضرت سید المرسلین
رسانید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نزد او رفت خون از و روان گشته بود و آلت بریده در پیش وی
افتاده بود آنحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت چون آیت زنا شنیدم از آتش دوزخ ترسیدم و آلت خود را
قطع کردم پس از طبیب علتهای درد دم آمیز هم ریشه جگرهای پر خون دست مبارکهای خود را بر آن
موضع مالیده در ساعت آن جراحت بهبودی یافت و این آلت را در این حقه نهاد و فرمود یا علی
عنقریب این جوان را بعد از وفات من بچنین کاری متهم خواهند ساخت پس تو چنین و چنین کن و آنچه در آن
حقه است بمردمان بنمای تا بیگناهی او معلوم شود پس آن مخرب سنت و کتاب عمر بن الخطاب گفت
آن را سنگسار کنید که زنا کرده است معاد مقصوره دین حضرت امیر المومنین علیه السلام او را از آن حکم
ناصواب منع نمود و فرمود که در این وقت او را رجم نتوان کرد چه او آبستن است و رجم او باعث هلاک آن
طفل بیگناه میشود پس ترک آن کردند چندانکه وضع حمل نمود و کودک را تمام سر کرد آنگاه سنگسارش
کردند انتهی بحروفه بعد از اینکه بر تمامی قصه جوان انصاری و آنچه بدان تعلق دارد از افادات مرتضوی
احاطه کردی باید دانست که در خصوص گرهی در خاطر کمترین خلائق باقیماند بمقتضای قول شاعر بر زبانه عجز [illegible]
نسبت تصنیفش ؛ دل ز صفحه فهرست بر گرفت سواد ؛ از انکه بعد بریدن نام شانه شود به گره کشاده نگردد در طره [illegible]
بیانش مفصلاً بمقتضی اسهاب سبق لیکن موجزتش آنکه از جمله وصایای علامه دهلوی قدس سره العزیز که زمانی بجناب
شنیدم و بحمد الله که در این شغل از آن بالمره در نگذشتم این بود که در مقابله مخالفین منافقین تا می [illegible]
را یکبار بیاید ریختن و خاک مذلت و رسوای آب بر سر ایشان و فقه بختن بلکه آنا فانا و زمانا فزمانا که حال ایشان
یقینا و قطعا ما نابکلایی است که لیاقت فهم قواعد تسکار ندارند پس همینکه نوعی صنفی کامل را دیدند عوعو سدای
تهور را غاز کردند برروی معانی آیند بلکه میگریزند لیکن از ندای مذکور خاموش نمی‌مانند و خود را از [illegible]
معد در لیدار ندوانیهم از آنجناب بلا واسطه استفاده شد که با وجود عادت ذکر کتب بعضی از مقامات گلوسوز
آتش افروز باید سکوت ورزیدن تا بعلت هر چه تمامتر گویند که ماخذی نیافته اقرار برد ابلیس از هر طرف هجوم نمایند
و مانند لشکر زاغ و زغن مالط کنند تا این نعیق و نهیق شماع را بر ایشان گردانند که از مقربات فلاحت کج چنین ام عظیم را
بفرقه حقه نسبت کرده و ماخذی نزد خود نداشته و هر گاه نام کتاب بعد از این انکار وقت مجلس مناظره یا نوشتن
جریده بعد از انکار مخالفین بیان آید و از عبارت نشان داده شود البته موجب فیر بدر سوای مجتهدین تواند بود و بعضی
عوام طلبه هم خواهند دانست که مجتهد فقط یکه و تازی قدم در میدان مناظره می نهد از تصفح و تتبع روایات
بهره ندارد و با کتب اهلسنت چه رسد و آنچه بگفتار در آمد بشرطیست که ابتدا از زبانه بمقتضیانه اینها شد و رنه سه مکرر
کزره کشد کمان را ؛ دشمن چو به تیر میتوان دوخت ؛ لاجرم بمقتضای وصیت تشریف دریناب خود را عمدا از ذکر
نام کتاب با وجود ذکر اجمالی جوان انصاری آن بعبارت خود معذور داشتم تا مجتهد این قصه را از غرائب

بسبب ننگ و عار و التماس تکبیر شدید مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر آغاز کرد ولیکن چون
وقت درس سال قدیمه که با جمعی از بزرگی اتفاق افتاد که بسبب این مباحث در باره شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه شدند و باعث بر ذکر نام ماخذ کتاب گشتند و در خصوص چیزی از کم حوصلگی فراوسا ایشان
بظهور آمد چنانچه در دیباچه این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بجز برآمدن نام کتاب از
زبان شبان طلبه کتب درسیه که استفاده از آن بزرگ میکردند و اکثر اینها شیعه بودند تا مجتهد رسانیدند
لاجرم انکار اینحکایت بعمل آورد و رنه آنچه من در باره استجابت استغراب اینقصه تقریری کرده ام و آنچه موجب
عار و ننگ است در آن از ذکر آن بتقریب معلوم معذور نمیگردانید صاف صاف میگفت آنچه از عادات پدر
دهقانی او بود مثلا در حمام دیده باشی که در عقیده که تعلق بعید در استعفا از حضرات مرسلین وارد
سگویند آنچه دال بر امتناع وقوع آنست از حضرت موسی علیه السلام خصوصا از دیگر انبیا عموما و انکار بحث
از روایت آن نماید و بنده استعفای حضرت سید انبیا از رسالت در باره نصب جناب مرتضویات به
رسانیده ام و این بحث را قبل از این دانستی حاجت اطناب نیست در اینجا ماخذ استعفای موسوی نیز بظهور آمد
الحبیله مجتهد خود بیانگ بلند میگفت که ما قایلیم بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونه تجویز کرده شود که شنیع بر دل
وحی قایل شوند و گویند که چون جوان العطاری از خوف زنا اعضای تناسل خود بریده باز برای استفادت
علاجش وحی الهی رسید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست مبارک خویش نیز بمقام پیشش مالیده چون
در همانوقت زخم به شد باز بدست حق پرست ذکر و خصیتین او را از زمین برداشت و بجای خود نهاده
مهر بران زده بحضرت سید الوصیین ابن النفس امانت سپرده حکم فرمود که در ضبط وحی از آنگاه دارند
الغرض مجتهد با برا خبار طلبه از حقیقت حال ماخذ مطلع شد و از سر تخطئه مجیب و تیز زبانی در حق او چنانچه بر رسم
قدیم بالیقین درگذشت و آنچه بر آن متفرع میشد چنانچه در جاهای دیگر از جهالت و نادانی او دیده بوقوع
نیامد پس اینقصه در بلاد فیما ند که حکایت نقل سابق بدست نماند اکنون بعضی از غرائب اینمورد که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز و باز و آمد رفت آغاز کرد و در روز بروز بیشتر شد
پس ضرور بود که جوان بسهولت ادراک مطلب نماید زیرا که عشق خوبان امر اختیاری نیست بر نظاره هم موقوف
نمی باشد که گفته اند ع نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از گفتار خیزد ÷ تکلیف که سبب سرور و صوبت
هیچ طالعیش بچشم نبیند و بیتاب و بیقرار باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی لعن و طرد او چه مناسب بود که از
جوان بعید در آمد کما قبل تا بانه میساخت و میسوخت و غموم و هموم بیاری دل را می اندوخت بیت نخوا
که سوزش آتش قلبی را ابشریت و ضلالتش فرو نشاند پس بر ذمه او بود که میگفت مگر نشنیده که من از ترس
جوش شباب هم جدا اعضای خویش را بریده ام و هنوز این امانت در حقه سر بمهر نگاهداشته میشود پس اگر
قبول میکرد جوان از مطالبه و تقاضای آن نجات میافت و که فردا آخر این مبارک بنده الیست بر دا کبریا

می ورزید جایز للمضطر الا بجوز بغیره و ما یجوز فی ذلک لوقت بتقدر بقدره دوم آنکه از قافله کسی را رفیق ساختن نداد
و میگفت که همین صحبت تو از من بلا محفوظ خواهم بود که دارد همین دیده از دیده شرم بود این امر بسیار
آسان بود که خود در ریش قافله بسبب وصیت جناب امیر اعزاز و اکرامش بعمل می آورد و خدمت میکرد اگر او
از مین باجراحدی میگفت سالار قافله او را در خیمه خود بالا دست می نشاند و زن مجاهدی نیافت که با وی آمد و شد
کند و سلسله مجبی و رفاهب را جاری دارد سوم آنکه جوان با وصف تهمت و زدی آنهمه جور و جفا و ضرب
شلاق مردم بکشد و حرفی بر زبان نیارد که وجه چیز طیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن
بوقت خاموشی حالانکه اینهم معلوم است گفتن با اهل قافله و رئیس ایشان نزد طالب هوا و هوس بود
و سبب عداوت و قتل نیست و هنوز دنبال مراد نمیگذارد و نه حال من بعد از شنیدن عذاب بیان بدینجا رسید
دو کس در قریب رخت من درین فلا تو باشند و لشنوند گوش بر سخن او دارند تا من از من بلا لتها بوجه شرعی نجات یابم
که درین ایام متبرکه هم آمد و رفت او کم نمیشود و تکلیف وقتی که با مردم قافله زن مذکوره اظهار حال آن جوان
و گفت که من ابتنم چهارم آنکه ماجرای عجیب بدبر همه اینست که این صالح را اینهمه یاد نماند که برای حج و ادای
مناسک از خانه خویش بر آمده و ازین مصائب این عبادت خاص از دست میرود تا سال دگر حی که خودش
زنده که ماندو و اطفال و مجنونی هم چنین نکند که مردم او را زنند و قصد کشتن او نمایند چنانچه ملا رفیع گفت و در
همه اوقات خاموش باشد و با وصف صلاح و تقوی حقوق الهی را برهم زند اهل صلاح و تقوی اینکار کت
چگونه توانند کرد حالانکه بر صلاح و تقوای او همه متفق اند در روایت ملا رفیع از زبان پرست پس از روح او
سوال باید کرد که این امر چگونه در صلاح و عفت و پارسایی او شمرده شود و چگونه عقل تجویز نماید که عفیف
و صالح این ضرر را خبر دی را از برای خویش تجویز کند لاحول و لا قوة الا بالله و از انجا که ملا معتقد این امور است
و پارسائی و زهد او را برملا میگوید پس چیزها خلف چه تو انگفت هفتم آنکه بخیال عقلا نمی آید که مسجد شریف محل
اجتماع اولین و آخرین مسلمین مدینه طیبه باشد و کسی از اصحاب قصبه قطع را قطعاً یا ظناً یاد نکنند و نگوید که
این جوانی است متقی و پرهیزگار خایف از عذاب پروردگار آخر القصه مجملاً یا مفصلاً حالانکه حضرت امانت او را بکمال
احتیاط و حفاظت به سید او صبا سپرده کوشش در این معنی داشته که مبادا این قصه نسیا منسیا شود بلکه باید که
شهرت پذیرد که حفظ و حراست ذات او اهم امور بوده هر قدر که مشهور سازند ضرور تر است هشتم امانت را چنانچه
باید نصب العین دارند ششم آنکه مورخین اهلسنت از چنین واقعه غریب حرفی ذکر نمیکنند و از اجتماع خلایق
وقت نطق چنین دست تنگنای رحم مادرش خبری بر زبان نمی آرند حالانکه ادانی کرامات و خوارق عادات از دوست
نمیگذارند پس بسا تعجب باشد که چنین معجزه عظیم را کسی از ایشان بدفتر یادگار نگذارد بلکه بر زبان نیارد و دست
و قلم را رنجه نفرماید و مر سوم شان چنان بود که هر چه دال بر مناقب اهلبیت خصوصاً جناب امیر باشد [illegible] نمیساخت
بیکم و کاست نقل نمایند کما صرح به اللاهجی فی جوهر المراد و غیره فی غیره من اهل الرشاد و العناد [illegible]

کہ نزد فقیر اینحکایت را دیدند از دیگران شیخ کبیتبع تام چه استقرای مالا کلام داشتند نهم آنکه مقام مزید حیرتست که علمای ایشان بتبلیغ البیان را که رفعه از شنیدن عبارتش هم از رقاصی دیا ئی کور بی کیسه بشر چه طرز و بتقلید بعضی از سالکنان باره تواند گفت که اگر ممکن باشد باید که ضمیمه نهج البلاغت باید نمود و ضمیمه قرآن مجید که بلاغت خدای عز و جل خلافی ست بخلاف بلاغت جناب امیر که اتفاقیست کما لا یخفی علی من طالع الطراز و سوء عقیدتهم من الاوراد بالوظائف و درین امر خاص موجب حیرت عوام و خواص آنکه محسنات لفظی و معنوی از علم بدیع مراعات بعد از آن ست که کاتب و شاعر اول در بیان امری رعایت مقتضای حال و مقام چنانچه باید کرده باشد صدق گفتاری و مطابقت حکایت بنفس الامر را اهم مهمات پندارد و در نا و آیات مسیلمه کذاب تو انگفت حالانکه کلام طلائی مذکور اگرچه لفظاً باشد از قبیل مثل مشهور ست که دروغ گویم برروی تو بیانش بر سبیل اجمال آنکه جوان لا مینولیسیکه هرگاه زن ناپاک قابو یافته در فرودگاه جوان بعنوان رسید که اولی خبر بود از ان شنیدلی عیادت پروردگار عالمیان کیسه خود را باثاث او تعبیه کرده همچنان رفت که گفته اند ؎ ای دل حدیث ما بر دلدار ما بگو لیکن چنان بگو که صبا را خبر نشود و صبحدم فریاد کرد که سرمایه معاشم مرا دزد برده و امیر قافله بر سر قافله بار همه کس را بگشادند و کیسه دزدیده را تلاش کردند و نیافتند پس طلا بیسید که بار همه کس گشته و تفتیش شد لا بار آنجوان که امیر المومنین در اعزاز و اکرام او سفارش نموده بود و بنهایت صلاح و پرهیزگاری او پس تسلی نموده قافله سالار حاضر شده گفت که فقط برای دلجمعی دیمخواهیم که آغاز جستجو از بار تو باشد پس از زوج ملا که ادهم در باب عشق محبوبه خود علی ما اشتر بالیه اقتدا این زن بود کما قال العرفی ؎ شرع گوید منع لیکن عشق گوید نخوردن لکی تو هم در راه عشق خود عنان انداخته باید پرسید که ای هرزه سرا راست بگو که کشادن بار آنجوان چنانکه مذکور در آغاز بود و یا انجام و هم بمقتضای حال و مقام فاعتبروا یا اولی الاحلام پس شاید که وقت دزدیدن حکایت قلب جگر و هوش و حواس ملا لعیبش و کمرانی نزد محبوبه خویش باشد که هم جا داشت و هم کمالی و نزد حریف ملا کمال او بجوی نمی ارزید و در نزد حریف ظریف سیرین طلا البته میتوانست چنانچه بو سعید زن و منتظران فرج خویش بتعلیم و تلقین معنون معمول نیست کما لا یخفی بالجمله اگر امر اول راست ست از جستجوی تا مسح دم پس قول قافله سالار نسبت بجوان ایذا و نه بالعکس حالانکه شیخ جلی امام اعظم امامیه کتاب سلیم را در خلاصه دفاتر مبسوطه فن بقیه موضوع گفته بسبب یافتن بعضی از امور موضوعه در نسخه او پس و ضع این روایت بطریق اولی و از اینجا که قطع نظر از این کذب بیبدا او منتهاییش همه خلاف عقل عقلا ست چنانچه دانستی هم خلاف صلاح و القوت قد سیه مجتهد را که از این کتاب و ضربت حیدریه بار بار نشان داده ام امتحان توان کردن که چنین تناقضات و افترات در شان مجوبات و ادبیات مغیر و دانستنیات این جواب نتوان برد و کم اگر کسی از علما تقلید طائفه رفضه که و در قاصی بتقیه از عیاریهای سید برادر قافیه سنجی امیر ممدوح بسبب خورده و از ملاعتش بلا مدخ چنان پندارم که در مستطرف یعنی مقلد محمد علی مذکور باشد بر سیرا نموده حکایت دعوی جوان از مفاد عدم رعایت مقتضای حال و مقام که اساس بلاغت ست طلسمات ازهم

نزد خواص و عوام ست یا قضیه مثل مشهور مشتی نمونه از خرواری و اندکی از بسیار هشتم آنکه ظرفا میگویند که مجتهد
چگونه در رعایت مناقب جناب مرتضوی قیل و قال نماید با این همه امور دیگر که بیانش گذشته و بقیه می آید
و همه انش حرف بحرف دلالت بر جنون واضح باجوان انصاری دارد بلکه عفت و زهد و عبادتش را هم بر هم میزند
که انچه یقینا بالاجماع موضوع ست آنقدر را ابدا از حکم یقینیش در مناقب آل عبا می پذیرد کما لا یخفی علی من
طالع تالیفه من طعن الرماح وغیره وهو موضوع باجماع الامة مع حیرتم که اینها مناقب عظیمه جناب مرتضوی
بروایات صحیحه نزد مدعین مزید ولای اصحاب عبا معرض ثبوت نرسید و تا علمای شان روایات موضوعه
را بیجان و دل نپذیرند پس حقیقه پرده ناموس مذهب خود در رو بروی اهل دانش و بینش میدرند و بحمد الله
تعالی نزد شیعه مخلصین مناقب اسد الله الغالب من بنی غالب انچه بصحت انجامید و چندان بکثرت رسید
که بشمار نیست بخلاف شیعه منافقین که ایشان را همین موضوعات و محدثات درین موضوعات و محدثات
درین مباحث رونق بازار ست کما لا یخفی علی اولی الابصار نهم آنکه مضمون این روایت بهر طوریکه باشد
که روزی انجوان بیگناه را متهم خواهند کرد ای علی انچه درین حقه نگاه داشته باشد بمردم بنما تا بیگناهی او
بینندگان ناظرین ثابت شود دلالت بران دارد که حضرت اینواقعه را چنانچه بوقوع آمد پیدا نست بوحی الهی
و عقل انمعنی را تجویز نمیکند که جناب امیر از علوم غیبیه در خصوص مفصل خبر داد وقتیکه اما بین همایین را اطلاع
فرستاد و انچه بدان اختیار نمود همه ترتیب وقوع پذیرفت و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ان مطلع
نباشند پس چون از افعال جوان آگاه بود و هم انچه بروی گذشت از مصائب زد و کوب لاجرم در حقیقت
شکایت از خواهر بود از ما ست که بر ما ست خواه تهمت دزدی باشد خواه نسبت زنا که بر دو بسبب سکوت
جوان بود چنانچه دانستی و اگر او اشاره باصل قصه نمود که زن طالب حرص هوا بود چون بار بار او
را هم بجهت عداوت متهم گردانید غالب آن بود که بر مجرد قولش اعتماد کردند که او را در زهد و تقوی بلند مرتبه
دیده بودند و بجهت سفارشش جناب امیر همه معتقد او گشتند خصوصا رئیس قافله و اگر بمجرد قولش باور
نمیشد پارچه جست برشرمگاه می بست تا بعد از نظر البته بین التجلی و الاستتار باور میکردند که سخن او
راست ست ورنه بلندی و پستی دیده میشد و بفرض محال اگر باور نمیکردند عمل بر مثل مشهور شرعی
مینمود که الضرورات تبیح المحظورات آدمی وقت ضرورت چها نمیکند ببین که چون فاروق بسیف اشاره کرد
خواجه سرای که همراه ماریه قبطیه از مصر آمده بود بحکم ضرورت هر دو زانوی خود کشود و فاروق نگریسته
تقریر نمود که سبب برائت او شد کما نقله المجتهد فی هذا المقام عنه و نقل فی الدر عنه عن علی کرم الله وجهه فاثبتت
کالبرق الخاطف نظر کردند و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بشارت دادند بالجمله خود اهتمام نمودن
اول دلیل بر آنست که حضرت میخواست که اینواقعه شهرت یابد و بیگناهی او بر خلق عیان شود و علاج وا
پیشتر از واقعه بر طور امامیه نموده آید و اینجا هم حکم میکنم که رفقه بر تحمل حضرت فاروق چه تو دنیا از اقرابات

برپا کردند و بسیاری از اصحاب خود در آن مجمع عظیم گواهی میدادند و میگفتند که این تهمت بیجاست
بلکه نه حاجت باعجاز بود و نه حاجت باراءت آن امانت فالعجب و ما ادریک ما العجب اصول و
فروع دین و ملت همه ته و بالا شود که معرفت مرا او را جناب امیر نه معجزه نمایند نه نصی را از زبان
نصوص بر زبان آرند و درین امر چندان اهتمام بکار برند و ششم آنکه آنچه بکلامی واعظ از راه عداوت
و نفاق کلمات بی ادبی در حق فاروق اعظم جا دیده حق اینست که او بمصداق شعر مشهور خواجه
حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند * قول ما نیز همین است که او آدم نیست
از دائره انسانیت بدر رفته و کمال عصبیت از برای خود ثابت نموده زیرا که تحقیق مباحث دینی از تفسیر
و حدیث شریف و تشیید علوم شرعیه آنچه بکوشش و توجه فاروق بظهور رسیده در هیچ خلافتی
بوقوع نیامده پس بر سر محراب و منبر در زیر حضرت پیغمبر را چنان گفتن و در حق او بی اندامی
کردن سواد الوجه فی الدارین است و کذبی است که نزد هر صاحب دانش و بینش پیداست
و این تیز زبانی و بی ادبی را هیچ منشا نیست مگر فسق و فجور این واعظ مشهور بلکه مابونیت او
چنانچه قبل ازین بالنمار محمد علی واعظ سبکدو دینار عیان شد و اینهم بظهور پیوست که او لایق خطاب
نماند مگر بخطاب حافظ شیراز ع برو بکار خود ای واعظ این چه فریاد است * یازدهم آنکه استقبال
امیر المومنین برای آن جوان رئیس الزاهدین و مهار شترش کشیدن و او را در مسجد شریف آوردن و
زن را نفرستادن هر دو فرزند دلبند خویش طلبیدن و خلائق را جمع ساختن و سلمان فارسی را برای آوردن حقه
امانت روانه کردن و عصای حضرت سید انبیاء را طلبیده آشتر و انسجر و عظیم را مرتب گردانیدن بالفراده مجموعا
دال بر آنست که حضرت مرتضوی در خلافت فاروقی حاکمی بود بالاستقلال که با علام بخلیفه تا ابدا و در خصوصات
فیصلها چنین واقعات مشغول میشد و رفضه تقیه آنجناب نا چاری و بیش نظر دارند و آنجناب را از محبوبین
و دایا دهی خلفای راشدین شمارند پس ازین واقعه بعنایت ایزدی اعتراف اکابر قوم کذب ایشان عیان شد تا
طعن بر فاروق که او دین را خراب کرد و این مسئله حایل بود که رحم زن بعد از وضع ولادتش میباید نه قبل از آن
پس بعد از دیدن چنین معجزه عظیم یعنی نطق فصیح جنین و جواب سوالات امیر المومنین این هم از عجایب غرایب خواهد بود
تا ذلا نسبیل الی الاطفال و المجانین فذالک ظن لنحا سیرین سبحان الله کسانیکه وارثین جنت الفردوس بنصوص صحیحه
باشند و نص علیه هذا بنور و مرول و مصداق آیات مدیحه دیگر که معرفت فی المقالة السادسه مفصلا در حق شان چنین
خیالات خام نمودن بکمال حیف خواهد بود چنانچه شیخ در گلستان سفیر مدینه در باغ بیهوده بحث خیال باطل است اگر از
رفیع الواعظین امید صدور یافت که معاذ الله مستلزم کذب حضرات ائمه معصومین است و موجب لعن علمای منافقین اما
واقعه دیگر که بنی زنا به ثبوت رسید و خلیفه ندانست که او حامله است پس ممکن است که در آن لغزش و در تصحیح آن
لیکن ثبوت حیالت آن مسئله و سانجام متواتر نشده و به قیل و قال بوقوع می آمد که جناب تقی و مرتضی صفر مینمود که رحم بعد ولادت

می باید داد میگفت معاذ اللہ قبل از آن وحاشا کہ نزاع دایر شدہ باشد اجماع الپس مرتبہ عیان رسید کہ کہ ہر کسی میدانست حقیقت مسئلہ را لیکن چون جناب امیر را خبر بود از حمل او وحال جنین پس بمقتضاے اصول اہل فضول بر جائیش رحم آورد وزن را در انوقت از رجم باز داشت کہ بار دار است اعلام انان عمر فاروق سمعا وطاعۃ شکر گذار شد وگفت لولا علی لہلک عمر ۵ تواضع کند ہوشمند گزین ؔ نہد شاخ پر میوہ سر بر زمین ؔ وباقیماند آنکہ اعلام از اخبار ثقات بود یا بطور کرامت وفراست ہر دو محتمل است وصدور کرامت وفراست از علمائنش بعید نیست ۵ وصی المصطفے حقا امام الانس والجنہ ؔ فلیحفظ ہذا التحقیق فانہ لا یشوبہ شیء من التشکیک دوازدہم آنکہ آنچہ واعظ قزوینی رئیس النواصب بخاتمہ حکایت موضوعہ در حق جناب امیر احسانی متاثر وگرامی غیر مترقب بکار بردہ ولفظ معمار مقصورہ دین آوردہ اگر بر اصول اصیلہ اہل سنت است پس کسی از متبعین حضرت را چہ مجال کہ در آن گفتگو نماید وانزد در اعتراض در آید کہ ۵ بے دیوار ایمان بود گارش وِلی شد حار دار از چار یارش واگر بر اصول خود از راہ قصور نظر گفتہ پس توان گفت کہ اگر عمر گفتی باز در توجیہ این افتادی کہ ان اللہ لیؤید ہذا الدین بالرجل الفاجر یعنی تقلید اعور المحدثین را در کافی مد نظر داشتی عجیب نبودی زیرا کہ اجتناب بر قتل حضرت زہرا کافی علل الشرائع للصدوق سکوت تمام ورزند وآنچہ ہتک حرمتہای ناموس اکبر را بچشم خود دیدند از جای خود بجنبید بعد از آن چون بخلافت فائز شد ملک سابق از دست رفت وفتنہ بر فتنہ بین المسلمین پدید آمد تا بجدیکہ رفتہ رفتہ خلافت را معنی گفتند وبیان کردند کہ احکام الخلفاء غالبا بتقلید شیخین اتفاق افتاد پس ہر کسی بعد از دیدن کتب شیعہ در جواب ناصبی قزوینی معتقد کلینی مصراع مثنوی بر زبان آورد مصراع این عمارت نیست ویران کردہ اند ؔ بخلاف فاروق اعظم کہ دین اسلام بتقویۃ او قوی شد وجمیع محدثات ورسوم کفار ضعیف گشت وسلطنت کسری وقیصر درہم شکست واگر باور نیاید باید بتواریخ رجوع آوردن ودر رسالہ سلطانیہ کہ قاضی کرمانی نوشتہ ودر ایران ہم متداول وہم مطبوع گشتہ مطالعہ کردن کہ در آنجا این اعتراف موجود است واز مضامین عبارت التش چنان بر می آید کہ چون خلفاء ہفدور بر طریقہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفتند نور اسلام بر بلاد احاطہ کرد وظلمت کفر سر بطرف شد ہر گاہ کلام تا اینجا رسید امور دیگر را کہ ہنوز در زنبیل پایی روایت واعظ قزوینی موجود است وابحاث در آن روز افزون است از تعداد وشمار بیرون بر نگاشت ناظرین مناظرین گذاشتم ونظر در اقوال آئینہ مجتہد اصولیہ بنا بر عجلت ضرور ندانستم قولہ شعر فہمی عالم بالا از حق اینست کہ یا ہر چند تماحی اللوازم وعوارض مذہب رفضہ وافادات ائمہ را در کتب الیشان بشگافیم واللقدر منحنی اللف ومنتہا قبیا فہم کہ سعی داؤد شیخ الطایفہ امام اعظم اول امامیہ در انتظام مذہب ترا نیگاشت حتی کہ اہل التحقیق یعنی ملا حسین ودیگران نامدار کامگار جابجا باعتراف بعجز وقصور را دمی فرمایند وکتب محققین ہم بر ان ثابت دارد وشارحین در اکثر جا اخر اکثری است گاہی بہ تاویلات رکیکہ قائل میشوند وگاہی بملاحظہ ان بوالعجبی تبوری کرید یعنی توجیہات

بتاویلاتیکه در تهذیب و استبصار مسرود است چنانچه باید صورت نمی بندد و بندد بیشتری را از آن که مجلس
بر تقیه ایمه باشد بر اضلال امت منطبق می باید کرد از خدام شان هم بعید باشد خدا را داد انصاف بده که چون
سنی جان شنید که آن انگشتری که اسامی مقدسه باری بیان کنده شده و صاحبش بدست چپ پوشیده
از آن در بیت الخلا استنجا توانکرد آن امام دلیل فرموده و مبرهن که بزرگان ما همچنان میکردند و سنی علیها
فرق دیگر پس در است چنین مبدعات را عادت کردن و دل بدان بستن پیشه ایمه بر اضلال اهل ضلالت
و غمه بود و هر گاه شرح و حواشی بهم رسد باید بیاچه و انی قاضی نا مدار کاشی توجه فرمودن و اضح شود که
که در باره شیخ الطایفه و اعتقادی ندارد و حرباکاس امور شریعت و کیست که بشرح و حواشی پردازد و
و حقیقت کار را انکشاف دهد حواشی شیخ حسین غمیر کاشی نیز درین در کشف حالش کفایت تواند کرد پس انچه
برای مجیب مصیبت یعنی مولف بعبارة العین درین هفوات گفته بود که شعر فهمی عالم بالا معلوم شد تفنن خود
غیر از خامه حکایت مشهور نیست که بدین غلو از بلند پرواز و رشید نش در تعلق مجتهد شعبده باز و از آن
و اعتقاد بود و این امر مبرهن و مدلل است کاشی نا بخلاف دعوی مجتهد در شعر فهمی عالم بالا که بی حال
قعال و سر اسر مقرون با جمال و اهمال که به تصریح پدرش در صوارم دلیل فرومایگی است و مخفی نماند که خود
هیچ حد شیکه متن از رساله نقل کرده بر تسمیه است یعنی هر کس که نام امام زمان بر زبان برد کافر است هر چند که
باشد خواه در مخفی گوید خواه علانیه و ترقی شد از اولی با علی زیرا که در لفظ ملعون هم نقال کشمیری او ستاد و
هم شاگرد او پیر نابالغ دهقانی مدعی اجتهاد بگمان خود در تاویل میتوانند کشاد که مراد از آن را ابعاد بیکار
از مقام ابرار است چنانکه ناظرین نزهه کشمیریه مخفی نتواند بود هر چند سید مرتضای رازی علم الهدای ثانی
در تبصره و غیره هم گفته باشد که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس این هر دو نا صبانند زنهار تصریح او را گوش میکردند
اکنون که امام رضا لفظ خود لفظ کافر را ایراد نمود و البته در تاویل بر روی هر دو بانند در رحمت الهی مسدود
شد و باب رحمت و قهر تا منتهای فراخ گشت طرفه تر آنکه مجتهد ثانی فرزند پیر دهقانی و بندیم اعتراف دارد که
که خود علمای شیعه نام امام در کتب مذکوره نمایند پس قیاس هر دو مقدمه صغری و کبری با یجاب اولی
و کلیت ثابته بدین طور منتظم شد که اساتذه امام اعظم اول و سید مرتضای افخم قدیم نام مقدس او را در
تالیفات خویش که برای شهرت دوام است ذکر کرده و هر که چنین باشد ملعون و کافر است و معتقدین لیکن
علمای امامیه که از ملاحظه این تقریر بهر که بر رو مالند و از دست عاشر اهل حق بنالند چه این ذاکرین
نام امام البته بعد از این قیاس بر مالی از برادران زراره بشدند که ایمه هدی خصوصا حضرت
امام صادق بطور وظیفه میخواندند که لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری حسن
قسمت و خوبی نصیب که علمای شیعیان همقرین رافقه فقهاء ستة گشتند و کمال القرب ایمه ایشان را
مثل زراره هم برکرد و منجب شد از همچنین انزبان و چون بعض تبرا از ذاتیات مذهب رفض شده تا بجدیکه شتم

مشهور زبان زد عوام وخواص گشته ؎ در نهی کی باشد لعنت بنیاد مذهب معلوم واهل مذهب معلوم پس کرده
لعنت میان ایشان وایر شد واز عجایب اتفاق آنکه در محاورات گفته میشود که فلانی گهه میخورد
ومراد میگیرند که بزرگان را بد میگوید ودر حال شاه جهان بادشاه دهلی نوشته که ملا دوپیازه بجهت
حاضر جوابی وبدیهه گوئی نامزد شد تا بخدمت وامتحان شاه ایران در آمد روزی مناقره در میان
قرار یافت وخروسی ماکیان کرد شاه پرسید ملا بگو که این مرغ سنی است یا شیعی گفت شیعی است فرمود
از کجا دانستی گفت قسم بپای تخت حضرت که بارها دیدیم که گهه میخورد بادشاه وارکان سلطنت متوجه شدند
جواب دادن ونیز در تواریخ گفته اند که روزی در شکارگاهی کسی خواست که پا از بر کرگسی سر دهد بادشاه منع
فرمود که شاید زمان حضرت پیغمبر دیده باشد که مشهور است که عمر کرگس دراز میباشد ملا عرض کرد که
خاطرم جمع شد گفت چگونه گفت چون اینقدار از مراعات ادب درباره جانوران آن زمانه نسبت به
در حق صحابه کرام خصوصا بخوابه سرور انام بطریق اولی خواهد بود فرمود که سهم بد گوئی محو شد پس
ازینجا حکم توان نمود که هرگاه مجتهد الزمانی در بین شهر بد ورنگی واعطان مشهور اند وبدین معنی غلیواز
مناسبتی تمام دارند حتی که صاحب وسیلة العصاة در حق طایفه مذکور این مثل آورده مصرع ع چون
غلیوازی که شمس بماده وشش مه نراست پس توان دانست که مجتهد اول بخوردن نجاول غلیواز شیرین کام
شده اند تا این عبارت آورده اند که شعر فهمی عالم بالا معلوم شد حکایتش می آید ولنعم ما قیل ؎ حسد چه می بری
ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر ولطف سخن خداداد است وحکایت زبانزد مردم آنکه شیخ سعدی
رحمة الله علیه در وقتی این بیت نظم کرده بود ؎ برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست
معرفت کردگار واین بیت بدرگاه الهی مقبول شد ونورانیت آن بعارف شیراز محسوس گشت
گویند که یکی از اهل هوس دنیا پرست طبع خود را آزمود وگفت ؎ هر گیاهی که بر زمین روید وحده
لاشریک له گوید پس رو بجانب آسمان کرد ومنتظر آثار قبول گردید تا سخنی چنان رید که بجوف حلقش
فرا رسید ایراد این حکایت بعد از آنست که کفر وزندقه امیه عظام مجتهد ومقتدایان او از بصیر وغیر بصیر
کرسکان بگوش ودهان شان شاشیدند همچنین معتقد وغیر معتقد زبانی علما در تحریرات وافادات ائمه معصومین از کتب
معتبره مفتخرشل رابعة النهار اشکار ساختم چه جای مجتهد فلا العقل قد لهم دلالت بر تحریم ذکر غیبت ودیگر
احوال آنحضرت بالقاب شریفه مختصه ندارد وانچه یاران بزرگی مجتهد الشیعه باید دید که در رسائل قدیمه نوشته
بوده که ذکر نام صاحب الزمان را نقصه در اصول خویش کفر نوشته اند وهنوز اکابر خویش را محبت اهل
بیت بشمارند حالا درین اوراق واضح شده که نزد شیعه هر چه از فوائد آیات امامت شد نسبت ما وتعلق
دارد که کوکب دری شمس بین النجوم است وهرگاه امام غزالی برای سنیه ونسبت مذهب البخاری عوام مشتبه
که جاحدان سلف بدان میرسد که محقق را فقط باید واقعه شهادت ذکر کردن ودیگر عظیم غیر الاختلاف التحقیق

بهره ندارند ذکر آن و ذکر مشاجرات صحابه حرام است و را منکر شهادت میگردانند بلکه تمامی اهل سنت را منکر
شهادت حضرت امام حسین میدانند خطب و کتب ایشان و ذکر آن محمول بر تعصب شان می پندارند انتهی حاصل
مقصود آنکه باید آن مرحوم را زیر زبان گرفتن و طعن شان نمودن که ذکر نام چنین امام را کفر شمارند و علوم نیست
که ذکر غیبت امام را چه مدخل است که تعرض بدان نماید چون ذکر نام و ذات ایام کفر باشد از عوارض چه
چه نام توان برد پس اگر غرض اینست که هر چند ذکر نام کفر است و لیکن امامیه ذکر غیبت و غیره میکنند کافر
نمیشوند گوییم امام غزالی غیر محققین را منع میکند از بیان واقعه نه عموما هر کس را اگر چه محقق بوده باشد
و بار بار این ندامت بر روی کار آمد و لیکن عدیله شیعه هنوز قبول ندارد پس هیچ غباری و اعتراضی نیست و
و لازم نمی آید از تحریم ذکر شهادت بر و اشخاط انکار شهادت حضرت امام حسین مطلقا کما لا یخفی اطراف
آنکه ضمیمه کلام متافق هم دلیل آنست که اهل امامیه اجازت نمیدهد که نام مبارک بر زبان رود چنانکه خود ش نوشت
و اگر ذره از مودت این دو مان داشتی بجای نفی اثبات بر نگاشتی و نقاره علم گزاشتی بلکه بهترین قسم از حقائق ایشان کافر
میشوند و بدینقولون عَلَى ابآئهم و سَیطَی یعیزاد این خود از دیر باز مدعای ما بود که امامیه از نام نامی
چنان متنفر هستند که شیطان از نام این بزرگان دینا نیست که حضرت اهل بلغا نهج البلاغة فرموده اند
و رعایة کلام انتظام خویش و رجوع و دریان و گنره گویان که با ضمر لعد و جانه الا دو ظهر فی فلتات لسانه الحاصل با همه
کفریات قول مجتهد که امامیه نام نمیگرند بلکه ذکر غیبت و مانند آن می کنند لعینه تقلید بزرگ بزرگان خود است
که تیر حارا شگاف تا سوفار غرق شد و آن بیچاره میگفت حدا این واقعه را دروغ گرداند و خود مجتهد از رحمت
کشف الغمه چنانچه گذشت و باز می آید مفصلا در حال مشایخ نقل میکند آنچه دلالت بران دارد و هم در شیخ لعن
طبرسی و مفید در طایفه شیعه ابن مطهر و شیخ حلی بوده اند پس دانش و بینش تر برین مجتهد ختم شد القصه هر کتابت
در سیر و اخلاق حسنه تصنیف شده خالی از مناقب حضرات اهل بیت و بیان تحقق محبت ایشان که غایت کار رسش
اتباع این بزرگان باشد نخواهی یافت و اینکتابها چنانچه در تذکره الائمه دیده باشی تعیدها و هزار ها انجامیده
از موطا تا کتب متاخرین و اگر تتبع و استقرار کرده شود خود علمای شیعه مثل جابر و غیره را نیز در مناقب اهلبیت
گفته اند و چگونه چنین نباشد که اهل عبا را اجلا اهلبیت نامیده اند و امامین را گوشواره عرش رب العالمین میدانند
و در کلام امام غزالی نیز مفاخره و مناقب این بزرگان بیش از بیش است و استفاضه آن بر زبان سامع و خلف
بتواتر و اتصال جاری است و در کتب عقاید هم ماثور و مذکور است یکی وجوب محبت و اتباع ایشان که عمده این
باب است بدلایل قاطعه و براهین ساطعه مبرهن است و همه علمای ما در بیان آن مساعی زاید الوصف تقدیم رسانیده
شیعه را بر اتباع طریقه اهلبیت بر اتباع اهل بیت برانگیخته اند و درین ابواب فصول چه تاکید ها و چه تنبیها بر روی کار آورده
و از مجارفین کاملین ماثور گشته و رعایت اختصار و انهم که در لعا رفته تا یکبار از غایت عناد اهل سنت را ناصبی نام
نهاده اند خود از اصل محبت و مودت اهل بیت غافل اند حق تعالی بر مسلمان ایران مبرا نموده زنده گرداند آمین

فرق نیست که از قضیه در دیگر وجوه نبود در رتق مضمرات خویش بصیر بصیر و تند و سپر تقیه بر روی خود گذاشته بی سپر از طریق
اند و از اینجا هنوز بر زبان نمی آرند تا مبادا از زیاده تر موجب رسوائی نشود و اهل حق بقوت دین اسلام و اظهار حق
بابتلاع جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا ارواحی علیه الفدا لعنه حیدری می آغازند و به بیان صاف
صاف چراغ تحقیق فراراه مسترشدین روشن می سازند لیکن اینکه بتمه از آن سابقا و لاحقا دانستی پس از تحریم
ذکر شهادت آن امام معنی معلوم که از همت علیای خود مثل عقاب خود اثر دم را از دوزخ بر اصول شیعه بر آورد
که قلوب شان پیرا از محبت شیخین نگرمین بوده است و احتمال دیگر شان بسیار و بعنعة قیاس انکار شهادت حضرت
کردن هیچ از قیاس اصیر خواهد بود که الی الله المشتکی که مگان می اکاذیب معهذا اهل سنت در ماده مذکور
که هر چه موجب اهانت و تحقیر باشد برای اهلبیت عظام و موجب عداوت اصحاب کرام باشد از آن
اجتناب باید کرد و متمسک بآیات قرآنی و احادیث متفق علیها از حضرت رسول ربانی هستند بخلاف
مجتهد که لشتی نفس اماره را برگزیدند و هر در یکه رفتند هیچ عرقی نیافتند و زینهار نور ایمان بر تحقیقش که
هیچ تشکیک بوده نیافته و از مدلی بدین هفوات متعوده گشته که تحریم ذکر مذکور مستلزم انکار ابوحامد غزالی بلکه
دیگران نیز از شهادت است بلکه یزید شقی نزد شان اصولا معاذ الله معتبر از راشدین است کما ذکر فی
بدء الاوراق مرارا و تلونا علیکم لیلا و نهارا و در هر کتاب فن ظلم و فسق یزید مذکور است و اینقدر متفق علیه
نزد هر کس بلی اختلاف در کفر و لعن اوست با سمیه کما ذکر فی الدفاتر المبسوطة اما آنچه گفته که این الفاظ
قائم مقام اسم مبارک الخ پس دلالت واضح بر کمال سفاهت و حماقت مجتهد زیرا که اگر بجای اسم
است کلمه آنچه کار از تمام بر آید انهم پس باید که لعنت بر ان نیز دایر باشد که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه
زیاده برین نیست که در ورا الشیء بر علمای طایفه بر ابر زیاده شبهه نزاره نباشد زینهار اینها فی اشتباهی نماند
که خواسته بود آن مطرود که حضرت امام صادق مصدوق را مجوسی گردانند که هنوز لطیفه و ظیفه
لعن القاب برزبان نالایق طایفه جاری که نزد شان حکم نام دارد و ذکر نام موجب کفر اکثر است پس لعنت بهم
آنچه از آن قرار کرده جان ز سیا و او را در پیش آمد و آنچه گفته که غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت
نموده علی سبیل الاطلاق نموده جواب آنکه نزد اهل تحقیق غیر از این جایست که لعنة الله علی الکاذبین لوین
لعنت در حقیقت از دهان خود شان بر می آید و یقول بطرفه در حقیقة الاشیا که الرافضی فوراً لعنت که از
ربعضا از شر نکوهش و تفریق می خیزد و بر خود شان می ریزد زیرا که عبارت امام ابوحامد غزالی را
جائیکه نقل نموده بقید و اغلاط است بالاتفاق و از اینجا سلب حافظه مجتهد صاحب قوت قدسیه علی نیابة امام
ربانی هویدا شد سبحان الله بعد از دیدن رساله قدیمه هوش و حواس او گم گردید و باز این کادسے
هم خواسته که جوابش تحریر نماید و ندانسته که اگر به هفوات عبارت نمیکرد قدری حالش مختفی میماند
الحال که نوبت بدین رسوائیها انجامیده بلقا تلمیعات او در اختفا ممکن نیست راست گفته اند که ناد انما

چه خاموشی علاج نمی‌باشد و اگر او علاج دانستی تا دان نبودی و بعبارت دیگر نیز باختلاف یسیری تو گفتی
که تحریم و منع از ذکر نام نامی حضرت صاحب الامر عجل الله ظهوره علی الاصول المنافقین و اخیر و الیه
لقائی یوم القیامة علی اعتقاد المؤمنین زیرا که ظهورش بر گمان اکثر اهل الحاد و زندقه موجب ابطال
قرآن مجید و سبب برگوشه ظهور محدثات است چنانچه پاره آن درین مجلد یافته باشی از کتب دین قسم
هم خوابگان حضرت رسول مقبول و فضیحت و رسوائی امهات المؤمنین پس دعای تعجیل ظهور او دل
دلیل بر نفاق و دشمنی اسلام و دین است اما آنچه گفته اند که ممانعت ذکر نام و القاب آن نیست که ذکر
غیبت و امثال آن از احوالش بالقاب مختصه حرام است مثال آن است که بعد ازین خواهد گفت که این
الفاظ قائم مقام اسم مبارک آنحضرت نخیکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آن حضرت انتقال نمیکنند
لا بمعرفت بیانیه و لا بالتسلم که دعای تعجیل ظهور و اقرار با امتش در ادعیه ماثوره از عترت طاهره برای این
شخص که بربادی دین اسلام از وی نقل می کنند کاشف از الی ممنوع وارد شده باشد و فتن علی
هذا القیاس مهدی و صاحب الزمان الی غیر ذلک که گفته اند مصرع چه کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
چنین شخص که پاره از اوصافش شنیدی مهدی خواهد بود و یا دجال که ناموس اکبر حضرت پیغمبر را بباد
دهد و اقامت حد و تعزیر بر او نشاید با وجودیکه در قرآن مجید عفت و پارسائی و ایمان و بزرگی
و قطعیت جنت تصریح فرموده باشند باعتراف جهانیده علمای این گروه چنانچه در مجمع البیان است
و شاید که بالا گذشت و از انتقامات بظهور میرسد که عترت طاهره البته خلاف این ارشاد کرده
باشند چنانکه این ملحد زندیق آرزوی آن دارد از استیصال شیعیان دین شوا السد دهیه و وجوه متعلقه
فی الدنیا و الآخرة و ذلک جزاء النواصب المعاندین لیس عجب شیعه آنکه عجیب مصیبت در نام و ذات
آن ثمره فؤاد نرجس روم گفتگو دارد تو آنرا یاد صادق می‌بری و درین لطایف حیل برده
مذهب خود زیاده تر میداری و بعد از یوسف قردیش لقبیه خاتون نرگس علمای شیعه بهار تجنف
را از کشمیر نگارگیان را منوه ند تجارت دنیای خری و دعای عجلت ظهور و فرح و گشایش
شیعه چگونه در روز بان نداری که لکوک دراهم و دنانیر شیعیان عراق و خراسان و زربان
قدیم حاصل گردانند و آنهمه را بوسیله سفارت و رقعات مزوره بمقتضای یاکلون فی بطونهم
نارا در شکم فرو میبردند و درین زمان مزید دولت و زینت دنیا توسط از دواج این
امام حاضر فی الامصار و الغایب عن الابصار تراحاصل می شود پس منه دعای ظهور چنان
امام نسبت مجتهد کسی پیر المتون شکی نتواند کرد و قبل ازین درین اوراق دو فاتر بیاد نبه معلم
بن معلم الملکوت چنانچه باید جائیکه کلها بمنزله بجمالیش و در بیانش افتاده بود علی
کرده شد لوازم دعوای امر اینها چه می باید یا کردن مصرع کان قدح بشکست و آن ساقی نماند

و هرگاه بر اصول تو شهادت جناب سید الشهدا درست نباشد بلکه شهادت مذکوره بر بطلان خلافت راشدین کرد چنانچه از رساله قدمیه گذشت تفصیلش نیز بعضی از وجوه خواهد آمد اکنون باید دید نسبت حضرات ائمه هدی را مطابق اصول خویش پیش نظر داشتن که تجویز گزاردن نماز زنان در حالت احتلام داد تفقه مید ادند چنانچه از تهذیب امام اعظم اول نیز بی تکلف بر می آید پس البته از ازواج قائد صاحب الزمان در مشکوی نصیرکی قطعاً یقیناً مرفوع الاقلام خواهند بود معاذ الله نه مصداق آیت قرآن لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ نیز و بعد ازین در خطاب شیخین امامیه از طبرسی و حاجی کا مجتهدین لکهنو از فانی و زمانی باید تلاوت کردن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ و لفظ شیخین از آن آوردم که قدمای شیعه خطاب این آیت کریمه در حق شیخین معظمین قرار داده بودند کما لا یخفی علی الناظرین او تجنیه لفظ مصالح تحقیه بر زبان آورده یعنی لفظ مذکور گفته و سخنی نکرده شرمش نمی آید که اکابر مذهبش افشای اسرار کردند و سبب حبس ائمه شدند بلکه خود حضرات ائمه افشا نه را فعل خویش دانستند نه خطأ بلکه عمداً و این امر را بار بار بر زبان آوردند که از بیوفائی شما نوبت بدینجا رسید کما مر سابقاً پس اظهار ان مصالح که تنزد اهل نفاق هنوز مخفی است آیا از ینهم زیاده تر تواند بود و مقام مزید حیرت است که در اصول ایشان نه آن قدر مردیست از صدور بیوفائی ملای شیعه که کم پایانی داشته باشد که هرچه باد فتر زدم حقیقة نمونه آن هم نیست پس همان بهتر که بر ان اجمال قناعت ورزم و بهر جلد کرد تفصیل نه کردم که زنگ قلوب رفضه از تعصب و عناد مانع حق بینی و حق بینوی گشته و بیان مصالح صحیفه چگونه باعث مفاسد تواند بود این حجاب و این تقاضای بعد از بینه رسوائیها که در میان مذهب مجتهدین دیدی تلک بگوش در آید الغرض این تاب شیا دیان آن کنند یا نه کنند بر عقلا از هر کتاب واضح است هم از بحار الانوار و هم از تصانیف مفید و غیر مفید که آنچه جناب صاحب الزمان را امروز حاصل است یعنی کثرت عسکر متشیعین که از امور ملح و زراعت و زرع زیاده تر باشند و اقامت برج قلعهاییشیده که سنان هر بانگ بروی آن امروز مخفی است بسبب خجالت که هر برج بلند آن گردن بکوه ابوقبیس می افزاید و نیز از کثرت تجارت و زراعت و محاصل بلکه مزید دفینها که گنج قارون هنوز از مزید عزت تحت الثری فرو میرود اکنون حکم قطعی توان کرد که روز ظهور چه تواند بود بر هیچ کار آورد از که شیخین باتفاق روایات شیعه از قبور همراه حضرت رسول برآیند و کرامتها داشته باشند در لباس چنان برهنه مصداق چون جامه عید نیکبختان گردد و انجیفه اینها اعتراف دشمنان است یا از انکار ایشان لاف زنی را چه اعتبار آوردن چون با همه سامانها و اسباب بی بها کالعطاع آن مطابق احادیث طلب معلوم نیست پس آنچه مزین و برادران صوری و معنوی او دراوق راقی معلوم نوشتند که مختلط بودن

مذهب اثنا عشریه بمذهب باطنیه قطعی یقینی است باعتراف شان اما آنکه بعد از ظهور شرافت و صحوفیت این مذهب
عیان شود و پس نظر بلاف و گزاف شان همین معنی دارد که حضرت مهدی بعد از ظهور ایشان کسی را از مذهب
نگرانند و بینه بدیع در ایشان بند چنانچه از کشتی هم توان دانست و این مقدار مخلصها برای همین بود تا
پرده های نفاق ایشان برطرف گردد که بنا افتتن شود و در بیابان اسلام متواریند پس حال ایشان باید
که محفوظ مانده و هر گاه درین قرون در ظهور حال ایشان بهر وجه عیان گردد و کفر ایشان هیچ وجهی
و خیالی راه نیابد چنانکه بلند فیما بینا بین یا مسخ و تزئین را از الفاظ شما پاک ساز د باقیماند طعن
از احوج شما مباحث اثنا درین اوراق چه سهو و وهم کرد آمدن همین کمترین انام انسلاد و مشرقیند در حقیقت
برای تائید شوکت فاروقیه و محو ساختن و شرب سیاه از نیلو و تابعیت آلهی توامم گفت آنچه خواجه نظامی گنجوی
مخزن خود در مود مصرع ع که سستی نکردم دران کار هیچ لیکن تفصیل این مجمل را بر کتاب کبیر مباحثه حسامیه علی
عقدة اللمة الاسلامیه حواله گردانیدم و در شکستن و کندیدن بنیاد مذکور طوری اختیار کردم
که در حقیقت جواب تمامی کتاب اثنا عشریه حاصل توانند شد یعنی چون صاحب استعداد درین کتاب مخالف یعنی
شوکت عمریه غور کنند خواهد یافت که بیشتر اعتراضات مبنی بر آن بود که بر غیر معنی صاحب شوکت فاروقیه
حمل میکند و در فهم آن او را اغلاط بیشمار آید چنانچه از رسالش در کتاب تشدد دانستی که آنرا فهم معانی قاصر
اهلبیت یا دیده و دانسته خود را تغافل میزند پس مقاله اولی هند و لیست اکثر مقامات نبود و جوابش را شروع
گردانیدم و هرچه نوشتم جامعیت را دران نصب العین گذاشتم چنانچه بیان انتصاف عادت تعبیر مخفی بنیت
هر که خواهد بدان رجوع نماید چون این وقت آغاز کلم بود و در تسوید آن تکرار بسیار بعمل آمده بود
و الاخیر هو المعتمد علیه که تعبیر حقا و نقلا و هر گاه و برقعه تحریر کمینه بعد از بعض رسایل و لوابها یا شکستند
که از شیعه یافتند که ان کتاب شروع گردید گمان انکه شود بر تعرضات اهل حق سلیم سنت یعنی مجتهد
از زبان چنان مهوا و تحقیق و التزام و نان ریخته که کسی را مجال دم زدن باقی نگذاشته و بنام خود طبع نموده
ظاهر نکرده چون که مباحث اثنا در بیان سهام مجالی نیافتند که مغالیط مجتهد را تدارک نمایند با آنکه
جمله باقی نماند که از ان امور که تعلق بمتعه دارد ببیرحرمت و اکنند از ان بیان مترشح بود که
تحفه عقدیت آن کتاب بیجا آورده بود ولیکن دیباچه مطلب نکشیدند که پنهان بود و لش بهتر آنست که غیبا شود
و کشف تلبیسات مجتهد نماید درین جگه و نه باما منش می پردازیم که بعضی از احباب فقیر میر السبوحی رسایل منظوم
متوجه ساختند و بعضی با ثبات بشهادت جناب سید الشهدا الملتقت گردانیدند و بعضی از اجلی و طلبه برای مکرر دیار و متقت
تنهائی و رمعال جمیع علمای شیعه بهم رسیده و شد و اخبید اعانت پدید آمد و رنسخ کتابی خصوصا از تبصره
نمی یابی که بسلامت ماند معهذا اکنون خبر هجرت ازین دیار بنا هی خمی بیم وابسته تا گزیر است که طریق تقدیم سلیم
و رشتاب تیز برگزیم و باید دید چه پیش آید که تا امروز بلوغ همی آنچه در فرو داشتیم که رو بر وان طریقت گفته اند

دربلا بودن به از هم بلا ست ولیکن تا بمقدر یقین این معلوم است که درین انکار دری دمیدان داری کسے شریک نشود با اینهمه در تحقیق انا انهی یا احرم حرفی میگوئیم که متکلم گاهی قصه را مجمل میگوید و گاهی مفصل جمع کردن روایات رضا یان از اجمال و تفصیل و تفسیر یکی از دیگری در رفع اشکال مذکور کفایت تواند کرد یعنی از آن معنی هم خود بخود هویدا خواهد شد که فاروق فرموده من منصب تحریم دارم نه درجه تحلیل مر احامل است مبین حرمت انهم و قرار داد حضرت صلی الله علیه وسلم را بیان میکنم این امر البته بر قرار داد اهل حق است و شیعه را از ابطال ختم رسالت و نبوت چه اندیشه که صراحة از کتب مبسوطه ایشان واضح است که نسخ امور شرعیه همیشه در ازمنه امامت ائمه بوقوع می آمد کاش باساس الاصول که رساله صغیر است تسبب بکتب مسار الیها از هفوات دلدار سنگین دل رجوع کرده شود که بسیاری از افادات ائمه دال بر آنچه گفتیم در آن هم موجود و چون کتاب حضرت سلطان خراسان کشاده شود توانی دانست که بسیاری بعد از تحریر طعن مذکور شوریدند و حضرت ابو عبد الله آن شوریدگی را رفع نمود و مجملے قرار داد که قوت اشکال باقی نگذاشت و حق همانست که بعد از جمع مرویات اشکالی را نتوانند ترتیب دادن و درین میدان مبارز طلب ساختن تحصل المدعا الزاما و تحقیقا بما افاده السلطان الممدوح فی کتابه المستطاب و انا ارجو بعد الرجوع الی ذلک الکتاب ان لا یبقی شیء من الکبود ولا عرق من العروق و زند اتفاقات حسنه آنکه هرگاه احباب را حسن ظنی با حقیر بود هر چه از کتاب مذکور در نقض حضرت زراریه از خامه چکیده ایشان غنیمت دانستند و همچو کاغذ زر دست بدست بردند و در هر شهر دوم چون سوادش بهر دست خود بردم بدرجه تحقیق رسید کما اشرت الیه که نفاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قوله** و انیهمه بر تقدیر حمل روایات بر حرمت ذکی علی سبیل الاطلاق است و اما بر تقدیر حمل آنها الخ **اقول** واویلا حیثیت مجتهد الزمانی را از آنچه علمای امامیه بر صاحب الزمان در آن وقت تجویز کرده‌اند و روایات را در باب مقابله عم بزرگوارش جعفر کذاب معاذ الله آورده‌اند که حضرت امام سوسنی در بیجانی تکاوری و حمله حربه زانی کنموده و داد کشاکشی داد چیزی نیست که موالی و از متاخرین که امام سنیر دهم مجلسی در بحار مطابق این تعداد بر روایات هم قدما قطره زنی و هم تورانشانی کرده که چون عم بزرگوارش دار و گیر در عمارات و مکانانش شروع کرد خیلی مقبرار شد و درین ادا بان پرده غیب بی محابا درید و دران معرکه بجمال شری و دلیری تازید و درین تکاوری از آغاز تا انجام رسید و ناظرین و حاضرین در گرداب حیرت فرو رفتند و چندانکه جستند نشانی نیافتند این حکایات منقوله و روایات ماثوره بنفس ها و قطمیرها بر هزار دلیل بر السنت است که چون کردند سازی تحقیر فاش پیغمبرانی را چرا بدنام کردند و لیکن تعلق خاطر بعمارات مرتفعه و مکانات عالیه و تجارات و بساتین مثمره و آنچه بمقتضای أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ

بَاقِیُ اللّٰہِ پسا قبره بزبان آورد و این بدان ماند که هرگاه امیر المؤمنین روبروی کفار در
کند افرمود که بعد از این سال در مسجد حرام داخل نشوند قریش ازین مصیبت عظمی مضاعف دیگر را
بروایت استاد کلینی که در تفسیر صافی است فراموش کردند و وایلا بر زبان آورده گفتند که ذریعهٔ تجارت
از دست ما رفت و عیال ما ضایع شدند و خانهای ما ویران گشتند تا این آیت وان خفتم عیلة نازل شد
اینهمه خواهشهای دنیوی و میلهای نفسانی حضرت امام نرگسی سیمائی را بدان جهاد و جولانی محکم
فرمود و بسوی ظهور از غیبت کشید ولیکن آنچه بر انجناب از واجبات و فرائض و هم از راه
دنیا غار و ننگ شاید بود بر ذمه مقدسه باقی ماند که خاتون نرگس در آغاز عشق امام حسن
ثانی عیش و کامرانی خود را بالمره گذاشت و بالاخر خود را بیادیه پیمائی بدشت و کوه آورد و سیاحت
نمود در مفارقت این فرزند سعادتمند وقت تفتیش جبال القاب آلام دید و تا مدتی بزیر سردابه متحیر و منتظر ماند
باز مقید شده بدست غلامان عباسیه برای تحقیق حمل که بر زبان راست گویش محمول بود از کجا بکجا رسید
باینهمه از فرزند دلبندش نه جولانی در میدان بود و نه تیغ جهد برانی این تقریرات نیز گاهی باجمال
و زبانی به تفصیل برای هدایت مجتهد سابقاً و لاحقاً بعمل آمد ولیکن زینهار بیدار این غفلت شعار نمیشود
و از هرزه گوئی و قلم فرسائی باز نمی آید و نمیداند که ابروی مذهبها و زیاده تر ازین بیرگوئی برخاک ریخت
میریزد و غبار بلامت برای او از هر گوشه می خیزد الغرض مصالح مخفیه اثنا عشریه و تکفیر قائم نامی بر حسب
در منازل قدیمه مخفی بود ولیکن انتفاییت لطافت و نظافت نزد قوم خبیثیه و زمنو بعین چون دیدند
که اهل حق خواهند گفت که علمای ایشان از قدیم الایام این ترانه می سرایند که هیچ وقتی از نبوت یا
امامت خالی نمیباشد و درین قرون دهم ز امامت و زعامت اثری پدید نیست برای حفظ این
قاعده غیبت امام را که در هر وقت است بدو محتاج و ظهورش خصوصاً گاهی رفع اختلافات لاعلاج که فرق
ایشان بلاتناهی میرسد و هر کسی دعوی اتباع اهلبیت در سر دارد واز زمان خویش تراشیدند
و نفهمیدند که باینهمه حاجت شدیده یا درین زمان که سر کلاه رشد و رشاد و هدایت و سداد گم شد این غیبت
و انگاه بدین امتداد یعنی چه معهذا از زمان غیبت صغری نیابت نایبان امام روزی در پرده مستور و روزی در کمال
ظهور و سفرا دران ایام ترویج توقیعات بلیغه و افاده توقعات فضیحه موجود و مدعی ملاقات بکثرت و دفور کسوف
اللیل ازمحی و ذوالبس مصداق نور علی نور و درین زمان بسبب ورقرون و دهور اثری از آثار مذکوره
نماند مدعی ملاقات مطرود و ملعون کالسبق شطر منهالیس معامله بعکس ولی بود و حکم در سفاهت کمتر ازان
حکایت نیست که زنی صاحب جمالی بید نجم شنیده و سرد گرم این فن چشیده هر چند می از جوانان عرب گذشت و تقاضا
با ایشان نموده سلام کرده بعجلت تمام رفت پس هر یکی مدعی شد که التفات و سلام برای من بود تا نزد و دیگر و هم
و گفتند عذرا صاحب بگو که این تخصیص برای که بود خندید و گفت که هر که از شما سفیه تر باشد پس هر یکی دعوی

مزید حماقت برای خود آغاز نمود و گفت هر یکی را باید قصه مزید سفاهت خویش تمام گفتن تا من حکم کنم که
التفات و سلام من بر اوست نه غیر او پس هر کسی از جماعت مذکورین قصه حماقت خود چنان گفت که سامعین
و ناظرین بر زمین می غلطیدند الی آخر الحکایة لطولها گاهی چنین خرافت در ترجیح کتابی و یدی بازبانی کسی شنیده که
شیخین رفیقه خود و نام نامی او گیرند و فتوی بکفر خویش بدهند و جناب مجتهد صاحب قوت قدسیه آخر الطبیب خاطر نقل
فرمایند که این حقیقه و شیخ جلی از شنیدنش در تاه تاه باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و این امر بالخصوص مانا
بحکایت چندکسی است که نماز جماعت میگذاردند یکی دیگری را دید و گفت ای مرد نماز تو این نماز نیست نه دیده بار دیگری
سوم گفت نماز تو باقی نماند چهارم گفت منم که هنوز خاموشم و بعد ازین مقام تعجب است که مرتبه طبرسی خصوصاً شیخ مفید
که استاد شیخ و سید که بانی مبانی رفض باشند و در لباس سنیان وا و بقیه در بغداد دهند و معنی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم در ذات ایشان چنانچه باید محقق گردد بجدیکه بعضی از سنیان ایشان را نسبت شامت
مذکور من حیث المذهب نیز بشایند و گویند آمنوا بالله والیوم الآخر وما هم بمؤمنین
یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم مرض
فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون ملحوظ نداشتند و صاحب کشف الغمه اربلی درین باب ترجیح دادن
از غرایب امور است فکیف که بقول صحیح ابن عالی درین کتاب شاگرد شیخ مفید یعنی علم الهدی اقرب بزمانه
حضرات ائمه باشد و استاد او را درین باب رعایت نکنند و از دیباچه تهذیب نیز توان دانست که عمر استاد
زیاده بود و مر شیخ الطائفه چه جای آنکه همراه اربلی کسی نباشد چنانچه از لفظ اربلی که در کلام اوست بوضوح
می انجامد علی ما نقله المجتهد عنه و آنچه گفته که در باب امامت مذکور می سازند باید نام انها بر زبان راندن
چه در تمام کتاب مغالیط او راحدی نیست پس بر فهم و گفته او چه اعتماد و لو انکه در معهذا جماعت کثیره نیز به
محکوم بکفر شدند این گل دیگر شگفت و نیز ظاهر است که ذکر نام بر زبان آوردن در جلوت یا خلوت کمتر
از درج کردن نام نامی امام در کتب مع الخصوصیات سیما کتب دینیه موجود نیز زیاده بقا و شهرت
است پس لعنت ایشان از هر سه حدیث که در رساله قدیمه مذکور است بدرجه ثبوت و ایما میرسد کما لا
یخفی اللهم زد و لا تنقص منه شیئا و از انجا که اربلی چنان مرتبه تحقیق در زمره محققین دارد که قول
شیخین بر وی بر وی تدقیق او صحیح است پس ضرور است نزد این اعظم علمای امامیه که این نزد و شیخ
نزد او شیخ نجدی باشند خصوصا شیخ مفید که اقرب بزمانه امام بود و زیاده تر از ثمانینی است پس هر سگان
پیر و جوان لعنت خدا روز افزون باشد و بنده را در بودن طبرسی اندک تاملی است زیرا که اگر مراد
صاحب مجمع البیان است او بسیار متاخر است از سید مرتضی علم الهدی چه او در تفسیر دیگر نیز
گفته آنچه دلالت بر آن میکند که جار الله زمخشری صاحب کشاف از معاصرین اوست که
پیدای او معلن شد قرن پنجم بخلاف ثمانینی که در قرن چهارم از دنیا رخت اقامت بربسته

وپیش حارثی یعنی مفید البته جوان بلکه پیر بوده وقتیکه او خوابی دید که جناب سیده فاطمه زهرا امام حسن
و امام حسین را نزد او آورده و تعلیم شان درخواسته و شیخ در مدرسه خویش متحیر بود تا نوبتی از سادات
رسید دو فرزند همراه داشت یکی رضی و دیگری مرتضی و بعد از استدعای او دانست که
تعبیر خواب همین است راست و دروغ بگردن راوی بهر حال چون این هر دو مدعای ما بدرجه
ثبوت رسید که معلم حارثی اقرب باشد بزمانه صاحب الزمان که مردم بقول محققین شیعه دربارهٔ
تحقیق حال امام او افتاد در وقتیکه خوف قید و بند بود و مخالفین در جستجوی او زیاده
تر میکوشیدند و هر طرف سوال از حالش میکردند و اگر مراد طبرسی دیگر باشد یعنی صاحب
احتجاج اثباتش بر ذمه مجتهد ست کما لا یخفی و آنچه بیاد من ست آنکه اربلی درین عبارت بعد
از شیخ مفید شیخ طوسی را آورده بود که مجتهد نسبت فقدان حافظه شیخ طبرسی نوشته والله اعلم
وعلمه احکم و اقتران لفظ شیخ مفید نیز قرینه همین معنی است که استاد و شاگرد هر دو را ذکر کرده که
هر دو در وقت خود ملقب بشیخ بوده اند بخلاف طبرسی صاحب احتجاج و هم قرینه دیگر آنست که
اتباع شیخ طوسی بمفید استاد خود نسبت به دیگران مطالعه از کتاب کبیر یعنی تهذیب الاحکام
شرح مقنعه مفید بخوبترین وجه هویداست شهرت و اتباع طبرسی شیخ مفید مرا یاد نمی آید
قوله مهدی و صاحب الزمان و قایم آل محمد و غیر اینها مذکور ست و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب
آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر ست که این الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است چنانکه
ذهن سامع بطرف سوای آنحضرت انتقال نمیکند بنده را درین هم نظر ست زیرا که اکثر القاب
مذکوره و غیر آن برای محمد حنفیه مقرر گشته بلسان امیه که بزعم شیعه برزمین مختفی گشتند تنها
در رشد اولیت غیبت برای جناب امیر ست نزد غلاة و ارشد تلامذه ابن سبا محدث مذهب شیعه
چنانچه امامت بلافصل نزد شیعه و عنقریب بیان این غیبت بقدر ضرورت می آید ان شاء الله تعالی
و هم غیبت دیگران امیه تا بدانکه این تقلید بسابقین ست فانهم علی آثارهم یهرعون پس اگر
گویند ما را با ایشان و اشنا دالیشان چکار برین تقدیر روح امام المتقدمین یعنی کشی را از خود
آزرده خواهند ساخت که او ابن سبا را محدث شیعه علی الاطلاق در کتاب مختار نوشته و
کفران نعمتش نموده اند غیبت برزمین برای آن بزرگ و ازچنان پیدا آمد که سید حمیری هم قایل بدان بود
که حضرت صلی الله علیه و سلم در حق او بجناب امام رضا فرموده شاعرنا و ندیمنا چنانچه در کتب کلامیه دیده یعنی
و جاحظی بیرادر دن فضایل ایشان نیست که حافظ وقایع و سامع ان الی غیر ذلک مطابق روایت معصومین
بجنت خواهد رفت و شاعر مشهور شیعه در حالتش میگوید غیبت او را در کوه رضوی ثابت میشماید و اعتقاد دارد که او
تا التزوع انکاه با قیامت تمام بود که لوجد فیه ولا یوجد فی غیره در شعار شریعت ست الا ان الائمه من قریش

ولاة الحق اربعة سواء علی والثلثة من بنیه هم الاسباط لیس بهم خفاء فسبط سبط ایمان وبر و
وسبط غیبته کربلا و سبط لایذوق الموت حتی یقود الخیل یقدمها اللواء یغیب فلا یری فیهم زمانا
برضوی عنده عسل و ماء پس انتقال ذهن سامع بسوی حضرت امام نرگسی وریحانی نقطه و
ممنوع است و تفصیل این اجمال از مقالات اهل عالم و کتب کلامیه در مباحث اهل سنت
و امامیه هویدا تواند شد پس کسیکه جاهل باشد از ان امور سابق و آنچه در کتب ضبط کرده اند
و در او کلامی نیست که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و اما از تمام آنخر دم که علم باین مقالات
دارند و کور و کورانه نمیروند پس ذهن ایشان البته بمحمد حنفیه و حضرت امام محمد باقر و صادق
و دیگر بزرگان متقدم میرسد کما لا یخفی که اصل درین باب محمد بن حنفیه بوده که روز صفین صفهای
میمنه و میسره اهل خلاف دریده بعد از آنکه علم لشکر جناب امیر تفوی بدست او بوده چنین
شجاعت از و صدور یافته که همه متحیر بودند بخلاف امام نرگسی که چنین بجنگ آزموده نه داد
میدان داری گران رکابی داده و هیچ معرکه سردار نه بچشم خود سی دیده بلکه تاز و تنعم و نعمت و ترفه و
عیش و کامرانی و معراجهای اسمانی بر وختم شد لیکن اینقدر البته مسلم است که چون
بر حال عم بزرگوار خویش اطلاع کلی داشته عادتش بجز قمار بازی و طنبور نوازی
و مطربی و رقاصی بر اصول رفاضی امری دیگر نیست پس هر حمله که نزد بعد و رآمد بر جای خویش
نه دلیل رافضی بد اندیش و این خدمت عم بزرگوار با خبار متقدمین شیعه در تالیفات کاشانی و
مجلسی و غیرهما باستفاضه و شهرت رسیده بخلاف اخبار دیگر که محض افسانهای واهیات
است که شیعه هم گوش بران نتوانند نهاد و ببین که شارح مقاصد چه نوشته و از ماموران که تشیع
او در کتب موجود و دیگران چه نقل میکنند که خلاصه ان بدان میکشد که اگر آدمی را سیر و
تماشای روایات کاذبه منظور باشد روایات شیعه را بشنود و قرینه عقل و نقل هم بران دلالت
میکند که گاهی امام منتظر ریحانی را نوبت بکشیدن شمشیر سیفیا و اصفهانی باشد یا خراسانی و از نیست
که در کمند بسم الله تعالی فاعه جا بلقا و انهم بلباس هرته و تلفته زندگی خود را بسر می برند کما امر قریبا
و چون وقت رزم و کارزار هنوز نرسیده هرچه امامیه مثل مجتهدین لکهنو یافتند یا مانند دیگر
قصه خوانان یافتند همه باده و هرزه خواهد بود و ایضا تقریر دیگر باید شنید که اگر مراد از سامع
جاهل است که ذهن او بدیگری انتقال نکرد پس او را چه اعتبار بلکه خس کم جهان پاک و غایة الامر
از ان قسم شد که لا مشاحة فی الاصطلاح لکل ان یصطلح بما شاء علی ما شاره از ینجا گفته اند
عکس نهند نام زنگی کافور و درین فصل نیز سوید استکاس امور است زیرا که حال
امام زمان از تحقیقات شیخ مفید که بران مجتهد فانی در کتاب خود تازیده و بدان تحمیل

تمام گردد قبل ازین معلوم گشت که نیز بانی حدیث کلینی رازی بر نام امام رضا رضی الله عنه افترا کرده و با تکلم
تمام فصاحت و بلاغت ایں پایان رسانیده زیاده تر عیان شده که از نهایت صاحب الزمان را بذات
امامت مثل نیابت نبوت و خلافت نماند بلکه حال بالعکس بود یا و هنوز بلادت همین ابیات عثمانی اگر
از مفردات خویشتن که اشاره آن گذشت می آید فارغ نشود و بیت پردازد بلکه حسب حق
بمذهب تشیع نمازد و نعم ما قیل ع ای بهفتاد و دو ملت کرده ز چشم تو بیاز در هیچا قدر نگین کرده همه
شهر و محله‌ها مگر همین مقدار تا اند دور و تسلسل متعه یکهزار یا چند هزار فرزند مجاهد بهم رسانند مجامع
و نامند سفیده صبح صادق اظهر است که چون آل امیه که در عالم شهادت حکم رانی و جهانبانی بر زعم
شیعیان جلوات شیطانی داشتند و هر کس را موافق مسلک و فتوی مینهادند و اصحاب کاملین شان
کرد بعض حضرات ائمه لولا ابو لا دران پروردند العلوم الدینیه شان بود و اختیار مذهب خوارج بتکفیر
دشمنان مرتضوی را آن زور کردند و بر دکانی نشسته ترک تجارت گرفتند پس نزدیکان تحقق غائب علم
چگونه با خلال امت نپرداختند که در قلمرو ایشان هیچ مخالفی بنظر نیاید تا بگفتن چون و چرا گرآید و اگر آرد
از نسل مع کسی هست که نشیب و فراز علوم دینیه نور دیده باشد پس لانسلم که ذهن او انتقال نکند از آن
اوصاف و القاب بدیگران که قبل از خاتم الغائبین در غیبت سابق الاقدام و صدها سال تقدم بر او
داشته باشند و انتظار شان وافر و محن و مشتاق شان متکاثر باشد چنانچه در کتب ملل و نحل علمای
مقالات غیبت شان باین امور را ضبط کرده‌اند و این خصایص بر السنه علما دایر و سایر مانده پس حال
محمد بن حنیفه از جمله غائبین بر مذهب کیسانیه و مختاریه که تشیع دران زمان گویا دران منحصر بود
و هم در زمان متاخر نابید دیدند که هر کسی دم از آن می زد و افتخار بران میکرد حتی حمیری مصداق شعر
و نده تمنا بنا اعتقاد خود بران ریخته و سور غیبت او در قلوب بیکر شیعیان برانگیخته و چرا چنین نباشد
که او را از قبیله گفته‌اند که پادشاهان زمین بوده اند جناب مجمع البحرین و مطلع النیرین محدث نجفی بران دلالت تمام
دارد و می آید ان شاء الله تعالی صاحب ملل و نحل اعتقاد او را می نویسد که سید مذکور نیز معتقد
بود که محمد بن حنیفه هنوز نمرده بلکه بکوه رضوی پناه برده و حق تعالی شیری و پلنگی را برای
حفاظت او بر گماشته هر یکی که پاسبانی او بجای آرد و دو چشمه آب و عسل نزد او می جوشد و بعد زمان
غیبت روزی ظهور خواهد فرمود و زمین را از ظلم و جور پاک خواهد کرد و داد عدل و انصاف خواهد
اکنون کجا ماند لاف و گزاف اثنا عشریه که غایب از زمره ائمه امام محمد بن حسن است که فرش انصاف
و سیاست بر عیت خود خواهد گسترد و دیگر هیچ لیس همت و تمنا محمد بن حنفیه را بر اعتقاد شیعه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
بر بیان مفسرین برای او چنان تقرب و عظمت و جبروت ثابت فرموده باید دید که در غار کوه تنها
بلکه زاید قناعت در زده و هم

امام ثقیل و قوم و بقل هنوز بر زبان بیاره و نوبت سرزنش أتستبدلون الذی هو ادنی بالذی
هو خیر نرسیده باشد ملاحظه بکن برای امام غائب حمیری حمار که نه در کوه موسی و عجوه ای دارد نه
باری و مددگاری ازینجا هم توان دانست راستی اهل سنت که بشرط مذکور بر و سیاهی مرده در رفضه
در نمیعتی افترا بر جناب امیر کردند که رونق افزود و در آن وقت روسیاهی بسفیدی مبدل شد و رنه
لازم آید حتی بودن غیر اثنا عشری و هو باطل عندهم زیرا که آدمی اگر محبوس باشد در ابنای
جنس باز هم امیدوار بعطوفت و کرم می باشد شاید بمقتضای وحدت نوعی بر حال زار بس
گاهی رحم آرند درین زندان غیر از حیوانان و آنهم مغیرش دیگر کیست بخلاف مزید تنعم و عیش
و کامرانی امام نرگسی و ریحانی که هر جا اسم با مسمی است حتی که او بعد از عیش و کامرانی در جابلقا و جزیره
الخضرا سبب مهیا شدن اسباب چنان سلطنت اگر دعوی خدائی آغاز نهد زیبد کما عرفت نموده
پس مقتضای قدردانی و فیض رسانی رب العالمین نیز همین است که او را از محنت انتظار صحن مشتاق و
اذل نجات دهد و عنان او هم زمانه را بدست او نهد یا لوای فتح و ظفر مثل سابق از مزید
دلاوری و قوت خویش آسمان برین بر افرازد و اگر اکابر و اصاغر کیسانیه را در صحت ثبتین
اثنا عشریه که در زمان سابق رونق بازار بودند و امامیه از انها اصول ائمه فرا گرفته اند مفصل
بر شمارم این مجلد بلکه صد جزء هم تمام نشود ولیکن عاقل بدین اجمال پی برد که تعظیم و اکرام
حمار حمیری بدانجا رسید که بر قاری و حافظ کلامش قطعیت جنت دایر شد دیگر از مراتب عالیه و مدارج
عالیه او چه باید پرسیدن و ضرورت اثنا عشریت را در مرتبه مذکور واجب لازم فهمیدن کار احد
ان از امور بدیهیه توان گفت که بعد از ائمه متاخرین پیدا شده و چون بر سر محمد بن حنفیه تاج مهدویت
نهادند او را قایم آل محمد و امام منتظر لقب دادند اکنون هر که باشد طفلی او خواهد بود زیرا که او
یا دو صد سال تخمیناً بر امام مهدی تقدم دارد و موضوع الدین الغاظ شد و از دیگران که در غائبین معلوم متوسط
اند نیز متقدم است کما لا یخفی از غائبین بر روی زمین و چون غیبت و غیره منحصر شد بدیگر این امور وان را
بطور جامعیت در و عمر یکجا دیدن و آنچه منظر کمترین در ملها گذشته و از کتب رفضه بسیاری بطور تنقیح
در ذهن حاضر آمده دخل دادن گویا پایانی ندارد پس ناگزیر رجوع باید کرد بوعده که بر زبان رفته پس باید شنید
گوش اصغا فرا داشتن تا موعد واقل الانام بوفا انجامد و ان بیان اجمالی تتمه ابواب و فذلکه الحساب گردد
پس بدانکه فرقه های رفضه مثل هشامین و احول شیطان و میثمی و زراره امام باقر را حی لا یموت دانستند و با مامت
زکریا الیسر انجناب قائل شدند اگرچه از کلینی امری دیگر بر آید که نزد علمای مذاهب مقالات بجوی تمیز ز دیار
دیگر یاران نیز مثل پدر بزرگوارش غایب اعتقاد نمودند و برخی با مامت امام صادق قائل گشتند و برای خود تر
امامیه لعنت گذاشتند و کثرت الیشان نسبت بدیگران زیاده شد باز ناصلی جدا جدا انها و مذهب امامیه سالمیه

شیطانیه زلیه واگر کسے را استعدادی در تسمیه شان بشیطانیه پدید آید باید چندی تتبع کتب تقیه نمودن
و تجار مجلسے رواوردن تا اصلاح عقلی زوال پذیرد باز برخی ازیشان امام جعفر را منصب رجعت
دادند و نبیا در رواج مرغوبات خویش بر رجعت او نهادند وجماعتی اسمعیل فرزندش را امام دانستند
باز مختلف شدند واو را خاتم الائمه لقب گزاشتند و برخی پسرش را امام اعتقاد کردند که نامش محمد بود
و در فرق سه وتگانه امامیه قدر مشترک اینست که زمانه تکلیف که خالی از امام فاطمی نباشد و فرقه
نفسیه از نفسیان امام محمد نفس زکیه نبیره امام حسن مجتبی گردانند وبغیبت او یقین نمودند وگفتند که او شهید
نشده رجعت خواهد کرد و باقریه از امامیه قایل اند بغیبت جناب امام محمد باقر رضی الله عنه که ابو جعفر در
کتب حدیث کنیت ایشانست علی الاطلاق و کیشے دیگری تهفید و گویند که او نخواهد مرد و امام منتظر خود
اوست و حاضر به اعتقاد نمایند که پسر امام باقر غایب است در کوه حاضر نیست و وقتیکه او را باذن الهی خواهد رسید
ظاهر خواهد شد و ناوسیه پیروان عبدالله بن ناوس البصری گویند که امام صادق غایب است و مهدی
موعود و منتظر و قایم اوست و اسماعیلیه هشت فرقه اند اتفاق ایشان برینست که بعد حضرت صادق پسر او
اسمعیل ولد اکبر امام است زیرا که او بنص فرمود که امامت حق اکبر است تا عیبی در خلقت خود نداشته باشد
معهذا او در نجابت نظیر خود ندارد که مادر کلمش فاطمه است دختر حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین
و فرقه اول از اسمعیله که مبارکیه است بعد اسمعیل مذکور پسرش را خاتم الائمه میدانند و مهدی موعود
و قایم و منتظر نزد شان اوست نه کسی دیگر و قرامطه معتقد آنند که اسمعیل بن جعفر خاتم امامت است
و زنده است که نخواهد مرد و هرچند همه غایب و منتظر ازین مذکورین که غیبت شان برزمین است
بر منتظر و غایب اثنا عشریه متقدم باشد و لیکن از همه غیبت جناب امیر متقدم است زیرا که فرقه اولی
از غلات گویند که آنجناب از دست ابن ملجم شقی شهید نشد بلکه در ابر مختفی گشت و هنوز درین اختفا
بسر میبرد و تسبیر و تدبیر دنیا مشغول است و این بیچارگان در مقام فقط سیر دنیا و تدبیر انتظام آن
را ذکر مینمایند و اکابر اثنا عشریه برای آنجناب ترتیب و پرورش عوالم اربعین با ثبات میرسانند
تا عمر و تا دم شهادت شریف معاذ الله در حالت کفر میے نویسند کما فی جامع الاخبار بلکه لزوم آن
در جمیع کتب ایشان مسطور حیث سموا التقیة الیه کرم الله وجهه الی شهادته حالانکه این تاویل چنان علیلست که هیچ
وجه صحیح ندارد زیرا که عبارت حدیث را هر کسے که دیده بالیقین دانسته که نص است در اظهار
کفر و کتمان ایمان که آغازش پدید نیست حتی که منبعث شریعت را نیز مبدای آن قوانین
گفت فضلا عن ابتداء الاسلام و ابتدای بعثتر از وفات رسول علیه الصلوٰة والسلام
فاین هذا من ذاک و این السمک من السماک و بطلانش بدیهی است که مدت ده سال
بلکه قدرے ماند که به اظهار کفر باشد و در آن نه کتمان ایمان لیس ابتدائے معکوس از آغاز

شعور باشد تا ولادت حالانکه دران روز قرائت قرآن مجید بود قبل از نزول او بده سال پس
سنین خواهد شد علی اَنَّ کُنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ اُمَّهَاتِکُمْ و ورنه لازم آید که تلاوت کتاب الله بکفر باشد
و آنرا هیچ مسلمانی دیگر تجویز ننموده نکرده فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا و اعجل هولاء الا
شرار و از عجایب آنکه چون مطارحه این روایات در قرب این زمانه شروع شد و مستمعین متحیر شدند
چاره اش غیر این ندیدند که باخبار و آثار ائمه مشغول شوید تا نوبت بدان افتاد که ما خود را یافتند
و در پی توجیهات شتافتند اگر این ابحاث را درین وقت نگارم از انچه در آن بودم
محروم مانم و العجب که بعضی از حمقا بتوجیه قرائت قرآن مجید قبل نزولش بده سال چنین
تدبیر کردند که آنرا مشترک الورود گردانند بحرم کرخل یوق و مقلدین او چنین کس را
رافضی نوشتند پس کید شیعه ظاهر تر شد یعنی به بقای بعضی از رافضه بر یقین و هزاران سنیان را
بطرف خود کشیدن و در اخیر تقبل دادن تا قدامت مذهب ثابت شود و نظر باین مغوات
سنیان را الزام داده اند پس قلعی مذکور و مانند او را جائیکه خرالاخ رفته می باید رفت
القصه که اصل سخن در غیبت ائمه و اوصیا و بر روی زمین از کوه و هامون در نکات ایشان
مانند بوقلمون پس همان بهتر که مذهب غلات را اتمام کنم بدو حرف که غیبت حضرت امیر در طبقه
ابر هست و رعد آواز او هست و برق چابک او و بر وقتی از جا جنبانند بر زمین خواهد رسید
برای زیر و زبر کردن دشمنان خود این غیبت اسماعیل نیز همه تقدم دارد و آغاز غیبت
ازین از محمد بن حنفیه هست و موجد آن ابوکریب حریر و مؤید و مروج آن از اکابر شیعه
ناظم قصیده معاصر سید سید حمیری حمیر شهره آفاق شارب مبند رستاق و لیکن چون محب
جناب علی مرتضی و ناظم قصیده لام عمرو باللوی بود ازین جهت خود حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم بتعظیم او و حضرت امام رضا را مامور فرموده حالانکه اثنا عشریه گویند
که جهه شیعه غیر یا در حکم کفار اند و تازه تر امری دیگر یاد داشتنی هست که این بزرگ
بزرگان رفته سید حمیر سید حمیر که نهیق و شهیق او قصیده مذکور هست بر بیان تحریث
مخفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین چه در جه عالیه نزد حضرات معصومین علیهم السلام مخصوص
و در قاموس آنکه حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا مثنی البحر قبیله سید در زبان
قدیم و در ایشان پادشاهان پیدا شده اند و سید اسمعیل حمیری نیز هست عظیم المنزلت و
تشیع الشان از شعرای اهل بیت این شهر آشوب در مدح او و در ازو تفصیل بسیار کرده
قصیده لام عمرو باللوی مربع همین است و در حدیث فضل رسان مذکور هست که چون
حضرت امام صادق این قصیده را شنید فرمود ناظمش کیست گفتم سید بن محمد حمیری

غفر مود خدا رحمت کند او را عرض کردم من بچشم خود دیدم که پیوسته می نوشید فرمود خدا
رحمت کند او را باز گفتم بچشم خود دیدم که شراب بیتاق می خورد فرمود مراد تو انیست که خمر
می نوشید گفتم بلی خمر می نوشید باز فرمود که خدا او را رحمت فرماید و انیهم ارشاد کرد که مگر خدا را
مشکل است که ببخشد محب علی را باز مولف کتاب مذکور میگوید که ازینجا ضعیف شد قدحیکه علما
در حق او میکنند و از شیخ مفید است که انحراف از امیر المومنین در قبیله سید حمیری بیشتر
بود و عیانا و جهره بدرستیکه در اخبار وارد شده که شخصی نزد سید حمیری آمد و او در غرقه خویش تشریف بود
گفت درین قبیله تا بسیاری از ساطها امیر المومنین را لعنت میکردند و پدر و مادر من
نیز او را لعنت میکردند و در هر شب و روز بمرات کثیره تا آنکه گفت لیکن رحمت الهی مرا ازین
ورطه نجات داد سبحان الله این کلمات را از بلای دایم الخمری بریزد جاییکه از اصحاب المومنین
انیقسم کلمات می آید که قبله دین و اسلام اند با یات بینات آنرا مضحکه می سازند فاعتبروا
یا اولی النهی و اصل حقیقت اینست که چون این سیه خرد اصحاب کرام را در ان قصیده
بد گفته و همه رفقه از متقدمین سیما متاخرین در بدگوئی این بزرگان صدر دین و اسلام و
منهمک اند و شب و روز در فعله ابلیس میخورند ازین جهت هرگ طرفدار او هست و ندانند
که اگر او از ثقات جلیل و کلامش حقیقة بود وی روی او چگونه وقت موتش سیاه گشتی و این
خود از کتب معتبره شان و تالیفات شیده مسلست پس چون سیاه روی او امری است یقینی هم
بروایت شیعه و هم باعتقاد اهلسنت پس لمعان و درخشانی چهره اش که بعد از ان شهره دلی تبادلیا
تحیفه و روایت ضعیفه آورند چگونه ثبوت رسد علی ما اشتر الیه رسد مگر فایده ها اولی انه بار قه عنقیه
مجتهد الزمانی که برای خوشامد نواب معتمد الدوله برای رفع غبار لتش تا یید پدر نوشته
کروجو دان در تالیفات کمترین و شاهد درین کتاب کبیر نیز مسرود شده باشد ندیدی یا چنین
خیال داری که امری متقین را امر ظنی تواند بر وشسته یا که در ان منصوص هست که امر یکه اجماعی
باشد مرتفع میشود تا بروایت اجماعیه بثبوت نرسد و الا ذلک تعنیه عظیم منده را قطع نظر از انکه
چون القاب امام ریحانی باعتراف مجتهد ثانی بجای علم قرار گرفت پس مجدد در این باب دنبال
شیعه نمیگزارد و لعنت آسمانی بر سر ایشان محیط میشود مقام حیرت بوجه دیگر است که مجتهد جنان
دیوانه شد که یکبار خود نیز هوشیار می توانی نیست تفصیل اجمال آنکه درین کتاب بدلالات
صریحه و بینات واضحه نزد هر کسی از افراد انسانی اعتراف کرد که البته ذکر نام شریف امام
ریحانی موجب کفر است و ضلالت که در دلالت احادیث این باب هیچ گفتگو نماید و در افاد
حضرات معصومین که خود امام سوئی و حضرت سلطان مشهد مقدس مبیر فتح نمود آمدید و لیکن

بمقتضای مصراع هم از خبث نوعی در دو برج کمر و چنین گفت که لیکن این تحریم نام نامی
دلالت نمیکند بر آنکه ذکر غیبت و دیگر احوال شریف با لقاب مخصوصه او حرام است و فیه نظر زیرا که چون
ذکر نام حرام و کفر شود علی الاطلاق البته ذکر غیبت که بزعم مجتهد که تحقق یافته بود باید که موجب کفر
باشد چه مقصود از تحریم نام حفظ و صیانت او بوده است مثلاً شخصی نا هنجار گرفته مخبران خبر رسانند
در وسای وقت در نگ افتادند که فلانی اگر میدانند و نزد او مجهول مطلق است نام چرا بر زبان
می آرند پس لا محاله معتقد شوند و بعد از کشش و کوشش و استفسار حال و پرسش تا بسفراء
رسند و آخر نوبت بگرفتاری امام می کشد چنانچه سابق ازین بعضی از وجوه و سلسله مذهب بوضوح گرائیده
و در ذکر غیبت و سرداب و اهل قرابتش خصوصاً والده معظمه خاتون نرگس چشم و چراغ شاه دم عرق
از احوال مختصه زیاده برین امور در افواه ان روسا مجمع می شود یعنی دختر یا نبیره او بود مثلاً فلیکن
وقتیکه بزعم امامیه بدانند که قاتلین دشمنان اهلبیت طاهرین و قالع اساس ناصبین همین طفل یا جوان است
و طریقه کفار قدیم مثل نمرود و فرعون نیز همین بود و چون از پیشوایان خود می شنیدند که طفلی در قرب زمان
برهم کننده دین و دولت پیدا می شود پس برای معدوم کردنش جا بجا کردند و هزاران کشتند و هر جا که متظنه
دانستند دست خود را کوتاه نکردند فقس علی هذا بر کسی در طلب دشمن میکوشند و در روز و شب بر نهایت حفظ و حراست
می باشند و لیکن طور تفتیش را باید که از دست ندهد و چنان نشود که گویند بود دشمنی بی خبر و خود دشمنی را
الغرض چون ذکر نام مجرد موجب کفر و لعن است ذکر این حالات بالاولی چه جای آنکه مجتهد الزمانی اعتراض
معنی هم کرده باشد که القاب مختصه مثل مهدی و صاحب الزمان قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه ذهن
سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال نمیکند و در ینجا هم قیاس بالاولی جاری است شد یعنی هرگاه نزد مجتهد
خیالات مختصه چنین است و بغیره مختصه یعنی مشترک حرام نخواهد بود فقط بر ذکر که زید و صفی دارد که در شهر او دیگری چنان
نیست پس البته محکوم خواهد بود که معدوم النظیر است در ان و نیز او را وصفی دیگر حاصل است که او را
دیگران نیز مثل او یافته میشود البته برین تقدیر محکوم خواهد شد بوجود نظیر این چه معنی دارد
که اوصاف مختصه و غیر آن او صاف مشترکه حکم واحد داشته باشد لیکن در باب انتزاع لوازم
گفت که چنانچه ذکر نام او حرام و موجب کفر و لعن است ذکر اوصاف مختصه او بزعم
مجتهد نیز چنین است و البته احوال غیر مختصه حرام و موجب کفر و لعن نیست زیرا که وقت ذکر
ذهن هر کس بهر طرف منتقل میشود نه بیک شخص بعینه و ازین بیان جنون سرشار برای
مجتهد تیره روزگار آشکار شد مثل رابعة النهار مجید بکیم بایلتمس پدیدار نیست کما اشرنا
الیه فی الصدر **قوله** اما آنچه مجیب عجیب مصیب در باب طلب آنحضرت
اشاره به بحث منع کرده الی آخر لا نسلم و مجیب مصیب اشاره بدین امر خاص کرده باشد بلکه مقصود

او بالذات بسفاهت وجهالت شیخین امامیه ست و بارشاد جناب مجتهد الزمانی بر اعاظم محققین نیز که عیسوی
اربلی باشد هم حماقت وسفاهت مذکور شامل شد و امیدوارم که اگر مجتهد زنده ماندی و باکی جواب تقریر بربند
لب کشاید حماقت محققین او روز افزون گردد زیرا که از حماقت شیخین هیچ حماقتی زاید الوصف
در خیال و وهم کسی نمیگذرد و لاعین رأت و لا اذن سمعت که تو ورا امیه اعظم رفته حبط لعن نمایند
وهم لا یشعرون نمیدانند حتی که گویند نام امام حضرت رسول خدا ست مثلا و ما را اعتقاد بدان دارند
که منشور نام او بر زبان نیاورده اند و مورد لعن آن امام و لعن حضرت امام رضا گشته اند و از ینجا
پی توان برد که شیخین امامیه نیز مثل بزرگان مجتهدین مصداق حدیث نبوی بوده اند که پدر
مجتهد در منوارم نقلش بر داشته که الیمانک لا امتی و در نمیعنی شکی نیست که استاد جناب اعور
المحدثین یعنی علی بن ابراهیم قمی ظاهرا همان اعتقاد داشته که از تفسیرش پیداست که چون قوم
مذکور در زوال دولت حضرت عیسی وقتیکه خاتون مریم مادر مکرمش نخله یابسه را از اثمار شاداب
که کجا است دان کرده بر او خندیدند و دعای او درباره مقبول شد بحماقت و زوال کیت
اما سفاهت اربلی مذکور که رو بروی تقریر او افادات شیخین امامیه هیچ و پوچ ست نزد مجتهد اصولیه
پس از آن که مدت غیبت صغری که هفتاد سالی چند باشد نسبت باین غیبت کبری گویا نسبت متناهی
بغیر متناهی ست نسبت ذره است بکوه الوند معهذا چنین نصوص درباره آن بعید و رسیده که هر که مدعی ملاقات باشد
ملعون است مگر بعد از خروج سفیانی و ندای آسمانی و با اینهمه خود امام پرده غیبت القوت خود میدرید و برعلم خود
جعفر کرجا علمای مجتهد الزمانیست مجله حیدری می نازند و صفهای حاضرین و ناظرین میدرید و بحوث
دیگر هر یکی از سفرای او تا حین حیوة توجه بر او شاکر و سفارت و اظهار توقیعات مقدسه میکوشیدند و شیخ المشایخ رئیس
شیخ صدوق الکواذب بعبارت بلیغه خودش بزبان قال و حال می نازید پس در لعن و کفر بردا که تمام
در غیبت کبری می باید یا در غیبت صغری بیشاید که هم خلاف عقل ست و هم مخالف نقل که خداوند عالمیان میخواهد
که هیچ اثری و نشانی باقی نباشد و بعد هر دو هر سو احقاب امام از استتار غیبت مانند آب حیات از ظلمات بدر
آید و از ینجا ز محاورات اهل هند میگویند که جد هر مولی او در هر دولی و افسانها که علمای امامیه در ذکر حالات
این امام که مقیم عالم غیب ست و درباره ساکنین عالم شهادت چون مصنوعات ایشان احدی نباشد بر زبان حلوه
دریغ فرموده باشند الغرض چون این افسانه غایب عن الانظار مشکل حکایت عمر و عیار و مولانا است و من و بیر زرو
لسا و لشق الیوسف مام چنانچه مکرر اشاره بدان کرده ایم از جهت جسارت بدیگران نکردیم و اختصار انسب
پنداشتیم و بزودی متوجه اقوال دیگر مجتهد گشتیم تا مقصود اصلی از دست نرود و قول او اکثر تواریخ معتمده اهلسنت الخ قطع نظر
از آنکه لفظ اکثر دال بر آنست بموافقت مولفین که بعضی از ایشان برخلاف آن دلالت دارد و از ینجا که قول الحق جا بجا
گشته که ایشان قایل بوجود غیبت او هستند و عقل هم دلالت بر آن دارد بلکه تالیفات قلمی کتب هم نیز بر آن دال است

احد امام برای رفع اختلاف از امت ست خصوصاً لیس البته در غیبت او این مقصود برهم میخورد چنانچه
پیدای علانیه دیده و در تلاطم امواج حیرت فرو رفت پس ذکر عبارتے از کتابے که حالش عنقریب می آید
چگونه برای جناب مجتهد در پیے که الزام اہلسنت ست مفید تواند بود که جاہیر شان مذہب بگذارند معہذا
مدرین مرحله که خواہی دانست انشاء اللہ تعالے که مجتهد درین کتاب نیز در باره چنین احتجاج تیشه برپای خود
زده باشد و مجرد ذکر عبارتش چنانچه بارہا دانستی امثال این دلائل را از ہم پاشد چنانچه بازخواہی دید
در ہر حال مجتهد بیچاره خواہی گریست که از پاے خود بگور افتاده فدای یا عبد اللہ بن سبا در کفنے
در داده در حق ائمه در شواہد النبوت مذکور ست که شخصے گفته که معتضد مرا با دو کس طلبید الخ باین
روایت که راویش نیز مجہول باشد چگونه جماہیر اہل حق را الزام تواند داد بلکه فرق شیعه را نیز که خلاف
آن معتقد اند زینہار لعبتی قایل نگشته اند و این امور را از محدثات اثنا عشریه مے پندارند و کسیکه نظر
او مقصور بکتب فارسے باشد او ہم بعد از دیدن حق الیقین و رسائل و غیبت رجعت و ما بعد آن
تکذیبش یقین تواند کرد که مجلسے برغایت قاعده کلیه که بار ہا منقوض گشته بروایات اکابر شیعه نشان
کما بیناه فی تالیفاتنا مبسوطاً پئے معصوم را غیر از معصوم و غسل نمیدہد میگوید که اینمرد که بر روے آب
نصرے گستر ده و نماز مشغول گشته وقت غسل امام حسن طفلی بود پس دلیلے دیگر بر آن وضع این قصه
ہم سید الکونین جز خیال و وہم چیزے دیگر بنظر نمی آید که گستر د سجاده بر روے آب چه حیا نشست
پنداشتم تا که خواب بود شاید که بجهت سفاہت از طرف مجتهد خود بگوئے چنانکه ملنکان گفتند در کسیے
را گفته بود که اگر زمین قبل از طلوع الدین مدار بود بارے بگو که آتش مدار برچه چیز بود که تو حکایت میکنے
که در عالم ہیچ بود مدار آتش افروخت و دود شد آسمان گردید و اخگرہا ستارگان شدند و شعله اش آفتاب
و ماہتاب گردیدند و خاکسترش زمین شد ملنگ بر خسم شد و گفت ای بے جهتے لا امتی بار دیگر در حق
چنین مدار بگو زیرا که خود مجلسے خاتمه المتکلمین و محدثین چنین گفته چنانکه روایت کنند که جناب امیر
بعد از جنگ احد گفت امام حسن را که ذوالفقار بیر و مادر خود بگو که بشو چون بعد از شستن آورد سرمود
ہنوز لقطه خون باقیست ذوالفقار بگفتار درآمد که من این لقطه را جذب نکرده ام تا چون هر آبرو گیسه
وقت جهاد ملائکه حصه تو یاد کنند و در دو بر تو بخوانند مجلسے میگوید که بخیال نمی آید که طفل دو سال
را فرما بیند و ہمر دو ہمار دو ات ملتهے مختصر او تو ہم نشود که این امور در کتب شیعه کمتر ست زیرا که بچون
تتبع کتب بتفتیش خواہے یافت بلکه از صاحب کشف الغمه که شیعی بامیده و ہمر درسے او با وجود بلندے
مهنص مجتهد بیستے سے گرانید پس چگونه بذہن کسی در آید که آنحضرت وقت غسل پدر بزرگوار خود طفل باشد و در
قرب آنزمان جوانمرد شو حبله غیر ذلک من الاثار معہذا مولف این کتاب ملا عبد الرحمن جامی رحمة اللہ علیه
و کتاب مذکور را انتساب فرموده که از آن چنین بر می آید که این نقول و آثار در کتب شیعه ست نه اہلسنت ہر جا که خواہد بیان آن نماید

علاوه اگر در کتب اهل سنت بودے باز هم مرا میرسید که گفتمی که برما چگونه حجت باشد
خود درین کتاب گفتی که در کتب فریقین بسیار روایات هست که هنوز بعیار نرسیده باید سند آنرا نیز
و کتب متقیه برگشادن اگرچه صدوق امامیه جامع آن روایات باشد که در ترجمه او علمای التفسیر تعلیق
در کتب شیعه از اقدام اعاظم شیعه یاد می آمد پس باید تنقید آنرا بعد از تنقید بعنوانے نوشتن که بر طور تمام آن
باشد و از لیس تلبیس و الکلمتین خود دلیل عقلی و نقلی است اجماعا که میراث حضرت امام حسن ثانی جناب اعلای
مجتهد نامینے بلکه رئیس الفقهاء صب گرفته اگر امام پسر حسن بودی برادر چگونه میراث یافتی با وجود فرزند
سعادت و تبیند که با عم خود چنان کرد که پاره از آن تشنیعاے و پیچ دارد که سبب تحقیق درین باب پاره ترتیب
الحقیه برسد که چون امام حسن موصوف از دنیا رخت اقامت بر بست و همسائگی خداوند عالم پیوست
غلامان و خادمان عباسیه هجوم کردند و از هر طرف محیط شدند و در آن وقت از زنان را صیقل که
خاتون سوسن جنان برآمد که بار دار هست تا نواصب احاطه کردند و نوبت بقید و بند رسید
و بالاخر فقهاے مشورا بار رسانیدند و لیکن در خصوص این امور حسم انعکاس شدید نزد داد
که امام بمقابلات خویش پرداخت و در اداے حق بادری پهلو تهی ساخت ورنه چنانچه در مقابله
عم یکے از جلهاے حیدرے کفایت کرد و درینجا یک تکاوری نیزی نمود زیرا که برا اصول رافضیه
کمات البحار مقابله با مظهر سیدرئیس الفقهاء میں جناب علماے مجتهدین بود یعنی جعفر کذاب و در
با نواصب تحفه شعار دیگر چه گویم که روایت در دمانش قفل سکوت بر زبانم زده و لیکن لفظ
کذاب چون در کتب رفضه بار بار خوانده یافت مضائقه ندارد بخلاف امریکه اشاره بدان کردم
که تا ضرورت شدیده ترتیبات ذکرش مناسب نگردد و العاقل و تکفیه الاشاره و الغافل
لا تجد به الف العبارة **قوله** و مطابق این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنابر الخ
اقول ازین جواب جمیل یا تجاهل مجتهد بار بار گذشته که این مجلد را مبتدی سیر نگفته اند پس اکنون
بمبنیاے این دعوے را اثابت باید کرد و علاوه ما را حاجتے بدان نیست که محتاج جواب
آن باشیم چه انفا گذشته که از روایات مجاهیل در وقت احتجاج و استدلال چه در بار از وجود
میگوید که آن روایت مطابق این عبارت هست پس چون راوے بر روایت شواهد مجهول است
باید سندش ذکر کردن و صحت آن ثابت نمودن و در آن عبارت این کلام جار نیست والحمد
لله تعالے که بحثهم ملونتی و اشکال در دعوے مجتهد را حقیقتے باقی نماند **قوله** پس میگویم
که یعنی الخ در اینجا با جماع فریقین بلکه با جماع امت الخ رسول الله صلعم نوشتند جنگ عظیم در پیش بود
خدا و رسولش خواستند لقاے طرفین در آن وقت و آنکه مکه معظمه بعنوانے فتح شود که
هر کسے پسند دو شکر نعمت عظمے صورت بندد و درینجا هیچ جنگے صورت نگرفت کجا لا یخفی پس جناب

احدہا بر آخر از چہ باب باید فہمید طرفہ آنکہ ہر جا میگوید کہ اول من قاس ابلیس فہذا ہو التلبیس و انچہ از
حال حدیبیہ بطور فرومایگان قلیل البضاعت مانند غیر ماہرین فنون وہبیہ و این صناعت کہ علم
کلام و مناظرہ تعبیر از انست نوشتہ چون در حواشی طعن الرماح دفتر با منفصل پیرودہ ام باعادۂ ان
درین پریشانیہاے الفۂ معاودہ ام ہر کہ خواہد بدان نظر کردن دفتر ماسبق کہ ہرزہ چانگیہاے مجتہد دین ہزار ان
باید رجوع بدان حاشیہ آوردن کہ موجب تسکین قلب او خواہد بود ان شاء اللہ تعالی نامش
النقض الرماح سفی کبد النباح گذاشتہ ام اگر زمانہ اندک مساعد شود خواہشے دید کہ آنحضرت مثل
این کتاب ذخیرہ مباحث کلامیہ و سوزندہ اکباد جمیع علماے امامیہ ست قولہ و از ینجاست
کہ خلیفہ ثانی الخ این کلام را خلاف اسلام و السنن کمال سفاہت مجتہد ست کہ شیخ کلمہ گوے
چنین بیہودہ گوے نکند قضیہ این کلام دربارہ جبادار عزت ظاہرہ بجناب حضرت امام حسین
صد دریافت بہ بحار غوطہ بخورد و چشم خود بر مقاتل علماے خودش بکشا علاوہ کسانیکہ با
گلستان وغیرہ در دبستان خواندہ اند آنہا نیز مداشتند کہ الست بربکم در قرآن مجید آمدہ
والبتہ بکمال تاکید بر ثبوت ربوبیت ایزدی دلالت کردہ و در جاہاے دیگر نیز اینطور وارد گشتہ
و مولاے مجتہد یعنی قاتلے طلبوق شوشترے بر کمال شجاعت و دلیری و دلسوزی و غمخوارے
حمل کردہ و در تصنیف فقیر موجود ست اگر مجتہد قدرتے بدان داشتہ چرا التعرض بدان نکردہ و بحد
بر این اجمال قناعت کردن کار این فرومایہ و سفلہ ہست ہمچون عمرو و آنحضرت بعض پدرش صواقم
ولیکن چنانکہ شیعہ السنت از ایمان او را کجا حاصل ست و من یضلل اللہ فما لہ من ہاد الغرض
بعنایات ایزدی این مسئلہ را در شرح طعن الرماح کہ بطور جرح مبسوط نوشتہ ام باید دید و عجب نیست
کہ اگر در بیاضش آرند و ہمہ حواشی را ترتیب دہند بقتل این اجزا بد و صد رسد ولیکن قلت
فرصت از آن مانع ست چہ کنم کہ نہ معینے دارم کہ در تبییض آنہم ہمت بندد و نہ شخصے کہ چند کس
را دستگیرے کند تا بہ بیاضش بندد و چند کس را در تصحیح آن نگاہ دارد کہ دران عرق ریزی
نمایند طرفہ آنکہ چون طلبہ در کتب درسی استدعا مے کنند و من اشارۃ و با صراحۃ می گویم
کہ درین باب ذمہ مے گیرم کہ شما را در مدتے قلیلے ذا نگاہ ما بسانے تا منزل مقصود رسانم و شما
در مؤنت من اعانت کنید کانما یساقون الی الموت و ہم ینظرون و بعضی بودند
کہ در تصحیح قبول بعضے از کتب فقیر وعدہاے حتمی نمودند و بعد روزے چند ملاقات را ہم ترک نمودند
و کسانیکہ را کہ برین کار نوکر گردانیدم وعدہ خود را در کتابت مسودات و تصحیح مبیضات
وفا نکردند و الا غنائے ندرۃ و اتفاقا ہست بعضے از کتب را نویسانیدم و حساب آن اگر
بجمیل روپیہ بود و بصد و پنجاہ کشید و مکرر بہ تصحیح کتابے پرداختند بندہ وقت مطالعہ آن کتاب

را ممسوخ یافتم چگویم که وقت من درین غم و غصه چون میگذرد فالی الله المشتکی و بعضی را
یافتم که در کتابت نزد من اقرارنامه نوشتند بحساب اصل و فرعش راجحان در کتابت پیش رفتند
ساختند که حسابش مضاعف شد چون نوشته پیش کردم گفتند نفهمیده بودیم و دانستم که در
قیل و قال وقت ضایع شود و اجرت بحساب ایشان دادم وقت مطالعه دلم میسوخت که در
آتش افگنم و یا در آب سلسله تصنیف بسبب تعلیم الفاظ از دست رفت و اکنون از کثرت مطالع
کاتب صحیح نویس بخط ما یقرا باد موصول بهم نمیرسد اگر بیابد یافته و مشکل نیست که هر روز تیسر میشود
و ابنیه از کتب دینیه بجای رسید که فضلا بتقریب تعلق آمدند چون وقت امتحان رسید نتوانستند
عبارت فارسی را بسلامت بخوانند و در تصحیح عبارات و اسامی رواة متحیر گشتند چه گویم که درین
از مافات اسباب چه میگذرد بعد تصنیف بر کتابی خصوصا درین زمان که اقامت در بلده حیدرآباد
که فرخنده بنیاد نام آن گذاشته اند چه پیش آمده که منتهای آرزویم این بود که هرچه بقید تسوید
در آمده بتوسل امرا به پیرایه بیض در آید تا مبادا و ابهم در آفات مثل تالیفات قدیم برباد شود پس
مدتی بعضی را برین کار برانگیختم که بیک اشاره تو ممکن است کتب را فراهم کردن و جمعیت کاتبین و
مصححین بهم رسیدن پس چنان میثاق و عهد بربست که مزیدی بر آن بوهم و خیال نگذرد پس اجزای
چنین کتابها که پاره حالش گوش کردی طلبید و کاتبی هم که غالبا صد جزو را بصد روپیه تواند نوشت قرار
داد و بطور بشارت پیام داد که مسودها بدست آمد لیکن قبل از آنکه قلم بدست گیرد این قدر مبلغ در اجرت
آن میطلبد پس زری فرستم و ادر انکار آن عهود و مواثیق تر شده ساختم و گفتم اگر مرا قدرتی بر تصحیح بود و برین امور
که چند نسخه بنویسانم و بعد از تصحیح و مقابله مثل اصل گردانم تراجم آن تالیف میدادم مداخل من بپرورش
قبایل و اقربای خویش که از ویرانی هند تباه شدند وفا نمیکند و همچنین دیگران اغنیا و اهل ریاست
کردند و همیشه تنگ آن نموده دختر نمای خود را برباد دادند خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین
ازانجا بالجمله تجدید خادی میاد و داعی کیاد درین مقام بر ملای نامی عبدالرحمن جامی این تهمت نهاده که او قایل
بدانست و از کتب اهلسنت نقل میکند که امام دوازدهم فرزند سعادتمند حضرت امام حسن بن علی بعد ولادت
و بعد زمانه غیبت اختیار کرد بسبب آنکه معتضد خلیفه عباسی خواست بتوسط کارپردازان سلطنت خود دست مبارکشتن او کند
پس او مختفی شد حالانکه ملای نامی قدس سره السامی بر مذهب ایشان این بنیاد را ریخته و هرچه ابداع ایشان بوده
بر مذهب سنت دست آویخته پس ناگزیر شد که این منافق بذکر عبارتش حک کردن اگرچه بالمناسبت تا او
در شیعه هیچ بنیز از قلم تقیه چاشنی عذاب فی لت و خواری بخشد پس آنکه ملای موصوف در شواهد مذکور از بعد
ترجمه امام حسن عسکری میفرماید محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا رضی الله عنهم دوازدهم است کنیت او ابوالقاسم
است و لقبیه الامامیه بالحجة والقائم والمهدی والمنتظر و صاحب الزمان و هو عندهم خاتم الائمة الاثنی عشر

و امامیه یزعمون انه دخل السرداب الذی بسر من رای وامه تنظر الیه فلم یخرج الیها وذلک
فی سنة خمس وستین ومائتین وقیل فی ست وستین ومائتین وهو الاصح فاختفی الی الآن علی زعمهم و مادر وی
ام ولد بوده است صیقل نام وقیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک و ولادت وی در سر من
رای بوده است فی الثالث والعشرین من رمضان سنة ثمان وخمسین ومائتین وقیل
فی لیلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین ام حکیمه عمه ابو محمد زکی رضی الله عنه
گفته است که روزی پیش ابو محمد رضی الله عنه در آمدم فرمود که ای عمه امشب در خانه ما
باش که خدای تعالی ما را خلفی خواهد داد من گفتم ای فرزند از که خواهد بود فرمود
از نرجس همچون ام موسی علیه السلام که حمل وی جز وقت ولادت ظاهر نخواهد شد آن شب
چون شب نیمه رسید برخاستم و تهجد گزاردم و بعد از آن با خود گفتم که وقت فجر نزدیک است و سید اخبر
ابو محمد گفت ظاهر نشد ابو محمد از مقام خود آواز داد که ای عمه تعجیل مکن بآنخانه که نرجس آنجا بود
باز گشتم مرا در پیش راه پیش آمد لرزه بروی افتاده وی را بسینه خود باز گرفتم و قل هو الله احد
و انا انزلناه و آیة الکرسی بر وی می خواندم از شکم وی آواز آمد که هر چه من خواندم فرزند هم می
بخواند بعد از آن دیدم که خانه روشن شد نظر کردم فرزند وی بر زمین آمده بود و در سجده افتاده
وی را برگرفتم ابو محمد رضی الله عنه از حجره خود آواز داد که ای عمه فرزند مرا پیش من آر پیش وی
بردم بر کنار خود نشاند و زبان در دهان وی کرد فرمود که سخن گو ای فرزند من باذن الله تعالی
گفت بسم الله الرحمن الرحیم وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ بعد از آن دیدم که مرغان سبز ما را فرو گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکی از آن
مرغان را بخواند و گفت خذه فاحفظه حتی یاذن الله فیه فان الله بالغ امره از ابو محمد پرسیدم که این
مرغ که بود و این مرغان دیگر کیانند فرمود که آن مرغ جبرئیل و دیگران ملایک رحمت اند بعد از آن فرمود
که ای عمه وی را با مادر وی باز گردان كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
وی را پیش مادر وی بردم چون متولد شد ناف زده بود و ختنه کرده و بر ذراع ایمن وی مکتوب که جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا و از دیگری روایت کرده اند که گفته است که چون متولد شد بدو زانو
در آمد و انگشت سبابه بجانب آسمان برداشت و عطسه کرد و گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و از دیگری
آورده اند که گفته است که بر ابو محمد در آمدم و گفتم یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه در آمد
پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته که گویا ماه شب چهاردهم بود در سن سه سالگی فرمود که ای فلان
اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی این فرزند را بتو ننمودمی نام این نام رسول است صلی الله علیه
وسلم و کنیت این کنیت وی هو الذی یملا الارض قسطا کما ملئت جورا و ظلما و از دیگری می آرند

که گفته است که روزی برابو محمد رضی الله عنه درآمدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بان
فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد از این که خواهد بود فرمود که آن پرده را بردار برداشتم کودکی
بیرون آمد بکمال طهارت و پاکیزگی بر رخساره راست وی خالی و گیسوان گذاشته آمد و بر کنار
ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد فرمود که این است صاحب شما بعد از آن از زانوی وی برخاست
و ابو محمد رضی الله عنه فرمود یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم بآنخانه درآمد و من بوی نظر میکردم پس
ابو محمد رضی الله عنه مرا گفت برخیز و ببین که در خانه من کیست بخانه درآمدم هیچکس را ندیدم از دیگری
آرند که گفته است معتمد او و این روایتی است که مجتهد نقل کرده دیگران رنگ التزام تعیین
زیر این روایت مصنف کتاب می نویسد بدانکه شیعه امامیه مراد را دو غیبت اثبات میکنند یکی
غیبت قصری یعنی کوتاه از زمان ولادت وی است تا زمان انقطاع سفارت و دیگر غیبت طولی یعنی
درازتر و آن از زمان انقطاع سفارت است تا آن زمانیکه خدایتعالی ظهور وی را مقدر کرده است
و در غیبت قصری وی را سفیران اثبات می کنند یکی بعد از دیگرے که واسطه بودند میان وی و سائر
خلائق که حاجات و سوالات ایشان را بوی رفع میکرده اند و جواب آن می آوردند و آن سفارت
بر شخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وی در سنه ست وعشرین وثلثمائه بوده و از وی
آرند که پیش از وفات خود بشش روز توقیعی بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما
نوشته است و نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک
فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی وذلک بعد طول الامد وقسوة القلب وامتلاء الارض جورا وسیأتی
من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کذاب مفتر ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم چون آن روز ششم رسید فوت شد و هیچکس وصیت سفارت بنمود بعد از آن وقت
غیبت طولی درآمد الی ما شاء الله تعالی و این طائفه را در مدت غیبت قصری وی از حکایات بسیار است از آنجمله آنکه
یکی از اهالی نواحی حله را که اسمعیل نام داشت ریشی برآمد که همه اطبای حله و بغداد از علاج آن عاجز آمدند و گفتند
که علاج آن جز بقطع آن ممکن نیست و در قطع آن خطر است زیرا که بعرق الاکحل که از قطع آن حیات منقطع
میگردد نزدیک است اسمعیل گفته است که چون از اطبا مایوس شدم عزیمت مشهد مقدس سر من رأی کردم
بعد از زیارت ائمه رضی الله عنهم بسرداب درآمدم و از حق تعالی استعانت جستم و از ائمه استمداد
نمودم و بعضی از شب قیام کردم و چند روز در آنجا بسر بردم یکروز بکنار دجله رفتم و غسل کردم و جامه
پاک پوشیدم و بمشهد شریف متوجه شدم دیدم که از آنجانب چهار سوار پیدا شدند شمشیر بسته و یکی
نیزه در دست داشت و یکی در میان ایشان فرجی در بر گمان بردم که مگر از شرفاے

مشهد اند چون بمن رسیدند سلام گفتند جواب دادم آن نیزه دار بر طرف یمین فرجی دار بایستاد
و آن دومی دیگر بر طرف یساری آن صاحب فرجی مرا گفت که تو فردا بجای خود پیش اهل خود خواهی رفت
گفتم آری فرمود پیش آی که ریش ترا ببینم پیش رفتم دست مبارک دراز کرد و ریش مرا بیفشرد
بسیار درد کرد آن نیزه دار مرا گفت افلحت یا اسمعیل من تعجب کردم که نام مرا چون دانست پس گفتم
افلحنا و افلحتم ان شاء الله تعالی آن نیزه دار گفت این امام است پس پیش دویدم و پایم ویرا در برکشیدم
و زانوی او را بوسیدم پس روان شد و من نیز روان شدم مرا گفت برگرد گفتم من هرگز از تو جدا نخواهم شد
بار دیگر گفت بازگرد مصلحت آنست که بازگردی همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری
که حضرت امام دو بار ترا گفت که بازگرد و تو مخالفت میکنی بایستادم چون مقداری برفت رو باز پس کرد
و فرمود چون ببغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید زنهار که از وی هیچ قبول نکنی چندان بودم که از نظر من
غائب شدند بعد از آن بمشهد آمدم و از احوال آن سواران پرسیدم گفتند که از شرفای آن نواحی
بودند من گفتم که امام که بود گفتند که امام صاحب نیزه یا صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند ریش خود را باو نمودی
گفتم آری آنرا بیفشرد و آن بر ران راست من بود برهنه کردم هیچ اثر نمانده بود از دهشتی که داشتم در شک
افتادم که شاید بر ران دیگر باشد آنرا نیز برهنه کردم هیچ اثر نبود مردم بر من ازدحام کردند و پیرهن مرا بدریدند
خادمان مشهد مرا بخانه در آوردند و از مزاحمت مردم مرا خلاص کردند چون ببغداد رسیدم این خبر
ببغدادیان رسیده بود بر من ازدحام کردند چنانکه نزدیک بود که کشته شوم بعد از آن مرا پیش مستنصر
بردند قصه از من پرسید باز گفتم گفت دو هزار دینار بده بسید گفتم نمیگیرم که امام مرا وصیت کرده است
که از وی چیزی نگیری مستنصر بگریست از پیش وی بیرون آمدم و هیچ نگرفتم بعد ازین الا میفرماید
که هذا ما قالوه یعنی این حکایات و روایات از شیعه بود بازگشت و فی جامع الاصول فی اشراط
الساعة و علاماتها عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک حتی یبعث الله فیه رجلا منی
او اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما
و جورا و فی روایة اخری لا تنقضی الدنیا حتی یملک العرب اهل بیتی رجل من یواطی اسمه
اسمی اخرجه ابو داود رحمة الله تعالی و فی جامع الاصول ایضا ابو اسحق رضی الله عنه
و نظر الی ابنه الحسن رضی الله عنه فقال ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلی الله
علیه وسلم و سیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم صلی الله علیه وسلم یشبهه فی الخلق ولا یشبهه
فی الخلق ثم ذکر قصة یملا الارض عدلا اخرجه ابو داود و لم یذکر القصة و قال صاحب الفتوحات
المکیة فی ذکر المهدی و انه یکون معه ثلثمائة و ستون رجلا من رجال الله الکاملین اعلم ایدک الله

وإياما ان الله تعالى خليفة يخرج وقد امتلأت الارض جوراً وظلماً فيملأها قسطاً وعدلاً لو لم يبق من الدنيا
الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى تلي هذا الخليفة من عترة رسول الله صلى الله عليه وسلم من ولد
فاطمه رضي الله عنها لواطي اسمه اسم رسول الله صلى الله وكنيته كنية جده الحسن بن علي يبايع بين الركن
والمقام تشبه الرسول الله صلى الله عليه وسلم في الخلق لفتح الخاء وينزل في الخلق لضم الخاء لانه لا يكون
احد مثل رسول الله في خلقته والله تعالى لقول فيه انك لعلى خلق عظيم ثم قال ويبايعه العارفون
بالله تعالى من اهل الحقايق عن شهود وكشف بتعريف الهي رجال الهيون لقيمون دعوته وينصرونه هم الوزراء
يحملون اثقال المملكة ويعينونه على ما قلده الله تعالى ثم قال وان الله تعالى يستور لطائفة اجسامهم
في مكنون غيبه اطلعهم الله سبحانه كشفاً وشهوداً على الحقائق وما هو امر الله عليه من عباده فشاورهم يفصل
ما يفصل وهم العارفون الذين عرفوا ما ثمه وما هو في نفسه لعرفت من الله تعالى قدر ما يحتاج اليه منزليه ومرتبته
لانه خليفة مسدد يفهم منطق الحيوان سرى عدله في الانس والجان وقال الشيخ ركن الدين علاء الدوله
احمد بن محمد السمناني قدس سره في ذكر الابدال واقطابهم وقد وصل الى الرتبة القطبية محمد بن الحسن
العسكري رضي الله عنهما وعلى امامة الكرام ائمة اهل بيت الطاهرة رضي الله عنهم وهو اذا اختفى دخل
في دائرة الابدال وترقى مندرجاً طبقة طبقة الى ان صار سيد الافراد وكان القطب علي بن الحسين
البغدادي فلما جاء نفسه دفن في شونيزيه صلى عليه محمد بن الحسن العسكري رضي الله عنهما وجلس مجلسه
وبقي في مرتبة القطبية تسع عشرة سنة ثم توجاه الله تعالى بروح وريحان واقام مقامه عثمان ليعقوب الجويني
الخراساني وصلى هو وجميع اصحابه عليه وهو في مدينة الرسول صلى الله عليه وسلم فلما جاء الجويني نفسه
جلس احمد كوجك من ابناء عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه مجلسه وكان توفي النجم وصلى عليه ودفنوه
لاصقه بالارض بغير مشرفه وبنيته لا يعرفها غيرهم وهم يزورونها كل سنة باز در آخر مسير مايد كه چون حضرت
حق سبحانه توفيق اتمام بيان بعضي احوال واقوال وكرامات وخوارق عادات ائمه اهل بيت رضوان الله
عليهم اجمعين داد باز رجوع بذكر بعضے از صحابه كرام رضي الله عنهم اجمعين كرده مے شود
مى بايد كه فضيلت وكمال ولايت وكرامت اهل بيت را منحصر درين دوازده تن ندانى اگرچه
اينان بمزيد فضيلت وكمال اختصاص اشتهار يافته اند زيرا كه اهل فضيلت وكمال از اهل بيت
بسيار بوده اند چه در طبقات ائمه مذكورين وچه متاخرين از ايشان وبعضے از متاخران
ايشان در كتاب نفحات الانس در طبقات صوفيه مذكور شده اند چون ابراهيم سعد
علوى وسيدى عبد القادر گيلانى وغيرهما قدس الله تعالے ارواحهم والتوفيق
من الله تعالے تا تمه حال سعد زيد بن عمرو بن نفيل كه يكے از عشره مبشره است ومناقب
وفضائل او شروع كرده ازين عبارت كه از آغاز تا انجام براى اطمينان وناظرين نوشتم

حالی شد که ملای نامی قدس سره السامی ترجمهٔ صاحب الامر امامیه موافق کتب ایشان بعمل آورده که اثنا عشریه
ایشان بر وجود و غیبت و ظهور مبارکش بران موقوف است و تذکر حالش ابواب تراجم حضرات ائمهٔ اثنا عشر
مصطلح شان برین خاتمة الائمه ختم فرموده و بعد ازان از مختار مذهب اهل حق خبر داده و طور کشفت
و اشراق صوفیه سابقین را هم ضمیمه ساخته اول از حال ولادتش فارغ گشته باز بغیبت و متعلقاتش
توجه کرده باز اصول خود را آنچه در کتب معتبره بود نقلی فرمود و ضمائم را نیز تعرض نمود پس اگر
مراد مجتهد آنست که ذکر حکایت معتقد غیره از کتب معتبره اهل سنت است پس ممنوع است لا بد
من دلیل که سر مبارک طلبید و فرستادگانش قصور نکردند و بے محابا بدولتخانه
در آمدند مگر مراد خود نرسیدند باز حضور امام لعنت کشیدند نزد امامیه بر غیبت صغری و کبری
منقسم گردید و در صغری که هفتاد و چند سال بود کسانی چند بهم رسیدند که میانه حضرت امام و دیگر
واسطهٔ وصول فیض بوده باشند و خاتمهٔ ایشان علی بن محمد بود الی غیر ذلک و اگر مراد آنست
که ملا این امور بر اصول شیعه نوشته پس قصد الزام اهل سنت که از عبارتش واضح است که ملا
حکایت خلیفه برین نمط نمود تو صاحب روضة الاحباب نیز همان نوشته پس بر جای خود نیست
بدلیل مذکور و این امور نزد صاحب دانش و بینش مثل بدیهیات است و لیکن چه توان کرد
که بقول عرفی سه تا بصد قرن دگر امر بدیهی بکنند ؛ عقل اول براهین تفهیمش تفهیم ؛ اساس این
تقریرات طویله و مطنبه بر همین است بالجمله ملای موصوف چون ترجمهٔ امام غائب عن الابصار
اعجوبهٔ روزگار شروع فرمود که امامیه برای او لقب حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان
گذاشته اند و او نزد ایشان خاتمهٔ دوازده امام است و بزعم شان داخل شد در
سرداب که در سر من رای است و مادرش میدید و انتظار او میکشید پس بسوی او باز نیامد
و این غیبت در سال دو صد و شصت و پنج پدید آمد و بعضی گفته اند در شصت و شش و اصح همین است
پس امام مختفی است هنوز بر گمان باطل شان ازین زیاده نصی و تصریحی تواند نمود از برای
آنکه ملا بر طور شیعه سخن میراند و این امور را بر طور شان میخواند و در اثنای روایات ایشان آورد
که ازان واضح است که اختلاف کرده اند راویان که این غیبت در زمان پدر بزرگوارش بود
چنانچه راوی گفت که میدیدم که بگفته حضرت ابو محمد در خانه درآمدم من بگفته آنجناب داخل شدم
و اثری نیافتم پس ملا اختلاف زمانه را هم در غیبتش نشان داد چنانچه در تاریخ آن رقمطراز و بعد ازین
طور اهل حق را از جامع الاصول و مانند آن نشان داد یعنی اهل حق اعتقاد دارند در باب مهدی موعود
که هنوز پیدا نشده و ایضاً در مابین این هر دو خیال نوشته که شیعه امامیه برای او دو غیبت ثابت می کنند
قصری و طولی الی آخره اینهم نص قطعی است بر آنچه گفتم و با اینهمه یاوگی مجتهد باید دید که می پندارد که حکایت

معتقد و در فتنه کسی برای شهید کردن امام از روایات اهل سنت هست و لعنت بهم
پیوسته در زنه در محل استدلال چرا می آورد و نیز عبارات ملای مسطور در اثنای بیان
که چنین آورده اند و اند دیگری آورده اند الی غیر ذلک این افعال اگر از شیعه سند است
چنانکه دانستی مغلطه مجتهد بابت استدلال و الزام همت وضوح دارد و اگر مراد او سند
بسوی اهل سنت است پس مجتهد لایق آن نماند که عوام طلبه نیز باو خطاب نمایند لیکن
متکلمین اهل سنت و لیکن بیچاره گان چه کنند که هرگاه کتابی از مؤلف کارگاه اجتهاد شیر
بر آمد بهوا خواهانش که شب و روز در العیش و کامرانی و خواهش های نفسانی بسر میبرند
شور و غوغا بر آوردند و غلغله در بلاد افتاد که چنین کتاب در هیچ زمانه از هیچ مصنفی
ظاهر نشده و اگر راست پرسی با معنی سخنی صحیح تواند بود که مفادش چنین است که هیچ
مؤلفی مرتکب چنین لغویات و هفوات و لاف و گزاف نشده و نخواهد شد پس ضرور می شود
جوابش نوشتن که تا عوام گمراه نشوند و در دام و دانه او گرفتار نگردند و ایضاً چون ملای نامی سنت
که بعد از اتمام تقریرات شیعه کتب خود را نام برد و مذهب اهل حق را ذکر فرماید چنین افاده کرد که تا
تا سامعین و ناظرین آگاه شوند که ترهات شیعه بانجام رسید و معتقدات اهل سنت درباره مهدی
موعود که از نسل امام حسن است شروع شد الغرض کوری و کورانگی مجتهد را پایانی نماند چنانکه دانستی
من بعد اگر ادنی غور کرده شود بیچاره مجتهد درین امور معذور است که خود فهمای او
درین تار و پود بصری و بصیرتی نداشته زیرا که خود سفرای شیعه برای آن بود که عوام بر امام هجوم
نکنند و موجب فتنه نشوند و فیض امام بتوسط شان فائز شود حالانکه بعد دیدن کتب
شیعه خواهی یافت که این حصر باقی نماند و باب رقعات دیگر هم مفتوح شد تا کتابها
دران جمع کردند و توقیعات نامش نهادند پس درین صورتها اندیشه فتنه ها بسیار
بود زیرا که چون سفرا که بر غیبت خود قائل بوده اند داشتند گرفتار می شدند و حکام می ترسیدند
که امام کجاست این بیوفایان البته امام را بدست دشمنان می سپردند چنانچه خواسته بودند
که جناب امیر را بدست معاویه بسپارند و هیچ یاد داری که با سبط اکبر چه کردند و در کربلا
چه مهمانیها بجا آوردند حتی همراه لشکر یزید شقی گردیدند و بعض امام سجاد کما مر مر سبط اصغر را
شهید نموده گریه و زاری و فریاد و بیقراری آغاز کردند و امروز بتقلید شان ماتم هم بجا آوردند
پس امام را خود بایستی لذات اهتمام فرمودن که غیبت و ظهور بدست او بود بخلاف سفرا
که چون گرفتار می شدند نمی توانستند از محبس غائب شدن و بدلالت سوی نشیمن
امام معذور میگشتند پس بهتر آن بود که نام سفرا در میان نمی آمد و امام این مهمات را بتقدیم می رسانید

واگر این امر را مجتهد نتواند فهمید بادی تمثیلش باید شنید که چون کسی بر غیبت قدرت دارد و ملک اعظم برای تشدید و تائید او ملازم باشد بحدیکه گاهی بسیر آسمان نیز از حاجت بسفری نیست چه جای سفر السن بعجلت تمام ببلاد تواند رسید و مشکلات شیعه عالم حل تواند کرد و هرگاه منافقین رفضه برای جنس ما قبل جمیع شوند چنانچه صبح دیلمی را اتفاق افتاد بعنوانی غائب تواند شد که همه مثل جعفر عم امام حیران باشند و نشانی نیابند بلکه بسبب قدرت بر غیبت و حضور میتوانست در پرده تقیه کار دارین را بصحبت خلفا انتظام دادن و مخالفین خویش را بهلاکت نیست و نابود نمودن به این که بیک فقره حیست امام سامره هارون غلام حبشی که خبر نفس الامری از رفض وزیر داده بود هلاک شد و وزیر را با وجود یکه بخیرخواهی امام و اطاعتش معروف بود آسیبی نرسید بلکه خلیفه مذکور از دغدغه رفض او فارغ گشت حاصل آنکه چنین امام که پرورش و قطع نظر از دنیا بر عوالم اربعین محیط باشد و از هر گونه اختیار و قدرتی هست چنانچه از حدیث بساط در مجلد اول بوضوح پیوست او هرچه خواهد بعمل آرد بلکه توان گفت که هر محال از دست او ممکن شود و ازین ابحاث زیاده تر عیان گشت که هر معامله که بوقوع آمد خلاف مصلحت دینی و دنیوی بود و کمال فساد و انتکاث امور شرعیت و طریقت موجود گشته لاحول ولاقوة الا بالله پس تا ناظرین مناظرین را باید از عبارات ملای ممدوح نتائج دیگر برآوردن یکی از آن این است که از ذکر عبارت فتوحات که نسخه آن پیش من بوده و بسیار بیرا فقیر جمع کرده و مشتاق این مقامات گردیده در بلاد مختلفه نگاه کردم و مدعای مذکور در نسخ همچنین یافتم که خلیفه ایزدی یعنی امام مهدی البته بوجود می آید و وقتی برای جهاد دشمنان خدا لشکر می آراید و شاید سماوی و توفیق ایزدی مجاهدات سیفی و سنانی را بپایان میرساند و دین قویم را تقویت می بخشد و او از نسل حضرت سبط اکبر است و در جاهای دیگر نیز آنچه فرموده نصوص قطعیه در آنست زیرا که در نکته امنیعنی که آن بزرگ از اولاد سبط بزرگ است ارشاد کرده که چون او حسبة لله باعث حقن دماء عسکرین عظیمین در وقت خلافت خویش گشته و برای حفاظت شان کوشیده حق تعالی از آن راضی شده و در عوضش یکی را از اولاد او شرقا و غربا محیط گردانیده و چنین سلطنت عنایت کرده تا داد عدل و داد بدهد و زمین را که پر گشته بود از بیداد و ظلم خالی سازد و این دلیل برابر هزار دلیل است بر آنکه اسم پدر بزرگوارش سید عبدالله موافق والد حضرت صلی الله علیه وسلم رفضه گویند نامش حسن است و نام مادر مکرمش را اهل حق آمنه نوشته‌اند و در مابه النزاع نرگس و سوسن و ریحان و صقیل بیان کردند چنانکه بارها دانستی بالجمله چون موضوع بدل شد بیان یکی بر دیگری چگونه انطباق یابد و ایضا هرگاه باظهار و تحقیق شیخ اکبر در فتوحات معلوم شد که این عطای خاص در جلدوی

رحم حضرت امام حسن بود در حفظ و حراست خون امت و در حدیث هم منصوص که حضرت صلی الله علیه وسلم
این صلح را که سبط اکبر بجا آورد کما ینبغی ستوده و در روایات صحیحه مرفوع گشته لیس محال ست که او از اولاد
امام حسین ع باشد زیرا که خلع خلافت متفرع است بر حصول آن و خود مجتهد قبل ازین در مقالات
دیگر اقوال محدثین اهل سنت آورده که جناب امام حسین خلافت نیافته اند و ابصار فقه روایت
میکنند چنانچه رئیس اعاظم امامیه وزیر اربلی در کشف الغمه ثابت کرده که امام حسین سخت ناخوش
ازین صلح بوده اند پس مقالات شیعه از امور یست که بطلانش از کتب فریقین بدرجه ثبوت رسید
صدق آن بر جناب امام حسین ع از جمله محالات ست و ازین حرف و حکایت بجوبترین وجوه ثابت شده
که صاحب فتوحات زینهار نگفته که مهدی موعود فرزند امام حسن ع ثانی ست که امام یازدهم بطور امامیه باشد
ورنه تناقض صریح ست و این از امثال او خارج از دائرهٔ امکان فی العجب که رفضه لی بدین تناقض و تهافت
نبرند و نقالین ایشان چنان دعوی کنند که در فلان مقام دیدیم که فلانی از فتوحات نقل کرده که مهدی از اولاد
امام حسین ع ست الی غیر ذلک من مقالات الشیعه و شیخ فتوحات را تتبع نکردند و بنده چون خیال این معنی
داشتم نسخ کثیره فتوحات بهمین طور یافتم که خالی از تناقض و تهافت باشد و این امر را از کرامات شیخ
توان دانست که رسالهٔ عقائد خویش ضبط نموده خود فتوحات مکیه ساخته اگر آنرا ببینی البته باعتقاد جمهور
اهل حق مطابق ست و زینهار مخالفت ندارد هر که خواهد بدان رجوع نماید تا مطمئن شود که رفضه چون بهت
بر آن گماشته اند که کاملین ایشان از الیسوی مذهب خویش بجد و جهد تمام کشند تا قدامت مذهب محدث
خویش ثابت سازند سعی ایشان مبنی بر اغراض فاسده و محدثات کاسده میباشد و تا ظهور امام مهدی تابع غی
نیست و عقلا البته در دام و دانهٔ ایشان گرفتار نمیشوند اگر عوام بدیدنش از جا روند تعجبی نیست که بصیرتی ندارند
و درینمقام بعضے از امور که امامیه مصدر آن در متعلقات حال صاحب الزمان شده اند بطور
اختصار باید شنید که جمعے گویند اجماع امامیه بر آن ست که حضرت امام حسن ع ثانی نے
اولاد گذاشت و ایشان میراث باطنی یافته اند خصوصاً حضرت صاحب الامر که اگر بر
جمیع حالاتش آگهی رود به الیقین حکم توانی کرد که در معراج شریف نیز از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سبقت برده و انچه از وقت ولادت صدور یافته و عظمت
و جبروت برای او از جناب باری تعالے مقرر گشته برای احدی از انبیا بلکه جناب
سید المرسلین قرار نیافته و این را میراث نتوان گفت الخصوصیة توجد فیه ولا توجد
غیره فی حق ابائه قال الکلام فی الامتیاز لا فی الاشتراک اگرچه حکام بعد از تفتیش
و تنقیح میراث امام ابو محمد علیه السلام بجعفر عم بزرگوار صاحب الامر دادند و انچه بر آن
ترتیب یافت عوام را هم از آن شرم سے آید کما مر الیه الاشارة والصراحة جمیعا و ایضا اجماع

واز عجائب آنکه در علمای ایشان یکی را بر چند که از ثقات معین است چنانچه نامش می آید و او همین قدر گفته که حضرت ابو محمد والد محمد مهدی قائم منتظر است نزد امامیه و این الفاظ و عبارت را بلکه عوام نیز نص دانسته در اجماع ایشان و حال فهم و دانش او بعد از تتبع در اکثر مقام همین است و این امریست که اطفال دبستان فن منطق بران خندند میزنند اگر مقصودش اجماع بودی جمیع امامیه چرا نگفتی و بجمیع فیکه سور موجب کلیه باشد مصدر نکردی و از انجاکه در فهم معنی عبارات تحفه بیچاره او غلط سپرده که لفظ امامیه گویند را برا سجات حمل میکنند و درانجا چگونه براه صواب رود و هر چند او را فهمانیدند از غایت جهل مرکب گوش بران ننهاد داری سه تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از آب حیوان تشنه می ارد سکندر را؛ برین معنی نقل کرده اند که از خاتون نرجس پیدا شده بنام م ح م د مقصلا مع ورود الفضائح والقبائح علی علماء الرفضه وگفته اند که حضرت ابو محمد بخطاب عمه معظمه خود در شان او که غائب عن الابصار بلکه امیه از شیخ زمان بوجود داده اند و از قدرت باری عزوجل کسی را چه مجال انکار است هیچ استبعادی نباید کردن و در ولادتش از ان بهران نگشتن که + يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ شخصی را از سادات شنیدم که او همین دعوی برای خویش میکرد و دو کس دیگر را از دودمان خویش نشان میداد که در شیخ زمان پیدا شده پس اشتیاق دیدنش زاید الوصف داشتم باری بچندی از اسباب که بعضی سوالات مذهب از انجمله باشد ملاقات فقیر را مستدعی شد و در ملاقات اول چنان یافتم که هر چه او گوید او را می رسید و از مخلصین کسی را چه یارا که در رد عادی منکور گفتگو کند بعد چندی در معاملات بحال لاف و گزاف و حیلتی و چالاکی او بوضوح انجامید تا در دل گفتم که بزرگان راست گفته اند ع شنیده کی بود مانند دیده؛ و دولیسی بر بنا مد که از روایات ثقات نیز بتواتر انجامید که در دنیا داری و دین گزاری انگشت نمای آفاق و رضا جوئی ملوک و لطائف الحیل بدربار شان و تیره تیره او ست معاذ الله که امام حسن عسکری و فرزندش را برابر او قیاس نماید بلکه هر که درین معنی شک آرد از نوع ثقات نباشد الغرض هر چه امام عسکری فرماید علی الرأس والعین لکن بشرط ان لا یکون مرویا عن اصول ذوی الوجهین فان ذلک بعید علیهم لعید المشترقین والمغربین و برخی دیگر نیز از رفضه امور مذکوره را بمولف عمدة الطالب فی نسبة آل ابی طالب نسبت کرده اند و بران افتخار دارند و بنده برای اظهار حقیقت انچه از کتب معتبره امامیه بعیار صحت و شهرت رسیده بیاد اهل نقل و مباهات میدهم که ایا شما را غفلت تام روداد از انچه درین اوراق از کتب شما گذشته که هر که نام مبارکش بر زبان ارد او ملعون و کافر است خصوصا درین زمان که غیبت کبری عبارت از ان باشد و عینی و انثری از صاحب غیبت پدید نشود فکیف که صاحب عمدة الطالب ان اسم را یادگار گزارد و چنین نهی شدید و وعید اعظم در نظر نیارد پس در کفر و لعن او هیچ غایله نماند زیرا که در سابق و اللاحق که چنین کسی با ائمه معصومین و شیخین امامیه مستحق لعن بوده پس کفر آنکس بدلیل الزامی بمعرض ثبوت رسید و نیز بحکم احادیث معصومین و هم باعتراف علم الهدای رازی که هر چه عیار کنند کیست که او را

شهرها واند یعنی هیچ نشناسند و بعد از تسلیم توان گفت که درین مقام جمیل علمای طایفه با اظهار شیخ الطایفه امام اعظم طوسی مثل رابعة النهار عیانست که خاتم بودن مهدی مذکور یعنی فرزند نرگس خاتون امریست تقریبی و تحقیق آنست که بعد ازین بزرگ دوازده امام بمقتضای اصل متفق علیه امامیه کما اشرنا الیه سابقا اعنی زمانه تکلیف خالی از نبی یا امام نباشد پس مذهب امامیه که خاتم الائمه همین است و هم مهدی موعود از هم باشد و حال مذهب اهل سنت هر کس را معلوم است که متکلمین و متعقبین همین میگویند بلکه از هر کس شنیده باشی که گفته بعد ازین تنصیصات که رسالت بر جناب خاتم المرسلین مختوم شد و هر که بعد از وفات شریف دعوی کند ظاهرا یا باطنا که بر من صحیفه و دستور العمل نازل شده بر آن کار می بندم احکام آن مخالف قرآن مجید بوده باشد یا معتقد نزول وحی گردد برای خویش بواسطه حضرت جبرئیل یا برای کسی دیگر از دایره ایمان خارج است کائنا من کان و دیگران هم همین معنی را مشید و موکد می کنند که وحی منقطع شد بعد حضرت بخلاف دلالت و گویند لیک طایفه تا قیامت از علی خواه از نسل عمر خواه از علی و درینجا تحقیق بعضی از اهل دهلی هر چند در سابق گذشته باشد بیاد آمد که شعر خود را الحاق کردند لیک از نسل علی اکثر بود زانکه نسلش نسل پیغمبر بود و این اشاره شد بحدیثی که محدثین از آن روایت کرده اند حاصلش اینست که حق تعالی نسل مرا در صلب علی قرار داده و ایضا چون جعفریه قائل اند بامامت عم بزرگوار غائب عن الابصار پس اجماع کجا متحقق شد بر آنکه امام حسن عسکری محمد فرزند خود را گذاشته زیرا که چون هیچ فرزندی دلبندی سعادتمندی موجود باشد برادر امام را امامت چگونه تواند رسید که از اصول معتبره پیدا و هویدا است که اجتماع برای امامین همامین یعنی امام حسن و حسین بعد از وفات امام حسن کسی را حاصل نگشته اجماعا قطعیا دیرین قدر چه موقوف قبل ازین بداند که ملاحظه هر کسی را معلوم شد که طوایف دیگر از امامیه حضرت امام محمد باقر و امام صادق را خاتم الائمه و موعود و منتظر گفته اند و بعد ازین اعتقاد چگونه توانند گفت که این گذار و بهار خاتمیت و موعود بودن و منتظر گشتن برای امام نرگسی دستی در یکجا نیست فقط و اهل علم و دانش بر همه این فرق ضاله میخندند که ذاتیات امامت جهاد و رفع اختلاف و حفظ حدود الله وغیره است چنانچه در سابق به بسط و تفصیل دانستی پس چنین امام را خدای عز و جل مبعوث گرداند بعد ازین فرماید که بی نام و نشان شود و بکار خود مشغول باش لا حول و لا قوة الا بالله و هر گاه صاحب عمدة الطالب چنان مغالطه پیش آمده از بدیهیات اغماض نماید بر تحقیق او چه اعتماد بلکه اگر اندک غور کنی فرق اولین از امامیه که حال غائبین خود را بیان کردند بر یک طور مانده اند و اثنا عشریه که بلا شبهه متاخر اند چنانچه کلینی کشی که از محدثین شیعه از روی خارجیت میکردند برابر هزار دلیل است بر تاخیر شان محدثات ایشان و تناقضات این گروه را انتهایی نیست حالانکه نمونه هر امری را درین اوراق ملاحظه کرده باشی و درینجا امری دیگر باید شنید و تمیز اشیای موجوده و معدومه ایشان باید خندید که کتاب اول ایشان که از همه مقدم میباشد و معانی انشا فی و ران بخیال نگنجد و نسخه سلیم است که بقرمانیش امام الائمه خود رعایت کمال شروط جمع گشته و خود حضرت ائمه

مرة بعد اخری بعد ق سلیم بران نوشته اند باظهار ائمه عظام اثنا عشریه مشتمل است بر امامت ثالث عشر نیز پس
کتاب موضوع باشد چنانچه در تالیفات فقیر النستی باحقر امامت در اثنا عشر باطل بود که بقول شیخ از احدی
الراجعین خالی نیست که دشمن را کشتی تا از ظالم برستی لاجرم بالیقین بعد از سیر و تماشای مذهب ایشان
خواهی گفت که چون داد تفحص و استقرا داده اند و در ریخ زنی خیره سری گرفتار شده اند ۵ تا در عقده
پیچ پیچ که در حل آن ره نبرند هیچ ۵ و ایضاً بر کمال عجز علمای ایشان دلیل است که مقلد ظاهر
شریعت باشند دوم بفقه رسند و طوق تصوف با باطنیت را درین مباحث زیب اعناق خویش گردانند و
حکایت این فرقه را تازه سازند و گویند که وثاقت و عدالت عثمان بن سعید و ابوجعفر پسر او و حسین بن
روح و علی بن محمد خاتم سفارت را نیابطن خود یافتیم که بر اصول مجتهدین لکهنو باختیار این امر عشر خویش
را با یزید و شمر تجویز کردند چنانچه از رساله ذوالفقار اول مجتهدین مومن بیالسی انتکار است و باظهار
جمعی از کافی ثقة المحدثین جابجا پدیدار و این امور را از غایت بیحیائی روبروی ما بتقدیم میرسانند
بلی این چنین اجماعیات و هفوات را اجماع بدمعاشان ملک پرلوان گفت که گویند ملنگان ما
بر وجود و لقای آثار شیخ بدیع الدین مدار اجماع کرده اند برین هم اجماع شان یافتیم که هر چه در عالم
شهادت کسوت وجود می پوشد و جام هستی می نوشد به ترتیب و پرورش و کمال عطوفت و فتوت
اوست و هر که در آن مناقشه و مجادله کند فکر و عید حتی لا امتی مراو را نیکو است بلکه بعد از تتبع روایات
بحار و حق الیقین متعلقات آن و دیگر کتابها که تعلق به سفرا و زنگارنگی و شعبده بازی ایشان
داشته غیبت امام پیرایه تصنیف در بر گرفته از مساعی طوسی و نعمانی که کسی در آن گفتگو نتواند کرد اگر
علم الهدی ثانیش بارازی و سالار قافله سالار ایشان باشند حاکم حازم باید نمود که سفرای ایشان
در ادای منصب عظیم گوی سبق از ملنگان ربودند و خوی پلنگان گرفتند در و باهی را با نیمها رسانیدند
یعنی کسی که در دام و دانه ایشان گرفتار شده چه دینارهای زر سرخ از مشتاقین زیارت امام
تحصیل نساخته بعد از آنکه در انواع مشاق و محن او شان را انداخته اند و بالاخر مساعی بلیغه شان
از طالبین و متوسلین غیر احاطه لعنت راهی نکشوده بلکه لعنت را بر لعنت افزوده و غیر از خسران
دارین چیزی دیگر نبوده یکی ازین قوم مبتلا به گوید که نتیجه ملاقات غائب عن الابصار و حاضر فی
الامصار بخطاب من این بود که ملعون است ملعون است هر گه تاخیر کند در نماز مغرب تا ستارگان روشن
شوند اری هر چه کرد لعنت لعنت شود و درین خصوص هم حدیث اسفار هم در تهذیب شیخ الطائفه
نظر افتاده از حضرت مرتضوی کرم الله وجهه در جواب کسی که از وقت نماز صبح پرسیده بود
مرموز که صورت شخص نظر آید والیه درین حدیث وقت ستاره کهان محی باشد
واین از این سبب گفتم که خاتمه امام نرگسی اغنیست بتکرار لعنت که ملعون است ملعون کسیکه نماز صبح

گزارد و وقتیکه ستارگان بر طرف شوند فلا تغفل پس اگر سفرای رفضه عادل باشند و رفضه معتقدین شان
باشند و اشرق بالمنیت بلی بران سر نهند بالیقین مشتق از عدول و عدیله شیعیان خواهند بود و لاجرم و درین
معرکه بطور رجز حیدری توانیم خواند ع که عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است ٭ زانکه این مسئله
تحقیق شد از باغ فدک ٭ و اویلا تیرا اصول موضوعه و علوم متعارفه طائفه کیسیه فاحشه مدعین مزید ولا
جناب شاه مردان و شیر یزدان مانند چنین رحم در پرده نشنیده و خاتون قیامت معدن عفت و طهارت
بعد از وثیقه کتاب مختوم که بزیر از فار عظمی فایق تر اند بود دیده اند تا بیت علی ما فی الکافی بر ملا
برگزیند و بر کتاب نفتن بجا را کابر طائفه نتواند که جوابی دهد و سکوت تام اختیار کرده قصه رایتش
جناب امیر بیان فرموده و روایت قرآنی بتعلیم آنجناب یاد گرفته باز لطایف همت برای مناظره نبرد
و ناظرین و حاضرین گوینده بزه معلمه که هر جا این محاوره را بپا شد ضرورت شرح نتوان کرد پس جهم
دهم رو و حی و نقض عهود لعید توکیدها برای جناب سیده بدین شد و مدعیان شد و سلامت روی
فاروق نیز با وصف او یختن و گریبان کشیدن با انداختن چادر بگردن و کشیدنش سر فرو افگند
و کردن تتابیند و شاعر بر چنین شخصی سلیم افترا کرد و علمای رفضه انرا مانند قصیده حمیریه حمیری ورد
زبان و شعر مذکور را برای او نظم محمود ساختند و امیدوار میراث فردوس شدند و اگر علمای
قوم شاعر نباشند و در غاوی بودن هر کس از ایشان ترددی نیست کما قال الله تعالی وَالشُّعَرَاءُ
يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پس غوائب را دیده و التیا اختیار کرده مصداق خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ گشته اند
فرق این است که ظرفا در حکایات عجیبه ضبط کرده اند که پادشاهی برای سرور و انبساط شاعران
را طلبید پس نظم خود را از قصاید و غزلیات انشاد کردند و نعمتهای فراوان یافتند و مرخص شدند
ناگاه بگاشتن یک طفل افتاد که آثار اقدام شان می پیماید فرمود تو کیستی و بچه کار آمدی گفت
ای خداوند نعمت مگر ندانی که من غاوی هستم فرمود غاوی را درین دربار چه روز بازار گفت
مگر نشنیده که خدا بعد ذکر شعرا غاویان را یاد میفرماید که والشعراء یتبعهم الغاوون پس پیروی
ایشان کردیم که هرگاه حضرت شهریار شعرا را احسان فرماید که غاویان را کی محروم بگذارد ملک را
سخن طفل لطیف آمیز پسند آمد خلعت و نعمت بخشید و از صحبت شاعران اجتناب ورزید همین
حال رفضه که از غایت غوایت فساد زینت که بخسران معنوی انجامید و طفل بعیش و کامرانی
رسید و نیز درینجا افتراق دیگر است و آن این که چندان که تتبع روایات کنی بیشتر خواهی
یافت که مدعی رویت بارشاد حضرات ائمه عموماً و جناب صاحب الامر خصوصاً ملعون است پس
قبول روایت او نمی باید مگر ملاعین را لاجرم درینجا نیز معنی آیت کریمه وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ پیدا است ولا اسلم که نزد ما ثابت باشد که رویت بزرگان چنین است

پس هر دو سید اشتند الغرض بعد از رجوع بتصنیف مجتهدین هند و عتبات عالیات این قصه
را به بیانات مختلفه بتواتر معنوی خواهی یافت که بعضی از مجتهدین کربلا معلی بعد از نصف
لیل در رواق شریف شرف حضور یافتند و جناب سید الشهدا ارشاد فرمودند مرا اجازت
نیست که مسایل را بیان سازم و مشکلات را حل نمایم بیابان صاحب الامر دلالت کنم پس
بعد از حل مشکلات زمین خدمت بوسید و ازین عقده باکه حرفی گفتم نیز احاطه لعنت از فوق
وتحت و یمین و شمال بر علمای رفضه بظاهر است زیرا که مدعی روایت اند عین ولا قبل
خروج سفیانی و صیحه اسمانی ملعونست کما مر از پس حال مجتهدین لاحقین نیز همانست که
منافقین مثل شیخین مشیعین دران گرفتار اند وانهم باعتراف اکابر واعاظم متکلمین عیسی اربلی
وزبیره وبدتر مذهب شیعه ازانجمله باشد که اسم وکنیت امام را صاف بیان میکنند ثم هم لا یشعرون
عجب عجاب انکه چون نیک بینی وقت شیخ مفید را ازجمله همان زمان خواهی یافت که قرب
صاحب الامر باشد که بازاز غیب صغر اکرم وعلمای شیعه از مخالفت عباسیه سرد بود
وذکر وطلب زیاده از حد وخوف وترس روزافزون بلکه لاتحصی ولا تعد باز میگوئیم
که اگر مراد متکلمین اثنا عشریه این ست که خلاف انصاف است که سائر مدعین رویت را از
روایت مانع شوند وخود روایت بلادری را قبول نمایند ودر فصل مبین یعنی مسلسلات
ارند وجواب شبهه بنظر سرسری انکه وجه انکار از سایر مدعین امیعنی توانند بود که ایشان
نصوص متواتره نقل میکنند که امام لعنت نمودند مدعین رویت را و مدت را هم باحسان
خود بیان فرمودند وبعد لعنت امام قبول روایت چه معنی داشته باشد بخلاف سفیان
که عینی واثری ازین امور در کتب شان نیست واگر حق بود مجتهدین شیعه انرا حلوای
بید و میدانستند وتنها نمی خوردند و فقیر درباره بلادری بیقین واثق ندارم و درباره
کمال الدین محمد بن طلحه شافعی وثوق من بتشیع ازان است یعنی علماء بمکید نفس پی نبردند
وشیعیان کلام اورا بیشتر در مناظره اوردند که اینها بحقیقت امر مذکور محیط شدند
وجهنم برانها احاطه کرد واما ابوعبد الله محمد بن یوسف گنجی پس البته بیقین واثق بسوی
تشیع او میکشد بدلیل انکه شیخ علی در تالیفات خود گفته که بعد از ملاقات وبیان
حالات بباطن اوپی بردم وگفتم که چه ظاهر نکنی تشیع را جواب داد که مولانا علم ویل از کجا
ارم ووجوه معاش راچگونه از دست بگذارم الغرض این کید وبلا همیشه عام بود که علمای
رفضه اغاز وانجام مذهب یعنی را دیده عالمی را العبوی خود کشیدند حالانکه والسنن
شان شکی نیست باقدامت تشیع باثبات رسانند وجمعی را مثل گنجی چنان مقرر گردند

بدایشان ساختند تا ملاحظه اقوال شان از کجا رو داد در باب معارضات از اهل حق نجات یابند
و عوام بدانند که سنیان را از کتب شان ملزم کردند و ذلک کید المنافقین من لعداین لبعض
اهل التصوف که ملاحده را در ملفوظات خویش چنان نقل می نمایند که گم کنائی از تالیفات
محققین خواهد بود که پدرش نیامده و میلادش نباشد و بر اصل خود باقی مانده باشد العرض
بتصریح او محرفین همیشه داد تحریفات میدادند و قلوب مردم را از بزرگان دین منحرف می ساختند
و درین امر نسبت با امام احمد بن حنبل چها کردند و همچنین نسبت بدیگران پس چه عجب که کتب
این بزرگ را که حکایات تحریفات ملاحده و زنادقه مذکور کردند نیز خراب کردند
حکایتها گفته اند سه نحوی بود در طبیعی که نشست شیر و خبر لوقت مرگ از دست بد و کار مردا
راد شد اینست که چون قاید توفیق ازلی مدد فرماید ایشان جهاد اکبر بنفس خود
نموده از عادات قدیم باز می مانند و از عذاب الهی می ترسند و ازینجا است که برای
اهل اعتیاد سوء منقول است که اگر بشنوی که کوه از جای خود منتقل شد باور بکن
و باز ماندگان را از عادت بد باور نتوان کرد با این همه اهل مکاشفات دیگر چنین
ادعا نکرده اند که آن بزرگ که امامیه در پی اثبات وجودش اولا و اثبات غیبت
صغرای او ثانیا و غیبت کبرایش ثالثا و به درازی عمرش رابعا و آنگاه بدین حد
گشته اند و همین است که قصه یاست و غیبت او قائل اند زیرا که بعض ایشان
او از اعقاب حضرت امام حسن عسکری در جهان باقی نماند و نوبت قائم مقامی او
از کجا بکجا کشید و اولیا را لعدد را و اهل ریاضت لسبا اختفا می باشد بخلوتهای
اربعین و منازل سلوک عارفین و این خلوتهای سلوک را با غیبت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار را چه مناسبت و لیکن ازین سفها که اقامت حضرت را در غار و انهم یکروز
روز و آنگاه برای اماندگی اسباب معیشت علیها گردانند و این فارسین سید و شیخ
قوم باشند و از ابلیس پا فراتر نهند هیچ شکایتی نتوان کرد چه عجب که اقامت
خویش در خلوت و حمام و مانند غیر آن را تشریف به غیبت امام قرار دهند لعنت برین
تحقیق شیخ و سید و غیرهما که مخجل دجال و مسیلمه کذاب باشند پس بالجمله باز همان مغلطه
در پیش آمد که بیشتر علمای رفضه در آن منهمک می باشند که مزیل آن قضیه مذکور
است مرارا که لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات الثلث الغرض از آغاز
این کتاب تا این مقام که قریب دو صد جزو بعمل آمده هنوز مجتهدین و متکلمین رفضه
مانند خر اهل کمر کوک از کلابه این مغالیط بر نمی آیند و تحت الثری برای لقای حضرت

انتهای فاروق می روند درین مقام که عبارتش باید از نوشتن لضرورت معلوم
اتفاق افتاد این اطناب و اسهاب بعمل آید کیست از ناظرین که این مباحث را بشنود
از غایت انبساط گوید که هل من مزید پس عنان ادهم خامه را کشان کشان بنقض تتمه
اقوال آخر میکشم و میگویم **قوله** با وجود جواز ذکر القاب آنحضرت و توقیفی بودن احکام
شرع باعث انحراف نمیدانند ان هذا لشیء عجاب حال جواز ذکر القاب مختصه و غیر مختصه
امام نرگسی عنقریب چنانچه مقتضای حال بود گزارش یافته و انهم بعنوانیکه قلب رئیس
المجتهدین بدان پی تواند برد اگر از خواب خرگوش بیدار شود و متعلقات آنرا
درباره سفاهت شیخین طائفه نیز بخیری مناسب ادا کردم که تا قیامت نتوانند
که شیخین خویش را ازان پاک سازند پس باید که بانچه مذکور شد بمطالعه آن بپردازد
و خود را ازان معذور ندارد با وصفیکه دلدار حسین بیچاره مراتب خیرخواهی را بعنوانیکه از
مقلدین مجتهدین ادا نشود مرتب گردانید و لیکن چون رد اعتراض را در مجلد اول از هر
جهت مسدود یافته بیچاره مصلحت دران ندیده که کلامی کند والحمد لله علی ذلک و سخن انصاف اینست
که اگر در آغاز این امر وقت تحریر استفتا باز وقت تالیف تشیید خیال پیش آمدی چنین تنها
این امر کشیدی و نوبت رسوائی بدین مرتبه نرسیدی ولیکن بزرگان گفته اند ع که
آنچه دانا کند کند نادان * لیک بعد از فضیحت بسیار * و آنچه در توقیفی بودن احکام شرع
حرفی چند نوشته مگر جناب مجتهد را یاد نماند که در اطلاق لقب مبارک امیر المومنین
برای غیر آنجناب آنچه قرار گرفته از وعیدهای شدیده که قلب و جگر اهل ایمان و دین از
دیدن و شنیدنش می لرزد و در دل مجتهد ازان خوشنود میشود اگر توقیفی بوده پس
این لقب در کتب شیعه برای امام سوسنی چرا ذکر فرموده اند و حضرات ائمه برای اغیار
چگونه یاد نموده اند با وجودیکه از سهو منزه بودند و مرا الیس معلوم شد که سعی امامیه در تتابع
ان یوما فیوماً متکامل است و تناقض هم دران متداخل **قوله** اما ما قال من انه فیما النقل
عن الغزالی الخ جوابش آنکه قبل ازین باندک فاصله گذشته که مجیب مصیب مثل این امر
بتقدیم رسانیده بود و لیکن جناب مجتهد با وصف خطا در فهم ان از جوابش دریغ نکرد و درینجا
با وصف اشتراک ست چرا خود را بتغافل زد و هیچ جوابی از خطا و صواب افاده نکرد حالا
مدعا بر اهل فطانت که ماخذ این ابحاث را در مجالس المومنین وغیره دیده اند مخفی نمیماند
شاید بتقلید پدری در ذو الفقار بمطالعه ان نپرداخته حالانکه ادعای مطالعه ان در
تحریرش جا بجا موجود است و ان اینکه تحقیق مولای مجتهد یعنی رطل لوق و این مقلد

بدهوش آنست که غزالی از تشیّع توبه کرده و در رساله سرّ العالمین وکشف الدین نوشته وجناب مجتهد ازا
ان رساله مفتری بر نام غزالی الصعبه جمیع عالم میخوانند و درین مغالطه دست و پا میزنند و قرینه ازا
که من برای تفلیش نوشتم ملاحظه نمیکردند تا قاضی زاده فیض آباد سعید الایمان را ازان
مطلع گردانیدم و خدا داند که بعد ازان از خواب خرگوش بیدار شدند یا بر جهل مرکب مغرور
اند پس اگرچه درین افاده تکذیب وتفضیح پدر اوست که در تالیفات خویش انکار رساله مذکور
کرده و دلالت ازا بر تشیع معتبر داشته ولکن لازم آنست که این بحث شاید در شهاب ثاقب مرقوم
و من در تالیفات خود جاییکه بحث تصوف کرده ام نشان داده ام ولیکن بالعد تصدیق مخالف
درینمقام برای الزام میگوییم که هرگاه غزالی از متشیعین است لاجرم منافقش را میرسد که او منکر شهادت
باعتراف مجتهد بوده و واعظ را در ذکر واقعه شهادت مرتکب حرام دانسته پس معلوم شد که لفظ
شهادت که بر زبان شیعه جاری میشود غالباً محمول بر مسامحه و مماشاة تقیه و توریه بوده باشد
والا هیچ وجه بنا بر اصول ایشان بخاطر نمیرسد اینست تقریر مناقشه که بخور در ذهن
مجتهد بلکه زبانی که در کنبد بسم الله مانند جنین رحم در پرده می نشیند شاید وجود خارج
برای او ثابت گردید درینجا مشکلی دیگر در پیش آمد که عمامه و ذوالفقار نیز دلالت
بران دارد که توبه اهل بدعت زینهار مقبول نیست و قصهای این باب
که در روایات مذکور است موجب اطناب یعنی هزاران کس که
از مریدانش معاذ الله بضلالت مردند کی رجعت کردند و باهتدا رسیدند
تا بدرجه قبول رسد وانچه فهمیده که برای استدراج اقتضا
بکار برده این کلام را بنده البته توانم گفت که با صرف
شغل تالیف مباحث شیعه و سنی مطلب
این مقام را نفهمید و عند العقلا زیاده
تر رسوا گردید فاعتبروا یا اولی
الالباب

بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة العاشرة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد

ليس الطلاق لفظ شهادت در ما نحن فيه که احيانا بر زبان اهل سنن جاری می شود غالبا که محمول بر مسامحه و مماشاة بالتقيه و توريه بوده باشد و الا وجهی وجيه بنا بر اصول موضوعه ايشان بخاطر نمی رسد و اگر احدی از اذکيای علمای شان متفطن بآن شود به بيان آن ممنون سازد بلينا و توجه **وقال المجيب اللبيب**

هر گاه درين اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته حقيقت خلافت يزيد عليه ما يستحقه بر هر مسلکی از مسالک ثلثه باطل شده و شهادت حضرت امام حسين ع بر هر يکی از طرفها مبرهن بوده ثابت گشته نتيجه بمقدمات مجتهد الزمانی کسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم يجده شيئا خواهد بود و در تفصيل جواب لفظ احيانا که اطلاق لفظ شهادت بر سبيل اتفاق از ان مفهوم ميشود ملاحظه ادب و القاب جناب سنگ راه عزيمت هست لکن از تقرير سابق و لاحق مجلسش بر فطن عارف المعنی مخفی نخواهد بود و ادعای تقيه و توريه و مماشاة فرقه اماميه در استعمال لفظ شهادت در باب شهيد کربلا يا ليتني کنت معهم فافوز فوزا عظيما بنظر واقع صورت استهزا و اهل الشرا ست بدو وجه اول آنکه اينمعنی موقوف برين نيست که لفظ مذکور فقط بر السنه متاخرين اهل السنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطين صفويه در ايران زمين بحضر سياد بودند جريان يافته و همچنان عظيم زيرا که کتب قديمه اهل سنت دخطب جمعه و عيدين ايشان مملو از ذکر واقعه شهادت آنجناب حاضر ست و بعضی ازين کتب قبل از غيبت صغری و کبری تاليف شده و اکثری در ان زمان در قالب تصنيف در آمده که علمای شيعه مانند

بدبتی این افراد کائنات در سواد بلاد حجر بدیند ورده بجای نمی بردند وظهور ایشان در آبادی گاہے در
ذہی اعتزال و زمانی در لباس تعصب خروج منحصر بود و او لبس قلیس دوم آنکه صحت دعوی مماشاة
و تقیه و توریه اہل حق در اطلاق لفظ شہادت بجناب امام حسین رضی اللہ عنہ وقتی مشہود باشد
که شہادت امام حسین بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و تقریب واضح گردانیده میشود
که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر اصول ایشان که از دنی بلباس دوستی در آمده اظہار
خود مشغول اند نیست و نابود باشد از مقبولیت شہادت و مثوبات اخروی برای آن مظلوم
چه حرف میتوانند زد و ایضاح این ابہام در لباس استفتا نموده می آید چه میفرمایند مجتہدان امامیه
اثنا عشریه در اینکه شہادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت است یا نه در صورت اولی
وجه ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام ہمام از مدینه مکرمه بسوی
مکه معظمه زادہما اللہ شرفا و ہم از مکه بجانب عراق بجہت وجوب تقیه سمت جواز نداشت
زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر ہمراه داشته باشد و انہم در صورتیکه از صمیم قلب و قلب
صمیم جمع شود و مستجمع صفات کریمه التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الآیه بوده ورنه باعتراف
مورخین و محدثین زیاده تر از چہل ہزار سوار و پیاده پیش حسن مجتبی رضی اللہ عنہ موجود بودند
باز تقیه و مداہنه ورزیده بخلع خلافت راضی شدند و در عین خروج دخول حسن تقیه روداد و این
نه در بدایت حاصل بوده و نه در نہایت وقوع پذیرفته و ہرچند این دعوی از قبیل بدیہیات اولیه
توان گفت اما بنا بر دفع مکابره از روایات معتبره امامیه باثبات میرسانم بگوش ہوش باید شنید
ابن بابویه بسند معتمد از جناب امام رضا رضی اللہ عنہ و دیگر محدثین روایت کرده اند که چون معاویه بمرد
و یزید پلید بعد از و بر مسند خلافت باطل قرار گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد
حضرت استحقاق امامت خود را بیان فرمود و معائب و ذمائم یزید علیه ما علیه ملا بر و شمرد و گفت چگونه بیعت کنم
با کسیکه بحدیث پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم خلافت بر ایشان حرام باشد یزید بعد از استماع این سانحه خطے
بر آشفت و بتاکید تمام نوشت که اگر مخالفت امر من میکند باید زود سر مبارکش باید فرستاد من بعد چون مروان
در اثنای راه ملاقی شد در باب بیعت یزید تاکید شدیده آغاز کرد حضرت درینوقت نیز عدم استحقاق آن
ملعون ببانگ بلند ظاہر نمود و ہرگز از صولت و دبدبه مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و چنانکه
محمد بن حنفیه بنا بر خیرخواہی ادا می مراسم نصیحت از مکنون ضمیر خود خبرداد ارشاد کرد که اگر
ہیچ جا ملجا و ماوای خود نیابم باز ہم با یزید پلید بیعت نخواہم کرد این است حال ایشان در مدینه
طیبه بعد از خلافت یزید قبل از خروج از ان آمادر وقت توجه بعراق پس اینک در جزء
بحار الانوار وغیره موجود است روایات محدثین امامیه که در ان مذکور است

دلالت وارد بیانکه غیر از معدودی هرکاب سعادت انتساب نبودند حضرت از حال
بیوفائی کوفیان بدکیش درباب خلع بیعت بابت خویش علم قطعی داشتند وهرگاه شهادت
مسلم و هانی و عبد الله بقطر در اثنای راه متحقق و ظاهر شد بحضار خطاب نمودند
که از شما هرکس که ارادهٔ جدائی داشته باشد بر وحرجی نیست که شیعیان دست از یاری ما
باز داشته اند پس مفارقت اینحال غیر از اهل بیت و چندی از مخلصین کسی دیگر همراه
آنجناب باقی نماند با این همه قلت اعوان و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصرهٔ آنحضرت
از مور و ملخ بیش بودند هرگز بیعت یزید لعینه اختیار نفرمودند و معائب و مثالب او را علی رؤس الناس
یاد فرموده هنگامهٔ جنگ و قتال را گرم نمود و ازینجا مثل آفتاب نیمروز روشن و هویدا گشت
که جناب امام حسین ع باوجود وجوب تقیه بهرحال تارکش بودند اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت
و مانند آن از قواعد شهید اول کما نقل عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر بر پنج
قسم است قسم اول واجب و آن وقتی است که در ترک اعمال آن علم یا ظن بضرر باشد و هلاک خود
یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب و آن هنگامی است که خود ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر آجل
یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا علیها السلام
و ترک بعضی فصول اذان سوم مباح که فعل آن بر ترکش ترجیح ندارد و از ترکش ضرری
عاید نمیشود و آن تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه و آن تقیه در مستحبات است درجائیکه ضرر
عاجل و آجل عاید نشود و خوف التباس از عوام مذهب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر
عاجل و آجل امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابوجعفر مرویست که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم
فاذا بلغ الدم فلا تقیة انتهی وهرگاه صور چهارگانه تقیه که استحباب و مباح و مکروه و حرام باشد
در ما نحن فیه بداهةً باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود و لا معنی للوجوب الا ان یکون
تارکه مستحق العذاب مستوجبا للخزی والعقاب آمدیم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب
اعمال و ترک تقیه وارد شده پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در
قول او تعالی لا تستوی الحسنة ولا السیئة تقیه و استتار است و مقصود از سیئه اذاعه و اظهار و مفاد بعضی از اخبار
آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه نزد من چیزی محبوب تر نیست
هرکس که اختیار کند خدا مرتبهٔ او را بلند گرداند و تارکش را خوار و ذلیل می‌فرماید و مفهوم
از اکثر روایات این است که هرکه تقیه نکند دین و ایمان ندارد و تقیه دین ائمه و دین بزرگان
ایشان است و از جواب امام صادق رضی الله عنه دریافت شد که در وقت اکراه غیر از قتل
عمار بن یاسر چیزی دیگر اباحت ندارد و باقر رضی الله عنه فرمود که مومن مبتلا می‌شود بهر بلا

ومی بیرد بهر نوع مردنی عیر از انکه نمیکشد خود را یعنی ترک تقیه نمیکند تا مراد ایم از ان وعن یونس بن عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله یا سلیمان انکم علی دین من کتمه اعزه الله ومن اذاعه اذله الله واین چند حدیث درکتاب وافی وترجمه کافی نوشته نموده از خروار است و هرگاه از حضرت امام حسین ع هم اذاعه و اظهار و ترک تقیه و استتار در وقت وجوب آن و هم کشتن خود بهر معنی که فرض کرده شود وهم منافات از اعمال مقبوله پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهم مخالفت مسلک حضرت امیر کرم الله وجهه که کاسه لیسی خلفا بود کما سبق مجملا و هم خلاف حسن مجتبی بوقوع آمده باشد و هم خروج ایشان نظر بقواعد شرع مورد اعتراض و موجب خلجان بعضی از شیعان گردد بس بنای اصول واخبار موضوعه حضرات امامیه دین وایمان دشمنان آنجناب مقام بحث و تفتیش خواهد بود ومثوبات آخروی وحصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد اذ لم یکن راس المال فکیف یربح ر بهاما این امر یقیست که تنها در حق سید الشهدا از اصول شان لازم آمد اگرچه سابق ولاحق از ان بهره یابند وازینجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی و هویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا املا آن که احیانا بالسنه وعلمای امامیه واقلام مصنفین ایشان جاری می شود از قسم فلتت لسانی ولغزش قلمی تصور توانکرد که دربابه اعتبار نیست وبر فرض و تقدیر اگر تصادر ان دخلی باشد بلاشک وشبهه از خوف اهل حق وتوریه وتقیه از ایشان ایماشاه وخوشامد سنیان وسیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت لقای نسل سید عالمیان خواه بود واز مویدات اینمعنی بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم توسعه طعام وشراب وطبل نوازی وجلاجل زنی وتغنی ترانهای موسیقی که از اسباب سرور وانبساط وآلات شادی ونشاط است وروایت فضائل عاشورا وثواب روزه آن وانکار وصول رنج بجناب علی مرتضی وفاطمه زهرا وقت استماع سوانح کربلاست وحکم باستحبات غسل وپوشیدن لباس نفیس واستعمال عطر در روز مذکور تبوهم دلالت آیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد علاوه بران آمیز زینت فروش وروشنی قنادیل وطیاری شیشه آلات وآراستگی مکانات وجریان آب وجوش فواره ها ودیگر تکلفات معمول ومرسوم عوام درحساب وشمار نیست وبا اینهمه لاف زنی علمای قوم بدیدید تا کجا رسیده بالجمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه را غیر ازانکه مثل امثال اینمقام تکذیب روایات سابقه پردازند وبجا خلفای راشدین مائل شوند یا حقیقت نسخ محکمات قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاش سهم پای ثبات وقرار نهند وداد فرار دهند واگر احدی از علمای طالفه منفطن بتوجیه وجیهی شود به بیان آن ممنون احسان سازد واین معامله که جناب سید الشهدا را با اشکر یزید سرآمد اشقیا پیش آمده برای عارفان خبیر ومتوقدان بصیر دربارهٔ اثبات خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دلیلی است روشن وحجتی قاطع ومبرهن بیانش بر سبیل اجمال آن هست که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه واجبار بود و بآنکه خلاف

بداہت عقل ہست زیرا کہ سعد را کہ مخلف از بیعت صدیق شدہ دعوی امامت برای خود نمودہ بود احدی
از اصحاب کبار دری قتل و رسوائی او نشد و لشکر یزید بلکہ تمامی حضار آنوقت از نزدیک و دور در خون شریف
نہ بیکانہ در جواب امام حسین ع کہ بیعت یزید را بسبب فسق او جائز نمی دانست می گفتند
کہ والد ماجد حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ کہ امام الائمہ و بہتر از جمیع ایشان
بودند مرۃ بعد اخری و کرۃ بعد اخری بیعت بکسانی نمودند کہ قرآن مجید را تحریف و شریعت را
تبدیل و جناب سیدۃ ؓ را خوار و ذلیل کردند و انجناب ہم عقد ام کلثوم را بہ بعضی از ینہا
روا داشت و ہم در نماز بآنہا اقتدا کرد و ہم تحریم متعہ بگوش خود در محفل آنہا شنید حضرت را
در مسلک پدر بزرگوار خود چہ بدی بنظر آمد کہ بیعت یزید کہ جز عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواہد
اختیار نمی فرمائید و سبط اکبر حسن مجتبی برادر شما با وصف بکثرت و مقاربت صلح معاویہ اختیار کرد
شما چرا از بیعت یزید انکار مینمائید اما بر شما حکمی دیگر نزول یافتہ و شریعت جدید مقرر گشتہ
یا در مسلک بزرگان قباحتی بودہ و چون اینکلام از زبان احدی از اعداء و احباب بر نیامدہ
بالیقین دانستم کہ اصل نصائح مذکور ساختہ و پرداختہ سر آمد یہود اشقیا اعنی عبد اللہ بن سبا ست
کہ ترقی اہل اسلام و تنزل کفار لئام نمکی بر جراحت جگر ش ریختہ و خاک رسوائی و ذلت بر سر ش
ریختہ بود کما نقل صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق و ہو بیان حالہ اظہر الاسلام ابتغاء لفسہ
و تضلیلاً للاسلام فسعی اولا باثارہ الفتنہ علی عثمان ثم انضوی الی الشیعہ فاخذ فی تضلیل جہالہم حتے
اعتقدوا فی علی المعبودیہ فاستتابہم فلم یتوبوا فاحرقہم مبالغہ فی النکایہ و درینجا اگر شعر مشہور را
باین عنوان خوانند نہایت زیباست ؎ ہر خس و خار کہ در راہ نمودی دارد ٭ آخر ای ابن سبا
اینہمہ آوردۂ تست ٭ و بحمد اللہ کہ واقعہ کربلا چنانکہ تمامش برای مدعیان تشیع مضر افتادہ سراسر
برای پیروان شیعۂ اولی مفید بودہ فللہ حسن الطاف خفیہ علاوہ زید بن علی بن الحسین دعوی امامت
برای خود نمودہ از دست مروانیان و اخلاص و وفای فدای شیعیان بمیراث آبائی خود فائز شدہ و نقد شنت ان
من ادعی الامامۃ سوی الاثنی عشر فہو کافر مخلد فی النار و اگر این دعوی بمقتضای عصبیت مسلم نباشد
نہی امام وقت از ین خروج و بودنش موجب زیادت وصول مکروہات بجناب ائمہ و شیعیان ایشان
بشہادت کتاب مجمع البحرین و زبور و انجیل اہلبیت رسول الثقلین چیزیست کہ ہیچ تدبیر نتوانند پوشید
پس اطلاق لفظ شہادت در حق ایشان با اینہمہ مخالفتہا قطع نظر از ینکہ خروج زید شہید نزد شیعہ
از جنس رضی الخصمان و لم یرض القاضی باشد بر کدام شق از ین شقوق مذکورہ محمول خواہد بود بینوا توجروا
خاتمہ ہر گاہ راقم ہیچمیرز از جواب استفتا فارغ شد بعضی از مقدمات کہ بجناب مستفتی واجب الالتماس است
معروض میدارد اول آنکہ مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب و خلافت

بلافصل جناب امیر وما یاتلہ از قدیم الایام علمای شیعہ مسلوک داشتہ اہلسنت را مبہوت ومحجوج
ساختہ اند پس جناب ہمین مقدار نصب العین داشتہ اعراض بر اہل حق از خصائص الشان نمایند
وبعنوانی اساس تقریر وتحریر ہستند کہ بر علمای شیعہ لعینہ او بمثلہ او بانحس وجوہ منقلب نگردد فانہ لا یرجع الحجاج
من کان بیتہ من الزجاجۃ دوم آنکہ کلام مستفتی باوجودیکہ علمای مذہبش متوہم ادنی لحوق ضرر شدہ تقیہ را
مختار میدانند مشتمل بر بعض تعریضات وایہامات بودہ درین اوراق نیز مبادرت بآن واقع شد واگر
درجواب این عجالہ کہ ظاہرا ملاحظہ آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواہد بود کلام بصراحت وطول خواہد انجامید
یا سخنش بہمان عنوان بلکہ زیادہ ازان خواہد رسید ع کین سخن را خود تو مبدا بودۂ ؛ گر فزون گردد تو اش
افزودۂ ؛ واگر بتوفیق الٰہی از تعریض وکنایہ ہم دست کشند از طرف ہم مراعات آداب والقاب باحسن ما ینبغی
بظہور خواہد پیوست کہ گفتہ اند ع ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم ؛ وگر با چو او صد برآئی بجنگ ؛ سوم آنکہ
در بعضی از مقامات استفتا نام کتاب ذکر نفرمودہ بودند ہیچمدان ہم ارخاء عنان نمودہ بذکر محفوظ
خاطر خود اکتفا کرد واگر بذکر اسامی کتب متعددہ التزام نمایند مؤنت طرفین کمتر خواہد شد ع من انچہ
شرط بلاغ است با تو میگویم ؛ تو خواہ از سخنم پند گیر وخواہ ملال ؛ والسلام علی من اتبع الہدی انتہی
قولہ ہرگاہ درین اوراق مطابق انچہ در عنوان اشارتے بدان رفتہ اہ **اقول** بر اہل انصاف وتارکان
سبیل اعتساف ظاہر وروشن وثابت ومبرہن است کہ درین رسالہ خلافت یزید علیہ اللعنۃ والعذاب
بنا بر ہر مسلکی از مسالک ثلثہ اہل سنت ثابت شدہ وعدم صحت اطلاق شہادت بر شہادت حضرت
سید الشہدا وخامس آل عبا علیہ افضل التحیۃ والثنا بنا بر اصول موضوعہ آنہا ظاہر گردیدہ پس لاجرم
لمیعات شیخ الاسلامی مصداق آیت وافی ہدایت وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ
مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا خواہد بود وندرت اطلاق لفظ شہادت بر تتبعین کتب وعبارات اہلسنت
مخفی وپوشیدہ نیست کما سیاتی وقوت احتمال تقیہ وتوریہ ما ماشاۃ فرقہ امامیہ درباب اطلاق لفظ شہادت
درجواب ذہین محبیب ظاہر خواہد شد وتفوہ بکلمہ یا لیتنی کنت معہم فافوز فوزا عظیما بر زبان کسیکہ مجتہد
وخلیفہ زادہ او جہاد حضرت سید الشہدا را محمول بر طلب دنیا نمودہ باشند وبعد شہادت آنحضرت خروج عبد اللہ
بن مطیع را بر یزید ملعون از اعظم عذر با شمار نماید از قبیل تفوہ خلفای متغلبین بکلمہ طیبہ شہادتین است
اللہم الا ان یحمل علی التقیۃ والتوریۃ **قولہ** وجہ اول آنکہ این معنی موقوف بر نیست کہ لفظ مذکور فقط بر لسان
متاخرین اہل سنت آہ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیہ وارباب عقول زاکیہ مخفی ومحتجب نماند
کہ در اکثر کتب معتمدہ علمای اہل سنت کہ متضمن ذکر شہادت حضرت سید الشہدا علیہ
افضل التحیۃ والثنا است تعبیر از شہادت آنحضرت بلفظ قتل واقع شدہ چنانچہ ابن حجر
در فتح الباری نوشتہ کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی ہذا الحدیث وازجملہ

فائده تعود فی بعض طرقه الصحیحة کلهم یجتمع علیه الناس و ایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته
والذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم الی
ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معاویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة
عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک الخ و پر ظاهر است که استعمال
لفظ قتل درین عبارت که متضمن بیان ثبوت خلافت یزید و عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهدا است
دلالت صریح بر عدم ثبوت شهادت آنحضرت و عدم صحت اطلاق لفظ شهادت دارد و ابن عبد البر در استیعاب
در ترجمهٔ آنحضرت نوشته کان الحسین علیه السلام فاضلا دینا کثیر الصوم والصلوة والحج قتل علیه السلام یوم الجمعة
لعشر خلت من المحرم یوم عاشوراء سنة احدی وستین بموضع یقال له کربلا من ارض العراق بناحیة الکوفة ویعرف
الموضع ایضا بالطف قتله سنان بن انس النخعی و هو جد شریک القاضی و یقال بل الذی قتله رجل من
مذحج وقیل بل قتله شمر ذی الجوشن و کان شمر ابرص الخ و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا نوشته لما قتل الحسین
مکثت الدنیا سبعة ایام والشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة والکواکب یضرب بعضها بعضا وکان قتله
یوم عاشورا وکسفت الشمس ذلک الیوم واحمرت آفاق السماء ستة اشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة تری فیها بعد
ذلک ولم تکن تری فیها قبله و ابن حجر گفته و نقل سبط ابن الجوزی عن السدی انه اضافه رجل بکربلا فتذاکروا
انه ما شرک احد فی دم الحسین الا مات اقبح موتة فکذب المضیف بذلک و قال انه ممن حضر فقام آخر اللیل یصلح
السراج فوثبت النار فی جسده فاحرقته قال السدی فانا والله رایته کانه حممة و عن الزهری لم یبق ممن قتله
الا من عوقب فی الدنیا اما القتل او عمی او سواد الوجه او زوال الملک فی مدة یسیرة الخ الی غیر ذلک من العبارات
الواردة بلفظ القتل فی حقه کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر پس هرگاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران
که منتسبین بآن وقت اول من الیهود بودند و در لباس تصوف و غیره خود در تطورات مختلفه ظاهر ساختند لفظ
قتل بجای شهادت در کلام اهل السنة وارد است قبل ازان چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت مستعمل خواهد بود
و هرگاه مجیب غیر مصیب مدعی استعمال لفظ نکرده است فعلیه البیان هرچند که در صورت ورود عبارات و خطب قدیمه
اهل سنت بلفظ شهادت قبل از غیبت صغری و کبری احتمال تحریف و تقیه با شاه یا مختار شیخ بلکه بنابر تصریح فاضل غزنوی
رسم عاشورا بود باقی خواهد ماند انتهت حال جواب اول مجیب غیر مصیب اما وجه دوم پس جواب آن در تحریر جواب
استفتا ظاهر و باهر خواهد شد قوله فی الاستفتا چه بنابر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه بسوی
مکه معظمه زادها الله شرفا و هم از مکه بجانب عراق باعث وجوب تقیه سمت جواز نداشت الخ **اقول** اما اولا
این یاوه گوئی و ژاژخائی مستلزم ابطال صحت تستر و اختفای سید ابرار در غار و قعود آنجناب
از جهاد در مدینه است حال نبوت است چه معلوم است که این امور منافی اظهار و ترک
تقیه است که نزد سنیان واجب و لازم است پس بر طبق مقالش میتوان گفت

که بنا بر اصول موضوعه سنیان اخفای آن جناب بجهت لزوم ترک تقیه صورت جواز نداشت خلاصه آنکه
تکالیف الهیه باختلاف اصول و اوقات و اشخاص متفاوت و مختلف می باشد و از اصول اصلیه
فرقه حقه امامیه است که قول و فعل و تقریر امام حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک کند
عین حکمت و بیان حکم الهی است در باب آن امام چنانچه حال انبیا بهمین منوال است و این کلام ناشی از
اجنبیت او با اصول شیعه بلکه با اصول اسلامیه است کیف آیا نمی بیند که در غزوه احد جناب رسالت مآب
میخواست که از شهر مدینه بیرون نرود و جنگ همانجا واقع شود لکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ بجهت
مشوره از صحابه فرمود و اینها برخلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند بنابر مصلحت
قبول مشوره اینها فرموده لباس حرب را پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آوردند در آنوقت که صحابه
آنحضرت را بآن هیئت بدیدند همه پشیمان گشتند از داعیه خروج و گفتند یا رسول الله هرچه خاطر مبارکت میخواهد
آنچنان بکن ما را نمیرسد که خلاف رضای تو کنیم آنحضرت فرمود اول با شما گفتم نشنیدید سزاوار نیست پیغمبر را
که چون سلاح پوشد آنرا از خود دور کند تا زمانیکه خداوند تعالی حکم کند میان او و دشمن او کما ذکر فی السیر
المعتمده چنانچه ظاهر است که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و بعد از مصلحت شدن حکم خروج و مؤید
آنچه گفته شد احادیث صحیحه صریحه در کتب معتمده فرقه حقه اثنا عشریه نیز وارد شده چنانچه جناب محمد بن یعقوب
کلینی در کافی روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن محمد عن علی الوصیة نزلت من السماء
علی محمد صلی الله علیه و آله وسلم کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه و آله کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل یا محمد هذه وصیتک
فی امتک عند اهل بیتک فقال رسول الله ای اهل بیتی یا جبرئیل قال نجیب الله منهم و ذریته لیرثک علم
النبوة کما ورثه ابراهیم و میراثه لعلی و ذریتک من صلبه فقال و کان علیها خواتیم ففتح علی الخاتم الاول و مضی
لما فیها ثم فتح الحسن الخاتم الثانی و مضی لما امر به فیها فلما توفی الحسن و مضی فتح الحسین الخاتم الثالث فوجد فیها
ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشهادة لاشهادة لهم الا معک قال ففعل علیه السلام و نیز در همان کتاب مذکور است
احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الکندی عن محمد
بن احمد بن عبدالله العمری عن ابیه عن جده عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله عزوجل انزل علی نبیه کتابا قبل وفاته فقال
یا محمد هذه وصیتک الی النجبة من اهلک قال و ما النجبة یا جبرئیل فقال علی بن ابی طالب علیه السلام و کان علی الکتاب خواتیم
من ذهب فدفعه النبی الی امیر المؤمنین و امره ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیه ففتح امیر المؤمنین خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن
ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معک و اشتر
نفسک لله عزوجل ففعل الخ از این قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده و این احادیث اگرچه مشهور و معروف است
که فاضل عزیز نیز در عقیده سیزدهم باب نبوت تحفه مسروده خود بآن تصریح نموده حیث قال و از آنجمله آنکه
... حسب الوصی پیغمبر زمان و آن جناب بامیر رسانیده ام

حضرت امام حسن و همچنین الی المهدی هر سابق لاحق را وصیت می نمود که یک جا هم از آن کتاب تکلیف نماید
و بمضمون آن عمل نماید و علم ائمه از همان کتاب است و پس هرگاه بنابر اصول اهلیه شیعه امامیه حاکم هر یکی از ائمه
معصومین علیحده مختوم باشد چگونه جهاد جناب سید الشهداء منافی وجوب تقیه و مخالف قوانین شرعیه خواهد بود فظهر ان
ما ذکره المجیب اوهن من بیت العنکبوت و اسخف من ورق التوت و اما ثانیا پس بعد التنزل و مماشاة میگوئیم
که غالب احکام شرعیه مبنی بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه مثل طلب بینه از مدعی و احلاف مدعی علیه
و اعتبار فصل خصومات و منازعات غالب اوقات بر ظاهر حال است الا ماندر و ظاهر است که اقامت حدود و اجرای
قصاص بر همین امور ظاهریه است پس نبی و امام بعلوم لدنیه اجرای احکام نمی فرمایند و هذا مما اتفق علیه الفریقان
و هرگاه این مقدمه ممهد شد پس میگوئیم که چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و مواثیق مستحکم بر نصرت
و اعانت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود و اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد گو بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بوده تفصیل این اجمال آنکه از تواریخ معتمده مستفاد می شود که بعد وفات امام المعظم حضرت
امام حسن شیعیان در کوفه بحرکت آمدند و جناب سید الشهداء را بالحاح و منت طلب نمودند و آنحضرت نظر بانکه
زمان سلطنت معاویه طاغیه بود قبول نفرمودند و تشریف فرما نگردیدند چون در اوائل خلافت یزید بن معاویه باز نامها
متوالی و متواتر که مختوم بخواتیم اعزه کوفه بود در باب طلب آنجناب آمد آنحضرت بسبب کمال احتیاط مسلم بن
عقیل را برای ملاحظه حال اهل کوفه فرستادند و زیاده از دوازده هزار کس بیعت حضرت مسلم نمودند و مسلم
بن عقیل را آنقدر اطمینان از طرف ایشان حاصل شد که عریضه در باب اطاعت و انقیاد اهل کوفه و طلب
آنجناب نوشت پس درینحال که اوائل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش استحکام نیافته بود و زیاده از
دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد
و اتمام حجت بر آنحضرت واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید و چون قریب کوفه رسید
و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود که لشکر حر رسید و مانع و مزاحم شد
و آن جناب بلاچارگی میل بطرف کربلا نمود چنانچه جناب
سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیاء والائمه چنین فرموده قد علمنا ان الامام متی غلب علی
ظنه انه یصل الی حقه والقیام بما فوض الیه بضرب من الفعل وجب علیه ذلک وان کان فیه ضرب من المشقة
یتحمل مثلها تحملها و سیدنا ابو عبد الله صلوة الله علیه لم یسر الی الکوفة الا بعد توثق من القوم و عقود و عهود
و بعد ان کاتبوه طائعین غیر مکرهین و مبتدئین غیر مجیبین وقد کانت المکاتبة من وجوه اهل الکوفة و اشرافها
و قرائها تقدمت الیه فی ایام معاویة و بعد الصلح الواقع بینه و بین الحسن علیه السلام فدفعهم فی الجواب و وجب
ثم کاتبوه بعد وفاة الحسن و معاویة باق فوعدهم و مناهم و کانت ایام معاویة صعبة لا یطمع فی مثلها فلما مضی
معاویة و اعادوا المکاتبة و بذلوا الطاعة و کرروا الطلب و الرغبة و رأی من قوتهم علی من کان یلیهم

فی الحال من قتل یزید وتہجم علیہ وضعفہ عنہ ما قوی فی ظنہ ان المسیر ہو الواجب وقد تعین علیہ ما فعلہ
من الاجتہاد والتسبب ولم یکن فی حسابہ ان القوم یقدر بعضہم ولضعفت اہل الحق عن نصرتہ وتحقیق
من الامور الغریبہ فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفہ اخذ البیعۃ علی اکثر اہلہا ولما ورد علیہا عبید اللہ بن زیاد
وقد سمع بخبر مسلم ودخولہ الکوفہ وحصولہ بہانی دار ہانی بن عروہ المرادی علی ما شرح فی السیر وحصل شریک
بن الاعور بہا جارہ ابن زیاد عائدا وقد کان شریک وافق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زیاد عند حضورہ
لعیادہ شریک امکنہ ذلک وتیسر لہ فما فعل واعتذر بعد فوت الامر الی شریک بان قال ذلک فتک وان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الایمان قید الفتک ولو کان فعل مسلم من قتل ابن زیاد ما مکنہ
ووافقہ شریک علیہ لبطل الامر ودخل الحسین علیہ السلام علی الکوفہ غیر مدافع عنہا وحسد کل احد قناعۃ فی نصرتہ
واجتمع لہ من کان فی قلبہ نصرتہ وظاہرہ مع اعدائہ وقد کان مسلم بن عقیل ایضا لما حبس ابن زیاد ہانیا سار
الیہ فی جماعۃ من اہل الکوفہ حتی حصرہ فی قصرہ واخذ بکظمہ واغلق ابن زیاد الابواب دونہ خوفا وجبنا
حتی بث الناس فی کل وجہ یرغبون الناس ویرہبونہم ویخذلونہم عن نصرۃ ابن عقیل فتقاعدوا وتفرق
اکثرہم حتی امسی فی شرذمۃ قلیلۃ وانصرف وکان من امرہ ما کان وانما اردنا بذکر ہذہ الجملۃ ان اسباب
الظفر بالاعداء کانت لائحۃ متوجہۃ وان الاتفاق الشیٔ عکس الامر وقلبہ حتی تم فیہ ما تم وقد ہم سیدنا
ابو عبد اللہ الحسین لما عرف مقتل مسلم واشیر علیہ بالعود فوثب الیہ ابناء عقیل فقالوا واللہ لا ننصرف
حتی ندرک ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا فقال لا خیر فی العیش بعد ہولاء ثم لحقہ ابن یزید ومن معہ من الرجال
الذین انفذہم ابن زیاد ومنعہ الانصراف وسامہ ان یقدمہ علی ابن زیاد نازلا علی حکمہ فامتنع ولما رای
ان لا سبیل لہ الی العود ولا الی دخول الکوفہ سلک طریق الشام سائرا نحو یزید بن معاویہ لعلمہ بانہ علی ما
بہ ارق بہ من ابن زیاد واصحابہ فسار حتی قدم علیہ عمر بن سعد بالعسکر العظیم وکان من امرہ ما قد ذکر وسطر فکیف
تعالی یقال انہ القی بیدہ الی التہلکۃ وقد روی انہ قال لعمر بن سعد اختار وا منی اما الرجوع الی المکان
الذی اقبلت منہ او ان اضع یدی فی ید یزید فہو ابن عمی لیری فی رایہ واما ان یسیر بی الی ثغر من
ثغور المسلمین فاکون رجلا من اہلہ لی ما لہم وعلی ما علیہم وان عمر کتب الی عبید اللہ
بن زیاد بما سئل فابی وکاتبہ بالمشاجرہ وتمثل بالبیت الی اخر ما قال ازین عبارت چنانچہ
می بینی ظاہر مے شود کہ آنحضرت را ظنی بر عہود ومواثیق اہل کوفہ وبیعت آنہا با مسلم بن
عقیل حاصل شدہ بود ونیز ظاہر ہست کہ اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پدرش
میدانست تقیہ میفرمود پس لاجرم روانہ شدن آنحضرت بطرف کوفہ منافی تقیہ نخواہد بود
باقی ماندہ اینکہ چرا آنحضرت بعد عمر سعد تقیہ نمودہ بیعت نفرمود پس ازان دو احتمال ہست اول آنکہ
چنانچہ بنا بر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را کہ ہرگاہ سلاح پوشد آنرا دور کند تا وقتیکہ حق سبحانہ وتعالے

حکم کند میان او و دشمن او سزاوار نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد
دوم آنکه از کجا که آنحضرت را بسبب کینۂ دیرینه و ضغاین بدریه و احدیه آن قوم کمینه ثابت بود که این بلاغنه
بعد از اخذ بیعت نیز از قتل من دست بردار نخواهند شد و مؤید این احتمال ست اینکه آنحضرت از عمر سعد
و دیگر رؤسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که مرا از بنده نزد یزید ببرید تا اجازت رجوع بطرف
وطن دهید یا مرا رخصت کنید که ببلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا ویرا اطاعت کنم و آن
ملاعنه هرگز قبول نکردند پس چه بعید ست که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیلۂ شهید میساختند یا هتک
آنجناب میخواستند و هذا فی غایة الظهور اما آنچه نوشته که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه باشد
پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها کافیست و درحقیقت آنحضرت خروج بمعنی
مصطلح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت عین خروج نیست
و اگر آنحضرت را ظن بیعت اهل کوفه نبود در مدینۂ منوره و مکۂ معظمه جهاد شروع میکرد و آنچه نوشته
که اینهم در صورتیکه تصمیم قلب و قلب صمیم جمع شود پس تحقیق این امر نیز امام را ضرور نیست و المدعی یطالب
بالبینه و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر نزد جناب رسالت مآب هم نبود چنانچه ماجرای خیبر و حنین
و وادی الرمل و اقرار اکابر صحابۂ اهل سنت بران دلالت دارد و آنچه صحابۂ جناب ولایت از قسم ترک
بیعت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آوردند مشهور و بر السنۂ خواص و عوام مذکور ست پس معلوم شد
که کار امام و پیغمبر اتمام حجت است و دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست و از ینجاست که امام السبط و اعنی
حضرت امام حسن علیه السلام اول اراده جمع فوج کثیر بقصد جهاد معاویۂ طاغیه کرده بود و چون حال فوج
دگرگون مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده
بطرف مدینۂ منوره روانه شد و اگر اتمام حجت بر آنحضرت لازم نمی بود از اول امر مصالحه میفرمود و آنچه از ابن بابویه
نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست آنرا که آنحضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون حکم یزید اراده قتل
و هتک من نمیتواند کرد و تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال ست در کلامیکه
آنجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود و بیعت معدودی چند هم کاشف سعادت انتساب آنجناب مسلم است
لکن در آنحال آنجناب جهاد شروع نکرده که فکر مجیب بجایی رسد بلکه برای وصول بکوفه آنحضرت تعجیل تمام میفرمود
که ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعۂ شهادت فائز گردید
یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما و علم قطعی آنحضرت در باب خلع نایب خویش غیر مسلم است و الا
فرستادن مسلم بن عقیل و خود بآن سمت روانه شدن عبث محض بود و هذا ظاهر غایة الظهور و آنچه
آنحضرت بنابر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح ست بر اینکه آنحضرت را قبل استماع خبر شهادت مسلم
و هانی یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نبوده **قوله** اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت آه

اوّل مردود است اولاً بانکه لا نسلّم که جناب سیّد الشهداء علیه افضل التحیة والثناء از مقام تقیّه
بوده باشد چه و انستیکه در نبرد و حال بنابر اجتماع اعوان و انصار و عدم انتظام ریاست یزید و تسالی
و تتابع رسل و رسائل اهل کوفه شرائط قیام بجهاد و اتمام حجت بر آن حضرت لازم گشته بود و سابق
مفصلاً بحیّز تحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و الا انبیاء طلب بیّنه
از مدعی و احلاف منکر وغیره احکام شرعی را اسناد در عهد معصومین ساقط باشد و هو خلاف الواقع بل به
حصول ظن ضرر و کشته شدن از قوم مورد لوم نیز مقام تقیه نبود لما اومأنا الیه سابقاً و ثانیاً بعد تسلیم کون المقام
مقام التقیة لا نسلّم کونها واجبة علیه علیه السلام کیف و جهاد نمودن آنجناب دلیل ظاهر و برهان باهر
بر عدم وجوب تقیه است لکونه معصوماً عن الصغائر و الکبائر عندنا و محفوظاً عندکم فلا حاجة الی
شاهد آخر و انقسام تقیه باقسام خمسه مسلّم لکن نسبت این عبارت جناب شهید اعلی الله درجته در این مقام
ناشی از عدم فهم مرام و عدم وصول ذهن او بمؤدای کلام علمای اعلام است زیرا که آنچه از افراد
هر قسمی از اقسام در آن مذکور شده بر سبیل تمثیل است نه بطریق حصر و الشاهد علی ذلک عدم وجوب
التقیة فی سبّ الائمة علیهم السلام نعوذ بالله منه و شرب الخمر و امثالها کلها و ثالثاً بانکه این شبهه وا مانده بآن
میماند که کسی گوید که قتل نفس مؤمنه حرام است و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا
فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا پس حضرت ابراهیم که بذبح پسر خود حضرت اسمعیل اقدام نمود معاذ الله مرتکب امر
حرام و مصداق آیت مذکور شده و نیز ظاهر است که نزد فرقه حقه اثنا عشریه حال ائمه دین در اختلاف
احکام الهیه مثل حال انبیاء سابقین است کما اومأنا الیه فیما سبق پس فتوای حکمی منصوص من الائمة در امری
مخصوص صادر شده باشد تطبیق آن با عمومات نماید انکه و چون فاضل در این اعتذار بنای کلام را بر زعم ناقص خود در اصول
اصلیه فرقه ناجیه قرار داده پس تا که ثابت نماید که نزد ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده ترک واجب نعوذ بالله
نموده سعی او ثمری نخواهد گردید انتهی ذلک و دیگر مثل آن سست جواب استدلال او بر اینکه دلالت بر وجوب تقیه دارد
آنست که استدلالش باین احادیث استدلال بآیات و احادیثی است که در باب عدم جواز نکاح خامسه بعد حلت نکاح
ما ملک یمین مثلاً وارد شده زیرا که بر طبق کلام ابن حبیب ذوالغنم می توان گفت که از کلام حضرت
ملک علام و احادیث صحیحه حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد می شود
پس از جناب رسالتمآب بحکم خلاف حکم الهی در باب ازواج تسعه و حلت من
واهبت نفسها واقع شده و این امر بنظر القواعد شرع مورد اعتراض گردیده الی آخر ما نسج به
و هاهنا این فرقی است که تنها در حق آنجناب بسبب ناهمی محبت لازم آمده اگر چه انبیاء سابق و لاحق
بر این منهج مورد اعتراض نشوند و همچنین می توان گفت که تعظیم مشاهد بالاتفاق
واجب است قال الله تعالی وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ و قال

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ پس جناب رسالتمآب بحکم بانہدام مسجد ضرار فرمودہ اسباب آن بر اشرار انیہ معاذ اللہ خلاف قواعد شرع بعمل آوردہ اما ذکر اعمال متقبول پیغمبر کہ اشارہ بطرف تقیہ کردن آنحضرت است و اسناد تقیہ بطرف جناب بلا ایجاب کہ این مجیب بطریق تعریض ذکر نمودہ بعید از احادیث متفق علیہا ثابت است و سابق در ہمین رسالہ اشارہ بآن نمودہ شد فلا نطول الکلام بذکرہا و سوی اوست کہ در لفظ کاسہ لیسی از نفس رسول و سید عرب نمودہ و با وجود اینکہ اہلسنت آنحضرت را خلیفہ چہارم و واجب الاطاعت میدانند دلیل ظاہر است برینکہ مجیب بجہت غایت تعصب از مشرب خود دست بردار شدہ مذہب خوارج و ضروریت اختیار نمودہ فجزاہ اللہ شر الجزاء و آنچہ نوشتہ کہ اطلاق لفظ شہادت بالا امکان کہ احیانا بر السنہ علمای امامیہ الخ از قبیل بنای فاسد علی الفاسد است گویا معارضہ او باین الفاظ آوان کند بیست و الا تمسک فرقہ حقہ اثنا عشریہ بحبل المتین عترت حضرت سید المرسلین و تشبث سنیان با ابن عمر دیگر امر بیست کہ از عناد علمای فریقین ظاہر میشود اما نمی بینی کہ ابن اثیر در جامع الاصول حضرت علی بن موسیٰ را مجدد دین امامیہ قرار دادہ نہ مجدد دین اہلسنت و فخر رازی در کتاب نہایۃ العقول نوشتہ والعجب انہم یزعمون ان التقی والنقی والحسن العسکری انہم کانوا عالمین بجمیع المسائل الاصولیۃ والفروعیۃ جلہا وتفاصیلہا مع انہم کانوا فی زمان کثیر الخوض للعلماء فی اصناف العلوم وکثرت تصانیفہم ومع ذلک لم یظہر من احد منہم شیء من العلوم لا بالقلیل ولا ولم یحضر مع الخلفاء ولا تکلموا فی شیء من المسائل من المخالفین ولم یظہر منہم تصنیف ینتفع بہ کما ظہر من الشافعی ومحمد بن الحسن غیرہما من الفقہاء والمتکلمین والمفسرین پس متمسک بحبل المتین مجیب اہلبیت شیعیان خواہند بود کہ ائمہ دین را افضل و اعلی از تمام خلایق دانند یا سنیان کہ چنین حضرات را از شافعی و غیرہ کمتر دانند لکن ہر گاہ چشم انصاف کور باشد چہ چارہ است اما طعن او بر سیاہ پوشی پس ناشی از سیاہ درونی و تیرہ طینتی است باد سبحان اللہ سرمہ کشیدن و خضاب بستن و رسوم اعیاد را بعمل آوردن محل طعن نباشد و سیاہ پوشی کہ از آثار ماتم است جای طعن و ملام باشد علاوہ آنکہ خلفای عباسیہ کہ خلافت ایشان بنا بر تصریح سیوطی مجمع علیہ بلکہ منصوص بود سیاہ پوشی را شعار و دثار خود ساختہ بودند و آنچہ نوشتہ کہ سبب آن تقاضای نسل سید عالم است پس مبنا دال بر تفسیق علی نفسہ عیب خود و پیروان خود را بر دیگران می نہند زیرا کہ ہمانا جناب سید و سرور عالم را در مناوی و عروبت تنہا گذاشتہ بیرون رفتہ اعدا سپردہ بودند و کارہ از بقا و حیات آنجناب و اولاد امجاد نیز بودند و کذا من تبعہم و اقتفی آثارہم و اما آنچہ از سوید اہل سنت بمقتضای کل با تیغ مباغیہ حکم بحرمت طعام آنحضرت فسادی و نشاط است اقول اگر مراد از توسعہ تقسیم نمودن آن باہل مجلس و دیگر سادات و مومنین است پس استحسان استحباب

آن بالاجماع و بروایات فریقین ثابت ست وادعای دلالت آن بر سرور و فرح نا از کمال شقاوت
وازاینجاست که بتقریب وفات اعزه واقربا نیز فاتحه خوانی و تقسیم طعام در فریقین رائج ست و اما
مراد از توسعه طعام توسعه آن برای خود و عیال خود ست لا نسلم که کسی از خواص شیعه بلکه عوام ایشان
در عشره محرم چنین حرکت را مستحسن میدارند بلکه اکثر مردم ترک لذایذ مینمایند و گوشت و روغن وغیره ترک میکنند
اما طبل نوازی در زمان آن که در عوام رائج ست پس تمسک با فعال عوام در باب اعتراض بر خواص
فرقه ناجیه کار عوام ست و جواب آن خواص حقه لازم نیست آری عوام فرقه ناجیه میتوانند گفت که یا دف
یا ب بنابر روایات شما پیروی و تقلید جناب رسالتمآب مینمائیم چنانچه در صحیح بخاری مذکور ست حدثنا
خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم غداة بنی علی فجلس
علی فراشی کمجلسک منی وجویریات لنا یضربن بالدف ویندبن من قتل من آبائی یوم بدر حتی قالت
جاریة وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تقولی هکذا وقولی ما کنت تقولین پس گاه
جناب رسالتمآب که افضل اولین وسید انبیا ومرسلین بود نوحه و ندبه زنان عرب که با دف و آلات لهو
مقتولان کفار می نمودند مسموع فرموده باشند تا مردم عوام نیز اگر نوحه فرزند آنجناب با دف و طبل وغیره
استماع نمایند چگونه مورد الزام باشند و علاوه بر آن آنچه مجیب اسناد آن بطرف ما نموده اقبح واشنع
از آن در میان اهل نحله او شایع ست ایا نمی بیند که در تقریب عرس مشایخ صوفیه معمول ست که خلق کثیر
از فقرا وغیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده بتوهم دلالت کریمه خذوا زینتکم عند
کل مسجد بر قبور پیران خود جمع میشوند و قوالها در ترانه های موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات
شادی و نشاط ست غزلیات که مشتمل بر حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان مهجبال و
مه وشان شیرین مقال ست میخوانند و بعض مشایخ که اظهار معرفت باکلینه مینمایند با ریش کثیف
که از لحیه تقلید و دبالا گشته رقص کنان دست زنان با مردان دست وگریبان میشوند و بمفاد ما کان صلوتهم
عند البیت الا مکاء و تصدیه از کفار جاهلیت گوی سبقت می ربایند و در همان حال بحال [illegible]
مستانه و حسب وغیر محبوبانه که معبر بلفظ حال ست مینمایند و هر یکی از خواص و عوام که در آن مجلس نشسته اند
برای تعظیم چنین شخص بر می خیزند و این حرکاتش را از جمله معرفتهای باطنی او میشمارند و در روز بسنت
که از اعیاد هنود ست بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم لباس نفیس برنگ سفید پوشیده بر قبر اولیای خود
می نشینند و چند گل با شگوفه گندم در آبخوره گذاشته بر قبرش می نهند و به تغنی و ترانهای
موسیقی همان حال خلاف قوال هست بعمل می آرند بلی اگر فرقی میان عوام شیعه
و اهل سنت ست که عوام شیعیان مرثیه در غنا میشنوند و میگریند و جلاجل زنی
وغیره را عبادت نمیدانند و اهل سنت اصلا پاس قبر پیر و عرس او نموده در ترانه های موسیقی

عزلها نشینند و سرور میشوند و صحبت رقص و غنا عبادت میدانند و برکات مسخ لعجل می آرند فکیف تبرکا لجماعة
و من کان بنیه من زجاجه و در عشره اول ماه ربیع الاول در دار الخلافه شاه جهان آباد و غیره مشایخ
اهلسنت لباس نفیس پوشیده بان ریش و راز سرمه در چشم کشیده و برگ تنبول خورده جمع میشوند
و بسیاری از امردان اهلسنت تشبث باین سنت مشایخ کرده خود را بالبسه فاخره اراسته حاضر میکنند و زنان
او باش سر راه جمع اند اخته می نشینند و در پرده بنظاره جوانان و خوبرویان میشایند و خود را بنظر نامحرمان
می آرند و بهمه کس تا عرصه ده دوازده روز از سرور و انبساط و شادی و نشاط افزایی کنند بهاناً لسبب
انیفرح و سرور وفات سید کائنات و اتتراع خلافت از نسل طاهر آنحضرت بسوی خالفه اولست و ثبیر
قوله و در روایت فضایل عاشورا الخ اقول پیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه نموده میداند که تمام کتاب
مملو و مشحون از احادیث و روایاتی ست که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب گریه و حزن
بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز بحیثیکه حاجت مومن بر آورده میشود و اگر برآورده شود
برای او مبارک نیست و در آن خیری و رشدی نخواهد بود و نهی از ذخیره کردن از برای علم مین
در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس انچه بجیب غیر مصیبت نوشته دلیل واضح بر جهل
یا تجاهل اوست آری علمای اهلسنت و کبرای اینها بسبب کمال محبت و ولای آل رسول متعال روایات
فضائل روز عاشورا و ثواب روزه آن و استحباب اکتحال و زینت و حکم توسعه بر اهل و عیال
خود انبر و نقل کرده اند چنانچه بیضاوی و غیره مفسرین نوشته اند که روزیکه کشتی حضرت نوح بر کوه
جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری که از اعاظم محدثین اینهاست در صحیح خود حکم صوم عاشورا
باین عنوان مذکور ساخته که جناب رسالت مآب از یهود حال صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن بصحابه
داد و پیران که مسمی بعبد القادر جیلانی و ملقب بغوث اعظم ست فصلی علیحده در غنیة الطالبین
برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و دران فصل مذکورست عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صام یوم عاشورا کتب الله له عبادة ستین سنة
لصیامها و قیامها و من صام یوم عاشورا اعطی ثواب الف شهید و من صام یوم عاشورا کتب له
اجر اهل سبع سماوات و من افطر مومنا یوم عاشورا فکانما افطر عنده جمیع امة محمد صلی الله علیه
و سلم و اشبع بطونهم و من مسح راس یتیم فی یوم عاشورا رفعت له فی کل شعرة علی راسه درجة فی الجنة
فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالی بیوم عاشورا قال نعم
خلق الله تعالی السموات یوم عاشورا و الارضین کمثله و خلق الجبال یوم عاشورا و النجوم کمثله و خلق
العرش یوم عاشورا و الکرسی کمثله و خلق اللوح یوم عاشورا و القلم کمثله و خلق جبرئیل یوم عاشورا
و الملائکة کمثله و ولد آدم ع فی یوم عاشورا و ولد ابراهیم ع فی یوم عاشورا و نجاه الله من النار

یوم عاشوراء وفدی ابنه یوم عاشوراء وغرق فرعون یوم عاشوراء ورفع ادریس یوم عاشوراء وکشف الضر
من ایوب فی یوم عاشوراء ورفع عیسی فی یوم عاشوراء وولد المصطفی یوم عاشوراء وتاب الله تعالی علی آدم یوم عاشوراء
غفر ذنب داود فی یوم عاشوراء واعطی الله تعالی الملک لسلیمان فی یوم عاشوراء واستوی الرب تعالی
علی العرش فی یوم عاشوراء ویوم القیامة یوم عاشوراء واول مطر نزل من السماء یوم عاشوراء واول رحمة نزلت یوم عاشوراء
ومن اغتسل یوم عاشوراء لم یمرض مرضا الا مرض الموت ومن اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم ترمد عینه تلک السنة کلها ومن عاد
مریضا یوم عاشوراء فکانما عاد ولد آدم علیه السلام ومن سقی شربة من ماء یوم عاشوراء فکانما لم یعص الله تعالی
طرفة عین الحدیث ونیز در بیان کتاب مذکور ست عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم افترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنة وهو یوم عاشوراء العاشر من المحرم فصوموه ووسعوا
فیه علی عیالکم فمن وسع علی اهله من ماله فی یوم عاشوراء وسع الله علیه سائر سنته الخ ونیز غوث مذکور
در فصل دیگر نوشته وقد طعن قوم علی من صیام هذا الیوم العظیم وما ورد فیه من التعظیم وزعموا انه لا یجوز
صیامه لاجل قتل الحسین بن علی رضی الله عنه فیه وقالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس
لفقده وانتم تتخذونه یوم فرح وسرور وتامرون فیه بالتوسعة علی العیال والنفقة الکثیرة والصدقة علی الفقراء
والضعفاء والمساکین ولیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین وهذا القائل مخطی وهذا مذهب
قبیح فاسد لان الله تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی الله علیه وسلم الشهادة فی اشرف الایام واعظمها
واجلها وارفعها عنده لیزیده بذلک رفعة فی درجاته وکراماته مضافة الی کراماته ویبلغه منازل الخلفاء
الراشدین الشهداء بالشهادة ولو جاز ان یتخذ یوم موته مصیبة لکان یوم الاثنین اولی بذلک
لانه قبض الله تعالی نبیه صلی الله علیه وآله وسلم فیه وکذلک ابو بکر الصدیق قبض فیه الخ پس
آنچه مجیب استادان بطرف فرقه حقه نموده وبآن طعن فرموده احق بآن محدثین ومفسرین ایشان
خواهند بود نه علما ومحدثین فرقه حقه بلکه بطلان برکت روز عاشورا ولعن احادیث فرقه حقه
مصرح ست چنانچه ابن بابویه در امالی روایت کرده عن جبلة قالت سمعت میثم التمار قدس الله
روحه یقول والله لتقتل هذه الامة ابن نبیها فی المحرم لعشر یمضین منه ولیتخذن اعداء الله ذلک الیوم
یوم برکة وان ذلک لکائن قد سبق فی علم الله تعالی اعلم ذلک بعهد عهده الی مولای امیر المؤمنین صلوات الله
علیه ولقد اخبرنی انه یبکی علیه کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار والطیر فی جو السماء ویبکی
علیه الشمس والقمر والنجوم والسماء والارض ومؤمنو الانس والجن وجمیع ملائکة السموات ورضوان ومالک و
حملة العرش وتمطر السماء دما ورمادا ثم قال وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین کما وجبت علی المشرکین
الذین یجعلون مع الله الها آخر وکما وجبت علی الیهود والنصاری والمجوس قالت جبلة فقلت
له یا میثم وکیف یتخذ الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیه الحسین بن علی یوم برکة فبکی میثم

رضی اللہ عنہ ثم قال سیذکرون حدیثا لقد غیر انہ الیوم الذی تاب اللہ علی آدم فیہ وانما تاب اللہ علی آدم
فی ذی الحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی قبل اللہ فیہ توبۃ داود وانما قبل اللہ توبتہ فی ذی الحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی
اخرج اللہ فیہ یونس من بطن الحوت انما اخرجہ اللہ تعالی من بطن الحوت فی ذی القعدہ ویزعمون انہ الیوم
الذی استوت فیہ سفینۃ نوح علی الجودی وانما استوت علی الجودی یوم الثامن عشر من ذی الحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی فلق اللہ
البحر لبنی اسرائیل وانما کان ذلک فی شہر ربیع الاول ثم قال یا شبیب ان الحسین بن علی سید الشہداء
یوم القیمۃ ولاصحابہ علی سائر الشہداء درجۃ یا شبیب اذا نظرت الی الشمس حمراء کانہا دم عبیط فاعلم ان
سیدک الحسین قد قتل قال جبلۃ فخرجت ذات یوم فرایت الشمس علی الحیطان کانہا الملاحف المعصفرۃ
فصحت حینئذ وبکیت وقلت واللہ قتل سیدنا الحسین بن علی انتہی ازین حدیث مستفاد گردید کہ اہل
روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعہ اہل سنت است پس اگر احیانا آثاری در کتب شیعہ
موافق آن وارد شدہ باشد محمول بر تقیہ و مماشات با سنیان بودہ باشد معہذا محتمل است کہ بعض
فضائل این روز قبل از وقوع سانحہ کربلا بودہ باشد ہرگاہ چنین رزیہ عظمی و مصیبت کبری در آن روز
واقع شد نحوست و شومی آن فضائل سابقہ را محو و منفی گردانیدہ باشد اما آنچہ نوشتہ کہ انکار حصول
رنج بجناب علی مرتضی و فاطمہ زہرا وقت استماع سوانح کربلا الخ پس مخدوش است اولا باینکہ
سابق خود نص تصریح نمودہ کہ خطب و عبارات قدیمہ اہل سنت مملو و مشحون از ذکر واقعہ اکثر
پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمہ زہرا است چرا قدمای اہل سنت
بذکر آن اقدام نمودند فما ہو جوابکم فہو جوابنا ثانیا باینکہ لانسلم کہ ذکر این امور مستلزم رنج و ملال آن
بلکہ بسا اوقات ماتم داری عزیزان سبب تسکین احزان اقربا و بزرگان میباشد آیا نمی بینی کہ بعد از غزوۂ احد
چون زنان انصار بر شہدای احد گریہ و زاری نمودند جناب رسالتمآب فرمود اما حمزہ فلا بواکی
و چون انصار زنان خود را بخانہ حضرت حمزہ فرستادند آنحضرت آواز گریہ اینہا شنیدہ دعای خیر
در حق اینہا فرمود پس چگونہ آنجناب دعای خیر در حق کسانیکہ ماتمداری فرزند آنجناب می نمایند
نخواہد فرمود این جوزی نوشتہ ابن عباس بیوما سوءً بعد مع النبی الیوم فکیف ما بین الحسن و لما
اسلم وحسبہ قاتل حمزہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غیب وجہک عنی فکیف لقاتل الحسین
و موید این معنی است احادیثیکہ بطرق فریقین وارد شدہ و محصل مضمون آنہا اینست کہ چون جناب
رسالتمآب جناب سیدہ را از وقوع سانحہ کربلا خبر داد جناب سیدہ عرض کرد من بکی علی ولدی
آنحضرت فرمود کہ مردان امت من بر مردان اہلبیت من گریہ خواہند کرد و زنان امت من بر زنان
اہلبیت من پس چون روز قیامت خواہد شد من دست گریہ کنندگان گرفتہ در جنت داخل
خواہم کرد اما زینت تعزیہ خانہ بفرش فرش و قنادیل و شیشہ آلات پس فی الجملہ خالی از تعظیم صریح و فضا صریح

نیست و از نیجاست که در روضه مقدسه حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین چنین
نزهها در دمشق شنادیل نه دلست در دستار اکابر بنو امیه چنین رسم جاری بیسل گرایشان جمیع نسل
فرح و سرور می بود و ابته مامای جینین و نیکیلا و ایشان مخالفت میمودند و فیلا حصه انکه تعرضشان من مرد پی
بران بماند شایان ما باد و باب متعلیمین نیست **قوله** با ما بجها مجتهدان ما هم غیر از آنکه ه احتمال این مقام
اینکه بیت ایات سابقه پیدا شد و بجا مد خلفای راشدین مایل نشوند الخ **اقول** معلوم نیست که بموافقت
نم ناقص خود کدام وجه وجیه متجهٔ و تعلیم مجتهدین فرقه حقه تجویز نموده که نفی امکان که جواب تر آنها فرمود
و خواهش نقل بطرف خلفای خود گردید چاره سنی نمیاند که پیروان صاحب منزلت باید قبل از آن
وسالپرستی چه کار و متوسلان عزیز مصر را از حبشی چه روز بازار کجا خطیب منبر سلونی و کجا قایل
اقیلونی اقیلونی کجا مربع نشین چار بالش لو کسرت الوساده و کجا جاهل یعنی ابا دکلاله و کجا مصیبا
علی خیر البشر و کجا قایل لولا علی لهلک عمر این القران الناطق و این من هو للقرآن سارق این من الحبل
الله الولایة والامامة و این المتخلفون عن جیش اسامه این الثریا من الثری و این انبیاء من الکرد
نیست مجلی از حال مشتول دل پر درد با من مجیب مفید ما اشتق ثانی تردید مراعشقی کردم قول شیخ محامات قرآن
لیس معدا ق المعنی فی لبطن الشاعر ست کا تشرح این سیمود که در صورت انکار و ما مد جناب ایشان لنخ لک
ایت محکمه لازم می آید ذکر ثبات و قرار و عدم فرار در نیمقام چون مرکز فرار مشایخ کبار از جنگ احد
وحنین ست باعث شگفتگی خاطر گردید **قوله** بیانش بر سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر
از جهت اکراه واجب بودی الخ **اقول** مخفی نماند که این دلیل متضمن دو مضمون ست اول آنکه
جناب امیر از راه اکراه به بداهت عقل باطلست زیرا کسی از صحابه متعرض حال سیف عباد نشد
دوم آنکه اگر بیعت جناب امیر از راه اکراه میبود شکر پزید بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا از بنا
ترک جهاد اتمام نمیمودند و الزام میدادند پس میگوییم که هر دو امر مقدوح ست اما اول پس از ین
جهت که اگر وقوع بیعت نکرده و جبر خلاف بداهت عقل بودی لازم آمدی که محدثین ورواة معتمد
اهلسنت سوفسطائیه بوده باشند چه بیعت نمودن آنحضرت باکراه از احادیث معتمد اهلسنت
چنانچه بعض احادیث که درین باب وارد شده سابق بحیز تحریر آمد و بعضی دیگر درینمقام نقل نموده
مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نموده که بعض فقرات آن اینست و کان لعلی من الناس
جهة حیوة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر و مبایعته ولم یکن بایع
تلک الاشهر فارسل الی ان ایتنا ولا یاتنا معک احد کراهیة محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لابی بکر والله
لا تدخل علیهم وحدک فقال ابوبکر وما عساهم ان یفعلوا بی والله لآتینهم فدخل علیهم ابوبکر فتشهد
علی بن ابیطالب ثم قال انا عرفنا یا ابابکر فضیلتک وما اعطاک الله ولم ننفس علیک خیرا ساقه الله

ابيك ولكنك استبددت علينا بالامر وكنا نحن نرى ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله صلى الله
عليه وسلم فلم يزل يكلم ابابكر حتى فاضت عينا ابي بكر فلما تكلم ابو بكر قال والذي نفسي بيده لقرابة رسول الله
احب الي من ان اصل من قرابتي واما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الاموال فاني لم آل فيها عن الحق ولم
اترك امرا رأيت رسول الله صلى الله عليه يصنعه فيها الا صنعته فقال علي لابي بكر موعدك العشية للبيعة فلما
صلى ابو بكر صلاة الظهر رقي على المنبر فتشهد وذكر شأن علي وتخلفه عن البيعة وعذره بالذي اعتذر اليه ثم
استغفر الله وتشهد علي بن ابي طالب فعظم حق ابي بكر وانه لم يحمله على الذي صنع نفاسة على ابي بكر ولا انكارا
للفضيلة التي فضله الله به ولكنا نرى ان لنا في الامر نصيبا فاستبد علينا به فوجدنا في انفسنا فسر بذلك المسلمون
وقالوا اصبت وكان المسلمون الى علي قريبا حين راجع الامر المعروف انتهى بايد كه حضرات اهل سنت
بنظر انصاف درين عبارت تامل فرمايند كه كلام معجز نظام آنحضرت لكنك استبددت وكنا نحن نرى
ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله دلالت صريح بر دعوى آنحضرت استحقاق خود دارد وهمچنين لفظ
فلم يزل يكلم ابابكر صريح ست درانكه آنحضرت تا دير كلمات بسيار كه دلالت بر استحقاق خود داشت
از ابو بكر بيان فرموده ولفظ فوجدنا في انفسنا دلالت صريح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت
دارد وعقيلي از ابو الطفيل عامر بن واثله روايت نموده ست قال كنت على الباب يوم الشورى
فارتفعت الاصوات بينهم فسمعت عليا يقول بايع الناس لابي بكر وانا والله اولى بالامر منه
واحق به منه فسمعت واطعت مخافة ان يرجع الناس كفارا يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف
ثم بايع الناس عمر وانا والله اولى بالامر منه واحق به فسمعت واطعت مخافة ان يرجع الناس كفارا
يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف ثم انتم تريدون ان تبايعوا عثمان اذا اسمع واطيع ان عمر جعلني
في خمسة نفر انا سادسهم لا يعرف لي فضلا في الصلاح ولا يعرفونه كلنا فيه شرع سواء وايم الله
لو اشاء ان اتكلم ثم لا يستطيع عربيهم ولا عجميهم ولا المعاهد منهم ولا المشرك او خصلة فضلته منها
لفعلت ثم قال انشدكم بالله ايها النفر جميعا افيكم احد له عم مثل عمي حمزة اسد الله واسد رسوله و
وسيد الشهداء قالوا اللهم لا فقال افيكم احد له اخ مثل اخي جعفر ذي الجناحين الى آخر الحديث درين روايت نيز لفظ انا والله
اولى بالامر منه واحق به منه واطعت مخافة ان يرجع الناس الخ دلالت صريح بر عدم رضاي آنحضرت بر بيعت خلفاي ثلثه وارد
وجلال الدين سيوطي در جمع الجوامع در مسند عمر بن الخطاب از ابن ابي شيبه روايت كرده عن اسلم
انه حين بويع لابي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان علي والزبير يدخلان على فاطمة
بنت رسول الله صلعم فيشاورونها ويرتجعون في امرهم فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة
فقال يا بنت رسول الله والله ما من احد احب الينا من ابيك وما من احد احب الينا بعد ابيك منك
وايم الله ما ذاك بمانعي ان اجتمع هؤلاء النفر عندك ان امرتهم ان يحرق عليهم البيت فلما خرج عمر

جاؤا بما قالت تعلمون ان عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وايم الله ليمضين
بما حلف عليه فانصرفوا راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا اليّ فانصرفوا عنها فلم يرجعوا اليها حتى بايعوا لابي بكر
دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایت مآب نیز مستغنی عن البیان است و جمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته چنین از اهل تواریخ آورده اند که چون از مهم بیعت فراغت حاصل شد
ابوبکر صدیق رضی الله عنه از وجوه مهاجرین و اعیان انصار مجمعی ساخته کس فرستاد و علی مرتضی را بمجلس
طلبید وی اجابت فرمود در آن مجمع حاضر شده در محلی لائق خود نشست و از موجب طلب خبر پرسید
عمر فاروق رضی الله عنه فرمود موجب آنست که میخواهیم چنانچه سائر اصحاب ابوبکر بیعت کردند تو نیز بیعت کنی
علی رضی الله عنه گفت من همان سخن که شما بر انصار حجت ساخته امر منصب را گرفتید بر شما حجت میگردانم
راست گوئید که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اقرب کیست عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت نکنی
علی گفت اول این سخن مرا جواب باصواب بگوئید بعد از آن از من بیعت جوئید ابوعبیده گفت ای
ابوالحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قرابت قریبه با سید انام علیه الصلوة والسلام مستحق
خلافت و حکومتی ولیکن چون صحابه کرام بر ابوبکر اجماع و اتفاق نمودند مناسب آنست که
تو نیز قدم از دائره وفاق بیرون ننهی علی گفت ای ابوعبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار مقتضای امانت
راستی است در گفتار و کردار موهبتیکه حق سبحانه وتعالی بخاندان نبوت کرامت کرده دور از انصاف است که بجای دیگر
نقل کنند مهبط قرآن و وحی و مورد امر و نهی و منبع علم و فضل و معدن عقل و حلم مائیم و بواسطه این امور خلافت
را شائسته و امامت را سزاواریم بشیر بن سعد انصاری گفت ای ابوالحسن این داعیه که تو امروز ظاهر میسازی پیشتر از بیعت
اگر معلوم مردم شده بر آئینه که با تو مضایقه و منازعه نمیکردند الی ان قال ابوبکر صدیق چون این کلمات از علی شنید
رضی الله عنه جمله محکم و استوار و هر یکی از آنها مقابله صد کلمه بلکه صد هزار کلمه مسکت یافت از راه رفق و مدارا
و گفت ای ابوالحسن مرا گمان این بود که ترا درین امر با من مضایقه نباشد و اگر میدانستم که از بیعت با من تخلف
خواهی کرد بر گردن را قبول نمیکردم اکنون که مردم بر من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان اتفاق نمائی دلهای مردم
مطابق و اتفاق ساخته باشی اگر حالا توقف کنی و خواهی که درین امر تامل و فکر نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی از مجلس
بر خاست و متوجه خانه خویش گشت انتهی دلالت این عبارت نیز بر مدعا ظاهر است و در کتاب الامامة والسیاسة
ابن قتیبه مذکور است فبایعوه علی التسلیم والرضا وشرط علیهم کتاب الله وسنة رسوله قال فجاء رجل من خثعم الی
علی فقال ابایعک علی کتاب الله وسنة نبیه قال لا ولکن ابایعک علی کتاب الله وسنة نبیه وسنة ابی بکر وعمر فقال
وما یدخل سنة ابی بکر وعمر مع کتاب الله وسنة نبیه انما کانا عاملین بالحق حیث عملا فابی الخثعمی الا سنة ابی بکر
وعمر وابی علی ان یبایعه الا علی کتاب الله وسنة نبیه فقال له حیث ابیت علیه بایع قال اما انی علی ذلک
فقال له علی اما والله لکانی بک قد نفرت فی هذه الفتنة وکانی بحوافر خیلی قد شدخت وجهک قال فلحق

بالخوارج فقتل يوم النهروان قال فبسه فرايته يوم النهروان قتيلا وقد وطئت الخيل وجهه وراسه مثلته به فذكرت
قول علي رض وقلت الله ابو الحسن ما حرك شفتيه بشيء قط الا كان كذلك انتهى وصحيح اين روايت است قال
ابن حجر در صواعق محرقه از مسند احمد آورده عن ابي وائل قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم عثمان
وتركتم عليا قال ما ذنبي قد بدات بعلي فقلت ابايعك على كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
وسيرة ابي بكر وعمر فقال فيما استطعت ثم عرضت ذلك على عثمان فقال نعم ودلالت اين هر دو روايت
بعدم رضاى آنحضرت وظالم دانستن خلفاى ثلثه اظهر من الشمس است اما روايت اولى پس ظاهر است واما روايت
ثانيه فلدلالتها على الانكار من اتباع سيرة الشيخين على سبيل الاطلاق كما لا يخفى ونامهاى خال المؤمنين كه بجناب
ولايت مآب نوشته وجواب آن كه آنجناب رقم فرموده نيز دلالت صريح بر عدم رضاى آنحضرت دارد چنانچه
اول بعض فقرات نامه معاويه درينمقام نقل نموده ميشود وبعد از ان عبارت نامه نامى جناب سيد
الوصيين كه در پاسخ آن نشقه بيايمن رقم فرموده مذكور خواهد شد من عبد الله معاوية بن ابي سفيان
الى علي بن ابي طالب اما بعد فان الله تعالى اصطفى محمدا صلى الله عليه وآله وسلم بالرسالة
فوجهه وتأدية شريعته فانقذ به من العماية وهدى به من الغواية ثم قبضه الله رشيدا حميدا قد بلغ الشرع و
محق الشرك واخمد نار الافك فاحسن الله جزاه وضاعف عليه النعم وآلاه ثم ان الله سبحانه اختص محمدا
صلى الله عليه وآله وسلم باصحاب ايدوه وآزروه ونصروه وكانوا كما قال الله تعالى سبحانه
أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ فكان افضلهم مرتبة واعلاهم عند الله والمسلمين منزلة الخليفة الاول الذي
جمع الكلمة ولم الدعوة وقاتل اهل الردة ثم الخليفة الثاني الذي فتح الفتوح ومصر الامصار واذل رقاب
المشركين ثم الخليفة الثالث المظلوم الذي نشر الملة وطبق الآفاق بالكلمة الحنيفية فلما استوثق
الاسلام وضرب بجرانه عدوت عليه فبغيته الغوائل ونصبت له المكائد وضربت له الامر ظهره وبطنه
عليه واغريت به وقعدت من حيث استنصرك عن نصرته وسالك ان تدركه قبل ان يمزق يوم الدار
فما ادركته وما يوم المسلمين منك بواحد لقد حسدت ابابكر والتويت عليه ورمت افساد امره
وقعدت في بيتك عنه واستغويت عصابة من الناس حتى تاخروا عن بيعته ثم كرهت خلافة عمر
وحسدته واستطلت مدته وسررت بقتله واظهرت الشماتة بمصابه حتى انك حاولت قتل ولده لانه
قتل قاتل ابيه ثم لم يكن اشد حسدا منك ولا ابن عمك عثمان نشرت مقابحه وطويت محاسنه وطعنت
في فقهه وفي دينه ثم في سيرته ثم في عقله واغريت به السفهاء من اصحابك وشيعتك حتى قتلوه
بمحضر منك لا تدفع عنه بلسان ولا يد وما من هؤلاء الا من بغيت عليه وتلكات في بيعته حتى حملت اليه
قهرا تساق بحزائم الاقتسار كما يساق الفحل المخشوش ثم نهضت الان تطلب الخلافة وجواب
اين نامه كه جناب ولايتمآب بنفس رسول قلمى فرموده بعض فقراتش اينست وكتاب الله

يجمع لنا ما شذ عنا وهو قوله سبحانه واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله
وقوله تعالى ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله
ولي المؤمنين فنحن مرة اولى بالقرابة وتارة اولى بالطاعة ولما احتج المهاجرون على الانصار يوم السقيفة
برسول الله صلى الله عليه وسلم فلجوا عليهم فان يكن الفلج به فالحق لنا دونكم وان يكن بغيره فالانصار على
دعواهم وزعمت اني لكل الخلفاء حسدت وعلى كلهم بغيت فان يكن ذلك كذلك فليس الجناية عليك فيكون العذر
اليك وتلك شكاة ظاهر عنك عارها وقلت اني كنت اقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى ابايع ولعمر الله
لقد اردت ان تذم فمدحت وان تفضح فافتضحت وما على المسلم من غضاضة في ان يكون مظلوما ما لم يكن
شاكا في دينه ولا مرتابا بيقينه وهذه حجتي الى غيرك قصدها ولكني اطلقت لك منها بقدر ما سنح من ذكرها
انتهى و در كتاب نهج البلاغة كه صحت آن در همين رساله بشهادت علماى اهلسنت ثابت شده مذكور است
فنظرت فاذا ليس لي معين الا اهل بيتي فضننت بهم عن الموت فاغضيت على القذى وشربت على الشجى
وصبرت على اخذ الكظم وعلى امر من طعم العلقم انتهى كلامه صلوات الله وسلامه وابن ابي الحديد معتزلي
در ذيل شرح آن نوشته قال ابو جعفر الطبري صاحب التاريخ ان الانصار لما فاتها ما طلبت من
الخلافة قالت او قال بعضها لا نبايع الا عليا وذكر نحو هذا علي بن عبد الكريم المعروف بابن الاثير
في تاريخه فاما قوله لم يكن لي معين الا اهل بيتي فضننت بهم عن الموت فقول ما زال عليه السلام
يقوله ولقد قاله عقيب وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو وجدت اربعين ذوي عزم ذكر
ذلك نصر بن مزاحم في كتاب صفين وذكره كثير من ارباب السير انتهى موضع الحاجة من كلامه عبارت
اين خطبه و عبارت ابن ابي الحديد بر دلالت صريح بر عدم رضاى آنحضرت بر بيعت خلفاى ثلثه دارد
و ابتدا مي خليفه ثانى كه در باب اخذ بيعت نموده و مكالماتيكه فيما بين آنحضرت و ابو عبيده واقع
شد آنها در رساله عليحده كه شارح مقاصد شهادت بصحت آن داده وارد هست و عنوان
رساله اينست امض الى علي واخفض جناحك له واغضض من صوتك عنده واعلم انه
سلالة ابي طالب ومكانه ممن فقدناه بالامس صلى الله عليه وآله وسلم مكانه وقال النجم من تهرمه
والبر مفرقه الى آخره دليل صريح است از انكار آنحضرت از بيعت و ترك محاربه و مقاتله آنحضرت
يوم الدار و ترك نمودن نماز جنازه مقتول الدار و عدم شركت در تجهيز و تكفين آن مقتول تا سه روز
و نحو اين جسم شريف آن رئيس يوم شورى از ريلين شواهد بر غاصب دانستن آنحضرت است
الى غير ذلك من الروايات والمقدمات پس با وجود چنين احاديث متفق عليها دعوى رضاى
جناب امير بر بيعت خلفاى ثلثه از درجه اعتبار ساقط است و در چنين مقدمه صريح البطلان
دعوى بداهت دليل سفاهت است اما عدم تعرض سعد عباده پس ممنوع و سند منع قتل او ست

به تدبیر تدبیر که مصداق اِنَّهُ كَانَ مِنْ عَمَلِ الجِنِّ بوده ومیگویند آن سعد از عمل جن نبات چه بلا شبهه کار شیطان
بوده والشیطان کان من الجن پس ادعای عدم وقوع تعرض بحالتش از قسم رمی السهام فی الظلام
بلکه انکار بدیهیات اولیا است و بعد از تسلیم میگوییم قیاس حال جناب ولایتمآب بحال سعد بن عباده
قیاس مع الفارق است زیرا که سعد عباده از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب
نبوده و قرابتی با جناب سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی که دلالت بر امامتش نماید وارد نگردیده
بوده پس کارکنان سقیفه بیک حدیث موضوع اعنی الائمة من قریش از کار این بیچاره فارغ گردیدند
و اگر چنین شخصی بیعت نماید حرجی در خلافت خلفا نخواهد کرد بخلاف جناب ولایت مآب که بنص آیه
لسان نفس رسالت پناه بوده و در نسب عم‌زاده پیغمبر آخر الزمان و شوهر سیده نساء عالمیان و
والد سیدی شباب اهل الجنة بوده و سوابق اسلامیه و احتمال و تمام در جهاد کفار
لیام برای آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار و احادیث بیشمار دلالت بر امامت
آنحضرت می نمود پس ظاهر است که اگر چنین بزرگی بیعت خلیفه نمی نمود رخنه عظیم در سلطنتش پیدا میشد
و اگر مجیب بنظر انصاف تامل نماید خواهد دانست که اهتمامی که بزرگانش در باب اخذ بیعت از آنحضرت
نموده اند دلیل واضح بر ضرورت اخذ بیعت است چه اگر اکابرش ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک
بیعت سعد عباده میدانستند ابو عبیده را بخدمت آنحضرت نمیفرستادند و غلظتیکه اخذ اغلظ از
آنحضرت نموده نمی نمودند اما ثانیا پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اولا دعوی مذکور بحکم تحت است
شهادت علی النفی غیر مقبول و ثانیاً بعد تسلیم مفید مطلوب نیست لان السکوت لایستلزم تسلیم المسکوت عنه
اما انچه نوشته که چون اینکلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نیامده و استیلام که اصل فضایح
مذکوره ساخته عبد الله بن سبا است الخ پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوییم که هرگاه
رضای جناب ولایتمآب و سیدی شباب اهل الجنه و سیده نساء عالمیان و سلمان و ابوذر و مقداد
و سعد عباده و دیگر انصار بر خلاف خلیفه اول از اول ثابت باشد اسلام و کفر عبد الله بن سبا فایده
بحال حضرات اهل سنت نخواهد کرد و ما نقله عن مجمع البحرین فعولنا لا علینا چه آن نص صریح بر برائت
فرقه حقه از ان ملعون است فکیف یظن اتباعهم له علیه ما علیه **قوله** غلام بن زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم
دعوی امامت برای خود نموده **اقول** چون فاضل مجیب بنای استغفار بزعم ناقص خود بر اصول علمیه
فرقه حقه ایدهم الله بنصره قرار داده بر او لازم است که از احادیث و عبارت کتب معتمده فرقه ناجیه
ثابت نماید که زید بن علی دعوی امامت خود نموده لیکن چون معتاد و تحریر دعاوی بلا بینه است
در مقام نیز اجمال و اهمال نموده بالجمله دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نمیشود بلکه عدم دعوی زید
در کتب معتبره مصرح است چنانچه جناب سید علی ملقب بصدر الدین مدنی در شرح صحیفه سجادیه چنین تحریر فرموده

للامامة فلا شک انه کان عارفا بها صاحبها فقد روی الصدوق باسناده عن عمرو بن خالد قال قال زید بن
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فی کل زمان رجل منا اهل البیت یحتج الله به علی خلقه وحجة
ابن اخی جعفر بن محمد علیهم السلام لا یضل من تبعه ولا یهتدی من خالفه وروی الکشی باسناده عن سلیمان
قال کان سلیمان بن خالد لا اللالی خرج مع زید بن علی حین خرج فقال له رجل ونحن وقوف فی ناحیة وزید واقف ناحیة
ما تقول فی زید هو خیر ام جعفر قال سلیمان قلت والله لیوم من جعفر خیر من زید ایام الدنیا قال فحرک دابته
واتی زیدا وقص علیه القصة قال فمضیت نحوه وانتهیت الی زید وهو یقول جعفر امامنا فی الحلال والحرام انتهی الی غیر ذلک
من الاحادیث عن الصادق و الرضا علیهم السلام فی صحة اعتقاده ودرباره ساحت مآثر جناب زید آورده در کتاب منتهی المقال
فی تحقیق الرجال در ترجمه زید مذکور است و فی ارشاد المفید کان زید بن علی بن الحسین علیهما السلام عین اخوته
بعد ابی جعفر و افضلهم وکان ورعا عابدا فقیها . . . . .
ویطلب بثارات الحسین ع واعتقد کثیر من الشیعة فیه الامامة وکان سبب اعتقادهم ذلک فیه خروجه
یدعوا الی الرضا من آل محمد فظنوه یرید بذلک نفسه ولم یکن یریدها لمعرفته باستحقاق اخیه الامامة من قبله ووصیته
عند وفاته الی ابی عبد الله علیه السلام انتهی موضع حاجة من کلامه وقاضی نور الله نور الله مرقده در مجالس المؤمنین
نوشته مؤلف میگوید که تحقیق آنست که زید بن علی مدعی خلافت نبود و بیقین میدانست که مستحق خلافت
در زمان او حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج بر مخالفان انتقام
کشیدن ثارات اهلبیت علیهم السلام بود و بهر طریق میخواست که مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
خاندان خود بپردازد پس هرگاه از احادیث و عبارات علمای فرقه حقه دعوی امامت زید ثابت نباشد
اسناد آن بطرف زید مقتضای عصبیت و عناد خواهد بود و نه انکار آن کما زعمه هذا المتعصب ستودن
اطلاق لفظ شهادت بر قتل زید جای حیرت نخواهد بود و اما آنچه نوشته که نهی امام وقت از این خروج و بودن
موجب زیادت و حصول مکروهات بجناب ائمه نیست موقوف بر اثبات صدور نهی تحریمی از ایشان
تقیه نیست و دونه خرط القتاد و الروایات الداله علی حزن الامام بقتله اعیان شاهد علی مطلوبنا ففی منتهی المقال
ولما قتل بلغ ذلک من ابی عبد الله ع کل مبلغ وحزن له حزنا شدیدا عظیما حتی بان علیه وفرق من ماله
عیال من اصیب مع زید من اصحابه الف دینار انتهی قوله هرگاه در اتمام حجت بر این جواب استغفار و توبه
اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجد خود **اقول** آنچه جناب علیین مآب آیة الله فی العالمین علی الله درجته
ارشاد فرموده مطابق واقع است و هر کسیکه متتبع کتب کلامیه علمای امامیه نموده میداند که ایشان
نقل مطاعن خلفای ثلثه و روایات داله بر امامت جناب ولایتمآب از کتب معتمده اهلسنت می نمایند
پس اگر علمای اهلسنت پرده عصبیت و عناد از چشم بصیرت بردارند البته معترف و محجوج خواهند شد الا مثل
اهل نجران مصداق آیت آتی هدایت فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم الآیة خواهند بود و معلوم است

که در افراد بنی آدم کسی افضل و اعلم از سید عالم نبوده پس اگر صحت تقریر مستفتیین
تصارحی از تقریر آنحضرت مفهم و مخروج نشود این امر دلیل حقیقت تصارحی نتیجه امر شد
و بحمد الله جناب معلی و مقدس الالقاب علامه فهامه مجتهد العصر و الزمان دام ظله در رد آن کتابی
تحریر فرموده مراعاة للطریقة القدیمة القویمة از مسلمات اهلسنت برانها اعتراض کرده پیش از
اتمام بآن پرداخته باشی از سفاهت عجیب است کما لایخفی علی من طالع هذه الرساله و پر ظاهر است که هرگاه
تحریرات رشید الفضلا کرام از شیوخ اکابر عجیب نیست در جواب رساله شیعه مضحکه جهیان باشد پس ابی بر
تحریرات این عجیب که هنوز رشادت اسمی هم بهم نرسانیده و لنعم ما قیل خفاش اتهمه پوشیده تر خفاش بوده
که عدو آفتاب فاسق بود و قوله دوم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای سنت متوهم از لحوق ضرر شده
تقیه را مختار سیدانند اقول سنا و تقیه متوهم از ضرری لایق و اجری بحال ورع صحابه سنت که از عهد خلیفه
پنجم راضی بر بیعت یزید بوده و ابویوسف است که برای هارون رشید تجویز دخول جاریه پدرش نموده
کما فی تاریخ الخلفا شاه ولی الله دهلوی در رساله انصاف فرموده و روی ان ابا یوسف و محمدا کانا یکبران
فی العیدین تکبیر ابن عباس لان هارون الرشید کان یحب تکبیر جده پس البته این صاحبان علی التسان متوهم از
لحوق ضرری هم نبود بل آوردند بار خدایا مگر گوییم ضرر نبود بلکه برای تحصیل زر و جاه شفیع واقع شده علی
حال کتمان مولف الرساله اسمه فیها اما آنچه در خصوص تحریر بعض تعریضات و الهامات که در استفتاء قوم سنت
نوشته اگر مراد از ان تعریض بحال صحابه عظام است پس تعریض بلکه تصریح بمطاعن ثابت ان طریقه فرقه حقه است
بارها گفته ام و بار دگر میگوییم از منع مولف شناعت امتناع از آن مراد حاشا مثبتا تدکر در مقابله اش حرفی
بزبان آرد مگر آنکه فرار از حصن حصین سلام نماید کما لا یخفی فرد اگر مراد تعریض نسبت بعلمای عامه سنت پس اگر
و فا بعهد از رجال مولف معلوم میشود مصالحه بر عدم تعرض بشان علما امکان داشت و لیکن بنکث بیعت
غدیریه و کذب بیعة غدر کاذبین غادرین احتمال وفا برانتج و مراحل بعید هیهات هیهات الیس منکم رجل رشید
و آنچه در وجه سوم سوال نموده در اکثر مقامات این رساله مرعی است و اگر جای احیانا نه کرده اسم کتاب
نشده باشد نظر بعدم حاجت بآن بوده باشد نظر بظهور الامر و وضوح الحجة و لیس الامر کذلک من قبل من مال
عن نهج الحجة و لنختم الکلام بحمد الله الملک العلام و الصلاة و السلام علی سید الانام و آله البررة الکرام سیما
الائمة الاثنی عشر شفعاء یوم المحشر اللهم ان المتهبدان هولاء ائمتنا و سادتنا و قادتنا الحجج علیهم نتولی و من اعدائهم
نتبرا الی یوم القیامة و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد اگر مراد از اشاره ورقا مثل که در رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب آن رساله قدیمه جواب
استفتای خود است که بعبارة العین با ثبات تنها دو احسین نام انست باشد پس کلام او از کلمات
این فقیر در سفاهت و بلاهت گوی سبقت ربوده زیرا که موضوع آن رساله همین است که بر مبکی

نزد ما آنکه حقیت خلافت یزید شقی ثابت نیشود و شهادت جناب سید الشهدا از اکرم نفس بیرون رفت
یا دلیل تعرض این فسق فقط برای آنست که مجتهد الزمان در تشیید المباینة با اشارت بحیات اولیه بیش گرفته و در تعصب
مذهب منتفض بیجا دعبد الله بن سبا بسوء فهما مهمیه شده و اگر مرادش از رسالهٔ مذکور همین تشیید المباینة است
بس چشم خود را باید کشاد تا بدیده بدید فمن یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا کی جاے تامل بیابند
آغاز کتابش تا این غایت هیچ کلامی از او بغیبت کر نشانے و اثری از وجود و ظهور مهدی ندیده باشد بلکه همه رفته اند
بجهت مصداق این آیت کریمه شد حالانکه شب و روز بلکه این واقعه مشغول اند و هیچ تقریبی از
غم و شادی نیست که در آن این واقعه را بتراند سوختے تسرسانید گویا همه اهتمامات برای آنست که
این بزرگان شان در باره جناب امام حسین بعمل آوردند حتے که متاخرین هم میگویند که جناب شما
شیعه کوفه جمع شده هزاران مکاتیب فرستادند و مراتب حمایت کمایلے چنانچه باید مرتب نمودند
تدارک آن فرمایند و برد عقلا برای ریا و سمعه خویش علم بر آسمان افراختند و نقاره بزیر گفتند چنانچه نمودار آن تعبات
ازین ادوات و بستی در تالیفات کنترست کیا ذکر حال زیاد سمعا و بر همکنان تا خیر زندگی
و ظاهر که قرآن مجید بر سر عنا دکرمن خفتے امرد گا بے فتوے بر افا دات المهمات نماید و انچه سبب
که خیا و ر از لفظ شیعه فرقه ناجیه اثنا عشریه باشد و التبا در دلیل الحقیقة کما قال المجتهد
ایضا فی الیسا فی طعن الرماح وغیره مرار الاجرم تلمیعات شیخ الانام مصداق همان آیت کریمه
خواهد بود که در اصل رسالت همه سمت تلاوت یافته وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ
بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا فلذرت بلکه غرابت
اطلاق لفظ شهادت بر شهادت حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیة
و الثنا بر اصول موضوعه مدعیین مزید و لا بر اهل دانش و بینش مانند رابعة النهار هویدا
و قوت احتمال تقیه و توریه و مماشات اهل حق در باب اطلاق شهادت از ناصح برودی
این کتاب اعیان و پیدا باشد مانند لفظ شیخ الانامی در حق مجتهد الزمان که خود را از سادات
کرام و اولاد امجاد ائمه عظام میدانند دیگران هم بلعنت سادات ادراک فرموده میسازند تا آنکه او در حق
میگیند و حق انیست کی شیخ در گلستان منبر باید که در آستانه سیمین هیچ زر پرستند و مکان منبر
سعودی تشریف خواهد بود پس حضرت جعفر که رفتنها در باکذاب میگویند و مولا و با تامی اونید
جاسے حلیه ما علیه در حق الیقین و غیره قمار باز و طنبور نواز محقق هسم کردند و بعضے از متقدمین
رفاضع و دیگر مدمن خمر رقاص نوشته اند کما عرفت مرارا سلسلهٔ ادراہم قطع کرد اگر چه مجتهد الزمان
امر فرماید را برای سلسلهٔ جنبائے ثواب جی نماید بکاتبے جناب امام اعود المحدثین بجمع منبر باید جا
دو الدلهام ابو محمد حسن بن علی بن محمد حکایتی پس طویل نقل کرده که در اثنای آن این عبارت

فقال له بعض من حضر مجلسه من الاشعريين يا ابا عبد الله ما حبك جعفر فقال من جعفر قال من غيره لعنه الله بل جعفر

جعفر مغلن الفسق فاجر ماجن شريب للخمر اقل من رايته من الرجال و اهتكهم لنفسه خفيف قليل فی نفسه
پيچ و فائده بعضی از نقلا امام اعور کرده برادر و فرزند باید گفت که اعور بیت اد در کتب شیعه موجود است کما فی المنتهی
و نقلا امام جعفر رسائل اساس الاصول مفوضه بکلمهٔ یا لیتنی گفت متمسکه فان قتلو فنما عتلیهما بر زبان کسیکه فرزند خلیفه
اولش حضرت امام حسین مانع از سفر عراق شده باد جو دیکه جهاد بر حضرت امام حسین واجب شده بود برروایات تمام
بما مر سطر سنا از قبل نقود انقه السنه و شیطان آفاق کرا دلین خواسته بود که امام صادق را در پیرایه سالی
مجوسے گردانند معاذ الله و دومی از جهت سلطنت و فتنه پردازے بر آنجناب ز عقبه علیاسے بارگاهش
سطر و دیگر دید بکلمهٔ طیبه شهادتین علی صلی الله علیه رسول الله سبت اللهم الا ان تحمل علی التقیه من الله تعالی

حیث وضع الاول کتاب الله علی صدره وقال هذا هو امامی دون غیره و وقت الاحتضار کما فی

کتاب المختار فذهب الی النار علی عقیدة المجتهد حامل الاسفار الینا حیث تعتقدان من لم یعرف امام
زمانه لعب من الکفار طرفه آنکه فرزند از جنب خلیفه اول قطع نظر از آنکه خود از رفاقت امام
محروم شده بود مانع خیر هم شده و شاید بخیالت آید که آن بزرگ مدعی امامت در برو سے
حضرت سجاد گشته بود و فقط زیرا که تعلیلاتش دال بر آنست که او داد جهاد در حروب داده لشان
بردار بوده چنانچه جناب امیر در صحابه حضرت بشیر و نذیر اگرچه دیگران هم شریک بودند تخصیص
محمد بن حنفیه که درین باب وحده لاشریک بود و تخصیص نشان بردارے برای آنکه عمارة و متاعه
امامت حجت دانست باطل فساد و چون باد انحراف و عور اعلاے از ایشان مرتضوی بخیال
خامش بخته بود حضرت امام حسن از مخطابش اینها درین باب جلوه وقت احتضار یا د نفرمود
ولیکن مصرع نهان کے ماند آن رازے کزو سازند محفلها باینکیف که نوبت حکومت داستغنا
بحجر اسود کشید و معنی نقصان باید و شماتت همه بر فرقه مختفه شیعه کا سبق لنا بور سے رسید
لیس را در ابا عبد الله بن عمر را چه نسبت که عبد الله بن یزید حسرت حج کرد بعد واقعه کربلا واد برای
زیارتش ودا سپه بشام رفت و بر صبح و شام از سوار برش محفوظ بود و نقد و جنس ممالک در هم
خون بهای امام حسین حاصل نمود کما سبق مفصلا فی المجلد الاول طرفه نسبت مطلق حضرت
پیغمبر لسبوسے امیر لیس را هر لیست که علمای امامیه در مناقب و تصنیفه بکمال شدومد از افادات
مثل شیطان الطاق و هفوائش بطمطراق برونقل زده اند و معامله را بر عکس کردند که حضرت در تعلیم
جناب امیر مشتاق و تحسن باظهار محبت درین کتاب و اعتراف دیگران در کتب دیگر چنان گشته
که طائران در خورانیدن غذا به بچه های خویش ولیکن کاسه لیسی سو فسطائیان از احادیث
خویش کما مرت الیه الاشاره قرار دادند که چون خبر ولادت جناب مرتضی بحضرت محمد مصطفی صلی

علیه وعلی ابنه رسید حضرت رونق افزود و در کنار شریف گرفت پس علی مرتضی تبسم فرمود و تلاوت قرآن مجید نمود
و این تلاوت در حقیقت تعلیم بود و قبل از نزول سوره اقرا یا فاتحه بده سال هرگاه این واقعه در فرع صحیح
داشت افروزد گاو سوسلهای منافقین در توجیهات آتش نطاق همت بر میان جان محکم بربستند پس بعضی
لوح محفوظ را بمطالعه جناب امیر پیش نهادند و برخی با ثبات کلام نفسی شتل کرسی برگشادند و گفتند که اگر متقدم
ده سال باشد چه بعید و اگر هزار سال بود چه عجیب بستر دیلی آن شدند که اتعلو بدیهی را بتاییذ و کیذ امر مشترک گردانند
محلا یعنی ثابت کنند که محدثین اهلسنت هم آورده اند و پس امری مشترک شد و خصوصیت اشکال بحال
شیعه نماند و کسانی را که برای رد فرسیاد برمرد سنیان در گشاد دل مکر فراهم گردانیده بودند قصه مذکور را بانما بنا
در رفع شبهات مقتدایان شیعه دغا و دغل و طول این بحث را در تحقیق کلام باری عز و جل پایانیست
و مسئله هم از معضلات فن ست الغرض کسیکه جناب امیر را عالم کلام الله و احکام قبل از نزول وحی
و مبعوث شدن حضرت پیغمبر داند در کفر او شکی نتوان کرد لنعم ما قال الله تعالی وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا
يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ و مراد از اعجمی غیر مبین ست
چنانچه صاحب معانی گفته و پر ظاهر ست که طفل تا بحد تمیز نرسد و بدرجه کمال علوم فائز نگردد چگونه بآن درجه
تواند رسید که علمای رفضه بدان مباحث جناب امیر مثل ابن طاوس بکمال نقش نگار خیال خویش بسته اند
و لیکن بعد از فور بر بدیهه کمال فصاحت و بلاغت که برای آنجناب حاصلست بملاحظه آن البته توان گفت اینکه
باشد چنانچه قمی در تفسیر خویش گفته یا بلعام رومی نصرانی بروایت عبدالله بن عباس یا سلمان فارسی بقول
ضحاک یا یسار و جبر بقول عبدالله بن مسلم کما نقل صاحب مجمع البیان همانا نیست با آنجناب هیچ نمی انداختند
خصوصا نزد ابن طاوس برجلوه دیگر محققین شیعه که در بلاغت قرآن اختلاف ست آنجناب بلاغت مرتضوی
کرم الله وجهه که قطعا اجماعی و اتفاقی ست بعد ازین شکی در آن نیست که چون تلاوت کرد جناب امیر قرآن المجید را که
هر کسی میشنید و آنرا کتاب میدانند چنانچه می آید قبل از ده سال از بعثت شریف پس البته رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که ابلغ بلغا تر دنیا بود حقائق و دقائق آنرا دانسته بکمال شوق آنرا یاد کرده باشد بلکه از او رسا در بر گردانیده و دنیا
نکو شب و روز تلاوت آن حفظ وافی گرفته باشد پس بر مبانی فریقین وقت نزول قرآن بتوسط روح الامین حضرت پیغمبر چگونه
فرمودند انکار تغابن و نوبت شعر ضمیمه لزوم عظیمه رسید که مکانی کتب الفریقین که متواند از مسلمین چنین گفتن که حضرت
قوت حافظه نداشت همه را فراموش ساخت چنانچه نتواند کسی انسی ایشان حرف زدن تشکر می واداز و در نتوان دیدن معاذ الله
تا آنجناب بسواری براق پیش خود طلبیدند و حضرت مرتضوی بر بستر خود همه عجائب و غرائب ملکوت عوالم اربعین آوردند
درین سیر و سفر هم بدید پس حقیقة الامر آنکه بعد از تعلم و تعلیم مسطور حاجت نزول وحی بتوسط حضرت جبرئیل هم معقول نیست
و نه حاجت بد معنی نمی فشد که جوابات مسائل مردم را بر ترسیل موقوف دارند و آید تها طرفین محبت آشکار بر بند و حال تلاوت
قرآن مجید و ختم آن از جناب امیر بارها در کتب فریقین بمناقب شعر لعقیقین چنان می بند یا که گویا حضرت رب العالمین تلاوت فرموده

و وجود طفلی و فنا می دیگری را دران مدخلی نباشد چه یکه تا پای دیگری در رکاب داخل شود قرآن مجید میشد
وقتیکه تعلیم و تعلیم و خدمت حفظ و وظیفه گردانیدن قرآن مجید را قبل از وحی و ما یتعلق بذلک معین شد
بدین مقتضای العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب از آیت کریمه سابقه چه لازم آمد و پیداست که حال
آدمی در طفلی و جوانی مختلف است چون در طفلی متعلم بود در جوانی بطریق اولی فما العجب که بدیگران تعلیم
نسبت کردند بجناب امیر و امر مذکور بنظر بحکایت ولادت شریف اوست ورنه مشهور است که علماء در کتب
دینیه آورده‌اند چنین است که پیر مکتب خانهٔ تعلیم یعنی جبرئیل با همه ذهن و ذکا طفل دبستان شماست پس
بهمین تحقیق جناب امیر استاد الاستاد شد کما لا یخفی این مباحث طویل الذیل بود بقدر ضرورت
کلمتیاب نغمه ازان تواند شد و حصول رسالت برای جناب مرتضوی بوضوح تواند انجامید و سلب
لیاقت حضرت سعاداتمند و موید نسبت قرآن اهل بیت جمع کرده جناب امیر در بطلان ختم نبوت کیا معلوم شد اکتفا و
متوجه به تنقیه کلام مجتهد الزمانی میشوم و میگویم **قوله** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول آگیه
اقول این مغلطه از جناب مجتهد بعنوان صدور یافت که عوام طلبه بی تعلیم هم پی توانند برد که او را
لیاقت آن نیست که الفاظ قرآن مجید و احادیث شریف توانند فهمید تلو فائق چه رسد بتفصیل اجمال
آنکه اول در کتاب الله نظر باید کرد که شهادت انبیا علیهم السلام را که بهتر از شهادت خلفا و ائمه باشد
در آیات قرآنی از قتل تعبیر فرموده اند قال عزّ من قائل وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ الی غیر ذلک و اگر مراد از اعم
انبیا باشد چنانچه در تفاسیر شیعه مروی است باز هم مضرتی نیست که زیاده برین نخواهد بود که بعضی از عم
کردند و بالآخر نوبت بشهادت شان رسید پس مآل هر دو یکی بود حضرت کثیر یعنی بیان شهادت مثل حضرت
زکریا و یحیی را بلفظ قتل آورده‌اند و لفظ شهادت نیاورده‌اند پس بر فهم این رئیس السفها توان گفت که آیا خدا و
عالم در شهادت انبیا عدم بست بوده و اشال شان متردد بود یا منکر شهادت چنانچه بعضی از سنیان
بزعم او بلی فرق نیست میانه یهود و شیعه بر تفسیر یکه اشاره کرده که اینها اذاعه کرده بودند و نحو القتل
و شیعه با وجودیکه هزاران مارا تاکید اینه شنیده‌اند که دین ما را اذاعه نکنند و هر که چنین کند خدا او را ذلیل
گرداند و هر که بپوشد او را عزیز کند چنانچه نمونه آن در رساله قدیمه دانستی و ایشان بتجدید این عهد وصیت را
بر باد دادند که هزاران رسائل و کتب در روایات و مسائل خلافیه و تبرا که ابرا از مذهب ائمه
اطهار و اسرار شان دانند نوشتند و بدین جداگانه از مذهب اهل حق قرار دادند نیست حرفی از اذاعه
اما قتل پس یاد بکن قصه مامون خلیفه عباسی بقول قاضی رطل بود که از اهل تشیع و ذوی البصائر
بقول مجتهدین و غیرهم نیز دو امام را از دست خود کشت کما عرفت مجملاً و مفصلاً و سهم ماتم نیز بجا آورد و اینهمه تعلق
بقرآن مجید و داشت اما احادیث پس ما را باثبات آن از کتب رفقه ضرورتی نیست بسبب آنکه خود

از نقل وحکایت این منقصه وفضیح است مثلا در حدیثیکه ابن بابویه صدوق الکوتوب ازحیله باعتراض
روایت کرده وبعین آن تزداوسیم تماربوده صریح بمقام لفظ قتل ومشتقات ازان مرتب الکل
معینداست تقسیم شرعی والله لیقتلنه والامة لیس نیست تنها ودجائیکه بعد چندی از سطور
حدیث جناب امیر قدان ذکر نموده این جمله وارداست وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین و اجر تقدیم
درکتب فارسی وعربی تحقیق لفظ قتله گاهی دیده باشد که جمع قاتل است وآن ماخوذ از لفظ قتل هست مخالف
معروف که از قتل صیغه ماضی آنرا ساختند ولفظ قاتل ازان برآوردند بحذف علامت مضارع
چنانچه برخوانندگان میزان الصرف از اطفال دبستان ظاهراست شاعر هندی چه خوش گفت
ســـ درس تها مکتب مین مجکو آه کا ، یه سبق تها پهلی بسم الله کا ، یعنی روزیکه در مکتب نشستیم
زبهان وقت آه عشق از در و تم برمی خاست مجتهد این سبق ماضی ومضارع واسم فاعل راهم فراموش
کرده پس درعین بسم الله بسم الله محبوبه خود را مینر نگذ اشته اعوذ بالله من ذلک ونعوذ بالله من
هذه المهالک سوم لفظ ذلک الیوم الذی یقتل فیه حسین بن علی چهارم قول هادی مصداق قد بدل
زوجه فاعلمی ان سیدک الحسین قد قتل بلفظ تحقیق پنجم قول جبلة که قلت والله قتل سیدنا
الحسین بن علی علیهما السلام سبحان الله کسی را چنین نابینا ندیده باشی که در روز روشن این
الفاظ را درحدیث نقل کرده خود نه بیند وچنین اعتراض را بر علمای اهل حق برگزیند که ایشان
شهادت را بلفظ قتل تعبیر میکنند پس منکر اند شاید کمالش آنکه علمای شیعه مثل ابن بابویه
اگر این لفظی آنچه برطبع آنجناب والا ست نیز روایت میکنند وحوالیش از عبارت شیخ
جلال الدین سیوطی که هم در تحریر او موجود ظاهر است به بین بار دیگر که میگوید و لما قتل الحسین
مکثت الدنیا سبعة ایام والشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة الخ واین چه فخر و کرامت
مابعد لفظ قتل مناقب هم باشد واگر جناب رئیس الحمقا را درین تفهیم شکی باشد باید که روزی
بحال اهل محمود دو دستم نگر نیز داشته واز محله مهره خود بهره نبرده بکالی حضرت اعور المحدثین
مشغول شوند واول عبارت ادهر دو چشم به بینند بعد ازین حدیثیکه قاصر النظر مذکور باسند صریح
تساکرد الواکجار دو سر جوب اعمی آورده ملاحظه فرمایند اما اول پس او در کافی بعبارت خود چنین
نویسد مولد حسین بن علی علیهما السلام ولد فی سنة ثلث وقبض فی شهر المحرم من سنة احدی
وستین من الهجرة وله سبع وخمسون سنة واشهر قتله عبید الله بن زیاد لعنة الله فی خلافة
یزید بن معویة وهو علی الکوفة وکان علی الخیل التی حاربته وقتلته عمر بن سعد بکربلا یوم الاثنین
لعشر خلون من المحرم وامه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الخ جل مزید بر
او بمقتضای روایات امامیه که یک چشم دشمن اهلبیت باشد آنکه اول لفظ قتل نوشته باز لفظ

مقتبس آورده بهرحال لفظ شهادت مجرد را هرگز به استعمال در آن نکرده بر شیعی صورت بمعنی خود و اراده
در تیمکه ابی و استکبر و کان من الکافرین ال ثانی پس بدانکه متصل آن عبارت سابق این است سعد
بن محمد جمیعا عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن الحسین بن سعید عن حماد بن عثمان عن ابن مسکان عن ابی بصیر
ابی عبد الله علیه السلام قال قبض الحسین بن علی علیهما السلام یوم عاشوراء وهو ابن سبع وخمسین سنة
ببین که بر حضرت امام صادق ع چه تهمت نهاد یعنی حضرت صادق چون منکر شهادت امام بود در آن بود چنین
افاده نفرمود که آن روز درجه علیای شهادت یافت غیر از قبض و قتل که برای قبله الجناب نیز می آرند بعد ازین
حدیثی از آن امام عالیمقام باید شنید بروایت همین قاصر النظر محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الوشاء والحسین
بن محمد عن معلی بن محمد عن الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حملت
فاطمة ع بالحسین جاء جبرئیل ع الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال ان فاطمة رض ستلد غلاما تقتله امتک
من بعدک فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله وحین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
لم تر فی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه ولکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال وفیه نزلت هذه الآیة ووصینا
الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلاثون شهرا یعنی امام صادق ع فرمود
که چون حضرت فاطمه رض باردار شد با امام حسین ع جبرئیل علیه السلام حضرت را خبر داد که پیدا شود طفلی
که امت تو او را خواهد کشت پس از تو الغرض کراهیت جناب فاطمه رض در دو وقت بود در هنگام وقت
بارداری و نیز در وقت تولد فرزند و ازینجاست که امام فرمود که در دنیا هیچ زنی ندید و نشد که بزاید
پسری و ناخوش کرده دیگر فاطمه زهرا چون میدانست که امت او را میکشند موافق اخبار حضرت و
کراهیت به پیدا شدنش بوقوع آمد بعد از آنکه راضی گشته بود و شنیدن درجه علیای امامت در اولاد
او و این اعور حال چون عداوت این نفوس قدسیه مضمر دارد و در حقیقت تبع یهود است عداوتش است
که او مرتبه رضا و تسلیم برای شان نگفته حضرت ص مسلم میدارد و بعد از آن نسبت ارد و حی به نقص عهود
و سوانیتو را ظاهر آل عبا با ثبات میرساند چنانچه در قصه نوشتن وثیقه و فارغ خطی پیش سید المرسلین
و ملائکه مقربین باز گشتا کشتی جناب فاطمه رض با جهان جری در اتصار خصوصا بوجه اخذ لا یحب با غم فارد
عیان گشته درینمقام نیز نصب و عداوت این بیت هما پیش آمد که تفصیلش بعض وجوه از حدیث دیگر
عیان توان شد که آن اصل چهارم است [illegible] امام ابو عبد الله صادق قال ان جبرئیل ع نزل علی
محمد صلی الله علیه وسلم فقال له یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من فاطمة ع تقتله امتک من
بعدک فقال یا جبرئیل وعلی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة تقتله امتی فعرج جبرئیل ع ثم
هبط علیه السلام فقال له مثل ذلک فقال یا جبرئیل وعلی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله
امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط علیه السلام فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یبشرک

بانه جاعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فقال قد رضیت ثم ارسل الی فاطمة ان الله یبشرک بمولود
یولد لک تقتله امتی من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجة لی فی مولود تقتله امتک من بعدک فارسل
الیها ان الله قد جعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فارسلت الیه انی قد رضیت
فحملته کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی
ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضیه واصلح لی فی ذریتی فلولا انه
قال لی فی ذریتی لکانت ذریته کلهم ائمة یعنی جبرئیل آمد و فرمود خدا بشارت میدهد که پیدا شود از فاطمه
فرزندی که امت تو بعد از تو بکشند او را بعد از جواب سلام عرض نمود که مرا چنین مولود حاجتی نیست
و دو بار چنین فرمود و صعود و هبوط حضرت جبرئیل رو داد در آخر فرمود که امامت و ولایت و وصایت در ذریه
او خواهد بود پس راضی شد حضرت و فاطمه زهرا نیز بعد از انکار نص نمود بر رضای خود و نص امام صادق
برابر صد دلیل است بر آنکه حضرت فاطمه در وقت تولدش راضی نبود و قاعده رضا بقضا از دست
برتافت محدثین و مجتهدین رفضه احادیث و اطوار معصومین بلکه حضرت سید الاولین و الاخرین را اگر از
ملفوظات مجاذیب و بعضی از سالکین قرار دارند که چون خلاف مدعا شان در حق مریدان بظهور رسید
گفتند بخطاب ایزدی والعهده علی الراوی خرقه فقر را که بر تن ما بسته کردی تمکن الی غیر ذلک من
هبا اللباب و رفضه بدان طعن در ارکنند آستین انصاف را کوتاه کرد انند و وقت مذکور ایشان
یاد ندارند که حسنات الابرار سیئات المقربین و اگر ازواج مطهرات با خلفای راشدین ترک رضا می نمودند در
امور دنیا مطاعن رفضه می شدند بالجمله عبارت عور را باید دید که رب العالمین مبشر گردانید
و او نسبت کند نقیض آن از انجناب سرور عالم حال آنکه مقام رضا و تسلیم بود پس بایستی گفتن علی الراس والعین
که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة زیاده برین نیست که بعد از ان سوال میرفت و میفرمود که لکن لیطمئن قلبی
غرض که بنا سلوک مذکور هم دال بر آنست که قاصر النظر نسبت خالص ندارد و این معنی از کتابش بعد از دیدن
کتابت چنان وثیقه ونقص آن که میدانی عیان است معنی اطف المصباح فقد طلع الصباح فکیف
که معنی رضا چنان قرار دهند که انرا باطمینان تعبیر کردم باز جناب فاطمه زهرا الصحة خواهید دو سرا و قت ولادت
عدم هم بر معنی اطمینان در رضا پی نبرند پس بهر حال ادراک آن فرموده باشد ولیکن مجتهد رفض ابنا فضیل را
باید که خود را بر ناصب اعور فدا سازند که انکار بشارت را اگر حضرت دو بار در مقام استناد کرد بجناب سیده
فقط یکبار پس از حسن مونی بس است کتب ما را اگر تصفح کنند خواهند یافت که چون این ناصبی اعور دو
نماند دیگر او مرد و ند معنی بتبکه مجتهد درین کتاب آورده که سه بدا حال ان مرد و تیره روان که مرکس بود
شادی دیگران چنانچه قبل ازین بجایش بدانستی در حق ایشان بو فتوح انجامید و چون مجتهدین از قلة
این نواصب باهستند و تناشر نجوم را از برای ایشان معتقد اید فاتل علیهم ما جاء فی القران المبین و مکروا ومکر الله

خیر الماکرین من بعد مخفی نماند که مقصود جعلی‌ساختن امامت اعور را غالبا طالبه علوم هنوز نیافته باشند یعنی در تخصیص
هم اشارتی که بیت النمل بعد از امور سابقه میکنند که ترجیح سبط اصغر بر سبط اکبر یا ثمینی حاصل است
هیچ کس در ذریتش لیاقت و استحقاق امامت و وصایت نداشته بلکه اثمینی مخصوص بسبط اصغر
گشته که امامت از نسل او بیرون نرود و بذریات اکبر بالکل نرسد و در ضمن اولادش شود داخل آنچه در احادیث
دیگر وارد شده که حضرت حسن مجتبی از اولاد مخصوصه جناب سیده نبود که سبع سنابل نزد حضرات
ائمه ملقب بوده اند و از مطالعه این کتاب پی برده باشی که بعضی ازین نوع احادیث و از شرح
جامع الزیارات توانی یافت و اگر اندکی غور و تامل بکار بری خواهی دانستن که با وصف بذل عنایت
اعور بحال حضرت خامس آل عبا بطور خود کما اشرنا ثابت کرد که در نسل مطهرش غیر از بزرگ کسی لایق
امامت نبود و پس حال حضرت زید شهید هم ازینجا معلوم توان کرد بلکه بضم حدیثیکه بطور مجادله
بر اصول شیعه واقع شد میانه زید شهید و حضرت امام باقر و اعور از کافی پیشتر ذکر نموده صدور انکار امامت
امام باقر و دعوی امامت خویش و لااقل اصرار بر خروج با وجود منع شدید امام باقر ازان مثل آفتاب نیم
روز روشن است پس حکم کفار از برای زید در احکام اخروی چنانست که هیچ حیله قصه از جای خود نمی جنبد
و هو خلاف ما تقرر عند المفید و المستفید من المحققین بل هو نقیض ما ثبت من القرآن المبین و احادیث
سید المرسلین و ائمه الدین پس ببین که اعور با وجه و قصور نظر چه مرتبه از نصب و عداوت اهل بیت
مضمر دارد و برای تاسیس رفض چه قدر میکوشد در بیست سال این کتاب را ساخته و پرداخته که در
حقیقت قرآن مجید برو بر دمی کتاب مختوم بی حقیقت گردانیده وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ ذُوْ انْتِقَامٍ بالجمله سخن دران
بود که بر گمان مجتهد الزمانی خود از کافی انکار شهادت جناب سید الشهداء بسبب استعمال لفظ قتل بر نمی
آید و آن بعنوان شایسته به ثبوت رسیده یعنی از احادیث متعدده به بیان مجتهد عیان گشته و هنوز احادیث
ائمه هدی بمضمون درین باب که مولد امام حسین است مذکور یافت ازان جمله قصه ام کلبیه است
و چون بیشتر مردم ازان غافل اند و امریست که فی الجمله عجبی و غرابتی دارد ذکر آن عبارتی مینمائیم که
از شروح این کتاب بوضوح پیوسته که از ازواج قادسیه جناب امام حسین امراه کلبیه است که او را
در سفر کربلا همراه نبرده بودند جناب اعور دجال با اعتراف شارح قزوینی در اصل و هم روایت میکنند و دران
نیز لفظ قتل بحدیث امام صادق موجود است سمعت ابا عبد الله یقول لما قتل الحسین اقامت امراته الکلبیة علیه ماتما و بکت و بکین النساء
والخدم حتی جفت دموعهن و ذهبت فبینا هی کذلک اذ رات جاریة من جواریها تبکی و دموعها تسیل
فدعتها فقالت لها ما لک انت من بیننا تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة
سویق قال فامرت بالطعام و الاسوقة فاکلت و شربت و اطعمت و سقت و قالت انما نرید بذلک
ان نتقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت چون کشته شد

امام حسین علیه السلام رحلت کرد زن او بنت امرء القیس که از بنی کلب بود و با او در کربلا نبود و بماتمی
دیگر کرد و گریه کردند زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان و برطرف شد از بسیاری
گریه پس میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و اشکهای
او روان میشد پس طلبید او را پس گفت او را چه حالست ترا که تو از میان روان میشود
اشکهای تو گفت بدرستیکه من چون رسید مرا ناتوانی آشامیدم یک شربت قاوت امام گفت پس
امر کرد آن زن بخوردنی و قاوت پس اول خود خورد و آشامید باز خورانید و آشامانید تا آن دیگران را قال فما

الی الکلبیة جون لتستعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام فلما رأت الجون قالت ماهذه قالوا هدیة اهداها فلان

لتستعینی بها علی مأتم الحسین ع فقالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن

من الدار لم یحس بها حس کانما طرن بین السماء والارض ولم یر لهن بعد خروجهن
من الدار اثر یعنی امام علیه السلام گفت و بهدیه فرستاده شد بسوی زن کلبیه مرغان سنگخوار تا یاری جوید
بگشتن آنها بر طبخ آنها ماتم امام حسین علیه السلام پس چون دید آن مرغان سنگخوار را گفت چیست این
گفتند هدیه ایست که فرستاده آنرا فلان کس تا یاری جوید به آن بر ماتم امام حسین ع پس گفت نیستیم ما در عروسی
که صنعت کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم بآن بعد از آن امر کرد به بیرون آن مرغان پس بیرون برده
شدند از خانه پس چون بیرون برده شدند از خانه شنیده نشد از برای آن مرغان آوازی یعنی که کسی
از شدت ماتم بآنها ملتفت نشد که بذبح و برای وقتی دیگر نگاه داشته شود و مردم بتاراج برند چنانچه گویا
که پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه
اثری چون نوبت باینجا کشید باید آمد بر تکیه اکثر سالکین از آن می پرسند و آن اینکه حال حضرت شهربانو
بعد از واقعه شاه شهیدان چون بود که نامش جهان شاه مطابق اعلامش نقل می کنند و تحقیقیکه در زمان
حضرت فاروق اعظم رض آمده بود تا نوبت بدان افتاد که او را بامام حسین رض دو فروشکه بازار مدینه را
بیارایند و خود آنجناب در جلوداری حضرت سبط اصغر همراه شده و از سعادت خود دانست در فتنه سطور دین
همه ظلمها باو نسبت میکنند تا ذوات شیاطین در عداوتش میخورند که خود مجلسی این تعصب را در کتب خویش
روایت مینماید که من باختصارش نشان دادم الغرض قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان چنان نوشته که شهر امام سجاد
عقد نکاح خود با مخنف غلام که آزاد کرده حضرت امام حسین بود بسته و درین باب عبدالملک بن مروان که خلیفه
وقت بود عرضه اشتی فرستاد و حاصلش آنکه مناسب نبود که چنین بعمل آورد و حضرت امام بجوابش
والتقیه واتباع شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم در داد تا او ساکت شد مقصود من ازین حکایت
که اصل عبارتش عنقریب می آید آنها انجیست که آن امام در تمیز آبائی کرامش بزرگ وش حضرت جده ماجده
خود نسبتند و وفات یافتند پس از بنت جدامجد شان ره بوده با وجودیکه حمله سنی بوده در فقیم بعد از عمر

تقیه یعنی ظاهر ائمه نشستن بود اگر انسان مرین را با طبقه اسفل سافلین بدوزند نتوانند چراغ رفض را برای آنحضرت
برافروزند زیرا که دعوی مذکور تقیید دون قید نیست ببین که شیخ الطایفه امام اعظم اول در صدد مقام همین
ترانه می سراید که محمول علی التقیه هرکه خواهد بکتاب صغیر و کبیر او رجوع نماید که هیچ شرطی از شروط و قیدی
از قیود در آنجا نه یافت و هنوز کسی پی نمی برد که اصحاب را بد جاوی کافه متغیر و مبدلین و اگفتند و اهل سنت
بلکه ائمه عظام را بطیب خاطر مرجا معتمد مبدل دین دانستند و مدار مذهب خود بران بنا دند و هم چیسون انهم
بیچسون منضاد و رستم جرا از روی مکر یاد نداری در حق امام الائمه نایب و خلیفه حضرت پیغمبر بلا فصل
بلکه امام قتش اصل امامت جمیع ائمه اهل سنت که ملعان بودش در پهلوی عرش بنا یابیه مگر پیر انیکه از روز ایمان تا وفات مظهر
کفر و کاتم ایمان بود و پیر اصول امر و مبدین تا با ائمه متاخرین از اولاد و احفادش چه رسد که آثار اقدام انجناب
پیموده و زندگانی بران بسر نموده چنانچه در هزار کتاب دیده باشی و آن موجب مباهات و افتخار شیعیان
بوده اللهم الا ان یکید بوا انفسهم پس بعد ازین نسبت دائمی توقیتی کجا ماند که برای استناد رفض سودی بحصر
ائمه بکار آید فرق اینست که در بحث نهم متکلم بکتاب طعن الرماح که محل زبان رازی مجتهد الزمانی است بر رد این
فند تقیین کلام جانبین را در انهم ما دبر ثابت کردم در مجلد اول در ابحاث حمله مذکوره را بتوجه کردن نفی
تقیید فی هذا المقال مثلا بدلایل بیان کردم بخلاف اظهار کفر تا شهادت که الی وران کجه و اگر غرض محال نابست
گردانید وحی را رد کرده باشند فانه صلی الله علیه وسلم ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی الحدیث
النبوی فی جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار و اگر آن ان سیال را اعتبار کنند پس باید که برای بعض
ارکان خویش کفر بواح را معتقد باشند مثلا چون کفار حضرت عمار یاسر را لقا بو کرفتند و او بعد از دیدن اذیت
شدید تن برضای کفار دران وقت داد باید که معاذ الله همیشه مرتد و کافر باشد و آن ان سیال بدرجه
اعتبار ماند و امتداد و کثیر ایمان در اسلام او را مانند نسنن ائمه در عمرهای شریف اعتباری نباشد معاذ الله کراست لازم
می آید در صورت مذکوره که نائبان معصومین مرورا نام معاذ الله و ذی الوجهین باشند یا لبید اهل است
حالانکه حضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث خویش بروایت ثقة المحدثین طایفه ذی الوجهین را لعنت
فرموده فیکف که هر یکی معاذ الله مدة العمر را در دروغ نماید و گاهی بهجرت نظر نماید و احکام شرعیه
متغیر کرده اند مثلا سنیان را بگوید که استنجا بسنگ در بیت الخلا کرده باشند که اسامی مقدسه الهی
دران خاتم کنده باشد و بزرگان ما هم چنین کرده اند چنانچه امام اعظم اول در تهذیب الاحکام
بتفصیل آن پرداخته حالانکه بعضی از ائمه بخلاف آن بلکه اولوا العزمی هم رسیدند و میدان داری
تا مدتها بفعل آوردند و مسئله امامت را که مدار نجات بران است چنان بیان کردند که جمیعت
ثابت نشود سوای آنکه نص و معجزه درمیان باشد و اجتماع اهل حل و عقد در وقتی ضرور است
ورنه امامت صورت نه بندد و اگر از اجتماع مومنین کسی سر تابد باید او را کشتن و خدا او را سری

اعمال شان رسانده الی غیر ذلک من احکام تقول بعد ملاحظها فی نهج البلاغة و غیره وانها لا تعد و لا تحصی
اکنون مطابق وعده عبارت کتاب و قبایح الاعیان که مجملا معنی آن دانسته بود بتفصیل الشعور ما ترد مستحضر
اول دلیل بیان نماند شد که اهل این بیت متعین سنت بودند و لغایت فهمی منزه از محدثات رفضه و تشیع
چون حال خاتون شهربانو یافتی پس کجا باقی ماند روبروی طالبین حق که بعضی از غالیان گویند
که زن امام اکبر بیوه باشد کسی با وی نکاح نتواند کرد الی غیر ذلک مما افتروا علیهم وتقلموا اخمص الکعب
البتی خصوصا در باره مادر معظمه حضرت زین العابدین که کلام در بیان حال آن معظمه بود چها میگویند
که استماع آن اهل دین را موجب دل تنگی و گرانی است و اصل حقیقتش نزد رفضه اینست که بعضی از حکایات
قاصه مذکور گفته اند که بعد از ولادت امام سجاد نسبب برنیامد که از جهان انتقال فرمود و جمعی برآنند
که روز عاشورا چون وقت رخصت شاه شهیدان از حرم محترم رسید شهربانو اضطراب زاید داشت
تا نیکه بخدمت آن امام الصابرین عرض نمود که هرگاه ظلمه جفا کار بخیمه در آیند نادانم که بر من چه بیاید
رود حضرت سید الشهدا فرمود غم مخور که بعد از شهادت من ذوالجناح بر در خیمه آید باید که همه فرزندان
تو کور و اناث و خواهران تشنیعی مرا بجا نظر حقیقی بسپاری و سوار شوی که او دست رهبر تو گوید چون
ذوالجناح از جانب خیمه روان شد سران لشکر جفا پیشه را نظر بر سواری افتاد خواستند که سر راه بگیرند و
طریق شوند شهربانو متوجه بدعا بدرگاه مجیب المضطرین شد و سواری را دید که بجانبش متوجه است و فوج
مخالف از ان وادی رو بخیمه نهادند و ان سوار با عظمت و وقار حضرت امام حسین علی بود که ولا ساداد و نا حفظه
و ذوالجناح به تیز رفتاری آمد از ان دشت رو به جبال می آورد و ناپدید گشت و امروز در انجا بنائی از
غلاة مذهب رفضه خواهی دید که آنرا مقام غیبت جناب شهربانو قرار داده زیارتگاه ساخته اند چنانچه در شهر سامرا
رامی سرداب قصر امام حسن ثانی را موضع غیب غائب عن الابصار گردانیده اند و قبل از این هجوم
شیعیان بر وقت در ان بود که شاید حضرت صاحب الزمان از ان خروج فرمایند و اعوان و انصار را
بیابند و درین انتظار بجدی بسر می بردند که رعایت اوقات نماز پنجگانه هم فوت میشد انتها که گوشت
در آمد جاه و جلال اعور دجال لعنه و بتصریح قدمای اهل دغل اگر حال او و بالتخصیص از تصریح مجتهد الزمانی توقیع دا
ابی بکتاب این نجاح که نامش طعن الرماح است و متکلمین و فقهای شیعه از جمیع تالیفاتش ارجح و بهتر می شمرند
بدرجه کفر تواند رسید بیانش آنکه مجتهد جا بجا که بحث منازعت حضرت مرتضوی و عباسی یاد کرده و قواعد
ارادن کتاب مذکور سیر در عبارتش چنین است سیوم فسق و کفر قائل قول و مذهب الطلب میراث امرأة من
ابیها زیرا که مشتمل اسارت ادب است بحضرت فاطمه که تعبیر از انجناب بلفظ زن کرده و هم بخدمت جناب سلطنتها
که تعبیر از انحضرت بلفظ پدر او نموده و از انجا که اعور المجتهدین همین لفظ برای زوجه محبوبه سید الشهدا که مشتمل
بر اسارت ادب باشد با اعتراف او در باره زبان بکلمه آورده البته در فسق و کفر شکی باقی نماند فکیف چنین

زوجه که ماتم حضرت امام حسین علیه السلام بآن اهتمام بجا آورده وگریه درگلوی مبارکش
کرده که دیده تا بجدی درین ماتم غم اندوه جانسوز گریسته که هیچ تری در چشمانش باقی نماند
واگر باشد ضرورت سویق را باب امیه واشامیده فقط برای آن بود که بیچاره گریه درین ماتم
تواند کرد که بر مجرد تباکی وسبب له الجنه مرتب شده پس ناصبیت این دشمن کهنه باید که لفظ
امراة آورده و در باره چنین محبه ومحبوبه جویریه بی اندازی صریح نموده عداوت خویش را مبرهن
کردانیده وگر فتم که کجا مرتبه علیای جناب سیده وکجا رتبه رجاله کلبیه ولیکن اسائت
ادب نسبت بجناب آستانه سلطان کربلا موجب فسق باشد چه جای زوجه طاهره آنجناب
وازینجاست که اگر علوی را بی ادب وبسوء ادب علوی یک گوید تکفیرش میکنند وحقیقت
الامر اینست که لفظ مذکور زینهار در محاورات عرب دلالت بر تحقیر وتذلیل ندارد وغایة سخافت
مجتهد است که بنیاد دعاوی خویش بر امثال این خرافات از راه حسد وعداوت خلفای
راشدین میگذارد وبا قران مبین واحادیث ایمه معصومین کاری ندارد دیگر باید دید که
که باری عز شانه بشری بی فرماید در قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که وامرأته
قائمة فضحکت الی غیر ذلک من الآیات والاحادیث ولیکن چون
اساس کلام احقر الناس بر الزام وجدل با مجتهد طغام است برای تحقیر دجال اعور بکار آمد
واین مغالطه مجتهد از آن قبیل است که درین نزدیکی از کتاب مجید گذشت که محاوره عرب
این است که از شهادت هم بلفظ قتل تعبیر میکنند ومجتهد این محاوره را از غلبه حسد که نسبت
بعلمای اهل حق دارد نفهمید ونیز می تواند گفت که این نوع مغالیط او را میراث پیر دهقانی
صاحب صوارم علی الاتصال میرسد وگویا که کتاب مذکور را تصفح نموده میداند که او از اجتهاد
خویش در بیان معانی قران با وجود ورود احادیث فریقین درین باب که معانی
قران مجید برای خود نگوید واین پیر خرف چون در کتاب الله دید که قید بغیر الحق در قتل
انبیا مفید این معنی است که در بعضی از صور تهار یختن خون حضرات انبیا عین حق باشد پس
در کتاب مذکور حکم باین معنی کرد که بوجوه محسنه قتل نبی مستحسن خواهد بود حالانکه مقصود
از اضافه این کلمه بر محاورات عرب با نقیض حکم مجتهد فانی پیر دهقانی است که هیچ صورتی قتل هیچکسی
از حضرات انبیا درست نتواند بود چنانچه عنقریب از کتب معتمده اکابر فرقه تفصیل این امر می آید بحول الله وقوته
اول عبارت پیر دهقانی را ذکر کنیم باز بکشف مغلطه او پردازیم پس باید دانست که عقیده پانزدهم در تحفه علامه
دهلوی قدس سره العزیز بدین عبارت مصدر است که بر ذمه حق تعالی هیچ چیز واجب نیست چنانچه
اهل سنت وشیعه قاطبه متفق الکلمه اند که چیزهای بسیار بر ذمه حق تعالی واجب است بحکم عقل پس عقل شریک غالب کارخانه الله

و خدا المحکوم بحکم عقل تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً این نمیفهمند که بادشاه ما محکوم بحکم چیست بودن نقصان مرتبه
بادشاهی است همچنان خدا المحکوم بحکم مخلوقات بودن نقصان مرتبه خدائی هرگز این مرتبه شایان مرتبه الوهیت
نیست محکم چاپا که بر مالک حقیقی خود چیزی واجب داشته باشد بر چه دهد بفضل او ست و هر چه نمیدهد عدل است
الغرض مجتهد جابلقی الله زو این عقیده و تمهید میکند با متفرعات آن را ذکر خواهد کرد تمهیدش آنکه باید دانست
که یکی از اصول خمسه دین که انسان بدان مومن میشود عدالت حق سبحانه و تعالی است و آن بحسب اصطلاح
عبارت از آنست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد از قبیح آنست که فاعل آن
نزد حکیم مستحق ذم میشود و مراد از واجب آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم و بعد ازین چنین
گفته که ترجمه کلام امام رازی اینست پس بدان این عبارت او رده که حق تعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه
میدانست که او ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بمالایطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم
ایمان موجب استحاله ایمان نمیشود پس تکلیف خالی از قباحت نیست بدلیل آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع
شما با وجود اینکه فاعل عالم باشد باینکه این غرض و غایت واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود یکی از آن
اینست که همچنین والد هرگاه بداند از حال ولد خود که هرگاه باو سکین داده شود و با دیان سکین پیغمبرے
از پیغمبران را خواهد گشت و یا خود را با آن هلاک خواهد کرد و او با این لعن و قطع سکین بدست او دهد و گوید
که غرض من از دادن سکین آن بود که بآن او قلم تراشد پس ازینجا ظاهر شد که هر که امری صلاح بکند و داند
که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود و حسن نخواهد بود چون
این ما دانستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود علم حق تعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح
تر خواهد بود از آنچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات واقع نموده شد زیرا که مضرت یک لحظه واحده مناسب
مدار و با مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد ازان پیر دهقانی در جواب میگوید که تمثیل رازی بجهت اینکه نظر
عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر یک پسر دارد پس و نسبت جناب الهی بمکلفین عباد
چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظر اکثر با جهات محسنه
نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر از کمال قدرت طاقت این
داشته باشد که چون آن پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن ابدالآباد نیست و بسبب چشم زدن
بران لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق مرتبه عالیه درجات نبی که انهم پسر همان پدر باشد نعمات
لیکن بعد چشم زدن بعوض ان قتل حیات ابدی ان پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سروران مخلوقات
گرداند و سلطنت لا تزال باو بخشد و بانواع لا تعد و لا تحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد دهان
دادن سکین مستحسن می شود هرگاه بدین مقدار احاطه کردی پس چه گویم که در میان مغالطه این
پیر فرتوت طبیعت کمترین انام چه قدر جوش میزند و چون آن مغلطه ما در بادی النظر بر عوام طلبه

مخفی نمی ماند لاجرم درین فصل برهمین مقدار قصر کرده شود تا هر کسی بعد از دیدنش بداند که اکابر مذهب بشر
بر فهم و ادراک این پیر دهقانی داد تنبیه و تفضیح دادند و بشد و مد بیان کردند که بر هیچ تقدیری قتل
انبیا عم تجویز نتوان کرد چه جای استحباب و استحسان و ان اینکه علم الهدی رضه در غرر و درر می نویسد
مجلس اخر تاویل ان سال سائل فقال ما الوجه فی قوله تبارک و تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وفی موضع اخر وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وظاهر هذا القول يقتضی ان
قتلهم قد يكون بحق وقوله تعالی وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ وقوله تعالی اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وقوله تعالی وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وقوله تعالی وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا
قَلِيلًا وقوله تعالی لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا والسوال عن هذه الایات كلها من وجه واحد وهو ان
تقدم والجواب ان للعرب فيما جری هذا المجری من الكلام عادة معروفة ومذهبا مشهورا عند من تصفح
كلامهم فهم عنهم ومرادهم بذلك المبالغة فی النفی وتاكيده فمن ذلك قولهم لا يرجی خيره ليس يريدون ان فيه
خيرا لا يرجی وانما غرضهم انه لا خير عنده علی وجه من الوجوه ومثله قل ما رايت مثل هذا الرجل وانما يريدون ان مثله
لا يری قليلا ولا كثيرا وقال امرؤ القيس ~ علی لاحب لا يهتدی بمناره اذا سافه العود الديافی جر
جر الصيف طريقا دارا د لقوله لا يهتدی بمناره انه لا منار له فيهتدی به والعود المسن من الابل والديافی
منسوب الی دياف قرية بالشام معروفة وسافه شمه والجرجرة مثل الهدير وانما اراد ان العود اذا شمه عرفه
واستبعده وذكر ما يلحقه من المشقة فجرجر لذلك قال ابن احمر ~ لا تفزع الارنب اهوالها ولا تری
الضب بها ينجحر اراد ليست بها اهوال فيفزع وقال النابغة ~ تحفه جانبا نيق وتتبعه مثل الزجاجة
لم تكحل من الرمد اراد ليس بها رمد فتكحل له وقال امرء القيس ايضا ~ وصم صلاب ما يقين من الوجی كان
مكان الردف منه علی رال نصف حوافر فرست وقوله ما يقين من الوجی فالوجی الحفا ويقين ای
يتوقين يقال ذلك فی الفرس اذا هاب المشی فاراد انه لا وجی بها فيتوقين الارض من اجله والرال فرخ
النعام وشبهه اشراف عجزه بعجز الرال وقال الاخر ~ لا يغمز الساق من اين ولا وصب ولا يعض علی شر
سوفه الصفر اراد ليس بساقه اين ولا وصب فتغمز من اجلهما وقال سويد بن ابی كاهل ~ من اناس ليس
من اخلاقهم عاجل الفحش ولا سوء الجزع ولم يرد ان فی اخلاقهم فحشا اجلا ولا جزعا غير سيئ وانما اراد
نفی الفحش والجزع عن اخلاقهم ومثل ذلك قولهم فلان غير سريع الی الخنا وهم يريدون انه لا يقرب
الخنا لا نفی الاسراع حسب قال الفرزدق وهو يهجو بنی جعفر بن كلاب ويعيرهم بقتلی منهم اصيبوا
فی بعض حروبهم تحملت النساء هولاء القتلی حين اتين فهم الحی فقال ~ ولم تات عير اهلها بالذی
اتت به جعفرا يوم الهضيبات عيرها اتتهم بعير لم تكن هجرية ولا حنطة الشام المزيت خميرها يعنی ان
العير انما تحمل التمر او الطعام الی الحی فحملت غير هولاء القتلی وقوله لم تكن هجرية ای لم تحمل التمر فذلك

كقشرة الثمر للجرم ثم قال ولا حنظة الشام الزيت خميرا ولم يرد ان هناك حنظة ليس فى خميرها زيت لكنه اراد
انها لم تحل تمرا ولا حنطة ثم وصف الحنطة بما يجعل فى خميرها من الزيت وعلى هذا تاويل الآيات التى وقع
السوال عنها لانه تعالى لما قال وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ دل على انه لا يكون قتلهم الا بغير حق
ثم وصف القتل بما لا بد ان يكون عليه من الصفة وهى وقوعه على خلاف الحق وكذلك قوله وَمَن يَدْعُ
مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ انما هو وصف الدعاء وانه لا يكون الا بغير برهان وقوله تعالى اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا فوجه الفايدة انه لو كان هناك عمد لاهتدى به فصار نفى الاهتداء
بالمنار نفيا لوجود المنار وقوله تعالى وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ تغليظ وتاكيد فى تحذيرهم من الكفر و
هو ابلغ من ان يقول ولا تكفروا به ويجرى مجرى قوله فلان لا يسرع الى الخنا وقل ما رايت مثله اذا
اراد به تاكيد نفى الخنا ونفى رؤية المثل المذكور وكذلك قوله تعالى لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا معناه لا يقع
منهم وشل الاول وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا والفائدة ان كل ثمن لها لا يكون الا قليلا فصار
نفى الثمن القليل نفيا لكل ثمن وهذا واضح بحمد الله تعالى ومنها الغرض كلام اين پيشواى رفضه از نصوص
قطعيه بمعنى است كه قيد بغير حق كه در قتل حضرات انبيا واقع است مفيد اين معنى نيست كه در هيچ صورتى
قتل نبى درست تواند بود بلكه براى كمال مبالغه است در عدم جواز و پير دهقانى خلاف آن بجواز بلكه
انبيا در صورت مذكوره مستحب و مستحسن قرار ميدهد و هيچ مدعى اسلام كه دين متين در دلش موثر باشد
چنين نتواند گفت پس معلوم شد كه پير دهقانى در خرابات مغان از باده غلو و رفض مدهوش و بعجوه
دنيا مغرور شد كما قال الله تعالى وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ و از هيچا
غرض اصلى اين پير و پسر بر همه كس روشن شد كه مقصود فانى فريب عوام است كه جواب باب پنجم
الهيات را از تحفه بكمال طمطراق نوشته و مدعا مى زمانى انكه شهرت يابد كه جواب رساله قديمه را
از آغاز تا انجام بتفصيل تمام رد كرده حالانكه نزد عقلا در هر مقام خيال خام پخته و آب بى لجام
خورده و در هيچ مقامى گوى مدعا نبرده و مخفى نيست كه انچه از عبارات علما مثل شيخ ابن حجر درباره
ثنا و شهيدان نوشته ابحاث متعلقه آن مقام را در مجلد اول بتفصيل دانستى كه تمالبا فريبى
بران در وهم و خيال نگنجد پس بهتر آنست كه در رد و تقيه بهفوات او سخن گوييم و طريقه اقتضا و
دران بجوييم **قوله** پس هر گاه دعبد و جاهت و سلطنت سلاطين صفويه در ايران كه متسنن
دران وقت الخ هر كسيكه فى الجمله بعلم تاريخ خصوصا واقعه خروج اسمعيل صفوى
نظر دارد مخفى نيست كه ايشان از قبيل مغالطه عظمى مثل سابق ولاحق است بلكه ناظرين مجتهد را
از مجانين و اهل خبط خواهند شمرد بلكه نام او را بدفتر اهل جنون معلق خواهند ديد كه خود ش
كثرت ثواب شهادت را براى خامس آل عبا عليهم التحية والثنا از كتاب ما نقل كرده كه دعا

تالیفش نامی را مغرور بر نفی عالم مینمود ما را حاجتی بدان نماند که از کتب خویش ثبوت جدید و اثبات تازه
که او از غایت سفاهت از من اللبیب یه آدم و دفتری جدا گانه درین باب از کتاب تحقیق بر نگاریم
شیخ شیراز در بوستان چه خوش فرموده است سعدیم بنده و بیچاره منش که خود میبرد پرده خویشتن
تفصیل این محل و تشریح این مبهم آنکه مجتهد الزمانی شهادت حضرت سید الشهدا را ابزار و شیوع تابش
بجهت روز عاشورا از سلطان العارفین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه بزعم خود می نولد درینجا
واین خود فراموش از ان تغافلات می کنند نمانم مقصود او فقط گرفتن عوام است بدام دو امید آنکه چون
او درین کتاب مصدر اکاذیب بکثرت شده حافظه را بمقتضای مثل مشهور از و مسلوب ساخته اند
فان الحفظ التفصیل من الله و فضل الله لا یعطی العاصی وقید غم ازان افزودم که نسبت این کتاب بسوی
غنیة الطالبین بسوی حضرت شیخ اختلافی است نه اتفاقی مگر یاد ندارد که در کتب اهل سنت در خصوص نقل
میکنند انچه دلالت برین اختلاف دارد دانکه نسبت کتاب مذکور یقینی نیست از انجمله آنکه شیخ عبد الحق
دهلوی در اخبار الاخیار مینویسد که هرگز ثابت نشده که این کتاب تصنیف آنجناب است اگر چه انتساب
آن بجناب شهرت دارد وبعض رب مشهور لا اصل له واگر کسی گوید که تصحیح وقت از بیحیثیت شیخ موصوف
فرموده چنانچه میر حسین میبدی در دیباچه دیوانیکه منسوب بجناب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
منسوب نسبت میدهد کرده و شاید چیزی از کلام آنجناب باشد بلی و بعضی از کتب بنظر حقیر رسیده
که کتاب مذکور را بجناب شیخ نسبت کرده اند و شاید که تمام کتاب یا اوراق آن دیده باشند والله اعلم
و علمه احکم چون اختلاف معلوم شد تاهم ممکن که مدعای کمترین انام ثابت شده زیرا که مدعای این فصل
ایراد قصه شهادت است برای حضرت امام حسین رضی الله عنه از کتب اهل سنت قبل از سلاطین صفویه
تا دهن سنگ لقمه و دختر و خروس بیخ راست تشنیع الملحدین سوخته شود و ان عالم است که از کتاب حضرت
شیخ علیه الرحمة باشد یا شخصی دیگر اما قبلیت کتاب مذکور بر زمان سلاطین صفویه اظهر من الشمس
است که حضرت شیخ بر شیخ سعدی رحمة الله علیه فی الجملة تقدمی دارد چنانچه از شروع گلستان هویدا
این بیت بالبشر از انها هم ندیده از استادی شنیده که نسخه صحیح نیست که شیخ عبد القادر را دیدند بلفظ دیدم
حالانکه نسخه دوم هم دال بر تقدم است که بالاتفاق در وقت شیخ سعدی باقی اثری از سلاطین مذکور
نبود و حالیکه چه حاجت که بتیر اتهام مشغول شوم و تهمت گری تا در او از تا بحکم و در ان وقت از شاه اسمعیل
نشانی و اثری نبود کما لا یخفی و آن عبارت که این محتج البیان از نقلش درین کتاب بلکه در همین
مقاله از ان غافل شده نیست که تفسیر حضرت مذکور در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صام
هذا الیوم التعظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز صیامه لاجل قتل الحسین ابن علی
رضی الله عنهما فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس لفقده وانتم

نتخذونه یوم فرح وسرور وتامرون فیه بالتوسعة علی العیال والنفقة الکثیرة والصدقة علی الفقراء
والضعفاء والمساکین ولیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین وهذا القائل مخطئ
ومذهبه قبیح فاسد لان الله تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی الله علیه وسلم الشهادة فی اشرف الایام
واعظمها واجلها وارفعها عنده لیزیده بذلک رفعة فی درجاته وکراماته مضاعفة الی کرامته ویبلغه
منازل الخلفاء الراشدین الشهداء بالشهادة الی آخر العبارة لطولها انتهی مجتهد الزمانی
بقلم خود نقل کرد لیکن غشاوه رفض ونصب چنان بر دیده او تنیده که هیچ ندید وفی اذانه وقر تحقیق
علیه هذا وعید یوم نقول لجهنم هل امتلأت وتقول هل من مزید اما انچه در دولت اهل حق یک حرف جا دید و بر
منقلب است بر او بالحسن وجوه بیانش بالاختصار نیست که اول اصل خروج از اسمعیل صفی است و بر ظاهر است که او از
صوفیه بوده ومریدان شیخ او کردنده نزد مجتهدین صوفی در کفر بدانحد رسیده که هیچ کافری نرسیده چنانچه از تحفه و
ذو الفقار وکتب دیگر مجتهد زمانی هش شبهات ناقتبع یده است پس سرمایه افتخار مجتهد باقی نماند وحال کفار دنیا انچه هست
خوب معلوم ولیکن ع چون شتر بد رملک هستی یکه وجولان کرد ورفت صفویه از اکابر علمای
ایران پدر نور تحصیل یعنی تقی مجلسی بود واو خود رساله در اثبات تصوف نوشته وانچه از ان مستفاد میشود
انکه تصوف مسلک اهل بیت علیهم السلام بود وابن یاصنت از اصحاب آنرا قبول کردند وشیخت وپیری ومریدی
ومتعلقات انرا خود بنفسه وتقلید ساختند ودران رساله ثابت گردانیده ومجتهد ثانی دیگر علمای رفضه نیز ان
اقرار دارند واین رساله را وقتیکه بتوسط بعضی از شیعه بهم رسیده بود در فیض آباد نوشتم خلاصه انکه ایشان
اشد بتر از کفار بودند در حقیقت اول خلاق ایشان خواهند بود چه اجماع اهل اسلام بر آنست که اشرف ایشان کافر
است چنانچه اول همه کفر است فکیف کفیر که بالجملة مجتهدین حالش معلوم گردید ولباس تصوف در بر کردن وراه
اضلال شیعه وغیر ایشان سپردن ودر اطوار مختلفه زیستن وکاسه صوفیه لیسیدن بر مجتهدین رفضه عموما وملا تقی
پدر باقر مجلسی خصوصا ختم شده چنانچه روزیکه رساله گاو پیر واری در لکهنو شهرت گرفت که متعلق باعتقادات
اوست واعترافش دران موجود است که مدرس لباس تصوف بر خود راست کرده بود چنانچه عبارتش عنقریب آمدنی
وعقدهای قلوب شیعه را می افزاید واگر راست پرسی بر فرزند سعادتمندش که پدر خود دران رساله لباس
نفاق پوشانیده کوه الم وندامت افتاده که دعا ایتم هدنش پیران سر بر سا گردید زیرا که قبل ازین اعتراف چنان
یقین کامل در صوفی بود ولیش بنحو حالیا انکشاف از نام اوفتاده و آتش برا علام روشن شد زیرا که هر عاقل
دانست صوفیت او را قطعا ویقینا فانهم تحکمون بقولکم کامثالکم والله هو العلیم بذات الصدور ما
مع هذا مجتهد الزمانی درینجا اقرار نمود بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم باقی ماند انکه وزر باطن
ملا تقی مذکور تکفیر صوفیه بود این او جا بلا دلیل وتاویل علیل انهم بعد رد وسیاه ومعیبت
تقیل للعیابة وهرگاه رساله اعتقادیه نور علیل نزد فاضل معاصر یعنی مولوی یادعلی

رسید از دیدنش ملول شد پرسیدم که وجه ملال چیست قصه دیدن رساله مذکوره انقلاب و لیل مسطور
سر قریه مذکور بعنوان مزبور یاد فرمود و این حکایت مشهور شد و مجتهدین مواد خبیث خویش را
که درین باب بر دفاتر ریخته بودند یاد کردند و آنچه در سابق حکم رفته بود که صوفی ملعون است
و هرکه مائل تصوف باشد او نیز باین حکم مقرون است پس نوبت شایع شد و بمیر علی حسین صاحب مرثیه
خوان رسید پس بعضی از تلامذه و احباب فقیر باعث شدند که بمقابله لاف و گزاف مجتهدین
کوششی باید فرمود تا مبحث تصوف را نوشتم و اینهمه بزرگان خصوصاً ابوجعفر فیض آبادی و
بعضی از صوفیه دیدند و بوجد آمدند اگر حیات مستعار باقیست در خاتمه این کتاب خواهی دا[نست]
و هیچ و تابی و جرح و بازی مجتهدین در مباحثات خواهی دید انشاء الله تعالی بعد ازین بقیه قصه باید شنید که بعد [من]
از شنیدن وجه ملال از سید یا دعلی موصوف می خندیدم و بدل می گفتم که سبحان الله حال علمای رفضه [بیست]
که در مواد سپید باین امور می برند و چون بهمین دلیل ما ایشان را هدایت مینمائیم هیچ میگویند
و شتر گربه می آرند و از رفض حضرات امامیه ثابت میشوند بزرگی بود میر محمد ساکن رود[لی]
که اگر او را نفس ناطقه مجتهدین بگویم راه خلاف نفس الامری نرفته باشم روزی چون این دلیل را
پیش او در باب تسنن حضرات معصومین تقریر کردم از آن روز در تصلب تشیع با سختی تماند
و لیکن بعصب و تصلب مجتهد بمقتضای اختیار النار علی العار روز
افزون است چنانچه مجتهد و هقالی و منجم چنگیز خانی بجهت شرکت در عرض واحد
این بلاد و بحال مزید ضلالت مجتهد الزمانی از اینجا خصوصاً پی توانی برد که در جلد اسفار و
کتب مناقب اهل بیت و مقابل مصنفه علمای در بیان شهادت گوشواره عرش رب القدیر
حضرت امام حسین دیده باز چنین کلمات مهمله جا دیده که بعد سلطنت صفویه لفظ قتل بجای
شهادت در کلام علمای اهل سنت وارد است قبل از آن چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت
مستعمل خواهد بود خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قَلْبِهٖ وَسَمْعِهٖ وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهٖ غِشَاوَةً و طفل دبستانی هم بعد از
دیدن قولش بدو حرف قلت تواند کرد که چون اهل حق بعد استیلای ایران از اهل خرابات لفظ
قتل گویند پس تقیه و توریه و حاشا که نواصب شیعه امامیه کجا راه داشته باشد و هرگاه عجیب
مصیبت از تطویل سخن می ترسد و در هر مقامی از آن می لرزد و هر قدر ضرورت اکتفا نمود تا بدانی
که باعتراف این هرزه گوی گمراه گردنش شکستم و از هر طرف راه تسویل با بر رویش بستم ورنه از صد
کتاب تا کنیش بذکر عبارات نموده قلوب مقلدینش را می خستم و در کثرت تصانیف کتب فضایل
و مناقب اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین که از علمای ناصبه و ریاضت مطالعه تذکرة الائمه
کافی نیست بکتب دیگر چه نشان دهم که بعد از دیدنش خواهی گفت که این اصل از اهل بیت است

ند در مقابلهٔ خوارج و نواصب قایم کردند دیگران چه مجال داشتند که این جهاد فی برزوی بکار آمدند که تبوت
کنند و تقیه بالا بند که امر شرط منتفی در این جهاد کردی سید بالاخره تحقیق نقض فعل اختیار بر زبان آورده اند
که مذهب سنت این امر را بکمال امانت و دیانت طی نمودند تا قول الفضل ما شهدت به الاعداء بر خلاف
رفضه که جز تبرائی و بیعت و شتم مخترعات خویش با نواع لطایف حیل و دغا و دغل کاری نداشتند
وازین کتاب بر وفاداری احکام ایشان و تفصیل دین ما بدینشان نه بعنوان پیداست که کسے را امر
مجال چون و چرا باقی بلکه الی یوم التلاقی باقیماند تقیه از مختار پس امر سست که تا رسیدن الی مجتهد
با بار از همه قوت باز رسیده اند مگر هنوز این بر مدعا هم نفهمیده اند که مختار خروج از اهل حق داشت با سکامیت جبلی
بنام بزرگان دین به داخته صورتی پیدا کرد و از انجاکه اهل حق از فداییان اهلبیت بودند امور این
بخروج پیوسته شد و شاید که ازین اوراق هم دانسته باشی که آغاز این سعادت از اهل حق بود و لیکن اتمام
ماتم حسین بمقتضای احادیث از دست مختار سرگرفتند الحق که غیبة الاشاره در هر گاه لمعات و مکشوف شد
و مضمر آتش ظهور اینجا مید راست بگو آنکه بر سرش لشکر شیعه سر تش آتش برید از اهل سنت بود یا از فرقه
دیگر پس سنیان چگونه بر تقیه کردند اکنون این قول هم غلط شد هر که خواهد بود قصه قتل مختار کذاب
که حضرت امام سجاد او را بدین لقب خوانده و کتب معتمد امامیه بر ان دلیل است چنانچه هنوز قد هن ناظر راسخ
باشد رجوع نماید بر پیشین این سیر تا بالغ بخشد و رسم ماتم خود که فیه از راه نفاق برداشتند تا خود را از ذابح بیوتا
ما ربانند چنانچه این روایات از کتب مجتهدین بر خواهیم و ازین رسم چنان سخن رانده که فبهت الذی کفر کانه لقم
الحجر اگرچه رسم تعزیه مصطلح مختار نهاده باشد مگر سخن همانست که کوفیان باز راه سمعه و ریا بجا آوردند وقتیکه
اسیران اهل بیت را باعتراف مجتهد ثانی و موضحه سینه بکوفه بردند و اکثر اینعنی کتب حدیث کی اتفاق
و غیبت امتریم کبری بعد از تحصیل علما ورا از نزد و غیبت در قرن چهارم رو داده و در زمان امام رضا رضی الله عنه آن کتب
در قالب جدید فی آمده و هنوز عقیدها را ملت و بازید که آن در زمان امام تا ملخ ده و این عقیدها در زمان ثانی تحقیق
رو نموده و از امام هشتم تا دوازدهم اعتدال و هدیت بسیار است و درین مقام خاص تقریرات دیگر است که انهم
انتهای مجتهد سید کار را بر مختار میکنند که صاحب اشکال و بیش آن را از اشارت سابقه استنباط توانند کردن اینه آبجه
مجتهد چه رفته و علوم متعارفه ولیکن ضیق مقام رخصت تفصیل نمیدهد قوله انا اولا الخ این بلا ده کوئی عنوان
بیانی الخ سبحان الله سنیان کجا گفته اند که جهاد در حضرت پیغمبر قبل از هجرت واجب گشته بود اگر در جایی دیده باشد
بر مجتهد واجب است که جمیع کتب سیر از فریقین بکذب او بستند زیرا که اجماع ایشان بر آنست که وجوب جهاد بعد از هجرت
است پس اقامت و صوم روزه و نماز برای اداء کی اسباب سفر مثل سواری و غیره و جهاد نکردن در حکم
مبطل و منافی باشد این همان جنون است که باور از پدر ده متعالی بمیراث رسیده و درین کتاب
ضرورت بر زبان قلم آمده و چون حافظه اند مسلوب است باز و گزشته کرده مثل که عمادالدین حیدر ایرا

تلقین نمودی و مبادی سلطنت بر وزیر خود منتقل الدوله خشمناک شد تا او را بزندان بردند و در آن ایام مادر او رخصت اقامت از دنیا بربست مجتهد فانی بملاحظه آنکه امید رهائی نیست چه منزوی کرد با سامان اخروی او روز و معهذا اندیشه معدوم عتاب از حضرت پادشاه بود ناگاه بعد چندی تقدیر ایزدی رهائی او صورت بست و باز به مسند وزارت نشست پس مجتهد را دغدغه در دل پیدا شد او را وشتر کینه بست باید دید که چه آفت پیدا شود و درین ایام که وزیر مذکور مولوی یاد علی را طلبید و تر اینش تالیف تفسیری نمود که منهج السداد نام آن است که بقدر دو سه پاره از قرآن مجید توشیح سیدان اندیشه مبدل بیقین شد که دشمن سر افراخته و مقرب گردانیده پس شب و روز مشغول دوش و شد و نوبت بجنون رسید و دیوانگی اش پیدا شد باید دید که مقصود مجیب آنست که از اصول مذهب وجوب بیعت یزید بر جناب امام حسین ثابت کند که حاکم مدینه منوره طلبید آنجناب استحقاق خود و عدم لیاقتش بیان فرمود و یزید بر آشفت و بزودی نوشت که اگر بیعت نفرماید باید کشت و امام سر باید جدا از مدینه بمکه آمد بعد از آنکه بمحمد حنفیه فرموده بود که اگر ملجا اهم نیابم بیعت نخواهم کرد چه یاد باد و در وقت توجه بعراق نیز غیر از معدودی همراه نداشت و قطعا و یقینا میدانست که کوفیان بیعت مسلم خواهند شکست و هرگاه خبر شهادت مسلم و غیر او شنید حضار را مطلع و مختار گردانید پس مردم جدا شدند و غیر از اهل بیت و معدودی از مخلصین کسی همراه نماند و زنهار تقیه نفرموده محارب شد و تقیه را با وجود وجوب از آغاز ترک نمود بر خلاف ما تقرر فی الفقه کما فی القواعد و من ترک الواجب لا یکون شهیدا کما فی الکافی و قد مر بحثه فی المقالة السادسة اکنون بشنو که مجتهد دیوانه میگوید که ازین استفتا لازم می آید که اختفای حضرت صلی الله علیه وسلم در غار و جائز نباشد پس دانشمندان زمانه را ازین جنون باید پرسید که مجیب الزام میدهد بر اصول تو پس عذری بر مذهب خویش از برای امام حسین پیدا کن ذکر مذهب سنیان چه در کار است تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی و معهذا قبل از هجرت شریف جهاد بر حضرت باجماع فریقین کی واجب شده بود تا چنین گوئی پس باید بدلیلی آنرا ثابت نمودن و این از دایره امکان بیرون است لاجماعهم علی عدم وجوبه الا بعد الهجرة لاجرم اشتداد جنون برای او به ثبوت میرسد صاحب فصل القوة فی سنی النبوة میگوید فصل فی غزوات من السنة الثانیة من الهجرة انما لم تذکر السنة الاولی فی باب الغزوات والسرایا لما قدمنا ان القتال لم یکن ابیح فی السنة الاولی فلهذا لم یقع فیها شیء من الغزوات والسرایا و از ینجا بظهور پیوست که جهاد مباح نشده مگر بعد گذشتن سال اول از هجرت پس حضرت صلی الله علیه وسلم جهاد و قتال از ابتدای چگونه شروع میفرمود تا این مجتهد گوید در مکه در ابتدای نبوت جهاد نکرد الی غیر ذلک و الله یا تعجب مر دیگر از آن اینکه مجیب در ین استفتا چون وجوب تقیه بر جناب

امام حسین بوجوب بیعت یزید حکم او در باب قتل آنجناب بشرط انکار از بیعت ثابت نمود پس آنچه مجتهد گفته اما
اولا شیعه اهل بیت عامتا او در دنیا که هر یکی از سنی و معتزلی و خارجی و ناصبی در باره کتاب مخالفت
این تقریر تواند کرد که اگر کتاب و خطاب توضیح باشد باید که رب العالمین را دعوی خدائی رسد و حضرت
سید المرسلین را دعوت امت باسلام نرسید فما هو جوابه عنه فهو جوابنا محصل سخن آنکه مجتهد را
ضرور بود دلیلی اینکه دعوی کرد که تقریر مجیب در استقامت مذهب مستلزم آنست که اقامت حضرت
در غار و قعود مشرکین در مکه معظمه از حرب کفار تهمت اباحت و جواز ندارد پس حضرت درین اقامت
بترک جهاد مرتکب حرام شده معاذ الله ملازمت ابا باید بیان کردن و چون ازان دست بر داشت
بر همه کس عیان شد عجز او از دلیل وَاللّٰهُ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ اِلٰی سَوَاءِ السَّبِیْلِ قوله خلاصه آنکه
تکالیف الهیه باختلاف اصول و افادات و اشخاص متفاوت و مختلف میباشد این کلام مجمل
است بر داب فرومایگی او پس بیان نکند که با حضرت امام حسین کدام اصل مختلف افتاد و کدام امر
جدید نزول اجلال یافت تا نظر نموده شود که تخیل متین است یا امری است که بلاغت و گزاف مجتهد و عادت
او تعلق دارد هر گاه حاکم مدینه طلبید و حضرت امام قدری مهلت درخواست و او اجازت داد و
حضرت برخاست در وجوب تقیه حالت منتظره باقی نماند زیرا که او حکم یزید نموده بود که اگر بیعت نکند
سر مبارکش باید فرستاد و مردان در انتهای راه درین باب کوشید و حضرت شهید کربلا قبول نفرمود
و آنچه بخطاب برادر خود محمد بن حنفیه فرمود که اگر هیچ ملجا نیابم باز هم بیعت او نخواهم نمود انما دل هم صریح مر او
و مجتهد چنان قرار داد که حضرت دانسته بود تا حکم یزید فرا رسد من از قابوی شان بدر میروم علوم
نیست که این علم لدنی بود که عمل بران نتوانست کرد یا از علوم کسبیه که معمول بها است و اگر او لی غور کنی
خواهی دانست که مجتهد ناصب عداوت اهل بیت رضی الله عنهم نسبت جهل باآنجناب نمود زیرا که حکم یزید او لا
بود مشتمل بر آنکه اگر قبول نکند از قتل دریغ مکن و چون آنجناب رفتن به بیان بلیغ ارشاد نمود که خلافت
بر یزید حرام است پس لا محاله باید گفت که این ناصبی بسبب انتساب جهل باآنجناب از دین بدر رفت
و بمرتدین پیوست و مخفی نماند که چون اصول امامیه فرقه حقه بلکه قلبان نیست که قول و فعل و تقریر
بر امام حجت است الی آخره پس چنین عالم متبحر که او را علم الهدی لقب دادند و چند و نسبت تند
را بدست او نهادند چرا برین اصول ترقت و تقریری خلاف این اصول مطابق اصول اهل سنت
مرتب فرمود چنانچه عنقریب می آید و معلوم میشود که او را هیچ اعتقادی برین اصول نبود
هر که آمد بران مزید کرد حالانکه ضرور است که آدمی اصول خود را نصب العین گرداند و هیچ بار
خلاف آن نگوید و رای بر عکس آن نجوید چون رفته رفته هنوز در تراشیدن و خراشیدن
خود گرفتار و تابع بر خلاف او بر بهار انداد و در هیچ جا امری محکم و مبین نگفته اند غیابی

دعوی امر سے کنند و دیگران برخلاف آن حرف زنند و بعقد تا آنکه هیچ هیچ در افتند در راه بمنزل المقصود نیرسند و مشکل ترین جمله مشکلها آنکه حضرات ایمه را نیز مثل خویش ساختند و در بکار خیر تها سپردند بحدیکه ناظرین افادات شان گویند که یکی ازین بزرگان مقدمات دین و مبادی یقین را بکمال زیب و زینت می آراید و دیگری باهتمام تمام پایمال مینماید بلکه هر ناظر و سامع باور کنند که خود آن یکی زیب و زینت داد سعی در ضد آن شروع کرد عنقریب ارباب حیرت بلکه مزید عجائب و غرائب میکتاید سبحان الله مجتهدین برای خویش گویند که قوت قدسیه برای اجتهاد میبایدها بر مسند نیابت امام غائب عن الابصار نشسته ایم و پیروی میکنیم و برای حضرات ایمه دعوی نیابت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دارند وانهم تصریح میکنند که امام را نسخ احکام میرسد چنانچه برمقام خود نزد ایشان مقرر است و من در هیچ کتابے ندیدم که کسی از علمای ایشان ازین عهده برآمده این تناقض را از میان برداشته بجاے خود میدان را رفته باشد چون خود اصول ایشان هم گر ربطی ندارد بیچاره مجیب را از راه تعصب و حسد اجنبی قرار داده خود بمقتضای اصول متناقضه و قواعد متهافته خواهد بود و درینمقام چون لفظ نسخ احکام بر زبان قلم آمد بخیال گذشت که مبادا حاسدین لم و لا نسلم بخل دهند تا ازین دار و گیر چندی بیاسایند پس ضرور افتاد بعضے از اصول معتمده دین و ایمان ایشان یاد کردن تا راه فرار نیابند پس میگوئیم که از انجمله است روایت محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم که بحضرت امام ابی عبدالله صادق عرض کردم چه حال است قومے را که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم متهمت کرده نمیشوند به دروغ لیکن می آید از شما خلاف آن فرمود حدیث منسوخ میشود چنانچه قرآن منسوخ میگردد و دسمور بن خارجه گفت که من می پرسیدم پس جواب میفرمائی باز می آید غیر من پس جوابی میدهی بجوابی دیگر امام صادق فرمود که جواب میدهیم مردم را بزیادت و نقصان گفت راوی گفتم خبر ده مرا از اصحاب حضرت پیغمبر راستی شیوه ایشان بود یا دروغ فرمود که راست میگفتند گفتم سبب چیست که اختلاف کردند فرمود مگر نمیدانی که مردی مے آمد و سوال میکرد پس جواب میداد و باز چیزی جواب میداد که ناسخ اول بود پس حدیث بعضی او ناسخ شد بعضی دیگر را و زرارة بن اعین منتخب از منتخبین عالم میگوید که سوالی کردم از امام باقر علیه السلام جوابی ارشاد کرد شخصی دیگر آمد و همان سوال نمود پس جواب او بخلاف جواب من شد شخصی سیوم آمد پس امام محمد آنچه مخالف جواب هر دو بود و چون ایشان رفتند عرض نمودم که هر دو از شیعه شما بودند باشنده عراق آمدند برای تحقیق و تو هر یکی را جدا جدا دیگر جواب دادی فرمود که این بهتر است و موجب مزید بقای ما و شما است و اگر متفق میشدند برامری واحد هر آئینه مردم تصدیق شما میکردند برای این موجب کمی بقای ما و شما بود و بان

عرض کردم بحضرت صادق که شیعیان شما چنانند که اگر ایشان را اصول نبودی چه بتانهای نیزه و دانش
در چون و چرا گذرند و امر شریعت را بسر برند و چون بسر نرسند اند و شما اختلاف دارند پس جواب داد
چنانچه پدر بزرگوارش فرموده بود این حدیث چنانکه نشان دادم که پیر و بتانی مجتهد
اول پس ملقه ارباب فصول در کتاب خود اساس الاصول نقل نموده داشته بود و سبب مختلف گردیدن
شیعه غیر ازین نیست که گفتم ورنه لازم آید که ائمه هدی معاذ الله بر اصول این دشمنان دوست
نا منفعل مخلوقات خدا باشند و این لزوم هم بافاده معصومین است نه از علم ما و شما زیرا که ابن بابویه
در کتاب علل خود نص امام رضا آورده که اجتهاد فتح باب اختلاف است و اختلاف عین ضلال است
لاجرم بر اصول رفضه عیان شد ناسخ بودن ائمه بعد از ختم نبوت بر اصول خدا تا اختیار دادیا اولی
النهی بجان المسخلفا باشند یا ائمه اهل بیت سید انبیا قدوه مجتهدین نابوده اند یعنی استنباط مسائل
فروعیه از ادله شرعیه میکردند و چراغ هدایت فرا راه امت افروختند و سر منبر و بتاکید تمام
همه کس را چنانچه باید آموختند که ما را چه مجال که بشیخ چیزی از احکام نمایم و جز متبعین و بیان منصوص
نداریم اینقدر هست که در بعضی از احیان از نظر تعمیم سامعین بر اجمال عنایت کردند و دشمنان
دین که در کمین بودند دست سخن دراز داشتن انصاف کوتاه نمودن لاحول ولا قوة الا بالله
و مثالیکه از غنیه و اعدا آورده و ران هم جای ابحاث و ابطال است چه از ینجهت که چون هر کلام حضرت
وحی الهی است تا مطاعن واقعه قرطاس را بسوی فاروق اعظم منطبق گردانند و الی بهم ذلک
کما اشر جنانی بعض طعن الرماح و بانه درین وحل در افتند که حضرت وقت نزول کتاب مختوم
پیش ملایکه مقربین از آل عبا فاتحخلی هر گونه دعوی بسجل فرمودند و جمیع آل عبا یعنی حضرت علی
مرتضی و فاطمه زهرا النفس از عهد موکد و میثاق مشید نمودند پس اینحرکات بطریق اولی رد وحی
الهی و مخالفت رسالت پناهی خواهد بود و عصمت را از جمیع صغایر و کبایر عمداً و سهواً الی آخر ما قالوا
نشانی و اثری بجا نماند القصه چون حضرت میخواست که در شهر مدینه جنگ بوقوع آید و نبود این
کلمات و اراده شریف بحکم وحی الهی نه اتباع ان و همین صورت معین بود پس حاجت مشورت
چه باشد مگر آنکه بر گمان این منافق معاذ الله در وحی الهی متردد بودند چنانچه در بعضی از
اوقات شیطان را لقبص را نشناختند و شد آنچه شد علی ما نقلنا عن کتبهم و با اینهمه بر ما
طعن الرماح کردند تا حضرت فرمودند با صحابه که چون حرب بکفار ضرور شد که برای
خونخواری ما و محو کردن دین اسلام رسیدند و از مکه بر مدینه فوج کشیدند پس نگه کنند که

تا اهل اسلام از خانهای خود بقدر گروهی بر نیایند بایستی ما را تا کی در منزل رفتن و داد شجاعت دادن
یا مقصود ایشان آن بود که زیر سقفی و سایه دیواری و درختی صورت استراحت یابند بخلاف دشت
بیابان که سه تا آبی در و سرد جز زهر تاب و شته مهری در و گرم جز آفتاب نه اگر کفار مغلوب شوند
فبها و رنه قتل بر و ر بازیم و یا اسیر ایم و اگر مردم لشکر ظفر یابند و بر در و دیوار ما برآیند و دا
غارت و نهب کنند بهتر از تقیه و اختیار عبادت لات و عزی چیزی دیگر نیست و چه ازین سبب
که منقولین بسانی امامیه درین زمره که ارباب شوری بودند مدخلی داشتند یا نه برادر کل رای
ایشان چه بود یا از ایشان در مهمات هم استشاره نمود بحکم آنکه هزاران نصوص امامت خواهند شنید و
لیکن از گوساله پرستی دست نخواهند کشید و با تعلیمی صرف نه خواهند گروید اگر چه اول ارکان
یعنی سلمان محمدی که امامیه نقشش یا بال الله مطابق احادیث بکار گذاشتند و غیر از کثرت علوم
دیگر چه صرا و خدا مدر بوده اند بهست که جناب امیر باب علم حضرت بودند و سلمان باب علم الهی
و از بشر تا خالق اکبر فرق بسیار است درغرق مراتب سگی زندیقی در آن وقت حاضر بودند
بشرف اسلام و صحبت شریعت طاهر رسیدند و بالفرض اگر می‌بودند البته از سیمای ایشان
چنان لایح بود که چنانچه در دیگر سیاره که زمین با وصف کشادگی بر ایشان تنگ شد کافی
البحار و غیره من الاسفار المبتنیه مثل حضرت عمار و مقداد و سیکر تعنت پس هیچ یک ایشان اتباع حضرت
درین مشوره نکردند لاجرم عیان شد که از ارکان کسی حسابی بر تمیز اشتبه هم وجود ایشان
را برابر معدوم پنداشت و چه ازین علت که جناب امیر اتجار اعمر مزاج شناس بلکه متکلم انتخاب
بودند متبع حضرت شدند یا همراه اصحاب او در شاقت و تقیه و خوشامد او نمودند تا روز می را بخلافت
شناسند و اگر سفیر بودند که من باب علم و جبرئیل بحکم وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ازین در میگذرد
برای الباب چنانچه لائق در لوامع صاحب تراز الشرح و بسط بیان نموده و لپس یقینا حضرت عمر
از مدعین وحی و صوابست و امری لا جواب باید بحکم خدا و رسولش ترین خدمت پرسیدن نه کاسه
لیسیدن اما آیت و آنی هدایت و رب استشاره حکایت عن علم الهدای میگویم لیس چه
امر برای وجوب باشد کما ذکر فی الاصول فما تعین الوجوب بالفرض اگر واجب هم بود
اتباع شان چه ضرور بلکه بایستی باین آیات لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ
شیدکار المستور با صحابه التفتند چه حیثیتی از خدا آنکه از خدا و رسولش شرم نکرد و میگوید که آنها خلاف رای حضرت
شوری دادند و آنجناب بنا بر مصلحت قبول فرمود و چه تعصب درین کتاب بار بار دعوی صداقت
و قدرت بیان آن زمینها چنانچه جابجا و اتنی نمود و این لفظ را عوام هم بر زبان می آرند و بعضی شرح
آن هم میکنند مجتهد چون از تفضیح مذهب خود می اندیشید قفل سکوت بر لب نیز و حالانکه چون فقیه فسخ

منعکس شده سبب آن اصحاب بودند بالضرورة بجهت بایستی خلاف رای ایشان نمودن و هرگاه در آیت کریمه
وشاورهم مذکور آمد که مجتهد بالاج در طعن ابلج با برام طعن قرطاس جواب این آیت آورده و در انتقام
با وجودیکه کاسه مفید جاری نظام این ملکوت نیست معتمد بنا الیه گردیده پس ناگزیر شد که اول عبارتش نقل
کنم بازا آنرا بقدر مساعدت وقت از بیخ برکنم و آن عبارت همراه ذکر قول صاحب تحفه قدس سره العزیز
اینست **قوله** و نیز در صورت امر بمشوره صحابه که در آیت وشاورهم فی الامر وارد است چه معنی خواهد داشت
اقول کافی است در رد این کلام که نشانه طعن و ملام است کلام شیخنا السعید المفید طاب ثراه که در وقت مناظره
بعضی از نواصب نام افاده فرموده و بعد حکایة که روزی جناب شیخ بخانه شریف البغدادی ابوعبدالله محمد
بن محمد بن طاهر رحمهم الله رفت یکی از متفقهه که او را ابن ثابت میگفتند حاضر شد و از شیخ پرسید که مذهب شما
آنست که حضرت رسول معصوم از خطا و مبرا از زلل و مامون از سهو و غلط و کامل بنفس خود و مستغنی از رعیت
خود بود و حال آنکه خدای تعالی او را باستعانت و مشورت از رعیت خود امر فرموده و گفته وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ شیخ در جواب گفت که مشورت حضرت رسالت با اصحاب خود نه از جهت احتیاج
او به رای ایشان و افتقار او بآن بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از رهگذر امری دیگر است که بیان
آن خواهم نمود ظاهر است که هرگاه معصوم از کبایر باشد باتفاق و مامون از صغایر
باشد نزد مخالفان تو و باتفاق نیز اکمل خلق باشد و رای او بهتر و عقل او وافرتر و تدبیر او محکم تر باشد و مواد وحی
و الهام میان او و خدای تعالی متصل باشد و ملایکه متواتر بر او نازل شده باشند و او را اخبار بانبای امور
اخبار میکرده باشند چگونه گنجایش دارد که او را حاجت افتد باقتباس از رعیت خود که بچندین مرتبه در
صفات از او کمتر اند و مقرر است که حکم کاری که از دیگری بطریق استفاده و استعانت مشوره مینماید
به یقین داند یا ظن کند که آن دیگری در رای و تدبیر و کمال عقل از وی بیشتر است و اما هرگاه داند که
پایه او در امور مذکوره فروتر است استعانت از او بظاهر وجهی نخواهد داشت و از مضمون آیت کریمه
نیز تنبیه بر آنچه گفتم حاصل است زیرا که خدای تعالی گفته وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و وقوع فعل را بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای و مشورت ایشان و اگر امر خدای تعالی
بمشورت ایشان جهت استفاده از رای ایشان می بود فاذا اشاروا علیک فاعمل و اذا اجتمع رایهم
علی امر فامضه و امثال آن از عبارتیکه دلالت کند بر معلق ساختن مشوره برای ایشان میفرمود نه
آنکه آنرا معلق سازد بعزم آنحضرت که متحقق است فاما وجه امر کردن خدای تعالی حضرت پیغمبر را بمشورت
ایشان چنانچه وعده بیان آن شده بود آنست که مراد حق سبحانه تعالی آنست که از مشوره سبب
الفت ایشان کرده و از ایشان طریق تدبیر امور را یاد گیرند تا آداب خداوندی متادب شوند نه آنکه حضرت
را بمشوره ایشان حاجت بود و ایضا میتواند که وجه آن باشد که چون خدای تعالی حضرت رسالت را

آگاه ساخته بود تا آنکه بعضی از منافقان صحابه در فساد مقام بودند و کفار اند و دوستی او را اظهار میساختند و خلاف آنرا
پنهان میداشتند و بهم جمعیان و سعی بسیاری آمدند و ایشان را باعیانهم بآنحضرت نشناسانیده بود چنانکه و من
اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ مَرَدُوْا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّوْنَ اِلٰى عَذَابٍ عَظِيْمٍ
از آن خبر میدهد قول و عز و جل وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ هَلْ يَرٰىكُمْ مِنْ اَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوْا
صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُوْنَ و بعد از آن فرمود يَحْلِفُوْنَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَاِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ
فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَرْضٰى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِيْنَ وَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُوْنَ وَاِذَا
رَاَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ وَاِنْ يَقُوْلُوْا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَاَنَّهُمْ خُشُبٌ
مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُوْنَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ
قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ و قال عز فاتلذ وَلَا يُنْفِقُوْنَ اِلَّا وَهُمْ كَارِهُوْنَ و قال جل ذکره وَاِذَا قَامُوْا
اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوْا كُسَالٰى يُرَاءُوْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيْلًا و بعد از آنکه علی الاجمال حال
آن منافقان خسران مآل رسول متعال را خبر داده بود گفته وَلَوْ نَشَاءُ لَاَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ
وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِيْ لَحْنِ الْقَوْلِ آنحضرت را باین آیات رهنمود با ایشان و سیمای حال ایشان و صادرات اقوال
و افعال ایشان را طریق معرفت حال ایشان ساخته و بعد ازین تفاصیل و حمل آنحضرت را امر بمشورت ایشان
نمود تا آنکه بسخنان بیهوده غرض آلوده که از ایشان ظاهر شود و بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون
ضمیر بیک از ناصح خیراندیش و منافق جفاکیش از تقریر و بیان و فلتات لسان اظهار میشود و چون خدای
تعالی مشورت این جماعت را طریق معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان در اسارای بدر ناشی از
نهایت آلوده بود لاجرم دران مقام کشف اسرار و شکار استار ایشان نمود و جهت تنبیه آنحضرت منزلش
ایشان کرده فرمود مَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَكُوْنَ لَهٗ اَسْرٰى حَتّٰى يُثْخِنَ فِي الْاَرْضِ تُرِيْدُوْنَ عَرَضَ الدُّنْيَا
وَاللّٰهُ يُرِيْدُ الْاٰخِرَةَ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيْمَا اَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ
انتهى ما اردنا من حکایة المنیف علیه الرحمة و ایضاً علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت متفق علیه فریقین است لهذا
مخالفین نیز تاویل این آیت کرده اند و اکثر وجوه مشترک بیننا و بینهم کما یظهر من الرجوع الی التفسیر الرازی وغیره
پس لا محاله کریمه مذکوره صلاحیت احتجاج درین مقام نداشته باشد تفصیلش آنکه فخر رازی در تفسیر خود چند وجه
در بیان مصلحت مشاورة آنجناب از کبرای اصحاب ذکر کرده از آنجمله است آنکه مشاورت رسول خدا ایشان را موجب
علو شان آنها و باعث ارتفاع مدارج شان بود و باین سبب شدت محبت و خلوص طاعت اصحاب نسبت بآنجناب
زیاده تر متوقع بود و لهذا مامور بمشاورت گردید اگر چنین نمی بود در آنجا اهانت آنها متحقق میشد و موجب سوء
خلق و غلظت و فظاظت آنها میگردید و از آنجمله است وجهی که از حسن و ابن عیینه نقل کرده و آن اینست که غرض ازینست که
آنحضرت مامور شده بمشاورت تا دیگران باو اقتدا نمایند و این طریقه مقبوله در امت آنحضرت سنتی جاریه باشد از آنجمله است آنکه

مامور بمشاورت برای آن بود که برای وحلی از صحابیان استفاده نماید بلکه برای آنکه ظاهر گردد بر آنحضرت مقدار علم و فهم صحابه و مقدار محبت و خلوص طویت و اخلاص طاعت شان تا افاضل از مفضول تمیز یابد و جناب رسول صلے اللہ علیه وسلم بر وفق قدر و منزلت هر یک را در مرتبه او جا دهد تا آن حمله است اینکه امر باستشاره برای آن بود تا قدر و منزلت صحابه نیز و مقدار و سوال او به همگنان ظاهر شود و از آن وجوه اربعه که مذکور شد پیر و مرشد شیعیان در تفسیر کبیرش ذکر کرده و اصلا منافات با معتقد شیعیان ندارد و هرگاه آیت مذکوره برین محامل صحیحه محمول شود هرگز دلالت بر انتفای وحی در شان مشاورت نمی نماید پس ازینجا معلوم شد که قول شاه صاحب اگر همه اقوال آنحضرت مقرون بوحی باشد پس آیت وشاورهم چه معنی خواهد داشت سخن محض است و دلالت بر جهل و یا تجاهل او از کلام عالی اعلام اهل تحقیق دارد **قوله اجتهد علیه ما یستحقه** کافی است در رد این کلام که نشانه طعن و ملامت الی آخر الهذیان مردود است زیرا که عنقریب بشواهد و دلایل مکشوف و مبرهن شود که کلام پیشوای مجتهد لطعام جار بی که اکثر اهل ایمان مفرور و توان گفت که چه باشد که او معلم من معلم ملکوت است و ابلیس رئیس المضلین است بالا اینها مغلطه تر نیست و عین و نقل و دین نزد یکی و دفع میگردد ان شاء اللہ تعالی که درین عبارت کلمات از نامربوط و مهمل پس چگونه کلام مجتهد لایق و قبول و نزد عقلا مستحق استماع است و در رد کلام علامه قدس سره العزیز که سطری بیش نیست و مصداق کالجبل الذی لا یحرکه العواصف باشد کفایت نتواند کرد و در نقض آن وانمی تواند شد **قوله علیه ما یستحقه** دهند حکایته که روزی جناب شیخ الی نفس صریح است و را که شامل در آن مجلس ناصبی بود پس اگر مراد از ناصبی آنست که دشمن اهلبیت پیغمبر صلے اللہ علیه وسلم باشد خونخوار و لاعن ایشان عیاذا باللہ چنانچه در اکثر کتب شیعه دیده شد یا بمعنی دیگر که عداوت با شیعه امامیه داشته باشد و با بغض ایشان ازین حیث بود که ایشان توسل بحضرات اهلبیت دارند پس التفات به عادات شان محال مینماید که شیخ مزخرفات کثیره و خرافات شهیره در تقریر خویش ترتیب دهد و آن قوم خونخوار و نابکار را در زنده بگذارد و بعد از آن هرچه با دایا دو کلام او را که ابطال از هر گوشه و لب ییشود و درین عبارت طویل ر ذکنند و او اصحاب کرام را مصداق شان منافقین که بدتر از کفار مجاهرین باشند ابولهب و ابوجهل باشند گردانند و مخاطب نقش دیوار باشد سبحان اللہ امام در غیبت او باشد و در عالم غیب ددو او با مردم نه بینید و او همه با چشم سر معاینه کند و صاحب لب بلا دباشد بهر این مروج مشغل بود و سلطنتی دارد که دو القرنین در خواب بیند و با اینهمه تقیه فرماید چنانچه در سابق از کتاب عماد الاسلام پیر و مهتاب تقریحین جار بی مسطور دیدی واو در بغداد بخانه نقیب الاشراف که البته شیخ خواهد بود یا در بیان شان تقیه رزق افزاید و تقیه نکند و مخالفت قواعد خویش روا دارد و بر خونخوار

از تصریحات نماید کالکنایة ابلغ من التصریح بجا آرد و بر مذهب خود مترتب حرام گردد و در انوقت محال بود
که خلیفه عهده وزارت و دیگر مراتب جلیله عطا شود تا تسنن او را ماننده خدا اگر در تقیه بازی برد چنانچه کنتوری
البیان خلعت در سر کار انکه نیز آن اتفاق او فتاو پس بر بر در صورت مستبعد است که خانه سنی باشد مر
شیخ مغلوب تقیه چنین تقریر کشاده پیشانی بنظم خود منتظم نماید و رطل بوق چنان تقیه را البته ده که بر او عار
سایه گستر و دا اگر معنی دیگر مراد باشد یعنی نصب کننده امام از طرف خویش که از کافی اعور نیز استنباط
میکنند یعنی امید از راه شکایت گفتند بجناب شیعه که آنها یعنی مخالفین یکی را امامی گردانیدند و مفترض الطاعة
نداشتند و فرمایش بر دند و شما او را امام مقرر گردانیدید و مفترض نداشتید لیکن اطاعت نمیکنید که از
سنیان هم شامل است پس بطریق اولی انحکایت را ساختند و در حال شیخ نجدی بر خلاف تقیه واجب پرداختند
و حالانکه امامیه اصحاب خود را ازین امور منع نموده‌اند و هر که خلاف آن ورزد مثل کشی از فقهای سته روی او را
نه دیده‌اند و او را ضایع و قاتل خود عمدا پنداشتند کما سبق هذه المباحث و صاحب خانه بطبیب خاطر چنین تقریرات
شنیده و انهم نفرمود که مناسب نیست بسجد تکلفت میشود پس چنانچه مجادله زندیق را با جناب امیر مثل
مناظره قاضی رطل بوق با فاضل ساختند علم این مناظره را نیز اختراع ساختند و اگر راست پرسی با این
حکایات هم براه سفاهت شتافتند چنانچه بزرگان گفته‌اند ع تحاق و لطف توان کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را ثم هذا عبارت سوالش شاهد بر آنست که سائل جناب رسالتمآب را نه معصوم از
خطا و مبرا از زلل میداند نه مامون از سهو و غلط نه کامل به نفس نفیس نه مستغنی از رعیت خود حال
آنکه مجتهد میگوید که او یکی از متفقهین و مثل فاروق بود و اگر این کلام را بر نکات محمول گردانند پس
هرگاه شیخ نجدی ایشان یکی از جاهلین را الزامی دهد و مفحم فرماید از کیسه چه میکاهد و بازار آکاذیب رفضه
چه رونق میافزاید بلکه ولیکن احتمالی بر بعض نقاد بر او میدهد که شاید آن جاهل شیخ را اجهل دانسته سکوت
کرده باشد حضرت در باره رسالت و تبلیغ احکام معصوم از خطا و خطل و مبرا از لغزش و زلل و مامون
از سهو و غلط و کامل به نفس نفیس و مستغنی از رعیت خویش بود چنانچه از تحقیق امام رازی علیه الرحمة در رسائل
منفرده مثل فتاویٰ در رابعة النهار است و همچنین از شفای قاضی عیاض و شرح قصیده بمیریه و کتب معتبره
دیگر از محدثین سنیه کثرهم الله تعالی فی البریة وضوح تمام دارد و از انجا که حضرت آفریدگار عالم هر یکی را از بنی
آدم مدنی الطبع آفریده و هر نبی و رسول را از بنی نوع انسان پیدا فرمود چنانچه حدود و جامعه و مابعدان برآن
اول دلیل است می توان گفت که حضرت در غذا و لباس و در دعوت دینی انس و صحبت اراده و در مقصری محتاج طباخ و ندا
و خدام و فوج و لشکر بود و هم تخمین و تسهیل اشاعت حاجت داشت و این امور بدیهیه را چه مجال که کسی انکار تواند کرد
در تبلیغ احکام و ادای پیام الہی . قامت و اثبات نبوت و رسالت که ذات و الا صفات او را مستقل نموده
و برای آن مبعوث و برای آن مختار گردانیده اند لیس امور یکه متعلق بوحی باشد و منصوص کرده حاجت استشاره

چیست بلی حاجت مشوره با مور لیست که تعلق بحروب و امور دنیوی دارد و مشترک است میان ما و شما مثل انتظام و سیاست و بیش خشکر گردانیدن و معزول ساختن و امور دیگر از متعلقات دولت اسلام و محاربه کفار بخلاف آنکه
تا بر او شرایطی مانند حیلهٔ آن و ممنوعیت و فرضیت روزه بماه رمضان متعلق است نه شوال الی غیر ذلک من
معالم الدین و العبادات و امور یکه اشتراک دارند نیز بجای خود مذکور است و از ینجاست که حق تعالی مشاقها
بشریه را در کتاب مستطاب برای جمیع انبیا و رسل عموما و خصوصا ثابت فرموده گفته و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام
و نیز کانا یاکلان الطعام الی غیر ذلک من آیات لا تحصی کنایةً و صراحةً صاحب تحقیق را ضرورست که در
سوال سائل غور فرماید مثل شیخ جی دستگیری نه نماید **قول الشیخ النجدی** مشوره حضرت رسالت با صحابه
نمودند از جهت احتیاج او برای ایشان و افتقار او بان بود چنانکه توتوهم کرده بالاتر بکار امری دیگر است
که بیان خواهیم نمود و منتفی شاید که سائل از نفی احتیاج شریف را از انجناب مراد معنی گرفته که حضرت را
چنانچه حاجتی بمشاورت نبود در امور دینی و امور متعلقه وحی در امور دنیوی نیز هیچ امری حاجتی نداشت
جواب آن از آنچه تقریر کردیم واضح شد که اگر در امور دنیوی باشد هیچ منافیه ندارد چنانچه فرموده انتم اعلم
با مور دنیاکم و تفصیلش عنقریب می آید ان شاء الله تعالی و هر گاه وعده خود را شیخ جی وفا کنند بجواب الا
تواند بود و منتشان بجا خواهیم آورد و بحمد الله که شیخ الروضه اینقدر را اقرار کردند که آنجناب از کبایر معصوم بود
بالاتفاق یعنی اجماع سنی و شیعه بر آنست پس تعجبی که از خمینی هم انکار نماید البته کلام شان باطل خواهد بود و علیه
عداوت و عناد ولی است گفته اند که از خرس موی لیس را ما اینکه آنجناب نزد شیعه معصوم اند پس نظر با صول متواتر
منقح بنده را اولان کلام است زیرا که نزد ما کابر شان مثل مجلسی و فاضل کاشی مستعفی از رسالت شدند و تینکه محکوم شدند
متعصب جناب امیر در معامله غدیر و این امور که ایشان در حیات انقلاب تفسیر صافی لطیطراق آورده معلوم است
جناب شیخ نجدی آن را از مغایر میدانند یا از کبایر و بهر حال تحقیق شیخ جی از پا در آمد و برظاهرست که هم
عاقلی این چنین عهده دست بدارد و مستعفی نمیشود تا آنرا نا قص و کمتر نشمارد و موجب مضرت نداند پس از استعفای تفسیر
انهم بثبوت رسید که معاذ الله رسالتیکه برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقرر بود از بین جلیس یعنی از تعمیر
تا آنجناب بتوسط روح الامین خواهش سلب آن بالحاح نمود که دست از آن بردارد و لیکن زیر دست باز برده
چه تواند کرد کما لا یخفی و این امر از سابق هم عیان شد زیرا که تعللات شریف در نصب جناب تقوی باوصف
مزید تاکید ها خود استعفاست معنوی فکیف که در کتب معتبره لفظا استعفا هم موجود باشد کما اشرنا پس کمال بودن
رسول خدا بنفس نفیس و کمال نبوت و رسالت بر کتب معتمده نیز مقام بحث و تفتیش و حاشا که در تعلات و استعفا
مذکور ... تیره که بنده را چه یارا با حضرت رب العالمین بلی شان
نقص ... پس بهر سو رسیله خوار بنده را آنچه باید چنانچه کتاب الله از مضمون پیراست
و مقصود از آن اظهار فضائل یار از اول امر در عالم شهادت عیانا کما لا یخفی و انهم بر عقلا مخفی نیست که اگر

احتمالی در تعلل و تسویف حضرت گنجایش میداشت کامی جبرئیل در شبهای چگونه علی را خلیفه کنم کاش اجازت باشد
که در مدینه بسیم و ازین مهم عظیم فارغ شوم الی غیر ذلک این بود که جناب مرتضوی علی کراهت میداشت از خلافت
حالانکه حریص علی الامارة سجیه‌ای بود که چون کتاب احمر آمده و مشتمل بود بر صحف اثنا عشریه و بر هر ده از وی ائمه مهر
پس هر گاه مهر از صحیفه خود برداشت و السنت که فارغ خطی از خلافت و متعلقات آن می طلبید غیبی ظاهر
شد و بر زمین افتاد و در ما بعد آن با خالد و فاروق نوبت سب و دشنام و صنعت مصارعت رسید پس
تسویف عین مخالفت بلکه عداوت با جناب امیر بود و یکی چگونه هم از علل و معدات آن که رعایت او بیان نیست
ماندم اندر ارز فهم درست ۞ اینکه میگوییم بقدر فهم تست ۞ اصول رافضه مقتضی آن امور است که
خارج از تقریر و تحریر است اگر قوم مذکور در جواب این کتاب اجازت دهند بذکرش از جهت اشنع تر زدن
جسارت توان نمود که در هیچ مذهبی از مذهب کفار نیز نخواهی یافت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و بعد ازین چون شیخ جی دعوی کرده اند اتفاق را بر اینمعنی که حضرت اکمل خلق بود گوییم اتفاق اهل سنت را
بر آن خود قبول داشت فالحمد لله باقیماند اتفاق رفضه بر آن جوابش آنکه آنچه کمال است تا با کمالیت
چه رسد که شخصی محتاج باشد بقراءت و تلاوت قرآن مجید برغبت خود و با شیخ جی او را اکمل دانند خود
اعتراف دارند بسلب آن از کسی که محتاج باشد شکی نیست جز اینکه روایات شیعه موجود است که جناب امیر وقت
ولادت خویش روبروی رسول الله قرآن مجید را بآنجناب تلقی فرمود پس معلوم شد که جناب امیر اکمل بود و را نوشتن
حضرت پیغمبر بسبب محتاج شدنش برغبت خویش و همچنین عقل جناب پیغمبر نزد رفضه کجا بهتر بود و تدبیر
محکم تر زیرا که امامیه نوشته اند که چون بسبب تهمت در باب عائشه صدیقه پیش آمد حضرت استشاره فرمود با حضرت
امیر که چه می باید کردن چنین روایت نمود که عائشه را طلاق باید داد و زنان بسیار اند یکی را باید برگزید و حضرت
صلی الله علیه و سلم چنان انهماک داشت در صحبت او که رای معلم خود بلکه استاد الاستاد خویش را نپسندید
حالانکه جمیع امور نالایق از علم و شدائد بر بودند عائشه صدیقه در دولت سرا مرتب گشت زیرا که ترتیبان بجز دیگر
بر غصب خلافت از حضرت مرتضوی و مبداء آن قطع نظر از امور دیگر داب و بود که در بیماری حضرت به بلال گفت که حضرت
پیغمبر باید بامامت صدیق را امام شد در نماز و آن دلیل شد بر تشقیق و نیز سانحه شهادت حضرت از دست
او بود چنانچه از تفاسیر شیعه موسسه بر اصول امامیه پیداست و در تالیفات فقیر غالبا در نقض طعن ایام مفصل
گشته و شاید که پاره از آن درین مجلد هم آمده باشد و آن تدبیر زهر هلاهل بود و دو سه حرف متوگفتیم و شرح آن
آنچه منافقان در کتب خود آورده اند که اطاقت باشد که بالاستیعاب نبیرها گنجایش المعرض حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم آنچنان بر عائشه شغفی داشت که غمخواری و خیرخواهی حضرت امیر را نشنید و قس علی هذا چون جیش
فحم و زاحد بر لشکر حضرت پیغمبر افتاد و طلحه و زبیر خواستند که جدا شوند و حضرت اجازت نفرمود امیر را از غیظ
فرموده اجازت باید که وجود و عدم ایشان برابر است چنانچه بتفصیل این قصه نیز در حاشیه مذکور یاد می آید و در غیبت

نیز حضرت بمشوره آتالیق و استاد الاستاد گوش مبارک ننهاد و اگر کار بران می‌گذاشت بسیاری از مشکلات را
سیکشا و مثلاً جنگ جمل که وقوع آمد و این نوع فتن بکار و منودی الی غیر ذلک مما لا یتناهی و از ینجا ایشان واضح شد که عصمت
جناب امیر را از ولادت تا وفات از صغایر و کبایر عمداً و سهواً قبل الامامة و بعدها حضرت معتقد نبود و در نصب خلفای ثلاثه جناب
رحیج امر نمیفرمود و به امور بجای خود مستقل گشت که شرح آن در مطولات هم تعیان نمود و از و جواز امیر اعتقادات
نداشت غیر از مقلدین ابن سبا کسی نیست که درباره جناب امیر چنین اعتقاد داشته باشد و آنجناب را مدبر حیله نوبت رسانیده
از تقریر شیخ هم چنان مترشح است که اصول خود هم خبری ندارد و در مناظره هنوز طفل دبستان است بلکه
ابجد فن هم نخوانده و آنچه درین مقام گفته اساس آن بر مغالطه افتاده **قوله** مواد وحی و الهام میان او و
خدای تعالی متصل باشد الخ درینجا جناب شیخ المنفلین را سوال حضرت سید المرسلین و جواب حضرت روح الامین
بیاد نماند که در مجمع البیان طبرسی و صافی فاضل کاشی موجود است زیر و ما نتنزل الا بامر ربک و سوال حضرت
این بود هرگاه روح الامین بروقت افزود و بعد از مدتی که ای جبرئیل مانع چه بود و از زیارت ما پس بیان
آنچه درین آیت کریمه نازل شد که ایشان نیست مگر بامر پروردگار و مجالی نداریم که نقل کنیم از مکانی بمکانی
دیگر و در زمانی و در زمانی دیگر مگر بامر خالق لیل و نهار و هر چند طرح و کلشی و غیره تباخبر باشند از
شیخ المنفلین بر زبانهای بیارند ولیکن کلام در آیات و احادیث است که تقدم آن بر شیعه تبعیه صاحب تفسیر است
کما لا یخفی و هر جا که مستعدی را چنین وهم و خیال در گیرد جوابش همین است و غیر از مجتهد و امثالش کسی را امروز نخواهد
یافت که زعوا القرینین بلبام حسین بجنگاند الی غیر ذلک من المنالیه استاد شیخ المنفلین ایشان ندانستند که آیت مذکوره
که جواب سوال سوالی که ابود درین قرآن موجود است و قالع مواد تقریر اوست یا اغماض صریح بکار بردند و خود را تجاهل و تغافل
زدند یا اعتقاد خلاف این قرآن میز داشتند که حضرت پیغمبر علیه الصلاة و السلام هرگاه اراده فرمایند روح الامین
حاضر شود و البته اقتدار حضرت است ای ثمن عقل این مرتبه لغیر جناب شمل کشائیت و پیدا ظاهر است ای
که حضرت پیغمبر ملائکه را کی بخدمات شان مامور ساخته و بجا برعهدی آنها مسلط گردانیده این امر جناب مر نفسی
ازمکمن بطون بنا برگاه شهود آورده لیس آنجناب را می‌رسید که بهر فرشته که اشاره فرمایند از بان را انجام مجالی
ندارد که سر تابد تخلفات رای صورت اثما در هیچ امری نماید چنانچه استاد شیخ هی یعنی ابن بابویه در معجزه لبساط
مفصل گردانیدند و دیگران هم ساینده صدوق از ساختند و مطابق ضمایر قلوب خویش پرداختند و از زمان
راست گوی جناب مرتضوی آورده‌اند و این مرحل وکلی است که بخیر شیات هم شرح و بسط داده‌اند حتی که بارشاد آنجناب ایشان
در ان مذکور است که اگر کسی از فرشتگان برای ملاقات کسی رو دنیا و حجری دم زند بدون پروانگی من بآن دم بیاد اشتهم
آن رسد لیس اجتماع مواد وحی و الهام نزد شیخ مفید برای رسول خدا چه مفید و حال آنکه در جناب در تغییر
درق ظاهر شد که علی مرتضی چیزی بخیر خواهی مرتب می فرمود و حضرت بگوش قبولش جا نمیداد
و حضرت میخواست که طلحه و زبیر را اجازت سفر ندهد و علی مرتضی منقبض آن امر میفرمود لیکن

اتحاد آرا کجا بود تا بمیان چه رسد تا اختیار جناب مرتضی را بر اختیار حضرت مصطفی می دانسته و بر آن
حکم رانند و از اینجاست که جناب امام رضا ارشاد نموده اند و اسناد شیخ صدوق در علل الشرائع روایت
کرده اند که هر کس بر آن شان تقوی دارد در عالم کمتر بوده و در وی حب متفق الکلمه و متفق الاراده باشند
لیکن حال شیخین تمام بالجمله پیدا آمده و ثابت شد که در اموری که از عالم دین و از قبیل عبادات
نباشد و تعلق وارد و نیز امیر عساکر و افواج و فرستادن و نگاه داشتن لشکر اگر در مدینه مشوره فرمایند
از احباب اصحاب وقتیکه وحی الهی در آن وارد نشده باشد و علاج چنین امور از اصحاب کرام بجویند
و هر چه در ضمیر مقدس داشته باشد بگویند هیچ اندیشه نیست و اگر آدمی در مشوره طالب خیری
باشد رای خود نگوید یا باظهار رای خویش خیر کلی را به جواب [illegible] ندهد بگوید آنرا مشوره توان گفت
که قرآن مجید بدان ناطق است و مفسرین مذکورین که تفاسیر را بر روایات ائمه پر کرده اند نوشته اند زیر آیت مذکور که
یشاورهم [illegible] لا ینفردون برأی حتی یتشاوروا الخ و در مجمع البیان است از حضرت که ما من رجل
یشاور احدا الا هدی الی الرشد که مشوره میکردند و حق تعالی جا بجا بندگان خود را ستوده خصوصا
در سوره شوری که درین خصوص چنین فرموده که و امرهم شوری بینهم و آنچه گفته اند که پیغمبر چه احتیاج دارد که او را
حاجت افتد التجای دشمن بقول شما اینهم ندانی که حضرت رسول اگرچه خاتم المرسلین بود آخر از جمله بشر است
چنانچه گاهی در کتاب [illegible] دیده باشی پس اگر بامور که بار با ایشان التصریح کرده حاجت [illegible] وحی
نازل نشود چه اندیشه و چه باک و اگر اصول خود را مد نظر نداری [illegible] الخ [illegible]
دیگر نازل نشود زیرا که سائل چی [illegible] گفت که اهل مشوره [illegible] در صفات حمیده آیا
نمی بینی که حضرت امیر معلم قرآن مجید بود و سال [illegible] و در [illegible] قواعد [illegible]
کرده و بالیقین [illegible] اصول و قواعد از [illegible] گشته [illegible] از آن قواعد [illegible] از آن بعضا [illegible]
که حضرت امیر دوش بدوش جناب پیغمبر بوده [illegible] امامت از رسالت هم [illegible] که اگر صفات را بشمار
گوی سبقت بوده اند اگر در غیاب علم را اعتبار [illegible] جمیع علوم دینیه راجع بکتاب الله است و آن قبل از
نزول امو [illegible] حضرت مرتضوی است و اگر شجاعت را [illegible] رتبه ان [illegible] رسیده که اگر جبرئیل [illegible]
را [illegible] ذوالفقار [illegible] ان [illegible] ذوالفقار گاو زمین را دو پاره گردانیدی زور و شجاعت را [illegible]
نباشد و در همه غزوه [illegible] رفته در فتح و ظفر وحده لاشریک بوده و در خیبر را او قلع کرده و سپر [illegible]
با حضرت پیغمبر در راه خدا و خود را [illegible] و منقبت [illegible] زیاده از بیان است او [illegible]
با کسی [illegible] و شیخ المفضلین [illegible] خود هم [illegible] و با ایشان [illegible] بسیار [illegible]
که در [illegible] بودند و [illegible] از [illegible] و [illegible] لعنت کردند این [illegible]
الطریق اولی که ضروریات [illegible] را فر [illegible] و برای مجادله و مطالعه [illegible] قوله [illegible] حکیم [illegible]

ازدیگری بطریق استفاده واستعانت مشوره می نماید الخ درین افاده هم شیخ جی از امور نفس الامریه غافل شده بدرستیکه
نفرمایند که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم در باب عائشه صدیقه با جناب علی مرتضی کرم الله وجهه استشاره نمود لهذا جناب
موصوف را قطعا یا ملنا در رای و تدبیر و کمال عقل از خود بهتر دانست یا کمتر بر تقدیر اول بایستی اتباع فرمودی
حالانکه خلاف آن صورت بست و مفاسدی بران ترتیب یافت که تا امروز بلکه الی یوم القیامه وبالش بر تمامی خلق
محیط است که خلفا مذهب و ملت تبدیل کردند و باتباع شان معاذ الله تا امروز اکثر افراد عالم بخارزار ضلالت
گرفتار اند و آنانکه اقل قلیل و اذل ذلیل بر مذهب پیغمبر صلی الله علیه وسلم قیام دارند آنها را کافر و فاسق میشمارند
پس آنچه بر اصول شما لازم آید معاذ الله گفتنی نیست که زبانم از تقریر آن میسوزد و در روایتیکه در آن حکم جناب امیر
است بعد الشوری که عائشه را طلاق بده جمهور شیعه خصوصا پیر و دهقانی پدر مجتهد الزمانی آنرا می ستایند و اگر
اکثر از خود در صفات مذکوره فهمید قاعده که درینجا شیخ جی قرار دادند باطل شد و از عجائب آنکه ضعفای عقول
هم پی میبرند در قلیلی از ایام که فلانیه از ازواج با محبت اهلبیت است و فلانیه دشمن و ناصبیه واجب الطلاق بلکه
بادی نکاح درست نیست بالاتفاق بلکه نجس العین است و هزاران بار در واقعات دشمنی اهل بیت از صدیقه
صدور یافته کما فی الاصول سیما فی البحار و حیات القلوب و رسول خدا با وجود آن صفات حالش معلوم نفرمود
لاجرم علم امامیه بر علم پیغمبر زاید شد و اگر دیده و دانسته طلاق نداد نقص پیغمبر معاذ الله و نبال رفعته
تا بسر من نمیگذارد و خفیف که علت طلاق برای حضرت خود مفسرین شیعه بیان مینمایند طرفه تر آنکه چون حضرت
زوجه دیگر را که حفصه بود و شرکت نصب با صدیقه داشت طلاق داد حضرت جبرئیل سفارش او نمود انها صوامة
قوامة و هیچگونه بخاطر کسی نگذرد که این سفارش برای ناصبیه بودن بروائی جناب حدیث باشد پس این نصب
از کجا بکجا می کشد و این بدان ماند که چون شکست در بعضی بازوقات بر سنیان افتاده حیله ایشان گفتند
که خدا رافضی شده و درینصورت علمای رفضه از تعصب این بزرگان و خداوند غالیان خبری نیافته بلکه حسنا
پنداشتند و اگر کسی را دغدغه باشد به مجمع البیان رجوع کند که سفارش جبرئیل بهمان الفاظ خواهد یافت
ان شاء الله تعالی و از ینجا بوضوح پیوست که روزه و نماز ناصبی در بارگاه الهی مقبول است پس نماز و روزه سنیان
و دیگر عبادات خالق الارض و السموات بطریق اولی که محب اهلبیت اند و نواصب را بدترین کلمه گویان
میدانند و عصبیت اعور المحدثین کان من الکافرین هر دو چشم باید نگریست که حدیث امام صادق به تمیمی
روایت میکند که نماز و زنای ناصبی هر دو برابر است فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ که رفضه مطابق
حق الیقین و بحار الانوار بلکه جمیع کتب مذهب درین اعتقاد بدان دارند که علوم جمیع ائمه هدی ماخوذ از امیر المؤمنین است
و علم آنجناب از جناب سید المرسلین و علم حضرت از روح الامین و علم او از علم حضرت رب العالمین ولیکن در بخصوص که بروایت
امام صادق از کافی نقل کردم سلسله مذکور از هم گسیخت و خاک مذلت بر سر مدعین ولای اهلبیت طاهرین ریخت
مقبول است پس قصه هر چه میگویند از مفید تا مستفید

وزراره با این همه پایمال هر پیر و زال گردید والحمد لله رب العالمین و درین مقام بسیاری از اجلۀ شیعه از
مذهب رفضه دریده و همین در تحریر خاطر احقر موج زنست از لوازم باطله مذهب معلوم حرفی گوش بکن که
که هرگاه حال حکیم هر کلام شیخ نجدی چنین است که استشاره نمیکند مگر بکسی که او را بهتر از خود داند پس در علوم
دینیه چسان از کسی استفاده خواهد فرمود که ازو کمتر خواهد بود پس کتابی که از تصانیف ائمه هدی بسعی صدوق
رواج یافته بود این شیخ الناصبین از زیر و زبر و بسیاری از تحقیقات آنرا ابتر گردانید حالانکه هر دو صدوق و
بالذات و بالواسطه استاد او بودند زیرا که اسامه که از اوائل اصحاب است و در ابتدا وقت خلفا شکی و شبهه
نیست که مدعی خلافت خویش بعد رسول خدا بود کما روی الحلی فی نهج الحق و صدقه الکشوری و بارها گذشته
که غیر از دوازده امام هر کسیکه مدعی امامت شود کافر است پس استفاده امام رضا در کتاب مذکور از اسامه
البته دلالت کرد بر قاعده شیخ نجدی که اینها بهتر باشند از امام بالاولی الی غیر ذلک من المفاسد التی لا تحصی
پس کجا ماند آنکه ائمه ما در میان سبل بهتر اند از انبیا بلکه اولو العزم من الرسل فانظروا یا اولی الابصار ما ذا فی
کتب هؤلاء الاشرار قوله و از مضمون آیت کریمه نیز تنبه بر آنچه گفتم حاصل است الخ درینمقام نیز شیخ نجدی
از اوج زحل در قعر گل سیاه بحال تباه فرو رفتند چنانکه شیخ در گلستان فرموده ~ پاکدامن چون زید
بیچاره ٭ او فتاده تا گریبان در وحل ٭ تفصیل این اجمال آنکه اگر مراد ازین تنبیه معنی محدث اوست
که قائلش میگفت که هر چند کنده ولیکن ایجاد نشده پس عجب نیست که این احداث که کفر معنوی عبارت
از آن باشد او را در قعر گل سیاه مصداق ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها از مقام
قارون بر اصول مسلمین بگذراند و بر اصول منافقین بمقتضای معجزه باهی که از دست حضرت امام سجاد زین العابدین
صدور یافت تا مقام حضرت ذو النون رساند زیرا که رفضه هم از معصومین احادیث متواتره المعنی نقل کرده اند که
هر که در بیان معنی آیات قرانی رای خود را دخل دهد و باب تعمیم و تخصیص از جانب خویش بی اقامت براهین بکشاید
ماوای او جای او دوزخ خواهد بود و این وعید ها را پایانی نیست از انجمله آنکه محدثین و مفسرین امامیه مثل صدوق
وغیر او آورده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من فسر القران برایه فاصاب الحق فقد اخطا و از انجمله
آنکه من فسر القران برایه فلیتبوء مقعده من النار و امثال این احادیث چنانست که مفسرین ایشان بران اتفاق دارند
و اختلافی میان ایشان نیست چنانچه از بحار الانوار وغیر آن نیز واضح است اکنون رجوع بکن بتفاسیر ایشان
پس بسیاری را خواهی یافت که معانی قران مجید را از هر مفسر آورده اند و هر چه نزد ایشان مقبول نیست در قدح او
میکوشند ورنه بر حالش میگذارند و جمعی هر چه حضرات معصومین فرموده اند بران اکتفا میورزند از جمله گروه ثانی
فاضل کاشانی است که مدح تفسیر خویش را در دیباچه آن بدین حیثیت آورده بالجمله در معنی مذکور از دیگران
گوی سبق در ربوده آمدیم بر آنچه درین مقام مقصود است یعنی سره کردن و عیار مقوله استاد الشیخ والسید را
دیدن پس بدانکه محدث مذکور در تفسیر صافی زیر آیت وشاورهم فی الامر می نویسد فی امر الحرب وغیره مما یصح ان یشاد

فیه استظهار برأیهم وتطییباً لنفوسهم وتمهید السنة المشاورة للامة عن النبی صلی الله علیه وسلم لا وحدة
اوحش من العجب ولا مظاهرة اوثق من المشاورة وفی نهج البلاغة من استبد برأیه هلک ومن شاور
الرجال شارکها فی عقولها وفی الاستشارة عین الهدایة وقد خاطر من استغنی برأیه وبعد سطری نرید فاذا
عزمت قلبی منها بید فاذا وطنت نفسک علی شیء بعد الشوری فتوکل علی الله فی امضاء امرک علی ما هو
اصلح لک فانه لا یعلم سواه از این عبارت چنانچه می بینی امری چند بر آمد یکی آنکه مفسر مقید و خاص گردانیده
امر طلب مشوره را بمهمات حروب و اموریکه لایق شوری باشد از غیر معالم دینی که رای اصحاب را در ان
بجه نبود و هرچه در خاطر شریف باشد روبروی ایشان بگویند و ان نیست مگر وقتیکه وحی الهی در ان
نازل نشده که درین جنگ چنین طور می باید کرد بعد از ورود وحی و بیان الهی طور آن از صحابه چه دانا
چه معنی داشته باشد که حاجت مشوره باقی نماند بدیهی است که در شعایر و معالم دینی اصحاب مشوره نتوانند کرد
که نماز صبح قبل از طلوع گزارند یا بعد از ان و زکوة بقدر حصه چهلم دهانند زیاده بران و فرضیت روزه متعلق
بشهر رمضان است یا شوال الی غیر ذلک دوم آنکه عزم شریف را مفسر مذکور مقید گردانید بسعدیت از مشوره
اصحاب کرام سوم آنکه فواید استشاره بسیار است بعضی را بیان کرد که قوی گردانیدن است امر برای
که دادن رای یاران طلب فرمایند و ایشان نیز خوشوقت خواهند شد که حضرت سرور دو جهان از کمال عنایت
و غور شفقت رای ما طلبید و اگر رای کسی پسند آمد مفتخر و مباهی خواهد شد چنانچه علمای شیعه از جناب مرتضوی
در دو سه امر روایت کرده اند و انشاء الله تعالی درین اوراق مجملاً یا مفصلاً می آید و دیگران هم بر اوصاف
جلیله و مناقب جزیله او مطلع خواهند شد و او را فیما بینهم ممتاز خواهند کرد از ینجا ایشان و هرکه متاخر است تا قیامت
او را مطمح نظر خواهد ماند که مشوره طریقه حضرت است باید آنرا محکم گرفتن و از دست ندادن و انیکه شنیدی از شیعه
منافی امر سنیت محقق که الحق در تفاسیر مفصل آورده اند از انجمله صاحب لباب میفرماید انچه حاصلش در فارسی بدان
میرسد که علما اتفاق دارند بر انکه هرچه نازل شد دران وحی از جانب رب العالمین نمیتوانست جایز نبود حضرت صلی الله علیه وسلم
را از امت خویش رای جستن و مشورت طلب ساختن و [illegible] نیست که حکم مشاورت دران بود که وحی تشریف دران
اجلال نیافته و انهم از امور دنیوی و مصالح اخروی که کدام میدان مختار گردد و فوج جا بجا متفرق یا مجموع ان مقابل
دشمنان باشند و [illegible] ازان میگوید چه بیرون شهر یا اندرون آن اتفاق افتد و مانند این امور و درین مقام و [illegible]
است اگر عبارات مفسرین بلکه محصل معانی آن تلاوت آیه التی اوراق کتاب تطویل کشد الغرض چون این قدر [illegible] سامعین [illegible]
یافت بکلمات طیبات حضرت معصومین موید و مشید گشت اکنون بکلام شیخ الشیوخ رفقه ناگزیر است توجه نمودن [illegible]
از ناسره ممتاز گردانیدن پس بعد از شق اول میگویم اگر مراد تثنیه النست که موید باشد باقوال عترت طاهره از حضرات
معصومین پس انچه محقق بود در التفسیر مذکور و النسبی از تحقیقیکه مفسر مذکور بعمل آورده و بنقل احادیث ازان ظاهر
که مشوره در امور دینی نمی بود بلکه در امور جهاد و حروب و این امر از اجلای بدیهیات است معهذا از وحی حاجت باستخراج

رای اصحاب نیست و شیخ جی آنچه گفتند نه امری بدیهی است زنهار مستند شود لهذا زبان آوردند و هرچه گفتند
پی تامل و غور بود حتی که دلیلی بر تتمه تراشیده خویش ترتیب دادند انهم ازین باب است که بیک و حمد
بر نقیض مدعاییش آن دلیل میگردد و آن اینکه خدای تعالی گفته وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
وقوع فعل را بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای مشورت شان لیکن عزم نمیشود مگر بلحاظ اطراف نسبت
و تمام رفتن السورة عند الاطلاق فتیج ما هو ضد المفید والمستفید کلیهما که تحقیق عزم چنانکه گفتیم عنقریب نقلا
از کتب رفضه میاید علاوه در کلام شیخ جی هنوز گنج و کاو باقی است نه بینی که از عبارتیکه شیخ جی نوشتند
و تقلید حضرات ائمه در کمان خود اصلاح قرآن مجید بعمل آوردند ازان عبارت پیداست که هرگاه جمع شوند و
متفق الرای گردند آن امر را جاری کنند و در روایات فریقین موجود است که حضرت حکم فدا در اساری بدر داد
حالانکه مشوره فاروق رض و سعد بن معاذ قتل اساری بود و در روایات فریقین آمده که حضرت فرمود که اگر
عذاب خدا آمدی عمر و سعد بن معاذ فقط نجات یافتندی که ازان هردو بر قتل اساری رای میزدند و فدیه را
تجویز میکردند رسیدم بر انکه شاید متوهمی سر بر آرد و گوید که حاشا که ائمه اهلبیت گاهی بر محاورات اعتراض
کرده باشند تا صحیح شود و انچه مولف دعوی تقلید ائمه برای مفید میکند و جوابی مختصر انکه قصور متوهم است
که اصول خود را نمی بینید که در بسیاری ازان خواهد یافت که حضرات معصومین بر آیات بینات اعتراض کردند
و محاورات قرآنی را التغلیط نمودند بر گمان رفضه بعدین و کار مسلمین نیست که تعزیرات اعتراضات می نویسید
و جوابهای دندان شکن بلکه شکننده رگهای گردن میرتب میفرماید آما بر ناظرین تفاسیر الحجج این امر
مخفی تواند بود ولا والله ثم لا والله بلکه کتب منفرده درین ابواب ساخته اند و از عجایب که کتاب شیخ عبد القادر
غفر نه قدوه اهل مفسرین ابوبکر را از لیست که صدها اعتراضات را جواب داده بخلاف علمای رفضه که گویند و از تحریر
شان پیداست که ائمه اهلبیت طاهرین تحریریت معجزه باقی جد المجید خویش را در زمانه یادگار گذاشته اند حجره ازان
یا تو میگویم که ضریر قمی زیر آیت کریمه که مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
می نویسد قرأت عند ابی عبد الله فقال لقاریها الستم عربا فکیف یکون المعقبات من بین یدیه انما المعقب
من خلفه فقال الرجل جعلت فداک کیف فقال هذا انما نزلت له مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِّنْ
بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَمَنْ ذَا الَّذِي يَحْفَظُ الشَّيْءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَهُمُ الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ
بِالنَّاسِ و این اعتراض را در جای دیگر چنانچه باید برای اظهار روسیاهی قمی رد کرده ام تا عقلا و نقلا دانی
که این منافقین خواسته اند که بابطال قرآن مجید پردازند و ظاهر سازند که انشاء و املاء هر دو غلط است
تا دین و شریعت همه برهم شود و لا حول و لا قوة الا بالله بلکه بر ابطال آن دلیلی قایم توان کرد
و آن اینکه حرف فا بر فا و اتصال و بعدیت را میخواهد و چون مترتب شد یا قبل بعدیت بکلف
بر آمد و ازینجاست که در صافی بعد از دیدن احادیث و نوردیدن تعقیب عمر از مقام قید مشوره

افزوده که صاف ازین کلام پیداست و کلمتی در زعم ان نیست یعنی بعد از مشوره اصحاب امضا کن و لهذا بر توکل
بدار چنانچه حضرت باعرابی اموخت که شترش رسیده بود که نیست توکل کن و زانوی شتر را به رسن محکم گردان
و در مثنوی ترجمه آن نظم فرموده ع بر توکل زانوی اشتر به بند و این حدیث که با دیگر وایات در باب در امور
شیعه مرویست شیخ جی را یاد نمانده و تحقیقات حضرات مجتهدین که کتب اربعه و شروح آن ازان پر است
با انهمه تخفله تا که عوام طلبه هم ازان منکراند شیخ جی را لقب مفید تحصیل انجامید و این از حضرات روافض بعید
نیست امروز همین مجتهد الزمانی را که حالش درین کتاب ناگفته بکجا رسانیده حتی که نام او را از مزید
التعظیم نه از جهت کفر و لعنت جز قبله و کعبه و سلطان العلما تعبیر نمیکنند حالانکه او از طعن الرماح که هر کس از شیعه
بر تالیف آن جناب زده انهم نه دانسته که جناب امین در کدام وقت بعالم شهادت رونق افروز شده بودند و در واقعه
واقعه شریک جناب امیر و کارگزار تواند شد و انهم قبل از جنگ بدر فاعتبروا یا اولی الابصار و این تجهر
بحال مرثیه خوانی حقیقه رمتا به یست که عمرش گذشت و ندانست که سواری امام حسین در فیض آباد و در سرای
یونس آمد یا بسرای مرزا الغرض اگرچه عزم را بحضرت نسبت فرمودند لیکن خامی تعصب و اقبال ندای
نعینی باواز بلند میدهد که آن عزم مرتب است بمشوره اصحاب کرام معهذا از قراءات اهلبیت عزمت
صیغه متکلم است چنانچه در صافی گفته که عامه از امام صادق آورده اند عزمت بالضم و در مجمع البیان بصیغه
روایت کرده و مفتشو باعتراف کاشانی طبرسی آنکه چون ترا من توفیق بخشم و ارشاد کنم پس توکل کن بر خدا و حاصل
قول باری عز و جل آنکه اگر وحی نازل شود حاجت استشاره و استخاره نیست بر خدا توکل کن در امضا
وار نه مجلسی چیزی میرس ورنه با اصحاب خویش استشاره بکن و بعد از مفاد و فحوا کلام پا الیشان امری را که
محقق و معین گشته بجا ارد الحمد لله که همه امور این باب در دو حرف جامع ادا شد و از شیخ جی هیچ استادی
بظهور نرسید و شاید که شیخ نجدی چنان به سخن پروری منهمک شدند که ازان هم خود را مقابل چنین قول
ساختند و بر هر کس عیانست که نسبت با سباب منافی توکل نمی باشد و شیخ جی از صیغه خطاب چنین
عبارت فرمودند که حالش نیز از قراءت معصومین ظاهر شد یعنی اختصاص نسبت عزم هم باقی نماند اکنون
حال ایفای وعده که با مخاطب خویش فرموده بودند مختصر آیا بید شنید که حقیقت انیست که مرا توقعی ازین جانب
نبود زیرا که ازین اوراق هم در اکثر مقالات هویدا گشته که هر بلائی که بحضرت ائمه رسیده از نمامی و غرفا
رفضه بود حتی که مطابق اصول مذکوره سابقه از کتب شیعه قتل ایشان عدا نموده اند نه سهوا و انهم در جمیع
صحیفه بیان گردیده شکایتی از اقوال ائمه که کمتر از هزار دشنام نباشد که مار الغضب گردید برای امامت و
مفترض الطاعت و النسبه و لیکن رنهار زبدان وفا نه نمودند و در اذاعت چه عهود و تاکیدات از جانب
ائمه رفته که همه را یگان یگان شکستند و بر اصحاب لکار و نقش مطاعن بر بستند پس ازین مجانسین
توقع ایفای مواعید و عهود هم اصل دور است لاجرم ایفای وعده را نفی در خطاب یا صبی التعبد از باب کرامت

خواهد بود خرق استاروانا علی ذلک من الشاهدین و آنچه گفته که وجه امر مشاورت آنست که حق تعالی
آنست که سبب الفت گردد و طریق تدبیر امور را بدیگرند و به آداب خداوندی متادب شوند الخ بالیقین اول از
معنی مشاورت خبر دادن که استخراج رای باشد و هرچه بعد از گفتگوی اصحاب قرار یابد و هرچه باقی نماند
بجد و جهد بجا آرند و شیخ جی بلی انکه این معنی را معین گردانند در پی التعلیلات گشتند و در مغالیط بروی خود در
افتادند و شکی نیست که از مشاورت طلب چیزی است که حاصل نبود و آن مشتمل است بر فواید یکی آنچه الفاظ
والنسبی و از اینجاست که اهل لغت نوشته‌اند و محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین نیز تصریح کرده که اصل
مشوره استخراج رای است که می گفتند شرت العسل منه یعنی استخراج کردم شهد از نحل و مشاوره و استشاره
بیک معنی می آید پس معاوضه کلام برای قرار یافتن امر است و رفع تردد و همچنین فواید دیگر که بعضی جا بر توانند
و بعضی منیج الی غیر ذلک چنانچه مفصل خواهی دانست و معنی وشاورهم فی الامر ای فی امر الاسلام لطیبنا لقلوبهم
چنین است بر بیان او که رای اصحاب را استخراج بکن و مطلع شو که در قلوب ایشان چیست تا امری
بلی غبار قرار یابد و شیخ جی این راه را قبل از این مسدود کردند که زنهار جایز نیست حکیمی را چیزی از
کسی اخذ کردن پس شیخ رفضه در وحل مخالفت قرآنی افتادند بعد از این باید دانست که
اهل لغت صراحة گفته‌اند که عزم نام تصمیم قلب است بکردن چیزی مثلا و صاحب مجمع البحرین بعد تلاوت
آیت کریمه وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا میگوید ای رأیا
معزوما علیه یقال عزمت عزما و عزما بالضم و عزیمة اذا اردت فعله و قطعت علیه حدیثی را هم بشنو
که در مثال آن از حضرت امام محمد باقر نقل مینماید که مشتمل بر رفعت شان حضرات انبیا باشد تا صحبت
و انکار و عداوت ایشان را بجناب پیغمبر خدا و عترت معصومین ثابت گردانند و از آن واضح شود
نزد عم روافض که نواصب بر جاده قدیم حضرات انبیا و رسل میروند و معذور بلکه ماجورانند و آن
حدیث اینست عن الباقر ع قال عهد الله الیه فی محمد والائمة من بعده فترک ولم یکن له عزم انهم
هکذا والعزم والعزیمة ما عقد علیه قلبک انک فاعله صحیح دانی که حضرت امام محمد باقر ع که در کتاب
مختوم الذهب الاحمر مامور باظهار حق بودند لفظ ترک چرا آوردند و داد بلاغت دادند تا معلوم
شود که لفظ نسی در آیت کریمه مذکوره بر نسیان و سهو محمول نیست که دامن حضرت آدم را بکمال خط
ای از این لوث پاک توان ساخت بلکه بمعنی ترک است یعنی از وعده و میثاق گرفته بودیم که باید
در حق این سیزده تن چنان اعتقاد صمیم داشتن که ایشان برگزیده تمامه عالم اند و بدرجه
ختم رسالت و امامت رسیده اند و مهدی نه کسی چنان و چنین است کما فی الاخبار المستفیضه
بلکه نام جناب امیر ع و فاطمه ع و امامین و ذریات در این آیت نازل بود حتی که در بعضی از
التفاسیر القسم عربی موجود پس آدم این عهد را نقض نمود و ترک کرد و زنهار اعتقادی

چنان نداشت که بدان مامور شده بود پس شیعه که تا حیث نشان در سابق ولاحق میدانی و شب و روز
منشوی چگونه درباره حضرات ائمه خصوصاً و مخلوقات خدا عموماً دفع البعد فرمایند و این بحث را
پایانی نیست و متعلقات آن نهایتی ندارد پس اجازت بده که در آنچه بودیم یعنی عذرت شیخ الخوض خصوص
توجیه کنیم که چون معنی عزم تصمیم قلب است ان را با استشاره چنان ربطی و مناسبتی است که بدیهی لوا کلفت
که بعد دوران کلام و استخراج آرا امریکه دران ترددی باشد یقین می انجامد و غباری باقی
نمی ماند و بعد ازین غیر از امضا چاره نیست و قبل ازین از احادیث ائمه معصومین بر گذشت که مصالح
امور را غیر از جهان آفرین که میداند اگر آدمی در حالات خود و حوادث روزگار نظر کند و محاسبه
در دل خود کرده باشد میداند که اعتقاد کرده بود در اثار که فلان امر مصلحتی جاکاه بود و بعد از
ده سال بلکه بیست سال دانست که عین مصلحت بود قال الله تعالی وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا
وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وانیکه شنیدی در دنیا است و اگر مصالح اخروی را میدانستی میگفتی
انرا بدایتی و نهایتی نیست و آنانکه بعضی از امور را درباره حضرت رسالت شنیده بودند و از مخبرین
حال غزوات و مجاهدات را پرسیده و انها که گاهی چشم زخمی هم بلشکر حضرت میرسد زبان بتصدیق
گشادند که در کتب سابقه چنین دیدیم و شنیده بودیم که شما میگوئید باقی ماند درین مقام
آنچه طبرسی مولای رفضه خصوصاً آقای این پدر ولیسر تحقیق کرده پس بدانکه زیر آیت
کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ میگوید ای استخرج رایهم واعلم ما عندهم واختلفوا
فی فایده مشاورته ایاهم مع استغنائه بالوحی عن تعرف صواب الرای من العباد علی اقوال
احدها ان ذلک علی وجه التطییب لنفوسهم والتالف لهم والرفع من اقدارهم لیبین انهم ممن یوثق
باقوالهم ویرجع الی ارائهم عن قتادة والربیع وابن اسحق وثانیها ان ذلک لتقتدی به امته
فی المشاورة ولم یروها نقیصة کما مدحوا بان امرهم شوری بینهم عن سفیان بن عیینه وثالثها ان ذلک
للامرین لاجلال الصحابه ولتقتدی امته فی ذلک عن الحسن والضحاک ورابعها ان ذلک لیمتحنهم
بالمشاورة لیتمیز الناصح عن الغاش وخامسها ان ذلک فی امور الدنیا ومکاید الحروب ولقاء
العدو وفی مثل ذلک یجوز ان یستعین بارائهم عن ابی علی الجبائی و از ضمیمه این خامس ظاهر
است که در بیان فواید مشاوره حصر مقصود نیست و اصل همانست که بار بار گفتیم معنی استخراج
رای صحابه کرام و توثیق و تنقیح مرام باوارده کلام و برین مشاورت فواید بسیار است غیر
محصور باز طبرسی متصل العبارت می نویسد عن جعفر بن محمد و عن جابر بن یزید فاذا عزمت بالضم
فعلی هذا یکون معناه فاذا عزمت لک ووفقتک وارشدتک فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ای فاعتمد
علی الله وثق به وفوض امرک الیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ یعنی الواثقین والمعتمد علیه

والمنقطعين اليه والاكلين امورهم الى لطفه وتدبيره چون برين عبارت اطلاع يافتے
وانچه داب بعض مفسرين است بتصريح احقر الانام بالا شناختی از سكوت ورزيدن در
انچه مقبول است وبرد وقدح لب جنبانيدن در انچه مقدوح است عيان شد
كه مولای وآقای مجتهدين را در هيچ مقامی جای سخن نبوده ورنه باب قيل
وقال برامی كشاد وبنياد جدل وجدال می نهاد چنانچه زير آيت كريمه اِنَّكَ لَا تَهْدِي
مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ در تفسير مذكور ديده باشی الى غير ذلك
من الآيات پس عيان شد انچه بالای اين مقام بخوبتر وجوه تمهيد يافته كه حكم مشوره در
حروب بود يعنی استخراج آرای صحابه وعلوم ايشان نه در معالم دينی كما بينا امثلته و
در فوايد استشاره مذكور بكمال عنايت بحال اصحاب ورفع درجات شان لحوظ انكه اين
عروه وثقی را از دست ندهند كه خدای عزوجل مدح كسانے بيفرمايد بلی مصلحت آن بود كه زنهار
اين مردم را درصدد تقرب نميدادند ورازی با ايشان نميگفتند كه حالا گفته اند شيئت را چو لفظ كنی وخوار
بدولت تو نكه ميكنند با نبازی وغير از جناب امير كه چنان معصوم بود كه وانی هرگز راه مشاوره
وچون اكثر مشاورت با شيخين بود والبته مذهب رفضه باطل گرديده طريق الفت با اهل دنيا غير
ازين نبود كه در اسرار اهل نفاق را غنيمت فراوان را مستخفيند كه هركه زر ويا سير فرو آورده ور نثر از دهی
آيتی دوش است كه برين سنت سيروند وغير نمشر ناصح از خير ناصح وحضرت را استعانت در امور فائده
جانبی بود وامر جديد انكه خود حضرت در بعضی از امور مثل تابير النخل با اصحاب كرام فرمود انتم اعلم بامور
دنياكم پس استخراج رای اصحاب وبعد از مشاورت شان امضاء امر منافی شان حضرت نباشد
اكنون نغيست ونابود شد انچه رئيس المنافقين يعنی شيخ نجدی تيار داده وخود بافته وتافته بود ورئيس اهل
حيا كتب يعنی فرزند مومن جان لبنی لب افتخار كشوده واين وجه اول بود منتقدم التشرف وموعود والی
راست پرستی بر اصول ما موجب مزيد الفت شده وهم سبب ارتفاع مدارج اصحاب كرام كه با داب الهی
در رسالت پناهی مشاورت شدند وانهم را ياد گرفته آنچنان لعمل آوردند كه به بركت آن عالم
بنور دين اسلام منور گرديده ودنيا را باغ وبهار گردانيده وبر اصول رفضه وخيالات شان
هرگاه مشاوره با اهل نفاق بود مشاورت مذكور زياده تر موجب نفاق وشقاق وغصب
خلافت شد كه رراه ارتداد گرفتند معاذ الله پس قصه مصلحت لغتنا دشنيد كما لا يخفى حالا باقی
نماند از كلامش بجمع كردن آياتيكه در كمال مذمت اهل نفاق وارد شده وتشنيع مفسرين
وبر كسيكه براه رفض قدم نهاده وانرا بر وسائل مهاجرين وانصار از راه نفاق راجح ساخته
ودر تعميم اين امت حقيقی كما عرفت از در مثالب برانده كما فی البصائر والنجاد وغيرهما پس

مناسب آنکه درین باب نیز از نظر اجمالی دریغ ندارم **قوله** و ایضا می تواند که وجه آن باشد الخ این وجه
تا آخر قول شیخ المهلین که بعد ازین تفاصیل وجل آنحضرت را امر بمشوره ایشان نموده دلالت
بران دارد که سوره توبه که اکثر این آیات دران است قبل سوره آل عمران باشد که آیت مشوره
دران نازل گشته و فساد آن خود از کتب ایشان مرتصریح و قبول قدوه المفسرین ایشان کالشمس
فی کبد السماء واضح است که سوره توبه تمامی در مدینه منوره نازل شده مگر بقول بعض خاتمه آن که
لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ یعنی دو آیت بیش نیست و زینهار دران دخلی ندارد ملی
نبود بلکه این سوره بقول بعضی از مفسران آخر ما نزل من القرآن است و مفسر مذکور هرگز این قول را رد
نکرده و از مطالعه تفسیر مجمع که رفته آمرا مجمع اهل بیت لقب داده اند بحدیث حضرت امام صادق نیز
عیان میشود که سوره توبه در مدینه بالآخر نزول اجلال یافته و اگر با اینهمه درین باب ترددی
داری باید که بحفظ این دلیل هست برکاری که سوره توبه قطعاً و یقیناً بر ذکر غزوه تبوک شامل
است داهل سیر و تواریخ نوشته اند و نیز از تصریحات ایشان است که در ماه رجب اتفاق سفر افتاد
و این غزوه را سه نام نهاده اند عزوة العسرت و ساعة العشرت و فاضحه زیرا که منافقین تخلف ورزیده
در رسوا شدند و تبوک بتاء قرشت و باء ابجد موضعی است در جهت شام چهارده منزل از مدینه طیبه و از انجا
تا دمشق یازده منزل است و عسرت این غزوه را در جاهای دیگر یاد کرده ام و تازه اینکه میوها در
مدینه رسیده و زرا عتها قریب درو گردیده و بر طبائع بشری این سفر بسیار شاق بود و زاد
و راحله بسیار قلیل و تعداد افواج کفار بیش از بیش و دشتی عظیم یعنی دشت شام در پیش
که تا چهل روز دران درختی بنظر نمی آمد و آب نیز نایاب مگر اندکی ثبات مسلمین را باید دید
که کسی از ایشان تخلف نکرد جز سه کس که توبه شان بجهت اخلاص بدرجه قبول فایز گردیده
و کار منافقان بکمال فضیحت و ذلت انجامیده و جمعیت لشکر شریف درین سفر بسی هزار نشان
میدهند و بعضی هفتاد هزار و غالبا که این شمار با همراه خادم و اتباع باشد و اول بدون آن
و برای تصدیق آن در مذهب شیعه مجلدی از بحار الانوار فاضل مجلسی و اسفار غزاوکه در
سیر شریف است کافی و وافی است الغرض چون در مذهب ما رساله بذل القوه فی سنی
النبوه نشتیم حال تبوک آخر غزوات حضرت در این سوره مذکور شده مدعای مفسرین
چنانچه باید بحصول انجامید سوره آل عمران بالیقین بران مقدم است درین موخر پس
شیخ جی آنچه ارشاد نموده بودند درین وجه که بعد از تفصیل حال منافقین که در آیات
مذکور شده است حکم استشاره بحبیب خود فرموده ند ته و بالا و بر هم و در هم شد
و نقل قول شیخ سعدی که مجتهد در تالیف خود آورده اند به شیخ المهلین منطبق افتاد و

ه اگر تو قرآن بدین نمط خوانی ٭ ببری رونق مسلمانی ٭ قطع نظر از تحجر شیخ و کرامتش بسیر و تواریخ دانی نیز بر جناب شان ختم شد و جناب مجتهد الزمانی از وہم با فراتر می نهد و ذو القرنین را با حضرت امام حسین میچگاند یعنی در تشیید المبانی چنین افاده می فرماید که نص قطعی باشد به نزول آیت مشاوره قبل از احد که در سال از هجرت ست و ان عبارت این ست ولکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ چون مشوره از صحابه فرمود و اینها بر خلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خرج دادند و بالا معلوم شد باحادیث معتبره که کار عقلا مشاورت است و حضرت اعقل الناس بود با تحرار این سفها نیز ولا تعقل چون انمقدار کلیته در ذهن ناظرین راسخ شد اکنون در جزئیات تفصیل باجمال قیل و قال می رود که دوم انکه انچه شیخ بحضرت رب العالمین و روحی یا الهام نسبت کرده که بعضی از اصحاب منافقین اند و در صدد و مدد کفار و در هدم بنیان ساعی بسیار الخ خلاف واقع می نماید زیرا که صحابی کسی است که دلش معتقد باصول اسلامیه باشد و زبانش بدان گواهی دهد و خاتمه او بر اسلام شود فلاسی من الاصحاب بمنافق ولا مرتد فکیف که او با وجود نفاق امداد کفار نماید و دوستی حضرت ظاهر سازد و در باطن دشمن باشد و اساس اسلام را بر اندازد چنانچه در ترجمه عبارت شیخ المهاملین حضرت رئیس المجتهدین بیان فرمود انیقدر هست که مردم چون راه علم بباطن منافق ندارند و نفاق او هنوز بظهور نیامده او را مسلمان و صحابی می توانند گفت رب العالمین دانای نهان و آشکار ایشان را چگونه اصحاب تواند فرمود کما لا یخفی بالجمله کسیکه چنین اعتقاد داشته باشد که خلفای راشدین لطیب خاطر اسلام نبودند یا آنکه راه ارتداد برگزیدند او از روافض باشد یا نواصب و خوارج مطرود و مردود است و کارش از سوفسطائیه در انکار هدایت برگذشته چون ایشان ائمه مومنین نه باشند دیگر که بود که اساس دین ملت را محکم گردانید و درین مقام در صولة حیدریه علی المجوس القدریه بجهاد را زطی شده لسبب تحلیلها که از آثار هجرت پیش آمده و بارها گفتم التعرض نمی کنیم انها بکردم پس در تقیه خرافات شیخ رئیس اهل خرابات نظر می کنیم اما انچه شیخ جی فرموده که ذوات منافقین را بحضرت شناسیده بود پس در ان هم نظر است زیرا که در همین سوره این هم بحضرت حکم رفته وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ وازین ایت پیدا است که اجتناب ازین قوم خانه خراب را چنانچه باید باعیان هم مباشرت و محکم بدان بود که نماز بر جنازه منافقان نگزارد و بر قبر ایشان ایستاده دعا نکند پس اگر اصحاب منافق میبودند حضرت چرا بر جنازه اصحاب می ایستاد و بر قبر ایشان دعا میفرمود نا کار نهی لازم آمد معاذ الله و صاحب مجمع البیان زیر این آیات اقرار نموده که بعد ازین هرگز بر جنازه

بجنازهٔ هیچ منافقی نه ایستاده نه دعا فرموده هم چنین آیات دیگر مثلا بار بار فرمودند یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم الی آخرش دلیلی بر آنست که گفتیم و از غرایب است که مقتدایان رفضه در تفسیر این سوره هم اقرار بدان نموده که حضرت صلی الله علیه و سلم در روز جمعه منافقین را بکمال ذلت و رسوائی از مسجد شریف بیرون گردانیده و اجماع اهل اسلام بر آنست که کار اصحاب روز بروز در ترقی بود لیغیظ بهم الکفار این همه را رفضه و برادران شان در قرآن مجید و حدیث شریف و اقوال ائمه می بینند لیکن دانه و دام خود را می چینند اما آیت اولی پس حجة الهی در آن قائم است برین تو هم سه گانه زیرا که برای منافقین و من اهل المدینة فرمودند و ایشان اهل مکه و مناد ایشان بودند و تا امروز شیخ الغافلین ازین هم عجیب تر است که سبب وجود نفاق چه بود دو کجا رو داد در مکه هر که مسلمان میشد بکفار الحق با جماع امت اذیتها میدادند پس نفاق بکفار که در مکه غالب بودند چگونه راه یابد و این خود امریست هم عقلی و هم نقلی و از عجایب است که چون یکی از مقتدایان رفضه را پرسیدند که سبب ایمان شیخین در مکه شریفه بطیب خاطر بود یا باکراه بجرد شنیدن نقد حواس در باخت که اگر مایل شوم اول ایمان حقیقی برای شیخین به ثبوت رسید و اگر شق ثانی و اگر این خلاف بداهت است زیرا که اکراه از جانب کفار بود نه از حضرت سید ابرار پس بیچاره حدث کنان بگریخت گویند چون بدار الامامت رسید که حضرت امام سرکسی در گهواره بود لیکن او را فرمود بگو که ایمان شان بطیب خاطر بود بامید خلافت و شهریاری که از منجمین و کاهنین شنیده بودند چنانچه همراه جواب دندان شکن قبل ازین دیده یا شنیده باشی غرض اینست که در مکه معظمه صورت نفاق بوجود نیامد بلکه هرگاه حضرت هجرت فرمود و حکم جهاد در رسید و غلبهٔ دین اسلام روز افزون شد یهود مدینه که ریاست اهل کتاب داشتند و ذلت خویش دیده راه مکر بر گشادند و از در آشتی و نفاق بر آمدند بسبب غلوی و این امور را علما مثل صاحب منهاج و غیر او کتب خویش مبسوط گردانیدند که نوشتن عبارات شان و حسب طولیت و دربان خلفای راشدین نیز کلان ترین یهود ابن سبا در لباس اهل اسلام و هم دیرینه را الحکم کتاب مختار و مجمع البحرین تا نوکرد و هم علی آثارهم یهرعون معنی این آیت دال بر آنکه اکثر رفضه تا امروز در جواب آنهیچ دقیقه مساعی نامرعی نگذاشتند و بالاخر چنانچه مجمع البیان بر آن دلالت دارد گفتند که انصاف اینست که بعد از سابقین و اولین مهاجرین و انصار اهل ایمان و اخلاص بالغ ایشانند و حق تعالی برای ایشان جنان خویش را آماده فرمود پس از بیجا شان تا بعلن باید دید و حالیکه این بحث المفصل طعن الزجاج مفصل قلبی شده خیال النفاق سوءی ایشان بدیهی البطلانست علاوه بر اینکه رفضه دعوی انمعنی در هر کتاب فن کرده رسول الله صلی الله علیه و سلم انهمه را با سمائهم قبل از نزول سوره توبه بتهاد دراز شناختند و در احادیث بسیار اجمال شان خبر داده بود و ابوبکر را بحکم ضرورت همراه گرفت تا کفار را براه عار دلالت بکند الی غیر ذلک لیس در حق ایشان

لا تعلمهم چگونه صادق تواند شد من بعد حق تعالی ارشاد فرموده سنعذبهم مرتین یعنی زود بار عذاب کرده شوند علیحده از جهالت
بعد ابدی که گرفتار گردند و مقتضای ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر نیز که در شان منافقین درین
سوره واقع است آنست که در دنیا عذاب ذلت و خواری ایشان را نمی‌گیرد و خلفای راشدین و مهاجرین و
انصار و تابعین اخیار ریاستی و جاهی که در عالم دنیا یافته‌اند کسی از ان ایشان نبوده گردنی کـ
صحبت ایشان با یاران خیر الرسل صلعم تا آیت دوم که در آخر این سوره واقع است و شیخ تو در غایت تعجب
قرآنی هم ملحوظ داشته که شاگرد رشید ایشان را در جواب مسایل ظهر الحیه حسب مسطور انبیا این
آیت ظاهر است که عادت منافقین وقت نزول قرآن مجید تا رسول ایشان نزدیک قرار بود
بطوریکه اهل ایمان ایشان را نه بینند متحیرم که فایده شیخ جی در ذکر آن چیست بلکه القدر هم نیست
که در اول بخیال آورده بودند که از ان ثابت شد که حضرت ذوات ایشان را نمی‌شناخت پس حکم مشورت
نمود تا معرفت حاصل شود حال آنکه چو اینش لوغوج انجامید که آیت مشوره مقدم است و این آیات
متاخر پس خیال شیخ طغام محض خیال خام است ع دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست از این آیت
چه فایده اندیشیده و چگونه مفید برای حال ایشان مفید گردیده شرحش باید کرد و فرومایگی را باید گذاشت
بلی فایده این آیت برای اهل حق آنست که ذکران رفضه را مخنوق گردانند که اصحاب حضرت شب و
روز ملازم حضرت بودند در مدینه وقت و نزول آیات قرآنی گوش دل بران نهادند بخلاف منافقین
که چون می‌دیدند که کسی ایشان را نمی‌بیند می‌گریختند لاجرم حجت الهی درین مقام نیز بر رفضه قایم شد و اگر بصر رمی
برای شیخ نجدی و امثال اوست که در روایات ایشان موجود است که ارکان ایشان حضرت را
محتضر گذاشتند بلکه از مدینه گریختند و بعد از مراجعت گرفتند و با میانه اصحاب و اهل بیت برانگیختند
و این روایت را محدثین ایشان آورده‌اند و صاحب گوهر مراد محقق لاهیجی بودن ایشان وقت سانحه
وفات شریف بدین تقریب آورده که اجماع کجا شد که ایشان داخل نبودند هر که خواهد بدان رجوع
نماید پس عدم ذکر آن اولی بود و لیکن شیخ حارثی زینهار باین و آن نمی‌پردازد و حالش مثل
غریق است که حواس گم کرده درین لجه با دست و پا می‌زند و دخل دادن ایشان در مهمات حروب
و مجاهدات سراسر برای انتظام امور مذکوره برای حضرت صفر که بیرون از شریف واقف شوند و حال
با مانت مقرون نماید و بکفار خبر رسانند که امروز در محفل مقدس چنان قرار یافته و ایشان تدارک
نمایند و ازینجاست که حضرات معصومین برای القوم که استشاره از ایشان نمایند چنین فرموده که
خدا ترس باشند و عبارتش در کتاب خصال مروی از حضرت امام جعفر الصادق ع شاور فی امرک
الذین یخشون الله و صاحب صافی نیز این حدیث را ذکر کرده بخلاف منافقین که چون در مدینه
ترقی اسلام شروع شد لباس کفر و فریب بر خویشتن راست کردند و برای تشهیر کلمه اسلام برزبان

آورده‌اند که واز خلق ترسیدند و اگر خوف خدائی داشتند مضمون قرائت چرا نشنیدند و قسمهای دروغ
چرا میخوردند حاشا که مهاجرین و انصار است بتحقیق حضرت سید ابرار که صاحب مشوره بودند مصداق و
شاورهم فی الامر فتوکل علی الله باشند خصوصا حضرات خلفای راشدین و دیگر مهاجرین را که زوار و نمکسار
سید المرسلین که حضرت امام صادق مدح شان باشد و ابوجعفر اول و ثالث در کافی و تهذیب بورق
چند بطرق تمام روایت کنند و زاید بر همه آنکه حق تعالی مهاجرین و انصار را و هم تابعین ایشان را
درین سوره یاد فرموده رضوان خویش که اکبر نعم الهی برای شان است ثابت میفرماید و اگر بنور تنقیح
المنافقین و ماویلین اولی مقصود نمی برند باید که بصافی تفسیر این آیت را ملاحظه نمایند که معنی آن
اینست محصلا در عبارت سلیس فارسی که چون سوره از قرآن مجید فرود می آید منافقان بجهت انکار
چشمک میزنند می خندند بالتحقیق و غضب می آیند که عیوب ما را آشکار میکنند و با خود ها میگویند از اهل
اسلام کسی شما را می بیند اگر برخیزیم که صبر نداریم بر سماع آن و تدبیر خروج می نمایند پس اگر کسی
ندیده برخاستند و اگر کسی دید تاب جلوس نداشتند باز متفرق شدند تا از رسوائی باز مانند
حق تعالی صرف کرد قلوب شان را از ایمان پس با دل منقبض می خیزند و آبروی خود می ریزند اینست
حال منافقین بود و بنده میگویم که بخلاف اصحاب درین امور چنانچه از تفاسیر فریقین واضح شده کما عرفت
اما آیت سوم پس حاصلش غیر ازین چیست که قسمهای دروغ میخورند برای خوشامد و اگر شما راضی شوند
بسبب آنکه حال قلوب نداند خدا چگونه راضی شود از آن مردم که از حدود شرعی برگشتند یعنی چون خدا
از ینجا بیزار باشد رضای شما خوشنا چه بکار آمد بعد ازین فرمود که الاعراب اشد کفرا ونفاقا و اجماع فریقین
بر آنست که مهاجرین و انصار که صاحب استشاره حضرت بودند ضد و ید قوم عرب بودند نه اهل بادیه و قسوت قلوب
داشتند و صحبت علما را ندیدند الی غیر ذلک و حال اصحاب ممدوح از آیت اخر ثابت و معاف لشیعه یعنی التائبون
العابدون الایه تفسیر جعفریه سابقا معلوم شد که آن خلفای راشدین اند که بنیاد سلطنت
کفار نگونسار از کسری و قیصر کندیدند کما مر مشروحا فی اول هذا المجلد و بر ظاهر است که آیت کریمه مصدرا
بحرف شرط کما اشرنا پس بر صدور رسم دلالت ندارد و حاشا که ایشان بعد از علم نفاق راضی شوند
فکیف که چون بر فاروق اعظم حال نفاق بعضی در حق آنحضرت معلوم شد در همان ساعت گردنش زد و
خدا و رسولش مستحسن دانستند و مرتبه او را بلند گردانیدند بقصه رفقا منهم ایات را در حقیقت میخواهند
که بحضرات خلفا بر گردانند و حق تعالی در کلام مقدس خویش در هر مقام رفقه یهود امت را مثل منافقین
رسوا می گرداند قائلین منافقین و مرتدین را ایشان منافق میگردانند قاتلهم الله انی یؤفکون اما آیت
چهارم پس ترجمه آن کفایت میکند برای تشیع المنافقین وبال و نکال دنیا و آخرت می افزاید
زیرا که محصلش نیز بخوردن قسمهای دروغ میرسد و بخصوص که ایشان را در زمره مومنین و انبیا

سید المرسلین داخل اند و حالانکه با اسلام و دین کاری ندارند و آنچه میگویند از راه تقیه است پس باید از
منافی صاف عیان میشود و ازین آیت انهم عیان شد که در اصحاب حضرت منافقین که کافرین بودند
زیرا که خبر مود ای اصحاب نبی انها قسم میخورند که از جمله شما هستند حالانکه از جمله شما نیستند شما را مومن
ایمان دارید و اینها خوشامد و تقیه می نمایند و الحمد لله که در ینجا خبر به ثبوت میرسد که رفضه میگویند ایشان
خود که منافقین باشند میروند و اتباع اقدام شان می نمایند و هرگاه با ایشان را نصیحت میکنیم که به سبب
تقیه مذهب و دین شما است که منافقین سابقین ایجاد میکردند بکمال غیظ و غضب در می آیند و کاکل رفضه
بر خود قصر میگیرند انهم نیستند بلکه ایمه دین و اسلام را که گاهی خوشامد و تقیه نکردند و در انواع مصائب
و بلایا افتادند بر نفوس خبیثه خود قیاس کردند بلکه از انهم در گذشتند که دین و ملت را متغیر ساختند و هم
یکی را برنگ دیگر فریفتند و دیده و دانسته اختلاف در امت انداختند و بران افتخار و شکر بجا آوردند
کما فی الکافی وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُو انْتِقَامٍ و حق تعالی در کتاب مستطاب حال شان بیان کرد که بعضی تعلیم کردند
که شما ایمان آرید باین پیغمبر در آغاز روز و بالاخر انکار کنید و بگوئید اوصاف رسالت و حقانیت در او
نیافتیم پس از دین او برگردیدیم شاید که مسلمانان رجوع کنند ازین دین و عمل بسیاری از شیعه مبرهن
بوده است اعاذنا من مکائدهم و آیت کریمه اینست وَقَالَتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اٰمِنُوْا بِالَّذِيْٓ
اُنْزِلَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ و حال راستی اصحاب کرام خود از کتب خود شیعیان
ایشان بر ظاهر است چنانچه در علل الشرائع دیده باشی که چون شیخین مکرمین در باره فدک خواستند که جناب
سیده غبار بیکدار نداز خاطر شریف دور گردانند و علی مرتضی تشفیع شد و ایشان را نزد حضرت فاطمه برد
و آنجناب از ایشان ارشاد نبوی ص پرسید که بیان کنند که بودنی من آذوها چگونه لعید ورانده بیرین که
هرچند نزد شیعه مضرت شدید بایشان و آنست بهمان عنوان روایت کردند که شنیده بودند و نه حرفی
کاستند نه افزودند و نیز استاد کلینی در تفسیر خود آورده که چون ام ایمن برای شهادت ببه فدک
آمد گفت که تا ابوبکر را در تقریر حجه کم گواهی ندهم پس حدیث مناقب خود ذکر کرد و گفت از حضرت شنیده ام
یا نه ایشان آنوقت هم از راستی دست نه برداشتند و هرچه بود آنرا بکشاده پیشانی بیان فرمودند و از
بجا رهم همین صدق و راستی صدیق برمی آید چون حضرت سلمان فارسی امری را با دلشان داد و
تجدید نمود و قبول کرد و بر سخن دیگران گوش ننهاد و گفت بلی از من آن امر صادر شد و بر من تهمت نیست
الغرض سا راستی موجب رضای خدا است پس ندیدم که کم شد از دو راست و این از آن قبیل است
که رفضه از جناب مرتضوی در نهج البلاغه می آرند که علامت ایمان آنست که هرجا که دروغ سرا سر مفید
باشد تو راستی اختیار کنی ولیکن هوای بر مذهب و دین ایشان کرد چون جناب امیر ع را تا مدت الحیات
به تقیه و دروغ آلوده دانند و آنجناب پیر امون مضمون حدیث نگردانند و شیخین را منتج آن بیان کنند

و شب در فوردر تبرّی از ایشان بسر می نمایند پس بعد الامور غامی ایشان لایق آن نمانند که مناظره
کرده راه دینی بایشان نموده شود بلی مقصود آنست که عوام سنیان هرگاه این مطالب زبانی اهل استعداد
بشنوند در عقاید خویش قوی شوند ۰۰ در ینمقام آنچه فردوسی گفته حقیقت آنست که در رای بلاغت صفت
واز آغاز تا انجام هر طایفه فاحشه رغبته بقیره و لطمه منطبق گشته است ۵ اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاوس باغ بهشت ۰۰ الی آخر ما قال اما آیت نهم که شیخ جی بسیاری از آیات و ماتم را ازین سوره
گذاشته بسوره منافقین که بنام پیشوایان ایشان موسوم گشته طفره کردند و نظام را گذاشته سبب
نظام اختیار نمودند پس خاتمه آن دال برانست که حق تعالی حبیب خود را از صحبت ایشان ترسانیده
و پر حذر گردانیده و دعای بد و کمال مذمت نموده پس عقل چگونه تجویز نماید که حضرت این اشقیا
را در صحبت مشوره مهمات طلبید یعنی از ایشان رای جوید و ایشان را دانسته باشد که از علم و نظر بی بهره
اند چنانچه باینمعنی در صافی تصریح کرده و بشیعه کانهم را منطبق گردانیده این دو امر بعید مگر بلکه باهم
هر دو نقیض اند و این امر از آیت کریمه خود ظاهر است وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لَا يَفْقَهُوْنَ وَلَا يَعْلَمُوْنَ
ایا صورتی دیگر برای ادراک حال ایشان نبود مگر همین که همراه اصحاب نشینند بلکه منفردین باشند
و این را اطفال خورد سال میدانند ولیکن پیر نابالغ از انهم محروم بودند و از مواعظ بلیغه پیر دهقانی
هم از ذوالفقار عیان است که ع از دشمن خانگی حذر باید کرد ۰۰ و خود از تقریرات شیعه جائیکه اخبار
سقیفه را جمع کردند و از تقریرات قاضی شیعه تراش نیز واضح است که مردم را خیال اتّبعی را سنج شد
که ایشان مقرب حضرت و محل مشاوره اند هر چه کرده اند راه صواب خواهد بود اما آیت ششم و هفتم پس
اینها خود علامات نفاق اند بالیستی بلا خطه آن از ایشان حذر فرمودن و احتراز نمودن و در ینجا غلطی
از فقیر صادر شد که مقصود شیخ جی تا اینست بلکه جمع کردن منافقین بود برای مشوره پس هر چند این امور
در کسی فراهم شود لائق صحبت شریف بلکه غیبتیه اسرار خواهد بود پس محدثین شیعه کلهم اجمعین مجانین شده ند
که در کتب خویش مثل بحار و حیات القلوب خطبه اخیر حضرت در سفارش انصار آورده اند که این غیبه اسرار
و محل مشاورت من اند احسان کنید بمحسنین ایشان و تجاوز نمائید از بدان طرفه آنکه چون حال خوارج را از جناب
شاه ولایت پرسیدند که ایشان کافر اند انجناب فرمودند که از کفر دور تر میروند پرسیدند مگر منافق
خواهند بود فرمودند که ایشان لَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيْلًا و خوارج ذکر خدا مینمایند بکثرت و اصیلا پس لوان
فهمید که منافقین بلاریب بدتر اند از خوارج بکفرین حضرت علی مرتضی و عین رجس اند لاجرم مقام تحیر است
که کفار نزد امامیه نجس العین باشند سبب آنکه لفظ نجس در حق ایشان آمده و لفظ رجس که عین نجاست را گویند

لایق آن نباشند که در مشورت طلبیده شوند معاذ الله عاده و آنچه اهم یافته باشی که اهل منافقین چون
جسارت بقول خوارج نکرده اند باید که کار شان بخطا و اشتباه کشند ورنه لازم آید بمقتضای انچه سید
و امثالش که در مجمع نجفی هم موجود است انقلاب امر عظیم که منکرین مخلص باشند و اوشان کافر چنانچه برع
حضرت عقیل را العیاذ بالله ازین جهت می باید گفت که ناموس هم اوشان بوده اند و امید حسن خاتمه میداشتند
چنانچه در کتاب مذکور است اما آیت هشتم که بعد از فاصله یک و سطر آورده نوشت الایه پس دران تحریفی است
ظاهر جای دو بیت و نوشتنی باید چنانچه لا رینا ولیکن حقیقت اینست که این شکایت بلی اختیار صادر
شده و از باب اغلاط این است زیرا که شیخ نجدی و مقلدینش را با قران مجید چه کار تا در وقوع غلط ملامت
بایشان متوجه باشد و قبل ازین بعضی از امور مویده اینمعنی نوشته ام که حضرت صلی الله علیه وسلم
ایشانرا بنده و اهم می شناخت فکیف که عادلی و منصف نزد مجتهدین در شرح نهج البلاغت بر یاد
من آن ایات را آورده و این کتاب از خانه مجتهد نزد من بتوسط احباب بفقیر رسیده بود و اکنون در
تحریر اینمقام موجود نیست معهذا از و لتعرفنهم توان یافت که حضرت ایشان را می شناخت
در قلبات نساء و ایضا خود آیت ما قبل اَمْ حَسِبَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ
اَنْ لَّنْ يُّخْرِجَ اللّٰهُ اَضْغَانَهُمْ دلیل بر الست که چون حق تعالی احقاد را از منافقین ظاهر نمود حضرت
بلکه مومنین هم شناختند که ایشان اهل نفاق اند و نیز معرفت حضرت آنها و لتعرفنهم فی لحن القول
صاف ظاهر است و اینقدر قبل ازین بوضوح انجامید که حکم استشاره بعد از سوره توبه است و تعلیم علامات
و سوره توبه در آخر نازل گشته و سوره محمد صلی الله علیه وسلم نیز مدنی است و قبل از سوره توبه فرود
آمده کما تبین من البیان پس اعتراض سابق برین استدلال هم وارد است که بعد ازین معرفتها
حکم مشاورت طلبیدن شان برای این امر نازل فرمود و در صحبت شان مضرتهای بسیار بود و فایده
متوهم و انهم ظاهر که چون آنها از صولت و دبدبه حضرت و اصحاب کرام می ترسیدند و تقیه میکنند پس رعایت تقیه
البته ناگزیر بلکه از واجبات شان پس خلاف آن چگونه صادر باشد بلکه بخرق عادت توان گفت و اینمعنی علمای
امامیه خصوصا شیخ الشیوخ و رئیس المحدثین بوجوه بسیار خوب تقریر میدانند حاجت شرح و بسط نیست و در همقام
امری موعود بیاد آمد و آن اینست که جناب امیر افتخار بدان میکردند که چار قول من مطابق وحی
افتاده از انجمله انکه المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تکلم ظهر حق تعالی مطابق آن فرمود و لتعرفنهم فی لحن
القول و از کلمات علمای شیعه بر اصول شان واضح میشود که این آیت کریمه نص در ان نیست
بلکه لحن را بعض جناب مرتضوی نیز تعبیر کرده اند از انجمله روایت ابو سعید خدری که صاحب
مجمع البیان هم آورده و بر یاد من در صافی هم منقول است و از انجمله روایت جابر انصاری که انهم برین
تفسیر دلالت دارد که مراد از ان عداوت آنجناب است یعنی در زمان حضرت سرور دو جهان اطفال را

وحاصلش اینست که من اختیاری ندارم اثیر دم مرا مغلوب کردند یعنی اهل طوی بر عثمان بر من غالب اند
و من مغلوب ایشانم و ایشان مالک من و مملوک ایشان هستم پس به طور ایشان اعمال ی اظهار قبایح
و فضائح مذهب این بد اندیشان توان خواند که س وزیری چنین شهریاری چنان ؛ جهان چون
نگیرد قرار چنان ؛ این نمونهای لوازم رفض است که هرجا آنچه مناسب می باشد بقدر ضرورت
گفته می شود چنانچه با تمامی تقریر پی می بری و اگر مجتهد در جوابش قلم بدست گیرد چنانچه در مثل
اهل هند مشهور است که چون مخنث را عار و ننگ محیط گیرد و شمشیر بدست گرفته برای جنگ برخیزد
خواهی دانست که اگر زندگی باقی است آنچه بر آغاز و انجام اصول قوم لازم گشته هر مجملی را مفصل گویم
ورنه احباب تلامذه خود را وصیت کنم که دقیقه از آن بجهت لحوق اشد ضرورت باقی نگذارید و هر چه برایم
ستم میگذارم از مباحثیکه هنوز اکثرش در پرده است برای الزام بیدگیان رفضه از مجتهدین و متکلمین ایشان
همه در مناظره و جدل و جدال ایشان صرف کنید و در همین مقام آنچه پیشوای مفسرین قوم یعنی طبرسی بعد نزول
آیات قصه بدر گفته اگر لعنیها طاقت استماع آن نداری قلیلی از آن بشنو که چیست پس زیر این آیت
کریمه ما کان لنبی که شیخ در آخر کلام خویش آورده می نویسد که جایز نیست پیغمبر را و نه عهدی از خدا
بسوی او رفته که مشرکین را مقید کنند تا فدا گیرد از ایشان یا احسان نهد بر آنها تا مبالغه کرده باشد در قتل
آنها از برای آنکه مشرکین عبرت گیرند و از دست درازی و عدوان باز مانند که این قتال اول است با مشرکان
پس باید که بخوبی انتقام ظلم و عدوان از ایشان بستانند این خطاب بحضرت پیغمبر بود و اکنون باصحاب متوجه
میشود که راغب میشوند باخذ فدا در قتال اول که هنوز مشرکین چنانچه باید کشته نشده اند و خدا میخواهد ثواب
اخروی را برای شما و خدا غالب است و غلبه انصار خویش را میخواهد و حکیم است که هیچ فعلی از افعالش
خالی از حکمت نمی باشد اگر نه حکم سابق گذشتی که عذاب نمیفرماید بر قومی تا بیان نکند البته تا بشما
می رسید عذاب بزرگ و نیز مراد آنست که خدا فرمود تا نبی در ایشان باشد معذب نشوند پس بخورید از
آنچه غنیمت گرفتند از اموال مشرکین در حالیکه حلال و پاک است و از خدا بترسید و بخلاصه قصه آنکه در جنگ بدر هفتاد کس
باختلاف روایات از رؤسای قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند و از مسلمانان چهارده کس شهادت یافتند
و حضرت چون بر کفار گذشت و حال محبوسی شان دید خوابش نبرد و اصحاب پرسیدند فرمود ناله عباس مرا پریشان کرد
تا از و قید و بند را برداشتند بامدادان مشوره فرمود و ارشاد کرد فدیه بگیرند و تهدید شوند اصحاب بقدر آن و اگر
خواهند قتل بکنند و اصحاب خصوصا انصار بر فدا راضی شدند بعد از این آیات مذکوره نازل شد و فدیه کمتر هزار درهم بود و بیشتر
چهار هزار درهم و این معنی سعد که بر حضرت احمد فدا کراهیت داشت و درین استشاره سعد و عمر قتل ایشان عرض کردند یعنی ایشان قتل اجل
کردند از وطن پیشوایان کفر اند و عمر انهم گفت اقارب مرا بمن بده تا قتل کنم و اقارب علی را بعلی و ابوبکر عرض کرد که
فدیه بگیر تا اصحاب قوی شوند و شاید که ایشان بعد از این مسلمان شوند حضرت درین واقعه فرمود

که اگر عذاب آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ از شما کسی نجات نمی یافت و امام باقر فرمود که فدا چهل
اوقیه بود و بهر اوقیه چهل مثقال بگرفت و فدای عم حضرت عباس که صد اوقیه بود بیست از و گرفتند وقتیکه اسیر کرده
بار حضرت فرمود این غنیمت بود فدا بده از طرف خود و اولاد برادر خود یعنی نوفل و عقیل در یا عباس گفت
نزد من هیچ نیست فرمود مگر فراموش کردی زری که بام الفضل دادی که اگر نوعا یکی شود ترا و فرزندانت
را بکار آید گفت ای فرزند برادر ترا که خبر داد گفت خداوند عالم پس عباس مسلمان شد و گفت کسی
برین امر واقف نبود مگر خدای عز و جل ازین بیان معلوم شد که حضرت بمشوره صدیق حکم نمود تا خدا
و اطلاق قیدیان و ملامت اصحاب خصوصا در باره فاروق و سعد بن معاذ چنان فرمود که دانستی
معلوم گشت که محل مشوره اجله اصحاب بودند و قبل ازین مذکور شد که بعد از ترقی اسلام منافقین تقیه را
شروع کردند و از کافی و تهذیب و جامع الاصول رفضه و کتب دیگر که نهایتی ندارد مراتب عالیه مهاجرین
و انصار نزد ایشان معین گشت که کسی استیعاب آن نتواند کرد و نمونه آن در مقاله سادسه گذشت پس
لاف و گزاف مجتهد بلیسی اهل اعتساف و یاوه درای این قوم انصاف ریزه ریزه گشته و هم اینچه
فرزند مومن جالیسی یافته و تافته هرگاه حال این آیت و شان نزول آن از تفاسیر معتبره قوم ایشان
دادیم اکنون بروح پرفتوح شیخ نجدی خطاب باید کرد که بیان کن که مقصود تو ازین
تقریر چیست ظاهر است که ثابت میکنی و شاورهم برای آن بود که مشوره فرماید با منافقین و رای
ایشان بشنود حالانکه از آیت مع مذکور که در آخر تقریر گفتی معلوم شد که رای اجله اصحاب در خواستند
و بران حکم تشریف در دادند که حکم تخییر بود و نیز ظاهر است که اگر جمیع اقوال حضرات وحی باشد حاجت
مشوره چه باقی ماند کما فصلا ای حق فراموش حاجت مشوره در جائیست که وحی نیامده باشد
که از رد و قدح خیالات خام شیخ طغام نجدی که در عبارات خود نجیه بود و مجتهد با جتیاط تمام ترجمه آن نموده
فراغ یافتیم اکنون حال لاف و گزاف مجتهد شروع میشود قوله علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت
متفق علیه فریقین است و بالاتفاق که اتفاق و اجماع اهل حق با نمعنی آنجا نیست که جمیع کتب ایشان
بر آن گواهی میدهد ولکن اهل انصاف میگویند که رفضه بر آن کجا اتفاق کردند و بخطاب مجتهد تواند گفت
که آمدی و کی پیر شدی محال پیران قوم و شیخ سید شیخ هرگاه چنین است از دیگران چه حساب بر دارم که
بر هر قدم سه لغزند بلکه در تفسیر کل تحت الثری فرو میروند مجتهد را باید اول در رد اشکال را بر مذهب
اهلسنت بیان کردن باز شرح آن نمود که امام رازی هر چه فواید مشوره بیان کرده با دلیل آیت کریمه
است حالانکه اصل این مشاورت استخراج رای اصحاب بود و در ترتیب فواید اختلاف است و انحصار
غیر محصور و نیز بر ذمه مجتهد است ثابت کردن آنچه که بعد ازین نشانی از قول صاحب تحفه باقی نماند و هرگاه
تفصیل این مباحث گوش کردی هر جا خبط شیخ مسلوب الحواس و پریشان گوئی مجتهد خناس واضح شد.

پس لامحاله هنوز قول صاحب تحفه که اگر جمیع اقوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی باشد امر بمشوره صحابه
کردن و آیت وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وارد هست چه معنی داشته باشد کو ذا الوجه بر جای خود قایم که بسبب
شیخ نجدی متزلزل نشد تا بلوشش این کوچک ابدال کفر چه رسد و بالقطع والیقین صلاحیت استدلال
و احتجاج زور بر روی اهل خصومت محتاج وارد که ابینا و شرحنا والحمد لله علی ذلک قوله تفسیر کبیر امام فخر رازی
در تفسیر خود چند وجوه قبل ازین معلوم شد و منقول عبارت طعن الماج که مجتهد چار وجه نقل کرده اگر امام فخر رازی
می فرمود برای ما چه نقصان و مضر بود که اسلیمان شیخ را چه مفید چنانچه بالا معلوم شد بحث درین بود که این
تواند یا نتواند که جمیع اقوال حضرت وحی باشد منزل من السماء باز حکم آید در قرآن مجید که مشاوره با اصحاب خود بکن و این
ازان گفتم که در ما قبل این آیت عاروگفته فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ یعنی از تقصیر اصحاب بگذر و برای ایشان
استغفار بعمل آر و باتفاق فریقین استغفار برای منافقین درست نبود و نتیجه المفقود که منزلست قال الله تعالی
إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس معین شدند اصحاب کرام برای ضمیر وشاورهم و نیک
میانه اصحاب منافقین هست و قبل ازین گذشت قوله ازانجا آنکه الخ ازین حیثیت این وجه عنایت شد
که مشاورت با اصحاب بودند انچه شیخ نجدی گفته بود که مشاوره ازین جهت قرار یافت که حضرت سفرات
منافقین بداند پس ارتفاع مدارج منافقین لازم آمد و هو باطل قطعاً پس معین شد امر مشورت به
اصحاب کرام و مراتب جلیله ایشان نزد خدای عز و جل و رسولش علیه الصلوة والسلام و هویدا و
بوید قول صاحب التحفه کما عرفت سابقاً و لاحقاً و از بیان طبرسی کاشی هویدا گشته که ایشان ازین امور
چیزی را رد نکردند خصوص صاحب مجمع البیان و در پی رد و قدح انوجه نپیادند و درین وسق معنی
آیت کریمه مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ الآیه و متعلقاتش را از عبارت طبرسی مختصر آورده ام اگر تماشش طلبی ازان هم
واضح است که جائیکه میدانند که از مخالفین و خطای او صادر گشته تعرض مدان طبیاید در مقام نیز
ملاحظه تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ نیز بر آر و قول مجیب بر داشته بخلاف این امور که در
رد و دی در نقص آن نداشته حتی که کمال مدح فاروق عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ نیز زیاده قبل دقایق
بیافته و نیز ازین وجه که اگر چنین نبودی اهانت اصحاب متحقق شدی عقلاے بروند که منافقین را درین امور
دخلے نمیدادند ورنه لازم آمدی عدم اهانت منافقین حالانکه حضرت اهانت آنها بجدی فرمود که جمعنت
وقت اجتماع مسلمین یعنی روز جمعه از مسجد شریف ایشان را اخراج نمود که ناظرین تفسیر طبرسی بخوبی بر وجوه سابقه
متعین المطلوب و عدم دخل منافقین و متعلقات آن همه بدیهی بود و مقتضای عقل تبر جابر جا
دلیل هم آورده ام و مبرهن گردانیده ام و هرچند رفته رفته بیان آیت کریمه وَشَاوِرْهُمْ بطول انجامید من
متر شده گفتم لیکن دو حرف مختصر بخدمت شیخ جی میگر گفتنی است که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ایشان را اخراج کرد شاید در مهاتیکه بعد ازان پیش می آمد ایشان را از دور یا نزدیک بار مطلبند

هرچه خواهی بگو اگر گوئی ما حجتی نماند بعد اخراج وعده ما حاصل شد گوئیم قبل ازین نیز کما عرفت روایتی نادر
جمیع کتب شیعه مذکورست که وقت تجهیز جیش اسامه مدعای شریف آن بود که منافقان را همراه او فرستند
وامیر را در مدینه نصب کند ایشان باز ازکجا آمدند و در غدیر از حمده خود مستغنی شد واکنون نصب بعد
ظهور غضب وعداوت امیر معاذ الله باد آمد و لیس از گرفتن فاز غلطی از آل عبا باز در فکر خلافت و نصب
مرتضوی بود تا وفات لا حول ولا قوة الا بالله یقین ست که روح شیخ که صدرنشین جهنم بود واکنون هم در
سایه منافقین بدرک اسفل نار باشد وَمَن يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ و حیرت بر حیرت اینکه اسامه چه گناه کرده بود
که همراه او همه منافقان باشند یا بگریزند و او کشته شود و بر قتل باز تسلط یابد و مار از اهل اسلام بر آرد الحمد لله
که خلفای راشدین مستلزم طور استشاره بودند و روایات فریقین در کتب هر فرقه تایید این معنی میکنند پس
شکر ایشان بایستی گزاردن و ایشان را مستلزم سنت سنیه حضرت خیر البریه صلی الله علیه وسلم اعتقاد کردن
ب چشم بداندیش که برکنده باد * عیب نماید هنرش در نظر * قوم رفضه گویند که اینها در مسائل فقه
نیز جاهل بودند ومقصود ایشان از استشاره آن بود که علم از دیگران گیرند و حال مطاعن شان قبل
ازین معلوم شد که کسی بر طور متعرضین و طاعنین از معصوم وغیر معصوم اصحاب پاک دامن نمیماند
بلکه کلام در انبیا علیهم السلام ست حتی که نصب شان هم بر طور رفضه ثابت شده و بیان آن درین
اوراق آمده گذشت حالانکه ناصبی هم ملعون ست و هم بحسر العین زیاده برین چه میگوییم در از تصنیف امام
رضا هم نیز ظاهر ست که مسائل فرعیه را نیز از دیگران یافته اند و رتبه تحقیق در ذات عالیه نداشته در جناب
چه گوییم که قطع نظر از اعوانی اصحاب از امثال رواة امامیه علوم دینی اخذ فرمودند که لعنة الله علی زرارة
ولعن شیطان الطاق حرفی از ان خواهد بود و حال غلو رافضه در باره آنجناب نیز چنین ست که علم
ما کان و یکون و عمود نوری مشتمل بر همه جزئیات و تسدید روح اعظم همراه خود در و برد داشته اند
قال عارف الشیرازی شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
معلوم نیست که اخذ علوم دینی ازین دیگران که بقول فردوسی از ان دیگران مرا کار نیست
چگونه بوده ست ایشان را بهتر از خویش یا برابر میدانستند معاذ الله یا کمتر الی آخر ما نقل المستفید
عن المفید قال اقول از آنجمله ست وجهیکه که از حسن و ابن جلبه نقل کرده الخ بدانکه آنچه صاحب
مجمع البیان نقل کرده واز ان معنی حصر پیدا نیست چنانچه حاصل عبارتش را بالا یافتی
واز انجا که بر حافظه و ذهن مجتهد اعتماد نتوان کرد لکثرة اغلاطه لاجرم حصری که در معنی آن آورده مقبول
نتواند شد سلمنا که لفظ انما در عبارت امام باشد ولیکن توجیهش چنان توان کرد که نزد امام لفظ انما
نص در معنی حصر نیست و این بحث در نهایة العقول موجود ست و بیرد معانی مجتهد قاسی در عماد الاسلام
آورده ودران گفتگو کرده واین بحث نیز بطول می انجامد پس تطویل مناسب ندانم العرض

نزد این مفسرین خیانت است ایجه در کتب خویش نوشته علمای ثقات نقل آن کرده اند پس اگر مفسرین همین قرار یافته بلکه نور اجماع مقتضای تصریح مفسرین بر آن تا فته کا اثر تا که بعد نزول وحی در امری هیچ حاجتی بمشوره نمی باشد بلکه جائز نیست و قبل از وحی در امور غیر معالم دین در استشاره هیچ حاجتی نیست در هر یکی از مفسرین امری را بطور تمثیل در خواندن آن بیان کرده مقصر اند نظر نداشته امر الهی فواید بسیار دارد و ما را چه مجال که حصر آن نمائیم **قوله** در انسجام است اینکه آنجناب مامور بمشاورت برای آن بود الخ چون نفی استفاده درینجا واقع ست پس امور دینی محصول فواید بود و احتمالی باقی نماند و مخالف اصول هرگز نشد بعد ازین ایچه در باب لفض بر معنی هست که شوری زینهار از منافقین نمیکردند مختص بود با صحاب و مقصود ازین تشبیه هم باشد که هر که رزانت رای او بیشتر باشد توقیر و اکرام او بیشتر بود و از کتب شیعه هم مثل معانی طلق بطور میرسد که مجلس صدیق و فاروق همین و بسیار حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام می بود تحکیم امر مزید توقیر ایشان و تقرب این خیر اندیشان و کمال محبت و قرب جمیع این عناصر اربعه زیاده از زمره اصحاب شکی نیست و انچه مجتهد بتقلید شیخ نجدی مقصود داره زینهار از آن لازم نمی آید و المدعی مطالب یا لسنه و الزبان قس علی هذا انچه باقی ست کما لا یخفی **قوله** در این وجوه از الخ منافاتی که باید جای مفید و مستفید دارد زیرا فوالتر اصال و لقلا مبین گردید با انهمه نازل لشوک در ما قبل آیت مشوره این کلمات طیبات در قران مجید وارد ست که فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ پس قطع نظر ازینکه چون ضمیر منافقان باز گردد البته انتشار ضمایر خواهد بود استغفار برای منافقان کجا درست ست که خود قران مجید بدان ناطق ست اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی اگر هفتاد بار برای ایشان استغفار کنی تا آخر ش خواهی هرگز خدا نخواهد بخشید ایشان را پس این ضمایر همه باصحاب راجع است و هو المدعا و ایضا مقصود آن بود که خلاف منافقین بعمل آید در مواد مذکور بر طور شیعه پیروی و موافقت بود و با وصفیکه قرآن مجید جا بجا منع کرد ازان کما لا یخفی **قوله** و هرگاه آیت الخ باید مفصل گفتن که مراد از محامل صحیح چیست آیا انچه شیخ نجدی رو بروی شنا بقین بعد از عدد بیان و جه اول افاده فرموده بود در وجه ثالث آیات مذمت منافقین پیشوایان خود را بیان کردند با مراد وجوه او ایچه ست که امام در فواید امر مشاورت رد اورده الغرض مجمل نباید گذاشت ور نه فرومایگی لازم خواهد آمد و سعادتمندی او نسبت بپدرش نیز باقی نخواهد ماند معذلک استنباطی وحی از آثار معلوم نشده و درینجا زینهار احتمال نزول وحی نمانده بهدایت و دلالت عقلی حتی که اطفال هم نتوانند تجویز کردن که از وحی تعین امری شود باز رجوع کنند بمشوره مردم

صاحب تحفه بالیقین مانند کوهی هست لا بحر که القواصف ولا تزیله العواصف قوله قول و فعل و تقریر هر امامی
حجت است الخ ازین بیان بلاغت تبیان عیان میشود که مذهب اهل سنت حق باشد زیرا که هزاران
کس از ایشان در خدمت آنجمله ائمه هدی از متاخرین اعنی حضرت سجاد امام زین العابدین و امام باقر العلوم
و امام بحق ناطق جعفر صادق مشرف میشدند و مثل ابوحنیفه باستفاده علوم دینیه مشغول و مصروف التفات
این بزرگان ازین شقوق ثلثه خالی نبود و اگر تصنیف فقها و محدثین شیعه که شب و روز بران می نازند مثل
تالیفات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی که شهرتش مستغنی از توصیف و بیانست و حاجتی نیست که از تراجم
ایشان کتاب را بس ضخیم گرداند مثل لوامع صاحبقرانی بنگاه بینی و فواید را از ان بچینی بوضوح خواهی پیوست
که زیاده تر از شیعه اهل سنت زمین خدمت می‌بوسیدند و از بلاد دور دست برای استفاده میرسیدند
و این سخن از قبیل بداهت توان گفت زیرا که شیعه اگر در بند استفاده باشند بسیار قلیل خواهند بود حتی که
در آن وقت بدلالت کافی کلینی آنمقدار در بلاد نبودند که تعداد ایشان کس بر بستند و لایق آن باشند
که معیت امام در واقعات جنگ کنند و از دست ندهند پس نزد هر عاقل و منصف مبرهن شد و ذو انصاف داشتند
و ظاهر است که چون فقهای سنت را حضرات ائمه از صحبت خویش راندند و وظیفه لعنت برای ایشان
همی خواندند فما ظنک بغیره و نهما الحکم الکتاب المختار لعبید العزیز الکشی و امثاله انهم از لوامع سے تا بد
که تقیه ائمه رتبه عموم داشت هم از سنیان بود و هم از شیعه و برین قدر چه موقوف که خود شیخ معلم
بن معلم ملکویه در غیبت امام نگستی این بحث با دله و براهین و بسیط و تفصیل کما ینبغی نور دیده داحق
العباد چنانچه باید از عماد الاسلام نقلا و جوابا فارغ گردیده و مجتهد الزمانی ازین قول نص فرموده که
قول و فعل و تقریر هر امامی حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک تقیه کند عین حکمت الخ و چون
حال چنین است پس فقهای امامیه اهل بیت که البته لباس تسنن در بر داشتند مگر در زمره کشاید خیال دو قسم برو
آورد یکی آنکه مذهب سوزنش در دو بر حضرت و آل امجاد خواهد بود دوم دیگری تبرای و ایشان بر روایت
دفعه دوم را برگزید ناچار لا انکه در قرآن مجید منع شدید است عین حق خواهد بود لاجرم مانند تیر غیر مرعی عزم و
بالضرورة حکم میکنیم که مذهب تسنن حق است و بالفرض اگر چیزی مزید را فقه باستثنا النادر کالمعدوم محل
احتمال التقیه کما لا یخفی پس باعتراف مجتهد مذهب سنیان حق و حجت شد بعد ازین اذکر سخنی حقیقت
رفض و ما یتعلق به بلا دلیل بر صحنی اهل الحق جی کی مسموع فانهم لا یمینهم و لا یغنی من الحق شیئا
بالجمله روز قیامت حجت ما پیش احکم الحاکمین قایم میشود که خدایا این بزرگان هر چه با موختند یا کردند یافتیم
و مذهبیکه ایشان در ان بودند برگزیدیم پس دست ماست و گریبان ایشان پیر و بقالی و محمد تبع خطوات
شیطانی آن خودوقت جز شیطان الطاق و زراره و مفضل اتفاق کیست و خواب پریشان نگرید
و ابوبصیر مشغول کلاب پرلیش شان بجز وطرفه آنکه از کلامش معلوم شده که چیست ازند

شیعه اجتناب دارند حالانکه نظر بآنچه مولوی و آقای او یعنی طبرسی قدوة المفسرین در تفسیر خود تحقیق
کرده انآن اجنبی بودن مجتهد ظاهر میشود زیراکه درین قول بعد از بیان آنچه گفته تقیه ائمه و ترک
آن چنین صواب جواب او میگوید که درین استعمال انبیا و منسیه مذکور بلفظ انساهم میکند تقیه را امامی
امام دانم مذهب از قیود می بینی که ابو علی جبائی زیر آیت کریمه فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین گفته بود که
دلالت میکند بر بطلان قول امامیه که تقیه بر انبیا و ائمه جایز است او در رد کلامش میگوید ائمه
جایز ندارند تقیه را بر امام انتهی مختصرا محصلا پس انصاف باید کرد که مجیب اجنبی شد یا مجتهد پس
پیر دهقانی که از اصل الاصول خود اجنبی گشته یاوه گوئی و شناخ خیالی را با اجنبیت افزوده ذالا این
قدر که در سرزنش او اکتفا است بر قدر ضرورت ورنه در کتب مطبوعه غیر مطبوعه پیر دهقانی یاد
مے آید که گفته که از آن بر می آید که تقیه در کلام انبیا متطرق نمیشود گفتیم پس سعادتمندی
او نیز روز افزون است کما لا یخفی **قوله** آیا نمی بینید که در غزوه احد آنح محمدی بی خرد در تعیین تقریر
دلیل خود الزام خورده است گفته اند ۵ اگر ناخدا جامه بر تن دارد خدا کشتی آنجا که خواهد
برد بتفصیل اجمال آنکه از کلامش معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را ضرور بود بحکم آیت
کریمه وشاورهم في الامر مشوره باصحاب نمودن و عاقل خواهد گفت چون قرار داد این بات عقلا نقلا
باجماع عقلا و هم بداهت عقلی چنان است که چون بادشاهی قاصد خود را فرماید که تو بفلان راه
برو آنچه فرمایم بجا آر پس او را برین تقدیر زینهار درست نیست براه دیگر رفتن بلکه بهمان راه
خاص باید گام بر داشتن که بادشاه آنرا خاص فرموده فکیف شاهنشاهی که همه جا حاضر و غایب
نزد او یکسان باشند و بر جمیع مصالح و مفاسد علمش محیط باشد پس بکمال مخالفت و عدول
حکم خواهد بود اگر از راه دیگر برود و نیز برین تقدیر با ورا مشوره از زید و عمر که من از آن راه بروم
یا از راه دیگر و رای شما چیست مضحکه ایست که بالاتر از آن نزد عقلا متوان بود مگر مجتهد بی شرم چشم
پرده از چهره ظلمانی خویش بر انداخته هر چه خواهد گفته باشد کلا فانه القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت
فکیف که در آنوقت که آن قاصد را بسفر آن راه خاص شاهنشاه موصوف مامور کرده بود اینهم نفرموده
که با یاران خود مشوره کرده باش و اگر بالفرض اینهم فرموده باشد که در بعض امور مشوره با یاران
بکن ولیکن کجا عام و کجا خاص آیا قصه حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر در قرآن مجید نخوانده
که حضرت خضر با آنکه معلوم است که قتل النفس زکیه که کسی را کشته و کسی را ایذا داده کبیره است از کبائر لیکن
چون حکم رسیده بود که در اثنای راه پسری را که چنان و چنین است بکش حضرت خضر در بجا آوردن
آن دریغ نفرموده و اینجا گفته اند ع که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها ۞ و آیا حضرت ابراهیم
معلوم است که صبی را ذبح کردن حرام و گناه کبیره است پدر را ذبح پسری خاصه چو حضرت اسمعیل چگونه روا بود

لیکن چون فرمان الهی متحقق شد در تخصیص بعد از آن هیچ تقصیری و تقاعدی در انجاح آن نفرمود
بخلاف جناب سید الشهدا که اصول طایفه هرزه درایه کوششها فرمود که از اتباع صحیفه خود ذات
خود را یکسو فرماید چنانچه عنقریب می آید و العجب که مجتهد درباره جناب امام حسین خواهد گفت که هرگاه امر خاص
قرار شد با اخذ عمومات نمیشد مانند و عنقریب خواهی دانست که درباره جناب امام حسین معذرتیکه نهاده در بنای بر
اصول موضوعه رافضه دلیل نتواند شد زیرا که دلیل وقتی قایم می شود که معارضش یافته نشود الی غیر ذلک
چنانچه عنقریب می آید ان شاء الله تعالی ۱۲ اطراف آنکه خود گفته که سیر معتبره بر آنچه ذکر کرده دلالت دارد و از
جمله تقریرها اینست که چون حضرت سلاح بر تن مبارک راست فرمود و از خانه هدایت کاشانه بیرون آمد
این مزاج شناسان و خیراندیشان فهمیدند که آنجناب بکلیه رست پس معذرت نهادند و خواستند که قتال در
مدینه طیبه باشد و آنحضرت فرمود نبیدانستند و درین باب نقصانی بایشان عاید نیست [illegible] جناب
امیر با آن احاطه علوم و نواقض و ضمور احاطه نفرموده بود و عمر مبارکش قریب سی سال رسیده بود و حال
اصحاب چنین بود در مزاج شناسی بلی فاروق بسبب آنکه روزی مشغولی داشت بقرائت نسخه
تورات ندیمه تغیر چهره مبارک را و صدیق شناختند منع کرد و او چون سر برداشت باز ماند و رضینا بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا نخواهد پس این الطافات خود بمشاورت حضرت دانستند که اگر وحی بودی
زینهار مشوره نفرمودی و چون رای خود را اظهار ساخت و رای ما رای جواب اگر ظاهر نکنیم نوعی از
خیانت خواهد بود و هرچه در دل داشتند بی کلفت گفتند و از اظهاران دریغ نکردند چنانچه معمول اهل اسلام است
القصه بعد از دانستن وحی کسی را از اصحاب چه مجال که گفتگو کنندگان النظر علی [illegible] و در روایات [illegible]
شان ایشان بوده است و مجال نداشتند مگر در غیر وحی قصه بریره کنیز ام المومنین که بالا ذکر کردیم بکرار یاد
رفته که گفت یا رسول الله اگر بوحی می فرمائی و شفاعت شوهرم می نمائی سر بر آستانم ورنه چون ام المومنین
مرا آزاد کرده اختیار دارم و بودن خود ترداد مصلحت ندانم فقط کما ذکر فی السیر المعتبره الخ اقول
لا نسلم که در سیر معتبره چنین وارد شده باشد و غالب اینست که اگر مجتهد کیا دو میدید مجمل نمیگذاشت
بلکه بکمال لن ترانی و خوش بیانی ناصاحی نوشت و عبارت را بالفعل منمود و لاف زنی و کاو کاو
این دهن از شور و شغب زاغ و زغن میگذشت معذلک عقل چگونه تجویز نماید که حضرت با وصف
حکم الهی بقتال در مدینه رای اصحاب را استخراج فرموده هو خلاف الاجماع کما ذکر نقلا عن الکتب
المعتبره و باز چه ممکن که بعد از مشوره اصحاب حکم وحی را معاذ الله رد فرماید که از اول شنیع تر و چون مجتهد
غفلت شعار تیره روزگار بدان قائل است با آنکه جمیع اقوال حضرت وحی می باشد و آنجناب مامور بود
بقتال در شهر مدینه و حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و اکنون حکم بکفر و ارتداد فاروق و اصحاب
در طعن قرطاس چگونه جائز باشد الی غیر ذلک من امثاله الغرض چون مجتهد دعوی آن نموده که آنجناب

گفته است مطابق سیر معتبره است مناسب آنست که کتاب مجلسی که باعتراف علمای فیض آباد لکهنو
در نقض اقوال ما قابل نه ندیسانی از سیر معتبره است حال آغاز جنگ احد باید شنید میگوید که بر گشتیم بروایت علی
بن ابراهیم یعنی استاد کلینی ثقة الاسلام که حضرت اصحاب خود را جمع نمود و ایشان را خبر داد که حق تعالی
خبر داده که قریش جمعیت کرده اند و اراده مدینه دارند و ترتیب نمود ایشان را بر جهاد پس عبد الله بن
ابی و جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله از مدینه بیرون نرویم که در کوچهای مدینه با ایشان جنگ بکنیم و مردان
ضعیف و زنان و غلامان و کنیزان در بام کوچها اگر در آیند با ایشان سنگ بر ایشان بیندازند پس همه اتفاق کنیم
بر دفع ایشان بدرستیکه هرگز گروهی بر سر مدینه نیامدند که بر ما ظفر یابند در وقتیکه ما در قلعهای خانه خود
بودیم و هرگاه از مدینه برای جنگ بیرون رفتیم مگر دشمن بر ما غالب شد و گویند که حضرت باین رای مایل بود
پس سعد بن معاذ و غیر او از قبیله اوس برخاستند و گفتند یا رسول الله در وقتیکه ما مشرک بودیم و بت
می پرستیدیم کسی از عرب در ما طمع نکرد چگونه الحال در ما طمع میکنند و حال آنکه مسلمانیم و تو در میان مائی
البته از مدینه بیرون میرویم با ایشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته میشود شهید خواهد بود و هر که نجات
یابد ثواب جهاد خواهد داشت پس حضرت رسول سخن ایشان قبول کرد و بیرون رفت با گروهی از
اصحاب خود که موضعی برای جنگ تعیین نماید چنانچه حق تعالی فرموده است وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ
تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِیْنَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که بامداد بیرون رفتی
از اهل خود میساختی و مهیا میکردی برای مومنان جاهای ایستادن برای کارزار و خدا شنوا است گفتار شما
و دانا است بنیتهای شما الخ رسید مرا آنکه گویند که حضرت مایل بود بقتال در مدینه آن خود اشعار دارد بتضعیف جماعت
راوی در وقتیکه خبر داد از اخبار خدای عز و جل چرا القدر تو که مرا مامور نموده اند که باقامت مدینه تا کسی بگر خلاف آن نگفتی
دیدی حال سیر معتبره با اصول رفضه را و با شیعه مختبله چه گفت که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود
الی آخر التقریر و باشیعه ساگوار کرد که جبت خلاف حکم الهی بجا آورد معاذ الله بمشوره اصحاب
که حال شان بر اصول شیعه معلوم است عمل فرمود و بمقام صف آرای بیرون مدینه قرار داد نمودند
زینهار حکم الهی صادر اقامت مدینه نازل نگشته از روایات صحیحه حق لله چه ظاهر است الخ این ظاهر
هنوز مخفی است زیرا که ما اینجا مجتهد الزمان هیچ دلیلی ثابت نکرده که اول حکم الهی برای عدم خروج از
مدینه بود ایا بوحی متلو علی الامامیة متواتر با عتراف در کدام کتاب علمای محققین نوشته اند و بعد از ثبوت
حضرت را در ان حکم مشوره با اصحاب چگونه درست بوده و بعد از مصلحت بعد این امر خاتمه القول الطال نمود
یا آنجناب از سابق سید السنت که بعد از مصلح گردیدن اصرار حرب باید کشودن امری را این امور
تفصیل باید کرد و فرومایگی را بحکم یدیر خود در صوارم و غیران باید گذاشت و رنه سعی ناشدنی هم برای
مجتهد الزمان رضا قرون خواهد بود که اشترناق لله و سوید انچه گفته شد الخ اقول قرینه تائید بعد از

شبهی نمی باشد هرچند ازان تغافل کردن و درپی بیان سویدات گردیدن مغالط دیگر است که از مجتهد الزمانی
بعمل در آمد خدای عزوجل حواس سلیم عطا فرماید تا مجتهد چیزی بنویسد که درین معرکه بکار آید **قوله**
چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده الخ **اقول** چون از اصول فریقین واضح است
که وصیت بمعنی امامت تعلق ندارد دیگر برجال پس شکی نیست که جناب امیر را اهلبیت معین باشد اکنون
حاجت باین سوال چه خواهد بود که رد او بنام حضرت وضع کردند که آنجناب از جبرئیل ع پرسید که ای جبرئیل
کدام اهل بیت من حالانکه رفضه هزار جا التصریح کرده اند بحصر اهلبیت در دوازده امام و هم خلافت بلا فصل
آنجناب و تفریع امامت دیگران بران حتی که از احادیث کلینی وغیر او بر می آید و در خاتمه منتهی الکلام اشارة
بران رفته و مفصلاً در صولۀ حیدریه وغیره بحث آن گذشته و اینجا که وقت نزول آیت تطهیر چنانچه باید
طی شده یعنی حضرت اهلبیت خود را بزعم رافضه در آل عبا حصر فرموده ازین سوال مذهب تشیع باطل شد
که این سوال حضرت صریح است در اینکه اهلبیت غیر ایشان نیز بوده اند تا جناب نجیب الله و ذریتش از اهل
باشند چنانچه بمقتضای لفظ منهم قیمت قول اهل السنة و بطل قول الرافضة و اگر معنی چنین قرار دهند
که مقصود حضرت تعیین عددی ازین خرد و بزرگ یعنی جناب مرتضوی و امامین بود که یکی را تعیین
بکن و معنی نجیب الله منهم و ذریته چنین باشد که همه مراد اند پس آن احادیث کجا خواهد رفت که آنرا رفضه
بالاطلاق وضع و مدد وضع نمودند که حضرت هر کس را تا مهدی غازی نام می برد و متواتر در نزول کتاب
موعود برای ایشان سبب سهو و نسیان عید السنت کما هو مبسوط فی الاصول و هرگاه این امر مقرر بود منصوص
حضرت حتی که اهل کتاب در پس آن عید ماندند و یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس چگونه درین وقت بر خیر
مشتبه و ملتبس گردید فکیف که این کتاب موعود باشد از جانب رب العالمین در معراج برای جناب امیر و ذریت طاهره
مذکوره که ایشان مصداق آیت تطهیر اند اکنون عذری نیست مگر آنکه برای تفهیم دیگران بود و چنانچه مجتهد جاییکه هذیان بافته
درین کتاب گفته که ان هر ازان قبیل است ع که ای تبو میگویم دیوار تو هم بشنو تا بدانند که جبرئیل جناب
نجیب الله نام نهاد وارث علوم نبوت گردانیده وقت عطای کتاب مختوم میر ابر دن حضرت ابراهیم اند
حضرت و وارث گشتن حضرت امیر است غیر ذلک گوییم اگر مراد از دیگران اصحاب یا اقارب
حضرت باشند پس ایشان در چه حساب که خلوت محض بود حتی که جناب سیده و امامین نیز
جدا بودند چنانچه حدیث دیگر ازین باب نص برین معنی موجود که حضرت جبرئیل ع چنان اهتمام کرده بود که
کسی درین خلوت غیر از جناب نجیب الله باقی نماند پس غیر ایشان را چگونه گنجایش باشد تا اقارب یا
با اصحاب و انشاء الله تعالی عنقریب بیان آن هم می آید و هر کسی را معلوم میشود حکم بر عدم جواز دعوای بلا
دلیل است که ازاله درین اوراق بفار محظی بغیر سکینم زیاده برین نیست که سوفسطائی این امت متمولین
آنرا که هر چند اهل انصاف پردهم کعبه نمایند تغافل ندهید و دعوی مکنید این وتیره امانت نام نهند و چون خیری را

وخالی نبود در آن خلوت احتمال تفهیم دیگران هم سوال حضرت و مستحق ندا لاجرم قبل حضرت نزد اصول شیعه ابا
وحی اهلبیت و مصداق آن هویدا شده جا فانه من ذلک لعلهم یعلمون علی الله کما لایخفی مع هذا علمای شیعه
و فتنه‌ای که ازین همه را معنی نبود کار نخود دیگر وانید و رسائل نوشت و همه کس اصلاح آن که شنید شوخ چشمیست و هم رسائل
تحقیق او که اطلاق لفظ اهلبیت بر واحد درست نیست پس میباید که ان جامعی باشد که این نجیب الله در
در پیش یازده امام نزد اصول شیعه بعضی ازان جماعت شود این صورت نمی بندد مگر وقتی که دیگران
گروهی باشند تا ایشان از ینها خاص کرده شوند و از ینجاست که لقمان عالی بر کمال ذکاوت و فطانت
او میتازند علمای شیعه را تخلیه نموده یعنی این غرض که پیش نهاد شده است بر نمی آید مگر وقتی که جماعتی
دیگر نیز اهلبیت باشند مثال عبا از آنها جدا شوند پس شیعیان که جا بجا گفته اند که غیر ایشان کسی اهلبیت انبیا
حضرت نبود غلط شد و راقم گوید که البته باید که بحکم این آیت همه معصوم باشند زیرا که در قرآن المجید بلفظ اهلبیت
حکم تطهیر واقع است و عقل تجویز نمیکند که اگر بمعنی دختر و داماد و نواسگی باشد چنین است و بمعنی زوجیت
و عمیت و اخوت حکم تطهیر نخواهد بود بار در تطهیر درجات را معین گردانند برای هر نوع و صنفی افراد بلکه مراجع
شخصی را هم بر جهی کار آنند و گویند که برای علاقه زوج کیفیت و کمیت تطهیر مفهوم است و اگر اینقدر نیست و برای
عمیت اینقدر الی غیر ذلک نیز و نیز مندرج کنند و معلوم نیست که برای جناب امیر عمر که از آغاز اسلام تا دم
شهادت اظهار کفر دارند از او ابطال ایمان و اخلاص مطمح نظر داشت چه فنن قرار یابد مثل عمر بلا تحیر یا کوه الله
و مقتضای عمیت چه خواهد بود که تا دم واپسین حضرت ما لقیت و حسد از و صدور می یافت کما فاعقبهم
نفاقا الی یوم یلقونه کما ستعرفه بتوجه غرض که هر جا غلو و تعصبات را دخل ساخته دین قویم را از تحریفات
و تغیرات مزاج معجون ابلیس خبثا لکید ساختند هر جا غلو بود را نیم گردانیدند و بتقریری دیگر قریب بهم گراوا
توان کرد شاید که مجتهد چنانچه باید بفهم آن رسد و او را احتیاجی بپیش نیاید و مدعا در دلش بخوبی رسخ
یابد که اذا تکرر تقرر و آن اینکه سوال حضرت ای اهل بیتی یا جبرئیل چنانکه دانستی از هیچ صورتی خالی نیست
یکی آنکه ای جبرئیل من ندانم اهلبیت خود را پس چاپین کس بگستند واین بدیهی البطلان است چنانچه گذشت
دوم آنکه گویا قلب موضوع است یعنی بایستی فرمود که ای برادرم جبرئیل من اهلبیت خود را فی الجمله میدانم مجیب الله
لیکن که نه در قرآن المجید دیدم نه در حدیث قدسی و ظاهر است که در جواهر الحدیث علمای شیعه احادیث
قدسی را جمع کرده اند و هم در کتب دیگر لیکن این لفظ بنظر نیامده بلی بجا برای المه بمعنی فضیلت و برگزیدگی
مذکور است پس بدون اثبات شهرت آن در آن زمان چنانچه برای لفظ امیر المومنین مدعی میباشند البته
سوال حضرت از آن ضرور بود و ای حاصل آنچه انسان سوال بایستی کرد از آن سوال لغو نمودند و آنچه پرسیدنی بود
از آن سوال نمودند که هم در قرآن المجید است جا بجا و در احادیث چنانست که نهایتی پیدا نیست و در آیات
غیر لفظ هم آنکه اهلبیت من بسیار اند آل عبا و عباس و اولاد شن و دیگر بنی اعمام ... را معین بکن ...

آن بود زیرا که عنقریب انشاء الله معلوم خواهی دانست که بخاطر شریف بود که اگر عم بزرگش قبول نکرد دیگری را از نیهار عهده وصایت هرگز عطا نماید پس جبرئیل ع فرمود که حضرت نجیب الله و ذریت پس از آنها مستعد اند ایشان مراد اند پس از بسم الله حدیث مذهب شیع باطل شد علی لسان الرفضه و ثابت شد قول اهلسنت زیرا که ذریتش بسیاری اهلبیت آن را اشتند که رفضه منکر اند و الحمد لله سوم آنکه اهلبیت من که امامت و وصایت با ایشان تعلق دارد فی الحال سه کس اند مراد از اینها کیست جبرئیل فرمود همه مراد آنند و هم متاخرین از ذریت نجیب الله و این سوال قریب سوال اولست که حالش معلوم کردی که پهلو با شتمال میز بدر زیرا که بیانش را احادیث ائمه که ماخذان علم بنو لیست در ابواب بحار الانوار و کتاب حسن صفار و حارثی و طوسی و طبرسی متکفل انست که حضرت چنانچه باید یقینا و قطعا آنهمه را میدانست و هم ترتیب را که اول آنحضرت نجیب الله ست و آخر آن مهدی آخر الزمان و کیفیت امامت هر کس و آغاز و انجام و حال در عهده این کتاب در شب معراج و تنصیص اسامی مقدسه ائمه و در اجزای این کتاب این مباحث بعنوانی یافتی که بدین تفصیل در کتب کلامیه ندیده باشی پس بخیالم اگر تفصیل مری با قلیت احوال حضرت عباس ست از تنک حوصلگی و حسد و عداوتش با جناب مرتضوی نزد کاسه لیسان عبد الله بن سبا یهودی پس آنرا از کتب معتبره رفضه بقدر یک روایت به بسط می آرم که باقر مجلسی در حیات القلوب بباب شصت و سومش که تعلق بمرض و وفات شریف دارد مینویسید که حضرت تندرست بود و چون خبر وفات خویش از حضرت جبرئیل شنید و مهاجرین و انصار بحکم حضرت مسلح گشته حاضر شدند پس فرمود که خدا را یاد کنید هم که واسطه شود بر امت من که رحم نماید بر ضعفای امت و پیران را بزرگ شمارد و عالم ایشان را تعظیم نماید و غافل نشود از حال ایشان و بسر حد کفار چندان مقیم گرداند لشکر اسلام را که نسل ایشان منقطع شود بعد ازین مجلسی کثر جابنده مذهب خود مثل کلینی و ابن بابویه و حارثی و طوسی و غیر ایشان را نام برده رقم میکند که ایشان سندهای معتبر از امام زین العابدین و امام محمد باقر ع و امام جعفر صلوات الله علیهم روایت کرده اند که چون هنگام وفات رسولخدا ص شد و بیماری آنحضرت ص سنگین شد حضرت امیر المومنین ع عباس را طلب نمود و خانه پر بود از اصحاب آنحضرت ص از مهاجران و انصار و سر مبارک خود را در دامن امیر المومنین گذاشته و عباس در پیش روی حضرت ایستاده بود و بطرف ردای خود مگس را از روی آنحضرت ص دور میکرد پس آنحضرت چشم گشود و فرمود ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا و در اهل من و در زنان من و بگیر میراث مرا و ادا کن دین مرا و وعدهای مرا بعمل آور و در ذمه مرا بری گردان عباس گفت یا رسول الله من مرد پیر عیال دارم و تو از ریح عاصف با دست تر از ابر بهاری بخشنده تری مال من وفا نمیکند بوعدهای تو و بخششهای تو این را از من بگردان بسوی کسیکه طاقتش از من بیشتر باشد و حضرت سه مرتبه این سخن را اعاده کرد و هر مرتبه او همین جواب گفت پس بعد طلسم غدیر هنوز وصیت امور خانگی ناتمام بود کسی را که خلیفه بلا فصل باشد حاکم

همه امور شد پس طلسم مذکور باطل گردید حضرت فرمود میراث خود را بکسی هم که قبول کند تنرا چنانچه حق قبول
کرد لعنت سزاوار آن باشد و چنانچه تو جواب گفتی جواب نگوید پس با حضرت امیر المؤمنین خطاب کرد و فرمود
که یا علی تو بگیر میراث مرا مخصوص قسمت و کسی را در آن نزاعی نیست و قبول کن وصیت مرا و بجا آور و به وعدهای
من وفا کن قرضهای مرا ادا کن یا علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من بمردم بکن پس حضرت
امیر المؤمنین فرمود که چون نظر کردم و سر مبارک حضرت را دیدم که در دامن از برخی میل کرد بیتاب شدم
و آب از دیدهای من بر روی مبارکش ریخت و دلم طپیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت پس بار دیگر این
سخن را اعاده فرمود و باز گریه در گلوی من گره شد با نهایت دشواری بصدای ضعیفی گفتم که بلی یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود مرا بنشان آنحضرت را نشانیدم و پشت مبارکش را بر سینه خود چسبانیدم
پس گفت یا علی توئی برادر من در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل خاصه من تا اینجا ترجمه حدیث کلینی
مجلسی آوردم و اکنون از جهت تطویل مجمل میگوییم که بلال را فرمود تا خود و زره و فدایت شریف که نامش
عقاب بود و ذوالفقار و دو عمامه و برد و ابر تحه و عصای کوچک چوب دستی نعلین شریف و دو پیراهن
شب معراج و روز احد و کلاه سفر و عید و بهر روز و دو استر شهبا و دلدل و دو ناقه عضبا و صهبا و اسپ
جناح و حیزوم و یعفور و راز کوش با همه را حاضر گردانید جناب امیر بحکم شریف قابض شد و همه را بخانه برد حاضرین
حضرت دیدند انگشتر خود را در دست حق پرست او کرد و بصدای بلند فرمود که علی وصی و خلیفه من است در اهل
و امت من وای مسلمانان حسد مکنید پس فرمود ای عباس برخیز از جای علی عباس گفت پیری را
بر صغیر السن و طفلی را بجای او مینشانی حضرت سه مرتبه این سخن را فرمود او همین جواب گفت پس
عباس غضبناک برخاست و حضرت امیر در جای او نشست الی آخر الافتراء انتهی بعبارت مجلسی بود
یعنی مخالفت و عداوت حضرت عباس با جناب سرور دو جهان و آنچه در خلافت فاروق داد و کالت
و کفالت بنکاح او با جناب کلثوم بعل آورند گفتنی و شنیدنی نیست سبحان الله شرم نمی‌آید این علما را
که از ابلیس در اضلال خلائق زیاده تر کوشیدند که آنچه برای حضرت عباس محقق گردانیدند از آغاز تا انجام
را دو چیز است با غیظ و غضبش بر حضرت رسالت پس مرتبه او برابر اصول این شیاطین از فاروق هم در گذشت
که او قطعاً و یقیناً نگفته بود که حَسْبُنَا کِتَابُ اللّٰهِ و آنهم بخطاب کسانیکه میخواستند که حضرت را
در آنوقت حرکت دهند و بنویسانند حالانکه مشقت عظیم بود و ایذا رفته ندیدند که حضرت طلبید حضرت علی
و عباس را و نتوانستند عرض کردند که حاضر شدیم چونکه شدت مرض او دانسته بودند لیکن در قیاس
اهل حق سست و گریبان این مطرودین وا نمیشود فقط نمونه بود از سوء ادب حضرت عباس در کتب
اصول و مقصد فجر و چسان گوییم آنچه دیده‌ام لیکن در بعضی از تالیفات ملحق اشد ضرورت چند حرفی
از آن ایراد کردم سبحان الله با عصمت پیغمبر و رد بر وصایت و امامت و آنهم بطور یکبار بادین

اوراق داشتمی و ہم شروط دیگر و خصائص آخر کہ در رسالہ منفرد رہ نتوان گنجانید یا نوبت امامت بجای زید سید
کہ مرتدین و کافرین را بار بار عنایت میکردند و بالاخر حالش ہم فراخ و ستمی شاد کہ اگر قلیلی از سیم و زر نزد حضرت
عباس می بود کہ تعدادش در بعض مقام کردم حضرت عباس بازی می ربود معاذ اللہ ہمہ امور دین خلفا بودند
از فروع تا با صول بر مخالفت ظاہر و باطن ست دیگر ہیچ خواہ انبیا و رسل باشند خواہ حضرت نبی اللہ
صاحب ہدایت سبل ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری درین بسر بردیم گر نباید بگوشش قوم یہود
لعنت اللہ سجال ہم مردود اینکہ شنیدی آغاز حدیث کلینی ست رسیدم بر عبارت ما بعد کہ حضرت جبرئیل در
فواید کتاب مختوم بیان فرمود تا وارث شوند حضرت نبی اللہ از تو علم نبوت را چنانچہ وارث شد حضرت
ابراہیم آنرا و میراث او برای جناب مرتضی و ذریت لست کہ از پشت اوست احجاب آنمقام خاص نیز از
ضبط و احصا بیرون ست مگر بالاختصار چیزی از ان باید شنید کہ اگر مراد از علم نبوت علوم دینیہ و احکام شرعیہ
ست پس چون آنجناب را قاضی یمن گردانیدند و حکم سفر دادند و او عذر نمود یا رسول اللہ من فیصلہ خصوم
را نمیدانم و بدعا سے تشریف نوبت بدان رسید کہ اقضاکم علی در حق او وارد و دیافت در قصہ بدان شتل
گردند کہ چون قاضی را جاسعیت علوم دینی می باید پس از نجا ثبت کمال جامعیت جمیع علوم نبوت آنجناب سند
مندلک در اصول شیعہ کہ مناقب آنجناب ضبط کردند بتواتر رسیدہ کہ در بیان آیتی چند از قرآن مجید
حضرت امیر بار ہا فرمودند و ہشتاد شتر را بار دفتر نمود و جمیع معانی قرآن مجید را محیط گشتہ بود و ہر ہر لفظ قرآن شریف
با فادہ حضرات ائمہ معصومین ہفتاد ہزار معانی دارد پس تیجیر آنجناب چگونہ برین کتاب علوم مذکور موقوف باشد
و اگر علوم لدنیہ اراده کنند یعنی علوم باطنیہ کہ ببطن تعلق دارند درین صورت کہ دیگران تعلم این علوم مثل سلمان
فارسی با بت اللہ گشتند و بالیقین بدرجہ اعلیٰ رسیدند چنانچہ پدر مجلسی در رسالہ تصوف نوشتہ و ابطین گشتند
البتہ جناب امیر اگر بطین شوند معاذ اللہ تنگی حوصلہ و تنگ ظرفی لازم آید و ما اعتقاد بدان داریم سا تو چون
ساقی مثنوی در دست کظرفی نمی ماند تا بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلہا بلا جرم معین شد اکثریت علوم باطنی
اضلاع بطن شریف بتحقیق شیخ المشایخ صدوق الکواذب کما مر از اکثریت آن علوم قبل
از نزول کتاب مختوم بدتہما سے در از ستفیح کردید چنانچہ از روایات بحار ہم این قبلیت عیان ست اکنون
گنجایش کجا معتد الاثر م آمد کہ ہنوز بکمال علم نرسیدہ بود و قصہ عطاے این کتاب بقلم ان خواتیم
و تخصیص ہر صحیفہ بنام ہر امام خاص ظاہر و دال بر آنست کہ جناب امیر مطلع بود بر صحیفہ خود
و از مضامین صحف دیگر سے چیز سے نداشت بلکہ ہر یکے از ائمہ اطلاع حاصل نمود با نچہ در
صحیفہ دیگر بود ہ ست ورنہ حکم فک خاتم خاص ہر امام معنی نداشت و قرار داد در قصہ مستقصای
اصول شان اینست کہ جناب امیر ہمہ را امید ا نست و جمیع ائمہ متاخرین مراتب علو میکہ رسیدند
از ان جناب و از خرمن آن علمای قباب فیض ماب و خوشہ چین گشتند معتد آنجناب را علوم

حاصل بود که آنحضرت هزار هزار ابواب علوم کشاده‌اند هم مقتضی آنست که کنایتی نماند نقص
در فروع زنان را با اصول و فروع شان با وجود اختصار و ایجاز تا بخانه شان رسانیده و از هر طرف
طریق حق بر روی شان بسته گردانیده و اگر بعضی چنان قرار دهند که نجیب الله از تو میراث برده
علم نبوت ما چنانچه حضرت ابراهیم میراث برده از سابقین گوئیم پس بزبان هم باید گفتن که حضرت
مرتضی هم بهتر بود از حضرت زیرا که حضرت خلیل بعد تمنا در شیعهٔ علی داخل گشته بود و تصدیق آن در
کتاب بواسطه حضرت جبرئیل که ضمن در کلامش میرود نازل شد وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ
جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ چنانچه قصهٔ آن در کتب اخبار نقل کرده‌اند و شخصی هم در مجمع البحرین
آورده و شیعه را بمعنی تابع گرفته پس ثابت شد بحکم آیت سابقه اتباع حضرت با ابراهیم خلیل
را وشیعه و تابع حضرت امیر شد و قد تقرر ان تابع التابع تابع بعد ازین در شبهه نظر باید نمود که
حضرت ابراهیم بکمال دلیل و برهان میراث حضرت یافته بود کما هو الظاهر حالانکه خود در کافی
از حضرت ائمه مروی است که حضرت سلیمان میراث علوم یافت از پدر بزرگوار خویش یعنی حضرت
داؤد و رسول خدا صلی الله علیه و علیهم میراث آن از حضرت سلیمان یافته و چون حضرت ابراهیم
بر حضرت سلیمان مقدم بود پس باید گفت که مورث المورث مورث حالیا کدام سبیلی را این
احادیث اعتقاد باید کرد و لعدا و انصاف باید داد و کج فهمی را باید گذاشت و الخیا در قرآن المجید
موجود است بخطاب شریف که اتباع سنت اخفی باید نمود چنانچه فرموده اند ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا و پر ظاهر است که این مستلزم تقدم است فالامر صار منعکسا
نیست جال ان فادات حضرت معصومین و جناب روح الامین در افاضهٔ وحی حضرت رب العالمین
بر اصول متشیعین علاوه احتمالات دیگر بر اصول شیعه بسیار است و یکی از دیگری بدتر نزد عقلای هر دیار
نمودار تر آنکه چنانچه ابراهیم وارث حضرت گشته بود تا بجدیکه میراث و فیض او به نجیب الله و ائمه
رسید بواسطه او که میراث لعلی آه الکنون که این کتاب میدسی اورا و بلا واسطه المهدی
وارث تو خواهد شد نجیب الله و ذریت بلا واسطه لیکن فیض حضرت بلا واسطه تا بیست سال
نبوت رایگان میرود و گوئیم آن فیض قرآنی بود که اعتبارش کجا ماند بعد نزول کتاب
مختوم که بر عقول شیعه قطعا معمول به است اگر فیض سابق برده رفته باشد باز اگر گوئی
که مشکلات غیر منصوصی حل نشد مگر بعد از رجعت حضرت پس از وفات بدینا کافی الکافی
پس این کتاب جدید هم رفت و گذشت گوئیم که حضرت در بیماری و گریه و زاری
اهلبیت کجا فرصت تعلیم یافت بلی بعد تعلق دنیا و حصول خلوت بعد الرجعت
همه مشکلات این لال کتاب را حل فرمود و اگر بعد ازین کسی گفتگو کند جواب

میگشایم کیسه الی ان کالا امتی و بران این ختر حیث می افزایم لمحبتے لامتی فاعتبروا یا اولی الابصار و کید
الیهود می الحمار و شاهد و انے ستالا حکم عجلا جسدا له خوار انیجا که شنیده سبنی بران بود که از لفظ ابراهیم
حضرت خلیل الله مراد باشد و اگر مراد از ابراهیم فرزند رسول خدا باشد صلی الله علیه و رضی الله عنه
پس حال موت او قبل از ین بمدت دراز از همه کتب در سیر مذهب فریقین واضح ست بالاجماع
و نزول تا این کتاب مذهب بمذهب احمر حیث را محدثین رفعه در قرب وفات در علین بیاره
حضرت می نویسند مگر بدانسے که مجلسی هم در حیات القلوب درین ابواب آورده که متعلق بوفات
شریف ست بعد ازین معلوم خواهد شد که فارغ خطی از دعویهای امامت بمجرد نزول آل
کتاب مختوم بود پس ابراهیم فرزند حضرت کجا میراث از پدر بزرگوار برده که را میراث عطا
کرده اما این امر حکمت سراست از حکایت عبارے که اعتقاد میکرد بعموم ناقلین که سکندر
ذو القرنین در کربلا معلے با امام حسین جنگید برین تقدیر پس قطع نظر از علوم لدنیه و عمود نور
دست بدید زوج اعظم والفتاح لوح محفوظ دائما حال تاریخ دانسے بر اصول مطرد دین نیز [illegible]
انجامید چنانچه باعتراف مجتهد محدثین ایشان نوشته که امامین در عطا و استیفاے قیمت ناقه
پیش دستے جناب مرتضوی در عهده کرامت محمد مصطفوی بجا آوردند که شرح این بار چگونه
توان کرد و بار حسنا ایا اگرچه عبارت ترجمان الوحی که از عهد حضرت آدم این عهده براو ست
دانسته نباشد لیکن چنین درهاے ناسفته را باید سفت و براے ادراج معانے در
در آن الفاظ باید گفت کما عرفت که معنی چنین ست که مقصود ازین کتاب مختوم آنکه علم نبوت
را از تو حضرت نجیب الله میراث بگذرد چنانچه فرزند حضرت ابراهیم گر زیست اگر زنده مے ماند و لیکن
تو گفتے که چون اجتماع ابراهیم ع و حسنین نتوانند شد در تقدیر اسطے ابراهیم را فدا کردم
بر ایشان که اگر ایشان بمیر غلامین و پدر و مادر ایشان همه آل عبا اند و لیکن فرع ابراهیم شد اگر
زیست خواهد فرمانده فقط بر من خواهد بود پس اگر زندگے او امتداد یافتے کلی [illegible] ذریت او همه وار
وحی شدند هر گاه واسطه نماند اکنون وارث علم نبوت نجیب الله صاحب و ذریت او
خواهند شد بدون واسطه احدے و فاصله کسے اگر برین کتاب که در نقب معراج موعود
شده بود عمل کنند و آن را الغضب العین گردانند پس معلوم شد که قرارت و تعلم قرآن
و آنچه بدان تعلق داشت موجب حصول این درجه علیا نبود در هر مرتبه عظمے که هست یعنی
تحصیل علم نبوت برین کتاب بسته و بس و حسبکم و حسبنا کتاب الله و در تمغے
آنچه فریقین آورده همه مهمل و بیمعنے بود زیرا که این لال کتاب متاخر ست از همه بر احکام
مخالف قرآن هم متامل ست خلافا ظاهرا کما یدل علیه حدیث الجعفر الصادق ع عن ابیه

بموسی الکاظم رضی الله عنهم و سیجئ ان شاء الله تعالی نقلا عن الکلینی فی کتاب الایمان و مخفی نماند که [illegible]
و [illegible] صورت [illegible] بسوی ابراهیم [illegible] شد که مستقل نیست و لیکن احتمالی دارد که [illegible] علم نبوت [illegible]
و لیکن بهر حال [illegible] از عبارتش پیدا است این امر که جاگزین اذهان [illegible] و سامعین شد
تعلق داشت بمیراث [illegible] با خود [illegible] از ارادت بمعنی [illegible] بات [illegible] چنین [illegible]
که فرو ماندن این کتاب مختوم برای آنست که بجنب الله [illegible] علم نبوت [illegible] از عمل کردن [illegible]
[illegible] کتاب و از کتب امامیه صراحة جوابی یافت مثل بحار و حق الیقین که حضرت را ملائکه خبر اعمال بندگان
[illegible] شیعیان [illegible] حضرت شکر بر اعمال نیکان ادا میفرماید و از بدی بدان استغفار می نماید
پس اخبار از مال صبر و رضا و تسلیم الله برای خوشنودی حضرت بطریق اولی [illegible] از وارد شدن
حضرت ابراهیم [illegible] آنجناب نسبت با صول [illegible] بر آتش نمرودی تا مقام توکل محض بظهور پیوست
و توسل جبرئیل قبول نفرمود که اما الیک فلا علمه بحالی حسبی من سؤالی و در کتب [illegible] و تفاسیر
دیده باشی که نمرود [illegible] حضرت ابراهیم که حال [illegible] قرار یافته بود که [illegible]
[illegible] که او را در آتش باید انداخت [illegible] کمتر نباشد [illegible]
[illegible] فرسخ بود این آتش مشتعل شده بود [illegible] اعمال [illegible]
سمت آتش [illegible] بالزرع و تشبیه تمام حاصل شد که گوئی حضرت امیر المؤمنین [illegible]
تا دار الخلافت چنان گشته اند که بهائم را می کشتند [illegible]
[illegible] ان الفتی [illegible] ذی الفقار [illegible] غیر ذلک [illegible]
[illegible] حافظ نباشد [illegible] نقل میکنند [illegible]
[illegible] حق الیقین [illegible] روایت دیگر [illegible]
سابق دیده باشی [illegible] علم نبوت [illegible] حضرت ابراهیم برای [illegible] الحاصل گشته [illegible]
[illegible] آن باب سخن را برای [illegible] عادت [illegible] اسیری داشت [illegible]
[illegible] چنان [illegible] گوشت [illegible] امیر [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] عادت جانوران [illegible]
سخن خوب گفتی [illegible] امری [illegible] نیست مگر [illegible]
[illegible] این نسخه اخیر [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] درست کرده و نقاط و حرکات لفظ مذکور را [illegible]
چنانچه عادت اوست [illegible] حصول این نسخه [illegible] کتاب [illegible]
بهر حال خواه نسخه اول باشد خواه ثانی از افادات مجتهد ثانی [illegible] و غرائب [illegible]

ولیکن بضرورت ختم جواب کتاب ابحاث دیگر که تعلق دارد با فاضت علم سوی نبوت ساقط کرده شد
که حضرت جبرئیل را چه مناسب بود در آن وقت که اعلی مدارج حضرت نجیب الله و ذریتها را بیان فرماید
و کتبی را اتیان دهد و از مطالعهٔ کافی و هم صوارم هم بر دهقانی عیان می شود که برابر مرتبهٔ امامت
هیچ مرتبه از نبوت و رسالت و خلت نیست کیف که سخن در فضائل ائمه و رسانیدن لال کتابی باشد
که برای این بزرگان نازل گشته هم چنین ساقط گردانیدم امور دیگر را که تعلق دارد بتخصیص امامت باولاد
حضرت شهید کربلا بدون اولاد الحسن المجتبی حتی که قبل ازین دانسته باشی که آنجناب را از اولاد خاص
فاطمهٔ زهرا بر شمار آورده اند و لیس علی هذا آنچه بابراهیم فرزند رسول کریم تعلق دارد که اگر حیاتش امتداد
می یافت و به نبوت میرسید ختم نبوت برای او میماند یا جناب امیر یا کسی از اولاد امجادش و بهر صورت
اگر فرصتی و اطمینانی می یافتم در اصول اهل فضول آنچه دیده بودم همه می گفتم تا دعوی مزید ولای این همه
بزرگان عموما خصوصا فرزند رسول مقبول برای این قوم جهول زیاده تر عیان میگردید اکنون سخنی
درین باب باید شنید که جناب امیر بعد وفات شریف آنچه کرد بر خیال فاسدهٔ رفضه مطابق آن کتاب بود
و اصول اهل فضول حالیست که هرچه فرمود آن همه مخالف قرآن و عقل بود و تفصیل هر امر را تطویل مانع است اما
مخالفت پس رفضه اتفاق دارند که هرگاه در دل آدمی گمانی رسوخ یابد که اگر تقیه نکند نوبت بجان میرسد
الی غیر ذلک من المصائب تقیه واجب است و اخبار متواتره بمفهوم شان دلالت بران میکنند که تقیه
سپر مومن است باید که جان خود و عیال خود را بجهت تقیه محفوظ نماید چنانچه از سپر وقت حرب در پناه
می باشد و اینهم عیان شد از قواعد شهید که چون نوبت بقتل کسی رسد تقیه حرام میشود و جناب امیر
هرگز تقیه نفرمود تا جناب سیدهٔ زنده بود چون فاروق معاذ الله آنجناب را لعنة الله علی الکاذبین قتل کرد
و خانه را سوخت الی غیر ذلک مما لا یلیق ذکره آن وقت تقیه فرمود پس قلب موضوع لازم آمد از ان سبب
که قرآن مجید بتحقیق شان از کتب دین و ایمان اوّل دلیل بر ان است که در صورت مذکوره تقیه را ترک کردن
ترک واجب است و هم ازین سبب که در احادیث متواتره شیعه مروی است که تارک تقیه تارک صلوة است عمدا و هیچ عبادتی از وی قبول نیست
خواه نماز باشد یا زکوة و روزه و حج بود چه جای آنکه جماعتی اذعان بدان دارند که جناب امیر چنان تارک
تقیه بود که گاهی بیعت ابوبکر نکرد به تقیه چنانچه از شروح نهج البلاغة معلوم می شود و من می گویم باید که این
گروه قائل بدان شوند که در خلافت صدیق اکراهی نبود و جناب امیر بطیب خاطر بیعت فرمود و ذلک
من المقصود الحاصل قرآن مجید و دلالت عقلی بعد از نزول لال کتاب یکسر مفقود و حضرت امام الائمه
چنان بیار علم نبوت بهرکس عموما و بجناب سرور دو جهان خصوصا بتوسط ملائکه نمود چنانچه جبرئیل
خبر داده بود و شاید که در قلب تو اختلاجی بهم رسد و عارضه پیدا شود که چون بعضی از صحابه رجوع کردند بطرف امیر بعد
فوتی بر جحید و انکار یافت و از تقیه دست برداشت و جوابش بر اصول اهل فضول بعد

از ملاحظهٔ کتب معتمدهٔ طایفه خصوصاً مجلسی امام المتاخرین نزد علمای ظلام و جهول اول مراجعین ابوساسان
و ابوعمره و شبر بودند چنانچه مجلسی در حیات القلوب که مرجع فضلای امامیه از کتب معتمده در فن سیرت
جای میگیرد که ناقل اصحاب نقل میکند بعد از وفات حضرت در زمان خلفای راشدین و عبارتش
در باب بشصت و یکم این است و ایضاً بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده یعنی کشی که همه
بعد از رسول صلی الله علیه و آله مرتد شدند مگر سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد و راوی گفت که عمار چه شد
حضرت فرمود که اندک میلی کرد و بزودی باز گشت پس فرمود اگر کسے را خواهی که هیچ شک نکرد
و شبهه او را عارض نشد او مقداد است اما سلمان در دل او عارض شد که نزد امیر المؤمنین اسم اعظم
الهی هست اگر تکلم نماید بآن هر آئینه زمین این منافقان را فرو می برد پس چرا چنین مظلوم در دست
ایشان مانده است چون در خاطرش گذشت گریبانش را گرفتند و رسنی در گلویش کردند و پیچیدند
تا آنکه کنده در حلقش بهم رسید پس حضرت امیر المؤمنین بر او گذشت و با او گفت که ای ابوعبد الله این کنده
گلوی تو از آن چیزیست که در خاطر خطور کرد بیعت بکن با ابوبکر پس سلمان بیعت کرد اما ابوذر پس
حضرت امیر المؤمنین امر کرد او را که ساکت باشد و او را ملامت کنندگان از جا بدر
نیاورد پس قبول نکرد و پیوسته حق را می گفت تا آنکه عثمان کرد با او آنچه کرد پس بعد از آن بعضی
از صحابه برگشتند بحق و اول کسی که برگشت از ایشان ابوساسان انصاری و ابوعمره و شبر بودند پس
هفت نفر شدند و در آن وقت حق حضرت امیر المؤمنین را بغیر این هفت نفر ندانستند ازین حدیث صراحة
عیان شد که چون خلافت بعثمان رسید و مدتی مدید بران گذشت و از دست او جور بر
ابوذر غفاری رفت ابوساسان و این دو کس دیگر از نوم غفلت بیدار شدند و بظلم و جفای او بر
بجناب امیر رجوع آوردند و در خلافت صدیق حضرت امیر هیچ سلمان محمدی باب الله را بعیتش بر انگیخت
پس خود چگونه دست از بیعتش برداشته تقیه را گذاشته باشد و ایضاً معلوم شد از تحقیق ملای مجلسی
که آنچه سابقین و لاحقین علمای رفضه اساس مذهب خود را بر آن نهادند که جماعتی از صحابه
هفده یا هیجده طالبین حق چنان بودند که فکر کردند که چون ابوبکر بر منبر شریف
برآید و خطبه خواند ایشان داد حق گوئی دهند و او را از زیر منبر آورند و رسوا سازند
و مدار مذهب رفض بر ایشان بود خود بتحقیق مجلسی این بنیاد متزلزل بلکه بخاک برابر شد
زیرا که هفت کس بعد از چندان تلاش اولین و آخرین شیعه در خلافت
خلیفهٔ سوم بهم رسیده اند آن وقت کجا بودند که این حوصله داشتند و از بعدیت
مذکوره این معنی هم ظاهر است که عثمان چون این امر شروع کرد قلوب
یک دو کس از اصحاب متنفر شد تا به شیعه ستیاره نوبت رسید و این الفاظ

ازان گفتیم که محقق لاهجی هم ارکان مذهب خویش را وقت اختصار شریف میداند که تحفه
در سیر و سفر بودند سبحان الله اسامه بن زید همیشه مستدعی و متمنی قصاص پدر خود بود
هرگاه رئیس لشکر شود و خیمه بیرون مدینه زند و در امید بستد او کشاده گردد بجبر و جبر حتی قضار
شریف اخبار و خبران نزد حضرت شرف حضور یابد و شریک سامان غسل گردد و ایشان
که رفضه نقد جان خود بر ایشان نثار میکنند و مرکز اشیای مذهب قراری دهند آنها
از مدینه برای سیر و سفر روند یا نگر زید والضا عیان شد که ابوذر رضی الله عنه همیشه تا که در مدینه بود مخالفت
جناب امیر کرد و هرگز فرمایش نبرد و با اینهمه او را بانی چار رکن دین میدانند پس خلفا اگر بر فرض موهوم
اما مید مخالفت مرتضوی کنند احیاناً چگونه کافر شوند حالانکه بیچارگان در هر مهم از گفته جناب
مرتضی سر نتابیدند الی غیر ذلک من الفوائد المهمه والفوائد الجمعه القصه سخن درین بود که قدمای
رفضه گویند که جناب امیر هرچه کرد بر وصیت شریف عمل نمود پس ما میگوییم که اگر کتاب خدا معتبر باشد
و احادیث رسول خدا را یاد کنند غیر از عمل به کتاب الله حبل ممدود من السماء بعروة الوثقی
لا انفصام لها چه خبر بوانند بود که جمیع اهل بیت را نیز تابع آن گردانیده گفته بودند که بعد از من شود
و از نیجا بر اصول شما واضح گردانیدیم که هرچه از جناب امیر بعید و رآمد قلب موضوع بود که ترک
تقیه تقیه پیش دار انکاب در وقت حرمت شد و اگر بعد از متر دو باشی باید رجوع کردن حاجت از عبارت
شهید که در قواعد است یعنی امام باقر فرمود که انما جعلت التقیه لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیه کیف
که خانه سوخته شود و جناب سیده را قتل کنند و صدوق گوید در علل خود که قتل کرد او را عمر و امام حسین علیه السلام
فقط بر قاقت برادران مسلم انهمه مصائب را در کربلا بر خود و اهلبیت خود قبول فرماید چنانچه می آید سماد الله
جناب امیر حق خدا و رسول را بد منظور بجا آورد که جناب سیده را که امانت رسول باشد حفاظت نکند حمیت است
از طائفه فاحشه کسبیه که دعوی اسلام کنند چه جای تشنیع ‌ه‍ دوزخ از شعله زند آتش دل از ساد
که منی سیدا گر جوش زند دریائی ‌؞ بارها در دلم آمده که کسی از سنیان همراه من شود تا به
روزی تنها نزد مجتهد رئیس النواصب روم و بر او داد جهاد دهم که صد یزید و ابن زیاد را
کشته باشم که مسطور و آن امور را نسبت میکنند بجناب مشیر یزدان که کسی
با کسی از اهل اسلام نکند پس طائفه بیچاره اگر لال کتاب از زنبیل بحور المحدثین
و ابنای مشائخ خویش بر نیارند راست بگو سر پرستی ائمه سمعه در پای چگونه شود و لیکن
البته ما را باتفاق عقلای رسد که صلای عام در دهیم و در و بدر و پی طلائق ایشان را
رسید اگر دانیم که کتاب خدا را هر کس دید آن لال کتاب را جز جابلقا نشناسی
هست تا بزیارت آن بیدار هم از اولین و آخرین رفضه تا امروز کسی ندیده

وخود واقع حدیث آنچه قصد کرده از آن صاف ظاهر است که هر امام را صحیفهٔ خود بود که صحیفهٔ امام
دیگر و نتیجه مساعی رفضه همین است که مدار دین و ملت همان کتاب است و بس و دشمنان دین همین قصد کرده
رفضه را به دام دانه گرفتند و به خارزار ضلالت کشیدند و این لوبهای شوم تا امروز بگریبان مضلین رفضه
ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد آمدیم بر فقرهٔ دیگر که حضرت امام حسن مهر دوم را کشاده
از صحیفهٔ خود و آنچه در دستور العمل مرقوم بود بر آن عمل فرمود پس بدانکه از جملهٔ اعمال حضرت حسن مجتبی
این بود که خلع خلافت فرمود و معاویه را که بر طور شیعه کافر حربی بود مخلع فرمود حالانکه جناب شهید کربلا
سخطبه نمود و روسا لشکر موجب عار دانستند و بر طبق کتاب کشف الغمه و تراجم آن آنچه فرمود
صاف صاف از آن بر می آید که این خنجریست که بر گلوی من میرود و رفقا بلاحظه خلع مذکور حضرت
مجتبی را عار المسلمین گفتند و آنجناب در جواب فرمود که العار خیر من النار چنانچه در اعلام الاصابه
یا اعلام الصحابه که منتخب استیعاب بزیادت بعضی از امور است مفصل گشته و در کتب شیعه چنانچه
از امام حسین نقل میکنند مع زیادات شتی کما اشرنا الیه در حقیقت بر اصول شیعه چنانکه گفتند حتی که
لفظ مسود وجوه المومنین از جمله آنست و اینهمه دلالت قوی دارد که زینهار خلع مذکور بنا جایی نبود
ورنه شکایتهای مسطور زینهار صورتی نداشت اگر بحکم تناقض اخبار خلاف آنهم روایت کرده اند
که در جای دیگر بکار ما می آید چنانچه در مجلد اول و دیگر کتب تنبیه دیده باشی فکیف صدور آن
از حضرت شهید کربلا و اگر یا فرا تر نهی توانی گفت که العجب که مجتهد بلکه قدمای روافض بکتابت
مختوم پی برند و جناب سلطان کربلا بدانند که خلع مذکور اتباع صحیفه است پس آن الفاظ ثقیل را
کجا گنجایش ماند غرض که قدما و متاخرین همه خلیع العذار و مثل شتر بی مهار میروند هرچه در جواب
سنیان مناسب دانستند بی سابقی به موضوع ساختند و اساس دین و ایمان خود را بر آن گذاشتند
و آنانکه سطوت و قوت احوال اهل سنت را دیدند و یاد داشتند گامی بتامل و تدبیر
نهادند و اصلا باین اصول متوجه نشدند و ندانستند که مخاصمین بر هر قدم نسبت یا مثل
عرب را یاد خواهند کرد بنی قصر ا دیلم مصرا چنانچه عنقریب می آید ان شاء الله تعالی
و بهر حال رسوائی علمای ایشان دیدنی است که اگر توجیهی و تاویلی در افعال
امام حسین بکار برند اتباع اهل سنت و کاسه لیسی شان است و اگر لا لا کتاب را دخل
دهند بنیاد دین اسلام از پا در آمد اندک غور کن تا دریابی که در این مقام
نیز مخالفت شدید است با قرآن مجید زیرا که جمیع متکلمین ایشان محاربین
جناب مرتضوی را علی الاطلاق حکم تکفیر دادند پس معاویه بن ابی سفیان
اول ملوک اسلام بر این اصل کافر حربی شد و خدا او را خیر امه فرمایند

وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ و ظاهر است که با کفار حربی چون حکم مقابله و مقاتله
باشد خلافت و ملک بایشان عنایت کردن ماجرای عجیب و غریب خواهد بود کجا صلح
مجرد و امنهم مقید بقیود و اشتراط شروط کجا از ملک و خلافت دست بر داشتن پس
معانی لغت قرآن مجید را که غایتی نداشته باشند باتباع کسانیکه امام حسینؑ آنرا الله اکرام
برگزیدن امری است که طفلان مکتب نیز بران قهقهه می کنند و در تفاسیر شیعه از مجمع
تا صافی مبین که این آیت کریمه را ناسخ آیات دیگر دانسته اند کما لا یخفی الحاصل مدار اینهمه
غلطها بر امور یلال کتاب است و بس ع این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می گفت
بر در میکده با دف و نی ترسائی ؛ گر مسلمانی ازین است که شیعی دارد ؛ آه گر از پی
امروز بود فردائی ؛ بعد ازین راوی بر نام امیست که بر او امام علی مهر نام مبارک خود بکشاد و بعد از حضرت امام حسنؑ حکم لال کتاب
چنین یافت که قتال بکن پس بکشش لشکر یزید را و کشته شو و همراه ببر آن چند قوم را برای
شهادت که شهادت شان مقدر نیست مگر همراه تو امام فرمود که آنجناب بران عمل کرد
چنانکه در صحیفه او بود و برین امور ایراد میشود ضروب من الکلام ولیکن باراده اختصار میگویم
آنکه لا نسلم که جناب سید الشهدا معتقد آن کتاب بوده اول ثابت کن اعتقاد آنجناب را
دست منع التقا گذشت که آنجناب بروایت اربلی مولای علیسی شما فرموده بود که معاذ الله اگر بلغنی
مرا می برید بهتر می شد از انکه برادرم حسنؑ بعمل آورد پس چگونه تجویز کرده شود بعد نزول
لال کتاب که او نزول صحیفه برادر خود را ندانند و تخطیه فرماید و علمای شیعه بران کتاب
مطلع باشند و از طرف امام حسنؑ بمنافقانه معذرت نمایند ولکن المرء یؤخذ باقراره والانکار
علی قلبه و این اخوت ایا اخوت اخوه حضرت یوسفؑ بود که دیگران بر حالش رفیق شوند و رحم
آرند مراد آنکه سنگین دلان امت یعنی رفتند که اشک ایشان بر شهید کربلا نریزد مگر فقط یک
هیچو میر علی مرثیه خوانی در مجلس عزا باشد بلکه ترانه او هم بکار نیاید تا بزنتاکی رسمی معین نشود
غرضکه امام حسینؑ آن لفظ ثقیل و اعتراض قوی نمایند با وجودیکه حسن مجتبیؑ متبع صحیفه خویش
باشند و شیعه که مخرج او از اولاد خاص حضرت فاطمه باشند لب بمعذرت کشایند ان هذا لشیء
عجاب غایت که مجتهد تحقیق اربلی جابجا درین کتاب و کتب دیگر نقد جان و دل را
نثار کنند و اعتراض او را هیچو شیخ حارثی که استاد شیخ و سید بود قبول نماید
و از وسائل در کتاب امامت باتفاق فریقین کتاب او را کشف الغمه عن معرفة الائمه است
معتبر میدارد اگر دعوی اتفاق اهلسنت بر جای خود نباشد باری در باره دعوی اتفاق شیعه هرکه شک آرد
مومن نباشد و اینهمه که تنهای علاوه برانست که لال کتاب احکام کتاب الله را منسوخ می گرداند و بهار میراث ملت

ابراهیمی و محمدی علیهما السلام بنظار گیان تمامی امت مینماید باقیمانده فقره حکم لال کتاب
برای جناب سید الشهداء پس میگویم که علی الظاهر زمان معاویه مراد باشد که امام حسین در زمان او
برای ذاتیات امامت و در آنوقت مبعوث شده و مجاهد کفره شده و خون شیعه کوفه بجوشیده
و امامت امام از مکمن فعلیت بظهور رسیده و انتظام حدود دینی و دنیوی در آنوقت بذات والا صفاتش
متعلق گردیده علی ما ذکر فی افادات الرضا و قد عرفت ما بینهما و حال معاویه بر همگنان
که او خون هزاران کس بر خطار یخته و غبار طغیان و بغاوت از هر طرف بر انگیخته و هر چند
حضرت امام حسن زهر دهنده خویش را معین نفرموده و لیکن مدار دلیل بر تصریح محققین شیعه است
که ادعای بدان دارند که این کار از معاویه بوده و ازین است که شیعیان در کوفه بجوشیدند
و بملاحظه این ظلمها بخروشیدند و حضرت امام حسین را بر جهادش برانگیختند و الحاح را بزاری
آمیختند و آنجناب زنهار قبول نفرمود بلکه حکم انتعی نمود که عهد یکه میانه آنجناب و معاویه رفته
هنوز بر هم نگشته و از کتب شیعه مثل بحار و غیره بوضوح می انجامد که آن عهد بارها شکسته
حالانکه از حق تعالی در کتاب عزیز این حکم نازل گشته که فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس بر اصول شیعه وارد میشود که بر ضرور بود امام حسین را بر معاویه
خروج فرمودن و هرگاه در شرکت یزید بمقدمه زهر دادن شکی و شبهه نبود ضرور شد او را هم کشتن
که سر افعی کوفتن و بچه او را نگاه داشتن کار خردمندان نیست فکیف که امر فاعتدوا در کتاب
مستطاب ورود یابد و تا مدت قریب به ده سال درین امر ضروری درنگها بوقوع آمد و هیچ با کی
درمیان نباشد و فوجهای شیعه منتظم شود بجناب امام حسین ذاتیات امامت تعلق کرد و زمان تقصیر و
مثل زمان جاهلیت ماند پس علمای شیعه در جمعی که معاویه مواثیق را شکسته کاذب باشند یا امام حسین
از حد دست متنزل گردند زیرا که چون آنجناب مامور بتقیه نباشند پس صورتی بخیال عقلا نمی آید
قال الله تعالى أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ولکن از کتب اصول رفضه و این هر دو حدیث
مجملاً و مفصلاً پیدا است که از روز وفات امام سابق امام لاحق صحیفه خویش را بعد از کشادن مهر بسته
می بیند و آنرا نصب العین می گذارد بلکه روز ختم صحیفه عمر شریف امام ختم می انجامد و بشارت همسائگی
رفیق اعلی فرا میرسد پس زمان چنین مجاهد فی سبیل الله باشد و امر دینی معطل ماند لا حول
ولا قوة الا بالله و بر صواب دید و تحقیق و تدقیق علم الهدی که با نزول لال کتاب و کما صحف مستطاب
مدار کار حضرت امام بر تحصیل ظن بوده که لا یغنی عن الحق شیئا پس ملاک امر امامتش در زمان قدسی
شهید کربلا بالاتر از اجتهاد مجتهدین نبوده باشد چنانچه عنقریب این بحث بر حسب مساعدت وقت حتی آینه
ان شاء الله تعالی ذو اهل عقل العبد دیدن عبارت علم الهدی رفضه بملاحظه نظر دقیق نه بمطالعه نظر سرسری

بجهت قلبی می افزاید بالجمله نیز بیشتی اگر بعد از آن زهر خورده باقی میماند باز خروج بر او وقتی میسر بود
که او نوشته بود بحاکم مدینه که باید امام را نزد خود خواندن اگر بیعت سلطنت من قبول فرماید فبها
ورنه سر مبارکش باید فرستادن و این تقریرات که گوشش رس گردید مبنی بر آن بود که زهر از تقدیم
معاویه بود قطعاً چنانچه ایشان بخیال خویش در کتب خود بپایه تحقیق رسانیده اند و چون نزد مجتهدین
امر جناب امام حسین علیه السلام بر کتاب مختوم و صحیفه معلوم بود و در هر دو وقت امر رب العالمین را پیش
نصب العین گذاشتن که باید مخالفین را گشتن و شهید گشتن لهذا این امر قطعی یقینی مشوره و استشاره
و سستی در عزم و تصمیم اراده بر بلکه گشتن از مشهد خویش ببلاد و اقالیم دیگر چه معنی داشته باشد
خدایا مگر رفضه گویند که تمهل و اهمال در امور دینی خصوصاً انصبار تعنوی کار نبوی بود معاذ الله
و اما نور دیده خواجه هر دو سرا و علی مرتضی و فاطمه زهرا باوجودیکه از هر جناب امر شهادت شنوده و هم
در کوچکی مرة بعد اخری و بارها باز این شهادت برای مغفرت شیعه بر دوش گذارد و بکمال طیب
خاطر در عهد طفولیت راضی برضا و هدف تیر قضا باشد و در عین وقت امامت این لطایف حیل را
پیش آرد این امور بالاتفاق نزد هیچ کس از مخالفین هم روا نباشد الا از مجتهد که کارش بخبرات
دین و دنیا جمعاً رسیده بعضی از سفها که مجتهد او را بنابر اغراض باطله خود بعرش برین رسانده لیکن
باظهار اروستانی در وقوع این امر یعنی اخبار حضرت پیغمبر واقعه کربلا را روبروی فرزند برگزیده خویش
در طفولیتش گفتگو داشتند که بخیال نمی آید که حضرت این دفتر را روبرویش کشاید و قلوب مادر و پدر را
نیز اندوهگین گرداند ولیکن دیگران بجوابش نوشتند که این خیال و انکار از آن جهت صدور یافته
که منکران این نفوس مقدسه مطهره را بر ذوات خویشتن قیاس کردند که پابند عیش و کامرانی دنیا بودند
و آن بزرگان و خردان همه طالب مزید ثواب اخروی بودند در تخصیص بر ایشان چه استبعاد باید کرد و
من میگویم که اهل استبعاد را اینهم یاد نماند که امامین باوجودیکه در کوچکی بدلالت آیات سوره هل اتی
باوصف آنکه هنوز قوت از شدت بیماری نیافته بودند فی سبیل الله بعطای حصص خویش مسکین و یتیم
و اسیر چه میثاق و محن و سختیها بطیب خاطر کشیدند لیس تعجب از بیان واقعه شهادت پیش امام حسین اول
دلیل بر آنست که پیشوایان ایشان بلکه مجتهدین نیز کاینة از ملاحظه خصائص این طائفه علیه یقیناً و قطعاً کور
بودند و مَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و بحث مغوات مجتهد عنقریب بتفصیل می آید ان شاء الله تعالی
و قصه حضرت ابراهیم و اسمعیل هم یاد کرده اذ حکی الله تعالی عنهما فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ
إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ
افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ که این را ایما و در باره
جناب سید الشهدا از تشیع مجعول هم دست شسته سبحان الله حضرت اسمعیل ذبح خود را

بکشاده پیشانی مهلت زمانی تجویز فرماید و امام حسین که در معارف ربانی بمدارج و مراتب بالا تر از دیگر
ندمین ولا باشد و بار شهادت را از سابق در طفلی بر گردن و دوش مبارک بکشد و خدای عز و جل از وعده و عشاق
سو که بر گیرد از اشترا نفس فی سبیل الله متکاسل نشود آری راست گفته اند که ان الرفض سلیم
آمدیم بر روایت دوم پس منه آنکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا قرب وفات خود نجمید اهلبیت را
ندانسته کیستند و جبرئیل علیه السلام بیان فرمود و لفظ اهلبیت بجای اهل او تهمت نهادیم که مجتهد
بخفی این هر دو لفظ را بیک معنی گرفته و تصریح کرده که اهل بمعنی اهلبیت است چنانچه بالا مذکور شد
عجب است که لغویین و محدثین رفضه نمیدانند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آن وقت از معنی
سخنه غافل باشد و افاضل و برگزیدگان اهلبیت خود را نداند و در سابق برگزیدگان اهل خود را
بزعم رفضه در آل عبا حصر نماید فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا الشیء عجاب و ظاهر است که در وقت
رسول خدا بیهوش نبود بلکه در وقت غشی و شدت مرض وقتی حسنین رضی الله عنهما بگریستند
حضرت آواز شان بشناخت و پرسید که اینها کیستند و سابق ازین دانستی و عنقریب می‌آید که در تعلیم
چندان اهتمام بالایک رو داد که تجویز نکردند در آغاز رسانیدن وحی حضرت رب الارباب و این کتاب
مستطاب که جناب سیده دو مقام نشنیده فتذکر و لا تغفل ایس مجتهد دیگر اتباع او از مقلدین نیز تنها
که گویند مقصود ازین سوال تفهیم اصحاب بود تا بعظمت و جلال این برگزیدگان درگاه حضرت ذو الجلال
پی برند و انکار ننمایند و چشم عبرت نگشایند الحمد لله که این راه هم مسدود شد پس عیان شد حال صفا همت
وضع ولیکن بکار نمی آید که اکابر مجتهدین و محدثین آنرا هم در چشم می نهند و علاج خرافات مذهب باطل خود
ازان بیچیده و قد افترا ان الریو صنه باقراره و ایضا متمام غور لغاست که در بیدر تمام ازین حدیث مذکور است
که چون حضرت امیر با امام حسن وقت شهادت خود الا کتاب عنایت فرمود او بکشود عمل کرد و صحیفه مذکور بحضرت
امام حسین وقتیکه مهر ازان بر داشت بلا مهلت آنحکم را دران دید که همراه بر قومی را که آرزوی شهادت دارند
و نصیب شان نخواهد شد مگر بتبعیت تو و بالاتفاق درین زمان معاویه زنده بود چنانچه وقت جناب امیر
وا از مرگ خود می ترسید و درادراک این معنی که اول من میرم یا پیمانه عمر شریف لبریز شود و بمنزل مقصود نمیرسید
و مدتی درین ماتم به تحیر در دادند و بالآخر خود معاویه فی محل این مشکل بر دلیس لعنه خود حاکم نمود که کسی
بفاصله روزی بکوفه روانه شوند و نبود در کوفه ازین سمت چون پرسند البته سوال کنند از کجا میرسی پس هر کسی
بالاتفاق لفظ معنی چنین بگوید که از شام چون سوال کنند بگو حال معاویه چون است تا که لشکر کشی خواهد نمود و بر سر ما
خواهد رسید بگویند مگر هنوز شما را خبر موت او نرسیده پس البته از مرض و طبیب و تعیین روز و موضع دفن سوال خواهند کرد
بگویند که مرض این بود و طبیب فلان موضع قبر فلانجا و باید که در مجلس حاضر باشند و گوش فرا دارند که بالآخر
ابد شهرت خبر در سه روز حضرت تعقوی چه فرمود القصه چون خبر بمحفل شریف سید الشهدا مشتهر د لو دند

روز دوم هر کسی ذکر کرد و روز سوم شهره در کوچه و بازار افتاد و حاضرین مجلس بربالا گفتند حضرت
امیر فرمود زینهار گوش منهید من اول وفات کنم و او را هنوز مهلتی دراز خواهد بود علمای شیعه نوشته اند
که او برای خلافت خود اطمینان کلی بحصول پیوسته بود پس می باید که حضرت امام حسن با خلع
خلافت نمود و او را بخلعت حکومت بنواخت و بعد از انقضای ایام عهدوپیمان او را عهدی نبود
اگرچه تضعیف این سخن طائفه دریده دهن قبل ازین دانستی لیکن بمقتضای نظم مشهور که خصم
از سخن تو گر نگردد ملزم ؛ او را بسخنهای خودش ملزم کن ؛ جناب امام الهمام الطاهر اشد بعدا
ز اثبات امامت را چنانچه قبل ازین دانستی چگونه عهد را ترک فرمود حالانکه طغیان و عدوانش از یکی
بهزار کشید حتی که حضرت مجتبی را بزهر شهید گردانید کما عرفت فی هذه الاوراق و او را خروج بر مرظلم و جفای
معاویه درست بود فکیف که اینهمه دواعی جمع شود که وجوب باقصی غایت رسید و حضرت امام حسین
آنهمه نقض عهود و جور و ستم را دیدند و با وجود تحریکات و تحریضات اکابر و اعاظم کوفه از جای مقدس خود
نجنبید اینقدر مهلت در حکم مذکور که جناب اعور المحدثین و دیگر جهابذه قوم روایت کردند چنانچه از قول
مجتهد نیز عیانست چگونه و از چه راه فهمید و در حدیث اینهم تصریح بود که واشتر نفسک لله عزوجل باز
مهلت دران بعد از سفر کوفه هم واقع شد و عزم بلاد دیگر فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار بار خدایا
مگر گویند که حضرت حسین بدیدن اینهمه طوفانها و سکوت بران نیز مامور بود گوییم رقعه قبل ازین باز
باید وقت در ریعان بسر رسید که امام معزول نمی شود اکنون باید پرسید که معنی آن یافته شد یا هنوز
مهلت مهنا و بر و دراز باقی بود و درباره بعضی از اولاد و احبابش حکم خاموشی فرا رسید آن چه حقیقت دارد
و اگر گویند که حضرت امام حسین در بندت بهدایت گمراهان امت می پرداخت گوییم در حقیقت این شان
علماست معهذا اصول خود را جمع کنید و به بینید که مرویت امام حسین آیا برای اصول کفایت میکند یا برای
فروع و حال اینست که اگر تمامی کتب را غربال نماید غیر از چهل تا پنجاه مسئله در تهذیب اخلاق و چند
از مسائل متعلقه فقه دیگر چه از اصول شیعه بر می آید و حق اینست که چون انتخاب دشمن تقیه بود و نه
او را که قلب مبارکش تا زمانی یکی بود که می رسید و دشمنی تقیه بدانجا رسید که واقعه کربلا اول دلیل بر آنست
چه دران مصائب لاعین رات و لااذن سمعت تقیه را تجویز نکرد و پس اولادش را که می بینید و از خرمنش
که خوشه می چینید الغرض بیباکی و فتاکی این نامشخص را باید دید که بسبق هیچ امر را یاد نکرده و انجام را اندیشه
نیز الحق که هنوز کاسه لیسی الشان اعلم الهدای نگذاشت چنانچه عنقریب از کلامش واضح خواهد شد لعن نمود
که قاتل شهادت امام شیعیان و اقرار شهادت بطور تقیه و توریه مے نمایند اکنون باید که در
هر کوچه و بازار که سواری او بگذرد رنگیان بکار خود مشغول شوند **قوله** ازین قبیل
احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده الخ حاشا که چنین ترهات و خرافات

از ائمۂ اہل بیت در ورود یافته باشد که دو قسمی را برای کتاب الله اعظم ثقلین باقی نگذارد اہل فرقه اولیه که بر طبق مذہب شیعه ہر امامی مخالفت قرآن مجید برگزیده این روایات صراحةً وضع نمودند که ہنوز آثار وضع از سیمای آن واضح است که فقیر بطور نمونه آنرا بدفتر نهادم وآنچه باقی است در اسجاث و انظار شتی ایشان خرد ہا مبین می شود بحول الله وقوته تکلیف که ائمه ہدی که بزبان آباء شان محاورات اکبر ثقلین را الثقل اعظم فرمایند کما مر وجه ومضمون آیت کریمه کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ الآیه تکذیب فرمایند ہر که خواہد تفسیر قمی را که نزد ایشان تفسیر اہل بیت است ببیند دو سه لیلے که خود حمقا از طرف خود تراشیده‌اند نام آن بزرگان گرفتند ملاحظه فرماید که آدمی را از ذکر آن شرم می آید **قوله** واین احادیث الخ مقصود علامه دہلوی قدس سره العزیز ذکر آن الزام این ملا الف ناحسنا ناید انسته که ماخذ علوم حضرات ائمه نزد ایشان چنین موضوعات است که کلینی در بیست سال آن را جمع کرده ومقصودش ابطال دین شریعت بوده که چنین دعوی کرد که دستور العمل ائمه اکبر ثقلین نیست بلکه لال کتاب است که بچنین اہتمام حضرت جبرئیل ہمراه امینان ایزدی آورد ومقام حیرت است که کتاب برای استقرار دین وشریعت بدین طمطراق نازل شود وکسی آنرا نه بیند حتی که چون فاضل ہمام صاحب منهج السداد که تفسیر دو سه پاره از قرآن مجید نوشت از من این مقام را شنید خدا شاہد حال است وکفی بالله شهیدا گویا خون در عروقش خشک شد بجهت آنکه چون قرآن از دست رفت دیگر چه باقی ماند که اذا لم یکن راس المال فند جل تکلیف ہیچ ووجوه آن اندکی معلوم شد واندک اندک مناسب مقام گفته میشود انشاء الله تعالی ودر حقیقت این محتاج دلیلی نیست بلکه عقل ہر کس بے مشقت تعلیم بدان پی میبرد که کتاب مختوم نازل نشد مگر قریب وفات شریف واحکامش مخالف قرآن مجید پس برای منسوخیت این کتاب مستطاب ہمینقدر کافی شد وخبر دستور العمل که نزد امام مقصود است ناجی نماند واین امر خود یقینی است که سه او خویشتن گم است کرا رہبری کند تاکسی دیگر ببیند وخواند الغرض قرآن اہل بیت کسی تا امروز ندید معہذا الحکم امام جعفر علی ما فی الکافی منسوخ التلاوت گشت کما قال صاحب النزہة باقیماند بیاض عثمانی بر اصول شان آن خود بے اعتبار گردید ومثل توریت وانجیل گشت فبقیت ما قال صاحب التحفة العیاذ بالله رفضه اگر ہزار دست وپا زنند وکوه الوند را بکنند کاہی نتوانند بر آورد **قوله** پس ہرگاه بنا بر اصول اسلامیه شیعه امامیه الخ اقول تنقیحیکه صراحةً در ینجا لازم آمد بیانش باختصار تمام باید شنید که آنچه پدرش دلدار علی مروت وولدش بے فتوت در کتب مطبوعه غیر مطبوعه وہم این فرزندش مصداق بالقیه کان من نباته لیستر فی حذر اخواته نیز در تالیفات خویش از نایۂ کافر کیشی وبد او ناعاقبت اندیشی مطابق بحار مجلسی وحق الیقین وغیره آن بدرجه تحقیق رسانده اند این است که در احکام ائمه رہنما

اختلافی نیست واز روایات وبیان علل شیخ المشایخ علت این حکم هم پیداست وآن اینکه
اجتهاد فتح باب اختلاف است ودر ائمه زنهار مجوز نیست پس احکام ائمه انام اختلافی ندارد والقضا
اختلاف موجب گمراهی است واتحاد الدین واحد ودر حکمیکه مجتهد الزمانی درینجا افاده نموده از ان ظاهر است
که اگر دستور العمل حضرات ائمه این کتاب بود و ماخذ علوم شان این صحف مکرمه باشد البته ضرور افتاد
که احکام شیعه ایشان مختلف وارد و باید مثلا طهارت ونجاست خمر چنانچه بالا دانستی وانتقاض وضو
وعدم آن از مذی همچنین مسائل بسیار ودرینجاست که اختلاف رفضه را در احکام فقهیه حدی نیست
پس مجتهد الزمانی هم تکذیب نفس شیطانی خود وهم تکذیب پدر پیر دهقانی وهم دیگران از غولان بیابانی ونیز
مجوسیان ایرانی فطهران ما ذکره المجتهد یناقض بعضه بعضا مع کونه اوهن من نسج العنکبوت است
دست ورق التوت وهذا من فضل الحی الذی لا یموت ودرینمقام اگر کسی گوید که مراد از حکم حکم الهی است
که در ال کتاب برای ائمه مختوم شده بود وان اختلاف داشت بعضی احکام تقیه وبعضی احکام باظهار
هو النفس الامریه ودر احکام ائمه اختلافی نبود که بسوی شیعه خویش القا میفرمودند پس تناقض در هر دو
لازم نیامد واین مغلطه وکیدی است که گرفتار نمیشود دران مگر کسی که کتب فقه نادیده یا دیده وبفهم صحیح آن
نرسیده باشد زیرا که چون احکام مختلف در صحف یافته بعضی طهارت خمر را نزد شیعه بیان کردن وجماعتی نجاست
البته در گروه شیعه اختلاف افتاد چنانچه در سوابق از کتب شان دیدی وشنیدی پس بمرتبه بدیهی ادا
رسید که احکام ائمه مختلف بود وتحقیق متقدمین ومتاخرین ایشان آنکه در احکام ائمه اختلافی نیست قطعا
بلا ریب ونیز لازم آمد که ائمه مبلغ نباشند مطابق دستور العمل وآن مستلزم بغیر تبلیغ است وآن موجب تقول
بعض اقاویل است وقد قال الله تعالی ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین
الآیة وهذا خطاب سید المرسلین فما حال الائمة المعصومین الحاصل چون احکام الهی برای ائمه مختلف بوده
البته احکام شان ناگزیر است که مختلف باشد ورنه لازم آمد که باتحاد اهواء خود باهم اگر اختلاف کردند
وهو الضلال والاضلال واز برای کید مذکور مجتهد الزمانی لفظ علیحده درین عبارت آورده وگفته که هر
حکم هر یکی از ائمه معصومین علیحده مختوم باشد ولفظ مختلف نیاورده ولکن بعد گذشت تلمیح ادعا نشد
که از ایراد لفظ مذکور گره اعضال یعنی تناقض نمی کشاید که بحث ما بمعنی تعلق دارد
نه بلفظ مذکور وهو لیس من داب المحصلین قوله واما ثانیا پس بعد تنزل وماشاه
میگوئیم اه درینجا معلوم نیست که لفظ ماشاه برای چه آورده ایا اهل سنت گاهی
گفته اند که برای ائمه کتابها وصحف نزول اجلال یافته تا لفظ ماشاه را دخل داد
هر کسی از ناظرین این کتاب میداند که رفضه قرآن وحدیث را بر طاق نهادند
که بمذهب پیشوائی ایشان یعنی عبد الله بن سبا موافق نبود پس چه قدر ارشاد

بنای ائمه جنان قرار دادن که از برای ایشان کتب و دستور العمل مشتمل بر دوازده
صحیفه از آسمان فرود آمد که ماخذ علم و عمل ایشان همان است و آنچه را مجتهد اقرار کرده
سر اهل اخبار است که بشهرت رسیده و نزد اهل سنت سنیه این امر موجب کفر است
که چنین گوید پس معنی مماشات صورت نبست و در حماقت بر روی رئیس علمای نشسته
برکت او در این محاوره چنین نیست که مجتهد در خاتمه بطور تفریع در اصل استفتا گفته بود
که پس اطلاق لفظ شهادت در این سخن فیه که احیاناً بر زبان اهل سنن جاری میشود
غالباً که محمول بر مسامحه و مماشاة یا تقیه و توریه بوده باشد پس تو آن گفت که این لفظ سخن
تکیه مجتهد است که جا و بیجا واقع میشود و در اینجا بزعم او درست افتاده و در بیجا بیجا شده یاد دارم
که در عنفوان جوانی همراه گروهی از یاران و شاگردان مجانست و محادثت سخن سنجی
و لطیفه گوئی مرسوم بود و در مسجد البیت که بر دروازه بود بدرس می پرداختم و بیشتر در بذله گوئی
و ظرافت گفتار در تتبعی بودیم که سخن تکیه فلانی چیست تا معلوم شد که بعضی چنین هستند
که تا لفظ معتاد بر زبان نیارند نتوانند تقریر کردن و جمعی باشند که وقت محادثت دست خود
بر شکم می گردانند پس یکی دست او را بدست خود محکم گرفت و سوالی کرد هرگز سخن تا درست
و همه کس خندیدند و او چندان متاثر شد که سه روز از خانه بر نیامد قضا را روزی بزرگی صاحب
سجاده قصبه ردولی برای ملاقات آمد و تا دیر نشست بالآخر وقت نماز پیشین در رسید گفتیم امامت
بکن تا پیش رفت و ما پس پشت او صف بستیم در اثنای فاتحه که سخن تکیه او لفظ مهملی بود آمد که لبم در نماز
ناگاه بر ما خنده غالب شد و امام بعد از نماز متوجه گردید و گفت راست بگوئید که از من در ارکان یا تسمیه
نماز چه امری صادر شد که شما بر آن خندیدید پس من از حقیقت حال خبر دادم که هیچ امری بصدور نیامد الا آنکه
عادت ما از خندیدن چنین است این لفظ بخیالش راسخ نشد ما همه احباب قسم خوردیم و صاحب سجاده گفت
گفتیم که بعد از آن کلام که در روی فلانی گفتی کجا رفته بودی پس او از آغاز تا انجام آن لفظ مهمل را
مد تقریر خویش اعاده نمود و صاحب سجاده را هم خنده در گرفت و فتنه فرو نشست بیادم می آید
که آنروز توبه کردیم و باز بر روی دوستی از جهت ناموس نخندیدیم آری اینجا که صدور لفظ مذکور از امام بر کسی
امر عجیب تر بود دیده از آنکه از بهار دلم در ربود که بعد مدتها تا باین مقام رسیدم و از گلبن تقریر و تفسیر
قدوة المجتهدین کنار و دامن پر کردم و بوی گلشن جنیان مست کرد که دامن توبه از دست رفت
بیت توبه می کردم و آمد بهار ، ساقی توبه شکنم آرزوست ، بعد ازین یاد می آید
که مجتهد فانی لفظ جمیع که سور قضیه کلیه است میگوید و دیگر علما نیز یعنی محقق نزد شان نیست
که بنیاد جمیع احکام شرعیه بر ظنیات هست نه بر علوم لدنیه و مکاشفات غیبیه

بالجمله غالب نداری آمیختن میبود که بعضی احکام بر علوم لدنیه مبنی باشد باید آنرا شرح کردن که در شریعت مطهره کجاست و آن کدام کدام چیزهاست که مخالف قرآن مجید بود و حکم علوم لدنیه بران رود و قید مخالفت برای آن است که در موافقت کسی از ما نزاعی ندارد و هو ظاهر و اگر بفهمیده قول و الا ما نزل معنی اینست که شاد در نادره و در شمار نیست پس تخالف که اشاره بدان کردم از میان برخیزد و مقصود مطالب بیانست در تخصیص نه امری دیگر کما لا یخفی و در ینجا بغور رسید که اگر صدیق بینه از جناب فاطمه رضی طلب کرد مطابق ظاهر علوم شرعیه چه بدی کرده باشد هرگاه معصومین عالم ما کان و یکون برین راه روند او چگونه بلکه بالاولی نرود که این علوم او را کجا حاصل بود و این ابحاث را در نقض طعن الرماح مفصل نوشته ام چنانچه حق تعالی مرا توفیق تهذیب ازالة الغین بخشید امیدوارم که توفیق تهذیب آن کتاب نیز همین عطا فرماید تا افتخار رفعت و غوغاء و جوش شان بسکوت گراید بالنبی المطلبی و آله الامجاد و بعد ازین ناظرین و سامعین را باید اندک غور کردن و تأملی بکار بردن که در جائیکه اتفاق فریقین باشد بر حکمی از احکام در انجا حماشاة نزد مجتهد کجا متحقق ست و اگر باشد باید که در اطلاق لفظ شهادت در باب شاه شهید هم اتفاق فریقین باشد لاجرم اعتراض مجتهد در اصل استفتا خود بخود از هم پاشد زیرا که مدعای او در انجا از لفظ حماشاة آنست که سنیان در شهید گفتن آنجناب تقلید ما اختیار کرده اند و در حقیقت این مذهب ندارند و اعتقاد شهادت نمیکنند و شهادت بر قول این شان منطبق نمیگردد پس حماشاة در انچه بران اتفاق فریقین باشد کجاست حالیا بمعرض ثبوت رسید نزد اهل انصاف که لفظ حماشاة از آن قبیل ست که گفتم و انچه رو برودی من وقوع یافته بود چنانکه منتشر برای تمثیل این مقام برای ناظران نوشتم یعنی در تلفظ باتفاق فریقین اتفاق شیعه البته ثابت شد و من در کتب شیعه خلاف آن بیش ازبیش دیده ام و روایات اکابر محدثین شان دران باب باصول موضوعه موجود دیده ام از ان و انهم بکمال اختصار اعلام می نمایم که کلینی و قیاسی او آورده اند که جناب امیر تکذیب ثر موده که لاف محبت سے زد که در عالم ارواح ترا ندیدم پس این دعوی خلاف نفس الامر ست باز گفت آنچه اول گفته بود بالاخر عاجز شد و پر ظاهر ست که احکام محبین در دنیا و آخرت چیزی دیگر ست و احکام تو نسب و غیر متشیعین چیزی دیگر ست و برین امر کتب شیعه جابجا شهادت نهاده اند که اسامه را از اموال قدر کرد و او بود عبد الله بن عمر را تحریم گذاشتند حکم بر علم لدنی نزد شیعه تا امامی صادر شد که امام الامیه و خلیفه اول نزد امامیه بودند العجب که عبد الله را بسیاری از بنی امیه خواستند که خلیفه شوند قبول نکرد و اسامه مدعی خلافت بلافصل کردید و از حروب مرتضوی هر دو گوشه گزیدند کما لا یخفی و مخفی نماند که چون مجتهد الزمانی قول صاحب تحفه قدس سره العزیز را قبول داشته تا بآمید آورده که علوم امیه علیهم السلام مشهور بوده ست در بیان کتاب مختوم در ینصورت

نیز قرآن مجید از دست رفت و باقی نماند مگر همان لال کتاب برای حفظ رحل دستار شد چنانچه اسباب غیبت این گفته شد
نیز گاه امر تقیه ممهد شد پس میگوییم که حال مقدمه دلیل و ابطال آن پیش از این گفته شد فلک گفت احسن ملک
گفته پس حال تقیه نا گفته به و قطع نظر از رکاکت حشو عبارتش یعنی چون قطاع اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و
مواثیق مستحکمه بر نصرت و حمایت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نماند بود الخ وارد میشود که با بداهت
آنچه بر امام حسین از انواع مصائب بر گذشته خود تصریح کرده اند که آنوقت حضرت آدم تا ایندم کسی بر نفس
و با اینهمه اتفاق فریقین تقیه نکردند اعتقاد وجوب تقیه از کجا که معتقد بجوانیم بوده باشند سر داد و نداد
دست در دست یزید که بنای لا اله است حسین پس برای آنجناب چنین گفتن که گویند خیلی بکثرت هم
شدند محل تقیه باقی نماند که مبهم آنست که قبل ازین تقیه میفرمود آنست حال تمیل لمنافقین که امری را که
بطلانش اظهر من الشمس و ابین من الامس باشد بدین نمط بیان کنند با آنجناب نسبت دادند مصرع
این کار از تو آید و مردان چنین کنند سبحان الله سبحان الله آنجناب وقت معرکه کربلا در لال کتاب مامور
بقتل و قتال و سر فروشی و قرین تقوی بودند و قبل از آن متقی محض بشمار روند ای زاده زیاد نکرد است
هیچ گاه بمنزد این عمل که توشته اد کرده و معلوم نیست که کلمه لو خیر النفی منظر این رسیل اهل النفاق در کتاب و ترمیم
عیسی از بلی که مجتهد ادراک چنان میداند که قبل ازین یا نمی هنوز دیده یا ندیده پس راستی را از کسی مستفاد
دیگر بیدکه این واقعی امر البته تقیه مخالف است و اگر با اینهمه چنان اعتقادی کند مگر از زور و اجتماع کوفیه تقیه
از دست حق پرست رفت پس نظم خواجه حافظ شیراز برای او کافیست گر تشیع خود ازین است که این جواد
آه اگر از پی امروز بود فردائی و آنچه گفته کاتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد الخ سابق گذشت و
آنفاهم دانستی که بمجرد وفات حضرت حسن مجتبی خون شیعه در جوش و زبان ایشان در خروش آمد و
ظلم و عدوان معاویه بعد از شنیدن حال ماندگی و کامرانی خویش از حد گذشت فامیر بعد از وفات امام
السبط حضرت امام حسن پس در وجوب جهاد با وجود والحاح منت ستان کدام وقت از ظن باقی
ماند اگرچه بروایت شیعه زیاده از ده هزار اخلاص نامه کوفیه بعد از موت معاویه اتفاق میفتد که عدد
مذکور کسی در اشعار الا بمی شمار و چه جای آنکه غلو و مبالغه اثنا عشریه در هر باب معلوم همگنان است
که صد را بد و از ده هزار رسانیدند و رعایت لقب خویش را نصب العین گذاشتند و لفظ
انهم بکثرت اثر آن آوردم که تمام الهدای رافضه بمقتضای اِنَّ بَعۡضَ الظَّنِّ اِثۡمٌ کار امامت امام
حسین را باجتهاد و ظن رسانیده و قبل ازین امور بر تمامی رفضه حرام بود کما فی الاصول
ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذِیۡنَ کَفَرُوۡا پس بر اصول شیعه چنین امامی که فرحلی را گذاشتن النیه ترک
واجب خواهد بود و انهم عمداً اذ السهو محال علی الامام عند المجتهد الطغام و آنچه گفته که تعلیم باطنی
خلاف آن معلوم بوده اقول درین مقام سخنی بطور استفاده گفته میشود که در قرآن مجید از زبان

مقدس رسول خویش پیغمبر باشید ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء واز ان
صاف صاف معلوم میشود که اگر علم غیب حاصل میشد هیچ لغزشی رو نمیداد و نیکی بکثرت تمام بوقوع می آمد و این
بدون عمل بران چگونه درست میشود مثلا یکی را دانستیم که مکار و چرب زبان است و اظهار عاجزی و ناچاری
او مطابق نفس الامر نیست حالانکه درست بود پس در انجاح مطلب سعی نکردیم البته تقصیری در تقاعدی رو داد
واگر بر حقیقت کار مطلع میشدیم و کوشش می نمودیم خیر کثیر موجب مزید ثواب میشد و شخصی را از جهت تقوای
ظاهری متقی دانستیم و امانتی سپردیم و همه را خورد و بعد ازین پشیمان گشتیم و بسختی با مبتلا شدیم واگر علم غیب حاصل
شدی چرا در مخمصه گرفتار میشدیم الغرض تحقیق این امر چنان فرمایند که مستفیدان شکر گزار شوند و آنچه جناب
مجتهد جایسی قائم مقام معلم این معلم ثانی پیغمبر فرمایند که زمان سلطنت معاویه طاغیه بود بر کمال مقتضای
حال و مقام انطباق می باید زیرا که از کافی جناب ثقة المحدثین در افادات راوی نقلا عن الرضا رضی الله عنه
معلوم شد که امام برای دفع غبن منصوب میشود و باید که انتظام فرماید و در دفع معاندین و ظالمین
بکوشد پس بایستی برای او بالضرورت خروج فرمودن و مظلومین و ملهوفین را از ظلم و طغیانش نجات بخشیدن
پس در وقت معاویه بطغیان البته راه اعتراض بر جناب امام حسین مفتوح گردید و معنی کمال
بلاغت درین زمان همین است دون غیره والحاصل چون تدارک بوقوع نیامد ذمه آنجناب مشغول ماند
و آنچه بعد از جوش و خروش شیعیان ضروریه و هنوز باقی واگر گویند که امام حسن علیه السلام خلافت را خلع فرموده بود
امام حسین علیه السلام چگونه با وی می جنگید گوییم جوابش در حقیقت بچند بهترین وجوه از ین اوراق معلوم توانند شد
معهذا باز گفته میشود که چون خز اثنی فرموده بودند که تخطئه عظیم است آن خطا را باقی گذاشتن چه معنی دارد و آن
در حقیقت جنگی بود با امام حسن پس برای دفع طغیان و بغاوت و دیگر امور که شیعه در تکفیر معاویه ذکر
کرده اند مجتهد نیز با وجود اجتهاد تقلید ایشان کرده و در قمار او سواد گرفته بود چرا جنگیدن درست نباشد
فلیت کرمانی مبانی بغاوت و اجرای احداث و آمر بوضع احادیث کاذبه در مناقب خلفاء و جور و جفا در حق
جناب علی مرتضی باشد و با او جهاد نفرمایند حالانکه فتنه یعنی و فساد و خونریزی همه از و بر انگیخته بود و از ینجاست
که در دلائل کتاب التخصیص یزید شقی را امام نیز دیده چنانچه ذاکرین عبارت کتاب مختوم نیکو سنیده اند و کمال احتیاط
حضرت امام حسین بیان بود مقبول مجتهد که چنانچه حضرت مسلم بن عقیل را وقت یزید فرستاده بودند وقت معاویه
میفرستادند یا کسی دیگر را اگر شیعیان پاک بجهت طیب ولادت اتقاء در نصرت می نمودند حجت امام برانها تمام میشد
ورنه وبال آن در گردن باغی و طاغی عثمان بر می آمد که یزید را هم صله بغاوت و عدوان باقی نمی ماند که بحاکم مدینه نوشت السلام
که اگر امام بیعت کنند فبها والا سرش را کش درست معاذ الله بعد ازین مقام استفاده نیست که در فارسی رعایت تذکیر
و تانیث نیست که علمای لکهنو در جواب بعض اوراق الفضاح در تخصیص عبارت گلستان امروز شب که سیاه را دران زمان
نفس طالب بود و شهوت غالب آمد هم بر ترکیب عربی بین تخیل چنین راسخ است که عرب رعایت تانیث لفظی

دین ترکیب نمیکنند پس چنانچه در حواشی شرح ملا نور الدین عبد الرحمن جامی بر کافیه مصرح است که قالت طلحة نمیگویند
جائز دارند لیکن غیر لاجرم معلوم شد که درین نوع ما بسبب جلیه نوشته این محاوره از جناب مجتهد الزمان صادر یافت لاکن
الشاعر ع چون غلیواز بی کرشش باده و تشنش مه از است و بنده را در بر ما بیچ ایلی پالدانیت گری بود در بسیاری
از مقامات عبارات فارسیه و گفتگو میکردم و الفاظ واجب الترک آنشان میبایدم تا میا التی که چنانچه در تاریخ
دو فی بطولی دارد و عبارت فارسی سابقه اولی مگر چونکه او در عبارت شنیده بدون ذکر و لیکن تخطیه نمود
بی التفاتی بخیال گذشت چنانچه تخطیه دیگر بطور استفاده و طلب سند درین فرق می آید تا تعرفه و تخطئه او و
و کمترین نام واضح شود که گفتگوی فقیر بعنایت ایزدی میر من است مجتهد دیده دین و کاو و کاو و شتل ای ع
ورض یا او از بوم خانه کن و متوهم نشود که وبا فازجوش شیعیان که وقت وفات امام حسن بود مکاتیب قلیل
از شیعه فرومایه نزد امام حسین رسیده بود تا حضرت امام خروج فرمودند کسی را فرستاد زیرا که لفظ باز دلالت
بران دارد که انها همین شیعیان بودند نه عمائد و اکابر و نامه های ایشان بر دستور معروف رسیده بود و در سلطنت
یزید شقی بار دیگر چو کشیدند و در طلب امام مظلوم کوشیدند و آنعبارت اینست چون در اوائل خلافت یزید
باز نامه های متوالی و متواتر الی سعها اگر طالبان آن عامه فرومایگان می بودند حضرت امام حسین چگونه
شان کیفیت میکشید و معذرت میفرمود و این خود شاهد بر اینست که اعزه و اکابر بودند و بعنوان معتمدان
و فرستادند کما لا یخفی و این مضمون شعر بر اینست که امام حسین ما بیتی از روی دلیل شرعی الوجه بدفع
باغی و طاغی کردن قطع نظر از ان امور قبیحه که مصدر آن گشته بود و میباشد در جلد اول مفصل گذشت که امام حسن
را با وصف چنان احسان در جهان باقی نگذاشت و مستقل شد در دل حکومت زیر گلیم کوفت و میدان را پاک
بر وفق آمدم بر نیابت حضرت مسلم بن عقیل پس چنانچه رفقه در باره مناقب اصحاب احتمالات بر می آرید
که در کتب ما میه معنی ان الشیطان یفر من ظل عمر چنان قرار داده که شیطان هم بگردش معاذ الله نمیرسد و چندان تحمل
است که از سایه میگریزد و اینهم در کتب شیعه کلیه موجود که انحدیث از ان جمله است در شان مرتضوی
و کشتی شیطان همراه آنجناب نیز فاعتبروا یا اولی الالباب اکنون حرفی از ان پیش میکنم باید شنید که چنانچه برای
مسلم بن عقیل این احتمال بود که از طرف شان مطمئن شد و عرض حال کرد این احتمال درینجا هم قائم است نظر بحدیث
الولد سر لابیه یعنی چنانچه حضرت عقیل امانت نفس پیغمبر را گذاشت و رفاقت کافر حربی اختیار ساخت که تا دنیای
خویش بدین امور مشغول بود پس حضرت مسلم فرزند سعادتمند او چنان تدبیری در نوشتن عریضه نمود که نام
نشان اهل بیت در جهان نماند که بدون اظهار افلاس کوفیه آمدن حضرت امام الشهداء بطوری که همه کس میدانند چگونه
صلحت خواهد بست پس باشد که آدمی از مزید حسد چنان کوشد که از زندگی خویش هم دست بر می دارد که مصرع
تحاک باهم برباد رفته باشد چنانچه در کتب منقذ حال ابن سبا دیده باشی پس جناب امام حسین کی باید ظاهر شریر بود
بر دیگران ظاهر اخلاص حضرت مسلم معاذ الله فریب خورد و او درین پرده چنان قصد کرد که حضرت عقیل برفاقت

مستعد و مهیا اراده کردن بود بانبا شده و بشبهه این قول نخسته ختم گردید چون جناب امام حسین پیش خود دیده بود تصریح تحفه شد
حقیقت یعنی بجز مستعد و مستعد بوده است گرفتند مثل کشته شده و این احتمال به مقالات در قضیه بیعت نیست چنانکه جناب امام حسین
امام گفته شوم با نجیم تصریح کرد بنا بر وقت همیم او را قتل کرده است او بوده و نیز عثمان را با وجود هر گونه قرابت بکشتند
ستم خورده شریک هم بوده ام و شیخ جلیل قایل شده است که او قاتل عثمان بوده و ادعای رطل بوق در احقاق بر این شکل
عمل نموده که به حیز و تا یاد فارسی بکار برد اگر این امور را برشماریم رساله منفرده می باید نوشت و انامی نهان
و آشکار خوب میداند که نزد اتباع شیعه شنیعین گر این امور الیه بلکه محال باشد لیکن هر اصول این زنادقه
دو چار جا اقرب است مع آن الاقرب کالعقرب و عجب تا اندکه آنچه مجتهد از تواریخ معتمده درین ورق نقل کرده
اینهم در آن مندرج است که آن وقت که جناب سید الشهداء بعراق تشریف برده و آغاز سلطنت یزید پلید بود و هنوز حکم
استقرار نیافته و بنده در رساله چون این امور را تقریر نمودم و اقوال علمای اعلام مندرج ساختم مجتهد در آن مقام لم و لا نسلم در
انداخت و بچون و چرا پرداخت چنانچه خلاصه عبارتش باید دید و تناقض و تهافت تفصیل و قال و را میزان انصاف
باید سنجید و می نهده که در استقصا بود که خلافت یزید بقهر و غلبه هم ثابت شده و آن از نوع بدیهی است و مراد از قهر او استیلا
تسلط بر افاق است نیست که نادرست و مناط امامت نتواند شد بلکه مراد تسلط است که برای خلفا و اکبر پادشاهان میباشد
و آن در وقت که امام حسین بعراق رفتند حاصل بود و مراد من از علمای تصریح صاحب تحفه است در جواب بعضی از
استفتا که در آن وقت اهل مکه و مدینه و کوفه بیعت نکرده و لفظ یعنی آغاز سلطنت او بود و مستقر نگشته بود و این بیان
مصرح نیست که در کتب معتمده آورده باز گفته اند و در آن چگونه اوراق زیبد و از اینجا نیز بانت سفیده صبح صادق روشن شد که مجتهد
هیچکاهی نزد ماهری نرفته و نزد استادی زانوی ادب ته نکرده مگر نزد پدر خود و کسیر و هقانی مذکر کتاب تقریب الی شکسته
بلا مزید بود کما و حال اغلاطش در کتب مطبوعه چنانست که ناظرین و سامعین از اهل استعداد نیک میدانند که مجتهد یکیه
و تدان بر جگر هم فشارند و فرزند پیر و دهقانی به تتبع خطوات شیطانی بسبب سلب حافظه مثل مجتهد نالی ابوهم باوجد
در تشیید المبانی بالاچه گفته و چه چیز هم بخرافات که قبل از این نسخه با لجمله مجتهد بعد از تمهید مقدمات از تواریخ معتمده مذکوره آنچه معلوم
محصلش آنکه بعد از بیعت دوازده هزار کس از اهل کوفه برای امام حسین محل تقیه ثابت نشد و اینهمه کشتن
و کوشش و دال بر آن است که اگر این اسباب جمع نشدی آنجناب را بایستی تقیه کردن و به بیعت یزید در آمدن لاکن
امام حسین پیش ما لغیر از این سفر بالخصوص محمد بن حنفیه برادر آنچه فرمودند که شیعه بیانش کردند و من نقلش
نمودم آن همه دال بر تکذیب این قول است که دلالت صحیحه آنکه ما حاصلش بدین عبارت میرسد اگر در دنیا پناه و
نشیمنی و وسعت جای نیابم و مخافت الارض بما رحبت بیعت یزید نخواهم کرد و چه پیدا واباقیه تخواهم نمود
یعنی پس مجتهد بالیقین در فروغ زن است و حال کمسیا لنش چنان مکشوف است که مستغنی از بیان است و آنچه بعد
از سطری گفته که هرگاه قریب کوفه رسید و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نمود و به خبر
قول همه صاحبه و بر و اخته این ... المشیر ... و اسمعی المسئولین ناصبی تا یاک ... که برایه ... نمود ...

که چون امام حسین در صحیفه مکرمه کتاب مختوم ملاحظه فرمود خود را بحکم آماده بود که جهاد کند و بکشش کشته شود
پس بعد از حکم الهی و حکم مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم که دیگر یا بنی حسین خارج است خود را همراه و سیر کند و
عالم میخواهد که ترا شهید و عیال ترا اسیر بیند دشمنان اسیر بیند اخراب را از حسین شهادت بدان جناب
ما ینبغی امام العابدین والمجاهدین که تنها ملائک ثنا خوان او که جن و بشر کشته قربان او نیست که
یعنی جبیت حاجبیت و در کل صنف یار را بر خویشتن واجب گردانید نیست ممکن مجرای انقلابات عادیات و قتل
قتل و ما طلبنا من اول الامر فلقد حصل و ایضا معلوم خواهد شد که حضرت امام حسین علیه السلام بجائیکه سفر کرده بود
از آن جز لعین یزید او را بشهیدش رسانید باز کوچ فرمود تا بجای دیگر برد چنانچه می آید در عبارت علم الهدای
شیعه ارشاد رسول خدا است تا بعد معاذ الله بین حضرت ابراهیم و اسمعیل اگرچه شیطان رجیم خواست که باز
گرداند گوش بر کلامش ننهادند و داد سر فروشی در راه خدا دادند و در کتاب مختوم در این امر تناقض خطاب
مخصوص داشتن نفسک هم نازل بود و حضرت امام حسین آنرا دید و معاذ الله حضرت شهادت آنجناب را گوارا
نکردید و جان خویش را عزیز داشت از آنجا که مجتهد در مقام دامن دیگری ناصب اهل بیت با وجود دعوی سیادت
و پیشوای او محکم گرفته و او حقیقت امامت را ندانسته دشمنان جناب امام حسین را از اوج عرش اعلی معاذ الله تحت الثری
افکنده لاجرم بقدر ضرورت معد مگر اری او بجای آرم که این پیشوای نواصب بخیال انفنی خوصلة قیل و قال درین باب
از آن یافته بود که خود را از دودمان سادات عالی درجات کما اشرنا میدانند و در احادیث ائمه طاهرین که حضرت
حضرت امام ناطق و جد امجدش علی بن الحسین رضی الله عنهم اجمعین خود بنفسه بایدچه کلمات حقه فرموده اند که سر
اولی الابصار فوائد بود ولکن لم یجعل الله له نورا فما له من نور و محصل هر دو حدیث منیف چنان است که هیچ فرد
را با حضرت آفریدگار قرابتی نیست و منتهای مبنای ما آنست که آنچه برای مادران مومنین قرار یافته که مضاعف
را اجر عظیم باشد و کبیره گناه را مرتکب گردد او را دو گونه معذب کنند و کنعان پسر صلبی حضرت نوح علیه السلام را چه سبب
اند سبب آنکه گوش بر فرمان واجب الاذعان ننهاد و قال الله تعالی انه لیس من اهلک پس علم الهدای نواصب را باید که
چشم عبرت گشادن نه از در سرکشی و خودرائی در آمدن بخیال بود که جوابش مطابق کلامش در عبارت عربی نویسم
ولیکن چون مجتهد بسیاری از مقامات رساله قدیمه را که متن تشیید است تفهیمه چنانچه باید از آغاز تا انجام ندانی پیر
ترجمه ان بعبارت سلیس نماید کرد و این معنی موجب تطویل خواهد شد لاجرم در عبارت فارسی نوشتم و از سهولت
و اختصار در آمدم بسبب آنکه شاید این بزرگ با وصف دعوی اتباع ائمه که پیروی اقوال و افعال و تقریرات ایشان
در اصول و فروع است اصول کافی را ندیده یا دیده و راه تجاهل منافقانه برگزیده که اگر دیده و بر هم ایشان قدم
را به همین منزل میرساند که وقت وفات سرور عالم کتابی دیگر با تمام و اهتمام ملائکه مقربین خصوصا حضرت
روح الامین در رسید و عهد موثق بعنوانی گرفتند که شاید از حضرت آدم چنین اتفاق نیفتاده باشد محصل
سخن بعد از رفع تکرارات حمل آنکه هرچه برای امامان از این وقت تا مهدی دستور العمل قرار یافته باید

بجا آوردن دگر هیچ دعوی نکردیدن و تعرضی نکردن اگرچه نوبت بهدم کعبه رسد و بهتک ناموس اتفاق افتد
پس باید صبر ورزیدن چنانچه عبارتش از همان باب که مجتهد در حدیث از آن نقل نموده و دلیش اجازتی بذکر این
حدیث بمقتضای اموریکه نموده آن خواهی دانست نداده الغرض سید مرتضی این طریق را از دست نه گذاشته
براه اهل سنت افتاده و دامن ایشان در گرفته ورنه تعصب و نسبت بالحق بجای رسیده که باظهار مجلسی در حق المتقین
و غیره ایشان را مخالفت فقرات ائمه که همیشه لباس تستر در بر داشتند و اقتدا میکردند این نجس العین عین نجس
دانسته مگر چون دانست که بی اختیار مسلک ایشان در خصوص نتوانند ازین معرکه جان بسلامت بردن و راه
جواب مسدود پس از اول خود را متجاهل گردانید و گفت ما بالیقین میدانیم که چون برگمان و خیال ما امام غائب شود
که حق خود را خواهد رسید و بدایات امامت نوعی از حرکات و افعال واجب میشود و اتباع ظلمش اگرچه محنت و مشقت کشند
که تحمل آن تواند کرد و ازین کلام بی کدورت ظاهر شد که از منصب امامت کلیه اغماض صریح کرده خدایا مگر افادات
امام رضا هم بگوش او نخورده و آنهم در قرآن مجید نخوانده که امامت باری عظیم است که آسمان بار امانت نتوانست
و نه این حدیث را گاهی دیده و شنیده که اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل و این احادیث و روایات بر
سامعه او عبور نکرده که ابو علی طبرسی در مجمع آورده که من آنرا حجر فی او اسکلم که حضرت را ابولهب رجم و لعین
سنگسار میکرد و خون بر بدن مبارکش جاری میشد و بعد از هجرت آیت اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا فرود
آمد و جهاد واجب شد و ازینجاست که جهاد از ذاتیات امامت گشته بسبب آنکه انتظام امور جهاد و بدون کشیدن
مشاق و محن و سرفروشی در راه خدا چگونه تواند شد و در نفس نبوت بافاده علماء مجتهدین که از تصریحات
حضرات ائمه یا خود بجا آن امور را شروط گردانیده اند و اگر او حقیقت این امور را میدانست چه صبر ورزید
محنت تالیف تنزیه الانبیاء بر خود کشیدن بایستی مثل حضرات ائمه در ثبوت خود و بقول زید شهید در مقابله حضرت
امام محمد باقر آرمیدن و این مجادله با مناظره بر چه گذشته در کافی بعنوانی مذکورست چنانکه میدانی که از تصریحات
در گذشته و در حقیقت کم از دشنامها نبوده که از زید شهید سر زده که زمان صدق ترجمان نبوی صلی الله علیه وسلم
از مناقبش تر بوده چنانچه از تصانیف صدوق و معلم بن محلم حارثی که معلم این مدعی سیادت است [illegible]
از وجه بر فتوح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که چون امام ظاهر شود بوصول الی الحق و قیام با مور امامت
نوعی از قتل واجب میشود و باین وقت انقلاب دول و تبدل دخول سلطنتها و بهم رسیدن افواج مومنین
پاک که نام سنیان در آن نباشد و ریاست صفویه و قاجار و غیر ایشان ظنی نیز بهم نرسید صاحب
جابلقا را که هفت اقلیم در وسعتش کم شود در وقت سید مرتضی را هم وجودی نمی ماند خبر آنکه لال
کتاب بکشاید فلیعت که وجودش نزد شیعه هم نباشد و کان کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران
معهذا اگر قاعده او ماخوذ از احادیث پس بیان کند که این قاعده را حضرات معصومین کی بیان
کرده اند بلکه ظن را بجای خود همیشه مذمت نموده اند چنانچه مشهورست و ازین جهت اجتهاد حرام گفته اند چنانچه

می آید انشاء الله تعالی اگر اتحاد و تعیین شد خلاف تصریح تست در هر کتاب کرا آید جیب علما و الا علما و کتب
اصول از متقدمین و متاخرین بیان چه گشته و اگر از متواترات باشد بیان آن بنای خاطر امانکرد ورین
حصر که قدم نهاد ندچه ضرورست و بدون بیان چگونه اطمینان تواند شد سبحان الله علمای رشته را علم
حاصل شد با مر مذکور و حضرات ائمه هدی که تابع علوم حضرت پیغمبر بودند و لو کشف الغطا ما ازددت
یقینا شان ایشان در وجوب آن فعل تابع ظن باشند و خون خلایق بریزید و سر خود را نثار کنند و بنا
یقین نباشند آن هذا الشیء عجاب ایضا احادیثی را که مجتهد مشهور دانست او چرا ذکر نکرد پر ظاهر است کا گروکر
میکرد البته سائلین می پرسیدند که در صحیفه خود ان جناب قاتل و اقتل و تقتل دیده بود یا نه اگر دیده پس
انمقام ظن است یا یقین اگر فرض کنیم طفلی را و این الفاظ برای او گوئیم آن طفل هم بشیر طلیکه از اهل لسان باشد
یقین خواهد کرد که مرا مخاطب باین افعال امر کرد و بعد ازین از دو حال خالی نیست اگر این احادیث را ضعیف
وضع کردند پس تشبث باین احادیث باطل شد و سعی مجتهد درین باب همه رایگان و محنت بر باد گشته
لازم افتاد و اگر این احادیث چنانست که مجتهد در آن حکم نموده بصحت و استفاضه و شهرت پس کلام
این بزرگ دشمن عقل مهمل که میگوید در کوفه فوج جمع شد و ظن نصرت بحصول انجامید لاجرم معرکه آرا شد
حضور و افتاد لا حول و لا قوة الا بالله ... حال احادیث کافی چنین باشد که لا لعیا لها است ...
سوم نیست که نسخه مسلیم را تلاش خواهد کرد که الکتاب موضوع بشان آنست و کتاب نزد من صحیحت شد لیکن
بهم رسیده بود حاشا که در آن باشد که سفر آنجناب فقط باجتهاد و ظن بود که هیچ پس ظاهر همین سنت که
چنانچه معرکه کربلا متفرع گشت بر ظن نه بحصول الیقین معرکه جناب امیر همچنین بوده باشد که نوبت
کشتگان از هزاران گذشت پس صحیح شد آنچه علمای اهل سنت گفته اند که نصوص ز تنها در میان بوده
بلی اجتهاد جناب امیر مقرون بصواب بود دانستنی را محدثین از جناب مرتضوی معنعن آورده اند که اجتهاد
بوده نه نصوص چنانچه بر ناظرین کتب حدیث مخفی نیست و متحرم که هرگاه یکی هر دیگر برادر در وقت
موت خود وصیت میکرد و خبردار بر گفته کوفیه عمل مکن و در احادیث فریقین هست از پیش
برجای خویش که لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین ایا حضرت حال کوفیه در جنگ صفین
ندیده بود که صاف گفته اند که اگر موسی اشعری بحکومت مقرر نشود معاذ الله خون حضرت امیر
میریزیم و خود علمای امامیه هم بدان معترف اند و از کلام مجتهد هم بوی آمیتی بدماغ میرسد و ذکر یافته
بالا گذشت حتی که یاد می آید که دلدار مجتهدین قریب این روایت آورده در مواعظ حسینیه از ابن قبیح
که صاحب شرح بترتیب داده عیان است که احادیث مذکوره کافی نزد او اعتباری ندارد و در خدا هر آینه
حضرت امام حسین بر یقین بود نه ظن فان هذا من قبیل بعض الظن اثم چه جای آنکه حضرت امام حسن
هم وقت وفات فرموده باشد که چنان نپندارم که کوفیه ترا برانگیزند تنها بر خروج ...

ایشان معذور تشوی پس در حقیقت غلبهٔ ظن هم نبود و اینکه کان معمولا لا مجهولا و توثیق عهود ایشانرا که بافاده
مزید تسلی نجابت امید است که در نهج البلاغه هیچ اعتبار بلکه مثل مشهور که هرگاه قسم خورند بالیقین قسم کردند دروغ
گفته اند حیرت است که کوفیه در وطن خود باشند و امام را طلبند باید که امام هر جا که باشد حاضر شوند و هر کاتب
در وقت انتساب شد بیچاره حاضر باشند خواه حضرت براه شام روند خواه بکوفه داخل شوند و سلمنا که
ابتدای مکاتیب از کوفیه بود ولیکن چنین کسان را که بار بار بیوفائی کرده چه اعتبار چنانچه در وقت سید النبیین
در راستین معروف بود که برادران حضرت یوسف چون در آغاز دروغ گفتند بعد از آن سخن ایشان
قبول نمیشد اگرچه راست میگفتند که بعد صلح امام حسن هم خوشیده بودند ازین جهت هم و
معلوم شد که کتاب مختوم را حملی نبود که آنجناب فعل برادر بزرگ را تخطیه فرموده و شیعیان هم ندانسته
و مطابق لال کتابت [illegible] ولا تسلیم را گنجایش نیست نه کلیه و جزئیه چه جای جز النقی الی غیر ذلک هرگاه
امام نعوذ بالله معذور باشد بر اهل بیت و اتباع شان امام را ضرور است آن صعب و مشکل را آسان کردن
و دست و پا زدن و سعی در [illegible] و بیزاران که السعی منه و الاتمام من الله تعالی مگر این کار دیگری بود سبحان الله
حلال مشکلات امام میباشد و درین وقت بقا تر رسید مگر بعد از آسانی و سهولت و انهم حق امام بود یا نه که
بر سعی و در سعی سائلین را جواب چه حال آنکه قلب شریعت مینمود و کامر غرضکه صاحب تفسیر یا هیچ ندیده و در پی
تکلم گردیده یا بعلم حدیث معرفتی نداشته یا غیر معتبر پنداشته فخلیع العذار میرود و هنوز از نوم غفلت متنبه
نمیشود و قلم در دست دارد و هر چه میخواهد عامیانه سخن می نگارد کسی را چنین جرأت نباشد از محققین شیعه
اینچه در دارد خود را از اجلهٔ سادات و علما دانسته برابری بلکه تفوق بر گوشوارهٔ عرش می جوید که کارش بر
یقین مبنی است و افعال جناب سید الشهداء امام الصابرین فی البأساء و الضراء موسس بر ظن
خاموش باش و قلوب اهل اخلاص را مخراش و کلمات بی ادبی و بی اندامی مگو که روز حشر تراسوی جهنم کشند مگر
مجنون شدی خواص و خصائص حضرات ائمه خصوصا راکب دوش سرور عالم را نمیدانی آیا نمیدانی که
نمیشنی که برای هر امام علم ما کان و یکون و تشدید فلک اعظم و عمود نوری مقرر است فتاوی ایشان مجهول
بر ظن باشد و تحریر و تقریر و احکام تو بر یقین هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون کتابها که در عقائد تصنیف شده
بدان عقائد کما مورست اخذ آن اهم ندانی و سطری از آن نمیخوانی که در حق حضرات ائمه گفته اند که بهتر اند از جمیع انبیا و سید انبیا
و یقین میکنند هر چیزی را که بود و خواهد شد تا روز قیامت و جمیع افعال و اقوال شان بامر خداست و هر چه
میدانستند حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم فرمود جناب امیر را و همچنین هر امام متاخر میداند علم متقدم را و
هیچ چیزی برای اجتهاد نمیگویند بلکه جمیع امور و احکام را میدانند قطعا و یقینا از جانب رب العالمین
بتعیین و تحقیق معاذ الله در جواب هیچ سوالی حالت منتظره ندارند و جمیع اصناف مردم را با ایمان و
کفر و نفاق و اخلاص می شناسند و اعمال امت بر ایشان امروز هم معروض میشود نیک باشد یا بد

وسهو ونسیان بر ایشان روا نیست واخباریکه دال بر سهو ونسیان ایشان باشد همه این محمول بر تقیه است
که از جهت خوف نواصب بر زبان شان جاری شده الی غیر ذلک من خرافاتهم ونحو آن هم پس حضرات ائمه این
دروغها گفتند وحق اینست که امت ابن سبا ملعون مرید ولا صور خیالیه خود لیس که با اسامی مقدسه بربستند ودانستند
که اعتقاد امور لعمر این سبب نجات یافتند وبیگان شرباکتا ثوفار غرق شدند ودروغ گفتند فالعجب کل العجب که احوال امیر [illegible]
وجاری امامیه بطهر قلت شب وروز زیاد میکنند واین بیچاره علم الهدای امامیه بسبب فقدان خواص [illegible]
یا دستیفر ما بیتحیرم که دیگر ائمه عموما فرزندخاتون نرگس وسوسن وریحان خصوصا چنان باشند که در کتب دین
وایمان شان حتی رساله منفرده لیلیه باقر مجلسی بران شامل است ومن درین سطور بعضی از آن را نقل کردم وقره عین
الرسول والبتول مقدمات شهادت خود را در بطن [illegible] واند یا حسین را کب دوش رسول الثقلین را [illegible]
کوفیه مدعین مرید لا جنین ناصبیت وخارجیت اختیار کرده وهنوز معتقدین او از آن توبه نمیکنند وقلم درست
دارند وزیاده تر موجب حیرت اینست که حضرت امام حسین از این گمان [illegible] رشید کربالقصد [illegible]
را که متصل وقریب بود لشکر کوفیان کفایت میکند پس گمان وحیرت [illegible] شده وبرای وقت خاص
معین رفته تعداد فوجهای یزید لعنه الله از هزار دو صد [illegible] داند که لا متناهی معبر از آن است و حضرت امام
با وصف ارادۀ جهاد از آن هم بیخبر بود اگر فی الحال این گمان غیر واقع هم صورت بست ایشان را از آن چه
سود وکدام روز بهبود که لشکر شام صبح وشام خواهد رسید چنانچه بچشم خویش میدان صفین را دیده بودند که فوج
شامیان در هر بار بکثرت تمام مقابله میکرد وحیله ها وخدعات شان بر تدبیر مدبری همچو جناب امیر را برهم میزد و
ملک از دست در ربوده وشکست آمد وفتح وظفر رفت وگذشت وازینجا گفته اند که مرد آخر بین مبارک بنده ایست پس عقل و
فراست فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم را تا این ناصبی دریده انکار میکند ودلیل برین کلیم میگوید بار انکار [illegible] از علم و
معرفت آنجناب کرده میگوید که غدر وبیوفائی کوفیه هرگز بخیالش نمیگذشت ودلیلی که ذکر کرده از دعوی خود شتر گربه مسلم
در کوفه داخل شد وابن زیاد مطرود وبعیادت شریک آمد وشریک با مسلم شریک شد که او را باید کشت واین امر صورت
نبست ولیکن مسلم او را قتل نکرده عذر آورد که حضرت صلی الله علیه وآله از این منع فرموده اگر ابن زیاد کشته میشد مسلم
در میدان بازی می برد یعنی امام حسین بی کلفت در کوفه داخل میشد اهل خلوص که در فوج بودند ظاهر شان با یزید
وباطن شان با امام شریک میشدند ومیگذشتند فوج بنی امیه را که در کوفه بود وتابع [illegible] ودشمن دین را
کشتن وتقیه بلکه دلیل بر آنست که نیت حضرت مسلم بر اصول نفس که [illegible] عترت عقیل را بر ملا گویند معتقد
بود کما اشرنا الیه علی اصول [illegible] انفاحشه واگر حضرت از فتک منع فرمود فانیهم ارشاد کرده چنانکه فریقین نقل
میکنند که الحرب خدعة پس هر سخن وقتی وهر نکته جائی دارد وچون یزید حضرت امام حسن را شهید کرده و[illegible]
جعده [illegible] دشمن خونخوار او چرا درست نباشد [illegible]
انه [illegible] که کمان [illegible] ودشمن چوبه تیر میتوان [illegible] امامیه تقیه ودین [illegible]

ذکر کرده اند مجملا حدیث حقیقی ست که گفته در حدیث آمده که من شنیدم یک مومن بزید انفسه ما رتبت مسلح شاید
سبقت یابد با آنکه شهرت نسب و قرشیت این حیثیت نزد حضرت مسلم مومن باشد پس یزید که کمتر از اتباع
بود چرا نزد ایشان مومن نباشد و چون نواصبی و دین با شان موش مانند باید معتقدین او را جواب
داد این فکیت که شیعه نقل میکنند در باب یزید از جناب زینب بنت حضرت فاطمه زهرا که از یزید کسے را دیدم
مروت زیاده نیافتم و حقیقت آنست که در نیابت خود نص نواصبی می آید که یزید در رحم و مروت از ابن زیاد
زیاده تر بود و در جور و جفا کمتر العرض دلیل شبعه نواصبی بلفظ فان مسلم بن عقیل الخ چگونه با نتظام
رسد زیرا که مدعای ناصبی آن بود فکیت که ثابت کند که در خیال شریف امام مظلوم هم نمی‌شد بیوفائی کوفیه
زیرا که مسلم در کوفه چنین قرار داد که هرگاه ابن زیاد آید او را باید کشت آه شاید نتیجه آن نزد این ناصبی
منکر علم و تعلیم امام همام آن باشد که مسلم اگر خیال شکست و مغلوبی خود میداشت در کشتن او تقاعد نمیکرد
پس بظفر خود او را اطمینان حاصل بود لیس امام را نیز اطفلان هم مثل سایر به فرقه را بمضمون واحد شنیده اند
که جنگ و سردار و جوانان و پیران جمیع داخل بلکه سید ایشان نیز صلوات الله علیه وعلیهم کما سبق
پیر ظاهر است که این قیاس اولویت بعد میانه دارد این منکر علم امام حسین پس تواند بود که مسلم متیقن باشد بظفر
و فات کار تبادر از حضرت امام حسین را که فعل آنجناب مبنی بر ظن باشد بقول ناصب غیر محتاج فانه کان تماما و اگر مدعا
چیزی دیگر است دلیل بر دعوی انطباق باید جناب مجتهد که کوچک بدالش متنبه بیان فرمایند که بدلنا
فهم و ادراک چگونه کلام او را نقل فرموده باشند بلکه توان گفت که احتمال قریب است که مسلم فرمود که
سبب عدم قتل همین نهی حضرت بود و اگر این مانع نبودی ضرور بود کشتن او که با حسنین دشمن در قابو بود
نمی آید پس قیاس بحجا بطور اولویت باشد یا بدون آن و مخفی نماند که عبارت سر که حاصلش این است که اگر
گفته ابن زیاد را مسلم غالب میشد که از فوج یزید انانکه ظاهر و باطن ایشان مخالفت بود شریک میشدند و منتظر
میگشتند لانه ان لم یکن ذلک حذر دیگر شده اهل تقیه بودند و بنا بر همراه حر بن یزید ریاحی بکربلا ای محصور کردن تمهید گردانیدن امام
و باتفاق فریقین معلوم ست که فقط رئیس ایشان و یکدو دیگر شریک امام حسین شدند بندرت و همه ایشان مقاتل میر
انجناب گشتند هست حال متقدم پس چه عجب که بجهت تقیه امام را کشتند و نزد خدا اکرم باشند چنانچه از رساله قدیمه بر آید
و عبارت تبرّیه دلیل آن باشد کما لا یخفی بر این دلیل دیگر بلفظ ایضا نوشته که هرگاه ابن زیاد طالب محبوس کردن حضرت
مسلم جماعتی را از کوفیه همراه گرفت و قصر ابن زیاد را محاصره نمود و گویا مخرج نفس او را فشرد و ابن زیاد از جهت
خوف و نامردی در وا کرده را بست تا آنکه مردم منتشر شدند و مردم را ترغیب میدادند با نعامات یزید و تخویف
میداوند از خشم و غضب او در رسیدن فوج شام میکردند از رفاقت مسلم بن عقیل بپر تقصیر تقاعد کردند تا کوفیان
و اکثر ایشان جدا گشتند پس وقت شام تکلیل با قیمانده و نوبت بتنها ماندن رسید انّا للّه وانّا الیه راجعون موقف
شد پیش از صبح عداوت امام من بعد بعذر تطویل هیچ باید که مقصود از ذکر این قصه آن بود که بظاهر اسباب ظفر بود و بار این

دفعیه منعکس شد و این کلام را بعینه قاطع قیاس سابق است که مسلم بیچاره گمان ثابت انگاشت و فتح نوشتن بیعت را
بعد و امام را یقین کما او بعث بعث قد انقلب باقریه انما یجری فی ذلک المقام کما لا یخفی و ابراء این آمده بلند
جان مسعود درین حرام که بیان کردم تا بطلان میان دعوی و دلیل پیدا شود و حالش نیز مثل دلیل سابق است و حاجت
بابطال و ترادیع که قیاس کن زگلستان او بهار شرا با سیگوید که هر گاه امام همام به شهادت حضرت مسلم خبر یافت
پدر بیتکه قدم منعقد منصور که از سفر و جهاد دفعه کو رو مراجعت فرماید چرا که چسپند فرزندان عقیل برادران مسلم شهید بود تمام گشت
این امر قسم شرعی خوردند و گفتند که مراجعت نخواهیم کرد تا بوصول مقام شهادت امام همام فرمود دو در زندگی خود
نیست بعد از مرحوم بر اصول امامیه منقول بقول مجتهد البته نعیم رجوع از جهاد و شهادت حرام بود و بسبب آن حکم تحقیق
تصریح نمود که برای آنجناب زلال کتاب این امر تاکید تمام نوشته بود که خروج ممکن و بعد جهاد گشته میشود و قبل این
منفصل گذشت از کتب مجلسی که حضرت پیغمبر درین باب تاکید شاید فرمود پس انحراف از آن چنانچه عنقریب تفصیل
آن می آید قطعا و یقینا بر مذهب امامیه حرام خواهد بود و تکذیب بر روایات ایشان که سابقا و لاحقا داخل آیات
کریمه هم درین باب نازل گشته بود کما بینه المجلسی فی تالیفاته و قد تقلب فی البحار اول بار تا معنی میگوید که بعد وصول
خبر آمد همراه فوج و امام را از رجوع کردن بجائی که از آن آمده بود باز داشت و گفت جناب ما نزد ابن زیاد خواهیم برد
امام قبول نکرد و هر گاه دید چه توانست که هم به سفر کوفه بجهد و هم راه شام بر گزید که بیدالست که یزید در رحم زیاده
از ابن زیاد و یاران او پس سفر کرد بشام تا رسید عمر بن سعد با لشکر عظیم و قصه مذکور شد پس چگونه گفته شود که امام
خود را بتهلکه انداخت حالانکه مرویست بتحقیق که از سه چیز یکی قبول کنند که بروم از جائیکه آمدم یا بیعت یزید کنم که او
عم من است تا ببینید آنچه رای اوست یا بسوی سرحد روم اسلام و یکی از ایشان با شمر عمر سعد نوشت ابن زیاد
آن هر دو را انکار کرد و حکم جنگ داد از این عبارت اعتراضیکه بر مجتهد بود زیاده تر قوی گشت زیرا که انحراف و
انحراف آنجناب هم حکم از زلال کتاب بظهور پیوست و هم از آیات کریمه قرآنی و هم از تاکید رسول یزدانی معاذ الله
پس مجتهد را دو گوش و یک چشم هم نیز کما لا یخفی علی المتحیر از کلام سید الساداة بر رفته که در لباس دوستی دشمنان اهل بیت
تجمل ساخته و کار قاتلان مخالفت امیه بدی در گذشته یا تقای امت خدمتگزاری او فراغ حاصل شد اکنون با کیهانی تا
این زمان متوجه باید شدن که تحقیق از هم ندالست که بعد از کشادن زلال کتاب این چه خرافات است که او مرتکب آن گردید و قول
از این عبارت چنانچه صریح ظاهر میشود که آنحضرت راضی بر جهود و موثق اهل کوفه ابی بن خرو زر و در تو خود زلال کتاب صحیح
پیش عقلا و علمای فریقین کشاده و باغ سبز نمودی تا درین روز سیاه بکار آید و این کتاب داغ سفید بر پیشانی تو هنوز
ثابت کرد بر اصول مخدوم رفته که حضرت شهید کربلا از اختیار شهادت که در برابر جناب پیغمبر اکرم بی حال طلب
جوهر دیگر بار این امانت بر سر دوش مقدس برده دست کشید و سفر شام برای بیعت یزید برگزید تا ورا برادر خود قرار
داد و با وجودیکه او بهره از حیثیت ولادت نداشت کما هو ظاهر پدرش نسبت برابر کرد و آنچه زلال کتاب هم نیست
که هیچ جهت مقرون بود از نسبت مبارکه یافت و بشارت رسول یزدانی را بخیر شهادت مساوات لیت انداخت

قرآنی را یکا نصوص و انسبت و کبر چنین باشد کلام در اسلام او ست چه جای ایمان و چون با ایمان قطعاً نماند پس از عصمت
و امامت و شهادت چه نام توان برد و کسی که بر ا مثل این امور لازم شد البته او کافر و فاجر و شقی ابدی ست
علیه اللعنة تمادیکی باشد یا رازی و مجلسی اصفهانی باشد یا مجتهد فانی و زمانی پس ازین کلام کراجتناب از لعنی حاصل
شد غیر از آنکه عقلای فریقین بر ریش در از تو مجتهد و مقلدین تو بول و تغوط کنند فایده نیست مگر آنکه طریق
یا صبید کور برگزینی و مانند کور موصلی مسلوب البصر و البصیرت گردی خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران
المبین و چون این امر را بالاجمال دانستی تفصیلش را که بدقائق طوال امده و در قها لسواد و بیاض رود و دل نیز
اجازت نمیدهد مگر اینقدر که اهل کوفه هزاران هزار در دل بر جهاد نهند و در مقابله لشکر یزید از جان بکوشند
و از هر گوشه بر خیزند و بجوشند و یزید و وزرا و ندمای او را بکشند بعد ازین ملک بدست ایشان افتد و عیش و
کامرانی رو نماید و آنچه فتنه بجو آید که غالب اوقات شکست و دولت مقرین بودند و گاهی لذائذ دنیوی را
چنانچه باید ندیدند بلکه بگوش و هوش هم نشنیدند پس بیچارگان برین تقدیر چندی در زمانه بیاسایند و
بستر فه و آرام عمر خود بسر نمایند و از علت متعه و ثواب آن معنی هم خرما و هم ثواب دریابند که ساع صبح سی تا شام
چلنا ہو مئی گلگون کا دور شب بھو ہو تو ماہ رویوں ہی کنار و بوس ہے و آنچه گفته که بر ظاهر است کلامی است
هیچ پس صاف صاف باید گفت که زمان معاویه که دریای خون اهل اسلام دران جاری شد و هر گونه بد عهدی
دران پدید آمد تا آنکه تجلعت خلافت تحلی گردید و در مقابله چنین احسان آنجنان اسارت که حضرت امام حسن را
نیز بهر ملامل شهید نمود بعمل آورد و گاهی رسوخ اسلام در دل او نشست چنانکه در سابق حالش از کلام مجتهد مفصل گذشت
و ترک ذکرش احوطی نماید و در زمان یزید هنوز جمعیت استانی که هر پادشاهی دران دل میکشد و در مبادی
سلطنت معمول و مرسوم همگنان است بعمد ورنیامده معهذا کاتبین و طالبین درین وقت همان جماعت
سابقه بودند پس حصول ظن و ریب زوال و عدم حصول در او ان او ال معقول نیست مگر آنکه علم حضرت امام حسین بر قلوب
شان محیط و لوح محفوظ مکشوف و عماد توری منسوب تسدید روح ملک اعظم موجود و این معنی را مجتهد قبول نمیکند
و میگوید که عمل ایشان بر امور ظاهر است نه باطنی پس این راه خود بسبب تقریحاتش مسدود و اینقدر خود نیز هست
معلوم که بعبارت استحکام خلافت هر چه از مکنونات خاطر پادشاهان است بوقوع می آید و هنوز نه او
که سلطنت او استحکام نیافته و ضبط و ربط بظهور نرسیده بود چنانچه قبل ازین از عبارت ابن ابی حجر
بوضوح پیوست خروج امام درین وقت نیز دلیل بر آنست که بر علوم لدنیه حکم کرده اند و دیگر وقت آنست
بحکم یزید پلید صدور یافته مثل واقعه حره و منجنیق بعد ازین ساخته رو نموده چنانچه در رسالة
قدیمه نیز مبین گشته و کتب طرفین از فن سیر بر آن شهادت داده و محصل تقریر بر اصول قوم
سیر آنکه در وقت یزید بی دینی و بی اعتدالی را حدی نبود پس ضرور اقتضا و خروج را اگر چنین که
بایستی جناب سید سیر را خروج فرمودن چون حضرت زهرا را قتل کردند که فاذا جری الدم فلا تقتیه

حدیث معصوم است و نیز وقت احراق بیت و تمزیق کتاب ائمه در علل شیخ و بحار و حق الیقین و کتب علمیه
و غیره مذکور است و فوج کثیر هم حضور نبوده وده بیست کافی بود کما فی الکافی و نهج البلاغة کفایت
امیر المؤمنین بمقابله هزاران مبارزین بود و در خصوص هم کلمات تمامینی موجب تا مست او ست در رسانی
و عیان پس معلوم شد که غرض سید الشهدا شهادت بود چنانچه استدلال کتاب بجز آنچه آید که قومی را
جبر که شهادت شان همراه تو مقید است الی غیر ذلک طرفه آنکه مجتهد میگوید که سفر شریف مخالف تقیه بود
حالانکه برا جهل فتنه حکم بمخالفت میکنند و هم قواعد شهید که مولفش در حکم زنده گانست و عنقریب می آید
ان شاء الله تعالی و اینجا واضح شد که این مجتهد حرف کافی کلینی را چنانچه باید هیچ ندیده از طرف آنکه حدیث
طویل در آن مقام مسطور است و آواز بلای تعصب این قطری نکرده روی الکلینی باسناده الی
الکاظم قال قلت لابی عبد الله الیس کان امیر المؤمنین کاتب الوصیة و رسول الله المملی علیه و جبرئیل و الملائکة
المقربون شهود قال فاطرق طویلا ثم قال یا ابا الحسن قد کان ما قلت و لکن حین نزل برسول الله الامر نزلت الوصیة
من عند الله کتابا مسجلا نزل به جبرئیل مع امناء الله تبارک و تعالی من الملائکة فقال جبرئیل یا محمد مر باخراج من عندک
الا وصیک لیقبضها منا و تشهدنا بدفعک ایاه الیه ضامنا لها یعنی علیا فامر النبی باخراج من کان فی البیت
ما خلا علیا و فاطمة فیما بین الستر و الباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول هذا کتاب ما کنت عهدت
علیک و شرطت علیک و شهدت به علیک و اشهدت به علیک ملائکتی و کفی بی یا محمد شهیدا فارتعدت مفاصل
النبی و قال یا جبرئیل ربی هو السلام و منه السلام و الیه السلام صدق عز و جل و برّ هات الکتاب فدفعه الیه و امره بدفعه
الی امیر المؤمنین فقال له اقرأه فقرأه حرفا حرفا فقال یا علی هذا عهد ربی تبارک و تعالی الی و شرطه علی و امانته و
قد بلغت و نصحت و ادیت فقال علی و انا اشهد لک بابی و امی انت بالبلاغ و النصیحة و الصدق علی ما قلت و یشهد لک به سمعی
و بصری و لحمی و دمی فقال و انا لکما علی ذلک من الشاهدین فقال رسول الله یا علی اخذت وصیتی و عرفتها و ضمنت لله
الوفاء بما فیها فقال علی نعم بابی انت و امی علی ضمانها و علی الله عونی و توفیقی علی ادائها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
یا علی انی ارید ان اشهد علیک بموافاتی بها یوم القیامة فقال علی نعم اشهد فقال النبی ان جبرئیل و میکائیل
فیما بینی و بینک الآن و هما حاضران معهما الملائکة المقربون لاشهدهم علیک فقال نعم لیشهدوا و انا بابی و
امی اشهدهم فاشهدهم رسول الله و کان فیما اشترط علیه النبی بامر جبرئیل فیما امر الله عز و جل ان قال له یا علی تفی بما
فیها من موالاة من والی الله و رسوله و البرائة و العداوة لمن عادی الله و رسوله و البرائة منهم علی الصبر منک علی کظم الغیظ
و علی ذهاب حقک و غصب خمسک و انتهاک حرمتک فقال نعم یا رسول الله فقال امیر المؤمنین و الذی فلق الحبة و برأ
النسمة لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عرفه انه ینتهک الحرمة و هی حرمة الله و حرمة رسول الله و علی ان تخضب
لحیته من رأسه بدم عبیط قال امیر المؤمنین فصعقت حین فهمت الکلمة من الامین جبرئیل حتی سقطت علی وجهی
و قلت نعم قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمة و عطلت السنن و مزق الکتاب و هدمت الکعبة و خضبت

لحيتي من رأسي بدم عبيط فما تري تحسبا ابداً حتي اقدم عليك ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة
والحسن والحسين واعلمهم مثل ما اعلم امير المؤمنين فقالوا مثل قوله فختمت الوصية بخواتيم من ذهب لم
تمسه النار ودفعت الي امير المؤمنين فقلت لابي الحسن بابي انت وامي الا تذكر ما كان في الوصية فقال
سنن الله وسنن رسوله فقلت اكان في الوصية توثبهم وخلافهم علي امير المؤمنين فقال نعم والله
شيئا شيئا وحرفا حرفا اما سمعت قول الله عز وجل انا نحن نحيي الموتى ونكتب ما قدموا وآثارهم وكل شيء
احصيناه في امام مبين والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لامير المؤمنين وفاطمة عليهما السلام اليس
قد فهمتما ما تقدمت به اليكما وقبلتماه فقالا بلى وقبلناه وصبرنا على ما ساءنا وغاظنا بنده را ياد مى آيد كه در مجلد
اول نظر باحتياط ترجمه اين حديث طولاني را از حيات القلوب بقدر مجلسي آورده ام وليكن بقدر
ضرورت ناظرين وسامعين را درينجا برين وجه واقف ميسازم كه مجتهد البته با وجود علم اين معني كه
حاكم خدا ورسول اند هر چه امر فرمودند امام را بايد بجا آوردن وائمه را بقول مجتهد احكام مختلف
بود حضرت امام حسين مأمور بود بخروج وعدم تقيه وليكن چون در حديث مذكور شده كه از جميع
آل عبا مهر كنانيده بودند براينكه تعرض نكنند بخلفا اگر چه انواع ظلم نمايند حتى كعبه را منهدم گردانند
وكتاب را پاره پاره كنند وهتك حرمت بوقوع آرند البته دانست كه حكم خروج با امام حسين منافي عن الخلفا و
ديگريست بعبارتيكه بطور بابي قد لكه الحساب بران مقام مكتوب بود وآل عبا بران مهر
كردند اما فك خاتم صحيفه كه دستور العمل باشد براي امام پس نبود مگر وقتي كه سابق از جهان رخت
اقامت بكشد ولاحق بر مسند او نشيند چنانچه از روايات منقوله مجتهد مفهوم ست كه خاتم اول را
امير المؤمنين در خود گشاد وعمل كرد بران وامام حسن مهر ثاني خود را بگشاد وما موريه بجا آورد وچون او
بگذشت خاتم سوم آنرا امام حسين شكست وچنين يافت كه قاتل فاقتل وتقتل الخ پس مجتهد مى ترود وعدم ذكر آنرا
غنيمت شمرد غرضيكه تمامي مذاهب ايشان متناقض ست متحير اند تا چه گويند ولطائف عجائب اين حديث بسيار ست
اگر از راشدين اين امور سر ميزد ومنادي براي ان ميگردانيد پس حق بايستي كه حضرت جبرئيل
بر سيد نداي جبرئيل مي اهل بيتي وقتيكه اين كتاب فرا رسيد وهمچنين بجمله اهل بيت را ميدانستند
ورفضه هر اينجا تصريح كرده اند كه اهل بيت بحكم حضرت نبودند مگر آل عبا ودر نص وصيت از نصب برداشتند
وليكن وصي را با وصيت استفاده يا دداشتند ونيز سيد نداي جبرئيل وصي كيست حالانكه در فرق فرقات تشريف
نيز در توصيت متردد بودند واول حضرت عباس را سه بار حكم كردند بشروطها چون او قبول نفرمود براي امير
معين كردند طرفه آنكه حضرت عباس در آخر فرمود بجناب امير بيا تا بيعتم خلافت ترا كيست فاعتبروا يا اولي الابصار
كه مقدمه نصب وتوصيت روز بود وكه حكم خم غدير عبارت از آنست باز حضرت عباس معروض شد در جميع بشر كافي حباب
امير تحقيق يافت باز چه آفت رسيد كه حضرت عباس فرمود سخن همين ست براي هر يكي از علماي رفضه كه اذا لقيت جلباب الحنفي

فامنع باشت **قوله** اول آنکه چنانچه بنا بر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح پوشد الخ **اقول** العجب که مجتهد الزمانی تنها
این حدیث را ذکر میفرماید و از احادیث متواتره یقیناً غافل صریح بکار می برد خصوصاً آن روایاتیکه نصوص قطعی است در
وجوب تقیه و پاره از آن در رساله قدیمه و این اوراق سمت ذکر یافته و نور قبول امام زمان تافته و محصلش آنکه
چون ظن هلاک پیش آید ضرورست تقیه کردن و اگر نکند دین او مقبول نه عبادتی او و بدرجه قبول میرسد
و در ما نحن فیه یقین قطعی بود و جمیع تقیه بود پس در وقت مذکور که عمر سعد با لشکر عظیم در راه شام ملاقی شد در وجوب
باقی الغایت رسیده اکنون تشبث بحدیث سلاح وقتی می زیبد که امام را ضرورت اقتدا بسرور انبیا جناب سید النبیین نمودن حال آنکه
تفسیر مجمع البیان مولای طبرسی ایشان ابصر درین باب است که تقیه صحیت مگر برای امام و انبیا علیهم السلام پس اما
آنکه امامت جناب سید الشهدا از انکار تواند کرد چنانچه زید شهید انکار امامت برادر خود نموده و اجابات این امور رسالت
برگذشت و نمی آید و هرگاه حکم امام درین ها چنان بود که از تفسیر مذکور عیان گشت همان روز سیاه برای مجتهد پیش آید
ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور فکیف که
حدیث سلاح را که ذکر کرده در عین وقت جهاد بوده باشد چون جناب مجتهد از بالی بوجه سیکه میدانی مسلوب الحواس گردیده
بحکم ضرورت اعاده آن عبارت نموده میشود و میگوید که در احد جناب رسالت مآب میخواست که بیرون شهر نرود و صحابه مشوره
شروع دادند بنا بر مصلحت قبول فرموده لباس لامه پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آوردند پس تحقیق که اراده در عین وقت
جهاد کفار و کجا سفر شام بارادهٔ بیعت یزید شقی رئیس لیام و تتمه عزیمت جنگ فاعتبروا یا اولی الابصار مع هذا او را توقت کی
امام حسین سلاح جهاد بر تن مبارک راست کرده بود الخ پس فهم مجتهد دون عین اختلال حواس بلکه اشد جنون للمجنون
فنون دور تر چرا باید رفت که در همین صفحه عبارت نقل کرده از کلام سید مرتضای ثمانینی مکتوبست ان عمر کتب الی
عبیدالله بن زیاد ما سئل فابی او کاتبه بالمشاجرة یعنی چون شاه کربلا فرمود که اجازت دهید که رجوع کنم بجائیکه از آن
آمده ام یا آنکه دست بیعت بدست یزید دهم یا ببلاد مسلمین بطور رعیت زندگی بسر کنم عمر سعد در مکتوبی از این سوالات
ابن زیاد شقی منحوس را خبر داد او زنهار قبول نکرد و مجتهد مختل الحواس کلام مرتضای ثمانینی را هم یاد نمود و شاید
که معنی آن پی نبرد و را نوقت سلاح جهاد کی پوشیده بود تا کلام این جنق مطابق شود که سزاوار نباشد امام را
که هرگاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد و ای بی خبر این وقت که بالیقین معلوم شد که مسلم
بن عقیل را شهید کردند و شیعه کوفه برگشتند و بیعت امام را شکستند و در فوج یزید در آمدند کجا ظن ظفر
بود و کجا عزم جهاد بلکه تیغ و دیو د وقت وجوب تقیه بود و تکلیف که این مدهوش عنقریب خواهد گفت که در حقیقت
آنحضرت خروج بمعنی معطلی نمود بلکه اراده آن داشت که بعد از وصول بکوفه جهاد نماید الخ و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
اتباع نمادن لشکر کفار عزیمت جهاد مصمم داشت و آنها قریب مدینه رسیدند و مشوره بران قرار گرفت که بیرون
مدینه رواج جهاد دهند پس سلاح پوشیده تا در احد محاربه نمایند حضرت امام حسین کجا سلاح
جهاد پوشیده بود غرض که حواس مختل تست نه اقوال ثمانینی را یاد دارد نه عبارات خود را ملاحظه کنید

و در عجائب اضطراب و پریشانی گرفتار است و بدین قیاس پیداست که خروج امام حسین قبل از دخول کوفه
بود و بدین تحریر رفضه مشهور کردند که مجتهد بجواب رسالة البصارة العین بعین البصیرت نوشته اگر این سخن راست
باشد باید ایشان را دادن که بلای کوری و کورانگی چه بلا باشد و شاید که متحقق نمیشود مگر وقتی که دو شاخ
پریشانی وهمی از ایشان مجتهد بر آید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا قوله دوم آنکه از کجا که آنحضرت
را السبب کینه دیرینه الخ هر جا ذهن این متعسف بکجی میگراید و در هر مقام اینقدر یاد دارد که حکم ائمه بر ظاهر
شرع میباشد پس صاف صاف نمیگوید که آنجناب در صحیفه خود دیده بود و نیز از زبان رسول خدا شنیده بود
ع مارا بدین گیاه ضعیف این گمان نبود القصه چون نوبت بقول مرتضای علم الهدای رفضه بدان جهت
رسید که یزید را در نسبت شریک خمر بینند و این خم خود قرار دهند و این همه از باب تمام محبت باشد پس درین
امر که بیعت یزید را اختیار کردم کدام قباحت بوده عقلا و نقلا آیا جناب امیر بیعت راشدین نکرده بودند که
پریشانیت امامیه چه ظلم دینی و دنیوی باقی ماند در جهان که دقیقه از آن گذاشته باشند حتی که بارها نوبت
تنگ ناموس اکبر رسید و العجب تازیانها کشید معاذ الله بر اصول رفضه امام حسین را از آن امر غفلت بوده داد
که اطفال جرخواری رفضه آن را یاد دارند پس قبل ازین قیاس آنجناب بود به جناب رسالتمآب امروز قیاس
آنجناب هست بر نفس اماره خبیثه خود باید دید که خر دانوج شیطان الطاق او را چه تعلیم کنند و بر لفظ بیزیکه کلمه
مذکور را بر زبان مقدس جاری نکردند ثابت شد که بر علم لدنی و باطنی عمل کردند و مجتهد آنرا انکار میکند
و شعار را بر عار اختیار مینماید و در صورتیکه شهادت امام باقی نماند بر اصول موضوعه نمی بینی که ارباب تاریخ از محققین
نوشته اند که چون رسیدن حضرت امام حسین قریب کوفه بر زبان مردم افتاد و عبید الله زیاد بران مطلع
شد این مضمون بآنجناب نوشت که غیر از بیعت یزید چیزی دیگر نمیخواهیم امام آن مکتوب خواندند و از دست حق
پرست خود بر زمین انداختند و مجرد این خبر شعله غیظ و غضب آن مردود مشتعل شد و فوج را بیاراست و عمر سعد
را رئیس افواج گردانید و او ازین خدمت استعفا خواست پس خطاب عتاب کرد او را و گفت قبول کن ورنه
سند حکومت ملک ری باز بده و در خانه خود بنشین حب جاه دنیا بر او غالب شد تا آن شقی ازلی سند حکومت
ری را از دست نداد و با لشکر عظیم برای قتال فرزند رسول متعال سفر کرد الغرض مجتهد را چاره در نیست که
بر اصول موضوعه خویش در اثبات شهادت امام هرگز بیت نمی بیند و حقیقة الامر را نمیداند با وصفیکه شب و روز در
مجالس عزا میشنید و کار او به بتائی میرسد و در پنجاب باکی او باید دید که باز قول ثمانیه را از راه دغائی اعاده
مینماید که سال شش بار دیدی و شنیدی سنتیه اقوال رکیکه و تاویلات بعیده دال بر آنست که تا امروز بحقیقت
واقعه کربلا نمیرسد مانند پسر کلان میر ابو مناقب خوانی که چون بمکتب ماهی آمد و مردم تعزیه ماتم میکردند شنود که
را تبرا نمی کنند مجتهد قیامت آخر محرم سرایش چو شاه دیکه سواری اپیش پس مردم می پرسیدند که از سر الکرام
سر امراد است لیدا انکه از غور میگفت که در فیض آباد همین دو سراست یکی پولس علیخان بنا کرده و دیگری مرزا حسن بصلح

وتمام عمر همین پیشه سوز حالی داشت ونداست که حقیقت معرکه کربلا چیست هو رحمته الرمالی ودرین احتمالات
کرتها نیست فاعتبروا یا اولی الابصار و لهذا ازین رفته رفته قریب باتمام مخالفیش می آید که از ابوبکر صدیق
وخلافتش رفته رفته بیزارند و قصه کربلا معلی بحیثیت خلافتش دلیلی است روشن و مانند گل شگفته است
در گلشن و لهذا از تفضیل البته خواهی گفت که انطباق قصه مرثیه خوانی مطابق النعل بالنعل است بعد ازین باید
که اگر ادنی تتبع افکار عربانی و محنت مطالعه کتب پیش نظر داری البته خواهی یافت که خود جناب امیر شیر یزدان شاه مردان
سلاح برتن مبارک راست کرده نه توجیه شمشیر بدست گرفته روزی که ناصبین بر اعتقاد شیعه قصد کردند که تعزیه
را بکنند و نماز جنازه بگذرانند و آخر چون مردم دیدند که آنجناب ذوالفقار میکشند و آنه هیبتش لرزه برکوه ها
می افتد ذوالفقار حضرت گرسنه و تشنه ماند پس بین که این قاعده کجا باقی ماند تحریم که خاصه وعام بروایات متواتر
می آرند که صبحدم روز عاشورا سلاح بر تن مقدس راست کردند و تقیه قبل ازین واجب شده و خصوصا از روز کشته
شدند و بعض کتاب تنزیه میرفتند لشام بجهت بیعت کردن یزید اگر فرض کنم که بدین اراده که سلاح از مدینه
پوشیده بودند باری عقل چگونه تجویز کند که از آن روز تا گاهی جدا نکردند و این حکایت چه مناسبت با خیالی که کار
طولی و عریضی است میشت و در هیچ وقتی جدائی کرد کسی علتش پرسید گفت مرد سپاهی را می باید همه وقت
گفت وقت موت چه خواهی کرد گفت یک حمله بر قابض روح خواهم کرد هر چه بادا باد پس لنبی برنیامد که افلاس و میسر
بود در خس پوشی بیمار میماند اتفاقا وقت موت دید دیده که حمله کرد موافق طاقت خویش و خار وش برخس فرو ماند
وجان بحق تسلیم کرد **قوله** همراه بودن فوج کثیر و ضرور نیست الخ نخمی میپرسیم که در قبیله عرب قبیله مثل قبیله بنی هاشم
در کثرت و شجاعت نبود و جناب امیر ابن حسین را ظنی بود از ایشان یا نه خصوصا بعد از آنکه بر رئیس شدک که از
طرف ابی بکر صدیق رفته رتق و فتق امور انتظام ساخته بود خروج فرمود و بنی هاشم همراه بودند بمجرد اختیار
آنجناب او را گردن زدند چنانچه از کتب معتبره شیعه در مجلد اول والبتی اگر ظن اینمعنی بود که رفیق خواهند شد
چنانچه از تصانیف مجلسی و تصانیف توانیمعنی عیانست که آنها مقتدی جناب امیر بودند وبیعت صدیق کردند
وقتیکه او بیعت نمود وبیعت مذکور بجا نیاوردند و هرگاه او بیعت نمود ایشان نیز دست کشادند بلکه انهم
ازین عبارات علمای شیعه است که بودند بنی هاشم کنفس واحده و امام رازی رضی الله عنه نیز بنیاد بعضی
از اول خلافت بران نهاد و دیگر متکلمین آنرا یاد کردند یعنی موافقت و مرافقت انها با جناب مرتضوی ذکر نمودند
لاجرم بعد ازین چه باعث شد که خروج نفرمود وقتیکه قرآن مجید را که معجزه دایمی رسول خدا بود خراب کردند
و تحریف نمودند الی غیر ذلک من الامور القادحة فی ذاته وخلافته پس چون این ظن بلکه یقین بهم رسیده بود
اکنون چه مانع شد با وجود وجوب که ذوالفقار بدست نگرفت و خروج نفرمود و اگر این ظن نسبت با ایشان
بقلب شریف بهم نرسیده ای برایمان و دین شان که انها ملحق بمرتدین و ناصبین بلکه بمنافقین باشند تا انکه
دیگران دانستند که بنی هاشم بآنجناب را خلوص می پیمایند و فی الحقیقت نزد جناب مرتضوی منافق بودند

و بدین تقدیر قاضی رطل یوق را چه افتاد که اولشان را در احقاق و مصائب النواصب و غیر آن از حدیث
روات اصحاب مستثنی گردانید اگر سخنی معقول در اذهان خود صادق بزرگان خویش مانند صدوق آگاه آمده
باشی اظهار کن ورنه خاموشی بهتر باشد از گفتار بحکم شیخ از اهل تجربه روزگار چو سعدی سخن کو تا دم مزن و
ریش دراز خود را بدست اهل حق مکن و آنچه گفته که در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی مصطلح نموده الخ درینمقام
بالبستی از معنی مصطلح بعید از عاقبت اندیشی و ملاحظه بلندی و پستی از معنی مصطلح خبر دادن و بیان کردن
که با وجود منع فرمودن رفیقان برای جهاد و نائب خویش را بکوفه فرستادن و چون او نوشت که من از مردم
که هزاران کس از اهل کوفه بیعت بران کردند که یزید را از تخت سلطنت جدا کنند و همراه جناب بر لشکر او بتازند
حرم از مکه کوچ نمودن اگر خروج نیست باری بیان فرمایند که چیست آیا از جنس ابابیل است یا خرطوم فیل چنانکه
دلدار مجتهدین و دلربای متکلمین زیر مشق مقولیین در معنی کسب بعقیده خلق افعال گفته و درینمقام تحقیق است
طویل بیانش بطور اختصار آنکه اهل سنت در مطاعن علمای ما نوشته بودند که فلانی از اهل سنت جناب امام حسین را
خارجی نوشته و درباره آنجناب چنین گفته که اول خارجی فی الاسلام معاذ الله و کشف این تلمیع آنکه نواصب
مفتریان بلفظ خارج یای نسبت اضافه کرده خارجی ساختند با قبیحاند معنی اصل لفظ و آن اینست که اول کسی
که از محققین هر کسی از مبطلین خروج فرمود حضرت امام حسین بود و حقیقة الامر همین است که این تهمت او و صیت نام نامیش
نرسیده ورنه اگر غور کنی با آن زبان بسا کس از مبطلین بودند که بر محققین خروج کرده و علما احوال ایشان نوشته‌اند
مثلا بر حضرت عثمان ذی النورین اهل مصر و غیرهم خروج کردند و گفتگوی ایشان این بود که خود را معزول
گردانند یعنی از خلافت دست بردارد و حضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه در روایات معتبره موجود است در دنیا
خود ذی النورین را ازینمعنی منع فرموده بودند پس او قبول نکرد که قمیص خلافت را بر کند پس او را قتل کردند بعد
از آنکه بلوی بر وی نمودند و تا مدتی آب و دانه را از چنین محسنی که از احسانات او عالمی کامیاب شده و سوابق
اسلامیه او را نهایتی دریغ کردند بوده و ایضا نسبت جناب مرتضوی بسیاری از ظلمه و اشقیا راه خروج سپردند
حتی که قوم سطره و دین بتکفیر آنجناب پرداختند پس علماء چگونه چنین توانند گفت که معاذ الله حضرت امام حسین
اول ایشان نیست اما از علم تاریخ هم مثل مجتهد بهره نداشتند و لیکن سر و بنی نداشته و مخالف الامر بوده و
علمای شیعه و دیگران را از اجله اصحاب نیز چنین نوشته اند پس این اولیت بر مذهب احدی انطباق نمی یابد
الغرض اگر معنی مصطلح آنچه در نیاب علمای اهل حق قرار داده اند مراد باشد همه امور درست میشود و اگر معنی
دیگر می از افواه خود تراشیده اند بالضرورت بیان باید کرد و از سرکشی اجتناب باید نمود و هرگاه انکار از بیعت
یعنی خروج نیست پس عدم حضور جناب امیر در بیعت ابوبکر صدیق در مبادی خلافتش بجهت پیش آمدن چنین عظمی
و سانحه کبری یعنی وفات سید انبیا صلی الله علیه و سلم و متعلقات آن چرا خروج تواند نمود که انکار استحقاق هم
در آن بود و کیف که بنقل صاحب سیا مره حضرت مرتضی بیشتر همین است ابو عبیده فرمود که من درین مصیبت مصداق

فاسترده گردیدم علاوه هم مشتمل جمیع آیات قرآن بعنوانی پیش آمد که تحقیق جلیسی غیر او قسم همزبانان پارکش
جاسی شدند که بیاد در هر دو شق نه انکم تا این دم فارغ نشوم و ازینجا شفقت آنجناب را جوان دانسته دیگران
سنن مدین ثابت منقول گشته اند که اگر مامور نمی گشتم که کوه را از مقامش بجای دیگر نقل کنم کمتر بود از جمع قرآن مجید تلفیق
آیات شریف اما آنچه گفته که اگر آنحضرت را طمع بیعت اهل کوفه نمی بود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد پس
سینه ظهر استکبار جلوه ظهور رسیده مگر اینهم نمیدانند که چون احباب و اصحاب گفتند که پناه بحرم کعبه معظمه بستر معنا باید بلکه
ازینجا سفر نکنی امام فرمود که می ترسم که بدان کبشی من باشم که خونش در حرم شریف بریزند حرمتش از حیثیت باقی
نماند و مصداق این کبش که او را ذبح کردند در خلافت بنی مروان عبدالله بن زبیر بود ولیکن چون امری
مبهم بود بکمال احتیاط فرمود و از مکه معظمه برآمد و سفر عراق بوجه سابقه برگزید و این امر را اکابر رفضه بعنوان
لعن بر ابن زبیر نوشته اند پس اکنون باجتهاد مجتهد الزمانی این طعن از و برخاست ورنه نا بیست مجتهد بد و چه لازم
می آید یکی آنکه تجویز کرد جهاد در حرم شریف با وصف توسعه که ظن مجیت کفایت میکند و امام حسین برعایت آن از
مکه برآمد دوم آنکه جناب امیر در وری اقبل حاکم فدک حال ابوبکر و فوج او امتحان هم کرده بود که اینهم خشب مسنده کما
لیس بالسنی جهاد در مدینه شروع کردن و قاتل امیر سید که بگوید که فریاد رسی نبود که پیشوای شیعه بوده کما فی الکشی
واجب بود نه فریاد رسی بعضی حضرت اگرچه غاصبین آنجناب را شهید کردند کما مر غیر مرة و قبل ازین معلوم شده در
رساله تو دیدی که سبب برآمدن از مدینه منوره چه بود بعد ازین آنچه میگوید که تحقیق این نیز امام را ضروری نیست
گوئیم واقعی نه کثرت ضروری نه جهاد ضروری نه اجرای حدود و قصاص نه فیصل خصومات نه لقط ثغور اسلام نه حوزه
خلافت نه مذهب مؤمنین بانچه مامور اند از شرائع و احکام دین نه اهتمام جمعه و جماعت پس این امامت است یا قیامت
ولیکن بر نایب او ضرورست تحقیق آنچه فی کسا القین و از سکنه مینا بازار اند یا رستم نگر و برادر لا دا او انیهم ضرور
نیست که غلاف باشند یا حجام ای ابی جعفر روایت ائمه المحدثین را از صیرفی در دکان سره کردی یا عیار نقش از تنقید
هنوز ندیدی که از قسم شهر است ناتمام عیار یا تنقید کرده اولی الا العیار که صیرفی مذکور پیش امام جعفر رضی الله عنه
آمد و بخلوت گفت که اکنون خانه نشینی مناسب نیست پرسید سببش چیست عرض کرد قربانت گردم از کثرت موالی فرمود
چه قدر شند بخیال تو گفت پنجاه هزار تعجب میکرد و امام او می افزود بالاخر گفت نصف دنیا پس سوار شده و همراه او در
گردید و نوبت نماز پیشین رسید تا چون فارغ شد و گله دید فرمود تعدادش بکن شاید که گوسفند هفده میرسید فرمود
اگر شیعه این قدر می بودند خروج میکردیم الغرض چون جناب امیر را در ب لغات پیش آمد و نوبت بتحکیم رسید چنان قوم
لا باک کلمه هولناک بر زبان آورد که هیچ فاسقی و کافری چنان نگوید و جهانداری شاه شهیدان آنچنان کرد تا
روز قیامت غافلان هم فراموش نکنند امور عاقلان بجز دل قورش میگرید باز معامله الشیان بحضرت زید شهید
بکجا انجامید ۵ چه دانکه شیعیان این باید پس همین شیعیان بنا باید ساخت بعد ازین میگوییم که چون امیر ضرور
نیست لیس باعث چه شد که ائمه هدی خصوصا حضرت امام باقر سیما حضرت جعفر صادق ۲۰ در نوامیت چنان بسر کردند که بجید

هم یاد نمانده و در تراجم خرائج مفصل است و شاید که در احتجاج سابقه دیده باشی که برای تعلیم شیعه خود میفرمود هجر دار
باشد و هجو مخالفین خود را محو اش میدیدن مرا که بگوش خود شنیدم از جد خویش یعنی علی مرتضی می شنوم و دست ایشان مسموم
سال آنکه آنجناب را در لال کتاب مأمور باظهار حق و عدم تقیه بود چنانچه در کافی مرویست از جائیکه حجتهم و حدیث را ذکر
کرده که ائمه را باحکام مختلفه امر فرموده بودند چه جای آنکه امام جعفر که شیعه جز نبوی صلی الله علیه وسلم بذات مقدس ایشان
منسوب ساخته اند در بارهٔ مجاهدین این شروط نسعه را ذکر فرموده که التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ
السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ و اینهم ارشاد فرموده که اسیرین سلطنت کسری و قیصر
مراد اند و آن اصحاب پیغمبر جامع این اوصاف اند پس بقول مجیب مصیب که فقط صمیم قلب را ذکر کرده بود که تقیه خالص و نسخ
لازم آن است نص جعفری را رد نمودن و جامه ناصبیت را در بر کردن است یعنی که رد کردن اصحاب ثلاثه لعین عین
او را کور کردانید قوله و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر الضمیم قلب نزد جناب رسالتماب هم بود الخ اقول اول
کافیه باید دانست که از روز یکه آیت جهاد أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بتصریح علمای سیر که در سنه ثانیه
از هجرت حضرت خیر البشر نازل شده هم صفر فرموده آمد اباحت جهاد شروع شد پس نزول این آیت کریمه دو آیت کریمه در تحریم
قتال بود منسوخ گشته بعد از آن آیت السیف نزول اجلال فرموده فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْ
تُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ گفته اند که این کریمه ناسخ یکصد و بست آیت شد
که پیشتر نازل شده بود زیرا که این آیت ناسخه در فرضیت جهاد است پس هر آیتیکه فرود آمده در تحریم قتال همه را منسوخ
گردانید و نیز آن آیات را که در تحریم بود مگر همراه کسی که آغاز کرد قتال را یا آنیکه در اباحت قتال بدون فرضیت
چنانچه آنفا معلوم شد تمه درین سطور و از کتاب الجهاد کلینی هم فقره مذکوره که اباحت قتال با کفار از آیت أُذِنَ لِلَّذِينَ
بود بیر ظاهر است و باتفاق فریقین همه امور که تعلق بجهاد داشت و بزبان قلم رفت بعد از هجرت شریف آمده و فایده
که پیران در خصوص مناظره با مجتهد الزمانی پیدا گشت اعتراضات او در بارهٔ جناب رسالتماب بود که در قلت وقت
در مکه معظمه صدیق را کفار اذیتها رسانیدند که حتی چهرهٔ او بسبب ضربه و شلاق متورم بود و موی سرش وقت
دست کشیدن جدا میشد و حضرت همه را دیده جز با کفار رحیما و نمودن انهم قتل و قتال او از آغاز تا آخر سیاه متصورا
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا مذکور را شد بلکه از آن جهالت شدید او بظهور پیوست که نه کتب خویش را دیده نه از کتب ما
چیزی دیده و شنیده اما جواب از مغوه او که حضرت پیغمبر خدا چنین فوج کجا بهم رسیده که از صمیم قلب و قلب صمیم
جمع شوند این نیز بر کوری و کورانگی و دلیل اشتباه آنش کلمه اکر اتفاق تمامی عقلاست بمعنی که اگر پادشاهی مده العمر
با دشمنان خویش بشمشیر بجنگد و در عقای او در همه واقعات همراه او باشند و پای ثبات افشارند و هر که را فرماید او سعادت
خود دانند و مخبرین بملوک دنیا رسانند که چنین اصحاب مطیع و منقاد و جان باز در هیچ وقتی نزد پادشاهی فراهم نشده اند
و در یکدیگر وقتا لنشد و بقدرت متفرق شوند و باز رجوع نمایند و پادشاه بندر ستان لشکر و شاهنشاه مخفو

نماید و باین پادشاه منشور می فرستد و شناعت و سفارش ایشان نماید و ایشان را از رفاقت خویش جدا
کند بلکه هیچ جنگی و جهادی نباشد که مدبر و مشیر در ان نباشد ایشان را نامرد و بزدل نتوان گفت و کیف که
شاهنشاه مراتب ایشان روز بروز بیفزاید در امور متعلقه وقت و اعمال خصوصا در حروب توقیع خاص نایب
خود که با ایشان مشورت فرماید چنانچه دانستی پس عیان شد که مردی و مردانگی و ذوی الرای بودن ایشان
هیچ شکی و شبهه نیست خصوصا وقتی که فرماید امیال اصحاب خود را آن نایب شهنشاه که ایشان لایق اند که بجای من نشینند
تکلیف که بعد از وی از کمین قوت بفعل آرند آن امور که او برای ان مبعوث باشد از طرف شاهنشاه این منصب طور و
طریق او را رونق دهند که در عالم منتشر شود و کتب امم سابقه لاحقه از موافق و مخالف گواه باشد که چنین ترویج و
رونق گاهی اتفاق نیفتاده که انچه نایب شاهنشاه میکرد و مقصودش بود بخوبترین وجوه بجا آوردند و در وقتیکه کفر
و نفاق افتاده کالبرق الخاطف تصدیق کتب سماوی و علمای اهل کتاب بود کما فی صحاح الاخبار پس طاعنین ایشان بهره
از دین و انصاف ندارند و تخم عداوت و حسد میکارند و دیگ نفاق و کفر و کینه در سینه ایشان بمقتضای لیغیظ بهم
الکفار در جوش می آید حال دلیری و مردانگی ایشان هر کرا منظور افتد باید باصول کلینی ثقة المحدثین رجوع کند
تا بداند که هر یکی از اصحاب خصوصا از مهاجرین که سلطنت کسری و قیصر را در هم شکستند شیر نیستان وغا و نهنگ دریای
هیجا بود و اگر مجتهد از دیدنش کور یا ورزا شوند و بالاخر ندای یا ایها التقیه ادرکنا در تغیر که بر دارند کما سبق
صفاتهم المقدسه و تاویلات الرکیکه من الرفضه و اگر بکتب اهل حق گرایند توانند دانست که شجاعتی و پایانی ندارد و حق
از ان باز گویم و بعد از ان راه اختصار بجوییم و باز بر میمنه و میسره طاعنین مهاجرین و انصار بتازیم و لشکر
اولین و آخرین ایشان را ته و بالا سازیم ارباب سیر شریف بعد از تحقیق نوشته اند که روزی حضرت قبل از غزوه
بدر در صحرای روحا سیر فرموده و قریب وادی صفرا همراه اصحاب کبار از مهاجرین و انصار رسیده بود که بگوش
حق نیوش این خبر رسانیدند که مشرکین مکه معظمه اماده پیکار گشته آراده خونخواری دارند و عنقریب میرسند پس حضرت
صلی الله علیه وسلم با مهاجرین استشاره نمود که مناسب است اقدام بر جنگ مشرکین گویند که مقداد بن اسود
کندی عرض کرد جوابی که ع ملک گفت احسن لک گفت زه محصل سخن او این بود که یا رسول الله ما را مجالی
نیست که بگوییم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اِذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُوْنَ
یعنی ای موسی تو برو و رب تو پس بیکار کنید با دشمنان ما ازینجا حرکت نمی کنیم و سخن ما اینست که برو همراه
پروردگار خویش و جهاد کن با جمه همراه شما با دشمنان قتال می نماییم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست راست
تو و دست چپ تو و رو بروی تو و در پس تو حضرت این جواب را بغایت پسندید و روی مبارکش بآن روشن
شد و شیخین مکرمین همین جواب دادند و بر جوابش احسنت و آفرین گفتند باز مشوره نمود با انصار که چه رای
میرسد سعد بن معاذ اشهلی از ایشان سبقت کرد و عرض نمود که بالیقین ایمان بتو آوردیم یا رسول الله
و تصدیق تو کردیم و گواهیم بر انکه هر چه آوردی از دین و شریعت حق است و بارها مواثیق و عهود نمودیم

که کلام تو خواهیم شنید و اطاعت خواهیم نمود هرچه در خاطر شریف اراده داری حکم جاری کن ما همه بدل
و جان فرمان می بریم قسم میخورم بخدای عزوجل که ترا مبعوث گردانیده و فرستاده بحق اگر فرمائی که درین بحر
ذخار ناپیدا کنار درآئید همراه تو باشیم و کسی از ما تخلف نتواند کرد و ما همه تن اصبریم عند الجهاد و صدق نیا در
راستی هستیم وقت کارزار و ملاقات دشمن و عنقریب خدا تعالی ترا چیزی می نماید که بدان چشم تو روشن شود
و دشمنان دین را گردن میزنیم و ببرکت خدا پیکار مینمائیم چون سعد بن معاذ این قول سدید حضرت
لغایت مسرور گشت و مصمم فرمود غزوه بدر را و بعضی بر آنند که تقریر مقداد که مذکور شده وقتی بود که اراده
غزوه حدیبیه نموده بودند و محدثین باب تطبیق روایات برگشاده‌اند که در هر دو غزوه مقداد همین جواب ترا
تقریر کرده بود رسیدیم بر واقعه خیبر و حنین و وادی الرمل که رئیس اهل جهل بزبان آورده لیکن چون حالی
مختصری که دندان رفضه بشکنند و بنیاد دلهای تبرائی و بالاخوانی شان بکنند و کمر دینهای اکابر قوم را بشکنجه
عذاب بپیچ و تاب دهد و داغ حسرت بر پیشانی طائفه نهد یاد کنم و قصه تالیف آنرا نیز بدفتر سپارم
آنکه چون مجتهد الزمانی بمقتضای عادت جاهلان که هرگاه بدلیل خصم وا مانند سلسله خصومت جنبانند در
پی تقریر و تشهیر فاضل بدادنی شده و استفتای جدید بتوسط فرزین دایره گردانید بخیال اینمعنی که لم لشح
بود که اگر ایشان ازین گیر و دار و کشاکش دشمنان خونخوار در عمل انکم نمی بسلامت برسند و النفس مطالبو
عادت خود تحقیقا و الزاما و اقلا با چنان بنویسیم تو گوئی که تشهیر و تقریر مجتهد بپایان رسید و رنه اندیشه
مضرت برای ما هر دو زیاده تر است لیکن مجتهد در سانیدن شان ولیده کانپور گرمیت برجاده بربستم چنان تو
که مجتهد درین شکنجه آرزوی موت میکرد که لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون
چنانچه ناظرین میدانند و فاضل مذکور رساله البشارة بمجرد قدوم در کانپور رسید جواب این استفتا بود
که صد حیف تقریر بلا عد مجتهد در اثنای اصولش در آن منقلب شد و ذلک هو الخسران المومنین و تیزان جواب
در رد این استفتا که بعد از مدتها فاضل موصوف نوشته بکار آمد کما لا یخفی علی الناظرین و نقل این رساله
دران اوان لقدر پنجاه و شصت عدد از کاتبین بهم رسانیده تقسیم کردم لیکن درین شهر که مثل عرصه قیامت مجمع
اولین و آخرین است چنانکه دلم میخواست شهرت نیافت پس نظر همت بران گماشتم که مطبوع شود و چنان مشهور
گردد که عجز و زبونی مجتهد در افواه خواص و عوام افتد لیس حاجی محمد حسین طابع نمونه آن همراه دایره نام صاحب
قمرالبلیش مزین کرده آورده‌اند اتفاق عجیب آنکه کسی حاجی مذکور را تخویف کرد که دایره مذکور مشابه تاج پادشاه نصیر الدین حیدر
است و تغییر این خبر مولوی میرزا حسن علی رئیس المحدثین مرحوم افتان و خیزان رونق افزود و ند و فرمودند که از
مردم چنین شنیدم و خیلی پریشانم همین وقت مشار الیه را باید طلبید و دایره سور را متغیر باید گردانید که خطر عظیم
است شاید که بخیال رسید که مجتهد ما را چنین عبارات پیکرده و کلام او را رد نمودند و تاج مرا نیز ربودند با اصلاح
کردم و رنه اندیشه گزند شدید بود و مثل مشهور است که ماده بر عضو ضعیف میریزد العرض چون هر دو رساله مطبوع گردید

چگونه گمان کرد حال مجتهد در شهر چه بود که هرگاه سواری او را میدید بر لرزش در می‌شد شدید و مطول و افغانی بی باک چه امید نیست
و هر کس دانست که چنان عاجز شد که تبیان زنده کرد انیست تصحیح رسائل الجور ایجاز و اختصار و سلطنتین تعصب عقیده
قطع نظر از انکه و مار در دار الاجتهاد بتوسط احباب از راه دور و نزدیک یعنی اکبراباد و لکهنو فرستادم و چون
اول بار در مضمون تقیه گذاشت انکار کرد بار دوم درین شهر چه دست حافظ غلام محمد قی لوری بروا کردم تا از آن
اینسا لکیکه با ما فیه مذکور از راه تقدامت داشت باقی نماند اعدم بر انکه آن جواب مختصر چه بود و لیس بر انکه قیاس مسئله
اولین و آخرین معقد در مباحث فرا صحابه انیست که فلان و فلان در معرکه احد گریختند و هر که بحیثیت او چنین جنان
و لعد ازین بجز خوانی و لعن ترانهای ایشان در کتب کلامیه عموماً و تالیف مجتهد خصوصاً باید دید که دا ده بر کوئی
و عیب جوئی داد نداده کجا بجا رسید نه بخیال بود که کرشمهای متکلمین ایشان اظهار سازم ولیکن اختصار هم
است که در یک سطر گنجانیدم و محصل جواب انکه اگر اصحاب کبار درین جهاد پا گریخته بودند ارکان حضرات که بعضی
بنای سقف مذهب شان بران بزرگانست کی قیام ورزیدند مطالبا معمول مرد ایشان که بمانده بشان در
کتب ایمان و دین مثل ابن بابویه و غیر او در علل الشرائع و تفسیر اهل بیت اورده لاجرم این قیاس درحق شان
حرف بحرف مرتب توان کرد اکنون هر چه فکر جواب از طرف ان اصحاب بکنند از طرف ما هم بدانند و قصر مسافت
نمایند طرفه تر انکه مطابق کتب معتقدة طائفه مدار الملاقات از کتب به حضرت مقداد اسود کندی بود چنانچه کتاب مختار
کشی و دیگر کتب متقدمین بران اول دلیل است و با انهمه مقداد اول کسی است که تعهد نشانید و در جواب حضرت
رسالتماب باقرار سمع و طاعت و داد جهاد دادن و جان نثاری کردن پیش آنجناب لب گشاده و در کتب
شیعه هم تقدم در جواب معلوم کار او بود و بار در احد و غیر آن از میدان جهاد آنجناب را در دست دشمنان گذاشته
راه فرار اختیار ساخته و از تراجم او که در کتب فریقین است بوضوح پیوسته که در شهر مشهد شریف شریک بوده و نصیر
است حال عمارین یاسر قطع نظر از انکه بعد از وفات شریف خدمت اهل بیت و رسوخ اعتقاد خود را گذاشته بنصوص
حضرات معصومین مصداق حاص حقیقه گردیده و بعد از طوفان بی تمیزی که تا بست بیچاپال بود اقربیا معاذالله بیچاره
بیدار گشته مگر وقتی او را انتباه نصیب شده که صورت معاش بی کلفت پیدا آمد یعنی جناب امیر مسند خلافت نشسته
هیچ کسی از مقبولین نشانی اما امید بعد از تقریر این جواب مختصر قابل التفات و نظر نمانده موافق مثل مشهور که نحو کرده
را دوباره نیست آنهم بتحقیق ابن بابویه در علل و استاد کلینی در تفسیر اهل بیت الی غیر ذلک من المحدثین که بجز از امیر
و سماک بن خرشه در احد کسی باقی نماند و عاقبت الامر او هم از میدان در رفاقت خاتم پیمبران رفت و گذشت
و تنها امیر المومنین باقی ماند و هم نسبه مازنیه چنانچه از تالیفات فقیر بروایات معتبره شیعه واضح گردیده و تفسیر
مذکور هم دلالت تام بران داشته و از ین سلسله ازین و تا بمقت کس رسیده که به تصریح مجلسی در حیاة القلوب صحابه
راجعین بسوی امیر المومنین تا خلافت عثمان از حرکت دادی بسبب سیاره میر سید و حال ترتیل ارکان اربعه
چنانست که در ابتدا از میرابن که عوام دران بود بار او را بجهت مذکور اخراج نمودند و یکی دیگر را بجایش گذاشتند

تا او ہم در تہدیا و بسر برید و شریک تزاید ین گردید حیرت بر حیرت است کہ رفقای این معماران را از لنکا یا از جا بلقا آورده
سقف مذہب شان چنان محکم ساختند کہ با وجود افتادن بساطین ہنوز بنیان شان مانند بنیان ہر مانست تا بعد از وید لش گوسے
محاورات اہل ہند کہ مگر دین ایشان از موم می باشند کہ بہی از ان درست گردیده و ندانستند کہ شمع کافوری دیر زود
سیاه روشن بمتوند الغرض در منتہی وصول حیدریہ قصار کان شان بیش از پیش گفتہ ام و عبارات کتب معتبره
شان آوردم و برای ایجاز و اختصار نتوانم کہ حال تقیہ را ہم شرح کنم کہ کارستان بطور قدر مشترک این بود کہ حضرت امیر را
وقت غلبہ کفار نگونسار در دست دشمنان خونخوار میگذاشتند و راه فرار می پیمودند بہ بین کہ آن دو سطر مختصر مقدار
رفضہ التجبر و زلو فی ہمہ وحش و بذلت و رسوائی ہم آغوش گردانید کہ اگر علمای شان تا قیامت درین باب دفتر ہا
مثل نامہ اعمال خویش تیر سیاہی گردانند ہمان جواب برای رد خرافات شان کفایت میکند و بجواب ہیچ وجہ بکار
اہلسنت میآید فکیف کہ دران رسالہ ماده دیگر را جمع کردم و حدیث شیخ المشایخ صدوق را کہ محمول علی الاطلاق و
تمامی آفاق است العینی لم یر فی الیقین مثلہ در ترجمہ او عبارت امام اعظم ثانیست از صدوق شیعہ باز کشادم کہ قرار
حضرت امیر را چنان مدلل گردانند کہ شش برہان را برآن ابلغ بلغا بر اصول رفضہ بالاتفاق سر منبر قایم فرموده اند
و در برہان ہفتم اختلاف دارند کہ آیا ذکر حضرت نوح علیہ السلام دران بود یا نہ کتاب صدوق الطائفہ ثبانی نظر
دارد تا اول روی صاحب علل الشرائع انہ حدثنا حمزه محمد بن العلوی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعید قال حدثنی فضل
بن خباب الجحجی قال حدثنا محمد بن ابراہیم الحمضی قال حدثنی محمد بن احمد بن موسی الطلحی عن ابیہ عن ابن مسعود قال احتجوا فی
مسجد الکوفہ فقالوا ما بال امیر المومنین لم ینازع الثلثۃ کما نازع طلحۃ والزبیر وعائشۃ ومعاویۃ فبلغ ذلک علیا فامر ان
ینادی الصلوۃ جامعۃ فلما اجتمعوا صعد المنبر فحمد اللہ واثنی علیہ ثم قال معاشر الناس انہ بلغنی عنکم کذا وکذا قالوا صدق
امیر المومنین قد قلنا ذلک قال فان لی بستۃ الانبیاء اسوۃ فیما فعلت قال اللہ تعالی فی محکم کتابہ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ
فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قالوا من ہم یا امیر المومنین قال اولہم ابراہیم اذ قال لقومہ واعتزلکم وما تدعون
من دون اللہ فان قلتم ان ابراہیم اعتزل قومہ لغیر مکروه اصابہ منہم فقد کفرتم وان قلتم اعتزلہم لمکروه راه منہم فالوصی
اعذر ولی بابن خالتہ لوط اسوۃ اذ قال لقومہ لو ان لی بکم قوۃ او آوی الی رکن شدید فان قلتم ان لوطا کانت لہ بہم قوۃ
فقد کفرتم وان قلتم لم یکن لہ بہم قوۃ فالوصی اعذر ولی بیوسف اسوۃ اذ قال رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ فان قلتم
ان یوسف دعا ربہ وسالہ السجن لسخط ربہ فقد کفرتم وان قلتم اراد بذلک کیلا یسخط ربہ فاختار السجن علیہ فالوصی اعذر ولی
بموسی علیہ السلام اسوۃ اذ قال ففررت منکم لما خفتکم فان قلتم ان موسی فر من قومہ بلا خوف کان لہ منہم فقد کفرتم وان قلتم ان موسی
خاف منہم فالوصی اعذر ولی باخیہ ہارون اسوۃ اذ قال لاخیہ یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فان
قلتم لم یستضعفوه ولم یشرفوا علی قتلہ فقد کفرتم وان قلتم استضعفوه واشرفوا علی قتلہ فلذلک سکت عنہم فالوصی اعذر ولی بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ اسوۃ حین فر من قومہ ولحق
بالغار وانامنی علی فراشہ فان قلتم فر من قومہ لغیر خوف منہم فقد کفرتم وان قلتم خافہم وانامنی علی فراشہ ولحق ہو بالغار
من خوفہم فالوصی اعذر خلاصہ حدیث انیست کہ جناب امیر علیہ السلام را خبر رسید کہ مردم در ترک جہاد با خلفای ثلثہ

وازین کتاب با اصحاب جمل و صفین جنگ میکنید و چون چرا امضا نیند فرمود تا قوم راجع کردند الخ که بر منبر بیا آمد و خطبه
نمود و ثنا فرمود که در وقت خلفای ثلثه در کنار رو کشتی با ابراهیم علیه السلام و در آرزوی قوت بلوط علیه السلام و در
اختیار زندان بیوسف علیه السلام و در فرار و خوف بموسی علیه السلام و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در اطمانت
شکایت قوم بهارون علیه السلام اقتدا کرده ام و ازینجا حال استدلال عمده متکلمات امامیه یعنی حلیه یا فضلیت
امیر علیه السلام بحضرت موسی علیه السلام معلوم شد و العاقل تکفیه الاشاره و چون عصمت ما بشان علی رؤس الاشهاد
فرار خود را بالای منبر مایه الافتخار گردانیده باشد برای حضرات رفقه مقام انبیا انکار رد و غیظ و غضب نموده باشند
عجب تر آنکه اکثر به روایت در مشهور که فاروق اعظم رو بروی مردم اقرار القرار خود کرده و زبان تشنیع و تعریض مکاتیب در
مذکوره میکشایند و فرار جناب امیر را که بروایت شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابت است اکثر نمیدانند فرق اینست
که عمر فاروق بسبب شمه انصاف و صفای نیت دامن احدی از انبیا علیهم السلام نیالوده و بر تقدیر صحت روایت
مطابق محاوره عرب اقرار الفرار از خود دلوکان ساخته فرموده و علی مرتضای شیعیان که منبر بر قرار بوده فقط برای
تاییدویل خود و ذات مقدسه انبیا را اولی العزم را بتهمت نالایق ملید نموده چه مراد شان از اقتدای حضرت
موسی و جناب سید الانبیا در فرار اگر هجرت از بلاد کفار است فهو تخالف الواقع باتفاق الفریقین و اگر مراد تولی
از زحف و رو گردانیدن در وقت جهاد است پس برای علی مرتضای شیعه کما اشتهرت به اخبارهم و الفت ایجاد
هم مسلم است لکن حاشا که حضرت موسی در مقابله فرعون و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حروب کفار اشرار
گاهی فرار اختیار فرموده باشند و اگر در اصول و اخبار رفضه انهم الله باشد امید که از استماع آن بهره در شوم
و بر علمای ملتان و احسان مجتهدین قائل کردیم و لعید از سامعین اولی الالباب است که از امثال این تقریر
دلتنگ شوند و گویند که این اعتبارات ماخوذ از کلام ملا عبد الرحمن جامی است علیه الرحمه که بنا بر عصبیت
و عناد علی سنیان را از علی شیعیان جدا کرده و گفته انچه گفته حاشا و کلا که مبنای آن عصبیت و عناد باشد
بلکه این تقسیم تقریر ماخوذ مستفاد از حدیث امام رضا علیه السلام است که در حضرت حیدریه وارد نموده اند مختصر
حدیث آنکه یکی از علمای نصاری بواسطه بعضی از اصحاب بخدمت امام رضا علیه حاضر شد و پرسید که چه میگویی در حق
کسی که بر دعوی آنها کرده و دیگر از مخالفین شهادت داوند فرمودند که دعوی شان ثابت شد باز گفت
که دیگر بر دعوی خود اقامت شهود نمی توانند کرد ارشاد نمود که مطلوب شان ثابت نگشت نصرانی گفت کرده
اول مائیم که بر رسالت پیغمبر با شما گواهی میدهیم و کرده دیگر شمائید که ما بر ثبوت دین شما شهادت نمیدهیم پس
دین نصاری حق باشد و دین و ملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که ما بر نبوت آن عیسی
علیه السلام گواهی داده ایم که به نبوت پیغمبر ما اقرار نموده و مبشر بقدوم او بوده و از عیسی شما که انکار نبوت
و شریعت پیغمبر ما کرده بیزاریم پس نه دعوی نصاری به ثبوت گردیده و نه ملت اسلامی را آسیبی رسیده و هرگاه
ائمه علیهم السلام عیسی اهل اسلام را از عیسی نصاری جدا کرده باشند ما هم در مقابله شیعه از چنگونه علی اعتبار

چه باک خواهد بود و از اینجا دریافت شد که میدان جدل و الزام برای اهل حق در مناظره مخالفین بس وسیع است
فتذکر و لا تکن من الغافلین انتهی ملتقطا من کاشف الغمام عن تلبیسات مجتهد الایام اقول این حدیث که از جمله شیخ المشایخ نقل کردم
بالتفریق مجمل نمودم برای اهل سنت طالب تفصیل است نه برای شیعه که اصول و فروع خود را می دانند بخلاف
اهل سنت که بیچارگان عادة بمقدمات جدلیه نمی پردازند و شاید که برای انتباه مجتهد الزمانی نیز بکار آید که پیشتر
در تماشای اجتهاد خویش مدهوش و بخواب خرگوش مبتلا می باشند و آن اینکه بعضی از متاخرین حدیث مذکور را
از طرق دیگر بشهرت و استفاضه می رسانند و متقدمین و متاخرین عذرها که برای جناب امیر در امر مذکور بر می انگیزند
ملاک مرام این حدیث و افادات ائمه است و از ارشاد حضرت خلیفه اول امامیه یعنی با سفت برهان هویدا شد که
آن جناب عصمت قباب از انبیای کرام مفضول بوده اند زیرا که لفظ اعذار بر خاتمه هر قیاس مذکور شده و معنی آن
بدیهی هر کس در آمده که چون این انبیا چنان کنند من که مرتبه وصایت دارم نه نبوت و رسالت البته زیاده تر معذور
خواهم بود و این کلمات کسی تواند گفت که مفضول باشد مثلا مردم گفتگو کنند و افعال عادلی او در جواب میگوید که این
کارها از معصومین صادر شده پس عذر من بطریق اولی باید شنید و هر که افضل باشد چگونه بگوید چنانکه شنیدی
و این امر از بدیهیات است و در حسام و کتب دیگر از مجتهدین چنین قرار یافت که حضرت امیر امام الائمه و جمیع اولاد
معصومین ایشان تا امام نرگسی از جمیع انبیای متقدمین افضل اند پس این بنا مانند بنای سقیفه بی ارکان
اربعه نهاده ندانیا در آمد فقبحت خاوية على عروشها و عمده متکلمات امامیه که در ثبات مورد افتخار قوم لسان
الامه بود در حقیقت بدان مناظره شکست خورد و این قصه در باب مکاید رفضه در تحفه اثنا عشریه مبسوط است محتاج
ذکر نیست مگر همین قدر که موسی خائف بود از قتل خویش بسوی مدین و نگریخت و علی رض وقتیکه حضرت او را در خانه
گذاشت بی کلفت و بی خوف بر فرش حضرت مطمئن خفت و در عذر خبری نگفت و البته صاحب اطمینان بهتر است
از صاحب خوف و وجه شکست خوردن عمده متکلمات آنکه دلیل او خلاف نص مرتضویست که من مقلد حضرت موسی
هستم در خوف و فرار معهذا مابین حضرت موسی علیه السلام و جناب امیر فرقهای بسیار بود یکی آنکه مقتضای بل الانسان
علی نفسه بصیرة میدانست در باره خود که مرا کفار بسبب کتمان ایمان از زمره خود میدانند و بجهت اظهار کفر از راه تقیه
در گروه خویش میشمارند پس در پی اذیت من نخواهند شد و باخذ این احادیث باخذ بحار الانوار است یعنی
جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار چه جای قتل دوم آنکه پدر بزرگوار تا وفات خویش که عنقریب گذشته
شریک و دخیل مراسم و اعیاد ایشان بوده و بارهای احسان بر سر دوش اینها گذاشته و انواع تقریبها یاد
ذکر داریم در باب قتل و قتیل نخواهیم کوشید و این امور نیز در حق الیقین در میان آن موجود است قطعا نظر تمیز
سوم آنکه بجهت علم ما کان و یکون حتی روز ولادت قبل از نزول قرآن مجید کلام شریف برادر کفار رسول خدا
صلی الله علیه و سلم تلاوت فرمود همه بر آن جناب آشکار بود و آنچه واقع شد که غیر ارشادی لا لعبا بهم و انهم خبرت و تجربه
از راه تعصب ضرب و شلاق کفار بر جناب امیر المومنین آورده اند تا مردم را فریب دهند که ادهم مثل صدیق

در الوقت جفای کفار کشیده و در مذهب ما احدی روایت نکرده تا باعتبار چه رسد الی غیر ذلک من الوجوه و قوله و انچه
صحابه جناب ولایتمآب از قسم ترک معیت و عدم توجه بطرف جهاد و الخ بجمراتند که جناب مجتهد الزمان بعید آزآبادی کوفه و حوالی
بصره و اکنون دیالی هر دو شهر بعد از بهار غیبت کبری باز سال قدمای خویش حرفی گفتند و قصه بیوفائی ایشان بکمال
اجمال ادا کردند و دل ایشان نداد که فصلی دو در انچه ایشان اندیشیده بودند سواد و بیاض برند که حضرت امیر را بسته
بغیر بتوالی الله لقا او آورده نزد معاویه سپارند و در وقت تحکیم صاف صاف گفتند که مقرر کردن حکم لشواهد ما بات
ورنه خون مقدس می ریزیم و گرد ملاد فتنه از اکناف عالم می انگیزیم آیا این عداوت و بی اندامیها کمتر از ان بود که اینها
را در راه خدا بفروشد .. که بروایات شیعه معاد بار خود را در راه خدا فروخته بود ولیکن این سیر و تماشا گاهی بملاحظه
نفرموده که از تقالیبه لیل و نهار صورت بست و از حضرت امیر بروایات معتبره بمانده رفضه مثل علم الهدی شیعه
و برادرش در نهج البلاغة بطرق متعدده آورده این گرگ کهنه و بیوفائی قدمای خویش را تا قیامت یادگار گذاشته
و دیگران هم بذکران در مولفات خویش برای سیاه روئی جاوید نقش بلاغت بستند یعنی از مستحدثات قدما لوبه
انکر ندوی نمیروند که بانی مبانی این مذهب همین مکاران و غداران از اتباع عبد الله بن سبا بوده اند نهایت
بتاویل مجلسی که بی تکلف گفته که اهل کوفه همه منافق بودند و خواستند که تخم سادات عظام را از جهان بردارند
پس در جواب آنچه مفصل گفته بود درینجا بیک حرف ادا می کنم که مقصود ازین مناظرات عرایض و طویل همین بود
که مجلسی نور عیل بعد از تحقیق فرمود و تدلیس بر وجه همین مذهب تشیع و برآثار موجبین که خوب رفته آید قادحلوا حجه
خالدین در ظاهر است که هرگاه اراده قتل جناب امیر المومنین داشتند پسران آنجناب بمعاویه چه مستبعد بود بلکه میسور
بود بالطریق الاولی و آن کلمات طیبات کوفیه را اراده قید و بند بدون اخذ رشوت از معاویه چگونه باشد و در فصول
اراده حبس امام حسن و سپردنش بمعاویه باین منافقین نسبت کرده و هر چه خواد با امام حسین همین گفتند که کوفیه با پدر بزرگوار
چه کردند و با برادرت چه بعمل آوردند و سید مرتضی عذریکه از طرف امام حسین مرتب نمود مفصل نقل مجتهد و النستی و عذر یکه
از طرف امام حسن بصلح معاویه در تنزیه نوشته نیز دلالت برین عذر و خیانت شیعه دارد و کلمه خصوصا به تصریح کنتور کرد
در جلد اول که از لفظ شیعه علی الاطلاق همین معنی مشهور متبادر میشود فاعتبروا یا اولی الابصار حقیقت اینست که اگر
مهاجرین و انصار که آنجناب را باعتراف صاحب کشف الغمه وغیره بر مسند خلافت نشانیدند مما فطلت آنجناب بمکر و غدر
التیه بجلت هر چه تمام از ایشان صدور می یافت انچه می یافت و چون حال نفاق و فریب ایشان با نجد رسیده بود
آنجناب در عبارات نهج البلاغة داد فصاحت در بیان مخالفت و انحراف ایشان داده ایم فرموده که دل مرا
خراب کردید و رنجها در ان انداختید و نیز مرا مملوک خویش گردانیدند و خود بر من حاکم شدند و انتهاست
شکایات این منافقین آنکه جناب امیر با وصف ان اخلاق که داشتند استغاثه بجناب قدس رسالتمآب بردند و حضرت
در ان خواب که بهتر از بیداری بود با وصف اتصاف بخلق عظیم فرمود که اکنون که حال برین منوال رسیده
دعای بد چرا نمیکنی تا بعمل آورد و حجاج بن یوسف برای انتقام شان پیدا شد چنانچه این قصه را از

از مجمع البحرین وغیره در تالیفات خویش مفصل نوشته‌ام تا حال قدمای رفضه لعنت از بام باشند نعوذ بالله من
الشقاق ورفضه متاخرین امروزهم در صفوف مقتدیان استاده میشوند ونماز باقتدای ما میگزارند واعتقاد ایشان
تقلید صدوق در اصولش همین است که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ان هذا لشئ عجاب بیچاره مجتهد چون
انحالات قدمای خود در تالیفات علمای خویش وبه رفقای خود علی المشهور دیده گویا حرکات لبسمل در گنبد لسیم الله
بود که از صدور یافت تاویل زبیده کلیم بکوفت وگفت که آنچه اصحاب جناب ولایتمآب بالخ واین امر لغایت تردید
خود بدیهی است که مهاجرین وانصار اصحاب رسول مختار بودند که اگر رفضه قران را پیش نظر گذارند وحالات وفا
واخلاص شان که بارها از غضنفر گذشت به بینند گاهی بطرف شان خیال بدی در خواطر نگذرند ومن بتصدیق
اولیت کشوده‌ام وبشرح آن اجمال در دو سه فقره متوجه شده‌ام واکنون به همین قدر نیز داد تصدیق وتایید کلام
بزرگانش میدهم ومیگویم که شکی نیست که اگر بانیان مبانی تشیع بر قید وبند وشهادت جناب امیر وامام حسن
علی تسلط می یافتند بمقتضای ورعقیدتش ذکر خیر زنده کنند نام را البته رسم ماتم ومراسم نوحه وشیون نیز
انتظام میدادند وکار اولاد معنوی شان چنانچه امروز دیده میشود به جز تاکی وبلی باکی میکشید قوله وازینجا است
که امام السر والعلن اه ودرین افاده تازه که تعلق بحال امام السر والعلن حضرت امام حسن دارد چه گویم که چها
مغالیط وتناقضات واراجیف راه یافته اول آنکه قبل ازین به پانزده سطر گفته بود که همراهی فوج کثیر چه
ضرور وحالیا چنین میخواهد که امام حسن آراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود بدیهی است
که اراده اجتماع لشکر کثیر برای همراهی بود بخیال فتح وظفر یا آنکه معاذ الله که شکست رود وهمه سرهنگان
فوج آنجناب را بمعاویه سپارند واز عقل ودین دست بردارند فکیف که شافی سید مرتضی بدان ناطق باشد
واز ملاحظه آن چنان حاصل که آدمی محتاج به نوع خودی باشد ومدنی الطبع است وبتعاون وبشارک
صاحب شده بیدار وپادشاه باشی چند اگرچه گیو ونریمان وجهان پهلوان باشند در مقابله لشکرسے
هیچ مور وملخ هیچ می تواند کردن ومزین تقلید او در رسایل خویش با وجود مشوره مجتهد وبرادرش
تقریب این عبارت نوشته پس بهار تناکرد تناقض در هر دو قول باید دید وانهم در یک صفحه قریب همدگر
واگر بنیاد قول اولش که ضرور نیست اه بر احادیث اصول است کما شرعناه فی المنتهی وغیره من المولفات لیس
معنی قول آخر بیان کرده شود که اراده جمع فوج کثیر بود چه معنی دارد دوم آنکه از کتب دین وا یا لبس
چنان بوضوح می انجامد که جوش وخروش اهل کوفه در وقتی چنبه اتفاق افتاده که تا به الفراغ اغاز
همه باشد جز واقعه کربلا متصل پایان آن بود ودرین وقت هزاران هزار اهل کوفه که بجهل یا پنجاه هزار
میرسیدند گویا کفن پوشیده دست به دست حق پرست امام حسن داده‌اند اکنون آنجناب را طلبی همه رسیده بود
یا به مقتضای عقل ونقل الشئ که که بطریق اولی بحصول پیوست وعلم الهدای رفضه واین کاسه لیس
او می نویسد که جناب امام حسین ع را طلب حصول الی الحق بمجرد شنیدن اجتماع کوفیه در بیعت مسلم

بن خقیل ہم سید ہ بود پس درین خصوص حصول آن قطعی و یقینی باشد که گفته اند مصرعه شنیده کی بود مانند
دیده ہرگاه چنین ظن حاصل شود پس در وجوب جهاد حالتی منتظره باقی نماند حالیا انکه چون رعایائی بر زمین
زمینه دلکا خر حیلی بعد تلاقی طرفین داراده جنگ از اول حال صلح کردن غلط گفتم خلافت را حواله کردن چگونه
روا باشد پس در ترک وجوب و زوال عصمت بر اصول رفضه شکی و شبهه نیست معاذ الله چه حیائی انکه نتیجه اشر
حیا چه چندی دیدند که این خنجر بر گلوی حق جوی جناب امام حسین رفت که شیعه مدعین ریا و سمعه برای
آن علم و نقاره می شنند و اگر غرض کنی که ظن بحصول نه انجامیده بود پس حضرت امام حسین چرا تن بر فنا دادند
و فعل جناب برادر بزرگ خویش را نپسندیدند یا معتقد این معنی ہم نبودند که برای ہر ایامی صحیفه دستور العمل
می باشد و ہرچه میکنند مطابق ان کتاب مختوم بعمل می آرد و خود نزول آن وقت وفات شریف دیده
بران وثیقه و فا رغطی مہر خود ثبت فرمودند و با اینهمه کلمه بالله که از دشنام کمتر نیست بر زبان مبارک
آوردند و کسیکه از علما سهو و نسیان برای ایمه ہمراه انبیا بیان کرده او را علمای شیعه ناسنی و ناصبی
قرار دادند چنانچه بر ناظرین تالیفات شیخ نمایئی مخفی نیست و ذکر سهو و نسیان درین خصوص بالذات
نباید و النست زیرا که عقل چگونه تجویز کند که انجناب را از صحیفه حضرت امیر ہم ذہول رو دہد و مصحف جناب والد
معظم ہم ندیده باشند که جمیع اخبار آینده تا روز قیامت دران گردانده بود کما فی البحار و حق الیقین و غیرهما
سوم انکه خود عبارت سید خویش نقل کردن که چون امام را گمان این معنی حاصل نشود که من بحق خود
خواهم رسید و بنا اثبات امامت خواهم پرداخت انچه بمن سپرده اند واجب میشود ان کار کردن اگرچه
دران مشاق و محن رو نماید چه جای انکه مبالغین حاضر باشند و بجد شنند و درین باب بکوشند و ابتدای
جوش و خروش از ایشان بوده باشد و انهم بطیب خواطر نه باکراه خود دست بیعت بدهند نه باضطرار
و الجا چهارم انکه خود میگوید که دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست الخ ای مدعی دانش و اجتهاد آراده
جمع لشکر که خود چشیده و کوشیده باشند بار حال شان دیدن که یکرنگ اند یا بگونه های دیگر رنگین شده اند
عین ادراک صمیم قلب است و تو انکار از ان میکنی راست گفته اند که منافق ہرچه گوید پریشان گوید
و چگونه اضطراب نکند که دلش با زبان یکی نیست فکیف وقتیکه در دفع اعتراضات اہل دانش
و بینش بکوشد که درین وقت حواس او مجتمع نمی باشد و مثل این مقام مستهجن است چگونیم و چه نویسیم پنجم انکه
ادعای این معنی که امام حسن ناچار شد در وقت مذکور بصلح معاویه این معنی را مجتهد و النست با وجود
گذشتن یکهزار و زیاده از دو صد سال و انهم در غیبت کبری وقتی صاحب الزمان خبر نامی ندارد و انهم
بعنوانیکه اگر ہر بار گوئید موجب لعنت شود نزد مدعین مزید ولا جناب امام حسین را که حاضر و اقعه باشند
خبری نباشد این دالشی عجاب تا انکه کایت بحدی رسد که بار بار دالستی نعوذ بالله من ذلک ولیکن
فائده که از عبارت پوچ مجتهد یعنی بلاچاری صلح با معاویه لعنه الله خود حاصل شد این است که حال

قدمای شیعه بمرتبه عیان رسید وازینجاست که ایمه متاخرین ایشان را بدتر از نواصب دانستند واز شکایت
ایشان رطب اللسان وازلعنت این مبانداینشان عذب البیان زیستند کما مر سابقا ولاحقا وآنفا از فواید
عبارتش چنان بوضوح گرائید که اقامت کوفه نه پسندید والحمد لله که ازینجا دانستم که امام حسن بحقیقت لسنن
قائل بود واقامت کوفه براواز جهت نفاق شیعه شاق شد ونیز بظهور رسید که اگر جناب امیر علیه السلام نیز
التیه بکوفه می ماند زیرا که دل نورانی آنجناب چنانچه کتاب نهج البلاغت هم دلیل بر آنست از ملاحظه اعمال
واقوال شیعه لئیم دونیم بود واعتقاد جناب امام حسین علیه السلام بحقیقت لسنن خود از عدم اختیار تقیه بر ظاهر است لیکن چگونه
برای متاخرین ایمه وهم توان کرد که مذهب رفض داشتند وتخم عداوت اصحاب کرام در مزرع قلوب میکاشتند
پس دهقانی از کراهیت گوشت خرگوش وبخوردنش تشنیع بعض ایمه ثابت کرده ودر غیر او این قیاس جاری
نموده از خواب خرگوش بیدار گشته وکیدا را آغاز فرموده شاید خلجانش در قلوب ایمه ندیده گفتیم انکه اتمام
سحت راسبب این بود که کوفیه مطرودین عزم جهاد نداشتند چون ظاهر شد که بصمیم قلب جمع شدند بر ایشان
اعتماد نفرمود وبر زعم رفضه ازین جهت تن بتقیه درداد گفتیم انکه مجتهد جائیکه نام حضرت امام حسن علیه السلام بر زبان
می آرد نیز یادت اوصاف آنجناب قصد میکند تا اهسنت دنبال اوبگذارند واین معنی مخلص او نزد عوام
نواند بود ونخواص که کتب کلامیه از مباحث سنی وشیعه دیده اند ایشان را بدام دوانه نتوان گرفت وکیف
که دراحادیث رفضه انهم دیده باشند که امام حسن علیه السلام دراولاد خاص وفرزندان باختصاص جناب فاطمه
زهرا علیها السلام داخل نبود کما مر مجملا ومفصلا گفتیم انکه عبارت اورا پوچ ازان گفتم که درینمقام بار بار لفظ لاچاری
بر زبان آورده کسانیکه تحقیق لغات ومحاورات فارسی نموده اند تغلیط این لفظ میکنند هم گلیته وهم
جزئیة که لا کلمه عربی است یا فارسی چگونه پیوند شود الیس ناچار وناچارا باید گفتن نه لاچاری ولاچار وشاید که
قیاس را در محاورات هم دریغ ندارد پس غالبا بخیال آورده که لفظ لاعلاج در فارسی جاری اند پس لاچار
را از عربی وفارسی ترکیب دادن نیز بلا ضرورت درست باشد ونه الست انچه تحقیق گفتند واز اتفاقات
است که شخصی از فضلای شیعه نزد من آمد وستایش مباحث وعبارات منتهی الکلام بیش از بیش نمود وبعد انین
گفت که ازالة الغین را دیدم جامعیت مباحث دران از حد افزون است ولیکن عبارتش خوش نیامد گفتم من
درهیچ علمی دعوی ندارم چون امامیه از هر طرف جوشیدند ودر رد مذهب اهلسنت کوشیدند بعد ازانکه
رشید المتکلمین انار الله برهانه رخت از دنیا بربستند ومردم دست بدامن او نختند پس ناچار برای تقویت
اهل اسلام قلم بدست گرفتم ودر تالیفات خود عذر نمودم که در فن انشا مهارتی ندارم اگر کلمات من موافق
محاورات اهل لسان افتد ذلک تقدیر العزیز العلیم ورنه چون مشتمل باشد بر واجب الترک باصلاح آن بپردازند
ومرا معذور بپندارند واگر مستحسن الترک باشد دران کلامی نیست که در کلام اساتذه بدین نهج قیل و
قالی توان کرد ونشان توان داد که تلمیح را آورده اند وابلغ را نیاورده اند ومقتضائی حال ومقام

چنان بود که با بسیار رفتند و اینها بالمناسب مایل شدند اگر چیزی از قسم اول باشد که ترکش ضروری بود باید بیان
کردن چون این قید افزودم بنا بر سبب مقامی رانشان دادن و در خصوص آن بحث نمودن پس معلوم شد که تقلید
بود لیکن تشنیع مجتهد را در عبارات من دیده بود چنانچه درین مجلد بیان آن گذشت حالانکه نتوانست که دلیلی بران
بیان کند او کاسه عقیده لیسیند که عبارت ازاله لایق ستایش نیست لیکن بعد ازین گفتم که در باره عبارات مجتهد الزمانی
هر چه در دلت آید بگو چون ستایش کلامش بسیار نمود ازین قسم محاورتی چند رانشان دادم که بدین فصحا و
اساتذه تکلف بر هغلاط محاورات کرده اند با مثال این امور تامقد. در بحث نمیکنم و لیکن چون الدالحصام در
عبارات من گفتگو می نمایند بنا چاری بقدر ضرورت میگویم مجتهد الزمانی هنوز رعایت این امر هم نمیکند
فلانی با فلانی می گوید بلکه بجای حرف با از می نویسد که فلان از فلانی گفت وان کس از فلان کس کلام کرد
چنانچه در عبارت آینده خواهد گفت که همین حال هست در کلامیکه آنجناب از مردان و محمد بن حنفیه نموده بود باری
چون امثال این کلمات را بازنمودم خاطر شد و دانست که درین پیرایه هم با مجیب توانیم او بحث **قوله** وانچه
از ابن بابویه نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست الخ درین مقام مغالطه مجتهد بسیار است مغالطه اول انکه
حاصل استفتای بنده از مجتهد الزمانی بعد ازانکه از جواب استفتای او فارغ گشتم این بود که حضرت
امام حسین فوج ولشکر نداشتند که در مدینه نه در مکه زادهما الله شرفا بلکه در کربلای معلی معدودی که همراه
بودند رخصت کردند پس تقیه در حرمین خصوصا در کربلای معلی واجب شد و هر که تارک تقیه باشد او
مومن نیست چه جای حصول شهادت که فرع ایمان است و در تفصیل اجمال گفتم که چون معاویه مرد یزید
بحاکم مدینه نوشت که بیعت از امام و دیگر منکرین بگیر و یا سر ایشان بفرستد اما فسق یزید بر ملا گفت
و یزید بعد شنیدن بر آشفت و حکم خاص در قتل آنجناب فرستاد و امام درین وقت نیز از بیعت او مبر
تا فت حالانکه تقیه واجب شده بود و بسوی مکه روانه شد و در انجا هم فوج همراه نبود و پس خروج چگونه رو
بود و حال کوفیه حضرت را معلوم گشت و در کربلا محصور شد و نیز نها ربیعت و تقیه نفرمود مجتهد در جوابش
گفت چنانکه دیدی که انچه از ابن بابویه نقل کرده منافی تقیه نیست سخنی است که مجیب را فرحی میدهد زیرا که
چون منافی تقیه نیست باید که با تقیه جمع شود و موجب و مقتضی تقیه باشد لاجرم شهادت نماند کما عرفت
و این جنون مجتهد است و همچنانی که علتش چیست علت این نیست که نفس ناطقه او نور عیسی در ضربت حیدر نیم
جنون را بفاروق اعظم نسبت داده بود و مصدق المثل المشهور علیه من ضحک ضحک لاجرم این شعر برای
او باید خواند ~~شعر~~ فکر زنجیر و فسونگر کن و همراه ببیر ✽ هر که در خانه بنا چار با سنا دروی ✽ مغالطه دیگر
انکه دران وقت که حاکم مدینه آنجناب را طلبید حکم یزید رسیده بود که او را باید نزد خود خواندن
و بیعت من بر او عرض داشتن اگر قبول فرماید فبها ورنه سر او باید فرستادن و حضرت امام
دران وقت باشی چند از احبا اصحاب در مسجد شریف بود میرسید از اصحاب هیچ میدانید که حاکم

چرا اسباط پیدا گفتند مانند انهم فرمود معاویه مُرد و حاکم برای بیعت یزید می طلبد دیگران بلطایف رفتند
و امام حسین را از رفقا همراه گرفت و حاکم بنود که شما اینجا بنشینید و من نزد او میروم اگر بشنوید که آواز من بلند
شد بی تکلف داخل شوید هر چه حال من باشد شریک باید شد ورنه درینجا انتظار من بکنید بار سے
حاکم رقعه یزید درباره قتل آنجناب نمود و امام سالاً سبحانه بدیلسوی مکه معظمه سفر نمود و دیگران هم سفر
مکه شریف نمودند ولیکن شارع عام را گذاشتند تا متعاقبین بی نیل مدعا بازگردیدند و امام بمکه رسید
انتهی مختصر در ینجا غرض ما اثبات این معنی ست که حکم یزید درباره قتل امام قبل از ان رسیده بود
که آنجناب را طلب نمود پس پیش حاکم تشریف برد و صاف صاف بیان کرد که خلافت یزید خلاف
حدیث حضرت ست و انهم مید السنت که انکار از بیعتش موجب مضرتهای شدیده و سبب قتل است
پس علت وجوب تقیه الفقه یافته شد بالیقین بسبب حکم قتل که یزید نوشته بود حالانکه وجوب تقیه
دایر است بر ضرر شدید و در یقین بهلاک نفس محصور نیست کما فی قواعد الشهید و از ینجا مغالطه
دیگر عیان شد زیرا که مدار مجتهد وجوب تقیه را بهلاک نفس دانسته و گفته که حضرت امام دانسته بود که
تا حکم یزید رسد من سفر کرده باشم من بعد مفصل خواهی دید که از انهم خواهد که بحث و دست بدامن
عدم تسلیم وجوب آن خواهد او بحث فلا نقل و از کتب امامیه جنات الخلود است که در وقت سلطان حسین
صفوی محمد رضا امامی اوتفته والوانی تراجم ائمه را بعد احد در جدول مرتبات ذکر کرده از مولد و وفات
و دیگر امور او در سبب وفات آنجناب میگوید که چون در نیمه رجب سال شصتم یزید نامه بولید
بن عتبه بن ابی سفیان نوشته بود که از آنحضرت بیعت برای او بگیرد و یا سر آنحضرت را برای او بفرستد
و الی کار را بر آنحضرت تنگ گرفته پس از بیان مولف این کتاب نیز معلوم شد قبلیت حکم یزید
بقتل آنجناب و هم تنگی حاکم مدینه درین باب اکنون در وجوب چه انتظار باقی ماند و همچنین از کتب
دیگر عیان است که حکم قتل قبل از سفر آنجناب بسوی مکه معظمه بر اصول شیعه بود و ان امام بالاتفاق
بیعت نفرمود و اگر برین قدر قناعت نکنی محزن المومنین تالیف محمد علی بن شیخ موسی بن شیخ جعفر
بن محمود بن غلام علی نجفی باید دید اول در دیباچه گفته که علما در کتب خویش روایات حزن دلکا از صحیح
وضعیف همه وارد کرده اند ولیکن این بی بضاعت بقدر قوت و استطاعت سعی در صحت حدیث
نموده آنچه را دیده نوشته و آنچه را نوشته فهمیده و سنجیده در بیان سفر حضرت امام حسین از مدینه
بسوی مکه زادها الله شرفا می نویسد مروی ست که پس از معاویه خلافت بیزید مستقل گردید
و ان پلید مروان بن الحکم را عزل نمود و پسر عم خود را ولید بن عتبه را نصب کرد و نامه باو نوشت
که از چهار نفر مخصوص در مدینه بیعت بگیر از جهت من یکی ابن زبیر و یکی عبد الله بن عمر و دیگری
عبد الرحمن بن ابی بکر و حسین بن علی رضی الله عنهم هر که بیعت نکند سرش را بفرست چون نامه یزید بولید رسید

ایشان را طلبیده هریک را به بهانه گفتند اما ابن زبیر از راه غیر معروف گریخت و بمکه رفت و جناب امام حسین
سی نفر از کسان خود را مسلح نموده بخانه آن عنود رفت و متعلقان را فرمود که خارج خانه باشند
هرگاه آواز بلند شد بخانه درآیند و خود تشریف فرما گردید و ولید را مخاطب نمود که باعث طلبیدن
من چه بود ولید صورت حال را بموقف عرض رسانید آن حضرت فرمود چون فردا شود گوییم و شنویم
و دیگر آنکه چون من کسی مناسب نیست به تنهایی بیعت کند او سخن آن جناب را پذیرفت مروان گفت
که دست از او بدار و الا دیگر بر او قابو نخواهی شد او را حبس کن تا بیعت نماید یا آنکه بفرما تا سرش
را بردارند حضرت از روی غضب بمروان نگریست و فرمود یا ابن الزرقاء الزانیة القلتی انت ام هو
یعنی ای پسر زن زرقاء زانیه تو مرا میکشی یا او بدان ای ولید که ما خانواده رسالتیم و یزید مردیست
فاسق و فاجر و شراب خوار چون آواز بلند شد حضرت برخاست بتشویش آنکه مبادا غلامان متعلقان
درآیند و مفسده شود و فرموده باشند تا فردا که مجلس منعقد گردد و بنگریم خلافت از کیست و که سزاوار است
پس ولید وقایع را بعرض یزید رسانید در جواب نوشت اما ابن زبیر را رها کن که باشد تحکم باوی خواهم
و سر حسین علی را معه نامه بفرست ولید چون نامه یزید را خواند گفت لا حول و لا قوة الا بالله اگر تمام
ربع مسکون را بمن دهند من در خون حسین شریک نخواهم شد و از ضرر یزید باک ندارم پس آن نامه را
با محرمی بحرم سید الشهدا فرستاده پیام داد که من در کار خود حیرانم و بسی اسباب باعث نقار فیما بین امام
همام و یزید بدفرجام شد ذکرش طولانیست پس آنجناب لاعلاج عازم مکه معظمه گردید و از نیابروایات معتبره
شیعه یافتی که حکم یزید پلید در قتل امام شهید بتکرار رسید و اگرچه ولید مروی فهمیده و سنجیده و هوشمند و دردمند
و دیگران دشمن خونخوار نبوده در رسم و دینار بودند چنانچه و النسی فتنه قایم شده بود پس امام علیه السلام را
معلوم نیست که مجتهد لئام رئیس فساق لیام بچه قدر جاهل دانسته انهمه بچشم مبارک دید و چنان در دل قرار داد
تا حکم یزید رسد من بسفر عراق خواهم بود حالانکه عازم مکه معظمه بود خیال اضعفا نیز بغیر است ورنه عبارت
صد کتاب درین معنی نوشتی و داد تفضیح مجتهد دادمی و انتقام تجهیل امام الشهدا بخوبی گرفتمی معلوم نیست مجتهد را
در کدام کتاب دید که تا آن وقت حکم قتل نرسیده بود تا میگوید که حضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون
حکم یزید اراده قتل و هتک من نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و این
نیز همچو مغالطه او را شرح نکردم ننگ می آید بجواب او قلم بر داشتن لیکن بنابر ضرورتیکه میدانی بجواب
خرافاتش وقت ضایع میشود پس مجتهد را درین معرکه خواهش در ربود و مانند اعیونی در گنبد لسیم الله
اسود که شاعر میگوید ع چه محرابش سجود خاص و عام است ز فلک گفته که این بیت الحرام است پس میباید
باید کرد که این چه گفتی و در کدام کتاب دیدی بیان کن حالانکه از کتب معتبره اما میدیدیا آمد که حکم قتل
بار بار در رسید و تنگی و سختی پیدا شد که آنجناب در مدینه بود و تنگی و شدت حاکم بوقوع آمد و هرگز چه

یزید قبول نفرمود و تقیه نمود و معهذا این معدود مغالطها را در تتمه تمام مغالطه دیگر پیش آمده زیرا که می پرسیم که امام را
علم مذکور چگونه بحصول انجامید اگر گوید بعلم ظاهری گوئیم این در حق سفیر صریح است چه افشا از کتب معتبره امامیه
خلاف آن عیان شده که اظهر من الشمس و ابین من الامس باید گفت که چون حکم قتل و بیعت یزید رسید و حاکم بران عمل نمود یعنی
بیعت یزید طلبید و امام را از حقیقت حال آگاه گردانید بلکه بقول مولف حیات القلوب سختی و تنگی نیز بظهور رسید و آنجناب بیعت
یزید نکرد و اگر گوید بعلم لدنی و اشراق باطنی پس لغو صریح سابق و منافی آنست زیرا که مدار اعمال و اقوال حضرات معصومین
بر علوم ظاهریه و مسایل شرعیه می باشد نه علوم لدنیه غیبیه و ازین باب است عبارتیکه در خصوص گفته که سابق مفصلا
بتحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه فکیف که در حقیقت این قول بقول مذکور تجهیل دشمنان جناب
سید الشهداء باشد بلکه کذب هم لازم می آید زیرا که تخصیص این غفلت شعار باینمعنی که حضرت میدانست که تا حکم او آید
من هم در سفر خواهم بود دلالت بر بعدیت حکم یزید از سفر مذکور دارد و نفیا قصدا و جهل هم لازم افتاد یعنی علمای شیعه
والسنه قبلیت حکم را یاد و نفی پیدا شدن الیشان در زمان متاخر و حضرت امام حسین پی بدان نبرد و این جهالت
است بر اظهار مجتهد شتی که بپا یالش پدید نیست لغو و بالله من ذلک ع انکار از تو آید مجنون چنین کند باز مغلطه
دیگر باید شنید که امام را معلوم بود که بعد از رفتن من بعراق حکم قتل خواهد آمد علم الیقین آن نیست مگر علم غیبی و انهم خلاف
نفس الامر زیرا که این سفر بمکه بود نه بعراق نزد فریقین امانزد اهل حق پس همین که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز
در سر الشهادتین میفرماید آنچه حاصلش در فارسی اینست که چون یزید بجای پدر خود نشست در ماه رجب شصت هجری
مقدس در دمشق مکاتیب نوشت بهر اقلیم که بیعت کنند و بسوی عامل مدینه طیبه که ولید بن عقبه بود رقم کرد که بیعت بگیرد
از امام حسین پس امام حسین انکار نمود بسبب آنکه یزید فاسق بود و ظلم میکرد امام حسین بسوی مکه روانه شد چهارم
شعبان و در حرم مکه داخل گشته مقیم شد و چون این خبر باهل کوفه رسید جماعتی کثیر بسوی آنجناب اخلاص نامها
فرستادند که رونق باید افزود ما همه همراه رکاب سعادت انتساب باشیم و درین جهاد جان و مال خویش فدا کنیم چند بار گاه
این نامهای متواتر رسید آنجناب مسلم بن عقیل را فرستاد و کوفه را بنصرت و حمایتش برانگیخت بعد ازین در بیان نمود
جگر سوز در خود طاقتی نمییابیم که بنویسیم و درینجا حاجت همین قدر است که مدت اقامت آنجناب و تاریخ سفر بسوی عراق
واضح شود پس مطابق این رساله سفر آنجناب روزی بود که اهل نفاق در کوفه حضرت مسلم را بعد از توثیق بحفظ
امان رو بروی ابن زیاد بردند آن شقی در باره نایب امام بعجلت تمام حکم کرد تا شهید کردند و باقی را بیرون کشیدند و این واقعه
سوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت رو داد و بحکم ابن زیاد بهمان روز هر دو فرزند او را که محمد و ابراهیم بود نیز همراه
او شهید کردند قضارا جناب امام حسین بهمان روز از مکه معظمه سفر نمود پس اقامت آنجناب در مکه معظمه بقدر چهار ماه
تخمینا بود و نیز واضح شد که جوش و خروش شیعیان کوفه و ارسال مکاتیب و رسل بعد از آن بود که خبر بایشان رسید
که حضرت امام در حرم شریف است ادلیس تجتهد انیمه را فراموش کرده بسوی جناب امام نسبت کردند که بسفر عراق باشد و
حکم یزید در رسد تا مردم را فریب دهد که مدت دراز گذشته بود در رسیدن حکم یزید و آن تحت تقیه نمود در مدینه طیبه

بود این کسر سیز گاری بود که مجتهد الربانی برای این روز سیاه بنا کام اندیشید لعنه الله که بنیاد این مکر و فریب
چنانچه از سابق و لاحق بزمین افتاد در اینجا نیز همان رو داد و مجتهد را یک بینی دو گوش هم باقی نماند فردا
انشاء الله تعالی او را زیاده تر خنثوق میکنم الیس الصبح بقریب و در حقیقت کلام شیخ را برای او که سفر مکه را
سفر عراق و انهم بزعم خود بفریب و نفاق قرار داد میخواهم سه ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؛ کین ره که تو میروی
بترکستانست ؛ الطرف انکه با انهمه خزاین که گنج قارون بران رشک میبرد سفر عراق هم ننمود تا بزیارت
عتبات عالیات مشرف شدی سخن اینست که آن ناصب عداوت سید الشهداء و دیگر کشتگان کربلا که بدان
شده و مدت تحمیل او نماید او برای زیارت آنجناب چگونه از گنبد بسم الله بر آید آمدیم بر حرف دیگر که میگوید چون
حال است در کلامیکه آنجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود معنی این جمله غیر از بشهادت سیاق و
نیست که چنانچه روایت ابن بابویه منافی تقیه تواند بود این هر دو کلام نیز منافات بان ندارد پس ضرور
افتاد در اینجا مغلطه او را حل کردن که محصول کلام مروان تخویف و تهدید بود یعنی اگر بیعت یزید نکنی او
زینهار زنده نخواهد گذاشت و آنجناب هرگز متاثر نشد و این هم البته منافات دارد با تقیه حتی که حجام
و اطفال بر کلام مجتهد عدیم المثال توانند خندید و بیان اینست که چون حاکم مدینه ولید بن عقبه
بیعت را طلب نمود و بقول بعض علمای شیعه کما مر آنفا هیچ شدت از طرف اجنبی نشد پس وجوب
تقیه چه انتظار تواند بود الغرض دران وقت مروان حاضر بود چنانکه المنتهی علما نوشته اند که چون امام حسین
رخصت میشد او از آنجا که حکم یزید و حال دشمنی او است با آنجناب و دیگر بزرگان از سابق و لاحق
معلوم است گفت ایها الامیر وقت همین است بفرما که گردن منکرین یعنی امام حسین و پسر ابو بکر و عمر و
زبیر بزنند تا دیگری را حوصله انکار باقی نماند بالجمله چنین دشمن غیر از نیابت یزید چه خواهد کرد
پس البته می گفته باشد امام را که بیعت بکن ورنه کشته خواهی شد پس مطالب یزید را بر شمردن و مناقب
خویش را یاد فرمودن وقت ملاقات مروان کمال منافات با وجوب تقیه دارد اما آنچه حضرت امام با
حضرت محمد بن حنفیه افاده نمود پس از همه اصرح در منافات است زیرا که الکلام دلالت مطابقی بران دارد که اگر در
هیچ جا ماوی و ملجا در دنیا نیابد زینهار بیعت فاسق نکند مجتهد را چه ضرور بود که متوجه بجواب رساله
بصارة العین گردید تا همه کس دانستند از اهل عقل و تمیز که مجتهد مانند ابو بصیر که کور مادرزاد بهت
که امام صادق را بنده دنیا گفت تا سگی بر روی ان ملعون شاشید کما فی مختار الکشی بلکه بعقوق پدری
هم گرفتار است که در صوارم و حسام باهنگ بلند میگوید که آدمی را باید تا استعداد کامل نه داشته باشد
قلم بدست نگیرد و خاموش باشد خصوصاً در فن کلام هیچ ننویسد و این کلام من هرچند سخت و درشت
می نماید همچنانچه کلام پدرش و لیکن عین مصلحت و خیرخواهی است که شیخ صاحب تجربه میفرماید
که ؏ ملامت کنان دوستدار تو اند ؛ و پر ظاهر است که اگر قفل سکوت بر لب خود

میبرد نزد مقلدین می بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم احتمالی می بود که شاید این رساله
لائق جواب ندانسته باشند مگر اهل تقلید عرصه را از شنعش حیات برا و تنگ میساختند میگفت که من درین
امور پیروی پدر بزرگوار خود میکنم در تالیفات خویش که فرموده است که انچه نوشته ام در جواب تحفه
اثنا عشریه مسکت خصام است واگر کسی قصد جواب کند بیقین باید دانست که لائق و گرانی پیش نیست
وتا زندگی بر همین عمل نمود و از انجا که رساله عبارة العین نزد هر پیر شما سرمایه ذکی دارد و اهر انمی باید بجوابش
پرداختن و وقت خود را ضائع ساختن مگر بعد ازین مشکل اینست که مجتهد در کتب دیگر خود عتراضاتی
که تلامذه علامه دهلی قدس سره العزیز بر کتب ثلثه معتقدین ارکان ثلثه نوشته اند مستور نموده درین صلح
مجتهد تکذیب پدر می فرموده کما عرفت فیا ایا اگر مقلدین این تقریر میکردند مجتهد میگفت که مستفیدان من
طریق محبت آن عتراضات نوردیده اند مرا کجا فرصت بود که من با صلاح ضربت حیدریه که مشتمل بر جمله
این اعتراضاتست متوجه شوم فاعتبروا یا اولی الابصار فانه کمقولات الکفار والله ربنا ما کنا مشرکین

قوله ومعیت معدودی چند همرکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است الخ ازین کلام بوضوح
تمام میرسد که فکر مجیب تمام میشد اگر امام حسین با این قلت فوج در جهاد شروع میکرد چون آنجناب دران
وقت جهاد را شروع نکرده اعتراض مجیب که بر اصول امامیه شهادت امام حسین باطل گشت وارد نمیشود
ازین قول مغلطه او با اعتراضش به ثبوت میرسد زیرا که اعتراض مجیب قوی شد مگر نه بینی که او درین مقام
ثابت کرد که فوج امام حسین ع در آغاز معدودی چند بود یعنی بسیار قلیل و ایشان را هم جدا کرده فرمود که
شیعه و دست از نصرت ما باز داشتند و نائبان فرزندانش را شهید کردند بر شما حرجی نیست پس آن فوج قلیل
هم نماند و وجوب تقیه را بخیال شما دور و داد جهاد با او محقق شدن بکربلا محقق بلکه و مقاتله حضرت در فوج کثیر که مشتمل
بر مور و ملخ بودند رفقای امام نسبت ذره بصحرا هم نداشتند پس فکر مجیب بجای خود رسید و مجتهد درین میدان
نقاره نواخته با اعتراف خود که واقعی فوج قلیل بود خائب و خاسر باز گردید فاعتبروا یا اولی الالباب و
لو وان هذا الشی عجاب اما استعجال امام حسین ع پس اگر مرادش غلبت تشریف است قبل ازان که در اثنای
راه حضرت امام حسین ع را خبر برگشتن شیعه شنیده بود که مسلم را با هر دو فرزند شهید کردند تا کی سر برداشتند
و سرهای ایشان بجا سوکرد اعند نیس دلالت بران دارد که انچه رفقه در خصائص امامت و شرائط
ان کتابها نوشتند که او لوح محفوظ میخواند و علم ما کان وما یکون میداند و در رو بروی او عمود نوری نصب
کرده میشود مخلص و منافق بر او ممیز میکرد و الی غیر ذلک مما لا یتناهی کما ذکرنا قبله من عبارات المجلسی
وغیره الفضایل علی ما قلنا مجموعا و متفردا همه اش غلو و لاف و گزاف است و درین مقام قطع نظر ازان
راکه شارحین کلینی وغیره او قرارداده بود تدبیر با در فت که مراد ازان علوم اسباب ان قدرت و قوت
ایمه است یعنی هر وقتی که خواهند بمجرد توجه شان اخبار غیبیه و لطایف الرسیه پرتو ظهور می تابد آنهم مسدود است

زیراکه کوچ امام حسین روز ترویه بود از مکه معظمه که شیعه کوفه برگشتند و حضرت مسلم را امان داده نزد عبیدالله بن زیاد
بدنهاد بردند و عهد و میثاق را شکسته آن بیچاره مظلوم را بردند و بسرش شربت شهادت چشانیدند حق تعالی
گواه است که بمجرد ذکر این خبر حال من بسبب جوشش اشک متغیر است و شیعه کوفه متاثر نشدند بعد از هزار و
چند سال پس حضرت امام را اگر این واقعه معلوم بودی چگونه از حرم شریف برآمدی و همه صغیر و کبیر را
همراه گرفتی اول دلیل بران آنکه چون این اخبار قریب کوفه متحقق شد حضرت فسخ عزیمت نمود و چگونه کسی را
این توهم درگیرد که آدمی درین وقت و این سفر پرخطر متوجه باشد اگر خیال ناشی از ارشاد حق شود پس حضرت
امام را همان خبر در ذهن شریف راسخ بود که حضرت مسلم نوشته بود از جمعیت شیعیان کوفه و بیعت خلق
و انتظار قدوم میمنت لزوم و با وصف توجه قلبی بدریافت حالش هیچ معلوم نگشت که شیعیان مر آن
امام را چنانکه باید بتقدیم رسانیدند و نائب آنجناب را با برادر و فرزندانش کشتند گویند بزرگی متردد بود در حکم
صدر اسلام کدام یک مذهب برگزیند چون این واقعه در کتب شیعه دید که بزرگان ایشان چنین کردند دست
از مذهب منافقین است جرات بران نمود و مذهب تسنن اختیار کرد که دل و زبان شان یکی است بر طریق
و اعتدال می روند و حضرات ائمه نیز بر همین مذهب بودند و رفضه بتاویل و تسویل میگویند که تقیه میکردند
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بعد ازین غریب تر جنس المکابرین باید دید که میگویند چیست
فارسی را البلو بلغا و فصحا کما سبق الیه الاشاره و امیر باید که برای وصول بکوفه تعجیل تمام سفر نمود و ناگاه
لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچار جهاد نموده بدرجه رفیعه الی آخر الآیة الکریمه این عبارت صریح
میشود که اگر آنجناب محصور نمیشد هرگز قتال نمیکرد و قبل ازین عبارت لال کتاب نوشته بود مشتمل بر آنکه
امام حسین همراه بیر جماعتی را که مشتاق شهادت بودند و قتال و قتل و تقتل عبارت مذکور میخواهد که فوج دیگر یا بی
باشد با ضرورت قتال کین و علم الهدای رفضه میگوید چنانکه مفصل دانستی که در آنحال امام همت بر تشریف
بشام رفتن که یزید نسبت با ابن زیاد رحیم است مرا نخواهد کشت لشکر عمر سعد او را از راه شام باز داشت
لیکن هرگاه حضرت ابراهیم دانست که حکم رب العالمین ذبح فرزند دلبند شد هیچ حیله و حواله نکرد و امام حسین
دیدن کتاب مختوم بجد و جهد خواست که خود را از شهادت باز دارد پس آن توبیخ ابها و امید هاکی که رفضه تقریر
آن کرده اند در بیانش امت و ما یتعلق به بالاخوانی نمودند الی غیر ذلک من الامور و وجه قریب الیه از بالا تا
پائین و از آغاز تا انجام کلام او دلالت بران دارد که امام را اتمام حجت مقصود بوده است پس باید که از قول
نفس آمدن بیانش زنهار صورت نبست زیراکه روسای لشکر یزید شقی تحقیق الکلمه برینمعنی بودند
شقی هم بار ها گفت که بیعت و بردی با باید کرد و بعد ازین هیچ معنی نیست ازین لفظ چرا اخذ فرمود با وصف
وجوب تقیه و احادیث این باب که هر که تقیه نکند او کافر است و هیچ عبادت از وی و مالی نه مرتکب کبیره است و
مقبول نمی شود چنانچه نمونه آن از کتب معتبره شیعه در اصل رساله قدیمه دیدی یا شنیدی پس اتمام حجت

بیعت بود و باتفاق شیعه و سنی لفظ بیعت تا دم شهادت بر زبان مقدس نگذشت تا بصیغهٔ بیعت چه رسد
پس حجت کجا تمام شد با وجود وجوب تقیه و لشکر شقاوت اثر که طالب دنیا گشته می گفتند که ما را آنچه رئیس حکم فرمود
بجا می آریم اگر بیعت بکنی خدمت می کنیم ورنه قطرهٔ از دریا نمیدهیم و جز آب شمشیر علاج نکنیم پس القای ایدی
بتهلکه متحقق شده و ترک تقیه با وجود وجوب شبهه نماند اگر گویند که بیعت عهد و میثاق بود نقض
آن زنهار درست نمی شد گوئیم قطع نظر از آنکه جوابش از سابق واضح گشته هم اجمالاً و هم تفصیلاً خصوصاً از بیعت
که یزید پلید اختلاف باعث شهادت امام حسن گشته و نقض عهد سابق کرده و عهد باجماع شیعه کجا باقی ماند
یا مراعات آن کرده شود بسبب وجوب و فرضیت تقیه این بیعت فقط ظاهر داری بود و چنانچه بیعت
اکراه سیما در این مصائب این اتفاق میشود جناب امیر بالاتفاق بارشش دین مرة بعد اخری بیعت می نمود
و کلمین میفرمود بر اصول فرضه تا نوبت بقتل خلیفه ثانی و ثالث بطایف الحیل رسید چنانچه بارها از کتب شیعه
گذشت فلیس یداول فاروزه کثرت فی مذهب الشیعه پس امام را بایستی که بیعت میکردند چنانچه بزرگان جناب
امام بیعت کرده بودند و اولاد طیبین آن کار نتوانستند و نیز امام حسین منتظر وقت می ماندند و برامی ترقی دین
و دولت سعی می نمودند و برای جمعیت لشکر دست و پا می زدند و حاجت فوج جمع لکوک مردم آن هم بود بسبب مزید تهور و شجاعتی
که بنی هاشم را حاصل بود و پس بعد جمعیت فوج ضروری آنجناب برادران و هواخواهانش بعد از بیعت از هر طرف میمنه
و میسره یزید پلید تاختند و لشکر او را متفرق میساختند و حق بر مرکز خود می نشست تا شهید شدند که از احدی از حضرت حاجی
نبود چنانچه حال اهل همت تواریخ نمیشود که بسیاری از هوشمندان بلند فطرت گنج حشم ندا شدند و بعد آن کوشش از کجا بکجا رسیدند و مقام
تحیر است که از نقض عهد و میثاق می ترسیدند چون رسم تقیه در میان اهل مواطات قلبی کجا ماند پس نیست
مگر کین گاهی و اخذ ملک بادشاهی و یا انهمه اول نقض عهد معود آن بود که کتاب مختوم عند الوفات
نزول اجلال فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم رو برو می ملائکه مقربین عهد موثق از آل عبا گرفته که حجه
کعبه را مخالفین هدم نمایند و قرآن مجید را پاره پاره کنند و هتک ناموس اکبر بود فوج آید از جای خود و نه حنیفه حجر
دعوی بر زبان بیارند و امام حسین هم درین عهد و میثاق و قرار غلطی شریک بودند چون آن عهد را نقض
کردند این عهد بیعت انهم بعد این مصائب چه حقیقت داشته باشد ای مجتهد از خدا بترس و ازین مهملات دست
ورنه مقلدی چند که ربقهٔ تقلید را از رقبهٔ خویش بر نیاوردند و هنوز بر آن تابع امام سو و سنی میدانند لباس بد خواهی
خواهند پوشید و در تخریب دو بانت خواهند کوشید لیکن مدید بتذکر الانسان و انی له الذکری شکر ایزدی بجا آر
که اگر چه در کوفه هند چنان ترقی یافتی که حاکم کوفه حکم می رانی بلکه در حقیقت حاکم کوفه هستی و مجتهد الزمانی ولیکن
یزید پلید تا تراجی یافت زنهار حکومت کوفه عبید الله زیاد بد نهاد را نمیداد و از اتفاقات حسنه آنکه آنچه را
که یزید و یار برمانش گذشت چون ریاست اهل نفاق دارد خیلی بحالش مناسب باشد زیرا که استاد کلینی آنچه
زیران از حضرت امام صادق آورده و ملا محسن صاحب وافی در صافی و غیر او در کتب دیگر گفته اند از ان وضح

میشود که آنچه حق تعالی از بعض منافقین درین مقام نقل فرموده که وقتیکه غنیمتی و فتحی باهل اسلام و ایمان میرسید
بنداء مرا ازین آفات آگاه است که همراه ایشان میبودم و اگر فتح به و غیره میرسید بحصول آنچه تمنا میکنند که اگر بودمی شریک
ایشان در غنیمت شدمی پس حضرت صادق قسم خورد که بخدا اگر این کلمه را اهل مشرق و مغرب می گفتند البته از دائره
ایمان بدر می آمدند ولیکن خدا ایشان را مومن نامید بجهت اقرار ایشان و در حقیقت ایمان ندارند بلی اهل سنت
شیعه را میرسد چنین تمنا کردن و آیت کریمه مذکوره خواندن که بر طور ایشان شهادت امام الصابرین فی البأساء
والضراء متعلق میشود و کما ذکرنا بوجوب تقیه قائل هستند چنانچه رفضه و تمیکویند که اگر ترک کند نصف ایمان
باقی ندارد و بلکه عمل میکنند بر عزیمتی که مقتضای کمال ایمان است نه اولاد کوفیان بی وفا را که بظاهر قبول ایمان
و باطن ایشان کفر و طغیان فکیف که مجتهد امروز در حقیقت حاکم کوفه و زیاد در اینست که بجای ابن زیاد نشسته و از راه تقیه
و خوف سنیان بظاهر تدبیر اثبات شهادت میکنند و هنوز سعی در بجای تدبیر سد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

قوله و علم قطعی آنجناب در باب قتل نائب خویش غیر مسلم است الخ **اقول** به بین ناصب عداوت اهل بیت را
که بتلبیس الطائفة الشیعة شنیعه است که اکنون میخواهد که جناب خامس آل عبا را مکذب رسول خدا گردانیده از دائره
ایمان خارج گرداند زیرا که در سابق از کتب معتبره ایشان چنانچه باید به بسط تمام نقل کرده ام که واقعه کربلا
را از آغاز تا انجام خود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روبروی امام حسین بحضور حضرت علی مرتضی و فاطمه زهرا
بتفصیل تمام بیان فرموده اند حتی که بعضی از مدعیان دانش و بینش در کتب خویش استبعاد کرده اند که چگونه تجویز کنیم که جناب
با وصف کوچکی نور دیده خود یعنی امام حسین واقعه کربلا بیان فرمایند و او را در طفلی اندوهناک گردانند و مشوش
خاطر صغیره خود و نفس مقدس خویش را پسندند و دیگران گفته اند که این استبعاد ما را استبعاد می آید زیرا که امام حسین علیه السلام
اگرچه کوچکتر باشد لیکن در معارف الهیه باوج تحقیق رسیده بود و در دل آن پدر و مادر شنیدن این قسم واقعات
میشود که از مثوبات اخروی بهره ندارند و بنیاد ذات ایشان منهمک باشند در روایات دیگر بطور تنصیص قطعیه مراتب
که اهل کوفه جمع شوند و مدعیان تشیع باشند و بکمال الحاح طلبند و محروم الشفاعت اند و مسلم بن عقیل را در کوفه
واصل کرده بر سم نیابت و آن طرف دین بعد جمعیت و استوار کردن عهود و مواثیق به کردند او را شهید نمایند
و فرزندان او را اسیر در کمال بیکسی ذبح کنند و برین توقع که شیعه بیعت کرده اند بکوفه روی و بازه در کربلا محصور شوی
و نوبت بدان رسد که آن قوم مستور و بقطره از آب دریای فرات دریغ نمایند پس با تمامی اقربای تشنه و گرسنه به
شهادت فائز گردی همه بدان راضی شدند و امام حسین هرگاه در طفلی تن برضا و بید دیگر می گفت
که با وصف جوانی هر تسلیم بر جسته تقدیر ایزدی تن شد این همه بزرگان که راضی برضا دیدن فیز قضا بودند
و بهار تمنا این مراتب از خدا میخواستند و بدان نازان و شادمان بودند مگر قصه حضرت ابراهیم یاد ندارید که تعالی
آنجا از اجمال از کتب شیعه نقل میکنم بگوش باید شنید و قیاس باید فرمود که اهل عبا در مراتب قدسیه و مدارج
اخروی از حضرت ابراهیم و فرزندانش زیاده تر باشند و بدین شهادت بر خویشتن نبالند و بجا خلعه مصائب

ونیز همه از سختیهای فاقه و گرسنگی و تشنگی نبالند بیکی از ایشان کوه صبر و تمکین بود لاجرم که العفو صفت و لا نیر له العفو
سختیهای ایشان مرجوع و عطش باختیار خود که مورد جلالی بود و نگر از ما دعت رفعت من بعد باید خیال
فرمودن که حضرت امام حسین چندان اهتمام این شهادت و مشهد لقبل آوردند که به مبلغی کثیر میدان کربلا را
برای خود و اولاد و اقربا و اصحاب خویش از طالبان شهادت قبل از واقعه بخرید و زمین بعضی محققین متکلمین تعداد
آن نیز در تالیفات معتبره بیان کردند و عبارت آن رساله که نامش این وقت یاد نیست آنکه هرگاه حضرت امام حسین ع
بکربلا رسید زمینداران آن زمین را طلب فرمود و اراده خود را بر ایشان ظاهر نمود که مقصود از طلب خریدن این
زمین است ایشان قصه حضرت نوح ع و حضرت ابراهیم ع و حکایت دیگر پیغمبران بیان نمودند که چون گذر ایشان
برین زمین افتاد رنجها کشیده اند و در مصائب مبتلا ماندند مناسب نیست که جناب این زمین را خرید
فرمایند ولیکن امام قبول نمود و بشصت هزار درهم آن زمین را خرید که قبر شریف و قبور دیگر شهدا نزدیک
و دور آن است انتهی خلاصه و طلب شهادت و اشتیاق زاید الوصف آن برای شهدای کربلا در کافی و
عن الکتاب ال احمر المختوم بخوبی مذکور است جائیکه مجتهد از آن یک حدیث آورده و اعتراض مجتهد سر انداخته
میخواهد که علوم جناب خامس آل طه و یس را از صفحه هستی برباید پس انکار می نماید و می گوید که نه تنها جناب شهید
کربلا نمیدانستند حال مسلم بن عقیل را بل ناصبی شقی انهم میدانستند که فرزندانش نیز درین شهادت فایز
باشند و اگر بفرض محال آنجناب به صور خیالیه و هواجس نفسانیه تو بعلم قطعی نرسیدند باری بگو که دغا و دغل
شیعه کوفیه که باید خبر گوارش چه کردند و با برادر معظمش چه اندیشیدند نیز یاد بود یا نه و ظن آن حاصل
باشند که امام جعفر صادق پیشوای تو در تفسیر الانبیا اعتراف تو درین کتاب تاریخ ظن بشود و اجتهاد میکند و میگوید
پس همه مساعی امام حسین ع نیز این ناصبی کور مشعله دار این زیاد و شمر لغو شد حتی که هیچ ناصبی انیم
نتواند نوشت و انیم بلی اندامها خود از فرع آن شجره طیبه میدانند و دهان خمر و طنبور نوازی و قمار بازی
در قاضی و ناصبیت جد خود را در بغداد و کوفه که بخصوص امیه و حقیقت قاطع این سلسله بود یاد نمیفرمایند
اینها که گفته شد متعلق بود به بیداری بعد ازین منامات جناب سید الشهدا را که از بحار مولای مجلسی
او در سابق نشان دادیم هم فراموش ساخت که حضرت فرمود که ای حسین ع در سفر عجلت بکن و همه
کس و کور اهمراه ببر که رب العالمین میخواهد که ترا شهید و اهل بیت ترا بدست دشمنان اسیر ببیند
و آنجناب بدیدن این خواب مطمئن شد چنانکه گفته اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بر سخن
ناصحین حتی برادر خود محمد بن حنفیه گوش نه نهاد در روانه شد اما هنوز وهمی و ظنی بود معاذ الله علم قطعی حاصل شد
که کوفه غدر کردند و با وصف نصرت و مدد حصول چنین شهادت و اسیری اهلبیت چه ممکن هر که این احادیث را
می شنود او را یقین میشود که شیعیان غدر و دغا و دغل باختند و امر توقع و امید ظاهر سے منقطع شد
و قضیه بتدبیر انعکاس پذیرفت و آن همین سفر است یا سفر دیگر آیا میتوان شد که خواب نبوی جسم

رسیده‌اند و انهم بدین ماتم شیطانی و نفسانی باشد یا احادیث منامات ائمه یاد ندارند که حکم از علم بیداریست
چنانچه در تتمه رسیدن خاتون نرگس نزد امام علی نقی در بحار و غیران از سفار دلیل بر نشستن شیطان در
لباس و صورت شیعه نتواند آمد چه جای حضرات ائمه هدی و رسول خدا انگیخت بزیارت حضرت رسالت
الغرض گمان بیجای و بیهوده سرای هست که مجتهد در باره جناب سید الشهداء دعوی نظر انجناب
اختیار ساخته و انکار علم تعلق آن سلاله اهل بیت اطیاب بدنظر داشته و بنظاهر غایة الظهور من لید
مجتهد باز راه اجمال و رهال سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
کردن مگر آنکه علم انجناب بر قلوب شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت و جنبی خواهند شد یا نه
عمل بر علم لدنی نمیکند و انکار آن سکت پس مشکل دیگر پیش آمد سخن سراج دل رفته است
که شهدا را امیر نام بنام میدانست بی فائده که در ترخیص مترتب شد انکه جواز قتال را مطلق هست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور توانند بود ورنه بعد از شروع جهاد و گذشتن از رفاقت
ارتکاب معصیت شدید هست پس حرجی بر اینها بطریق اولی نماند که رفقه نام اینها گرفته که فلانی از در
سید الشهدا تخلف کرد و مستحق نار شد و برین تقدیر مقبولین لسانی که چند کس به هزار جستجو
بدست شیعه آمده بودند در آن وقت سمار رفت ایشان فقند و لغو بودن افعال امام حسین وقتی باشد
که رسولی آنا کید نمیفرمود علاوه ما را چه کار است با این امور بهر تقدیر تناقضی که در تقریرات اولین و آخرین
شیعه واقع شود دلیل بطلان این مذهب خواهد بود و اللهم زد و لاتنقص و آنچه گفته که آنحضرت بنا
مصلحت از حاضرین فرموده الخ پس که دلیل صریح بر آن نتواند شد که قبل استماع خبر شهادت مسلم
و بیان تعیین بیوفائی اهل کوفه حاصل نبود زیرا که فرمودن امام حسین القبول او مبنی بر مصلحت بود و پس
دیگری هم این لفظ را اعاده تواند کرد و تواند گفت که وقتیکه خواب مذکور دیده بودند دانستند که فوج
بیکردید مصلحت ندانستند که چنین بگویند که شیعه چنین کردند و فوج باقی نماند که اگر کسی تصدیق
این خبر چنین نکند از دائره ایمان بدر رود و ذات امام برای هدایت و نفع امت می باشد نه از برای
مضرت و شاید که اجازت درین باب حاصل نباشد که بر هر کس فاش کنند کما لا یخفی بالجمله علم سابق
که تدبیر منقلب شد با این علم لاحق جمع تواند شد زیرا که منافاتی میانه هر دو نیست و هرگاه و منافیه
یا کالمعاینه بر گردیدن کوفیان از عهود و مواثیق متحقق شد با حاضرین فرمودند چنانکه دانی قوله
او لا مردود است بانکه لا نسلم که جناب سید الشهدا را مقام تقیه بوده باشد الخ حال یعنی اقامت
وطن و وطن اقامت و محصور شدن در کربلا و سعی آن قدر تفصیل گفته شد که نیا دست بران خیال باطل
و سامعین هرگز نگردد پس مجتهد را از امروز نفیس سوفسطائیه باید گفت نه تابع امام اما آنچه ذکر کرده
تخصیص شانی است یعنی وقتی که در مکه اقامت بود در آن وقت هم خروج کجا بود و اما آنچه از عدم اقامت

وتسلط یزید نامبرده وجواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوسته که چون علمای ما ذکر کرده‌اند کما عرفت سابقا که همت
بر آن محکم بربست اکنون خودان را معذرت آورده انجیر فی بود که بیاد ناظرین دادم و لهذا بیشانید دی در رسائل
هر باب و فصل را مبسوط گردانیده‌ام و امید چنان دارم که اگر قصد جواب کند بسوای او از هزار بلا تشای جواب هم
رسید که در هیچ جا بجواب نجیب بسبب سخن انصاف نگفته‌اند و اعتساف را پیش نظر داشته و بحمد الله که حال اتمام
حجت که مجتهد در ینمقام دعوی کرده نیز بیان مستوفی بوضوح انجامیده و آن اتمام حجت وقتی بود که بعد
انتظام فوج و صفا رای هیچ دقیقه نمانده بود و غیر بوق نقاره افواج اشقیا که مانند ابر غرنده و لکاک رسید
ولیکن امام زینهار از ایشان نترسیده و لفظ بیعت هم بر زبان نیاورده و مقام حیرتهاست که میگویند که بعد
از حصول ظن ضرر و نکشته شدن ان قوم سور بوده نیز مقام تقیه نبود و از ینجا در انکار بدیهیات درجه او ان
قوم سوفسطائی هم در گذشت و علی ای تقدیر که مرتبه او از ایشان در گذرد یا برابر باشد آنچه دعوی آن کرده
سابق کرد حالش با متعلقات و تقیید عیان گشته که خون در عروق رفضه خشک شده و خنک [illegible]
مجتهد با وصف تیز زبانی او بر هر کس لائح گردید که اگر او اشارتی نهان کرده بود چون اشاره او بر و در انجا نیز
آبروی او بدین که ادله عقلیه و نقلیه پیش هوشمندان خبیر بر خاک مذلت ریختیم و شور دار و گیر او از جهات
غیر متناهی بر مذهب حکما برانگیختیم و هر چند او بعقوق پیر دهقانی گریزگاهی در اجمال اهمال برای خود
قرار داده بود دست آن طریق را بر او مثل سد سکندری بربستیم و قلوب رفضه را از گرز آهنین شکستیم [illegible]
[illegible] قوله ثانیا بعد تسلیم المقام مقام التقیة لان کونها واجبة علیه علیه السلام الخ هرگاه
حال چنین است که بر امام معصوم است ضم مقدمه دیگر آنکه بر امام افضل است از هر نبی متقدم پس واقعی
که اکنون علمای اهل حق را مجال گفتگو نماند و از ینجا عیان توان شد که بیچاره هیچ کتابی را بالغور ندیده تا بکتاب [illegible]
چه رسد کاش بتحفه عزیزه قدس سره رجوع میکرد که شهرت سلالت عبارت و سهو قلمش بر مشارق
و مغارب ارض محیط است اگر برین قدر اکتفا میکرد البته دماغ علما از خبث یاوگی ولاف وگزاف او [illegible]
پس مجتهد را ضرور شد و دست تشبث بطرف بیرتام در هر مقام آویختن امای دشمن عقل و دین بدین
که از عبارت تحفه منقوله تو هیچ ثمائی هویدا نمیشود که حالا آنکه معرض عجز از القای نفس در تهلکه چه گفته
بود که بیچاره دانست که اگر بجوابش دست بدامن کتاب مختوم آویزد هر کس خواهد گفت که قرآن مجید را
هر کسی نیز حتی که رفضه هم می‌بینند و بیاض عثمانی دانند مگر ملحد گشته آخر بدان مانند منافقین رجوع
می‌ارند فکیف که بسیاری از آیات کریمه را علمای رفضه که از آنجمله تو باشی بر آن وجوب تقیه بر آورده‌اند
و انهم عموما حتی که انبیا را هم دران زمره داخل گردانیده‌اند و این لال کتاب مختوم [illegible] بسبب [illegible]
بر آن کرده بی مذهب که با وصف هلاک نفس جمیع مصائب دنیا گاهی تقیه واجب نمیشود پس [illegible]
او را [illegible] ابن سبا یهودی دربار حیز رفضه ناهموار که قرآن مجید منسوب اثر را گذاشته بقصد [illegible]

واعتماد الاستاذ او یعنی مصدق صاحب رقعه فرمود و تجویز کنند و چون کلام الکتاب بحار رشید الی تستر الحمید
منسوخ گردید احکام او قرآن اهلبیت از هر دو جهت منسوخ گشت یعنی حکماً و تلاوةً چنانچه از کافی
کلینی و هم از نزهه کشمیری واضح شده پس تا نیمی وسلسله سندش منحصر گردیده بالآخر بطن اجتهاد امام حسن عسکری
قائل شده کتاب مختوم را شیعیان پس پشت انداختند کانهم لا یعلمون و بطور اهلسنت تقریر کردند که کتم
سر فنون و بعین سنت و عادت قومیکه تابع فقر و غنا و ناظر بر چهار دیوار خانه است محمد بن حسن الطوسی
شیخ الطائفه که امام اعظم اقدم است و نسبت خواجه نانشانی با صاحب تنزیه الانبیاء والائمه دارد که
که تا بدار السلام بغداد مقیم بود و غیر از تسنن خصوص شافعیت به دعوی میکرد و درین پیکار مختفی
و پیشوا ماند و در کمین بود و چه جلوه ها می نمود و بعد از مدتی که در صحبت حارثی معلم ابن معلم ملکوت رخت
اقامت انداخت و انجم بحیله و مکر ظاهر ساخت که مذهب تسنن باطل است تا با اظهار رفض پرداخت
و معارض آن پرداخت هرگاه این مکاران و غداران برای شکست اهل ایمان را مغلوبیت سیاسیند
و انواع مکیدت را نصب العین سازند و تقلید ابن سبا یهودی را پیش نظر داشتند ظاهر آن بود که نام و
نشانی از مذهب سنت باقی نمیماند لیکن سرمایه افتخار اهل اسلام اینست که باتفاق اهل حق و اهل باطل
حدیث حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم مخبر میانه طریق راست هیچ گم نگردید و این هر دو راز بعد گرچه اگر خدا
کنا گرد است که مذهبی تا قیامت غالب ظاهر ماند و الحمد لله که این معنی را هر خاص و عام کالشمس فی کبد السماء
هنوز نیک میداند که آن مذهب غیر از طریق اهلسنت مذهب دیگری نیست اگرچه اهل بدعت هزاران عنود را
بلام و دانشکار گردیدند اکنون در دیار هند خصوصاً این بلده دعوت مذهب خود آشکار نمودند تا نوبت
بدان رسید که کتب این طائفه را بجهت تمام فراهم نمودم و کتابی چند مثل صاعقه حسامیه علی عبدة الملة
الاسلامیه و صوله حیدریه علی المجوس القدریه و منتهی الکلام و ازالة الغین عن بصارة العین و ماهیة حاطمه
علی من خرج من اهل البیت فاطمه و نقض طعن المراح که اگر صاف کرده شود از سواد دیباچه دیگر از دو مجلد
نخواهد بود و حواشی صوارم و غیره تصنیفی که دانی تالیف کردم پیشوایان مذهب او دیدند آن و سنت بسبب شدند
و گران سنگی آن مباحث را اعتراف کردند و بکسار گشتند هرکس به فهم خود که قدما و متاخرین
شیعه یقین جازم نمودند تا هم دانسته باشند که اموریکه بعنصر او حیرانطبا هر تعلق دارد و بجهت آن گردید که
منافقین است که شیعه از آن یهودی نفاق پیشه ضلالت اندیشه شب و روز باد که میشنند
و در هیچ زمانه دست از آن بر نداشتند لیکن امیدوارم از درگاه حضرت باری تعالی این است
که چون بدعات ایشان بکثرت رسیده سرکشی نهاد و بغایت انجامید مهدی امت که معین عنایت
پیدا فرماید تا خس و خاشاک ایشان را از بسیط زمین بر چیند و سرپای منافقین را که از گرد ... بگویند
امروز هم بر خوان اهلسنت می نشستند لاف دوستی میزنند و اساس مذهب ایشان را در صحبت ایشان تمام میکنند اللهم

بالنشر علی الآفاق نمود و بعد ازین مقام حیرت دیگر است که عامه و خاصه از رساله قدیمه نوشتند ملکه بانی
هم دیگر بسم الله اقرار کردند که مجیب مصیبه درین استفتا قلب افادات مجتهد را احوالش منظر دارد بین ذکر آن تعزیه
که جناب سلطان کربلا نزد اهل حق از ماتم محفوظ است اگرچه در جای خود به جای خود است لیکن درینجا بر جای
خود نیست کما لا یخفی طرفه آنکه در بعض مقامات شرکت سنیان را ذکر کنند و در جاهای دیگر از شرکت ایشان
محترز باشند و گویند که از خست شرکا حذر باید بود و حال آنکه این امور سنیان را می زیبد که گویند از دشمن
خانگی حذر باید کرد و منع کنند از صحبت متقین که بلباس متغیر سازند و در دام و دانه خویش حقیقیان را
بانواع مکاید و حیل صید کنند بخلاف اهل سنت که عادت باین امور ندارند آری راستی موجب رضای خدا ست
وآنچه گفته که انعام تقیه با اقسام خمسه مثل الخ الحمد لله که باین امر اعتراف دارد من که مدار احکام لیکن لفظ
استدراک بر مقام خود نیست زیرا که دلیلش از نوع اعلام معلومات و ایضاح واضحات می توان گفت چه
مؤلف قواعد را ضبط میکنند تا آنچه از امثله و جزئیات را ذکر می نماید البته چون نهایت تمیز سد غیر از
تقلید چه اراده تواند کرد پس حال جناب سید الشهداء و هر کسیکه از ائمه هدی و مؤمنین بی رو دریا باشد
دران داخل است و لا ریب فیه و اگر جناب سید الشهداء را مجتهد بحکم لا الی کتاب مختوم استثنا کند لائق
آن نیست که روبروی عقلا اظهارش نماید زیرا که این احکام که اعتراف آن نمود بادله نقلیه از قرآن شریف
و احادیث منیفه و بادله عقلیه به ثبوت رسیده و کتاب مختوم را اجزا اهل جهنم که ختم الله علی قلوبهم در شان
ایشان وارد است الی غیر ذلک من الآیات که دیده و مضامین متضاده و مخالفه آن که فهمیده و قد تقرر ان
الیقین لا یزول الا بیقین مثله که مدار قائمه اولی از رساله متعه و بعضی بارقه ضیغمیه بر این است و می باید
که چنانچه مجیب مجتهد رفضه را از ان ادله الزام مید [illegible] مجتهد بعد از خبر لزوم خانه خود پنهان باشد
که از مدنی این امر تصریح مجتهدین در صوارم و حسام و بارقه و ضربت حیدریه پنهان باشد و لو سلمنا
که مجتهد از ان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از مشهد مقدس کربلا که مبدای سعادت چنین
شهادت بود بسوی شام مصداق ظلمات بعضها فوق بعض چگونه رها باشد الی غیر ذلک من الوجوه
اگر مجتهد هر دو [illegible] نسبت باید که دست خود از اتباع ثقلین یعنی قرآن مجید و احادیث ائمه رد برد و حکام
فریقین سپر دست بکشد و ذائقه مخالفت آن از دست اهل حق بچشد که از وقت تصنیف کتب این
خاص قصید ملحوظ است یعنی ترک کردن آن استقبال مذهب خویش است خصوص ترک نمودن
ثقل اکبر که ائمه هدی بدان اعتراف دارند و کتب قدیمه و جدیده اکابر رفضه مثل تفسیر قمی استاد کلینی
و بحار مجلسی و غیره بدان اول دلیل بر این است که قرآن مجید ثقل اکبر است و اهل بیت ثقل اصغر اند در این
اجتهاد و اعتقاد هم شرم نیست که غور کنند که اکابر علمای طائفه از علم الهدی شیعه باین فضله خوار زار و بلکه
ساکنین مقام حیرت اند همه در اثبات شهادت سید الشهدا عاجز اند نام شهادت مؤلف لمعه یا شارح آن [illegible]

نصیحت ناصحان نپذیرند هیهات هیهات شهادت همین است که لباس را تغییر دهند و فتاوی بر مذهب یکی از ائمه
نو مذهب داشتند و باطل انگارند و نپسندند و وجاهت در روم و شام پیدا کنند و بداغ مخالفت ائمه که منزوی
بودند جدا [عذر را باشند اگر گویند که درین پرده مقصود هدایت مردم بسوی مذهب ائمه بود چنانکه
مجلسی در باره پدر خود بابت اختیار شیخیت و پیری و مریدی اختیار قاضی که بر تقیه تصریح صاحب صوارم
و سهام از لوازم است و هم قول بوحدت وجود که هیچ نوع کفر بدان نمیرسد اگرچه ترکی داد و صاف
الاشرف حاشیه ایشان بر دوش کشند و حلقه بگوش باشند در رساله لیلیه بعد جمع حامی بیان کرده
گوئیم پس چه عجب که عبد الله بن ابی بن سلول منافق نیز و پیروانش همین نیت کرده باشند بلکه قرآن مجید
ناطق است که یهود را از نفاق مقصود همین بود و آنکه ظاهر را می بینیم و باطن را نمیدانیم در هر دو جا نیز
حکم میرانیم که طالب دنیا بودند و آخر بسبب نفاق چنانچه منافقین را رسوا کرد شهدای رفقه را هم بسزا
و جزای شقاق رسانید بلکه توان گفت و بعذاب الآخره اشد و اقوی فان الدنیا لیست بدار الآخرة
والجزا حتی که قاطع رشی را بنا بر کینه اهل بیت علیهم السلام فرمایش امرا در باره تالیف میر سید و علمای اهل سنت را کسی
در شان نمی رسید ای بی خرد سلسله دین بر اظهار حق است نه بر کیدت و خصوصا شاه سادات و ورثه علیا
پس این مکاران و دنیا طلب دین فروش را فقط به سجاده اهل هند شبیه توان گفت کما انا الیه منا لقا
و عقلا اینک پیدا شد که بیچاره مجتهد فانی و بعدازان زمانی از عبارت ترجمه و تعلیقه مولفات باوجود دلشاد
اجتهاد لفظ ناقص و ماندن از طور بیانش آموختند و چون هر یکی ازین پدر و پسر قوت تدریس بنا بر منصب
اجتهاد داشته تیک خویش را هم فراموش ساخته حتی که توان گفت که او سلیقه عبارت فارسی آنقدر دارد که
از شیعیان میداشته اند این هر دو دهقانی ازین هم محروم اند کما سیعقریب اما ذکر شاید پس آنچه مبنی بر مغلطه
ایست که آن بر انا طرین اصول و اخبار جا اکثر میداشته اند و بیانش درین مقام بر دو طور کرده میشود عموما و خصوصا
اما اول پس آنکه صاحب جامع الاصول رفیقه یعنی صاحب وافی که شیخ قراز میدان خیار نو دیده در تفسیر
صافی یا تفسیر نگاشته زیر آیت کریمه لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ
فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً از احتجاج طبرسی و غیره نقل نماید آنچه حاصلش این است که جناب امیر
بخطاب بعضی فرمودند که امر میکنم ترا بتقیه در دین خود زیرا که خدا چنین میفرماید و این آیت کریمه را تلاوت نمودند
باز و باز فرمودند که خبردار خود را ابتلا بکشتن نسپاری و از تقیه که بدان امر کردم دست بر نداری که درین صورت خون خود
و گشتن هم برادران را مصروف کرده ای برای نعمت ناخود و نعمتهای شان و ذلیل کشتی در دست دشمنان خدا
و شما امر فرموده باعزاز و عیاشی از امام صادق آورده که حضرت پیغمبر میفرمود که ایمان نیست مر کسی را که
تقیه نکند و این آیت تلاوت می نمود که إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً کلینی در کافی روایت کرده که تقیه سپر خداست
میان او و مخلوق او و روایت کرده از امام باقر که تقیه در چیزیست که مضطر شود بنی آدم بدان در هر جا که خدا علا

حلال گردانید برای او و اخبار این مقام خارج از اندازه احصاء و شمار است و وجه دلالت آنست که جناب
امیر فرموده بود که امر کردم ترا بتقیه و امر باظهار المجتهد الزمانی در تالیفاتش برای وجوب است کما فی الاصول
فکیف که بتجدید مرة بعد اولی و کرة بعد اخری می رسد پس تقیه در مقامیکه ظن هلاک باشد واجب گشت و ترک آن حرام و جناب
امام حسین را یقین هلاک خویش و اولاد و اقارب و اصحاب خویش حاصل بود خصوصا در مشهد معلی چنانچه
در تصانیف امام اعظم طوسی و طبرسی و تالیفات نیر اعظم اربلی و نعمانی و کاشانی و شهدای ثلثه سیما شهید ثانی و مجلسی و قاضی
نور الله مذکور و مشهور و متواتر است و ایضا هر گاه جناب پیغمبر فرمودند که تارک تقیه ایمان ندارد دلالت بر وجوب
آن دارد و پس بر اصول رفضه دین و ایمان دشمنان امام حسین که رفضه ناچار باشند در مقام مصائب
معلومه مسلوب شد اذا لم یکن راس المال فکیف بربح کما عرفت فی الاستفتاء قلنا و ایضا اما ثانی پس از آنکه
هر چند امر اول دلالت بر وجوب دارد لیکن تفصیل را رنگی دیگر است و بیانش آنکه جناب امیر بخطاب اصحاب
فرمودند که وقتی شما را دو سه امر کنند بسب من پس سب من کنید که بر شما حرجی نیست پس کجا ماند آنکه مجتهد مجاز
واتمال کار می بندد و میگوید که شاید نیست تقیه در سب ائمه و جب نکنند بوده با جناب امیر را که امام الائمه است
امام مجید اند پس شقاوتی هست که بالاتر از آن شقاوتی نخواهد بود بدینجهت زیرا که بعد از نفی امامت دیگر ائمه کجا باقی ماند
که متفرع بران بود و این امر ظاهر است کظهور الشمس فی رابعة النهار که چون اصل نماند فرع چگونه متحقق
تواند بود با آنکه در اصول اثنا عشریه را انکار میباید پس بسیاری از امور تقیه از دست این مجتهد الزمانی و مجتهد
فانی می رود کما لا یخفی الغرض هر گاه بحدیث امر تقیه مروی و اقوال ائمه دیگر نیز تقیه واجب شد در سب الشیخان
نعوذ بالله در شرب خمر چون اضطرار و اکراه رود هر بطریق اولی وجوب آن خواهد شد بسبب دلیل سابق فکیف
که شرب خمر منافی مذهب شما شد ایا نمی بینی که رطل لوقی در مجالس و غیره بیان کرده اند که چون جمعی از اصحاب
در عیب شیعه بیان کردند که می بینیم بعضی از شیعه را که خمر می نوشند و اثنا عشری امام صادق فرمود الحمد لله
که بر راه اند اگر چه خمر می خورند و این حدیث از نظر فقیر گذشته که بدطریق تشنیع اند اگر چه ائمه را معاذ الله تشنیع
میدهند **قوله** ثالثا با آنکه این شبهه واهیه بدان میماند الخ در نیجا هم مغالطه این مجتهد مغالطه نصوص
ائمه ثابت میشود مختصرا باید شنید که اگر مقصود اعتراض است نظر بلفظ متعمدا پس از تفاسیر فریقین جناب
بوضوح می انجامد که قتالیکه فیما بین اهل ایمان بوقوع می آید این آیت در ان نیست بلکه معنی متعمدا نیست
که قتل مومن بعلت ایمان باشد و البته این امر بر هیچ مومن صادق نمی آید که بجهت ایمان او را بکشند
و از مجمع البیان و تفسیر قمی نیز این معنی میتوان یافت و از معانی هم صاف صاف ظاهر است که حضرت
ابو عبد الله صادق در تفسیر متعمدا لفظ علی دین الله فرموده اند و بیانش نیز همین مذکور میرسد باقیماند معامله حضرت
خلیل و حضرت اسمعیل پس جوابش بر مذهب ما آنکه چون بر حضرت ابراهیم علیه السلام معامله بنام متحقق شد که
مراد ذبح ولد است پس دریغ و در ذبح نفرمود و هر گاه در نصوص قرآنی موجود که قد صدقت الرؤیا انا کذلک

بحرمتی الحسنین کنون چه اعتراض باقی ماند کار انبیا همین است که بهر چه مامور شوند بجا می آرند هرگاه شاگرد او
امر استاد بجا می آرد و مرید امر شیخ خود چنین گفته اند ع بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها پس نسبت بحضرات انبیا که از بارگاه الهی مامور شوند و هر یکی حجت بالغه الهیه یکسان توان کرد و ذبح حضرت
اسمعیل معاذ الله مشتمل کجا بود بلکه ازین جهت که از حضرت آفریدگار مامور به بود و حجت آدم بر صعود امر ایزدی عز و جل
پس اگر درین باب که عوض حضرت اسمعیل کبشی آمد و مقصود امتحان بود یعنی چنین معامله فرمایند تا به مردم عیان شود
که مثل خلیل سخلت کسی در زمان نیست و ابراهیم چنانچه باید صورت بست خداوند تعالی شانه هر چه امر فرماید بر بندگان خود روا ابدا
میرسد و کسی را چه مجال که چون و چرا نماید در کتاب مستطاب فرموده اند که کسی را مجال نیست که بپرسد که چرا کردی خدا
عز و جل هر چه خواهد میرسد از بندگان قال الله تعالی لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون اما اینکه صدور چنین امر از باری
تعالی شانه قبیح است جوابش آنکه علمای اهل حق نوشته اند که هر چه بصدور آید بنمار قبیح نیست قباحت امری
است اضافی کشتن بندیه نسبت بگناه کبیره است مثلا و نسبت بباری کجا قبیح است و قس علی هذا مارا کی در سلطنت
دکشتی شکستن و ساختن کشتی که بار آید شکستن چون حضرت خضر مامور بود بشکست و چنانچه العلوم لدنی بیان فرمود
و نیز قتل نفس که امر پروردگار بود دریغ نمود و چون معلوم شد که نزد علمای ما چنان قرار یافته که هر چه صادر شود
از حضرت او قبیح نیست مغلطه امام اعظم ثانی ما نیز ظاهر گشت که نقل میکند از علمای سنت که صدور قبایح را از باری عز و جل
قائل شده اند اگر معنی این است که آنچه بزعم شیخ علی و مانند قبیح است و صدور آن از باری تجویز می کنند پس درین معنی چه قباحت
است و حجت بر ما چیست بسا چیزها بزعم شیخ علی قبیح و مکروه می پندارند و در واقع قبیح و مکروه نیست اما اگر این معنی دعوی
علم غیب هم دارد و قال الله تعالی عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم الغرض فهم ما و شما را در آن چه دخل است بلی هر چه
از جناب اقدس ایزدی بصدور آید عین نکوئی و استحسان است پس کجا لازم آمد قول صدور قبایح چه جای آنکه این
مذهب ایشان است چنانچه در شرح المحق از عبارات او ست که مذهب الاشاعره کافه الی ان الله تعالی قد فعل القبایح
باسرها من انواع الظلم والشرک والجور والعدوان ورضی بها وحبها کله امام فخر الملة والدین رازی کتابیکه در جواز رم
نوشته و سعد الحکمه نامش گذاشته از ان واضح است که اول مسئله کلامیه این است که حق تعالی ظلم را پیدا نتواند کرد زیرا که
هر چه کند تصرف در ملک او ست و شیخ علی چنین گفته فکیف که لزوم هم ممنوع باشد حالانکه علما در هر کتاب فن تصریح کرده اند
که آفریدن چیز قبیح قبیح نیست زیرا که قبیح بالنسبت نیست مگر کسیکه مباشر فعل است دیگر اینکه الا کذب صریح احتمال حضرت
ابراهیم بنص قرآنی بتصدیق منام نمود و هر چه بران مامور شد بجا آورد و در خدمت اتباع منهال و اوامر شارع تقدس
و تعالی عیاذا بالله پس معاذ الله آنجناب که مرتکب حرام شده و مصداق آیت کریمه ومن یقتل مؤمنا متعمدا الایه
گردیده باشد این سبیل المنافقین هر چه میخواهد میگوید و دست بدامن اهل حق می آویزد و حقیقت نسبت جنون مطلق
این تنگ برادر میبرد بلی امر سابق البته و معنی جنون باقی است که چون جناب امام حسین بدلایل کتاب مامور
بقتل و قتال و شهادت بود پس از شهید خود تخلف کردن بشام رفتن و معاذ الله ذل اران بر خود پسندیدن

چون سوختن چگونه بیست باشد و این حرکات را اگر بنظر بینی بدان کتابی میرسد که تفصیلش مناسب نمی نماید لیکن
بتقریب دیگر قریب بهمدگر که اعتراض بر حضرت ابراهیم زیاده وارد میشود زیرا که آنجناب امر الهی را چنانچه باید بتقدیم رسانید
وحق تعالی بنص قطعی فعل مذکور را پسندید و خلیل خویش را مصداق رؤیا فرمود کما عرفت انفا پس اگر این آیات نزد مجتهد
کلام باری است تعالی شانه و جامعین قرآن از طرف خود چیزی نکاسته و حرفی افزوده اند لاجرم اعتراض نماند بلکه عینا
مدیحت گستری و ثناخوانیست و هرگاه دامن صاحب جلت پاک و پاکیزه است پس رجوع اعتراض نیست مگر بحضرت
رب العالمین که چنین امر ظلم را برای او پسندید حالانکه ذبح کردن آن فرزند که در عقوق والد خود انگشت نما باشد تجویز
نفرموده و نسبت با سمعیل که مصداق فلما بلغ معه السعی بود مامور به کردانید حالانکه اگر اعتقاد بعدالت باری عز و جل
حاصل نشود هیچ کسی مومن نمیگردد و عدل بر اصطلاح امامیه نیست که از خداوند عالم فعلی صادر نمیشود که حکیم مثبت
بران کند و هرچه واجب است از او فرو نمیگذارد چنانچه حاصل تصریح پیر دهقانی در صوارم است اکنون غور کرد که
در عالم چه افعال الهی بعید و از آمده که بیشتر بر اخلاف این قاعده کلیه خواهی گفت که هم ترک واجب است و هم ارتکاب
قبیح مثلا در افادات معصومین و نصوص ایشان موجود است که نمرود در جهان بر تمام عالم مسلط کردند و کلیه پادشاهی
هفت اقالیم در اختیار او سپردند و بنده میگویم که حال نمرود است و کیاست او بیان درجه بنص قرآنی رسیده بود
که چون بمجادله حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بر خواست یکی را که واجب القصاص بود رها نمود و شخصی
دیگر را که مرتکب خطائی نبود گردن زد بخطاب حضرت خلیل و گفت دیدی که احیاء و اماتت در دست من است
و تو حصر میکردی که باختیار خداست دلیل و ربه العزت در کتاب مستطاب جائیکه این قصه را بیان فرموده
گوشواره و اشاره آن نیست که الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان اتیه الله الملک یعنی بسبب عوض خدائی برای او آن
بود که خدا او را ملک و سلطنت فکر عطا فرموده بود پس بیان باید کرد که حکیمی چنین در عالم باشد که تجویز کند که عطای
ریاست جمیع اقالیم سبعه بنا بر ارتکاب قبیحی شد نه ترک اصلح و آنهم بدست چنین شخصی که امانت و احیاء اند نسبت
و مدعی آن شد و نوبت بدان رسید که هزاران اطفال بیگناه را کشت الی غیر ذلک حالانکه حکمای اسلامیین میگویند
۵ نه سکه این کاردانی دیده که دهقان دانا که سگ و رید واکبر پیر دهقانی در عالم حجت همراه را شیطان و
الطاق گوید که مراد ما از حکیم حکیمی است که مذهب باب اعتزال یا مذهب اهل تشیع داشته باشد پس عجز تحقق شد
نزد اهل هنر و بهت الذی کفر و همچنین سخن میرود در سلطنت بر ظالمی مثل یزید بدکردار و ریاست همچو عبیدالله بن زیاد
بد نهاد و امام حسین و مبعوث نموده اند برای آنکه اختلاف هست را از میان بردارد و جهاد کند با ظالمین و
و بلاد و ملک را منتظم گرداند و هرگاه نائب او کشته شود و هم فرزندانش و اعاجز شوند و تشنگان بر حال او بگریند
و خواهند که نصرت کنند ایشان را چنین توفیقی نبخشد که او را دستگیری فرمایند بلکه او را و دیگر اسباب مبتلا شوند
و وقت اندست رو هیچ حکیمی تواند گفت ما از ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و غیرهم که این افعال قابل مدح و ستایش است
و تعزیت آنکه که بعد از این ظلم ستم بر شهدای کربلا و رئیس ایشان گذشت که اطفال صغیر سن برای قطره آبی جان دادند

پیدا آمد حرفی از آن اینست که همه شیعه دو سه کس در دائره ایمان نماند شد و همه راه ردّت پیش گرفتند چنانچه
در منهج المقال است و قصه درشتگان در کافی کلینی بهشتم صفوان بن عدل و ادبرای خالق العباد تجویز کردن بلکه
وجه بداء المستبع بمعقول ناقصه تراشیدن بار دیگر رجعات مذکوره غوطه ها خوردن کار است این سبا و دیگر شیاطین
اشقیا است تا بعض عقل انچه از کافی و دیگر اصول طایفه معلوم شد که خدا او را پیدا کرد و فرمود اقبل تا مثل ادبر
فرمود ادبر تا پس رفت همین بود که فرمان ایزدی آن عقل جز معطل را ره و بزاد ور دانش را باید که در باری عز و جل
حکم راقی نماید تحزمال ایشان ویدی بمقتضای اصول کافی کلینی و روایات عبد العزیز کشی در مختار که این پیشوایان
امامیه ترک تجارت کرده در دکاکین مدینه نشسته برای انیمعنی بها با یا تامی گرستند که معلوم نبود که بعد از امام وقت
امام ایشان کیست پس از تمناهای شان بیکرونداین بود که ملحق شوند بخوارج بکفر جناب امیر المومنین و بیزار
متفرعات عداوت یرجهان است که در صوارم فتوی داد که قتل انبیا علیهم السلام در بعضی از صور مستحسن است چنانچه
دیده باشی لا حول ولا قوة الا بالله المختصر سخن اینست که چون اعتراض تخطیه حضرت ابراهیم را دیدی تو آمدیافت پس
اعتراض او نیست مگر بحضرت آفریدگار کائنات لیس اگر آیاتیکه بدان اشاره کردیم مثل لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون
و لا معقب لحکمه الی غیر ذلک کلام باری عز و جل است تا پی تغیر و تحریف این اعتراض انگیزی در باره ایزدی
نماند ورنه جواب ملحدی زندیقی سرد مهایست که بزرگان دین گفته اند شعر آنکس که بقرآن و خبر زو نرهی اینست
جوابش که جوابش نرهی قوله و بط ظاهر است آه فقل از ین علمای شیعه همین میگفتند و طعنها بر
اهل سنت می زدند بجهت اختلاف مجتهدین و همچنین تقلید دانستند که این اختلافات موجب گمراهی است بخلاف
حضرات ائمه که اختلافی ندارند و هر چه یکی حکم میکنند دیگری همان میگوید و همه متبع طریقه امیر المومنین بودند لیکن
باب اختلاف از مجتهدین اهلسنت کشاده شد و انهمه ضلال و گمراهی بود در علاج حضرت شیخ المشایخ نیز همین
با فادات حضرات عیانست که انما الدین واحد و انهم منکر الفهم ضمیمه انیمعنی که مراد از رحمت اختلاف است آمد و
رفت ایشان است در بلاد و در باره اختلاف دینی جناب مجتهد الزمانی اکنون چنین کامی میزنند و فکر میکنند
که حضرات ائمه چه کنند که خود محکوم اند با حکام مختلفه از بارگاه رب العالمین پس این اعتراض هم بحضرت آفریدگار
عالمین سر میکشد که ختم فرمود نبوت را بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و مبعوث فرمود ایشان را برای
رفع اختلاف امت تا بر شریعت محمدی بطور واحد بروند چنانچه از تصریح کنتوری صاحب ضغائن و تشیید المطاعن
واضح میگردد این اختلاف ائمه مثل انبیای سابقین از کجا پیدا شد پس معلوم شد که جهت نزول صحیفه برای ائمه
ختم نبوت حقیقه باقی ماند نه شرعی از الیوم اکملت لکم دینکم دلیل برامامی بطوری دیگر حکم نمود و اختلاف فرق شیعه
القدر از اختلافات ائمه پیدا شد که قریب بدو صد فرق ضاله نوبت رسید که در بیان خرافات ایشان کتب ضخیم و قائم
کنند حرفی برای نمونه مطابق انبیای سابق آنکه بعضی بر الوهیت جناب امیر میکنند و بعضی بر نعایم حضرت سرور
کائنات تیز زبانی میکنند و من حرفی که تحیر از آن و اصل الاصول همه فرق ضاله از کتب اثنا عشریه تو میگویم

لغو نشود ونیکو کن که با آنهمه در کتب شیعه غیر ازین چه که ایمه مراعات تقیه میکردند ومعنی این [?] لا امر غیر ازین حیثیت که هر
سایلی موافق حال و مقالش خبری میگفتند اگر سنی آمد بها امامان عادلان الی آخره فرمودند اگر شیعی آمد از تبرا و بیزاری
دفترها کشودند وحدیث نقیض یاد نمودند چنانچه مشهور و معروف وحدیث اول در احقاق و مصائب النواصب [?]
ومانند آن مبسوط الی غیر ذلک مما افتروا علی الائمة الهداة روبرو دیگری حدیث فارغ خطی نهادند که حضرت از آل عبا فارغ خطی
گرفتند وبعضی افزودند که نماز پس سنی در جماعت شان چندان ثوابی دارد که گویا باقتدای پیشوای عالم نماز کرده
و دیگران چنانچه در کافی است همچنین تقریر فرمودند که ازان برابری نمازشان باز نماییان میکرد پس اگر اختلاف
شیعه بهزار فرقه میکشد عجبی نمی بود واین جابنده بیچارگان باوصف گریه وزاری کما سبق اگر ناصبی کردند موجب
حیرت نیست واگر رافضی شوند سبب مدهوشی هیچ نخواهد بود که ایمه شان این چنین اختلاف داشتند پس
ایشان معذور شدند ع کین سخن را خود تو مبدا بوده گر فزون گردد توش افزوده پس بیچاره مجتهد اجرای
پر سو فرو ماند و بران استقرار کرد که واقعی و سخن درست همین است که ایمه هدی مختلف بودند مانند انبیای سابقین
وکسی عنان او را نگیرد که انبیای علیهم السلم سابقین که در اصول اختلاف داشته باشند ونزد شیعه در امامت اختلاف
افتاد که اصل الاصول ایشان تواند بود زیرا که هیچ اصلی از اصول بکار آخرت نمی آید الا بعد اعتقاد امامت بلا
خرم بر صابت [?] از ده کس از اولاد حضرت امام حسین که مجتهد در اثبات شهادت آنجناب بنوعی سخنی درست کرده
چیست نمیگوید اکنون نسبت به نمعنی میکند که آنجناب چون امر خاص در باره شهادت قرار سیده بود
بالنصوص [?] بعموم دارد شد کاری نبود جوابش بارها مجملا ومفصلا دانستی که پس بعد از نصوص [?] در بیداری
وخواب سفر شام وماتعلق بذلک و هم رفتن بجاده اهل اسلام فرزندگی بطور [?] بسر کردن که فی مالهم آه
خیال انمعنی که یزید رحمی وترحمی دارد بیش او بسپردم که برادرزن است معاویه [?] چه معنی داشته باشد
واین هر دو قول وفعل چگونه جمع شود الی غیر ذلک مما نقلوه عن الامام [?] علیه علم الهدی وغیره من ائمتهم
ودر سابق ولاحق برای ابطال [?] که مجتهد بما نسبت کرده انقدر تفصیل وبسط بکار رفته که قلوب شیعه میداند
چنانکه شیخ میگوید ع شبی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت بلکه نزد عقلا برهانی عجز
مجتهد چنان قائم است که هیچ مسلم تواند بود واحدی دران تکلم نتواند نمود که چون جواب او در جواب رساله مختصر
که دو سه جزو بیش نباشد بکمالش کما سبق مفصلا فی هذا المجلد [?] از دعاوی چیزی دران مذکور نشود واختلال پذیرد مثلا
گاهی بگمان جناب امام حسین تکیه کردنش بر اجتماع اهل کوفه دل نهند ومیدانند که فوج را که همراه بود رخصت فرمود
ودر نالی هر کتاب مختوم از غایت جسارت بشکنند وحدیثی اطوار انه بینند که فارغ خطی آنجناب از هر دعوی به اختیار
خاموشی از بهر ما بود بیچاره کعبه را اگر منهدم کنند او مهر خموشی بر لب زند وقران مجید را پاره پاره کنند واو نیز [?]
مخالفت نکند وهتاک ناموس دهد واو قفل سکوت بر لب هن نهد الی غیر ذلک مما فیه فساد صراحة و [?]
مراحل سند بسبه راه [?] نماید وغوطه دران زند که شاید از لته های کهنه خبری بدست آرد وچندان مدهوش گردد

که کتابهای مجلسی را هم در جواب ملاحظه نکند او چه تواند در جواب این مجلدات ضخیمه که افادات قدما و متأخرین
در همه ابواب و فصول ته و بالا و زیر هم کرده قلم گرفتن و سختی بر کسی نشاندن و داد تحقیق دادن این چه محال است
بلکه اگر مجتهد در کمتد بسم الله و محراب و بیاسا ید زندگانی تلخ شود و کسی که در آغاز و انجام این مقام اگر غور
کند بسیاری را از ادله بران خواهد یافت که امام حسین را تقیه واجب بوده و بر وجوب تقیه آیا این قاعده عقلی دلالتی
ندارد که روبروی حضرت ص و ملائکه مقربین خامس آل عبا هم مهر ممنوع بودند یا ایشان بسبب کوچکی کاری
نمودیا شد لیکن چون دعوی این امر بحوالی مخیل بود ایشان را هم دران شریک گردانیدند چنانچه حسن مجتبی
را پس اگر بر خلاف آن خروج کنند چنانچه تفرع پذیرفت البته بر اصول رفضه تا قعر و ناکث میثاق
قطعاً و یقیناً و از اینجا نیز حکم توان کرد نسبت به مجتهد حکایة و نقلا بر طبق کلام پیر دهقانی در صوارم که
در پیشه بزرگانش هر که شک آرد مصداق انه لیس من اهلک گردد و بعبا دلیل و رسالیق بر وجوب تقیه برای جناب
امام حسین ذکر کردم و نیز جوابات و اشارات در رساله قدیمه نمودم بعد گنجایش و چنین میگوید
که چون قاطعی مجیب د متوهم نشود که بر جناب امام حسین تقیه حرام بود و از اینجاست که بر
خلع خلافت راضی نشد و فرمود آنچه فرمود جوابش آنکه دران ایام این غلبه بنی امیه کجا بود
و معاویه کی خواست که هر که بیعت نکند سرش جدا کنید الغرض هر چیز را باعتبارات و جهات خویش در
شریعت حکمی است چون علت وجوب تقیه چنانچه مفصل و انتهی تحقیق یافت البته تقیه ضرور شد بعین که از
کلام مجتهد نیز تقیه جناب امام حسین ثبوت میرسد جائیکه این عبارت نوشته رعایت علم الهدی خود که ازین عبارت چنانچه
حی بینی ظاهر میشود که آنحضرت را ظنی بر عهود و مواثیق اهل کوفه و بیعت ایشان با مسلم بن عقیل حاصل شده بود و بر ظاهر است
که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون امثل زمان پدرش دانست تقیه میفرمود پس لا جرم روانه شدن آنحضرت بطرف
کوفه مخالف تقیه نخواهد بود و از اینجا به ثبوت میرسد که امام حسین رضی الله عنه در زمان معاویه تقیه میفرمود
بلکه از آن هم ثابت شد که روانه شدن بکوفه نیز تقیه بود زیرا که واسطه در اینجا یافته نمیشود پس تقیه باشد
یا عدم تقیه در اینجا نیز حواس مجتهد گم گشته زیرا که جمله تقیه میفرمود که جزای شرط است یعنی اگر زمان یزید امثل
زمان معاویه نسبت تقیه میکرد لا جرم تفریع چنین باشد که روانگی آنجناب خلاف تقیه بود فاعتبروا یا اولی الابصار
و قوله و از کلام مجتهد سبق انحصار زیرا که هر گاه سفر کوفه برای اراده جهاد و عزل کردن یزید بود بالاتفاق خلاف تقیه
باشد پس در حق کسی که در نوشته مبارک بشهادت امام شهید کوفیه بر عهد خویش باقی نماندند و دشمن شدند و با مثل فرزندش را شهید کردند
اکنون می باید که تقیه سابق اگر از آنجناب بود واجب کرده زیرا که یقین هلاک حاصل شد باز میگوید که هنوز وجوب تقیه
نرسیده و دلیلی بران قائم نگشته جوابش غیر ازین چه باشد که قیام دلیل و حقی او را نظر آید و معقول شود
که دو شاخ بر پیشانی او پیدا شود و میگر غورش او را به نوشد بر پیشانی حواس او را باید دید
که از کجا بکجا رسید که بعد ترتیب مقدمات که نتیجه آن اظهار حق و ترک تقیه باشد از نوشته

میکنند و در وقت محصوری یزید شمشیر کشید با وجود یقین هلاک نفس رضی الله عنه خود و خویش وجوب تقیه بکار نمی نماید لاجرم امر او
نایب او حال توان دانست چنانچه در رساله حال امام مهدی و دجال مفصلاً بیان کرده
آید که معاملات او بالعکس خواهد بود و لیکن نه بطوریکه فاصله میان هر دو شاخ بعد المشرقین و المغربین
نمودار شود چنانچه در مجلد اول در ذکر دابة الارض دانسته که رفضه آنرا برای جناب امیر کرم الله وجهه
قرار میدهند و داغهای لعنت بر پیشانی خود می نهند کتابیکه نزد من است نقل آن رساله ایست که خود مجتهد
بتصحیح آن پرداخته و من بعد نقاشش در مقابله آن با اصل مشغول گشتم و بغایت تصوری که توهم کنیم چنانچه
در سابق حکایات حصولش بعنایت ایزدی و آنچه بدان متعلق بود مفصلا دانستی بالجمله از شور و شغب مجتهد
کسی از عقلا نمی هراسد اگرچه قلوب اهل اسلام را بذکر خرافات مسیلمه کذاب می خراشد نزد اهل عقل
واجب بر او درین مناظره دانیست که برانچه درین مجلد بر وجوب تقیه قایم کرده گفته ام که جناب امام حسین باو
وجوب تقیه بر اصول امامیه تارکش بود و نیز از آغاز تا به انجام تبصره اینکه علما آنرا قبول کنند هر دانشمند داند و دیدن
آن قبیل و قال نتیجه نمی خواهد گردید اگرچه او تمامی رفضه میدانند و همین پرستاران امام مهیمن جمع کنند و اما ذلک قوله
در برهان مفید السست جواب استدلال او را حقیقت اینست که مجتهد چون شب و روز در مجالس عزای امام حسین
می نشیند اگرچه بیاره در استماع امر شهادت آنجناب را بر دقیق و حصول خود بکرسی می نشانند بلکه بر قواعد
مقرری مذهبش دین و ایمان آنجناب محل گفتگوی مومنین پاک میباشند و اما کتاب الله و تفسیر آن
چه حاجتی ماند تا گاه گاهی مطالعه آن پردازد و خود را ازین بیهوده سرایی بوالهوسی و خامه فرسایی
باز دارد پس بدانکه رفضه اثنا عشریه که این متقشف بی نمر خود را از مجتهدین ایشان میشمارد و خود فتوا
را برای اجتهاد شرط میکند چنانچه درین کتاب بارها دانستی آنچه در تفاسیر آورده اند و ذکر آن کردن
این شباح را در شکنجه عذاب پیچ و تاب توان داد اینست که ملا محسن صاحب صافی آورده و دیگران در
تفسیر آیت کریمه لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ
حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنکه نوشته اند که معنیش بعضی میگویند که معنی آن که حلال نیست مر ترا
بعد از ان زنان که حلت ایشان منصوص است از برای تو و نه حلال است از برای تو که ایشان را بدل کنی
به دیگر زنان اگرچه بشگفت آرد حسن آنها و بعضی گویند که حلال نیست بعد ازین زنان تو ایشان که اختیار
داده بودمی که اگر خدا و رسول را برگزینند فقر و فاقه در خانه من اختیار کنند بهتر و رنه طلاق بگیرند و ایشان
خدا و رسولش را اختیار گردانیدند و گفتند نخی را اختیار کنند پس مکافات آنست که تو هم اختیار کنی
ایشان را و نکاح دیگران نیز را نمی و درین صفحه سطری چند بیشتر از ان نام ایشان برده عایشه و حفصه
ام سلمه و زینب بنت جحش و میمونه بنت الحارث و ام حبیبه بنت ابی سفیان و صفیه و جویریه و سوده
این نه در خانه حضرت بودند و حضرت وفات یافت و نیز بسبب افضلیت شان اینست که تنزل

شان خدیجه کبری باز ام سلمه باز میمونه نمودن رضی الله علی جمیعهن ترتیبیکه باعتبار نکاح و خلوت ایشان کرده است
خدیجه بنت خویلد باز سوده بنت زمعه باز ام سلمه که نامش هند بود باز ام عبد الله عایشه بنت ابو بکر
بعد حفصه بنت عمر باز زینب بنت خزیمه بن الحارث ام المساکین باز زینب بنت جحش و هیچ اسیر نمودن را
بر شمرده که آخر آن خوله بنت حکیم سلمی است که حقتعالی بلا ولی و مهر مودود و هبت نفسها ذکر فرموده در حق
هفتم ایشان میشود که حقتعالی عقد نکاح او با رسول خویش بتسییر یعنی بعده سفارش مامور گشته و مفسر مذکور گفته که در
روایات آمده که زینب بنا افتخار خویش چیزی چند را ذکر میکرد که یکی از آن اینست با جمایه نگاه او در سلطه
در خانه حضرت باعتراف جابده مفسرین محدثین رفته بودند و این جمل آنهی باعتراف شیعه حلال شدند و مناحب
نکاح و خلوت گشتند تا مصداق یا ایها و هبت نفسها للنبی میشده بودند پس از تقلید بود نکاح خامس حضرت صلی الله
علیه و سلم نمودن کار کسی نیست اگرچه صد زندیق رو سیاهی فسیقی که از کتب خویش را دیده به مطالع کتب
اهل حق فایز گردیده چنانچه می آید و لبصیرت یعنی برای مسترشدین و لعبارت دیگر برای رئیس المنافقین می فرماید
و از اینجا که او در نکاح خامس حضرت چنین تقریر میکند پس در نکاح هفتم تقریر بطریق اولی جاری خواهد شد که
خدای عزوجل در حق او مطلع تزویج و غیر ام المومنین فرموده جلنا کها و از ین کتاب عیان شد که تحریف
باعتبار معنی منصوص الله در آن راهی نیافته مگر همین قدر که در قرائت ائمه علیهم السلام زوجنکها بوده و هر حال
حق تعالی این تزویج خاص را در کتاب مستطاب با فاده مقصود بیان فرموده و حقیقه و همین سان نکاح
سابر دوخته ولیکن بیحیائی مجتهد زندیق حدی نیست که با زهم از عوعو بیهوده افشانی او باز نمانده در نکاح خامس
حضرت انچنان گفته که دیدی و شنیدی و بملاحظه آن دلش خوناب نشود که این تزویج با دختر فاروق حفصه
منظم بوده که جبرئیل در باره او قیامه و صوامه فرموده و مناسب حال این زندیق آن بود که در نکاح حضرت که
با ام المومنین عایشه صدیقه نکاح چارم بود خبر قیل و قال میکرد و بتعلم حضرت پیر داخت و حوصله خود در اگر ارزوی
رسول مقبول است نیز خالی میشود که نزد این ناصبی عاقد و اهلبیت حضرت نبی نگاه داشتن او در خانه چگونه
درست بوده زیرا که ناصبیت عایشه یعنی عداوت با جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین رضی الله عنهم
اجمعین در کتب شیعه باظهار مجلسی دیگران از علما رفضه علیهم ما یستحقهم بجای خود ثابت گردیده با عجب
هم کافر است و هم نجس لعین خبیث که ام المومنین حفصه معاذ الله با و همثا این سنا چنانچه بمطالعه بحار و حیات القلوب
و غیر آن از کتب غیر متناهی عیانست که ناظرین و سامعین بدیدن و شنیدنش لا حول میگویند پس او برای حضرت بخود
زوجه خامس با شد حلاوه و آنکه چنانچه این هردو خامه دشمنان آل عبا بودند دشمن حضرت امیر ایشان
طائفه فاحشه بوده اند حتی که حضرت را نیز بر اهل شهید کردند چنانچه در تفاسیر ایشان مثل تا مسعود عیاشی
مفصل است و انتقام الا تفصیلش نیست و در انتقام نیز حقتعالی بعلم ازلی خویش و بان کلاب عقور پرورده
جائیکه خرافات ایشان برای رفعت شان امهات المومنین عموما و خصوصا برای حضرت عایشه صدیقه رضی

محبوبه مطهره اش میفرماید الطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ پس در حقیقت دشمنان ایشان بخبیث العین گردیدند چگونه چنین نباشد که الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ الآیه و از عجائب غرائب آنکه مفسر ما گوید زیر تفسیر لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ پس از تحریم معلوم از نقولات حضرت معصومین معتقد مذهب خویش نقل کرده و در حل آن ره بجای نبرده بلکه خود را در انجا بچار موجه حیرت سپرده بیانش آنکه میگوید کلینی در کافی از امام محمد باقر رضی الله عنه آورده که مراد نیست مگر آنکه حلال نباشد برای تو آن زنان که حرام گفتند بآیت حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ الآیه و اگر چنین بودی که مردم میگویند که لازم آمدی که حلال باشد مر شما را آنچه حرامی حضرت نباشد زیرا که هر کس از شما بدل تواند کرد و حضرت را بر آن قدرت نباشد و چنین نیست که انها میگویند و براه غلطی پویند خدا حلال کرد بر پیغمبر خدا از هر زنیکه اراده او کند مگر آنچه مذکور شد در سوره نساء و در حدیثی چند دیگر از امام صادق هم مرویست و در بعضی از انست که گمان می برم که شما خیال کنید که حلال شد برای شما آنچه حلال نیست برای حضرت و در بعضی فرموده اند که احادیث با خلاف احادیث مردم میباشد و همی استاد کلینی میگوید که حلال نیست ترا بعد تحریم آنکه حرام شده در سوره نساء قول او تعالی وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ معطوفست بر قصه ام المومنین زینب که زن زید بود وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ یعنی حلال نیست ترا زن مردی که تو حق کنی برای آن تا او طلاق دهد و تو نکاح کنی غیر وارا انیکار ملکن بعد ازین ملا محسن زبیران میگوید که حال این اخبار چنانست که می بینی و همچنین آنچه قمی گفته ما طاقت فهم آن نداریم خدا از وی و ایشان ما را الفهم آن و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است بقول او تعالی تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ زیرا که این اگرچه متقدم است در قرات لکن مسبوق است در نزول از نجا هم حال اصول صحیحه و معتبره ایشان که مدار مذهب این بد کیشان تواند بود توان دانست که خود اکابر رفض غوطها در مزابل مندرسه زدند و لباسی که شرمگاه ایشان از ان مستور شود بر نیا وردند و نیز طور خوش فهمی امام المحدثین این بد اندیشان استاد کلینی باید دید که قصه بکجا معطوف گشته که خود ملا در توجیه آن تن بعجز و قصور خویش که در حقیقت بکجا می انجامد در داده پس قول خواجه در باره امام و معتقد یانش به نظور باید خواند ع در همه دیر مغان نیست چو او شیدائی * خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی * و دیگران درین عطف اتفاقی نیفرمایند کجا معطوف و کجا معطوف علیه و چنین اقرب اگر انشقوق ان العبد را منظر داشتن باعتبار کدام توجیه تواند بود الحاصل در عطف وار جلکم سر و چون هم چه فریادها کردند و ان را موجب تحریف دانستند که امام رضا از توسط روح الامین منزل من الله در فقه خود دانسته دانطف فرموده و این را قمی و دیگران حسن تحقیق قرار داده اند افسوس که اجنبیت مقام زیاده تر رخصت نمیدهد ورنه این قسم خرافات این اجزا را پر کردمی و دل خود را ازین غم و غصه خالی نمودمی والله ولی التوفیق دیده از ته التحقیق اکنون عبارت فالائق محبند را بر اتیا بیسیر قلب مسکینم بیانش آنکه بر طبق کلام این عجیب افرمی فهم می توان گفت که از کلام حضرت الک علام

و احادیث صحیحه حضرت خیر الانام علیه و علی آله الصلوة و السلام متواتر زیادتی علی الاربع مستفاد بلکه
منصوص میشود پس از جناب رسالت مآب خلاف حکم الهی در باب ازواج تسعه و تحلیل خمس
و هبه نفسها واقع شده معاذ الله نظر بقاعده شیعه مورد اعتراض نگردیده مهما امکن احتمال است
که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق و لاحق بدین نهج مورد اعتراض
میشوند مگر مجیب ملحدی چند خارج از دایره اسلام که گمراه خورده باشند و ازواج مطهرات را کشته دخت
سرور کائنات و معاذ الله از گروه نواصب را اخبث اللعین قرار دهند و اگر بخاطرت گذرد که این مبحث
از کتب رفعه مفصل و انتم معلوم نیست که مفسرین اهل حق در خصوص چه نوشته اند تا بالاتفاق
فریقین به ثبوت می انجامید پس بدانکه استیعاب آن موجب اطاله کلام است لیس ناگزیر بعبارت
مفسر بیضاوی رحمة الله علیه قناعت میکنم که لا یحل لک النساء بالیاء و لان تانیث الجمع غیر حقیقی و
قرء البصریان بالتاء من بعد من بعد التسع و هو فی حقه کالاربع فی حقنا او من بعد الیوم حتی
لو ماتت واحدة لم یحل نکاح اخری و لا ان تبدل بهن من ازواج فتطلق واحدة و تنکح مکانها اخری و
و من مزید لتاکید الاستغراق و لو اعجبک حسنهن حسن الازواج المستبدلة و هو حال من فاعل
تبدل دون مفعوله من ازواج لتوغله فی التنکیر و تقدیره مفروضا اعجابک بهن الی غیر ذلک التفسیر
اما تفاسیر اهل حق پس بعبارت ضروری از کتاب اکتفا می کنم که شاید مقلد بن مجتهد گوید قیل و قال
مجتهد از بحث خاص یعنی الزام بوده باید دانست قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمة الله علیه در
انوار التنزیل و اسرار التاویل مفسر باید تعالی و همچنین میتوان گفت که تعظیم مساجد بالاتفاق واجب است
الخ این افزونی نوع اولیت بر نکاح خامس حضرت صلی الله علیه وسلم که حالا نقل از کتب فریقین
که دلیل بر الحاد و زندقه اوست و این اعتراض از آن هم بالاتر است زیرا که این قصه را مفسرین معتبرا
بیان کرده اند که طلبه هم میدانند تا با جهلا چه رسد خدای عز و جل نیکو میداند که هر که این خرافات
مجتهد را درین رساله می بیند و لاحول میخواند و یقین میکند که این زندیق در تحصیل دنیا چنان
منهمک میشد که از نفس آیات قرآنیه هم غافل است ادله شرعیه را جمع کردن و مسائل اصول
و فروعی از آن استنباط کردن چگونه از چنین ملحدی متصور تواند شد بار برای تعلیم این مجتهد
تفسیر صافی را مکتشایم و نصوص قرآنیه آنچه بیان حاصل عبارات تفسیر ندارد بعینه سلیس
نشان میدهم قال الله تبارک و تعالی ... ترجمه
بین المؤمنین و انما مهاد المن جاء ان الله و رسوله من قبل و لیحلفن ان اردت
الا حسنی و الله یشهد انهم لکاذبون فی الجوامع روی ان بنی عمرو بن عوف لما بنوا
مسجد قبا و صلی فیه رسول الله حسدهم اخوتهم بنو غنم بن عوف و قالوا نبنی مسجدا نصلی فیه و لا

جماعة منهم بنوا مسجدا الى جنب مسجد قبا و قالوا لرسول الله ص وهو متجهز الى تبوك انا نحب ان تاتينا
تصلي لنا فيه فقال انى على جناح سفر فلما انصرف من تبوك نزلت فارسل من هدم المسجد
واحرقه وامر ان يتخذ مكانه كناسة يلقى فيه الجيف والقمامة ضرارا مضارة للمؤمنين اصحاب مسجد قبا
وكفرا وتقوية للكفر الذي كانوا يضمرونه وتفريقا بين المؤمنين الذين كانوا يجتمعون للصلوة في مسجد
قبا ارادوا ان يتفرقوا عنه ويختلف كلمتهم وارصادا واعدادا وترقبا لمن حارب الله ورسوله من قبل
يعني عامر الراهب قيل بنوه على قصد ان يؤمهم فيه ابو عامر اذا قدم من الشام في الجوامع انه كان
قد ترهب في الجاهلية ولبس المسوح فلما قدم النبي صلى الله عليه وآله المدينة حسده وحزب عليه ثم
هرب بعد فتح مكة وخرج الى الروم وتنصر وكان هؤلاء يتوقعون رجوعه اليهم واعدوا هذا المسجد له
ليصلي فيه ويظهر على رسول الله ص وانه كان ليقاتل رسول الله ص في غزواته الى ان هرب الى الشام ليأتي
من قيصر بجنود ويحارب بهم رسول الله ص ويأتي تفسير هذا وليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم القمي كان سبب نزولها انه جاء قوم من المنافقين الى رسول الله ص فقالوا يا رسول الله اتأذن
لنا ان نبني مسجدا في بني سالم للعليل والليلة المطيرة والشيخ الفاني فأذن لهم رسول الله ص وهو على
الخروج الى تبوك فقالوا يا رسول الله لو اتيتنا فصليت فيه قال انا على جناح السفر فاذا وافيت
ان شاء الله اتيته فصليت فيه فلما اقبل رسول الله ص من تبوك نزلت عليه هذه في شأن المسجد وابي
عامر بن الراهب وقد كانوا حلفوا لرسول الله انهم يبنون ذلك للصلاح والحسنى فانزل الله على رسوله
والذين اتخذوا مسجدا ضرارا الآية قال وارصادا لمن حارب الله يعني ابا عامر بن الراهب كان
يأتيهم فيذكر رسول الله ص واصحابه وفي تفسير الامام عند قوله لا تقولوا راعنا من سورة البقرة ان رسول الله كان يأتيه الاخبار ان
صاحب دومة الجندل وكان تلك النواحي له مملكة عظيمة مما يلي الشام وكان يهدد رسول الله بانه يقصده ويقتل اصحابه وكان اصحاب
رسول الله خائفين وجلين من قبله ثم قال ان المنافقين اتفقوا وبايعوا لابي عامر الراهب الذي سماه رسول الله
الفاسق وجعلوه اميرا عليهم وبخعوا له بالطاعة فقال لهم الرأي ان اغيب عن المدينة لئلا اتهم الى
ان يتم تدبيركم وكاتبوا اكيدر صاحب دومة الجندل ليقصد المدينة فاوحى الله اليه ص وعرفه ما اجمعوا
عليه من امر عامر وبالمسير الى تبوك وكان رسول الله ص كلما اراد غزوا ورى بغيرها الا غزاة تبوك
فانه اظهر ما كان يريده وامرهم ان يتزودوا لها وهي التي افتضح فيها المنافقون وذمهم الله
في تثبطهم عنها واظهر رسول الله ص ما اوحى الله تعالى اليه ان الله سيظفره باكيدر حتى يأخذه ويصالحه
على الف اوقية ذهب في رجب ومائتي حلة والف اوقية في صفر ومائتي حلة وينصرف سالما
الى ثمانين يوما فقال لهم رسول الله ص ان موسى وعد قومه اربعين ليلة واني اعدكم ثمانين

علیه ارجع سالما فانا لما امرابلا حرب یکون فلا یشاک احد من المؤمنین فقال المنافقون لا والله ولكن
اخر کراته التی لا یجبر کسا بعدها ان اصحابه لیموتن بعضهم فی هذا الحر و ریاح البوادی و میاه المواضع المؤذیة
الفاسدة فمن سلم من ذلک فبین اسیر فی ید اکیدر و قتیل و جریح واستاذنه المنافقون لعلل ذکرها
بعضهم القتل بالحر و بعضهم مرض بجسده و بعضهم بمرض عیاله و کان یاذن لهم فلما صح عزم رسول الله
علی الرحلة الی تبوک عمد هؤلاء المنافقون فبنوا خارج المدینة مسجدا و هو مسجد الضرار یریدون الاجتماع
فیه و یوهمون انه للصلاة و انما کان لیجتمعوا فیه لعلة الصلاة فیتم تدبیرهم و یقع انهاک ما یسهل به لهم ما یریدون
ثم جاء جماعة منهم الی رسول الله و قالوا یا رسول الله ان بیوتنا قاصیة عن مسجدک فانا نکره الصلاة فی غیر
جماعة و یصعب علینا الحضور و قد بنینا مسجدا فان رایت ان تقصده و تصلی فیه لنتیمن و نتبرک
بالصلاة فی موضع مصلاک فلم یعرفهم رسول الله ما عرفه الله من امرهم و نفاقهم و قال ائتونی
بحماری فاتی بالیعفور فرکبه یرید نحو مسجدهم فکلما بعثه هو واصحابه لم ینبعث و لم یمش فاذا صرف راسه
عنه الی غیره سار احسن سیر و اطیبه قالوا لعل هذا الحمار قد رای فی هذا الطریق شیئا کرهه و لذلک لا ینبعث
نحوه فقال رسول الله ائتونی بفرس فرکبه فلما بعثه نحو مسجدهم لم ینبعث و کلما حرکوه نحوه تحرک حتی اذا

هما الیسیر من المواضع حنت حوافرها و لصقت ایدیها و بطلت قوائمها فقال رسول الله هذا امر قد اراد
ولیس یریده الان و انا علی جناح سفر فاذا رجعت ان شاء الله تم النظر فی هذا امر حسنا ان شاء الله
و یجد فی العزم علی الخروج الی تبوک و عزم المنافقون علی اصطلام مخلفیهم اذا خرجوا الیهم بالاسلام
و یقول انا ان تجمع هنا قصة حدیث منزلت آورده که دخلی در تعلیم مجتهانه دارد و ذکر تفقد رسول الله خبر
مع اکیدر و اخذه له و صلحه معه علی ما مر ذکره ثم قال فلما رجع رسول الله قائما فاما امر اهل الظل الله کید القاه
و امر رسول الله باحراق مسجد الضرار فانزل الله تعالی وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا الایات
ثم ذکر ان ابا عامر الراهب کان لهم عجل هذه الامة کعجل قوم موسی و انه دمر الله علیه و اصابه لقوة
برص و فالج و لقوة و بقی اربعین صباحا فی اشد عذاب ثم صار الی عذاب الله لا تقم فیه ابدا ای
لا تصل فیه ابدا یقال فلان یقوم باللیل ای یصلی لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم من ایام
وجوده فی الکافی عن الصادق و فی العیاشی عنهما و القمی یعنی مسجد قبا و قیل مسجد رسول الله
و صلی فی ایام مقامه بقبا احق ان تقوم فیه اولی بان تصلی فیه العیاشی قال یعنی من المسجد
النفاق و کان علی طریقه اذا اتی مسجد قبا فقام ینضح بالماء و السدر و یرفع ثیابه عن ساقیه و یمشی علی
حجر فی ناحیة الطریق و یکره المشی ویکره ان یصیب ثیابه منه شیء فسالته لم کان النبی یصلی فی

مسجد قبا قال لم فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین افمن اسس بنیانه علی
تقوی من الله ورضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله لا
یهدی القوم الظالمین و بعد ازین نیز در مذهب شان میفرماید که لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة
فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم و این آن مفسر مذکور بطور اعراق آن رقمی بیان مینماید
بذکر اسامی اصحاب فبعث رسول الله مالک بن دخشم الخزاعی و عامر بن عدی اخا بنی عمرو بن عوف علی
ان یهدموه و یحرقوه فجاء مالک فقال للعامر انظرنی حتی اخرج بنار من منزلی فدخل فجاء بنار و اشعل فی
سعف النخل ثم اشعله فی المسجد فخرجوا و قعد زید بن حارثة حتی احترقت البنیة ثم امر بهدم حائطه انتهی مختصرا
یعنی در تفسیر جوامع مرویست که چون بنی عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کردند و حضرت نماز گزارد برادران ایشان
بنو غنم بن عوف حسد بردند و گفتند که مسجدی بنا کنیم و در آن نماز گزاریم و در جماعت حضرت حاضر نشویم
پس بنای مسجد تمام کردند به پهلوی مسجد قبا و گفتند بحضرت در حالیکه آنجناب مصروف بود بسفر تبوک که
ما دوست داریم که تشریف آری و در آن امامت شوی حضرت عذر نمود و بیان نمود چون از سفر بازگشت
این آیت نازل شد پس اصحاب را برای هدم آن مسجد فرستاد تا بخاک برابر کردند و سقف آنرا سوختند و کتاب
قرار دادند و نجاست و خس و خاشاک در آن ریختند و بنای آن مسجد برای ضرر اهل اسلام بود و تقویت کفر
که در دل خود پنهان داشتند و قصد تفریق مومنین کردند که در مسجد قبا جمع میشدند خواستند که جمعیت
مومنین پریشان گردد و مهیا نمودند مسجد خود را برای عامر راهب که محاربه کرده بود با خدا و رسول او پیشتر
و گفته اند که قصد ان کردند که او در آن امامت کرده باشد چون از شام بیاید و نیز در جوامع است که او طریق
رهبانیت اختیار کرده بود و لباس خشن پوشیده در جاهلیت چون حضرت در مدینه آمد حسد نمود و بعد فتح مکه معظمه
بروم رفت و نصرانی شد پس برده هواخواهانش توقع داشتند که می آید و این مسجد برای او مهیا کردند
که در آن نماز گزارد و طور خود را رواج دهد و بر حضرت غالب گردد و قبل ازین قتال کرده بود با حضرت
صلی الله علیه و سلم دگر نتیجه نبود در شام با نصرت آوردن رومیان آنجناب قتال کند چون بتفسیر قمی رسیده
تنها مروت پس گرسنه خفت کس ندانست که کیست پس جان بلب آمد که بر وی کس نگریست و
این مخلصانش قسم میخوردند که از بنای مسجد قصد ما غرض نیکی و گزاردن نماز و عبادت و گشاده کردن جا
برای عبادت اهل اسلام چیزی دیگر نیست و خدا فرمود که من گواهم که ایشان دروغ زنانند و علی
بن قمی که استاد کلینی است در تفسیر خود نوشته که سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از منافقین آمدند
سوی حضرت و گفتند آیا اجازت میدهی که در قبیله بنی سالم مسجدی بنا کنیم برای کسی که بیمار باشد
و در شبی که باران بارد و در قبا حاضر نتوانیم برای پیران که بی کلفت در آن نماز گزارند حضرت پروانگی
داد و در اراده سفر تبوک بود چون فارغ شد گفتند چه خوش باشد که رونق افزایی و نماز گزاری

آنجناب فرمود که بالفعل سفر تبوک پیش آمده چون مراجعت کنیم خواهیم آمد و نماز خواهیم گزارد و در وقت مراجعت
حضرت این آیت نازل شد در حال مسجد و حال حاضران و قسم خورده بودند که مقصود و نیت ما بجز
امر نیک و مراد از کسیکه حرب کرده بود ابو عامر است که می آمد و غیبت حضرت و اصحاب او را بایشان میکرد
و در تفسیر امام حسن عسکری زیر قول حق تعالی لا تقولوا راعنا از سوره بقره مذکور است که اخبار کفار
دومة الجندل نزد حضرت می آمد و ریاست او تا متصل ملک شام میرسید و حضرت را تخویف و تهدید
میکرد که قصد تحریف و قتل اصحاب دارم و یاران حضرت از جانب او خوف میداشتند و در مدینه
منافقین جمع شدند و دست بدست عامر دادند که حضرت او را از سبق سفر مود و او را امیر گردانیدند
و به اطاعت عهد بستند و گفت مصلحت آن می که غیبت اختیار کنیم و تدبیر نماییم که بوده ایم و در مدینه آنچه حسب
تهمت است پس نامه بصاحب دومة الجندل نوشتند که نام او کیدر بود تا قصد مدینه نماید و خروج کند کشته گردد حق تعالی
پیغمبر خود را آشنا گردانید فرمود که حضرت به تبوک رود و معمول شریف آن بود که چون جهادی پیش آمدی
حضرت آن اراده را صاف جای نگفتی مگر غزوه تبوک که ظاهر فرمود در آن آنچه در قلب شریف
پنهان میداشت تا فرمود که سامان این جهاد آماده کنید و این جنگ آن بود که رسوا شدند منافقین و را
دل شکسته و تنگ کردن ایشان خدای تعالی مذهب شان نمود هرچه وحی آمد بسوی حضرت ظاهر فرمود
که حق تعالی رسول خود را غالب خواهد گردانید بر او تا آنکه او را بگیرد و صلح کند با آنکه داده باشد هزار اوقیه
زر در ماه رجب و دو صد حله و هزار اوقیه در ماه صفر و دو صد حله و رجوع خواهد فرمود رسول خدا در سلامت
پس حضرت فرمود که موسی علیه السلام وعده کرده بود با قوم خود چهل شب را و من وعده میدهم شما را
هشتاد شب که رجوع کنم حسب بسلامت و غنیمت ظفر بی آنکه جنگ قایم شود و گزندی بکسی رسد نگویم
کاری که بر سر گلی؛ و منافقین خلاف آن میگفتند که چنین واقعه بایشان پیش آید که بعضی از اصحاب او در
مصیبت گرمی و آب و هوای موذیه بمیرند تا آنکه بعد از رنجها جان بسلامت ببرند در دست اکیدر گرفتار و قتل
و جریح باشند و این منافقین انواع حیله ها انگیختند از قتل در داشتند امکرمی و بعضی بر زبان می آوردند
که خود را علیل یافتند و بعضی عذر بیماری اهل و عیال میکردند و حضرت اجازت اقامت میداد چون جمع شدند
و عزم سفر تحقیق یافت ایشان بنای مسجد شروع کردند تا در آن برای اغراض فاسده مجتمع شده باشند
و مردم را وهم شود که برای نماز فراهم میشوند پس در بین کید و زنند و تدبیر ایشان پرده فی نشیند و عمل
بر مضرات ایشان آسان گردد بعد بنا نزد حضرت حاضر شدند و گفتند که خانه های ما دور است از مسجد
تو دکرده میدانیم گذاردن نماز تنها و بنای مسجد نمودیم اگر بخاطر مبارک آید که قدم رنجه فرمائی و نماز گزاری
همین تبرک برای تو حاصل شود و وسعت الهی تو حضرت نیدانست آنچه در ضمیر ایشان بود فرمود که
بیاسید خبر ندارم الیوم بعد بسفر سوار شد پس هر قدر که ایشان طالب بودند مسجد ضرار برخی آنکه قدم بر سرا جست

و چون براه دیگر قصد سفر بود چنانچه باید میسرنشد گفتند شاید دسواره چیزی بگروه دیدیکه قدم بر نمیدارد و فرمود
اسپ بیارید حالش نیز مثل یعفور بود پس مردم درباره او نیز گفتند آنچه گفته بودند به اسپ حمار حضرت نیز
فرود آمده و خواست که همراه مردم پیاده رود و قادر بر حرکت نیافتند سوی مسجد مذکور و چون بجانب
دیگر میخواستند بردند هیچ ثقلی در بدن نبوده فرمود که خدا این حرکت را مکروه میدارد و من اراده سفر
تبوک میدارم چون بعنایت ایزدی میسر شد فکر رفتن بمسجد خواهم کرد که حق تعالی بدان راضی باشد
و سفر بتبوک کرد و منافقان چون میدان را خالی یافتند عزم استیصال دین و اسلام کردند و قصه حضرت
بالکیه را اخذ و صلح بالا مذکور شد بستر حضرت مظفر و منصور باز گردید و کید منافقان جاری نشد
امر فرمود که مسجد ضرار را بسوزند پس آیت و الذین اتخذوا مسجدا تا آخر آیات نازل شد باز حکایت
عامر راهب در میان آمد که گوساله این امت بود گمراه کننده مردم چنانچه گوساله قوم حضرت موسی
علیه السلام و حق تعالی مهم او را کفایت فرمود که در امراض چند از فالج و لقوه و برص گرفتار شد و جهل
و بدین امراض صعب معذب گشت در دنیا و عذاب اخروی را پایانی نیست باز حق تعالی میفرماید
لا تقم فیه ابدا یعنی بگذار ای نبی در آن مسجد نماز را گاهی که محاوره عرب است که گویند فلانی در شب
قایم میشود ای نماز میکند لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه در کافی از امام صادق
آمده و عیاشی از آن امام و پدر بزرگوارش و نیز قمی در تفسیرش آورده اند که مراد مسجد قبا ست که بنیادش
را حضرت پیغمبر نهاد و نماز در آن گذارد تا در آن مقیم بود که نماز گزاردن تو بهتر است در آن چنانچه عیاشی تصریح
کرده بآن و از اتفاقات است که بود مسجد ضرار در راه آنجناب چون بمسجد قبا رفتی پس حضرت کمال احتیاط نمودی
و دامن بدان نیالودی اگر احیانا دامن آنجناب رسیدی و سد تجنب نمودی و در گوشه راه آن سنگی
پای مبارک بران گذاشتی راوی گوید سوال کردم که عادت حضرت بود که در مسجد قبا نماز گذارد
فرمود فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین افمن اسس بنیانه علی
تقوی من الله و رضوان امن اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم و الله
لا یهدی القوم الظالمین و بعد از این نیز حق تعالی در مذمت منافقین میفرماید لا یزال بنیانهم الذی
بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم در مسجد قبا آن مردم اند که دوست
میدارند کمال طهارت را و خدا چنین مردم را دوست میدارد خیال کنید که شخصی بنیاد عمارت خود نهاد بر خوف از خدا و خوشنودی
او بهتر است یا کسیکه عمارت خود را بنیاد نهاد بر کناره خندقی که در صدد انهدام است پس آن بکنار سر افتاد
در آتش دوزخ را و خدا راه دین نمی نماید قوم بی انصاف را جا و دان خواهد ماند ریشه از عمارتیکه قائم کرد
در دلهای ایشان مگر قطعه قطعه دلهای شان از هم ریزد و شد امید انهدام آن امامی ایشان و صاحب حکمت است زیرا این امت
لله ... قصد مسجد منافقین ... از کافی منقول و مذکور است نام آن اصحاب ... ام از امر شریف حضرت

خیر الانام علیه الصلوة والسلام باهتمام سوختن مسجد ضرار اشتغال ورزند که فرستاد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله مالک بن دخشم خزاعی و عامر بن عدی را که برادر ساکنان عمرو بن عوف بود برگماشت
بر هدم و تخریب مسجد چون برای اینکار رفتند عامر گفت که مهلت دهید تا آتش بیارم از منزل خود پس
آورد آتش را و افروختند و جانب نو ثانی و تمامی بسوزد و راسوختند و منافقین متفرق و پریشان گشتند
و زید بن حارثه برای هدم آن اهتمام نشسته بود تا آنکه عمارتش از سقف و ستونها بسوخت باز حکم نمود تا هر
دیوار آن را با خاک برابر کردند انتهی حاصل مختصر عجب دارم از مجتهد بکه قوت قدسیه را مدد اجتهاد و شرط
بر حضرت پیغمبر اعتراض نماید و روسیاهی دنیا و آخرت حاصل کند و گوید که خدای تعالی میفرماید انما
يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر واقام الصلوة وآتى الزكوة ولم يخش الا الله الخ
پس جناب رسالت مآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرمود و اسباب آن را سوزانیدند معاذ الله خلاف قول
شرع فعل آورد و رای بی خرد این قیاس و نتیجه اش بد و بی و عجز و زبونی تو خبر میدهد که چون تلاوت
و خدمت کتاب الله گذاشتی و شب و روز همت بر اتباع زراره و دیگر شیاطین برگماشتی که برافعال
امام صادق را متهم در وقت کمال امانت انتخاب کرد وقت پیری او بود و نطاق همت بستند تا باشمال
و افترانت چه رسد چنین نتیجه از اجتهاد برآوردی اکنون اتباع اول من فاش در باره حضرت امام
جز آنکه لال کتاب مختصر را نیابی که جز این سبادجال کسی آن را ندیده هیچ نتوانی کرد بخلاف اهلسنت که
از کتاب مستطاب ثابت کردند که حضرت ائمه نقل در عین اتباع و حق آنچه بود که ائمه هدی خود عمل
و جابجا در مذهب تو نوشته و روایت کردند این امر چنان نیست که فقط مفسرین تو نوشته اند
اینک از علمای خویش حرفی چند در باب النزاع می نگارم پس یقین باید کرد که امر مذکور متعلق
فریقین است اگرچه تو بر اتباع وحی لقمه که از حضرت صدور یافت از امر بسوختن و هدم مسجد ضرار
اعتراض کرده باشی قاضی ناصر الدین بیضاوی در انوار التنزیل تفسیر باید زیر این آیت والذین
اتخذوا مسجدا عطف علی و آخرون مرجون او مبتدا خبره محذوف ای وفیمن وصفنا الذین
او منصوب علی الاختصاص وقرا نافع و ابن عامر بغیر واو ضرارا مضارة للمؤمنین روی ان بنی عمرو بن عوف
لما بنوا مسجد قبا سالوا رسول الله ان یاتیهم فاتاهم فصلی فیه فحسدهم اخوانهم بنی غنم بن عوف
فبنوا مسجدا علی قصد ان یؤمهم فیه ابو عامر الراهب اذا قدم من الشام فلما اتموه اتوا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فقالوا انا بنینا مسجدا لذی الحاجة والعلة واللیلة المطیرة والشاتیة فصل
فیه حتی نتخذه مصلی فاخذ ثوبه لیقوم فنزلت فدعا مالک بن الدخشم ومعن بن عدی وعامر بن السکن
والوحشی فقال لهم انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهله فاهدموه واحرقوه ففعل واتخذ مکانه کناسة وکفرا
وتقویة للکفر الذی یضمرونه وتفریقا بین المؤمنین یرید الذین کانوا یجتمعون للصلوة فی مسجد قبا

دار ضرارا وارصادا لمن حارب الله ورسوله من قبل يعني الراهب فانه قال لرسول الله ﷺ يوم احد لا اجد
قوما يقاتلونك الا قاتلتك معهم فلم يزل يقاتله الى حنين انهزم مع هوازن وهرب الى الشام ليأتي من
قيصر بجنود يحارب بهم رسول الله ومات بقنسرين وحيدا وقيل كان يجمع الجيوش يوم الاحزاب
فلما انهزموا خرج الى الشام ومن قبل متعلق بحارب او باتخذوا اي اتخذوا مسجدا من قبل ان ينافق
هؤلاء بالتخلف لما روي انه بني قبيل غزوة تبوك فسألوا رسول الله ان يأتيه فقال انا على جناح
سفر واذا قدمنا ان شاء الله صلينا فيه فلما رجع كرر عليه فنزلت وليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم لا تقم فيه ابدا للصلوة لمسجد اسس على التقوى يعني مسجد قبا اسسه رسول الله ﷺ وصلى
فيه ايام مقامه بقبا من الاثنين الى الجمعة لانه اوفق للقصة او مسجد رسول الله لقول ابي سعيد سألت
رسول الله ﷺ عنه فقال هو مسجدكم هذا مسجد المدينة من اول يوم من ايام وجوده ومن يعم الزمان
والمكان كقوله ٥ لمن الديار بحجر اقوين من حجج ومن دهر ٥ احق ان تقوم فيه اولى بان تصلي
فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا من المعاصي والخصال المذمومة طلبا لمرضات الله تعالى وقيل من
الجنابة فلا ينامون عليها والله يحب المطهرين يرضى عنهم ويدنيهم من جنابه ادناء المحب حبيبه قيل لما
نزلت مشى رسول الله ومعه المهاجرون حتى وقف على باب قبا فاذا الانصار جلوس فقال أمؤمنون
انتم فسكتوا فاعادها فقال عمر رضي الله عنه انهم مؤمنون وانا معهم فقال أترضون بالقضاء قالوا نعم قال اتصبرون
على البلاء قالوا نعم قال اتشكرون في الرخاء قالوا نعم قال مؤمنون ورب الكعبة فجلس ثم قال يا معشر الانصار
ان الله عز وجل قد اثنى عليكم فما الذي تصنعون عند الوضوء وعند الغائط فقالوا يا رسول الله نتبع الغائط
الاحجار الثلثة ثم نتبع الاحجار الماء فتلا رجال يحبون ان يتطهروا افمن اسس بنيانه بنيان دينه على تقوى
من الله ورضوان خير على قاعدة محكمة هي التقوى من الله وطلب مرضاته بالطاعة ام من اسس بنيانه على
شفا جرف هار على قاعدة هي اضعف القواعد وارخاها فانهار به في نار جهنم فادى به لخوره وقلة استمساكه
الى السقوط في النار وانما وضع شفا الجرف وهو ما جرفه الوادي الهائر في مقابلة التقوى تمثيلا لما بنوا عليه
امر دينهم في البطلان وسرعة الانطماس ثم رشحه بانهياره في النار ووضعه في مقابلة الرضوان تنبيها على ان
تأسيس ذلك على امر يحفظه عن النار ويوصله الى رضوان الله تعالى ومقتضياته التي الجنة ادناها وتأسيس
هذا على ما هم عليه بسببه على صدد الوقوع في النار ساعة فساعة ثم ان مصيرهم الى النار لا محالة وقرأ نافع وابن عامر
اسس على البناء للمفعول وقرئ اساس بنيانه واس بنيانه على الاضافة واسس واساس واساس
بالكسر وثلثها جمع اس وتقوى بالتنوين على ان الالف للالحاق لا للتانيث كتترى وقرأ ابن عامر وحمزة و
ابو بكر جرف بالتخفيف والله لا يهدي القوم الظالمين الى ما فيه صلاحهم ونجاتهم لا يزال بنيانهم الذي

هو ابنيانهم الذي بنوه مصدر اريد به المفعول وليس بجمع وكذلك قد يدخله التاء ووصف بالمفرد واخبر عنه بقوله ريبة في قلوبهم اي شكا ونفاقا والمعنى ان بنيانهم هذا لا يزال سبب شكهم وتزايد نفاقهم فانه حملهم على ذلك ثم لما هدمه الرسول ص رسخ ذلك في قلوبهم وازداد بحيث لا يزول وسمه عن قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم قطعا بحيث لا يبقى بها قابلية الادراك والاضمار وهو في غاية المبالغة والاستثناء من اعم الازمنة وقيل المراد بالتقطيع ما هو كائن بالقتل وفي القبر او في النار وقيل التقطيع بالتوبة ندما واسفا وقرء يعقوب الى بحرف الانتهاء وتقطع بمعنى تتقطع وهو قراءة ابن عامر وحمزة وحفص وقرء يقطع بالياء ويقطع بالتخفيف ولتقطع قلوبهم على خطاب الرسول عليه السلام او كل مخاطب ولو قطعت على البناء للفاعل والمفعول والله عليم بنياتهم حكيم فيما امر بهدم بنيانهم من تعبد ايذا لقيت كه چون خوش فهمی مجتهد در هر مقام سید لانے اهتمام را هم خلے انسان تصور نباید کرد لاجرم مطلب اصل عبارت رسالہ قدیمه نوشته میشود که منتے قول عجیب معیب دهاناه این فرقے است که تنها در حق سید الشهدا ائمه اصول ایشان لازم آمد اگرچه سابق ولاحق انسان بے بهره باشد انیست که هر چند ر نصر منافقین مودت امام حسین زیاده تر ظاهر میکنند وبسیار وسعه دفع عار از قدمائے سیه کار خویش میخواهند که دوازده هزار رسالے فرستادند بلکه عهود ومواثیق دران بستند وروبروی حضرت مسلم بن عقیل شکستند باز بهانه حضرت امام حسین بنوعے بجا آوردند که خود علمائے ایشان بدان اعتراف دارند که زمانی کسی هیچ بجا نیاورده لیکن چون ایمه جناب امام حسن بر مذهب باطل شان انیست بدیگر ائمه چندان زیاده تر است که سابقین ولاحقین ائمه بدان درجه علمی نمیرسند مثلا در حق جناب امیر مونین علیه را که نشان سید هند کل رسیدان انیست که حضرت شب معراج لمعان نور آنجناب را نابد الوصف دیده وجه آن حضرت جهان آفرین چنین ارشاد نمود که ایمان را الوشید وکفر را تا دم وفات ظاهر نمود وبر گزید اگرچه این مذمت چنانست عقلا که بالاتر ازان بخیال مسلمانے نگرزد ولقلا تمامی کتابها بدان پر خواهے یافت خواه کتب سنت باشد خواه کتب رفض این تفاوت مثل تفسیر علمائے وامام رازی وصاحب لباب ومجمع البیان ومباسے البیان وصحاح سته واصول اربعه متقدمین وارکان ثلثه الی غیر ذلک ومدر معامله این ایمانست که مثل دران در عالم خبرے نیست دا عجب کدر نصه از براے خویش آنرا ثابت کند واز ائمه هدی سلب نمایند ولیکن با همه اتفاق بر اصول موضوعه وعلوم متعارفه خویش خواهند گفت خود هین تقیه را که اصل الاصول ست جناب امیر وهمچنین ائمه دیگر از دست حق پرست نگذاشتند اگرچه بعضے ازان اکابر ومدال کتاب مسنون ازان باشند وثواب آنرا یا بدیده نیست ودر خصوص براے جناب امام حسین که کردن تقیه مشتهد کرها زده اندان توجیه نیز میسر نیست هرگاه ضرورت از براے شرح مقامات حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین پیش آمده بود مقدار معلوم دیده قدر ده بنظر مقدس جناب مجتهد الزمانے گذرانیدم وعذر عبارت خواستم اگر بعد ازین امثال ان ضرورت دامن من کشد انچه دیده ام موده دل من ست بشرط میسر آمدن صد کتاب دیگر برای تطابق صد چندان خواهم نوشت

که بعد از دیدنش توانی گفت که حق اینست که رفضه از مجوسیان بدتر اند و در مذهب کسی از ملاحده
زنادقه آن مهملات و خرافات نیست نعوذ بالله من ذلک و نستغفر الله من ملک المهالک سبحان الله
حال این ایلده باوجود کثرت اغنیاء اهل سنت در مسامحه بدان درجه رسیده که حالمن میدانند که مقدار
مذکور از کتب درین شغل حاجتی شدید دارم و هزاران دراهم و دنانیر در بلاغت صرف میکنند و گاهی بجانب
ایشان این امر منظور نکرده حالانکه در آغاز این شغل عهود و مواکید و مواثیق متشدده بر این معنی بود که تالیف
شروع بکنی بر این تایید دینی از جان و مال دریغ نخواهیم کرد فانا مشتکی الی الله تعالی و هو احکم الحاکمین
اکنون بعد از آنکه کتابهای مذکور نوشتم مناسب میدانم که این سطور را از دست بدهم که امت عبدالله سبا
خصوصا مجتهدین آنقدر سر خود بر داشته اند و بالاخوانی میکنند که عامه گمان برند که این سطر در دین دعوی
مزید ولای اهلبیت طاهرین شاید که راه نفس الامری می یابند و حقیقت را نیز هم چه دانند که خدای عز و جل
گواهی میدهد در کتاب مستطاب و کفی بالله شهیدا اذ یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله
ذکر اعمال مقول پیغمبر که اشاره بطرف تقیه فرمودن آنحضرت است الخ بلکه اشاره به تناقض ذهنا که نیز نزد ایشان
که شیعه شنیعه حضرت را باوصف کشیدن محنتهای شاقه از دست زنادقه و ازر فر حکم جهاد بر ایشان که
مدت عمر شریف در آن بسر شد در تقیه میدانند سیما در مکه معظمه که ابولهب لعین و امثالش و اقران او از کافر
سنگساری میکردند و خون از بدن مبارکش جاری میشد و حضرت برین ایذاهای شدیده صبر میفرمود و در بیان
یگانگی حضرت رب العالمین و تبلیغ احکام دین قصوری و فتوری نمیفرمود کما فی مجمع البیان و از ینجاست
که حضرت در بعضی احیان در مجمع خواص و عوام صدها بار می پرسید بل بلغت و امت حقیقی حضرت که از
مهاجرین و انصار و هم است مجاری آنجناب که دیگران بودند بتصدیق آنجناب میکردند که اللهم نعم و با اینهمه
که شنیدی منافقین است در حق حضرت از انتساب بتقیه بنا بر رنگ قلوب سیاه خویش صریحا نوبت رسانیده
و بالآخر سخن ایشان برین محقق شد که تا نزول آیت کریمه عصمت یعنی و الله یعصمک من الناس که در غدیر یعنی
آخر عمر بود تقیه مینمود و باز حرام شد حالانکه دشمنان عقل و دین خفاش طینت و منافقین اینهم بچشم ندیدند و بگوش
نشنیدند که از غایت تقیه لتعلل را در نصب جناب مرتضوی حدی نبود تا آنکه در خم غدیر چنان طلسمات
بر اصول قوم بی سر و پا نمایان شد که استعفای لفظی و معنوی هر دو را از رسالت بر کسی که کتب شیعه دیده
اگر کسی بوی از اسلام داشت هیچ بعید لم یزید من بعد آنچه از حضرت متعلقات آن نصب بالاجمال صدور یافت
غیر از تقیه چه بود که هر چند دل حضرت میخواست و لیکن چیزی از مناسبات و ملائمات آن از قوت بفعلیت
رسید چنانچه ذلت نخواهد و بخوف حاکم زبردست بعمل می آرمی و بار تکاب آن جان فیلامت ایم بری
و ملاک الامر و غایت قصوی آنکه رسول مقبول خود در وقت وفات نزد جمعی و تقربا آن رهبری بر خی دیگر
بعد از طلب قرطاس نیز طور تقیه بر اصول اهل فضول مرعی داشتند تا بحدیکه بجای قم عنی یا ابن الخطاب

بالانفراد و ثانیاً معنی بالاشتراک از شاد فرمود نداین غیر ذلک پس کجا ماند حیثیت آیت عصمت چنانکه ذات قدسیه
مانیکه شنیدی در باب تقیه جلی است زیر کلیم که از ارباب فضل و فضلاء ین در طعن الرماح و تنبیه المطاعن طلب طالب
را بوجه امتحان در وقت رحلت شریف توانی یافت و دیگران دهل زیر گلیم نمیگویند بلکه در آن رو در سخن نقارهٔ تقیه
می نوازند فاعتبروا یا اولی الباب و لو ان هذا الشیء عجاب پس محسب مصیبت مضامین تشنیع رافضی ایشنید
بلکه بر ریش مجتهد می خندد و که یاد کن اعمال مقبوله حضرت را و بچشم عبرت بین که حضرت امام حسین بر مذهب تو
در ترک تقیه چه کرد انیست نتائج بر مذهب رفض که شاد لفتن برا اصول موضوعه او انطباق نمی یابد در اسرر دو ان
مخالفت اعمال مصطفوی همه افعال حضرت مرتضوی است کما لا یخفی و آنچه گفته که سابق در همین رسالهٔ آنچه بنواتش انکار
چون در سابق و لاحق از کلام مجتهد دین مجاهد و مجلد اول جز باقی نماند لیس اعاده و آن افاده مباحث دیگر
تطویل کتاب را و آنگاه بر روی ای خروسی بی دینی نمی پسندم گرد المتاب و اصحاب نمیگرد فتح لله فرصت
ایکه در لفظ کاسه لیسی الخ **اقول** درین عبارت از مبتدا تا منتهی هم مغالیط را دیا فته هم بر تو کمال خرافت زیدی
سجانی مه بی اندامی بجناب امام الائمه کرم الله وجهه تا فتح خود تو در ضمن عبارت گوش دار و تنبیه غفلت از
گوش هوش برآر پس بدانکه کاسه لیسی بمعنی اتباع پیروی مستعمل است و حضرت امیر در خلافت خود نیز و پیشا
کار از پیش می برد و پیس در وقت خلفای متقدمین بطریق اولی و مجتهد بدان قرار کرد که در خلافت خود نیز تقیه
میمود چنانچه از ین کتاب طعن الرماح وغیره هم از کلمات علم الهدی و قاضی جانیکه این بر دو مستقلند خلف
جناب امیر را بمعنی نوشته اند فصل لله فواهم و نیز کتب شیعه رفضه مثل بحار و حق الیقین و نهج البلاغه و تقریب المعین
و کتب دیگر از احادیث معصومین دلالت بر آن میکند که امیر المومنین اقتدای صدیق در او در اتش بشیر و سیم
در وقت خلافت خود چندان اهتمام مینمود که فدک را برادر نه جناب سیده فاطمه زهرا التسلیم نمود پس راست بگو
که کاسه لیسی شد یا نه و همچنین اقتدا به نماز شخصے که با وصف ارتداد مبدل و مغیر دین بود و انواع ظلم بحکم او
جناب برا رضی الله عنها رفت و اگر نیت اقتدا بغیر مو من نمی کرد تو انه و انست فانه لا یعلم الغیب الا الله و دیگر
اصحاب میدانستند که منفرد نیست در نماز و آنگاه با ختیار نه اضطرار و اقتدا هم در قیام و قعود و هم در رکوع و گریه
مثل دیگران در انجام امر اتفاقی نبود که گاه گاه باشد بلکه بالتزام هر وقت در صف اول پشت سر صدیق و
دیگر خلفا و بمواظبت و التفات امام چنانچه در وقت رسید محمد صلی الله علیه و سلم هم در سلاح و اذن نماز
فارغ شدن نیز بمعنی عقیده التعقل حال الاصل دلیل است چنانچه حق الیقین تحیر آن شاهد کاسه لیسی علیه هم
خود از غنایم گرفتن و باز خواستن پس سی بی خبر با وصف چنین اصول و احکام لفظ کاسه لیسی شایان
و نیابد گران آمد و اگر میگفتیم که به توقع خلافت در مرتبه چهارم از دختر عزیز خود پاره جگر بتول بلکه جناب رسول
مقبول دریغ نفرمود و آنگاه بنکاح شخصے ولد الحرام و نجس اللعین رئیس النواصب مغیر دین و ملت عمارت
الی غیر ذلک مما لیستهجن ذکره علی مذهبنا و هو من اسنی مناقبه عند المنافقین البته این دشمن دین

بذکر این امور خوشوقت و منبسط میگردید و قس علی هذا وقتیکه گفته‌اند که بر جناب فاطمه زهرا تهمت زنا نمودند
و آن معلومه بر سر منابر در ایام الائمه شیعه بر خود لعنت نمی بندد تا از جابها صفا تازیانها زدند و پهلوی مبارک شکستند
بر جناب امیر بحسب ظاهر صدمه نرسید مگر صدمه باطنی که تعلق بآن دارد و وقتیکه جناب بتول و فرزند ایذا فرمودند
آنجناب یاد کرد که مانند چنین بیحرمتی هرگز دیده نشنیده شدی و مثل خانمان در خانه گرنجی گرگان می بریدند و می دریدند
قواز جلای خود حرکت نمیکنی الی آخر الابد از اه الشکایة و قوم بحسب الشیر انیم ور مناقب جلیله و فضائل جزیله حضرت
و اهل البیت الطهر بما فیه ... لتیگا و منسیا ساخته اکنون از بی شرم باید پرسید که چنین شخص را که پاره از
اوصاف غیر متناهی او شنیده ... عرف عرب چه میگویند در هندوستان او را چه می نامند فکیف که در کافی
بابی منعقد بود که هرکه خود را تذلیل کند او چنین و چنان است و جناب شیخ ... در آن اذیت و شکایت میفرماید که
خود را تذلیل کرده اگر مجتهد را ازین اصول و نقول تشنیعه فقیه فضیحه شرم و ننگ می آید بمقتضای آنکه بطلان لازم
موجب بطلان ملزوم است بایستی قتل ابو الحسن را ... تائب گردیدن و ازانجا که تعجب ... عجب
بر لفظ کاسه لیسی ملتفت شده خیمه را بوسیدن و ... از دائره تسنن خارج گردانیدن ... از بیرون
طعنه رسانیدن بر بازیده ... در درون تنگ میدارد ... کتب خویش ... اندیدن و دامن برای مناظره بر
چیدن کار ... ست که فقیه ... در سوامی ... احادی ... نباشد ... خویش گفت ظریفی که ...
چنین مضل خلائق و ... ابن زیاد در المعون تواند گفت در مقام ... نقلا از ... ائمه
اعظم اقدم اکتفا کرده تا بر آن قیاس کنی که در کتب ایشان چه افترا ... که ... آن
... که امور غیر متناهی بر آن متفرع شده که ... آن ... ابنا ... استدلال ... ذکر ... بیان کرده هم
شیخ الطائفه روایت میکند در آخر کتاب ... باب الکبائر ... احمد بن محمد بن سعید بن
عقده والحافظ الهمدانی عن ابی جعفر محمد بن المفضل بن ابراهیم الاشعری قال حدثنی الحسن بن علی بن زیاد
و هو الوشاء الخزاز و هو ابن بنت الیاس و کان وقف ثم رجع قاطع عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی عن عبید الله
بن ابی یعفور و معلی بن خنیس عن ابی الصامت عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکبر الکبائر سبع الشرک
بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق و اکل مال الیتیم و عقوق الوالدین و قذف المحصنات
والفرار من الزحف و انکار ما انزل الله فاما الشرک بالله العظیم فقد بلغکم ما انزل الله فینا و ما قال رسول الله
صلی الله علیه و آله فردوه علی الله و علی رسوله و اما قتل النفس فقتل الحسین و اصحابه و اما اکل مال الیتیم
فقد ظلمنا فیئنا و ذهبوا به و اما عقوق الوالدین فان الله عزوجل قال فی کتابه النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و ازواجه امهاتهم و هو اب لهم فعقوه فی ذریته و فی قرابته و اما قذف المحصنات فقد قذفوا فاطمة علیها السلام
علی منابرهم و اما الفرار من الزحف فقد اعطوا امیر المؤمنین علیه السلام البیعة طائعین غیر مکرهین ثم فروا عنه و خذلوه و اما انکار ما
انزل الله عزوجل فقد انکروا حقنا و جحدوا له و هذا مما لا یتعاجم فیه احد و الله یقول ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم

وتلخیص مطلب آنکه در این حدیث را انجماعت دیگر چون نقل کرده بودند از هر طرف آهو ناع و تشنیع بر هم
کردند و گاه گاه میبودند و چون شیطان ایشان را حذر نبود و هم تا و یلات علیل در ترک سوال تسهیل
پس بخیال آمد که با تمام سند کار را از پیش برم و پرده ناموس مذهب ایشان را بطور یافتن را
از صحابه امام اعظم پدرم و دلیل طورش آنکه صدوق و دیگران از اکابر این بدکیشان چنانچه
در سابق گفتم ابواب و فصول در کتب اصول معقود کرده اند در معنی که گاهی جناب
مرتضوی با ساحت این برخورد جدال در خصومت نگشته و آنجناب بگولی جناب سیده از
حیات خود بعید دو کتب فریقین حاضر است که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در قضیه تهمت
ام المومنین عایشه رضی بگوش حق نیوش رسید و آیات قرآنی نزول جلال فرمود که آنفع و ساجرا
الاحکام کوشیده و امر متحرک نگردید و قبل از این واضح شد که جناب امیر برای حفظ حیات خود
القدر ما اهتمام فرمود که در مسجد شریف خالد را بالا برد و بر زمین فرد کوفت و این امور واقع شد
و برای حفظ و صیانت ناموس اکبر جناب سیده هم که حضرت دست مبارکش بر دست اسدالله
سپرده هیچ کششی و کوششی بظهور نیامد تا آنکه بعد از افادات حضرت پیغمبر موجود است که گر کار
سیده تند تو پیرسی ندای کار عرفت و شکایت و استغاثه رو بروی رسول با اکرم علیه السلام
بعد از امور کرد قصه بعد در آن از صدیق اعتقاد دارند و اگر عنایت لازل کتاب ملحوظ بود مراعات
حفظ خویش چگونه با این کشتی بوقوع آمد که ارد بی العمی و الاستاد المجلسی و غیره فی تالیفاتهم نیز اگر
در کتاب احمر پر اختیار سکوت و صبر خویش بر شهادت و محتسب بودن محاسن شریف
و سرخ گردیدنش بخون خود تصریح کرده بود که اسبق بیان شد و فضلا علمای شیعه در کتب
خویش شهادت حضرت امام حسین علیه السلام روز سقیفه تصریحات کرده اند و اینهم در این
مجلد دیده باشی حاجتی باعاده تفصیل ندارد و اگر ما عی اجتهاد در الفهم حدیث مذهب خود
و تاملی رود بهر آسانی حل مشکل ره لعبارت فارسی می نمایم تا خلاصه اش در این او
بی تامل در آید که ابوالصامت زبانی حضرت امام جعفر شنید که گناهان کبیره هفت میست اول آن شرک بخدای
عظیم و دوم قتل نفسیکه حرام گردانید آنرا خدا مگر بحق سوم خوردن مال یتیمان چهارم نافرمانی پدر و مادر پنجم تهمت
فعل حرام نهادن بر زنان آزاد ششم گریختن از جهاد هفتم انکار چیزیکه خدا نازل فرمود اما شرک باالله العظیم
پس بالیقین در رسید بشما آنچه نازل فرمود حقتعالی در باره ما و در رسول خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد کرد
و انهار و کردند بر خدا و رسولش اما کشتن نفس ما کو پس شهید کردن امام حسین و اصحاب بجناب او مگر روز سقیفه
که دیگری را بر مسند خلافت نشانیدند جناب امیر را محروم گردانیدند و اگر خلافت در اهلبیت بودی نوبت بواقعه کربلا
نرسیدی و در بنجا هم صریح کردند که شهادت امام حسن نیز متفرع بر واقعه سقیفه تواند بود از یا در رفت حالانکه امام مسموم

اگر چه در احادیث شان منصوص باشد که آدم فراموش نمود نسبت او لاد او نیز در نسیان گرفتار اند نظا یر هم هست
که کلام در اصحاب سیرت که مرتکب کبایر مهلکانه شدند چون یزید قاتل امام حسین هر باعتبار ربانه تالیفی ابو داود است
امام حسن را با دل قبول نموده اند نیز دامن معاویه پاک شد از زهر دادن اگر چه شیعه بران اصرار دارند و الحق ایشان
امام حسن خود خلع خلافت نموده بود اگر امام جعفر حسن مجتبی را با د میفر مود کجی میگفت که خلع آنجناب سبب قتل برادر
واقعه امام حسین بود پس نسبت شهادت آنجناب با امام حسن معاذ الله او لیست البته چو السنی بمراعات
انصاف خارج از دایره امکان است پس ما ذکر آنجناب عمداً اقرار نمود تا نه که این اعتراض تشود بارها یا گر
تشبث بلال کتاب کاری برآرد لیکن حالش معلوم است که رفضه اگر سر خود میپوشند پاهای ایشان برهنه
و بالعکس تغیر و اکسی من الوجوه بحاد شتر بالیه سابقا و توهم نشود که واقعه شهادت امام حسین چنان مشهور
نیست که واقعه شهادت امام حسین کسی انکار آن نکند زیرا که بعضی از فرق رفضه بودند و هنوز در بلاد بعیده
موجود اند که تا امروز در این دیار یافته نشوند که مذهب ایشان آنست که مثل حضرت عیسی بر قاتلین خود مشتبه شد تا
دیگری را کشتند و حضرت امام را ملایکه باسمان بردند چنانچه کتب مقالات عالم بران گواه است و نیز کتب مفید دانا
اکل مال یتیمان پس مال یا نار بودند چنانچه شیعه در مطاعن خلفا بیان کردند و چنان نیست که بر بینندگان این کتاب
مخفی باشد اما نافرمانی و مخالفت والدین پس هیئت که خدا فرموده بود که نبی اولی بنفوس مومنین است و ازواج
او مادران مومنین اند و پیغمبر پدر ایشان است پس نافرمانی او کردند در باره زینت طاهره و اهل قرابت او
و اما قذف محصنات پس تهمت زنا دادند بجناب فاطمه بعد منابرا اما گریختن از جهاد پس بیعت کردند با جناب امیر
برغبت باز گریختند از رفاقتش و او را مخذول ساختند اما انکار چیزیکه خدا نازل کرد پس آن خود ماست که انکار کردند
کسی در آن حرف نتواند زد و در مقام هر چند اقتضا مه را خواستم که بقایه در آید مگر تو سنی و حرف بی با
نماند مبالش آنکه مجتهد و بعضی از هوا خواهان او که ایشان را از سابقین و بعد از اهل بیتم نگر تو ان شمر در لبنا
در جواب کتوب فاضل بدانولی آنچه نوشته اند حاصلش بدان میرسد که فرار که در ان بحث میرفت فرار
من الجهاد است بخلاف امر که از جناب امیر صدور یافت در وقت خلفای ثلاثه خصوصاً ابوبکر که
اولین شان بود و جواب این نکته از لفظ امام جعفر که در آن بر گمان رفضه ثابت کردند کبایر مهلکانه
از شرک بالله العظیم و قتل نفس زکیه یعنی امام حسین تا آخر ش برای اصحاب کرام فرار مبحوث عنه چگونه ثابت نبود
می رسد که این مرحله اخر و ان وادی دیگر بود پس اگر این نسبت صحیح شود و مبادی آن منتظم گردد
فرار جناب امیر بر اصول رفضه از جهاد بشک به ثبوت پیوست و انضمام به شهادت جناب سیده هر دو عالم
که مانند خانمان در خانه گریخته و گرگان می بردند و میدیدند تو از جای خود حرکت نمیکنی
بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک افکندی و از نجا قوت و طاقت جناب امیر و قدرت امیر المومنین
بر جهاد و راشدین و ارضح و لایح گشت ورنه عقل هیچگونه تجویز نکند که در عالم تحیر تا جاری کسی او را حرف

و مجاہین شکایت نماند از کسیکه نفاق نداشته باشد و مؤیدات آن در اصول بیشتر از بیش مروی تا بحدیکه امیر فاروق
را دشنام داد و گریبانش گرفت و فرمود که اگر وصیت رسول خدا نه بودی ببصر و سکوت البته میدیدی کیست کمترین
جست لنا صرین و ضعف و اقل زر روی عدد و موالین چون وصیت شریف در نبوت چنان باشد البته معلوم
شد که شیعه در خرافات و یاوه گیها فرو رفته اند زیرا که ازین جا استحقاق معتقدین و افترات مفتشین بثبوت میرسد
الغرض سیاق حدیث جعفری در فرار من الزحف بود و بیانش بخیه کرد تا مبحوث نمود و اگر با شما بخیه از رساله
قدیمه مذکور شد بطریق اولی فرار از جهاد خواهد بود مع الحجر و بیشتر آنکه جناب امیر که دعوی خلافت نکرد
بدلیلی که گذشت و نیز بدلیل فاتحفظ پس خلفا از در فاقتش چگونه بگریختند مع و آنکه آن موقوف است بر اثبات
نصب غدیری و آن مشتمل بود بر استغنا از رسالت که البته تعلیل و تسویف حضرت در باب تجمیع روایات اصول
شیعه و زبانی شان متواتر المعنی است فکیف که از بحار و بحر الجمر آن در از معانی استغنا لفظا و معنی مانند افتا
تابان باشد و موضوع بلکه محال بود پس نعوذ از حسام بیر دهتاکی محال شد و مد عقلا و نقلا ثابت مرخ
حیث الروایة و اگر بر فرض محال کشریکیا لنا بری انهم بدرجه ثبوت رسد و شیعه که در ترک دعوی خلافت
از آل عبا گرفتند و بار بار دانستی منافی آن لیس در کدام وقت جناب امیر قصد جهاد مرتدین فرمود و مصلحت از دو
سر انا نمد رسول خدا برآمد تا بگویند که خلفا فرار کردند از زحف اما جهاد خلفا با مرتدین پس سوفسطائی هم
انکار نتواند نمود و بالیقین بر مذهب شیعه مامور باتباع خلفا بودند و در زمان ایشان اعظم اصول امامت
جهاد بود که امیر المؤمنین از آن فرار نمود خواه از کناره کشی گویند تراشیده مجتهد لی تبرو دیگران از قوم بی علم
و بی هنر و هرگاه خلفا شرک بالله العظیم را ارتکاب کردند و اولین و آخرین صحابه پیروی ایشان نمودند و همه
راه دین و کیش ایشان پیمودند الا چندی لا یعبأ بهم و آنهم در باطن پس ترویج و نکاح و انکاح ایشان
چگونه درست افتاد و ممکن است که امام جعفر چنین فرماید و باز در احادیث مطولا ایشان را بستاید چنانکه
در مقاله سادسه خصوصا دانستی پس معلوم شد که امام صادق از مفتریان تقیه کرد موافق صور
خیال ایشان گفت آنچه گفت و تقیه امامیه از شیعه باعتراف معلم بن معلم تلامذه او مدلل قبل ازین
معلوم کردی فتعین الافتراء و هو المطلوب به بین حال منافقین که ایشان را هرگاه از اطراف
احاطه کنی گویند حاشا که ما ایشان را مشرک و مرتد اعتقاد کنیم و حال اصول شان بروایت
امام اعظم و مرشد اقحم چنین است انفاق پس بطلان آن از غاصبین ناصبین و ظالمین و محرفین
مهبط وحی و ضاربین اسواط و محرقین ابیات بمراحل بعید تر است اگر آن مبنی بر خوف و تقیه بود
کسانرا خوف خالق و مخلوق کجا است و نیز افاده نمایند که بعد از ظهور این امور ایشانرا
بکدام معنی منافق توان گفت اصل نفاق از یهود مدینه پدید آمد چون ترقی اسلام دیدند پس
بخوف و تقیه در پرده اسلام در آمدند و رسوا شدند کفر ایشان متحقق شد و خلفا با آنهمه اظهار و غلبه

منافق ماندند و حکم اسلام بلکه حکم ایمان بر ایشان موافق تجرید جاری ماند فاعتبروا یا اولی الابصار که هیچ سنی
از مذهب ایشان با کلامی دیگر مربوط نیست و سببش غیر ازین حیثیت که عادت بلاغت و گزاف دارند و
دروغ زدن را حافظه نمی باید ازین حیرت دیگر آنکه از حضرت صلی الله علیه وسلم در کتب شیعه متواتر المعنی
دشمنی و ناصبیت اصحاب جابجا مروی است و ازینجا تعلیل و تسویف میرفت صبح و شام بر زبان پیغمبر
علیه الصلوة والسلام می آمد که اگر علی مرتضی را بنص مصطفوی نصب کنم دین اسلام باقی نماند و مردم یکجا
برگردند پس رغبت قلوب ایشان بر بیعت مرتضوی محال بود و ازینجاست که در بحار وغیره مصرح است
بروایات عدیده و طرق کثیره که شیخین بیعت نمیکردند و ناخوش بودند و عقل نیز مقتضی همین است بر اصول
رفضه زیرا که از معذرت و تسویف حضرت ایشان و در تعصب ظاهر است که ای برادرم جبرئیل غره مشو که در لشکر
صد و پنجاه هزار کس فراهم اند این همه تابعین شیخین اند پس من در شبهای چگونه نهم نصب سر کنم کاش
مهلتی یابم که بمدینه برسم و در آنجا سر انجام دهم پس کسانیکه چنین جمعیت داشته باشند و از سوابق اسباب
عداوت و حسد بیش از بیش ایشان را بر اصول بد اندیشی چگونه بطوع بیعت کنند و با این همه افواج
قاهره و عساکر غالبه کسی ایشان را کی تواند که چون مجبور و نصب عهده امامت بر قدرت نباید
و از فواید حدیث امام اعظم صاحب تنبیه چیزهای بسیار است حرفی را بتو گویم در راه اختصار چه حکمت که اگر
اصحاب حضرت را در بعضی از مغازی بدست دشمنان می سپردند و میگریختند البته حضرت جعفر رضی
الله عنه در فصل فرار من الزحف ذکر احد و خیبر و حنین میفرمود چنانچه مجتهد بادی آن شد و حاجت
بدان نمی افتاد که باین امور ضعیفه که حالش دانستی لب کشاید و از در هدایت و ارشاد در آید و حال
روایات مطاعن از عادات متعصبین امامیه بعد از تتبع کتب عیان شد که بسیاری از علما چه قبیله و ستر
باقی ماند که بنا بر بیهودگی و نحوست نکردند و چنان مخفی می بودند که میخواستند که ملکیت خویش را خود هم ندانند
تا بدیگران چه رسد و عاقل را باید اندک غور کردن که مقتضای احادیث کلینی معاذ الله حضرت ائمه اکرمین
در بارگاه میفرمود که در شریعت درست نیست ورنه من چنین بودمی و شاید که این مضمون مفصل یا مجمل بر
گذشته و نهم ضمیمه آن بوده باشد که این خلیفه اول شیعه میسکد و فقره حیث دو خلیفه را در زمین سپردند و عیان
یا با شجاع الدین امامیه را الفیروز یک قسم دروغ گویا همراه خود بسفر و معراج بردند تا آنکه شیعیان شوم
آن مرد لوم زاده جمیله را بعد از الطعام نفاسر لغانیر به پهلوی او خوابانیدند تا طفلان عجلت چه تمام تر آورد
مردم دانستند که این مردمان شهادت فاروق بمدینه نبود و شیعیان باقتضای انما تنکر العنوان جهت
الا انکار رد او مهارت فن نکو چنان دادند که اگر حضرت بعلوم لدنیه سر آخر بحر بیز قد غل ایشان نکنم
نگاهی آن لفظ که کلینی عجز جامع گشت بر زبان مبارک نمی گذراند تا طرفه آنکه تا دم شهادت حال حساب شان معلوم
نبود و مکرم مسکم موید مذهب خلفا بودند و شیعه دعوی میکنند که مذهب داشتند نعوذ بالله من ذلک یا تخی

چگونه متعلق باخبار حدیث جعفری که اصحاب مرتکب اکبر کبائر که شرک بالله العظیم است گشته‌اند پس هیچ آنکه مراد از آن
فرد کامل علی الاطلاق خواهد بود ورنه شرکت خلفا به حضرت آدم ابو البشر لازم خواهد آمد زیرا که تفسیر این بیت
کر . . . . ان میگردد که حضرت آدم بگفته ابلیس لعین
فر . . . . پیدا در آمد عبارت فمی المذکور نیست حدیث ایّاکی

قال حدثنی الحسن بن محبوب عن محمد بن سنان الاحول عن یزید العجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال لما علقت
حوا من آدم وتحرک ولدها فی بطنها قالت لآدم علیه السلام ان فی بطنی شیئا یتحرک فقال لها آدم الذی فی
بطنک نطفة منی استقرت فی رحمک یخلق الله منها خلقا لیبلونا فیه فاتیها ابلیس فقال لها کیف انتم فقالت اما انی
قد علقت وفی بطنی من آدم ولد قد تحرک فقال لها ابلیس اما انک ان نویت ان تسمیه عبد الحارث ولدته غلاما وبقی وعاش
وان لم تنوی ان تسمیه عبد الحارث مات بعد ما تلدینه بستة ایام فوقع فی نفسها مما قال لها شیء فاخبرت بما قال
آدم فقال لها آدم قد جاءک الخبیث لا تقبلین منه فانی ارجو ان یبقی لنا ویکون بخلاف ما قال لک ووقع فی نفس
آدم مثل ما وقع فی نفس حوا من مقالة الخبیث فلما وضعته غلاما لم یعش الا ستة ایام حتی مات فقالت لآدم قد جاءک
الذی قال لنا الحارث فیه ودخلهما من قول الخبیث ما شککهما فلم تلبث ان علقت من آدم حملا آخر فاتیها ابلیس
فقال لها کیف انتم فقالت له قد ولدت غلاما ولکنه مات یوم السادس فقال لها الخبیث اما انک لو کنت نویت ان تسمیه
عبد الحارث لعاش وبقی وانما هو فی بطنک کبعض ما فی بطون هذه الانعام التی بحضرتکم اما ناقة واما بقرة واما ضأن
واما معز فدخلها من قول الخبیث ما استمالها الی تصدیقه والرکون الی ما اخبرها الذی کان تقدم الیها فی الحمل
الاول فاخبرت بمقالة آدم فوقع فی قلبه من قول الخبیث مثل ما وقع فی قلب حوا فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن
آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتیهما صالحا لم تلد ناقة او بقرة او ضأنا او معزا فاتیها الخبیث فقال
لها کیف انتم فقالت له قد ثقلت وقربت ولادتی فقال اما انک ستندمین وترین من الذی فی بطنک
ما تکرهین ویدخل آدم منک ومن ولدک شیء لو قد ولدته ناقة او بقرة او ضأنا او معزا فاستمالها الی طاعته والقبول
لقوله ثم قال لها اعلمی ان انت نویت ان تسمیه عبد الحارث وجعلت لی فیه نصیبا ولدته غلاما سویا وعاش
وبقی لکم فقالت قد نویت لک ان اجعل لک فیه نصیبا فقال لها الخبیث لا تدعین آدم حتی ینوی
مثل ما نویت ویجعل لی فیه نصیبا ویسمیه عبد الحارث فقالت نعم فاقبلت علی آدم فاخبرته بمقالة الحارث
وبما قال لها فوقع فی قلب آدم من مقالة ابلیس ما خافه فرکن الی مقالة ابلیس وقالت حوا لآدم لئن انت
لم تنو ان تسمیه عبد الحارث وتجعل للحارث نصیبا لم ادعک تقربنی ولا تغشانی ولم یکن بینی وبینک مودة
فلما سمع ذلک منها آدم قال لها اما انک سبب المعصیة الاولی وسیدلیک بغرور تابعتک واجبت ان اجعل للحارث
فیه نصیبا وان اسمیه عبد الحارث فاسرا النیة بینهما بذلک فلما وضعته سویا فرحا بذلک وامنا ما
کانا خافا من ان یکون ناقة او بقرة او ضأنا او معزا واملا ان یعیش لهما ویبقی ولا یموت فی الیوم السادس

فلما کان یوم السابع سمیاه عبد الحارث مختصراً یعنی حدیث امام باقر رضی الله عنه آنکه چون باردار شد
حضرت حوا ابتداءً و فرزند در شکمش حرکت نمود خبر داد آدم را فرمود که این حرکت از نطفه من است که خدای
تعالی پیدا خواهد شد فرمود مخلوقی را بما باید ما را در باره او دعا نزد حوا در رسید و پرسید که چه حال است شنید پس قصه
باز گفت ابلیس حوا با او که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث نهی زنده ماند ورنه بعد از ولادت در شش روز
بمیرد در خاطرش وسوسه پدید آمد و اخبار نمود و آدم فرمود زنهار وسوسه او را قبول مکن من امیدوارم که آن
فرزند باقی ماند ولیکن اثر گفته ابلیس در خاطرش ماند چنانچه در خاطر حوا چون فرزند پیدا شد زیست مگر شش روز
حوا فرمود آنچه حارث گفته بود بوقوع آمد و نوبت بدان رسید که این امر مشکوک شد در خاطرشان و
بسی بر نیامد که ابلیس در حمل دیگر پرسید چه حال است پس حوا حکایت سوگش بیان نمود گفت یاد داری
که چه گفته بودم و اکنون بجای ایشان خواهی زائید مانند شتر یا گاو یا فوج یا گوسفند حوا مائل شد بتصدیق
اخبار او و خبر داد آدم را پس حال آدم چنان شد که حال حوا بود چون حوا ثقیل شد دعا کردند هر دو که خداوندا
اگر فرزند صالح پیدا شود شکر نعمت بگذاریم چون فرزند صالح پیدا شد ابلیس آمد و پرسید که حال چیست
فرمود و ولادت قریب شد گفت عنقریب ندامت خواهی کشید و خواهی دید فرزندیکه از آن ناخوش
شوی و در دل آدم شکی آید از طرف تو و فرزند تو اگر حیوانی پیدا شود پس مائل شد با طاعت ابلیس
و قبول کردن قول او باز گفت که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث گذاری خواهی زائید فرزندی
شایسته و خواهد زیست حضرت حوا فرمود که چنین نیت کردم و حصه تو در آن مقرر نمودم ابلیس گفت
نگذارد آدم را تا چنین نیت کند و آدم هم حصه من قرار دهد و عبد الحارث نام گذارد پس متوجه شد
با آدم خبر داد پس بخاطرش علاقه شد آنچه خوف آن بود و مائل بمقال ابلیس گشت و حوا گفت اگر
چنین نیتی نگذارم که قریب من آئی و صحبتی میانه من و تو ماند فرمود سبب مصاب اول تو بودی و تحقیق
او ترا پشت میگرداند عنقریب و من تابع تو شدم و نصیب ابلیس مقرر کردم و نامش عبد الحارث
نهادم پس هر دو چنین نیت کردند چون فرزند سوی الخلقت پیدا شد خوشوقت شدند و مامون
شدند از خوفی که داشتند از پیدا شدن حیوانات و امیدوار شدند که زنده ماند و بمیرد در روز
ششم چون روز هفتم رسید عبد الحارث نام گذاشتند و ایضاً بروایت دیگر از همان امام عالی
مقام که مراد از جعلا له شرکا آدم و حوا بود و مصدر کی شرک طاعت شدند و شرک عبادت
انتهی مختصراً و مخفی نخواهد بود که رفقه معتقدین روایات غور وجال ثلاثه سابق و بخصوص توانند
بسر دو که امام ابوجعفر علیه السلام پیروی محدثین سنیان بجا آورده و تقیه کرد زیرا که اجتناب بعد
تسلیم صحت این روایت نزد ما میگوئیم که در [illegible] کتاب مامور باظهار حق بود و از تقیه ممنوع معهذا
برین تقدیر ثابت باید کرد که اصل قصه از سنیان است و انی لهم ذلک سنیان را باید که دعو

آنچه میتقین تا غایت مستبعد است که دعوی بدو در طبیعتیکه نشسته به نزد وجز بوقت مرگ از دست فاعتبروا یا
اولی الابصار و قولوا ان هذا من تقلب اللیل و النهار که سنیان تقیه را پیش کنند و شیعیان تحذیر
تمسک سکوت بلا خلاف اصول سکوت بر لب بنهند معهذا در حدیث امام باقر رضی الله عنه اگر اولی غور کنے
مغلطه عامة الورود درا در انتساب شرک بالله العظیم باصحاب کرام راه دادند زیرا که هر چند فرق ضال
از روافض و خوارج و نواصب قایل بر رد کلام خدای تعالی و رسول مصطفی صلی الله علیه و سلم نشو
مگر در لزوم آن شکی نیست خصوصا و قتیکه گفتگو در صحت قرآن مجید نمایند با وجودیکه لکتاب
عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و ما مثال آن از آیات کریمه که تحفظ و حی
آن وعده حتمی بتاکیدات بلیغ فرموده اند و دل ار بی مروت میگوید که احتمال تحریف دارد و سیر استدلال
کجا تمام شود و لیکن این موعظت بلیغ را سحاب و حی علم الهدای خود و پیروان او مثل طبرسی و میر
باقر اشراق وغیره گاهی دلدار بی مروت ادا نکردند و هر چه در باب کشف تلبیس شرح عمر نا جناب
پیر دهقانی میفرماید محصور در موعظت اهل اسلام است و لبس و مقالات علمای خود را مثل لیته باستنکا
مے نمایند و هر کسیکه در پی تطبیق ما خذ افتد بگو که چیدن گل شهر زعفران تا رکشمیر یعنی نزهه پرواز دتا
معلوم شود که در ذکر این استدلال هم براه تحقیق گام بر داشته و هم بالزام رفیقه طعام پرداخته اند
بالجمله هر کسے از این فرق یکی مر دیگر برا که مستدل میشود بقران کریم و احادیث الثقه بتوجیهات
رکیکه ما دل میسازد و در حقیقت آنکه رد کلام خدا و رسولش میگردد و مدعی را باید ثابت کردن که محل تحکم
که نزاع در ایشان میرود و رد کرده اند بر خدا و رسول حق که اهل بغاوت تیز باظهار جناب مرتضوی نزول
فاسد را دخل میدادند و از همین جهت اخوت اسلامی شان را مسلم داشتند و آنها را کافر نمیپنداشتند
و حدیث را هم نقل کردند اگرچه بعضے لایق احتجاج نه دانند که علی قتال بظاهر کرد و بر تاویل قران چنانکه
جهاد کردم بر تنزیل آن بالجمله فرق مذکور در این بلا گرفتار اند و قس علی هذا پس دعوی شرک بالله
عامه الورود باشد بخلاف آنچه از تفسیر قمی آوردم که باعتراف ائمه اهل بیت لاسیما باقر علوم دینی یقینا بلا دو
از نوع شرک است فافترقا و در این مقام بحثی دیگر است بیانش آنکه ازین مجلد دانسته باشی که این امر بار با
اتفاق افتاده که مردم بگریبان عمر آویختند و در وقت خصومت دست بگریبان او دراز کردند چنانچه جناب
امیر علیه و جناب فاطمه الزهرا بروایت کلینی اعور و لیکن نه در این کتاب کتابی دیگر دیده باشی که کسی بگریبان
صدیق آویخته باشد حالانکه در این باب اصول موضوعه دیگر درباره مباحث همین امامت و خلافت
یاد دارم اگر مشتاق بگوش دل بشنو و یاد دار که برای الزام اهل بدعت بکار خواهد آمد پس آنکه بروایت امام
اعظم قدم که کشی بران در تراجم بجا می نازد آنکه اصبغ بن نباته روزی بخدمت امام حسین علیه السلام عرض کرد
که میر مسلم لمری را که یقین بان دارم و انا سرز حدیث و صاحب سران توی حضرت فرمود میخواهی ببینی که

چگونه مخاطبه کرد رسول خدا با حسنين پدرم در مسجد قبا گفتيم بلی يابن رسول الله همين را ميخواهيم پس فرمود که
برخيزد من و آنحضرت در کوفه بوديم ناگاه پيش از آنکه چشم بر هم زنم خود را و آنحضرت را در مسجد قبا ديدم
آنجناب تبسم کرد و گفت حق تعالی باد را مسخر گردانيده بود بدست حضرت سليمان و بما زياده از آن
گفتيم واقعی فرمود علم کتاب نزد ماست و کسی نميداند آنچه ميدانيم ما محل راز پنهان خدائيم بعد از بيان
فضائل خود فرمود داخل شو ديدم که رسول خدا نشسته و ناگاه ديدم که امير المؤمنين بگريبان ابو بکر
چسپيده و حضرت انگشت خود بدندان ميگزد و با بو بکر لعنت ميکند که بد خلافتی کردی تو و اصحاب تو
و اهل بيت تو بر شما باد لعنت خدا و لعنت من انتهی مختصرا من الاوسط و عينا من الاول والاخر مخفی نماند
که اصبغ بن نباته بصاد مهمله و بای موحده و غين معجمه و نون مضموم و بای موحده و تای مثناة فوقانيه
مطابق تصريح حديث مخفی در صحاح الجوهری و مطلع النيرين نام راوی اختيارست که متمنی آن بود که گشتی
جناب امير را با صديق در مسجد قبا که حالش آنفا از کتب فريقين دانستی پيش رسول خدا صلی الله عليه و سلم
به بيند چنانکه واقع شده بود و او باعتراف خودش يقين آن داشت ليکن اطمينان می خواست تا امام
حسين آن واقعه را بعينه مثل نمود و او مطمئن شد و بنده ميگويم که معروضه اصبغ بن نباته و يقين او بامر
مذکور اگر چه مضبوط باشد بعوالم اربعين که جناب امير در آغاز امر ولی آنهمه بود کما فی معجزة النبأ و هی
مبسوط فی المجلد الاول من هذا الکتاب غير مع الضمائم الاخر از دو حال خالی نيست واقعی بود يا خلاف
نفس الامر بتقدير ثانی هيچ طعنی بر صديق و اصحاب و اهل البيت او نماند بلکه شيعه را بايد از نقل اين خرافات
توبه کردن و اجتناب از آن نمودن تا مخلوقات در صدق ايشان متردد نشوند که از دروغگوئی پرسيدند
که راست بگو که بدين دروغگوئی ترا چه فايده حاصل شد گفت همينکه اکنون راستی من نيز عين کجی مينمايد و بتقدير
اول بيان فرمايند که نوشته که حضرت در قبا بود و چنين رو داد و معلوک قصه خصومت و آويختن بگريبان
منافی تاريخ خطی می نمايد اول دليل اهل السنت که اگر خلفای راشدين زياده بران ميکردند که رد فتوای خود تعنی
بر افتراق قصه نبايستی مجادله انشا کردن تا بخصوصيت نمودن ان بگريبان صديق آويختن پيش رسول خدا
که حضرت برای دفع امثال اين امور چنان فارغ خطی مکمل مشتمل بر قواعد دينی و دنيوی از امير بلکه
از جميع آل عبا خصوصا امام حسين با وصف کوچکتر بودنش گرفته بود و بر وی ملائکه مقربين بلکه روح
الامين بحکم رب العالمين و از ين جهت حضرت انگشت بدندان ميگزيد و فرمود آنچه فرمود که نتيجه نقض
عهد و ميثاق همين بود و مجاوره که مجتهد در آن ميگويد بقصد ايقاع که ای در تو ميگويم و ديوار تو هم بشنو
پس چگونه متصور شود که جناب امام حسين بلهند دفتر طويل الذيل فراموش کرده باتمام آل عبا خصوصا همدوش افتادن
جناب مرتضوی بر روی مبارک و روی زمين باز خلاف ان ورزيدن که هيچ طعنی از مطاعن اصحاب
در کتب فقه حديث باعتراف ايشان حالا و مقالا در واقعه قرطاس برابران نتوانسته شد الا آنچه جامع الاخبار

بران شامل ست و قد سبق بالتکرار و بر تقدیریکه راوی طور صوفیه برگزیده مثل سلمان فارسی علمای
ثقات ابو مجبور جرح کردند کافی رساله المجلس الاول پس روایت او در لجا اعتبار که نزد کلینی و طوسی و مجلسی الصحابه است
و ما ازین کوچه بیخبر بودایم و در این مجلس بحث هم گذشته که سلمان رکن اول بود از ارکان اربعه چون او را مجروح
کردند اضیع که نه حضرت را دیده نه صحبت شریعت و مشاهدی از مستابد فایز گردید چه رتبه داشته
باشد و اگر حکایت بهار دانش را ترتیب دهند که زن در آخر گفت که با چشم من و اشگویم در این عالم
بسا باشد که بعضیه نگاهی به تاویل نه وجه اعجاز امام که میخواهی واقعه قبال و دیدن او تصدیق نمود نفر
قطعی است در اول پس باید که محکی عنه بوده باشد و هو محال و اگر تعبیر از تخیل دیگر شنوی نگوئی که حقیقة الامر است
بیانش آنکه آنچه راوی از سیرت حضرت صلی الله علیه وسلم نقل کرد دو احتمال دارد اول آنکه عمر ابی شریف
و نکوهش بحال تعلیقا اول اهل سنت متوجه شد معاذ الله دوم آنکه تخلیفا اقوال امامیه نعوذ بالله و
هر دو باطل است اما اول پس از آنکه بارها در این مجلد نیز منقولا از کتب امامیه دیده باشی که صدق
و علی و خیر او و غیر آن الوهیت فضول منعقد کردند که جناب امیر تنها دعوی لسانی و مجادله زبانی
با خلفا نکرده تا بکشتی خصوصا با صدیق چه رسد که گفته بود علی در بیعت مختار است خواه قبول آرد خواه
نیارد چنانچه ابن قتیبه رافضی در کتاب السیاسة الامامة نقل کرده فکیف پیش رسولخدا و پیش قبال از وی
اسن مبالغه تقوی که هنوز آب ندید و موزه بر کشید و زیاده ازین چه تصریح خواهد بود که
خود سر منبر قرار خود را با دلیل تفضیل انبیای سته مدلل فرمود کما مر متصلا و کسیکه فرار کند او چگونه
بگریبان طرف مقابل دست تواند او بخت و عقل چگونه تجویز کند که امیر المومنین تقیه دست برد و که موجب مزید طغیان
شورش گردد و عیاذا بالله از دایره ایمان خارج شود چون ائمه احتیاط در قرار و عدم عیار رد وشته و کشیدن
گریبان صدیق از و محال باشد پس انگشت بدندان گزیدن چگونه معقول شود و چون حضرت صلی الله علیه وسلم
ابوبکر و اصحاب اهل بیت او را الفسیر کنند نصوص جعفری که پیش زمین دولفانزاین جلد روایات اصول
امامیه برگذشت و انهیه ثابت قطعیه قرآنیه موید باشد و باستفاضه رسد مویدا لال امام اعظم بلکه کلینی و امثالش اولیا
چگونه موضوع و مفتری شود بروایت انیچ که صورت بر بین حاشش میرس فکیف که حضرت امام جعفر در
کتاب مختوم از تقیه ممنوع باشد پس عیاذا بالله شد که این حدیث را بر نام مقدس شهید کربلا افترا کردند و حال آنکه
و در ورع امام اعظم شیعه قبل ازین مذکور شد که مکارم و عند امام او در ایا یالی نیست که در بعد او چه اندیشید
و چون او صحبت معلم بر معلم الملکوت رسید در اضلال خلایق چه قدر کوشید اگر چه شیعه او بر این امور افتی کرده
و او ضلالت دهند و اگر گویند که در قیامت چنین رنگ خواهند ریخت که اصنع متروک الحدیث در مسجد قبا
دید و بر ریش خود رانده گویم بجز خدا عادل است نه ترک واجب میکند نه خلاف طور عقل میرود در تحریم جلد
علیم مستحق مذمت شود کما مر در جلد اول دیده باشی که حضرت امام را خواهد رسید باتقلین هم گری

فرماید که اتباع اکبر نمودیم و در محبت اصغر جان دادیم و بر اصول رفضه کذب محض بود که ما عرفت مرا از اول ابدا
تنها رالیس البته لازم آمد که دشمنانش که رفضه باشند در دو مصیبت گرفتار آیند پس چه یارا که با دیگری
کشتی گیرد و درآویزد و علیش جاودانی زانکه یا سعد قوت بر قبیله کردند و چون از خلفا سوال کنند بروایت
رفضه گویند مخالفت و عداوت با ثقلین کردیم عدل ایزدی باید دید که ذریات حسنین صادقین و مرو عیلین
دین از فرمایکه بدوزخ برید فایف که مقتضای الیوم ینفع الصادقین صدقهم معامله منعکس گشت چنانچه دانستی
و نیز معتقدین کلام الله آیت کریمه ونزعنا ما فی صدورهم من غل در صلحای امت وارد است ۵
بهشت آنجا که آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد و اعجب از همه آنکه فارغ خطی که پیش ملایکه تو
انکار خلفا نماید و ملایکه نیز از شهادت سکوت ورزید دمی بکتم بانا نمائم قلبی را باو گشتند در خلفا و صفیکر
جهاد و تنزیل قران مجید نمودند و از حجاز شریف تا روم و شام و ایران نور ایمان را منتشر کردند نعوذ بالله که در جواب
فارغ خطی بیان کنند غیر ازین چه بود که عامه خلاصه خلافت ما را رد میکردند پس حضرت را بر اهل بیت شده بنا
در انوقت نمودیم تا دمار از کفار بر آوردیم و غیر از فدک چه ملک در دست ما بود در آنهم رزق هر کس را از بابت و خیبر هم
رسانیدیم و در باقی که نسبت بدولت کفار هیچ نبود چنان داد جهاد دادیم که از حجاز شریف تا روم و شام
و ایران نقاره فتوح اسلام نواختند و در فارغ خطی این هم مندرج بود که اگر چه کعبه را منهدم کنند تا به تعمیر
الی الاخره و مناسک کعبه رواج دادیم و بنیاد انهمه حجاب آیات منزله کتاب الله نهادیم و از مسلمانان
نمیگردانیم و البشان همگی اختلاف میکردند چنانچه بعد از اختلاف ما لیوقوع آمد البته همه اهل اسلام کفار
میشدند و اثری از اسلام و مسلمین باقی نمیماند و اهل رند کعبه را منهدم می نمودند و از قران مجید تا حرفی را باقی
نمیگذاشتند و قبور مومنین را می کندند و چشمهای شان را میسوختند الحمد که حسن تدبیر ما خون مسلمانان
از ال اشقیا در رعایت همه صرف جنت و سلسله دین و ملت را هم نگسیخت و شیر و شکر با هم آمیخته
پیغمبر خدا انانی سال با اهل اتفاق نماییم عمر بر این حکم را او ان که حکم است قطع نماییم که ثنایش گرد مسجد با
در آریم از بس ملکت که حسن تو بدرمیش و ذلک هر گاه کلام منجر باین مباحث شد تا باینجا نوبت رسید باید
حجت ترصید رلات و گزاف اکنون عنان خامه بسوی آن متعلقت میسازیم قول او وجودیکه اهل سنت آنحضرت را خلیفه
چهارم و واجب الاطاعت میدانند انحضرت تحفه درباره جناب امیر این اعتقاد شیعه را و مقتدای اهل سنت بود و در حق
و توصیت ایشان تکفیر مینمود و با اینهمه مجتهد فانی پیرزه هفتاد دهم این همه خطوات شیطانی و زیر بهر قولش ناصبی قرار داد
بقول خویش لیکن بعنایت الهی و مقتضای وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن گردینجا افاده کردند که مذهب
نفس خود شان بد شد زیرا که مذهب شیعه ارجح و توصیت کفر و دشمنی انجناب سیت العیاذ بالله و اینهم
فرمود که باب التاویل مفتوح علی الناظرین کما لا یخفی بخلاف نفد رافضی که برعنی خود هر جا در کلام علمای ما حمل
و نیز بهار مراد ازان آنست که رافضی البته مکیسی ست که اصحاب را سب گوید و تحصل معنی آن

عمدهٔ شیعیان مینویسد پس بر رستی اهل حق یکی از اهل باطل در حقیقت خلی نشبهه نماند جناب خاتم الخلفاء الراشدین و سید المتقین و جانشین جناب سید المرسلین و شیر یزدان و شاه مردان در عالم علوم و کاشف معضلات و حل مشکلات مرتبهٔ بلند است که گاهی مثل آنحضرت کلمه دروغ بر زبان صدق ترجمانش نرفته و نفس پیغمبر بود و دور از دغا و دغل در قلب مقدس او دنیا مده چه جای آنکه مدت العمر بحضور ارتداد و نفاق مبتلا در آن ماند قسم میدهیم مجتهد را بسیر در اره و هو شر من الیهود النصاری و شیطان الاطلاق الخبث نمای آفاق که راست بگوید که از این هر دو مذهب کدام یک نزد عقلا مقبول تواند شد ـ بقول دشمن پیمان دوست شکسته * ببین که از که بریدی و با که پیوستی * از اینهمه تعصبات و خرافات آتش دلیل ظاهر است بر آنکه مجتهد الزمانی کخفلواح درین کتاب و طلس التاج انچنا ساخته و خرافات شر الحجار و قد اتبلاه بمرفد لبس الشفار آنچه گفته که گویا مجتهد بحمد الله بزبان اولیای المتقین آواز کمینه سبستن الحیکن را از کمینه بسم الله با محراب بیت الحرام بر گفته شاعر انشاد و حال تمسک فرقه ما به حبل المتین عترت طاهره انان آن قبیل است که مشرکین قریش جان و مال خود را بنام حضرت خلیل فدا میکردند و مدعی پیروی آنجناب با وصف مخالفات بودند و حق تعالی در رد ایشان فرمود إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ پس چنانچه ادعای محبت کفار از خلیل خویش بیهوده تحرید ند هم چنین دعوی ولای رفضه که بظهر که بجناب امیر مؤمنین و لی نداعی کردند و بجناب ائمه طاهرین همان طریق سپردند هیچ ندید ند سر موی ایکار ایشان قرب بحضرات ائمه اهل بیت باشند که پیروی ایشان بنمایند و بر اخلاق این بزرگان با صدق و صفا میروند و از غبار و کینه منزه اند و مشرب ر ذر و غا از خدای تعالی بنمایند وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا و از عجائب اتفاقات آنکه در مجلسی از مجالس جناب که این حسبا میرفت و با وجود مراد ما جانبین هیچ نتیجه بود شد چنانچه شیخ در بوستان گفت ع در حل آن رد شیر دند هیچ ☆ اتفاق بنده را به پیش بحث واتفاق بر ین مجلس گذار افتاد پس همگنان تنعلم من متوجه گشتند گفتم این بلند آوازی و بالا خوانیها چه بود و بعد از بیان دعوی دلیل بر فرقه استدعا کردند که بهترین هم چیزی گویم گفتم که در این معنی شکی نیست که هر دو فریق حسب دعوی ولای اهل بیت رضی الله عنهم اند بلکه شیعه برخود مزید ولای اهل بیت میگمارند ولیکن درین مبحث بخیالم چنان صحیح آید که این هر دو گونه است اتباع سیرت و اتباع صورت او لی بسیار مشکل است چنانچه رساله ملا تقی مجلسی در تصوف و بیان اخلاق و ریاضات حضرات ائمه بران دلالت دارد و شیخ مجتهد در تالیفات خود بدین رساله انکار میکند و الحق این رساله صفات شایسته تکار است که امتیاز به قناعت و صفای سینه پیشه را میتوان ترک در دنیا که سراسر سفینه باشد هر گز بدین حد نمیکه هر گو نه فرقی دارد و کدام تحبیب سیرت دیگر ثانی با دل بسیار نسبت آسانست و چون هنوز حضرات امامیه در اختیار این امر سهل قدر و مانده اند دعوی اتباع سیرت از ایشان بس بعید ست چون این سخن بطور معما کم بین از فریقین منتظم دو م همه کا بر مجلس که مذهب تشیع داشتند سر نگون شدند زیرا که دلیل تراش بودند و لیکن کدام اهمت نیان در نفوس شان قدر شد

که بعد ازین در مباحثه قدمی ننهادند و دمی اگر بر دو اشتند دمی به قدر داشتند شوخی و دراین نشانی دلبر و دلدار
دهقانی باید دید که در مقابله اهل سنت که از جان و دل بر آل و اصحاب فدا هستند و در سفینة النجات بعزم
خاطر نشسته‌اند و سالها و قرنها بر دشمنی نجوم هدی درگذشتند چنین جای حمله و ملید پرواز نهایت نمایند نمانا ابن تاتیر جعفر
کذاب طنبور نواز و رقاص عند الرقاص خواهد بود که بداهت را انکار و دعوی میراث آغاز نهادند و اهل دین
بر مجرد ذکرش در مجلس وزرای عباسیه بر ریش شان که حال جعفر پسر سید خندیدند که در جاییکه سخن کاز حسن ثانی
بگذرد ذکر چنین فاسق ولی بلکه فاسق معلن بد کردار ساخت نه به مضرت دارد چنانچه ابو عمرو در کافی لعلمه
تمام می آرد و پیش بر سیده قبل مجلس ساختند و بار دو ها دلی کرد قبح کلام بهار پیروان جعفر فرستادگان خلیفه برای
علاج روز و شب در نگهداری بودند بنابر آن فرقه امامیه بر بداهت این امر پا داده اند. این جعفر کسی است که نهایة خواهد که جعفر
کذاب را تواب کرده‌اند و الحاد زنند و خویش را که در میراث پا دراز کرده از صفحه هستی محو نماید و احادیث امام الامه
محدثین شیعه را معدوم گردانید و از نیمه تحیر بر درازی ریش است و نمیدانند که قدماء شیعه گفته اند که حسن لقبان ترانه جعفری
را پایمال نموده شعر کو را چنان نخواستند رسد ریش دراز دارد این جهت ولیکن کرغایت درازی و هر نیش تیغ و تیر عنوان
خود انیقا ماده این صدیق و فاروق لیس السخنان دستی داشت که کسی از آن جمله بقی اندیو دیگر پیشه بیکان
کتب سیر و تواریخ مخفی نیست که بعد از داهیه کبری یعنی وفات خواجه هر دو سرا از اقاصی و ادانی نوعی
داشت که مرتد و ماندند و علم نبوت را سوای دست بردار اهل ارتداد تسلیم باشد که زیاده از صد هزار مرتد و مدعی نبوت با فواج
خویش به جمعیت اتفاق داشتند که سر کردگان را از اهل اسلام در گور نگذارند تا بزندگان چه رسد و درین سوانح عظمی کسی مجالی وا
لانفس اخر خاطر یاد تجالت خستگی به دفن شهر رسیده بردارد این رای جهان آرای شیخین بود که کار حفظ و حراست از صحابه
گرفتند و هر کسی را به عهده او بگماشتند و مار از کنار حرکت و نسا که از هر گوشه برداشتند بر آوردند. و اگر ایشان بانیکار موفق
نمیشدند این تدبیر کار حضرت امیر بود چون بر اصول الفضل معتقد لست که خانه خود را تقدیر می نگاه دارند تقیه
بیداران وقت از دست رفته و در حدیث جامع الاخبار به از فرار آمده و نیز در احادیث کلینی کرده کرآن عمدا چه حال دارد
و امام از نسیان و سهو و غیر بیباشند و حمایت قانون سنت بر باید و اگر این حفظ و حراست بوقوع نمی آمد که نفع
که قانون جستیت پای پنهان شکایت است بارک شتا به هر حرف دفتر و سنانم مطلقه باشد الغرض چون انتظام و حراست خانه خود داشتن
بود چه حفظ شریعت دیگر بلاد عظیم آورده اند که چون وزیر شاه جهان محتضر شد بادشاه موقوف نوا ساختند پانه
خلافت قانون سلطنت بنیاد دسته او ر رونق افزوده و بعد از عبادت فرموده ای وزیر نیک محضر بعد از تو این کوه انبوه
بر دوش که نهم لعل از نتائج گفت این بر کسی باید نهاد که خانه اش آباد و داند بی نظامی محفوظ باشد و بر این مقدر بر
اصول طائفه چه موقوف کرد خود مردم در خلافت جناب تصنوی محادثه میکنند که امیر المؤمنین شجاعت و دستور محفوظ
دارد و لیکن تدبیر محاربات و انتظام افواج او را حاصل نشود با نوبت بجواب افتاده این جنگ دو سردار د
العرب در روضة الصفا کرشبه مستضعف است ابر ذکر سبکنند مگر نوییکه کمی در آن ایام توقع زندگی بعد پیکم حیشم

جمیع زند میه شت مختصر گفتیم و نتیجه اش برآورده ام که نزد اهل انصاف باقیماند که از احسان عمر و بکر چپ دست بر دامن
چنین بزرگان زدن عین انصاف خواهد بود و از همه بالاتر تدبیر سرور عالم بود هر کسی که جنبش هوا جز
خلافت ممکن بود و قانع خطی محکم نویسانید تا تدبیر شیخین مصداق افتند و ابا الذین که اکابر رفقیم هم لعید و بشر
در عنوان اعتراف بدان دارند و ما امروز پیچ تاب گرفتار اند و آهن سرد در تاویل و تحریف آن میکوبند
و مانند کرمین و مضطرین سخنهای پریشان میگویند و فتوری و قصوری روندهد و چون سبب آنچه نزد رسول خدا احسن بود
هر چه در بیان خلافت ایشان نامرتبه تقدیم داوند و کان ذلک حتما مقضیا و منصب حضرت پیغمبر اطاعت ارادد و
رضای جهان آفرین بود و در نه لازم آمد مخالفت رسول مرسل که برای استحاله آن امام اعظم ثانی روافض یعنی شیخ علی
فصلی مستقل در نهج الحق و کشف الصدق پرداخته ولیکن بمقتضای ان الکذوب لا حافظه له در لیسا یکی از مطاعن جبادرین
تجهیز جیش تحقیق خویش عالم اجتهاد و برافراخته هر که خواهد بدین کتب و امثالش بر دارد و قول شیعه را مسره رسازد و تمو
تحمیق و با علم الهدای قوم نیز درین کتاب سمت ذکر یافته من شاء فلیرجع الیه و آنچه تقلید نقال کشمیری که او ستاد
پدر اوست درباره مجدد بودن حضرت علی بن موسی الرضا سطری چند نوشته و او مقلد قدمای خود بود جواب اینکه
از کرده عقلای حق پژوه بجای آن دارم که ساعی خود را از کارهای دنیا پرداخته بپرسند که نفی مجدد بودن سبب
سنت ازینجا لازم آید مگر اثبات وصفی خاص برای بزرگی موجب نقص دیگر میشود و بعد از تسلیم آن چون جناب امام
موصوف در چمنستان بهار صلح گل نیز امید چه عجب باشد چنانچه مجدد دین امامیه باشند
مجدد دین اهلسنت هم باشد مثلا در اختلاف سنی و شیعه متعلق بتحسین و تقبیح فعالیکه از اجله مهاجرین و انصار
درخلافت سعد ویاد بقبول یاد درین نحلت شیعه در جواب صحیح از مقامات الفلاح لنافذ الاقبال زیاده برین
هیچ مسئله نگو سوزی که صاحب تجرید در فقره محاربوه فسقه ایمان خلفا ثابت نمود رای جناب امام
رضا رضی الله عنه چنین باشد که حب و بغض هر دو فرقه چون مبنی بر قاعده الحب والبغض لله
است هر یکی معذور بلکه ماجور تواند شد زیرا که اهل سنت مدایح ایشان ازینجهت بیان میکنند که آیات قطعیه قرآن
مشتمل همین است که ایشان چه از سعی بسیار و کوششهای بیشمار در ترویج دین مبین و شریعت بجا آورده رنجها
و مصائب لا تعد و لا تحصی کشیدند و رضای الهی تاکیدیکه فوق آن متخیل نباشد از قرآن مجید بر می آید بخصوص
ایشان لیس البته لاحق مدح باشند و از آنجا که نزد شیعه مناقب اهل سنت را پایانی نیست استحقاق زاید او حضرت
درباره خلافت جناب امیر در معنی مجمع علیه است و اهل اسلام پیش از ایشان بظهور انجامید و چون
خلافت را از آنجناب صرف کردند لایق تذمیم گردید پس حضرت علی رضا که بحر العلوم و میانه اهلبیت
کالشمس بین النجوم بودند اگر برای امت جد امجد خود چنین راه توجیه کشایند و از در مصالحه در آیند و مهربانی
را بمرتبه شفقت و رافت خود بستایند و قدر ایشان بیفزایند باعث حیرت نخواهد بود آیا مجتهد در علیشر تکامل
از افادات رضوی رضی الله عنه فقه الرضا را هم ندیده که صد و چیز از چها کوشش در تجدید و ترویج آن بکار برده

و دیگران در تصحیح آن را در ترغیب و تحریض می سپردند و بالاو با این خویش تنها مستقل در ابواب منفصله میداشتند
و هر یکی از مجتهدین را موسوم بعلامه آن ساختند پس باید دید که این جناب در مسئله غسل و مسح رجلین
چه فرموده باوجود یکه اولین و آخرین شیعه و فرقه سیاه کردند یعنی سنیان را باثبات غسل پا متبع و گمراه دانسته
و زراره را قیمة الفقهاء السنة و اصدق الصادقین گفته و در بارهٔ کسیکه در وضوهای خود بشوید چها از زراره عقیبت
و محصل سخن بدان میرسد و غایت تقبیح و تذمیم ایشان بدان میکشد که ایشان تحریف قرآن مجید میکنند
الغرض تحقیق و تحکیم آنجناب درین باب چنین است که قرارت نصب و جر هر دو بتوسط حامل وحی جبرئیل
امین بر حضرت پیغمبر رسول رب العالمین از آسمان فرود آمده و اقتضای اول حکم غسل پاست و مقتضای
ثانی مسح پاست و عبارت مسرت آیت و بشارت را برای تکمیل رساله دیگر نگاه میدارم اگر توفیق الهی
شامل حال من باشد و ران یاد میکنم که درین مقام تطویلی است بخلاف آن کتاب که تسویدش شروع
نموده ام و دران بحث غسل و مسح پا بالذات میانه من و مجتهدین جاری گشته و درینجا ضمناً و تطفلا آمده
این حرفی که شنیده می شود تعلق بدان داشت که جناب امام علی رضا چنانچه مجدد دین امامیه شمرده اند توان شد که برای
مذهب سنیان هم برین طور مجدد شوند که تا بسم سنیان از راه افتخار باوج عرش برین رسد و هر یکی
مضمون این بیت او را نماید. کلاه گوشهٔ دهقان بآفتاب رسید که سایه بر سرش افگند چون تو
سلطانی. دیگر کلام در معراج شیعه تمام کلام بطول انجامد که مسئله متعه عبارت از آن است و تصور شان چنین
است که از نظر عامه پوشیده باشد که اگر شیعی بدون آن از دنیا رود مانند کسی برخیزد که بینی او بریده باشد
و پر ظاهر است که گوش بریده در اخفای عیب خویش تواند کوشید و بینی بریده هیچ علاجی نتواند یافت بالجمله جناب
موصوف در کتاب مذکور آنچنان شفقت بر حال هر یکی از سنیان مبذول داشته اند که از عهدهٔ شکر شان بر آید که
بی اختیار حکایت شترداری را یاد خواهی کرد که گفت این خانه را خراب کرده اوست و انتقام از آن گرفتنی مفصلا
بانع است دیگر فرض کنم که تجدید مذهب سنیان برای آنجناب که گلشن همیشه بهار صلح کل گشت او بود محال است خواهم گفت
که از نفی مجتهد که حضرت رضوی مجدد مذهب سنت نبود لازم نمی آید که از سلب این قید سنی هم نباشد چه بسا که اکثر
علمای متبحرین سنی بودند و مجدد مصطلح نبودند که در آن این قید هم ملحوظ باشد که علی راس کل مائة و محاورهٔ عرب
عربا که در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی و مواهب لدنیه و دیگر کتب مذکور است همین است که معنی خاتمه
میباشد مثلا قاضی جا بجا میفرماید که لمحافظة روس الای و نیز در کتب سیر میگویند که حضرت را منصب رسالت
حاصل شد علی راس الاربعین و بیشتر معمول همین است که چون قید در کلامی باشد و نفی بران واقع شود
قید منفی میگردد و صاحب حکم با بجا مقرون میباشد یعنی که در جاءنی زید راکبا نفی رکوب است نه نفی مجی و همچنین در
باب العموم و الحصون نفی جمعیت مقصود است نه سلب تبیان چنانچه علامه تفتازانی در شرح تلخیص مفصل فرموده
الغرض اگر جناب رضوی مجدد دین اهل سنت نباشند ضرری از ین بنفی بالیشان نمیرسد که در صفت

هنوز برای ایشان موجود است که سفیان را برای اقتدای بردین فرو نمایند تا آید و خون را در عروق شیعه بعد از
ملاحظه فقه الرضا خشکست نماید یعنی که امام ابوحنیفه و محمد را دین نشمرده و امام حسن بن زیاد و لولوی برده و شمر علی
مالک را نیاورده و شاگرد او را درین جماعت نوشته اگر ایشان درین اصطلاح داخل نباشند اجتهاد تستین که بجای
خود است کند اینها و صوفیه اهل سنت که اتفاق بر آن دارند که آنجناب پیر طریقت است و در اتباع او سلوک شده برای افتخار
دارند و مید او شدند و از دست رفقه مجرد شدند که رکن دل انجمیت این و تیره مکوی می نمایند تا بدانگی می فروشند
و هرگاه محاوره اهل لایته را در تحیا از کتب معتبره تشان دادیم بعرض پیر دهقانی که هرجا از معنی آن غافل که وزیده پیش یا مالیده
خورده و سراغ تحقیقت سپرده مثلا لعله از نقل عبارات کتاب مذکور نیز صاحب تحفه ان لعنوا امیر تیمور میگوید که مثل این ما اثر
گرانه علمای اعلام مذهب اهل سنت و جماعت شهادت میدهد که مجدد دین و مذهب امامیه در مائه ثانیه جناب علی بن موسی الرضا علیه
السلام است و نیز پیش ازین گفته و تفتیکه مضمون عبارتش را بیان کرده که در مائه ثانیه مجدد مذهب امامیه امام معصوم
بودند الی غیر ذلک من المقامات التی ذکر فیه تجدید الکلینی و التمامیه علی اعتقادهم و این بیان البته داد دلیل بر آن
است که تجدید شیوع الیقین در تجدید این پیشوایان فقط ملحوظ است ورنه از اطفال اهل سنت معدود نمی توانند یافت که
ایشان کلینی و تمامی را که قرآن مجید را بیاض عثمانی دانند کما فی الکافی الذی نقول فی اعتقاد تحفه بلیغی و مبین الیدین
و دیگری خلافت مرتضوی را بسبب معزز اعتقاد کنند و اهل سنت الخبر العین پندار دیدن در تجدید این هر دو معنی چنین با
که ایشان مجدد دین پیغمبر اند نزد شیعه ثابت شد که تجدید رضوی برای تشیع و امامیت نیز محمول بر زعم رفضه است
در مجبولی از ما چنین می توانند گفت فکیف جناب جامع الاصول که باعتراف پیر دهقانی از علمای اهل سنت است ان
ایشهم در کتب خود ندیده که شیعه را قدوه اهل بیت یعنی زید شهید روافض لقب داده که برای ایشان شنام است کما سیق
و نسبت قدوه ایشان عداوت اصحاب رسالت مآب و ازواج مطهرات و اخراج جناب سیده از اهل بیت است الی غیر
ذلک من تحریفات الدین پس عبارت مذکور را چه اعتبار باشد یا مگر رسائل شان را در وقت تقیه تالیف کرده باشند بمطالعه او در رد فرید
خورده الغرض به بیان واقعی و خیال شاخی تحیّر پیر دهقانی جواستاد و ساقط شد و هو المراد اینهم بخیال نیاورد که هرگاه
امام محمد باقر رضی الله عنه بر مائه اولی مجدد باشند امام رضا در مائه ثانیه چگونه مجدد توانند بود پس بخیال و همین است که از کار امام ورزیده
او از اهل سنت مثل قاسم و حسن بصری و غیرهم حتی تابع التابعین در آخر مائه اولی مجدد دران شمرده شده اند چنانچه عنقریب عبارات
صاحب جامع الاصول می آید پس در مائه ثانیه که ربع عشر متبادرست امام رضا چگونه مجدد خواهند بود و هرگاه معنی محاوره
مذکور همین است که پیر دهقانی باربار میفرماید یعنی عبارت مذکور که در آغاز بحث آورده یعنی و کان علی راسها الا اللہ الاولی
من ولی الامر عمر بن عبد العزیز چنین خواهد بود که در سر صد اولی عمر عبد العزیز حاکم و امیر بود و این باطل است بداهة
لازم خواهد بر خلافت او در مائه اولی حالانکه معاویه بن ابی سفیان در سال شصتم رخت از دنیا بر داشته تا چهار سال در تغلب
یزید بر گذشته باز عبدالله بن زبیر کامرانی و تخت نشینی کرده باز عبدالملک و اولاد او تقدیم تا آخر و میان ایشان عمر
عبد العزیز بود و امیر سر صدی که پیر تیمور نوشته پس پیر دهقانی بتحریر او تمسک جسته و دیده ای است و برای مجتهد دهقانی چیزی که کفتنی

که قطع نظر از اجتهاد و تاریخ دانی مرا و ختم گشته و جناب پیر طریقت بالتیقد قطع نظر از کشف و عرفان و دین قویم
کمال داشتند. بنا بر این چیزی جدا و زیاده از همه تقلید این مجتهد دلیاسی نمیتوان می خواهند که بدون تحقیق
این دکان خود را کالای دیگران افراشته‌اند و دکان غارتیدن را منظر نداشتند این کار یهودیان است
نه دیگران چنانکه بزرگان نوشته‌اند که جهودی سی را تر رانده و کرده و دکان غارتیدن بران سود کرد
الغرض مغفرت اهل سنت از نفی تجدید هیچ نیست چون اصل قصد باقی است بعنایت ایزدی و اگر در این مقام
اندک غور را کار فرمائی مفرقی شدید برای شیعه از آن است تجدید مذهب امامیه صوفی حضرت صفویه بر آید
بیانش آنکه تجدید و ترویج مذهب و دعوی بسوی آن بدون ظهور و اظهار حق چگونه حادثه متصور تواند شد
و آن بدون ترک تقیه جمیعی و اشتهار باشد پس اگر ترک آن سهوا بوده باشد البته منافی مذهب جمهور است
کامیه متبرا اند از سهو انبیا آن و اگر عمدا بوده لازم آید معاذ الله خروج از دایره ایمان چنانچه دلالت بر
اصول مذهب و شرح فکیف که مخالف لال کتاب و سنت العمل بر آن چیز میکردند زیرا که چند و کس
یعنی امام محمد باقر و جعفر صادق بر ترک تقیه کلینی کسی از تقیه مستثنی نبوده چنانچه عرفی هذا الکتاب مامور با ظهار حق مادام الا
نگشته کما لا یخفی و چون دعوت الی المذهب نباشد مگر بر آبا و اجداد ایشان در پیروان فرو رفته و نجمها و تاخ نهان
در تحت الثری فرو رفته اتمام حجت چگونه شود و آنچه گفته است که آیات انبیا و مانند آن در قران مجید موجود
و نیز من بعد ما بیناه للناس الی غیر ذلک بیدا و حجت خدا و رسول بدون آن تمام نگشته پس امامیه که اجاد
ایشان با ستفاضه و تواتر نرسید و حکم کرده اند معاذ الله که رافضی بوده اند قریب است که زمین تا تحت الثری منشق شود
و از تلامذه عبدالله بن سبا و قد و یا لش بمقام قرار دن برسد و هیچ دانی که مجتهد شن و مقلد و پیر و هفتانی مگو شوارد
عبارت جامع الاصول را چرا حذف کردند سببش آنکه اگر ذکر میکردند مکاید ایشان پیش بینیت و تلبیسات ایشان مثل زند
یهودی منکشف میگشت تفصیلش آنکه محشی مشکوه شریف طیبی از جامع الاصول میکند که علماء در تاویل بیانش کلام
کرده اند و هر یک اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد و حدیث را بر او حمل کرده و اولی آنست که حمل کرده شود
بر عموم که لفظ من بر واحد و جمیع اطلاق کرده میشود و مختص بفقها نیست اگرچه انتفاع امت به فقها اگرچه بسیار است انتفاع ایشان
از روسای و اصحاب حدیث و قاریان و اعظان و زاهدان نیز بسیار است زیرا که نگاه داشتن دین و قوانین سیاست
و عدل و داد بجا آوردن وظیفه صاحبان حکم است همچنین قاریان و محدثان نفع می بخشند بضبط کردن
آیات قران مجید و احادیث که اصول و ادله شرعی است و زاهدان نفع میدهند بمواعظ و برانگیختن بر تقوی
و بی رغبتی از دنیا و لیکن سزاوار بر این کار مبعوث شود و مناسب آنکه مشار الیه و مشهور باشد در هر قرن از این قرون
پس در خاتمه ماه اولی از صاحبان حکومت عمر بن عبدالعزیز بود و از فقها محمد بن علی الباقر و قاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق و سالم بن عبدالله بن عمر و حسن البصری و محمد بن سیرین و غیر ایشان من طبقاتهم و من القراء
عبدالله بن کثیر و من المحدثین ابن شهاب الزهری و غیره من التابعین و تابع التابعین و

راس المائة الثانية من اولی الامر المامون ومن الفقهاء الشافعی واحمد بن حنبل لم یکن مشهوراً حینئذ والحسن بن
زیاد اللؤلؤی من اصحاب ابی حنیفة واشهب من اصحاب مالک ومن الامامیة علی بن موسی الرضا ومن القراء
یعقوب الحضرمی ومن المحدثین یحیی بن معین ومن الزهاد والمعروف الکرخی وفی الثالثة من اولی
الامر المقتدر بالله وغیرهم از طبقات شان واز قاریان عبد الله بن کثیر بود واز محدثین ابن شهاب
زهری وغیر او از تابعین وتبع التابعین ودر خاتمه مائه دوم از صاحبان حکم مامون است واز
فقها شافعی واحمد بن حنبل در آن وقت شهرت نداشت وحسن بن زیاد لؤلؤی از اصحاب ابی حنیفه واشهب از اصحاب
مالک واز امامیه علی بن موسی که لقب آن جناب رضا است واز قاریان یعقوب حضرمی است واز محدثین
یحیی بن معین واز زاهدان معروف کرخی ودر خاتمه مائه سوم از حکام مقتدر بالله است واز فقها ابو العباس بن
سریج شافعی وابو جعفر طحاوی حنفی وابن خلال الحنبلی وابو جعفر الرازی الامامی واز متکلمین ابو الحسن اشعری واز
قاریان ابو بکر احمد بن موسی بن مجاهد واز محدثین ابو عبد الرحمن النسائی ودر خاتمه صدی چهارم از صاحبان
ریاست قادر بالله است واز فقها ابو حامد اسفرائنی شافعی است وابو بکر خوارزمی حنفی وابو محمد عبد الوهاب مالکی وابو
عبد الله الحسین الحنبلی ومرتضی موسوی برادر شاعر رضی واز متکلمین قاضی ابو بکر الباقلانی وابن فورک واز محدثین
حاکم بن البیع واز قاریان ابو الحسن الحمامی واز زاهدان ابو بکر الدینوری ودر خاتمه صدی پنجم از صاحبان ریاست
مستظهر بالله است واز فقها امام ابو حامد غزالی شافعی وقاضی محمد بن علی الرازی حنفی وابو الحسن الزاغونی
حنبلی واز محدثین رزین العبدری واز قاریان قلانسی اینها که مذکور شدند بودند از مشهورین وراست مذکور ومراد
به کس نیست مگر ذکر شخصی که صدی بگذرد واو دران زنده باشد وعالم ومشهور ومشار الیه باشد والله اعلم این است
آنچه طیبی نقل کرده وجامع الاصول در دست نیست ودر مراجعت کرده پیشتر از رجوع بعلوم پیر وبقای چنان بوضوح
می انجامد که در اصل ما تقلید استاد کشمیری نموده وتایید بهفوات خویش آنرا غنیمت شمرده ولیکن آنچه معلوم میشود
این است که کجیها وحق پوشیها مخصوص متاخرین ایشان است که بسبب کم مایگی در علوم همت خود را صرف
بقیل وقال نیاکرده بحث بحث جهل خود را مستور میسازند والا قدمای ایشان بالمره از حق نمیگذشتند چنانچه صاحب
جامع الاصول که عبارت از صحاح سته شده ودر اشاعت مذهب حضرت اکنون در کتاب جامع الاصول بعد از ذکر حدیث ان الله
یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها ذکر ساخته وترجیح داده لازم نیست که مجدد دین یکی مردم
باشد میگوید والاحسن ان یکون ذلک اشارة الی المذهب المشهورة فی الاسلام التی علیها مدار المسلمین فی اقطار الارض وهی مذهب الشافعی وابی حنیفة ومالک
واحمد ومذهب الامامیة ومن کان المشار الیه من هو دار علی راس کل مائة سنة وکذلک من کان المشار الیه
من الطبقات واما من کان المشار الیه المذهب المذکورة فلم یکن الناس مجتمعین علی مذهب امام بعینه ولم یکن قبل
ذلک الا المائة الاولی وکان علی راسها من اولی الامر عمر بن عبد العزیز ویکفی الامة فی هذه المائة وجوده خاصة فانه
فعل فی الاسلام ما لیس یخفی وکان من الفقهاء بالمدینة محمد بن علی الباقر والقاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق

وسالم بن عبد الله بن عمر وكان بمكة منهم مجاهد بن جبير وعكرمة مولى عباس وعطا بن ابي رباح وكان
باليمن طاوس وبالشام مكحول وبالكوفة عامر بن شراحيل الشعبي وبالبصرة الحسن البصري ومحمد بن سيرين
واما القراء على راس المائة الاولى فكان القائم بها عبد الله بن كثير واما المحدثون فمحمد بن شهاب الزهري
وجماعة كثيرة مشهورون من التابعين واما من كان على راس المائة الثانية فمن اولي الامر المامون بن الرشيد
ومن الفقهاء الشافعي والحسن بن زياد اللؤلؤي من اصحاب ابي حنيفة واشهب بن عبد العزيز من اصحاب مالك
واما احمد فلم يكن يومئذ مشهورا فانه مات سنة احدى واربعين ومائتين ومن الامامية علي بن موسى الرضا

حاصل مضمون این عبارت اینست که در هر مایه بمقتضای حدیث نبوی میباید که بادشاه و فقها وغیره
مجددین از مذاهب خمسه که مذهب شافعی و ابی حنیفه و مالک و احمد و امامیه باشند بهم رسید و در مائه ثانیه
مجدد مذهب امامیه جناب علی بن موسی الرضا بودند و حسن بن زیاد لولوی مجدد مذهب ابی حنیفه و
هکذا تا اینکه گفته که مجدد مذهب امامیه در مایه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی بود و در مایه رابعه سید مرتضی
علم الهدی غرض کثیر بن انام اینست که پیر دهقانی مجتهد فانی نیز العبارت صاحب جامع الاصول را
از میان انداخته که مکذب شیعه و مخرب استدلال ایشان بود یعنی جناب امام رضا بقول ابن
اثیر مجدد مذهب شیعه است پس ضرور شد که همه ائمه اهلبیت شیعه باشند زیرا که به تشیع بعضی و تسنن بعضی
کسی قایل نگشته و آن عبارت محذوفه از تلخیص بنده بفارسی معلوم شد که ابن اثیر در جامع الاصول گفته
بود که علما در بیانش کلام کرده اند و هر یکی اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد و حدیث را
برو حمل کرده پس این مضمون دلالت بران میکند که حنفیه حسن بن زیاد لولوی را مجدد میدانند و مالکیه
اشهب بن عبد العزیز را و شافعیه امام شافعی را و امامیه امام رضا یعنی هر فرقه تخصیص مجدد کرده بگمان خود
پس استدلال مذکور ساقط شد زیرا که موقوف بران بود که ابن اثیر اعتقاد بدان دارد که امام رضا
مجدد مذهب امامیه بود و لیس مدعای رفضه ثابت نشد و آنچه ثابت گشت مدعا یا مستلزم مدعا نیست
اول دلیل این باب را بتقریر سابق دانستی که کلینی دجال و علم الهدی اهل ضلال را هم در خاتمه مجدد
ثالث و رابع بر شمرده یعنی بخیال رفضه کما لا یخفی و این کار که از مجتهد عالسی و استادش صادر شده
خیانتی است که بادنی تدبر بر هر عاقل ظاهر میشود و بعد از ادنی امعان بلکه بمجرد دیدن عبارت مطروحه
بظهور می انجامد که اینهمه تطویل کردن و آنچه بر ضرور بود در ادای امانت انرا ترک نمودن کار زرگر کهن
مکر و فن است و کشمیری غدار و دیده و دهن اما آنچه پیر دهقانی از راه کوری و کوراتگی و یاوه درائی
و هرزه جانکی گفته بود که ائمه هدی راسخین و السنتین لاف و گزاف متاخرین سنیانست که بسبب قصور وانکی
خویش دعوی مذکور آغاز کرده و نهیچ صاحب تحفه ولیکن قدمای ایشان بالمره چشم از حق نمی پوشیدند
به بین که ابن اثیر گفته که امام رضا مجدد مذهب شیعه بود و لیس همه ائمه شیعه باشند و جواب این هذیان مجتهد

ملنام از اکثر مقالات این مجلد لوفتوح پیوسته که قدمای اهل‌سنت سینه نیز ایشان را از مقتدایان خویش اعتقاد میکردند
حتی که این معمار ابرای تکذیب این سفها از کتب رفضه باثبات رسانیده‌ام واعادهٔ آن بنا موجب تطویل میدانم و در
نزدیکی تا زه تر از فریقین میباید انچه وقت عبور امام رضا در نیشاپور گذشته که بیست هزار محدث اهل سنت حدیث
ایشان را تبرکا نوشتند و معاذالله اگر اینجناب را دشمن اهلبیت و اصحاب گمان میکردند چنین تعظیم و توقیر چگونه می نمودند
هم در دنیا و هم در دین لیس باید از روح پر فتوح این کنده دهن پرسیدن که آن هجوم و خروش و فروش از قدمای سنیان
بود مثل با صاحب تحفه و تلامذه او و قدس سره النحریر الی غیر ذلک من الشواید و این مثل آن مرثیه خوان السنت که چون سوز
مشهور خواندی سات قیامت آمی حرم سرا این چو شاه و نیکی سواری آمی و مردم می پرسیدند در کدام مصداق سر آسواری
امام حسین آمد میگفت و سواری مرزا حسن رضا یا همراهی پولس علیخان زیرا که در فیض آباد غیر از این دو سواری دیگر
نیست باقیماند آنکه کسی قایل نگشته که یکی از حضرات ائمه سنی بوده و دیگری برادر رفض رفضه نهاده را دران نجی است
ظاهر که اگر مراد از اهل حق است که ایشان قایل الفضل نبودند که یکی سنی و دیگری رافضی باشند چنانکه گفتی فمن تکذیب
نفسه مرحبا بالوفاق و اگر مراد اهل النفاق اند پس از ایشان زنهار مستبعد نیست و در تبرای بایدر رفت و سخن را دراز
میباید کرد در همین ابحاث عنقریب گذشته و از کلام پیرش مجتهد الزمانی هم واضح گشته که این برگزیدگان بارگاه کبریا
مثل حضرات انبیا علیهم السلام با مور مختلفه ما مور بودند و شرایع جداگانه داشتند و نیده درین ورق از کتاب مستطاب
فقه الرضا باثبات رسانیدم که چیزی را که بزرگان دیگر باظهار علمای رفضه تحریف ایت کریمه قرانی و علامت ناصبیت
میپنداشتند یقینا حضرت امام رضا آنرا حکم ربانی و وحی اسمانی دانستند قطعا یعنی غسل پاها در وضو مدلل نموده
و سلتو و متعه را که حضرت امیر از معراج المومنین بلکه از ان هم فایق تر یقین میکردند امام رضا برای امثال خود شیعه
تجویز هم نفرمودند پس تو انگفت که عجبی نیست که ائمه هدی بر اصول شیعه مختلف المذاهب والشرایع باشند و برین قدر
شنود این طایفه اتفاق دارند که ظاهر ایشان تسنن بود چنانکه تقیه را بدین حضرات نسبت کردند و چه خوش فرموده
ائمه هدی بعد از عدم عبدالملک بن مروان زود بروی سائلی که بعد از شنیدن ستائش راشدین احتمال تقیه نقل
کرده بود که بعقل خود رجوع نمیکنی که از سلطان ظالم این زمان بترسیم از شیخین که مرموت شان قرون گذشت
حیلو نخواهم شید سلکا گفته اند که سخن معقول از هر کسی باید گوش کردن چه جای ائمه هدی ولیکن رفضه را گوش شنوا کجا
اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که فقط امامیه باشند سالانکه چون تالیفات متکلمین رفضه بینی هم از قدما و هم از معاصرین
مثل مزین خواهی یافت که ایشان در مقامات متعدده لفظ شیعه در نقل از کتاب نجم کور آورده اند و در نسخ ایشان لفظ
الامامیه بودی چون لفظ امامیه نسبتا بشیعه خاص ست و انفرادش تقلیل نسبت با دل البته لفظ امامیه برای ایشان حلوای دو
میبود که متحیرین اثنا عشریه در تعداد طوایف شیعه گفته اند که از بلیعه و نیم در گرشتند و این متحیرین را عجبی نیست که قریب
سه صد سال میگذرد این فرق محدثه که بعد از ایشان بهم رسیده انکی دیده بودند پس میدان قیل و قال برای
مناظرین با گرچه با منافقت لفظ شیعه کم شد لیکن چون فرق امامیه در کتب کلامیه قریب چهل میرسد البته آنها نیز برین لقب

مدعی تجدید مذهب خویش برای امام موصوف نیز آمده شد لاجرم مآلش بدین مخلوطه میکشد که دعوی تجدید مذهب اثنا عشریه
خاص است و دلیل عام است و لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات الثلث آیا از نظر ایشان نگذشته که اهل مقالات
عالم فرق ایشان بیش از بیش بر شمارند کما لا یخفی پس مدعی را برای تعینه مجتهد الطغام در هیچ مقام نام بردیم تا بدون اتفاق
بیانی تخصیص نکند از آنجمله اند حسنیه که از امام حسن امامت را در اعقاب آنجناب جاری میکنند بدین ترتیب که بعد امام حسن
امامت بحسن مثنی رسید که رضا من آل محمد لقبش نهاده اند و بوصیت حسن مجتبی باز با امامت عبد الله پسرش قائل اند باز
با امامت نفس زکیه باز با امامت برادرش که ابراهیم بود و هر دو برادر در خلافت منصور دوانیقی خروج کردند و بدرجه
شهادت رسیدند از آنجمله نفسیه که بغیبت نفس زکیه قائل اند بعد از امامتش گویند و عنقریب ظاهر خواهد شد از آنجمله
حاکمیه یا لقبین هشام بن حکیم که گویند امامت از امام حسین با ولاد امجادش منتقل شد و تا امام جعفر صادق این سلسله را
بترتیب حرکت میدهند و منسوب الیه خرافات بسیار در توحید باری عز و جل مطابق اصول رفضه بر آنکه بلکه توحید را
برهم زده و مصداق نکوهش و تکفیر ائمه گشته بود اگرچه او را اثنا عشریه بعضی بدین رسانیده اند و از ثقات
ستة گردانیده اند از آنجمله سالمیه که پیروان هشام بن سالم اند که بروایت امام المحدثین رفضه در کافی و حدیث شیخ
کشی در مختار بعد از امام صادق حیران و سرگشته بود همراه شیطان الطاق مایوس گردید بالآخر در مدینه طیبه ترک
تجارت کرده بر دکانی نشسته. یا یا ای منکر نیست تو از روی اختیار مذهب خوارج مکفرین دشمنان امیر المؤمنین
یعسوب المتقین منهم دور و در دشمنی او با ولد اکبر امام صادق هر که شک آرد کافر گردد زیرا که او را بدم و طعن تناول مذموم
و جاهل و کودن میداشت و آن بزرگ بسبب دشمنی اهلبیت و اضلال مردم که شیوه دیرینه او بود و میدید چندی را برای قتل
یا ضرب شلاق او برگماشت علی ان الکذابین المذکورین لیکون معنی آیت کریمه و املی لهم ان کیدی متین نمودار شد
از آنجمله شیطانیه که اصحاب شیطان الطاق که امام صادق او را از صحبت شریف خویش بدر فرمود پس اینها هر دو عالم
شد چنانکه فرموده اند ؏ عزیزیکه هر کز درش سر بتافت * بهر در که شد هیچ عزت نیافت * و اصحاب آنجناب بسعی و سفارش
پرداختند مگر امام زنهار بوصف آن اخلاق عظیم سوی خود را راهی ندادند چنانچه در کشی وغیره از کتب معتبره طائفه نقل
کرده ام و اگر گویند که ایشان یعنی غیر ابلیس صادق نمیباشد گوییم مگر مقالات اهل عالم را ندیده اند که جمعی ابلیس را پرستش میکنند
پس اگر امامیه سر پیچی او نمایند و او را معبود سازند هیچ عیاری ندارد و اختراعی دارد نشد کما لا یخفی او مارا انه
کان عندهم من الفقهاء الستة و افقههم زراره و بالعکس من الیهود و النصاری علی لسان جعفر صادق علیه السلام و هو من الائمة الحجة
الحاذق از آنجمله زراریه اتباع زراره موصوف بشر من الیهود و النصاری و غیره من الاوصاف الکمالیه مغضوب جعفریه
کما فی مختار الکشی فی عدة من الاوراق شیطان الطاق که خواسته بود که امام جعفر را در وقت امامتش هم پیرایه سری
آنجناب گمراه گرداند و باعجاز جعفری در عین سرگشتگی مانند ابن سبا در جهنم خاکستر شد و در کتب تاریخ او یعنی زراره
از ائمه بدی منقول است و این سلسله از کجا بکجا کشید و هنوز انتها پیدا نیست و چون بعض سخن رسی بنسبت تجدید این
مذاهب خبیثه بجناب رضوی بشنود بسبب محدود بودن مذهب امامیه لازم بلکه از انتساب رفض فقط که بدگوی جهانی

والانصار و ازواج مطهرات نبوی آنجناب باشند که از تألیفات مذهب اثنا عشریه ظاهر است و لم یجد جمیع مطهرات زوجه جای که در بیانات
مذکور نیست باید بجودی این دفتر را از دیدن که یا بجز بالضرورة بقدر بقدر پس مناسب آنکه بر اصل بحث رجوع کرده
سخن درین بود که معاصرین ما مثل مرزا و غیر او اگر لفظ امامیه میبافتند لفظ شیعه نمی نوشتند که دایره آن لفظ تو اسعد
منبسط فراخی بسیار دارد و کثرت افراد در ضمن آن بیشمار است چنانچه تموج آن یافتی و از مرویات احتمال مذکور در
کتب اهل سنت چها دیده باشی که میگویند فلان من الشیعة و من شیعة علی و او از قدمای اهلسنت است که شیعه مخلصین بود
نه شیعه منافقین و اگر برین قناعت نمی ورزی و دلیل الزامی میجویی اندکی استماع کن که مرهون احسان خواهی شد و
و آن اینکه بحرانی در شرح نهج البلاغة که در آغازش بتأکید اکید گفته که هر چه در آن گویم سخن انصاف خالی از
لاف و گزاف باشد مینویسد که رفقای جناب مرتضوی مهاجرین و انصار معتقد بخوبی و بزرگی شیخین بودند و
و جناب امیر پیش اینها مناقب و فضایل شان بیان میکردند و مناقب هم ایشان که بملاحظه هر حسنی از آن مذهب
و بجلالت رفضه بجا گسترید عبد الله بن سبا که بمیمون و اشقیا بر گرد او از اقامت سنت و ازاله بدعت دریغ کردن
و در مدارای عبد الله عیز لکما فی ملا خلیل قزوینی شارح کافی کلینی در تنزیهه تحریکه بزبان فارسی نوشته مهاجرین
و انصار اصحاب حضرت سید ابرار را بحکم امت حقیقی محکوم ساخته و تشیع ایشان و انهم متفرون باخلاص
از معاملات پنهان ظاهر است که جناب امیر را برابر یکه خلافت لشایسته ندید و آنجناب بخلافت خود بجز ابدیه شان
ممنون گردانیده و بیعت شان دلیل حقیقت خلافت خویش می فهمیده و موجب رضای ایزد سبحانه
میدانستند کسی را از شیعه مجال است که برو توفیقات تشیع ایشان دم از تشیع خویش بزند مگر کسی که از دین خاتم المرسلین دست
شسته باشد و هر چه از کفر و زندقه در خاطرش بیاید بگوید و این امور را از آن شمردم که نزد معاصرین مرزا مردود است
و منهم مجتهد الزمانی قرآن مجید بر کفریات قوم سواد الوجه فی الدارین عیان است که از آن باعتراف طبرسی صاحب مجمع البیان
پیدا ظاهر است که کسی برابر مهاجرین نتواند بود زیرا که اهل حیث همه تابعین ایشانند که از جمیع انسان گوی سبقت
در ربوده اند قال الله تعالی وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ من بعد کسانیکه نظر بر کتب سیر و تواریخ دارند التباس یقین میکنند بلکه
بمجرد دیدن مواعظ حسنه بود نتواند کرد که شیعه کوفه بارها خواستند که جناب امیر را بذی النورین ملحق گردانند و جناب
شکست دهند که آن در لبه‌ش نیز زبان بلا اشد ضرورت خالی از سوء ادب نتواند بود و از ینجاست که از اهل البیت طاهرین
هر کس که رخصت از دنیا می بست میگفت که هرگز بسخنان ایشان گوش نباید نهاد و صاحب تذکرة الائمه نوشته که
همه منافق بوده اند و من میگویم از ینجا گفته اند که دل را دل می شناسد سبحان الله بعضی از حمقا را دیده ام
که میگفتند این طرفه تماشاست که سنیان شیعه علی باشند و دیگران را خلیفه دانند و معتقد بحسن سیرت شان شوند
و سفاهت این سفیه را حدی نماند که بمجرد احداث این استبعاد کلمات طیبات و ارشادات جناب امیر را در فضایل
شیخین مکرمین باطل می گردانند این تحریف و تجبین را حشری نخواهد شد مگر همراه برزار و این ابین که در

شیعین پیرانی بختیم رفت کمام مرا از ذلک هو الخسران المبین ای شیعیان عقل و دین تشیع عبارت از پیروی امیر المؤمنین است نه فقط
لاف و گزاف لسانی و ابتداع هواجس الشیطانی یعنی افادات آنجناب را بر خود شاد و دروغ حمل کردن چون جناب امیر از آن
شان باشند و منبر الشیاطین البتا نیز کما السلطان قبل ذلک شیعه مخلصین پیروی او نکنند لکن باصحاب حضرت انبیا
که شیعه رسولان خویش بودند و به نبوت متقدمین اعتقاد تمام داشتند و کما انزل الینا و ما انزل من قبلک منعو لکم شان لحوق
چنانچه در قرآن مجید جا بجا می بینی و نیز بمقتضای فضلنا بعضهم علی بعض بعضی از متقدمین را بر انبیای زمان خویش
ترجیح میداده اند الغرض در پیروی ضروریست اتباع متبوع را بتقدیم رسانند ع که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
بلکه آنچه ارباب عقل و نقل گفته اند مصداق این بیت ست ٥ یا تن برضای دوست میباید داد ٭ یا قطع نظر زیار می باید کرد ٭ و نیز
الطلاق شیعه را بر قدمای اهلسنت در منهاج شیخ ابو العباس جا بجا مذکور است هر که خواهد بدان رجوع نماید و غزارت
علوم و تبحر او خود از کتابش پیداست و دیگر متبحرین فنون دینیه و عقلیه نیز بدان اعتراف کرده اند کما لا یخفی و این بزرگ
معاصر شیخ حلی بود که در کتاب مذکور کلام او را از آغاز تا انجام خود بخود کالعهن المنفوش گردانیده صاحب انتخاب
کتاب مذکور میگوید که هر دو جلد را نزد شیخ حلی فرستاد غیر از پیچ و تاب خوردن چیزی از وی بظهور نیامد و این داغ
در گور خود برد و حرکت مذبوحی هم از دو مقلدین او صادر نشده همین است حال فرین مذهب فضل از وقتیکه هر دو
جلد منتهی الکلام منتشر و بعد از طبع مکرر فرستادم و بعضی از اجزاء آغاز تصنیف ازالة الغین بمطالعه رفته بود وقتیکه کاغذ
تا چند سال می نوشتند و میفرستادند پس بیچاره در مرض سکته گرفتار است لا یموت فیها و لا یحیی و سبقش آنکه یا جمیع علما
و اخباریه کلها انشا میکند و بقول خودش غیر از اساطیر الاولین چیزی دیگر نزد ایشان نمی یابد و در مکتوب خویش عجز و
نزول خود با جمیع متکلمین خبر میدهد و نوشتن جوابش غیر از حضرات ائمه کسی را قادر نمیداند و حال حضرات امام الائمه از شرح
آن مکاتیب بحکایت لطیفه دیده باشی که بلی بیچاره سبزواری پس در بیده و بیخ بر بیده صاف صاف میگفت که خانه دین
من خراب کرده اوست و انبیه اصحاب تا امروز ما یعنی یکدگر اند من راه گم کرده بودم اکنون بچشم دیدم و اندر کسی نشنوم
و حالیا آنچه از کار زین فرما یا انکه بهدایت پیر و مرشد خویش یعنی نور الدین جهانگرد و جهانگیر بیچاره و در محنت نوشتن رساله
امامت گرفتار است تا اول مشق فن کلام بسر رساند یا از قلم بجواب منتهی بپردازد حالانکه رفضه از منتهی سطل او را عقل اول و
رئیس المتکلمین قرار داده اند و وقت ذکر او از مجتهدین خویش حسابی بر مدار عین عقل کل الهم نمیدانند که صاحب تحفه در باب
امامت چه نوشته یعنی چنین تقریرات جامع افاده فرموده که مباحث فرین همه مرد و و تنقید الست لیس و در رساله امامت
باشد و در پیچ و تالیت فاعتبروا یا اولی الالباب و از مثالید او حرفی مناسب این مقام باید شنید که چون او در مثل شریعه دید
که حضرت امام رضا ع را صاحب جامع الاصول چنان نوشته قیاسی مرتب کرد که اهل سنت را بدان خجل نماید حاصلش آنکه علمای
اهلسنت مثل صاحب تحفه در جواب مسایل عشر شیعه را بی بهره از ایمان و اسلام میدانند و چون قدمای اهلسنت تشیع را
برای آن امام باثبات رسانیده اند پس عزت و حرمت آن امام نزد ایشان هیچ باقی نمی ماند و بنو فرین انهم نمیدانند
که صاحب تحفه قدس سره الغفور جا بجا اطلاقات شیعه را چنانچه باید بتحقیق میرسانند از جمله اعتبارات یکی آنکه در باب اول

ازبرای کیفیت حدوث تشیع وانتسابات آن بفرق مختلفه منعقد گردانیده میفرماید که ابتدای این لقب یعنی شیعه بیاری
جماعتی از صحابه مهاجرین وانصار وتابعین ایشان باحسان در سنه سی وهفت بود از هجرت بعد از دوصد سال شیعه تفضیلیه
ظاهر شدند واز جمله ایشان ابو الاسود دؤلی است واضع نحو واو تلمیذ امیر المومنین بود وبامر وتعلیم او اشتغال علم قواعد نحو نمود واز
جمله ایشان ابو سعید یحیی بن یعمر عدوانیست واو تابعی بود با عبد الله بن سوید عدوی ملاقات داشت وعالم بود بقراءت وتفسیر
ونحو ولغات عرب یکی از قراء بصره است ودر نحو شاگرد ابو الاسود مذکور است قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات الاعیان
گوید کان یحیی بن یعمر شیعیا من الشیعة الاولی القائلین بتفضیل اهل البیت من غیر تنقیص لذی فضل من غیرهم واز جمله ایشان سالم بن
ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام واز جمله ایشان عبد الرزاق است صاحب مصنف
که محدث مشهور است در اهل سنت وجماعت واز جمله ایشان ابو یوسف یعقوب بن اسحاق است معروف بابن السکیت صاحب کتاب
اصلاح المنطق ودر رسالهای دیگر نیز لقب شیعه را برای قدمای اهل حق نوشته پس از قیاس هزین که ذکر شده سابقین ایشان هم
گروه بود نامی ونشانی نماند والحمد لله علی استیصال ما جرموا واسمات ما غرموا وآنجا اطلاق لفظ شیعه بر کسانی آمده
که حضرت امیر را بجناب ذی النورین ترجیح داده اند وحاکم باین معنی محکوم کما قال صاحب التحفة فی بیان المحدثین الغرض
توانند شد که تجدید مذهب شیعه سر جناب امام رضا صادق آید وشافعی مذهب اهلسنت نباشد وقبل ازین گذشت که اگر
امام موصوف مجدد نباشند ضرر مصیبت چنانچه بامثله وشواهد گذشت وتازه تر آنکه بسیاری از متبحرین وماهرین در زمانه گرچه
مثل حضرت زید شهید که مقتدای اهلسنت بودند ودر اصطلاح تجدید دین شامل نگشته اند المختصر چون تجدید مذهب شیعه
یا تجدید مذهب شیعه هیچ توانند شد وقد بسطنا الکلام فی صدر البحث چنانچه نمودار شد السنی ولیعض آن تشیع النسبی یا با معنی
ومعنی رفاقت ومعیت مرتضوی نه بحسب لغت وه اعتقاد امامت راشده آنجناب وبحث مناقب آن عالی جناب است کما رواه الثقة
بل اجمع علیه الوعاد چگونه ممتنع الاجتماع خواهد بود اگر چه سید جهانی در رد ذو الفقار خویش بر قاضی شمس الدین خلکان
در دعوی امتناع اجتماع تسنن با محبت جناب امیر المومنین اثر اکنده وهوس بیهوده فقاهی مانخورد واگر شواهد برا
میخواهی که امام رضا نزد قدمای ماسنی بود یاری قطع نظر از آنکه آنجناب نیز مثل دیگر ائمه اظهار تسنن میکرد والبته قول
ائمه هدی قابل اعتبار است حتی که ما سکت علیه المعصوم فهو حق ومقتضای عقل سلیم نیز همین است که ایشان امت را ارشاد
نمایند ودر حفظ السنه بعضد ازند ودر تلبیس بر روی ایشان مفتوح نسازند از جمله که بیانش بطور ذره از صحرا وقطره از
یا شد بشنو وبراه انصاف برو که محدثین فریقین نوشته اند ودر تحفه اثنا عشریه نیز مرویست آنکه چون سواری حضرت
علی بن موسی الرضا به نیشاپور رسید وعلما ومشایخ الشهر بزیارتش هجوم کردند ومیدان مذکور مثل عرصه قیامت امام
آمد منتهای آرزوهای هر کسی از ایشان آن بود که حدیثی از زبان مبارکش بشنود واثرا با آب زر بر صفحه خاطر بنویسد
وهر امامی از اکابر بر طبق حدیث انیضمون وماتند آن ادا فرماید که اگر آنرا بر مجنونی بخوانند از جنون خویش نجات یابد
ومریض را از مرض صحاتش شفا بخشد این حسن اعتقاد واین محبت وستایش با اعتقاد رفض بامام معاذ الله هم جمع توانند
ساشاد کلا لیس عیان شد که انجمه جهاننده اهلسنت آنجناب را مثل جناب مرتضوی معتقد خلفای راشدین وازواج

مطهرات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین مید النستند و از وی راضی و خوشنود بودند و خاک پای سم
استرش را برای مرید بصیر و بصیرت و اور چشم میکشیدند بخداوند کریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم
که اگر کتب منافقین را غربال کنی و از آغاز و انجام تتبع نمائی بجز ازین نتوانی یافت که بنی امیه دو کس را
از اهل بیت نبوی بواسطه ابن مرجانه و بتوسط دیگران از اقران و امثالش به تیر و خنجر کشتند ولیکن فرزندان
حضرت عباس که طرفدار عمر بن الخطاب در وقت خطابتش با ام کلثوم بر اصول رفضه گشتند و سبب آن
غیر از فلاح و بهبودی یعنی لقای سفاهت رمزی چیزی دیگر نبود همه ائمه را به تیر کشتند اگرچه در تصانیف
مفیده چیزی چند در شهادت ائمه از قسم شبهات و وسوسه ابلیس بنظر آمده ولیکن جمهور که بدان مایل گردیده‌اند همچنین کسی دیگر در باره ائمه
دیگر که ادراک کذب احادیث بطور مجلسی امام شیر دهم توان گفت الغرض مامون صاحب بصیرت برای
کشتن حضرت امام رضا بر روایات معتبره رفضه صحیح و ملیح امامیه را با پهلوانان تهمتن مسلط گردانید که پر زعوم
خود شان اعضای مقدس او را ریزه ریزه کردند اگرچه مدعای شان بتقدیر پاک خالق ارض و افلاک
چنانچه دلالی بر بنا مدیس بعد ازین از حسرت خود خوشهای انگور خورانید که جگر آنجناب را خون گردانید و آنجناب
مضطرب شد و برخاست گفت کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز بر روایت کفایة المومنین به داماد
دیگر که فرزند ارجمندش امام محمد تقی بود لب بر وح ام الفضل سعایت دختر خود چنان متوجه شد که اعضای
مقدس او را از هم جدا کرد ولیکن چنانچه امام رضا داماد اولش که در نکاح او ام حبیبه دخترش بود محجوج هم نشد بوده
مانند همچنین امام محمد فرزند ارجمندش از اثر های تیغ جید برنج او اگرچه متاثر گشت ولیکن چون او را تحیرن دیده سلیم
یافتند و احب شکر ایشان هم ادا کرد و راوی میگوید که اظهار ندامت هم نمود چنانچه بعد از کشتن امام رضا سوگواری و ماتمداری
بجا آورد ندامت کجا چون میدانست که خبر زهر پوشیده ماند نتیجه این مقدمات بر عاقل تیز هوش مخفی نمی ماند لیکن برای تبصره
عامه بر حرفی چند قصر سلیم که از متن احادیث کلینی و شرح قزوینی و دیگر جا نده رفضه کما عرفت هم عیان شد که نوبت بدلیل فاروق
از دست فرطان یعنی دشنام دادن و بگریبان اوشخص امیر المومنین چنان رسید که میدانی و جناب تو چون جنت گریبانش علی
رؤس الاشهاد بدان قوت و زور کشید که باربار حاجت اعاده آن نیست و از دهر رضا بالتسلیم و بتحتی منقول که ای دختر پیغمبر چون بار
خلافت مگردن ماند احمق در فدک گفتگو مکن ورنه خلافت را بستان چیزی صدور نیافت پس بر اظهار آنکا بر رفضه نیز آنچه لتعظیم
و اقرب حدیث و اطاعت اهلبیت خلفای راشدین بجا آوردند که اسامی مقدسه آمین ها این سه در تحقیق نوشتند و غاشیه اسب
امام حسین بر دوش کشیدند و درجه غلامی را ابوبکر و عمر بتقدیم رسانیدند چنانچه خاتمه خطبه فاطمه نیز دال بر آنست آنکسی ظاهر شده
و امروز در اقلیم ایران که سلطنت قوم قاجار است با وصف دعوی مزید و الای حضرات اهلبیت طاهرین و ادعای حصر تشیع جناب معصوم
در طائف خویش که ایشان بود که سادات رفیع الدرجات را بر تخت می نشانیدند و مقالید ملک تحت اراده روبروی شان نهاده کفش میکشیدند از شان
خدمت تا بیکر شدند بلکه در ادنی امور هم و در غیظ و غضب قتل و اسیر و تنگنا ما هوش میگردانیدند تا امروز کسی مانند خلفای راشدین بوجود نیامده
که عمل بر قول امیر المومنین نماید و با ایشان در همه مشوره نماید و فرموده ایشان را بتقدیم رساند چنانچه قصه علی او

لما ادبی خاتون شهر بانو نسبت بفاروق باز اطاعتش بجناب امیر دلالت بران میکند پس چه فرمود تا او حضرت امام حسین
را بر گزید الی غیر ذلک مما لا یتناهی والحمد لله که خواجه خواجگان رفضه در خاتمه تحریر ایشان ما بدایه مومنین با
مخالفت داخل نمود و مزین معلوم همراه برادران صوری و معنوی خویش تا وقتیکه برادر همین او که رئیس قوم کتاب
بود کنیف را از جاروب رحلت خود بروقت در اوراق بجواب بعضی از مباحث لفضاح ابطال و القال مشغول پس انچه مختصر حرف
بدان میرسد که شکی نیست که حضرات خلفا دقیقه در تعظیم و تکریم اهلبیت علیهم السلام فرو نگذاشتند مگر انچه شیطان چند ترتیب
سید سند که هنوز سخن دران میرود هیچ مجلسی مستحق این تعظیم و توقیر را چنان میدانند که خداوند تعالی شانه گویا از راه
جبر و قسر از ایشان بر گرفته و ایشانرا با وجودیکه خلق افعال از بندگان میدانند دران دخلی نبود بالجمله در حق الیقین
او نیز تعظیم و توقیر ایشان حق تعالی بر زبان قلمش جاری ساخته چنانچه ناظرین بران خنده بیند که کلمه حق را هر چند از
دشمنان دین بکمال اهتمام می پوشند ولیکن اخر رفته رفته ظهور کتاب هم می شود و در حقیقت بعد ادراکان غیرت و ناموس و
ادعای دین و ایمان این منافقان بباد میرود با تیان سخنی چند و آن صاحب جامع الاصول نجاتکه ترجمه حضرت علی رضا
نوشته در عبارتش لفظ امام الشیعه موجود ست حالا تفتیش باید نمود که او در جناب امام چنین اعتقاد دارد و در بجای شمار
اعتقاد در زعم رفضه را اصلا سیاق دخلی نخیده پس اگر مراد از ان تشیع مرتضویست یعنی اعتقاد امامت راشده و ثبت
فضایل انجناب و انچه بدان متعلق ست از خصوصیات مقدسه و اوصاف کمالیه که اهل حق برای جناب مرتضوی نوشته اند
و خود انجناب برای هدایت امت بیان آن فرموده و علمای رفضه نتیانش رطب اللسان و عذب البیان اند و عاقل
را برای تجهیل ایشان بریا نیست قطعی حجتی است قوی که عنعنات قوم شیعه چنین ست و رفضه بر سر گام برخلاف ان میروند
و بمیدان دشمنی ایمه میدوند پس ریح غباری و النجاری در میان نماند بلکه انجناب مجدد دین متین باین معنی
در وقت معلوم بوده اند و اگر مقصود انست که امام اهل سبب تبرا مکرر و دخل بوده اند یعنی بدیهی البطلانست زیرا که درین
صورت رضای اهلسنت که عنقریب بیان آن از کتب شیعه می اید با امام رضا و ندای ایشان بر انجناب بچگونه ممکن تواند
شد لکن معنی این تشیع که بالفعل در زمان نزد عامه و خاصه ست از ملل و نحل شهرستانی و ابطال الباطل صدر الدین اصفهانی و
نجیم لیلتوری انجا مدانیست که این فرقه خود را با اهلبیت رضی الله عنهم نسبت میدهند لیکن شیعه بودن انجناب بایمعنی ست نمی گردد
بسبب لزوم اضافة الشیء الی نفسه و قس علی هذا امامی بودنش پس معین شد معنی اولش و عبارتش شکی دران نماند
والحمد لله علی وضوح الحق و زهوق الباطل و درینمقام برای تکمیل این فصل از افادات رشید المتکلمین بعضی از درر
محصلا منقول میشود که لنیزان صحیح و متمم میرسید پس بدانکه مزین بود که عبارت جامع الاصول و قیاسی که از ان
مرتب ساخت گفته بود که چون تشیع جناب مرتضوی ثابت شد تشیع باقی ایمه هدی علیهم السلام از ابای کرام و ابنای
عظام جناب امامت ماب هم ثابت خواهد بود از قایل بالفصل چه البته انکه تشیع رضوی تشیعا مجوز تا بعضه زمین باره ثبوت
رسید پس تشیع دیگر ایمه کجا ملکه این دلیل که مزین برای تشیع دیگر اورده برای تسنن ایشان توان آورد با چه
تشیع حقیقی که منافی ست با التسنن [illegible] امام محمد باقر را [illegible]

ماتة اولى از فقهاى مدينه طيبه معدود نموده وگفته كه از فقهاى مدينه محمد بن على الباقر وقاسم وسالم بودند ودر مكه مجاهد
وابن جبير وعكرمه مولاى ابن عباس وعطا ودر يمن طاوس وتجديد امام محمد باقر ولقب ايشان بصفت الاطلاق است
بدون تقييد بمذهب تشيع بقرينه سياق كه مجدد دين مارا بلا قيد مذكور ساخته وديگران نيز ان امام را از فقهاى مدينه
منوره گفته اند از جمله علما صاحب مفتاح النجاه در ترجمه امام محمد باقر ميگويد كه تابعى جليل القدر امام بارع مجمع على جلالته
معدود فى فقهاء المدينه پس خيال انيمعنى كه امام از رفقه بوجهى سنى نتواند كرد لاجرم تسنن ان امام نزد اين اشعر
عيا لسنت وتسنن باقى ايمه بران متفرع شده همه اباى كرام وابناى عظام سنى گرديدند زيرا كه احدى بقول
مزين قايل نيست كه كسى از ايمه سنى وكسى شيعى بود بلكه نزد سنيان همه سنى بودند الى غير ذلك من العبارات لرشيد المتكلمين
والعجب كه علماى شيعه چنين گويند از سابقين ومعاصرين كه لا قايل بالفصل وپير دهقانى تكذيب ايشان نمود جائيكه
آفت اين يحيى وحق بوتى كار متاخرين مثل صاحب تحفه هست كه ايمه را سنى قرار ميدهد زيرا كه از ان واضح شد كه در
سنيان اختلاف هست متاخرين همه را سنى ميدانند وقدما شيعى ميگويند بعضى را طرفه انكه پير دهقانى را چنان در صوارم
مخيل است كه افراط تشيع مامون موجب خلع شد اولا وولى عهدى حضرت امام رضا ثانيا ومن ميگويم كه سبب قتل
امام شد بسبب خودش در خوشهاى انگور ثالثا وقتل فرزندش گرديد رابعا بار ماتم امام ضامن ثامن خامسا
كما عرفت سابقا واى برافراط تشيع كه زور برزور وبرزور وظهور فرمود ونظر بديد بصر وبصيرت در فرقه ناجيه اماميه چنانچه
از مجالس طل بوق واضح است قطعا والعجب كه انچه مولى واقاى مجتهد فانى يعنى مجلسى وغير او محقق گردانيده ند
محصلش بدان ميرسد كه مقصود مامون از ولايت عهد امام رضا وتزويج دختر خود با انجناب آن بود كه بر مردم
خويش وبيگانه عيان شود كه آنجناب تارك دنيا نبود بدينسبب كه چون خليفه اورا بكمال اعزاز واكرام طلبيده
بولايت عهد خود نواخت ومؤتمن برادر خود را ازين ولايت عهد معزول گردانيد اقبال دولت دنيوى را قبول
فرمودند وزهد وقناعت را ترك نمود پس معاذ الله متروك الدنيا بودند نه تارك آن انتهى كه بذهن سامعين جاگزين
شده تعلق داده است بنسخه كه لفظ شيعه در ان مرد ليست وهرگاه كتب شيخ جلال الدين سيوطى را استيعاب كنى علامه مذكور لفظ
ايمه آورده ومن الايمه على بن موسى الرضا نوشته طرفه تر انكه مجتهد ثانى گفته انچه دال بر اختلاف مذهب ايمه هست كما اشرنا
پس دليل تحقيقى در مذهب اماميه نماند كما لا يخفى الزامى فرع تحقيقى است كما فى مطبوعات البحاثى الحرمين علامه سيوطى
نشان داد پس محصل التقرير صاحب جامع الاصول چنان خواهد شد كه از اهلبيت رضى الله عنهم اجمعين دو بزرگ مجدد
اند كه حضرت صلى الله عليه وسلم بروايت ابو داود خبر داده بود امام محمد بن على الباقر وامام رضا فرزند امام موسى
كاظم وشيعه در خاتمه مايه ثالثه كلينى را مجدد ميدانند ودر خاتمه مايه رابعه سيد مرتضاى ثمانينى را از مجددين
اعتقاد ميكنند وچرا چنين نداند كه رونق بازار ورواج مذهب ايشان بذات او بود وحال آنست
كه قران مجيد را ناقص ومتغير مثل استاد خويش على ابراهيم صاحب تفسير ميدانند وثمانينى را بجهة انكه اهل سنت را
كافر ونجس العين ميخواند واگر اين كلام مجمل است بارى مفصل بشنو كه پير دهقانى در صوارم باين مقام چنين

گفته که ایضا قول باینکه امام رضا امامی بوده اند دون محمد بن علی الباقر علیه السلام خرق اجماع مرکب است کما لا یخفی و مآل این هردو عبارت که پیر و مرید یعنی مجتهد و منون گفته یکی است اعنی همه سنیان همه ائمه را سنی میدانند و کسی از ایشان تا یا تفصیل نیست که یکی از ائمه سنی است و دیگری شیعی آه پس چنانچه مجتهد فانی بتکذیب بالنفس خود پرداخته زیرا که میگوید که قدمای سنیان ائمه را شیعه میدانند و متاخرین سنی قرار میدهند پس خرق اجماع کجا ازین طائفه با آید و فراست و نکلم شمردن شیعه او را در عقول عشره و تکذیب بالنفس خود گفته و اگر مقلدین او زبان تاویل کشایند که مجتهد ما معتقد همین است که جمیع سنیان همه ائمه را شیعی میدانند و کجی و حق پوشی متاخرین را اعتبار نکرد گوئیم از امروز نا خواهیم گفت که زعم معاصرین ما که نقل میکنند در کتب خود بیوفائی جناب امیر متواتر نیست بحضرت زهرا حتی که معاذ الله عمر قتلش کرد و لعنت تشنیع اشنعا نه خود را بترد و امیر المومنین لعرش بیرین رسانیده بود و علی مرتضی تماشای آن پرداخت ذو الفقار برای ترتیب شان در دست نگرفت پس هم رفضه کالمبیل الکلیلة مذهب ایشان چنانچه بدگوی خلفای متقدمین است و قس علی هذا الفر بالیقین امیر المومنین و لیکن که یکه انکار ان مذهب کنند نزد ما اعتباری ندارد فالجواب الجواب والنقض النقض چنانکه بزرگان گفته اند سه زرگران بگرگی تو انیم رست ⁂ قوله و فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته اه اقول این عبارت را نیز نقال کشمیری در نامه اعمال خود که زعفران زار کشمیر عبارت از دست آورده و بیچ مقالی بدون اشعار نقل ادان برداشته و دیگران خمه کشمیری را بحذف و دجل مثلث گردانیده اند کما یجی بیان خطایهم ان شاء الله تعالی و یعلم یکیدون خبه کید او انفا گذشته که پیر مذکور اعتقاد امیمی داشته که متاخرین اهل سنت همه ائمه اثنا عشر را بطرف خود از راه کجی و حق پوشی میکشند و پیشوای خود میگردانند و قدما بالکل چشم از حق نمی پوشند یعنی که این با شمر امام رضا را مجدد امامیه دانسته پس کلیف قدما از ینجا بهم رسید ورنه متاخرین توانند گفت که ما بر مذهب قدما هم نکردیم اکنون باید پرسیدن که امام اهلسنت فخر الدین رازی از متاخرین بود یا قدما با بر تقدیر اول ما بیستی بتالیف پرداختن خود تح در ساختن بخلاف متاخرین که جمیع ائمه را پیشوای خود میدانند و مقتدای رفضه و لیتعابل الیتیان رطب اللسان اند و کتب کلامیه تصنیف میکنند و آیت الله کراشفیق کتاب العدی نا مند و اه الثقن میخوانند و بر تقدیر ثانی بلسی بتفتیش تکذیب کردن الغرض انچه بعد از تتبع و تحقیق این سفیه را معلوم شده بود معکوس و مقلوب گردید و لک دیگران از متکلمین امامیه انچه از قدمای سنیان نقل کردند بزعم شان دلالت بران دارد که ایشان در عیب جبری اثنا دانه نگوی سبقت ربوده اند چنانچه از رسائل مزین و غیره ظاهر است پس انصاف قدما با عتساف مبدل شد و جهل مرکب برای مجتهدین عیان گردید هم بذات خود بش که در صوارم این عبارت را از امام موصوف آورده و هم از دست پسر خود یعنی مجتهد الزمانی علی المشهور که از جهت مزید سداد مندی تحقیق پدر خود را برباد داده و دلیل که مجتهد فانی بر الطال امیمی قائم نموده بود که بعضی را سنی و برخی را شیعه شناختن و سنگ تفرقه در زمره مقدسه ائمه طاهره انداختن زیبای مذهب کسی نیست صورت بطلان پذیرفت و کلام فخر المتکلمین بر جای خود ماند و مجتهدین نقض صوارم را هم ندیدند قطع النظر از آن الکنون در ضمن این اوراق به بصیرت قلبی باید دیدن و بمیران خیانت باید سنجیدن رسیدیم بر انکه امو

شیعه در باره ایچه بیرمی آمد پس بدانکه اظهار علمای امامیه انست که حضرات ائمه خصوصا جناب امام صادق صدها النسخه اصول
را بتوسط اصحاب خویش جمع فرمودند یعنی که درین مقام که بحث مجدد دیت امده واند که تفصیل دران رفت بیر دهقانی
تبقلید علوم همین گفته و قس علی هذا بلکه دیگران انهم نوشتند لهذا مالیش جناب امیر المومنین تصنیف و تالیف حدیث
شروع شده و روز بروز در ترقی بود ولیکن ان کتب را اهل خلاف اندوختند و سوختند و بدریا انداختند و بی نام
و نشان ساختند کما فی اللوامع وغیرها مگر کتاب حضرت امام مجدد که از خزانه مشهد مقدس چون آبحیات از ظلمات بدر آمده
بتوسط صدوقین رواج تمام گرفت ندیدی باید منصفی را درین کتاب نگاه کردن که جناب امام رضا نام خود را دران
درج فرمود و هرچند ضروری نبود مگر تصریح هم نمود که برای هدایت خلق می نویسم حالانکه بر اصول رفضه قلت علم بلکه فرهنگی انجناب
معاذ الله به اصطلاح مجتهد القدر عیانست که بعد از دیدنش خواهی گفت که ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا یعنی نمونه
آن در مسائل دیدی و شنیدی و بمیزان تحقیق علمای رفضه سنجیدی و چون مبلغ علم جناب مجدد خاتمه ائمه ثانیه چنین باشد بسیر
علم فرزند انجناب اولاد الیالش بچه درجه رسیده باشد که ما نقد علیه ذریه گوارش لفقهای سنته که حال شان عنقریب دانستی
میرسد که بعضی از ایشان حتی شیطان الطاق نیز بتمنای همچنین همیکردند که بخوارج ملحق شوند پس حال دو صد امام باقی چه
توان بود و چه حاجت که همه از هزار سال چنان بگرداغ غیبت به اصول فقه علماء از غیبت خبر در رفته اند که نکاح والده معظمه ایشان بر مذهب کیش
بلا بدریشان با امام حسن ثانی در حالت شرک اتفاق افتاده بود و انهم در لشکر خوابی بیداری اتفاقا چنانیکه حضرت رسول خدا هیچ
نپرسید که او مسلمه است یا هنوز مشرکه کما فی حق الیقین وغیره و جناب فاطمه زهرا بعد از چندی تدارک ما فات پرداخت و او را
تلقین عشق و عاشقی و وعده وصل و حال مسلمان ساخت متوهم نشود که این غفلت از جناب پیغمبر خدا به سبیل ندرت و اتفاق
رو داد زیرا که چون خطبه نکاح ریحان خود با شاه زنان مشهور به شهر بانو خواند در انجا نیز چنین غفلت واقع شد حالانکه
مذهب کیش دودمان تروبیر همه را معلوم است که گبر بودند و آتش پرستی دستور ایشان قدیما و جدیدا تراجم بحار الانوار
به بین که درین واقعه هم جناب سیده تدارک ما فات فرمود و تفصیل این مجمل انکه قطب الاقطاب شقفه یعنی راوندی در
احادیث معتبره از جناب باقر العلوم آورده که چون اصحاب کرام بر اقلیم ایران لشکر کشیدند و غالب گشتند دختر یزدجرد
شهریار را که شهر بانو بود و همچنین دختران ملوک ایران را اسیر بروی عمر حاضر آوردند و دختران مدینه مشتاق جمال
شان خصوصا شهر بانو گشته از خانها بیرون برامدند و مسجد نبوی صلی الله علیه و اله از نور جمالش روشن شد عمر خواست
که نقاب از روی وی بردارد و جمالش به بیند پس منع کرد و گفت که سیاه باد روز هرمز که تو دست بدختر کسری دراز کنی عمر خواست
که او را اذیت دهد پس گفت ای کنیز مرا دشنام میدهی امیر المومنین فرمود ای عمر چگونه دانستی که دشنام میدهد بعد این عمر
گفت که او را لغیر دشنام امیر مانع شد و فرمود که بنات ملوک را نباید فروخت هر گاه کافر باشند و باید گفت او را که از
اهل اسلام هر کرا خواهی بشوهری قبول کن و عمر را او از بیت المال بده عمر قبول نمود و اختیار داد تا شهر بانو دست
بر دوش حضرت امام حسین نهاد امیر پرسید چه نام داری جوابداد که جهان شاه جناب امیر ارشاد نمود که نام تو
شهر بانو نهادم گفت این نام خواهر من است و با امام حسین درباره اکرام و محافظت او تاکید کرد و بشارت داد و

که از فرزندی پیدا شود که افضل خلایق باشد پس از تو تا امام سجاد ازو متولد شد. اینکه شنیدی روایت قطب الاقطاب
است که راوی دران جهالت فاروق را بزعم خود ثابت کرد که او این مسئله معلوم نبود که بنات ملوک را چون کافر باشند
نباید فروخت چنانچه جناب امیر فرمود و کذا ثابت کرد پس خریدن دختر قیصر چگونه درست خواهد بود که حضرات ائمه بران کار بستند
و بعد از ان بخواب بیداری نکاح می آورد و نیز راوی تشیع شهربانو را هم ثابت نمود که خلیفه وقت را که غاصب و ظالم
بود از دیدن خویش مانع گردید چون در حجاب اینقدر بود در مسجد شریف چگونه رونق شد و هرگاه نقاب پرده برداشت
از منع عمر مال تشیع و عصمت و عفت او بی توان برد که از مرد بیگانه احتجاب و با جوانان آن سوال و جواب که می آید
و عصمت و عفت می افزاید این روایت چنانکه دانی از مرویات قطب الدین راوندی بود که از جانبی جعفیه و دیگران شده و
بطور دیگر و دران خللی داده اند که حیا از ذکر تمامش مانع است لیکن قوم حیادار میگویند که بعد از اختیار و اذنش عمر رو برو
کرده گفت پیر است خوشم نمی آید چون جناب امیر رو برو آمد پسندید و گفت لیکن فاطمه زهرا از من رنجیده خواهد شد نیز میگویم
که چون بطن مبارکش از کثرت علوم منتفخ بود بخلاف اعضای دیگر حتی که جناب فاطمه زهرا فرمود آنچه فرمود از تشبیه اعضای
بعیرش کمثالی الجیادین صورت مبارکش را چگونه پسندیده باشد و در شریعه زانی و قدر افزائی شهربانو در باب علوم زیاده بر مرتبه
نسبت بحضرت زهرا درین اعتقاد از رفضه مذهبین مزید علاوه بعید باشد سبحان الله باز وقت نوبت امام حسن گفت خوبست لیکن طلاق
بسیار میدهد پس علاوه امام حسین را قبول کرد سبحان الله چه حرف در اسلام میرود و ظاهر کلام امیرالمومنین دلالت بر کفرش دارد
که فرمود دختران پادشاهان را اگر کافر باشند نباید فروخت او حقوق جناب زهرا را درانوقت رعایت کرد و جناب امیر وقت
شهادت آنجناب که بر دست حضرت عمر بگمان قوم بدگهر معاذ الله وقوع پذیرفته زبان را هم نجنبانید صد آفرین بر غیرت
شیعیان اهل بیت که در حق دختر یزدجرد و آتش پرست چه قدر مراعات کردند و درباره جناب امیرالمومنین آن کنایه اختیار
نمودند که ابلغ من التصریح توان گفت فانظر کیف کان عاقبة المنافقین بلکه گفتیم که درانوقت او چه میدانست حقوق جناب
فاطمی را رعایت کرد زیرا که رسول خدا وقت خواستگاری شهربانو امام حسین نور عین خود را همراه داشت او مذهب و دین
او را هیچ نپرسید نه اسلام او را تعلیم و تلقین کرد پس در حالت مجوسیت او را بنکاح حسین فرزند دلبند خود در آورد و در نکاح
امام حسن عسکری مشرکه را پسندید و قد قال الله تعالى ولأمة مؤمنة خير من مشركة ولو أعجبتكم طرفه اینکه چون شهربانو بیدار شد دلش
بلند عاشقی گرفتار بود تا آنکه وقت شب بزیارت جناب خاتون قیامت مشرف شد یعنی دید که تشریف آورده و اسلام عرض نمود
و شهربانو بارشاد خفیف بیادش مسلمان گردید جناب فاطمه او را تسلی بخشید که عنقریب از دست مسلمانان پدرت شکست صحیح
و تو اسیر میشوی بی ذلت و کدورت نزد فرزندم حسین میرسی پس شهربانو حقوق جناب سیده را چون میدانست بر جای خود
نیست قال الله تعالى بل الله يمن عليكم أن هداكم للإيمان پس حق که بود جناب سیده و را بر او بوده نه دیگر برا آنحضرت
و خود از شهربانو بسبب عجلت باد رد فضول بر دوش امام حسین گذاشتن بیرسیده بود تا این قصه را بیان کرده
و گفت چون شوهر من او بود آنگاه بتزویج رسول خدا او را شناختم و مسلم بن معلم الملکوت جاری این قصه را در باب الفیافه خویش
چنان محقق گردانید که زنهار فاروق و غیر او را مثل عثمان و علی دران نباشد و بیانش اینکه مثل فقهای سابق بر نقل

مجلسی در جلاء العیون اینکه جناب امیر والی گردانیده بود بعضی از اصحاب خود را تا او دو دختر شهریار بن شیرویه بن خسرو را نزد آنجناب روانه
کرد پس یکی را بامام حسین بخشید و دیگری را بمحمد پسر ابوبکر صدیق از اول امام زین العابدین پیدا شد و از دوم قاسم جد مادری
امام صادق پس سید آنجناب بر کسری نسبی از اعالی حاصل شد که در خلافت جناب امیر این فتح عظیم رو داد که دختران کسری در قیدی او در آمدند
و حضرت امیر چنانچه عوالم اربعین را می‌پرورید در این تعلیم هم تصرف تمام داشتند بلکه هیچ توسطی هم در میان نبود که این دو شخص
جناب مرتضوی ذکرا نمود بلکه چنانچه با قوام عاد و ثمود بمعجزه لباس تن تنها جهاد فرموده کاران رفقه آن معرکه را دیده و شنوده
در باختند گویا قالب عنصری را تهی ساختند قس علی هذا جهاد ایران و اگر زمانه فاروقی بود بالیقین عیان شد که از دنیا رخت
امیر المؤمنین به نکیر مختصری عذرخواهی در خلافت خود بجا می‌آورد و کارگزاری را بتقدیم میرسانید و انهم از باب قدیم بروری
بود که فاروق در زمان حضرت صلی الله علیه و سلم عهده احتساب در مدینه طیبه داشت و مردم از صولت او می‌ترسیدند
و از دره او می‌لرزیدند ولیکن جائیکه رئیس الکروبین کاری در آسمان نتوانند کرد بدون پروانگی جناب مرتضوی
و ملائکه مقربین اگر بدون اجازتش عملی نمایند خواه بر فلک خواه در زمین غیرت الهی ایشان را خاکستر گرداند کما فی
معجزه البساط عن المحدثین ابوبکر صدیق باشد یا عمر فاروق صاحب احتساب در چه حساب و از عجائب و غرائب آنکه چون حضرات
امیه تابع شریعت غرای جناب سید انبیا بودند حضرت امام زین العابدین بعد از شهادت جناب امام حسین مادر معظمه خود را با علام
آزاد کرده خویش با پدر بزرگوار خود عقد بستند و درین باب عبد الملک ابن مروان خطی نوشت و شکایت این عمل در آن
درج کرده امام سجاد جوابی نوشت رقم فرمود که نیاز بستار دران نمودن چنانچه در وفیات الاعیان است علماء این قوم هم تحقیق نکرده
و لوم امر مشهور و معروف شرعی را خواستند که تبدیل و تغییر کنند تا هفوات مذهب خود را تشیید و مؤکد نمایند چنانچه مشهور کرده‌اند
که زوجه امام بعقد دیگری نمی‌آید شهربانو و لا تنکحوا ازواجه من بعده را واقعه کربلا بود اسپ امام حسین بعد از شهادت آنجناب
سوار شد و اسپ او را بجیحون آنجناب در کربلا در کوه ... در ربود چنانچه در واقعه دیده یا شنیده باشی مجلسی با آنهمه
دعوی تحقیقات آن مقدمه مشهوره را باین روایت بی سر و پا کان لم یکن شیئا می‌گرداند و نمیداند که جهاد امیر تاویل
قرآن مجید بود نه تنزیل چنانچه عنقریب خواهی دانست و آن روایت اینست که عبد الله بن عامر چون خراسان را فتح
کرد دو دختر یزدجرد شهریار ایران گرفته برای عثمان فرستاد یکی را از آن هر دو بامام حسین داد و امام زین العابدین
از وی پیدا شد و او برحمت الهی واصل شد پس یکی از کنیزان امام حسین امام زین العابدین را می‌پرورید و امام او را
مادر میگفت بعد از واقعه کربلا آن کنیز را امام سجاد که او را مادر میفرمود بیکی از شیعیان عقد نمود پس مشهور شد
که حضرت سجاد مادر خود را بمولای خود نکاح فرمود بعد ازین مجلسی بتقدیر الهی بیدار شد و دانست که هر یکی از آن
قوم که بر تاریخ نظر دارند خواهند خندید میگوید که اقوی همین است که شهربانو را در خلافت عمر آوردند و احتمال دارد
که یکی از راویان را اشتباهی پیش آمده که بجای عمر نام عثمان گرفت ولیکن غلط اول که ملا بن معلم الملکوت حارثه
روایت نمود که جناب امیر حریث را والی گردانیده بود و او چنین کار سترگ امر بزرگ بعمل آورد که دو دختر یزدجرد
را نزد جناب مرتضوی فرستاد تا آنجناب تقسیم کرده بر هر دو ... علی بن الحسین و قاسم بن محمد بن ابی بکر متولد شدند

زیاده تر است بسبب آنکه خلافت عمران بخلافت ثالث و قاشیت بخلافت مرتضوی نزدیک تر بود و تا الی حین چون
روایت الفیه جاری و رایج گردید از خلفا و نقل نموده اند پس هرچه از امور بر قول خلفا و لاحق داشته باشد آنرا
بالضرورت باطل باید کرد و در حقیقت و قول جناب مرتضوی اگرچه خلاف بداهت و اجماع پیش آمده باید لوقوع آن
اذعان کردن و توجیهاتی نمودن که مصداق عذر بدتر از گناه بوده باشد چنانچه در طعن الرماح مجتهد الزمانی هم دیده
باشی که امری است مخالف اجماع امت و بر وجه صحیح بود دلش همه عام و خاص الخلایق وارسید و مجتهد الزمانی آن حدیث
را صحیح میگوید و نعوذ بالله من تلک الخرافات وقس علی هذا اسرار ابی بن کعب که از قراء اصحاب کرام است و انکار
قرارت او را پیروی کرده اند بجای عبدالله ابن سلول رئیس المنافقین منته و خرقین الی غیر ذلک مما صدر عن
المجتهد الظلوم الجهول بخالف المعقول والمنقول و چون کلام در اشتباه رواة پدید آمد که باعتراف مجلسی بجای لفظ عمر
لفظ علی آورده مجاهدات فاروقی را مجاهدات مرتضوی گمان بردند و آن جهادات خواه باقلیم شام باشد یا متعلق و
بایران در هم همه متعلق ذات به تفصیل کتاب حروب امیرالمؤمنین بر تاویل قرآن مجید بود و بر شهادت لیاقت آن کفار
منکرین نبوت و قرآن مجید باین از اهل اسلام بودند پس اگر کسی باز رو داشته باشد شبهات و اشتباهات رواة
و حمل کردن امام خطاء احادیث معصومین را بران ببیند باید که کتاب تهذیب الاحکام را و آرد حتی که انهم در تعیین
مقدار آن چیزی گفته که دو شت فرموده بودند و راوی دو رایکی فهمیده و یاد داشته و چون در روایت فدک الحق
میگویند که حدیث را راوی بمعنی غصب دانسته و لفظ را بمعنی آورده گاهی گردن رگهای ایشان نمودار میشود و زبان
تاه تاه میکنند کجا این اشتباهات و کجا روایت بالمعنی فاعتبروا یا اولی النهی بالجمله کار نواصب و دشمنان اجله اهل بیت
و اصحاب امری پس عجیب و مایه تضحیک است زیرا که حضرت امام رضا مجدد دین شیعه در کتاب فقه الرضا که معتمد و متین
رفضه است بکمال اطلاق رواج داده اند آنچه نوشته دلالت بران دارد که امام ممدوح اوائل اصحاب را ماخذ علوم گردانیده
پس چگونه تصور کرده شود که علم آنجناب و علوم جناب امیر برابر باشد چنانکه شیعه بحدیث زبان بمساوات علم حضرت
نبی و وصی قایل شده اند که یکی اند را دریکی و زیادت گنجایش نیست و متاخرین و قدمای برایشند و بعضی علوم جناب
مرتضوی را به علوم مصطفوی را زیاده میدانند و مدلل میکنند کانی لمنا تهیا المرتضویه وانیکه دیدی و شنیدی نسبت
باصحاب بود که لایق آن بودند که امه پیروی شان کنند که وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ ماجرای عجیب و غریب آنکه ملاحده
و زنادقه را که در اضلال و تلبیس مثل زراره و شیطان الطاق انگشت نمای آفاق بودند اینها را نیز از اساتذه
خویش قرار داده اینست حال امام مجدد تا بمتاخرین مقلدین چه رسد پس مجتهد الزمانی که عبارت امام فخرالدین را ذکر
مینماید و مادّه طعن بران می ریزد در حقیقت تار بود چه بر خویش را بر هم می زند که بر زعم شیعه گفته بود که حق اجماع
لازم می آید فکیف که خود در اصول رفضه بر قلت علم دلیلی است روشن چون شیخ در الجمن والبیان انچه شیعیان
درباره فدک مناظره جناب فاطمه آورده دال بر السنت که آنجناب بعد از شنیدن حدیث لا نورث سکوت
تام اختیار کردند و الزام خوردند چنانچه در تالیفات فقیر نقلا عن اصول الشیعه دیدی و در ین مجادله و هم مجادله

دانستی وانچه ازین قسمت وضوح دارد که به یکبه و آیت قرآنی هم احاطه نداشتند و بعد از سکوت والزام آنرا از
جناب امیر معتقدند و اگر این سلسله را خلط در قصه فدک و بیان اغلاط معصومین از دعوی میراث و هبه و وصیت مقررات
آن حرکت هیچ پایانی ندارد ملخص آنکه نقل قول امام رازی مرحوم مجتهد غالی و امثال او را از معاصرین پامال میکنند
هیچ اعتراضی بر فخر المتکلمین وارد نمیشود چه زیاده برین نیست که متاخرین ائمه در تبحر مانند قدمای خویش نبوده اند
و این سخن چندان بعید از عقل و گلوسوز نتواند زیرا که قومی باشند و علوم شان چندان مساوی باشد که دانستی که بتفاوت
دیگر آنچه بنا شده مستبعدی نماید و کمی و بیشی علوم ایشان البته مستغرب نیست بلی این امر رگ جان و ایمان را می خراشد
که در کتب دین و ایمان خویش جهالت بجناب پیغمبر را درج کردند و نقض عهد و دروغی را برای آنجناب در کافی
وغیره افزودند و بصحت رسانیدند فاین ندامون ذاک کجا گفتگوی حضرت سیدة النسا نزد ما که تعلق بتخصیص و تعمیم آیت
و حدیث دارد و پیشه مجتهدین است و کجا مرتبه جهل و سلب ایمان از وحی و قار تخطی و خلاف آن نمودن و بکره جبار
فاروق او سخن وا ابن البسوی خود کشیدن الی غیر ذلک مما لا یتناهی والحمد لله که کلام امام رازی دلالت بر تجهیل
ندارد و لیکن در معنی آن اینقدر مسلم است که ائمه کو جناب تبحر نداشتند چنانکه قدما و شافعی وغیره او را حاصل بود و از تجا
است که مجتهد نیز همین معنی اضافی فهمیده و هرگاه کتاب امام رضا را تتبع کنی افتخار مفسر مانند بر شافعی که محمد بن ادریس
مطلبی بود معهذا اگر کتب اصول رفضه برکشائی عیان تواند شد که در همین استبعادی نباید کرد که در قرآن اول
بعضی از اوائل اصحاب حکم حیرتی میدانستند و اجله نمیدانستند و انچه اضافی سبب استبعادی نیست مگر نمی بینی که
شیخ المفلین در تهذیب آورده که حضرت امیر که نفس رسول مقبول بود مسئله نقض وضو نمیدانست الا بتحمید تقبیل یعنی
توسیط مقداد که شبهه او گاهی نبود و زبانی بقول او و کاغذ اوات ائمه هدی مرد لیست و انهم بعد از نکاح آنجناب بحضرت
زهرا و مرور مدت بیان که تقریبا سی سال از عمر شریف گذشته باشد و در حصول علوم لدنی نظر بانچه ثقات رحین
کلینی وغیر ایشان منقح کرده اند هیچ کسی کلامی نتواند کرد و آنچنانکه سلسله امامت حضرت امام نرگسی است
که اگر در پابلقا نخنده بنا بهمین قرآن المجید تلاوت میفرمایند چنانچه از تصریح ثقاتی ظاهر است که قرآن هنوز
است و بهمین ترتیب چنانچه این رئیس علمای قوم در جواب مسائل طرابلسیه تحقیق کرده پس البته اگر پایه
انصاف درمیان باشد مرهون احسان جامعین نشدند و اگر قرآن مجید اهل بیت میخوانند لاجرم
مسئله را هنوز بعد هزار سال تقریبا ندانستند زیرا که آن نسخه منسوخ التلاوت است بفتوای جد امجدش یعنی
امام صادق علی ما روی ثقة الاسلام عندهم فی الکافی و علت این امر آنکه هنوز وقتش نرسیده زیرا که موقوف
است بر ظهور امام نرگسی در جهانی و اگر شاید حکمی جدید قرار رسیده مخالفت آنچه امام صادق فرموده بودند پس
این گل دیگر شگفت یعنی عیان شد که ائمه هدی شرائع جداگانه داشتند و مانع این شریعت بودند
لیکن چه لطف و چه فایده که شیعه خود را در آن بلاد نتوانند رسید و این سیر و تماشا نتوانند دید چه جای
سنیان خوبی آن بود و لطافت که ما هم همراه معاصرین پیر فتیم و غنچه از دل میکشادیم و آن گلزار و بهار را

میدید کم سے بیار عمر اوقات دوستدار انست * چه خاک کنند حضرار عمر جاودان تنها * دل ببالی بر آن چمن بالد اگر
باغبان همه مستعد و بوستان تنها * یعنی بهار ایام نرگسی ریحانی سوسنی و درین بهار حیرت را چنان مدهوش گردیدند که احوال
خود حسابی برنگرفتند که در غیبت امیر المؤمنین تا انتها اهلبیت را نمی خوانند و ظهور و غیبت را نمیدانند و لقد اجاد والقائل حیث
باتال سے حسن گل و رخ چنان بر در شبنم نوشش * گر تمیز میدهی خورشید بروی دوشش * بالجمله کلام رازی چنین نیست
که مورد غیظ و غضب مجتهد شود و برای او مفید افتد افسوس اینست که کتب مذهب شیعه در آن وقت متداول نبود بلکه پائی
نمیشنید ورنه تعجبش از یکی به بسیاری میرسید اگر خواص ائمه را در کتب شیعه عموماً و خصوصاً میدید و باستفاضه و
شهرت می شنید که هر امام تسدید روح اعظم همراه دارد و اسم اعظم زیاده از پیغمبران میداند و تصرف بر عوالم اربعین
او را حاصل است و لوح محفوظ بر روی مبارکش گشاده و جمیع علوم کلیاتها و جزئیاتها در عمود نوری پیش او آماده
و با انهمه اسباب خیرها در زوایای خمول نشستن و برای اقامت امور دینی هنوز بر نخاستن و هرگاه با انهمه تحصیل
و تکفیر اجله اهلبیت معاذ الله شیعه تبرائیه که رئیس الشان مجتهد الزمانی است متمسک باشند بحبل متین محبت اهلبیت ما و
اهلسنت که میر و شیعه اولی باشیم جمیع اهلبیت نبوی را دوست داریم و هر یکی را درجه بدرجه ستایش کنیم و هر امام
را موافق واقع بستائیم و ایشان را از تهمتهای رفضه پاک و صاف دانیم چرا متشبث باذیال مقدسه ائمه عترت و دوال
نباشیم ولیکن میر کجا چشم انصاف کور باشد چه چاره است بلکه جای استشاره نه مقام افتخار علاوه آنکه مجتهد پنداشته که هر که علمش زیاده باشد
فضلیت خدا است بجانب اوست حالانکه چنان نیست که او پنداشته بلی کثرت علم نیز از اسباب اوست و اگر مدار
افضلیت فقط کثرت علم بودی بر حضرت موسی چرا عتاب آمدی چون برای نفس خویش پنداشت که من اعلم
بنی اسرائیل ام و چرا مامور بسفر و تعلم گشتی و درین معنی اشتباه نیست که حضرت موسی افضل بود از حضرت
خضر و جمیع معاصرین خود کما لا یخفی و نیز علم حضرت جبرئیل زیاده تر است از علم حضرات انبیا و رسل متعلق
شرائع حتی حضرت رسالت مآب که موصول است از ایشان نزد رفضه نیز ختم که در آغاز جمهور ایشان بکاسه لیس
معتزله اعتقاد افضلیت ملائکه داشتند باز قائل شدند با فضلیت انبیا تا نوبت اینجا رسید که متاخرین ائمه
نیز از جمیع انبیای متقدمین افضل اند کما فی تفسیر الکبیر والتحفة والصوارم علی الترتیب قوله اما طعن او به سیاه پوشی
پس ناشی از سیاه درونی و تیره باطنی است الخ اقول سیاه پوشان و دنیا خوران و دین فروشان و تیره
باطن و فتاک و ماجن آن قوم سطوه اند که در کتب دینیه خودشان نوشته اند که نور شاه ولایت در زمان خلفاء که
اهلبیت مبدل شد بظلمت و ما میگوئیم که بجهت اعانت خلفا و تدابیر مهمات دینی نور حضرت یعسوب المتقین در ترقی
مصداق نور علی نور بود و امت محمدی آیت کریمه وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ درباره پیشوایان کفار میدانند و رفضه
سیه کار و تیره درون در مجلد سیزدهم از بحار آیت مذکوره را برای جناب شیخین نیران و نور درخشان روایت
میکنند و عجیب مصیبت بلفظ مذکور اشاره میکنند بکر فیان هیو فاسقین رفضه اشقیا موجد طور سمعه و ریا
که بنیش و ترجیح مجلسی ارباب نفاق و تقیه بوده اند کما نقلنا سابقاً که دوازده هزار دفتر و اولیا از متصل متواتر

فرستادند و جناب امام حسین را از مدینهٔ طیبه طلبیدند و حق مهمانداری چنان ادا کردند که تا امروز این قصه
در جهٔ زبان بر صغیر و کبیر است بلکه به دلالت مقتل ابومخنف عمدة الاخبار رسیدن نزد جناب امام حسین صد هزار [illegible]
و بیست پنجهزار نامه کوفیه نامه جمع شد که ابن طاوس میگوید که در روزی شش صد عرضی رسید وقس علی هذا
و چون اسیران اهلبیت در کوفه رسیدند ایشان بلباس سیاه که زاغ و زغن ازان شرمنده باشند سینه
کوبی و ماتمداری بجا می آوردند تا اهل بیت حضرت سید الشهداء لعنت و نفرین ایشان بدین عبارت
بیان کردند که چون شما سوگواری و ماتمداری می نمائید باری نشان دهید که آنها کیستند که ما را قتل
نموده‌اند و موجب چنین مصائب گردیدند پس مجیب مصیب بدین حدیث و مانند آن اشاره میکنند ذهن
سلیم رفضه سیاه درون را کجا حاصل است تا مدعای او مجتهد بفهمد در و بیراه انصاف نهد ع نکتها هست
ولی محرم اسرار کجاست و از عبارتش قیدی که مانع از تعمیم باشد یافته نمیشود بلکه هم بیر قیدهای رفضه که
چنین احسانات به اهلبیت نمودند صدق آن اولی و انسب و مطابق واقع است که مقصود شان همین بود
که تخم سادات رفیع الدرجات باقی نماند و متاخرین نیز که مصداق علی آثارهم یهرعون اند درجه شمول دارد
و مدعا اینست که اگر اتفاق بر زبان سابقین و لاحقین لفظ شهادت جاری شده و میشود عمداً از خوف
اهلسنت و خوشامدشان خواهد بود و خوف رفضه قبل ازین زیاده تر بود کما لا یخفی وقس علی هذا ناگوار بودن
بقای نسل مذکور که فیه مطهر دین را که چنان ظلم روا داشتند پس چگونه بقا را میخواستند والبته تابع منافق
منافق است نه مخلص پس حکم مذکور برای همه خواهد بود ببین که مامون بعد از ان چه کرد همین میخواست
کسی باقی نماند وقس علی هذا ملوک ایران که میخواهند که شخصین ریاست باقی مانند و از کتب اهل تحقیق خبردار
دانستی که غیر از روزه برای روز عاشورا امری محقق نیست و انصاف بکن که چون محدثین با چنین حکم کردند
پس احتمال عید از ما مردم کلته بر خاسته که روزه عید هم که جمع نمی شود داری احتمال عید برای شیعه باقی
ماند که یقین حرمت روزه و بر سر دارید و بر امام صادق افترا کردند هر که روزه دارد حشر او همراه ابن
مرجانه دشمن خواهد بود کما فی واقعات کربلا و هم میگویند که اهل سنت قایل بروزه اند خود دانند که چون طعن بر
ایجاد عید بود در روزه در عید حرام است پس طعن مذکور بر که میرسد فاعتبروا یا اولی الابصار و از لباس عباسیان
که سیاه بود لازم نیاید که سیاه پوشی سنت هست بدون دلیل پس از کجا ثابت کرده که هر چه را عباسیه
بعمل آوردند سنت باشد و مرتبه استحباب دارد و این قول را بدون دلیل کسی اعتنا نتواند کرد حالانکه
در کتب شیعه از ائمه هدی مروی است که لباس اهل سیاه نار است پس الزام محقق شد و مجتهد دلیلی قائم نکرد
که هر چه صدور یافته از خلفای عباسیه بدرجه استحسان میرسد و اگر تفصیل شد و بست شریعت مطهره
میخواهی و حجت الزامی را تمنا داری در تفاسیر خویش با احادیث حضرت رسالت پناهی متوجه شو که ثقة الاسلام
در کافی با ظهار صاحب صافی از امام صادق علیه السلام آورده که چون مکه معظمه مفتوح شد مردان بیعت حضرت

خفرت شد تا بار نوبت زنان رسید و آیت کریمه فرود آمد یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا جَاءَکَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَکَ
عَلٰی اَنْ لَا یُشْرِکْنَ بِاللّٰهِ شَیْئًا وَلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِیْنَ وَلَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَاْتِیْنَ بِبُهْتَانٍ
یَفْتَرِیْنَهٗ بَیْنَ اَیْدِیْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ وَلَا یَعْصِیْنَکَ فِیْ مَعْرُوْفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ
اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ هندیان گفت که اما الولد پس پروردیم در حالت صغر کشتیم ایشان را چون بزرگ شدند ام حکیم دختر حارث
بن هشام آن زن عکرمه پسر ابوجهل بود پرسید یا رسول الله این امر معروف را بیان فرما که خدا ما را فرمود که عصیان تو
در آن نکنیم حضرت فرمود که طپانچه بر روی خود مزن و روی مخراش و موی مکن و گریبان مدر و لباس سیاه مپوش و در
گریه مخروش پس برین عهد بیعت کردند و استاد کلینی درین باب اینهم افزوده که نزد قبر ایستاده مشو و نیز
در کتب شیعه موافق اهلسنت مرویست که سه روز برای مقیم عزاداری عموما مقرر است و برای مسافر فقط تا روزی که
که خبر موتش در آن برسد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین عهد از زنان گرفته که کم عقل و کثیر الجزع
می باشند و عادت ایشان گریستن است و تعویل و تپور و امثالش پس مردان بالطریق اولی کما لا یخفی و متواتر
در روایات شیعه و سنی به بیان واقعه کربلا مصلی وصیت حضرت امام حسین سید الشهدا دیده باشی که بار بار فرمود
که درین مصیبت ازین امور احتراز باید کردن لیکن مجرد گریستن را منع نمیکنم و چون این حدیث جامع این احکام
است و حال سواد الباس بهتر از آن معلوم شد حاجت بدلیلی دیگر نماند والحمد لله اما آنکه از کلام شیخ جلال الدین
معلوم میشود مخصوص بودن خلافت بخلفای عباسیه پس آنچه متعلق بدان بود قبل ازین چنانکه باید درین بحث
و امثالش مفصل گذشت هر که مشتاق باشد در آنجا نگاه فرماید اعاده اش جا بجا ضرور نمی نماید حالا برای فهمانیدن
مجتهد آنچه ذکرش ضرور نبود انهم بعمل آمد چنانچه در بعضی از مقامات معرفت بحث نبود از خیال حضرت ابراهیم خلیل هم
بخیال آن گفتنی که شاید مجتهد که در مناظره حواس خود گم میکند هر چه ناگفتنی باشد هم میگوید ذکر ابراهیم فرزند دلبند حضرت
ختم رسالت نیز بعمل آمد تا مختفی برای او باقی نماند قس علی هذا پس بر ما قبل حواله کردم و هر گاه الزاما و تحقیقا بدرجه
بدایت اولی رسانده ام که آنچه شیعه از سوفاییها و دعا و ذکر الحبیب کنند کسی از اشقیا چنان نکرد والبته جای نسبت
که گفته شود که سیه پوشی و ماتمداری فقط بملاحظه آنست که امام ادم ثانی یعنی حضرت سجاد درین سلسله چرا باقی
ماند که این وجه برای شان و خلعت شان می رسید به عینی که بیرد تعالی در صوارم بجای خود ثابت کرده که
مامون بجهت اغراض تشییع امام رضا را بدان الحاج و تقاضا طلبید که همه کس میدانند و در کتابها این قصه را
مخصوصا میخوانند که بر آن امام سفر از مدینه بسوی مامون مصیبتی عظیم بود که بمجلس مبادا و هم از جهت فراغ خاطر
بوطن و هم حضورش بزیادت جد امجد خویشتن معهذا آنجناب را انهم معلوم بود که نوبت بزهر خواهد رسید و بعد از آن
با ظهار مجلسی و غیره گفتگو شروع شد در قبول حکومت و کامرانی که ناگزیر ست اختیار کرد لیکن امام رضا باظهار رنجیده
ناچار شده ولایت عهد را قبول کرد چنانچه کرفیه اش بر طرف جوشیدند و هزار طالب لقا ضعفا جناب سید الشهدا از
کوفه باعث گردیدند و چنان خدمت بجا آوردند که مجلسی از کفر هم چنین خدمت امیر را تواند کرد قس علی هذا

بجهت افراط تشیع حضرت امام رضا را از دست خود خلل نمود باز ماتمداری لعل آورده متوجه شد بقتل حضرت امام محمد تقی
پس درست شد که ماتمداری و سوگواری فقط برای ابقای این نسل ملاعین بود که قدمای شان باین کفر و نفاق را
ایجاد کرده و خلف شان برآن میرفتند لاجرم مجیب عجیب بمقتضای محاوره قرآنی و فریقاً یقتلون گفت که بجهت ابقای
نسل ملعونین این جوش و خروش و سیاه پوشی و ماتم داری میکنند و تقلید سلف خویش مینمایند بالجمله مجتهد رولی نمود درین
و بنابهمین امر محصور بسیدانند که هرچه سنی گوید باید کرد اگر کلمه طیبه باشد من بعد از خرافات مجتهد مضمون تازه ترمایه شنید که
از تفضیح مذهب نمود که هر روز و شب در ترقی است زنهار ترا نه لیشنیده ترانه واقعه احد و غیره که نحو ترین وجوه درین مجلد
هم بیان شد که موجب سوال از مذهب شیعه و سبب نکوهش و لعن این ایشان است باردیگر شروع کرد و بسبب جهل مرکب که بر
مجتهد محیط گشته ندانست که رفضه چند کس را در چند هزار صحابی برگزیده اند که رکن اول سلمان است و رکن چهارم مقداد است و چون ل
هر دو بلکه دیگران نیز همراه جناب امیر بودند وقتیکه آنجناب بر بساط ابر همراه این رفقا سوار شد پس بصحبت شریف
سیرهای عجیب تماشای غریب را مشاهده میکردند و در کمال التذاذ بودند و هرگاه با قوم عاد تلاقی رو داد و معنی فلما تراءی
الجمعان نمودار شد و جناب امیر ایشان را باسلام دعوت فرمود کسی از ایشان توفیق نیافت که بر مخالفت جناب مرتضوی
بپردازد پس آنجناب تنها بمقابله شان قیام فرمود و دمار از ایشان برآورده و دریای خون جاری نمود طرفه اینکه
معنی مقاتله کجا صورت نبست که ایشان واقعه را نتوانستند دید و حال ایشان چندان متغیر بود که طیر ارواح
ایشان پرواز نماید و اگر حضرت امیر در عین جهاد برای استمالت ایشان مراجعت نمیکرد و دست مبارک بر سینه های
ایشان که بعضی بشصت سال رسیده بودند و بعضی از سه صد سال میخا ور کرده بودند نمیمالید مشقت کفن و دفن ایشان را
نیز بر حضرت امیر می افتاد پس ایشان را تسلی داده و دست مبارک بر سینه بعضی نهاده باز بقیه قوم عاد را اسیر و زیر
گردانید و کسی از ایشان رفیق نشد و بنده میگویم که در مبادی خلافت صدیق هر روز این قوم جو فروش گندم نما
بر اصول رفض نفاق بهمت بر میان جان می بستند و عهد و میثاق را فردای آن می شکستند تا آنکه تیر زده از
بالان اخلاق تشنیع علی رؤس الاشهاد این قوم روباه سیرت را لعنت فرمود چنانچه در جلد اول کما ینبغی در
گذشت و از اینجاست که آنجناب از وجود و عدم شان حسابی بر نداشت و ایشان را برابر پشه نه پنداشت
و مانند پیران نابالغ انگاشت و دانست که من جرب المجرب حلت به الندامه و هرچند آدمی مدنی الطبع و محتاج
بمشارکت و تعاون است هیچ مددی از ایشان نگرفت زیرا که قطع نظر از آنچه ایشان مصدر امور مذکوره گردیدند
آنانکه مثل عمار و مقداد همراه رسول خدا در مشاهده مشرف بودند در عین کارزار و اشتعال نوایر پیکار حضرت سید ابرار
بدست دشمنان خونخوار سپرده مصداق تولی ادبار میشدند و فرار می آوردند و از وعید ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار نمی اندیشیدند راست گفته اند حکمای ملت اسلامی که ع آدمی را زبان نصیحت کرده جو زبلی مهر است عاری
بجای آغاز مصراع اول لفظ مجتهد میخوانم و بغایت الی وزن از جهت سبکساری دیگر هم نمی شود حیف باشد که این همه اصول رجیم
خویش در کتابهای عیبنده باز ترا این مطاعن را از سر میکرد و اندر هیچ کسی را نمی پذیرد و می نویسد آنچه برا او بافحش و جوه منقلب

می گردد که پس بذل المرء النفیس علی نفسه حبیب خود و پیروان خود را بر دیگران می بندد چه کسانیکه جناب سید سرور
عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند البته کاره از ابقاء حیات آنجناب و اولاد امجادش
بوده اند و کذا من تبعهم و اقتفی آثارهم و ان کانوا یریدون معجزة البیاء و کانوا فی ازعد عیش و نشاط رسیدیم بجانشینیه
که در مقام جناب مجتهد العام مزید تحقیق خود را دران درج نموده اند و الفاظش چنانچه دیدی اینست فخر رازی که از
اعاظم علمای اهل سنت و ملقب امام است در تفسیر کبیر می فرماید و من المنهزمین عمر الا انه لم یکن من اول المنهزمین
و لم یبعد بل ثبت علی الجبل الی ان صعد النبی صلی الله علیه و سلم و منهم ایضا عثمان مع رجلین من الانصار فقال
لهما سعد و عقبه انهزموا حتی بلغوا موضعا بعیدا ثم رجعوا بعد ثلثة ایام فقال لهم النبی صلی الله علیه و سلم لقد ذهبتم فیها و اهنا
بعراضیه بدانکه از صحیح بخاری چنان واضح میشود که عمر رضی الله عنه در صحبت شریف ماند زیرا که صاحب بذل القود
فی سنی النبوة خبری نویسد عن نقلا الروایات آنچه دلالت بر ابقای ایشان برفاقت حضرت صلی الله علیه و سلم
دارد دوام عقلی است که در واقعه احد رئیس مشرکین بعد از ابوجهل ابوسفیان بود و چون آوازه قتل جناب پیغمبر
بلند شد البته مقصود اصلی او و بشارت قلبی او تحقیق این امر بوده است پس برای ادراک شهادت حضرت خود بجا داد
متوجه شد و ایشان را بعد از تحقیق همراه حضرت یافت اگرچه از خاموشی اصحاب وقتیکه پرسید از حال حضرت شادان
و فرحان گشته بود که حضرت شهید شد چنانچه می آید و عرفی است که چون در الوقت فاروق رفیق حضرت بود پس
بعد از آنکه مسلمانان رجوع کردند و بحرب شدید چه کفار غالب گشتند و او خود هجوم کفار را از مقابله حضرت پریشان گردید
کما هو مروی فی الکتب چرا شریک نخواهد بود و این امر مثل بدیهی است کما لا یخفی و هرگاه بصحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب
سیر و تواریخ رجوع کنی خواهی یافت که محدثین و ارباب سیر و مورخین می نویسند که از جمله جماعت ثابت قدم مخلصین
منقطعین بودند و چون ابن قمیه ضرب شمشیر بر حضرت زد و شهرت یافت که حضرت را شهید کرده ابوسفیان برای تحقیق
در رسید تا دریابد که حضرت صلی الله علیه و سلم زنده است یا شهادت یافت پس سوال از حال شریف و لفظا این بود افی القوم
محمد حضرت بیاران خود فرمود جوابی بدهید پس از حال ابوبکر پرسید که افی القوم ابن ابی قحافه پس همه خاموش گشتند
و جوابی ندادند و سوال او ثالثا از عمر بن الخطاب خاصته بود که افی القوم عمر بن الخطاب درین وقت هم کسی جوابی نداد
پس ابوسفیان گفت البته اینهمه کشته شدند چه اگر کسی می بود البته جواب میداد الکا عمر بیقرار شد و باواز بلند گفت ای ابوسفیان
راکه در دروغ گفتی ای دشمن خدا حق تعالی اینهمه را البقیه حیات گذاشته برای کشتن تو ابوسفیان هیچ جیمی که به هبل نام داشت
شروع کرد اعل هبل حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که جوابش بدهید پرسیدند چه جواب گوییم حضرت تعلیم نمود که الله
اعلی و اجل ابوسفیان در جواب گفت لنا العزی و لا عزی لکم یعنی برای اعانت ما عزی موجود است و برای شما
مددگار نیست حضرت فرمود جواب بدهید پرسیدند چه جواب دهیم فرمود بگویید که الله مولنا و لا مولی لکم یعنی خدای
عزوجل ناصر ماست و برای شما فتح دهنده و نصرت کننده نیست و این کتابی است در ضبط احوال مقدس که
از کتب معتبره جمع کرده و اگر تفصیل این قصه زیاده تر می خواهی پس بدانکه مقصود

بازات برای کفاران بود که حضرت را کشت نکه درین ابای ایشان تراحکم الهی برهم فرود و لرد پسر ابو سفیان بزرگ
چشم زخم بر لشکر اسلام افتاد و حضرت چشم برداشت غیر از شکستن دندان از ربا عیه زبیر بن لرز حاضر بسیار کرد چون
ابن قمیه سنگی بروی مبارک زد حلقه خود در رخسار شریفش داخل شد و سعد بن سعد علیهم السلام رسید و دیرین گفت اصحاب
التماس کردند که یا رسول الله وقت دعا بر قوم کفار است که ترا اذیت داده و دندان شکستند پس فرمود حضرت دعا
نمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون یا خدا را هدایت بکن قوم مرا که ایشان جاهل اند و این امر چنان نیست که دیگر کتاب
باشد و تسویل قبایل مادران راهی بود ملتفت صحبت نیک دل و پاک نهاد مانند اهل ریا و سمعه از کرده منافق
واقعه را همین طور نقل نمایند در سوخ قلبی و ثبات قدمی برای شیخین مطعون فیه قال ابو سفیان و فاروق
روایت نمایند و تاکیدات جناب ایزدی را در حق اصحاب تتبع و تحقیق می آرند هفوات قوم عیند را بایدید
که این روایات صحیحه را گذاشته بکتب دیگر که التزام صحت دران نیست توجه مینمودند لیس العجبی از ورع شیعه
روایتی تجسس کنند که جوابش در کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد التمام تفصیل مذکور است و تازه تر آنکه
در انهم ثبات اقدام شیخین مردی لنعیمه قبل و قال حضرت عمر با ابو سفیان دانهم از ان بدلالت آن کلمات نزد اهل فهم
ظاهر و باهر که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم در مساعی انتشیر غیظ و غضب عداوت و حسد چنانکه با صدیق
و فاروق داشتند با کسی نداشتند بر اینها سیکه ایشان را در عداوت انجاب بود با این قدیم بود و انچه در اصول
منقول و معقول پیرایه تحقیق و دریوشیده غیر ازین نیست که تعارض و مخالفت فرع تا کجا نوشته اند چنانچه اعتراف
مجتهد الزمانی در صورت حدیثه بجا بجا موجود است پس ترجیح برای روایات صحاح البته حاصل است تکلیف کرده
مثال این بزرگان اهتمام رفعه معلوم است از ش و مجد ایشان نیز قبول است چنانچه ابن سبا العین بمال از در
که حدیث مذهب سبعه بود و دیگران هم برای ترویج مذهب رفض چها مساعی که نمودند و اگر قصه اهل کتاب
در مثنوی مولوی معنوی معلوم نشده میگفتند که نظیرش را در دنیا قصه های باستانی نشان باید داد
الحمد لله که آن کتب منظوره مستفاد نمیگشت چه جای آن که خود حق تعالی فرماید انچه دلالت بیان داشته
باشد که حال بر شیمه حاسدین از کفار و منافقین کمتر نیست قال تعالی لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ و قس علی هذا
در تفاسیر که از ان زنهار بطریق صحیح ثابت نشده که این بزرگان حضرت را دران معرکه گذاشته و بفرار رسیده
باشند و از کتب معتمده انهم عیان شده که سبب واقعه چنان بود که حضرت را نشناختند و دیدند که دران
صدمات بر زمین افتاد و اول کسیکه شناخت کعب بن مالک بود که بجرد دیدن آن نعمت غیر مترقبه مردم
شده را آواز داد که اینک حضرت پیمبر بعنایت ایزدی موجود است تا جمع شدند و دیدند که ابوبکر و عمر و علی
و جماعتی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم همراه حضرت اند و در مجاهدات و سعی و تحصیل مثوبات
یعنی مصروف اند و اگر در تمام اسامی کتب را ضبط کنم موجب تطویل شود و چه سکی لفظی عبارات
کمالا یخفی و اگر گویند که نام در تفسیر نگرفته اند پس عیان نشد که کجا رفته بود و کو هم چنانچه عبارت

از کلینی و ساطین مذهب رفضه رونق افزوده‌اند و درین مقام اگر از اقوال فقهای جعفریه شنیدن باشد پس گوش
دل بشنو که صریح است در آنکه جماعت متفرقین از جنبت فوج کفار که از عقب هجوم کرده محیط گشتند پس مفر نشدند
زیرا که از نص قرآنی چنان ظاهر میشود که هرگاه نوبت مخالفت از تضعیف بگذرد یقین هلاک رو دهد باهل
اسلام رو تابند کبیره نیست به این صاحب تحفه قدس سره العزیز از ابو القاسم قمی صاحب شرایع
چه می نویسد چه نقل مینماید باز سیفر باید که درینجا همین صورت بود زیرا که در گذرگاه تنگ از هر دو طرف
زیر زخم سهام مشرکین آمده بودند هر گریز تا انها خطا نمیکرد ناچار عقب بازگشتند تا کفار در میدان
برایند یا از راه فراخ حمله نمایند بعد درین مقام حال پریشان گوئی و سراسیمگی مجتهد الزمانی باید دید در بعضی
از افادات که بدست خود نوشته و بمطالعه بنده در آمده و من خط او را می شناسم زیرا که رقعات بخط
او در معاملات آمد و رفت کتب که بتوسط احباب فقیر بود نزد من موجود و در حقیقت آن افادات حرکات
بسمل مکند نسم الله توان گفت می نویسد که فی التفسیر الکبیر المسئلة الثانیة قوله ان یکن منکم عشرون صابرون
یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا حاصله وجوب ثبات الواحد فی مقابلة العشرة
فما الفائدة فی العدول عن هذه اللفظة الوجیزة الی تلک الکلمة الطویلة وجوابه ان هذا الکلام انما ورد علی وفق
الواقعة وکان الرسول علیه السلام یبعث السرایا والغالب ان تلک السرایا ما کان ینتقص عددها عن العشرین
وما کان تزید عن المائة فلهذا المعنی ذکر الله تعالی هذین العددین خلاصه آنکه این کریمه و کریمه ناسخه آن درباره
حکم سرایا مبعوث وارد شده و حکم ما نحن فیه یعنی صورت حضور نبی یا امام در صف جهاد در آن مذکور نیست تا کلام ما باینها تعلق یابد و چگونه
عاقلی توهم می تواند نمود که در وقتیکه رسول خدا بنفس نفیس شریک معرکه قتال بوده باشند فرار یاران آنحضرت از ایشان اگر داشته
باید توان نمود سبحان الله ببینید نقش بکری ملاحظه کردنیست که در هر دو تاویل توجیه فرار صحابه کبار چه قدر چنان بیهوش شده که در
اعتراض بر پیغمبر خدا گشاده یعنی صحابه که فرار کردند امر واجب یا مستحب را بجا آوردند و پیغمبر خدا خلاف حکم نص قرآنی نموده
اختیار فرار بر قرار کرده و مخالف امر الهی شده مستحق عقاب العیاذ بالله شدند تا حق پاس حق صحابه بامر
می باید که بپاس آنها جناب رسالت مآب را عاصی قرار دهند فلا الفعل و همین جا گفته بر لفظ حلت لما له در بعضی
فتاوای اهل سنت هم مثل الخیار مختصر نافع و شرایع آورده و مذکور است و بنده عبارته قال محمد رح لا احب للرجل
من المسلمین به قوة القتال ان یفر من رجلین المشرکین ولا باس ان یفر من ثلثة او اکثر واعلم ان فی الابتداء کان
لا یحل للمسلم الواحد الفرار من العشرة من المشرکین وکان یلزمه الثبات علی ذلک علی ما قال الله تعالی
ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا ثم خفف الله تعالی بقوله
الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا قال شیخ الاسلام ان الواحد لا یفر من الاثنین اذا کان له سلاح اما اذا
کان لا سلاح معه فلا باس بان یفر منهما حتی الی المصیر ملقیا نفسه فی التهلکة والیه اشار محمد رح فی الکتاب حیث قال لا احب للرجل
المسلمین مع قوة القتال ان یفر من رجلین من المشرکین انتهی چون این مسئله متفق علیه است و اختصاصی

باشیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس ناصب نقل چرا میگوید که صحابه کبار که قرار نموده بودند موافق
مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب نموده بودند خدا و بعض صحابه و اهل بیت که بر قرار ماندند عاصی و عاصی
و مرتکب امر حرام باکرده شدند این چه و در افضلیت صحابه ابلغ است فلا تغفل خلاصه آنکه از جائیکه پیغمبر خدا بنفس
نفیس حاضر بوده باشد و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها گذاشته فرار
یاران از انجا مستحب یا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بر مفاد ما من عام الا و قد خص مخصوص است
باعدای حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف اللبیب باید دانست که این هفوات تعلق دارد
با دراینکه مجتهد ما در جواب جمع میکند برای رد مکتوب بهیجه و امر شد و لهذا بر عبارات رساله قدیمه
که حالش مفصلاً در دیباچه کتاب دانستی و درین کلام نیز بنده را نظر است ببیانش آنکه چون فقهای این شهر بو
که ما اصحاب سید ابرار صلی الله علیه وسلم یعنی مهاجرین و انصار که امت حقیقی بودند چنانچه سارعین کلینی مثل
خلیل قزوینی بیان کرده اند ارتداد آن پاک میشود و عزت و ناموس حضرت مقداد و عمار باقی می ماند که بالیقین
در واقعه احد شریک بودند و بدلالت کتاب علل الشرایع و تالیفات قدمای شیعه و باقر مجلسی این ارکان
امامیه متزلزل شدند و رو بفرار نهادند و باقی نماندند مگر جناب امیر و مروان بن البته جناب مجتهد الزمانی نیز افادت
دشمنی اصحاب رسالت مآب شدند خصوصاً دشمن ارکان دین و مذهب خود که قطع نظر از نص قرآن مبنی از احادیث
جعفریه پیداست که مهاجرین مصداق آیات بینات قرآنی هستند از انجمله آیت یرثون الفردوس که اهل ایمان و
اخلاص ایشان از آن به ثبوت می پیوندد و البته هر که در عیب جوئی ایشان نشد از دائره عدالت خارج گردد
بلکه اگر کتب شیعه را تصفح کنی مثل کتاب جامع الاخبار بنص نبوی خواهی دانست که محرر این عبارات لائق
ضرب و ... پس مجتهد درین تقریر تیشه بپای خود می زند و اصل نخلت خویش را می کند چنانکه
شیخ در بوستان میگوید • یکی بر سر شاخ دین می برید • خداوند دهقان نگه کرد و دید • بگفتا که این
مرد بد میکند • نه با من که با نفس خود میکند • زیرا که بودن رسول خدا درین غزوه باجماع فریقین ثابت
است و همچنین شرکت مقداد و عمار از اجماعیات ایشان و آنفاً و سابقاً از کتب معتمده شیعه بوضوح انجامید
که غیر از جناب مرتضوی کسی از مردان در واقعه احد باقی نماند پس ارکان شیعه حضرت را درین معرکه
که بدست دشمنان خونخوار گذاشتند تا آنکه صدمه عظیم بحضرت سید انس و جان بخلاف روزهای دیگر رسید
و نفاق ارکان امامیه آنروز چنان بظهور پیوست که آفتاب در گنبد آسمان روشن گردید حالیا انصاف بدست
ناظرین است که رخنه را درست بود و نطاق همت بر میان جان بستن و در پی ترتیب انمطاعن گردیدن و ...
در حواس شان رسوخ نیافت که اکثر از بعد ارکان ایشان که از چار صد هزار صحابی منتخب شده بودند منافق
شدند که اگر یکی از ایشان از مقام خود برافتد شقشقه مذهب شان بتحت الثری بپیوندد و فکیف که اکثر ارکان
شان چون خشب مسنده رمیم شوند و هر قدر که در تایید و تشیید انمطاعن بکوشند خسران عظیم و نقصان

فهم بجا لی به استدلال ایشان ائل میکرد و اللعلم به تو وهمی فانهم جاهلون و آنچه مجتهد الزمانی گفته که اصحاب را مرجوب
و مستحب به ایجا آورده‌اند آنچه جوابش به غایت ظاهر است که بعد از تفرقه در حضور و غیبت شریعت و همچنین در سرایا
و بعوث و جیش عظیم که مجتهد از راه بلاهت کرده غایة الامر چنین خواهد شد که اصحاب مذکورین به فتوی عمل
کردند و حضرت در تقابل به تقوی مثلا حضرت امام حسین که بیعت فاسق متعلن نفرموده که کمال عزیمت بود
و دیگران که بیعت کردند به جواز و رخصت رفتند اینجا هم وا رعضال برای مجتهد عدیم المثال بوضوح پیوست
زیرا که رفته تا نزول آیت عصمت که در تقیه عذیر بود برای حضرت پیغمبر استحباب و وجوب تقیه ثابت شد
پس بر مذهب ایشان البته لازم می آید برای حضرت امام حسین و جد امجد ایشان آنچه گفتنی نیست لا تغفل الغر
چون جناب امیر با وصف آن عهد و فارغ عقلی رد وحی الهی فرماید صاحبان مذهب در زوال ایمان دیگران
چگونه تراخی روادارند پس هر چه این منافقین گویند از ایشان بعید نباید فهمید و در مقام نقض المرام مجتهد
طغام آنکه چون در آیات کریمه نسخ حکم اول بوضوح پیوست که یک مسلمان مقابله ده کافر بایستند
و داد مردانگی دهد و حق تعالی حکم را سبک گردانید که یکی از اهل اسلام به دو کافر قتال کند و حضرت نوعیکه سپه میفرستاد
قلیل یا کثیر که ایشان را سرایا و بعوث میگویند و تعداد اشعار ارباب سیر بیان می کنند و امام رازی لفظ
سرایا آورده و بعوث را ذکر نفرموده پس برخیال مجتهد در اینجا هم تفرقه توان کرد که در اول حکم قتال به قرار
مختلف باشد چنانچه مجتهد در حضور و غیبت حکم را مختلف گردانید الغرض مقصود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم از فرستادن سرایا و بعوث گاهی همین می بود که قوافل کافران را غارت کنند چنانچه اشعار این معنی
میکردند و گاهی گرفتن انتقام از کافران میشد که اهل اسلام را در راه می کشتند مثلا اگر حکم میان مسلمانان که ایشان را
میفرستادند بعد از تخفیف مذکور همین بود که اگر کفار دو چند باشند گریختن از مقابله شان حرام است و اگر
بر تضعیف زیاده باشند هیچ اندیشه نیست و هر گاه حضرت در معرکه قتال بنفس نفیس حاضر شوند و نوبت
بدان کشد که کفار دو چند شوند اگر کسی بگریزد مصداق فقد باء بغضب من الله خواهد شد و قس علی هذا
اگر کافران از تضعیف زیاده باشند چون تفصیل مرام مجتهد به من خاص و عام رسید اکنون جوابش
باید شنید که این فهم و ادراک مجتهد مخالف دین و شریعت است زیرا که خداوند عالم حکم سابق را که
ثقیل بود که یک مسلمان از ده کافر سر نتابد و نگریزد آسان فرمود مجتهد آنرا بار گران گردانید و حکم
قرآنی را هرگز نه پسندید و این بدان ماند که به مسافر روزه را فرض نفرمود و حکم قضا نمود و ائمه
ملامت فرمودند اگر مسافر روزه دارد چنانچه از تهذیب امام اعظم اقدم فرقه ظهور می انجامد پس مجتهد
کم چنان فهمید که دانستی البته حکم قرآنی را رد نمود زیرا که از قرآن مجید تعمیم ظاهر شد یعنی حضرت در معرکه
قتال باشند یا نه حکم همین است که مسلمان از مقابله دو کافر نگریزد و قبل از این چنان بود که از ده کافر نگریزد
و دفع نه مرتکب گناه خواهد بود اما امام رازی که نکته بلاغت بیان فرموده درین باب که سبب چیست

لفظ مختصر رگذشته دلیل را انتقیا ساختند پس الاسلام کراین نکته موجب این حکم باشد که اگر حضرت در مصر که باشند حریم
فوج کثیر از جانب کافران محیط باشد کر تحقیق او نیست بلکه مصداق وعید معلوم ست چنانکه مجتهد قصید من ادعی فعلیه دیانت
البیان فکیف که سیاق آیت کریمه برای نسخ حکم اول و تخفیف اهل اسلام باشد و مجتهد انرا موجب تفرقه حکم قرار داده العیان
بسا نکتهای بلاغت که بیان آن ایات قرآنی را باعجاز میرساند یعنی بعد ادراک آن آدمی یقین میکند بلکه مطمئن میشود
که این دقائق خارج از طوق بشریت و ما ریب که کلام باری ست و آن نکات سبب اختلاف حکم نمیشود مثلا در باب النزاع
علم الهی و رافت غیر متناهی در باره اصحاب رسالت پناهی مقتضی ایراد لام قسم و قد تحقیق و صیغه ماضی شد که لقد عفا الله
عنهم و اگر اخبار الهی محروم بود در این امور باز حکم همان بود که بعد از رعایت این همه انتفا است کما لا یخفی و ایضا بتقریر دیگر
که آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا الآیة در سوره توبه نازل است و آن در آخر عمر حضرت
نازل اعمال فرموده زیرا که حال جناب تبوک که آخر مغازی حضرات است در آن سمت ذکر یافته و تخلف منافقین از آن و سوء
مذکور مفصل گردیده و انهم بطور شیعه مخلصین که مزید مدائح و فضائل مهاجرین و انصار باشد باعتراف طبرسی اکبر
المفسرین در آیت کریمه و السابقون الاولون الی قوله تعالی فوز العظیم و هم التائبون العابدون تا و بشر المؤمنین
مهم تجال و صدور همه شیعه منافقین که معاذ الله میگویند که اکابر مهاجرین قصد قتل رسول مقبول کردند و
شبها ناقه تا ناقه شریف بر مدد و هر کسی از ایشان همه عامی خود در رسید که ناگاه بتقدیر ایزدی برق درخشید د القدر دید
باکر دید که هر چند اهل نفاق اطراف رخسار را بسته بودند و لیکن شناخته شدند و رسوا گردیدند چنانچه مجلسی از غایت
بیباکی در لوامع و بحار و حق الیقین و دیگران در دیگر اسفار بتفاصیل این بکار بردند و ایهم نوشتند که حضرت
سید المرسلین بحفظ رب العالمین بمدینه طیبه رسید و قاصدین شهادت حضرت رسالت صدیق و فاروق و دیگر جلیله
اصحاب و سادات مهاجرین بودند که بنصوص جعفر به حسن فی بحدیث اطول کافی کلینی نشست که این بزرگان مصداق یرثون
الفردوس در آیات قرآنی گشتند و بنص نبوی بروایت حسن مجتبی و شهید کربلا اسمع و ابصر و قالب اطهر حضرت پیغمبر بودند که
العیون پس معلوم شد که این وعید یعنی فقد باء بغضب من الله بعد از واقعه احد است قطعا و یقینا
و تبوک آخر غزوات است و واقعه احد بعد از قرب یکسال ست از واقعه بدر که آغاز جهاد عظیم و ترقی دین انزال
بود و از اینجا قول صاحب تحفه درست شد که واقعه احد قبل از بنی بوده است که در قرآن مجید نازل شد و قصر
تفصیله فی هذا الکتاب بالجمله بعد از ترتیب این مقدمات اجماعیه کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار شد نزد
مستبصرین که رفض طاعنین و لائمین اصحاب حضرت خاتم النبیین مثل منافقین خائنین و خاسرین در تیه ضلالت
حیران و سرگردان اند و ذلک جزاء المعاندین و رفضه و بعد از این مطاعن که دو قرش را مانند و فاتر طوال الاعمال خود سیاه
کردند ایشان از سقیفه نیت خبث و بسبب انهدام ارکان نمی یابند و نقصان عظیم خود را نمیدانند پس غایة الامر درین طعن
آنکه ترک اولی ازین اصحاب بوقوع آمده و این زلت از ایشان صدور یافت و این با عزاز حضرات انبیا کلیة مسلوب نگشته
تا بدیگران چه رسد که معصوم نبودند و موید انمعنی که بنا بر بشریت این لغزشها ازین بزرگان بروز نموده آنکه چون گفت

بنیکلانه صورت ما شناخت و آوازه داد که ده ولهذا نسبت بسوی حضرت شناختن و تهمت فیروز ترتیب یافتن و بدو
گفتار پیوند منتقد لباب شانی غالب گشت تعدی کار بخانه شهادت حضرت گرفتن ایشان که بر کس سیمنه تو
صحبت دمال خاص کردند و ترکی کی زمین فدیه پایهای ایشان بدرفت و دلها بر آن کو بر نسبت کر شایستند با
و میر خلافت و شقاق سپهر شنیده کم عداوت معاذ الله در عوض تقوی چیکه شنیده التبیه ر بی خیمه تصحیح با
برین سامان قبول انتقال میکرد و تکیف بیما برین واقعه بانکاد و اگر اول عوض در ستین با قصه تمامی آیه با و کوی که
بهم رفتار اخلاص و محبت و قرابت ایشان است که حق تعالی بینها تاکید نمود حق ان و رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا
کما البته خوار نفس شریف ایشان نیز رسیده بود چون دیدند که تا تیسیج کس را که مال ایشان میزند
و هر که مال آن بدست و عشق کرد او را صحابه کرام نشنیده و مرتبه ایشان هم پیکار کرده اند تا آنکه کنار گشت با و سر
و نسبت تنظیم مرد اشتند و میان ایشان خاص گشته که هیچ خیال سیر شدن اهل و عیال خویش نکردند و از میدان و و قیمه
پیشانیین از عزیز خویش به اقتضای بشریت عیب نیز مواضع نفس خود نشنیدند دست بغنیمت کشادند با ایمه
حق تعالی چندان رحمت و تفضل فرمود که در آیت کریمه التی لیس به دیگران که چنین خلاف نکرده و نسبت شد بعبارت
اولی فانی تبا سران تاکیدات باستعمال لام قسمیه و قد تحقیقیه و صیغه ماضیه و در آیت و لقد عفا الله عنهم تکرار شد پس
طاعنین صحابه کرام درین طعن باعدای عزوجل میجنگند و عقلا بر خفت عقل ایشان می خندند این مقتضای محبت
حسد که تجویز منافات اخبار آنچه آنست همه خشک ما بین است که ما سرکار است که برای انتقام خسرو دینی خود را می برد
و پرده ناموس خویش را میدرد ع بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست حسود حرم
را عقل این کرده خلافت ثلاثه را که بخلافت راصحاب بر اقالیم عرب و عجم بتائید ایزدی و بضرب شمشیر مسلط شوند و هر چهار
در خلافت متقدم و متبع تنزیل کتاب مستطاب کنند و منافقین و مشرکین و کافرین را پایمال سازند و دین
و دولت اسلام را بمشرق و مغرب بلکه بهر جهت رسانند و مورخین قوم کبر و یهود با وجود چندان عداوت که
از عبارت کتاب و سنت پیداست چنین می نویسند که از آن واضح است که اگر رهاست محمد صلی الله علیه وسلم این خلفا سردفتر
اسلام نباشند پس کیست که مثل ایشان تواند بود و اگر فتنه بغاوت اجنبی از مسلمانان در خلافت جناب
مرتضوی پیش نیامدی تمام زمین را اهل اسلام و هیچ مذهب باقی نمی ماند و ا اسمی رفته دعوی که گویی که نهم
و سرور مسلمین و مجاهدین را هنوز منافقین گویند تا امروز باوصف انهماک در نفاق معنی نفاق و کفر را
ندانند گویند غوکی بر لب دریا از غایت انبساط میخروشید با حیات متحیر بودند که کیست چه میگوید ماهی گفت
شاید و صف دریا بیان میکند گفتند حقیقت دریا را هم نزدیک رویم و بشنویم یکی گفت شاید با هیچ
فرو بردیکی جواب داد همه را که تواند خورد مگر اجل رسیده و رکناره نزدیک شدند و میا و وا تمام آن شنیدند
نخشکی وقتی افتاد غوک کو تعقیب او بدریا در هم شد ماهیان خبران بگوش خرید عیان بسلامت بدریا پناه بردند
میخا علیه ند و می مردند و می گفتند این وقت دانستیم حقیقت دریا که زغوک دادان بود ع پس از مرگ

چون شیعه گفته روشن شد حال ایشان را که در جهاد چه بوده و بر ایشان چه واجب بود و الحمد لله علی ذلک تقریر دیگر که چون مجتهد شیعه
حکم اول اعتراف کردند پس ما می‌پرسیم که بیان کنند که حکم اول چه بود اگر گویند که سوای نص آیات قرآنی قرار داده سابق
این بود که هر مسلمان مقابله کند تا ده کافر حالا باید پرسید که تغییر بود حکم آنکه حضرت همراه ایشان باشند یا نباشند
یا تخصیص که چون حضرت بذات والا صفات شریک سفر و قتال باشند حکم همین است که یک مسلمان
با ده کافر بجنگد و اگر راه فرار پیماید گناهگار شود و اگر حضرت نباشند او در قتال و گریز اختیار دارد و لا بعد از این
اگر مجتهد با اول قایل شود گوییم مرحبا بالوفاق یعنی زبانی او ثابت شد که هر دو صورت شریف و غیبت مینما
هر دو یکسان بوده است و مجتهد گفته بود که حکم سرایا و بعوث دیگر است و حکم شریک بودن حضرت
در لشکر امری دیگر و وعید معلوم فرار در صورت ثانی است و اگر شق دوم را اختیار کند باید باز از کتب
خود ثابت گردانیدن بلکه از کتب اهل سنت بالضرورت نشان دادن زیرا که سنیان بر روایات
شیعه کی کوشش می‌نهند و این متاخرین البته نسبت متقدمین زیاده بر فضائل و فواضل
رفضه مطلع گشته اند که من جرب المجرب حلت به الندامة و نزد مبتحرین البته مجتهد بران قدرت
ندارد بسبب خالی بودن کتب از آن و وجه طلب دلیل بر ظاهر است که در قرآن مجید این قیود
یافته نمیشود و تخصیص بدون دلیل عند الفریقین درست نمیگردد و کما فی الاصول مع هذا لازم
آمد القای نفس در تهلکه عظیمه و خدای عز و جل میفرماید و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
و بیانش آنکه ایزد تعالی و تقدس از کمال رافت و رحمت بر امت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
این حکم ثقیل را تخفیف فرمود که تحمل آن تکلیف ما لا یطاق بود اگر چه بفراخی حوصله قبول کردند و شکایتی
نبردند پس اگر در صورت بودن رحمة للعالمین همراه شان حکم چنان باشد که هر چه واقع شود
از کثرت فوج مشرکین و کافرین حراست نفس خود نکنند و خویشتن را بکشتن در دهند خصوصا
وقتیکه کفار بر ایشان مثل مور و ملخ بریزند تا هم باید ثبات ورزیدن و گرد فرار نگردیدن و این
البته القای نفس در تهلکه عظیم است و بعد از ادنی غور و تامل مقتضای قیاس آن بود که از
شرکت جناب پیغمبر و برکات ذات اطهر تخفیف ایشان زیاده تر باشند آنکه مشقت زیاده تر شود
در کتب احادیث دیده باشی که حضرت جمعی را برای جهاد فرستاده القا قائلید و فرسخ رفته بودند که بسبب صحبت
منجر بکلفت شد رئیس گفت مگر یاد نمیکنند که حضرت صلی الله علیه و سلم مرا رئیس گردانید و شما را باطاعت
من تاکید فرمود گفتند بلی پس امر کرد تا آتش افروختند و اشاره نمود بداخل گشتن خواستند که خود را
در آتش افکنند کسی گفت اسلام آوردیم تا در آتش نیفتیم اکنون معامله بعکس شد باید کس فرستاد
تا حضرت هر چه فرماید بجا آوردن حضرت فرمود خوب کردید که خود را از تهلکه باز داشتند و گرنه
همیشه بآتش میسوختند بلکه در کلام کتابی نوشته اند که اگر حضرت شریک نباشند مجاهد اختیار

وارود ثبات ورزیدن وگریختن معاذ الله **وایضاً** درینجا تقریری دیگر هست که اکنون آنچه قرار گرفت
یعنی بعد از نسخ حکم اول حاصلش آنست که مسلمان با دو کافر مقابله کنند وازینجا صاف ظاهر است که چون
کافران سه چند باشند در فرار حکم الا باس هست ودر کثرت فوج کافران هیچ شبهه از آغاز واقعه نبود وخصوصاً با لشکر
جماعتی متعین بحراست رخنه کوه ام بمقتضای بشریت وحکم مثل مشهور ع سخن درست بگویم نمیتوانم دید
که میخورند حریفان و من نظاره کنم بی اختیار برخاستند وعنان تمالک نفس از دست رفت وخالد بن ولید
وعکرمه از پس اهل اسلام هجوم آوردند وحربه رانی شروع کردند وداد تیغ زنی در دادند وآوازه شهادت حضرت
ختم رسالت بگوش لشکر اسلام رسید وطایر حواس پرید وجمعیت ایشان برهم قایم فوج نمایند حتی اندر قیت
قیام معرکة القتال که واجب باشد وبا انهمه چون بعضی حضرت را دیدند واهل سراسیمگی را صلای کرم در دادند با ناصحاب
گرد آمدند وتیغ رانی وحملهای جهان پهلوانی درجه خوانی شروع شد وکفار نگونسار منکوب ومخذول گردیدند
وجز انهزام وفرار چاره ندیدند ومعنی ظهر الحق وغلب الدین عند روز آشکار شد وقس علی هذا التقریر آنچه که استبعاد
آن لبیب وشمار تا برین اقتصار کرده شد وآنچه گفته چگونه عاقلی الخ گوئیم اینهمه استبعادات بر قلب استعداد
مجتهد در علوم دلالت میکند مگر مجتهد والا سابا که معراج ارضی وآسمانی رو رعیت فاروق بود ازیاد وش رفته
وصد بسیان بر خاطرش غالب آمده که چنین امر واقعی نزد محققین کما فی ازالة الغین زوال نپذیرفته کبار کان پیش
انهمه همراه جناب امیر بودند وچون وقت جهاد با قوم جاود رسید شریک نباشند فرق نیست که اصحاب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم بجان ودل حاضر گشتند وقتال با کفار آغاز نهادند وبر علمدار ایشان را کشتند وعلم شان را نجاک
برابر گردانیدند والبته جنگ سه دو مرد السبب بجهت خالی گشتن رخنه کوه چنان غم واندوه پیش آمد که علم آن نداشتند بحال
رو در معجزه والا سابا که صلای شمشیر زنی هم نشد بلکه جناب امیر چنان دل بسته باشند ع آنکه جنگ آرد بخون خویش
بازی میکند روز میدان آنکه بگریزد بخون لشکری پس بر قله کوه بلا دمی منبع برای دیدن سیر حملهای حیدری
بدست آمدند ومراد ونیم کلامی است متین که ابا درایه وجمیع و امثال ان چنان پهلوانی جناب شاه مردانی و
شمشیر زنی ندیده بودند تا بر بلندی کوه اهیه انتظار وآن تماشا مشغول شدند ومعلوم نیست که بعد از دیدنتر
در مزید شجاعت حیدری اطمینانی بهمرسانیدند تا هنوز دران مثل سوسطائی متردد بودند وغلط گفتم حقیقة
نزد وایشان برجای خود مدلل است زیرا که دران قصه ایشم مردیست کما سبق الیه الاشاره که حال ایشان مشابه
این جهاد دیگرگون بود تا آنکه حضرت اسد الله در حین اشتعال نایره قتال بر حال تباه شان مشرف شد وبمقتضای
اول خویش بعد از ان درویش وقاعده حکما الاهم فالاهم برای تسلیه وعلاج ایشان آمده برو وی دست مهار
بر سینه های این مرده دلان زنده تن مالید در وقت پس بالیقین این کرد وشجاعت پیشه بهور اندیشه را لایق دعوت
هم نداشت بلکه مستحق پا کمان نبرد که اگر حضرت سلمان در نیمله بوده باشند عمر ایشان تا دو صد هم نتجاوز بوده
وشاعری از حکمای اسلام در تجربه امور وازین آنچه تمنا داشته خلافه اش نیست که دو صد سال اگر عمر آدمی

تو اگر فتی ده صد سال تجربه کردی بود و باقی حصه بدید ده گشتی سبحان الله حضرت سلمان را چنین تجربه بحصول
انجامید لائق سیر این مجاهدات هم نباشند و باب با اسد نام ایشان نهاد و شبه والی غیر ذلک من المناقب
سبحان الله بدین تبحر صرفی که بگفته طمع نیمی و با تفت لا ریبی باد تاریخ او دانستی که مشهور است با نیه
که تقریر خود را العنوانی میکند که از کجا بکجا میکشد و بارکان مذهب بدین نوبت میرسد و چون در باره رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم نیز قائل بتقیه هستند و نه بهدیت العمر حتی تمانند ولایت عصمت که باتفاق فقه
در مبادی طلسمات هم غدیر اتفاق افتاد و البته انچه از جهت ترک تقیه لازم آید بر هیچ دانشمندی
پوشیده نیست اگر مجتهد تعرضات و تقریرات این اوراق خواهد دید عیزا زرحم مادری یا کمینه محراب
معلوم سفری او را هم نخواهد رسید و از انجا که قبل ازین بارها دیدی که ایشان از انتساب بکفر
سوی جناب مرتضوی باوقات دریغ ندارند بلکه انرا موجب مزید نورانیت و ضیا قرار میدهند در تیقن عام
که خلاف تقیه برای انجناب به ثبوت پیوست معلوم نیست که احسن حیوانات نصیر ابادی چه خواهند جا دید
وکسیکه دیباچه این کتاب و عذر تیز زبانی من دیده و یا شنیده و هم باغاز این مجلد و در مقاله سادس نظر
کرده زنهار قدرت بر شکایت نداشته که در مسائل فقهیه اجتهادیه این والد مولود و شاهد و مشهود
انچه در حق سلاله سادات سنیان شیخ سید عبد القادر کیلانی رحمة الله علیه نوشته اند ایا کمتر از نسبت سخن است
که بعضی از اخبار یین قطع نظر از انکه حضرت جعفر فرزند جناب امام علی النقی این سلسله را بر اصول نواصب
قطع کرده باختیار عداوت اهل بیت ازین دودمان جدا شد نوشته اند نسل او بکجا بکجا ها بر گردید الغرض چون در مان
فرتوت را انقطاع کلی از سادات رفیع الدرجات حاصل شد هر چه از ولیسه آمد از خیرگی و شوخی و بیهوده در نباشد که در عقیده
خود بزعم حتمی خود را از ایشان جدا گردانیده به این که از کسی بریده و باکی پیوسته بعد ازین که اگر هزار بار تدبیرها کنند و بکار انشها نمایند این
انقطاع به اتصال مبدل نتوانند شد کما مر الیه الاشاره فی سوء ایل السابقة و یحیی ما نیا سمد فی الابحاث الباقیة و ایضا بوجه انقلاب
گفت که چون این جمله متفق علیه نیست و اختصاصی شیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس ناصب نصیر ابادی چرا نمیگوید
که صحابه کبار مثل حضرت مقداد و عمار قرار نموده موافق مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب
نموده و حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بعض صحابه و اهل بیت که بر قرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب
امر حرام یا مکروه شدند معاذ الله این خود جز افضلیت صحابه مانند مقداد که نص الیه هی مستثنی از ارتداد و در جمله
کشتی بودند نیز حضرت عمار که مصداق جلد ما بین عینی و اوزا الحق معه حیث ما دار بوده اند ابلغ است زیرا که
هر چه از مدارج علیا و مراتب قصوی بکسی میرسد از جهت کتمان ایمان و اظهار کفر می باشد پس چگونه قرار دهد
که فرع خوف و تقیه تواند بود موجب حصول آن درجه اعلی نتواند بود فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر
خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها
گذاشته فرار یاران از انجا مستحب بلکه واجب بوده باشد اگر چه قارئین نزد این گدیه مسکین دین فروش

دنیا حسنہ صاحب کرامات عالیہ بودند و مسئلہ مذکورہ بہ صفا قیامن عالم الا وقد حض مخصوص باآن حضرت
در عنوان سقیفہ باعدلے حضور آنحضرت صلعم در معرکہ جہاد ولا تحضے بطلان علی المتعصب اللبیب کما ہو
مرادا و ظاہر است کہ ہرگاہ مقتدا و کہ مانند او کسے در ارکان اربعہ پاک و پاکیزہ از ہر جنس ارتداد نبودہ
مصداق آن وعید قرآنے گردد کہ بار بار دانستے وانکار آن بہیچ طورے نتوانستہ لاجرم ضرر صافا
بدلالت حال و مقال از طرف او قال و قیل و توجیہ و تاویل بکار بردن بخلاف صحابہ دیگر کہ برائے
شان آن امور بسیار آسان بود و در ینجا سخت مشکل زیرا کہ معاملہ ارتداد شان قبل نیستے تواند شد
کما اشرنا الیہ فی التحفہ و درباره بعض از ارکان شیعہ قتل عمار بنجار سمت جواندار دو مفید ہم نیست
چہ اگر در خصوص امرے قرار دہیم فیہا ہے دیگر کہ بر جہل کس جناب امیر بر سر منبر لعن نمودند و بودن
عمار در ایشان نیستے اقتضای عمار و غیرہ بکدام دلیل تواند بود نعوذ باللہ الغرض تحفہ عجیب کتابیست
کہ اگر راست پرسے سخن اینست کہ نزد سنی چون مادہ التزامی نباشد فقط با عانت تحفہ چنان جواب در
تواند داد در اصول و فروع بسبب جامعیت کتاب موصوف نیز روافض بعد از شنیدن نقش الشان
فرو مے شوند و گوئے جان بلبش رسیدہ و عازم مقر اسفنہ چند دیگر دیدہ درباره تالیفات خود مناسب
نیست کہ خود ستائے کنم مگر در مقابلہ مہین مجتہد کہ رئیس این سلسلہ و مصداق این غلغلہ میباشد
نزد رفضہ برین قدر تنا عست توان کرد کہ از ورے گفتہ در ین لمبرست وکرچہ پیش عمدہ تا موس کفر نخج
تشکیک مع العجب کہ مجتہد غالباً انچہ در باب تحفہ نوشتہ نیز فعل است و آن عبارت اینست کہ بجواب
تحفہ صرف صوارم و نزہہ تصنیف شدہ سیف ناصرے در جواب اول و تقلیب المکائد و تشیید
المطاعن و مصارع الافہام و بربان السعادۃ از مصنفات مفتی محمد قلی اعلی اللہ مقامہ فی
دار الکرامۃ و حسام و احیا السنۃ و ذو الفقار از مصنفات آیۃ اللہ فی العالمین و نزہہ مجلد سوم
و چہارم و پنجم در مصنفات علامہ دہلوے و تکسیر الصنمین و نتیجۃ البرہان یوسف علی خان
بنارسی در جواب جملہ ابواب مولوی خیر الدین الہ آبادے و ذکر کتب کہ بجواب تحفہ تصنیف شدہ
حال نہا از محققین خود باید پرسید و لسبب حمل گوئی اینست کہ صوارم و نزہہ را یاد میکنند و جواب انہا را
کہ بتوسط ردنسا رقعہ کا کورے فرستادم و مجتہد الزمان فی ابد از دیدنش حواس در یافت از راہ تعصب
بزبان نمی آرد کہ فاضل ملتانی کہ خوشہ چین از خرمن فیض حجۃ اللہ علی البریہ مصنف تحفہ اثنا عشریہ
قدس سرہ العزیز نمودہ قدر با دلہ عقلیہ و نقلیہ داد تحقیق چیزہا نے دادہ و مرد آزاد جامع کمالات
و معتقد و دوران انجناب در تحقیر و تضلیل کشمیرے نقال و سرگوبی او چہ نوشتہ کہ مجتہد رفضہ با آنہمہ سامانے
کہ داشتند نتوانستند صوارم و نزہہ را تائید کردن و قس علی ہذا صاحب تضیحہ الغبی و ریز و مباحث حسام
چہ تحقیق و تدقیق فرمودہ و مولانا رشید المتکلمین بر ہر سہ کتاب یعنی صوارم و حسام و ذو الفقار چہ تعرضات نمودہ

که بالاخود ضربت حیدریه ستایش آن از زبان مجتهد باجازه صحبت الهی تمام گشت و اگر مجتهد الزمانی را حوصله باشد آنچه
احقر الانام در خدمت کتاب ثالث که متعهد من برآن هر دو بود به ببینند چه خون جهاد بلشکر یا بر اصول و فروع
پیر دهقانی کشیده ام که غیر از ندای یا ایها الفقها درکنی آیه نتوانند کشید و غیر من هیچ بر زبان نتوانند آورد و یقینا
هر کسی که به بیند خواهد گفت که این ذوالفقار مصنوع در زنگار و آن ذوالفقار حیدر کرار و انیکه گفتم در باره
فرزندان و مقلدان اوست که هنوز بر مسند او قیام دارند و طنبور قدیم می نوازند و جلد دیگر من بجواب ذوالفقار
مصنوع مجلدی ضخیم ست یعنی صولت حیدریه علی المجوس القدریه و حامل المتن ست که حرفی را از خرافات
مومن جا بیسی باقی نمیگذارد بلکه مباحث قدمای شیعه را نیز فرا گرفته و قبل ازین یکبار در باره تسوید احباب
حال کتاب مذکور را بیان کردم تا اگر مجتهد الزمانی مشتاق شود اجزایش را فرستاده باشیم و سیر این
گلزار و بهار را به بیند و هل من مزید گوید و من قلم بدست گیرم و بدین وسیله کتاب تمام شود و پس مجتهد تمه بید
که وبال جان خواهد بود و هرگز نه طلبید و حال قلت استعدادش از نشنید روشن شد که او از خواندن عاجز است
پس در رسانیدن چه بین احباب فقیر را ایزد تعالی توفیق بخشد که البته بی اعانت رؤسا کار تالیف تکمیلش
بر نمی آید و نویسانیدن کتب شیعه و قلت مداخل و کثرت مصارف بجایی رسیده که شیخ در گلستان میفرماید
ع شب چو عقد نماز بربندم چه خورد بامداد فرزندم تا امروز اینقدر مبلغی از دراهم نزد من فراهم نشد
که مکان سکونت که هنوز خس پوش ست سقف آنرا از چوب و گل درست نمایم و از روزیکه در همسایه بلای
آتش زدگی پیش آمد شبها استراحت نمیکنم که آلی نزد من غیر از کتب خانه دیگر چیست اینقدار دستی یا هم که خس
پوشی را پردازم این یکدو حرف بذیل کلام از زبانم ساخته بر آمد غرض حرر آن بود که بعد از کتاب رجوم الشیاطین
مولانا رشید الملة والدین رح آنچه از قلم قوت بفعلیت در رد پرداخته است که در زمان سعادت اقتران علامه دهلوی
نتایج افکار خود را اول بملاحظه علامه موصوف قدس سره العزیز مطابق رسم و عادت تلامذه رسید گذرانیده
بیشتر نزد کشمیری نقال ارسال داشته تا او چندی از هفوات خود را که حرکت مذبوحی عبارت از آنست ترقیق داد
و بعد از تعاقب آن نوبت بسکوت و خاموشی رسید که فارغ خطی لعبیر واقعی از ان خواهد بود و عکس حال آن
بلبل آمد که مراد کس نگریست چون ایمیدان علمی شد وا زپا کوبی کشمیری نقال و رقاصی آن هزال پاک گردید
متکلم موصوف سوی ساکن خود کلنتور متوجه گشت تا با مباحث کتاب دلکش را که جواب کافی باب اول تحفه را
قرار داد و جواب کشمیری نقال را جا بجا در تقریر قطب بخاری که قسم شی قسیم شود و قسیم شی قسم میگردد و دیرساخته
و کافی ندانسته سیف ناصری نامش نهاده بود دریه و زبر کرده و درین حربه رانی المطبع خطوات شیطانی را
و هر دو دمی باقی نگذاشت و بر هر کسی واضح فرمود که الحیوان لا العلم و رشی مطلق و مطلق آتشی متیازی میکند
الی غیر ذلک تا لب هرزه درای او را بدوخت و خرمن هفواتش را یکسر بسوخت چنانچه از آغاز ضربت حیدریه و اوقعه
عجز و زبونی هر یکی از سکان پیر و جوان نمودار ست عبارت آن مقام نوشته میشود تا پیدا که هر چند قلم بدست گرفتم

تجزیه بجا گی هر سه چیز چنان نه مقابل آن جهان پهلوان تا هرست و من بنده اضعف العباد در مقام مقدار
انتجاح اصول شان بعضی امور محمد مطالب جواب شوکت فاروقیه بود نگفتم که چون اینجا مباحثات و
مشاغبات از عادات معهوده شمرده مؤلف رساله ست و اکثر علمای اعلام شیعه الامام نظر بوجوه شتی دیگر
عدیده که ذکر آن موجب تطویل کلام ست از جواب کلام شان اعراض فرموده و استنکاف نموده اند چنانچه
سابق ازین هرگاه فاضل رشید بعضی شبهات مشبه فرقه بخدمت سید علماء کرام لسان الحق قال سینا
و مولانا السید دلدار علی ارسال داشته بودند جناب کرده اجتناب بعد از اتمام حجت نظر بعوائق عدیده
از جواب آن اعراض فرمودند و همچنین فاضل مذکور جواب بعضی از اقوال شرح اثنا عشریه که در تحفه
اثنا عشریه ست نوشته بخدمت مصنف آن فرستاده بودند و جناب ایشان نیز بعد انسلاخ یکدو مرحله
از نقض کلام شان اعراض نمودند و برهمین منوال هرگاه • باب مباحثه و مناظره در بعض مقامات ما
فاضل المعی سید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین مآب تشرف انتظام نموده جناب ایشان
هم نظر بوجوه متعدده مناظره بجای به مباحثه فاضل رسید کار و متنفر گردید و این حقیر نیز از مختصر اوراقی تا استقصاء اصلی
همین بود تا بداند که متکلم موصوف دهن بر یکی را ازین مثلث متساوی الاضلاع چنان بر دوخت که قدرت
نداشتند از پس و پیش که بانگ غوغو بر دارند و در شرح عبارت ضربت حیدریه چنانچه بایستی در رد آن که سانحه
حسامیه نام دارد خصوصا در تسمیه صیغه آن که از دست خود بعنوانی نوشته ام که ناظرین بلطافت مباینش
نتوانند پی برد و نخواهند گفت که چنین خطا با کثر کسی را از علمای شیعه هم اتفاق افتاده باشد که درین کتاب آن
سعی او را جمع کردم که هر کس بعد دیدن تشنیع این ابو الفرشاد تو عیل را گوساله سامری نام تواند نهاد که عجلا جسدا له خوار
و معتقدات او را قیاس باید درین تحریر جمع نموده فقط دیدن آن بس کارست فکیف که خود جهت رد آن
اعتراضات را صحیح هم کرده کنتوری راستی تحریر جواب تحفه ندانسته باشد پس اظهار سکوت هم اجماع به ثبوت رسید
و معنی حدیث شوم صحبت بر که خدا خواهد بهمی گردید اینهم که گوساله لا یلیق اخوارمی همیدار بی نقط نیست که بر خلاف اجماع
اکابر امامیه ضیق سبق آغاز کرده فلا تغفل و هر که خلاف آن نماید بعض ائمه کلام و ایمان او دست چنانچه از اساس جا[illegible]
هم هویداست و بر ظاهرست کسیکه در فنون عقلیه چنین استعدادی ندارد که از آغاز سیف ناصری متعلق باب اول
بتحفه اثنا عشریه پیداست که اشتراک او درین مباحث چه معارضت تواند کرد و معارض الافهام تواند نوشت که
تدارک علما و فعتی پیدا کنند پس معارضت او درین علوم بهانا از معارضت و کشتی گیربان فاروقی که اعور هیچ
در کافی بر جناب سیده نساء عالم افترا کرده خبر سید مد چنانچه آن کشتی بعد از نقار عضلی کمل برو نمود این معارضت
هم بعد از عار عضلی مدلل تلو نمودار و خیلی بر اصول رفته بجای خود واقع شده از محاورات فارسی مثل
بهار عجم بسند اهل لسان پیداست که دانستن بند باسم این فن و استعمال لفظ کشتی ضرور نیست
بلکه معنی او تمکین نیز مده کلام بلغا مستعمل شده فلا تغفل اما هفوات دیگر سختش که متعلق به کانده معانی

رتقیه و دلائل محدثه ابن سبا در باره امامت مختصر باشد پس حاجت تفصیل نیست که جا بجا درین تالیف خصوصا
نقض طعن الرماح وغیره بذکر نامش گاهی و بشیر بالاجمال می آید و دل نمیخواهد که وقت را ضایع کنم ولیکن بخاطر مدارسی سائلین
می پردازم و بدانسان می نویسم که هر کس که آن را می بیند در حق میگوید مخالفین کانهم اعجاز نخل خاویه فهل ترے
لهم من باقیه والعجب بالیف نقال کشمیری همین سه نسخه را نام برد و حجات بابا و نیش که در صد و ثناست تشنیع
و انشعاب ان است و هم باب فقه را که مهم است در مقام نشمرد معذالک حاجت برد نش ما را باقی نیست
زیرا که جناب مجتهد الزمانی در مکاتیبه به بعضی از احباب خویش زیب رقم فرموده کنتوری را لقلت استعداد
یاد نموده و صاف صاف گفته که لیاقت آن نداشت که در رد تحفه اثنا عشریه قلم بردارد چنانچه آخر جلد
تشرح و لبسط تمام در مقاله یا دسه ازین مجلد بر گذشته من شاء فلیرجع الیها و ازینجا هم توانی دانست که مناقشه
با دوستان و حریفان خود بی غبار نمی باشد ولیکن اظهارش بکار ما نمی آید که مجتهد فقط او است نه دیگری
و لیاقت نیابت امام بر کسی مخصوص نبالش گشته هیچ کسی پس از مفقود بودن این استحقاق احد را
سر گشته نیست اگرچه باقر مجلسی یاد اماو شیعه باشند و هر یکی الغرض اگر این حاشیه از افادات
مجتهد الزمانیست پس حالش معلوم شد و اگر کسی از معتقدین کنتوری نوشته البته تقریرش
روبروی تحقیق مجتهد چه رتبه دارد که هم پایه آن شود اما حسام پس حالش از مباحث قصیده الغیی معلوم
تواند شد که از تنتهای کتاب تنبیه السفیه نیست و احیاء السنه را تحقیقیکه من در دهلی بودم کسی نام آن
نمیدانست و حق آنیست که چون از اهل لکهنو با وجود نزدیک بودن ایشان کثیر سید السنه انهم که وطن
اقامت مجتهد باشد پس دهلی و لاهور دورست بلی بنده آنرا دیده ام اگر سامان ان از تالیفات مثل اما
را در می یابم که جامع معقول و منقول بوده باشد چنان پاره پاره کرده ام که باره این متفرق تا معا
هم نه پیوند و انشاء الله تعالی سه در نماند عذر یا بند برای بسا از دکه خاک شده که از توجه ضعیف
پیری چنان میگویم که حکایت از حال زکریا علیه السلام تواند بود که رب انی وهن العظم منی و
اشتعل الرأس شیبا و لم اکن بدعائک رب شقیا بعد ازین هیچ معلوم میشود که دو جلد
از نسخه نقلش را میرزا کاظم علی صاحب بهم داشتند و متعلق باب اول و دوم بود چرا ذکر نکردند غالبا
غیر از غفلت شعاری و صرف همت در عیش و کامرانی و شب زنده داری چیزی دیگر نباشد که
هرگاه خرافه نزد پیر دهقانے صورت اجتماع گرفت آنوقت در جواب تحفه باز طبعش در جنبش
آمد و اهتزاز حاصل شد و شاید که مراد از اهتزاز حصول استعداد باشد ولیکن آنهم در پرده تا کسی
با قیاس نبرد که لتی هل هذا الا السرقة الخالصة کما لا یخفی و سائی چند میگویند که میرزای موصوف
با من فرمود که مکرر شنیده ام که مسودات نزهه نزد جمعی از بلاد بعیده درین شهر رسیده
و چنان بخیال آمده بود که البته این یاد دیرو زخواهد کرد ولیکن باز کسی ذکر آن نه نمود و چنان دانم

که هرکه آنرا گرفته باز ملتمس من زبان نیاورد و کسان تعیین که چنین نیست داشته باشند و اظهار
آن چگونه بکوشند که سـ۵ بورا تشی کس نیارست کرم که دارد همین دیده باز دیده شرم
ولیکن ظن غالب آنست که مستوطن لکهنو که در میرته قریب دهلی بود که ذخیره مسودات تحریرها
بیشتر یافت و از همه خویش آراسته و چیزی از آن فرو نگذاشت و این مقلد میر دهقانی
بود که درین میدان قدم داشت یعنی پنج کتاب درست کرد که صوارم و حسام و احیاء السنة چنانچه صوارم
و ذوالفقار باشد فرق اینست که او هر پنج را کشکول گدائی ساخته و میر فوت ذوالفقار بدون دیدنش
پرداخته بلکه مجالس علل بوق همه دان زبان نیافته ماز نجاست که لفظ قریه را در عبارت ملک که بر کتاب
نظام حمل کرده کمامر ذکره و خرافات بوعلی فارسی پیر ارشد تلامذه صاحب تحفه قدس سره العزیز دماغ
او را که و پر از خیالات خام گشته بود چندان خالی فرمود که شرمه ای استغفا نه او را که در خدمت
بادشاه دهلی میفرستاد از نظر بنده برگذشته و البته جواب تو نیست فریاد تا بدینجا رسید عیان شد که عجز و بیدلی
حدی بود العز قلت علمای وقت که میشنیدم که او چندان استعدادی ندارد و کتب فن را کمتر دیده است
و درین باب اگر تصریح علمای شیعه در کار باشد باید مبیضات میرزا جان که جابجا آنچه نوشته اند
در حالش دلیل بر قلت استعداد اوست ولیکن بقول شیخ که خوبی بدش دشمنی در ثقاهت
ازین رهگذر با خود دار سوا کرد تا آنکه حالش دانسته بر ریش موهومش خندیدند و قدری که بنده اوراق
مسوده مبیضه او دیده ام اذعان دارم که تحریرش قابل تعرض نبوده است ولیکن شیدا المتکلمین با لحاح احباب
توجه فرموده باقی مانده تحریر خیر الدین که بشیر الدین او را باید گفت حقیقت حال آنکه در زمان جناب
عالیه او را در فیض آباد دیده ام که جز پریشان گوئی و قلت علوم عدمی جامع و مانع برای او کسی تجویز نمیکرد
حتی که از جناب میر نجف علی صاحب و دیگر فضلا آنچه یاد دارم نسیان نیست که برای او موجب اعتبار توانند
بود و چون جناب شان شمه انصاف داشتند تقریر میر دهقانی را در مقابله تحفه نمی ستودند دیگر بار که
نوبت پرسش رسید صوارم را از خانه برادر خود میر غلام رضا طلبیدند و آغاز کتاب مذکور را که علاقه
بوجوب معرفت الهی تبرعاً دارد و نزد اهل سنت و عقلا نزد اهل بدعت کما بیان نمودند اهل حکمت کشودند و چون سید غلام
رضا این خبر شنیدند شریک صحبت شدند و جناب میر صاحب در بعضی از امور قصور او را بیان میفرمودند تا التقریب
تا تنبیه السفیه بر بیان الی آخره میر صاحب تقریر او را ستودند که متعلق تقریر اعتقادیه و کوهی نتوانست آنرا رد کردن و مطلب میر دهقانی درست
بر کرسی نشاندن اگرچه سید غلام رضا و دیگران از مقلدین جانبین بودند و علم دینی هم داشتند الغرض نسبت
تا صاحب الزمان که تحریرش را جناب شان پسند نکردند تا بشیر الدین چه رسد که چون مطلق او را بکس الیقین
میکنند القصه کتابش را که متعلق باب اخیر تحفه بود بعد تلاش یافتیم و از دست کاتب نقلش بر داشتیم و
و نظر مردم ذوی الاستعداد از شیعه و سنی گذاشتیم چون دیدند که مطالب کتاب او غالباً ماخوذ است

اند و افتقار بر زینش و رازش و تبسم می نمودند و هر گاه مطالعه این مبادی می کشید که صاحب تحفه مذهب تشیع
داشت و خواست که مذهب سنیان را پایمال کند پس این کتاب را تصنیف فرمود هر گاه ناظرین
امر انتطویل اللطائف شنید نه حیران و واقف شد نه کسلی فریقین قاه قاه میکرد چندان می خندید که ناره آنزده ورد در سید
کد واقعی جنون او از کتاب او پیداست که تصنیف این کتاب را دلیل تشیع قرار مید بدانقصه لب الدین مذکور
که جنونش به نهم رتبه رسید از عجیبین تحفه شمردن جنونست که شاید از جنونش بالاتر باشد که غالباً مجتهد مقلد
کنتوری را پیش آمد نعوذ بالله من ذلک و هیچ دانی که تعمیم لفظ ذکر کتب در آخر عبارتش برای کیست و سبب
اضافت آن چیست انهم بر بیان قصه موقوف است پس چنانچه همه امور را مختصر کرده شیدم نسبت بانچه
وقوع یافته و در خاطر جا گزین گشته این را نیز مختصر کردانم تا الضبط در ربط یاد داری و آن اینکه مرزا
محمد اکبرابادی که پسر عبدالنبی خان قلعه دار بود و حال عدم طیب دلالتش و هم مابونیت او از کتاب آئینه حق
نمای که از املای مجتهد جالسش است درین کتاب بفصل دوم انشی پس بعد از آنکه بطهران رسید و تقرب شاه ایران
بهم رسانید او نیز بجواب تحفه پرداخته بود و بنده آنرا نیز نزد خود داشتم که باشتیاق و محنت تمام با فهم و تشیع
نمودم که برای خدا انصاف باید کرد که کسی از اهل عقل این دشنامهای مادر و خواهر که کمینگان هند بجارات
خویش وقت غیظ و غضب میدهند و ندامت میکشند و اسهم تا هیچه هندی در کتاب دینی تواند نوشت
که از شنیدنش قلوب دانشمندان شیعه میلرزد تا باهل حق چه رسد الغرض احقر او را نیز مثل بشرالدین دیوانه
میدانم و جلد یکمرا دستیاب شد جواب بکاید ر فضه بود و بسم علامت متن گذاشته بود و شین نشان
شرح و در اثنای تقریر و تحقیق برای اهل سنت مثل هندی میگوید چه اج لولی تو لولی چهاتی کیا بولی که
او سمین چسپیده امری دیگر یاد آمد که برای ثبوت جنون بشرالدین و امثالش بکار آید و دلیل الزامی بر شیعه
باشد بلکه توان گفت که حجة الٰهی بر ایشان قائم شد بیانش بالایجاز آنکه مجتهد و مقلدین او صاحب تحفه را
سارق کتاب صواقع محرقه قرار میدهند و لغرض محال اگر صاحب تحفه سارق است از خانه ایشان و
این ایشان سارق نیست بلکه از خانه دوستان است و در مثل مشهور آمده که خانه دوستان بروب و در
مکوب حال آنکه او مقتبس است و دیباچه تحفه بران دال است کما مر الغرض مجتهدین و مقلدین ستایش
کتاب صواقع می کنند و متانت دلائل و لطائفش قائل اند که چنین کتاب کاهی در مذهب سنیان
بتالیف نگشته چون ستایش به نجد رسید از برای مضامین کتاب تحفه پس از الحشیم حقارت دیدن
و جهل دانستن که بشرالدین التزام آن کرده البته موید جنون او خواهد بود و هم رد آن نمودن و هو قریب
من البداهة الاولیه و اگر او را پیر و دیگران دانند گو همه آن متبوعین در نیم رضی مبتلا خواهند بود و ناظرین
توانند گفت ع این خانه تمام آفتاب است و این سلسله از طلای نابست چنانچه بعضی از حکایات ظریفان
قبل ازین بقدر سپرده شد تا موجب دلبستگی ندیمان باشد القصه صور خیالیه بشرالدین که اساس تصنیف

است حکایت آن افیونی سازند و میگویند که زنش دختر شاهی را و مرد را غلطی افتاد که بر منبری نشسته بود از این مستغنی گرد
که زنش ایستاد و افیونی بهزار مشقت بر آن هجوم داخل شده دید که فضائل نکاح و مسائل معاشرت و مباشرت بیان میکرد
که مشغول بصحبت زوجه خود چنانست که گویا دیوار عرش را بلند کرد و اندرین تفصیل این احوال و مزید ثواب را بشنید
و خویشتن را ملامت بسیار کرد که از روزیکه استعمال افیون کرده از این سعادت محروم ماند الا بالضرورت بایدم برای
اساس دیوارها نهادن و یا اعلای دیوار عرش پرداختن بعد از تمامی مجلس و انقضای صحبت بخانه رسید و زن خفته را
معاینه کرد تش میکشید پرسید که امروز سبب درنگ چیست تا قصه و نیت خویش را افاده کرد زن گفت خداوند کریم
اکنون ما هر دو را توفیق بخشد یا دیوار عرش را کامل کردانیم افیونی گفت غفلت در کیفیت افیون مرا نمیگذارد
که تعجیل این ثواب پردازم زن گفت هیچ غم مخور که من بیدارت کنم گفت بغایت لطف و کرم باشد بار دیگر زن چون
وقت نصف اللیل دید که شوهرش بفراش متمکن است بازوی او بتلطف گرفت و گفته برخیز و فرصت را
غنیمت بشمار تا افیونی بر خاست و بوجه تمام فارغ گشته دعا کرد که الٰهی توفیق یار رفیق زن کن که از ثواب محروم نماند
چون خوابش در ربود زن بیدار کرد که مگر دیوار عرش را فراموش کردی تفت شده گفت که وا اول هنوز خشک
نشده تو میخواهی که دیوار عرش بشکنی و درین مقام آنچه بعد از ملاحظه حال علمای رفضه بجوابات تحفه اثنا عشریه توجه
کثیر بکار برده‌اند و آغاز این امر درین بلده از مجتهد جائسی بود که بدون ممارست کتب فن حتی تالیفات رجال بوق
مولای خود قلم بجوابش فرسود و انهم تحقیق نفرمود که آیا فرید نام کتابی تواند شد که کسی سعی خود را باطل کرد و امر
چنین نام گزارد لیس بعضی از علما مجرد دیدن ذوالفقار بر حدیث مولوی غلام یحیی احیاه الله تعالی در جواب ذوالفقار
معنوع بسیاری از اجزا نوشتند و نامش بزاق الفحول فی دبر الحاکم المفعول گذاشتند و دیگران نیز درین باب
چگونگیم که چه کردند که عبارت بلکه مضامینش را اعاده کردن موجب عار و ننگ میدانم و هرگاه غور کنی که فحاشی از
آنها ننگ نگوید ولی اندامی و عیب جوئی از وقت عبدالله بن سبا تا امروز از شیعه سبئیه بتبرا ائمه است فعلی
افواههم و تحریر دیگران را چنان دیدم که اگر میرزا محمد اخباری بمطالعه که در عراق عرب بسزای خود رسید آن مشرف
شدی چنان پنداریم که پیشه خود را فراموش کردی و بالیقین فاتحلی نوشتی و لیکن اخیر دم توفیق آن یافته
که این مضمون از دست نداد و ندرت کین سخن را خود توبه ابوده گر فرون کرد تمامش فرموده و این امر خود از
تسمیه شان تم اظهر من الشمس و ابین من الامس است گویند شاعری را از هندیان پرسیدند که بسیاری را از شعرا
دیدم که بمجرد غیظ و غضب بر کسی هجو او را ضروری پندارند مگر ترا با کسی از افراد عالم سروکاری نبوده جواب داد
که آدمی بدی الطبع است و معاملات گوناگون او را در پیش و حال مردم معلوم که اگر راه عبادات چنانچه باید
طی کنند و حسن معاملات از هزاران کس یکی و مستثنی تواند شد و لیکن پیش آنکه اول دنبال هجو بر نام ناظم
می افتد مثلا میگویند که هجو مرزا رفیع است و این هجو صاحبقران الی غیر ذلک و با انهمه که تقیه در مذهب شان
ضروریست و انهم تا ظهور حضرت مهدی و چه الشود که خود امام زمان محکوم است به غیبت و انهم از هزار سال

واگاه روز بروز بر عصبیت و تقیه می افزاید ولیکن با نیمه آتش این فتنه را ایشان می افروزند و بخیره چی آن میرسانند و نزد
هر کس شکایت میکنند و مثل صاحب صوارم و اولادش درین کتاب میگویند به بینید تحریر علمای سنیان که این
الفاظ شنیع می نویسند حالانکه تقیه امامیه در مذهب شان بمراحل دور است کمالا یخفی و چنان پرده عصبیت
ابصار و بصیرت ایشان را از کل میگیرد اند که تمام فرق عالم جهالت و بلاهت این قوم مورد لوم معاینه کرده و مشهود
کرده شکایت سنیان میکنند و در نمی یابند که البادی اظلم علمای ایران خصوصا مجلسی علیه ما علیه چنان عادت
گرفته که اسامی متبرکه خلفای راشدین خلفای بحق و لقبین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بی سب و دشنام نمی
نویسند و منثریات ایشان را حامی و نهایتی بیستا و مجتهد انکه کو شوارد این تقریر بعد از ذکر مجتهد بلفظ غالبا افزوده
و در اثنای تقریر لفظیکه مشعر بعدم حصول یقین ذکر کرده ام تا بدانی که در انتساب تقریر اول بمجتهد که علاقه با حکام
مجاهدین داشت بجهت مذاق تقریرش و شناختن تحریرش حکم حتمی نمودم و چون امر ثانی که علاقه اش بجوابات
تحفه اثنا عشریه باشد بمرتبه یقین نرسیده بطور تردد خبر از آن داده ام و قرینه بر هر دو انتساب دلالت دارد مثلا
مجتهد را که بسبب تعیش و کاهلی کاری از این ابحاث نمانده چنانچه مکرر در مکاتیب جابجا میگوید و دیگران نیز
چنانمیدانند اگر در بیان این امور اغلاط پیش آید عجبی نیست این قرینه است بر آنکه مجتهد را هم نیست و لفظ علا
دهلوی برای صاحب ترجمه گفتن قرینه تمیمی است که کاتب عبارت مذکوره کسی متقدمین بلکه مقلدین صاحب
ترجمه باشد خواه از اقارب باشد خواه اجانب کشتنوری الی غیر ذلک من القرائن لاجرم حکم جازم در امر ثانی نکرده ام فتدبر
من بعد باید دانست که هرگاه جولانی سمند تیز خامه و تیزی بنان متعلق بعبارت مجتهد بمقام جهاد و تقیینا و
عبارات دیگرش متضمن جوابات تحفه اثنا عشریه غلطا و تخمینا تا بدینجا رسید یاد آمد تقریر انقلاب که جابجا در
اوراق نیز مرعی گشته لیکن در تخصوص متروک شده تقریرش آنکه آیت کریمه منسوخه و کریمه ناسخه آن در
باره حکم سرایا و بعوث وارد شده که اهل اسلام را باید که از مقابله کفار نگریزند بلکه با وجود تنهائی خون ده
کس از کفار بریزند و اکنون خداوند عالم چنین قرار داد که یکی را باید که از دو کافر بتنهائی و پای ثبات در مقابله
شان فشارد و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام در صف جهاد در آن مذکور نیست و انما کلامنا
فیه و چگونه عاقلی توهم تواند نمود که در وقتیکه رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس شریک معرکه
قتال بوده باشد و هر چند چنانچه دیگران هم بجنگید مدینه جنگید و لیکن امام بلا فصل که تمامتش از آیات تکیه در کلمه
مثل فانکم لاتنشیکت الا قرنیت در تصانیف حلی و غیر او ثابت شده بهر دو دست قتال می نمود و دو اسپه
بر کفار می تاخت و لسبیه بازنیه برای حراست حضرت سینه ای کینه را سپر ساخت و هم در معرکه استعمال سیف و نصال
بیش قدم بود حتی که پسر خود را که در آن وقت سیکر سخت فرموده که در جهاد بکوش تا جامه زنان نپوشی ای نامرد
از خدا و رسولش سیکر بزی و خون منکران توحید بشمشیر بریزی تا او را رگ غیرت و حمیت جوشید و مزید شعور بحصول
انجامید و داد جهاد داد و دولت شهادت فائز گردید پس در تصور نما از یاران آنحضرت مثل مقداد و عمار که ایمان

و اخلاص شان ناچار بعضی مبادی رسالت نزد مجتهد و مقلدین او امری است یقینی نی، و حمی رعایت بپرده دست افتاده
گذاشته گر تحقیق نمایند یا بر تواند بود و حاشا و کلا زیرا که ایشان ایمان آورده بودند و تصدیق قلبی نمودند پس دعوی مجتهد بیکی
غیر ایشان خلاف مومنین مستلزم کمال نفاق برای این رئیس الناصرین تواند بود که خیرین دو کس از مهاجرین جنیدی بر نفسها
کما فی منهج المقال و غیره من کتب المتقدمین که یار حضرت بود و از مهاجر ناظر نا علم فضل رای امر سید که یکی تحقیق از کار امامیه
مذهب مجتهدین مصداق تحسنفنا به و بارد الارض شدند و فضیله محصور گشتند دین و امر اتفاق ارکان لازم آمد که ارتبوا القیاس
و اگر تاویل تقیه ایشان را رها نمایند پس واجب عقاب و عذاب بمعاذ الله یعنی حضرت امیر و عار بنعم هر دو جناب
و بعض انصار مقبولین بر می گردد و دلالت حین مناص سبحان الله بید بنی خیبن یعنی پیغمبر آباد می ملاحظه کردنی است
که در نشیمن رحم همقرین چنین زادیه خمول بر گزیده توجیه و تاویل صحابه کبار از مهاجرین و انصار بلکه ارکان
مذهب خود از مقداد و عمار که واو فرار داد ندامر واجب را قطع را با اصول مجتهد بجا آورند که خوف و تقیه مبنای
این بود و پیغمبر خدا و علی مرتضی خلاف نصوص قرآنی از الا ان تتقوا منهم تقیة و نیز و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
الی غیر ذلک من الآیات التی ذکرناها فی رسالة التقیة للاستدلال نموده العیاذ بالله مستحق عقاب باشند الحق پاس
صحابه و اکثر ارکان اربعه بان مرتبه می باید که ثابت کنند که اینها بجهت حکم وجوب تقیه در گوشه های کوه و هامون
موافق آیات قرآنی خزیده و منزوی شدند و حضرت پیغمبر و وصی اکبر از ثواب تقیه محروم گشتند که لم یبق معه الا علی ع
و پاس آنجناب رسالتمآب شاه عرش قباب نزد ایشان عاصی و خاطی و تارک تقیه شوند که حقیقةً اصل الاصول
و مدار مذهب شان است حالانکه آیت عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که مانع از تقیه حضرت بود بزعم ایشان بکثیر
در قصه خم غدیر که هنوز علمای رفضه دور تسلسل آن دارند حالانکه بر ظهور آن هفت هشت سال باقی بود کما لا یخفی
و هر گاه این مسئله متفق علیهما است و اختصاصی با سنیان ندارد و در قران مجید نیز منصوص پس واجب عند او
چرا امیکوید که صحابه کبار و ارکان مذهب که فرار نمودند موافق اصل الاصول و مطابق نص قرآنی ادای بر او جب
نمودند و رسول خدا و بعض صحابیه و اهل بیت که بر قرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب امر حرام یعنی ترک تقیه شدند یقیناً این خود
افضلیت صحابه عموماً بلکه ارکان رفضه خصوصاً بلیغ است فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند
و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که در آن با امتثال کار ارکان امامیه یاران قدیم و دوستان صمیم آنحضرت را تنها
گذاشته فرار ایشان چو مقداد و عمار از انجا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بمفاد ما من عام الا و قد خص مخصوص است بالاعلم دا
حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف للسبب انهما که شنیدی قلب تقریرات بر ایشان مجتهد نا عاقبت اندیش بعد دو باب
اصل گفتگو تنبیه و تادیبش باقی نه یعنی مقام تعجب نیست که مجتهد شمس عقل در آخر تقریر مقدمه ساد می نویسد که قاعده ما من عام الا و قد
مخصوص شد الخ و بیاد نمانند که چون فنا شریف مجتهد عدیم المثال منصب استدلال او را ضروری است برادر که دلیل و برهان بر آوردند
خرط القتاد و بالجمله اینها با وجود کثرت غواشی که در دین جمع آمدی اند و بصنایعات نمی چنانچه باید غور دیده شد و هیچ فائده نماند که سعی که باید
تعلق بکتاب فی النوعین الاسرد و جواب بعد از رجوع بکتب سیر و تواریخ ظاهر است که از بعض عبارات جناب او مستفاد می گردد که در زمانت شریف حاضر نبود

چنانچه از کتاب پیداست کما لا یخفی علی الفطن وا بعضی از روایات صحیح و بهتر هم آنکه از نص قرآنی که بدان تا کید تحقیق وارد است چگونه اهل ایمان غفلت توانند کرد و کیف که از آن روایات خود واضح و لایح است که در صدر اول این قبیل وقایع بجهت اصحاب را پیش آمده بود و سایل بالاخره بتیره و ترکش در باخت و بعد از شنیدن نص قرآنی که از رهبانیت جنس نفسانی چیزی نیافت که بدان چنگ در زنند دستبرد نماید که در حقیقت محاربه با خدا و رسول بود و سیما لکن تا چنان گناه کبیره بصدور آمد و حضرت بروایت تفسیر کبیر چیزی نفرمایند مگر آنچه در آن تعریضه واقع منصب حضرت رسول هست ختم شد حسبما هو لیست بلکه تدارک ما فات و بیان و معالجات و حکم توبه و انابت و سرزنش و توبیخ و تنبیه و دلیل پیدا ست تا همه را عبرت شود و از آن باز مانند و دیگر بار خود را اگر در آن نگذارند یا در داری بروایت قمی در تفسیرش که چون چندی از اصحاب طریقه رهبانیت اختیار کردند و حضرت علی مرتضیٰ هم از ان بودند حضرت بعد از اطلاع بران چه قدر اهتمام در دفع آن فرمودند و بمنبر بر آمدند و هیچ دقیقه سرزنش و ذکر وعیدهای شدید فرو نگذاشت منصب حضرت همین بود و برای اهمینی بر کافه خلائق از جن و بشر مبعوث شد و الحمد لله علی اظهار الحق و زهوق الباطل تنبیها که باذهان سامعین و ناظرین در آمد متعلق بدان بود که چون افراط تشیع کوفیه را بر آن آورد که دو ولات ائمه هدی را بالسیف نگذاشتند و همه را طلبیده خدمت و اقعی بجا آوردند و التیما کمال تشیع و افراط آن با موریکه فی العوام باعث قتل معصومین از دست ایشان شد چنانچه از کتابت الاسنیین پیداست بنده گناهگار چنان پنداشتم که بازماتمداری و سوگواری کوفیه و مامون نبوده باشد مگر برای بقای نسل مطهر و اهتمام متاخرین درینباب مصداق همان خواهد بود که در کتاب الله فرموده اند که قَدَّمُوا عَلٰى نَارِهِمْ ضُحًى ساعون کیف لا فانهم هم المنافقون الغرض سیاه پوشی و ماتمداری لوازم آن هرچه از رقعه دیده میشود برای بقای نسل سادات است کثرهم الله فی البریه علی رغم انف الامامیه باقی ماند آنچه از سویدای بعضی چیزها اجیب معیب در رساله قدیمه نوشته و مجتهد بر عادت قدیمش که جاهلی و ناعاقبت اندیشی ست رفته **قوله** اگر مراد از توسعه طعام تقسیم نمودن آن باهل مجلس الخ **اقول** باید دانست که چون مجیب معیب در کتب شیعه از قدما و متاخرین دیده بود که ایشان تصریح کرده اند که اهلسنت در روز عاشورا توسعه طعام میکنند و غسل مینمایند و سرمه بچشم میکشند و عطر میمالند و در روزه میدارند و این همه اسباب عید و شادی و نشاط است مجیب معیب برای الزام شیعه تشنیعه بر خاسته و خواسته که ایشان را بآنچه تصریح بدان کرده اند الزام دهد و آن امور را بر ایشان مقلوب مغلوبش سازد و درین مقام ملاحظه کتب مجلسی و دیگران از ساحرین کار بست مثل زاد المعاد مجلسی و رساله تحفة الزائر و غیر آن که احکامیکه مجیب درین فصل یاد کرده همه اش درین کتب و رسائل بالتفصیل به برهان و دلیل کما ینبغی مروی مذکور است و مجتهد درین قول فتوی باستحباب داده یعنی برای آن مومنین که حاضر مجلس عزا شده اند طعام برای شان میباید نه برای عیال و اقارب حال آنکه ایشان احق و اولی باین احسان هستند چنانچه از قرآن المجید و حدیث شریف سمت وضوح دارد و مجالس ذوی القربی یا دمیفرماید و شیعه درینباب

چنان تقریرات طولانی مینمایند که در بحار و دیگر اسفار ابن مجلسی غیره و دیلمی و بیزاری خود سنجیده نیست حتی که و
ادای حقوق ذوی القربی شمار مین کلینی بدان قایل شده اند که آیت و آت ذا القربی حقه در یکه معظمات فدک
و حضرت باوجودیکه فدک حاصل نشده بود دیگر در مدینه وانگاه دیزبان از جناب سیده فاطمه زهرا ...
چنانچه دانسته باشی حالانکه خود مجتهدا قرار بدان کرد که هبه بدون قبض کلاهبه ست الغرض اهل و عیال تحفص
البته بدین امر لائق تر اند و از اینجا که آدمی بلکه هر ذی حیات محتاج بطعام ست اهل و عیال که دخلی در تقسیم و
و آمادگی اسباب طعام ندارند چگونه ایشان را محروم توان گذاشت بلکه ایشان را امداد دیگران را اثانیا و لیکن
چون دهیات را در مذهب شیعه دخلی تمام ست چنانچه در توابعین نساء روا نیست که در کتب کلامیه مثل
تحفه اثنا عشریه بطور نمونه آن را یاد فرموده اند و نزد عرب این مثل شایع شده که الشیعه نسوان هذه الامه
جناب مجتهد را نیز خیال فرموده باشند چنانچه واهمه نسوان حکم بدان میفرماید که چون در تقریبات فاتحه دیگ طعام
را از آتش جدا کنند و طفلی یتیمی از اقارب فاقه کشی لعاب از دهنش مضطرب گشت و برای همین گریه زاری
بلکه فریاد و بیقراری شروع کرد کسی از زنان یا بنده همسایه خویش حکم میتوانند کرد که دهن دیگ را بر گشایند لقمه از آن
این طفل را بدهند که معنی آن در وصول ثوابش نمیت می شود پس نزد شان همه سعی صاحب خانه باطل خواهد شد
اگر اولا در از آن حد بنده بلی تقسیم وقتی صورت جواز پیدا خواهد کرد که دیگ را در مکانی نهند یا طعام آن
در ظروف مرتب ساخته چار قل بخوانند و پنج آیت را تلاوت نمایند و دستها بلند نموده بایصال ثواب
بردارند و بدون این امور انفصال ثواب معنی ندارد و دانیم دم خواه ذکور باشند خواه اناث غافل
شده اند از آنکه بدلالت قرآن مجید و احادیث شریف چنان به ثبوت رسیده که ایصال مثوبات بارواح بزرگان
در اختیار کسی نیست و انعقده البته بدیهی ست که موصل در عالم دیگر در روح آن بزرگ در عالم دیگر
بعد از ین چون سیار مسمع این تقریبات بجا می آرد ثواب انام و نشان نزد اهل عقل و نقل کجا پس چون بنیت
خالص دعوت مؤمنین نمود و محتاجان خویش را دخلی نداده و ایشان را طعام خورانید بالیقین ثواب بران مترتب
یافت اکنون اختیار او ست برای خود آن ثواب ذخیره گرداند تا دیگری را در آن شریک نماید که موجب تقرب او در بارگاه الهی
خواهد شد کما لا یخفی اما آنچه در همین گفته که دعای دلالت آن بر فرح سرور ناشی از کمال سفاهت است ناشی از کمال سفاهت
[illegible] کتب روافض خواسته که ایشان را بر واتح لیش ملزم گرداند و همین بد علی آنکه مقبول باشند آن امور نزد اهل
خصام چگونه قیاس منتظم تواند شد و از کتب روافض چنانکه اسامی چندی از آن نوشتم کالشمس فی رابعة النهار پیداست
که علمای حنفیه بر اهلسنت طعن کرده بودند که ایشان توسعه طعام مینمایند و حکم بر استحسان آن بزبان می آرند پس معلوم شد
که بر عادت خود جناب ملک زمانی مدعای مجیب مصیب را نفهمیده اند یا خود را بوادی تجاهل و تغافل برده اند و ما نیز از عبادات و رسوم
ایشان است چنانچه ناظرین و سامعین این کتاب [illegible] انتهی الحاصل از اینجا که علمای ما بیرا اینکه کرده بودند که توسعه
طعام را سینان از باب مستحبات پیدا شده اند دلالت بر سرور و انبساط میکنند پس مجیب مصیب ...

الزام رافضه پیدا کرده و در مقام آنمردم را که کتب ندارند بنده آگاه گردانیدم و حقیقت اینست که چون جناب مجتهد
توسعه طعام را مستحب فرموده حاجت باثبات آن از کتب شیعه نماند زیرا که در رساله قدیمه فقط لفظ حکم مذکور است
و مجتهد حکم را باستحباب مقید کرده پس البته عام در ضمن این خاص متحقق شد اما حکم بسرور و فرحت پس تعارض ثبت
و نسبت آن بتوسعه طعام ضروری نیست چه محتمل که تعلق داشته باشد با چه قریب تر است بدان که طبل نوازی
و جلاجل زدن و تغنی بترانهای موسیقی باشد پس اولی را چرا از دست میباید داد و شبهه نیست که این امور نزد اهل اسلام
که مقید بشریعت اند در مجلس ماتم معتاد و مرسوم نیست بلکه در مجالس فراخ و سرور است فکیف که لفظ الات شادی
و نشاط در آن ضمیمه باشد پس متعین شد که کلام در طبل نوازی و جلاجل زدن و تغنی بترانهای موسیقی است نه توسعه
طعام را در عرف از الات شادی و نشاط نمیگویند و بر این هر سه چیز مجموعا و فرادی لفظ آلات بر زبان می آرند
احتمال همین دارد که مجموع را بحیثیت جمعیت دخلی باشد یعنی توسعه مذکور با همه چیزها چنین است و ایضا توان فهمید
که لف و نشر مرتب باشد یعنی اسباب سرور و انبساط تعلق باید بتوسعه طعام و شراب و الات شادی و نشاط تعلق گیرد
بدان سه چیز مذکور پس حکم بشناعت عین شناعت مجتهد الزمانی خواهد بود معهذا امری که حکم بشناعت او
دلیل است که میگوید که توسعه طعام بر اهل و عیال خویش نزد خواص و عوام مستحسن می باشد در دهه محرم
و لیکن از انجا که آن روزها مثل سوگواری و ماتم داری حقیقه قرار داده اند قید مرسوم را چرا گذاشتند و روزه
چرا نگفتند یا سه روز را از عاشوره میشمرند و ناظرین در تحیر اند که رسم ماتمداری تا سه روز یا یک روز برای مقیم
و مسافر در شریعت قرار گرفته با لوازم و عوارضش و ده روز از کجا معین توان کرد و اگر بملاحظه انسداد راه
آب و دانه است پس کتب معتبره شیعه اینک حاضر است دلالت بر آن دارد که جناب امام حسین سبط نبی در
شب عاشورا خلوت فرمود با عمر سعد شقی و هرگونه حجت را باو تمام نمود و او را مواعظ بسیار ارشاد کرد و او
جواب گفت که اگر اتباع حکم عبید الله زیاد نکنم خانه من و ارض عقار از دست رود و حضرت امام حسین فرمود
که خیر آن نقصان بعهده من است و نیز فرمود که چشمه بغیغه که معاویه تمنای اشترای آن داشت و چند هزار اشرفی
میداد قبول نکردیم بتو بدهیم چون سر باز زده حضرت امام حسین علیه السلام مراجعت نمود و همه گاه شور و غوغا از لشکر یزید ازحد گذشت
حضرت امام حسین بحضرت عباس فرمود که امشب مهلت باید طلبید یعنی بامدادان بیعت خواهد کرد یا خواهند جنگید پس مهلت بقبول قبل
شهر سعید پس حاکم کرد انشقی حجاج تمیمی را همراه چهار هزار سوار که دریا را با کنار او ضبط کنند تا قطره آبی ندهند و بعضی گفته اند
که از روز هفتم محرم آب را بستند ذکر نموده اند از حدیث امام صادق که در کتب مقال وارد شده اند و در منع
روزه عاشورا امر و نسبت ظاهر میشود که لشکر یزید حضرت امام حسین و اهلبیت و اصحابش را از نهم
محاصره کردند و روز دهم شهید گردانیدند الی غیر ذلک و مخفی نماند که محدث نجفی در تحقیق چشمه مذکور که حضرت
امام میخواست که عمر سعد مطرود اگر از قتال باز آید عنایت فرماید چنین نوشته البقیع فی الحدیث
بعث امیر المومنین علیه السلام الی رجل جعفرا و ساق من بسر الغنیمة بابین موحدتین و عینین معجمتین

مرفی بالوسطیا وشناه مسن الاخبار سفینه اوحسین بالمدینه عزیزه و کثیرة المحل لآل الرسول علیه السلام وفی تاریخ ائمه
النبیه تصفیر البنبع وهی لبیر القریبة الرشاد والینبعات والمنبعه عیون عملها علی بن ابیطالب ینبع اول ما صار
الیه وتصدق بها وبلغ جذا دها فی رمضان الف وسبق ومنها حنف الاراک وحنف لیلی وحنف الناس فما اعطاها
حسین بن علی وعبد الله بن جعفر بن ابیطالب کل تمرها ویستعین بها علی دینه علی ان شروع ابتیه من تحج بحیرة
منحوته بالجمله کلام در توسعه طعام بود وتقسیم آن بر اهل مجالس عزا و پر ظاهر ست که چون المجلس المحفل عزا قرار داده
البته مفید بود بیکی در عاقبت شین امیت مشتمل بر بسیاری بعضوتی که مباحث در آن نباشد ولطانچه بر رخسار با نرسند وسینه را نکوبند
وگریبان را ندرند چنانچه از تحقیق هم از کتب معتبره در این اوراق دیگر بوضوح پیوسته پس قطع نظر
از ین غلطیکه خلاف شریعت نبویه علی صاحبها الاف السلام والتحیه طعام خانه صاحب مصیبت چگونه مستحب و مستحسن
تواند بود بلکه معامله بالعکس میباید یعنی چون امام در عین مصائب رخت دنیا بر بستند بدست اظلین شهید گشته
و این مسلوب الفعل بعد از هزار و چند صد سال در ماتمش لباس سیاه پوشیدند و در را و غم و اندوه نشسته
مومنین و اتقیاء والمومنات منهم بالصلحی را بایستی خوان طعام مرتب گردانیده برای او فرستادن اور از بار
ضیافت خویش گردانیدن و از ین مجتهد بلاوت کیش با عاقبت اندیش باید پرسید که هر گاه مستحب نیست که
لا اقل ترک نماید پس اطعمه گوناگون بهر اشتر زد توحرام یا مکروه خواهد بود بل هذا الاحداث من لقة
فکل قدح یعود الیه والعجب که مجتهد هنوز نمیدانند با وصف روایت اسناد کلینی و تفسیر قمی که هر گاه دو ماه الا ثم
وخلیفه بلا فصل را باگروهی در صلح اتفاق افتاد که گوشت و چربی دیگر لذا انذر اترک کرده بودند و گرد
زنان نیکو دیدند اسلی غیر ذلک خواه جماع خواه فرادی حضرت التیقان امحدث دانست و نزلیش بغایت
قصوی فرمود منیمه و آیت کریمه لا یحب الله لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ نازل گشت و با ایمه مجتهد چنین جهالت اختیار کرد برای
رفضه اباید بر فریبن و برادران صوری و معنوی او جان و دل خویش را فدا کردن که این فرقه دلان ند
حق انیقدر در رسائل خویشتن یاد داشتند که احداث گناهی نیست که باید در بیان معنی آن کفر معنوی
گفتن و این جماعت را که مرتکب چنین گناه عظیم میشوند و از جهالت میدهید و مفاسدر اصالح نام میشد
می ستایند و قلوب مقلدین خویش را بدکر چنین هفوات می رباید نعوذ بالله من اقسات الخیر فی بعد ذلک
خدا کرا و در تجویز معنی احداث شریک فرین بود چنانچه از منتهی و از اخصوص رساله المکاتیب شرکت اجماع
رسائل فرین ظاهر ست پس تناقض صریح هم در کلام او راه می یابد کما لا یخفی و برین تقدیر اگر صد اثنای
عشریه محرم تفرقه بیش آمد مثل نکاح موسیقی با حضور مسافری از مومنین و توسعه طعام و اجماع
اغره واقربا روی دهد باید که این همه مهمانان و میزبانان مرتکب کبایر باشند نه بینی که در کتاب مستطاب برای
کسانی که از اقربان خویش چیزی می تراشیدند و بیرون آن می کردند چه نکو شمها فرمودند
که مشهور ست الغرض چنین افادات مجتهد در مولفات او نسبت بدیگران موجود باشند و اهم باید کرد نقشه

وتیز زبانی وخود را از آن منتشره دارند و لبتة الطا اختیار که یکی از آن قوت قدسیه باشد ذات خود را متصف
کرداند پس مثل نه مشهور که خود فضیحت و دیگران را نصیحت بر مجتهد چنان راست و درست آید که طابق النعل
بالنعل قال الله تعالی و قل من حرم ما تیتم الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق و ایضا
ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ولکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب
واکثرهم لا یعقلون واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه
آباءنا اولو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا ولا یهتدون الی غیر ذلک من آیات البینات والعجب که مجتهد در
فتاوای مجتهد بیان ایران هنوز ندیده و ملاحظه نکرده که طبل غراء در میان نشنیده کرده اند پس آن رسائل و احکام را که
کار عوام کالانعام است یا مجتهدین طغام بعد ازین آنچه از راه بیخبری گفته و بطور استهزا آورده که ای عوام فرقه شیعه
میتوانند گفت الحق یاران انصاف بدست شماست عوام را فقط غرض از خوردن چاه و سر زدن روغ لعن بنده گوی نوحه خوانان را
احسان بگیرند پیداست که چون او بدربار منتظم الدوله رفت و معرفان گفتند نگاه روبرو ندیدیان عرض کردند
امتنان صرف تکوف سود این همان کس است که آچار تعزیه می اندازد و همه کس خندیدند و ادعا تر نیست
مقصود آنیست که غایت استعداد عوام شیعه چنین است که مرثیه احسان نجوا شنیده باشند نه بیم ریس و ضمیر که خالی
از تشبیهات و مراعات صناعت شاعری نباشد نه سند فهم و ادراک شان تا به صحیح بخاری چگونه توانند رسید
الا به بیان و تعلیم علما پس راجع شد این استنباط بذات شریف مجتهد الزمان که نائب امام عصر گشته ربما
لاجرم توان گفت که اگر این کنایه باشد بذات خود پس میتوان گفتن که این کلمه که بی اختیار از زبانش بر آمد
البته از جای خود خواهد بود و ذکر هر چه درین کتاب گفته همه اش جعل و بی بنیاد اگر چه او آنرا شگرف و نغز
میداند بالجمله چون این استنباط انیست مگر کار این مجتهد اکنون حال این صناعت آنحضرت را نام باید
شنیدن که مجتهد را در محراب کنند بسم الله اگر در صحت مطالعه روایات صحیحه و شرح و حواشی
آن بحجم رسیده بود که نیش هر رساله و خیره بذل القوة فی سنی النبوة بالیقین مشغول است که آنرا با وجود
سلاست و سهولت عبارات فهرست کتابهای حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و کتابها
سیر توان گفت تا مغلطه مجتهد از دیدنش بقدر سطری چند حل میشد و بیان میرسید که استدلال مجتهد را نیست
بامر منسوخ و کسی که ناسخ و منسوخ را نداند چگونه از زمره علما شمرده شود بلکه برای او وعیدها
شدید در کتب مجلسی از بحار و عین الحیات مرویست که تفصیلاتش موجب تطویل و بیاد دهی آید که
مجتهدی درین بلاد از مجتهدان رفضه با وصف قلت علوم منسوخ را برای دلیل برگزیده باشد
حضرت پیغمبر خاتم المرسلین بعض احکام آسمانی را بحکم رب العالمین باقی نگذاشت تا برسوم جاهلیت
چه رسد و نقل افاده را ما والتنبیح فی لبستانه ۵ لذا زلات عزی بر آورد گروهی که توریت و انجیل
منسوخ کرده اکنون حال انتقام بشنو که صاحب بذل القوة فی سنی النبوة می نویسد و فیها

بعد الفراغ من غزوة احد وقع الامر بتحریم النیاحة علی المیت وخمش الخدود وشق الجیوب ونحو ذلک ولم یکن
حرمت قبل ذلک الا فی ایام غزوة احد فلهذا ناحت النساء علی قتلی احد وبکین علیهم فلما سمع النبی صلی الله
علیه وسلم بکائهن قال ان حمزة لا بواکی له فناحت النساء علی حمزة وبکین علیه کما صنعن علی قتلاهن ثم لما فرغن
عن ذلک نزل تحریم النوح یومئذ ونهاهن عن النیاحة بعد ذلک الیوم کما صرح به الحافظ ابن کثیر فی
البدایة والنهایة والعلامة الشامی فی سیرته وفیها بعد فراغ غزوة احد مثل المشرکون بحمزة رضی الله عنه
فلما رای النبی صلی الله علیه وسلم ذلک قال لامثلن بسبعین رجلا منهم مکان حمزة فانزل الله تعالی وان
عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به یعنی در سال سوم از ہجرت شریف بعد فراغ از جنگ احد نوحه کردن
حرام شد بر میت طپانچه زدن بر رخسارها وگریبان دریدن وقبل ازین حرام نبود وبعد از
غزوه احد ازین جهت نوحه کردند زنان بر شهدای احد وگریه وبکا بر ایشان نمودند هرگاه رسول خدا گریستن
زنان شنید فرمود که بر حمزه زنان نگریستند پس نوحه کردند بر حضرت حمزه وگریستند چنانچه بر شهیدان خویش
باز چون فارغ شدند ازین گریه ونوحه در همان روز حرمت این افعال نازل شد وحضرت صلی الله
علیه وسلم منع فرمود زنان را ازین نوحه بعد ازین روز چنانچه حافظ ابن کثیر فرموده در بدایه ونهایه
ونیز علامه شامی در سیرت خود در همین سال بعد از فراغ جنگ احد مثله کردند مشرکین حضرت حمزه را
چون حضرت صلی الله علیه وسلم چنان دید فرمود من هفتاد کس را از مشرکین مثله خواهم کرد یعنی گوش
وبینی شان خواهم برید مثلا حق تعالی نازل فرمود آیتی که حاصلش آنست اگر مثله کنند همان قدر
باشد که کفار کردند واگر صبر کنند بهتر باشد برای صابران ومقام حیرت است که در دعوت طعام
اینقدر گفتگو میکنند ونداند که گریه وبکا وسینه کوبی وهرچه باشد وصاحب عزا واولادش را وبالذات
میشود وهجوم دیگران بالعرض تا بواسطه مثل مشهور است که گرسنه را گریه هم نمی آید زیاده برین نیست
که غذای عده ضیافت شد پس توسط طعام را تا خود صاحب عزا والمثل ول بخورند که مانع نتواند شد واگر
حقیقه پرسی معنی این مثل در عرب هم معمول است مگر یاد ندارم که حدیثی که کلینی در کافی متعلق
بماتم داری جناب امام حسین ع آورده وعنقریب درین اوراق گذشته وهنوز از اذهان ناظرین سامعین
محو نگشته از انهم این معنی مستفاد است واگر جناب مجتهد الزمانی را در فهم معنی آن صعوبتی پیش آمد
که در عیش وکامرانی خود را منهمک ساخته اند حتی که در تابستان از روز ماه مبارک رمضان محروم میباشند
کما سبق مرارا بر طور امام الفجار والمتکلمین سید مرتضی علم الهدی ثمانین چیزهای غیر معتاد از
راد غیر معتاد کما فی حواشی المختصر النافع وشروح الحدیقة در روزه زمستان خورند یا نخورند در
خلوت یا جلوت اما کارهای دیگران قبول فرمایند کما روی فی الثالث عشر من مجلدات البحار
عن الشیخ نعم فی مجالسهم عند روس الاشهاد ولیکن افطار روزه تابستانی بید آبجو شتاقا

دیبج لبتہ اکواب فرستادہ امراد انبیا پرظاہر ست بنابران ترکیبش بعبارت فارسی باوجود حل لغات از
شرحش می نویسم اگرچہ بتکرار معنوی کشند باین کم مایہ کہ ترجمہ بعضے از عبارات رسالہ قدیمہ بطور ترکیب
نحوی از فاضل بداونی بار بار سپہواست دست دیا کم نکند کہ ماتم بفتح میم وسکون ہمزہ وفتح تاے دو نقطہ
دربالاجتماع زنان برای غیر النساء والخدم عطف بیان ضمیر زنگین ست الجمد بفتح جیم وسکون میم
دال بے نقطہ مشتقت السویق بفتح سین بے نقطہ وکسر واو وسکون یاے دو نقطہ در پایین فا دست کہ از
پست ہرمی باشد وشربان باعتبار اغیست کہ از داخل شربتی میکنند وے اشامند ولفظ جون بضم
جیم وسکون واو ونون در آن واقع ست جمع جونے بتشدید یا قسمی از مرغ سنگ خوار کہ شکم وبالہاے
آن سیاہ ست وجائز ست ضمیر راجع بجمع مذکرے کہ از غیر ذوی العقول باشد اینکہ مفرد مونث باشد وانکہ
جمع مونث باشد لم یحسن بجاے بے نقطہ وتشدید سین بی نقطہ بصیغہ مجہول از باب افعال ست الحسن
بکسر حا آرد انرم و فوائد این حدیث بسیار ست از انجملہ آنکہ از رد آن ہدیہ چنان ظاہر شد کہ در ماتم تکلفات را
نباید داخل کردن و درین بلدہ شیعہ تکلفات زیادہ ترمرسوم ست کہ در بلاد دیگر نیست کہ اگر از برگ
پان ومانند ان دست کشیدند بانواع لذائذ دیگر دست کشادند کہ گاہے در غیر محرم صورتش بدان زیب
وزینت از زر ونقرہ ونقش ونگارہا در عالم خواب ندیدہ باشند از انجملہ آنکہ ظاہر شد کہ این چیزہا بمقتضاے
عید وسرور بودہ است پس طبل نوازے دجلاحل زنے کہ علماے ایران در رسائل عزاداری ماتم
گذارے نوشتند کما مرت الیہ الاشارۃ بطریق اولے از اسباب شادی ونشاط خواہند بود از انجملہ آنکہ امام
صادق رضی اللہ عنہ بجاے لفظ شہادت لفظ قتل استعمال فرمودہ ومجتہد الزمانے برای چنین کس
معتقد ناصب گشتہ وحاجت اعادہ باقی نماندہ بسبب آنکہ بحث مذکور عنقریب درین مجلد بہ گذشتہ
وچون ناصبیت حضرت صادق محالست فتعین الثانی وہو المطلوب از انجملہ آنکہ قزوینی ناصبے
شارح کلینی اعور ترجمہ قتل کرد بلفظ کشتہ شدن بلفظ شہادت وانچہ مناسب مقام باشد چو نحضرت
امام حسین ع اصل الاصول شیعہ یعنی تقیہ را گردن زدہ بود نزد این نواصب رعایت ادب باقی نماند
از انجملہ آنکہ حضرت امام صادق ع لفظ امراۃ برای زوجہ حضرت امام حسین ع آوردہ حالانکہ از ہمین غایت
بے ادبی وبے اندامی نزد مجتہد شیخ الانامے برزدہ حتی کہ از کتاب طعن الرماح او پیدا است کہ فوق حسب
کفر دانستہ وایراد این بحث موجب تطویل ست فلیرجع الی نقض الکتاب المذکور الذی سمیتہ
بنقض الرماح فی کید النباح از انجملہ آنکہ زوجہ طاہرہ حضرت امام حسین ع کہ در سفر کوفہ ہمراہ بود این
زن کلبیہ ست نہ مادر معظمہ حضرت سید الساجدین یعنی شاہ زنان مشہور بشہربانو کہ حضرت رسول
مقبول عقد نکاحش وانگاہ در عالم خواب بار سحان خود بستند وحضرت زہرا شکل خلاف آیت کریمہ
وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ در شب دیگر برکشادند باز رفضہ براے حفظ قواعد مخترعہ خویش حاش

مختلف الاقوال والاحوال اند و تاویلات رکیکه بروایات ضعیفه میکنند اگر سر خود بپوشند پا برهنه اند و بالعکس
و صاحب وفیات الاعیان نوشته که امام زین العابدین را مرد با غلام ازار و کرده امام حسین مع نکاح است
و خلیفه وقت خطی بشکایت نوشت و آنجناب چنان جوابی از قرآن مجید و حدیث شریف و افعال اصحاب کرام
که مجوج شد چنانچه واضح و در ذهن هر یکی از رفضه که قصه های قدیمه یاد دارند و بنظر او لی نمی آید که خاتون
شهربانو تمامی دودمان اهلبیت خصوصاً فرزند خود را در شداید مرض و نهب و غارت اشقیا گذاشته رنج فراق
بنفس آید که در کتب شیعه از جناب امیر المومنین منقول است ع یقولون ان الموت صعب و انما مفارقة
الاحباب والله اصعب و سعدی در گلستان گوید ع پای در زنجیر پیش دوستان ؛ به که با بیگانگان
در بوستان ؛ پس جناب امام حسین ع زوجه موصوفه را بجهته و مصلحتی موافق روایت کلینی در سفر کوفه همراه نبرده باشد
مانند بعضی از اولاد و اناث را در مدینه طیبه گذاشت پس البته خالی از این نیست که شهربانو همراه بودند یا نه رفضه گویند که او
بمجرد شهادت امام حسین بر ذو الجناح سوار شد و در کوه و دشت بی غیبت اختیار کرد و یا والله خود را
در نهرها انداخت و این موت را بر گزیدن اجمل که از کثیر آتش مستعد ست الی غیر ذلک من هفواتهم و مزاعم
از قواعد مخترعه آنست که مثلاً زن امام بیوه نمیشود و نکیف که عقد او درست نشود و بر زوجه محبوبه سید عالم
تهمت کنند که در سفر بصره چه اندیشید که استاد کلینی با نعمان بشیر در تفسیر اهلبیت کافر شد کما سبق شطر من
خرافاتهم بعد ازین مخفی نماند که علمای رفضه بنابر رسمی که شیعه و قدیمه قوم ست چنان قرار داده اند که
آدمی را باید که جویا باشد که حضرت ائمه هدات کدام روز خوش بودند و کدام روز ملول تا موافق ایشان بسر کند
بسر کند و هر که از لاف و گزاف ایشان چیزی دیده و شنیده باشد که تا امروز ظاهر حال خویش را مطلوب ائمه
درست نگردانیده اند که بر هر کسی آسان ست تا باتباع سیر شریف آن برگزیدگان چه رسد که مشکل ترین جملیست که اما
افادات صفار و تالیفات نفاسی و بحار الانوار مجلسی موجود و هم تصانیف دیگران نیز از قدما و متاخرین دال
بر آنست که حضرات ائمه یکی بعد دیگری چنان افاده فرموده اند که در روزهای عید مسلمانان مصیبت ایام
زیاده تر میباشد با عینی که هنوز چشمش نگرانست که ملکش با دگرانست یعنی الخلافت بدان طرفه
سنم واوج و ترقی باشند و ایشان بنزر اهای خمول در انواع غم مانده و اصناف مصائب فاک آلام و محن
بر سر رفضه باشند شاید رفضه غافل شده اند آنکه چو حال ائمه چنان بود اهتمام شادی بروز شهادت فاروقی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم چگونه آنرا بجا می آورده و با آواز بلند صلا میدادند جگر گوشگان خود را بمقتضای
احادیث زاد المعاد مجلسی که در روز فوق بمیرد آنکه خانه را سوزد و صدمه بر باد دهد شمار نمایند چو باید در تنهایی چنان
کند الی غیر ذلک پس بجوز برادر ما نعوذ بالله من خرافات الرفضة لیکن کسی نگفت که این ضلالت بیاید
که چون بعد از شنیدن این مصائب تقریر لغای بهشت بر دارد و کیف این الطفال از طعام و دنیا پس حق بعضی
ازین بدیهیات هم کرده که شعبه و نیز اشام روز عید چگونه ادا کرده باشند که نتیجه آن غضب و ملامت بیان

مفاسدش باشد بکار عرفت از ارتداد تمام است یعنی اجتناب ای ارکان در حقیقت عذر بدتر از گناه است
بحال المتعمق علی من نظر الی هذا الکتاب فذلک الخطاب نتیجه واقعه کربلا رونماید بعد از آنکه خلافت بدر دو این
بنی امیه رسد و ظلم اولین ایشان عالم را تیره و بالا گرداند کما فی نهج البلاغه بالجمله چگونه بعقل کسی رسوخ یابد
که برخلاف تواتر و قطعیت اخبار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اعیاد حلول مینوشتا امه پرستش رونده بلکه
لوازم عید بلا تقیه بجا می آورد و حکام آنرا از پوشیدن البسه فاخره و استعمال طیب و عطر و لقای احباب
بیان فرموده بلکه منادی میگرداند که این روزها مهای چنان آفرین است و لیکن یاد نماید که بر زبان
مبارکش گاهی جاری شود که در این ایام که عمر مقتول شود هیچ گناهی بدفتر مندرج نمیگردد و پس تصوره شود
جبلی ملکی را باید دید که آخر کسی بدریای قضا حاجت بکند بر دیش می آید و قبل از نیم روز چنان می فهمیدند که بعد
از شهادت همه صورت استراحت برای آل عبا بهم رسیده باشد امروز در آن عالم نورانیت و ضیا و همان شیون ماتم
در کاست اگرچه زندگی جناب سیده و دیگران در غم و رنج عقب خلافت دعد که گذشت الکنون حال از حقیقت
کتب معتبره تحقیق آنست که در عالم برزخ بغرهای رستخیز مثل دمیدن صور برپاست و یار بها بالعرش
جداست که کسی از شیعیان ما هم نمی آساید بلکه فرشتگان از تسبیح و درود خویش از ساعت بساعت فراموش
می سازند تا باستراحت دیگران چه گفته آید در احادیث ائمه که در کتب مقاتل مصائب مبین است یاد ندارے
که جناب سیده با وجود یکه قبل از ولادت امام حسین راضی برضای الهی سبب شنیدن نتایج و ثواب تمنای
این شهادت شده بود چندان نعرهای جانکاه میگوید که ملائکه از تسبیح الهی دست بر میدارند و شریک این ماتم
میشوند در صورت سکوت رونمیدهد تا بحدیکه جناب رسالتمآب چشم گریان و دل بریان رونق می افزاید در
بار بار میفرماید که ای نور چشم من یکی سکوت بکن که ملائکه تسبیح و تهلیل را گذاشتند بلکه فراموش کردند و در آنوقت
گویا العالم ببهشتی این سکوت رو دید باز بهمان حالت رجوع میکنند بلکه باتمام ساعت و ساعت قیام تا یمین
حال و نعره جانکاه در پیش است و در عالم حشر آنچه در تخصیص عشری برپا شود و داور بیاره و کسی را چه مجال که
بمیزان بیان سنجد و اگر کتب مصائب را جمع نما شده و واقعه شهادت شهیدان را بر کتابی بروایات صحیحه احاد
معتمد خواهی دید که تا یک روز جناب خامس آل عبا اهل البیت و تمامی رفقا محصور شد بعد از آنکه سفر
برای طلب شهادت گویا از روز ازل بود و همیشه راضی برضا و هدف تیر قضا دیر تقدیر سحاب رئیس المجتهدین
معاد رفت میرفت از کجا بکجا با وجود یکه در لال کتاب منزل السماء آنچنان برآمد که بار بار و انستی بار جامعین تقتلها
متفق میگویند که قتال از هر دو طرف بود و در رفیقان و عزیزان امام بعد از دستوری هزاران کس را از لشکر
شقاوت اثر بکشتند و چون آنجناب صف و انفعال کشید تمامی میمنه و میسره ملاعین را برهم زد حتی که کشتگان را جناب امام
بتوان کرد و قیاس کن که از دستان در کتاب ماست میگویند که از شجاعت و قوت آنجناب تهور جناب
انبیاء در عرم رفت و دیگر علماء نیز همچنین گفته اند که عبارت طویله را تا کی اختصار لوانکرد و بعد لشکر ملاعین را

از سوار و پیاده دولت محمدی در دمشق که نوشته زیاده از شش صد هزار منضبط کرده که از زمان اسکندر تا امروز
هیچ کاره شد حیرانی آنست که با چنین لشکرهای با عظمت تنها جنگیدند و بخیال نیامد که بهیئت مجموعی این جنگ
نمودند و هر کس یکبار بنا زنند و جمعیت معاندین بنات النعش سازند و بمصیر اصلی شان رسانند که در نیعت
تهور هر کس نیز ظاهراً تنهائی رسید شاید مقصود تعجیل در شهادت باشد پس نوحه بلاد دیگر چه معنی دارد و ابو حنیفه
گوید پادشاهی همراه جماعتی کفن پوشید و بمقابل تیمور آمد و حواس گم شد وزیر تیمور رسید که چگونه این قدر
پریشان نبودی امروز چه حال داری گفت خواهی دید که دیگران برای کشتن می آید و این از سر گشته شدن
و همچنان واقع شد که در هزیمت دقیقه باقی نماند و لیکن هزار جهد و مشقت تر دوی
یافت پس صبر و هر از امام غائب الدار و دیگران با وصف استعداد هزار سال
متواتر ملاحظه کرده بر اصول شیعیان مثل صاحب بصیرت و الابصار باید دید که چه بلاها از دست هم
خود دیده قطع نظر از همه چون از زبان ما در مقتله این کلمه برآشتی و درستی او برآمد که باز دارم که غلامان و چاکران
عباسیه محیط گشتند و نوبت بقاعه بتوراب رسید بر روایات محدثین کما اشرت الیه سابقاً و لا حقه بر گزیدند
و چندان صبر بر گزیدند که ایشم ندا انست که این واقعه چه چیز است حال امام نرگسی یعنی غائب الدار که
اگر بقیح خود اشاره میکرد از آنجا تا خلیفه عباسی تمام را الصبح فتح و فیروزی امام بدل میکرد نه همین صبر
و شکیبائی او را باید سنجید و اگر کسی در جمله صابرین حقیقی تمام حضرت ذی النورین داماد حضرت رسول الثقلین
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را ببرد رفضه از غایت جاهلیت جلا از پیکر انسانی جاده تاریخ مرگ میر
رسیالت داخل میشوند حالانکه زمانه مصائب او را چهل روز بلکه زیاده هم گفته اند و علما نقل از رتبات
استقامت او بدان بر چگر منعیشر و ندو اهل مدینه دستوری قتال میخواستند و او قبول نفرمود معذلک
در طلب ثواب شهادت چنان بود که هرگز تزلزلی پیرامون خاطرش را دنیافت و مطابق تقریر
سابق و تصریح علما نیز و بیست خانه خود را محکم کرده بعبادت مشغول گشت و بیچاره چه بیداد است که
نشناختی خواهند کرد بخلاف حضرات ائمه که خبری از علم شان غائب نبود کما لا یخفی حالیا بر عقلای عالم
بعد از این مباحث با اعتراف علمای امامیه که ما باتباع ائمه معصومین مامور یم که از شر شان مستطیع و ان غم و اندوه
شان منقبض کرد یم و حال عیان ائمه معلوم همگنان شد پس یکی از رفضه در دنیا هم مصداق لا یموت فیها و لا یحیی
فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ان هذا شیء لا یسمع و لا یری سبحان الله بلت اسلامی را فریقین مطابق
احادیث رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم سهل و کشاده دانسته اند کما فی النهایة الاثیریة
و مجمع البحار الهندیة و البحار المجلسیة از جمله شان محدث نجفی که فخر الدین لقب او نهاده اند در مجمع البحرین
و مطلع النیرین نقل میکند بعثت بالرهبانیة الشاقة و لکن بالحنیفیة السمحة ای بفتح فیکون الف
السهلة التی لا ضیق فیها و لا حرج اکنون شریعت غرای مصطفویه بر تحقیقات شیعه نا جیب بتبدیل ملت بود

گوی سبقت در ربوده‌ای ابن سبا ائمه آورده است مگر شاید بتقیه ظرافت ظرف فاضل ملا دوپیازه
باشد علمای رفضه از در متعه النساء در آیند و وسعت مثوبات انها چنانچه بعضی از اکابر ایشان بر منبر
افتخار بدان میکردند و امید همراهی امام غایب لدار میدانستند بیان کنند پس علمای سنیه سنیه را
باید که کتاب مستطاب حضرت سلطان مشهد مقدس که امام شافعی خط فیض باطنی را بیشتر
از آنجناب یافته‌اند برای الزام شیعه بکشایند و قیود آن عبارت علمای ایشان را بنمایند قوله
و علاوه بران آنچه مجیب استادان آن بطرف ما نموده واقبح و اشنع از آن در میان اهل نحله او
شایع است الخ اقول مخفی نماند که بحث مجیب در هر مقام مخصوص است بوتیره متکلمین یعنی علمای
شریعت و قیل و قال شان با امامیه من حیث التصوف نیست بوجه چندی یکی از انجمله آنکه اهل تصوف صاحب طور
استغراق و وجد و حال اند و امور ایشان بمکاشفات و ریاضت تعلق دارد و ابحاث و تحقیقات
و متکلمین متعلق بادله شرعی است و مکاشفات و ریاضات مصطلح را در آن مدخلی نیست و
متوهم نشود که ایشان مذهبی ورای سنی و شیعی اختیار کرده‌اند چنانچه صاحب فتوحات که سردفتر
این گروه در زمان خود بوده در آغاز کتاب مذکور گویا رساله مستقل در عقائد دارد که مقصودش
از جمع و تالیف آن اظهار از معتقدات خویش است و من انصفه را کرامت آن بزرگوار میدانم
ورنه هزاران کس از علما و رجال که آثار اقدامش سپرند و کمال حسن عقیدت یاد آرند ملحق بجماعتی میشدند
که از و منحرف اند الغرض عقائد صوفیه و اصول شان همین است که اهل کلام از اهلسنت در معتقدات
خویش نوشته‌اند مثل نخفی و نسفی و عضدی علامه و تفتازانی و علامه شریف جرجانی در دو شرح
و بیان داده‌اند و قس علی هذا از رساله نقی و غیره هویدا میشود که اصلش از حضرات اهلبیت است
علیهم السلام و چون طریق مذکور مشکل‌ترین مشکلات هر کس چگونه منازل آن را طی میکرد و خفیا
آن می‌نمود بعد از این تقی مجلسی پدر فقیر عقیل هر جا که راه طعن بر صوفیه مفتوح میشد آنرا سد کرده
و پیری و مریدی و کشف و اشراق و وجد و حال را در آن رساله که ذکرش دانسته ثابت نموده و دیگران
برانچه با فزوده‌اند حتی که تصوف اکرده خویش محصور فرموده‌اند لیکن پسر و هنا زاجهت قلت علم و
معرفت و فرومایگی آنطور را بخیال خویش نیاورده و تقلید بسر طائفی اختیار ساخته که پدر خود را
رساله بظلمت نفاق منهمک دانسته و در کمینگاه مترصد نهب غارت اعتقاد میکند لا حول و لا قوة
الا بالله دوم آنکه مجیب در همین مجلد نیز صاف صاف گفته که من از طور تصوف حظی ندارم و از انجا که در
کتب درسیه اولا منهمک بودم و باز بحسب ضرورت تشیعه بعد از سفر آخرت علامه دهلوی شاگرد رشید
شان نور الله مرقدهما حوصله تصنیف زاید الوصف یافتند و کتابها پرداختند و غیرت دینی الحاح دو شانکن
برابرین عادی کشید که قلم بدست گرفتم و هر چه مناسب افتاد در عالم تنهایی نوشتم و کسی را که در بحث شیعه

بصیرتی داشته باشد نیافتم و یقین ام معنی ندانستم که علما خواهند پسندید و انجمت و اتفاق چنان واقع شد
که خام گل یاسمن شاید پس فرصتی کجا بود که دنیا صفت گشتم اگر بالجاح دوستان بخدمت بزرگان نشستم چنانکه
خالی شد که بعد از گذشتن عمری در توبه نصوح و اختیار و اخلاص و خلوص مثل سلف صالحین خللی از پن
امور باطن توان بردیس چون در انتخاب تسوید و تبییض فرصتی بهم نرسید چنان ساماں نے پذیرد نباید که تکرار
از کارهای مذکوره بر کسی گذارم که باستعداد خود سرانجام آن عهده بدهد پس بسبب تنهایی نتوانستم
که در میدان رسالت قدم نهم لاجرم ازین دولت محروم ماندم چون انیطریقه مبیدانم چه بگویم مگر همین مقدار
که فقها و محدثین و متکلمین با این اعراض و قبر پرستی را تجویز میفرمایند پس هرچه مخالفت ظاهر شریعت باشد گو
بقول اکابر صوفیه مثل سلطان المشائخ نظام الدین رحمة الله علیه که در شهر کهنه دهلی آسوده اند که
فرموده اند اگر حقیقت حاصل نشد در طریقت خواهی ماند و اگر طریقت بدست نیاید در شریعت خواهی زیست
و چون شریعت معاذ الله رفت و گذشت باز بمقامی کجاست که در آن بسر برد و دنیا را الفروشتے
و دین را بخری چون این امر مهد ست بتصریح مجتهد الزمانی متوجه باید شد که گفتگو در مقام
این بود که علمای رافضه در متعلقات شهادت امام حسین رضی الله عنه بر علمای سنت و ست
سخن دراز میکنند گاهی میگویند که ایشان بجهت عداوت اهلبیت معاذ الله توسعه طعام در روز عاشوره
باهل و عیال خود مسنون و مستحب میدانند و زنان را میفرمایند که روزه و غسل و پوشیدن لباس فاخر
و مالیدن عطر مستحسن میشمارند الی غیر ذلک مما ذکر فی ذی الفقار و امثاله پس عیب بر ایشان این جا
با اشارات و کنایات موافق گنجایش و سد ساله قدیمه قلب نمو چنانچه بار بار حالتی میشمار با موریکه اختلاط
بتصوف دارد نیز داخت پس مقام حیرت ست که مجتهد الزمانی چرا بادی ذکر افعال و اعمال صوفیه شوند و جد
و حال را شروع کند و المحال آن البدعة انما مات تبرک ذکرها کما افاد ابو و المشهور فی المکتوب المعروف
حین ارسله الی رشید المتکلمین رحمة الله علیه فی جوابه پس انچه نوشته که ایامی ببیند که در تقریب عرس مشائخ صوفیه
معمول است که خلق کثیر از فقرا و غیره و لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده و سوم دلالت کریمه
خذوا زینتکم عند کل مسجد بهر فیوریه پیران خود جمع میشوند الخ باید نشان داده کن مر از کتب فقها و مسائل
فروعیه مجتهدین ما حاشا که این امور را جایز یا مستحسن نوشته باشند و اگر مجتهد الزمانی بر خلاف عادت
خویش رجوع بکتب ایشان آورده بود بایستی نشان دادن که فلانی از فقها در فلان کتاب چنین آورده
کرده و فتوی داده که اجتماع مشائخ و فقرا که در اعراس صوفیه لباس های فاخر و جامهای رنگارنگ
معطره در مجالس معظمه استماع ترانهای مطربین و ستاریهای و وفات مشائخ کبار و در بازارها و بر دیار
جائز ست بلکه مستحسن و مستحب ست فتا امروز این امر یعنی الملمات تاخذ و متعاده و از هیچ کتابی بنظر من
نرسیده کاش اگر بصراحت نمیگفت بر اشاره و اکتفا مینمود پس فرق ست بر عادات و رسوم از متاخر که

اثنائی ازریاد مسمعه باشد و از اینجا ورد اختراع عوام بود و ماندا حتمن مجتهد الکبیر بن ملاحظه باید انداز دا شرعیه چیزی
در کتب کلامیه و فقهیه ننگارد زیبا نباشد بخلاف کلام مجیب مصیب مثلا اشاره عزاداری و سرود و مرثیه با ستر انتحای
موسیقی در کتب تالیف کرده اهل ایران جابجا موجود در کتب و رسائل مجلسی خاتم الفقها والمحدثین من المتکلمین
الاستدلال بآیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد بر بطلان اطلاق آن بر جو تحسین در ذکر مجالس فقرا اداحادیث ابدعنا
بر قبور مثل کتب الزیارات مسطور و مشایخ و بی اشعار با جداران کردن و دیگر امور که مجیب باقوال فقها اشاره نموده و مجتهد دوران
انقلاب انچه گفته بود اما افزار گنبدی باشد کبی اصال محض تواند بود و زیاده برین نیست که از آواز گنبدی قرار داده بنا کرده
متین جناب مجتهد الزمانی است ایضاً در بخصوص امری دیگرست بیانش بر سبیل اختصار و اجمال آنکه از مجالس قاضی
رطل بوق کبیر پیر سفهای در آغاز شغل تصنیف کتب کلامیه بلکه بعد از تجلید عنادالاسلام آنرا ندیده بود چنانچه از
عبارت ذو الفقار توانی یافت و عبارت اینست که نویسنده نماند که کلام این بر تقریر صحت و صدق آن
قاضی مذکور قادح مقصود ما و مفید مطلوب نیست و لیکن که در جواب مقدمه ششم است ظاهر است و محصلش بلا امین که در بسیاری مواضع
ذکر کرده اند یکی جمعی باشند که علوم ظاهر حضرات ائمه اطهار بقوت درس و تدریس قرار گرفته اند که شریعت و ایمان
معتبر آنست و جماعتی دیگر اند که بعلوم لدنی شان قیام دارند که طریقت و حقیقت همین آنست و فرقه اول
شیعه موسوم اند کمتر انداز درجات عالیه از فرقه ثانیه که مومن ممتحن لقب شان است و رفعت منازل و کثرت
فضائل شان در مجلد اول بچشم عبرت بین دیده و در میزان فطانت سنجیده و نیز از کلام رطل بوق که مولانا
این پدر و پسر است چنانچه از تالیفات ایشان بر ظاهر و رتبه او نزد علمای ما مخفی نماند که در جواب کتاب نشر
یعنی احقاق الحق مسمی باسم تنقیص صورت و معنی امر اظهر ساخته اند اختصاص فرقه امامیه بدان درجات قدسیه
بوضوح می پیوندد در این دعوی نیز بر عاقلی بر اینها موجود و مفقود ایشان می جستند که انقوم دیدند
طایفه شیعه را از انصاف دشمن بدین برعج برسد حال آنکه هنوز نفس تشیع در حضیض مذلت گرفتار اند بر همه ندا
مجتهد بالجمله از کلام ضمیمه اختصاصی با اهلسنت از راه مسخریه و استهزا ظاهر میشود پس تعرض بمضامین کلمات قاضی
مذکور از آن کردم تا استهزای او منقلب گردد ایضاً از اعتقادات قاضی مذکورست که جمیع صوفیه ثبت
تشیع دانسته اند و چگونه نه دارند که ... بدرجات عالیه اخروی مختص بفرقه شیعه است پس هیچ سنی صوفی نبود
مگر فرقه نقشبندیه بر تصریح این مغفل شیعه امامیه از آنجا که آغاز مجالس المومنین اینست که همیشه اهل تشیع
از زبان جناب مرتضوی تقیه میکردند و نیز از آن کتاب واضح است که خود امام الائمه در خلافت خویش
تقیه میفرمود ظهور امامیه در لباس اهلسنت و اعتزال بود و خوب میدانسته که اهل اعتزال بالاخره فی یا نماند و بمقتضای کثرت
بی ثباتی در زمانه اخیر شیعه را روز بروز ترقی است و جناب امیر وقت شهادت معاذالله در اظهار کفر جهد بلیغ
فرمود کما فی جامع الاخبار لمن موثق صادق الکواذب لا شرار پس تو انگفت که باعتبار اصول موضوعه امامیه
شمه مخلوقات کثیر که لباس نفیس پوشیده و استعمال عطریات نموده بتوهم دلالت کریمه خذوا زینتکم عند

زکل مشتجید بر قبور جمع میشوند و قوالان چند نواهای موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و حالات تبادر
نشاط است غزلهای که مشتمل بر مدح حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان بی مثال و شیرین شمایلان
شیرین مقال است میخوانند رقص میکنند باشند نه اهلسنت فکیف که غیر از نقشبندیه کسی هم عالم اشها دست سوخته
نمانده و ایشان از مجالس مذکوره البته اجتناب میدارند کما لایخفی من بعد گذارش است که این حرفی چند
در علو مقامات فرقه صوفیه که خلاصه آن از تالیفات رطل یوق اتفاق افتاد و در نه او به ورقهای بسیار
را از مجالس المؤمنین بذکر صاحبدلان مشک آگین گردانیده که در کتاب صوارم حیدریه پیش مجتهدین
پیشکش نموده ام و بیاد می آید که در جلد اول این کتاب نیز نوشته ام که دلالت بر آن دارد که قاضی
مانند بزرگان خویش از علامات معتقدان شان بکمال اخلاص و مزید اختصاص است انیست حال مولوی
و آقای شان از متاخرین و از قدما و اساتذه ایرو رطل یوق هم لا یخفی باشد که خاک پای صوفیه را
بکحل الجواهر تعبیر میکنند و شاید که درین اوراق هم بمقتضای کلام یجر الی الکلام ذکر بعضی از آن رود و همچنان
بطور اکتفا بمضامین با دیدن عبارت رساله مذکوره که جا بجا عبارتش در تالیفات خویش نقل کرده بوده
و در بهار امروز آن رساله نزد من نیست که یاران از من گرفتند و باد ضعف طلب و شدت ضرورت تلف شد وند
و برای ناموری خویش نگاهداشتند که ما را سرمایه گردانیدند تا مضامینش را برجها الکتوب و یخیر مجتهد اکنون حرف سکنند
و از مکاتیب مزین عیان میشوند که در جواب مکتوب مجتهد که خاتمه المکاتیب است میکشند بدانند
که از افادات شان است پس صبر و خاموشی فقیر را باید دید که با وصف احسانات که در دیباچه جا سنتی
آن بزرگ رد بر دی مزین چه مواد دشمنی در باره من با قرار ریخته و آنچنان مکاتیب که سبین حال اوست
در مباحث فیر یقین نیز د من برای حفظ ناموس او مخفی بود مگر چون صدر اعلی خادم حسین خان
و دیگر بزرگان ضرورت شدید نقل کردند و عمل نمودند تا کی این مکاتیب علامی وزرا دیخول مخفی
خواهد بود که بالاخره روزی از خبائت صباحت و ملاحت جلوه ظهور خواهد داد پس بعد از سفر مزین مردم
زاید گمانی خواهد بود که اگر واقعی بودی رد بر دی کاتب ظاهر میکرد و در پنهان داشتن غیر این غرضی
نبود مگر آن بزرگ رسوا نشود لیکن چه میباید کرد که خود سید رد بر د خویشتن فرماید که بعد ظهور مکاتیب جناب
و رزد و بحقیقت پی برد که مزین چند مالیش او را نقل مجالس میگردانند بعد چون مزین میله انشست سگفته
کرد الصوفی لا مذهب له کما فی الرساله المذکوره پس احسانی چند بعمل آورد که سفارش دیپش امرا نمود و چندان
درین نظام و جانها پانید نمود که خود مینویسد که اگر مفلس نمیشدا و در تالیفات دستگیری میکرد و حق است
که در تستن او شبهه نیست لیکن بیچاره مغلوب شد بجهت سجا او در لن فر گشت اهل و عیال ارتفاع عمارات
و تزیین مکانات که بزرگان گفته اند ۵ هر چه هست از فقیه پیر و مرید هو ز زبان آوران پاک نفس
چون بدنیای دون فرو آمده بعسل در ماند همچو مگس تو از انجا ذکر قدما رفضه که بانی مبانی این مذهب

اندر میان آمده بود بنابر آن باید در این باب هم اندکی تتبع نمودن که هرگاه میرزا محمد مقیم تبریزی یعنی در نواقض
گفته بود که این طائفه از صوفیه انکار معاد اعتراض وارند قاضی رطلبوق که مولای مجتهد عر لوق ست و در مصائب خود
هیچ و تاب بسیار می خورده و در جواب میگوید که کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح فصوص که نقض
النصوص نام دارد از تصانیف بعض علمای شیعه ست و در رساله اوصاف الاشراف که محقق طوسی
تالیف کرده و کلام امام ربانی کمال الدین بن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه و همچنین کلام استادش
علی بن سلیمان بحرانی بنیات عادله اند بر آنکه صاحب نواقض راه دروغ پیمایند و میگوید که شیعه منکر
صوفیه اند بلکه مولف جامع الاسرار دعوی انمعنی دارد که صوفی حقیقی نیست مگر شیعی و شیعی حقیقی نیست مگر صوفی
این خلاصه کلام رطلبوق پیشوای مجتهدین لکهنو بود در حق صوفیه پس باید دانست که امام همام رطلبوق کیست
این همان امام قمقام ست که در شرح نهج البلاغه بجد تاکید انمعنی که رعایت کسی نخواهد کرد و کلمه حق خواهد گفت
رضای جناب سیده فاطمه صدیق گفته بود درباره فدک آورده و شیعه و سنی را درین قصه که دست
سخن دراز کرده‌اند همه را گفته و تو نیک میدانی که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط و این امور در مقامات دیگر هم گذشته
تا بیدار باشی و غفلت نکنی و نیز درینجا باب فقیر آنچه بتصوف تعلق دارد در رساله ملا تقی مجلسی پدر باقر علیل ست
که وی نقلا باد از جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه تعالی نقلش کردم که چرخ و بازی صوفیه را که در حال وجد
ایشان را بهم میرسد بر محامل صحیحه فرود آورده اند که این قسم حالات از ایشان بسبب ملاحظه جلال احدیت
بوقوع می آید که از سید الطائفه جنید بغدادی نقل میکنند که در وقت ورود تجلیات دست خود را بلند کرد
چون از احوال افاقه حاصل شد باعانت اصحاب آن دست را بزیر آورد تا بزیر آوردن مانند بلند گردانیدن
نباشد و قبل ازین انیم ازین رساله دانستی که ملای مذکور صاف صاف قرار کرده که طریق تصوف راه اهلبیت
حضرت خیر الانام بوده و از اینجا که موصوف بریاضت شاقه بود و غیر از مومنین ممتحنین و صاحب لاار از ریاضین کسی
اثرا بر نگزیده و از حماقات علمای ظاهر خویش این سعادت را بر شمرده که ایشان از جهت سلب بصارت
سلمان که رکن اول مذهب ماست مجروح کرده اند و همراه او قنبر و غیر او را که صاحب لان ریاضت کشان بودند
از دائره وثاقت بدر نموده اند از افادات مجتهد الزمانی ال ستنبل که در بعض حواشی خویش در امثال اینمقامات نوشته
وخلا در امینتا سم جنانچه دانستی سابقا بعد نقل عبارت علامه یافعی درباب شیخ اکبر آنکه جماعتی امرزا بجهت
معنا مین فصوص ملی گفته اند میگوید که خلاصه آنکه اختلاف در تزکیه و جرح رجال در کتب فریقین متداول ست الجرح مقدم
علی التعدیل کما تقرر فی الاصول الی آخره الغرض چون مضلمین رساله ملا محمد تقی در کبد باقر علیل مثل خارمغیلان
میخلید چرخ و بازی بسیار در آن نموده زیرا که فتوای او در ایران از آن قبیل بود که فاتلوهم حیث ثقفتموهم
حیث وجدتموهم که هم صوفی ملعون است هم کسیکه مایل بایشان باشد پس بر پیر اصفهانی مذهب ذو الفقار اتباع او کرده در سام احکام
اخروی و دنیوی برای شان جا انگفته چنانچه تفصیلش از صولة حیدریه علی المجوس القدریه که جواب ذو الفقار ست

بقدر ضرورت جانب چند مقالات پیش کرده ام که انها مبادی انشاالله تعالی و خواهی الست بالجمله چون از کتب معتبره امامیه معلوم
از رساله فارسی ملا تقی پدر باقر مجلسی معلوم شد که حالات صوفیه را که بملاحظه تجلیات قدسیه میدانند و اسرار علی
صوفیه میشمارند و این بزرگان را غلبه اسرار اهلبیت نبویه علی صاحبها الالف التحیه میپسندند پس مجتهد انجا
بود به حال و قال صوفیه ملتزم نی کردن تکلیف که سلاطین او بر شیعه متوجه شود و نه اهلسنت سیما چنانچه
که بر تصریح مولانا و آقای او به شیعه اند لاجرم تو انگفت که مثل مجتهد الزمانی شل قلیلی شد که لشکر خود در آستک
و پامال ساز و در امر محقق نیست که بنده در ایام تدریس کتب درسیه در بعضی از اوقات این امور را آزموده ام
و در مدینه یکبور کمپور بودم پس طلبه که نزد من فراهم میشدند و در حلقه درس می نشستند ذکر بزرگی میدیدند که در آن دیار
بعد انکه دو سال در سفر بود و همراه قوم انگریزی می آمد مبسوط قتل مردم بر فتوای او بود پس اشتیاق با تحریر سیما
در تحریر فعل ایشان یوما فیوما بلکه ساعة فساعة می افزود که آن بزرگ وقتیکه در وجد بجوش و خروش می آید بر سبیل
که از اهل مجلس نظر نش می افتد او از حیطه اختیار و قدرت بدر میرود و من میگفتم که اینهمه را بارها شنیدم حاجت تکرار
و اعاده باقی نماند لیکن میخواهم که مرا وقت قدوم آن بزرگ باید خبر کردن تا بخدمتش باید رسانیدن آنچه کرد
نظر فیض اثرش با تری میباید پایانه حالانکه چون مجالس حیانا اتفاق میشود و شخصی با از خرین غزلی میسراید یقینا قطعا
و التغیر میشود لیکن ان جرح و بازی مرسوم مانع میشود و بر من امر قابود ازم الغرض بتغیر بعد از تدریس این امور مذکور
میشد و دل بلقای آن بزرگ مضطرب بود که ناگاه خبر قدوم او بگوشم خورد و در این مجد صنین و حسن آغا تسمی نزد
من جمع شدند که امشب مجلس منعقد میشود بالضرورت قدم رنجه کنی و فرصت را غنیمت شماری و بعضی از ایشان
بخدمتش قبل از ملاقات رسانیده بودند که فلان درباره فقیر و سید احمد کبیر و دیگر بزرگان بر فتوای علامه دهلوی
قدس سره العزیز است مناسب آنکه چون ملاقات دست دهد بالضرورت مطارحه این امر در اثر شود حالانکه سرگرمی
در مناظره و ذکر نکرده بودم بازی همراه این طلبه صحبت بهم رسید و محادثت اشتیاق و مزید شوق در میان آورده بودند تا
در سامر موعود با انتظار شدید رو داده تا انکه غالبا نصف شب گذشت و چون نظر این دیدم که آن امر بر جای من
موقوف است رخصت طلبیدم و برخاستم و چنان یاد می آید که بار دیگر هم نوبت افتاد لکن همان اتش کاسه بود چون
صبح شد و این طلبه بر دستور قدیم جمع شدند میگفتند و اویلا و احسرتا که بعد از برخاستن مجلس سماع انعقاد یافت و بر غفر
از حاضرین جوش و خروش بود و یکی از ناقلین میگفت که حالا من باید نگریست که در نشست و برخاست و غلطیدن و
و افتادن بر زمین چه صدمات رسید گفتم بلی می بینم و عیان را چه بیان لیکن سخنی که در این حسرت و افسوس گفتنی است
آنکه اگر من میبودم بعد از شنیدن ترانه غزلی متغیر میشدم و لیکن از تحرکات البته طبیعت خویش را باز میداشتم و
این تفسیر جلالین بر سر شما میزدم را بگوئید که اگر شما در آنوقت از این امور خود را باز دارید ممکن است یا نه پس تا لید
شرعیه گفتند که حقیقت وجد و تغیر را تغیر همین قدر است بی اختیار محض نیست و از رقص و صوح می انجامد که غالبا
اوقات درین زمانه حلیه و در مجالس صوفی و مناسب وقتی چنان بهم میرسد که آدمی میخواهد لغلغله و غاز

پهلو به پهلو بگردد و لیکن عنوان بحث تحدل و الزام بود و مقالات علمای متقدمین مجتهدین ذکر نمودم و از الکات
واقعی ام مجتهد خارج گشتم والبته در مقام شکرگذاری توانم گفت که حق تعالی مرا ازین امور محفوظ داشته که عهده
شکرش بدر نتوانم آمد امّا آنچه از حاضرین انجالس سخنی بر زبان مقدس مجتهد الزمانی رفته که برای تعظیم چنین حرم
سحر اندالی آخر ده پس از ان بانیا مرای لکنئو العلیم تلقین فرمودن که من گفتیم دیدیم و ثقات هم مشاهده کرده اند
که رؤسای لکنئو جمع میشدند و این تعظیم و تکریم بجا می آوردند و حکایات سابقه در خانهای مجتهدین گذشته
و متقدمین چنین گفته اند که هیچ بهر دیار که رفتیم اسمات نیافته ایم ست حون مرای تشیعه چنان تکریم و تعظیم روا دارند
معلوم نیست که نتیجه بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم چه باشد و نزد ایشان جاریست یا نه تکلیف برای نواب
شجاع الدوله و آصف الدوله که در عیدین خطبه اهلسنت میشنیدند و نماز مذکور بطور ایشان میگذاردند و ثنای
حضرات راشدین بگوش میکردند و لیکن برای ایشان همین احادیث کافی خواهد بود که من صلی خلف سنی فکانما
صلی خلف نبی که از من لایحضره الفقیه واضح تواند بود الی غیر ذلک فاتحه در احادیث دیگر هست قبل ازین در آنست
که حاجت اعاده نیست و حال روایات ایشان هم کثرت اختلاف که یکی مر دیگری را دفع میکند پر ظاهر است
بعد ازین مخفی نماند که کتاب معموله حیدریه علی المجوس القدریه بر بحم زن تار و پود ذوالفقار حائک امامیه در
ایجاد تصوف هم بعنایت الله کتابیست جامع بسبب آنکه نیز تر توت لیسنده لعاب عنکبوت تصوف را
در رساله مذکوره بعیوب حضرت علامه دهلوی شمرده و اوضاع و اطوار صاحبدلان صبح نفس طریقت شناسان
حقیقت رس از ابدلت و رسوای نام برده حالانکه حضرت رسول الثقلین از جناب رب المشرقین بکمال تمنا
درخواسته اللهم احشرنی فی زمرة المساکین و محدثین از ان مضمن آورده و در کتب فریقین مدون گردیده از جمله
علمای شیعه مولف مجمع البحرین در ماده سکن میگوید و فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله اللهم احینی مسکینا و امتنی
مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین پس البته میباید که اهل زهد و قناعت و خضوع و فقر را بحقارت ننبیند
خصوصا خانواده علم و مشیخت مشیّت را حالیا ناگزیر شد بعضی از مضامین مناسبه درین مقام آوردن تا برای مزید بصیرت و فراست
دانشمندان روزگار بکار آید و بمقتضای قول بزرگان ع یارب چنان ملک که گدا معتبر شود گفته آمد که شخصی بود و با
از فرومایگان و عمر پدرش بسر گرد و صحبت جولاهگان که دعای حضرت مریم بسبب آنکه او را بنظر استحقار دیده بود
قبول شد چنانچه در تفسیر استاد کلینی مرویست خانه او سور دنار و پود نشان بود داو مجرد توسل باکبر
مصداق بیت گلستان ع چند باشد چو جسر بغداد ش ؛ آب زیر و آدمی بر پشت ؛ از جهت تشیعهای
دلبری و دو تیرهای دلداری خود پا بر زمین نگذارد و بجهت علو کعب هیچکسی را از هوشمندان و پیشینهای طرازی
مثل خود نه پندارد و در تکبر و رعونت قائم مقام این شعر آشوب بازندرانی باشد و با اینهمه در کتاب مذکور چنین یاوه گی
و هرزه درائی را بنیاد نهد و انهم مانند رحی فی الظلام در کمال تیره رحی خیره سری بوقوع آرد و سرمایه امتیاز طلب
دنیا پس و طور جمع تلفیق بهتر بدست نداد پس در آغاز رساله ذوالفقار نمودار که مصنف تحفه کیست تحریر بانتساب

بعد از آنکه از تمهید یعنی بزعم خود فارغ شد میگوید که اما تحقیق مذاهب تمام متصوفه و اینکه چون اکثری ازین اهل آن نجات
منقرض شده لهذا به بیان بعضی از اصول و فروع صوفیه که الحال شیوع دارند و گاهی لباس تشیع آمده علوم
شیعیان جاهل را سید هند کمترین انام بمقتضای ان الامثال مصابیح الاقوال میگویم چنانچه ملا محمد تقی پدر ملا محمد باقر مجلسی
را اثر لعنت که دلالت میکند رساله لیلی و مجنون بر خرف بدانکه لباس تصوف باعتراف علما عموما و لیس بکمتر حسبما
پوشیده بپای کوبی و وجد و رقاصی اعتیاد کرد و لیکن با اینهمه اختلاف و رنگارنگی صوفیه کمتر از شیعه بود که در تعداد
زیاده از صد فرقه باشند حتی که ملحد و ذمیه نیز که مطاعن سید انبیا و ختم اولیا بیان کنند کما فی کتب التنقید مثل المنهج
و غیره و این معروف گفتیم و رجوع کردم بذکر عبارت رساله ذوالفقار شربا مجتهد جاه السنی سبب امام نرگسی بکید او چون بر
توضیح و بیان می افزاییم و گاهی بمقتضای وقت اظهار تسنن نمود و عالم مخالفت شیعیان بر می فرازند اگر چه لال کنا
موعود بمخالفت وجه است باشد آیة الهدی مصابیح الدجی اکتفا بنماید پس باید دانست که آنصوفی کسیست
که قائل بوحدت وجود باشد و حاصل آن مذهب اینست که تمام این عالم که هست عین ذات حق سبحانه
تعالی است و فرق اعتباری نیست گاهی خود را بصورت ابلیس مینماید و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه و سلم گاهی
بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را تشبیه میدهند بدریا و عالم را بامواج و گاهی خدا را بگل و
مخلوق را بکوزه و گاهی وسبحانه را بمداد و خلق را بحروف یعنی چنانچه دریا عین موج است و گل عین کوزه و مداد عین حروف
همچنین خدا عین خلق است و باین مضامین اشعار گفته اند و میخوانند و رقص میکنند و وجد و حال اظهار مینمایند و آنرا از جمله عبادات
میدانند و از جمله اشعار بزرگان ایشان اینست ∴ با مریدان آن فقیر محتشم ٭ بایزید آمد که یک یزدان منم ٭ گفت مستانه عیان
آن ذوفنون ٭ لا اله الا انا ها فاعبدون ٭ و هم از آنجمله است ∴ نیست اندر جبه ام غیر از خدا ٭ چند جوئی در زمین
در سما ٭ و هم از آنجمله است ∴ در ذات صفات هر که با شد بشر ٭ هرگز نبود در نظرش صورت غیر ٭ در مشرب او یکی شود
باده و آب ٭ در مذهب او یکی بود مسجد و دیر ٭ صاحب فتح الحج میشماری صوفی گویند که حضرت سید شریف قدس سره الشریف
میگوید متکلم و صوفی مناظره کردند متکلم گفت بیزارم از آن خدای که در صورت سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از آن خدا
که در سگ و گربه ظهور نکند و از آنجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفتم اینست فرد ∴ تو ز الی و خدای پاک هستی ٭ ببت بت صنم
بکره در شکستی ٭ و هم از اشعار اینهاست ∴ گاه کوه قاف و که عنقا شوی ٭ گاه خورشید و گهی دریا شوی ٭ و از ابیات
فریدالدین عطار این دو بیت است ∴ خود بخود میرسید پیام آورد ٭ گشت خود کافر و بر کار چه خود کند ساز بر گناهک
خود کند باز توا استغفار ٭ و محی الدین عربی که پیشوای قائلین بوحدت وجود است در فصوص خود را افضل از انبیا
و خود را خاتم الاولیا شمرده و بجناب حضرت صاحب الزمان را و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد و گاهی فرعون را
طاهر و مطهر میداند و حالی بکه متوکل ملعون را که دشمن خاندان اهلبیت اطهار بود بمرتبه که کارکنان خود را حکم نمود که نشان
قبر حضرت امام حسین را برطرف سازند و آنجا کشت و کار و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و غزالی که یکی
سرکردهای اهل تصوف و تسنن است گفته که هر که بر یزید لعن کند او ملعون است و شیخ عبدالقادر جیلانی که پیر دستگیر اینهاست

و در عمدة الطالبین گفته که روز عاشورا عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر را متصل ...
عید و دو شنبه بر طرف نشد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشورا موقوف نخواهد شد و هم در غنیه گفته که عاشورا
خلیفه بحق بود و بالجمله امثال این کلمات مزخرفه بسیار است که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هر گاه استیفای کلمات ایشان
ایشان نمود مانع شوارست لهذا بذکر دو سه حدیث که از جناب المعصومین در مذمت ایشان وارد شده اکتفا مینماید از آنجمله حدیثی
که روایت کرده امام الشیخ جلیل بهاء الدین محمد عاملی که قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
الصوفیة لیسوا امتی وانهم یهود امتی الی آن قال هم اضل من الکفار و هم اهل النار حاصل مضمون آنکه پیش از آنکه قیامت
قائم شود جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم ایشان صوفی خواهد بود و ایشان در حقیقت از امت من نیستند
بلکه در حکم یهودان محسوب اند و ایشان بدتر از کفار اند و از اهل جهنم اند راقم آثم میگوید که در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه سنی و شیعی
که ضرور نیست که روایت حدیث مستلزم اعتقاد راوی باشد چه میتواند شد که نزد او روایتی دیگر باشد قوی تر از آن
و اعتقادش مطابق آن و اختلاف روایات شیعه از همه فرق زیاده تر است حتی که امام اعظم اوائل امامیه آغاز
تهذیب آورده که کم حدیثی باشد که بخلاف آن حدیثی دیگر نباشد باز صحبت در خانقاه میگوید و از آنجمله حدیثی است
که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث طولانی که فرموده الصوفیة
کلهم من مخالفینا و طریقهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری و مجوس هذه الامة الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه
جناب امام علی نقی ع فرمودند صوفی تمام ایشان خواه اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق ما اهلبیت هستند
و طریقه ایشان غیر طریقه ماست چه ایشان خدا را عین سگ و خوک میدانند و آنچه از حق تعالی حرام کرده حلال میدانند
بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند ایشان مگر نصاری که عیسی را پسر خدا میدانند یا مجوس این امت اند که قایل بدو خدا
هستند دیگر آنکه ابن مصطفی ایضا روایت کرده است از امام رضا که فرموده لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة
او طریقه حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که هیچکس مذهب تصوف را اختیار نمی نماید مگر از روی مکر و خدعت یا از
ضلالت یا جهل و حماقت و ایضا روایت کرده از حضرت صادق قال قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام
قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال انهم اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم
و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا
و حاصل آنکه شخصی در جناب حضرت صادق ع عرض نمود که قومی در این زمان بهم رسیده اند که ایشان را صوفیه میگویند در باب
ایشان چه میفرمایید جناب صادق فرمودند که ایشان دشمنان ما اهلبیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطرف ایشان پس او از جمله ایشان است
و او با ایشان محشور خواهد شد و در آینده قومی خواهند بهم رسید که ادعای دوستی ما کنند و بایشان میل و رغبت کنند و خود را شبیه ایشان نمایند
لباس و گفتار خود را بایشان تشبیه سازند و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال ایشان را که عین کفر و زندقه است تاویل
نمایند پس آگاه باشید که هر که بایشان میل نماید پس او از ما نیست پس کسیکه ایشان را انکار نماید و رد ایشان کند ثواب او مثل ثواب کسی است که همراه رسول خدا
جهاد کرده باشد و از آنجمله حدیثی است که روایت کرده ابن حمزه و سید مرتضی و شیخ مفید الشیخ محمد بن الحسین

انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد فی مسجد النبی فی المدینة فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری وکان رجلا
بلیغا وکانت له منزلة عظیمة عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیة وجلسوا فی جانبه مستدیرا ناحیة واخذوا بالتهلیل فقال لا تلتفتوا
الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین یتزهدون لراحة الاجسام ویتهجدون لتصیید الانعام یتجوعون
عمرا حتی یدیخوا للایکاف حمرا لا یهللون الا لغرور الناس ولا یقللون الغذاء الا لملاء العساس واختلاس قلب
الدفناس یکلمون الناس باملائهم فی الحب ویطرحونهم بادلائهم فی الجب اورادهم الرقص والتصدیة واذکارهم الترنم
والتغنیة فلا یتبعهم الا السفهاء ولا یعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان
وعبادة الاوثان ومن اعان احدا منهم فکانما اعان یزید ومعاویة وابا سفیان فقال له رجل من اصحابه وان کان معترفا بحقوقکم
قال فنظر الیه شبه المغضب وقال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوائف الصوفیة
والصوفیة کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری او مجوس هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطفاء
نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون حاصل مضمون آنکه محمد بن حسین بن ابی الخطاب میگوید که ما بودیم همراه جناب
امام علی نقی در مسجد پیغمبر خدا در مدینه پس جماعتی از اصحاب آنحضرت آمدند از آنجمله ابو هاشم جعفری بود نزد آنحضرت مرتبه
عظیم داشت و بسیار بلیغ بود بعد از آن جماعتی از صوفیه وارد مجلس شدند و در یک گوشه مسجد حلقه زده
نشستند شروع کردند بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم گفتند که التفات مکنید بطرف جماعت مکارین بدرستیکه
اینها بنیان خلفای شیاطین اند و خراب کننده قواعد دین اند و بی اصل زاهد دنیا بجهت آن اظهار مینمایند
تا بدنهای خود در راحت باشند یعنی اظهار اینها ایشان برای تسخیر عوام کالانعام ست و معلوم ست که هرگاه خلق
معتقد اینها گردیدند بحسن سلوک با ایشان پیش می آیند و این معنی موجب راحت بدن ایشان میگردد و بعد از آن
جناب معصومین فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب که برخیزند مطلوب اینها از این برخاستن این میباشد
که مردمان ضعیف العقول را که حکم حیوانات دارند شکار نمایند و عمرها گرسنگی برای این میکشند تا اینها را که بسبب بی علمی
مثل حمار اند زیر پالان فرمان خود سازند و تهلیل ایشان نیست مگر برای فریب دادن مردمان و تقلیل غذا ایشان
نیست برای آنکه تا کاسهای هوا و هوس خود را پر سازند و دلهای مردمان را بربایند تا مردمان بجهت ایشان بر سر و تن دست
میزنند و در حقیقت اینها اسیاه ضلالت می اندازند در درود وظیفه اینها رقص کردنست و بر دست زدن و ذکر ایشان
سرود و دست غنا تابع ایشان نمیشود مگر کسیکه سفیه است و نادان و معتقد ایشان نمیشود مگر کسی که احمق و بی عقل میباشد
پس کسیکه برای زیارت احدی از اینها برود خواه در حال حیات خواه بعد ممات چنانست که بزیارت شیطان و بت رفته باشد
عبادت بتها و کسی که اعانت کند یکی را از اینها الی چنانست که رعایت کرده است یزید و معاویه و ابو سفیان را پس شخصی
از اصحاب آنحضرت گفت اگرچه آن صوفی اعتراف کند بحقوق شما راوی میگوید که جناب معصوم غضبناک بسوی
او نگریستند و فرمودند که این حرف را بگذار کسی که حقوق ما را بشناسد کاری که موجب آزردگی ما و استحقاق خلود جهنم باشد
نمیکند آیا نمی بینی که اینها بدترین طایفه صوفیه اند و حالانکه جمیع صوفیه مخالفان هستند و طریقه الداعیه مخالف

طریقه یا بست و نیستند آنها مگر نصاری و مجوس این امت و آنها جماعتی هستند که میخواهند که نور خدا را خاموش کنند و حق سبحانه تعالی میخواهد که نور خود را تمام کند هر چند کفار مکروه داشته باشند چون مولا امی مجتهد فانی پدر مجتهد ثانی الاثنا اجماع شیعه نقل میکند بر استاد و معنویه و خرقه ایشان بجناب تصوف عجب نیست که صحابی امام معصوم معنی شمار کرده باشند و امام بر الفاظ صوفیه از شرور ایشان چنان گوید چنانچه در باب اصحاب لیس مثل زراره تشب ر و ز منیفر هو لعنة الله علی زراره و یه ... من الیهود و النصاری فتذکر بار مجتهد مینولسید آنرا حاصل آنکه صوفیها که بسبب خیانت طینت و عداوت دیرینه که با خاندان رسالت اهلبیت عصمت و طهارت میداشتند هر چند میخواهند که با اظهار تشبید و سحر و حیله و عبادت مخترعه فضل و کمال جناب ائمه اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهر بنیان مخفی و پوشیده سازند لیکن حق سبحانه تعالی التزام نموده که انوار خود را پیوسته در نظرهای خلائق روشن و جلوه گر سازد و مذهب ائمه دین مبین را بظهور حضرت صاحب الزمان بر همه مذاهب علی طاهر و غالب گرداند که کفار و اهل بدعت این را مکروه داشته باشند

و از آنجمله حدیثی که روایت کرده آن رامولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن بزیع عن الرضا علیه السلام

من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که شخصی که نزد او ذکر صوفیه بنمایند و آن شخص آنها را انکار بزبان یا لقل نکند آن شخص از شیعه ما نیست و کسی که بر آنها انکار نماید پس مثل او مثل مرتبه کسی است که در رکاب جناب حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد راقم آثم درینجا حرفی چند یا بیجا تمام میکوید که بعد ثبوت نگفت ذمایم صوفیه لوا کتحاسد بود میانه صوفیه و حضرات ائمه هدی لیکن چون باعتراف جمیع شیعه که مستغرقه مستفیدان ایشان امام الائمه و اولاد امجاد وش بوده اند این تحاسد را عقل چگونه تجویز کند قتعین افترائه و هو المطلوب و در رساله ملا محمد تقی نیز انمعنی نمیدید میشود و بعد از تسلیم حسد اگر صوفیه آغاز حسد میکردند استغنا و توسل ائمه البته نمی نمودند حضرات ائمه جانشاکه با وجودیکه مرجع ایشان بودند حسد نبردند پس ضرور است حمل حسد درینمقام بر غبطه چنانچه از احسام مومن جالیستی فقیه حنفی حسد حضرت آدم با جناب ائمه و حسد حضرت حوا با جناب فاطمه زهرا واضح توانند شد و درینصورت افترای مولای اردبیلی فاش و شنونستری لازم نمی آید و نذا حاشیه التحقیق ملا المقتول یا مجتهد میگوید بالجمله از امثال این احادیث مستفیضه که استیعاب آن موجب تطویل کلام است و اقوال علمای کرام که محرم مذهب ائمه دین و اصحاب اسرار آنحضرت اند وضوح تمام دارد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید و از اصحاب ثلثه تبرا کند خواه سنی باشد و از مریدین حسن بصری چون اصول و معتقد او کفر و الحاد است احتراز از و همچون اجتناب و الزم و حذر از صوفی شیعی که دشمن خانگی است بیزاری از وجهتین اجب و ضرور تر خواهد بود حاصل آنکه از دشمن خانگی حذر باید کرد و طرق تشناختن موافق و مخالف چون فی الجمله کار مشکل است لهذا نیست خوان و مسنین که التفات بطرف سین و انجته باشد ملتمس میکردد که چنانچه متاع دنیوی از صرافان جوهریان رجوع نموده نیک را از بد امتیاز میکنند و هر چند بت پرست باشند و بر آنها اعتقاد نمایند همچنین میباید که از علماء دین و صلحای غلامان خاندان ائمه طیبین طاهرین که صرافان متاع مذاهب و ملل اند استکشاف نموده مسلمان شیعی واقعی و شیعی ناخلف امتیاز دهند و اگر این مقبول باشد طریقی از آن آسان تر است که ملاحظه نمایند که مصاحبان و جلیس او

از کلام و قرآنند یا بعین سلوک پیش می آیند پس بیشتر بمقتضای الجنس یمیل الی الجنس من تقریب جواب ان الملعون بر
منکشف میگردد و ما علینا الا البلاغ تمام شد کلام سید علام مجتهد طغام چند انا بیش را مذهب نمودیم مختصر آنهم پس منع می کرد
و تا بید الهی کلمات چند که در مقام سبب کشف تلبیسات این بی حریف کرد و مستتر شد این باخته تهذیب و استیصال تسلیم
می آید که تدلیس تکفیر اهل تصوف سببی چند خالی نیست یکی آنکه مجتهد فانی چنانچه در این رساله مفصل گفته بهم علوم و غیره نیز با آنکه
نوشته که مذهب صوفیه از جمیع مذاهب در کفر و زندقه بدتر است بسبب اختیار کردن قول بوحدت وجود دوم مقولات
پیشوای ایشان شیخ محی الدین عربی سوم کلمات امام ابو حامد غزالی چهارم آنکه از منیة الطالبین نقل نموده و نسبت
داده پنجم بعد از ستوه آمدن بجهاز احادیث ائمه یگان یگان خودش نقل بر داشته بود و را انجا که در کتاب توحید به جواب سه حرف
خرافات او نعبات ملمعیلی منفصل گشته چنانچه عادت معترض است یعنی هیچ احتمالی منگ در رفته از کلام مجتهد تمامی
باقی نماند پس آنچه در تفصیل بکار آمده بدانند تا نقص و قبحا در کلام مجتهد طغام بر روی ناظر نامه کشاید بیان آنکه
بدانکه هر گاه مقرر است که اخبار و اعلام حضرات معصومین علیهم السلام مطابق واقع است لاجرم اگر پست همه را بپایند
آنقدر که دعوی محبت ائمه معصومین می نماید چرا مایل شوند بجدیات و مقالات صوفیه تنها نیستند بلکه جماعتی که مجتهد
از برای عبادت شان پیوسته خام پخته و صحیح و ناصحیح در عبادت جبر براه الحاد زندقه باتباع یزید و شمر لعین پرده آمرزیم ار
بهاء الملة و الدین عاملی و شمس المحققین التقیین ملا محمد تقی و مولای مجتهدین قاضی نور الله شوشتری کیستند که محمدان
خانگی باشند و نه بیگانگی پس حاجت بیگانگی باشد پس اقوال مجتهدات چنان ملاحده زنادقه را که حال شان بکرات بر اصول
شیعه و نصوص ائمه و السنه تاویل کنند هیچ دین و ایمان خویش را بکند و مجتهد الزمانی در سیاحت این کتاب یعنی آیت الله
مقلد پژمانی گرفتار سنت یعنی چنانچه او در صوارم غیر اعتقادات معنی است و بدلالات مطابق میگوید که تصوف شیعه سبقت
از تسنن و بعضو من ان این اختصاص خصوصیت از کلام ادیگر خزنشان میرزا نیز پیدا است او در تذکره چنانچه این اتحاد سبب
عادات و رسوم صوفیه را چرا نوشتی در این مسئله چگونه پیوستی آنجه فانی و زبانی خان اعتقاد و از پیشوایان
ایشان در بندان افتادند که از تصوف مخصوص مذهب شیعه میباشد پس میانه هر دو تناقض صریح است اهل
پس چهار تسن از صوارم باید شنید که بالجمله قبل از این واضح کردیم که در اصل تصوف شیعه تسنن است بعد از این فکر
عبارت نفحات ملای ناعبد الرحمن جامی قدس سره السامی آورده همچنین بعض عبارات دیگر نوشته و از کتب خود نیز بر سالو
ضمیری نگرفته میگویند که بنا بر مذهب امامیه اثنا عشریه این اسم را اهل این اسم علی الاطلاق مسموم و منکر شیعیان که کلینی تا کینوان
آنکه باب قول الصوفیه علی الاعبد الله و احتجاجهم علیه چنانچه در غیابت ضلالت وا نمود و امر و بر سر حال خسران اهل آن ایشان تفرقه
که دلالت مذکوره بجهت منع است بنا بر طالب حق بعد از رجوع چنین تقانه گفت با حدیث رضوی را منکر و ابعد حقیقت تصوف ما
عبادتعبده ذوات ال نیست که بمنه حقتعالی ما هستند و نصاری و مجوس احکام پس از این جملات آنچه گفتیم بیان کنید و وصف کن
میر فرموده امام تا پس با و داستی که بهوای آنانی آورد قاصر است بلکه اقوال علمای معتبرین فضلای امامیه هم پیش کتاب کرد آن قسم
حقیقت مبنا تصوف متواتره صوفیه متصوفه بدون تشیع است چنانچه سید نعمت الله انسابه در مقام معتبر است که خود از خصوص میگویی که بیچ

پس تناقض بجنسه لازم آمد که این پسر و پدر نتوانند از آن مفری بهم رسانیدن و مدعای خود را چنانچه آنفا دانستی
بمطلوبش نشانیدن **وایضاً** هرگاه پدر باقر مجلسی در رساله تائید صوفیه نص قطعی بران می نماید که این
طریق صوفیه بطور حضرات ائمه اثنی عشریه است پس قطعاً بگمان او و مقلدین او تصوف مخصوص و مختص بایشان خواهد بود
زیراکه مذهب اهل بیت را غیر از شیعه کسی اختیار نکرده بلکه توان گفت که چنانچه بزعم ایشان کسی جز شیعه برگزیده
نجات هم نرسید چنانچه در کتابهای این تشتاهست کیشان که تعلق بعقاید دارد مذکور است بحدیکه از غایت
ظهورش پنهان نتوانند کرد و نیز از کتب این علما ظاهر است که تصوف حاصل نتواند شد تا اعتقاد به وحدت وجود
بحصول نپیوندد چنانچه آنفا دانستی زیراکه اتباع شریعت و برگزیدن ایثار و توکل و زهد و همچنین امور دیگر
که تعلق باخلاق حسن دارد هر یکی در قرآن مجید و حدیث شریف ضروری و مامور بها است و مدایح و مجاهدین اطوار
و اوصاف نیز از این کتاب و سنت نزد هر کسی می تابد و گفتگو نیست مگر درین امر لوازم آن که ارباب تصوف
بدان رفته اند پس وحدت وجود و آنچه مخصوص تصوف صوفیه است بطور حضرات ائمه هدی خواهد بود و مجتهدین قائل
بدان شده اند که هیچ کفری و الحادی برابران نتواند شد بلکه کمتر از انست چنانچه از صوارم و حسام و ذو الفقار و
شهاب ثاقب و هفوات مجتهد ثانی عیان است که مختار صوفیه است باعتراف ملا محمد تقی و قاضی نور الله شوشتری
و غیرهما و نیز ظاهر است که هر که بطور اهل بیت علیهم السلام را کفر و الحاد گوید البته او خود ملحد و کافر است
پس باید که بطور مجلسی اول و اساتذه و مقلدانش این هر دو مجتهد و پیروان شان کافر اند بل هر که انرا کافر نگوید
کافر گردد **وایضاً** پیری و مریدی را این مجتهدین از بدعات میشمارند و توبه اهل بدعت را قبول ندارند
چنانچه خاتمه رساله ذو الفقار مبین انست باختصار و عبارتش اینست که و ایضاً در بعضی احادیث وارد شده
است که ماحصل مضمون آن اینست که شخصی تا مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون
او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام بذل جد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود
نرسید شیطان مجسم شده پیش او آمده گفت که تا این مدت از هر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد
الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل خود میتوانی رسید و کام جان را به شهد مقصود شیرین میتوانی
ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بر خلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان بالضلالت
اندوخت روزی چند برین بگذشت که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه متمنای
او بود پیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدیدی چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که واقعاً
کاری کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم تلخی و پشیمانی بر گرفت و بصحرا
رفت هیچ را فرو کوفته خود در آن بست و اظهار توبه و استغفار در درگاه حق سبحانه تعالی نمود جناب
حق سبحانه تعالی بپیغمبری از پیغمبران خود وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را

اینقدر البته نگاه داری که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود تا که شما را و ضلالت انداخته و آیات نه نجاتی توبه
مقبول نیست اینکه شنیدی تحقیق فیه تحریر است در باره صاحب تحفه قدس سره العزیز که علم و فضلش محتاج بیان
در طعن الرماح زیاده تر از معاصرین او مسلم الثبوت است و در خاتمه کتاب خود به مستور شدگان مناهج مدرکات اسما
جل شانه عرض کرده بود که امیدواری از فضل حضرت باری آنکه این تحفه را مقبول درگاه خود ساخته جمیع
مومنین و مومنات را از ان بهره وافر عطا فرماید و از اتمام این رساله ثواب عظیم تفضل نماید بمنه و کماله کرمته
و مسئول العبد بتضرع و زاری از جناب او تعالی است که اگر فلتة لسان یا لغزش قلمی در اثنای تقریر و تحریر بانچه
مرضی او تعالی نباشد نعوذ حدود و ستاری خود درین رساله واقع شده باشد بمحض عنایت بیغایت خود از ان تغمض
و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدان مواخذه نفرماید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا الی آخر الآیة انتهی بلفظه
والصلوة المنیفه پس مقام تحیر است که باب وسیع رحمت پروردگار برای صاحب تحفه بند شود و برای مضلین
عالم و شیاطین بنی آدم مثل شیطان الطاق و زرارة شر من الیهود و النصاری اجمعین آفاق کشاده
کرده که زراره و جماعت کفر را هدایت شمردند و شیطانیه را در عالم یادگار گذاشته و قس علی هذا اکابر
دیگر که باعتراف فریقین از ان محدثات را در عقاید اختراع نمودند که شیاطین جن و انس از ان خجل و منفعل
تکلیف مجلس مطاعین انقدر است از قوم لی دین بر روایت مجلس النقدین خواسته باشد که حضرت امام صادق [illegible]
مجوسی کردند معاذ الله پس باعجاز آنجناب در عین سر شکی بمرد و با نار زرکشی هستی ایمه معصومین
از غایت ضلالت اینها ختم الله علی سمعه الجید و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون
مخفی نماند که این بحث تعلق داشت با بیعت مسترشدین به پیری و مریدی متصوفین پس خدا را
ملاحظه عبارتی از افادات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی در رساله فارسیه بر ضرورت که او از بزرگان خود نیز
در ان نقل میفرماید که تا سالهای بسیار پیر کاملی معین و مددگار نباشد و مرید ریاضتها نکشد در حقیقت
وحدة الوجود بهره بهر والفاظش دیده شود که شیخ بهاء الملة والدین ایشان چه افاده میفرماید که روزی
یکی از فضلای این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که من داشتم فکر بسیار کردم تا
وحدت وجود را یافتم من در جواب گفتم که آخوند پیر شما کیست گفت پیر نیست چه گفتم چند سال
است که ریاضت کشیده اند گفت هیچ گفتم پس این چیزی که شما یافته اید غیر آن معنی است که صوفیه
میگفتند زیرا که همه متفق اند که اگر پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت
کشد ممکن است که بروی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید الخ
آنچه یافته اید غیر آن چیزی است که صوفیه میگویند الی آخر العبارة ایا شیخ بهاء الملة والدین
که ممدوح جمهور اکابر متاخرین شیعه هستند و در ابتدای سفر مبارک حرمین شریفین
وقتیکه محمل بر شتر بستند و قدم درین راه گذاشتند ترانه حیالین درین وادی بسرائیدند

و نور کشف و عرفان بر ساحت صدر الشان تافت و هر کسی از موالی و رفقاء او فی الزمان یافت تا در حواست
قطره افشانی از ساقی ازل کردند و این نظم دلکش دران وقت از عالم بالا فائض شد که خاتمه آن جمیع
پرده‌ها را از میان بر انداخت ؎ ساقیا یک جرعه از راه کرم بر بهای ریز از جام قدم تا کنی شیشه پردهٔ پندار را
هم بچشم یار بینید یار دین وا دات غیبیه و لطایف لاریبیه را غیر از مضمون وحدت خبری دیگر را اراده
فرمودند که بدون یار و بچشم یار دلربا و دلدار بدون وحدة الوجود کرشمه دیگر تواند بود و لا واحد ثم
لا واحد الله ؎ سبحتا دور دولت گردش چشم تو پیمانه زبیک پیمانه رنگین کرده صد شیشه و
مخفی نماند بعد باید دانست که پیر فرتوت در عبارت شهاب ثاقب که در تصوف و تکفیر اهل تصوف
نوشته چنان عصبیتی اختیار کرده که هر عاقلی که آنرا می بیند انگشت و لغزش بر میگزیند زیرا که نسبت
بواقع مخالفت صریح دارد یا کسی را التباس دیدن کلمات مذکوره سابقه و افادات ائمه هدی متردد
تواند بود که نور الله شوشتری زعم مذکوره را من حیث التصوف مقبول و ممدوح میداند و عند عده
عنوانی براد ایمان اقتصب الیقین میکرد حتا که تحریرا داز نصوص قطعیه پیداست که صوفیان جهت
تصوف ممدوح اند قطع نظر از جهات دیگر کما لا یخفی پس ادلائل صراحت نیست و عبارت شهاب
ثاقب طویل است لکن در نمیر که دیدنش بالاختصار ناگزیر است تا مبلغ فهم و دانش پیر خرف زیاده
تر عیان شود پس از تالیفات خویش نقلش بر میدارم که برای تکذیب پیر دهقانی در عقود حسینیه
اورده بودم و کتاب دران زمان عزیز الوجود بود پس هر قدر که بهم رسید غنیمت شمردم و آن
این سمعه وطعن ان الشیخ بهاء الملة والدین ایضا یحسن الظن بامثال هولاء الزنادقة و کذا مولانا
محمد تقی والسید نور الله الشوشتری والحاصل ان من تتبع کتب مولانا السید نور الله الشوشتری
والشیخ بهاء الملة والدین و مولانا محمد تقی کمجالس المومنین والاربعین والکشکول و روضة المتقین ورسالة
فارسیه مشتمله علی رد بکلام مولانا الطاهر القمی یتفطن بان لهم حسن ظن ببعض الصوفیه والحال انه
لیس بسدید فالتقییل لما قولک فی باب هولاء الجماعة من العلماء الامامیه قلنا ان الجماعة من علمائنا
علی نحوین احدهما من ضل و اضل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طبق محیی الدین الاعرابی
ونظرائه و انا منهم بری و هم لیسوا من علمائنا حقیقه و منهم السید حیدر علی الاعلی وقد نسب تطرمن
زندقیه و منهم صدر الدین الشیرازی صاحب الاسفار الاربعه والشواهد الربوبیه فان من تتبع لهذین
الکتابین یجزم جزما انه نفسه الاعرابی واما ان المحسن الکاشی منهم ولیس ثانیا من الیهم الا ان فالکثیر
ما نری یمدح استاده صدر الدین الشیرازی مدحا کثیرا و ملقبه الاستاد فی العلوم الحقیقیه مع کونه صوفیا
قائلا بوحدة الوجود وقد صرح الفاضل المحسن الکاشی بکون نفسه قائلا بوحدة الوجود فی بعض
تصانیفه والظاهر من کلامه فی الوافی وهو من تصانیفه المشهورة المعتمدة حیث قال فالقیل

فامعنی الحدیث اعنی اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة و معارجات احکام التوبة متفرع علی قبول التوبة
وتیوفی فی محل النظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی وغیره واخباهم
لعلما الذین لم یکونوا قائلین بوحدة الوجود ولکن کان لهم حسن ظن ببعض الصوفیة کما یظهر مما سبق عما
منهم انهم لم یکونوا من الصوفیة وهذا الزعم خطاء یجاذ الله عن سیأتهم وانما قلنا انهم لم یکونوا قائلین
بوحدة الوجود لما وجدنا البعض کلامهم الدال علی خلاف مسلک الصوفیة انتهی بلفظه حالیا البعض از امور
که تعلق به عصبیت وعناد دیگر دینی و لهذا این هر دو یعنی مجتهد لکهنو و باقر مجلسی یاد نکرده و وجود خلاف
دارد باید شنید از انجمله آنکه حسن ظن علمای مذکور یعنی عاملی و تقی مجلسی و قاضی شوشتری بصوفیه
دلالت بران دارد که قلوب ایشان مائل بتصوف بود پس آنچه تور نجیل باقر مجلسی در رساله خود گفته
و تاویلی برای پدر خود بیان کرده که خواهی دانست هذیانی بیش نیست زیرا که حاصلش اینست که پدرش حسن
ظنی نداشت بلکه لباس تصوف پوشید که صوفیه مانوس شوند وایشان را در تصوف برانند و مراد
منکرین تصوف متوجه گردانید پس کجا کراهت قلبی و کجا حسن ظن که البته عند بعد کرانند فلا تغفل از انجمله آنکه
اگر مراد از لفظ بعض اظهار همین است که این جماعت را از علمای امامیه حسن ظنی بود بافراد قلیله از صوفیه که شاذی
لاابعابه باشند پس بگذریم کلام مولی و آقای اوست که در مجالس المومنین میگوید که مولف را اعتقاد اینست که
...از طائفه شیعه صوفیه سنی مذهب نبوده مگر شرذمه قلیله ضاله النقش بندیه پس اگر انصاف باید کرد که چون
صوفیه سنی مذهب نباشند پس ثابت شد که حسن ظن نیست مگر بهمه صوفیه و قلیل مستثنی است و اکثر قلیل و خود این سخن
آنچه محقق گردانید چنین است که از دشمن خانگی زیاده تر حذر باید کرد والغرض می باید انسان هرگاه شعور داشته باشد اراده
تصنیف و تالیف نماید بلکه اینکه قابلیت بهم رساند بالجمله بامتحان رسید و که ناسب بهاوت طبیعت هرگاه مسئله علمیه
را اندک فهمی داشته باشد و قضای تحریران دست یا کم سکین و تادیه مراد خیر بلکه مراد خود تسمی کرد باید نماید
قصوریست با آنکه اعتقادیات را منقح ساخته مذکور کرده باید وقت دارد که ایرادات اهل حق برای خود کرنکاهی و جای
پناهی داشته باشد و کتب خصمش را هم ندید که خالی از مصیبت و مشقت نیست امر دیگر یست که با دراک حقائق امور می پردازد
و نفهمید که هرگاه آتش قهر الهی مورد و مستوقد گردید همه تر و خشک را خواهد رسید و بباد فنا خواهد داد در هیچ حیله مکر و تقیه
در آن ... هذا فتاده هر کسی معلوم خواهد کرد که هنوز مجتهد فانی انداکره فرومایگی با بردن بکنار نشسته و خود از محقق فن میداند
حالانکه شنیده که کثیری از صوارم ... قلم آمده بخطاب حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز بی شفقت هر جا نمو منقلب
تلافی کرد و شکسته طبعان ... توانی نمود و جان ناشکیب بجدی چنین است که ... نموده که هرگاه مسئله ... آید بمقابل حسب
تحفه ... تحریران ... و عبارتش با وجود تطویل ... آنجاست که گاه گاه ...
در صورت ... عقلا ... کرده ... ثبوت رسید که ...
در صاحب تحفه ... عبارتش ... مقام ... ثابت گردید ...

کلامش بکثرت موجود و بر نکوهش که نوشته بسوی او بانچش رجوع و مقلوب فطرتیت مشهود و بدبر رساله [illegible] شنیده
مخفی بلکه ثبت و در صد جامع مانع امثالش فرموده که از افشی قوارد لعنت کرا از وحی غیر و دبر وحی رسیده حالیا تاویل
را و تخصیص ربطی نماند که مجتهد فانی عنان خود را باختیار ابلیس سپرده تا هر جا که خاطرخواه اوست مقصود
علما از تالیفات خویش هدایت انام میباشد ولیکن سپرده شانی زمام [illegible] بر خلاف آن سمت
خود را مصروف گردانیده مورد و حامل لعنًا وبیلا و مصداق قیلو تقبیلا گشته سبحان الله متحیرین دشمن حق [illegible]
و برهم زدن مثوبات تقیی را بسیار بالیش جنابت امام الزمان لشانیده کلاز فیض او گلستان [illegible]
ذات العباد سر سبز و شاداب و گلزار دولت و دین مبین با آب و تابست کما لا یخفی و او در میان حضرات ائمه چون
آفتاب بین النجوم است چنانچه حدیث کوکب دری با تقییر در اصول شان هر دو [illegible] قوم از آن جمله آنکه
حسن ظن نمی باید مگر با اهل ایمان و نزد مجتهد جنابان قرار یافته که یار بار مبدائی که هیچ کفری و الحادی
در مرتبه شناعت و لعنت برابر مقالات صوفیه نشده اند شد پس حال حسن ظن با جنین ملحدین و زنادقین
معلوم شد که چون است و تشبیه اهل کفر موجب دخول جهنم است چنانچه از کلام مجتهد ثانی دانستی و اینی برسانیکه
که بجای حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فانهم اذا مثلهم کما هو منصوص فی الکتاب المستطاب
و خواهش دارا دو حسن ظن از فعال قلوبست چنان مسلک کلاً مرا بر تقیه و کراهت محمول ساخته
و خواهند که باز [illegible] بلی توجیهات الزامیه [illegible] امثالش از کتب امامیه چیز دیگر است [illegible] عقاید
بوحدت وجود موافق نیابان اهل خلاف عینیت فکیف که با صنف قلیلی هم اتفاق نشود چنانچه گذشت از آنکه
آنکه هر گاه امام رهنما و حضرات ائمه دیگر از اولاد امجاد [illegible] فرمایند که همه صوفیه کلیه [illegible] و دشمنان
دین اند و مجوس این امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در حفظ و امان الهی محفوظ بودند تفصیل آنرا ادا فرموده است
خویش آورده اند پس حسن ظن با ایشان قطعًا و یقینًا کار همان قوم خواهد بود که مجوس باشند و مبطل توحید و یگانگی حضرت
رب العالمین و عابدین اهرمن لعین فان الجنس یمیل الی الجنس شاعر فارسی مناسب این مقام گفته [illegible] کبوتر با کبوتر
باز با باز کند هم جنس با هم جنس پرواز پس از اینجا معلوم شد که اکتفا در باره نسیم ایمان که حسن ظن به صوفیه [illegible]
بر همین مقدار [illegible] و الحال انه لیس [illegible] العترة الطاهرین من الائمة
الطیبین از آنجمله آنکه مجتهد ثانی [illegible] و بدحالی [illegible] است پس معلوم شد که [illegible]
[illegible] الدین عاملی را بعینه از صوفیه [illegible] بود پس [illegible] کرد وارد [illegible] و تجلیات [illegible] او که در سفر حج [illegible]
پیش آمد [illegible] ازان [illegible] و در جاهای دیگر [illegible] باشی آنرا عرفان [illegible]
شیطان براو [illegible] اهل التصوف ثبوت رسید و بر تقدیر [illegible] حنابله و البته لازم گردید
و بهر حال کار مجتهد حرف سخت شد و انکه [illegible] قطع نظر از آنست که دیگران [illegible] از اهل التصوف شمرده اند [illegible]
کلامش با فوق آن نخواهد بود از آنجمله آنکه مجتهد ثانی میگوید که جماعتی [illegible] قسمی اند [illegible]

ومصداق ضلال واضلال اند واز ایشان تبرا واجب بود واز امثال شان احتراز باید نمود بسبب آنکه در قول بوحدت
وجود اتباع شیخ محی الدین اختیار کرده اند حالانکه معلی و ثانی او هیچ ایشان را بیش از مثل زنبور جهت ننموده لزوم
اینجا مثل الشمس فی کبد السماست زیرا که مجالس المومنین از مصنفات حضرت شیخ معلوم و مشهور است و این
امر را و بعض مقالات سابقه که متعلق بمجلد اول داشته چنانچه با بیان فتن و الحاد و زندقه سید مذکور را اگرچه
مجتهد ثانی در کتب خویش ذکر کرده ولیکن انصاف نیست که او هم از ترس شیخ موصوف خود ساکت نشسته چنانچه از کلمات
مولای مجتهدین در مجالس المومنین ظاهر و باهر و هرگاه بت پرستی عین توحید باشد چنانچه از توجیهات اکابر
مجتهدین مثل قاضی و محقق اشرف مجلد اول معلوم شد و شاید که در این مقام نیز بر زبان رود پس دیگر الحاد و زندقه را
چه نام می برند و پرده سادات و اکابر مولای خود چه میدرند که در کفر هم ثابت شد تا زراره سوا اکلین به از کجا
که با ائمه قامت ادله و باین لشیعی که ملا محسن کاشی از زمره قائلین بوحدت وجود است و در وزن دین بود
خاص نیز حالی هست که او از زمره اولی است که بالیقین ضالین و مضلین و ملحدین می زند لیقین باشند الی الان و اورا
الیقین با مذکور جائی نگشته و کسی را که کتب او دیده در این باب بقرین او دحان بلکه اطمینان گردیده لا لحول حول
قلیل ظن و لا یحین حل بل هو فی ذلک علی التصدیق و الیقین و شاید که ظن مذکور را بوجود ائمه حجج قطعیه که در تمهید
عبارت ذکر کرده و بپای خود بپایه یقین نگذاشته مبنی بر آن باشد که تصانیف او در تفسیر و حدیث زیاده
تر است خصوصا وافی که در حقیقت جامع الاصول است لاجرم مراعات این سلسله باید نمود لیکن حق تعالی در کتاب عزیز میفرماید
قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین پس رعایت این امور موجب
مخالفت ائمه اهل بیت خواهد بود بلکه توان گفت که هر قدر که تصنیف مضلین زیاده تر باشد موجب زیادتی اضلال ایشان
و تفرع بدعات و محدثات بر آن البته اتم و اکمل خواهد گشت چنانچه بر ناظرین کلمات ائمه هداة مخفی نخواهد بود
عقلی است که چون مولفین کتب از ملحدین و مضلین باشند البته کار ایشان همین تلبیس و اضلال خواهد بود در
بیخه در تالیفات خود مدسوس خواهند کرد مشکل است بدان پی بردن کما لا یخفی مخفی نبا نظیر و محققی پی خواهد برد
تا از عهده تشخیص بدعات مدسوسه از آغاز و انجام بر آید بقول پیر دهقانی که از هر حوالی همه بدان هست دو قضا
و انحال کشرکت بباری معاذ الله و قوانین الحاد و زندقه مدسوسه باشد میتوان گفت که همین است مصداق
حدیثیکه رفقا از جهت شامت هتی اللنت لغفو بچ جعفریه مرویه فی الکافی منسوب ابو زید در حق خلفای راشدین اند
خلاف قانون و اصول امیر ایشک که ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر بالجمله فاروقی میباشد شیخ جلیل بهاء الدین
و ملا محسن کاشی غیر از این نخواهد بود که این جاری بود و شیخ اصولی چنانچه اهل فطانت و نظر را از زیاد
و تجویز در تصانیف شیخ و ملا اعیان میگردد پس مجتهدات و الفضول رعایت این مذهب که ابرار پسندند
اجتهاد نشایند بجا آورده فرو نهاده است و خیالی بکرد که شیخ او در رشتن خانگی بود و ابتدائی که عصر
سابق الاقدام است کما لا یخفی علی ذوی الافهام ام انا ... بالاخیر فرقت تاریخ شیعه نبود و عصبیت

در بیان حال علمای مذکورین مقابله ضالین متعلمین چنین اجمال در اجمال و اهمال در اهمال تتبع اهل
سنت گردانند و میگویند که جماعت دیگر آنانند که قایل به هیئت رجعیه بوده‌اند و بر حسن ظن در حق بعضی از صحابه
قناعت ورزیده‌اند و گمان نقصان شان نداشتند یعنی اگر این گمان میداشتند از حسن ظن مذکور اعتنا
نمیکردند و گرد آن نمیگردیدند پس از روح این پیر فرتوت باید پرسید که ترا چه افتاد که چنانچه نظر را از مطالعه
مجالس المؤمنین وقت تالیف رساله ذوالفقار قاصر کردی و آن عبارت قاضی است که از آن تسنن مستفاد میشود
با وصف کار کهنه‌ها در دار المومنین لکهنو کتاب مجالس المومنین را ندیده بود الا آنکه بیشتر تمهید جواب رسول
همین است که آدمی تا کتب فریقین کماینبغی نه بیند زنهار تالیف را بر نگزیند و هم وقت تالیف شهاب ثاقب
نگاه از آن در وقتی و خرمن فیض مولای خود را یکسر سوختی و این اجمال و اهمال است که بهتان آن بر حضرت صاحب
تحفه اثنا عشریه مرشد البریه در رد عقیده چهاردهم بربستی و این عبارات فصیحه بلیغه در آن نوشتی مصداق
قدروانی سادات بارهه که بعد شنیدن نظم فرزند خود گفته بودند که اگر تو آن را بقرآن مجید ملحق گردانی ثالث قرآن باید
یادگار براعت تو باشد که اینجا قول او و اینکه حال آنکه تشیع ایشان در معنی اعتراف است با اینکه اهل سنت
قایل باتحاد مستند هر این حقیقت تصحیح استناد است که ابحد علامه حلی به وقوع آمده پس تحلیل استناد بمجابهت نهایت
اینکه بالیست که بگویند که اهل سنت قایل باتحاد شده‌اند لیکن مراد ایشان از آن معنی صحیح است نه باطل
همانا که این قسم اهمال و عبارت را از افاده مرام خود ساختن جهت آن بر در زده است که چون تشیع ما از مراد منتقض
بسیار دیدای ایشان جای قرار نماند بگویند که غرض ما از این عبارت چنین نیست نه چنین فاعتبروا یا اولی
الابصار باللعجب این کلمات بر عقلا مخفی نیست و اصلاح این عبارات فقط بوضع لفظ سنی بجای حلی ما بین صورت
انضمام می پذیرد و مکار عذر لفظ تسنن به تشیع باز نبرید و حسن ظن را بظن خود نه باذعان و یقین خویش
استناد می نماید حالانکه باعتراف ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی انهمه علمای امامیه تا عهد شیخ اگر خوشه می چینید و اطاعت
و انقیاد ارشاد شهر ارجان و دل او می گزیدند که مجتهد معتمد از شیخ اکبر دست بر تابید پس انهمه علما
مثل شیخ بهائی و تقی مجلسی و دیگران از اهل تباهی همه فضلای اعراب باعتراف شما خواهند بود و در محشر
از اولیاء مصداق آیت کریمه خواهند شد خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ معنی آیت کریمه این است که بگیرند زبانیه جهنم خواهند فرمود که گرفتار کنند
او را و طوق در گردنش بنهید از آن باز در آتش جهنم در آرید باز در زنجیری که پیمایش آن هفتاد
گز باشد محکم بربندید تا لیست نگرد اند استاد کلینی از امام صادق در تفسیر خود حدیثی نگارد
که اگر یک حلقه از آن سلسله که طولش هفتاد گز است بر دنیا نهند البته تمامش از التهاب
و سوزش آن گداخته شود و در کافی آمده که معاویه صاحب این سلسله خواهد بود و چنین باشد
که فرعون این امت بوده است و صاحب السلسله از امام باقر روایت نموده که بوده ام

پس پدر بزرگوار شتری سوار بیا شتر بگریخت ناگاه او چیزی هست که زر گردنش زنجیری هست و مردی در پی اوست پس گفت ای علی بن الحسن مرا سیراب کن آنمرد گفت سیرابش مکن سیراب نکند خدای تعالی او را و فرمود که شیخ مذکور معاویه بود و تیز مرد لیست از آن امام کرد و تا نازل شد در وادی ضجنان پس گفت سنا که خدا تراند بخشید باز فرمود که هیچ میدانند که این لفظ چرا گفتم پس پرسیدند که خبر باز کو چرا فرمودی فرمود گذشت نزد من معاویه بن ابی سفیان کشیده میشد بسلسله بیرون در کرد برای من زبان خود در حالیکه سوال می نمود که استغفار کنم و امرزش طلبم از برای او گفته میشد که این وادیست از وادیهای جهنم و فقیر میگوید که معنی سلسله در باطن آنست که بنفتاد کس از ظالمین باشند و راقم میگوید که چون مجتهد و سنانی در آغاز ذوالفقار را از حدیث خویش تمامیت کرد آنچه داشتی از رعب باک شدید برای ما کین صوفیه کلا و بعضا او هم از ایشان جهاد میتا و هم موجبین اقوال ایشان و هم کسانیکه سنایت بسم شان نمایند و تصانیف شان را بنظر دارند و هر که با قدرت بران باشد که نیز انها نماید و عمل بران بکند و مایل شود باید می از صوفیه با طالبان صوفیها و راجلالت بتاییه بنالت موصوف کرده‌اند پس البته این پیر مغان و پیر خرابات و اولادش رئیس آن جماعتی باشند که صاحبان سلاسل و اغلال خواهند بود که عرفت آنها و بیشتر این مدرستنشان جهنم از گروهی باشیه بودند که تعداد شان دراینی انتسل ابوسفیان و معاویه و یزید و عبدالملک بن مروان و مانند ایشان و هم از خاندان دوستان ایشان که تفصیل همه را و فانر طوال گنجایش ندارد الحاصل بعد از جمع کردن تا لیفات مجتهد خالی از صوارم و حسام و ذوالفقار و شهاب و ذکر عبارات خواجه خواجگان مجتهد طمطام و اسامی کسانیکه حلقه فرمانبرداری صوفیه خصوصا شیخ اکبر در گوش انداختند و غاشیه فانش بر دوش کشیدند بهاری عجیب و گلزاری غریب نمودار میشود که نظارگیان دقیقه رس از دیدن تناقض و تعاقب افادات دلدار دلدل بیا بیهوش میشوند و هرگاه مقدمات سابقه باین اسو ضمیمه میکرد و جنت شداد نگردان میرسند و علاج گردش چشم این نابکار ما مر نرگس و ریحان و سوسن خبر مید بیر خواجه حافظ شیرازی نظر نمی آید سه کس بدو نرگست ظرفی نه نسبت از خاقبت به که بقفر و شند مستوری مستان شما بسیاری از این تقریرات را چنان دانسته باشی که از سوانح است و لعنوانی برسر دوش مجتهد نافی افتاده که تمامیم بدبس مرمشا گردیده انا تجمله انکه این خلما که حسن ظن به بعضی از صوفیه منهم داشتند و مجتهد را با انهمه کنج و کاو عیان نشد که آن اکابر صوفیها که بلا بودند حالا که حضرات معصوم مذهب فنوتیه را برا صول شنیعه امامیه تبریک کشیدند و همه را مباغ عداوت خویش و اعدا نمودند پس در اینزاد صوفیه لطور ابهام هیچ فایده و ترتیب نمی یا بایسبب حسن ظن شان نزد مجتهد مومنان آن بود که ان بعض را صوفی نگان شد و تا این تعلیل تعجیب تر از همه عجایبست برابر این

تا با همه غرایب تواند بود که شاید ابولهب و ابوجهل که در تسنن جنید بریاست کفر و شرک و عداوت حضرت
سید الاولین و الآخرین بایشان منتهی میشود و در احادیث منیف بلفظ فرعون تعبیر میرود اگر زنده می بودند چنین
یاوگی و کفر گوئی میکردند زیرا که نصوص تقیه در مجالس المومنین شوستری و کلام ملا محمد تقی مجلسی و غیر ایشان
موجود دال بر آنکه سبب مزیت کفر ایشان همین است نه سببی دیگر که مدار علیه این امر تنگ باشد و هو
من البدیهیات الاولیه پس منکرش را سوفسطائی و مسخره آفاق تو انگشت معهذا یا در اری که ملای موصوف
معتقد این معنی در رساله مذکوره است که طریقه تصوف طریقه مرضیه و طور حضرات اهل بیت نبویه علیهم السلام
است و همه مخلصان به پیروی آن مامور بوده اند پس با آنکه حظ وافی در نصیب ایشان بوده است اخذ جمیع
فرا گرفتند و بمدارج علیا و مراتب عظمی رسیدند پس حسن ظن و مدح و ثنا ازین سبب شد و لیکن تنبیه دیگر
اعتقاد نیک و گمان خوبی صوفیه ازین جهت بهم رسید یا بوجهی آخر در ابواب و فصول در کتاب قاضی القضات
شهید ثالث ازین رهگذر منتظم کرده یا از آهنگ این رئیس طایفه غنیا گر ۵ سطری دور ازین نجاست سر
کرده و بارش ندیده در یکجای درکست چون باکش از دهن بر خاست تا خلق را سوی بیدن نجاست
مزخ ایوان زهد را به پیر بزد مغز ما خورد و حلق خود بدرید و کسانیکه تصفح کتب پیشینیان پیای تحقیق و تحصیل
این موریساعی بعد فتور تقدیم رسانیده اند لطف این تقریرات خصوصا اشعار گلستان طلعین شیراز ایشان مخفی
نیست که متقدمین تراجم رجال مثل صاحب منهج المقال و غیره در احوال جد علامه این عمی نفاق پیشه المنیه الزبیر
الواپ ایراد کرده اند که جلیعه تفرشی و دیگر ائمه فن بابی الرسول در رجال این لفظ عبارت از انست و آنچه در حق الفقیر
از قلم هدایت رقم مجلسیه چکیده حرفی هم از آن جنس بطور نمونه نتواند بود نعدا لای ناظرین مجتنب از اعتساف متصف و
بصفت الصادق الحق از دور دریغ یا استماع عبارت مولی و آقای این مقتدای رفضه گوش حق نیوش فرا دهید و لیر
تقریر عجیب و غریب او را که آن اهل حسن ظن بعض صوفیه را که محل گمان مذکور بوده اند صوفی نمیدانستند یا دارند که ایان
عقیده شهید ثالث امامیه که در حکم زندگانیست و در چندی از سطور پیشتر انفا کرده شود از جهت صوفیت است یا از
وجوه دیگر و چنین امر بدیهی عارض سوفسطائی کسی چنین یا فهد رای تواند کرد که نائب حضرت صاحب الامر بسبب
قدرت قدسیه خیار رمز و عبارتش بقدر ضرورت یاد داشتنیم که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صاحب طویت کنز
سالکان مسلک طریقت و موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد
جواهر زواهر انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وجود فایض الجود اولیاء نقبه کرام و اصفیای عظام که بهم الله الطین
طین الالهام است که بیامن توفیق ازلی مراتب خاک را باعلی مدارج افلاک ترقی نموده اند و از تخصیص خمول
بشریت باوج قبول ملکیت تلقی فرموده انتهی آخر کلام او که طویل است و هر که تهذیب المنطق دیده
باشد بیداند که و صنف عنوانی درین باب فضل و قضایای منفرجه این عبارت بلا هر آنچه حیث
ست که اعتراف بصر کلالنفس که احر ز مسند اعبتا در اسم ارایه بکتاب طعن الرماح در مبحث

فدک جاییکه حدیث نحن معاشر الانبیاء الخ مسرود ست عنوانش را بچه طور مزین ساخته فرمایید حقیقت این است
که چون مجتهد دهقانی بسبب عدم بصیرت کتاب مذکور را ندیده هرچه خواسته نسبت بهمین دریدگی گفته و
اگر دیده چنین چاه دید پس برای ثبوت تجاهل مرکیش این دلیل برابر هزار حجت و برهان گردید تحملات سخنی
اینهمه غفلت و بی تمیزی را کسانیکه صحبت استادی سید نجف علی فیض آبادی دیده یا باخبار متواتره شنیده اند
یاد دارند که چون جناب شان در تقریب کدخدائی فرزند خود در لکهنو قدم رنجه کردند و برای ملاقات پیر
حزین تشریف بردند و رفته رفته مباحث عقاید نجفیه را بپای تحقیق پیمودند نوبت بدان افتاد که
بهر طرف مجتهد جاسوسی تخییر عنکبوت بنیاد می برد مصداق ولات حین مناص میشدند ولیکن بجائی رجوع
نه نمود و حتی عبارات سوال خود را هیچ نشناخت و شهاب ثاقب را بعضی از تلامذه سید موصوف بقصد آنجا
آوردند و قرارت آن شروع کردند پس خسار مدرسه و بیرونی نفیر مثل میراثان علی میخندیدند و قس علی
هذا چون اساس الاصول را میدیدند و صوارم را از غلاف میکشیدند و این امور قبل از زمان بود که سفر
بلده شاه جهان آباد و برای مقصود اصلی یعنی زیارت حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز بتوفیق بخشش
اتفاق افتاد الحاصل این امور عجیبه کمتر از کسی صدور یافته باشد که پیر دهقانی بدان مبتلا شده گیرا ولا داد
چنانچه طعن الرماح فرزند اکبرش حزین چار بالش اجتهاد و ناظم ملفوظات مهملات عمر و دو شداد بران رسوائیها
دانست و تفصیلش در نقض طعن الرماح فی کبد ابن اللماح خواهی یافت و بی اختیار خواهی گفت که طشت از بام
افتاد و نیز تفسیر سر دیتا باید شد که بی شائبه مبالغه عینه جاد لهم است و سفاهت و خطای این عدیله وارث
مطالعه این کتاب ثانی اگر شخص ناهم اتفاق شود اعتقاد همینی تواند کرد که مولف آن مذهب ساله بار نه تصنیفها
و بعلا شهرت گرفته که فقط سید علی برادرش هر دو جلد تبعیج بموجب نسبانی بالاستقلال و پرداخته و
جابجا در مضامین عبارات عناد الاسلام را مذکور ساخته و قلت استعدادش از کثرت یاوگی ظهور یافته
و اگر اغلاط طعن الرماح را که نزد و رفته بالیقین از مجتهد ثانی است با شرکت پیر مشق مفعول ایرانی بر شماری حکم
خواهی کرد که ؎ گفتم چو قافیه کم از گفته سعدی نه بلکه این غزل خوبتر از یکدگر افتاده است تم که چگونه
اغلاط هر دو را بپایه اظهار نهم و از حقایق هر دو خبر دهم که غیر متناهی را در متناهی گنجانیدن ست و متوهم
نشود که او در سن از مجتهد ثانی بسیار کمتر است بلکه برابر اوست مگر یک سال و هرگز خردی او باینقدر
بحولین کاملین نمیرسد و در صحبت پدر و استفاده از و زیبا هر که تر شبیت بلکه آنچه سید مرتضی
تمامیه یا دستی نیاورد و در نهج البلاغه آورده و مساوات را میانه حضرت عثمان و علی رضی
الله عنهما مقتضی ست ذکرش درینجا مناسب می نماید و این عبارت را هر چند رفته رفته میخواهند که
از صفحات کتاب محو کنند و لیکن منصف و عادل مجتهدین و حکیم نحلت ایشان یعنی عبد الحمید
مشهور با بن ابی الحدید مداینی آنرا آورده و بنده بسیاری از نسخ آن جمع کردم و در هم

نسخه آن را یافتم هر که خواهد بدان رجوع فرماید و اگر رفضه اصرار ورزند که باید عبارت معلوم از شرح علمای شیعه
آوردن لعنایت الهی این آرزو هم از شرح ابن میثم بدست می آید پس عبارت بلیغه حضرت امیر بقدر
ضرورت از آن شرح باید شنید و من کلام له علیه السلام لما اجتمع الناس الیه وشکوا ما نقموه علی
عثمان وسألوه مخاطبته عنهم واستعتابه لهم فدخل علی عثمان فقال ان الناس ورائی وقد استسفرونی بینک
وبینهم والله ما ادری ما اقول لک ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی امر لا تعرفه انک لتعلم ما نعلم ما سبقناک الی شیء
فنخبرک عنه ولا خلونا بالشیء فنبلغکه وقد رأیت کما رأینا وسمعت کما سمعنا وصحبت رسول الله صلی الله علیه وآله کما
صحبنا وما ابن ابی قحافة ولا ابن الخطاب باولی بعمل الحق منک وانت اقرب الی رسول الله وشیجة رحم وقد نلت
من صهره ما لم ینالا یعنی فرمود که مردم می آیند پس از من و مرا سفیر گردانیده اند میانه تو و خویشتن بخدا که
هیچ ندانم چه گویم با تو نمی شناسم چیزی را که تو ندانی و دلالت نتوانم کرد بر امری که نمی شناسی البته تو میدانی
آنچه ما میدانیم و بر چیزی سابق قدیم نبوده ایم نسبت بتو پس خبر دهیم ترا و نه بچیزی خلوت کرده ایم تا برسانیم ترا البته تو
دیدی آنچه ما دیدیم و شنیدی چنانچه ما شنیدیم و صحبت داشتی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه
ما صحبت داشتیم   دیگر و عمر نبودند در عمل کردن اولی از تو و تو قریب تری بحضرت در رحم و قرابت
و از دامادی حضرت رسیدی بدرجه که ایشان نرسیدند انتهی رفضه در ابطال حدیث دست و پا زدند و بنا بر
شدند که اگر حدیث مستلزم مساوات در ان امور نبود عرق ریزی در ان چه فذلک تقدیر العزیز العلیم حق الله
شکور حقی کلیم الحکیم علاوه حضرت امیر در مناظره حضرت امیر فرمود هر چه از کلام مخالف مفید شود بر چنین دعوی راه گزیر
مبین تکلیف معاذ الله تفسیر یا قرار تعبیر بعضا بسبب الی غیر ذلک کما لا یخفی علی اولی الابصار العرض در رتبه تالیفات هر دو
نزد من نسبت کور برابر اند بلی سید علی در وجاهت و صورت غالب است در حسن تقریر هم پایگاه او رفیع تر است
وغیر از فیرهی و لاغری تفرقه نتوان کرد چنانکه در باب کمال خجندی و اصفهانی که یکی از ایشان را تراشیده بود
نظم کرده اند دو کمال اندر جهان مشهور آن یکی ز اصفهان ذکر خجندان یکی در غزل عدیم المثل
وان ذکر در قصیده بی مانند در میان علوم یکدیگر نیست فرقی مگر بمو لی جنبه و تقریر لسانی آنچه از
هر دو بگوشم رسیده بالیقین طلاقت زیاده بر اول مگر انصاف نیست که بسا دیده باشی که عالمی در عربی
و فارسی دستگاهی در تحریر دارد و در زبان هندی چندان ممارست ندارد چون هر دو را در تحریر برابر دو
تمر لی نیست اگر بجهت وجهانت باصل خود گرانید دلیل بر کمال لیپی ایشان خواهد آمد که باز باید انتهی الغرض هر کسی
را که ادراک بلاغت در سر باشد بتفسیر زبیر و بینات رجوع فرماید که در حقیقت کتاب مذکور به جهت حصول
ثواب قدسیه که بشرط اجتهاد دست کما هو از محبت ثابت و بر تقدیر تسلیم توان گفت که دو برادر عینی در امور
دنیوی شریک یکدیگر می باشند فکیف در کتاب دینی که بیگانگان هم برای تحصیل ثواب اخروی عانت
و شرکت می نمایند الغرض اشتراک و اعانت از عجایب نیست بلکه نفیض آن را نسبت از غرائب ستاد

دانیم و دیده باشی که دو برادر چیزی شریک باشند و به جا آوردن امر دینی یا دنیوی عرق ریزی بکار با
برند بعد از آن به جو هی بچند و به چند مختلف شوند و بعداوت برخیزند که خون یکدیگر بریزند و این امر جلی بکلیه
دیده باشی که از خاندان اجتهاد باشند چنان گویند که مثل فارسی هر کس را باید که در فرع گوید برای
کما اشرنا و در همین مقام بمکاشفة اللئام عن تلبیع المجتهد المقام گفته ام سه تا لکی مستر شود انهمام
کربلای است خلاف ست دجنگ و تاکی لفظ است خطاب است اقتباس از آیت کریمه یا بنی آدم لا
یا بنی ولا تبتلی شیء البصر حتی نتیجه تقریر مجتهد کبیر باید دید که اصل کلام او این بود که سر دفتر مجتهدین
لکهنو شیخ بهاء الدین و ملا تقی و قاضی شوستری را از احترام می شمرد که حسن ظن به بعض صوفیه دارند
نه از جهت صوفیت بعنایت لم یزلی و ادله و براهین نقیض آن نتوانند شد و ایضاً مؤید فهم هوشمندان
چیزی است که فضلای نامدار شیعه از باب حسن ظن از شیخ بهائی نقل می فرمایند که او همراه شاه عباس بود
تا بزیارت تربت ابو یزید بسطامی نور الله حظیرته رفتند و سخن عالم شیرازی را که گفته بود مناسب
نیست مانند بر سر قبر سنی رفتن گوش نکردند و حسن اتفاق بلکه کرامت آن بزرگ مانند داشته مثنوی ملای روم
قدس سره در آنجا گذاشته بود تا شیخ بهاء الدین گفت که حال ابو یزید بسطامی را از این مثنوی بجوییم و
پادشاه اشاره فرمود تا در آغاز صفحه برآمد حال از سر دن لعنة زنی سر باز نشود و زور دست تنگ میدان
یزید پس پادشاه منتبه شد و مانع شرمنده گردید و همه کس از زیارت آن بزرگ فارغ شدند پس اهل تقلید
را ضروری است و در همین مقام عبارت حدیث طولانی که دلالت بر حضرات ائمه فرموده بودند هر که بزیارت شان رود در حیات
خود و بعد ممات او برای زیارت شیطان و عبادت اوثان رفته باشد و هر که به صوفیه ثنا نماید چنین و چنان است
حالانکه ایشان امر مذکور را توسل به ارواح بزرگان می دانستند و همه کرامات و خرق عادات محمول بر سید آشنند
والحمد لله که بسیاری از امور در این اوراق به تحریر جدید حیث در آمد و حالیا از سیاق همین مقام به بعض امور دیگر فرا می بهم رسد و گفتگو
که قاضی در مصائب نواصب خویش نوشته بود و تعلق به نواقض سید مخدوم شیر ... دارد بیاد آمد پس اول از عبارت نشان بدهیم
باز بعذر ضرورت بر نقض جواب قاضی اکتفا کرده با نچه مناسب دانیم بذکرش مصروف شویم پس بدان که صاحب
نواقض میگوید بر نقل قاضی ذهب البعض مؤیده لاعتقاده في خاتم الخلفاء الراشدين ما يوسع لان
به و من هفوات انکارهم الصوفیه حتی ان شیخهم المقبول قال في درسه ويحرم تصفية الباطن لقول
لمن في تصفية باطنه وارتياضه وذكر اسم الاربعين تحتجم على قبالة الكثير من رياضاته ومن طغوه مراقبا يقولون انه
نقشبندي يوجبون قتله ومن طالع كتاب الصوفية فهو وعندهم من العامل بالانجيل والتوراة
ولذلك لاترى منهم الامن قسى قلبه بحيث لو صقلت مرآة ضميره بصياقل النور الف سنة
لما زال عنه الصدى قدر دقيقة ابره وان انكرت ذلك فاذكر اسم رافضي يتطن فيه صفاء وكرامه ومن تطن
فيه صفاء وكرامة واشتهرت منه كرامة فهو من اهل السنة باتفاقهم معنا في ذلك بل هو داخل

في سلسلتهم التي شملت كل بر وتقي واما امير فضل الله الاسترآبادي فهو دليل على عدم امكان اثبات نعم
تيسير له سے ويشهد منه خارق عادة لانه جاور النجف الاشرف مدة عشرين سنة ويدعون على انه استفى
الرافضة وانه يدعو بهم واعتقدهم واخلصهم ومع ذلك لم يصل الى السيد والشعر لم يحصل منه في تمام المدة
ما يدل على انه من زمرة المسلمين فضلا عن الاولياء وامثاله كثيرون فاذا كان حالهم هكذا فكيف
حال غيرهم وقد لقي الشيخ ملن تتبع السلف الصالح ولم يفارق الجماعة في الاربعين لا حصل له الفتح
لمن اتبع الهوى وقارن البدعة في اربعين سنة ولا في اربعمائة حكى مريد الذي مرشده من عدم
الانفتاح له مع توفي الارتياض فقال لعلك في قلبك شيء ممن هو منتاج المعرفة يعني ابا بكر رضي الله عنه
فرفعه عن قلبه فانفتح له وامثال هذه الحكايات في سير الاولياء كثيرة لا تخفى على من يتتبعها ويحقق في خطوبات

الروافض ما يؤيد ذلك محصل قول ميرزا مخدوم شريفي رحمة الله عليه وعلى ابائه در فارسی آنکه دو از یاد کہ ہم
رفضہ اہل سنت کہ از کبار صوفیہ صافیہ میکنند با آنکہ شیخ شان کہ از مکر فریب گشتہ شدہ یعنی در لباس تقیہ
عام اہل سنت پیچیدہ دانہای رفض می‌انداخت و پس از وفات آن معنی محقق شد و لیس است خود رسیدہ در تحریر کردہ
کہ تقیہ باطن حرام است پس دلیل استعمار کسے را کہ بگوید شدہ ران در ریاضت اختیار کند و نام اربعین بر
زبان آرد کہ ہجوم بر قتل او نمایند و اگر گیاہ کشتہ کسی حرا فیض میکند گویند کہ نقش ہندی است
و قتل او واجب شمارند و ہر کہ را ببیند کہ کتاب بقصد سنت دست دارد بدتر دانند کفرش از کسیکہ عمل کند بر تورات
و انجیل و از نجاست کہ بخواہی از روافض دید بگر اہل قساوت را کہ اگر زنگ قلبش زدائی تا ہزار سال
قادر نشوی ہر آنکہ نوری حاصل شود ورا بقدر سوراخ سوزنی و اگر باور نباید باری یاد کن
نام ہیچکسے از روافض را کہ صفائے و کرامتے داشتہ باشد و ہر کہ صفائی دارد و کرامتش مشہور باشد
نخواہد بود مگر سنی بالاتفاق بلکہ او نزد ایشان ملعون است کہ ہر مومن شیعی او را لعن میکند
اما امیر فضل اللہ استرآبادی پس حالش برابر ہزار دلیل است بر آنکہ ہیچ کسے را از روافض صفائی
حاصل نمی‌شود و نہ از وے خرق عادتے بظہور میرسد نگاہ کن کہ او تا بیست سال مجاور حظیرہ و
حضرت مرتضوی بود کرم اللہ وجہہ و اجماع بر آن دارند کہ مثل او در طایفہ ایشان چنین عابدی و زاہدی
در عالم سہم نرسیدہ با اینہمہ قات شلتش بسبب طعن صحابہ زشتہ اند و درین مدت امیرکہ دلالت کنند بر آنکہ
او از زمرہ مسلمانان باشد در صفا چہ جائے اولیا و مانند او بسیار سے باشند کہ تمام صفا حاصل
نکنند تا بدیگران چہ رسد و حاصل میگردد کسے را کہ ترک نکند جماعت را و اتباع سلف و
صالح نماید در اربعین دل کہ حاصل نشود تابع خواہش نفس را کہ مبتدع باشد در چہل سال
بلکہ در چہار صد سال آوردہ اند کہ مریدی می نالید پیش مرشد خود کہ باوجود کشیدن ریاضتہا چیزی مفتوح
نشد فرمود کہ شاید در دل تو غباری باشد از شخصے کہ او واسطہ فیض حضرت پیغمبر است علیہ الصلوۃ والسلام

بسوی امت یعنی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پس آمین کر از آن جناب کرد در فور معرفت بر روی او
بکشاد و این حکایات بیش از بیش در سلوک اولیا پیش آمد و بر تفحص کنندگان مخفی نیست و در عفو تہای
ر وا تعنی مو یدات آن خواہد آمد و راقم گوید کہ حکایت مذکورہ شاکل حکایتی من با جناب استادی سید
نجف علی فیض آبادی ست کہ چون ذکر شاہ عبدالرحمن پنجابی کہ منزوی بود در مسجد چندی در ین
بلدہ یعنی لکھنو و فیض آباد آمد تسویہ قول شان در تصوف یعنی قول بوحدالوجود فرمودند گفتم بر فقیر چگونہ حالی
شود آنچہ در جواب فرمودند قول صاحب جامع الاسرار بود کہ بالا دانستی یعنی صوفی حقیقی نشود مگر شیعی و
بالعکس تا برای مباحث شیعہ وسنی وقت نصف النہار قرار دادند و فاصلہ ہر دو مکان گویا بعد المشرقین
بود و لیکن روفت مذکور کہ لب دہان خورشیدی و مغز در استخوان خورشیدی میرفتیم صحبتی چند رو بروی
سید غلام رضا و پسر میر نثار علی از امر مباحث ابتیا آنچنان بوقوع آمد کہ بی اشد ضرورت ذکرش
مناسب نمی بینم کہ حق استادی شان بر گردن ملت رسیدم بر ذکر عبارت مصائب قاضی کہ تن تقضا و بروا م
باکیہ بایست نقات ببرد ثم امیہ ہدات علیہم من السلام و التحیات سنا اقول فیہ نظر لان نسبتہ انکارنا
الصوفیہ افترار و ذلک ان الشیخ قد قال فی کتاب المکاسب من الدروس عند تعداد بعض المحرمات کالکذب و
الغیبۃ والتہدی المؤمنین الی غیر ذلک و یحرم تصفیۃ النفس او تزکیۃ النفس والطہارۃ و اتباع السور و لا ریب انہ ممنوع عقلا
و شرعا لقولہ تعالی فلا تزکوا انفسکم ہو اعلم بمن اتقی فالقول بحرمۃ تزکیۃ النفس معناہ
انہ عین التصوف و تنفیر الباطن و ہذا الرجل فہم منہ حرمۃ التصوف ثم وعاہ الجناۃ والتعصب الی
تبدیل لفظ النفس بالباطن لیصیر ظاہرا فیما فہمہ و نعم ما قیل شعر و کم من عائب قولا صحیحا و آفتہ من
الفہم السقیم و کیف یعقل نسبۃ انکار الصوفیہ الی مشائخنا مع انہم باسرہم ذکروا فی باب الامامۃ من
کتبہم الکلامیہ من فضائل علی ان جمیع الصوفیہ و ارباب الاشارات والحقیقۃ یستندون الیہ نعم
قد انکر العلامۃ الحلی فی کتاب کشف الحق ونہج الصدق علی طائفۃ من الصوفیہ حیث قال فی مبحث
الصفات الشر سیۃ انہ تعالی لا یتحد بغیرہ و الضرورۃ واجبۃ ببطلان الایجاد فانہ لا یعقل صیرورۃ
الشیئین شیئا واحدا وخالف فی ذلک جماعۃ من الجمہور فحکموا بانہ تعالی یتحد بابدان العارفین حتی تمادی
بعضہم و قال انہ تعالی نفس الوجود و کل موجود فہو اللہ تعالی و ہذہ عین الکفر والالحاد انتہی کلامہ
دام ظلہ ومثل ذلک قد وقع عن کثیر من جمہور من المتکلمین بل من محققی الصوفیہ ایضا
حتی ان الشیخ علاء الدولہ السمنانی قال فی مکتوب الی و صلت یوما فی مطالعۃ کتاب الفتوحات و
مباحثہ الی قولہ سبحان من اظہر الاشیاء وہو عینہا فکتبت علی حاشیتہ ان اللہ لا یستحی من الحق
ایہا الشیخ لو سمعت من احد یقول فضلۃ الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحہ البتہ بل تغضب علیہ
فکیف یسوغ للعاقل ان ینسب ہذا الہذیان الی الملک الدیان تب الی اللہ توبۃ نصوحا

لتتحیر من ہذہ الورطۃ ابو عبیدہ اسے یتنکف منہ الدہریون والطبعون والبوتانیون والسلام
علی من اتبع الہدی انتہی وایضا فان کثیرا من الفقہاء المتشرعین من اہل السنۃ والجماعۃ حکموا
بتحریم التصوف ایضا فان ابن الجوزی کفر الغزالی لاستحسانہ طریقۃ الصوفیۃ قال صاحب
المواقف رایت المولی عبد الرزاق الکاشی فکان ینکر الحلول والاتحاد ویقول لیس فی
الدار غیرہ یار وہذہ العذر اشد من الجرم الی قولہ ومن ہذہ کلامہ کیف یتاتی منہ انکار الصوفیۃ
فان ہذہ العبارۃ مرت قبل ذلک فلا حاجۃ الی ایرادہا ثم قال القاضی مجیبا واما ما ذکرہ من
ان الامیر فضل اللہ الاستر آبادی لم یحصل لہ صفاء الباطن مع قابلیتہ الی السب والطعن
فلتل ذلک یوضح انما کان لاجل شامۃ قلبہ مثلہ الی سب من یسبحہ من اعداء اللہ تعالی لانہ
شرک خفی لا یجتمع بعد اصفاء السجلیۃ کما لا یخفی واما ما ذکرہ اخرہ من عدم انفتاح بعض المرتدین و
واستکانہ عند مرشدہ فلعل ذلک المرید والمرشد من الطائفۃ النقشبندیۃ الذین یوجبون علیہم و
علی الناس بغض علی تارۃ لقدر بانۃ وتارہ لقدر شعرہ ونحن نعتقد انہم من ختم اللہ علی قلوبہم
وعلی سمعہم وعلی ابصارہم غشاوۃ اعاذنا اللہ من الغباوۃ والغوایۃ ثم من المضحکات ان یکون
ابا بکر مفتاح باب المعرفۃ مع الاتفاق علی ان الصوفیۃ منسوبون الی علی علیہ السلام وان الخرقۃ
منسوبۃ الیہ وہذا امر احدثہ النقشبندیۃ ثم لعن القاضی رجل یدق علی الفہیمۃ الخبیثۃ لرفضہ وقال فی صفتہ
النقشبندیۃ لما وراء النہریۃ وخاصۃ سلاطین الاوزبکیۃ الذین یوجبون علی المسلم لدینہ بغض الحجۃ العلیۃ
ہذا اہلوستے انکار الشیعہ الامامیہ لیلیکل انطایق انضاالمسئلۃ الجہمیۃ حاصل جواب جناب قاضی رطل یدق
آنکہ دعوی آنعیني کہ ما انکار صوفیہ می نمایم افترا است زیراکہ شیخ کتاب رمکاشتیار نزد رس چا بیکہ تعداد
محرمات از دروغ ودشنام غیر مستحق وتہمت وہجو مسلمان وغیرہ میکند میگوید کہ حرام است تزکیہ نفس
اظہار ستایش خود بی شک ابن امر عقلا وشرعا درست نیست حق تعالی فرمود فلا تزکوا انفسکم
ہو اعلم بمن اتقی یعنی خود ستائی مکنید کہ خدا نحو بیسیدانہ کسی را کہ متقی میباشد پس چنین حکم منافی عین
تصوف وتصفیہ باطن است وصاحب نواقض خلاف تصوف دانستہ وخیانت او متقضی شد کہ محای
لفظ نفس باطن آورد تا ظاہر باشد در فہم او چنانچہ شاید گفتہ کہ مبادا باشد کہ شیخی درست باو عیب آن
بیان کنند از جہت فہم ناقص پس صاحب نواقض بسبب این آفت در این مغالطہ گرفتار شد وچگونہ
تواند شد عقلا کہ علمای ما انکار تصوف نمایند حالانکہ شیعہ باتمام در باب امامت بکتب کلامیہ
ذکر کردہ اند کہ از فضایل جناب امیر است کہ جمیع صوفیہ وارباب اشارات وحقیقت مستند اند
بسوی آن جناب راقم گوید کہ اینجا باشہادت مثلی مثل مشہور الکفر ملۃ وحدۃ عیان میشود یعنی چنانچہ
محدثین ایشان بسبب تابانی ودرخشانی نور جناب امیر را اظہار کفر وکتمان ایمان قرار دادہ اند

متکلمین رفته از فضایل شریف این نسبت برگزیدند که نزد مجتهدین شان بدترین نوع الحاد و کفر است
بخدای عز و جل که بار دیگر که بزیارت آنجناب مشرف گشتم دیدم که صاحب تحفه در لباس فاخر بخدمت آنجناب
ایستاده هفوات و فضیحتهای از زیاده بر حد در حضرت شاه مردان بر خلاف عقول شان میجید و باز قاضی شوشتری
برای تصدیق مردم دامیه و پرگوئی و سخن پروری النقش تحقیق مینمود که همه شیعه صوفیه را منتسب بجناب سید اند
بلی اینقدر هست که شیخ علی در نهج الحق و کشف الصدق انکار کرده بر گروهی از صوفیه بجائیکه گفت بمباحث
صفات تنزیهیه که خدای تعالی متحد نشود بغیر خود و اتحاد بدیهی البطلان است که محالی است گشتن دو
چیز یکی از جمهور بعضی از صوفیه خلاف کرده گفته اند که او تعالی یکی تواند شد باجسام عارفین یا آنکه مبالغه
کردند بعضی و گفتند که او نفس وجود است و هر موجود خدای تعالی است و این عین کفر و الحاد است انتهی
و چنین بدو قدح از متکلمین شیعه وقوع پذیرفته بلکه از محققین صوفیه نیز شیخ علاء الدوله سمنانی در کتبی
نوشته که من رسیدم بمطالعه فتوحات روزی باین عبارت که پاکست خدائیکه ظاهر کرد اشیا را
حالانکه او عین اشیاست در آنجا نوشتم که ای شیخ اگر کسی گوید تو عین فضله خودی خشمناک
خواهی شد عاقل را چگونه جایز باشد چنین هذیان توبه خالص کن و از این ورطه سوء بلاکت رها
شو که از آن دهریین و طبعیین و یونانیین بیزار میشوند و نیز اهل سنت بتحریم تصوف قائل اند
و ابن جوزی تکفیر میکند امام غزالی را بسبب آنکه تصوف را مستحسن میدانست و صاحب مواقف گفت دیدم
مولی عبدالرزاق کاشی را که انکار حلول و اتحاد مینمود و میگفت لیس فی الدار غیره دیار انتهی
قاضی اسامی صوفیه شیعه و تصانیف ایشان برشمرده و توصیف ایشان درجه بدرجه بعمل آورده چنانچه
اولا دانسته حاجت اعاده باقی نمانده و انکار صوفیه از علمای امامیه مستغرب و مستعجب یقین کرده باز گفته که
اما آنچه از حال میر فضل الله استرآبادی آورده که او از صفای حال نشد با وجودیکه قلب میلش بسوی سب
و لعن لیس شاید که اگر صحیح باشد نموده باشد مگر از شامت قلب میلش بسوی سب اهل احقاق از
دشمنان خدای تعالی زیرا که آن شرک خفی است صفای جلی با او کی مجتمع شود و حکایت شکایت بعضی
مریدین نزد مرشد خود شاید از آن باشد که مرشدش از کرده نقشبندیه خواهد بود که واجب میگرداند عموما
و خصوصا بعض جناب میر اگاهی القد برانار روزنامی القدر جود با اعتقاد داریم که ایشان مورد این آیت اند
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة پناه میجویم بخدا از
تلاوت و تجروی باز انا امور مشکله آنست که او بحر باب معرفت بود با وجودیکه متفق باشند مردم بر آنکه صوفیه
منسوب اند بسوی جناب مرتضوی و خرقه منسوب است بآنجناب و این امر است که احداث کردند از نقشبندیه در مقام
حضرت قاضی رطل بوق جناب سعد الشیخ از غایت جوع در هیجان آمدند و دشنامهای غلیظ دادند و هو سنها بکنند و
فضلات خنازیر خوردند باز در طعن و تیر علمای ماوراء النهر و سلاطین ایشان که تسلط تمام هر گونه بر مظلومین

نامیست توان تخصیص نمود و نه قول او بالجمله التوفیق تنها نقل قاضی نورالله شوشتری در بعد کلام از آنجهت ثقه بود و
آنکه تجمی از ثقات ناظرین هم نواقض لبرافض را کتابی مبسوط دیده اند پس چنان گمان دارم که قاضی شوشتری
مولای دهقانی ثانی و زمانی در دعوی تشیع اکابر اهل سنت چنانچه داد افترا داده حتی که خود بعض علمای شیعه نام او
شیعه تراش نهاده و با جداین لقب قبل از زین نقل شنیعه بر دو کتاب میرزا مخدوم را نیز در بعض مقامات بطور خود ساخته
تا صورتی جوابش بهم رساند و شاید که بمقتضای زمانه و شهرت افترا سازی خویش را تدارک هم فرماید نعوذ بالله
من حکایة ابلیس اللعینه و ما هو من المفترین ببعید و کسیکه در امر مذکور بنا و کلام خود بر ساخته و بپرداخته شیخ مجدی نهند
در عالمی را برای اثبات قدامت مذهب تشیعه بسوی خود کشند و او درین امور چگونه دریغ نماید و بفرض محال اگر صاحب دروس
چنان نوشته و اراده کرده باشد انکار ظاهر قمی را در رساله فارسیه که در رد بعض شیخ مستم و حقیر مستقیم نشد و همچنین انکار
مقالات صوفیه در رد و قدح بر مذهب ایشان در تحریر مذکور و غیر آن چه علاج خواهد بود و ملا محمد تقی گفت که
سبب عدم انفتاح ان ست که تدابیر موذوه در معنی همان است که صاحب نواقض یاد فرموده و از ینجا حال ازبکار صوفیه در زهد و
عبادت هم توان دانست که ملای طاهر قمی را صوفی کش لقب داده اند و مثل مشهور است که خود کرده را درمانی نیست
والعجب کل العجب که کلینی امام المحدثین مذهب صوفیه را محدث می پندارد و چنانچه مجتهدین بلده مذاهب معلوم نیست
که از طرف قاضی چه جواب توان داد فکیف که مجتهد دهقانی بدان احتجاج نماید بر کفر صوفیه و بذکر احادیث عترت طاهره
نبویه علی صاحبها و علیهم الاف السلام والتحیه کفر و زندقه ایشان ثابت می نمایند کما عرفت سابقا و لاحقا و شواهد
مجتهدان مولی سوسنگرد آنچه محقق و منقح کرد اول دلیل است که این طریق نزد جمیع امامیه نه جناب عمر تقوی مانوس است
قند یکسر منشد بر طور امامیه یعنی هم تصریح پدر باقر مجلسی و هم باعتراف مولای دهقانی ثابت شد که امام امیه اهل بیت
مقدسین منکر و معلم صوفیه بوده اند و کسیکه صوفیه را بکفر و الحاد نسبت کند و شیعی باشد خارج از دایره دین و ایمان
و اگر علمای رفضه درین مقام نیز چرخ بازی و کاوبازی بعمل رند و فرمایند که لازم نمی آید که هر صوفیه صوفی باشند
گوییم که اکنون هر چند رفضه اثنا عشریه زمین را با آسمان بر دوزند هن فولادسر در را نگونید
لازم می آید که مذهب ایشان معاذ الله منه بحضرت خاتم الخلفاء الراشدین باشد فکیف که برات تبریا متعلق
بر شاخ آهو و خلاف هدایت بود که تا بیست پنج سال حضرت امیر موافق تصریحات علمای شیعه
و روایات ایشان در نهج البلاغة و کشف الغمه و غیرهما از نوع مجمع علیه فریقین وزارت خلفای
متقدمین بجان انجام مهم کشغری منتظم میفرمودند و در حقیقت بر زبان منافقین تشنه خون ایشان بودند کما عرفت معقول انتهی
پس اولا همه لاف زنی مجتهدین و مزین که هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که هزاران کس در مشارق و مغارب
دور و دیار قریبه و بعیده رو آورند مذهب شیعه باشند و یا از مذهب مستند باستحباب و وریه طیبه لنشو و ظهور
شان بیکار و رایگان رود منقلب است و بعین هذا التقریر بلکه بطریق اولی که جمیع شیعه ثابت کرده اند
که همه صوفیه یا جمیع سلاسل غیر از نقشبندیه مستند باستحباب اند و غرض صاحب دلی و در حدیث شیعه را باستحباب

میرسانند و بدیهی البطلان است در مشارق و مغارب منتشر شدند از اثنا عشریه کثر الله سوادهم حالانکه مجتهدان کثرت ایشان اعتراف نمود کما مر آری رفضه کلمات متناقضه میگویند که جناب میرزا و اتحادش تقیه میکرد یعنی اختلاف نمی اندازند سائلی را جواب میدادند و دیگری اخلاف آن و سوم را خلاف هر دو کما لا یخفی علی اولی الالباب و این مستلزم ضلال بل اضلال شانست معاذ الله و از انجا دلیل صوفیه جاری شد بر حقیقت خویش بطریق اولی و بدین عنوان است دلیل تستر امیه چه کثرت اهل سنت و قات رفضه خود از کتب فریقین واضح است و عیان را چه بیان بنا و فتیکه به تمثیل شیر و سگ نیز مبین شد فلا ینبغی ان یتبع کلب لان یکون کالمجلسی المتعوّل و کسائر لکنتور پس محال است که قول علما و شیوخ و سادات ما که نسبت بجمیع عوام و خواص رفضه در هر طبقه هزار چند باشند و امیه را در جه بدرجه اکابر خود شمارند تا بل اعتبار نشود و هر چه رفضه کالعدم یا د گی نمایند تعین کرد و تکفیت که محدث بود کما مر ا آگاه حالانکه امیه راضی بر قضا و هدف تیر قضا باشند و دو بیار التسلیم میباشند چه جای تقیه و ضلال است محمدیه حالانکه متشیع نیک میداند که چنانچه امیه پیشوایان سنی رفضه را لعنت تبرا میکردند امها و از دلیل و سنت و دیگر میگفتند کلام امیه همین است و عذر شان لمتابعت نز دشیعه نز دیگر است یعنی حفظ جان و ناموس بخلاف عذر شیعه در باره لعنت مقتدیان خویش زیرا که سنیان دوستدار اهل بیت بودند چون امیه کسی را از رفضه لعنت نمودند البته زندگی و بخبر با امیه قسم میخورند از دست سنیان مشکل شد کما مر مجملًا و مفصلًا فی هذا الکتاب و غیره و پس هر دو دلیل مجتهدین بار مطلق بطریق اولی جاری است و دیگر شیخ علی امامیه در کتاب مذکور رد قدح در باره اتحادیه و حلولیه کرده و در حقیقت بر صوفیه اهل سنت وارد نمیشود بر حلولیه و اتحادیه رفضه بانحفش وجوه متوجه است چنانچه بر ناظرین کتب فقه مخفی نیست که بسیاری از شیعه حلولیه و اتحادیه گوشه گرفته اند که به اعتقاد شان ناسخ بلاهوت یکی شد و محققین رفضه فضایل جناب تصوف را از مضمون کفر شرع میفرمایند و از افراد امام شافعی میدانند که جز عالم را تا موت تردد بود که ایالی او کیست خداوند تعالی شانه یا حضرت علی المرتضی کرم الله وجهه تا بیند که شان آنجناب کجا رسید و قول اشتر دیرین دلیل خوب منطبق شده سایکه کیست از بهار ش پیدا است و برای شکستن رنگ گردون شان حرفی کافی است که کار جناب امیر با لوهیت کشید بخلاف جناب خاتم که بدان مرتبه مترقی نگردید سخن همین است که مفتری را علاجی ممکن نیست و چنین شاگردان جلد تندین مبارز خصوصًا که با وجود کمال در شاگردی او رسیدند و مورد صد احسنت و آفرین او باشند زیرا که لا نسلم که آنها از صوفیه حقیقیه اهل سنت باشند یعنی که آنها باعتراف مجتهدین کسی را غیر همین میدانند و حلول و اتحاد ولی غیرت است چنانچه از کلام شیخ علی نیز بوضوح می انجامد و فرقه مذکور با خود از تصریحات علمای شیعه و کرامی البینات فی چنانچه دانستی که صاحب جامع الاسرار باعتراف جناب قاضی نور الله شوشتری همین است مراد که صوفی حقیقی کسی نیست مگر شیعی امامی پس چنانچه کسی او را الزام نتواند داد که پیشتر ما دیدیم که شیعی امامی بودند و صوفی نبودند و بالعکس در اینجا نیز الزام اهل سنت بعد از تقیید مذکور

وارد ... که قبل ازین گذشت که خود کرده را در ملاء نیست فکیف که خود اهل کمال گفته باشند اینچه
دال بر آنست که اشکال اتحاد و حلول مع هذا در کلام شیخ علی در فهم و ادراک قاضی شوستری عباری
دیگرست بیانش بر سبیل ایجاز آنکه تقیه جمهور سراسر برای ایشان مفترست زیرا که همه شیعه بوده اند
بدو وجهت یکی آنکه جمیع علما را خواه متکلم باشند خواه غیر ایشان نظر بواقعیت مزعوم بسوی خود کشیده اند
خصوصًا صوفیه را کما عرفت مرارًا دوم آنکه اینها قطعًا و یقینًا نقشبندیه بوده اند و قید ند کور معنیدا ست
از برای مانه می بینی که غایة الامر آنست که گویند که چون ظاهر ایشان تسنن بود ازین سبب مقید
کردیم گوییم ظاهر ائمه نیز تسنن بود ورنه نسبت تقیه با ایشان معنی ندارد چه جای آنکه این بزرگان
بالی مبالی رفض را قیبا ما و قعوا او علی جنوبهم لعنت میکردند و از صحبت خویش میراندند و
دمغارس را در حق ایشان گوش میفرمودند کما عرفت سابقًا و لاحقًا فثبت انهم و هو المدعا بتیادر
اسے اذهان و صدار شیعهم صحتا جا اسے التقیید لا کیف ما کان و اینچه علاء الدوله سمنانی گفته جوابش
از کلمات صوفیه ظاهرست که دریا حسن و خاشاک و نفیس و پاک همه وارد و از همه منزه ست عارف
کاشی میگوید ؎ عالم بخروش لا اله الا هوست ؛ غافل بگمان که دشمن است این یا دوست ؛ دریا
بوجود خویش موجی دارد ؛ خس پندارد که این کشاکش با اوست ؛ و ذکر قاذورات و فضلات
اهل تحقیق را زیب نمیدهد که نزد صوفیه خلق و ایجاد همه چیز ظهور چیزی دیگر نیست کمالی بیته السفینه
پس ذکر خسیس و نفیس رایگان است بقول بزرگے ؎ بچشم مصلحت بنگر نظام ملک هستی را که هر جاے
درین وادی و رفش کاو یابان بینے گویند طبیبے حاذقے فکر میکرد که کرم فضلات انسانی را چه مصلحت
هر چند غور کرد معلوم نشد بعد از مدتے نابینا گشت پس از چندی در آن شهر کیجالی در رسید
چشم نابینایان را از سرمه روشن ساختی طبیب نیز بینا شد روزی نسخه آن پرسید کجالی از بیان دوبه
دریغ کرد طبیب فی ر ... از سرمه بر زبان نهاد و بیان آن شروع کرد و باقی نماند مگر جزوی کجالی نست
که بعد از غور آن را نیز بیان خواهد کرد گفت ای طبیب حاذق آنکه کرم فضله انسان است نام الست حکمت او بوده
مقام تحیر آنکه عارف سمنانی از نوع رمی سنے الظلام است یعنی از کجا دانست که شیخ اعرف مانه خود
نعت بنده می شاید که برمز بد فطانت عارف سمنانی تسلیم نموده ی و حکایت ملای نامی عبدالرحمن جا
تازه کشتی روزی این مضمون در وجد خود بزبان حال داشت که هر که پیداست شود از دو ره
پندارم توئے بوالفضول گفت اے ملا اگر خرے از در پیدا شود ملا فرمود
پندارم توئے استغفر الله ربے من کل ذنبے و اتوب الیه و نیز مناسب این مقام زیر
آیت کریمه وهو معکم اینما کنتم از اکابر صوفیه نقل کرده اند که این معیت را معیت رابع
گفته اند حیران سه معیت معلوم که معلوم متکلم السنت یعنی حق تعالے با همه ذره ها

بذات خود موجود است نه چون معیت اجسام با اجسام که از چشم نیست نه مثل معیت عرض با عرض که جزو
نیست یا مانند معیت جوهر با جوهر که جوهر نیست نه چون معیت جوهر با اجسام نه چون معیت عرضی با جوهر
معیت آرای روح با جسد که درین مبحث می تواند شد زیرا که روح نه درون قالب است نه بیرون آن نه
متصل نه منفصل بلکه روح از عالم دیگر و قالب از عالم دیگر است و بر روح عوارض جسمانی از دخول و خروج
و اتصال و انفصال و جز آن هیچ وارد نیست و با همه هیچ ذره از ذرات قالب نتواند بود که روح
با او بحقیقت موجود نباشد معیت او سبحانه با ذرات عالم برین مثال است و حدیث من عرف نفسه
فقد عرف ربه اشاره بدین نکته است اگر گوئی که لازم میشود که او تعالی بذات خود در مواضع قاذورات هم باشد
گوئیم که اتفاق جمله مسلمانان برآن است که آنهمه با قدرت او عزوجل پیدا میکند و نگاه میدارد ورنه فنای
او محال باشد و این معیت عینی نیست پس معیت مذکور چرا عینی باشد یا آنکه معلوم است که هیچ فعلی از فاعلی بی هیچ
صفتی و موصوفی نیست و ایشان روح با تصرف دارد و در همه اجزای قالب که زندگی بدو منوط است و با اینهمه تعلق با
بخون و مانند آن پاک است بلکه اگر به ایشان متعلق بود چنان باشد که قبل از تعلق بوده است پس ظلی
دار معیت او تعالی با همه ذرات غیر متناهی بی تجزی و حلول و غیره بزرگی در این معنی چه خوش گفته
تو کی بینی آن رخسار از چشم محجوب یار آن دیدار را تا بیابد عشق محجوب بی پدیدگی شود دلیل تجا تو لی پذیرد گر
بچشم من ببینی روی او تماشای زجاک کوی او انتهی مختصرا من بعد باید دانست که علمای کلام
اعلام از ماهرین فن مبداء افکار صحیح آنچه در کتب معتبر گفته اند بدان میرسد که سالکان بسبب این
ریاضات چنین کلمات بمقتضای بشریت بر زبان می آرد و منظور این معنی است که تعبیر از بیان آن
قاصر میشود و مطلب چیزی دیگر است چنانچه علامه جرجانی و غیر او در شرح مواقف و غیر آن تقریر
کرده اند و عرفا و کملا در معرفت حضرت جدیت تعالی شانه نظم نموده اند ... زبان از قیاس
را زیک تار از سلفش نگویند باز یکی باز را دیده و بر دو نخشند کرد دیده با بال و پر سوخته و بنده در مانده
رساله علامه شریف قدس سره بچشم خود دیده ام که او در صحبت صاحبدلان
رنگی دیگر و رای متکلمین اختیار کرده پس چگونه گفته شود که این اکابر الحاد
و زندقه بالاخره برگزیدند حالانکه بعد از اتباع شریعت کما ینبغی بطریقت در آمدند
و بنده در حق ایشان تصدیق اعتقاد می نمایم و سبب آنکه من بسبب اشتغال
معلوم که بضرورت شده اختیار کردم فرصت ریاضت نیافتم که باظهار فرقتین
دعوی باید که یارا ید بخبار ما و دین دولت سرمدیه کس را ند هند یعنی با اینهمه
ریاضات نیز امری اختیاری نیست که قطعا و یقینا بمدعا رسد ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بسیار ومیده

بقول صاحب فتوحات که سالک درجه به بلند پروازی بجائی کشد وعمری در القای الواع ریاضتها بگذرند ولقد ایمان بسلامت نمی برد ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ لهذا بعد ازین مقام غریب حیرت است که قاضی نور الله شوشتری در حال شیخ اکبر نور الله مرقده در مجالس المومنین می گوید که بسیاری از علمای تمام نیز تکفیر وتضلیل شیخ محی الدین کرده اند در قول بوحدت وجود وانکه وجود خالق همان وجود مخلوق است ودر انکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هرکه عبادت بت میکند عبادت خدا کرده وپوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان بوجهی که ملایم شریعت مطهره باشد وبالجمله حکم بانکه وجود خالق وجود مخلوق است مستلزم حکم باتحاد خالق ومخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمعی از متالهان ارباب حکمت وکلام بران رفته اند که وجود حقیقیه حضرت حق سبحانه است ووجود ممکنات عبارت از انتساب ایشان است بان حضرت ومیگویند که قولنا زید موجود بمنزله قولنا ماء مشمس است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالهین از حاشیه قدیمه بر تجرید تحقیق آن نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق بان گردیده اند نه حکم بوحدت موجود نیز چنانچه مورد فهمیده دمی توانند بود که مقصود از قول شیخ که عابد صنم عابد خداست آن باشد که معبود ومقصود بعبادت خدا است وصنم بمنزله قبله چنانچه بعضی از قدما بران رفته اند نه انکه صنم خدا است تعالی عن ذلك علوا كبيرا این حمد سه حیله از تاویل این غلامان حلقه بگوش است که غاشیه سواری شیخ را بدوش میکشید وبالا آخر مزه این سخن پر پیهما می چشید یعنی هرگاه حال توجیهات بدینجا رسیده پس انچه قاضی گفته بود که عذر بدتر از گناه است خواه انشا خواه حکایه سر گریبان فکر فرو برد درست بگوید که این توجیهات بدتر از گناه است یا کمتر از ان وهر که بقول جالنی افادات حضرات معصومین ملاحظه کرده البته نیک دانسته که قاضی رطل بوق از دایره تشیع بدر افتاده وغیره النسب بلکه دشمنان خانگی پیوسته که بدتر از ان باعتراف طائفه کسیه فاحشه کسی نیست بمفر خود رفته ومشکل تر انیست که در مصاحبه وغیره هر دشمن اهلبیت را برعایت قواعد واقیه منطعنه ولد الزنا قرار داده پس برای اشاره امر نافرجام انچه این طغام نوشته بود ❀ هر کسی از روی باتشیر نزوان پنجه کرد ❀ گر همه آهوی تاتار است در اصلش خطا است بسوی ادبار میگردد وازین اشکال مشکل دیگر زیاده تر مانند آتش قهر الهی بر مجتهد ثانی بدگهر دود یا آتش دین فروش ودنیا خر چنان افتاد که فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنظُرُونَ زیرا که چنین خبیث دشمن اهلبیت نبی صلی الله علیه وآله را که چنین اقوال رئیس الصوفیه را توجیهات کرده مولی واقامی خود قرار دادند وایشان نیز همراه یزید وابن مرجانه بدرک اسفل نار تشریف بردند که قال الله تعالی يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَن مَّوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ وبعد ازین هر که برین اوراق نظر خود دریغ ندارد تواند فهمید که قول صاحب نواقض الروافض ومن ملفوظاتهم الخ ازین مباحث اصحب میر سد زیرا که مجتهد ثانی انچه در تالیفات خود درین مقوله بسته بزعم اوازل لنسبت تا بجنین تحقیقی مجتهد ثانی درین کتاب اشاره درسابا دگر بر آهرا انچه جناب قاضی القضاة

القضات مفتی حنیفه فی الحیات و عند الممات و ثمن خزانه ائمه هدات بسبب کورنی الروایات المستفیضه عند اهل المحدثات
فرمودند که نیز اهلسنت بتحریم تصوف قایل اند الخ مجمل است و تفصیلش آنکه خود اهلسنت بعضی از صوفیه را بردار
کشیدند و بعضی را قتل کردند و این امور بیدون تکفیر یکی نه متصور است و سبب آن غیر از قول بوحدة الوجود
چه تواند شد گوئیم محتمل که این فتنه ها را مومنین متقین که یومنون بالغیبة الصغری والکبری شان ایشان بود کما هو معمول
قیران الائمه بر پا کرده باشند که آتش افروزی و آب پاشی کردار ایشان گشته و بالیقین در لباس اهلسنت
درگمین بوده اند چنانچه قاضی رطل لوبق در تالیفات خود لطرمت بران گماشته و اعتقاد بدان داشته و این
متشیعین بمقتضای مثل مشهور ع با مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون بدر رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما
توقیعات مسوله در رقعات مزوره را که بتوسط وکلا حاملین انواع وحی ارض و سما از ناحیه مقدسه بنامی میرسید چنانچه
کتب امام اعظم طوسی و نعمانی و مجلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی از قدما و متاخرین بران گواهست لنصب العین گردانیده
و صاحب الامر با قتضای زمانه معلوم که از دست یهود امت در طوفان کرب و غم افتاده بود بحکم ظاهر فتوی بران
داد یا چنانکه اهل طریقت نظم کرده اند ع گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند ٭ جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
معهذا احتمال دیگر در قتل و صلب متطرق است لوجوه بسیار که ناظرین اوراق را در امعان و غور بسیار درکار
نباشد و در وقت فتنه ها و مشاجرت پیش می آید و از اینجا که خود ذکر کرده را درمانی نیست قاضی را درین معارک چه
مجال که تواند گفت انچه درین عبارت نقل کردیم فان المفتری لا یستطیع ان یقیل علیه و هو بحجر الجمیع الیه
حتی انه یقول فی باب العلامة الشریف ان تصنیف شرح المواقف تفضیح مذهب اهل السنة لیعلم الناس ان اقوالهم و اعتقاداتهم
سخیفة و مسائلهم ضعیفة و معلوم نیست که ابن جوزی رحمة الله علیه کجا تصریح بر تکفیر امام غزالی بجهت استحسان
تصوف کرده و دلالتش قولت ما از ان قبیل که خود بش استنباط می نماید و جبر لیسیل است که در میان مغنی عبارات
کتاب بحش گفته بود که آفته من الفهم السقیم و متضمن تحریف و تبدیل لفظی در اصل چه بود و او کجا برد بالجمله بدون
ذکر ماخذ و قوت دلالت و تائید نسخ صحیحه حکم قاضی رطل لوبق زینهار نتوان شنید که او بتشییر برای سخن پروری
خویش و شکست مذهب مخالف مرتکب اموری میشود که بدیهی البطلان است و نسبت بدان چنانچه معنی هفوات بر کلامه
کالنعل بالنعل الطباق دارد پس به نقل و حکایتش که هفوات او خرافت میباشد و لقب مبارکش که شیعه تراش است
نزد خبر یقین نیز هویداست کما مر مجملا و مفصلا چه اعتماد توان کرد یعنی هر که هزاران کس را در طائفه شیعه برای
اثبات قدم مذهب خود تراشیده و قلوب صاحبدلان امت مرحومه را خراشیده او از تراش و خراش اقوال و
عبارات که مجرد حرکت زبان و قلم است چه هراسد که گفته اند ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ٭
و عند التحقیق تصوف مذهبی جداگانه نیست و از عقاید و اقوال و اعمال جدیده بلکه ریاضت کشیدن و اختیار زهد
و قناعت و ایثار و توکل و صبر بر مصائب ورزیدن و چون این امور در اهل سنت سنیه رایج و معمول
بود بیشتر اهل این اوصاف حمیده در ایشان گذشته اند آری محققین شیعه نیز دعوی آن دارند و از کلام

محققین ایشان نیز بری می آید که تصوف طریقتی و طوری جداگانه نیست مگر یاد نداری که ملا محمد تقی در رساله مذکور گفته
که این طور اهلبیت طاهرین است پس نزد شان نیز طور معروف قدیم است زیرا که حضرات اهل بیت در عقاید و
اعمال باتفاق فریقین بر سنن تنوچه علی جاجها الصلوه والسلام والاف التحیه میرفتند و آثار اقدام مبارکش
شب و روز می پیمودند و هر کسی از اهل تحقیق آنرا بسوی خود می کند و عقاید ایشان جداگانه نیست صاحب
فتوحات درین کتاب رساله جداگانه در عقاید نوشته تا بدانی که طور او در عقاید و اعمال طریق اهلسنت و جماعت
است و این معنی را از کرامت او توان دانست ورنه رفضه رنهار نمیگفتند که او سنی است بلکه میگفتند که
این طور از محدثات است و بحمد الله که کتب محققین صوفیه که در میزان اعتبار سنجیده میشود در هر زبان مشهور
و معروف است که از انجمله است قوت القلوب و رساله قشیریه و منازل السائرین و کشف المحجوب و احیاء العلوم
الدین و کیمیای سعادت و کتاب التعرف فی التصوف للکلاباذی و آداب المریدین و شرح ان و عوارف المعارف
و فتوح الغیب و غیر ان که اگر از این عقاید حافظیه و السفیه و نخر الیه و عضدیه عرضه دهند البته توانی گفت
که مطابق است و قس علی هذا اعمال و عبادات را که دران مذکور است مقابله کنی با کتب مذاهب اربعه
مطابق خواهد افتاد و رنهار کسی نخواهد گفت که عقاید و اعمال صوفیه مخالف مذاهب اربعه است و در اذهان
محققین شیعه نیز چنان رسوخ یافته که عقاید و اعمال صوفیه موافق تجرید نصیر طوسی و نهج الحق و منهج
الکرامه و شرایع نجم الدین و قواعد و تحریر الاحکام است و بعضی از علمای شیعه انهم گفته اند که از خواص امامیه
است چنانچه تفصیلش بالا معلوم همگنان گشته و دیگر کسی غیر شیعه صوفی نخواهد شد و هرچند این امر
تعصبی بیش نیست نزد اهل انصاف بجوی نمی ارزد لیکن برای شکستن رگهای گردن منکرین که این
طور را از ایجاد ملاحده خوانند یقین میدانند بکار می آید و حال شطحیات متصوفین قبل ازین نگارش پذیرفته
که در بعضی از اوقات از صوفیه سر میزند و مبنی بر اصطلاحات یا ورود حالات و قصور عیار السنت چنانچه از
شرح مواقف و غیره کلمات عارفین پی بردی و ایضا بسیاری از اکابر علمای سنی و شیعه در تصرفه ندای
انا الله و نعره انا الحق و دعوی انا ربکم الاعلی و مالکم من اله غیری که از عرفا و عشاق خدای عز و جل بظهور
رسیده و از فرعون لعین و اندچه باگفته در های شاهوار سفته اند پس کاش رجوع میکردند بمقامات
العارفین و مثنوی مولوی جلال الدین علیه الرحمه که این حقایق را بطرز انشراحیان بیان کرده اند که قلوب
اهل صدق و صفا بدیدنش مطمین میگردد اگرچه بسا گفته ها در جهان برخاسته که مردم دران بحقیقت پی
نبرده اند الغرض هفوات قاضی بسبب عصبیت و تناقض لایق ان نمانده که فضلا بدان التفات
نمایند و بر دران همت خویش الا باشد ضرورت مصروف سازند حق تعالی از عواقب عبادت
بفضل و کرم خویش ما را در پناه خود نگاه دارد اما آنچه قاضی رطب لوق درباره فاضل و زاهد
استرآبادی چیزی گفته و بیان دو اصطلاح بزعم خود بیجا آورده پس مضحکه عقلا بیش نیست

تو بهم بر کمال عصبیت او دلیل خواهد بود این بهتان خشک دماغی است که در هر قدم بروز می نماید یاد داری
یا نه که قاضی در مجالس المومنین وغیره از تکفیر صحابه بکمال تحاشی میکند و تحقیق خواجه لغیر زاده خاتمه تجرید
یعنی متاخرین فسقه و محاربه کفره را ملجا و ماوای خود میگردانند و عوام طلبه شیعیه بدین کتب کلامیه
بحقیقته والزامیه متاخرین مثل تحفه اثنا عشریه و افادات رشیدیه و آنچه در تالیفات احقر البریه از مشهور
و غیر مشهور دیده و شنیده اند نیک میدانند که اجله علمای شیعه مثل محقق طوسی و دیگران از اهل
تحقیق صاف صاف بایمان حضرات شیخین و اتباع ایشان قایل شده اند و نصوص حضرات ائمه خصوص تمام
جعفریه در مقاله سادسه ذخیره کردم آیا فراموش کردی که عمده آیات مدحیه قرآن مجید درباره خلفای
راشدین و موید شان پیرایه ورود در بر پوشیده و مذهب اهل حق و یقین مثل آفتاب نیم روز روشن
گردیده زیرا که چنین مدائح در کتاب الله برای صحابه کرام با فسق و فجور هیچگونه جمع تواند شد پس کمال
ورع و تقوی نیز بمدارج علیا بدرجه ثبوت رسیده و درین مقام قاضی رطل بوق آیات قرآنی
و روایات اهل بیت رسول یزدانی یکسر پس پشت انداخته و تحقیقات اجله علمای خود را کان
لم یکن پنداشته درباره عالم استرآبادی چنان میگوید که دانستی پس الصاق بکن که قلب مثل غدم
و طعن اصحاب کرام و تنزل از مذهب زمره طغام البته سبب فیضان نوری از انوار و حصول صفای
کشف اسرار خواهد بود یا موجب عدم آن فاعتبروا یا اولی الابصار و هرگاه امت حقیقی حضرت رسول
مختار که باعتراف شارح کلینی زمره قادسه مهاجرین و انصار بودند و دین اسلام را با قالیم عالم
رسانیدند و نور دین و ملت را در جهات عالم منتشر ساختند دشمنان خدا شدند این شهید ثالث
بالخیر جمیع شر و فساد و دنیا باشند معلوم نیست که در دوستان خدا تعالی غیر از اراذل شر من الیهود
والنصاری و شیطان الطاق خبیث ترین آفاق در طایفه اهل نفاق دیگر که باقی ماند که خرابات
مغان و آتشکده های ایشان را آباد گردانند که شب و روز مخاری و مفاسد ایشان از کتب معتبره
رفضه بچشم عبرت بین دیدی و بگوش هوش شنیدی و اگر درین بحث قید صدر اول از اصحاب کرام
ملحوظ داری پس حال اکثری از ارکان و اساطین امامیه که سابقا بار بار مجمل و مفصل دانستی
زیرا قوال این دشمن خدا و رسول عنقریب بملاحظه می آری ان شاء الله تعالی آری فرق امامیه
که در صدر اول جمع بین الحقیقیه والالزام هست در ثانی فقط افحام الداء الخصام زیرا که هیچ کتاب
جامع در احادیث شریف نیابی که بر روایات و فضایل ایشان مشتمل نباشد حضرت سلمان فارسی
و ابوذر غفاری باشند یا مقداد اسود کندی و از لاحقین ایشان جابر انصاری اینها که بگوش حق
نیوش در آید مقوله قاضی رطل بوق ابن الهیثم والیا نزده بود و اگر تعلیل او را بدقت نظر ببینی
یعنی قوله زیرا که ان شرک خفی است صفای جلی با او کی مجتمع شود محض اتباع محمد ثابت ابن سبا کی

کما غرکیش و مذہب نحلت خویش و تیرہ شیمہ امثال و اقران دجال بداندیش ست اہل حق کی کوشش بر تحقیق
غرابت و طنین ذباب می نہند و اگر ازین باب برای کشف تلمیعات شان چیزی گویند گویا لقمہ باشد کہ کلب
غفور را بربند و اگر سامعین و ناظرین را حرفی چند ازین چیستان و لغز و معمای قاضی چیزی شنیدنی باشد
کہ بہار گلزار ایشان را در نظر نظارگیان بشگفاند پس بغور و فکر سخنی ازان باختصار و ایجاز شنوند تا
تلمیعات قدما و متاخرین خصوصاً قاضی رئیس المنافقین زیادہ تر مکشوف شود زیرا کہ آن اساس
جمیع متفرعات این باب و فذلکۃ الحساب ست پس بدانکہ اصل مقولات این دریدہ دہن آنکہ اکابر این
طائفہ فاحشہ خانہ کن در تفاسیر خویش کہ آنرا از افادات حضرات ائمہ قرار دادہ اند و بنیاد محدثات
مذہب بران نہادہ می الیند زیر آیت کریمہ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ
لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهَ
فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ولیکن من بربیان صافی ملا محسن کہ مختصر ست قصر میکنم فی الجوامع
روی انہم قالوا استلم بعض آلہتنا نؤمن بالہک نزلت القمی ہذہ مخاطبۃ للنبی صلی اللہ علیہ و آلہ والمعنی
لامتہ وہو ما قال الصادق ع ان اللہ عز و جل بعث نبیہ بایاک اعنی واسمعی یا جارہ والدلیل علی ذلک
قولہ تعالی بل اللہ فاعبد وکن من الشاکرین وقد علم نبیہ یعبدہ ویشکرہ ولکن استعبد نبیہ بالدعاء الیہ
تادیبا لامتہ وعن الباقر ع انہ سئل عن ہذہ الآیۃ فقال تفسیرہا لئن امرت بولایۃ احد مع ولایۃ علی
من بعدک لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین وفی الکافی عن الصادق ع یعنی ان اشرکت فی الولایۃ
غیرہ قال بل اللہ فاعبد وکن من الشاکرین یعنی بل اللہ فاعبد بالطاعۃ وکن من الشاکرین
ان حضرت تا باخیک و ابن عمک یعنی در تفسیر جوامع کہ تفسیری کوچک ست بالنسبۃ بمجمع البیان و در
عربیت نزد در فقہ زیادہ تر چنانچہ مؤلفش ابو علی طبرسی کہ معاصر صاحب کشاف ست مفاخرۃ
بدان اشارہ کردہ مذکور ست کہ نازل شد این آیت بدین جہت کہ مشرکین گفتہ بودند بحضرت پیغمبر
علیہ الصلوۃ والسلام کہ بعضی از معبودان ما را قبول کن تا ایمان آریم بمعبود تو و علی بن ابراہیم قمی
و شیخ کلینی میگویند کہ خطاب ست درین آیت شریف بحضرت ص ولیکن مراد امت آنجناب ست چنانچہ حضرت
صادق فرمود کہ قرآن مجید نازل کرد حق تعالی بمحاورہ ایاک اعنی واسمعی یا جارہ یعنی خطاب بشخص
می باشد و مراد اشخاص دیگر اند چنانچہ شاعری گفتہ ع ای در تو میگویم دیوار تو ہم بشنود
و دلیل برانکہ اگرچہ خطاب بحضرت ہست ولیکن مراد غیر او ست آنیست کہ زیر آن فرمودہ اند بلکہ
عبادت کن خدا را و شکر او بگذار کہ خدا میدانست کہ نبی او ہم بعبادتش مشغول است و ہم شکر
او میگذارد پس طلب کرد عبادت از نبی خویش یعنی ادب آموخت امت او را و از امام محمد باقر ع پرسیدہ
بودند ازین آیت پس تفسیرش بیان فرمود کہ اگر امر کنی بخلافت کسی ہمراہ ولایت علی ع بعد خود

البته عمل تو اکارت نماید و از زیان کاران خواهی شد و مرویست در کافی از امام صادق که اگر شریک گردانیدی در
ولایت امیر غیر او را حال چنین خواهد بود باز فرمود بل الله فاعبد و کن من الشاکرین یعنی بلکه عبادت
ایزدی بجا آر و شکر بگذار که قوت دادیم ترا به برادر تو و فرزند عم تو انتهی حاصل بالجمله چون افادات
حضرات ائمه در تفسیر این آیت بدین رنگ سامعین چنانچه باید جاگزین شد اکنون از متفرعات این اصل
حرفی چند که اصول این سبائیه خبیث الیهود را درهم زند و بیخ آنرا قطعاً و یقیناً بکند و قاضی زلزل بوق
را در بازو اشاره این امور برای اعمالش رساند و دست و بالش را با هوش و حواسش گم گرداند
بعد از غربال کردن کتب روافض باید شنید که امت حقیقی حضرت رسول ایزدی اعنی مهاجرین و انصار
از قلوب خود را از دین آبائی که عبادت لات و منات بوده داشتند و همت والای خویش را باتباع
اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی برگماشتند و در وقت عاجزی و سختی آنجناب پیروی شریعتهم
قرآنی الذین اتبعوه فی ساعة العسرة بجا می آوردند و از جان و مال دریغ نمیکردند لیکن از نصب
شریف مرتضوی بر تصریح ابن سبا یهودی و شاعر حمیری و غیرهما ناخوش بودند و حضرت طرفداری
ایشان میفرمودند و تجاهل وحی الهی وقت نزول امر نصب کردن جناب مرتضوی مفاسد این خلافت
بلافصل رایگان نشمرد که اگر او را ولی عهد گردانم محنت بیست و سه ساله من رایگان شود و اصحاب
راه ردت بگیرند کما سبق بیانه مفصلا تا آنکه طرفداری و دلداری اصحاب بجائی رسید که حضرت از تبلیغ
چنین رسالت بسفارت جبرئیل علیه السلام مستعفی شد چنانچه از کتب معتبره شیعه پایه پیداری پس امری
از محدثات اکابر قوم باقی نماند که خاطر مبارکش از ین مصیبت جانگداز خیال انداز و غمگین بود و بالفرض
والتقدیر اگر مراد از حدیث موالات خلافت و ولی عهدی نا شد پس اثری از آن در ریشه ان نجله
کسی نیامد زیرا که آنچه حکم الهی مطابق رای جهان آرای حضرت سید انبیا نزول اجلال فرمود
حضرت سید کائنات فارغخطی حکم کرد و توقف ایچ دفتری برابر نتواند شد از جناب امیر تو لیسانیه
بلکه از جناب نبی مراد اما این هم این نیز و بدیهی است که چون امر ولایت و خلافت نزد فریقین محصور
در همین دو قول بود که خلافت بلافصل برای صدیق باشد یا حضرت مرتضی و امر ثانی را خبر نافی
نفی نمی نمود پس البته صدیق متعین شد اکنون کجا ماند این روایات بی سر و پائی رفضه مزوره در
مخالف کتاب الله و مضاد ماقبل و مابعد آیت مذکوره کما سیجی ان شاء الله تعالی که حضرت را کمال
تاکید و تحقیق فرمودند که اگر کسی دیگر را همراه ولایت مرتضوی شریک گردانی عمل تو حبط شود
و تحصیل بکار نیاید و خسران عظیم بران مرتب گردد معاذ الله و خود از کتب معتبره مثل جوامع
و غیره عیان گشت که آیت کریمه در آن نازل شد که مشرکین گفته بودند که ای نبی عبادت
بعضی از معبودان ما اختیار کن تا ما ایمان آریم بمعبود تو پس درین مقام بجوابش دفع شرک

واشراک از حضرت آفریدگار مقصود است و اثبات توحید و یکتائی حضرت خالق کائنات یا ولایت و خلافت امیر
فکیف که افادات حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق تفنا کرده نا تعص صریح بر آن دارد و یکی مر دیگری را تصدیق
است نه بینی که حدیث حضرت امام ابوجعفر حاکم با معنی است که خطاب بحضرت پیغمبر است و هم مراد اجتناب است زیرا که
فرموده اند که اگر امر کنی آنچه مطالب که بعد از من در ولایت علی شریک کنند غیر او را اعمال تو حبط شود و دیگر
است که این مضمون بر غیر جناب رسالت بر کسی صادق نمی آید که امتی را چه مجال که چنین بگوید که اگر کسی را شریک
علی مرتضی کنی بعد از من چنین شود چنانچه دانستی بخلاف حدیث امام صادق که در آن غیر آنجناب متعین است
و از قبیل ایاک اعنی واسمعی یا جاره پس بحکم تعارض تساقط لو وقوع آمد و باقی نماند مگر بیان حق که در جواب
مشرکین فرموده اند و آنرا با خلافت صدیق و مرتضی تعلقی نیست چه بجای آنکه بل الله فاعبد و کن من الشاکرین
برابر هزار دلیل بر آنست که قبل ازین ذکر معبودان مشرکین آمده بود تا چنین فرمودند که خدا را عبادت
بکن و بشکر او به پرداز نه چنانکه کافرین و مشرکین میگویند که استلم بعض آلهتنا نؤمن بالهک پس کجا
قصه امامت امیر المومنین و کجا امر توحید و عبادت رب العالمین که صریح تحریف آیات بینات و ترک دین و ارتباط
و ضبط ماقبل و مابعد کلام مقدس حضرت باری عز اسمه را بر هم زدن است انیکه دیدی و دانستی حال آیت که بحکم
باعتبار ماقبل بود که مضمون ولایت و خلافت استنباطی ندارد و بعد هم بکمال بعد ربطی در آن است که
فرمودند وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ و مدعا ازین بیان
تنزیه حضرت باری عز و جل است از مشارکت انداد و مشابهت اضداد و رفعت شان او تعالی است از قیاس
مقدرین و خیال جحودین که برای او حدود مقرر کردند حالانکه وصف کرده نفس خود را که او اعظم و ارفع
است از آن چنانکه جناب امیر المومنین در خطبه شریفه و اولاد طیبینش در احادیث متعدد بیان کردند
و تفسیر ابوالحسن کاشی هم بر آن شامل است و ایضا در قول او تعالی و تقدس والارض جمیعا قبضته یوم
القیمه تنبیه است بر کمال عظمتش و حقارت مخلوقات که کفار و مشرکین میخواستند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بطاعت و عبادت شان پردازد معاذ الله من ذلک پس اهل سفاهت از قوم شیعه کار پیشان از
روزگار چنین کلام مربوط را با ماقبل و مابعد نامربوط ساختند و بر اسامی مقدسه حضرات ائمه علیهم السلام افترا دادند و شاید
بجهت غلو و نسبت مذهب غلاة از لفظ جلاله که در آیت و ما قدروا الله است ذات والا صفات حضرت شاه ولایت
که مستجمع اوصاف کمالیه زیاده تر بود از خاتم رسالت کما هر غیره مراد گیرند چنانچه لفظ رب را در
قرآن مجید بر آنجناب محمول میدارند و عیان را چه بیان که درین خصوص نیز لفظ مذکور را در
اشرقت الارض بنور ربها بر امام غائب عن الابصار منطبق گردانیده تر جناب نور الانوار مقتدای
مهاجرین و انصار یا انکه و ندرد رفته تا امام صادق مصدوق رسانیده اند و سلسله روایت

تا آنجناب معنعن مرفوع نمودند که صاحب الزمان مقصود است چون خروج کند پس اصحاب پرسیدند چه حال
خواهد بود فرمود در آن وقت نه حاجت بنور شمس باشد نه بنور قمر کسی محتاج گردد در صافی هم این حدیث باختصار
مرویست کما لا یخفی اینچه نور صاحب الامر موجب قرة العین است لیکن عُمی و عمین بلکه مزید ظلمت حضرات ابو امیه
را که اهل لجاج در بحار الانوار روایت نمودند دوا ذا ناصیب دادند چه علاج خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى أَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مقام حیرت است که چنین آیات را بعماء اهل لسان در نسخه خویش چگونه باقی گذاشتند
و بجز اتش بر اصول طایفه بدین عنوان قرآن را کسی گفت ایشان برا استیعاب کرده که نازل شده بود در
این آخرت اسد الولایة لعلی و این بدان ماند که گویند که در آیت غار علی رسول بود و لیش بر ضمیر کفایت کردند
تا رجوع ضمیر ثانی مگر متحمل شود چنانچه دانستی و این هفوات اهل خرابات را با یای غیبت مهندا شمر کرد و اشراک
که از این اشرکت نه بین بر کس و راه برین معنی متبادر الی الاذهان محمول تواند شد یا اصطلاحات مستقله بعد بین
والثم للجن و تخمین فاعتبروا یا معشر المسلمین قاضی رطل بوق کجا بود و در باره فاضل استرآبادی کجا افتاد
گفتگو در آن معرفت که چنین زاهد دعا زر را با وصف مجاورت حظیرهٔ مقدسهٔ امیر المومنین و آنگاه تا قرون
و دهور صفای تحصیل نه انجامید و قاضی بر شرک خفی و جلی و آنهم بر اصطلاح محدثه خویش قدم نهاد و از
مایه النزاع بمراحل دور دور در افتاد و بعد از فرض و تسلیم مجال گفتگو بر امر متبادر نیافت و لیکن این
تسویل و تاویل بعید نباشد از قومیکه گویند قرآنیکه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بتوسط
حضرت روح الامین نازل شد یک نسخه بیش نبود حضرت برای استمالت اصحاب خویش که منافقین بودند
و اخلاص نداشتند این نسخه ساختند پس عقلا از ینجا نیز پی می برند که این کتاب چگونه بر نصوص
امامت جناب امیر و ذریت طاهره شامل خواهد بود تا علمای قوم را بعد صدها آیاتش را در نصوص
امامت ذکر کردن دست سخن کوتاه را دراز نمودن پس امر مذکور البته تهمت محض باشد یا دعوی نصوص
بلی سود گردد و مخالف نفس الامر شود لاجرم خالی از این احد الامرین نباشد و از ینجا که برین تقدیر عیاذاً
و حیاراً حضرت بشیر و نذیر رئیس المحرفین میگردد عیاذاً بالله مجتهدین خصوصاً سید مقالی در عماد الاسلام
تبیدی می فرمایند که نسخه واحده را دو نسخه گردانیدن و به تسلیه صحابه منافقین کوشیدن به پروانگی
حضرت رب العالمین بود پس عقل چگونه این معنی را تجویز تواند کرد چه کتاب مجید حکم می نماید که بجهاد کفار و
منافقین باید کوشیدن و اطاعت شان نکردن پس حضرت چسان مرتکب این امر عظیم شده باشند و بر فرض
احتمال و تقیید مذکور اکنون ضرور افتاد این امر را بجائی قرار دادن که اقوال و افعال او منزه است از عبث
پس عدیله ضیا لحین را در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه تلاوت آیت کریمه أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ
إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ چسان روا باشد
که حقیقة رسوائی مذهب خویش است القصه حال دلالت قرآن مجید اینست و اگر بافادات اهلبیت طاهرین پردازی

ازان لصراحت تمام ظاهر ست که افعال الهی را از منصب تلفی عترت داشتن و مذهب و دین رفضه برین امور مهمله
رکیک و مختلف متضاده موسس و مبنی گشت حالانکه حق تعالی چنین کتاب برای هدایت امت چرا نازل فرموده
که خلق را وصف او چه امکانست و به رسول خود جابجا ارشاد نمود که وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و مجتهدین خالی و رمالی چنان مضامین از علمای
خود نقل کرده‌اند عماد الاسلام و غیراو که حضرت تابع خواهشهای عثمان بود و یک نسخه را دو نسخه گردانید و لفضایل
مهاجرین و انصار برخاست پس خدا و رسولش هر دو را تقیه از اصحاب به ثبوت میرسید و در صوارم
خلاف ان می‌گوید که تقیه در کلام ایشان جاری نمیشود و بجز امیدان قدمی چند انهم یاد نماند که
که تا دم وفات و انحصار بهین مصیبت امتداد یافت و حضرت مدعای خود را بر کسی نتوانست فهمانیدن
و دیگران نیز بعد از نزول عصمت به شرح و بسط تمام تقیه را شان داده بعد از دعوی اجماع بر همین
که بعد از ورود والله یعصمک ازین اتفاق مرحوم رد بر تافته‌اند لزوما تقیه نبود و اجماعا اینکه نشینایی
حال حضرت بود او وصی بلا فصل پس حقیقةً وجناب وصی خلیفه بلا فصل یکی را دو کرد و دو را چار کرد یعنی
بعد وفات شریفش قسم خورد که ردا بر دوش ندانگنم تا قران مجید را درست ننمایم و هرگاه حضرت
یکی را دو نسخه قرار داد البته وصی مطلق و نائب برحق بهمان طریق بیهوده تتبع اقدام شریفش بانچه
باید نموده باشد فصدق باقتنا بلکه برهان عقلی و نقلی از ما قبل و ما بعد بیان قائم است زیرا که چون
تا بانی نور بعنوانیکه مزیدی بران تصور نتوان کرد منوط به اظهار کفر و ارتداد بود و انهم با وقات کمامر
پس کثرت نسخ و ابتاع خواهشهای اصحاب زیاده تر مد نظر خواهد بود و هو شهید علی المقصود و لیکن
مجتهدین و متکلمین رفضه نیز زبان و دریده همین حضوصا جناب مجلسی لوم خاتم کن در بحار حق الیقین
می‌نویسند که نسخه مذکور از قبائح و شنایع مهاجرین و انصار چندان پر بود که چون آن نسخه را متولی
خلافت برای مطالعه عنایت فرمود دمایم مهاجرین و انصار راد به حالانکه در قران بسانین که نسخه
ساخته رسول کریم بود کما عرفت آنفا علی اصولهم هیچ خبری نباشد که از انواع مدائح شان خالی
بوده نباشد پس کتاب را بجهت مذکور باز پس داد و غایت شقاق و خلافت بین النبی و الوصیت
عیان شد و الحمد لله که اصول کلینی بران دلالت دارد که نسخه مسطور بر آیات منسوخة التلاوت مشتمل است
وز نهار درین زمان بکار نمی‌اید و بعد از تکرار و تداول این مسئله نزد عقلا لظهور انجامید که دمایم
اصحاب و قرارت اسم مقدس جناب امیر ع که رفضه با عاقبت اندیشی مسبر ساختند سجده یکسی دیگر
هم بدام شان افتاد منسوخ التلاوت است چه جای انکه لایق استدلال باشد لاسیما ره خبر احاد
واحد بالاتفاق و هرگاه کتب قوم زیاده تر ملاحظه آری عیان خواهد شد که منسوخ التلاوت را
جمع کردن و با معمول التلاوت پیوند نمودن مطابق مثل مشهور است که محنت بر ما و گناه لازم

بل كادوا لكفر ان يكونوا كفارا غيظا و ايذاء اولياء الكتاب يحكم الفاسقون و این امر را جدی تر ان گفت که حضرت تلاوت را منع
فرماید و ایشان منتظر باشند جمع کنند و رفضه اعلیه غاهت و عداوت البیلاغ یعنی از سوره آنرا در کتب خویش می نویسند
چنانچه گذشت و اگر مقصود حضرت امیر المومنین از جمع و تلفیق و خلط و اختلاط بود که منسوخات در یک شیرازه فراهم شود
تا مردم از قرارت آن محترز باشند و دست کشند پس توان گفت که این امری عجیب و غریب است که خبر رفضه منافقین کسی
از مسلمین جسارت بذکر آن نتواند کرد که مبطل علم ضروری جناب مرتضوی است دیگر به گویم معنا انجا می شود کفر
شنیعه مدلل و مبرهن شد که بسیاری از علماء و صلحا که بتلاوت آن سوره می پردازند و بقرارت سوره ولایت و نورین
مشغول می باشند همه کفار و مرتدین باشند و قصه های تلاوت شان سابق عیان شده حاجت اعاده و باقی نگذاشته و نیز
هم اگر تفتیش رود القامی رفضه هنوز بدان معتاد اند و در کتب شان بران اول دلیل سبحان الله انجناب
در روایات الیاب این نسخ را چنان پوشیده که در زیاره جا بلقا هم تلاوت آن به تحقیق با نیان مبانی تشیع سمت
جواز ندارد بلکه ممنوعیت کا مردودین و خواندنش بر خروج و عروج صاحب الامر که بعد چنان اهتمام برای
هدایت و تلاوت اهل ایمان جمع فرموده موکول است چنانچه از کلینی و شرح پنڈت کشمیری هویدا است و در ظهور
این امام هنوز مهلت قرون و دهور است تا بجایکه دولت و ترقی این مذهب و نحلت بسال هفتادم از هجرت بود
و از شامت اعمال شیعه که اسرار حضرات ائمه اطهار را بنا بر سبکساری بلکه اراده خونخواری و آنهم عمداً نه غلطا
فاش کردند چنانکه بارها دانستی غیبت کبری رو داد که آن را انتهای معلوم نیست کما فی الکافی الکلینی
لا حول و لا قوة الا بالله ع ای تو مجموعه خوبی کرامت گویم ؛ لطرفه آنکه از کتب شیعه حتی عماد الاسلام نیز قرانی یافت
که قرارت مختلفه از تذکیر و تانیث و تشدید و تخفیف و غیران که حضرت رب العالمین بدعای حضرت خود برای سهولت
تجویز فرموده بود بدفع فتنه شدید که حذیفه رضی الله عنه تقریر آن کرد در خلافت ذی النورین موجب تجرید از
قرارت و اکتفا بر اصل شد و حضرت امیر آن را پسندید و رفضه بر انجناب چنان افترا کرده شد که مخلط منسوخ التلاوت
تا معمول التلاوت شد و خود اصول شان در صافی و غیره اول دلیل بر آنست که حضرت بکمال شد و مدد فرموده بود
که یا علی کمال اهتمام در جمع قران مجید بعمل آری پس این وصیت هم پامال گردید الا لعنة الله علی المقصرین
الغرض این مسئله را بر خرابات اکابر رفضه و ملاحظه تحقیقات تمامی در مسایل طهر البلیه و محدثات دیگران در کتب
کلامیه و اصول امامیه حیدر لصم و معرکة الآراء مسند طهوراند با یارت شان الی یوم الحشر باید گفت که هر چند حضرت ائمه
بجلوس خویش از ایک خلافت را بار بار بعد زنگاز نگی امام نرگسی و سوسنی و ریحانی تا هفتاد و نه ارسال ز نیب
و زینت لفزانید و لیکن جز آنکه بر عاقبت بر الجیاد و امدادات ایشان شد و تلبیق در خرافات شان صورت شد
امری شدنی نیست پس آنچه بر ایشان کی خواسته بودند که جامعین کتاب مجید را در این مباحث از دایره ایمان
بیرون ارند به ایشان بعواقب بد فالیح عظیم چنان افتاده که به تحقیق تمسیر توفیق نیست د به زار القریه
تمام گفتنی چون کلام رشته زوفته بدینجا کشید یاد آمد که سخن در حقیقت اتفاقی از طبل بوق و کفته معامی او بود

پس میگوئیم واویلا واویلا که علمای شیعه یا دعوی والشن بعیش اتیهم خیال نکردند که خود در آیت کریمه یعنی
و لقد اوحی الیک والی الذین من قبلک مقتضی آنست که بر انبیای متقدمین این مضمون اظهار
راست نموده اند که اگر در ولایت مرتضوی کسی را شریک کنند اعمال شما حبط خواهد شد و هل هذا الا سقط بلکه از
افادات حضرات معصومین در بحار الانوار وغیره از اسفار چنان بوضوح میگراید که در متقدمین از انبیا و رسل
علیهم السلام هر یکی را با تحاد دو وزیر حکم بود و این آیت اول بر آنست که طور سابق ولاحق یکسانست و برای
حضرت خاتم رسالت بحکم باری چنان شرف لقا دریافت که فقط یک وزیر باشد یعنی جناب امیر که معنی خازنیت و نیابت
را هم در حیات و هم ممات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بکمال نیک محضری سرانجام نماید و برای دیگر انبیا در زندگی شخصی
باشد و بعد از ممات شخصی دیگر پس یگانگی و یکتائی کجا ماند و بدایت و نهایت چگونه برابر شد انهم الذاهات جماعتی
باشد که بهره از مروت و حیا داشته باشند نه قومیکه هر جا دست سخن دراز و آستین انصاف را کوتاه کنند و بر نام
ایمه هدی هر چه خواهند بر بندند و زبان افترا برکشایند و دامن برگزیدگان درگاه ایزدی را بابواب انواع
محدثات خود ملطخ گردانند طرفه آنکه در معنی این آیت خاص نیز ذخیره های شیخ نجدی و ابن سبای یهودی
را بکار خویش آرند و قلوب منافقین و شیاطین را بربایند فالمشتکی الی الله تعالی علی اصول الطایفه
الطائفة الفاحشة سبحان الله الفاظ مقدسه قرانی را درین آیت هم غذیه نه بلکه انحراف از آن برگزیدند
و اگر ادنی غوری و فکری کنی معنی مثل مشهور که دنیا هر چند دار الجزا نباشد ولیکن چاه کننده را چاه در
پیش و با دیده باشی که مکار و غدار مبتلا میشود بکردار خویش بر علمای رفضیه کلفت صادق
می آید بیانش بحدیث حضرت صادق مصدوق آنکه خطاب درین آیت کریمه اگرچه بظاهره بسوی حضرت
صلی الله علیه و سلم متوجه است ولیکن افراد این امت مراد اند یعنی اگر غیری را در ولایت جناب امیر
سلمه شریک گردانند جزای این شرط لازم آید که اعمال صالحه شان حبط شود و صدق این معنی بی کلفت بر شیعیان
ضروریست زیرا که ایمه متاخرین را که نسبت دیگی پیش خورشید امامت بلافصل دارند شریک این منصب گردانیده
اند و هو بعینه حبط بلکه چون استیعاب اصول اهل فضول نمائی توانی دانست معاذ الله که کجا سپهر معظم و کجا
قصور مشیده و کجا نور و ظهور و کجا شب دیجور و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
و سند این امور قبل ازین تکرار گذشته و الحمد که شیعه شنیعه میزان اعتدال را برهم کنند اگر فکری دیگر بر اصول
اهل فضول لعمل آری حکم توانی کردن و این نوع تقریرات بیرودی بکار آوردن که مراد از اشتراک
غرور در ولایت و امامت که موجب حبط اعمال صالحات است شخصی غیر از اهل اسلام باشند پس فضیلی کما ینبغی
برای حضرت مرتضوی کرم الله وجهه نماید زیرا که اگر کافری را کسی بدرجه مومنی شریک گردانند برای او نیز
همچنین و عید از قران مجید بسند شایسته استنباط می توان کرد و اگر مومنی است برگزیده و امام معصوم
و عادل پسندیده باز خدایا چون مرید بلسان نور از اظهار کفر بر اصول هم منفرد بود و با وقات و بعد ضروری

عندهم انما هم من التقیه ایشان را چه ضرورت باشد بلکه این امر لیست مثل بی‌بها نه مانند گوهری پس معاذ الله که کسی
از اهل دین و ملت تجویز آن کند اگرچه نزد خبیثی نیز قباحتی نداشته باشد کما مر صراحة و اشارة نمی‌بینی که در زمان
خلافت جناب امیر رضی الله عنه فقها که در نجاست و تدارک این عمل نیامد شناعتی ندارد از تحریف کتاب الله اکبر
الثقلین و سوختن آیات معمول التلاوت بادی گویان و داهیه صاعقه یعنی احراق بیت حضرت فاطمه و کشاکشی که ضمیمه
و سقط شدن محسن بیگناه و ضرب و لطمه یا اتباه بلکه مثل غصب خواجه بر دو سرا کما فی علل صاحب الدعامات المزوره
و شکایات و صدود لشناعتها از حضرت زهرا در باره حضرت مرتضی شیر خدا که مرید می‌باران بجنبال کسی نگرد و برگاه
بر سکوت حضرت بتول بمقتضای علم تکلم حتی تا به متفرعات غیر متناهیه تر در رفعه پدید آمد حالانکه لفظ سکوت
لفظ ر مدعای مخالفین نیست بلکه دو پهلو دارد بخلاف ان کلمات طیبات معصومیه که آغاز سخن شیعه چنین
و انجامش را نهایتی پدید نمی‌شود و چرا این را حصول ازو محلی ندارد و آنهم تا وفات لقب سرور کائنات
چنانچه بر ناظرین جواب طعن الرماح مسمی بنقض الرماح فی کبد النباح خصوصاً و این اوراق عموماً مخفی نخواهد شد
بر روایات اهل ترهات و هفوات که اگر تفصیل آن لب کشایم و از در استیعاب در آیم ع مثنوی هفتاد من
کاغذ شود الغرض همه این امور و امثالش بر اصول روافض در زمان امامت و ولایت جناب شاه مردان
و شیر یزدان بود که بعد ابطش در کتب قوم لیسی سال میکشد خلاصه آنکه چون بلا الفت شیعه ولایت جناب
را حقیقت بجناب طاعنین یهود و مجوس برابر بلکه بدتر می‌گردانند پس در حبط اعمال ایشان چه گمان توانی کرد
و دخول جنت چگونه متصور بلکه محال اگرچه جنت شداد باشد و هو شدید المحال ایضاً معنی محدث رفضه
مقتضی هست انکار ولایت و هو خلاف الاصل بخلاف معنی اشرکوا علی المعنی المتبادر المشهور فی الکتاب المستطاب
و امثالش نیز در قران کریم بعینه از بعض مسرود شد بعد ذکر شریف حضرات انبیا و مرسلین و دیگر بزرگان
دین میفرماید وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ الی غیر ذلک
من الآیات البینات علاوه هنوز گفتگو در مناظرات فریقین می‌رود و شهره پهلوی نشنیده که او زمان ولایت
و امامت ائمه هدی همچو اعتقاد توحید خدا و نبوت حضرات انبیا در اصول معدود است پس اشتراک در ان موجب
حبط اعمال چگونه شود قطعاً و یقیناً مثل شرک و کفر که لاشبهه بسبب احتیاط است و در نصوص قرآنی و احادیث
رسول هاشمی در ولایت خاندانی متواتر مذکور پس از امور یقینی و درین آیت چگونه انحراف توان کرد
و از معنی مدلل مبرهن چسان رو توان گردانند آمدیم بر آنکه از کلام قاضی رطل لوق شرک خفی مذکور علی
پیداست که گفته بود که شرک خفی با صفای حیل مخیج نمیشود و جوابش بالاجمال اینست که آن کدام شرک
بود که با اهل بیت طاهرین و طیبین که سراسر نور الهی بودند مشترک شده بر تخریج صدوق ولد الصدوق که
معانی الاخبار کتاب خود را بدان زیب و زینت داده و بسند و اسناد چنان آورده که مراد از رجس
که نفوس قدسیه ازان بعد نزول آیت تطهیر شده‌اند شرک بود پس اگر نسبت کفر بعلی قایل شوند نعوذ بالله الاجرم

میتوان گفت که بلی راست گفته اند بزرگان دین که ان الرفض لیستلزم النصب والخروج زیرا که ازان صریح لقای شرک
خفی در ذوات شان عیان میشود و این مذمت ائمه معصومین شد یا محمدت فانقلب الامر حیث لایشعرون معتدا انه
مژده باشد برای اهل حق که ایشان درین شرک شریک اصطلاحی بهر نوعی که باشد عترت مقدسین گشتند و قطع نظر
ازانکه جمله سنی بودند چنانچه درین مجلد بارها دیده باشی و عقیده بر اصول یاجوج و ماجوج مفسدین فی الارض باز
این امر حالی رای عالی میشود و اگر دقایق شرک مراد است یعنی شرک خفی چنانکه حضرت سلمان فارسی بلکه محمد حی را با وصف
ولواح و در زمره مطهره اهل بیت بمقتضای حدیث سلمان منا اهل البیت شمرده می رود و در امامت جناب خلیفه اول
امامیه کما مر سالقا پس درین معنی کدام مانع تواند بود که نفاق هم دقایق بسیار دارد که بیتا النمل علی اصول اهل الحق
و قواعد اهل الدغل فکیف که حقیقت نفاق بحجت ستر و استتار خود امر دقیقی باشد کما لایخفی علی الرفضه که گفته اند
ع تصنیف را مصنف نیکو کند بیان ۔ مگر یاد نداری که بنیاد نفاق از یهودیست و یهودیت بمقتضای مختار
رئیس المقتدین و اظهار مجلسی در حق الیقین اصل رفض توان گفت و کل شیء یرجع الی اصله ففیه البیت
که اتفاق موالف و مخالف بر السنة لاجرم برین بیان که مبنی بر دقایق شرک و نفاق بود بنیاد کلام تا سقف
از پا در آمد که شرک خفی با صفای جلی مجتمع نتواند شد پس مقاربت شرک مذکور با اهل نورانیت و صفا یعنی
عترت سید الانبیا صلی الله علیه و علیهم چگونه متصور شد یا مگر چنانچه قاضی رطل لوق ابن الهیثم والیانزده
صراحة خلافت جناب امیر المومنین را این معنی گفته اگر لباب نور و صفای اهلبیت قایل شود عجبی نباشد که تحمید
شان آنجناب مصداق وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ گفته اند کما فی البحار والفضائل نبوی و روایت میکنند که
امیر المومنین اظهار کفر و اظهار ایمان نمود تا دم وفات کما مر بغیر موقع و بیان امور یکه بران این افادات
متفرع ست آنکه نواصب که سلسله امامت و تغییر اهلبیت رضی الله عنهم می رسانند باید که نزد رفضه موحد خالص
باشند که اشتراک و اشتراک یعنی وجود امامت و مقاربت آن با صحاب و اهل بیت بر روش آنها خارج از دایره
اهل السنت و همچنین اختلاط آن در تابعین و عترت محیل نتواند بود پس آغاز و انتهای ان اختلاط و اشتراک
در محدثات شیعه در مذهب اهلسنت هست که جناب امیر و امام حسن را شریک امیر مذکور بلکه خاتمه ان می شمارند
و قس علی هذا امر امامت را در ما بعد بحضرت امام مهدی می سپارند و ازینجا بالاجمال دانسته شد وجه
بشارتیکه برای اهل سنت در صدر تقریر گفته بودم والحمد لله که قاضی انچه بطور لغز و معما ادا کرده بود
از شرک خفی و نور جلی توفیق الهی است که شرح آن بکند و چنان بگوید که بلا کلفت فهمیده شود و تلمیح آن مکشوف
شد و اگر زینهار فرصت رو دهد تفصیل این امور چنان بکنم که رساله مستقل دران باشد و هر عالمیکه موجد
این مصطلحات گشته در لباس تقیه مصطلح و نفاق محدث تاویل و تسویل را در آیات قرآنی شعار خود ساخته
نزد شیعه هم مصداق سواد الوجه فی الدارین گردد والله ولی التوفیق و بنده از مه التحقیق درین
اوراق نیز تیر شحج قلم رفته رفته تا این حد انجامید حالانکه هنوز از کلمات نامربوط قاضی رطل لوق چیزی

باقی است پس مناسب آنکه در اتمام فقره سعی نموده حدیقه آرزوهای ناظرین و سامعین را سرسبز و شاداب گردانم
وگویم که آنچه جامی گفته که حکایت شکایت بعض مریدین نزد مرشد خود شاید ازان باشد که مرشدش از گروه نقشبندیه
خواهد بود که واجب میگردانند لعلا تعقیبا لبعض جناب امیر را گاهی لعن برابر ابرار و گاهی بقدر [illegible] جوالیش
حقیقه در قرآن مجید نازلست فنجعل لعنة الله علی الکاذبین این لعن و عناد را با خاتم الخلفاء الراشدین
بدان [illegible] فاحشه کسیکه نسبت تواند داد که از فضائل محمد ابن جناب المعتبار کفر را و الکاه تادم شهادت روایت مینماید
و مسلوبی حق گردانند از آن امام ائمه اهلبیت را و آیت واللیل اذا یغشی را برای آنجناب بخصوصه می نویسند
و ازبرای ائمه عموما در کافی وغیره بنام حضرات نسبت می کنند که فرمودند امامیکه در تقیه باشد او پیر معطله است
و اگر برای انصاف در میان نبی الله [illegible] گفت که بدرگاه امام محمد باقر و صادق محفوظ بحفاظت الهی علی ماشئت
الکافی الکلینی بر بنیانات شیخ الطائفه و امام اعظم امامیه که او را بدین لقب مخصوص مینمایند نه احدی را از ائمه
هدی پیر معطله بلکه مثل خلائق معاذ الله بوده باشند بسبب کذب و افترا سیما بر آبا طیبین خویش کما بینا فی
مقام بات من هذا المجلد مما لمنا بغیرها من الائمة الطاهرین المامورین بالتقیة عند المتبعین پس اگر بعد ورود
حدیث زبان که در کافی و دیگر اصول است و دلالت دارد بر مساوات علم جناب رسالت و جناب شاه ولایت
حالانکه بجز تعلیم بعض ابواب علوم جناب امیرالمؤمنین شد بخلاف حضرت که تعلیم او ابواب را گویا نسبت قطره دارد
بدان دریا بر حال خود بود علمای امامیه بعض جناب مرتضی را برابر دانه جو پندارند یا بیضه [illegible] یا بیضه عقاب
قرار دهند همه بر اصول این جو فروشان گندم نما زیباست و هرگز موجب عذاب و عتاب نیست بخلاف اکابر
تسنن که یکهزاران هزار مخلوقات در صحبت ایشان بمدارج عالیه مزید ولای حضرات اهلبیت فایز شده اند
که قلیل ازان ارادت مثل عوام بودند حلقه ارباب کشف و شهود و حلال مشکلات خفی و جلی شاه غلام علی
رئیس خانقاه مظهری نور الله مرقده بارها در خواب دیدیم و بخدمت شان رسیده چنان یافتم که بر دودمان سادات
رفیع الدرجات از جان و دل فدا بودند حتی که نام مبارکش نیز از فدای غلامی حضرت مرتضوی خالی نشد
و از مرید مجتهدش را اجازت ترا و بسیاری دیگر ازین صاحبدلان مثل مولوی مراد الله تهانیسری رحمة
الله علیه آثار اقدام بزرگان خویش می نمودند بچشم دیدیم و نسبت با اطفال و ادانی سادات از تاجران
و سپاه خویشتن بیا بر غازی می شمردند غرضیکه بعضی از ایشان مسافر ملک لامنت و فنا گشته اند و برخی اوان تحریر
بر رونق دین و دنیا می افزایند و خاک در غلامان سادات را سرمه دیده میگردانند و همه این بزرگان در نیا
بغضا سبق ربوده اند حتی که ایشه و میرزا عبدالقادر گروی که جوانی بسیار بلند بالا و واقعه دیده بود در
و کتابیه یکدنیه بخورد و بعد اقامت خانقاه حضرت الشان مانند غذای حکمای حاذق نیست که مقدارش در
گلستان مذکور است صاحب کرامات بلکه استقامت بود و میرزا عبدالقادر گروی با نیهه پیش از اسباب مثل خدام الشیمی
و دقیقه فروتنی باشته نگذاشتی و در حال حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نور الله مرقده

شاید که دیده باشند آنچه در وقت وفات فرموده اول بر آنست که غایت بی نهایت حضرت اهلبیت را تحدی است
و توسل این عروة الوثقی نیل مدعا حصول آمده و مثل آن بزرگ که قصه او در سوره یس مذکور است مطابق
افتاد که چون قومش شهید گردند تا ملائکه او را زنده بر آسمان بردند و بر سالیش و همسایگی حق حاصل شد
ارشاد نمود یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین مراد شیخ رحمة الله علیه کمال الاحتراز
آنکه روافض مدعیان مزید لا محبت مخلصین محققی را که اهل سنت اند نمیدانند و لاف و گزاف برای خویش
میزنند و ظاهر است نزد هوشمند بصیر آنکه در مجیء و ذهاب و خور و خواب به اتباع حضرت بکوشند از بغض جناب
مرتضوی چگونه دین را بدنیا فروشند قاضی رطل بوق سنیان را ببغض حضرت مرتضوی متهم میگردانند
و مقداران بغض را از راه وقاحت خود بیان کرده لیس بالیقین بر نفس خبیثة خود قیاس میکنند
نعوذ بالله من الافساد فی الارض بعد اصلاحها چنانکه مولوی مراد الله مرحوم که هر صحبت ایشان
تعالی از عبادت نبود مجرد ذکر جناب سید الشهدا و شهیدان شان چنان میگریستند که رقت را مدت العمر
در ایام عمر اتفاق نیفتاده باشد و پدر مرحوم که معتقد بزرگان طریقت بود واقعه کربلای معلی بیان
می کرد از غلبه گریه تا بپایان نمیرسید نور الله مرقده و حال بنده چنان میگذشت که وقتیکه پدر رحمه الله
واقعه جناب سید الشهدا بیان میفرمود سلاح پدر را در خانه نمیگذاشتم تا مبادا در آن حال که بر من طاری
میشد خود را بکشم و اکنون بمقتضای واما بنعمة ربک فحدث میگویم که بارها یاران صحبت خواستند
که واقعه شهادت شهیدان بیان کنم از غایت گریه طاقت نیافتم که بیان توانم و همینکه خیال بیکسی اهلبیت
رضی الله عنهم آمد طاقت بیانی و طاقت لسانی رفت پس در ایام محرم شریف قرآن مجید میخوانم
و میگریم خصوصا روز عاشورا ** خدایا بحق بنی فاطمه ** که بر قول ایمان کنی خاتمه ** اگر دعوتم
رد کنی ور قبول ** من و دست و دامان آل رسول ** بخلاف اهل ریا و سمعه که اگر آهی بر کشند بر اظهارش
علم و نقاره هم نهند و ذره محبت را برابر آیة الکبری سنجند و کیفیتهای در حالت احادیث بسته
شد الهی عز و جل خواهد فرمود که چون نقاره ماتم نواختی و نمودار شیعیان کوفه ملحق ساختی اکنون اجرت
ماتم فرزندان رسول مطلبی از من چه مطلبی ست ** ببر پیشین مثل ابن سبا ** یا پیر و عقیده اهل صفا القصه
طریقه نقشبندیه با قوانین شرعیه خیلی موافقت و مطابقت میدارد در اتباع سنن نبویه صلی الله علیه وسلم
و از اجتناب محدثات سیئه ایشان را ید طولی حاصل است و دیگر امور که در عالم ذوق و شوق و بیهوشی
صوفیه را رو میدهد دیگر اثر الیسار است و ایشان زانند که چنانچه بر اهل انصاف پوشیده نیست ** تو نقش
نقشبندان را چه دانی ** تو شکل پیکر جان را چه دانی ** تو خود می لنگری بانگ دهل را ** رموز شمس سلطان را
چه دانی ** و آنکه قاضی مذکور درین مقام خوانده است الخبیر بناظرین این اوراق معلوم است که
مصداق آن کیست بدلیل متین وانا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین

بعد ازین آنچه قاضی هفوات چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضحک است بسبب آنکه خرقه تصوف منسوب است بجناب مرتضوی جوابش از تقریر محققین معلوم شده اگر معتقدین فهمیده باشند قاضی باید که آنرا بغور و انصاف باز ملاحظه فرمایند و از شوخ چشمی و خیره سری باز آیند و افترا و تراشش و خراش را که وتیرهٔ قدیم او بود بگذارند و بدانند که حقیقت انتساب تصوف و خرقه آن نزد ارباب اجتهاد و محدثین ایشان چیست کما مر مجملا و مفصلا و اگرچه نزد قاضی در عظمت و جلال مرشد عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور را که می پرسید کاش برین قدر اکتفا ورزید که نسبت الحاد و زندقه نکنند چنانکه دانستی در رد آن مقالش اما آنچه قاضی حقیقت نشناسش بلکه نسپارس در ادعای استحاله باب معرفت بودن صدیق ماده هفوات می ریزد ولیکن کسی از رفقه حیا بی بیدار که بعد از فهمیدن خویش که می آید تا بمیدش پرخیزد زیرا که در کتب ایشان هرچه از فضایل و کمالات حضرت سلمان فارسی بروایات معتبره رسیده و هر کسی در معیار وتراجم آن بچشم خود دیده یا بگوش هوش شنیده بودن آنجناب است باب الله با وجودیکه وعده حتمی بر منافقت حضرت امیر کرده آنجناب را به جهاد خلفای راشدین مثل دیگر ارکان متزلزله برانگیخته بود باز هم برین تخلف و تردد بمقتضای النفوس جعفری گردیده و سر هم بر وقت تمراشید اگرچه جناب امیر بار بار خبر میداد که سر خود بجهه دست موی سفید مکن کما فصلنا فی المجلدات السابقة پس باب الله بودنش نزد وقابسے محیل البته مستحیل تواند بود بخلاف ابوبکر صدیق عند العقلا که همیشه ملازم صدق و صفا ماند اگرچه بهرای او مضرت شدید رساند و علامت کمال ایمان بگواهی حضرت مرتضی این امر در نهج البلاغه مذکور است کما نے البحار و تازه تر آنکه در واقعه فدک هرچه ازو پرسیدند بکمال راستی و درستی در توصیف حضرت زهرا بیان نمود که قلوب شیعه نیز گواه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الزماج نے کبد اللجاج مبسوط گردانیدم فیکون رضی الله عنه واحدا فی زمانه متوحدا فے لقیه و شانه والینا صدیق اکبر گاهے از هیچ احدی تخلفی بعمل نیاورده و کتب شیعه بدان ناطق گشته حتی عهدیکه در فدک با جناب فاطمه زهرا بسته بود باعتراف طبرسی و بحرانے و در شرح نهج البلاغه کما مر مفصلا چنانچه باید بجا آورده آنگاه در زمانیکه هجوم مرتدین اعراب و عصیان خانه خراب زاید الوصف بود و قدم مرتزج فضایله فے الاکتاب تدل علی انه ورث الفردوس بلا ارتیاب لان خلافة الخلفای الممدوحین لتصرحت علے خلافة افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولے الالباب لعند هذا الانقلاب به بینهم که مجتهدین که چشم بینا و گوش شنوا ندارند کلام انتسابی خود که بدین تقریر

مختصر لی نشان دهیم ایشان می گردانیدم چگونه منتظم میگردانند واین الزام را چسان از میان بر میدارند فلیفعلوا
قلیلا ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا بما کانوا یکسبون بعد ازین ناقض دلیلیکه سنیعی نوشته که بودن صدیق
باب معرفت مضحکه است او را بمنزل مقصود نمیرساند زیرا که اگر معنیش این است که هر چه را مردم بجناب امیر رسانند بالاجماع
ضرور است که واقعی باشد کما ینظر الیه کلامه السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع بران با وصف اعتقاد محدثین
سابقین و مجتهدین معاصرین بالحاد و زندقه بودنش واستدلال شان چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیله
ورنه لازم آید که هر کس که مدعی باشد که طریق من از جناب مرتضوی است او بطور مرتضوی باشد وآن مستلزم
انیمعنی است که هر فرقه شیعه با وصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی سالک راه نجات باشند و بطلانش
بدیهی است که حاجت ببیان ندارد واگر معنیش چنان قرار یابد که هر چه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضرور
است که حق باشد پس نیز باطل است بلکه بیهده اتساع لیس بتقریری که افاده دیدی و شنیدی بعد ازین
از کتب بسیاری از نقل صاحب صوارم وغیر او بعون وچرا که بثبوت میرسد که صوفیه بد وصف بحیری بهم
علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را معیت زمانه در ظهور رود به هیچ وجه باک نیست اینست بر قرار
واز رفتن کا ائمه واحد بعد واحد بعد دو صد سال هجری بلکه زیاده بران بعدد دوازده رسیده تا
منسوب اند بایشان قبل از ان حالانکه حضرات ائمه مختلف بودند با خود با در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قایل شده فاعتبروا یا اولی الابصار حالانکه بانیان مذهب این هم بعد ائمه گشتند که بعد
از وفات امام سابق امام لاحق کیست و در خار زار ضلالت مبتلا بودند واحداث ایشان واقع شد
به تحقیق نسبت بدون طرفین هکیف که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جداگانه نیست
تحقیقا و الزاما زیرا که باظهار ید رباقر مجلسی دریافتی که تصوف طور اهلبیت بود و ایضا از کتب تصوف
جا بجا پیداست که صوفی کسی است که عملش بر تقوی باشد وکلمات ایشان که در حالت سکر و بیهوشی صدور
یابد بهر طوریکه باشد مناط اعتبار نتواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سخن مرتضویست
و از بسکه این امور زبان زد خاص و عام است حاجت باستشهاد ندارد و وقت ختم شدن محصل عبارت
صوابیت دانستی آنچه بحوالش مجملا نگارا ید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هرگاه قلم باینجا رسید
بقیه افادات مجتهد عنید را در رسالة التمهید ورق گردانیده کردم و بدین مقدار ملتفی شده ح
بر آن می پردازم واگر احیانا در مباحث تصوف باز دغدغه نفسانی و وسوسه شیطانی پیش آید پس در طلب
رسالة التصوف که من حیث الجامعیت بر عادت قدیم خویش فراهم آورده بودم ومعرکه ها آراستم وچنان رساله
مستقل پرداختم که از نظر کسی بدان تحقیق والزام وانقلاب نگذشته باشد چنانچه خواجه میفرماید ع مشکل
خویش بر پیر مغان بردم دوش ٭ که بتایید نظر حل معما میکرد ٭ که انشاء الله تعالی این رساله را
بسبب مذکور بمقتضای من جد وجد حلال معضلات خواهی یافت ٭ دادیم نشان ز گنج مقصود ترا ٭ گر ما

نرسیدیم تو شاید برسی و این امر تحقیقی است نه تقریبی چنانکه سابقا دانستی که یاران برای ماموری خواسته
چه اندیشیده اند امیت ورقی چند از مبحث تصوف که مجتهد لامعنی شی بادی آن شده حالانکه مدار گفتگو بر مباحث
امامیه بود نه اهل تصوف پس حکایت عید در سیم نسبت که جناب مجتهد الدهر الی اوردند و باین گلگشت فخر امیه نمودند بیان
فرمودند که از رسوم هنود است یادم از حکایت فاضلی از امامیه میدهد که نامش میر کلو بود که گاه گاه بدرس کتب درسیه
فارسی نیز مثل گلستان و بوستان پرداختی و مستفیدان خود را مسرور و شادمان ساختی و لفظ کجاوه نشینی که در قصها
گلستان آمده از کجاوه لیتی خواندی یعنی کجاوه در روز رنگ پنداشتی چنانچه در بعضی از دیار هندوستان معمول
و مرسوم است که روز سه دو کور و هم در عید نوروز لباس خویش و لباس سواری را برنگ رنگین میسازد و نیز
هولی و دوالی هنود که سلاطین لکهنو مقلدین مجتهد بجا می آوردند و رونق می بخشیدند حالانکه کلام مجیب حسب درج
عادات و محدثات مدعیان اسلام بود تا به بهود چه رسد چنانچه تفصیلش بعنوان مناسب رقم زده مولود اهل تحقیق
و انصاف بدلیل و برهان میباید اگر خدای عز و جل العنایت توفیقی بخشد پس باید دانست که حال مشایخ این زمان که بیشتر در بلای جهل
گرفتار اند و شیعه نیز در دام و دانه ایشان اسیر میشوند و انچه متواتر محسوس است انکه هزاران کس از امامیه در
رسم و عادت بالبسه فاخره و زیب و زینت شریک صحبت می باشند و در قیام و قعود پیروی می نمایند و در وجد
و انبساط پا فراتر می نهند بالجمله حال این رسم تقلیدیشان بنا بر غلبه هواجس نفسانی مینماید قریب آ
که جناب مجتهد الزمانی بر دفتر افادات خویش نگاشته اند پس بگوش ایشان مواعظ پدر بزرگوار خویش با
دمید که از دشمن خانگی حذر باید کرد و بعضی از موید آتش غضب بر گشته کما لا یخفی و از انجا که مقولات
خاص انتقام اندر مجتهدانه مینماید پس سامعین و ناظرین چنان در قلوب خویش خیال راسخ دارند که این
تقریر جناب مجتهد تحریر ارباب خرق عادت و کرامت خواهد بود جناب مجتهدین تاجی مکلل بجواهر بر سر سلاطین
آن ملوک می نهادند که رسم هولی و دوالی را رونق وافر و زینت متکاثر می بخشیدند و اگر از مواعظ شرع
بمقتضای امر بالمعروف و النهی عن المنکر که قرآن مجید و حدیث شریف از ان مملو و مشحون است دریغ نمی نمایند
البته سخن ایشان ملوک میشنیدند و از کفر و شرک باز می ماندند و بر فرض و تسلیم اگر گوش بران نمی نهادند
باری در حصول ثواب هر که تردد کند البته بشیر اکبر الکبار بیرمیر سید الغرض یاد ندارم که در بسیج تقریرست
مراعات نفس الامریه بعمل آمده باشد چه انکه درین خصوص بعمل آمد و لیکن نبود در امری کلام میکرد
که علما بجواز ان فتوی داده باشند لا جرم توقع انیمعنی دارم و بصد دل امیدوارم که بیان فرمایند که
کدام کتاب دیده اند که فقهای اهل سنت رسم نسبت را جائز نوشته اند بینوا توجروا بخلاف انچه
بدان اشارات و تصریحات نموده ام و انچه از دوازدهم ربیع الاول الخ خبر داده اند اگر مقصود ازین
که بکثرت مشتهر است انست که سنیان چنین سانحه را مختلف گردانیده اند جوابش انکه درین خصوص
رحلت بحولی بالیقین نمیشود و لیکن چنان اختلاف نیست که محققین شیعه در ان گرفتار اند که ما و

که بسیاری آخر صفر گفته اند وقلیلی که مثل کلینی دران داخل است دوازدهم ربیع الاول را مدعی گشته در کافی
این اختلاف را در کتب محققین اهل حق نشان نمیدهند واگر مقصود بیان طعن است که صوفیه اهل سنت
چنین میکنند جوابش آنکه وقتیکه بنده در شاهجهان آباد در سفر دوم که همراه کسی وکور رخت اقامت در انجا
انداختم وختم در تفسیر فیوضات حیدری تکمله تفسیر عزیزی مشغول بودم تا عماید شهر خصوصا با بزرگی که عبده
کوتوالی بلده مذکور رداشت در دفع این محدثات که کمتر ازان محدثات است که در ایام عزای محرم در لکهنو
خصوصا امام باڑه کلان وامثالش بوقوع می آید ومردم امور نالایق مستهجن ذکر را بچشم خویش دیده
اند ومحصلش بطوریکه دریای محیط را القطر اتی چند گنجایم آنکه جمیع عشاق از بد معاشان فجور وانا ث
انچه آرزوها میدارند دران ایام ولیالی علی رؤس الاشهاد بر می آید پس بعد از گفتگوی بسیار همراه
بزرگ مذکور چنان تحقیق شد که در محو نمودن این محدثات اندیشه بلوای عظیم وفتنه شدید است وحکام از ان
می ترسند وزیهار تن برضا نمیدهند پس شکوا واستغاثه ان خبر بدرگاه باری عز وجل علاجی ندارد اما جواب
طعن خالف پس تحقیقا یا الزاما در مجلد اول والنتی حاجت اعاده ان نیست اما انقلاب پس ازین مجلدات
بخوبترین وجوه چندان عیانست که محتاج بیان نباشد زیراکه بارها دانستی که باوصف نوشتن فار بخطی
که از حضرت آدم تا حضرت خاتم بدان منهاج کسی نوشته باشد حرص وطمع خلافت را باوجود شئون رنیدی
بشمسیر وصنعتها می مصارحت حدی نبود لاجرم تعبیر اما میه از خلیفه اول غوغی بلفظ غالفه اول وآنهم مبالغه
دیگر صحیح نتواند شد والگاه تناقض روایات یعنی این شوره شوری وان بیخلی که مانند جنین در رحم بوده
نشین شد ولیکن از اهل وقاحت بعید نباشد که گویند که چون اختلاف زمانه در میان تناقض تنا کر
هرچه بود برخاست وحمقا نشنوده اند که مضمون فار بخطی چه بود واین همان مثل است که تمام شب قصه حضرت
یوسف وزلیخا شنیده صبحدم پرسیدند که زلیخا زن بود یا مرد وظریفی گفت اگر من جی بودم جواب میدادم
که آراده جهاد وجنگ نتوانی داشت که اگر افواج مهاجرین وانصار جمع میشد کار زار چیان پهلوانان از دمر
عالم محو میشد ولو میرسی زن بود یا مرد ولعوذ بالله من تلک الخرافات وچون این قصه تقدم زمانی وارد هرکه
بعد ازان اراده جنگ کرده باشد بطور تقلید خواهد بود کما لا یخفی قوله کسیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه
نموده میداند که تمام کتابها مملو ومشحون از احادیث در روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت واستحباب
گریه ونوحه بر مصائب آنحضرت وارد ونحوست این روز الخ اقول بیهوده گوئی این هرزه چا بالا نخست این ابلغ
بلغا باید دید که انچه در ینجا نوشته دلالت وارد بر انکه این شخص که عمر خود در تفحص کتب معتمده امامیه بسر کرده
ودر زمان سلاطین صفویه مثل جبلی نظیر در تفحص وتتبع بوده یعنی مجلسی ثانی علیه ما علیه با واقف ازین
فنون باشد زیراکه در زاد المعاد دعای عاشورا از حضرات ائمه نقل میکنند قال النبی صلی الله علیه واله

من قرء هذا الدعاء یوم عاشورا الا یموت فی تلک السنة ولو قدر وفاته لم یقرا البسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک وسلم وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین سبحان الله ملاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ
الرضا وزنة العرش والمجاد ولا ملجأ من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع والوتر عدد کلمات الله التامات کلها
اسئله السلامة برحمته ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
وصلی الله علی محمد واله اجمعین ثم تقول عشر مرات اللهم صل علی محمد وآل محمد وسلم فتقول یا قابل توبة آدم
یوم عاشورا یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشورا یا جامع
شمل یعقوب یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی

وهارون یوم عاشورا یا زاید الخضر فی علمه یوم عاشورا یا خالق الجنة والنار یوم عاشورا الخ وبعد از دیدن
اصول رفضه در مناقب روز مذکور چنان معلوم توان کرد که آنچه نوشتم نمونه کامل هم تواند بود ومجتهد الزمان
مصدر امور لایعنی میگوید برخلاف آن که در جمیع کتب نحوست آن مذکور است پس تشریح چشمی ذخیره کے
ورا غیر متناهی توان گفت که بیچاره بمقتضای مثل مشهور نیم طبیب خطره جان ونیم ملا خطره ایمان شده
شاید بخیالش چنان رسوخ یافته که این دعا قبل از انست که حکم نحوست برای یوم عاشورا نمود پس چنین ملاکه
مثل بابر النبی در خواب نشنیده باشد بر منسوخ چنین احکام جاری تواند کرد و حکم تواند نمود که هر که بر آن
عمل کند چنین امور برو ترتیب خواهد شد وبلی هذا الا الغضب العداوة لله رسول واولاد البتول در وجهاد
المقتول وصریح نکوهش والفیرین حضرات ائمه طاهرین درین صورت باین ملای بی ندیده وبی نظیر متوجه میشود
اگر به بیانش از احادیثی که او در کتب خویش مثل عین الحیات نقل کرده بکوشم کلام بتطویل می انجامد پس مجتهد
مجتهد مختل الحواس دیدنی نیست ویاد داشتنی بلکه اگر غور کنی در ان دعا نمودن بدرگاه الهی بالقطع لازم آید غلط
گفتم بلکه باذارت کثیره پس رفضه که این دعا از زاد المعاد میخوانند مثل مشهور بر ایشان منطبق افتاد که دروغ گویم
بروی تو لا حول ولا قوة الا بالله معهذا چون این دعا را حضرت اهلبیت واصحاب خود تعلیم فرمود فضائل عاشورا
ثابت بود بدون نحوست پس البته حکم نحوست نباید مگر بعد از وفات شریف پیغمبر پس ثابت شد که ائمه ناسخ
دین محمدی بوده اند یا بر حضرت شاه حمید خود افترا کردند و علی ای التقدیر سلسله دین وملت از هم گسیخت واساس شریعت
از هم ریخت واگر این امری واقعی بود از آغاز حضرت آدم ودیگران از انبیاء پس شهادت امام ومصیبت آن روز
بالفراد چگونه مقادم وواقع این همه فضائل گشت مجموعها غرض نیست که بعد از ثبوت بدست ایشان اثری ازین دین
متین وامامت ائمه باقی نماند ای ابن سبا انهم آورده لست بیان این امور بغیر از تفصیل صورت تواند بست
تکلیف که عدد تمام گشت بپایان رسید عمر اگر اتباع الحق را بینی خواهی گفت که هرگز مومنی را درست نیست دشمنی
با روزی داشتن ونحوست قائل شدن حتی که او روز دوشنبه نیز نحس نیست در حقیقت دشمنی او با حضرات ائمه
میرسد که ستایش دوشنبه وغیره از ایشان ثابت است والعجب که مجتهد میگوید که حاجت هیچ مومنی برآورده
نمیشود هزاران بار تکذیب آن ازین بلده تا ایران دیده باشی که حاجات مومنین هم از قدر حسین حاجت بحجة بابی

بلکه غیر مترقب نیز برآورده میشود که هم دراهم و دنانیر می‌یابند و هم طعامها و حلواها بانی اللذائذ خصوصاً مرثیه‌خوانان
الی غیر ذلک من النفع در ایران روزی صبحدم که برف باریده بود آدمی بار نیز بنشستند دوستی آمد که او در روز عاشورا
برای نوحه بعد از القرآن دنانیر طلبیده بودند پرسیدم که درین وقت چه ضرورت بود که قدم رنجه کردی گفت صاحب
امشب خوابی عجیب دیدم که گویا در وادی بیابان میروم و قیامت برپا شده است و حضرت امام حسین را بکمال
جاه و جلال طلبیدند چون کریم ابن الکریم است از دعوی خون خود درگذشت و با یزید صلح اختیار کرد ترسیدم
که درین وقت بمجلس خواهی رفت و کلفتها خواهی کشید پس ضرورت خبر دادن یافتم بالجمله هرچه بخیال مجتهدی آید
میگوید و عاقبت اندیشی نمیکنند و ایضاً چون حاجت کسی برآورده نشود پس باید که هیچ تشنه و گرسنه آب و طعامی
ندهند اگرچه بمیرد و درین مذهب البته قیدبست بحب ابن زیاد و ابن سعد باشند که ایشان جمله اهل‌بیت را قطره آبی ندادند
و ذبح کردند و معاذ الله که این راه و رسم ظلم را خدا و رسول پسندیدند قاتلهم الله انی یؤفکون در جمله
آن کتاب الله و حدیث شریف ناطق است عموماً بالیتیم والمسکین را چنین ساختن که احدی را ازان قوم
که یزید را مومن پاک اعتقاد کنند و ظالم و فاسق ندانند حاجت ایشان نباید برآوردن الی غیر ذلک
من المفاسد والبته در کتب شیعه بنظر نرسیده است و آنچه در مذهب فرقه تیلیان که ایشان را
مجتهد فرقه میگویند و اهل ظرافت از الفهم ضمیمه منحولات قلبمغانیه اثنا عشریه میکنند لیکن انچه مجتهد مسمی
مجتهد مختل الحواس گفته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست در حال روزه عاشورا و انچه متعلق است به بدسالیه
ازین القلم آمده و بر عقلا درانجا هم بوضوح انجامیده که چون رفضه روزه آن روز حرام دانند موجب تقیبت ایشان او
خواهد بود سبب تشیع که در معنی اتحاد عید است و انهم بجهت بقای حضرت آدم ثانی کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی
و درباره رئیس المحدثین بخاری هیچ تشیعی را مدلل نکرده اند و ظاهر شد که ...ست که قدر ایشان نیافته
پس حیرت بر حیرت می‌افزاید که این اجمال را از تلبیس و نقل مشهور را بر خود منطبق میگردانند که خود فضیحت
و دیگران را نصیحت در حال کتاب غنیة الطالبین نیز عنقریب گذشت مطابق لفر حکایات ... و برادرش بیما
اوراق جواب ایضاح که مقتضای جوانمردی آن بود که اول اختلاف را که در کتاب مذکور واقع است بر مبدا سنیت
یا ترجیح مبدا ثانی را که کتاب از حضرت شیخ است بعد ازان نقل حکایت میکرد معهذا استنباط التقسیم روایات
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم را عنقریب دانستی و اگر این فضایل روز عاشورا از اصول رفضه
نقل کنم کلام بتطویل انجامد و فیما ذکرنا کفایة للمستبصرین والحمد لله رب العالمین و حال وسعت طعام نیز در
ابحاث سابقه عیان گشته و باید آن نکته را یاد داشتن و بر صفحه خاطر بآب زر نوشتن که در مقام و یکی
از کافی امام المحدثین نقل شد برداشتیم و ازانجا که مومن جالیسی در ذوالفقار ممنوع نموده باین عبارات حسبان
کرده بود جواب آن در صولت حیدریه آنجناب مبسوط گشته که گوئی که گردنهای مجتهدین رفضه را در شکنجه عذاب
دائمی کشیده ام فرصت وفا نمیکند که اعاده آن بعمل آید و باوجود خوف از اختصار و ایجاز بهتر ناظرین

را از مطالعه این کتاب قاصر می یابم و اعتقاد راسخ دارم که برای مزید ثواب شهادت حق تعالی چنین روز را که
فضائلش بر احادیث فریقین والسنتی اختیار فرموده ولهذا علی تو گروانیده و العجب که انبیا و اولیا بسیاری در جمعه
وفات یافتند خود در روایات شیعه در کتب شان بین که شهادت امام حسینؑ در روز جمعه بود والی غیر ذلک فلیک مطالعه
جنات الخلود و بعد از دید نقش اجمالا هم واضح است که اکثر روز جمعه است و همچنین کتاب حقیقة المنقبة میرزا دلالت
کرد که شهادت آنجناب روز جمعه است و باید النزاع این است پس بر تقریر مجتهد منحوس نحوست جمعه ثابت میشود و انجام
امر برای او مانند شهرت است و نیز وفات امام کاظم روز جمعه است و نیز امام رضا روز جمعه وفات یافته همچنین ایام
تا الی پس نحوست تخمیسی یعنی مجتهدین عمر و شش دنیا خیر باید دید و این دفتر مولد و وفات انبیا و اولیا اگر
نگاهیم بعد دید نقش مجتهد مبهوت خواهد شد پس بگوید فبهت الذی کفر و قول مجتهد پس آنچه عجب استاد آن لطرف
حقه کنندگان نموده الخ دال بر آنست که مدعای او را التفهید حالانکه از عبارتش سمت ظهور دارد که بر اصول رفضه
در پی الزام شده یعنی اگر طعن این قوم از راه بیان فضایل عاشوراست پس منکر آن بوده چنانچه مدلل و مبرهن
شده واگر از جهت آنست که روزه میدارند و موجب ثواب می پندارند پس آنهم بر جای خود است که رفضه در تاویل
و تسویل مجانی ندارند که خود کرده را علاج کنند بالجمله بعد ملاحظه این اوراق خطای مجتهد اظهر من الشمس و ابین
من الامس است حتی که ادانی طلبه نیز بمکابره مجتهد پی می برند و بر ریش او میخندند و در حدیث اگر طالبه علوم دینی
ادنی غور بکار برند هم تناقض زعم مجتهد موجود است که شهادت جناب امام حسینؑ را بلفظ قتل تعبیر کرده و از
کتاب اعتقاد او پیداست که اکرم عند الله آن کس است که تقیه را بیش از بیش بجا آرد پس قیاس کن از اینجا
که درباره جناب سید الشهدا چه لازم آمد و در حدیث مذکور بجای چند لفظ قتل موجود است ولا کفر حکم الکل
و آنچه در آن جا بجا انکار فضایل عاشورا مردلیست مخالف حدیث نبوی است کما لا یخفی فلا یلیق به عند العقلا
فکیف که اعتبار حدیث امام مشروط بدان باشد که موافق کتاب و سنت افتد بجای آنکه صریح مناقض حدیث جد امجد
بمیه گردد و طبرسی دیگر موالی مجتهد تقیه را بر انبیا روا دانند فتذکر و از فقره سنیر عمون بحدیث لیعنونه
الخ صریح معلوم میشود که واضعین این حدیث بر نام مبارک نبوی صلی الله علیه واله وسلم بر اصول منافقین حضرات ائمه
خواهند بود ورنه در کتب دین و ایمان شیعه چگونه مندرج شد خصوصا در کتاب خبیر مجتهد عنید متقشف عنید گویه
قرب همچنین از جهت است که حضرت خواست عذابالشان بخطب البیر ماند سع گوید منا قضا القول رطل لوقی فی رمضانه
بار همه اش در کاسه که مجتهد از فقدان حواس لایق تالیف نماند و بالاخر مقالات مجتهد با صل الاصول او که شیعه
که تقیه و مماشاة شده باشد ای دشمن عقل و دین حضرات ائمه مهدیین برای هدایت بودند یا برای اضلال و
تلبیس این ائمه اهل بیت چگونه دین را برای خوشامد سنیان متبدل گردانیدند حالانکه دوستی اهلسنت خود
از کتب سنیان بلکه باعتراف مخالفان بجای خویش بلکه بهر اقرار قوم پابند نیستند کما فی تذکرة الائمه وغیرها حتی ائمه
از کتب شان ظاهر که بر طور سنیان بوده اند والحمد لله که این کتاب از آن نقول و حکایات پر است که خلفا و ثقات

مطلبید نه دامیه هرگز زبان خود را بدروغ نیالودند و ازین جهات بلای که بر امام محمد باقر ع و رفقای آنحضرت رسید
اول رسید که با وصف دو اسپه فتح ناشده رو بلی آب ودانه بود کما فی الکافی و امام رضا علیه التحیة و الثناء بادیه حق که از دست
مامون شهید شد ولیکن خلافت از دست آنکه برگشت کما فی العیون شرمش نمی آید که از رسوای اولین و آخرین خویش امتناع
است لعنت بر آنکس تا قیامت باد که امیه را بزبان حال یا قال مفترین دانند و خویشتن را مصداق لعنة الله علی الکاذبین
گردانند و آنچه مجتهد مرفوع القلم والقدم بعد از حدیث مقیم نمار بمقتضای مثل مشهور هم خرما و هم ثواب گفته که از تو
حدیث مستغنا دگردید که اصل روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعه اهل سنت است الخ این استفاده و این
خصوصیت چگونه ثابت شود امید وار اتمام تقریب ام افاده فرمایند و احسان بر احسان افزایند تا الذی بود بکار شما
مطمئن خواهند شد که چون فضایل ان از اصحاب معتمین [illegible] ضرور بود بمطلب خویش فرمودن تعذر
وضعوه نه یفیعونه [illegible] یسمعون فتعین الرفضة فانهم متاخرون [illegible] حال تقیه ما دهای این
منافقین پی بردم و هر قدم قیاس خلت را جاری میگردانند کما سابقا و لاحقا اگر بعد ازین تحقیقات و الزامات والقاء
باز تردد این انصاف دشمن پرستاران بوم و شوم خانه کن کارها کنند در ملامت دست او نیزند قال
تعالی ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین قوله مخدوش است اولا بانیکه الخ اقول مهمل است از ذکر ماعلی
مجیب مصیبت بخار تفصیل و تفصیل اجمال آنکه مجیب درین عبارت بر دستور خویش بالزام علمای شیعه می پردازد
که ازینجا مثل الفصیح اذا استفسر متحلی [illegible] ظاهر و هویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا امثال آن که احیانا بالسنه علمای امامیه
و اقلام مصنفین ایشان جاری میشود از قسم فلتت لسانی و لغزش قلمی بظهور آمده و برفرض و تقدیر اگر
بعمد دران دخلی باشد بلا شک و شبهه از خوف اهل حق و از تقیه از ایشان یا مماشاة و خوشامد ایشان
و سیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت بقای نسل سید عالمیان خواهد بود بعد ازین مجیب اموری را ذکر میکند که
موید این ابواب باشد و کلام او را تائید میکند پس میگوید که از مویدات اینمعنی بمقتضای کل اناء یترشح
بما فیه حکم بتوسعه طعام و شراب و طبل نوازی و جلاجل زنی و تغنی [illegible] موسیقی که از اسباب سرور
و انبساط و آلات شادی و نشاط است و روایت فضائل عاشورا و ثواب روزه آن و انکار وصول رنج
بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا وقت استماع سوانح کربلا است و حکم باستحباب غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال
عطر در روز مذکور توهم دلالت آیه کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد علاوه برین همچنین زینت فروش
و روشنی قنادیل و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب جوش فوارها و دیگر تکلفات معمول و مرسوم
عوام در حساب و شمار نیست و با انهمه لاف زنی علمای قوم باید دید تا بکجا رسیده یعنی کتب خویش را [illegible] و مطاعن
[illegible] گناهان آغاز نهادند و در شکایت برکشادند اینست عبارت مجیب که نقل کرده شد [illegible]
برای رفع ابهام و بیان [illegible] از طغیان قلم ناشی است [illegible] علمای امامیه [illegible]

میکردند از جهت توسع طعام و غیر آن که سنیان آن روز را روز عید و سرور میگردانند حالانکه این امور در کتب شیعه صحاح
از قبیل لواطی و جلاجل زنی و ترانهای موسیقی که از اسباب نشاط است و در کشف الغطا و تالیفات ابو علی ثبات
بود در عزاداری مذکور است پس بر تقریرشان منقلب شد و عیان گردید که لباس سیاه و اظهار گریه و بکا و سوگواری
چنانکه کوفیه و عباسیه بر اصول امامیه را گشتند و ماتم نمودند و امامیه فرمودند که چون تمام ماتم کنید دیگر کیست که
کشته پس صادق آمد کلمات که این امور بلا شبهه نسل امام حسین است و مقصود از ما بعد لفظ همچنین که از طغیان قلم
است آنکه همه تکلفات عوام را در پایه اعتمادی گنجانند و با آنچه زیاد ر تها علمای شیعه از غایت سفاهت سخن میکنند و حال
حیات بنده ملاحظه کردنیست که در زمان سلطنت رئیس المتعصبین از سلاطین لکهنو با وجود یکه دیگر بزرگان را چه بلا با
پیش آمده و بر فاضل برادانی مجرد تحریر چندی از رقعات چه حکم رفته بود که ما ذکر فی الدیباچه این رسایل را بعد از طبع
رواج و ادم حرفی از متعلقاتش آنکه بزرگی را دیدیم که با قاتان و خبران بسوی من آمد گفتم خیر لنا و شر لاعدائنا ببینیم
چه افتاده است که سبب چنین ممانعت است فرمود شنیدم که بر رواج رسالة همه وجه مطالع آن نقشی کشیده که مشاکل تاج بادشاهی
است مبادا بخیال بگذرند که هیچ چنین رسایل و انهم غلاف وا پسلطنت گفتم عین مصلحت احسان است که بعمل می بالمجلس از
عادت عوام چنانچه دانستی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت در آن تکلفات میکند و معلوم شد که سخن را التی فهمد و شاید که بنیاد از
بر لفظ همچنین می نهد که حالش دانستی و شارحین کلینی چنانچه بالا معلوم شد در کافی اغلاط اقلام را لشان مینهند و اگر از
عوض کنی بر زیادت لفظ مذکور دلیلی قائم توانند شد یعنی ضرور است که مقدمات مغلوبه بر تجویز علمای شیعه باشد پس اگر لفظ
همچنین زایده باشد لازم آید که چنانچه خبط اعتبار نیست بسبب آنکه از عادات ما بعد ش عوام است ما قبل آن نیز تحت منع
تشبیه و هو لا یجوز عند فقیهین کونه من طغیان القلم و هو المطلوب باقی ماند امری دیگر گفتنی که مقصود ازین عبارت که و
انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا الخ امری است که از روستائی هم نوشته و از آن معلوم گشته که بعضی از عمایه
علمای شیعه گفته بودند که بعقل نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجناب امام حسین با وصف کوچکی او واقعه کربلا
والدین بکرمیتش بیان نه باید و دیگران جواب دادند که چون انیه بزرگان و تمردان بر اهی لقضا و طالب حیات علیا
بودند دگر مصایب و شهادت باعث سرور ایشان هستند نه موجب رنج و ملال و قبل ازین دانستی که رفضه را در هر کتاب دعوی
اینقدر هست که پیروی ائمه میکنند و در سرور و شادی نیز پس روز واقعه مذکوره بر اصل شان لنز عید شد فکیف که روزه
عاشورا را و اندازند بخلاف اهلسنت که بروزه حکم می نمایند که آنهم موید عید شیعه گشت علی ما لا یخفی و محصل تقریر آنکه آنچه
رفضه بر اهلسنت وارد میکردند با فحش و جوه بر ایشان منقلب گردید اکنون ملاحظه کن که آنچه مجتهد در جواب گفته اول
آنکه مجیب گفته بود که خلط در کتب اهل سنت پیش از واقعه کربلا پس اگر قرار داد این امور مستلزم وصول رنج بجناب امیر
و حضرات زهرا است چرا قدمای اهلسنت بذکرش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا هنا این منقبه نم بر
بران میسر و ر الغرض آن عبارت عجیب می‌نویسد تمامش اینست که اول امتنی موقوف برین است که لفظ شهادت مذکور
بر السنه متاخرین اهلسنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بودند جاری می یافت

وهو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمهٔ اهل سنت و شیعه مشحون اند از ذکر واقعه و شهادت آنجناب صاحب
است الخ اقول هیچ صورتی برای درستی قول مجتهد پیدا نمیشود و من ادعی فعلیه البیان پس انصاف باید کرد
که مسرور و ملول شدن اهل بیت بعد از شنیدن واقعهٔ کربلا از حضرت سید انبیا در عالم دنیا در عبارات مجیب مصیب
کجا است تا مجتهد بنیاد کلام خود را بران ریخته و حدیث کتاب از میدان بگریخته وانچه مجیب گفت از سرور و انبساط
اهل بیت بعد شنیدن واقعه از حضرت بر جای خود ثابت شد پس شیعه را باید بر اصول خویش شادمانی کردن کما سبق
مبرهنا فتم الدست و حصل المطلوب علاوه ازان آل عبا را مرتبهٔ اولویت بهم رسید که میدانند فلان سنی در کتاب خود واقعه
کربلا مفصل ذکر کرده و هرگاه مقید کرد بقید نزد مجیب معلوم شد که مثل مجتهد مستلزم خوشی است فیزعلیه اعتبار السرور
لا لکلیه بالویل و الثبور و از جواب ثانی یعنی الثالث الخ توان فهمید که منوز در شرح باتم امام پیدا است
حضرت زیرا که تسکین پیغمبر خدا م احیانا ساکت میشود کما اشیرنا سابقا و حدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود مشتاقی را
که میخواست بر سقف مسجد شریف همراه مردوران برآید که میخواهی و میخواهی آنکه حضرت در نماز است تا متوجه با ازواج مطهرات
تا زیارت قبر شریف نماید و الحمد لله که مشوش بودن و شیون معلوم قبل ازین مذکور شده آمدیم بر وجه ثانی مجتهد الزماں
که میگوید ثانیا بانیکه لا نسلم که ذکر مستلزم رنج باشد بلکه مسکن اخزان است لیس ثانیا دو وجه اول اهم جدا شد و ذکر یکا و لو
بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گذشت کما لا یخفی و حال حضرات ائمه امام حسین از خوشحالی و فراغ خاطر با عتراف ازدل
و غیر او چنان بود که مردم قبل ازان در وقت خوشی ندیده بودند پس اضطراب و امین آنجناب کجا راه داشته باشد
که هر یکی را از اهل بیت تا دم شهادت تسلی میداد و باختیار صبر امر میفرمود و پیدا ظاهر است که هر که خود مضطرب باشد دیگری را
چگونه تسلی دهد فکیف که یقینا میدانست که منتهای آرزوی خود عنقریب میرسد یعنی شهادت جد امجد خود لیس و هرگاه حکم
شریف این تفرقه ضروری شد یعنی نوحه مردان نیز دکور دکه بیه زبان برانان پس مقام حیرت است که مجتهد کاسه
اهتمام این امر نه فرمود وانچه گفته که اما زینت تعزیه خانه الخ منشعر بود الشیت که از فهم وادراکش هنوز دل دور است
عجیب ازین امور سخن میرانند پس تعرض بدیگران بی ضرورت کوساله پرستی سجده میشد مطابق تفسیر الهلبیت که حضرت امیر
بر عصابین یا بلدان دم الغدا از قبر میبود و معاذ الله به اصول شیاطین و مثل من ضحکت معی که و من اتکا انگا بانست تحویل التقریبا
شبی روز مشغول ان به اصول دشمنان بود پس ایشته و انی برایت یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا
تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون به روی مجتهدین رفضه باید خواند و حکم
ناصب برایشان باید راند وانچه فرموده معلوم نیست که موافق فهم ناقص خود کدام وجه و شبهه مجتهد شتم مجتهدین فرقه
حقه کشتار یعنی بد معاشان تجویز نموده که لیس امکان جواب ازانها فرموده الخ جواب البتن آنکه اکثر ازین قدما انجتهدین
اولین و آخرین بعد از اقامت دلایل قطعیه و براهین یقینیه بر بطلان آن نامی را که خیر است مگر که معلوم شده باشمان
دستور قدیم است از کوری و کوراتگی و بیخ ترئی و دیوانگی بیچاره را چنین نمیداند که در نیمه ناحیه سم کر فقرقه شیعه لعنه از درین
کتابی نوشته شیطان درگوش او چنان دمیده که هیچکسی از اهل سنت بیدان فرید نه نوشته چنانچه شیطان با انها

جناب مرتضوی به قلب ابن سبا محیا گشته بود و دانسته که حضرت علی به معنی حل این مشکل هم برای پیروان اولی نمودند
وایشان را مخترع دانسته سجده که اگر قلم بدست گیرند انقلابات عظیم رو دهد و از علمای رفضه کسی در تفاوت آن
قدمی ننهند خصوصا حضرت امام رضا علیه و اولاده التحیة والثنا متکفل و ضامن آن شده و در اغاز منتهی الکلام بیان
وافی مبین گشته و بر مطالعه منتهی چه موقوف که هر که برین کتاب عبور کرد قطعا حکم نمود و محصلش اینست که علی مرتضی
برای سنیان بزرگی دیگر است و برای رفضه شخصی اخر و هر یکی ازین دو فریق بر اصول خود بایکی ازان دو کس
مائل است ع که تو و طوبی و ما و قامت یار ه فکر هر کس بقدر همت اوست ه پس توان گفت که پیشوای ما امیر المؤمنین
خاتم الخلفاء والراشدین است و رهنمای ایشان مظهر کفر دار تداد و برکافه مخلوقین از مسلمین و کافرین که خود به
بروایت دجال عورین درکافی میفرمود که اگر مکر و زور در دین متین روا بودی از من کسی زیاده تر درین
فن نبودی که بر فاروق توسط فیروز غیروزی یافت و چون دانست که مردم برای تحقیق آیند از جای اول
بقدر رشیری جنبید و گفت ولله تا من درینجا نشسته ام و راندیدم حالانکه او بسوی معلم خویش گریخت و گفت
که من کار فاروق را بضرب ذوالفقار تمام کردم پس مرتضای شیعه به گویا خبرش را بر تارک حق وا ورا بر سواری
دلدل خرستاد تا او در بلاد شیعه داد متعه دو دهد را بتقلید امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار بدور
دوار داد و نیز در ما حضرت مرتضوی را نسبت نیک مخصری بوزارت فاروقی داشت چنانچه از کشف الغمه هم مکشوف است
که آنجناب طالب این عهد بود و ایضا او نیز در اهل حق غالب کل غالب مظهر العجائب والغرائب مطلوب هر طالب
بود و امام ایشان مذل جمیع اهل البیت سیما بنیا بود زیرا که او خود را ذلیل کرده در کافی برای چنین شخص بگو مشتر
آمده لیس ادرا هر چه خواهند بگویند مگر یاد نداری که امام جعفر بعد شنیدن قصه ام کلثوم فرمود علی مرتضی
چنان ذلیل شد که دختر خود بعمر دید بلکه باشاره او جنی متمثل شد فصار بشرا سویا و ازین قصه قبل ازین
بوضوح پیوسته چنانکه گوئی ع آنچه دانا کند کند نادان ه لیک بعد از خرابی بسیار پس تهمدا او پرده نشین گشت مانند
جنین الی غیر ذلک من الاوصاف عند النواصب الملاعین و نیز امام ایشان تارک معیت بضعه اطهر بود بلکه قاتل آنجناب
نیز فانه حجبها [illegible] فاخرجی وهم ینظرون و حتی و البنا در حائین در آمد و آنگاه در امانت جناب سید المرسلین
خیانت نمود که صبیه مطهره سلالة اهل بیت خود را بدست آن شوکت پیر و حال انکه حاجتی نبود و هو مما لا یخفی علی العقلاء و نیز
ماحی فاذ خطی شد که باربار حالتش والتقی و نیز با دم عهد و میثاق منداق و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و تحریر فقرات متقابله به مقام ضرور نیست کما العلیم کل من کان من اهل النهی و از آنجا که هر لفظ قرانی هفتاد و هشتاد
هزار معانی را محتمل است کما مر بتقدیر صحت روایت در حق صدیق موجب استبعادی و غرابتی نتواند شد و مقتضای
احتیاط همین بود مگر یاد نیست که حدیث نبوی را برقی باسناد خودش از امام صادق آورده که لیس شی ابعد
من قلوب الرجال من تفسیر القران و فی ذلک تحیر الخلائق اجمعون الا ما شاء الله انتهی مختصرا اندام که چرا مجتهد
ازین مطاعن دست بر نداشت و مباحث کاشف اللثام ندید که قبل ظهور مهدی چنین امور درست نیست

واز انصاف نباید گذشت که آیا اقتلولی در امامه زیاده تر است از طلب وزارت پیک مصری و معلوم نیست که از
جنتی کلام یک را خواسته اما کسی را که صورتش مثل عمر و عیار بر اصول رفض بود یا کسی را که راسه ترجیب و لطلبه عظیم
در ینجا بالبیتی دعوی خدای را از کتب جامعین مباحث مرتضویه نقل کردن نه دعوی عبودیت مشترکه تحقق
علی خیر البشر در منتهی و دیگر کتب مبسوط است تعلیم حج الیه و در آنجا بگو که سرقه و کتمان قرآن مجید اینست که بار بار بیش
شد و در این سطر هم می آید یا سرقه و کتمان آنست که در قرآن مجید خلفای راشدین خلفای حق و تعیین
تمام عالم باعتراف معصومین روشن گشت کما عرفت مرارا و سوف تعرف انشاء الله و لتنبیه لقرآن ناطق برای ان
شخص تواند بود که صدق و صفا الشب ر نور نصب العین گذارد یا کسی که در عین خلافت نیز نزد بانی مبانی
تشیع یعنی علم الهدای شان تمامینی و رطل بوق مولای مجتهدین الکامنین معتبر و لی معنی باشد پس حالش
در خلافت دیگران چه خواهد بود خبر مضمون حدیث شریف که هم نشین شان بعد از انقضای مجالس شان
نقد ایمان چگونه بخانه خویش تواند او رد یعنی تایید باطل و تخریب حق چنان پرداخت که گوهر ایمان را
تمامش در باخت بعد ازین باید دید که کلام مجتهدیان درست نشود چه از هر کتاب مباحث دینی مثل تفسیر
و حدیث و کلام شان پیداست که جناب امیر بعد از عرق ریزی و مشقت کشی چون از جمع قرآن مجید فارغ شد
و در مجالس مهاجرین و انصار برد و صدیق بر اصول شان گفت که نزد ما موجود است حاجت بان نداریم و پیش
آنکه چون او سر کشاد دروغ بر گردن رفضه که مدت مهاجرین و انصار دید و رو در هم لغید پس رادی رفضه
انهم یاد نکرد که مگر خدای عز و جل را از مدائح مهاجرین و انصار که در هر جزو قرآن مجید فرمود غفلت روداد و خدا
میفرماید تا اخذه سنه و لا نوم جناب امیر بجانبش فرمود که کسی نخواهد دید این کتاب مستطاب را مگر معصومین و حقا که بعد
از ان چنان پوشید که مجوا به عنقا شد مگر بر ائمی که در امانت امام رضا خیانت نمود و بر خلاف امر شریف
آن امانت را کشاد و چیزی را یاد کرد و حضرت امام العلوم خویش ازین مطلع شد و چنان تصرفی بغایت
اثیر دی نمود که حرفی از ان در لوح خاطرش باقی نماند و از درون سیاهش اثری پدید نیامد و شخصی اجنبی بر
سطر شد و این قرآن اهل بیت معصومین بر از دستش در ربود و از و ماهی و نشانی نگذشت این اخبار در روایات در اصول
شان مثل کافی و غیره از نظر گذشته بود و وقت مساعدت تفصیلش چنانچه دلم میخواست وا فی نگشت تا حقیقتها ر
پرداختم معهذا در سابق هم گذشته اگرچه دلم فارغ نگشته و از استثنای او در مقام نیز خبر دادم تا قلوب رفضه مجروح شد
در زبان الیشان نخرد و شده و بر طفل و مجنون هم واضح است که انه لقد ارلغی دیدن ان بر قطعی خود به انتیمی نیست
که نا بیده بر من جمع و تلفیق ترتیبه یا فت پس سرقه قرآن مجید و غارتگری بمقتضای این اصول خبیثه که آنرا
مفصلا و مبسوطا نتوان گفت اینست یا آنچه از حضرات راشدین بعمل آمد که اینه غیر مراح آن بودند چنانچه حضرت
امام رضا در حدیثی طویل که قبل ازین در تجدید و تعریف امام نقلش بر دو اشتم باز بار ارشاد نموده و آنحضار در کافی
کلینی حضرت با بیان آمده مثل افتاب رابعة النهار از مشرق قرآن تحقیق و افاده حضرت رضا روشن شد که درین نسخه

جامع هر چیز از حلال و حرام و حدود و احکام مبین آنست و در هیچ امری تعریطی لعمل نیامده و دقیقه باقی نمانده و اکمال دین و اتمام نعمت چنانچه باید و شاید بعنوان شایسته بصورت رسیده و اینجا کجا شخصی که رابطش در اکثر ابواب موافق کتاب مستطاب گشته و کجا آنکه رفضه در امالی و غیره موافقت جناب امیر از چهار چیز العود افتخار می آرند و درین فصل شاید مناسب نگفته شود للزاما که کجا آن موافقتها از روایات فریقین کتاب و کجا اقرار الصمعی که من بر خطا بودم او بر صواب و کجا امور گشتن با مامت در معراج المومنین و کجا تخلف از حبیس در زمره متخلفین کما تبیانی فی حال ارکان المنافقین فعلیه مخفی نماند که مجتهد درینمقام حاشیه نوشته که اعطاه الله الولایة والامامة اشاره است بطرف آیت و انی مدایت انما ولیکم الله الایة امام رازی در تفسیر کبیر در تفسیر این آیت چنین نوشته الثانی روی عطا عن ابن عباس انها نزلت فی علی بن ابیطالب روی ان عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الایة قلت یا رسول الله انا رایت علیا تصدق بخاتمه علی محتاج و هو راکع فنحن نتولاه و روی عن ابی ذر قال صلیت مع رسول الله صلوة الظهر فسأل سایل فی المسجد فلم یعطه احد فرفع السایل یده الی السماء فقال اللهم اشهد انی سالت فی مسجد الرسول فما اعطانی احد شیئا و علی رضی الله عنه کان راکعا فاومی الیه بخنصره الیمنی و کان فیها خاتم فاقبل السایل حتی اخذ الخاتم فرأه النبی فقال رب اشرح لی صدری الی قوله اشرکه فی امری فانزلت قرانا ناطقا سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا اللهم و انا محمد نبیک و صفیک فاشرح لی صدری و یسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری قال ابو ذر فوالله ما اتم رسول الله هذه الکلمة حتی نزل جبرئیل فقال یا محمد اقرأ انما ولیکم الله الی آخرها انتهی کلامه بلفظه مخفی نماند که اگرچه این امام اهلسنت اول روایت نزول این آیت در حق ابوبکر نقل کرده لیکن چونکه تائید آن بروایت دیگر مثل روایت ثانی ننموده و اگر مفسرین اهل سنت نیز اکتفا بذکر روایت ثانی فقط نموده اند بلکه جزم بروایت اولی ضعیف خواهد بود و فعلا آیت معارضه بروایت ثانیه که متعلق علیها است نخواهد داشت منه عفی عنه اقول دل میخواهد که باین بحث که تکلم میم عبارت ازان باشد تعرض کنند ولیکن تا نگویند که عاجز شده و آنکه مرا یادی آید امام در جواب روایت ثانی کوشیده و اگر اکثری بر روایت دوم اکتفا کرده باشند تا هم عجبی نیست که علمای شیعه در لباس نامتواری بودند کما فی مجالس المومنین فکیف که چون تائید روایت اولی در حقیقت بیش از بیش واقع شد و ضعف روایت خاتم بحیه تردد باقی ماند و آن کدام سایل لیباک و شوخ چشم باشد که شرکت جماعت نشود و دست بیش مصلیان دراز کند و در فرض نماز بیش حالق ارض و سما نشاید حالانکه از جناب امیر نقل کنند کما لا یکون سایل مسجدی خصوص سایلی که حسن ادب انسان گوش کردی بالجمله این چنان یاد دارم بهر گاه که کلام مجتهد درین ستاده دیدم متحیر شدم باری کتاب هم سید و عیان شد آنچه مرا یاد بود یعنی امام رازی جهتهای بسیار به تقویت روایت اولی بر انگیخته اولا و ثانیا و ثالثا و رابعا و خامسا و سادسا و سابعا بکه در دل گفتم که اگر نقل تمام عبارتش از متعلقات بحث مذکور پیدا دارم بکیدم و عمر دیگر باید که غرو لیسم و مطلق چنانکه گنج کتابیت چنان عزیز الوجود و کمیاب نیست که در زمان سابق بود و این نسخه که بدست آمد بخط غبار است مع هذا اغلاط بسیار دارد و لهذا کلام را مجمل گذاشتم یعنی تلخیص میسر داشتم باید نسخه صحیح رجوع کردن تا دلایل او در ابطال مسمی شیعی الوری کوشیده که زیادت بر ان محتمل نباشد و هر کس گوید که اغاز انجام سید مجتهد همه کذب و زور است از هیچ تقریبی درینکتاب بیش نکرده کاثر آنرا ان لیند بولا حول و لا قوة الا بالله و از عجایب آنکه حاشیه که حکی درینمقام دیگر است متضمن عبارت شرح بخاری در رد آنچه جنبش آنرا انهم قرار ارکان شیعه و اشیع

و مجتهد در تدارک آن نیز باشد الخ در وحل ماند و هیچ علاجی و دفع دخلی از و بظهور نرسید و الحمد لله علی عجزه **قوله** آنحضرت ثانی
تردیدش اعنی لزوم قول بنسخ محکمات قرآن پس مصداق المعنی فی بطن الشاعر است جوابش آنکه این وقتی تواند بود که مبحث مجاهد
خلفاء در میان مانده باشد و چون مجاهدان بزرگان بخصوص جعفریه مبسوطا گشته هم مجملا و هم مفصلا و از غبارهای مجتهد نامی نمانده و در
اصول فریقین تقرار یافته و نور ادله عقلیه و نقلیه بران تافته که اخبار مورد نسخ نمیشوند ورنه کذب لازم آید معاذ الله پس در صحت قول مجیب
تردد نمی ماند عجب است که جناب مجتهد پیشه استنباط دارند و خود را بتغافل می زنند فلیرجع الی المقالات
السابعه و از انجا که علمای شیعه واقعه احد و امثالش جا بجا ذکر میکنند حالانکه بر اصول شان خود جناب
امیر بر عهد و میثاق باقی نماند و ارکان ایشان فرار میکردند ضرور افتاد خاطر منقبض مجتهد را شگفته
قوله مخفی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از راه
اکراه بداهت عقلیه باطل است الخ **اقول** درین افاده تازه و شورش بی اندازه قطع نظر
از انکه گفته بود که فاضل مجیب هیچ جا دلیلی نمی نویسد کما مر سابقا نیز بوجوه بسیار نظر است هر چند می
اقتصار ورزم و کرد اطناب و استشهاب نکردم اولا آنکه سلمنا که بعضی از احادیث را جناب مجتهد الزاما
نوشتند ولیکن بشمول عنایت ایزدی در هر مقام مغالیط او چنان بیان کردم که اثری و نشانی
از غبارش باقی نماند و هر کس که بمغز سخن بنده رسید بخوبی و لطافت و رشاقت و متانت آن
اقرار کرده و دانسته که کلمات یاوه مجتهد در مقابله ان بیهوده در امکان است اگرچه باظهارش مثل
گنج شایگان باشد و ازین جهت در گوشواره بحث آیت کریمه خوانده ام که فهل ترى لهم من باقية
و بعد از دیدن این کلمات تازه یقین انیمعنی توان کرد که هر کس که شبهات واهیه این داعی کلاب
می بیند لقب سوفسطائی برای او می گزیند و علمای رفضه را که اصرار بران مغلطها دارند
مصداق حکایت این منبعقه می فهمد چون اعاده این ابحاث و جوابات خالی از اطناب نیست
تکذیب مجتهد را بران حواله کردم ثانیا آنکه ظاهر کلام مجتهد لاثانی و نیست که حدیثی تازه که بر رد
دعوی امامت از جناب امیر و غصب حق آنجناب دلالت کند خواهد نوشت حالانکه این حدیث را
سابقا وارد کرده بود و جوابش چنانچه باید مفصلا در معرض بیان آمده بلکه بنیادهایش از هم ریخت
و اگر تصدیق این کلام نمیکنی و مثل رجال عمی تقلید امام المحدثین خود را مکابره و مجادله دست بر
نمیداری رجوع بدفتر سابق بکن تا برای العین بینی که ان اعتراضات مثل ... جالکی و بیهودگی
مسیلمه کذاب و عنبی بانه خواب از نظر عقلا ساقط گشت برای مجتهد مختل الحواس چنانکه این حدیث را
آورده بود نشان میدهیم باید دید و باید شنید که در ورق شصت و نهم ازین کتاب میگوید که کتب
اهلسنت مملو و مشحون است از روایاتی که بر عدم رضای جناب ولایتمآب بر بیعت ابوبکر رض و غصب او
دارد الی آخر کلامه القصه تا آخر این بحث چنانچه باید بغور و فکر نظر بکن تا تصدیق کلام احقر الانام

محصول انچه مدعا آنست که انچه مجتهد تمسک الحماس فرمود بعد ذکر حدیث مسلم که حضرات اهل سنت بنظر
انصاف درین عبارت تامل فرمایند که کلام منجر نظام آنحضرت لکنا استبددت وکنا نحن نری ان لنا حقا
لقرابتنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و همچنین لفظ فلم یزل یکلم ابابکر
صریح است درینکه آنحضرت تا دیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابوبکر بیان فرمود ولفظ
موجدة فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت دارد که این امر را درین دعوی بحث
ونظر هست زیرا که از ابواب وفصول کتب شیخ المشایخ اعنی صدوق امامیه مثل علل الشرائع وغیره چنان
جلوه ظهور میدهد که گاهی جناب علی بن ابی طالب دعوی خلافت از خلفای متقدمین بعمل نیاورده بیس حکم
شمار التصدیق کنیم یا دعوی شیخ را که شما ورا بچنین لقب سرفراز کردید هر که خواهد بکتابش که علل الشرائع
نامش نهاده رجوع فرماید هرگاه جناب مرتضوی دعوی خلافت بر زبان نیارد غیظ وغضب مذکور کجا
راه داشته باشد بلی شکایت دوستانه بود با صدیق حال تنگی وقت ومانند آن بیان کرده وصدر الدین
اصفهانی نقاش فرموده در ابطال الباطل الی غیر ذلک درینمقام اینهم ضرورست که انچه علما در مغالیط شوشتری
مفتری گرد آورده‌اند به پندیار از خرمن تالیفات امام رازی اینها ده را کاه چیند. فالیرجع الی ما یجد منها الا آنکه
امام المحدثین در کافی خویش ابواب منعقد گردانیده‌اند بدین معنی که وقت نزول کتاب بحضور ملائکه مقربین
حضرت رسول سید النبیین امیر المومنین فانی بنوبت تاکیدات وشهادات چنانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم
مثل آن را ندیده ونشنیده باشد که زنهار مطالبه ومجادله نکنی وتن بر رضا وتسلیم بدهی اگرچه بفرض محال
کعبه را منهدم گردانند وحرمت وعزت را باقی نگذارند چنانچه درین مباحث مجمل ومفصل آن همه دانستی
پس اگر غیظ وغضب درمیان آمد ودعوی ونزاع بر زبان رسد البته رد وحی الهی لازم آید وحرفی از تعهد تبلیغ
رسالت باقی نماند یعنی قبل ازین رفضه دشمنان دین وکاسه لیسان این سبائیین در کتب خویش مثل
جامع الاخبار ماخذ بحار الانوار بافتخار بسیار می نوشتند که جناب مرتضوی قسیم الجنة والنار ایمان را می
ولفظ را ظاهر میکردند ومثل مرتدین زندگانی بسر می نمودند پس صورت تصدیق قلبی لعقاید اهل اسلام
مثل رمقی در حالت احتضار وقت آثار موت باقی مانده بود اکنون از انهم نامی ونشانی بگوش نمیرسد
اعاذنا الله ذلک زیرا که رد وحی ونقض چنین عهد میثاق وقت نزول کتاب احمر وحضور هزاران ملائک مقربین
از بارگاه رب العالمین عند سید المرسلین کفری دارد تا دلیست که بالاتر ازان بخیال هیچ مسلمی نگنجد ونیز منشا آنکه
کلام راوی فنسه که فلم یزل یکلم ابابکر اگر دلالت بران دارد که مجتهد دعوی غیظ وغضب وظلم وغصب بر بار
می آید لعموم معاول دلیل بر صفی هم خواهد بود بمقتضای عموم که تا دیر جناب مرتضوی معذرتها بدرنگی دعوت
برانگیخته وبملاوت فصاحت وبلاغت آن مدعا را آمیخته بعنوان آنکه صدیق اکبر را مسلم داشته وبه درستی
از رجعت بر نگماشته ودرینجا بسبب وجوه قرائن بلکه برهان قطعی کما اشرنا الیه همین امر الیه مذهب اهل صدیق صدق

ثابت و متعین شد لا ریب فیه و اگر روایات دیگران نیز بگویند بلکه دارد استقراء و هند صد و غیر از صد و نحو آن
و در دینی چیزی با شیخین بکار بین بوقوع نیامده اینک گو و اینک امید آن اگر سخنان وائل زنده بودی
و مجتهد روایات این باب را بعد از گرد آوری روبروی او نهادی و پرسیدی که راست بگو که بر دعوی خلافت و تخیط
غصب بجهت ظلم و عداوت دلالت دارد یا نه پریشان و خجل شدی و گفتی که غایة الامر شکایتی هست و دوستانه عتابانه
و شمنانه بر ظاهر است که چون کوه غم و اندوه زیاده بر کسی افتد و دست از معاملات بردارد و خواهد که از گوشه خود
برون نیاید و شریک مهمات جهانبانی با یاران نشود مردم این دوستان قدیم را متوسط میکردانید تا تنبیه
و فراز را فهمانید و صاحب غم و ترک و تجرید را که از احاطه غموم و هموم نتواند غور و فکر کردن تسلی و دلاسا نموده
و بهر حال او را شریک و دخیل المهمات خصوصا اموریکه بعثت انبیا و رسل علیهم السلام برای آن باشد شریک میکردند
و بسا باشد که در مزاج یکی از یاران اندک تیزی و کم حوصلگی مثل حضرت ابوذر غفاری علی ما فی شرح الکلینی للخلیل
القزوینی می باشد او را در جنگ شریک نمیکنند که مبادا صحبت فردی نشود پس ابوبکر رفته تنها آمد و عذرهای مرتضی
در امر معلوم شنید و حقیقة الامر را دانستی که هیچ جنگی و جدالی در بین نماند غباری بر آیینه خاطرش نبود والحمد لله
که بعد از این امور دینی و دنیوی را بشرکت امیر المومنین سر انجام میدادند و در هر کار دینی و دنیوی گوی سبقت
می بردند چنانکه فردوسی نظم کرده ع فلک گفت احسن ملک گفت زه ستاره گفت قطع نظر از ان
تقریر دانستی خود در احادیث فریقین که متعلق بامامت و خلافت است و اطاعت روسا و درباره اخذ بیعت
و مانند آن چه تاکید با مردی گشته حتی فاقتلوه کائنا من کان در کتب فریقین وارد و امیر المومنین آنچه در غیر اتباع
مهاجرین و انصار در کلمات طیبات خویش آورده در رضی هر دو در نهج البلاغة آورده و مانند غیر این چیست
که فان ابی فقاتلوه لاتباعه غیر سبیل المومنین الخ و در اینجا غیر از مدارات و صدق و صفا و تعظیم و تکریم هم که
که آخر علمای لکهنو بیان اقرار کردند و از خرافتهای خویش تنزل نمودند چیزی در میان نبود که قیل و قال
و استعمال سیف و نصال والحمد لله الکبیر المتعال و اگر غبار کینه و عداوت در قلوب بودی آنچه متقدمین کردند
از سیاست مدن و ترویج دین و اسلام و احیای ملت و شریعت محال گشتی بلی که چون معاویه سر
تابید از بیعت اعراض نمود تدابیر امیر المومنین بکار نیامد و ترقی ملک از دست رفت اما آنچه گفت که دلالت
بر استحقاق الخلافه داشت پس نتوان گفت که مجتهد ما به التنزاع را در فریقین تا این وقت نفهمیده
نزاع ایشان در نمیتنی نیست که حضرت امیر استحقاق خلافت داشتند و از اینجاست که هیچ کتابی از کتب اهل
حق انمعنی را ندیده باشد بلی نواصب و خوارج البته معترض اند و معاذ الله تکفیر آن عالی جناب میدارند
و سیه رویی دارین برای خویش جمیع میسازند کلام درین است که صدیق مستحق خلافت نبود و المقصود
هذا دون ذلک و بحمد الله که در حدیث جمله نیست که دلالت بر ما به النزاع داشته باشد و اگر می بود مجتهد
آنرا معطل نمیگذاشت بلکه آغاز این فواید میکردانید و اذ لیس فلیس و چگونه چنین تواند بود

اگر میگفت اہل حق بر ریش او می خندیدند کای دشمن عقل حدیث را ذکر کردی و ازین فقره تجاہل کردی که دران فرموده اند بر نقل حکایت بود اول و آغاز انست انا عرفنا یا ابابکر فضیلتک وما اعطاک الله ولم تنفس علیک خیرا ساقه الله الیک که اول دلیل بر فضیلت اوست و فضیلت هم بعنوانی که شوق آن از حضرت آفریدگار عالم است نه از جهت مخلوقات چنانچه رفضه بران می نازند که مهاجرین و انصار اورا مثل گوساله سامری ساختند بی آنکه شرفی و فضلی داشته باشد و درین ادعا اتباع ابن سبا و مخالفت اجماع اہل بیت حضرت سید انبیاست آیا در اساس الاصول و لدابر دلیر با از اصول خود از حضرات ائمه هدی نقل نکرده که حاشا که ما منکر فضیلت ابوبکر باشیم و از صواعم ولدا ظاہر و هویدا است که ائمه بر طور اجداد بوده اند پس چگونه در خاطر القا این کرده اند که جناب جد اعلی معتقد فضیلت صدیق باشند و ائمه متاخرین منکر فضیلت یار غار پیغمبر خدا باشند معاذ الله استغفر الله وا یضا در تحریر شامر لیست که بیخ مذهب رفض را بر می آرد یعنی ابوبکر صدیق فرمود که در مقدمه فدک وغیره بیان کرده ام که آنحضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را یافته و شیر خدا همه را شنید و بر خود نه جنبید بلکه متصل این کلام اقرار بیعت فرمود و گفت موعدک العشیة للبیعة و وعده بیعت را وفا کرد تا بعد ظهر رونق افزود درین مجلس و حق ابی بکر را معظم گردانید و مکشوف کردانید بر سر جماعت که غیر ازین امری نبود در تیامدن که میدیدیم که در مشوره شریک خواهند کرد چون را ندانستیم و در مشوره شریک نکردانیدند در قلوب خویش متغیر گشتیم حاضرین مجلس مسرور و شاد کام شدند و اگر در تقریر اعتراض نوعی از مدعای رفضه بودی چگونه حاضرین لفظ اصبت برای جناب امیر میگفتند و خوشوقت میگشتند و هرگاه برهان قطعی بران قائم شد که عهد موثق و اقرار موکد از جناب ایزدی و رسول مطلبی بر جناب مرتضوی چنان رفته بود که در وقت خلفا زنهار مخالفتی ننماید و امر معروف هین بود و هم نهی منکر فاعتبروا یا اولی الابصار که مجتهد اصول خویش را هم فراموش کرده است از آغاز تا انجام لی راه رفت و گفت حضرات اہل سنت بنظر انصاف تامل فرمایند پس درین مقام بالفرض اہل اسلام را باید زانوی ادب ته کردن و تطییب خاطر و انبساط باطن و ظاہر مرعی داشتن که تو خود داد انصاف بده که آنچه فلانی تقریر کرد در تحقیق حق لائق آنست که کسی اہل اسلام منبر تواند تا شیبه لا والله ثم لا والله بلی ازان لنا حقا انفقد ثابت میشود که از بزرگان اہلبیت مشوره باستی اگر مقدر ابوبکر بیجا نبودی و این امر نیز مخصوص بجناب مرتضوی نبود بلکه مشترک بود میانه آنجناب و حضرت عباس ثم البتی عبارت اعتراض بتوفیق الله تعالی **قول الا** و عقیلی الخ جناب مجتهد را که قبل ازین بدیدن مناقب عظمائی راشدین از روایت بجانبین سید النبین صلی الله علیه واله وسلم جوش نقض الاندوه بود که در روایت صدوق خویش کتب تقیید کشاده و صاف صاف افاده نموده که در کتب فریقین هرگونه روایت وارد شده باید کتب تقیید را برای تمام سند کشادن و متعلقات ایشان را گوش کردن الخ جرم

گفته شود که اگر او تقیه میکرد باید آمدن تا اول لفظ دران کلمه بعد از تحریر جواب سخن را تمام میکرد در مقالات علماء
کلام اینجاست تحقیق کلمة البته یعنی ضعیف پنداشته اند و انهم پیدا می آید که برخی تصریح بوضع کرده اند و بعضی دیگر هم
لا اگر رفضه گویند که این حکایات ملیبات نزد ما مقبول نیست ولیکن ایراد اش فقط برای الزام از رد اهل سنت میکنیم
جوابش الکذب تکذیب مقبول ازین کلام لازم می آید چنانچه از جا بجا دیگر استفاده ظاهر و باهر است که بسیاری از محدثین اهل سنت
آورده اند و افتخار بران کرده و غایة الامر نیست که اصحاب درین امر تارک اولی گشته اند و بالفرض اگر جناب امیر
را خلیفه اول میساختند لازم آمدی منصوص می شد چنانچه جابجا درین مجلد هم دانستی فسادهای عظیم برمی خاست
حق و صواب قرار داد و رفضه که همه اصحاب را بزشاذی مصداق لاریب اند حالانکه ایشان بعد از تفتیش و تحقیق
اصول شیعه بدتر از اولین و آخرین بوده اند نسبت آثار فتن و حوادث و محن و عداوت آنجناب دادند
پس در هر امری خصوصاً جهاد که شاق ترین عبادت و عمده ترین مهمات است تن بر جنا نمیدادند و مسلمانان
طعمه شمشیرهای مرتدین و کافرین میگردیدند و خبر نامی و نشانی از دین و ملت باقی نمی ماند پس الوهیت بر
خلیفه اول به بداهت عقلی رسید عند العقلا و معولی و اقامی همه رفضه متاخرین در اثناء شرح خویش بر
منهج البلاغت که هر که کتابی نوشته با مداد و اعانت عمر خویش بسر برده شکر و حمد الهی بران بجا آورده
پس رفضه را بایستی تقلید او کردن نه در ننگ و عار انمعنی که هیچ سبعت و گواه حیثیت نیست یعنی هر عاقلی میگوید
که جناب امیر سمع و اطاعت بر داد و رفضه گویند که ما بر روش جناب امیر اباشیا و امهاتها میگوییم باز مبتوعین
جناب امیر المؤمنین این ملاعین را واجب اللعن فی میدانند پس معلوم شد که ایشان کاسه ابن سبا می لیسند و بر تحلت
و محدثات و کیش او میزیند و می میرند و هرگاه اجماع اصحاب نه کبیره است نه صغیره و ازین امر حضرات انبیا
نجات نیافته اند چنانچه از غرر ثمانینی و تالیف علم الهدی رازی نیز واضح است پس امامیه بپای خویش در گور افتاد
و نصوص صریحه ائمه در اصول شان بی دلیل موجود است که ائمه در عالم برزخ اختیاری ندارند پس لا یموت فیها
و لا یحیی در عالم مذکور شان ایشان است من بعد گزارش است که از ملاحظه جمیع عبارات انحدیث بوضوح می انجامد
که جناب امیر را تا وقت مذکور بر روایات فریقین مجالی نشده که هیچ طعنی را سر انجام دهند مگر بر موضوعات
قوم و اکراه بدرجه ثبوت رسد پس اصول شان بلکه جمیع آن که از وقت و حال اعور بران اصرار دارند
سجاک برابر گردد مثلاً اگر شقشقیه را پیش کنند بنیان احادیث دیگر را از همان کتب چنان
نشان دهند که حاجت چراغ باقی نماند و آن یکی باشد و معارضانش توده توده از ان کتاب
بتواتر معنوی میرسد و ادله عقلیه نیز امرا موید است الی غیر ذلک کما عرفت من کل ورق و تذکرة
من هذا الکتاب فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون بعد ازین غوری و فکری بکن که مقام
مذکور دلالت بران داشت که خطایای منکره و ماتم کبیره را ابرای خلفا در ان وقت
تام برند که اکثرش برای العین دیده بودند و برای خویش اموری فرمایند که فضائل ذاتیه

عبارت ازان ست و اجماع عقلا بران انعقاد یافته که ما بالذات اقوی لا بالعرض الیه استغفر برکه
بالاک امر نیست که امیر حمزه رضی الله عنه ثم ارضاه الله و اسد الله و اسد رسوله و سید الشهدا باشند حال آنکه
اگر زودی پیروی شیعه این فضائل را نقل کنی مصداق واللیل اذا یغشی میشوند و این امر البته اعتقاد
کردنی و دروغهای خاطر نگاه داشتنی است این سیه کاران در اصول خویش ضبط کرده اند که در
حق جناب امیر فرود آمده چنانچه از بحار و غیره نقلش گذشته و اکنون مرتبه حضرت امیر حمزه فائق
گشت و اصول دیگر مقتضی نیست که شجاعت شان نیز فائق بود زیرا که جناب مرتضوی بارها فرموده
اند که اگر او زنده بودی شیخین مجال ابطال حق من نیافتندی و غصب خلافت نتوانستندی نمیکون ابتحیح
و از اصول کلینی هم اکثر این مراتب برای آنجناب واضح است کما لا یخفی پس تعجب بر تعجب از اصول
رفضه می افزاید که فضائل ذاتیه را بگذارند و اوصاف اضافیه را در تخصیص بر شمارند عرفی میگوید
س اما نبود وصف اضافی هنر ذات این فتوی همت بود ارباب هم را و از آنجا که حضرت مرتضوی
از خلفای راشدین و خاتم ایشان بود فضائل آنجناب را بیش از بیش محدثین ما در کتب خویش
آورده اند و آن منافی مذهب ما نیست چنانچه کثرت ثواب شیخین مکرمین که جناب امیر بر طور ایشان
بوده و بیعت ایشان فرموده منافی نبوده فردوسی ترجمه حدیث صحیح منبری نظم کرده و گفته بیت
که خورشید بعد از رسولان مه نتابید بر کس ز بوبکر به عمر کرد این نبی اسلام را آراست گیتی چو باغ
بهار و هزاران دلیل عقلی و نقلی بر او موجود است و در کتب دشمنان مثل مجلسی که در تالیفات خویش
نویسند که وبال گناهان از آفرینش حضرت آدم بلکه تمامی عالم در نامه اعمال شیخین نوشته می شود
و مقتضای عدل باری که بدون اعتقادش آدمی شقی نمیشود همین است و امام الائمه بر سر منبر
فرماید که هر که ایشان را مقتول گوید او مفتری است و سویدات این حدیث منبری جا بجا درین
اوراق هم گذشته که خواهد مراجعت فرماید و تقریر باید جا یاد دارد و ازینجا نیز عیان شد که چنانچه مجتهد
الزمانی در شیع یعنی تشیید المبانی بمعز سخن فقیر نرسیده در حاشیه منهیه هم پای فهمش لغزیده چه در
نزد عقل چیزی نیست که احد بر الزو برای خویش چنان خلعت عنایت بخشند که قسیم الجنه و النار شود و از
طرف حضرت کاتب و قرخوان علی القرآن باشد بلی مقام التعجب از هفوات رفضه است که هنوز ده سال در
شریف باقی مانده جناب امیر وقت ولادت خویش جناب مصطفی را قرآن مجید تعلیم فرمایند سبحانک
هذا بهتان عظیم الروایت جمع الجوامع پس نگار مجتهد وقتی آید که در ان انکار استحقاق و فضل
خلائق باشد و هو ممنوع و هرگاه مقابله منکر و بیعت اما بیکه مهاجرین و انصار ابو القول جناب
مرتضوی بر دارند درست باشد این تهدید با احراق چرا جائز نباشد و اینکه شنیدی بعد از فرض و تسلیم
صحت سند است و رنه هم اندیشه اهل زوت بوده است و هم جهاد با اهل عینی چنانچه بارها از کتب فریقین

دانستی و در آن هیچ وجهی نتوانستی بلکه باظهار مورخین مثل روضة الصفا در آن بلوی بقای خویش بقدر
ساعتی بخیال کسی نمیگذشت و نیز ظاهر است که این امر بدون اتفاق مسلمانان بر شخصی که امت مائل او
باشند چگونه انجام شد پس ضرور است از تحکم کردن والحمد لله که جناب سیدة النسا این رای را پسندیده و از
مراجعت و مشورت که بعضی از مردم خانه آنجناب را مثل حرم شریف گردانیده بکنکاشش می پرداختند
که مقدمه ریاست بود و انسان بالطبع مائل بدان است انها را باز داشت و آنجناب البته خلافت
صدیق را پسندیده بود ورنه میگفت با عمر آنچه میگوئی که فدک را بدست ما نگاه دار تا با انتقام
پردازیم ورنه بار خلافت از دوش ما بردار چنانچه از کلام شارح کلینی یعنی قزوینی معلوم توان کرد چنانچه
بالا گذشت زنهار قبول نیست فدک ایمن بدهید که کار خلافت را بانجام رسانید والبته این امر در عالم
اسباب سفسطه بیش نیست **قوله** دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایتمآب نیز مستغنی عن البیان
است **اقول** معلوم نیست که عدم رضای جناب امیر از این روایت چگونه بحصول پیوست و مستغنی
از بیان گشت آنچه از این روایت بمعاونت عقلی معلوم توان کرد آنست که امیرالمومنین در آن زمان بخانه
خویش منزوی بود که بتصریح آنجناب در روایات مشهوره که از صدمه وفات شریف و متعلق آتش از ماتم
فاطمه زهرا در بحالتی خواجه هر دو سرا از استقرار گشتیم و البته بخانه فاطمی دولت سرای و پیوستن دیگران
برای استشاره بحکم سابق جمع میشدند و جناب سیده بعد از تهدید فاروقی مانع شده فرمود که برای خود
رجوع کنید و از من مشوره بکنید در کار خیر حاجت هیچ استشاره نیست سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام
مذهبی عقل این بزرگان اسلام که اطاعت بضعه شریف در همان وقت بجا آوردند ورنه لازم آید که امیر
تا مدتی در خانه قدم ننهاد خصوصا بر طور این یسائل مخیل دجال و عزرائیل و مارا مجالی نیست که از بیعت
عهد و میثاق باشند و بقصد قلبی نباشد و فعل خوارج این بزرگان خلاف چنان بود ذلک ظن المنافقین
وبتقریر دیگر میگویم که بیعت صدیق ثابت شد و این بقول صحیح مستفاد در مثل اهل نفاق تا بسوی صدیق
رجوع کردند و بیعت نمودند و احتمال دارد که رضای خاطر متحقق شد یا باکراه والثانی باطل بالبداهة
زیرا که سعد منکر خلافت بود و بادی اکراه بوقوع نیامد حالانکه ریاست مدینه و اشتهره زمین دار
بود فتحقق الرضا و هو المطلوب بلی شق قلوب بوقوع نیامد معاذ الله و اطلاع بدین عنوان از خبر امکان
بیرون است کما لا یخفی بلی از این روایت بی توان برون که بیعت جناب امیر در زندگی جناب سیده
بود بلکه بحکم حضرت فاطمه زهرا و امیر وقت مرض جناب سیده نیز همراه شیخین ماند برای اداء کفالت
ووکالت چنانچه در مجلد اول بروایات اعدای دین یعنی جبابره متشیعین کما ینبغی برگذشت و هیچ خاطره
بروایات فریقین در تخصوص باقی نماند و فار عنطی رفضه از طعن فدک که در حق الیقین و غیر آن
واهیه عظمی و مصیبت کبری قرار دادند صورت لیست و باعتراف ابن میثم بحرانی رئیس اهل رفض عنا

خبط علمای شیعه بکمال وضوح پیوست و نیز حجة بالغه الٰهی در ضمن آن متحقق گشت یعنی اجماع
قطعی بر بیعت صدیق اکبر در زندگی جناب سیده فاطمه زهرا رض حاصل شده بود که بعد جناب سید الثقلین صلعم
ششمین دو ماه و دو هفته در دنیا ماند و تطبیق بدت بیعت مرتضوی در رفع اختلافات مرویات قبل ازین
بطور محدثین بتحریر این وجوه در منتهی نیز دانستی هم ازین کتاب پس حاجت اعاده نیست **قوله** جمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته که جمعی از اهل تاریخ آورده اند الخ **اقول** دانسته باید فرید مجتهد باید خواست
و باید گفت که چون خود درین کتاب گفتی که ازان واضح میشود که استدلال بروایتی باشد که از ثقات مسلم
و سندش را ارباب تنقید قبول کنند پس وی خود در گریبان مدلولش که مرا باد و ترا فراموش نشان بدهم که آن
جماعت مورخین کیستند و سند این روایت بکجا میباشد و بریکی از روات را نام ببر و چون امیر اجل را طی
نکردی اعاده قول تو ما را کافی است که روایت بر قسم در کتب فریقین آمده و بر روایت لائق استدلال نمانند
و این اعتراف تست پس یا نه و بعد ازین که کجا دلیل تو قائم تواند شد تجاه بعدت تبو تنهر باید بیمه فاعتبروا
یا اولی الابصار اما آنچه نقلا از فاروق رض درین روایت آورده اند بظاهره مخالف متانت فاروق است
که سخن را بسان و حیلب از لسان که خود عقلا از بداهة نمی پسندند که فرشته بر زبانش سخن گوید کما فی الحدیث
و اچنین افاده نماید با اینهمه دو محمل دارد یعنی مراد قید دینی است یا بی تکلفی همه کرا است که خداوند
تعالی ترا مرجع مومنین گردانیده بدون شرکت تو درین امور چگونه انتظام و بند و بست توانیم کرد حسنه
تو تجرید اختیار کنی و گوشه برگزینی ترا نمیگذاریم چنانچه مدلول بعضی از رسائل است و شیخ اکبر محیی الدین محمد
در مشاهده بیانش کرده دهنده گناهگار شرمسار اگر دران محفل مقدس می بود چون از آثار این روایت
داستشمام این چنان بدماغم میرسد که یقینا بر تصرف مصحفین که امامیه باشند متامل اسبابا عرض
میکردم که اگر الزاما چنین میفرمایند چنانچه معمول شیعیان است جوابش اینست باید که اول ایشان نفوس
خویش را از بار این اشکال سبکدوش گردانیدن ورنه این بنده گناهگار شرمسار را چه یارا که با مر دین
و ایمان خویش اراده همزبانی کند که چون در عالم خواب عرض کردم یا امیر المومنین از دیر باز امیدوارم که پای
شریف را مس کنم تا آتش دوزخ مرا نرسد پس آنجناب برخاست و مرا بسینه مقدس کشید تا سینه کمترین بسینه
شریف پیوست و این ناچیز دست خود برایه پشت مبارکش گردانید تا ازان روز در حل اشکالات یمن
حاصل شد و خلاصه تقریر آنکه جناب مشکل کشا بعد استماع قصه سقیفه بنی ساعده فرموده بود که ایشان
از چه از طالب خلافت گشتند حالانکه حضرت در حق ایشان فرموده که والی امت شود حقوق انصار را
پیش نظر دارد احسان کند بسوی محسنین و در گذرد از مسیئین پس معلوم شد که خلافت در ایشان نبود
و ازانجا که در تصانیف صغار و بحار الانوار مجلسی از آغاز تا انجام وصیتهای احسان درباره اهل بیت طاهرین
جلوه وجلوه وقوع پذیرفته و در اصول کافی کا بیشا قریب وفات شریف مروی گشته که مهاجرین و انصار را

بیرون طلبیده بر منبر فرمود که از والی است بیحرم مگر بعین احسان عموماً و خصوصاً این خلافت با چنین سفارش
و وصیت چگونه جمع تواند شد وانصاف باید کرد که آن والی و کارساز است فرمود غیر از صدیق نیست که حضرت
بشارت خلافت او با خلافت فاروقی با مهات المومنین وبیان فرمود کما فی مجمع البیان و در کتب شیعه متواتر
معنوی رسید که بتقدیر صبر است زنهار هیچ مرحله زائل نشود و قبل ازین هم مجمل و مفصل معلوم کردی که ائمه عظام
امامیه و کتب کلامیه بسوط کرده اند که زنهار جایز نیست بلکه محال است که مرسل مخالف مرسل نماید کما لا یخفی
علی من نظر الی تالیفات الحلی وغیره و در کتاب ابن قتیبه که حالش در تحفه وغیره مذکور است و دشمنی
او نسبت با صحاب کرام چنان است که بعد از دیدن ورقی از تالیفاتش آدمی در ترفض او متردد نمیشود
بلکه در هر قدم بر او لعنت کند کلام ابو عبیده بر طوری بحجة آلهی مذکور شده که کسی نتواند بر آن غباری افشاند
هر که خواهد بدان رجوع کند اطرف آنکه آنچه حضرت بحکم حدیث اصول کافی از والی است بکمال جد و جهد درخواسته بود
زنهار بر اصول رفضه از جناب امیر صورت نه بست بلکه در مقصود براهل ایشان چگونه کشاده شد و من بعد همه
حیرتم که هرگاه اساس بیعت حضرات ائمه طاهرین بر تقیه است و آنهم تا وفات خلیفه اول امامیه کما عرفت
مرارا پس صفقه بیعت خود دلالت کرد که فقط برای حفظ جان و ناموس دست برد گذاشتیم و بنص نبوی
که تقیه سپر مومن است مانند سفینه صبح صادق نمودار است که تن بذلت دادن برای ضرورت است پس
تقیه بعد از قتل جناب سیده و هتک ناموس الی غیر ذلک یعنی چه که فاذا بلغ الدم فلا ایا این مسئله ضروریه
هم از خاطر بدر رفت تا بعد از سوختن دولت سرا و قبل مذکور یاد آمد این امور از عامه تجویز نتوان کرد فکیف
از ائمه منزهین از سهو و نسیان و عهد تقیه ایا از عهد فار بخطی معلوم که رو بروی هزاران ملائکه مقربین بحکم
سید النبیین نوشته بالاتر بود که این هر بار منقوص شد و آن تا وفات محکم و غیر منقوص ماند فاعتبروا یا اولی
الالباب حما لقول نبولاء النصاب با زعم ولیه بن سعد انصاری عیان شد که رفضه مثل قدوه و سلف امامیه
سلیم بن قیس هلالی داد افترا داده اند جا بجا ثابت کرده اند که جناب امیر و حضرت زهرا العیاذ بالله حضرت سید انبیا
در بدر برای فوج کشی گردیده اند و رنه بالسی فرمودن از خدا تبرش که قبل ازین نصرت طلبیدم کسی از شمار فا نشست
اختیار نساخته و از پریشان کولی دست بر نداشته و هرچه صدیق برای مهلت و فکر و غور نمودن فرمود
مقتضای کمال رفعت و صدق صفا بود چنانچه از کتاب نهج البلاغت هم ظاهر و باهر است و این روایات دلالت
بر خلاف ما تقرر عند الفریقین دارد یعنی بیعت فرمودن و در وایره معلوم داخل شدن و بیکسوی و گوشه گزینی را
ترک نمودن سبحان الله چنین روایات را در تحقیق و تدقیق خود درج کردن یاد از سلیقه تصنیف و تالیف
مفید بدیس توان گفت که شقاهت و خرافت مجتهدین از ان ظاهر است و از نجا که نفس بیعت جناب مرتضوی
نزد فریقین ثابت است و مجتهد هم جا بجا به بیعت آنجناب قایل است ولیکن بعدم رضا لیس معلوم شد که بعد از
تامل و تفکر و استنجاح فکر جناب امیر چنانچه ازین روایت هم به ثبوت رسید پس فکر جناب امیر چنین نتیجه داد که ابوبکر رض

صدیق مستحق این منصب است بیعتش باید کرد و شرکت جماعت سنی باید شد دیگر گوشه گرفتن و ترک و تجرید چنین منع
ثواب و رفع درجات نیست این مناسب جناب امیر برای ملاحظه تشتیت و تفرقه و حصول اطمینان در استحقاق مذکور
بود نه از برای انکار و اعراض کما لا یخفی پس مهلت یافتن ارادت ببعد گذشتن دلیل بر رضا باشد نه اکراه و موید این
روایات بسیار است عند اهل الاعتبار و امر عقلی نیز موید همین معنی است که بیعت صدیق بعد از فکر و غور بود و حصول
اطمینان بر استحقاق و اگر بدون ترتیب مقدمه و فتنه بودی شاید احتمال اهل نفاق راه یافتی که از راه جبر و اکراه و تقیه و توقع امداد
بتحقیق تحقیق الحمد لله که از روایت فارسیه نیز ظاهر است که علی مرتضی را مهلت دادند تا بمراجعت سوی اوله و ملاحظه
مکر و مکائدش متفق شده بیعت چنانچه معلمین دشمنان عقل درین خیال بدان بسته‌اند که سه مرد از بیم تهدید ترس
معاذ الله فتنه پرور و لشکر منتصر ع عدو شود و سبب خیر گردد خدا خواهد شد و حال کتاب الامامت و سیاست و وجه
اشتباه در آن که در اخبار مشتمل است بر مدح اصحاب قبل ازین چنانچه باید گذارش یافته و آثار و قراین بلکه دلائل
رفض بران ناطقه خصوصاً منها آنچه که او روایات انواع ظلم را بر جناب سیده معتبر و صحیح پنداشته و مطرود و مهدا داشته که
برین تقدیر از دین و ایمان و شرم و حیای امام الائمه دقیقه باقی نمی‌ماند که حضرت سیده مطهره خود را امانت سپار
حضرت مرتضی و نیز حیائش دارند و شیخ حلی و امثالش فرو نیا کنند از اصحاب درین باب و کسی که پرده محتاج حسب
تر باشد و او مالک امور دین و دنیا باشد باد النفاق نکنند و حق آنست که متبعین سهو در ابطال این موجه کاری بلکه بر نهج
قلت و حقارت باهل بیت مطهرین باز کرده‌اند ایشان را به بازار مناسب آن بود که اول باید در رجوع بانصاف تا به
میکردند تیسن امر العیاذ ان این روایت را می نوشتند انصاف عقل کجا بود تا مجتهد بران عمل می نمود و بنا بهم
آثار خرافات مجتهدین مقلدین ازان پدید است زیرا که کتاب تشیید نیز دال است که جناب امیر در خلافت خویش
هم تقیه و پیروی متقدمین میکرد و علم الهدی و غیره ازین جهت خلافت ثلاثه را یعنی قرار داده‌اند فلتقدم المحجة
من المطرود وقعت تحت المراتب و العجب سابق ازین درین مجلد هم بارها گذشته که شیخین عدل و داد کرده‌اند هرچه
کس بکر برین و اکنون چنین تعمیم جور کرده‌اند که حیثیت عملاً و معنی حصر کرده که انما کانا عاملین بالجور عیاذاً بالله لیس تعادل گفته
بر اصل اصول اهل ثریات که هرچه کردند شیخین عین جور بود و مقلدان ایشان که سبب ظلم و جور نیستند مردم بر ذات همه حیف
بسبب آنکه شیخین متبعین سنت سنیه نبویه بودند علیه آلاف السلام و التحیه تمنای این معنی داشتند که خلفای
بر روش شان بروند و انتظام بلاد چنانچه باید و ترقی دین در آن باشد بعمل آرند اما این مهمل گو که باد و خروج در سر
داشت بحمد الله که بمعنا و او ظاهر شد و شکایت من از محابای رفقه درین جهت است که در اصول خود روایت خلافه
می‌ستانید و لو عمی از این شکایت بیش ازین مذکور شده و ازین روایت معلوم میشود که تقیه بمد
جناب مرتضوی نبوده و مجتهد قائل بتقیه است کما عرفت و بدل علیه کتاب المعین الزجاج ایضا و از اکثر فیما
انهمعنی است که غور کنند که ذکر روایت مناسبت با نسبت الله و بر کرامت ارشاد و ولایت لیس منکران هدایة
و ناصبی و خارجی است عکس اهل سنت و گفتگو و ولایت امر بیست که بتقیه تعلق دارد کما لا یخفی و بمرتضی رفقا

ازان دادم که در کتب دینیه شان از راه افتخار وبیان فضائل ایشان مرقوم است که جناب مرتضوی تادم
وفات ایمان را ظاهر نفرموده وهمیشه کفر را اظهار فرموده تا بدرجه اعلی رسیده بخلاف دیگران از خوارج
ونواصب که در خصوص چنین هرزه گویی نمیکنند والحمد لله که اهل حق اینهمه را الثبت یاد دو براه مستقیم مرتدند
وبر عقیده پاک وصاف بسلامت میگذرند ومقام حیرت است که جناب مجتهد الزمانی بعد ذکر روایت
بتقریب تائید میفرمایند که اما روایت اولی پس ظاهر است ولی نبردند که کتاب ازان ابن قتیبه است که در
رفض او بیهی وتردد می نیست کما اشرنا الیه وبقول قاضی شوشتری در امثال اینمقامات قول وبول او
برابر است وشخص مذکور که باده خبث او سمت ظهور یافت البته از غالیان در باب شیخین بکرمین بود چون بغض
در حق امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ولیکن روایت مذکور خلاف اجماع
شیعه است که گاهی آنجناب اظهار ایمان نکرده وحق را همیشه پوشیده حتی قول علم الهدی وبازان بحقیقه وجه محال
داشته که بسبب خوف شیخین فرماید وبر طلا پرده تقیه بدرود ونیز جناب مجتهد درباره روایت دیگری می نویسند
که دلالت دارد بر انکار اتباع شیخین علی الاطلاق حالانکه قید فیما استطعت دران موجود است وهمگنان
نیک میدانند که نیست تکلیف خدا الا بطاق قال الله تعالی فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ درینمقام لفظ انکار
علی الاطلاق چگونه راه داشته باشد بلی بر زبیر رفتن عثمان ذی النورین اتباع شیخین را علی الاطلاق توان
گفت کما لا یخفی چنانچه نسب بعضی نقل کرده اند **قوله** ونامه های خال المومنین الخ **اقول** این تقریرهم
از قبیل خرافات زیرا که معاویه اگر هزار تقریر کند وصورت شوریدگی نظر بحصول ملک وکامرانی برای لشکر امیر
المومنین بهم ساند اهل سنت بر خطا ایش وصواب رای جهان آرای خاتم الخلفا اجماع دارند وهیچ فرد از ین
اعتقاد از جای خود نمی جنبد وجناب امیر را ازینمعنی که سبب بلوی بر ذی النورین شدند وموجب قتل او
گردیدند پاک وصاف میدانند وصادق ورشید در اقوال وافعال می فهمند که قاتلین او را لعن میفرمود
ودرینمعنی چنان رسوخ داشت که بارها میفرمود که در مقام حضرت ابراهیم ایستاده سوگند میخورم
که نکشتم ونه شریک قاتلین گشتم چنانچه در شروح نهج البلاغة ودیگر کتب معتبره از فریقین بتفصیل
مفصل است وبیانش نیز جا بجا گذشت واگر آنجناب اعانت او نفرمودی نوبت بلوی بدان انتها نکشیدی
بلکه قبل ازین کشته شدی پس اهل سنت تحقیق جناب امیر المومنین نصب العین است بعد ازین نصوص
صریحه موکده بچیزی از نوع تهمتها التفاتی نیست پس اخفای آن برای رفضه بهتر از اظهار است که خود تو
در ضمن حکایت کوشش داری واین امر چنان نیست که آشکار نباشد شبهات معاویه وقوم او مبتلا بود که جناب
امیر انکار بود چنان اندیشه وهنوز قصاص نمیگیرد وبتدارک ما فات نمی پردازد واین چه معنی دارد که چون او
برای تفهیم اهل بلوی میرفت متفرق میشدند وچه سبب است غیر از شرکت چون که سلاح قاتلین از خانه
وهرگاه از قاتل میپرسیدند فرمود قتله الله وانا معه این امر وامثال آن را موجب یقین دانستند حالانکه احتمال

ماند بلکه این معنی متعین است که مراسم رفض در پیش است یعنی مثل عثمان شهید خواهم شد انکه من قاتل ایم
و سابق دانستی که جناب امیر لعن میکرد و بر قاتلانش در سهل باشد یا جبل و هر که در کتب فریقین نظر کرده میداند
که محدثین این روایات را از محمد بن حنفیه و دیگران ازین دودمان روایت کرده اند ولیکن اینهمه مشکلها بر
علمای رفضه متوجه است که نه علمای شان انجناب را قاتل عثمان گفته اند و این ابحاث را در ابطال الباطل
باید دید و حیرانی قاضی جلی بود را در احقاق الحق میزان عقل باید سنجید و قس علیه جا بجا خرسی که اگر سر از زیر
گلیم پوشیدهای شان برهنه میماند و بالعکس و صاف صاف نمیگویند و از کید خویش باز نمی آیند کلام را
محیط میگردانند و اینها که شنیدی البته بعد ازانست که مجتهد سند این فقرات و مرویات نماید و از در تنقید
و تحقیق بدر آید ورنه بسیاری از روایات موضوعه در کتب فریقین بقبولش مندرج گشته کما عرفت مرارا پس اهل
اسلام را نشاید بشنیدن هر روایت پریشان گوش نهادن که مکاران در کمین اند و اهل دغل در شتاب گوشه
نشین و هر وقت اراده خونخواری دارند و مکائد را از ضروریات مذهب می انگارند و من همه حیرانم که هر گاه علمای
رفضه باظهار قاضی شوشتری کتابها نوشتند در رد مذهب خویش و این نوع امور لعل و روند اینها بر ساختند
تا انکه نام امیر شام با جناب مرتضوی تا مقدور دریغ نتوانند کرد لا حول و لا قوة الا بالله صاحب فهم و دانش را
باید در مثل این ابحاث به نهج البلاغة متوجه گردیدن و عبارت لله بلاد فلان اقام السنة و ازال البدعة
بتدبر و سول او بغور دیدن که بر اصول رفضه نیز می نشیند بخلاف مقابل آن که اگر رافضی قدر دان دانشمندی
انرا می گزیند و قس علی هذا عبارات اخر و مناقب دیگر و از جمله اول باید در کتاب الله در آوردن و با احادیث نبوی
و مناقب این بزرگان در ان دیدن که در ترویج امور دینی و مهاجرت از اوطان و بریدن از برادران و خویشان
برای رفاقت خاتم پیغمبران چه کوششها کردند و حق تعالی این نیاکان را تا قیامت منبع نیکان کرده اند
و بالاخر شاید مفسرین شیعه و سنت و باد کم کرده و این مضامین را در تفاسیر خویش آورده اند کما عرفت
سابقا بعد ازین به چیزی چند که در جواب جناب امیر المومنین ترتیب داده اند از قضایای شرطیه و غیرها امری متصور
نیست که بدرجه صحت رسد و تحقق گردد و مدار اذعان و ایقان بران باشد پس با وجود یافتن مهلت غور
و تامل از طرف صدیق در جمیع حیاتش در رضا و غیبت عدم دلالت شوق و قود بخیال نمی آید اما آنچه از نهج البلاغه
بطور فذلکة الباب وارد شد پس اولیش شکایت از بنی هاشم باشد که مجتهد ایشان را از اهل وفا و اخلاص حتی
که مثل نفس رسول خدا میدانسته بود زیرا که ایشان نفس جناب امیر بودند و انجناب نفس حضرت بشیر و نذیر
و نفس النفیس نفس پس کسی از ایشان چنین نماند که در دینیات بر او اعتماد می توان کرد و چیزی در مذهب
و ملت از و توان گرفت با وجودیکه نفس نفیس سید المرسلین بودند و مویدان باب اصول این فحوی الاذناب
انکه حضرت رسول مقبول بفاسد امت بلا فصل را چنان فرمودند که حرف اولیش انیست که اگر نصب کنم همه
امت مرتد شود و سعی بیست و سه ساله بر باد کرد که کسی معین آنجناب نبود و همه داد بیوفائی دادند

بلکه مراد او از ایشان آل عبا است بس لابد پیغمبر نمی بوقوع نیامده مگر یاد نکنی وقتی را که چون کشاکشی فیمابین
اصحاب و اهلبیت رو داده و امیر المومنین حضرت فاطمه را پیش خویش ساخته در پناه خود ایستاده تا آنکه صد ها کس
از مهاجرین و انصار در آن وقت تاب مقاومت نیاورده و در حین کشاکش فاطمی بر زمین می افتاد و حسنین
در طفل بودند اکتفا چه میکردند و این میدان جرّاری و معرکه آرای را سابقا از کتب معتمده رفضه چنانچه باید دید
و دانستی پس شجاعت و تهور فاطمی را برای حفظ و حراست جناب امیر علی الاحیات الخلود و المقام المحمود
حاجی نبود و هرگاه بر جناب سیده مصائب شدیده افتاد تا آنکه تازیانه ها زدند و بازوی مبارک را شکستند
حضرت امیر بر اصول این دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین شد ای آخر ما نسبت الیه رئیس المناظرین
کالمجلسی المحارب فی بحار الانوار عفی عنه که هر چه مجتهد نویسد موجب تفضیح و تقبیح این ملّت مبتدعه زیاده تر می شود فاعتبروا
یا اولی الابصار و از انجا که معمول مجتهدین جابجا در تالیفات همین است که در امثال این اشکالات
حلال مشکلات را یاد میفرمایند ما ابن الحدید نیستیم بان شود و مثل حصار سنگین و دیوار آهنین حایل گردد
لاجرم ضرور افتاد مقالات او را دیختن و بمرد ناشی و دست نشینی را زکردن زیرا که او مطابق تصریح
آقای ایشان مجلسی علیه ما یستحق از اعاظم علمای اهلسنت بوده فمکروا و مکر الله والله خیر
الماکرین و آدمی بسا چیزها وقت یاس بر زبان می آرد و متکلم را باید که وقت مناظره هوش و
حواس درقابو داشته باشد قدمای رفضه وقتی که بردو کاسی نشستند و ترک تجارت گرفتند
و قوت عیار در هم و دینار از شیطان الطاق حراف مشهور فی الآفاق مسلوب شد آز روی
تا ضیت و خارجیت و تکفیر جناب مرتضوی العیاذ بالله میکردند ای مجتهد بیدار باش و سر از خواب
خرگوش برآر که هنوز هم توبه بار است و العجب که جناب امیر با وجود کثرت بنی هاشم و مزید شجاعت و تهور ایشان
و علوم لدنیه خود نصب عمومی نوری بین یدیه بقدر یحجبه کس را علی ما سیف الاصول نیافت که در آن وقت
داد اعانت بدهند چنانچه از کلمی بوضوح میرسد که امام صادق علیه السلام گفت نرسید و جناب امیر عبد انهم محتاج بود
چه رسد که او را اعد و عشره کامله کفایت میکرد کما شرحنا بلکه تن تنها وهم طلاع الارض کلها و لیکن قاضی طلبوق
علیه ما علیه فی در مجالس المومنین چگونه سید از شیعیان مخلص و معین صاحب درد دین بعد از ین بر که
عقل سر سری دارد میباید که داخل ایاد نماید که تلاوت آیت اول لانسلم که مفید مدعا باشد بوجود
النعم هو العباس المطهر من الادناس فانه العم بنص البنی صلی الله علیه و آله و سلم صنو ابیه
دار مناقب او حرفی در مقتل جناب سید الشهداء انیست بروایت شیخ المفید از هشام که یکبار رزون الرشید
کرد نفس میزدند و قصه بسیار طویل است یعنی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود عمی العباس بقیة الابار و الاجداد
ایها الناس احفظونی فی عمی العباس من فرادہ فقد فرادنی و من اذاہ فقد اذانی المصطفی الله من ابی اخی عمی العباس
او ظلم او ظلم اهل بیتی آیت دوم یعنی ان اولی الناس بنفسهم بر پاسی خود دلست یعنی کسیکه آن فاطمه علی را

که صحف هزاران ملائکه مقربین نوشت پامال کنند و امانت سید المرسلین را بدست جفاکاران سپارد و جبر
کفر و ارتداد و آنهم تا وفات چیزی از ایمان بظهور نیامد و مانند خائنان در وقت غضب حق سیدة
نساء عالمیان نگریزد و چگونه اولی القرابه سزاوار نیز لطاعت تواند بود اما مقتضی الکلام در اسلام او حست
و جای ایمان و امامت و دعوی حق خود بعد نوشتن دفتر لا دعوی دیگر چه گفته آید که در تفصیلش قفل سکوت
بر زبان قلم زده اند و این نیز از اشد ضرر دست استغفر الله ربی من الذنوب کلها و اتوب الیه بعضی ائمه را مرتکب
ایامر تکب چنین امور گشته بود که او را کذاب لقب دادند و پیوند او را رفضه تا پاک بریدند و حال
دعوی امامت بعد از سفارش و وصیت نبویه صلی الله علیه وسلم در حق اهلبیت عموما و خصوصا که بتواتر
معنوی در کتب قوم رسیده کما عرفت مرارا زیاده تر از دعوی انصار شد که ائمة من قریش اخبار المستفاد یقین بود
که زینهار مهاجرین از بیعت وفات فارغ نخواهند شد و کفار مساط خواهند گردید تا بر خیزند و بحفظ و حمایت
دینی مشغول گردند و این امر عنقریب برگذشته در منتهی الکلام حاجتی باعاده ندارد و بعضی انصار آنچه در آن وقت
خاص بر زبان آوردند مصلحت دینی مقتضی آن بود و رفت و گذشت بخلاف مقالات امام الائمه بعد
از بیعت صدیق که مخالف مصلحت و منهج قواعد اسلام میکند پس دعوی اهل سنت طلبه ادعای انصار بلا
خلافت معین شد یکی و رب عبارت برای ان مهاجرین که حضرت ایشان را در قرطاس هم فرمود که مشرکین را از
جزیره عرب برآرند و نسبت بوافدین در اجازه و فد مثل من باشید و در فرستادن لشکر اسامه سعی
وافر تقدیم رسانید و احسان و حسن سلوک باهلبیت من بیار ارید و قبل ازین بشارت خلافت شان
روز خندق باهل اسلام عموما رسانید باز امهات المومنین را خصوصا فقیین الصدیق بالتحقیق الحمد لله
علی التوفیق بعد ازین آنچه از عبارات بنام نامی تیسیر دانش شاه مردان فتح از دادند بالشق ملاحظه اصول کلینی باید
و نظر با احادیث حضرت سرور کائنات بلکه نصوص آیات بینات باشد با بدالنمام خوار از افادات نهج البلاغه پیدا است دیگر
مباحث کلامیه حوالی نقل و برهنش بمدار عقل و نقل و درمقدمه حسب مناسب حال خود ضعیف آن نیز ذکر کرده اما متناسب
من اینان معاویه مگر از حضرت صلی الله علیه وسلم نشنید یکی از اول حضرت آدم ابو الابا صدق من اولاد امجاد وی نیست
برین بر دوام الامهات بر مراتب جلیله فاطمه حسد کرد تا هر دو بار بجوار خود رب العالمین بلا بنیاد انداختند پس من
ایشان ختم بزعم تولا جرم در حقیقت سر رشته بعد از تسلیم سیرین منتو بیست اگر تو یاد نداری که الشیخین را اصحاب باسید
و تحقیق کردن شاید مرد روضه رضوان بد کنند مرا بعبرت و نا خلف باشم اگر من بجوی نقش قدم و متوهم نشو که این روایات
از حضرات ائمه متاخرین بست آنرا که بر اصول شیعه این ائمه از اولاد امجاد امیر المومنین بدون شنیدن از آبای کرام
بیان کرده اند پس لا محاله علم ایشان بجناب میر رسید هو المطلوب اگر ائمه متاخرین معصومین از اصحاب شیخین چنانچه
از امیر را حضرت امام رضا در کتاب خود از دیگران نوشتند تمامی علوم شان بحضرت پیغمبر میکشند و سلسله آنها
بآنجناب منتهی میشود و لاریب فیه و علی ای تقدیر مقید ابانحق و لیقین ست بلکه بر تقدیر تلف زیاده درست

لذا اصحاب میدانستند و الزام معاویه بیشتر در این بود چنانچه گفته که عبارت ابن ابی الحدید نیز دلالت صریح بر عدم
رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد و فقیر را در انجام نظر سنت بیضا تکلی آنکه جناب امیر ع مذهب و دین خارجه
را دین حق تین رب العالمین دانستند چنانچه نهج البلاغت دلالت بر آن دارد و وقتیکه از استشاره کرد که
مناسب چیست که خود برای تسخیر و مقاتله شهریار ایران و روم یا شکر بفرستم حضرت امیر فرمود این دین خدا
و خدا وعده فتح و ظفر این دین ارشاد فرموده چنانچه سابقا مفصل دانستی پس غیر از اهل نفاق کسی از
مومنین نتواند گفت که بیعت امیر برین معنی که برین خلفا حرج بکنیم و در اطاعت بکوشیم که از قوانین مذهب
و ملت است از قبیل نمود معاذ الله من ذلک پس مزید ثواب هم برای جناب مرتضوی این دشمنان
دوست نما تاراج بردند و هیچ عاقل تجویز کند که عمر خود درین طوفان بسر کنند و هجرت را که از سنن مرسلین
بود و مثوبات را به همین تفاسیر ائمه که بابانی ندارد از دست دادند ابن ابی الحدید اتخاذ مولای بیر دستان
بدان نسبت نزد ما تجویز و تحکیم او بجوی نمی ارزد و نکیف که برای دنیا فرمانش علقی پیش نظر گذاشت و بعد از چندی
پرده از سکالندش برافتاد دوم آنکه شارح مذکور چنانچه دانسته خدای عزوجل را وصیت کرد در آغاز
کتاب خود که مختار گرداند مفضول را برای امامت بلا فصل برای عباد و در آن عین مصلحت بود پس
جناب امیر ع اگر راضی بمصلحت نباشد باید که خلاف از عین مصلحت دانند و ذلک بعید عند ارباب العقول
قوله وقتا امیر خلیفه ثانی الخ **اقول** ملاک امر این قصه که صاحب فتوحات در کتاب مذکور آورده
غیر از این نیست که خواستند که جناب مرتضوی را بمهمات خلافت مشغول سازند تا علی الخصوص واندوه از ایشان
و بمشیت امور بجوبترین وجوه و انتظام مهمات دینی حسب عالیطلوب رسد کار ... فی الطبع است
بی تعاون و تشارک کارش بر نمی آید بالخصوص مهمات دینی و دنیوی خصوصا در آن زمان که عمر
منتظم در پیش است و جهاد با هزاران از بد معاشان واقع شده ور نه شبانه واقری از دین ...
دین باقی نمی ماند پس بعد از تکمیل و تکفیل آنجناب بو عبیده امین است ورود مستقامت از تحریر دست
غیر بود که عنقریب می آیم و چنان نیستم که وعده را بوفا برسانم پس بیعت نمود و در مشاورات امور مذکور
داخل شد و پیدا است که اتفاق لاحق اختلاف سابق بر بسیار و چنانچه قبل از آن انچه گفتیم مطابق همین
کتاب است وَاللهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ یعنی این بزرگان را صاف باطن می انگاریم حقیقتا
بعد از عهد و میثاق در قصه بر کدورت نفاق حمل میکنند اسی المرتقیس علی نفسیح شرح حق را
وان منزه بر دغل پس بنیاد ما از صدق و صفا و اساس قصه بر سمعه و با نعوذ بالله سهما ذکر عبارت
کتاب مسطور که از صاحب فتوحات است و طولانیت دارد لغات و محاورات عرب مملو و مشحون
که شاید جناب مجتهد الزمان در فهم و ادراک معانی آن رد رسی چند از عباتش در کام است حرم مانند
پس نظر به تخفیف کردن محنت از ایشان که غالبا از غایت آن تعلل می آرم ذکر کردم ما قبل را از عبارت

مجتهد الزمانی که درخصوص نوشته ونقش ونگار بلاغت دربان البته غور وفکر در کل بست که میگوید که نعم
دلالت صریح بر آنست که جناب امیر منکر از بیعت بودند پس صادق آمد بر او مثل سائر عرب که حفظت شیئا
وغابت عنک اشیاء زیرا که مجتهد الزمان فی آغاز سخن را دیدند وبمقتضای سفاهت وناعاقبت اندیشی
از انجام سخن غفلت تامه ورزیدند وکار عاقل نیست که انتهای امر را پیش نظر نیندازد ودر جمیع امور که
دینوی هم انتظام شود مثل دو کس اگر در امرے گفتگو کنند وبلا واسطه یا بتوسط دیگر با صلاح آرند وبا
هم اگر پیوندند در حق شان چنین میتوان گفت انهم بایع کردو آفرین مبارک بند ما لیست؛ پس از
جناب مجتهد الزمان نیز چنین ظرافت سند دریافت داورا هنوز خبری نیست گویند چندی از احباب بر
اسپهای تیز رفتار سوار بودند بسوئے قصبه کرسی گذشتند وگفتیم که متواتر شنیده ایم که هوای آن اثر
شدید در حماقت وسفاهت دارد مبادا آثار اهم تاثیرے کند پس دستار ها را از سر ها برداشتند وکالبرق اللامع
عبور کردند کسی گفت اینچه حال ست که برهنه سر وبدین عجلت گذشتند مبادا درین دویدن دستارها را از
سر جدا شود گوینده خندید وگفت اثر حماقت اینچنین ظاهر شد وهنوز نفهمید که هشته اسپ را دوانیدند
وسر برهنه بودند واز همین نوع ست قول دیگرش که میگوید ترک محاربه ومقاتله آنحضرت یوم الدار وترک
نمودن نماز جنازه وا ے اخره سبحان الله جواب همه هذیانات رفضه بالتشریح والبسط در کتب کلامیه خصوصا
تحفه اثنا عشریه مذکور ومشهور ست مجتهد اگر مرد میدان بودے البته برای تکمیل مقام وتاسیس
مرام بذکر آن پرداختے ودر نقض آن خود را اسکندر وقت ساختے ولیکن شاید بحیاتش گذشته باشد
که چون جواب عبارات کتاب موصوف مفتی مهر محمد مقلد امام اعظم ابو حنیفه نوشته ودر عمر رسانیدند
این خدمت دین فروش ودنیا خر گردیده واستعدادے چنان نداشته که هم بردی صاحب تحفه
قلم بگیرد ودر میدان مناظره اسپ شباب وقرار پذیرد پس که والوند برسن خواهد افتاد واز این
دار وگیر ومصیبت رهائے مشکل ست پس مناسب همین مینماید که بدون چون وچرا از این جای بگذرد
وبنده میگویم که قطع نظر از انچه گفتم در کتاب نهج البلاغت ودیگر کتب معتمده ناچاری جناب مرتضوی
در مقاتله اهل بلوے قاتلین ذی النورین بجدی مذکور ست که انها محیط وایشان محاط باشند
وانها مالک وانها مملوک کردند یعنی اختیاری ندارند پس حد چنین بے اختیاری این قیاسات
را منتظم گردانیدن که از قوت مقاتله ومحاربه ونماز جنازه معلوم شد که عثمان را غاصب میدانستند
از عجائب ست بالجمله چون حال بے اختیاری بدین حد رسیده بود چنین تقریرها کردن بتفضیح خویش
عند العقلا پرداختن ست پس هر کس تواند دانست که چون از جناب اینها بسبب معدود ے این
امور متروک ماند البته فعل آنجناب سود این قیل وقال نتواند بود وبحجت شدت بلوی وناچاری
این بزرگان خصوصا جناب امیر المومنین وازانگاه بحد مسطور یعنی مملوکے از نهج البلاغت قبل

بزرین مجلاو مشتعلا برگذشت حاجت باعاده ندارد و با نیمه بی اختیار سیاه و آنچه در آن وقت از اصحاب
کرام صدور یافت درباره سامان اخروی ذی النورین بر کرامت و خرق عادت حمل توان کرد
چنانچه دفن جناب امام حسین ع در میدان کربلا ارباب تواریخ نوشته اند و صاحب تحفه هم نقل فرموده
که فتنه عظمی بعد از قتل او در داد که اهل بلوی هر کس را بی قابو کردند و سکنه مدینه منوره باختیار
خود نماندند لیکن چون بد معاشان بخواب فتند زبیر بن عوام و حکیم بن حزام و مسور بن مخرمه و جبیر بن
مطعم و ابو جهم بن حذیفه بدر رسے و نیاز بن مکرم و مانند ایشان بجامهاے خون آلود بدستور
شهیدان بعد از نماز جنازه دفن کردند و امام جنازه جبیر مذکور بود و برخی از تابعین نیز شریک شدند چون
بصری و مالک جد امام مالک و از روایت حافظ دمشقی و مرفوعا از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
معلوم شد که روزیکه عثمان خواهد مرد نماز خواهند گزارد برو ملائکه آسمان راوے عرض کرد که یا رسول الله
عثمان خاصة یا مردم عموما فرمود عثمان خاصة و بر اصول شیعه کما سبق فی تحفة البساط چون بیچکسے
از ملائک بدون اجازت جناب امیر نتواند بر خود جنبید نماز فرشتگان بجاے نماز جناب امیر خواهد بود
کما لا یخفے و از انجا که مجتهد الزمان را قوت قدسیه حاصل است اطراف و جوانب را این بیچاره التفات
نمیفرماید و کلامش بر اصول انطباق نمی یابد پس حقیقة نزد عقلای از درجه اعتبار ساقط میگردد
و در عنامی جناب امیر اگر در آغاز امر بروزی چند بطور بر سد برای الحق چه مضرت میدارد و از براے
اهل باطل مقلدین معلم بن معلم شیطان حارسته که حال تقریرات حملة اتش در مقاله اخیر نیز بخوبتر من وجوه
دانستی چه سفید و آنچه جناب مجتهد الزمانے درباره سعد بن عباده دماغ خود را سوخته و آتش کذب
و افترا بر افروخته و در حقیقت چنانست که حق تعالی بکتاب مجتهد خویش در تمثیل پیشوایانش
بیان فرموده مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ و بیانش بر سبیل اجمال آنکه رفضه بر اصول موضوعه و علوم معروفه
جنیان را در بسیاری از امور دخل داده اند چنانچه بر ناظرین کتب ایشان مخفی نیست از انجمله باب
نسل حضرت آدم علیه السلام ست که محققین شان میگویند در ازدواج ابنای آدم بعضی از جنیان
داخل شده اند از انجاکه قصه طویل ست مختصر نقل انتشان میدهیم که ابن بابویه صدوق مایه تصنیفات
خویش این میدان اعلی کرده و در علل الشرائع اشکالات اصول خود را بر طور مذکور اصل ساخته
و از انجمله روزیکه فاروق پیام کدخدائی از بهر جناب ام کلثوم فرستاد جنیه باعرا امام الانس و الجن کلثم
بصورت خواهر مطهر حضرت امام حسین متمثل گشته حالانکه اصول شان بر آن قرار گرفته که هیچ
منافقے بر آن قدرت ندارد که بصورت شیعه در خواب در آید تا به بیداری و ترتیب آثار چه رسد و لیکن به جمال
خود را انجمن به پیکر عروس در لباسهاے فاخره و زیورهای خوشنما آراسته بصیغه نکاح به صدیق

معلوم درآمد و مدتها بر آن گذشت و آبستن شد و زید بن عمر و رقیه خواهرش را زائید چنانچه حال ولادت
از کتب فریقین یافته میشود مگر فرق همین ست که اهل حق مناقب صاف نوشته‌اند و رفضه وادمه‌بار
و ابهام دادند و بکار خود پرداختند و بدنام حضرات ائمه معصومین و منع ساختند که چون زبان شیعه
شنیدند که سنیان در مناقب فاروق این وصلت و قرابت او عنه کلام گردانیده اند که در رسته
و تماشی کردند و گفتند که علی مرتضی چنین ذلیل شده بود که دختر نیک اختر خود را بعمر داده و بدین عار و ننگ با
زندگانی کند بلکه چیزی متحمل شد الی آخر القصه و این حضرات علاج آن بذلت و خواری فرمودند هیچ
صورت نبست زیرا که این حقیقت را از سکنه مدینه و زمره اناسیه که واقف نبود خیر معصومین از حضرات ائمه
که جنود و جنید ملائکه شب و روز به ناموس ایشان آمد و رفت داشتند و توده‌های پر و بال ایشان که از ابدان
ایشان جدا شده بر زمین می‌افتاد جمع میشد چنانچه در کتب اصول مرویست پس تدارک آن ذلت
و عار و ننگ چگونه شد غرض که داد این مناقب‌ها که در سینین پاک مادرها داده‌ایم و شاد و لولاک نسبت کردند
تحیر منتقم حقیقی از کجاست تو ان خواست بالجمله چون حضرات حلال مشکلات و عقدات به تیر تدبیر بلکه گمان تیر
فاروق را مرعوب و مسخر ساختند نیز از راهی تا ساله چند بتوسط آتش مجوس نژاد بی‌الوکو مظفر
و فیروز گشتند بخانه فاروق داخل شدند و آن جنیه را بخانه خویش بردند تا بسوگواری در عدت
نشانند چنانچه در تهذیب امام اعظم رافضه مرویست و منقولست و همچنین واقعات دیگر متعلق بجنیان
و جهاد جناب میر با ایشان در عالم تنهائی که شرح و بسط آنرا پایانی نیست اگر در واقعه سعد بن عباده غور
کرده شود واضح خواهد شد که بتوسط جن بجنس کار سعد را اتمام کردن و گمان رانده نمودن نیز کار جناب
پیتدبیرست و بس کار دیگری ست که ملائکه و جن را چنان زیر فرمان خود مسخر ساخته بودند چنانچه عالم ملائکه را
حقی که بی اذن مبارکش نمی تواند پر خود جنبیدن و گرد کاری گردیدن چنانچه رفضه این فقره را
در مناقب مرتضویه بپایان رسانیده‌اند و حقیقة این امر تقریبی ست و درجه تحقیق نیست بغایت اختصار
و ایجاز که مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر ما بهمچنان در اول وصف تو مانده ایم؛ و تقریر این امر
عجیب بی‌نظیر نظر باصول قوم بی‌پیر آنکه چون جناب میر مدعی خلافت از زمین دار مدینه منوره
شنیده و دانست که او چنانچه انکار از امامت صدیق مینماید از خلافت بلافصل من نیز منکر ست و
واقعه غدیر را بهم دیده و دانسته پامال میسازد و مدعی این عهده برای نفس خویش ست پس
آنجناب را سیادت بجوشید و بکسی از جنیان اشاره فرمود تا کارش به تیری تمام کرد که در اصول امامیه
بجای ست که کفرش منصوص ست که برای تعمیم آن چنین مضمون را بحد تواتر رسانیده‌اند که هر که غیر از دوازده
امام دعوی امامت نماید کافرست اگرچه فاطمی و علوی و محمدی باشد چنانچه از کافی مستفاد
و تصنیفات صدوقین و شیخین مثل رابعة النهار روشن ست المختصر این تیر و تدبیر از عمل شیاطین

دانستن کار مقلدین شیطان الطاق باید دانست و از مویدات این معنی آنکه سید مرتضی صاف صاف
گفته که او رجوع از دعوی خود کرده افسوس که مجتهد نه مغنی را دیده و نه استیعاب این مجلدات نموده
طرفه تر آنکه حدیث الائمة من قریش را که انصار مجالی نیافتند در سقیفه که ازین حدیث انکار کنند حالانکه
در آنوقت کلام صدیق متوجه بانصار بود و کسی از ان انصار نگفت که برین حدیث اعتماد نتوان کرد
پس حدیث لائق جرح و قدح نبود معهذا که شیخ صدوق در علل الشرائع نیز موجود است و دورتر چرا باید رفت
که خود از تصریح مجتهد در نقل حدیث اثنا عشر به امیر ضمیمه روایات کلهم من قریش پس چون ائمه محصور
شدند در دوازده پس البته در صحت آن که ائمه از قریش اند کلامی نماید کما لا یخفی و این بحث در سابق
گذشت معلوم نیست که دیده و دانسته این تشنایع از و بعد ورحی آید یا آنکه در وقت تصنیف سم
ریش در دست دیگری دارد اعاده این مباحث را موجب اطناب دانستم و گرد تطویل نگردیدم پس مثل
اهل هند درست آمد که کهاوت کلکلون سی پرهیزین و در مقام بخیال آمد که مثلی ابرابرین را نقضے
تواند گفت که چنانچه صدیق به بیان این حدیث دعوی انصار بجال ردی و آسانی از اوج بیان
انداخته و تعصبات سبق از میدان مناظره در ربوده بحیثیتکه کسی را مجال انکار نمانده جناب اقصی
نیز داد بلاغت داده که چون حضرت پیغمبر ﷺ در قبل از وفات فرموده که والی امت را
باید بر انصار من رحمت و شفقت بتقدیم رسانیدن و محسنین احسان کردن و از مسیئین تجاوز نمودن
و در گذشتن اگر خلافت در انصار بودی این نوع وصیت در حق ایشان نفرمودی و لیکن
فرق اینست که این تقریر بعد از ملاحظه وصیتهای شریف در باره حسن سلوک و احسان بسوی
اهلبیت طاهرین منقلب است بخلاف تقریر صدیق که لا یحرکه العواصف و لا یزیله القواصف و عجب
که مجلس اکبر ایشان مجتهد الزمانی را این هم یاد نماند که بعد از صدور چنین کفر شدید از سعد بن عباده او
لائق رحم و عطوفت ماند تا طرفداری او بدین الفاظ نمودن منافی اصول رفضه خبر اثر نما
بلکه سید هند با همین معنی که چون جد علمای مجتهد نیز مدعی امامت خویش گردیده بود پس آن ... که حق برادر زاده
خود را انداد و مکان اقامت را نیز غصب کرد و مستعد بجنگ و پرخاش شد جناب مجتهد از جهت
مذکور در صدد طرفداری او افتاده بعوض کذاب عرض حمر و قمار باز و طنبور نواز او را ملقب
بنواب یاد کردند پس این بزرگ را نیز به همان طور محل شفقت و عطوفت گردانید و یاد نماند که لازم آمد در
هر دو مقام ناصبیت و ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و موید این معنی است آنچه مفسرین و متکلمین شیعه
مثل این مجلس یعنی شیخ حلی او را با موری یاد کرده که از ان واضح میگردد که او برادر عبد الله بن ابی
سلول است یعنی رئیس المنافقین برای نفس قرار کرده که حقتعالی برای نقصان نفاقه حسن کتاب
نمود آورده که برای حیض بر پا کرده بهر حال طرفداری سعد بن عباده او را در دائره تشیع بدر آورده

و شرکت بسوره داخل نموده و هم لاشیء درون بعضا زین اگر جناب مجتهد عقل رسا و فکر رسا میداشتند البته
این اوصاف را برای جناب امیر در مقابل ابن عباده مینمودند که کسی از آن اهلسنت کلامی میکرد لیکن
بقول حافظ در خرابات پیر میکده هشیار کجاست اگر مراد از امامت جناب امیر خلافت بلا فصل است
این از مجربات این سیاست اهلسنت آنرا باور کردند و مهاجرین و انصار کی راضی شدند و هیچ آیتی برای
دلالت ندارد و آیتی که در آن شریک خلفا باشند نزد ما رفته میگویند برای امام جهد لیست و اوصاف منطبق
بر جناب امیر میشود برای اصول منافقین کما لایخفی و در نمیمی شکی نیست که اگر جناب امیر شریک مهمات نبود
و همچنین دیگر بزرگان چون آدمی محتاج بتعاون و تشارک است البته سخت مشکل می افتاد و لیس الحد یکفی که
خود میگویند که ضرور بود البته ابوبکر صدیق ابو عبیده را بر روایات معلوم فرستاد و چنین تقریر باد میان
آمد که قبول کردن بیعت و شریک و دخیل بودن آنجناب در آن ضرور افتاد تا بمدارج عالیه و مثوبات متباهیه
فائز شدند در هر جهاد شریک گشتند و از اینجا که صاحب صواعق نیز تصریح کرده و ثابت نموده رجوع سعد
البته نحوست فراق و تفرق و محرومی از ثواب رفت و گذشت و بتوفیق ایزدی شریک این مثوبات شدند
و از فرستادن این امت نیز آشکار شد که جناب امیر از معیار و استحقاق صدیق و انحصار آن در ذات خود ثابت
کلامی نمود و بعد ازین مجتهد بیند نشنید که کلام مجیب مصیب بی غبار است مگر از التفات سینه تفش را هم بدید
که مثل این تقریر سخن تکیه او است همچنین سائل مزین که مجتهد در اصلاح آن شریک و دونه است که این دلیل از رسائل
منقول است خلفا عن سلف که در خلال امر قبیل و قالی نکردند مگر ادعای مقتضی نقل بود و اذ لیس فلیس
طرفه تر آنکه در این اوراق لفظ عدم رضا هر جا دیده میشود چنان میدانم که این مقوله نیز مثل مقولات
از طوطی و تشارک حکایت مینماید و حقیقتش پی نمی برند یعنی حال آدمی مختلف است وقت تردد جا لیے
دیگر است و وقت اذعان و اطمینان حالتی دیگر شعر اگر درویش بر حالی بماندی
سر دست از دو عالم برفشاندی ؛ فکیف در زمان طوق است مصائب و ضیق فرصت
و بعد از غور و تامل هنگام فرصت چنانکه صدیق ملتجی داود جناب امیر با وجود سیادت خود در نقل افزود و بلا ان
خود شریک مهمات شد و عین مصلحت دانست و اگر حالت دائمی معتبر باشد و حالت اولی بر قرار ماند که نسبت به
آنی نباشد البته قانون رجوع از چیزی در عالم نماند و اداره و رسم توفیق از جهان برخیزد پس ارکان اربعه امامیه
که سابقه در بت پرستی مشغول بودند و بشرب خمر زنده و مستی میکردند و فقهای تمین ایشان ارتکاب زنا میکردند
الله هرسه مرتبه مبتلا گردیدند و اعتراف علمای ایشان در کتب تنقید مثل شیخ و نمره استاد میر و بقا مسئول
چگونه مومن باشند پس معلوم شد که جناب مجتهد در مقوله مذکوره مانند طوطی از حقیقت حال بیخبر میباشند
و مبهم نشوند که ائمه چگونه متغیر شوند که از برای ایشان کمال نقصان است زیرا که اصول کافی امام محمد بن
یعقوب الکلینی باب کراهیة التوقیت دلالت بر آن دارد که بدا در اعتقاد ائمه هم جاری و ساری بود

برگ خاید بدان رجوع فرماید پس امیر المومنین ؑ اگر شکایت برادرانه تقریر کردانرا حالت دائمی نتوانگفت چنین حالات از اطفال در مجانین معهود نباید انچه از مجتهدین دیده میشود و ایضاً برین تقدیر قباحتهای دیگر ست که صاحب فهم و ادراک بجز بیات آن پی میبرد و ایضاً در تقریر مجتهد با وجود بداهت ستدبات اول مجیب معیب لفظ عدم ظهور بنظر می آید و قبل ازین انکار دلیل اسالبود بحمد اللہ که در سابق استعمال آن چنانچه باید بوقوع آمد و تکذیب او بر همگنان بظهور رسید پس از چنین هفوات غیر از رسوائی ادراچه فائده بات بلکه بعد از وضوح متانت کلام مجیب ود بهر جا از لفظ مذکور هر کس می خندد ؏ من انچه شرط بلاغست با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ؛ و ذکر عبد اللہ بن سبا که بزبان قلم مجیب آمد منبور زجهت بعض پیرامون خاطرش صورت نمی بندد که بر تصریح امام المتقدمین مجتهدین در کتاب مختار اصل الاصول رفض را او احداث کرده یعنی خلافت بلافصل و تبرای اصل بلکه خلاف عقل و نقل و براهین و امر اساس مذهب شیعه ست کما لا یخفی پس ذکرش برای آنست که تا بدانند که جناب میران سطرود را با تلامذه اش کیست آمدند خاکستر گردانید و غیتیکه تهدید بنبری فرموده بود که هشتاد تازیانه بر مفضل خود خواهم زد او از وهمی دیگر میگریخت پس عیانست که او سالبسبب احداث رفض و دعوی نبوت از برای ذات مع او هست از برای امیر المومنین بسوخت و چراغ هدایت فرا راه ایمان برفروخت پس چون این واقعه مجتهد از کتب خود یاد می آید دلش بران سطرود میسوزد و هر چند میخواهد ضبط کند ولیکن عنان تمالک از دستش میرود امر واقعی اینست که جناب امیر ؑ اگر مجتهد را میبافت او را نیز مثل ابن سبا از جهت تکفیر اصحاب و اضلال و غلو میسوخت ولیکن با اینهمه و قتل لشکر بغات و احراق اهل محدثات انجناب بزعم مجتهد در خلافت خود تقیه را کار می بست و فائده عجیب ازین بیانات بر ظاهر ست که مجتهد خباثت طینت از دیدنش که سبا و بیزاری که نسبت ابن سبا ظاهر میشود از مجتهدین امامیه بران وثوقی نماند که غوغا و تفقد مرتکب آن میشوند و این نسبت اولی ست ببداهت اولی از نسبت آن جناب مرتضوی چنانچه از کلام مجتهد عنقریب عیان میشود و هم از اکابر مذهبش که تقیه را انجناب امیر ؑ در علین خلافتش نیز دریغ ندارند پس بر جهد مجتهد اوبرالعنت کند مگر حال در دوستی اعالم السر والعلن میداند که فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه و مخفی نماند که تبعاً مجتهد الزمانی درین صفحه از التشیید المبانی حاشیه نوشته اند عبارتش اینست

قوله غلطتے کرد الخ **اقول** در صواعق محرقه مذکور ست دخل علیه بعض الصحابة فقال له قائل منهم ما انت قائل لربک اذا سالک عن تولیة عمر علینا و قد تری غلظته الخ مخفی نماند که در بعض روایت اهلسنت این تصریح واقع ست باینکه حلیه این کلام از خلیفه اول گفته لیکن فاضل عسقلانی درینمقام اجمال و ابهام درینمقام مناسب دیده جهل ازین نابر مذهب شان صحابه همه عدول اند البته در غلظت خلیفه ثانی نتتباهی نیست و هویدا یعنی آن روایتیکه همین سعاضی در همین کتاب روایت کرده که خلیفه ثانی در اول خطبه

که خوانده و فرموده بود اللهم انی اشهد فلیس وانی بخیل فسخ الخ پس اگر بتقضای رعایت اصحاب که انجوم ازهم
اجتهد تم رتبه بر کسی اقتدا نماید مطلوب که از عشره مبشره بود یا صحابی دیگر که قائل قول مذکور شده بوده و لفظ غلیظ
علیظ برزبان آرد این تحریر نمایند بنا بر قدر اهتمام مستحق ثواب توانند شد و مورد عتاب کما لایخفی علی اصحاب الانصاف
منه لایحضا الا عنه سبحان الله مجتهد را محترم نمی آید که عمرش در تالیف مباحث کلامیه بگذرد و قبل از رقیمه کتاب تعالی
کتاب آئینه حق نما از تالیف ملا محمد تقی و میرزا شغل غافل بعض از وی ابرام هم برانگیختند و کتاب در وقت بست
تمام فرزند عبارت تشیع سر نوشتم با اینهمه ملکه زبانی را بدان مشتق و عبارت مناسب حتی که تمام بر مشق محیط آنان بر قند گاه گشتند
تا امروز سلیقه نوشتن عبارت فارسی حاصل نشده و صاحب تحفه در تحقیق طعن طعنها زوند چنانچه بطور نمونه
همراه جوابش در مقالات سابقه دانستی و در این رساله که جزوی چند بیش نیست اغلاط بنا بر هم مشتمل ملکه
اگر بیانش کنم البته الفاظ مکتب از تشنیع نیش قاده خواهد کرد چون این مختار لفظی است بوجه سابق
اشاره بدان کرده باصل مدعا می پردازم و بطور لطیفه میگویم که فرستادن امین امت یعنی ابو عبیده ابن
الجراح شاید مشعر باین نکته باشد که گفته اند ۵ درشتی و نرمی بهم در به است چو رگ زن که جراح و مرهم نه است
معهذا گوشه گزین حضرت امیر احتمالات داشت تا معلوم شود که از جهت عدم استحقاق است یا بوجه دیگر که آمد
که بفرستادن ابو عبیده عیانست که هرگز از این جهت نبود مگر کثرت مصیبت پس تدارک آن چنانچه باید بعمل آورد
تا در مهمات داخل نشد بدانست که غم دین خوردن بهتر است و بسبب کثرت ثواب انهماک مصیبت فراق
جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون پای انصاف در میان باشد او کیست که غلطی از وی بعمل در شایله
باید و تیز و انصاف را با استعاره گرفتن و داد عدل و انصاف دادن که در غیر که جناب سیده
خطاهای درشت باعتراف ملا باقر مجلسی علیه ما علیه با جناب سیدا اسامه و فرمود مانند چنین هم پرده نشین
شده و مثل خائنان در خانه گریخته با همه عصمت که از آیت تطهیر بهره سیده و اخلاق عظیم که بضعه شریف حاصل
شده بود غلطی بود دیانت حالانکه از سهو و نسیان هم منزه بودند دیگر چه توانم گفت مگر آنکه جناب امیر در چنین مهمات معدود
غیض و غلظت میشد چنانچه سنقد و عمل خواستند که پیمان حضرت را تلخ کام کنند تازیانه زنند باد صحبت فرای
کما فی الاخلاق الناصری و آنکه در این عبارت ما شما که چنین الفاظ در میان نمی باشد هر که خواهد بکتاب علی کوجه
نماید و نیابد که با کلام جناب سیده معاذ الله نقیض نوبت رسید چه رسد تقسیم ایمانات نیز در بین ملاحظه کرده باشد سبقی
و حاجتی نماند که بار بار گویم و لیکن چه توان کرد طلبیار آمی استنباط می بینیم پس باز میگویم که البته مردم بیست
فاروقی که برق و فتق مدینه منوره بحکم شریف در دست او بود ترسناک بودند و لیکن جهاد نفس را به بین
که چه مقدار تواضع و فروتنی اختیار فرمود که حکمای اسلام در حق او گفته اند و در شبا هوار صدق و صفا در یاد صاحب
سفته اند ۵ چه منصف بزرگان دین بوده اند که با زیر دستان چنین بوده اند تواضع کند هوشمند گزین
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین و تمامی اصحاب سیرت فاروقی را می ستودند بحمد الله که از اصول معتبر شمان

دین و انصاف شامل معمول کلینی نیز این مجاهدات نفسانی و اتباع اخلاق رسول یزدانی چنان ظاهر است
که هرگاه جناب سیده فاطمه زهرا علیها التحیة و الثنا با خدمتها بی نوبت رسانیدند فاروق سر فرود انداخت
و حرفی جز آمنا و صدقنا بر زبان نیاورد و قصه علی هذا چون آنجناب همراه زنان بنی هاشم تشریف داد و بر منبر
خطبه بلیغه چنان انشا فرمود که هیچ از بحیرتی بزعم رفضه دقیقه فرو نگذاشت مجلس بطول کشید پس عقل باید بکند
مهاجرین و انصار بکثرت تمام در مسجد رسول صلی الله علیه و آله الصلوة والسلام باشند و فاروق و غیر که
حاضر نباشند و این از این قبیل باشد که گویند در واقعه قرطاس تحمل که جناب امیر حاضر نباشد چون دیده اند که بر این تقدیر
بر بعض وجود طعن مذکور رحانا خواهد شد بالجمله عمر حاضر بوده و هیچ دقیقه پا نکشید حالانکه از الطرف دقیقه از سر برای
و تدمیم باقی نماند اینکه تفسیری من حیث الزام گفتم علی ما اشترت علیه ورنه در وضع و افتراء خطبه مذکوره و انکار
بر اصول فریقین هیچ ریبی تشکی نیست کما فی المنتهی و اگر این خبر ثبات را بر شمارم عمر به پایان رسد و دفتر تمام نشود
و عجب عجاب آنکه جناب مجتهد جواب صدیق را نقل نکردند و سخن مجمل گذاشتند و به عبارت فاضل علامه
عسقلانی تاخته زدند و سری بجنبانند و گفتند که مرتکب اجمال شد و این ابر کرامت مجتهد حمل میکنم که تردد دست
جد البنت ع ما را باین گمان نبوده و مقصود ان بود که ما حصل آن نیز نقل کند گویا بمقتضای فراست
مومن اشراعی بود که از جناب صدیق و مقاصد دریافت یعنی انچه بکام از و اخلاق حمیده و انتظام مهمات
خلافت بوقوع آمد از دیگری نتواند شد و حقتعالی عدل و داد را دوست میدارد و ظلم و جور را نیست در بارگاه
محامد شعار من آثار الفاروق نا آنکه از مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
از زید داشتند که ائمه متاخرین بر آثار اقدام شیخین بروند و این امور از متواتر است و پاره از ان نیز در مقالات
سابقه بسمت وضوح رسید و آنهم دلیل بر کمال ایمان امت مذکور است که هرکه از آغاز تا انجام زیاده تر
پیرو حضرت یا فتند سیرت او را درخواستند ورنه در باره ذی النورین اینها الوصف بود هرگاه از حال فاروق
و النسبه بنا بر در همین بحثی کردن لطافت دیری صدیق ع فطانت و خشونت فاروقی هر دو بجای خود بود که از
تشبیهات این بزرگان مذکور در احادیث بثبوت رسیده جائیکه مشاکلت شیخین بحضرت ابراهیم و نوح
علیهما السلام در معرض بیان آمده و مفسرین فریقین بذکر آن رطب اللسان گشته اند این امور را در افادات
طبرسی و کاشانی باید دید و قدر و مراتب این بزرگان در میزان فراست باید سنجید الغرض ستایش و توصیف هر یکی
بر پهلوی خود می نشیند و فرق بسیار بدیهی در میان نیست و شاید که کلام او چون صحابه الخ محمول او بر استهزا باشد
فاعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ورنه انجمله مربوط نیست مگر بحجت بالغه الهی که از ان صاف پیداست که
منافات با عدل ندارد و در ذکر خطبه فاروقی ظهور حجت الهی بعنوان دیگر است که آن تواضع و فروتنی باشد
دهم اجابت دعای او چنانچه سر عمیر بحضور اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمد حتی که در انجا هم مقالة
عن الکابر هم دیدیم انچه بر در باره ولی در سخاوت او اول دلیل تواند شد و در همین شکی نیست که هرکه اقتدا الصحابه نماید

بمراد رسیده است چه در قرآن مجید برای تابعین ایشان رضوان الهی و جنت عدن و فردوس جلوه گر
گرفتی چنانچه از کتابهای تفسیر مجمع البیان و غیره سابق هم مذکور شد لیکن بدگو و عیب جو بالیقین و تابعین شان خارج از این
لیس رافضی و خارجی هر دو از این جهت که هر دو زمره در تیر قطعا و یقینا اسعد لک قیاس تثلیث اساس عدیله رفعت
نا شناس بدان باشند که کسی بملاحظه احادیث مناقب اهلبیت طاهرین که بالیقین دلالت بر آن دارد که هر که بغض
ایشان کند بدون شبهه دریا البته او بسبب حقی بعداوت این آنکس جناب لا سیما با آن و مناف بیتابهم
که جناب سیده فاطمه زهرا آنجناب را بهتان ستوده و بوبکر را پامال کردن فانخطی را با فاره الی غیر ذلک مالا تعد ولا تحصی
پس باید که از برای وسیله حصول درجات عالیه کردن این پیر نابالغ برافضه و دشمنان نبی بر مسند امام بنشانند
و لایق همین هم بود که بر کیفیتی مسلط گردانید که اطفال در آن میخوانند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
قوله و هرگاه عدم رضای مصرع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد، سبحان الله جناب امیر المؤمنین را
مدت تقریر بفعل خویش بر تمکین تکریمین بر زبان مبارک آیند مفتریان اگر کشش بگویند حکم تو به مهلت
بر ملا بگویند بسبب امتناع آن بسیاری از تلامذه داشتی را بسوزند و خاکستر گردانند و با اینهمه مجتهد تبادر
خود را ترک نگیر در سفاهت ترقی نمود که باز عدم رضای امامین با وجود طفولیت ایشان که میکند انکار
زیاده جناب میر چنانچه شیخ المشایخ یعنی صدوق الکواذب در علل الشرایع بطمطراق می آرد که ایشان
مقتضای طفولیت خویش گفتند که این منبر پدر است که در وقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم صفوف را دیده
بر دوش مبارکش سوار شدند حاشا که این حرکات بتعلیم من باشد دشمن تصدیق کردند و اصحاب آن مناد ثنا
گفتند و تصدیق کلام مرتضوی نمودند پس مطلع صاف شد و مجتهد هنوز بکدر است که نام حضرت فاطمه ذکر میکند
حالانکه حضرت زهرا در واقعه فدک امنیت و البته ارشاد نمودند و بار در جناب گفتگو نصیر نمودند و مولانا این و بسیر
طبرسی صاحب بتصریح کرد که ابوبکر حقوق هر کسی رسانید و جناب سیده راضی شد و ابن میثم بحرانی متبحر در شرح کلام
امیر المؤمنین حیدر بعد از سیعا و امعنی در آغازش که حق اهم گفت و لکن نخواهم کرد چنین افاده نموده البته تحقیق
علمای فریقین ارتکاب خبط نمودند پس خبط علمای رافضه مبرهن شد که اقرار آدمی بر نفس خود حجت است لو نفوس
نفس احد و الی غیر ذلک ما صار مفصلا فما بقی شیء بین الکدورة قطعا چه جای ذکر حضرت سلمان ابوذر مقداد
تو هرگز حضرت عمار که چون امام صادق سابقه در حالات صحابه بیان فرمود نام عمار بر زبان مقدس جاری کرد ساری گفت
مگر فراموش کردی و جناب امام هدایت نمود فجعانه حامد حمید من این لغفار احد باره ملکه ربانی نصار و نصحه خوانا
هر حال مجتهد خود در وقعه شش واقعات را اغماض نباید کرد میکنند و نزد عقلا مبتلا بفضیحت رسوا افزون میگردد و نمیدانم
که این هر دو اگرچه انکار کنان باشند لیکن درین کتاب تحریر وه از تقیه انگیزی ایشان بسا فتاوی و احکام مشتهر حاد و حدیث
عبادت در کتب حلی رمیل الضعاف بوده که حضرت خویشیت در واقعه افک بتعبیر افکین وارد وادر حجت در کتب
پس در کنید علینا جمع است برای مجتهد ظاهر بود و عجب امیر درست بر هر دو و هر قدم محدثت مذهب شیعه را یاد کردن

تا این تحیر دارم که در دامش گرفتار شدند حقیقت خویش را فراموش نساختند ثم العجب که بنو مجتهد را بهیود و عیله بیت
اهل سنت را که بر محدث این محدثات نکوهش و نفرین میکنند لفظ خسران مآل اطلاق مینماید و حال محدث
مذهب خویش را که خاتم الخلفاء الراشدین او را با جمیع ما اعده اشرف خاکستر گردانید یاد نمیکند پس در حق او خسر الدنیا
والآخرة ذالک هو الخسران المبین باید خواند و مقام حیرت است که از برای امامیه که در تقیه شب و روز منهمک
و فوقی بجا میند تا اهل حق باشند که رفضه در نکوهش محدث اول طریق صدق و صفا برگزیده اند یحذرون علی آثارهم
یهرعون قاتلهم الله انی یؤفکون **قوله** چون فاضل مجیب بنامی استفتا الخ **اقول** الحمد لله که برین
شاهده و الا دید فاضل مجیب را یا ملحوظ و مرعی است جناب مجتهد الزمانی از راه کوری و کورانگی اغماض از آن فرموده
ورنه چگونه تجویز توان کرد که اصول کلینی را هم نه بینید و این امور را یاد نفرمایند که طفلان هم شب و روز در کتب ناسیه
مثل تراجم مجالس عبره دیده باشند باید دانست که حدیث مذکور در سؤالات سابقه با متعلقاتش بنام یکی نه
دامکین مقام ضرورت را باز نشان هم که کلینی در کتابی که بینه و بین الله حجت دانسته ثابت کرده ملاقات زید در حالیکه
مکاتیب بسیار از اهل کوفه همراه داشت امام باقر رسید که انهمه جوابات مکتوب است بابتدا نوشته
سود ابتدا کرده اند که حق ما را امید اند و حال حسرت و بلای ما می نشنوند امام فرمود مغرور مشو و عجلت مکن
ورنه مبتلا شوی پس غضب کرد زید و گفت آنکس امام نیست که در خانه نشیند و در پرده باشد و در رنگ ... ایل
در جهاد بلکه امام کسی است که مجاهد باشد و دافع شود از رعیت پس که گوید که زید دعوی امامت نکرده
معتقد امامت برادر بود و البته او مسخره آفاق و کاسه لیس شیطان الطاق است بسبب آنکه خروج او بعد
تزیین کلمات و استماع او از مواعظ و مبتلا گشتن او و در کیه و رفضه از اجا عیا لست پس مجتهد ...
مرزم راقم بیجا میباید و انهمه کتب را می بینید و باز مدعی میشود که فاضل مجیب آنچه نوشته بی دلیل است لعنة الله
علی الکاذبین و خاتمه مواعظ امام را نیز باید دید که دلالت بر کمال سفاهت این بیدین ملحدین یقین دارد

اعوذ بالله من امام خذل عن متة وکانت تابع فیه اعلم من المتبع اترید یا اخی عن ملة قوم کفروا بآیات الله
و عصوا رسوله واتبعوا اهوائهم بغیر هدی من الله وادعوا الخلافة بلا برهان من الله ولا عهد من رسوله واعیذک بالله
یا اخی ان یکون عند المطلوب بالکناسة ثم ارفضت عیناه و سالت دموعه ثم قال الله بیننا و بین من هتک

سترنا و جحدنا حقنا و افشی سرنا و نسبنا الی غیر جدنا و قال فینا ما لم نقله فی انفسنا ... بجا که ترجمه مفید ان
کر تمامی حدیث را بلی اختصار نویسیم و فائده بر هر لفظ بیان میکنیم تا عامه هم بدانند که هر چه رفضه امروز میگویند و مجتهد پیرو
گمراهی میکنند و زید را مدعی امامت و خلافت بر اصول خود میدانند و معتقد آنمعنی است که زید شهید تابع امام باقر و
صادق بوده است بر اصول آن قوم مخذول هم چنین ضلالت است که پاپانی مداره و به هر لفظ امام باقر نقیض
منقول است دار اینجاست که امام الائمه محدثین این افادات را در پای طویل الذیل آورده که تفرقه میکند میانه
امام حق و امام مبطل پس البته زید از ائمه بود اکثر بر اصول و جایل خود بیدر مجتهد در آئینه حق اعتراف کرده

انچه جا معلش اینست که اگر روایات کافی کلینی حق بناشد مذهب امامیه باطلست و قبل ازین بارها گفته ام که این بزرگ که مسلک امامیه را فاسد بتسن کرده قاتل ائمه شده عمداً نه خطاءً که کیف که دعوی امامت هم نموده امامت ائمه را منکر شد خصوصاً حضرت امام باقر العلوم الی غیر ذلک و اساس این بنا این آنست که منکر یکی از ائمه منکر جمیع است ثابت فی غیر موضع پس تعصب میکردم که زیر هر قول و هر لفظ در تمام تو بیسم و لیکن امیدوارم که ریمن جمعی از حاسدین جرح آینده گفت کلام فلانی که طول بسیار دارد والمناب بی شمار و از نیمه از آغاز تا انجام پس ترک ضرورت اقتصار نمیدانم زیرا که بطور استقبا از قول ائمه اهم جابجا طلبه علوم را فهمانیدم والسلام علی من اتبع الهدی **قوله** چنانچه سید علی ملقب بصدر الدین الخ **اقول** چون بحدیث کلینی که بنیه و بین الله حجت بالغه امامیه است صراحتاً انکار امامت امام محمد باقر رضی الله عنهما از حضرت زید برآمد و بر نهی امام اصرار ورزید دیگر بدین روایات التفات کردن شایان عقل و فراست نیست اگر دفتر ترجیح روایت حدیث کلینی از کتب محدثین بر کشایم با انش نظر نمی آید کلینی که پدر شتن پسر دهقانی روایتیه حق نما انچه گفته بود اما النثر یا دکر دم سعاد تمندی ایشان باید دید که کلام پدر خود را که بتعلیم او عالم شده و بر مسند اجتهاد نشسته کان لم یکن پنداشته زید بن علی امامت حضرت ابو جعفر را پیرا هیچ غایتی نشمرده و صراحتاً ازان منکر گشته اما امامت امام صادق را چگونه اقرار توانند کرد و این امر مدیر پایا با انچه محمد بن حنیفه و بیروی حضرت سید الساجدین باصول رفعه گفت انچه حاصلش بلکه ان میرسد که هیچ سرست نمی آید که ما و صفا حدا انت سن عوی امامت رهبر دی من کهی آمدی دبیر شدی فی غیر ذلک مما یستحق کنهایة مانی الباب انکه زید برادر زاده خود را فقیه مجتهد در مسائل حلال و حرام دانسته باشد و لا کلام فیه و مقام حیرتست که با آن در خلافت خود بجنگ صفین پرداز و هزاران کس از لشکر خالفین به تیغ بیدریغ بکشد و بقیه ایشان فسادی و احکام از دست نگذارد پس اگر حدیث زید شهید با وصف معرکه آرائی مقابله اهل بیت مدد آن معمول به تقیه باشد چه عجب که امام حیرت خواه او مجتهد خود فراموش کن جا اصل خود را بیشتر نظر ننهاده و بهر گی حیر واز دیس کجا حدیث کلینی ثقة الاسلام و امام ائمه المتقین علو شانه کجا نقل و روایت ابن بابویه مع جهل لمآخذ و التفرقه بین مدارج کمالات اهل الاخبار و الاحادیث طرفه تر آنکه در خاتمه عبارت این فقره هم برای ساخته مآثر دیه الزیدیه وارد و بنده نیست و کلینی که در کافی بطلطراق تمام آورده و ثابت کرده عین مذهب زیدیه ست توی از کذب و افترا ازان بدماغ عقلا میرسد فکیف که منافی آن در ضربت حیدریه یافته شود جائیکه تو در حقیر بر زبان تو عیل یعنی بقصر شاه گفته که جنیفه حال امام خود را نیک میداند و امامیه حال ائمه خویش را الی غیر ذلک پس زیدیه انچه در حال زید شهید ضبط کرده اند که قطعاً و یقیناً شمشیر خروج فرمود و معتقد امامت خویش بود و هر کس که در پرده نشیند و جهاد را ترک کند و بندگان خدا را بدست ظلمه سپارد ز نهار او هرگز امام نیست عین تحقیق است لا یشوبه شی من التشکیک اگر اندک غور و امعان درین عبارت که از منهج المقال نقل کردی بر اهل فراست منکشف است و برای رفعه منت مضرت وار و زیرا که شامل است بر اوصاف برگزیده و مدارج پسندیده آینده زید و رحمته فی الجنه و ظاهر است که چنین متقی و فقیه صاحب قوت و مدیر امر بالمعروف نا هی عن المنکر چگونه در دفع ظلم

در هر کسی نه توانند کرد نه آنکه در معرکه شهادت حالانکه قطعاً و یقیناً ثابت است که آن بزرگوار در مقام امر
تا سیم و تبیح پیشوایان امامیه را بلقب ملقب ساخته که با امر و زدائغ لعنت بر علیتیا فی خود دارند سینے داغ
رفض کی قوم مذکور پیش ائمه اثنا عشریه تفتیش میکردند چنانچه از مجمع البحرین هم سخت وضوح دارد فتطابق
المعنی بالنقل والحمد لله که در بیان مدائح زید شهید از علم من العلم الملکوت حارتی لفظی آمر بینهی امر بالمعروف و
عن المنکر در حقیقت دلالت بر وصف امامت دارد که حاد است از خواتیات امامت که بر اصول فرقه ائمه اثنا عشریه
ازین دولت محروم مانده اند حقیقه زیرا که پسر امیر المومنین بوده اند در کتاب ای بیان که خرق آسمان و زمین دارد لو
باین از امامت و هدایت پس هر چند رفضه ازان اجتنابات دارند لیکن حجت بالغه الٰهی از زبان فقیهان افتاد که آید
ذلک تقدیر العزیز العلیم معنی سلب مذکور از امام الائمه تا غائب الدار بر ظاهر است معدوم هم سوم همین بود
که ائمه در بیان احکام شرعیه بر اصول امامیه خلاف حکم شرعی العمل می آوردند چنانچه از کتاب امام العلم اول و التشیع ثانی امر
بالمعروف والنهی عن المنکر کجا راه داشته باشد بخلاف زید شهید مجاهد فی سبیل الله هرگاه حال اعتراف الف
و مخالف اظهار حق باشد پس التباس و اشتباه هم از اهل خرد بسیار بعید و تاویل علیل است تا در حقیقت برا
که اظهر من الشمس و ابین من الامس چگونه توان گذاشت و این امر خود از طعن الباح مجتهد بناح هم عیانست اما و
وصیت پس از هر کس که باشد پس بسبب عدم بیانش عین علامت فرومایگی است کما لا یخفی و بعد از اثبات نص وصیت
فی غسلها چگونه دلالت بر آن دارد که آن بزرگ معتقد امامت برادر خود بود چه جای برادرزاده **قوله**
و قاضی نور الله در مجالس المومنین الخ **اقول** قاضی رطب و یابس عوج بن عوق بیک قلم منوره بنیت شستشو
خود که بار ها دانسته هزاران کس را هم از قدما و هم از متاخرین سلفا عن خلف بسوی مذهب خود تشیع کشیده تا بعد ازین
بند و لبست معوت شمار در برد اهل درست کند و ندانست که امیر المومنین بار ها فرموده آنچه دلالت بر آن
دارد که قریباً اهل مکه مخفی نمی ماند اهل و بالش هم آنتشخص افتد و الحمد لله که خود علمای رفضه او را مفتری کذاب
پنداشتند چنانکه شیعه تراش لقب او گذاشتند هر که خواهد تا التفات برادران مین را از صور رسمی معنوی به بیند
بلکه هر عاقل شعور عقل اندکی پیدا باید حاجت نظر هم نیست پس در جواب التبرا باید گفت که ای بیخبر شعور از احادیث و کا
با اینهمه که دیدی نسبتی کی نیافتی که او را کی معرف امامت برادرزاده خویش نموده اند شد که صریح انکار امامت حضرت امام با قر
دال و باجد نش بر اختراعات و محدثات رفضه فرموده العجب که این تیره درون که زبان امامت امام صادق این نظر
دارد و ملید اند که در چنگ انقلابات و میان آن مدکه حاجب عادت ندارد در کافی ثقة الاسلام بر آن گواه است البته
جناب سید الساجدین بوده و ندوان انکار صریح است از امامت حضرت امام ابو جعفر رضی الله عنهما چگونه عقل
تجویز کند بقول پیر دهقانی او در صوارم وغیره که مذهب آنجناب در باب امامت مخالف طور پدر بزرگوار باشد و اگر کسی
خواهد که بمنزل مقصود پی برد با دنی غور تواند رسید که حضرت امام حزین تنبیه که حال عم مقتول امر نیست که بر جناب امام
گذشته چنانچه در مجالس وغیره ثابت گشته دعوی امامت واقعه شهادت داشته پس زید البته مدعی امامت بود اصالةً و هم پیش

از دوست اہل حق و مجاشل جناب میر قطعاً برا صول زنیف البتہ تر ید لا لوق امامت نیست بتو
شہادت یقیناً لاجرم برای رغبت ابنیا شعر مثنوی باید خواند ف فی فروعت بحکم آمد نی اصول ثمر بادت
اخذاو ہم رسول ہاد و ہمین ست حال جناب امام حسین سلطان کربلا برحدثات اشتیاد الحمد للہ کہ بعد این تفصیل
کہ درین ابراق بعون آن مدالبتہ فہم اہتمام عوام طلبہ نیز آسان شد زیراکہ تفصیل و صول بکریات بالمہ ہات از رجوع
زید در حدیث امام محمد باقر رضی اللہ عنہ چنانچہ باید بلکہ بر مدعی بران متخیل نباشد مرتب نگشتہ بوجہ اجمعی ہم
عیان شد کہ حال زید موصوف مانند آن قاضی ست کہ مدعی و مدعا علیہ ہر دو بہمدگر راضی گشتہ و او منبوز
عبوش قطرہ مسند قضا شتہ زیراکہ زید مدعی امامت برای نفس خود نبود درین قضیہ یا ولیین مسئولین نبود بلکہ از
نیابت ائمہ و ہر مناز آل محمد ہم میر و ایشان را و نیز از جبر و توبیخ و تفسیق و تکفیر میکردند چنانچہ بچشم خود دیدی
پس نقل مشہور برا و سابق افتاد کہ رضی آن جمعان و لم یرخرا القاضی و مراد از اہل خصومت حضرات ائمہ اہلبیت
طاہرین و نواصب جابر بودند کہ ایشان پناہ شان آمدند و ایمان بودن شان درآن بلا د تجویز کردند نہ بطلب خروج نقرباید از
فوج کفتی سید انداء حق نمایند والحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علیٰ رسولہ خیر البریۃ اجمعین وآلہ الطاہرین واصحابہ المتقدمین
منہ خاتمۃ ازالۃ الغین عن بصارۃ العین باثبات شہادۃ سیدنا الحسین علیہ السلام
ریحان رسول الثقلین صلی اللہ وسلم علیہ وآلہ واصحابہ الطیبین الطاہرین
الی یوم یقوم الناس لرب العالمین قولہ جناب علیین آباب لحم اقول ماتقی کہ مادہ تاریخ ایکوش
اہل فراست و دید چنانچہ در عبارت سابقہ ہنوز یاد باشد برخلاف این امر دلالت دارد و از نظر ناظرین باید
نقیع بالغ نگذشتہ کہ حسین را در جنت دخلی باشد چہ جای عالی علیین کہ مقصود رئیس المجتہدین ست ولیکن از
کہ فقہای امامیہ توسعہ بسیار درباره اخس حیوانات خنیثہ کردہ اند حتی کہ رشید المتکلمین ہم مرشد المسلمین ہم گفتہ
برای متشیعین از اجزایش فراہم آورده و بر روایات اصول موضوعہ و تالیفات خود ضرور تش را اقرار داده
حیرت نباشد پس شکایت مجتہد الزمانی درین مقام اینست کہ مضمون مذکور را یاد داشتند وار جوابش
کہ در تنبیہ السفہیہ و مانند آن نقل فضیحۃ الغبی ست چشم پوشیدند زیراکہ از کتب شیعہ درآن ثابت کرده کہ آیا
رمطاعن را بر روایات رفضہ نہادہ اند کہ دانشمندان شیعہ از امثال ستہ ہا پوشیدند البتہ اگر ان تہمات ثبوت
باشد انچہ بران امور علیہ وارد میشود ہیچ و بنیاد ایمان عدالت بلکہ شرم حیای امام الائمہ ہا بر جای ماند و نیز خواہد آن
معاذ اللہ من ذلک مگر این کتاب ہر چند درین مقام ہر جای خود ست زیراکہ سواد آن بنظر مجتہد رسیدہ باشد لیکن
بخیال اینمعنی کہ عامہ خواہند گفت کہ مجتہد این کتاب را کی دیدہ بود تا از افادہ خویش باز ماند بالجملہ از ملاحظہ این
ہمہ ہفوات مجتہد کانّہم یکن شیئاً مذکوراً فلیدعوا الیوم ثبوراً باز بندہ میگویم کہ چہار مراحل بعیدہ میر ز باید
از ملاحظہ سیف بانی کہ مجتہد از باب مطاعن اشدین دو طعن از ہمہ مثالب الستہ برگزیدہ و ہر کہ حواشی
طعن الرماح بینہ البتہ خواہد گفت کہ ادمیتوانند آغاز دعوی غضب ثابت گردن لیکن بستہ نغزش قرطاس نمودن تا تنبیہ

وادارهٔ کلمات و استدلال و احتجاج و بیان خصومت و لجاج چه رسد مگر بمقتضای الی یوم القیامت با توفیق را بر روی مرادا عیناً مسدود منشور و خواند
مذکور هلوبه انتظام و ترتیب و تهذیب البته لذت آوازه در کام جهان و جهانیان می انداخت کار گاه مجتهدین و تار و پود ایشان را ته و بالا میکرد
و هر کس را از ناظرین و سامعین بر این مضامین اطلاع میگردانید که چنان مغالیطه از مدعین اجتهاد و قوت قدسیه صدور یافت که از عوام طلبه هم ظهور آن
بخیال کسی نرسیده یا مثل ذکر آیت مباهله و اهل نجران پس این عقلی دیگر است عظیم که عوام طلبه هم میدانند که در خاتمهٔ منتهی الکلام چون مناظره تمام
گشت این مضمون نشد و مدار اشد لیکن مجتهد الزمان شل سکنهٔ نجران بی حقیقت کلام فقیر نبرده نزد پادشاه ثریا جاه فریاد کرد که چنین کتاب
در زمان تو نوشتند و از برای تشهیر بقالب طبع ریختند چون پادشاه مذکور از حقایق دین و ملت خبری نداشت ورنه بدام مجتهد گرفتار گشته
و قلمدان و کاغذ ما سپرد که اگر بر جواب این قدرتی داری باید برد و قدحش بپردازی ورنه برو تبیره قدیمه بر پرده نشستن و در پردهٔ مردم نشستن
و اگر ابتدا از سفیان است باید بقدر ضرورت سرزنش کردن تا بار دیگر در این امور کم کردند و اگر ابتدا از شیعیان باشد پس باید ساخته باید
سوختن این جنگ متعلق است بکاغذ و قلم در قید و بند و امثالش رسوائی بنسبت ما زیاده تر است که همه خواهند گفت که چون مجتهد را در مناظره تاب
نیامد بجنگ بر خاستند و همگنان معلوم است که جناب مجتهد برای خیرباد رفتند و قید و بند فقیر در خواستند پس مبهوت و محجوج گشتن او هیچ
شبهه باقی نماند هرگاه قصد ارادهٔ مباهله در کتب شیعه دیده میدانند که مجتهدین در اقتسام نسبت اهل نجران با فراتر نهادند زیرا که قصهٔ ایشان
موافق تفسیر صافی و قمی بروایت امام صادق رضی الله عنه نیست که چون آمدند بمدینهٔ منوره وقت نماز ایشان رسید ناقوس نواختند و از نماز فارغ شدند
و اصحاب خبر رسانیدند حضرت فرمود بگذارید پس حاضر شدند و گفتند بچه چیز دعوت میکنی فرمود بتوحید و رسالت باین معنی که حضرت عیسی بندهٔ خدا بود
محتاج باکل و شرب و حدث گفتند پس بگو پدرش کیست حق آمده که پدر آدم که بود تا مبهوت شدند حضرت فرمود چون اصرار میکنید
مباهله واقع شود پس وعده کردند و رخصت خواستند و در غروب گاه آمدند و سرداران گفتند اگر تکیه کند بر مردان خویش و جمع کند ایشان را
مباهله بکنید که نبی نیست و اگر با اهل بیت خود در آید و بر نبوتش شکی نباشد چون صبح شد و دیدند اهل بیت با سید را پس صلح کردند و مجتهد با آنهمه عجز در بولی
در جواب را در قید و بند من نمود بدین حیله که فلانی که باقیات ملک بر گردن اوست کیسهای اشرفی از منه خانه مؤلف منیر شاد تا من از این تهمت
ترسیده بحرمت نکردیم و تا وقتیکه روایات سابقه بدون این تهمت می شنیدم یا عانت مربی خویش حضرت شاه مردان و شیر یزدان دل قوی داشتم
و یقین میکردم که هرگاه صورت معنا در حضرت شاه رو نماید غالب شوم و گوی مسابقت می بایم بالجمله بسنت حضرت انبیا عمل کردم و اهل جهل و تعصب را
بخدا سپردم و کالنور رسیدم پس بحرودی مجتهد که بحدت مذهب بهودی بود کشف شد و شدت عداوت و دشمنی او با اهل اسلام عیان گشت قال الله تعالی
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا لشدة شکیمتهم وتضاعف کفرهم وانهما کهم فی اتباع الهوی
ورکونهم الی التقلید وبعدهم عن التحقیق وتمرنهم علی تکذیب الانبیاء ومعاداتهم ایاهم وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ للین جانبهم ورقت قلوبهم وقلة حرصهم علی الدنیا وکثرة اهتمامهم بالعلم والعمل ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ
ورسانی العلم والعلم وَرُهْبَانًا عبادا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عن قبول الحق اذا فهموه ویتواضعون این عبارت صافی است که برای رفع غبار دل
قلب مجتهد نوشتم وَلَٰكِنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ
تذکرة و الحمد لله تعالی که این کتاب چند بار شد هر اکثر تقریرات از سلیقه و توجه جانب القلم آمده با و تمی آید تا امروز که هیچ سخنی بی غبار در دل ندید گفته باشد اگر او
مرا ایات بطریقه قدیمه معهود جز استفتح ادخیلی تفصیل بکار رفت پس این جادی که او را بایست بطریقه قدیمه قوم بعمل آورده الخ از قبیل الکار بدیهی خواند

واسال این چه رانست نیست بالیقین تو الظن و تخمین لیعادرین با نچه دربابه رشید المتکلمین از بابه عداوت رشید نیز گفته که حالش از تنجید بلا عتراف
امامیه التی موجب کراهت و افسوس طالب قرار داده ند زیرا که درین ذخیره و مانند آن انهم عیان گشته با عتراف مجتهد و فرزند برادران صوری و معنوی
رشید المتکلمین چنین کتاب نخست که بی شک و بی نظیر است بیاد آمد که مجتهد در جواب ایراد خود حبیب علی انچه گفته دلالت میکند بر انکه گفتم و درین وقت
تحقیر آن کوشیده و بزرگان سنت را فرموده اند که در و فکر را حافظه نصیب باشد و هرگاه کلام مجتهد زمانی بدان رسید که ذکر شیخ صد ساله آن میکند
حرف درین باب هم مزد افتاد و آن اینکه مقصود اصلی از سفر دهلی زیارت منتجه الفریه حضرت مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بود برای تحقیق مذهب اهل سنت
و امامیه چون صحبت شریف را التزام کردم شبها اتیکه بر امور خاطر میگذرد تحقیقات زیاده بود شد و درآن روز ها از غایت ناتوانی و شدت امراض
جسمانی طریقه تدریس سوم مسدود بود و درین اثنا حاجی الله دیا صوبه دار حرمین شریفین ولی از قرقره بشارت منامی حضرت سرور عالم صلی الله علیه
واله وسلم که اگر تحقیق کتاب صراط القدس غزالی آنه دارد بایدمیر علی رفتن الجاج تمام در مذهب درس این کتاب قرار یافته بود و مولوی محمد اسحق
سلمه الله تعالی و مولوی حمد الله شغل و فقیر ملتزم این مجلس می بودند و گاه گاه مولوی محمد یعقوب در این صحبت حاضر میشد رشید المتکلمین در آن
زمان هم شیره بیماری تعلیم قبل الجود در عالم صحت بدرس صحیح بخاری بقاری کرم الله مشغول بود و بدرس کتب درسیه نیز بسوی مولوی رحمت الله
شاهجهان پوری و مولوی مملوک العلی در تعلیم شرح چغمینی و غیره شغل داشت و استفاده من فقط از تالیفات رشیدیه بقلم رائی بود که در مقابله
مرزا محمد کشمیری و مفتی کنتوری نشستم تو گوی سبقت ربوده بود دانیم وقتی که در عالم سفر سوی وطن عزم یافت و من از غایت بی تابی از فیض صحبت
صاحب تحفه محروم گشتم و کلیم خود از موج بدر بردم ولیکن ضرور شد که دست غریق را هم بگیرم لاجرم تالیفات رشید العلما را تمام نوشتم بعد از آنکه
تنبیه السفیه در جوم الشیاطین را بختم رسانیدم و هرگاه بلکهنو برای تکمیل و تحصیل بقیه کتب درسیه رسیدم و مجتهد را شغل تالیف ضربت حیدریه
پیش بود هر چه برای تحقیق حالش رشید المتکلمین از مزید اشتیاق می پرسید که تا بکجا رسید و در گفتن دیگر زبانی جا طرف ضربت ذوالفقار را نیز
حاشیه الکتاب در دیوانخانه مجتهد بچشم دیده و بگوش خود شنیده خبر میدادم و جویای کتب مطلوبه برای الزام و افحام رفته بودم
و اول قلم برای رد ضربت حیدریه برداشتم و هنگامی که در لکهنو از سفر مشرق برگشته خدمت استاد اختم و هر چه نوشتم بی شرکت غیری
الفاق قمار کسی را نیافتم که پیش بلند میدان نمودیه باشد مجیب القطرین دیگری فرمود یعنی فیض ایمه هدی سیما خاتم الخلفا
سندی نبود که اگر مفصل گویم ملفوظات صوفیه سابقین شک بران برد و هر سالکی جیب و دامان پر تو تاشید از ده کتاب صغیر و کبیر
چند سال و قایع تالیف در آمد بعد اخراج سیزده سال تقریبا بجمیع اسباب آنگاه بطور اسرار در شغل مناظرات و انتخابات برای تالیف
و تعلیم احباب فقیر و امثال شان و درس طلبه اقامت سیزده ساله در ملیح آباد و تیمار داری لعیه از اهل خانه داری و موت نازنین ولی
دیگری حالانکه مجتهد ورقی را از چکیده سال لعمر اجتماع سابقین و تا مدین خویش حتی که زرش اجماد بین ایام و ایحسین در سالی چند نوشت
شکستن و رخنها رخنهای اصول و فروع خویش بستن چنانچه تا اهتمام دیده که هر چه گفت عمل کرد مرشد برکی دیده و بگوش خود شنیده که از
مزید عداوت خود بحرد طبع منتهی الکلام چه کرد و چه اندیشید تا بوقت هجرت کانپور رسید که یکدو منزل از لکهنو باشد و دیباچه امامیه حال علی
اخرج من اهل بیت طاهره در رساله المکاتیب نوشتم و انرا ضمیمه تالیفات لکهنو گردانیدم قوله انشاء اللّٰه تعیینه بتوهم اولی ضرر الخ اقول و امثال اینها
که قید مذکور از من بعد و رفت پس من غلط خود سپس برده کلام فوز دارد اگر بقدر حق حاصل است که ملوک اقالیم مشغول بودند را
کی بحصول پیوسته بود چنانچه احادیث کلینی بضمیمه اصول دیگر میان آمل دلیل است کلام در انصاف بکن که هر گاه از حضرات ایمه سیدهم

مسئله استنجا بدستیکه انگشتری بنسبت بر آن داسامی مقدسه آنحضرت ائمه اثنا عشر باشد قرآن بران کند بید فرمودند که درست است و بزرگان اهل سنت
میکردند تو هم ضرر کجا بود الی غیر ذلک مما لا یعد ولا یحصی وانهمه بعد از آنکه لال کتاب فرمود آمد حضرت امام محمد باقر و صادق را
کما ینبغی سجقظ داماان مطعون گردانید شیاطین درین اوقات نیز از نسبت تلبیس با یمه هدی کوتاهی نکردند و شنا ید که عبد الله
بن عمر راضی بر بیعت یزید وقتی بوده که هدیه کثیره مرسله را قبول نفرموده و محمد بن حنیفه وقتی از بیعت یزید دست کشیده
که اورا امیر المومنین سیگفته ولقد وجنس سه صد هزار درهم واقمشه درخون بهای جناب سید الشهداء گرفته وازو بیعه با
الطلاق لفظ امیر المومنین بر غیر جناب مرتضوی تعظیم سید کما لا یخفی علی المجتهد رئیس النواصب الا بالسیدم بر ذکر قصه کنیز که جناب مجتهد
در منهج ذکر فرموده و عبارتش اینست اخرج البیهقی فی الطیوریات بسنده عن ابن المبارک قال لما افضیت الخلافة الی الرشید وقعت فی نفسه
جاریة من جواری المهدی فارادها علی نفسها فقالت لا اصلح لک ان اباک قد طاف بی فشغف بها فارسل الی ابی یوسف فساله عندک
فی هذا شیئ فقال یا امیر المومنین او کلما ادعت امة شیئا ینبغی ان تصدق لا تصدقها فانها لیست بمامونة قال ابن المبارک فلم ادر ممن اعجب
من هذا الذی قد وضع یده فی اموال المسلمین یتحرج عن حرمة ابیه او من هذه الامة التی رغبت بنفسها عن امیر المومنین او
من هذا فقیه الارض قاضیها قال اهتک حرمة ابیک واقض شهوتک وصیره فی رقبتی **اقول** مجتهد را نمی رسید بر فقهای حنفیه
دست طعن دراز کردن که بزرگان ملکه ائمه عظیمین و طور تالیفات شان بپسندید که البته شان لیسد ندو از جملها ی شان نوشها
چیده نه چنانچه علمای متجبر شیعه بدان تخصیص کرده اند و از کتاب اساس نیز نقل و حکایت برو واضح تو اند شد و هر چند
مجتهدین داد کفران نعمت میدهند ولیکن عقلا نیک میدانند که از تاویلات بلکه تسویلات محنت بر باد کنند لازم افتاد الغرض
محصل تقریر قاضی ابو یوسف رحمة الله علیه بدان میکشد که کنیز مدعی گشته بیل ورا نبیه در کاست از ین دعوی مجرد همت
قطعی بتو منمیر سد زیرا که او مامون نیست بهر گونه احتمال در سخنش راه می یابد و اگر کسی گوید که چون کنیز معذرت نهاد و خود را
از صحبت خلیفه باز داشت حالانکه شهوای منای دیگر انست بسبب کثرت فوائد دنیویه و چگونه عقل تجویز کند که عاقلی بالغی
را پسند دلیس خبر تصدیق چاره نباشد و چون حرمت قطعا و یقینا ثابت شود جواب ان که طبایع و اغراض بنی آدم
مختلف است بعضی نازک مزاج باشند که بر انواع عقوبت شدید را بر خود تجویز کنند تن بر رضا ندهند مگر در بوستان
حکایت بسیر ناسون مذکور شده بیت ؎ یجود در خلافت بمامون رشید ؛ یکی ماه پیکر کنیزی خرید ؛ شب خلوت آن لعبت حور
زاد ؛ مگر تن با غوش مامون نداد ؛ بگفت از چه بدل گزند آمدت ؛ چه خصلت ز من ناپسند آمدت ؛ بگفت ار کشی
در شکافی سرم ؛ ز بوی دهانت بر نج اندرم ؛ و بر خی را دل بدیگری آویخته باشد و غیر از صحبت محبوب چیزی بخود دراز
دل بکسی نگوید چنانچه مولوی معنوی قصه کنیزی نظم فرموده پس عجب نیست که عذر ان کنیزی واقعی نباشد و دانسته که
امروز اینهمه عشق و عاشقی هست بعد ازین بغیر از قید و بند و پرده داری دیگر نیست بیت ؎ وفاداری مجو از بلبلان
چشم ؛ که هر دم بر گل دیگر سرایند ؛ پس کنیز بدعوی محبت پدر قصص لب کشود که در ذهن او عظمت این علاقه
باقی ماند و وقت لغزشها بکار آید و قاضی ابو یوسف این همه را بلفظی اداکرد فانها لیست بمامونه الغرض چند بار صحبت
خلیفه محصور در امور مذکوره نیست والعجب که مجتهد قصه های از ازواج مقدسه امام نرگسی را هم فراموش کرد که با وصف کثرت

لهذا در عیش و کامرانی در مشکوی پادشاهی بلعقی فقط بحضرت نماب الهام رقناعت نور دیدند از زمره چوتیان بدر رفتند چنانچه در
جاهای دیگر به بسط و تفصیل بحکایات متواتره یاد کرده ام و عقلا نیک میدانند که هر چه این طلسمات در زمان نصیر الدین حیدر
پادشاه و غیر او بعمل در آمد بر اصول شیعه و تجویز مجتهدین بوده ورنه اگر او منع کردی که آیا دیگر ملاعب و ملاهی دنیوی ببیع نوع
که انچه برای ضیافت اهلبیت بفعلیت در آمد و لفظ مذکور گویا معاذ الله ترجمه لفظ مقدس است که لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان
جاهلی که کار پردازان قصور شاهی بر زبان می آوردند بسیار بیجائی نماید کرد که از راه ظرافت بر زبان قلم رفت که هر چه بیان است
ولیکن عیب حکیمان کما لا یخفی عبد الله بن مبارک که در زهد و عبادت منهمک بود و بر کمال احتیاط و تحمل می نمود این امور را بعدا
زبان طعن بر کشود و محدثین رفضه و فقها ایشان بهمه گی جا کرده اند و در تمرد و از رسائل علمای فیض آباد و مجتهدین لکهنو خبری
یقین و حکایتها بشنو که مقام گنجایش آن ندارد و این حرف چند که بگوشت رسید یا قطع نظر از انست که مجتهد گفته بود که هر روایت
از کتب حق الیقین لایق استدلال نمیباشد حالانکه کلام در روایت صدوق جامع الاصول حدیث لا تبین جامین رضی الله عنهما
میرفت که خلفای راشدین بمنزله سمع و بصر و قلب و جگر حضرت پیغمبر بودند و این روایت متعلق بقصه کنیز لا تسلم که قبل آن باشد
پس توان گفت که برای تمام سند از تنقید باید آمد نیز قطع نظر از انست که از سلاطین لکهنو کفر چون شرک بعبود می آمد
و جناب مجتهدین با دعوی نیابت ائمه هدی سکوت ورزیدند حالانکه چون شخصی از جنیان متوسط شد از هیچ پی ترسیده
بازمی ماند که بهم و خیال در باره جنیان و شیاطین و کجا الیقین مواخذ مجتهدین هم الهما قطع نظر از این است که پیر و مقال
بیدریغ گوار مجتهد الانانی بلوازم علت علوم مهر باز هر قدیم نعوذ بش چنان قیاسی ترتیب داده بحیله چو از آن سو لنجار شود تره
چنان آموختند که جوانان بهمین شمشیر زیر بیت گرفته در خلوت سعد و تعدی داخل شده و بصورت جبر و اکراه طالب مدعا گردند و از دست
درازی و عدم ولنش عنان نماید که اگر کارش بر نیاید در سر آن و خون ریزی ریکی و شکی نیست و تفصیل هر دو امر از حالات
و معاملات از معراج امام منتظر انچه بترتیب معکوس هر سال علوق به مبدا و آثار و لوازم عقیقه لظهور رسیده و از مزید این محمد ثابت
اطوار پر نگاهی که در آن فواید دنیوی از برای مجتهدین انتظام می یافت در کتابی مستقل بصورت تواتر است لیس النصب انکه حنفی چند
بر اصول اصلیه شیعه در تخلیه این بیده و لیس مکرر بگویم تا خود بران کار بندد و برای مقلدین باز نیک کار آید که حضرات ائمه در اصول
وافادات خویش و ذات مقدسه خود را از میان آن معذور داشتند و آن همه انسخه ضرب جبر و درست که مقالات سابقه نشان داده
آن اصول را گذاشتن و برین حیله دست اندازی غیر تحصیل ید و جمع کردن گنج قارون چیزی بخیال نمیگنجد و این حکایت گویا از غایت
تواتر و شهرت در اقالیم شیعه مشهور شد و ملا نور الدین از قوم حیله چه گویم که چه بسیار در کتابی جمع کرده و شعرا انچه نظم کردند کیست که استیعاب آن
تواند نمود و این اشعار هنوز بسیاری را ورد زبان است مردانگی بچه می زایند علما اندران چه فرمایند که ضرورت بود روا
باشد یا ضرورت چنین ... باشد و انچه از او و ستاد ... ولی الله ... جمهور ... از راه ... مجهول ... عید
پس مجتهد را باید خود انصاف کردن که هرگاه استدلال ... در روایة رواة معاریف در دست نشود و در مرویات مسایل حکم ...
و تشنیع کردن تا بالای دیگر این اکابر بلا خطاء ان اثبات کنی خصوصا حضرت ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین که چون او محبوب و تلمیذ
جناب مرتضوی بود چنانچه قبلا از مجتهد الزمانی این بحث را بالبسط کرده و با انهمه حالت چنان بودی که خلاف آن جناب در مسائل

مشرعیه فتوی دادی و دل خود را بر مخالفت آن امام الائمه نهادی و هرگاه ناخدای این امر گلوسوز آتش افروز را خواهی که ببینی
باید بکتاب مستطاب حضرت امام علی رضا رضی الله عنه ملقب بفقه الرضا رجوع آری و برای خدا ازین معنی خود را بجهت اشتباک
در عیش بکامرانی معذور نداری مگر بیادت نیست که هرگاه مردم در تحفه وغیره خلافت ابن عباس را دیدند و پرسیدند غیر
ازینمعنی که علمای اهل سنت برای رونق بازار مجتهدین خود بر ابن عباس افترا کردند و از همین جهت ماخذش ننوشتند
دیگر چه گفتی لیس بیلمای از علما کتب خویش از متقدمین و معاصرین کتب فقهیه را غربال کردند چون هیچ نشنیده لاف
زنی و لن ترانی متشیعین از بلندی عرش برین بگذشت ولیکن بمقتضای قول شیخ سعدی بود که حکیم روشن
رای نه بیر نیاید درست تدبیری چه گاه باشد که کودکی نادان چه بغلط بر هدف زند تیری چه از کتاب امام موصوف
ثابت کردم که حضرت ابن عباس باجتهاد خود خلافت حضرت مرتضوی بعمل آورده تا آتش غیظ و غضب فرو نشست
و نزاع برخاست ازین جهت لفظ گلوسوز و آتش افروز بر زبان قلم جاری ساختم و امیدوارم که اکنون دست بدعا
برنداری که بارخدایا بحق شاه مردان این واقعه را دروغ گردان و اگر خواهی ازین هم غریب تر بشنوی که جناب
امام الائمه بر اصول اهل عم ابن عباس را الفعلی که خود مدت العمر بجا آورده مرتد و گوساله پرست میدانستند و شرح
این امر عالم سوز بر اذهان و السنه اهل رفض محول ساختم که ایشان مشق سخن سازی بیش از بیش کرده هم در مطاعن
صحابه و هم مثالب اهل بیت معاذ الله بایشتر را بر هملوث نیدن و کتاب قمی که ازرا بلقب تفسیر اهل بیت یاد میکنند
نصب العین گردانند غیر از منتقم حقیقی سزای این ناصبیت عداوت جناب مرتضوی از که توان خواست شوخ چشمی
مجتهد باید دید که از حال پدر و علمای خویش و افعال ذات خود کوری و کورانگی اختیار ساخته اهل حق را با صفات
خویش یاد مینماید و تحصیل زر دلو تهم ضرر را بایشان منسوب میسازد ولیکن چون کلینی قدوه پیشوایان ایشان
وصیت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم را بامید زر اساس نمادند که تیریفات امامت کبری را پای نام شخصی میگذاشتند
که بر اصول رفضه مصداق مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمٰى فَهُوَ فِي هٰذِهٖ أَعْمٰى وَأَضَلُّ سَبِيلًا بود بامید زر و شرط ادای قرض داد
هرگز از لیستی حوصله و فرید نفاق خویش قبول نکردند و سه بار حدیث شریف را رد نمود بلکه آنجناب را مورد غیظ و غضب
خویش ساخت پس نیداری جهوری بگو که چراغ بکش که سفیده صبح در دمید و آفتاب روشن شد **قوله** پس هرگاه الخ این
ترانه مثل زبانه باشندگان شهر مسعود غازی است که عمر شان تمام سپری میشود و ترانه مطابق اصول نمیباشد و مومنین
یعنی حائکین باصطلاح اهل هند نقشبندیس التذاذ تمام بر می دارند آری برکنده بهی را کنده خوری است و از حدیث
امام محمد باقر انیهم ظاهر است که گفتگوی هر دو برادر در خانه بوقوع آمد بلکه در خلوت بود بسبب این معنی که اگر دیگران
می بودند اهل سنت و اخلاص البته اصلاح ذات البین بکار بستند و معرکه نزاع را میرفتند و کلمات مناسب حال میگفتند و
اگر از اهل نفاق می بودند تخطیه زید بلکه تکفیرش می پرداختند و امری ازین هر دو منقول نشد و اولیس فلیس
پس عیان شد که مردم دیگر یا اظهاری ازین هر دو جناب سرانج باین حکایت بردند پس تقیه منافی تسلی را
دران چه گنجایش تکلیف که زید برای مشوره آمده بود و مکاتیب طالبان خویش را آورده که التقیه دینی

خلوت نمی باید بار خدایا مگر از خدا هم تقیه بود حالانکه هر دو بزرگ ایزد تعالی سے وتقدس را عالم الغیب والشهاده
میدانستند نه چنانچه خدای شان میگفتند لا یعلم شیئا الا بعد تکونه معاذ الله الغرض چون این مجتهد را الیه حضرت
لقمان هم علاج نتواند کرد که از آغاز کتاب تا آخر غیر از پریشان گوئی حرفی مربوط را در کلامش وسعی نیست واز
منهج المقال هزار اشرفی معلوم شد از عطای حضرت امام صادق و بید رشش نقل صد هزار دینار در ذو الفقار آورده تلمیح
الیه **قوله** وحسن علیه جلال کتمان مؤلف از رساله اسمعیلیه بدانکه معنی این عبارت تنبیه الغافلین ماقبل چنین ست که تقیه
کردن از برای توهم لحوق ضرر لایق بعبد الله بن عمر ست که راضی بود به بیعت یزید از وقت خلیفه پنجم شدن یعنی معاویه بن
ابی سفیان وهم لایق ست بقاضی ابو یوسف تلمیذ نعمان وهم لایق باین بزرگ وامام محمد خواجه تاشان وهم لایق
محبت بجت کتمان نام خود پیش مردمان وجواب از اول سابقاً ولاحقاً معلوم شد مجملاً ومفصلاً ودر اینجا بتقریر
جدید هم ملاحظه کردنی و متوهم نشود که این تقریر فقط للحفظ طرائقنا نست زیرا که چون غور کنی بدلیل عقلی ونقلی
اکمل ست اما اول پس از انکه اگر راضی بودی بیعت کردی و هر چه معاویه ردنفرمودی والتبه ظاهر را
نتوان گذاشت بدون اقامت دلیل قطعی برخلاف آن کما فی الاصول واما ثانیاً فلا بد من تقریره حتی نقلنا وه
بحذافیره اما ثانی پس کتب تاریخ را ببین و هر کتاب فن همین می نویسند که چار کس بیعت را قبول نکردند عبد الرحمن
بن صدیق وعبد الله بن الفاروق وامام حسین شهید کربلا ابن علی المرتضی وعبد الله بن الزبیر وانها هجرت کردند
بحرم شریف مکه معظمه پس تقریب دلیل تمام نیست که تقریرش آنفاً معلوم شد والعجب که بیعت عبد الله بن عمر را که اگر بات
لنت نخواهد بود مگر لعبد از واقعه شهادت ریحان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه سابقاً ولاحقاً گذشت فبلیکه
مزید بیان درخیال تحلیس نگذرد شکی ووهمی بخاطر کسی لعبد از دیدنش نکرد و لیس از ابا احدی از عقلا بلکه عامه نیز توهم
ادنی ضرر بتغییر نتوانند کرد والا مجنونی یا نابینی یا صبی مصداق قول جناب ولایتمآب فما اضمر احد شیئا فی جنانه الا وقد ظهر فی فلتات لسانه
اما حال قاضی ابو یوسف وامام محمد پس عن قریب والمنتی بها جنت بعاده شد اردو اما حال کتیرین امامیه این نسبت بمذکورین سخت کوری
کورانگی ست زیرا که زمان نصیر الدین حیدر پادشاه بود و مجتهدات بوزارت اسم تعزیه حیدری حیدری که دو ماه دران بیشتر تعزیه
و جنید المجتهد از وقت هم بمقابله حضرت ایستادند و بجنگ و جدال نیز دانستند مگر لوا زحمت مرتد عنا و در لکنهو از احیان حکم
میکرد که فوج جمع کنید و توپ بیار اسر دهید و چون فاضل بداونی با وصف منع فقیر چندی از الفاظ الرما نوشت در پی تشهیر شدند تا اورا
روزی چند در خانه خود مخفی نگاه داشتم ولکانپور روانه کردم و در دیباچه کتاب منتخب نوشتم و نزد مجتهد از بهوپال فرستادم بعد
ادراک این امور او را النسبت بامذکورین د چو هم لحوق ادنی ضرر چگونه جائز شد پس کوری و کورانگی او را حدی نماند و چون اوامر
شده را انکار کرد یعنی مخفی داشتن نام پس بیاد آور حال پدر خود را که در ذو الفقار مصنوع نام خود را چنان نهد بود که مدتها ما
نیاوردو اگر او را اندیشه بود از رساله وارقندهاری عبد الرحمن خان بدمعنی که تا چشم سر هم بسل خانه سوخت برای فقیر زیاده تر
که کسی فوت و آمد و رفت من رفیق از سپاه و خود بملاقات بدرش و مقابل که عادت سواری و معیت رفقا داشت وامامت مسجد تا باب
السقف الی غیر ذلک فانچه کلامش بران دلالت دارد که شیعه را در ذکر ملاعن هیچ اندیشه نیست واز منع مجیب ممتنع نخواهد شد

مجالی ندارد و مقابله شیعه و بخصوص که دلیل انهم دلالت بر کوری یا کورانگی و یاقه درائی وهرزه چانگی او دارد زیراکه انهم سینه انها
در منتهی الکلام و ازالة الغین در نور دیدم و قتیکه این خفته را بیدار کردم بحدیث امام رضا که تبری شود لیس از حضرت مسیح
اظهار فرمود که مسیح مانند خدا و رسول است مبشر بقدوم شریف و مسیح ستما چنین و چنان ست آیا بد و ایمان نیاورد و اکثر گفتار
تبقلید این امام نام مایم ایرتقریر تواتم کرد که علی مرتضی نزد سنیان آن خاتم الخلفا است که نسبت بخلفای متقدمین بعض و ببعد
و منصب وزارت و نیک محضری داشت و مجاهد بجهاد اصغر و اکبر نه کسیکه معاذ الله مانند چنین رحم بیده لشکین کشته و فاطمه
و عهد و میثاق نبوی و خداوندی را پایمال نموده الی غیر ذلک مما یفترون قاتلهم الله انی یؤفکون من بعد تا امروز که قرنها
میگذرد امیدوارم که در مناظره اهل سنت چگونه بر اصول شیعه بعد و تبری الشان کرد اربا نوشتن و قرار جایز است و درین صورت چرا هم
خود را بر در رساله جدیده یعنی کاشفة اللثام عن تلمیح المجتهد القمقام صرف کردند و مهر سکوت بر دهنهای خویش نزدند و پنهان
فاضل مذکور از حصن حصین اسلام بیرون نیامد بلکه طریقه بحجت بر گزید که رفضه از ان اجتناب کردند و از دایره
ایمان برآمد فاولئک ماواهم جهنم وساءت مصیرا و حیرانی اینست که چگونه ثابت کرد که متقدمین بیعت امامت
برای جناب امیر کردند و بر گزیدند چون خود حضرت تجمیع مستعفی شدند از رسالت بر اصول اهل ضلالت این مجنون در دار الاجتهاد
هر قدر که خواهد تار و پود افترا تافته و تافته باشد درین کتاب که ذخیره مباحث فریقین ست هر چه خواهد بر قانون مناظره گفتگو کند جائیکه
که بر اصول ما بلکه بر اصول رفضه کسی کذب عمر ثابت تواند کرد چنانچه از فدک و متعلقات آن هرجا که عیان ست اکثر شیخین مکرر
هرجا مقرون بصدق و صفا بوده چنانچه از علل الشرایع و بحار هم در مکالمه جناب فاطمه و نیز و قصه ام ایمن ظاهر است الی غیر
ذلک مما لا یخفی اگر عذر و کذب در کتب شیعه بر آید سخن خود روایات طائفه بر عادت قدیمه متناقض خواهد بود کما اعترف
به اکابرهم فی التهذیب و غیره و ما نشر آن روایت بی معارض نیامده پس با وجود معارضه دلالت کجاست و لیکن در کتب خیر البشر بحار و حیات القلوب باشد
عیانا و جهره هم نوشتن فارغ خطی بیش ملایکه مقربین و هم نقض آن کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا و فاضل
رشید المتکایین بعد از عهد بینا و ارتداد الی الشدة لیکن مثال این بسیار در خصوص هم بیرون از مخترعات خود کردند فادخلوا جهنم
خالدین فیها فبئس مثوی المعاندین انچه در وجه سوم گفته از طرف باید شنید زیرا که کتاب وصد کتب شیعه

ذکر از مباحث نیز تکرار مجتهد نجامید للشور الامر و وضوح الحجة ولیس کذلک من قبل من عدل عن قویم المحجة و تحج الکلام

بحمد الله الملک العلام والصلوٰة والسلام علی سید الانام و الابرة الکرام سیما الائمة الاثنی عشر شفعاء یوم المحشر کالخلفاء

الراشدین المتقدمین الذین انا الشهداء این مخلص کلمیم بجمیع ائمته بسادتنا و قادتنا الی جنة المقربین فانهم اتبعوا سنة سید الاولین والاخرین

فنتولی بهم و نتبرا من اعدائهم الی یوم الیقین و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مخفی نماند که مجتهدین درینمقام نیز از تحریر حاشیه منهیه خود را معذور نداشته الفاظ المتن با یدید و مقصود شما باید فهمید که در اثنای
مراجعت چون بمنزل غدیر خم که از نواحی جحفه رسید نماز پیشین را در اول وقت گزارد و بعد از آن بسوی یاران کرده گفت
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی بمومنان از نفسهای ایشان و در وایتی آنکه فرمود گویا مرا بعالم
بقا خوانده اند و من اجابت نمودم بدانید که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم و یکی از دیگری بزرگتر است قرآن

واہل بیت من وا حیا لمکنید کہ بعد از من باین دو امر چگونہ سلوک خواہید کرد و رعایت حقوق آنہا بچہ کیفیت خواہید کرد و آن
دو امر ہرگز از یکدیگر جدا نخواہند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند آنگاہ فرمود بدرستیکہ خدای تعالی مولای من است و من مولای

جمیع مومنان بعد ازین دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللہم وال من والاہ و عاد من عاداہ و اخذل من
خذلہ و انصر من نصرہ و ادر الحق معہ حیث کان و مروی است کہ قدوہ اصحاب عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ گفت ای علی بامداد
کردی و مولای ہر مومن و مومنہ شدی ؎ رو از برای سر دین خویش تاجی ساز ز خاک پای جوانمرد آل من الا دنہ
ز دل عداوت او در نہاد تا نخوری ز تیغ لفظ بنی زخم عاد من عاداہ گواہ پاکی اصلت ولای حیدر دان کہ ہر کمال معالیش
بلا نہایت است گولہ بوصفا الاحباب جمال الدین محدث اقول معلوم نیست کہ مجتہد مختل الحواس ازین حاشیہ چہ خواست
و از تحریرش چہ فایدہ بر داشت اگر مرادش اینست کہ دران روز فعلیت خلافت بالفعل متحقق شد پس جوابش از عماد الاسلام
مجتہد اول باید دانست کہ اجتماع خلیفہ و مستخلف لازم آمدن و من در علل شیخ صدوق دیدم حدیث امام رضا کہ فرمود
آمدن دو امام چنان است کہ لو کان فیہما الہۃ الا اللہ لفسدتا الی غیر ذلک من الاصول و بمقتضای سیاق و سباق انکہ در منقبت
در روات و الاصفات سرور کائنات بالفعل موجود باشد برای جناب مرتضوی بالفعل حاصل بود و ما ہو الا وجوب الولا
فاین الدلیل و این المدعا طرفہ تر انکہ مدعین تشیع گویند کہ ان وصف حضرت را موجود بود و بعد سہ یا چار ماہ برای حضرت علی
مرتضی عقد لک انا کہ بروایات ضعیفہ قابل فعلیت شد ندا ز سر آمد اہل قم گدا زلی آمد روز اول آن حدیث منزلت است از غدیر
اطلسم غدیر خم و بر تقدیر نزدیدہ رسید گو از مجتہد امر لیس تخلک علیہ الکلی فضلا عن الفضلا زیرا کہ خلافت مفعول نیست الا بعد وفات
سید الانبیا او و بعد انتش قبل ازین گذشت لا الفذ الا تحقی و اگر مرادش آنکہ قدوہ اصحاب عمر بن خطاب تہنیت کرد من بعد بکمت مرد
و باحکام خلافت صدیقی چہ پرداخت پس این تہمت چنانست کہ حجۃ الاسلام غزالی قلم بتالیف سر العالمین برداشتہ کہ تا امروز مجتہد
لا ثانی از غایت پریشانی بفیض جمیع میخوانند و گوی چوگان می بازند کما عرفت سابقا و لا حقا ارچہ ضرور کہ بار جوابش دوبارہ
نمود کشیم بلکہ بر سر سیدش نہیم تا سعادتمندی فرزندش نیز بظہور انجامد زیرا کہ از تالیفاتش تکذیب و التنش ہم عیانست
معہذا بر فرض محال اگر اونی غور کنی خواہی دانست کہ چون حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مطابق اصول شیعہ
مفاسد خلافت مرتضویہ بر اختراع محدثین بیان فرمودہ و از تبلیغ این رسالت استعفا نمودہ و عند الوفات
بجہد و بہ دلال کتاب یادی بنا بحکم خدا از ارب تمنا سبد الی عبا فارغ خطی نویسانیدہ و قوع احکام خلافت صدیق
از فاروق بیعین دسہ دیدی و تواب یقینی خواہد بود دبی اختیار از زبان ہر کسی خواہد بر آمد کہ ہی کوشش عمر بن الخطاب
کان رایہ موافقا للوحی و الکتاب کہ اگر او بعد افاقہ اطلاق ہمت بر پستی نشانی از دین و ملت یاد نہ شدی
از تصریح مورخین کسی را از اہل بیت و اصحاب تعیین القابی خود تا روزی وصیتی نبودہ پس عدل و داد و حسن
و تدبیر الشیخان باید دید کہ با وصف ان مجاہدات گونا گون محتاج بگنج قارون و حشمت افریدون دانہ
حرو لی از حق کسی نگا ہشتند و بتامین ات محمدی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را کہ بعض دوی ارتداد و کفر
بتنیا ان و اعراب افسردہ کردہ بودند رشک گلزار ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلہا فی البلاد ساختند

وحجت بالغه الحق را باید دید که نهایة الامانی البابا از کلام مجتهد عالی قباب حتی مزید ولای اهل بیت اطهار آب تنگ و سست
حسن سلوک و خدمت از نتیجه بیت برای اهل بیت مقتبسین ازین حدیث برآمد که نقیض عادی دشمنان عشق ورز
باشند زیرا که در سابق بارها بر گذشته که جناب امیر وصیت را در حق کسی منافی خلافتش ندانسته اند و دعوی اتصال
سخت استبعاد فرموده مخفی نماند که جائیکه بحث معرفت امام آمده مجتهد ناشسته رو از امامت قران پیچ و تاب
خورده و در بیان معنی ره بجای نبرده ازین تنبیه که خاتمة التکلم اوست نیز ظاهر شده که بمغز سخن نرسیده
و درین رد از لفظ دست گرفته است و در اصول خویش آنچه علمای شیعه بطریق تمام و در دین کما عرفت
سابقا در دوار است فاعتبروا یا اولی الابصار تا بحدیکه یاد می گفته که تا باشی بازوی مرتضوی را شکسته
بقوت هرچه تمام گرفته راه تحریکی میداد و تدکه پای او بسینه مبارکش نهاده فی میداد و میجور و هرچه را با لفظ هذا امامکم اعلام
میفرمود مقصود آنست که اینهمه اهتمام ما شد و خاتمة اثر همه نویسا بندان فارغ خطی بود و دگر هیچ پس هم خاطر
داری مانند اطفال بظهور آمده هم انتظام دینی دفتر از لا دعوی و فارغ خطی تحصیل آنجا میدار و فعل الحکیم
لا یخلو عن الحکمة و معلوم نیست که آن قران کدام بود که جدایی ائمه از وی مستحیل شد حالانکه امام رضا از خود جدا
کرده بکسی داد که آن مصطر در اد نش در رشته نبوده و چون مخالفت امام کرده بود در چه حفظ نمود مسلوب
الحافظه گردید حتی حرفی هم او را یاد نماند و اگر مقصود اتباع احکام بود گو حکم تلاوتش درست نبود زیرا که
هنوز منسوخ است بلکه جمع آن در کتاب مستطاب ثقلین عد و ان ذکر لشمول پس بلازمت بیرون به طور رفته
دین پیوند عجیب وصل غریب است که جناب امیر اظهار کفر و ارتداد فرموده نزد دم در وفات و قران عثمان جامع
منسوخات معاذ الله من ذلک الا باطیل التی تجعل الدجال عزازیل پس ثواب شیخین در جمع آیات قرانی و تجهیز آن
و جهاد بر تنزیل آن و ابا اتباع رسول رب العالی حدی و منافی نباشد بخلاف جناب امیر سوره و مثل مشهور حجت برباد
بر اصول اهل خرافات و اینجا اینهم عیان گشته که چنانچه اهل سنت تابع قران مجید اند همچنان حقیقة تابع اهل بیت
نبی حمید و ایشان تابع کتاب عزیز و تابع التابع تابع و نیز ظاهر است بمقتضای انهم انا اهل بیت و هم از قران الحفیظ
حسد کرد رفته مثل حلے و نهج الحق و غیرا و در غیران تقصیر نکرده مدعی اند و الحمد لله و در تقصیر رالبسط بتلاع
ابن سبا و شیطان الطاق و زراره شر من الیهود و النصاری از هر دو نوع بعید بلکه هر یکی از ایشان
حقیقة بنسبت بدوازده امام نیز دشمن شده پس بر آنا صب عداوت اهل بیت و کتاب مجید نقل سابق
اعاده باید کرد شاید که از نصب باطل ثابت شود و محبت حقیقی گراید و نهادن تاج بر سر ملوک و قلیدر بر تخت
می نشستند از یادش برود پس اگر حسب نظم یا نا قلیش سنی باشد بر جا خود باشد و اگر در لباس تعبیه تعبیر بعض میکند
کار چشمه منافق مکار هر دو را کافی گردد قطعه و از برای سر دین خویش تاجی ساز خاکپای حیدر و من والاه
ز دل عداوت او دور و از تا سخوری تیغ لفظ ببین ز زخم عاد من عاداه گواه پاکی اصلب ولائی حیدر دان که هست
کمال عداوتش دلیل ناست گواه و درین مقام بگویم که در دلم چهل مقتبس برای تفصیل و تکفیر طایفه

مسجو شد و فحی را تا آن باید شنید که شیعه را زین امور عوض بلفظی هیچ محسنی نخوانده بود مگر آنکه تمامی کتب اصول خود
را ابد یا شور در انداز تند و بهتر که مانند ابن سبا خاکستر بسازند بلکه مصداق آیت کریمه گردانند ثم لننسفنه
فی الیم نسفا که در نیست و نابود کردن گوساله سامری دارد دست بیانش آنکه جناب تعنو مجتبی که دیده
آیات قرآن اهل بیت نوردیده بیانش خود از اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است که در آن فرمایند
روایات را به دو شرذمه انداختند تا جمع نساختند که امر چون قسم شرعی از عزم بالجزم خورده اگر به امر دیگر از ده است
سر ابیرون می آمدند سیه به ما نمی بودند پس چنین مصحف عزیز را که حرفی از آن کاسته و نه لفظی زاید بر آن انگاشته چگونه از نظر
خویش بر انداختند پس البته هر چه از آن جناب بعد وفات رسالت مآب صدور یافت همین اتباع آن قرآن خواهد بود و
از آن جناب به اعتراف طایفه و وحی الا آنکه بوقوع آمد یعنی اتلاف حقوق ملت بیضا قرار یافت زیرا که تقیه را مناسب
رسالتمآب سپر مومن برای محافظت جان و ناموس گردانیده بود و ایشان تا خانه فاطمه زهرا سوخت و آنجه
مقبول نشد و همچنین جزئیات دیگر چه لا یتناهی عمل بر آن نکردند که اگر بادنی غور بینی خواهی دانست که دیده و دانسته
بضعه پاک را خود کشتند و آثارش درین کتاب از کتب دینیه ایشان توده توده آوردم پس نتیجه مواد این قید
از من نه باید پرسید و خود از راه انصاف بگو که چیست لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هر گاه قلم تا اینجا
رسید بتوفیق الهی مواعید خاتمه یاد آمد از آنجمله ذکر مناظره مامون بن هارون الرشید خلیفه عباسی
که صدوق الکذوب در کتاب عیون اخبار آورده نمود باید دانی که چنین متکلم انکرده ما نموده که محدثین و متکلمین را از مجالس
ما شکست فاش داده تا همه جماعات مبهوت گردیده از مناظره دست و زبان بر تافتند و امید رسیدن
بجایهای خود نه داشتند پس اول اهتمام را لفارسی ذکر کنم باز هر چه ممکن باشد و ز ضیق فرصت از تعجیل
و وجه ذکر قصه در عبارت فارسی این است که فهمش مجتهد را آسان خواهد شد که امر اوست بد این نسخه عیون الاخبار یتیم بوده تا آنکه
گوشیدم رسیدم به سید بن که مجتهد با وصف نایب بود نسل از امام الحاضر فی الامصار شکایت میکند که نسخه صحیح بدست نمی آید
پس بیچ آنکه صدوق الکذوب میگوید بسند خود که یحیی بن اکثم گفت که با مامون مباحثی از اهل حدیث و جماعتی را از
کلام و نظر آوردم و نزد حاجب نشانیده خبر کردم تا فرمود که حاضر شوند پس از هر دو صنف چهل مرد و شرف حضور
پس مشغول شد با نشان تا محجوب نشوند و فرمود که تحقیق مباحث دینی میخواهم اگر کسی را ضرورتی و حاجتی باشد باید که فارغ
شود و تطمین کرد و بیشتر گفت که سبب طلب این است که هر چه در دل آید و نگو نماید باید هر کس زبان از رد جلایل من مانع از آن
و هر چه بدل انگذرد از حق اظهار آن دریغ ننماید و باطل را رد کنند و خوف از دروغ داشته باشد تقرب خدا منظور دارد
که تقرب جوید بسوی خدا و تعیین معیت خلق نکند آنکه خدا بسلط فرماید او مرغوم من آن است که حضرت مرتضی خیر البشر است بعد الانبیا
اگر راست تصدیق کنید ورنه رد کنید به من و شما اختیار است ریده خواه پرسید از من و خواه من بپرسم از شما محدثین گفتند
ما سوال داریم فرمود بپرسید و باید که سوال کنیا از شما مرد و اگر کسی زیاده بود از آن زیاده نماید اگوید و تشنه تعلل نماید پس شخصی گفت
مرغوم ما آن است که بهترین امت بعد الانبیا ابوبکر صدیق است که در حدیث مجمع علیها وارد است که اقتدا کنید بآن دو

که بعد از من با ابوبکر و عمر چون حضرت باقتدای ایشان حکم فرمود معلوم شد افضلیت ایشان و هو المطلب مامون گفت
احادیث بسیار آمده ضرور است که همه حق باشد یا همه باطل یا بعض حدیث حق است و بعض باطل است پس اگر از جهت
که نقض میکند بعضی مر بعض دیگر را و اگر همه باطل بود لازم آید بطلان دین و اندراس شریعت چون این هر دو باطل است
لازم شد امر سوم که بعضی حق باشد و بعضی باطل باشد اکنون دلیلش را باید دید و آنچه گفتی از آن اخبار یکی است که او از آن باطل
است فی حد ذاته چه حضرت احکم الحکما بود و محال است که امر فرماید بمحال و مردم را برانگیزد بر خلاف حق و وجه بیان آنست که این
دو کس از هر وجه متفق بودند یا مختلف بر اول باید که واحد باشند در عدد و صفت و صورت و جسم و این نمی‌تواند شد که دو
در عالم چنین باشند از هر وجه و اگر مختلف بودند پس چگونه اقتدا جایز باشد بایشان و این تکلیف مالا یطاق است زیرا که
اگر اقتدا کنی بیکی را مخالفت خواهد شد دیگری را آنهم با اختلاف این هر دو ابوبکر حکم قتل فرمود اهل ردت را و عمر رد کرد این
حکم را و اشاره نمود که عزل نماید خالد را بسبب آنکه مالک بن نویره را کشت ابوبکر هرگز قبول نفرمود و عمر متعه را حرام کرد
و ابوبکر چنین نکرد و عمر دیوان عطا مقرر نمود و ابوبکر این را بجا نیاورده بود و ابوبکر از طرف خود عمر را خلیفه گردانید و عمر کسی را
خلیفه ننمود و این اشیاء اگر بشمارم پایانش پدید نیست و در مقام جناب شیخ الشیوخ یعنی ابن بابویه صدوق القمی رحمه الله
امام المتکلمین خویش را که مامون بن هارون رشید است و آنچه در تحفه نوشته است که مامون اینرا از گذاشته و یا نفرموده در وی
خصم نمود و بیانش آنکه محدثین روایت نکردند اقتدوا باللذین من بعدی ابابکر و عمر بلکه روایت کردند یا ابابکر و عمر یعنی بر نصب
یا ابابکر و عمر یعنی منصوب بر ندا اگر روایت صحیح شد البته معنی روایت نصب چنین شد اقتدا کنید بعد از من کتاب خدا و عترت را
ای ابوبکر و عمر و معنی رفعی نیست که ای مردم و ابوبکر و عمر پیروی کنید بعد من کتاب الله و عترت را کاتب اوراق میگوید
چون صدوق الکلام در تردید اول کوتاهی نکرده و بر جواب ثانی سکوت نمود که حضرت بطور بشارت خطاب کرده ام المؤمنین حفصه را
که ابوبکر خلیفه خواهد شد بعد از من و پدرت عمر بعد از وی و این امر را که بشارت دادم مخفی دار و بهر کس مگو و این چنان بود
که یعقوب علی نبینا و علیه السلام فرمود که خواب خود را بر برادران ظاهر مکن مدعا آنست که ترا اکنون خشنود کرده
شد بسبب تحریم ماریه و بعد از من نیز خشنود باشی باین دو خلافت گویا از این حدیث بشارت نیز امر اقتدا ماخوذ است
زیرا که اگر امر باقتدا نباشد باید امر باشد بخلاف پس خلافت چگونه متحقق بود و اگر مراد هر دو باشد اجتماع ضدین و چون
این هر دو حدیث بعقل نمی‌آید امر باقتدا اصلی بشد و نزد ما بر اتفاق خبر حکم اقتدا نیست فرق آنست که این هر دو بغرض
نزد ما چنین عظمت و جلالت دارند و اصل این باب نه بخلاف رفتند که تسویر اند و از این طرف و امانند چنانچه
می آید انشاء الله تعالی و حدیث بشارت مذکور بارها در این اوراق مذکور شد از کتب معتبره دینیه و ایمان شان بحواله تحقیق
و حال آن دو روایت شیخ صدوق الکلام بزبان آورده چنین رئیس المتکلمین خود را تلمیذ خویش گردانیده در کتب و تقیه
فقیر جابجا مذکور است اگر دفتر مذکور را بیاورم موجب اطناب شود و بیند را باید که بمنت عظمی بجا آورد زیرا که ثمه کرم و نرم جناب
صدوق دلالت برآن دارد که اگر جای دیگر رئیس متکلمین او را اگر تعرض نمی بود البته از آن دریغ نفرمود پس این پایه مسلم است
مقبول باشد و حالش مختصر شیخ ابی داود اکبر کسی است جناب از آن بخواند و پس هم او تلمیذ باشد حال آنکه جناب صدوق

انجامید و ایضا آنچه مامون فرمود که عمر تحریم متعه نمود نه ابوبکر دلالت بر آن دارد که جناب شیخ الشیوخ تا تحقیق کتاب
مستطاب فقه الرضا را فراموش کرده زیرا که از بدایتش بیاد من چنان می‌بود که کوفیان خواسته بودند که منار فوق
علوی بکنند ولیکن خبر در رسید که عمر منع نکرد و این کتابت ان درجه پیش صدوق رسیده که بسا کتابها بدرجات شیخ
چنانچه از افادت خواهرزاده ملا باقر مجلسی که بسیاری از فواید را در آن جمع کرده واضح میشود و بعد از همه تذکره
شیخ حر میفرمایند که رجوع کردیم سوی حدیث مامون خادم دیرینه شیخ بعد مراعات ادب عرض میکند که چون میان
که تقریر قرقه ایشان یعنی مامون ابن هارون قابل امام رضا مرداقعی است پس جوابش باید شنید تا بعد برافاده
او حال همین بعونش بروزی حاصل شده باشد که محدثین درباره فضایل ریحانین محقق گردانیده اند که این هر دو
امام اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته و حال اختلاف این هر دو جناب چنین بود که یکی تن برضای صلح معاویه
در داد و جناب سید الشهدا ست که اکابر ایشان در کتابی که اجماع امامیه بر اعتبارش منعقد کما اعترف به الاردستانی

محدثین
تقدم مرا فرمود و الله لو خیر الحق لکان حسن ما فعل اخی الی تغیر ذلک ثمیت حال اهل البیت و عترت و اگر دلار کان
اربعه که مرتبه ایشان تالی حضرات ائمه هدی بود و ایشان را باظهار رسانی در لکوک اصحاب برگزیدند چنانچه از تذکره
الائمه نیز بر می آید بعد از تحقیق محدثیت کلینی مع غیره او از عمایدی جناب لو که اگر یکی از ایشان بضمیر دیگری خبر می یافت البته
او را فوراً می گشت یا در حق کشته او دعا خیر نمی فرمود مثلاً حضرت ابوذر و قس علی هذا بعد تتبع اخبار خیر ندارم
که این بحث هم در مقامی از مقامات این کتاب برگذشته قصه کرده ذکر ارکان و حقیقتاً حاجتی نیست کما اشتهر ان فیه سلمان
منا اهل البیت و همچنین بود ان ابوذر ز زمره قادسیه کما لا یخفی علی من تصفح تالیفات المجلسی فقط و اگر این دفتر را باز کنیم
تحریم که چگونه بپایان سانم و بآلاخر ضرور است که علمای رفقه تحقیق امام رضا از تالیفات شیخ المشائخ ملاحظه فرمایند و سر خود را
پیشت پای مستحجات هر دو زند اکنون بمناظره مامون رجوع کن که صدوق میگوید که شخصی دیگر از محدثین سر برآورد و گفت
که ایضاً حضرت در باب صدیق فرمود که لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا مامون در جوابش گفت این محال است از تحت
که شما روایت میکنید که حضرت مواخات کرد میانه اصحاب خود و چون دور این تا ضرر گفتگو کرد و فرمود خبر نکردم انهم من ترک
برادر خود پس روایتیکه ثابت میشود دیگری باطل میگردد دعوایش نه چنان است که حاجت باشد المفاد لیستان کن را
بجوض کردن و تامل نمودن زیرا که کلام در خلت نیست بسببی آنکه فرموده اند غیر نسبی پس معلوم شد که آنحضرت یعنی
اعتماد نمودن در هر کلی و جزئی بر او باشد نیست مگر بر او تعالی و اگر این هم بود بر اکسی آن ابوبکر است لیس بهم غباری در آن
بلی اگر کلام در دوستی بودی با اثبات آن مبنا نیفتادی پس معلوم نیست که آن محدثین را چه رو داد که در هیچ مقام از من بیاست
هیچ گفتگو نکردند و عنان خود را بدست مامون سپردند پس چنگ زد که این نجایه ثبوت تا تیم سد و آن حجت است که هر که در مناظرات
جناب امیر مغوری بکار برد که زندیقی آمد و شهرت او در بین فن بعرش برین رسید و تشقیقات و جوابات او زیر
نبود و لیکن بعد از مجالست در هیچ امر ایشیم خلافی گفت و خبر اسناد صدقا ظاهری بر زبان نیاورد و ذلک اول دلیل علی الوجد
و لو کان ذلک کتب لک بوجب ترکه الفقه مستجر انه کرم الله وجهه و تامه نهذه الحکایات ایضا تدل علی تدا

تمثیل است مطاعن اصحاب الکرام والمقصود بالذات نهی بود وان القطع انا فهو کما هو دموال الحاسدین فانهم
علیه الحسد لا میزدون من الزعفران والعصلان بانه بگیرد از اهل حدیث اسیر آورده گفت که جناب
مرتضی بر منبر فرمود که یقیناً معلوم شده بهترین این است بعد از نبی آن ابوبکر و عمر اند مامون گفت این
محال است که اگر حضرت امیر السبت که بدین درجه رسیده اند پریشان حالم نمیگردانید گاهی عمرو بن عاص و
اسامه بن زید را حدیثی که بکذب آن حدیث باشند خود معقول حضرت مرتضی بود که من اولی بوده تقمیص خلافت
ولیکن مطیع شدم و بیعت کردم تا مبادا مردم از اصل دین منکر شوند کا ذکر ... و نیز قول دیگرش که ایشان چگونه تهمت
ازمن حالانکه عبادت کردم قبل ایشان و هم بعد ایشان و راقم الحروف میگوید که خود اکابر علمای ارفضه این حدیث را
بدرگاه سلطان خداوند قبول کردند و تاویل آن کوشیدند والبته تاویل بعد از قبول می باشد کما قال غیر مرة
وانچه گفتند محصل آن این است که جناب امیر بعد از اجتماع مردم بر منبر انچه فرموده که مرا افضل گوید از شیخین هشتاد تازیانه
بر و خواهم زد و جهش انه ... بود پس دعوی افضلیت امیر مستلزم حصول ارتداد با آنجناب است والتبادر
لائق هشتاد تازیانه شد پس رصد در این قول آنهم بر منبر و بعد اجتماع مردم شکی نماند و احتمالیکه بحضور خداوند
تقریرش را امام اعظم علی بجا آورده خود جناب شیر خدا اصلاح مشکلات درین حل نموده جائیکه مامون تلبیس ... بر
شیعه بیان کرد که خود امیر المومنین فرمود من آنکه بودم از ایشان تا ایشان مرتد بودند نعوذ بالله پس درین باب
سهل زیادتی ... بجا ... منافقین محسوب شوند وهذا هی الحجة البالغة علی الرافضة و کیف که کتاب مقبول و معتمد علما
شیخ صدوق یعنی عیون اخبار الرضا او دلیل بر آن باشد که حضرات شیخین بکمر مین بروایت ماعلین سمع و بصر
امجد شان بنی الحرمین باشند پس دیت کفر را هر کس از امامیه که بایشان نسبت کرد البته و بالمقابل ... عیون
این تقیه باشد زدا یا شیخ علی باشد نزد همه فاعتبروا یا اولی الابصار اعلموا ان مثال کواحد من الرفضه تشبیه ...
الحمار کما لا یخفی فکیف بر مذهب شیعه که قائل بتقیه جناب امیر اند در زمان خلافت آنجناب نیز لیس چگونه نقل ...
خصوصاً مجتهد الزمانی که تقیه جناب امیر در خلافتش درین کتاب فهم در طعن السابع وغیر آن بیان کرده که ...
که آنجناب اولویت و افضلیت خود علی روس الاشهاد بیان فرمایند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و تمه ...
چگونه بر اینقدر اکتفا ورزم و کرد امر دیگر تکرار کنم مضامین بسیار از ... و ... از ...
و ... عیان میشود که حیاتچه جناب امیر از اولین اهل اسلام اند لو بکر نیز فرق نیست که ابوبکر ظاهر ...
پس ابوبکر در ایمان و اسلام گوی سبق در ربوده باعتراف جناب مرتضوی فان الله هو العلیم بذات الصدور ...
که در شریعت باعتراف مجتهد درین کتاب نیز مدار امور بر ظاهر است پس طعن ... بدیهی است که چون
جهت خوف و تقیه خواه از پدر بزرگوار خواه از دیگران نیز نتوانستند اقرار توحید و رسالت را بر زبان آوردن البته
عبادت نیز پوشیده در ظلمت ... خواهد بود بخلاف صدیق اکبر که بارها خود را علانیه بر حضرت فدا کرده و بالآخر
کافران جفا از او را ایذا ... صورتش را منتفی ساختند و ... مجتهد نیز بدو ... و دیگر در کتاب ... آورده

وازعجائب نفاق ورفض سرمایه یاری چند سرمایه رشید گردانیده والیضا محدثین را میرسد که چون اظهار
ایمان تا دم وفات نموده جناب امیر چگونه می تواند فرمود بدون ساندی که من چنین عبادت میکردم سبحان الله
جناب امیر باصول اهل نفاق چنین تقریرات فرمایند فانه ارفعشانا واعلی مکانا وازغرائب آنکه سنی
شاهی بهم نرسید چنانکه در بعضی جاها در حق ابوبکر گفته وبالآخر دنبال منافقان اول برایشان سبب افتد
ودر مقام مناسب آنکه اساس الاصول رئیس المجتهدین را برکشائی که امامیه متاخرین نقلش معتبر باید که
حاشا که فضائل ابوبکر را منکر شویم ولیکن این نتواند شد که دانای پنهان وآشکارا ازو میرسید که من راضی
توازمن راضی هستی یا نه وچون ائمه بعد صد سال استر فضائل او باشند به بین که از مذهب نفسه قائلین بالارتداد
نشانی بجا مانده مگر المیه عرض کوراتگی لاعلاج است طرفه آنکه متاخرین از بعضی متحیر نشده اند ومالک بن
یا موسی دیرمن بیمار شدم عیادت نکردی وگرسنه بودم سیر نساختی در اینجا صورت مجاز پیدا واند شده ودر اینجا با
مسند وصی نتواند شد که تفوق او مقصود بود بر دیگران الغرض از قاضی یحیی بن اکثم بسیار بعید است
که باوجود نشستن جای الزام وافحام مامون در متعه تا مدت اورداد که متعه حرام است بعید است بسیار که گران وکورال
ما از اهل سنت برای مناظره برچیده واین برابر هزار دلیل است بر صحت این روایت کما نقل قول الشاعر فی شرح
تلخیص المفتاح ونیز مقام حیرت است اگر حضرت امتحانا با بوجهی دیگر از مصطفی عمرو بن العاص را بر شیخین
یا اسامه را با نهتا بر عمر در امارت برگزیده که با آن جلالت سر تابیدند اگرچه دیگران شکایت کردند ودر افعال
خدا ورسولش کسی را مجال گفتگو است حضرت جعفر طیار باوجودیکه حضرت داد از نور واحد بود وند امارت زید بن
حارثه پدر اسامه براو برگزیدند کما فی کتاب الغدیر الیقین مع شجاعت وتدبیر حسن بجدی بود که امیر فرمود اگر او زنده
بودی ابوبکر بر نصب بقدرت نیافتی وکلمات قیس پاکیست که فهم ودانش او بر قرار مثل مجتهد کم تمیز نکنید در
ابی بن کعب مقبول ابن ابی سلول مردود شد که فی طعن بالرماح وتقتنه فی کبد الشباح الی غیر ذلک مما لا یخفی
والعجب که جناب قابل امام رضا که رئیس المتکلمین امامیه بود غور نفرمود که از ان امتحان امامت انتخاب لازم
می آید زیرا که النصوص امامیه در بعضی کتب بینه شیعه بهم رسیده وبشهرت واستفاضه انجامیده که حضرت پیغمبر
که امامت مرتضوی موجب ارتداد وکفر امت است تا نوبت باستعفا رسید واین خود شنیدنی ست مشهور در عالم
که زیر دست بازیر دست چگونه مشوره نماید وهرگاه رسول خدا امامت بلافصل را موجب کفر وارتداد میداند ونص برآن
نفرماید امیر المومنین چگونه دعوی آن نماید خصوصا بعد از نوشتن فارغ خطی که هیچ وثیقه در جهان برابر آن محکم
نتواند بود وبیس بدرجه غایت ظهور رسید که اصحاب کافر بودند ومرتدین وسلب نفاق از چنین مظهرین دنیا
چندان عیان ست که لایحتاج الی البیان پس بطلان مذهب نفسه کالشمس فی رابعة النهار خواهد بود تر داولی الابصار
والحمد لله علی ما فعل المهاجرین والانصار باز دیگری از محدثین فرموده که در اینجا نامده که خلافت صدیق بدان
درجه رسید که او در روی مردم واقاله نمود وابن ابی الحدید بر طور آنکه خلافت را برای بعض وبعض مقصود دانسته تجلیل

ترا انست چنانچه شرح نهج البلاغه معتزلی دلالت قطعی دارد شیر خدا کرم الله وجهه فرمود که رسول خدا ترا مقدم کرد آن کیست
که ترا پس انداخت چون خود مؤید خلافت او باشد و او را بر خویش مقدم پندارد و مذهب شیعه باطل شد مامون گفت این
امر باطل است بدین جهت که جناب مرتضوی برای بیعت نیامد و گوشه برگزید و در روایات شما آمده که تا زمان فاطمه
زهرا بیعت نکرد و وصیت فرمود او که مرا دفن کنید در شب تا حاضر نشود بر جنازه او و جواب این ذکر طول دارد و در
مقالات این کتاب بالشرح و بسط مذکور شد که از آن تطبیق روایات مختلفه چنانچه باید بر مذهب فریقین پیدا آمد چون
بر اصول شیعه قیل و قال و تکفیر و اضلال در ارکان شیعه جاری تواند شد و همه مخلد بر بین خراب شد اگر در اجتماع
بوجه من الوجوه در امری از امور فقط اختلاف الی استعمال سیف و قتال بوقوع آمد چه باک و کراهت محدود بین
له نور انما لمن الفضل العزم من ضروری بود مامون را که اول ثابت میکرد مخصوص بودن امامت را در لفظ و معجزه چنانچه در
و آن هنوز صوری نه نسبت پس از روح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که گوشه گزینی فقط از جهت عدم
استحقاق بود بنا بر عظمت منصب آل عبا دیم خوردن قسم برای جمع کردن قرآن مجید که فریقین به یقین
ما تحتین نقل آن میکنند الی غیر ذلک و هرگاه مامون آن روایات را ترجیح میدهد باید با تمام انزوا ملاحظه
کردن که در آن تاکید تام در وصیت که زنهار زنهار شک نشود چه بر فضیلتی که حق تعالی بسوی تو داده ابو بکر جا دارد
کرد و اگر غصب بود آنرا بلفظ مذکور چگونه تعبیر فرمود و دست بدست او دهد و تبیین شر را به نیکی یاد کنم ع
چه کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی و بر هلاکت امت و ارتداد ایشان راضی باشد بخلاف حضرت پیغمبر که راضی به
بر هلاکت امت و از رسالت استعفا کرد و خدا خاطر شریف را بعدم اشتغال فارغ خطی تو نیست بعد کدام دلیل به استحقاق امام
شد که آدمی بجهت ورود مصنا فرصت غور و فکر نباید که بیعت امام نشد بعد چند بالفعل امام غور نماید و از رای اول بر گردد چنانچه
واقع شد که صدیق گفت من تعجیل کنم و مهلت میدهم باره و لق افزود و بعد معذرت صدیق در باره شکایت را منتشر
و شر برگشت که آدمی اگر چه از اوصیاء او علیا بلکه منشأ الیشان باشد و از وصتی غور و امعان بعمل نرسد بیعت
امام نباید باز آن امر با جلد کو کرد و دانها العذر تسلیم عدم بیعت است ورنه جای ترا تحقیق تطبیق روایات مختلفه نموده بود چنانچه
باید بدان پرداختم هر کس خواهد بدان رجوع فرماید و هرگاه ذکر اخبار جناب سیده در میان آمد به سبب فقدان فرصت
ضرور شد که تقریری مختصر نموده شود که اگر روایات این باب را جمع کنی واضح خواهد شد که نامست از سوال قبر قلع نشود و ملا
غرض آن چنانچه باید بحصول نمی آید و جناب سیده عالمیان البته شبی و روزی برای حضور در خدمت پدر بزرگوار
صلی الله علیه و آله و سلم ذکر لیست نه برای فدک وغیره چنانچه اهل نفاق خیال آن دارند و از هر یک حفظ در بیعت
سخن را دراز گردانیده اند پس وصیت در تجاشت دفن هر چه بوقوع آمد بر جای خود نشست و شرح این امر و
نقد با تش عریض و طویل است برای مختصر اکتفا ورزیدیم و اگر با فهمیده زبان حق را کشاید دقت
این جناب بالنسبت بحضرت امیر عثمان مفتوح میسازم که جابر و قتل و قتال بر اهل جدال و جنگ باشد در زبان
سوزان تنگ میشود کما لا یخفی علی من نظر الی مباحث الکتاب و آنچه از تقریر مامون تحقیق روایت اهل سنت

مفهوم شد که شما روایت میکنید که بیعت بعد از وفات فاطمه زهرا بود و شاید مبنی بر آن باشد که از روایات شیعه خلاف
آن ظاهر میشود و از انجمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقا تقریرش بعمل آمد بالجمله از حال تقریر مامون قلت
استعدادش سر جا پدید می آمد که صدوق الکواذب بر آن نیارد و آن را از عداوت باطنی حضرات ائمه سرمایه دین و
مذهب خود نسازد که کار متغیر شود کاسه لیسان قاتلین ائمه هدی همین است بعد از آن که مآل کلام مامون اقتضای دیگر
گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر را خلیفه کرده بود و استقاله چه معنی دارد در سقیفه که ای انصار
من بدان راضی هستم برای شما که بیعت نمائید با ابوعبیده یا عمر عجب است که بیچاره مامون اینهم ندانست که در سقیفه چه
واقعه رو داد شیخین در دهلیز دولت سرای شریف بمصیبت حضرت و اهتمام غسل شریف بودند و چون خبر انصار شنیدند که در سقیفه
بیعت رئیس خویش سعد بن عباده نمایند حذرت نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است ابوبکر بخلافت قریش حدیث الائمة
من قریش ثابت کرد و کسی نتوانست در سقیفه انکار کرد و شاید بر سبیل امتحان فرمود آنچه مامون گفت عمر و ابوعبیده تحاشی نمودند
و بیعت فرمودند و جمهور اهلسنت کی میگویند که حضرت ابوبکر را بنص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود و چون میدانستند که البته
بیعت شدنیست و متحقق خلافت بود اجماع سندش نص نیست بلی وقتیکه حمل امامت بر اصول شیعه دیده باشد خار خلل
نو بیانید و این علایق را ببرید و هرچه از جناب امیر منقول است در فضایل صدیق حتی حدیث من فضلنی الخ همه موید شد بر طور
بخلاف برخی که ناظم مذهب شان میگویند که مفضل می جنداند که ابوبکر قائل بود بمفضولیت خویش اجرای حد بر او نموده
و حیرت اینست که امام اعظم ثانی شیخ حلی امامیه گفته آنچه بر گناهش دلالت دارد فانهم فی کل واد یهیمون و اگر مراد امارت است
فلا شک فیه کما فصلنا فی المنتهی وغیره و از این اشارات شیعه برای خلافت و انقضا تخلیص اهلبیت المامیه که مقدمه را از تقریر
در نگرند و هجوم بر بیعت نمودند و چون رفته رفته نوبت استقاله برای رفع اختلاف فی الجمله رسید امیر المؤمنین فرمود که حضرت ترا در نماز
مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را چه مجال که ترا پستر گرداند بعد از این در اختلاف مذکور گشت و کسی نیارست دم زد
بیچاره مامون این مباحث را چه میداند تو امور حدیث لایعلمها الست زیبی زردواند و دام شیعه نسبت قتل مشهور که هم خبر داد هم تواتر آنا
و متعه را حلال گردانید و بروز ری حکم تحریم نمود الی غیر ذلک مما مر و اگر نخبه دیگر کار بودی البته استعفای بنیاد خود را
سید سرور بستان را یاد کردی و گاهی استقاله را بر زبان نیاوردی فانه لاخیر فی الحیاة من بعد من رجاه و التجا
حال حضرت مرتضوی بخیال آوردی که با وصف هزاران نصوص قطعیه حضرت سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر گمان فهم
جناب میر با وصف استعداد و امداد اهل علوی چه دست از چنین خلافت باز کشید که خاصه او بود و فرمود فی شی من الامر
با اینهمه چنین اراده کرد که با علمای اهلسنت در او بحث و شمشیر مناظره بحث و متحیرم که محدثین و متکلمین اهلسنت را چه یارا
سیما قاضی القضات با وصف چنان توانائی و قوت مناظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد گمان
کردن مخالف را التکلمای عرصه تحقیق است که شیخ میگوید ولیکن قلم در کف دشمن است ؛ و صدوق و مفید و امثال ایشان را
دیدیم که با وصف چنان ملکات و آن سامانها که یافتند المقال دلستان بودند و مرد میدان هر دار نبودند و لو سلمنا که
ماهر فن و فائق بودند حقیت و بطالت را چه کنند ممکن نیست که شخصی عبارات یهود را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

از کثرت تلمیع ابن عجوز بوئی در هند رطل لوق را در کتب او یا مجالس المؤمنین دیدم که در تراجم علمای خویش
مناظرات شان را بافتخار تمام درج میکند و خداوند عالم شاهد است که مرا بر ریش در ازش خنده می آید مامون را چه گویم
که بیچاره احمد مذهب شیعه را نیک نه فهمیده و در آغاز بحث گفت زعم اینست که حضرت امیر بعد الانبیا از همه امت بهتر است
و نه دانست که در مذهب اینها تفضیل الحضرة الشیر تفضیل است از انبیا تا بعثت مذکور چه رسد این غفلتها و بی تمیزیها تا کجا شرح کنم بس همین
آنکه میدیدیم که بعد ازین چه واقع شد دیگری از محدثین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوسترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عائشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است و در دلیلش میگوید که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طائر بریان که احب
جناب مرتضوی بود کمترین انام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عمل
چیزی نیست که شمرده آید باحادیث بیشمار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواتر
و اگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه فرماید و هم احادیث اصول
راست بگو که احب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل
با حضرت یا شخصی که تا دم وفات معاذ الله ذوالوجهین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطن ایمان پس
ازینجا غور کن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهدین جانبی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر آنست
پس برین اصول چه باقی می ماند پس او را اجبر آنکه از میدان مناظره فرار نماید که در حیرتی بدستش نماند و فقیر
در کتب خویش دیده ام که چون از عائشه صدیقه رض پرسیدند فرمود که فاطمه زهرا و از مردان شوهرش و وقتیکه از جناب
سیده رض همین سوال نمودند فرمود که عائشه رض و پدرش پس ازینجا که جواب فاطمه از کتب ... رفضه بوجوه بسیار
معرض ثبوت رسیده که حقیقة اهل البیت منحصر اند در دوازده امام و جناب بتول بقول مختار اوشان را داخل استثنا از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شد از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چهار لک زیرا که محققین شیعه اینقدر را از اصحاب
نفاق میدهند کما فی التذکره و در وضع این حدیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند والعلم عند الله
و در ضعفش شکی نیست و در طائر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی به نقل متکلمین با آورده
لفظ اللهم یسر عبدا یحبک و یحبه را دران ذکری نیست و چون انهم را دالنتی حدیث مذکور لایق الاستدلال
نماند و قول مامون ساقط باشد که فای روائکم تحیل و شاید بملاحظه ناگوش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که ازین باب نیست تا این تخصیص کرد با اهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرمود که مرا تفضیل دهد
بر ابوبکر حد افتری بر او زنم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در صورت
جناب امیر خود تجاوز فرمود از حدود الهی و عامل شد بغیر امر خدا معاذ الله و ابوبکر رض گفت که والی کردند
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک صدق باشد نزد شما ابوبکر بر ذات خود یا علی بر ابوبکر با وجودیکه
حدیث فی نفسه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول تن که صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

چگونه دانست بوحی یا بدون وحی وحی منقطع شده و اگر بنظر بوده است پس کفر بحت است و اگر صادق نبود
پس محال است که والی امر مسلمین شود و احکام را بیان کند و حدود را اقامت نماید و دروغگوئی و نیز بر اصل
نسخه الفاظی بود که مالش بدان میکشید که متلقین بود و چنین کس خود متحیر است و جوابش پر ظاهر است که جایز
است که چنین گفته باشد از راه امتحان که ببیند که بعد از من چه واقع میشود و بحمد الله که هیچ فتنه بر نخاست
و حضرات ائمه علیهم السلام آنچنان فرموده اند که کلام مامون دران جاری گشته مثلا در نهج البلاغه است که والیان
حاکم اند بر من و من بر ایشان مالک و حاکم نیستم چنین شخص کی مستحق امامت است و نیز حضرت سجاد عنان حکومت
را بدست شیطان دانسته فلا یلیق بالامامة الی غیر ذلک من الوجوه دیگری گفت که در احادیث آمده است
که ابوبکر و عمر کهول اهل جنت اند مامون گفت که این حدیث محال است زیرا که هیچ کهل در جنت نخواهد بود
و مرویست که زنی بود حاضر نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون حضرت فرمود هیچ عجوز در جنت داخل
نخواهد شد او گریست و حضرت فرمود قرآن مجید دلالت بران دارد که وقت دخول جنت هیچ زنی عجوز نخواهد بود
و اگر گمان کنید که ابوبکر نشو و نما خواهد یافت در حالت جوانی چون به بهشت درآید پس شما روایت دارید
که حضرت فرمود برای ریحانتین خویش که ایشان سردار جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و پدر
ایشان بهتر است از ایشان جوابش آنکه لا نسلم که از آن لازم آید که ابوبکر وقتیکه این حدیث صدور یافت در
جنت بود و داخل شدن بجنت موقوف است بمردن و در عالم برزخ بودن من البدیهیات کالحساب و الکتاب
هرگاه گفته شود که فلان پیر از اهل جنت است الی غیر ذلک لازم نمی آید بودن الشخص با وصف پیری در جنت تا
صورت اعتراض پیدا شود و حضرات امامین لا ریب که بهترین اهل جنت و جناب مرتضوی از ضمیمه حدیث مستثنی
شد و شیخین را حدیثهای بسیار که حضرت فرمود و امیر المومنین روایت آن نمود و لله اسرار بود و هم از حدیث
منزی و جاری کردن حد تعزیر الی غیر ذلک چرا مستغنی نشوند و خدا داند عالم گواهست که فقیر وقتیکه مختصرات
التحفه و سیره بخدمت اساتذه میگذرانیدم و این اعتراض را از زبانی بعضی از رافضه شنیدم قبل ورود من نحو جواب
داده ام که در آمدن و حالت کهولت به بهشت برای شیخین از کجا لازم شد تا چنین پرزها میگویند و راه اعتراض
میجویند غرضکه پیران نابالغ را شرم و حیا نمی آید از ذکر چنین لاف و گزاف از مامون پس او انچه کرد و قتل
معصومین از دست او و رافضه منزه از اهل البیت اند و شیخ القمیین بر او افتخار میکنند هر قدر که حسن ظن
با و بهم رسانند کمتر است بوجهیکه والسنی اعاذنا الله تعالی من هذه الاباطیل یکی دیگر از اصحاب حدیث سر بر آورد
و گفت البته این حدیث در مناقب فاروق مرویست که اگر من مبعوث نشدمی مبعوث میشد عمر مامون جواب
داد این محال است زیرا که خدا میفرماید انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و نیز
فرمود و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم
آیا جایز تواند بود که میثاق گرفته نشود و شخصی بر نبوت مبعوث گردد و آن که بود که نبی شده و میثاقش گرفته

بعد از نبوت جوابش آنکه ضرورست مامون را آنحضرت بحق جاری کردن دلیل بر مدعا و اگر او بیان قدیمه
منافات و بیان آنرا بمقتضای سخن تکیه مجتهد المعنی فی بطن الشاعر گذاشت ضرورست مقلدین رطب الیوس
را که بمدارک منافات پرداختن و در پیچ اجتهادی ونگیر است مالکیه زیر هر حدیث که رگهای گردن رفته را در شکنجه
عتاب پیچ و تاب و بیند مگر از نبودن فرصت و فقدان اسباب و قصور همت ناظرین اختصار ضرور افتاد بالجمله چندی
از سخنها ناگزیر بود گفتن و در سای ظرافت زیر هر یکی سفتن ولیکن بمقتضای عجلت و ایجاز هر یکی از آن اکتفا میرود
که بعد از ملاحظه بعضی از آیات از نسخه حضرات اهل بیت سرور کائنات رسالت جناب وصی مطلق ثابت شد چنانچه
در سابق گذشت چون تقدیم میثاق پیه ضرورست بر مبعوث گشتن پس ضرورست صندوق الکواذب و مقلدین
او را باصول محرفین کاش باصول خویش بیان فرمودن و الی اهم ذلک پس نبوت و رسالت بحصول انجامید
بدون میثاق بر طور امت ابن صیاد شیطان الطاق و حیرانی نیست که جناب امیر مظهر کفر بود معاذ الله و منطبق
الی یوم الوفات پس بیان فرمایند که انعم این میثاق بالطان بود یا اظهار نمیتوانند توجه و آنا زو دیگری از این جماعت
امتثال امر مامون بجا آورد و آنچه در ذهن او زیادتی بود شرح آن فرمود که در احادیث مناقب فاروقی وارد
است از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که عمر را روز عرفه دید و تبسم فرمود و گفت که او تعالی مباهات کرد بهمه
بندگان عموماً و بعمر خاصتاً مامون گفت محال است زیرا که از شان حق تعالی بعید است مباهات بعمر و گذاشتن
پیغمبر پس عمر در خواص داخل گشت و حضرت در عوام ولیکن تعجب نیست از محدثین سنیان زیرا که اعجب آنست که
غلام ابوبکر را بحضرت فوقیت بخشیده اند که داخل شدم در جنت و آواز نعلین شنیدم چون نگاه کردم دیدم که بلال
آزاد کرده ابوبکر پیش پیش میرود از من در جنت و شیعه همین قدر گفتند که علی بهتر است از ابوبکر و شما میگویید که غلام
ابوبکر بهتر است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که سابق افضل است از مسبوق و مثل اینست حدیثی دیگر
که شیطان میگریزد از سایه عمر و بر لسان حضرت کلمات کفر ریخت و جوابش آنکه مجتهد به عربیت ادنی مامون
تصریح کرده بود حاصلش اینکه محاوره عرب را ندانسته که متکلم بیشتر شارح میباشد در همین نزدیکی گذشته حدیث
علی خیر البشر و تتمه اش آنکه من ابی فقد کفر فما هو جوابکم فهو جوابنا و معلوم نیست که رفضه و کاسه لیسان یعنی مامون
رسول خدا را از منکرین میدانند یا مقرین بر تقدیر ثانی ترجیح حضرت مرتضی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلم ضرور افتاد دیگر چه گفته شود که استغفر الله العظیم بالجمله داخل شدن حضرت در عامه لازم نیاید و ثابت شد که
مامون هنوز از طفل دبستان کمتر است او محاورات عرب را نتواند شناخت و مامون هنوز از فهم آن عاجز و قاصر بود
والسلم که هر شخصی که پیش رود او افضل است مگر مامون آن احادیث را هم نشنید که چون حضرت اراده فرماید
که داخل شود در جنت علی مرتضی نشان بردارد و در سایه آن مهاجرین و انصار است تحقیق سرور کائنات باشند تا یحکم
و عذاب و قبضه ناکارد و بالا شود و علم را اول در جنت در آمده و هم بمقتضای حضرت پس اگر خادم خود را سابق از خویشتن
در جنت دیدند کدام محذوری در دنبال دارد بلکه معمول است و هم یکی از بجا آوردن شعار خدمت مخدوم که خادم پیش پیش

میرود و شاید مامون نداکار بهمین حال با ریابان درگاه را هم قبر الموتی کرد از افراد اغنیا و جواب از امر دیگر آنکه در مثال
سابقه امثال این بجای مفصل گذشته یعنی القای کلمات از شیطان و این سانحه ماخوذ از جمله مید مامون است که مفسر
سیما مولای مجتهد صاحب مجمع البیان نقل میکند یعنی ابن عباس که حال عداوتش درین کتاب با جناب امیر بطوری
عیان گشته بر اصول شیعه که دیگری بدان در سب و غضب و عداوت رسیده باشد والعجب که از تفسیر کاشانی التماس
بسولهذا هم عیان است یعنی شیطان این لفظ ابلیس علیه اللعنة والقداء بلباس حضرت جبرئیل بود و مصدر این استماع
شد و حضرت سرور عالم در التماس فتادی و بیاد اعتدا لیس مامون هنوز از عنای خویش جلای کوری و کری و هرزه
کری گرفتار است و بپایه تحقیق نمیرسد هر که طالب این امر باشد مشروحا و مبسوطا در مباحث سابقه رجوع نماید حال
هفوات این ناصبی را در انجا ببیند و جرات او در اینجا ان فهم است بسنجد نظر فوقتر آنکه از کلمات خبیثات او بلفظ انما
قصور رفقه همین قدر بر می آید که جناب امیر از ابوبکر بهتر باشد و بیچاره مامون هنوز در امن و امان بسر میکند
ولتعنا باب افضه را دران محصور میداندای لوامو زوجید الایمان تو هنوز به دقایق و حقایق این مذهب محدث
این سبالی تبریزی وکی آمدی وکی سیر شدی کتابها در مناقب مرتضویه وضع کرده اند و از جماعه علمای خویش شکل
این شخص یعنی صدوق الکواذب و شاگردان و ادساوان او باثبات رسانیده اند که حضرت امیر در بطن مادر بکرم تلاوت
قرانجید پیغمبر موده ده سال بیشتر از بعثت شریفه و چون حضرت او را بعد از تلاوت با خوش در گرفت سلام کرد
و تبسم فرموده و بتلاوت و تعلیم قران مجید از سوره مومنون در کنار شریف پرداخت ع معذور دارمت که تو
او را ندیده پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم هم خادم او و هم شاگرد او ست اکنون از خواب غفلت بیدار
باید شد و بحق گوئی و نیک جوئی مائل باید گردید ولیکن مصداق این بیت است ۵ نصیحت کن ورا چندانکه
خواهی * که نتوان شستن از زنگی سیاهی * نیز روایات محدثه رافضه اگر جمع میکردی به دقایق این مذهب میرسیدی که
از غرائب واقعات و رسوا دالوجه فی الدارین آنکه فرزند پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم را از راه دور بصد مشقت
دعوت نموده خود طلبیدی و چندان جد و جهد مزید تشیع بر تو غالب فتاد که بخوبی طوق لعنت بگردن تست وای
بر تو که بر اصول خویش از یزید سبقت بردی و راه جهنم مصداق وَبِئْسَ الْمَصِيرُ سپردی واویلا قصور شیعه
بلفظ انما هم القدر اثبات کرد و خود در بحث اعجاز چنان کلمات بیهوده آورد که به تفسیق و تکفیر صدیق نوبت رسانید
چنانچه خواهی دانست و در آغاز بحث گفت زعم من است که جناب مرتضوی بهتر است در بشر بعد از انبیا لیس درا خود
فراموش باید گفت اما انچه در حدیث فرار شیطان از سایه عمر کلامی کرده آنهم بر شیعه منقلب است زیرا که در قوانین
کلیه بر اندیشان و هم جزئیات فروعیه ایشان موجود که محدثین سنیان مناقب مرتضوی را گاهی بزیادت
و زمانی بنقصان و وقتی به تبدیل بر نامهای خلفای خویش راست کردند یعنی در اصل لیفر من ظل علی بود
که بجای نام او نام فاروق نهادند و اگر بر فرض محال نام عمر بود معنیش آنکه او در فسق و فجور و ظلم و عدوان بحد
رسیده که شیطان هم پناه از وی برد و میگریزد و حال این واقعه از من بشنو و دور رو در مردکه هر که از پهلوانی

چنان نمی‌رسد که از سایه او بگریزد و چنان با وی کشتی گیرد پس تناقض صریح است که در احادیث خویش تقرباً
الی الله و للرسول معاذ الله بجا آورند و مصداق فلیتبوأ مقعده من النار لا بل خوالد جهنم خالدین فیها ابدا
گردیدند عبارت حدیث که سطری چند بیش نیست منقول میشود باید که این زخم کاری را یاد داری و فراموش نسازی
پس مخفی مباد که همین صدوق للکواذب یا بنا خود از جناب مرتضوی در همین کتاب روایت میکند قال کنت جالساً
عند الکعبة فاذا شیخ قد سقط حاجباه علی عینیه من شدة الکبر و فی یده عکازة و علی رأسه برنس احمر و علیه مدرعة
من الشعر فدنی الی النبی و النبی مستند ظهره الی الکعبة فقال ادع لی بالمغفرة فقال النبی خاب سعیک یا شیخ و ضل عملک فلما تولی الشیخ
قال لی یا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاک اللعین ابلیس فقال علی فعدوت خلفه حتی لحقته و صرعته الی الارض
و جلست علی صدره و وضعت یدی فی حلقه لاخنقه فقال لی لا تفعل یا ابا الحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم و الله یا علی انی لاحبک جدا و ما ابغضک احد الا شرکت اباه فی امه فصار ولد زنا یا علی فضحکت و خلیت سبیله
واعجبا که شیطان از سایه امیر بگریزد و از رسول خدا آنقدر نترسد بایستی که گاهی بصورت خود نه نماید و کیف که غیر
شود بهر صورت حضرت حلال مشکلات را که گاهی سهو و نسیان پیرامون آنجناب نمی‌گشت آیت قرآن مجید یاد دهانید
و بدو کلمه خوشامد خندانید و خشنود گردانید طرفه تر قصه دیگر است که رفضه بمقتضای کورنگی و شور شوری و صفع
کردند محیلا آنکه چگونه از شیر یزدان بخیال کسی بگذرد که بر روی ریش بیاید یعنی در ایام رجعت بر ضرور است که لشکری
برای مقابله او آراید و او نیز بهاره نهراسد و در پیکر انسانی مثل روز اول بماند و روی خود از و نپوشاند
و بگیران رکابی داد کارزار دهد تا نوبت بشکست رسد که بکمال ذلت و خرابی بدان مرتبه انجامد که هزاران هزار
شیعیان بدریای کوفه غوطه خورند و جان بسلامت نبرند ناگاه حضرت بامداد جناب امیر غالب کل غالب فرا رسد
و همراه حضرت فوج ملایکه باشند و آنجناب سواری ابر تدارک نماید و حربه نورانی در دست حق پرست داشته باشد
شده باشند و واقعه مذکور قبل ازین در مقالات این کتاب گذشته و حاجت اعاده باقی نگذاشته فاعتبروا یا اولی
الابصار و هیچ دانی که این لطیفه لاریبیه و کرشمه غیبیه چه مناسبت جلوه ظهور و پرتو نور داد که سواری سحاب ابر
جناب امیر قبل ازین تجلیات نور و لباسهای مرکوم آسمانی بر اصول ابن سبای فیضانی قرار یافته بود و بارقه لامعه
تازیانه او و صاعقه شرربار یک روایتکه شنیدی مقال راوی بود و حالش دلالت بران داشت که گوید که چون دریچه
برهم زدند بیدار شدم و اثری ازین جنگها ندیدم قال الله تبارک و تعالی کلا انها کلمة هو قائلها و
من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون اما آنچه از نفاق فاروق خبری پیش کرد پس قطع نظر از آنکه او مطابق
روایات شیعه که کاشانی هم تناسش در تفسیر خویش یعنی خلاصة المنهج و دیگران در غیر آن داده اند و اهلسنت
دفاتر کتب دینیه را بذکران قرین نموده اند کشنده منافقین و کاشف تلبیسات و مفضح رئیس المنافقین عبد الله بن ا
بن سلول بود در مقالهای سابقه و تحقیقش خیلی بسوط است که خواهی گفت که چراغ علمش که سفیده صبح در دمیده
دادان نماز تهجد در سینه نیز اکابر مفسرین شیعه مثل طبرسی در مجمع از جناب پیغمبر در مناقب فاروق آورده اند که اگر خدا بع

نجات ثانی بکر و عمر و سعد بن معاذ الی غیر ذلک بالانفراد و بالاشتراک فلا حجة لکم حتی لا یبقی غبار و الا غمه دیگری گفت
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در فضایل او فرموده عمر در جنت است با او ده صحابی مامون جواب داد اگر چنین بودی
عمر گمان می بردی که پرسید او از حذیفه که ما از منافقین شمرده یا نه پس اگر حضرت مخبر بود که تو در جنت باشی برای
تصدیق نمیکرد او تا تزکیه می نمود حذیفه پس او تصدیق میکرد و حذیفه را التصدیق حضرت نمی نمود پس چنین کس
مسلمان نیست اگر حضرت را تصدیق کردی چرا حذیفه پرسیدی پس این هر دو خبر متناقض شدند و جوابش اگر مفصل
ونشر خواهی فهرست کتاب متوجه شود بعض مقالات رجوع کن که ذخیره این بحث چنانچه باید در السنت و در کتب
شیعه مناظره حضرت مرتضی و زبیر رضی الله عنهما مذکور است که تو اقرار داری که من در ان ده کس که فی الجنة
شان ایشان نسبت من قائلم نیستم که تو در آن الغرض زبیر را میرسید که میگفت بر طور شیعه شنیعه که ازین چه میکشاید
زیرا که بارها دنایم خویش بشمردی و گفتی که این چنین اعمال ازمن صدور یافته و در قیامت کسی نیست که ولی و نصیر
من باشد و این شان منافقین است در کتاب الله معلوم نیست که در جوابش چه افاده می نمود الحمد لله که از حذیفه
که از مقبولین بلسان رفضه است کما قال امامهم الشیخ الحلی وغیره ثابت شد طهارت ذیل عمر فاروق از دقایق نفاق
چنانچه تطهیر اهل بیت از دقایق شرک نزد صدوق امامیه والا تسلیم که کلام در نفاقی بوده که منافی ایمان بوده با
چنانچه بر تفسیر صدوق که مراد تطهیر اهلبیت تطهیر ایشان از شرک است یعنی اقسام خفی کذبیب النمل که منافات
با ایمان ندارد پس بیچاره مامون در اشتباه گرفتار است که روزی تحلیل متعه قائل است و روزی بحرمت عبد بین
بین ذلک الیه کسی که چنین باشد او حقیقة الامر را چه داند فکیف که بعز و دولت و خلافت خود گرفتار باشد
عذری منا ایمل که تو در دوستی او را با مملکت حسن سیر تا جوری بوده چون کلام بدینجا رسید دیگری گفت که
حضرت فرمود که مرا در یک پله میزان نهادند و امت مرا در پله دیگر پس پله من غالب آمد باز در پله من ابوبکر را گذاشتند
و او را هم ترجیح دادند باز عمر را سنجیدند او هم غالب افتاد باز میزان غائب شد مامون گفت محال است زیرا که
وزن ذات بود یا وزن اعمال اول محال است نزد همه که دو جسم برابر اجسام امت نتواند بودن و اگر مراد اعمال
آن هنوز تحقق نیافته پس معدوم چگونه موزون شود پس خبر دهید مرا که تفاضل میانه مردم بچگونه میشود گفتند که
باعمال صالحه گفت خبر دهید از شخصی که فضیلت داده شد در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز مفضول بجا آورد بعد
وفات شریف زیاده از شخص فاضل در زمان حضرت یعنی لاحق شد با او اگر گوئید بلی ایجاد کردند درین عصر کسی را که
اکبر است از روی جهاد و حج و صوم و نماز و صدقه از احدی از ایشان گفتند راست میگوئی که لاحق نتواند شد فاضل این
زمان فاضل زمان شریف را مامون گفت پس ببینید در آنچه روایت کردند ائمه شما و بیان شمار اد فضائل مرتضی
پس قیاس کنید در اعمال ده کس از اهل جنت اگر باشد جزوی از اجزای کثیره یعنی قول شما معتبر است و اگر فضائل
مرتضی اکثر مردی باشد پس بگیرند و تجاوز نکنند درین وقت همه عاجز شدند و گفتند که مجال نداریم که چیزی
دیگر بگوییم مامون گفت حالا خبر دهید که وقت بعثت شریف کدام عمل فایق تر بود گفتند اسلام که خدا فرموده السا

السابقون الاولون الایة گفت آن کیست گفت جناب مرتضوی ولیکن محبت حد انثت من جاری نشد بید و می حکم بخلاف ابوبکر
که دران زمان بکهولت رسیده بود و میانه این دو امر فرقی است عظیم گفت مگوئید که اسلام انجناب بالهام بود از حضرت
رب العالمین یا دعای حضرت پیغمبر اگر بالهام قایل شوند تفضیل بر حضرت لازم شد که انحضرت ملهم نشد بلکه جبرئیل
آمد برای اعلام تا دعوت نمود و تعریف کرد و اگر گوئید که اسلام مرتضوی بدعای شریف بود بیان کنند که دعای
حضرت از خاطر شریف بود یا بامر الهی اگر گوئید که بخاطر شریف بود این خلاف آیت قرآنی است در وصف حضرت که وما
انا من المتکلفین وهم خلاف وما ینطق عن الهوی و اگر باشد بامر خدا میان ایشان تخصیص ثابت شد پس دعوت
فرمود و بر او اعتماد کرد و النستق تا ئید می بعد ازین خبر رسید که حکمی امر کند مخلوق خود را بامری که تحمل آن
نتواند کرد اگر گوئید بلی کافر شدند و اگر گفتند نتواند شد پس چگونه جایز شد پیغمبر را که خود باید دعوت طفلی را که بجا نیارد
مامور به را النسبت صغر خود معهذا پیغمبر طفلی دیگر را تکلیف نداده پس همه مقتدی علی مرتضی شدند پس اگر گمان نزد
که جبرا و طفلی دیگر را تکلیف نداد دلیل این فضیلت او شد بر جمیع صبیان مردم باز گفت کدام عمل افضل است بعد از
سابقیت اسلام گفتند جهاد در راه خدا گفت او بر دیگران درین امر ظاهر است به بینید که در بدر مقتول شدند کفار
زیاده از شصت کس علی قتل فرمود زیاده از بیست کس را و جهل کافر را کشتند سایر باقی کسی گفت که ابوبکر همراه
حضرت بود در عریش بتدبیر جواب داد آه عجیب گفتی آیا ابوبکر تدبیر میکرد بدون انجناب بشرکت او با حضرت
محتاج بود برای ابوبکر گفت اعوذ بالله که بگویم تخلف او از حرب پس ضرور افتاد که بر متخلف فضیلتی داشته باشد
برمجاهد و خدا فرموده لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الایة جواب این نیز بر اهلسنت
آسان است ولیکن در تحریر قصه مذکور قلم در کف دشمن بود و اگر صدوق الکواذب ام مناظرین را از محدثین و متکلمین
بخوبی بیان می نمودم میکردم که از تصانیف بعض شان تحیر مامون بر بر دم و هر قدم باثبات میرسانیدم که ایشان
با ائمه کثرت محال عادلیست که در کتب دینیه از جواب این همه امور تن بتحیر و زبونی در دهند بالجمله مقصود از قیام
میزان و وزن آن بود تا بر اهل ایمان و اسلام ثابت گردانند زبانی رسول مقبول که در خلافت و مسند تشیخین منظم
اصل این باب عدّ لکم الحساب بعد حضرت اند چنانچه حضرت اصل الاصول همه اند و در اهم مهمات امامت و ذاتیات خلافت
و لقبین خوانین دینی و ترویج آن و تعلیم شریعت غرا التمیه اقوی بحضرت امام الانبیاء دارند و بلی فضل و سبق
نظیر اند و در فرید ثواب ید طولی و سابقه اولی ایشان را حاصل است کما لایخفی و نیز بر اصول رفض فضائل جناب
امیر غیر متناهی است چنانچه سابقاً و لاحقاً اشاره بآن رفته و کتابهای ایشان موجود است هر کسی که رجوع کند خواهد دانست
که فضایل جناب ختم الرسل بغیر عشیر آن نتواند رسید و اگر اقرار و اعتراف شان نخواهی آنهم از کو بر مراد و غیره
حاصل که این فضایل النسبت بمناقب حضرت زیاده تر نزد شیعه رسیده و از معنی که جناب امیر حضرت پیغمبر را خاتم الرسل
اعتقاد میفرمود هیچ دلیلی قوی از ان نخواهی یافت سخن کوته اکنون قایل باید شد که جناب مرتضوی افضل است
و آن کفر است نزد مامون چنانچه از کلامش ظاهر و باهر است فکیف که در فضائل دیگران جز انبیا کسی مستثنی نباشد العرض

کثرت روایات خیری دیگر است آنقدر هست که فضائل او اکثر است ولیکن کافی نباشد اگر کسی امیر را افضل گوید از سبب کثرت شمار تا آنکه اکثریت روایات امر جلیل افضلیت دانستند حالانکه سبب آن کثرت تواتر عبدالله در حدیث فریقین موجود امر علی اگر کسی مسلمان شود ثوابش غیر متناهی است پس قیاس کن ثواب متقدمین خصوصا شیخین را که جهانی را به بهشت بردند ثواب آن چگونه شمرده شود و قس علی هذا آنچه ابوبکر همراه حضرت در دعوت یعنی پیروی نمود حرفی از آن نمی آید و بنده محرم کرامت قرآن مجید که رفقه از اقران اهلبیت نامیده بکتمان آن کوشیده و همه افادات آن هر که عیان توانند شد ولیکن جسته جسته جایی که نظر قاصر بر آن افتاده انکار ختم نبوت از آن ظاهر است مامون بیچاره که گرفتار او چه دیده و شنیده و چگونه نگوییم که او از خدمت امام رضا این امور را انجام داده و از خرمن علومش همه امور اندوخته و از صحبتش این تحقیقات اموخته و هرچه میشنوند چراغ بلاغت از آن افروخته زیرا که بالا معلوم شده که ائمه اهلبیت معاذ الله قایل انصاف نبودند و هر صاحب فضیلت را به نیکی می ستودند لیکن حضرت امام رضا که فریقین از آنجناب را می بودند بخلاف این دریده دهن عدار شوخ و شنگ که هرچه بر زبانش میآید بی محابا میرود و بغیر حالی رفض و انکار میشود و بصراحت می نماید حالانکه مدعی آنچنین قبل از آن گشته بود که جناب امیر را بر جمیع اصحاب به تفضیل است و بعد از آن نوبت تکفیر و تفضیل اصحاب رسانید پس چگونه اهلسنت این بد انجام متقلد امام بود بجناب موصوف رافضی گشتند بخلاف رفضه که ایشان از اعاظم حضرت عباس بن لوازم آن آنچه خام می باید که هیچ الغرض از اینجا هم می توان برد که میانه آنجناب و مامون بن هارون مخالفت شدید بوده امام هدایت او هرچند خواست ولیکن او برا موز دینی هم رای خود را مقدم میداشت و سخن تکبرانه در فضایل صحابه همین بود که محال است که چنین باشد و درین مغالطه غوطه خوردن پس ناچار علمای رفضه مخالفت سعادت از نسبت با امام رضا با اظهار آورند و صاف صاف قتل آنجناب را با و نسبت داده اند و بعضی از ایشان بملاحظه این امور که علمای اهلسنت را ناچار میکرد به نیکی یاد کرده اند و معذور داشته اند و دانسته که در روایات رفضه را چه اعتبار این امر خود در کتب ما از مامون موجود که اگر کسی در روایات دروغ و مقامات بیکر و غیر از خواید روایات شیعه را ملاحظه نماید اعاذنا الله من تلک الخرافات و التفریط و الافراط خانه مصداق ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ لیکن منفعل معلوم نیست که بالاخره سید این فلسفی که کتب سکار ا ترجمه آورده چه بود در احادیثی که علمای رفضه باسناد خود جمع کرده اند بران افتخار دارند که مستعمل حضرات اهلبیت ماتم و لبس و سوگواری و بکا و زاری مصائب شان نظیر ما نیست مجلس اعتقاد مستحق بود مثلا التقیه که حضرت امیر علی آن هر دو خفیف می نمود و هرچند خواستند که بردارند نجنبید و امام حسین با ضعف کوچکی از الفراغ خاطر پر سرور دوش کشید چه بود و العاقل تکفیه الاشاره غالبا که انچه را از باب محال می پندارد و بر دو حدیث میزان همت بکار و بعبارت ایزدی آنچه درین سطری چند که بطور اختصار مهیا کردم را جواب تقریر التس مشکوک و مفتوح است اولی غور درکار است و مرا از سکوت قوم غیر حیرت چیزی میسر نیاید مگر چون این بی باک فتاک هر جا لا فرزنی کرد مخاطبین او همین آرزو کرده باشند که بعنوان شایسته از این صحبت نجات یابند مبادا اکنون از زیری نوبت رسد چون کلام مامون هنوز باقی است بحکم مشتی نمونه از خروار اکثر العقیده را هم از نظر اجمالی فارغ گردانم و بیان نمایم که لسبا جرات بر حیرت می فزاید که مامون در رقبه اسلام

میکشاید واز اصول مذهبش تجری ندارد که جناب امیر المومنین خود بمقتضای آنحادیث واحادیث امامیه احیاء فرموده که اسلام او در دم
دهم ابوبکر مسلمان شده ولیکن تفرقه میانه ما هر دو این بود که او اظهار میکرد و من می پوشیدم و هرگاه روایات تفسیر مجلسی و دیگران از ابتدای
عمل مخبران و مخالفت تلامذ و غزاییل جمع کنی توانی دانست که جناب امیر درین اظهار و اخفا مقلد عدیر خویش بوده و او مقلد اصحاب کهف و
آثار اقدام شان در زنار داری و اختلاط مشرکین بیهوده و بالاجماع امامیه امور در ایجابات کلامیه تعلق بشریعت محمدی صلی الله علیه وآله
وسلم اظهار دلیل اگر تصدیق قلبی باید نه اعتراف لسانی لهذا در باره کتمان ایمان بسیاری از احادیث در کتب معتبره توانی یافت
بامضامین که کتمان ایمان تا شهادت نبوی کامل مع الاخبار و بهرین قدر چه موقوف که امامیه در خلافتش دعوی تقیه دارند تا بدار
وقت که هم شوکت آخرین دهم طفلی بوده چه رسد بس الضاغا باید کرد که متبع حضرت در انوقت ازین هر دو که بود سه عمر ای بسیر حشیم آخرت بدار
یهود خانه زید باشی بکار نه و تحیر عظیم است که چون جناب مرتضوی بر اصل ابن سبای یهودی حفاظت جناب فاطمی با وصف ذو الفقار
وسواری دلدل بجا نیاورد و حفاظت واتباع آنجناب چه تواند کرد حالانکه ابوبکر در ان زمان بدعوت اسلام و در پیروی امر
امام میکوشید و صنادید قریش از توسط او بحضرت رجوع می آوردند پس آیت لا یستوی که اعظم درجه در انفقه برای قدم
وسابقین قائل امام رضا باید خواند ذلک تقدیر العزیز العلیم و غیبیات این قانون را اگر به شمارم خواهی گفت اطفئ المصباح
فقد طلع الصباح اکنون بجز قدری اطفال چه باقی ماند والحمد لله که در تخصیص مخاطبین مامون اشاره کرده بود که مامون
بر بردان تا در نشد الضا لطیر لقی دیگر دان ماخوذ از جناب امام صادق است بروایت کافی کلینی که مخلوقات بر سه قسم اند
کما قال الله تعالی وکنتم ازواجا ثلثة بعد از ان ارشاد نمود که سابقون فقط حضرات انبیا علیهم السلام اند که پنج روح را بایشان
تعلق است یکی روح القدس دوم روح الایمان سوم روح القوة چهارم روح شهوت که دران طاعت خدا رعیت میکنند و معصیت را
مکروه میدارند پنجم روح مدرج که بحیات مردم میروند و می آیند و در مومنین اصحاب میمنه فقط روح اول نیست پس بر هر تقدیر که جناب امیر
را در انبیاء گویند مکاشفت مر او را در اصحاب میمنه میشمارند روح الایمان ضرور است که حالش والسنی فینکرو لا تقبل و اینجا عیان
میشود که گفتگو در سبقت اسلام باعتبار تایید و پیروی حضرت خیر الانام است والا از مجرد تقدم ساعتی بار وری در مقصود ممکن نباشد
بروایت فریقین در اسفار دینیه یا بنیه ملاحظه کن که ایمان حضرت ام المومنین خدیجه کبری پیشتر است و بلا ریب ایمان انس از ایمان این
هر دو خرد و بزرگ مقدم تر است و باتفاق فریقین بای تقاومت ندارد دلیل کلی محصور در فرد واحد است که آزادی صاحب و جانی
معتمد علیه و صاحب تجربه و مرد جهاندیده مشار الیه غیر او کم بود که اکابر قریش باوی رجوع کنند و برگزیده اول و شهداء دین
باب قد لکه الحساب باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم واز همین رهگذر است که عداوت کفار چنانچه
با حضرت سرور عالم بود همچنان با یار غمگسار او هر دم و بر هر قدم و اتحیاد شمن دین می رسد که اسلام جناب مرتضی بالهام خدا بود
یا بدعوت حضرت مصطفی و من متحیرم که هرگاه وحی الهی او را رسید قبل از بعثت به ده سال از الهام چه حسابی باید برداشت اما بدون
اسلام و ایمان انمراحل توان نوردید و بمدارج ولایت و امامت توان رسید که نزد شیعه مرتبه فضولی و درجه علیا است
و افضلیت مذکور را در احادیث حضرات ائمه دیده و همه اش یا اکثرش را شنیده و اجنبی گردیدن کار اهل اسلام نیست
و چون تجویز کردن اسلام حضرت مرتضی بالهام موجب کفر قایل باشد صدوق امامیه امام اعظم شیخ حلی الله الکفر

خواهند بود که قایل شده‌اند بامور مذکوره وانهار فضایل مرتضوی ضیا نمودند معهذلک الکلام همین جه بالا ایمان توان داشت
که ورود جهول ما از امام کمتر باشد وذلک عجب عجاب با تخصیص جناب مرتضوی بر الاطفال الیس چاشنا منافی مذهب ما باشد کلام من در
تحمل این امور پدر بزرگوار توانست کردن و از امیرالمومنین در آن وقت تواند سرانجام یافتن و هر کس که انکار کند البته پیشانی او را
بانکار بداهت وسفسطی نو دانستن باید داغدار ساختن بر اصول هر چه در باب فراست ومتانت در اختیار ایمان و برگزیدن صدق
وصفا واتباع حضرت سرور دین ودنیا گویند برای جناب امیر بجاست بر طبق اصول موضوعه که در مرض وفات فرط لفیفیان فانخلی
را بایمال فرماید وهزاران منافی را در ضمن آن مرتکب گردد که هر یکی بسر حد کفر رساند بلکه بسبب عدوان وتجاوز باشد از فرمید
تقریرش تخصیص انجناب بر اطفال است والکلام فیه لاریب که آثار رشد وهدایت یوما فیوما جوج میرسید ه بالای سرش
ز هوشمندی همی تافت ستاره بلندی بلی بر اصول موضوعه وامامت نخجه کلام درین است که در آخر عمر شریف از کفر ونفاق
پاکیزه بودند یا نه افسوس که اگر این جماعات بدربار مامون بی باک نمودند باری قاضی القضات یحیی بن اکثم راچه شد که او در
سوراخ موش دشتی خزید واز حکومت تایید حق دست کشید غالب است که آثار غیظ وغضبش دید خاموشی برگزیده باشد که من سکت
سلم ومن سلم نجی اما آمدیم پس لاریب که جناب مرتضوی را بسیاری از اقران وامثالش تفوق تام بود حتی شجاعت آن جناب
رض بحد تواتر مثل سخاوت حاتم شمرده اند وکسی را چه یارا که در ان کلامی کند مقام اینست که حضرت امیر با شجاعت صدیق رض
دلیل قایم فرموده که کسی را مجال آن نشد از اصحاب که تنها در عریش بمحافظت وحراست حضرت رسالت صلعم پردازد
که هر کس از کفار تخصیص حضرت را در تنها دشمن خواهان بود وکسی را با وجود تنهای صدیق رض یارا نشد که حربه رانی کند مراد
ابوبکر رض مر غوب گشتند والعجب که هزاران بار واقعه کربلا دیده وشنیده باشد که چون حر بن یزید ریاحی جناب امام حسین علیه السلام را
در دشت کربلا محصور گردانید وهنگام قتال شروع شد کسی را مجال این معنی نبود که بی اجازت بمیدان رود واز قتل
وقتال دهد ومعمول شما انست که هم اجازت به بهادران میدهند وهم روسای اهل شور وتدبیر را همراه میدارند پس رفاقت
او در عریش جناب انست که جناب امیر بمقتضای صدق وصفا افاده آن فرموده وبرمقام خود مبسوطا درین ذخیره از قرآن مجید
وحدیث شریف مدلل ومبرهن که بار بارتا کی گفته شود وهر که صحابه کرام خصوصا شیخین مکرمین را از جوانمردان
نداند معلوم شد که سخت بی شرم وحیاست باید آنچه در منتهی واین ذخیره نوشته ام بچشم بصیرت دیدن دوم در
گذاشتن خود تخصیص صدیق بشهادت جناب امیر از واقعه عریش پیداست وانچه از کتب فن هویدا است
که اهل اسلام در جنگ بدر بمقابله کفار صف آرا شدند بخلاف ابوبکر که این شور خاصه اوست ومقام حیرت است
که شیعه را این هم یاد نیست که جهاد چنانچه بشمشیر است همچنان بتدبیر بادشاهان بیشتر بجهاد ثانی مشغول شدند
واز نیجا است که از حضرت کمتر منقول است پس کسیکه چنان خیال در سر داشته باشد لایق خطاب
نماند به بین که چون در بعضی از مجاهدات اصحاب مطمین نشده بودند او به تنها سلاح بر تن آراسته
میرفت تا او را سد راه شدند و باز آوردند وشاید که ایت کریمه لانتم اشد رهبة فی قلوبهم
هنوز بسمع این رئیس الامامیه مرور نکرده باشد شجاعت اصحاب بدیدید که در وقتیکه کی از ال

مامور بمقابله کسی بود رو نپوشیدند و مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة گردیدند و حق تعالی در آیات بسیار در خصوص ان
اصحاب نصوص جعفریه در کلینی فرستاد که بر ناظرین مقاله سادسه ازین مجلد پوشیده نیست پس کمال بیخردی و سینه دری
که آن نصوص را بر طاق تغافل گذارند و از مذهب جعفری دست بردارند ع جعفری باش گر خدا خواهی ؛ ورنه در
هر طریق گمراهی چو که ازان نصوص صریحه ظاهر است که مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر چنان مرتبه دارند که جنت
فردوس را بمیراث یافته‌اند و خداوند عالم حیات خود را بدست ایشان فروخته بتاکیدی که مزیدی بران
نباشد و در کتب آسمانی ذکر آن فرموده و انهم که آن بشکات کامل بایشان عنایت فرموده کیست که زاید باشد
دیو فالبعد از خدا الی غیر ذلک این تاکیدات که جمیع وساوس و خیالات را از ضمایر بردارد در سوره هل اتی کجا افلح
یرثون الفردوس و مانند ان از الفاظ جامعه بر انواع ترفه گواه و هر که سوره هل اتی را در شان اهل بیت میداند
البته امامین را خارج ازین شان نزول نمیگردانند معلوم نیست که در باب آیت الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم چه خواهد گفت از مکی و مدنی بودنش و هرگاه کتاب امام رضا را ببیند البته تسلب تو درین باب ثابت
میشود لا یخفی ان الاجمال قد یکون بعد التفصیل کما یکون التفصیل بعد الاجمال لا یقول عاقل المعنی فی بطن
الشاعر و در اختلاف شیعه از کتاب منتهی روایات متعلقه سوره هل اتی گویا رساله برأسها فراهم شده حقیقت حال نشر
ازان رساله عیان میشود فلیرجع الیها باز باصل قصه رجوع کن که مامون گفت با اسحق گواهی میدهی بحدیث
عشره مبشره گفت بلی فرمود اگر کسی گوید مرا معلوم نیست صحتش کافر تواند شد گفت نه اگر گوید این سوره از
قران نیست کافر شود گفت بلی گفت خبر ده که حدیث طائر بریان صحیح است گفت بلی گفت پس حب آن بود که حضرت
دعا نمود تا مردود شد یا خدا دانسته افضل را و مفضول نزد او محبوب تر بود یا ندانسته فاضل را از مفضول
اسحق گوید که ساعتی تامل کردم و گفتم که خدا تعالی ثانی اثنین می فرماید فرمود استعداد کم داری و لغت را میشناسی
اما کافر مصاحب مومن تواند شد که قال له صاحبه الایه پس چه فضیلت ماند اما معیت الهی پس برابر است همراه
و مگر نشنیدی ما یکون من نجوی ثلثه الا الایه اگر گمان داری که حزن ابوبکر طاعت بود پیغمبر چگونه منع کرد اگر گوئی
معصیت بود پس عاصی را چه فضیلت و خبر ده از فانزل الله سکینته علیه اسحق گفت ضمیر ابوبکر است که حضرت مستغنی
بود ازان گفت خبر ده از یوم حنین گفت آن مومنین را می پرسم که خدا ذکر کرد سکینه خود را بر ایشان گفت
ندانم گفت همه گریختند مگر هفت کس از بنی هاشم که علی بضرب شمشیر مشغول بود و عباس لجام در دست داشت و آن
پنج کس بحراست بودند پس برین رفقا سکینه نازل شد بخلاف صاحب غار که لیاقت آن نداشت و کیست افضل
صاحب غار یا آنکس که جان نثار کرد و بر فرش حضرت استراحت نمود و خدا فرمود علی را بر فرش خود بگذار بیرون
اگر بخواهم سلامت عالی فرمود بلی پس جان خود نثار کرد و کفار جمع شدند از هر بطن قریش و خواستند که بکشند
تا بنی هاشم قادر نشوند بر قصاص او هیچ جزع نکرد و ابوبکر جزع نمود حالانکه پیغمبر همراه بود و علی تنها بود
پس خدا ملائکه را حافظ گردانید و وقت صبح پرسیدند پیغمبر کجا رفت گفت من چه دانم گفتند تو مارا فریب دادی

بار بحضرت علی شد پس بهت بود به نحوی باوقات باز فرمود که حدیث ولایت روایت میکنی گفتم بلی چون تمام شد
فرمود واجب گردانید مر علی را آنچه واجب گردانید برای شان گفتم میگویند که این حدیث فرموده بود
نسبت بزید بن حارثه پرسید کجا فرموده بود گفتم بغدیر وقت معاودت از حج وداع گفت کی مقتول شد زید
گفتم در غزوه موته فرمود پیشتر بود بدعای حضرت آنکه ای مردم علی آقا ست پس متوجه شد و حضرت بکر بزیر بود
ما بیزیه میکنی فرزند خود را نه پیغمبر را مگر فقهای خود را ارباب گردانیدند خدا می فرماید اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا نه روزه داشتند نه نماز گذاردند برای شان ولیکن آنها حکم کردند وایشان اطاعت نمودند
باز گفت روایت میکنی انت منی الخ گفتم گفت آیا میدانی که هارون برادر موسی بود و عیسی گفتم بلی فرمود علی همچنین
است گفتم نه گفت هارون نبی بود و علی نبی نیست پس منزلت سوم نیست مگر خلافت و این وقتی بود که منافقین گفتند
که حضرت ملالی دارد تا او را در مدینه گذاشت پس خواست که خاطرداری و این مانا ست حکایتی را که خدا بیان میکند
از موسی که میگفت مر هارون را که خلیفه من شو در قوم من الی آخر الآیه من گفتم موسی خلیفه گردانید در قوم
در زمان زندگی باز رفت بسوی میقات حضرت خلیفه کرد حضرت علی را چون رفت بجهاد گفت خبر ده از حضرت موسی
وقتیکه خلیفه کرد هارون را آیا همراه او بود وقتیکه رفت بمیقات کسی از اصحاب او گفتم بلی فرمود آیا نبود که خلیفه
گردانیده بود بر جمیع شان گفتم بلی فرمود همچنین خلیفه کرد علی را در آن مردم که در مدینه ماندند ضعیفان و زنان
و اطفال زیرا که اکثر همراه حضرت بودند و بعد از آن بازپس آمدند و دلیل بر آنکه خلیفه گردانیده بود به همه در زندگی
خود چون غایب شود و بعد موت خود قول آنجناب است علی منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی او وزیر
نبی بود و نیز باین قول زیرا که موسی دعا کرده بود که واجعل لی الی آخر الآیه چون علی بود نسبت بحضرت بمنزله هارون
از موسی پس او وزیر باشد چنانچه هارون بود از موسی او خلیفه بود چنانچه هارون خلیفه بود از موسی و جواب این
تطویلات نیز بتوفیق الهی بسیار آسانست بر طفل دبستان چنانچه حضرت امام جعفر فرموده بود بمخاطب خویش که سفارشش
شیطان الطاق کن که اینچنین مناظره ایست که طفلی او را می تواند ملزم کردن پس میگویم ای مامون میمون اگر کسی
گوید که مرا معلوم نیست که پای حدیث غدیر ثابت است یا در هوا بسبب آنکه بعضی موضوع گفته اند و اختلاف بسیاری در آن
آورده اند ظاهر نشود که کدام صفت بود از بخاری و حنبل یا غیر آن و اگر آیت ثانی اثنین و مضمونش را منکر
شود التقیه یا اعتراف خودش کافر خواهد شد پس کجا دلالت قرآنی و کتاب سمائی و کجا ثبوت نوم بر فراش در شب
هجرانی و از غایت سجالت آنکه وقت تصنیف اکثر کتابها در قلب فقیر انداختند تا بحالت آیت غار را با حقائق و دقائق چنانچه
مبسوط گردانیدم بلکه بحث را بجای رسانیدم که دیگران بعد از دیدنش تقریرها نوشتند و مگر پای متعین شیطانی چنانچه
باید شکستند سبحان الله این فراست و فطانت مامون میمون نجیب است که انواع معیت ایزدی را با شقیا و اصفیا برابر گردانید
و از قرآن مجید و از این آیت وهم یافته انَّ اللهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوا وَالَّذِینَ هُم مُحسِنُونَ و اگر وجوه و اقسام این
معیت را و تفرقه هر یکی از دیگری بروایات ائمه که مامون مدعی پیروی ایشان مثل شیعیان کوفه

بشنید بیان کنم کتابها وجود ختم ناتمام ماند روزی یکی از اهل فضول در دهلی آمد گفت از بساع عالم متحیر رسیدیم که حضرت
در معرکه کربلا همراه حضرت سید الشهدا بود با همراه یزید بسر آمد اشقیا همه تن بعجز در داد و ناروسکوت کرد این امر در زمن
شاه عبد العزیز دهلوی راعاجز میگردانم بار بی نزد آنجناب آمد و پرسید عمر موجود همراه بیرون بود و لیکن جبر آنجناب البته
ملاحظه سیفر مودند تفاوت یزید شقی را امید ند و چون سال الحیصی بنیافت سر بر آستان ارادت نهاد رفضه گردید مقتقد
مامون از غایت احترام و تعظیم و ولایت عهد حضرت امام رضا رضی الله عنه و نیز از انعقاد مجلسهای مناظره آن بود که مر
پیدا شد که او تارک الدنیا نیست بلکه متروک الدنیاست و آنکه او عاجز است در علوم عارین امتحانات و آزمایشها عرت
آنجناب و دیگر پیدا نشد و بیک حسد او بجوشید و بماوراهی خود در بسیار حسدها حدیث نه امروز در اصول رفضه اول دلیل
برایمان و اخلاص صحابه عموماً و خصوصاً قائم است حتی که در کلینی غور رجال حالانکه میمون انی ایمان و اخلاص صدیق با وا شکیبا
دارد و با وجود دسوختگی بودنش مصداق کان من الکافرین میشود من متحیرم که چون برای حضرت موسی جا بجا موجود است
لا تخف پس معلوم نیست که میمون در باره آن چه خواهد گفت مع شتی را اندر زیرا که خوف چیزی دیگرست هر کس انیکر و دانده
عاست و اگر گویند درین ماده خاص کم حزن اندوه است چیزی بگو پس میگویم حزن هم دلالت بر نفاق و کور ایگی
میمون دارد یا بعد از دیدنش انشا خواهی کرد هیچ انچه انسان میکند لوریه هم حقتعالی بخطاب حبیب خود پیغمبر مالک
لا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون درین مقام حیر است که چون حق دار لفظ ثانی اثنین که منصوص است نیا بر
حال بودنش و طوری دیگر ندارد و دلالت بر آن میکند که صدیق رض خفاد حراست حضرت رسالتمآب بیاده تر از ذات خود
میخواست زیرا که ثانی بودن در غار حال آنجناب است نه ابو بکر قال الله تعالی اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین پس
معلوم شد که ابو بکر رض در آن شب تاریکی غار اول خود در آمد تا از خس و خاشاک بروبد رخنه ها را ببندد و معلوم نیست که نزد
میمون آنخدمت و دلسوزی خیرخواهی مقتضی ایمان بود کما فهمنا یا کفر کما صرح به المنافق بالجمله حزن اندوه با تیقین
بر ذات سرور کائنات بود وقتیکه کفار بر غار رسیدند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود لا تحزن ان الله معنا حالانکه اگر بنا به
نفاق و کفر بودی مقام کمال سرور گشتی که مقصود شان حاصل شد بلکه بعوائی شور و شغب کردی که ظاهر داری نیز بوده
و لطیفه گوئی هم از دست نرفتی یعنی از غار آمد آواز دادی که ای اشقیا پیغمبر شو شعار اگذاشت شما هنوز در پی او فتاده
القصه بمقتضای صدق حسنا ند در ما یعنی در پی اتقیت مبادا معید گردانند تا قتل کنند یا بطور خود اخراج نمایند
چنانچه در قرآن المجید وارد است که لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک هر حال از هیبت شریف محروم ماند چنانچه جناب
تاب نیاورد و با وجود علم همه امور از دولت سرا بر آمد که حال تشریف دریا بد که اشعار او درین مقام و لم میخواست که جهت
نواصب رئیسی فکر ها کرده که سبب چه بود که جناب مرتضوی را تنها در خانه گذاشت و صدیق را همراه برد ایشان هم در جواب انکار
آن ملاعین اینست که دانسته بود که کفار او را خواهند کشت و برین امر رفع فساست و صدیق را همراه گرفت که دین اسلام
از وبر میخواهی یافت الی غیر ذالک من الخرافات الحمد لله که قلت فرصت مانع شد برای اعتناء بر این بیت فنا عت
کردم ~ سکر و مکر اگر آمدم بحساب ٭ از محبان آل و هم اصحاب ٭ خصوص آنکه چار عنصر دین ٭ خلفای رسول حق بیقین

بالجملہ اگر کسی را این بحث خاص منظور باشد با دعشا ادراک نفاق وکثر اہل شقاق وغلو الحواس
گشتن رفضہ درین عصر کہ مروارنا باید بکتاب منتہی رجوع آوردن وہم بکتاب طعن الرماح فی کبد الجناح را دیدن
انچہ گفتہ کہ بنی طاعت بوتا معصیت باید قطع نظر از لاتحفہ الملحدین کہ درخطاب تو ودیگر در کائنات وارد ست نمی بود
سر زنش چنانچہ در کم تحرم ما احل اللہ لک گفتہ اند حالانکہ بر آمر زنش فقط می آید اینجا کہ ہر سخن وقیقی ہر نکتہ مقامی دارد
با تو الہی در نیخہ وصی آنکہ جا بجا ہمچون تصریح میکند کہ اگر خلاف گوی کفر لازم می آید انکار جز القران درینجا آنچہ
علمای رفضہ بر قرآن ائمہ شیان ابستند کہ علیہ لفظ قرآن مجید نیست بلکہ نازل بود علی الرسول جا بمعیر علیہ ساختند
از کافی وعیاشی ظاہر ست کہ قرارت انہ علی رسولہ ست معمول قوم ہمین ست کہ چون در آیات قرآنی تحریف نمیدند
گفتند ائمہ ما آموختہ اند کہ آیت محرف ست ایمون تم میگوئی کہ ابو بکر لایق سکینہ نبود وچہ تو میگوئی خلاف آن کہ
فی التفاسیر مدللا با نگوکہ جہت سلطان المفسرین ایمان نداشت چنانچہ صدیق اکبر با ایمانش قائل ست وفیہا
ورنہ لازم آید شرکت جناب میر با اہل ردت ونفاق واین بحث مفصل گذشت دیگر اینجا تسکی نیست
کہ آیت غار چنانست کہ ہمیشہ ابو بکر را ایمان می ستودند کما فی المنتہی بر فہم ہمیون لازم کہ اہل لسان معنی آیت را
نفہمیدہ باشد لزوم کفر حیوانی نہ انکار جز قرآنی حال مشہود البتہ از انکار لفظ قرآن مجید بطریق اولی خواہد بود وانچہ
گرمن جفر بر الاحبہ فقد وقع فیہ لعد ازین چون ہمیون خود اقرار دارد کہ غیر از ہفت کس ہمہ رسول اللہ را گذاشتند
وبدست دشمنان خونخوار سپردند پس جمعیت ارکان رفضہ پریشان شد ونفاق وکفرشان البتہ لازم آمد
در باب روایت ہم مسدود گشت وبطلان دین وشریعت بر قیاسات رفضہ وحدیث مطاعن الیشان مثل
آفتاب نیم روز روشن شد وا جا بجا از ان استعارہ نمیکند وان اسور ازین امر عظیم سبک آید پس اگر ختم یکنند
فدانک نحو بہا کفر امامیہ وناموس ما ہمیون بر ہر دم وہر قدم لازم می آید فقد فر من المطر ووقف تحت
المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب احباب میر پس البتہ در ہیچ واقعہ تکر نجیتہ وامام چگونہ بگیرد کہ ہر وقت تسبیح
ملائکہ مخفوف ولوح محفوظ ادرا ملحوظ وقاتل خود را ہم دانستہ بود بلکہ قرآن مجید قبل از نزول وحی در بطن مادر
میخواند ولیکن متحیرم کہ قیام حضرت با وجود عمی وتعامی یعنے کوری وکور انکی چنانچہ در اصول شیعہ معین است
حتی تفسیر نمی وقد عمر ارا دامثال الیلاد سہار از چہ راہ بود وشاید از راہ ریا وسمعہ وملاحظہ ثبات اربعہ با جمعیت
چنانچہ دیگران را کہ از ہم سابق بودند در پیش آمد واصول شیعہ بدان ناطق ست کہ از جہت جمعیت بود پس
عجب کہ اگر مقبولین مسلکنے باقی میماند این احتمال در آنہا ہم رفت الغرض از جہت مطاعن اصحاب کرام
این ہر ورسیاہ علمای رفضہ را پیش آمد البتہ خود کردہ را درمانے نیست واز اینجا ہم قوان فہمید کہ چون
حضرت عباس رض با وصف منصاق بودنش مع کان فی ہذہ اعمی فہو فی الآخرۃ اعمی واضل سبیلا
کما مرت فی غیر موضع اگر دیگران غیر معتقد ببیع الی سکینہ باشند چہ عجب پس شتر ہمیون تیغ بہلو می نشیند ودر
مثل سائر شتر دیگر بہ شنیدہ بودیم انا مردر شتر ہمیون تو انگفت فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا القصہ

مقام حیرتست که چون دلیل برغیرت صدیق موجود باشد هم تسلیه حضرت در رفع اضطراب صدیق ورنه یابسته
کفار اشرار را خبر کردن سه یار در خانه شما اگر جهان میگوئید پیش ثابت شد که سکینه بر قلب صدیق اکبر وارد آمد
اپس گفتن میمون که بیان کنیم افضل کیست کسیکه همراه باشد سکینه با وهم نازل شد جناب پیغمبر که در فترات حیرت
نمودند کفار هجوم کردند هیچ خبری نداشت و نماند رهی یا ابوبکر که لائق نزول آن بود همه رایگان رفت
وقتی که روایت کتب شیعه در بیقراری جناب مرتضوی فراهم شود کما فی المنتهی منیر وامیس العلما جمع و تلفیق
قلم باید گرفتن و حسبة خسته نباید در سد جواب گفتن واین امریست که پیر دهقانی شرط کرده بود در جواب
رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون شرط العقل آمده باشد چنین رحم پرده نشین شد و مثل خائنین غائب الدار
در خانه گریخت و آبروی اجتهاد علی رؤس الاشهاد ریخت واز دیدن مباحث منتهی وغیره با فادات ائمه خوارج
کرچنانچه جناب مرتضوی ع بقول فرهود ائمه تکالیف هجرت را صدیق هم قبول نمود چنان نیست که از راه تحقیق تبدیل
الی غیر ذلک مما یفعلون تقولون فقاتلهم الله انی یؤفکون وآنچه میمون بحکایت اسحق بیان کرده بر اصول ماست
از مناقب مرتضوی ع و حال اصول رافضه عیانست که تا دم وفات اظهار کفر وارتداد بود معاذ الله راست میگوئید
اطفال سنیان هند در امثال این مقالات سه تجهی حضرت علی سے کام کیا ہی پر تو اپنی تقیہ سد وکو مناسب
یعنی شیعه را جناب مرتضوی ع کاری نماند هر غرضی که هست با مخاذیلن انتهی هست که ابن سبا و شیطان
زراره بودند وقبل ازین در بحث تخلف جد امجد با سوال جناب سید السند را با اعتراف پدر مجلسی گذشت که
شیعه را با اصحاب مصطفوی ص و مرتضوی ع حاجتی نیست انتهی حاصله المختصر نزول سکینه بر حضرت در شرائط
بر هر مقام ضرور نیست که بمقتضای حال در کلام بلغا خصوصا کلام رب الارباب مختلف میباشد مگر
یاد نداری که در آیت بیعت الرضوان با وجود ذکر سکینه بر مومنین کسی سکینه آنجا کجاست قال الله تعالی لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا
قریبا پس در مقام ضرور که خود تسلیه پیغمبر بیار او موجود پس چنانچه ذکر سکینه حضرت در سوره انا فتحنا
نیامد در ینجا نیز که خود تسلیه حضرت مستلزم ست پس ابوبکر عقلا ونقلا متعین شد چگونه نشود که امام المهاجرین
بود که میراث فردوس بردند بنصوص جعفریه کما فصل فی المقالة السادسه وهی الاولی من هذا المجلد باز
میگویم که هر قدر که در فضائل مرتضوی شمرد مارا باید فخر کردن که ایمان ما را کامل میدانیم بلکه ایمان
علما انشرا بخلاف رفضه که اگر یک جزوی از ایمان او معتقد باشند جزوی دیگر را انکار میکنند و مدار تعریف
بر السنت و هم ایشانا یحکمون الظاهر والامور ان الله هو العلیم بذات الصدور و متوجه نشود
که فقط فضائل مرتضوی ع چنین نیست برای جناب امام حسین ع اظهار ولا بسیارست تا خجالت قبل را از
خود دفع کنند در انجا هم حالات عجیب دیده میشود حیرانی باید شنید که هرگاه مقام شهادت می آید
گویند با از شهادت را کسی جز سبط اصغر نیز داشته حالانکه باز شهادت جناب حسن ع با ظهار زیاده تر تقیه بود

وهم بار نبیره وسیمهای شریف تا بیست پنج سال بخلاف امام حسین که هزاران کس را در معرکه کربلا و ورود ری
پیش بود و هزاران بردم تیغش آمده بودند ایشان را فرو گذاشته بود بعد زمانی بیش از علماء اردستانی و غیره پیدا
یافته شد که حضرت امام حسین نیز میدانست که در اصلاب ایشان نطفهای شیعه بیشکن است پس ازین رعایت
هزاران را با وجود قتال بو فرو گذاشت ورنه همه را میکشت و بنده میگویم که ایمان آنجناب را متیقن شده باشد
که آنها تا خاتمه الا انه بصدر بی وفائی نخواهند شد زیرا که در واقعات کربلا موجود است که چون خبر شهادت مسلم
و بانی تحقیق شد و بیوفائی شیعیان حضرت امام حسین فرمود که شیعیان دست از یاری کوتاه کردند اگر شما عدا
شو بیایک نیست الی آخره پس امام حسین برداشت باز شهادت را نه جناب قالع باب خیبر الغرض هیچ گ
میمون قدما او هرجا درین مناظره ظاهر است و شاید از محبت نیز سنیان او در الشکوه کشیدند و بعد از آن
یکرنده بهر باری پرسید چنانچه تلامذه استفاد میکنند تا عقلا ندانند که لائق تعرض نیست و ازینجاست که
بنده میگویم که واقعی بر اصول رفضه که ایمان امیر کبیر را پوشیده منتقل بپدر لیس محمود العاقبة و مسعود العاقبة
بودند اما حدیث الولایت پس اگر دلالت بر فعلیت کند لازم آید گویا وجود شریک الباری کما اثرنا پس معنی
آن نمانند مگر وجود محبت و آن مستلزم امامت بحدیث کلینی وغیره از امام باقر رضی الله عنه نیست زیرا
این مرتبه برای فردی از اهلبیت هم مسلم است حتی که حضرت زید شهید و درینباب تقریرات بنده در منتهی این
کتاب در بعض رسائل منفرد الکاشته واضح است کما لا یخفی لجا زین ایچه از حدیث منزلت سخن رانده باکلام
علمای او قدیما و حدیثا مخالف است زیرا که آنها دعوی حصول جمیع مراتب میکنند مناسب جناب امیر بجز
نبوت واو هر یکی را خود گفته که در ذات و الاصفات جناب مرتضوی ثبت بود که النبوت و اختلاف قدمای شان
از ارکان و اسالیب تبسم و ضحک متاخرین از شنیدنش عیانست بلکه قهقهه میزنند که لیس شیء بیمزه چنانچه بالا
بطور اجمال و التنبیه ملیف که گویند که بعد از مدت درحدیث غدیر هم فعلیت مراد نیست کما لا یخفی و متحیرم که
در کتاب الاکتفا بسیاری از روایات دال بر آنست که استخلاف منقطع است فاعتبروا یا اولی النهی نکته
که اگر در اصل تشبیه کجا تمام شد که حضرت هارون روبروی حضرت موسی وفات یافت بالاجماع الی غیر ذلک
پس کجا دلالت این احادیث و کجا دلالت اجماع جمیع مهاجرین و انصار برخلاف صدیق باصفا چنانچه
این اجماع در اصول رفضه هم ثبوت می انجامد و زندگی حضرت فاطمه زهرا و از انجمله تفسیر اهلبیت است که از علیهم

عنهم از استاد کلینی حیث روی عن ابی عبدالله قال لما بویع لابی بکر و استقام له الامر علی جمیع المهاجرین و الانصار بعث الی فدک

من اخرج وکیل فاطمة بنت رسول الله منها فجاءت فاطمة الی ابی بکر فقالت منعتنی میراثی ... واخرجت وکیلی فقد جعلها لی ...

نیز دعوی میراث و هبه مجموع است اول میراث است بعض جعفری بحر فانچنانچه در آیت ... تقریر کرده اند باز دعوی هبه شد
پیرا هبه بود و بعض جعفری عکس میگوید الجلام امیر جناب بر تصویب شهادت دادند و ابوبکر سند نوشت
و گفتگوی عجیبانه کرد که عذر بدتر از گناه بر اصول رفضه هرچه باشد اجماع در آغاز خلافت و بیعت هم در زندگی جناب فاطمه واقع شده

که مقصود این فصل است پس از حدیث منزلت اجماع مذکور چگونه باطل شد و در اساس الاصول پیشتر
چنان مذکور شد که حضرت امام نقی در رسالهٔ اهل اهواز نوشتند و قتیکه پرسیده بودند از جبر و تفویض و مضمونش
اینست که تمامی امت اجماع کردند و اختلافی ندارند به معنی که قرآن مجید کتابیست لاریب فیه نزد جمیع فرق
پس ایشان در وقت اجتماع بران مصیبت اند و بر تصدیق کتاب الله راه یافتند و نیز از حضرت فرموده است
له اجتماع امت من هرگز بر گمراهی نخواهد شد پس معلوم شد که هر چیزی که اتفاق باشد و مخالف نباشد بعضی
ایشان مر بعض را ایمان است حق پس اینست معنی حدیث نه آنچه تاویلش کردند جاهلان و به آنچه گفتند تمسک نمایند
از ابطال حکم کتاب و پیروی حکم احادیث مزوره و روایات مزخرفه و آرای مهلکه که مخالف نص کتاب الله
و تحقیق آیات و اصحاب جوار بوده و ما از ایزد تعالی سوال میکنیم که توفیق دهد ما را بصواب و هدایت نماید
براه مستقیم باز فرمود که چون کتاب الله گواهی داد بتصدیق خبر و تحقیق آن و انکار کرد جماعتی از امت
و معارضه آن نمودند باحادیث مزوره بسبب انکارش و رفع کتاب کفار شدند و در راه دین ظلم کردند
و بعد از تلخیص کلام جناب امیر بقدر قانون کلی که بر جمیع افراد خویش بی زیادت و نقصان صادق آید
میگوید کمترین را نام کاشف تلبیسات میمون نافرجام که چون باتفاق اکابر فریقین حضرت بشارات داده
بودند امهات المؤمنین و هم اصحاب را روز جنگ خندق که سلطنت کسری و قیصر و مانند آن بدست خلفای
من آمد کما ذکرنا فی بصارة العینین و هو اصل کتاب ازالة العین و ناگزیر شد که این بشارت برقرار که بخلفای
جلوه ظهور دهد برای امت حقیقی یعنی اصحاب کرام رائع مشتاق و محسن در اعلاء کلمة الله نور دیدند نور علی نور
باشد و قرآن مجید هم بتصدیق آن فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الی آخر الآیة
الوا قنبار للبداتیم پس بر بیانات ماموره که از غایت رکاکت ملعبه میمون باشد چگونه مطابق نص تقوی
رضی الله عنه گوش توان نهاد که عین کفر و ضلالت خواهد بود و از عجیب روافض در تلبیس ایشان یعنی
میمون نامبارک افتاده که چنانچه نفاق او بشهادت فرزند رسول خدا بمرتبه عیان رسید تقریر تزویرش عین
ضلالت بوده که نه تشبیه راست می آید نه فعلیت بظهور میرسد غایة الامر استحقاق خلافت باشد و آن
منافی مذهب ما نیست فکیف که قدمای شان گفته باشند که اسم جنس مضاف است لعلم و نص است بعموم
و آن امر واقعی نیست بر عوام طلبه که رسائل تحصیل کرده باشند هم آن مخفی نیست و ایشان هم بدانند که مستثنی
تواند شد وقت استثنای متصل نبوت یا عدم نبوت و در نیجا عدم نبوت را استثنا میکنند بحکم آنکه جمله بسبب
دخول آن حکم مفرد پیدا کرده و در قضیه در آن موجود اِلّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی مستثنی پس نبوت شد یا عدم
نبوت و خلافتیکه بود در نسا و صبیان بود و اگر زعامت کبری و خلافت مخترعهٔ شیعه بود پس امیر المؤمنین ع
چگونه فرمودی که مرا در نسا و صبیان میگذاری مرا باید همراه بردن نه این خلافت مرا میسر دل پس حضرت
تسلی فرمود که از جنب برادری و قریب و کارگذاری امور خانگی ترا میگذارم چنانچه موسی علیه السلام

برادر خود را گذاشته بود اما اینکه بعد الموت خلیفه باشد پس جوابش آنکه اگر حضرت هارون علیه السلام زنده می ماند خلافت
چه معنی دارد که او نبی بود بالاستقلال و عزل کجاست زیرا که در ذات این امر انقطاع موجود است یعنی
خلافت در امور خانگی تا معاودت است دیگر هیچ و این معنی را نساء و صبیان نیز میدانند گو شیعه هنوز پی نبرده باشند
و فهمیده این است که آنانکه همراه موسی علیه السلام رفتند زیر فرمان هارون نبودند فاعتبروا یا اولی الابصار مثلاً
موسی فرمود دستار خوان بگنید و آب بیارید و طعام را مرتب نمایید یا من تنها میروم شما محافظت اثاث بجا آرید
او امر چنان حکم شده و نفر را چنین کنید این اتباع حضرت موسی بود یا حضرت هارون علیه السلام این سفسطے را که حکیم و
منطق دان تواند دانست و اعجبا این بیهوده اهل لشکر را که همراه رسول خدا در آن شدت گرما بدین سفر
دراز رفتند و تکالیفی بود که گفتنی نیست و شاید که قبل ازین بروایات فریقین شمه ازان ذکر کردم و در جنگها
و سکنات و خاموشی و مقالات و در امور متعلقه خود تابع فرمان جناب امیر بودند که ازان روز
فعلیت امامت بر تصریح بعضی اساطین و ارکان مذهب میمون مجبول انجامیده بود الغرض لاف زنی و
بیخردی ادراکی علاج کنم که بی سود است نه در به بود در سیدم بر بیان وزارت بر اصول میمون اهل
احداث و خسارت و این حیله اگرچه فربه است ولیکن تفصیلش ناگفته به است آغاز و انجامش ابلیس ای
حیله نشان میدهم فَاِنَّ الْمُلْتَقٰی ساقطةٌ بینهما غیر متکنا هتیه پس بدانکه وزیر بر معتقدات قوم بی ایمان ما
بعد از بعثت شریف قبول کرد مگر بخوف کفار بر زبان نیاورد و امر عقلی است که چون کسی در دین خلافت
خویش برنگ کفار و اهل ارتداد رنگین باشد لاجرم وقت تسلط مشرکین چگونه هر است و در دین مشر
تخاص فیض اختصاص تقلید پدر بزرگوار اختیار فرمود که او در رعایت تقلید اصحاب کهف در قم در سر
داشتی و در مراسم و عادات مشرکین زنار در گردن انداختی و در پیشگاه معبودان تذلل و کمال
اطاعت سر فرود انداختی چنانچه کافی کلینی و شرحش و بحار مجلسی و حق الیقین و دیگر کتابهای دیگر
ایران گواه است و ظاهر است که وزیر مشتق از وزر است بمعنی بار عظیم را برداشتن و چون این شخص
مهمات مالی و ملکی و سیاست بدن آنطرف پادشاه بجا می آرد و کارگزار او میباشد او را وزیر میگویند
وا عجبا که سلطانش بدعوت دینی و اعلای کلمهٔ توحید و اعلام مراسم شرعی مشغول باشد و این وزیر
بنقص و قدح آن بپردازد و مقلد سلطان خود نباشد که عیانا و جهرة کلمهٔ توحید بر زبان بیارند و مردم را
بقبولش بخوانند و کفار نگونسار را در اسنگسار گردند کما فی مجمع البیان و او از بیان توحید و تحریم ملت
شرک باز ماند طرفه آنکه اصحاب کهف و رقیم بر اخبار قرآن مبین از صحبت مربی و شهریار خویش بگریزند
و هجرت گزینند و این وزیر دست انسان مدة العمر پندار و دعم خود را در تقلید گدائے که خیالے باطل
باطلش بود بسر کنند هذا الشیء عجاب یا وزیر حضرت خاتم ابوبکر صدیق تواند بود که باعتراف جناب امیر ایمان
آورده بود و در اظهارش هیچ دقیقه نا مرعی نگذاشته و از جان و مال دریغ نکرده و وقت هجوم کفار خود را باد

تنهائی و تفایه حضرت صلعم باظهار مومنین واز باب سیر ساخته و در مقاتله شان بتایید تشریف چنین گفت
و بیرون ساخته اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله واز دعوت دین دست برنداشته و بسیاری از صنادید قریش را
ببارگاه رسالت راجع گردانیده و بمنزل مقصود رسانیده حتی که بالاخر منافقین تعلیم ائمه دین گفتند کما سیجیء
باتباع اخبار کما ینبغی بوده پس مع دشمنان عقل ندانستند که نسبت آن بعقیده اولا به هیچ کسی و حضرت صلی الله علیه
و سلم بملاحظه کوشش شیخین فرمود که ابوبکر و عمر وزیر من اند برروی زمین چنانچه جبرئیل و میکائیل بر آسمان
برین وزیر من مذهب شیعه مصداق زین لهم الشیطان اعمالهم از وزارت علی الاطلاق انکار داشته
و بسیار خندیده و چون حدیث وزارت از کتب شان نشان داده بمقتضای مثل مشهور من ضحك ضحك
اندوه و خجالت بیشمار بر داشته حتی که فکر بربادی علاقه معاش از امثال این غم و الم از یاد رفته کما
فی رسایله و مکاتبه التی ارسلها الی استاده نور الدین و مال من قلبه الی اهل الحق و الیقین زیرا که چون
بتصریح او مسلمانی درین دو فرقه محصور است پس توحش از مغوات شیعه البته موجب رغبت او به اهلسنت
خواهد بود اگرچه پیشوایانش بجهت نصب باطنی رجوع بخوارج و نواصب میکردند کما نقلنا عن صواعقهم و اگر او بطور
سابق منقلب باشد پس در توجیه او دقیقه نماند و از عجائب است که اباتیکه برای تقلید مقلدین اصحاب
کهف تکرار یافت درباره نسا و اطفال بود که پیشتر پرده نشین اند و شاید جناب سیده تشبیهات معلومه بخاطر
آنجناب از اینجا اخذ کرده باشد لیکن چون استنباط بر اصول اهل خرابات بر جناب بضعه سید کائنات صلعم مثل
ائمه جائز نبود پس باید گفت نص قطعی در آن باب یافته باشند و ذلک اول دلیل علی السنة المذکورة فیا لها
ست این عجائب و غرائب که در هر مقام دیده میشود در ختام استفتا بیداری در این وزارت که مامون ماییه بکمال جد
و جهد بر آن نازیده و در مقابله حاجات بالیده برای اهل خسارت بیکباری ست تا سرباری مینماکه
شنیدی آغاز وزارت بود باعتقاد شیعه مدعیین مزید ولای ائمه طاهرین و انجا منتزل که نسخه تریاق
رافع ضلالات را جناب اشرف المخلوقات نتوانستند که بنویسند و این وزیر بیک محضر بر مقالات دین
فروشان دنیا خر بعد فعلیت خلافت بلافصل خود تدارک نفرمود ورنه حاجتی به ترتیب طعن قرطاس نبود
تا آنکه معاذ الله سقط جنین کردند و نسبه بالجنین و المخائنین از جای خود نجنبیدند الی غیر ذلک مما لا ینتهای
ای عزیز وزارت بینک مختصری نزد دشمنان دین هم هست که معاذ الله جناب امیر در مدینه طیبه در خلافت و
امامت خویش بتقدیم رسانیدند آنچه از صدیق سرزد که اول موت شریف را ثابت فرمود که مقدمه بود از
مبادی غسل دادن و قس علی هذا امور دیگر را ثابت کرده بترتیب و عیان گردانید و میت شریف را
که غسل شریف باهتمام حضرت مرتضوی باشد و همچنین دفن منیف درین حجره بوقوع آید تا آنکه شیخین اینکار
ضروری را از دست آنجناب و حضرت عباس میگرفتند و در دولت سرا بودند تا اینکه خبر مسموع شد که
انصار و مخلصین این دودمان در سقیفه سعد بن عباده رئیس خویش را برای خلافت اراده بیعت میکنند

حارث که مهاجرین در مصیبت حضرت چنان اندوهناک وارند که باین امر عظیم نمی پردازند هذر را بر یکی تقدیم بساختند
و چون دانستند که موجب فتنه و خلافت اخبار شریف خواهد بود که امامت قریش فرموده بودند و آن نصاً
صورت ابست پس متوجه شدند به سقیفه بنی ساعده و بمقدمات فصل الامر بعیان شد خلافت قریش بی آنکه
تخصیص احدی از ایشان بر وی کار آمد تا صدیق فرمودند این هر دو یعنی عمر و ابو عبیده هر کس که خواهید
ایشان تحاشی نمودند پس بیعت ایشان و هم انصار صورت بست و جهاد دشمنان دین پیش آمد و در فوز بر دو
غوایل و عیار بار رفت و گذشت و هر کسی می دانست که تدبیر چنین همی باشد که این قسم تیر زنک مقصود برانداخته بود
سیاست پدر و جهاد و انتظام حال عباد و این همه امور بر منظر استحسان جلوه دارد و دوست و دشمن بهم گواهی
دادند و اگر منافقین و ذوالوجهین مصداق سواد الوجه فی الدارین تن به رضا ندهند و در برافتند گو چنین حجت و
بمیر تا برهی ای حسود کین رنجی است + که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست + چون مامون میمون از قیل
و قال محدثین فراغ یافت بجدال متکلمین پرداخت که از شما چیزی بپرسیم تا شما از من گفتند بپرسیم که هرگاه
امامت مرتضوی از جانب خدا بود و منقول شد از حضرت چنانچه در نماز ظهر چار رکعت ست و در دو صد درهم
پنج درهم زکوة صورت بسته و بسفر حج نبوی که معظمه قرار یافته پس چه باعث شد که در آن اختلاف نکردند
و متواتر شد و متخلف افتادند در خلافت آنجناب فقط پس معلوم شد که موضوع و مصنوع ست جواب داد
که رغبت مردم در خلافت بسیار می باشد پس انصار برئیس خویش سعد بن عباده مائل گردیدند و حضرت
عباس چنان اندیشیدند که بخطاب حضرت مرتضوی در اثنای غسل تشریف فرمودند ای برادرزاده دست
خود بگشا د بیعت از من بگیر تا دو کس در خلافت تو متخلف نشوند و شیخین برای دفع مفسده سوی
سقیفه رفتند و بنده میگویم که این بحث بالا مزید علیه درین کتاب و غیر آن بر زبان خامه رفت بر اهل
شیعه خصوصاً که اساطین و ارکان مذهب ایشان چنان تخلفات در مواعید خویش بعمل آوردند
که بالآخر جناب مرتضوی ایشان را بداغ بیای لعنت معاذ الله چنان داغدار ساختند که تا زبان نشست
از رنگی سیاهی لیس پس رجوع همه کس و رفع اتیات و مرضیات بصدیق رض شد که هر تدبیر او موافق کتاب و سنت
و مواعید الهی افتاد و لغو است بجا آورد که همه اولین و آخرین بسیرت شیخین ستودند و نام بحی و خلل
باقی نماند تم الدست و حصل المطلوب والحمد لله عز وجل علی بطلان مذهب اهل الدغل و اگر شیعه
خادم و مشائخ مجتهدین و در آن مجلس عظیم بودی گفتمی ای میمون آنچه میگوئی که رغبت مردم بخلافت
زیاده تر می باشد راست گو ترا با وصف تشیع و اعتقاد امینی که خلافت حق اهلبیت ست و دیگر کسی
روبروی ایشان لیاقتی ندارد ترا چه باعث شد که بر تخت نشستی و در تخت خلافت بر خویشتن بر بستی
وار عدل و داد پرداختی و خود را پیش عقلا رسوا ساختی از مسند حکومت بر خیز و حقوق معصومین بده
و اگر ایشان ترا بجبر و ناخوشی خلیفه گردانند انگو نعمی می آرم نه بر معجزه قدرتی دارم پس من برتیمد اطفیت

نباشم و بدون عصمت و شروط دیگر چگونه خلیفه توانم شد و اگر ایشعنی جابر باشند چنین چه بدی کرده بودند مردم
نزد امام رضا او را به جابر باشد حکم می‌فرمایم برخلاف شیعه گویند حضرت امام حسین را پیش خود طلبیدند و انواع
جفاها با آن حضرت ورزیدند و بر ظاهر است که این مناظرات قبل از طلب امام رضا باشد ورنه البته بر زبان گذشتی که چنین
مردم کناره جفا را از ظالمین خلافت روا باشد بعد از آنکه خدا فرماید ما جعل الله للکافرین علی المؤمنین
سبیلا پس جرح کی و شنعتی این عدارت با کار باید دید که چنین گفتگوها کند و فرزند رسول خدا مقبول را انگشت نمای بعد
من ذلک دیگری گفت تواند بود که چون حضرت رأفت و رحمت زاید الوصف بر حال امت داشته اند اندیشیده باشند
که اگر من خلیفه بنشینم و کسی انکار من کند و مقابله نماید معذب خواهد شد لاجرم مناسب افتاد خلافت را بر برادری
یاران برگذارم پس امامت از آن قبیل نشد که حضرت مثل فرایض بیان فرماید و متواتر کرد و مامون جواب داد
که رأفت و رحمت خدا زیاده تر است از حضرت حالانکه خدا مبعوث فرمود پیغمبر خود را و میدانست که فلانکس نیز خواهد
تابید و فلانی اطاعت خواهد ورزید چون این امر مانع نشد از بعثت آن بزرگ عالم ستودار نصب امامت جواب آنکه
هنوز مامون پخته کاری نیست بلکه نوآموز خوشه چین است او نمیداند که این امر منصوص است در کتب فقه
زیراکه در هر کتاب نص موجود است زیر آیت تبلیغ که چون بر حضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل ایشان لات و عزی
را می پرستیدند اکنون بتوحید او تعالی و بنبوت من قایل اند و باوامر و نواهی من سر نهاده اند من اگر علی را
منصب کنم و الیشان خلافت در زمانه دین برهم کرد و سعی بیست و سه ساله من رایگان رود پس مرا از این رسالت
معذور باید داشت حتی که فرمود از جانب من مستعفی شو چنانچه بارها دانستی و جوابیکه مامون بیان کرد و انکار
از احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و چنان نیست که او فهمیده و بر تمیز او چه موقوف که خود تعیین
عمار حمیری موجود است و مرتبه قصیده نزد اخص حیوانات چنانست که هر که آنرا یاد کرد و بخواند ضمان
بهشت برای او فرمودند و حضرات معصومین روایت آن کردند و در خواب و بیداری از آن خبر داده اند
که حضرت فرمود ای اصحاب اگر من منصوص گردانم امر امامت را پیش آید ارتداد و کفر پس هر آن
مناسب است الی غیر ذلک مما اجملوه و فصلوه و از اینجا تقریر مامون منقلب شده معامله بالعکس رود و آن
و گویا رب العزت را از مفاسد آن تمیز نبود ولیکن الحمد لله که خود ائمه محدثین ایشان خشک و تر این باب
سوختند یعنی خارج خطی بکمال شد و مدبا شاو چیده آورد خاصی همیون را باید دید و شوخ چشمی و بی باکی
او را باید ملاحظه کرد که سلیقه مناظره نداند و حاطب اللیل است و علمای امصار را جمع کرده و فرق در رد
دیالبتش میکند باز علت دیگر قرار میدهد و میگوید که اگر اختیار سید او همه را بیان کنید که مختار که بود کسی
کرده است که حضرت فرمود ای امیر المؤمنین بهتر دانند نیک است و هر چه را بد گویند بد است مامون گفت اگر جمیع
مراد باشند این مفقود است زیرا که اجماع همه ممکن نیست و اگر بعضی مراد باشند پس شیعه در باره علی علیه السلام
مرتضی روایتی دارند و مشهور به غدیر او پس امامت کجا به ثبوت رسید و جوابش قطع نظر از آنکه اکابر اهل سنت

از ماموان نقل میکنند که اگر استماع مفتریات و اکاذیب را قصد کنی باخبار شیعه مایل شو تا که الطفال و دیتان
سفیان تواند گفت که اجلهٔ اصحاب مراد اند و اولی الامر چنانچه تفصیلش از تفسیر امام مذلل و غیر من ست
و هم کتب دیگر و جناب امیر در نهج البلاغت فرموده بلفظ انما که مشوره امامت نیست مگر برای مهاجرین و انصار
و از کلینی و شروح آن قوانی و النسب که امت حقیقی اجلهٔ اصحاب اند پیش متبادر است الاذهان ایشان
شدند و التبادر دلیل الحقیقه سخن تکیه کلام مجتهدین ست در ضربت حیدریه و هم طعن الرماح و غیر آن و علما
در کتب کلامیه بلفظ اهل حل و عقد تعبیر میکنند و غیر جا آن مفصلاً لفظ علما و مشایخ و سادات می آرند و ظاهر
که هر عامی چگونه مراد تواند بود و هو بدیهی جداً و انکار نظراً عند المامون نزد اهل نظر بر روایات فریقین صحیح نسبت
صدیق مراد است زیرا که در کتب معتبره منقول از امام اعظم تا ثانی قوم که شیخ علی ست در نهج الحق و کشف الصدق
و از جناب رطلبوق در شرح آن مفصل ست که مرسل خلاف مرسل ... میکنند و حضرت را معلوم
بود که بعد از من خلافت ابوبکر معین و محقق ست لا ده آن در ... پیش از پیش کتب فریقین بر جای
و اشتر مرویست و استحقاق این بزرگان از خصوص جعفر ... نسبت مقصور بودن ایشان ... فرموده اما نکه
جهاد کردند هر کاب بسعادت انتساب با قبائل کفار و هم از کسری و قیصر ... دیگری گفت اسیر
جائز ست گمان تو که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطا کردند و چگونه گمان کنم که ایشان
خطا کردند و به گمراهی دینی اجتماع نمودند حالانکه نه فرض و التسنه نه سنت آنرا که تو گمان داری که امامت
نه چیزی ست از خدای عز و جل نه سنتی ست از خاتم الرسل پس چگونه واقع شد خطا در چیزی که نباشد
نزد تو فریضه و سنتی جواب آنست آنکه چون خدا فرماید که بر خلافت فلان نص بکن پس وجوب آن با تنصیص
یقینی ست ابوبکر باشد یا علی رضی الله عنهما و اگر چنین نباشد بلکه حضرت را اختیار دهند و حضرت آنرا
بتدبیر ... سنت بود و لیکن چه انتظار توان کرد و حکم نیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مستحقین خلافت را بیان فرموده در کتب حدیث ایشان ... تقدیم ... حدیث آن ...
شیخین معظمین نموده ایضاً از تاسیر مردم ... سمت ظهور یافته که هر که اصلحت
داند امیر گردانند چنانچه در سابق ملاحظ گذشت و از معصومین ... به درجه ثبوت رسانیدیم که الله جعفر
در حدیث صحیح فرموده که امت ... بر گمراهی جمع نخواهد شد ... مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت
سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم پس مامون باعتراف خویش محجوج شد زیرا که از کتب سنیه شیعه
باثبات رسید که ... امت محمدی بر ضلالت اجماع نمایند پس ضرور را اعتنا و او را خلافت صدیق
قبول نمودن و هرگاه او راضی نشد گمراهی عیان گشت یقیناً دیگر ... تو دعوی خلافت مر لفظ
میکنی بدون دیگری پس منتقم کن بر آن جواب داد من مدعی نیستم بلکه ... نیست و
مدعی شخصی ست که زعم کند که برادست عزل و نصب و اختیار ... از آن نیست که از ...

باشند بر ایشان خصم او شد نه یا باشد از غیر ایشان و آن معدوم است پس چگونه عطا کرده شود ریاست بر آن این کلام
چنانچه می باید نزد اهل عقل پنهان نیست زیرا که سنی و شیعه هر دو بر دعوی خود که بعد از حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم خلیفه بلافصل صدیق است و مرتضی اولند قایم میکنند و کسی را یاد ندارم که وقت طلب دلیل چنین گفته
باشد که بیانش بر ذمه من نیست بلکه بر ذمه کسی است که امام را قایم کند و مشکل نماید و این بحث با کلام امام در تفسیر
کبیر وارد است اگر کسی را از مقلدین این رئیس النواصب و الروافض دمی و دودی باشد باید که تحقیق
و تدقیق او را باطل سازد و بنده ذمه جوابش دارم و درین مقام مناسب نمی نماید که کتاب تفسیر بار سازم
و خیال دارم که شاید نمونه از آن در جلد اول این کتاب کبیر نیز گذشته القصه یاد ندارم که کسی مناظر چنین گفته باشد
و بالفرض اگر کسی گوید پس در حقیقت آن شخص میخواهد که از میدان مناظره فرار نماید و حالش در کتب بزرگان
دیده باشی که مثل آنکه جنگ آور بخواهد خویشتن را آزاد کند که روز میدان آنکه بگریزد در نجعل الشکری یعنی فرارش سبب فرار
دیگران هم شود پس همچنین این مرد باید از بیان آنچه اعتقاد دارد دوری کند و دست را از دامن اعتقاد
و پامال سازد المختصر چون چشم انصاف بکشائی تو انی دانست که خلاف خلفای راشدین با حضرت حسین
مجتبی را کسی انکار نتوانند کرد حتی که شیعه هم انکار متقدمین هم نتوانند کرد که افعال منقولات اکابرهم بلی از برای
شان نفی استحقاق را دعوی میکنند و درین خصوص جابجا تفصیل منقولات شان چنان آشکار است که گویی
آفتاب رابعة النهار و دعوی خلافت مرتضوی که شیعه از روز وفات شریف مینمایند البته خلاف بداهت است
حال عادی لا طائل خصوصاً امامت که محض نمود حمایت محض عدالت شان معلوم است که در زبان سلاطین هنا بلکه هیچ وقت
در هوا است دیگری گفت که بیان بکن چه واجب بود بر جناب مرتضوی بعد از وفات شریف آیا واجب بود
بر او که تعلیم فرماید مردم را که او است امام و درینجا هم همچون قصه را مختصر کرده اید که امامت فعل امام نباشد فی نفسه
نه فعل مردم هر چه که بیان واجب بود بلکه فعل خدا چنانچه فرموده انی جاعلک للناس اماما و فرموده یا داؤد انا جعلناک
خلیفة فی الارض و فرموده انی جاعل فی الارض خلیفة پس امام نمیشود مگر از جانب خدا و برگزیدگان او و علت
شرافت النسب و طهارت منشأ و عصمت در مستقبل اگر میشد بفعل او میشد از که درین فعل مستحق امامت و
هر گاه خلاف میکرد و خرد میگشت پس میشد خلیفه از قبل افعال خود و جوابش آنکه مانند این اشکالها که
آورده در باب النزاع نیست زیرا که بالیقین درین مقامات امر نبوت موجود است و ایضا ما میگوئیم که ماده امامت
و صلاحیت همه بفعل الله است تعالی شانه و شیعه میگویند که از روز ولادت باید که معصوم باشد اگر چه بذات خود
اظهار کفر نماید بی اختیار بجبر بلکه ضرورت نیز چنانچه ازین اوراق جابجا پیدا است که ائمه مرتکب افعالی شده اند
که صدور آن یکبار از دیگران اسیر حد کفر و شرک میرساند پس ماده و صلاح دامادگی آن از جانب خدا است
مقرون بنص باشد یا باجماع اهل حل و عقد و برگزیدن ایشان و رابیعت کاشف آن ماده است
علت تامه کام را و این ابحاث در مقالات سابقه بالا مزید علیه مندرج شد همچون نامراد اوقات خود ده

و مخاطبین صنایع نمود و از کلامش هر دم و بر هر قدم عیان شد که معجز افاده ذات حکما نیز سد و مشغلات
شان را بر زبان می آورد و خود را حکیم می پندارد چنانچه ادراقی طلبه در مبادی علوم حکمیه بشبهه ملکیه شک نموده
و فرومایه باشند و دیگری گفت چرا واجب گردانید امامت را برای جناب امیر بعد از حضرت گفت از ین جهت
نیست که از طفولیت بسوی ایمان خروج کرد مانند حضرت و مرا بدین از ضلالت قوم و اجتناب از شرک نمود
آنجناب نیز که شرک ظلم است و ظالم امام نتواند شد که سبب گوید که درینجا اصل بسیار عمده تحقیق محکوک بود که ابد الحق از
مذهب ما حاصل آمد انتهی هم بدلیل عقل نیز اگر حکم کرده شد بر کسی یکبار او حاکم نتواند شد پیدا که محکوم علیه شد نیست
میانه حاکم و محکوم علیه جوانشین ظاهر است که در سلسله ائمه باید دید که آن یک امام امام دیگر که مقتدی باشند کدام مقتدی
آن امام نشد نظر بامام سابق و لاحق معها قیاس بر حضرت مع الفارق است زیرا که درینجا هم تصدیق است هم اظهار و اتفاق قلب
در باب ما به النزاع بر اصول اهل فضول مدار علیها احکام شرعی عقوبتها نهم نیست چنانچه از جامع الاخبار گذشت بر روایات
دشمنان دین پیغمبر علی الیقین بلکه بر اجماع شان نیز زیرا که در کتب فن حکم کردند برنگین بود نگین بلنفاق و مایند
چنانچه فاضل کاشانی نقل میکند در صافی از جناب امیر که در حق اهل بصره فرموده انا دکم زنفاق و احلامکم
...ختم انفاق اهل عقل گمان داشتند که چون اهل کوفه علی [illegible] فی المجالس عمر آن شیعه بودند متعدد اقوال این ادعا
ایشان باشند خانه اهل بصره که حضرت امیر رئیس خانه ایشان را کمال تعظیم فرمود چنانچه در مجلد اول گذشت
و خدمتی زاید الوصف بجا آورد و شتها که بر شان مقتضای حکمیه انگشا گوشت مدیگویند که ما زال تخفیه باشد
باشند و ظاهر است که چون اصل الاصول چنین است دیگر متفرعات چگونه صحیح تواند بود و از ینجا ست که
هر کسی از مخالفین هم میگوید و میداند که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد و نیز صدق حدیث صدق
واضح شد که مراد از تطهیر تنزیه امام اهلبیت از شرک است لهذا همین متعلقات این امور از حقایق و دقایق
نه چنان است که بعضی گمان این وخیره مختفی باشد و از طفولیت تربیت تا سال هجرت به تقلید مقلد
اصحاب کهف که حال شان بار بار بر روایات اهل الدین گفته شد چه تربیه و تکمیل که بفعلیت امامت
تقیه مشئوم زیاده تر خدمتی که از حفظ ناموس اکبر هم دست بر داشت بر امتیان که امام ائمه اهلبیت را
چنان ذلیل کردند تا قیامت لعنت برسل و تقریب اهل با و دیگر چه گوییم که تحمل سکوت بزبان زده ام
بعد از ین معلوم شد که مقتدی شد کدام یک بقدر که رسید که ظالم شد و مظلوم کیست بیگانه گفته
که چون شمین بر مسلک شیعه چنین است چرا جناب مرتضوی بر جنگ با ایشان چنانچه معاویه مقاتله نمود
گفت این سوال محال است زیرا که لفظ لم مقتضی وجود است و لم یفعل نفی است و نفی متعلق نباشد بلکه
بر پیچ که اثبات میباید بلی در امر مرتضوی نظر کرده شود که از جانب خداست یا غیر و اگر اول صحیح است پس شک
نمیدهیم او کفر است که خدا امیر باید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک الایه و افعال فاعل تابع اصل میباشد
پس اگر قیام از جانب خدا بود پس افعالش نیز از خداست بر مردم تسلیم در همه است ببینید که حضرت

در حدیبیه قتال را ترک کرد وقتیکه مانع شدند از زیارت بیت الله و هرگاه مددگاران یافت و قوی شد
محاربه فرمود حقتعالی ارشاد نمود فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ بعد از آن فرمود بکشید مشرکین را هر جا که یابید
گفت خوب گفتی چون گمان شما این ست که امامت مرتضوی از جانب خدا است و طاعت او فرض ست
پس اگر جائز باشد که تبلیغ و دعا برای انبیا جائز خواهد بود و او را ترک ادا امر از خواندن مردم بطاعت خویش
گفت گمان ما چنین نیست که او مامور بود به تبلیغ پس رسول شد ولیکن نشان او امامت ست میانه خدا
و مخلوقات هر که مانع او شد مطیع ست و هر که خلافش ورزید عاصی ست اگر قوت یا اعوان بهم رسد باید جهاد
کردن ورنه نفرین بر رعیت ست نه بر او زیرا که آنها مامور باطاعت او بودند بهر حال واجب او در جهاد نیست
مگر بقوت پس حالش مثل گفته شد که حاکم حج ست اگر مردم بجا آوردند فارغ شدند ورنه بر کعبه هیچ ملامتی نیست
و اولیا و اصفیا انیست تقریر میمون ناصبی او ابلهم نه انست که خود جناب امیر را وقتیکه در کوفه بود از حق
با هت پرسیدند و آن جناب بر منبر عذرهای خود بر شمرد و عجب ست از صدوق که در بنجا هیچ چیزی نه گفت و دو
درو دمی نداشت بگوید که میمون مجال داشت و حضرت امیر چنین ادا نمود الخ ایضاً دلیل و مصیبت بر رد تحفه
اینست جناب فاطمه زهرا ع شب و روز تا مدت ملامت فرمود که علی مرتضی همه جا بهیار دینی فرد نمودی هی بنشینند بر خویش
نمی جنبند و رو برومی غاصبین بر منبر خطبه خواند و اراده خروج کشتی فرمود کما فی المنتهی وغیره مثل هذا الکتاب
و میمون نامبارک چنین میگوید که جناب امیر ع نه مامور بود تبلیغ و نه بدعوت مردم بسوی دین الی آخر التقریر با آنکه
مبلغ نیست مگر حضرت محمد جناب پیغمبر کما فی اداء سورة التوبة ورنه سفی لا ادری کذا ... حضرت امیر طالب
رجوع کردن با غادات امام رضا که سابق ازین در حال امام نقل نمودم و کلام میمون را از ایشان بیاورد این جا توان دانست که مذهب حضرت ابا عبد الله
چنان بود که این شیعه را ضرور شد قبلش پس بعنایت ایزدی حق بر مرکز خویش قرار گرفت که امام رضا
سنی بود و ایضاً منقابات حیرت بی پایان میرسد از آنجمله آنکه اگر اعوان نیافت حالانکه ضروری نبود دیگر چه
کس و غایة الامر بست شخص چنانچه در منتهی و غیر آن دیده باشی و کلینی گواهی میدهد بر اقل انسان پس
ضرور افتاد که همه مرتد شوند زیرا که هر بار تخلف شدند و آنچنان امور پیش آمد که در واقعه کربلا واقع شد
تا امام حسین ع زنده و گرفتار انواع مصیبتها بود و دین و غیرت بنی هاشم همه بر باد رفته و عیاذاً لله که بعین
مذهب مصداق اشدّ عذاباً و نکالاً بودند و مشهور نیز همین ست چنانچه از مختار امام المتقدمین کشی معلوم است
و ذلک هو المقصود و از آنجمله آنکه مبعوث شد بلا دعوت امام بود برای رفع اختلاف از امت کما مر و آن صورت
نه بست و سبب اینهمه امور از کتب رفضه ظاهر است که امام الائمه بیچاره مقلد مقلدین اصحاب کهف و رقیم
بود و آنهم بزعم رفضه کما عرفت مرارا پس وبال عدم اطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و دیگر تشنیعات
که بر و نفت بیانش نتوانست شد بر که افتاد و از آنجمله آنکه نسخه اهل بیت از قرآن مجید ما کم رسالة اینجا ابست
کما عرفت بیانه و آنکه مثنوی بحسب ظاهر ست جزو نیز رفضه در بیان امامت چنانچه در اسلی و در دین و غیره دیده

چنان تنوع کردند که در تقابل آن خدای را نامی و نشانی نماند تا به نبوت و رسالت چه رسد و جناب
امیر علیه السلام را با جمیع صفات واجب را بسوی خود کشیده و وحدة الوجود مقصود ایشان بود کما عرفت فی
ابحاث التصوف و از انجمله آنکه میمون را نتوانم پنداشت که آنجناب را در باب مذکور تشبیه وارد بلکه مثل عیسی بن مریم
امیر المؤمنین تنها بجهاد قوم عاد مامور شد بکافر و بجهاد غاصبین او را بر دانگی نهادند که دین را تغییر ساختند
و حلال خدا را بحرام بدل کردند که تفصیل آن بر اصول ایشان هرجا بالضرورت نشاید گفتنی نیست لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم الی غیر ذلک من الاتهامات دیگر گفت که چون واجب میداشتی
امامی مفروض الطاعت را بالاضطرار از کجا پی بردی که آن امام بدین صفت حضرت مرتضی است نه غیر او
گفت از نجهت که خدا طاعت مجهولی را فرض نتواند کرد پس ضرورت دلالت حضرت پیغمبر تا عذر باقی
نماند میانه خدا و بندگانش مثلا اگر فرض میکرد روزه و بیان نمیکرد و مردم پی نمی بردند که ماه رمضان است
حاجت رسول چه بود و همچنین حاجت امام که نقل میکنند از پیغمبر بسوی ایشان و در مقام خدا بنهایت
بیشمار ساخته و پرداخته و هیچ امری که بر آن مدار مذهب و بر ولایتی نداشته اند بی حرفی گوش نداده و
رفض را از خاطر برآرند تا مانع از شنیدن حق نگردد پیر دهقانی در آغاز مجلد امامت از کلینی الامام المتین نقل میکند
که راوی میگوید که با نفری چند نزد امام صادق بجعفر حاذق حاضر بودیم تا از هشام پرسید چگونه الزام داد
عمرو بن عبید را عرض کرد زبانم پیش جناب تو یارای بیان ندارد فرمود چون تو را امر نمایم بجا باید آورد
گفت شنیده بودم که او در حلقه می نشیند و مردم برو هجوم میکنند باری انجناب در مسجد بصره دیدم و بعد از
اجازت پرسیدم ترا چشمی هست پس جواب بدی گفتم ترا باید جواب دادن گفت بلی چه میکنی بدان گفت
می بینم الوان و اشخاص را از این جوارح می پرسیدم و او خصایص آن را نشان میداد گفتم میزد
بیست گفت قلب جواب دادم که چون برای این جوارح امام ایشان را آفرید که بالاضطرار حاجت
با دارند تمام مخلوقات را چگونه متحیر گذاشت پس سر فرو انداخت بنده میگویم که بملاحظه این حدیث
ضرورت بسوی امام ثابت شد تا برای او سقیفه که محل مشوره بود رفتند و حق بر مرکز خود قرار گرفت
و لیکن مذهب رفضه باطل گشت که به غیبت امام قایل اند چون امام جوارح غایب نتواند شد ساعتی
امام عالم چنان از هزار سال بدریای غیبت غوطه خورد مهمل نشست امام برای رفع اختلاف است
چنانچه در بیان وفات شریف جاگزین ذهن سامعین گشت اختلافی امور در زمان ائمه زیاده شد
و تدارک آن صورت نه بست و ایضا تقیه که اصل الاصول مذهب بود باقی نماند زیرا که اظهار خلاف
نفس الامر است که اگر قلب اختیار کند سلسله انتظام از هم بگسلد و حضرت را چون سفر آخرت
در پیش آمد قرآن مجید و حدیث شریف را میانه است گذاشت تا آنرا وسیله گردانند و احادیث را بر قرآن
عرض نمایند موافق قرآن و حدیث را بگیرند و مخالف را از اعتبار ساقط گردانند و آل و اصحاب را واسطه

این فیض دانند و مثل سفینه نوح و نجوم آسمان اعتقاد کنند و محو العاقبت ازین دریا نگذرند همون
ازین امور بے خبر بود ولیکن علمائے رفضه همچو صدوق در بیان این مناظرات چه اندیشیدند و او را
بعرش بدین رسانیدند آرے برای مانند مذهب محدث و اهل قساوت و شقاوت چنین کس قائل نمیر
مجاور امام باید و کسی ازین جماعت هم نپرسید از مامون که امام الائمه را اعتقاد شیعه تقلید اصحاب کهف اختیار کرد
و را تقلید حضرت چرا ممنون شد و دیگری گفت از کجا واجب ساختی که جناب مرتضوی مانع بود
وقت دعوت شریف که مردم چنان میگویند که طفل بود و بحد بلوغ نرسید گفت ازینجهت که در آنوقت
همین دو احتمال هست که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را دعوت تواند کرد و او برادای فرض
قدرت دارد یا نه بر اول مدعا تمام ست و بر دوم قول بارے لازم میشود و لَنْ تَقُولَ عَلَيْنَا آسے
آخر الآیه و نیز تکلیف ما لا یطاق محال ست و از شان حکیم بعید ست و انوقت این متکلمین هم سر فرود
انداختند و تیر در ترکش در باختند و از مناظره میمون محیصے و مفرے نیافتند و این کلام نیز بغایت ایزد
پس سهل ست چون مناظره در میان اهل سنت و کار ابولهب و ابوجهل که بر حق صریح پشت پا زد
و دیدنج دین و انصاف را بر کنند لا علاج در و و قدح جهلات شان حقیقة غیر محتاج گفتگو در اصل چنین
ست که گر گفتیم که اسلام جناب امیر مثل صدیق از قدیم ست و میان اسلام هر دو تا چیر روزی یا قلیلے
از ان یا چیزے زائد بر آن باشد باشد ولیکن قوابهای غیر متناهی که بر کوشش صدیق ترتیب یافته که ما عم
تقلید اصحاب کهف را بآن مثوبات چه نسبت ست که بار ها از ان در وسعه حرف مبین گردید و حضرات ائمه بلا خطه
آن داد انصاف داد ند که انکار فضیلتش نتوان کرد انیمعنے را اهل علم نیک میدانند که اطفال چون
بهفت سال رسند امر نماز باید کردن و ضرب شلاق نمودن وقتی که بده سال رسند و نگذارند با جمله
درینجا بحث میانه اطفال نبود بلکه میانه علی مرتضے و ابوبکر صدیق بود که اهل نفاق ناچار شده حدیث کا نمیر
را ائمه متاخرین می آرند غلط گفتم بلکه شیخ صدوق رئیس اهل نحوست یعنی سعد بن عبد الله قمی آنرا بر اساسے
مقدسه شان ساخته و گفته یکی از نواصب میگفت که چون حضرت میدانست که کار دین اسلام از ابوبکر
ترقی گیرد او را همراه خویش گرفت و علی را در خانه گذاشت که اگر کشته شود حرجی در اسلام و دین نیست
بعد از ان از من پرسید که شما میگوئید ابوبکر و عمر اراده کشتن حضرت مصمم کردند و در راه بر خطر و بها انداختند
تا ناقه شریف بر مدراست بگوایمان ایشان بطیب خاطر بود تا بجبر و اکراه متحیر شدم و نزد امام رفتم الخ
القصه چون مامون همه را عاجز گردانید فرمود شما اعتراضها بر من کردید اجازت میدهید که از شما چیزے بپرسم
گفتند بسم الله بپرس هر چه خواهے فرمود آیا در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم نشنیده که هر که بر من دروغ
گوید عمداً باید که جاے خود را آماده کند در دوزخ همه گفتند بلی فرمود اینهم روایت نموده اند که هر که گناه کرد
کند صغیر یا کبیر باز از دین خود دگر داند و بر اصرار از جهان بگذرد همیشه در طبقات جهنم باشد گفتند راست

و درست فرمود خبر دهید مرا از کسیکه برگزیند کسی را خلیفه برای امت او را خلیفه رسول توان گفت
و از جانب خدا توان دانست حالانکه حضرت او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویید تواند شد ظاهر شود
مکابره شما و اگر گویید هرگز نتواند بود ضرور افتاد در اعتقاد اینکه ابوبکر خلیفه حضرت نبود و نه بود از جانب
خدای عز و جل بلکه شما افترا کردید بر پیغمبر و دروغی شدید و نیز خبر دهید کدام سخن شما صادق است که
حضرت رحلت فرمود بدون استخلاف تا آنکه ابوبکر رضی خلیفه حضرت است بر دو قول متناقض صادق
نتواند شد و اگر یکی صادق است البته دیگری کاذب است پس از خدا بترسید و شفقت کنید بر خویشتن
و تقلید را بگذارید و از شهادت اقرار نمایید بچیزی که قبول نخواهد کرد خدای عز و جل مگر از کسی که قول و
فعلش مطابق باشد و داخل نشود مگر در آنچه یقین دارد آن را که حق است و در ریب و شک است و
مصر بودن بر آن کفر است بخدای عز و جل و صاحبش در دوزخ باشد و از پیغمبر خبر دهید مرا که آیا جائز است
آنکه بخرد کسی بنده را که چون او را خرید او آقای او شد و مشتری غلام او گشت شما این گفته اید خبر دهید چگونه جائز شود
که اجماع کنید بر شخصی و خلیفه سازید او را و او خلیفه شود بر شما باید شما برا و حکم رانید باز او را خلیفه رسول گردانید
باز چون غیظ و غضب آید شما را برا و قتل کنید او را چنانچه کرده شد برای عثمان شخصی از ایشان جواب داد
سببش اینست که امام وکیل است از جانب مسلمین بشهرها خشنودی تولیتش میکنند و در وقت غیظ و
غضب او را معزول میگردانند مامون جوابش فرمود که مسلمین همه شهرها بندگان برای کیستند گفتند
برای خدا گفت پس ولی است خدا که وکیل کردند بندگان خود و بلاد خود را از غیر خود زیرا که باجماع
امت ثابت است هر که احداث کند در ملک دیگری چیزی را پس ضامن خواهد شد و احداث او را
درست نخواهد شد و اگر کند گنهگار خواهد شد و تاوان خواهد داد باز گفت خبر دهید مرا که چون حضرت رحلت
فرمود خلیفه گردانید کسی را گفتند هیچکسی را خلیفه نکرد گفت این فعل هدایت بود یا گمراهی گفتند هدایت بود
گفت پس بر مردم واجب است اتباع هدایت و اجتناب از ضلالت گفتند عمل بر آن کردند گفت پس
چرا مردم در پی استخلاف شدند بعد حضرت حالانکه ترک کرده بود و ترک فعلش ضلال و محال است
که باشد خلاف هدی و چون ترک استخلاف عین هدایت بود پس ابوبکر رضی چرا الغی نمود بر خلاف عمر و حضرت
نکرده بود پس چرا عمر رضی خلیفه کرده شد از مسلمانان بر خلاف صاحبش بگمان دارید که حضرت خلیفه نکرد
و عمر رضی ترک نمود چنانچه حضرت بزعم شما خلیفه نکرد چنانچه ابوبکر نمود و امری ثالث برگزید پس بگویید کدام یک
صواب بود و اگر درست گویید فعل حضرت را تخطیه ابوبکر لازم شد همچنین در بقیه قولها و نیز خبر دهید مرا از این
دو کدام افضل بود ترک استخلاف که فعل حضرت بود در بر شما یا استخلاف که بعضی بجا آوردند و نیز خبر دهید
که ترک استخلاف هدایت بود از رسول خدا و نیز فعل دیگر هدی است پس هدایت چند هدایت شد پس بنا بر
گمراهی فرا پیشها خبر دهید که کسی بجا آورد باختیار اصحاب از وفات حضرت تا امروز اگر گویید زینهار

پیش شما ضرور دانستید ضلالت سابرای همه بعد حضرت واگر گویید بلی تکذیب کردید است راو باطل شد قول شما
الوجود الذی لایدفع ومنه خبر دهید قول ایزد سبحانه که آسمانها وزمین از برای کیست بگوای بنے یاسر
خداست الا است یا دروغ گفتند عین صدق وصواب است گفت آیا نیست ماسوای خدا برای خدا
که محدث ومالک اوست گفتند بلی فرمود پس مذهب شما رفت وگذشت یعنی برگزیدن خلیفه که فرض میکنید
اطاعت او را وعمل بخلاف حبتکم وهو مقتول از اصحاب الاعتزال دلیل برای شماست اتقوا کنید بر خدا که
و بالش پیش آید شما را فردا چون روبروے خدا بایستید و بر حضرت وارد کرده شوید در حالیکه افترا
شما باشد عمداً حالانکه حضرت فرموده بود که هر که دروغ گوید بر من دیده و دانسته باید مقرر کند جای خود
در آتش باز مامون متوجه بقبله شد و دست برداشت وگفت خدایا من خیر خواهی اینها بجا آوردم اینست تقریر
امام المتکلمین رفضه قاتل حضرت امام رضا که این نواصب بی حیا خصوصاً قمی رئیس این قوم مورد
ملامت وقوم دشمن اهلبیت رسول خدا که با افتخار تمام نقل کرده ونزد او غیر از انتقام که دانسته در حدیث
اقتدا قصوری از و سرزده و هرگاه بر کتب دیگران که امام اعظم شان باشند از تلامذه شاگردان این قمی
صدوق الکواذب خواهی دانست که بر ساخته و پرداخته مامون بر زند و زنهار خجل نمیشوند و بسوے
مقر اصلی خویش میدوند که او دو امام معصوم را به زهر و شمشیر کشته اگرچه دیگری باعجاز و حراست الهی رحمه
بر نداشته و ما تهمار ابقیه لامر مجملاً و مفصلاً با وجود بسیاری از نصوص نبویه علی صاحبها الاف الصلوات والتحیه
که فلانی فرزند مرا خواهد طلبید و آن غریب مسکین را خواهد کشت بنظر به تشیع و پشتی او این نواصب
در حق او مختلف شدند فهم فی کل واد یهیمون وفی کل تیه یتیهون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
اکنون جواب هذیانش مجملاً ومفصلاً گوش بکن و تعصب خود را دمی فراموش کن مخفی نماند که درین عبارت زیاده
خبط مامون بظهور رسد زیرا که چون کتب اصول و فروع بینی خواهی دید که بسا چیزها است که فعل و ترک
آن برابر میباشد و بسا اشیا است که کردنش بهتر است از ترک آن و بالعکس و کردن یا نکردن برا و
مصلحت و عدم آن موقوف است هرگاه کتب حدیث و سیر بملاحظه کنی واضح تواند شد که حضرت در بعضی
از جنگها رفت و در بعضی خلیفه ساخت و همچنین تابعین را برای عهده قضا و افتا و تعلیم مسائل فرستاد
پس ایشان را نیز اختیاری حاصلست که هرچه مصلحت در آن بینید هر گز نبینید و نیز خواهی یافت که بعضی
امور را خود مشتغل شد در زندگی و برخی را بر یاران خویش بگذاشت که بعد از وفات بجا خواهند آورد
مثلا جمع و تالیف قرآن مجید که معجزه مستدام واصل همه احکام شرع است و جمع کردنش بقدر نزولش
از مهمات بود و حضرت بطور فریقین تالیف و ترتیبش بر توجه اصحاب کرام محول نمود و اعتماد بر ایشان
داشت وکانوا احق بها واهلها پس مصلحت ندانست که خلافت را بطور راز مکنون فرمود و اتفاقاً
بطور بشارت خلافت شیخین را بر زبان آورد و امامت سپرد و از کلینی بالا تر معلوم شد که اصحاب را

بیراق طلبید و از وصایا آنچه با خلیفه مطلوب بود فرمود و نا شش نگفت ع رموز مملکت و ملک خسروان
دانند تو چون عصمت بالاتفاق حاصل بود حتی که امروز اهل تلونات که خلاف آن در قلب خویش
داشته باشند بزبان نمی آرند بلکه اینهم میگویند که عادت تقیه نداشت اگر میمون با ملاحظه جهالت عوام
چند بر وا نمیداشت اصحاب فتنا اندر گزیر آنها نمیرسید بلکه تبلیغش بی کلفت حاصلست که حضرت از روز
مبعث گاهی در رنگ مخالفان نیامده همیشه مثل مباحثت توحید و معاد جاری ماند الا اشد و فاکر
آدمی بنجاری و عوائق دیگر هم دارد و جناب امیر در تقلید اصحاب کهف و رقیم چه اندیشیدی که مانعی الا اصول
و در حالات متوسطه نوبت بکجا رسیده در قرب غدیر با بعضی رنجیده که بهم رسید پس حضرت بخاطر داری
جناب امیر کوشیده در اظهار وجوب محبتش کوشش بلیغ بتقدیم رسانید لیکن مفاسد نصب نصب اللعین
گردانید حتی استعفا از رسالت نمود و رب العالمین بجای ر زانت ترای پیغمبری و استحکام خلافت
شیخین هزاران ملایک را فرستاد تا فاز غطی بکمل گرفتند بعد از آنکه شاه مردان بزمین افتاده ماتم برپا
شد و بهمان امر مستقر ماند آنچه سر در عالم اندیشیده بود تا بشت پنجسال در خلا و ملا با اطاعت خلفا ماند
و بعد شهادت ذی النورین تعلیت خلافت را به بیعت اهل بدر معلق نمود اگر نهج البلاغه را بینی
از مقامات طریق اهلسنت خواهی یافت و در سفرهای جناب امیر هم بر ثبوت ست این مدعیین دلایلی ان
و بخاطر راسخ گردانیده بودند که امیر را بدست معاویه بسپارند و بالآخر تحکیم رد داد و از خاطر میمون برشاد
که زمین و آسمان با در ملک خداست تقرر حکمین یعنی چه پس میمون در حقیقت مذهب نصب و خروج
را تقویت بخشید و حسن مجتبی صلح برگزید و حضرت شهید کربلا و چراغی بر زبان آورده هر چند از جدا مجد
حکم عجلت میرسید رخت سفر بسوی بلاد دیگر بربست باز اختلاف اهلبیت تا حجر اسود و هر نوع شد و مسائل
زید شهید با امام باقر انجا میرسید یا از نظر میمون هیچ نگذشت تا خلافیات اصحاب را در استخلاف و حدوثان
بار بار آوردی خبر تا خورد و خلق خود را بدیبا بینی ادرا عاقبت اندیشی نمودن نه زبان خود در باره سلاطین
شیخین مطلین بر گشودن که هر چه کردند در وقت خودها عین مصلحت بود که اصحاب آنرا و تدابیر و میرالیشان
را پسندیده اند بار من زبان در از نیها که او نمود معلوم نیست که او معصومین خود را چگونه بر باد که انتقاد
بالاتفاق میان ما و مجتهدین مسلم است که المجتهد یخطی و یصیب و خطایا او هم خالی از اجر نیست که نتایج
اجتهاد بر آنها حرام باشد برای ثبات غور و فکر باید کردن که عصمت بعد از چنین اختلافات و نفایس
کجا باقی ماند فتنزلزل الذهن و الارکان بالیقین پس در ما و نصائل مابین بها مین اگر تقریر اقلب کسی
یقین ست که اگر ماده حیا اندکی هم داشته باشند پیروان او در طلب نتوانند پی بر داشتن پس مطابق
تقریرش توان گفتن که روایات بسیاره و احادیث بیشمار ست پس با انهمه البته از سه حال خالی نیست
یا همه حق ست یا همه باطل یا بعضی از ان حق ست و بعضی باطل اگر همه حق ست باید که همه باطل بود زیرا که بعضش نافض بعض

و اگر ہمہ باطل بود بطلان دین واندراس شریعت ضروری افتد وچون این ہر دو باطلست تحقیق شد و ہم
عیان میشود کہ برخی حق و برخے باطل پس البتہ دلیلے باید کہ معین کرداند کہ از انہا حق چیست تا اتباع
نفی خلاف آن بحصول انجامد و روایتیکہ در مناظرہ با امامت آن دو بزرگ توان آورد اینست کہ ہر دو امام
اند خواہ ایستادہ باشند خواہ نشستہ و مقصود اقتدای ہر دو جناب است یعنی تمامی امت را باید اقتدای
ایشان کردن کہ ہر چند ظاہرش خبر باشد مگر مقصود امر با قتدای شان ست تا بہدی و سیرت شان
را دریابند پس گفتہ میشود کہ معاذ اللہ آنچہ ذکر کردی باطل ست ادلان فی انفسہا پیا شتر اگر حضرت
احکم الحکماء بود و اصدق الصادقین چگونہ عقل تجویز کند کہ حضرت امر فرماید بجال و امت را برانگیزد بہ
تدین با مور متناقضہ و سیمش آنکہ این دو برادر خالے نبودند از آنکہ متفق بودند از ہر جہت تا متحانہ ہر اول
باید کہ واحد باشند در عدد و صفت و صورت و جسم و اینہا ملست کہ دو کس از ہر جہت یکی باشند و اگر مختلف بودند
پس اقتدای ہر دو چگونہ جایز باشد و این تکلیف شد بالا یطاق زیرا کہ اقتدای یکی خلاف دیگری ست دلیل
بر اختلاف شان اینست کہ حسن مجتبی و تقفکر دو لشکر متقابل شدند با معاویہ کہ از کفار عرب بے بود و نیز و تقسیم
صلح اختیار فرمود و تن بخلع در داد و جناب شہید کربلا قسم شرعی خورد کہ اگر بینی دشمنان ناپاک مرا
پاک می برید بہتر بود از بیفعل کہ برآورم بجا آوردہ این در حقیقت طعن بر جناب سے مجتبی بگلوی من اندنست
الے غیر ذلک من الوجوہ الموجبہ للاختلاف و قس علی ہذا اقتدای جناب امیر و اتباع حضرت زہرا ام
و لکن دیگران کہ حالات شان مجملا مذکور شد از حضرات ائمہ و کسانیکہ در حکم شان ہستند و حضرت سالت
بر شہادت شان افتخار فرمودہ و بر بیکسی شان بر روایت اہل قساوت گریستہ و بر مجبت ملای شان
زیستہ بعما زین تمہید و تنبیہ طلبہ علوم بر انتیشہ کہ ہر گاہ او نے اعسانے نمایند بالیقین رسالہ صدق را
کہ از مقالات رئیس المتکلمین خویش جمع کردہ و برائے قوت روحانے خویش تا قیامت یادگار گذاشتہ
از آغاز تا انجام ہمین عنوان قلب توانند کرد و اگر اشتیاق جواب ہر قول تولش میخواہے انہم بعنایت
ایزدی ممکن الحصول ست قولہ خبر دہید مرا کہ خود کسے را برائے امامت بر دارند و گویند کہ او خلیفہ
رسول اللہ ست جواب شتر آنکہ در کتب فریقین انیمضمون در احادیث وارد ست کہ ہر گاہ بیعت کردند
با یکی و دیگر سے مدعی امامت شد فاقتلوہ کائنا من کان و این احادیث را مجتہد الزمانے درین کتاب
آوردہ بگمان آنکہ مخصوص و محصور اند در احادیث سنیان حالانکہ نقل جا ہای دیگر دانستے کہ تصفح
او قاصر و تتبیع او ناتمام ست آری فرق ہا انست کہ بار بار گفتہ شد یعنی ذوالوجہین و مطابقت قلب
و زبان و مقام حیرت اینست کہ مامون احادیث حضرت یاد داشتہ آنچہ از جناب امیر بجا باستغاثہ
رسیدہ کہ مشورہ خلافت نیست مگر برای علما ہر گاہ بر مردی گرد آیند امام میشود مرضی الہی میگردد و این بحث
درین فن ضرر دہ با نواع تقریرات اہل سنت کہ مفوات امامیہ و ترنا دیلا تش بجوی نمی ارزد و از ان معلوم میشود

که کلام مرتضوی اقتباس از احادیث نبویست صلی الله علیه وآله وسلم پس چنانچه او خلیفه شود و قتال
با شخصی درست گردد بعد بیعت و اجماع ایشان که سر از فرمان جناب پیچد مامون میباید که پیغامبر
سنیر اگر متحیر بود که این مختار اصحاب خلیفه حضرت چگونه شد و در پنجا با وصف خلافت از حضرت وجود
قتال با شخصی مذکور بثبوت رسید که میمون برضای خدا اعراض می نماید پس مخالفت با قوانین تصحیح
در بالا گردیده فائده عدم نص که از افادات کتب شیعه مثل قصیده حمیری ظاهر شد آنکه اگر کسی منحرف
شود از عذاب محفوظ تواند ماند پس نزد حضرت ترک آن انسب نمود و ابوبکر صدیق این کار رتبه داشت
که هر که عصیان او ورزد بجهنم رود و آنچه از وجوه ترک باشد آنست که عمر نخواست که بعد از وی اولاد او درین
باب دخلی و شرکتی باشد که مبادا انست که میزان باستے نماند و محنت و مشقت در خلافت چنان
برداشت که امیر المومنین بعد از دیدنش متحیر شد و میفرمود که از کسی نتوانند شد چنانچه قسمه ایران و زمین خیبر
هم دانسته باشی بالجمله چون اصل مصالح را در عالم اسباب مختلف ست آنچه بران متفرع شود ضرورست
که باهم مختلف باشد بلکه اگر تخلف نباشد موجب حیرتست و از کتب فریقین چنانچه درین کتاب
جابجا مذکور شد ظاهر ست که در باره تامیر اصحاب گاهی حضرت نص فرمود و گاهی باختیار اصحاب
خود گذاشت در روزی که لشکر بجنگ موته فرستاد زید بن حارثه را رئیس گردانید حالانکه حضرت جعفر طیار
برادر بزرگ جناب امیر ما که از نور و اجلّ سروران لشکر موجود بود بعد از ترتیب تامیر که فلانی بعد فلانی
باشد اختیار داد که هر کرا اهل لشکر لائق ریاست دانند مقرر نمایند و با طاعت او بکوشند و همچنان
بوقوع پیوست پس آنچه شیخین بجا آوردند هیچ اعتراضی نیست که موافق اقوال و افعال شریف اوستاد
در امور یکه مرکز دائره امامت ست از جهاد و انتظام بلاد و رنه اعتراض شیعه بحضرت راجع شود و برای
مامون حضور صلعم النقد ایمان باقی نماند و درین مقام اهلسنت را باید سوال نمودن که جناب امام حسین را
بعد از صلح امام حسن لو جزانفی الخ چرا فرمود و راضی نشد و این صلح را سبب شهادت خود دانست
که شرح آن از کتب شیعه خیلے طویل و عریض ست حتی که دست سخن دراز کرده اند و نظم و نثر را
در آن مرتب گردانیده باز سبے انصافی شیعه در میزان عقل سنجیده شود که شیخین را قاتل امام حسین
قرار دادند و از سبب آن قرب دست بر داشته اند و درینجا هم ظلم و عدوان و نفاق ایشان بدستور قدیم
عیان ست فکیف که چون عواقب را برکشاید مدح امام حسن در باره صلح مذکور بنص حضرت
صلے الله علیه وآله وسلم خواهد یافت پس اهلسنت بگو که اعتراض حضرت امام حسین بلجا گشته
و هنوز عصمت ایشان بزبان شیعه برجای خود ست و اگر این قسم را در باره ارکان اربعه مسلوب
ائمه که ناقض انکلینے باز کنی چنانچه گذشت هریکی قاتل دیگری باشد اگر کسی بضمیرش پی برد و بیچاره
ناموس باو صف فاطمه جهل و نادانے در جوش و خروش ست و صدوق الکواذب بر تحریر و تقریرش

بنا بر شبهه نقض مثل ابن طاوس می رقصد **قوله** منیر خبر رسید الخ مارا نیز باید خبر دادن
که صلح حسن مجتبی ع صواب بود یا تشیع حضرت شهید کربلا و در کتب شیعه بتقریب رعایت ادب فیما بین
هر دو برادر مذکور است که روزی میانه امامین همامین تحبتی بوقوع آمده من بعد کسی گفت که ملاقات
برادر بزرگ را ترک فرمودی ارشاد نمود که در حدیث آمده که هر که در اصلاح آغاز نماید اول در بهشت
داخل شود پس نمی توانم که از برادر بزرگ در بهشت سبقت کنم امام حسن شنید و نزد امام حسین
برای اصلاح قدم رنجه فرمود ولیکن اتفاق شیعه بر آنست کاسبق **قوله** خبر رسید که کدام یکی افضل بود ترک خلافت
که فعل شریف بود یا بجا آوردنش الخ تار ابایدا علام فرمودن که ترک جدل و جدال و قیل و قال
در فدک افضل بود که از امیر المؤمنین صدور یافت حتی که معیت جناب بضعه پاک بگذاشت
و گوشه برگزید و در خلافت رعایت آن فرمود و امامیه تا امروز نزد عقلا در آن دست یا گم کرده اند
یا غایة السعی در بجا آوردنش که جناب سیده با اهتمام تمام در مسجد شریف رونق افزود و برای
خطبه طویل و عریض که در بحار الانوار و دیگر اسفار بیان کرده اند و در حل لغاتش سعی بسیار
بتقدیم رسانیده اند بر منبر بر آمد و با وصف نوشتن فارغخطی آنهمه مجادلات را برگزید و وقت اضاعت
فرمود و مخالفت وصی مطلق اختیار نمود و این امر را پایمالی چنان و تیقه و رد و حی توان گفت
یا لفظ حسبنا و حسبکم کتاب الله را که ایمان بدان کار هر مسلمان است و اتمام حجت کار مردان
میباشد یا طور نسوان چه جای اراده فوج کشی و مصارعتها و میدان داریها که هر جا تفصیلش
مناسب نماید فاعتبروا یا اولی الابصار باز ایقول فی الک لحار تم بالتکرار و انیم بر ذمه میمون و متقلاین صدوق
ایشان ماند که بیان فرمایند که این امور را جناب فاطمه زهرا احداث فرمود یا حبیبه صدیقه و مجتهد
که بود و مقلد کدام و این تقریرات مرحومه است ورنه از کتب شیعه عیان است که در زمانه
یا شاید دختر حضرت شعیب که زوجه مطهره حضرت موسی بود خروج را بر وصی آنجناب ایجاد کرد
کما لا یخفی علی من طالع البحار و غیره من الاسفار **قوله** خبر رسید که چون ترک استخلاف
از حضرت هدایت باشد و گردنش از دیگرے هم هدایت بود پس هدایت ضد هدایت نشد فضلالت
را هیچ نشانے نماند و آن خلاف اخبار قرآنیست یضل من یشاء و یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم و ما یضل به الا الفاسقین الی آخر الآیات ما میگوئیم انزواے جناب
امیر المؤمنین ع آنگاه مثل جنین علی ما فی البحار و حق الیقین هدایت بود یا چنین کلمات تشنیع
در حق امیر المؤمنین ع بتصریح تمام بر زبان آوردن نیز هدایت است شور را بجا دلبو و عموما یا خصوصا
برای مومنین پاک اعتقاد اکنون ضلالت را نشانے جز جابلقا و جزیره خضرا کجا باشد که ممالک
محروسه و مقبوضه غایب الدار الحاضر فی الامصار است و زبان ساکنین آن هفتاد هزار میرسد کسیکه

اشتراک الفاظ را در آن نامه اثری نمی یابند کما فی الکافی و چرا چنین نباشد که او هنوز بیاض عثمانی
را در آن تلاوت می فرماید و نامه آسمانی و کتاب جاودانی یعنی نسخه اهلبیت رسول را باسـ
ـانی کتابید و خوشتر از ان نمی چینید استعیذ الله مما یفترون بالجمله اگر کار یکی را درین اشتباه صواب
دانند جنای دیگری و بنالش نمیگذارد و اگر هر دو را صواب گویند مکابره صریح است که بیرون
خود بر زبان می آرند و درسلزوم آین مکابره بداهة دلیلی در کار نیست خصوصاً بعد از اجازت امیر
یعنی حدیث نبوی ان تؤمروا و ارشاد مرتضوی اعنی فان اجتمعوا ثم ... علی بیعة السید
في السقيفة وقطع التفارية واسقاط الآراء الضعيفة والاتفاق الرضية على نقل صاحب هذا الكتاب
في تأليفاته مثل علل الشرائع المنيفة ان الامير الكبير ما ادعى امامة ولا ناظر بهم ولو جاز بما لبطل توثيق
في توثيقها التي كتبها الامير وبنية آل العباس وبيعة الخليفة الثالثة حين نزل الكتاب لتحتم الامر على
من بعث الى الجن والبشر قوله خبر رسید از قول او تعالی قل لمن ما فی السموات والارض
قل لله صادق است یا کاذب مخاطبین گفتند در صدق آن ریبی نیست فرمود که پس در بطلان
مذهب شما انتظاری نماند که برگزیدن خلیفه در اختیار بندگانست و فرض گردانیدن طاعت او را
و قتل کردن چون از عزلت انکار نماید و لیکن حضرات ائمه آنچه درین باب فرموده اند و شیعه در اصول
کافی ضبط کرده اند رد خرافات میمون بجواب کافی در دو امر بسهت تنافی که امر تغلب مشترک است
میانه شما و مخالفین ولیکن آنها اطاعت و انقیاد بجا آوردند و شیعه رو برتافتند که امرشان اگر آخرین عروض
و دنیا خر قول ترا التصدیق کنیم با حضرات ائمه سا و بدین قدر چه موقوف هر قدر که غور کنی غفلت بیشتر المطلع
شیعه مدعین مرید الا از قرآن مجید ظاهر میشود حق تعالی در باره دنا شز و ناشزه فرمود که فابعثوا حکما
من اهله وحکما من اهلها و مفسرین قوم که بروایات ائمه تفسیر آیات می نویسند گفتند که هرچه ایشان گویند باید
عمل بآن کردن قس علی هذا. از ین در راست بگو که آنانکه حضرات امیر را برانگیختند بر جهاد دو
هر بار و ما دستگیری داد ندار شیعه بودند یا از اهل خلاف و ما هکوفه چه مذهب داشتند که بعد واقعه کربلا بسینه کوبی
آغاز کردند و اهلبیت گفتند اکنون بگوئید که غیر شما ما را که کشته و بدین مذلت رسانیده و از رفاقت با
شهید فرزند حضرت زین العابدین که پاره و جعفر آنها از احادیث ضعیف برگشته که اعراض نمودند
و ملقب برافض کرا ز شیعه نشی که قدمای شیعه تشیعه تشکسته کما فی مجمع البحرین که کدام قوم گردیده بودند
مقلدین صدوق رئیس المتکلمین میمون قسم میدهم که آن سطر و دکه امام رضا را نزد خود خوانده و دفتر
الطاعت گفته و او را بز به اهل گشته بر جمهور امامیه برین متفق دیگر که بوده رحاشا که اصحاب کبار که
بیعت ذی النورین کردند و او را بر اریکه خلافت نشاندند کسی از آنها فرا گشته باشد و بیان نمیکند که طلحه
و زبیر و غیرهما از حواریین و اصحاب سید النبیین بودند یا نه که قتل قاتلین ذی النورین را طلب می کردند

و مائید بعین قصاص می نمودند اگر از یاد شما نسیاً منسیا شده باشد باز نقل و حکایت مختصر از شیعهٔ
مجتهد باید شنید ۵ از ان پس کنانه بنامی رسید که بر دوش عمودی بکف از حدید بود و آن گرز را
بر سر پیشوا که از صدمهٔ او در آمدند جان مقارن با آن تیغ الماس فام برزد و یکی مرد حمران بنام
پس آن لاشه را جمله کینه ور آن گرفتند از چار سو در میان بضرب تمام خنجر و تیغ تیز نمودند اندام او ریز
ریز ۵ ایضاً صدها حدیث در کتب معتبرهٔ قوم بدان ناطق است که ائمهٔ هدی می فرمودند که مراد از
قتل انبیاء در کتاب الله این نیست که بدست خود کشتند بلکه اسرار ایشان را افشا کردند و سبب
قتل شدند بنا بر دینی هستید هر که آن را افشا کند خدا او را ذلیل کرداند و هر که اظهار نماید یا لقتل
عمد می کشد نه بقتل خطا که چنانچه از کلینی و صافی و بحار و شروح احادیث پر ظاهر است عجب دارم از گروه
بی شرم و حیا که این مذهب را از مشرق تا به مغرب رسانیدند و اصول خود را ندیدند که موجب وبال دنیوی
و اخروی برایشان بسبب قتل ائمهٔ هدی گشته ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و اگر در قتل لزوم کفر قوم
بر کشتایم که پهلو با الزام شاید بلکه از آنهم ترقی نماید خواهی گفت ۵ مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم ۵ مثلاً در کتب طایفهٔ رافضه افتخار شان در افضلیت جناب

امیر المومنین بار بار دیدی که حضرت فرمودند یا علی انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی
تنزیله حالانکه این حدیث چنانچه دلیل افضلیت جهاد حضرت است حکم میکند بافضلیت جهاد خلفای
متقدمین نیز زیرا که جهاد شان هم بر تنزیل قرآن مجید بود فکیف بعد الجمع فی الترتیب و اگر گویند که جناب ائمه
که نیست دو جهاد کرد و اجتماع بهتر است از انفراد و جوابش آنکه بهر ارجا از نصوص ائمه دانستیم که فلان
آیت چنان نازل شده و جا بین چنین تصرفات کردند چنانچه از تفسیر قمی و کتب اصول منقول کافی
شد کرده و واضح است و چند آیت درین نوع معدود است مثل ان کی و از سے و مستخف بالليل
و سارب بالنهار و علیه و علی رسوله اسے غیر ذلک مما لا نهایة له پس این قیاس هر چند نظری باشد لیکن
بدین اصول بدیهی گشته پس جهاد جناب مرتضوی علی بحیثیت مذکور دو جهاد شد هم بزبان اهل جمل و هم
با اهل صفین و درست دلیل افضلیت ربحی نماند گوئیم درین تقریر قطع نظر از آنکه خطای حضرت لازم می آید
زیرا که بالیقین هر دو را ذکر فرمودن کار بلغا چنین نیست که مقتضای حال اجماع دو جهاد باشد و بریکی اکتفا
ورزند و آنهم ادنی جهاد حضرت منقول شد و مضمون فرقه ما مضمون بار بار میگوید آنچه از ان واضح است
که هر کسی که فعل حادی را افضل گوید از کار حضرت اکافر است و الملتزم لها و در آیت تشیع اهلبیت یعنی ائمه
هی ازکی من ائمتکم که در صافی هم تحریف مذکور شده نظر کنی خالی از فائده نیست که افضلیت ائمهٔ ایشان
بر ائمهٔ قریش به ثبوت رسید و تقریر که شیخ حلی امام اعظم تالیف متبعین خطوات شیطان در حدیث معتبر
از احادیث شیعه واسطه یعنی من فضلني الى آخر التقرير نموده باطل گشت و جرم معقل لازم نگشت

ونیز لزوم کفر قوم که سخن صد آن لود بوجه دیگر ست که جمیع مفسرین اہل حق ہر جا که راه اعتراض ملاحده
وزنادقه بسوی کتاب الله می یابند جوابش عقلاً یا نقلاً مرتب میکنند و بیخ آن میکنند ورخنهای
مفسدین فی الارض را بند سے فرمایند بخلاف مفسرین رفضه که اعتراضات ائمه نقل می نمایند یعنی
ائمه ہدا التغلیط ما وراءت قرآنے میکنند و آنرا معطل و مهمل میگزارند چنانچه در آیت سابقه که لفظ
لیل و نهار در آن واقع ست و قس علی ہذا و البته این شان کفار ست نه اہل اسلام و ایمان پس
اہل افترا یقیناً کافر باشند الزاماً چه جاے آنکه قول تحریف قرآن مجید موجب کفر ست قطعاً و آنچه مزید حیرت
اینست که میمون باوجود اختیار مذہب تشیع آیه یَسْئَلُهٗ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ را برای ابطال
اختیار دلیل مے آرد و مذہب جبر اختیار میکند و مجتہدین از مذہب انکار شدید دارند و صاحب صوارم
بیر دہقانے خیلی متحیر میشود از ینمعنی که کسی شیعه مذہب دار و چنین گوید و چنین داند فاگر این آیت
دلالت کند بر آنچه میمون گفت اختیار بندگان در ایجاد افعال کجا باقی ماند عموماً الغرض ہفوات و
لاف و گزاف میمونے را نهایتی نیست و ہمت مردم قاصر ست از استیعاب آن بدانتہا
پس باید که بر دعاے حضرت ابراہیم علیه السلام تعبیر کنم و به تلاوت آیت قرآنی اکتفا ورزم رَبِّ
اجْعَلْنِیْ مُقِیْمَ الصَّلٰوةِ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِیْ وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ
یَوْمَ یَقُوْمُ الْحِسَابُ و از انجمله بحث تصوف که وعده ذکرش در خاتمه بر زبانم رفت لیکن چون مقام
مناسب تر در مقاله عاشره پدید آمد که کتاب بر آن مختوم ست گرد انتظار خاتمه نگردیدم و ہر چه
فراہم بود در ذہن بپارہ ہای قرطاس دریغ نکردم و از انجمله وعده بحث روایت خاتمنا غادر الخ که بتمام
بیانش بعجلت بر تمام ہر زبانم رفته بود اکنون تفصیل معذرتش نزد عقلا چنین ست که رساله
مختصری متعلق بحث آن از تالیفات رشید المتکلمین نور الله مرقده در سفر اول دہلی دیده بودم
و لقلتش بر داشتم و تا مدتی بخیالم ماند که اگر فرصتی یابم شرح آن به بسط و تفصیلش نویسم و آنچه در کتب
شیعه از اولین تا آخرین درین نزاع بکتب معتبر محقق ست بیان کنم تا بدانی که اصل و فروع تبیان
ہمه سو ختنی ست و بیجو بی و دانه خرد و لیته اند و ختنی و خاکستر اینقلعن اصل مذہب رفضه را بر می اندازد و دہنا
عبد الله بن سبا یہودی برابر میسازد اتفاقاً بعد از زمانی قبل ازین و عده رساله دیگر مبسوط و
مفصل از نظرم گذشت که جناب موصوف داد تحریر و تکلم صدان داده و حاجت تقریری و تحریری
باقی نگذاشته و چنان پندارم که کنتوری یارای قیل و قالے بعد از ان نیافته و تیر و ترکش ہر دو را
بمیدان مذکور در باخته و سکوت تام ورزیده و بار دگر بحث و اعتراض نگردیده چنانچه شہادت
سکوت او از ضربت حیدریه سمت وضوح دارد پس اکنون ذکر آن ابحاث بعد ورگشتم من شاء
التفصیل فلابد ان یرجع الیهما با اینهمه اگر حقیقت آن از من پرسے اینست که از مشاہیر کتب رفضه

مضمون آن هر سه لفظ بلکه زیاده بر آن نسبت بجناب امیر کرم الله وجهه بشهادت حضرت
سیدة نساء عالمین از کتب رفضه درین وقت تالیف رساله قلمیه چنان برآورده‌ام که اصل
حاجت را مثل رگ جان رفضه منقطع گردانید بلکه بطریق اولے زیرا که کلمات طیبات بضعه پاک
بشهادت معلوم یقینی ببراهین عقلیه ونقلیه بر اصول موضوعه شیعه قطعا منطبق هٔ البته از جناب
امیر المومنین ع صادر شده وریبے وشکے در آن نماند چنانچه بر ناظرین این مجلد مثل آفتاب
نیمروز روشن و مانند شمع کافوری در انجمن است پس اولویت ازین جهت حاصل است
که در حدیث فانما غادرکم صدور این امور بخیال و گمان است عند المحققین و درین جا آن صدور
از جناب معصومه بر سبیل یقین واگر کتب رافضه مثل احتجاج و شرح آن هم رسد چه گوییم که درین
نزاع خاص چه خواهے دید آنچه بوقوع آمد میانه حضرت امیر ع و عباس ع که آثار قویه اش
ظاهر شد از جوارح و قایع باب خیبر نسبت بعم حضرت پیغمبر ص که منافقین امت بجنگ زرگر
بلکه بسحر سامرے میگویانند واگر به بینی البته بگوی انه من الآراء السخیفه فی جواب الاشکالات العویصه
والزام حضرت عباس ع بانتظام این قیاس است یعنی اگر علی مرتضی چنان باشد ای عباس
که تو گمان میکنی چون او تقسیم در تولیت فدک مثل ما جائز نمی شمارد باید که تو ابو بکر صدیق
را همچنان پنداری واللازم باطل فالملزوم مثله وبطلان اللازم ظاهر است که ما را امام سید الطیب نفس خاطر
بیعت کرده و در اجماع داخل گشتی و این نوع تقریر ماخوذ است از کلمات جهابذه رفضه در بعض
احادیث معتمده کما لا یخفی علی الناظرین چون حضرت عباس ع هیچ یکی ازین امور جز الی نتوا نسبت
داد و معتقد حصول امامت به بیعت هم بود نه فقط به نص قطعی و نه باظهار معجزه از حضرت مرتضی ع
زیرا که دست خود دراز کرد و فرمود در اثناے غسل تشریف که بیعت از من بگیر تا مردم بگویند
که عم پیغمبر بیعت کرد پس نتواند کسے خلاف در زیدن بسبب تقدیم بیعت بجای یکه در عین غسل
واقع گشت و مستلزم کمال عجلت گردید و رفضه بر فعل شیخین مے خندید نه که چگونه به سقیفه دویدند
حالانکه در انجا بیعت غیر قریش فرا رسیده بود که مخالف احادیث الائمة من قریش و کلهم من قریش بود و جناب
امیر علیه السلام عالم ما کان و ما یکون بر اصول اهل جنون انیم بد انسنت که از مدتهاے دراز
این کنگا بیشهادت ذوبار میانه ایشان میرود که منتهای بتنغاسے شان اخراج اهل بیت
ازین دایره است و صحیفه ملعون در صحن کعبه مدفون می شود پس فرمود ای عم کسے هست
که طالب آن گردد و او جواب داد که عنقریب معلوم خواهد شد که درین اثنا خبر بیعت صدیق ر ض
بگوش آمد و کمال ندامت محیط گشت کما سبق اینهم از مقالات بوضوح می انجامد که حضرت عباس ع
نیز مثل جناب امیر علیه السلام غیر از مذهب اهل سنت معتقد نبوده مید انسنت که از علما اگر کسے

بیعت کند کما فی تواند شد چنانچه سابقاً دیدی و دانستی و مضرات امامت و معجزات و نصوص
هرگز نبود والحمد لله علی ثبوت مذهبنا و بطلان مذهب المخالفین بر داشتیم عن المدعین کما سبق
عند الناظرین من المناظرین و بنده سے فرموده اید که مگر نفس غدیر سے از یاد رفت که چنین عجلت
روا داشته و درین مصیبت جان کاه این امور را یاد سے فرمائی و بعد از عقد و چنین عجلتها
و عدم نکیر از حضرت امیر اگر شیعه واقعه را مطابق نفس الامر پندارند چنین در حقیقت مستند در
بلکه باچه اند در رفض و در بیان آن کردست سخن و کلمات مستهجن در حق رؤسای مهاجرین
والانصار ممدوحین حضرت آفریدگار دراز مے کنند موجب وبال ایشان روز شمار خواهد بود
ان شاء الله تعالی القصه وعده فقیر در امر موعود قبل از دیدن رساله موصوف بود بعنوان خاص
و اهتمام بعجلت تمام بر باد خود و اگر این امر پیش نیامدی میدانستی که ارکان مذهب رفضه را
بتزلزل سے گردانیدم مطلقاً خیم ایشان می کشتیم کما شرت لیسمع بذا التقدیر بمزه عادت عرب است
و درین صورت هم استدلال رفضه صورت نمی بندد و حضرت عباس از ان روز بید خلل شد
و حضرت مرتضی و شاذان و فرمان باز گشت از انجمله آنکه در تالیف این فقیر و نیز در زمانه
نصیر الدین حیدر پیش آمد و معنی و نا معم کار او الو ملحوظ گشت چنانچه یازده کتاب صغیر و کبیر
از صوارم حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه و منتهی و ازالة و
اثبات الخلافه صاحب ثمرة الخلافه و نقض الرماح سفی کبد النباح و کاشفة الشام عن تلمیع
المجتهد الضمام و دو رساله هندیه بگر و اهیه حاطمه و رساله المکاتیب که در کانپور وقت هجرت آن آقا
حالیا که خوف مترس مذکور باقی نماند وعده مے کنم که اگر علمای شیعه از تیز زبانی باز آیند
و مراعات آداب نمایند بر خلاف زمان سابق یبتغون الی ذی العرش سبیلا قطعا
و یقیناً ازین طرف رعایتش بعمل خواهد آمد و بنده هر بار درین خصوص عرض کرده بود
لیکن نزد مجتهدین مقبول نشد کما عرفت و از فوایدش یکی آنکه چون سلامت ردسے
در میان آمد یعنی آنچه حضرات ائمه قرار داده اند که تا ظهور مهدی سبب رنج دگر ند باید بود
و هر که این مذهب را اظهار کند خدای تعالی او را ذلیل گرداند کما فی الاصول پس
نوبت بدان نخواهد انجامید که مهدی ذمین عجل الله قیامه شمشیر بر شیعه کشد و بقتل
و اخراج شان حکم در دهد کما فی کتاب المختار و غیره و از انجمله آنکه تا مدت ها
جستجوی این کتاب نمودند تا مقالات و اوراق پریشان بهم رسید پس هر جا بود
اتفاق افتاد و محن و مشاق بسیار رو داد و مقالات جدید بعنوان قدیم مفقود و
بر باد خود نوشتم و چه گویم که از جهت تنهائی و فقدان کاتبین و مصححین چه گذشت که تفصیل

نه جوابے ماند که کار ذره کس بلکه زیاده تنها سے کردم واگر بیانش نمایم خرد اقفین اسرار
کسے تصدیق نه کند بحمد الله که این ذخیره موجود چنان مطابق شد که اگر ازان
بزرگان که کتاب را درین شهر یا شهر دہلے دیدند واسباب تنوع عبارات سے پرسیدند و
ذکر مباحث آن سے نمودند مثل مولوے امیر حسن سهسوانے و دیگران از اهل ولایت افغان
خواهند گفت که اعاده معدوم عیان شد واقل مراتب آنکه لفظا کانه مو گویند واتباع کتاب
مستطاب بجویند و امید انیست که از تکرار امور بلے دماغی نه فرمایند که پیرانه بالغ را در
مکتب نشانیده ام و بکمند بسم الله همقرین گردانیده ام الحمد لله تعالے اولاً و آخراً
و ظاهراً و باطناً که به عنایت ایزدے عنقریب کتاب نقض الرماح فے کشف النباح مطبوع
مے شود که شیعه آن را مستغرب مے شمرند که اصلے ندارد و مؤلف براے تخویف ما این
نوع اسامے بر زبان مے آرد و حال قوت قدسیه مجتهد الزمانے زیاده تر بشهرت مے رسد
و طشت از بام مے افتد و از ان جمله که موجب مزید بصیرت طلبه علوم دینیه مثل
بعض امور سابقه باشد آنکه رفضه امام را بعد ازین برین رسانیدند کما عرفت لیلاً
و النهاراً باز گویند که مبلغ نمے باشد چنانچه از تصریحات امام المتکلمین شیعه تصدیق
صدوق امامیه پیے بردے حالانکه خداوند تعالے شانه به تصریح در نص تمام او را
مبلغ قرار داده لیکن اداے قرائت سوره برائت است بر اهل مکه و غیر
در اصول ثابت است زبانے حضرات ائمه خصوصاً جناب امیر کبیر علیه السلام
که امام مبلغ است از طرف حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم الے غیر ذلک من الروایات
بهر حال در مناظره سنیان ناگزیر است چیزے گفتن نفے باشد یا اثبات از هفوات
ازان جمله آنکه در بعضے از کتب عجلت بسیار ملحوظ داشتم مثل صولة حیدریه و جمیع
حواشے طعن الرماح ولیکن مهم تکمله تفسیر عزیزے پیش آمد تا آنکه بشمول رأفت و عنایت
ایزدے در شهر دہلے در بروے خلائق بستم و در بست و هفت مجلد صغیر و کبیر
از آغاز آیت کریمه شهر رمضان تا آخر سوره تحریم نعیما و کانت من القانتین باتمام رسانیدم
باز از کجا بکجا افتادم و تنها و بدیار غربت گردیدم و سامانے نیافتم و از این است
که در بعضے از جاها را تسلیم در این اوراق سپردم پس سکوت مر ارباب صحت را زیاده
نباید پنداشت کما لا یخفے و قصه تفسیر که چگونه با وصف تشغل کتب کثیره کلامیه پیش آمد
وجدا ازان دیار بازگردیدم که در آنجا شروع کردم و به دہلے اقامت گزیدم و به اتمام
رسانیدم بس طویل است و در اعنا زیا خاتمه کتابے یاد کنم ان شاء الله تعالے

ولعنایت و تائید سبحانی به انجاح این مهم بکوشم اللّٰهم ارحمنی بالقرآن و اجعله لی اماما و نورا و هدی و رحمة اللّٰهم ذکرنی منه ما نسیت و علمنی منه ما جهلت و اجعله حجة لی یا رب العالمین والصلوٰة علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین

خاتمهٔ طبع

تقریظ منظوم فارسی بر تصنیف کتاب مستطاب ازالة الغین عن بصارة العین لتعریف مصنفش مشتمل بر مادۀ تاریخ چکیدۀ خامۀ بلاغت ختامه فاضل لوذعی کامل المعی المتکلم بکل لسان الفهم بانواع البیان المشهور فی الاعلام اسمه و ان کان تجدید الایام جسمه فالظاهر اغنی من الصریح لان الکنایة ابلغ من التصریح لا زال بقاؤه و الی المستفیدین منه دعاؤه

وهذا

شیخ حیدر علی عالیجاه — فخر اقران و مفخر اشباه
آفتاب فضائل تحقیق — ماهتاب جلائل تدقیق

شارح مشکلات منقولات — جارح معضلات معقولات
درکلامش بود ید طولی — همچو رازی بطبقهٔ اولی

متکلم به پیش او مسکوت — متوهم ز کیش او مبهوت
کمر حق نیوش بستهٔ او — جگر دین فروش خستهٔ او

غالبا بجوش این امت — همه تن حرف دارد او همت
در تصانیف خود بزور قلم — گردن رفض را نمود قلم

زانهمه این ازالة الغین است — کور دین را لبصارة العین است
کلماتش هدایت آگین است — رهنمای حزون بدین است

حرف حرفش دلیل الزامی است — مسکت قبلهٔ کعبهٔ نامی است
دوستان را بدست دستاویز — دشمنان را شکسته گاو تیز

رفت بدگو سیه در مطلوب — شد همان راه بی خودش مقلوب
واه واه از رکی بلند اینجاست — آه آه غبی وحید اینجاست

ایها القوم ان قبلتکم — نسخت هذه فمن حی انتم
گشت چون قبلهٔ شما منسوخ — بس شما را دگر چه هست رسوخ

کیست اینجا که خامه بردارد — حرف تردید بر زبان آرد
سید و شیخ خان و قدم مغول — تحبتش را نموده اند قبول

حجت این کتاب معقول است — منطبق بعموم منقول است
حجت این کتاب تا بتمام — هست مسلوک سد الزام

این کتاب است رد هر تاب — لاجواب است لاجواب کتاب
این کتاب است لایق توصیف — آفرین بر مصنف و تصنیف

ایها الیلمی السلام علیک — انما الفوز و الفلاح لدیک
مدعی را بگیتی خود ترش — باد کالاش بد بترین بدش

آن زبون البس است این توبیخ — که بود رد الغبی تاریخ ۱۲۹۵ھ
یا الٰهی بجاه پیغمبر — یا الٰهی براه پیغمبر

بطفیل ائمهٔ احباب — بطفیل اجلهٔ اصحاب
تا جهان باید این کتاب شیوع — در زمان باشد از تلف ممنوع

اهل دین را معین دین باشد — اهل کین را مهین کین باشد
دوستان بهره‌ور ازان باشند — دشمنان چشم تر ازان باشند

هر که مداح این کتاب بود — بهمه کام کامیاب بود
هر که مداح این بود بجهان — بود در جهان قرین امان

حرف بر امید های خوش انجام — ختم شد والسلام و الاکرام

الحمد لله و المنة که بتاریخ هفتم ماه جمادی الاولی سنه ۱۲۹۵ هجری شریف تکملهٔ کتاب ازالة الغین عن بصارة العین بانابت شهادت ریحان رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم اعنی امام حسین رضی الله عنه که از حجر طبع جناب رئیس المتکلمین

قدوة المناظرین صفوة مفسرین المستغنی عن التوصیف والتبیین قاطع شبهات الغامرین حافظ کلام
رب العالمین حاجی حرمین الشریفین زائر نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین مطهرین مولانا مولوی حیدر علی صاحب
فیض آبادی لازالت شموس ارشاده طالعة علی رؤوس المسترشدین الی یوم الدین قطره ایست
از گلشن ذهن او گلی و ثمره که بلا واسطه فیض صحبت علامهٔ دهلوی حضرت حجت بریه صاحب
تحفهٔ اثنا عشریه نور الله مرقده بدانها یافته و امروز کسی از مستفیدانش بلا واسطه باقی نمانده
ادام الله تعالی فیضه الی یوم الدین که اول در بلدهٔ لکهنو چندی از مجلدات صاعقه حسامیه علی
عبدة الملة الاسلامیه برد ضربت حیدریه در زمان نصیر الدین حیدر بادشاه نوشته بود
و همچنین صولت حیدریه علی المجوس القدریه بجواب رسالهٔ مجتهد اول یعنی ذو الفقار مصنوع در مجلد
ضخیمی تالیف فرمود و نقض و طعن الرماح مجتهد ثانی بدو جلد ضخیم که نامش نقض الرماح فی کبد النباح است
بر حواشی آن بسعی و بید آورد که عنقریب بعد التبییض لتحربت و توفیق ایزدی مطبوع میشود و نیز
دائرهٔ حاطبه علی من اخرج من اهل البیت فاطمه رضی الله عنها که از مدتها مهذب و مبیض است
و طبع آن بزودی خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایضا کتاب مستطاب تنبیه اهل الخوض لاعتراضهم
علی حدیث الحوض که در مشارق و مغارب بمنتهی الکلام شهرت گرفته و دو مجلد ازین کتاب کبیر در
قلعهٔ دهلی شاهجهانی انار الله برهانه قبل از غدر فوج انگریزی مطبوع شده بود که این دو جلد
تکملهٔ آنست و ایضا کتاب اثبات الخرافة لصاحب ثمرة الخلافة و رسالة المکاتیب لمروة الثعالب
والغرائب و با اینهمه کوششها و جان نثاریها در تائید اهل حق امرا و رؤسا اعانتش نکردند
تا چندی از تالیفاتش در سانحهٔ مذکوره تلف شد مگر بگوش رسیده که بعضی از مجلدات صاعقه
در بلاد دور دست یافته شده و تفسیر فیوضات حیدریه تکملهٔ تفسیر عزیزی که مولانای موصوف در
بیست هفت جلد صغیر و کبیر در شهر دهلی تمام فرمود هفت مجلد آن از آغاز در حیدر آباد دیافته زبانی
ثقات بارها بگوش خورده که غیر از سورهٔ یوسف علیه السلام همه اش در بنارس رسیده و نیز مناسک حیدریه
مشهور بانوار بدریه این کتاب در عبارت هندیه است و همچنین مسائل مناظرات دیگر تا کجا شرحش
کرده شود حقتعالی امرا و رؤسا را توفیق این سعادت بخشد در مطبع ثمر هند مطبوع شد و بانجام رسید

آمین ثم آمین یا رب العالمین

اشعاری چند در تاریخ طبع بعد تصنیف کتاب ارجمند مسمی بازالة الغین عن بصارة العین از نتائج افکار بلند شاعر نامور
رنگین خیال کنور چندی جهانی متخلص به نهال خلف راجه بالال بهادر مرحوم متخلص به گلشن رئیس لکهنو

نامی حیدر علی عالی منصب		عالم اهل حشم رئیس ابن رئیس

ازفہم مؤلفش جہاز است یقین	دارد صد گونہ جوہرِ عقل و تکیس (ظرافت ۱۲)
در فطرت و ذہن برارسطو بالاست	در حکمت و فن بہ از ارسطاطالیس
از دبدبۂ کلامِ او روشن شد	بے شبہہ بعرصۂ ہنر ہست الیس (شجاع ۱۲)
روباہ صفت زپیش شمشیر سخنش	بگریختہ مدعی بصحرا سے لقیس (تباہ شدہ)
آن کیست کہ بر زبان او ذکرش نیست	مصروف بمدح ہر جوان ہست و خلیس (پیر ۱۲)
در فضل و کمال خویش فخرے دارد	تصنیف کتاب کرد در نثر سلیس
حقا کہ وثیقہ الیست اہلِ دین را	دارد طلبش جہان بشوقِ تدلیس
از فیض بہار بندش مضمونش	چون گل خندان شدند دلہای تریس (افسردہ)
ردِ خوزین کتاب نسیان بر تافت	چون از متبرکان گریزد ابلیس
از عیب چو پاک معترض دید این را	بربست زبان ز اعتراض تلبیس
باصد حسن است بس عزیز دلہا	محفوظ بود ز طعن اعدای ضبیس+ (بدنفس ۱۲)
ازبسکہ تسلسلِ مضامین دارد	ہر صاحبِ علم را بدل گشت انیس
تاچرخ بلند شد چو صیت وصفش+	خیل ملک آمدہ بدرس تقدیس
ہرکس دیدش بصد تمنا بخرید	از لقد دل باشتیاق تانیس+ (انس گرفتن ۱۲)
مطبوع بخوشخطی و صحت گردید+	از حسن صفای کاغذش شد تاسیس (اساس افگندن ۱۲)
شد طرفہ سواد از مداد شن روشن	کحل البصر است از پئے دفع دنیس (تاریکی ۱۲)
شد طبع چہ خوشنما کتابے بدو جلد	مانند دو فرع شد زیک اصل سمیس (انتوام ۱۲)
پروانہ شدند طالبانش چو بدو	خوانندش شمع بزمِ یاران جلیس
زین ہیچمدان کہ بے کمال است کمال	ارشادِ جناب شد کہ تاریخ نویس

بنوشت نہال سالِ طبع و تکمیل
ماہ ایمان آزالۃ الغین نفیس

سنہ ۱۲۸۶ع

اغلاط نامه

حال اغلاط کاتبین معلوم است که در کتب می باشد چه موقع نویسند و در کتب بیده و باشد که بنا بر این التزام کرده آنچه
نقطها گرفته زیر و زبر پیش عاقلان پیروی نقطه نکنند و قس علی هذا زیادت و نقصان حروف مفرده و مکرره و نبایده که
می رسد بالجمله این سو قطع نظر فرموده طالب قرائن صحیحه باید بود تا نقد مدعا بدست آید

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۳	نه	به	۵	۶	اخبال	اخبار	۱۲	۱۴	للغر	للغز	۲۶	۲	آقا	آغاز
۸	۱۸	لائی	لائق	=	۶	ظاهره	طاهره	=	۱۳	خیاثیت	خیاثت	=	۱۸	اور	از
۱۳۸	۱۳	ونی	وقی	=	۱۸	سبیت	نسبت	=	۱۰	فصیر	تفسیر	=	۱۲	ازو ور	ازو در
۵	۲	خلاف	خلافت	=	۱۷	یاول	ماول	=	۱۴	تکفر	تکفیر	=	۱۵	نقد	بود
=	۱۳	یده	بدو	۱۲	۲	استقاد	استقاذ	=	۱۱	کغته	گفته			هویدا شد	مذهبش
=	۱۶	یا تنهائی	یا تنها فی	=	۲	باسی	یاسی	=	۲	سعراسعا شرح م	شرح سعر السعا			مذهبش	هوا ابر
=	۳	آن	ان	=	۱۲	استبعاو	استبعاد	=	۲	تثیر	نیز	۱۳	۱۳	بولیش	بولش
۶	۵	نظلم	بنظم	=	۳	العقبی	العقبی	=	۱۱	کغته	گفته	=	۶	ملقا	جابلقا
=	۶	عز	غیر	=	۱۱	اسلامه یوم	اسلامه کان یوم	=	۱۶	رایهتو	راهویه	=	۱۱	تقا	لقا
=	۱۲	تقا	نقا	=	=	حین کا	حین ظهر	=	۱۴	مائیات	باثبات	=	۱۲	داام	دوم
=	۷	اوا	اا	۱۷	۸	دیگی	دبکی	۱۷	۱۳	بیابلغ	جیا بلغ	=	۱۲	مو	امور
۲	۵	فر	حز	=	۸	بابیکناسا	بابیکیاسا	=	۱۲	تقوه	تقوه	۱۲	۱۳	لسبیب	لنسب
=	۶	الکا	انکا	=	۱۳	لابیه	لابیله	=	۱۲	ترک وتول	ترک قول	=	۱۶	حلالانکه	حالانکه
=	۲	للیتی	للیتی	=	۱۸	فرضنی بود	وجود فرضی	۵	۵	براه	ایراد	۱۲	۱۶	اوکجروی	کجروی
=	۱۲	سنهم	لهم	=	=	گنج	گنج	=	۱۶	برند	نیز بند	۸	۲	اقعطع	مقطع
=	۱۱	متعلقون	منطقون	=	۱۱	تاکلین	تاکلین	=	۱۳	اوجال	دجال	=	۱۱	ر	در
۱	۱۶	یطفوا	لیطفو	=	۱۳	تفسل	فصل	=	۱۲	واهل	اهل	=	۱۷	تستاد	اوفتاد
=	=	موسی	حضرت موسی	۷	۸	ابن المیر	ابن المنیر	۱۶	۸	شناشی	شناسی	۱۲	۶	اور	از
=	۱۳	شیخ	و شیخ	=	=	لاتکلیف	لاتکلف	=	۱۶	دشنام	دشنام	=	۱۳	ازنیز	نیزار
=	۶	×	×	=	۶	تقبل	تقبل	=	۵	اوماو	اوجای	=	۱۶	می شوی	پیشوای
=	۱۶	دکرانه	کورو کورانه	=	۱	جنبل	جنبل	۱۲	۱۲	یمد	یمد	=	۱۲	فاضل	و افضل
=	۱۲	بیت	بت	=	۱۰	الفقه	الفقیه	=	۸	تکزار	تکزار و	۵	۱۰	محبث	بحث
=	۱۳	کراولا	اولا	=	۱۳	تذکر	تذکر	۱۲	۱۲	سعد	رسعد	۵۳	۱۳	فسح ایل	فسح السبل
=	۱۳	مم	مم	۱۷	۸	یلبیس	یلبس	=	۱۶	اورار	آوازه	=	۶	اولا	اوراء

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۲۵	الاباشت	الارباب	۳۴	۱۷	رواند	روند	۵۵	۲۳	وردو	دیرود
۲۷	۱۰	امی بنا	برای	۳۵	۱۶	و	در	۵۶	۱	بیرآن	برآ
〃	۱۷	مجازبه	مجازبه تامه	〃	۲۱	چرا	خربلی	〃	۲۱	بودن	بود
〃	۲۵	بردند	برند	〃	۲۲	له	که	۵۷	۱۲	تانجام	تاانجام
۲۸	۷	درمجتهد	مجتهد	۳۶	۱	دمتی	متی	۵۸	۵	حولیش	جوابش
				۳۷	۲	ر	از				
〃	۱۵	مذکورا	مذکوررا	〃	۹	الحیات	الجات	〃	۱۱	صنواق	صواعق
〃	۲۱	طرف	اطرف	〃	۲۲	لنو سعوب	لنو جانبی سعقو	〃	۱۶	صلی علیه	صلی الله علیه
〃	۱۳	لمولا	قوا	۳۹	۲۳	وبدان	بنان	۵۹	۵	الاحطه	ملاحظه
۲۹	۲۲	ایقین مسئله	یقین مسئله	۴۰	۸	قانون زنهار	مناظره بنا قانون مطلاره	〃	۱۳	دلند	داند
۳۰	۲	ازین محو	ازهیچو	〃	۱۰	چه	چرا	〃	۱۹	تا یقین	بالتقین
〃	۴	اعتراض	اعراض	〃	۱۷	از	نبار	〃	۲۱	دوان	وآن
〃	۹	زراوره	زراره	۴۹	۱۶	ضربت	ازضربت	〃	ایضا	صاحب	جناب
〃	۱۲	اقوال	اقول	〃	۱۳	مرار	مراد	〃	۲۶	بنانی	بنامانی
〃	۱۷	معاضات	معارضات	۵۰	۴	وانعناک	انعنار	۶۱	۱	محنت	مجیب
〃	۱۹	میشول	میعثون	〃	ایضا	حضرت	ازحضرت	〃	ایضا	اسحن	سخن
〃	۲۰	مجیب مفید	مجیب مفید	〃	۵	ارسید	بسید	〃	۲	خلافت	خلاف
〃	۲۵	لاوصل	بلافصل	〃	۲۵	آنجوان	آنجیوان	〃	۳	بکیه	بکه
〃	۲۷	وتامت	ثابت	۵۱	۶	رزاید	رزبد	۶۲	۱	حنقی	حنفی
۳۱	۱۹	انحرف	انحراف	〃	۱۳	حیت	حیثیت	〃	۷	بیک	بایک
〃	۲۰	متباطبه	معارضه	۵۲	۱۴	کسرو	کبیره	〃	۱۳	تحرمیک	تحریک
۳۲	۷	مقبوان	مقبول دون	〃	ایضا	سفر	اجقر	〃	۲۱	تحفه با	تحفه را
〃	ایضا	اقبال	اقول	〃	۲۲	همران شهران	همران	〃	۲۳	قرال	قرن
〃	۲۵	یعنی	تعمیم	〃	۲۳	مفتی	مفتی به	۶۳	۱۷	نظر مطلع	مطلع نظر
۳۳	۴	درست	درسست	۵۴	۹	ارقائم	ارقام	〃	۲۰	ولیت	اولیت
۳۴	۵	کافلیه	کابلیه	۵۵	۱	اوان	ازان	〃	۲۲	تحس	تحبس
〃	۱۱	مجتهدرا	مجتهدین	〃	۲	اوباهم	اوهم	〃	۲۶	انفکاک	انفکاک حق
〃	۱۲	نیسر	بیر	〃	۱۹	سوکم	تشویکم	۶۴	۸	کیشر	کبیرا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	بجائے	صحیح	صفحہ	سطر	بجائے	صحیح
۶۹	۱۴	میدنیم	میدانیم	۸۹	۱۶	اسقبا	اشقیا	۱۰۴	۵	مداہند	مداہنہ
۷۲	۱۰	[illegible]	[illegible]	〃	۲۲	اعلب	علیات	۱۰۵	۱	مدے	مدعا
۷۳	۲	گوعداللہ	لوعداللہ	〃	۲۳	مرا	امر	〃	۱۵	کلیمہم اللہ	کلیم اللہی
۷۷	۵	رسوال	رسول	〃	ایضاً	وبدیہیات	بدیہیات	〃	ایضاً	حمدکہ	حمدیکہ
۸۰	۱	مران	پیران	〃	ایضاً	گوامی	بگواہی	۱۰۶	۱۴	ویابرون	ویأمرون
〃	۱۹	ایاد	آیا	۹۰	۱۳	یقنا	یقیناً	〃	۲۵	لولیک	اولیک
۸۱	۲	ربا	رہبا	〃	۱۸	العقرات	الفقرات	〃	۲۶	اشہم	ثم
۸۲	۱۴	حعفر	جعفر	〃	۲۷	المسداد	امتداد	۱۰۷	۴	بیاکم	بینکم
〃	۲۴	ادبو ۰	وابو	۹۱	۱۳	متفیر	متغیر	〃	۱۳	ولنا	والنا
۸۳	۷	سیعاین	شیعہ این	۹۳	۱۶	سس	تدین	〃	۲۴	ظلمہم	ظلمہم الکفار
〃	۸	محرثات	محدثات	〃	۲۱	زیداوبجای	زہداوبجای	۱۰۸	۳	مجاہر	مہاجر
〃	۱۰	والسن	والسنن	〃	۲۶	دگر	دیگر	〃	۱۵	ہدیجا	مجاہد
〃	۲۰	درطبر	ورطہ	۹۴	۵	مکرات	سکرات	〃	۱۲	بجہاداو خنجر	بجہاد و خنجر
〃	۲۲	ماوچین	ماوحین	۹۵	ایضاً	لقاده	لقاده	〃	۲۰	حادیث	حادث.
۸۴	۱۳	امانت	امانت	〃	۱۸	سبحیین	متبحرین	〃	۲۱	الفرالفر	الفرائض
۸۵	۶	ذوی اذا مات	ذوی القربات	〃	۲۱	فجالطسن	فجالطبین	〃	ایضاً	الاادلون	الاولون
〃	۸	ثماتینی	ثمانینی	۹۶	۴	ارتبانات بابا	ازتانات تابابا	〃	۲۲	لیس	ولیس
〃	۲۱	طرف	اطرف	〃	۲۰	بیداہیت	بیداہت	〃	۲۳	الحاذو اخطر	الحاذرون
〃	۳۲	تیوقف	نتوقف	〃	۲۳	ازیہا	افیہا	〃	۲۵	بیترآبہ	بیترای
〃	ایضاً	تقنة	لعنة	۹۹	۲۰	ہیت	ہست	〃	۲۷	بالمراد	بالمرد
〃	۲۵	انات	امانات	〃	۲۱	لعن	یقین	۱۰۹	۴	الفون	القران
〃	۲۷	درح	روح	〃	۲۳	ووالا	واویلا	〃	۱۳	صلی اللہ	صلی اللہ علیہ
۸۶	۱	مجل	خجل	〃	۲۵	کتاب ساختم ارابنست	کتابہا از سبب تبرا	۱۱۲	۴	الیصبانی	المصانی
〃	۲۰	برسدم	پرسیدم	۱۰۰	۲	مفرسن	مقربین	〃	۶	لعوض خشت وحراید	لعوض جنت خریده
۸۷	۷	حدمی	حدثنی	۱۰۱	۲۰	روراز	از	〃	۱۱	طیبہ	طیبہ
۸۸	۱۹	ہلت	ہاست	〃	۲۳	وقوت	وقوف	〃	۱۵	بروشن شہہا	بروشن الاشہا
۸۹	۱۶	ہوا	ہو	۱۰۳	۲۷	ونیزیدہ	ویزیدہ	〃	۲۲	ہذایات	ہذیان

صفحه	سطر	غلط	تصحیح	صفحه	سطر	غلط	تصحیح	صفحه	سطر	غلط	تصحیح
۱۱۲	۲۲	دین	این	۱۲۴	۱۳	تعلمون	یعلمون	۱۳۱	۳	الهدالة	العدالة
۱۱۴	۱۱	بیدریار	بدیار	″	ایضاً	بدمند	بدبند	″	۱۶	التعسف النسبة	المتعسف النسبة
۱۱۶	۱۹	گزیدند	گزیده	″	۱۳	و اذا	و اذا جلا	۱۳۳	۲	کنشده	کنند
″	۲۰	کاپروانیان	کاروانیان	″	۱۵	عنک	یه عنک	″	۴	فیوجوبنا	فوجوانبا
″	ایضاً	ممکشد	بکشد	″	۲۱	کمه کمت	بکمت	۱۳۴	۱۸	موزدگی	موردو
″	۲۳	یاه سی	باوی	″	۲۴	فارسی	فارسی	″	۱۹	نزاکه	زیراکه
				″	۲۵	مانند المراء الملا	[illegible]				
۱۱۸	۲	وضیمه	درخمیر	″	۲۷	ازنمایت	ازنمایت	″	۲۱	میز	مسرا
″	۱۲	قت	وقت	۱۲۵	۱	ازنتن	ازمتن	″	۲۵	منتعین	مشتعین
″	۱۵	اوسید	امید	″	۴	طیبر	طیبه	″	ایضاً	تواند	تواند کرد
″	۱۶	؟	هرکسے	″	۷	گمگل	کا	۱۳۵	۶	همگرد	همگر
″	۱۸	صواغر	سواغر	″	۸	ذبرور	دبیرور	″	۲۲	کر	گردد
″	۲۶	دو	وارد	″	۲۰	درشت و [illegible]	[illegible]	۱۳۶	۵	اقوال	اقول
۱۱۹	۲۱	قطعه	قضیه	″	۲۲	بمثل	مثل	″	ایضاً	یاجلاره	باجاره
″	۲۲	ذلک	ذاک	۱۲۶	۱	مبرر	مبر	″	۱۸	محعوطع	محفوظ
۱۲۰	۱۳	بیدانی	بیدانی	″	۳	نمر	بیر	″	۲۷	رفتنم	رفتنیم
″	۲۷	بشنود	بشنوند	″	۵	حیرنیست	خیرانیست	۱۳۸	۲	لفار	الفار
۱۲۱	۲	زیرپهلو	زیرپها	″	۱۸	نبر	منبر	″	۱۹	مرشیان	سرانشان
″	۱۱	اخوان	اخون	″	۲۰	بدمن	بدامن	″	ایضاً	وبکدست	سیکذشت
″	۲۰	ثابت است	[illegible]	″	۲۲	کینی	کلینی	″	۲۲	جشم	بچشم
۱۲۲	۲۷	[illegible]	[illegible]	۱۲۷	۱	حدیث	حدث	۱۳۹	۶	اغزال	اعتزال
″	ایضاً	مهات	مهمات	″	۲	قدرط	قدرو	″	۱۰	سرا	آراز
۱۲۳	۸	گرداواگرد	گرداگرد	″	۱۴	صلله	فصلته	″	۲۳	بیقین	تیقین
″	۱۵	نبودن	موذن	″	۱۹	مجند	مجتهد	۱۴۰	۲۱	جواهرتین	جوارمین
″	۲۶	باوانجان	بادنجان	″	۲۰	اعتقاد	اعتقاد	۱۴۲	۹	موو	بود
۱۲۴	۳	نقصان بقا	نقصان بقا	۱۲۸	۶	بیابست	جویدست	″	۱۶	من مر	من
″	۹	یقواد	یقولوا	″	۱۴	منه	منبه	۱۴۳	۲۱	بجمال	کمال
″	۱۱	محتدی	مقتدی	۱۲۹	۲۴	قتاب	آفتاب	″	۲۲	بکمال	کما

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
١٤٣	٢٧	دااند	دانند	١٦٣	١٠	لمن	رحمن	ایضاً	١١	الوصیتین	الوصیین
١٤٤	٢٣	جبوا	جبراً	١٧٩	٧	اردرده	اورده	〃	〃	این	ابن
〃	ایضاً	اصا	راتا	〃	ایضاً	محمل	محتمل	〃	٣	این	ابن
١٤٥	٥	الزما	الزاما	[illegible]	١٧	دروزی	درروز بے	ایضاً	١	بالوشه	مانوسه
〃	١٩	بیاض	بیاضی			وقوبار	وه بار	〃	ایضاً	سفینی ابی	سفینة الی
١٤٦	٢	کثیر	کبیر	١٨٣	١٥	داا	را	〃	٢	بذکر تحکمات	بذکر محکمات
١٤٧	٣	افتاب	قتاب	١٩٦	٩	برخدا	بر حذر	〃	٥	در	دور
〃	١٠	وجاشت	وجاہت	〃	٧	والی	الی	〃	٩	بالاد	بالید
〃	٢٧	نیمر	نیزر	١٩٧	٧	نا	ناصی	〃	١١	منفر	بنبنفر
١٥٠	٤	طاهر	ظاهره	١٩٨	١٦	عقاست	عقل است	〃	١٦	اقتشال	انتثال
〃	١٦	حتمیه	معتمده	٢٠٠	٢٣	الی	آلی	〃	٢٠	تجیحت	تحتجب
〃	٢٤	[illegible]	[illegible]	٢٠٩	١٦	وهی هاویة	وهی خاویة	ایضاً	٢	قلعه	قلمه
				٢١٨	٢٣	اوزاہم	اوزارہم	〃	٥	ابینا	اتینا
١٥١	٥	اتمن	ائتمن	٢٢١	٤	ومیخواند	میخواہد	〃	٨	آن	ان
〃	٩	عبد الحیا	عبد الجبار	٢٢٢	١٧	ز	از	〃	١٣	گفته	کفته
〃	١٧	انیقام است	انتقام است	٢٢٣	١٣	بابگ شد	به بانگ بلند	〃	١٦	الترفدی	الترمذی
١٥٢	١٠	قواع	تورع	〃	١٤	بن عتقا	این اعتقاد	〃	١٩	التعی	التقی
〃	٢٦	است	امت	[illegible]	١٥	بزه یانی	هذیانی	〃	٢٣	ستغاد	مستفاد
ایضاً	١٣	است	امت	٢٤٠	٥	الطبیب	الطیب	ایضاً	٢	تحم	قسم
〃	١٤	خلالفت	خلافت	〃	ایضاً	جمعت	جمعیت	〃	١٦	لهم لعرفته	لم یعرفه
〃	١٦	اولشان	دوستان	〃	٩	سفیان	سفیان	〃	٢٥	من الروبا	من الروایا
١٥٥	١٤	سرازنش	سرزنش	〃	١٤	لغات	بغات	ایضاً	٤	فرمود	فرموده
〃	١٥	که دبهویان	که بهزیان	٢٤١	٢	طارف	طائف	〃	٩	تبنی	نبی
١٦٥	١٢	علل اشتر	علل الشعر	〃	ایضاً	بین الشیطان	بین الشیطانین	〃	١٧	اسلهم	بهم
١٦٠	١٥	میگردید	میکردند	〃	٨	فضلات	فضیلت	ایضاً	٢٠	ماکتت	ماکتبت
〃	٢٠	عسل	عسکل	〃	١٠	آن الاقرب	ان الاقرب	〃	ایضاً	علیم	الیه
١٦١	٥	ماکراته	ماکرہته	〃	١١	شهسه	شهید	〃	٢٢	طاعنها	طاعتنا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴۹	۲۶	یقین	لیقین	۲۵۹	۹	اوردا	ادا	۲۶۹	۲۰	لاثبات	الجثیات
۲۴۹	۳	ہا	بدا	۲۵۹	۳	تنبت	تبیت	۲۶۹	۱۶	اشنیاف	استیناف
″	۷	اینہ	ہمہ	۲۵۹	۲۷	تحقیقین	تحقیق	=	۲۶	کاوشنین	کاذبین
″	۱۲	در	داد	۲۶۰	۲۳	آن زنگر	ان انگر	۲۷۰	۱۳	کوار	لور
″	۲۵	اسا	اسامہ	۲۶۱	۲۰	نماید	نمانید	″	۱۶	ۃ	تھا
۲۵۰	۵	کردیگر	گردگیر	″	۲۱	موافقت	موافقت	۲۷۱	۳	ماناثر	آناثر
				″	۲۴	امنت	آمنت				
″	۶	حیفہ	حنفیہ	۲۶۲	۲۱	تقتشیر	تفسیر	″	۶	زخیر	دخیر
″	۷	رسود	اسود	″	۲۷	ساختہ	ساختند	″	۷	نید	نند
″	۱۳	محرعہ	مخترعہ	۲۶۳	۱	سیحان	شیعیان	″	۱۸	نایاکان	ناکان
″	۲۵	والامانۃ	والامانۃ	″	۵	بنہوت	مبہوت	″	۲۲	لغزہ	طغرہ
۲۵۱	۱۰	وفنوبنا	وفنوحگا	″	۱۰	بوبند	بود	۲۷۶	۱۴	مفتین	مفتنین
″	۲۳	بید	بیند	۲۶۴	۷	منالات	من الات	۲۷۸	۹	بجرد	بجبر
۲۵۲	۶	این متم	ابن میثم	″	۸	مشمارد	میشمارند	″	۱۴	تعلموں	تعلمون
۲۵۳	۲۳	ازکنا	اذکیا	″	۱۲	تقحا	تقیحا	۲۷۹	۲۲	دران	ذرا
″	ایضاً	استعاد	استبعاد	″	۱۹	میشد	میبید	۲۸۰	۲۰	تجر	تحجر
۲۵۴	۱	وبرای	برای	″	۲۶	قابو	قالو	۲۸۱	۳	الارنوار	الانوار
″	۶	روایات	روایت								
″	۳	ازودرگار	دوراز کار	۲۶۵	۱	اقرات	قراءت	″	۴	مانتجاب	بانتجاب
″	۹	[illegible]	[illegible]	″	۷	ابتک	اینک	″	۶	لساقی	مشتاق
″	۱۰	تقدد	تعدد	″	ایضاً	اسد	اخذ	″	۴	ممفر	ممتز
″	۱۲	نماید	نماید	″	۹	انتی	آمیتی	″	۱۵	بکذباب	کمذبات
″	۱۴	استعاب	استجاب	″	ایضاً	الحقت	لحقت	″	″	شان	نشان
″	۲۲	شبت	شتت	″	۱۴	جالیہ	جلالیہ	″	″	ریش	رنجیش
۲۵۵	۴	اتباغ	اشباع	″	۱۶	تردینی	دینی	″	۱۹	الورد	الورود
″	۸	معزز	معز	″	۲۵	دید	تا را	″	″	سنتی	سستی
۲۵۶	۱	ترابات	تربات	۲۶۶	۱	ابا	ربا	۲۸۳	۱۴	درفتہ ورفتہ	رفتہ رفتہ
″	۲	او	وعذراو	″	۸	غضیبہ	غضیبت	″	۱۳	بغاوت	بغاوت
″	۳	مسحاب	مستجیات	″	۱۲	اتامی	امامی	″	۱۹	فائف	طائف

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۸۲	۲۱	شہوق	شہیق	۲۹۱	۱۴	بحرالحر	الجرائح	۳۰۸	۲	ندار	ندارد
〃	۲۵	بنابید	بنیابند	〃	۲۱	این خاطر	این خرد	〃	۴	جسدم	جدم
〃	۲۷	المحققین	المحصلین	〃	۲۶	رابیم	رمیم	۳۰۹	۱۷	محمدده	محموده
۲۸۳	۳	گردانم	میگردانم	۲۹۲	۶	کہ ہنبقہ	ہنبقہ	۳۱۱	۱۲	نفن	تغن
۲۸۴	۳	رحی	حی	۲۹۳	۱	آخرہ	آخر	۳۱۲	۲	جمہد	ممہد
〃	۴	کردم	گرم	۲۹۴	۱	د	رد	〃	〃	چ	چہ
〃	۱۳	سی	منی	〃	۲	ردودر	روبرو	〃	۱۳	دوالوجہین	ذوالوجہین
〃	۱۴	حسب	احیب	〃	۹	وباطن	وظن	〃	۲۵	بدفتر	بدفر
〃	۱۵	علیؑ	ابن علیؑ	〃	۲۵	اذ	زد	۳۱۳	۵	نوشغول	مشغول
〃	〃	کلامہ	کلاما	۲۹۵	۸	ابرے	اثریی	〃	۶	تاسہ	تابہ
〃	۱۶	ولبعضہ	لبعضہ	〃	۱۶	اما	ما	۳۱۵	۲	ثبنطر	سبطر
〃	۲۵	سدن	بشنیدن	〃	۱۷	النلقہ	انطلقوا	〃	۹	خالین	ظالمین
۲۸۵	۱	شد	اشد	〃	۱۸	فیہ علے	یصلی فیہ علے	〃	۱۹	بارنحبا	مدیحتہا
〃	۱۷	شائین	سائلین	۲۹۶	۶	فیما	فما	〃	۲۳	راعور	اعور
〃	〃	میر	مستر	〃	۹	عمر	عمران	۳۱۶	۱۸	اداو	ادو
〃	۲۶	فما	فیما	۲۹۸	۱	لبسر	لبسہ	〃	۲۶	صرود	برود
۲۸۷	۱	سالقہ	صاعقہ	〃	۲۱	ار	صرر	۳۱۷	۲۵	لفتا	مفتا
〃	۱۶	خبثیات	حیثیات	۳۰۰	۱	وسلم	وسلم تسلیما	۳۱۹	۱۲	سی حقیقت	حقیقت
۲۸۸	۷	ازفا	ازرفا	۳۰۲	۱۶	ذبیر	ذمیہ	〃	۲۱	حدیث	وحدیث
〃	۱۲	دو	دور	۳۰۴	۳	حاوا	وما	۳۲۰	۸	کہ حبل	حبل
۲۸۹	۲۴	عطیق	منطبق	〃	۲۲	اخول	احتمال	۳۲۱	۱۴	عقد	وعقد
۲۹۰	۱	نوستی	توسنی	۳۰۵	۲۷	وبدہد	بدہد	۳۲۲	۱۵	ازگی	زندگی
〃	〃	تشنع	تشنیع	۳۰۶	۹	احوالش	وجوالبش	〃	۲۴	پرسیدند	ترسیدند
〃	۵	نیہا	ہہنا	〃	۱۵	وسطم	وسلم	۳۲۳	۹	نبقوص	نبصوص
〃	۹	المستعیر	المستعین	〃	۱۶	لثناسیر	تفاسیر	〃	۱۹	الشمالی	التماسی
〃	۱۷	کہ رد	رد	۳۰۷	۱۱	خشبتہ	خشب	〃	۲۴	لہ	لہا
〃	۲۳	نشبید	تشنید	〃	۲۰	لبعد النحرة	لبعد الہجرة	۳۲۴	۴	زبان	زبانہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۳۴	۸	دہند	وہندہ	[illegible]	۸	اندکم	ایدیکم	[illegible]	۱۴	الیقیو	لتقو
〃	۲۴	انگریزی	انگیزے	〃	۱۰	لم	[illegible]	〃	۱۹	اوتتبب	واجتنب
〃	۲۶	مخز	مخبر	[illegible]	۵	تنش	بیش	〃	۲۲	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۳	بابمد	بالبد	〃	۱۲	لعز	لعز	〃	۲۲	بتیبرلرتما	بتیبروننا
[illegible]	۸	نمیفید	نمی فہمد	[illegible]	۱	ستمتا	ستمتہا	〃	۲۵	لیقفرالسد	لیغفرالسد
〃	۲	خرنشاز	خرنشار	〃	۹	یدلوتش	بدلوتش	〃	۲۶	بالبید	البند
〃	۲۵	بالغوض	بالغرض	〃	۲۰	ستبعد	مستبعد	[illegible]	۱۵	خنبہ	وجنبہ
[illegible]	۲	معترلی	معتزلی	〃	۲۳	نولیسعہ	نولیسد	[illegible]	۲۰	الغمو	الغمہ
[illegible]	۲	مشتقائش	شتقائش	[illegible]	۲۷	تسموی	قصوی	[illegible]	۷	عادی یعنی	یعنی
۳۳۱	۲۰	اہل سنت	اغیست	[illegible]	۱۶	بیرید	بیزند	ایضاً	۱	[illegible]	[illegible]
〃	۲۱	بانند	نامند	〃	۲۵	مستجل	مستحیل				
[illegible]	۲۷	بجان ودل	بجان و دل	۳۶۰	۱	ولاانتہ	وذاتہ	〃	۲۲	نمادارد	بدان دارد
[illegible]	۱	الرورفض	الروافض	〃	۲	بمن	من	[illegible]	۱	خصوم	معصوم
〃	۴	سفید	سیاہ	〃	۱۳	مخنہات	محترمات	۳۸۱	۴	عضیا	لعنہما
۳۳۸	۱۰	تجیر	تحجر	〃	۲۱	انزل	انزل	۳۸۲	۱۰	انزولا	ان نزولا
۳۳۹	۲۲	اللتیام	اللئام	۳۶۱	۶	الو	او	〃	〃	یکما	علیما
〃	۲۶	مجتبی	مختفی	〃	۷	نوز	بنو	۳۸۳	۱۶	مفسر	مفتر
۳۴۰	۸	در	بر	〃	〃	سبہتیان	یہتان	[illegible]	۲۱	درنزدان	شیرمردان
〃	۲۵	قتاما	قیاما	〃	۱۰	ناعتروا	فاعتبروا	[illegible]	۷	تشانش	لسانش
[illegible]	۹	اولا	اولاد	〃	۲۳	وقرار	ودار	[illegible]	۱	بجار	بخار
[illegible]	۲	منطق	منطبق	[illegible]	۴	لاماتیہم	لایاتیہم	〃	۱۰	بلعار	بیشمار
[illegible]	۶	لعتید	لعتقد	[illegible]	۳	لتبینہ	لقینہ	〃	۱۲	النہ	العہد
〃	۱۹	ر	زر	[illegible]	۱۶	وایت	روایت	〃	۱۹	ازر	ازد
[illegible]	۳	قرلیش	قریش	[illegible]	۱۵	امرہ	دائرہ	[illegible]	۱۹	اکر	البر
〃	۲۲	شتر	مثل	〃	۲۰	التشعہ	الشیعہ	[illegible]	۱۷	آہرست	براہین
[illegible]	۲۶	امام الفقہا	امام الفقہا	[illegible]	۸	[illegible]	قلوبکم	۴۰۷	۱۸	اکثار	تما
[illegible]	۱	نگرو ید	نگرو ند	۳۷۰	۱۸	[illegible]	[illegible]	۴۰۸	۶	ار	آزر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰۹	۶	در	رد	[illegible]	۱۸	بین	بہ بین	[illegible]	۱۱	اوحلا	حالا
۴۱۱	۱۹	شود	سود	〃	۲۱	مدار	ہذا	[illegible]	۷	اطراف	اطرف
۴۱۶	۴	خطنگا	خطبا	[illegible]	۶	او	داد	[illegible]	۲۷	ذاتی	اداتی
۴۱۷	۱۷	مادین	یامن	=	۹	وجاول	دعاول	[illegible]	۳	سعدا	شد
۴۱۸	۵	میداوند	میداند	〃	۱۵	اماظہار	اظہار	[illegible]	۱۶	انتہی	آیتی
〃	۱۰	نورید	بودند	〃	۲۱	گل	کل	[illegible]	۹	بتقیتین	تبعین
〃	۱۳	عنا	عبا	〃	۲۶	تسن	تسنن	〃	۱۶	لشما	لشمار
۴۲۲	۱۶	مانتی	باختی	[illegible]	۱۰	زمردم	بزمرزم	[illegible]	۱	قلعت	قلت
[illegible]	۳	اماسد	مابالسد	[illegible]	۱۸	اختیا	اختیار	〃	۱۹	بسعلے	وعلے نور
[illegible]	۱۰	اول	دل	[illegible]	۱۵	رامی	یامی	〃	۲۷	منتخشر	سنخنش
〃	۲۲	بالکل	گل	〃	۲۶	اماعادعوی	امادعوی	[illegible]	۲	اعناد	عناد
〃	۲۳	ہسطو	یابنطور	[illegible]	۳	نامشرابر	نامش بر	〃	۳	میخلارم	میخورم
۴۳۷	۱۷	رقما	قما	〃	۶	بیرغون	سپہرعون	〃	۱۲	مامایمن	ماندن
[illegible]	۴	لنش	کیش	[illegible]	۹	دریافت	یافت	〃	۱۳	مقمہ	وجہ
[illegible]	۴۴	ا	را	[illegible]	۶	بارروی	بازوی	[illegible]	۱۴	راا	را
[illegible]	۲۰	الثلاوت	الثلاوت	[illegible]	۱۷	حکم	مکم	[illegible]	۵	منجره	منجرد
〃	〃	ندالشند	ندندانستند	〃	۲۱	آر	آرد	〃	۷	ازا	از
[illegible]	۱۶	داه	ده	[illegible]	۹	بلقب	تلف	[illegible]	۱۳	ماہست	ہست
〃	۲۰	خویش	خوش	〃	۱۸	نبیر	سر	〃	۲۴	راومده	دیده
[illegible]	۲۲	الآن	الآن	[illegible]	۲۷	نوشته	تشته	[illegible]	۶	الیضار	الیضا
[illegible]	۱۴	کلیہم	کلہم	[illegible]	۱۴	یزید	فرید	=	۲۷	سائل	رسائل
〃	۲۷	عدیم	داریم	[illegible]	۷	ازمتند	ازمنہ التحقیق	[illegible]	۵	تتوا	تتوان
[illegible]	۱۷	داہم	دامر	[illegible]	۳	وحلمہ	جملہ	[illegible]	۱۳	نموش	خورش
				〃	۲۷	الیا	الی				
[illegible]	۱۴	راالوجود	الوجود	[illegible]	۴	حدود	خداوند	[illegible]	۱۲	فی	حرفی
[illegible]	۱۹	خو	خود	〃	〃	عہدی	احدی	[illegible]	۲۶	ورا	در
[illegible]	۲۳	بجانم	انجانم	۴۷۴	۱۳	بہ	بہ سر	[illegible]	۱	رخط	خط
[illegible]	۱	نہند	بنہند	۴۷۸	۷	دانند	داوند	〃	۲۴	ووودی	دوی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۵	دند	دربند	[illegible]	۵	نمودون	نمود	[illegible]	۲۳	اندانڈ	نزانڈ
″	۶	بامم	بامام	″	۹	او	لو	۵۷۶	۲۲	ابن العاش	ابن العاص
[illegible]	۲۳	مبنوزند	بوزند	″	″	ر	تر	۵۷۷	۱۶	دلبعان	دربیجان
″	۲۵	ہجرات	ہجرت	″	۱۲	کل	بکل	۸	+	×	×
[illegible]	۱۱	یانہ	یار	[illegible]	۱۴	مقبول	مقبو	[illegible]	۳	نموغار	نموناز
[illegible]	۴	اورطنا	اوردنا	″	۲۶	غفآہ	عفاہ	[illegible]	۲۴	کفرو	لفرہ
″	″	بلہ مشرکین	مشرکین	[illegible]	۱۱	قید	ابن قید	[illegible]	۳	البو	ابو
[illegible]	۲۶	ماالمجلد	مانی المجلد	″	۲۵	تعا	تا	″	۶	حنفیہ	ضفیہ
″	″	مانی البحار	البحار	[illegible]	۵	بلاتنا	بآیاتنا	″	۲۴	چاکوز	چاریوز
[illegible]	۱۷	وغیر	وغیرہ	″	۶	اسنا	اسناد	[illegible]	۱۳	وسی	موسیٰ
″	۸	مستلزام	استلزام	″	۲۱	بد	دیہ	[illegible]	۲	کالا	کما
″	۱۰	دہم	اہم	[illegible]	۲۳	علیہ السلام	[illegible]	″	۵	لتسا	لتنا
[illegible]	۱	فقالو	فتالو					[illegible]	۲	برووث	بروث
″	۲۳	فضع	وضع	″	۲۶	علیہ السلام	رضی اللہ عنہ	″	۲۶	خولج	خوارج
[illegible]	۲۱	رخصت	رجعت					[illegible]	۱۴	وظمون	ولوتظلمون
″	۲۷	دیگرا	دیگر	[illegible]	۸	سنت اطہار	بیت اطہار	″	″	صحائف	وصحائف
[illegible]	۱۸	قبیل	قلیل	″	۹	لبعد	بعدی	[illegible]	۲	ولالتہ	ذلالتہ
″	۶	و	او	[illegible]	۸	افقد	افقہ	[illegible]	۹	ازو	واتر
″	۲۲	والحق	الحق	[illegible]	۱۱	عالم	عام	″	۱۱	ورامی	وامی
[illegible]	۱۱	آنست	النسب	″	۲۲	چہ چگونہ	چگونہ	″	۱۹	سیند	چند
[illegible]	۹	التقیاد	نقیاد	[illegible]	۱۰	در	و	[illegible]	۷	مردیسے	مرادمی
″	۱۹	اورا	را در	[illegible]	۴	علجلت	عجلت	[illegible]	۵	خلافت علاقت	خلافت
[illegible]	۱۱	تقید	تقیہ	″	ایضاً	صد	صدر	[illegible]	۵	چینندر	چیند
″	۱۳	الی	لی	[illegible]	۱	والتخمین	التخمین	[illegible]	۴	احمع	برجوع
[illegible]	۲۲	نماید	نماند	[illegible]	۱۸	تدرک	تدارک	۶۰	۲۰	وبحوسترین	بخوبترین
[illegible]	۲۲	ہ	و	[illegible]	۱۷	لنا	ازا	۶۰	۳	نزد	بزد
[illegible]	۲	مر	مرا	[illegible]	۲۵	مرضوی	مرتضوی	″	″	پنیش	نیش

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۶	انہم	اینہم	[illegible]	۱	اہل بیت	اہلبیت	[illegible]	۱۷	عوام	تا عوام
[illegible]	۹	وستقلب	منقلب	〃	۱۱	دلاتم	دلازم	〃	۱۸	او	از
[illegible]	۱۱	براقبول	براہ قبول	[illegible]	۵	خیر	خیرۃ	〃	۲۴	وصعیت	وصیت
〃	۲۷	ودر	در	[illegible]	۴	را	لورا	〃	〃	ترعم	ترکم
[illegible]	۱۰	لفصیدند	تفہمیدند	〃	۷	او	داد	[illegible]	۹	قتلعا	او گفت قتلعا
[illegible]	۱۷	نمیدالو	نمیداد	〃	۳۳	مستوری	مستوی	[illegible]	۷	گمفتن	گفتن
〃	۳۷	است	شب	[illegible]	۳	الالضار	انا انصار	〃	۱۱	بیدفرزند	بدقنیز زوند
[illegible]	۳۵	نواصح	لوامع	〃	۲	الصادق	الصادق	ایضاً	۱۹	وما نمنہ عنہ	وما نمناہ بنست
[illegible]	۱۳	اہل بیت	اہل سنت	〃	〃	خرج	خراج			ارار سعد	اعتقاد ارند
[illegible]	۱	ہلاک	ملاک	〃	۸	وطقیون	ویلقون	〃	۲۰	ذرا	ذررا
[illegible]	۵	کشادن	کشان	〃	〃	بلقیصم	بلقیہم	[illegible]	۵	حوالبشر	حواس
〃	۱۹	لعاق	الطاق	〃	۱۴	تما	نما	[illegible]	۸	بیریات	بزیارت
[illegible]	۱	بابابراہی	براہی	〃	۱۸	سیاہی	سیاقی	[illegible]	۱۶	السحا	انجا
[illegible]	۹	ولہ	وبہ	[illegible]	۳۱	خوکرند	خوگر	[illegible]	۱	مقتقر	مضیق
[illegible]	۳۰	ببیرہ	ببیری	[illegible]	۹	الخفشا	لحقا	〃	۹	کاتکمہ	کاملیہ
〃	۳۴	بلی برا	بلی	[illegible]	۱	عاد	عدد	〃	۱۳	اللہ	الا
〃	۶	ہمان سفیدید	ہمان	〃	۲۷	خصوصیت	حضرت	[illegible]	۱۲	مالی	عالی
〃	۱۰	اما	باما میہ	[illegible]	۱۳	رمی	خدامی	[illegible]	۱۶	ستواب	شوراب
〃	۱۵	راا	را	[illegible]	۴	یرحا	پرچہ جا	[illegible]	۲۰	کلیجم	حق کلیجم
〃	۲۱	ان	آن صفت	[illegible]	۲۳	لجبہ	بضعہ	〃	۱۲	کلیشو	کشیشود
〃	۲۱	مطرودہ	مطرود	[illegible]	۲۷	فا	قوا	[illegible]	۲۱	علی	بلی
〃	۲۵	روایات	روباب	[illegible]	۷	توارانیان	نورانیان	[illegible]	۹	مستدعی	مستدعی
[illegible]	۹	روخنہ	روفتہ	〃	〃	حدیث	حدث	〃	۱۳	آورہ	آوردہ
〃	۱۵	مذہب	بذہب	〃	۲۵	تلیثی	تمثیلی	〃	۱۹	پہ	پدر
〃	۳	خبشا	خبشا	[illegible]	۲۳	سور	سورہ	[illegible]	۲	چنین بلا	چنین بلید
[illegible]	۴	موردہ	مورد	[illegible]	۱۱	ر	را	〃	〃	راملیبو	را
[illegible]	۳۱	تراست	ترست	〃	۱۷	رفضہ	کرفتہ	〃	۱۳	بجال در	کجال دارد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۳	اہلبیت	اہلبیت انجناب	[illegible]	۶	صادق	حاذق	[illegible]	۷	آنک نیا	[illegible]
ایضاً	ایضاً	[illegible]	[illegible]	〃	۸	دای	داری	[illegible]	۵	جقعر	جعفر
				〃	۱۶	اریخ	رائج	〃	۲۰	افسلاک	افلاک
[illegible]	۲	گرفتند	گفتند کہ	[illegible]	۱۴	زکہ	زکیہ	[illegible]	۱۳	والزکر	الزکر
ایضاً	۳	من تنافلین	من الغافلین	[illegible]	۷	زتیہ	رتبہ	〃	۱۶	لتقدل	لتعدل
[illegible]	۲۳	برا	بردا	〃	۱۵	مخلوت	مخلوقات	[illegible]	۵	وہواطین	وہواین
[illegible]	۴	افاق را	افاق	[illegible]	۱۲	متنزنال	تنزیل	〃	〃	ثمائن	ثمانین
〃	۱۳	زمان	جززمان	[illegible]	۴	سایرہ	دایرہ	〃	۷	لشتی	لستی
〃		وخبر در	ودر	[illegible]	۱۱	عتسان	اعتساف	〃	۸	خمفہ	حنیفہ
〃	۱۳	نمیخوانم	نمیخواہم	[illegible]	۱۰	ہلرازین	دیگرازین	[illegible]	۱۰	ماتر	از
[illegible]	۲۰	قرساس	قرطاس	〃	[illegible]	سوائل	باب اول	〃	۱۴	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۸	عتکم ا	نمیکنم تا	〃	〃	تجبت	تحت	[illegible]	۹	داند	تواند
[illegible]	۱۶	یافتہ	تافتہ	[illegible]	۲۵	ممنوال	ممنون	[illegible]	۸	ناامدیدن	ناازمیان
〃	〃	ابرا	وابرا	[illegible]	۱	بمشقوج	ممنوج	[illegible]	۶	شردو	فردو
[illegible]	۱۱	لفوف	صفوف	〃	۲۵	گاہ	گاو	[illegible]	۱	ہرگردیدہ	برگزیدہ
〃	۱۴	بی	الی	[illegible]	۲	دوالونہی	ذوالنوہنی	〃	۱۱	اورد	آرد
[illegible]	۱۱	شنید	شنیدہ	〃	۲۱	ا	د	〃	〃	پیشیا	پیشانی
[illegible]	۱۰	درمنا	رمیا	[illegible]	۴	اعظمت	عظمت	〃	۲۰	موسومن	مومن
[illegible]	۸	اراتش	ارآتش	[illegible]	۶	ورتدم	درزیدم	[illegible]	۱	خواشیہ	خواستہ
〃	۱۱	جیادا	جلادا	〃	۸	توشبق	توثیق	〃	۱۴	کعزز	لعزر
[illegible]	۶	خوارسند	خواستند	〃	〃	اوبلی	آدمی	〃	۲۶	لقیناہ	لقینا
[illegible]	۲۴	ودیگر دیگر	ودیگر	〃	۱۲	ومجتہد	مجتہد	[illegible]	۱۶	النہارا	النہار
[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]	〃	۲۵	امرد	امروز	[illegible]	۱۲	بموددہن	جمود ذہن
[illegible]	۱۹	را	از	[illegible]	۱۸	اصلق	اصدق	[illegible]	۶	الحفناب	والخضاب
[illegible]	۹	باشبلائہ	باشتلائہ	[illegible]	۱۹	وجہان	دوجہان	[illegible]	۲۲	تر	ترد
[illegible]	۵	[illegible]	حروری	[illegible]	۳	داو	دادہ	[illegible]	۲۶	باشد	نباشد
〃	۶	نقلا	مرلقلا	[illegible]	۱۵	السیت	البیت	〃	۲۷	×	×

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۶۷	۲۷	ناموس اکابر	ناموس اکابر علم [illegible]	۷۹۳	۳	یمین	عن	۸۱۳	۳۰	تمنی	متمنی
				״	۴	یذکرو	الذکر	۸۱۳	۱۶	متمیمی	متمنی
״	״	نخوسنت	نخوست	״	۶	الحجہ	صمم الحجۃ	۸۱۵	۱۳	ازین	زرین
۷۶۹	۱۲	بو	بود	״	۳	الزابا	الزانا	۸۱۵	۱۳	فالغط	فالغلط
״	۲۴	دفتن	رفتن	״	۷	نیہار	زینہار	״	۲۴	موصلہ	موصولہ
۷۷۰	۷	دا	بر	۷۹۵	۱۳	بعید	لعیبر	۸۱۶	۱۹	مفحفہ	مفنجہ
۷۷۱	۲۲	و	در	״	۲۳	قسنتر	فتنگار	۸۱۷	۱۲	فہمید	فہد
״	۲۴	نارو	تا سہ	ایضاً		واکلا حوت	والآخرۃ	۸۱۹	۲۲	کہ کہ	کہ
۷۷۳	۱۹	ملنت	ملشت					۸۱۹	۳	محدف	محذف
״	۲۶	نصرو	بصیرۃ	۷۹۶	۶	مقتضنہ	مقتضی			المفنافوقلم	المفنافوقیم
۷۷۳	۳۰	بیر یقصرو	حراسیر	۷۹۶	۴	[illegible]	[illegible]	״	״	المغی	المعنی
۷۷۹	۲۷	فرمو	فرمود					״	۱۱	واو	واذا
۷۸۰	۱	دارحم	داریم	۸۰۱	۱	ناصحن	نارعین	״	۵	قمن	رمن
۷۸۱	۲۷	دلیاسے	ولیلے	״	۸	سکہ	بلکہ	۸۲۷	۱	تحمل	یحتمل
۷۸۳	۲۰	اوالاثنین	والاثنین	״	۲۳	سمرم	ہیزم	״	۱۸	صسل	حیل
۷۸۴	۱۹	الینا	نبینا	۸۰۳	۱۱	نوشتہ	نوشتم	۸۲۸	۵	متغال	مثقال
۷۸۵	۵	الا	الی	״	״	علاو	علاوہ	״	۸	منہک	منہمک
۷۸۹	۱۲	ارخاض	ارخاضی	״	۱۳	کلالم	کلام	״	۹	قتشب	فثبت
۷۸۹	۲	گردن	گردند	״	۱۴	وادر	دارو			اقرابہم	اقترابہم
״	۳	افض	رفض	۸۰۴	۴	لپید	رلیتہ	״	۲۷	کا بجکم	بحکم
״	۹	اکسب	اہل بیت	۸۰۵	۲۲	فولا	فلولا	۸۳۲	۲۰	لنشد	شد
״	۲۲	سمت	تہمت کہ	۸۰۶	۲۲	اما	امام	״	۲۲	تعنث	شعب
״	۲۴	بودنے	بودے	۸۰۷	۱۵	اوداب	قراوت	״	۲۳	بالعرنہ	بابویہ
״	۲۵	نبوت	ثبوت را	۸۰۸	۷	تغیرنما	تعزیرنمائید	״	״	فارعلحی	فارغحلی
״	۲۷	تخمتا	تخمینا	۸۱۰	۳	دانہ	وارانہ	۸۳۵	۲	دست	وست
״	۶	بنادرد	بنادروہ			الکناسے	رکتاب	״	۱۴	کمابر	کمام
۷۹۲	۲۶	اکہ	اگر	۸۱۲	۹	رسان	اسان	״	۱۷	ر	در

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۰	ضختم	ضخیم	[illegible]	۱۵	می تنم آرد	می آرد	[illegible]	۵	شہر	ہر
//	//	تارب	مغارب	//	۱۶	تتنا	شانہ	[illegible]	۳	آق	راذ
//	۱۸	لعہوانی	لعنوانی	//	۱۷	دور	در	//	//	اخبۃ	اجنۃ
//	//	لم کم	لم	[illegible]	۹	وتکفیہ	تکفیہ	//	//	لبلوا	لبلون
//	۲۰	یاراند	یازوند	//	۱۰	عنقریب	بلی عنقریب	[illegible]	۲۴	الوصف	زالد الوصف
//	//	جرفارلی	فارخطی	[illegible]	۹	کمان بن	کمان	[illegible]	۱۷	وتکفیہ	یکفیہ
//	۲۱	چنانداریم	چنان داریم	[illegible]	۵	یمان	ایمان	//	۲۴	حقیقی	حقیقتے
[illegible]	۷	السیا	السید	[illegible]	۱	می وارند	[illegible]	[illegible]	۱۵	صوام	صوارم
//	۹	الفضہ	الفقہ	[illegible]	۲	رقصاصی	رقاصی	[illegible]	۱۶	بجعلہم	تجعلہم
[illegible]	۵	اوراق	آتفاق	[illegible]	۱	بسیار	بسیاری	//	۱۷	بحکایہم	تحکایہم
//	۱۵	فبکت	فبکیت	[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]	//	۲۰	کی	کی
[illegible]	۵	تد	نبہ					//	//	عنہما	علیہما
[illegible]	۸	لو	بوجہ	//	۲۲	لاغیب	لاسیت	//	//	فق	حق
//	۱۸	اجاعیات	اجتماعیات	//	۲۴	اکہ	کہ	[illegible]	۱۴	والشعرا	والشعراء
//	۲۷	نصاری	انصاری	[illegible]	۱۴	محعلی	مخفی	[illegible]	۷	تعبیہ	بقیہ
[illegible]	۲۰	می	بی	[illegible]	۱۱	دیدیعوث	دیدہ وتون	[illegible]	۴	قیل	قتل
[illegible]	۴	احود	اخوہ	[illegible]	۲۴	الالعباء	الالعبار	[illegible]	۱	جاہم	خاتم
//	۸	ر	زا	[illegible]	۲۶	انکاکلار	ازاکابر	[illegible]	۵	رسنا	رسالہ
//	۱۰	اللہ	الذ	//	//	منبرلہ	معتزلہ	//	۲۶	نا	انا
[illegible]	۱۵	نشمین	نشیمن	[illegible]	۱۵	موجدر	دہرجا	[illegible]	۱۵	حذداا	حذوا
//	۲۲	بجنتاشد	بجنباند	[illegible]	۱۵	در	زر	//	۲۲	یوم	بقوم
[illegible]	۸	مج	بزیج	//	۱۶	امید	الیہ	[illegible]	۱۴	عاشوریا	عاشورا
[illegible]	۲۳	متعہد	متعقد	//	۲۲	مجانی	مجلسی	//	۱۸	فتنہ لن	عتبہ
//	//	دانشمند	دانشمند	//	۲۲	ادابان	آدان	//	۲۱	لضیا	لفیا
//	۲۵	یا	باد	[illegible]	۱۷	خنفیہ	ابن حنیفہ	//	۲۲	اوقطر	فطر
[illegible]	۶	یرلمان	نزبان	//	۱۹	شیعہ	برشیعہ	[illegible]	۵	اغتل	اغتسل
[illegible]	۳	اکا	انکار	[illegible]	۱۷	تلیقہ	تقیہ	//	۱۰	صیام	جیام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
بدو	۱۰	بدر	بد	سدو۵	۱۳	الذابعہ	انذر نقمہ	سدو۲	۲۳	نقلی	تقصل
بدو	۱	باب	تاب	〃	۱۵	سبھ	لبھ	〃	۲۶	زنکاب	ازنکاب
〃	〃	ایضاً	ایضاً	〃	۱۶	اشر	شر	سدو۳	۱۲	اول	سواول
〃	۲۲	قاسل	قائل	〃	〃	لبعض	نقض	〃	〃	واگراین	این
بدو	۲	باتبعوہ	اتبعوہ	〃	۲۶	لی	الی	〃	۱۹	وجبا	موجبا
بدو	۱۵	بحکم تحت	بحکم تحت	〃	۲۳	انقبض	ابیض	〃	۲۱	دانی	وانی
〃	۲۵	نمودہ نمود	نمودہ	〃	۲۴	طعن الہا	طعن	〃	〃	اکہ	کہ
سدو	۹	اوروغ	اورع	سدو۵	۲۱	لتسلم	لاتسلم	〃	۲۴	مدافین	مشبوحین
بدو	۲۷	لرلہ	سولہ	۹۵	۱۵	مبر	مبرا	سدو	۲۰	کریہ	کریمہ
سدو	۳	لمتنبیہ	المنتہی	〃	۲۱	بثینرہ	ہمزیہ	〃	۲۲	جعت	عت
〃	۹	اختصا	اختصار	〃	۲۲	کثرہ	کثر	۹۷۵	۷	نشنہ	نشہ
سدو	۱۶	اجمع	مجمع	۹۵۹	۶	کراز	از	〃	۹	دالستنہ	دانستہ
〃	۲۱	مذکو	مذکورہ	〃	۹	بالبعد	الابالبعد	〃	۲۰	جلبنم	تلقنم
سوسو	۳	ابنت بیت	ابن بنت	۹۶۰	۴	مطلوات	مطلولات	〃	۲۳	وہر	و
				۹۶۶	۲	شیر	شتر				
〃	۸	ورش	درس	〃	۳	وایات	روایات	۹۷۵	۱۳	اورنک	اورنیک
〃	۲۵	فتنج	فعرج	〃	۱۱	تعصیب	تعقیب	۱۰۰۱	۲	ابرامی	وبرامی
بدو	۴	متنیر	متغیر	〃	۱۴	ودایاو	اوذکر	〃	۷	مجملی	مجمل
بدو	۳	اہن بیت	اہل بیت	〃	〃	وعسیر	وذکر معتبر	۹۹۰	۱۶	حضرات	حضرت
سدو	۵	انداتی	اندامی	〃	۲۴	ویرفادا	وبیوفائی	سد۱	۱۰	سیرد	صرة
۹۷۵	۱۸	عالم	عام	۷۰۰	۲	مایذ	یاد	سد۹	۱۳	کمرنمود	نمود
سدو	۷	و	دو	〃	۶	ھر	امر	۹۹	۱	وموبی	مولی
〃	۶	محسن	مخشن	〃	〃	لعلو	بقلو	۹۹۲	۲۰	ومیدید	میدید
سدو	۱۳	لنصاب	تعصب	۹۹۶	۷	ترویش	ترین	۹۹	۸	تقسکا	یقینا
۹۹۶	۱۸	عارہ	ثار	〃	۲۷	الغت	لغت	〃	۲۴	اورد	ار
〃	〃	لزام	الزام	〃	۲۴	رراہ	راہ	سد۹	۳	یخلوین	کاذبین
۹۵۰	۱۷	اولی	اوفی	۹۷۰	۱۳	نشفا	شفا	〃	۳	تبوت	ثبوت
〃	۲۷	اوبہ	و	〃	۲۶	فرمودہ اللہ	فرمودند	〃	۹	دانسی	دانستی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۵	واین	این
〃	۱۹	سمرحد	بمیرند
[illegible]	۷	ویس	وقش
[illegible]	۷	بهبلکه	بلکه
〃	〃	گشتتن	برگشتن
[illegible]	۹	ابهف	واتحف
〃	۹	دمن	من
[illegible]	۹	کردوند	کروند
[illegible]	۴	مش	ملمش
〃	۲۳	القاعد	تقاعد
〃	۲۴	وکه	که
〃	۲۷	تاانیث	تانیث
[illegible]	۳	ماده	مماده
〃	۶	اود	او
ه	۱۹	متبط	متنبط
[illegible]	۱۳	الکد	الا
〃	۱۵	کر	دگر
[illegible]	۱۹	جبای	برمی
[illegible]	۴	توزار	سوزار
〃	۲۳	امامیه	امیه
۱۲۰	۱۲	خبر	حسر
〃	۱۳	ات	است
〃	۱۶	بیدشند	بیدلشید
〃	۲۰	لسی	کسی
[illegible]	۲۱	نداد	ندانند
[illegible]	۱	هزاوا	سزاوار
[illegible]	۱۵	خا	ثنا
〃	۲۴	کیکه	رنگیکه
[illegible]	۲۶	امی	دامی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۶	بدان	آن
〃	۲۴	فا	فا
×	×	×	×
[illegible]	۲۴	در	او
[illegible]	۱۵	و	در
〃	۱۸	المومنین	المبین
〃	۲۵	وایرط	دایره
[illegible]	۴	فرا	قرار
[illegible]	۱۷	ضا	فما
[illegible]	۸	اغذا	اعذر
[illegible]	۱۶	لبطرل	لبطریق
〃	۱۷	بهبزبرگرد	بدرنزبرگرد
〃	۲۴	حواب	خوناب
[illegible]	۹	بپیرو	سهر
〃	۱۷	تبقادن	تبعادن
〃	۲۶	کرکه	که
[illegible]	۱۱	نهایکین	نهایی
〃	۲۰	گویلد	گوید
〃	۲۴	صاحب	کهصاحب
[illegible]	۱۷	شودا	شود
[illegible]	۱۱	باطیه	بابویه
〃	۲۳	المتل	لمتل
[illegible]	۷	ز	از
[illegible]	۱۵	جیفه	بعیت
〃	۱۸	فان ومانی	جان ومال
[illegible]	۳	سیروی	پیروی
〃	۵	مر	من

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۵	امرا	مرا
〃	۱۷	بمتابکه	بمقابله
[illegible]	۳	جوبش	جوش
〃	۱۷	همره	همراه
[illegible]	۱	لبصفعه	لبصفقه
〃	۳	کمان	کمال
〃	۶	درحال	واحال
[illegible]	۱۴	قرا	قرار
[illegible]	۵	وعادت	عادت
〃	۲۰	تبفعیکه	تبفصیلیکه
[illegible]	۶	اشرلف	اشرف
〃	۱۱	را	از
〃	۱۳	ماتا	اوماتا
〃	۲۷	مخلوق	ومخلوق
[illegible]	۶	ندار	ندارد
〃	۱۵	ود	رود
[illegible]	۱۹	اجیها	اجتیها
[illegible]	۱۱	الا	لا
[illegible]	۱	نشود	نشنو
[illegible]	۲۳	شندرند	شدند
[illegible]	۱۲	خلینا	خنا
[illegible]	۴	نبردو	نزد
[illegible]	۳	امزتی	مزتی
〃	۱۴	حاا	حال
〃	۲۴	کفروا	کفرا
〃	۲۷	مشهد	مسجد
×	×	×	×

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰/۶۴	۲۲	صیها	صبا	۱۰/۷۰	۳	از	ازار	۱۰/۸۲	۶	فقا	لقا
۱۰/۶۵	۱	بحیوان	بحیون	۱۰/۷۵	۱۲	تحفه	صاحب تحفه	//	۷	لیا	لها
//	۱۲	کتاب	کتا	//	۲۳	ینو	متبع	//	//	لقو	لغو
۱۰/۶۸	۸	می	می بیتم	۱۰/۷۶	۱	درپهام	درپنجام شکی	//	//	رجیو	رجو
//	۲۷	میداشت	نمیداشت	//	۱۳	که بد	بد	//	۹	عن نقلا	نقلاعن
۱۰/۶۹	۲۳	کما	کمال	//	//	ولی	بی	۱۰/۸۲	۸	بندو	بنده
//	۲۶	الیشا	الیشان	۱۰/۷۷	۲۷	لعد	لقد	۱۰/۸۶	۴	بود	مود
۱۰/۷۱	۲	ملک	ذلک	۱۰/۷۸	۴	عنوان	عیون	۱۰/۸۷	۹	تحنلتق	تحتلف
=	۳	البده	البلده	۱۰/۷۹	۳	عصبیت	عصبیت تعقیه	//	۲	اوا	روا
//	۴	دنانیر	ودنانیر	۱۰/۸۰	۴	شهادت	شهاب	//	۱۱	لوا	فوز
//	۵	مواکد	موکد	=	۷	حضرت	حضرت	//	۱۸	او	و
//	۱۸	راب	از	//	۱۳	اهدان	زاهدان	۱۰/۸۸	۲۱	سطا	فسطا
۱۰/۷۲	۳	کولفار	لفاره	۱۰/۸۱	۷	مهاق	مهان	۱۰/۸۹	۳	نمیبی	فیبی
//	۶	سنا	شها	=	۱۱	در	دور	۱۰/۹۰	۳	میگوید مخالفین	مخالفین میگوید
//	//	سبزوان	سبزوزان	۱۰/۸۵	۱۱	رسالم	سالم	=	۸	م	هم
۱۰/۷۵	۲	تارتاشهاتار تاشهازند	تارتانها تارتانها زند	۱۰/۸۴	۹	ساتلین	ساختن	//	۱۰	دو	او
//	۱۵	لعل	لعل	۱۰/۸۶	۱	خروق	خرق	//	۱۷	کرده	کرد
//	۲۳	علی درسوله	وعلی رسوله	۱۰/۸۸	۱۲	دبیت	غلبیت	//	۲۵	لقی	بی
//	۲۴	دما	واما	۱۰/۸۵	۱۶	لعدادرا	لعده ابدا	۱۰/۹۳	۹	وبر	بر
//	۲۵	ازواجه	ازواجهم	=	۱۷	م	د	۱۰/۹۴	۱	وتبسم	تبسم
//	۲۶	البعه	البیعه	۱۰/۸۷	۵	موضوح	موضوع	۱۰/۹۵	۱	گرد	گردا
//	۲۷	محید	محمد	۱۰/۸۸	۹	نگرکان	نگریبان	//	۱۹	نمبالعله	بمبالغه
۱۰/۷۶	۶	خنایا	خدایا	=	۲۴	طوردر	ظهور	//	۲۰	نشد	نشه
//	۲۴	کردم	کرام	۱۰/۹۰	۳	بار	نار	۱۰/۹۶	۱	وصی	ووصی
۱۰/۷۹	۱۲	اکر	اکراه	۱۰/۹۱	۴	کیستم	وکیستم	//	۱۱	الی	التی
۱۰/۸۰	۱۹	نصب	لقب	//	۲۴	کفر	کفره	//	۲۵	یرا	بران
//	۲۳	مصدک	مصدر	۱۰/۹۲	۱۹	عشیم	عظیم	۱۰/۹۷	۶	هضب	مضب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۲۱//	۶	دڑ	و	۵۲۲//	۲۰	نبتم	معہم	۵۲۵//	۹	تناقب	تہافت
//	۲۵	راست	است	//	۲۱	ال	مال	=	۱۵	بکبند	بکلبند
۵۲۱//	۹	طعلم	طعام	//	//	نبا	منا	//	۲۶	دہ توت	فرتوت
۵۲۱//	۹	خان	خا	//	۲۳	پین	لیس	۵۲۵//	۲	صیوت	صوفیہ
۵۲۲//	۹	صاحب	صاخب	//	۲۵	قو	قہ	=	//	ذتوت	زتوت
۵۲۲//	۱۱	ابواشوراب	شوراب	//	۲۶	ازنہا	ازانہا	=	۷	پیواند	پیوند
=	۸	بوجہ	بوجھی	//	۲۶	ممثل	وممثل	۵۵//	۱	او	خطاو
۵۲۳//	۲۱	[illegible]	[illegible]	//	۲۷	دو	دور	//	۶	بہبیک	ببیکیا
۵۲۴//	۴	خذوہ	خذوا	//	//	ازشخ	از	//	۱۰	غد	غذ
۵۲۴//	۲	گرد	گردد	۵۰//	۱	امد	انہ	//	۱۶	قد	قہ
=	۲۱	مخفص	مختص	//	۵	لبیراخو	یطرحو	۵۵۰//	۱۴	الد	رلتکد
=	۳	دست	دت	//	۷	فا	فکا	//	۲۰	میبب	مصیبت
۵۲۵//	۷	حقیقے	حقیقی	//	//	مہ جل	رجل	//	۲۱	ر	و
۵۲۵//	۴	لمن	عن	//	۹	الطفا	الطفا	//	۲۳	وہد	مفیدکوہد
//	//	صومی	صوسفے	//	۱۱	با	بما	//	۲۵	لثنا	اثنا
//	۱۱	ملمی	سنجی	//	۱۴	بنانیان	نانیان	//	//	بر	و
۵۲۷//	۱۶	مصلن	مخنعن	//	۲۲	جمیقل	بی عقل	۵۴۹//	۱۳	ارازوت	ارادث
//	۲۶	سحرری	یحجرسی	//	۲۵	لبتوی	لسبوی	۵۵۹//	۱۵	بلے	اہلی
۵۲۷//	۹	لال	درلال	//	۲۷	اینہلج	انہا	//	۲۰	قرضا	فرضنا
//	۹	مصابج	مصابیج	//	//	طائفہ	طوائف	//	۲۱	بلتیعال	مثیوان
۵۳۴//	۳	کفو	کفر	۵۴۰//	۱۳	رجناب	جناب	۵۶۰//	۶	افزیشی	افزرش
۵	۹	جو	جملہ	//	۱۴	منا	ہ با	//	۱۴	اشل	اقبل
=	۱۴	تام	تمام	//	۱۵	مستوقہ	مستوقہ	۵۶۲//	۷	صین	حین
=	۱۵	پندارو	پندارند	//	۲۰	با	مار	//	۱۵	پلنیہ	جہلنیہ
=	۱۶	طرقہ	حماقۃ	//	//	کو	کہ	۵۶۲//	۱۲	بکر	ابوبکرؓ
=	=	زومی	رومی	//	۲۷	حبان	حبان	//	۱۵	الحکیم علیم	الحکیم
=	=	گراہی	گمراہی	۵۶۰//	۸	عہا	عہا	//	//	ع	مر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۶	۱۶	باستتا	باستتار	۸۸	۱۱	منزلت	فنزلت	۸۹	۲۳	حر	حرف
//	۲۳	تت	نیت	//	۱۷	خدا	خداسی	۹۰	۱۰	یتولیم	بیوتہم
//	۲۵	نیت	نیست	//	//	ارارہ	زرارہ	//	//	بابا	بیا
//	۲۷	البسہ	البتہ	//	۲۱	الست	امت	۹۲	۴	معتمد	معتمدہ
۸۷	۱	بکاب	بکار	۸۹	۱۰	بالمنک	بالہک	۹۳	۳	شلا	شدین
//	۳	بدری	ردی تو	//	۲۳	الد	البد	//	//	تلامذہ	ازتلامذہ
//	۵	باین اکر	باثمنا آمر	//	//	ضات	صفا	//	۱۴	قع	رفع
//	۲۴	الرسورہ	التوریۃ	۸۹	۱	بصرات	بصراحت	//	//	زین	ازین
۸۸	۲۲	بسبب	بسبب	۸۹	۱	بل کاوالکفر ان یکون	بل کادان یکون کفرا	//	۱۶	نسبت	نست
۸۸	۱۱	للا	لا					//	۱۹	تحتی	تحتی
//	۱۳	درا	اراد	//	۲	فلہنفا	غایت سفا	//	//	کفر	کفرو
//	۱۳	ترکوا	ترکواہ	۹۰	۱	وشبا	مصیبتا	//	۲۰	لہو	لہ
//	۱۹	الکلامیہ	الکلامیہ	۹۰	۱	المنصب	لنصب	//	//	عندہ	عیند
//	۲۴	اسمنائی	اسمنانی	۹۱	۲	ششش	ش	//	۲۱	المطلوب	المصلوب
۸۹	۷	است	النسب	//	۱۱	المشیعین	المتسیعین	//	۲۵	اصول آن	اصول
//	۱۵	التحیہ	الحضر	۹۱	۵	تخصلینی	مخلصین	//	//	بہ	بر
۸۹	۸	دار	درار	۹۱	۸	نشاس بالہ شناس	نشاس بالہ شناس	۹۵	۵	کہ اہم	کہ کلام
//	۱۹	دہن	وآہن					//	//	کہ طول	طول
۹۰	۱۹	منطبق	منطبق	//	۲۴	الاکتاب	الکتاب	//	//	ازین	این
//	//	کو	نکو	//	//	نذل	تنزل	//	۱۲	ببرا	برابر
۸۷	۲۰	وقول	و	۹۱	۷	نجان	نجات	//	۱۴	لیستحق	لیستحین
//	۲۱	عارف	قول عارف	//	۹	بہ بہیدا	بہ بدا	//	۱۶	بقیہ	تقیہ
//	۲۳	دورو	دور	//	۱۲	دوازہ	دوازدہ	//	۱۹	علو	مع علو
۹۰	۲	تفشہ	نفسہ	۹۰	۲	بستنی	بسفتی	//	۲۰	اہل	علی اہل
=	۱۴	علاکلام	علا	۹۴	۲۵	رادر	روز	//	۲۲	عیل	جبیل
=	۲۰	صاجدلا	صاجد لالہ	۹۴	۲۳	ناصیب	ناصیبت	//	۲۷	بد	بدہ
۹۵	۲۷	اصطلاح	اصلاح	۹۵	۲	گذاشتنہ	گذاشتنہ	۹۶	۱	ہر	بر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۰۲	۲	با	تا	″	۲۱	زفازبہ	آفازبہ	″	۱۰	فی ھذہ	فی ھذہ پو
″	۳	انفیتش	تفتیش	۳۰۳	۱	الفاظا	والفاظ	″	۱۹	نکروند	نکرد
″	″	جمع	جمع	″	۳	فرمود	فرود	″	۲۰	بنداری	بندارے
″	″	سخت	سمت	″	۱۰	مذ	ید	″	۲۱	تماشہ	ترانہ
″	۶	مز	فر	″	″	نامہ	وماہ	۳۰۵	۲	جبون	جبون مطبوع
″	″	لو	لیو	″	″	امیر	عن امیر	″	۳	واز	واز کتاب
″	۹	وصفت سلب	سلب وصفت	″	۱۳	س	ش	″	۴	عطای	عطایای
″	۱۷	درست	سنت	″	۱۵	بینہ	بینہ	″	۷	تلمیذ	تلمیذ ابو حنیفہ
″	۱۰	قر	فر	″	۱۱	وجوب	ووجوب	″	۵	بحث	بحثیت
″	″	اول دو باش	دو باش اول	″	″	شوودی	شود	″	۹	ملاحظہ	ملاحظہ
″	۲۱	ف	نت	″	۱۹	تن	رتن	″	۱۱	نقاعدہ	نقاعدہ
۳۰۴	۱	زید	نہ زید	″	۲۳	کنیزی	کنیز	″	۱۷	شانی	شیانی
″	۲	مثنوی	مثنوی معنوی	۳۰۴	۴	عبید	وعبید	۳۰۵	۱	شنیعہ	شنیعہ را
″	۵	گشت	گشت	″	۶	ار	از	″	۷	وارم	داریم
″	۱۲	جایزین	جایزین	″	۸	یا	با	″	۸	تلمیع	تملیح
″	۱۴	باشد	نباشد	″	۱۴	نیست	بناشد	″	″	نکردند	نکردیدند
″	″	عالی	اعلی	″	۱۷	انچہ	وانچہ	″	۱۲	تافتہ	بافتہ
″	۲۲	دو	د	″	۱۹	اطواریہ	اطوار	″	۱۳	جاکہ	جا
″	۲۳	نیمقام	نیمقام ہم	″	۲۰	الست	یست	″	″	کتشخین	کہ سخن تخمین
″	۲۴	نیبر	سہر	″	۲۱	خبر	جبر	″	۱۴	وتقصہ	قصہ
″	۲۷	تا	تابہ	″	۲۲	نچہ	انچہ	″	۱۵	سخن خود	خود
۳۰۴	۱۶	بش	تش	″	۲۴	اور	لطور	″	۱۸	قاد	فالید
۳۰۴	۴	ونبر	نبر	۳۰۵	۱	منتور	فتوی	″	۱۹	انچہ	وانچہ
″	۵	مز	ضر	″	۲	وخدا	خدا	″	۲۰	نحم	لنحم
″	۱۰	بود	بودو	″	۶	بود	گرنہ بود	″	۲۴	مجتہد	مجتہد
″	۲۰	سال	درسال	″	۸	خلاف مغفرت	خلاف حضرت	″	۲۵	تحفہ	تحفہ است
″	″	بجمیع	جمیع	″	۱۴	ناصبت	ناصب	″	۲۶	من علی	من اعلی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۸	۲۶	اما	ایا	″	۹	اش	اپش	″	۲۰	صفت	سنفت
″	″	تفسیم	من النفسهم	″	″	ہیج	ہیچ	″	۲۲	شود	شودو
۶۹	۱	بد	بهد	″	۱۰	وغرار	ازدفتر	″	″	شود	نه شود
″	۲	انگاه	نگاه	″	۱۲	نبوده	نبود	″	۲۵	بپرسند	بپرسید
″	۶	بر	هر	″	۱۴	برد	بردو	″	۲۶	آنشرید	تشدید
″	۷	بل	ہل	″	۱۵	غریب	غیر سبا	″	۲۷	فرنحوم	فرنحوم
″	۹	آمدن	آمد	″	۱۷	خرافات	خرابات	″	″	بیان	بآن
″	″	صندون	صندوق	″	۱۹	لج	نهج	۷۰	۱	المطلب	المطلوب
″	۱۰	تفسدہ	تفسدہ	″	″	بقبض	بقبض				[illegible]
″	″	مقتضا	بمقتضا	″	۲۰	نون	بون	″	۲	[illegible]	[illegible]
″	۱۱	درذوات	درذات	″	۲۱	شدند	تشدید				
″	۱۳	بروایات	بروایات	″	۲۲	عجیب	عجیبت				
″	۱۴	الکلی	الکلی	″	۲۳	تعیسه	تقیه	″	۳	نقص	تقص
″	″	معقو	متعو	″	″	رتهم	رتهم	″	۴	وامر	وثابت شده
″	۱۵	گوی و چوگان	کرو چوگان	″	۲۶	چهل	چهل	″	۶	نا	یا
″	″	را	مارا	۶۹	۱	عولیعی	عولیعی	″	″	ضمس	صفت
″	۲۱	بادی بدا	یادی بدا	″	۱۰	مقبول	مقتول	″	۸	شعی	سعی
″	۲۳	اتاقه	اتاقه	″	″	لبسو	لبسو	″	۹	غز	عز
″	″	برنست	برنست	″	″	ببنها	تبنها	″	۱۳	بالدین	بالذین
″	۲۴	یقین	تعین	″	۱۱	قبنه	اقبیه	″	۱۵	[illegible]	[illegible]
″	″	وتا	تا	″	۱۳	[illegible]	[illegible]				
″	۲۵	تدبیر	تدبیر	″				″	۱۸	جواب	خواب
۷۰	۴	قران	قرآن مجید	″	۱۴	ورد	وارد	″	″	ناجود	ماخوذ
″	۷	یاشی	یاسی	″	″	لو	بو	″	۲۰	ضدین	ضدین است
″	″	یاکم	مگر	″	۱۵	زد	رد	″	۲۱	خستین	خستین
″	۸	گرفته را	گرفته	″	۱۶	ندستند	نداستند	″	۲۲	النسو	ازان سو
″	″	فی میداد	فی میداد	″	۱۷	حیوان	حیون	۷۱	۱۹	حضرات	حضرت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲۱	زبی	ربی	〃	۲۶	المهاجرة	المهاجرون	〃	۲۷	میشو	میشود
[illegible]	۱	تمثل	تمثیل	〃	۲۸	مردم	مردم نسبت	[illegible]	۱	روات	روایات
〃	۲	علیه	تعلیة	〃	〃	طور	طورها	〃	۲	قلب	قلت
〃	۱۲	درین	دراین	[illegible]	۲	ومذهب	مذهب	〃	۳	آمد	آید
〃	۱۴	[illegible]	[illegible]	〃	۵	وچون	چون	〃	〃	نیارو	نبازد
				〃	۶	قیل وقال	قتل وقتال	〃	۴	نسا	بسا
〃	۱۷	تشیق	تشمیق	〃	〃	بشیعه	شیعه	〃	〃	ازان	ازین
〃	〃	بن	ان	〃	۷	آمد	آید	[illegible]	۵	بودو	بود
〃	۱۸	بل	هل	〃	۸	سنکر	میکرد	〃	۷	بمصیب	بمصیبت
〃	۲۳	فاَنَ	فَانَّ	〃	۱۰	بود	بودند	〃	۱۳	می جر	جرسے
〃	〃	لعلیم	تعلیم	〃	۱۱	ما	یا	〃	۱۵	فضلنا	فصلنا
〃	۲۷	ردیگر	و دیگر	〃	〃	یاتمام	تمام	〃	〃	ازین	این از
[illegible]	۱	عایت	حمایت	〃	۱۲	فرمود	فرمود باید	〃	۱۸	نسبت	بسبب
〃	〃	سرمایه	سر	〃	۱۳	اند	ماند	〃	〃	افتاد	درافتاد
〃	۲	سامدی	شاهدی	〃	۱۴	کت	ک	〃	۲۴	البطا	ابطا
〃	۸	ملک	تلک	〃	〃	ستغنا	ستعفا	〃	〃	کند	کنند
〃	۹	نبو	بو	〃	〃	معدم	مقدم	〃	〃	مهاربات	محدثات
〃	۱۱	است	چیست	〃	۱۵	بفعل	بقول	[illegible]	۴	تابعد	تا بعد
〃	۱۴	گرشید	گزینند	〃	۱۶	با	تا	〃	۱۶	واهنه	درواهید
〃	۱۷	وغضب	غضب	〃	۱۷	بهر	بهم	〃	۱۹	مجار	مجاز
〃	〃	یا	تا	〃	۱۹	خباب	جناب	〃	۲۰	در	که در
〃	۱۸	این	واین			سیده	رسیده	〃	۲۱	اجنبیه	احبیبه
〃	〃	فی	مافی	〃	۲۰	که تقر	تقر	〃	۲۲	ما	یا
〃	〃	یخفی	تخفی	〃	〃	مست	میت	〃	۲۶	نیستم	نیستم
〃	۱۹	قابل	قائل		۲۲	آن	ان	[illegible]	۳	متطلین	متفطنین
〃	〃	استحاله	استحاله	〃	〃	البته	که البته	〃	۹	جنبا	جنت
〃	۲۲	نوشتن	نوشتن آن	〃	۲۶	سوزان	سوزن	〃	۱۱	شمار	شما

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۳	آمد	آید	〃	۱۱	و	وو	〃	۱۶	حشم	جسم
〃	۱۴	بودن من	بودن ای	〃	۱۶	روند	رند	〃	۲۰	تحقق	تحقیق
〃	۱۵	[illegible]	[illegible]	〃	〃	نبرزند	نبرند	〃	۲۵	پیش	پس
〃				〃	۱۸	شدند واقع	وواقعه	〃	۲۶	نگیرند	بگیرند
〃	۲۴	گفت	گفت که	〃	۲۱	[illegible]	[illegible]	〃	〃	نکنند	نکنید
〃	۲۷	اما	آیا					[illegible]	۳	با	یا
[illegible]	۱	تعریب	تقریر	〃	۲۰	صیفا	صفا	〃	۸	ند	ید
〃	۲	المعنی	المعی	〃	۲۵	مصر	مقفی	〃	〃	گفتند	گفتید
〃	۴	عثا	عقا	〃	۲۷	اذا	ادا	〃	۹	نسبت	بسبب
〃	۶	ارملاحظه	ملاحظه	[illegible]	۱	فلرا	فلیرا	〃	۱۱	گفت او	گفت سبو او
〃	۱۰	انهم	انهم که	〃	〃	یبغی	یبقی	〃	۱۲	باش	ناس
〃	۲۳	است	است که	〃	۴	[illegible]	[illegible]	〃	۱۳	عرش	عرلیش
〃	۲۶	آمد	آید					〃	۱۴	بر	[illegible]
[illegible]	۱	درگاه	درگاه خود	〃	〃	تصدیق	رتصدیق	〃	۲۱	یقین	تقنن
〃	〃	افراد	اجرا	〃	۵	اگر	واگر	[illegible]	۲	توانست عید	توانست عید
〃	۲	الفا	آنفا	〃	〃	[illegible]	[illegible]	〃	۵	وهمه	همه
〃	۱۳	سما	ستا					〃	۶	حسبه	جسابه
〃	〃	تلاوت	ولادت	〃	〃	وجز	خبیر	〃	۸	میشنوند	می شنید
〃	۲۱	گر	کمر	〃	۶	کراب	کتاب	〃	۱۳	[illegible]	[illegible]
〃	۲۵	حجور	فجور	〃	۸	فاتلهم	قائل	〃			
[illegible]	۳	با	یا	〃	〃	آسلی	آئی	〃	〃	بود وجنبا	بود واهل سنت
〃	۵	لیش	سه	〃	۱۳	تفرید	تفرنیه	〃	۱۴	ناموں	ونامون
〃	۶	حلب	خاسب	〃	۵	کذبیت	کمیب	〃	۱۶	مین	این
〃	۷	القر	القعر	〃	〃	فسا	فا	〃	۱۷	داشتند	شدوشتند
〃	〃	واک	ذاک	〃	۱۴	نذید	نذید	〃	۱۹	خا	فا
〃	۹	خیاک	خیاکسا	〃	۱۶	منه	منه	〃	۲۰	در	ودر
〃	۱۰	ثنا	شا	〃	〃	کلام ناهیجا	کلام بیهیجا	〃	۲۳	مشکوک	مسلوک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۲	۳	حقا	خفا
〃	۴	بت	ث
〃	۷	آخرت	اجرت
〃	۱۳	ایضا	وایضا
〃	۱۷	بیشما	شما
〃	۱۸	[illegible]	[illegible]
〃	۲۱	ببر	برنه
۵۰۳	۷	جبر	بعز
〃	۱۸	وخیره	ذخیره
〃	۲۳	باد	وباد
〃	〃	شوند	می شوند
۵۰۵	۱	بهر	بهربهر
〃	۲	عنه لعسر	عنه العسر
〃	۵	اورد	ورد
〃	۶	جنات	خیات
〃	۱۰	بمشتکات	تمسکات
〃	〃	بایا	با
〃	〃	لبست	پست
〃	۱۱	لا	ولا
〃	۱۲	اما	ایا
〃	۲۴	چنتین	چنین
۵۰۶	۲۵	نم	کم
〃	۳	پس	پس همیشه
〃	۳	مقبو	مقتو
〃	۵	از	ار
〃	〃	اما	ایا
〃	〃	ند	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
〃	۷	گفتم گفت	گفتم بلے
〃	〃	اما	ایا
〃	۱۲	اما	ایا
〃	۱۴	بعد	معذ
〃	۱۶	ایمه	لائمه
〃	۲۱	صفت	صنعت
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	〃	ما	یا
〃	۲۱	وهم	هم
۵۰۳	۱	ما	با
〃	۲	متحیر	متجبر
〃	〃	حدیث	خدا
〃	۳	وهمراه	همراه
〃	۴	میدند	میدید
〃	۵	احرام	احترام
〃	۷	امر	امر
〃	۸	متی	حتی
〃	۱۰	انخلنه	الخلقته
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۱۱	تخفن	تحفت
〃	〃	نمیکر	نمیگیر
〃	۱۲	والهم	آنهم
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۱۳	یمون	همون
〃	〃	انشاء	انشاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
〃	〃	لو	یلو
〃	۱۴	[illegible]	[illegible]
〃	〃	از	اژ
〃	۱۷	خیر	وخیر
〃	〃	اجان	ایمان
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۲۰	[illegible]	[illegible]
	۲۱	بمقتنما	بمقتضا
〃	〃	نبروه	اندوه
〃	〃	بلسا	تامبادا
〃	〃	تا	یا
〃	۲۲	لیبوک	لیتبوک
〃	۲۶	برمیخواهد	ترقی خواهد
〃	〃	در	دو
〃	۲۷	سکرومکر	شکر دیگر
〃	〃	حق تقیر	حق الیقین
۵۰۴	۲	[illegible]	[illegible]
〃	〃	کید	کبد
〃	۳	تا	یا
〃	۴	باجل	ما اجل
〃	۵	جز	خبر
〃	۷	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۶	۹	ما	یا	۔	۱۴	وافی	ووافی	//	//	بوو	بودند
//	//	فیہا	فیہا	//	۱۷	ازینکہ	زینکہ	//	۹	خودت	حروب
//	۱۱	لازم کہ	لازم آید کہ	//	۱۹	استثنا	استغنا	//	۱۵	ہراست	ہراسد
//	۱۲	نہ آید	نہ دو لزوم	//	۲۳	[illegible]	[illegible]	//	۲۰	بد	بد
//	۱۶	ستعانت	استعاذہ					//	۲۲	کرد	کردند
//	//	آید	اند	//	۲۷	[illegible]	[illegible]	۶۸	۴	با	یا
//	۲۰	[illegible]	[illegible]					//	//	کسے	کس
				۶۲	۲	شد	شدہ	//	۱۱	صوالہم	صولہم
//	۲۶	[illegible]	[illegible]	//	۴	النسان	الیشان	//	۱۲	توجہی	بوجہلی
//	۲۷	ایضا	ایضا	//	//	مصیبت	مصیبہ	//	۱۶	ست	لیس
۵۹	۲	کہ	کرہ	.	۷	دراسی	زارای	//	۱۷	تا	یا
//	۳	کنید	کنید		۸	حدار	خواہد	//	//	بازی	باری
//	//	شدہ جنا	شدہ جناہ	//	//	مسکنیہ	مسکنیم	//	۲۴	کرود	کرد
//	۵	روایت	روایات	//	۱۰	مروریہ	مزورہ	//	۲۶	ارادہ	آوردہ
//	۶	جستہ	جستہ	//	//	رفع	دفع	۶۳	۴	[illegible]	[illegible]
//	۲۰	[illegible]	[illegible]	//	۱۱	جناب الیہ	جناب معصوم				
//	۲۵	قبیل	قبل	//	۱۳	ہم	ہم	//	۵	دارردو	داود
//	۲۷	یار	یار	//	۱۵	بہادر	بہادر	//	۸	نیز	سر
//	//	نیز	ندہد	//	۱۶	سپاہ	سپاہ	//	۱۰	منہم	[illegible]
//	//	[illegible]	تر بود	//	۲۲	[illegible]	[illegible]	//	۱۳	قد	فت
۶۰	۱	[illegible]	[illegible]					//	۲۳	شا	سا
//	۵	ہد	ہند	//	۲۴	موجود	موجودکہ	//	//	تی	می
//	۶	ن	ن را	//	۸	[illegible]	[illegible]	//	۲۷	اکوبہ	یکوبہ
//	//	[illegible]	[illegible]					۶۵	۱	کروید	کروند
				//	۲۰	جنب	جہت	//	۲	کوند	کوفہ
//	۷	یاز	یار	//	//	قریب	قربت	//	۵	[illegible]	[illegible]
//	۱۲	وجود	وجوب	۶۸	۴	وتہمیدہ	فہمیدہ				

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۹	نیز	سز
//	۱۰	برا	چرا
//	۱۴	نت	ف
//	۱۷	کرد	گیرد
//	۲۱	کوبا	گویا
//	۲۲	شتا	سنا
//	۲۳	[illegible]	[illegible]
//	۲۴	پاپش	پاپس
//	۲۶	به	یه
۶۶	۴	لیش	لپس
//	۷	عبد	عند
//	۱۱	نسبت	بسبب
[illegible]	۱۵	فد	قز
//	۱۶	نیتی	جسی
//	//	آن لو	ان تو
//	۱۹	ستحتیر	مستحقین
//	۲۲	ایضا	وایضا
//	۲۵	هی عیان	هی وعیان
//	۲۶	سنیه	بینه
۶۷	۱	س	پس
//	۶	کتاب	کتاب را
//	۱۰	بیلا	پیلا
//	۱۱	ف	فت
//	۱۲	میں	مین
//	۱۳	تفصیل	تفیض
//	//	هی	می

صفحه	سطر	غلط	صحیح
//	۱۴	بد	بد
//	۱۷	نباشد	نمی باشد
//	۱۹	ابد صنفت	او صنعت
//	۲۰	ا	و
//	۲۵	بکبار	یکبار
//	//	ورا	اورا
۶۶	۱	اکلامش	کلماتش
//	۲	آوبرو	آبرو
//	//	حلوم	علوم
//	۳	کررا	کردا
//	//	بهت	جهت
//	۴	جهت کر	که
//	//	مسرا	میرا
//	۵	کابت	کاتب
//	۸	نفا	لفا
//	۹	ور	وور
//	//	بهو	نیهو
//	۱۰	ویرا	زیرا
//	//	درکتاب	هرکتاب
//	۱۱	فا	تا
//	۱۲	فتکلم	فیکلم
//	//	[illegible]	[illegible]
//	۱۳	تکیس حاکم	رئیسه
//	۱۴	وندوتیه	رهیز
//	//	آمد	درآمد
//	//	تخفیه	تحفیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
//	۱۶	میدا	نمیدا
//	۲۲	بقدگی	بقدوگی
//	//	که	وکه
//	۲۳	[illegible]	[illegible]
//	//	تجکنبه	تجنگید
//	//	خاویه	معاویه
[illegible]	۲۴	[illegible]	[illegible]
//	۲۵	بری که	برای انها
//	//	با	یا
//	//	و	او
//	۲۷	بر	وبر
۶۶	۲	بکشند	بکشید
//	۶	مانع	تابع
//	۷	ماورد	مامور
//	۸	گفته	کعبه
//	۱۰	وعجب	عجب
//	۱۱	کبو	که بگو
//	//	[illegible]	[illegible]
//	۱۳	خباب	که جناب
//	۱۵	سورت	سورة
//	۱۶	هیج	بیخ
//	۱۷	ابروی	ایزدی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۹	۲۱	درین	دین
〃	۲۳	[illegible]	[illegible]
〃	۲۵	عت	عنها
〃	〃	هر	بر
〃	۲۷	مشنو	میشنو
۶۰	۳	دارد	داد
〃	۱۱	پردازی	پیرائی
〃	〃	بدارد	بدار
〃	۱۳	غاوق	غادق
〃	〃	الزام	التزام
〃	۱۴	نغر	بغر
〃	۱۵	که ودر	که او در
〃	〃	اینجال	اینجال
〃	۱۶	[illegible]	[illegible]
〃	۱۹	تمام	تامه
〃	۲۲	شتت	بشتت
〃	۲۳	اختلافی امور	و امور اختلافی
〃	۲۷	نکرند	نگیرند
۶۱	۱	محمو	محمود
〃	۳	مانند	تائید
〃	〃	قائل	قائل
〃	۴	باید	می باید
〃	۵	حب	جب
〃	〃	مانع	بالغ
〃	۱۴	ما	یا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
〃	۱۶	این	واین
〃	۲۳	تا	یا
〃	۲۵	تشدد	شده
〃	〃	بر	هر
〃	۲۷	نمانند	بمانند
۶۲	۳	کوبر	بگو
〃	〃	وا	ا
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۵	بر	هر
〃	۷	شبهات	شبهات
〃	۹	اما	ایا
[illegible]	۱۰	[illegible]	[illegible]
〃	۱۲	نواب	جواب
〃	۱۳	[illegible]	[illegible]
〃	۱۵	کروند	گرداند
〃	۱۷	سخو	نحو
〃	۲۰	چزا	چرا
〃	۲۴	تخطب	تخطیه
〃	۲۵	شنا یا	هم بر شنا یا
〃	۲۶	هدایت	هدایت
۶۳	۱۹	گر	کمر
〃	۲۲	هر	بر
〃	۱۶	جرا	چرا
〃	×	+	+

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۱۹	انجام	انجامش
۶۵	۱۹	لحرا	لحی
〃	۲۶	بردو	برد
۶۸	۱۷	دو	د
۶۹	۱	اما	تا
〃	۱۱	شاید	ساید
〃	۲۵	نیجی	هجی
۷۰	۹	[illegible]	[illegible]
〃	۱۷	رالتش	رتش
〃	۱۹	[illegible]	[illegible]
〃	۲۱	[illegible]	[illegible]
۷۱	۱۰	وقایع	قایع
〃	۱۴	[illegible]	[illegible]
×	×	[illegible]	[illegible]
〃	۲۳	شاذ	ساز
۷۲	۱	حضر	حصر
〃	۱۵	تلمنع	تلمیع

تمت

